[illegible]

[illegible] ... ناخن ... [illegible]

[illegible] ... حادث ... [illegible]

[illegible] ... باشد ... [illegible] ... گردد ... [illegible]

[illegible] ... آن ... اگر ... مرض ... نباشد ... شود ... [illegible]

[illegible] ... شود و ... [illegible] ... دیگر علامات ... [illegible]

[illegible] ... باشد و اگر ... بدن ... حمیات حاده و استفراغات باشد ... [illegible]

[illegible] باشد علاج اگر از ضربه و سقطه باشد فصد کنند و ... از دست ... آن ... بعد از آن ادویه قابضه مانند قسط و سنبل الطیب ... ضماد کنند و اگر زوال فقره ... به جهت ... باشد آن را ... محاجم ... بیرون ... اندک ...

... جذب فقره ... و بعد قرار گرفتن فقره بموضع خود ادویه قابضه ضماد نمایند تا آنکه ... و اگر سبب ورم باشد ...

... و بعد از نضج ... صفرا از مسهل آن تنقیه نمایند ... سورنجان ... ضماد کنند ... مثل ...

... تخم خطمی ... مرغ ... روغن گل ... گرم کرده بمالند و اگر سبب ریاح غلیظ باشد بعد از نضج ... از مسهل آن

... بلیلجات ثلثه هریک شش ماشه سورنجان پنج ماشه ... سه ماشه نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از آن حب سورنجان بطریق حب ایارج

... و فقرات را بروغن قسط و روغن بید انجیر بمالند ... تنقیه ... محاجم ناری نهند و اگر سبب ... فالجی یا تشنجی باشد علاج فالج و تشنج ...

... و ... و غیره نمایند و ایضا ... ماء الاصول از پوست بیخ بادیان و کاسنی هریک هفت ماشه ... السوس ...

... سداب تخم کرفس بادیان هریک پنج ماشه اذخر انیسون هریک چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی ده توله گلقند عسل چهار توله ... و غذا ...

... مرغ ... وقت نان با شوربای مرغ ... بعد حصول نضج ... تنقیه بدن ... صبر ... ماشه ...

حب سورنجان که در قول ابن الیاس بیاید بدهند و بعد تنقیه روغنهائی که در قول شیخ بیاید بمالند و ضمادی که برای حدبه ... در همان قول ...

... اجزای آن مساوی گرفته باضافه ... بادیان و سداب و روغن بابونه بکار برند و ... سداب و قیصوم و ... مرزنگوش و اکلیل و بابونه

... تخم ... انجیر سه توله جوش کرده در حمام نطول سازند بعده روغن بید انجیر بمالند و بدانند که ریاح افرسه ... ابتدا علاج ...

... از ورم یا تشنج یبسی باشد لا علاج است **اقوال حذاق** ... سرطان نهری ... بریان کرده و کذا خوردن

... مسلوق ... برای ریاح افرسه مجرب ... است و سنبل الطیب و کذا سنبل رومی نافع مرض مذکور است شیخ میفرماید که علاج

حدبه رطب و یابس علاج فالج و تشنج رطب و تشنج یابس است در وجوب استفراغ و ترک آن و کیفیت ضمادات و نطولات و مانند آن و قانون

... یابس ... آنست که قابض ... و محلل باشد و چون اقتصار بر قوابض کنند ممکن است که روابط قوی گردد لیکن ... تحلیل

... که بعضو دیگر منتقل گردد و اکثر آن باسفل مثل پایها انتقال کند و در آن فالج حادث شود یا درد و ورم و مانند آن و چون تنقیه سابق

... باشد در استعمال قوابض باک نیست و گاهی قبض و تسخین و تحلیل در یک چیز مجتمع بود چنانچه ... و برگ آن و برگ ... و قصب الذریره و ...

... مجتمع است و گاهی ترکیب داده میشود ادویه قابضه بارده مثل گل سرخ و اقاقیا و گلنار را با ادویه حاره مسخنه محلله مثل حب الغار و جند بیدستر و ...

... و روغنهای نافعه برای حدبه رطب روغن اشیای حاره قابضه است مثل روغن ... و روغن سداب و در اضمده ادویه محلله قوی التحلیل مثل برگ ...

... و جند بیدستر و سداب باضافه کنند و از روغنها روغن سداب و روغن جند بیدستر و روغن ... فرفیون ... صورت ... جند بیدستر ...

... چون صنعنیت جملهٔ یک اوقیه کوفته در روغن سداب یک رطل انداخته در آفتاب گذارند و هر روز دوبار حرکت دهند و بعد یک هفته صاف نموده تعبیه نمایند
مدلوک کنند و مرات همچنین عمل آرند و کمتر از آن سه مرتبه این تدبیر کنند پس استعمال نمایند روغن قوی برای رطوبی و ریحی بستر و بگیرند اسپند شیح ...
و جوز سرو و عاقرقرحا اکلیل الملک و قردمانا و اذخر و سلیخه همه کوفته و در آب خوب بجوشانند و صاف کرده بقدر نصف آب در آن روغن آمیخته با ...
و چند بار چنین تکرار نمایند و در آن جندبیدستر و فرفیون و ابهل سوده آمیخته استعمال نمایند که این مقوی عضو و مفتش ریاح و محلل رطوبات غریبه غلیظه
ضماد برای حدبهٔ ریحی بگیرند میعهٔ سائله قسط قصب الذریره ابهل یک اوقیه فرفیون درم سه روغن ناردین قدر حاجت و اما علاج حدبهٔ ورمی
علاج اورام عسرة النضج و انفجار یا تحلیل خاص با ورام صلبه کنند ذکر ضمادات برای حدبهٔ رطبه این ضماد جید است بگیرند بیخ ... کوفته ...
... برگ سرو بجوشانند و بر موضع ضماد کنند و این ضماد نافع ... ریحی ست بگیرند راسن و ابهل و ... کوفته در شراب ... مقل حل کنند
مرهم کرده استعمال نمایند و چون معالجات بمشروبات و ضمادات و مانند آن فائده نکند داغ استعمال نمایند تا استر خا زائل شود و موضع سخت گردد

اسمعیل بن یوسف مینویسند که اگر سبب علت مادهٔ غلیظ باشد علاج آن علاج فالج ست اول تنقیه بادویهٔ مسهل که در علاج فالج مذکور شد ...
و لعوقات جالیه مثل لعوق کرنب و لعوق اسقیل و سکنجبین عنصلی همه و علاج ... اسود دارد و اما ادویهٔ اضمدهٔ گرم و محلل چون جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج
و حلبه و اکلیل الملک ست و ادویهٔ مقویهٔ قابضه و ادویه که هم گرم و هم محلل و هم مقوی ست مع نسخه روغن همانست که در قول شیخ گذشت لیکن
روغن مذکور روغن سداب سه وزن آب مطبوخ ادویه است اولی تر آنست که ادویهٔ محلله مقویه چون جوز السرو و مانند آن بکار برند تا منفعت تحلیل
و تقویت یافته شود و آنچه بسبب ریاح غلیظ باشد حب سکبینج و روغن بید انجیر و ماء الاصول البزور که سخن ملطف باشد بدهند و این دوا انرا لخصوص ...
و بیخ ناردین ساروی مصطکی دارچینی هر یک پنج درم مرو درم زرنباد درونج هر یک ... سه درم تخم کرفس ... هر یک چهار درم سائیده بعسل بسرشند شربتی ...
بثلث رطل آب شیر گرم و ضمادات همانست که در قول شیخ مسطور شد و آنچه از ضربه و سقطه بود علاج آن در جایگاهش مذکور گردد **ابن الیاس** گوید اگر

ورم حار بود و بعد فصد و اخراج خون بقدر قوت هر صبح جلاب از عناب عدد عنب الثعلب درم با شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و غذا ما الشعیر
تلیین طبیعت بابن مطبوخ ملین نمایند سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس کوفته هر واحد سه درم عنب الثعلب پنج درم ترید مجوف کوفته
یکدرم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و چون درد تسکین یا
ورم زائل گردد اضمدهٔ قوی التلیین مثل این ضماد نهند کنجد مقشر بست درم با یک سائیده برگ مرزنجوش تازه سوده پنج درم آمیخته بر پارچه مالیده بران ...
نهند و این ضماد دیگر از اول بیشتر تلیین دارد مقل ده درم پیه ماکیان و بط و مرغابی و مغز ساق گاو سی درم مقل را در آب گرم حل کرده و شحوم مذکوره گداخته ...
حل کنند و استعمال نمایند و بر فقار ادهان حاره مثل این روغن قسط بمالند قسط تلخ مرماحوز هر واحد ده درم سلیخه شش درم همه را نیمکوفته در آب گرم چهار رطل یکشب
ترکرده بر آتش ملایم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده روغن کنجد یک رطل آمیخته بر آتش نرم گذارند تا آب فانی شود و روغن بماند بر فقار بمالند و اگر از ریح غلیظ
باشد هر صباح جلاب از بادیان و بیخ انیسون و اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مزوره نخود با شیرهٔ بادام سازند و یا هر ...
این شربت اصول دهند اصل السوس بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر بیخ غافث هر واحد بست درم بادیان تخم کرفس انیسون تخم شبت هر واحد ...
همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده عسل سرخ پنجاه مثقال در آن آمیزند و بقوام آرند و ده درم ازین گرفته در آب گرم حل کرده بد...
و بر فقار روغن بید انجیر یا این روغن بمالند زنجبیل چهار درم خار خسک کوفته ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده بران یک رطل روغن کنجد
انداخته بار دیگر بر آتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا با این حب سورنجان کنند سورنجان یک مثقال ...
مجوف مصمغ یک مثقال حب النیل غاریقون انیسون هر واحد نیم درم صبر سقوطری یکدرم مقل مصطکی هر واحد یک دانگ همه را باریک سائیده بجهت بیخ ...
کرفس سرشته حب سازند و این یک شربت است و صبح خورده تا آخر روز بران صبر کنند تا اسهال نیک کنند و در آخر روز غذا نخود آب و شیرهٔ حب القرطم ...

نسخهٔ ضماد ... ورم ... درم ... بجهت ... ابهل ست ... که این را ... نموده ...

نسخهٔ مطبوخ ملین

نسخهٔ روغن ... قسط

نسخهٔ شربت اصول

نسخهٔ روغن ... نسخهٔ حب سورنجان ...

بیان ضماد کنند و اگر چیزی ... باشد از مطبوخات حشیشیه برای مثل این نطول استعمال نمایند بابونه اکلیل شبت تمام مرزنجوش ... کرنب کنگر بید انجیر
برنجاسف برگ خطمی هر واحد یک کف ... آب خوب بجوشانند و نطول کنند و بر موضع متقصع محاجم ناری نهند و اگر سبب او ضربه یا سقطه باشد
سبع و ست ... بر ضعفش نمایند و اطلیه حار جاذب ... مثل این طلا مر و قسط و کبر و سنبل و کرنب ... مساوی کوفته بیخته بسرکه خمر حل کرده ضماد
کنند و اگر سبب آن تشنج رباطات بسبب حرارت شدید موذی یا برودت شدید مشنج باشد این قلیل الوقوع سریع القتل و الهلاک و لا علاج است ابن هبیره
و دیگر علاج حدبه حادث از ریاح غلیظه و رطوبات باستفراغ بدن از حب منتن یا حب سکبینج کنند و در ایام راحت گلقند عسلی تنها یا مع مصطکی و انیسون
استعمال کنند و آب گرم ... و روغن بان و زنبق بر موضع بمالند و بطبیخ مرزنجوش تمام و قیصوم و ... نطول کنند و غذا گوشت بریان سازند
و بالجمله علاج این هر دو نوع مثل علاج تشنج امتلائی کنند و این ضماد حدبه رطوبی را نافع است سنبل رومی و قسط و صبر هر واحد مثقال نیم درم لادن قصب الذریره
و اقاقیا هر واحد پنج درم گل ارمنی گل سرخ هر واحد ده درم جوز السرو شش درم ادویه سائیده بآب مورد بر پشت ضماد کنند و اگر بر موضع ...
ابو منصور گوید که حدبه اگر از ضربه یا سقطه افتد اضمده مقویه مثل ضماد مرتب از گل سرخ و برگ مورد و مغاث و روغن گل و مانند آن سازند و اگر از رطوبت
لزج باشد حب شبیطرج یا حب سورنجان بخورند و روغن بید انجیر ... الاصول ... نمایند ... نافع است که ...
... گل سرخ ... و روغن زنبق که در آن میعه و جند بیدستر و فرفیون حل کرده باشند بمالند و بآب پودینه و مرزنجوش و ... مطبوخ
نطول کنند و باضمده گرم که در باب عرق النسا خواهد آمد ضماد سازند و غذا نخود آب روغن جوز و توابل کنند و از اغذیه باد ... غلیظه حذر نمایند و ایضاً
حدبه از خراج که در فقار پشت برآید حادث میشود و علاجش اول فصد باسلیق است و ضماد بادویه مقویه مثل گل سرخ و آس و مانند آن و روغن گل و شرب
ماء البقول بمغز خیار شنبر و اگر این مرض طفل را افتد بر پرهیز و مالش روغن و ضماد او اقتصار کنند چنانچه مذکور شد **افطاکی** گوید که حدبه خلقی را علاجی نیست
و غیر آن را معالجه بتنقیه و ادهان و اطلیه نمایند و حقنها فتیلها در او جاع پشت بهتر از مشروبات است و از ریاح بعضی آنست که غلبه کند و ستخوان پشکند
و بعضی آنست که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود و علاجش بتفتیش و محلل از مشروبات و غیره است و آنچه برای هر ماده از دوا است معلوم شده
پس با عاده آن طول نمیدهیم مگر آنکه باین مرض مختص است از آنجمله مثل غاریقون است و ریوند و زنجبیل و تربد اگر این مساوی سوده جمع کنند و از آن یکدرم
بخورد و تکرار نماید از حدبه رطوبی خلاص یابد و از مجربات است و همچنین ... از قلفل و سعد و انیسون چون بخورند و عصاره کرفس یا طبیخ حی العالم و بیخ توت
و از مجربات طلا روغن عاقرقرحا و بید انجیر و سداب و خردل و جوز و بادام است مجموعا و مفردا این وقتی است که ماده بارد باشد و اما در ماده حار لابد است
از فصد و شرب شربت ورد و بارد جو مع پشنگ بزر در سرکه سرشته طلا کنند و کذا آب کشنیز بروغن بنفشه و بادام و از مجربات انجیر و قرطم و صنوبر مطبوخ
اولی است و آنچه برای اخراج اخلاط از پشت و سرین مجرب است آن روغن نفط و زقوم است شربا و طلاء و مثل اینست علاج درد پهلو و خاصره
ایضاً در تذکره نوشته که اسباب حدبه جماع در حالت ضعف دماغ و امتلا است و حرکت سخت بعد تغذیه مثل هریسه و بعد استفراغ و علامتش
درد اعصاب و انتخاد فرط یابس مع امتلا و کثرت اغذیه مولده خلط غلیظ و بخار غلیظ است و علاجش اینست که چیزی بهتر از قی بتربد و شبت و عسل
و بورق نیست بعد آن فصد باسلیق و وضع محاجم بر جهت منجذبه و اگر چه ناری باشد و استفراغ با یارجات کبار و تناول مثرودیطوس و تریاق اربعه و معجون
هرمس بعده معاودت استفراغ و معاجین همچنین مع ملازمت اضمده و نطول بهر محلل مقطع مثل اشق و حرف و زنجبیل و میعه ممزوج بلعابات متنوع
بادهان حاره مثل روغن قسط و بابونه و غار و ناردین و نرگس و این ضماد مجرب از تراکیب ماست ترمس حلبه باقلا جو مساوی کوفته بیخته نصف آن
حنظل کوفته و ربع آن انجیر خشک و ربع انجیر هر واحد تخم کرفس و اشق و میعه و زعفران و بیخ کبر بعسل سرشته بکار برند و این معجون هر سه روز دو مثقال
استعمال کنند و ... بگذارند که مجرب است از ... ترکیب این چ ادوه ام و نفع بسائر امراض عصب خطا نکرده غاریقون تربد مغاث سورنجان هر واحد ده درم
بلیله کابلی بسفایج فستقی جوز ... هر واحد پنج درم ... اشق قسط دارچینی هر واحد چهار درم صبر مصطکی عاقرقرحا جنطیانا حب الغار قرنفل فلفل هر واحد

سه درم در سه چند آن عسل معجون سازند و بر دارند و از علاجات جید آن بستن به صاحب است کی پارچه تان گرم پیچیده و پس گرم بسته تعجب گرم و ساک حب هندی سر هندی گویند کانچه از دوای تجارتیون معیره در قول آمده کی گذشته مجرب صحیح است و چون خلط و ریح طبیب باند کرده و از پشت و شرح و تقیه علی نشود پس حب و حقن و نطول و رقوم استعمال نماید و آبن حب هندی برای حافر سه وحدبه رطوبی را بعد تنقیه معینی ز ادویه دیگر است و بسیار کسان از این به شده اند کی گرفس قلفلمونه فلفل دار فلفل بادیان نمک طعام شیطرج هر واحد یک درم بسبار عخره درم زنجبیل پانزده درم بلیله زرد تربد مقشر محوف هر یک پنج درم کوفته بیخته قند سیاه مثل تمام آنها وزنه دران جمله بقدر بادام سازند و یکی از ان بخورند و این بارات تجربه کرده ام و صحیح یافته شده و خطا نکرده یاد دارند و مداومت در الیکه در قول ابو منصور گذشت نیز مجرب است

وجع ظهر یعنی درد پشت

شیخ میفرماید که وجع پشت در عضل و او تار و حال و خارج مطیف صلب میباشد پس اگر از لمس درست درد کند سبب خارج باشد و الا در حال بود و هر چه که باشد یا بسبب برودت مزاج سانج واقع در پشت و یا بلغم خام متولد در عضلات و فقرات پشت یا انصباب آن از بدن در عضلات و رباطات و اوتار پشت و یا دخول ریح در اعضای مذکوره حادث شود و یا بسبب کثرت تعب و بر داشتن بار گران و حرکت سخت و پشت خم کرده نشستن و یا بسبب کثرت جماع و گاهی از اسباب حدبه افتد چون هنوز مستحکم نشده باشد و یا بسبب مشارکت بعض اعضا بود چنانچه بسبب ضعف گرده و هزال و ورم آن و یا بسبب امتلای شدید رگ بزرگ موضوع بر طول پشت از خون و یا بسبب ورم و جراحت در قصبه ریه و گاهی بمشارکت رحم باشد چنانچه قرب ایام حیض یا در اختناق رحم و هنگام درد زه و گاهی درد پشت از علامات بحران بود **طریق تشخیص این اسباب** اگر درد بی ثقل تمدد و ریح حادث شود در تمدد و از مشی و ریاضت و مالش و چیزهای گرم تسکین یابد و هنگام سکون و در شب و در سرما اشتداد نماید و در پشت سردی محسوس گردد سببش برودت مزاج باشد و اگر درد با ثقل و تقدم تناول چیزهای سرد مولد بلغم و افزونی درد و ثقل روز برف ...دیگر علامات مذکوره برودت مزاج یافته شود و سردی لمس موضع وجع بود سببش تولد بلغم باشد و اگر درد ثقیل لازم بر یک وتیره بود و بعد غضب و تعب و جماع متعب و جز آن که تحریک ماده کند حادث شود سببش انصباب بلغم باشد و اگر درد تمددی و منتقل باشد و ثقل کمتر بود و از چیزهای گرم و تکمید و تدهین راحت و از اغذیه منفخه ضرر یابد سببش دخول ریح در پشت باشد و اگر التهاب و لذع مع خفت بدن و عدم ضربان و رنگینی قاروره و تشنگی و سکون باشیای سرد بود سببش حرارت ساده باشد و اگر درد مع ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات قطن بود و حرارت آن موضع و سرخی رنگ آن باشد و هنگام حرکت درد شدت کند و شدت تشنگی و سائر علامات غلبه خون موجود بود سببش امتلای رگ باشد و اگر تقدم تعب و برداشتن چیزی گران و مانند آن و کثرت جماع و یا علامات اسباب حدبه و یا آثار ضعف و هزال و ورم گرده و یا ورم و جراحت قصبه ریه و یا قرب حیض و یا اختناق رحم و طلق و یا علامات بحران معلوم شود سببش یکی از این اسباب باشد **علاج** اگر بسبب سردی مزاج یا بلغم خام یا ریح باشد علاج ایارج افرسه کنند و یا منضج از مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی سورنجان مکوه بادرنجبویه هر یک هفت ماشه بسفایج پنج ماشه اذخر چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله با گلقند عسلی سه توله بدهند و بعد نضج تنقیه بحب سورنجان و حب منتن کنند و جهت تعدیل مزاج معجون چوب چینی با عرق چوب چینی دهند و روغن قسط و سداب و بابونه بمالند و معاجین حاره و ماء العسل دهند و روغنهای گرم جندبیدستر آمیخته بمالند و ضماد حاره مثل مقل اشق حلبه بابونه حب الغار بلعاب تخم کتان و روغن بید انجیر آمیخته ضماد سازند و غذا نخود آب و گوشت طیور با مصالح گرم دهند و تقلیل غذا سازند و جائیکه ماده نباشد صرف تعدیل و مالش و روغنهای گرم در بارد و سر دو در حار کفایت کنند و ایضاً در ریحی هر چه در ریح البواسیر گذشت بکار برند و اگر بسبب امتلای رگ بزرگ باشد فصد باسلیق کنند و بعد از نضج بمنضج صفرا تنقیه از مسهل صفرا نمایند و اگر بسبب تعب و کثرت جماع باشد روغنهای گرم بمالند و ترک سبب کنند و اگر از اسباب حدبه یا بسبب ضعف گرده و هزال و ورم آن و یا بسبب ورم و جراحت قصبه ریه و یا بمشارکت رحم باشد علاج هر واحد مذکور شد بدان توجه نمایند

ذکر بعض ادویه مفرده و مرکبه نافع درد پشت خوردن بوصیر سه درم و کذا پوست نهر قیتو نارنج که دران مغز سفید نباشد در شیشه کرده از روز یکشنبه سه هفته در آفتاب آویخته و کذا مداومت خوردن جوز و انجیر و کذا خوردن پوست سنگدان چرغ و کذا جمله قوابض هر واحد در وجع ظهر بارد مجرب باسو یدی ست

وشرب ناخواه و کذا ماهی زهرج و پوست بیخ آن سوده م و کذا سداب و کذا مومیائی بقدر نخود با ماء العسل و کذا آب کرفس تازه بعسل و کذا بندق هندی با قند مکرر
و کذا اثر بذر و کذا دار فلفل بعسل و کذا انیسون و کذا جدوار و کذا قرص اصبع بعسل و کذا حب الغار و کذا طبیخ برگ سبز او و کذا فاوانیا و کذا فراسیون و کذا اهلیلج و کذا
جاوشیر و کذا زعفران و کذا لغزاوند مدحرج و شرب و ضماد و سنا و کذا سفر حب محلب بعسل و کذا مرزنجوش و کذا پیه گورخر و کذا اسیسالیوس و کذا روغن تخم شوب و کذا
کمافیطوس و کذا روغن بلطم و کذا اسعد و کذا روغن فندق و کذا تخم حرمل و کذا تخم نانخواه شبث بعسل پخته و کذا روغن آجره خوردن نارجیل و کذا قلقل جلبه و کذا مغز
صنوبر کبار بمویز سرخ و یا یکشبانه روز به آب ترکرده بعسل و کذا گوشت گورخر و کذا کرنب پخته و کذا لحم سقنقور و کذا مارماهی و کذا لحم گوزن و کذا طرز مستاکل
فسنع بستانی با اشق و مغز نارجیل کهنه و کذا روغن خردل و کذا روغن حب الترنج و کذا روغن جوز کهنه و کذا روغن تخم انجره و کذا روغن قرطم و کذا پیه گورخر و روغن قسط و کذا
روغن جند بیدستر و کذا روغن قنفذ و کذا پیه شتر مرغ و ضماد برگ خرزهره و کذا گل آن و کذا مرزنجوش سوده بموم و زیت آمیخته و کذا قصب الذریره
بسرکه سرشته و کذا نسرین و کذا پشک بز و آرد جو ساوی بسرکه سرشته و کذا بیخ قثاء الحمار سوده در سپیدی بیضه و کذا آرد ترمس پخته و کذا زفت یابس گداخته و بعد
سوده بدان آمیخته و بر پارچه مالیده و کذا لحم ابن عرس و کذا سرگین کبوتر و حرف و شرب حقنه سکبینج و کذا روغن خسک و بوئیدن مرغ برى و کذا پوست و
و تطول شوربای گوشت گوزن هر واحد نافع درد پشت بارد ست و خوردن کشنیز خشک با شکر و کذا استعمال سه پشت حار نافع بود و دیگر با بو دانه دو درم
با عسل یا با اشق و فرفیون و مرواحد نیم درم یا مبیزند و از یک مثقال تا دو مثقال بخورند اخراج بلغم و تسکین درد پشت نماید و کذا غاریقون عدد دو درم یا بو مکنیم درم
در درد پشت بلغمی مفید ست و دیگر خوردن لوبان برای وجع ظهر مجرب ست و اگر شاخ آهو در اوند کرده بگل حکمت گرفته در آتش بسوزند پس سوده قدری
ازان با روغن گاو بخورند در درد پشت ریحی و بلغمی را سود دارد و دیگر اول پشت را بروغن چرب کنند بعده سپندان یعنی حالون آب سائیده طلا نمایند و در آفتاب
نشینند در درد پشت و تهیگاه دفع کرده و کذا جدوار آب سوده طلا کردن در آفتاب نشستن و دوائیکه در درد پشت بلغمی مجرب ست غاریقون یکدرم با بو دانه
سکبینج اشق مقل ازرق هر واحد نیم درم فرفیون شحم حنظل حجازی مقرض روغن بادام چرب کرده هر یک ربع درم باهم آمیخته بخورند روغن که در درد پشت و
کمر ست شحم حنظل مغاث سورنجان زیره سیاه فرفیون ایرسا جند بیدستر هر کدام سه مثقال جدوار دو مثقال نیمکوب کرده در سه رطل آب و نیم رطل روغن زیت
و اگر نباشد روغن بید انجیر بجوشانند آن قدر که آب فانی شود و صاف نموده نیمگرم بر پشت و کمر و عانه بمالند ضماد که بعد تنقیه بسیار مفید ست در آب برگ حنا و نخود
و صابون حل کرده نیمگرم ضماد کنند حب چهار برگ که برای درد پشت ریحی و وجع مفاصل و درد رگ و تهیگاه و گردن و شانه و همه دردهای ریحی را بسیار نافع
برگ تنباکو سبز نازک که آنرا بهندی کونپل گویند و برگ نازک بید انجیر سرخ و برگ نازک تاتوره و برگ نازک عشر و نمک طعام هر یک چهار توله سائیده حبها بقدر نخود
سازند شربتی یک عدد صبح و یکی شام و روغن زیره در پشت بر که بمالند و جوارش اسقف و روغن قرنفل و معجون مسیحی و معجون تریدی و فلاسفه و حب اذراقی
هر واحد نافع درد پشت ست **اقوال اکابر** شیخ میفرماید واجب ست که در علاج درد پشت بسوی معالجات اوجاع مفاصل و معالجات حدبه در باب نقرس
رجوع کنند چه طریق علاج همه واحد ست اما معالجه بار د بمشروبات و ضمادات و مروخات مذکوره در ابواب گذشته باید کرد و آنچه از بلغم خام باشد باید که استفراغ بحب
ایارج شحم حنظل و حب منتن نمایند و معالجه آنکه از تعب و مانند آن باشد بغذای جید و مروخات معتدله و روغنهای نیمگرم باید کرد و آنچه از جماع باشد علاجش علاج
کسی ست که از جماع ضعیف شده باشد و آنچه بسبب گرده باشد علاجش علاج ضعف گرده است و علاج کائن بسبب امتلای رگ بزرگ فصد باسلیق و کعبه
نیز هست که این فی الحال تسکین او نماید خصوصاً چون اتباع مروخات از روغن گل و مانند آن کنند و آنچه بسبب حدبه باشد علاجش علاج حدبه هست و اکثر درد
پشت بسبب برودت یا بسبب ضعف گرده بود پس می باید که اکثر علاج ازین دو جهت باشد و کلام مستوفی در علاج گرده و ایضاً در تسخین پشت در باب حدبه
ذکر کردیم لیکن معالجات خاص بوجع پشت باید استعمال روغن فرفیون تنها ست و از مشروبات مجربه برای آن تریاق اربعه ست یا روغن بید انجیر با آب
کرفس و اینکه نقوع نخود سیاه و وج بسیار بچهار درم روغن گاو و یکدرم عسل بنوشند این تا چهار روز استعمال کنند و خوردن حیوان و دمان او خیلی سود مند
وجوب سهلهٔ با بعضی مزاج را از اصحاب این درد حب منتن ست و اما ضمادات پس تضمید بخر و بهره در دکهنه را به کند و تضمید بمثل جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج

و جند بیدستر و فرفیون مفرد و مرکب بروغن غار و حب [illegible] و روغن سداب تخم او و روغن بیدانجیر و روغن [illegible] بسیار نافعست و آنچه روغنها [illegible] و روغن [illegible]
و روغن قسط و روغن سداب ست و روغن سوسن را خاصیت عجیب ست و اولی آنست که اول پشت را گرم کنند و بپارچهٔ درشت بمالند پس تمریخ
نمایند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سبب درد پشت مادهٔ خام بود علاجش پزانیدن ماده باشد بیارالاصول و روغن بیدانجیر و [illegible] و دوای مسهل چون
حب منتن و حب سکبینج و ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و اگر [illegible] را نیم کوفته شب با نخود تر کنند و صبح جوشی دهند و صاف کرده عسل و روغن گاو آمیزند صواب
بود و اگر سببش ریح غلیظ باشد و اکثر در پشت و خاصره و ازین بسیار باشد معالجه بیارالاصول مع روغن بیدانجیر کنند و این حب سکبینج درد پشت و تهیگاه
را سود دارد بگیرند حلبه و حب الرشاد و تخم کرفس و نانخواه و زنجبیل برابر سکبینج برابر همه کوفته بیخته با هم سرشته حب سازند و صبح [illegible] درم بخورند و اگر سببش سوء المزاج
سرد ساده باشد تبدیل مزاج کنند و معجون [illegible] و دیطوس سخت نافعست و اگر سببش رنج و ماندگی باشد آبزن [illegible] بنشیند و طعام سبک و لطیف خورند و تکمید
در روغن شبت و بابونه بکار برند و اگر سببش امتلای رگ پشت بود رگ باسلیق و مابض زنند و روغن گل بمالند و طعام سبکتر کنند محمود گوید که درد پشت اگر
از برودت مزاج یا کثرت بلغم خام باشد علامتش سفیدی رنگ قاروره و بطوء نبض و تقدم تناول اغذیهٔ غلیظه یا لزجه و سن و بلد و عادت و رطوبت زبان
و قلت تشنگی و شدت درد بعد بیداری از خواب و [illegible] از تناول فواکه رطب و آب سرد و امتلاست پس هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و اصل السوس
هر واحد دو درم و گلقند عسلی [illegible] درم دهند و غذا نخوداب بشیرهٔ بادام و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن از اخلاط بلغمی غلیظ لزج بحب سورنجان یا حب صبر
یا حب قوقایا یا بمطبوخ سورنجان کنند و در هر هفته یکبار تنقیه [illegible] که در باب [illegible] الفیل [illegible] بباید استعمال نمایند و بر پشت روغنهای گرم مثل روغن زنبق
و خیری و نمام بمالند و از جماع و طعام شب و فواکه و آب سرد حذر کنند و بر تناول حب منتن مداومت نمایند و یا گلقند ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند یا معجون [illegible]
بخورند و این حب صاحبان این مرض را نافعست شحم حنظل شیطرج سکبینج هر واحد یک نیم دانگ صبر جند بیدستر هر واحد یک درم مقل ازرق یک نیم درم سورنجان [illegible]
کوفته بیخته بآب گندنا حب سازند [illegible] یک شربت ست و اگر از تعب و کثرت جماع باشد ترک آن کنند و راحت و خواب و حمام نمایند و هر صبح جلاب از عنب الثعلب
سه درم و شکر سفید [illegible] درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و شیرهٔ بادام سازند و پشت را بروغن زنبق و خیری زرد و بنفشه ممزوج بمالند و اگر از امتلای رگ باشد هر
صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم و عنب الثعلب سه درم بنوشند و غذا مزورهٔ مذکور و اسفاناخ خورند و یا آب انار [illegible] با شکر سفید
ده درم بنوشند و اگر فائده نشود فصد باسلیق کنند و یک لحظه در آب سرد داخل شوند و در مکان بارد و زیر بادکش نشینند و در جای نمناک خواب کنند [illegible]
که درد پشت و خاصره نیز از اجناس اوجاع مفاصل ست و اکثر این علت از اخلاط ردی غلیظ بلغمی بود پس اگر سببش برودت مزاج و بلغم خام منصب در مفاصل
باشد و این اکثری ست قی بآب اصل السوس یا شبت کنند و هر صبح شربت اصول بنوشند و چون نضج ظاهر شود تنقیه بحب سورنجان و حب منتن و حقنهٔ
قوی کنند و روغنهای گرم بمالند و از بقول بارد رطب پرهیز نمایند و معجون فلاسفه نافعست و تضمید بصموغ منتنه و آن در قول شیخ گذشت و تنطیل بآب
شیح و قیصوم و مرزنجوش و اکلیل و پودینه و بعد خروج از آبزن مالش بروغن سداب مفید و بدانند که استعمال ادویهٔ نافع اوجاع مفاصل از رطوبت در [illegible]
اوجاع پشت از برودت و رطوبت [illegible] صحت بخشد و اگر سببش کثرت تعب و کثرت جماع یا سوء مزاج حار یابس باشد هر صبح آب عنب الثعلب با شکر و شربت آلو و تمر هندی
بنوشانند و اگر سببش امتلای رگ باشد هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمر هندی با آب عنب الثعلب یا شیرهٔ خرفه [illegible] و غذا مزورات مطبوخ
بحموضات بشیرهٔ بادام و خشخاش و اسفاناخیه و قرعیه خورانند و اگر سببش حمیات بلغمی باشد علاجش بعلاج اوجاع مفاصل بارد کنند قرشی گوید که در بلغمی
بعد نضج تنقیه کنند و سکنجبین بزوری با اصل السوس و سکنجبین عنصلی و شربت اصول یا آب کرفس سکنجبین بزوری و یا نخود سیاه و هلیون [illegible] در آب گرم ترکرده
یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بدهند و غذا جوزهٔ مرغ و کبک و کبوتر بچه بشبت یا نخود سیاه و هلیون سازند و شحم [illegible] بمالند و بدانچه مناسب نوع
بخورانند و پشت را بخرقهٔ خشن بالیده ببعض شحوم و ادهان حاره بمالند و آنچه از امتلای رگ بزرگ باشد چنانچه هنگام احتباس حیض یا خون نفاس یا منی از طول مدت
بجماع عارض شود آنرا فصد فی الفور زائل کند و جماع اگر بسبب احتباس منی بود و آنچه از افراط جماع باشد هر چه در تدبیر افراط جماع ذکر کردیم بعمل آیند [illegible] سعید گوید که

علاج درد پشت تابع برودت بجهت آنکه کنند و نوشیدن آب طبیخ عود و اسهال طبیعت بدانچه مخرج خلط باشد باشد مثل حب سورنجان کنند و مالش پشت بربیت
دیسقلة و آب نیمگرم بران و غذا نخود آب و غذا از امتلا نمایند و علاج درد پشت تابع حرارت بفصد باسلیق در ابتداء و شربت شیره تخم خرفه و سکنجبین و نوشیدن آب انار
و استعمال شربت آلو و تبرید موضع بصندل و گلاب کنند و غذا مزوره سماق یا غوره سازند و در موضع سرد بخوابند و بر پشت آب سرد بریزند خضر گوید که آنچه سبب
برودت و بلغم باشد تنقیه بلغم مثل حب ایارج یاقی یا حقنه مخرج بلغم مفشی سازند کنند معجون برج و معجون نجاح خورانند و مار الاصول بروغن بادام تلخ یا روغن خروع
استعمال کنند و اگر ماده بسیار باشد مثل شوربای نخود بسیل اقتصار نمایند و روغن بلسان بمالند و پشت را بخرقه درشت بمالید بعض شموم حاره مثل پیلپلوت
یا پیه نهنگ چرب کنند و این و انیکو ست بگیرند روغن قسط و روغن نارد ین و روغن غار و دران جند بیدستر و کندر و تخم انجره هر واحد سه درم فرفیون یک مثقال حل کرده
بر پشت بمالند و اگر دیگر حال زیت برگ غار بپزند و شب با پشت بمالند و صبح حمام نمایند و در پشت کهنه امفید بود یا سلق و برگ خربزه بعض روغنهای گرم
مثل خاکینه پخته ضماد کنند و یا روغن نبق ده جزو بگیرند و فرفیون و جند بیدستر و میعه هر واحد یکجزو حل کرده بمالند و قی بشرب لازم گیرند و گاهی از ورم پشت یا وجع
دیگر عارض شود و علاجش از اله سبب ست میر عوض مینویسد که درد پشت حادث از سردی مزاج و بلغم خام عمیق و اسهال تریاق ربعه با طبیخ بزور و اصول آب نخود سیاه
و اطریفلات و ماء بای برج دهند و حبه ابکوبند و آب بپزند و بر پارچه مالیده بر موضع درد نیمگرم به بندند و چون خواهند که جدا کنند بحمام روند و خرقه را جدا سازند و این حب از سکین او جاع
ظهر عجیب الفعل ست شحم حنظل صبر سکبینج هر کدام ده جزو جند بیدستر مقل هر کدام نیم جزو شرتی سه درم و آنچه از تعب کثرت مجامعت باشد ترک سبب کند و روغن بنفشه و روغن لوبیا با موم آمیخته بمالند

وجع خاصره یعنی درد تهیگاه

اسباب این مثل اسباب درد پشت باشد و کذا علامات آن علاج علاجش بعلاج درد پشت کنند و خوردن حلوای تخم تره هندی فرپای درد کمر و مغلظ منی ست
و اگر از ریح البواسیر باشد علاج آن نمایند و خوردن مقل بقدر دو سرخ وقت خواب و کذا حب مقل و معجون آن مجرب ست و بستن نان باشی هندی که دران جلتیت و زنجبیل
و تخم شبت و اخفا کرده باشند نافع و این ضماد برای درد کمر و زانو تجربه رسیده افیون یکتوله شنگرف قسط تلخ صبر زرد از هر واحد نیم توله در آب ادرک حل کرده طلا
و در آفتاب یا نزد آتش عضو را خشک کنند و دو سه روز چنین عمل نمایند و بقول اهل هند برای درد کمر این حلوا نافع ست سونته مغز تخم ارنڈ هر یک شش درم
روغن سه شکر هر یک دوازده دام شیر گاو نیم آثار اول مغز ارنڈی سوده در روغن بریان نمایند پس شیر آمیخته بجوشانند چون غلیظ شود شکر انداخته حلوا سازند و بعده بقدر
مزاج خورند و ایضا تخم ارنڈ نمک لاهوری میده چوب هر واحد توله انگزه نیم توله آرد گندم نیم پاو بگیرند و از ین نانی از یکطرف پخته بر بندند مفید بود و شیخ میفرماید که اکثر
این درد ریحی و بلغمی بود و علاج این بعلاج درد پشت قریبست و از علاج خاص این درد نیست که بگیرند حلبه و حب الرشاد و باقی اجزا همان حب سکبینج ست که در وجع
ظهر بقول جرجانی مذکور شد و اگر بسبب ورم در عضو یا در آنچه شارک او باشد حادث شود علاجش علاج آن بود و بسبب سوء مزاج حار ساده یا مع ماده کمتر افتد مگر بسبیل
مشارکت اعضای بول و امعا و علاج و علامت آن ظاهر ست کرمانی گوید که در بلغمی و ریحی حمول شیافات سخته مرتب از مقل و اشق و انیسون و زنجبیل و تخم کرفس
و شحم حنظل و سورنجان و ماهیزهرج و امثال آن سریع التاثیر ست بنا بر قرب موضع علت خضر میگوید که ضمادهای مفشش بلح و مخرج بلغم بعمل آرند ابو منصور مینویسد که ابتدا
تخم کرفس و سکبینج و فانید ساخته بخورند یا حب الرشاد سه درم بعسل استعمال کنند تا آنکه ورم کند بعده این فتیله بکار برند که عرق النسا را نیز نافعست بگیرند حب الرشاد
بورق سکبینج پودینه و از ان فتیلها سازند مؤلف اقتباس گوید که اگر بسبب کثرت جماع باشد ترک آن نمایند و روغن لبوب سبعه مالند و دو سه روز حمام متواتر کنند
و دواء المسک جمیع هر واحد لوبیا با ماء اللحم ساده ممزوج یا چهارم حصه شراب هند و غذا قلیه نرگسی خاگینه با نان خشکار خورانند و خوردن سه دی بیضه مرغ با مصطکی عظیم الاثر ست

دوالی

عبارت ست از فراخ شدن رگهای ساق و قدم بسبب کثرت نزول خون سوداوی بسوی آن و گاه از خون صرف غیر سوداوی و گاهی از خون بلغمی غلیظ افتد
و هر چند که باشد ماده این مرض و اکثر خوف بود که دران عفونت نباشد و الا دران پای از تقرح و اورام خبیثه سالم نماند و اکثر پیکان و پیاده روان و حمالان سنگ
را که بپایها بسیار ایستند چنانچه خدام امرا و سلاطین و از رکوب طویل عارض گردد و خاصه چون ایشان استکثار اغذیه مولد سودا نمایند و در بلدان حار مثل طبس

نمکال بسیار افتد و بیشتر عقب امراض حاده واقع شود و بسبب انتقال ماده بسوی آن در مستعدین مذکورین آن و گاهی ابتدا افتد چنانچه اوجاع مفاصل ابتدا از
عارض شود و صاحبان عیال را که سیان مذکورین بسیار عارض گردد و دوالی گاهی علاج نپذیرد و گاهی آنرا قطع کنند و از قطع آن بسبب فقدان راه غذا عضو لاغر شود
پس سوداوی از ایشان چون قطع و منع کنند امراض سوداوی چو مالیخولیا از ان عارض گردد و بعضی گفته اند چون صاف باشد از قطع آن خوف عروض مالیخولیا بود و گاه دوالی
جهت حرارت مزاجی یا عارضی ماده متعفن شود و بقروح انجامد گیلانی در شرح قانون مینویسد که مردی را مرض قریب این علت در پای بود و عقب زوال او دوالیها
عارض شد بعد از ان باز مرض سابق عارض گردید و مالیخولیا زائل شد و تکرار این هر دو حال بران قریب با مشاهده کردیم و دوره این هر دو مرض در یکسال بر آن
میگردید و اکثر دیده شد کسی را که مالیخولیا بود بحدوث دوالی در ساقهای او از ان خلاص یافت بالجمله تشخیص این مرض همین ست که رگهای سطبر گردد اگر در ساق
و قدم ظاهر شود و گره گره در ان پدید آید و حرکت پا ثقیل و رفتار بسیار و سریع دشوار گردد و تمییز نوع ماده آن از علامات مخصوصه هر واحد از ان و رنگ عضو و تدبیر
سابق و از وقت حاضر پوشیده نیست چنانچه رنگ سرخ قانی دلیل خون صرف بود و این اسلم ست و رنگ تیره مائل بکبودت یا سبزی بر خون سوداوی آن دلالت
کند و این حسب تشقق و تقرح سرعت نماید و رنگ مائل بسفیدی و شفافیت و نرمی عضو بر خون بلغمی گواهی دهد علاج فصد باسلیق کنند بعد از ان فصد عروق
ممتلی نمایند و از دست بمالند و بیفشارند تا خون تمامه بیرون آید و تنقیه سودا بمسهل و ماء الجبن کنند و ترک ریاضت نمایند و از اغذیه مولد سودا احتراز کنند
و بقول اقناع و ابن جزله طلای قطران و کذا زهره بز نر مفید بود و در علاج علت روا ندارند و معالجه این چنین اهلیل و اح شناسند اقوال حکما مصنف اقتباس
گوید که بعد فصد باسلیق یا صافن تا دو هفته تنقیه فرمایند بفاصله یکروز بعده تنقیه بماء الجبن مع مطبوخ افتیمون و اکل هلیلجان و سفوف لاجورد و حب لاجورد و معجون
نجاح کنند و یا با ایارج فیقرا و حجر ارمنی و لاجورد مغسول و مطبوخ افسنتین تربدی و حب غاریقون هلیلجان پس روغنهای محلله قابضه مقوی عضو بمالند و چون بحکم
و کوفته گردد و عروق را بشگافند بطریقیکه بقول شیخ بیاید اگر از عود آن ترسند بعد بریدن رگ داغ دهند بعد ادویه قابضه بارده مثل [illegible] جوز السرو و اقاقیا
و حصاء لحیة التیس و [illegible] اشباه آن ضماد کنند تا باز عود نکند و ساق و قدم با قوت و هر ضعیف و لاغر شدن ندارد شیخ الرئیس مینویسد که ما تدبیر دوالی نیست که
استفراغ خون از عروق دست و تنقیه سودا و اخلاط غلیظ و اصلاح تدبیر باید کرد و ترک هر مغلظ و حرکات متعبه و قیام طویل کنند بعد از ان بفصد این عروق متوجه شوند و همه
خون سوداوی که اندر ان باشد بیرون آرند و در اثر آن فصد صافن نمایند بعده در هر اندک مدت تعاهد تنقیه بدن بمثل ایارج فیقرا باندک حجر لاجورد کنند حتی الامکان آنست
نمایند و شرب افتیمون مع ماء الجبن لازم گیرند و حرکت اصلا ترک کنند و استعمال رباط بر پای ببستن آن از اسفل بسوی فوق و از عقب تا زانو سازند و معه یک [illegible] قابضه
زیره بعد استعمال نمایند و اولی آنست که حرکت نکنند و مشی ننمایند مگر بعد بستن پایها و بر موضع خصوص بعد تنقیه بفصد دستها و پایها و نفس عروق دوالی خاکستر
چوب انگور و روغن زیت که بران طرفه پاشیده باشند طلا کنند و طلای [illegible] و نطول آب آن و پشک بز و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر از ین قبیل ست
سوای قطع تدبیری سود ندهد جلد را بشگافند و دوالی را اظهار کنند و در طول آن شگاف و بندند در عرض [illegible] همه خون که اندر ان باشد بیرون آرند تا [illegible]
آنرا سائل شدن دهند بعده تنقیه [illegible] شق کردن در طول نمایند و گاهی سل و قطع اصلا میکنند و در ان هنگام باید که استیصال آن نمایند الاضر [illegible]
سل بدانست و جائز ست که سل رگهای سرخ سوای سیاه کنند و اما با سیاه آنچه تنقیه نوشتیم اول العمل آرند و گاهی قرحه به نشود تا مبالغه در تنقیه نکنند و بعد آن
استفراغ اخلاط سوداوی و غلیظ نمایند و تبعه قطع و سل و داغ واجبست که مولدات خلط سوداوی ترک نمایند و مداومت تنقیه بدن کنند تا فضول سوداوی
پیدا نشود و دوالی معاودت نکند اگر چه ماده بسوی آن عضو مستعد باشد و یا حرکت کنند آنچه معتاد [illegible] از پای بسوی اعضای اشرف بود و با آنکه در ربط و شق خطر
ره ماده منع [illegible] عضو [illegible] اعضای عالیه است فلهذا صواب آنست که ربط و سل و غیره بعمل نیارند مگر بعد تنقیه ماده باقی ایلاقی و جرجانی گویند که [illegible]
نیز همین ست که اول تنقیه بدن و ترک مشی کنند بعده رگها بکشایند و خون فاسد از ان بیرون کنند و بعضی را جلد شق کنند پس رگهای سطبر در طول [illegible]
و اخراج ماده که اندر ان باشد بکنند و بعضی رگها چندانکه توانند کشیده بیرون کشند و ببرند و این را تا بای سل گویند و باید که جمیع عروق قطع کنند و الا دوباره
کنند و داغ کردن صواب تر از سل بود و تا تنقیه بدن نکنند دستکاری نشاید کرد بهر آنکه جراحت مندمل نشود و پیوسته از ان رطوبات سیلان کند

ابن الیاس گوید که فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و عنب الثعلب سه درم و شکر سفید ده درم
بنوشانند و غذا از مزوره ماش و نخود و بشیر با بادام سازند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و چون تنقیه بدن کرده
بعد چند روز فصد آن عروق کنند و بعلامت بمالند تا باریک شوند و عصابه محکم بر بندند و صاحب این مرض از اغذیه غلیظه مولد سودا مثل کرنب و بادنجان و عدس
و گوشت نمکسود و لحوم گاو و بز و مانند آن احتراز کند و در رفتار و ماندگی پایها تقلیل نماید **خجندی** گوید که بعد فصد باسلیق و ترک اغذیه مولد سودا مثل لحوم بقر
و اسپ و شتر و امثال آن و ترک مشی و برداشتن بارگران و تعلیق پایها و رکوب هر صباح شربت عناب آب عنب الثعلب دهند و بعد تنقیه سودا فصد مابض
رکبه یا حجامت بر ساق نمایند و بران عصابه عریض محکم غیر مولم بندند و گاهی معالجه بدستکاری میکنند که جلد را شق کرده و دوالی را ظاهر ساخته در طول بشگافند
و خون ازان بیرون می آرند **قرشی** و سدید و خضر گوید که از هر چیز مولد مادهٔ غلیظ پرهیز کنند و فصد از هر دو دست بتدریج و قی بالغ و استفراغ سودا و بلغم بعد
نضج نمایند و ایارج فیقرا و حجر ارمنی بلیغ النفع ست و کذلک طبیخ افتیمون یا حب و حجار الجبن یا بشیر تازه و اگر باین تدبیر زائل نشد احتیاج باظهار عروق متسعه
از زیر جلد و شق آنها در طول و سائل کردن خون و یا قطع آنها بتمامه و داغ آنها افتد بعد ازان ادویهٔ قابضه مثل گل سرخ و گلنار و مورد استعمال کنند تا تولد مادهٔ ابار
دیگر منع کنند و گاهی ازین خوف حدوث مالیخولیا و امراض سوداوی مثل قطرب و داء الکلب و غشی و خفقان گردد و چون این علت مستحکم شود علاج نپذیرد و غذا بعض
سبزه مثل چوزهٔ مرغ با آب سماق و مزورات دهند و براحت امر کنند و حمام و غسل نمایند و بر عضو آب نیم گرم ریزند **انطاکی** در تذکره گوید که تنقیه مادهٔ آن بفصد و قی
کنند و آنچه در نقرس و دوالی ذکر کرده [illegible] نمایند [illegible] و در تذکره نوشته که در قسم سوداوی و بلغمی علاج داء الفیل بعینه کنند و علاج قسم دموی بفصد باسلیق
از طرف مخالف کنند اگر [illegible] باشد والا از هر دو جانب بکشایند و ابتدا بفصد خلاف پای علت متاخر کنند اگر تولد مرض متعاقب باشد والا ابتدا بدست راست
نمایند و خون بتدریج بسبب [illegible] قوت خارج کنند [illegible] پاک گردد جلد بشگافند و عروق قطع کنند تا خون آن بیرون آید و اگر بعد تضمید قوابض خوف
عود ماده باشد قطع عروق بالکلیه نمایند و [illegible] اغلاط مذکوره یا بعض آنها بر آنچه مذکور شد سبب غالب مرکب نمایند و از صفرا هرگز این مرض نیفتد
لیکن ازان مرکب میباشد چنانچه [illegible] شود پس اگر چنین باشد در علاج آن را نیز مرعی دارند **ابن نوح** گوید که ابتدا بفصد باسلیق و اسهال
سودا کنند و این متواتر نمایند و از هیچ چیز با که صاحبان مالیخولیا ازان پرهیز کنند احتراز سازند و چون این تدبیر متی بعمل آرند بعد ازان از عروق دوالی یکی یا دو
هر کدام که غلیظ تر و بزرگتر باشد بکشایند و همچنین یکی بعد دیگری کشاده باشند آنرا بمالند تا همه خون برآید و بعد ازان متعاهد فصد و اسهال سودا و پرهیز از مولدات سودا
امر کنند **گیلانی** مینویسد که [illegible] علاج دوالی اینست که پیش از هر چیز هر روز صبح ناشتا مسکه گاو در آب شدید الحرارت که قریب بجوش باشد تا اجزای لبنیه مسکه را
سبز گذارند و بنوشند و مقدار مسکه اندک اندک هر روز افزوده از یک وقیه تا دو وقیه و زیاده ازان کنند و بران مداومت نمایند از چهار ماه تا شش ماه یا زیاده ازان

مع ترک اغذیه رديه بعد ازان در تنقیه شروع کنند که این مواد بدن اول نضج و اصلاح دهد و درین نفع بسیار است

داء الفیل

مرضیست که در ان ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود و اکثر بسبب ریختن خلط سوداوی بود و گاهی بسبب خلط بلغمی غلیظ افتد و گاهی از خون جید عارض شود
چون بسیار نازل شود و پای بدان اغتذا نماید و اول پای سرخ شود پس تیره و سیاه گردد و سبب این شدت امتلا و ضعف عضو است بجهت کثرت حرارت
و شدت جذب و بسبب شدت حرارت باز از حرکت و احوال معین [illegible] بر ین اعانت کند و گاهی متقرح شود و ازان خوف اکله بود و این مرض دوی از زمانه
مستحکم ازان که حس عضو را باطل کند نشود و خفیف ازان محتاج بعلاج قوی [illegible] **انطاکی** گوید که حقیقت [illegible] انصباب یکی از دو خلط با دو یعنی سودا
یا بلغم بطلی باشد پس مجاری آن از قرب [illegible] تا نهایت پای [illegible] و آن را از هر چیز مولد سودای غلیظ [illegible] بزرگ است و مغذ کت مشی
و برداشتن بارگران و نوشیدن آب قبل هضم و خوردن چیزی [illegible] علامت سوداوی آن التهاب
و احتراق مع تیرگی عضو است پس اگر جراحت [illegible] زیاده شود [illegible] بکشایند [illegible] سازند [illegible] شود و علاج آن امید

صحت نیست و اگر فسل آکله از سعی و تقرح و سیلان کند قطع عضو واجب بود بنا بر حفظ باقی بدن و الا علاج خفیف آن کنند و علامت بلغمی سردی عضو و سستی حس آن عدم
تقرح قلت وجع آنست بالجمله تشخیص اسباب مذکوره مثل دوالی کنند و صلابت ورم و حرارت ملمس عضو و کمودت رنگ آن و خشونت و تشقاق خفیف یا تقرح بطی اسوادی و عدم
این آثار بر ماده بلغمی دلالت کند **علاج** مانند دوالی علاج کنند و تنقیه بکرات و مرات و بتفاریق و برفق نمایند و بعد از تنقیه دریجا فصد مابض و حجامت ساق و چسپانیدن زلو بسیار
مفید بود و ادویه محلله مقویه قابضه مثل اقاقیا و رامک و عصاره لحیة التیس و مانند آن استعمال کنند و ساق را تا زانو بعصابه مستحکم بندند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد بعد از نضج مسهل
بلغم و حب سورنجان تنقیه کنند و بعد هر هفته یکمرتبه قی نمایند و تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز نمایند و کندر یکماشه زنجبیل نیم ماشه سائیده
در اطریفل صغیر آمیخته بخورانند و صبر و مر و اقاقیا و پوست انار بسرکه سرشته طلا کنند و درین مرض ادویه گرم قوی الاسهال نه استعمال نکنند و شربت [illegible]
و سنای مکی و هلیله و بارتنگ و مغز تخم سپید انجیر بعسل و قطران و شیح جبلی و تخم تمام و ضماد زهره بز و گل شاهسفرم و زهره غزال و علک البطم مخلوط بگوگرد و خوردن تخم قاشنیت
بستانی خشک قدر مرات کثیره و جگر خشک آن و کذا شحم حنظل یا برگ آن به نشاسته یا کتیرا اصلاح کرده و کذا اسکنجبین و شربت ریحین هر واحد نافع داء الفیل ست
و این معروف بمطبوخ سبعه ادویه را با جوب [illegible] ستوده اند هلیله سیاه هلیله زرد افسنتین افتیمون اسطوخودوس غافث اسقولوقندریون بدستور معروف بجوشانند
و صاف کرده بنوشند و از معاجین نافعه برای این مرض اینست که هلیلجات ثلثه پانزده درم زنجبیل فلفل سیاه کندر هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل قدر حاجت سرشته
بعد تنقیه تمام سه درم از ان بخورند و نزد اطبای هند بعد فصد و قی مکرر ضماد ایلوه و بول و لوبان و تخم سویه بسرکه سائیده مفید و ایضا کهٹری میتهی خورده بالاش
ادویه مقیه و شهد نوشیده مبالغه قی کردن و بابونه مرچ سیاه اجوده تخم سویه چوب چینی بابرنگ چوب نی برابر سائیده شهد آمیخته نیمگرم ضماد کردن نیز نافع ست
اقوال حذاق شیخ میفرماید که داء الفیل مرض خبیث ست کمتر به میشود و باید که بحالش بگذارند اگر ایذا نه دهد و اگر مودی بتقرح گردد و خوف آکله بود سوای قطع آن
هیچ علاج نبود و چون در ابتدای آن تدارک کنند ممکن ست که استفراغات خصوصا بقی سخت نفع کند و گاهی اخراج بلغم و سودا و فصد کنند اگر احتیاج آن باشد
بعد از ان قوابض بر پای ضماد نمایند و اما چون مستحکم گردد امید رفع آن بعلاج کمتر ست و بدانکه جمله علاج این مرض که دران امید صحت بود مبالغه در علاج دوالی
و استعمال محللات قویه و گویند که لیسیدن قطران آنرا نفع میکند و گاهی سلعه در پای تولد کند و بزرگ شود و مشابه داء الفیل گردد و علاجش آهن کنند هر جائی میتوان
داء الفیل اگر منسرح باشد علاج او آسان بود و هرگاه که رنگ متغیر شود و درشت گردد علاج کمتر پذیرد و علاجش قی متواتر بود بادویه که بلغم غلیظ و سودا را از جای خود
بر کند و اگر بفصد حاجت آید رگ باسلیق زدن صواب باشد و آرام گرفتن و نا رفتن و پای بر بالش نهاده داشتن و اگر ضرورت حرکت باشد عضلها از قدم
تا زانو تا بیخ ران به بندند و گام آهسته نهند و هر هفته شربتی ایارج فیقرا با حجر ارمنی آمیخته بخورند و پیوسته ماء الجبن بسکنجبین افتیمونی ساخته با افتیمون و اندکی
نمک نفطی خورند و هرگاه که برخاستن و رفتن خواهند اول ادویه قابض بر ساق و قدم طلا کنند و به عصابه بر بندند و بعد از انکه قی بسیار کرده باشند و تنقیه بسهلات
کرده خاکستر کرنب بزیت الانفاق بیامیزند و ثمر طرفا و پشک بز و آرد حلبه و تخم ترب و تخم حرجیر کوفته بیخته بدان سرشته طلا کنند و ترمس پخته طلا کردن و در طبیخ آن
نشستن و بدان نطول کردن سخت سودمند ست **محمود** گوید که سببش اگر خون سوداوی باشد فصد باسلیق کنند بحسب سن و وقت خون بر آرند و تنقیه
بدن به مطبوخ افتیمون یا بحب آن نمایند و در هر هفته دو سه مرتبه استعمال نمایند و یا این حب بخورند که درین علت نافع ست قنطوریون دقیق شحم حنظل
هر واحد یکنیم دانگ تربد یکنیم درم مقل کتیرا مصطکی هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حبها سازند و این یک شربت ست و بعد تنقیه فصد مابض کنند
و پای را بعصابه بر بندند و در بستن از پشت پای آغاز کنند و تا بالای زانو برسانند و چون تنقیه تمام بدن نموده خاکستر کرنب و پوست نان و آرد شیلم که بآب
شاخهای انگور یا چوب انجیر یا بروغن شبت و آب برگ کرنب سرشته باشند طلا کرده بر بندند و تا یکدو روز نگشایند بعده اعاده طلا بدان نمایند و ببندند و بدستور
اول بگذارند و صاحبان این مرض از طول قیام و کثرت مشی و تعلیق پا یا در رکوب و اغذیه غلیظه مولد سودا اجتناب کنند و اگر خلط غلیظ بلغمی باشد هر صبح مطبوخ
اصل السوس و بادیان هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخود آب بشیره تخم قرطم خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحب صبر یا بحب تنقیح
آن یا حب سورنجان یا معجون آن کنند و ادمان قی در هر هفته سه مرتبه باین مقیئ نمایند اصل السوس بیخ خربزه و تخم او و تخم شبت تخم ترب و برگ و بیخ او بادیان

تخم سیر و تخم کنگر از هر واحد پنج درهم قند ابلق خوب بجوشانند و صاف کرده در آن نمک یک درهم عسل منزوع ده درهم آمیخته بنوشند و پر مرغی بروغن کنجد آلوده در حلق اندازند
و بعد فراغ از قی گرسنه مانند و اطریفل صغیر یک مثقال استعمال کنند و در هر روز یکبار غذا خورند و از اغذیهٔ غلیظه و مولد بلغم حذر کنند و از فواکه تر و بقول و آب سرد اجتناب نمایند
و این سفوف نفع کند فلفل سیاه و زنجبیل کندر از هر واحد سه درهم قردمانا تخم کرویا از هر واحد چهار درهم ایارج [illegible] هر صبح یک مثقال بخورند و بصبر کنند و [illegible]
و تخم رطبه بآب برگ سرو یا بشراب قابض بر پای طلا کنند و ترک مشی بالکلیه نمایند سعید گوید که علاج داء الفیل بفصد باسلیق از دست مقابل پای علیل و تنقیه بدن
بمطبوخ افتیمون کنند و ماء الجبن بنوشانند و از اغذیهٔ ردیهٔ مولد سودا پرهیز کنند و بگوشت چوزهٔ مرغ و حملان صغار و زردهٔ بیضه غذا سازند و از این علت مریض ایمن باشد
بهر آنکه چون مستحکم شود چه نیکو چه معالج است و بهر تقویت عضو مر و اقاقیا و صبر و عصارهٔ لحیة التیس و شب یمانی بسرکه سرشته بران طلا کنند و از اسفل تا فوق عصابه
قوی بربندند بعد طلا ابن قرشی گوید که اگر در ابتدا یابند و علاج کما ینبغی نمایند به شود یا بران حال بایستد و زیاده نشود و علاجش لزوم قی و حذر از مشی و قیام است
بعد از آن حب سورنجان کبیر مسمی بمقیم الزمنی نفع کند بعده اعادهٔ قی و اسهال بمرات متوالیه نمایند و اغذیهٔ لطیف سریع الانهضام خورند و اگر عهد کردن قریب باشد
از تخم کرنب و شوره و خاکستر کرنب و تخم کرفس و نطرون و پشک بز و آرد حلبه بآب اثار طلا نمایند و باید که [illegible] که تحلیل بسیار کند تخفیف [illegible] جالینوس گفته
که هر که علاج او روی ممتلی از خون سوداوی باشد بعد رفتن پیاده یا بسیار رفتن داء الفیل پدید آید بهر آنکه آنها تحمل اسهال بدوای حاد ندارند حضر گوید که آنچه از خون غلیظ
سوداوی باشد تنقیه بدستور معالجی کنند بعده ادویهٔ قابضه بران استعمال نمایند و اگر ممکن باشد ترک لحم کنند تا ماده نیفزاید به مزورات اقتصار کنند و آنچه از اخلاط غلیظ
بلغمی بود مداومت قی در هر هفته دو روز متواتر و استفراغ بلغم کنند و دو درهم اطریفل صغیر با نیم درهم کندر و نیم درهم زنجبیل هر روز استعمال نمایند و بصبر و مر و اقاقیا و شراب قابض
و آب برگ سرو و جوز آن بر پای طلا کنند انطاکی در تذکره می‌نویسد که داء الفیل از خون یا بلغم افتد و علاجش فصد باسلیق پس مابض پس حجامت ساق بود و تنقیه مثل ایارج لوغاذیا
و صبر و ادمان قی و ترک هر مالح و غلیظ و حامض و طلا بمر و اقاقیا و سرو دمامیثا و برای حنظل درین خصوصیت است اکلاً و طلاءً و کذا قطران و حرمل [illegible] و در غوص است
که پیاده رفتن و در حال خدر شدن پای داء الفیل پیدا کند و اگر علاج بخور زند آنرا ببرد و طلا انجا کستر شیپک بز و چوب انگور بسرکه در آن بلیغ النفع است و در تذکره می گوید
که در سوداوی اولا فصد باسلیق از جانب مقابل کنند بعده سفوف سورنجان و ایارج [illegible] یک هفته بخورند بعده همچنین مطبوخ افتیمون نوشند بعده این حب که درین باب
و در دوالی از مجربات من است افتیمون بسفایج گل بنفشه هر واحد یکجزو شحم حنظل مغز بادام تلخ سقمونیا هر واحد نیم جزو لاجورد مروارید مرجان هر واحد ربع جزو در آب
شاهتره سرشته حبها سازند شربت دو مثقال به سکنجبین بزوری در هر هفته دو بار استعمال نمایند بعده فصد مابض کنند و استعمال ضمادات و نطولات محلله مثل بابونه
و اکلیل الملک و سبوس و حلبه نمایند و بعد تنقیهٔ ماده بتمامه ادویهٔ قابضه مانع از عود ماده مثل مورد و کرنب و چغندر و سماق و جوز السرو و قطران و شلیم و زاج بکار برند این همه با بستن
پای و قلت قیام و حرکت اعمال برند علاج داء الفیل حادث از بلغم اولا [illegible] قی از آب ترب و شبت و عسل و سرکه و ماهی شور بمرات کنند بعد از آن ملازمت ایارج لوغاذیا
یا ارکیغانس چند روز نمایند و در ضمادات درینجا خردل و مویزج افزایند و درینجا حجامت در پای بدل فصد کنند و این همه با اقتصار اغذیه در قسم اول بر چیزیکه مولد خون
جید بود مثل چوزهٔ مرغ و شکر و پسته و مویز و در قسم ثانی بلحم دنبهٔ بریان [illegible] هر دو قسم بزردهٔ بیضه و بادام باید و ادمان اطریفلات درین باب نیکوست مؤلف
اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق از جانب موافق و قی و اسهال بمقیات و مسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات و اضمده و نطولات محلله و فصد مابض باید که بهر تنقیه نفس عضو
زلو بچسپانند و یا بشرط بسیار زنند و بالائش برگ [illegible] و یا پیاز انجیر بروغن گل چرب کرده بربندند تا رطوبت بسیار از آن بپالاید و در هر هفته چهار بار شرط یا زلو
بکار برند و بر رگهای مذکور ببندند تا چهل روز پس مرهم مندمله علاج کنند و اگر به نشود و اعراض بسیار و مکرر برگها و محلهائی که ابتدا از آنجا شده باشد بنهند
و اگر با کله منجر گردد پای را از بندگاه قدم ببرند و آن را در روغن تلخ گرم کرده بنهند تا خون بند گردد

اوجاع مفاصل

بدانکه وجع مفاصل عبارت است از دردیکه در پیوندهای اعضا حادث گردد پس اگر این درد مختص بعضوی خاص نباشد و در پیوندهای دست و پا بود آنرا علی الاطلاق
وجع المفاصل گویند و اگر مخصوص در مفصل ورک یا کعب یا اصبع یا زانو باشد آنرا باسم خاص مثل وجع الورک و عرق النساء و نقرس و وجع الرکبه خوانند و این جدا جدا

مستطور گردد و بقول صاحب کامل گاهی این مرض در مفاصل کتفین یا ذقن و فقارات و کبد و طحال و غیر آن حادث شود حتی که سبب آن این علت معلوم نگردد یا جمله
سبب کلی فاعل این اوجاع سوء مزاج حار ملتهب یا بارد مجمد یا یابس قابض است که تمام بدن یا در عضوی از اعضای رئیسه افتد و آن ساذج باشد یا مادی و ماده
ذی قوام بود مثل خلط یا غیر ذی قوام همچون ریح غلیظ و مفرد باشد یا مرکب و اکثر از ماده مرکب از بلغم و صفرا یا از سودا و صفرا یا از بلغم خام میباشد و از خون صرف و خون صفراوی
و خون بلغمی و خون سوداوی نیز حادث شود و از صفرای صرف و ریح بسیار کم میباشد و از سودا نادر افتد و بقول شیخ گاهی ماده این چیزی از جنس ریم باشد تحجیدی که بیفتد و
لاین مرض را نادر افتد که از ورم قریب از مفصل بکشاید و طبیعت بسوی آن دفع کند و عام است که وجع مفاصل بی ورم باشد چنانچه در جمله اقسام ساذج و یا با ورم بود چنانچه در
اکثر انواع مادی و قدر و شاین مرض از سوء مزاج ساده بغایت کمتر بود و بیشتر از ماده افتد که در گوشت گرد اگرد مفاصل در آید و پلشد که آن ماده با رباطات نیز نافذ شود و اما در عصبها
و اوتار در نمی آید اما آنست که این مرض بی تشنج بود و خاصه این ورم است که پخته نشود و ریم نگردد مثل اورام دیگر و ابن الیاس گوید که وجع مفاصل و نقرس از اخلاط واحد بود
اختلاط صفرا برای ترقیق ماده و استعداد آن بنابر انصباب کم افتد و لهذا این مرض صبیان و خواجه سرایان و زنان را بسبب قلت صفرا و ایدان ایشان حادث نشود
و صاحب شفاء الاسقام مینویسد که گاهی ماده اوجاع مفاصل فاسد گردد و حکه و الم و لذع حادث شود و مریض را بسر حدیکه آنجا را مس کند حتی که از جامه پوشیدنی ایذا یابد
و ممکن است که ماده در حدت و حرارت آنچنان گردد که در استخوانها نفوذ کند و آنرا بشکند و اطبا آنرا ریح الشوکه گویند و بدانند که سبب کلی اوجاع مفاصل و دیگر ضعف
مفاصل است و اجتماع یا انصباب ماده در آن و موجب ضعف مفاصل یا سوء مزاج مستحکم است خصوصاً بارد یا ضعف او در خلقت نه از جهت سوء مزاج او یا شدة
جذب حرارت او خصوصاً چون اعانت بحرکت و اوجاع باشد یا با اسباب خارجی چون تعب کثیر متواتر و رکوب ایام ضعف مفاصل یا بها یا ضربه موضع مفصل یا ضعف
اعضای دیگر حرکت مواد بالطبع بسوی آن و لهذا در پایها و سرین اکثر افتد و باعث اجتماع و انصباب ماده در مفاصل بسیار است چنانچه دعت و سکون و ترک ریاضت
معتاد و امتلاء ضعف هضم و تداخل طعام و تناول اغذیه غلیظه مثل لحم بقر و مولد جنس مواد محدث این وجع و اکل اطعمه نا موافق بغیر ترتیب و تواتر تخمه و شرب شراب قبل از طعام
و ریاضت و جماع کثیر خصوصاً بعد امتلاء و نوشیدن آب بر ناهار و در حمام و ادمان حمام خصوصاً استحمام بر شکم سیری و کثرت زکام و نزله و ترک استفراغات معتاده مثل قی و اسهال و فصد
و حبس خون حیض و بواسیر و معالجه قولنج بنحویکه معده قوی گردد و فضلات معتاده را با طراف دفع کند و آنرا قبول نکند پس باطراف مندفع گردد یا حرکات بدنیه و نفسانیه
اخلاط را در جوش آرد و بمفاصل افگند و احداث مرض مذکور نماید و اکثر غضب شدید مثور حرارت در بدن و مذیب مواد ساکنه باعث این مرض میشود و بالجمله
و ریاضت بعد امتلاء و کثرت جماع بر امتلاء قوی ترین اسباب این مرض است و شیخ جرجانی مینویسد که هرگاه اخلاط خام در بدن جمع شود پس بقی یا اسهال یا ادرار بول
بالطبع یا بعلاج استفراغ نگردد ضرور موذی گردد یا باوجاع مفاصل اگر بسوی مفاصل مندفع شود یا بحمیات عفنی اگر در رگها باقی ماند و عفن گردد یا بورم و خراج چنانکه در کنج ران بغل
مواد جمع شود و خراج گردد اگر در گوشت نرم مندفع آید و اما اگر طبیعت آنرا در اسهال یا بول دفع کند و بول غلیظ دائم غیر رقیق آید ممکن است که از غائله آن ایمن گردد و این علت
بدان دفع شود و اگر چنان نباشد یکی از علل مذکوره پدید آید و اگر این مواد خام را اعانت کند حرکت مفاصل تعب یا ضربه یا سقطه یا غضب و هم و غم و ضعف قوت
مواد خام منجذب گردد و نافذ شود و اوجاع مفاصل حادث شود و اکثر این اخلاط فضله هضم ثانی و ثالث میباشد و این علت پیران را و اصحاب امراض مزمنه را
و ناقهین را که تدبیر و علاج ایشان بصواب نشده باشد بسیار افتد زیرا که قوت ایشان از هضم جید ضعیف شود خصوصاً اگر معالجه آنها بمسکنات نواحی استفراغ
و دفع بالغ کرده شود و همچنین کثرت می پذیرد اوجاع مفاصل بسبب آنکه خالی تر از سائر اعضا و حرکت او اکثر و مزاج او ضعف و ابرد و وضع او در اطراف بعید از
مبدا اول است و بسیار باشد که مواد میان پیوندها متحجر شود و مثل گچ گردد خصوصاً خام از آن و بیشتر بهم در مفاصل صاحبان این علت بدید خصوصاً میان
انگشتان پس انگشتها بهم پیچیده کج شود و گاهی در داشته او کنند و گاهی ساکن گردد و مثل این صاحبان مزاج گرم را بیشتر افتد و اکثر آنچه میان انگشتان و در پیوندگاه
فقره فی بر بعید از ماده دموی بود و کسی را که اوجاع مفاصل عارض شود بیشتر او را داء النقرس عارض گردد و اوجاع مفاصل از جمله امراض متوارثه است بهر آنکه مبتنی بر ضعف
والدین بود و بسیار باشد که معالجه وجع مفاصل و تقویت آن و دفع مواد از آن بادویه مقویه و رادعه سبب هلاکت شود زیرا که فضولی که بمفاصل می آمد
معتاد بود باز گردد و باعضای رئیسه برسد پس اگر بار دیگر بمفاصل جذب نکنند صاحب آنرا در خطر اندازد و اولی فضول که در ان اوجاع مفاصل و نقرس حادث شود

فصل ربیع ست بسبب حرکت خون و اخلاط دیگر اندران و فصل خریف نیز بواسطه رطوبت اختلاط دران آخر هرگاه که صاحب وجع مفاصل و نقرس بدار البلیل
و ده والی پدید آید از مرض اصلا خلاص نیابد گاهی اوجاع مفاصل در حمیات هیجان کنند صاحب خلاصه گوید که چون روزگار برین علت دراز گردد و مادهٔ فاعله اندر مفاصل
محتبس ماند لطیف آن تحلیل شود و غلیظ آن متحجر گردد و بشکل سنگ نماید آنسب اخلاط باشد سبب تحلیل گیرد پس مادهٔ بلغمی بصورت گچ گردد و مادهٔ سوداوی صورت حجری پذیرد
و سوداوی مثل انگشت گردد و گاه از غنی مینویسد که مادهٔ مفاصل بیشتر متحجر گردد و این یا بسبب خطای طبیب بود در استعمال محللات قبل نضج ماده و اعتدال
قوام آن پس لطیف تحلیل پذیرد و کثیف آن باقی ماند و متحجر گردد و یا افراط در استعمال مخدرات برای تسکین وجع کنند و یا آنکه در اصل مادهٔ غلیظ بارد لزج باشد و صنعت
شفاء الاسقام میگوید که وجع مفاصل از امراض العمر است از برای آنکه یا مبتلای آن بالکلیه خلاص از آن نمی یابد بلکه بقیهٔ آن تا مدت عمر او می ماند و یا عمر صاحب او وجع
بود و بسبب انصباب مواد بدین اعضای رئیسه و شریفه بسوی اطراف قانطاکی گفته که این مرض مترفین بسبب کثرت مواد بسیار افتد و از این جهت نزد اکثری مرض
ملوک معروف ست طریق تشخیص اسباب وجاع مفاصل اولا این امر دریافت کنند که سببش سوء مزاج ساذج ست یا مادی و این چنان باشد که نظر کنند که موضع
درد بلا انتفاخ و ورم و بدون تغیر رنگ ست یا با انتفاخ و ورم و تغیر لون و از مریض بپرسند که درد بتدریج عارض شده یا دفعةً و با درد سبکی ست یا معلوم می شود
یا گرانی پس اگر جای درد بلا انتفاخ و ورم و بی تغیر رنگ محسوس شود و مریض گوید که مرض اندک اندک عارض شده و درد بلا ثقل ست باید دانست که سببش
سوء مزاج ساذج ست پس اقسام او از کیفیت موضع الم بلمس دریافت کنند اگر بلمس گرم معلوم شود و سرعت نبض و رنگینی قاروره و سن و مزاج و فصل و تدبیر متقدم
وغیره آثار حرارت دریافت گردد بدانند که سببش حرارت ساده است و اگر بلمس سرد بود و دیگر علامات برودت مزاج مدرک گردد سببش برودت ساده باشد
و اگر پوست موضع و دیگر آثار خشکی معلوم شود سببش یبوست باشد و اگر با وجود عدم گرانی انتقال درد از جای بجای دیگر و تمدد شدید بود و صاحب مرض
میوه ها و طعامهای مولد ریاح بسیار خورده باشد سببش ریح باشد و اگر موضع درد منتفخ و متورم و با تغیر رنگ باشد و بیمار عروض مرض دفعةً و درد با ثقل
گوید باید دانست که سببش مادهٔ خلطی ست پس می باید که نوع خلط دریافت کنند باین طور که لمس و رنگ موضع و ورم و انتفاخ آن ملاحظه کنند و شدت و خفت وجع
بپرسند و مزاج و سن مریض و فصل نظر کنند پس اگر بلمس گرم نماید و سخت سوزان نباشد و رنگ جایگاه سرخ باشد اگر با دغدغه بود و انتفاخ و ورم زیاده بود و درد با ضربان
و تمدد شدید و گرانی گوید و مزاج بیمار دموی و فصل ربیع و عمر شباب و بدن لحیم شحیم بود و تقدم تناول اغذیه و اشربه مولد خون بران گواهی دهد سببش مادهٔ دموی باشد
و اگر بلمس سخت گرم و سوزان تر و با زردی رنگ یا سرخی اندک بود و گرانی و ضربان و تمدد کمتر و درد شدید تر و سوزان تر و خلنده و مایل تر بظاهر گوید و ورم و انتفاخ
بدان بزرگی نباشد و از ادویهٔ بارده تسکین بسیار یابد و با عطش و سرعت نبض و تواتر آن بود و اکثر با تپ باشد و مزاج مریض صفراوی و فصل گرم و تدابیر سابق مولد صفرا بود
سببش مادهٔ صفراوی یا خون صفراوی باشد و اگر بلمس گرم نبود و رنگ آماس [illegible] باشد یا بر صاحبیت مائل بود و ورم اندک و نرم منبسط باشد و کثرت ثقل و قلت التهاب
و لزوم وجع متوسط مائل و عروض عرق و فقدان علامات خون و صفرا بود و بچیزهای گرم نفع یابد و بدن اگر فربه باشد لحیم نبود بلکه شحیم باشد و بیاض و غلظ قاروره و بطوء و اختلاف
نبض و دیگر دلائل مزاج بلغمی یافته شود و مزاج و سن و هوا و تقدم تدابیر بلغم افزا مثل اغذیهٔ بارد و رطب و راحت و قلت ریاضت و ترک استحمام وغیره مولد فضول بلغمیه
بران گواهی دهد سببش مادهٔ بلغمی باشد و اگر موضع بلمس سرد و خشن و با عدم ترهل باشد و رنگ ورم غیر مشرق بود و یا بسبزی یا کبودی یا سیاهی زند و تمدد و درد اندک
و ضعیف و آماس کم حجم با صلابت و قلت انتفاع بعلاج بود و بچیزهای گرم تر مفید شود و صلابت نبض و بطوء و تفاوت آن و خلل طحال و کثرت اشتها و سائر علامات
مزاج سوداوی و فصل و تدبیرهای گذشته مولد سودا بر آن گواهی دهد سبب مرض مادهٔ سوداوی باشد و اگر علامات دو خلط یا بیشتر مدرک گردد و قلت انتفاع بمعالجات
حار صرف و بارد صرف و گاهی از چیزهای گرم و گاهی از سرد نفع یابد سببش مادهٔ مرکب باشد و این اکثر بابدان حار صفراوی که تدبیر مرطب و مولد بلغم خام از اغذیه
استعمال کرده باشند و از حرکات بر امتلاء عارض شود و اوجاع این کسان بتسکین [illegible] بستهای بسیار و ایشان انتفاع یابند بمرهمات معتدل الحرارة مع [illegible] حرکت
مانع نضج ست و سفیدی رنگ مفاصل و ورم [illegible] بر مادهٔ مرکب از بلغم و صفرا و زردی آن مائل بسیاهی بر مادهٔ مرکب از صفرا و سودا نیز دلالت کند و اگر حرارت بلمس شدید
و درد با خارش و سوزش باشد تا چیزهای گرم یا پوشیدن جامه بر موضع درد تکلیف بسیار یابد و بهوای سرد و ادویهٔ بارده با قبض راحت یابد سببش مادهٔ [illegible]

علاج کلی اوجاع مفاصل

بدانکه سورنجان از خصوصیت بسیار بمفاصل دارد و اول کردن آن در شمول ضماد اوجاع مفاصل حار و بارد نافع است و ضماد بعد از تنقیه خاصیت او در ملایم
ماده قلیل باشد و بیش از تنقیه هم ضماد او مفید است و استخوان آدمی سوخته با یک سوده بگلاب ضماد سازند و قدری بخورند که جهت تسکین درد مفاصل مجرب نوشته
و صاحب تحفه گوید که خوردن استخوان سوخته انسان سه روز هر روز یک مثقال با مثل آن شکر سفید آمیخته جهت وجع مفاصل و عرق النسا و صرع بغایت آزموده است و شیخ
مفیداً قومی ذکر کرده اند که از مجربات که تخلف نمیکند البته خوردن استخوان آدمی سوخته است شخصی از یهودیان استعمال میکرد و از ان انتفاع می یافتند برای نقرس و حاد
مفاصل البته و جرجانی گوید که این دوا وقت ضرورت در صعب باید داد و منفعت و حاجی نیست که ماده را غلیظ کنند و از سیلان بمنع از مفاصل و عار روید لیکن بعد
بعد استفراغ خوردن باید تا اخلاط را بازآمدن منع نهند و محمد زکریا استخوان سوخته را درین باب می ستاید لیکن استخوان آدمی شرط نمیکند و میگوید آنچه من درین آزموده ام سوخته
و شکر طبرزد هر یک سه درم بعد استفراغ بباید اخلاط را از سیلان باز دارد و شیخ می گوید که من در اوجاع مفاصل استخوان سوخته بزر را تجربه کرده ام هر روز یک مثقال با سورنجان
و الا ان بسیار کسان به شیر و بزر را گفته که ماده و این علت از اخلاط است و اکثر خالی از ریح نباشد پس معالجه این مرض رعایت ریح کردن مناسب هر خلط واجب دانسته
لهذا بشیر سورنجان بداسارون در علاج این علت داخل است و قی در جمیع انواع آن کثیر النفعست بلکه اکثر از اسهال مستغنی میسازد و چون ماده بقی و اسهال منقطع گردد
پس باید که مدرات قویه بدهند چون استخوان محرق انسان و بالا از هر حیوان که باشد و اگر کسی عادت بنوشیدن شراب یا بنگ یا خوردن افیون داشته باشد و قت معالجه این علت
در استعمال منضجات و مسهلات منع از ان نباید کرد و اگر چه استعمال مخدرات مطلقا در وجع مفاصل و همچنین در مسهلات منع آمده لیکن می باید که شراب باید در تریاقات مفرد تقویة
اعضای بسی چهارم یا سوم حصه مزاج نموده بدهند مانند عرق گاوزبان ساده و عنبری و بادرنجبویه و صندل ابریشم و عرق عنبر تنبول که ابریشم مرکب عرق
زرد و که مرکب مناسب مزاج اصل آن را هم و افیون را جذبه شیر یا درونج طویل با زعفران و یا دار صینی و یا اطفار الطیب هم حضار تنوح کنند و بنگی را با تنبول مرکبات مذکوره
بسایند به وزن سه ماشه زرد بیا ... و اظفار الطیب و تخم گاوزبان و با قاقلا کبار و یا ... و یا ... خطائی و یا برگ تنبول پخته سه چهار عدد اندازند
تا منع از تهیج کنند و تقویت مفاصل و اعصاب نماید و قبل از نضج و تقلیل ماده مقویات عضو و ملینات و محللات بکار نبرند چنانکه ماده بسیار و قوی الحرکه بود بلا
و بی انتظار نضج آنرا استفراغ سازند و استعمال مدرات پیش از تنقیه نباید کرد و آنچه با عصاب ضرر دارد مثل حموضات و لبنیات و مبردات و مخدرات بدون
مصلحات بی ضرورت شدید بکار نبرند ابو سهل گوید که معالجه جمیع اقسام وجع مفاصل باستفراغ خلطی که ماده مرض باشد باید کرد و اگر خلط خون بود یا سوء مزاج
یا سوء المزاج بعد از ان تبدیل مزاج کنند تا دیگر از فضلات بار دیگر پیدا نشود و بعد از ان تقویت عضو نمایند تا آنچه از فضول متولد شود منصب نگردد و قبول
نکند پس اگر ماده این مرض خون باشد فصد کنند مادام که مرض در تکون باشد از جانب مخالف و هرگاه مرض متکون و متمکن گردد از طرف موافق و در نقرس فصد
باسلیق و در عرق النسا و وجع الورک رگ کعب بگشایند و در وجع مفاصل از هر دو جانب و اگر بعض احشا مثل کبد و طحال و غیر آنها علیل باشد بعد از ان فصد رگی
باید کرد که منفعت آن مخصوص بآن عضو باشد و اگر خلط موذی خون نباشد بلکه یکی از اخلاط باقی باشد باید که استفراغ بادویه موافق آن خلط موذی از قی
و مسهل نمایند و اولا آنچه اندک تحریک قی کند و آنچه اسهال طبیعت بنرمی نماید بدهند تا آنکه اخلاط نضج یابد آنگاه کنند پس آنچه استفراغ بقوت کند استعمال نمایند
و حذر کنند از آنکه ادویه قوی الاستفراغ قبل از نضج خلط و مستعد او آن بخروج استعمال کنند بهر آنکه دوا استفراغ اجزای لطیف رقیق کند و غلیظ بگذارد و خلط او
بیفزاید و قلع او متعسر یا غیر ممکن شود و ایضا حذر از استعمال ادویه قوی القوة و تسخین یا تبرید کنند زیرا که دوای مفرط الحرارة خلط را مشوی و متحجر میگرداند و بعد
از ان استفراغ و تحلیل نمیگردد و دوای مفرط البرودة انجماد و تبرید خلط میکند و عضو کسب حذر و جمود می نماید و واجبست که رعایت این قوانین درین امراض نمایند از برای
آنکه خلط آنها محصور در قعر اعضا و میان مفاصل و عظام میباشد و خاصه در مواضع مفصل و رگ که خلط محتبس و عمیق بود و هرگاه رقیق لطیف سهل الحرکه
نباشد مستفرغ نشود پس در هر مرض مادی جهد کنند که خلط رقیق و مهیا باستفراغ گردد و مجاری عضو که از ان استفراغ شود کشاده گردد و البته چیز بکه تغلیظ آن
یا تصلیب یا تسدید نماید استعمال نکنند و تمام ادویه برای آن ترکیب و دوا کنند باید که بحسب کیفیات مواد مرض اختیار نمایند پس اگر ماده مرض خون باشد دوا تا مگر

مرطب ... اسهال ... و اگر صفرا بود آنچه ترطیب ... که بعمل آید و اگر بلغم باشد آنچه ... ضعیف باشد ... و اگر سودا بود آنچه تسخین
و ترطیب نماید استعمال کنند و این فعل ... فقط بلکه ... تدبیر شش ... مثل مطعوم و مشروب و خواب و بیداری و حرکت و سکون بعمل آرند واجب است که اول در اوجاع
مفاصل نظر کنند که درینجا خلط منصب میگردد و آن خلط کدام است و آیا آن هنوز در انصباب است یا منصب شده بتمام پس اگر هنوز در انصباب
باشد معالجه بقطع آنچه جاری میشود و منع او و تقویت عضوی که بسوی آن میریزد باید کرد تا آنرا قبول نکند و قطع آنچه جاری میشود بامتناع از اغذیه و تدبیر مولد
اخلاط بود و آنچه منصب و متولد شده استفراغ آن باشد یکی در استفراغ موافق اخلاط بود و باید کرد خصوصاً از مواضع موافق شیخ میفرماید که چون تدارک اوجاع
مفاصل در ابتدای ظهور آن کرده شود علاجش سهل بود و اگر تمکن و اعتیاد یابد خصوصاً متولد از اخلاط مختلفه علاج او مشکل باشد و چون معلوم شود که سبب
سوء مزاج ساذج است تدبیرش آسان است زیرا که آن اکثر التهاب ساده بلا ورم میباشد پس تبدیل مزاج کفایت میکند و اعظم چیزیکه دران احتیاج بسوی آن
میشود تنقیه صفرا و خون است و همچنین گاهی جمود و سردی سبب الم میشود پس تبدیل مزاج کفایت میباشد و بزرگترین ما یحتاج الیه دران تنقیه بلغم بعده تا قوت را
گرم کنند و گاهی یبوست تشنجه سبب وجع گردد و این محتاج بترطیب است چنانچه معلوم شده و لیکن بیشتر حاجت باید که ماده انصباب یابد بجذب
آن بسوی خلاف جهت و تقلیل آن منع کنند و تقویت عضو نمایند تا آنرا قبول نکند و ماده موجود را تحلیل کنند تا معدوم گردد و درین جمله بقوانین کلیه رجوع کنند
و باید دانند که صواب آنست که داروها را تبدیل نمایند چه گاهی دوا عضوی را نفع کند و گاهی بعد وقتی فائده نماید و بعد ازان ضرر کند و تحریک درد نماید و واجب است که
شراب مطلقاً ترک نمایند تا آنکه صحت تام یابند و بعد آن تا چهار فصل بگذرد استعمال آن نکنند و اگر معتاد آن باشند بتدریج ترک آن باید کرد و شراب عسل مدت
ایشان را نفع کند و باید که ایشان ترک لحم کنند حتی که در مفاصل بارد و اگر ازان رستگاری نباشد گوشت طیور کوهی و خرگوش و غزال و هر لحم قلیل الفضول خورند
و اگر اولاد درین پشت حادث شود و بعده بسوی دستها منتقل گردد فصد از دست گیرند تا خون و خلط از طرف میل آن خارج گردد و باقی فواید در علاج مفاصل
حاره و بارده مسطور گردد **ایضاً** شیخ در باب تحرز از اوجاع مفاصل میفرماید کسی که معتاد این اوجاع باشد استعمال فصد و اسهال هنگام ربیع و عند قرب نوبت او لا
واجب است و تدبیر معتدل و لطافت استعمال کنند و بالجمله واجب است که اگر سبب حدوث این مرض کثرت اخلاط بود نگذارند که آن کثرت پذیرد بلکه باستفراغ
و تقلیل غذا و استعمال ریاضت جید آنرا کم کنند و اگر سببش فساد اخلاط باشد مقابل آن استفراغ آنچه مجتمع گردد و معاودت تدبیری که او را متولد نماید باید کرد زیرا که
بلغم متولد میشود و معونت مبردات و طبیب آنرا مقابله آنرا میداند و همچنین سودا ... متولد میگردد و مقابل متولد آن میداند و چون تنقیه کرده شود صواب آنست
که تقویت عضو بقوابض نمایند تا فضول را قبول نکند خصوصاً وقتیکه خوف انصراف ماده بسوی عضو ... رئیسه بسبب تقدم تنقیه نباشد و آن مثل اقاقیا و گلنار
و آب عصی الراعی و حضض و امثال آنست و ایضاً مالش مواضع نمک سوده بزیت مگر آنکه یبس شدید باشد و اگر ورم بلغمی باشد صاحب او را اندر حرج دود در مراث
در ربیع و شتا بخور و ریاضت معتدل و رکوب استعمال نماید و درانچه تعرض اوجاع را برانگیزد افراط نکند و آنچه عادت او نبود یکبارگی بلا تدریج نه بنهد اگر اتفاق آن
افتد بالش و روغنهای مقویه استعمال کنند و باید که اجتناب از لحوم غلیظه و ماهی شور و نمک سود و از بقول مثل چغندر و گندنا و خیار نماید و اما خربزه بتولد خلط مائی مضر بود
و با دران نفع کند و حال او در ابدان مختلف باشد و از شراب بسیار و غلیظ بلکه جمله شراب احتراز کنند و بچیزی جید الهضم سریع الهضم اغتذا نماید و واجب است که از امتلا
و ترک ریاضت و معذلک از افراط در تعب و ریاضت خصوصاً بر امتلا و از جماع اجتناب کنند و از حمامات کم کنند که آن تذویب اخلاط و تسییل آن بسوی مفاصل
کنند و اما آب چشمها آنرا نافع بود در وقت مرض آنچه در ابتدای حمامات و بعد فراغ ازان و در وسط دخول ایشان دران نفع کند ریختن آب سرد بر مفاصل است
اگر ناتوانی ضعف عصب نباشد و گاهی این ضرر حالت رفع کند و باید که بر طعام البته خواب نکنند که آن مضرترین اشیا برای ایشان است **مجوسی** گوید که اوجاع
مفاصل در اکثر امر حادث میشود از ادمان امتلای اغذیه و اشربه و تواتر تخمه و سکر و استعمال جماع دائم لاسیما بعد امتلا از طعام و شراب مع سکون و راحت و ترک
ریاضت و استحمام و مانند آن از اسبابی که ازان فضول در بدن کثرت پذیرد و لهذا جالینوس منع کرده است از معالجه کسی که از صاحبان این مرض حریص بشراب
و فواکه و جماع باشد و هرگاه امر چنین باشد برای کسی که معتاد این مرض باشد غرض آنست که اجتناب کند از استکثار اطعمه و اشربه غلیظه لاسیما آنچه ازان غلیظ الانهضام

باشد واز سکر احتراز نماید و از جماع منع کنند و اگر باستعمال آن در اوقات متباعده مضطر باشد در حالت خفت معده بعد از آنکه هضم غذا بعمل آید و از جمیع فواکه لا سیما ترش اجتناب کنند و اگر
اراده استعمال آن کند معین و انجیر خشک بخورد و از استکثار نماید و حلوا ترک نماید و ریاضت قبل از غذا و بعد هضم آن و استحمام بعد اندک ریاضت بدلک معتدل بقدر
مقدار حاجت استعمال نماید و بعد استحمام بساعتی غذا تناول کند و از تناول غذا هنگامی که بقیه غذای سابق در معده باشد حذر نماید و این تدبیر تقلیل اجتماع فضول است
و تقاعد تنقیه بدن بقی و ادرار بول نماید بعد از آن علاج آن نظر کنند اگر وجع مفاصل از سوء مزاج حار یا ماده حار عارض شود غذا لحوم طیور سریع الانهضام نیز الفضول مثل
مثل لحم ماکیان و بچه آن و تیهو و مصوص و ماش و کدو و بادرنگ و خیار و بواره و حمول آب انار و غوره و زیت و مانند آن و هند و انار بخورانند و تعاید فصد قبل از وقت ظهور
و شربت طبوخ فواکه و خیار شنبر و آب لبلاب و عرق اجاص و بنفشه بشکر نمایند و اگر از سوء مزاج بارد یا ماده بلغمی عارض شود تغذیه لحوم حیوان که وحشی و شبیه و مطبوخ
بتوابل گرم سازند و تنقیه حب سطلم و حب انخضرا و پسته بشکر و مویز شیرین فرمایند و تنقیه بدن بحبوب مثل حب اصطمخیقون و حب سورنجان و حب شیطرج و حب منتن بنمایند
و صاحب او را باید که قریب جماع اصلا نشود و اگر از سوء مزاج یابس یا ماده سوداوی عارض شود باید که استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و اغذیه سخنه مرطبه معتدله دهند
با این تدبیر باید که تدبیر کسی که معتاد او جاع مفاصل و نقرس و عرق النسا باشد قبل از نوبت حدوث آن کنند که از استعمال این تدبیر عارض می شود و تلف شود و اگر بهر
تخفیف قلیل الوجع باشد و اما هر گاه این مرض ابتدا در صدد حدوث نماید باید که دران تدبیر یکه در هر قسم از اقسام او مذکور گردید استعمال نمایند

علاج اوجاع مفاصل سافج

یعنی آنکه بی ماده باشد و سوء مزاج ساذج محدث وجع مفاصل حار باشد یا بارد یا یابس چه رطب ساذج موجب الم نمی شود پس درینجا تعدیل کافی بود بدانچه در اقسام
مادی مذکور گردید **وایضا** اگر حار باشد جهت تبدیل مبردات و ضماد و شربت لیمو و سکنجبین بسیار نافع گفته اند و گاهی درین مرض بشرط خوف انصباب ماده تقدما حفظ
احتیاج باستفراغ اندک خون و صفرا افتد پس فصد کنند و قدری خون برانند و مسهل صفرا دهند تا ماده که مستعد انصباب بود مستفرغ شود و موضع الم که مفاصل است
از ریزش ماده محفوظ ماند بهر آنکه الم جاذب مواد است **و اگر** بارد باشد در تسخین کوشند باستعمال ادویه حاره و تدابیر مسخنه و اگر خواهند اندکی بادویه مسهل حقنه
تحریک آن مستفرغ سازند لیکن درینجا ترک استفراغ اولی است بسبب احتمال خروج صفرا با بلغم **و اگر** یابس باشد و این کمتر افتد باید که بترطیب پردازند و روغن
بادام و کدو و گل و قیروطی پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو مالیدن و اغذیه مرطبه چون شیر گاو خوردن سودمند است

علاج اوجاع مفاصل دموی

اول فصد باسلیق از جانب درد کنند و اگر در هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب نمایند بعد از آن تبرید نمایند و شیرجات مبرده چون شیره کاهو و کاسنی و خیارین و
تخم خربزه و خار خسک و مغز تخم کدو و هندوانه با شاهتره و عناب و گل بنفشه و گل نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ کاسنی و عنب الثعلب خیسانیده و سورنجان سوده پاشیده دهند و تخم
خطمی درین خیلی مفید است و بعد از نضج از مسهل صفرا که دران هلیلجات و سورنجان باشد تنقیه کنند و بعضی سنای مکی نیز داخل میکنند و احتیاط کنند که شرب مسهل
روز بحران اتفاق نیفتد و آنجا که حرارت و التهاب شدید بود و پیش از فصد بعد آن آب کشنیز جو و آب انارین و روغن بادام و آب تمر هندی و آلو بخارا و سکنجبین ساده
و بزوری بارده سودمند است و تا که مرض در ابتدا و تزاید باشد جهت ردع ماده طلای نرد و یا صندلین و گل سرخ و فوفل و ماميثا و اقاقیا و مانند آن از ادویه رادعه قابضه
و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون و زعفران و بیخ لفاح و مانند آن از ادویه مخدره اضافه کنند و در انتها اندکی ادویه محلله مانند خطمی و بنفشه
داخل نمایند بعد از آن اکلیل الملک بابونه بیفزایند و ضماد سورنجان سه ماشه عنب الثعلب چار ماشه کوفته بیخته بروغن گل شش ماشه و سفیده بیضه سرشته
مفید است و در انتها حلبه یکتوله سرکه نیم توله عسل نیم توله سخته ضماد کردن بسیار نافع **ذکر ادویه مفرده** نافع اوجاع مفاصل حار ضماد حجر یهودی محکوک بسرکه
حجر نر برای مرد و حجر ماده برای زن و کذا عصاره کاهو و کذا اسبغول و کذا حی العالم و کذا آب درخت بیخ مخلوط با آرد جو و کذا اخوان هندی با آب کاسنی و کذا عصاره
در آب کاسنی حل کرده و کذا آب حشیشة الزجاج و یا خشک آن آب بارد و اندک سرکه سرشته و کذا آب عنب الثعلب پوشش و بندی و کذا برگ بنفشه سبز و آب
و کذا حضض بکی و آب کاسنی و گرفتن حجر مغنیطس در دست و نهادن عضو در آب سرد تسکین اوجاع مفاصل حار هر واحد مجرب سویدی سعت و از اطبای دیگر

مستعمل است که شربت عناب و عرق بید مشک و کذا سیب و کذا حسن خیارشنبر و ضماد برگ قطونا و سرکه و کذا آب برگ عصا و عصارهٔ عنب الثعلب و کذا آب ... خوکران تازه و کذا شقائق
که آن گل سورنجان است و کذا آب گشنیز سبز و کذا عنب الثعلب و کذا بیخ سرو بیخ سوسن و کذا آب برگ حی سبز و کذا روش در بندی و کذا اقحوان و بریون و ترمس و آرد جو و کذا آب جرو نکمد و کذا آب کاسنی
و روغن گل و آرد جو و کذا اسفاناخ و آب حی العالم و کذا آب برگ پنبه سبز و کذا آب برگ خرفه و کذا بیخ قصب فارسی سوده با سرکه سرشته و کذا بیخ قنب کوفته بعد طبخ و گرفتن تخم ترش
در دست بی بعد نافع و بقول حکیم علی روغن گل در صلابه بدست اسرسب حل کرده بر مفاصل طلا کردن نافع وجع است و کذا ضماد سورنجان با آب کشنیز سبز سوده

ذکر بعضی تراکیب برای وجع مفاصل حار از مطب ساخته کبار شیرهٔ کاسنی شیرهٔ خارخسک هر یک شش ماشه گلاب عرق کیوره شربت بزوری بارد هر یک

ده توله داخل کرده بنوشند و ریوند سه ماشه صندل سرخ دو ماشه سورنجان یک ماشه بروغن گل سرشته ضماد نمایند **ایضاً** سورنجان یک ماشه سوده با طریفل صغیر
یکتوله سرشته بخورند و شیرهٔ کاسنی نه ماشه نبات یکتوله بنوشند و گاهی شیرهٔ خارخسک شش ماشه عرق شاهتره ده توله عوض کاسنی بکنند **ایضاً** سورنجان یک ماشه
سوده بگلقند دو توله سرشته بخورند بالای آن عرق عنب الثعلب و عرق خارخسک هر یک پنج توله شربت بزوری بارد دو توله بنوشند **ایضاً** که با تپ باشد خاکشی شش ماشه
بعرق عنب الثعلب ده توله یکجوش داده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده بدهند **ایضاً** سورنجان چهار ماشه گل بنفشه هلیله سیاه تخم کاسنی هر یک
شش ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله **ایضاً** سورنجان سوده یک ماشه با طریفل صغیر یکتوله سرشته تناول نمایند بعد آن شیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه
عرق عنب الثعلب ده توله نبات یکنیم توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی در قبض سنای مکی چهار ماشه هم افزوده میشود **ایضاً** تخم خیارین کوفته نه ماشه عنب الثعلب
تخم کاسنی هر یک شش ماشه گل سرخ سورنجان تخم خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده گلقند دو توله خاکشی پنج ماشه غذا شوربای قلیه با نان یا خشکه یا کهچری
ایضاً سفوف سورنجان بارد که بعد فصد و تنقیه بکار آید و مجرب است سورنجان مصری بوزیدان پوست هلیله زرد مغز تخم هندوانه مغز بادام مغز تخم بادرنگ
مغز تخم خیار کشنیز مقشر تخم خشخاش مساوی کوفته بیخته شکر سفید چند آن آمیخته هر روز شش ماشه با عرق خارخسک ده توله بخورند **ایضاً** مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه
مغز تخم هندوانه تخم خشخاش تخم کاسنی تخم خرفه هر یک دو توله سورنجان بوزیدان هر واحد یکتوله کوفته بیخته با شیره جات استعمال نمایند **ایضاً** ضماد مخدر نافع
شدت درد مفاصل حار و نقرس افیون دو درم خطمی ده درم آرد جو بست درم با آب عنب الثعلب سبز ضماد نمایند **ایضاً** عنب الثعلب تخم کاسنی تخم خطمی حضض
کشنیز بنفشه هر یک دو درم آرد جو چهار درم تخم کاهو پوست خشخاش گل سرخ فوفل سورنجان تخم گل ارمنی اقاقیا زرد چوب صندل سرخ هر واحد یک درم افیون
نیم درم با آب سائیده ضماد کنند **ایضاً** که در وقت هیجان درد تسکین الم کند و مجرب است افیون زعفران مساوی در شیر گاو سائیده روغن گل آمیخته ضماد کنند
و بعضی موم هم داخل میکنند اگر مفرط تاب میده عوض زعفران کنند و بعد گرم شدن ضماد تبدیل آن نمایند نیز در تسکین وجع بی عدیل است **ایضاً** که در ابتدا معمول
صندل سرخ گل خطمی حضض مکی حضض هندی هر یک شش ماشه با آب عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و در انتها برای تحلیل مرهم مغز فلوس در توره سفیدانند و گاهی بعد مسلمه با
عنب الثعلب شش ماشه آرد جو گل خطمی هر یک سه ماشه افیون سورنجان زعفران هر یک شش با کیمه سبز ضماد کرده میشود و اگر خواهند زنجبیل عوض زعفران کنند **ایضاً**
اگر از ساعد تا انگشتان درد و ضربان باشد شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ خارخسک شربت بزوری بنوشند و اکلیل الملک آرد جو گل ارمنی صندل سرخ در آب مکوه سبز سائیده
ضماد نمایند و اگر درد شانه باشد بعد فصد باسلیق اطریفل با عرق شاهتره بخورانند و گاهی بعد مسهل ای درد سورنجان بیخ نی با آب عنب الثعلب تازه ضماد میکنند **ایضاً**
بعد فصد سورنجان دو ماشه کاسنی کوفته شاهتره هر یک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه بعرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک نیم پاو جوشانیده شربت بزوری دو توله
ایضاً بعد تنقیه عناب شاهتره کاسنی کوفته گل سرخ سورنجان جوشانیده شربت بزوری غذا نان و شوربا **اقوال حذاق** سویدی گوید که اگر تبین و خون حاکم
در بیت اول با آب سر اطراف را بشویند مجرب النفع است **و اگر** فوفل و صندل سفید مساوی بگلاب سرشته و یا برگ مورد تازه یا خشک و صندل سرخ و ورد سوده
و یا صندل سرخ و سفید و اقاقیا با آب کاهو سرشته و یا آب حی العالم صندل سفید و صندل سرخ و فوفل و گلنار باهم سرشته و یا آب خرفه و زرور دو صندل سفید و سرخ و یا آب عنب الثعلب
و فوفل و ورد و یا آب بادرنگ تازه و طراثیث و عدس و فوفل و زرور رد و یا آب برگ بیخ سفید و زرور رد و فوفل با عصارهٔ لحیة التیس و زرور و اقاقیا و عدس بگلاب سرشته و یا گل
خشخاش و گلنار و اقاقیا و مصطکی بگلاب سرشته و یا آب برگ علیق و آب تفت گرم عوض گل خشخاش و گلاب و یا عدس و اقاقیا و بزر البنج سفید و مصطکی و گلنار با آب کاسنی و گلاب



سر رشته هر کدام ازین ضمادات وقت احساس وجع چهار انگشت بالاتر از موضع درد ضماد نمایند و منع حدوث وجع مفاصل مجرب من است مسیحی میگوید که اگر غلبه خون
گرم کثیر الکمیت باشد بفصد مقدار فاضل آن اخراج نمایند و باقی را بمطبوخ هلیله زرد و کابلی و افسنتین و شاهتره و دو بیز منقی و آلو بخارا و تمر هندی تعدیل کنند و اگر انجا
تپ باشد آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی بخیار شنبر و یا آب لبلاب مع بنفشه خشک و شکر بنوشانند و اگر تپ ساکن شود و در مفاصل ماده خام باقی ماند بدین
آبها آب کرفس و آب بادیان افزایند بعد از انکه درین یک مثقال ایارج فیقرا یکشبانه روز تر کرده صاف نموده باشند و اگر بعض اعضا مولد ماده منصب بسوی عضو الم
باشد صرف عنایت کنند بتعدیل و اصلاح سوء مزاج آن که بسبب او ماده متولد میشود و انصباب میکند بعد ازان اعاده نمایند بتقویت نفس عضو آلم یا طلیه امثله که از شان
او تقویت عضو و تحلیل باشد تا تخفیف ماده حاصل شده در عضو نماید و آن مثل حی العالم و پوست انار و سماق و جوز سرو چون پوست انار [illegible] را در طلا یا سرکه بجوشانند
تا مهرا شود پس سماق و حی العالم سوده و آرد جو بدان آمیزند و بر عضو آلم نیم گرم در زمستان و سرد در تابستان ضماد کنند و گاهی تقویت عضو بطلای مرتب از اقاقیا و حضض
و صندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و گل ارمنی و آب عنب الثعلب کرده میشود و چون اراده تبرید قوی باشد صندل [illegible] مقشر سوده آب کشنیز سبز و کافور طلا کنند
بو علی سینا مینویسد که اگر ماده دموی باشد یا با غلبه دم بود باید که مشغول بفصد شوند از طرف مضاد و اگر مرض عام بمفاصل بدن باشد پس از هر دو طرف
رگ زنند بعد ازان استعمال قی کنند خصوصاً اگر درد در اسافل بدن باشد چه قی برای آن از اسهال نافع تر است بعد ازان باسهال متوجه شوند و ابتدا بدوای
قوی نمایند اگر عدم نضج و غلظ ماده مانع نباشد با وجود آنکه رفق اسلم و تدریج اوفق است بعده اتباع بمسهلات منقی بتدریج کنند و بعضی اطبا زعم کرده اند که ابتدا
برفق بعد برفق کنند و ختم بر قوی هنگام نضج نمایند و صواب این آنست که اگر ماده رقیق صفراوی باشد تعجیل استفراغ نمایند چون نضج به بینند و اگر غلیظ باشد
بتقدیم چیزیکه ترقیق و نضج آن کند آنرا مهیا باندفاع بسوی جهت استفراغ گردانند باکی نیست و فیما بین آن تخفیف باطلاق ملایم کنند و لزوم ماء الشعیر
نمایند تا آنکه نضج ظاهر شود و امتلا محتاج تر بنقص است لیکن بچیزیکه بیک دو مجلس اجابت کند از مشروب مثل آب کاسنی و عنب الثعلب بخیار شنبر و یا از حقنه و این
صواب تر است و چون ابتدا بانحطاط نماید باستفراغ غیر مدبر تحریک نکنند که گاهی تحریک اخلاط از مواضع آن بسوی مرض کنند و رعایت بحرانات [illegible] روز چهارم و هفتم
و یازدهم نمایند و وقت بحران فاضل برای ایشان چهاردهم است پس اگر ممکن بود مدافعت استفراغ تا نضج کنند و اقتصار بر تطلیات به آب سرد یا گرم نیم گرم کنند
و اول آب سرد بریزند و اما اطلیه حاره و مخدرات همه مضر اند حار بسبب جذب ماده و مخدر بباعث جمود خام کردن آن و اضمده اطلیه سرد غلیظ را [illegible] میکند و رقیق غلیظ
می نماید و اطالت مرض میکند و ماسوای آن ایشان را مضر است زیرا که ترطیب مفاصل می نماید و سکنجبین بسبب ترشی خود غیر کثیر الموافقت است و بزوری قوی البزور
مثل بادیان و کرفس گاهی احتراق فضول میکند و تحجر او می نماید و چون نضج تام شود استفراغ بمثل سورنجان و بوزیدان و حبوب آن نمایند فصد برفق کنند و در این
هنگام ایضا طلا بمثل [illegible] نمایند و حذر کنند از آنکه در اول امر دوای مسهل ضعیف نوشانند که آن تحریک ماده ساکن کند و معتد به اسهال نکند بلکه گاه ترقیق مواد
جامد دیگر نماید و سیلان او بسوی عضو کند و واجب است برای کسی که اراده تناول دوا کند آنکه تاخیر غذا نماید و بعد سه ساعت تناول کند ده مثقال نان بشراب اندک
آب بعد شش ساعت در حمام داخل شود و غسل کند بعد ازان بدانچه موافق بود اغتذا نماید بعده ادرار استعمال کند چه ادرار ماده اوجاع مفاصل را پاک کند بهر آنکه او از فضله
هضم کبد و عروق است و خصوصاً در نقرس حار با وجود آنکه اکثر ازاله اوجاع مفاصل حار و بارد و امزجه رطب باسهال کثیر از مشروب و حقنه انتفاع نمی یابند و چون معالجه
ایشان بمدرات میکنند صحت می یابند و از ابدان نحیف بعضی متحمل اسهالات و ادرارات بسیار نمی باشند و ایشان را از احتراق خون بهم میرسد پس رعایت این جمیع
امور نمایند و اما ردع ماده از عضو در حالیکه ماده قوی الانصباب کثیر الحرکت باشد نباید کرد زیرا که آن دو امر ردی پیدا میکند یکی آنکه ماده را بفشارد و از حرکت او را باز دارد
بسبب ورم عظیم پیدا گردد و چون مثل این واقع شود استعمال ملینات کنند دوم آنکه اکثر ماده را بسوی اعضای رئیسه باز گرداند و در خطر اندازد و اما اگر ماده بسیار نباشد و قلیل الحرکت
بود بردع او باک نیست الا آنکه در عرق النسا باشد که [illegible] دران جنس ماده اندر عمق میکند پس واجب بود که اندک و ضعیف باشد و یا ترک کنند و مشغول باستفراغ شوند و اما
در آخر آن واجب است که مشغول شوند بتنقیه محلل و باعث تحریک ماده از غور بسوی ظاهر باشد و اگر چه بحجامت از شرط و مص و بداغ و محجرات و منفطات باشد که عمل
سیلان مواد کنند و تا زمانی [illegible] شدن [illegible] منفطات [illegible] بلادر است و بعده شیر یتوع و شیر انجیر و باید که محلل و منفط دوای بلیغ آمیزند [illegible]

بیان مضرت اطلیه حاره و مخدره

[illegible]

بیان منع استعمال مسهل ضعیف در ابتدا

[illegible]

بیان منع استعمال [illegible]

بالجمله مفاصل گردد هرگاه تغلیظ نیز مشتمل تحلیل است و تخفیف غلیظ و آمیختن شحوم با ادویه محلله نفع میکند و از سردی اجتناب نمایند و آنچه گفته شد محللات
قویه در اول امر قبل از تنقیه نباید بعد که جذب مواد بسیار و تحلیل لطیف آن و تکثیف باقی و حبس آن خواهد کرد و ایضاً باید که رعایت طلاء [illegible] اکثر امر کنند خصوصاً
اگر ماده کالبلغم یا سوداوی باشد و هرگاه اوجاع اشتداد نماید و تحمل آن نباشد از مسکن وجع به مشروب و طلائیه سنگاری نباشد و طلائیه تسکین و بلطف تحلیل ماده کنند
یا تبرید مخدر را استعمال نکنند مگر عند الضرورت و بقدر یک تسکین حدت درد نماید و استعمال در حال بجرأت و اقدام بیشتر نمایند و بسیار باشد که تخدیر نفع کند
از جهت آنکه تغلیظ ماده متوجه کند پس محتبس گردد و از تطویل مسکن نافع اینست که جو و کاهو در سرکه بپزند تا مهرا گردد و بدان تطول کنند و از مسکنات وجع مخدره
اینست که بگیرند افیون چهار مثقال زعفران یک مثقال در شیر گاو بسایند و مغز نان سپید بدان آمیخته ضماد نمایند و ایضاً تخم شوکران شش درم افیون یک درم
زعفران یک درم بشراب حلو سرشته بقیروطی مخلوط سازند و ایضاً بزر البنج و افیون و اسپغول و اقاقیا و مغاث بشیر گاو طلا کنند و برگ آن بپوشند و ایضاً صبر ده درم
افیون ده درم عصاره بنج شش درم شوکران چهار درم عصاره لحیة التیس شش درم بیخ لفاح بست مثقال زعفران چهار مثقال لفاح را در سرکه بپزند تا مهرا شود و با ادویه
آمیخته طلا کنند و ایضاً بیروج سوده در روغن گاو آمیخته بر موضع درد مالش نمایند و ایضاً از [illegible] افیون طلا سازند و از مخدرات ریختن آب بسیار ست اگر قریح باشد
و ایضاً بزر قطونا را با آب گرم تر کنند چون منتفخ گردد بروغن گل بهم زده سرد کرده طلا کنند و یا بیروج و در اندک [illegible] صاحب کامل گوید که اگر حدوث
وجع مفاصل و نقرس از امتلاء دموی باشد و مفصل آماس مائل بحمرت بینند باید که مبادرت بفصد باسلیق نمایند و بحسب احتمال قوت و سن مفصل خون بیرون آرند
و روز فصد بطعوم باهی بچه مرغ [illegible] و یا با آب انار میخوش غذا سازند و بعد از آن آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کاهو مجموع چهار اوقیه جوش داده کف گرفته
فلوس خیار شنبر پنج درم مالیده بنوشانند و اگر تپ باشد ماء الشعیر بشکر و آب انارین بنوشانند و بتدبیر امراض حاده بپردازند و بر موضع درد طلای [illegible]
با آب کاسنی و آب کشنیز و آب عنب الثعلب طلا کنند و بدان جراده کدو و پوست تربز و پوست خیار ضمد و یا خرقه مبلول بگلاب و سرکه با اندک کافور سرد کرده بگذارند
و تبدیل آن کنند و یا آب کاهو و آب حی العالم بمغز نان و آرد جو و اندک روغن گل سرشته و یا اندک آرد جو بلعاب بزر قطونا سرشته بر نهند و مفصل علیل را اسپغول
بسرکه ضماد کردن مسکن وجع ست و قیروطی بسرد معمول از آب خرفه و آب حی العالم و آب کاسنی و آب کاهو و روغن گل و موم سفید با اندکی سرکه و غیره اشیای مقوی مفصل
و مانع انصباب ماده بسوی عضو بکار برند و اگر در آغاز مرض آب سرد بر عضو ریزند لاسیما در مرض نقرس درد را ساکن کند و همچنین اگر آب عنب الثعلب و آب کاسنی
و آب کاهو سرد کرده بریزند که این را خاصیتی ست درین باب و چون درد اشتداد نماید باید که بر عضو اضمده مخدره نهند و بگیرند مغاث پنج درم اسپغول آرد جو هر واحد
سه درم پوست بیخ لفاح دو درم افیون یک درم زعفران نیم درم همه را باریک سائیده با آب برگ کاهو و آب حی العالم سرشته ضماد کنند و اگر ساکن نشود این ضماد استعمال
کنند که تسکین اوجاع بسیار میکند **صفت** آن افیون یک درم زعفران و مرکی هر واحد چهار درم باریک سائیده بشیر زن یا بشیر گاو سرشته مغز نان آمیخته و روغن گل
که دران موم سفید گداخته باشند بران انداخته خوب صلایه کرده بر مفصل ضماد نمایند و بالایش برگ کاهو نهند **صفت** ضماد برای نقرس و وجع مفاصل حار
بگیرند خطمی و بزر قطونا و آرد جو و زرده بیضه و صندل [illegible] شراب و روغن گل و بدان ضماد سازند دیگر آرد جو ده درم گل سرخ و برگ سوسن و برگ نیلوفر و بنفشه هر واحد
پنج درم خشخاش مع تخم آن بست درم بنفشه ریحانی و محلب و خطمی هر واحد هفت درم عدس مقشر سه درم حنا و کعک هر واحد دو درم زعفران و کافور هر واحد
نیم مثقال همه را باریک سائیده بزرده بیضه و روغن گل و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته بر عضو دردناک ضماد کنند و دیگر موضع را بعدس مقشر در آب گشنیز
رطب با اندک کافور سوده ضماد نمایند نفع کند دیگر بگیرند مغاث و خطمی و اسپغول و آرد جو و سورنجان سفید و صندل سفید مساوی و کوفته بیخته بروغن کنجد [illegible]
و اندکی سرکه سرشته بر مفصل ورم ضماد کنند اگر از حرارت باشد و باید که در استعمال اطلیه مبرده اسراف نکنند که آن تبرید و تغلیظ ماده کند و درین هنگام تحلل و استفراغ
آن مشکل گردد و اگر در انجا ورم باشد دران صلابت پیدا کند لاسیما اطلیه مخدره مسکنه وجع که آن عضو را خدر و نقصان در حس و حرکت عارض نماید و لهذا [illegible]
که هرگاه ببینند که حرارت اندک تسکین یافت و بعد آن درد ساکن شد با ادویه مقویه اشیای محلله بغیر اسخان مثل آرد جو و خطمی و بنفشه اضافه نمایند و بدان اندک اکلیل الملک
افزایند و ایضاً آرد جو با آب کشنیز یا با آب سفرجل سرشته ضماد کنند و اگر احتیاج تحلیل قوی تر ازین افتد این ضماد استعمال کنند **صفت** آن بگیرند آرد جو و آرد باقلا

و بنفشه خشک از هر یک درم و صندل سفید و اکلیل الملک از هر واحد نیم درم با آب کرنب و آب کشنیز سبز سوده ضماد کنند و هر گاه ... درد مفاصل
و ماده غلیظ باقی مانده باید که این ضماد کنند صفت آن بابونه اکلیل الملک آرد جو و خطمی بنفشه خشک هر واحد ده درم زعفران یک درم صبر ... سوده با آب
کرنب بیامیزند و بر عضو آب نیمگرم کرده ان بابونه و اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف بجوشانیده حاجت است سوی تحلیل جوشانیده باشند نطول کنند ایلاقی
و جرجانی مینویسد که اگر علامات خون ظاهر باشد ابتدا بفصد کنند اگر وجع در مفاصل دست راست بود فصد هفت اندام از دست چپ گیرند و اگر در دست
چپ باشد از دست راست کشایند نه در قطر تا خلاف در محاذات باشد و اگر در پیوند پای راست بود فصد باسلیق از دست راست کنند و اگر در پای چپ
باشد از دست چپ کشایند و اگر درد هر دو پای یا هر دو دست بود در رگ از هر دو دست زنند یکبار در حالت واحد و خون بمقدار قوت بیرون آرند و چون از فصد
دو سه روز بیاسایند امر بقی نمایند پس اگر قی کفایت نکند بعد قی کردن دوای مسهل دهند و اول نطولات و ضمادهای مسکنه بکار برند و اگر دفع مسهل تا ظهور آثار نضج
در مقدار در مکن بود مرفع باید کرد و مسهل بعد ایام بحران دهند و در مسهل دادن آنوقت مداومت کنند که حرکت ماده سخت قوی نبود و درد متعلق نباشد و الا
و ضمادهای حار و محلل در ابتدای مرض بیرون زمان حار و استعمال آب گرم بسیار عصب مفاصل را نرم تر و ضعیف کند و اول نگاه کنند که ماده تمام در مفاصل
ریخته شده و از حرکت ساکن شده یا هنوز در انصباب است پس اگر متحرک باشد و حرکت قوی بود استعمال ادویه رادعه قویه بکار برند ... علی ما
گذشت و اگر این خطا کرده شود و در روز زیاده گردد عیاذا بالله میل ماده بسوی اعضای رئیسه پدید آید و ادویه ملینه بران گذارند تا آنچه از ماده فرو آمده
فرو آید و نطول آب گرم و نیمگرم در این حالت سود دارد خاصه که بابونه و بنفشه در آن پخته باشند و مفرحات یاقوتی بخورانند و صواب تر آن باشد که هر گاه ماده
بسیار بود و هنوز در حرکت باشد و حرکت او قوی بود زود باستفراغ مشغول شوند و اگر علامات صفرا ظاهر شود اول قی فرمایند پس هر گاه آثار نضج ظاهر گردد مسهل
قوی تنقیه کنند و در علاج صفراوی میل بچیزهای سرد تر باید کرد و در علاج دموی باشیای بارد کنند و ... باید که در صفراوی در اوائل ... صفراوی
سکنجبین سود دارد لیکن ... باشد اما سرد ... آنکه ترشی ... ضعف عصب است دوم آنکه قوت ترشی تلطیف و تحریک ماده ساکن
نماید و ماده مرض بیامیزد و در رگها جاری گرداند و بجایگاه در رسانند و از اوجاع مفاصل و نقرس موی اول استفراغ بمطبوخ اهلیله ... که در قول مسیحی گذشت
باید کرد و آن مطبوخ بمبلغ تمام بنوشانند چنانکه استفراغ تمام کند و اگر با این اوجاع تپ بود آبهائی که در همان قول مذکور شد بدهند و اگر حرارت بسیار باشد ده درم ...
در صد درم جلاب یکشبانه روز تر کرده مالیده صاف نموده ده درم لعاب اسپغول با وی بیامیزند بدهند و اگر مزاج سالم بود یعنی از اعتدال خارج نشود استفراغ بمطبوخ ...
و بوزیدان و حب سورنجان باید کرد و بعد مسهل ادویه مدر بول سخت سودمند بود از بهر آنکه ماده این مرض فضله هضم ثانی و ثالث است و ادرار بول آنرا پاک کند ...
که در قول بوعلی مسطور شد ابن الیاس گوید اگر دموی باشد اول فصد کنند بدستوری که در قول ایلاقی گذشت و بر موضع درد خرقه کتان با آب برف سرد کرده نهند
و یا این طلا بکار برند صندل سفید شیاف امیثا فوفل سفیداب اسفیداج گل ارمنی ... گل سرخ همه را در سرکه و گلاب سوده طلا کنند و هر گاه چیزی از این حاضر نباشد
طحلب سرکه تر کرده ضماد نماید و برگ قصب ... در سرکه سوده ضماد کردن نفع کند و یا آب سخت سرد بران ریزند که فی الحال تسکین بخشد و هر صبح جلاب از عناب
ده عدد عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد سه درم ... شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ... بنوماش بشیره بادام دهند و اگر با وی تپ التهاب باشد غذا ماء الشعیر تخم کاسنی
و جلاب و یا آب انار ... آن ... باشکر سفید ده درم بدهند و بر موضع درد ... بصندل سفید و سرخ و گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو طلا کنند
و بر مفصل آب کشنیز تر و آب حی العالم و پوست خربزه و پوست خشخاش و پوست خیار ضماد کنند و یا اسپغول را بسرکه خوب باهم زنند و بر موضع ضماد نمایند و بعد ظهور نضج
در ... تلیین طبیعت باین مطبوخ نماید سنای مکی پنج درم عنب الثعلب بنفشه خشک یا تر نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی و خطمی هر واحد سه درم سورنجان سفید دو درم
هلیله زرد و سیاه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم همه را در سه طل آب بجوشانند تا بیک طل آید و در ان خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده
بنوشند تا آخر روز صبر کنند بعده مزوره بنوماش و شیره بادام غذا سازند و اگر درد سخت باشد چندانکه مریض متحمل آن نباشد تضمید عضو با ضماد مخدر مثل این ضماد کنند
بیخ لفاح تخم خشخاش سیاه هر واحد ده درم افیون یکدرم زعفران نیم درم اسپغول سه درم همه را بایکسا ... سائیده با آب برگ کاهو یا آب برگ حی العالم ضماد سازند ...

نسخه ...
نسخه مطبوخ مسهل
نسخه مطبوخ مسهل

کار فصد کنند بعد ازان مسهل و بعد ازان ضماد ها سازند مثل برگ بید مثل برگ گلاب سرکه و یا آقاقیا و عدس و سعال بن الپاس گرفته در جوان حاصل
یا مجموع مساوی بگلاب آب کاسنی و نمک سرکه ضماد نمایند و یا برف و یخ ناصرف به بالست و سکو باب بخورند یا حی العالم و حسایی شربت بنا یا عناب یا شربت انار
و سکنجبین بانی بنوشانند و ازانچه صاحب این علت را نفع می کند آب عنب الثعلب و آب کاسنی ست و غذا از مزورات طبیخ نشیر مقشر و خشخاش باشد که باب انار میخوش
و تمر هندی ترش کرده باشند یا زیرباج دهند و اگر تپ باشد ماء الشعیر بدهند و تلیین طبیعت بحقنه ملین مثل بنفشه و عناب و سپستان و سنا و ترنجبین کنند و چون ا[illegible]
در قاروره پدید آید اسهال باین مطبوخ بعد مراعات ایام بحران نمایند پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم سنای مکی پنج درم سورنجان
شقاقل تخم کاسنی هر ده درم ریوند چینی یک درم گلقند بغدادی پانزده درم فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین پانزده درم بدستور معروف مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و گفته اند نیز اورا
که در اطعمه و هم در ادویه اوجاع مفاصل حار و بارد و در مسهلات آن نیز سورنجان داخل کنند بسبب خصوصیت آن باین مرض و تسکین آن وجع را و تقویت مفاصل و تنقیه آنها
از مواد و تنگ کردن مجاری و مسالک آنها تا مواد بسوی آنها بار دیگر نریزد و هنگام انتها باضمده که دران تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی و آرد جو ضماد سازند بعد ازان بدوای
قوی التحلیل با شد مثل بابونه و اکلیل و شبت و ذرره بیضه و پیه ماکیان و پیه بط و سنجیج و مغز نان و زعفران که آن کثیر التحلیل ست ضماد کنند و اگر حاجت بچیزی افتد
که ازان قوی تر در تحلیل باشد باین اضمده مقل و میعه و مر و اشق و دیگر صمغهای لطیف مخلوط نمایند حذر کنند از آنکه در تحلیل به هم اسراف نمایند تا ماده متحجر نگردد و بلکه گاهی هم
احتیاط باید که گاهی تحلیل ... تا ... با ستفراغ گردد ... گوید که اگر وجع مفاصل ... حادث از دم باشد فصد باسلیق کنند و بعد ازان تبرید مزاج با شیاف ... تبرید
نمایند اگر جسم لاغر باشد بروغن بادام بدان معتاد سازند و اگر لاغر نبود جلاب بفرمایند و آب انار بنوشانند و تعدیل طبیع بآلو بخارا و جلاب و تمر هندی بشربت نیلوفر و آب
عناب و سکنجبین کنند و آب کاسنی بشکر و لعاب اسپغول بجلاب بنوشانند و غذا مزوره زیرباج یا آب انار سازند و از اغذیه حاره حذر کنند و تبرید موضع بصندل
و آب حی العالم و آب عنب الثعلب و آب کاهو و جرادة کدو و آب خیار با اندک سرکه و کافور نمایند و در ابتدای مرض بر عضو آب سرد بریزند و از حمام منع کنند و هرگاه مرض
بایستد مبردات کم کنند و بر موضع آب ریاحین ریزند و جمله قول در تدبیر این آنست که ماده اگر در سیلان باشد علاجش بچیزی که ردع کند باید کرد و اگر منقطع گردد
علاج آن باشیای محلل نمایند خضر گوید که در دموی فصد از جانب مخالف گیرند و افضل آنست که دو سه روز فصد تاخیر نمایند تا ماده اندک نضج یابد تلیین طبیعت
بمثل شربت بنفشه و شکر و آلو بخارا و تمر هندی و آب عناب انار و بقتا و کل و حقنهای لینه کنند و اشربه که در ترتیب دموی بیاید استعمال نمایند و از اغذیه در ایام ابتدا ماء الشعیر
بشکر یا شربت نیلوفر و روغن بادام یا سویق بشکر دهند و هرگاه اشتها برانگیزد اسفاناخ یا بقله یمانی یا خرفه یا ملوخیا یا مزوره رشتا یا کدو و عدس و آنچه از غوره و سماق و ریباس
و انار ترش سازند و قرص ... با ماء سرکه ... بخورانند و از لحوم بالکلیه اجتناب کنند و بادویه رادعه که دران قبض باشد مثل صندلین و گل سرخ و گلاب و آبهای بارده که مراقوم
سابق مذکور شد طلاها کنند و نوفل و مامیثا و اقاقیا و خولان و مانند آن با اندک سرکه ضماد سازند و اگر بشدت درد مضطر شوند اضمده مخدره مثل افیون و سیر و بزر البنج
و غیره و آب کاهو ضماد کنند و این هنگام ابتدای مرض و تزاید آن بعمل آرند و اما وقت انتها واجب ست که باضمده که دران اندک تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی ضماد نمایند
بعده بدانچه در تحلیل قوی تر ازان باشد مثل اکلیل الملک و بابونه ضماد کنند انطاکی گوید که در مفاصل حار اول فصد پس تنقیه بحسب ماده کنند بعد ازان طلاها و اوابها
مثل آب کشنیز و حی العالم و العبه نمایند بعده بمحللات مثل آرد جو و بابونه و بعد انحطاط مثل بابونه و اکلیل الملک بنا بر قوت تحلیل آن نمایند و اگر درینجا صبر بان مانع خواب
باشد بدایت تسکین آن واجب بود مثل طلای استخوان سوخته و عدس و لفاح و افیون و زعفران و بنج و از واجبات ست که دوائی درین علت از سورنجان خالی نگذارند
که براختصاص او بدان و تضییق آن مجاری را و منع آن ماده نازل را بار دیگر اجماع واقع شده و آنچه در حار بالطبع نافع ست بزرقطونا بسرکه و روغن گل و خطمی و آرد جو
و گل سرخ و مورد و کدو و کاهو و خشخاش ست مطلقا امیر عوض میگوید که اول فصد باسلیق ابطی کنند خاصه آنجا که درد اندر اسافل بدن باشد و اگر در اعالی بود
فصد قیفال مناسب ست و تدبیر بعد از قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و چون وجع اشتداد کند و هیچ یک ازان تدابیر تسکین نپذیرد از استعمال ادویه مخدره چاره
نباشد و ضماد مغز استخوان ساق گاو و گل سرخ و افیون و زعفران نیز مخدر و مسکن وجع ست و چون درد تسکین یابد مخدرات را بردارند و بزر بنجوش و گل خطمی و سپید
و آرد جو و سورنجان مساوی با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد سازند و از مسهل در اوجاع مفاصل حار مستعمل ست پوست هلیله زرد ده درم گل بنفشه تخم کاسنی تخم کشوث

بسفایج یکی از سنجبین هر کدام پنج درم تمر هندی بست درم آلو بخارا دو اوقیه همه را در چهار صد درم آب بجوشانند تا ربع آید صاف نموده بنوشند و شربت ورد مکرر و شربت سفرجل با سقمونیا سود مند است و این ضماد نافع تمام عارضه است اسپغول سه اوقیه در یک رطل آب بجوشانند با آتش ملایم پس در پارچه بفشارند تا لعاب آن برآید بعد ازان آب
آنگاه سه اوقیه موم سفید و شش اوقیه روغن زیت آمیخته ضماد نمایند شریف خان در حاشیه شرح اسباب می‌نویسند که بعض اطبا گفته‌اند که اگر درد مادام در مفاصل باشد فصد هفت اندام کنند و اگر مختص با سافل باشد باسلیق کشایند و چون مختص با عالی بدن بود رگ سر رو زنند و گاهی محتاج بتکرار فصد میشوند و بسیار باشد که فصد فی الحال صحت بخشد چنانچه حکیم عابد سرهندی نوشته که این مرض بمولانا احمد عارض شد و دست و پای او بیکار و انگشتها کج گردیده و بشکلی قرار بود و از زندگی یاس شد و بود پس فصد هر دو باسلیق یکبار گرفتم بعد ازان شربت نیلوفر بحساب نوشانیدم و در یک روز از مرض اثری باقی نماند و بعض اطبا لیکن حق علاج بعضی مرضی همین تدبیر بر قیاس عمل من کرد و بیمار را هلاک ساختند چه هر قیاس صحیح نمی‌باشد بالجمله بعد فصد مطبوخ مناسب نضج ماده کنند و هرگاه در بول نضج ظاهر گردد حبوب موصوف برای این علت دهند و این حب است هلیله آمله بلیله زنجبیل شیطرج هر یک چهار درم سورنجان بست درم فانیذ چهار درم نمک دو درم
مقل پانزده درم با آب کرفس سرشته حبها سازند شربت ازان از یک درم تا سه درم و باید که مسهل بحبوب مخصوصه مفاصل بعد مسهل عام مثل معز فلوس محلول در مطبوخ یا نقوع دهند و بعد تنقیه طلای سرد ضماد کنند صفت آن صندل سرخ گل ارمنی فوفل اقاقیا حضض مکی مرداسنگ سفیداب مساوی ساییده در آب عنب الثعلب تازه بندند و تنها بشکل سرد ساز ناید و آجب هست که در وجع اهتمام بتبرید بیشتر از ترطیب کنند و در صفراوی مبالغه کردن درآن هر دو باک ندارد و چون خون صفراوی باشد ادویه سکنجبین قلیل الحموضت دهند و گویند که چون وجع احتیاج مسهل شود اول مطبوخی که در قول سیمی گذشت بدهند و چون سه روز بگذرد و نضج زیاده ظاهر گردد و دران سنا هفت درم مغز خیارشنبر ده درم افزایند و روز چهارم بنوشانند و چون درین معالجه و معالجه این زمان نوعی تفاوت است دستور ذکر میکنم تا در ذکر این هر دو علاج ناظر را بصیرت حاصل شود چنانچه آن مرحوم در وجع که ازان و از ماده غیر آن حسب علامات مزاج و خلط غالب بعد فصد و تسکین این مطبوخ یا نقوع در آب سرد یا گرم استعمال معز سود مند نسخه آن عنب الثعلب عناب سپستان اصل السوس مقشر گل نیلوفر گل بنفشه گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان تخم خطمی خبازی شاهتره و هنگام زیادتی سودا افتیمون بسفایج افزوده میشود و دران گلقند یا ترنجبین چهار توله حل کنند و گاهی کاسنی و پرسیاوشان می‌افزایند و اوزان ادویه هر یک دو درم یا سه درم کنند و بعد دو سه روز یک هلیله یا هر دو مغز خیارشنبر هفت توله و روغن بادام دو درم افزایند و گاهی شیرخشت و خمیره بنفشه هر یک چهار توله و گاهی ترنجبین نیز بقدر درم یا مثقال زیاده میکنند و این مسهل دو یا سه مرتبه استعمال نمایند و گاهی میان دو مسهل راحت میدهند و منضجات استعمال میکنند بعد تنقیه می‌نمایند و گاهی مسهلات یک روز در میان بدون منضجات میان آنها استعمال کرده میشود و در ایام راحت از مبردات و لعابات و اشربه بعمل می‌آید و بعد از مسهلات سفوف سورنجان معمولی چند روز متواتر استعمال میکنند و گاهی معجون سورنجان و غیره از مرکبات بکار می‌برند مصنف اقتباس نوشته که فصد باسلیق نمایند بدستوری که در قول ایلاقی و میر عوض مسطور شد و اگر از فصد مانعی باشد باید که فروتر از جای درد حجامت باشرط نمایند و در غلبه درد بران موضع پاکی زده محجمه نهاده بزور بکشند که فی الفور درد را دور میکنند و اگر اندکی باقی ماند بر آنجا همان نیز ان زلو اندازند و آب مروق کاسنی و مکوه هر یک یک نیم اوقیه با نیم اوقیه شربت عناب نوشانند و این طلای سرد علو سنجان ضماد کنند صفت آن مغاث بغدادی و هندی تخم خطمی سورنجان و گل ارمنی هر یک چهار درم کوفته بیخته در آب برگ مکوه سبز و کشنیز آمیخته بشکل سرد ساخته وقت حاجت بآب کشنیز سبز و حی العالم و پوست ترنج و خیار و بادرنگ هو احد یک درم و صندلین یک نیم درم و گلاب دو درم استعمال نمایند و همچنین طلای سرد حکیم ابن رضوان جمیع اورام حاره را در ابتدا خصوص وجع مفاصل را نافع صفت آن صندل سرخ گل قیمولیا هر یک پنج درم صندل سفید عصاره مامیثا هر یک سه درم گل ارمنی ده درم فوفل اقاقیا حضض هندی هر یک دو درم مرداسنگ سفیداب ارزیز توتیای کرمانی هر واحد یک درم کوفته بیخته بآب کاسنی سرشته سردها سازند وقت حاجت بآب کشنیز سبز و کاهو بکار برند و یا تراشه کدو و ترنج و خیار بادرنگ هر یک دو درم برگ کاهو برگ کاسنی برگ گلاب برگ خرفه هر یک سه درم در سرکه و گلاب سرشته ضماد نمایند و در اشتداد درد مخدرات در ضماد بیفزایند و این ضماد نیز همین اثر دارد صندل سفید و گلاب سوده لعاب اسپغول حضض مکی هر یک دو درم در آب کشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو و بستان افروز خرفه و پوست و شیاف مامیثا هر یک حبه نیم درم سرکه سه درم و آب انار کوهی و برگ نیم باغی همین اثر دارد و غذا نخود آب و آش جو دهند و بفاصله سه روز از فصد سکنجبین ساده در آب گرم یا در آب

هم گشته تو بت خیار حل کرده قی کنانند و بعد از ان دوای ابق نوشانند و یا آب معصور انار پنج اوقیه با سکنجبین یک وقیه و تا یک هفته بدین تدبیر شامه مانند و روز هشتم ده درم قاشگوز
مغز خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شربت آلو مسهل چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده تلیین طبع نمایند و روز نهم شیره خیارین مغز کدو شیرین مغز تخم کدو به
هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب پا و سیر برآورده شربت انار والایتی شربت عناب واحد یک نیم توله اسپغول پنج ماشه گفته زده بنوشانند و همین طور تا پانزده روز
بگذرانند و روز شانزدهم این مطبوخ منقول از حاوی کبیر بدهند و نسخه این جانست که در قول ابن ایاس گذشت لیکن درینجا عناب نیم اوقیه گاو زبان ده درم و شربت آلو مسهل
ده درم روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده و روز هفتم هم تبرید سابق دهند مع اضافه شربت بزوری بارد چهار توله و همین حال تا سی روز نگهدارد جهت تعدیل کشنیز خشک
شیره کنیم ماشه گل سرخ یک ماشه در شربت بزوری بارد دو توله آمیخته بلیسانند و گلاب هفت توله بنوشانند و پوشیده نماند که پیش از فصد استعمال اطلیه بارده نمایند

علاج اوجاع مفاصل صفراوی

مانند علاج اوجاع مفاصل دموی نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید و تسکین زیاده باید کرد و با دویه بارده که دران قبض نباشد مانند چراغ کدو و کاهو و کاسنی و آب کشنیز سبز تر
ضماد کنند و درینجا احتیاج ادویه محلله نمیباشد و این ضماد برای اورام حاره مفاصل از مجربات ست اسپغول کوکنار هموزن کوفته بیخته در آب بیخ نیلوفر تر شود و روغن گل بقدر حاجت
آمیخته ضماد نمایند و اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسپغول را ناکوفته ضماد نمایند و ضماد اسپغول با سرکه آمیخته نیز مفید بود و آب کدو و آب خیار و آب حی العالم و آب کاهو
و مانند آن ضماد و نطول بکار برند و هنگام غلبه درد و خوف غشی ادویه مخدره بقدر تسکین درد ضماد کردن و ادویه مسکنه اوجاع خوردن لازم دانند و چون وجع مفاصل از
صفرای صرف کمتر حادث میشود و از دم صفراوی اکثر می افتد درینجا نیز ابتدا بفصد لازم ست و بعد ظهور نضج تنقیه صفرا بمسهل آن یا مطبوخ هلیله کنند و اگر طبع
نرم باشد بر منضجات اقتصار ورزند و ماده را تحریک ندهند و بعد اسهال مبردات بارده چون کاسنی و خیارین و مانند آن با شربت بزوری بارد یا سکنجبین بدهند و آنجا که
ماده مرض صفرا صرف باشد قی کردن نفع تمام دارد و بفصد حاجت نباشد و از ادویه مسکن وجع عدس مقشر و استخوان سوخته و سورنجان و خشخاش سفید و بلوط در آب
تر کرده و تخم کاهو و کشنیز خشک ست تنها یا مرکب بحسب حال مریض بخورانند و عند استعمال سورنجان مراعات مفاصل بتدهین آن باید کرد و ریختن آب سرد بسیار
بر مفاصل و ضماد اسپغول در آب گرم لت کرده و روغن گل آمیخته تسکین درد میکند و همچنین سورنجان سفید و نبات مساوی سه درم با آب سرد خوردن مسکن درد شدید ست
و کذا استخوان سوخته سورنجان هر واحد یک درم عدس مقشر یک درم با یک سوده هر روز یک درم با گلقند یا شربت بزوری تناول نمودن درد را بنشاند و اگر کشنیز خشک سه درم
یا همچند آن شکر بخورند درد بنشاند و شکم قبض نماید و اگر تخم خشخاش سفید ده درم با هموزن شکر بدهند درد ساکن کند و قبض رفع نماید و این دوای مخدر هنگام درد شدید
توان داد تخم کاهو بزرالبنج سفید هر یک پنج ماشه شیطرج افیون هر یک یک ماشه مثل چلغوزه حبها ساخته یکی از ان بدهند و اگر کوکنار بقدر حاجت در آب ترکرده مالیده
صاف نموده وقت شب بنوشند آنقدر که کیفیت کند درد وجع مفاصل و عرق النسا شدید که هیچ دوا سود ندهد تسکین درد نماید و باقی ادویه مفرده و مرکبه در علاج اوجاع مفاصل
دموی مسطور شد حسب حاجت از انجا اخذ نمایند **اقوال اکابر** شیخ میفرماید که در علاج مفاصل حار واجب ست که معالجه بچیزهای سرد مرطب نمایند بقول بقول و
و فواکه و لطوخات و نطولات و قیروطیات کنند و ریاضت باعتدال نمایند و استحمام بآب شیرین سازند بعد از انکه بر اطراف آب سرد در خانه اول حمام ریخته باشند
و آبزن نیمگرم استعمال کنند بعده در آب سرد دفعة در آیند و بر پای آب سرد بریزند و باید که اسهال و ادرار بچیزی نمایند که دران گرمی بسیار نباشد مثل شربت ورد و سفرجلی
و این دوا جید ست و دران ادرار و تسکین وجع ست بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و مناث و سورنجان سفید هر واحد یک جزو و افیون ثلث جزو همه را سوده آمیخته
با شکر چهار درم بخورند که حاضر النفع ست **اطلیه** بدانکه اطلیه مبرده قابض مثل صندل گاهی الم پیدا کند بلکه احتیاج بمفتر و ملین بود و دوا ایذا مبردات بسبب تحدید آن
آنچه مرخی باشد مثل بنفشج و روغن گل قیروطی استعمال نمایند و گاهی بر موضع خرقه مبلول بسرکه می نهند و از مجربات آب برگ نی تازه است که چون بدان طلا کنند درد
ساعت فی ساعت ساکن گردد و ایضاً بلوط را باریک سائیده خوب بجوشانند و ساعتی طویل بدان نطول سازند و اگر متحمل مبردات باشد بتکثیف و تبرید کنند مثل
آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب حی العالم و آب بقلة یمانی و خیارزه کدو و مانند آن بعمل آرند و همچنین تضمید بشحوم و امثال آن و بجز بزیره که آن تبرید و تلیین هر دو کند و لعاب
اسپغول در تبرید قوی ست و ایضاً صندل با میشا و مانند آن و هر گاه درد ساکن شود باید که برد اشد و در کنند و آنچه در آخر بقایای اوجاع مفاصل بفقرس حار نافع بود

سلخ بگیرند صبر و زعفران درم درم مساوی و به آب کرنب یا آب کاسنی بحسب مقدار حرارت طلا کنند و ایضاً قیروطی بروغن بابونه و ایضاً فیلونین سه درم [illegible]
و استحمامات حاره مضر ایشان ست و اما بارد گاهی نفع کنند در وجع و تقویت و تسکین وجع نماید مسهلات بگیرند هلیله زرد ده درم و سورنجان و بوزیدان
هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم بشکر مقوم بسرشند شربت هر روز دو درم و ایضاً سورنجان ده درم سقمونیا یک درم و یک دانگ کبابه سه درم شکر طبرزد
سی درم شربتی سه درم و ایضاً سقمونیای محرق مطبوخ در مثل آب به ترش یا سیب تا آنکه بقوام آید و چون غلیظ شروع کنند آنچه اندران باشد بگیرند و بگذارند تا خشک
شود و بگیرند ازان ده درم و از شکر طبرزد بست درم و از کبابه سائیده دو درم و همه را در جلاب آمیخته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربت ازان هر روز
دو سه حب هر وقت و اگر درانجا ترکیب ماده باشد ایارج فیقرا استعمال کنند و شربت ورد باین ترکیب ایشان را نافع ست بگیرند عصارهٔ گل سرخ [illegible] عسل چهار رطل
سقمونیای مشوی اوقیه و بپزند تا بقوام آید شربتی [illegible] قلنجارات و ایضاً تمر هندی یا خیارشنبر در آب کاسنی و بادیان خیسانند و اگر تپ نباشد مطبوخ
از هلیله و شاهتره و آلو و تمر هندی و فستقین بحسب مشابه حال بیاشامند و ایضاً بوزیدان و سورنجان اغذیه باردهٔ غلیظه مثل عدسیه بسرکه و سایر اغذیه [illegible]
مثل حاضیه و بطون گوشت و سکباج لحم بقر و اغذیه مجففه مثل کرسنه انتفاع یابند و واجب نیست که گرسنگی بسیار کشند و از فواکه بامرود و خاصه و آلو و سیب انار و شفتالو
ایشان را رخصت داده اند ولیکن من مثل شفتالو و مشمش و آنچه در خون مائیت بسیار پیدا کند مکروه میدارم مسیحی گوید اگر وجع مفاصل از مرهٔ صفرا باشد باید که
مریض ولا ابقی نمایند عقب امتلا از طعام و شراب که از نشان [illegible] و تنقیهٔ صفرا باشد مثل خربزه و سرق و ماء الشعیر و ترنجبین سکنجبین کرده و سکنجبین با آب گرم [illegible]
و انگشت [illegible] و حلق و دستی چندان مبالغه نمایند که در معده چیزی از طعام ماکول باقی نماند و بعد ازان اخلاط صرف بغیر آمیزش چیزی از غذا خارج شوند
در این روز اول و سوم استعمال کنند و بعد ازان مطبوخی که دران هلیله زرد و گل سرخ و عناب و سپستان و مویز و تمر هندی و بنفشه و سنا و شاهتره و تخم کشوث و کاسنی
و فلوس خیارشنبر افتد با اندکی سقمونیای مشوی و سورنجان و صبر هر واحد بقدر حاجت و مانند آن استعمال کنند و یا شربت ورد مکرر سکنجبین ساده و آب برف [illegible]
که در نوع [illegible] مذکور شد طلا نمایند و تغذیهٔ علیل باغذیهٔ ملطفه مثل مزورات معمول بکدو و شوربای ماش و اسفاناخ و قطف و بقلهٔ یمانی سازند و اگر درانجا تپ باشد باید که در تبرید
و تطفیه بنوعی که در تپ صفراوی و امراض حاده مسطور است بکوشند و مثل ماء الشعیر و آب انار و ماء الخیار و آب هندوانه و مغز تخم خیارین و لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه بدهند
تا آنکه حرارت تسکین یابد و بعد ازان آب شاهتره و آب کاسنی و آب کاکنج و آب عنب الثعلب با مغز فلوس باید داد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کند آبهای مذکور با
بادیان [illegible] و چون بست روز بگذرد و حرارت زائل شود در آب بقول مذکوره مغز فلوس یک درم ایارج فیقرا اضافه نمایند و چون کیاده تمام شود و هنوز چیزی از مرض باقی باشد
مطبوخی که مذکور شد و ایضاً این حب دهند صفت آن صبر و هلیله زرد هر واحد یک نیم درم شحم حنظل چهار دانگ سقمونیا یک نیم دانگ زعفران یک دانگ سورنجان و تربد
هر واحد یک درم کوفته بیخته حبها سازند شربتی یک نیم درم و اگر معده ضعیف باشد جوارش سفرجلی سادهٔ مسهل بدهند صفت آن بگیرند سفرجل بلخی یا اصفهانی معتدل
در حجم [illegible] دو کاوید تخم آن دور کنند و دران یک اوقیه سقمونیای انطاکی پر کرده قطع جدا کرده آنرا بپوشند و بخلال مشبک سازند و بالای خمیر آرد پیچیده در تنور معتدل الحرارة
بریان نمایند تا خوب پخته شود و خمیر از وی دور کرده با هاون سنگین باریک سوخته بعسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی برداشته وقت حاجت دو یا سه ملعقه بمقدار یک درم شربت
آن سقمونیا از دانگی تا دو دانگ باشد بقدر قوت مریض بدهند و همین تدبیر استعمال نمایند تا آنکه چهل روز با تمام رسد چه امراض طویله از چهل روز تجاوز نکند ابن الیاس
مینویسد که اگر وجع مفاصل و نقرس صفراوی باشد تنقیهٔ بدن از صفرا بقی از اشیای مقی صفرا مثل تخم خربزه و برگ سفرجل و سکنجبین و آب گرم نمایند بعد ازان تلیین
طبیعت باین مطبوخ کنند بنای کلی پنج درم عناب سپستان آلو بخارا هر واحد بست عدد بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر واحد پنج درم هلیله زرد شش درم تمر هندی ده درم
تخم کشوث سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید مغز خیارشنبر ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده بنوشند یا حب بنفشه با مطبوخ فواکه یا مطبوخ
هلیله تنقیه کنند و هر صبح جلاب با تخم کاسنی و بنفشه هر واحد سه درم عناب ده عدد با شکر سفید ده درم بدهند و یا بگیرند تمر هندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا آب
انار مشحم آن افشره هر واحد سه اوقیه شکر سفید ده درم ترنجبین مثل آن بدهند و غذا مزوره شوربای ماش و شیرهٔ بادام و اسفاناخ سازند و تضمید باضمدهٔ بارده مثل این
ضماد کنند اسپغول آرد جو زردهٔ بیضه و روغن گل مساوی بخوب آمیخته ضماد نمایند ضماد دیگر نافع این مرض بنفشه [illegible] خطمی هر واحد هفت درم باقی اجزا

نسخه [illegible]
نسخه [illegible] مسهل
نسخه جوارش سفرجلی
نسخه [illegible] مسهل

بما تسبب که در علاج مفاصل دموی بود در قول صاحب کامل گذشت لیکن در ینجا اصل السوس مع قشر برگ سوسن ست و وزن زردهٔ بیضه هفت عدد صد درهم که
تیزتر خواهی سزاوار آنست که در استعمال اضمدهٔ سبره اسراف نکنند و آما عند اشتداد وجع و قوت مرض و تبرید استعمال مخدرات باک نیست زیرا که ضرر وجع بیشتر
از ضرر سبره مخدر ست و چون درد بیرج باشد با ضمدهٔ مخدره مثل برقطونای مضروب بسرکه و جرادهٔ کدو و آب خیار و آب حی العالم ضماد کنند یا لفافه رطوبی
ردمی یا برشعثا بخورانند و تضمید موضع با استخوان کهنه سوخته و سورنجان و عدس و تخم خشخاش و برگ آن و تخم کاهو و بیخ آن نمایند و هرگاه درد بالکل ساکن نشود
و حرارت زایل گردد این ضماد استعمال کنند آرد جو آرد باقلا خطمی بنفشه خشک شبت اکلیل الملک صندل سفید هر واحد ده درم همه را کوفته بیخته ضماد کنند و اگر بعد
زوال درد و حرارت غلظی باقی ماند شبیت و اکلیل و بابونه و خطمی ضماد نمایند و بعض اطبا در ابتدای این علت نوشیدن شربت ورد و سکر جبلی درم با سکنجبین
ساده بیست درم به برف دو من نافع دانسته اند لیکن احدی رندیدیم که از ین معالجه شاکر باشد بلکه شکایت باقی مرض میکنند پس اگر از تبرید قوی زایل شدن سبب
حرارت مزاج چاره نباشد آب هندوانه و شیرهٔ خرفه و خیارین و سکنجبین بگلاب بدهند و غذا ماء الشعیر و لیکن این مرض از صفرای صرف کمتر حادث میشود **خجندی**
گوید که اگر از صفرای صرف نباشد فصد کنند و تنقیهٔ صفرا بنقیعات آن نمایند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا شربت حصرم یا سکنجبین نوشند و غذا مثل ماء الشعیر
یا مزوات بشیرهٔ خشخاش از تمر هندی ترش کرده یا آب غوره یا اسفاناخ یا کدو یا خیار و بعد نضج تلیین طبیعت بحقنهای لینه مثل تمر هندی بنفشه و عناب و سپستان
دهند کوفته نمایند بعده تنقیه بمطبوخات یا نقوعات که در آن سنای مکی و هلیله زرد و عناب و سپستان و تمر هندی و شاهتره و کاسنی و آلو و شمش و شیرخشت و ترنجبین
باشد و یا آب تارین و شحوم و شیرخشت کنند و ادویهٔ مسکن وجع مثل عدس و استخوان سوخته و سورنجان مساوی سوده سفوف سازند و سه درم بخورانند و این طلای
مخدر مسکن الم ست مغز نان زردهٔ بیضه باندک تخم شوکران و افیون و یا بزر البنج مع زعفران طلا کنند باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت
ابن هبة الله گوید که علاج مفاصل و نقرس حادث از مرهٔ صفرا باسهال را ابتدای وجع بمطبوخ یا شربت ورد مع سکنجبین به برف کنند و تبرید مزاج بشرب ماء الشعیر
و آب انار و شیرهٔ تخم خیار و شیرهٔ خرفه و لعاب اسپغول نمایند و از فصد حذر کنند و فصد بر ترطیب بدن باید کرد و طلای عضو بآب بارتنگ و صندل و شیاف مامیثا و فوفل و سفیداب
و کافور و گل ارمنی و گلاب و آب حی العالم کنند و اگر درد قوی باشد ادویهٔ افیون یا بیروح اضافه نمایند و یا محلب بسرکه آلوده نهند و غذا مزورهٔ ماش و اسفاناخ یا کدو دهند
و کاهو بخورانند و اگر تپ باشد از غذا منع کنند و بتدبیر ملایم با مراض حاده بپردازند و چون از دو هفته بگذرد مبردات کم کنند زیرا که علاج در آخر مرض مخالف اوائل آن
میباشد **قرشی** **خضر** مینویسد که مفاصل صفراوی چون اکثر از دم صفراوی میباشد لهذا واجبست که در علاج آن نیز ابتدا بفصد کنند پس اسهال بمطبوخ فواکه و تقویه
بسورنجان و بزیدان نمایند و از اطلیه در ابتدا بر مثل آب عنب الثعلب و آب کشنیز اقتصار کنند و در استعمال رادعات بارده افراط نکنند که گاهی کثرت آن بهلاکت
انجامد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کند و حدت ساکن گردد تحلیل اعضا بطبیخ خطمی و سبوس گندم و بابونه و روغن بنفشه سازند و اغذیه و اشربه آنچه در دموی گذشت
و هر چه در تپ صفراوی بیاید باید داد و صبح و شب شربت آلو و بنفشه بلعاب بهدانه یا لعاب اسپغول لون نیکوست و از نقیعات ده درم بیخ خربزه با سکنجبین استعمال کنند و از
مدلت تخم خربزه و خیارین در لیکه پرسیاوشان و فوه الصبغ جوشانیده باشند شیره برآورده سکنجبین یا شربت نیلوفر داخل کرده بدهند **محشی** **شرح** اسباب نوشته که تقدیم تنقیه
بقی نمایند که بقول قرشی ایشان نافعتر از اسهال ست زیرا که قلع ماده بغیر تحریک سخت کند و در ان شرط نضج هم نیست و اطلیهٔ رادعه در ینجا خوب نیست بسبب قبض
و حبس مانع از تحلیل آنچه قرشی گفته که تقویت عضو برادع کنند تا ماده را قبول نکند مخصوص بآنست که اگر ماده قلیل باشد و این ضماد جالینوس ذکر کرده حضض صبر صندل سفید
شیاف مامیثا زعفران هر واحد یکدرم کرنب پخته چهار درم در آب عنب الثعلب و آب کاسنی سبز سائیده استعمال کنند **دیگر** مسکن وجع سفیداب ارزیز در شیر گاو سوده
طلا کنند **دیگر** کاهو در آب عنب الثعلب سبز سائیده طلا سازند و کذا محلب آب کاسنی و کذا عدس مقشر در گلاب و آب کشنیز تر سوده نافع و هر واحد ازین در تابستان
سرد استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تجدید آن کنند و در زمستان گرم و هرگاه سرد شود تبدیل آن نمایند **دیگر** که در آخر مرض مستعملست برگ کرنب طبخ کرده در بادام
بسایند و زردهٔ بیضه اندکی سرکه و آرد جو و روغن گل اضافه کرده بر مفاصل نهند و از لحوم اجتناب کنند الا بضرورت ضعف و در ابتدا آش جو بشکر بایست جو
اقتصار نمایند و قریب شراب نگردند **مؤلف** اقتباس مینویسد که اول مثل دموی فصد کنند هر مدت بضرورت نمایند و بالای آن زلو چسپانند و لعوقات و

بمقویات صفراوی فرمایند و ضماد سبزی کرده تا لا بمابر سر آب میباشد و کل اسوار و کافور و همچنین برگ گلاب و کاسنی و کاهو با لعاب اسپغول و سرکه و کافور نمایند و نقوع آلو دهند و یا آب انار بین مصفی و ششم آن دو نیم اوقیه با شربت آلو یک اوقیه و یا ماء القرع و یا ماء الخیار دهند و یا آب بهند ، شربت انار بین چهار تولد قند آتش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ و قطعت با برنج و روز هشتم جهت تلیین خیار شنبر شش توله ترنجبین پنج توله گلقند چهار توله تمر هندی شش توله در آبهای مذکور یا بیده روغن بادام داخل کرده بدهند و روز نهم شیره تخم کاسنی و مغز تخم تربز و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک شاهتره هر یک شش توله بر آورده شربت بنفشه سه توله حل کرده اسپغول هفت ماشه خورده بنوشانند و وقت دو پاس روز سیاه بنوماش اسفاناخی خورانند و همین نمط تا روز پانزدهم دوا و غذا دهند تا سه مسهل تمام شوند و تپ نیز منع گردد و بروز شانزدهم مطبوخ هلیله زرد با اضافه سورنجان دو درم و شربت ده درم بدهند و روز هفتم سورنجان دو ماشه در گلقند یکتوله آمیخته بلیسانند و شیره کشنیز و کاسنی و خیارین هر یک هفت ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه در گلاب نیم پاو و عرق شاهتره چهار توله و عرق بید مشک سه توله بر آورده شربت بزوری بارد و نیلوفر هر یک دو توله تخم ریحان هفت ماشه دهند و روز نوزدهم وقت شب این حب دهند سورنجان سه درم گل سرخ پنج درم سنا چهار درم سقمونیا یای مشوی گل بنفشه هر یک سه درم و نیم کتیرا یک درم شربتی سه درم همین نسخ سه چهار مسهل دهند تا نوبت روز بیستم برسد پس اگر دردی باقی ماند وقت شب این حب دهند پوست هلیله زرد سنای مکی گل سرخ تربد سفید سورنجان هر یک پنج درم صبر مغسول آب کاسنی صبر یک نیم درم سقمونیای بریان چهار درم ایارج فیقرا دو درم کوفته بیخته بمغز تمر هندی حبها سازند شربتی اندو درم تا سه درم و صبح در شیره قرطم سه توله و مغز بادام شیرین پانزده عدد و خیار شنبر بست درم شیر خشت سنا پانزده درم روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و فردای آن تبرید دهند بدین نوع طباشیر دو ماشه در شربت سیب یکتوله آمیخته بلیسانند و بالای آن شیره تخم خرپزه و قرطم هر یک هفت ماشه شربت بزوری معتدل سه توله تخم ریحان هفت ماشه و بفاصله دو روز همین نمط هر شب حبها خورانند و صبح شیره قرطم وغیره دهند چهار پنج مرتبه تا تنقیه کامل حاصل شود و درد رفع گردد و اگر اندکی درد باقی ماند و ضعف بسیار بود این حب علوبخان دهند سورنجان یکماشه زهر مهره خطائی عود صلیب کشنیز خشک گل کاسنی هر یک سه حبه مروارید بعرق کیوره سوده طباشیر هر یک چهار حبه زعفران یکحبه در شربت بزوری بارد دو توله آمیخته بلیسانند و شیره تخم خرفه و خیارین کشنیز هر یک پنج ماشه در گلاب و کیوره و عرق بید مشک هر یک شش توله شربت سیب سه توله تخم فرنجمشک پنجماشه پاشیده و دیگر قوی تر سورنجان یکنیم ماشه اهیل کشنیز طباشیر عود صلیب چینی هر یک سه حبه مروارید و زمرد مسحوق هر یک چهار سرخ زعفران یکحبه در شربت غوره دو توله بلیسانند و شیره تخم کاسنی تخم خرپزه و بادیان هر یک پنج ماشه در گلاب و کیوره هر یک شش توله شربت غوره سه توله بدهند و روغن گل بادامی بالیدن انفع اشیاست و همچنین سورنجان یکماشه در جوارش عود ترش و یا جوارش فواکه ترش علوبخان نه ماشه خوردن مع مدبره بگلاب شش توله نمایند

علاج اوجاع مفاصل بلغمی

در ابتدا طبیخ شبت و اصل السوس و عسل آمیخته قی کنانند بعده نضج ماده بمنضج بلغم نمایند یا از اصل السوس تخم کاسنی مویز منقی تخم خرپزه تخم خطمی سورنجان بوزیدان جوشانیده گلقند داخل کرده منضج دهند و انیسون بادرنجبویه پرسیاوشان فوه الصبغ نیز بحسب حال در منضج می افزایند و بعد نضج از مسهل بلغم و حب سورنجان تنقیه نمایند و با آب منضج مذکور سنا تربد ترنجبین ہرنگ کابلی خیار شنبر افزوده مسهل دهند و در مسهلات این ادویه مخرج بلغم مخصوص مفاصل مثل شحم حنظل و سورنجان و بوزیدان و تربد و ماهیزهرج و قنطوریون و حجر ارمنی و حب النیل داخل کنند و اگر وجع مفاصل نزلی باشد و بعد نوبات تحریک نزله اشتداد نماید به مسهل حب ایارج استعمال نمایند و اسطوخودوس گل بنفشه که منقی دماغ اند ضرور در داخل کنند و بعد تنقیه استعمال معجون سورنجان بنسخه یحیی بن خالد همراه مدرات و مالش روغن تاتوره و روغن حنا و روغن ماورا ق معمول ست و معجون عشبه و اذاراقی و سفوف سورنجان نیز مفید و سورنجان حضض حلبه تخم خطمی عنب الثعلب وغیره و در انتها محللات چون گل بنفشه و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و جدوار وغیر آن ضماد کنند و دیگر اضمده محلله مرتب از اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی سیعه و مرکی و صبر و جند بیدستر و فرفیون و لعاب حلبه و بزر کتان و مانند آن که جامع تلیین و تحلیل باشد ضماد کنند و روغنهای گرم مثل روغن بید انجیر و ناردین و قسط و بادام تلخ بمالند و روغن مومع و یا چربی شیر و روغن بابونه آمیخته مالیدن و نیز چربی سوسمار مفید

ذکر ادویه مفرده مفید وجع مفاصل با رد سویدی مینویسد که ضیان که آن یاسمین بری ست و اختلاط مری شعیر بطعام صاحب وجاع مفاصل بلغمی و خوردن تخم ماهودانه نیم درم بعسل و ضماد زیت که دران پوست نارنج پخته باشد و شرب قدر ضیع حبلوس طبیخ آن و شرب تربد و طلای روغن تخم جرجیر و اکلیل روغن تخم خروع

طبیخ آن هر واحد بقدر ... بمن است و اطبای دیگر نوشته اند که بعد از تنقیه شرب و تضمید آن با مطبوخ ... بروغن تخم ناریخ یا گل آن و اکل نارجیل ...
بکر شرب دهن ... بیدانجیر ... و اکل ... مطبوخ ... شرب ... بادام ... و بشورباهای خروس ... و کذا ... و کذا اسارون
و کذا اسنان که انفع الادویه ... مفاصل است چه اخراج مواد از جمیع اعضا می‌کند و کذا اغاریقون ... با سکنجبین و کذا شوربای خروس ... مصطکی
و دار چینی ... و سفایج پخته و کذا اکل ثوم و کذا سکنجبین عنصلی و کذا ... نیم درم سکبینج نیم درم صبح وقت خواب ... و کذا عصارهٔ ... و قیصوم ... کشنیز
غاریقون ... پخته ... و کذا افربیون ... سکبینج ... و کذا طبیخ بیخ ... **وضماد** برگ بیدانجیر ... آتش پخته و کذا ...
سائیده و کذا ... محلول بروغن کتان و کذا ... بسرکه ... و کذا ... تنها یا بعسل و کذا ... قصب فارسی کوفته بسرکه سرشته و کذا ... منقی سوده
و کذا ... مطبوخ ... و کذا ... سورنجان و کذا عصارهٔ ... بسرکه ... و کذا ... آن کندش ... یا بعسل و کذا حنظل ... و کذا
عصارهٔ ... و کذا روغن آن و کذا قنبیط ... و بادیان ... و آب ... تازه سرشته و کذا ... و کذا آب برگ ... و کذا ... و کذا ابن عرس سوخته بسرکه
آمیخته و کذا عصارهٔ ترنجان با نمک و کذا خطمی و پیه مرغابی و کذا حرف کوفته با آرد ... آمیخته بشراب سرشته و کذا آرد حلبه با آب کرنب یا سرکه سرشته و کذا مقل ازرق
و شحم بط و ... و کذا استخوان سوخته و اشق و کذا ... با خطمی و سورنجان و آرد جو یا با سرکه و کذا ... و روغن گل و شحم حنظل در روغن بادام تلخ و کذا
روغن ... و کذا ... با نمک ... و کذا ... و کذا عصارهٔ ... و کذا ... و کذا جمل
و سداب و کذا ... با روغن گل آمیخته و کذا نمک ... و آرد گندم **و حبس و شرب و ضماد** ... و کذا ... و کذا ...
و کذا اسد ... تنها یا با شبت پخته و کذا ... و کذا اشق بیک مثقال و کذا شبت تنها یا مطبوخ ... و کذا ... تنها یا با عسل و کذا ... کابلی که مخرج رطوبت
فضلیه از مفاصل است و کذا زفت رومی و کذا پیه روباه و کذا ... بعسل و کذا عنبر و کذا ... و کذا ... و کذا ... و کذا ...
و نطول طبیخ کرنب و کذا آب کبریتی و کذا طبیخ کشوث و کذا طبیخ کمون **و جلوس** در طبیخ خرگوش زنده در آب گرم انداخته مهرا پخته و تعلیق ... دیگر ... یا پای ... و امساک ... در دست ... هر واحد نافع اوجاع مفاصل بارد است **ذکر بعض تراکیب** از تصانیف متاخرین ... روغن ...
سه چهار ماشه با مطبوخ مناسب یا با عرق بادیان بجهت وجع مفاصل ... دیگر ... سورنجان ... کنند ... سوده قدری زنجبیل و نمک سوده
بریان ... بر بندند که ورم را زائل کند و ثوم بریان بروغن گاو نیز مجرب است دیگر ضماد ... آب برگ بیدانجیر برای ... مفاصل ... مجرب است
دیگر خوردن ساگ ... و کذا ... لوبان یکماشه خوردن مجرب دیگر خوردن سنای مکی سه ماشه ... جهت مفاصل
و ریاح و بواسیر سود دارد و بعضی ... مجرب نوشته اند دیگر که در تسکین اوجاع بارده قوی الاثر و معمول است لوبان با آب سائیده نیم گرم بر عضو ...
و با آتش تکمید کنند دیگر برای وجع مفاصل که حس و حرکت باطل شده باشد بسیار مفید است بول سیاه اول روز یک مرغ در برگ تنبول ... روز دوم
دو مرغ و چند روز بدین ... نمایند دیگر سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یکماشه سنای مکی سه ماشه سوده بخورند بالائی شاهتره تخم کاسنی
بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بدهند دیگر سورنجان مصطکی هر یک ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته با اسطوخودوس
چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات یکنیم توله ... چهار ماشه پاشیده بخورند دیگر برای درد پای ... اسطوخودوس چهار ماشه
سورنجان دو ماشه اصل السوس ... سیاوشان هر یک چهار ماشه بعرق شاهتره ... جوشانیده گلقند دو توله دیگر بعد تنقیه برگ سداب بادیان ... الائچی کلان
سورنجان ... جوشانیده گلقند دیگر سورنجان بوزیدان خار خسک بابونه هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت دینار دو توله دیگر تخم کرفس انیسون گاوزبان
عنب الثعلب هر یک چهار ماشه سورنجان گل سرخ هر یک دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دیگر معجون سورنجان خورده بعد آن بادیان شش ماشه
اصل السوس چهار ماشه پرسیاوشان شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند دیگر که بعد تنقیه معمول است سورنجان نیم مثقال
بوزیدان مصطکی هر یک نیم درم هر سه را سائیده در گلقند دو توله آمیخته با عرق خار خسک عرق گاوزبان و عرق خار شتر هر یک هفت توله شربت ... دو توله

تا هفت روز بخورند دیگر که بغایت مجرب نوشته سورنجان هفت درم زیرهٔ سیاه بریان پودینه هر یک سه درم فلفل یکدرم قند سفید ده درم کوفته
شربتی سه درم بگلقند و دو توله دیگر که در ساعت نفع کند زنجبیل سورنجان هر یک یکدرم صبر دو درم شربتی دو درم دیگر برای مفاصل بعد توله بیخ بادیان
سورنجان هر یک چار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله دهند و برای شیر بچه دایه مقرر کنند دیگر مسهل بعد نضج در مفاصل بارد بدرجه بادیان بیخ بادیان
بیخ کاسنی سورنجان پرسیاوشان تربد موصوف هر یک چار ماشه عنب الثعلب پنج ماشه مویز منقی ده دانه زنجبیل [illegible] ماشه سنا نه ماشه جوشانیده فلوس خیارشنبر شش توله
گلقند چار توله روغن بادام چار ماشه داخل کرده بنوشند روز دوم اطریفل کشنیزی یکتوله خورده بالایش شربت بزوری بعرق شاهتره و عنب الثعلب حل کرده بدهند
باز سورنجان اصل السوس بادیان هر یک چار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند بعد دو سه روز بجای سورنجان گل خطمی کنند اگر اسهال
زیاده شود و اگر بعد مسهل قبض طبع باشد سورنجان بوزیدان سوده بگلقند سرشته بخورند بالایش عرق عنب الثعلب عرق غافث عرق شاهتره بنوشند صبح و وقت
خواب شب حب برء الساعة بخورند **حب برء الساعة** که مسهل اخلاط غلیظ از مفاصل و اعماق بدن است و در وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و وجع [illegible]
بیدیل صبر سقوطری سورنجان پوست هلیله زرد سنای مکی مصطکی رومی مساوی کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده حبها سازند شربتی دو درم وقت خواب [illegible]
حب هندی جهت درد مفاصل نخود آن هلیله بلیله آمله [illegible] هر یک پنج ماشه گوگل هم وزن همه کوبند و چارده گولی ساخته یکی با نان هر روز بخورند و روغن بادام [illegible]
و حب مسهل هندی که امراض اعضای عصبی و درد [illegible] کنند [illegible] هندیه فالج بلغمی مسطور شد دیگر که وجع مفاصل و ضربه و باد دفع کند از بیاض قبله گاهی [illegible]
سبوس اجواین [illegible] ماشه مقشر قند سیاه [illegible] هر یک چار دام حبوب بقدر نیم دام بسته یک حب نهار بخورند [illegible] بخورند و بر آتش دست نگدازند
تا هفت روز **حب کچله** که برای اوجاع بارده مزمنه مجرب است و [illegible] دیگر امراض بلغمی مثل فالج و لقوه را سخت نافع کچله [illegible] حنظل فلفل گرد هر یک
دو دام کوفته بیخته در عسل یا شکر نیم پاو قوام نموده سرشته بقدر نخود یا بقدر [illegible] کلان [illegible] حبها سازند و یک حب یا دو حب بقدر آب بخورند و طریق مدبر کردن کچله اینست
که کچله را اول در آب یا شیر تر کنند چون نرم شود مقشر کرده بقدر ناخن تراشند و خشک ساخته بکوبند بکار برند **حب اسگند** معمول و مجرب اطبای هند جهت وجع [illegible]
و درد زانو و پشت بعد تنقیه بدن [illegible] نمایند سورنجان موصلی سیاه [illegible] فلفل اجواین پیپلامول [illegible] هر کدام یکدام [illegible] بدهاره زنجبیل اسگند ناگوری [illegible]
دو دام کوفته بیخته با قند سیاه کهنه برابر ادویه حبها بقدر کنار [illegible] ببندند خوراک یکحب یا زیاده علی قدر شخص **حب بدهاره** برای درد مفاصل زانو و پشت فلفل [illegible]
دار فلفل [illegible] سورنجان شیرین چیته بلوبان نمک سنگ فلفلمویه هر یک ده دانه ده درم تربد موصوف بدهاره پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله زنجبیل
هشت درم کوفته بیخته با جلاب قند سیاه کهنه حب بقدر سه درم ببندند هر روز یکی از آن بخورند **ایضاً** برای درد مفاصل سورنجان شیرین [illegible] کابلی هر واحد [illegible]
زنجبیل مقل اسگند بوزیدان [illegible] موصلی سیاه هر یک شش ماشه شیطرج فلفل گرد زیرهٔ سیاه هر یک سه ماشه مویز منقی برابر ادویه همه را کوفته بیخته با مویز صلایه کرده
بقدر کنار دشتی ببندند و یک صبح و یک شام خورند **ایضاً** [illegible] بدهاره اسگند تربد موصوف هر واحد یک نیم توله فلفل دار فلفل فلفلمویه هر واحد یکتوله زنجبیل سورنجان شیرین [illegible]
هر یک ماشه شیطرج ناخواه هر یک شش ماشه قند سیاه کهنه پاو آثار حب سازند خوراک حسب مزاج **ایضاً** از عمل اطبای هند برای درد بندها و تمام اعضا و استخوان
که بهندی [illegible] گویند پوست هلیله زرد هلیله سیاه بادیان فلفل دار فلفل کالی زیری سونٹھ مغز کرنجوه هر واحد یکجزو مویز منقی پنج جزو حب سازند دو درم هر روز
حب سم الفار جهت وجع مفاصل معمول بعضی اطبا سم الفار سفید شش ماشه سورنجان سفید شیرین یکتوله آب لیموی کاغذی هفت دام کهرل کنند با [illegible]
کتانی خرد کهرل نموده حب بقدر فلفل گرد بسته یکی هر روز بخورند تا بیست و هفت روز و از آب سرد و دال مونگ پرهیز نمایند **حب مرکب** از مجربات حکیم فرزند علی
که در مفاصل بلغمی نفع آن بصحت تجربه پیوسته سورنجان تلخ ایلوه تربد سفید سنای مکی افستنتین نمک سانبهر شحم حنظل اجمود هر یک شش ماشه اول اجمود را در آب کرده
مالیده در آب او جمله ادویه کوفته بیخته حب برابر [illegible] ببندند اگر مفاصل از چار سال بود جمله نسخه بخورند و اگر از دو سال باشد نصف خوراک آن بوقت شب [illegible]
باب گرم **دوائی** که در هندی جوگراج [illegible] نامند و در [illegible] وجع مفاصل بارد مجرب است دار فلفل چوک پیپلامول چیترک سندهی [illegible] بابرنگ اندر جو [illegible] زیره
بهارنگی بیخ [illegible] اکمار گج پیپل اجمود فلفل گرد [illegible] زیرهٔ سیاه هر یک چار درم ترپهلا شش و شش درم گوگل یک سیر همه را کوفته بقدر سه درم غلوله ببندند دیگر

دیگی ضماد نمایند و از جمیع ترشیها و چیزهای بادی پرهیز کنند **روغن اوراق** که برای درد مفاصل مجرب است معمول است برگ حنا و ناز بو و دهتوره و آک و سعد و ارند
و سنبهالو و مکو و کاچی برگ توم عوض مکو کرده میشود همه برابر گرفته آب برآورده و همچنان روغن کنجد آمیخته بجوشانند و آب برگها و روغن کنجد اگر هر یک پاو آثار باشد
اسپند و تخم شبت هر واحد یکتوله اجواین شش ماشه دران انداخته بسوزند و فتیله روغن بماند و آب بسوزد صاف کرده افیون دو ماشه سورنجان تلخ یکتوله ساییده
آمیخته نگهدارند و نیم گرم بمالند **سفوف سورنجان** که برای درد مفاصل اکثر بعمل آمده سورنجان هفت درم گل سرخ سنای مکی هر یک پنج درم پوست هلیله
هلیله زرد تربد مجوف مغز بادام شیرین مصطکی رب السوس هر یک نیم درم زعفران یک نیم دانگ قند سفید ده درم شربت از دو درم تا چهار درم و گاهی وزن هلیله
و تربد هر یک چهار درم کرده میشود و در نسخه حکیم اکمل خان پوست هلیله کابلی بوزیدان هر یک پنج درم پوست بیخ کبر برگ حنا هلیله سیاه هر یک سه درم سقمونیا
یک درم عوض هلیله زرد و تربد مصطکی و رب السوس است و وزن سنای مکی ده درم و مغز بادام و قند سفید هر یک پنج درم و زعفران سه درم شربت دو درم
دیگر که جمیع اقسام مفاصل را نفع بخشد سورنجان بادیان هر واحد یک نیم ماشه زعفران ربع سرخ قند سفید سه ماشه با آب سرد بخورند **شربت مفاصل**
پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان هر یک بست مثقال تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه ماهیزهره سورنجان هر یک ده درم پوست بیخ کرفس بست درم قند سفید من
بطریق معلوم بپزند **ضماد** نافع درد مفاصل بارد و بعد تنقیه معمول زنجبیل قسط تلخ سورنجان هر یک ده درم جوزبوا نصف عدد افیون نیم ماشه ده بیکوفته
بیخته بروغن بابونه یا روغن حنا اگر نباشد بروغن کنجد آمیخته بمالند و ضماد کنند و اگر عدس و گلنار و قرظ در آب قیصوم تازه سرشته و یا برگ مورد تازه و مصطکی
و کندر و اقاقیا و عصاره لحیه التیس هنگام احساس مبادی وجع چهار انگشت بالاتر از موضع آن ضماد نمایند در منع حدوث وجع مفاصل بلغمی مجرب سویدی است
ضماد هندی که جهت وجع مفاصل مجرب مغز تخم ارند ماش سیاه میده چوب بهکرمول کوٹ تلخ دیودار مغز پنبه دانه کلتهی کنجد سیاه سروالی هر یک
تخم سن سادی کوفته بیخته با آب پخته ضماد نمایند **ضماد مجرب** حکیم کمال الدین حسین جهت درد مفاصل و عرق النسا و وجع الورک بارد بگیرند شبشکل بزغاله سرخ یکرنگ
که چند روز اول در اداء حلبه خورانیده باشند و با روغن سداب و روغن زیتون حل کنند و اگر روغنهای مذکور موجود نباشد بدل آن روغن بید انجیر کنند قدری
آب و سرکه اضافه نموده بجوشانند که چون مرهم شود بعد از آن بر موضع وجع ضماد کنند و برگهای بید انجیر را به روغن مذکور آلوده بر بندند و صبح بحمام رفته بشویند
عرق موصوف قند ملیخان که جهت اوجاع مفاصل و ضعف باه یکتاست منقول از بیاض استاد علیه الاعتماد بادیان اجواین پوست هلیله زرد برگ چهار السهر
آثار پاو و نالا پوست هلیله کالا انگی چیل تیج پتیج هر یک نیم آثار کمیلا کمیلی یک آثار تلسی پاو سیر هر بست و چهار آثار آب تر کرده بعد یک شبانه روز چهار ده آثار عرق کشند
شربت یکدام پخته و در نسخه دیگر بهکرمول بجای پوست هلیله است و ملهتی عوض تلسی **مطبوخ** منضج ماده وجع مفاصل و عرق النسا بارد از بیاض ام الدوله سورنجان
بوزیدان هر یک سه ماشه زنجبیل دو ماشه بادیان بیخ بادیان بادرنجبویه گاوزبان هر یک پنج ماشه سورنجان بست عدد انیسون چهار ماشه گل بنفشه هفت ماشه حب الرشاد
نه ماشه نیمکوفته جوش داده گلقند چهار توله مالیده صاف نموده بنوشند و بعد نضج اجزای مسهل افزایند یا مطبوخ سورنجان و هند **مطبوخ سورنجان** که در اوجاع مفاصل
مستعمل سورنجان بادیان پوست بیخ بادیان تخم کرفس انیسون قنطوریون دقیق هر یک دو درم پرسیاوشان گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ هلیله زرد
هر یک چهار درم سنای مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده گلقند ده مثقال ترنجبین بست مثقال در ان حل کرده صبح بنوشند **نوع دیگر** اصل السوس بادیان
بیخ بادیان تخم کاسنی هر یک سه درم تربد سفید سورنجان هر یک ده درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده سی درم ترنجبین مالیده با افتیمون
بنوشند **مطبوخ هندی** نافع اوجاع مفاصل بلغمی مزاج و هم مفید باد فرنگ است برباره اسگند هر یک یکتوله چوب چینی سه ماشه نبات یکتوله در نیم آثار آب بجوشانند
هر گاه چهارم حصه بماند صاف کرده صبح بنوشند و همین قدر شام **معجون سورنجان** به نسخه یحیی بن خالد که در اوجاع مفاصل همواره معمول است سورنجان ده درم
سنای مکی پنج درم اسارون زنجبیل زیره سیاه دار فلفل هر یک دو درم با عسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی پنج ماشه **نوع دیگر** به نسخه هندی نافع اوجاع مفاصل و نقرس
تنقیه سریع التاثیر است سورنجان شیرین هفت درم سنای مکی پوست هلیله زرد هر یک سه درم اسگند تربد موصوف هر واحد دو درم زیره سیاه شیطرج اسارون
زنجبیل دار فلفل برگ حنا بدهاره هر واحد یکدرم عسل سه چند ادویه **معجون** شفا مجرب برای اوجاع مذکوره سنا نیم رطل انیسون بادیان هر واحد هفت درم کوفته بیخته

بروغن گاو دوازده درم لت کرده بیک نیم رطل عسل و شکر بالمناصفه بقوام آورده بسرشت غوراک سه درم **معجون عشبه** که از جمله بسفا عنوی علاج حنوبای منا و جمیع امراض بارده دماغی را نافع ست عشبه مغربی بست و هشت درم دارچینی سورنجان هر یک ده مثقال شقاقل عود هندی اسارون مصطکی زنجبیل قرنفل
هر واحد یک مثقال جدوار تا قله صغار و کبار قرنفل خولنجان زنجبیل بوزیدان بسفایج سنبل الطیب پودینه سانج کبابه دار فلفل بهمن سفید و سرخ بسباسه جوز بوا فلفل گردکرو
دو درم عنبر اشهب مشک خالص هر واحد یکدرم ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد نصف عشبه را در دوازده رطل آب بجوشانند تا چارم بماند صاف نموده
نصف باقی را با ادویه دیگر کوفته بیخته با سه چند آن عسل مصفی بقوام آب مذکور بسرشند شربت از یکدرم تا دو درم و در نسخه دیگر از عود تا عاقرقرحا نیز هر یک دو مثقال ست
و عشبه بست و هفت توله **معجون چوب چینی** تالیف حکیم علی که بعد تنقیه نافع درد مفاصل بارده و از ضعف قوی کسل و محسن رنگ جهت چوب چینی بست
مصطکی عود غرقی زعفران هر یک پنج توله دارچینی سنبل الطیب سورنجان شیرین سانج اشنه قرنفل دانه هیل فلفل گرد دار فلفل بوزیدان جند بیدستر زنجبیل شیطرج گل سرخ
زیره سیاه انیسون خولنجان جوز بوا بهمنین هر یک سه توله مشک یکتوله عسل سه چند و اگر جند بیدستر اصیل پیدا نشود بدل آن جدوار اندازند خوراک تا دو مثقال
اقوال فاضل مصنف اقتباس نوشته که اول بطبیخ تخم شبت و ترب و پوست سیاه که بالای اصل السوس میباشد و جوز القی هر یک نه ماشه نمک طعام سه توله
نوشانیده قی کنانند چهار روز متواتر تا حاجت مسهل نشود و الا این منضج دهند اصل السوس انیسون اذخر هر یک پنج ماشه سورنجان شیرین عنب الثعلب زنجبیل بسفایج
هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق صعتر تخم کرفس هر یک سه ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی ده توله گلقند عسلی سه توله و غذا دهند نخود آب مرغ فقط و وقت شام
نان با شوربای مرغ دهند و بعد چهار پنج روز اگر اثر نضج در قاروره پدید آید تنقیه بحب سورنجان و یا منتن و یا صبر و یا شیطرج فرمایند مع اضافه بعض ادویه مسهله در
مطبوخ و الا جهت حصول نضج شربت اصول چهار توله و روغن بیدانجیر مرکب شش ماشه و ماهی زهره و اسارون هر یک سه ماشه در منضج اضافه نموده سه چهار روز دیگر نوشانند
تا حصول نضج پس تنقیه نمایند و چنین که در قول صاحب حاوی بیاید نیز جهت تنقیه مشروحه است و بدفعات تنقیه نمایند و پی در پی نکنند تا ضعف پدید نیاید و نضج
میان مسهلات میداده باشند و جهت تحلیل این ضماد گذارند تخم شبت بابونه تخم بادیان خطائی تخم خطمی میعه صبر جند بیدستر فرفیون لعاب حلبه و کتان هر یک دو درم
و روغنهای گرم مانند روغن بابونه و شبت و غیره بمالند و از خوردن فواکه رطبه و لبنیات و نوشیدن آب سرد و از جماع و امتلای شکم اجتناب ورزند و بعد یکماه
این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان و کاسنی و کرفس و اذخر هر یک نه ماشه پوست بیخ کبر بیخ مهکی هر یک هفت ماشه انیسون بادیان خطائی قنطوریون صعتر
بوزیدان ماهی زهره هر یک چهار ماشه سورنجان شیرین یکتوله گلقند عسلی چهار توله قرطم تخم خربزه هر یک یکنیم توله در گلاب سه پاو بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده
صاف نموده روغن بیدانجیر ساده نه ماشه داخل کرده هر روز صبح تا ده روز بنوشند که باز نضج خوب حاصل شود پس وقت شب حب از حبوب مذکوره بخورانند و صبح در
ماء الاصول برگ سنا یکنیم توله تربد سفید اکبرآبادی ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه مویز منقی سه توله مغز خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شربت دینار
چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و وقت شام غذا نان با شوربای مرغ دهند و صبح این تبرید دهند مصطکی سه ماشه در معجون سورنجان
نه ماشه آمیخته بلیسانند و بالای آن بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه انیسون اسارون قنطوریون دقیق صعتر هر یک سه ماشه اصل السوس پنج ماشه در گلاب
یکنیم پاو بجوشانند که به نیم آید مالیده صاف نموده شربت بزوری حار سه توله تودری نه ماشه کف زده بنوشانند و وقت دوپهر غذا بدستور داده چنین فقط چهار تنقیه
مسهل دهند تا تنقیه از عمق بدن حاصل شود پس معجون سورنجان کبیر و یا معجون چوب چینی حکیم معصوم علیخان با عرق چوب چینی و یا ماء الجبن دهند و در آبزن قائم
نشانند و یا در آبزن علوتحان و یا صاحب کامل ضماد راقم و روغن حب اصل بمالند و روغن زرد علوتحان و روغن سرخ حکیم اکمل خان که بتجربه بنده هم آمده بمالند
و انکباب و تکمیدات و سعوطات بکار برند **صفت معجون چوب چینی** پوست هلیله کابلی و زرد و هلیله سیاه و آمله و دارچینی و بسباسه و سنبل الطیب اسارون و زعفران
و قرفه و سورنجان شیرین و سعد کوفی و کندر و دار فلفل و زنجبیل و بادیان رومی و نانخواه و تخم شلغم و تخم زردک و بوزیدان و شقاقل و عود هندی همه برابر و چوب چینی برابر
تمام اجزا کوفته بیخته با سه چند عسل قوام کنند شربتی سه مثقال **صفت عرق چوب چینی** بگیرند چوب چینی سه صد مثقال و ریزه ریزه نموده در پنجاه رطل آب بجوشانند
طبخ نمایند تا سی رطل بماند پس بگیرند سنبل الطیب و گل سرخ و عود نیاد و عود ترکی و نخام و گاوزبان و فرنجمشک و بادرنجبویه و قاقله و لسان العصافیر و شیخ

خارخسک کبابه چینی هر یک پنج مثقال بادیان نانخواه دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسه تخم ترنج سعد کوفی خولنجان فرنجمشک بکث منیر عاقرقرحا هر یک شش مثقال صندل سفید تخم کرفس فلفلمویه هر یک پنج مثقال نعناع تازه برگ ترنج هر یک یکقبضه ریحان تازه یکدسته مصطکی زعفران هر یک دو مثقال مشک تبتی یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال نبات موبیطائفی هر یک یکرطل همه اجزا را یکشب در طبیخ چوب چینی بخیسانند پس عرق کشند شربتی هر صباح و شام دو پیاله نیمگرم آشامند و دو سه قدم راه روند که حرارت غریزی افروخته شود **صفت** عرق ماء فرفیون تالیف حکیم معین الملک ماء فرفیون بیخ خولنجان ناگکیسر بسباسه هر یک نیم آثار چوبچینی یک آثار روانه هیل دو آثار سنای مکی سه آثار قرفه خصیة الثعلب هر یک پاوسیر و عرق قندی سه سبو ترکرده بعده بسبایا صندل سفید پوست ترنج و نارنگی هر یک پنج آثار زعفران دارچینی هر یک سه مثقال عود هندی قرنفل عنبر اشهب مشک هر یک دو مثقال شربتی یک گلاس

صفت آبزن بزرالبنج سیاه و سفید وج ترکی سورنجان تلخ بیخ کبر اکلیل زنجبیل سداب صعتر مرزنجوش پوست خشخاش مغز تخم بیدانجیر زیره سیاه نمک هندی گنگرنتا هر یک نه توله برگ شبت و کرنب و انگور و عشر هر یک پاو آثار در آب شیرین اندر دیگ کلان بجوشانند که خوب مهرا گردد پس کفتار نر زنده دست و پا بسته بیندازند تا پخته شود صاف نموده روغن بیدانجیر مرکب بست و پنج توله روغن راحت سی توله اضافه نموده در دیگ کلان بنشانند که آب دتا گلو باشد تا یکپاس نشسته دارند روز متواتر بعمل آرند و چون از دیگ بیرون آیند روغن حواصل بمالند **صفت** روغن حواصل که نواب فیض الله بیگ تالیف نموده شد بسیار مفید افتاده بود حواصل یکعدد خفاش هفت عدد هر دو را در گلاب و آب باران بجوشانند که پیه تمامه بالا آید از دست بردارند و بگیرند روغن قسط و بابونه هر یک بست و پنج توله آب بقدر حاجت بابونه بسباسه سنبل الطیب بوزیدان خولنجان قرنب کیوره کچری زراوند طویل دارچینی عود صلیب زیره سیاه بیخ نی کهنه قوه زردچوب اسارون هر یک دو توله قسط تلخ زنجبیل هر یک سه توله مغز تخم بیدانجیر سرخ سورنجان تلخ هر یک هفت توله نیمکوفته یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند که بچهارم حصه آید مالیده صاف نموده زعفران یکتوله مصطکی سه توله جدوار کمنیم توله جند سیاه میعه سائله هر یک نه ماشه حل کرده بکار برند **صفت** آبزن علویخان بگیرند آب کبریت بست من و اگر نباشد آب خالص در ان بابونه اکلیل مرزنجوش برگ غار اذخر برگ نارنج بهار نارنج اسطوخودوس بیخ تمام گل یاسمین سفید وج ترکی قوة الصباغین چوبچینی و کوهی برگ صنوبر عشبه مغربی برگ سداب هر یک دو کف بجوشانند تا ثلث آب برود صاف نموده ثلث وزن آن روغن زیت داخل کرده گرگ و یا روباه و یا کفتار و یا بز کوهی هر کدام که باشد زنده بسته در عین جوش در ان اندازند تا مهرا شود پس بعمل آرند **صفت** ضماد یکه در دو درم دادر اول مرتبه نفع بخشد سورنجان تلخ زعفران جدوار خطائی هر یک چهار ماشه و آب برگ مکوه جدا جدا ساییده در سفیده بیضه مرغ آمیخته نیم گرم نموده بر مفاصل گذارند و برگ شبت سبز گرفته در ماهی تابه نهاده بالایش سرپوش پوشیده بر آتش نهند تا پخته شود پس بروغن گل چرب نموده نیم گرم بربندند صبح و شام **صفت** روغن زرد نواب علویخان زردچوب یک اوقیه اصل السوس سورنجان تلخ هر یک نیم اوقیه دارهلد ربع اوقیه ریوند خطائی کمنیم استار در چهار آثار آب شیرین خیسانیده صبح بجوشانند که یک آثار آب بماند فرود آورده بدست مالیده صاف نموده روغن گل و بابونه هر یک صد درم داخل کرده باز بجوشانند تا آب بتمامه بسوزد و روغن بماند قرنفل سه درم سنبل الطیب دو درم مامیران چینی پنج درم سوده آمیخته نیم گرم بکار برند **صفت** روغن سرخ قوة الصباغین بادیه وج ترکی زرنباد سلیخه سعد زنجبیل بی ریشه اذراقی دارشیشعان جوزبوا قرنفل ساذج هندی هر یک هشت توله نیمکوفته یکشبانه روز در چهار آثار آب شیرین بخیسانند و روز دیگر بجوشانند که بنیمه آید مالیده صاف نموده روغن کنجد روغن سرشف هر یک دو استار داخل کرده باز بجوشانند تا آب بتمامه بسوزد و روغن بماند صاف نموده در شیشه نگاهدارند **صفت** روغن علویخان مغز قلم گاو میش هر یک سه اوقیه برگ شملیت هر یک چهار درم کوفته بیخته آمیخته بر سنگ سماق صلایه کرده روغن گل دو اوقیه را بر آتش گذارند و زراوند طویل و بزرالبنج سفید هر یک یک کف نیمکوفته یا دو سحوقه آمیخته در روغن اندازند بآتش ملایم بپزند تا سوخته نگردد و چهارم حصه روغن بسوزد پس فرود آورده فرفیون صبر هر یک یک کف سوده پاشیده کفچه بزنند تا یکسان شود پس بکار برند **صفت** روغن حواصل نواب علویخان حواصل یک عدد سنبل الطیب بسباسه سورنجان تلخ بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل عود صلیب شونیز سیاه هر یک دو درم قسط بحری قرنفل بیخ نی هر یک سه درم زعفران پنج درم خفاش زنده دو عدد روغن زیتون

در دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من آب ده من بر سر آن ریخته آتش زیر آن کنند تا روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند و سوده انکبات اندرقول شیخ بایدصفت

کماذریوس جاورس نیم دانه کنجد هر یک نه توله تا رجیل کهنه پنج توله زر پارچه یسفت و دو تا بسته بکار برند صفت سفوف سورنجان علوینجان در علاج وجع المفاصل

مرکب خواهد آمد و این نسخه نیز از وست سورنجان شیرین یکماشه کشنیز دو ماشه مصطگی نیم ماشه نبات برابر بخورند بعد از آن شیره تخم خربزه یکتوله شربت گاوزبان دو توله

بنوشانند ایضاً منه سورنجان دو ماشه بسفایج زنجبیل تربد سفید رب السوس پوست هلیله زرد هر واحد یکماشه سنا مغز بادام شیرین هر یک دو ماشه شحم حنظل نیم ماشه

سقمونیا یک نیم ماشه کتیرا گل سرخ هر یک یک ماشه جمله یکشربت ست و بالای آن شیره قرطم یک نیم توله و تخم خربزه یکتوله شربت ورد مکرر سنائی چهار توله بنوشند صفت دوای

نواب علوینجان که بنابر میرزا صادق علیخان تالیف نموده بود و موی الیه همیشه در شب شراب می نوشید و صبح بنگ افیون مقطر و حرارت در فراق از طفولیت شدت

یک بیک درد مفاصل و ورم در هر دو دست و پا پیدا شد اول تنقیه بفصد باسلیق هر دو دست کردند و بفاصله یک هفته مسهل دادند بعده اندکی شدت باقی مانده بود

از استعمال این دوا در یکهفته صحت کلی یافت سورنجان شیرین یکدرم طباشیر دانه هیل عود صلیب کشنیز خشک دار چینی هر یک نیم درم کوفته بیخته در شربت انناس نیم اوقیه

ورق طلا یکعدد ورق نقره دو عدد آمیخته بلیسانند و بدرقه بشیره تخم کاسنی و تخم خربزه هر یک دو درم در گلاب و عرق بید مشک هر یک هفت توله شربت فواکه سه توله

بنوشانند ابو سهل مینویسد که اگر این مرض از خلط بلغمی باشد بعد تلطیف آن بحب شیطرج و حب منتن و حبیکه از تربد و غاریقون و ایارج فیقرا و شحم حنظل و سورنجان

و ماهیزهرج و بوزیدان و شیطرج و صبر و حرمل و فوه و نمک هندی و اشق و جاوشیر و سکبینج ساخته باشند تنقیه نمایند بعده ضماد از بابونه و اکلیل الملک و حلبه و بزر کتان

و برگ غار و حرمل و برگ کرنب و بیخ مغاث و صمغ بطم و روغن سنبل ساخته بکار برند و طلا مرتب از صبر دو درم و مر سه درم زعفران یکدرم کندر پنج درم قسط نیم درم بیخ

هر واحد سه درم کوفته بیخته بمیفختج سرشته بعمل آرند و ایضاً طلای نخود تنها سوده بآب کرنب سرشته نیکوست شیخ میفرماید که در مفاصل بارد تریاق نیز نافع است

و خصوصاً بعد استفراغ زیرا که آن تنقیه مواد باقی باهستگی و تحلیل آن نماید و تقویت جمیع اعضا کند و واجبست که اسهال ایشان ببلغم تنها نکنند بلکه مع صفرا نیز زیرا که اگر اسهال بلغم

صرف کنند فی الحال انتفاع یابند و صفرا عود نماید و سیلان بلغم بسوی عضو باز دیگر کند و باید که مسهلات ایشان شدید الحرارة بسیار قوی نباشد که اخلاط را

بگداز و بسوی عضو روان کند مثل آنکه ازان دو چند اخذ کنند و سورنجان درین معتمد کثیر النفعست بسبب اسهال اخلاط بارد فی الحال و دران نفعی دیگرست که عقب

اسهال قبض و تقویت کند پس با این نفع ممکن نیست که فضول مجذوب بدوائیکه آنرا اتفاق استفراغ نشود رجوع کند و ایضاً بقوت دوای مسهل از سیلان در مجاری

منع نماید و این فعل سورنجان خلاف سائر محللات و مستفرغات حاره است چه اکثر آنها توسیع منافذ کنند و آنرا واسع فراخ بگذارد لیکن سورنجان مضر معده است پس

واجب بود که با مثل فلفل و زنجبیل و زیره مخلوط سازند و گاهی بادوی مثل صبر و سقمونیا برای تقویت اسهال او می آمیزند بعضی ذکر کرده اند که در رجل الغراب فعل سورنجان

هست و دران ضرر بمعده نیست و حجر ارمنی نافع اوجاع مفاصل ست و از مسهلات معروفه حب نجاح و حب منتن هست و ایارج روفس عظیم النفع بعرق النسا

و نقرس ست و حب النیل نیز نافع بود و ایضاً حب الملوک و بوزیدان و ماهیزهرج و رعی الحمام و قنطوریون و حنظل و صبر و فاشرا و فاشرستین و حرمل و اشق و انزروت

و مقل و تربد و عاقرقرحا نسخه مسهل سفوف زنجبیل یکدرم فلفل نیم درم غاریقون نیم درم مغز قرطم سه درم بیخ رجل الغراب سه درم شربت هزده قیراط تا بست و چهار قیراط شش

یا هفت مجلس اجابت کند ایضاً زیره سیاه زنجبیل سورنجان هر واحد یکدرم صبر دو درم کوفته بیخته دو درم و نیم بطبیخ شبت بخورانند که فی الفور نفع کند ایضاً بگیرند جوز

و عنزروت و بارزد و روغن بید انجیر و عنزروت یکجزو ایارج فیقرا یکجزو تنها تا هفت روز و گاهی بآب شکوهنج و شبت مطبوخ اخذ کنند ایضاً بگیرند سورنجان بوزیدان

و ماهیزهرج و فلفل و زنجبیل و انیسون و دوقو بعسل سرشته هر روز بخورند ایضاً بگیرند سورنجان سی درم شحم حنظل ده درم و هر دو را در پانزده رطل آب بجوشانند تا سه رطل آب

بماند شربت از ان هر روز نیم رطل با سه اوقیه شکر و این بسیار عجیب ست مسهل خفیف نافع انزروت سرخ سه درم سورنجان سه درم سوده بروغن جوز آمیخته با آب

شبت بخورند که بغیر عنف اسهال کند و تخفیف بخشد دوائیکه هر روز استعمال نمایند تنقیه باور آرد کند کما فیطوس کماذریوس جنطیانا تخم سداب هر واحد نه اوقیه کوفته بیخته

هر روز یک ملعقه بعد هضم طعام سابق با سه اوقیه آب سرد ناشتا بخورند و ایارج هرمس عجیب و عظیم النفعست کسی که در ربیع چند روز آنرا بخورد مفاصل ما را تقویت دهد و آن

اخراج فضول کند اکثر بتعریق و ادرار پس حق آن ست که بشود و چون اورام و اوجاع مفاصل مزمن گردد و باین تدبیر منسوب بجنین انتفاع نیابند بگیرند اسهال خشک یکملعقه

ودر ابتدا افزودن بجوشانند تا آب بسیار کم شود و صاف کرده حلتیت نیم رطل در آن حل کرده بسازند و بعد روغن بر آن افکنند تا جوش خورد پس بر آن نهاده حصیر بیفکنند
ضمادات تسکین درد بکنند واز بسیار قوی ست در اوجاع مفاصل و پشت و زانو و کمر بکار آید و از بسیار ضماد اعظم الفعل ست ضماد قوی بگیرند ریحت
کنند یکنیم رطل نطرون اسکندرانی یکرطل علک البطم فرفیون هر واحد اوقیه ایرسا دو اوقیه آرد حلبه یکنیم رطل و از ان ضماد مجرب سازند و ایضاً عسل و جاوشیر پیکانه
بسیار نافعست برای آنکه ماده خام در ترکیب مفاصل باشد ضماد مصاص نطرون دقیق اشق نوره از ان ضماد سازند تا بگیرند فرفیون و روغن سوسن
سوده طلا نمایند ضماد قوی بگیرند بورق و عاقرقرحا و سماق و بیخ و نوره و همه را آمیخته بعسل و اندکی سرکه بر مفاصل طلا کنند ضماد جید حل اشق و حضض و ساذج
بشراب کنند در زیت انفاق یار دیا فالساییده ضماد سازند و ضماد خاکستر حرطبیثا بسرکه و عسل بسیار عجیب ست و از اضمده قوی جید ست که احتیاج بود
آن برای تقویت عضو و تحلیل بقایا افتد و حاجت بدان بعد استفراغ تام باشد و از ان جمله این ضماد ست بگیرند ابهل جوز السرو استخوان سوخته ساق
هر واحد یکجزو و شب یمانی سدس جزو و زراج سدس جزو و غرا السمک بقدر کفایت برای همه و دیگر که در بسیار امراض بکار آید و تفتیح و جذب خار و استخوان پوسیده از عمق
کنند و استخراج منفعت بین نماید بگیرند تخم انجره پاک کرده و زر بیدج حلبه فلفل و دار فلفل هر واحد ده مثقال اشق دوازده مثقال مقل و قردمانا و عود بلسان و کندر و سیه
و راتیانج هر واحد ده مثقال موم سه رطل زیت هشت رطل شیر انجیر دشتی هشت مثقال روغن سوسن مقدار یکه در گداختن ادویه رطبه کفایت کند شراب عتیق بقدر یکه در سحق
ادویه خشک کفایت باشد همه را آمیخته حل کرده استعمال نمایند و دیگر که عرق النسا و درد پشت و اوجاع سائر مفاصل را نافع بود بگیرند حلبه و در ظرف گلی انداخته آن
عسل بمقدار کفایت بریزند و بر آتش بجوشانند تا مهرا شود و نگهدارند و دیگر مثل آن زفت معدنی سه رطل و مدی سرکه خشک کرده سوخته دو رطل بورق یکنیم رطل صمغ صنوبر
و موم و کبریت و مویزج هر واحد یکرطل عاقرقرحا نیم رطل قردمانا یک قسط **مروخات** در مثل این معنی مذکور روغن حنظل و روغن جند بیدستر و روغن خردل و روغن ترب
ست و روغن قسط بغایت نافع و خصوصاً با سعه و روغن حنظل ماخوذ از طبیخ عصاره او بروغن گل تا آنکه آب برود یا روغن قسط با حلتیت و از مروخات نافعه روغن زیت
ست که بر ان افعی پخته باشند و این صحت تام بخشد و از ین قبیل ست روغن خنافس بگیرند خنافس مذبوح دوازده عدد و آب برگ مرماخور و زیت کهنه یک یک رطل
نر او ند چهار درم جند بیدستر سه درم قسط سه درم همه را باهم بپزند تا آب برود و روغن بماند **و از نطولات** درین باب اینست که مرزنجوش و شبت و برگ غار و سداب
و زیره جوشانیده نطول کنند و ایضاً انچه نفع بدان نماید تبخیر مفاصل و رکبست بچاریکه در سر خم و در این سدس جزو حرمل کوفته داخل کنند و در ان سنگ گرم کرده اندازند
و زیر جامه بخور بدان نمایند و در طبیخ گوز خر که جمیع اجزای او و دمان جمع کرده بشبت و نمک بزور و گندنا پخته باشند نشانند و مثل اینست طبیخ کفتار و روباه و صفت آن
اینست که آب را بجوش شدید و بعد چند کهنه و ثلث آن کم شود و در ان کفتار یا روباه زنده یا ذبح کرده مع خون آن اندازند تا منتفخ گردد و آب صاف کرده در ان نشینند
و یا برین آب زیت اندازند و بپزند تا آنکه منتفخ شود و یا حتی که آب برود و روغن بماند و در ان نشینند **و استحمامات** مرطبه بحاره ایشان را مضرست بسبب آنکه اخلاط را
بگداز و توسیع منافذ کنند مگر در آب چشمه ها و اما استحمامات یابس مع مالش بنطرون و نمک اندفان در ریگ گرم و عرق آوردن برای ایشان نافعست **مسکنات**
حارّه لینه بگیرند حلبه و در سرکه ممزوج بآب بسایند و بعد از ان بپزند پس عسل بر ان ریخته طبخ دهند تا منعقد گردد و بر صلابه مثل غالیه سوده طلا نمایند و خرقه کتان بر آن
بسته دو سه روز بگذارند و تدارک خشکی آن بروغن گل سازند و این ضماد در ابتدای مرض و تزاید آن نیکوست و ایضاً در اواخر و بقایا لعاب حلبه و بزر کتان و روغن
کنجد باهم زده مثل عسل غلیظ کرده طلا کنند و اگر درد شدید بسیار نباشد بکرنب رطب یا کرفس ضماد کنند و اگر قوی تر باشد بآرد ایرسا و آرد حلبه و آرد نخود و بشراب یا عسل
قلیل و روغن حنا اندکی ضماد نمایند و ایضاً خاکستر کرنب با قیر و طلی چربی و روغن بابونه بسیار نیکوست **صاحب کامل** گوید که هرگاه وجع مفاصل
از برودت و ماده بلغمی باشد باید که اول مریض را سه روز گلقند عسلی با آبیکه در ان زیره سیاه جوشانیده باشند بدهند و غذا از نخود آب بزیت غسیل سازند و تقلیل غذا کنند
و از خوردن منع نمایند و روز چهارم بقاروره نگاه کنند اگر آن را خام بینند با یارج فیقرا و تربد سفید هر واحد یکمثقال کوفته بیخته با عسل سرشته تلیین طبع نمایند بعد از ان
این ماء الاصول دهند صفت آن پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان و قنطوریون هر یک ده درم انیسون تخم کرفس بیخ اذخر فقاح اذخر سورنجان پوست بیخ کبر
کمادریوس ابوزیدان حب بلسان عود بلسان پوست سلیخه هر واحد سه درم حلبه پنج درم مصطکی سنبل الطیب فوه هر کدام دو درم شیطرج یکنیم درم مویز منقی بست درم همه را

در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده مقدار چهار اوقیه از ان با یک مثقال روغن بید انجیر چند روز بدهند تا آنکه آثار نضج پیدا آید خلط تلطیف پذیرد بعده
راحت دهند و دران بر گلقند اقتصار نمایند و روز سوم حب شبیطرج یا حب سورنجان تنقیه فرمایند و بعد اسهال اسفیدباج گوشت مرغ و تیهو تغذیه کنند و چند یک با بعده دهند
و دران ایام بر گلقند شکری آب نیم گرم قناعت نمایند و اگر فصل تابستان باشد بعد غذا با شیای لطیفه مقطع بلغم مثل آب شبت و ترب و سکنجبین عسلی قی آورند و بعد تنقیه بحبوب
اضمده نافعه استعمال کنند فاما باید که از استعمال ادویه قوی الاسهال قبل از ظهور علامات نضج حذر نمایند زیرا که اگر چنین اتفاق افتد اجزای لطیفه را خارج کنند و غلیظ
باقی ماند و دران هنگام نضج او مشکل گردد و مدت مرض دراز شود و گاهی دران امر بعدم صحت انجامد چه درین حالت خلط متحجر و متخذف میگردد **صفت** ضماد
نافع وجع نقرس و مفاصل با بزر اوند طویل حب الغار جنطیانا اسی و حمر قفر الیهود هر واحد ده درم اشق زیره تخم کرفس کدام ده درم همه را با یک سوده آب کرنب سرشته
ضماد کنند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم مرو لعاب تخم ریحان هر واحد بست درم لعاب تخم کتان ده درم اشق صبر مرکی زیره تخم کرفس هر واحد ده درم با یک سپیده
با آب کرفس سرشته ضماد نمایند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم مرو و لعاب تخم شاهسفرم هر واحد بست درم لعاب بزر کتان ده درم افتیمون زیره قلقدیس [illegible] قرطم
سلیخه مغاث هر واحد یکدرم زنجبیل چهار دانگ فرفیون نیم درم عدس نیم درم زعفران سه درم همه را با یک سپیده بزر ده بیضه و روغن سوسن و روغن قسط و روغن
ناردین هر واحد اوقیه پیه کبوتر بچه پیه خرس پیه شیر هر واحد اوقیه سرشته بموضع درد طلا کنند و اگر موضع را با آرد و شیلم و آرد کرسنه بشراب سرشته ضماد کنند نفع رسانند و آلیفه
بحضض و اشق مساوی بشراب کهنه سوده بزیت سرشته ضماد کنند و یا ضماد بسرگین گاو و پشکل بز و خاکستر کرنب با یک سوده بعسل سرشته استعمال نمایند و هرگاه
ضماد از عضو دور کنند آنرا بشویند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و شبت و قنطوریون و پوست بیخ کبر و باشا و صعتر و پودینه [illegible] جوشانیده باشند
نطول کنند و اگر این ادویه بسرکه بسیار تند جوشانیده باشند و بموضع طلا کنند نافع بود و پس اگر مرض باستعمال این تدبیر ساکن شود [illegible] کنند
اگر دران نضج ظاهر باشد حبوب موصوفه برای این مرض که مذکور گردد بدهند و اگر علامت نضج ظاهر نباشد اعاده ما د الاصول نمایند و لیکن [illegible] شیافهای [illegible]
بحسب طاقت مزاج مریض داخل کنند و همچنین روغنهای گرم بحسب مقدار کیفیت بارد و کمیت خلط غلیظ بران اندازند و آن روغنها مثل روغن بادام تلخ و روغن
بید انجیر و روغن قسط و روغن ناردین و روغن بان است و هرگاه خلط نضج و تلطیف پذیرد حبوب استعمال کنند و اگر این کفایت نکند معجونات مسهله و ایارجات کبار
بکار برند و بعد از ان معاجین مسخنه چون تریاق و مثرودیطوس و مانند آن بعمل آرند و سزاوار است که تبدیل ادویه نمایند و این بهر آنست که من اکثر [illegible]
اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا بعض ادویه را استعمال کردم و از ان منفعت بین ظاهر شد و درد تسکین یافت و بار دیگر و وقت دیگر آنرا [illegible] فائده
نکرد تا آنکه مرا احتیاج استعمال دوای دیگر افتاد و این امر دلالت می نماید بر آنکه گاهی ماده مرض مرکب از اخلاط مختلفه میباشد پس بعض ادویه آنرا موافق می افتد و بعضی را
موافق نمی آید و لهذا اصناف این ادویه درینجا و درین مقام ذکر ادویه مرکبه بحسب کفایت بیان خواهم کرد و ادویه و معجونات مسخنه ملطفه قبل از نضج و تنقیه نباید داد و الا
سفال و عسر الانحلال گردد و اما بعد نضج و تلطیف خلط و تحلل عضو که دران ماده متحقق باشد و حصول تنقیه بدن و قلت خلط ادویه مسخنه و معجونات قویه استعمال نمایند
که آنها استفراغ بقایا و تحلیل کنند و اگر سن و مزاج مریض و فصل موجود استعمال آنها واجب کند از غائله آنها امین باشند و بعضی اسراف در استعمال آنها نشاید بهر آنکه شرا
پیدا کنند و اعضا را گرم و خشک نمایند و گاهی به تشنج و حمیات حاده انجامد و همچنین ادمان استفراغ نباید کرد لاسیما چون مدت مرض دراز گردد که این ادمان مبطی آن زیاده کند
زیرا که استفراغ دائم اخراج اجزای لطیف خلط نماید و غلیظ آن باقی ماند و در مفصل متحجر گردد و تحلل نپذیرد **بیان حبوب** نافع وجع مفاصل از ماده بارد بلغمی **صفت**
حب سورنجان ایارج فیقرا هلیله زرد هر واحد شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهره هر واحد سه درم تربد هشت درم مقل هفت درم مقل را در آب گندنا تر کرده ادویه را
سرشته حبها سازند شربت دو درم و نیم **صفت** حب شبیطرج نافع اوجاع مفاصل و نقرس بارد و قولنج را سودمند است هلیله زرد و ایارج و شیطرج هر واحد پنج درم
هفت درم شحم حنظل فوه هر واحد چهار درم سورنجان و بوزیدان و ماهیزهره هر واحد سه درم خردل و زنجبیل و وج و صعتر و فلفل سفید هر واحد یک نیم درم تخم کرفس و نانخواه
و انیسون هر واحد یکدرم صمغ را در آب کرنب تر کنند و بران پنج درم فانیذ انداخته در هاون خوب بسایند و ادویه بدان سرشته حبوب سازند شربتی از دو و نیم درم تا سه
صفت حب مفاصل سورنجان بوزیدان حنظل هر واحد یکدانگ غاریقون صبر هر واحد نیم درم تربد مقل هر واحد یکدرم ادویه بسایند و مقل را با آب گندنا [illegible]

دو درم سرشته حبها سازند و با آب گرم بخورند حب دیگر بلیله زرد پنج درم صبر سقوطری بیخ خولنجان زنجبیل هر واحد نیم مثقال دار فلفل فلفل شیطرج سقمونیا نمک هندی هر یک
نیم مثقال باریک ساییده آب عنب الثعلب سرشته حبها سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم با آب گرم حب دیگر نافع وجع مفاصل از بلغم بارد ایارج فیقرا چهار درم
غاریقون دو درم قوه تند او ند شیطرج سکبینج هر واحد یکدرم سورنجان بوزیدان ماهی زهره هر واحد نیم درم تربد پنج درم کوفته بیخته آب کرنب سرشته حبوب بندند حب
نافع اوجاع مفاصل و نقرس چون از ماده بلغمی باشد و قولنج و درد پشت را سفید بلیله زرد و سیاه و آمله و سکبینج هر واحد چهار درم اشق تخم کرفس بادیان نانخواه صعتر شاهتره
اسن حرمل سورنجان سفید شحم حنظل نمک هندی هر واحد یکدرم جند بیدستر دو دانگ دارچینی زنجبیل قاقله بیخ زعفران سعد سلیخه هر واحد یکدرم و ثلث درم صعتر دو دانگ
فانید سنجری تربد بیر هر واحد ده درم سقمونیا سه درم همه را باریک سوده آب گندنا که در آن اشق و سکبینج را حل کرده باشند سرشته حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم با آب گرم

صفت حب نفط نافع اوجاع مفاصل و عرق النسا و وجع ظهر و بواسیر بلیله زرد صبر شحم حنظل حرمل ماهی زهره عنزروت جند بیدستر مقل سکبینج صمغ سداب جاوشیر
نفط سفید هر واحد یکدرم ادویه را باریک کوفته بیخته صموغ را با آب گندنا تر کرده در هاون سوده با نفط بیامیزند و ادویه خشک بدان سرشته حبوب سازند شربت دو درم
نصف با آب گرم **صفت** حب برای وجع مفاصل هلیله بلیله آمله زنجبیل صعتر فارسی هر واحد چهار درم سافج هندی سیزده درم نمک هندی دو درم سورنجان سفید
فانید سنجری هر واحد ده درم مقل پانزده درم مقل را در آب عنب الثعلب یا آب کرنب حل کرده حبها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال **حب دیگر** که وجع مفاصل
و نقرس بارد را نافع ده سورنجان چهار درم فلفل دو دانگ زنجبیل برگ پودینه کوهی زیره هر واحد یک دانگ کوفته بیخته با عسل بسرشند شربتی مثقالی **حب**
سورنجان نافع این مرض سورنجان ماهی زهره قوه شحم حنظل برگ کبر حنا شیطرج دار فلفل هر واحد دو درم غاریقون چهار درم تربد صعتر هر واحد ده درم نمک
بلیله درم انیسون مصطکی هر واحد یکدرم فانید سنجری چهل درم همه را باریک ساییده با آب کرنب حب سازند شربت سه درم **حب دیگر مجرب** هلیله سیاه بلیله آمله
زنجبیل شیطرج فانید هر واحد چهار درم صعتر فارسی شش درم سورنجان بست درم نمک هندی دو درم مقل پانزده درم با آب کرنب سرشته حبها سازند شربتی از نیم
تا سه درم **نوع دیگر** بلیله زرد صبر سقوطری هر واحد و نیم درم افتیمون چهار دانگ نیم شحم حنظل دار فلفل خردل سفید زنجبیل سورنجان هر واحد چهار دانگ نمک هندی نیم
هر واحد یکنیم دانگ شیطرج هندی نیم مثقال سقمونیا یکدرم فانید سنجری یکدرم همه را باریک ساییده با آب کرنب سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی
با آب گرم **حب شیطرج دیگر** نافع صبر سقوطری پنج درم هلیله زرد سه درم زنجبیل فلفل خردل دار فلفل هر واحد یکنیم درم حرمل هندی بیخ شیطرج هر واحد دو درم فانید
سنجری چهار درم همه را باریک سوده با آب کرنب یا آب عنب الثعلب سرشته حب سازند شربت سه درم **حب دیگر** تربد هلیله زرد هر واحد هفت درم هلیله کابلی چهار درم
سنای مکی ده درم قصب الذریره کثیرا غاریقون نمک هندی هر واحد یکدرم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار دانگ سورنجان دو درم افتیمون یکدرم و ثلث حب السلاطین
هفت عدد و اگر یافته نشود سقمونیای مشوی یکدرم بگیرند کوفته بیخته حبها ساخته خشک سازند شربتی دو درم و نیم با آب گرم و شربت بنفشه **صفت معجون**
اوجاع مفاصل بارد سورنجان شش درم پوست بیخ کبر حنا دار فلفل زیره سیاه هر واحد چهار دانگ نوشادر نمک سیاه کف دریا میعه یابسه هر واحد دو دانگ تربد زنجبیل هر واحد
یکدرم ساییده بعسل کف گرفته بسرشند شربت در ابتدای مرض سه درم و چون علت قوی گردد پنج درم **معجون دیگر** سورنجان ده درم زنجبیل حرمل حنا فلفل بیخ
هر واحد دو درم باریک سوده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که اگر علامات بلغم و خلط خام ظاهر گردد اول نضج ماده بگلقند عسل
و آب مطبوخ بادیان یا آب بادیان طلب نمایند و یا چند روز ماء الاصول بدهند بعده بحب منتن و غیره تنقیه کنند پس از آن باقی ماده را بمدرات و ماء الاصول پاک کنند
و اگر فصل تابستان باشد و از قی مانعی نبود اول از همه تدبیر قی کردن امر کنند و اگر بمسهل حاجت بینند پس از آن مسهل دهند بترتیبی که در قول صاحب کامل گذشت
و اگر ماده علت در از بود و بتحقیق صفرا با بلغم آمیخته بود و بیشتر چنین باشد مسهل سخت گرم نشاید داد و هیچ مسهل از ادویه مخرج صفرا خالی نباشد بسببی که در قول شیخ گذشت
و باید دانست که در جمله ادویه مستعمل این علت سورنجان را خاصیتی و منفعتی نیک است و آن اینست که ادویه دیگر منافذ ماده بگشاید و فراخ کند تا ماده مرض بدان منافذ
دفع شود لیکن آن منافذ همچنان گشاده بماند و فضله که در بدن باشد دیگر باره در آن منافذ فرود آید و سورنجان بعد استفراغ منافذ را قوت دهد و تنگ کند تا
فرو نیاید و خلط رقیق را از سیلان باز دارد و لیکن در آن دو مضرت است یکی آنکه معده را زیان دارد و دیگر آنکه عضلهای مفاصل را اصلب کند پس مضرت دیگر و با اختلاط

یه و زنجبیل و فلفل و سعد و بادرنجبویه [illegible] استعمال [illegible]

ات او را بزیره و مانند آن بپزند و استفراغ بطبیخ آن کنند صفت مسهل سورنجان نیم درم بزیدان سه درم ماهی زهره دو درم تربد چهار درم تخم کرفس

انیسون پوست حنظل هر یک ده درم همه را در یک نیم رطل آب بپزند تا به نیم رطل باز آید صاف کنند این شربت قوی باشد صفت حب قوی بگیرند تربد درم

شحم حنظل عصاره قثاء الحمار ماهی زهره هر یک دانگی و نیم قنطوریون دقیق سورنجان مقل هر یک دو دانگ فرفیون یک دانگ این یک شربت بود صفت

حب خفیف سورنجان نیم درم صبر یک درم سقمونیا یک دانگ صفت حب سورنجان بزرگ بگیرند ایارج فیقرا سه درم سورنجان چهار درم شحم حنظل دو درم شیطرج

ماهی زهره هر یک دو درم بوزیدان نمک نفطی مقل هر یک سه درم غاریقون پنج درم سپند عاقرقرحا اشق جاوشیر سکبینج هر واحد یک درم با آب سداب حب کنند

شربتی سه درم تا چهار درم صفت حب قوی هلیله کابلی بلیله آمله شیطرج قاقله ماهی زهره سقمونیا برابر شربت سه درم تا چهار درم و صفت حب منتن و حب شیطرج

در علاج فالج مذکور شد صفت ماء الاصول قوی بگیرند پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس و بادیان و انیسون و نانخواه

سورنجان بوزیدان ماهی زهره پوست حنظل شیطرج قنطوریون دقیق هر یک پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا بنیمه آید صاف کنند شربتی ده درم با یک درم

یا یک مثقال روغن بید انجیر و معجون راهران ضعف اعصاب و اوجاع مفاصل اسود دارد و نسخه آن در قرابادینات مسطور است صفت طبیخ کفتار

و کفتار را بتازی ضبع گویند و لنگ بتازی عرج نامند و کفتار که در طبیخ بکار آید پیر و ماده باید و آنرا ضبعة العرجا گویند از بهر آنکه کفتار چون پیر شود

لنگ گردد و طبیخ او برین گونه سازند که بگیرند کفتار پیر و آنرا ذبح کرده در دیگ پر آب همچنان درست با پوست شکم ناشکافته اندازند و شبت و نمک نیز

دران اندازند چندان بجوشانند که مهرا شود و آن آب را صاف کرده در آبزن اندازند چون نیم گرم شود چندانکه دست دران توان داشت بیمار را در آن

سه روز نشانند هر روز دو بار صبح و شام و هر بار دو ساعت دران بنشینند و چون از آن بیرون آیند بآب گرم بدن را بشویند و پارچه بپوشند

و از هوای سرد محفوظ مانند و اگر این علاج در اول ماه کرده باشند در میان ماه دیگر باره این مطبوخ تازه کنند و سه روز دیگر همین ترتیب بکار برند و همچنین

در آخر ماه و اگر کفتار بدست نیاید روباه یا گوشت گورخر بدل آن باشد ابن الیاس گوید که اگر وجع مفاصل و نقرس بلغمی باشد هر صبح جلاب بادیان و انیسون

و اصل السوس هر واحد سه درم و از گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و شیره قرطم بفلفل و دارچینی و زعفران سازند و این دوا تا روز ششم یا هشتم بدهند

و چون نضج در قاروره ظاهر شود اسهال باین حب آورند صفت آن صبر سقوطری سورنجان تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده هر واحد یک درم بوزیدان

ماهی زهره هر واحد نیم درم غاریقون نصف درم شحم حنظل دو دانگ نمک هندی یک نیم دانگ مقل مصطکی هر واحد یک دانگ همه را با یک کوفته بیخته بآب کرفس

سرشته حبها سازند و صبح بخورند و صبر کنند تا آنکه استفراغ نیک کند بعده در آخر روز نخوداب دهند و تا سه روز تیهو دراج غذا سازند و دو سه روز راحت دهند و این مسهل بدهند

تخم ترب و برگ و بیخ آن و تخم شبت و بادیان و اصل السوس و بیخ خربزه هر واحد ده درم در آب خوب بجوشانند و صاف کرده نمک و عسل بران انداخته بنوشند بعد نوشیدن

نخوداب تحکیمی قی کنند و بعد فراغ از قی گلقند عسلی ده درم با بادیان سه درم آمیخته بخایند و فرو برند و از فواکه رطب حذر کنند و در ایام راحت هر صبح جلاب انیسون

ده درم یا از گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مزوره نخود و بشیره مغز قرطم سازند و اقسام تنقیه بدن صاحب این مرض کنند چه بلغم عسر النضج و تحلل است بیک مسهل یا دو

مسهل منقلع نشود و در ابتدا حبوب قوی الاسخان و اسهال جسارت نکنند که آن گاهی رقیق را تحلیل کند و کثیف از اخلاط باقی ماند و تحلیل نشود و مرض طول کشد

و تضمید موضع با ضمادهٔ مسخنه ملطفه سازند مثل این ضماد صفت آن زراوند طویل حب الغار جنطیانا هر واحد دو درم اشق صبر زیره هر واحد پنج درم همه را [illegible]

ضماد نمایند ضماد دیگر نافع این مرض برگ کتان لعاب تخم مرو لعاب تخم شاهسفرم هر واحد بیست درم مغز حب القرطم سلیخه [illegible] هر واحد یک درم زنجبیل زعفران

نیم درم همه را باریک سوده بروغن سوسن و قسط و ناردین آمیخته بجای درد طلا نمایند که نفع این زود ظاهر شود یا ضماد سرگین گاو و غیره که در قول صاحب کامل گذشته

بکار برند و موضع را با آنکه دران مرزنجوش و قیصوم و غیر آن که در همان قول مذکور شد جوشانیده باشند بشویند و بروغنهای گرم مثل روغن قسط و ناردین و بان مالش

نمایند و تناول تریاق کبیر و مثرودیطوس نافع است و حب شیطرج بخورانند صفت آن هلیله زرد تربد هر واحد یک درم ایارج فیقرا یک مثقال شحم حنظل [illegible]

شیطرج هندی خردل [illegible] درم [illegible] تخم کرفس انیسون [illegible] شیطرج [illegible] بدان [illegible]
حب سازند این دو [illegible] نسخه صفت حب نافع این علت سورنجان یک مثقال هلیله سیاه بلیله [illegible] شیطرج هندی [illegible] درم [illegible] پخته [illegible]
یا کرفس شربت [illegible] درم شربتی ازان دو درم نجندی گوید که هر صباح شربت از بادیان و اصل السوس و تخم کرفس با گلقند عسلی یا شربت [illegible] یا سکنجبین
بزوری نوشند صفت [illegible] الاصول نافع برای اصلاح مواد بلغمی پوست بیخ کبر بادیان و کرفس بیخ اذخر هر یک پنج درم پرسیاوشان [illegible] سپستان اصل السوس
بوزیدان هر یک چهار درم [illegible] مصطکی سنبل [illegible] هر یک شش درم کمافیطوس کماذریوس قنطوریون هر یک سه درم عناب پنج عدد مویز بیست درم [illegible] رطل آب بجوشانند تا آنکه نصف
او باقی ماند صاف کنند شربتی ازان پنجاه درم با پنج درم گلقند و یک مثقال سورنجان [illegible] نخود [illegible] زعفران [illegible] چینی [illegible] برین مداومت نمایند و هرگاه
آثار نضج بنگرند حب ایارج یا حب شیطرج یا حب سورنجان یا معجون آن [illegible] اسهال آورند نسخه معجون سورنجان بگیرند سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهیزهره پوست بیخ کبر
زنجبیل سیاه شیطرج هندی هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس بادیان فلفل سفید صعتر نمک هندی برگ حنا کف دریا هر یک یک نیم درم گل سرخ هلیلجات
هر یک سه درم تربد سفید پانزده درم زنجبیل سه درم سقمونیا سه درم عسل یکصد و پنجاه درم روغن بادام یک استار شربتی ازان یک استار با آب گرم و علی الدوام سه درم این معجون
ضعیف الاسهال متقابل القوی ست زیرا که طبیعت هر دوا را مخالف [illegible] ضعیف [illegible] مانع از تمام فعل اوست [illegible] شربت ادویه مسهله [illegible]
قوی داده تقدیم [illegible] گرم کنند پس آب اصل السوس یا آب شبت یا تخم ترب که آنرا اثر قوی ست و تقدیم مقیئات تقویه کنند و از استفراغ ماده غلیظه و خام حذر کنند [illegible]
رقیق خارج گردد و کثیف غلیظ باقی ماند [illegible] در مفاصل ایمن نباشد و صواب آنست که اول تلطیف و نضج کنند پس استفراغ بدوای مخرج بلغم نمایند مع اعتماد در [illegible]
از تسخین و تبدیل مزاج خارج از اعتدال و باید که تکرار مسهل بحسب احتمال قوت و نضج ماده نمایند و آنچه ضماد سریع النفع ست لعاب بزرکتان لعاب تخم مرو لعاب تخم
ریحان مغز حب [illegible] هر یک ده درم سلیخه [illegible] هر یک یکدرم زنجبیل زعفران هر یک نیم درم روغن سوسن یا روغن قسط ده درم ادویه سوده بلعابات و روغن آمیخته ضماد
کنند و نطول آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و مرزنجوش و حاشا و صعتر و پودینه هر واحد یکجزو نافعست حب نافع این نوع ایارج فیقرا سورنجان هر یک
یکدرم شحم حنظل کتیرا انیسون شیطرج ماهیزهره بوزیدان زنجبیل هر یک دو دانگ سقمونیا نیم دانگ بآب کرفس حب سازند و این یک شربت ست مطبوخ نافع وجع مفاصل
بارد هلیلجات ثلثه هر یک سه درم قنطوریون دو درم سورنجان دو درم [illegible] تخم کرفس [illegible] بادیان هر واحد یکدرم سنای مکی سه درم جوشانیده صاف نموده با پانزده درم
گلقند ده درم فلوس خیارشنبر ثلث درم غاریقون و یک مثقال روغن بادام بدستور معمول مرتب ساخته سحرگاه بنوشند باقی همانست که در اقوال سابقه گذشت سعید
گوید که اگر ماده فاعله نقرس و مفاصل بلغمی باشد نضج ماده بگلقند عسلی و سکنجبین بزوری کنند و غذا نخوداب سازند و هرگاه ماده نضج یابد اسهال ایارج یا حب
سورنجان نمایند و تقویت قوت باسفیدباج دراج کنند و آب شبت قی آورند و از ادویه قویه و اسهال در ابتدای مرض حذر کنند بهر آنکه تحلیل لطیف و ابقاء
غلیظ نماید و خروج او مشکل گردد و تضمید عضو بحضض و سرگین گاو [illegible] بعسل سرشته باید کرد و عضو را آب ریاحین یا سرکه کهنه که دران پودینه جوشانیده باشند
بشویند [illegible] قرشی [illegible] نویسند که علاجش قی و اسهال ست بعد نضج تام چه انتظار نضج درین واجب ست خصوصا چون ماده غلیظ باشد و اشربه منضج حلو
بشکر یا گلقند یا خمیره بنفشه دهند یا شربت لیمون یا آب مطبوخ اصل السوس اگر با تشنگی و میل بحرارت باشد و یا شربت اصول و سکنجبین عنصلی یا بزوری
با آب اصل السوس یا طبیخ اصول سکنجبین عنصلی نوشانند و در هر شب معجون زبیب یا معجون [illegible] یا معجون فرح یا معجون فلاسفه بخورند و در بعض شبها دوائیکه دران
کمافیطوس ست [illegible] قول شیخ گذشت دو درم استفاف نمایند که آن برای ادرار و تحلیل عجیب النفع ست اغذیه از لحوم منع کنند مگر بضرورت لحم طیور [illegible]
و حیوان وحشی بهتر از غیر اوست و در ایام ابتدا آب نخود بشکر یا بعسل یا عسل تنها دهند و بعد چند روز استفراغ ماده غذا کبوتر بچه یا نخود پخته یا شوربای خروس [illegible] شربت [illegible] چینی
پس عصافیر [illegible] چاره دهند و حتی الامکان تقلیل غذا کنند و نقل مغز جوز و مغز چلغوزه نمایند مستفرغات حب مفاصل یا مطبوخ سورنجان یا ایارج
لوغاذیا یا حب منتن یا ایارج فیقرا اسهال قوی بغاریقون و تربد دهند و اگر مغلی حلو که دران تربد [illegible] افتد گرفته قبل از استفراغ استعمال نمایند اولی ست مقیئات
تخم ترب [illegible] سکنجبین عنصلی یا ترب سکنجبین مذکور و ادویه موضعیه نطول که در قول شیخ گذشت استعمال کنند و از ادهان [illegible] روغن حنظل و روغن قسط

و روغن خردل ست و از مرکبات نافعه زیت که دران افاعی پخته باشند و این صحت کلی بخشند و تمریخ بعسل بعد حمام نافع بود و چه شیر و چه افسنتین نافع انفع ست و ضماد حلبه و اکلیل الملک و بزر کتان و کندر و عاقرقرحا و سورنجان و موم سرخ اضافه نموده نیمگرم استعمال نمایند و بسبب گاو در ساعتی که گرم باشد و نطول خطمی و ببابونه و اکلیل الملک و حلبه و آرد باقلا یا ترمس و مرزنجوش و اسطوخودوس و برگ غار و شبت و خطمی و بزر کتان و بادیان و انیسون و جوکه کرنب نافعست و چون بطبیخ اسطوخودوس ضماد کنند اوجاع مفاصل را ساکن کند استحمامات حمام رطب بآب شیرین ایشان امضرست واما حمام مجفف بسبب فرط تعریق چون ان نمک و اشنان و نطرون بمالند نافع بود و حمامات آب نفطیه و زاجیه و نطرونیه و آب دریای شور سودمند ست یا بگیرند گوگرد و نطرون و نمک بورق و برگ غار و مرزنجوش و جوشانیده آب آن استحمام نمایند بعد تعریق کثیره و آب زن مواتات نمایند بعقب ادویه مذکوره یا بزیت که دران کفتار یا گوخر یا خرگوش یا روباه پخته باشند یا آبیکه دران این حیوانات جوشانیده باشند نافعست زیت آن قوی تر ست ولیکن این بعد تنقیه بدن باید تا بسبب قوت جذب و تحلیل اخلاط بسوی مفاصل منجذب نگردد و اگر چیزی جذب کند اندک باشد و طبیخ این حیوانات زنده بهترست تضمید بشحوم آنها نیز تسکین وجع مفاصل و تحلیل ماده آن کند و تعقد مفاصل و صلابت آن ببرد و همچنین بیطیل از آب نهاده و مسح بزیت مذکور آنها و تریاق فاروق درین عظیم النفعست و همچنین تریاق اربعه و اگر درین علت اصلا اثر نکند سه روز بهر روز صبح دو درم نفط سفید یا مثقال بشراب بخورانند که آن خلاص نماید **انطاکی** گوید که درد مفاصل بارد بعد تنقیه ضماد بزعفران و فرفیون و جند بیدستر و عاقرقرحا کنند و انچه نفع حی کند درین نوع گلقند عسلی و ماء العسل بطبیخ قرطم و ماهودانه و دارچینی و شبت و حلبه است کلا و طلاء و نطولا و صبر مطلقا بهتر و انچه درین علت از تجربه و غیره تجربه کرده ایم از تراکیب این دوا است مغز بادام و خردل سناهر واحد جزء و سورنجان نیم جزء و تربد شیطرج عود ؟ عاقرقرحا ؟ مصطکی هر واحد ثمن جزء باسه چندان عسل بسرشند شربتی ازان سه درم و نفع میکند این معجون سورنجان و حب آن و معجون هرمس و نجاح و شربتها و خاصة انچه بنفع حب سورنجان تالیف یافته و زعفران و حنظل و مرمقل و همچنین مالش بدان و روغن قثاء الحمار و آرد جو بسقمونیا و طبیخ صعتر و گاه گندم **مؤلف خلاصه** گوید که جمعی از قدما درین علت ادمان فصد اعتماد کرده اند و شک نیست که این قول نزدیک بصواب ست چه هرگاه دریافته اند که خداوند این علت رسوب غلیظ لزج پدید آید نظر برانفاع خلط خام ؟ بول علامت زوال مرض ست **صدقت** وای مدرکه محمد زکریا در استیصال نقرس و اوجاع مفاصل بارده بغایت نهی ستاید نانخواه برگ سداب خشک ابهل تخم کرفس بادیان ؟ نوره الصبغ مغز بادام تلخ سنبل الطیب قسط اونده ؟ هر کدام نیم جزو کوفته بیخته یکدرم ازان استعمال نمایند و از ایام زمستان شروع کنند و تا وسط بهار ؟ از خوردن دیگر غذا نخورند و تنقیه بدن قبل از استعمال این سفوف لازم دانند و بعضی اطبا گفته اند که مالش روغن زیت که اندران افعی پخته باشند جمیع اوجاع مفاصل زائل میسازد لیکن تنقیه و استیصال ماده در استعمال ضمادات و مروخات لازم ست و از جمله تدبیر که درین علت فائده عظیم و اثری عجیب دارد استعمال آبزن بطبیخ ضبع ست و طریق آن در علاج تعقد مفاصل در قول صاحب کامل مسطور خواهد شد و اگر بجای ضبع عرجا روباه بگیرند و یا آنرا در آب و روغن زیت چندان بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند بحسب صرف حاجت و بهمان طریق عمل کنند همین اثر دارد و هیچ دوا برابر این نیست مگر آنکه بسبب شبهت عفونت مترفهان و آسودگان را احتمال این نمی تواند شد.

علاج اوجاع مفاصل سوداوی

فصد باسلیق و یا صافن کنند و رگ فراخ زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه برآید و افر گیرند و اگر سرخ و صاف آید فوراً بند کنند و بنضج و تلطیف ماده پرداخته بعده فصد نمایند و بعد نضج ماده منضج سودا مسهل آن دهند و یا جهت نضج ماده این مطبوخ بدهند اصل السوس بیخ کبر بسفایج هر یک پنج ماشه بادرنجبویه عنب الثعلب بادیان هر یک هفت ماشه سورنجان چهار ماشه گلقند سه توله غذا نخوداب کبک و دراج و بچه مرغ دهند و وقت شام نان باشوربا و بعد حصول نضج تنقیه بدن مطبوخ افتیمون تربد و علوسنجان کرده سورنجان اضافه کرده باشند باید کرد و وقت شب حب لاجورد خورانند و بکرات و مرات تنقیه نمایند و بعده جهت تعدیل سورنجان سه ماشه در معجون نجاح و یا افتیمون یکجا آمیخته بخورانند و بدرقه بگلاب کنند و یا معجون عشبه و چوب چینی بکار برند و از ترطیب بدن غافل نباشند و در تحلیل افراط نکنند و با ضماد ؟ بابونه و آرد جو و تخم کتان و مقل و جاوشیر و سکبینج هر یک ده درم انجیر هفت عدد سائیده باپیه بز و روغن زیتون و روغن گاو آمیخته ضماد کنند و قیروطی که ؟ و موم و پیه گرده بزو پیه ماکیان و پیه بط ساخته باشند نافع بود و روغنهای گرم و ترعالی و آبزن و نطولات مناسبه بکار برند ؟ ست ؟ غذا سودمند ست و باید که اول موضع اورام را بروغن یاسمین و یا روغن گل چرب نمایند و یا بمغز ساق گاو که در روغن یاسمین ؟ ؟

شهادۀ مبران کنند اند این حب وجع مفاصل که از خلط غلیظ سوداوی باشد سود بدهد ایارج فیقرا نیم درم غاریقون بسفایج هر یک نیم مثقال تربد مجوف ثلث
مثقال سورنجان بوزیدان نمک هندی سکبینج هر یک ربع درم کوفته بیخته حب بندند و ایضاً برای مفاصل سوداوی و تقویت قلب زرنباد گل گاؤزبان گل سرخ سورنجان
ابریشم مقرض هر یک نیم ماشه سوده به لبلابه مربی یک عدد سرشته بخورند یا بالائیش عرق کیوره عرق عنب الثعلب بنوشند و این سفوف نیز بغایت جهت مفاصل و نقرس و آتشک و
دیگر امراض سوداوی مجرب و عظیم النفع است نسخه هلیله سیاه بریان چهار درم عشبه مغربی دو درم سورنجان افتیمون هر واحد یکدرم بسفایج هفت ماشه سنای مکی نیم درم
گل سرخ صندل سفید هر واحد یکدرم کوفته بیخته سفوف سازند و شش ماشه با آب بخورند **اقوال حکما** شیخ میفرماید که در اصحاب مفاصل سوداوی واجب است که اصلاح
طحال ایشان کنند و استفراغ سودا نمایند و ترطیب بدن کنند و تلیین با اغذیه و مرطبات و مانند آن سازند و الحاح تحلیل صرف بدون تلیین کثیر نباید کرد چنانچه در اصول کلیه
معلوم شده **ابن الیاس** گوید که در وجع مفاصل و نقرس سوداوی هر صبح جلاب از اصل السوس با درنجبویه و گاؤزبان و بادیان هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم
بنوشند و غذا مزوره نخود و شیر و مغز قرطم و لحوم تیهو و کبک و دراج خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحب سورنجان یا بمطبوخ آن یا بحب شیطرج کنند و با ملینات طبیعت
و استفراغ خلط باین حب نمایند **صفت** آن هلیله زرد و سیاه صبر سقوطری بادیان هر واحد یکدرم فلفل دار فلفل زنجبیل خردل هر واحد نیم درم شیطرج نمک هندی مقل
هر واحد یکدانگ همه را باریک سائیده بآب کرفس یا کرنب سرشته حبها سازند و این حب … اخلاط سوداوی را باین مطبوخ مستفرغ سازند سنای مکی هفت درم هلیله
سیاه و کابلی هر واحد پنج درم مویز … بسفایج … شاهتره هفت درم … اسطوخودوس هر واحد چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان کوفته یک مثقال قنطوریون
اصل السوس با درنجبویه گاؤزبان افتیمون هر واحد سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک نیم رطل آید افتیمون در صره بسته در آن اندازند و ساعتی صبر کرده از
آتش فرود آرند و در آن فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نمایند و ایارج فیقرا یکدرم بران انداخته سحرگاه بنوشند و بران صبر نمایند چندانکه استفراغ
کنند بعده در آخر روز مزوره نخود و مغز قرطم و لحوم ماکیان و تیهو غذا سازند و بر این معجون مداومت نمایند که نافع درین علت است هلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنج درم
مویز منقی ده درم فلفل دار فلفل زنجبیل هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی از آن یک مثقال مفاصل را بروغنهای … مالش نمایند …
طلا کنند برگ غار ده درم عاقرقرحا پنج درم قسط تلخ سه درم حرف چهار درم نطرون سه درم باریک سائیده بروغن یاسمین آمیخته بر کاغذ طلا کرده بر موضع بچسپانند و یا موم
با مخ و شحوم و ادهان حاره ضماد کنند **خجندی** گوید که فصد کنند اگر احتیاج آن بود و بعد احتیاط تام بقدر قوت و سن و فصل و بعد نضج باین مطبوخ مناسب تنقیه بدن
نمایند نسخه او همان است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن وزن سنا پنج درم و هلیلجات ثلثه هر واحد سه درم و شاهتره یکمشت و از بلیله تا اسطوخودوس هر یک
سه درم و از قنطوریون تا افتیمون هر یک دو درم و ترنجبین پانزده درم و روغن بادام یکدرم است باقی بدستور و اگر اراده قوی تر کردن آن باشد یک مثقال ایارج فیقرا
افزایند و تمریخ مفاصل بروغنهای گرم تر کنند و تنطیل بآب ادویه محلله مثل اکلیل الملک و بابونه و خطمی و شبت و بزرکتان و مانند آن نمایند **خضر** گوید که استفراغ سودا بفصد
و اسهال بعد انضاج بطبیخ افتیمون کنند و حجر ارمنی نافع است و از اشربه جلاب با رو هند یا خار اگر تشنگی و خوف از حرارت نباشد و گاهی در ان اصل السوس باده کرده بنوشند
و یا ماء الشعیر بشکر دهند و تقویه با اغذیه صفراوی دموی سازند مثل آش جو و طوخیا و اسفاناخ مع تسخین آن مثل عسل و با زیر قلیل الحرارة و خصوصاً در سودای احتراقی و یا ضماد
محلله ملینه ضماد سازند و تقطیر و طیبات و شحوم و ادهان حار رطب مثل پیه ماکیان و بط و روغن کنجد و لعاب حلبه و تخم کتان مالش کنند و این نطول قریب باعتدال نیکو است
بابونه اکلیل الملک گل بنفشه خطمی خبازی جوشانیده بآب آن نطول کنند و بثفل آن ضماد نمایند **حکیم شریف خان** مینویسند که اسهال بعد انضاج تام کنند بمثل ماء الاصول
مقوی با افتیمون و بسفایج و مانند آن و علامت نضج سکون وجع است و اسهال بحب افتیمون و سورنجان مع طبیخ آن نمایند و معجون نجاح نافع است و ترکیب مسهل و غیره
نافع سودا در مالیخولیا مذکور شد … را وجع مفاصل سوداوی عارض شد و امتداد نمود و معالجه بسیار کرد و نفع ظاهر نشد پس علاج او استاد لوذعی … بجبن … مع ادویه
مناسبه فرمود … صحت یافت و سودا او احتراقی بود **مؤلف** گوید که در زمانه من نیز زنی را وجع مفاصل در بلده بهوپال عارض شده بود و اطبا انواع علاج بکار بردند
حتی که حب سم الفار هم دادند و هیچ فائده مترتب نگشت بلکه از آخر روز تا تمام شب دورهٔ اشتداد وجع در جمیع اعضا هر روزه معین شد چون آخر او با حقر رجوع کرد دانسته
که سبب مرض مذکور ماده سوداوی است و علاجش منع شرب آب و نوشانیدن عرق عنب الثعلب و گاؤزبان عوض آب و دادن ماء الجبن با سفوف سودا نمودم و بعد از …

دران نجات یافت و درین علاج بعضی اکثر ذبیل سفر طهارت من بدن فن کرد صفت اقتباس نوشته که وجع مفاصل بعد علاج آتشک افتاده در این
در هندوستان کثیر الوقوع میباشد و علاج به شوارى می پذیرد و علامتش آنست که درد شدید بود با ورم مائل بسیاهی و سوزش و علاوه برین
شروع آن با حرقت علاجش اول فصد باسلیق و یا هفت اندام کشایند و بفاصله سه چهار روز حجامت با شرط کنند و بفاصله کیفیت مار بجبن نوشته باسفوف
سورنجان و حب سورنجان علوی خان و سفوف لاجورد و حب آن که در قرابادین گذشت صفت حب سورنجان الحرقی سورنجان شیرین پنج درم تربد سفید
غاریقون سفید گل سرخ بسفایج سنای مکی هر یک سه درم تمر هندی شوی بوزیدان کثیرا ریخ عقربی لاجورد مغسول هر یک شش درم حنظل یک درم حب النیل یک نیم درم شرقی
سه درم و سفوف سورنجان ایشان در علاج مفاصل از مواد مرکب خواهر آمد و بعد الفراغ مار بجبن اگر در دی و ورمی باقی ماند یا بدوره افتد باید که فصد جهد و درم مناسب
تنقیه بفصد و مسهلات سود اکنند بعده بفاصله کیفیت چوبچینی بند خورانند و شخصی از مدت هفت هشت سال مرض مفاصل بعد زوال آتشک میداشت و به دو پاهی آن
شده بود و دران راست بقدر روپیه سوزشی بود که در روزی سه چهار مرتبه نوبت تغشی رسید من معالجه آن بچوبچینی بند کرده و در هفته دوبار تبخیر آن نموده و همین تدبیر ایام
معهوده صحت کلی یافت و بعد از بیرون آمدن این معجون همراه عرق چوبچینی خورانیدم برائه چوبچینی ده تولہ سنبل الطیب گل سرخ کبوتر کچری کبابه عود خام گل گاؤزبان
برگ فرنجمشک بادرنجبویه اندر جو شیرین ابریشم مقرض مغز فلم سعد کوفی صندل سفید دارچینی سورنجان شیرین حشیشة الثعلب بوزیدان هر یک پنج مثقال زعفران دو درم
مشک عنبر هر یک یک درم بر بای آمله وسیب مسل مقوم بسر شند شربتی دو مثقال صفت عرق چوبچینی بگیرند چوبچینی سه مثقال سعد زنبا د بچ هندی عود ترکی
عود هندی گاوزبان و زنجبیل عقربی بسفایج نیلوفر برگ فرنجمشک بادرنجبویه گل سرخ اشنه خولنجان شیرین اسارون اندر جو شیرین هر یک دو تولہ خار خسک دیان تخم فرنجمشک
هر یک پانزده تولہ تخم بادرنجبویه وشاهتره هر یک بست تولہ ناگیسر عنبین قدرین پوست بیرون پسته پوست ترنج شقاقل بوزیدان اهل بواجوز بوابسباسه دارچینی هر یک تولہ
چای خطائی بادیان خطائی پوست بیخ کوکهر هر یک چهار تولہ سیب ولایتی پنجاه عدد ریحان تازه نعناع برگ ترنج هر یک دو قبضه در عرق شاهتره و بادرنجبویه و دارچینی هر یک شش شیشه
گلاب پنج شیشه مشک عنبر اشهب هر یک یک نیم درم شربتی یازده تولہ تا بست تولہ و دیگر امراض باهم نفع بسیار دارد چنانچه نزله و ضیق و رطوبات معده و ایذا ء زنگ و امراض
وداء الاسد و قوبا و جرب و وجع الورک و زانو و پشت و عرق النساء و ریح البواسیر و نفخ معده و سپرز و سوزاک کهنه و قرحه سم و قروح خبیثه عسر الاندمال و منفعت حصات کلیه
و مثانه هست و دیگری را سبب آتشک وجع مفاصل شده بود و تمامی انگشتهای هر دو دست و پاهی مانند ثمر خیار نیم پخته شده بودند با ندک خمیدگی و در مفصل دست و پا ورم شده
سیب کوچک نگ با دنجانی بود و از مدت دو سال میداشت و حکیمی او را بجبن هم داده بود و هیچ فائده ازان بظهور نیامده من اول تا سه ماه حبوب حب السلاطین هر یک
یکروز دو عدد خورانیدم و غذا شوربای مرغ حق گو با نان خشکه و تنوری مقرر داشتم و بجای آب عرق کما فیطوس و بادیان دادم و بعد مدت معهوده چهار حصه ورم باقی ماند
پس حبوب مذکوره را موقوف داشته خاکستر استخوان بازوی مرغ سلیمانی ماشه سهاگه بکیا شه نبات برابر سوده در مسکه گاو تازه یکنیم تولہ آمیخته لیسانیدم و بالای آن
عرق چوب انسه تولہ و شربت بزوری چهار تولہ نوشانیدم و آب غذا بدستور معین داشتم در مدت سه هفته بهمین تدبیر صحت یافت حکیم علوی خان می نویسند
که یکی از اطبای عصر را از مدت بست سال درد مفاصل بسبب آتشک بوده از این معجون چوبچینی با عشبه دفع مرض مذکور بالکلیه کلی گردیده عشبه مغربی پانزده درم چوبچینی
موصوف بهمه صفت هفتاد درم گل گاوزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه هر یک ده درم موز منقی یکنیم رطل مجموع را در پنج من و نیم گلاب و عرق بید مشک یک شب
بخیسانند و روز دیگر در دیگ سنگی یا مسی تازه قلعی کرده انداخته سر آنرا بطبق سفالی پوشانیده و اطراف آنرا بخمیر و گل حکمت محکم نموده مقدار پنج من و نیم هیمه قلم تاک
دو شاخ دو شاخ در زیر آن بسوزانند تا باتمام رسد پس دیگ فرود آورده بمالند و بپالایند و نبات سفید یک من تبریز عسل مصفی یک رطل نیم عراقی در خام موده
در قدر مضاف بجوشانند و کف آنرا گرفته صاف نموده بقوام آورند پس بگیرند دارچینی سیلانی بهمن سرخ بهمن سفید سنای مکی خولنجان سورنجان انیسون
مصطکی سرنجان از هر یک پنج درم چوبچینی حلی سی و پنج درم عنبر اشهب نیم مثقال زعفران چهار دانگ پوست بلیله کابلی پانزده درم کوفته بیخته معجون سازند هر روز
دو مثقال نیم صبح و همین قدر شام تناول نمایند و در نسخه دیگر ریخ عقربی بادرنجبویه تخم گل گاوزبان از هر یک ده درم از حجر مغسول ده نیم درم اضافه شده
و وزن چوبچینی چهل و پنج درم نموده بسیار مفید آمد حکیم غلام امام در قرابادین معمولی نوشته که این حب جهت درد بند پا که بسبب آتشک شده بسیار مفید است جزو آن

خوراک بعد گذشتن وقت... در آن ضماد... حب سازند و هر روز یک حب صبح و یک شام خورند بعد از آن شربت
بعد از آن بدهند غذا کچری... کنند هر چیز از ترشی و بادی پرهیز نمایند صحت میشود و اگر چه با جوش کند ضعف... آنچه بسهل خورند
شود و این معجون چوب چینی در اکثر امراض... خصوص که سبب آتشک باشد نافع است چوب چینی سه مثقال قرنفل جوز بوا... سنبل... زعفران
خولنجان سعد کوفی هر واحد یک مثقال دارچینی... فلفل سیاه مصطکی سورنجان بوزیدان سنای مکی لسان العصافیر هر یک پنج مثقال تخم... عاقرقرحا...
هر یک نیم مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند قدر شربت در امزجه ضعیفه یک مثقال در امزجه متوسطه دو مثقال و در امزجه قویه سه مثقال با خصوصیت... دارند
تو... حکیم... شربت خاص صاحب... چوب چینی چهار دام و از قرنفل تا سعد هر یک سه ماشه و از دارچینی تا لسان العصافیر هر یک پنج ماشه و از... تا... هر یک
دو ماشه... سه ماشه... چهار ماشه افزوده در صنعت آن قلمی نموده که برای تقویت باه و وجع مفاصل که از سبب آتشک
بهم رسیده باشد بی نظیر است مجرب... الدین... که شخصی... مفاصل کرده... انگشتهای دست او هر یک بمقدار بادنجانی کوچک شده و اکثر گوشت
و رنگ آن بسیاهی مائل بود و با وجود آن از سوداویت خالی نبود... مفاصل گاه گاه استعمال مسهل صحت یافت و انگشتان او بحال اصلی رسید...
و اثر... آن اکثر اوقات اغذیه غلیظ خوردی اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نمود صفت روغن مذکور مار سیاه را سر و دم بیفگنند... پاک نموده پاره پاره
کرده در آب برگ شبت سبز انداخته بجوشانند و بپالایند و در روغن کنجد... اضافه نموده بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس بکار برند و این روغن
در تحلیل اکثر اورام خبیثه سودمند است

علاج اوجاع مفاصل مرکب

و پیشتر از این معلوم شده که این اکثر از مادهٔ مرکب از بلغم و صفرا یا از سودا و صفرا افتد باید که سورنجان مصطکی بوزیدان هر یک یک ماشه سوده در گلقند یک تولهٔ آمیخته بخورند
بالایش شیرهٔ بادیان شیرهٔ خارخسک شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خربزه در عرقیات برآورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و معجون سورنجان همراه تبرید خوردن
بسیار فائده میکند و معجون جشبه نیز درین باب مجرب است و از ادویهٔ محلله طلینه مانند اکلیل الملک بابونه شبت و خطمی و صبر و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد کنند
و روغن گل و روغن بید انجیر و روغن حنا بالت... سورنجان تخم... و چند... انداخته باشند و صابون و حنا در آب سابیده نیم گرم ضماد کردن
نیز نفع میکند و اگر... بسیار باشد چنانچه... بعد از نضج... مرکب بحسب ترکیب مواد از مسهل مرکب بحسب غلبه اخلاط تنقیه کنند اکنون بعض تراکیب
مفیده این نوع مسطور میگردد حسب حال بعمل آرند مثلا اگر با تپ باشد سورنجان گل بنفشه پرسیاوشان بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری
معتدل دو تولهٔ داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند غذا شله بوز... شاهتره شش ماشه افزایند و گلقند بجای شربت کنند و اگر با سرفه و تپ باشد اصل السوس
گل بنفشه هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه خیارین کوفته پنج ماشه جوشانیده گلقند دو تولهٔ خاکشی شش ماشه دهند و یا معجون سورنجان خورده گل بنفشه اصل السوس
هر یک چهار ماشه عناب سه دانه سه ماشه جوشانیده گلقند دو تولهٔ حل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند غذا کچری و اگر با قبض باشد سورنجان بوزیدان مصطکی
گل سرخ هر واحد یک ماشه سنای مکی سه ماشه کوفته بخورند بالایش شاهتره تخم کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه تولهٔ داخل کرده بنوشند
و اگر درد کشش... بواسیر... مقعد... مویز منقی گل خطمی گل بابونه خیارین جوشانیده نبات داخل کرده اسپغول پاشیده بدهند و اگر وجع در
اعضای سافل و اعالی... و سرفه باشد بادیان اصل السوس هر یک چهار ماشه شاهتره قصب الذریره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه گل... شش ماشه
جوشانیده صاف کرده شهد داخل کرده بنوشند و ایضا معجون سورنجان بخورند بالایش عناب الثعلب هفت ماشه گل خطمی گل سرخ گل نیلوفر تخم کرفس هر یک چهار ماشه
تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده گلقند دو تولهٔ ایضا در مفاصل مرکب شیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ تخم خیارین هر یک شش ماشه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ زیرهٔ سفید هر یک چهار ماشه
نبات دو تولهٔ دهند با تخم کاسنی خارخسک بادیان گلقند بدل خیارین و خربزه و نبات کنند ایضا سورنجان مصطکی هر یک نیم ماشه سوده در گلقند یک تولهٔ آمیخته
بخورند بعده شیرهٔ خارخسک شیرهٔ بادیان هر یک پنج ماشه در آب برآورده این شربت بزوری دو تولهٔ داخل کرده بنوشند نسخهٔ شربت اینست تخم خیارین خارخسک

علاج اوجاع مفاصل ریحی

گلقند چهار توله در گلاب عرق بادیان هر یک نیم پاو جوش داده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای دجاج و لوه با نان دهند و بجای آب عرق بادیان بدهند و بعد از نضج و تنقیه
بمسهل بلغم و ریاحی که در ریح البواسیر گذشت باضافه سورنجان نمایند و بعد از تنقیه مقل یکماشه و معجون سورنجان نه ماشه آمیخته لیسانند بالای آن عرق مسطرین
نوشانند و جوگراج را دین با باثر عظیم است نسخه آن در علاج وجع مفاصل بلغمی گذشت و معجون سورنجان هر اوصاف حاره مثل شیره بادیان و انیسون و تخم کشوث
و زیره سیاه و شربت بزوری حار معمول است و روغنهای مقوی محلل مانند روغن گل و بابونه و شبت بمالند و خوردن معجون کاسر ریاح نیز مفید و تقیه ارض استاد مرحوم
مرقوم است که اگر برگ و شاخ آک صاف کرده در ظرف گلی زیر و بالا نهاده در میان آن قدری گندم نهاده بآتش نرم بپزند چون پخته شود گندم برآورده خشک نموده آرد نمایند
و بقدر یک کف دست با آب خورده باشند برای درد ریحی هر جا که باشد نافع و قلیل انکباب برای درد ریحی نیز مفید است برگ سرس برگ سنبهالو برگ کرنجوه برگ سهجنه جوشانیده انکباب
نمایند و اگر عود غرقی سنبل الطیب نباد اسگند ناگوری بهنگره مشک کوت زرد چوب دار هلد آرد دال عدس جمله سوده خشک بمالند و یا در روغن بابونه آمیخته بمالند و بالای آن
پنبه کهنه ببندند برای درد ریحی هر جا که باشد مجرب است و ایضاً برای درد ریحی که از جوف یا پیوند عضو دفعةً در آید و درد شدید پیدا کند زنجبیل پیشه دار باریک سوده خشک
مالش کنند و اگر نصف وزن آن گل بابونه آمیخته بمالند نافع تر بود و اگر بروغن بابونه آمیخته بمالند اولی تر باشد و بعد مالش از پنبه یا پارچه ببندند و اگر کاسپل اجود بود
همچنان خشک بمالند و بالای آن پنبه کهنه بپیچند جهت درد مفاصل مفید است و برای درد ریحی که از ان دست و پا می ماند مرچیا گند و نمک شور هر دو در آب ساییده جوشانیده
لیپ سازند و بران برگ ارنڈ نهاده پنبه پیچیده ببندند و در هوا کشاده نسازند تا سه روز عمل آرند که مجرب حکیم ارزانی است **روغن زنجبیل** که جهت وجع و صلابت
مفاصل و درد ریاح غلیظ مجرب است روغن کنجد پاو سیر آب زنجبیل تازه یعنی ادرک ده سیر بجوشانند تا که آب جذب شده روغن بماند **روغن دیگر** که باد گرفته و بیحس
شده را مجرب است روغن السی و روغن سرشف روغن بیدانجیر روغن کنجد هر یک نیم پاو آب دهتوره با بیخ و برگ و بار کوفته گرفته برابر جمله یعنی نیم آثار بهم آمیخته بجوش
نرم بجوشانند تا روغن بماند بر عضو ماؤف سه صد کرت بمالند و بالای آن برگ دهتوره یا برگ امرند یا برگ آک بر بندند **ضماد** برای درد ریحی عاقرقرحا کابهل اجوائن خراسانی
زنجبیل زنجبیل را ساییده بروغن بیدانجیر ضماد کنند و **دیگر** که اوجاع و اورام ریحی مفاصل را نافع است جدوار بیش اتیس بیخ کدوی تلخ که بهندی کهه نامند کانی زیری جوز بوا
افیون زنجبیل کچله مساوی کوفته بیخته کچله را سوده با آب برگ دهتوره سرشته ضماد نمایند و اگر توانند در آفتاب نشینند تا خشک گردد بهتر و الا شب مالیده برگ بیدانجیر گرم کرده
بر آن بسته بخوابند و بعد از خشک شدن با آب گرم بشویند **دیگر** درد اعضا را که بسبب باد بواسیر بهم رسد جهت که از مجرب است فلفل و جوزه قاقله نوشادر هر یک سه
زنجبیل یکجزو سورنجان پانزده جزو روغن گردگان بیست جزو موم زرد پنج جزو و در نسخه دیگر حلبه پنج جزو نیز داخل است و هر چه در علاج وجع مفاصل بلغمی مذکور شد حسب
استعمال نمایند و علاج ریاح افرسه جداً مسطور گردید شیخ میفرماید که علاج مفاصل ریحی مثل علاج حدبه ریحی باشد و آنچه دران مع مانع تسکین درد و تحدیر است این است که بگیرند تخم
و نانخواه و خطمیا نافه زراوند و پودینه و تخم حنا و سورنجان و بزر بادیان و ما میزج و مغاث جز ای مساوی افیون نصف یکجزو شربتی تا دو درم

علاج تحجر مفاصل

بدانکه چون بر اصحاب مفاصل زمانه دراز گردد ماده اند پیوند با تحجر شود و تعقد و صلابت پدید آید و این یا بسبب رداءت ماده منصبه چون غلیظ با شد و لزج باشد و یا از
معالج در انتباه اضمده باده و مخدره و یا محلله و یا مدرات و یا مسهلات قویه پیش از نضج ماده استعمال کرده باشد و گاه این تحجر به مرتبه رسد که حرکت مطلقاً نتوانند کرد و اکثر
بعد زوال آن تشنج افتد و تحجر دران پدید می آید بالجمله بعد تنقیه موضع را با دهان و شحوم و لعابات گرم بمالند و یا انجیر مطبوخ آرد حلبه و اکلیل الملک بابونه طلا کنند و یا داخل حمام مرطب
متواتر استعمال نمایند و در انجا نشسته روغنهای طبیه محلله مانند روغن بیت زنبق و سوسن بمالند و جهت حصول نضج مواد این مطبوخ دهند سورنجان شیرین کاسنی
گل گاوزبان بسفایج افتیمون بادرنجبویه عنب الثعلب گل شاهتره گل سرخ هر یک هفت ماشه بزر بادیان انیسون در بیخ عاقرقرحا هر یک چهار ماشه گلقند چهار توله و تخم
مرغ تنها دهند و وقت شام نان با شوربا خورانند تا پانزده روز و روز شانزدهم بعضی ادویه مسهله مانند برگ سنا و بلیله سیاه هر واحد یکنیم توله مویز منقی ده توله تربد
ریوند خطائی هر یک دو ماشه خیار شنبر هفت توله زنجبیل شش توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ اضافه نمایند لیکن وقت شب حب سورنجان بآب

لیاره ماشه خورانند و عوض آب به عرق گاوزبان اکتفا ورزند و وقت دوپهر نخوداب چوچه مرغ دهند و وقت شام نان باشوربا خورانند و از روز هفتم این تبرید نوشانند
سورنجان شیرین دو ماشه مصطکی یکماشه در جوارش عود شیرین و خمیره ابریشم ساده هریک شش ماشه آمیخته بلیسانند بعده سورنجان شیرین پادزهر یجوبه هریک هفت ماشه گاوزبان
انیسون هریک پنجماشه گل کشوث در روغن عقربی هریک سه ماشه در عرق گاوزبان و عرق بادیان هریک نیم پاو بجوشانند که بنیمه آید مالیده صاف نموده شربت بزوری سه توله تخم خرفه خشک
و تودری هریک سه ماشه کف زده بنوشانند و غذا بدستور خورانند و همین نمط هفت هشت مسهل بالکم یازده داده بفاصله هشت روز چوب چینی بخورانند و تخم چوب چینی
یکروز درمیان کنند و روغن چوب چینی بمالند تا بصحت انجامد و اگر مریض مفلوک باشد تا چهل روز متواتر این سفوف و ضماد استعمال نماید صفت سفوف سورنجان شیرین هلیله
برگ سنا هریک پنج درم ترید سفید ده درم زنجبیل اسارون شیطرج هندی دار فلفل بادیان هریک دو نیم درم حب النیل هریک سه درم ریوند خطائی چهار و نیم درم نمک
لاهوری بقدر ربع یقه شکر تری دو مثقال صفت ضماد پیه بط و مرغابی و مغز ساق گاو هریک یکنیم توله موم سه توله تخم کتان حلبه هریک دو توله اسپغول سائیده مر مصطکی مقل
و سورنجان هریک پنجماشه بدستور مرهم بسازند و تجربه برگ روغن بستن آن گرما گرم فی الفور تسکین درد و تحلیل ورم میکند و همچنین است برگ سنبهالو و برگ سهجنه و برگ بیگن
و برگ کریله و برگ عشر هر واحد نافع است صاحب ... اشکوهی بجو برگ جهاو و برگ ارنی از مجربات نوشته ذکر بعض ادویه نافع صلابت مفاصل و تعقد آن گویند که ضماد
اشق مخلوط بزیت و عسل یا محلول بسرکه تند و کذا امغاث و کذا حب آن و کذا انجیر مطبوخ و کذا پشک بز سوخته بسرکه سرشته و کذا پشک بز کوهی بسرکه و کذا اکلیل الملک
و کذا انجدان بروغن سوسن و کذا جوز السرو تازه با انجیر خشک سوده و کذا اکما فیطوس و کذا نفط و کذا موم و زفت و اشق هرسه بر آتش گداخته و کذا دبق در اتیج و موم مخلوط
و کذا خیری زرد و کذا روغن آن با موم زرد و کذا کنجد و کذا خاکستر گرم بسرکه و زیت و کذا چرک بدن که در حمام بر می آید و کذا موم و کذا پیه خرس و کذا جاوشیر و کذا عنبر خام
و جلوس در زیت که روباه زنده دران جوش انگیخته باشند و کذا در آب کبریتی و شرب ضماد خطمی و بیخ آن در آب مطبوخ و کذا اسکه هر واحد نافع است و کثرت خوردن گوشت
خارپشت صحرائی مسمی بدل تعقد مفاصل و صلابت آنرا مجرب نوشته و گویند که بستن قطعه مس بر تعقد مفاصل و بخار طبیخ تخم شبت بمکوفته در آب پخته کثیر النفعست
و کذا تضمید انجیر کنجد و اشق ضماد که بجهت تعقد مفاصل مجرب است نخود بقشر مقل در روغن بابونه در آب مرزنجوش بسایند تا مثل مرهم شود ضماد نمایند دیگر که تجربه مفاصل
را نافع و محلل صلابت است حلبه مغز بادام تلخ سوده اشق و مقل در روغن کنجد یا حنا یا سوسن حل کرده باهم آمیخته ضماد کنند اقوال حکما شیخ میفرماید که این ضماد برای
مفاصل که بطریق تحجر باشد نیکوست بگیرند مغز تخم بید انجیر سه اوقیه را با یک اوقیه روغن گاو باریک بسایند و بران یک اوقیه عسل انداخته بر مفاصل ضماد کنند و گاهی
درین سرکه کهنه یک اوقیه داخل میکنند و ایضاً او میفرماید که در باب ... منعقده ... حادث از امزجه حاره و مواد غلیظه اند واجب نیست که تحلیل ایشان بلا تلیین کنند
بلکه واجب است که ملینات و محللات معاً استعمال نمایند و از آنچه بدان جراحت تحجر کنند ضمادهٔ معمول از آرد کرسنه و مرهم سکنجبین است و از انجدان و غاشرا با پنیر
و از حضض و اشق بشراب کهنه و زیت انفاق و گاهی درین آرد باقلا داخل کرده میشود و آنچه تحجر مفاصل را یا آنرا که بطریق تحجر باشد نافع بود ضمادهٔ مرهمات نطولات است
که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی غلیظ الاخلاط ذکر کردیم و آرد ترمس با سکنجبین بلسبه که ممزوج با آب باشد ایشان را نافعست و ایضاً بیخ مخروث و ایضاً تضمید ببلبوس در آب
حل کرده که این تحجر مبتدی را منع کند و همچنین نطولات با آبیکه دران پودینه و حاشا پخته و یا بسرکه جوشانیده باشند و پنیر کهنه مطبوخ خاصه در مرقهٔ خیار شنبر و نطرون
و فرفیون با آب خاکستر و کرنب سوخته صاحب کامل گوید که هرگاه مفاصل را صلابت و تعقد عارض شود بگیرند روباه زنده و در زیت الانفاق پخته و دران زیت
نیمگرم مریض را بنشانند که این تعقد عصب را تحلیل کند و روغن بنفشه و پیه بط و ماکیان و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و خطمی سفید بمالند و اگر مقل در لعاب حلبه گداخته
در هاون سوده بر تعقد طلا کنند نرم و تحلیل نماید و ضماد کنجد در آب مرزنجوش یک ... سائیده نافع تعقد است ضماد دیگر موم و تخم کتان هر واحد یک جزو حلبه نیم جزو باریک
سائیده در الیه گداخته بسرشند و بر تعقد طلا کنند که آنرا نرم و تحلیل کند تنبیه هرگاه مدت نقرس و وجع مفاصل طول کشد و عضو لاغر گردد و دران از هیچ علاج منفعت ظاهر نشود
طبیخ ضبعه عرجا ستوده است صفت آن بگیرند ضبعه عرجا و دست و پاهای وی را محکم بر بندند و آنرا زنده در دیگ پر از آب شیرین اندازند و با آن گوشت گوزن بقدر
صاع و نخود سیاه و سفید هر واحد یک کف کبیر و تخم گندم و جو و شلجم و سداب و لبلاب و بادیان و برگ کرفس و گل گندنای نبطی هر واحد پنج درم زیت خوشبو یک رطل کرنب نبطی
هفتاد درم بیان یکصد درم انداخته خوب بجوشانند تا آنکه سوم حصه آن آب باقی ماند صاف نموده بیمار را اندران نشانند و آن آب نیمگرم باشد بنحویکه دران تا یکساعت

علاج التحجر المفاصل منفعت بیخ بسیار دارد نیست منفعت بسیار کنند یعنی علت در زیت که اندران افعی پخته باشند نشستن ممکن نبود چنین تا سه روز استعمال کنند و هر روز مطبوخ را تازه نمایند و آیضا در این
گوید که علاج تعقد مفاصل انیست که هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس مرکب سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب القرطم دهند و تنقیه بدن بحبوب
و مطبوخات مذکوره در علاج وجع مفاصل باید کنند و موضع را بروغن کنجد و پیه بط و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بمالند و بار دیگر با فزونی یا ضبع مرغابی در زیت انفاقی پخته
و آن زیت را در آبزن انداخته مریض را دران بنشانند که این تعقد و صلابت را ببرد و بیا بعضو این ضماد کنند صفت آن حلبه و تخم کتان کنجد هر واحد ده درم سوده بنفط یا بروغن
سوسن بسرشند و تناول لحوم گوزن و مطبوخ نخود سیاه و اگر نباشد مرغ نافع بود و باید دست و پا و موضع تعقد را در آب مطبوخ شبت اکلیل و بادیان و حاشا و برگ غار و بابونه
در حمام و شاهسفرم نهند و بعد پیه بط و مغز ساق گاو و روغن زیت یا کنجد یا یاسمین گداخته بمالند و صاحب این علت از تناول شیر و ترشیها و میوهای تر و جماع و نیز نشستن
در آب سرد و طعام شب احتراز کند و تعاهد قی نماید اگر زمانه تابستان باشد و مداومت تناول اطریفلات و معاجین و مربیات گرم باید کرد **تحجندی** گوید که تعقد و تحجر
دوای ملین و منضج دیگر محلل استعمال کنند و جلوس در نطولات محلل ملینه ایشان را نافع بود و در استفراغات مانع از اجتماع مواد استقصا نمایند و این ضماد تحجر را نفع کند حلبه تخم کتان کنجد کوفته
لعاب خطمی مقل پیه ماکیان و ردی زیت و ردی روغن سوسن بدستور مقرر مرتب ساخته بر موضع ضماد کنند دیگر آرد حلبه ترمس بزرکتان انجیر الیه مرداسنگ اعلی الرسم
جمع کرده ضماد نمایند و کثرت جلوس در آبزنات و تمریخ بادهان ملینه و محلله مثل شحوم طیور و مخهای ایشان را سود مندست و لعاب بزرکتان لعاب تخم خطمی کف
مسحوق با آب مرزنجوش همه را مخلوط نموده بر موضع ضماد کنند **نقرس** و آن عبارتست از درد و ورم مخصوص در مفصل کعب و انگشتهای پا خصوصاً در
زانگشت لهذا ابن هبل گفته که مفصل ابهام پا را انقوروس گویند و از این اسم نقرس اخذ کرده اند از روی تسمیه حال باسم محل و بعضی گویند که اگر درد بند دست
و انگشتان او بود و ورم افتد آنرا نیز نقرس گویند و شیخ میفرماید که نقرس از جمله اوجاعی ست که گاه ابتدا از اصابع و سیما از ابهام کند و گاهی از عقب و گاهی از اسفل قدم و گاهی
از جانب آن و بعده عام گردد و گاه تا ران صعود کند و گاهی ورم کند و ماده این درد تا روعصب نباشد بلکه در رباطات و اجسام محیط مفاصل از خارج بود و جالینوس
گفته و لهذا چنان اتفاق نیفتد که اورام و اوجاع صاحبان نقرس منجر به تشنج گردند و چنان عارض شود که جلد خصیتین اصحاب نقرس دراز گردد و نقرس صفراوی بیشتر مسکن
مفاجات کشد خصوصاً عقب تبرید بسیار و صاحب کامل می نویسد که درد نقرس شدید تر از سائر اوجاع مفاصل میباشد زیرا که ماده در نقرس بمفصل ابهام میریزد و آن
مفصل صغیرست و سعت آن ندارد و بدین سبب تمدید شدید بمفصل می نماید و بهمین جهت هرگاه ماده بسیار بود و اندفاع او بمفصل صغیر مثل انگشت بند ردی بود و هرگاه
اندفاع آن بمفصل کبیر مثل سرین باشد محمود بود و بهر آنکه این مفصل متفرق گردد و تمدید او نکند و جماع لاسیما بعد امتلاء از طعام قوی ترین اسباب این مرض ست و اما بقراط
گفته که صبیان و خواجه سرایان را نقرس لاحق نمیشود و جالینوس در تفسیر این قول نوشته که اگرچه خواجه سرایان جماع استعمال نمیکنند اما گاهی تدبیر ملایم ابدان خود را در فضول
مثل اغذیه بسیار و سکر مفرط و حفض و دعت و ترک ریاضت و استحمام استعمال می نمایند و بدین سبب هنگام استعمال این تدبیر ایشان را نقرس حادث میشود و اما صبیان
احدی را ندیدم که آنرا این مرض عارض شود مگر هنگامی که آنرا وجع مفاصل در دست و زانو حادث میشود بدانسبب فی الجمله درد در مفصل قدمین پیدا میگردد و ایضا بقراط
گفته که زنان را نقرس عارض نمیشود مگر آنکه حیض او منقطع گردد و سببش آنست که فضول مجتمعه در بدن آن بجریان حیض از ان خارج میشود و جالینوس ذکر کرده که بعضی
زنان را دیدم که نقرس ایشان را حادث شده و حیض آنها منقطع نشده بود زیرا که ایشان کثرت تناول اغذیه ردیه کرده بودند و ایضا بقراط گفته که مرض نقرس در ربیع
و خریف در اکثر امر حرکت میکند و گاهی وجع نقرس موروثی بود و بسبب ضعف عضو یکه در بدن و الد او ضعیف باشد و گاهی نقرس وجع مفاصل از هم و غم یا سهر و غیره
از اعراض نفسانی هنگام حرکت فضول در باطن بدن و ریختن آن بمفصل عارض شود و اکثر این مرض و وجع مفاصل و عرق النسا کسی را حادث گردد که شدت از غذا
و اشربه کند و آرام و راحت استعمال نماید و اوان جماع لاسیما بعد طعام کند و استعمال ریاضت کم نماید و مفاصل او ضعیف بالطبع و یا بالعرض گردد و ماده که بمفاصل
ریزد یا دموی باشد یا صفراوی و یا سوداوی و یا بلغمی باشد و گاهی این علت که از خلط بلغمی لزج متولد شود هرگاه مکث او در مفصل طول کشد غلظ و لزوجت و یبوست پذیرفته
از ان سنگریزه متولد شود مثل آنکه در مثانه پیدا میشود و هرگاه چنین باشد بصحت مفصل سبیل نباشد و یا ماده محدث این مختلط از مواد اربعه بود و برآن از ظهور اختلاف
علامات استدلال نمایند و آنچه حدوث آن از مثل این ماده باشد و قوت بران عسر تر باشد و هرگاه با درد نقرس ورم بود و اکثر مدت حصول کند درد چون فرو نشستن یابد

و این وقتی باشد که ماده غلیظ بود و هر گاه لطیف باشد و رقیق تر دیرتر از آن متمکن شود و ابن الیاس گوید که سبب شدت درد نقرس تنگی موضع ورم و کثرت اعصاب و قلت عضل
آن و کثرت احتوای آن از رباطات و کثافت جلد این موضع ست که ماده آن جبر محتبس شده تحلیل نمی پذیرد تا قسر الی بوید لعد و این شعبه را زباقی انواع مفاصل بهر آن نا
کداین عضو اکثر مرباوی میباشد و از سوء مزاج ساذج نادر افتد و ماده منصبه بسوی این عضو نقیس ار بسیار بود و مفصل آن تنگ تر ست و لهذا مواد محدث نقرس از مخالطت غریج اد
خالی نمیباشد و بهمین جهت این مرض خواجه سرایان و زنان و کودکان را عارض نمیشود و صاحب ترویج گوید که این مرض از امراض متوارثه و فرمنه هست از خود اصل ورست که موضع
سرخ و متمدد گردد و الم شدید کند و گاهی وجع از ماورای کعب و عقب ابتدا کند الا آنچه از مفصل ابهام آغاز نماید کثیر الوقوع ست و ابو منصور گوید که سبب نقرس انصباب مواد
با طراف ست و این بسبب قوت اعضای رئیسه و ضعف اطراف در ترکیب بود و سبب تولد این فضلات تخمه متواتر و سوء هضم طعام و جذب کبد کیلوس غیر منهضم را سبب
تولد حرارت غریبی یکبار از جماع یا حرکت سخت یا استحمام و مانند آنست بقراط گفته که درد نقرس در ضعیف و صبیح اصحاب مره سوداء از هیجان کند جالینوس گفته که درد
نقرس مشایخ کمتر بود و از آن صحت نیابند ثابت گفته که اگر نقرس در جانب راست بود بهتر و خفیف تر باشد از آنکه در جانب چپ بود و بالجمله نقرس نیز از سوء مزاج ساذج
و مادی مثل وجع مفاصل حادث میشود و اسباب و طریق تشخیص و علاج هر سبب این همانست که در اوجاع مفاصل مفصل مسطور شد و درینجا نیز بعض علاج آن حسب اقوال اطبا مذکور میشود
و در تذکره از خواص مجربه نوشته که تعلیق موی کودکی که سن او از چهل روز تا سه ماه رسیده باشد بر صاحب نقرس مسکن درد آنست و رازی گفته که تعلیق ساق اسب از جانب راست بر جانب راست
آن از جانب چپ بر نقرس چپ تسکین درد نماید و مکرر تجربه کرده ام و تعلیق زنبور در پارچه سرخ بسته نیز بالخاصیة نافع نقرس حار و بارد نوشته اند

علاج نقرس حار

بدانکه درینجا افراط تبرید یا شربه و اطلیه نشاید اگرچه صفراوی بود زیرا که در آن خوف اعاده ماده از مفاصل بسوی اعضای رئیسه است و این موجب هلاکت گردد و اگر
این چنین خطا روی دهد و تغیری در اعضای رئیسه ظاهر شود و غشی و خفقان وغیره رو نماید بزودی آب نیمگرم یا طبیخ حشایش مرخیه جاذبه چون بنفشه و بابونه و مانند آن
بر مفصل موف بریزند و مفرحات یا قوتیه خورانند سویدی گوید که ضماد عصاره کشنیز سبز و کذا فوفل بسرکه سرشته و کذا سویق شعیر با آب حی العالم صغیر سرشته و کذا
عصاره خیار سفید با مشتم حصه آن سرکه آمیخته و شرب نیم درم ماهودانه و کذا طبیخ برگ آن هر واحد برای نقرس حار مجرب من ست و ضماد عصاره حی العالم تنها و با
صندل سفید و کذا عصاره مامیثا با آب کشنیز سبز و کذا الحلب تنها و بسویق و یا بسرکه و کذا آب عنب الثعلب بصندل سفید و یا بابوش و ر بندی و یا بروغن بنفشه و کذا
عدس مطبوخ و سویق و کذا آرد جو و سفرجل بریان و سرکه و کذا اشوکران و کذا اسفاناخ مخلوط بروغن گل و موم و کذا افیون در زرده بیضه بریان و شیر زنان و کذا
صدف مع لحم او کوفته و کذا زعفران الحدید بگلاب و سرکه سرشته و کذا اسفیداب و آب حی العالم و روغن گل و کذا آب کاسنی با آب کشنیز و اندک سرکه و اسبوش
و کذا شیر زنان بربع درم زعفران و خرنوب با افیون و کذا آب خرفه و صندل سفید و طحلب و کذا باقلا مطبوخ سوده با پیه گوساله سرشته و کذا امغاث و بیخ حی العالم
و دماغ یا خون ابن عرس در دیگ سوخته بسرکه آمیخته و کذا خشخاش سیاه و کذا آب کرنب و آرد حلبه و سرکه و کذا صندل سرخ بگلاب سوده و اندک سرکه و آب عنب الثعلب و
و کذا خبث الحدید و روغن گل و کذا زعفران دو درم افیون یکدرم در شیر زنان حل کرده و بلع عدس بیان سی دانه بر ناشتا و نطول طبیخ کرنب و عصاره آن
و تعلیق حجر مغنیس و کذا پای خرگوش راست بر پای نقرس راست و پای چپ آن بر پای نقرس چپ و کذا پای راست ضفدع بر پای راست و پای چپ آن
بر پای چپ صاحب نقرس هر واحد نافع نقرس حار ست مسیحی گوید که اگر نقرس دموی باشد باید که ابتدا با خراج خون نمایند بعد از آن نظر بخلط غالب کنند اگر صفراوی باشد
ادویه مسهل صفرا مثل هلیله زرد و آلو و تمر هندی و شاهتره و فستنتین و صبر و سقمونیا استعمال نمایند و اگر بلغم بود با ادویه مسهل آن مثل تربد و غاریقون و حب النیل و حنظل
و مقل و اشق و سکبینج و صبر تنقیه کنند و ضمادات مبرده لطیفه مثل ضماد معمول از برگ کرنب جوشیده و زرده بیضه خام سوده و اندکی سرکه و روغن گل ست و یا روغن گل
با آرد جو آمیخته و اگر احتیاج بچیزی افتد که تبرید زیاده تر کند از عصی الراعی و عنب الثعلب و برگ خشخاش و آرد جو و روغن گل و گلنار و سرکه مرتب سازند و مبرد تر از آن
آنست که بر قطونا در سرکه با هم زنند و روغن گل آمیخته بر برف سرد کرده استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تبدیل آن کنند و اگر حاجت بضمادی باشد که در تبرید کمتر
از این بود خطمی را بسرکه بر هم زده استعمال کنند و اگر درد شدید بود چندانکه طاقت برداشت آن نباشد حاجت بضماد مخدر آید مثل کاهو و لبن خشخاش و کشنیز تر و لفاح

بدن هر واحد باز جد بیاسیر ند و به موضع گذارند و قوی تر از این افیون ست و باید که کثرت استعمال این اشیا نکنند که آن ضرر دارد و هرگاه استعمال نمایند تا آنکه انکسار وجع سیلان ماده
استعمال آن ترک باید کرد زیرا که آن تخدیر عضو و اخماد حرارت غریزی او میکند و اگر اتفاق استعمال آن با فراط افتد واجب گردد بر عضو مرهم لعابات محلول بروغن بابونه نهند که این
نضج و اعادهٔ حرارت غریزی بسوی عضو نماید و هرگاه نقرس از خلط صفراوی حار باشد پس بهتر است که تنقیه اخلاط کنند بعده تبرید و تطییب استعمال چیزی نمایند که تعدیل
حدت و لذع کند و استفراغ باد و یه لینه کنند که در ان لذع و حدت نباشد و آن مثل بنفشه و هلیله زرد و ترنجبین و خیار شنبر ست و اکتفا بقوی تر ازینها نکنند با این دو یه سقمونیا استعمال
کنند و حدت او بکثیرا و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بشکنند و بر عضو خرفه و طحلب و کاهو و اسپغول و برگ بید و نیلوفر و آب کدو و آب عصی الراعی و آنچه
مانند و اگر درد شدید باشد و حاجت بچیزی افتد که تبرید و تلطیف بیشتر کند با این قیروطی اندکی افیون و عصاره لفاح آمیزند و صندل و ست بر عضو کشند
ست حب که اسهال در نقرس صفراوی کند صبر سقمونیا ربع درم گل سرخ سورنجان سفید نیم درم حب سازند و این یک شربت ست طلا برای نقرس حار
صندل گل سرخ شیاف مامیثا فوفل بوشی و هر واحد یکجزو افیون ربع جزو بسرکه و آب طلا کنند و اگر تحلیل نقرس حار بعد سکون حرارت و التهاب کنند موم روغن
سوسن گداخته لعاب حلبه لعاب اسپغول و بزرکتان و خطمی بآن حل کرده ضماد نمایند منصوری گوید که اگر نقرس [illegible] باشد [illegible] خون [illegible]
محاذی مرض گیرند بعده آب آلو و ترنجبین بنوشانند و اگر از این طبع نرم نشود شربت قوی از ترنجبین محلول بگلاب یا سکنجبین معمول از تخم کاسنی و خیار یا شربت آلو بادام
از نیم اسقمونیا بقدر حاجت حل کرده باشند بدهند بعد از ان در آخر امر مطبوخ سورنجان بنوشانند پس اگر آثار صفرا بینند مطبوخ یک دفعه یا دو دفعه بنوشانند [illegible] کنند
و آنچه تبدیل مزاج کند استعمال نمایند مثلا ماء الشعیر سرد کرده با آب انار دهند اگر التهاب شدید باشد پس اگر مریض نحیف بود روغن بنفشه یا کدو بقدر یک [illegible]
بادام دو درم [illegible] بدهند و اگر التهاب شدید نباشد یا جلاب سرد دهند و اگر نحیف نبود ماء الشعیر و شکر صرف بدهند و آب آلو و تمر هندی و جلاب سکنجبین معمول
از تخم خیار و کاسنی و تخم کشوث بنوشانند و یا لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بجلاب یا روغن بنفشه و روغن بادام حسب حال بدهند و بوی مریض [illegible]
آنست که قی کنند بعد [illegible] مثلا طعام [illegible] بعده آب خیار افشرده و سکنجبین یا آب چقندر یا سفوف تخم آن یا کنکر خورده قی آورند [illegible]
مثل عدس و آب عنب الثعلب طلا کنند و یا پارچه مبلول بسرکه و گلاب و کافور سرد کرده بران گذارند و تبدیل نمایند هرگاه گرم شود و از ادویه مسکن وجع [illegible] سورنجان
و عدس مقشر هر واحد یکجزو استخوان سوخته ربع جزو شکر هموزن همه از دو درم تا سه درم [illegible] در اول امر آنرا نفع میکند [illegible] آب بسیار سرد بر عضو و یا [illegible]
یا پوست درخت بنق یا پوست انار یا برگ شاخهای گل سرخ جوشانیده باشند و یا در آب قدری اقاقیا سوده حل کرده سرد کنند و بر عضو ریزند و چون [illegible] بر مرض [illegible]
در آب گرم یک لحظه بنهند پس بر آورده در آب سرد گذارند که نفع کند و هرگاه تنقیه بدن بفصد و استفراغ کرده باشند این طلا نمایند صفت آن گل سرخ صندلین [illegible]
هر یک بست درم شیاف مامیثا ده درم فوفل سفیداب و بوشی و [illegible] هر یک پنج درم آب کاهو سرشته خشک کنند و بسرکه یا گلاب طلا کنند و اگر درد قوی باشد
چیزی از ادویه مخدره مثل بنج و افیون و [illegible] و شوکران بدان مخلوط سازند و آنچه تسکین عجیب وجع کند آنست که [illegible] در سرکه با هم [illegible] سرد کرده بر عضو نهند
زیرا که سرکه در عضو غوص کند پس تبرید ماده [illegible] در ان نماید و از انصباب و بران منع کند و [illegible] سرکه [illegible] مانع آید و دیگر عدس مقشر با آب کشنیز تر سوده و آب
کافور حل کرده طلا نمایند و یا برگ نی تازه با بیخ آن بسرکه ساییده ضماد کنند و چون [illegible] تسکین یابد باید که با طلیه چیزی [illegible] مثل آرد جو و خطمی
سفید و بنفشه خشک آمیزند و یا سفرجل [illegible] ساییده با آرد جو سرشته ضماد کنند ضماد محلل ورم حار و در آخر مرض [illegible] کنند موم [illegible] روغن سوسن گداخته لعاب حلبه
و لعاب تخم کتان آمیخته طلا نمایند و اگر لوبیا [illegible] ساییده نیم گرم ضماد کنند تحلیل قوی بدون تسخین نماید و همچنین سویق شعیر با آب سرشته ضماد کردن قوی تر
از این آنست که این سویق را با آب کشنیز تر سرشته و یا گیرند خطمی سفید و آرد جو و بنفشه خشک و اندک بابونه و اکلیل الملک و با آب کرنب سرشته ضماد سازند [illegible]
تشنج و یبس ظاهر گردد مرهم بروغن بنفشه و موم و آب کاسنی و عنب الثعلب بسازند و حقنه لین بعمل آرند و غذا [illegible] زیت و لحوم طیور کوهی و دشتی [illegible]
و ریباسیه و حصرمیه پخته بدهند و از لحم دیگر و شیرینی و شراب اجتناب سازند انطاکی گوید که علاج نقرس مثل وجع مفاصل ست الا آنکه نقرس حار [illegible]
[illegible] سرکه و آرد جو [illegible] تعلیق [illegible] تسکین آن کند و همچنین [illegible] چهل [illegible] عدس [illegible] هر روز تا چهل روز طلا [illegible] بیضه و افیون نیز مسکن [illegible] آنست

علاج نقرس بارد و مرکب

بر جمیع در علاج مفاصل ساذج و بلغمی و سوداوی و مرکب بسط شده بعد تشخیص سبب بحسب سبب محدث مرض بدان علاج کنند **سویدی** گوید که طلای بیخ سوسن گل چند تا
و ضماد صعتر مخلوط بگندم بریان تا خاییده و نطول طبیخ شلجم بکرات هر واحد برای نقرس بارد مجرب من است **و ضماد** او شیر انجیر با آرد جو و کذا انجیر و حلبه و سرکه و کذا امغاث بسرکه
و کذا قفر الیهود و آرد جو و نطرون و کذا بیخ قثاء الحمار بسرکه پخته و کذا کوکرد و نطرون یا بسرکه گرم کرده و کذا آب کرنب بحلبه و سرکه و کذا زر الیبنج سفید کوفته در شراب کهنه
و کذا سرگین کبوتر و کذا بقل ... و کذا حنظل سبز و مالش بدان و کذا جاوشیر بزیت خوشبو یا گوشت مونیز و کذا زبد البحر مغز پیه دانه آمیخته و کذا حب البان بسرکه یا با ... شلجم
و کذا ... و کذا اسفر خیار شنبر بروغن ... و کذا پوست بیخ کبر و کذا سم ... صدف و کذا سرگین گاو سوخته تنها یا بزیت خوشبو و کذا پیه روباه بزیت و کذا صمغ سداب و کذا ...
تنور که مجرب ... است و کذا بادآورد ... باقلا آمیخته و کذا زعفران و پیه بز ... و کذا روغن زقوم موم زرد و کذا برگ بیدانجیر سوده پخته و کذا صدف کلان در سکوره ...
بسته سوخته و کذا روغن بیضه و کذا حجر اسیوس ... باقلا آمیخته آب گرم و کذا مامیران چینی و کذا خطمی بسرکه سرشته و کذا افیون قند بسرکه حل کرده و کذا افیون با کیان سفید و کذا ...
بسرکه حل کرده **و شرب** ماهودانه نیم درم با ماء العسل و کذا برگ و بیخ ... و کذا شحم حنظل ... پخته و کذا دار فلفل و کذا زنجبیل و مربای آن و کذا آب نخود ...
تر کرده صاف نموده یک رطل بغدادی بعسل شیرین کرده هر روز تا سه روز متواتر و کذا پوست بیخ کبر سوده با ماء العسل گرم و کذا طبیخ بلبون و کذا ... سوخته و انیسون و بادیان
مساوی هر یک نیم اوقیه تا سه روز و کذا سرکه عنصل و کذا آب پودینه نهری **و شرب ضماد** قفر الیهود دو درم و کذا طبیخ فاوانیا و کذا اشق و کذا جاوشیر و کذا صبر و کذا ...
و کذا ... و کذا حب النیل و کذا ... بعسل و کذا قنطوریون ... و کذا ... و کذا پیه روباه و کذا ... خیار شنبر و کذا دار شیشعان و کذا ... و کذا برگ سرو و کذا ...
و کذا سداب بستانی و کذا شیطرج بعسل و کذا بهمن سفید و سرخ و کذا نفط سفید و کذا نانخواه و کذا اوج و کذا زراوند طویل و کذا حلتیت و کذا اسکبینج و کذا پودینه نهری و نطول
و ضماد طبیخ شلجم و بخور قفر الیهود و تعلیق طلا ... و کذا مرجان ... و جلوس ... و کذا طبیخ ... و غسل عضو بطبیخ ... هر واحد نافع نقرس بارد
ابو سهل گوید که اگر نقرس از خلط غلیظ بارد باشد باید که اول دریافت نمایند کمیت و کیفیت ... در جمیع بدن است یا بسوی عضو آلم ... دیگر ریخته پس اگر در جمیع
باشد باید که اولا تنقیه جمیع بدن بقی فرمایند باین نمط که اطعمه کثیر مختلف بخورانند ... سه مرتبه در شش روز بعده ... سکنجبین عنصلی تر کرده ...
در ان خلانیده باشند قی آورند و بعد از ان حقنه مرتب از قنطوریون ... و ... نطرون و روغن سنبل و عسل استعمال کنند و اگر خلط سخت غلیظ باشد در حقنه ...
و حنظل اندازند بعده حب منتن و حب شیطرج و حب سورنجان ... بخورانند تا آنکه تنقیه بدن نمایند بعد از ان تبدیل مزاج کنند تا مثل ... دیگر ...
مثلا مثرودیطوس و معجون هرمس و تریاق کبیر استعمال نمایند و بر موضع ... ضمادات ملطفه محلله مثل ضماد ... سوده بزعفران و ضماد ... بیضه و مغاث
و زعفران ... سوده و طلا و روغن سنبل و روغن غار و روغن سداب ... ضماد از برگ غار و بابونه و ... اکلیل الملک و نمام و مرزنجوش سازند و قیروطی
از فرفیون و عاقرقرحا و نطرون مرتب کنند و اگر درد باین اشیا ساکن نشود بگیرند سرکه بسیار ترش و در ان حاشا و صعتر و پودینه ... و برگ غار و بابونه و اکلیل الملک ... پخته
و قنطوریون جوشانیده هر روز چند بار بر عضو نطول کنند **و اگر** خلط سوداوی غلیظ باشد باید که ادویه مجفف بسیار استعمال نکنند بلکه دوائیکه تسخین باعتدال و تلیین نماید مثل
خردل ... قطعه ... و تنقیه ... سودا با فتیمون و بسفایج و خربق سیاه کنند **و اگر** خلط مرکب باشد دوا و تدبیر موافق ترکیب آن استعمال نمایند ... مطبوخ
اسهال در نقرس مرکب ... کنند هلیله زرد پانزده درم تربد سفید بسفایج ... شاهتره هر واحد چهار درم سورنجان سفید تخم کاسنی و کرفس و بادیان و گل سرخ هر واحد دو درم
در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده با ده درم نبات سفید بنوشند **حب سورنجان کبیر** برای نقرس بارد ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون هر واحد
پنج درم فرفیون ... سورنجان بوزیدان ماهیزهره هر واحد پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل شیطرج خربق فلفل جندبیدستر جاوشیر سقمونیا حلتیت ... هر واحد نیم درم
حب سازند ... دو نیم درم ... از ان بخورند **طلا** برای نقرس بارد ... جندبیدستر فرفیون مرمکی صبر اقاقیا مساوی بشراب کهنه طلا نمایند و آبیکه در ان بابونه پخته باشد
نطول کنند بعده بروغن سوسن مالش نمایند و مقل و میعه و جاوشیر و حلبه و تخم کتان و اشق ضماد نمایند **ابن نوح** گوید که اگر نقرس از ماده بلغمی باشد ابتدا بقی کنند بعد امتلا از طعام
تا آب ترب که در ان خربق خلانیده باشند و ترب با سکنجبین ... کرده باشند بعد از ان حب سورنجان معروف بمقیم الزمنی یا حب شیطرج یا حب ... بخورانند و حقنه حاده که در ...

عرق النسا باید یا حقنه که در قول ابو سهل گذشت بعمل آرند و ادویه مبارک مثل قباد المالک تریاق خورانند و آرد شیلم با آب کرسنه بشراب پخته و روغن سداب آمیخته ضماد کنند و دوا
انحطاط مقل سوده محلول کرده ان اندک خطمی سفید و قدری عقید انگور سرشته باشند ضماد سازند یا گلیمی کنجد بیست درم برگ مرزنجوش تر ده درم و برگ و ساسیه با لعاب حلبه
آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و چون درد شدت کند طبیخ ضبعه عرجا یا ثعلب که در علاج وجع مفاصل بلغمی در قول ایلاقی مسطور شده بکار برند و غذا نخود آب از گوشت طیور [illegible]
و آنچه تغلیظ خون کند مثل لحوم بقر و ازین و ارانب بپرهیزند و از جمیع مضرات که در علاج کلی اوجاع مفاصل مسطور شد احتراز نمایند و معجون هرمس نافعست و دوای محمد زکریا استعمال
کنند و آن در وجع مفاصل بلغمی در قول صاحب خلاصه گذشت و جالینوس گفته که نقرس را دوای ملطف و مدر نافع بود و آنچه تلطیف قوی کند مثل افاعی است لیکن اصحاب
ابدان صلب پر گوشت استعمال کنند که نقرس از ایشان ببرد و متوسطین و مهزولین با استعمال آن هلاک میشوند و مدرات بول تلطیف مثل تخم سداب بری و بذر [illegible] و جنطیانا و جعده
بدهند و تریاق الافاعی قلع این مرض میکند چنان در زمستان هر روز بعد هضم طعام بخورند و هم او گوید که ابن سینا تمامه بسوزند و خاکستر او بستر بر نقرس طلا کنند که نفع بسیار نماید
و منقرسین را ادویه مانع انصباب ماده بسوی قدم نباید داد زیرا که برگشته بر ریه میریزد و مریض مختنق گردد بلکه لزوم تریاق کبیر نمایند که خلق کثیر از آن صحت یافته و حمام خشک
آب چشمه با نقرس اسود مند بود و یهودی گفته که در نقرس چیزی نافعتر از روغن کلکلانج ندیدیم چون سه درم روغن بادام شیرین بدان آمیزند و ابن سرابیون گوید کسی که
اراده تحرز از نقرس کند باید که تلطیف غذا نماید و اعتنا بهضم کند و اغذیه غلیظه نخورد و کسی که استعمال بختن آب نمک برپای خود مدام بکند از نقرس محفوظ ماند و همچنین اگر
بنمک آن ضماد کنند و ابن ماسویه گفته که صاحب نقرس را اسهال بایارج فیقرا با روغن بید انجیر نافعست و ثابت گوید که در نقرس از استعمال [illegible] مثل آب انار
و انگور و مانند آن و ایضا از قوی التحلیل حذر کنند و علی ابن زین گفته که اصحاب نقرس را پوشیدن موزه در تابستان نفع میکند و جالینوس گفته که سیر را با پیه سوده بر نقرس که از خلط
غلیظ باشد ضماد کنند و بگذارند تا آبله افتد بعده [illegible] کرده به آب نمک بشویند که این نیکوست و چون نقرس هیجان کند این دوا بخورانند سورنجان و مصطکی و شکر سفید
مساوی وقت خواب سه درم با آب گرم بدهند و اگر بارد المزاج باشد زیره و زنجبیل در آن زیاده کنند و تعاهد ادویه مدره قلع تام نقرس و اوجاع مفاصل کند الا در نوع حار آن
و اسهال در اوجاع اسافل بدن را استعمال نکنند مگر بعد قی ورنه اکثر مرض زیاده گردد صفت حب ماهبانی سکبینج و اشق و جاوشیر و حرمل و شحم حنظل و صبر و هلیله زرد هر یک
هشت مثقال شیطرج و تربد و افتیمون و شبرم و مقل و قرنفل و سقمونیا هر یک چهار مثقال فرفیون و جندبیدستر و مصطکی هر واحد یک نیم مثقال صمغ [illegible] را در آب تر کنند و ادویه
بدان سرشته حب سازند شربت سه درم داود گوید که از مجربات برای نقرس بارد طلا و نطول ببول انسان و سرکه و کبریت و نطرون و در [illegible] گرم هست گاهی [illegible]
آرد ترمس و حلبه سرشته میشود و مع مراعاتیکه در مفاصل گذشت زیرا که ماده هر دو یکی است و بدانند که ثوم و کرنب از انفع اشیای ست که درین علل غذا و طلاء استعمال نمایند
چنانچه سنا و سورنجان از اجل دوای آنست و آنچه تسکین او فی الحال نماید نهادن کبوتر ذبح کرده گرما گرم ست و طلا نمودن آن و از اجل ادویه معجون هرمس است و نطول آب
او کاهو و زیت کهنه و زعفران ست سعد هندی مینویسد که این روغن حنظل مجربست و جالینوس گفته که آن نافعترین چیزها در علاج نقرس و وجع مفاصل ست
حنظل را مع پوست و شحم و تخم آن بکوبند و در آب بجوشانند تا آنکه قوت او در آب آید و صاف کرده روغن آمیخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و بدارند و استعمال کنند

عرق النسا و وجع الورک

عرق النسا دردی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از طرف وحشی ران نزول نماید و تا انگشتهای پا رسد و وجع الورک دردی بود در سرین و چون این دیر ماند اکثر بعرق النسا
منتقل گردد و شیخ مینویسد که عرق النسا منجمله اوجاع مفاصلست و آن دردی ست که از پیوند سرین آغاز کند و از پس ران نازل شود و گاهی تا زانو و تا کعب کشد و هر قدر که
مدت او دراز گردد نزول او زیاده شود بحسب قلت و کثرت مادهٔ آن و گاهی تا انگشتها رسد و از آن پای و ران لاغر شود و [illegible] و مستوای قامت [illegible] شود و گاهی بانخلاع طرف
فخذ یعنی حق ورک انجامد و هر عضوی که در آن وجع مفاصل بود اگر ماده آن مستاصل شود بسرعت عود نکند و اما عرق النسا و نقرس بسرعت عود نمایند [illegible]
وضع عضو بود در [illegible] این علت [illegible] بود خصوصا نقرس ماده عرق النسا اکثر در مفصل باشد بعیده در عصبه عریضه در آید و چون درد [illegible]
از فوق بسوی آن گردد غیر از مواد محتقنه در اول امر و گاهی اتفاق افتد که در مفصل نبود بلکه در عصبه عریضه باشد [illegible]
و ریاحی را که میان زائده و حق ست مسترخی گردانند و ورک انخلاع [illegible] و قبل آن حال و میان [illegible] انخلاع عارض شود [illegible]

[illegible]

اشد او جاع مفاصل است علاج کردن اذان امین کرده اند و اما وجع الورک آنست که درد آن عند ثابت در سُرین باشد و نازل نشود مگر آنکه چون منتقل بعرق النسا گردد و گذا دیده شد ضعیفت و ورک بسبب طول جلوس بر اشیای صلب یا بسبب ضربه لاحق سُرین یا بسبب دوران رکوب عارض شود و اسباب این هر دو مانند اسباب وجع المفاصل است الا آنکه نیز لیکن بلغم خام افتد و بیشتر انتقالی بود از اوجاع رحم مزمن باقی مدت طویل قریب بعد او گاهی از دوا دُهار مختلف نیز واز امتلای عروق مذکره گاه از خون وا ورام باطنی در غور ورک افتد مگر آنکه اورام مذکوره بسبب غور خود مثل ظهور اورام سائر مفاصل ظاهر نباشند گفته اند که اگر بر ان صاحب وجع الورک سُرخی بقدر سه انگشت بدون درد ظاهر شود ودران خارش سخت عارض گردد صاحب آن خواهش بقولات کند و بست و پنج روز بمیرد و **مجوسی** گوید که فرق میان عرق النسا و وجع مفاصل آنست که درد عرق النسا اند ظاهر استخوان بود و تا مفصل زانو و گاهی تا کعب و تا طرف پای از جانب وحشی منتهی گردد و حدوث آن یا از خلط و سوء مزاج غلیظ باشد و یا از خلط بلغمی غلیظ محتقن در مفصل سُرین و گاهی درین علت بسبب لزوجت این غلط ورک منخلع گردد و چون زمانه این علت دراز شود پای لاغر گردد و از ان لنگی حادث شود زیرا که بسوی پای غذا کما ینبغی نرسد و لاغر شود و لهذا بقراط گفته کسی را که وجع ورک عارض شود و مزمن گردد و پای او منخلع شود تمام پای او لاغر شود و لنگ گردد و شدید تر این علت آنست که در جانب چپ عارض گردد و **جرجانی** گوید که نسا رگی ست که از سُرین تا شتالنگ و تا انگشت کوچک فرود آمده و چون مادهٔ این علت درین رگ واقع میشود و وجع در طول آن میرود لهذا عرق النسا گویند و اسباب عرق النسا و در سُرین همانست که در باب اوجاع مفاصل مذکور شد و علاج نیز یکی ست لیکن از بهر آنکه این پیوند غائر تر ست و در میان گوشت بسیار ست و مادهٔ مرض غائر تر بود و علاج هر دو جدا گانه یاد کرده می آید و علامات هر دو نیز همانست که در باب مذکور یاد کرده شده و علامت مختصه بعرق النسا آنست که در بعض صاحب اوجاع رطوبتی مخاطی بود و قامت بدشواری راست تواند کرد و **بالجمله** علاج درد ورک و عرق النسا حسب سبب بعد تشخیص آن مثل اوجاع مفاصل نمایند و اگر از ان فائده نشود عسل بلادر طلا کنند و همچنین شیر زقوم و جند بید ستر یا شیر انجیر ضماد نمایند که تا آبله افتد و مواد از ان جاری شود و باید که جراحت را مندمل شدن نه بندند و اگر ازین تدبیر هم نفع نشود داغ دهند

علاج عرق النسا و وجع الورک حار

هر چه در علاج اوجاع مفاصل دموی و صفراوی مذکور شد حسب سبب بکار برند لیکن بعد فصد باسلیق فصد عرق النسا نمایند و در ابتدای مرض نیز مبرخیات ضماد کنند و ایضا در دموی بعد فصد منضج از عناب ده دانه شاهتره گل بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان خیارین کوفته گل سُرخ هر یک شش ماشه بادیان بیخ بادیان گاوزبان تخم خطمی هر یک چهار ماشه مویز منقی ده توله جوشانیده گلقند سه توله مالیده صاف نموده بدهند و بعد چهار پنج روز هلیله سیاه افتیمون تربد موصوف هر یک شش ماشه غاریقون سه ماشه زنجبیل دو ماشه سنای مکی تخم قرطم هر واحد یکتوله داخل کرده مغز فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنجماشه افزوده مسهل دهند و بعد مسهل سفوف سورنجان استعمال نمایند و یا سورنجان سوده ماشه با طریفل صغیر توله سرشته با عرق مکوه و یا شاهتره بخورند و مقل بروغن گل سوده ضماد سازند و گاهی سورنجان با طریفل با شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شیرهٔ خارشتر چهار ماشه نبات دو توله و گاهی با شیرهٔ خار خسک و شیرهٔ تخم خربزه هر یک شش ماشه نبات یکنیم توله داده میشود و گاهی در عرق النسا بعد فصد صافن یا عرق النسا از جانب مخالف نموده شیرهٔ خیارین شیرهٔ کاسنی عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر می نوشانند و صندل سُرخ با آب کشنیز سوده ضماد میسازند و گاهی در وجع شدید فصد باسلیق کرده لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ خیارین شیرهٔ خار خسک شیرهٔ بادیان شربت بزوری داده افیون بروغن حنا مالیده میشود و بهتر آنست که درینجا رادعات و قابضات زنهار طلا نکنند و در ابتدا چیزهای مرخی غیر شدید الحرارة مثل تخم کتان و بابونه و روغن شبت و مانند آن ضماد کنند و اگر از خطا ضماد رادع کرده باشد و دران خوف خلع مفصل بود تدارک آن ببردن مریض در حمام گرم و ریختن طبیخ ادویهٔ مرخی نیمگرم بر عضو و نشانیدن بیمار در شیر تازه یا روغن کنجد نیمگرم باید کرد **اقوال** **مسیحی** گوید که در عرق النسا اول فصد باسلیق باید کرد بعده خلط غالب اگر صفرا باشد بصبر و آب بادیان و آب کاسنی و هلیله تنقیهٔ آن کنند و ایضا قی کردن بعد طعام آنرا نافع بود و **بوعلی سینا** نویسد که در علاج عرق النسا و اوجاع ورک و رکبه راسخه باید که بقوانین مذکوره در اوجاع مفاصل رجوع کنند و بدانند که فرق میان علاج اینها از سائر اوجاع مفاصل آنست که درینجا دوای رادع در ابتدا گاهی ضرر شدید کند زیرا که مادهٔ عمیق بود و رادع در انجا حبس آن نماید و ماده را جانب عمق راند که تحلیل آن دشوار گردد و بخلع مفصل مهیا سازد چه آن بغیر ردع مهیا بخلع ست بلکه واجب است که اگر ارادهٔ تسکین درد داند در ابتدا باشد تسکین آن بمرخیات ملینه کنند مگر آنکه چنان اتفاق افتد که ماده بسیار رقیق باشد و علاج اینها در بلد بارد و فصل بارد و در مرموم فربه دشوار بود و در شق چپ دشوار تر ست و اما در دموی نافع ترین چیزها فصد ست

و اگر امتلاء از خون باشد ابتدا به فصد اکحل گیرند بعده از پای فصد صافن کنند [illegible]

قوی کنند تا اسهال آید و بعضی از اطبا بر آن رفته‌اند که فصد عرق النسا و صافن بعد از فصد باسلیق اولیٰ است بهتر آن است که فصد عرق النسا کشایند

تا مقدار صافن ست که اگر ورید معتبر در جانب وحشی بود و بلکه نوع دیگر باشد که کشاده او در طرف انسی بود که مدام نافع تر از عرق النسا است و اکثر این را

واحد اند و شمول باسلیق و قیفال است نیستند لیکن جالینوس ذکر صافن کرده که بعضی میکنند فقط و فصد رگ انسی نافع تر از عرق النسا و صافن هر دو است و فصد رگی که بیان

خصر و نصر یا سنت گشایند و بعد آن فصد عرق النسا گیرند و گویند که فصد این رگ نافع تر از عرق النسا است چنانچه اسیلم نافع تر از باسلیق و سلم از من کبد و طحال است

صاحب کامل گوید که اگر عرق النسا حار باشد ابتدا به فصد باسلیق از جانب علیل کنند و حسب مساعدت قوت و سن و فصل اخراج خون تا رعایت نمایند بعد با غذا

سهل الانهضام مثل نیم برشت مرغ و ماکیان و تیهو و مانند آن با اسفاناخ یا خبازی یا چقندر پخته غذا سازند و از اغذیه کثیر الغذا بطی الانهضام و ایضا از استعمال اغذیه

و بقیه شیرین و سائر فواکه حذر کنند و بر عضو آب معتدل الحرارة بریزند و بر روغن کنجد مالش نمایند و اشیای مبرده قابضه نزدیک آن نبرند که آنها مانع از تحلیل کنند و فضول را که

در عمق عضو منعکس سازند و سبب تحلل او دشوار گردد و بهر آنکه این عضو کثیر اللحم است و قوت ادویه مبرده تا بمفصل علیل نرسد بلکه ماده را در آنجا محتقن نمایند و از تحلل آن را باز دارند

و آفت زیاده گردد و در برداشتن او کنند و لهذا می باید که مسح عضو بروغن کنجد کنند که آن را در باد آن کوفته روغن او بر آورده باشند و مریض را در خانه اوسط حمام داخل کرده و آب

معتدل الحرارة نطول کنند هر روز تا یک هفته بعد از آن بعض ادویه مسهله دهند مثل حب سورنجان که در آن صبر و هلیله زرد و سورنجان مساوی افتد بوزن سه درم

بخورانند و عقب آن مطبوخ فواکه مقوی بشکر و سورنجان بدهند بعد از آن ابتدای مرض کرنب نبطی کوفته بقدری سفاث و زرده بیضه و اندکی زعفران حل کرده

بر عضو ضماد کنند صفت مطبوخ فواکه بگیرند هلیله زرد و کابلی و شاهترج هر واحد هفت درم بلیله و آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بست عدد مویز طائفی بست درم

تمر هندی پانزده درم سناء ده درم بنفشه پنج درم کمازریوس پنج درم تربد کوفته سورنجان هر واحد سه درم غاریقون کوفته ده درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد

یک نیم درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده پانزده درم فلوس خیارشنبر در او حل کرده نیم گرم صبح بنوشند و بعد از آن سبوس بار یک سوده

بسکنجبین سرشته ضماد کنند و در اول مرض ضماد دیگه سابق مسطور شد استعمال نمایند چون مرض انحطاط پذیرد این ضماد بکار برند صفت آن بگیرند گل بابونه

و اکلیل الملک و مرزنجوش و برگ غار هر واحد ده درم تخم حرمل پنج درم باریک سائیده بآب نقل محلول سرشته ضماد کنند و هر گاه ضماد را جدا نمایند بآب نیم گرم آن را بشویند

و آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک قنطوریون و پوست بیخ کرفس و جاشا و شبت و صعتر و حندقوقی جوشانیده باشند بران نطول سازند و اگر این ادویه را در سرکه پخته

بر عضو طلا کنند منفعت بین نماید و قولس ذکر کرده باید که در اول مرض حقنه لینه بعمل آرند بعده فصد باسلیق کنند و اگر درد شدت کند روغن چند که در آن اندک نطرون

آمیخته و قدری صوف ازرق در آن ترکرده باشند بر عضو تمریخ نمایند نافع بود و ابن هبة الله گوید که چون عرق النسا از کثرت خون غلیظ حادث شود اولا فصد

باسلیق از طرف مرض بگیرند و بعد فصد از پی تسکین حدت خون کنند مثل شربت آلو سکنجبین لعاب اسپغول بجلاب و آب انار جاشنی دار بنوشانند و اسهال بطبیخ حب

سورنجان کنند و اگر زمانه مساعدت نکند حقنه لینه بکار برند و از بیخ نی سوده بسرکه سرشته ضماد نمایند و آب ریاحین بر عضو ریزند چون تا مرض متوسط گردد روغن

نیلوفر مالش عضو نمایند و مدام بدخول حمام کنند و بمزورات غذا سازند و اگر به نشود فصد عرق النسا کشایند و از مالش عضو بروغن قبل تنقیه بدن حذر کنند و چون

صلاح یابد از بچه مرغ بریان یا اسفیدباج آن غذا دهند و از حلو پرهیز نمایند و اگر عرق النسا حادث از خون صفراوی باشد اسهال مریض بطبیخ هلیله کنند و شیره تخم خیار

بشربت نیلوفر و آب تمر هندی سکنجبین نقوع بشربت بنفشه بنوشانند و بعد چند روز از اسهال چون قوت عود کند فصد باسلیق و یا هفت اندام کنند و تبرید مزاج

نمایند و غذا امبرو مثل بادرنگ خیار و کاسنی و کدو سازند و تبرید عضو بحلب سرکه نمایند و فصد عرق النسا گیرند هنگام صلاح غذا بچه مرغ بآب غوره یا بآب سماق دهند

ابو منصور گوید که عرق النسا اگر از حرارت بود باسلیق از دست محاذی وجع کشایند بعده فصد عرق النسا کنند بعد از آن قی کنانند پس از آن مطبوخ

سورنجان بنوشانند صفت آن هلیله زرد بست درم بنفشه خشک گل سرخ هر یک هفت درم تخم کاسنی تخم کرفس هر یک سه درم سورنجان سفید

کوفته ده درم در ده رطل آب بجوشانند تا دو ثلث رطل باقی بماند صاف کرده ده درم شکر سفید آمیخته بنوشند و از تجربات در آن است که ترطیب مزاج باستحمام

از آب [illegible] و امثال آن [illegible] سوده یا اصول [illegible] حب [illegible] کرده [illegible] اکسیر [illegible] با طبیخ [illegible] مجرب حقیقت
آن [illegible] و [illegible] بیخ و مغز گل سرخ و کذا انگ سورنجان سفید یکیک درم [illegible] و کرفس بادیان هر یک نیم درم جمله را مانند [illegible] مجربست و ثابت گشته
که در عرق النسا با دهنیه مفرده مثل گل سرخ و صندلین با بیشا و بیخ و افیون و مانند آن ضماد نباید کرد که آن اخلاط را بطرف بدن و عمق آن دفع کند پس اعلال آن عسر
گردد و حنین گفته که عرق النسا چون از امتلای دم بود بر صاحب او ضربان اشتداد کند و محمد بن زکریا گوید که عظیم ترین آشیاء ضرر آنست که در عرق النسا افعده [illegible] قبل از
فصد و [illegible] اسهال بر چه وردان اخیه و استعمال نمایند و ابن سرافیون گفته که اگر مریض متحمل باشد بهتر آنست که فصد و حقنه کنند پس فصد او بکشایند که این مجرب اخلاط را از عمق
تر [illegible] محمد اکبر مینویسد که مجرب ترین حیلها در عرق النسا و سوی آنست که در حمام با آب گرم غسل کنند و غذای ملطف خورند و بعد روغن [illegible] و بعد و مانند آن بمالند تا گرم
بعد از آن رگ عرق النسا میان خنصر و بنصر پای مقابل درد کشایند بعد فصد بابلیق نمایند و آنجا که درد قوی بود بر روغن شبت و روغن گل و [illegible] گرم کرده بمالند که در [illegible] بسیار
دیده شده که بعد تنقیه داغ دادند و صحت کلی رو نموده و طریق داغ درین آنست که سیخ آهنی گرم کنند و بالاتر از شتالنگ بهشت انگشت مضموم بر رگ عرق النسا داغ نهند و این
رگ گره دار باشد و بعد بستن پا از تا زانو بیشتر ظاهر شود و اگر در ساق ظاهر نشود میان انگشت خنصر و بنصر پای داغ بخط عریض نهند و بهتر آنست که هم درینجا داغ دهند و هم
بالاتر از کعب بهشت انگشت صاحب دوا گرفته [illegible] میان ساق [illegible] و آن رگ [illegible] اگر [illegible] اعصاب و نکرده [illegible]

علاج عرق النسا و وجع الورک بارده و حاره

هر چه در علاج اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و مرکب مسطور شد حسب ماده بعمل آرند و آنچه درینجا بقلم می آید موافق حاجت بکار برند ذکر ادویه مفرده نافع عرق النسای بارد
بعد تنقیه تام و فصد صافن ضماد کردن تریاق فاروق متواتر و خوردن آن هفت بار بعد هر سه روز یکبار بقدر یک مثقال در هر مرتبه مجرب سویدی ست و کذا بیخ کبر بکشوث
جهت عرق النسای بلغمی شرب و ضماد و قنطوریون دقیق و کذا علک البطم و کذا اشنه سالاله یک مثقال و کذا شحم حنظل و کذا بیخ او کذا الفع ادویه ست و کذا حرمل و کذا افتیمون و درم
و کذا حب بلسان و کذا عود بلسان و کذا البن بلسان و کذا افربیون بعسل و کذا اسداب بعسل و صمغ آن و کذا شیطرج بعسل و کذا ادوقو و کذا حلتیت و کذا زنباد و کذا بودینه کوهی
و کذا بیخ سوسن سفید و کذا اسرکه عنصل و کذا کندش و کذا قردمانا دو درم و کذا مقل ازرق و کذا نانخواه و کذا انیسون بعسل و کذا خولنجان دو درم و کذا حرف و کذا شحم نعام **و ضماد**
برگ سوسن کوفته بشراب پخته و کذا خاکستر خرزهره بسرکه و کذا حنظل سبز و کذا بداغ و کذا حاشا و سویق بزیت کهنه و کذا جرک ابدان که در حمام جمع شود بزیت و کذا انجدان
مخلوط بروغن ارسا دو موم یا بروغن حنا و کذا شیلم بماء العسل و کذا شیطرج و بیخ کراس آمیخته تا نیم ساعت و کذا برگ هر دو مساوی سوده تا ربع ساعت داشتن و کذا قسط هندی
دو جزو بادیان یکجزو صبر یکجزو آب صبر تازه سرشته و تنها با آب صبر تازه یا بزیت کهنه سرشته و کذا مغز پنبه دانه بعسل و کذا زفت و بارود و کذا زاج بشراب کهنه و کذا بودینه دشتی
و کذا مامیران چینی و کذا گل یاسمین و برگ آن **و شرب** فوه الصبغ بماء العسل و کذا هوفاریقون دو درم چهل روز متواتر و کذا کمافیطوس بعسل تا چهل روز و کذا قسط هندی بعسل
و کذا زوفای خشک بعسل و کذا زنجبیل و کذا کبر مغلی بعسل و کذا کرفس رومی و کذا افربیون مصطکی و دارچینی و کذا تخم سداب از درم تا دو درم هفت روز متواتر و کذا حب البان دو دانه نیم درم
و کذا دار فلفل و کذا حب النیل و کذا پوست هلیله کابلی و کذا سیر پخته دو جزو انیسون یکجزو بادیان یکجزو هر روز نیم اوقیه سه روز متواتر **و حقنه** مطبوخ بیخ راسن و کذا طبیخ ایرسا
و کذا ثوم که مقوی فعل حقنه است و کذا آب برگ کبر و اطراف نرم او و کذا روغن ترطم و مری شعیر **و تمریخ** فربیون یک درم بزیت کهنه ده درم و کذا قسط هندی بزیت کهنه و کذا
روغن قسط و کذا زیت کهنه و کذا خراطین در آب و زیت پخته تا مهرا شود صاف نموده با دیگر جوشانیده تا آب خالی شود و روغن باقی ماند و کذا خنفسا بزیت پخته **و حمول** فتیله از موم
آنشکل نرد **و تعلیق** و شرب ذهب هر واحد نافع عرق النساست **ذکر ادویه مفرده** که مفید وجع الورک ست بیخ کبر ممزوج بکشوث در تسکین الم الورک بار دو مجرب بیدی ست
و کذا شرب هلیله کابلی در بلغمی و کذا شرب ضماد دیوند و کذا شرب سکنجبین عنصلی و کذا شرب ضماد دارچینی و کذا شرب تخم ماهودانه نیم درم بجلاب یا بعسل و کذا شحم قاندی چون
سه درهم از آن در شوربای گندم یا در مرقه گوشت بنوشند و بعد شرب آن قدری از شحم مذکور در مغرفه آهنی بر آتش گرم کرده بر ورک بمالند از مجربات او ست
و شرب تخم بلیون و کذا افربیون نیم درم با دوریه مسهله و خرشبو و مقل ازرق و کذا زراوند مدحرج بعسل و کذا زعفران و کذا طبیخ اسارون تا دوازده روز و جمیع من
راو کذا اتر بخراشیده دو درم زنجبیل یک درم و کذا امداد و مست ا کل انجیر و کذا انزروت دو درم بروغن جوز و کذا فاوانیا بعسل سرشته **و شرب و ضماد** سنا و کذا تمام و کذا سکبینج

وکذا پودینه بری وکذا اسارون وکذا صعتر بری وکذا اسق ... سعال ... وکذا جوز هندی وکذا زفت رطب وکذا ... سورنجان ...

وکذا طبیخ ارمنی وکذا روغن بیدانجیر وکذا افسنتین بری وعصارهٔ آن که قوی‌تر ازین است وکذا برگ سرو عبس وکذا انقاع اذخر وکذا حسک وکذا فاریقون وضماد ... وکذا

کبر وکذا آرد ترمس بسرکه بپخته وکذا اسقوردیا وآرد جو وسرکه وکذا صدف بحری سوخته وکذا آرد شیلم بسرکه سرشته وکذا حب البان بسرکه سرشته وکذا اکندر شیرکذا روغن ... آن

روغن یا سمین سفید است بوم زرد آمیخته وکذا سرگین کبوتر وکذا عصارهٔ حندقوقا و روغن آن وکذا روغن حب الغار وحقنه سکبینج وکذا مطبوخ اشنان هر واحد نافع است باقی

اکثر چها نست که برای عرق النسا مسطور شد **اقوال اکابر** مصنف اقتباس مینویسد که سبب عرق النسا مادهٔ فضلیهٔ بلغم خام بود لیکن از دموییت وسوداویت هم خالی نباشد

پس فصد باسلیق کنند وبفاصله سه چهار روز عرق النسا کشایند وباید که دو روز رفته برآرند وغذا کمتر خورند بعده حقنه کنند وپس از ان این منضج دهند اصل السوس انیسون

تخم کرفس هر یک پنجماشه بادیان بادرنجبویه ملکوه برگ شاهتره سورنجان هر یک هفت ماشه بیخ کبر بسفایج هر یک سه ماشه گلقند سه توله غذا نخود آب ... بعد

حصول نضج بدستوریکه در وجع مفاصل گذشت مسهل دهند و روغن شبت وگل کنجد بمالند واگر باقی ماند داغ دهند بطریقیکه در قول محمد اکبر مسطور شد وباید که ... این علت

تساهل نکنند تا لنگی نیارد وتنقیهٔ ماده بکرات باید کرد ودر میان دو استفراغ بسیار فاصله نباید داد تا ماده عود نکنند زیراکه مادهٔ عرق النسا بخلاف سائر اوجاع مفاصل بسرعت ...

و از جماع وحرکات عنیفات ورداوعات پرهیز نمود وحب چهار برگ که در علاج درد پشت نوشته شد دریجا نیز نفع دارد وهمچنین روغن هفت برگ بسیار مفید است صفت آن

آب برگ کریله باره ماسی شبت ذیب ... تنباکو وتاتوره وعشر ... هر یک چهار و نیم توله روغن کنجد برابر آب باران خیمه همه بجوشانند که روغن بماند صاف نموده روغن گل

نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که به نیمه آید پس سورنجان تلخ بزرالبنج قسط تلخ گل بابونه هر یک یکنیم توله مصطکی یک توله ... سوده ... کنند ...

وحبوب که در علاج وجع الورک بیاید دریجا هم نفع میدارند وعلاج وجع الورک اینست که اول فصد باسلیق کنند وبفاصله ... وز منضجات بلغم قی نمایند وباقی علاج ...

که در علاج وجع المفاصل بلغمی نوشته شد وازین ضماد نافعست بیخ کبر پودینه عاقرقرحا تخم شبت صبر هر یک دو درم زرد چوب چهار درم هلدی ... هر یک ... شده

پوست درخت عشر کهنه مغز تخم بیدانجیر هر یک ... ده درم در آب شور شب خیسانیده صبح بجوشانند تا خوب مهرا گردد بدست مالیده آب غلیظ گرفته کبریت کنند ...

سورنجان تلخ بیخ کبر مصطکی هر یک ده درم در آب مذکور انداخته شراب ... آتش اضافه نموده تا سه پاس متصل ... کنند که مانند مرهم شود بر پارچه سفت مالیده بر جای درد گذ...

دیگر قوی تر از اول آرد باجرا ومنڈوا هر یک نه توله قند سیاه نیم پاو در روغن بیدانجیر چهار توله حلوا بپزند بعده بزرالبنج بزرکتان حلبه تخم شبت زنجبیل هر یک ...

سورنجان تلخ کیور کچری قسط تلخ هر یک سه درم شراب کهنه چهار توله آمیخته جای درد را بروغن چرب کرده گرما گرم بربندند حب ...

پوست ببول کهنه اسبندلاهوری ابهل ... ترکی ... گلو سبز گوکهرو زنجبیل ... سپند ... دارهلد دار فلفل سورنجان شیرین هر یک ... برگ ... یکتوله کوفته ...

در آب مطبوخ آمیخته حبها سازند بقدر کنار صحرائی برگ سنا ترید سفید پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک سه توله زنجبیل بیخ ... هر یک یکنیم توله ملکوه چهار و نیم توله ...

پنج درم سوده با دویه سابقه ضم نموده حبها بندند ویک حب صبح ویکی شام بدهند وانجاکه هیچ تدبیری سود ندهد باید که در آب مطبوخ ... زاغ سیاه صحرائی ...

وضفادع صحرائی ... کرگس ... اگر همه بدست آیند بهتر والا ایک یا دو هر چه بهم رسد تا دیر نشانیدن نفع کثیر میدهد واگر ازین هم نفع ظاهر نشود باید که چوب چینی ...

وبعد انفراغ از چوب چینی گر باقی ماند داغ دهند وزخم آنرا تا چهل روز سائل دارند بعده بمراهم مدمله مثل مرهم ابیض واصفر علاج کنند **واما** انچه از انتقال مادهٔ وجع رحم افتد اول

در اصلاح رحم کوشند پس معالجهٔ وجع الورک پردازند و روغن ... حلتیت بمالند وبقول محمد زکریا عرق النسا هم از انتقال مادهٔ رحم افتد واگر زنی را بعد اسقاط حمل ...

منتقل بعرق النسا گردد اول رگ عرق النسا نزد شتالنگ جانب وحشی باید زد وخون بوزن نیم پاو گیرند ووقت خواب اسپند لاهوری سه ماشه با آب گرم بخورانند ...

مطبوخ مشکطر امشیع دهند وبعد حب چهار برگ که در علاج درد پشت مرقوم شد تا یک هفته وغذا مرغ جوان گوبانان خشکار دهند **ابوسهل** مسکوید که اولا در عرق النسا

فصد باید کرد بعده اگر خلط غالب بلغم باشد تنقیه بحب شیطرج وحب منتن وحب سورنجان کنند وحقنه مرتب از قنطوریون وحنظل وشبت وسبوس گندم وانجیر ...

کوفته ومقل ومری وعسل وروغن ناردین وروغن قسط بعمل آیند واقوی ازین حقنه معمول از ماهیزهرج قنطوریون ... بیخ کبر وخربق سیاه وسفید وحرمل وسورنجان

وعاقرقرحا وحنظل ومازریون ومغز قرطم وتخم شبت ست ... آب خوب بجوشانند واز ان آب یک رطل گرفته روغن ناردین یا روغن بان بقدر ... ازین ...

نسخهٔ روغن هفت برگ

بیکدیگر حقنه کنند و اگر عقیب این حقنه التهاب حادث گردد بهم رسد بعد آن حقنه مطفیه استعمال نمایند و مدام حقنه و شیاف حل بندند تا آنکه رطوبت لزج منعقد که مثل موی سست خارج گردد بعد ها استعمال آن حقنه باز ایستند و بر عضو آلم این ضماد نهند برگ غار بیست درم عاقرقرحا پنج درم قسط هفت درم حرف چهار درم نطرون سه درم کوفته بیخته پس بگیرند زفت نیم رطل و در روغن سوسن یک اوقیه بگدازند و بران ادویه انداخته حل کنند تا مستوی گردد و بر کاغذ طلا کرده بر موضع درد بچسپانند و یا بگیرند صوف و در روغن سداب یا روغن حنا یا روغن قثاء الحمار تر کرده نطرون و عاقرقرحا و سرکه بمان آمیخته بر موضع نهند و اگر مرض باین علاجات زائل نشود باید که طول نشوند بلکه مریض را چند روز راحت داده باز بعلاج شروع کنند و این فصل مرات کنند که لا محاله بنجاح رسانند و ایضا این را قی نفع کند اما در ابتدای مرض بعد طعام کنند و اما بعد ازان بادویه منقی مثل کنگر زرد و جوز القی و تخم سرب و تخم سرمق با آب با سکنجبین شبت مع نمک و سکنجبین عنصلی و اگر حاجت بقوی تر افتد بخربق سفید کنند و هرگاه مفصل ورک قریب خلع گردد و مرض مزمن شود باید که برحق ورک داغ کنند در سه یا چهار موضع و جراحت آن را ببر عت مندمل شدن ندهند بلکه بسیار مدتها ادویه تقیحه کاله بران نهند تا آنکه جمیع ماده عضو ازان خارج گردد بعده علاج آن بعلاج قروح نمایند و مریض را غذا باطعمه سریع الانهضام معتدل الغذاء دهند و از جمله تدابیر مولد امتلا از اخلاط خام مثل تاخیر طعام و پری شکم متواتر و سکر و جماع و حرکت بر طعام بغیر ترتیب احتراز نمایند شیخ میفرماید که عرق النسا و وجع الورک و وجع رکبه راسخ قائم مقام اورام غلیظ در استحقاق علاج اند و اقدام بر استعمال محللات قویه قبل از تنقیه نباید کرد و قی انفع از اسهال ست بسبب تحریک اسهال ماده را بطرف درد و قی تحریک آن ازان طرف کند بیشتر آنست که ازبورق و حل بود و اگر بمقیئات قویه محتاج الیه برای اخلاط غلیظه بارده تنقیه نمایند باید که تبعیت این بادویه ملطفه مسخنه کنند و ایضا در بلغمی احیانا بلکه اکثر بفصد احتیاج افتد و بعد تنقیه مدرات و مشروبات نافع اوجاع مفاصل و دوای هرمس خاصه استعمال نمایند و آن نافع بسیار عجیب است کما ذریوس جنطیانا هر واحد نیم اوقیه زراوند مدحرج دو اوقیه تخم سداب خشک یکرطل کوفته باریک بیخته یک ملعقه بخورند و ایضا ضمادات و نطولات محلله و آب چشمه با استعمال کنند و اگر کفایت نکند حقنها بعمل آرند بعد ازان محاجم بشرط و بغیر شرط بر سرین استعمال نمایند و محمرات و منفطات بران نهند تا حصول صحت مندمل شدن ندهند و در ضمادات مستعمله اندرین باب حدت آن برای دو غرض می افزایند یکی برای تحلیل ماده و دیگر برای جذب آن بسوی خارج و حدت آنها برای غرضی مکروه بود و آن آنست که گاهی تخفیف ماده کند و تحجر آن را و غیر قابل علاج گرداند فلهذا واجب است که از مرلین خالص نباشد و گاهی احتیاج بمحاجم و وضع آن برای جذب شده

نطولات و آبزنات بگیرند روغن حنا یکرطل و سرکه نیم رطل و نطرون ربع رطل و قاقله یکنیم اوقیه و دران صوف زوفا تر کرده تکمید موضع نمایند و آبزنات از میاه ادویه مفرده محلله مذکوره درین باب استعمال کنند تمام روغنات مثل روغن قسط و روغن فرفیون و روغن عاقرقرحا و روغن حنا و روغن جندبیدستر ست و بعد تنقیه استعمال نمایند و قیر و طیات بجاوشیر و فرفیون و ادهان مذکوره بعمل آرند اطلیه و ضمادات این ضماد محلل جذاب ماده بسوی ظاهر از مجرب ست تخم سداب بری حب الغار انجدان نطرون شیح ارمنی قردمانا شحم حنظل نانخواه هر واحد چهار مثقال سداب تازه زفت موم اشق هر یک ثمن من بارود شش مثقال جاوشیر چهار مثقال کبریت چهار مثقال جندبیدستر مرهم بسازند و اگر بر عرق النسا پشت پا سرکه کهنه طلا کنند مثل دوا الخردل و افضل ازان باشد و مراهم محمره و منفطه بسیار نیکوست و باید که نفاطات را بکشایند بعد چند روز ضعف بران بیاشند و باز اعاده تنفیط کنند تا آنکه صحت یابند ایضا بورق یکرطل زیت یکرطل ازان طلا سازند و ایضا ضماد نافع مویزج یکنیم رطل دردی سوخته دو رطل عاقرقرحا نیم رطل حرف یکنیم رطل بارود کبریت بورق هر یک نیم رطل زیت سه قوطولات صمغ صنوبر بابارزد گداخته همه را بدستور مرهم جمع نمایند و استعمال کنند و ایضا بگیرند بیخ زوکو کرد سوده و بیخ زوفت در بر سرین طلا نمایند و بالاییش کاغذ نهاده بگذارند تا آنکه از خود آبله افتد و از مجربات آنست که بگیرند نبات شیطرج سبز در تابستان و باریک بسایند و باپیه جمع کرده بر سرین و موضع درد نهند و به بندند و چهار ساعت تا شش ساعت بگذارند پس در حمام داخل کنند و چون اندک عرق کند در آبزن داخل نمایند و ضماد ازان جدا کرده بر موضع صوف بزاج هفته تا ده روز نهند و اعاده کنند که این از زرواح و ثافسیا غنی کند و ایضا مویزج و ذراریح و ایضا ثافسیا و موم و روغن سداب و ایضا عاقرقرحا و عاقرقرحا و بورق و زرنیخ و اسبوس و بورق و مویزج و ازان مرهم سازند و گاهی دران حرف زیاده کرده میشود و آنچه این مرض را در روز انور انفع کند قیر و طی فرفیون ست و ایضا روغن حنا هشت اوقیه سرکه چهار اوقیه نطرون دو اوقیه عاقرقرحا یک اوقیه اول عاقرقرحا را کوفته در روغن حنا تا سه روز بخیسانند و جوش خفیف داده بران سرکه و نطرون انداز ند و دران صوف آلوده بر موضع نهند دیگر مثل این اطلیه بگیرند موم مصفی صد مثقال علک الانباط بیست و پنج مثقال تخم ریحان و سوسن و بارزد و مر هر واحد شش مثقال قطران پنج مثقال مرهم بسازند و بر موضع درد و حق و رک طلا کنند را سما گر ماده محدث آن خون راسخ در تفصیل مفصل یا بلغم غلیظ زجاجی منشرب در مفصل باشد مرهم تکمید



عرق النسا بگیرند زیت کهنه شش درم و اوقیه برادۀ اسرب وشکاف طعام و علک الانباط هر واحد صد مثقال برادۀ مس سه اوقیه زنگار ده مثقال بیخ ماذریون سیاه ...
دو اوقیه و گاهی درین عاقرقرحا یک اوقیه انداخته میشود و دیگر بگیرند انجدان وتخم سداب دشتی و حب الغار و بورق و حنظل و شیح و نانخواه و قردمانا هر واحد چهار مثقال سداب ... مثقال
و زفت خشک و علک الانباط و راتیانج واشق و پیه گوساله هر واحد شانزده مثقال و شیرشش مثقال گوگرد غیر سوخته چهار مثقال روغن حنا هژده اوقیه و دیگر بگیرند زفت ...
نه اوقیه و نیم موم یک رطل صمغ صنوبر چهل مثقال کبریت غیر محرق یک رطل بورق یک نیم رطل سکبینج یک قسط عاقرقرحا نیم رطل قردمانا یک قسط با شند نیم رطل که انتفی ...
را سائیده جمله مخلوط سازند و بمالند مسهلات اما مسهل نیک یابع النفع حب سورنجان و حب منتن و حب شیطرج است و مثل حب النجاح و مثل معجون هرمس که در بیخ ...
چیزی نیست و کسی که آنرا بخورد مفاصل دردناک او عرق کنند و دران اسهال بسیار نیست بلکه تنقیه با تلطیف کنند و اجزای ادویه مسهله شحم حنظل و قنطوریون ...
و شیطرج و عصارۀ قثاء الحمار است و دیگر بگیرند حنظل ده عدد و سوراخ کرده آنچه در جوف آن از شحم و تخم باشد بیرون آرند و در هر یک روغن کنجد پر کرده بپوشند و یک شب بگذارند
و صبح آنرا مع روغن در دیگ کرده بران یک کیل روغن مضاعف آب انداخته بپزند تا آنکه حنظل پخته شود پس آنرا دور کرده آب و روغن را بجوشانند و بران نان پاکیزه کوفته بیخته
بقدر یک انعقاد بران گرد و مثل خاگینه شود انداخته ازان بنادق بقدر بندقه سازند و ازان هژده عدد مریض بعد استحمام بخورد و وجه دیگر طبیخ روغن بعصارۀ حنظل است و چون
تنقیه باسهال و قی کرده شود و مرض طول کند حمولات و حقنها از ادویه مجربه مسهله خون مثل طبیخ قثاء الحمار و حنظل و زهره گاو و عاقرقرحا و قنطوریون و حرف و شیطرج و طبیخ ...
بالع بعمل آرند که این همه درین وقت ایشان را نافع بود و گاهی بکنند و گاهی در حقنه فرفیون داخل کرده میشود و قبل از تنقیه بسیار مضرست و سائر علاج ... کنند ...
نافعست و خصوصا هرگاه تنفیط نفع نکند و بیشتر هیچ خود بخود عارض شود و بادی علت اندفاع گردد صفت حقنه مجربه حنظل و حرف و بیخ کبر و قنطوریون و قثاء الحمار
و شیطرج و فوه جوشانیده با آب آن حقنه کنند و ثفل آن بر ورک ضماد نمایند و از حقنهای نافعه برای آن این حقنه است و ایضا بسرکه و سبوس گرم کرده ضماد سازند و ...
و آنجا خون میت باشد بدبیب احمر بر موضع خون دارغ سحت دهند تا خون ازان جاری گردد مجوسی گوید که هرگاه عرق النسا از رطوبت و بلغم باشد باید که امر باستفراغ
کنند بعده ادویه مسهله مثل این حب دهند صفت آن غاریقون و تربد هر واحد چهار دانگ صبر و سورنجان و شیطرج هر واحد نیم درم شحم حنظل دو دانگ همه ... یک
سائیده حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم حب شیطرج نیز دهند و بعد تنقیه بدن تضمید ورک برایتانج و مویزج و عاقرقرحا سوده بسکنجبین یا بشراب عسل سرشته باید کرد
و ایضا این ضماد بعمل آرند صفت آن پوست بیخ کبر و پودینه عاقرقرحا هر واحد یک جزو عصارۀ قثاء الحمار و حب الغار هر واحد نیم جزو همه را باریک سائیده بشراب عسل سرشته
بر سرین ضماد کنند ضماد دیگر عاقرقرحا و نطرون هر واحد ده درم قسط و حب الرشاد هر واحد یک درم زفت رومی پنج درم زفت را در روغن زنبق یا زیت گداخته ادویه
آمیخته ضماد سازند و دیگر درین باب نسخه این همانست که در قول ابوسهل گذشت و دیگر حرف و خردل و پوست بیخ کبر هر واحد یک جزو و آب مرزنجوش با یک سائیده بر سرین
ضماد کنند و باید که بر موضع روغن حنا باندک بورق و عاقرقرحا و مویزج سوده و روغن مصطکی و مانند آن بمالند ضماد مؤلف فولس موم صد درم علک البطم بست ...
زنگار و مرقشیثا و قطران و بیخ سوسن هر واحد پانزده درم ادویه را سائیده موم و قطران گداخته بیامیزند و بر ورک ضماد کنند و اگر مرض بابن تدبیر ساکن نشود چیزی از حبوب
مسهله نافعه این بدهند و اگر فصل تابستان باشد باید که در اثنای این قی بجای شود استعمال کنند بعده اضمدۀ مذکوره بعمل آرند و در آبزن آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک
و برنجاسف و قنطوریون و پوست بیخ کبر و سداب و کرنب جوشانیده باشند بنشانند بعد ازان که قطن و ورک ابروغن ناردین یا روغن قسط یا روغن نارجیل ...
آن مالش کنند تا آنکه مرض نقصان پذیرد و اگر علت باین تدبیر تسکین نیابد می باید که دران حقنهای نافعه عرق النسا استعمال نمایند و منجمله آن این حقنه است صفت
آن خار خسک و شبت و بابونه و اکلیل الملک و سداب هر واحد یک کف قنطوریون دقیق ده درم حنظل کوفته دو عدد قثاء الحمار کوفته پنج درم عاقرقرحا کوفته
سه درم پوست بیخ کبر و قرطم و مغز تخم بید انجیر کوفته هر واحد پنج درم حلبه چهار درم همه را در هفت رطل آب بپزند تا بیک نیم رطل باز آید و دو ثلث رطل ازان گرفته ...
و عسل و روغن سوسن و زنبق هر واحد یک اوقیه سکبینج یک درم مقل دو درم جندبیدستر نیم درم آمیخته همه را او را بسایند باندک آب مطبوخ در روغن تا مخلوط شود
و بدان حقنه کنند و عقب حقنه بر پشت و سرین و ورک روغن قسط و سوسن مالش نمایند و دیگر بیخ سوسن آسمانجونی نیم رطل کوفته در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل
آید و صاف کرده چهار اوقیه ازان گرفته روغن زنبق و مری و عسل هر واحد یک اوقیه انداخته خوب حل کنند و نیم گرم حقنه نمایند که نافعست و دیگر قوی تر

[illegible]
سکنجبین در ... [illegible] ... شیطرج هندی ... گندم ... [illegible] ... رطل [illegible]
مری و روغن قسط و ناردین ... هر واحد ... [illegible] ... آمیخته نیمگرم حقنه کنند دیگر ... [illegible]
یک کف حنظل کوفته ... [illegible] ... حقنه نمایند که عرق النسا
را نافع است و ایضا حقنه ... که در ... عرق النسا و درد قطن را انفع میکند حقنه دیگر ...
و یک ... [illegible] ... آب شیرین خوب جوش داده حقنه کنند و بران صبر نمایند که اسهال اخلاط خامی کنند و گاهی اسهال خون نماید و اگر درد طول کند
باید که استعمال این حقنه متواتر نمایند ... عصارهٔ قثاء الحمار و روغن قثاء الحمار افزایند صفت حقنه دیگر ... قنطوریون دقیق ...
و خربق سفید ... سورنجان و حنظل و عاقرقرحا و مازریون و مغز قرطم و شبت هر واحد بقدر حاجت همه را در آب خوب جوش دهند ... آب صاف کرده
روغن ناردین و روغن زنبق هر واحد ده درم آمیخته نیمگرم حقنه کنند و بران صبر نمایند و تکمید مقعد بپارچهٔ گرم سازند و اگر ازین حقنه التهاب عارض شود باید که حقنهٔ لین کنند از
عناب و سپستان و جو کوفته و بنفشه خشک و پرسیاوشان و خطمی و سبوس گندم و برگ خبازی و روغن بنفشه ... تا حدت عارض ازان حقنه تسکین یابد
این علاج استعمال کنند ... باید که فصد عرق النسا ... عقب کنند و اگر ... فصد رگ ... باسلیق ... نمایند و چون درد اشتداد کند ...
... که آن تسکین ... تخدیر عضو نماید ... که مذکور شد اندک افیون یا پوست بیخ لفاح آمیخته بر موضع درد طلا کنند و باید که ازین ادویهٔ مخدره حذر نمایند و استعمال آن نکنند
مگر هنگام ضرورت چون درد شدت کند زیرا که ادمان استعمال آنها ابطال حس عضو و اجماد ماده نماید پس ... هیچ علاج سود ندهد ... صاحب این مرض ...
خوردن این سفوف ... نافع یافته ام صفت آن بگیرند سنای مکی ده درم سورنجان پنج درم شیطرج هندی سه درم زعفران نیم درم ادویه را باریک سابیده و شکر
هموزن آن آمیخته دو درم تا سه درم بخورند با آب نیمگرم و چون مرض طول کند باید که ایارجات کبار استعمال نمایند و بآبهای ... شوره و کبریتی و نفطی و آب ... روغن
قثاء الحمار حقنه کنند و عصیده که در ان شحم حنظل سرشته باشند بخورانند و در آب چشمهٔ کبریتی و نفطی و آب دریای شور و مانند آن نشانند پس اگر تسکین نیابد محاجم ناری بر حق
ورک نهند و زلو نیز بران موضع چسپانند که این اکثر نفع میکند و ماده را از نفس مفصل بسوی ظاهر ورک جذب می نماید و چون این ادویه سود ندهد گاهی شرب نفط سفید
یک درم تا یک مثقال با شراب ده درم تا سه روز فائده کند و ایضا حب ... نافع عرق النسا و وجع قطن است و چون علت مزمن شود و قریب بود که مفصل از مکان خود خارج
گردد باید که داغ استعمال کنند تا رطوبت فاسد فانی شود و آن را بسوی خارج جذب نماید جرجانی در ایلاقی مینویسد که در عرق النسا و وجع الورک اگر علامات بلغم ظاهر بود اول
قی فرمایند پس اسهال بحب منتن و حب شیطرج و مانند آن کنند و حقنه کردن بدرون قنطوریون باریک و شحم حنظل و شبت و آبکامه و مانند آن سود ندارد و اگر حقنه قوی باید
... بوزیدان و ماهیزهرج و عاقرقرحا افزایند و اول حقنها نرم کنند پس تیزتر و گاهی برگهای ... حاجت بود و بعد قی و اسهال دوای مدر باید داد نسخهٔ آن در قول شیخ گفته
سه درم ازان با سه درم شکر بدهند و محجمهٔ ناری نهادن سودمند بود و گاهی محاجم با شرط و اخراج خون بسیار سود دارد و در ... را داغ کردن صواب باشد و داغ آتش ازان به
کند حقنه ورک ... سر استخوان که دران دخل است ضمادات اول ضمادهای لینه باید نهاد و بعد ازان گوشت بگیرند کرنب نبطی پخته بکوبند و زردهٔ تخم مرغ و اندکی زعفران سرشته
بکار برند دیگر اکلیل الملک بابونه و حلبه و خطمی هر یک بیست درم مقل و اشق و جاوشیر هر یک ده درم پیه گردهٔ بز و پیه مرغ و مغز ساق گاو و موم هر یک ده درم سرکه ...
روغن بقدر کفایت ادویه خشک را کوفته و صموغ را در سرکه تر کرده حل نموده و موم را با پیه در روغن گداخته همه را بسرشند و هرگاه ضماد جدا کنند آب گرم با طبیخ بابونه و اکلیل الملک
و شبت ... کرفس بشویند و اگر این ادویه با سرکه پخته طلا کنند سود دارد و دیگر ضماد مقرح خردل هموزن او سرگین کبوتر نرم سوده بطبیخ انجیر و یا شیر آن سرشته ضماد کنند
تا آنکه ریش گردد و زرداب جاری شود و چند روز بگذارند تا ماده پاک گردد و یا خردل و تافسیا با هم کوفته طلا کنند و همچنین مویزج و بوره و فرفیون و عاقرقرحا با روغن ...
سرشته جاذب ماده بظاهر و مقرح است ابن سرابیون گوید اگر بیمار احتمال کند صواب آنست که دو روز متواتر حقنه کنند پس رگ زنند و قسطا بن لوقا گوید که بگیرند
عصارهٔ قثاء الحمار دو جزو روغن زیت کهنه یک جزو بجوشانند تا روغن بماند و هر کجا که درد باشد طلا کنند که ورم کند پس صلاح یابد محمد زکریا گوید اگر

حال المادة باشد حنظل بدون آنست و بسیار باشد که صاحب عرق النسا در مرض را اسهال عن امتلا بدهد مرض زائل شود صفت حب نافع [illegible]
سورنجان سکبینج جاوشیر مقل اشق زنجبیل انزروت سورنجان شقاقل شحم حنظل نمک هندی جندبیدستر زنجبیل قسط مامیران برگ سداب لحسون بعلك آب
ناید مسازی و بعضی بیده و جلبنگ اند ان زیاده میکنند یا ایارج هرمس بسیار نافع است در فصل ربیع چند روز متواتر بدهند که تن آن بکنند و طبیخ گفته و طبیخ معنا
نشست ب مدار و آن که هیچ علاج فایده نکند نفط سفید از درم تا مثقالی سه روز با شراب دهند ابن ابی الیاس گوید که در عرق النسا هر صبح جلاب نبات با بیخ سوسن
و تخم کرفس هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود آب بمغز قرطم دهند یا هر صبح جلاب با دو تخم ریحان مع ده درم و اصل السوس سه درم بخورانند و صاحب
این مرض از تناول اطعمه کثیر الغذا بطی الانهضام و سائر فواکه و شب خواری و آب بسیار احتراز کند و باشیای لینه التحلیل و یا بارد ضماد نکنند زیرا که هیچ عضو را تحمل هست
و اما مفصل نرسد بلکه عضو را صلب کند و از تحلیل منع کند و هر گاه نضج در قاروره ظاهر شود تلیین طبیعت بطبیخ سورنجان یا حب صبر یا منقوع آن نمایند و ملینات
و مسهلات و حبوب منقی بلغم استعمال نکنند مگر بعد نضج تام تا ماده رقیق تحلیل نشود و کثیف آن متحجر نگردد پس روا شدا نماید و بعد تنقیه تام این ضماد نطول بکار برند
و نسخه این هر دو در علاج عرق النسای حار در قول صاحب کامل گذشت و در هر هفته سه مرتبه قی کنند و یا این ضماد کنند که در شفای این مرض از ضماد مذکور قوی تر است
صفت آن پوست بیخ کبر بورینه عاقر قرحا هر واحد ده درم عصاره قثاء الحمار حب الغار هر واحد پنج درم قطرون قسط تلخ هر واحد درم حب الرشاد یکدرم همه را
باریک سائیده بخریجه زفت پنج درم را با روغن زنبق یا زیت گداخته ادویه بدان آمیز در ضماد کنند و اگر مرض باین معالجه زائل شود فبها والا از معالجه ملول نشوند زیرا که
مفصل ورک عمیق غائر است ماده غلیظ از آن بتمامه خارج نمیشود و این حقنه بعمل آرند خار خسک قرطم هر دو کوفته هر واحد یک کف شبت و بابونه و سداب هر واحد نیم
قنطوریون دقیق و پوست بیخ کبر هر واحد ده درم حلبه و بزرکتان هر واحد چهار درم سنای مکی ده درم سبوس گندم یک کف زیره سه درم همه را در شش رطل آب بپزند تا
بیک نیم رطل باز آید صاف کرده مری و روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد ده درم بوره ارمنی نیم درم فلوس خیارشنبر پانزده درم آمیخته در حقنه انداخته نیم گرم حقنه کنند
و اگر مرض مزمن گردد و طول کند باید که قی و حقنه متواتر کنند و در مسهلات قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان زیاده نمایند که این ادویه را با وجود استفراغ بلغم خاصیت
شریفه در عرق النساست و در علاج این اسهال نورزند که بسرعت بسوی لنگی می انجامد و اگر درد اشتداد نماید و مریض طاقت برداشت آن نتابد مخدرات مثل فلونیای رومی
و برشعثا بدهند تا مریض ساعتی استراحت نماید و قوت او رجوع کند بعد از آن اعاده علاج کنند و بدون احتیاج شدید دوای مخدر استعمال نکنند و این سفوف صاحب این مرض را
تا فصت صفت آن سورنجان پنج درم بادیان مغز بادام مقشر هر واحد سه درم زعفران نیم درم سنای مکی ده درم شکر برابر همه شربتی سه درم با آب بالش عضو بروغن
قثاء الحمار و روغن قسط و زنبق و خیری زرد نمایند و در آب کبریتی و نطرونی حمامی و نفطی و آب دریای شور ماند آن نشانند و اگر باین حالات تسکین نیابد بر عرق ورک
محاجم ناری نهند و تعلیق علق نمایند والا کجم آخر الدواء و الکی داغ بران موضع گذارند ابن نوح گوید که اگر عرق النسا از خلط بارد خام باشد اولاقی استعمال کنند بعد حب
سورنجان کبیر معروف بمقیم الزمنی بخورانند صفت آن ایارج فیقرا تربد هر یک ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق سورنجان بوزیدان مامیزج هر یک پنج درم
فرفیون دو درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جندبیدستر هر واحد یکدرم حب ها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم و حقنه بادویه حاره کنند و آنچه مخصوص باین مرض است حقنه
بیخ سوسن است که در قول مجوسی گذشت و یا حرف باب پخته زیت دران انداخته حقنه نمایند و چون درد شدت کند اغلب یک مثقال از آن بروغن یا بشیر بخورند و یا
شیاف عرطنیثا شحم حنظل سکبینج بردارند و فتیله محمول از رسن مجفف و انزروت یا خرنوب معقود بعسل نافع است و بعد تنقیه مالش دهن فرفیون نفع کند و یا مغز تخم سیاه
بسر که بسایند و بعسل سرشته ضماد کنند و همچنین ضماد بودینه که آنرا در جذب ماده از عمق خاصیتیست و نفط را نیز این خاصیت ست و همچنین نقاع از خردل و حوالی ام
مسلط گرده و ادمان حقنها کنند تا کرسیج پیدا نماید که ایشان از سیج بشوند و چون مرض مزمن شود و طول کند ضماد مقرح که در قول جرجانی گذشت بکار برند تا آنکه آبله انگیزد
و از آن آب سائل شود و تکمید با آب گرم نمایند و چند روز بگذارند و اگر مرض زائل نشود اعاده آن کنند و مریض را گرسنه دارند تا اخلاط او قلت پذیرد و اگر طول کند و خوف
خلع راس ورک باشد بر سر ان داغ مثل اثره نهند و صاحبان این مرض صحت خود مداومت قی نمایند و تلطیف تدبیر کنند و از اغذیه غلیظه دور ترسکر احتناب ورزند
و جالینوس گوید که سواری برای وجع الورک مضر است زیرا که بسوی آن فضلات بریزد و نیا نوق گوید که علاج عرق النسا مشکل است چون تا ان ذا مرض رطبه لحمیه او دسمی حاجت افتد

و بعضی از ایشان گفته اند که اگر ... نباشد بایدکه ... ماده ... وجع الورک ...
و این ... علاج ... گفته اند نفع میکند ... بهترین چیزی ... عرق النسا ... که بر عرق ... بکذارند تا آنکه
آب ... کرده ... شدن ... این مقام ... ست و گفته که ... بهترین ... کرده ... تا آنکه بران ... زعفران ...
جسته شد صحت یافت **انطاکی** گوید که علاج وجع الورک ... وجع المفاصل نیست ... علاج ... ابتدا ... فصد ... مقابل ...
و مبالغه ... طبیعت نمایند اگر ماده رقیق باشد ... عرق النسا است ... حب ... حب سورنجان ... و بعد ... ایارج ...
الیه آنرا بسیار نافع ... بعد ... ایارج کبیر و حلبه و کرسنگی ... مجرب است بسبب تخفیف ماده و فصد عرق النسا کنند و ... طبیخ حنظل ...
و شرب حب ... بعد ... طلقا و تخم ... تریاق بعد تنقیه ... اگر ... ماده افتد **سعید** گوید که اگر عرق النسا حادث از بلغم باشد
تنقیه معده ... کنند و حقنه ... و اسهال او با ایارج نمایند و ... مثل شربت عسل و گلقند عسلی بدهند و غذا نخود آب ... سازند
و پرهیز سخت کنند زیرا که چیزی نافعتر برای خلط غلیظ از گرسنگی نیست و ... ضماد نمایند ... عضو ... سازند ... اگر
ساکن نشود فصد ... باید کرد ... طرف پای ... فصد صافن ... کنند ... آب چشمه های ... نفطی و آب دریای شور
نشانند و اگر ... وجع ... و اگر خلط سوداوی باشد اسهال ... مطبوخ افتیمون کنند و گلقند ... آب ... عناب
گلاب آب ... و شربت ... و غذا ... و بر عضو ... ضماد کنند ... روغن ... و آخر فصد عرق النسا گیرند
و اگر ... **مؤلف** خلاصه ... متأخرین ... بعد تنقیه این ضماد عرق النسا و مفاصل ...
دار شکنه که سلیمانی باشد و سیماب هر کدام سه مثقال هر دو را باهم سائیده آب دهان حل کنند تا سیماب کشته شود و ده مثقال صابون آب گرم ... ضماد کنند
و این ... اصحاب مفاصل و عرق النسا و نقرس بغایت سودمند است و از مجربات ... جمع کثیر ... امراض مذکوره نجات یافته اند سورنجان ...
... آدمی ... مساوی ... سه ... کافیطوس ... باشد ... این ... تنقیه ...
کافیست **صفت** ... که درین باب بغایت سودمند است و از مخترعات اوست گل سرخ دو قبضه پوست بیخ قنب تازه ... قبضه هر دو را ... شراب ...
آنگاه صاف نموده بآتش ... تا شراب ... بسوزد ... چیزی غلیظ ... عسل ... و در ... بر ... ریزند ... تا ... مرهم شود
آنگاه یک وقیه افیون با شراب حل کرده و یکدرم زعفران و یک وقیه زهره گاو ... اضافه نموده ... کنند و نگاه دارند و عند الحاجت استعمال نمایند که در تسکین
اوجاع مفاصل بی نظیر است و گویند که خوردن اسبند بقدر چهار ماشه تا ده از ده شب برای عرق النسا مجرب است و بعضی گویند که از یک ماشه شروع
کنند و بتدریج بیفزایند هرگاه حرارت زیاده محسوس شود باز اندک اندک بکاهند همچنین تا چهل روز هر شب وقت خواب بخورند که درین باب از مجربات است
و در حدیث شریف وارد است که برای عرق النسا الیه گوسفند اعرابی ... سه حصه سازند ... ناشتا یک حصه بخورند و بعضی نهادن الیه شگافته ...
در وجع الورک تا آنکه متعفن گردد و بعده ازان جدا کردن مجرب دانسته اند **صفت** حبی که بقول رازی ... ساعت تسکین ... عرق النسا کند ... اطلاق ...
صبر سقوطری پوست هلیله زرد سورنجان هر واحد یکدرم حبها سازند مجموع یک شربت است و ادامت برین حب کردن مجرب تام است **حب** سعد که ... بلغم از مفصل
ورک قوی العمل است سعد سورنجان بوزیدان هر یک نیم درم ماهیزهره دو دانگ ... درم شحم حنظل ... فرفیون ... این یک شربت است **دوائی هندی**
که مسمی ... است جهت وجع الورک و وجع الرکبه مجرب ... کالونجی میتهی هر چهار برابر بدون کوفتن یکجا کرده هر صباح آنقدر که در گرفتن انگشت
آید باب بخورند ... مزاج مختار اند و بعضی ... تخم ... اضافه میکنند صاحب ... هندی گوید که این ... تخم ... دیگر که عرق النسا ...
همچنین ... یکتوله سیماب ... انداز ندو باهم حل کنند چندانکه هر دو یکذات شود بردارند و قدری ازان می مالیده باشند روزی دو سه دفعه
روغن خفاش نافع عرق النسا و نقرس و جمیع اوجاع مفاصل جند بیدستر قسطتلخ هر یک سه درم ... چهار درم آب مرزنجوش روغن زیت هر واحد ...

و بیخ کرده و دوازده عدد آب خالص بقدر ضرورت همه یکجا کرده بپزند چندانکه آب برود و روغن بماند ضماد کرده از وجع عرق النسا تحلیل کند [illegible]

شبت آرد حلبه تخم کتان سوده آب [illegible] سرشته ضماد سازند مطبوخ قوی الاثر برای استیصال ماده وجع الورک و عرق النسا معمول مجرب مصطکی انیسون هر یک [illegible] درم

زنجبیل بیخ اذخر هر یک سه درم فو شیطرج سورنجان بوزیدان هر یک پنج درم بیخ کرفس بادیان هر یک هفت درم حلبه مویز منقی هر یک ده درم [illegible] چهار رطل آب

بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف نموده ثلث رطل [illegible] روغن بید انجیر بقدر تحمل طبیعت بنوشند نطول که بهت عرق النسا مفیدست بابونه اکلیل الملک

بنفشه گل خطمی کنجد بقدر حاجت در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند بعد از آن روغن مالیدن بسیار فائده می کند

وجع المرکب

یعنی درد زانو اسباب و طریق تشخیص علاج آن بعینه همانست که در اوجاع مفاصل مسطور شد لیکن این بیشتر از ریح حادث میشود و [illegible] رعایت [illegible] شیره [illegible]
نبات سفید بدهند و برگ چنار سوده ضماد نمایند [illegible] روغن زیت ضماد کنند که در ورم آنرا نافع بود و یا فصد باسلیق کنند [illegible]
یک توله خورده تخم کاسنی نیم کوفته نه ماشه سورنجان سه ماشه بعرق بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک هفت توله جوشانیده صاف نموده نبات یک نیم توله حل کرده بنوشند
و ایضا در ورم زانو و حرارت [illegible] سورنجان بوزیدان هر یک ماشه سوده با طریفل صغیر توله سرشته بخورند بالایش عرق شاهتره هفت توله گلاب سه توله بنوشند [illegible] شربت
سورنجان با طریفل سرشته همراه شیره تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله عرق شاهتره و نبات میدهند گاهی عرق کاسنی [illegible] شربت بزوری بارد [illegible]
عوض عرق شاهتره و نبات میکنند و اول فصد باسلیق میگیرند و اگر فائده نشود مسهل میدهند و اگر ماده بارد باشد شیره تخم [illegible] بادیان و نبات بدهند روغن تخم [illegible]
کنند [illegible] روغن پخته بخورند یا برگ [illegible] بجوشانند و کوفته بر روغنهای گرم آمیخته ضماد نمایند و اگر صابون سورنجان [illegible] حنا برابر آب سرشته ضماد کنند نیز مفید بود و این
منضج نافع اصل السوس بادیان پرسیاوشان تخم خطمی سورنجان هر یک چهار ماشه بیخ بادیان بیخ کاسنی بیخ کرفس هر یک شش ماشه انجیر زرد [illegible] مویز منقی ده دانه سپستان
بیست دانه [illegible] بعد مسهل معجون سورنجان صغیر خورانند و این حب مسهل نیز برای درد رکبه نافعست سورنجان پوست هلیله زرد شحم حنظل مقل [illegible]
مساوی کوفته بیخته حب سازند و یک مثقال با آب گرم بخورند و این طلا برای وجع رکبه معمول حکیم اجمل خانست حنظل کلان [illegible] عدد را در نیم سیر آب بجوشانند که نصف بماند [illegible]
با روغن زیتون بیست [illegible] درم بجوشانند تا که نصف آب [illegible] حب الغار سوده در آن انداخته بجوشانند تا که تمام آب بسوزد و روغن بماند فرود آورده سورنجان [illegible]
بنفشه حنای خشک هر یک سه مثقال کوفته بیخته حل کنند و در محل درد طلا نمایند و مطبوخ بوزیدان نیز در درد زانو و پشت و مفاصل [illegible] مطبوخ قوی الاثر
که در عرق النسا [illegible] بقول مؤلف خلاصه عنقریب مسطور شده لیکن درینجا [illegible] عوض مصطکی و انیسون [illegible]
با دو مثقال روغن بید انجیر و این نطول وجع رکبه و مفاصل را مفیدست سداب [illegible] بیخ کرفس سورنجان بوزیدان [illegible] بابونه اکلیل الملک [illegible] در آب
جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد فراغت از آن [illegible] روغن [illegible] **اقوال اطبا** سویدی مینویسد که ضماد فرفیون یک درم زیت [illegible]
[illegible] شرب [illegible] روغن کتان پنج درم و ضماد بدان برای وجع رکبه مجربست و ضماد برگ [illegible] سوده و کذا گل آن و کذا [illegible]
آن با آرد گندم و شراب یا سرکه سرشته و کذا جندبیدستر و کذا سرگین گاو با سرکه و آرد جو [illegible] و کذا گوگرد [illegible] زیت [illegible] آلوده و کذا عصاره سداب بستانی و شرب
تربد با زنجبیل که مخرج ماده بلغم لزج غلیظ از رکبه است و کذا شحم حنظل و کذا افراسیون و کذا اشنیلیذ [illegible] سورنجان ست با زنجبیل و کذا مطبوخ [illegible]
[illegible] و شرب [illegible] ضماد [illegible] و کذا [illegible] بعسل و کذا روغن [illegible] و کذا نانخواه و کذا شیطرج هندی و کذا مقل ازرق [illegible] و کذا تخم [illegible]
[illegible] **و اکل** جوز هندی و کذا [illegible] مطبوخ تعلیق [illegible] **انطاکی**
گوید که اوجاع رکبه مثل وجع الورک است در انحصار ماده و سائر احکام لیکن از مجربات درین شرب [illegible] روغن [illegible] تخم ترب ست
و برگ [illegible] عسل و کذا ضماد صابون [illegible] **صاحب خلاصه** گوید که [illegible] علاج نموده بعد از تنقیه بدن ضماد [illegible]
[illegible] استعمال نمایند معجون سورنجان موافق نسخه یحیی بن خالد که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی مذکور شد مجربست و ضماد [illegible] فرفیون [illegible]

و در علاج وجع خاصره گذشت مفید و مجرب است نهایت سود مند است و آن ضماد برای درد زانو و ساق و کمر و پشت و سیاه پیخته نافع است مصطکی رومی یک اوقیه موم زرد یکدرم
هر دو را با چهار اوقیه روغن زیت بر آتش ملایم بجوشانند تا همه گداخته یکسان شود و برداشته نگاهدارند و عند الحاجت گرم گرم بمالند مصنف اقتباس مینماید که علاج وجع
کمر و وجع مفاصل ذکر یافته و مالیدن روغن قاوندی مرکب و روغن اسقیل مرکب و روغن جند و روغن جنطیانا از مخترعات نواب علوی خان بسیار نافع است و برگ آکه تنها بروغن
سرشف چرب کرده بستن عظیم النفع است و کذا برگ تبر و کذا برگ سلطان الاشجار

وجع الساقین

گویند که از اسباب این علت ضعف هضم خصوصا هضم ثالث است دوم بدگواری طعام از خوردن غذا بر طعام غیر منهضم و اکل اندر قوت هاضمه و عجز آن از تجوید هضم سوم کثرت
خروج خون از بواسیر یا حیض یا اسهال دموی و یا مطلق اسهال زحیری یا کشیدن مرض طویل چهارم غلبه خلطی از اخلاط اربعه و علامت هر سبب از تقدم آن و وجود آثار غلبه اخلاط
بخوبی تشخیص اسباب اوجاع مفاصل گذشت پوشیده نیست و گویند که گاهی صاحب آنرا اندرون گوشت ساق بلکه در استخوان آن چنان سردی محسوس شود که گویا تخته
برف بکمر بسته است و بر ظاهر جلد گرمی بدرجه باشد که گویا اخگر نهاده است مع کرب علاج در قسم اول و دوم بهمین علاج نمایند که در معالجاتش مذکور شده و حتی الامکان مریض را
گرسنه دارند و اگر تحمل آن نباشد تقلیل غذا و تلطیف آن کنند و بیش نخواب اقتصار نمایند و در قسم سوم تقویت اعضای رئیسه کوشند و مقویاتی که در امراض قلب و جگر و غیره
مرقوم گشت و در چهارم اول تشخیص ماده کرده بحسب آن بدانچه در اوجاع مفاصل مذکور شده تنقیه نمایند بعده روغن گل تنها یا سورنجان تلخ و زرانبج و مصطکی هر یک سه ماشه
سوده آمیخته بمالند و همانچه در وجع الظهر رقم شده مفید است درینجا هم نفع دهد و گویند که چون مجرد احساس درد فصد سر رگ نمایند و بفاصله چهار گهری تنقیه کنند فی الحال فائده
میدهد و از مسهل مستغنی میسازد و هر چه در غلط و ایضا برای درد و ورم ساق کتیره سفید صندل سرخ پوست کچنال هر واحد سنگ جراحت کشنیز سوده ضماد کنند و تخم سورنجان و بادام تلخ
صعتر سرشته جو اکال تخم کرفس کوفته خارخسک کوفته جوشانیده گلقند حل کرده خوردن نافع است و ایضا برای درد ساق که گویا شگافت میشود شاهتره گل سرخ هر یک
شش ماشه سورنجان سفید ریوند چینی هر یک ده ماشه جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند و سورنجان بیخ نی بگلاب سوده ضماد کنند و ایضا برای درد ساق و کف
پا و یان جوشانیده عنبات حل کرده بدهند و صاحب تلخیص گوید که در معالجه این علت تعجیل باید نمود که منجر باستسقا میگردد و یا بفالج و بمرگ مفاجات میکشد

ریح الشوکة

و این صدی شدید بود که اکثر در ساق پای و یا ران و یا بازو افتد سببش ریحی غلیظ تیز باشد و مادهٔ آن از اخلاط چهارگانه بیرون نباشد و بیشتر از خون و یا صفرا و یا سودا و یا بود و
بلغم و نیز ترکیب اخلاط مذکوره می افتد و شیخ و شراح قانون نیز مینویسند که سبب ریح الشوکة اخلاط حار ردی لذاع اکال و بسیار رقیق صفراوی بود که در استخوان حاصل شود و خراج
و جوهر او را فاسد گرداند و جرجانی در وجع مفاصل نوشته بسیار باشد که مادهٔ این علت در گرمی و تیزی بدان حد بود که در استخوانها بگذرد و استخوانها را تباه کند و بشکند و این مرض
را بعربی ریح الشوکة گویند و فرق میان اوجاع مفاصل و نقرس و ریح الشوکة آنست که در اوجاع مفاصل و نقرس ماده در گوشت و فضای بندگاه بود و در ریح الشوکة در استخوان
باشد بالجمله علامتش آنست که درد شدید با تمدد و خارش و سوزش اعضا باشد و از رسیدن پارچه و دیگر چیزها درد زیادت پذیرد و در واند بطول عضو بود و باشد که مادهٔ خبیثه
بدرجه رسد که استخوان آن را بشگافد علاج اول بزودی تمام فصد باسلیق کنند اگر در پای باشد و الا رگ صافن زنند و حسب خلط غالب تنقیه بدن مشغول شوند و در صورت
مرکب بودن از صفرا و بلغم و یا دیگر خلط مناسب آن ترکیب ادویه نموده علاج کنند چنانچه در انواع علاج اوجاع مفاصل مفصلا مسطور شده و بعد تنقیه روغنهای
محلله و آبزنات و ضمادها و معجونات که در آنجا مذکور گشته حسب ماده بعمل آرند و بدانند که در جمیع امراض طرف نشستن در آبزنات عظیم الاثر است و شخصی را در ساق پای راست
این مرض عارض شد و هنوز نوبت بعلاجش نرسیده بود که درین اثنا ساقش بطول بترقید و همان وقت بمرد

وجع العقب

یعنی درد پاشنه اگر بسبب صدمه از ضربه یا سقطه یا ضغطه موزه و مانند آن افتد آب سرد بسیار ریزند و طلای برده یا گل ارمنی و مامیثا در آب یا گلاب طلا کنند
و آرام کردن و دوای مخدر دادن و معجون گذاشتن نیز نافع بود و اگر بسبب انصباب مواد سیال از اعالی بدن بآنجا باشد در مادهٔ دموی فصد کنند و روغن گل

بالتند طعمی [illegible] بسهلات بلغم [illegible] با بونه و فرفیون و زنبق و قسط یا السند چون کهنه گردد تیز آب خار و قی مالیدن تا [illegible]
و حقنه هیچ گردد باید که چون آن نرم باد سیع کنند خواه آلت آن را خواه از ادویه اکال پس هرگاه عضو آن نده پاک شود غذا دهد و را در سرکه سایبده بر بندند و خاکستر [illegible]
شوده بر بندند اگر رو انفجار و رنگ کنند برای نرم کردن جلد ملینات ضمند یا پیچکی عنبر بر آن بندند تا آنکه نرم گردد بعده نیشگاف [illegible] مراهم [illegible]

ضعف حمل و بطوء مشی اطفال

ضعف پای گاهی خلقی بود و این لاعلاج ست و گاهی از تعصب کثیر از استرخای ساق و یا از انسداد طرق غذا بسوی آن باشد چنانچه مرد بسیار فربه را عارض شود پس [illegible]
علاج احیا نماید بدانچه در آخر کتاب گفته آید و در استرخائی هر چه در باب استرخای مطلق مسطور شد بکار برند و در انسداد تقلیل غذا کنند [illegible] که برای مشی اطفال [illegible]
بجلی گوید بهتر آنست که نیم درم بادنجان بکلاه آن در سایه خشک کرده سوده تا یازده روز بخورانند و کذا نبض اکلا و قطولا جوز بوی و کذا خودل مطلقاً و سود گاه [illegible] و ماننده
و عدس رجلة ضماداً و روغن غار و روغن زیت کهنه پخته مجرب ست و کذا مالش روغن بدونار جیل و شستن اطراف در حمام با آب سرد و سویدی جهت اطفالی که رفتار ایشان دیر [illegible]
دیر کنند می نویسد که اگر کرنب جوش کرده تنها و یا با جوز و زیت و سیر خوشبو ساخته بخورانند بسرعت در رفتار آیند و مجرب صحیح ست مالش [illegible] ایشان [illegible] قنطوریون نیز [illegible]
طبیخ تخم لسان [illegible] و طبیخ حند قوقا و کذا تدهین مفاصل بروغن آسن بی که آن را خوب کوفته در آب و زیت جوش دهند تا آب فانی گردد و روغن بماند برای سرعت مشی ایشان نافع ست

حمیات

یعنی تبها حمیات جمع حمی ست که آن را بتازی تپ گویند و آن در اصطلاح اطبا حرارت غریبی ست که در دل مشتعل شود و یا در عضوی دیگر افروزد و از انجا بدن آید [illegible]
روح و خون بطریق شرایین و عروق در تمامی بدن منتشر گردد و آن را گرم گرداند بحدیکه افعال طبیعی را ضرر رساند مثل حرارت غضب و تعب چون نوبت آن تغیبت [illegible]
افعال نرسد بدانکه حرارت که ببدن حیوان تعلق دارد سه قسم ست **اول** حرارت غریزی و آن نزد جالینوس حرارت ناری عنصری ست که از مزاج و قوام بدن [illegible]
میشود و از اول بدورت و حرارت عارضی از ان حاصل میگردد و تا زمان حیات در بدن می ماند و برین تقدیر تغایر میان او و حرارت غریبی بماهیت نیست بلکه
تفاوت میان ایشان جهت ست که غریزی مصلح بدن ست و غریبی مضد آنست و ارسطو و دیگر محققین بر آنند که حرارت غریزی فائض میشود بر مرکب مستعد نزد فیضان نفس [illegible]
بسبب فیضان نفس و قوی و آن مقوم یعنی محصل وجود بدن انسان ست و مادام که حیوان زنده است موجود میباشد و بقول ابن ابی صادق آن جوهر حار رطب لذیذ [illegible]
که آن را حدت و لذع نیست و شیخ الرئیس در حیوان الشفا گفته حرارتی که ابدان قبول میکنند بدین علاقه نفس یا از جنس حرارت اسطقسی نیست که آن ناری ست بلکه از جنس
حرارتی ست که از اجرام سماوی فائض میشود و برین تقدیر میان حرارت غریزی و دیگر حرارتها مغایرت نوع و حقیقت ثابت میگردد **دوم** حرارت اسطقسی و آن حرارت عنصری
که جزو ماهیت بدن انسان ست و در حیات و بعد ممات تا بقای بدن موجود می باشد از انست که بدن مرده سیاه و متعفن میشود اگرچه او را در برف دفن کنند **سوم** حرارت
غریبی و آن حرارت مرضیه موذیه مضر بافعال ست یعنی حرارت غیر طبیعی که در بدن زنده حادث شود و از شان او ایذای ابدان ست و آن نه مقوم وجود بدن ست نه جزو
ماهیت بلکه مغایر هر دو قسم اول و ثانی ست و بقول بعضی آن حرارت اسطقسی ست و آن را غریبی نامند چون مشتعل شود و کیفیت و حدت پذیرد و در بدن منتشر گردد و مضرت
بافعال رساند **و مراد** از افعال طبیعی افعال منسوب بطبیعت مدبر بدن ست از افعال حیوانی و نفسانی و طبیعی صادر از قوای بدنی و آن اشتهای طعام ست و خواهش
آب و هضم غذا و نشست و برخاست و رفتار و گفتار و خواب و بیداری و جماع و مانند آن از امور طبیعیه که بر وفق مجرای طبیعی باشد **اکنون** بدانکه جالینوس اقسام تپ را
بدو قسم تقسیم نموده یکی حمای مرض دوم حمای عرض و حمیات اورام را از جنس حمی عرض گردانیده و مراد آن از حمای مرض آنست که میان آن و میان سبب آن که مرض نبود
واسطه نباشد مانند حمای عفنی که عفونت سبب آن بلا واسطه است و عفونت خود مرض نیست بلکه آن سبب مرض ست و از حمای عرض آنکه تابع مرض باشد مانند حمای ورم که آن
عرض ورم ست و با وجود ورم تابع آن بود و ورم فی نفسه مرض ست و اکثر متقدمین انحصار اقسام حمیات در سه جنس کرده اند یعنی حمای یومی و خلطی و دقی و حال بدن را
مع تپ بحمام تشبیه داده اند چنانچه شیخ میفرماید که همه آنچه در بدن انسان ست از سه جنس خالی نیست یکی اعضای حاوی رطوبات و ارواح و آن بمنزله دیوارهای حمام ست
دوم رطوبات محوی و آن مشابه آب حمام ست سوم ارواح نفسانی و حیوانی و طبیعی و ابخره که در بدن پراگنده است و آن بمنزله هوای حمام ست پس مشتعل بحرارت غریبی

اشتعال اولی یا ابن سینا یا بعضی ازان باشد یعنی مثل طبایع ازان افتد یعنی بعضی گرم گردد چنانکه حرارت اعضا اولی از روی تشبث اول تشبث کرده

چنانکه حرارت آتش تشابه بهوا ابن حمام باستفاع هوا بیک طبایع متشبث شود آنرا حمی یوم میخوانند اگر حرارت باخلاط متشبث گردد از روی تشبث ثانی گردد پس ازان

در اعضا منتشر شود مانند آنکه آتش آب حمام را گرم کند و آب گرم در حمام بریزد و بسبب آن دیوارهای حمام گرم شود یا شوربای گرم در دیگ بریزند و بسبب آن دیگ گرم شود

آنرا حمی خلطی گویند و اگر حرارت بارواح و اجزای تشبث اول متشبث گردد پس ازان در اخلاط و اعضا پراگنده شود چنانکه آتش در حمام افروزند هوای آن گرم شود و بعد گرمی

آن باب دیوارهای آن متعدی گردد آنرا حمی یوم خوانند و مراد از اشتعال اولی هر جنس آن بود که از سر و شدن یک جنس مشتعل سر و شدن مجاور آن که در جنس باقی ست

واجب باشد لاجرم سر و شدن هر دو جنس باقی سر و شدن آن واجب نباشد و ایضا مراد از اشتعال اولی و تشبث اول حرارت تشبث نخست بر سبیل استقرار در یکی حرارت

که مشتعل بروح و متشبث و متعلق بدان باشد در اخلاط و اعضا نیز متعدی گردد اما تا وقتیکه در متعدی جای آن متشبث و مستقر نشود بدان نام مسمی نگردد و مثلا حرارت که با خلاط متعلق گردد

اعضا را نیز گرم سازد و حال آنکه حمی خلطی ست فقط لیکن چون در اعضا راسخ و قائم شود دق باشد و دیگرها نیز برین قیاس کنند بالجمله این قسمت حمیات بوجه قریب ست و گاهی

تقسیم حمیات از جهات دیگر کنند پس گویند که بعضی ازان حاده است و بعضی غیر حاده و بعضی مزمنه و بعضی غیر مزمنه و بعضی لیلی و بعضی نهاری و بعضی سلیم مستقیم و بعضی بی اعراض

منکر و بعضی مفتره و بعضی لازمه که آنرا اشتدادات و سورات باشد و بعضی ازان متشابه بود و بعضی حار و بعضی بارد بالعرض و بعضی مرکبه و بعضی بسیطه و بعضی کرم

بیان مستعدین حمیات

بعضی شراح قانون مینویسند که ساکنان مواضع فائره و مترفهین و کثرت کنندگان از فواکه رطب مائی و کثیر الامتلاء و تخمه ها از عادت و کثیر المرار و ضعیف البدن و پیران

و طفلان این همه کثیر الاستعداد بحمیات از سکان کوهستان و اهل ریاضت و اقتصار کنندگان بر اغذیه جیده و معتدل الاخلاط و قلیل المرار و قوی البدن

و به کهول اند و چون این امور مذکوره تا که حرارت و رطوبت در بدن پیدا کنند آنرا اشد الابدان از روی استعداد بحمیات نگردانند پس شیخ الرئیس میفرماید که شدید ترین

ابدان از روی استعداد برای حمیات ابدان حار رطب اند خصوصاً چون رطوبت قوی تر از حرارت باشد و این کسان اعرق و بول و براز بدبو بود و ایضاً ابدان حار

یابس مستعد برای حمیات حاده میباشند از تپ یومی ابتدا کنند پس بعفونت و احتراق سرعت نماید و بسا است که بسبب یبس مزاج در دق افتند و قریب این هر دو ست

ابدانی که دران رطوبت و یبوست متساوی بود و حار معتدل باشد و این بدن از آن جنس ست که دران حمی بخار حار ابتدا کند و بعد بجای خلطی منتقل گردد و بعد ازان آنکه در ایشان حرارت

و یبوست متساوی بود و رطوبت بسیار باشد و ایشان را بیشتر حمیات عفنی در ابتدا عارض میگردد و ابدان بارد و رطب بارد یابس بعید ترین ابدان از عروض حمیات اند خصوصاً از حمیات حاده

بیان اوقات حمیات

شیخ میفرماید که حمیات را اوقات اربعه است مثل اکثر امراض از ابتدا و صعود یعنی تزید و وقوف نزد منتهی و انحطاط یعنی کمی مرض گاهی این اوقات کلی میباشند بحسب کل حمی از اول

تا آخر او و گاهی جزئی بحسب هر نوبت نوبت و خطره از ابتدا تا آخر انتهاست و اما نزد انحطاط مریض از نفس حمی هلاک نمیشود و بسبب استیلای طبیعت بر ماده بر دفع الا بسبب

خطای طبیب و عصیان مریض و غیر آن که ذکر آن خواهم کرد و ابتدای جزئی وقت اختناق حرارت غریزی از ماده غامره در عضو ست و ابتدای کلی وقتیست که نضج

یا علامات مضاد نضج را اثری ظاهر نشود و ابتدا در هر مرض موجود ست بخلاف دیگر اوقات و لیکن گاهی خفی میباشد چنانچه در سونوخس که از اول روز ظهور او شدید ظاهر میباشد

و در صرع و سکته که بسبب سرعت استیلای ماده در هر دو زمانه ابتدا خفی میباشد و چون ابتدا خفی قلیل الاعراض باشد گمان میشود که ابتدا دران نیست و همچنین گاهی

در روز اول از حمیات حاده غمامه در قاروره یا علامات دیگر نضج مثل تکثف ثفل معاینه میگردد پس گمان میشود که آنرا ابتدا نیست و حال آنکه چنین نیست بلکه وقت ابتدا

دران موجود بود لیکن خفی باشد و تزید وقتی ست که دران حرارت غریزی برای مقاومت ماده حرکت ظاهر کند پس علامات نضج یا علامات مضاد نضج ظاهر گردد

و انتها وقتی ست که دران قتال میان طبیعت و ماده اشتداد نماید و حال غلبه یکی بر دیگری ازان هر دو در زمانه مستقبل ظاهر گردد و این وقت جنگ و جدال ست

میان هر دو و بدیت او در حمیات نوبی نوائب حاده در نوبت واحد ست و این شناخته نمیشود مگر بنوبتی که مابعد اوست باین نوع که ما بعد ضعیف تر از سابق بود

و یا بد و نوبت و این شناخته میشود در نوبت سوم ازان هر دو و اگر این سومی سبکتر و سریع الزوال ازان هر دو نوبت باشد هر دو نوبت زیاده نمیشود و در اکثر زیرا که

مقتضای امراض حاده این ست و طبیعت متحمل نمیشود و بعد از ضعف و مقاومت جلدی میکند بلکه در امراض مزمنه که منتهای آنها بعید باشد پس ... باشد ...
میشود و نوائب بسیار و ضعف و شدت و غیره جمیع احکام خود و آنجا نزد منتهی تا رنضج منعقد و تمام ظاهر میشود و انحطاط وقتی ست که دران حرارت غریزیه ...
مستولی میشود و آنرا مقهور میسازد و آن حرارت تفرق تجمع او اندک اندک مینماید و درین وقت حرارت باطن ضعیف میشود و بسوی اطراف منتشر میگردد تا آنکه تحلیل
می پذیرد و این سبب است که طبیعت غلطی میکند درین حالت و در امثال این حمیات از ضعف حادث در حرارت باطن پس گمان مینماید که مرض انحطاط نمود و طبیعت مستولی
گشت و چنین نباشد بلکه مرض طبیعت را مقهور میکند بقهر تام حتی که نا امید میشود از مقاومت پس از آن اعراض میکند و اعراض مرض ضعف می پذیرد و بسبب ترک مقاومت
پس عقبا و موت روحی نماید و این را در عرف عام افاقت الموت نامند بدانکه منتهی مختلف میباشد در امراض اندر قرب و بعد پس امراض حاده ... در کمال حدت
بعید ترین منتهای آنها تا چهار روز ست و حمیات یوم ازین قبیل ست مگر آن را در اصطلاح اطبا از امراض حاده شمار نمیکنند زیرا که در حاد بودن مرض کفایت نمی کند تا آنکه
منتهای او قریب باشد فقط بلکه معذالک از جمله امراض ذی خطر بود و قریب حاده جدا در قرب منتهی و در خطر امراض حاده مطلقاً ست و او آنست که منتهای او تا هفت روز ...
چون محرقه و غب لازمه و بعضی از امراض حاده آنست که در حدت کمتر ازین ست و او آنست که منتهای او تا چهارده روز میباشد و ما بعد این حاده مزمنات ست تا بیست ...
پس مزمنات ست تا چهل و شصت روز و زیاده بران تا سالها و معرفت اوقات امراض حاده در مراتب آنها و مزمنه نافع ست طبیب را در تدبیر غذای مریضان چنانچه ...
آنرا ذکر کنیم و بسیار حمیات است که ابتدا و تزید و انتهای آنها در نوبت واحد مستوفی می باشد بسبب فرط حدت ماده پس اوقات جزئیه در آن بعینه اوقات کلیه باشد و نوبت دیگر
با نحطاط می کنند اگر تحول بصحت گردند و ایضاً حمیات مختلف میباشد درین از منه اربعه کلی باشد یا جزئی پس بعضی ازان آنست که ابتدای او طول میکند چون غب ...
او بسبب خامی و حدت و رقت قوام ماده طویل بود و در باقی اوقات بسبب انکسار سورت ماده و غلظ قوام او مدت آن کمتر باشد و بعضی آنست که تزید آن طویل میباشد مثل
موطبه بسبب غلظ و کثرت ماده آن و بعضی آنست که انحطاط آن طول مینماید مانند محرقه که بسبب ... ماده آن حرارت غریبه بعد مفارقت آن باقی می ماند و انحطاط آن دراز می گردد

معرفت اوقات مرض خصوصاً منتهی

بدانکه شناخته میشود اوقات کلیه مرض گاهی از نوع مرض پس تشنج یابس و صرع و سکته و خناق از امراض حاده جدا ست و غب خالصه و محرقه حاده لا جدا ست و ربع
و فالج از امراض مزمنه ست و گاهی از حرکت مرض پس اگر نوبتهای او کوتاه باشد دلالت میکند بر آنکه منتهای او قریب ست مثل غب خالصه زیرا که زمانه نوائب او ...
سه ساعت تا چهارده ساعت میباشد و اگر نوبتهای او دراز باشد دلالت نماید بر آنکه ماده غلیظ ست و منتهی بعید مانند غب غیر خالصه و اگر آنرا نوائب نباشد پس اگر ماده او
حار بود چون سونوخس پس مرض حاد باشد و اگر ماده او غلیظ بارد بود یا مائل بغلظ پس مرض غیر حاد باشد و گاهی از سحنه بیمار پس اگر او بسرعت لاغر گردد و چهره و پهلو باریک
شود مرض حاد باشد و اگر بحال خود باقی ماند مرض چندان حاد نباشد و گاهی از قوت پس اگر ضعف دران سرعت نماید مرض حاد باشد و اگر ضعف ظاهر نگردد مرض
غیر حاد باشد و گاهی از سن و فصل پس در سن حار مثل شباب و در هر دو فصل حار چون صیف و ربیع منتهای امراض سرعت می نماید و در اسنان بارده مانند کهول و شیخ
و در هر دو فصل بارد مثل خریف و سرما منتهای امراض بطی میشود و همچنین حال بلدان ست که در بلد حار منتهی سرعت می نماید و در بارد بطو و گاهی از نبض پس اگر نبض ...
متواتر عظیم ست مرض حاد بود و الا غیر حاد باشد و گاهی از لرزه پس اگر مدت مکث آن طویل باشد مرض مائل بازمان و غیر حاد بود و اگر قصیر المدة باشد مرض مائل بحدت باشد
و اگر لرزه البته نباشد آن اقصر مدت و حادتر در جنس او باشد و گاهی اوقات مرض شناخته می شود از جهت اوقات نوائب پس اگر این مستمر باشد بر تقدم متفاضلاً که تقدم
نماید بطریق تفاضل که از اول شروع با زیاده نماید مرض در تزید باشد زیرا که بعض امراض آنست که تا آخر اوقات یعنی انحطاط بر تزید جاری شود بحسب نوبت نوبت و ...
امراض آنست که تقدم تزید دران مستمر باشد گاهی از جنس غب بود و گاهی از جنس مواظبه و اگر واقع شود بر وقت واحد بعد تقدم و فضول یعنی زیادتی ای او نیز دال بر وقوف ...
پس مرض در منتهی باشد بسبب دلالت او بر وقوف ماده و عدم حرکت آن و اگر تاخیر نماید پس مرض در انحطاط بود و نوبت حافظ ساعت واحد ... بر روز ...
ساعت بباید طویل المدت باشد و همچنین شناخته میشود حال اوقات از تزاید اعراض حمی که دلالت بر تزید دارد و وقوف آنها که دلالت بر وقت انتها دارد و نقصان آنها
که دلالت بر انحطاط کند و از تزاید نوائب آن در طول و در قصر او ... مقدار زمانه نوائب اگر ... بدستور سابق باشد پس مرض در ابتدا بود و اگر کم گردند پس انحطاط بود و ...

غالبا در تزید باشد و گاهی در ابتدا و گاهی نوائب حمی ضعف نمایند و متشابه نباشند در شدت و در زیادت مدت و گاهی شناخته میشود از حال استفراغات پس اگر در
وقتی عرق یا اسهال عارض شود و نوبتی که بعد ازان باشد در شدت مثل اولی و یا فوق آن بود استفراغ بسبب کثرت ماده باشد نه بسبب قوت طبیعت بر دفع ماده و مرض
دلیل است بر طول مدت و گاهی شناخته میشود از جهت نضج و ضد نضج چنانچه در وقت ابتدای کلی ذکر نمودیم و مثلا چون نفث باندک نضج یا بول که دران غمامه باشد
ظاهر گردد پس آن اول تزید باشد بعده اگر آن یا ضد آن کثرت نماید پس آن منتهی باشد و ایضا چون نضج یا خلاف او بسرعت از نفث یا غمامه ظاهر شود بدانند که منتهی
قریب است و اگر تاخیر نماید بدانند که منتهی بعید است و اما شناخت اوقات جزئیه پس وقت ابتدای نوبت هنگامی ست که دران نبض منضغط و فشرده گردد و معنی او
علامات حمیات حقیقی معلوم شود و او آنست که در حرکت او نوعی فتور و ضعف و صغر و بطء ظاهر شود و رنگ سست و پامین تیرگی نماید و اطراف سرد گردد و خصوصا
اطراف گوش و بینی تا وقتیکه دران انتشار حرارت ظاهر گردد و گاهی همراه ابتدا تغیر رنگ و کسل و غم و بطوء حرکات و سبات و استرخای پلک و ثقل کلام و قشعریره میان
هر دو شانه و پشت میباشد و گاهی در ابتدا لرزه قوی و گاهی سیلان آب دهن و اختلاج صدغین و طنین گوش و عطاش و کشیدگی اعضای بدن عارض میشود
و در وقتیکه قوت بیشتر ضعیف میگردد و آن ابتدا و انتهاست و وقت تزید نصف اول آن وقتی ست که نبض در ظهور و عظم و سرعت شروع می نماید و حرارت
در جمیع بدن بتساوی منتشر میگردد و نصف اخیر آن وقتی ست که همیشه آن حرارت منتشر و یا مستوا متزاید باشد و وقت انتها وقتی ست که دران حرارت و اعراض
بحال خود باقی باشند نه ناقص و نه شدید و نبض عظیم تر از انچه باشد و سریع تر و متواتر بود و وقت انحطاط زمانی ست که دران اعراض ابتدا بنقصان کنند و نبض
باعتدال و استوا شروع نماید بعده بدن دران بعرق آغاز کند و باقلاع متوجه گردد و تا بسیار باشد که نزد موت حالت مثل انحطاط عارض شود و گویا که مریض اقبال بصحت
نماید و لازم ست که بدین اشتغال نه نمایند بلکه شناخت حال نبض کنند که آیا عظیم و قوی ست یا ضد آن زیرا که عظم و قوت دلالت بر بقای قوت و اعتدال دارند و صغر
و ضعف بر قرب موت و چون صلاح خود دران بینی که بزنیم برای تو مثلی یعنی بیان نمایم مثالی از اوقات جزئیه ربع غب پس تامل باید کرد که در غب اندر اکثر احوال قشعریره
ابتدا کند بعده سردی و لرزه پس لرزه ساکن شود و سردی کم گردد و در گرم شدن آغاز نماید بعد ازان گرمی مستوی شود و تا این هنگام زمانه ابتدا باشد بعده گرمی زیاد
گردد و این زمانه تزید بود و پس گرمی بایستد و آن منتهی باشد بعد ازان گرمی شروع بنقصان نماید تا آنکه منقلع گردد و این زمان انحطاط ست و بدانند که مدت مرض طول یکشد
یا بجهت کثرت ماده و یا بسبب غلظت و یا برودت آن و گاهی بر طول مدت مرض فصل بارد و بلد بارد و ضعف حرارت غریزی و درشتی جلد و تنگی مسام اعانت کند
و دیگر اسباب طول مرض و علامات طول مرض مسطور گردد ابو سهل گوید که وقت ابتدای تپ وقتی ست که دران اندر بدن اضطرابی اثر از مرض ظاهر شود و ازین وقت
تا آنکه ظاهر شود چیزی از علامات نضج و اگرچه خفی باشد پس آن زمانه ابتدا است و از اول ظهور نضج تا آنکه نضج کامل گردد آن زمانه صعود ست و ازین وقت تا ظهور نقصان
مرض و خفت اعراض آن زمان انتهاست و ما بعد این وقت آن زمان انحطاط ست و بیشتر آنچه بسوی آن اضطرار از معرفت این ازمنه باشد آن زمانه منتهی ست خصوصا
در مرض حاد زیرا که تقدیر غذا بحسب آن میباشد و بحران دران حادث میشود و بر مریض دران خوف میباشد و مریض بعد انتها نمی میرد مگر از علت دیگر مگر آنکه محال
که آن امر ضعفی هلاک کند بعد از آنکه انتها کند و بانحطاط رسد و گاهی استدلال کرده میشود بر ازمنه حمیاتیکه آنرا فترات باشد از نوائب آنها پس هرگاه نوبت از وقت خود تقدم
نماید و یا طول کند زیاده بر انچه سابق آن بود و اعراض او قوی تر باشد دلالت بر تزید نماید و اضداد این حالات دلالت بر انحطاط کند و هرگاه نوائب و اعراض آنها
متساوی باشد دلالت بر انتها کند و مرض طویل المدت طویل الاوقات و قصیر المدت قصیر الاوقات میباشد مگر آنکه در حمی ربع و بلغمی گاهی نوائب بسیار مستوی
یافته میشود و در غب خالص گاهی دلائل صعود در یک نوبت ظاهر میشود پس دلائل انتها در نوبت دوم ظاهر یافته میشود پس دلائل نضج و انحطاط در نوبت سوم
ظاهر میگردد و شناخته میشود اوقات حمی مطبقه از تزید اعراض آن و نقصان آن و ثبات آن بر حالت واحد زیرا که آنرا فترات نباشد و دران اعتماد بر نضج و احوال او
کرده میشود و هر قدر که مرض حادتر باشد حرکات او سریع تر بود و پس اوقات او تنگ تر گردد و در تعرف ازمنه او بسوی ذکاوت حدس قوی احتیاج افتد و شناخت قصر مدت
مرض و طول او از شدت اذیت و نکایت او و خفت آنها کرده میشود زیرا که ممکن نیست که امراض شدید النکایت مزمن گردند بلکه یا بزودی هلاک کنند و یا قوت طبیعت
آنرا ببحران دفع نماید و گاهی مرض قلیل النکایت و اذیت میباشد و معذلک به مدت طول نکنند مثل حمی یومیه و در قصر زمان مرض مزاج و سن و بلد و فصل حاره مع [illegible] ملطفه

و هذا قلیل لطیف و بدن متخلخل کم فربه و کم لحم و مزاج حار که اعانت کند و اضداد این اشیا معین طول زمان مرض باشد و شدت حرارت تپ [illegible] اعراض او [illegible]
دلالت بر قصر زمان او دارد و اضداد این چیزها دلالت بر طول زمان او کند خصوصاً اگر درینجا نضج نباشد و مبادرت نوائب بکثرت تزیید اعراض و تقدم [illegible] بر قصر
مرض دلالت دارد و بالضد آن بر ضد آن و نوع حمی نیز دلالت بر مدت زمان او کند زیرا که حمیات یوم لامحاله اکثر در یکروز تا چهار روز منقضی گردد و غب خالصه تا چهارده [illegible]
تجاوز نکند و در اکثر امر منقضی شود در مدت یک هفته اگر سلیم باشد و اما غیر خالصه که اعراض او با اعراض بلغمی مخلوط میباشد آن بحسب اختلاط ماده بلغمی با وی طول کند حتی [illegible]
تا یک فصل و زیاده از آن باقی ماند و آن حمی ربع غیر سلیم ست زیرا که با وی حدت و عسر نضج و افساد احشا بود و حمیات لازمه همه در مدت کوتاه تر از ذی فترات میباشند
مگر تپ دق که آن طویل ست و هر گاه حرارت در دق از روی اندفان و خفا شدید تر بود طویل تر باشد و بالضد و اما حمیات مطبقه قوی حرارة و احراق مثل غب دایمه و دموی
که آنرا امراض حاده تامه از چهارده روز تجاوز نکنند و این وقتی باشد که در غایت قوت حرارت و احراق نباشند و اما هر گاه در غایت آن باشند در روز سوم و چهارم منقضی شوند
و هر گاه متوسط میان این طرفین باشند در یک هفته تا دو هفته منقضی گردند و درین حمیات خطر بسیار عظیم ست و اما بلغمی و ربع طول میکنند مگر آنکه ربع سلیم ست و بلغمی غیر سلیم
و حمیات وبائی قصیر اند و حمیات لیلی طویل **ابو منصور** گوید که ابتدا انحطاط حرارت بسوی قلب صدر باشد و صعود هنگامی که حرارت منبسط در بدن شروع کند و انتها وقتیکه
حرارت در جمیع بدن متساوی منبسط گردد و انحطاط چون حرارت از جمیع بدن متساوی منتقل گردد و مواضع وسطی از آن خالی شود و گویند که ابتدا عروض تپ ست و صعود وقتیکه
دران بقوت و شدت زیادتی نماید و انتها وقتی ست که واقف شود نه زیاده گردد و نه کم و انحطاط آنست که طبیعت قهر کند و آنرا بسوی خارج دفع کند و خوف بر [illegible] تا انتها بود
و طول مدت نوبت و حال اعراض آن در قوت و ضعف هر دو دلیل قوی بر تعرف اوقات حمی ست لاسیما اعراض زیرا که اگر ابتدای نوبت تاخر نماید و اعراض قوی تر باشند دلالت
کند بر آنکه در صعود صحیح ست و جاری میشود حکم بتاخر وقت نوبت و اگر نوائب متساوی باشند تپ در انتها بود و هر گاه تپ حادتر بود اوقات او اقوی و اقصر باشد حتی که اکثر تپ
در صعود قتل کند و در حمیات بلغمیه اوقات اربعه مستوی میباشد و ایضا هر مرض را مثل این اوقات میباشد مگر آنکه بعض او خفی تر و دقیق تر از بعض دیگر ست صاحب کامل
گوید وقتی که مریض بسبب احساس نماید بتغیر و ضرر فعل تا اذی بدان تا وقتیکه دران مرض ابتدا نضج نماید آن وقت ابتدا است بر قول صحیح و اما وقت تزید وقتی ست که دران
طبیعت بانضاج ماده مرض شروع نماید و مرض در قوت زیاده شود و قوت ضعیف گردد و اما وقت منتهای او وقت کمال نضج ست و آن وقتی بود که دران مرض بیشتر و زیاده
نگردد و اعراض سخت تر باشد و اما وقت انحطاط بعد وقت منتهی باشد نزد سکون اعراض و اخذ در نقصان و قهر قوت مرض را و استراحت مریض تا آنکه مرض او منقضی گردد [illegible]
کرده میشود برین اوقات از سه چیز و آن طبیعت مرض و اعراض لاحقه او و نضج و عدم اوست اما از طبیعت مرض پس نظر کنند در اشیائیکه باجتماع آنها مرض حادث [illegible] اعراض
خاصه او ست مثل ذات الجنب که اعراض خاصه او تپ و وجع ناخس و سعال و ضیق النفس ست پس اگر این اعراض از ابتدای مرض متغیر و زیاده نشود مرض در ابتدا باشد و اگر قوت و عظم
آنها زیاده گردد و بر بدن مریض ثقل آرد و قوت او کم گردد مرض در تزید باشد و اگر در قوت و عظم با انتها رسد و بران واقف گردد مرض بمنتهای خود رسد و اگر از سابق کم شود [illegible]
معذلک راحت و خفت یابد مرض انحطاط نماید و اما از اعراض لاحقه چنان باید که در بعض حمیات صداع و در بعض آن اختلاط ذهن و در بعض آن سهر و غیر آن از اعراض حادث میشود
پس این اعراض هر گاه در قوت بیفزایند مرض در زیادتی باشد و هر گاه در قوت با انتها رسند و بر حال واحد بایستند و دران زیادتی ظاهر نشود بمنتهای مرض دلالت کنند و اگر کم شوند
و معذلک حال مریض نیک گردد دلالت بر انحطاط مرض نمایند و اما از نضج پس اگر در مرض ظاهر نشود چیزی از علامات نضج نه در بول و نه در براز و نه در نفث مرض در ابتدا باشد و اگر
چیزی ازین علامات نضج ظاهر گردد مرض در تزید باشد و هر گاه نضج کامل گردد مرض بمنتهای خود انتها نماید و درین هنگام در انحطاط شروع کند و نزد استراحت مریض و خفت مرض
انحطاط ظاهر شود و پس اگر مرض از حمیاتی باشد که با دوار نوبت میکنند نظر کنند در اعراض لاحقه آنها در اوقات نوائب و زیادتی و نقصان آنها و در نضج و عدم آن چنانچه مذکور شد
و در تقدم نوبت تپ و تاخر او و در طول او و قصر او و طول مدت سکون او و راحت بدن از آن و در مساوات او و در تقدم وقت خروج او [illegible] و در طول و قصر [illegible] که نوبت تپ وقتی
که دران نوبت میکرد تقدم نماید این دلالت در تزید حمی کند و اگر نوبت از وقت خود تاخر نماید تپ در انحطاط و نقصان باشد و درین باب [illegible] آنست که نظر [illegible]
بسیاری از حمیات ست که آن از طبع او باشد که نوبت او از وقت معین هر دور تقدم نماید و بسیاری از آنست که تاخر کنند پس آنگاه باید [illegible] تپ تقدم نماید [illegible] وقتیکه [illegible]
او ست تقدم دران او در زیادت باشد و اگر تاخر کند از آن وقت حمی در انحطاط باشد و اما زیادتی در طول نوبت و قصر او هر گاه [illegible] نوبت تپ [illegible] سابق بود تپ

در تب بیاشند و اگر کوتاه‌تر بود تب در انحطاط باشد و اما تساوی در نوبت پس هرگاه نوبت تب در وقت واحد بود در زمانهٔ فترهٔ متساوی باشد تب بمنتهای خود برسد و اگر در نوبت
حمی خفیاتی باشد که تقدم نماید یا تاخر و تقدیم و تاخیر بمقدار واحد باشد تب بمنتهای خود برسد و اما طول مدت سکون آن بود جهت آنست که هرگاه مدت سکون نوبت تب فترهٔ او
طویل بود و بعد از آنکه بدن پاک از حرارت و سبک باشد این دلالت دارد بر آنکه تب در انحطاط است و اگر مدت زمان ترک و قصیر و بدن غیر نقی و غیر خفیف بود تب در تزید
باشد و اگر زمانهٔ نوبت تب متساوی در زمانه ترک او باشد و بر حال واحد باقی ماند و مریض را در وقت فتور حمی خفت و راحت بهم نرسد تب بمنتهای خود رسیده باشد
و باید دانست که مدت تمام هر واحد از این اوقات اربعه بحسب طول مرض و قصر او باشد بهر آنکه زمانهٔ ابتدا و تزید در امراض حاده قصیر میباشد و همچنین زمانهٔ انتها و انحطاط
زیرا که خلط محدث بیماری امراض لطیف و حرارت قوی می باشد پس او در نضج مادهٔ مرض سرعت میکند و اما امراض متطاوله پس هر زمانهٔ اوقات اربعه طویل
میباشد بهر آنکه خلط محدث این امراض غلیظ و حرارت ضعیف میباشد پس نضج در آن تاخیر میکند و بدان سبب زمانه او طول میشود بر این امراض متطاوله و فصل
تابستان قصیر المدة میباشد بجهت معاونت حرارت تابستان بر نضج ماده و تلطیف خلط و مدت امراض حاده در زمستان اندک طول میکشد زیرا که سردی هوا اخلاط
را خام میکند و در نضج تاخیر می نماید و دلیل برین کوتاهی نوبت حمی ربع و مواظبه در زمان تابستان و اوقات حاره است و طول آن هر دو در خریف و زمستان و اوقات
بارده و هرگاه بصاحب حمیات مطبقه عرق حادث شود بدان بحران تام نشود پس مدت آن طول کشد زیرا که این دلیل [illegible] بر کثرت اخلاط

تدبیر کلی حمیات

بدانکه تب مرضی است کثیر الوقوع و متواتر الاصناف و تدبیر اکثر انواع او باهم تباعد تمام دارد پس در معالجهٔ آن تشخیص و عدم تساهل واجب‌تر از سایر امراض باشد [illegible]
بر جنس و نوع و فصل حمی و بر معرفت ایام بحران و شرائط استفراغات و جمیع جزئیات متعلقهٔ آن و از اجتناب تشرب مسهل در بحران خصوص در شش و امثال آن واقف
نباشد بعلاج تب اقدام ننماید و صاحب مزاج حار یابس کثیر الاستعداد بحدوث تب دق است در علاجش نهایت احتیاط نمایند که در اندک حرارتش بحمی دق می انجامد
و جمیع اشربهٔ غیر حامضه در مزاج صفراوی احتمال استحاله بصفرا دارند بخلاف شربت نیلوفر که این بالخاصیت مستحیل بصفرا نمیشود و آمیخته آب بسیار درین اشربه نیز
مانع استحاله است بنا بر استیلای مائیت بر صفرا و شیر با ترنجبین نیز مستعد استحاله بصفرا است و سکنجبین و سایر حموضات مصلح آنست و آب سرد در حمیات شدید الحرارت
مفید است خصوصاً کسی که معتاد بود بشرب آب سرد و قوی المزاج باشد مگر آنکه احشا ضعیف یا در آن ورم بود یا آنکه اخلاط غلیظ و خام باشد و متاخرین را خاکشی
خاصیت عجیب برای دفع حمیات یافته اند و آنرا در اکثر حمیات استعمال میکنند و هرگاه در احشا ورم بود سکنجبین استعمال ننمایند و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و خوردن
روغن در حمیات باعث ازدیاد عفونت است و روغن بادام ازین مضرت خالی بود لیکن درین هم تقلیل اولی‌تر بود در حمی نزلی چند بادام خوردن مضایقه ندارد
و خوردن عدس بعد زوال حمیات مانع نکس گفته اند و هرگاه با تب قولنج عارض شود تا سده نکشاید ماء الشعیر ندهند و درین وقت حقنهٔ مناسب بکار برند و بدانند
که در اکثر مردم یابس مزاج در اندک حمی از استیلای حرارت غریبه لعاب از دهن جاری میشود و این دلالت دارد بر رطوبت غریبهٔ فضلیه که در ابدان ایشان است و حرارت
غریبه آنرا گداخته بلکه عدم تشنگی گاهی باوجود حرارت مفرط مزاج میباشد بنا بر آنکه رطوبت ذائبه بجای آب صرف میگردد و حاجت آب نوشیدن نمیشود پس چنین مزاج
بنا بر خوف ذوبان تبرید واجب است و طبیب ناقص بگمان غلبهٔ رطوبت ادویهٔ حاره داده مریض را در معرض هلاکت می اندازد و انطاکی در تذکرهٔ اولی الالباب میگوید
که برای حمیات مجربات بسیار است بعضی از آن متعلق بحروف و کتابات است و بعضی از آن متعلق بخواص نباتیه و معدنیه و حیوانیه است چنانچه بخور بوم و زهرهٔ جمل
و تعلیق حلق در قصبهٔ سبز که در روز شنبهٔ اخیر از ماه بریده باشند و بخور با استخوان ماهی و دندان فیل و شرب سه قیراط از آن باد و چند آن آبنوس و خضاب کردن پشت پا
بحنا و معصفر و زعفران با آب کشنیز سرشته در مطلق حمیات مجرب است و کذا تعلیق هفت درم برگ مورد و یک درم حلتیت بر آن چیزی خرقهٔ ازرق بر شمار جوان و آنچه خواص است
که در شب شنبه سوی قبر مقتول بروند و از آن یک کف خاک بدست چپ بگیرند و خاموش شده بجانبی التفات نکنند تا آنکه در راه بجایی رسد که از آنجا راه دیگر متفرق شده باشد و خاک
آنجا بدست راست بردارد و هر دو را جمع کرده صاحب تب ببوشد و گره اگر خود بیاشد بخور او کنند و کلام نکنند تا آنکه عمل تمام شود پس تب زائل گردد باذن الله تعالی
تعلیم الکنوز بدانند که چون اجناس کلی حمیات سه جنس است یعنی حمای یومی و خلطی و دق پس هر یک از آن و اقسام آن جدا جدا بتفصیل تمام و بسط تام

برای افادهٔ خاص و عام بتوفیق خلاق انام بمعرض تحریر و تسطیر می درآید

حمیات یومیه

بدانکه حمی یوم عبارت ست از آنکه اول روح طبیعی یا حیوانی یا نفسانی بحرارت غریبی گرم شود آنگاه آن حرارت بقلب رسد و در آن افزونی و بتوسط شرایین بجمیع اعضا و اخلاط ساری گردد و تا آنها را گرم سازد و چون حرارت درین تپ متعلق و متشبث بروح میباشد پس اگر متعلق بروح طبیعی باشد که در جگر ست حمی یوم طبیعیه گویند و تقدم تخمه و سوء هضم و تناول اغذیه و اشربه و ادویه گرم نشان او ست و اگر بروح حیوانی که در قلب ست متعلق بود حمی یوم حیوانی خوانند و تقدم غم و فرح و فزع و غضب و غشی و حرارت حمام شاهد وی ست و اگر بروح نفسانی که در دماغ ست تعلق دارد حمی یوم نفسانی گویند و تقدم هم و فکر و سهر دلیل آنست و ازین معلوم شد که حمیات یوم بحسب انقسام ارواح ثلثه منقسم بسه قسم باشد یعنی حمی یوم طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه و حمی یوم را حمای روح نیز گویند بسبب تعلق او بدان و در زبان یونانی سیقمارو س و بقول بعضی افیمارس نامند بنابر اشتقاق و آن اسم حیوانی [illegible] که متولد میشود و در یکروز می میرد و آنرا نبات الیوم گویند و این تپ را حمی یوم از آن نامند که تپ مذکور بسبب تشبث آن بشی لطیف یعنی ارواح که بسرعت تحلیل میشود کمتر ست که از یکشبانروز تجاوز کند بشرطیکه بحمیات دیگر منتقل نگردد و آن کثیر الخطر نیست چندان خطرات ندارد غیر آنکه گاه بحمیات دیگر ردی دقی یا عفنی منتقل می گردد اگر در تدبیر آن خطا کنند

اسباب حمیات یوم

بدانکه حدوث آن از اسباب بادیه یعنی خارجیه و یا بدنیه و یا نفسیه یعنی لاحق بروح او لا مثل غضب و غم باشد و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند که اسباب جمیع اصناف حمای یوم اسباب بادیه مسخنه بالذات و یا بالعرض ست منجمله ملاقیات بدن از خارج مثل گرمی آفتاب و حمام و غیره و متناولات از اغذیه و ادویه حاره و انفعالات بدنیه مثل ریاضت متعبه و نفسانیه چون غضب و از اوجاع و اورام ظاهری زیراکه تسخین اورام باطنی از ارواح تجاوز میکند و گاه بعضی از آن حادث از سده و تخمه میباشد و آن حمی یوم ست که سبب آن بادی نیست بلکه بدنی ست و اسباب آن بادی بود و یا بدنی در اشتداد بدان حد نمیرسد که تجاوز نماید از آنچه روح بدان مشتعل شده و اگر از آن حد تجاوز نماید در دق و یا در یکی از حمیات خلطی اندازد زیراکه اسباب بادیه گاه اسباب متقادمه یعنی سابقه را بحرکت می آورد پس اگر تحریک آن بعفونت کند حمیات عفونیه پیدا شود و اگر این تقادم نماید حمی دق گردد و بعضی مردم گمان کرده اند که حمای یوم نمیباشد مگر از تعب بدن و روح و این غلط ست زیراکه گاهی از فرح مفرط نیز حادث شود و این حمیات در اکثر امزجه میگردند در یکروز و گاه از سه روز تجاوز می نمایند و اگر ازین قدر تجاوز کنند باید دانست که آن انتقال بجنس دیگر از حمیات نموده و معنی انتقال آنست که تشبث حرارت از روح بسوی اعضا یا اخلاط تجاوز نموده و این قول محقق نیست چه جالینوس گفته بسا ست که حمای یوم تا شش روز باقی می ماند و بعد از آن انقضای تام می یابد و غیر آن از حمیات مثل این نمیباشد پس چیست انتقال بجنس دیگر نماید زیراکه بعد آن اثری البته می ماند و انقضای حمی یوم چنان باشد که اصلا اثری از آن باقی نمی ماند و این تپ یعنی حمی یوم سهل العلاج بسبب قبول روح تطفیه و صعب المعرفت ست و همچنین ابتدای دق که اصعب ست بسبب عدم ظهور علامات و اکثر مردم از روی فرق وقوع در حمیات یوم و اشد ایشان از روی عسر بدان اگر تدبیر غلط بر ایشان درین حمیات کرده شود کسی ست که بر مزاج آن حرارت و یبس غالب باشد پس بسرعت از اندک مسخن مؤدی بحمای دق میگردد و اگر اعضای اصلی گرم کرده و یا بعد انجماد اگر خلط گرم شود و بعد او بدنی که بر آن حرارت و رطوبت غالب تر باشد و آن بزودی مؤدی بحمیات عفنیه میگردد و بعد او کسی که در آن حرارت بیشتر باشد [illegible] بدنی که یبوست در آن بیشتر باشد و کسی که مزاج او حار یابس باشد چون او را گرسنگی و تشنگی بهم رسد و مقارن او بیداری کشد و یا تعب نفسانی و یا تعب بدنی بزودی او را حمای یوم بهم میرسد باندک قشعریره و چون تدارک آن نمایند و فی الحال طعام خورانند بزودی او را حمای عفنی عارض گردد بسبب هیجان صفرا و اگر تنگی غذا بدن کنند تلطیف تدبیر نمایند مؤدی بحمی دق شود **صاحب کامل** گوید که حمی یوم از اسباب بادیه حادث میشود و اسباب بادیه محدثه حمی یوم چهار قسم ست یکی جنس اشیائی که بدن را ملاقی شوند یا آنچه تسخین او بالفعل باشد مثل حرارت آفتاب و آتش و هوای حمام چون آن بکثرت [illegible] یا آنچه تسخین بالقوه نماید و آن [illegible] که قوت دوائیه حاره بدان مخالط باشد مثل آب قیر و آب گوگرد و یا آنچه تکثیف مسام نماید بالفعل مثل غسل بآب سرد که فضول [illegible] را در باطن بدن محتقن سازد و یا آنچه تکثیف آن بقوه نماید مثل اغتسال بآب شب و جمله ابدان چنان نیستند که هرگاه متکاثف شوند حمی یوم بآن حادث شود لیکن ابدانی که از آنها بخارات [illegible] حار یابس [illegible] گردد پس ایشان هرگاه کثیف شوند آن بخارات را از تحلل منع کنند و حرارت در آن مجتمع گردد پس اگر مواد دیگر اندر آن ست که مستعد بعفونت باشد از آن حمی یوم حادث شود

مانند مستعد بعفونت باشد و از آن حمی عفونی [illegible] موجود در بدن پیدا گردد و حمی عفونت از آن حمی مستطیقه صار صعب و قوی خطر باشد دوم جنس اسبابی که تحلیل بدن [illegible] شوند چنین اغذیه و ادویه حاره سوم جنس حرکت افراط یا برای بدن مثل ریاضت متعبه و یا برای نفس مثل غضب و غم و هم و بیداری چهارم جنس امراضی که در اعضاء ظاهر [illegible] بادیه عارض شوند چنانچه ورم حار حادث در کنج ران بسبب قرحه پا پس حرارت از کنج ران بعضو بعضو متادی گردد تا آنکه بقلب رسد و از آن در تمام بدن بسبب این سایر اعضا متادی شود

علامات خاصه حمیات یوم

ممیز از حمیات دیگر بقول شیخ از خواص حمی یوم است که آن از اسباب متقدمه بدنیه سابقه نمیباشد بلکه اسباب آن و حمله میباشد و مبتدی بتضاغط نمیشود و آن و اکثر [illegible] ابتدا با لرزه و سردی دست و پا و فرو رفتن حرارت و میل کسل و خواب فرو رفتن نبض و اختلاف و صغر آن نمیکند بلکه گاهی در ابتدای او شبیه بسردی و یا اندک قشعریره و نخس بسبب سیلان بخارات لذاع و مس [illegible] اعصاب عارض میشود و بسرعت زائل میگردد و گاهی دران بندرت لرزه عارض میگردد و بسبب کثرت بخارات موذیه و عضلات نخس آن [illegible] آن غیر لاذع و متقشعر باشد بلکه اندک نجوش آینده بود مثل حرارت بدن تعب کشیده و صاحب سکر و گاه [illegible] بول نضیج و نبض نیک باشد پس حکم باید کرد که حمای یوم است زیرا که بول [illegible] متغیر میگردد [illegible] که حمای یوم است و همچنین بول از نضیج غیر مائل برنگی از رنگهای اخلاط بود و گاه در بول غمامه متعلق و گاه طافی می باشد با نیکوی رنگ [illegible] اگر [illegible] رنگ آن برنگ اعتدال نباشد قوام آن البته معتدل باشد و رنگ آن مع اعتدال قوام بدان جهت متغیر میگردد که سبب تغیر لون مقارنت آن [illegible] و اگر چه آن تپ نباشد چنانچه در حمای تعبیه و مانند آن گفته آید و نبض [illegible] مائل بتواتر و قوت و عظم میباشد بسبب شدت حاجت و عدم ضاغط مگر در حمی که از انفعالات [illegible] باشد مثل هم و حزن که دران هنگام نبض ضعیف باشد و یا در فم معده خلطی لذاع یا برودتی موذی باشد و یا سببی دیگر از اسباب [illegible] نبض غیر تپ بود و کم است که آن نبض مختلف باشد بسبب عدم آفت در قوت و اگر باشد با نظام بود و بسبب ضعف سبب [illegible] اگر مخالفت این نماید پس بسببی دیگر خواهد بود مقدم بر حمی و یا مقارن آن مثل تعب شدید و یا لذع شدید در احشا و مانند اینها و گاه نبض صلب میگردد و بسبب بهم رسیدن برودت شدید بکثف [illegible] سرد و یا حرارت آفتاب تیز مجفف و یا تعب شدید مجفف و یا گرسنگی و یا بیداری و یا غم و یا استفراغ و غیر آن که موجب تجفیف گردد و گاه حرکت انبساط آن سریع و انقباض آن بطی میباشد و سریع نمیگردد زیاده تر از نبض طبیعی مگر بندرت و سرعت آن قلیل میباشد زیرا که دران حاجت بترویح زیاده تر از حاجت باخراج بخار فاسد بود بجهت آنکه بخار دران فاسد نبود بقیاس معتدل بلکه گرم بقیاس آن بود و چون شناخت حال نبض در انقباض او مشکل گردد از تفحص حال او در اوریافت نمایند و نبض بعد از زوال حمی یوم بعادت طبیعی آن بدن عود می نماید و این علامت [illegible] قریب آنکه بر چنین بول و نبض و [illegible] نیکوتر باشد دلالت بر حمای یوم کند و اگر چنین نباشد لازم نیست که حمی یومیه نباشد زیرا که در بعضی حمیات یوم مثل تعبی و تخمی و وجعی اکثر بول رنگین و نبض مختلف یا ضعیف یا صغیر میباشد و از دلائل حمی یوم آنست که ابتدای آن سبک ملایم باشد و زمانه تزید آن از دو ساعت زیاده نباشد و با منتهای آن اعراض شدید مصاحب نبود و حمی عفنه بعکس این بود و ایضا دران اعراض صعب و حدت حرارت شدید نمیباشد و با آن اوجاع راس و پشت و مانند آن کم میباشد و اگر با آن صداع یا وجع باشد ثابت و لازم نباشد بعد زوال آن و این دلالت می نماید بر آنکه حمی یومیه است و اکثر زوال آن بعرق و بنداوت و تری بدن شبیه بعرق طبیعی میباشد نه مثل خلطی و ایضا نه شدید الافراط در کمیت بود و بسبب عدم ماده بلکه تقریبا عرق طبیعی میباشد در مقدار و چنانکه او قریب از آنست در کیفیت آن پس اگر عرق بسیار [illegible] حمای یوم نخواهد بود بلکه خلطی بود و از آنچه تجربه حمی یوم بدان میکنند آنست که صاحب او را در حمام داخل کنند پس اگر مکث دران مثل قشعریره غیر معتاد پیدا کند معلوم کنند که آن تپ حمی عفنیه است و صاحب او را از حمام فی الفور بیرون آرند و اگر حال او مطلقا متغیر نگردد آن حمای یوم باشد

اسباب انتقال حمی یوم

بدانکه حمای یوم بسا است که منتقل میشود بحمیات دیگر بقدر یکه بران اعضا و اخلاط را در استعداد دریابد و بقدر یکه مقارن گردد بسوی آن از اسباب دیگر مثل جوع یا سهر و غیر آن خطا در تصرف غذا مثل آنکه اگر حال اقتضا نماید که صاحب او را غذا داده شود یعنی اگر مزاج آن حار یابس و اخلاط صفراوی یا دموی حار باشد طبیب خطا کند و آنرا اغذیه ندهد بروی انتقال نماید در ابدان صفراوی و لاغر بحمای دق اگر اعضای اصلی گرم گردند و یا بحمای محرقه اگر در صفرا حدت احتراق بهم رسد و در ابدان لحمی دموی سونوخس که آن حمای دموی غلیانی بلا عفونت است بسا است که انتقال مینماید بحمای عفونی و همچنین اگر حمای یومیه محتاج بمعاونت در تفتیح مسام و تحلیل جسم باشد و نفرمایند حرارت مشتعل گردد و اخلاط محتبس در بدن باشتعالی که بقوت گرم شدن متعفن سازد

علامات انتقال حمی یوم بحمیات دیگر

و پیش آن نیست که حمای یوم بدون عرق یا تری و نمی بدن و یا با عرق اندک بی نقا بعرق قوی زائل نگردد و بعد انحطاط آن حول شعر باشد بتغیر آنکه نبض علامت اصلی آید
بلکه نبض اخری از تپ باقی بود و اگر صداع باشد باقی ماند و این همه آثار دلالت بر انتقال آن بحمای عفنی خلطی یا دق می نمایند و اگر اسباب شدید باشند و بیشتر آن حمی کند
انتقال بدق نماید پس اگر منتقل بدق گردد مجس شریانها بسیار گرم معلوم شود و حرارت تپ یکسان مع آهسته در همه اعضا نماید و بر امتلا و تزید و تناول طعام زیاده تر گردد و نبض
حافظ استوا با صلابت و صغر بود و سائر علامات دق که مذکور گردد نمایان باشد و چون انتقال نماید بحمای سوی غیر عفنی که سونوخس نامند عروق بدن ممتلی و بر خاسته و نبض
عظیم و ازدیاد حرارت و انتفاخ چهره نماید و چون منتقل بحمیات عفونی گردد اقشعرار و نفشار یدن و اختلاف نبض و صغر و تضاغط آن ظاهر شود و حرارت لذاع و لان یابس بود
و اعراض اشتداد نماید و ابوال بیش گاهی مدان نضج قدیم باقی ماند و در اکثر نضج ظاهر نگردد

اصناف حمیات یوم

بدانکه این تپ باعتبار وقوع انتساب آن باسباب ثلاثه منقسم است چنانچه شیخ میفرماید که از انواع حمیات یوم بعضی منسوب باحوال نفسانیه و بعضی منسوب باحوال
بدنیه و بعضی منسوب بامور خارجیه است اما منسوب باحوال نفسانیه منجمله آن حمای یوم غمیه و همیه و فکریه و غضبیه و سهریه و نومیه و فرحیه و راحیه و فزعیه است که از کثرت
هر یک از ینها عارض گردد و اما منسوب باحوال بدنیه بعضی از آن منسوب بافعال و حرکات بود و آن تعبیه و استفراغیه و وجعیه و غشیه و جوعیه و عطشیه است و بعضی از آن
منسوب بغیر افعال و حرکات باشد و آن سددیه و تخمیه و ورمیه و تقشفیه و غذائیه و شرابیه است و اما منسوب بامور خارجیه مثل احتراقیه بحرارت آفتاب و سمومیه و مثل
ست و مثل بردیه و استحصافیه و اغتسالیه صحیح گویند که اصناف حمی یوم یا از ملاقات چیزی که تسخین بدن از خارج کند مثل احراق شمس و سمائم و یا از امتناع چیزی که تحلل
بخار حار از بدن کند چنانچه از استحصاف جلد بسبب سردی و استحمام بآبهای قابض عارض شود و یا از تعب مفرط و یا از تناول چیزی حار از طعام و شراب و دوا
و یا از ورم حار در کنج ران و بغل و یا از سهر و یا از غضب و یا از غم و هم حادث گردد طریق تشخیص حمی یوم و اقسام آن اگر کسی شکایت تپ کند و سببی از اسباب
بادیه بر آن مقدم باشد و در آن روز اول قاروره و نبض و رنگ وی مریض بسیار متغیر نبود و تپ نرم ساکن الحرارة غیر سوزان باشد و بغیر لرزه و سردی اطراف
شروع کند و بدون عرق شائع بلکه باندک تری بدن شبیه بعرق صحیح مزاجان بسرعت زائل گردد و با وی اعراض قویه مثل خشونت زبان و تواتر نفس و غیر آن که از
لوازم حمی عفنیه است هیچ پیدا نباشد و نوبت واحد بود و معاودت نکند و گاهی آن نوبت دو سه روز باقی ماند بدانند که حمی یوم است بعده شناخت اقسام آن چنین
باید کرد که اگر با وجود علامات مذکوره نبض مائل بصغر و ضعف باشد و گاه میل بصلابت کند و بول اصفر ناری یا سوزش و حرکت چشم بغور و غور مع سکون حرکت
آن و چهره مائل بزردی و خشکی و کسل اعضا با ضعف اعضای رئیسه بود حمی یوم غمیه یا فزعیه باشد و فرق میان هر دو از تقدم غم یا فزع و اختلاف نبض باید کرد
و اگر این اعراض غمیه موجود بود الا حرکت چشم مع غور آن بسوی خارج و مائل بجحوظ باشد و نبض خامل منخفض نبود بلکه مدین مع ضعف مائل بعظم بود و بدن اندک
شهوق باشد حمی یوم همیه باشد و اگر آثار مذکوره موجود بود الا حرکت چشم معتدل باشد نه مائل بغور و نه بجحوظ بود و مائل بغور باشد و نبض مختلف در شهوق و خمول
و اکثر معتدل بود و چهره مائل بزردی باشد حمی یوم فکریه باشد و اگر چهره سرخ یا زرد و منتفخ باشد شبیه بانتفاخی که در سهریه بود و چشم سرخ و بیرون خاسته باشد گاهی
لذع عارض شود و قاروره سرخ حاد محسوس گردد و باندک درخشندگی باشد و نبض عظیم ممتلی شاهق متواتر بود حمی یوم غضبیه باشد و اگر تقدم بیخوابی و ثقل اجفان و تهیج
آن و فرو رفتن چشم باشد و کدورت بول با زردی یا سفیدی آن و ضعف و صغر نبض و زردی چهره و انتفاخ آن بود و کسر و ماندگی در اعضا گوئیم حمی یوم سهریه باشد
و اگر سبق خواب و راحت بسیار و خصوصا خلاف عادت باشد و امتلای بخاری در نبض بود حمی یوم نومیه و راحیه باشد و اگر علامت قریب بعلامات غضبیه
باشد مگر آنکه سحنه چشم او مثل سحنه چشم صاحب فرح باشد غیر سحنه چشم خداوند غضب و تواتر در نبض کمتر بود حمی یوم فرحیه باشد و اگر علامت آن قریب بعلامت
غمیه باشد الا اختلاف در نبض شدید تر و سحنه چشم مرعوب بود و در اضطراب آن و کشاده ماندن آن حمی یوم فزعیه باشد و اگر تقدیم تعب و زیادتی
گرمی مفاصل از دیگر اعضا بود و ماندگی و یبس بدن محسوس شود و گاهی در آخر آن نداوت عارض گردد و اگر تعب معتدل بود و حرارت مختلف یا بروقت

... باشد و اگر تعب مفرط بود ... باشد و جلد خشک گردد و گاهی تابع او بعضی خشک بود و نبض صغیر ضعیف و گاه مائل بصلابت باشد و بول ...
... بود حمی یوم تعبیه باشد و ملمس ... و تعب بحسب هوا باشد پس اگر هوا گرم بود ملمس گرم شدید الیبس نماید و اگر هوا سرد باشد ملمس جلد سرد قلیل الیبس بود
و اگر وجع در سر یا چشم یا گوش یا دندان یا مفاصل و اطراف یا قولنج یا بواسیر و غیر آن از اوجاع دلها باشد حمی یوم وجعیه باشد و اگر مقارنت غشی و سقوط قوت
بغیر علامات حمیات یوم دیگر باشد و نبض ... مختلف الاحوال بود که گاهی ساقط و باطل گردد هنگام غلبه برودت و گاهی سریع و ظاهر شود نزد استیلای حرارت
و مشابه نبض اصحاب ... و بول خشک بصلابت مع درودیت باشد حمی یوم غشیه بود و اگر گرسنگی یا تشنگی بسیار کشیده باشد و لب خشک و نبض ضعیف صغیر بود و گاهی مائل
بصلابت کند حمی یوم جوعیه یا عطشیه باشد و اگر حمی یوم بدون ظهور سببی از اسباب بادیه عارض شود و طویل الانحطاط باشد و خصوصاً چون بدون استفراغ و نداوت
و تری بدن انحطاط پذیرد باید دانست که حمی یوم سددیه است و علامات امتلاء و ابدان کثیر الدم مثل جوانان دموی مزاج و مولد آن یا غلیظ الاخلاط و لزج تاکید
بر تشخیص این تب نماید و فرق میان امتلائی دموی و خلطی دیگر چنین کنند که درین تب آنچه سدد بسبب غلظ اخلاط و لزوجت آنها باشد بران علامات معلومه برآنها
دلالت کند و کسل و تهبج و ترهل و سفیدی رنگ و کثرت آب دهن و امثال آن در بلغمی و لاغری و خشکی و عظم طحال و سوداویت مزاج در سوداوی باشد و در آنجا انتفاخ بدن
و تمدد و سرخی و غیره علامات کثرت خون نباشد و آنچه بسبب آن امتلای خون باشد علامات امتلای آن از سرخی چهره و پر شدن رگها و انتفاخ و تمدد و غیره آن
در بدن ظاهر بود و اگر سدد افراط کند نبض صغیر باشد و اگر افراط نبود ... نبض ... نباشد و اگر تغیر آروغ بدخانیت و بول عدیم النضج مائی باشد و وجود تخمه فیما
هضم و عطش و لهیب یافته شود و اگر سبب تخمه سهر باشد و روی تهبج و در پلک ثقل نیز بود حمی یوم تخمیه باشد هرگاه آروغ متغیر بصحت گردد بشفای او حکم باید کرد و اگر
تقدم اورام ظاهری باشد و چهره سرخ و منتفخ زائد از حال صحت بود و لازم حرارت شدید نباشد مگر آنکه تابع حمی بود و نداوت از بدن ترشح کند و نبض عظیم سریع متواتر
باشد و بول مائی سفید بود حمی یوم ورمیه باشد و اگر تقدم ترک حمام معتاد و غلبه چرک و شستن گرد و غبار بر جلد و باخشکی و درشتی پوست بدن و سرعت و صغر نبض ...
بول بود حمی یوم تشنجیه باشد و اگر تقدم سیر در هوای گرم یا در آفتاب یا در حمام گرم اتفاق افتد و شدت التهاب سر گاه با ثقل و امتلای سر بود و یا نفس عظیم باشد
و ظاهر بدن بسیار گرم از داخل آن بود و تشنگی کم و گرمی و سوزش چشم و یبوست جلد و چهره و گرمی آن و صغر و سرعت نبض بود حمی یوم حریه ... شمسیه یا حمامیه باشد و اگر
تقدم رسیدن سردی یا غسل با آب سرد اتفاق شود و بدن در ابتدای لمس غیر شدید الحرارة معلوم شود و بعد طول لبث دست بر بدن حرارت زیاده محسوس گردد و نبض مثل نبض غشیه
و جوعیه در صغر زیاده نبود بلکه سریع باشد مگر آنکه سردی شدید بود و گاهی میل بصلابت کند و چشم غائر نباشد بلکه گاهی منتفخ بود و قاروره گاه سفید و گاهی رنگین باشد
حمی یوم استحصافیه از سردی باشد و اگر تقدم اغتسال آبهای قابض بود و چسپیدن جلد بر استخوان مثل جلد خشک کرده شده و دباغت آن در مثل آب زاج و پوست انار
و غیره داده شده مشاهده گردد و جدا نمائی از مس پوست حرارت زیاده محسوس گردد و نبض ضعیف تر و صغیر تر و سریع تر باشد و بول شدید البیاض و رقیق تر مثل بول
بز بود و در بدن لاغری و در چشم غور نبود حمی یوم استحصافی از میاه قابضه باشد و اگر چهره و چشم سرخ و گرم و قاروره سرخ و دهن خشک و ذائقه آن تلخ و حرارت و لهیب
در موضع جگر و معده باشد حمی یوم شرابیه یا غذائیه یا دوائیه باشد و فرق میان هر سه از تقدم تناول هر یک از آن ظاهر گردد و اگر با علامات تخمه او زکام حار ضعف ... بود حمی یوم ...

معالجات حمی یوم بطریق کلی

باید که بعد تشخیص سبب بازاله سبب موجب آن پردازند چنانچه در غمی و همی و فزعی و فکری ازاله هر واحد کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازاله غم نمایند و همچنین در غضبی
و سهری و تعبی و وجعی و جوعی و عطشی و تخمی نیز ازاله هر واحد نمایند و گر این تدبیر نبرد علاج تب یومی کنند یعنی تبرید و تخفیف دهند بالجمله در همه تبرید باشربه و تدهین و استحمام حاصل
نمایند و درین حمی حاجت بفصد و حجامت کم افتد بقول قرشی علاجش مقابله بسبب است مثل تفریح و تسلی در غضبیه و غمیه و مثل استهانت فرح در فرحیه و مثل تغذیه
در جوعیه و مثل استفراغ در امتلائیه و مثل تفتیح در استحصافیه و سددیه و مانند آن ملایم در ان و سکنجبین درین هر دو بالغ النفع است و گاهی بادی حاجت بشیره تخم خیار افتد و تبرید
و ترطیب در اکثر حمیات یوم بلا تحقیق باغذیه و اشربه و شموم و مسکن با ... حمام مرطب معتدل الهوا نمایند شیخ میفرماید واجبست که جمیع اصحاب حمیات یومیه را غذای
سریع الهضم بخورانند به آنکه محموم علیل است و علیل موصوف و آن قادر بر اصلاح غذای ردی و بر هضم غذای بطی الهضم نباشد لیکن بعضی را مانند صاحب حمای یوم تعبی ...

و چون حمی استحصانی که حادث از ایشان است صفرا بسیار باشد و کسی که از شکوه ارتشنج سرد و باشد نباید تناول کند تا ان عرق بسیار و شراب ستر کرده و فیست تا مدتی با افراد و مسکن
چندی که اصلح غذا دهند و اگر چه ابتدای تپ باشد و صحیح است ترقیق و تسخین و تحلیل غذا انچه اعتدال باشد تا لطیف شود و ضد ترقه کرده اند مثل حمی سددی و استحصافی و مدنی
و امثال آنست که تاخیر تغذیه تا انحطاط نمایند سوای انچه اشتهای آن کرده شد و آن تپ ع حمی سددی است و در اینها تاخیر غذا مناسب نیست و آب سرد دادن واجب است
که در اول امر منع نکنند زیرا که قوت قوی است و خوف ضعف نیست حق التفصیل اینجا است در تبرید و تعدیل اعضا لیکن اگر حاجت مست حاجت باشد بر آن تپ استعداد
نماید یا حمی سددی بود بهتر آنست که اکثار در آن نمایند و کثرت استعمال حمام برای ایشان نزد انقضای نوبت در حمیات یوم برای چند اغراض است یکی ترطیب دیگر تعریق
و تحلیل مسام و دیگر تبرید در ثانی الحال لیکن هنگامی که خوف وقوع عفونت اخلاط باشد منع کنند و باید که صاحب حمی سددی از حمام اجتناب نماید مگر آنکه بسیار باشد که حمام
ثوران مرض عفونی نماید و همچنین تخمی مگر در اواخر امر نزد اتساع مسام و انحدار تخمه که در آنجا نیز حمام کردن واجب است و صاحب زکام حمام نکند مگر آنکه احتراق باشد و جمیع صاحبان
حمیات یوم را واجب است که جلوس در هوای حمام طول ندهند بلکه در آب آن چندانکه برای ترطیب و تبرید خواهند مگر صاحب حمی استحصافی و تکاثفی که ایشان را طول جلوس
جلوس در هوای حمام حتی که عرق کنند و اما تریح اگر بطریق انصباب یا طلا باشد تسدید مسام نماید پس عفونت زیاده کند و اکثر هر حمی یوم حادث از سده ظاهری مثل استحصافی
و تشنجی یا سده باطنی مثل سددی پس اگر با تریح دلک اشتراک کنند تفتیح مسام نماید بعده اگر رطوبت بسیار باشد اگر تحلیل آن کنند اگر یابسات باشد تخفیف آن
نماید و اما استفراغ پس سوی آن اصحاب حمی یوم را احتیاج نیست مگر صاحب حمی سددی امتلائی و تخمی و کسی که در حمای استحصافی بدن آن را مواد ممتلی باشد **ابوسهل**
گوید که معالجه جمیع اقسام حمی یوم علی العموم بحمام و بغذا کرده میشود و معالجه هر واحد از آن خصوصا باین طور کرده میشود که استعمال حمام و غذا بطریق دیگر بحسب طبیعت سبب
فاعل آن گردانند مثلا کسی را که این تپ از قبیل استحصاف بدن و از قبیل ورم در لحم رخو باشد آن محتاج بود بلبث کردن در هوای حمام زیاده تر خاصه کسیکه تپ او از قبیل
استحصاف بدن باشد و اما کسی را که این تپ از قبیل هم یا تعب یا سهر یا غم یا سموم باشد آن بلبث در آب گرم محتاج تر بود و این برای ترطیب بدن او بود لاسیما کسیکه
حمای او از تعب باشد و سهر یا از احتراق باشد و اما روغن پس کسی را که حمی یوم از قبیل تعب باشد تکثیر آن نمایند و بدان مالش به آهستگی و نرمی بسیار کنند چنانکه ترطیب نماید و اما
سایر اشخاص که ایشان را مس لاحق شود بسببی از اسباب دیگر باید که استعمال روغن کمتر از صاحب تعب نمایند و کسی را که حمی یوم از قبیل ورم در لحم رخو باشد پس حاجت او بروغن کمتر
از حاجت صاحب حمای استحصافی بود و باید که مقدار طعام برای اصحاب حمی یوم بحسب سبب فاعل تپ مقرر کنند پس کسی که تپ او از تعب باشد باید که طعام او بسیار و در اول الا مشا
و در مرات کثیره باشد و کسی که تپ او از بیداری یا از عوارض نفس باشد باید که اغتذا بعد استحمام بغذای مرطب مولد خون محمود کنند و کسی که تپ او از استحصاف بدن یا از
ورم در لحم رخو باشد باید که در آن تدبیر لطف استعمال نمایند و اما شراب کسی که تپ او از تعب و سهر و هم و غم باشد انتفاع بدان یابد بهر ترطیب و تسخین او چون مقدار معتدل
استعمال کنند و اما کسیکه تپ او از استحصاف جلد یا ورم در لحم رخو باشد آن را شراب مضر بود زیرا که در ماده او افزاید و اما کسیکه تپ او از غضب یا تناول چیزی حار یا احتراق
شمس یا سموم باشد آن را شراب صالح نبود زیرا که حرارت او زیاده کند و حمی باید که مع ذلک قصد معالجه هر حمی یوم بضد سبب فاعل آن نمایند مثل آنکه معالجه حمی سهری بخواب
و انچه از تعب باشد براحت و انچه از هم بود بتسلی کنند و هر چیزیکه خاطر را مشغول دارد و نفس را سرور آرد نافعست برای حمیاتی که اسباب او عوارض نفس باشد و انچه از ورم
لحم رخو باشد معالجه بعلاج آن ورم نمایند **جرجانی** گوید که چون مدار علاج جمیع امراض بر دادن غذا و آب سرد و ندادن آنها و کردن استفراغ و نکردن آن و رفتن در حمام
و نرفتن در آنست و در علاج این تپ تابیر این امور ظاهر کرده میشود اما غذا پس هیچ کس از صاحبان حمی یوم از غذا باز ندارند مگر کسی که سبب تپ او تخمه باشد و دیگران
را غذای لطیف و زود گوار باید داد تا از آن خلط نیک تولد کند خاصه مردم صفراوی را و کسی را که در ابتدای تپ فراشا یافته باشد اگر در آغاز تپ هم باشد نواله چند نان
در آب خالص یا در گلاب یا در آب انار یا در آب سرد ممزوج بشربت نیلوفر بدهند و اگر سبب تپ ریاضت و رنج و نا یافتن غذا بوده باشد آسایش گزینند و اگر سببش سده
و انسداد مسام و کثافت جلد باشد ریاضت معتدل و مالش بخرقهای درشت یا بدستهای مختلف فرمایند بعده در حمام فرستند تا اخلاط لطیف گردد و مسام بگشاید و عرق
بسیار آید و ابخره تحلیل پذیرد و صاحب حمی استحصافی و تکاثفی را طعام سود مند ترین چیزها ست باقی در قول شیخ گذشت **انطاکی** گوید که انچه از سبب علم مثل رنج و خمس
و ورم باشد تدبیرش تدبیر آن مرض است یا از قلت غذا بود و علاجش تناول غذا است و همچنین قطع اسباب مرض شده او اسپس تدبیر بدن آن پس اگر از حرارت باشد

[illegible] ... آب ... باشد [illegible]

[illegible]

آلو [illegible] مینوشند [illegible] اگر تشنگی [illegible]

[illegible] عناب بیست عدد [illegible] در موسم تابستان [illegible] اگر قبض شدید باشد [illegible]

جوشانیده [illegible] آب شیر [illegible] صاف کرده بنوشند و این مجرب است [illegible]

[illegible] مزاج [illegible] غذای بارد [illegible] تجربات [illegible] گرم [illegible] علاج حمی یوم [illegible]

صندل [illegible] طلا [illegible] آب سیب [illegible] گلاب [illegible] آب عناب گلاب بکار [illegible] صندل [illegible]

اینجا علاج کلی حمیات یوم مذکور شد اکنون علاج جزئی هر قسم آن جدا جدا بقلم می آید حسب سبب بکار برند

علاج حمی یوم غمیه

که از حرکت روح بسوی داخل [illegible] بسبب [illegible] عارض میشود [illegible] حکایات [illegible]

[illegible] شربت [illegible] عرق بید مشک [illegible] گلاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] هفت ماشه لعاب [illegible] عرقیات مذکوره [illegible] شربت [illegible] شربت نیلوفر [illegible]

[illegible] عرق بید مشک [illegible] اسفاناخ [illegible] آب [illegible]

اقوال حکما شیخ میفرماید لازم است که [illegible] آب زن نمایند و اکثر قصد آن در استحمام آب حمام گردانند [illegible] و بعد از آن کثرت تفریح کنند [illegible]

از حمام است و [illegible] عطر [illegible] عرقیات خوشبو [illegible] شراب ممزوج بآب [illegible]

صاحب کامل گوید کسی را که این تب از غم و هم حادث شود باید که حیله کنند در تسکین غم [illegible] آوازهای [illegible]

[illegible] بدن [illegible] اندک [illegible] اول حمام [illegible] آب زن معتدل الحرارت [illegible]

[illegible] اغذیه معتدله مثل لحوم بره و بزغاله و جوجه مرغ و ماکیان و ماهی رضراضی و بادرنگ و خیار و آنچه مرطب بدن باشد [illegible] کثرت غذا [illegible]

ریحانی ممزوج بآب [illegible] فصل [illegible] اگر موسم تابستان باشد در جاهای سرد نشانند و اگر زمستان بود در مواضع معتدل [illegible] خواب نمایند

و ایام [illegible] ایلاقی [illegible] در علاج حمی یوم غمی [illegible] حکایات خنده آور [illegible]

[illegible] اغذیه لطیفه [illegible] مرطب [illegible] ماهی تازه [illegible] خیار و اسفاناخ و ماش مقشر [illegible]

[illegible] چون [illegible] آب زن فارغ شوند روغن بنفشه و نیلوفر [illegible] بر همه بدن بآهستگی بمالند و شراب ممزوج بآب [illegible]

[illegible] بستر نرم [illegible] گلهای بارد رطب [illegible] از جماع اجتناب نمایند و بر سینه اطلیه بارد رطب چون لعاب اسبغول و آب برگ خرفه و برگ بنفشه و گلاب و صندل

و اندک کافور طلا نمایند [illegible] ابن الیاس گوید که تضمید سینه بصندلین و گلاب کنند [illegible]

[illegible]

علاج حمی یوم همیه

[illegible] علاج [illegible]

بیکدیگر [illegible] بسیار بینی تعلق به جسد [illegible] مستعمل [illegible] معلوم شد [illegible] بنفشه [illegible] اندام [illegible] کتابها و خرمن [illegible] سید

علاج حمی یوم فکریه

گاهی از کثرت فکر و اندوه حمی مشابه حمیه و همیه عارض شود و علاجش بعلاج حمیه همیه مع زیادتی تبرید نماید و اگر تفکر از مهم کاری باشد که شادی افزاید گاهی ببستان و بیماری گاهی بملاقات
شرعی و دینی و امور دیگر مشغول باید کرد و گاهی شراب ترنج یا عرق بید مشک یا عرق صندل ساده و مانند آن بدهند که تفریح است

علاج حمی یوم غضبیه

که گاهی بسبب فرط حرکت روح بسوی خارج در حال غضب و خشونت مفرط تشنج و تپ حادث میشود باید که گلاب و آب سرد هر دو برابر بر سر و سینه بریزند و صندل و کافور
ضماد نمایند و اشربه بارده مقوی قلب مثل شربت سیب و انار و ریباس و ترنج و صندل با گلاب بید مشک و عرق گاوزبان بنوشانند و غذا معمول بشکر و سرکه و بقول بارده
و بروغن سازند که آن در این باب نیکوست و اگر از شراب چاره نباشد با آب انار یا آب لیمو بیاشامند یا بر برف سرد کرده بدهند و آب عنب بسیار بنوشند و بر ان انار ترش گلاب پاشیده
تنقل نمایند و ابن ماسویه در این تپ از حمام منع کرده و از بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو هر یکی هفت ماشه گلاب و عرق بید مشک هر یک سه توله کافور یکماشه ضماد سازند
و اندکی از آن بر سینه و دل ضماد کنند و از تعب و اشیای گرم پرهیز نمایند و غذا از ترشی اجتناب کنند اقوال حذاق شیخ میفرماید که تسکین و شغل ایشان بمفرحات از حکایات
طیبه و سماع طیب و لعب عجیب نمایند و حمام با آب نیم گرم غیر کثیر الحرارت کنند و مالش بسیار بروغن مفرط برای ایشان موافق تر از آب گرم است و تغذیه ایشان بمبرد و مرطب
سازند و از شراب مطلقا منع نمایند که سبیل برای ایشان بسوی آن نیست بسبب خوف استحاله آن بصفرا و انتقال آن بحمی صفراوی مجوسی گوید کسی را که حمی یوم از
حرارت شود می باید که بآرام و سکون و طیب نفس او بپردازند و چون تپ در انحطاط افتد در آبزن آب شیرین نیمگرم نشانند و مکث معتدل در آن نموده و از آنجا بیرون آرند
پس اگر فصل تابستان باشد بر ان آب سرد بریزند و آرام و تسکین نفس او کنند و صندل و گلاب و کافور نزدیک او دارند و بر سینه او ضماد نمایند و قدری جلاب و آب انار و ریحان
ببرف بنوشانند و غذای بارد و رطب مثل سرکه و زیت و ارزه معمول با آب غوره و انار و ماهی رضراضی بطریق سکباج پخته غذا سازند و قریب شراب نگردند که آن در غضب افزاید
و در آسایش و سکون و خواب تکثیر نمایند که این شفای این تپ و ازاله آن می نماید جرجانی گوید که نخست برفق و مدارا و عذر خواهی و سخنهای خوب خشم او را ساکن کنند و حکایات خنده ناک
و بازیهای ظریفه و سماع آهسته آواز ترنم مشغول سازند و بعد انحطاط حرارت تپ گرمابه خوش آب که سخت گرم نباشد داخل شوند و در آبزن معتدل نشینند و اگر موسم گرما بود و مزاج تحمل تاب
چون از آبزن برآیند خویشتن را یکبارگی در آب سرد اندازند و زود برآیند و بنفشه و نیلوفر و غیره ببویند و بر سینه نهند و شربت انار میخوش سرد کرده بخورند یا شربت غوره یا شربت سیب ترش یا شربت
لیمو بنوشند و غذا از ترهای سرد تر سازند چون کاهو و کاسنی و اسفاناخ و کدو و خیار و بادرنگ مزوره ها از غوره و ریباس و ترشی ترنج و ماهی تازه مخصوص کرده ابن الیاس گوید که
آب تمر هندی و شکر هر واحد ده درم بر برف سرد کرده بنوشانند و پارچه صندل بگلاب تر کرده بپوشانند و باقی همانست که در فکر حمی گذشت

علاج حمی یوم سهریه

که از سهر مفرط تحقیق میوح عارض شود بیمار ای خواب روغن بنفشه یا روغن کدو در بینی چکانند و بر دست و پا بمالند و با دوبه سرد و ترش مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش سر نطول سازند
و جلاب معمول از نبات سفید و گلاب و عرق بید مشک بنوشانند و غذا خرفه و اسفاناخ با برنج خورانند و یا شیر برنج بدهند شیخ می فرماید که علاجش آرام و سکون و قطع اسباب و مبردات
و مرطبات و حمام مرطب و اغذیه جیدة الکیموس و مروخات مرطبه است و شراب از فعترین اشیا برای ایشان است بلا خوف بنوشانند مگر آنکه با وی صداع باشد ابن عباس گوید کسی که تپ
از سهر پیدا شود باید که حیله در تنویم صاحبان آن نمایند و استنشاق روغن بنفشه و روغن کدو و بنفشه پرورده بعمل آرند و تکمید سر با مطبوخ بنفشه و نیلوفر و خشخاش و پوست [illegible]
کوفته نمایند تا آنکه خواب بکثرت آید و دماغ ایشان مرطب یا بد و هرگاه تپ ساکن شود در خانه اوسط حمام داخل کنند و بر سر آب نیمگرم شیرین [illegible]
خوب کنند و در آبزن که آب آن نیمگرم و شیرین باشد در آیند و بر بدن متواتر بریزند و پارچه بپوشند و ساعتی آرام نموده با غذیه محموده لطیفه مثل بچه مرغ و کبک غذا سازند [illegible]
شراب باشند اندکی از آن ممزوج با آب بسیار دهند تا بدان انهضام غذا بسرعت گردد چه زشان سهر الطعام سست شده اب ممزوج آب بسیار ترطیب [illegible] نمایند
که آن ضعف بدن است ایلاقی و جرجانی مینویسند که حیلهای خواب آور کنند و اگر خواب نیاید نطول از بابونه و بنفشه و نیلوفر و کشناس [illegible] کوفته [illegible] سازند [illegible]

...بنفشه یا روغن تخم کدو بر آن بچکانند ... سر از بخار آن گرم کنند و بعد انحطاط تب اگر در آبزن نیم گرم ... باشد از وی بر آیند تا بیخ عرق نکنند صحت
حاصل نمی شود ... که شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم یا شربت ... ده درم ... بنوشند و غذا ماء الشعیر ... دهند
یا کدو یا نیلوفر بر سر مالند و نطولات بارده که در آن حشائش با روغن بنفشه و نیلوفر و خشخاش و برگ سفرجل مانند آن پخته باشند بر سر ریزند و یا همین با روغن بنفشه و نیلوفر و گل کدو و بید بوی دهند

علاج حمی یوم نومیه و راحیه و فرحیه

بدانکه بخارات حاره که در بیداری و حرکت از روح تحلیل میشود چون خواب و راحت طول کشد تحلیل نشود و از آن تسخین روح و تب عارض شود و گاه تب از فرح شدید حادث گردد
مثل آنکه از غضب عارض میشود پس در نومیه و راحیه تعریق در هوای حمام و غسل معتدل آب گرم و مالش بدن بدستهای مختلف و تقلیل غذا و امالهٔ بچیزی که مبرد و مرطب باشند و یا
معتدل کنند و واجب نیست که شراب بنوشند و روغن خیری و بابونه گرم نموده بر همه بدن بمالند تا دیر بعده آبی که در آن سبوس گندم و پوست تخم خربزه و گل بابونه هر یک ...
جوشانیده باشند غسل نمایند و غذا لطیف سریع الهضم مثل جوجه مرغ و نان دهند و علاج فرحیه قریب از علاج غضبیه است ... تدبیر در آن امانت ... و تحمیر او ست
ابن الیاس گوید که اگر از خواب مفرط و راحت مفرط تب آید صبح جلاب از اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و یا ماء الشعیر مع نخود ...
و در حمام عرق آورند و با آب گرم که در آن قیصوم و بابونه و اکلیل و شبت پخته باشند غسل نمایند و از شرب شراب و آب بسیار احتراز کنند

علاج حمی یوم فزعیه

گاه از فزع تب عارض شود بسبیل آنکه از غم عارض میشود و علاج او قریب از علاج غمیه است و باید که از خوف ایمن سازند و بشارات دهند و شربت سیب و شربت صندل ...
بید مشک و شراب آبنار نافعست و بقول صاحب جامع هر صبح شربت سیب و گلاب هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با جوجه مرغ دهند و صندل و نیلوفر و گلاب و گل ارمنی
بر سینه طلا کنند و یا شربت تفاح ... و مفرح یاقوتی یا رویکمثقال دهند و غذا مزورهٔ زرشک یا انار دانه یا سماق بلحوم ماکیان و تیهو و دراج سازند

علاج حمی یوم تعبیه

گاهی ماندگی بدن در تسخین روح بدان حد رسد که تب مضر افعال بهم رسد و اکثر مضرت آن بر افعال حیوانی و نفسانی باشد باید که با آب شیرین نیم گرم غسل کنند و روغن لیمون بعمل آرند
و عضلات را بروغن گل یا بابونه بمالند و شربت نیلوفر بگلاب نوشانند و غذا کله پاچه بزغاله یا برنج خورانند شیخ میفرماید که علاج ایشان راحت است و استحمام و آبزن ...
بعد آن خصوصا بر مفاصل و تناول طعام حسن الکیموس مرطب بمقدار هضم ایشان از جنس لحم بچه مرغ و بره و بزغاله و ماهی رضراضی زیرا که قوت ایشان ضعیف است ...
نیست که توقع بهضم غذائی کنند که آن بحالت صحت هضم میکردند بلکه کمتر از آن و لهذا اگر اغتذا نمایند بچیزی که اندک از آن غذای بسیار دهد مثل اغذیهٔ مذکوره و مانند زرده بیضه
نیمبرشت و مرغ خصی بهتر باشد و بعضی زعم کرده اند که تلطیف تدبیر صاحب اعیا بیشتر از غیر آن باید کرد و این صواب نیست و باید که فواکه رطب تناول نمایند و شربه
با آب بسیار بنوشند اگر معتاد آن باشند و یا جلاب مانند آن اگر معتاد شراب نبوند و تمریخ آن بیشتر از تمریخ دیگر صاحبان حمی یوم بروغن باید کرد و روغن بنفشه بهترین ادهان ...
و واجب است که تمریخ عام بدن نمایند و خصوصا سر و گردن و فقرات پشت و همه مفاصل ... خصوصا بعد استحمام و باید که بستر او نرم کنند و پارچه او و مجلس او معطر گردانند
و اگر احتیاج بمعاودت حمام افتد بسبب بقیهٔ تمدد و ماندگی اعادهٔ آن نمایند با همه چیزهائی که در باب آن نوشته شد از آبزن و تمریخ و مالش صاحب کامل گوید کسی را که از
تب از تعب باشد باید که سکون و راحت و در موضعی که فصل آنرا واجب کند و خواب بسیار استعمال کنند تا آنکه تعب و سکون یابد و تب بانحطاط شروع کند بعد از آن در حمام
اندر خانهٔ اوسط داخل شوند و در آب شیرین نیم گرم در آیند و اگر آبزن نباشد آب متواتر بر بدن ریزند تا از آن بدن از یبس عارض از تعب ترطیب یابد و بعد خروج از آن ...
و نیلوفر بدالک کثیر معتدل لاسیما مواضع مفاصل بمالند و استکثار روغن نمایند تا اعضا نرم گردد از یبس لاحق بسبب تعب و اگر بدن را بدستهای بسیار در زمانه ...
مالش کنند موفقتر باشد بعده بار دیگر با آبزن اعاده نمایند یا آب نیم گرم بر آن ریزند اگر یبس شدید باشد این عمل دو یا سه یا چهار مرتبه کنند و اگر اندک باشد یکبار یا دو بار کفا...
کنند بعد از آن از حمام بیرون آیند و ساعتی آرام کنند و غذا بلحوم جوزهٔ مرغ و یا بچه بره سازند و خوب پخته باشند و یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند و تکثیر غذا و فعات بسیار...
و شراب بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و عادت بنوشند پس اگر مزاج این اشیا یا اکثر آن بارد باشد و عادت مریض بشرب شراب بسیار بود باید که شراب مقدار معتدل...

[illegible] بعد از آنکه اندکی از مقدار معتدل استعمال کنند و اگر تشنگی مذکوره با آن همراه باشد و عادت او شرب شراب بوده باشد [illegible]
بعضی شربت ممزوج با آب بسیار دهند و یا سکنجبین از خواب و حرکت و سکون نمایند و اگر بعد از آن بقیهٔ تب باقی ماند اعادهٔ تدبیر مذکور از حمام و غیره کنند [illegible]
سکنجبین بگلاب بیرون آورده و بعد از آن بنوشند و غذا ماء الشعیر یا مزورهٔ ماش بکدو یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند و اما بخوش استحمام نمایند و بعد اختلاط لازم است که در معده [illegible]
معده [illegible] آب بجلگیر نمایند و بعد غسل الا آب ممتد از رمینه و بعد آن بروغن [illegible] کند با اعتدال که از آنده و از مقام گرم دن بهوای حمام شرع باید کرد تا عرق نیاید بعد اعادهٔ آبزن [illegible]
زمستانی [illegible] روغن خیری یا روغن بابونه مالند و بعد خروج از حمام مشروبات مذکوره و غذا ساز نده بهنگام صلاح تمام بخورند [illegible] مرغ و اطراف جدی جائز است دهند و از همه بجنبانند [illegible] حاجت [illegible]

علاج حمی یوم استفراغیه

و درین عارض میشود از اضطراب اخلاط بجهة اسهال قوی و حرکت روح مفرط که از آن حمی مشتعل شود و اکثر اشتعال بسبب ماندگی باشد که تابع اسهال بود [illegible]
بسبب آنکه تسخین کنند این تب آید و گاهی بی تپ [illegible] فصد بود و بسبب آنکه فصد زائل کنند از بدن رطوبت انجره و در صورتیکه ما آنکه آزاد خارج [illegible] گردد بسبب غلبهٔ صفرا با کلا [illegible]
باردهٔ قابضه مثل شربت سیب به و شیرهٔ تخم خرفه دهند و اضمدهٔ باردهٔ مقویه مثل صندل و گل سرخ و اقاقیا و سک با آب مورد و گلاب بر دل و جگر نهند و اغذیهٔ قابضه بارده مثل
برنج با زرشک و انار دانه دهند و فاد زهر با دزهر [illegible] درین باب اثری عظیم دارد و همچنین قرص طباشیر قابض و در باقی استفراغات مثل فصد و جماع و غیره ضعف زیاده
پس برای رفع ضعف و تپ شربت سیب و نیلوفر هر یک دو توله در ماء اللحم ساده نه توله دهند و اگر قوی تر خواهند شراب رقیق نوچهارم حصه بماء اللحم آمیخته بنوشانند و خمیرهٔ مروارید
و زمرد و گاوزبان عنبری و شربت یاقوت با عرق عنبر و زرد کی استعمال نمایند و غذا قلیهٔ نرگسی و خاگینه بیضهٔ مرغ و شیر برنج بادامی دهند شیخ [illegible] میفرماید که تلطیف [illegible]
باید کرد و بدانچه در جواب آن معلوم شده و تقصد تحلیل بدانچه تقویت بیشتر نماید بقدر الهضم با اغذیهٔ مبرده و مرطبه کنند و در آن قوابض و خل کرده باشند و بر معده ضمادات و نطولات
مقویه سخن بالفعل غیر گرم استعمال نمایند چه هر چیز گرم ارخا و تحلیل قوت کند و از آنجمله است صوف که در روغن ناردین یا روغنی که سرد زیاده از آن و خوشبو باشد تر کرده
بیفشارند تا آنکه اکثر اجزای روغن از آن جدا شود و بر قلب و جگر میبردات نهند ابن الیاس گوید که برای حبس شکم هر صبح سفوف حب الرمان پنج مثقال بر رب به ده درم
و یا پست جو چهار درم بر رب سفرجل ده درم بخورانند و یا بگیرند اسپغول و تخم بارتنگ و تخم ریحان و صمغ عربی هر واحد یکدرم و بریان نموده بروغن بادام چرب کرده و غذا برنج
و غذا مزورهٔ سماق بلحم ماکیان و دراج و تیهو دهند اگر با وی خون در پیچش نباشد و اگر با اسهال خون و پیچ باشد بگیرند سفوف نشاسته پنج درم و بروغن بادام چرب کرده در گلاب
آمیخته بخورند و غذا مزورهٔ عدس مقشر بریان بمغز بادام بریان و بلحوم دراج و تیهو دهند و بر معده و جگر صندلین و گل ارمنی و اقاقیا مساوی کوفته بیخته بگلاب و یا آب کشنیز
سرشته ضماد کنند و یا پارچه بگلاب و روغن گل آلوده بر معده و جگر نهند جرجانی و ایلاقی مینویسند که آنچه بسبب دوائی مسهل باشد بحبس شکم معالجه کنند و غذائی که قوت افزاید دهند و این ماء اللحم سخت سودمند است بگیرند گوشت تازهٔ پشت گوسفند که همان ساعت ذبح کرده باشند و از چربی پاک کرده پارهٔ تنک سازند و در پاتیله کرده
پنج درم گلاب و پنج درم آب سیب ترش یا آب به ترش بران افگنند و چندان بگذارند که گوشت گرم شود و آب خویش بگذارد پس آن آب از کفچه بردارند و دیگر بار آبهای مذکوره
بر افگنند و بگذارند تا باقی قوت و آب گوشت از آن جدا شود و رنگ گوشت گونه سفید گردد و باقی آب ازوی بردارند و جمله را دیگر بار در پاتیله کرده اندکی آب کاهو و آب کشنیز
بریان و آب کدو سبز و بسیار اندکی نمک انداخته جوش دهند تا پخته شود پس اندکی صمغ عربی و نشاسته بریان و طباشیر سوده آمیزند و بدهند و اگر قوت سخت ضعیف شده باشد
عوض آب فواکه اندکی شراب ریحانی کنند که قوت زیاده کند و اگر پشم پاره بروغن مصطکی یا روغن سنبل تر کرده گرم بر معده نهند سخت نافع باشد و اگر تپ سخت گرم
باشد و تشنگی همی آرد بر دل و جگر ضماد بارده نهند و روز دوم حمام و آبزن بکار برند و غذا سرد و تر و سبک دهند و آنچه بعد فصد حادث شود همین علاج باشد لیکن بچیزهای
قابض که قبض طبع نمایند حاجت نباشد و هر چه مبرد و مرطب باشد و آنچه مسکن صفرا بود سود دهد و گویند که گاهی در فصد خون از مقدار واجب کم گیرند و بدین سبب
ابخرهٔ ساکنه و اخلاط متحرک شده و روح را گرم ساخته حمی یوم پیدا کند و درین صورت باز بسرعت فصد کنند و خون زیاده گیرند تا حمی یوم بحمی عفنیه انتقال ننماید

علاج حمی یوم وجعیه

بدانکه گاهی درد شدید تسخین روح کند تا آنکه تپ مشتعل گردد پس تدبیر تسکین وجع نمایند بدانچه در باب هر یک مسطور شد بعد از آن معالجه بعلاج حمی یوم تعبیه از آسایش

و حرکت ... بعد از تفتیح ... قلب ... ماء الشعیر ... باشد ...

علاج حمی یوم غشیه

گاهی صاحب غشی یا بسبب اضطراب حرکات روح تحریکی که منقلب به تپ گردد عارض شود و مناسبت که از تپ بقیه باقی ماند بعد زوال غشی و علاجش بعلاج غشی نماید از پاشیدن آب بر روی و کشیدن اطراف و کندن موی و چکانیدن دواء المسک محلول بگلاب در حلق و مانند آن و غذا شوربای جوزه مرغ با آب انار میخوش و نان پخته در برنج خورانند و دیگر اغذیه سریع الهضم خشخاش پس بدهند و اگر برای انعاش حرارت و تقویت قلب و روح احتیاج بنوشانیدن شراب افتد ممزوج بماء اللحم عمل آرند و بگرمی شراب خوف از تپ نکنند و چون از غشی خلاص یابند و تپ شبیه بدبلیه و غیره باقی ماند بقانون آن از تبرید و ترطیب بمثل ماء الشعیر و شیر زنبد و قرص کافور معالجه نمایند ابن الیاس گوید که شربت حماض و گلاب عرق گاوزبان هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی یکدرم بدهند و غذا فروج زیرباج بگلاب زعفران و لحوم ماکیان و کبک و تیهو خورانند اگر تپ باقی بود و اگر باقی باشد ماء الشعیر بجوزه مرغ دهند و بهیئة از صندل و گلاب طلا سازند و یا شربت سیب یا شربت به یا شربت نارنج هر کدام که باشد ده درم و گلاب عرق گاوزبان و عرق بیدمشک هر واحد ده درم مفرح یاقوتی یکدرم بنوشانند و یا بگیرند کشنیز خشک نیم درم طباشیر یکدانگ گل نیلوفر یکدانگ ابریشم مقرض نیم دانگ همه را باریک سوده بشربت سیب ده درم سرشته بخورانند

علاج حمی یوم تخمیه

گاهی بخارات در بدن حدت پذیرند چون غذا نیابند پس تپ پیدا گردد باید که طعام دهند بعد از زوال تپ ماء الشعیر و مانند آن و اغذیه بارده رطبه مثل مزورات معمول از کدو و اسفاناخ بروغن بادام و مثل حریره معمول از کشک جو معمول بعد از آن اغذیه جید الکیموس و تر مثل شوربای لحم جدی و کاهو و بقول ماش و برنج و مانند آن و شربت نیلوفر چهار تولا و عرق کاسنی و کدو و بیدمشک هر یک شش تولا بنوشانند و بقول ابن الیاس شربت سیب ده درم گلاب ده درم و یا رب سیب یا حماض هر کدام که باشد ده درم بگلاب ده درم بنوشانند و بقول بارده مثل کاهو و اسفاناخ و خیار و بادرنگ بخورانند و آب نیمگرم استحمام نمایند و بر سر آب بسیار نیمگرم بریزند و روغن بنفشه یا بادام یا کدو یا خشخاش بر بدن بمالند برای ترطیب

علاج حمی یوم عطشیه

سبب این قریب از سبب جوعیه است و این را علی باین اسم است که بسبب فقدان آب مسکن حرارت قوی و ابخره حدت پیدا شود باید که نخست آب سرد مضمضه و غرغره فرمایند پس آب سرد اندک اندک دهند تا آنکه تشنگی ساکن شود و دست و پا در آب سرد خنک نهند و شیره تخم بارده با شربت نیلوفر دهند و از تخم کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ و صندل سفید هر یک نه ماشه در آب برگ کاسنی و کدو و کاهو سرشته بر جگر و معده ضماد کنند و خوردن و بوییدن فواکه بارده بسیار نافع و غذا دوغ گاو که خیار یا کدو یا کدو تراش کشیده در آن داخل کرده باشند بنان خشکار ترید کرده خورانند و شیره خرفه و آب تمر هندی و آلو بخارا و آب انارین و آب خیار و امرود و مشمش به برف سرد کرده و رب بارده مثل رب انار و ریباس و زرشک نوشانند و استحمام با آب نیمگرم کنند و خواب و آسایش در مکان سرد اختیار نمایند و غذا سرد و تر خورند شیخ میفرماید که آب سرد و آب فواکه بارد خصوصاً آب انار بنوشانند و ترطیب بدن باآبزن کنند و اگر استحمام با آب سرد ممکن بود یعنی قوت قوی و سن و فصل گرم باشد بعمل آرند ابن الیاس گوید که آب شدید البرد و آب فواکه بارد بنوشانند و یا آب انار میخوش ساده و یا سکنجبین ساده ده درم و یا آب خرفه پنجاه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا ماء الشعیر سازند و ترطیب بدن بدخول آبزن و حمام نیمگرم و ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر نمایند و بر بدن روغن بنفشه و کدو و بادام شیرین بمالند و در آب سرد در آیند

علاج حمی یوم سدیه

و سده گاه در مسام جلد بسبب قشف او یا قلت اغتسال او و یا کثرت نشستن گرد و غبار بر بدن و یا بسبب رسیدن سردی مکثف و یا بسبب اغتسال آبهای قابضه مثل شبیه و زاجیه و یا بسبب احتراق شمس باشد و گاهی در بیت عروق و سواقی و منفذها و مجاری آنها بود و چون حمی سدیه میگویند اشاره باین قسم دوم میکنند و این عارض میگردد از قلت تحلل و کثرت امتلاء و احتقان و عدم تنفس و اجتماع بخار کثیر گرم که منحل نشود پس حرارت مفرط حادث شود و مادام که اشتعال آن در الطف اجرام بود که آن روح است حمی یوم باشد و اگر در خون مشتعل شود حمی سونوخس افتد و اگر این اشتعال مؤدی بعفونت گردد که سده و عدم تنفس آنرا واجب کند منتقل بحمیات عفونت گردد و مثل این سده یا از کثرت اخلاط و خون بود و یا از غلظت و یا از لزوجت آنها و یا بسبب وقوع چیزی از اسباب سده در آلات و مجاری مثل برودت مقبض مجمد یا ورم مضغوط یا ...

گذشت یا غیر آن که در کلیات از موجبات سده مذکور ست و این تپ بجمله حمیات یوم کم ست که منتقل بعرق گردد زیرا که درین ماده مستعد للعفونة فساد و عفونت پیدا شود
وایضاً درین تپ عطش و التهاب و لزوم حرارت و قاروره متوسط میان تاریک و غمیت باشد و این تپ عرق بمشکل کند بسبب انسداد مسامات و قریب المشابه
بحمیات خلطی بود در طول مدت چنانچه گاهی تا سوم روز و ما بعد آن باقی ماند اگر سده بسیار و قوی باشند و لیکن تغیّت و استحصافیت از خارج نباشد اگر سده اندک
باشد زوال آن سرعت کند اگر تدبیر خطا واقع نشود و این حمی میان حمیات یوم گاه منقطع شود و عود کند بسبب شبات تا سده آن سابق ست پس گویا که آنها نوائب باشند
و این تپ اکثر منتقل بحرد و اقشعرار گردد و پس دلالت کند بر آنکه آن عفونیه شده و حمی سدیه چون رجع بعد فصد در جانب راست بدن پیدا آید از اعاده فصد چاره نبود
لاسیما چون تپ ساکن شود و رجع دوام نماید بالجمله در خلط غلیظ سکنجبین بزوری حاره چهار توله در گلاب و عرق بادیان هر یک هفت توله بنوشانند و غذا کشکاب با لوبیان
و پیخ آن و پیخ کرفس پخته بدهند و مغز خیارشنبر هفت توله در مروق بادیان و عرق بادرنجبویه و گلاب هر یک هفت توله گلقند و شربت دینار هر یک چهار توله روغن بادام
پنج ماشه نوشانند و غذا وقت شام نخوداب بچه مرغ دهند و صبح شیره بادیان و تخم خربزه و قرطم هر یک هفت ماشه در گلاب یا و آلو بر آورده شربت کشوث علیخان چهار توله
تخم کنوچه هفت ماشه بنوشانند و بعد از تلیین بحمام معتدل برند و روغن بنفشه بمالند بعده آرد جو و باقلا و سبوس گندم و تخم خربزه خوب مالند و غسل کنند و هر گاه تپ بار دوم
کند و نوبت آید باید که قبل از نوبت بچهار ساعت حمام بدستور نمایند بعده جامه پوشیده خواب کنند تا عرق آید و آماده امتلای موی نخست فصد کنند و تدبیر سو و غیره در نزله
و ورم بتدبیر عضو موؤف کوشند شیخ در علاج این تپ مینویسد کان کان السبب کثرة الاخلاط و الامتلاء یجب ان یبادر الی الفصد و الاستفراغ و لان یفصد
ولم یحم بعده فهو خیر و اذا حمی فالتوقف و یکون ضرورة اوفق فان الفصد قد یجری الاخلاط و یخلط بینها فان لم یکن بد فلا یجب ان یؤخر الفصد و الاستفراغ **مولف** گوید قوله
ان کان السبب کثرة الاخلاط شرط ست و قوله و الامتلاء عطف بر اخلاط ست و قوله فیجب ان یبادر الی الفصد جزای آنست و قوله و الاستفراغ عطف بر فصد ست و قوله
و لان یفصد شرط ست و قوله فهو خیر جزای آنست و قوله ولم یحم بعد جمله حالیه میان آن هر دو ست و قوله و اذا حمی شرط ست و قوله فالتوقف مبتدا است و قوله اوفق خبر آنست
و جمله اسمیه جزای شرط ست و قوله او تکون ضرورة بمعنی الا ان یکون ضرورة و تکون تامه ست پس معنی این عبارت آنست که اگر سبب این تپ کثرت اخلاط و کثرت
امتلا باشد نه غلظ و لزوجت پس واجب ست که مبادرت بفصد و استفراغ کنند و هر آینه اگر فصد کرده شود و هنوز تپ نیاید آن بهتر ست بسبب کم شدن چیزی از ماده
و خلاص یافتن طبیعت از ثقل آن پس طبیعت طرف ماده باقی متوجه شود و انضاج و تحلیل آن نماید و چون تپ آید بعد فصد پس توقف در فصد و استفراغ از جهت
انتظار نضج موافق تر ست در تدبیر آن زیرا که حدوث تپ درین صورت غالباً وقتی باشد که چون فساد در رطوبات دیگر سوای خون نیز حادث شود و مخفی نیست که فصد
انتشار و تفرق آن نماید پس مواد صالح مختلط خواهد شد و آنرا فاسد خواهد کرد و دران مضرت عظیم ست چنانچه شیخ بعد این میفرماید که فصد اخلاط را جاری میکند یعنی
اخلاط صالح و فاسد مخلوط میسازد و فلهذا التوقف اوفق باشد الا اگر ضرورتی داعی بفصد بود مثل انصباب مواد بسوی قلب یا حدوث وجع بعد فصد در جانب راست بسبب
کثرت ماده که از فصد اول خارج نشود پس درین صورت از اعاده فصد چاره نباشد بهر آنکه این دلالت میکند بر آنکه ماده بسیار بود و فصد تحریک آن نمود تا از تمام دفع نکرد
بسبب کثرت آن پس معاودت بفصد واجب بود **اکنون** بدانند که این معنی بر تقدیر یست که لفظ و لان بکسر همزه خوانند و اگر و لأن مصدریه خوانده شود پس قوله
و لان یفصد مبتدا باشد و قوله فهو خیر جمله اسمیه خبر آن و قوله ولم یحم بعد جمله حالیه ست پس معنی آن چنین باشد که فصد ممتلی و صاحب سده خیر ست در حالی که عاری
از تپ باشد یعنی قبل نوبت و اگر اندک تپ قبل از فصد لاحق شود توقف اوفق باشد از روی انتظار نضج مگر آنکه ضرورت مثل انصباب مواد بسوی قلب و غیره باشد
پس توقف نباید کرد **ایضاً** بعد جمله مذکوره شیخ میفرماید که بعد تنقیه بچیزیکه مفتح سده و منقی مجاری باشد مشغول شوند و قبل استفراغ مبادرت تفتیح مجاری نکنند
زیرا که این گاهی سبب انجذاب اخلاط دفعةً بسوی بعض مجاری و چسپیدن دران میشود و درین اخطار بسیار ست و گاه ادویه مفتحه در سده می افزاید اگر مواد غلیظ
باشد و خاصةً اگر منافذ در خلقت خود تنگ باشد با آنکه ایضاً تقدیم فصد و استفراغ بر استعمال مفتحات گاهی فضول دخانیه فاعله حقان آنها ازین تپ اخراج می نماید
و از انتقال و بعفونت منع میکنند خصوصاً اگر در فصد و استفراغ مبالغه نمایند و قریب بغشی گردد و اگر کثرت اخلاط محسوس نگردد بلکه سده معلوم شود و آن از غلظ
آنها حادث شده باشد پس لازم ست که زیادتی فصد و استفراغ احتیاج نشود بلکه حاجت بتفتیح افتد و تفتیح بحالیات از ادویه و از اغذیه بود و چون مرض حمی ست در تفتیح

نرود بجوالی جاره ممکن نیست نیز اگر تب را الفراینید بلکه با ماء الشعیر سکنجبین بیاوند سکنجبین بزوری با آن تا آب بادیان متبیج نمایند و غذا از چیزی که زود تحلیل و جلا باشد و دفع
نزدیک باشد مثل کشک جو و شکر دهند با آنکه شکر قریب با غذاست بسبب بودن شکر غذای ملائی در آن تفتیح و جلاست مخلوط کردن آن بکشک شعیر را کیفیت است بعد
چون استفراغ کردند اگر استفراغ او واجب باشد و تفتیح نمودند مثل جوالی غیر حار کنند که پرشد و واجب است که نظر کنند اگر تب کم شد و شدت او زائل گردید اگر نوبت سکرد
نوبت ثانی او از اول ضعیف شد و فطر بقاروره کنند اگر آثار عدیم النضج نیافتند بلکه مثل باعتدال قوام و رسوب و لون یافتند و لاحظ بعض نمایند اگر آثار او اول برعفونت
او و اختلاف و اضطراب نیافتند بهتر اینست تدبیر مذکور یعنی سکنجبین و غیره نمایند و در روز دوم بعد نوبت مریض را در حمام داخل کنند در وقت تراخی نوبت آینده اگر آثار نضج
باشد و تمریخ نمود دلک اشیائی که ملان و جلای معتدل باشد مثل ماء بین آرد باقلا تا آرد کرسنه و آرد اصل السوس و زراوند سوده باندک عسل و آب باید کرد و اگر بر قوی تر از این حساب
کف بورق است و اگر بعد او مضطر که حمام چیزی تغییر طبع او می نماید و قشعریره پیدا میکند در ان یک لحظه توقف نکنند زیرا که این سده از جنسی نباشد که تفتیح او حمام کند و چون
از حمام برآیند لازم نیست که قریب طعام و شراب شوند مگر بعد ایمن از نوبت و اگر حال واجب کند که چیزی طعام بدهند و بسبب ضعف طبیعت بر گرسنگی صبر نکند و آنچه در ان
تفتیح باشد مثل ماء الشعیر رقیق که در ان آب بسیار و جو اندک باشد و باکرفس نیک پخته باشند بنوشانند و اگر نوبت او معاودت نکند مرتبه دوم حمام کنند اگر خواهش او باشد یعنی از
حمام اول راحت و خفت حاصل شده باشد و بعد سکون حرارت حمام غذا دهند و اگر نوبت ناقص از نوبت اول آید و قاروره بعد قوام و رنگ نیکو باشد پس توقف بصحت علاج قلت
سده نمایند و بعد اقلاع نوبت ناقص معالجه مثل معالجه سابق بدو او حمام کنند و غذا بدهند و اگر نوبت مثل اول یا قوی تر از ان آید و بول حسب واجب نبود بلکه رنگین غیر نضیج القوام
باشد انتقال بحمی عفنی نماید و علاجش علاج تب عفنی است صاحب کامل مینویسد که جالینوس گفته که این تب اکثر بحمی مطبقه منتقل میگردد پس می باید که هرگاه قوت و سن
و فصل از فصد منع نکند مبادرت بفصد نمایند و بمقدار حاجت خون برانند و اگر قوت قوی باشد اخراج خون بحدی نمایند که غشی ظاهر گردد زیرا که صاحب این تب محتاج بفصد
بیشتر از حمیات دیگر است بسبب احتقان فضول و امتناع او از تحلل و بعد از ان غذای مریض ماء الشعیر که در ان بادیان یا پوست بیخ آن پخته باشند باید کرد و بعد سه یا چهار
سکنجبین یا شربت افسنتین یا شربت لیمو بدهند بهر آنکه این تدبیر نافع در تفتیح سده و تقطیع اخلاط لزجه محتقنه در مجاری بدن و منقیه آنست و نشاید که بعض اشیای مفتح سده قبل
استفراغ دهند زیرا که چون سده بگشاید و اخلاط در مجاری جاری گردد ایمن نباید بود از آنکه جذب شود بسوی چیزی دیگر از اخلاطیکه در عروق است و در مجاری بپیچد بسبب کثرت
آن و یا بسبب غلظ آن و لزوجت آن و لاسیما اگر مرور آنها در مجاری ضیقه باشد پس سده شدید تر و قوی تر شود و تب عفونت لامحاله حادث گردد و بمقدار شدت سده از قوت
تب و شدت آن شناخته می شود و چون استفراغ بفصد کردند و آنچه در روز اول بر آن ادن گفته شد داده بعد روز دوم نیز سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند و بعد از ان
بدو ساعت یا سه ساعت بماء الشعیر مع ثفل آن غذا سازند و یا مزوره زیرباج دهند اگر با ماء الشعیر نخورند یا زیره معمول از آب حبوب گندم بدهند و چون روز سوم در تب نقصان
ظاهر گردد و در نبض چیزی از علامات حمی عفن نباشد و در قاروره دلالت بر سده و عدم نضج نبود باید که مریض امر بدخول حمام نمایند و بدن او باشیای جالی و منقی و مفتح مثل آرد
و آرد باقلا و اشنان بمالند و می باید که چون تب در وقت اشتداد او معلوم نکنند حمام قبل آن وقت استعمال کنند و کمتر آنچه باید میان هر دو نوبت فرق چهار ساعت باشد و هرگاه
حمام خارج شوند سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند و غذا بدانچه روز دوم داده اند بدهند و صاحب راچیزی از شراب ندهند البته که آن تب را قوی کند و در روز چهارم
اگر در نبض و بول چیزی از دلائل حرارت و سده باقی ماند باید که اعاده مریض بدخول حمام نمایند و تدبیر او مثل تدبیر مذکور بعینه سازند که حمی زائل و منقضی خواهد شد و در روز
پنجم سکنجبین و جلاب بدهند و غذا بچوزه مرغ و دراج و مانند آن سازند بعادت او در غذا بتدریج رجوع کنند جرجانی در ایلاقی میگویند که چون تدبیر گشادن سده و لطیف
کردن خلط غلیظ یک نوع است علاج این تب آنچه از سده تولد کند و آنچه از خلط غلیظ متولد شود یکی است و فرق [illegible] درین بیش از این نیست که اگر سبب این تب
سده تنها باشد اول فصد کنند و اگر امتلا مفرط باشد بعد فصد استفراغ بمسهل موافق امتلا کنند و اگر امتلا سخت مفرط نباشد تلیین طبیعت بماء الفواکه و سکنجبین ساده نمایند
بعد از ان بتدبیر گشادن سده مشغول شوند و تا استفراغ نکنند بتدبیر تفتیح سده نپردازند و وجه آن در قول شیخ و صاحب کامل گذشت اما تدبیر گشادن سده آنست
که بعد انحطاط تب با زوال نوبت در حمام داخل شوند و آب نیمگرم بر بدن بسیار ریزند و در آبزن بنشینند و در ان تا دیر بمانند و بدن را بآرد جو و باقلا و سبوس
گندم و بیخ خربزه و اصل السوس اشنان اصفهانی بمالند و اگر سده و قوت هر دو قوی باشد زراوند گرفته پخته بعسل سرشته بآب حل کنند و بر بدن بمالند پس شوند

و اگر این تپ معاودت کند و نوبت ظاهر گردد و نوبت قوی باشد چهار ساعت قبل از نوبت تپ در حمام در آب نیم گرم بنشیند و بعد از حمام
بیرون آمده در خانه پارچه پوشیده بخسپند تا عرق آید و این تدبیری خوب است در علاج این تپ و بعد این تدبیر از تپ بعد از غذا صرف بعد شستن دهان زبان بارد مرطب
مفتوح باید کشاد و چون سکنجبین ساده و بزوری و آب کاسنی و آب بادیان و کشکاب مطبوخ تخم بالنگو یا پوست بیخ آن و پوست بیخ کرفس و شربت افسنتین و غذا ماء الشعیر با بادیان
بادیان پخته و آب سبوس و غیر ها ماء الشعیر ساده و اخلاط غلیظ را هم بدین شربت و باین تدابیر طبیعت توان کرد و اسباب مولد سده ظاهر و باطن را از خویشتن باز دارد و عطف بسیار گرم
بروغن بنفشه و غیر آن سخت سودمند بود و جالینوس میگوید که اگر غذا از تپ داده علاج طبیب جاهل اتفاق افتد و او را از غذا باز دارد و بعد سه روز حمی یوم تپ حاد گردد بهر آنکه منع
کردن از غذا درین تپ اخلاط را تیز کند و هر گاه که این تپ از پس سه روز نگسارد نشان آن باشد که حمی عفونی گشت ابن الیاس گوید که اگر از سده و عفونات مسامات باشد
جلاب از تخم کاسنی و گل نیلوفر هر واحد سه درم عناب ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا مطبوخ آن
فلوس خیارشنبر و ترنجبین یا شیرخشت هر واحد ده درم یا آب انار بیست درم شیرخشت ده درم نمایند و اگر با وی علامات امتلای خون مثل سرخی چهره و چشم و گرانی سر باشد فصد کنند
و خون بقدر قوت و واجب آرند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه و تخم کاسنی هر واحد سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم بدهند و غذا ماء الشعیر سازند و بعد انحطاط
در حمام داخل کنند و دران مالش بدن با آب نیمگرم و سبوس گندم سازند و تلیین طبیعت بآب فواکه و آب آلو و تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت نمایند

علاج حمی یوم تخمیه امتلائیه

شیخ میفرماید که گاهی از تخمه یا ابخره ردیه پیدا شود و حرارت مشتعل گردد و ملتهب روح کند پس تپ حادث شود و خصوصاً در ابدان صفراوی و آنانکه [illegible] نیستند بهر آنکه
اکثر فضول ایشان ابخره دخانیه گردد و تخمه بیشتر میشود و دران آروغ ترش کم باشد و شدیدترین مردم از روی استعداد برای این تپ کسانی است که بعد تخمه در ریاضت و حرکت
و آفتاب و آتش و حمام شروع کنند پس بخارات دخانیه در ایشان کثرت پذیرد و خصوصاً چون در ابدان ایشان وجع و لذع و سیما در شکم باشد اما از ملوه آروغ ترش و
صاحبان آن کمتر اتفاق تولد حمی شود و اگر پیدا گردد ضعیف باشد بلکه پیدا نشود و انتقال آروغ ترش گمان میشود که آن بسبب غیر تخمه است از استعمال دوای گرم و اسهال شدید
یا وجع کانتفاق بمقارنت ابدان افتد و چون طبائع ایشان منطلق گردد و انتفاع یابند و تپ ایشان زایل گردد بسبب خروج فضول دخانی یا بسبب غذای فاسد علاج
کسی که طبیعت او از ایشان محتبس باشد و کسی که مستطلق باشد مختلف بود بهر آنکه در اول تلیین طبع و در ثانی حبس شکم بعد وثوق بنقاهی بدان غذای فاسد کرده شود
و کسی که از تخمه تپ کند و طبیعت او محتبس شود پس او را فصد کنند و اسهال بر آن قوی گردد و گاهی کبدی شود و خفقان و سیاهی زبان دلالت کند و اعراض
حمی یوم امتلائی مشابه اعراض حمی مطبقه گردد پس چشم و روی بسیار سرخ شود و التهاب شدید بود و نبض عظیم و سریع و قاروره سرخ گردد و اکثر تا سه روز باقی ماند و بدانکه
که حمی تخمیه گاه بچهار یا هفت دوره آید و مع ذلک حمی یوم باشد و لیکن نبض او صحیح بود بسبب عدم انتقال او بحمی عفنی و عیسی گوید که تپ حادث از تخمه گاهی با لین طبیعت
بود و گاهی با احتباس آن و آنچه با نرمی طبیعت باشد در دارت اکثر دارد و آنچه با احتباس بود صعب تر باشد بسبب احتباس [illegible] بالجمله علاجش علاج تخمه است که طعام
در معده باشد تنقیه اخراج آن کنند و اگر در امعا بود باسهال و تلیین بگلقند محلول در گلاب و عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب گاهی شیرخشت و ترنجبین حل کرده میشود و گاهی اضافه
بقوی تر از این می افتد و چون اشتهای طعام ضعیف گردد و تپ قائم بود ادویه مشهی ندهند مگر بعد زوال تپ و اشیای خوشبو بیشتر ببویانند و اگر طبع نرم بود آب گرم بگلاب آمیخته
جرعه جرعه بدهند و گلاب گرم کرده را درینجا تاثیر و نفع عظیم است و اگر غذای فاسد بخروج خارج نگردد و گلقند زیاده کنند و یا از اغذیه [illegible] صفرا کم تر قی نشند و بعد نقاهت تمام
شربت لیمون کاغذی و گلقند هر یک دو توله با سکنجبین تفاحی لیمونی علونجان سه توله و عرق زرشک و گلاب هر یک شش توله بنوشانند و بجای آب گلاب بند و غذا کرده
ندهند و صبح شوربای بزغاله زرشک و آلو سیاه داخل کرده بدهند و بالایش [illegible] ترش نه باشد لیسانند و وقت شام نان تنک با شوربا دهند اقوال [illegible]
میفرماید که صاحب این تخمه خالی از آن نبود که طبیعت و قبض باشد یا نرم بود پس اگر قبض باشد اسهال کنند اگر غذای فاسد در امعا باشد و اگر چیزی از معده [illegible] ثقل معده باقی
واجب است که قی کنانند پس اسهال آورند نظر کنند که مریض کدام جا ثقل می یابد پس معلوم نمایند که آیا صواب تر استفراغ او بحقنه و حمولات است یا بشیاف شربت [illegible] فوق
تا اسهال آورد یا انحدار غذای فاسد از معده با امعا نماید و یا هضم کند و دلالت بر صواب از جمیع این تدابیر حال آروغ است پس اگر طعم [illegible] بقوت باشد [illegible] محتاج گردد

بلغمی یا کم التفات بحمی نکنند و قوافلی استعمال فرمایند تا آنکه ادرار اختلاط مع الهضم حاصل شود یا آنچه ضعیف تر از آن باشد مثل کمونی بکار برند و یا نطولات و اضمده با هضم مذکور در
باب ضعف هضم و اضمده مسهل معروف جوارش مسهل استعمال نمایند و چون معده برگردد و یا تنقیه استفراغ شود و یا اعانت بجمول کنند و بران گرسنگی کشند تا آنکه شب در بطلان آثار
تخمه نماند بعده غذای خفیف سریع الهضم چون الکیموس تناول نمایند و التجا بخواب و رجوع کنند از آنچه موجب امتلای خفیف کفایت کنند و اگر طبیعت نرم باشد نظر کنند
اگر شی مستفرغ غذائی فاسد باشد حبس نکنند تا بتمامه مستفرغ شود و انتظار انحطاط نوبت کنند و دران هنگام در حمام داخل نمایند و غذا دهند مگر آنکه در انجا بسیار
کار دشوار بقوت گردد دران حالت اندر حمام داخل نکنند بلکه غذا دهند و تقویت معده او باشیائیکه معلوم است و بعضی آن در باب اسهال مسطور شده باید که
و از ین تعجیل است پشم پاره در زیت مقوی با افسنتین یا در روغن ناردین ترکرده چندان افشرده که اکثر روغن ازان جدا گردد بر معده نهادن و اگر استعمال دوام
کنند آنچه خارج شود و غیر جنس غذای فاسد یافته شود روغن سفرجل یا روغن تازه و روغن مصطکی بطریق مذکور بعمل آرند و ایضا در روغن ناردین برای ایشان مضرت
نیست و گاهی استعمال این روغنها بطریق قیروطی کرده بیشو و خصوصا چون حال احتمال مسح آنها بر شکم ایشان نکنند و گاهی احتیاج افتد با ضمده قوی تر از اضمده مذکوره
در هیضه و آب فواکه بنوشانند اگر آن خوش آید و تغذیه ایشان بچیزی نمایند که غذای او سبک الهضم او سهل باشد مثل خروس خصی و ماهی رضراضی و براغند یه تقدیم چیزی از فواکه
و عصارات و ربوب قابضه نمایند و اگر اشتهای ایشان منقطع گردد تحریک آن از اشیای معلومه کنند خصوصا بسفرجلیات و چون ازین تدبیرات فارغ شوند و معده صلاح
نیابد استعمال جوارش مالکه با هضم و مقوی معده و مفتح سده است باک ندارد و آن بعد زوال تپ و اعراض بکار برند و سبیل فصد درین آنست که دران تعجیل نکنند تا آنکه آثار
تخمی بکار رسد استعمال نمایند اگر ضرورت آن بسبب کثرت خون مخوف حمی عفنی داعی باشد اولی چیزیکه نزد اراده فصد بنوشانند ماء الشعیر است و غذا مثل حصرمیه کرده
و اندک با بادام دهد انگاه او را سیر نمایند و شمومات بارده بکار برند و اقراص کافور که دران ریوند داخل نکرده باشند بدهند تا زبان را سیاه نکنند صاحب کامل گوید که اگر
این تپ با نرمی طبیعت باشد نظر کنند اگر شی خارج غذای فاسد بود بعد سکون تپ بیمار را در حمام داخل کنند بعد ازان بنان سمید مبلول در آب انار یا آب غوره یا [illegible]
معمول ازان غذا سازند و اندکی آب سیب با مرد قبل از غذا امتصاص نمایند و سپست جو و کعک با آب انار یا آب سیب میخوش ترکرده بدهند و هرگاه اسهال مفرط باشد حتی
که ازان غشی عارض شود باید که معالجه آن بعلاج غشی حادث از استفراغ نمایند بپاشیدن گلاب سرد کرده بر چهره و مالش و شمامه و غیر آن که در علاج غشی مذکور است و چون افاقه
حاصل شود با غذیه مذکوره غذا بدهند بعد در حمام داخل نمایند و اگر اسهال دوام کند سفوف حب الرمان دهند و روغن سیب یا روغن سفرجل بر معده بمالند و طریقش آنست
که روغن گل با آب سفرجل قابض یا آب سیب که سه چند آن باشد بجوشانند تا آب برود و روغن باقی ماند و با ضمده معمول از صندل و گل سرخ و اقاقیا و سک رامک
و عصاره لحیة التیس و آب مورد و آب برگ انگور و آب عصی الراعی و مانند آن بر معده ضماد کنند و هرگاه اسهال منقطع شود روغن افسنتین بر معده بمالند و اگر در معده درد
و ضعف باشد باید که تکمید معده بپارچه گرم تنها یا مبلول بروغن نبق گرم کرده یا روغن جوز یا سوسن یا مستطرق و غیر آن از روغنهای خوشبو کنند و چون الم ساکن شود
و اسهال منقطع گردد غذا بجوزه مرغ [illegible] روغن [illegible] با آب غوره یا آب انار و ماهی رضراضی مشوی و مقلو باید داد و اگر اشتها ضعیف گردد جوارش
سفرجلی و جوارش تفاح ممسک طیب [illegible] خوردن بقدر حاجت بدهند و صبح در حمام داخل کنند و بروغنهای خوشبو مالش نمایند و در حمام تا دیر نشینند و اما انجا
که طبیعت قبض باشد باید که تمام شکم را مس نمایند و نظر کنند که آیا طعام بسوی امعای دقاق یا بسوی امعای قولون منحدر شده یا نه و از مریض سوال کنند که در شکم او
بکدام جا گرانی یا سوزش محسوس میشود و نیز از آروغ چه گونه است پس اگر معلوم شود که طعام فاسد در اعلای شکم است باید که جوارش کمونی که دران بوره ارمنی دو چند
از وزن آن باشد که در نسخه نوشته است بدهند و آب گرم بر شکم [illegible] بریزند و اگر طعام فاسد بسوی امعای سفلی منحدر شده باشد آب گرم بر اسفل شکم نطول کنند و چون طعام با اسفل
تحریک یمین نماید باید که شیافه برداشته [illegible] آرند پس اگر مریض در امعا سوزش [illegible] باید حقنه از عناب و سپستان و حب قرطم و بنفشه و روغن بنفشه و پیه بط و ماکیان
بسازند و اگر نفخ و ریاح دریافت کند حقنه که دران [illegible] مفشی ریاح مثل کرفس و بادیان و زیره و بوره و مانند آن داخل بود بکار برند و بعد تنقیه حقنه غذا بمزوره معمول از
چقندر بطریق اسفیدباج پخته یا از اسفاناخ سازند اگر سوزش در ریاح باشد و اگر ریاح محسوس گردد نخوداب بزیت و زیره و دارچینی دهند و صباح آن مریض را در حمام
داخل کنند و در آبزن نشانند پس اگر مریض چیزی گرانی در امعا احساس نماید فلوس خیارشنبر و گلقند با آب گرم مالیده بدهند و بعد تلیین طبیعت غذا بشوربای

چوزهٔ مرغ بطریق زیرباج پخته باید داد و در خواب کنند و چون خواب تمام آید و تپ الم ساکن شود اعادهٔ غذای او تدریج نمایند اما قی در حمی حاجت نمی‌شود اگر طبیعت
بسوای طعام فاسد چیزی دیگر ندیده باید بهیچ علاج مشغول نباید بود جز آنکه آب گرم جرعه جرعه بخورند تا معده و امعا از باقی طعام فاسد پاک کنند و بعد انحطاط تپ استحمام
مگر آنکه بسبب استفراغ ضعف ظاهر شده باشد و بعد برآمدن از حمام تقویت معده بگلقند یا میبه ساده یا سکنجبین سفرجلی نمایند اگر در اسهال اخلاط دیگر آید و قوت ضعیف باشد
از حمام منع کنند و سفوف انار و انه دهند و تدبیر اسهال طبع مشغول شوند و اغذیه بارده که فساد کمتر پذیرد مثل سماقیه و زرشکیه و رمانیه و اشربه نیز مثل شربت لیمو و غوره و انار
و سماق و زرشک باید داد و لزوم آسایش کنند و پست جو با آب انار ترش و نان که خمیر آن بسرکه کرده باشند بخورانند و قبل غذا شربت به یا انار ترش یا میبه ساده دهند و اگر طبیعت
قبض باشد و قی دشوار بود تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد بحب افاویه یا معجون راحت و کسی که طعام غیر معتاد یا طعام غلیظ یا بیشتر خورده از آن تپ پیدا شود اشتغال بسازج
تپ نکنند بلکه تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد بهر آنکه این تپ مثل تپ مطبقه چند روز پیوسته باشد و نظر کنند اگر طعام حار و مزاج حار بود تلیین طبیعت بماء الفواکه یا آب
انار و شیرخشت کنند و اگر طعام بارد و مزاج بارد باشد تلیین بلونی و حب افاویه و معجون راحت نمایند صفت حب افاویه دارفلفل دارچینی قرنفل مصطکی زنجبیل
نانخواه مشک مساوی کوفته بیخته ده درم از این جمله باده درم سقمونیا و ده درم شکر طبرزد یکدرم کتیرا آمیزند و بآب انار شیرین یا گلاب حب بقدر نخود سازند و حب یک مجلس
اجابت کند و طعام بگوارد و ریاح بشکند صفت معجون راحت مصطکی قرنفل زنجبیل فلفل دارفلفل جوزبوا مساوی کوفته بیخته از این همه ده درم سقمونیا ده درم اضافه کنند
و جلاب از آب به شیرین و شکر عسکری بقوام آورده ادویه بدان بسرشند شربتی دو درم و برای ضعیف یکدرم باقی در قول شیخ و صاحب کامل گذشت ابن ابی الیاس
گوید که اگر طبیعت محتبس باشد تنقیهٔ معده بقی کنند باین طور که سکنجبین در آب نیم گرم حل کرده بنوشند و یا تخم شبت و اصل السوس هر واحد سه درم در آب جوشانیده صاف نموده
روغن کنجد و سکنجبین هر واحد ده درم نمک ده درم اندازند بنوشند و قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا معجون خیارشنبر نمایند یا حقنه لین معمول از بنفشه و عناب و بنفشه و سبوس
گندم و خطمی و روغن کنجد و فلوس خیارشنبر و مانند آن از اشیای ملین برفق حقنه کنند و بعد تنقیهٔ معده و امعا بقی و اسهال سکنجبین ساده و سفرجلی هر کدام که باشد ده درم
و گلاب ده درم بدهند و غذا مزورهٔ انار و انه یا زرشک یا سماق یا چوزهٔ مرغ و تیهو و دراج سازند و اگر از این معالجه طعام از معده و امعا منحدر نشود و با علی متوقف باشد و قی متعذر
بود بهیچ التفات نکنند و چهار درم سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کرده بدهند و نطولات محلله مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنجاسف و نمام بر شکم ریزند و هرگاه
معده و امعا از اخلاط فاسده پاک شود در حمام داخل کنند و با غذیهٔ لطیف سریع الهضم غذا سازند و بر معده روغن سفرجل و مصطکی و ناردین بمالند و اگر از امتلا طعام ثقیل
بسبب مزاحمت حجاب معده و قلب و ریه تپ حادث شود با دویهٔ مذکوره قی کنند و از بورهٔ ارمنی و شحم حنظل هر واحد دانگی خطمی و بنفشه هر واحد نیم درم با ریک سائیده بنمک مسحوق
سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند و یا حقنه لین بعمل آرند و تقلیل غذا نمایند و خواب کنند ابن هبة الله گوید که علاج بقی از سکنجبین و آب گرم کنند و بعد تنقیه اگر طبیعت
قبض باشد تحریک طبع بآب تمرهندی و سکنجبین یا آب آلوبخارا یا جلاب کنند و اگر تشنگی شدت کند آب انار بنوشند و اگر طبیعت نرم باشد و قی مفرط بود تقویت معده
بآب انار دانه مع رب به و آب سفرجل مطبوخ ستر کرده بطباشیر نمایند و اگر سرخی بول اشتداد نماید و اعراض تپ قوی گردد و قی و اسهال نباشد و قوت قوی بود فصد نمایند
و اگر تشنگی شدید باشد بر دست و پای او آب سرد بریزند و آب سرد بنوشانند و رب انار با آب سرد بدهند و بر حشای او گلاب بچ کنند و هرگاه تپ ساکن شود در حمام داخل کنند
و آب نیم گرم بر بدن ریزند و بخواب امر کنند بعد از آن و غذا مزورات دهند و در آخر چون تپ زائل شود و اشتها قوی گردد چوزهٔ مرغ مع آب انار یا آب سماق غذا سازند

علاج حمی یوم ورمیه

بدانکه حمیات تابع اورام باطنی عفونیه باشد و گاهی بادی دق بود و آن تپها در شمار حمی یوم نباشد و اما ... مظاهری مثل دمامیل و خراجات که در اعضای ظاهر افتد و همچنین
اورام بزرگ که در اعضای غددی و در لحوم سمی بر خواهند مثل آنکه در بن ران از فضول جگر و در بغل از فضول دل و در بن گوش از فضول دماغ افتد پس تابع آن حمیات باشد
و خالی نبود از آنکه آنچه از آن اورام بسوی قلب متادی گردد حتی که قلب را گرم کند آن سخونت تنها باشد یا مع عفونت بود پس اگر سخونت تنها باشد آن تپ از جنس حمیات یوم
بود و اگر سخونت با عفونت باشد آن از جنس حمیات اورام باطنی بود و اکثر آنچه عارض میشود از این حمیات تابع اورامی که آن تابع اسباب بادیه مثل قروح و جراحات
و ضربه و سقطه بود و مواد بسوی آن مندفع شود و در راه آن نزد لحوم رخو محتبس گردد آن حمیات از جنس حمیات یوم میباشند اگرچه عارض میشود از حمیات تابع ورمها

اسباب آن ممتلی بود مثل امتلا او سده یا سوء مزاج سابقه بود و آن حمیات عفونیه میباشد و اکثر حمیات تابع اورام حمی یومیه باشد چون حمیات تابع اورام اصول او مقدم بود اکثر حمی عفونیه باشد هرگاه حمیات اصول اورام تابع بود یا آنکه گاهی بعلامت این باشد و بقراط این حمیات را حمیات خبیثه نامیده آنچه از آن بعلت تحریر یومیه باشد و اکثر حمیات تابع ورم تابع اورام دموی بود و گاهی بتبع حمره و مانند آن عارض شود باجمله مبادرت کنند بفصد از رگی که مر آن موضع ورم را مناسب تر بود و بعد تنقیه ماده ورم باسهال از نقوع حامض و یا حلو پاک کنند و غذا اسفاناخ و ماش و برنج دهند و در علاج فلغمونی یا حمره نمایند و در علاج این تب شیخ میفرماید و واجب است که در آن تقدم فصد و اسهال نمایند و علاج ورم کنند بآنچه در باب او واجب بود و تلطیف تدبیر نمایند و شراب البته ننمایند ز شید و اغتذا بغذای کثیر التغذیه ننمایند مگر بعد انحطاط تام و در آن از مطفیات مبرده مرطبه چاره نباشد و اضمده مبرده ببرف بعضو علیل و اورام نهند بنحویکه ورم را ضرر نرساند و ماده آن خام نکند بلکه طریق میان او و میان قلب از سدی تبرید نکند قعر سر دنماید مجوسی گوید کسی را که حمی یوم از ورم حالب و غیره از اورام حاره حادث شود باید که فصد از رگ موافق عضو وارم کنند و طلیه موافقه طلا نمایند مثل اطلیه مبرده و قابضه که دفع و منع از انصباب مواد نماید و اشیای مطفیه مبرده چون ماء الشعیر و آب انار و جلاب و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بنوشانند و غذا مزورات معمول بکدو و ما و اسفاناخ و قطف با آب حصرم و آب انار و مانند آن سازند و آسایش و راحت در مواضع بارده استعمال نمایند تا آنکه این ورم ساکن شود و تحلیل و نضج یابد و آنچه در آن باشد مستفرغ گردد و از دخول حمام و شرب شراب حذر کنند تا انقضای ورم صاحب حاوی گوید که علاجش فصد و اسهال بمطبوخ فواکه و آب آلو کنند و هر صبح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد عدد و تخم کاسنی و گل نیلوفر هر واحد سه درم ترنجبین ده درم بنوشند و تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم آلو چیلی و سیاه هر واحد بست عدد سپستان سی عدد هلیله زرد پنج درم تمر هندی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و از آن قدحی با شیر خشت و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند و نگذارند که طبیعت قبض گردد و بعد از آن تدبیر ورم با ضمده و اطلیه موافقه کنند و آب انار ترش سازند و آرام و سکون لازم گیرند و از تناول لحوم اجتناب ورزند جرجانی و ایلاقی مینویسند که رگی که فصد آن مر آن عضو را موافق تر باشد بگشایند پس ماده ورم و اسهال از بدن پاک نمایند چند روز نقصا باز گیرند و بعلاج آماس که در مقامش ذکر کرده آید مشغول شوند و هنگام استعمال ضمادات بارد و مقوی بلا افراط اشربه مبرده مقویه چون شربت انار و سیب ترش و لیمو و ترنج و آب فواکه برای تقویت فم معده دهند سعید گوید که علاج حمی حادث از ورم حالب و الا بفصد باسلیق از جانب مخالف محاذی ورم کنند و اخراج خون آن چند دفعه بحسب اقتضای حاجت و مساعدت قوت نمایند و بعد فصد تبرید مزاج بنوشیدن ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین و شرب آب انار میخوش و شیره تخم خرفه با سکنجبین سازند اگر طبع قبض باشد با آب نقوع مع شربت نیلوفر تلیین آن کنند و تبرید ورم باشیای قابضه مانعه مواد مثل صندل و شیاف مامیثا و آب حی العالم و گلاب نمایند و بعد سکون ورم تکمیل آن مریض را در حمام داخل کنند و در هوای او بنشانند تا ماده مجتمعه در بدن تحلیل یابد و مالش معتدل بغیر روغن کنند و بعد صلاح با غذیه لطیفه مبرده مثل مزورات بقول او غذا دهند و از امتلا خوف کنند و اگر در بدن خلطی زائد باشد تنقیه آن نمایند و بعد تنقیه بدن توسیع در غذا نمایند بخورانیدن بچه مرغ معمول با آبهای سرد مثل آب غوره و آب انار و آب سماق و تقعد از تحیین فرمایند تا در ان بقیه صلابت باقی نماند پس اگر صلابتی دریابند بر آن آب مطبوخ ادویه محلله بریزند و تقلیل غذا کنند تا آنکه عضو بحالت طبیعی عود کند و در اغذیه و اشربه اندک اندک تدریج نمایند تا از رجوع ورم ایمن گردند

علاج حمی یوم قشفیه

یعنی آنچه از خشکی و درشتی پوست بدن افتد و این تب نیز مثل سده تابع عدم تحلل بسبب سده غیر خالص حاصل از چرک بود و اکثر مردم چون عادت خود را از حمام ترک نمایند تب کنند و بیشتر ایشان کسانی باشند که در ابدان آنها بخار صفراوی پیدا شود و بسبب مزاج ابدان ایشان و اغذیه آبهی حریه و بسبب احوال عارضه ایشان از سهر و تعب موجب عفونت پس جلاب گرم از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم صبح بنوشانند و اشربه بارد رطب و دهنهای سرد و تر که در علاج حمی غمیه مسطور شده استعمال نمایند و عرق آوردن بلا عنف واجب بود و فواکه سرد و تر مفید آید و غذا ماء الشعیر دهند و بقول شیخ علاجش تنظیف بدن و استعمال حمام و تعریق و در آن بعد انحطاط تب سبت و مالش بمثل سبوس گندم و آرد باقلا و از بادام تلخ و تخم خربزه و قدری اشنان و بوره ارمنی و غذای او مطفی مرطب سازند و شراب ممزوج بآب بسیار دهند و معاودت حمام مرات نمایند

علاج حمی یوم حریه

گاهی از حرارت هوا گاهی از حمام باشد آن حمی یوم عارض شود بسبب گرم شدن روح قلبی بحرارت هوای مستنشق و اکثر این تپ از شدت حرارت آفتاب باشد و اول تعلق آن
بروح نفسانی بود آنگاه اول سر از آن متأذی شود و هوای او گرم گردد پس متأذی بقلب شود و حمی گردد بعده در بدن منتشر گردد و گاهی اول تعلق آن بقلب بود بحرارت هوا و تفکر و ضعف سر
از حرارت کرده شود ولیکن اکثر حرارت شمس بدماغ و سر اثر کند و همچنین اگر بدن پاک نبود و سر او ممتلی گردد و غیر شمس از تعطیه … غیر آن در قلب اثر کنند بالجمله اگر کسی را تپ
دست و پای او را با آب سرد بشویند یا در آب سرد نشانند که مجرب است و از جماع اجتناب ضرور بود و روغن گل آب بید و کدو را بر سر مالند و خرفه و کاهو و کدو و خیار خورند
و اگر تشنگی غلبه کند با آب سرد مضمضه کنند و اگر چاره نباشد اندک اندک آب سرد بنوشند و شراب رقیق ممزوج سودمند بود و افشره فالسه که با قند و گلاب مرتب سازند تسکین تشنگی کند
و اگر انبه خام را پوست و تخم دور کرده مغز آن را ریزه ریزه تراشیده و گرمی در آب بگذارند تا آب ترشی برآرد بعد از آن صاف نموده با نبات سفید شیرین ساخته بخورند رفع اذیت
باد سموم می نماید ایضاً اگر انبه خام را در خاکستر گرم پنهان سازند تا گداز شود پس برآورده پوست او دور کرده در آب بمالند و بدستور شیرین ساخته بخورند و از آن اذیت هوا …
است ایضاً تمر هندی دافع ماندگی راه و مسکن تشنگی است و دافع سمیت هوای حار می نماید و افشره آن بسبب اقبال طبیعت در خواص قوی تر است و اگر کشنیز ساییده در گلاب
و نبات حل کرده صاف نموده بخورند مسکن تشنگی و رافع سمیت هواست **اقوال حکما** مصنف اقتباس می نماید که اول این مخلوط ببویانند گلاب سرکه عرق بید مشک روغن گل
هر برابر آب گل سدا گلاب … صندل سفید چهار ماشه کافور یک ماشه در خرقه باریک چین تر کرده بر سینه و دل و پیشانی گذارند و باد کش سرد سازند و شربت نیلوفر یا شربت بنفشه
و بسیار ریاحین و گلها مانند برگ ناز بو و برگ نارنج و لیمون کاغذی و گل سیب و به و بادام و خیار و بنفشه و یاسمین نافع است و این پاشویه کنند برگ بید ساده و گل چاندنی و نیلوفر
و سبوس گندم و نمک شور هر یک … هشت … در جای سرد پوشیده تن و کشاده روی بودن و پای نشستن مناسب بود و نوشیدن آب سرد و فواکه ترش نافع است و غذا کشکاب با شربت
نیلوفر دهند و جزرات گاوی که در آن کدو یا خیار یا بادرنگ بکدو تراش تراشیده انداخته باشند با نان تنک و یا برنج دهند و یا اسفاناخ و بقدری بیمانیه همراه اچار آمله و یا لیمون کاغذی
و یا مربای تمر هندی بدهند و آب سرد با گلاب بالمناسبه نوشانند و خشکه گیلانی با مربای کدو دهند و بسیار مفید است **شیخ** میفرماید که در علاج این تپ ابتدا نمایند بمبردات از نطولات
بر سر و سینه از روغنهای بارده خصوصاً روغن گل بر برف سرد کرده بر سر و سینه از جای دور متواتر بریزند و آب سرد مانند آن از آبهای فواکه بارده بنوشانند و مداومت این تدبیر نمایند
تا آنکه تپ انحطاط نماید و چون تپ مفارقت کند در حمام داخل نمایند و از نزله خوف نکنند اگر مادی باشد و استحمام با آب نیمگرم کنند و هوای حمام با گرم شدن ندهند و …
آب گرم بر سر او خوف نکنند که آن ترطیب و تحلیل حمی نماید و حاجت ادهان بیشتر از حاجت استحمام بود و چون از حمام خارج شود سر او را به روغنهای سرد مثل روغن گل
و نیلوفر غرق دارند **صاحب کامل** گوید که علاج حمی یوم حادث از حرارت شمس و سمائم بجلوس در مواضع بارده نمایند که در آن باد شمالی آید و باشتمام صندل و گلاب و کافور
و نیلوفر و گل سرخ زیرا که اکثر ضرر واقع بصاحب این تپ در سر میباشد و باید که بر سر او گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکه ربع جزو بر برف سرد کرده متواتر مرات کثیر از فاصله بریزند
بعد از آن در این نطول صندل سفید آمیخته پارچه کتان بدان آلوده سرد کرده بر سر نهند و پارچه را ساعت بساعت تبدیل نمایند تا آنکه تپ انحطاط نماید در آن هنگام
اندر خانه اوسط حمام داخل کنند و بر سر و سایر اعضا آب شیرین نیمگرم متواتر بریزند تا بدین ترطیب بدن و تحلیل اخلاط ردی حاصل شود و اگر در آن آب بنفشه و نیلوفر و بابونه
جوش دهند بهتر و نافع تر در ترطیب بدن باشد چون بدن از حرارت آفتاب و سمائم یبس اکتساب کرده باشد و همچنین می باید که بعد استحمام برای ترطیب سر اندک روغن بنفشه
و نیلوفر یا روغن کدو بر سر ریزند تا از این ترطیب جید اکتساب نماید و چون از حمام برآیند ساعتی استراحت نموده ماء الشعیر سرد کرده بشکر بنوشند اگر حاضر باشد و الا
نان را با آب سرد برف تر کرده بخورند و یا پست جو با آب گرم شسته بر برف سرد کرده با شکر طبرزد بدهند و یا سرکه و زیت بمغز خیار و خرفه یا مزوره کدو و ماش بغیر توابل گرم دهند
و اگر خواهش چیزی از فواکه باشد قبل غذا توت و آلو و انار و انگور که بسیار شیرین نباشد به برف سرد کرده بخورانند و بعد غذا امر بخواب و سکون نمایند **ایلاقی و جرجانی**
میفرمایند که ده درم سرکه و بیست درم گلاب و پنج درم روغن گل در شیشه کرده خوب جنبانیده بر برف سرد کنند و پارچه بدان تر کرده بر سر … نهند و صندل و کافور
درین افزوده ببویند و ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر تازه سرد کرده ببویند و خیار و بادرنگ … سرد کرده … ببویانند و پای در آب … نهند و بمالند و اگر
درین آب بابونه و اذخر و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و شگوفه بید پخته باشند نافع تر باشد … سر باشد … نیلوفر … کافور …

و صلابت پیدا کنند و بر بستر نرم بخوابند و اطراف را بمالند تا باشد که عرق کنند و آب سرد بسیار بنوشند بعد ساعتی شربت تمام بخورند چنانچه خوش گردد
شربت بنفشه و نیلوفر و غیره و سیب و ترنج و آب انار و آب سرکه و اندکی روغن گل بر آن بچکانیده بنوشند و تشنگی و صداع سر نشاند و بعد انحطاط تب حمام نمایند و از نشستن در
خانه گرم و هوای گرم اجتناب کنند و اگر سابقه نیکو گرم نشانند سود مند باشد و اگر اثر زکام باشد روغن اندکی صداع را ابن الیاس نجندی گوید که تب یوم حادث از
حرارت آفتاب زیر پاکش نیلوفر یا گلاب بنشانند و آب سرد گلاب بر سر ریزند و خرقه کتان در سرکه و گلاب تر کرده بر سر گذارند و بعد یکی بر سر خود بر صبح جلاب تر گویند
و شکر سفید و سکنجبین با آب سرد و گلاب بنوشانند و غذا از آش جو و آب انار ترش یا تمر هندی یا لیمو ترش کرده بعد انحطاط در حمام
داخل کنند و یکساعت راحت داده روغنهای سرد بر بدن بمالند و آب هندوانه و توت ترش بر سر و کرده تنقل نمایند و اگر این تب از کثرت استحمام با آب گرم
و هوای حمام عارض شود شیره تخم خرفه پنجاه درم سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و غذا از آش جو سازند و آب هندوانه سا و شکر سفید ده درم یا تمر هندی و سکنجبین

علاج حمی یوم استحصافیه

و این دو قسم است یکی آنکه از سردی یا غسل با آب سرد مسام ظاهری کثیف گردد و بخار دخانی در باطن محتقن شود و بطریقی که در تشنجیه گفته شد پس تب یوم پیدا شود و بسیار است
که بعفونت مؤدی گردد دوم آنکه از غسل آبهای قابض مثل شبیه و زاجیه تکاثف مسام ظاهری بشدت عارض شود پس بخار محتقن گردد و روح گرم شود و تب آرد و این بیشتر مؤدی
بعفونت گردد و بالجمله بقول شیخ علاج قسم اول آنست که در حالت اشتداد این تب بر جا بپوشانند تا عرق کنند و چون تب انحطاط پذیرد در حمام داخل کنند و استحمام با آب مائل بگرمی
در هوای گرم نمایند و بر بدن آبی که در آن مثل مرزنجوش و شبت و نمام جوشانیده باشند فطول سازند و اشیای جالی مسام و مرخی آن که در علاج حمی یوم تشنجیه مذکور شد بمالند و در آب
روغن تاخیر کنند تا آنکه عرق آید و مالک استحمام با آب گرم بسیار نمایند و باید که تقدیم استحمام با آب استحمام هوا کنند بعد از آن روغنهای موسع مسام بمالند و ایضا بر سر ایشان مثل
روغن شبت و خیری و بابونه بریزند و با اغذیه خفیفه غذا سازند و تعطیر و تشمیم خوشبو نمایند و شراب ابیض رقیق یا ممزوج با آب بنوشند و این از آب برای ایشان بهتر است بهر آنکه در آن
تعریق بود و ادرار است و مالش بروغن های اصحاب قسم ثانی مر ارباب استحصاف است و علاج قسم دوم قریب از علاج قسم اول باید کرد الا شراب نخورند مگر بعد تیقن شدت تحلل سلم
الا آنکه استحصاف اندک بود که گاهی آن شراب بگشاید و باید که تلطیف تدبیر ایشان بیشتر بود و سکون ایشان در هوای حمام و استحمام آنها با آب گرم اکثر باشد و در مالش روغن تا خیر
بسیار باید کرد مجوسی گوید که هر گاه حمی یوم از سردی هوا یا غسل عارض شود و بدن مستحصف گردد باید که مریض را در موضع گرم نشانند و جامهای نرم بپوشند و بدن او را مالش بملایمت
نمایند پس بعد انحطاط تب در حمام داخل کنند و تا دیر اندران نشانند و مالش معتدل نمایند تا مسام بگشاید و حرارت محتقن بسبب سردی تحلیل یابد و بعد آمدن عرق مالش اندک
روغن خیری یا شبت یا بابونه یا سوسن یا اقحوان هر کدام که حاضر باشد استعمال نمایند و بعد خروج از حمام ساعتی بیاسایند و جامه خوب بپوشند بعد از آن غذای لطیف مثل چوزه مرغ
و تیهو و دراج و مانند آن بطریق اسفیدباج یا زیرباج یا مشوی یا طبیخ بخورانند و مرزنجوش و نمام و شیح بویانند و شراب ریحانی بنوشانند اگر استحصاف اندک باشد تا بحرارت خود تفتیح
مسام و تحلیل حرارت محتقن نماید و هر گاه استحصاف شدید بود شراب استعمال نکنند و اگر بقیه تب بماند معاودت حمام و سائر تدابیر مذکوره صباح دیگر نمایند و اما آنجا که استحصاف
از آب شب یمانی یا بعض آبهای قابض دیگر باشد باید که تدبیر مثل تدبیر مذکور نمایند مگر آنکه استکثار مالش بروغن بنفشه بسیار و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو
در حمام باید کرد و آب شیرین نیمگرم بیشتر ریزند و هر گاه نوبت این تب طول کند و ابتدای آن شبیه بابتدای تب مطبقه باشد و خوف تادیه آن بحمی عفن بود باید که مبادرت نمایند
در علاج آن بفصد و غیره که در علاج حمی یوم سددی مسطور شد جرجانی گوید که در علاج قسم دوم صواب تر آن باشد که ترتیب علاج قسم اول نگاه دارند لیکن هر گاه در گرمابه
شوند یکساعت اندر هوای آن صبر کنند پیشتر در آبزن نشینند و در آبزن مرزنگوش و شبت و بابونه و اکلیل الملک قیصوم پخته باشند تا جلد ببخار این آب نرم و تر شود و مسام
کشاده گردد و عرق کند و بعد آمدن عرق بسیار اعضا را بروغن حب الغار یا شبت یا مرزنجوش یا بابونه چرب کنند و طعام نرم و معتدل چون حسو چغندر و نخود و درست و از گوشت
تواند آن قسبت مزیره و دارچینی و صعتر و آب کامه و روغن کنجد تازه و ماش و اسفاناخ نیز موافق باشد و بعد گسار یدن تب کی هفته بدین ترتیب بگذرانند و برین نوع غذا کنند
کنند ابن الیاس گوید که علاج هر دو قسم دخول حمام و تعریق و دلک تند است و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین واحد ده درم بنوشیدن و غذا از آش شیرازی مطبوخ شبت و اکلیل
و خطمی نطول کنند و روغن بابونه بر سر ایشان ریزند و چون تب زائل شود اغذیه لطیفه مثل زیرباج ماکیان و تیهو و دراج مدد دهند

علاج حمی یوم شرابیه

هرگاه از شرب شراب صرف قوی بسبب گرمی آن جگر و دماغ و صعود بخارات گرم و اشتعال حرارت حمی یوم حادث شود شراب را موقوف نمایند و تبرید و تسکین حمی بدیت کنند و بعلاج صداع خماری پردازند و نوشانیدن آب انار و شربت غوره و بر برف سرکرده و مالش دست و پا بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن گل آرام و خواب و نطول آب نیمگرم بسر دهند و گویند که شربت حب الآس را خاصیت عجیب ست اکثر تسکین در علاج آن فی الفور میکند و اشربه ترش مثل شربت ریباس و انار و سیب مانند آن با آب سرد اندک اندک بدهند و نیز صندل ترش نمک شربت انارین یا سکنجبین تفاحی لیمونی علوبخان چهار توله در گلاب و بید مشک کیوره و عرق زرشک هر یک چهار توله بر برف سرد کرده نوشانند و اگر درد سر شدید باشد قی کنند بکرات و مرات و یا تلیین طبع مثل آب آلو و زرد آلو و تمر هندی و شیرخشت در گلاب بید مشک و تغذیه از بوارد و مزورات و بچه مرغ با آب غوره و آب انار سازند و گاهی ... تبلیین ابن ماء الفواکه و مانند آن و بفصد و قی افتد خصوصاً چون صداع ایشان دوام نماید و باید که در حمام بعد انحطاط تب داخل کنند و آب نیمگرم بسیار بر سر ریزند و روغن بنفشه در گوش چکانند و چون از حمام خارج شوند و یکساعت آرام کنند اغذیه مذکوره دهند و استکثار خواب نمایند و هرگاه از خواب بیدار شوند اعاده تدبیر نمایند در یوم ... که تب نوبه شانند

علاج حمی یوم غذائیه و دوائیه

گاهی اغذیه و ادویه حاره حمی یوم آرد و نوعیکه حمی یوم شمسیه در اکثر امر دماغیه و در روح نفسانی و حمی یوم حمامیه قلبیه و در روح حیوانی میباشد حمی یوم غذائیه کبدیه و در روح طبیعی بود و علاجش ادرار مبردات معروفه مثل لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه و خیارین و خربزه و سکنجبین ساده و آب سرد بر برف ست و تلیین طبیعت مثل شیرخشت و تمر هندی و یا آب انارین و شیرخشت و یا شربت دو مکرر و یا شربت آلو مسهل نمایند و اصلاح جگر اول اشیاست مثل آب کاسنی و بقول بارده و دیگر چون کاهو و خرفه و سکنجبین و ضمادات مبرده از صندلین کافور و گلاب و عصاره گل سرخ و عصاره بقول بارده سرد بالفعل و تطفیه با غذیه بارده رطبه مثل ماء الشعیر بشکر و روغن بادام شیرین و مزوره معموله بکدو و اسفاناخ و سرمق بروغن بادام کنند و هرچه در علاج حمی یوم حریه مسطور شد درینجا سودمند باشد **صاحب کامل** گوید که علاج حمی حادث از تناول غذای حار و اشربه حار بخوابانیدن مریض در جای سرد ست اگر فصل گرما باشد و مقابل باد شمالی باشند و باد کش بجنبانند و لعاب بزرقطونا و شیره تخم خرفه مع جلاب آب انار بر برف سرد کرده بنوشانند و اگر خواهند غذا پست جو یا گندم با آب سرد و شکر دهند و هنگام خواب شب لعاب اسپغول و بهدانه با نبات و یا جلاب روغن تخم کدو یا روغن بادام بدهند و اگر فصل سرما باشد کاهو مربی و کاسنی مربی و خبازی بخورانند و در موضع معتدل الهوا بخوابانند و اگر موسم گرما باشد خرفه و مغز خیاره بادرنگ هندوانه بکنند و آلو بخارا و توت و شفتالو پخته نرم بخورانند و ضماد کبد و معده بصندلین و گلاب بقیر و طلی در معمول بگلاب و آب کشنیز و آب کاهو و آب خرفه بروغن بنفشه و روغن گل و موم سفید نمایند و صاحب این مرض نزدیک شراب نگردد و در حمام داخل نشود **مصنف حاوی** گوید که اگر بسبب تناول اغذیه یا ادویه حاره یا شرب شراب صرف قوی باشد جلاب آلو بخارا و عناب واحد بیست عدد و تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر با ... در آخر روز و تلیین طبیعت بنقوع فواکه نمایند و یا آب انارین بشحم آن افشره و سه اوقیه بشکر سفید ده درم دهند و یا شیره تخم خرفه سه اوقیه سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و اگر از ماء الشعیر کراهت باشد غذا بمزوره ماش و شیر بادام و کدو سازند و یا جلاب شکر سفید ده درم گلاب ده درم بیست جو شده سرد بر برف سرد کرده دهند و تناول مغز خیاره بادرنگ هندوانه و شرب شربت غوره یا توت و تمر خرج خام نوشیدن آب برف و مالش اطراف و آرام و خواب و تغذیه بمزوره غوره یا ریباس یا زرشک یا انار دانه و مصل انار میخوش و ریباس و بعد انحطاط استحمام آب نیمگرم بهست

علاج حمی یوم زکامیه و نزلیه

هرگاه از زکام یا نزله حار بسبب انعکاس بخره حادثه ناریه و احتباس آن در دماغ بباعث انسداد مسامات راس و تکاثف آنها از سردی و یا از امتلای اخلاط حمی یوم عارض گردد علاجش بعلاج نزله و زکام کنند و فصد نمایند و اگر مانعی بود بر نقره گردن حجامت کنند و خیسانده بنفشه و شربت آن در عرق گاو زبان بکرات دهند و اسهال بمطبوخ نرم فرمایند و تسکید بسرفه توجه نمایند و ... گوشت و شراب منع کنند و بعد نضج نزله و تسکین تب و سعال بحمام داخل کنند و در علاجش تساهل نکنند تا مودی به برسام و ذات الجنب نگردد **ابن الیاس** میگوید که اگر زکام حار باشد جلاب از بنفشه سه درم و عناب سپستان هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند غذا ماء الشعیر سازند و یا شربت بنفشه و یا شربت خشخاش هر یکدام که باشد ده درم بنوشند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و اگر قوت قوی و علامت خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند

علاج حمی یوم زحیریه

سبب معین بی وقت گرسنه ... شاید متوجه شوند که بعد از آن حمی خود بخود زائل می گردد و عفونت الطین و عفونت تشا درین باب اثر عظیم دارد

حمیات خلطیه

و مراد از اخلاط درینجا عام رطوبات بدن ست نه زیرا که تپ گاهی از عفونت منی هم باشد آن از اقسام رطوبات ثانیه حادث میشود و بالجمله حدوث تپ از اخلاط بر دو گونه است یکی آنکه حرارت غریبه خلط را گرم کند از اعتدال طبیعی که تنها بمخالطه جوهر فین زرد تپ آورد و این نمیشود مگر در خون فقط زیرا که سوای خون اخلاط دیگر بسبب سردی مزاج یا قلت مقدار اشتعال تپ از حرارت غلیانی خود بدون حدوث عفونت در آن نمی تواند کرد بخلاف خون که آن گرم مزاج و کثیر المقدار است هرگاه زیاده گرم شود و بجوش آید تمام اخلاط و ارواح و اعضا را گرم میسازد و این نوع حمیات غلیانی را حمیٰ غیر عفنی نامند و بقراط آنرا سونوخس نامیده یعنی تپ دائمه و لازمه و لزوم این تپ نسبت بحمی یوم بود بجهت اشتراک در اکثر علامات مدت مرض دوم آنکه حرارت غریبه خلط را متعفن سازد یعنی گنده کند و بدان سبب تپ آید زیرا که اخلاط چون عفونت پذیرند گرم شوند و عضوی را که در آن متعفن گردند گرم سازند پس عضوی که متصل آنست بمجاورت او گرم شود همچنین عضوی بعد عضو دیگر بمجاورت گرم گردد تا آنکه حرارت بقلب منتهی شود و بتوسط شرایین بجمیع بدن منتشر نماید و این قسم را حمی عفنی و عفونی گویند و تعریف آن چنین میکنند که او عبارت از آنست که تسخین اخلاط بسبب عفونتی که اندران حادث شود گرم گردند و بعده آن گرمی بروح و جرم قلب متادی گردد و آنگاه بسائر اعضا رسد و تعریف عفونت چنین کرده اند که آن فسادی ست که جسم مرطب را عارض شود از فعل حرارت غریبه و آن جسم را نسبت بآن را استعداد و خاصیت خود بر آید و نوعیت او باقی باشد یعنی باهمی که بیش از حدوث این فساد مسمی بود بعد وقوع تعفن نیز بهمان اسم مسمی باشد و بعضی گویند که تعفن گندگی رطوبتی را گویند که صلاحیت هضم ازان منقطع شده باشد و لیکن قابل نضج و تحلیل بود و حدوث عفونت چنان بود که حرارت غریبه عمل در رطوبت کثیر و خام آویزد و آنرا نتواند پختن و نتواند تحلیل کردن و بدان سبب جوهر آنرا فاسد سازد و بو ساند و لازم نیست که آنچه تعفن پذیرد بالطبع یعنی بالقوه نیز رطب باشد بلکه رطوبت اجنبیه یعنی بالفعل کافیست و اگرچه بالقوه خشک بود چون صفرا و سودا یا برگ ورد تر که گل تر که بهم نهاده دارند اگرچه بالقوه خشک ست لیکن گنده میگردد و اسباب عفونت بقول شیخ الرئیس و غیره سه اند اول آنکه از غذای ردی حادث شود چون ماده متولد ازان مهیا بعفونت باشد و این یا بسبب رداءت جوهر آن بود مثل صحنای مصری که از ماهی ساخته میشود و مثل گوشت خشک کرده و یا بسبب سرعت قبول آن برای فساد و اگرچه جید الجوهر باشد مثل شیر که بسبب لطافت خود و مثل ماهی که بسبب کثرت رطوبت و قلت حرارت خود بسرعت متعفن میشوند و یا بسبب آنکه خون مائی رقیق ازان پیدا شود و بدان سبب باندک حرارت بجوش شده عفونت پذیرد مثل فواکه و بقول بسیار رطب آبناک و یا بسبب آنکه مستحیل بخون نیک نشود بلکه خلط ردی بارد خام باقی ماند و حرارت غریزیه از طبخ و اصلاح آن عاجز آید و حرارت غریبه آنرا متعفن سازد مثل آنکه از خیار و بادرنگ و امرود و شفتالو و زردآلو و سیب و بهی و شربت نیمرس و مانند آن متولد گردد و یا بسبب رداءت صنعت آن بود اگرچه اصل جوهر آن ردی نباشد مثل آنکه گوشت خام بپزند یا نان فطیر بسازند و یا در طبخ سوخته باشد و یا آفتی دیگر رسیده باشد و یا بسبب وقت آن باشد مثل خوردن طعام قبل از اشتهای صادق و یا بسبب ترتیب خوردن آن باشد مثل آنکه اشربه و فالوده جات و فواکه بالای طعام خورند یا طعام لطیف بالای غلیظ تناول نمایند و مانند آن از تناول اقسام اغذیه مختلف باهم در یک وقت تناول دوم آنکه سببش سده باشد که مواد را در مجاری بند کند و مانع تنفس از مسام و ترویح گردد و بسبب مزاج ردی بدن بر طاقت هضم جید باعث آن مزاج نبود و ایضا در فعل قوی تر ازان باشد که در غذا و خلط هیچ فعل را نکند و آنرا خام بگذارد و مثل این مزاج یا اخلاط ردی پیدا نماید و یا آنچه پیدا کند آنرا فاسد سازد بسبب تقصیر آن مزاج در هضم و بسبب تحریک الیه تعم یک قاصر آن ماده متولد را و این اسباب معین در تولد سده و تولد عفونت اند سوم آنکه سببش امور خارجی از هواهای ردی مثل هوای وبائی و هوای بیشه ها و آبهای ایستاده و متعفن شده و جیفه مستنقعه باشد که از راه مسامات و تنفس با اخلاط و ارواح رسد و مواد را متعفن سازد و گاهی چند امور ازین اسباب جمع میشوند و اکثر سبب عفونت سده میباشد و سده حادث میشود یا بسبب کثرت اخلاط و یا بسبب غلظت آن یا لزوجت آن پس هرگاه سده حادث شود عفونت در اخلاط پیدا گردد و بسبب عدم ترویح و نفاخت اگر عقب سده حرکات و استحمامات در غیر وقت حرکت و استحمام بر امتلا واقع کرده شود و یا سیر در آفتاب یا تناول مسخنات بر امتلا یا ترک مراعات هضم معده و جگر و ترک تلافی تقصیر آن تقصیر تسخین معده و کبد بالطیه و کمادات سخنه برای تدارک قصور هضم واقع شود یا استعمال طعام قبل از انکه طعام سابق هضم شود که این همه در سده می افزاید و گرمی پیدا میکنند و ماده عفن از دو حال بیرون نیست یا عام در تمام بدن باشد و یا در یک عضو بسبب ضعف آن یا بسبب شدت حرارت غریبه حادث

آن یا بسبب سده آن که گرم تر شده و ماده اندران گرد آمده و در انجا عفن شده باشد صاحب کامل گوید اسبابیکه ازان اخلاط متعفن شوند پنج است اول کثرت بمقدار خلط
و غلظت آن دوم لزوجت آن و سوم سده عارض ازان و عدم تنفس تابع سده بود بهر آنکه خلط را چون تنفس معدوم گردد عفن شود چنانچه رطوبات خارجی را عارض میشود هرگاه در ابدان [illegible]
فالنوع چهارم حمی عفنی بسیار است بعضی ازان بسیط و بعضی مرکب بود اما انواع بسیط که آن معروف بخالصه است چهار است بسبب عدد اخلاط اربعه یکی حمی مطبقه و آنرا سونوخس
گویند و مطبقه ناشی از عفونت خون بود و بآن خطر باشد زیراکه مریض را راحت ندهد دوم حمی حادث از عفونت صفرا و آنرا غب گویند سوم حمی حادث از عفونت سودا و آنرا
ربع گویند چهارم حمی حادث از عفونت بلغم و آنرا حمی مواظبه نامند و هر واحد ازین حمیات اربعه منقسم میشود باصناف دیگر چنانچه حمی دموی سه قسم است و تفصیل هر یک
مقامش خواهد آمد اما حمیاتیکه از عفونت اخلاط ثلاثه دیگر افتد هر واحد ازان منقسم بدو صنف میشود یکی آنکه دائمه بغیر فتور باشد دوم آنکه آنرا اوقات نوبت باشد و این سر
آنست که اگر خلط داخل عروق عفن شود حمی دائمه پیدا کند و اگر خارج از عروق عفن گردد حمی ذی فترات حادث نماید و لهذا حمی حادث از عفونت خون مطبقه میباشد زیراکه خون
داخل عروق است چون یکجا آن عفن میشود او در جمیع خون ساری میگردد و حرارت دران مساوی مشتعل میشود و مدام تپ دائمه بود تا آنکه این شئ عفن تمامه فانی گردد یا نضج
یا اصلاح یابد یا آنرا هر دو لاحق شود اما تپ اخلاط دیگر دائمه بهر آن میباشد که چون خلط داخل عروق متعفن شود از تحلیل و استفراغ بوجهی از وجوه بعرق و غیر آن بسبب کثافت
و تلازم جرم رگها باز ماند و بدین جهت حرارت بعد انقضای نوبت اول باقی ماند و دوام کند تا آنکه نوبت ثانی لاحق شود و همچنین حرارت ازان نوبت باقی ماند و بحرارت نوبت ثالث
متصل گردد و کذلک در سائر نوائب تا آنکه مثل مطبقه شود و اما اخلاط متعفن خارج عروق احداث تپ بنوائب بهر آن میکند که خلط متعفن تمامه در یکجا نیست بلکه اندک اندک
بجاییکه دران متعفن شده جمع میشود و اجتماع او در مدتی که میان هر دو نوبت از نوائب حمیات است بظهور میرسد و گاهی اتفاق افتد که خون خارج عروق متعفن گردد و حمی
مطبقه پیدا شود و این بهر آنست که چون در عضوی از اعضا مقدار کثیر از خون جمع شود و ورم پیدا کند و بسبب انسداد منافذ آن عضو از ورم عفن گردد و بدان سبب خون آن متعفن
گرم شود و آن عضو وارم بسبب آن گرم گردد و این گرمی از آن عضو بمجاورت از عضوی بعضوی و در شرایین عالم آن عضو برسد تا آنکه گرمی بدل واصل شود بعد ازان حرارت قلب
بتوسط شرایین بهمه بدن برسد و دائم تپ لازم گردد تا آنوقت که ورم پخته شود و ماده عفن ازان برآید و بدین اسباب بعض حمیات مطبقه گردد و بعضی ازان بنوائب و دوائم
انطاکی گوید که حقیقت حمی عفنی آنست که اخلاط متراکم میشوند و مجاری حرارت را بند میسازند پس عفونت بقهر حرارت غریزی واقع میشود چنانچه در ایام و صلادت (?)
چون آب بانهار رسد مشاهده میگردد و گاهی عفونت حادث میشود بسبب فساد خلط از روی کیفیت که لزج یا غلیظ شود و حبس کند و هر جاییکه باشد چون نفوذ ممتنع گردد
تعفن بهم رسد و احتراق و اشتعال واقع شود یا در عظم یا در داخل عروق و دران هنگام تپ دائمه نامند و این حقیقت منفک نمیشود و آنرا فصول در زمان میباشد که زیاده میشود
و انحطاط می پذیرد یا محفوظ الادوار بود بسبب بقای صحت در قوتها که بدان نسب تنها محفوظ ماند و یا مختلط باشد اگر فساد آن اجزای اخلاط را مستغرق کرده باشد پس آن اسم
شدیدترین انواع در عصیان تحلیل است بسبب احتجاب ماده در اجرام عروق و درین هنگام ماده متعفن میشود و اندک اندک مشتعل میگردد و گاهی ماسوای خون التعفین کلی
واقع شود بخلاف خون چه در تعفین او بتمامه لزوم موت است و یا خارج عروق و این القول مطلق حمی دائره گویند لیکن هر خلط که خارج عروق تعفن پذیرد لازم نیست که تپ او
دوری باشد چنانچه از کلام اطبا مفهوم میشود بلکه اغلب بود و تپ دموی را دور نمیباشد بهر آنکه نوبت تنها برای خلطی باشد که در خارج عروق متعفن شود فقط و خون انجا متعفن
نمیشود مگر در اورام بزرگ و دران وقت حمی مطبقه باشد مثل حمی داخل عروق و ملخص آنست که هر خلطی که در داخل عروق متعفن شود تپ او مطبقه باشد
و کذا دموی که ماده آن در خارج عروق مع اورام متعفن گردد و اسباب حمیات علی الاطلاق فساد هوا و تناول غذا که لاسیما انگور و استعمال شرب آب بر آنست و خلط
آن باد بان قبل از هضم سابق ازان هر دو و گویند خوردن شیر و سرکه در یکروز و امتلا مسدد و [illegible] و آنچه لطیف و فساد او سریعتر باشد متعفن میگردد که خلط
قابل عفونت با صفراست و متبخر شود ازان دخان لطیف حاد و یا خون که متبخر گردد ازان بخار لطیف و یا بلغم و ازان تبخر نماید بخار کثیف و یا سودا و ازان متبخر شود دخان
کثیف غباری و عفونت صفرا تپ غب یعنی یکروز در میان و عفونت خون تپ مطبقه یعنی اطباق نوبت بر نوبت بدون ظهور فتره و عفونت بلغم در اکثر اوقات تپ نائبه
یعنی ذی نوبت در هر روز و عفونت سودا تپ ربع یعنی دو روز در میان واجب میکند و مکان خون داخل عروق است پس عفونت او داخل عروق باشد مگر در [illegible]
عظیمه باطنیه و اما صفرا و بلغم و سودا گاه در داخل عروق متعفن میگردند و گاه در خارج عروق و آن دماغ و معده و جگر و ماساریقا و [illegible] سینه و [illegible] آنست

[illegible]

در تجاویف و خارج عروق عفن شده باشد و بسببی دیگر یا شد تتل عفونت در ما اعضای باطنی که بخار عفونت آن بقلب سد واجب میکند دوری دنوبتی که برای هر واحد از حمیات
ثلثه مذکور شد پس تپ بهر یک بنوبت عارض میشود و میگساید مگر تپ بلغمی که اگرچه بکسار د ما در بدن بقیه ضعیف ازان باقی می ماند و ایضاً خلط سوم که اگرچه در خارج
رگها متعفن و گشته شود تپ دائم و لازم باشد زیرا که چون در داخل عروق عفونت پذیرفته باشد لزوم تپ واجب کند و نگساره بلکه دایمه لازمه باشد لیکن آنرا اشتدادات
بود که گاهی گرمتر میشود و گاهی آهسته تر وازان نوائب او شناخته میشود اما اگر عفونت خلط داخل عروق اندر جمیع عروق رسیده باشد یا در اکثر عروق که قریب از قلب است
بوده باشد اشتدادات و نقصانات آن ظاهر نشود و تپ لازم هر یک تیره باشد که کم شود و نه زیاده و اما چون خلاف این باشد و یا ماده هم اندر داخل رگها و هم در خارج رگها
عفن شود از یک جنس باشد یا مختلف و جنس بود و تغیرات ظهور بین نماید و عفونت خارج عروق منقلع میشود و باز از سر نو عود میکند و تپ نائبه میباشد بهر آنکه ماده که در
بعض مواضع خارج بدن در افضیه متعفن میشود در مدت نوبت بران حرارت عفونت می آید پس رطوباتی که بدان حرارت معفنه متعلق باشد بسرعت فانی و تحلیل گردد
واز بدن خارج شود بعرق و بخار و غیره استفراغات زیرا که محبوس در عروق نیست تا مانع از تمام تحلیل و خروج آن باشد پس مادیت دار ضیت آن که حامل تپ حرارت
نیست باقی ماند بهر آنکه حامل حرارت و عفونت را بودن جسم رطب لابدست چنانچه دیده میشود از حال عفونت اکراس و مزابل که اندک اندک مشتعل میشود تا آنکه جمله خاکستر میگردد
و دران حرارت باقی نمی ماند و چون در خلط محترق بعفونت حرارتی باقی نماند تپ باطل شود تا آنکه بار دیگر اندک ماده در جای عفونت جمع شود و ازانجا بقیه حرارت از عفونت
اولی باقی ماند واگرچه ماده عفونت باقی نماند یا موجود باشد هنوز علت تعفن اولی در ماده اولی پس در ماده ثانی که بران وارد شود بر سبیل تعفین مشتعل گردد و دوام عفونت بنزد
حرارت متعفن از نضج دور کند و رطوبات متعفن و تحلیل و خاکستر شود و بجاور خود متعدی گردد تا آنکه حد مشترک میان مشتعل و قابل اشتعال منقطع شود و ماده فانی گردد و مجاور دیگر
نیابد و بقیه تپ باقی نماند تا انتظار تجلب ماده دیگر بسوی موضع آن باشد اما چون عفونت داخل عروق باشد قلع ماده آن بسرعت نشود و تحلل تام متعذر بود و بسبب کثافت
جرم عروق و تنگی آن و بسبب نفوذ و سرایت عفونت از یک ماده به دیگر بباعث اتصال بعض ماده که در عروق ست ببعض دیگر پس آنچه مجاور آن باشد متعفن شود و بعده بر مجاور دیگر
دور کند و ایضاً هر آنچه محصور در عروق ست متصل بسیار بقلب میدارد پس وصول بخار ازان بسوی قلب دوام می نماید و از قلب بتوسط شرایین بسوی جمیع بدن میرسد [illegible]
حاصل نمیشود لاجرم تپ دائم و لازم باشد ابن عباس گوید اسبابیکه بدان انواع حمیات نائبه مختلف میگردد سه گونه است یکی سرعت اجتماع خلط متعفن و بطائی آن دوم
سهولت تعفن خلط و عسر آن سوم سرعت استفراغ او و بطوی آن پس بلغم تپ نائبه هر روزه حادث میکند بنا بر سرعت اجتماع او بجائیکه دران عفن شود و بسبب کثرت مقدار
او در بدن و سهولت تعفن او بسبب رطوبت او و بطوی استفراغ او بسبب لزوجت او و مره سودا تپی حادث میکند که یکروز نوبت کند و دو روز نه بهر آنکه بطی الاجتماع ست بسبب
قلت مقدار آن و عسر تعفن ست بسبب یبوست آن و سریع الاستفراغ ست بسبب آنکه لزج نیست و اما مره صفرا تپ یکروز در میان حادث می نماید زیرا که متوسط است
مابین سودا و بلغم در احوال مذکوره یعنی اقل مقدار از بلغم ست و اکثر مقدار از سودا و ایبس مزاج از بلغم ست و ارطب مزاج از سودا و آن الطف جوهر از هر دو نوع است پس
بهمین اسباب ادوار نوائب حمیات مختلف میباشد و برای همین اسباب بعینه مدت زمانه نوبت حمیات مختلف میشود زیرا که حمی مواظبه در اکثر امر نوبت او هژده ساعت
میشود و بسبب غلظ بلغم و لزوجت آن که بسرعت تحلیل نمیگردد و حمی ربع در اکثر امر بست و چهار ساعت می ماند و این بسبب غلظ خلط و یبس او بود که آن بسرعت متعفن
نمیشود و چون عفن گردد بسرعت تحلیل نشود و این بهر آنست که مثال او مثال اجسام صلب همچون سنگ ریزه و آهن ست که آتش دران هر دو بسرعت عمل نمیکند و لیکن
عمل کرد بسرعت منطفی و سرد نمیگردند و اما حمی غب خالصه اکثر دوازده ساعت مکث می نماید و این بسبب لطافت خلط محدث آن و قلت لزوجت اوست
که بسرعت متعفن میشود و بسرعت از عرق مستفرغ میگردد و گاهی مدت زمانه نوبت هر واحد ازین حمیات یکبار کوتاه تر از زمان مذکور و دیگر تبه دراز تر میشود و آن
سه سبب ست یکی طبیعت خلط و این چنان باشد که هرگاه خلط غلیظ تر و اشد لزوجت و ابرد مزاج باشد زمانه نوبت تپ دراز تر خواهد بود و هرگاه اقل و الطف
و احر مزاج و اقل لزوجت بود مدت نوبت آن کوتاه تر باشد دوم مقدار قوت مریض و این بهر آنست که هرگاه قوت مریض قوی باشد تا آنکه خلط را دفع کند
و اخراج آن بعرق نماید مدت نوبت اقصر بود و اگر ضعیف بود مدت نوبت اطول باشد سوم سحنه بدن زیرا که چون بدن متخلخل و اسع المسام بود [illegible] بسبب
حمی قصیر تر باشد بهر آنکه خلط ازان بسهولت و سرعت تحلیل می یابد و چون بدن کثیف و تنگ مسام [illegible] نوبت تپ طویل تر [illegible] بسرعت تحلیل [illegible]

تحلل
تحلیل

و گاهی جمیع اسباب قصر نوبت تب مجتمع گردد مدت نوبت همی کوتاه تر باشد از آنکه میباشد و هرگاه مجتمع شود اسباب طول نوبت همی مدت دراز تب حار تر بود و دراز تر
میباشد و چون مدت نوبت تب کوتاه تر بود صاحب تب بدان سبب از وقت انقضای نوبت همی تا وقت نوبت ثانی پاک بدن از تب باشد و راحت یابد و چون مدت
آن دراز تر بود محروم از حمی پاک نشود تا آنکه نوبت ثانی آنرا لاحق گردد پس میان هر دو نوبت وقت راحت نباشد حتی که بدین سبب تب غب مثلا همی دائمه گردد و
گاه ادوار نوائب حمیات مدام لازم الانتظام و ترتیب بود مادام که خلط عفن متغیر از حال خود نگردد و بنوع دیگر از اخلاط بدان مخلوط نشود و بتدبیر مریض خطا واقع نگردد پس
هرگاه خلط عفن از حال خود متغیر گردد و مستحیل بنوع دیگر شود مثل آنکه خون مستحیل گردد بهنگامی که آن محترق شده متعفن شود پس اجزای لطیفه او تحلیل یابد و صفرا گردد و اجزای غلیظه او
او استحاله بسودا نماید و هرگاه آن اخلاط دیگر عفن مختلط گردد یا اخلاط دیگر عفن سازد تبی برانگیزد که بحسب طبیعت آن نوبت کند و اگر مریض تدبیر ردی کند که از آن اخلاط دیگر بدن
او متولد شود یا استعمال نماید چیزی مختلفه بحسب طبیعت هر واحد از آن برانگیزد و بدان سبب نظام ادوار حمیات فاسد گردد یا قبل وقت آن تقدم نماید و یا ادوار دیگر غیر ادوار که
قبل آن بود حادث شود و زیادتی و کمی در آن بحسب مقدار تغیر اخلاط و مقدار حدوث آن باشد این حقیقت گویید و بعضی اطبا گویند که سبب اختلاف ادوار حمیات اختلاف
کیفیات اخلاط است پس مزاج صفرا حار یابس است و حرارت قوی کیفیات فاعله و یبوست قوی کیفیات منفعله است پس هرگاه حرارت در ماده یکروز اثر کند
یبوست روز دیگر مانع آن گردد و بلغم چون بارد رطب است و برودت ضعف فاعلتین و رطوبت ضعف منفعلتین است منع او یعنی فترة او اندک وقت باشد و آن
شش ساعت است و مکث او هژده ساعت باشد و چون مزاج سودا بارد یابس است و در آن ضعف فاعلین اعنی برودت و اقوی منفعلین اعنی یبوست مجتمع شده سکون
آن بسیار دراز میباشد و آن چهل و هشت ساعت است و اخذ آن بیست و چهار ساعت بوده بوعلی سینا گوید حمیاتی که آنرا نوائب اقلاع و تفتیر میباشد گاهی نظام آن در تقدم
دور یا نوبت و راحت و دراز شدن ادوار و انتقاص شکسته میشود بسبب اختلاف مواد در کثرت و قلت و غلظ و رقت و یا بسبب اختلاف آن در جنس یا بطور دیگر بعض
منتقل شود پس جنس ماده دیگر مخالف آن در نوع بهم رسد نه در کثرت و قلت و غلظ و رقت فقط بلکه در جنس و طبیعت چنانچه تب بلغمی بصفراوی منتقل شود چون تسخین بسیار
استعمال کنند و تب صفراوی ببلغمی انتقال نماید چون افراط تبرید و تغلیظ کنند و گاهی ترک نظام آن از سوء تدبیر مریض بود بنحویکه تغلیظ غذا و تکثیر آن کرده شود پس غلظ ماده
زیاده گردد و این موجب عسر تحلل آن شود پس نوبت طول کند و یا بسبب ضعف مریض زیرا که هرگاه قوتها ضعیف گردد بسرعت تحلل ماده قادر نباشد پس نوبت طول
کند و فترة کوتاه گردد و یا بسبب کثرت حس مریض زیرا که چون حس قوی بود نوبت را از ابتدای حرکت ماده تا آخر آن ترک نماید پس نوبت طول محسوس گردد و بدانکه
که نوائب تب مقلعه در اکثر اعراض ابتدا بالقشعریره یا سردی یا لرزه می کنند و بعرق تحلل می پذیرند و سبب قشعریره و سردی و لرزه علیحده در ناقض و برد مسطور گردد
و سردی که از سوزش حرارت بود نسبت آن بقشعریره کردن اولی از آنست که نسبت آن بسردی کنند و اکثر آنچه از سوزش عارض شود مثل خلش سوزن می باشد
و اما تحلل ماده بعرق بهر آنست که حرارت متعفنه رطوبت ماده را میگدازد و تحلیل میکند و رمادیت آن باقی می ماند و چون این رطوبت غیر محصور در عروق است انفعال
او در مسام از عرق سهل میباشد و نوبتهای تب لازمه که تفتیر میکنند و منقلع نمیگردند ابتدا بسردی نمیکنند مگر بسبب ضعف قوت یا بسبب میل حرارت غریزی بسوی
باطن بباعث ماده پس درست و یا سرد گردد و این علامت ردی ست بنا بر دلالت او بر عجز قوت و بر کثرت و غلظ ماده و عدم نضج ماده هنوز و گاهی در بعض حمیات
سردی و قشعریره هر دو جمع شوند بهر آنکه ماده متعفن مرکب از بارد و از لاذع بود و گاهی بعض حمیات عفونت ترکیبی یابند که بهیئت تب لازمه شوند و این مثلا چنان
باشد که چون خلط ابتدای تعفن در موضعی نماید پس گاه بدان عفونت آید خلطی از جنس او یا از غیر جنس او در موضع دیگر متعفن شود پس این عفونت ثانی بزمانه اقلاع
نوبت عفونت اول ملاقی گردد و بعده امر متصل شود و همچنین است در تب معلوم شود گاهی حمیات عفنه باقسام دیگر ترکیب که در باب احوال حمیات مرکبه
مفصل مذکور گردد ترکیب یابند و بدانکه ادوار حمیات گاه دراز میشوند و گاهی کوتاه و طول آن بسبب غلظ ماده یا لزوجت آن یا بسبب کثرت آن یا سکون آن
یا بسبب ضعف قوت یا بسبب ضعف حس یا بسبب انسداد مسام میباشد پس خلط تحلل نمی پذیرد و قصر آن بسبب اضداد این اسباب میباشد پس آنجا که اسباب
درازی بیشتر جمع شوند بر طبق آن تب نیز دیر تر گذرد و آنجا که اسباب کوتاهی بیشتر گردایند بحسب او تب نیز زود در گذرد و گاه نوبتها سریع و بطی ... آید
آنست که ماده قلیل یا بطی الحرکت بسوی معدن عفونت بسبب غلظ خود باشد و این مثل ماده ربع بود و سرعت نوبتها یا بسبب آنست که ماده کثیر بود مثل بلغم که بلغم زجاجی که نوائب

آن بطی گردد و یا ماده لطیف بود مثل صفرا بهر آنکه سریع الحرکت بسوی معدن عفونت است و زردی ترین حمیات عفونیه حمای لازمه است که عفونت در آن داخل عروق میباشد
بعد از آن حمای مطبقه که عفونت در آن در جمیع بدن یا در نواحی قلب بود و مشایخ را حمای صالبه یعنی تپی که دوام نماید و اشتداد کند کمتر عارض شود بسبب سردی مزاج آنها
و قلت تخم‌ها در ایشان **و اما نبض** پس احوال آن در حمیات عفنه مختلف میباشد بحسب اختلاف آنها و در اجناس آنها و بحسب اختلاف نوع واحد از آنها در شدت و در ضعف
و در قوت اعراض و ضعف آنها بحسب اختلاف ماده در غلظ و لطافت و قلت و کثرت و گاهی نبض را صلابت در نبضات عارض میشود بسبب ورم حار شدید التمدد یا ورم حار در عضو
عصبی یا ورم صلب یا بسبب شدت یبس یا هنگام استیلای سردی در ابتدای آنها و گاهی نبض لین میباشد بسبب ماده رطبه بلغمیه بلغمیه و دمویه بسبب ورم در عضو لین مثل ذات الکبد و ذات الریه
و لیثرغس و یا بسبب تپ متوقع نزد اراده حمی بالقلع از عرق و نبض در ابتدای نوائب ضعیف منضغط میباشد بسبب اقبال قوت بر ماده و اشتغال آن به تنقیه و ترویح

قول کلی در علامات حمیات عفنیه

مسیحی گوید که طبایع حمیات شناخته میشود از خلطی که آن ماده او ست و این چنان باشد که نگاه کنند بزمانه فترات و سهولت آن که او چه قدر است پس واقف شوند
بر نوع تپ و معرفت تپ لازمه چنان باشد که در هر نوبت ابتدا بلرزه نکند و بتمامه قلع نشود بلکه آهسته گردد فقط و حمی نائبه را چنان دریافت کرده شود که بتمامه
منقلع شود بعده در نوبت دیگر بلرزه ابتدا کند و اما اقلاع بعرق در بعض نائبه بود و در بعض آن نباشد و اما در لازمه اصلا نباشد علامه میفرماید علاماتی که حمیات را
یکدو روز تقدم نماید و منذر آنها باشد آن بیخوابی و ملیله و کربت و گرمی بدن کمتر از حرارت تپ و تمطی و تثاوب و کسل و گرانی دست و پا بعد جواب تمدد شراسیف
و گرانی سر و ضربان صدغین و گرمی گوش و چشم و غیر آنست که در قول شیخ بیاید پس اگر تدارک این علامات بسرعت نکنند لا محاله آنرا تپ لاحق شود شیخ میفرماید که گاه
دلالت میکند بر حمیات عفونت تقدم اسباب سابقه آن خصوصا چون آنرا اسباب بادی نباشد و ایضا نبض و نفس که حرکت انقباض آنها سریع باشد بهر آنکه
حاجت به تنقیه و دفع بخار دخانی شدید تر بود بنسبت بجذب هوای سرد و در بعض حمیات حرارت سوزان بود نه ملایم مثل حرارت حمی یوم و اکثر حمیات عفونی را ملیله
تقدم کند و ملیله حالتیست که آنرا مخالطت کند حرارتی که بحد تپ نرسد یعنی میان تپ و اعتدال مزاج بود و مصحوب آن ماندگی و تکسر و کسل و خمیازه و فازه و اضطراب
نوم و بیداری و گاهی تنگی نفس و کشیدگی رگها و استخوان پهلوها و صداع و ضربان سر باشد پس گاه طول کند در حمیات عفنیه افگند و ضعف و زردی رنگ پیدا
کند و گاهی همراه ملیله متقدمه بر حمیات کثرت آب دهن و بینی و غثیان و کثرت بول و براز بسیار عفن و گرانی سر و تهیج و انتفاخ سحنه بود و تواتر در نبض عارض شود
نه از سبب خارجی مثل ماندگی راه یا غضب و غیر آن از گرمی آفتاب و بیداری و چون انضغاط نبض در آن عارض شود نوبت بیاید و علامت آغاز تپ باشد
و انضغاط نبض فشتاد در نبض و صغر مختلف است که در آن نبضات کیار قوی هم واقع شود و سرعت قوی نباشد و اما اختلاف نبض در زمانه ابتدا و تزید از خواص
دلائل حمی عفنیه است و اگرچه در تپ غب بسیار ظاهر نمیشود بسبب خفت ماده آن که صفرا است و در زمانه انتها و انحطاط نبض مستوی گردد و از علامات حمی عفنیه
خالی بودن در زمانه اول از عرق و تری بدنست و حمی یومیه بخلاف این میباشد و زمانه تزید آن مختلط غیر متناسب و غیر متشابه بود و طول زمانه تزید نیز
دلالت میکند بر آنکه حمی عفنیه است و از دیاد عظم نبض بر استمرار دلالت بر تزید مینماید بعده از علامات او ست که اگر تپ مقلعه باشد یعنی تپی که میگسارد
و بنوبت باز می آید ابتدا بلرزه یا قشعریره کند و در اکثر امر بعرق یا تری جلد بگذارد و بنوبتها دور نماید و اگر تپ لازمه باشد مع تفتیر یا غیر تفتیر مشابه
حمی یومیه در نبض و بول و تمام نقا و سکون اعراض نبود و اکثر با تپ عفنی اعراض بسیار از تشنگی و صداع و سیاهی زبان خصوصا نزد زمانه انتها بود و قلق
کثرت پذیرد از کرب و اضطراب شدید که مقابله ماده و قوت آنرا واجب کند پس گاهی ماده و گاهی قوت غالب شود همچنین نبض گاهی بعظم و قوت
و گاهی بصغر و ضعف اخذ کند و اما صلابت نبض گاه میباشد و دائم بود نش واجب نبود مگر آنکه با تپ ورم صلب در عضوی بود و یا ورم در عضو صلب
مثل غشا و عضله و عصب و رباط باشد و اگرچه ورم صلب نبود و یا اتفاق شرب آب سرد افتد یا چیزی دیگر از اسباب صلابت نبض مثل یبس
جرم رگ و مجاهده بحرانی باشد و تا وقتیکه نبض قوی نگردد و سرعت قوی سریع نشود هنوز حمای یومیه بود و بحمای عفنی منتقل نگردد و بول
در ابتدای تپ خام یا نضج بود یا قلیل النضج و این نشانی ذات ضعف ماده باشد و گاهی بول بدبو غلیظ و گاهی حاد بود و بدانکه از حمیات

مادهٔ مبتلیه کمتر خلاص یابند مگر بعد بیانات عضو بسبب انتقال مادهٔ آن در مفصل آن عضو و چون تپ بعد سکون ورم ذات الجنب مانند آن مثل ذات الریه و ذات الصدر باقی ماند باید دانست که بقیهٔ مادهٔ ورم هنوز باقیست و ماده بسوی موضعی میل کند که دران درد ظاهر شود

علامات حمیات لازمه

در حمی دائمه اختلاف نبض یعنی آنکه یک حرکت آن سخت سریع از دیگر باشد بحسب تپ بسیار ظاهر بود و در اکثر آن غیر منتظم و بی وزن باشد و تپ دوام کند و منقطع نشود بعد بیست و چهار ساعت که آن مدت اطول حمیات دائره اعنی ربع دائره است و همراه او از احوال مذکوره حمی مقلوه مثل تقدم لرزه و غیر آن نباشد و آنچه دلالت میکند بران لزوم اوست زیاده تر از یک شبانه روز و شدت اختلاف حال آن نزد زمان تغیر که گاه کم شود و گاه اشتداد نماید

ذکر امور فارق حمیات عفنیه و مشترک در بعض آن

آنچه از حمی بسبب عفونت صفرا بود حرکت آن یکروز در میان باشد خواه آن حرکت ابتدای نوبت بود چنانچه در غب نائبه یا ابتدای اشتداد باشد چنانچه در غب لازمه مگر قسمی از آن که معروف بمحرقه است حرکت آن بسیار خفی بود و آن مثل لازمه مطبقه باشد و غب خالصه که مادهٔ او صفرای خالص بدون آمیزش بلغم وغیره میباشد حاد بود بسبب لطافت ماده و حرارت آن عظیم سوزان باشد بسبب قوت صفرا لیکن او سلیم است بسبب آنکه صفرا سبک بر طبیعت است و بسبب آنکه آنرا یکروز زمان راحت هم بود و مدت نوبتهای او کوتاه تر از مدت دیگر تبها باشد بهر آنکه مادهٔ آن لطیف تر [illegible] زود پخته شود و زود تر تحلیل پذیرد و غب غیر خالص اطول مدت از خالصه بود بسبب غلظ ماده و خالصه کم است که تجاوز از هفت نوبت کند مگر از خطای [illegible] استعمال لعابات و غذا [illegible] سرد بسیار و غب دائمه اکثر در یک هفته منقضی گردد و آنچه از عفونت خون باشد آن تپ دائم لازم بود و حرارت آن بسیار و عالی باشد مع نرمی که در لذع مثل صفراوی نباشد و اکثر در چهار روز بانتها رسد اما این تپ با خطر باشد از بهر آنکه لازم بود که دامی روز از ان بیمار آسایش نیابد و اما تپ بلغمی مواظبه در حرارت نرم تر باشد از صفراوی باشد و مدت او طویل بود بسبب لزوجت ماده و غلظ و سردی و کثرت آن و دران بسبب نضج و تحلیل بدیر یابد و عظیم الخطر است بهر آنکه مدت اقلاع یا تفتیر او اندک بود معیوب آن فساد و ضعف در هضم معده لابد باشد و این اعراض ردی از غشی و خفقان و سقوط اشتها آورد و بلغمی لازمه مشابه تر بدق بود در لزوم تپ و نرمی حرارت و لاغری اعضا بسبب آنکه این مرض تمادی [illegible] نبض لین نباشد با آنکه گاهی در بلغمی [illegible] دق نبض صلب میگردد بسبب برد مجمد مصلب [illegible] و دران هنگام اعتماد در فرق هر دو بر علامات خاصه بدق بود و هر قدر که مادهٔ تپ بلغمی بلغم خالص [illegible] بود نوبت آن کوتاه تر باشد مگر آنکه تلک خصوص [illegible] مائل بسودا [illegible] مدت او دراز تر باشد و اما تپ ربع غیر حاد بود بسبب برودت ماده و [illegible] آن و دشواری نضج و تحلیل آن و طویل باشد بنابر اسباب مذکوره و گاهی خالص آن مایکسال کشد و غیر خالص آن در مدت کوتاه تر باشد لیکن در ربع خطری نیست زیرا که زمان راحت آن طویل میباشد و بهر آنکه حاد نیست بنحویکه تابع او اعراض شدید مثل صفرا باشد و سلیم تر از بلغمی باشد بسبب آسایش مریض تا دو روز در ربع و غب دائره و مفتره منقضی میگردد بقی یا اسهال یا عرق یا در ر بول و اما محرقه منقضی شود بمثل این استفراغات و [illegible] آنکه زمانهٔ ابتدا در غب طول کند و انتها در مطبقه و انحطاط در محرقه و انتها و انحطاط در مواظبه با آنکه ربع لازمهٔ دائمه و مواظبه تام الاقلاع کمتر یافته میشود در ربع جمیع اوقات آن طویل بود و مواظبه عسر الانحلال باشد و چون معالجه حمیات بطوریکه سزاوار آنست نکنند خصوصًا حمیات و مریض حال مریض [illegible] بدق مؤدی گردد خصوصًا در حمیات حاده که دران تغذیهٔ صاحب واجب بود و غذا نه دهند بسبب غرض اقبال طبیعت بر نضج ماده یا نوشانیدن آب سرد واجب باشد و آب نه دهند بسبب غرضی که ماده را خام نگردانند و تدارک عدم نوشانیدن آب بتلطیفیهٔ دیگر ننمایند پس اشتعال زیاده شود و بدن خشک گردد [illegible] بدق انجامد بالجمله اگر غرض در غذا دادن و آب نوشانیدن بمراعات امر قوت و تلطیفیه قوی تر از هر دو غرض مذکور یعنی نضج ماده و عدم خام شدن آن باشد اقدام بر دادن غذا و آب سرد کنند و ازین هر دو منع ننمایند و از مراعات آن هر دو غرض مذکور غفلت کنند

دلائل اعراض حمیات

[illegible] ماخذ دلائل [illegible] حمیات چند امر است یکی تدبیر متقدم که او در زمان صحت چگونه بوده است مثلًا اگر مریض اغذیه مولدات صفرا مثل عسل و خربزه و خرما

وحلویات نموده باشد دلالت کند بر آنکه تب صفراوی نیست چنانچه کثرت اکل و شرب و راحت و سکون و استحمام بعد طعام دلالت بر تب بلغمی نماید و تغذیه بعد سب
و کرب و تثبیط دال بر تب سوداوی بود دوم از احوال اعراض موجوده که مذکور گردد سوم از زمان ابتدای فصول و سن و مزاج و سحنه و نبض و قاروره وقتی و براز و غیرها
چهارم از حال تب در لرزه و عرق و کیفیت حرارت و از نوبتهای او پنجم از حال اشتها و تشنگی و از حال تنفس ششم از مقارنات مثل صداع و سهر و هذیان و قلق
و غیر آن بجهت آنکه حمیات را اعراضی چند است که دلالت میکنند بر احوال آن پس بعضی از آن اعراضی است که دلالت میکنند بر عظم و صغر حمیات مثل کیفیت
حرارت و کمیت آن زیرا که بعضی از آن آنست که لذع شدید از اول اخذ تا آخر آن بود بسبب حدت ماده و بعضی آنست که اول لذع کند بعده ضعیف شود بسبب
تحلل ماده و حرارت نرم گردد و بعضی آنست که لذع نکند بسبب سردی ماده و غلظ آن و بعضی آنست که حرارت او رطب بود مثل تب بلغمی و بعضی آنست که حرارت او
یابس باشد مثل تب صفراوی و اعراضیست که دلالت بر جنس حمی مینمایند مثل اعراض خاصه بحالی عجیب چون ابتدای نوبت آن نخس و قشعریره و لذع حرارت دارد و اعراضیست
که دلالت میکنند بر خباثت حمی مانند قلق و هذیان و سهر و تشنگی سخت و شدت حرارت و اعراضیست که دلالت بر نضج ماده و عدم نضج آن میکنند مثل احوال بول که اگر آن
قوام و لون و رائحه و رسوب معتدل باشد دلالت بر نضج ماده تب کند و اگر کدر یا غلیظ احمر و اصفر و ابیض باشد دلالت بر خلاف نضج کند و اعراضیست که دلالت بحران مینماید
و در مقامش مذکور گردد و اعراضیست که دلالت بر سلامت حال یا ضد آن میکنند و آنهم عنقریب مذکور شود و بدانکه برای سحنه احکام بسیار است مثلاً چون رنگ او متغیر گردد
بر صاصیت یعنی سفیدی و سبزی دلالت کند بر برودت اخلاط و قلت حرارت غریزی و یا بر تهیج و انتفاخ چنانچه عارض میگردد کسی را که سبب جای او تخمه باشد و مانند سرعت ضمور وجه
و لاغری و کشیدگی و باریکی بینی که دلالت بر شدت حرارت و یا بر رقت اخلاط و سرعت تحلل آنها بسبب سعت مسام مینماید و برای حرکات فی نفسها یعنی جریان آنها بر مجرای طبیعی
و خروج آنها از عادت یعنی تشویش آنها یا سقوط آنها دلالتیست بر احوال حمیات پس بودن آنها بر مقتضای طبیعت دلالت کند بر خفت مرض و سلامت
و تشویش آنها بر حرارت او و سقوط آنها بر هلاکت یا بر سبب بارد و برای اشیای دیگر نیز که عنقریب مذکور گردد و از اعراض حمیات بعضی آنست که در وقت
منتهی میباشد مانند هذیان و اختلاط ذهن بسبب التهاب راس و بعضی آنست که در هنگام ابتدا میباشد مثل قشعریره و سردی و سبات که اکثر در
اوائل حمیات لاحق میگردد بسبب ضعف دماغ و میل حرارت بسوی باطن بجائیکه ماده است و کثرت صعود بخارات از اضطراب مبتدی در بدن تا آنکه
اشتعال آنرا تحلیل نماید و اعانت این سبات و قشعریره برودت نفس دماغ کند و برودت خلطی که در سدد عفونت و حرارت است و اشیائی که از احوال تب
و آنکه او از کدام نوع است شناخته میشود آن حال تب است در حدت او و لین او و حال تب در وقوع آن از اسباب بادیه یا سابقه بر شرائط مذکوره یعنی حمی
حادث از اسباب بادیه اکثر از قبیل حمیات یوم میباشد و از اسباب سابقه حمیات عفونت و حال تب در لزوم آن و اقلاع آن و فترات آن و حال تب
در اخذ آن بلرزه و سردی و قشعریره که دلالت بر ماده خارج عروق میکند و یا خلاف آن و این دلالت بر ماده داخل عروق مینماید و کدام وقت میباشد چیزی که
میباشد از لرزه زیرا که لرزه و قشعریره چون در ابتدا میباشد دلالت میکند بر نوبت حمی و اگر در غیر آن میباشد دلالت مینماید بر ترکیب آن و حال تب در
آن [illegible] آن بهر آنکه تب صفراوی ترک میکند بعرق بسیار بخلاف بلغمی و سوداوی گویند که در موی عرق تا تمام انقضای آن نمیباشد
و حال تدبیر سابق و سن و سحنه و فصل و صناعت و حال نبض و قاروره

کلام در نافض و برد و قشعریره و تکسیر

بدانکه قشعریره که آنرا بفارسی خارشا و بهندی پهریری گویند حالتیست که در می یابد مریض در بدن خود از آن اختلاف در سردی و خشونت بعضی [illegible]
یعنی در جلد و بعض آنست در داخل بدن و عضلات و موی بر تن خیزد و تکسیر یعنی شکستگی اعضا که آنرا در هندی هڈ پهوٹن گویند آنست که دریابد آدمی در خود
حالتی که گویا پیوند اعضا و استخوان او را بچیزی گران کوفته اند و او مقدم بر قشعریره بود و گویا که تکسیر قشعریره ضعیف است و [illegible] آنست چنانچه
نافض قشعریره قوی شدید است و اما برد یعنی سردی آنست که مریض در اعضا و متون عضلات خود سردی معرفت احساس نماید [illegible] نیست
که با وی خلش و جنبش باشد و اما نافض یعنی لرزه آنست که تحلیل نماید که اعضای خود را نگاه دارد از جنبش و لرزیدن و حرکات [illegible]

وتسکین نیابد گاهی نشوند و گاهی مریض سردی بغایت احساس کند و گمان کند که او در برف نشست و گرم نشود و گاهی چنان اشتداد نماید که بمیرد در بادیه که مفاصل اعضای او از یکدیگر
جدا میشوند یا قریب است و گاهی آواز دندان شنیده میشود و گاهی انسان از چارپائی بر زمین می افتد بسبب اضطرار و لهذا مریض را ضبط مینمایند پس نافض مرکب
از دو چیز باشد که یکی حرکت ارتعادیه و دیگر برد بود و بالجمله صعوبت و سهولت و سرعت و بطوی نافض بحسب اشتداد و انتقاص رقت و غلظ ماده بود پس آنجا که ماده
غلیظ بارد یا رقیق بارد یا حار بود و دافعه قوی باشد نافض بغایت قوی افتد و بالعکس اما اگر ماده سوزنده و گرم بود چنانچه در غب خالص اگرچه نافض در آن قوی باشد
لیکن بسرعت زائل شود و اگر ماده غلیظ و لزج بود چنانچه در مواظبه نافض بطی الزوال باشد و گاهی برد قوی باشد و با وی نافض قوی نبود در مثل حمیات مطبقه
و ربع و سببش عدم ماده سوزان و ضعف قوت دافعه عضلها باشد و از اسباب اشتداد لرزه شدت دفع قوت دافعه عضلات است که از خود دفع موذی نماید
لهذا هرچند سبب نافض قویتر و لزجتر باشد نافض شدید و مفرط گردد و همچنین هر قدر که سبب لرزه آور لاذع تر باشد لرزه شدید تر باشد و تحرک در حالت لرزه
بداخل فرو میرود و سبب قشعریره و برد و لرزه بقول جرجانی و شیخ پنج گونه است یکی تیزی و سوزش خلط که بر عضلها بگذرد و بسوزاند دوم عجز قوت و ضعف
حرارت غریزی سوم سردی هوا چهارم سردی خلط و آن بلغم و سودا است پنجم میل حرارت بباطن و توجه آن بسوی ماده از جهت آنکه ماده در باطن باشد و فرق
میان آنکه سبب قشعریره و لرزه تیزی و سوزش خلط باشد و آنکه سببش سردی خلط باشد آنست که اگر سبب تیزی و سوزانی خلط باشد بیمار را آنکه سردی
نمی یابد پندارد که سوزن اندر اعضای او میزنند و اگر دست بران گذارند گرم باشد و بسبب گرمی باطن تشنگی غلبه کند و اگر سبب سردی خلط باشد بداند
که تن او در میان برف نهاده است و اگر دست بران نهند گرم نباشد و فرق میان نافض و قشعریره آنست که قشعریره زیاده ازین نباشد که بیمار هر جا
همی یابد و بباطن گرم باشد و حرکات غیر ارادیه چون لرزیدن اندامها و بر هم زدن دندانها هیچ نباشد و نافض خالی نباشد از آنکه بیمار اعضای خود را از لرزیدن
بسیار فرو تواند داشت و همه اعضا را چنان بلرزاند که پندارد که استخوانها از هم گشاده میشود و بالجمله فرق میان هر دو در مقدار قوت است یعنی نافض قشعریره
قویست چنانچه قشعریره نافض ضعیف است و سبب احساس لرزه در نوبت تپ و عدم ادراک آن هر وقت با وجود بودن ماده موجب لرزه در عضو
آنست که هرگاه خلط حار یا بارد اندر بدن ساکن بود عضو یکه آن خلط اندر آنست با وی الفت گیرد و بمجاورت آن عادت کند و از آن منفعل نگردد و احساس
حرارت یا برودت او نکند زیرا که سوء مزاج حاصل از آن خلط در آن عضو مستوی شده بنحویکه مزاج اصلی را باطل کرده و مقاومت باقی نمانده پس هرگاه
آن خلط بحرکت در آید و متفرق و پراگنده گردد خواه بسیار باشد یا اندک بسببی از اسباب مثل حرارت مفرقه یا غیر آن منفعل گردد از آن عضویکه غیر ملاقی آنست
و احساس حرارت یا برودت آن بسبب سوء مزاج مختلف خود نماید و انسان نزد حرکت او و مرور او بر اعصاب و عضلات بلرزد چنانکه نزد ریختن آب گرم سرد
بر جلد او لرزه میکند تا آنکه سوء مزاج مختلف بران مستولی گردد و مالوف آن شود پس اذیت ساکن گردد و اعضا از حرکت باز ایستد و بسیاست که نافض
عارض میشود از بلغم زجاجی منتشر در بدن و مؤدی بحمی نمیگردد و گاه ادوار میباشد و قوت آن مانند قوت نافض مؤدی بحمی نمیباشد در ماده که احدا
اعیا بقلت خود مینماید لرزه بکثرت خود قبل از تعفن پیدا میکند پس اگر متعفن نگردد مؤدی به تپ نشود و گاهی برد و نافض عارض میگردد بنا بر فرو رفتن
حرارت بسبب غذا و مانند آن آنچه توجه طبیعت بسوی داخل و غور حرارت واجب کند مثل ورم باطنی و نافض و برد بر حمیات بسبب آن مقدم میباشد که
خلط خام اولا بسوی عضلات میریزد و آن ببرودت خود نسبت بعضلات مؤذیست بعده چون بعفونت شروع کرد بگرمی ابتدا می نماید پس برودت وی
محسوس میگردد و گاهی لرزه بر حمیات مقدم میباشد بسبب لذع خلط و قوت دفع قوت دافعه عضلات چنانچه لرزه میکند انسان از ریختن آب بسیار گرم
بر جلد او و خصوصا چون آب شور باشد و گاهی اولی شی لاذع سبب گریختن حرارت غریزی بسوی باطن میشود پس سردی مستولی میگردد و با اینکه حار است سردی
میباشد گویا که سردی مشتمل بر ظاهر بدن بود و لذع حار نزد غشای باطن باشد و گاهی لرزه بسبب گریختن حرارت بسوی باطن میباشد چنانچه در اورام باطنی
بنا بر توجه طبیعت بسوی آن مع خون و روح برای اصلاح آن پس ظاهر بدن سرد میگردد و بدان سبب بیمار را لرزه در می یابد و گاهی نافض و قشعریره
دلالت میکند بر صحت در حمیات لازمه و این در منتهای حمیات محرقه یافته می شود بهر آنکه دلالت می نماید بر آنکه ماده صفرا محتبس در داخل از عروق خارج شده

لیکن هرگاه آن با نضج و در وقت بحران نباشد و تابع او خفت نبود دلالت میکند برانکه این قدر لرزه بسبب غلبهٔ قوت نیست بلکه بسبب کثرت ماده
موجب لرزه هست و قسمی از لرزه هست که دلالت مینماید بر موت و آن آنست که تابع ضعف قوت و سقوط حرارت غریزی و تنفس باشد و بقراط گفته
که هرگاه لرزه چند مرتبه در تپ غیر مفارقه بر مریض ضعیف معاودت نماید این از علامات موت است **و اما** اسباب قشعریره کمتر از اسباب
لرزه میباشد **انطاکی** گوید که گاهی نافض بحسب کثرت خلط کثرت می پذیرد و لهذا نافض بلغمی عظیم میباشد و در صفرا ضعیف بود و بهمین
جهت آنرا قشعریره مینامند همچنین اکثر اطبا تقریر نموده اند و قومی بعکس این گفته اند یعنی نافض صفراوی قویتر میباشد بسبب حدت آن
و کاندرونی بر هر دو قول راجع کرده و گفته که نافض در صفرا حادتر و در زمانه کوتاه تر میباشد و در بلغم بالعکس پس صعوبت در صفرا بحسب کیفیت
و در بلغم بحسب کمیت بود و این قول نیکوست و اما نافض در صفرا اولاً بقوت ابتدا مینماید و در ضعف تدریج میکند بسبب لطافت ماده و در هر دو
خلط بارد بعکس این میباشد لا سیما سودا بسبب کثرت تحلل در آخر هنگامیکه تلطیف می پذیرد **مجوسی** گوید که آنچه سزاوار است دانستن آن
در امر نافض در سائر حمیات آنست که در زنان ابتدا از پشت میکند و در مردان ابتدا از اطراف دست و پا مینماید **فائده** بقول شیخ هیجان
تحیر و دوار مندر بدو رست و حمیات مشایخ مدفون غیر ظاهر میباشد و بسا است که بسبب طول حمی خلط در احشا میباشد پس مریض را تب
بخوابانند و پای او کشیده دارند و احساس احشای او نمایند تا موضع خلط ظاهر شود و معلوم گردد که آیا در انجا ورم ست یا نه و چون زبان محموم با وجود
خفت حمی سیاه گردد دلیل آنست که حمای او مدفون در باطن است و تراشیدن موی سر باعث تکثیف جلد آن و عدم تحلیل ابخره میگردد و پس بخارات
بداخل برگشته اشتداد حمی مینماید **قرشی** گوید که نفس حلق شعر موجب تکثیف جلد نمیشود بلکه انفتاح مسام و تحلل ابخره که محتبس در سر باشد واجب میکند
فلهذا گاهی ازان ذهن صحیح میشود دفعةً و گاهی بدان تپ نیز خفت می پذیرد و موجب آن اینست که بعد حلق شعر سر را هوای سرد برسد پس باید که
اختصاص آن بحلق شعر در سرما و عدم پوشیدن سر بجامه باشد حکیم شریف خان مینویسند دیده ام که در اکثر از ستردن موی سر مرض نکس کرده
و عود نموده و ایضاً دو کس که معتاد بحلق راس در هر دو سه روز بودند میگفتند که حمیات ما زائل میشود و تخفیف میابد بتراشیدن موی سر
و زیاده میشود و اذیت و قلق حاصل میگردد هنگام ترک آن و باشد که این بسبب عادت بود و احوط آنست که ترک حلق راس در حمیات و بعد آن چند روز نمایند مگر کسیکه معتاد آن باشد

طریق تشخیص حمیات خلطیه

هرگاه در تپ حرارت قویتر از حرارت حمای یوم باشد و نبض و نفس و بول شدید التغیر بود و در نبض و نفس اختلاف و تواتر و حرکت انقباض سریع باشد
و نبض گاهی بعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف اخذ کند و قاروره بی نضج و گاهی بدبو و غلیظ باشد و زمانهٔ تزید تپ طویل بود و تشنگی و درد سر در اکثر
و ضعف و تغیر رنگ بدن و زبان و ذائقهٔ دهان و نوبت اول از عرق و تری بدن اکثر خالی بود حمای خلطی باشد **بعده** از مریض سوال کنند
که تپ هر وقت میماند یا گاهی می آید و گاهی میگسارد **اگر** گوید که همیشه میماند باید دانست که مادهٔ آن داخل عروق ست پس نظر کنند اگر با آن سرخی
رو و چشم و انتفاخ و تمدد رگها و شیرینی دهن و تشنگی و ثقل و کسل بدن بود و نبض عظیم لین قوی ممتلی سریع متواتر غیر کثیر الاختلاف و بول سرخ
و غلیظ باشد و عرق نکند و گرمی او کمتر از محرقه و غب خالص باشد و در اکثر حلق و کام و لهات و لوزتین ورم کند و با تنگی نفس و خارش بینی
و حوالی چشم و جایگاه حجامت و فصد و سبات و عسر کلام و سیلان اشک بود و بغیر لرزه و قشعریره ابتدا کرده باشد و سائر علامات غلبهٔ خون یافته شود
سونوخس باشد و این تپ دمویست که از غلیان خون افتد **و اگر** این اعراض بشدت باشند و تپ گرمتر از سونوخس و مشابه تر بمحرقه بود و با قلق و کرب
و لهیب و ضیق و عظم و سرعت و تواتر نفس باشد و نبض سخت مختلف غیر منتظم و بول احمر قانی و کدر و بدبو بود حمای مطبقه باشد و مادهٔ این خون متعفن داخل
عروق ست **و اگر** با اعراض مذکوره درد پشت و خارش بینی و ترسیدن در خواب و سوزش و خلش در جلد و کثرت خمیازه و فازه و کثرت تهوع و کرب و اشتعال
شدید تر و غیر آن از علامات جدری و حصبه بود حمای جدری و حصبه باشد **و اگر** با تلخی دهن و تشنگی شدید و غثیان و قی یا اسهال

صفراوی یا قبض شکم وکرب وقلق والتهاب وهذیان وصداع وبیخوابی وخشکی وتشقق لبها وسقوط اشتها وسرعت نبض ورقت وتلونیت بول بود
اگر صفرا متوجه بدماغ نبود والا قاروره سفید ورقیق بود واین عند برسام باشد بشرطیکه ماده برعاف مندفع نشود وتپ یکروز درمیان شدت
کند وبی لرزه وسرما آید مگر بتبدیل بحران وعرق نیاید مگر در آخر یا در بحران وزمان شدت آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود وغب لازمه باشد
وآن تپ صفراویست که ماده آن داخل عروق متعفن گردد واگر این عوارض بشدت باشند حتی که زبان خشن وزرد بعده سیاه گردد وسرعت وتواتر نبض
وغور عینین وضربان صدغین واسهال صفراوی کراثی وبا اختلاط عقل وذهن وخفقان وغشی وافراط گرمی در سینه بود حمی محرقه باشد وماده آن صفرا یا
بلغم شوریست که در داخل عروق قریب قلب یا بقعر جگر یا ریه یا فم معده متعفن شود واگر تپ هر روز شدت کند وبی لرزه وسرما آید وشدید نباشد ونبض
سریع وقاروره غلیظ وکدر بود ودر شب وروز که بیست وچهار ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره کند واقل زمان شدت آن هشت ساعت
بود ودیگر علامات حمی مواظبه سوای لرزه یافته شود تپ لثقه باشد وآن تپ بلغمیست که ماده آن داخل عروق متعفن گردد واگر روز چهارم شدت کند
وباآن سردی ولرزه وعرق نباشد وزمان شدت تپ بست وچهار ساعت بود ودیگر علامات ربع دائره سوای لرزه موجود بود ربع دائمه باشد واین
تپ سوداویست که ماده آن داخل عروق متعفن شود واگر مریض گوید که تپ گاه می آید وگاهی زائل میشود باید دانست که ماده آن خارج عروق است
ودرین صورت نگاه کنند اگر مریض از درد سر بسیار شکوه کند علامت تعفن ماده در دماغ بود واگر با تپ قی ودرد معده باشد علامت تعفن ماده در معده
باشد واگر با اسهال بود علامت تعفن آن در احشا وامعا وماساریقا باشد واگر با ادرار باشد علامت تعفن در جگر بود واگر با سرفه باشد تعفن در صدر بود
وعلی هذا القیاس پس بپرسند که تپ هر روز می آید یا یکروز یا دو روز درمیان یا زیاده بران ودر شب می آید یا در روز وگرمی یا سردی در باطن زیاده محسوس
میشود یا در ظاهر اگر گوید که هر روز می آید وبا لرزه وسرما شدید در اطراف باشد وتا دیر بماند وحرارت او قوی نبود وگاهی در ابتدا حرارت قوی ظاهر شود ودر آخر کم
گردد وچون وقت نوبت تپ بدن را لمس نمایند حرارت در اول امر بسیار ظاهر نشود مگر بعد از آنکه موضع دست گرم شود ومسام کشاده گردد وتری بر بدن بسیار
بود وعرق کمتر آید واگر آید اندک بود وبر تمام بدن شائع نباشد وباوی عطش بسیار نباشد ونه عظم نبض واشتها کم شود واکثر در فم معده درد محسوس گردد ونفخ
در شکم بود وترهل بدن وتهبج چهره وزردی رنگ وقی واسهال بلغمی ورطوبت دهان باشد ونبض ضعیف صغیر مختلف ودر ابتدا متفاوت بود ودر آخر متواتر گردد
وبول گاه رقیق سفید وگاهی غلیظ کدر سرخ بود وبراز نرم رقیق بلغمی باشد وتپ با ثقل وسبات وکسل شروع کند ونوبت تپ طویل باشد حتی که حرارت
در بدن تا ابتدای نوبت ثانی باقی ماند وشش ساعت زائل گردد واقل زمانه نوبت آن هشت ساعت وبیشتر هژده ساعت بود وگاه غشی بسبب ضعف
فم معده وسقوط اشتها عارض شود مواظبه باشد وآن تپ بلغمیست که ماده آن خارج عروق متعفن گردد وایضاً این تپ در مزاج بارد رطب بلغمی وسن صبیان
ومشایخ وفصل سرما وهواء بلد سرد وتر ومردم بسیار خوار واهل راحت وسکون وکثیر الاستحمام وریاضت بعد طعام اکثر عارض شود واگر گوید که تپ
یکروز درمیان می آید پس اگر قشعریره ولرزه شدید وسرما قلیل مع لذع ونخس ابتدا کند وبدن زود تر گرم شود وحرارت از لمس بدن قوی حاد لذاع
محسوس گردد وبا صداع وسهر وکرب وقلق وبغض کلام وغضب وخشکی دهن وزبان وتشنگی شدید وغثیان وقی صفراوی یا اسهال آن بود ونبض
در ابتدای نوبت صغیر ضعیف متفاوت وبعد اندک مدت عظیم قوی سریع متواتر مختلف گردد وبول ناری ودبه بو وتیز بو باشد وتپ بعرق کثیر مفارقت
کند واکثر در امزجه حار یابس صفراوی وسن شباب وفصل گرما وهوای گرم وخشک وکسیکه اغذیه واشربه حار یابس خورده باشد یا او را غم یا سهر یا تعب شدید
لاحق شده باشد یا روزه بسیار داشته باشد یا صناعت او با آتش باشد مثل حداد وقاد ولاغر را عارض شود ومدت نوبت تپ از چهار ساعت تا دوازده
ساعت بود واکثر در دوره چهارم منتهی شود واگر تا دوره هفتم امتداد نماید از آن تجاوز نکند غب خالصه دائره باشد وآن تپ صفراویست که ماده آن خارج
عروق متعفن شود واگر درین تپ مدت سرما ولرزه درازتر باشد وحرارت در حدت کمتر از آن بود ووقت نوبت بلا انتظام ومدت نوبت از دوازده ساعت
افزون باشد وتا بست وچهار ساعت یا سی ساعت مریض اندر تپ ماند وزمانه آسایش نیز دراز بود وباشد که تا چهل وهشت ساعت آسوده ماند واین

گمان تب ربع شود و عدد نوبتهای او از هفت نوبت البته افزون باشد و نضج ماده بدیر تر ظاهر شود و عرق کمتر از غب خالصه آید و در سر گرانی بود و تخمه
زود گرداگرد نشود و کرب و کاهلی و پیچ و تابی غیر مفرط و ضعف معده و بد مزگی دهن یار بود و بول غلیظ و رنگین و گاهی بسبب صعود ماده بدماغ کم رنگ یا سفید
باشد و نبض در آخر نوبت مختلف بود لیکن در عظم و قوت چندان نباشد که در غب خالصه بود و غب غیر خالصه باشد و ماده این صفرا مخلوط برطوبت است
پس اگر صفرا بر رطوبت غالب بود علامات او قریب بعلامات غب خالصه باشد در قصر نوبت و شدت لرزه و کثرت عرق و زردی بول و براز و تلخی
و خشکی دهن و تشنگی لیکن شدت این اعراض بخالصه هرگز نرسد و اگر رطوبت بر صفرا غالب باشد علامات او بعلامات تپ بلغمی قریب بود و اگر هر دو
ماده برابر باشند در قوت و علامات نیز همچنان میان این و آن باشد و اگر گوید که تپ دو روز در میان می آید و با لرزه و سرما باشد و زمان نوبت آن
بست و چهار ساعت بود و با ثقل و تکسر شدید و سردی قوی در سائر بدن و وجع در مفاصل و نبض در ابتدای نوبت صغیر بطی متفاوت شدید الاختلاف
باشد و چون بدن گرم گردد حرارت او غیر حاد و غیر لذاع بود نه مثل غب بلکه فوق حرارت مواظبه و نبض سریع و متواتر گردد و در عظم بیفزاید لیکن بقیاس
حمی غب صغیر متفاوت باشد و تشنگی اندک و بول بدبوی نضج و در ابتدا اسفید مائل بسبزی و خام بود و بعد ابتدا حال او مختلف شود و رنگین گردد
و عرق بقیاس تپ بلغمی بسیار بود و بقیاس حمی صفراوی بسیار نبود و در وقت انحطاط حمی سردی قلیل تر از حمی غب باشد و بول سیاه شود و در وقت
انقضای آن نبض بطی متفاوت مختلف و بول مختلف اللون غیر نضیج بود و حمیات مختلطه و صلابت طحال برین تپ تقدم نماید و مزاج مریض بارد
یا یابس و سن کهولت و فصل خریف و هوا بارد یابس و تقدم تناول اغذیه مولد سودا مثل عدس و کرنب و قنبیط و لحم بقر و تیس و شمکسود و غیره بافراط بود در ربع دائره
باشد و آن تپ سوداویست که ماده آن خارج عروق متعفن گردد و آئین علامات وقتیست که این تپ از تعفن سودای طبیعی باشد اما هرگاه از عفونت
سودای غیر طبیعی عارض شود پس اگر از احتراق بلغم باشد نوبتهای او دراز بود و اکثر عقب مواظبه افتد و عرق لطی تر و نبض مائل بلینت و لهیب اندک و بول سفید
و غلیظ و آثار بلغمیت مزاج بود و سردی ملمس و کاهلی و قلت عطش و کثرت خواب و جز آن که از لوازم بلغم است پیدا باشد و اگر از احتراق خون بود وجود علامات
غلبه خون و شیرینی دهن و سرخی بول و غلظ آن بود و سحنه و سن و مزاج دموی و فصل گرم و عادت اشیای گرم تر بران دلالت کند و اکثر بعد مطبقه و حمیات اورام
دموی عارض شود و نبض در آن عظیم متواتر و نفس عظیم شدید و تشنگی سخت و لرزه و سرما اندک و تری بدن بسیار باشد و اگر از احتراق صفرا بود نوبت قصیره
و کثرت عرق و نبض سریع متواتر و عطش شدید و کرب و لهیب و قلق و اضطراب بسیار باشد و با قشعرار و برد ابتدا کند و تواتر نفس و تلخی دهن بود و سن و فصل
و مزاج و سحنه حار یابس بران دلالت کند و اکثر عقب حمیات صفراوی افتد و اگر از احتراق سودای طبیعی باشد علامات تعفن سودای طبیعی که مذکور شد با خبث
نفس و صلابت نبض و کدورت قاروره بود و افکار ردیه و خواب پریشان و وسواس و کبودی و لاغری بدن و تیرگی رنگ و کثرت اشتها باشد و اگر
گوید که تپ دو روز می آید و یکروز نه ربع معکوس باشد و آن تپ سوداویست مرکب از دو ربع و اگر گوید که تپ روز پنجم یا ششم یا هفتم یا زیاده بران
می آید و با آن علامات ربع یافته شود حمی خمس یا سدس یا سبع و جز آن باشد و اگر گوید که تپ بشب می آید و بروز رها میکند تپ لیلی باشد و اگر گوید
که تپ بروز می آید و بشب رها مینماید تپ نهاری باشد و ماده این هر دو تپ بلغم باشد و اگر گوید که تپ را دوری و نوبتی معین نیست و علامات آن
مختلط بود حمیات مختلطه باشد و اگر گوید که در باطن سردی و در ظاهر گرمی محسوس میگردد و علامات حمی بلغمی یافته شود و بول بارد خام کم حرارت از بول
تپ بلغمی و نبض بطی متفاوت بود و در اکثر هر روز شدت کند لیکن گاهی بسبب غلظ و قلت ماده مستحیل بربع و غب گردد و مدت نوبت او از چهار ساعت
تا بست و چهار ساعت بود و در اکثر قبل از ین منقضی شود حمی اپیالوس باشد و اگر گوید که در باطن حرارت و در ظاهر برودت معلوم میشود و در اکثر تپ بنوبت
آید تپ لیفوریا باشد پس اگر بلغمی بود بول خام و نبض بطی و متفاوت باشد و تپ نرم بود و بنوبت بلغمی آید و اگر صفراوی بود تپ لازم باشد و بروز
غب اشتداد کند و دیگر آثار صفرا پیدا بود و اگر وقت آمدن تپ غشی حادث شود حمی غشیه باشد پس اگر بدور تپ بلغمی هر روز دوره کند و با ترهل بدن
و تهبج بود و رنگ روی صاحب او بر یک حال نماند اکثر رصاصی بود و گاهی زرد و گاهی مائل بکبودی و سیاهی و گاهی بسبزی و چشمها تیره گردد

سپید و ان حاصل بر بود وقت هیجان البلغ سیاه مثل لب کسی نماید که شاه توت خورده باشد و در سرمای پهلو درد و نفخ پدید آید واگر قی آید ترش باشد ماده آن بلغم خام باشد
واگر با وی صفرا غلیظ مخلوط شود ادوار او اکثر مثل بلغمی باشد اما سوزش احشا وقی صفراوی و دیگر آثار ترکیب صفرا بران گواهی دهد واگر دوره او
در اکثر بدور غب آید یا لازم باشد و با آن تشنگی شدید و کرب و لهیب و غم بود و در ابدان حار یابس مزاج حادث شود و بدن بسوزش گداخته شود و نبض صغیر
متواتر بود و در یکدو نوبت سقوط قوت و نبض پدید آید و در مدت اندک مریض بیمار سالها نماید ماده آن خلط حادث سمی صفرای کراثی یا زنگاری باشد
واگر تب عام بود و خلق کثیر حادث شود و علامات و باطاهر بود و ظاهر بدن بسخت گرم نباشد و در باطن سوزش و بیقراری و حرارت قوی بود و با او
عظم و تواتر و تنگی نفس و بدبوی آن و شدت تشنگی و خشکی زبان باشد و گاهی با غثیان و سقوط اشتها و وجع فواد و عظم طحال و کرب شدید و تملل بود
و گاهی سرفهٔ خشک و سقوط قوت و اشراف بر غشی و اختلاط عقل و تمدد شکم باشد و با آن سهر و استرخای بدن و فتور در حرکات بود و گاهی بادی
بثور اشقر و احمر عارض شود که گاه بسرعت ظاهر شود و جلد غائب گردد و قلاع و قروح حادث شود و در اکثر نبض متواتر صغیر بود و تب در اکثر بشب اشتداد
نماید و گاهی صاحب او را حالتی مثل استسقا حادث گردد و اسهال مراری و غیره افتد و براز او نرم بدرنگ و گاه سیاه و اکثر کفناک بدبو باشد و دران
اعضا و اخلاط گداخته بر آید و بول مائی مری سوداوی بود و اکثر صفرا یا سودا بقی بر آید و عرق بدبو آید و تب با اعراض مذکوره بقوت آنها ابتدا کند و بغشی
و سردی دست و پا و لیثرغس و تشنج و کزاز مؤدی گردد حمی و بائی باشد واگر تب تابع اورام بود و در ریا ثقل در عضوی باشد و آن عضو گرمتر از سائر
اعضا بود و نبض در ابتدا صغیر و در انتها سریع الانقباض باشد بعده عظیم و سریع و متواتر گردد بحسب عضو و ماده پس منشاری یا موجی گردد بحسب عضو
در عصبیت و لحمیت و بول در اکثر کم رنگ بود بسبب میلان ماده بسوی ورم حمی ورمی باشد واگر علامات مخصوصهٔ حمیات بعضی با بعض مرکب مجتمع یافته شود
و هرگاه در تب اول لرزه آید پس لازم گردد و هیچ عرق نکند و یا در میان تب هر وقت سرما و لرزه معاودت کند و از پس دو سه لرزه یکبار عرق کند و ایضاً هرگاه
در تب لازمه لرزه قوی باشد و مدت سرد ماندن دست و پا سخت دراز گردد تب مرکب باشد پس اگر نوبت تب یکروز درازتر و آهسته‌تر از غب بود و یکروز
کوتاه‌تر لیکن گرمتر باشد و اکثر در یکنوبت دو سه دفعه قشعریره ظاهر شود و گاهی اعضا گرم شوند و قشعریره هنوز ثابت باشد و ابتدای تب و تزید آن شدید الاضطراب
بود و انتها طویل باشد و هرگاه معلوم کنند که بدن گرم میشود و تب عنقریب با نتها میرسد قشعریره معاودت کند و منتهای او در اوقات جزئیه و کلیه قبل منتهای
حمی بلغمی و سریعتر از آن بود و بطی‌تر از منتهای حمی صفراوی باشد و همچنین انحطاط طویل بود و کمتر بعرق فتره کند و بروز سوم تب مشابه روز اول در نوائب بود
و چهارم مثل دوم در تفتر باشد و در نبض عظم و سرعت و تواتر از غب کمتر بود و در اضداد آن یعنی صغر و بطو و تفاوت قلیلتر از تب بلغمی باشد و بول بطی النضج بود
وقی مختلط از صفرا و بلغم و همچنین براز باشد شطر الغب باشد و این تب مرکب است از مادهٔ بلغم و صفرا پس اگر بلغم غالب بود نوبتها درازتر باشد و قشعریره ضعیفتر
و تضاغط نبض قویتر بود و اطراف بسرعت سردی قبول کند و دیرتر گرم گردد و در ابتدای مرض تشنگی اقل وقی صفرا کمتر و بول شدید البیاض و خام و عرق کمتر
و سن کودکی یا پیری و مزاج بارد بلغمی و همچنین عادت بخوردن اشیای بارد رطب و فصل و بلد و صناعت بارد باشد واگر صفرا غالب بود نوبتها کوتاه‌تر باشد و اطراف
زودتر گرم گردد و تشنگی وقی صفراوی زیاده‌تر باشد و عرق بسیار کند و قشعریره بلرزه مائل باشد و قویتر بود و زودتر در گذرد و بول رنگین‌تر باشد و سن شباب و مزاج
گرم و عادت بخوردن اشیای گرم و مانند آن از فصل و بلد حاد باشد واگر صفرا و بلغم هر دو برابر بود اعراض و دلائل نیز برابر پدید آید و قشعریره صرف نام غیر نافض
و نه متعدی بنفض باشد و چون ترکیب این تب از دائرهٔ صفراوی و لازمهٔ بلغمی باشد و او آنست که اکثر اطبا باسم شطر الغب خالص مخصوص نموده اند لرزه ضعیف
باشد و گاهی برد و قشعریره دران تکرار کند تا آنکه مادهٔ خارج عروق که آن صفراست در منتهی غلیظ گردد و دران حرارت احشا و شکم مع برد اطراف کثرت نماید و نبض
بسیار صغیر و متفاوت باشد پس اگر لازمه صفراوی بود لرزه نباشد و نه بسیار قشعریره و نبض اعظم و اسرع و کرب شدیدتر باشد واگر هر دو دائمه ترکیب یابند
نافض البته نبود و غب لازمه مرا عارض شود که قبل خفت بلغمی تخفیف یابد واگر چه غب لازمه در شدت راجح نبود و قبل از رجوع بلغمی در شدت بسبب غلبهٔ صفرا و کثرت بلغم

معالجهٔ کلی حمیات عفونیه

بدانکه تپ صفراوی لازمه وخصوصاً محرقه محتاج تبرید زیاده میباشد بعد آن تپ دموی بعد آن تپ بلغمی بعد آن تپ سوداوی وهرگاه تپ عارض شود باید که
اول از علامات مادهٔ آن دریافت کنند بعد آن بحسب احتیاج تبرید وتسکین نمایند وبهتر آنست که هلیلجات را در حمیات ندهند وخوردن لبنیات در حمیات باعث ازدیاد
عفونت بود وگویند که علاج حمیات عفنی حادث از عفونت خون یا صفرا یا سودا یا بلغم داخل عروق قریب از علاج آنست که مواد او خارج عروق باشد زیراکه اخلاط
آن بعینه همان اخلاط است جز آنکه این محتاج بفرط تبرید وتلطیف باشد واگرچه تبرید بسیار نضج را بطی سازد الا آنکه تسکین سورت آن میکند زیراکه در حدت زیاده بود وبسبب
انحصار مواد آن در عروق ودر خطر شدید تر باشد بسبب کثرت کمیت آن وفائدهٔ جلیله که در آخر حمیات اطفال مسطور گردد آنرا نیز ملاحظه نمایند مسیحی مینویسد که حمی
عفنیه علی الاطلاق سوء مزاج مع ماده است ولهذا احتیاج به تبدیل کیفیت ونقصان ماده میشود وکیفیت حمی حرارت ویبوست است پس حاجت در ازالهٔ او یا تمام
مبرد ومرطب می افتد و مادهٔ حمی مختلف میباشد واگرچه در جمله عفن است چنانچه در غب صفرای عفن است ودر بلغمی بلغم عفن ودر ربع سودای عفن پس هرا استفراغ هر
واحد ازین اخلاط حاجت می افتد یا دویه که از شان آنها استفراغ آن خلط بود واز حمیات بعضی آنست که سوء مزاج دران قویتر از مقدار ماده میباشد مثل حمی غب
پس آن محتاج به تبرید وترطیب بیشتر از استفراغ است وبعضی آنست که ماده دران بیشتر از مقدار سوء مزاج بود مثل حمی ربع وحمی بلغمی ودران حاجت باستفراغ
زیاده تر از تبرید وترطیب باشد وهرگاه چیزی یابند که هم تبرید وترطیب کند وهم استفراغ ماده بهتر باشد وهرگاه یافته نشود باید که ترکیب دهند وبرای هر واحد ازین
اغراض انچه موافق باشد استعمال نمایند **شیخ الرئیس** میفرماید بدانند که غرض در معالجهٔ حمیات عفنی گاهی متوجه میشود بسوی تپ پس تبرید
وترطیب مزاج احتیاج افتد وگاهی متوجه میگردد بطرف ماده هنگامیکه احتیاج بانضاج یا استفراغ مواد بود وانضاج در مادهٔ غلیظ تعدیل اوست بترقیق
وتلطیف ودر مادهٔ رقیق تعدیل او بتغلیظ وتکثیف وبساست که مابین هر دو غرض مذکور تناقض واقع میگردد چه ذات تپ مستدعی تبرید است وخلط مقتضی
انضاج واستفراغ وتحلیل واین در اکثر امر بی استعمال دوای حار صورت نبندد پس درین هنگام رعایت اهم از هر دو امر واجب است وگاهی تناقض میکند مقتضای
شدت حرارت تپ از تبرید مثل آب هندوانه وماء القرع وماء الخیار وسائر بقول ومقتضای ماده از تقلیل وانضاج پس این تناقض منع میکند از نوشیدن
آب فواکه وبقول الا آنکه ماده بکمیت وکیفیت قوی نباشد وبالجمله حزم واحتیاط آنست که تاخیر آب فواکه تا یکهفته نمایند واقتصار بر ماء الشعیر کنند وجمیع
فواکه باصحاب تپ عفنی مضر است بسبب غلیان وفساد آنها در معده وبساست که در یک چیز انضاج وتلطیف واستفراغ وتبرید نیز یافته میشود چون
سکنجبین **وبدانکه** گاهی شدت وحدت تپ بدرجه رسد که در تدبیر سبب از انضاج واستفراغ رخصت ندهد بلکه مقتضی تبرید بلیغ برای تسکین باشد وهمچو تپها
چون قوت را طاقت مقاومت وصبر بر شدت نیابند واگر قوت را مقاوم وصابر آن یابند قطع سبب نمایند وتدبیر خلط از انضاج کنند وغذا را قطع سازند
وتبریدی ننمایند که مانع تحلیل باشد واگر قوت را قاصر یابند مشغول بتعدیل مضاد آن گردند به تبرید وانعاش قوت بغذا وچون تقویت قوت یافته باشد
آن وقت مضاد آن نمایند متوجه بمرض شوند وبنضج واستفراغ پردازند وچون درین حمیات تبرید نمایند باید که بچیزی نکنند که دران قبض وتکثیف باشد
مانند اقراص مبرده که در ابتدای این حمیات موافق نبود مگر بعد نضج واستفراغ واقراص موافقتر برای کسی است که تپ او متشبث بمعده وجگر او باشد
گویا که تپ دق بود در لزوم وتشبث **وبدانند** که علاج حمای عفونت مخالف علاج دق است زیراکه علاج دق منحصر بر مضادت مرض است وعلاج
حمی عفونیه مقصور بر مضادت مرض تنها نیست بلکه بران وبر قطع سبب آن واگرچه مشابه کل مرض نباشد وتغذیه صدیق قوت است از جهت انعاش
آن ودشمن قوت است از جهت آنکه دوست دشمن آنست وآن ماده است زیراکه آن معین هر دو است وازینجهت معالج محتاج است در تدبیر او بقانون که جدا انگور گردد وباید دانست
که ممکن نیست معالجهٔ تپ مگر بعد از معرفت آن پس اگر نشناسند جنس ونوع حمی را باید که بتلطیف تدبیر نمایند وجهد کنند که مریض را نوبت تپ ملاقی نگردد مگر آنکه شکم او خالی
باشد وتحریک طبیعت در روز نوبت بهیچ چیز حتی الامکان نکنند ومعالجه باستفراغ ومانند آن ننمایند وباید که مراعات حال قوت در جمیع آن از تدبیر غذا واستفراغ نمایند پس
اگر قوت قوی باشد وغالب بدن خون بود ویا با خلط غالب خون باشد فصد واجب ترین چیز است وخصوصاً چون بول سرخ غلیظ باشد واصفر ناری نهر که با وی نضج
خوف غلبهٔ صفرا وحدت آنست فی بعد از فصد اسهال الطبیعت فرمایند خصوصاً اگر در انجا طبع یابس محتبس باشد مثل ماء الشعیر وشیرخشت اندک ویا ماء الشعیر وسکنجبین اگر طبیعت

نرم نشود در مثل شیرخشت مانند شربت بنفشه زیاده نمایند و غایت غرض از آن تلیین باشد نه اسهال و اطلاق عنیف و بهتر نزد من استعمال حقنه است بقدریکه
محتاج الیه در قوت باشند و از حقنهای مشترک النفع خفیفه حقنه مرتب از روغن بنفشه و آب برگ چقندر و زرده بیضه و شکر سرخ و بوره است و چون این تدبیر در ابتدا بکار برند بسا است
که در انتها محتاج با ضعیف تر از آن باشند که در ابتدا احتیاج بدان بوده است و این هنگامیست که طبیعت محتبس باشد بعد از آن متوجه با درار شوند بمثل سکنجبین مطبوخ با بیخ
کرفس و مانند آن بعده تعریق و تفتیح مسام نمایند بچیزیکه بسیار گرم نباشد مثل مالش بروغن بابونه و تنطیل بشراب ابیض و بآب شیرین نیمگرم پس اگر تب ممتد بسیار باشد هیچ تعریق
و تنطیل جایز نیست و چون دریابند که خلط در اول امر مائل بمعده است قی فرمایند بچیزیکه در آن مخالفت از عادت نباشد بلکه بمثل سکنجبین و آب گرم اگر خلط را طبیعت تحریک
بقی نماید و در تحریک قی مخالفت طبیعت نکنند اگر آنجا میل خلط بجانب امعا باشد و احساس بقراقر و انحدار ثقل یا مانند آن نمایند بلکه درین هنگام تحریک باسفل کنند و تدبیر
خواب و آب و استفراغ جداگانه مذکور گردد و هنگام انحطاط تب نیز علامات نضج و بعد استفراغ اخلاط در استعمال حمام و شراب رقیق ممزوج بآب و مالش بروغنهای محلله باک نیست
و بدانکه چون صداع و تب باهم مجتمع گردد اولا علاج تب کردن اولی است و بدانند که گاهی صداع تب را که رو بانحطاط آورده باشد بسوی تزید باز می آرد بسبب هیج
و ماده پس لازم است که اولا بتسکین صداع پردازند و چون طفل شیرخوار تب بهم رساند واجبست که اصلاح شیر دایه او نمایند با دویه مناسبه و چون قاروره رقیق
باشد در تب دلالت بر ورم کبد مینماید و علاجش آشامیدن ماء الشعیر و سکنجبین است پس هرگاه حدت تب ساکن گردد بتدبیر مذکور قصد ورم نمایند بتحلیل و تلیین
و چون با تب قولنج باشد مادام که انفتاح طریق آن نگردد ماء الشعیر نیاشامند بلکه شوربای خروس دهند اگر واجب بود تلیین بحقنه لین نمایند و روغن در حقنه بسیار داخل
کنند بعده ماء الشعیر رقیق نوشانند اگر ضرور باشد و گاهی با تب فالج بهم میرسد پس اولا معالجه تب نمایند و سکنجبین ممزوج بگلقند و نخود آب بزیت برای ایشان نیکوست
اگر تب احتمال آن نماید و ترک کننده عادت در تدبیر خود گاهگاهی تب در خود احساس مینماید و آنرا مضر نیست زیرا که سببش ترک عادت در تدبیر است و عود بسوی آن اکثر
در علاج او کفایت میکند **صاحب کامل** گوید میباید که در علاج عام حمای عفونت سه چیز استعمال نمایند یکی لتسکین حرارت تب و مقاومت آن دوم استفراغ
خلط عفن سوم تدبیر بغذا و اختیار آن اما تسکین حرارت تب باید که باشیای مبرده مرطبه از اغذیه و اشربه و ادویه کنند الا سزاوار نیست که اشیای بارده رطبه مطلقا
استعمال نمایند لیکن بحسب آنکه مقدار مزاج مرض آنرا واجب کند و بحسب مزاج طبیعی بدن و بحسب سن مریض و فصل موجود و بحسب مزاج بلد **اما** بحسب مقدار مزاج مرض چنان
باید که هرگاه تب قوی الحرارت و حدت بود احتیاج بتکثیر استعمال اشیای مبرده مطفیه افتد و اگر حرارت تب قوی نباشد در استعمال چیزهای سرد تقلیل نمایند
و باید که استعمال اشیای مبرده بحسب مقدار خروج بدن از اعتدال در حرارت باشد و این حکم عام است در جمیع امراض حادث از سوء مزاج مقدر باید کرد لیکن بدانند که
معرفت حقیقی این چیز طبیب را ممکن نیست مگر بحدس و تخمین صناعی زیرا که اگر طبیب را معرفت مقدار کیفیت مرض و کمیت آن ممکن بود علاج آن باشیائی که
بمقاومت مرض وفا کنند خواهد کرد و بدان صحت حاصل خواهد شد و این بحدس و تقریب طول عادت و ریاضت در مزاولت امراض دریافت گردد **و اما** علاج آن بحسب
مزاج طبیعی بدن چنان باشد که هرگاه مزاج طبیعی بدن بارد بود احتیاج در تب باستعمال اشیای قوی التبرید باشد و اگر مزاج طبیعی بدن حار باشد حاجت باستعمال چیزهای
قلیل التبرید افتد و همچنین امر جاری میشود در سائر علاج امراض حادث از اصناف سوء مزاج برین مثال **و اما** استعمال اشیای مبرده بحسب سن مریض و فصل حاضر و بلد
مسکن مریض چنانست که اگر این همه اشیا یا اکثر آن حار باشند واجبست که تطفیه حرارت حمی و تبرید آن بسیار باشد و اگر همه یا اکثر آن بارد باشند باید که تبرید
و تطفیه اندک بود و علی هذا القیاس می باید که علاج سائر اقسام سوء مزاج باقی یعنی برودت و رطوبت و یبوست بهمین قانون باشد که ذکر کردیم و تدبیر استفراغ و غذا جداگانه مسطور گردد

تدبیر خواب

شیخ و جرجانی مینویسند که بیمار را در ابتدای نوبت تب از خواب منع کنند خصوصا اگر اندر مقدمه تب قشعریره یا سردی یا لرزه باشد و اما نزدیک انحطاط سود دارد و مباحست
که در وقت انتها ضرر نکند و خداوند تب گرم را در تابستان در خیشخانه و سرداب خفتن نشاید و اولی تر آنکه تن بجامه پوشیده دارند و هوای خانه سرد کنند تا هوا که بنفس میکشند
خنک بود **تدبیر آب سرد** بقول شیخ صاحب تب را از آب سرد منع نباید کرد لیکن چون ماده خام و غلیظ باشد و ترسند که غلیظ تر و خامتر گردد و منع نضج نماید و مکث
طول کشد باز باید داشت و بدانند که چون قصد قطع کند بعده استعمال آب بطریق بد نمایند شفا حاصل نشود یعنی استعمال آب سرد در کمیت و کیفیت آنچنان نمایند که خلط را خام کند

واخماد حرارت غریزی نماید در ان شفا نبود و اگرچه پیش از ان فصد نافع کرده باشند و اخلاط رقیق صفراوی را آب سرد بهترین چیزهاست لیکن اگر معده یا جگر ضعیف باشد یا هر دو بارد باشند یا در اعضای شکم مریض ورم بود یا در انذام او درد باشد یا مزاج او قلیل الدم باشد یا حرارت غریزی او ضعیف بود یا بیمار را عادت شرب آب سرد نباشد مثل مردم بلاد گرم یا سخت لاغر باشد آب سرد نباید داد چه ایشان بسرعت تشنج میکنند و فواق بهم میرسانند اما ازین حیثیت که ماده حار بود یا غلیظ که نضج یافته باشد و بدن فربه و حرارت غریزی او فرو قوت قوی و احشا سالم از آفات باشد و مزاج اصلی بارد نبود و عادت آب خوردن بوده باشد پس آب سرد افضل شیء بود و گاه طبیب در حمیات محرقه آب سرد کثیر المقدار تا یکمن و نیم بمریض بدهد چنانچه رنگ او بسبزی گراید و لرزه بران افتد پس اکثر تپ صفراوی مستحیل ببلغمی گردد و گاهی طبیعت قوی شود و ماده را بعرق و بول و اسهال دفع کند و عافیت حاصل گردد و ایضاً چون در بعض مواضع ورم باشد و خوف مضرت حرارت تپ و تشنگی بود و گمان شود که تپ از تشنگی مؤدی بذبول گردد از آب سرد منع نکنند و سکنجبین گاهی تشنگی را ساکن کند و تقطیع نماید و اطلاق آورد و مضرت او بسیار بورم مثل مضرت آب سرد نیست و در ان جمع ماده و تکثیف آن نبود و همچنین جلاب ممزوج با آب بسیار پس اگر یکی ازین هر دو با آب ممزوج کرده بدهند مضرت او در تغلیظ و صلب کردن ماده کمتر باشد و چون شرب آب سرد جائز نبود بسبب بودن بدن مستعد بانسداد مسام و بران اقدام نمایند خوف آن باشد که قبض مسام احداث نماید و سبب تپ دیگر شود بنابر حدوث سده دیگر جدید و گاهی این سده و تپ شدیدتر از اولی باشد و چون آب سرد بعضوی ضعیف رسد فعل آن عضو را فاسد کند و اکثر فرو بردن طعام و شراب و دم زدن دشوار گردد و رعشه و تشنج و ضعف مثانه یا گرده یا قولون پیدا کند و اگر کسی را از صاحبان تپ منع آب سرد واجبست که در صحت خود از ان ضرر یابد بلکه چون بینند که سحنه قویست و عضلات غلیظ و مزاج حار یابس و استفراغ ماده کرده باشند احیاناً در اکثار آب سرد رخصت دهند مجوسی گوید که از نشان آنست تبرید و ترطیب پس اگر تپی از تپهای مطبقه و محرقه باشد و علامات نضج ظاهر و قوت قوی و عادت مریض شرب آب سرد بود و عضوی از اعضای شریفه ضعیف و وارم نباشد صاحب او را از شرب آب شدید البرد منع نباید کرد و الا شرب آن ممنوع است و اگرچه فصل گرما و تپ در غایت حدت باشد لاسیما هرگاه معده و جگر ضعیف بود بلکه آب معتدل البرد بدهند و هرگاه تپ نائبه بادوار باشد باید که صاحب او را آب سرد در وسط نوبت تپ بنوشانند لیکن در وقت ابتدای نوبت آب سرد ندهند همچنین هرگاه تپ غیر حاد باشد و خلط خام بود از شرب آب سرد منع باید کرد و اکثار شرب آب مضرتهای بسیار دارد چنانچه بقراط در کتاب امراض حاده ذکر کرده که نفوذ و انحدار او بطی گردد و نضج او مشکل شود و در معده دیر بماند و در اکثر امر قراقر پیدا کند و طعامی را که در معده باشد فاسد کند و اگر اتفاق افتد که در معده صفرا غالب بود آب در ان فاسد گردد و مستحیل بصفرا شود و چون بعد طول مدت از معده بسوی روده صائم منحدر گردد از ان بسوی جگر و گرده و صدر و ریه بسهولت نافذ نشود و هرگاه امر چنین باشد ادرار بول و تسکین عطش درین حال نتواند کرد زیرا که از معده بسرعت نافذ نشود و بعمق بدن نرسد و لهذا نشاید که آب نوشند مگر با بعض اشربه مثل سکنجبین و جلاب تا زود تر از معده فرو رود و مضرت عسل آنست که مزاج گرم کند و صفرا را تیز نماید

تدبیر سکنجبین

جرجانی و ایلاقی میفرمایند که سکنجبین شربتی است مرکب از سرکه و عسل و آب و یا از سرکه و شکر و گلاب در جمله ترکیبش سخت نیکوست از بهر آنکه سرکه بطبع سرد و خشک است و با سردی تیز و نفوذ کننده است مضرت او در اعصاب و اعضای عصبی چون معده و رحم عظیم باشد هیچ جزوی ازوی نماند که مضرت سرکه بدو نرسد و منفعت او آنست که ریاح را تحلیل کند و رطوبت غلیظ و لزج را لطیف گرداند پس هرگاه از ان سکنجبین سازند مضرت سرکه بعسل شکسته شود و مضرت عسل بسرکه و منفعت هر دو بمنفعت آب حاصل شود و او آنست که تشنگی را بنشاند و صفرا را ساکن کند و کام و دهان را تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را که در مجاری نفس و مجاری اخلاط باشد لطیف کند و رطوبتی را که بسرفه صعب و بدشواری بر آید بآسانی بیرون آرد و سدهای اندام اندرونی بگشاید و خلط رقیق را با درار بول و عرق بیرون آرد و گاهی تلیین طبع کند و اسهال آورد لیکن باید که بسیار ترش نباشد تا این منفعتها باثر باشد از بهر آنکه سکنجبین ترش اثری قوی کند منفعت و مضرت او بیشتر بود و کسیکه از سکنجبین ترش بزودی منفعت نیابد علامتش آنست که مرض با خطر است و ماده نضج پذیر نیست و در خامی و غلظت بحدیست که سکنجبین آنرا

لطیف نمیتواند کرد بلکه غلیظ تر میکند زیرا که اجزای لطیف آن تحلیل میشود و باقی لزج تر میگردد و بسیار باشد که قوت قوی بود و سکنجبین رطوبت لزج را لطیف کند و بآسانی آنرا بسرفه برآرد و آلات تنفس را پاک کند و اگر قوت ضعیف باشد رطوبت بسرفه بیرون نتواند انداخت و خناق پیدا کند پس طبیب را بایست که اندر حال ماده از کمی و بیشی و غلظت و رقت آن نگاه کند تا ماده نضج پذیرست در بیمار امید خلاص ست اگر امیدی بیند و فصل زمستان باشد سکنجبین معتدل نیم گرم دهد تا اخلاط را بپزاند و لطیف گرداند و اگر تابستان باشد بآب سرد بیامیزند تا تشنگی بنشاند و قوت تپ را بشکند و حرارت ناری را ساکن کند و آن ... باطنی را بگشاید و بی یخ و بدون برف دهند تا اخلاط را لطیف تواند کرد و بگداز د و لعاب دهان بیمار لزج نشود بدین سبب در حمیات محرقه و مطبقه و غب سکنجبین معتدل بآب یا گلاب آمیخته سخت موافق بود و در حمیات بلغمیه سکنجبین بزوری یا سکنجبین که از سرکه عنصل یا از سرکه کبر سازند موافق باشد و فعل بزوری قوی تر از فعل ساده باشد در انضاج و تلطیف و تفتیح سده باید دانست که چند سکنجبین ترش دو مضرتست یکی آنکه خداوند سرفه را زیان دارد دوم آنکه بسبب زدایندگی خوف بود که اگر در بدن صفرا یا خلطی شور و تیز باشد آنرا بزداید و بامعا فرود آرد و گذر آن بر امعا سبب سحج گردد خاصة اگر امعا ضعیف باشد بدین سبب سکنجبین معتدل دادن صوابتر باشد تا از ین مضرتها امین تر باشد **صاحب کامل** گوید که از اشربهٔ دوائیه سکنجبین ست و آن شربتی ست موافق برای صاحبان تپ اما سکنجبین ساده موافق اصحاب حمیات صفراوی و محرقه ست زیرا که مبرد و مطفی و مقطع لزوجت اخلاط و ملطف و منفذ در عروق و مفتح سده و مخرج خلط عفن با بول ست الا آن صالح نیست برای سرفه و امعا که بسوی آن خلط حاد بریزد زیرا که آنرا بجراشد و دران جراحت کند و اما اگر معمول از بزور باشد آن نیکوست برای حمیات بلغمی بهر آنکه قویترست در تلطیف و تنفیذ و در اربول **شیخ** میفرماید که بهترین سکنجبین نزد یک من آنست که شکر را در پاتیله بهوا از وش کنند بعده سرکه تند شیرین آنقدر بران ریزند که بالای شکر نماید بلکه آنرا مکشوف بگذارد و پس براب انگشت که آتش او نرم باشد یا بر خاکستر گرم نهند تا شکر در سرکه بیدون آنکه جوش زند بگداز د و پس کف او بردارند و ساعتی بگذارند و حرارت بسیار نباشد تا آنکه سرکه و شکر ممزوج گردد بعده آب بقدریکه دو انگشت بالای آن باشد بران ریزند و جوش دهند تا بقوام آید

تدبیر جلاب و ماء العسل

صاحب کامل مینویسد که جلاب مطفی و مبرد و مسکن تشنگی ست و ماء العسل ملطف و مقطع بلغم بغیر تبرید شدید ست و از جملهٔ اشربهٔ دوائیه شربت بنفشه ملین طبع و ملین خشونت قصبهٔ ریه و صدر و مسکن تشنگی ست **ایلاقی و جرجانی** گویند که هر گاه یبوست غالب بود جلاب رطوبت بیشتر از ماء الشعیر دهد پس در مزاج یابس عوض سکنجبین جلاب باید داد و در تپهای حاده اگر قوت قوی باشد و علامت دلالت نماید بر آنکه انتهاء روز پنجم خواهد بود سوای جلاب چیزی دیگر نباید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد و خوف استحالهٔ جلاب در معده بصفرا بود چندان آب باوی آمیزند که غلبه آب را بود تا تشنگی بنشاند و صفرا نیفزاید و آنچنین جلاب از آب بهتر باشد زیرا که زودتر منحدر گردد و اگر آب کمتر باشد طبع را بیشتر نرم کند و جلاب پخته بهتر از خام باشد و غذا بیشتر دهد لیکن در تلیین طبع ضعیف تر باشد و ماء العسل همچنین باشد و چون خوف کنند که ماء العسل در معده مستحیل بصفرا گردد ایضا آب بسیار آمیزند چنانکه آب بر عسل غالب بود تا تشنگی نیارد و اگر در نواحی گرده خلطی باشد با درار بول آنرا بیرون آرد و اگر در نواحی سینه و شش رطوبتی باشد بآسانی برانداز د لیکن در انضاج رطوبت سکنجبین قویتر از آن باشد و هر گاه خلط غلیظ تر و لزج در نواحی صدر و ریه جمع شود علاج آن بچیزی ملطف باید کرد تا قوت او در غشای صلب که استر پهلوها و وقایه و غلاف اعضای باطنی ست بتواند گذشت و خلط را لطیف تواند کرد و قوت ماء العسل بیش از ان نیست که بلغم را که سخت غلیظ نباشد لطیف کند و مردم مرطوب و سرد مزاج را سود مند بود زیرا که دریاک کردن سینه و شش سکنجبین قویتر از ماء العسل باشد و بدانند که اگر در اعضای اندرونی چون جگر و سپرز ورم صلب یا نرم باشد ماء العسل مضر بود و صاحب هم مضرست بهر آنکه جگر و طحال آنرا بسبب شیرینی زودتر و بیشتر جذب کند پس زیاده از مقدار طبیعی بکشد بحدیکه در مجاری نگنجد و سده زیاده گردد و همچنانکه شود و در سکنجبین قوت شیرینی بسرکه شکسته میشود و جگر و سپرز را در جذب آن چندان شوق نمیباشد و بقوت سرکه ماده زودتر لطیف میگردد و سده کشاده میشود و گاهی ماء العسل ساده انسان تندرست را بکیدن و تحلیل صفرای کفناک می آرد پس اگر احساس چیزی ازینها نمایند از نوشیدن ماء العسل احتراز کنند و گاهی در حمیات و بائی استفراغ صفرا بسیار افتد و هر چند استفراغ میشود حرارت و کرب زیاده میگردد و این علامت غایت حرارتست و ممکن ست که روده را بجراشد و سحج تولد کند

طریقه ساختن سکنجبین

۱ بهر آنکه سکنجبین منفذ و ملطف و مقطع زیاده ترست ۱۲ منه

۲ زیرا که ورم را گنده کند و دران صفرا پیدا نماید ۱۲ منه

پیش ماء العسل باید داد و نه جلاب و نه سکنجبین بلکه آب بسیار سرد دهند و نوشیدن ماء العسل عقب ماء الشعیر موافق نباشد بلکه صواب آنست که ماء العسل پیش از ماء الشعیر خورند تا زود فرو گذرد و راه ماء الشعیر گشاده کند اما چون طبع قبض باشد و حرارت مفرط بود عوض جلاب ماء العسل آب سرد دهند یا جلاب آمیخته باید داد تا سود مند آید

تدبیر ماء الشعیر

اطبای قدیم کشکاب را اندر علاج تبها بر آن اختیار کرده اند که علاج جمله امراض بضد آن باید کرد و در حمیات محرقه و مطبقه و تب غب حرارت غریزی ناری میشود و ماده تبهای عفونی بعضی سوخته و نضج نایافته و بعضی خام باشد و تدبیر دفع انچه سوخته باشد و تدبیر نضج انچه خام باشد هر دو باهم باید کرد و قوت بیمار در بدن نگاه باید داشت و قوت را به تبدیل مزاج و غذا نگاه توان داشت و انچه مزاج آنرا بدل کند و بگردانند اشربه بارده است وانچه قوت را نگاهدارد چیزی غذائیست و معده مریض را از شربت و غذا ممتلی نشاید کرد بهر آنکه طبیعت را بسه کار مشغول کرده باشد یکی هضم شربت دوم هضم غذا سوم نضج ماده و این مشکل باشد و با این همه عوض رطوبت که حرارت تب از بدن بیمار گداخته و تحلیل کرده باشد بدان باز باید رسانید از بهر این کار شربتی چند که این منفعتها در وی یافته شود هیچ مثل کشکاب نیافته آنرا اختیار کردند و بقراط در ستایش ماء الشعیر میگوید که اندران جلا و لزوجتیست و آن معتدل در لینت و جلا و ازلاق و استوای قوام و رطوبت بود و در معده ثقل زیاده نکند و نفخ پیدا نه نماید و لسبب آنکه طبع او ترست تشنگی بنشاند و بنا بر لینت و استوای قوام او تعدیل ماده و تلطیف آن و تلیین صلابت آن کند و از بهر آنکه سرد و ترست تعدیل گرمی و خشکی نماید و بجهت آنکه تمام پخته باشد زود بهضم شود و بدین سبب حفظ قوت نماید و تن را غذا دهد و بنا بر آنکه با لزوجت مزلق و جالیست بزودی در عروق گذرد و غسل آن کند و اندران نچسپد و این خاصیت در چیزی سوای کشکاب نیست از بهر آنکه از چیز لزج زلق و جلا کم آید نه بینی که در چیزهای دیگر که بقوام کشکاب سازند لزوجت و نرمی و همواری قوام باشد لیکن انضاج و جلا نباشد و از ان در رگها آلودگی بسیار بماند و در بیضه مرغ نیمبرشت همچنین لزوجت و لینت ست لیکن بر فم معده درنگ بسیار کند و منضج نیست و از فم معده ناگواریده فرو رود زیرا که فعل فم معده اشتهاست و هضم کردن نیست و بسبب بسیاری درنگ کردن بر فم معده غثیان آرد و از ین جمله معلوم گردد که خاصیت لزوجت و جلا در ماء الشعیر ست و سوای این کشکاب را دو خاصیت دیگرست یکی آنکه قوت او یکسانست و اندران قوتهای متضاده نیست چنانکه در بعض خوردنیهای دیگرست مثلاً عدس که جرم او بصفت قابض و آب او مسهل ست و ماء الشعیر بسبب آنکه قوت او یکسانست غذائی که او دهد بغایت نیک بود و قوت افزاید دوم آنکه تن را غذا دهد و قوت را نگاهدارد این هم خاصیتی دران یافته شود نه بینی که منفعتهای کشکاب یکیک در اشربه دیگر یافته میشود چنانکه اگر غرض تسکین حرارت و تلطیف ماده بود آن در سکنجبین یافته شود و اگر غرض ترطیب بدن باشد جلاب رطوبت از ماء الشعیر زیاده کند و اگر غرض اعتدال قوام خلط رقیق باشد از آب سرد این غرض حاصل شود لیکن منفعت تغذیه و حفظ قوت با دیگر منافع جز کشکاب یافته نشود و بناء علیه اگر تلطیف تدبیر مطلوب باشد کشکاب بدهند تا طبیعت مشغول بهضم چیزی غذائی کرده نشود و بدانند که هر چه با ماء الشعیر بنوشند منفعت ماء الشعیر باطل کند و سبب اضطراب گردد زیرا که هر گاه چیزی با وی در معده جمع شود قوتهای مختلف ظاهر گردد و طبیعت در هضم و تصرف آن متحیر شود خاصه طبیعت بیمار که هضم نیک ممکن نباشد و بدترین چیزها با کشکاب سکنجبین ست بهر آنکه کشکاب را فاسد کند و همواری قوام او باطل نماید و او را قبل از هضم از معده فرو دارد پس صواب آنست که چون ماء الشعیر بدهند پیش از کشکاب بدو ساعت سکنجبین دهند تا تلطیف خلط کند و مستعد دفع طبیعت نماید و معده را درست کند بعد از ان ماء الشعیر دهند تا در معده زیاده از دو ساعت درنگ نکند و معده مستعد بهضم آن باشد آنرا نیک قبول کند و زود هضم نماید و خلطی را که سکنجبین لطیف کرده باشد بشوید و دفع کند و عروق و مجاری اخلاط را پاک کند و گاه دفع باد را ربول و گاه بعرق نماید و اگر بعد از ماء الشعیر بچهار ساعت شربتی دیگر از سکنجبین بنوشند هر چه کشکاب آنرا تعدیل کرده و نضج داده باشد زود دفع شود و سردی و تری که از کشکاب حاصل شده باشد بهمه تن رسد و ترتیب دادن چنان باید که در ابتدا ماء الشعیر رقیق دهند و نزدیک انتها از ان منع کنند و اگر بچیزی حاجت آید بر جلاب یا سکنجبین قناعت کنند و آنجا که حاجت حفظ قوت باشد ماء الشعیر غلیظ دهند و در انحطاط کشکاب بدهند و آنجا که درد و ورم یا اعراض صعب باشد عوض کشکاب جلاب یا سکنجبین بدهند و کشکاب که نیک پخته نباشد نه غذا را شاید و نه علاج را شیخ الرئیس و شراح قانون پسندیده

که قسمی از ماء الشعیر آنست که دران جرم شعیر نباشد لیکن مشتمل قوت و صورت باشد یعنی اجزای لطیف آن در آب آید و این قسم را فضل در علاج و تحلیل و تقویت اکثر نیک
پخته باشد و بهتر آنست که دران آب بقدر بیست سکوره و جو یک سکوره باشد و بعد پختن قریب به خمس آب باز آید پس آب سرخ رقیق ازان گرفته بدهند و دیگر قسم رقیق
ماء الشعیر که غذای آن کمتر و در تلطیف و غسل او و اخراج فضول و انضاج او بسیار و تبرید او معتدل است و زودتر منهضم شود و کمتر ترش گردد و قسم دیگر ماء الشعیر آنست
که دران چیزی از جرم جو و آرد آن باشد و بهتر نزد ما درین قسم آنست که طبخ او بغایت مفرط نباشد بلکه آنقدر باشد که نفخ او دور شود و بعد از جوش شدید برسد و این قسم
غذا بیشتر دهد و غسل و انضاج کمتر کند و بسیار باشد که این ترش گردد در معده بارد در جوهر خود و اگرچه آنرا حرارت غریب از اسباب مزاج بسیار عارض شده باشد و ماء الشعیر
را گاهی مطبوخ میسازند از جو مع پوست آن اگر اراده تقلیل غذا و فرط غسل و اخراج فضول باشد و جمع کردن میان سکنجبین و ماء الشعیر باهم مکرب و مفسد ماء الشعیر در
اکثر است و واجب نیست نوشیدن ماء الشعیر بر قبض شکم بلکه نخست قبل او بحقنه یا شیاف طبع را نرم کنند پس کشکاب دهند و اگر کسی را در معده ماء الشعیر ترش گردد
کشکاب رقیقتر نوشانند و اگر باز ترش شود بیخ کرفس و مانند آن آنچه مسخن معده و مقوی حرارت آن باشد بادی بپزند و اگر ازین نیز ترش گردد ناچار قدری فلفل
بدان آمیزند خصوصاً اگر ماده بسخت رقیق و گرم نباشد و اگر ماء الشعیر در معده نفخ کند محرور مزاج اندک سرکه خمر بدان ممزوج سازند و اگر سکنجبین صبح بنوشند و تقطیع
اخلاط کند و فضول را برای دفع آماده سازد عقب او بعد دو ساعت ماء الشعیر رقیق مذکور بخورند تا آنچه که سکنجبین آنرا قطع کرده غسل و جلا دهد و بعرق و ادرار اخراج
آن نماید و خوف نیست در نوشیدن سکنجبین هنگام عشا که غذا از معده مفارقت کرده باشد و گاهی حاجت بتقدم جلاب ماء الشعیر افتد تا در ترطیب افزاید و این
هنگامیست که غلبه یبوست بر بدن و زبان بینند و گاهی احتیاج شود بتقدم قبل آن برای تلیین طبیعت چیزی از آب تمر هندی و تقدم این همه بدو ساعت باشد
تا میان دو عمل مزاحمت واقع نشود حکیم **شریف خان** مینویسند که اجماع واقع شده است بر آنکه هیچ غذای دوائی کثیر المنافع مثل ماء الشعیر نیست و مشتمل بر ده
خصال است یکی آنکه بارد است دوم منضج سوم مستفرغ مواد محترقه چهارم منقی معده پنجم سهل النفوذ در تمام بدن ششم لذیذ هفتم معتدل الغذا هشتم مسکن عطش
نهم هیجان اخلاط فاسد نمیکند دهم منتفخ در معده نمیشود اما مرخی معده و مضر احشای بارد و نفاخ است و مصلح آن گلقند و در مقدار آب که اندران جو بپزند حکما را
اختلاف است نزد بعضی ده چند جو آب باید و نزد بعضی بیست چند و نزد دیگر چهارده حصه آب و یک حصه جو و نزد یک دیگر پانزده حصه آب و بهتر طریق ساختن آش جو این است
که جو مقشر جید در ظرف مس قلعی دار کرده آب صاف که ده چند جو باشد بران بریزند و بآتش ملایم بپزند و در اثنای پختن تبدیل آب سه چهار بار نمایند و بهتر آنست
که هفت آب تبدیل کنند بعد ازان مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و علامت جودت جو آنست که در هنگام پختن
مالیده شود و آبی که دران جو پخته میشود سرخ گردد و فربهی جو نیز علامت جودت آنست بسبیل اکثری و هرگاه تقویت منظور بود بر بعض ماء الشعیر لحم دهند و طریق
پختن آن اینست که گوشت بپزند تا گداخته شود بعد ازان همراه کشک جو بپزند و صاف نموده بکار برند و طریق دیگر آنست که هرگاه ماء الشعیر را خواهند که فرود آرند
آب یخنی گوشت اضافه نمایند و طبخ جید دهند تا ماء الشعیر بقوام مستوی آید پس صاف نموده بکار برند و ماء الشعیر محمص قابض شکم است و طریقش اینست که جو را
مقشر ساخته بریان نمایند بعده چنانچه رسم است بپزند و اگر خشخاش و دیگر ادویه قابضه مناسبه اضافه نمایند صواب تر باشد

طریق پختن ماء الشعیر

تدبیر استفراغ خلط متعفن

در قانون و شروح آنست که چون قوانین مذکوره در اول هر مرض تپ استعمال کردند بعد مراعات آن واجب است که مشغول شوند بانضاج و استفراغی که نه بسبیل
تحلیل و تخفیف باشد و آن مذکور شد بلکه بسبیل قطع سبب بود و ماده را چه حار و چه بارد تا نضج نیابد بی ضرورت استفراغ نکنند چه گاهی استفراغ خلط خام سبب
هیجان و عدم استفراغ تام میگردد بلکه کثرت آن خلط میگردد و موجب استحاله سائر اخلاط بسوی آن خلط میشود و گاهی بسبب استفراغ قبل از نضج خلط بد با خلط نیک
مخلوط میشود و باعث تحریک خلط خبیث از عدم انضاج او و پس بخروج خلط طیب علاوه کثرت عی پدید در غرض در انضاج خلط تعدیل قوام ماده است تا آنکه مهیا و قابل دفع
بآسانی گردد و خلط رقیق متشرب و غلیظ ناشب و لزج چسپنده هر یک ازین مستعد برای دفع سهل نیست بلکه محتاج آنست که رقیق اندک غلیظ و غلیظ اندک رقیق گردد و لزج
تقطیع پذیرد پس طبیب را از اعمال این صناعت واجب است که بداند که استفراغ خلط قبل از وقتیکه دران نضج در قاروره ظاهر شود ممتنع یا متعسر صعب است و بساست

استفراغ بی نضج بحرکت می آرد مواد را و فعل کامل نمی نماید و بسا است که ماده خبیث را با طیب خلط مینماید پس باید که بعد از نضج متوجه استفراغ آن گردد تا آسانی
و بی غائله خارج شود و اما اگر ماده بسیار متحرک منتقل از عضوی بعضوی باشد و بداند که مهلت تا نضج نمیدهد یا از ان اورام سرسامیه غیر آنها حادث گردد یا اگر آن ماده را
در بدن گذارند قبل از زمانی که دران نضج او متوقع باشد در خطر اندازد چنانکه نضج خلط رقیق لا محاله اطول از زمانه باشد که دران توقع نضج خلط معتدل بود پس
بزودی استفراغ آن نمایند و انتظار نضج نکشند زیرا که خطر درین کمتر از خطر آنست و با وجود این طبیعت متحرک و متوجه بدفع آنست بسبب کثرت اذیت آن و چون
طبیعت در دفع آن باعانت جید از استفراغ چاره نباشد و بدانکه فصد از قبیل چیزی نیست که دران انتظار نضج مثل انتظار او در مسهلات کشند و انتظار نضج
در اخلاط دیگر کرده میشود تا خلط منفرد دفع شود و چون تاخیر فصد از ابتدای مرض شود در انتهای آن فصد نباید کرد زیرا که بیفائده است بلکه بسا است که هلاک کند بنابر عبث
موافات او ضعف قوت را و همچنین اگر خوف حرکت و غلبه خلطی از اخلاط باشد و احتیاط واجب کند استفراغ را و اگرچه نضج نیافته باشد باید که آنرا حرکت ندهند
مگر در ابتدا و اما نزد انتها مطلقاً هیچ خلطی را بحرکت نیاورند تا آنکه طبیعت غلبه نماید و نضج دهد و اگر بحرکت نیاید خود بخود چنانکه بدان ماده مرض بسند فع شود حرکت
دهند آنرا برفق تحریک طبیعت پس اگر آن بنفسه حرکت کند یا حرکت دادند آنرا بافعل او بگذارند و معارضه بدان نکنند چه طبیب معین است نه منازع و این نسبت
که بقراط آنرا هائج نامیده است چنانچه گفته می باید که دوای مسهل بعد نضج ماده مرض استعمال کنند فاما در ابتدای مرض استعمال آن نباید کرد مگر آنکه مرض هیاج
یعنی کثیر الهیجان باشد و قریب نیست که در اکثر امراض هیاج باشد و مثل این استفراغ ضروری که در وقت او نیست و آن وقت حصول نضج تام است مثل تغذیه ضروریه است
که در وقت خود نباشد و آن وقت فراغ طبیعت از شغل ماده است و نسبت این استفراغ بمنع کردن از عادیت ماده نسبت این تغذیه است بمنع سقوط قوت و هرگاه
استفراغ استعمال نمایند مراعات وقت اقلاع تپ یا وقت فتره یا وقت سردی نمایند و استفراغ باسهال روز نوبت نکنند و نه فصد کشایند و باستفراغ صناعت
مضادت در همت میال استفراغ طبیعت نکنند و ثوران اخلاط بچیزی از تحریک روز نوبت ننمایند و حال آنکه حرکت نوبت نیز مثور اخلاط است پس دو تحریک جمع شده
کار مشکل گردد و بالجمله پرهیز نمایند از تدبیر غلیظ در وقت نوبت تا آنکه ماء الشعیر شکر نخورانند و نه جلاب تا تدبیر غلیظ نوبت را بثوران نیارد بسبب تنگ کردن
مجاری و دران خطر است بلکه اعانت طبیعت بتلطیف غذا نمایند مگر آنکه ضعف مفرط گردد زیرا که طبیب معین و حافظ طبیعت است نه منازع و معاند آن و بدانکه
بسا است که احتیاج بدوای قوی ضعیف افتد اما قوت او از جهت آنکه اسهال خلط غلیظ لزج نماید و اما ضعف او از حیثیت آنکه اسهال یک مجلس یا دو مجلس آرد
و استفراغ کثیر باهم نکند تا باعث سقوط قوت نگردد و رای در فصد آنست که تا ممکن بود یعنی اسلا خفیف باشد بدفع آن کوشند و اگر ممکن نباشد تکثیر عدد مرات فصد
که هر مرتبه قدری خون بگیرند بهتر است از تکثیر مقدار که بیک دفعه خون بسیار برارند و واجب است که استفراغ خون بسیار نکنند پس از چیزی که احتیاج باستفراغ آن
نیست مثل ارواح و اخلاط صالح بسیار مستفرغ گردند و در خون سامان برای استفراغات نبود و بسا است که حاجت آن افتد هنگام مصارعت با مرض و قوت
ضعیف گردد از مصارعت بحرانات منتظره و بهترین مسهلات خیارشنبر است و گاهی بران سقمونیا انداخته می شود و گاهی سقمونیا تنها در جلاب داده میشود
و گاهی احتیاج باستعمال مثل صبر میشود چون ماده غلیظ باشد و بهتر آنست که غسل و تربیت صبر در آب کاسنی و آب عصید کنند پس حب بسته استعمال نمایند
و اما بلیله زرد را قومی استعمال مینمایند و مداوم کرد از استعمال او ذماب و فرار یافته شود و گریزند زیرا که بلیله بعد اسهال مقبض مسام و محتبس حمیات است و اگر از ان چاره نباشد
بعد نضج تام استعمال نمایند و آب انارین عظیم النفع است و خاصه که بشحم آنها افشرده یا در اوقات غلبه یبوست و صفرا و حاجت بترطیب و از مسهلات بعضی
مرتب از بنفشه و سقمونیا است بنفشه بقدر یکمثقال و سقمونیا تا یک قیراط باشد و گاهی دران اندک نعناع داخل کرده میشود و گاهی از مبردات مطفیه که دران
سقمونیا داخل کرده شود و دوا مرتب میکنند مثل حب باین صفت بگیرند کشنیز و طباشیر و گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک طسوج سقمونیا از نیم دانگ تا یکدانگ
و بخورانند و یا بگیرند شیرخشت پنج درم و ترنجبین پنج درم و آب سیب شامی و آب سفرجل مساوی از هر یک ده درم و آب کشنیز تر سدس جزو آنها را جمع نموده دران
شیرخشت و ترنجبین تر کرده صاف نموده بقوام آرند تا قریب بانعقاد رسد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن فاتر گردد بعده کافور یک نیم دانگ سقمونیا یکدرم
سوده هر دو با تسیده بر هم زنند و در مکان معتدل یا مائل ببرودت نگاه دارند تا از حرارت محل تحلیل نشود شربتی از ان از دو درم تا ده درم تا دو نیم درم و ممکن است که گاهی شیرخشت و ترنجبین

نسخه دو درم

وشکر طبرزد تا طعم بعینه بیخ رسانند و سقمونیا و کافور را بمقداری داخل کنند که در یک شربت آن مقدار کافور تا یک طسوج و سقمونیا تا نیم دانگ آید پس مرغوب طبیعت
باشد بی کراهت **ابن عباس** گوید که اما استفراغ خلط عفن باید که بادویه کنند که از نشان آنها استفراغ آن خلط محدث حمی باشد و این چنان باشد که
اگر آن تپ غب بود بادویه که از نشان او استفراغ خلط صفراویست و اگر ربع باشد بادویه که از نشان آن استفراغ خلط سوداوی بود و اگر مواظبه باشد بادویه که
از نشان وی استفراغ بلغم باشد و اگر تپ دموی بود بفصد و اگر تپ مرکب باشد بادویه که از نشان او استفراغ خلط غالب ترکیب بود چنانچه عنقریب مذکور گردد
و باید که از سائر ادویه مسهله آنچه استفراغ بدن بمقدار محدث مرض کند داده شود و گفتیم که این چیزیست که طبیب را معرفت حقیقی او ممکن نیست و جز این نیست که
شناخته میشود و این بحدس و تخمین صناعی بتقریب و این امریست که آنرا میشناسد کسی که ریاضت در صناعت طب و مزاولت امراض مدت طویل کرده باشد و نشاید
که دوای مسهل در ابتدای مرض دهند و خلط نضج نیافته باشد مگر آنکه خلطها هیجان یافته باشد پس هرگاه خلط را هائج بینند و آن از جائی بجائی انتقال کند و مریض را ایذا
رساند و قلق آرد می باید که در آن هنگام استفراغ خلط در اول امر نمایند و انتظار نضج نکشند تا مریض استراحت یابد و با آنکه ذکر کردم سزاوار نیست که استفراغ
نمایند بر مقدار چیزیکه احتیاج باستفراغ او باشد از کمیت خلط مستفرغ بلکه می باید که نظر بکیفیت او کنند پس اگر آنچه استفراغ یابد آن خلط محدث حمی باشد
باید که استفراغ آن بمقدار محتاج الیه نمایند چون قوت قوی باشد و اما هرگاه آنچه باسهال خارج شود ضد خلط محدث حمی باشد باید که قطع او کنند و منع از استفراغ
او نمایند زیرا که این ازدیاد مرض مینماید و قوت مریض احتمال آن نمیکند بسبب آنکه چیزیکه درین حال خارج میشود آن خلطیست که احتیاج بسوی آنست و سزاوار است
که هنگام استفراغ خلطی که حاجت باستفراغ آن باشد در شش امور نظر دارند و آن قوت مریض و سن او و فصل و بلد مسکن مریض و عادت مریض در استفراغ و نظر
بمیل خلط است و تفصیل این امور ستة مع پنج امر دیگر در قول جرجانی می آید **جرجانی و ایلاقی** مینویسند که هرگاه طبیب خواهد که در تپهای عفونی استفراغ
فرماید نخست یازده چیز نگاه باید داشت یکی وقت نوبت تپ دوم قوت بیمار سوم مزاج آن چهارم سحنهٔ مریض پنجم معرفت ماده تپ ششم حال خامی
و نضج ماده هفتم جانب میل ماده هشتم سالهای عمر بیمار نهم هوای شهر مسکن بیمار دهم فصل سال یازدهم عادت بیمار **اما آنچه** تعلق بوقت نوبت دارد آنست که
بنگرند اگر نوبت تپ مستوی بدور معلومه باشد روز نوبت هیچ استفراغ نکنند و اگر بضرورت حاجت استفراغی باشد تا انقضای نوبت تپ توقف باید کرد
و اگر تپ لازم باشد وقتیکه تپ آهسته شود یا در روز و شب آنوقت که هوا خوشتر باشد بعمل آرند **و آنچه** تعلق بقوت بیمار دارد آنست که اگر قوت مریض قوی باشد
خلطیکه خارج می باید کرد بیکدفعه بیرون آرند تا بدن بیکبار پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد استفراغ نباید کرد لیکن بهر تعدیل مزاج اشربهٔ بارده و مسکنه استعمال
نمایند تا هر وقتیکه مزاج باعتدال باز آید قوت نیز ببدن رجوع کند پس در آن هنگام استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد باید کرد و اگر قوت سخت قوی نباشد
و نه سخت ضعیف استفراغ بتفاریق یعنی باندک اندک بدفعات کثیر باید کرد تا قوت بر حال خود بماند و ساقط نگردد و مدت میان هر استفراغ چندان باید که از خلط خام بعضی
پخته شود و قوت که باستفراغ اول کمتر شده باشد اندران مدت بجای خود باز آید بعده استفراغ بار دیگر کنند و حکم فصد بلا انتظار نضج و غیره همانست که
از قانون منقول شد و اندر بیشتر وقتها طبیعت چون نضج تمام کرده باشد خلط را دفع کردن آغاز کند پس نگاه کنند اگر طبیعت کار خویش میکند بران باید گذاشت
و اگر اندر کار خویش تقصیر میکند طبیعت را بچیزی لطیف اعانت باید کرد و اگر چنان باشد که طبیعت هیچ دفع نمیکند طبیب تدبیر استفراغ کند و امداد طبیعت بحسب
وجوب حال نماید و بداند که هر استفراغیکه بضرورت کنند و نه در وقت او نمایند از برای آن کنند که تا بیش از آنکه اخلاط بحرکت آیند و روی بعضوی نهند آن ماده را تنقیه
کمتر کرده باشد چنانچه مریض را غذا دهند در غیر وقت غذا مثلاً در انتها که آن بدترین وقتهای تغذیه است تا قوت او ساقط نشود **و آنچه** تعلق بمزاج بیمار دارد
آنست که بنگرند اگر مزاج گرم است و مرض هم گرم استفراغ بتمر هندی و شیرخشت و بنفشه و مانند آن کنند و اگر مرض سخت گرم نباشد و خواهند که استفراغ کنند
بهلیله و شاهتره و امثال آن جائز بود **و آنچه** تعلق بسحنهٔ مریض دارد آنست که بنگرند اگر بیمار لحیم و فربه باشد کثیر الاخلاط بود باستفراغ کردن دلیر باشند
و اگر خشک و لاغر باشد بتعدیل مزاج مشغول شوند و از استفراغ باز دارند **و آنچه** تعلق بمادهٔ مرض دارد آنست که نگاه کنند اگر ماده بیماری خون یا خلطی
مساوی خون باشد فصد اولی تر است خاصه اگر بول سرخ غلیظ بود بعده اگر طبع قبض باشد بچیزی لطیف نرم کنند چون شربت بنفشه و شربت آلو

[illegible]

وغیر آن که در آغاز علاج کلی در قول شیخ الرئیس گذشت و اندر وقت استفراغ نگاه باید کرد تا خلطیکه بیرون میشود مادهٔ مرض هست یا نه اگر قوت قوی و ماده مادهٔ مرض
باشد تیلان ها کنند تا بمقدار حاجت بیرون آید و گرنه استفراغ منع باید کرد تا مرض زیاده نشود و قوت ضعیف نگردد و بسیار باشد که مادهٔ غلیظ و لزج باشد و قوت سخت
قوی نبود و طبیب را حاجت استفراغ باشد پس مسهل قوی که فعل او اندک باشد استفراغ کنند تا قوت دارو خلط غلیظ را بجنباند و دفع کند و کم فعل او استفراغ بسیار
نکند تا ضعف نیارد و در چنین حال از مسهل قوی مقداری اندک باید داد یا مسهل باید ساخت باین صفت تربد نیم درم سقمونیا یک طسوج با هفت درم گلقند بسرشند یا
غاریقون نیم درم و سقمونیا بدستور مذکور و اگر این ادویه با عصارهٔ گل سرخ تازه یا با شربت در دخورند جائز ست **وانچه** تعلق به خامی و پختگی ماده دارد آنست که استفراغ
قبل از نضج نکنند الا اگر در بدن اخلاط بسیار بینند و یا خوف تحرک اخلاط و انصباب آن بسوی عضوی شریف باشد و استفراغ که پیش از نضج کنند از بهر آن کنند تا ماده بحقی
کمتر گردد و طبیعت را سبکباری حاصل شود و انضاج باقی سهل گردد و بهر استفراغ که بهر تنقیهٔ بدن کنند بعد ظاهر شدن علامات نضج باید کرد و گروهی پنداشته اند که
مقصود در پختن خلط آنست که خلط رقیق شود از بهر آنکه خلط صفراوی رقیق باشد گویند که آنرا پزانیدن حاجت نیست و این پنداشت باطل ست و هم ازینجا معلوم شد
که طبیب هرگاه اراده استفراغ کند نخست انتظار نضج نماید بعده باستفراغ پردازد اما اگر در تن اخلاط بسیار و متحرک باشد چنانکه بقراط آنرا هایج میگوید اگر استفراغ آن کنند
روا باشد تا طبیعت سبکبار شود و علامت کثرت اخلاط و هیجان آنها آنست که خلط در بدن بسیار از جائی بجائی میگردد و صاحب او بیقرار باشد و درین حال طبیعت اراده
معونت از طبیب در دفع آن بطریق آن میکند پس اگر استفراغ کنند دفع بواجب کند و خلط کمتر گردد و ممکن باشد که از آن راحتی تمام پدید آید **وانچه** تعلق بمیل ماده دارد
آنست که بنگرند اگر میل ماده بسوی معده هست استفراغ بقی کنند و از بهر قی چیزی دهند که از عادت بس دور نباشد و بر سکنجبین و آب نیمگرم و مانند آن قناعت کنند و انچه
میل بسوی امعا دارد استفراغ باسهال کنند و اگر میل ماده بجانب حدبهٔ جگر بود استفراغ با دراربول کنند و انچه میل بجانب مقعد دارد استفراغ باسهال کنند بداروهای
که جگر را موافق بود و اگر میل برودهای سفلی دارد استفراغ بحقنه یا شیاف کنند و علامات این میلها هر یک در مقامش گفته آید **وانچه** تعلق بسالهای عمر بیمار و شهر
مسکن او و فصل سال دارد آنست که بنگرند اگر سن شبابست و شهر معتدل و فصل ربیع یا خریف استفراغیکه حاجت آن باشد یکبارگی بفرمایند و اگر سن طفلی یا پیری
و شهر گرم چون بلاد جنوبی و سودان یا سرد چون شهرهای شمالی و سقالبه و فصل تابستان یا زمستان باشد از استفراغ باز دارند و اگر ضرورت باشد استفراغ
اندک اندک بدفعات و برفق نمایند و ایضاً اندر تابستان مسهل کمتر و باحتیاط فرمایند و در ساعتی دهند باید که در ان هوا خوشتر و حرارت غریزی قوی‌تر باشد و اندر زمستان نیز
مسهل قوی کمتر فرمایند و آنرا که ضرورت قوی باشد وقت چاشتگاه یا نزدیک نیمروز فرمایند که حرارت غریزی اندر تن پراگنده تر باشد **وانچه** تعلق بعادت بیمار دارد
آنست که نظر کنند اگر مریض عادت خوردن دوای مسهل داشته باشد و احتیاج باستفراغ آن افتد باید که استفراغ بمسهل بمقدار احتیاج بغیر احتیاط و خوف نمایند
و اگر عادت آن نداشته باشد در مسهل دادن احتیاط کنند و اگر عادت قی کردن داشته باشد و عادت مسهل نباشد و یا اگر عادت مسهل خوردن داشته است و قی کردن
عادت نداشته استفراغ از جهتی فرمایند که عادت آن داشته باشد و همچنین در استفراغ بفصد نیز عادت نگاه باید داشت اگر بیمار عادت فصد کردن داشته باشد
و حاجت فصد بود اخراج خون بقدر حاجت کنند و اگر عادت آن نداشته است فصد کنند لیکن خون کمتر از حاجت و اندک اندک بیرون نمایند تا برخلاف عادت طبیعت
حمل شئ قوی نکرده باشد **اما ادویه** که در تبهای گرم بدان استفراغ کنند اینست که اگر عمر جوان و تب صفراوی باشد استفراغ بآب تمر هندی و شیرخشت یا آب آلو
و شیرخشت یا آب لبلاب و شیرخشت و اندک خیارشنبر باید کرد و اگر باسقمونیا حاجت آید اندکی اندرین آبها حل کنند و اگر در جلاب یا در آب آلو حل کنند و لی شیرخشت
و غیر آن دهند و اما شیخ و شربت بنفشه و حب بنفشه باین نسخه اندرین باب نافع بود بنفشه یکدرم سقمونیا نیم دانگ یا یکدانگ کتیرا یکدانگ و اگر مراعات فم معده کنند سقمونیا
مشوی کنند و کتیرا در گلاب یا در آب سیب یا آب به حل کنند و بنفشه و سقمونیا بدان سرشته حب کنند و اگر مراعات فم معده قویتر باید نیم دانگ عود دینه داخل کنند و حب مسهل
که در قول شیخ گذشت جز مرد جوان را که حرارت بران سخت غالب باشد نشاید داد و اگر بست درم جلاب و بست درم آب آلو یا آب تمر هندی بگیرند و دانگی سقمونیا
دران حل کنند سخن تام باشد و کسی را که غثیان ایذا دهد سقمونیا با آب انار یا در آب سیب یا در آب بهی حل کنند و اگر در تبهای یرقانی برای جگر گرم خواهند هر روز سقمونیا
در ماء الجبن حل کرده بنوشند صواب باشد **صفت** معجونی که اسهال کند و حرارت را ساکن گرداند بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین از هر یک پنج درم رب السوس

یکنیم درم ترنجبین یا شیرخشت بست درم در آب بہ گداخته بقوام آرند و یکدرم سقمونیا یا دیگر اجزا دران بسرشند جمله شش شربت است **صفت** قرص طباشیر مسہل معده را قوت دہد و حرارت ساکن کند بگیرند طباشیر و عصارهٔ زرشک ہر یک یکدرم سقمونیا گل سرخ کتیرا ہر واحد یکدانگ جمله را آب کاسنی سرشته قرص سازند و اگر خواہند بآب عنب الثعلب یا آب کاکنج قرص بسته خشک سازند و بدست شکسته وقت حاجت بخورند **صفت** حبی که در تپہای گرم و درشتی سینه باید داد بنفشه یکدام شیرخشت یکدام ہر دو بعسل خیارشنبر سرشته حب سازند و آنرا که حاجت باشد که ہر روز طبع اجابت کند بفرمایند تا ہر شب پنج درم شیرخشت بخاید

تدبیر تغذیه صاحبان حمیات خلطیه

ابوسهل میگوید که تدبیر حمیات عفنیه سه نوع است یکی تدبیر غلیظ و آن در قوت و مرض ہر دو زیاده کند دوم تدبیر لطیف و آن قوت و مرض ہر دو را کم کند سوم تدبیر متوسط و او حفظ قوت بر حال خود نماید و در مرض زیاده نکند و از آن کم ننماید و تدبیر عام برای حمی عفنیه استخراج کرده میشود از مرض و قوت مثلاً آنکه اگر مرض قریب المنتهی و او آنست که در چهار روز منقضی گردد باید که تدبیر او تا بتدا لطیف باشد و اگر بعید المنتهی باشد باید که تدبیر در اول امر غیر لطیف بود تا قوت ضعیف نگردد و ہر گاہ منتهی رسد تدبیر لطیف استعمال نمایند تا طبیعت مغیره بهضم غذا از انضاج مادهٔ مرض مشغول نشود و اما قوت اگر صحیح قوی باشد باید که تدبیر ابتدا اول امر لطیف بود و اگر ضعیف باشد باید که از لطافت تدبیر در اول امر تقلیل نمایند و در لطافت او نزد حضور منتهی زیاده کنند و دران بحد غایت لطافت نرسانند و اما تدبیر خاص ہر مرض پس معرفت آن از نوائب جزئیه استخراج کرده میشود و این چنان باشد که واجب است که منع کنند از غذا در اوقات ہیجان تپ و اندکی قبل از ان و اما در اوقات فترهٔ مرض و سکون آن باید که تدبیر غذا بحسب وجوب مرض و قوت آن کنند و حاصل این تقریر آنست که اعراضی که بدان استدلال بر امر تدبیر کنند یا بمعنی که آیا لطیف باید یا غلیظ سه گونه است یکی قوت که آیا آن قوی است یا ضعیف دوم مرض که آیا او قریب المنتهی است یا بعید المنتهی سوم نوائب تپ که آیا ہر روز نوبت میکند یا بطور ربع یا غب پس مادهٔ غذا شناخته میشود از حال مرض در حدت و تطاول آن که آیا لطیف می باید یا غلیظ یا میان ہر دو و وقت تغذیه دریافت میگردد از نوبتهای مرض و اقلاع آن در بعض اوقات یا آہستگی آن که این وقت تغذیه است **بوعلی سینا** مینویسد که موافقترین اغذیه برای صاحبان تپ اغذیهٔ رطبه است خصوصاً برای کسیکه مزاج او رطب باشد مثل صبیان و صاحبان سکون و زنان و معتادین اغذیهٔ رطبه پس موافق می آید از نیجهت که او شبیه بمزاج اصلی است همچنین کسانی و از این حیثیت که ضد مرض است و چون تپ شروع کند و طبیعت قبض باشد تا ثقل بتمامه خارج نشود غذا ندہند البته و واجب است که ملاقی نشود ایشان از نوبتهای دائره در تپ مقلعه یا نوبتهای مشتده در تپ فی فتره در حالیکه شکم ایشان خالی از غذا باشد البته زیرا که اگر ایشان درین وقت غذا خورده باشند طبیعت بهضم مشغول شود و از نضج و دفع باز ماند و مرض مستحکم گردد و از نیجهت واجب است که تاخیر تغذیه تا انحطاط و بعد آن نمایند و اگر اتفاق توافق وقت انحطاط با وقت عادت غذا افتد آن بهتر است و بدانکه از اغذیه و تدبیر بعضے آنست که کمال لطیف باشد یعنی خون رقیق از ان متولد شود و قلیل التغذیه بود و بعضے آنست که غلیظ بسیار بود یعنی خون غلیظ از ان پیدا گردد و کثیر التغذیه باشد و بعضے آنست که ما بین ہر دو باشد پس بعضی آن مائل بلطافت بیشتر و بعضے مائل بکثافت اکثر بود و لطیف کامل در لطافت منع غذا است و غلیظ در کمال غلظت استعمال اغذیهٔ اصحا در حالت مرض است و اغذیهٔ متوسط مائل بلطافت آنست که از غذا اقتصار کنند بر آب انار و جلاب بسیار رقیق و بعد آن ماء الشعیر رقیق و بعده ماء الشعیر غلیظ و بقول بارد رطب مثل سرمق و اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و مانند آن و بعد آن کشک شعیر بغیر آنکه صاف کنند و آن متوسط و متوسط مائل بغلظ گوشت مرغ و یا بچهٔ بره و بزغاله است و الطف از آنها کباب بچهٔ مرغ و الطف از انها تیهو و ماہی تازه و دراج و الطف از انها بازوی بچهٔ مرغ و تیهو و بیضهٔ نیمبرشت رقیق القوام و ماہی بسیار کوچک و الطف آنها کشک شعیر و الطف از ان نان سمید محلول در آب سرد بحدیکه رقیق باشد و اما غلیظ آن غذای قویست و کشکاب بهترین غذا برای صاحبان تپ است زیرا که آن جامع بغلظ قوام و اتصال اجزا از روی ملاست و ازلاق و جلا و ترطیب و تلیین است و غذا دہی بحمی و تسکین تشنگی و سرعت نفوذ و غسل و بدون قبض است و از نیجهت رسوب نمیکند و در منافذ متشبث نمیشود و اگرچه تنگ باشد و دران لصوق ہمراه و بمری نیست و گاہی جلا مثل بلغم مینماید و چون خوب پخته شود البته نفخ نمیکند و قدما ہر گاه محتاج میشدند بسوی تلطیف الطف از تدبیر بکشک و آب آن استعمال میکردند ماء العسل رقیق کثیر الماء زیرا که غذائیت آن اندک از ماء الشعیر است و تنفیذ او برای آب و ترطیب او بدان و جلای او و تفتیح او و ادرار او بسیار است

وحرارت او مکسور باشد و آن لامحاله بزیادتی قوت مینماید واگر چه کم باشد و متصل آن سکنجبین عسلی ست زیراکه او غلیظتر و غذائیت آن بیشتر و تقطیع و جلا و تفتیح آن
قویترست و در ان تسخین و مضرت باحشای حار مثل عسل نیست واما الآن فی زماننا عسل القصب که آن شکرست خصوصاً صاف آن افضل از عسل زنبورست
واگر چه جلای او کمتر از جلای عسل ست و همچنین سکنجبین شکری ولیکن اقتصار بر سکنجبین تنها گاهی مورث سحج میگردد و این در امراض حاده مخوف ست و ما برای
نوشیدن ماء الشعیر و سکنجبین رساله جدا نوشته ایم و بدانند که مقتضی تلطیف تدبیر طبع ماده مرض و تسکین طبیعت از انضاج آن و تحلیل آن و استفراغ آنست
و اولی اوقات برای تلطیف وقت منتهی ست زیراکه در ان هنگام اشتغال طبیعت برای جنگ ماده اشتداد مینماید پس نشاید که طبیعت از ماده بچیزی دیگر که
آن هضم غذاست مشغول گردد خصوصاً نزدیک بحران واما قبل از ان قتال مستحکم نمیشود پس در ان وقت در غذا دادن ضرر بسیار نمیباشد و از آنچه مقتضی
تلطیف تدبیرست آنست که بفصد یا اسهال شکم یا حقنه یا تسکین درد حاجت بود پس درینحالت باید که از قضای آن حاجت فارغ شوند بعده غذا دهند
اگر غذا واجب بود و مانعی دیگر مثل احتباس ثفل یا ورم معده وغیره نباشد و مقتضی تغلیظ تدبیر قوتست و بهترین اوقات برای تغلیظ وقتیست که در ان قوت
مشغول بسیار بماده مرض نباشد و آن اوائل مرضست و واجبست که تدارک ضرر تغلیظ بدادن غذا در دفعات نمایند که تفریق غذا نیز باعث خفت بر قوت
مثل تلطیف میگردد و فصل تابستان بجهت زیادتی تحلیل او حاجت بزیادتی تغذیه و تفریق آن دارد زیراکه در ان قوت بهضم بسیار دفعةً وفا نمیکند و بهر آنکه تحلیل
در ان بتفاریق میباشد پس واجبست که بدل نیز بتفاریق باشد و در فصل زمستان امر بالعکس اوست زیراکه در ان بجهت قلت تحلیل آن احتیاج به بدل بسیار
نمیباشد پس اگر بدل یعنی غذا یکبار دهند بقوت وفا کند و از غذا در یک دفعه فراغت یابند یعنی اندک غذا بیکدفعه کفایت کند و حاجت بتفریق آن مثل
تابستان نباشد و فصل خریف زمانه ردی ست موجب ضعف در قوت و زیادتی رداءت در ماده میشود و ازینجهت در ان احتیاج بتلطیف میان حفظ قوت
و میان قهر ماده نباشد بسبب وجوب رعایت هر دو امر زیراکه اگر تلطیف بسیار کنند قوت ضعیف گردد واگر تغلیظ نمایند ماده در مقدار و فساد زیاده شود پس در ان
تدبیر معتدل و تفریق اندک اندک اولی بود و بالجمله تفریق با ضعف قوت اولی ست و بدانکه اگر تقاضای قوت بغذا برای حفظ و بقای او نمی بود هر آئینه
واجب تر آن بودی که تلطیف غذا بکمال تلطیف کرده میشد لیکن قوت متحمل آن نیست و ضعیف میشود و چون قوت ضعیف شد علاج نفع نکند زیراکه
معالج قوتست نه طبیب و اما طبیب خادم ست که آلات یعنی تدبیرات بادویه و اغذیه بسوی قوت میرساند و چون این دانستند باید که نگاه کنند اگر مرض بسیار
حاد باشد و او آنست که منتهای آن قریب بود در روز چهارم یا هفتم و معلوم کردند که قوت درین مدت که میان ابتدای آن تا منتهای آنست ضعیف نخواهد شد
تخفیف هر شغل بر قوت و تسلط این بر ماده نمایند و شغل او بغذای بسیار نکنند بلکه تلطیف تدبیر نمایند و هر چند بترک طعام مطلقاً باشد و خصوصاً در روز بحران
واگر بینند که مرض حاد ست لیکن نه در کمال حدت بلکه حاد مطلقاً باشد لازم ست که تلطیف تدبیر نمایند لیکن نه در کمال لطافت مگر نزد منتهی در روز بحران
خاصةً مگر بسببی عظیم مثل شدت ضعف قوت که در ان هنگام تغذیه واجب بود واگر چه بحران باشد واگر مرض مزمن یا قریب از مزمن در طول منتهی باشد تلطیف
تدبیر نمایند زیراکه قوت تا منتهی با وجود تلطیف تدبیر سالم نخواهد ماند لیکن با این همه در جمیع اصناف لازم ست که اول تدبیر غلیظتر کنند تا قوت باقی ماند و در آخر
تدبیر موافق منتهی الطف نمایند تا طبیعت بتمامه مشغول برفع مرض گردد و در میان ابتدا و انتها بتدریج از اغلظ با لطف روند تا آنکه قوت محفوظ ماند تا قرب
منتهی پس آن هنگام طبیعت را بر ماده واگذارند و مشغول بغیر آن نگردانند و چون معلوم کنند که قوت قویست بسا است که حال واجب کند که اقتصار بر جلاب
و مانند آن تا یکهفته نمایند خصوصاً در حمیات اورام پس اگر خوف ضعف از تلطیف باشد اقتصار بر ماء الشعیر کنند و چون بر طبیب حال مرض مشکل گردد و نداند
که آن حاد یا مزمن یا متوسط ست پس میلان بتلطیف اولی ست از میلان بزیادتی با مراعات قوت و احتمال و کسی که گمان کرده که تغذیه و تقویت
در مرض حاد اولی ست بجهت آنکه در ان نضج را معنی نیست و در دست طبیب استفراغ ست هرگاه خواهد بعمل آورد و یا بعمل نیاورد خطای او معلوم شده و بالجمله
چون خوف از سقوط قوت کنند تغذیه اولی ست و ابدان صفراوی مقتضی تدبیر مخالف اند لهذا آنچه گفته شد از تلطیف و ترک غذا خصوصاً چون معتاد بخوردن
بسیار باشند زیراکه ایشان را اگر غذا ندهند واگر چه در ابتدای تب باشند بلکه در اصعب وقت از ان که آن وقت منتهی ست حال ایشان نیکو نیست از دو

بجهت آنکه اگر ضعیف القوة اند غشی بر ایشان طاری گردد و بزودی هلاک گردند اگر مبادرت بغذا نکنند و اگر قوی اند در ذبول افتند و علامات ذبول بر ایشان
ظاهر گردد از باریکی بینی و فرو رفتن چشم و لصوق صدغ و بسا است که غشی بر ایشان قبل از ذبول افتد بجهت انصباب صفرای لاذع بمعده ایشان و اند بعضی
مردم کسیست که گوشت در بدن او بسیار باشد لیکن چون غذا از ان منقطع گردد ضعیف و لاغر شود و متحمل منع غذا نبود و هر کسی که حرارت غریزی او در کمال
قوت و کثرت و یا ضعیف در کمال ضعف و قلت باشد بر ترک غذا صبر نتواند کرد و از ایشان کسیست که او را ابهم میرسد دائم وجع در معده بسبب انصباب صفرا
و صداع بمشارکت معده و صعود ابخره و ایشان از همان قبیل اند در عدم صبر بر ترک غذا و ایشان بسا است که قناعت مینمایند بماء الشعیر و بسا است
که محتاج میشوند بآمیختن آب انار و مانند آن بدان برای تقویت فم معده و بسا است که احتیاج قی بسهولت قبل از طعام ایشان را میشود و اکثر از
ایشان چون ضعیف میشوند قریب بغشی میگردند و سببش شدت ضعف نمیباشد بلکه انصباب صفرا بفم معده میباشد و چون سکنجبین ممزوج بآب بسیار
یا شراب ممزوج بآب بسیار بنوشانند اخلاط صفراوی قی نمایند و قوت ایشان بحال آید و چون بعضی از رُبوب قابضه بلیسند تسکین یابند و پیران ضعیفان
و صبیان از ان قبیل اند که صبر بر گرسنگی نتوانند کرد و اما کهول بسیار صبر میتوانند کرد و قریب آنها جوانان اند خصوصاً که سلز راعضا و فراخ عروق یا
در هوای سرد و آب بسیار باشد که اطبا خطا مینمایند در امثال این مرضی از وجه دیگر زیرا که منع مینمایند از ایشان غذا را در اول امر و چون قریب بانتها میرسد
و معلوم میکنند که قوت ساقط میشود در آن وقت غذا میخورانند بضرورت پس خطا مینمایند از دو وجه و اگر ایشان را غذا میدادند در ابتدا آن خطا و غلطی کمتر
ازین غلطی بود که عارض میشود برای این مرضیکه ایشان را نزلات خام و صفراوی و بیداری بسبب قلق عدم نضج بهم میرسد و قلق و تململ میکنند و هذیان
میگویند و مواد قوتهای ایشان را منضغط میسازد و بخارات ایشان کثرت مینمایند پس میشنوند صداها که در خارج نباشد و بیشتر از پهلو بپهلو میگردند
و تخیل مینمایند امور غیر واقعه را و رعشه میشود و لب زیرین ایشان اختلاج میکند بسبب وجع فم معده و نفوس ایشان محزون میباشند بسبب تعلق
معده و صعود ابخره ردیه بسوی قلب **ابن عباس** گوید که تدبیر غذا در حمیات باید که بحسب طبیعت مرض و بحسب اوقات او و بحسب قوت مریض و
اوقات سال و بحسب عادت مریض و بحسب سحنه بدن و بحسب میل اشتها و بحسب اوقات نوائب تپ و بحسب عوارض اسباب مانعه از تناول غذا مریض باشد
اما بحسب طبیعت مرض چنان بود که چون حمیات و غیره امراض بعضی از ان حاد و بعضی متطاوله میباشند واجبست که تدبیر مریض بغذا حسب حدت
مرض و تطاول آن بود از بهر آنکه امراض حاده را اقسام ست بعضی از ان در غایت حدت باشد و او آنست که در روز دوم و سوم و چهارم و پنجم منقضی
گردد و بعضی از انها حاد بقول مطلق ست و او آنست که در روز هفتم و نهم و یازدهم تا چهاردهم منقضی گردد و بعضی آن حاد است که از ان انطاط بود
و او آنست که از چهاردهم تا بستم تجاوز کند و بعضی آن ازین هم بطی باشد پس اگر مرض در غایت حدت باشد باید که غذا در غایت
لطافت بود مثل آب خالص ممزوج بجلاب و یا جلاب و یا ماء العسل و سکنجبین و اگر از ان قبیل باشد که در روز هفتم منقضی شود باید که
ماء الشعیر بشکر یا جلاب یا شربت بنفشه دهند و اگر از ان نوع باشد که در روز نهم تا چهاردهم منقضی گردد ماء الشعیر بالثفل او دهند
یا ماء الشعیر مصفی در روزی دو مرتبه یا ماء الشعیر در اول روز و بعد نیمروز مزوره کدو یا اسفاناخ یا غیر آن و همچنین امر جاری
می شود در تدبیر امراضی که آن کمتر در حدت ازین میباشند بدانچه غلیظتر ازین تدبیر باشد و هر قدر که مرض در حدت شدیدتر بود باید که غذا
لطیف تر باشد و هر قدر که مرض درازتر باشد غذا غلیظتر بود تا آنکه در بعض امراض حاده ماء الشعیر رقیق بدهند و آنچه درازتر از ان باشد ماء الشعیر غلیظ
و ماء الشعیر بثفل آن دهند و اما امراض متطاوله مثل حمی غب غیر خالصه و حمی مواظبه و حمی ربع و مانند آن از امراض متطاوله باید که اندران تغلیظ غذا کنند
و تلطیف ننمایند و در مقدار غذا افزایند تا آنکه مرض بمنتهی رسد پس هر گاه تلطیف غذا در مثل این امراض کنند از سقوط قوت نزد منتهای مرض ایمن نباشند
و مریض را چندان قوت نباشد که بدان مقاومت مرض کند چون مرض قویتر نزد منتهی باشد و ازینجهت می باید که تلطیف غذا یا تقلیل او در امراض
متطاوله نزد هنگام منتهی بود تا قوت بمقاومت مرض از هضم غذا مشغول گردد تا او را نهزیمت دهد و مقهور گرداند و قدما تشبیه داده اند قوت مریض را

بزاد راه و مرض را بسفر و طبیب را بمسافر ببر آنکه مسافر اندازهٔ زاد برای سفر بحسب قرب و بعد سفر میگیرد همچنین طبیب اندازهٔ قوت برای مقاومت مرض
بحسب کوتاهی و درازی مرض میکند پس اگر بیند که مدت مرض کوتاه است و منتهای آن قریب تلطیف غذا و تقلیل آن نماید مثل مسافری که سفر او قریب باشد
آن محتاج بزاد قلیل بود و اگر مرض دراز بیند حفظ قوت از ابتدای مرض کند تا قبل از منتهی ساقط نشود و چون بوقت منتهی رسد قوت قوی باشد همچنین مسافر
اگر سفر بعید باشد مقدار کثیر از زاد مهیا سازد تا قبل از رسیدن او بمنزل مقصود خرج نشود و قوت او ضعیف و ساقط نگردد **و اما** تدبیر غذا بحسب اوقات مرض
چنان باید که در ابتدای مرض مائل بغلظ باشد تا نقل مریض از غذای غلیظ بغذای لطیف بیکبارگی نشود که این آنرا مضر بود و قوت او تحلیل و ضعیف گردد بعد از آن
از غلظ غذا کم کنند و اندک اندک بتدریج تلطیف آن نمایند تا آنکه مرض بمنتهای خود منتهی گردد پس در آن هنگام باید که غذا در غایت لطافت بود مثل ترک غذا و اعتماد
بر جلاب و ماء العسل و شربت بنفشه تا قوت بهضم غذا مشغول نشود و عنایت او بمقاومت مرض و مدافعت آن مصروف گردد و چون مرض در انحطاط
شروع کند باید که تغلیظ غذا کنند و تدبیر مریض بتدبیر ناقهین نمایند **و اما** تدبیر غذا بحسب قوت مریض چنان باید که نگاه کنند اگر قوت مریض قوی بود و مرض بسیار
حاد باشد و مرض بمنتهای خود رسیده باشد تدبیر بغذای بسیار لطیف نمایند یا بترک غذا و یا بجلاب و شربت بنفشه ممزوج به آب و اگر قوت ضعیف بود و مرض حاد نباشد و منتهی بعید
باشد تغذیهٔ مریض با غذیهٔ مائل بغلظ در دفعات کثیر اندک اندک کنند تا بدین تدبیر قوت او تا وقت منتهی محفوظ ماند و اگر قوت قوی و منتهی بعید بود غذای مریض با غذیهٔ معتدل در یکبار
نمایند و اگر قوت قوی و منتهی قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف کنند چنانکه غذا دهند یا بماء العسل و جلاب غذا سازند و اگر قوت معتدل و منتهی بعید باشد غذای مریض بغذای
معتدل در یکدفعه نمایند و اگر قوت معتدل و منتهی قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف در دفعات کثیر سازند بهر آنکه زیادتی در غذا و تغلیظ او در قوت افزاید
و در مرض نیز زیادت کند و تلطیف غذا و کمی آن قوت و مرض هر دو را کم کند و غذا معتدل در جوهر خود و کمیت خود حفظ قوت بر حال خویش نماید و لهذا اسراوار است
که هرگاه مرض از امتلا باشد و قوت قوی بود تلطیف غذا کنند و کم نمایند و هرگاه مرض از استفراغ و قوت ضعیف باشد تغلیظ غذا کنند و از کمیت او بکاهند
و آنرا بدفعات بسیار دهند و هرگاه قوت ضعیف و مرض از امتلا بود و یا قوت قوی و مرض از استفراغ باشد غذا معتدل در جوهر و کمیت خود باشد **و اما**
تدبیر غذا بحسب اوقات سال باید که غذا در تابستان قبل از نیمروز دهند در وقتی که حرارت غریزی در ان قوی باشد و سائر اغذیه که مریض بدان غذا کند بارد بالفعل
بود تا نفس آنرا نیک قبول و بسوی آن ساکن تر باشد و اگر فصل زمستان باشد باید که غذا از نیمروز کنند در وقتی که اندران حرارت غریزی قوی بود و در جمیع
بدن منتشر شده باشد و آنچه از غذا او را دهند حار بالفعل بود و همچنین میباید که در سائر امراض بعمل آرند **و اما** تقدیر غذا بحسب عادت باید که نظر کنند اگر عادت
مریض در صحت اکثار غذا باشد باید که از ان غذا قطع نکنند و منع ننمایند و اگرچه طبیعت مرض آنرا واجب نکند و اگر عادت او تقلیل غذا بود باید که از غذا منع
نمایند و بالطف اغذیه غذا دهند **و اما** تدبیر غذا بحسب سحنهٔ بدن چنان باشد که اگر بدن متخلخل کثیر التخلخل باشد باید که صاحب او را از غذا منع نکنند
و بحسب وجوب طبیعت مرض غذا دهند و اگر بدن مریض مستحصف باشد باید که تقلیل غذا و تلطیف او کنند و از ان منع نمایند اگر آنرا واجب بینند **و اما**
تقدیر غذا بحسب اوقات نوائب چنان باید که نگاه کنند اگر تپ نائبه باشد و ادوار او مختلف نبود باید که از غذا منع کنند در وقت نوبت و قبل آن
تا آنکه حرارت بکاهد و نوبت منقضی گردد پس اگر مریض تا انقضای تام نوبت تپ صبر نکند باید که تا بودن حرارت در اعلای بدن یا منبسط بودن آن در سائر بدن
غذا ندهند لیکن بعد انحطاط حرارت غریبه از سینه و شکم و خفت آن از این مواضع و رسیدن آن بسوی اطراف و اما در حمیات مطبقه باید که از غذا در
اوقات صعوبت حمی منع نمایند که این اوفق و اجود در انهضام و اسرع برای انحدار او و سبب خفت حرارت باشد و اما هرگاه نوائب تپ مختلف غیر منتظم
باشد باید که مریض را غذا در وقت حاجت بدان خورانند **و اما** تدبیر غذا بحسب اشتهای مریض و میل او بسوی غذائیکه بدان میل دارد آنست که بنگرند
اگر مریض را اغذیهٔ کثیره متتابعه نافعه موافق باشد مگر بعض آن در منفعت کمتر از بعض بود و مریض میل بغذای اقل منفعت کند باید که اتباع اشتهای مریض
نمایند و او را غذائی که نفس او بدان مائل باشد بدهند که این او را موافق تر از کثیر المنفعت باشد بسبب قبول نفس او آنرا و همچنین حکم در سائر اشیا که بدان
... تدبیر او نمایند جاری میگردد **و اما** تقدیر غذا بحسب اسباب مانع از غذا که مریض را عارض شود چنان باشد که بنگرند اگر در معدهٔ مریض فضله

غذا یا در امعای او چیزی از ثفل باشد باید که بچیزی البته غذا ندهند تا آنکه معدهٔ او پاک نگردد و ثفل از امعای او خارج نشود همچنین اگر مریض محتاج باستفراغ بود بدوای مسهل یا حقنه یا شافه یا بفصد یا غیر آن باشد باید که غذا ندهند تا آنکه استفراغ بدن و تنقیهٔ آن کنند پس برین قیاس باید که تدبیر غذا در سایر امراض باشد و این را دستوری گردانند که در باب اعطای غذا بمریض بران بنا کرده شود جرجانی و ایلاقی مینویسند که هرگاه طبیب اراده حفظ قوت مریض نماید از چیزی غذا چاره نباشد لیکن اول دران رعایت ده چیز مد نظر دارد و ازان جمله نه چیز همانست که در قول ابن عباس گذشت و دهم سن و فصل و عادت و مرض و سوای آن مسائل که در قول بوعلی و ابن عباس مسطور شد بیجا مرقوم میگردد چنانچه گویند اما انچه تعلق بطبیعت مرض دارد آنست که حال مرض در تیزی و آهستگی و میانگی بنگرند زیرا که مرض یا حاد بود یا مزمن یا متوسط میان این هر دو پس تدبیر غذا بحسب طبیعت مرض و بحسب حاجت آن اندر آشفتگی و آهستگی باید کرد و حال درجات مرض نیز در قول سابق مذکور شد اما در مرض که فی غایت الحدت باشد اگر قوت قوی بینند از غذا منع کنند و هیچ غذا که دران کثافت باشد ندهند بلکه یکبار غذا باز گیرند تا طبیعت بر مرض مستولی گردد و دردی بمادهٔ مرض آرد و آنرا نضج دهد و دفع نماید و اندکی جلاب شکری بآب بسیار آمیخته بدهند چنانکه در و مزهٔ جلاب سخت ظاهر نباشد و اطبا این را تدبیر فی الغایت اللطافت نامند و اگر مزاج مریض یا فصل سخت گرم باشد بعد این جلاب اندکی سکنجبین معتدل ممزوج بآب یا گلاب بسیار بدهند و یا عوض جلاب سکنجبین دهند و در مرض حاد مطلق آب انار و غیره سخت اندک باید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد آب انار ترش و شیرین باید داد مگر روز ششم که جلاب بلا ماء الشعیر باید داد یا آب انارین اندک و در روز هفتم که بحران باشد هیچ نباید داد و اگر تشنگی غلبه کند گلاب سرد کرده بدهند و این را طبیبان تدبیر لیس فی الغایت اللطافت گویند و اگر مرض ازان نوع باشد که روز نهم یا چهارده هم یا در میان آن بحران کند هر روز دو بار ماء الشعیر غلیظ یا با ثفل او باید داد و این را تلطیف تدبیر مطلق گویند و هر چند مرض آهسته تر باشد تدبیر غلیظ تر باید کرد و آب مرغ و بازو و تیهو و دراج و غیر آن چون ماهی تازهٔ خرد و زردهٔ بیضهٔ مرغ نیمبرشت باید داد و این را در مرض تدبیر غلیظ گویند و در صحت تدبیر لطیف و انچه تعلق باوقات مرض دارد آنست که یکبار ناگاه تغیر تدبیر تند بست را زیان دارد فکیف بیمار را بدین سبب در ابتدای امراض که تغیر تدبیر باید کرد چیزی غذا داده شود و نه اندر وقت نوبت حمیات عفنی و نه نزدیک آن و نه در وقت تزاید نوبت هیچ چیز که بغذا ماند نشاید داد تا آنکه کشکاب رقیق هم نباید داد و انچه تعلق باشتهای مریض دارد باید دانست که در اکثر احوال اشتهای بیمار ساکن باشد پس اگر چیزی آرزو کند و طبیعت آنرا نیابد اشتها یکبارگی ساکن شود و قوت ساقط گردد و اگر بعوض آن چیزی دیگر دهند که نافع باشد و طبع بیمار و آرزو بدان نگراید آنچیز سود مند در معدهٔ او چنانکه باید هضم نشود زیرا که طبیعت او آنرا قبول نکند و قوت را دران حظی نباشد بلکه خلط ردی ازان تولد کند و مرض او دراز تر گردد و مضرت آن بزرگ باشد بدین سبب اولی تر آن باشد که طبیب متابعت اشتهای مریض کند و اگر داند که انچه آرزو کرده سخت مضر نیست و اصلاح او بچیزی دیگر ممکن باشد تا ازان نوع که آرزو کرده چیزی تواند ساخت بسازد و آرزو را باز ندارد و بداند که مضرت اندر متابعت اشتها بیشتر است یا در اشتها باز داشتن پس در هر کدام ازین هر دو که ضرر کمتر باشد آنرا اختیار نماید و انچه تعلق بفصل سال دارد آنست که فصل ربیع اگرچه فصل اعتدال ست لیکن از بهر آنکه اندرین فصل اخلاط اندر تن بحرکت آید و بگدازد و زیاده شود غذا اندک تر و دیر تر ازان باید که در زمستان تا امتلا بدان نیاید و انچه تعلق بسالهای عمر دارد آنست که بنگرند اگر بیمار کودک ست غذا باز نگیرند و اگر مریض پیر بود هم منع غذا نشاید و اگرچه برنا یافتن غذا صابر تر از کودک باشد و بعدم غذا مثل کودک بدان مضرت نرسد و هر وقت بغذا و مدد بتفاریق محتاج بود تا حرارت او خرچ نشود و خامد نگردد و غذا بسیار یکبار هم نشاید از بهر آنکه حرارت او را فرو گیرد و بمیراند چنانکه هیزم بسیار آتش اندک را فرو گیرد و بمیراند و حال مردم جوان و کهل اندرین باب میان حال کودکان و پیران باشد تدبیر خمر مجوسی گوید که شراب تسخین و تلطیف و تقویت بدن و تجوید هضم میکند لیکن ارباب حمیات صفراوی را و در حمیات حاره نباید داد اما در حمیات منطاوله مثل غب غیر خالصه و تپ ربع و غیره چون آثار نضج ظاهر شود شراب سفید رقیق که نه کهنه و نه نو باشد با قدری آب ممزوج کرده مقدار معتدل بدهند که اعانت طبیعت بر انضاج ماده و تلطیف آن نماید و بهضم یاری دهد و طبع را نرم کند و ادرار بول نماید و خواب آورد و شخصی را که در سر خود گرانی دریابد نباید داد زیرا که از شان شراب ست

[illegible]

امتلای راس از فضول بجهت آنکه حرارت و ارتفاع آن بسوی سر زودی کند و با وی اخلاط بدن مرتفع گردد و صاحبان حمیات ضعیفه چون قوت
ایشان ضعیف باشد و علامات نضج ظاهر بود از نوشیدن شراب مائی رقیق نفع یابند جرجانی گوید که شراب شیرین از بهر آنکه بیشتر غلیظ
باشد سده آرد و خداوند تپ صفراوی و دموی را سخت زیان دارد لیکن آنچه بطعم و قوام معتدل بود صاحب سرفه را سود دارد و منافذ
تنفس را پاک کند مگر خلط غلیظ و لزج را پاک نتواند کرد زیرا که آنرا قوت منضجه و جالیه باید و ماء العسل و سکنجبین معتدل و کشکاب اندرین باب برای این کار گزیده اند

معالجات حمیات حاده

شیخ میفرماید که آنچه ذکر یافت از تدبیر تلیین و ادرار و تعریق و انضاج پس استفراغ بود و بعد ازان و آنچه گفته شد از تغذیه این همه از انجمله است که
حفظ آن درینجا واجب بود و اما وجه تسکین شدت حرارت به تبرید هوا و تبرید غذا و اطلیه و ضمادات و بادویه باشد و با مساک مثل لعاب اسپغول
و لعاب بهدانه و آب برگ خرفه و رب السوس در دهن بتسکین عطش نماید بهر آنکه نگاه داشتن حلق صاحب مرض حاد تا تر ماند و خشک نگردد از مهمات
نافعه بسیار است و گاه انتفاع یابند باستعمال حقنهای معمول از آب هندوانه و خیار و کدو و برگ خرفه بروغن گل و اندکی کافور انتفاع بسیار دیده اند که
مهما امکن هوای مسکن سرد کرده باشند و تبرید او بمنع عفونت و بدبو و بتعلیق بادکش بسیار کنند و یخ بسیار ته بر ته نشانند که آن تبرید هوا کند و اگر
خانه قریب العهد بکهگل از گل خالص باشد و خصوصاً آنکه اندران بجای کاه قطن بردی یعنی گوندل داخل کرده باشند بهتر است و چون دران فوارها
و رشاشات بریزند و آب شیرین دران سیلان کند و بستر بر حوض تبکه پوشیده بود و فرش که بران خواب کند از بوریای طبرستان و مانند آن
باشد و سائر فرش از اطراف بید و به و ریحان بران گلاب پاشیده و سیب و نیلوفر و گل سرخ و بنفشه بود و گرد فرش او طبقها ئیکه دران خوشبوها
باشد از ورق باریک فواکه خوشبو بارد مثل سیب و به و اقسام امرود خوشبو بگلاب پاشیده و نیلوفر و بید که بران صندل و کافور ذرور کرده و آوانیکه
شراب خوشبو یا سرکه پاشیده نهاده باشند بغایت مفید بود این بود تدبیر هوا **و اما** تدبیر غذا آنست که معلوم شده از شرب ماء الشعیر و جلاب
وغیره و اگر با تبرید ارادهٔ تلیین باشد ماء القرع و آب هندوانه و قند مشوی خاصته و اما ماء الخیار و کاهو با سرکه بغایت نافع و آنچه مصلح تسکین عطش
ایشانست فقاع معمول از نان سپیده یا ماء الجبن مرتب از دوغ بعد تصفیه شدید است و اگر با تبرید ارادهٔ قبض باشد آب انار میخوش و ترش و آب غوره و آب
توت سیاه و آب ترشی لیمو غیر نمکین و آب ترشی ترنج و آب زرشک و مانند آن مثل آب سماق دهند **و اما** اطلیه و ضمادات از عصارات مذکوره و خصوصاً
گلاب یا عصارهٔ برگ گل سرخ تازه بصندل و کافور سازند و آب کشنیز و آب کاسنی را با اینها تبرید بسیار است و لعاب اسپغول با سرکه و گلاب از ینقبیل است
و نطول کردن بر جگر بمبردات اعظم و انفع چیزیست بجهت آنکه چون مزاج جگر اعتدال یابد دران صلاح اکثر اعراض بود و بسا است که آب صلاح یابد و اگر
آنجا نزله و سرفه و یا درسر او گرانی یا سدر باشد هر واحد دلالت بر کثرت بخارات کند پس لازم است که بر سر ایشان آب یا سرکه نریزند بلکه مشغول بانکباب
بر بخار آبهای مطبوخ بابونه و گل نیلوفر و امثال آن بحسب وجوب حال شوند بعد جذب مواد بسوی اسفل و منع تصاعد آن بمثل حقنها و مجمره و یا شویه
و اگر نزله و گرانی سر وغیره نباشد از نطولات و طلا آنچه بخواهند استعمال نمایند و مضر ترین نطول در مثل حال امتلای سر دوشیدن شیر بر سر است زیرا که
بسا است که احداث ورم در سر مینماید و ہلاک میگرداند و سالمترین اوقات تنطیل راس با امتلای او آنست که بخارات صفراوی خشک باشد نه تر بلکه در
مثل این وقت بسا است که ضرر نکند بلکه نفع نماید و بخارات صفراوی شناخته میشود از حال خواب و بیداری و رطوبت منخرین و یبوست آن پس اگر خواب یا سبات
یا ترمی میشود از یابند از تنطیل و تمریخ حذر کنند و کوشش در جذب ماده بسوی اسفل نمایند و اگر سرخی در چهره و بینی بسیار یابند و اجرای خون از منخرین و تبرید جگر
با مجمره با [illegible] و هرگاه تبرید کنند از ملاقات تبرید شدید هنگام تعرق و تحلل پرهیز نمایند بلکه رعایت آن واجبست زیرا که بسا است که بسبب طول مرض میگردد یا [illegible]
آنکه اکثر طول مرض سالمتر از حدت آن بود و واجبست که در حمیات حاده از وقوع سحج حذر نمایند زیرا که آن ضعف قوت زیاده مینماید و طبیعت از ریختن فضول بسوی
امعاء و دفع او ازان نفرت میکند مگر آنکه بسبب غلبهٔ فضول باشد و گاه فضول بسوی اعالی رجوع مینماید و ورد شراسیف و نفخ در ان و درد سر می آرد و گاهی شربت خشخاش

را در تحلیل ماده رقیقه برای انضاج و در تنویم موقع عجیب میباشد انتباه ذکر اعراضی که در حمیات حاده اشتداد مینماید در آخر بحث حمیات [illegible]

حمیات دمویه

وآن را مطبقه گویند بدانکه متقدمین حمای مطبقه تپ دائمه را گویند از هر خلط که باشد و تپ دموی را نیز نامند بسبب دوام و اشتمال و عدم فتور آن تپ و روز و شب بسبب انطباق نوبت بر نوبت بنوعی که فترة ظاهر نشود لیکن اکثر اطلاق مطبقه بر حمای دموی عفنیست و گاهی بر دموی غلیانی نیز اطلاق کنند باجمله حمای دموی بر دو قسم ست **قسم اول** آنکه از گرمی و جوش خون در حوالی دل و جگر و اجتماع بخارات گرم انسان اندر فضای سینه بدون عفونت حادث شود چنانچه حمای یوم از گرمی روح و حمای دق از سخونت اعضا بغیر عفونت افتد و این قسم را در یونانی سونوخس گویند و سبب گرمی خون و جوش آن سده است که از کثرت خون حادث شود پس حرارت غریزی محتقن گردد و حرارت غریبی ناری مشتعل شود و خون را گرم گرداند و بجوش آرد چون حرارت بر تعفین آن قوی نبود و گاهی سخونت و غلیان خون بسببی قوی از اسباب حمای یوم افتد که اشتداد نماید زیاده تر از اشتداد اسباب حمای یوم بنوعیکه از اشتعال روح تجاوز کند و این قسم حمای دموی از انواع حمیات عفنیه نیست زیرا که درین عفونت نیست و بدین جهت حرارت و اعراض او خفیف تر و سوزش و اذیت او کمتر و مدت او کوتاه تر از عفنیه میباشد و از اقسام حمیات یوم هم نیست زیرا که سخونت دل درین اندر خلط میباشد و بدین سبب در یکروز منقطع نمیشود بلکه در اکثر تا بهفت روز میکشد و ایضا بغیر تنقیه ظاهر مثل فصد و رعاف زائل نمیگردد لیکن جالینوس آنرا از جنس حمای یوم شمرده و تابع او ابن سرافیون ست و از قسم حمای دق نیز نیست زیرا که درین تشبث حرارت اولا در اعضای اصلی نمیباشد و ازینجهت بمجرد تبدیل مزاج بغیر استفراغ منقطع نمیشود و بعد تناول طعام قوی نمیگردد و مزمن نمیباشد و ایضا درین حرارت حادهٔ ناریه و سحنه ممتلی منتفخ میباشد نه سحنه رطب نحیف و شیخ و جرجانی مینویسند که حمی سخونت و غلیانی آنست که بقراط آنرا سونوخوس نامیده یعنی مطبقه بسبب اطباق او و دوام او و سوای غیر آن از حمای عفونت و گاهی سونوخس را [illegible] گویند نامند و آن از جمله حمیات ست که میان حمیات عفونت و حمیات یوم باشد و نه اینست و نه آن و فرق میان این تپ و حمیات یوم آنست که سبب این تپ اولا گرم شدن خونست و سبب حمای یوم گرم شدن روح و فرق میان این تپ و حمیات عفونت آنست که سبب تپ عفونی عفونت اخلاط است و سبب این تپ عفونت خلطی نیست بلکه این حمای حاده ایست نه حمای یوم و نه حمای دق و نه حمای عفونت لیکن بیشتر منتقل میشود بحمای عفونت و بحمای دق و جالینوس آنرا مثل حمیات یوم دانسته بسبب خفت احوال و سهولت علاج و قلت اعراض آن بنسبت حمای عفنیه و بسبب آنکه گاهی در دو روز زائل شود چون فصد کنند و از خون مقدار کثیر اخراج نمایند و سوناخوس غلیانی در ابتدا مشابه تر بحمای یوم بود لیکن حرارت حمای یوم در سوزش و اذیت کم باشد و اکثر تاثیر این بقرب قلب بود و از ان تلهب و ربو یعنی تنگی نفس حادث شود لهذا بعضی آنرا حمای ربویه گویند و بهلاکت میرساند و حرارت آن رطب بخاری حمی می باشد یعنی اگر دست بر اندام او نهند گرمی او مانند گرمی کسی باشد که از حمام بیرون آید و حرارت قشفیه نبود چنانکه در محرقه بسبب یبس ماده میباشد و در قوی سبات و عسر کلام بر ایشان ردیست و مورث سرسام و تپ دموی بیشتر اندر بلاد گرم و تر و در سن کودکی از ده سالگی تا چارده سال و در جوانی تا سی سال و در فصل ربیع و کسانی را که فربه و فراخ رگها باشند خاصةً گوشت و شیرینی و شراب خواره را عارض شود و ممکن ست که در سونوخس خون از حرارت تعفن پذیرد و بمطبقه منتقل گردد و یا بسرسام و جدری و حصبه جهت رقت و غلیان خون انتقال نماید **قسم دوم** آنکه از عفونت خون حادث گردد و این بر دو نوع ست **نوع اول** آنکه از عفونت خون در داخل عروق افتد و مطبقهٔ حقیقی همین ست و این تپ بحسب قلت و کثرت تعفن اجزای خون سه صنف ست و هر یک را نامیست **یکی** متزائده که آنرا زائد فی الصعوبت نیز گویند و او آنست که در ابتدا ضعیف بود و بعده هر ساعت قوت و صعوبت او همی افزاید تا آنکه در آخر صعب تر گردد و منقضی بصحت شود یا هلاک کند یا بحمای دیگر انتقال نماید و این بدترین انواع ست و علاج آن مشکلتر باشد زیرا که دلالت بر آنکه اجزای خون بیشتر از انچه تحلیل میباید عفن میگردد و این یا بسبب کثرت مقدار خون بود که چون یکجزو از ان عفن شود عفونت در اکثر اجزای آن ساری گردد پس تپ از روی تزاید دوام کند و یا بسبب کثرت رطوبت و غلبه مائیت خون بود عفونت از یکجزو آن بسوی اجزای کثیر آن بسهولت سرعت کند و یا بسبب ضعف قوت مدبرهٔ بدن از حفظ خون چنانکه باید پس عفونت بسوی آن سرعت نماید و ایضا در آنجا قوت تحلیل

اینچه از خون متعفن شده قوی نباشد پس متعفن متحلل زیاده گردد و یا بسبب تلزز بدن و کثافت آن پس جزو متعفن از ان بسرعت تحلیل نشود و یا اجزای دیگر
نزد ان عفونت ساری شده منضم گردد و ایضاً نزد این حالت ترویح کم شود بسبب تنگی منافس پس جزو متعفن بر جزو متحلل زیاده گردد دوم متناقصه که آنرا
منحطه نیز نامند و این آنست که ابتدا بشدت کند بعد آن همواره اندک اندک نقصان پذیرد تا آنکه در آخر ضعیف گردد و این سالمترین انواع است و اعراض او در نهایت
شدت نبود زیراکه دلالت کند بر آنکه تحلل اجزای خون دران بیشتر میشود از انچه متعفن میگردد بنابر اضداد اسباب مذکوره یعنی بسبب قلت مقدار خون و رطوبت آن
و فوت قوت و تخلخل بدن سوم متساویه که آنرا متشابه و واقفه نیز گویند و او آنست که از اول حدوث آن تا آخر آن بر یک حال واقف بود و حال او در صعوبت
و سهولت میان هر دو نوع مذکور باشد زیراکه دلالت کند بر آنکه انچه تحلیل میشود مساوی آنست که تعفن می پذیرد بسبب توسط اسباب مذکوره یعنی توسط
خون در کمیت و کیفیت و توسط قوت در صحت آن و ضعف آن یا بسبب اجتماع بعض اسباب تزاید مع بعض اسباب تناقص و بسیار باشد که این تا هفت روز
بر یک حال متشابه باشد بعده دران تفاوت و نقصان ظاهر شود و کندی در مقالات خود گفته که این تپ در اکثر تجاوز از دوازده روز نمیکند زیراکه از
امراض حاده است و بدانکه گاهی همگی خون بدن بیکدفعه عفن نشود الا آنکه موت بران سبقت کند بوعلی میگوید که جالینوس گمان نموده که تپ دموی از عفونت
خون نمیباشد بجهت آنکه خون چون عفونت میپذیرد آن عفونت تلطیف او مینماید و دران غلیانی پیدا میکند و بدین سبب صفرا میگردد و خون نمی ماند پس
دران هنگام تپ صفراوی باشند نه دموی و محرقه بود یا غب و معالجه آن بعلاج این هر دو باشد و این قول او خلاف قول بقراط است و حق صحیح قول
بقراط است که گاهی از عفونت خون تپ پیدا میشود و جالینوس گوید که تپ دموی با سائر حمیات مرکب نمیشود زیراکه عفونت چون در خون افتد عام میشود
بهر خلط باشد در عروق و درین هنگام ترکیب متصور نمیشود بحیثیتی که خلطی غیر او نیست و درین قول تناقض است ببعض مذهب او که مذکور شد بالجمله
سبب این تپ امتلای خون و سده است و اکثر حدوث آن از ریاضت و تعب بود و خصوصاً غیر معتاد و ترک استفراغ خون و بعد آن استعمال ریاضت
سخت و گاهی عفونت در خون واجب میکند کثرت مائیت خون از بسیار خوردن غذاکه مائیه رطبه پس خون مستحیل بعفونت گردد و یا کثرت خلط خام پس
آنرا مهیا بعفونت گرداند مثل آنکه متولد شود از خیار و بادرنگ و امرود و مانند آن و این تپ لازم بود زیراکه مادهٔ آن داخل عروق است و فتره نکند بسبب
عموم ماده و انتشار او در جمیع بدن بتوسط عروق و انقضای آن با بحران نیک باشد یا بحرگ و اقسام او سه است چنانچه مذکور شد و بدترین آنها متزایده است
زیراکه تحلل دران کمتر از تعفن بود و بحران آن در اکثر تا روز هفتم باشد و انقضای آن باستفراغ محسوس مثل رعاف یا غیر محسوس مثل تحللات خفی بود و گاهی
بمحرقه یا سرسام منتقل گردد و گاهی از تبرید بسیار بلیثرغس منتقل شود و گاهی بجدری و حصبه انتقال نماید و هر گاه دران سبات و نفخ شکم که از ان مثل آواز
طبل آید یا تملل عارض شود و اسهال نفع ننماید بعده بر بدن او بثور سبز عریض بیرون آید آن از علامات موتست و علاج این تپ صعب بود و اما رقت
خون و غلظ آن شناخته میشود از انچه خارج میشود از ان در بول و براز و عرق و نفث و مانند آن و ایضاً دموی عفنی در تمام بدن مستوی یا شبیه بمستوی
در اکثر میباشد و اما علامات انتقال آن بخناق و جدری و سرسام و صداع و اختلاط ذهن ظهور علامات آنهاست و از مقام هر یک معلوم شود و اما علامات
طول آن از تاخر علامت نضج در قاروره و نبض و تاخر انحطاط و جه و اختلاف حال آن در مدت تزید و انتها و نقصان آن حتی که آن مثل مفتره باشد گاهی
ساکن شود و گاهی شدید گردد و این اختلاف دلیل است بر آنکه بدن مملو از خلط خام است و اما بر مدت بحران آن دلالت میکند ظهور علامات نضج اگر در روز
سوم و چهارم اثر نضج ظاهر نشود روز هفتم بحران نکند و همچنین اگر روز هفتم اثر نضج و بحران پدید نیاید علامات طول مرض و آمیزش خلط خام با خون باشد
و آنجاکه خلط خام آمیخته نباشد ممکن است که روز چهارم بحران کند **نوع دوم** آنکه از عفونت خون در خارج عروق افتد و آن تپی است که از اورام دموی
عارض شود و حمیات اورام دمویه مثل حمیات حادث از ورم غشای دماغ و از ورم آلات تنفس یا ورم معده یا جگر یا مراره یا طحال یا امعا یا گرده یا
غیر آن از اعضاست و این نوع را حمای دمویه عرضیه گویند و علاج این همه در مقام هر یک مذکور شد و حمیات دمویه علیحده نیز مسطور گردد

علاج تپ دموی

در سونوخس فصد بهفت اندام یا باسلیق کنند و گفته اند که چندان خون برآرند که مریض غش کند و بعد فصد علاج تپ صفراوی نمایند و ایضاً لعاب
بهدانه سه ماشه شیرهٔ عناب پنج عدد در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله برآورده شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه
پاشیده بدهند و بجهت شام لعاب بهدانه یا اسپغول عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بنوشانند و ایضاً که با تنگی و کندی حواس و قلت اشتها باشد سکنجبین ساده
بعرق عنب الثعلب و شاهتره حل کرده بخورانند و ایضاً اگر بعد سوزش کف پا باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده توله خیسانیده
یا جوشانیده شیرهٔ خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند و ایضاً شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خرفه هر یک شش ماشه
عرق شاهتره پنج توله گلاب چار توله شربت نیلوفر دو توله بدهند و یا عناب هفت دانه تمر هندی سه توله در عرق شاهتره مالیده شربت نیلوفر داخل کرده
خاکشی پاشیده دهند و یا شاهتره شش ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه تمر هندی دو توله اگر بر مزاج گرمی زیاده باشد خیسانیده والا
جوشانیده نبات خاکشی داخل کرده دهند و یا زرشک و تمر هندی در عرق شاهتره خیسانیده با شربت عناب وغوره در بیماری افزار ترش دهند
و باشد که بسیار الشعیر و بسیار القرع حاجت افتد و اگر با سوزش بول باشد عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ خار خسک
هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دهند روز دوم اصل السوس بنفشه هر یک چار ماشه افزایند و گر بار در مثانه باشد بعد فصد لعاب اسپغول یک توله شیرهٔ
تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین هر یک شش ماشه در عرق شاهتره نه توله گلاب چهار توله برآورده شربت لیمو چار توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند
روز دوم آب آلو بخارا هفت دانه افزایند روز دوازدهم مسهل خیار شنبر دهند پس اگر بول اندک اندک آید و صلابت مثانه محسوس شود عنب الثعلب
پخته بروغن گل آمیخته قرص بسته بر موضع مثانه بربندند بالجمله درین تپ گاهی فصد تنها کفایت میکند و بتدبیر دیگر حاجت نمی افتد و گاهی با وجود
فصد به تبرید و تطفیهٔ خون بمثل شیرهٔ کاسنی و کاهو و کشنیز و شربت عناب و صندل و بنفشه و نیلوفر و انار و آلو و مانند آن هر چه سرد باشد و لعاب اسپغول
و آب آلو که هر واحد مطفی خون است و ترک لحوم و اقتصار بر مزورات ترش و تلیین طبیعت بمثل آب انارین و تمر هندی و شیرخشت احتیاج میشود و گاهی بصورت
اختلاط صفرا بمسهل خفیف صفرا مثل نقوع مقوی و یا آب انارین مع هلیلهٔ زرد محتاج میشوند و شاهتره و عناب در تپ دموی دخل تمام دارد
استعمال آن ضرورست و در چنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه در حمیات الاطفال خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق
می آرد و پاشویه بدستور بود تا که منظور آوردن عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از پارچا پوشیده دارند و بعض متاخرین
مینویسند که در تپ سونوخس بعد فصد اکحل مطفیات خون مثل شیرهٔ کاسنی و خرفه و خیارین و زرشک هر یک هفت ماشه و تخم کاهو شش ماشه و عناب و آلو
بخارا هر یک هفت عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده هر یک شش توله برآورده تمر هندی سه توله مالیده صاف نموده سکنجبین ساده چار توله داخل کرده
بنوشانند و یا ماء القرع با شربت نیلوفر دهند و غذا آش جو با شربت نیلوفر و یا کیچڑی مونگ و نان با کدو و اسفاناخ و کشنیز سبز که دران عدس یا مونگ ماش
پخته باشند از آلو وغیره ترش کرده بخورانند و اگر حاجت تلیین باشد مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین گلقند هر یک چار توله آلو سیاه نه عدد در گلاب یک رطل مالیده
صاف کرده روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بدهند و صبح تبرید سابق با اضافهٔ لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه اسپغول هفت ماشه پاشیده
بنوشانند و دو روز داده جهت تعدیل مزاج شربت نیلوفر سه توله در عرق نیلوفر و عنب الثعلب هر یک شش توله بنوشانند و در مطبقه ایضاً ابتدا بفصد
نمایند و خون بقدر صالح بگیرند و تطفیه بمثل شربت نیلوفر و سکنجبین ساده با شیرهٔ تخم خیارین کنند و اگر در فصد خون غلیظ برآید سکنجبین و آب آلو و زرشک و تمر هندی
و آب شاهتره و آب بادیان و طبیخ اصل السوس و بیخ کاسنی و مانند آن از حموضات و ملطفات دهند و اگر خون رقیق آید شربت عناب و انار و آب کاسنی
و جز آن از مبردات مطفیات استعمال نمایند و بعد فصد و اصلاح قوام خون آب انارین و آب تمر هندی و شربت خشخاش و نقوع آلو و نیلوفر و کاسنی
و تمر هندی و بنفشه و شربت آلو و نیلوفر و عناب و مانند آن بحسب حاجت و ملاحظهٔ قبض و لینت طبع هر کدام که مناسب باشد استعمال نمایند و آب
هندوانه با شیرخشت جهت تطفیهٔ خون و تلیین طبع نفع تمام دارد و آبیکه عناب بسیار دران جوشانیده باشند صاف کرده و سرد ساخته بجای آب

گاهی دادن در حمیات دموی عظیم نافع بود و تشنگی و ضعف را کم کند و مجرب صاحب خلاصة التجارب است و آب سرد از جهت تسکین حرارت و دفع عفونت و تغلیظ
خون دخل عظیم است و تلطیف غذا و ترک آن دو سه روز نمایند و اسهال لطیف صفرا بمثل نقوع مسهل یا مطبوخ فواکه یا آب تمر هندی مع هلیله آورند و یا تمر هندی
و عناب و آلو بجهت تلیین نمایند و گاهی بقرص کافور حاجت افتد و بقول مصنف اقتباس و مطبقه تا هفت روز همان تدبیر که در سونوخس مذکور شد عمل آرند
و ترک غذا تا سه روز اگر توانند بغایت نافع بود والا اندک از اغذیه لطیفه دهند و روز هشتم مطبوخ آلو و یا نقوع آن و یا مطبوخ شاهتره تلیین طبع نمایند
و روز نهم شیره کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه در گلاب و عرق کاسنی و شاهتره و نیلوفر و عنب الثعلب
هر یک چهار توله بر آورده شربت نیلوفر سه توله داخل کرده تخم نیلوفر چهار ماشه پاشیده بنوشانند و غذا برنج و بنوماش مقشر یا عدس و یا شله اسفاناخ
دهند و همین نمط تا روز دوازدهم سه مسهل ماده تبرید تا روز پانزدهم بدستور دهند پس اگر اندکی تپ باقی مانده باشد باید که بروز شانزدهم در مطبوخ مذکور
پوست هلیله زرد و هلیله سیاه هر واحد یکتوله شربت ورد مکرر الهلیلجی چهار توله اضافه کرده بنوشانند و غذا بدستور دهند و روز هفدهم قرص طباشیر ملین
چهار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در آب کاسنی مروق و یا آب بید ساده مروق نه توله بر آورده شربت بزوری بارد یا معتدل سه توله تخم شربتی هفت ماشه
دهند و شوربای بزغاله با نان تنک و یا برنج خورانند و اسفاناخ در قلیه اندازند **اقوال حذاق** مسیحی گوید که در حمیات مطبقه نیز حفظ اعراض ملایمه
کرده علاج کلی حمیات عفنیه مذکور شد اعنی استفراغ ماده و تبدیل سوء مزاج و تدبیر غذا باید کرد و ماده این حمیات داخل عروق محصور است می باید که در آن فصد نمایند
بلا احتیاط و حذر تا عفونت بخروج خون کم گردد حتی که چون بر طبیعت حمل هر انچه ثقل آن میکرد آسان شود بر انضاج باقی و تحلیل آن و تغییر آن بجودت قادر
گردد و سوء مزاج درینجا حرارت تپ و یبس آنست پس باید که همه تدبیر آن مبرد مرطب باشد الا آنکه رطوبت آن اشیا دائم طلب باید کرد زیرا که استعمال
اشیای رطبه در هر تپ مامون العاقبت است و اما برودت آنها دائم طلب نباید کرد بر آنکه استعمال اشیای بارد غیر مامون در عاقبت است در جمیع حمیات
و لهذا اشیای بارد بالفعل مثل آب سرد در استعمال آن بتجدید و تحصیل کثیر احتیاج افتد زیرا که واجب است که آنرا بعد نضج ماده مرض و هنگامی که قوت
قوی و عادت مطابق باشد و کدام عضو شریف ضعیف و وارم نباشد استعمال نمایند شیخ میفرماید که غرض در علاج تپ دموی استفراغ خون
کثیر است تا آنکه بغشی قریب گردد و تغلیظ جوهر خون اگر بسیار رقیق آبی یا صفراوی باشد و تبرید آن و تنقیه آن از خلط و ترقیق آن اگر غلیظ باشد
بترشی بلطف خون در کسیکه مولدات خون غلیظ مثل عدس و ماش و مولدات خلط خام مثل خیار و بادرنگ و برنج کاهو خورده باشد و انضاج ماده فاعل تپ
و تحلیل آن اما استفراغ مثل فصد گرفتن از دست نیست در هر فصل که تپ عارض شود و انتظار بحران و نضج نباید کرد مگر آنکه تخمه باشد که از آن حذر
کنند و بگذارند تا طعام هضم گردد بعده فصد نمایند پس اگر تپ دوام کند فصد کنند و مرة بعد اخری فصد نمایند تا آنکه قریب بغشی گردد یا در غشی افتد اگر
بدن قوی باشد زیرا که غشی نیز تبرید مزاج قوی مثل سائر مبردات میکند و اگر ضعیف باشد آنرا ہلاک میکند و بدانکه فصد و نوشیدن آب سرد بسا است که از تهییج
دیگر غنی میسازد و تفریق فصد اولی است انچه که استعجال آن واجب کند مثل خوف انصباب خون بسوی مخانق نباشد زیرا که اکثر در آن که قریب غشی رسد
بلاغ بود و بسا است که تابع فصد بالغ فی الحال اسهال صفرا و عرق باشد و باید که عرق را هر وقت نشف کنند تا بسیار آید که اکثر از آن صحت حاصل شود
و آنچه از ضعف و غشی بفصد بالغ عارض شده باشد تدارک آن بغذای لطیف و سکون نمایند و لازم است که مدام تلیین طبیعت کنند از مثل آب انارین
و آب انار شیرین و میخوش تا بحد شیر خشت و تمر هندی و شیاف خفیف و گاهی نزدیک نضج احتیاج استفراغ بمثل هلیله و شاهتره و خیار شنبر و مانند آن
میشود و اگر حال مریض احتمال فصد از دست نکند فصد رگ پیشانی یا حجامت میان دو شانه کنند پس اگر چیزی ازین بسبب عارض ممکن نباشد
اسهال نمایند بطریقیکه در محرقه میکنند و تبرید بچیزی کنند که مفتح باشد مثل ترشیها و مقطع بود مثل سکنجبین بزوری بارد و مسکن غلیان باشد مثل شربت عناب
و انار و اگر از فصد غشی عارض شود نان در آب غوره تر کرده بخورانند و اگر رعاف خود بخود عارض گردد قطع نکنند مگر نزد مقاربت غشی و اما تغلیظ خون مثل
رب عناب کنند و آن اینست که عناب یکصد عدد در آب پنج رطل بجوشانند تا سوم حصه بماند و مالیده صاف کرده با شکر بقوام آرند و هر قدر که شکر کم باشد

بهتر است و ایضاً عدس خصوصاً معمول بسرکه ترش تیز از این قبیل است و از خوردن رب عناب با جرم عدس اگر ماده غلیظ باشد حذر کنند و اما تبرید آن
بمثل آب نقوع عدس سرد کرده و آب برگ کاهو افشرده سرد کرده و شرب آب سرد اگر مانعی نباشد مناسب بود و گاهی چندان می نوشانند که لون آن صفت
و رنگ سبز میشود پس گاهی از آن صحت حاصل میگردد و گاهی منتقل بحمای بلغمی میشود و علاج بقرص گل و غیره کرده میشود و این علاج بعض متقدمین
و بعض متأخرین بنسبت آن تجویز کرده اند و نوشیدن ماء الشعیر علاج برای آنست ولیکن در حالت ترمی طبع و بهترین اوقات نوشیدن آن وقت
شدت غلیان و کرب و اشتعال و تواتر خفقانست و بیان کرده اند که اقتصار بر تبرید و ترک فصد و اسهال در سدد و حقن می افزاید و عفونت و حرارت
در ثانی الحال زیاده میشود **و اما** تنقیهٔ آن بمثل مسهلات صفرا بحسب اختلاف وجوب قوت و ضعف باید کرد **و اما** منضجات خلط خام که با خون
باشد مثل عناب و سپستان و بنفشه و شاهتره و بادیان و گل سرخ و تخم کاسنی و کشوث و مویز منقی و آلوی بخارا دهند زیرا که گاهی خلط خام بسبب
عفونت خون میگردد و در اخر تپ مثل قرص کافور و قرص طباشیر خورانند و این قرص نیکوست بگیرند طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد سه درم
تخم خرفه پنج درم مغز تخم خیار چهار درم مغز تخم کدو شش درم رب السوس هفت درم و از آن قرص سازند نسخهٔ دیگر خصوصاً نزد ضعف جگر
بگیرند گل سرخ سه درم عصارهٔ زرشک دو درم مغز تخم بادرنگ خیار و خربزه و تخم خرفه و طباشیر هر واحد یکدرم صمغ و نشاسته و کتیرا هر واحد نیم درم
ریوند چینی و زعفران و کافور هر واحد ربع درم قرص ساخته استعمال نمایند **و اما** اغذیه پس عنابیه و عدسیه ترش کرده و رمانیه و سماقیه دهند
و اگر از چیزی ازین خوف قبض شکم باشد کسر حموضت او بشیر خشت یا شکر کنند و با آلو و بقر عیه و حماضیه و فواکه امرود چینی و انار و سیب شامی
و بقول کدو و خیار و بادرنگ و کاسنی و بقلهٔ مبارک و حماض و کشنیز و مانند آن دهند پس اگر صداع یا خفقان یا سهر یا سبات یا رعاف مفرط مضعف
قوت و غیر آن از اعراض صعب عارض گردد بدانچه در موضع آن در اخر این بحث مذکور شود معالجه نمایند صاحب کامل مینویسد که رأس و افضل
چیزیکه احتیاج بسوی آن در علاج تپ دموی در اول حدوث آن یعنی در روز اول و دوم و سوم میشود آنست که صاحب او را فصد اکحل و باسلیق کنند اگر
قوت و سن و فصل مساعدت کند و از خون مقدار کثیر برآرند تا آنکه او را غشی عارض شود زیرا که اگر این بعمل آرند یا تپ قلع گردد و یا خفیف شود و مدت او
کوتاه و صاحب او از خوف ایمن گردد و لیکن اگر قوت و سن و مزاج مریض و فصل اخراج خون بسیار یکبارگی واجب نکند باید که بحسب وجوب حال اخراج
خون اندک اندک نمایند که این تخفیف تپ کند و بعد فصد آب انار شیرین و ترش با ندک سکنجبین ساده یا آب تمر هندی بجلاب یا رب غوره و رب آلو
میخوش یا رب ترشی ترنج و مانند آن با آب سرد یا برف اگر فصل گرما باشد استعمال باید کرد و غذای او روز فصد اگر قوت قوی باشد مزورهٔ معمول از
کدو و اسفاناخ یا بیخ کاهو یا شاخ خرفه یا مغز بادرنگ یا مغز خیار با آب غوره یا آب انار ترش یا آب ترشی ترنج یا آب عصارهٔ زرشک بعدس و ماش
سازند و اگر قوت ضعیف باشد باید که مریض را روز فصد شوربای بچهٔ مرغ و تیهو و دراج و مانند آن دهند و روز دوم از فصد باید که نظر کنند که آیا
این مرض از امراض در غایت حدتست و یا از حادهٔ مطلقه و یا از حادهٔ که بطی باشد پس اگر از امراض حاده در غایت بود که از روز چهارم تجاوز نکند
و قوت قوی باشد باید که صاحب او بر جلاب یا شربت بنفشه و آب انار میخوش یا رب غوره اقتصار نماید و اگر قوت ضعیف باشد ماء الشعیر باندک
آب انار میخوش دهند و اگر از امراض حادهٔ مطلقه باشد که از روز هفتم تجاوز نکند و قوت قوی بود مریض در اوقات روز آب انار میخوش بشکر یا بجلاب
یا آب ترشی ترنج بشکر یا با آب غوره اقتصار کند و باوی چیزی از قبض نباشد و بعد دو ساعت ماء الشعیر چهل درم با ده درم نبات سفید بدهند
و بعد چهار ساعت پانزده درم سکنجبین ساده با آب سرد دهند و وقت خواب شب لعاب اسبغول و لعاب بهدانه بجلاب یا با آب انار بدهند و اگر بنا
شربت خواب نمایند منفعت بین یابند و صفت آن اینست بگیرند آلو شیرین بزرگ سی عدد تمر هندی نیم رطل و هر دو را در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بر آن آب انار میخوش و ترشی ترنج هر واحد یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند تا بنصف باز آید و بر آن یک رطل
نبات و ربع رطل گلاب اندازند و جوش داده کف بردارند و از آتش فرود آورده سرد کنند و از آن هر شب پانزده درم تا بست درم با دو درم

تخم خرفه باریک سوده بخورند واگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد باید که اندک لعاب اسپغول بوزن نیم درم طباشیر اضافه کنند واگر مریض ضعیف باشد یا در صحت
خود معتاد بکثرت تناول طعام بود یا در هر روز دو بار عادت غذا داشته باشد باید که ماء الشعیر دو مرتبه در هر روز بدهند پس اگر نفس مریض بچیزی ازین مائل
نباشد مریض را در آخر روز کعک باریک کوفته بشکر و آب سرد یا پست جو یا پست گندم مغسول بآب گرم و سرد کرده با نبات بدهند واگر این واجب نبود
سرکه و زیت بمغز بادرنگ خیار و روغن بادام و شکر طبرزد که بران برف انداخته باشند و مانند آن دهند واگر مرض از امراضی باشد که از شان او انقضا
در چارده روز یا هفده روز باشد صاحب او را قبل طلوع آفتاب آب انار یا شربت مذکور یا ماء الخیار و آب تربز باید داد و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر بشکر بدهند
و در ساعت چهارم سکنجبین ساده باب سرد بنوشانند و بغذای قلیل از مزورات معموله از بقول مذکوره باب غوره وغیره غذا دهند لا سیما اگر قوت ضعیف و عادت
مریض بخوردن دو بار در روز باشد واما آنچه از امراض در بیشتر ازین مدت انقضا نماید باید که غذا زیاده تر ازین و غلیظ تر که در تدبیر امراض گذشته بدهند
و باید که معهذا تفقد حال طبیعت نمایند اگر قبض باشد تلیین بفلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی و آلو و مشمش خشک و شیرخشت بحسب حاجت کنند
و آلو بخارا در شربت بنفشه ترکرده بدهند واگر احتمال این ننمایند شافه معمول از خطمی و بورهٔ ارمنی و شکر سرخ و اندک ترنجبین ساخته بردارند واگر طبیعت
ازین چیزها اجابت نکند حقنهٔ لین معمول از شکر و روغن کنجد و آبکامه یا معمول از جو کوفته و بنفشهٔ خشک و برگ چقندر و سپستان و روغن بنفشه و شکر
سرخ و یا آب چقندر افشرده و روغن کنجد و مری و مانند آن استعمال نمایند و مریض را ماء الشعیر نباید داد اگر طبیعت قبض باشد مگر بعد استعمال چیزی
که تلیین طبیعت نماید واگر بدهند جنایت کثیر بر مریض کرده باشند و همچنین هرگاه مریض محتاج بفصد باشد بدون استعمال فصد ماء الشعیر نباید داد
همچنین اگر مریض دردی در بعض اعضای باطنی دریابد سزاوار نیست که ماء الشعیر و یا غذا و یا تبرید دهند الا بعد سکون درد و چون زبان درشت یا سیاه
گردد بخرقهٔ کتان مبلول در لعاب اسپغول و روغن بادام شیرین و نبات مسح کنند واگر تشنگی سخت باشد لعاب اسپغول و جلاب و روغن بادام شیرین بدهند
و ماء القرع با اندک آب انار و آب هندوانه بدهند جرجانی و ایلاقی مینویسند که در سونوخس مبادرت بفصد باسلیق و هفت اندام کنند و جالینوس میگوید
آنجا که از فصد و حجامت مانعی باشد و در احشا آفتی نباشد علاج آن بآب سرد کنیم واگر در احشا آفتی باشد بنوعیکه تدارک آن توان کرد یا مضرت آن کمتر
از مضرت تپ باشد علاج آن هم بآب سرد کنیم و بعد ازان اگر قوت قوی باشد بکشادن سده و کم کردن امتلا مشغول گردیم و اندر هر دو آفتی در کشادن
و کم کردن امتلا ادویهٔ بارده بکار بریم محمد زکریا گوید بسیار باشد که اندر تپ حاده آب سرد دهند و تپ فی الحال ساکن شود لیکن بعد ازان تپ آهسته تر آید و باشد
که تا چهل روز یا بیشتر برسد و تا رعاف پدید نیاید یا عرق نکند زائل نشود و سبب این آن باشد که طبیعت در تهیا و مهیا بحران باشد و بسبب آب سرد ازان
باز ماند و دران تاخیر افتد پس بر طبیب واجب است که نیک تامل کند اگر هیچ علامت تهیئهٔ بحران بیند در آب سرد تاخیر کند والا اقدام بر شرب آن نماید زیراکه
خطر در آب سرد دادن بیش ازان نباشد که بیماری دراز شود واگر ندهد خطر آن بزرگ باشد چنانکه در علاج تپ محرقه یاد کرده آید و میگوید که من هر دو طریق را
آزموده ام نوشیدن آب سرد را کم خطر تر یافتم و بعضے طبیبان گفته اند که اندرین تپ استفراغ همچنان کنیم که در تپ محرقه و هم بدان ادویه کنیم و جالینوس میگوید
هرگاه در سونوخس فصد کرده شود ممکن نیست که بتپی دیگر منتقل شود و بدین سبب اندرین تپ هیچ علاجی نافعتر از فصد نیست خاصه چندانکه بحد غشی
رسد واگر قوت چندان نباشد که متحمل غشی گردد خون بدو سه دفعه بیرون کنند و هم او گفته که اندرین تپ بهیچ حال تاخیر فصد نشاید کرد زیراکه اگر فصد
کرده نشود و مریض را اتفاق رعاف یا عرق نیفتد خوف آن باشد که بیمار بمفاجات بمیرد یا بسرسام منتقل گردد یا تپ عفونی شود از بهر آنکه طبیعت
خون بسیار را که گرم شده از میل کردن بعضوی و از عفونت نگاه نتواند داشت بالجمله هرگاه در فصد تاخیر کرده شود بیم باشد که همه ابواب علاج باطل
گردد زیراکه اندرین تپ هم حرارت را تسکین باید کرد و هم امتلا را کم باید کرد و کم کردن امتلا بفصد بود یا باسهال یا با ادرار بول و اندر تاخیر فصد حرارت خون
زیاده گردد و قوی تر شود و قوت بدان سبب ضعیف گردد و با ضعف قوت فصد ممکن نبود و اسهال و ادرار هر دو حرارت زیاده کنند یعنی بسبب تقلیل رطوبت
التهاب واجب کنند و التهاب مقتضی تسکین است و تسکین حرارت بچیزهای سرد نتوان کرد و سردیها سده زیاده کنند و بسبب سده امتلا نیز افزاید و احتقان

بخارات در داخل بدن زیاده شود پس تپ اشتداد نماید بدین سبب تاخیر فصد با وجود مساعدت قوت خطای بزرگست و هر وقت که طبیب بر سر بیمار رسد فصد باید کرد و اگرچه بعد هفت روز یا زیاده روز بود و قوت مساعد باشد بدان التفات نباید کرد که چند روز گذشته است خاصه که علامات امتلا بر حال خود باشد و قوت مساعد بود و اگر قوت و فصل و سن و بلد و عادت بسیار بعضی موافق فصد باشد و بعضی نه عوض فصد حجامت باید کرد و اگر ازین اسباب بیشتر مساعد فصد باشد فصد اولی تر باشد لیکن خون بتفاریق اندک اندک بیرون باید کرد و بعضی طبیبان گفته اند که فصد در ابتدای مرض باید کرد و در تزید و نزدیک انتها فصد نشاید کرد خاصه اندر انحطاط و بسیار کس اندرین تپ بفصد واقع در غیر وقت او هلاک شده‌اند زیرا که قوت در تزاید مرض و در انتها و انحطاط مساعدت نکند چنانکه در ابتدا کند بدین سبب طبیب را با وصف ضعف قوت در فصد دلیری نشاید کرد اگرچه همه اسباب دیگر موافق باشد و اگر قوت ضعیف بود در ابتدا نیز فصد جائز نباشد و اگر قوت قوی باشد و احوال دیگر موافق نبود اعتماد بر قوت کند و فصد یا حجامت بعمل آرد و هرگاه که قوت مساعد باشد مضرت ناموافقت اسباب دیگر اسهل باشد و بیمار خلاص یابد و بعد فصد آب هندوانه یا آب لیمو بجلاب دهند و شربت ریباس بشکر موافق است اگر فصل گرما باشد این اشربه بآب سرد یا برف سرد کرده باید داد اما شربت ریباس که آنرا بی برف دادن صواب‌تر است زیرا که سردی آن و سردی یخ و برف معده را برنجاند و اگر اندر احشا ورم باشد پنج درم فلوس خیارشنبر و سی درم ترنجبین و ده عدد عناب و ده عدد آلوی سیاه در یکنیم من آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نموده بدهند و فلوس خیارشنبر و ترنجبین در آب عنب و آب عنب الثعلب و آب کاسنی حل کرده صاف نموده هر بامداد موافق باشد و ماء الشعیر با آب انار شیرین دهند و بیست و اسبغول و شکر در آب انار دهند و بر موضع ورم در ابتدا صندل و فوفل و گل ارمنی و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر ضماد کنند و در آخر صبر و زعفران با آب کشنیز ضماد سازند و یا برگ خطمی و اندکی اسبغول در آب عنب الثعلب و آب کاسنی تر نهند و در فصد تاخیر نکنند صفت ضمادیکه درین موضع سودمند باشد موم روغن از سوم سفید و روغن گل یا روغن بنفشه و آب کاسنی و کشنیز تر و آب ساق و برگ خرفه و دو سه قطره سرکه باهم بزنند و بر خرقه کتان طلا کرده بران موضع نهند و اگر ورم جگر یا معده یا در فم معده باشد از آمیختن چیزی مقوی باین اشیا چون مصطکی و آب به و اندک سنبل چاره نباشد و اگر فصل تابستان باشد ضماد سرد بر نهند و اگر زمستان باشد نیمگرم نهند و اندرین تپها این قانون نگاه باید داشت که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و اگر صفرا یا عفن با خون آمیخته باشد و تپ تیز سوزان باشد و همچون تپ محرقه بنوبت غب گرفته شود و اعراض قوی‌تر پدید آید هم اولی‌تر آن باشد که اول فصد کنند لیکن در فصد اعتماد بر قوت باید کرد و در تسکین حرارت بموجب قانون و اندازهٔ حرارت مبالغه باید کرد باقی همانست که در قول صاحب کامل در علاج حمای محرقه خواهد آمد ابن الیاس گوید که بعد فصد یا حجامت هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید یا ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند و یا بگیرند آب انارین بی تخم آنها افشرده هر واحد سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا ربوب قامع خون مثل رب حصرم و ریباس و لیمو و به هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم بر برف سرد کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر سازند و تلیین طبیعت برب آلوی سیاه و بنقوع مشمش یا بنقوع فواکه مع ترنجبین و شیرخشت و ماء الفواکه نمایند و اگر قوت ضعیف گردد بسبب استفراغ خون و اخراج آن غذا ماء الشعیر بجوزهٔ مرغ دهند و استفراغ بدن باین مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم تمر هندی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بیست عدد سپستان آلوی کوهی هر واحد چهل عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا استفراغ صالح نماید بعده در آخر روز بماء الشعیر بیست درم غذا سازند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد لعاب اسبغول و لعاب بهدانه هر واحد ده درم بروغن بادام پنج درم و طباشیر نیم درم بدهند و زبان و دندان را در هر روز سه مرتبه بسرکه و گلاب بشویند بعده بر زبان او هر دو لعاب مذکور بروغن بنفشه مسح کنند و نفع میکند ایشانرا شربت عناب اگر با تپ سرفه باشد و اگر نباشد شربت ریباس و حصرم و لیمو و ترنج و غذا ماء الشعیر مع عدس و سرکه دهند و زیر او برگ خلاف یا کدو فرش کنند و حوالی او کدو و خیار و به و سیب و ظروف پر از آب بنهند و مسکن او در مهب شمال یا زیر بادکش مبلول بگلاب باشد و باید که بدن را بچا

نسخهٔ مطبوخ مستفرغ

پوشیده مدارند تا استنشاق هوای سرد نمایند و سردی هوا مسام را ببندد نبازند و اگر با این تپ سرفه و درد پهلو و سینه باشد هر صبح جلاب از بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم عناب و سپستان هر واحد ده عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبیعت بشربت بنفشه و ترنجبین و شیرخشت یا فلوس خیارشنبر هر واحد بست درم کنند و اگر بادی سهر باشد سحرگاه شربت خشخاش ده درم در آب گرم حل کرده بدهند و اگر قبض طبع باشد و از ملین و شیافات اجابت نشود این حقنه ملین بعمل آرند بنفشه خشک سپستان نیلوفر هر واحد سه درم جوکوفته یکمشت برگ چقندر یکدسته همه را در دو رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده شکر سرخ ده درم آب کامه پنج درم روغن بنفشه ده درم بران ریخته حقنه کنند و بعد از آن تلیین طبیعت بسکنجبین ساده و قرص طباشیر ملین نمایند و هرگاه در بدن بقیه مرض باقی ماند و تحلیل نشود و ماده در عروق هنوز باقی باشد بگیرند تخم کاسنی سه درم پوست بیخ کاسنی پنج درم در آب جوش داده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم داخل کرده بنوشند و یا هر صبح این سکنجبین بزوری ده درم بنوشند که آن ادرار بول و تلطیف اخلاط و تنقیه عروق از بقایای اخلاط کند **صفت** آن تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کبر هر واحد هفت درم تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ هر واحد پنج درم همه را نیمکوفته در دو رطل آب و نیم رطل سرکه تر کنند یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ربع آن بماند مالیده صاف کرده شکر سفید یکمن انداخته بقوام جلاب آرند **نجندی** گوید که بعد فصد هر صبح شربت تمرهندی یا شربت انار یا شربت عناب با آب شدید البرد یا با یخ یا برف بنوشانند و غذا مزوره عدس مقشر با آب غوره ترش و مزورات مطبوخ بزرشک یا سماق سازند و تلیین طبیعت بشیرخشت و تمرهندی یا شربت ورد مکرر و شیرخشت یا با آب انارین مشحومین و شیرخشت یا بشربت آلو مسهل یا بنقوع مشمش و عناب و سپستان و آلو و گل سرخ و ریوند چینی کنند و اگر حرارت قوی و تشنگی سخت باشد و بادی سرفه بود لعاب بهدانه یا بزرقطونا با اندک نبات که بسیار شیرین نگردد و بروغن بادام و طباشیر بدهند و اگر بادی سرفه نباشد اشربه مذکوره و سکنجبین ساده با آب برف و لعاب اسپغول بنوشانند و آنچه نافع این مرض است آب کاسنی بسکنجبین و شربت صندل یا آب شاهتره یا آب هندوانه است سه روز یا پنج روز بدهند و اگر مریض ضعیف بسیار باشد کعک باریک سوده بشکر و آب سرد یا پست جو بشکر بدهند و گاهی اقراص کافور و طباشیر داده میشود و ماء الفرج این تپ را نافع بود و اگر قبض طبع باشد تلیین بحقنه ملین کنند و این ملین نافع این علت است آلو بخارا عناب سپستان هر یک پانزده عدد مویز منقی ده درم تمرهندی ده درم گل سرخ سه درم شاهتره یک قبضه تخم خرفه کوفته تخم کشوث بنفشه بادیان تخم کرفس هر یک دو درم هلیله زرد سنای مکی هر یک پنج درم جوش خفیف داده در شیشه کنند و سه روز در آفتاب داشته بعد سه روز هر صبح چهل درم با ده درم سکنجبین و ده درم خمیره بنفشه بنوشانند **ابو منصور** گوید که اگر حمی مطبقه در ابتدا باشد مبادرت بفصد کنند و خون بسیار برآرند و اگر زبان مریض سیاه گردد و اعراض تپ محرقه عارض شود تدبیرش بدانچه در باب او بیاید باید کرد و فصد نکنند و ربوب حامضه بدهند و تقلیل غذا نمایند و چون فصد کنند و هنوز در ابتدا باشد ربوب مذکوره در اغذیه استعمال نمایند و آب سرد و قرص کافور نیز بخورانند و چون از تپ خارج شوند از شراب و لحوم و شیرینی پرهیز کنند تا آنکه خوب صحت یابند و بعادت خود رجوع کنند و **بقراط** گفته که کل تپ دائمه اگر در روز سوم منقلع شود بهتر و امیدوارتر است و اگر روز سوم شدت کند دلالت بر شر و صعوبت نماید و اصحاب صناعت گفته اند که اصعب امراض و اعظم آنها حمیات دائمه است و **ثابت** گفته که مریض را در جمیع امراض حاده بشب با جلاب اسپغول و بهدانه بنوشانند و بعد تنقیه یا ظهور نضج گل ارمنی از یک درم تا دو درم بدهند که خاصیت او تعدیل مزاج و منع ماده مائل بصدر است و **محمد بن زکریا** گوید که اگر درین تپ تاخیر در فصد کنند لیکن اعتماد بر شرب آب سرد شدید البرد مریض نمایند و چندان بنوشانند که رنگ سبز گردد و ارتعاد کند پس اگر تپ آهسته گردد کفایت باشد و اگر عود کند اعاده آن نمایند تا آنکه آهسته گردد و تپ نرم شود بعده تدبیر حمای لینه کنند و این تدبیر حمی بسیار نافعست و تجربه و امتحان آن کردم و از ان خلق کثیر از خطر عظیم خلاص یافته و نوشیدن آب سرد ترک نکنند و لزوم اوجتناب نمایند مگر آنکه تپ با ورم معده یا جگر باشد و باوجود این نیز نوشیدن او نگذارند اگر حاجت بسوی آب شدید باشد و از و ... خوف نکنند الا آنکه ورم در رحم یا گرده یا مثانه و خاصه در حجاب و ریه و صدر باشد و علامتش شدت التهاب تپ و هیجان خفقانست اگر برین حال دوام کند آنرا بمطفیات تسکین نمایند

در آن نجات نبود زیراکه قلب چون مختنق گردد دلالت کند بر غلیان خون و درین هنگام آنرا خلاص نبود مگر بنوشیدن آب سرد تا آنکه رنگ سبز گردد زیراکه
شیای بارد بالقوه درین بدانچه احتیاج بسوی آن باشد نرسد و اینچنین کسان اگر درین حال آب سرد ننوشند بعد اندک مدت ایشان را غشی افتد و عرق
در جوف آنها و در اغشیه دماغ بشگافد و رعاف یا قی خونی نمایند و هلاک شوند و در نوشیدن آب سرد ضرری نیست الا تطویل مدت تپ و تبلید آن و صلابت
ورم در احشا و ازین هلاک عاجل دفع گردد اما چون فصد و آب سرد استعمال کنند و بقیه حرارت او باقی ماند آب انار یا گلقند یا ماء الشعیر یا سکنجبین یا قرص کافور
علاج کنند و من طریق جالینوس در امراض حاده اختیار نمودم و آن تبرید مع ترطیب ست و اگرچه این نضج و بحران را بطی میسازد زیراکه من این طریق را
در معرفت انتها و نضج و هنگام ادنی ضعف که در قوت
حریز و دیگر را خطیر دیدم و نمیگویم که من طریق بقراط در انتظار بحران سلوک نمی نمایم و لیکن من آنرا
عارض شود و گفته که هرگاه در تپ مطبقه فصد را تاخیر افتد رب ترشی ترنج و تمر هندی دهند که آن عفونت خون منع کند و تطفیه حدت او نماید ابن هبة الله
گوید که علاج تپ دموی فصد در ابتداست و خون مقدار کثیر خارج نمایند زیراکه اخراج خون درین تپ علاج عظیم ست و لازم نیست که بایام سابق از ابتدای
آن التفات نمایند چون اهتمام بفصد کنند بلکه رعایت قوت کنند پس اگر قوت قوی باشد در سائر ایام فصد کنند و در استفراغ بنوبتی از روزهای بحران احتیاط
نمایند تا قوت را از جهاد عائق نشود و متاخرین تا روز سوم فصد میکنند و روز چهارم از فصد احتراز مینمایند زیراکه دران توقع بحران بعرق یا برعاف ست
و محتاج تر از انواع ثلاثه این تپ بسوی فصد متنزائده ست پس باقی انواع با آنکه نوع اخیر محتاج بفصد بود بلکه حاجت درین هر دو از روی اضطرار شدید ست
و بعد فصد مریض را ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین بنوشانند و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آلو بخارا بدهند و شیره تخم خرفه و تخم خیار با سکنجبین و لعاب اسپغول
بجلاب بنوشانند پس اگر التهاب زیاده شود ماء القرع با سکنجبین بنوشانند و اگر مریض ضعیف گردد ماء الشعیر بدفعات دهند و زبان را بخرفه و کشنیز در لعاب اسپغول
آلوده بمالند و اگر سبات عارض شود تقویت سر بصندل و گلاب و آب حی العالم نمایند و تبرید سینه بگلاب و کافور کنند و اگر سرفه حادث شود لعاب بهدانه
و شربت خشخاش استعمال کنند و چون تپ ساکن شود مزورات معمول بکدو و اسفاناخ و بیخ کاهو و شاخ خرفه خورانند و هرگاه صحت یابند در حمام داخل
کنند و غذا بچه مرغ با آبهای مطفی حدت خون مثل آب سماق و آب غوره سازند خضر بن علی گوید که اولا ابتدا بفصد و تطفیه و تلطیف غذا و تلیین طبیعت
بحقنه لین که دران جو داخل بود و فتیله مسهل و آب نقوع آلو در روز دوم نمایند و همچنین در روز سوم طبیخ آلو و مشمش و عناب و سپستان و گل بنفشه و سنا
و خطمی و تخم خیار با شیرخشت و ترنجبین استعمال کنند و غذا پست جو یا آش جو و شربت نیلوفر و استعمال نقوع تمر هندی و آب انار میخوش مشموم مناسب
اگر بتلیین قلع آن نگردد و حال متوقف بینند و قاروره سرخ غلیظ باشد و مرض بروز هفتم رسیده باشد و حال از تلیین و تدبیر تا روز دهم بدستور باشد
در روز دهم ریوند خطائی طفل را ربع درم و بالغ را نیم درم و جوان را نیم مثقال در شربت آلو و عسل خیارشنبر و روغن بادام بدهند و عقب آن شوربا
بچه مرغ بجو مقشر پخته باید داد پس اگر تپ در روز یازدهم زائل نشود تلیین طبیعت بحقنه لین در روز دوازدهم کنند و اگر حقنه بمریض مناسب نبود
شیره گل بنفشه و سنای مکی و نیلوفر شامی هر واحد یکجزو و اصل السوس ربع جزو در عرق گاوزبان و عرق نیلوفر برآورده ترنجبین سه جزو حل کرده شربت
و نیلوفر شیرین ساخته استعمال کنند و چون روز چهاردهم نیز تپ منقلع نشود ریوند و غاریقون در عسل خیارشنبر بدهند و اگر نفخ در فم معده بود تخم کرفس
اضافه نمایند و غذا شوربای جوجه مرغ باشد تا آنکه تپ قلع گردد و این معالجات ازین حیثیت نیست که آن تپ دمویست بلکه ازانجهت ست که آن تپ
عفونیه ست و این وقتیست که تپ دموی صرف نباشد بلکه مختلط بصفرا بود و بهتر علاج صاحبان تپ اصلاح مزاج هوای واصل بقلوب ایشان
و آن بصندل و گلاب و سرکه نمایند و اگر مناسب وقت باشد آب سرد نعم العلاج ست انطاکی در نزهه میگوید که علاج تپ دموی فصد و اخراج خون
باستقصاست و اگرچه بدفعات بود بحسب قوت بعد ازان استعمال مبردات مثل ماء الشعیر و ریباس و فواکه خصوصا عناب و آلو و تدهین بمهره
روغن بنفشه و سرکه و صندل و تغذیه بمثل بنوماش و عدس و زرشک و آنچه مخصوص بمطبقه ست شربت عناب و مطبوخ فواکه و ماء القرع
ست این همه بعد از فصد استعمال کنند و در تذکره مینویسد که علاج سونوخس کائن از خون داخل عروق بلا تعفن فصد ست تا بغشی رسد

در روغن بنفشه باشد بعده تبرید بربوب خواکه یا اشربهٔ آنها و سکنجبین و تمر هندی و گاهی حاجت بماء الشعیر افتد و بسیار باشد که بمجرد فصد قطع گردد و ضمادات کسبنای القرع و مالش بروغنهائی که در غب مذکور گردد احتیاج شود و علاج مطبقه کائن از تعفن خون آنست که اگر اکثر خون یا بعض آن تعفن پذیرد مبادرت بفصد است اجماعاً و اگر کل متعفن گردد جالینوس و تابعین او از فصد او لا منع میکنند و دلیلی برای ایشان نیست و بهر حال اصلاح خون واجبست تا صاف گردد باستعمال مولدات آن مثل شربت عناب و خشخاش و ریباس و اصول و تغذیه بچیزیکه مولد آن باشد سوای لحوم و مثل ماش چیزی نیست و عدس با سرکه بالغ النفع است و مزورات آلو و انبرباریس و هند و آین دوا برای این تپ مجرب و از تراکیب منست و نسخهٔ آن همان مطبوخ از مجربات که در علاج سرسام دموی در قول مؤلف خلاصه مذکور شده و آن مطبوخ از خواص عجیبه است آنرا یاد باید داشت و مالش بدن خصوصاً دست و پا بموز و کشنیز و سرکه کنند و بعصفر و حنا خضاب بر پای بندند و هرگاه تعفن خون از خلط دیگر باشد علاج مرکب نمایند و از مجربات شربت چهار مثقال از آب کشنیز تر با دیان سبز در تپ دموی بیست

حمیات صفراوی

شیخ الرئیس میفرماید که حمیات صفراویه سه قسم است غب دائره و غب لازمه و محرقه پس غب دائره یا خالصه باشد و آن از صفرای خالص بود و یا غیر خالصه و آن از صفرای غلیظ الجوهر باشد بسبب اختلاط صفرا با بلغم از روی اختلاط مازج موحد یعنی ترکیبی از آن گونه باشد که هر دو ماده یکی شده باشند و امتیاز میان هر دو نبود و قرشی در شرح قانون می‌نویسد که عفونت صفرا یا در خارج عروق باشد و آن یک قسمست که آنرا غب دائره گویند و یا در داخل عروق باشد و آن دو قسم است زیرا که آن یا قریب از اعضای شریفه مثل قلب باشد و آنرا محرقه نامند و یا چنان نباشد و آنرا غب لازمه خوانند و محرقه نیز اگر چه لازمه است مگر آنکه هرگاه او مخصوص باسمی گردید این باسم عام مخصوص شد بعده هر واحد ازین سه نوع یا ماده آن صفرا تنها باشد و آن خالصه است و یا چنان نباشد و آن غیر خالصه باشد پس اقسام حمای صفراوی شش باشد اکنون هر واحد را در سه قسم بیان مینمایم **قسم اول در غب دائره** و این را در یونانی طریطاوس گویند و در هندی اکتره نامند و آن تپ صفراویست که یکروز در میان آید با لرزه و سرما و ماده آن در خارج عروق متعفن گردد پس اگر آن ماده صفرای خالص باشد غب دائره خالصه گویند و اگر صفرای محیه یا مره صفرا باشد آنرا غب دائره غیر خالصه نامند و چون ماده غب خالصه صفرای خالص است و اندر گوشت و مائل بپوست واقع امید سرعت قبول النضج و تحلیل درین بیشتر است اما بجهت وقوع خطا و مبالغه در تبرید ماده بی نضج و بی استفراغ ماند پس بسیار باشد که این تپ بغیر خالصه منتقل گردد و بطول کشد و باشد که از جهت تدابیر گرمی و خشکی افزا بمحرقه و برسام منتقل شود و در غب دائره لرزه در ایام ابتدا قویتر و شدیدتر باشد و در ربع بخلاف این بود و ایضاً لرزه ابتدا القوت کند بعده اندک اندک نرم گردد و بسرعت زائل شود و در ربع بعکس این باشد و حرارت غب سالمتر از حرارت محرقه بود و هر قدر که لمس دست را بر بدن ریض طول دهند التهاب زیاده نگردد بلکه گاهی التهاب آن کم گردد و در محرقه التهاب زیاده شود و نبض او سریع غیر مستوی در انقباض و انبساط بلکه مختلف در آن هر دو باشد و در ابتدا او وقت انبساط حمی با نضاغط نبض لابد است و خاصهٔ این تپ است که یکروز در میان آید اما اگر دو غب مرکب گردد نوبتهای او مانند تپ بلغمی هر روز عائد شود پس کسیکه رعایت غب بنوبت کند در غلطی افتد بلکه واجبست که رعایت دلائل دیگر نمایند از نبض و قاروره و تدبیر سابق و دیگر علامات ماده صفراوی و نوبتهای آن مؤکد آنست و لهذا گفته اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند در دلالت بر نوع مرض بلکه با وجود آن لحاظ دیگر عوارض هم میباید که شدت عوارض دلالت بر حدت ماده میکند و ضعف بر برودت ماده و اگر سه غب مرکب شود در بنصورت نیز تپ هر روز آید اما یکروز کم و یکروز زیاده همچون شطر الغب که ماده صفرا و بلغم او خارج عروق متعفن شده باشد و وجه اشتداد یکروز در میان آنست که چون سه غب جمع میشود یکروز نوبت یک غب میشود و روز دوم نوبت دو غب و اجتماع دو غب باعث ازدیاد اعراض است و فرق درین و در شطر الغب مذکور از اعراض لازمه هر یک توان کرد و اصحاب غب را گاهی حب خلوت عارض شود بسبب اذیت از روشنی و کلام و آوازها و بسیار باشد که غلیان صفرا نزد جگر احساس نمایند و فرق میان غب خالصه و غیر خالصه آنست که مادهٔ خالصه لطیف خفیف باشد و نوبت او در چهار ساعت تا دوازده ساعت منقضی گردد و اکثر از آن زیاده

نشود پس اگر این بسیار زیاده گردد آن غیر خالصه باشد و در اکثر بیت نوبت خالصه به هفت ساعت بود و گاهی از چهار با هفت تجاوز کند و مدت
باشد و در صورت در چهار یا پنج دوره منقطع شود و انقطاع او بخروج صفرا در اسهال یا بقی یا بعرق یا برو و باشد و همچنین خالصه از هفت دوره
زیاده نگردد اگر در علاج غلطی واقع نشود و گاهی بسبب لطافت ماده در یک نوبت منقضی گردد و بحران او در اکثر بول یا عرق یا قی یا اسهال یا بحران
واقع شود و نضج در بول روز اول یا در سوم یا در چهارم یا در هفتم ظاهر گردد پس اگر از هفت دوره زیاده تر شود آن از جمله غیر خالصه باشد و همچنین اگر
مدت لرزه آن طول کند غیر خالصه باشد و تزید نوائب خالصه و تقدم لرزه آن بر یک نمط محفوظ النسبت و متشابه باشد و در غیر خالصه مختلف غیر منضبط
بود و همچنین در خالصه تشابه نوائب بر حد واحد باشد و چون صاحب او آب زیاده نوشد از بدن آن بخار رطب برخیزد و تری بر پوست ظاهر گردد گویا
عرق خواهد کرد و گاهی عرق آید و در غیر خالصه از آن گرانی بسیار و تمدد در سر دریابد و گاهی بعرق وافر منقلع نشود و گاهی بلرزه قوی ابتدا نکند و تزید آن
مستوی نباشد بلکه گویا زیاده شود پس تقدم کند و ناقص نماید و اعراض صعب در آن کم بود و ایضاً غب غیر خالصه اکثر از انتقال حمیات دیگر واقع
شود و در آخر نوبتها عرق کمتر از خالصه آید و بول در خالصه رقیق میباشد و در غیر خالصه غلیظ و فرق در غب غیر خالصه و شطر الغب آنست که
شطر الغب را دو ماده متمایز که باهم ممتزج و متحد نباشند واجب کنند و موجب غیر خالصه ماده واحد بود که آن فی نفسه ممزوج از بلغم و صفرا باشد گویا
که شی واحد اند و بدین سبب فعل هر واحد از این دو خلط بانفراده محسوس نگردد و لهذا برای شطر الغب دو نوبت یکی نوبت صفرا دوم نوبت بلغم بود و برای
غب غیر خالصه یک نوبت و غب غیر خالصه گاهی تا مدت دراز طول کند و قریب شش ماه بماند و گاهی در آخر بتهیج ربو و یا لک و تربل و عظم طحال مؤدی گردد و ثابت
بن قره گوید که تقدم نوبت در حمیات دلالت بر تزید مرض کند و تاخر آن بر انتقاص مرض دلالت نماید و رازی گوید که تقدم نوائب دلالت میکند بر رقت
اخلاط و تاخر آن دلالت نماید بر غلظ و کثافت آن و خجندی گوید که گاهی بحران این تپ به بثور لب میشود و آنرا بفارسی تبخاله گویند و بدان تپ
زائل میگردد و آنرا ابحرات آزموده ام و علی بن زین گوید که این تپ از حمیات سلیمه است البته هلاک نمیکند مگر آنکه تپ دیگر گردد و قرشی گوید که چون
درد سر در روز اول عارض شود در روز چهارم قوی گردد و در روز هفتم مفارقت کند و اگر در روز سوم عارض شود در روز پنجم قوی گردد و در روز نهم مفارقت
نماید و در روز یازدهم بحران گردد قسم دوم در غب لازمه و دائمه و آن حمای صفرای لازم دائم است که یکروز در میان شدت کند ولی لرزه و سرما آید و سبب
این تعفن صفرا است در تمامی عروق بدن بعید از قلب و درین تپ اعراض نسبت بغب دائره خالصه بیشتر باشد و نسبت بمحرقه کمتر و لرزه در آن نبود
مگر بسبیل بحران و عرق نیز نباشد مگر در آخر و یا در روز بحران و فرق میان غب دائم و محرقه از روی اعراض آنست که حرارت و سوزش در محرقه
شدید تر بود و فترات درین ظاهر تر باشد و کرب و غثیان و اختلاط عقل و خفقان و غشی و سیاهی زبان درین نباشد بخلاف محرقه و بدانند
که ماده غب لازمه اگر صفرای خالص بود و خطا در علاج نشود از یکهفته تجاوز نکند و شدت و خفت اعراض بحسب خلوص و عدم خلوص ماده است
که صفرا باشد و آهرن گوید که گاهی حمای غب بعد سه یا چهار نوبت حمای محرقه میگردد قسم سوم در محرقه و آنرا بزبان یونانی قاوسوس و قسوس
و قاریقوس و قاریقیسوس و فاریطوس نامند باختلاف نسخ و آن تپ لازم حاد شدید بریک و تیره و قوی الاعراض است و بقول شیخ محرقه از جنس غب لازمه است
بسبب لزوم آن الا تفاوت اشتداد و فتور محرقه غیر محسوس بود و اعراض این شدید باشد بسبب حدت ماده و کثرت آن و یا وقوع آن بقرب
قلب و در عروق فم معده یا در نواحی جگر خاصةً و بالجمله در اعضای شریفه قریب قلب و اما در غب دائره صفرا در لحم و بسوی جلد بود و در غب لازمه
در عروق بدن بعید از قلب پراگنده باشد و هم او مینویسد که محرقه مثل غب دائره بر دو گونه است یکی محرقه صفراوی و آن مثل خالصه است در غب
و سبب آن کثرت عفونت صفرا است یا در داخل عروق تمامی بدن یا در عروق قریب نواحی قلب خاصةً یا در عروق نواحی فم معده یا در عروق کبد
دوم محرقه بلغمی و آن مثل غیر خالصه است و از بلغم شوراً عشد که در عروق متصل نواحی قلب متعفن گردد چنانچه بقراط در ابیذیمیا گفته و بلغم مالح از
مائیت بلغم مع صفرای حاد پیدا شود و پس صفرا که متعفن شود در مادیت مخالط مائیت بسیار بلغمی باشد و ملاسه نید گوید که بلغم شور در حکم صفرا است

جهت و فقد و چون در عروق نواحی قلب و فم معده و کبد تحقن یابد حدت و اشتعال عظیم مانند صفرا بهم رساند و چون محرقه در اعراض شدیدتر از حمیات
ازین سبب واجب بود که مدت این کوتاه‌تر از غب باشد درین صورت یا بزودی خلاصی خواهد شد از مرض یا هلاکت رو نماید و پیران را حمیات محرقه
بالصفه کمتر عارض شود و اگر عارض گردد اکثر هلاک شوند اما کودکان و جوانان را بسیار افتد لیکن در صبیان خفیف‌تر و قلیل الخطر باشد بسبب
رطوبت امزجهٔ ایشان و در شبان صعب‌تر بود بسبب ناریت امزجهٔ ایشان و کثرت ابخره آنها معین آن و بسا است که در صبیان مع سبات افتد
بنا بر آنکه حرارت غریبه تشویر ابخره بسوی راس کند و بقراط ذکر کرده کسی را که در تپ محرقه رعشه عارض گردد اختلاط ذهن رعشه را از ان زائل کند و همچنین
زوال اختلاط عقل برعشه گردد و اکثر محرقه بقی یا اسهال یا رعاف منقضی شود و هم او گفته که اگر در محرقه سرفه اندک عارض گردد و تسکین عطش نماید
و حرارت در محرقه در اکثر امر قوی در ظاهر نبود و در باطن قوی باشد و تکسر اعضا در ان کمتر از غیر خود بود و چون صبیان را عارض شود از اخذ پستان
کراهیت کنند و آنرا قبول ننمایند و شیر که مص کنند فاسد و ترش گردد و گویند محرقه که با شدت اعراض بود مسمی ست بجاده و نکس در محرقه کمتر افتد و اگر افتد
مهلکتر از دیگر باشد بشرطیکه سوء تدبیری کرده نشود و الا بروز سوم هلاک میکند و رازی فرموده که خدر بعضی اعضا با خفقان در همان روز مورث موت است
و آنچه در فصل سرد افتد بدتر باشد و بحران این تپ بیشتر اندر روز ششم یا هفتم بود و آنچه از ششم بگذرد امید خلاص پدید آید و آنچه از هفتم بگذرد
غالب در ان خیر بود و آنچه از چهاردهم بلکه از دوازدهم بگذرد کم ضرر کند و آنچه از هفتم هم بگذرد و اگر خطائی در تدابیر نکنند هیچ خوف نباشد جهت سرد شدن ماده
فی الجمله و مقاومت قوت و تقلیل سبب و الفت دل با آن و گفته اند که در محرقه چون ناگاه راحت پدید آید بی آنکه بحران ظاهر بوده باشد استفراغی
یا انتقالی و بدون تسکین با شربهٔ باردهٔ موافقه و بدون انتقال از هوائی بهوائی لائق‌تر و سرعت نبض آهسته شود و قوت ضعیف باشد زود
بمیرد و درین تپ نه قشعریره عارض شود و نه عرق مگر نزد انقلاع آن و سائر اعراض حمای غب درین تپ قویتر و شدیدتر باشد حتی که درین زبان
یا سیاه شود و آن بدتر ست و یا خشن گردد و این سالمتر ست و یا زرد شود و آن متوسط میان هر دو باشد و غثیان و قی نشان بودن ماده است
در حوالی معده و محرقه با مطبقه بسیار مشابه ست و فرق میان هر دو آنست که مطبقه بطور غب اشتداد ننماید و این را اشتداد از روی غب بود
و قویتر از ان باشد و بادی سرخی رنگ رو و چشم مفرط نبود بلکه اندک باشد و نه پری رگها و نه تمدد در بدن بود و نه حالت شبیه بربو و ضیق النفس
چنانچه در مطبقه باشد و بقراط گفته هر که را حمای محرقه باشد بعده در آخر لرزه حادث شود تپ منحل گردد و اگر منحل نگردد و قوت مریض قوی باشد
با خطر بود و اگر ضعیف باشد هلاک گردد و جالینوس گوید که از خواص حمای محرقه هذیان و رعاف ست و حمیات محرقه در زنان قلیل الخطر از انست که
در مردان بود و بدانکه اگر محرقه در ایام ازواج یعنی جفت اشتداد نماید این علامت ردیه نیست بیشتر در روز ششم هلاک کند و در روز چهارم بدان منذر باشد و در ان عرق سرد و غیر آن بود

علاج کلی حمیات صفراوی

شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین از دو درم تا سه درم تنها یا با شیرهٔ تخم کاهوی مقشر دو درم در عرقیات مثل عرق شاهتره و عنب الثعلب و نیلوفر و بید ساده
هر یک چهار یا پنج توله بر آورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی از یکنیم درم تا دو مثقال پاشیده بنوشند و اگر قوت ضعیف باشد و یا با تپ
خفقان بود عرق بید مشک گلاب عرق کیوڑه عرق گاوزبان بقدر سه توله نیز اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه بان تر نموده
بر جگر و دل نهند از برای قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و عطر خس و صندل و گلاب و نیلوفر و کشنیز سبز ببویانند و در غلبهٔ هذیان روغن گل
و سرکه و گلاب آمیخته پارچه بدان تر کرده بر سر نهند که صداع را نیز کثیر النفع ست و ایضاً هرگاه با تپ درد سر بود پایها در آب گرم صرف نهند یا در آبیکه ادویه
بارده در ان جوشانیده باشند و الحاجم بی شرط استعمال کنند اگر امر شدید باشد و لخلخهٔ بارد استعمال نمایند و گاهی محتاج شوند بفصد سر و گاهی حاجت
بفصد باسلیق افتد اگر ماده حوالی قلب بود و قوت و خون مساعدت آن کند بالجمله اگر صداع و سهر بسبب تصاعد ابخره یا عرض دیگر لاحق شود
تدبیرش بدانچه در مقام هر یک مسطور ست و نیز در ذکر اعراض حمیات حاده در آخر بحث حمیات مذکور گردد باید کرد و اگر سرفه باشد لعاب بیدانه در

تبرید اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیرهٔ عناب داخل کنند و غرغرهٔ مناسب نمایند و نزد شدت حرارت شیرهٔ مغز تخم تربوز زیاده کنند و تا چهار روز شربت
همین بدستور اکتفا نمایند و در روز پنجم شیرهٔ تخم خیارین را اضافه سازند مگر آنکه روز پنجم روز نوبت تپ افتد که دران بهیچ وجه تحریک خوب نیست و خیارین بسبب
قوت ادرار محرک است و اگر حاجت تبرید زیاده باشد شیرهٔ تخم خرفه نیز داخل نمایند و در روز هفتم تخم خیارین از نسخه دور کنند و دادن شیرهٔ تخم کاسنی بجا لاتخم
انسب بود و بسبب قوت تفتیح و یبس آن و حرارتی که در آنست در ابتدا استعمال نمیکنند مگر در تپ یرقانی که قبل از روز هفتم نیز استعمال آن مینمایند
و اگر حاجت باشد بوقت شام اندکی از مبردات مثل لعاب بهدانه که در عرقیات مذکوره بر آورده باشند شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکشی افزوده باید داد
و عند قبض طبیعت شربت بنفشه و بزر قطونا استعمال کنند و قرشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده لیکن استاد مرحوم در کمال شدت تپ استعمال
میفرمودند و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب اسبغول مفید بود و نیز اسبغول را در پارچه بسته در آب اندازند و بر هر دو لب بمالند از برای خشکی آنها مفید
و در تپ صفراوی جمیع اشربه بغیر ترشی احتمال الاستحاله الصفرا دارند مگر شربت نیلوفر که بالخاصیت مستحیل نمیشود و بشرطیکه مانعی نباشد دادن شیرهٔ
آلو بخارا و شیرهٔ زرشک و سکنجبین مناسب باشد و غثیان و قی را هم نافع آید و گاهی عند کمال شدت تپ مبردات کافوری یا قرص آن استعمال کرده میشود
اما آنجا که ماده بنسبت حرارت غالب تر باشد نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد بلکه
قبل از هفتم بهیچ وجه تحریک خوب نیست اما اگر حاجت قوی باشد تلیین طبع بآب فواکه نمایند و جائیکه تپ شدید باشد احتیاج بمنضج نمیشود در روز هشتم و دهم و دوازدهم
از مسهل بارد تنقیه کنند و ایضاً اگر تپ زائل نشود یا بقیهٔ ماده دریافت گردد روز هشتم مسهل داده روز نهم مبردات دهند و لیکن قلیل بنسبت مابعد مسهلات و عوض خاکشی
اسبغول کنند و در روز دهم مسهل ثانی داده در یازدهم استعمال تبرید نمایند پس اگر بقیهٔ حمی باقی باشد مسهل سوم دهند بعده اگر ازین تجاوز نماید و تپ باقی ماند از تبرید شدید
باز مانند و معالجهٔ غب غیر خالصه مثل کنند و ایضاً بعد مسهلات و عدم زوال حمی اقراص طباشیر با کافور مع بعض مبردات یا بسابار الخیار مشوی و یا ماء الهند بالطریق مخصوصه
آنها میدهند و معمول آنست که بعد پنجروز از مسهل قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک صغیر با آب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری و خاکشی میدهند و گاهی عوض
کاسنی عرق چکیدهٔ کاسنی کرده میشود و بعد از ان بعلاج تپ مرکب میپردازند غذا در ابتدا آش جو و کهچڑی مونگ دهند و گاهی برنج جریش کوفته در آب پخته شربت نیلوفر
و انار و امثال آن اضافه نموده بعد گذاشتن آن در آب سرد مینوشانند و اکثر مرضا از ان لذت می یابند و اگر تپ شدید نباشد در ماء الشعیر عوض اشربهٔ مذکوره شکر یا نبات
اندک اندازند **صفت** قرص طباشیر ملین که بعد تنقیه اگر تپ باقی باشد در حمیات صفراویه و مرکبه معمول است طباشیر چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین
صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش هر یک یکدرم بلعاب اسبغول سرشته اقراص سازند خوراک پنج ماشه **صفت** شربت بزوری نسخهٔ معمولی بیخ کاسنی تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه
خار خسک هر واحد یکتوله همه را نیمکوفته شب در آب تر کنند صباح جوش داده صاف نموده با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند **میرزا علی شریف** نوشته که در تپ صفراوی اول
عرق عنب الثعلب ده توله رئیس الاشربه دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند و بجای شربت سکنجبین نیز خوب است بشرطیکه سرفه نباشد و در تزاید مغز تخم
کدوی شیرین دو توله بر نسخهٔ اول بیفزایند و در شدت حرارت لعابات بارد علی سبیل البدلیه و شیرهٔ کاهو بیفزایند و تبرید وقت کنند و روز چهارم خیارین و پنجم روز
مغز تخم هندوانه و ششم روز تخم کاسنی بر سبیل بدلیه بیفزایند و در روز هفتم کاهو و روز هشتم مسهل از ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر و گلقند و تمر هندی و آلوی بخارا
و گل سرخ بر ادویهٔ تبرید افزوده بدهند و اگر سرفه لاحق باشد خطمی خبازی داخل سازند روز دوم مسهل لعاب بهدانه و اسبغول شربت نیلوفر بحسب حاجت شیرهٔ مغز تخم کدو بیفزایند
و لعاب ریشهٔ خطمی از پیچش ایمن سازد و استاد در نسخهٔ مذکور بعد مسهل تخم کاسنی نیز میدادند و اگر از امراض صدر مثل ضیق و غیره یار باشد سپستان اصل السوس گل بنفشه
گاوزبان مویز منقی در مسهل داخل سازند و هلیلجات قبل از شانزدهم دادن ممنوع است و غب خالصه زیاده از چهارده روز نمی ماند اگر باقی ماند غیر خالصه باشد پس از پانزدهم
شیرهٔ اصل السوس و عنب الثعلب افزایند و پس از ان در مسهل هلیلجات و سنا نیز اضافه کنند **سویدی** مینویسد که ضماد گل کدو نافع کرب و التهاب حادث در حمیات
صفراوی و مجرب منست و شرب ماء القرع با نبات و کذا ترشی ترنج و کذا آب غوره و کذا آب هندوانه و اکل جرم آن و کذا الفقوع مشمش خشک و کذا گل نیلوفر و کذا گل بنفشه
ملین نیز مجربست و کذا آب لیمون و شربت آن که مسکن قی نیز هست و کذا خیارشنبر و کذا سپستان که انفع ادویهٔ حرقت البول ست و کذا تخم کشوث که مفتح سده است

ولذا سویق قرع وکذا لیست بود وضماد وشرب صندل سفید وفرش برگ وشاخهای خلاف وکذا قصب فارسی درخانه صاحب تپ وتغذیه بمزوره خیار
وکذا اسفاناخ که افضل اغذیه صاحبان حمای صفراویست بعد چهار درهم وشرب حقنه تخم اسفاناخ هر واحد نافع حمای صفراویست انطاکی در تذکره خود
مینویسد که غب یا خالصه باشد واو آنست که یکروز نوبت کند و روز دیگر زائل شود و یا کثیر المادة سریع التحلل باشد واو آنست که هر روز آید و یا لازمه بود
واو آنست که منفصل نشود و اغبیا از اهل این صناعت قسم دوم را مرکب از نبو وغب مینامند و چنین نیست واز این معلوم شد که حکم کلی بر حمی که هر روز آید
بنحویکه آن بلغمی است خطا است و همچنین حکم بمطلق زمان دوری بر انواع حمیات وعمده درین علامات خلطیه است بالجمله خالی نیست که اشعار واقع شود یا بقوت
ماده از روی کمیت یا کیفیت یا هر دو معًا یا ضعف آن همچنین همه از علامات معلوم شود پس در اول واجبست مبادرت بقی از آب وعسل وآب هندوانه
تا آنکه تلخی از دهن منقطع شود و آب دران شیرین گردد بعد ازان در پنج اقسام باقی خالی نیست که طبیعت نرم باشد یا نه و در صورت اول سکنجبین بماء الشعیر
وعناب وشرب آب انار وماء القرع بشربت نیلوفر یا بنفشه کفایت کند و در صورت ثانی تمر هندی وآلو وگل بنفشه افزایند ومطبوخ انجبار شیرخشت وترنجبین
وشربت ورد صاف کنند این مجموع در سه اقسام اول خصوصًا در قسم سوم وانچه ازین ادویه میسر شود در قسم اخیر سیما در قسم سوم نیز و واجبست مبالغه در تبرید
در هفته اول بخوف انتقال این تپ بسوی دق واکثار از آب فواکه بعد هفته مذکور وگفته اند منع آن اصلا اولی و این احکام بحسب اقسام غب متغیر میشوند
چنانکه گفتیم بعده فصد بعد تلیین ونضج نه قبل آنها جائز بود وهرگاه علامات امتزاج ماده آن با خون ظاهر باشد والا غب خالصه بشطر الغب منتقل شود چنانکه
محرقه بتشنج یا دق انتقال مینماید هنگام تقلیل تبرید و واجبست تازگی بدن بادهان بارده مثل روغن کدو وبنفشه ومورد وبفرش گلها و قرب آب
ولباس مصقول وغسل دست ویا بآب سرد واستنشاق وطلا بمورد وصندل که هر دو در سرکه وگلاب وآب کدو ترکرده باشند خصوصًا که تپ با صداع
باشد وگاهی حاجت باستعمال کافور افتد چون اتفاق اسهال شود با شدت حرارت والا آب خلاف وزرشک اکتفا نمایند وهرگاه قوت در نوائب
ساقط شود استعمال مسلوقها روز راحت جائز بود خصوصًا در سردی والا اطریه یا مزوره آلو وخرفه کفایت باشد وکدو را با سرکه درینجا فائده اعظم است
واین دوا از تراکیب من مجربست صنعت آن سنای مکی گل بنفشه سپستان عناب هر واحد اوقیه گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو وخیار هر واحد
نیم اوقیه همه را در چهار صد درم آب بپزند تا پنجاه درم بماند پانزده درم خیار شنبر وبست درم ترنجبین مالیده صاف نموده استعمال کنند وسه مرتبه تکرار
آن نمایند پس اگر از اقسام اول یا محرقه باشد بعد ازان این حبوب بقدر یک مثقال با شربت بنفشه وآب تمر هندی صنعت آن صبر ریوند چینی
پوست هلیله زرد هر واحد یکجزو سقمونیا گل سرخ مصطکی انیسون کتیرا هر واحد نیم جزو بماء القرع یا خلاف حبها سازند وبتکرار استعمال کنند اگر تپ
زائل نشود واین از مجربات ما و عدیم الخطا است صفت حب مسک الارواح که هنگام سقوط قوی بازتواتر حمیات بکار آید وباقی احراق وفتور وخفقان
وانچه بدماغ از نکایت تپ واصل شود ولاغری وادبار قوت شائبه زائل کند گلاب عرق بید عرق نعنع هر واحد یکجزو که مجموع پنجاه درم باشد در آن
مصطکی ورد ریوند بادیان هر واحد یکدرم بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده در هر رطل این شربت سیب وشربت بنفشه وشربت ورد خوشبو
هر واحد سه اوقیه داخل کنند وبقوام آورده استعمال نمایند صفت نقوع که در اخر حمیات مستعمل میشود وآنرا استاصل میسازد وایضًا از مجربات ما است
پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر واحد اوقیه سنای مکی گاوزبان تخم کاسنی شاهتره زرشک کشنیز خشک هر واحد نیم اوقیه بکوبند و با مثل نصف آن هر واحد
از مویز منقی وانجیر وسپستان ترکرده بعد شش ساعت ازان بنوشند وبعد چهل و هشت ساعت تبدیل آن نمایند بعد ازان در حمام داخل کنند وبمورد ومازو
وعدس واقماع گل سرخ سوده بسرکه سرشته مالش کنند وبعد آن بحناء وعصفر بسرکه سرشته وکشنیز سبز بدست و با خضاب نمایند و راحت لازم گیرند ومثل تخم ریحان
وبزرقطونا وتخم مرو خوردن واز مجربات شرب آب قطلب با شکر در غب است وتعلیق زعفران ومرجان وبخور بموی بکر وخرقه حیض اول وایضًا در تذکره مینویسد
که تنقیه صفرا نمایند بمسهلات مع اصلاح اغذیه وتبرید چنانکه در علاج دموی مذکور شد مع مبالغه ماء القرع وسکنجبین وآب هندوانه وتمر هندی مجرب صحیح
وانچه اختصاص بغب دارد قرص بنفشه بماء القرع وماء الشعیر وآب تمر هندی وخیار شنبر مسهل است وکذا شربت لیمو ونقوع هلیله وکذا اصفر وبادیه وفرش تمر حنا

وصفصاف وبرگ نی فارسی نمایند و برورزی لعاب مثل تخم مرو واسپغول بنوشند وانچه تجربه کرده ایم فی کردن هندوانه وآب عسل تا متل مستعمل شربت ورد وبنفشه بسکنجبین و این علاج بعینه برای محرقه نیز هست قرشی در سدید کاذرونی بسند بیند که اگر با غلبه صفرا در خون کثرت یابند فصد تمهیل نمایند یعنی در ابتدا نکنند بلکه بعد اندک نضج وتنقیص صفرا بحقنه ملین واخراج خون اندک نمایند و خصوصاً اگر غیر خالص باشد و در ایام اول سکنجبین ساده و شربت نیلوفر دهند و اگر تشنگی یابند با شیره تخم خیار و خرفه و مغز کدو بدهند تا تفتیح سدد وتسکین عطش و ادرار وتبرید نماید و گویند که اولی آنست که مدرات را در حمیات بعد روز چهارم استعمال کنند و بعد اندک نضج اگر احتیاج تلیین باشد شربت بنفشه و نیلوفر وهمچنین شربت دینار یا یکی ازان هر دو بشربت آلو ولعاب اسپغول یا شربت لیمو بشربت نیلوفر یا بنفشه یا حماض یا نیلوفر یا سیب بنوشانند و شربت سیب و لیمو و حماض وقتی باید داد که تپ با ضعف قلب و معده باشد یا نقوع حامض یا حلو بشکر یا شربت بنفشه یا نیلوفر بدهند واولی آنست که در دادن نقوع تاخیر دو سه روز نمایند زیرا که در نقوع قوت اسهالیه است و ایضاً دران غذائیت یا آب انارین بشربت بنفشه واولی آنکه بشربت ورد و مکرر یا بهلیله دهند زیرا که آب انار اسهال بالعصر میکند پس اجبست که انچه بادی جمع کنند ایضاً مسهل بالعصر باشد نه ملین مثل شربت بنفشه بلکه مانند شربت ورد و یا تمر هندی در آب گرم مالیده با شکر یا شربت بنفشه دهند و این اولی ست بهر آنکه شربت بنفشه مصلح تمر هندی ست واین نیز اصلاح آن مینماید و آب هندوانه بشکر یا سکنجبین بغایت نافع ست و ماء القرع نیکوست واولی تاخیر آب فواکه تا روز ششم و هفتم ست واین وقتیست که بدان اراده تلیین قوی و اسهال باشد بجهت آنکه خوف آنست که غب خالصه بغیر خود منتقل گردد اگر ابتدا اکثرت آب فواکه نمایند و تلیین طبیعت هر روز دو مجلس بفتیله وحقنه لینه کنند اگر طبیعت با شربه مذکوره نرم نگردد در آخر روز و در شب بهنگام احتیاج با شربه اضافه نمایند مدرات مثل تخم خیار و بادرنگ و خصوصاً اگر تپ با تشنگی باشد و هرگاه عطش افراط کند شیره تخم خرفه تنها یا مغز تخم کدو یا تخم خیار با سکنجبین و یا شربت آلو بدهند و گاهی در تپ صفراوی خصوصاً خالصه احتیاج بخورانیدن کافور در بعض اشربه مذکوره افتد و اگر درانجا غثیان وقی باشد آب زلال تمر هندی با شکر و یا ترنجبین دهند و گاهی برای تلیین ریوند چینی اضافه میکنند و در فعل قویتر میگردد و یا بشربت نیلوفر و سکنجبین و اگر با مثل این اشربه شربت دینار افزایند نافعتر باشد و یا نقوع از تمر هندی چهل درم عناب ده عدد گل نیلوفر پنج عدد بنفشه سه مثقال خیسانیده در آب آن بست درم ترنجبین سفید حل کرده نیم درم ریوند چینی افزوده بنوشانند اگر طبع قبض بود یا شربت تمر هندی یا شربت آلو بالو دران حل کنند و اگر طبیعت بسیار نرم باشد که موجب ضعف گردد پس شربت حماض یا شربت انار ترش منعنع یا سکنجبین رمانی دهند و گاهی این قوابض نزد قبض طبع و امثال آن اگر معده ضعیف مسترخی باشد استعمال میکنند و تلیین طبیعت دران هنگام بحقنهای لینه و فتائل مسهله مینمایند پس اگر قی و غثیان مثل شربت انار منعنع منقطع نشود بگیرند طباشیر و سماق و کشنیز خشک و زرورد و باریک سائیده بشربت سیب استعمال کنند و گاهی نزد شدت غلیان صفرا والتهاب آن درین کافور افزوده میشود و مسهلات نقوع مقوی مثل شیرخشت و ریوند و یا آب انارین بهلیله دهند و هلیله را قبل از نضج تام باید داد نه دهند چنانچه شیخ فرموده که آن مسدد و مقبض بعد اسهال ست و ایضاً اگر چه آن مسهل صفرا است لیکن دران یبس و تجفیف بسیار ست و ازان خوف سنطاریا پس احسن درین تپ ترک آنست و یا چهل درم شربت ورد مکرر با بست درم سکنجبین با آب بسیار سرد بدهند که مسهل بالعصر ست و یا مغز خیار شنبر بشربت بنفشه و روغن بادام شیرین دهند و خصوصاً اگر با تپ سرفه و خشونت در سینه باشد و یا تمر هندی و مغز خیار شنبر در آب گرم مالیده شکر و روغن بادام داخل کرده یا شربت بنفشه عوض شکر کنند و اندک ریوند افزایند و گاهی ترنجبین یا شیرخشت اضافه میکنند و اگر تپ صفراوی غیر خالص باشد گلقند افزایند و اولی آنست که تاخیر مسهل تا نضج کنند الا آنکه صفرا متحرک هیاج باشد با وجود آنکه خطر استفراغ قبل از نضج در غب یا امراض صفراوی کمتر از انست که در غیر او ست و در روز نوبت خصوصاً که روز بحران روز نوبت افتد مثل هفتم و یازدهم استفراغ نباید کرد و اولی ایام برای استفراغ هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم ست واما در روز ششم خطر عظیم ست بلکه گاهی دران بحران اضطراری متقدم می افتد چنانکه در روز هشتم بر سبیل تاخیر اتفاق افتد لا بحران روز ششم ردیست بهر آنکه قبل از انتها بود پس اگر دران روز اتفاق مسهل شود غالباً هلاک کند و خصوصاً اگر مسهل قوی و مواد بسیار باشد اغذیه باید که تاخیر غذا دو یا سه روز نمایند و بر اشربه مناسبه اقتصار ورزند و بعد ازان ماء الشعیر یا شیره مغز نان در آب سرد تر کرده و یا شیره پست جو و خصوصاً اگر با غثیان باشد هر کدام ازینها با شکر یا شربت نیلوفر بدهند مگر آنکه ضعف

و تنقیص یابند که دران هنگام شوربای بچهٔ مرغ واجب بود و اگر ضعف مدرک نشود بماء الشعیر و مانند آن بدون بچهٔ مرغ غذا سازند و هرگاه ضعف بحد
و مرض در انتها یا قریب بانتها باشد و شوربای بچهٔ مرغ دهند در معده فاسد گردد بسبب اشتغال طبیعت دران هنگام بدفع مرض از غذا و کرب آرد و تشویش بهیجان
و بدان تقویت معتد به حاصل نشود پس هرگاه تپ خفت پذیرد و اشتها بجنبد مزورهٔ اناردانه یا آلو یا زیرباج یا لیموئیه یا اسفاناخ یا خرفه یا ملوخیه یا بقلهٔ یمانی
دهند و اینها در روغن بادام شیرین بریان کنند و بشکر یا آب لیمو ترش سازند اگر سرفه نباشد و بعضی کسان قناعت بمزورات نکنند بلکه محتاج بچهٔ مرغ در ایام
ابتدا باشند بلکه در روز نوبت و ایشان متحمل بدن اند و اما غیر ایشان را غذا در روز نوبت و در حالت قبض طبیعت نباید داد و
ادویهٔ موضعیه بتسکین صداع ایشان و تنویم آنها بچیزهائی باید کرد که در علاج صداع حار و در سهر که بسبب حرارت بود مذکور شد مثل خشخاش و بنفشه و نیلوفر
و مانند آن و ترطیب زبان ایشان بدانچه در جفاف اللسان گذشت مثل لعاب بهدانه و اسپغول و مغز خیار و تبرید جگر ایشان بنهادن خرقهٔ مبلول بگلاب
و آب کاسنی یا آب خیار با اندکی سرکه بر محل جگر نمایند و گاهی اندک کافور دران اضافه کرده میشود و شستن دست و پا بآب گرم و آب سبوس گندم برای ایشان نافع
بود بجهت تسکین صداع و کشیدن ابخرهٔ متصعده بسوی دماغ ایشان و واجبست که در ابتدای نوبت بآب گرم و سکنجبین قی کنانند و در وقت شدت حرارت
شیرهٔ بزور بارده بشربت آلو یا سکنجبین استعمال کنند و نزد ابتدای عرق ادرار عرق ایشان از سکنجبین با آب هندوانه یا با آب سرد یا بشیرهٔ تخم خیار نمایند و عرق مسیح
کنند تا ادرار او زیاده گردد و در مسکن آب بپاشند و دران حرارات آب زیاده کنند و نزد ایشان از فواکه سیب و امرود و به و زعرور و خیار و از ریاحین برگ مورد
و برگ بید و اوراق اشجار بارد خوشبو مثل برگ سیب و ریحان بران آب پاشیده و از گلها گل سرخ و نیلوفر و گل بنفشه بدارند و جمیع لخلخهای بارد و خوشبو
مرتب از گلاب و آب خلاف و نیلوفر و آب مورد ببویانند و اندک سرکه دران افزایند الا اگر بیخوابی باشد قریب سرکه نگردند و گاهی حقنه مثل آب هندوانه یا آب خیار
ایشان را نفع کند **بعض متاخرین** دستور العمل علاج تپ صفراوی چنین نوشته اند که اول مسکنات مثل شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت
گاوزبان در عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق کاسنی حل کرده خاکشی پاشیده دهند و یا از روز اول تپ شربت نبات و آب گلاب و عرقیات ادویهٔ سبک
دهند و یا شوربه کنند یا از شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ خرفه یا شیرهٔ مغز تخم کدو بشرط تشنگی بسیار و گرمی زائد بیفزایند و شربت انار داخل کنند و بعد چهار روز اگر
تپ و تشنگی بتسکین یابد و منضج صفرا خواهند بوقوع دهند تا زود نضج یابد اگر سرفه و نزله نباشد آلو بخارا از رشک تخم کاسنی گاوزبان شب در آب ترکرده صبح مالیده
صاف نموده شربت بنفشه حل کرده خاکشی پاشیده دهند و اگر تپ و تشنگی ساکن نشود تا هفت روز لعاب بهدانه و شیرهٔ مغز تخم کدو و شربت بنفشه
ادویهٔ سبک دهند که همین نضج خواهند داد و تا چهار روز چنانکه مسهل مهلک است دوای قوی نیز ممنوع است مگر در یرقان بشرکت کبد که بحران او
روز چهارم مشخص آلو و تمرهندی و آب کدو و آب کاسنی و آب تربوز و غیره جائز داشته اند اما هرگاه غلبهٔ صفرا بود و تپ یکروز در میان یا هر روز
آید شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده دهند و در شدت تشنگی و احتراق تبرید زیاده کنند و شیرهٔ خیارین و شیرهٔ
تخم کاهو و لعاب اسپغول بیفزایند بلکه قرص طباشیر کافوری سه چهار ماشه نیز دهند و اگر اسهال بود قرص طباشیر قابض هم بدهند و در محرقه
کهنه آب کاسنی سبز عروق و سکنجبین نیز خوبست و برای اخراج صفرا قرص طباشیر ملین و شربت ورد مکرر و شربت دینار بحسب تقاضای وقت و مزاج دهند عرض
تا روز هفتم که روز بحرانست تسکین مزاج نموده باشند و در بین اثنا اگر خود بخود اسهال شود قرص طباشیر افیونی چهار ماشه و کشنیز خشک چهار ماشه و کافور قدری
و تخم کاسنی بریان شش ماشه و شربت حب الآس یا شربت بهی یا رب آن دو توله دهند و در صورت بودن سرفه ترشی موقوف دارند و بهدانه سه ماشه
و اصل السوس چهار ماشه در نسخها ضم سازند بالجمله بعد از هفت روز که روز نوبت نبود مسهل از مغز فلوس شش توله و تمرهندی سه توله با لعاب اسپغول دهند
و اگر قوی خواهند ترنجبین و شیرخشت هر یک چهار توله افزایند و اکثر در شدت گرمی و تشنگی در آب کدوی مشوی و شیرهٔ تخم خیارین یکتوله مغز فلوس و تمرهندی
مالیده نیز میدهند و بعد از نقای ماده اگر حاجت شود برای تسکین حرارت زائد ماء القرع با شربت نیلوفر یا سکنجبین یا قرص کافور دهند که برای تسکین
صفرا و هیجان آن نافعست و مزیل حرارت و مسکن تشنگی و همچنین ماء الخیار و آب تربوز و آب کاسنی دریں باب نافعست و قرصهای مذکوره نافع بود و اگر روز نوبت

روز هشتم بود مسهل بعد زوال نوبت و تسکین بعد سه چهار ساعت دهند لیکن مسهل روز نوبت گاهی مضر و گاهی مهلک است و اگر غب خالص تام و لازم بانگی می
بود و بعد سوم روز و بعد تسکین حرارت و عطش منضج بطور طبیخ نیز جائز است بنفشه نیلوفر کاسنی هر یک شش ماشه خیسانیده یا جوشانیده نبات یک نیم توله خاکشی چهار ماشه
داخل کرده دهند و اگر منظور باشد که هم تسکین تپ شود و هم نضج ماده حاصل آید کدام شیرهٔ مناسب یک روز مثل شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ مغز تخم تربوز یا شیرهٔ
خیارین شش ماشه نیز آمیختن جائز است از روز پنجم منضج صرف دهند و بعد از گذشتن هفتم روز بحران بدستور مسهل بدهند و در میان روزهای مسهل تبرید یا منضج
باید داد بحسب تقاضای حال بیمار و اگر غب غیر خالصه باشد در ادویهٔ سابقه بادیان و گلقند افزایند تا بلغم نیز نضج یابد و اگر عطش بود خیارین هم افزایند و غذا
کهچری یا آش جو یا کدو دهند ایضاً بعضے علاج آن بطریق کلی و دستور العمل چنین نوشته اند که تا روز سوم شیرهٔ مغز تخم کدو با لعاب اسپغول و شربت نیلوفر بدهند
و در روز چهارم شیرهٔ تخم کاهو و خیارین عوض تخم کدو نمایند و در روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد و بجای شربت سکنجبین کنند و در روز ششم که روز سکون است فی الجمله تحریک
مناسب است شیرهٔ مغز تخم هندوانه و کاسنی و خیارین عوض تخم کدو کنند و درین روز مسهل جائز نیست که خطرناک است و روز هفتم که روز نوبت اول بحران است بجای
تخم کاسنی و خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو و هندوانه دهند و درین روز بهیچ وجه تحریک جائز نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و آب
تمر هندی مع خمیرهٔ بنفشه و گلقند با عرق کاسنی و نیلوفر و روغن بادام بنوشانند و روز نهم شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و عرق
بید مشک بخورانند و سکنجبین بعد مسهل درین روز بسبب خوف حدوث تپ مناسب نیست و روز دهم مسهل روز هشتم بدهند و روز یازدهم که روز انذار روز دو[illegible]ست
فی الجمله تحریک در مواد برای استعداد دفع بروز بحران آینده ضرور است شیرهٔ تخم خیارین بدهند و باعتبار ضرورت تسکین شیرهٔ تخم کدو و لعاب بزرقطونا و برای تسکین حرارت
مسهل و اخراج بقیهٔ ماده از مسهل با شربت انارین و یا شربت نیلوفر و عرق کاسنی و بید مشک دهند اگر بقیهٔ تپ باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم بدهند
و روز سیزدهم هر چند روز نوبت است درین روز بقانون مقرر تسکین ضرورت ولیکن چون تنقیه شده از تحریک ضرری متصور نیست و از برای استعداد تحریک روز چهاردهم
که روز بحران حقیقی این تپ است فی الجمله تحریک ضرور است شیرهٔ تخم کاسنی و خیارین با لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر بدهند و روز چهاردهم که روز بحران است
استعمال محرک بهیچ وجه مجوز نیست شیرهٔ مغز تخم کدو و هندوانه با لعاب بزرقطونا و شربت بنفشه و عرق بید مشک یا بید ساده بدهند و روز پانزدهم باعتبار آنکه
بعد از بحران است اعانت بر دفع بقیهٔ ماده که باقی مانده و از تحریک طبیعت دفع نشده محرک باید پس شیرهٔ خیارین و لعاب اسپغول و سکنجبین داخل نمایند و اگر تا پانزدهم
تپ زائل نشود در شانزدهم باز آن مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبهٔ صفراویه دارد بعلاج آن باید پرداخت

علاج غب دائره

هر چه در علاج کلی حمیات صفراوی نوشته شد بعمل آرند و روز نوبت غذا ندهند و در آغاز نوبت قی بسکنجبین و آب نیم گرم کنند و اگر بوقت شروع لرزه تشنگی غالب باشد
آب گرم جرعه جرعه بنوشانند و بعد رفع لرزه و سرما آب سرد بدهند و سکنجبین درین وقت نیز مناسب است و چون تپ فرود آید پاشویه فرمایند و یا پا در آب گرم نشینند تا
بقیهٔ حرارت از سر فرو کشد و عرق که آید از پارچه نشف کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و در روز راحت اشربهٔ مطفیه مثل شربت آلو
و تمر هندی و نیلوفر و لعاب اسپغول و ماء الشعیر بنوشانند و اگر حاجت بسیار باشد قرص کافور دهند و اسهال صفرا بثمار الفواکه مثل آب آلو و تمر هندی و آب انار
مع شحم آن افشرده و شربت ورد مکرر و شیرخشت و مانند آن که در آن تلیین اندک مع تسکین مفرط باشد باید کرد و غذا از مزورات ترش معمول از تمر هندی و مشمش و انار
و [illegible] و از بقول بارد مثل کدو و کاهو و کشنیز سبز و خرفه و اسفاناخ سازند و گویند که آب کاسنی سبز با سکنجبین یا شربت دینار مجرب است و آب تمر هندی با نمک
یوم راحت و بدون نمک روز نوبت انفع است و اگر پر اسپ که بر زانوی او میباشد بقدر چهار سرخ در گلوری پان نهاده قبل از آمدن لرزه بیک گهڑی بخورند
برای دفع لرزه مجرب نوشته ذکر بعضی تراکیب نافع تپ صفراوی از مطب اساتذهٔ کرام لعاب اسپغول شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین هر یک شش ماشه
در عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند و گاهی عوض تخم کدو
و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره شیرهٔ خیارین و لعاب بهدانه سه ماشه و عرق بید ساده کرده میشود و گاهی بجای خیارین در عرقیات شیرهٔ کاسنی داخل کرده میشود

دیگر تمر هندی آلو بخارا ده دانه بعرق شاهتره ده توله دست مالیده لعاب اسپغول یک توله نبات یکنیم توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند دیگر آب تمر هندی
سه توله شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ مغز تخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه گلاب چهار توله گلقند دو توله بدهند دیگر سکنجبین لیمونی سه توله بعرق عنب الثعلب
هفت توله گلاب چهار توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی شربت لیمون دو توله و بجای عرق مکوه عرق شاهتره ده توله عرق کیوڑه چهار توله
کرده میشود دیگر بعد مسهل لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه اسپغول پاشیده و گاهی تخم خرفه شش ماشه خمیرهٔ بنفشه دو توله عوض شربت بنفشه
و گاهی بعد مسهلات آب تمر هندی سه توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه عوض شربت بنفشه و اسپغول کرده میشود دیگر خیسانده گل سرخ گل
گل نیلوفر هر یک شش ماشه خیسانیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه نبات دو توله داخل کرده بنوشند دیگر عنب الثعلب هفت ماشه
گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه شاهتره شش ماشه تخم خیارین کوفته نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح
مالیده صاف نموده نبات خاکشی داخل کرده بنوشند دیگر مسهل حمای صفراوی فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله آلو بخارا ده دانه گلقند چهار توله
بعرق بادیان عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هر یک ده دام مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند غذا دو پهر نخود آب و شب شله و تا دو پهر
بجای آب عرق شاهتره عرق کاسنی عرق مکوه هر چه مناسب دانند دیگر فلوس خیارشنبر شش توله تمر هندی چهار توله شکر سفید چهار توله بعرق شاهتره و پنج
توله مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند دیگر برای مراقی با رطوبت دماغ گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ
بادیان هر یک شش ماشه مویز منقی دو توله خطمی خبازی گاوزبان اصل السوس هر یک شش ماشه تمر هندی دو توله شب خیسانیده صبح خام مالیده گلقند
داخل کرده صاف نموده بنوشند **ذکر بعض ادویهٔ مرکبه** مفید تپ صفراوی این حب زهر مهره در تپ قی صفراوی و تسکین حرارت معمول است زهر مهرهٔ
خطائی سائیده دو جزو مروارید صلایه کرده یک جزو هر دو را باز باهم خوب صلایه کرده حب بگلاب بسته بقدر دو ماشه بدهند **حب** برای تپ صفراوی و لرزه
بنگ چهار جزو کافور یک جزو سائیده حب بقدر فلفل بندند و تا چهار عدد چهار گھڑی پیش از آمدن لرزه و تپ بدهند و حب الشفا معمول علویخان نیز مجرب است
دوائیکه تپ لرزهٔ صفراوی را نافعست تمر هندی دو دام در آب گرم بمالند و شکر سرخ دو دام دران حل کرده صاف نمایند و اول اسپغول بقدر دو دام
در قدری آب انداخته بنوشند و بعد یک گھڑی شربت مذکور بنوشند و سه روز بهمین طور بعمل آرند که مجرب و ملین طبع است غذا شربت تمر هندی با خشکه یا نان
یا کھچڑی مونگ دیگر بگیرند ست گلو و طباشیر هم وزن و هر دو را سفوف ساخته یک ماشه در تپ که با لرزه و سرمای شدید آید بدهند و روز اول بر طرف شود
و اگر گلوی سبز را با قرص طباشیر سائیده یا خیسانیده دهند نفع بین کنند دیگر برای تپ غب معمول اطبای هند بیخ نیم و گل و برگ ببول و اندرجو هر یک
دو دام در چهار سکورهٔ آب جوشانیده شیر گرم بنوشند دیگر برای تپ گرم مستعمل ایشان آمله برگ بهنگ بادیان هر سه ادویه سائیده در شیر بز خام باشد
بیامیزند و در هر دو کف دست و پای خوب مالش کنند تپ فرود آید دیگر شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خرفه هر واحد دو درم در آب بر آورده آب تمر هندی دو توله
افزوده اسپغول مسلم یک توله خورده بنوشند و یا شیرهٔ برگ شاهتره و تخم کاسنی هر واحد دو درم با آب سائیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بنوشند **سفوف**
که حمیات حاره را مجرب است قنب یک جزو و تخم اسفاناخ دو جزو شکر مساوی خوراک دو درم صبح و شام با آب دیگر که تپ و لرزه را عجیب است برگ خیال و کوکنار
مساوی کوفته بیخته قبل از نوبت بدو ساعت هر قدر که در دو انگشت آید گرفته بخورند **مطبوخ آلو** که لطیف العمل است و در تپ غب جهت دفع حرارت
و تلیین شکم در حالت ضعف قوت و فصل گرما و عدم قدرت باستعمال مسهل قوی توان داد آلو بخارا بست عدد تمر هندی ده درم هر دو را در دو رطل آب
بجوشانند که چهارم شود پس صاف کرده قند سفید ده درم آمیخته بنوشند و چند روز برین مداومت کنند **مطبوخ هندی** که برای تپ لرزهٔ صفراوی
عجیب الفعل است خس صندل سرخ کشنیز پوست بیخ نیب پیاکه گلوی سبز همه مساوی بگیرند و هر روز بقدر دو دام از این ادویه در یک سیر آب بجوشانند
تا نیم پاو آب بماند صاف کرده بنوشند و در مجربات نوشته که این ادویه هر یک پنج ماشه گرفته جوکوب نمایند و در سه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده بدهند
تپ گرم دور شود و هر مرض که از شرب شراب پیدا شود مفید بود تا پنج روز یا هفت روز بکار برند و صاحب تکمله سوای خس بجهت تپ صفراوی مفید نوشته

و گفته که اگر زیاده تبرید خواهند خس نیلوفر صندل سفید بیفزایند و اگر قبض مطلوب باشد دار فلفل یا زیرهٔ سفید زیاده کنند و برای دفع قبض مویز منقی اضافه نمایند و در
منضج اصل السوس مناسبست **ایضاً** گاوزبان بهمنین بیخ یا برگ گل نیلوفر خس صندل سفید و سرخ برگ بانسه بدستور جوشانیده بدهند و اگر احتیاج تلیین افتد با بد
داخل نمایند یا مغز فلوس بیفزایند و اگر مریض از خوردن ادویهٔ تلخ کاره باشد از ادویهٔ مذکوره عرق کشیده دهند **نقوع** برای غب از مجربات حکیم علی عناب بیخ دانه
آلو بخارا بست عدد تمر هندی دوازده توله در آب تر کرده قدری از آن آب اول شب صاف کرده بیاشامند و مداومت کنند و روز نوبت غذا ندهند مگر وقتیکه مریض طفل باشد
یا وقت نوبت در اوائل روز باشد و بعد از نوبت هرگاه اشتها شود غذا برنج و شربت تمر هندی بدهند الا وقتیکه اسهال عارض شود پس بعوض آن بارده مثل قرص کافور
و قرص طباشیر قابض و یاقوتی بارده و شربت صندل و امثال آن علاج کنند و در حال روز نوبت از افیون و ورق الخیال و کافور بحسب مزاج و قت غلبه ترکیب کرده دهند
اقوال حذاق سویدی گوید که شرب آب انار ترش هشت اوقیه با دو اوقیه سکنجبین و کذا تخم خیار بسکنجبین و کذا مغز تخم کدو در حمای غب مجرب منفعت و شرب طباشیر و کذا تمر هندی
و کذا آب لبلاب سفید و کذا ماء الشعیر و کذا لعاب بهدانه و اختلاط بزر قطونا در مشروبات و مزورهٔ خیار و کذا برگ قطف بروغن بادام و اندک سرکه و فرش برگ و شاخ نرم صفصاف
در مسکن و تعلیق چشم سرطان نهری بر صاحب غب و اختلاط کدوی کوچک مربی بسرکه در غذای مریض هر واحد نافع حمای غب ست و فادزهر معدنی را چون در آفتاب
نهند و عرق کنند و آنرا صاحب حمای غب بلیسد کرب و دوار زائل شود و تپ بشکند **مؤلف اقتباس** مینویسد که درین تپ بتدبیر خفیف از آنچه در محرقه گفته شود
بکار برند و لیکن چون درینجا لرزه و نوبت و آسایش میباشد پس رعایت نه چیز واجب دانند **اول** آنکه در ابتدای نوبت و در وقت شدت سرما و لرزه و اشتداد تپ
هیچ قسمی از اقسام غذا نباید داد و بعد از فرو شدن تپ بوقت اشتها در دادن غذا و آب سرد مختار اند و در ابتدا دادن مسهلات قویه و بلیلجات منع نمایند بلکه بخیار شنبر
و ترنجبین و آلوی بخارا و گلقند تلیین طبع فرمایند و یا بنقوع فواکه و یا بمطبوخ که در قول ابن الیاس خواهد آمد و یا بنقوع مشمش که در قول صاحب کامل بیاید **دوم** آنکه
در شروع نوبت سکنجبین ساده چهار توله در گلاب و آب هندوانه هر یک یکنیم پاو داخل کرده نوشانیده قی کنانند و سه چهار نوبت تکرار نمایند و بپر مرغ اخراج مدد
کنند تا نقای تام حاصل شود بعده طباشیر سه ماشه در شربت لیمون کاغذی دو توله آمیخته بلیسانند و شربت صندل ترش و سکنجبین مقطری هر یک دو توله
در عرق بید ساده و نیلوفر و گلاب هر یک شش توله داخل کرده بدرقه نمایند و بعد از انقضای دوره جهت درد سر و رفع بیهوشی پاشویه کنند و ضماد جو مقشر
در شیر بز سائیده بر پیشانی و صدغین نمایند که فی الفور درد را دور میکنند و بهوش می آرد و همچنین ضماد دال ماش مقشر در شیر بز سائیده و ایضاً دال نشک و کذا
ضماد برگ بید ساده تنها و کذا برگ گلاب چنانچه بسیار کسان بدین تدبیر بزودی صحت یافتند و حاجتی به تنقیه نیفتاد و غذا پالک و خرفه یا دال ماش پخته با
برنج و یا کدو به لیمون ترش ساخته بنان تنک دهند **سوم** آنکه در روز هفتم چون بحران تام نشود پس باید که بروز هشتم یا دهم و یا دوازدهم بمسهلین مناسب
اسهال صفرا نمایند چنانچه بعضی را از شیرهٔ گل سرخ و بنفشه یک یکتوله برگ سنا یکنیم توله و آب آلوی بخارا پانزده عدد گلقند چهار توله شیرخشت چهار توله ترنجبین
شش توله شربت ورد مکرر چهار توله سکنجبین ساده سه توله ده دوازده بار اجابت طبع بفراغت شده و بعضی را خیار شنبر و ترنجبین هر یک شش توله گلقند
و شربت ورد مکرر هر یک چهار توله سکنجبین سه توله تمر هندی هفت توله روغن بادام هفت ماشه پانزده مجلس بلکه زیاده اجابت شده و بعد از آن نوبت باندک برد
و حرارتی یکدوره یا دو دوره آمده پس بمجرد مراعات غذا و کم خوردن نوبت بدورهٔ سوم نرسیده و صحت تام یافتند و افضل آنست که ترنجبین را در تپهای حاره
صفراویه بی ترشی استعمال نباید کرد بنا بر آنکه این نیز مانند کدو مستحیل بصفرا میشود لیکن باید که بعد از نوبت سوم آنچه که بلغم افزا بود هرگز ندهند که بیم انتقال غب بغب
غیر خالصه و تپ بلغمی دارد و این هنگام سکنجبین بزوری معتدل و اصولی نفع عظیم کند و ساده مضر بود و الطاکی در ابتدای ظهور باری اغتسال بآب سرد از مجربات خود
نوشته و بعضی اشخاص بایمای من در شروع دوره در حوض پر از آب سرد تا بگلو نشستند و منجمله آنها بعضی در مرتبهٔ اول و بعضی در دوم و بعضی در سوم صحت یافتند
چهارم آنکه در روزهای آسایش آب سرد بسیار و دیگر مبردات و مرطبات و حامضات مضعف معده اصلا ندهند که در وقت غیر حرارت ضعف آورد و آنها
بسی مضر و نضج بطول میکشد و ممکنست که خلطی دیگر متولد شود و وحشت زیاده گردد و چون درین تپ مجال آسایش بسیارست پس بدادن آب سرد بسیار
و دیگر مبردات چندان دلیری نکنند کذا فی الاکسیر یا **پنجم** آنکه در قرب نوبت تن خود را پوشیده دارند و بامری مرغوب غیر مضعف مشغول نمایند و قی کنند

واگر نتوانند اندک ملین معدل صفرا مثل آب آلو افشرده انار شیرین نه توله ترنجبین پنج توله دهند و در روز راحت نقوع فواکه و شاهتره به نسخهٔ جامع الجوامع دهند ششم آنکه
در وقت غلبه تپ و فرود آمدن لرزه اشربه سرد که مقوی قلب باشند مانند شربت نیلوفر و لیموی کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمون علو بخارا در گلاب و عرق بید مشک داخل کرده دهند
و یا طباشیر در آن آمیخته و سکنجبین ساده و شکر تری با آب تربز دهند فی الفور حرارت و تشنگی و کرب را بنشانند و در انحطاط باید که دست و پا را در آب نیم گرم لحظه بدارند و بنابر رفع خشکی
و درشتی زبان پیوسته آلوی سیاه و یا زردآلو و یا تمر هندی و یا بهدانه در دهن دارند و یا از لعاب اسپغول و بهدانه و ریشه خطمی در گلاب برآورده لحظه لحظه مضمضه نمایند هفتم آنکه
روز سیزدهم از غذا مطلقاً باز دارند و اگر ضعف بسیار بود بر کشکاب و شربت نیلوفر و آب انار مصوص قناعت ورزند تا نوبت هفتمی که روز چهاردهم است بخیر بگذرد کذا فی النفیسه الکبیه
هشتم آنکه چون نوبت از هفت زیاده شود معلوم نمایند که غب خالص بغیر خالص مبدل گشت پس ضرور به معالجه آن رجوع نمایند و در نضج مواد بیشتر اعانت فرمایند کذا
فی اصول التراکیب المجمیه نهم آنکه بعد از گذشتن روز چهاردهم ملاحظه فرمایند که ماده بکدام جانب متوجه است مثلاً اگر میل بأعلی بود مانند فم معده علامتش تلخی دهان
و غثیان و لذع و قلت اشتها باشد پس باید که اول اوگرای ماش و برنج داده به مقیئات صفراوی قی کنند بعده طباشیر سه ماشه در ربای سیب یا به دو توله آمیخته یا گلاب سیب
بدهند و اگر ماده باسفل مائل بود علامتش پیچش شکم یا قبض و نفخ دال بود پس تنقیه بمسهلات مرکبه نمایند و اگر میل به محدب جگر بود علامتش احساس ثقل بسیار بجانب راست
در شکم بود و ماندگی در دل پس بمدرات بارده ادرار نمایند و بر خلاف جانب میل ماده هیچ یکی را دفع ننمایند که آن باعث ضعف و آفت عظیم میگردد کذا فی الاکلیل فائده
بدانند که بعد از نضج و تنقیه ماده جهت تحلیل ما بقی آن در حمام معتدل برند در روز راحت که نفع عظیم دارد و تا دو سه روز بلکه یک هفته متواتر قرص طباشیر ملین ماشه در شربت
لشوت علو بخارا یک نیم توله با عرق کاسنی و مکوه هر یک هفت توله شربت بزوری معتدل چهار توله بدهند کذا فی المفتاح ابو سهل گوید که گاه استفراغ کرده میشود ماده
حمای غب را باشیای مدر صفرا ببول اگر حرکت آن بسوی جگر باشد و استفراغ کرده میشود بقی اگر حرکت آن بسوی قی بود و بر فم معده ریزد و استفراغ کرده میشود با ما
از حقنهای لینه اگر حرکت او بسوی امعا باشد و استفراغ کرده میشود بعرق از مروخات اگر حرکت او بسوی ظاهر بدن باشد و گاهی تطفیه کرده میشود سوء مزاج حمای
غب را بچیزیکه تطفیهٔ آن بالطبع کند مثل کاهو و کشک شعیر و بشرب آب سرد و گاهی تطفیهٔ آن بچیزی کنند که مطفی او بالعرض باشد مثل چیزهائیکه استفراغ ماده حار
یابس او کنند زیرا که هرگاه استفراغ کنند بدن سرد و تر گردد و گاهی اطفای آن بچیزی کرده میشود که جامع هر دو امر باشد مثل استحمام و استعمال روغن سرد در حمام تبرید
و تلیین اعضا کند که تپ تخفیف آن و لذع آن کرده است و باید که استعمال کنند از این اشیا آنچه مریض خواهش آن کند و آنچه معتاد آن بیشتر باشد پس اگر شهوت معتاد
او باستحمام در یک روز دو مرتبه باشد اجازت آن دهند و اگر صاحب تپ عفنی شراب قبل از نضج ماده تپ بنوشد حمی زیاده و قوی گردد لاسیما غب بجهت آنکه شراب ماده
تپ را زیاده کند و تذویب و ترقیق آن نیز نماید پس سدد زیاده گردد و هرگاه بعد نضج بنوشند نفع کند از جهت آنکه آب را که بدان ممزوج سازند بسوی اعضا برساند پس
تبرید و ترطیب آنها کند زیرا که آب تنها عسر النفوذ است و از جهت آنکه تحریک استفراغ ببول و عرق کند و از جهت آنکه تقویت قوت کند و از جهت آنکه غذای بدن شود و باید
که شراب صاحب غب رقیق سفید ممزوج با آب بسیار باشد و طعام او چنان باید که کیفیت آن سرد و تر و کمیت او بمقدار امکان هضم مریض باشد و آن مثل کشکاب جو و زرده
بیضه و ماهی رضراضی و کدو و خیار و کاهو و بقلهٔ یمانی و خرفه و چوچه مرغ و بازوهای دراج و کلپاچه جدی است پس بعضی از اینها ترطیب صرف کند چون زرده بیضهٔ
نیمبرشت و بعضی تبرید و ترطیب هر دو کند مثل ماهی رضراضی و بعضی تغذیه و تبرید و ترطیب و تنقیه ماده تپ نماید مثل کشکاب جو و لهذا این افضل چیزیست که صاحب
حمای غب آن را تناول کند بوعلی سینا مینویسد واجب است که یاد دارند اصولی را که ذکر کردیم در علاج کلی حمیات بعضی از اسهال و فصد و جمیع ابواب که مراعات او در
واجب است و بنابر آن است التفات نکنند بسوی قول کسی که در ابتدا بمسهلات قویه و بهلیله و مانند آن رخصت داده الا بصفتی که مذکور شد بلکه لازم است مبادرت
در ابتدا به تلیین خفیف بمثل آنکه در اینجا ذکر کردیم و بمثل تمر هندی که بقدر چهل درم شب در آب گرم تر کرده صاف نمایند و شیرخشت یا ترنجبین بدان آمیزند و یا با آب انار شیرین
و شکر و بمثل طبیخ ابلاب ترنجبین و مویز منقی و یا نقوع آلو و ترنجبین یا شیرخشت یا شربت بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه و گاه لعاب اسپغول بعض اشربه مثل شربت آلو الزالق
و تلیین میکنند بطبیخ عدس بلبلاب و یا حقنهای لینه مثل حقنه بطبیخ خطمی و عناب و سپستان و اصل السوس و روغن بنفشه و بعصارهٔ چقندر و روغن بنفشه و بورق
بدستور معلوم و این تلیین بحقنه و غیره وقتی باید که حاجت بدان مس کند سوا آنکه صواب آن است که ماء الشعیر و مثل آن از مشروبات غذائیه از اغذیه و مزورات [illegible]

مگر هنگامی که تلیین طبیعت کرده باشند بدانچه مذکور شد با وجود آنکه اسهال در ابتدا در تپ غب خالص کمتر ضرر دارد از مثل او و در غیر آن و اگر چه آنرا نیز ضرر بزرگ نیست و اگر
ممکن بود که فصد تا سه دوره نکنند عمل نمایند و کذلک حجون حقنه کنند که مرض هیجان خواهد شد فصد کنند پس آنچه از خطا واقع شود کمتر از غیر این خطا خواهد بود و اعلیت که
تحریک بچیزی روز نوبت نکنند مگر بضرورت و غذا ندهند مگر بزد شرائط مذکوره و ادرار بول بشیرهٔ بزور نمایند و باید که ورود نوبت بر مریض در وقتی باشد که آن گرسنه بود
و در معدهٔ او چیزی نباشد بلکه واجبست که هر صباح سکنجبین بنوشند و بعد ازان بدو ساعت ماء الشعیر دهند در روزیکه نوبت نباشد و سکنجبین بعد نوبت نیکوست
و همچنین نهادن پاهای در آب گرم تا بقا پایها حرارت را جذب کند و مستحب ست که در سکنجبین خصوصًا در اواخر شیرهٔ بزور مدر باشد و یا قبل نوبت بسه یا چهار ساعت
و بعد نوبت ماء الشعیر دهند و چون تلطیف واجب گردد و این قریب منتهی باشد مثل آب انار و آب هندوانه و مانند آن بدل ماء الشعیر نوشانند و بتدریج تدبیر او بوجه
مذکورهٔ سابق نمایند و هر قدر که منتهی قریب گردد تلطیف تدبیر کنند و در ایام اول بکشک جو و نان در آب سرد تر کرده یا بجنسه و یا شیرهٔ او و در آب گرفته غذا باید ساخت
و گاهی از بنوماش و عدس ساخته میشود و هرگاه طعام در معدهٔ او ترش گردد سوای ماء الشعیر بسیار رقیق چیزی ندهند و اگر احتیاج بنوشیدن آن افتد به پختن
بیخ کرفس اندران اندک قوی کنند و اگر معده سرد زیاده باشد و تپ غیر شدید و غیر خالص بود در ان اندک فلفل داخل کنند حسب رای بقراط پس اگر علامات برقرب
بحران دلالت کند بماء الشعیر و آب انار و سکنجبین اکتفا کنند و فواکه نیک برای ایشان انار شیرین و چاشنی دار و آلو پخته و خام ست و اما هندوانه چیزی عظیم النفع ست
با وجود لذت آن تلیین و ادرار و کسر شدت حرارت کند و عرق آورد و دستنبویه کوچک مضرت نکند و از بقول کدو و خیار و بادرنگ و کاهو ست و بدانکه مقصود
در تغذیهٔ صاحب غب یا ترطیب ست چنانچه در آخر آن اطراف تیهو و خروس خصی و مغز سر جدی بکبی که غثیان نباشد و زردهٔ بیضه داده میشود و یا تبرید و ترطیب
هر دو چنانچه مثل آب کشک جو سفید دهند و در تبرید بسیار افراط نکنند خصوصًا در ابتدا مگر آنکه التهاب شدید دریابند و یا خوف انقلاب او بمحرقه یا غب لازمه باشد پس هرگاه
بیمار بحران برسد و نضج در قاروره ببینند و آن رسوب محمود یعنی سفید مستوی القوام متشابه الاجزاست پس اگر بحران در تنقیهٔ بدن از ماده کفایت کند بهتر والا در آن
هنگام معالجه بچیزی که اعانت طبیعت بدان مناسب وی باشد از ادرار یا اسهال یا قی یا عرق باید کرد و نقیض طبیعت درین امر نکنند پس اگر میل طبیعت بدفع ظاهر است ببینند اخراج
بمسهل کنند و از انجمله سقمونیا بقدر یکدانگ در جلاب ست و یا طبیخ هلیله بتمر هندی و ترنجبین و مویز و اصول کاسنی و بادیان و خیار شنبر بدستوریکه میدانند و محتاط اند
که آنرا مقوی بشاهتره و سنا و سقمونیا کنند و ایضًا قرص طباشیر مسهل موافق ایشانست و این نسخه مستعمل درین صفت بگیرند پوست هلیله زرد چهار درم شیاف سفید
بیست درم سقمونیا یکدانگ با آب سرد بخورند و بعد ازان معالجه بادرار نمایند و اگر در انجا حرارت مفرط و التهاب عظیم باشد و استفراغ کرده باشند در نوشانیدن ایشان
چیزی از مطفیات قویه که در تدبیر امراض حاره گفته شد باکی نیست و گاهی عوض آن براضمده که بر سینه نهند قناعت میکنند و اما حمام باید که قبل از نضج قریب او
نگردند و بعد نضج و نزد انحطاط آن افضل علاج ایشانست و خصوصًا معتاد آنرا و با وجود آن خطا در ادخال ایشان بحمام قبل النضج سالمتر از مثل این خطا در غیر
غب خالصه ست و واجبست که حمام ایشان معتدل در حرارت خوش هوا رطب باشد که دران عرق برفق کنند بنحویکه قلب ایشان ملتهب نگردد و بروغن بنفشه
و روغن گل مضروب با آب مالش کنند و دران مقام اطول ندهند بلکه بسرعت بیرون آیند و معاودت موافق تر برای ایشانست لهذا اطالت مقام نزد خروج از حمام
در آب نیم گرم بنشینند و بقدر استلذاذ دران مقام کنند که آن موافق بود و بعده چون از آبزن بعد حمام خارج شوند شراب ابیض رقیق ممزوج با آب بسیار بنوشند و بدر جامه پوشند تا عرق بسیار
کنند و اگر مادهٔ مرض چیزی باقی باشد ازان نضج یابد و بعد ازان با غذیهٔ مبردهٔ مرطبه و بقول بدین صفت غذا سازند و بعد انحطاط از نوشیدن شراب ممزوج با آب کثیر خوف
نکنند و تدارک کنند آب نافذ در اعضا بقیت شراب و مخالطت آن با آب چیزی را که در شراب از تسخین اندک باشد پس درین هنگام شراب ممزوج تبرید شدید و ترطیب کند و اگر
در انجا اعراض از عطش و صداع و سهر و غیر آن باشند علاج آنها در ذکر اعراض مذکور گردد و چون بعد بحران چیزی از حرارت لازم باقی ماند سکنجبین با بهای مدر مثل آب
مروق کاسنی و عنب الثعلب یا سکنجبین که دران عود مدر مثل خیارین و اصول مثل بیخ کاسنی پخته باشند استعمال نماید و **صاحب کامل** گوید که چون ظاهر شده که علاج حمای غب بتطفیهٔ
حرارت و با استفراغ خلط متعفن باشد پس حمای غب محتاج بهر دو امر ست مگر آنکه چون حرارت در حمای غب خالصه قویتر و بیشتر از ماده است احتیاج در علاج آن بتطفیهٔ حرارت بیشتر
از عنایت باستفراغ ماده باشد بهر حال چون این تپ ابتدا کند باید که تلیین طبیعت باشیای کنند که با وجود تلیین آنها تبرید نیز داشته باشند مثل آب انار بشحم آن

۱۳ [illegible]

۱۴ [illegible]

افشرده و شکر و مثل آب آلو و تمر هندی با خیار شنبر یا آب لبلاب که در ان خیار شنبر مالیده باشند یا شکر و شربت ورد و مکرر سکنجبین با برف یا با آب سرد هر واحد بقدر حاجت
بنوشانند پس اگر با تپ صداع و کرب باشد باید که حقنهٔ لینه که در ان ماء الشعیر و عناب و سپستان و بنفشه و نیلوفر و حقیقند و خطمی و سبوس گندم و روغن بنفشه و شکر سرخ
و آنچه مانند این ها باشد استعمال نمایند تا ماده را با سفل جذب کند و مسکن مریض سرد باشد که بران باد شمالی گذرد و اگر فصل گرما باشد و اگر موسم سرما بود در جای معتدل الهوا
دارند و بعد از استفراغ روز دوم نگاه کنند اگر روز نوبت باشد آب انار چاشنی دار و جلاب باندک تخم خرفه باریک سوده و یا آب تمر هندی مالیده صاف کرده باندک آب نبات دهند
و یا آب خیار باندک تخم خرفه و طباشیر بنوشانند و در میان نوبت بعد رفع لرزه و سرما آب سرد قوی البرودت بنوشند اگر در معده و جگر ضعف و ورم نباشد و لاسیما اگر
خلط نضج یافته باشد چه آن از در شکستن تیزی حرارت فعل نیک است و حذر کنند از دادن آب سرد در وقت نوبت تپ کسی را که تپ او غب خالص نباشد یا غیر او از حمیات
نائبه باشد تا آنکه نضج ظاهر نگردد و در وقت لرزه هم نه دهند و اگر روز نوبت نباشد ماء الشعیر چهل درم تا پنجاه درم با شکر یا شربت بنفشه ده درم بدهند و بعد چهار ساعت
یا نزده درم تا بست درم سکنجبین ساده با آب سرد بنوشانند و ان از هم جوش بکنند و نباید که سکنجبین عقب ماء الشعیر دهند و نه با وی آمیزند تا آنرا از معده قبل هضم آن نافذ نکند
و بدن را غذای جید نرسد و ایضا ماء الشعیر تبرید و تنویم میکند مادام که در معده باشد قبل رسیدن آن بجگر و استحالهٔ آن بخون و اگر مریض را سکنجبین قبل از ماء الشعیر
بیک دو ساعت بدهند باک نیست که این موافق نیکوست و ایضا بعد ماء الشعیر بچهار ساعت سکنجبین بدهند تا ماء الشعیر را از معده و امعای رقاق بسوی جگر
بسهولت نافذ کند و بعد از ان بیک دو ساعت مزوره معمول بکدو یا قطف یا اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و خبازی و پیچ کاهو هر کدام ازینها که حاضر باشد بآب انار و آب
غوره و روغن بادام یا سرکه و زیت بروغن بادام یا مغز بادرنگ و خیار و کاهو و خرفه بآب حصرم و آب انار و آب آلوی تازه یا آب زرشک و مانند آن از اغذیهٔ بارده
که آنها صاحب این تپ و سائر حمیات را موافق اند چنانچه بقراط در کتاب فصول خود ذکر نموده که اغذیهٔ مرطبه موافق جمیع صاحبان تپ اند و لاسیما کودکان
و زنان و کسی که ارطب مزاج باشد و صبیان ارطب مزاج از جوانان اند و زنان ارطب مزاج از مردان پس ایشان محتاج اند در حمیات بترطیب زائد تر تا بحال طبیعی خود رجوع کنند
و مع ذلک باید که اگر فصل گرما باشد اغذیهٔ ایشان ببرف سرد کنند و ازین حذر نمایند در کسیکه معده یا کبد او ضعیف باشد و در شب چیزی از شربت غوره یا آب انار و طباشیر
و لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه هر واحد بقدر حاجت با آب سرد بدهند و بران خواب کنند و روز نوبت ماء الشعیر نه دهند و تاخیر غذا تا وقت انقضای نوبت یا وقت خفت
آن کنند پس اگر نوبت در آخر روز باشد بدادن ماء الشعیر که بسیار رقیق باشد در اول روز باکی نیست و همواره تدبیر بر یک حال با شیاهای سرد مسکن نمایند تا آنکه علامات نضج
در بول پدید آید پس این تپ اگر خالص باشد اکثر بهفت دوره نوبت کند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد مریض را در حمام معتدل الحرارت داخل کنند و در خانهٔ اوسط
بنشانند و آب شیرین معتدل الحرارت بران ریزند تا ماده را تحلیل کند و نضج او کامل گرداند و اگر صاحب این تپ خالصه را بحمام بعد روز هفتم داخل کنند و اگرچه علامات نضج
ظاهر نشده باکی نیست لاسیما اگر مریض معتاد دخول حمام هر روز یا میان دو روز باشد یا النفس او میل باستحمام کند آنرا موافق تر بود و لیکن دخول او در حمام روز غیر نوبت
باشد و معدهٔ او خالی از غذا بود و نشاید که مریض را در آن بسیار استعمال کنند تا آنرا ماندگی پیدا نشود بلکه غرض طبیب در ادخال او بحمام ریختن آب معتدل الحرارت
بر وی باشد تا بقایای صفرا تحلیل گردد و ترطیب خشکی بدن نماید و باید که ریختن آب گرم بر بدن بتدریج باشد یعنی اولا نیمگرم پس اندک گرم تر از ان بعده آب
معتدل در حرارت و بعد ازان بتدبیر که مذکور شد بپردازند و اگر نفس مریض مائل بچیزی از ماهی رضراضی یا ماهی یا بچهٔ مرغ کوچک باشد در خورانیدن او باک نیست
که آن ترطیب بدن او کند و لیکن ماهی بطریق سکباج و بچهٔ مرغ بآب غوره و آب انار و مانند آن بپزند و اگر مریض را غثیان عارض شود و در دهن تلخی دریابد در
استعمال قی بسکنجبین و آب گرم و پاک کردن معدهٔ او مضایقه نیست و بعد قی شربت انار یا شربت غوره با آب سرد و گلاب بنوشند و از سائر اشیا که در ان حدت
و حرارت باشد از غذا و غیر آن اجتناب نمایند و سکون و راحت بعمل آرند و غضب نیاورند که این مقوی صفرا است پس صاحب حمای غب خالصه چون این تدبیر استعمال
نماید تپ او از هفت دوره تجاوز نکند و بسیار باشد که در چهارم و پنجم و ششم دوره منقضی گردد جرجانی و ایلاقی مینویسند که سبب حمیات عفنی دو چیز است
یکی اذیت خلط عفنی در بدن دوم حرارت و فساد مزاج که از عفونت تولد کند پس علاج بدفع خلط و تعدیل مزاج باید اما در تپ غب حاجت بتسکین حرارت غریبه و تدبیر
مزاج فاسد بیشتر از تنقیهٔ ماده باشد لیکن دلیل تر آنست که با تدبیر مزاج از تدبیر کم کردن ماده نیز غافل نباشند و موافق ترین چیزی برای آن آب انار ترش غیر آنست

که در قول صاحب کامل گذشت شربت آلو و شربت بنفشه و مقدار پانزده درم خمیرهٔ بنفشه بگلاب مالیده صاف کرده و مقدار دو درم اسپغول بشربت آلو آمیخته
اگر این شربتها حرارت شربت را بنشانند طبع را نرم کنند پس اگر با تب صداع و کرب باشد تلیین طبع بحقنهٔ لین اولی تر باشد صفت حقنه بگیرند بنفشه و خطمی و سبوس
گندم هریک ده درم عناب بیست عدد سپستان پنجاه عدد کشک جو سی درم همه را در چهار آثار آب بجوشانند تا بیک آثار آید صاف کرده مقدار پنجاه درم با سه استار
ازین مطبوخ بستانند و سی درم شکر سرخ دران بگدازند و پنج درم آبکامه آمیخته بعمل آرند دیگر بنفشه و نیلوفر و خطمی و بابونه هریک ده درم سبوس گندم ده درم انجیر
پنج عدد سپستان پنجاه عدد جمله را بدستور سابق بپزند و ده استار ازان گرفته ده درم لعاب اسپغول و ده درم روغن بنفشه بیامیزند و دو درم بوره کارمنی دران
حل کرده بکار برند و اگر پنج درم آبکامه آمیزند قوی تر گردد و اگر قوت مساعد باشد تا تحت طبع را نرم نکنند چیزی غذائی مثل ماء الشعیر وغیره نشاید داد و اگر طبع هر روز
یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند حاجت تلیین نباشد و بعضے طبیبان گفته اند که درین تب دوائی که دران حرارت و خشونت باشد نشاید داد زیرا که ایمن نباشند
از انکه تب محرقه گردد یا بسرسام بازگردد لیکن هرچه تری و سردی میدارد باید داد محمد زکریا گوید که اگر قوت مساعد باشد و تب غب خالصه بود بگیرند بیست درم
پوست هلیله زرد در آب گرم شبانه روز تر کرده بدست مالیده صاف کنند و بیست درم ترنجبین دران حل کرده روز راحت سحرگاه بنوشند و میگوید دانگی و نیم
سقمونیا در بیست درم جلاب که با آب آمیخته باشد حل کرده بروز آسایش بدهند که تن را یکبار از خلط صفرا پاک کند و بعد این شربت تب باز نیاید و اگر باز آید
ضعیف باشد و همچنین میگوید اگر فصل گرما باشد و بیمار از اهل تنعم یا ضعیف بود هر شب ده درم تمر هندی و بیست عدد آلوی سیاه فربه در یک آثار آب بپزند تا بحد
گردد مالیده صاف نموده ده درم شکر آمیخته بنوشد و بران خواب کند و بامداد پیش از طلوع آفتاب کشکاب دهند و اگر از آلوی پخته و مالیده کراهت کنند
صبح آلو را بکار نبرند و با تمر هندی در آب گرم تر کنند و شبانگاه بغیر مالیدن صاف کرده شکر آمیزند و بدهند خوشتر و لطیف تر باشد و قومی گفته اند که اگر در ابتدای
مرض و در تزیدان حاجت تلیین طبع باشد هر روز دو استار ترنجبین در آب حل کرده بدهند و اگر بدین نرم نشود پنج استار تمر هندی در آب گرم شب تر کنند
و صبح مالیده صاف نموده ده درم شیرخشت یا ترنجبین حل کرده بنوشند و جورجیس میگوید سه استار ترنجبین در آب سرد حل کرده کسی را که بتلطیف تدبیر
حاجت آید بجای کشکاب باشد و اولی تر آنست که در تبهای گرم دست از ترنجبین کوتاه دارند و اگر چاره نباشد بی تمر هندی و آب آلو ندهند و بعوض آن آنجا که ده درم
ترنجبین خواهند داد هفت درم شیرخشت دهند بالجمله ترنجبین را در تب صفراوی بدون چیزی ترش چون آب غوره و آب انار ترش و آب آلو و تمر هندی نشاید داد زیرا که مستحیل
بصفرا گردد و اگر در تب دهان خشک شود و تشنگی غلبه کند پیش از کشکاب شربتی مرطب چون جلاب خام با آب آلو و آب تمر هندی و آب خیار ترش و .. ماء القرع و آب هندبا
و آب برگ خرفه و شیرهٔ تخم او و لعاب اسپغول با شکر بنوشند و اگر دهان خشک نشود پیش از ماء الشعیر سکنجبین دهند و اگر بیمار از کشکاب کراهت کند ماء القرع مع زیج یا آب انار
بجای کشکاب باشد و نوشیدن شیرهٔ بزور سبز ادرار بول اندرین تب موافق باشد و اصل درین تب آنست که در روز نوبت بجز شیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین یا آب تمر هندی یا آب غوره
بشکر آمیخته یا آب انارین یا آب خیار ترش و اندکی شکر چیزی دیگر نباید داد و اگر حرارت سخت قوی باشد درین شربتها قدری طباشیر سوده آمیزند و بالجمله درین روز هرچه بغذا
ماند چون کشکاب و غیر آن دور دارند و روز راحت صبح سکنجبین سرد کرده خورند و بعد دو ساعت کشکاب بعد از سکنجبین بعده مزورات بنوعی که در قول سابق گذشت و مزورهٔ
ماش مقشر یا طفشیل از ماش مقشر با آب غوره بدهند و بهتر آن باشد که مزورهٔ کدو با آب غوره بسازند و یا بعد آن چیزی ترش بخورند بهر آنکه کدو بسیار لطیف است اگر در معده
صفرا باشد بدان مستحیل گردد و مزورهٔ زرشک و آلو و منشوق بمغز بادام و شکر موافق بود و سکنجبین بزوری که بروز نوبت پنجم یا ششم خورند باین صفت باید بگیرند شیرهٔ تخم خیار
و تخم خربزه هریک بیست درم اول تخم کاسنی ده درم را کوفته در سی درم سرکه و سی درم آب بجوشانند تا بنیم آید صاف کنند پس شیرهٔ تخمها و سی استار شکر آمیخته بقوام
آرند و کف بردارند و چون عدد نوبتهای این تب هفت باشد و این هفت نوبت در چهارده روز منقضی گردد پس نظر کنند اگر مریض تخلیط و طبیب غلطی نکرده باشد بعد از
نوبت پنجم غذا اکثر و سبک تر باید داد و بعد از نوبت ششم که روز آسایش بود و آن روز سیزدهم باشد آن روز غذا منع کنند و بر کشکاب یا آب انار قناعت نمایند تا روز نوبت
هفتم بحران تمام گردد و تب منقضی شود و اگر بعد از روز چهاردهم حرارتی باقی مانده باشد سکنجبین بزوری که مذکور شد باید داد و اگر حاجت باشد اندکی بیخ کرفس در آن سکنجبین بپزند
ابن الیاس گوید که علاجش سه گونه است اول تلطیفهٔ حرارت غریبه دوم استفراغ خلط عفن سوم تدبیر بغذای اوفق و مختار و باید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بید و خرفه

هر واحد سه درم و از ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و یا تمر هندی بیست درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده و یا جلاب از آب انار شیرین
مشتمل بر سه اوقیه از شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا ماء الشعیر و یا هر صباح جلاب از آلوی سیاه ده عدد و از ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بدهند و همین تدبیر
تا روز ششم بگذرانند بعده روز هشتم تلیین طبیعت کنند بنقوع فواکه یا مطبوخ آن یا بنقوع مشمش یا باین مطبوخ **صفت** آن سنای مکی گل سرخ هر یک پنج درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر یک سه درم آلوی سیاه عناب واحد بیست عدد آلوی جبلی سپستان هر واحد سی عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل
آید در آن شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کنند و سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند بعد از ان بماء الشعیر چهل درم غذا سازند و اگر بعض
از مطبوخ کارها شد و بر شرب او قادر نبود شربت ورد مکرر بیست یا چهل درم با سکنجبین ساده بیست درم و آب [illegible] دو رطل بنوشد و این وقتیست که فصل تابستان
قوی و مریض را تشنگی شدید باشد و الا این حقنه تلیین کنند **صفت** آن سنای مکی پنج درم یا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم گل سرخ پنج درم
عناب سپستان آلوی بخارا هر واحد بیست عدد سبوس گندم یک کف لبلاب یک دسته برگ چقندر یک باقه خطمی یک کف کشک جو یک کف همه را در سه رطل آب بپزند تا یک رطل
بماند در آن خیارشنبر و شکر سرخ و شربت بنفشه و روغن بنفشه هر واحد ده درم داخل کرده در محقنه انداخته بعمل آرند و چون استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط صفراوی گردد
تبدیل مزاج بجلابات مبرد مثل سکنجبین ساده و آب هندوانه و شیره تخم خرفه با شکر سفید ده درم نمایند و اگر با این تب سرفه و درد در ناحیه پهلو باشد هر صبح شربت بنفشه
و ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب از تخم کاسنی سه درم و بنفشه و نیلوفر هر واحد چهار درم و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا ماء الشعیر
دهند و اگر از تب چیزی بعد این تدابیر باقی ماند مرتبه دیگر مسهل مذکور اسهال آورند و چون تب بالکل زائل شود باید که هر صبح سکنجبین ساده و گلاب واحد ده درم و قرص
طباشیر ملین یک مثقال بدهند این دستور تا روز چهاردهم ست و بعد انقضای چهاردهم هر صبح شیره تخم خرفه با سکنجبین ساده دهند و اگر احتیاج تلیین زیاده افتد قرص طباشیر ملین
با آب نقوع سه اوقیه و ترنجبین بیست درم بدهند و غذا مزوره آب انار میخوش یا آلوی کوهی یا تمر هندی با کدو و اسفاناخ یا مزوره ماش با اسفاناخ و کدو دهند **صفت**
قرص طباشیر ملین نافع درین تب طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر واحد یک نیم درم کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید نشاسته هر واحد
نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسبغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کنند شربتی ازان یک مثقال و بدانند که از شان حمیات تسخین ابدان و تجفیف آن بکثرت تحلیل ست
و آن محتاج ست در رد او بحالت طبیعی بسوی چیزیکه تبرید و ترطیب کند پس اگر فصل گرما و سن جوانی و مزاج اصلی حار یابس و مزاج عرضی نیز همچنین باشد احتیاج به تبرید
و ترطیب زیاده تر افتد تا بحالت طبیعی خود رجوع کند پس می باید که هر صبح شیره تخم خرفه چهل درم با سکنجبین ساده ده درم بنوشند و بر برف سرد کنند اگر جگر و معده
ضعیف نباشد و شربت حصرم و آب انار و طباشیر و تخم خرفه ایشان را نافع ست و چون مرض منقضی شود و تب زائل گردد و ببینند که ماده مرض منقلع شده مریض را در حمام
داخل کنند و چون از حمام خارج شوند زمانی طویل استراحت کنند تا بشره بحال طبیعی عود کند پس سکنجبین ساده ده درم بگلاب و عرق بید هر کدام که باشد ده درم بنوشانند و غذا
مزوره زرشک و انار دانه و تمر هندی با مغز بادام و شکر سفید و لحوم بچه مرغ و ماهی صغار رضراضی دهند **خجندی** گوید که هر صبح سکنجبین ساده با شربت نیلوفر نوشانند خصوصا
اگر با صداع باشد یا شربت تمر هندی یا شربت اجاص و شربت دینار و تلیین طبیعت روز فترة بآب انار بیستم آن افشرده بشیرخشت و شربت ورد مکرر یا شربت آلو
مسهل یا نقوع مشمش نمایند و غذا ماء الشعیر یا بنو ماش ترش با آب فواکه حامضه و کدو و اسفاناخ و این مطبوخ نافع این تب ست سنای مکی پنج درم پوست هلیله
زرد سه درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک دو درم تمر هندی ده درم عناب سپستان هر یک ده عدد ریوند چینی نیم مثقال شیرخشت ترنجبین گلقند بغدادی
هر یک ده درم بر [illegible] مقرر [illegible] ساخته صباح بنوشند و الا این حقنه ملینه کنند و نسخه آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا عوض تخم کاسنی و آلو
و گل سرخ و شکر سرخ و شربت بنفشه و روغن آن ترنجبین ده درم روغن کنجد پنج درم ست و وزن عناب سپستان هر یک یازده عدد جو کوفته پنج درم [illegible]
بدستور و چون [illegible] تب [illegible] نماید باید که تلیین طبیعت باشیائی کنند که با وجود تلیین او تبرید نیز کند مثل تمر هندی و آلو و آب هندوانه سکنجبین با شیره تخم [illegible]
یا تخم خیار [illegible] و اگر با سعال یا وجع حوالی جنب باشد هر صبح [illegible] بنفشه نیلوفر دهند جالینوس گفته که حذر کنند از تلیین شکم [illegible]
الا بحاجت عظیمه [illegible] گوید که اگر تلیین شکم صاحب [illegible] ضعف او یا بسبب [illegible] ثابت [illegible] حقنه کنند [illegible] گفته [illegible]

چون احتیاج بخورانیدن قرص کافور باشد نباید خورانید مگر بعد ظهور نضج در تفاروره و بعد تنقیه و چون اراده تبرید جگر نمایند خرقه تبرد نمایند
بعد خلو معده از طعام بعمل آرند و علی ابن زین گوید که معالجه غب بمبردات شدید نکنند که آن تغلیظ ماده کند و تپ طول نماید و اوهام پیدا کند سعید
ابن هبة الله گوید که چون حدوث این تپ از سخونت مزاج و خروج او در حرارت و یبوست و امتلای بدن از صفرا بود واجبست که علاج او با استفراغ
ماده زائده عفنه و تبرید مزاج و ترطیب آن نمایند پس بدین سبب لازمست که ابتدا بتلیین طبیعت باب آلو و آب تمرهندی بشیر خشت و آب
انار بن بشحم آنها با شکر یا بشربت ورد مکرر سکنجبین و برف و گلاب کنند و اگر التهاب شدید باشد و قوت قوی و امتلا بسیار بود و حال بفصد اقتضا کند
فصد مریض در روز راحت نمایند و روز دوره بر استعمال مبردات مثل ماء الشعیر قبل دوره بچهار ساعت اقتصار کنند تا مریض آنرا قی نکند و مزاج او حدت
بهم نرسد و بعد ازان سکنجبین و آب انار یا آب سرد بنوشانند و در زمان لرزه آب انار چاشنی دار و آب تمرهندی بدهند و در زمانه التهاب و شدت عطش شیره تخم خرفه
و ماء القرع با سکنجبین شکری و لعاب اسپغول با آب انار و جلاب بنوشانند و آخر روز ماء الشعیر بدهند و در شب استکثار مبردات کنند و سحرگاه قرص کافور با سکنجبین
خورانند و اگر قوت ضعیف باشد در روز راحت غذا مزوره سازند و اگر قوت بسیار ضعیف و خوف حدوث غشی در روز دوره باشد قبل نوبت اندکی از مغز نان
مبلول با آب انار ترش بخورانند و اگر قی زیاده شود رب بهی یا رب غوره دهند و اگر عرق کثرت نماید قطع آن بمالش روغن مورد کنند و اگر خلفه اسراف نماید قرص طباشیر
قابض با آب سیب استعمال کنند و شیره انار دانه برب بهی نوشانند و تبرید معده کاو با آب سماق و گلاب کنند پس اگر علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر سر
مریض آب شیرین معتدل الحرارت نطول سازند و چون تپ مفارقت کند از بچه مرغ کوچک با آب غوره یا با آب انار یا با آب انبر باریس غذا سازند و بعد سکون امر نماید
ابو منصور گوید که جوانی را دیدم که آنرا حمای غب بود و چون نوبت چهارم آمد بایستاد و در وقتی که مفارقت میکرد جدا نشد و اعراض او در افزایش شروع کرد
پس مبادرت بفصد او کردم و در دو دفعه خون او بسیار برآوردم و تپ منقلع شد و خروج تام ازان یافت و ایضاً در حمای غب خالصه نظر کنند اگر مریض قوی و طبیعت
قبض و زمانه تنقیه او بعید باشد اسهال با آنچه اکابر ذکر کرده‌اند یا ماء القرع هلیله و غیره که از محمد زکریا در قول جرجانی مسطور شد بکار برند و اگر نوبت بصبح باشد ماء الشعیر
بشب بنوشند چه اگر قریب نوبت دهند آنرا قی کند و غذا ببقول بارد سازند و مزوراتی که دران شیرینی و ترشی باشد و نان سمید محلول در آب مصبوغ در آب انار میخوش و شکر
بخورانند و سپست جو را در آب گرم ترکنند و بگذارند تا سرد گردد بعده با آب سرد شسته با شکر بنوشند و اگر غذای قوی‌تر خواهند زیرباج یا عدسیه مزوره بکدو و سرکه و شکر
و روغن بادام با زعفران و یا اسفیوسک یا اسفاناخ و کدو بطریق مزوره و کاهو و شاخهای چقندر مسلوق بروغن بادام یا روغن کنجد شیرین یا بسماق ترش کرده یا بمصل
و با دام سوده آمیخته و یا مزوره ماهی کوچک و کدو و شاخ خرفه و یا سرکه و بادام خورانند و از لحوم اجتناب نمایند و از مغزها خیار و بادرنگ بخورند و ماء القرع و آب هندوانه بجلاب
و سکنجبین دهند تا تعدیل مزاج کنند و لیکن تبرید و تلطیف بقدر حرارت حمی باید و اگر طبیعت از خود دو سه مجلس هر روز آید مسهل ندهند و سائر تدبیر بعمل آرند و بدل آبهای
مسهله آب انار میخوش بلعاب اسپغول هر شب بنوشانند و بر جگر او در شب و سائر اوقات خلو شکم خرقه در صندل و گلاب تر کرده سرد ساخته بنهند و وقت غذای او قبل
نوبت به ساعت و بعید تر ازان نیز و نه کمتر از دو ساعت مقرر سازند زیرا که اگر بقرب نوبت باشد تپ قوی‌تر و دراز‌تر گردد و در ایام راحت و بعد انحطاط حمی از جمیع اشیای
مسخن از اغذیه و تعب سهر و حمام و نشستن در آفتاب حذر کنند و اگر تپ با التهاب و حرارت شدید باشد در نوشیدن ماء القرع یا ماء الخیار یا آب هندوانه یا لعاب اسپغول
با آب انار میخوش یا جلاب تکثیر نمایند و ماء الشعیر بسیار دهند و اگر روز دراز باشد در غذا کمی باشد بار دیگر ماء الشعیر بنوشانند و قرص کافور هر روز سحرگاه قبل از ماء الشعیر
بقدر دو ساعت با سکنجبین ساده بخورانند و اگر تشنگی و سوزش سخت باشد این حقنه که مسکن عطش و مطفی لهیب است بعمل آرند **صفت** آن بگیرند ماء الشعیر دو اوقیه
لعاب اسپغول یک اوقیه روغن کدو یا روغن گل خام یک اوقیه سفیدی بیضه خام دو عدد همه را باهم آمیخته بدان حقنه کنند و هرگاه تپ مفارقت کند و نوبت نکند بر همین تا سه روز بمانند بعده گوشت
مرغ و بزغاله بخورانند بعد ازان بعادت آورد کنند **خضر** گوید که در وقت نوبت نقوع عناب و آلو با نجار البشر یا نیلوفر شیرین ساخته بنوشانند و استادمن گفته که
واجبست احتراز از آنکه هجوم نوبت ملاقی شود و معده او خالی باشد پس قبل از وقت نوبت بشش ساعت غذا دهند تا وقت نوبت غذا هضم شود و در
وقت جهاد او قوی باشد و دران وقت با غذا محتاج نبود و همچنین ست امر در سائر حمیات نائبه پس اگر غلطی افتد و غذا بقرب نوبت داده شود قی کنند با آب نیم گرم

وسکنجبین بیان حل کرده بنوشند و بعد تسکین تپ بنوشند خواب آورند و شربت لیموں یا نیلوفر یا نارنج دہند و از شمیدن کافور و مورد در شب اجتناب نمایند زیرا که بر دوا
سهر آورند و لبسیار باشد که اطراف صاحب تپ سرد گردد و بسبب ضعف حرارت آن بسوی باطن و تحرک حرارت غائره بسوی سر پس اطراف را در آب گرم نهند و شرب
آب سرد ترک نمایند و گاہی کبد ایشان ضعیف میگردد پس تقویت آن بشربت اصل السوس یا گلقند کنند و تنقل بگلقند و شربت لیموں و بہی فرمایند

علاج غب لازمه

بدستور علاج غب دائره معالجه فرمایند اما درینجا نسبت بغب دائره بیشتر بنضج ماده کوشند و بدادن مبردات شدید چندان مبادرت نکنند خاصة که غب خالص
بود و تا آثار نضج ظاهر نشود تنقیه نفرمایند و در ابتدا جز بحقنه لین یا باب فواکه و گلها و شربت بنفشه و مانند آن تحریک طبع نکنند و از حمام باز دارند و شربت لیمو و نارنج
و شیره تخم کاسنی و آب تمرهندی و آلو بخارا انفع باشند و تبرید بلعاب بہدانه ماشه لعاب اسپغول پنج ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاہتره و عرق بید
برآورده سکنجبین بزوری یا ساده دو توله حل کرده خاکشی پاشیده بدہند و گاہی شیره خیارین نیز افزوده میشود و یا خیسانده تخم کاسنی نیمکوفته عنب الثعلب گل سرخ
گل نیلوفر ہر یک شش ماشه اصل السوس مقشر پنج ماشه نبات یکنیم توله بنوشند **واگر تپ** تجاوز از بیست روز نماید قرص طباشیر ملین ده یکمثقال در سکنجبین دو توله آمیخته
بخورانند بعد ازان شیره زرشک شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین ہر یک ہفت ماشه در عرقیات مناسب برآورده شربت نیلوفر دو توله اضافه نموده بنوشند
واگر بلغمیت همراه باشد عوض قرص طباشیر قرص گل نمایند **واگر تپ** اول روز مع سرما آید و بار لازم گردد و با نزله و سرفه باشد لعاب بہدانه شیره تخم کاہو
در آب برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بنوشند روز سوم شیره تخم خیارین نه ماشه بجای کاہو کنند بعد دو سه روز عنب الثعلب خطمی ہر یک ہفت ماشه
بنفشه شش ماشه نیلوفر اصل السوس مقشر ہر یک چہار ماشه خبازی شاہتره ہر یک شش ماشه سپستان پنج دانه جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه
داخل کرده بدہند و بعد دو سه روز که خلل نزله و سرفه کم شود گل سرخ تخم کاسنی اضافه کنند و روز دہم مغز فلوس شش توله گلقند چہار توله سنای مکی شش ماشه
روغن بادام پنج ماشه افزوده و شربت و خاکشی موقوف کرده مسہل دہند و بجای آب عرق مکوه و غذا سه پہر شله دیگر روز تبرید لعاب بہدانه شیره تخم خیارین در آب
برآورده شربت بنفشه اسپغول شش ماشه داخل کرده بنوشند و روز دوازدہم در مسہل گلقند یکتوله سنای مکی شش ماشه زیاده کنند روز دیگر ہمان تبرید دہند
بعده اگر تپ مفارقت نکند در منضج مذکور عناب پنج کاسنی مویز منقی اضافه کرده دو روز دیگر داده روز شانزدہم اجزای مسہله مسطوره افزوده مسہل سوم دہند بعده ہمان تبرید نوشانند
واگر با خلل جگر و اندک تہیج چہره باشد شیره تخم خیارین شیره تخم کاسنی در عرق مکوه و عرق شاہتره برآورده شربت بزوری بارد خاکشی انداخته بنوشند غذا شله و آب آہن تاب کرده
نوشیدن دہند **واگر** با سرفه و نرمی طبع باشد شیره تخم خرفه بریان شیره اصل السوس عرق بادرنگ برآورده رب بہی داخل کرده بادرنگ پاشیده بنوشند **واگر** با نزله و فصل گرما
باشد و بعد منضج و مسہل نکس گردد منضج مع تسکین مثل بہدانه سه ماشه جوشانیده شیره مغز تخم تربوز شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه دہند باز
عناب پنج دانه اصل السوس چہار ماشه با بہدانه جوشانیده و بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه داخل کرده بنوشانند بعده مسہل برعایت نزله دہند **واگر** تپ با صداع لاحق و قی باشد خاکشی
شش ماشه بعرق عنب الثعلب ده توله گلاب چہار توله اندک گرم کرده سکنجبین ساده دو توله حل کرده دہند دوم روز شیره مع تخم ہندوانه شش ماشه افزایند باز
برعایت نضج عناب پنج دانه گل بنفشه چہار ماشه بعرق شاہتره و عرق مکوه ہر یک پنج توله جوشانیده شیره خیارین شش ماشه شیره کاہو شش ماشه
شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دہند باز اگر تپ کم شود تبدیل شیرجات چنانچه گاہی بجای خیارین شیره مغز تخم ہندوانه و گاہی مغز تخم کدو
و گاہی بجای کاہو شیره تخم کاسنی یا خیارین و کاہو کنند باز اگر اندکی درد سر مراقی و بخارات باقی بود شیره کاہو شیره مغز تخم ہندوانه ہر یک شش ماشه نبات
دو توله اسپغول شش ماشه روز دوم عوض کاہو خیارین و عوض تخم ہندوانه شیره خرفه ہمان وزن نمایند **واگر** با طپش سر و سینه و تمام بدن از حدت بخارات
و خفقان باشد فصد کنند و اگر خلل کم بود حجامت قفا فرمایند و عناب پنج دانه آلو بخارا ہفت دانه جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاسنی شش ماشه
شربت نیلوفر دو توله خاکشی چہار ماشه دہند **مصنف اقتباس** مینویسد که اول برای تسکین و تعدیل حرارت و صفرا تبرید مثل سکنجبین ساده چہار توله
تخم ہندوانه بست و پنج توله داخل کرده صبح دہند و وقت شام سبوس اسپغول نه ماشه خورده شیره خیارین نه ماشه با شربت آلو و یا لیمو

چار توله خورند و یا شوبه از گل نیلوفر و خطمی و بنفشه و مکوه و برگ بید ساده و سبوس گندم و نمک شور هر یک دو قبضه نطول نمایند و از گل بنفشه و تخم کاهو و گل ارمنی
و صندل سفید و گشنیز هر یک سه ماشه ضماد بر سر نمایند و لخلخه از گلاب و عرق بید مشک هر یک یکنیم توله آب گل سدا گلاب آب کادی آب کاهو هر واحد یک توله
صندل سفید ضعض تخم کاهو گل ارمنی هر یک چار ماشه ساخته ببویانند و غذا آش جو و یا برنج یا پالک یا ماش دهند و روز چهارم شیرهٔ بنفشه یکتوله در گلاب و عرق تخم
و نیلوفر هر یک شش توله برآورده آلو بخارا هفت عدد تمر هندی چار توله مالیده شربت نیلوفر چار توله داخل کرده بنوشانند و وقت شام آب انار پنج توله و نبات سه توله دهند و اگر
اجابت طبع نشود بشیافات و حقنهای لینهٔ بارده طبع را بگشایند و اگر فصل و سن نیز گرم بود فی الحال باسهال صفرا بپردازند بخیار شنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک
شش توله آلو بخارا بیست عدد گلقند چهار توله شربت آلو مسهل پنج توله روغن بادام هفت ماشه و انتظار نضج نکنند جهت آنکه این علت از امراض حاده است
در تلیین تعجیل باید کرد و الا بهلاکت میرساند کذا فی اسرار الاطبا و وقت شام غذا اسفاناخی دهند و صبح شیرهٔ خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه لعاب بهیدانه خطمی سه ماشه
در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر چار توله داخل کرده اسپغول نه ماشه خورده بنوشند و غذا بدستور دهند و در خلاصة التجارب
نوشته آب سرد هر ساعت تجرع کردن صفرا را نضج دهد و تسکین حرارت نماید و عرق بجنباند و این تپ تا یکهفته بمرگ میکشد و یا بتمامه زائل میشود بسبب لطافت ماده
کذا فی المحیط و بعضی گویند که نخست تدبیر تسکین حرارت و تعدیل و تسکین صفرا کنند مثل سکنجبین و آب هندوانه و لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خیارین با شربت
لیمو یا شربت آلو اگر ضعف در معده نباشد و همچنین با شکر و آب سرد و آش انار و زرشک و تمر هندی و تلیین طبیعت کنند هر روز دو سه مجلس بشربت بنفشه در آب
یا تمر هندی یا باندکی شیرخشت اندرین آبها یا در سکنجبین قندی یا در آب انار ترش فشرده و اگر ازین مقصود حاصل نشود بشیافات نرم و خنک مدد کنند مثل شکر و بنفشه
و اشباه آن و آلو رسیده بر یخ خنک کرده خوردن هم نفع عظیم کند و بعد ظهور آثار نضج به بینند اگر غلبهٔ خون یابند فی الحال فصد کنند و خون بمقدار مناسب برآرند
و فصد ناقص نیز نکنند و بعد فصد مراعات قوت و تسکین صفرا کنند بشربتها و غذاهای لائق و چون قوت باز آید بعد شبانروزی یا قلّا اسهال صفرا کنند از ملینات
مناسبه و اگر بعد نضج در خون غلبه نباشد و سحنه و فصل و سن هم مقتضی آن نبود فی الحال باسهال صفرا مشغول شوند و اگر بقی نیز تحریک صفرا دفع کنند مفید بود و غذاها
و شربتها خنک کرده بسیار مفید بود و آنجا که قوت ضعیف باشد بعد تنقیه مثل گوشت بچه خروس در آش داخل باید کرد و کباب آن آب انار زده یا اندک خشکه پلاو و آش فشرده
آلو بر یخ سرد کرده نافع باشد معتاد آنرا و آش آلو باندک یخ دینه و چقندر درین مرض بسیار نیکو بود و همچنین آش انار و اگر بزیادتی علاج محتاج شوند خفیف علاج حمای
محرقه بکار برند شیخ میفرماید که علاج غب لازمه چون علاج غب دائره است لیکن مراعات باحوال نضج ماده بیش از آن باید کرد که در غب دائره و تبرید بسکنجبین معمول
از تخم خیار و تخم کاسنی خاصة هر دو کوفته نمایند و بعد از آن بدو ساعت ماء الشعیر دهند و تلطیف غذا کنند و حقنهای لینه در ابتدا استعمال نمایند و بادرار پردازند
و باید که اسهال برفق کنند و مسهلات در ابتدا نباید داد الا مثل شربت بنفشه و آب فواکه مثل آلو و تمر هندی و حقنهای قویه استعمال نکنند مگر حقنهٔ لینه

علاج حمای محرقه

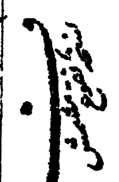
طریق علاج این همانست که در علاج کلی حمیات صفراوی مسطور شد و هر چه در علاج غب دائره و لازمه گذشت حسب حاجت بکار برند و نظر کنند که حرارت
غالب تر است یا ماده اگر حرارت غالب تر باشد اول بتسکین آن کوشند و در محرقه تسکین حرارت بیشتر از غب مطلوبست و افراط تبرید درینجا ضرور است و جهت
تسکین حرارت اشربهٔ قوی التبرید مثل شربت آلو و تمر هندی و سکنجبین ساده و لعاب اسپغول و شیرهٔ خرفه و آب بسیار سرد دهند و برای اطفای حرارت قلب شربت صندل
و شربت حماض اترج خوردن و خرقه بصندل و گلاب و اندکی کافور تر ساخته بر سینه نهادن نفع تمام دارد و قرص کافور حرارت قوی بنشاند و قصر در تبرید و ترک تلطیفه
درین تپ خطر عظیم دارد چه اکثر مؤدی بدق میگردد و درازی گفته اکثری را دماغ و معده و قلب از شدت حرارت بریان میگردد و اعصاب ایشان متشنج میشود
هنگام تقصیر در تلطیفه برعایت تقریب بحران و اگر ماده بر حرارت غالب بود اول بنضج او کوشند بمنضج بارد بعده مسهل صفرا دهند و در آخر بتسکین حرارت
رجوع نمایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد و در حالت قبض ماء الفواکه دهند و در صورت لینت شکم آب انار مع تخم آن کوفته بنوشانند و اگر سرفه باشد آب عناب
سرد کرده دهند که تسکین عطش و سرفه میکند و افشرهٔ آلو کم ترشی مفید میشود ذکر بعض ادویه نافعه تپ محرقه شیرهٔ تخم کاهو نه ماشه لعاب اسپغول نه ماشه لعاب

بهدانه سه ماشه عرق مکوه عرق بید ساده عرق کاسنی گلاب هر یک پنج توله شربت نیلوفر دو توله دیگر که با نفث الدم باشد لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ پوست بیخ انجبار پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه در عرق مکوه عرق بارتنگ بر آورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بنوشند و اگر سرفه بسیار باشد شیرهٔ اصل السوس سه ماشه افزایند دیگر که بعد سه روز از اسقاط حمل تپ آید و سرفه هم بود لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ اصل السوس پنج ماشه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره بر آورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند دیگر اگر تپ و قی و غنودگی و بول و براز هر دو موقوف از کثرت انصباب صفرا و حرکات مواد و عجز طبیعت و ضغطهٔ ماده باشد و عمر جوان و فصل گرما بود اول فصد باسلیق کنند و تبرید لعاب بهدانه سه ماشه عرق بید ساده عرق کاسنی عرق نیلوفر هر یک چهار توله گلاب دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه وقت شام و شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ تخم کاهو هر یک شش ماشه عرقیات ده توله شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه بجهت صبح دهند و پاشویه کنند و شاخ بر پا بکشند دیگر برای تپ چاد تبرید دهند و هر روز یک شیره اضافه کنند تا روز سوم این دهند لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه آلو بخارا پنج دانه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره بر آورده شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند روز هفتم چون بیقراری زیاده بود و تشنگی با فراط و بول سوزان باشد شیرهٔ تخم کاهو و مغز تخم تربوز و خرفهٔ سیاه هر یک یکتوله اضافه کنند و خیارین موقوف نمایند و روز هشتم این مسهل دهند شاهتره پنج ماشه عنب الثعلب گل سرخ هر یک هفت ماشه گل نیلوفر شش ماشه تخم خیارین تخم کاسنی هر یک یکتوله شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده مغز فلوس هفت توله تمر هندی چهار توله ترنجبین دو توله گلقند دو توله مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه لعاب اسپغول یکتوله اضافه کرده بنوشند وقت تشنگی بجای آب عرق مکوه بیاشامند وقت دو پهر نخود آب و سه پهر شلهٔ ملایم بخورند روز دیگر تبرید داده فردای آن در مسهل سنای مکی هفت ماشه اضافه کنند دیگر اگر در تپ محرقه از خیسانده هذیان عارض شود پاشویه و نطخه و تبرید بکار برند و خیسانده موقوف کنند و پارچه در سرکه و روغن گل تر کرده بر تارک سر نهند دیگر اگر با سوء تنفس بنابر هیجان ماده بود انتظار نضج نکرده برای تنقیص ماده بعلاج مسهل خفیف دهند دیگر اگر با تهوع و تشنگی باشد لعاب اسپغول شیرهٔ کاسنی هر واحد یکتوله در عرق بادیان ده توله بر آورده گلاب دو توله سکنجبین دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده دهند و نارنگی پخته جائز دارند دیگر اگر مرد نحیف صفراوی مزاج و از خون خالی عروق باشد فصد نکنند که مهلک است و عوض تبرید گل بنفشه گل سرخ هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه دهند و اگر آثار نزله ظاهر شود گل سرخ موقوف کرده بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه افزایند و عوض خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه و شیرهٔ کاهو کنند **حب کافور** نافع تپ محرقه و دق و مسکن حرارت صندل بگلاب سوده زهر مهره سوده کات سفید کتیرا تخم خرفهٔ مقشر تخم خشخاش هر یک یکدرم کافور زعفران هر واحد نیم درم مغز تخم کدو مغز بهدانه هر واحد یک نیم درم بلعاب بهدانه یا اسپغول حبها سازند و باقی نسخ حب کافور در حمای دق خواهد آمد **سفوف هندی** مفید تپ محرقه است گلو طباشیر زهر مهره سوده صندل سفید سوده کات سفید مروارید سوده هر واحد یکمثقال کافور زعفران هر یک نیم مثقال سفوف ساخته بقدر مناسب بشربت نیلوفر آمیخته خورانند **قرص طباشیر** که در حمیات حاره مستعمل طباشیر یکتوله زرشک دو توله تخم کاهوی مقشر مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم تربوز مغز تخم خیارین هر واحد یکتوله گل سرخ تخم کاسنی تخم خرفه هر یک شش ماشه کتیرا نشاسته هر یک سه ماشه صمغ عربی دو ماشه کافور یکماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند خوراک سه ماشه با آب کاسنی مروق یا چکیدهٔ آن **قرص طباشیر کافوری طین** که در تپهای گرم مجرب رب السوس صندل سفید کتیرا صمغ عربی هر یک دو درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گردسماق هر یک پنج درم زرشک طباشیر هر یک هفت درم ترنجبین ده درم کافور یکدرم زعفران یکماشه بدستور قرص سازند **قرص کافور** بعد مسهلات اگر حرارت باقی باشد و سرفه نیز بود معمول است طباشیر صمغ عربی کتیرا صندل سفید هر یک چهار ماشه و نیم نشاسته مغز تخم خیارین مغز بهدانه اصل السوس مقشر هر یک ماشه مغز تخم کدو خرفهٔ مقشر هر یک یکتوله بزرالبنج دو ماشه کافور سه ماشه زعفران یک نیم ماشه کوفته بیخته بلعاب بهدانه قرص ساخته سه ماشه از آن سائیده در شربت نیلوفر سرشته بلیسند **اقوال حکما** صاحب اقتباس گوید که هیچ تدبیری نافعتر از تسکین حرارت نیست و آن بدستوری نمایند که در علاج غب لازمه مذکور شد لیکن درینجا در تبرید مبالغه نمایند و آنچنان باشد که وقت صبح ماء الفرع و ماء الخیار بوزن چهل درم

گرفته شربت صندل چهار تولہ آمیخته به برف سرد کرده و یا بشوره سرد زده اول قرص طباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمون یکنیم تولہ آمیخته بلیسانند پس
بنوشانند اگرچه اقراص بعد نضج و تنقیه بعمل می آید لیکن درینجا جهت انتظار نضج درین امر هیچ قصور نباید کرد و از درازی مرض بسبب تبرید کثیر نباید ترسید و در
خلاصة التجارب نوشته که سکنجبین کم از شیرهٔ خیارین و تخم خرفه و کاسنی و آب هندوانه گرفته و از آب آلو و تمر هندی و اندک سرکه و اندک صندل مقدار کفایت ترکیب
داده باشند عظیم النفع ست و نزد فقیر نقوع آلو شیرین سه تولہ در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت تولہ و شربت نیلوفر و سکنجبین بزوری هر یک دو تولہ اثری
عظیم دارد و از صندل سفید و گل بنفشه و کنب بید و کشنیز خشک و کاهو هر یک یک ماشه سوده یکتولہ بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و صندل سفید و کشنیز خشک و تخم مورد
هر یک یکتولہ در گلاب و دوغ گاو سوده بر معده و جگر و دل نهند و نگذارند که خشک گردد بلکه بعد هر ساعت بگلاب و دوغ تر سازند و خیار و بادرنگ تر بتر نیارکرده بیوبانند و تخم
و مغز آنها بر تارک سر و حوالی دل نهند و بر کف دست و پا بمالند و این لخلخه ببویانند آب برگ بید ساده و بید مشک و طحلب و کشنیز سبز و عرق بید مشک و گلاب و آب
یکتولہ حضض مکی صندل سفید بوش درمندی هر یک چهار ماشه گل ارمنی سه ماشه کافور یکماشه و غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ و خرفه و کشنیز سبز
بانان و یا برنج خورانند و همچنین تا هفت روز بگذرانند و در هشتم این مسهل دهند گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ هر یک نه ماشه آلو بخارا ده عدد شب
در گلاب و عرق نیلوفر هر دو یکنیم پاو خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خیار شنبر هفت تولہ ترنجبین پنج تولہ گلقند چهار تولہ شیرخشت سه تولہ مالیده باز صاف کرده
شربت آلو مسهل علو بیخان چهار تولہ روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب بر عرق نیلوفر و بید ساده اکتفا نمایند و وقت شام بعد مسهل اسفاناخ خورانند
و روز نهم این تبرید دهند طباشیر دو ماشه سوده در خمیرهٔ صندل ساده یکتولہ آمیخته ورق نقره یکعدد پیچیده بلیسانند و بالایش شیرهٔ خیارین و مغز تخم کدو و ترب هر یک ۵ ماشه
لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک هفت تولہ برآورده شربت نیلوفر چهار تولہ حل کرده اسپغول نه ماشه کفنزده بنوشانند
و وقت دوپهر غذا خشکه گیلانی با اسفاناخ دهند و همچنین سه مسهل دهند پس بنگرند اگر اندکی تپ باقی باشد جهت رفع آن طباشیر سه ماشه در شربت نیلوفر دو تولہ آمیخته
بلیسانند و بالایش ماء القرع یکنیم پاو و شربت صندل سه تولہ و شربت نیلوفر یکنیم تولہ بدهند تا روز پانزدهم روز شانزدهم اگر تپی باقی مانده باشد با مطبوخ هلیلهٔ زرد
و شربت ورد مکرر الهلیلجی چهار تولہ و سکنجبین ساده چهار تولہ بنوشانند و غذا وقت شام شوربای بچه بز شیرخواره با برنج دهند و روز هفتم هم قرص طباشیر ملین سه ماشه در شربت انار
شیرین دو تولہ سرشته با شیرهٔ خرفه و کاسنی و خیارین و تخم خربزه هر یک نه ماشه لعاب اسپغول سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و نیلوفر هر یک هفت تولہ برآورده شربت بزوری
معتدل یا بارد چهار تولہ حل کرده تخم ریحان هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا بدستور دهند و بسا باشد که نوبت این تپ تا یکهفته نمیرسد در خیر و شر و مفارقت و نادر باشد که
بمطبوخ هلیله حاجت آید کذا فی الاکلیل و میر بهاء الدین قلمی فرموده که هرگاه اثر نضج پدید آید و حرارت و اعراض هیجان بر جای باشد سحرگاه قرص کافور در سکنجبین باید داد و بوقت طلوع
آفتاب کشکاب سرد کرده بعد از آن دیگر شربتها سرد کرده دهند و آب سرد بدستور تطفیه کنند اگر در احشا البیار آفتی نباشد و بعضی بعد ظهور نضج فصد فرموده اند و بعد از آن مسهل صفرا و حق آنست که درینجا
بفصد چندان حاجت نتوان کرد که در مطبقه پس فصد وقتی واجب شود که علامات امتلای خون ظاهر بود و قوت قوی الا استفراغ صفرا باید کرد بشربت اگر عمل آن ضعیف باشد سنای مکی داخل
باید ساخت و سائر ملینات قوی که گرم نباشد هم نیکو بود و مسهل قوی رخصت نیست و بعضی اندکی سقمونیا در ملینات با مصلح آن تجویز کرده اند جهت سرعت عمل و تبرید با عرض و آخر
قوی را مناسب است و بعضی در تنقیه تاخیر فرموده اند اگر طبع هر روز بشفقت خویش و یک مجلس اجابت صفرا کند و این غلط است جهت آنکه آن فعل وا ا بر غلبهٔ خلط بدست و میل
کردن طبیعت بدفع آن و بلا شک چون مددی نباشد بزودی طبیعت از آن عاجز آید و تدارک نپذیرد بل هنگامیکه مریض را از آن اجابت خفت عظیم حاصل شود و طبیب
از علامات چنان دریابد که خلط کم و قوت وافیست و بهمان مقدار نقا حاصل میشود اگر مددی نکند جائز باشد و استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم روز تاخیر نباید کرد که
بعد از آن قوت استفراغ کمتر باشد و ماده مهیاج ست کذا فی النبض الکبیر و آنچه از هفت روز بگذرد و قوت نیکو بود در روز هشتم استفراغ کنند و آنچه از هشت روز در گذرد
و قوت وفا کند در روز دهم استفراغ جائز بود اگر محتاج باشد و چون از دهم بگذرد باستفراغ حاجت نشود چه اگر قوت بر جاست بحران نیکو قادر بود و مرض نیز فی الجمله
خنک شده است و اگر قوت ضعیف ست خود استفراغ نشاید کرد در هیچ مرضی و مولف قوانین العلاج نوشته بسیاری مردمان را که حرارت این تپ غالب داشتند
اشتهای طعام نداشتند و از شدت تشنگی یخ یافتند و احشای ایشان هم از آفتی خالی بود و بعد ظهور نضج که روز نهم میباشد و در تپ البته خفتی ظاهر گردیده بود

دوغ گاوی بیخ و یا اقرص سود کرده دادم همراه طباشیر سماشته بنابر منع آن از عفونت و آنکه معتاد هم بودند گاهی بی نان و گاهی با نان از جغرات گاوی بسیار
میدادم و تبرید عظیم می بخشید چنانچه اندکی فواق پیدا میکرد و بعد ازان هر روز همانوقت تا سه چهار روز فواق شاید مستور میشد بلکه غثیان و تهوع وقتی هم پیدا آمدی و تب
هم بهمانقدر بر حال خود بود و فترات گاهی پیدا میکرد و لیکن جهت رفع فواق و تپ و دیگر عوارضات طباشیر و گل سماق عدد انه و بهیل دست گلو هر یک یکماشه سوده در
شربت لیمو و نیلوفر هر یک یکنیم توله آمیخته لیسانیدم و غذا چون میخواستی پلاو و خشکه گیلانی با جغرات مقرر داشتم از روز چهاردهم بخیر میگذشت و بروز هفتدهم
و هژدهم صحت کلی می یافتند و باید دانست آنجا که از خشکی زبان و دهان ملتهب تر قدر و بیمار بسیار بر نج بجد باید که پیوسته آلو بخارا و یا زردالو و یا تمر هندی در دهان
و یا بیدانه و باید که لعاب از بیدانه و ریشه خطمی و اسپغول و تخم خطمی و گل خطمی و گاوزبان همه و یا هر چه بدست آید در آب شیرین بر آورده لمحه لمحه مضمضه کنند که بسی مفید است
شیخ الرئیس و شراح قانون میفرمایند که علاج محرقه بعینه علاج غب خالصه است و چون محتاج استفراغ نشوند مثل آنکه گفته شد یعنی از ملینات برای تنقیص ماده بجهت
تخفیف بر طبیعت در انضاج باقی ماده و اخراج چیزی که در امعاء و قریب او باشد تا بخار ازان بسوی سر و قلب صعود نکند و مورث قلق بیشتر نگردد پس تعجیل در ان اولی است
و اما استفراغ تام بعد نضج باید کرد و فصد گاهی التهاب پیدا میکند اگر دران صفرا بسیار خارج نشود و گاهی نفع می بخشد اگر در انجا قاروره کدر و سرخ باشد و محرقه محتاج
به تلطیف تدبیر شدید تر است زیرا که مرض حاد تر و بحران و منتهای آن سریع تر بود و همچنین بهتر بیمار بالفعل چیزیکه آنرا تجویز نماز غذا و دوا با وجود بودن آن بارد بالقوه
و چون از سقوط قوت خوف کنند از تغذیه چاره نباشد و اگر چه اشتهای او نداشته باشند و خصوصا در شخصیکه ازان چیزی بسیار تحلیل شود بسبب تخلخل بدن آن
و ایضا محتاج بود تبلیین در ابتدا قویتر مثل شربت ورد مکرر و سکنجبین و آب سرد برف یا شربت بنفشه یا حقنه لینه تا مواد و ابخره بسوی اعلی متصاعد نشوند و ایضا
بمعالجات حمای حاده که مذکور شد بجمیع اقسام موصوفه از اشربه و ملینات و غیره و گاهی هنگام فتور قلیل از تپ خواب کردن بر آب تمر هندی شکر محلول نیکو باشد
و گاهی اندکی کافور دران داخل کرده میشود اگر احتیاج به تبرید قوی باشند و سکنجبین و شیره تخم خرفه و شیره تخم کاسنی ایشان را خوبست و هندوانه یعنی مغز تخم آن نزدیک
کمال احتیاج آب و مغز او همراه سکنجبین و امثال آن تا مستحیل بصفرا نگردد برای ایشان بهتر است و در شرب آب سرد انچه مذکور شد از نبودن ورم در جوف و نه ضعف در
معده و کبد و نه ضعف حرارت غریزی معتبر دارند پس اگر مانعی از موانع مذکوره نباشد چندان بنوشانند که نوبت بسبز گردیدن رنگ بیمار برسد و گاهی از اختلاط ذهن طلب
آب را فراموش میکنند پس واجبست که هر وقت اندک اندک ازان بنوشانند بجرعهای بسیار تا خشکی بر حلق و دماغ ایشان مستولی نگردد و خاصه شخصی را که زبان او خشک
دیده شود و اعراض مفرطه آنزا ابد انچه در ذکر اعراض مذکور گردد و هر چند ابواب آنها مسطور شد معالجه باید کرد و باید که از افراط عاف بر صاحب محرقه احتیاط کنند که دران خطر
بزرگست و واجبست رعایت نفس ایشان چه شدت و تواتر آن دلالت بر ضعف قوت و کثرت حرارت کند پس رعایت آن بلخلخه بارد خوشبو و تدبیرات مقویه
شراب و طلاء نمایند و نواحی صدر را تشنج شدن ندهند بسبب کثرت حرارت و یبوست و باید که حفظ رؤس ایشان نمایند بسر که و روغن گل و صندل و گلاب و کافور
و مانند آن انچه تبرید راس و ردع ابخره ازان و حفظ رطوبت آن کند و تنطیل بطبوخات که دران بقولات بارده جوش کرده باشند چنانچه سابق مذکور شد برای توسیع مسام
و اخراج حرارت باید کرد و هرگاه بیداری بایشان اشتداد نماید معالجه آن کنند بمنومات مثل شیره تخم خشخاش و مغز تخم کدو و مانند آن و نوشیدن شربت خشخاش
و اگر چه از خشخاش سیاه ساخته باشند در مثل این حال بد نیست و در آخر محرقه یعنی در منتهی یا قبل آن اقراصی که برای آن نیکوست قرص کافور است و دران وقت سکنجبین
بشیره تخم خیار و کاسنی و تخم خرفه هر واحد دو درم سکنجبین از بست و پنج درم تا سی درم بحسب حاجت برای ایشان موافق بود و اگر آنجا اسهال باشد قرص طباشیر قابض نافع است
قرص کافور که نیکوست طباشیر گل سرخ هر واحد دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر واحد سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد دو درم صندل سفید یکنیم درم رب السوس
نشاسته هر واحد یکدرم کافور یکنیم دانگ زعفران دو دانگ شربتی ازان دو درم **ایضا** گل سرخ چهار درم مغز تخم خیار و خربزه و بادرنگ و تخم خرفه هر واحد دو درم
صمغ عربی نشاسته کثیرا رب السوس هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ کافور یکنیم دانگ شربت دو درم و هرگاه مرض اختلاط ذهن نماید حمام که آب او مائل بسردی باشد
باک نیست و حمام لازم است و اجتناب حمای محرقه برای کسی محبوب تر است که تپ او از بلغم شور باشد **مصنف ملکی** گوید که هرگاه حمای مطبقه از عفونت صفرا باشد
و قوی الحدت و حرارت بود و بغایت اشتداد کند مثل حمای معروف بقوسوس آن محرقه است پس می باید که استکثار تبرید و تلطیفه حتی الامکان نمایند که این تدبیر

موافق تر ازین چیز نیست که درین مرض استعمال آن کنند و اگرچه در نضج و بحران دیر کند دران ضرر نیست و هرگاه درین تدبیر قصر کنند مریض را خطر باشد و برین جهت باید که مریض را در اول روز ماء القرع سی درم و جلاب ده درم و لعاب شیر سوده نیم درم دهند و اگر با وجود آن عطش و کرب شدید باشد ماء القرع با قرص کافور باید داد و بعد اندکی ماء عقب آن ماء الشعیر با آب انار بدهند و وقت خواب ماء الخیار یا آب هندوانه با اندک جلاب یا شربت خشخاش یا شربتی که در تپ دموی مسطور شد با نیم درم لعاب شیر و یک درم تخم خرفه و یک درم مغز تخم خیار و نیم درم مغز تخم کدو بدهند و این همه در فصل گرما یا ربیع بر برف سرد کرده باید داد و تبرید جگر و معده بخرقه کتان مبلول در قیروطی سرد معمول از آب کاسنی یا کشنیز و خرفه و گلاب مضروب بموم سفید که بروغن گل و روغن بنفشه و اندکی سرکه ساخته باشند باید کرد و سر را گرم نهند اگر فصل تابستان باشد و نیلوفر و بنفشه تازه و صندل و گلاب کافور بو یابند و مسکن او سرد باشد زیرا دکش که دران باد آید یا در مواضعی که دران هوای شمالی آید و آب بپاشند و از بید و گل سرخ و گل سیب بهی فرش سازند و حوالی او ظروف گلی پر از آب سرد و برف باشد و دران سنگ ریزه اندازند تا مریض بدان نظر نماید و اگر فصل زمستان باشد قیروطی نیم گرم نهند و مسکن معتدل الهوا باشد و اگر جایگاه مریض سرد باشد بجامهای معتدل پوشیده دارند و بگذارند تا بهوای سرد استنشاق نماید و تلطیف حرارت خارج از طبع کند و تقویت حرارت غریزی که در سینه و قلب او ست و وثار از حصر حرارت بداخل بدن منع نماید و از تحلل آن عائق نباشد و مریض را بکثرت کلام و آواز سخت اهل خانه و همسایه ایذا نرسد و همواره باین تدبیر ملازم باشند تا آنکه مرض بمنتهای خود برسد و وقت بحران حاضر آید پس دران هنگام باید که تلطیف غذا بغایت کنند و بر جلاب آب انار و آب سیب میخوش و شربت بنفشه اقتصار فرمایند تا بحران تمام شود و مرض بانحطاط افتد و باید که نظر کنند اگر بدانند که بحران بعرق خواهد شد و دران شک نبود مریض را از جای سرد بموضع قلیل البرد ببرند و اگر بینند که بحران بنوع دیگر خواهد شد در مکان او بگذارند و چون بحران کامل شود و مرض رو بانحطاط آورد آنگاه بتدبیر ناقهین بپردازند و هرگاه در بدن بقیه ماده مرض باقی ماند و تحلیل نشود و در رگها بقایای اخلاط محتاج بتلطیف و تنقیه باشد باید که مریض را آب کاسنی و آب کشوث مروق هر واحد بیست درم با یک نیم اوقیه سکنجبین بزوری سه یا پنج روز بدهند که این تلطیف بقایای ماده غلیظ کند و تنقیه آن از طرق و مجاری نماید و اصلاح جگر و ادرار بول کند و دران منفعت کثیر در بقایای اخلاط است و اگر با وجود این حال قبض طبیعت باشد باید که نقوع مشمش



استعمال نمایند از آن تنقیه بدن و اخراج بقایای اخلاط حار از ان برفق و سهولت کند **صفت آن** بگیرند آلو بخارا و عناب و مشمش هر یک بیست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم تمر هندی بیست درم گل سرخ هفت درم بنفشه ریحانی تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد چهار درم سنا شش درم شاهترج ده درم بادیان انیسون هر واحد دو درم پوست هلیله زرد کوفته پانزده درم و در شش رطل آب جوش خفیف دهند و در ظرف فراخ دهن بروز در آفتاب و شب در خانه گرم بدارند و بعد سه روز صاف کرده از ان هر روز چهار اوقیه با یک اوقیه سکنجبین و یک اوقیه شربت بنفشه بنوشند و باید که تدبیر صاحب مرض حاد باین تدبیر نمایند و از خطا حذر کنند زیرا که ادنی خطا بر صاحب مرض حاد ضرر عظیم کند بغذا باشد یا بدوا چون در غیر وقت او استعمال نمایند و اما در امراض مزمنه مضرت خطای اندک ظاهر نشود مگر آنکه از ان استکثار کنند و بران ادمان نمایند **ایلاقی و جرجانی** مینویسند که درین تپ باطن گرمتر از ظاهر میباشد پس تدبیر تسکین حرارت دران قویتر باید کرد و اصل تسکین حرارت چهار گونه است تبرید هوای خانه و خورانیدن اشربه و اغذیه بارده و استعمال اضمده و نطولات بارده بر سر و سینه و جگر اما تبرید هوای خانه و تبرید غذا در معالجات حمیات حاده مذکور شد و از اشربه سکنجبین که از شیره تخم خیار و یا درنگ و تخم خرفه و تخم کاسنی ساخته باشند و آب آلو و آب تمر هندی سخت موافق باشد لیکن اگر طبع نرم بود آب انار دانه و پست جو اولی تر بود و اگر نرمی طبع بیش از ان نباشد که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند چیزیکه نرمی طبع زیاده نماید نباید داد و تدبیر باز داشتن نباید کرد و اگر لینت طبع زیاده تر گردد بقبض آن بپردازند و شربت ریباس و شربت سیب ترش و انار و لیمون و شربت ترشی ترنج با گلاب هر ساعت باید داد و شربت صندل بسیار موافق بود و آب هندوانه و آب خیار ترش و ماء القرع با اندک آب غوره یا اندکی شکر یا سکنجبین باید داد و هر روز از ین شربتها اندک اندک تجرع نمایند و هرگاه اثر نضج پدید آید و حرارت تپ و اعراض آن بر حال خویش باشد سحرگاه قرص کافور با سکنجبین ساده بدهند و وقت برامدن آفتاب کشکاب سرد کرده خورانند و اگر در معده و جگر و در اعضای اندرونی ضعف و ورم و درد نباشد آب سرد سخت نافع باشد بالجمله در آب سرد و کشکاب سرد دادن انتظار نضج باید کرد **صفت شربت صندل** بگیرند صندل سفید سوهان کرده

پنجاه درم و یک شبانه روز یا بیشتر در سرکه بیخ استاره و آب یک رطل خیسانیده بجوشانند تا به نیم آید مالیده صاف نموده با شکر دو رطل بقوام آرند شربتی دو درم
با شیره تخم خرفه و اگر کسی با سفوف باشد این شربت بی سرکه و آب غوره برای او بسازند و بسیار باشد که بیمار بسبب بالا آمدن ابخره بدماغ از خوردن غافل شود و اگر چه تشنه باشد
آب نخورد و نخواهد بهنگام اثر غفلت ظاهر شود هر ساعت در دهن او اندک آب بچکانند و اگر حاجت باشد لعاب اسپغول رقیق با جلاب خام یا آب انار باید داد و در روغن آلو بخارا
و دانه تمر هندی بدل اینها در دهن تر دارد و تشنگی بنشاند و اگر مانعی از نطولات بر سر نباشد بروغن گل یا نیلوفر سرد کرده یا آب یخ بر سر نطول کنند که تشنگی بنشاند و اگر مانعی مثل
زکام و نزله و سرفه باشد یا در سر گرانی یابند دلیل صعود بخارات بر دماغ باشد با وجود این موانع هیچ ازین نشاید کرد و مضرترین چیزی با این موانع دوشیدن شیر بر سر است
از بهر آنکه بیم بود که سرسام تولد کند لیکن اگر بخار صاعد بسوی سر بخار صفرا باشد این روغنها و آب سرد و شیر سودمند بود و فرق میان بخار صفراوی و بخار بلغمی آنست که
با بخار صفرا خواب نباشد و بینی خشک شود و بخار بلغم منخر را تر دارد و سر گران تر باشد و غفلت و سبات با آن باشد و اگر درین حال بینی و روی سخت سرخ باشد
خون از بینی آوردن صواب باشد والا تدبیر اماله ماده بجانب پایها باید کرد و بسیار باشد که سبب تشنگی گرمی و خشکی تب ما باشد پس بشرب شربت خشخاش بماء الشعیر
با حرارت و یبوست تب برابری کنند و بخواب روند زیرا که در خواب تری کشکاب بسرعت بقعر بدن رسد و تشنگی زائل شود و اگر بیمار بر پشت باز خفتن عادت
دارد تکلیف تغیر عادت ننمایند از بهر آنکه خفتن بر آن شکل دهان را خشک گرداند و بیمار تشنه شود **صفت** حبی که تشنگی بنشاند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کاهو
و رب السوس و اصل السوس و ترنجبین مساوی سائیده بلعاب اسپغول یا بهدانه حبها سازند و در دهن گیرند **صفت** قرص طباشیر که تشنگی بنشاند طباشیر پنج درم کتیرا
صمغ عربی نشاسته هر یک سه درم رب السوس هفت درم تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک چهار درم بلعاب اسپغول قرص سازند
و هر صبح بروغن بادام در دهان گیرند و ساعتی بدارند پس بریزند و زبان را بمندیل درشت بمالند تا بخار و درشتی از آن برخیزد و عقب آن اندکی لعاب
اسپغول با جلاب آمیخته بدهند و در اکثر اوقات روز خرقه کتان بگلاب و صندل آغشته بر سینه نهند تا نفس آن باعتدال شود و سرکه و گلاب و روغن گل و اندکی
کافور هر ساعت ببویانند و بر جگر نیز خرقه کتان بگلاب سرد آغشته بدارند لیکن ازین احتراز نمایند در وقتی که بیمار در آن عرق کند و بشره او را سرد نکنند
تا تحلیل را که نزدیک است باز ندارد و مرض طول نکند و اگر چه درین تب درازی مرض سالمتر از تیزی تب بود محمد بن زکریا میگوید سحرگاه آب کدو
دهند و بامداد کشکاب و بعد آب خیار یا آب هندوانه و وقت خواب لعاب اسپغول و در فرو نشانیدن حرارت هیچ تقصیر نباید کرد و سخن طبیبان جاهل
که گویند مبالغه کردن در تسکین حرارت در بحران تأخیر کند التفات نباید کرد که من هر دو طریق را آزموده‌ام تسکین حرارت را بی خطر و سالمتر یافتم و تقاعد از تسکین حرارت
باز سپردن مریض بمرض است تا احتراق حمی دماغ و معده او را بریان کند و اعصاب را بکشد و بقوه خشک تولد کند و بسیار باشد که بسبب تشنج خشک حادث
شود اعصاب عضله ضیق النفس پدید آید گردن پس سینه و گردن او را بموم روغنی که از روغن بنفشه سازند چرب دارند و اگر در آن بنفشه و خطمی کوفته بیخته بسرشند سخت
موافق باشد و بر سینه و گردن کدوی تراشیده و برگ خرفه کوفته بروغن گل سرشته ضماد کنند و تدبیر غذا چنانکه در غب خالصه دائره مذکور شد باید کرد و اگر بیمار غذا نخواهد یا مایل
آن بود در روزی دو بار کشکاب باید داد بار دوم آن وقت که قوت تب اندکی در آن ساکن شود و در روز نوبه تب سوزان تر و صعب تر باشد کشکاب با آب آلو آمیخته باید داد
تا هر بار بیمار برای شربتی تعب نکشد و تا در صعوبت تب معده او از شربتی سرد یا از چیزی که بغذا ماند خالی نباشد و جالینوس در بیت تب وقت صعوبت حرارت
آن امر بطعام فرموده تا خوف سقوط قوت نباشد و اگر بیمار را اشتهای طعام نباشد تدبیر او در ذکر اعراض حمیات حاده خواهد آمد و اطعمه خوشبو که اشتهای طعام را
بجنبانند مثل ماهی آرند چون مرغ ملفوف بخمیر مشوی در تنور که پیش او بشکافند و بسیار باشد که بسبب فصد صفرا تیزتر شود و کذا تب سوزان تر گردد پس اول
در قاروره نگاه باید کرد اگر قوام او غلیظ و رنگ او سرخ باشد فصد باید فرمود و اگر بر خلاف این باشد فصد نشاید کرد بلکه تدبیر اسهال نمایند بنوعیکه در علاج غب خالصه
دائره مذکور شده و اگر طبیعت نرم باشد و بحبس آن حاجت آید قرص طباشیر قابض باید داد و از جلاب و سکنجبین حذر باید کرد **صفت** قرص طباشیر ممسک که گیرند
طباشیر و گل سرخ هر یک دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم رب السوس نشاسته هر واحد یک درم کافور نیم درم زعفران دو دانگ شربتی دو درم و کشکاب از
بیست جو بسازند و در آن پنج درم حب الآس نیم کوفته و بهی پاره کرده بپزند و بنوشند و اگر در آن گل ارمنی یک درم و صمغ عربی نیم درم در آخر کنند به تر باشد و شربت [illegible]

وبهی و ریباس آنرا موافق باشد و این سفوف الطین آنرا نافع بود صفت آن اسپغول بریان کرده گل قرصی طباشیر هر یک دو درم صمغ عربی گلنار مختوم و اگر اسهال
خونی باشد درین سفوف کهربا دم الاخوین ریوند چینی زیاده کنند و با شربت بهی دهند یا آب سماق یا آب برگ خرفه یا آب برگ حماض و غذا مزورهٔ انار و انبه یا سماق
یا زرشک که دران برگ خرفه و برگ حماض پخته باشند بدهند و کعک در آب بهی و آب سیب و آب سماق نیک باشد **ابن الیاس** گوید که علاج حمی غب خالصه است
و هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و آلوی سیاه ده عدد بنوشانند و غذا ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش دهند و یا آب انار ترین
بتخم افشرده سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا نقوع مشمش یا مطبوخ فواکه نمایند و طبع محتبس نگذارند
و در نیمروز آب صادق البرد بیاشامند و لهذا نبی علیه الصلوة والسلام فرموده که الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء و باید که مبالغه در تبرید و تطفیه نمایند زیرا که
تاخیر در تبرید و تطفیه در مثل این مرض خطرناکست و اگر تشنگی شدت کند و از مطبوخ کراهت نماید یا او را غثیان باشد باید که معالجه بشربت ورد مکرر چهل
مثقال با سکنجبین ساده بست درم و برف دو من کنند و این وقتیست که با تپ سرفه نباشد و هرگاه ایشان را اسهال خصوصاً با سهر عارض گردد هر صبح جلاب
از شربت بنفشه و شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم با ترنجبین ده درم بنوشند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
تخم خبازی هر واحد سه درم سپستان عناب هر واحد بست عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و دران شیرخشت و ترنجبین هر واحد بست درم مالیده
صاف نموده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا خوب اسهال کند بعده در آخر روز غذا ماء الشعیر سازند و در هر حال از تبرید و تلیین غافل نباشند و چون ببینند
که مریض بهذیان میگوید باید که موی مقدم سر او بتراشند و خرقهٔ کتان بسرکه و گلاب و صندلین و روغن گل آغشته بنهند تا ردع ماده و تبرید مفرط کند و تقویت
دماغ نماید و ساعت بساعت تبدیل آن نمایند و یا بگیرند صندلین و گلاب و سرکه و آب خیار و آب بید و شیر دختران و در شیشهٔ فراخ سر انداخته خوب جنبانیده
هر ساعت لخلخه سازند و اگر سهر شدید عارض شود لیسیدن شربت خشخاش در شب باکی ندارد و مسکن ایشان جای شمال و زیر خیشات مبلول بگلاب باشد
و زیر آنها برگ بید و برگ کدو فرش کنند و حوالی ایشان ظروف سبز پر از آب بنهند و بر روی آنها خیار و کاهو و کدوی تر و سیب و گل به و بنفشهٔ تر و نیلوفر بدارند
و بادکش که بران گلاب پاشند ترویح نمایند و بر سینه بگلاب و صندلین و کافور طلا سازند و این وقتیست که فصل گرما تیز باشد و اما هرگاه سرما باشد در مکان
معتدل سکونت اختیار نمایند و خوشبوهای بارد مقوی دماغ مثل بنفشهٔ تر و صندلین و گلاب ببویند و هرگاه تنقیهٔ بدن کردند و عروق از صفرا پاک شد هر صبح
شیرهٔ تخم خرفه بست مثقال با سکنجبین ساده ده درم بنوشانند یا آب نقوع فواکه پنجاه مثقال یا آب هندوانه و ماء الهندبا هر واحد پنجاه درم بقرص طباشیر ملین یکمثقال
و غذا ماء الشعیر بتخم خشخاش و بنفشه و نیلوفر تا آنکه چهارده روز بر مریض بگذرد و بعد انقضای این مدت سکنجبین یا شربت سیب یا شربت حماض بگلاب بدهند
و غذا مزورهٔ زرشک یا آلوی جبلی یا تمر هندی یا انار دانه با مغز بادام و بچهٔ مرغ سازند و هرگاه حرکت کنند و قوت قوی گردد بعد بست روز در حمام داخل نمایند
و باید که هوای حمام معتدل باشد تا کرب نیارد و بعد خروج از حمام در مسلخ استراحت باید کرد زمانهٔ معتدبه تا آنکه بشره بحالت اولی عود کند و حرارت بشره ساکن
شود و حمرت مکتسبه از حمام زائل گردد بعده شربت سیب یا شربت بهی هر کدام که باشد ده درم با گلاب ده درم یا از سکنجبین ساده و گلاب و عرق بید هر واحد ده درم
بنوشانند و جامهٔ صندلی گلاب بران پاشیده بپوشند و امتصاص انار میخوش یا انار دانهٔ میخوش و سیب ترش و بهی و مغز خیار و بادرنگ و هندوانه و مشمش
خشک و آلوی رطب یا خشک و شفتالوی خشک کرده و سکنجبین سفرجلی و شربت انار و شربت سیب و شربت لیمو سازند **خجندی** گوید که هر صبح شربتی از سکنجبین
ساده یا شربت نیلوفر یا شربت تمر هندی یا آلو و جلابات بلعاب اسپغول غیر صادق الحلاوه سرد بنوشند و در مسکن بارد بنشینند و تلیین طبیعت بتمر هندی
و شیرخشت و شربت ورد مکرر ببرف و یخ و یا نقوع مشمش و فواکه خشک و آب هندوانه سازند و تنقل از انار و بهی کنند و آب انار بتخم کوفته با ترنجبین و شکر یا شیرخشت
بدهند و غذا ماء الشعیر بمغز بادام بکدو و یا کاهو و اسفاناخ با آب غوره ترش کرده یا غیر ترش و مانند آن و یا نان مغسول با کف بجلاب شکری تر کرده بدهند و تلیین طبیعت
بحقنهای لینه مثل ترنجبین و عناب و سپستان و جو کوفته و بنفشه و خطمی و چقندر سازند و آب صادق البرودت سیما در نیمروز خصوصاً در فصل گرما منع نکنند
و اگر احتیاج بزیادت تلیین باشد بمطبوخ هلیلهٔ زرد و فواکه خشک و ریوند نمایند و اگر از مطبوخ اکراه کنند تلیین طبیعت بشربت ورد مکرر مع شربت دینار

یا شربت آلو مسهل نمایند و از حبس شکم حذر کنند تا ماده مرتقی نشود و سرسام حادث نگردد و چون سرفه خصوصاً با بیداری عارض شود هر صبح شربتی از شربت خشخاش
یا بنفشه یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و در هر حال از تبرید و ترطیب و تلیین غافل نباشند و این طبوخ آنرا نافعست و نسخه او همانست که در قول ابن الیاس گذشت
لیکن درینجا وزن نیلوفر و غیره هر یک دو درم و عناب سپستان هر واحد پانزده عدد و شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم ست و غذا بنوماش بمغز بادام و چون بینند
که هذیان میکند حلق مقدم راس مریض نمایند و بخرقه درشت بمالند و محاجم بر کتفین و فخذین و ساقین بغیر شرط نهند و پاها بشویند و با شنان و با شیای خشنه بمالند و در
نهادن ادویه بارده بر سر مضرتست پس ترک او نمایند و قرص کافور یکدرم بشربت صندل یا آب خیار یا بدهند و انبا ماء القرع برای ایشان نافعست و آنچه بر زبان او
از صفرا یا سودا باشد بخرقه کتان که دران اسپغول و شکر باشد بمالند ابن هبة الله گوید که طبیب را میباید که در اول امر بدن را ازعاج شدید بمسهل قوی ننماید بلکه وا
که مریض را آب آلو و آب تمر هندی بسکنجبین مع تبه از تخم کاسنی بنوشانند و ماء الشعیر دهند و بعد دو ساعت آب انار میخوش بدهند و در بقیه روز ماء القرع بطباشیر
و جلاب و شیره خرفه بسکنجبین و لعاب اسپغول بدهند و در آخر روز ماء الشعیر بنوشانند و در شب مبردات دهند و تبرید جگر بصندل و گلاب بخرقه آلوده نمایند و هرگاه علامات
نضج ظاهر گردد و حدت باقی باشد باید که مریض را اقراص کافور دهند و صبح ماء الشعیر بنوشانند و آب انار میخوش بدهند و اگر تشنگی شدید و آروغ سالم و خلط نضیج
بود مریض را بشرب آب برف سرد کرده در وقت التهاب افراط نمایند و در افراط آن قبل از نضج حذر کنند بلکه استکثار در شرب شیره تخم خرفه و لعاب اسپغول بسکنجبین
نمایند پس اگر طبع قبض باشد تحریک آن بشربت بنفشه کنند و اگر اسهال اشتداد نماید مریض را قرص طباشیر ممسک دهند و رب بهی بدهند و نیلوفر و صندل و کافور
بویانند و در خیوش ساکن کنند و پارچها بپوشانند اگر موضع شدید البرد باشد و بگذارند که استنشاق هوا نمایند تا فراخ قلب باعتدال آید و خدام را امر کنند که از آواز
قوی باز مانند و بعد انحطاط مرض غذا مزورات مع تب از آب غوره و سماق سازند و بعد صحت داخل حمام کنند و از بچه مرغ معمول با آبهای مذکوره غذا سازند و اگر خوف رجوع
مرض باشد آب کاسنی بسکنجبین یا نقوع مشمش بشربت بنفشه بنوشانند که آن اخلاط حاره را بسلامت برارد انشاء الله تعالی ابن نوح گوید که محرقه محتاج
تدبیر و علاج مثل آنست که در حمای غب گفتیم مگر آنکه آنرا قوی سازند بحسب زیادتی این تب در قوت و حرارت بر حمای غب و مریض را درین تب هر شب آب آلو
و تمر هندی بنوشانند الا اگر طبیعت هر روز دو مجلس اجابت کند و سحرگاه قرص کافور لازم گیرند و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر و در روز هر ساعت ماء القرع یا ماء الخیار
یا آب تربوز دهند و غذا نان مغسول یا سقوت مخبص بشکر سازند و در آب نوشیدنی اندک اسپغول اندازند و لعاب او بجلاب و آب انار بنوشانند و امر کنند که روغن بادام
در دهان گیرند و آنچه بر زبان از خشونت و زردی یا سیاهی باشد بخرقه کتان بمالند و لعاب بزرقطونا و شکر لعق کنانند و پارچه در صندل و کافور و گلاب آلوده سرد
کرده بر جگر و سینه در اکثر اوقات بدل کنند و آب شدید البرد بنوشانند بنوعیکه در باب حمای مطبقه مذکور شد تا آنکه رنگ سبز گردد و در عده افتد که باین حدت تب را در ساعت
ساکن نماید پس بیمار عرق بکند و صحت یابد یا قریب بصحت گردد و اگر طبیعت بشدت انطلاق نماید آب سیب جو با قرص طباشیر قابض بدهند و جلاب و سکنجبین
و شکر از آن دور دارند و رب انار و سیب و بهی ترش ساده بدهند و اگر هذیان شدید باشد کثرت دوشیدن شیر بر سر نمایند و بروغن بنفشه سعوط فرمایند و جالینوس
گفته که اشیای قابضه در امراض حاده مثل امرود و بهی استعمال نکنند مگر آنکه بمریض غشی یا ذرب باشد و جالینوس هرگاه مریض را ضعیف دیدی و در معده او صفرا
بودی آنرا طعام میخورانید در وقتیکه التهاب تب اندران بودی بجهت خوف ضعف طبع و اراده تعدیل معده آن و اهرن گفته که صاحب حمای محرقه را آب سرد ندهند
مگر بعد ظهور نضج که آن بتبلید جمی و تغلیظ ماده و احداث سده مینماید و ثابت گوید کسیکه از اصحاب حمیات حاده در سر خود ثقل دریابد دوشیدن شیر بران نشاید
و نه چیزی از روغنها و آبها بران نهند و نه سعوط بکار برند و لیکن درینحالت استعمال انکباب بطبیخ بابونه باید کرد و دست و پای اندران باید نهاد و ابن زکریا گفته که
درین تب مریض را منع نکنند اگر اراده نوشیدن آب سرد و ربوب فواکه ترش نماید و در تبرید و ترطیب آن قصور نکنند که دران خوف هلاکت ست چنانچه سابق مذکور شد
و اهرن گوید که هرگاه در امراض حاده احتیاج بنوشیدن سکنجبین و ماء الشعیر افتد ابتدا بسکنجبین نماید و ماء الجبن نیز مثل اوست و در محرقه اسهال بجهت آنکه مخرج صفرا باشد بغایت نافعست

علاج غب غیر خالصه

در ابتدا سه روز یا پنج روز تبرید برای تسکین حرارت دهند لیکن از زیادتی تبرید بر قدر اخلاط صفراوی و بلغمی و بر مقدار تیزی حرارت باید و رعایت حرارت و اعانت نضج و تجویز

مسهل بحسب حاجت توانکرد و اعتنا بتقویت معده بسیار باید کرد و لهذا شربت لیمو و سکنجبین ساده و بزوری بهتر از شربت آلو و تمر هندی باشد بعد ازان نقوع یا غیر آن هر دو ایام
مسهل استعمال کنند و دران سنای مکی نیز داخل نمایند و هرگاه مسهل در روز هشتم یا دهم یا دوازدهم استعمال کردند پس بعد یک مسهل یا دو مسهل از استعمال منضجات
چاره نباشد لیکن منضج بعد استعمال تبرید یکروز عقب مسهل بدهند و دران هنگام منضج را قوی سازند بنحویکه دران اصول و مانند آن داخل نمایند و چون معلوم کنند
غلظ و لزوجت و کثرت در خلط و قوت مساعد باشد استعمال تربد و ریوند و غاریقون بد نیست و هرگاه از مسهلات فارغ شوند و تیزی تپ باشد لیکن ضعیف
باشد قرص ورد صغیر و کبیر و قرص زرشک صغیر و کبیر یا مانند آن شربت بزوری بارد و معتدل و حار استعمال باید کرد و گاهی هنگام قبض شکم شربت دینار نیز استعمال کرده میشود و لیکن استعمال
اقراص با نقوع مناسب یا مطبوخ یا با آب کاسنی مروق یا با چکیده تخم کاسنی نمایند و گاهی نقوع و منضجات و مسهلات در آب کاسنی مروق استعمال میکنند و بعض تدابیر مناسبه در علاج شطر الغب خواهد آمد
و بدانند که نیکوترین تدابیر آنست که بعد هر دو سه روز خصوصاً وقت آغاز نوبت قی فرمایند با رعایت حال ماده غالب و استعمال مدرات مفید بود و شیره کاسنی و بادیان
و خیارین و تخم خربزه با سکنجبین مدری موافق است و اگر روز نوبت ترک غذا ممکن نبود در آخر تپ حریره یا آش جو یا اندکی پست گندم توان داد و بقول حکیم ارزانی پاره
نان خمیری با شربت نبات بهتر از پست بود **صفت** قرص طباشیر ملین که در غب غیر خالص بعد تنقیه با احساس گرمی کنند معمول است طباشیر گل سرخ هر یک پنج
درم تخم کاهو مقشر مغز تخم خیارین بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک سه درم رب السوس دو درم ترنجبین خراسانی ده درم قرصها سازند خوراک چهار ماشه و نیم **صفت**
دوائیکه برای غب غیر خالص کهنه مجرب است برگ انبه و برگ نی و برگ نیب و گل بابونه و اشنه هر یک سه توله انیسون یکنیم توله در یک سبو جوش
کرده قبل از نوبت بخور نمایند و گل بابونه و افسنتین هر واحد یکماشه در شربت قنطوریون یک توله آمیخته بخورانند و بالایش شربت کشوث
علویخان چهار توله در عرق مکوه و شاهتره و کیوره هر یک چهار توله حل کرده بنوشانند غذا شوربای چوزه مرغ بنان خشکار و تا یکهفته استعمال نمایند **اقوال مهره**
مصنف اقتباس مینویسد که نخستین ملاحظه فرمایند که تفاوت از خالصه چه قدر و قسمت بحسب اعراض و لوازم چنانچه اگر صفرا بر بلغم غالب بود و بسیار دور از خالصه نباشد بمعالجه غب
خالص پردازند با زیادتی رعایت جانب نضج و روز هشتم این ملین عظیم الاثر است خیارشنبر هفت توله گلقند چهار توله شربت ورد مکرر چهار توله سکنجبین ساده سه توله روغن گل
هفت ماشه و روز نهم شیره بزور بارده در عرق کاسنی و نیلوفر و مکوه بر آورده شربت نیلوفر و اسپغول دهند و بهمین نمط تا دوازده روز بگذرانند و روز سیزدهم جهت
نضج این مطبوخ دهند برگ شاهتره تخم کاسنی مکوه بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه سپستان سی عدد تخم کشوث سه ماشه گل نیلوفر پنج ماشه آلوبخارا هفت عدد
گلقند چهار توله تا روز پانزدهم و روز شانزدهم در مطبوخ پوست هلیله زرد هلیله سیاه سنای مکی هر واحد یکتوله خیارشنبر هفت توله شربت ورد مکرر [illegible] چهار توله
ترنجبین هفت توله روغن گل هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا وقت شام شله با شوربای بچه بز دهند و روز هفدهم قرص گل سه ماشه مروق کاسنی و مکوه
هر یک هفت توله شربت بزوری بارد چهار توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و بهمین نهج تا انقضای تپ ثابت مانند و علویخان در عشره کامله نوشته اند که
طریق تدابیر فی الجمله آنست که ببینند اگر بول غلیظ و سخت رنگین باشد و علامات امتلای خون ظاهر بود فصد کنند باعتدال بعد ظهور آثار نضج و در غیر روز
نوبت و بحران قوی بعد از فصد بغذا و شربتهای جالی و مائل بگرمی نضج خلط دهند مثل کشکاب که اندران نخود و اندک بادیان و یا صعتر و اشباه آن پخته باشند
و آش حلیم جو که دران نخود و اندک شبت و زیره و کشنیز و جوجه مرغ پخته باشند و مانند سکنجبین بزوری و اصولی و نعناع شرف و اشباه اینها و بعد از نضج تام
بتلیین ملایم دفع خلط فاسد باقی کنند و اگر بلغم بر صفرا غالب باشد پس بمعالجه تپ بلغمی نائبه پردازند و سردیها و تنبیهات بهر و ملول نشوند که بدقی دراز آید
و در دفع آن بزودی نکوشند بلکه در نضج مواد و تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد برفق بعد از نضج و مراعات قوت بواجبی متوجه باشند و بالجمله آنست که
روز نوبت قبل از آمدن آن سکنجبین عسلی یا عنصلی [illegible] در آب [illegible] مروق نیم آثار و نمک طعام یکتوله آمیخته بدهند تا قی نمایند و دو سه [illegible] تنقیه [illegible]
بقی خوب حاصل شود پس جهت تقویت و تسکین گلقند و سکنجبین [illegible] هر یک [illegible] آمیخته بلیسانند و بالایش گلقند عسلی چهار توله در گلاب و عرق مکوه و بادیان [illegible]
نیم پاو جوش کنند که بنیمه آید صاف نموده نیم گرم بنوشانند و غذا نخودآب چوزه مرغ دهند و یا نان تنک با شوربای مرغ دهند و بعد از ده دوازده دوره جهت حصول
نضج این مطبوخ دهند پوست بیخ کاسنی و بادیان برگ شاهتره بادرنجبویه گاوزبان گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین [illegible] هر یک سه ماشه مویز منقی یکنیم توله

بنفشه نه ماشه پرسیاوشان اصل السوس هر یک پنج ماشه گلقند سه توله و بعد از حصول نضج تنقیه بمعجون خیارشنبر کنند باضافه بعضی ادویه در مطبوخ مثل ریوند
خطائی هفت ماشه برگ سنا دو توله پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر واحد یکتوله خیارشنبر شش توله ترنجبین پنج توله شربت دینار چهار توله روغن بادام پنج ماشه
و وقت شام غذا بدستور دهند و صبح قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطکی نه ماشه سرشته همراه مروق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله شربت بزوری سه توله بدهند
و سه چهار روز استعمال نمایند بعده این مطبوخ دهند شکاعی بادآورد تخم کشوث افسنتین غافث هر یک سه ماشه مکوه بادرنجبویه تخم خربزه قرطم هر یک هفت ماشه
مویز منقی یکتوله شربت افسنتین دو توله و چون بعد چهار یا پنج ماه ببینند که بکدام تدبیر نمیرود و قاروره بسی غلیظ و رنگین است باید که فصد باسلیق و یا اسیلم کنند چنانچه
گذشت و این دوا دهند شیره تخم کشوث سه ماشه گلوی سبز تخم خربزه هر یک نه ماشه در گلاب و عرق مکوه هر یک نیم پاو شربت بزوری حار سه توله و اول قرص افسنتین سه ماشه
در شربت بزوری معتدل یکنیم توله بلیسانند در نوبت اول یا دوم یا سوم موقوف میشود و اما آنجا که بعد از شش ماه صلابت در سپرز یا جگر پدید آید اگرچه رهائی از تپ دشوار است
خصوصا که سرفه و یا اسهال هم یار باشد پس این دوا دهند قرص کبر سه ماشه در جوارش مصطکی و خمیره گاوزبان هر یک هفت ماشه آمیخته بلیسانند و تخم کشوث
بیخ کبر هر یک پنج ماشه مکوه برگ شاهتره بادرنجبویه تخم خربزه هر یک هفت ماشه گاوزبان اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه عرق مکوه یکنیم پاو جوش کرده شربت افسنتین
دو توله خاکشی و تخم ریحان هر یک پنج ماشه داخل کرده بنوشانند **دوای** علویخان که بعد هفت هشت ماه درین باب از مجربات است قرص زرشک چهار ماشه جدوار
خطائی جندبیدستر هر واحد بقدر یک نخود در شربت کشوث والداوشان دو توله آمیخته بلیسانند بعده بادیان نه ماشه انیسون تخم کشوث هر واحد یکمثقال آمله
عود قماری عود صلیب هر یک یکدانگ مکوه هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و بادرنجبویه هر یک هفت توله جوش کرده مالیده صاف نموده سکنجبین بزوری چهار توله
خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشانند **دوائی** که از مجربات حکیم شریف خان است و راقم هم اکثر جا استعمال کرده هرگز تخلف نکرده گلقند و سکنجبین ساده هر واحد
یکنیم توله آمیخته بلیسانند و شربت بزوری سه توله در گلاب و عرق کاسنی و مکوه هر یک پنج توله نیمگرم بنوشانند تا دو هفته و پوشیده نماند که در اکثر چون مدت این
تپ دراز گردد ضعف ریه و جگر و ورم جگر و سپرز و ماساریقا عارض شود پس باید که بمعالجه عضو مؤف کوشند بدستوری که هر یک بجای خویش بیان یافته لیکن منجر
باستسقا گشته بهلاکت می انجامد کذا فی بنص الکبیر و بدانند که بعد زوال این تپ تا حصول قوت تام از استعمال آب سرد و دیگر سردیها و تریها و ترشیها اجتناب
ورزند تا مورث امراض صعب نگردد **و اگر** بلغم و صفرا برابر بود پس در علاج حد اوسط اختیار نمایند و عنایت بر قوت مصروف دارند و اکثر در نضج و ادرار و تعریق
و تفتیح مسام کوشند و آنچنان باید که بحمام برند و بخور معرق استعمال نمایند و بتنقیه کمتر مشغول شوند مگر آنجا که ضرورتی داعی باشد کذا فی التلخیص و قرص ورد که درینجا نافع
در قول جرجانی وایلاقی خواهد آمد و آمیری را که از مدت پنج ماه مبتلا بغب غیر خالص بود و اندک صلابت جگر و تهیج رو و اطراف میداشت این دوا دادم دوای الکرکم صغیر
بنسخه والد علویخان هفت ماشه در ورق طلا یکعدد پیچیده اول بلیسند بعده شیره تخم کشوث هفت ماشه تخم کاسنی و مکوه هر واحد یکتوله در گلاب و عرق مکوه و شاهتره
هر یک ده توله برآورده صاف نموده در دیگچه قلعی دار انداخته زیراو آتش چوب کنار دو شاخه کنند و سفال آب نادیده مدور بشکل فلوس ساخته هفت عدد در آتش خوب
سرخ نموده از دست پناه گرفته دران اندازند و تا هفت یا نه بار تکرار نموده صاف کرده شربت کشوث علویخان سه توله خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشند
و غذا قورمه بچه بز با نان خشکا مقرر داشتم و تا دو هفته همین دوا و غذا دادم و بجای آب عرق مکوه نوشانیدم در مدت دوازده روز صحت کلی یافت و شخصی که بعد از هفت ماه
غب غیر خالص داشت و در شروع ماه ششم زحیر بواسیری و درد نشستگاه و معالیق جگر و سپرز بدرور ریه پیدا گردید و ضعف کمال و سقوط اشتها بهم رسیده بود من بعد
معاینه حال اول فصد اسیلم چپ کرده خون بمقدار شش توله گرفتم و این دوا دادم شیره بادیان و قرطم هر یک نه ماشه و بادیان خطائی چهار ماشه لعاب گاوزبان
هفت ماشه لعاب تخم مرو چهار ماشه در گلاب و عرق کیوره و عرق بیدمشک هر یک هفت توله برآورده شربت گاوزبان و بنفشه هر یک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک
چهار ماشه تودری دو ماشه کف زده بنوشند و غذا پلاو بنواش لقلیه زردکی و شلجمی که بر غنچه گاو زیره پخته باشد دادم همه اعراض بنصف باقی مانده و صبح در اجابت
سده ها بلغم و خون آلوده خارج شد و زحیر و درد موقوف گردید لیکن دوره تپ بوقت مقرر اندک خفیف آمد جهت رفع تپ روز دیگر این دوا دادم قرص گل صغیر
سه ماشه در جوارش عود شیرین چهار ماشه و شربت بنفشه یکنیم توله در ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسند و بالایش شربت بزوری اصولی علویخان و شربت کشوث و اشنان هر یک

سه تولة خاکشی یکتوله در عرق نکوه و شاهتره هر یک پاؤ آثار داخل کرده بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده بنوشند و غذا بدستور روز دوم آمدن عرق شروع گردید و تا چهار روز بعد از آمدن لرزه عرق بمعمول عود می آمد روز پنجم عرق موقوف شد و تپ خفیف همان وقت می آمد و بهمین تدبیر بسه هفته اندر دو تپ هم نجات یافت و اشتها بحالت اصلی آمد مسیحی گوید که هرگاه حمای غب غیر خالصه باشد باید که مریض را طعام بحذر و احتیاط بخوراند پس لازم ست که امساک از غذا کنند اگر قوت قوی و مرض عسر النضج باشد و غذا باعتدال استعمال نمایند اگر قوت ضعیف بود و مرض کثیر البعد از نضج نباشد و نشاید که صاحب غب غیر خالصه را در حمام قبل از نضج ماده داخل کنند و هرگاه صاحب این تپ قوی باشد باید که روز فتره غذا دهند و روز نوبت ترک غذا کنند تا روز غذا انتعاش قوت او گردد و در روز ترک غذا نقصان در مرض پیدا کند بسبب افنای ماده و اگر قوت او متحمل این نباشد و عادت او این را واجب نکند باید که هر روز غذا دهند ولیکن غذای او در روز نوبت لطیف تر و خفیف تر باشد و واجبست که درین تپ آرام و سکون اختیار کنند زیرا که حرکت در مادهٔ تپ ضرر بیشتر از ان کند که حمام میکند و ایضاً طبیعت را از انضاج ماده منع نماید و در سکون ماده در موضع خود بقرار و سکون ماند و طبیعت را امکان استیلا بران باشد و ایضاً گاهی صاحب این تپ را تضمید پوست شکم با ضمادهٔ منضج بلغم معده و شکم و مرخی تمدد حادث در شکم بسبب بلغم فائده بخشد و ایضاً حسوهائی که بسرعت هضم شوند آنرا نافع بود زیرا که هرگاه چیزی عسر الانهضام تناول کند قوت او ضعیف گردد و مرض او طول کند بجهت آنکه اگر آنرا هضم نکند مستحیل ببلغم گرداند و در مادهٔ تپ بیفزاید و در عسر نضج آن افزاید پس بدان سبب تپ درازتر و دشوارتر گردد و آنچه استعمال حقنها در غب خالصه باید لین باشد چه مادهٔ او لطیف سهل الاستفراغ است و در غب غیر خالصه حقنهای حاده می باید و هرگاه درین تپ بدل در بدن بسیار و قوت قوی و سن شباب و فصل ربیع باشد باید که فصد صاحب او کنند و هرگاه خلط بلغمی غالب باشد معالجه بأشیای مقطع و مسخن باید کرد تا غلظ بلغم و لزوجت او قطع گردد و برودت او تسخین یابد پس سهل الخروج و استفراغ گردد و در غب خالصه عنایت بتطفیه سوء مزاج حمی بیشتر و باستفراغ خلط مادهٔ تپ کمتر بود و در غیر خالصه باید که اکثر عنایت باستفراغ خلطی که مادهٔ این تپ باشد و اقل عنایت بتطفیه مصروف دارند و گاهی معالجهٔ غب غیر خالصه باشیای مدر بول کرده میشود اگر اشیای مذکوره شدید الحرارت و مبس نباشند والا در حرارت تپ بیفزایند و جزو رطب رقیق که در بلغمست فانی سازند و غلیظتر باقی ماند و آنرا غلیظ عسر التحلل گردانند پس میباید که ادرار بچیزهای حار یابس باعتدال نمایند و مع ذلک اعتنا بتقویت معده کنند و گاهی درین علت استفراغ بادویهٔ مسهل صفرا و بلغم برفق نفع میکند و همچنین قی بعد طعام مفید میشود و استفراغ در غب غیر خالصه و همچنین در تپ بلغمی و در حمای سوداوی باید که بعد از نضج و بعد ترقیق خلط و استعداد او برای خروج باشد شیخ میفرماید اموری که بدان علاج غب غیر خالصه مخالف غب خالصه باشد آن امور نیست که بدان مشارک بود حمیات بارده را از عدم ترخیص که گاهی بدان اصحاب خالصه را رخصت داده میشود و آن چند امرست یکی آنکه در خالصه انتظار نضج در استفراغ نمیکنند دوم آنکه دران انتظار اکثر تا زمانهٔ انحطاط نمیکنند اگر انتظار نضج کنند بخلاف غیر خالصه که دران با وجود نضج تا که زمانهٔ انحطاط نیاید تحلیل مواد و خروج آن بمسهل و حمام بوجه احسن نشود سوم حمام که آن بر صاحبان غب غیر خالصه حرام کرده شده چهارم تغذیهٔ هر روزه یا قریب بتغذیه از آنچه ایشان را مضر بود بلکه واجبست که یکروز غذا دهند و آن یوم راحتست و یکروز نه و آن یوم نوبتست و در اغذیهٔ ایشان آنچه حالی و گرم اندک باشد می باید و تغذیه در اوائل علت غلیظتر بود از آنچه در اوائل خالصه باشد بعده تدریج بتلطیف کنند فوق تلطیف غب خالصه و تلطیف دران در اوائل بگرسنه داشتن بیشتر از تلطیف بغذای بسیار لطیف بود پنجم آنکه تبرید کمتر باشد بسبب قلت حرارت مادهٔ آن ششم آنکه در ابتدا حقنهٔ حادتر بعمل آرند اگر میلان ماده بقعر کبد و امعا معلوم شود و بلغم غالب بود هفتم آنکه انتظار نضج در اسهال قوی ایشان بیشتر کنند هشتم آنکه در ماء الشعیر ایشان قوت منضجه محلله باشد مثل آنکه برای سیکه در معدهٔ او ماء الشعیر ترش گردد بیان کردیم بلکه قوی‌تر از ان باشد پس گاهی احتیاج میشود بآنکه دران زوفا و صعتر و پودینه و سنبل بحسب مزاج بریزند و چقندر ایشان را نافعست و خلط نخود بماء الشعیر و در آخر آن نخوداب نافع بود و واجبست که در قرب غیر خالصه از خالصه و بعد او از ان نظر کنند و بحسب آن تخالف میان علاج او و علاج خالصه کنند پس اگر غب غیر خالصه قریب بسیار از خالصه باشد میان هر دو بمخالفت اندک خلاف ورزند و هرگاه قارورهٔ ایشان غلیظ بینند فصد کنند و چون فصد نمایند احتیاج بحقنه نیفتد و بدانکه نافعتر برای ایشان از قی کردن بعد طعام چیزی نیست و از مسهلات و ملینات در اوائل آن آنچه قریب باعتدال است آنگاه کنند

مطبوخ و سکنجبین بست و گاهی در بیع هر دو خیار شنبر داخل میکنیم و قوی تر ازین آنست که دران قدری تربد داخل کرده شود و حقنها در ابتدا نزد من بهتر از مسهلات دیگر ست و آن
حقنها ست که دران قوت خار خسک و بابونه و چقندر و قرطم و بنفشه و سپستان و انجیر و اندکی تربد و دران خیار شنبر و روغن کنجد و بورق باشد و گاهی حاجت بحقنه حاد
ازین افتد بحسب حدت ماده خالصه و اما معینات بر انضاج مثل سکنجبین مخلوط بچیزی از گلقند و سکنجبین اصولیست و بعد روز هفتم و حصول نضج مثل طبیخ افسنتین ست
که آن نافع ملطف ماده مقوی معده ست و دران قوت اسهالیه و ادرار و تفتیح نیز هست و ترنجبین آب بادیان و آب کرفس با سکنجبین نافعست و اگر از روز چهاردهم
تجاوز کند بخوردن قرص ورد صغیر باکی نیست و اگر مرض طول کشد از مثل قرص غافث و طبیخ آن و گرم کردن نواحی شراسیف بضماد چاره نباشد و ضماد ازین قبیل ست
که ازان چاره نیست و ایضا تضمید پوست شکم ایشان بدانچه انضاج نماید و ارخای تمدد کند اگر انجا باشد و چون معلوم کنند که نضج حاصل شده استفراغ و ادرار بحمام
و خوف نکنند و از مستفرغات جیده برای ایشان آنست که بگیرند ایارج پنج درم و تربد هفت درم و عصاره کاسنی و غافث هر واحد سه درم و تخم کرفس و هلیله زرد
و کابلی هر واحد پنج درم و با آب کرفس حبها سازند شربتی ازان دو درم و ازین قبیل ست این مطبوخ جید تالیف ما بگیرند غافث و افسنتین و هلیله کابلی هر واحد پنج درم
تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم کرفس و شکاعی و بادآورد هر واحد ده درم تربد سفید یکدرم خیار شنبر شش درم مویز منقی بست عدد و سپستان سی عدد و انجیر
ده عدد و گلقند فارسی پانزده درم و برسم متعارف در آب بجوشانند و ازان قدح بزرگ گرفته یک قیراط سقمونیا دران داخل کرده بنوشند و گاهی احتیاج بدوای
قوی میشود بسبب و ضعیف من وجه می افتد اما قوت او بحسب استفراغ او خلط لزج را باید و اما ضعف او بحسب آنکه استفراغ بسیار در یکدفعه نکند و این چنان باشد که
از شربت دوای قوی کم کنند بلکه بتدریج بدان نمایند پس استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد بتکرار باشد تا قوت ضعیف نشود و این دوائیست که تفریق
و جمع آن ممکن باشد تا قلیل او اسهال خلط ردی اندک آرد و کثیر او اسهال آن بسیار نماید و اما سلاقات گاهی اندک آن هیچ فعل نمیکند و مثل این دوا بکار برند بگیرند
تربد نیم درم یا کمتر یا زیاده ترازان بحسب حاجت و سقمونیا قریب یک طسوج یا زیاده ازان بگلقند فارسی سرشته بخورند و یا بگیرند از غاریقون و سقمونیا بقیاس
مذکور یعنی از اول نیم درم و از ثانی یک طسوج و بگلقند بسرشته بخورند و یا این دوا در آب گل سرخ تازه یک اوقیه یا در شربت ورد انداخته بنوشند صاحب کامل
گوید که چون این تپ از مخالطت بلغم با صفرا میباشد و ماده دران بیشتر از حرارت بود لهذا می باید که اکثر عنایت باستفراغ خلط باشد و بهر حال باید که بقاروره نظر
کنند و نبض را ملاحظه نمایند اگر بول رنگین بینند و در نبض سرعت یابند اول مریض را ماء الشعیر بشکر باید داد و بعد سه یا چهار ساعت سکنجبین با آب سرد و غذا
بشوربای بچه مرغ معمول با آب غوره و انار و زیرباج سازند و این در روز غیر نوبت باشد و اما روز نوبت غذا مزوره و مغز خیار و بادرنگ پخته بدهند که آن ترطیب
و ترطیب و ادرار بول کند و این بعد انقضای نوبت دهند و باید که طبیعت نظر کنند اگر قبض باشد تلیین بفلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی بقداری
نمایند که طبیعت باعتدال آید و بعد ازان ماء الشعیر دهند و عقب او سکنجبین این در روز غیر نوبت دهند و در روز نوبت سکنجبین تنها با آب سرد قناعت کنند و بعد از انقضای
نوبت بمزورات غذا سازند و چون بر مریض هفت روز بگذرد و علامات نضج پدید آید باید که در استفراغ باسهال یا بقی یا بادرار بول شروع کنند اما باسهال از طبیخ
افسنتین نمایند زیرا که با فسنتین درین تپ از چند وجه انتفاع یابند یکی آنکه دران قبض ست و بدین جهت او مقوی معده است و چون معده درین تپ ضعیف میشود
بسبب بلغم پس باید که تقویت معده نمایند تا غذا را هضم گرداند و بلغم پیدا نکند چه تولد بلغم اکثر از ضعف معده شود هرگاه قادر بر هضم اغذیه نبود دوم آنکه افسنتین
ادرار بول کند بتلطیف خلط بلغمی و تفتیح مجاری سوم آنکه دران قوت جاذبه برای صفرا است و آن اصل خلط محدث بهر این تپ ست و استعمال افسنتین نشاید
الا بعد نضج ماده چه اگر قبل نضج آنرا استعمال نمایند ضرر بین پیدا کند بهر آنکه در افسنتین دو قوت متضاده است یکی ازان قابضه و دیگر مسهله پس هرگاه قبل از
نضج استعمال کنند بقبض خود در ماده فجاجت و صلابت بیفزاید که تحلل آن دشوار گردد و قوت مسهله اراده اسهال آن خلط نماید و بسبب خامی و متانت آن برآن
قادر نباشد و دران حال طبیعت را اذیت و تعب حادث گردد و قوت او ضعیف گردد و اما هرگاه افسنتین را بعد نضج استعمال نمایند قوت قابضه که اندر انست
بتقویت اعضا و تشدید آنها نماید و اعانت او بر دفع مواد و اخراج آن کند و ماده بسبب لطافت خود بغیر اذیت و کلفت طبیعت بسرعت خارج گردد و ایضا گاه
بعض اوقات استعمال کنند آب لبلاب با اندک تربد و بسفایج بشکر یا فلوس خیار شنبر بحسب اقتضای حاجت از کمیت و ایضا این قرص بنفشه استعمال کنند صفت آن

بگیرند بنفشه ریحانی جید دو درم تربد سفید یکدرم سقمونیا نیم دانگ رب السوس بنیم درم باریک ساییده شکر سرخ پنج درم آمیخته بآب گرم بخورند که آمیزه دوائیک درین
تپ ست چه از نشان این قرص اسهال صفرا و بلغم ست و سزاوار نیست که دوای مسهل در اول مرض استعمال نمایند مگر بعد از آنکه خلط نضج یابد و علامات نضج ظاهر گردد
الا آنکه مرض مهیاج باشد و ماده منتقل از موضعی بموضع دیگر باشد و مریض بقلق بود که دران هنگام استفراغ خلط کنند و دران تاخیر ننمایند و اما اگر خلط مائل بنضج نباشد و علامات
نضج ظاهر نگردد دوای مسهل استعمال نکنند زیرا که اگر استعمال آن کنند لطیف خلط مستفرغ گردد و غلیظ او تنها باقی ماند و نضج او متعسر شود و ایضاً استعمال حقنه
باید کرد هرگاه ماده مائل بجانب مقعر کبد یا عروق یا امعا بینند پس اگر خلط بلغمی غالب تر باشد حقنه حاده که غسل امعا از بلغم کند استعمال نمایند و اگر خلط صفراوی
غالب تر باشد حقنه معتدل میان لینه و حاده بعمل آرند و اگر خلط مائل بفوق و ناحیه فم معده باشد و مریض تلخی در دهن یا لذع معده یا غثیان دریابد باید که
استفراغ بقی بعد غذا استعمال نمایند که او مسهل تر برای خروج او ست پس اگر خلط بلغمی غالب باشد بدان اشیا چیزی ملطف مقطع مثل پودینه و ترب و صعتر آمیزند
و اگر صفرا غالب بود مریض را کشک جو و ماهی تازه و سرکه و کاسنی و سرمق و مانند آن خورانند و چون استفراغ بقی کنند باید که معده را پاک نمایند و مع ذلک سکنجبین و آب گرم
استعمال کنند و در معده چیزی از غذا و غیر آن باقی نماند پس هرگاه دانند که معده پاک شده شربت سیب ساده یکشربت بدهند و هرگاه ماده مائل بجانب محدب
جگر بینند و قریب شراسیف جانب راست ثقلی هم رسد ادویه مدر بول و اغذیه مدره استعمال نمایند ولیکن دوای مدر بول قوی الحرارت نباشد بلکه مثل طبیخ کرفس و بادیان
بود و اگر مغز تخم خربزه و بادیان و دو قو مساوی باریک کوفته بوزن دو درم بجلاب یا سکنجبین وقت خواب با آب سرد بخورند سخت موافق باشد و چون این تپ طول کشد
و از سه هفته درگذرد و اگر علامات غلبه خون مثل سرخی رنگ و عظم نبض و غیر آن ظاهر بینند فصد بهفت اندام نمایند و بحسب حاجت و قوت خون بگیرند بعده تلطیف و تغذیه
بجوجه مرغ و تیهو استعمال کنند و هر روز قرص طباشیر ملین یک مثقال با سکنجبین یکنیم اوقیه و آب سرد بدهند و اگر علامات غلبه خون ظاهر نباشد فصد نباید کرد پس اگر علامات
غلبه بلغم ظاهر تر بود ادویه که استفراغ بلغم باسهال و قی کنند بنوعیکه در علاج تپ بلغمی مذکور گردد استعمال باید کرد و فیما بین استفراغات زمانه بمقداری باید که بدن ازان
قوی بود و ضابط نضج یابد و قوت را بتواتر استفراغات ضعیف نسازند که حفظ قوت اندر مرض مزمن ورترین تدابیر ست و بعد استفراغ درین تپ چون بطول انجامد
قرص ورد صغیر که بطباشیر ساخته باشند هر روز یک مثقال با یک نیم اوقیه سکنجبین ممزوج بآب سرد بدهند و اگر قاروره رنگین و نبض سریع باشد ماء الشعیر که اندران
بادیان پخته باشند استعمال نمایند و تغذیه بلحم طیور لطیف مثل بچه مرغ و تیهو معمول بطریق زیرباج یا مطنجن یا اسفیدباج سازند و غذا روز غیر نوبت بکار برند بار روز
نوبت ترک غذا کنند و تلطیف او بعد انقضای نوبت نمایند تا روز ترک نوبت حفظ قوت و روز نوبت قوت را مشغول بمقاومت مرض و افنای ماده کرده شود
و اگر قوت مریض متحمل ترک غذا روز نوبت نباشد و آنرا عادت بترک غذا نبود باید که در روز نوبت تغذیه بحریره مرتب از سبوس گندم و شکر و روغن بادام سازند
یا کشک جو یا چیزی از پست گندم با آب سرد بقدر رسیل نفس علیل دهند و این بعد انقضای نوبت یا انحطاط حرارت غریبه بسوی اسفل از سینه و شکم بدهند و باید
که از اغذیه بطی الانهضام اجتناب نمایند و اگر عادت شراب باشد بعد ظهور علامات نضج در بول و بعد یکساعت از غذا اندک شراب ابیض رقیق که کهنه و نو
باشد با آب ممزوج بنوشانند که ازان انتفاع یابند و اگر شراب قبل از نضج استعمال کنند حرارت زیاده و قوی گردد بسبب ازدیاد صفرا و تذویب خلط و انتشار آن
در جمیع بدن پس سده ها پیدا شود و با خلاط نیک بیامیزد و آنرا نیز فاسد گرداند بالجمله سزاوار نیست که شراب درین تپ و در غیر آن استعمال نمایند مگر بعد ظهور علامات
نضج و باید که درین مرض تضمید معده بضماد مسخن و مقوی آن و منضج خلط بلغمی و مانع از تولد او و اندران نمایند و این ضماد آنرا نافعست بگیرند لادن سه درم و در روغن
سوسن محلول بروغن گل هر یکی هفت درم بگدازند و گل سرخ پنج درم و سک و رامک هر واحد دو درم باریک سوده آمیخته بر معده در حالت خلوی آن از غذا ضماد
کنند و ایضاً استحمام بآب گرم که اندران بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشانیده باشند استعمال باید کرد و بر معده بریزند لاسیما اگر خلط مائل بظاهر جلد مثل لذع
و حکه و بثور ظاهره اندران محسوس گردد و استحمام درین تپ خاصةً و در حمای بلغمی و ربع استعمال نباید کرد مگر بعد از نضج زیرا که اگر استعمال آن قبل از نضج در مثل این
حمیات کنند که ماده آنها غالب تر از کیفیت و غلیظ بدون تلطیف بود سه مضرت پیدا کند یکی آنکه این خلط اگر بگدازد و تحلیل نشود سیلان نماید و در سدد افزاید
و بدان سبب عفونت زیاده گردد دوم آنکه چون خلط عفن بحرارت حمام بگدازد در بدن منتشر گردد و با خلاط جید مختلط شود و آنرا متعفن سازد سوم آنکه استحمام تحلیل

لطیف مادہ کند و غلیظ آن باقی ماند و نضج و تحلل آن دشوار گردد و صاحب این تپ را میباید که راحت و سکون استعمال کند تا خلط ساکن ماند در موضع خود تا آنکه
نضج یابد و از حرکت و تعب اجتناب نماید که این نوابت خلط و انتشار او در بدن گرداند و با خلاط جیده بیامیزد و آنرا فاسد کند و احاله آن بعفن نماید و در مادہ تپ
افزاید و مکث آن طول کشد بهر آنکه جالینوس ذکر کرده که این تپ بمردی جوان عارض شد و بران شش ماه قیام نمود و من شخصی را دیدم که آنرا این تپ در آخر فصل تابستان حادث
گردید و فصل ربیع مکث نمود با وجود آنکه تدبیر او نیک کردم بالجمله سزاوار آنست که درین تپ تدبیریکه ذکر نمودم استعمال کنند و از ما سوای آن اجتناب ورزند جرجانی
و ایلاقی مینویسند که بعد این تپ از غب خالصه بمقدار طول نوبت تپ باشد پس بمقداریکه از دوازده ساعت افزون باشد بعد او از غب خالصه بدان مقدار
بود و علاج باندازه درازی آن متغیر سازند پس اگر بخالصه نزدیک باشد علاج او اندکی بگردانند و اگر ازان دورتر باشد علاجش بیشتر متغیر سازند و اگر قاروره غلیظ
و رنگین باشد نخست فصد اولی تر بود و اگر اتفاق فصد نیفتد از تلیین طبع بحقنه یا شربت چاره نباشد و حقنه نافعتر بود و بر اشربه و اغذیه بارده چندان دلیری
نشاید کرد که در غب خالصه باید کرد و اگر در هر چند روز طعام لائق قی بخورند و قی کنند سخت سودمند باشد و بعد از نضج مسهل معتدل باید داد و کشکاب که از جو
و نخود و نیم بیرند نافعتر باشد و اما انچه اعانت بر نضج نماید سکنجبین بزوری است یا گلقند یا سکنجبین سرشته یا آب بادیان گلقند دران مالیده و اگر گلقند را
در آب گرم بدست بمالند و اندکی بادیان دران جوشانیده صاف کنند و سرکه آمیخته سکنجبین سازند شربتی لطیف منضج باشد و چون اثر نضج پدید آید باهستگی
تدبیر استفراغ باید کرد و چیزیکه بعد نضج بدان تنقیه کنند گلقند گداخته بهتر که سکنجبین آمیخته قدری خیار شنبر دران حل کرده باندکی تربد ترکیب داده باشند
و شربت افسنتین مسهل موافق و دافع معده و مقوی آنست تا غذا هضم کند و ازان بلغم تولد نکند **صفت** شربت افسنتین بگیرند افسنتین رومی پنج درم
تربد سفید تراشیده نیم کوفته دو درم سنبل الطیب یکدرم گل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا یکمن بماند صاف نمایند هر صبح چهل درم با ده درم شکر
یا یکدرم صبر بنوشند **نوع دیگر** افسنتین هفت درم مصطکی اذخر فقاح هندی سنبل صبر غاریقون گل سرخ هر یک دو درم زعفران نیم درم جمله را در دو من آب
بپزند تا بنصف آید صاف کرده یکمن عسل یا شکر یا ترنجبین آمیخته بقوام آرند و در بعضی نسخها یکدرم بیخ بادیان و یکدرم بیخ کرفس و انیسون و نانخواه یا بادیان و اسارون
هر یک نیم درم و نعناع یکدرم زیاده کرده و قرص بنفشه درین مرض مسهلی نافعست و نسخه آن در قول صاحب کامل گذشته لیکن درینجا وزن سقمونیا دانگی نوشته
و تا اثر نضج خوب ظاهر نباشد این مسهل نباید داد و گاهی دران قرص یک دانگ پودینه و انیسون زیاده کنند و دانگی کتیرا در آب کرفس یا آب کاسنی یا گلاب
حل کرده ادویه بدان بسرشند و حبها سازند و بکار برند نافع بود و مطبوخ شیخ بوعلی سینا که در قول او مسطور شد بقدر صد درم با نیم دانگ سقمونیا مسهل موافق است
لیکن ده درم تخم کرفس دران بسیار است گمان بر خطای ناسخ است اگر چنان بزرگی فکر بلیغ کرده باشد از دو درم تا پنج درم کفایت بود و بعد تنقیه قرص طباشیر و قرص گل
و مانند آن موافق باشد و نسخه قرص طباشیر همانست که در ذیل علاج این تپ مسطور شد و نسخه دیگر که در تپها که با تشنگی و سرفه بود سودمند باشد اینست **صفت**
آن طباشیر گل سرخ صمغ کتیرا هر یک چهار درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ تخم خرفه اصل السوس هر یک هشت درم زعفران دو درم نشاسته سه درم کافور یکدرم
سائیده بلعاب اسپغول بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال **صفت** قرص گل برای غب غیر خالصه که دران صفرا بر رطوبت غالب باشد نافع گل سرخ ده درم
سنبل الطیب سه درم اصل السوس پنج درم تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک چهار درم قرصها سازند از هر یک مثقالی **نسخه دیگر** در تپ غب غیر خالصه که صفرا و رطوبت
برابر بود نافعست گل سرخ ده درم سنبل دو درم مصطکی یکدرم تخم کاسنی پنج درم شربت یکمثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تپ سرفه باشد سودمند بود بنفشه
گل سرخ هر یک پنج درم مصطکی یکدرم مغز بادام مقشر پنج درم گل ارمنی نشاسته رب السوس هر یک سه درم صمغ عربی مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر یک پنج درم شربتی
یکمثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تپ سرفه و طبع قبض باشد نافع بود بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک پنج درم کتیرا رب السوس هر یک
چهار درم قرص سازند و هر صبح یکمثقال با جلاب بخورند و اگر احتیاج باسهال شود چهار درم سقمونیا و هفت درم تربد زیاده کنند و شربت دو درم نمایند **صفت**
قرص غافث که در آخر تپهای کهن نافع و ضد او ندیرقان و درد جگر را مفید بود عصاره غافث پنج درم گل سرخ سنبل الطیب هر یک دو درم طباشیر سفید سه درم ترنجبین
ده درم شربتی یک مثقال **صفت** قرص مازریون که در غب غیر خالصه که با تشنگی و درد سر بود و طبع قبض باشد سودمند بود مازریون هفت روز در سرکه تر کرده

نسخه شربت افسنتین

نسخه قرص طباشیر

نسخه قرص گل

نسخه قرص بنفشه

نسخه قرص غافث

خشک سوده آرد جو بیامیزند نبات سفید مساوی شربت یکمثقال صفت قرص [illegible] در تبهائیکه با اسهال باشد سودمند بود [illegible] طباشیر [illegible]
و تخم حماض [illegible] شربت یکمثقال صفت قرص زرشک در تبهائیکه با تشنگی و گرمی و ضعف معده و جگر باشد سودمند بود زرشک چهار درم گل سرخ دو درم
اصل السوس عصاره غافث مغز تخم خیار و خیار بادرنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر زعفران تخم خرفه هر یک دو درم لک ریوند چینی سنبل الطیب هر یک یکدرم
کافور نیم درم ترنجبین چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده ادویه سوده بدان بسرشند و هر قرصی بوزن یکمثقال سازند شربتی یک قرص صفت نسخه دیگر او که در
تبهائیکه با ورم معده و جگر باشد نافع بود زرشک از دانه پاک کرده رب السوس و گل سرخ و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه هر یک سه درم مصطکی و سنبل و عصاره غافث هر یک
دو درم فوه و ریوند چینی و زعفران یک یک درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک سه درم طباشیر کثیرا نیم درم ترنجبین شش درم قرصها سازند شربتی یک مثقال و [illegible] باشد
باشد و حاجت ضماد کردن شکم آید نسخه ضماد همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا مصطکی دو درم زیاده است و اگر دو درم دارچینی و دو درم اشنه داخل
کنند قوی‌تر باشد و اشیای مدر بول بعد ظهور نضج نافع بود و بهترین چیزها درین باب سکنجبین بزوری بود ابن الیاس گوید که علاج غب غیر خالصه و شطر الغب آنست که هر
صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر با نخود و بادیان پخته و باهر صباح جلاب از سکنجبین ساده ده درم
و گلقند ده درم بیاشامند و از شرب آب سرد و فواکه رطب و بقول حذر کنند و سزاوار نیست که در ابتدای مرض مبادرت باستعمال مسهلات قویه و افراط در اسهال کنند
و چون علامات صفرا غالب باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و نیلوفر چهار درم و آلو بخارا ده عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده
درم بنوشند و همین طریق تا روز هفتم بگذرانند و هر گاه آثار نضج در قاروره پدید آید اسهال باین مطبوخ سازند صفت آن سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
بادیان اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس بسفایج کوفته هر واحد چهار درم هلیله زرد و کابلی هر واحد پنج درم مویز منقی ده درم آلوی سیاه
عناب سپستان هر واحد بیست عدد جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در آن فلوس خیار شنبر پانزده درم ترنجبین بیست درم مالیده صاف نموده سحرگاه
بنوشند و بر آن تا آخر روز صبر کنند تا تنقیه نیک گردد و بعده در آخر روز بماء الشعیر که در آن نخود پخته باشند غذا سازند بعده یک یا دو یا سه روز بحسب قوت و واجب راحت
دهند بعد از آن قرص بنفشه بخورانند که آن اسهال صفرا و بلغم نیک کند و نسخه آن همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا پوست هلیله زرد یکدرم عوض شکر
آب خالص سرشته قرص سازند و آن همه یکشربت است صبح با آب گرم یا جلاب شکر سرخ ده درم بخورند و اگر درین تب بلغم غالب بود هر صبح جلاب از اصل السوس سه درم گلقند
ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر با نخود و پودینه و دارچینی دهند و هر گاه خلط مائل بجانب محدب جگر محسوس گردد و علامتش آنست که قریب شراسیف راست گرانی اشتداد [illegible]
مثل بادیان و [illegible] بزور ثلثه استعمال کنند و اغذیه مدره مثل نخود و دارچینی دهند و اگر ماده بجانب مقعر کبد میل کند و علامتش احساس ثقل در معده و قی و وقوع سستی تلیین
طبیعت بمعجون خیار شنبر هفت مثقال با سنای مکی هفت درم و شکر سفید ده درم کنند و اگر روز نوبت مریض متحمل ترک غذا نباشد ماء الشعیر با نخود پخته و اندکی از شکر
سفید بدهند و فصل درین مرض آنست که هر صبح از شرب سکنجبین ساده و گلقند شکری هر واحد ده درم تجاوز نکنند و بر شرب ادویه بسیار ملطف دلیری ننمایند تا ماده لطیف
شده بسوی سر صعود نکند و از آن سرسام متولد گردد لاسیما اگر بادی صداع یا صاحب مرض ضعیف الدماغ باشد و لهذا بقراط گفته که تب‌های مشایخ و بلغمی مزاجان [illegible]
و در ایشان ببلادت حمی و لین آن مغرور نشوند و بر تسخین اقدام ننمایند مگر بعد احتیاط و تثبیت و بعد تنقیه سکنجبین بزوری و قرص ورد نافع بود و اجزای قرص ورد
همانست که در قول جرجانی گذشت همه ادویه را باریک سائیده با آب بادیان سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده هر صبح یکمثقال بخورند و اگر تب مزمن گردد قرص افسنتین
دهند بعد از آن هر صبح سکنجبین ساده ده درم و گلقند ده درم مالیده بنوشند و غذا از زیرباج از لحوم ماکیان و تیهو و کبک و دراج و نگذارند که طبیعت قبض شود بلکه در هر هفته بقدر
قوت و طاقت تلیین آن نمایند و تضمید معده درین مرض بضماد مقوی معده و مسخن آن و منضج ماده که در معده باشد باید کرد مثل این ضماد صفت آن سک رامک
مصطکی لادن علک الانباط گل سرخ مساوی لادن را گداخته و باقی را سوده بدان آمیخته [illegible] ضماد سازند و در هر هفته بحمام داخل کنند و این نطول بعد آن کنند بابونه اکلیل الملک [illegible]
شبت در آب پخته آب گرم بر شکم بسیار بریزند و از معالجه این علت غافل نباشند که بسرعت مؤدی بسده و استسقا میگردد خجندی گوید که تدبیر این نیز قریب از تدبیر غب خالص است الا
آنکه [illegible] قبل الادوار در روزهای نوبت باید کرد و قبل از آن ماء الشعیر و بعض اشربه ملطفه مثل سکنجبین بنوشند و آب گرم قی کنند و اگر مرض طول کشد ماء الشعیر که در آن بیخ [illegible] بادیان

و برگ آن دو نیم درم او پخته باشد منضج باشد که آن لطیف مادهٔ اصل آن را رقیق و بدل کند قطعاً به خروج بدیان تمام آن کند حصول رقت لیس و نحلال اخلاط را به جمیع انهٔ آن عروق و گلیه تا اکله عرق آید بجوشانیدن
نهادن دست و پای در آب گرم زیاده تا گرمی و بخار آن بجمیع بدن رسد پس اگر زائل نشود و مدت دراز گردد قرص ورد که در حمیات بلغمیه مذکور گردد و نقیع صبر را با آب
کاسنی و با جان مهند و اگر از سه هفته تجاوز کند تدبیر اصحاب حمای بلغمی پردازند لیکن اصل مراعات احوال نضج است و تدبیر سکنجبین مرتب از تخم خیارین تخم کاسنی
و استعمال حقنهٔ لینهٔ معتدل این حا و اکل بیشتر از مسهل است و نوشانیدن مدرات و گفته اند اگر قاروره غلیظ ببینند فصد کنند و ندانم که چگونه فصد درین تپ نافع باشد
چه آن مرکب از بلغم و صفرا است و فصد دران بهیچ طور مفید خواهد شد و روز نوبت غذا ماء الشعیر بشیرهٔ مغز بادام بعد انقضای نوبت بدهند و بعد ظهور علامات نضج
پس از روز چهاردهم اسهال با سلقین کنند و قرص بنفشه آنرا نافع است و از اقراص نافعه برای این تپ قرص ورد صغیر است نسخهٔ آن گل سرخ ده درم سنبل الطیب
سه درم رب السوس یک درم مغز تخم خیار تخم کاسنی هر واحد یک درم جمله ادویه سابیده قرص سازند شربتی ازان یک مثقال و این قرص حمیات مرکبه را که دران صفرا غالب باشد
نیز نافع بود ابن نوح گوید که بهر اسهال این قرص ورد بخورانند گل سرخ ده درم مغز تخم کدو و خیار هر یک پنج درم صندل سفید سقمونیا هر یک نیم درم کافور ربع درم
به آب خرفه قرص سازند و بقدر قوت بخورند و در روز نوبت هیچ علاج نکنند مگر قی بسکنجبین و آب گرم و باقی همانست که در قول حجندی گذشت

حمیات بلغمی

بدانکه از قانون و شروح آن مستفاد میشود که تپ عفنی بلغمی که آنرا در یونانی مقیمارو س و لودمنس گویند بر دو قسم است یکی نائبه که هر روز نوبت کند و مادهٔ او خارج
عروق یعنی معده و دماغ و ریه و جز آن بمواضع خالی در بدن متعفن گردد و آنرا بعربی مواظبه و در یونانی امفریموس و اصطر مالیوس نامند دوم لازمه که مادهٔ آن داخل
رگها تعفن پذیرد و آنرا لثقه گویند و تپ بلغمی را اوقات کلیه مثل سائر حمیات بود و کمتر اوقات ابتدای آن در اکثر بهجده روز باشد و اقلاع آن در اکثر بحران میان
چهل و شصت روز بود و سلم آن نقی الفترات باشد که بعد آن گرمی در بدن باقی نماند و لاسیما کثیر العرق که آن دلالت کند بر رقت ماده و قلت او و تحلل بدن و امتناع
او از مسام بسبب غلبهٔ طبیعت بر ماده و اطول اوقات این علت زمانهٔ تزید باشد با وجود آنکه انحطاط او نیز دراز تر از غب بود و بلغم عفن گاه زجاجی باشد و گاه
حامض و گاه حلو و گاه مالح و اکثر تپ بلغمی عارض شود با صحاب امتلاها که نوازل آنها بسوی معده ریزد و دران متعفن گردد بدانکه اگر با تپ سردی باشد نبض ضیق
و صغیر گردد بسبب تکثیف برودت و تقبیض آن و علامات بلغمی دائرهٔ آنست که آنچه بسبب بلغم زجاجی و حامض باشد سردی در حامض کثرت نماید و لرزه
در زجاجی شدید تر بود لیکن در ابتدا اندک باشد و سردی دران یکبارگی غلبه نکند بلکه اندک اندک در اطراف ظاهر شود بعد ازان بحدی رسد که اطراف مثل برف
سرد گردد و گرم نشود مگر بدشواری و یکبارگی گرم نشود و نه بتدریج متصل بلکه اندک اندک مع عود سردی و گاهی سردی او در ابتدا قشعریره مخالط گردد پس سردی
بسبب ماده باشد که عفن نشده و قشعریره بباعث آنکه متعفن گشته و اعظم سردی و لرزهٔ آن در ادوار منتهی باشد و این تپ از ماده نباشد که نخس پیدا کند
تا سبب لرزه بطریق نفض یعنی دفع ابخرهٔ دخانیه گردد زیرا که عفونت این عفونت چیزی نرم است و بسیار باشد که در نوائب اول بدون سردی و لرزه ابتدا
کند بلکه تا مدتی تاخیر نماید و گاهی سردی بود و لرزه تا مدتی نباشد و اما آنچه از بلغم شور باشد قشعریره دران تقدم نماید و سرما و لرزهٔ او اشتداد ننماید و چون مدتی بگذرد
سردی قویتر شود و اگر چه باندازهٔ سردی زجاجی نباشد و اما آنچه از بلغم حلو باشد در اوائل آن ما اکثر نوائب قشعریره و سرما و لرزه کمتر تقدم نماید و سردی آن
کمتر از سردی همه انواع بلغم باشد و حرارت این تپ در اکثر امر بدون التهاب و کرب و بلا عظم شوق بسوی هوای سرد و آب سرد و کشادن بدن و تململ و نفس عظیم
و نافع باشد بخلاف سائر حمیات که مواد آن حار باشد و گاهی حرارت او در زمانهٔ تزید بقدر ساعتی یا دو ساعت متوقف گردد و گمان شود که آن بانتها رسیده
و آن هنوز در تزید باشد بر آنکه باز در زیادتی شروع کند و همچنین آنرا در زمانهٔ انحطاط و توقفات باشد و رنگ صاحب تپ بلغمی مائل بسبزی و زردی در میان سفیدی
باشد تا آنکه مجموع مثل رنگ ارزیز نماید حتی که در منتهای تپ که دران سرخی رنگ مثل منتهای دیگر حمیات نباشد و تواتر و صغر نبض او شدید تر از تواتر
و صغر نبض ربع و غب باشد لیکن سریعتر از نبض ربع نبود و گاهی بطی تر ازان با مثل او در ابتدا باشد و شدید الاختلاف مع عدم نظام بود و در صبیان
و ضعیفان این تپ اختلاف نبض بسیار بود و دلائل نبض بر تپ بلغمی از صحیح ترین دلائلست و تقدم اغذیهٔ مولد بلغم و تخمه ها و سحنهٔ بلغمی و نرمی ملمس و ضعف

قم معده وسقوط اشتها وگاهی عظم طحال و مسبوق آروغ ترش میل بسیار در اکثر اوقات نیز بر تپ بلغمی دلالت کند و تپ لثقه مشابه ترین حمیات بدق ست از جهت آنکه
حرارت او شدید نباشد و نه مفارقت کند بلکه ساکن لازم بود و مریض را نحافت بدن لابد باشد بسبب ضعف هضم که قلت اغتذا آنرا لازم ست ولهذا بعضی
معالجهٔ آن بعلاج این کنند و بموت مریض انجامد و فرق میان هر دو آنست که لثقه بعد تناول غذا اشتداد نمیکند و سحنه ممتلی و منتفخ و نبض لین میباشد و ایضاً
تقدم تدابیر بلغم افزا چون کثرت اکل و شرب و عدم تنقیه و استحمام بران گواهی میدهد و تپ برد و مواظبه مشتبه میگردد و سن و بلد و فصل نیز شاهد او باشد بخلاف
دق که نبض دران صلب و ممتد بود و سحنه روز بروز بگدازد و عقب خوردن طعام حرارت اشتعال نماید و از آثار امتلاء و عفونت هیچ پیدا نباشد و علامات حمای
بدید آید و گویند که تپ لثقه بر زنان و پیران و خواجه سرایان و بیکاران و نزلی فراجان اکثر افتد و صاحبان تخمه و آروغ ترش و کسانی را که بر امتلای طعام حمام کنند
یا حرکت عنیف نمایند و کسانی را که میوه‌های سرد تر خورند و بالایش آب سرد نوشند و یا اشربهٔ ترش خوب سرد کرده و یا مضعفات معده خورده باشند و بران حرکات
عنیفه کنند و ایضاً کسانی را که چیزهای بلغم افزا بسیار خورند و استفراغات کمتر کنند و چون کهنه شود ورم او و اطراف ظاهر میشود و منجر باستسقا میگردد و بحران این
بعد روز چهاردهم بود و اکثر میان بست و سی روز افتد و بعرق باشد یا باسهال و اکثر ادوار تپ بلغمی بر آخر روز و هنگام شام و عشا آغاز کند و ضعف معده خاصهٔ
لازم این تپ ست چنانچه عظم طحال لازم ربع و صداع لازم غب باشد و بعد نضج و تلطیف ماده عرق بسیار آید لیکن ازان تپ زائل نشود و جالینوس گفته که
ردی ترین حمیات دائرهٔ بلغمی نائبه ست خجندی و ابن الیاس مینویسند که حمای بلغمی دائره تپ طویل عسر البرء مزمن ست که بسرعت زائل نشود و بسیار باشد
که تا شهور باقی ماند و مع ذالک خطرناک ست و منجر باستسقای لحمی گردد لاسیما هرگاه در زمستان یا خریف حادث شود و اسلم او آنست که نوبت او قصیر و عرق
دران کثیر باشد و در لثقه نبض شدید تر در سرعت و تواتر بود و قاروره بسیار غلیظ و رنگین و کدر باشد و در شش ساعت فتره کند و از بقیهٔ حرارت خالی نباشد و حمای
این تپ عرق نکند مگر نزد انقلاع کلی و از تپ بلغمی آنست که دران اعضا گرم نشود و آنرا ضربی نامند انطاکی گوید که در حمای مواظبه گاه حفظ ادوار بود و گاهی تقدم و تاخر نماید بحسب
حرارت مزاج و برودت آن و اکثر بعد سه و در تغیر شود و بتجدید و کسل و خمیازه و فازه و قلت حرارت ابتدا کند بعد لعراض از لرزه و سرما و غیر آن یاد تی نماید و سببش ملازمت اشیای
مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غسل آب سرد و جلوس بر سنگ و جماع عقب تناول چیزهای بارد ست و علامتش لین نبض و صغر آن اولاً و بعده اختلاف آن و سفیدی قاروره و رقت آن
بسبب بیدست و فساد معده و سوء هضم در بیخا شل صداع در غب لازم بود و قلت عطش مگر آنکه بلغم شور باشد و قلت حرارت الا آنکه بلغم حلو یا مالح بود و فرق در بلغم خالص و حلو و مالح
که صلابت نبض در مالح باشد و فرط لین نبض در حلو مع شخوص و از علامات او اختلاف بدن در حرارت و برودت در یکوقت و قلت عرق و تدریج حرارت بزیادتی ست انتباه
حمیاتی که در اکثر احوال از جنس حمیات بلغمی باشد مثل حمای انقیالوس و لیفوریا و تپ لیلی و نهاری و حمای غشیهٔ خلطیه همه جدا مذکور گردد ۵

علاج حمای مواظبه

تا روز چهارم برای تسکین تبرید خفیف مثل عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت انار و شربت نیلوفر و سکنجبین ساده و خاکشی هر یک بمقدار مناسب بدهند
و یا گلقند بعرق عنب الثعلب و گلاب مالیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و اگر تسکین نیاید بشیرهٔ مغز تخم کدو یا تخم خیارین استعمال کنند و بعد
دو سه روز چون حرارت ساکن شود و چون شاید که ادویهٔ مناسبه دهند و گاهی نزد حرارت هوا و بودن مریض جوان حار مزاج یا بودن تپ شدید الحرارت میان اقسام
بلغمی خیسانده استعمال کرده میشود و بالجمله چون مادهٔ این تپ غلیظ ست روز پنجم ادویهٔ قلیل الحرارت از منضج بلغم گرفته شب در آب گرم تر کنند و صبح مالیده صاف
نموده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند بعد از نضج بروز مسهل از مسهل بلغم که ازان ادویهٔ شدید الحرارت دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم
داخل نمودن سنای مکی و تربد سفید و غاریقون نیز حکم نموده اند و در مسهلات ادویهٔ مثل تمر هندی و آلو و عناب و غیره از ادویهٔ صفرا داخل نکنند مگر نزد مس حاجت
بدان و قی کردن نزد آغاز نوبت نفع کثیر دارد و تا آمدن تپ معده را از غذا خالی دارند و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و اگر ازین تدبیر تپ نرود قرص زرشک
یا قرص گل با آب کاسنی سبز مروق یا با چکیدهٔ کاسنی و شربت بزوری و خاکشی دهند و گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده و یا شربت ورد و سکنجبین باهم مخلوط نموده
نیز نافع بود و غذا در تپ دو هفتگی که بدیر زائل میشود موقوف نباید کرد و چون خاکشی بلکه آرد و عرقیات مناسبه روز اول یک جوش روز دوم دو جوش و همچنین تا

هفت روز یک یک جوش زیاده داده با شربت بزوری و یا شربت بنفشه دهند و باز تا آخر هفته دوم هر روز یک یک جوش کم کنند برای تپ بلغمی و مرکب بسیار مفید است
لیکن این نسخه خاکشی بطبیخ مخصوص بحمیات داخل عروق است که نفوذ و تفتیح سدد از جوشانیدن زیاده تر حاصل میگردد و لهذا در حمیات مذکوره عرقیات نیز بجهت
لطافت مخصوص است و دستور بعض متاخرین در معالجه حمای بلغمی اینست که بهر نضج بادیان اصل السوس هر یک پنج ماشه انیسون سه ماشه جوشانیده صاف کرده
گلقند مالیده دهند و گاهی زرشک در منضج می افزایند تا گرمی ادویه را اعتدال دهد و اگر تفتیح نیز خواهند شربت بزوری یا سکنجبین بزوری داخل سازند و بعد از
گذشتن هفته و ظاهر شدن نضج مواد پرسیاوشان پنج ماشه تربد سفید شش ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد سه دانه برگ سنا یکتوله در منضج افزوده جوشانیده
صاف کرده مغز فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله مالیده باز صاف نموده روغن بادام چهار ماشه اگر نباشد شیره مغز بادام هفت عدد آمیخته مسهل دهند
و اگر بهر اخراج بلغم کثیر غلیظ مسهل قوی تر خواهند بوقت چهار گهری شب باقی مانده حب ایارج هفت ماشه بآب گرم خورده خواب کنند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بعد تنقیه
لیکن قدر اول از مسهل قوی نیز مسهل از بادیان بنفشه خطمی هر یک شش ماشه سنای مکی یکتوله گل سرخ پنج ماشه مویز منقی دو توله تخم کاسنی نه ماشه سپستان
یازده دانه گلقند یا شربت بنفشه دو توله دهند چون سه برابر روز دوم مسهل قوی که مذکور شد بدهند ولا اسده و قبض شود و تنقیه تا از حب ایارج صبح یکبار
اجابت نشده باشد صبح مسهل جوشانیده ندهند که شکم دم گردد و نفخ شده حال تباه گردد و اگر بعد از آن تپ مفارقت نکند و دو هفته بگذرد قرص گل صغیر با
عرق بادیان و غیره دهند ذکر ادویه مفرده یونانیه و هندیه که در تپ بلغمی نافعست نوشیدن طبیخ غافث با سکنجبین برای حمای بلغمی و تفتیح سدد مجرب
سوید بیست و کذا آشامیدن آب کاسنی صحرائی لاسیما با سکنجبین مجرب اوست و شرب طبیخ بادیان با سکنجبین شکری و کذا آب بادآورد یا طبیخ آن و کذا طبیخ ریوند با
بسکنجبین و کذا طبیخ بیخ اذخر بسکنجبین و کذا تخم بادرنجبویه و کذا انخواه و کذا افسنتین و کذا غاریقون و کذا ریوند بسکنجبین بعد نضج و کذا پوست شجر آزاد درخت
باهلیله کابلی و سیاه و باشاهتره در ربیع و خریف بعد کمال النضج و کذا خوردن قطعهای ترب در سکنجبین تر کرده با آب ترب بسکنجبین آمیخته یا تخم ترب کوفته جوشانیده
صاف کرده سکنجبین آمیخته و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ کرده بر صاحب تپ بلغمی و کذا چشم راست نرس و خلاط دارچینی در اغذیه و اکل کرنب
هر واحد نافع تپ بلغمی است دیگر در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که اگر خانه عنکبوت سفید صاف کرده نصف عدد تا یکعدد در قند سیاه پیچیده بی اطلاع
مریض پیش از نوبت لرزه و تپ بلغمی و ربع بخورانند دفع شود باید که تا سه روز بدهند و چون گرم بسیار است در تپ صفراوی زنهار ندهند دیگر شب یمانی نبات
مساوی کوفته بیخته قبل نوبت از یکماشه تا دو ماشه بآب سرد بخورند و اگر پشگری را بریان نمایند بهتر است الا کسی را که سرفه خشک باشد او را نباید داد و این
دوا بعضی کسان را شکم براند و فی الفور تپ زائل شود دیگر که صاحب دانشکوه بجهت تپهای بارده مزمنه از تجارب خود نوشته روز اول دار فلفل یک عدد شب
در آب خیسانیده صبح دار فلفل با آب آن بنوشند و روز دوم دو عدد و روز سوم سه و بهمین نوع تا چهارده روز بچهارده دار فلفل رسانند انگاه یکیک کم کنند
تا بیکی آید انشاء الله تعالی شفا بخشد دیگر که تپهای مزمن را مفید است برگ شفتالو دو نیم عدد همراه یکعدد فلفل سیاه سائیده علی الصباح بنوشانند حتی که بعد قی
نافعست دیگر جهت حمیات مزمنه از حکیم ارشد تخم کشوث چهار ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با سکنجبین بنوشند و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث
سائیده در سکنجبین آمیخته بلیسند و بالایش عرق عنب الثعلب هفت توله بیاشامند دیگر حکیم علی گوید که در علاج حمای بلغمی خواه نائبه بود خواه لثقه نافعتر از این
دوائی یافته نشده زنجبیل سفید بی ریشه با شش مثل آن نبات سفید کوفته بیخته سفوف کنند و هر شب یک مثقال بخورند دیگر نافع تپ بلغمی کرنیل کرنجوه سه عدد
با یکعدد فلفل گرد بآب سائیده بنوشانند و اگر مغز کرنجوه بآب سوده در بینی چکانند تپ لرزه را فرصت دهد دیگر نافع حمای بلغمی برگ آک زرد شده در انگشت خاکستر
نمایند و وقت صبح بقدر چهار سرخ با شهد خورند ذکر ادویه مرکبه یونانیه و هندیه که مفید تپ بلغمی است تبرید برای حمیات بلغمیه اول گلقند دو توله
بخورند بعده شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده شربت بزوری بارد یا شربت نیلوفر دو توله
داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند دیگر برای تپ و درد شکم گلقند دو توله در گلاب چهار توله عرق مکو عرق بادیان هر یک پنج توله مالیده صاف کرده خاکشی سه ماشه
پاشیده بنوشند دیگر در حالت قبض طبع شربت بنفشه بآب گرم بدهند و اگر تشنگی بسیار نباشد شربت بنفشه یا شربت انجیر موافق بود و یا شربت سپستان

و بسفایج و انجیر و مویز منقی و اصل السوس و شکر و ترنجبین و گاهی سنا نیز داخل کرده بسازند و با شیرهٔ تخم خیارین و کاسنی بدهند **حب قنطم** برای حمای مواظبه مغز
حب القرطم یکدرم تربد موصوف یکدرم غاریقون سفید تخم کرفس انیسون هر یک نیم درم نمک هندی دو دانگ کوفته بیخته حبها سازند بعرق بادیان حب یک شربت ست
حب هندی جهت دفع تپ مزمن اسپند بریان نیم تولہ سیاه دانه فلفل دراز فلفل هر یک یک توله کوفته بیخته در قند سیاه سه و نیم توله آمیخته بوزن نیم ببلولی غلوله
بسند و با آب گرم ناهار بخورند **نوع دیگر** بجهت تپ ولرزه بهنکری بریان سهاگه بریان نمک لاهوری اجواین خراسانی هر واحد یکدام کوفته بیخته با آب برگ دهتوره سنا
حبها بقدر نخود سازند و دو گهڑی پیش از آمدن تپ لرزه یک حب یا دو حب بخورانند **حب سم الفار** برای تپ لرزه معمول حکیم غلام امام کات سفید چهار توله گل سرخ
چهار ماشه سم الفار چهار سرخ هر سه را سائیده حب بقدر فلفل گرد سازند و چهار گهڑی پیش از آمدن تپ یک حب بخورانند و از ترشی و بادی و روغن پرهیز کنند و حب
آنند بهیرون و حب رام بان نیز در حمیات بلغمی نافعست **دوای هندی** برای تپ لرزه از بیاض استاد مغفور دار فلفل و فلفل گرد و قرنفل و سندهی
هر واحد یکدرم اجواین و نمک شور هر یک نیم درم سفوف کرده بقدر یکدرم بخورند **ایضاً** برای تپ هر روزه ببول جوانسه اندر جو ملیٹهی چهال نیب هر یک
شش ماشه شب تر کرده صبح جوش داده شهد انداخته بنوشند **ایضاً** برای تپ لرزه هرتال طبقی منسل گیری هر دو را در آب گیکوار چهار پاس کهرل نماید
بعده در سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کنند و در ده آثار پاچک دشتی بسوزند پس خاکستر آن روز اول بقدر دو برنج در برگ تنبول یا مصالح یا در حباب به جراب
بدهند روز دوم و سوم یک یکسرخ دهند غذا کهچڑی مونگ **دوای** نافع تپ بلغمی برگ تلسی شش ماشه فلفل گرد چهار عدد دار فلفل که چیده نبات سفید یکتوله
در آب سائیده بنوشند **سفوف** نافع تپ ولرزه بلغمی فلفل سیاه دانه قاقله کبار نبات سفید مساوی کوفته بیخته از سه ماشه تا شش ماشه خورده باشند
سفوف قنب که جهت تپ ولرزه معمول ست فلفل گرد دار فلفل کلونجی چراتیه گیر و هر واحد یکماشه برگ قنب دو ماشه کوفته بیخته یکماشه با آب سرد
یک گهڑی پیش از نوبت تپ بدهند و اگر مریض طفل باشد از یکماشه کمتر دهند **شربت** که برای تپ بلغمی با سرفه و ربو و سوء القنیه معمولست بادیان تخم کاسنی
تخم کشوث بسفایج سازج هندی سلیخه اسارون بیخ سوسن صعتر سنبل الطیب انیسون تخم کرفس شکاعی بادآورد گل غافث زوفای خشک هر واحد یکدرم
بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ ریوند خطائی لک مغسول شکر تیغال پرسیاوشان گاوزبان عنب الثعلب هر یک دو درم اصل السوس تخم خربزه تخم خیارین
هر یک سه درم مویز منقی چهار درم انجیر زرد هفت عدد قند سفید یک رطل بدستور شربت بسازند خوراک دو سه توله **نوع دیگر** معمول در تپ بلغمی و مرکب بیخ بادیان
بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره بادآورد شکاعی گل غافث هر یک سه مثقال تخم کاسنی تخم کشوث بادیان تخم خیارین تخم خربزه هر یک دو مثقال قند سفید یکنیم پاو
بدستور شربت سازند **قرص افسنتین صغیر** حکیم عابد سرهندی نوشته که درین تپ جدید و عتیق شدید و ضعیف حادث از بلغم حلو یا حامض یا زجاجی
یا مالح در قوی معده و کبد و ضعیف آن و بسیط یا مرکب با تپ دیگر این قرص را تجربه کرده ام افسنتین رومی که بغایت تلخ باشد تخم کرفس اسارون انیسون
مغز بادام تلخ مساوی باریک سائیده با آب سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده بانذک آب استعمال نمایند قرص انیسون حکیم ممدوح منقولیست که مریضی را
دیدم که از قرص افسنتین منتفع نشد و باستعمال این قرص انیسون نجات یافت انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل الطیب صبر زرد هر یک چهار درم عصارهٔ غافث
سازج هندی اسارون هر یک سه درم مصطگی تخم کرفس هر واحد یکدرم کوفته بیخته در گلاب قرصها سازند و بقدر یکدرم با طبیخ افسنتین استعمال کنند **مطبوخ**
که بجهت حمای بلغمی مفید بیخ بادیان گاوزبان انیسون اصل السوس عنب الثعلب شکاعی بادآورد مویز منقی تخم کشوث انجیر زرد در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب
و عرق بادیان جوش داده شربت دینار یا گلقند چهار توله حل کرده استعمال نمایند **ایضاً** بادیان یکدرم بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس هر واحد دو درم
پرسیاوشان سه درم گلقند دو توله سکنجبین بزوری دو توله انداخته بنوشند **ایضاً** که با سرفه و نزلی باشد اصل السوس چهار ماشه دارچینی دو ماشه مویز منقی نه دانه
بعرق بادیان ده توله جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند **نقوع** نافع تپ و نزله گل بنفشه شش ماشه بعد از سه ماشه
زوفای خشک چهار ماشه شب خیسانیده صبح شیرهٔ خیارین شش ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند **اقوال اکابر** عیسی بن یحیی گوید که
حمای بلغمی را مواظبه نامند بهر آنکه هر روز وارد میشود پس معالجهٔ آن بر امر کلی چنان باید کرد که تلطف کیموس و استفراغ منضج نمایند و تفصیل باید که ترک کنند تا آنکه بران

چهار نوبت بگذرد پس مسهل مبرد راست یا ملطف ماده و مرقق آن بنوشانند بعد از آن چون خلط لطیف گردد استفراغ با دویه مسهل بلغم نمایند و اعتنای کلی بمعده کنند
و خاصة بفم آن و عنایت بامر معده در وقت منتهای مرض بیشتر باشد بیشتر از آنکه کنند که اعانت در استفراغ ماده نماید و مع ذلک اشیای مقوی معده از داخل و خارج استعمال نمایند
و باید که غذا قلیل التبرید قوی التلطیف و التقطیع باشد و از اغلظ ابتدا کنند و مدام بتلطیف برفق نمایند تا آنکه نزد انتهای مرض لطیف گردد بعد از آن اعاده بتدریج
بسوی غلیظتر کنند شیخ الرئیس و شراح قانون مینویسند که علاج تپ بلغمی نائبه مختلف میشود بحسب اوقات او اعنی ابتدا و انتها و انحطاط و بحسب ظهور
نضج و خفای او اندرین تپ و بحسب مواد آن اعنی بلغمیه حامضه و بلغمیه زجاجیه و بلغمیه مالحه و حلوه و علاج جمیع اصناف او مشترک میشود در وقت ابتدا
اندر سه چیز یکی در وجوب تلیین معتدل بگلقند وغیره و قی سیما نزد نوبت و دوم در وجوب استعمال ملطفات و مقطعات و مدرات و چون بر تپ سه روز بگذرد
ماده دران بسبب تپ رقیق گردد پس اگر تاخیر مدر تا سه روز کنند انسب است و قبل آن تحریک ماده کنند و ایذا رسانند و هیچ نفع نکند و سوم در استظهار بتلطیف تدبیر
با اعتدال و بباست که در سه روز اول بر ماء الشعیر شکر اقتصار کرده میشود با امید آنکه منتهای او قریب تر بود یا بسبب رقت ماده و یا بباعث قلت
آن و اگر بیقین معلوم شود که منتهای او بعید است تلطیف تدبیر نکنند با وجود آنکه گرسنگی و خواب و ریاضت بران اگر ضعیف نکند بغایت نافع است درین مرض
بلکه در ابتدا تا هفتم روز بتغلیظ میل نمایند بعد از ان بتدریج بتلطیف کنند لیکن استظهار بتلطیف تدبیر اولا واجب میکنند پس اگر ظاهر گردد که منتهی بعید است
ممکن بود که تلافی ضعف حاصل از تلطیف بتغلیظ تدبیر نمایند بعده بتدریج بتلطیف تا وقت منتهی کنند و هرگاه از روز هفتم تجاوز کنند بر تلطیف تدبیر
قیام ننمایند چه این ضعف آرد و در ضعف فم معده افزاید و هر قدر که طول او بیشتر محسوس گردد تلطیف کمتر کنند با وجود آنکه تلطیف در تپ بلغمی بالجمله
واجب تر است از آنچه در ربع واجب بود و لهذا لازم است که در خورانیدن او مثل بچه مرغ سرعت نکنند بلکه نان بمزورات دهند مگر آنکه خوف ضعف کنند
یا انحطاط ظاهر گردد بعد از ان علاج مختلف میشود آنچه سببش بلغم شور و حلو باشد و آنچه سبب او زجاجی و حامض بود که ازین حمی فروموریوس نهر ری
که بدن دران گرم نشود حادث میشود بآنکه در اولین یعنی حادث از شور و حلو احتیاج تلیین بدوای لین و با تبرید اندک می افتد و در ثانیتین یعنی زجاجی
و حامض بدوای سخت تر حاجت میشود بسبب غلظ و لزوجت ماده و در اولین احتیاج میشود بتقطیع بملطفات مقطعات که دران تسخین بسیار
نباشد و اگرچه بتخفیف کثیر بود و در ثانیتین حاجت میباشد بچیزیکه بتلطیف بتسخین و تقطیع بحرافت خود نماید و خصوصا هرگاه بلغم مختلط بسودا
باشد در مثل او لابد است از معجون کمونی و معجون کبریت و استعمال ملحات مثل مری و اوفق ادویه که در ابتدا استعمال کرده شود گلقند عسلی و شکری است
تا روز هفتم و ایضا استعمال آب بادیان و آب کاسنی و آب کرفس بحسب حاجت با گلقند بعد روز هفتم بد نیست و سکنجبین شکری یا عسلی شدید المنفعت است
و ایضا ماء العسل بزوفا و ممکن است که بدین تدبیر برسند بآنکه اراده تلیین کرده شود و خصوصا مسهل مرتب از گلشکر فارسی که آن مسهل ملین است
و اگر احتیاج بقوت تلیین آن افتد در آب لبلاب بمالند و اگر اراده تلیین زیاده باشد خیار شنبر و فانید بدان مخلوط سازند و ایضا گلقند مرتب بشیره ترنجبین در آب لبلاب
حل کرده و بران الحاح بمسهلات در ابتدا و بعد آن نکنند و خصوصا اگر با ماده بلغم صفرا باشد چه خروج آن مؤدی بفساد مزاج خواهد شد و بسیار مردم در ابتدا مثل
دواء التربد در هر شب و مثل مصطکی در هفته دو دفعه و مثل حب بزور مدره بخورانند و نسخه دواء التربد اینست که بگیرند زنجبیل و مصطکی هر واحد ده جزو تربد بیخته سه ده
نبات سفید مثل مجموع ادویه کوفته بیخته هر شب بقدر یک مثقال یا کم و زیاده بحسب مزاج بخورانند و این وقتی میدهند که اگر طبیعت نرم نباشد و اگر هر روز دو مرتبه
اجابت کند احتیاج آن نباشد و اما نزد من انتظار نضج بهتر است و تلیین بچیزها یکه اولا ذکر آن نمودیم اولی است بلکه واجب است که اندکی از بلغم بیرون آرند
و باقی را تا نضج بگذارند و این بنرمی و اندک اندک بغیر تکلیف بود بعده بمدرات متوجه شوند تا بقیه او با ادرار بر آید و همچنین کراهت کرده شود از دوائیکه مشابه بود
با آب انگور و تمر هندی و عناب و مانند آن آنچه مضعف معده بار نخا باشد و اسهال اجزای رقیق نماید و غلیظ باقی ماند و اگر ماده مائل بزیادتی برودت
باشد مغز قرطم آمیزند و اگر ماده مائل بصفراویت باشد شربت بنفشه و خمیره بنفشه یا شیرخشت یا بنفشه خشک سوده بیامیزند و استعانت بحقنهای لینه معمول
از عسل و نمک و آب چقندر و روغن کنجد و قی با آب ترب و تخم ترب در سکنجبین بزوری ترکرده و مانند آن نمایند و اگر احتیاج بقی کردن بیشتر باشد بسبب کثرت عروض غثیان

وتغیر ذائقه دهن تخم ترب سوده تا یک مثقال با آب سرد بخورانند و قی باوجود آنکه مضعف معده است بسبب تحریک سخت لیکن بسیار شدید المنفعت و قالع
این علت بسبب اخراج ماده آنست ولازم است که در قی تا روز هفتم برای نضج انتظار کنند تا در ابتدا از سختی آن ورم معده حادث نشود واگر بر مریض قی
کردن متعذر باشد بران اجبار بسختی نکنند واگر آنرا قی خود بخود آید خصوصاً در ابتدای دوره بند نکنند مگر در هنگامیکه افراط نماید وضعیف کند مثل هیضه و شربت
نضج وانچه بعد ازین ذکر آن خواهیم کرد بحبس آن بپردازند واگر درد سر عارض شود نطولات بابونجی مع نهادن دست و پاها در آب گرم وبستن ساقین بقوت استعمال
نمایند واگر احتیاج بماء الشعیر افتد آنرا با اصول مثل بیخ بادیان و کرفس بمقدار معتدل بپزند واستعمال نمایند و یا سکنجبین عسلی بآن دهند اگر ماء الشعیر در معده
ترش نگردد و یا ماء العسل بدان مخلوط سازند اگر ترش گردد واولی وقت شرب ماء الشعیر آنست که در بول مریض از ابتدا رنگینی باشد پس واجب است که اولا گلقند
بخورانند و بعد دو ساعت ماء الشعیر بنوشانند ولازم نیست مالش بدن بمروخات محلله وریختن نطولات ملطفه اگر مرض در ابتدا بود یا در بدن اخلاط متحرک
باشد که آن از جای احشا بتسخین طلب خود نماید واز آب سرد اجتناب کنند و هرگاه بول غلیظتر وسرختر بینند فصد کردن بد نیست و واجب است که در ان هنگام
سکنجبینات زیاده دهند و بدانند که مالش بدن از معالجات نافعه برای ایشان است و هر قدر که بلغم لزج تر وغلیظتر باشد مالش نافعتر بود و گویند که مالش بنسیج عنکبوت
مع روغن زیتون بسیار نافع است بالخاصیة و هرگاه مرض در تزید شروع کند و بعد از تزید باید که اکثر عنایت بفم معده مصروف دارند و انچه تقویت آن کند
استعمال مضوغات متخذ از پودینه و مصطکی وانیسون است و استعمال قی بنحویکه مذکور شد بهتر است مع تقلیل غذا و گلقند که در زمانه تزید و بعد روز هفتم دهند بدان دوائی
مقوی فم معده که در ان ادرار بول بسیار بود مثل انیسون و مصطکی مخلوط سازند و آب گرم دهند خصوصاً در ابتدای دوره که آن معتاد مستلزم وسر باکند مع ذلک
لطیفه عطش کاذب خواهد کرد اگر آن هیجان نماید واکثر در استفراغ بلغم وخام درین وقت تزید رخصت میدهند و اولی آنست که انتظار نضج تام نمایند و هرگاه مرض
بحدت شروع کند و شدت نماید باین قرص انتفاع یابند بگیرند هلیله زرد و صبر و عصاره غافث و عصاره افسنتین هر واحد پنج درم زعفران و مصطکی هر واحد
شش درم قرص سازند هر روز یکدرم و هر شب نیم درم از ان بخورند و چون نضج پدید آید اعانت نضج مثل برگ کرفس و بادیان و بیخ اذخر و پرسیاوشان نمایند و اگر
معلوم شود که ماده بسیار بارد است باستعمال اندک فلفل در غذا واستعمال اندک شراب رقیق نه بسیار باکی نیست و گاهی اعانت کرده میشود بر انضاج و تحلیل
از روی معونت قوی بمروخات محلله واین موافقتر است درین مرض بآنکه در سائر حمیات بود ولازم است که در تدبیر بمروخات اعتبار قوت و تب ولرزه کنند پس اگر
قوت قوی باشد و تب بسیار صعب نباشد در قوت مروخات افزایند والا روغنهای لطیف مائل باعتدال مثل روغن بابونه و خیری و سوسن و زیت استعمال نمایند
و هرگاه مرض از روز چهاردهم تجاوز کند از استعمال دوائیکه تلطیف بیشتر کند مثل آب بادیان و کرفس چاره نباشد و گاهی ببزور آنها و بانیسون و مانند آن مثل سکنجبین بزوری
که در ان اذوفا و حاشا افتد و با استعمال قرص گل حاجت آید گاهی درین قرص برای تقویت معده احتیاج شود بزیاده کردن کندر و مصطکی وسعد و افسنتین و مانند آن
بحسب وجوب بمشاهده یعنی اگر اراده تقویت معده بیشتر باشد مصطکی وسعد افزایند واگر اراده تحلیل مع تخفیف بود کندر و افسنتین و امثال آن زیاده کنند و شراب
رقیق ایشان را بعد گذشتن چهارده روز نفع کند بسبب تلطیف خود و تقویت حرارت غریزی و ادرار و تعریق او و چون نضج و قوت طبیعت بینند اقراص افسنتین
بخورانند و بعد آن چون دریافت کنند که سردی در آغاز نوائب ابتدا میدهد و مرض در ابتدا نیست آب گرم که در ان مثل تخم کرفس و انیسون وجوش جوشانیده باشند بنوشانند
والیضاً امثال او مثل تخم کشوث و بادیان و تخم کرفس استعمال کنند و قویتر ازینها نطولات و بخورات و مانند آن مثل دلک و غیره است و گاهی در نافض شدید مطبوخ
باین نسخه بنوشانند بگیرند زنجبیل و صعتر و نانخواه هر واحد سه درم کشنیز چهار درم گل سرخ پودینه هر واحد سه درم مویز هفت درم بسیم مقرر بجوشانند شربت سه اوقیه
و هرگاه نضج تام بنگرند استفراغ واجب نمایند بادویه که قوی باشند و مثل دواء الکبریت بخورانند واگر ماده از بلغم بارد تر مثل زجاجی و حامض باشد تریاق فاروق
بدهند والیضاً لازم است که بعد تنقیه قرص ورد کبیر با آب بادیان خورانند و هر شب دواء التربد و حب صبر معمول بغافث یا مرتب با فاویه دهند واز قبیل این مستفرغات
مطبوخ باین صفت است بگیرند ایارج هفت درم تربد ده درم هلیله سیاه غافث هر واحد پنج درم نمک هندی سه درم بادآورد و شکاعی هر واحد چهار درم انیسون سه درم
با آب کرفس بجوشانند و بقدر حاجت از سه اوقیه تا هفت بنوشند و قویتر از ان این قرص است بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس هر واحد ده جزو ایارج هشت

بیخ کرفس

عصارهٔ غافث بیخ تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ سنبل الطیب پودینه هر واحد هفت قرصها سازند و از دو درم تا دو درم استعمال کنند **مطبوخ جید** بیخ هر دو
مذکور از هر واحد ده مویز منقی هفت انیسون مصطکی هر واحد سه شکاعی بادآورد غافث هر واحد چهار درم در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل باز آید و چند روز بر ناشتا بنوشند
تا نضج ظاهر شود **قرص جید** نزد ازمان حمیات استداد فضج هند بگیرند ایارج عصارهٔ غافث افسنتین شکاعی بادآورد هر واحد پنج تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد
سه نمک نفطی چهار تخم کشوث هلیلهٔ کابلی هر واحد ده غاریقون پانزده قرص ورد بست تربد سی و از آن اقراص سازند و این مسهل قویست **ایضاً** صبر هلیلهٔ زرد
ریوند مصطکی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد یکجزو زعفران نصف جزو سلیخه استعمال نمایند و این خفیف تر از اول ست **ایضاً** ایارج هلیلهٔ کابلی نمک هر واحد
چهار تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یک نیم درم افسنتین پنج قرص ورد سه شکاعی بادآورد هر واحد دو درم کوفته بیخته حبوب سازند و این در نفع قریب به نسخهٔ سابق ست
مطبوخ جید غافث پنج اصل السوس نانخواه هر واحد سه تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ پنج بجوشانند و هر روز سه اوقیه بنوشند نزد ارادهٔ انضاج
و تحلیل بقیه **ایضاً** اصول ثلاثه یعنی بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ کاسنی تخم کاسنی هر واحد ده انیسون تخم کرفس هر واحد دو درم شکاعی بادآورد غافث افسنتین هر واحد
بیخ قنطوریون سه درم جوشانیده چهار اوقیه از آن بنوشند هرگاه در بلغم عفونت و غلظ باشد **ایضاً** حشیش غافث شاهتره شکاعی بادآورد افسنتین هر
واحد پنج مویز ده هلیلهٔ زرد ده درم و این برای بلغم شور و آنکه صفرا بران غالب باشد موافق تر ست و اگر غاریقون تا یکدرم و ثلث سفوف کرده یا بعسل آمیخته
چند روز بخورند با آب گرم تطاول مرض را منع کند باخراج بلغم غلیظ و تخم انجره مثقالی بعد نضج بسیار عجیب ست سفوف کرده یا بعسل بدهند و اگر برای محموم
حبوب اسهال بسازند باید که دران بسبب ضعف جگر ریوند و تخم کشوث زیاده کنند و بسبب ضعف معده مصطکی و انیسون و بسبب ضعف طحال و غلظ او بیخ کبر
و اسقولوقندریون بهر آنکه اکثر همراه این تپ عظم طحال بود و گاهی برای آن بزیاده کردن سعد و حب البان و حلبه احتیاج شود و مع ذلک در استعمال مسخنات رعایت
حال شدت تپ کنند تا افراط تسخین واقع نشود **واما مستفرغات** که آن قویتر محتاج الیه درین مرض هنگام نضج ست از انجمله اینست که در شربت مذکورهٔ
سابق حب تربد زیاده کرده شود و حقنهای قویه استعمال کنند و از قبیل آن این حب ست مصطکی یکدانگ عصارهٔ افسنتین ربع درم شحم حنظل یکدانگ ایارج فیقرا
نیم درم بسکنجبین عسلی حبها ساخته با آب گرم بخورند و منجملهٔ آن حب مصطکی و صبر ست و اگر ماده مائل بحرارت باشد بگیرند از اقراص طباشیر مسهل سه قرص و تربد یکمثقال
و سقمونیا نیم مثقال و عصارهٔ غافث دو مثقال و بقدر قوت بخورند که اخراج بلغم و صفرا کند و در حرارت نیفزاید **و ایضاً** غافث و افسنتین و پرسیاوشان و هلیله
و شاهتره و مویز منقی مساوی جوشانیده بترنجبین یا گلقند شیرین کرده بقدر حاجت بنوشند که هرگاه در ماده شوریت از اختلاط صفرا باشد نفع بخشد و اگر بدن
متحمل اسهال نباشد توجه بملطفات و مدرات و معرقات از دثار و تبخیر آب جوشانش و حمام نمایند و از جمله چیزیکه هنگام عدم احتمال بدن باسهال قوی احتیاج بدان افتد نقوع صبر بعسل ست
و هرگاه مرض رو بانحطاط آورد درین هنگام بدخول حمام قبل از طعام باک نیست **واما اغذیهٔ** ایشان پس لطیفه مثل سرکه و زیت ست و گاهی دران اندک مری می آمیزند خصوصاً
در آخر تپ و اما غذای قویتر تیهو و بچهٔ مرغ و لکلک و دراج ست بعد انحطاط و لازم ست که دران خصوصاً هنگام نضج چیزیکه دران تقطیع باشد مثل سرکه و خردل و مری داخل کنند و اگر بلغم
حامض ردی النضج باشد کندنا و نخوداب بهترین اغذیه برای ایشان بود چون دران زیره و شبت و زیت داخل سازند و ایضاً نواله معمول از چقندر و آبکامه
و سرکه و زیت مغسول و کواميخ مثل کامخ کبر و کامخ شبت و صعتر و انجدان و ملیون و اجتناب از بقول سرد و مرطب نمایند و وقت غذا بعد خفت نوبت یا
اقلاع آنست و قبل نوبت کمتر از چهار ساعت فاصله نباشد و اما اندازهٔ خواب ایشان باید که مساوی بیداری باشد تا که نضج موکول بخواب و تحلیل به بیداری
باشد و حمام ایشان را شدید المضرت ست مگر بعد انحطاط **تدارک قی** ایشان چون افراط نماید باید که درین استعانت بمثل میبه و شربت انار نعناعی
معروف نمایند و اگر حاجت بقویتر باشد بگیرند انار دانهٔ میخوش ده درم کندر سفید مصطکی هر واحد پنج درم پودینهٔ خشک هفت درم و در دو رطل آب بجوشانند
و دران چند شاخهای پودینهٔ تازه اندازند تا آنکه آب بنصف آید **تدارک اسهال** ایشان هرگاه مفرط گردد اما حبس او بدانچه معلوم ست از قوابض بتدبیر
یعنی بتصرف در اسباب ستهٔ ضروریه که منجملهٔ آن غذاست و از قوابض غذائیه نمایند و الا در ضعف آن بخورانیدن عقب آن چوچهٔ مرغ بریان یا مطبوخ دیگ بجوشانیده
یا روائح منعش قوت مثل روائح کباب و فواکه خوشبو چون سیب و بهی و امرود سازند و اگر تهیج در وجه و اطراف عارض شود با استعمال مثل این قرص ...

بیخ کبر نسخه

بگیرند انیسون و لک مغسول هر واحد پنج درم بادام تلخ مقشر و زعفران و مرماخور هر واحد چهار درم تخم کرفس و بادیان و فقاح اذخر هر واحد سه درم عصارهٔ غافث
سه درم و نیم سنبل الطیب شش درم ایارج فیقرا هفت درم گل سرخ ده درم و از آن قرص ساخته استعمال نمایند و گاهی احتیاج بمثل مروسیا و دواء اللک و [illegible]
افتد **قرص** برای طول حمی با سردی گل سرخ مصطکی سنبل الطیب بادیان تخم کرفس تخم کاسنی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد چهار درم طباشیر پنج درم قرص
سازند و بوزن یکدرم تا دو درم همراه ده درم گلقند که در طبیخ بادیان بقدر دو اوقیه مالیده باشند بدهند و نانخواه بعسل سرشته را منفعت عظیم ست در حالت طول
این علت و گاهی احتیاج افتد در طول سردی بمالش بدین طور که ابتدا از منکبین و اربیتین کنند و هرگاه در دست و پا حرارت منتشر گردد و گرم شوند پس اگر
شبیه بماندگی محسوس گردد باز بدلک رجوع کنند و اگر سخونت بدلک اشتداد نماید بمالش بروغن گرم مضایقه ندارد تا آنکه عضو بسخونت محتاج الیه برسد پس آن را ترک
نمایند و بعضو دیگر متوجه شوند و از روغنهای نیک زیت شیرین ست که دران قبض نباشد و روغن بابونه و روغن شبت مطبوخ در ظرف مضاعف و چون از
مالش بروغن فارغ شوند روغن را نشف کنند تا کرب نیارد و بتسدید مسام و اگر عقب دلک یابس دلک بروغن کنند باکی نیست و ابتدا آنچه حفظ معدهٔ ایشان از عفونت
نمایند آن مالش فم معده بمثل روغن بابونه و روغن ناردین و روغن شبت ست و قوی تر از آن روغن رازقی ست و لنا ضمده نافعه اینست که بابونه و اندک
مصطکی را در شراب مع روحیذان عسل بپزند و اگر اشتها ساقط بود بهتر آنست که بشراب استعمال نکنند بلکه بمیفختج که دران خرمای خام و خرمای پخته و اکلیل الملک
و افسنتین جوشانیده باشند ضماد نمایند **صاحب کامل** گوید که علاج حمای مواظبه مثل علاج سائر حمیات ست اعنی بتطفیهٔ حرارت غریبه و تنقیهٔ ماده و چون ماده
درین تب بیشتر از حرارت بود باید که عنایت دران اکثر باستفراغ خلط بلغمی مصروف باشد و لهذا سزاوار آنست که تدبیر صاحب او در آغاز حدوث آن بدین طور
نمایند که صبح سکنجبین دو اوقیه باندک آب آمیخته بدهند و بعد گذشتن سه روز صبح گلقند شکری هفت درم دهند و بعد سه ساعت دو اوقیه سکنجبین در قدری
آب آمیخته باید داد و اگر دران حرارت قوی لذاع و بول رنگین بود و مریض تشنگی یابد باید که در سحرگاه پنج درم گلقند دهند و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر که اندران بادیان
پخته باشند چهل درم بدهند و بعد چهار ساعت دو اوقیه سکنجبین با آب سرد باید داد و باید که اگر ماء الشعیر دهند قبل از نوبت بشش ساعت بدهند و کمتر از چهار ساعت
میان آن و ابتدای نوبت فاصله نباشد تا حاضر شدن وقت نوبت منحدر گردد و معده از آن خالی شود و چند روز همین تدبیر بعمل آرند تا حرارت منقضی گردد و اگر
درینجا حدت و حرارت نباشد ماء الشعیر استعمال نباید کرد و گلقند و سکنجبین بطریق مذکور استعمال نمایند تا آنکه علامات نضج پدید آید و غذا مزورهٔ معمول بچقندر و سرکه
و مری و کرویا و دارچینی باشد و اگر فصل تابستان بود سرکه و زیت معمول بشکر و نعناع و طرخون و کرویا دهند و اگر قوت ضعیف باشد تیهو و دراج مطبخ و مشوی
و کبک خورانند و توابل او بفلفل و زیره و دارچینی باشد و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد تنقیه ببعض ادویهٔ مسهل بلغم مثل تربد و غاریقون و مغز قرطم باید کرد و این حب
مسهل بلغم ست **صفت آن** بگیرند تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ حب النیل نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ نمک هندی یکدانگ همه را باریک سائیده حبها
سازند و با آب نیم گرم سحرگاه بخورند نافع ست باذن الله تعالی و یا بگیرند تربد سفید و مغز قرطم هر واحد یکدرم غاریقون چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ تخم کرفس انیسون
هر واحد یک نیم دانگ همه را باریک سائیده حب بندند و در سحر با آب گرم بخورند و در هر هفته یکبار گاه در وسط او و گاهی در اول آن استعمال او نمایند و قی بعمل آرند بسکنجبین
که دران ترب خیسانیده باشند اول ترب را بخورند و بعد آن سکنجبین با آب گرم مع اندکی نمک جریش بنوشند که این تقطیع بلغم و تلطیف او کند و خروج او سهل گردد
و اگر قی وقت نوبت استعمال کنند بهتر باشد و اگر قی بر خلو معده آسان نبود اندک ماهی شور مع ترب بخورند و ایضاً استعمال قی بتخم ترب و تخم سرمق
بسکنجبین عسلی سرشته و آب گرم که دران شبت جوشانیده باشند با نمک جریش باید کرد و ایضاً درین تب گاه گاهی اشیای مدر بول مثل کرفس و بادیان تازه
استعمال کنند و این با غذیه مخلوط سازند و یا این طبیخ اصول بنوشند **صفت آن** بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و تخم آن هر دو و انیسون و حاشا
هر واحد بقدر حاجت و در آب خوب پخته صاف نموده گلقند دران مالیده نیم گرم بنوشند **صفت طبیخ دیگر** که قوی تر ست بگیرند هر دو بیخ مذکور و اصل السوس هر واحد
ده درم حشیش غافث و حاشا و افسنتین هر واحد هفت درم مویز طائفی بیست درم شکاعی و بادآورد هر واحد چهار درم مصطکی سنبل الطیب واحد یک نیم درم هلیلهٔ کابلی
هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ زرد هر واحد پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از آن با هفت درم گلقند شکری بخورند و هرگاه مدت این تب

دا اگر همه بدان تمادی بطعام شود باید که عنایت ببلغم معده و تقویت آن نمایند چنانکه تنقیه آن بضمادی کنند که در آن لادن و گل سرخ و رامک و مسک باشد و این ضماد از
مسک اصیل سه درم لادن دو درم گل سرخ قصب الذریره هر واحد پنج درم زعفران یکدرم همه را با یکدیگر بسایند بمطبوخ افسنتین یا آب مرزنجوش و نمام و مانند آن بسرشند
و این دوا برای تقویت فم معده و تلطیف بلغم بدهند صفت آن قرص ورد یکدرم مصطکی عود خام هر واحد دو دانگ همه را باریک سوده با هفت درم گلقند
بسرشند و باید که گلقند را خوب بخایند تا انهضام او بسرعت گردد و عمل او نیک شود و اگر قرص غافث با سکنجبین بدهند بسیار موافق بود و پس اگر بلغم بسیار
سفید باشد سکنجبین عسلی بگیرند و هرگاه خوف حدوث سده در جگر و برودت مزاج آن باشد قرص افسنتین یا قرص لک با سکنجبین بزوری بدهند و از کثرت شرب
آب و لاسیما آب برنج سرد کرده منع کنند بلکه و هرگاه این تپ طول کند و بول سفید و فصل سرما و سن پیری و مزاج مریض بارد و رطب باشد باید که مریض را تریاق
کبیر یکروز در میان بوزن دو دانگ تا نیم درم با آبیکه در آن زیره و حاشا یا قدری اسارون جوشانیده باشند بدهند و اگر معجون فلافلی و غیر آن از معجونات حاره مثل
مثرودیطوس و سجزینیا بقدر بندقه بدهند نافع باشد و اما هرگاه فصل گرما و مزاج علیل حار و سن شباب باشد تریاق و چیزی از معجونات حاره نباید داد و بر اقراص که
ذکر آن کردیم سکنجبین شکری یا عسلی یا گلقند بحسب مشاهده قوت مریض و ضعف آن و سائر اشیائیکه بموافقت آن استدلال بر احتیاج بسوی آن کرده شود اقتصار
نمایند و باید که صاحب این مرض را از همه خواکتر و جمیع اشیای مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غیر آن منع کنند و مویز سفید که در آن اندکی قبض باشد و شکر و عسل با
مغز قرطم و پسته و حبة الخضرا بخورند و در بعض اوقات جوارش شکر بدهند که بدان انتفاع یابند و از حمام منع کنند تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نگردد و تپ در انحطاط
شروع نکند که آن ردیست و بعد ظهور آثار نضج حکم بحمام نمایند و آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و شیح و مانند آن از اشیای ملطفه
نطول و آبزن سازند ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که در علاج تپ بلغمی قوانین مذکوره در ابواب گذشته فراموش نکنند و معالجه بحسب انواع بلغم نمایند پس اگر ماده
بلغم شیرین باشد ادویه معتدل در حرارت و تلطیف استعمال کنند و گاهی چیزی سرد بدان آمیزند مثلا چون گلقند یا سکنجبین سرشته و مانند آن و اگر ماده بلغم ترش
یا زجاجی باشد ادویه قویتر و گرمتر و ملطف تر مثل فلافلی و کمونی و مانند آن دهند و اصل در علاج جمیع انواع بلغم آنست که در ابتدای مرض عنایت بسه چیز مصروف
دارند یکی تلیین طبع بقدر اعتدال دوم قی باندازه معتدل سوم تدبیر ادرار بول با دویه ملطف معتدل و اگر دانند که ماده غلیظ است از غذا در ابتدای مرض منع نکنند بلکه
تدبیر معتدل کنند و آنجا که تدبیر مریض بطعام در اول مرض غلیظ کرده شود و عادت او همان باشد پس عادت او پیوسته جاری ندارند بلکه بعد یکهفته از آن برگردند و بالجمله
تدبیر غلیظ درین تپ جائز نیست چنانچه در تپ ربع جائز است و لا مزوره تنها یا گوشت بدهند پس اگر از ضعف قوت ترسند مزوره مرغ باید داد و بهترین تدبیر
در علاج این تپ آنست که در ابتدای مرض خاصه در ابتدای نوبتها قی فرمایند بسکنجبین عسلی و آب گرم و آنچه باسانی برآید غنیمت شمارند و اگر چیزی بر نیاید تلطیف ماده
کنند و با معا فرو برد و آنجا که ماده غلیظ باشد نخست چیزی ملطف چون سکنجبین ساده یا بزوری بدهند و قی با آب ترب و سکنجبین بزوری آورند و اگر ترب را در سکنجبین شب
تر کنند و صبح برآورده آن سکنجبین بنوشند و بعد از یکساعت ترب و تخم ترب و شبت در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین قدری آمیخته بیاشامند نیک بود و اولی تر
آن باشد که قی بعد یکهفته فرمایند و بهترین اشیا برای تلطیف ماده گلقند است در آب گرم حل کرده و بعد یکهفته اگر حاجت بچیزی ملطف تر افتد آبیکه در آن گلقند حل
کنند بادیان یا تخم کرفس بجوشانند که لطیف تر شود و سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده و ماء العسل که در آن قوت زوفا باشد ملطف است و کوهجا ابن سرافیون بر آنست
که تا هفت روز نگذرد آب بادیان و مانند آن نشاید داد و بعد هفته سخت صواب باشد و چون از بیماری یکهفته بگذرد اگرچه اثر نضج ظاهر نشده باشد شب دواء الترب
دهند اگر طبع نرم نباشد و صبح پنج درم گلشکر بخورند و عقب او ده درم سکنجبین عسلی بنوشند و آنجا که سرما و لرزه سخت قوی باشد شربت صعتر و شربت مرزنجوش سودمند
بود **صفت** شربت صعتر بگیرند صعتر و نانخواه و زنجبیل و گل سرخ و پودینه و کشنیز خشک هر یک سه درم مویز منقی بیست عدد جمله را در دو صد درم آب بپزند تا
سوم حصه باقی ماند صاف کنند و پیش از وقت نوبت بیک ساعت مقدار سی درم گرم کرده بخورند **صفت** شربت مرزنجوش بگیرند مرزنگوش و اذخر و پودینه
و بابونه و عاقرقرحا نیمکوفته از هر یک پنج درم جمله را مثل شربت صعتر بپزند و هرگاه اثر نضج پدید آید باین حب اسهال آورند و نسخه آن همانست که در قول صاحب کامل
گذشت لیکن درینجا وزن تربد چهار دانگ و حب النیل یکدرم و نمک نفطی دو دانگ است و مقل یکدانگ افزوده و نوشته که بآب کرفس سازند **صفت**

نسخهٔ ماء الاصول

ماء الاصول که بعد ظهور آثار نضج نافع ست و ادرار بول کند بگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر و پرسیاوشان انیسون هر واحد هشت درم مصطکی تخم کرفس هر یک
دو درم جمله را در یکمن آب بپزند تا بنیمه آید صاف نموده هر صبح چهل درم گرم کرده ده درم گلشکر در آن مالیده صاف کرده بنوشند صفت حب مسهل که تنقیهٔ بدن از مادهٔ
تپ بلغمی بکند و از ترکیب محمد زکریاست ایارج فیقرا نیم درم تربد یکدرم شحم حنظل یکدانگ غاریقون نیم درم عصارهٔ افسنتین یکنیم دانگ مصطکی یکدانگ جمله را [illegible]
با سکنجبین عسلی بخورند و اگر فصل سرما و مریض بارد المزاج باشد تریاق اربعه با آب بادیان بدهند و اگر ماء الاصول که در قول شیخ گذشت و در آن قنطوریون دقیق سه درم
داخل ست اجزای آن در دو من آب بپزند تا النصف بماند و هر صبح سی درم با گلقند هفت درم بدهند نافع بود و اگر سه درم مصطکی در آن داخل کنند بهتر باشد و اگر بادی
صفرا باشد این ماء الاصول دهند و نسخهٔ آن همان نسخهٔ مطبوخ دیگرست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا پوست بیخ کرفس و حاشا و سنبل الطیب و بلیلهٔ کابلی
مطروح ست و عوض آن بیخ اذخر هفت درم انیسون سه درم ست و وزن مصطکی دو درم و بادآورد پنج درم و هلیلهٔ زرد ده درم و هلیلهٔ سیاه هفت درم
نوشته و این حب تنقیهٔ دماغ و معده کند و نسخهٔ آن همان مطبوخ ست که در قول شیخ گذشت و در آن ایارج هفت درم ست لیکن درینجا وزن ایارج فیقرا
هشت درم و عصارهٔ غافث چهار درم ست و گل سرخ چهار درم و مقل سه درم افزوده مقل را در آب کرفس حل کرده ادویه سرشته حبها سازند شربتی یکنیم درم تا
دو درم و اگر از مسهل مانعی باشد اعتماد بر ماء الاصول و اشیای ملطفه باید کرد که هم عرق آرد و هم ادرار بول کند و قرص گل درینحالت و بعد ظهور آثار نضج سخت نافع



باشد صفت قرص گل بنسخهٔ ابن زکریا گل سرخ ده درم اصل السوس عصارهٔ غافث هر یک شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی اسارون سنبل الطیب
عود خام فقاح اذخر هر واحد یکدرم شربتی سه درم بماء الاصول و گلقند نوع دیگر اگر مرض طول کند و ماده سخت غلیظ باشد نافع بود انیسون تخم کرفس بادیان هر یک
سه درم بودینهٔ خشک قاقله خیربوا هر یک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر ریوند چینی سنبل الطیب فطراسالیون مصطکی زعفران هر واحد
یکدرم گل سرخ ده درم شربتی سه درم بماء الاصول و اگر بر پشت پای و پشت چشم و روی تهیج و ورم ظاهر شود این قرص گل با ایارج فیقرا باید ساخت و نسخهٔ آن همانست
که در قول شیخ برای تهیج وجه و اطراف گذشت لیکن درینجا بودینهٔ خشک چهار درم ریوند چینی شش درم عوض مر اهوازی نوشته و جمله را با آب عنب الثعلب سرشته قرصها
سازند و هر صبح یکنیم درم بماء الاصول بدهند صفت قرص گل بنسخهٔ جالینوس که در تپهای کهنه که با لرزهٔ سخت و آماس پشت پای و روی باشد سود دارد انیسون
گل سرخ صبر هر یک چهار درم ساذج هندی اسارون افسنتین مغز بادام تلخ عصارهٔ غافث هر یک سه درم تخم کرفس یکدرم با آب کرفس سرشته قرص سازند
و با آب بادیان و سکنجبین بدهند و اگر نانخواه سه ده بعسل سرشته سه درم بدهند در آخر تپهائی که با لرزهٔ شدید باشد و بدیر گرم شود نافع بود ابن الیاس گوید که
در تپ مواظبه اول انچه می باید کرد تلطیف بلغم بجلابات ملطفه و ماء الشعیر مرکب با ملطفات ست و هر صبح جلاب از سکنجبین ساده ده درم گلقند شکری ده درم در آن
مالیده بنوشانند و غذا ماء الشعیر که در آن بادیان سه درم پخته باشند بمقدار چهل درم بدهند و اگر حرارت قوی باشد و مریض لهیب و کرب و عطش دریابد هر صبح جلاب
از تخم کاسنی سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با نخود و بادیان پخته دهند و در نیم روز چون حرارت و تشنگی اشتداد نماید سکنجبین ساده ده درم
با آب سرد بنوشند و یا هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سرخ یا گلقند ده درم بیاشامند و هرگاه آثار نضج در قاروره از قوام و رسوب
بینند تنقیهٔ بدن باین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی پنج درم اصل السوس سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم تربد خراشیده کوفته دو درم گلقند عسلی
ده درم بادیان افسنتین رومی تخم کاسنی حاشا پوست بیخ کبر هر واحد سه درم سنبل رومی یکنیم درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد هفت درم مویز طائفی ده درم حب القرطم
پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیار شنبر پانزده درم در آن مالیده صاف کرده بر آن سه دانگ از ایارج فیقرا یکمثقال انداخته سحرگاه
بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر کنند تا تنقیه نیک نماید و در آخر روز آب کشک جو که در آن دراج و تیهو پخته باشند غذا سازند اگر قوت ضعیف باشد و الا ساده بدهند بعده
دو یا سه روز راحت داده این حب سحرگاه بخورانند و نسخهٔ آن همان حب تربد و مغز قرطم ست که در قول صاحب کامل گذشت و اگر وقت نوبت مقی که تلطیف بلغم نماید
وقتی آورد بدهند نافع باشد مثل آنکه ترب را در آب خوب بپزند و صاف کرده در آن آب سکنجبین ساده ده درم و نمک طعام یکدرم انداخته بنوشانند طبیب را باید که در معالجهٔ
این تپ ملول نشود زیرا که البلغمی البرء عسر الانقلاع کثیر العود ست و در هر هفته یکدو بار بحسب قوت تفقد امر طبیعت نماید پس اگر طبع قبض باشد تلیین آن بسنای مکی و معجون

خیارشنبر و حب ایارج و حب و غاریقون با یکدیگر دو دو درم و در ایام دیگر مدرات بول مثل بادیان و انیسون و تخم کرفس و تخم خربزه دهند و قرص ورد و قرص غافث آنرا نافع است و بسیار که
مرض طول کشد بهر تقویت فم معده گلقند با مصطکی بخایند و فرو برند و این ضماد بر فم معده نمایند **صفت آن** قصب الذریره سک اکمک گل سرخ هر واحد ده درم زعفران
نیم درم همه را باریک سوده با آب مرزنجوش و نمام و قیصوم بسرشند و باید که غذا ماء الشعیر با لحوم تیهو و دراج و نخود و دارچینی و بادیان دهند و عقب آن گلقند ده درم با
مصطکی یکدرم خوب خائیده فرو برند و هر صبح قرص غافث یکدرم با سکنجبین بزوری ده درم بخورند **صفت قرص غافث** بگیرند عصارهٔ غافث ترنجبین هر یک شش درم
طباشیر گل سرخ سنبل الطیب هر واحد دو درم همه را باریک سوده با آب خالص سرشته قرص سازند **صفت سکنجبین بزوری** تخم کاسنی بادیان تخم کشوث هر واحد
سه درم عصارهٔ غافث دو درم پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد پنج درم انیسون یکدرم همه را نیم کوفته در سرکهٔ کهنه ربع رطل و آب دو رطل
یک شبانه روز تر کرده بجوشانند تا بنصف رطل آید و صاف کرده شکر سرخ و فانید یک رطل داخل کرده بقوام آرند و اگر فصل گرما و سن شباب و تشنگی باشد بر سکنجبین ساده
ده درم با گلقند شکری ده درم اقتصار کنند و غذا مزورهٔ ماش مع لحوم دراج و تیهو و ماکیان دهند و مویز سرخ طائفی و کشمش و مغز فندق و مغز حب المحلب تنقل فرمایند
و از حمام و در آمدن اندر آب سرد باز دارند باقی همانست که در قول صاحب کامل گذشت **خجندی** گوید که اگر حرارت بشدت باشد سکنجبین ساده تنها یا شربت لیمو با آب سرد
و آب برگ کاسنی و بادیان بنوشند و هرگاه آثار نضج پدید آید بمطبوخات یا حقنها تنقیه نمایند نسخهٔ مطبوخ مناسب آن بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه درم
تربد سفید یکمثقال بادیان افسنتین جاشا تخم کاسنی هر یک دو درم پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هر یک [illegible] درم فلوس خیارشنبر ده مثقال گلقند پانزده درم
روغن بادام شیرین دو درم باقی اجزا مع اوزان همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن بیخ کبر و سنبل و حب قرطم و ایارج مطروح است و اگر اراده اسهال مفرط باشد
ایارج سردار و کنند و هر قدر که خلط غلیظتر باشد دلک نافعتر باشد و اگر فم معده ضعیف باشد با غذیه تناشته و نانخورش معمول از سکه دمری و چقندر و زیت غذا سازند
و فم معده را بروغن ناردین یا روغن بان بمالند و مصطکی و کندر و مانند آن بدهند و چون از چهارده روز تجاوز کند احتیاج بسکنجبین بزوری افتد و این قرص غافث
ایشان را نافعست نسخهٔ آن عصارهٔ غافث ترنجبین هر یک ده درم سنبل الطیب گل سرخ هر یک پنج درم طباشیر دو درم شربتی یکمثقال بماء الاصول و یا با این
طبیخ پوست بیخ کرفس و بادیان هر واحد ده درم و تخم این هر دو و نانخواه و انیسون و زیره و باداورد و شکاعی هر یک پنج درم در چهار رطل آب بپزند تا دو رطل بماند صاف
کرده دو اوقیه از آن با ده درم سکنجبین و یکدرم قرص مذکور بدهند و شونیز با عسل سرشته سه درم خوردن از نانخواه نافعتر است چند روز بران مداومت نمایند
ابو منصور گوید که علاج حمای بلغمیهٔ دائره آنست که در ابتدای نوبت تب از سکنجبین عسلی اوقیه با آب نیمگرم قی کنانند و در قی بر مریض درشتی نکنند بلکه سکنجبین
و آب بسیار بنوشانند و آنچه بسهولت برآید غنیمت دانند و جهد با تنظاف و استقصا نمایند و هر شب این دواء التربد بخورانند تربد مثل سرمه سوده ده درم مصطکی
و زنجبیل هر واحد یکدرم نبات همچند مجموع شربت یک مثقال الا آنکه طبیعت دو بار در روز و شب اجابت کند و چون صبح شود گلقند شکری پنج درم با انیسون
و مصطکی بخورانند و عقب او سکنجبین عسلی یک اوقیه بنوشانند که این تدبیر ادرار قوی نماید و نفع بلیغ بخشد و وقت طعام او حتی الامکان بعیدتر از وقت
نوبت کنند و بسکنجبین غرغره فرمایند و مالش سینه و فم معده بروغن ناردین یا روغن بابونه یا ببعض ادهان حارهٔ لطیفه کنند و تقویت فم معده و کبد
بکندر و مصطکی و سعد و مانند آن نمایند و اگر حاجت حقنه باشد آب شبت و بابونه و سپستان و اندک عسل و روغن کنجد گاه گاه بعمل آرند و اگر حاجت
بماء الشعیر مس کند با تخم کرفس و بادیان بپزند پس اگر در معده ترش گردد ننماید و این تدبیر تا یکهفته بکار برند اگر در طول نوبت او و اعراض او کمی
رو نماید و وقت نوبت تاخیر کند بهمین تدبیر بگذرانند و اگر تب را زائد یا واقف بینند اسهال قوی با این معجون آورند نسخهٔ آن همان مسهل است که در
قول ایلاقی گذشت بعد از ان بتبدیل تدبیر نمایند اگر مریض ضعیف باشد بچهٔ مرغ و لحوم بریان و قلیها و مطنجنات دهند و از شوربا و ترید اجتناب کنند و اگر تب از
چهارده روز بگذرد قرص ورد با طبیخ پوست بیخ کرفس و غیره که در قول خجندی مذکور شد بدهند و در هر دو شب یکبار بدواء التربد اسهال کنند و اگر هنوز تب قوی باشد
معجون انکور دهند و هرگاه در تب نقصان بین نماید لزوم حمام کنند و هر روز قبل از غذا عرق آورند و پرهیز از شرب آب سرد نمایند که آن تپ را بغایت دراز
میگرداند بسبب تغلیظ خلط و تجمید او و اگر تشنگی باشد آب گرم بتسکین او نماید بسبب گداختن خلط و تحلیل آن و اگر صداع عارض شود بر سر آب گرم مطبوخ [illegible]

و اکلیل الملک و سنام بپزند و بروغن سعوط نمایند و اگر سرما و لرزه تپ اشتداد نماید وقت نوبت آب گرم که دران مصطکی و حبق و غیره ادویه که در قول شیخ گذشت جوشانیده باشند بنوشند و زیر جامها و یا آب طبیخ حبق و بابونه و اذخر و مرزنجوش و سنام و شبت و یا طبیخ عاقرقرحا تنجیر نمایند که آن منع سردی و ارتعاش و در تپ و در ربع نیز کنند و اگر ماده غلیظ جامد باشد و علامتش طول نوبت و شدت سماجت مزه دهن است سکنجبین نخ دهند که آن غلظ او می افزاید و اگر ماده رطب لین باشد و علامتش خروج او در قی باید براز است سکنجبین باید داد که آن جلای خلط بارد و تفتیح سدد جگر و گرده و انحدار اخلاط رطب نماید و شراب قوی کنه صرف نافع بود و این قرص نافع سوء مزاج در حمی بلغمی ست بگیرند انیسون و صبر و گل سرخ هر یک چهار درم سادج هندی و افسنتین و کزبره و تخم کرفس یک یک درم عصاره غافث و مصطکی و بادیان هر یک سه درم و ریوند یک نیم درم کوفته بیخته قرص سازند و هر روز یک درم با آب گرم و سکنجبین عسلی بخورانند سعید گوید که علاج حمای بلغمیه بتجربی آنست که ملطف و مقطع باشد و بدین سبب باید که مریض را سحرگاه سکنجبین و آب بنوشانند و بعد آن گلقند شکری دهند و بعد صبح ماء الشعیر اندک قبل چهار ساعت از زمان نوبت بدهند اگر حرارت قوی و بول رنگین و مریض شاکی تشنگی باشد پس سکنجبین بعد زمانی بدهند و تلیین طبع با آب تمرهندی و سکنجبین کنند و باید که تقویت فم معده بگلاب و آب مورد و امثال آن نمایند و اگر حرارت اندک باشد عوض ماء الشعیر گلقند دهند و آبیکه دران مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد و قوت قوی باشد تنقیه بدن بایارج یا حب صبر کنند و اگر قوت ضعیف بود قرص بنفشه و شکر دهند و اگر قوت متحمل آن نباشد حقنه کنند و بتخم سرمق و سکنجبین و آب مطبوخ شبت قی آورند و اگر قوت ضعیف بود و تغذیه ممکن نباشد ماء الشعیر که دران پودینه پخته باشند بیاشامند و سکنجبین بنوشانند و اگر در معده ترش گردد عوض آن مزوره زیرباج یا اسفیدباج که و مری و شکر غذا سازند و اگر زمانش طول کند و خوف سقوط قوت باشد غذا ابدراج و تیهو مطنجن کنند و امر بخاییدن مصطکی نمایند و اگر مریض را قی عارض گردد و بدن ممتلی باشد بحبس آن نپردازند و خاصة در ابتدای نوبت و اگر قی کثرت نماید رب انار با پودینه بدهند یا رب حصرم یا انار دانه که دران پودینه جوشانیده باشند و اگر سردی عارض در ابتدای نوبت عظیم باشد آب مطبوخ انیسون بنوشانند و زیر مریض آب مطبوخ مرزنجوش نهند و شراب عسل بنوشانند تا اگر زمانه تپ دراز گردد و تهیج وجه و اطراف بسبب برودت خلط غالب رو نماید قرص گل با سکنجبین بخورانند و اگر مزاج بارد باشد قرص لک دهند و تدریج در غذا و ریاضت و سائر عادات کنند تا آنکه بدن قوی گردد قرشی و خضر میتولیسند که علاج تپ بلغمی انضاج بلغم ست و تنقیه آن و تقویت فم معده و قی در هر نوبت یا اکثر نوبتها اشربه سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت نیلوفر مع لیمو یا شربت قند اصل هندبا و همچنین شربت بنفشه سکنجبین یا شربت دینار و شربت ورد یا سکنجبین بزوری یا عنصلی با آب گرم و یا جوشانده تخم خیار و بادرنگ و کاسنی و زرشک یا سکنجبین ساده یا بزوری یا شکر دهند و بزور با وجود تسکین تشنگی و تبرید حرارت تپ انضاج بلغم بجا میکنند و آب لیمو بشکر نافعست و شربت انار شیرین هنگام سرفه نیکوست و نزد تشنگی آب اصل السوس بشربت لیمون یا سکنجبین شیرین کرده جرعه جرعه بدهند و گاهی ماء العسل حار یا جلاب گرم با آب اصل السوس استعمال کرده میشود اگر حرارت قوی نباشد و گاهی گلقند بشربت لیمون یا سکنجبین بزوری یا عنصلی بجوشانده بادیان و اصل السوس و تخم کرفس و پرسیاوشان استعمال میکنند هنگام غلظ بلغم یا شربت ورد و سکنجبین یا شربت افسنتین اگر در معده ضعف باشد و قریب اقراص نگردند در همه حمیات عفنیه تا آنکه مرض به بست روز نرسد و هرگاه از بست روز تجاوز کند و زمانه او طول کند و زائل نشود احتیاج بقرص زرشک کبیر یا قرص ورد کبیر افتد یا مثل قرص انبرباریس یا اوفتد بشربت پوست بیخ هندبا و یا قرص گل بدهند و برای اقراص غافث فعل عجیب ست درین تپ و طبیخ غافث و شکاعی و بادآورد و شاهتره و کاسنی و کشوث و اندک خطمی بشکر یا سکنجبین تنها یا بگلقند بدهند و گاهی این ادویه با دویه ملین طبیعت مثل تمرهندی و آلو بخارا و سپستان ترکیب میدهند و از ان تمر بسیار میسازند و اما آلو بخارا یا تمرهندی تنها ایشان را مضر ست و آلو مضرتر ست و ده درم گلقند و سی درم سکنجبین آنرا نافعست و دواء التربد از درم تا مثقال و تا دو درم ملین طبیعت ست و اگر معلوم کنند که در جگر ضعف ست شربت دینار با آب کاسنی و عرق بادآورد و آب سماق و مروق بشکر تنها یا با ریوند اگر احتباس طبع معتاد بود و قوت متحمل باشد باید داد و در ادرار گرسنگی و مالش بدن و تقویت فم معده آنرا نافع ست **مستفرغات** منجمله آنها نقوع حلو با ترنجبین ست و بعد روز هفتم و ظهور نضج در قاروره در مستفرغات ایشان غاریقون اندر مطبوخ و در لعوق داخل کنند و اگر در نضج دیر گردد سکنجبین بزوری اصولی دهند و بعد ظهور آثار نضج در بول در روز شانزدهم این لعوق دهند غاریقون ریوند تخم کشوث غافث هر واحد نیم درم پوست بلیله کابلی یکدرم در شربت اصول یک اوقیه آمیخته بلیسانند و از مستفرغات جیده این مطبوخ ست سپستان

سی عدد تخم خیارین و کاسنی و غاریقون و اصل السوس و زرشک هر یک دو درم بسفایج و فنطوریون و سنای مکی و هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ زرد هر یک پنج درم جوشانیده
صاف کرده خیارشنبر ده درم تا پانزده درم ترنجبین یا شکر یا گلقند بیست درم بالیده باز صاف نموده با ترید و ریوند هر یک نیم درم مقل زرد و کتیرا هر یک پنج درم
و یا حب ایارج یا ایارج فیقرا و یا حب النیل راوند و هلیلهٔ کابلی و غاریقون و مقل ازرق و کتیرا و ترید هر یک دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با مغز خیارشنبر سرشته
و یا مطبوخ خیارشنبر با اندک غاریقون بدهند و اگر قوت ضعیف باشد اقدام بر استفراغ ایشان نکنند تا انعاش قوت آنها و تلیین طبیعت ایشان بریوند و سکنجبین یا
بفتائل مسهله یا حقنهای لینه که دران قرطم و بسفایج و فنطوریون افتد باید کرد و اعتنا نمایند بر شرب مدرات ایشان مثل تخم خیارین و خربزه و تخم کرفس شیره برآورده
سکنجبین ساده داخل کرده و خصوصاً اگر تپ از بلغم شور باشد مقطعات تخم ترب بسکنجبین عسلی و آب گرم یا سکنجبین با آب اصل السوس یا بیخ خربزه و اصل السوس جوشانیده
صاف کرده بسکنجبین **اغذیه** مادهٔ این مرض اگرچه غلیظ بلغمی ست لیکن طویل میباشد پس محتاج بتکثیر غذا بیشتر از صفراوی بود و مادام که قوت متحمل باشد در دادن
شوربا درین تپ تاخیر نمایند تا روز چهاردهم و بعد از چهاردهم شوربای بچه مرغ با دارچینی و شبت یا قرطم استعمال کنند و در ایام اوائل نخوداب بشکر و روغن بادام یا ماء الشعیر
بشکر یا بعسل و یا ماء الشعیر مرکب با ملطفات مثل نخود و قدری بادیان بکار برند و گاهی احتیاج میشود بزیادتی تسخین با التغیر مثل ابزار لطیف با بادیان یا مصطکی و باید که عقب آن سکنجبین بزوری
یا ساده بنوشند تا اسهال آن کند و مغز نان یا شربت لیمون با مزورهٔ اسفاناخ یا زیرباج و مزورهٔ انار دانه بسرکه و شیرهٔ بادام بشکر و آب لیمو باشکر دهند **ادویهٔ موضعیه** مالش فم معده بروغن
سفرجل یا روغن گل که دران سنبل و مصطکی جوشانیده باشند یا یکدو حبه بردر و افسنتین یا تبرنقل ضماد سازند **انطاکی** گوید که بنجاه جرعه بعد از شربت اصل اولا و سکنجبین عنصلی یا عسلی بعده امتلا
شکم از طعام و بعد ان شرب طبیخ شبت و ترب مع بورهٔ ارمنی و عسل قی کردن آن نیست که در سرعت ازالهٔ آن بتجربه صحیح یافته و در شرح اسباب است که دواء الترنجبیت
و قدر شربت آن قرنکرده و باید که چهار مثقال بدهند و ملازمت گلقند عسلی وقت عشا نمایند و دادن شربت لیمون مضائقه ندارد برای تقطیع و هنگام احساس زیادتی
حرارت شرب چیزیکه تسکین عطش نماید مثل شربت نیلوفر و بنفشه جائز ست و هرگاه زمانه تپ طول کند قرص گل یا زرشک معین کنند و این حب درین تپ مجرب ست
صنعت آن ایارج فیقرا یکجزو ترید غاریقون مقل ازرق سکبینج هر واحد نیم جزو بورهٔ ارمنی نمک هندی انیسون هلیلهٔ کابلی هر واحد ربع جزو به آب کرفس حبها سازند
شربتی مثقال بسکنجبین عسلی یا بشربت اصول و اگر حرارت زیاده باشد ریوند نیم جزو افزایند و در سوداوی بسفایج اشق و حلتیت هر واحد ربع جزو اضافه کنند و آب
بمصطکی و بادیان و کرفس و کشوث بنوشند و مالش بدن خصوصاً فم معده بروغن بهی یا زیت که دران سنبل و ریوند و بورق و لادن و مصطکی جوشانیده باشند باید کرد
و غذا آب نخود و در زیادتی حرارت ماء الشعیر دهند و هنگام سقوط قوت بچهٔ مرغ جائز ست و ماء الزیر داخل کنند اگر تشنگی نباشد و از مجربات بخور افسنتین ست و تعلیق سه
مثقال بلور یک قطعه در جلد برزو بخور با استخوان سنگ پشت و تعلیق دندان مرده و پنیر مایهٔ خرگوش شربا و بخورا و اکل لحم فرس در مطلق تپ بارد و در نوبت نوشته که
در تپ بلغمی ابتدا قی نمایند پس اسهال آورند بعد از ان اکثار نمایند از سکنجبین بزوری و عسلی و آب نخود و شبت و بورق و تدهین بدن مثل روغن بابونه و مرزنجوش
که دران بورق حل کرده باشند و علاج مختص تپ بلغمی مطلقاً قی کردن بماء العسل و سکنجبین بزوری و طبیخ شبت و ترب و بورق ست بعده شرب غاریقون و ریوند
و آنچه دران ترید و شحم حنظل افتد **مصنف خلاصه** مینویسد که چون از اول دریابند هر بامداد دو اوقیه سکنجبین عسلی یا شربت اصول با اندک آب آمیخته بدهند
و بعد سه روز گلقند و غیره دهند بدستوریکه در قول صاحب کامل گذشت تا هنگامیکه علامات نضج ظاهر شود و اگر بشب وقت خواب دواء الترید استعمال نمایند
فائده تمام دارد و صبح گلقند هفت درم با مصطکی و انیسون بدهند و بعد از نضج مسهل مرتب سازند از ین نوع سنای مکی بسفایج تخم کاسنی هر یک چهار درم اصل السوس
مقشر غاریقون ترید خراشیده هر یک یکمثقال تخم خطمی بنفشه غافث هر یک سه درم آلو بخارا دو اوقیه عناب سپستان هر یک یک اوقیه مویز منقی شش درم بادیان
انیسون هر واحد یکدرم جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر د. اوقیه ترنجبین شش درم شکر سفید نیم اوقیه روغن بادام یکدرم اضافه نموده ریوند چینی نیم درم
سوده پاشیده بنوشند و حبی که در قول انطاکی گذشت درین باب بغایت مجربست و حب صاحب کامل نیز ستوده است بعد از ان بهفته یکبار دهند و همین نضج و تنقیه
فرمایند و ایرج معجون درین باب بغایت قویست و نسخهٔ آن مسهلی ست که در قول ایلاقی گذشت و باز بدستور نخستین رجوع نمایند و اگر بوقت نوبت قی ... بلغم
کنند بغایت سود مندست و باقی تدبیر همانست که در قول صاحب کامل مسطور شد **مؤلف اقتباس** گوید که گلقند عسلی تازه و سکنجبین ساده هر بکر ...

گلقند شکری چهار توله در گلاب پاو آثار و عرق بادیان نیم پاو بجوشانند که بنیمه آید صاف نموده نیم گرم بنوشانند و غذا نخوداب جوزهٔ مرغ و یا شوربای بچهٔ مرغ که از
بادیان تنک دهند تا یکهفته و در قوانین العلاج مرقوم ست که تلطیف غذا در اوائل لازم بود چون بنوماش و برنج و ماش مقشر و شوربای جوزهٔ مرغ و بعد نضج واجب
باشد برای حفظ قوت و یا گوشت مرغ کلان بعد چهار دهم و نخوداب بگوشت کبوتر بچه بعد بست و یکم و بجای آب در ابتدا ماء العسل اکتفا ورزند و بعد هفته
بعقیبات بلغم قبل از نوبت قی کنند بکرات و مرات و قیه یکهفته جهت آنست که معده برنجانیده میشود و ورم پیدا مینماید در روز نهم ملاحظه نمایند که بلغم از
کدام قسم ست پس مناسب آن ادویه بکار برند چنانچه در بلغم زجاجی ادویهٔ قویه و گرم ملطف تر باشد مثل شکاعی و بادآورد و افسنتین و غافث و جعده و فطراسالیون
دقیق و برنجاسف و مانند اینها و در دیگر اصناف خفیف از ینها بدهند و اغذیهٔ منضجه گرم در نیج البسیار دهند و بعد انقضای دوره غذا دهند و جهت تقویت
معده این ضماد کنند لادن سک المسک مصطکی افسنتین سعد گل سرخ هر واحد یکتوله آب برگ ریحان و پودینهٔ سبز و تا پانزده روز برین تدبیر مانند و لیکن
جهت حصول النضج این مطبوخ دهند اصل السوس مقشر انیسون پر سیاوشان هر یک پنج ماشه بادرنجبویه شاهتره هر یک هفت ماشه مویز منقی یکنیم توله انجیر زرد
سه عدد گاوزبان پنج ماشه خمیرهٔ بنفشه گلقند عسلی هر یک سه توله و یا مطبوخی دهند که در قول ابن الیاس گذشت و روز شانزدهم وقت شب معجون مسهل
علویخان سه ماشه یا معجون که مذکور گردد خورانند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یکتوله تا دو توله پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر واحد یکتوله ریوند خطائی
تربد سفید هر یک هفت ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر شش توله ترنجبین پنج توله شربت دینار سه توله روغن بادام پنج ماشه و آلو بخارا ده عدد اضافه نمایند
و وقت دو پهر نخوداب دهند و وقت شام نان ثرید بشوربا و یا شله بخورانند و در روز هفدهم تبرید دهند بدین صفت قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطکی
مرکب علویخان نه ماشه آمیخته بلیسانند و اصل السوس مقشر گاوزبان هر یک پنج ماشه انیسون چهار ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه در عرق مکوه
و گلاب و عرق شاهتره هر یک شش توله جوشانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری اصولی علویخان سه توله و تودریین یا حرف هفت ماشه اضافه کرده
بنوشانند و غذا بدستور و همین طور سه چهار مسهل داده بعده قرص غافث سه ماشه در شربت افسنتین یکتوله آمیخته با مطبوخ که در آن اصول ثلاثه است و در
قول شیخ گذشت عوض افسنتین مصطکی سه درم و گلقند ده درم داخل کرده دهند **صفت** معجون مسهل تربد سفید برگ سنا حب النیل مدبر هر یک سه درم
گلقند غاریقون هر یک دو درم سقمونیای مشوی یکتوله مغز [illegible] هندی چهار توله در سه چند عسل و قند قوام ساخته بیامیزند شربتی از یکدرم تا دو درم و دوا الترش
هر شب یکمثقال دادن درین باب بسیار نافع ست و بعد از حصول النضج باید که بازتکرار تنقیه نمایند بدستور سابق و اگر ازین تدبیر هم مفارقت نکند ببینند اگر
اگر قاروره رنگین و غلیظ باشد فصد باسلیق و اسیلم بکشایند و خون بقدر قوت بیمار بگیرند جهت اخراج بلغم غلیظ و مواد متعفنه عاجل النفع ست و اگر ازین هم
نیز باقی ماند مرق بدوا ام المبارک بشربت بزوری دهند و هرگاه مرض طول کند قرص گل رازی دهند و نسخهٔ آن همانست که در قول ایلاقی بعد قرص گل بنسخهٔ
ابن زکریا بنوع دیگر مسطور شده و آنجا که بعد چهار پنج ماه یا کم و زیاده تبیج و آماس در پشت چشم و پای پدید آید باید که قرص گل با ایارج فیقرا که در قول مذکور گذشته
قول شیخ گذشته بدهند و بتدبیر سوء القنیه رجوع نمایند و لیکن بفاصلهٔ یکروز تا سه هفته وقت شب دوای رازی دهند اجزای آن همان مسهلی ست که در
قول ایلاقی گذشت با نبات مساوی آمیخته شب بدهند و صبح شربت دینار کبیر چهار توله در عرق عنب الثعلب بادرنجبویه هر یک هفت توله دهند و روز دیگر دواء الکرکم
کبیر نه ماشه و شربت افسنتین و سکنجبین فوهی هر یک دو توله در عرق مکوه پاو آثار حل کرده بدهند و بخور برگ نیب و بادیان جهت عرق آوردن و رفع این تپ معمول ست
و بخور عاقرقرحا همین اثر دارد و دوا انطاکی گذشت قند [illegible] سه ماشه در شربت افسنتین یکتوله السیدان در رفع این تپ از مجربات خود ترقیم فرموده و همچنین بخور لته حیض زنیکه
اول بار او را حیض آمده باشد و در عشرهٔ کامله در حمای بلغمی دائره مرقوم ست که بعد از گذشتن چهار ماه یک فنجانه کشکاب با نیم مثقال فلفل سیاه سه ساعت قبل
از نوبت دادن در سه روز رفع این تپ میکند بجهت کثرت ادرار و رفع تعفن و بقراط در فصول نوشته که آب گرم قبل از نوبت بر سر بیمار ریختن از مجربات منست و حکیم
ثناءالله صاحب مرحوم در معالجات ثنائی قلمی فرموده اند که در تپ بلغمی دائره و لازمه تا چهل روز متواتر گلقند عسلی و سکنجبین ساده مساوی دادن بهتر ازین چیزی دیگر نیست

نسخهٔ معجون مسهل

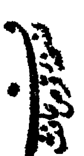
علاج حمای لثقه

علاجش بعلاج حمای مواظبه نمایند مگر اقدام بر تسخین ملطفات دینجا باحتیاط و تدریج نمایند زیراکه ماده این تپ در عروق محصور است از بیخت بسرعت تحلیل نشود
بلکه باستعمال ادویه محلله ملطفه متحرک و متبخر گردد و حرارت آن بسوی اعضای رئیسه خصوصاً قلب بطریق عروق برسد و آن گرم گردد و بدق مؤدی شود والیضاً در آن
خوف صدوث سرسام بارد است چنانچه وجه آن عنقریب در اقوال مبین گردد و در دادن مبردات نیز آن دلیری نشاید که در تپ صفراوی زیراکه ماده را خام کنند و مرض
بطول کشد و فساد آن بجگر رسد و منجر باستسقا شده علاج مشکل گردد و آنجاکه سرفه باشد ترشی دور باید داشت و حبوب مسکن سرفه بدون مخدری ساخته
در دهن دارند و آنجاکه دماغ قوی بود و صداع نباشد تنقیهٔ بلغم بقی گاه گاهی بعد طعام مبقی مناسب یا باسهال برفق بعد ظهور نضج بمسهلی که سخت گرم و تیز نباشد
مناسب بود و آنجاکه صداع باشد بحقنه و شیاف شکر تلیین طبع اولی است و دیگر تدابیر که در غب غیر خالصه مذکور شد حسب حاجت بکار برند غیر از مخدرات بجهت
جهت تلطیف خفیف و تقویت معده سکنجبین و گلقند و عرق بادیان دهند و اگر دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بر گلقند تنها خواه بعرق بادیان و امثال آن
بحسب وجوب بمشاهدهٔ حال اقتصار ورزند و تلیین طبع بمغز خیار شنبر کنند و بعد نضج تنقیه و ادرار بول نمایند و بعد تنقیه قرص گل سود دارد و آنجاکه در سینه
خشونت بود مطبوخ بنفشه و سپستان و پرسیاوشان و اصل السوس و خطمی فائده نماید و استحمام بعد نضج تام کثیر النفع است بشرطیکه در دماغ ضعف نبود و صداع
نباشد و اگر لثقه کهنه مشتبه بدق باشد طبیخ اصل السوس بادیان پرسیاوشان هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه نانخواه دو ماشه قرنفل چهار عدد جوشانیده
نبات یکتوله داخل کرده دهند بعد ازان مسهل بدهند و دستور العمل بعض متاخرین در علاج این تپ آنست که هفت روز نضج ماده بدین دوا کنند گل بنفشه اصل السوس
بادیان هریک چهار ماشه عناب هفت دانه جوشانیده گاهی گلقند گاهی شربت بنفشه دران حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز هشتم بدین مطبوخ مسهل دهند
گل بنفشه بادیان عنب الثعلب اصل السوس هریک نه ماشه پرسیاوشان شش ماشه عناب ده دانه جوشانیده صاف نموده مغز خیار شنبر ترنجبین هریک شش توله
گلقند چهار توله مالیده باز صاف کرده روغن بادام شش ماشه انداخته بنوشند روز نهم جوشاندهٔ مذکور روز دهم مسهل مسطور روز یازدهم دوای روز نهم روز دوازدهم
مسهل مذکور روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنب الثعلب تخم کاسنی هریک چهار ماشه گلاب پانزده توله در جوشاندهٔ مذکور داخل نمایند روز شانزدهم این مسهل دهند
عناب ده دانه گل بنفشه گاوزبان بادیان مکوه اصل السوس هریک نه ماشه پوست بیخ کاسنی شش ماشه سنای مکی یکتوله جوشانیده فلوس خیار شنبر ترنجبین گلقند
روغن بادام باوزان سابق افزوده بدهند روز هفدهم هلیلهٔ مربی بگلاب شسته بخورند بعده دوای روز چهاردهم بدهند غذا شوربای قلیه خشکه روز مسهل میانه روز
نخوداب و شب شوربا و خشکه روز هژدهم قرص گل صغیر با سکنجبین بزوری معتدل سرشته بخورند بعده شکاعی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب هریک چهار ماشه جوشانیده
گلقند حل کرده بدهند بعد ازین همین ادویه استعمال نمایند تا خاطر جمع شود **اقوال افاضل** شیخ الرئیس می فرماید که علاج حمای بلغمیه لازمه مسمی بلثقه علاج بلغمیه
نائبهٔ هر روزه است و فرق فیما بین آنست که درین تپ باید که استعمال ملطفات حاده باهستگی نمایند و اگر اقتصار نمایند بر مثل سکنجبین و گلقند و جلاب عسل و ماء العسل
و آب بادیان و کرفس و اصول ثلثه یعنی بیخ کاسنی و بادیان و کرفس نفع کند زیراکه این ادویه بنضج ماده برفق نمایند و تحریک آن بسوی اعضای رئیسه نکنند و گاهی
طبیخ شبت و کامخ کبر ایشان را نفع نماید و خصوصاً در وقت ظهور آثار نضج در ماده و تدبیر غذای ایشان در مراعات زمانه یعنی بتوسیع در اغذیه کثیر الغذا و خلاف
آن یعنی بتجویع و تلطیف و قوت قوة و ضعف آن مثل تدبیر مواظبه است که در سابق مذکور شد و از ادویهٔ جیده برای ایشان قرص عشره است که دران ده ادویه است
و در قرابادین نوشته **وایضاً** از ادویهٔ جیدهٔ مجربه برای ایشان این قرص گل است گل سرخ شش درم رب السوس شش درم سنبل الطیب هر واحد چهار درم مصطگی
کبر با هر واحد سه درم انیسون دو درم **وایضاً** این قرص غافث نسخه آن غافث چهار درم گل سرخ یک درم و ثلث طباشیر دو درم و نیم ادویه سوده بآب قرص سازند
وایضاً غافث سه اوقیه گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب نیم رطل طباشیر چهار اوقیه **وایضاً** قرص افسنتین نسخه آن افسنتین اسارون تخم کرفس انیسون
مغز بادام تلخ شکاعی باداورد عصارهٔ غافث مصطگی سنبل الطیب هر واحد دو درم **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که علاج این تپ همچون علاج تپ بلغمی نائبه است
جز آنکه در علاج این تپ مباشرت به ادویهٔ منضجهٔ ملطفه چندان دلیری که در نائبه کنند درینجا نتوان کرد خاصةً اگر با وی صداع و ضعف دماغ بوده باشد زیراکه بیم آن
باشد که در وقت ترقیق ماده لطیف ترگشته بدماغ برآید و سرسام آرد پس اولی تر آن باشد که معده را بگلقند قوت دهند و تلطیف خلط بسکنجبین ساده

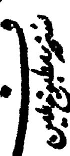
قرص عشره

قرص غافث

یا سکنجبین که در او بیخ بادیان پخته باشد یا جلاب با اندک بادیان یا آب کرفس جوشانیده بجا آرند و از قرص گل نیز تجاوز نکنند و از براهین بقراط گفته است که تپ
مردم پیر از نرم و آهسته تر باشد و بیرون نمی رود و آهسته گی تپ ایشان غره نشاید کرد و بر چیزهای گرم دادن دلیری نباید کرد الا بعد احتیاط تمام و اگر دماغ قوی باشد
و صداع نبود و تپ آهسته باشد بعد نضج تنقیهٔ بلغم بحبها کنند که دران شحم حنظل باشد و ادرار بول بماء الاصول نمایند و قرص غافث و قرص افسنتین سود مند بود



صفت قرص غافث بگیرند غافث سی درم گل سرخ شصت درم طباشیر چهل درم شربتی دو درم **نوع دیگر** عصارهٔ غافث شش درم گل سرخ سنبل طباشیر
ترنجبین هر یک دو درم شربتی یکمثقال و صفت قرص افسنتین در قول شیخ گذشت یکمثقال از ان با پنج درم گلقند و یا پانزده درم سکنجبین ساده بدهند و نسخهٔ قرص گل
نیز در قول مذکور مسطور شد لیکن درینجا عوض رب السوس اصل السوس نوشته و شاهتره و انیسون مطروح است و شربت آن یکمثقال و چون اکثر این تپ در آخر
موذی باستسقا میگردد پس هرگاه علامات آن پدید آید بعلاج آن مشغول باید شد و نسخهٔ ماء الاصول که ادرار بول نماید و مزاج را باصلاح آرد همانست
که در علاج حمای مواظبه در قول ایلاقی بحوالهٔ قول صاحب کامل مذکور شد **مصنف حاوی صغیر** نوشته که در تپ لثقه هر صبح جلاب از تخم کاسنی
سه درم و پوست بیخ آن پنج درم و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با اندک نخود پخته بدهند یا جلاب از سکنجبین ساده ده درم و آب یک
گلقند شکری ده درم دران مالیده باشند داخل کرده بنوشند و از آب سرد یا البرد منع کنند و در غذا تقلیل باید کرد و اقدام بملطفات قویه درینجا بتدریج و حذر کنند



و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم تخم کاسنی اصل السوس مقشر نیمکوفته بادیان گل سرخ بنفشه نیلوفر هر واحد
سه درم مویز سرخ طائفی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بست عدد همه را در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید و دران فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم
مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر نمایند هرگاه اسهال خوب نماید جلاب باردار شکر سفید و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و تخم ریحان دو درم
بنوشند و در آخر روز غذا ماء الشعیر که دران نخود و لوبیا پخته باشند بدهند و دو یا سه روز راحت دهند پس قرص بنفشه مقوی بسقمونیا و تربد یا معجون خیار شنبر
پنج مثقال در آب گرم حل کرده بنوشانند و باقی علاج و تدبیر او مثل علاج مواظبه باشد غیر آنکه قرص غافث و لک درین تپ لائق نیست **ابن نوح** و خجندی بعد بیان
امتناع باقدام مسخنات مینویسند که توجه بر تقویت معده بگلقند و قرص ورد نمایند و اگر دماغ صحیح باشد و تپ آهسته بود مدرات قویه مثل ماء الاصول و بزور
و ماء العسل و دواء الکرکم و کمونی و فلافلی دهند و از قی بمقطعات مثل سکنجبین و آب گرم باز نمانند و نان بعسل و کامخ کبر یا مرقهٔ معمول با نخودان و صعتر بخورانند
بقراط گفته کسی را که تپ بغیر صفرا باشد ریختن آب گرم بر سر او بمرات کثیر سود دارد و شرک هندی گوید که افضل علاج حمای بلغمی قی کردنست و لیکن بعد روز هفتم تا
معدهٔ او ورم نکند و آبرن گوید که اطبا حمای بلغمی را تشبیه داده اند بچوب تر که در آتش انداخته باشد پس دخان او بسیار برخیزد و سوختن او کم باشد و ابن سرافیون گفته
که صاحبان تپ بلغمی را اجازت حمام ندهند مگر بعد ظهور نضج چه او ایشان را ضرر دهد و علی بن زین گوید که درین تپ از مالش بروغن حذر کنند که انطفا تحلیل او میکند
و محمد زکریا میفرماید که درین تپ اعتماد بر ادرار بول غلیظ باشد بمثل غافث و شاهتره و بادآورد و شکاعی و اشق و کندر و مانند آن و جرجس طویل و خواجه انطاکی
گوید که علاج حمای مواظبه بعینه علاج حمای لثقه است لیکن در لثقه مزید اعتنا بتسخین واجب است زیرا که خلط در قعر عروق است و ایضا باید که خشن و خوردنی چیزی که
مفتح باشد مثل ماء العسل و کرفس برای انضاج و ایضا بتعریق زیرا که عرق دران نمی آید مگر در اقلاع کلی **میر عوض** گوید که اگر درین تپ دماغ ضعیف و رنجور باشد
استعمال مسخنات جائز نیست و باعث احداث لیثرغس میگردد و معرقات درین باب فائدهٔ تمام دارد **صفت** سفوفی که درین کار آزموده است بیارند
حلزون چندانکه خواهند و یکشب در سرکه ترکنند آنگاه آنچه از ان از گوشت باشد بیرون اندازند پس آن حلزون را بسوزانند چندانکه سپید گردد و بعد از تنقیهٔ خلط
فاسد بقدر ثلث درم تا دو ثلث با شراب یا روغن گاو بوقت نوبت یا ظهور اشتداد بدهند و بدن بیمار را بپوشانند که از عجائب مجربات است و کم دیده شد که حاجت
بتکرار عمل افتاده باشد **صفت** مطبوخی که علی بن زین در حمیات مزمنهٔ بارده میستاید صعتر گل سرخ زنجبیل هر یک سه درم کشنیز خشک چهار درم پودینه نهری
پنج درم مویز منقی هفت درم همه را در ده رطل آب بجوشانند تا بنصف آید صاف نموده ثلث رطل نیمگرم بنوشند و دوای محبوب صاحب داراشکوهی در ذیل ادویهٔ
مفردهٔ نافع حمای مواظبه مسطور شد **مؤلف** اقتباس مینویسد که درینجا بیشتر از مواظبه ادرار کوشند و باستفراغ کمتر متوجه شوند و از استعمال مسخنات شدیده

دراینجا بسیار بجاست از اجتناب نمایند تا مورث سرسام گشته موجب هلاک نگردد کذا فی الامیر زاده وای نواب علونیجان که در رفع این تپ بعد سه چهار ماه مجرب یافت

قرص گل سه ماشه در شربت بنفشه یکتوله بلیسانند و بالای آن تخم کاسنی مقشر در عرق کاسنی و عرق مکوه و گلاب هر یک دو توله تر کرده در جوالی انداخته بطور

رهنی بچکانند و هفت مرتبه تکرار نمایند بعده در ظرفی مسی قلعی دار که بر آتش اخگر چوب کنار سرخ کرده باشند انداخته صاف نموده سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده

بنوشانند و در خلاصة التجارب نوشته که بعد تنقیه این دوا بسی مفید است تا نخواه مقشر یکتوله شب در آب شیرین خیسانیده صبح صاف نموده یک پیاله آن

بعسل شیرین کرده بدهند دوائی که حکیم بقاء الله خان از مجربات خود نوشته اند دار فلفل یکعدد قرنفل دو عدد در عرق کاسنی و مکوه هر یک نیم توله شب خیسانیده

صبح بدست مالیده قند یکتوله افزوده صاف کرده بدهند و هر روز قند نیم توله و دیگر اجزا بدستور بیفزایند تا چهار ده روز پس هر روز بنحو یکه اضافه کرده شده

تا هر یک بوزن روز اول برسد بعده بگذارند و چون هشت ماه بگذرد دسرفه و تهیج اطراف پدید آید این دوا دادند ص شیره مکوه خشک شیره گلوی سبز هر یک یکتوله

واصل السوس مقشر هفت ماشه و تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و شاهتره هر دو یا و آثار بر آورده مثل کوکنار هفت نوبت چکانیده شربت بزوری حار

و شربت کشوث و الله علونیجان هر یک دو توله داخل کرده و هفت عدد پاره سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت کرت از دست پناه گرفته در آن انداخته

صاف نموده بدهند و لیکن باید که اول قرص افسنتین سه ماشه در شربت کشوث دو توله بلیسند و بالای طعام مصطگی سه ماشه در دوا الکرکم آمیخته بدهند

صبح و شام تا یکهفته که عظیم الاثر است و تا سالی تا مست بنام لقه داشتم و هر چند تنقیه و تعدیلات بکرات و مرات بکار بردم سودی نمیکرد حکیم کبیر علیخان معالج

احوال و قاروره و نبض فرموده فی الفور امر بفصد باسلیق نمودند و این دوا دادند شیره فقاح اذخر هفت ماشه شیره تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و افسنتین

هر یک هفت توله بر آورده پاره های سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت مرتبه داغ داده شربت قنطوریون نواب علونیجان دو توله داخل کرده خاکشی

و تخم بادرنجبویه هر یک سه ماشه کف زده بنوشند تا دو هفته استعمال این فرمود در مدت یک هفته از این تدبیر صحت یافتم

حمیات که اکثر از قسم بلغمیات بود

وگاهی از صفرا نیز باشد و از اقسام سودا البته نباشد و هر یک از آن مخصوص باسما و احکام ست و آن شش قسم ست اول الفیالوس که آنرا افیالوس

و انفالیوس نیز گویند و در سریانی فرسواسوس نامند و آن تپی باشد که در آن اندرون بدن برودت محسوس شود و بیرون آن حرارت باشد و حدوثش از بلغم زجاجی

از بلغم زجاجی بود که در باطن و قعر بدن حاصل شود و آن موضع را بسبب برد خود سرد گرداند پس آنچه از آن عفن شود از آن بخار گرم در ظاهر بدن منتشر متفرق

گردد و در ظاهر بسبب آن دوا آنچه متعفن نشود در باطن سردی آرد و برودت او قبل از زمان نوبت به آن ظاهر نشود که تا وقتیکه آن ساکن باشد عضویکه

او اندر انست از آن الفت گیرد و از سردی او منفعل نشود و چون حرکت کند وقت نوبت و ملاقی گردد بعضوی از اعضای باطنی مجاور آن عضو که

مالوف او نیست از آن منفعل گردد و سردی او را احساس نماید و هرگاه عفونت در آن آغاز کند حرکت نماید و اندک متفرق گردد و بسبب غلظ و لزوجت خود

در تمام بدن عام نگردد تا در ظاهر بدن نیز سردی از آن حادث گردد و این تپ تا دیر میماند و منجر باستسقای لحمی گشته بهلاکت میرساند و پیران از این تپ

کمتر نجات می یابند دوم لیغوریا که آنرا لنقوریا نیز گویند و آن تپی ست که اندر آن در باطن بدن حرارت بسیار محسوس شود و در ظاهر آن برودت و این تپ

در اکثر بلغمی بود و گاهی صفراوی حادث از صفرای محیله بسیار غلیظ و آن از بلغم چنان عارض شود که بلغم در باطن چون مشتعل شود و عفن گردد آن موضع را

گرم گرداند و هر آنکه چیزی که ظاهر بدن را گرم کند بسبب غلظ و شدت برد او بسیار متحلل نشود و پس ظاهر بدن بانتشار بخار آن بسیار گرم نگردد و هر آنکه قوت مع

خون و روح بسوی چیز اذیت که آن باطن بدن است متوجه شود و پس ظاهر بدن از حرارت خالی شود و بارد گردد چنانچه در غشی و خصوصاً هرگاه در ظاهر بدن

بلغم خام زجاجی بارد باشد که آن اعانت بر برودت ظاهر بدن کند و ایضاً هر آنکه بسیار باشد که از آن بلغم که در باطن بدن است بخار قلیل ضعیف الحرارت متحلل گردد

و بسوی ظاهر بدن صعود کند و آن بسبب حرارت منفصل گردد و اندک مدت حرارت همراه آن باشد بعده آن حرارت از آن بخار زائل شود مثل آنکه از بخار آب گرم

زائل میگردد پس هرگاه آن زائل شد و آن بخار بلغم در اصل قبل از عفونت شدید البرد بوده پس سردی آن عود کند و ظاهر بدن را سرد سازد و این نوع در اکثر تا بجه

وامّا این تپ از صفرا چنان عارض گردد که هرگاه صفرا اندکی غلیظ در باطن باشد و عفن شود و آن موضع را گرم گرداند و از آن بخار بسیار بسبب قلت و غلظ آن تحلیل
نشود و ظاهر بدن را گرم سازد همان حالت که در بلغمی مذکور شد عارض شود یعنی سخونت باطن بحرارت عفونیه و برودت ظاهر بسبب عدم تحلیل ابخره گاهی بسوی آن و این
نوع صفراوی را بطیقوس نامند و اما لیفوریا اسم جنس است و صفراوی نوعی از آنست و لیفوریا در مدت طویل تر از شطر الغب میباشد بسبب اتحاد شدید صفرا
با بلغم الطاکی گوید که قیاس مقتضی آنست که لیفوریا از صفرای محترقه داخل عروق و بلغم جصی قریب سطح جلد که حرارت بحد حل او نرسد عارض گردد و درین نوع اگر برودت
ظاهر اشتداد نماید و حرارت باطن بحد تسوید زبان و آثار کرب و قلق و اختلاط عقل و ثقل رسد پس علاج او جای طمع نیست و این حالت را چند بار مشاهده کردیم
که همان هفته عقیب او موت روی نمود و اگر چنان نباشد بعلاج شفا برد از ندسوم تپی که دران هر واحد از حرارت و برودت متضاد هم یک از باطن بدن و ظاهر آن
در حالت واحد یافته شود یعنی آنکه حرارت در موضعی از ظاهر بدن و برودت در موضعی دیگر از ظاهر آن یافته شود و همچنین حرارت در موضعی از باطن بدن و برودت
در موضعی دیگر از باطن آن یافته شود شیخ میفرماید که مثل این تپ اگر باشد پس چنان افتد که دو ماده یا رد بلغمی باشد که بسبب تعفن یکی از آن در باطن بدن
حرکت کند و دیگر در ظاهر آن و همه یا یکی از آن هر دو در ظاهر و باطن بسیار منتشر نباشد بعده وقتیکه هر دو در تعفن شروع کنند هر یک از آن بخار حار لطیف بنواحی خود
رساند و آن هر دو چون بارد است بخار خود را گرم نمایند و بجرم خویش سرد سازند و سبب تبرید خلط بارد در حال حرکت معلوم شده و آن مرور مادهٔ بارد برا عضا نسبت
که به برودت آن انس نداشته باشند و گویند که حدوث او چنان بود که در خارج بدن یکی از رطوبت صفراوی و دیگر بلغمی یا سوداوی باشد پس عفونت ضعیف حادث
شود که بدان صفراوی بنا بر سرعت قبول او تسخین را بسبب حرارت خود گرم گردد پس ظاهر بدن و باطن آنرا گرم گرداند و اما رطوبت بلغمی و سوداوی پس بر تسخین او
این عفونت قوی نگردد بلکه سیلان آن نماید پس بگدازد و سائل گردد و آن بارد است ظاهر بدن و باطن آنرا سرد سازد جائیکه برسد و جائز است که هر دو رطوبت متمیز
باشند و یا مختلط باشند و بادی الانفصال آنها بحرارت ضعیفه سهل باشد **چهارم** حمای غشیه و آن تپی ست که چون ابتدا کند غشی حادث گردد و بیمار در هر نوبت
بیهوش و بی قوت و بی طاقت شود و دران غشی بسبب مادهٔ آن افتد و آن در اکثر بسبب بلغم خام تخمی مستغرق بسیار در بدن که از کثرت او قوت مقهور گردد و تخمی از آن
بجانب دل و فم معده بریزد عارض شود و در اکثر اعانت ضرر آن ضعف فم معده کند و آن بلغم چون متحرک شود و در عفونت شروع کند قوت حیوانی و طبیعی را اکثر مقهور
گرداند و متحیر کنند و از تدبیر غشی و تپ عاجز شود چنانکه اگر قوت را با ماده بگذارند بتدبیر ماده وفا نکند و اگر باستفراغ ماده بآهستگی مشغول شوند ماده عصیان نماید
بسبب غلظ و کثرت خود و بحرکت خانق قوت و روح حرکت کند و اگر باستفراغ آن باسهال یا فصد بسختی مشغول شوند قوت متحمل آن نباشد و چگونه تحمل نماید
که درینجا با وجود سکون ماده غشی افتد و با این همه حاجت ایشان باستفراغ بیشتر باشد بسبب غلبهٔ ماده بکیفیت و کمیت او و ایضاً حاجت ایشان بغذا اشد
باشد زیرا که اخلاط ایشان خام بود دران خونی نباشد که غذا بدن دهد و انعاش قوت نماید و بدن بی غذا باشد بسبب تحلیل حمی و عدم وصول تغذیه و اگر تکلیف
غذا دهند مادهٔ فاسد زیاده گردد و اگر غذا ندهند قوت ساقط شود و در ابتدای آن چنان عارض شود که بسوی قلب چیزی با زیادهٔ بارد بحدوث غشی بریزد پس
نبض صغیر و بطی و متفاوت شود بسبب برودت مادهٔ مصبوب بعده طبیعت در تسخین ماده و تلطیف آن جهد کند و عفونتی که بعض اجزای آنرا بسوی قلب تحریک
داده بران اعانت کند پس قلب از ضرر برودت آن خلاص یابد و در ضرر حرارت آن افتد پس نبض سریع خصوصاً در انقباض آن گردد و مع ذلک صغر و بطو
و تفاوت غالب بود و اگر با این تپ در بعض احشای مریض ورم باشد امید صحت آن نباید داشت و سردی اطراف و عرق سرد غلیظ قبل از نوبت در انواع
این تپ مع انضغاط نبض و عدم زوال این عوارض بعد رفع غشی بیمار را بدورهٔ دوم و یا سوم هلاک میکند و اگر با این اعراض وقت دوره شکم ورم گردد و ابهامی
سیاه بر همه بدن پدید آید عنقریب هلاک گردد و ایضاً این تپ در بعض اوقات از صفرای غالب غلیظ عارض شود و گاهی از اخلاط رقیقهٔ ردیه افتد و اکثر آن
صفراوی شدید الرقت و غوص ردی الجوهر سمی باشد که آنرا تعفن در ابدان بسیار حار یا بسبب مزاج عارض شده باشد و این نوع حاد بود که نبض و قوت را در یک
یا دو نوبت ساقط کند و یا تهیج ذوبانی بود که در بدن بسرعت حادث شود و گاهی یا بوی قوت تا روز چهارم وفا نکند و شیخ الرئیس این نوع را که از کیموسات صفراوی
حادث شود حمای غشیهٔ دقیقه نامیده بسبب تغیر اعضا و انحراط آن بسرعت و بعروض غشی و گاهی غشی در حمیات از اسباب دیگر افتد مثل درد شدید و سهره استفراغ

مفرط و حرکت مفرط و تدبیر و تبدیل هوا از اعراض حمیات حاده مسطور گردد انطاکی گوید که این حمیات مرکب تب ست که آنها نغشیه نامند بسبب وقوع غشی دروقت
آن و این حادث شود بسبب کثرت تحلل ماده فاسد بسوی فم معده و قلب پس نوبتها و حرکات ضعیف شود و جهل غالباً بر وی و بادی عجز قوت بسرعت و سقوط نبض
ظاهر گردد و این گاهی از بلغم غلیظ مراری باشد و بنوبت آن آید و بادی علامات آن ظاهر شود و گاهی از صفرا بود و بنوبت غب آید و در هر دو حال وفای او بهر حرکت
شرط نیست بلکه اکثر بیست و گاهی صفراوی آن فعل محرقه کند و انواع این تب عسر بعید البرء ست بلکه اکثر اطبا گفته اند که صفراوی قطعاً هلاک کند و چراکه آن کثر
دوا بحرکت خود جذب اخلاط بزیادتی طرف قلب و معده کند و ترک آن نیز موجب تراکم آن گردد و غذا مختلط بصفرا شود و فاسد گردد و ترک آن سقوط کلی قوت واجب کند
پس از بیجهت عسر گشت پنجم حمای نهاری و آن تپی باشد که نوبتهای در روز عارض شود و فترات او بشب و این تپ دراز تر و ردی تر بود از تپ لیلی زیرا که ماده
از ماده لیلی غلیظ تر ست و الا بسبب حرارت روز تحلیل میشد و بسیار باشد که بسبب طول خود و عروض او در گرمی روز در تپ دق انداز د و اگر این خبیث نبود بسے
عروض او وقت انفتاح مسام و تحلل بخار نگردیدی پس عارض نشود مگر بسبب کثرت ماده و قوت آن و مع ذلک طبیب محتاج بود که صاحب آن را غذا بشب دهد
و نگذارد که بر امتلای معده خواب کند پس تکلیف به بیداری خواهد داد و آن قوت را ساقط میکند و مقاسات حمی در گرمی روز و بیداری در سردی شب ضرر در دق
اندازد و بالجمله این از حمیات عسر العلاج ست ششم تپ لیلی و این تپی باشد بعکس نهاری که بشب آید و بروز رها کند و این نیز مثل نهاری ردیست و
طویل المدت بطیء الحرکت غلیظ الماده عسر الانفعال از فعل طبیعت و ماده این هر دو تپ بلغم زجاجی لزج ست که در بدن منتشر گردد و لیکن عفونت بسیار نیافته باشد

علاج انفیالوس

علاجش مثل علاج تپ بلغمی نمایند و اول سکنجبین و گلقند با عرق کاسنی و بادیان و عنب الثعلب و خاکشی دهند بعده مطبوخات مناسبه از اصول و بزور و ادویه
مناسبه استعمال کنند و بعد از یکهفته و یا زیاده از آن چون ماده نضج یابد در همان مطبوخات سنا و تربد و غاریقون و خیارشنبر و گلقند و روغن بادام افزوده
مسهل دهند و در استعمال ادویه منضجه و مسهله و غیر آن و اختیار اغذیه و جز آن همان قاعده که در علاج مواظبه و لثقه گذشت مرعی دارند و این تپ نیز مثل
جمیع حمیات بلغمی محتاج بتقویت معده بود و گلقند با مصطگی و انیسون جهت تقویت معده در سائر حمیات بلغمی نفع تمام دارد و انطاکی گوید که در علاج این تپ
نزد من لابد ست امتزاج چیزی از علاجات سودا و بعضی گویند که علاجش تخفیف از شطر الغب نمایند بلکه بعلاج حمای غشیه بلغمیه پردازند چنانچه دلک بتمامی
و گرم داشتن بدن درینجا مفید ست و صاحب خلاصة التجارب نوشته که علاج این بعلاج حمای غشیه غلطیه و مواظبه نزدیک ست و لیکن دلک و گرم کردن ظاهر
بدن درینجا جائز نباشد و در وقت نوبت بیکبار اندر آب سرد غوطه خوردن اگر از فصل و صحت و عمر مانعی نباشد علاجی نیکو بود و نفس گرفتن بمقدار امکان و قی نیز
مفید ست و فلفل سیاه کوفته در عسل و سیر غالب در طعام بتفاریق و جندبیدستر بعسل آب نافع بود شیخ میفرماید که علاج انفیالوس و لیفوریا قریب از علاج
حمای بلغمی ست که سابق مذکور شد و نائبه و لازمه بلغمیه نیز هر دو در طریق علاج متقارب اند و لازم ست که اولا ابتدا بسکنجبین عسلی و شکری کنند و ایضاً گاهی
درین هر دو بر ربت غوره مطبوخ بعسل و شربت ورد امر کرده میشود و اگر عفونت شدید و حاجت بتسکین بسیار باشد بعد از آن تدریج از طریق نوشیدن بزور
مثل بادیان و کرفس و آب اوراق آنها تا نقوع صبر و قرص ورد بمصطگی و حب صبر و ایارج فیقرا و حب غافث نمایند و در هر دوا اعتنا بمعده فرمایند و قی بلب
لوبیا و ترب و شبت و پودینه و مدرات استعمال کنند و از مسهلات نافعه درین هر دو تپ آنست که از هلیله سیاه و زرد و تربد و شکر سازند و از آنچه نفع بلیغ
دارد حقنهای مائل بحدت ست که در آن مغز قرطم و قنطوریون و قیق و شبت و بابونه و خار خسک و اکلیل الملک و مری و عسل افتد مجوسی گوید که ابتدا اخراج نمایند
اولاً در علاج انفیالوس باستعمال گلقند در هر روز ناشتا بیست نیک بوزن هفت درم و بالایش آب نیمگرم بنوشند و بعد دو ساعت از آن دوا وقیه سکنجبین بزوری
بیاشامند و اگر سردی شدید یا بول خام باشد گلقند و سکنجبین هر دو عسلی بکار برند و غذا نخود مرغ بطور اسفیدباج یا زیرباج یا طنجن بدارچینی و زیره و کرویا ساختن
آن بخته بخورند و بعد هفت روز این دوا دهند صفت آن تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ صبر سقوطری نیم درم کوفته بخته بریخته بسکنجبین سرشته کنند
و سحرگاه خورده بالایش آب گرم بنوشند و بعد اسهال فردای آن صبح قرص گل با گلقند بدهند و اگر در معده ضعف باشد اندکی مصطگی و عود بلسان اضافه سازند

واگر در معده ضعف نباشد و در اینجا حرارت بود قرص گل با سکنجبین بخورند و بیرون در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بران ریزند و در حمام زیاده مقام نسازند تا تلطیف
خلط نگذارد و غلیظ باقی ماند و بعد از آن دلک و دلک معتدل در سائر بدن او استعمال نمایند بعد از آن بسائر تدبیر اصحاب حمای بلغمیه پردازند جرجانی و ایلاقی گویند که
علاج هر دو نوع یعنی انفیالوس و لیفوریا بیکدیگر نزدیک است و بیشتر عنایت بقی باید کرد و قی بسکنجبین و تخم ترب و مانند آن باید فرمود و از اول مرض تا هفت روز هر
صبح هفت درم گلشکر بخاید و بعد دو ساعت سکنجبین ساده بیست درم بنوشد و بعد یکهفته نقوع صبر و ایارج فیقرا و حب صبر و شربت گل دهند صفت حب صبر
صبر سقوطری دوازده درم بلیله زرد چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر واحد یکدرم کتیرا مقل هر یک یکدرم شربتی دو درم صفت نقوع صبر
صبر سقوطری چهار دانگ سوده در آب کاسنی چهل درم حل کنند و یک شبانه روز گذاشته بنوشند و اگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند روا باشد نسخه دیگر بادیان
پنج درم در دو من آب بجوشانند تا بنیم من باز آید صاف کنند و ده درم ایارج فیقرا در ان حل کرده در شیشه کرده در جای گرم بنهند و روز سوم سی درم از آن گرفته نیم گرم
بنوشند معده را از خلط لزج پاک کند و صداع متولد از بخار معده را زائل نماید صفت شربت گل گل سرخ اقماع جدا کرده دو من بگیرند و ده من آب بجوشانند
تا بنیمه آید صاف کرده و یکمن عسل و دو من شکر انداخته بقوام آرند صفت مسهلی که بعد از نضج باید داد و نسخه او همانست که در قول مجوسی گذشت و در اواخر
این حمیات کمونی و فودنجی و مانند آن سود دارد و بعضی اطبا گفته اند اگر این تپ بحر در پیر باشد بعلاجش مشغول نباید شد زیرا که از ان خلاص نیابد و اگر مرد کهل
و قوی باشد ادویه ملطفه مثل دوا ء المسک و مربای الاصول بدهند و اگر فصل زمستان باشد شلیثا و مثرودیطوس و تریاق کبیر نافع بود ابن الیاس گوید
که بهر تلطیف بلغم در ابتدا هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره بنوماش و نخود و مغز بادام دهند
و تلیین طبیعت بمطبوخ ترید و معجون خیارشنبر و قرص بنفشه کنند و سکنجبین بزوری با قرص غافث و لک و گل بخورانند و اگر سردی شدید یا بول غلیظ سفید
خام باشد تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب قرطم بلحوم ماکیان و تیهو و دراج دهند و با هر صبح
سکنجبین بزوری حار که در ان عصاره غافث باشد ده درم با قرص غافث یکمثقال بخورانند و غذا نخوداب و مغز حب قرطم و دارچینی و زیره و کرویا و هر گاه
نضج تام در قاروره بینند این حب دهند که آن نافع است و قاطع بلغم زجاجی غلیظ از عمق بدن بقوت صبر سقوطری یکدرم غاریقون نیم درم ترید سفید
یکدرم مقل یکدانگ باریک ساییده با آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت است سحرگاه بخورند و تا آخر روز بران صبر کنند و هرگاه
اسهال نیک کند جلاب بارد از شکر سفید و عرق گاوزبان هر واحد ده درم تخم ریحان دو درم بنوشانند و غذا نخوداب و گوشت ماکیان فردا طیهو
سازند و دو یا سه روز راحت دهند بعده سکنجبین بزوری ده درم با قرص گل یکمثقال بخورانند و باقی تدابیر او تدبیر حمای بلغمی است

علاج لیفوریا

و قسم سوم که در ان حر و برد معاً محسوس گردد معالجه این هر دو بعلاج انفیالوس کنند اما تدبیر لیفوریا محتاج برفق در استعمال ادویه حاده بجالیه و مقطعه از تدبیر
انفیالوس ست و دلک بدن و تمریخ او بروغنهای گرم بسیار کنند و رب غوره بعسل بنوشند و هر چه در علاج مواظبه مرقوم شده بکار برند لیکن بگرمیها اینجا
آن جرأت نتوان کرد و دلک متمادی و گرم داشتن تن اینجا عظیم نافع بود و باید که مصطکی با کندر یا قاقله بخایند و انطاکی گوید که قیاس مقتضی آنست که علاج
قسم سوم مذکور که مرکب از انفیالوس و لیفوریا ست مرکب از علاج صفرا و بلغم باشد و اگر لیفوریا از صفرای غلیظ افتد علاجش نزدیک بعلاج غب غیر خالصه
باشد و دلک درینجا نیز بسیار نافع بود و بتدبیر مرکب از تدبیر بلغمی و صفراوی مثل شطر الغب پردازند و گلقند با سکنجبین بغایت نیکوست و بقول انطاکی
اولی آنکه بعلاج صفرا معالجه نمایند بعد از ان مالش بدن از بوره ارمنی و قصب الذریره محلول در غالیه یا روغن بابونه و قی کردن بآب عسل دهند و انه درین نوع
بغایت فعل محمود دارد بران اعتماد نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که علاج تپی که حرارت در باطن باشد برفق باید کرد و در ابتدا سکنجبین ساده و گلشکر باید داد
و در اخر مرض نقوع صبر و ایارج فیقرا و آب بادیان و آب کاسنی و قرص گل و مانند آن و قوانین که در علاج حمیات بلغمی مذکور شد مطالعه باید کرد صاحب کامل
گوید که تدبیر صاحب حمای معروف بلیفوریا بتدبیر حمای بلغمی باید کرد و بحسب مشاهده نضج خلط و خامی آن پس اگر خام باشد تدبیر او باشیای ملطف سازند

مثل گلقند و مصطکی با آنکه اندراق بادیان و تخم کرفس و انیسون جوشانیده باشند و سکنجبین عسلی و مفصلی با آب جاشا یا آب پودینهٔ کوهی دهند و قرص افسنتین در بعض اوقات با سکنجبین و ایضاً معجون حلتیت احیانا بحسب مشاهدهٔ حاجت بسوی آن و ایضاً معجون خلاقلی و تریاق و لیکن این همه اشیا بعد نضج و تنقیه بدوا نمی‌سهل مرکب از تربد و غاریقون و ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب النیل و غیر آن که اسهال بلغم کند استعمال نمایند و اگر فصل و مزاج و سن احتمال این ادویه نماید مطبوخی که در آن هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه افتند تنقیه کنند و در حمام داخل نمایند و بر بدن او آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و جاشا و پودینه پخته باشند نطول سازند و مالش بدن بدهنی که اندران بابونه و شبت و قیصوم یا شبت مطبوخ بود یا بروغن قسط نمایند مصنف حاوی و خجندی مینویسند که هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند شکری ده درم بجوشانند و غذا مزورهٔ ماش و نخود سازند و هرگاه حرارت و تشنگی افراط نماید و مریض را طاقت آن نباشد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با نخود و در معالجهٔ این تپ از ملطفات و مسخنات غیر شدید السخونت غافل نباشند زیرا که حدوث این تپ از اخلاط بلغمیهٔ لزجهٔ غلیظه است و ماء عسل لازم او ملتفت نشوند و از قلق مریض و التهاب کرب و عطش او خوف نکنند و هر روز جلاب از بادرنجبویه سه درم و گلقند شکری ده درم و از مصطکی نیم مثقال بدهند و بادیان و تخم کرفس هر واحد سه درم بجوشانند و صاف کرده سکنجبین بزوری ده درم داخل کرده دهند و تلیین طبیعت بحقنهائیکه در حمای بلغمی گذشت باید کرد و هرگاه آثار نضج در قاروره ظاهر گردد اسهال بمطبوخی نمایند که در آن اسطوخودوس و تربد و غاریقون باشد و خوردن قرص افسنتین و معجون خلاقلی و تریاق کبیر و شرودیطوس الشان نافع است و اگر مزاج و سن و فصل احتمال ادویهٔ ملطفه و مسخنه و قوی الاسهال نکند مطبوخی که در آن آلو و عناب و سنا و شاهتره و هلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه باشد با مغز خیارشنبر بنوشانند و هرگاه بدن پاک شود و اعراض هائله ساکن گردد در حمام غیر شدید الحرارت داخل کنند و بر بدن او آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و قیصوم گرم بریزند و بعد خروج از حمام روغن بابونه و شبت و مانند آن بر بدن بمالند و گاهی این نوع حمی از مادهٔ صفراء محیهٔ غلیظه افتد پس هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و نیلوفر هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با تخم کاسنی و اصل السوس دهند و اسهال بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیلهٔ زرد و خیارشنبر نمایند و هر صبح نوشیدن شربت دینار و سکنجبین ساده نیز نافع است

علاج حمای غشیهٔ بلغمیه

هنگام غشی علاج غشی نمایند و بعد از آن علاج تپ بلغمی کنند و حقنهٔ لین که در آن اندک حدت باشد بعمل آرند و مالش بدن بپارچهٔ درشت سازند و خواب آورند و هنگام گرسنگی و نزد ابتدای نوبت بماء الشعیر بشکر یا عسل شیرین کرده و بنان که در ماء السکر تر کرده باشند غذا دهند و هر صبح یکمثقال تخم کرفس جوشانیده سکنجبین عسلی بنوشانند و بادیان و گاوزبان و تخم کاسنی و گلقند حسب حاجت افزایند و وقت غشی استعمال یاقوتیها نافع است و اگر از صفرای غلیظ باشد علاجش بعلاج غب خالص نزدیک بود و این شربت اسهال برفق کند و نافع تپ غشی و مرکب است آلو بخارا پانزده عدد و سنای مکی شاهتره گل سرخ مویز منقی بیخ بادیان بیخ کاسنی تربد سفید هر واحد یکتوله گاوزبان بسفایج بنفشه گل غافث هر یک دو درم تخم کشوث یکدرم قند سفید یکنیم پاو و اگر عوض آلو دو توله تمر هندی تر کرده آب آن اندازند جای برکت خوراک تا سه تولا اقوال حذاق شیخ میفرماید که علاج این تپ دشوار است چنانچه کوشش کوشند و طریق علاجش تنقیه بتدریج است از ادویهٔ لطیفه بسوی ادویهٔ قویه و خصوصاً اگر طبیعت بنفسه اجابت نکند پس حقنها تنقیهٔ ماده که در امعاء و عروق قریب آن باشد از فضول نمایند و در مادهٔ باقی عروق بعید تلطیف مدراک استعمال کنند که آن بهترین مستفرغات است و جالینوس گفته که من از استفراغ اکثر صاحبان این تپ عاجز هستم مگر بمالش بدن و بهترین وجه در مالش ایشان آنست که اول قطعها از بالا بزیر فرو همی مالند بپارچهای درشت خراشنده جلد پس ابهار از بالا بزیر بعد از آن دستها را از دوش تا کف دست بنحویکه جلد سرخ گردد پس از آن پشت و سینه و شکم را از فوق بتحت و باز رجوع نمایند بمالش ساقها و رانها و غیر آن بترتیب اول و بمرتبه که پوست سرخ شود و چنان مسازند که زمانهٔ مریض بیم و مالش بگذرد و نیم در خواب اگر ممکن باشد و بالجملهٔ قانون علاج ایشان تلطیف ماده است بغیر تسخین بسیار و از ملطفات نافعه مثل ماء العسل است و خصوصاً با قوت زوفا و یا تخم کرفس یعنی اندکی از آن در آب او پخته باشند و مانند آن چون سکنجبین و جلاب صبح بدهند و اگر آنجا اسهال بمفرط باشد ماء العسل را زیاده تر طبخ دهند تا قریب الانعقاد گردد که آن اسهال کم و معتدل خوانافع کند و غذا بیشتر بدهد و سکنجبین عسلی نیز ایشان را نفع کند اما در تابستان و آنرا که عادت شرب آب سرد باشد بسیار سرد خرج ده

باید داد و در زمستان آب سرد البته نباید نوشید و بر آب گرم اقتصار نمایند و تناول جلاب و شربت گرم کرده ایشان را اولی تر است اگر بضرورت فصل سخت گرم و تشنگی بسیار کردن گرمی و تشنگی سخت شود موافقترین چیزیکه برای تشنگی دهند سکنجبین عسلی عنصلی و شراب سفرجل ایشان را در ابتدا نافع بود و خصوصاً اگر تب ایشان غیر قوی باشد و این بیشتر بود و خصوصاً در پیران که اکثر تب قوی باشد و صاحبان این تب را بعد غذا از شراب چاره نباشد برای اعانت هضم و بر طبیب واجب است که نبض صاحب این مرض را دائم ملاحظه نماید پس هرگاه بیند که ضعف و سقوط شروع میکند مریض را نان در شراب ممزوج با آب تر کرده بخوراند اگر ورم احشا مانع نباشد زیرا که اگر ورم مقارن این علت گردد فالج او را وجعی باشد و نه امید خلاص را جای باشد هرگاه مثل این تغیر در نبض حادث شود و ورم در اعضای اندرونی بود و این طعام از آنجمله است که بعضی آن محتاج اند بزد داشتند از غشی پس خورانیدن آن نفع نخواهد کرد و باید که عقب آن طعام مالش بدن استعمال نمایند و ما غذائی که بدان غذا کنند بعضی در شب بخورند و از پس آن بخسپند آن ماء الشعیر است و برای مزید نکنند مگر هنگام سقوط قوت و اگر زیاده کنند نان در جلاب یا ماء العسل تر کرده بخورند و حمام برای صاحبان این تب مضرترین اشیاست و همچنین هوای گرم و سرد بسیار و اگر در آن اندک خلط صفراوی باشد و قی سهل بود و تخفیف نماید بسیار نافع بود و بالجمله قی کردن برای حاجت بر آوردن و ران خلط اولی است جرجانی و ایلاقی مینویسند صواب آنست که اولاً از شروع تب تا سه روز ماء العسل دهند و هیچ چیز دیگر ندهند و اگر قوت ضعیف باشد اندکی کشکاب بدهند و آن از کشک جو و نخود نیم نیم و یا دو حصه کشک و یک حصه نخود بحسب مشاهده حال بپزند و اگر بچیزی دیگر حاجت آید اندکی نان در جلاب یا ماء العسل ترید کرده دهند و اگر در ابتدای مرض قبض طبع باشد نخست تنقیه روده بحقنه از آب چقندر و اندکی بوره ارمنی باید کرد و بدن او را بروغنی که در آن قبض نباشد چون روغن خیری یا روغن کنجد بمالند بدستهای مختلف و پارچه درشت تا خلط لطیف شود و در زمستان روغن خیری به تب یا به وجای خواب او خشک باید معتدل در حرارت و برودت و خواب معتدل سود دارد و خلط را نضج دهد و خواب بسیار مضر بود و در اعضای باطنی گرانی پیدا کند و آب با سکنجبین آمیخته بنوشند و از آب سرد پرهیز کنند و در سرما آب گرم دهند و اگر آب گرم بدون سکنجبین بنوشند جائز است و اگر از ماء العسل مدبر بزوفا و کرفس و ... گرمی ماده باشد ماء العسل ساده صواب تر باشد و اگر طبیعت مجیب باشد تدبیر قبض نباید کرد مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد و اگر بیمار از ماء العسل نفرت کند و یا اسهال از مزاج او کند عوض آن ماء الشعیر یا آب گندم باید داد و اگر حاجت باشد که اندک سماق و انار دانه و گندم با هم بپزند جائز باشد و فصد کردن بهیچ وجه جائز نبود **انطاکی** گوید که جالینوس حیله البرء گفته که علاج این بفتیلهای لین و حقنهای قلیل الحدت و قلیل الجذب برای تنقیه امعا باید کرد پس اگر از بلغم باشد این فتیله بکار برند سنای مکی یکجزو سرگین موش نمک بوره ارمنی تخم خطمی تخم ملوخیا هر واحد نیم جزو شکر سرخ ربع جزو بعسل مقوم سرشته مثل خسته زیتون شیاف سازند و بروغن گل چرب کرده بردارند و بعد ساعتی تبدیل نمایند و یا این حقنه بعمل آرند خطمی سنای مکی هر واحد یک اوقیه عناب سپستان تربد سفید اذخر هر واحد نیم اوقیه تخم کاسنی رب السوس هر واحد سه درم شحم حنظل بوره ارمنی تخم کرفس هر واحد یکدرم با چقندر و یا بچه بپزند و نیمگرم بدان حقنه کنند با اندک زیت اگر سرما باشد و الا روغن کنجد و تکرار نمایند اگر قوت متحمل باشد و ملازمت تغمیز بجهات اربعه بدن کنند و ابتدا از ساقین شرط نیست پس هرگاه اعراض ساکن شود ماء العسل بنوشانند و اگر شکایت حرارت کنند بماء الشعیر آن را ممزوج سازند و جهد نمایند که آب مستعمل ایشان در شربت و اکل مدبر بتخم کرفس و مصطکی باشد و غذا آب کعک بشکر غالب سازند و اگر قوت ساقط گردد بچه مرغ در فراز بپزند و آبچه از آن شیره بر آید بنوشانند **ابن الیاس** گوید که ابتدا باید نشستن آب سرد بگلاب برروی صاحب این مرض کنند و شکم او بملایمت بمالند و دست و پای او بعصابه محکم ببندند تا ماده باسفل منجذب گردد و دهن و بینی او ببندند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و سکنجبین بسلوه با آب گرم در حالت غشی بنوشانند تا مواد را از فم معده باسفل منحدر سازد و استفراغ بقی نمایند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر یک سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشند و یا تخم کرفس سه درم صاف نموده سکنجبین ده درم بر آن انداخته بنوشند و غذا ماء الشعیر بشکر سفید شیرین کرده بدهند و بحقنه لین که در آن ادنی حدت باشد حقنه سازند مثل این حقنه سنای هفت درم اصل السوس بادیان بنفشه قنطوریون دقیق هر واحد سه درم برگ چقندر یک باقه سبوس گندم یک کف جوشانیده صاف نموده روغن سپستان و ... و عسل و شکر سرخ هر واحد ده درم نمک و بوره ارمنی هر واحد نیم درم بر آن ریخته حقنه کنند **قرشی** حکایت کرده که این تب والد او را عارض شد و از خوردن ... و اغذیه غلیظه کثرت نموده بود پس تنقیه او بعد نضج ده مرتبه نمودم با دوائیکه در آن غاریقون و تربد و مانند آن بود و غشی و سقوط نبض و فساد رنگ و اضطراب نفس و غیر آن

در حالت این ماده بحالی خود بود و این همه نزد فراغ از تنقیه است بر طرف گردید و از ابتدای مرض تا آخر آن شوربای ماش شروع از آن قطع نکرده و مشروب در غیر ایام تنقیه
وقت صبح شربت لیمو نهاد و شربت سیب و یا شربت بنفشه و یا صل السوس در بعضی ایام بود و در آخر روز شیره تخم خیارین سکنجبین مصنف اقتباس گوید که درین تپ
هیچ چاره نبود جز آنکه اندک اندک غذای تریاقی منضج بدفعات دهند مانند شوربای مرغ که نخود در آن افتاده باشد یا اندکی انار و انگور یعنی و همچنین شوربای مرغابی قبل
از نوبت و آنچه قفاد و آنکه بالخاصیت حفظ قوت و تحلیل ماده و تقویت معده و اعضای رئیسه می نماید مانند فادزهر حیوانی و جواهر مهره و جدوار و عنبر و مشک و امثال اینها
بقدر دو سه ماشه و شربت سیب و یا بهی و یا شربت یاقوت دو تولہ بسرشته همراه عرق کیوره و یا در مغلی حلو و اشباه اینها و قبض شکم را بشیافات تیز و حقنه گرم در حالت غشی
بگشایند و عوض آب ماء العسل دهند که در ان قوت بعضی ادویه ملطفه باشد مانند مصطکی و بادیان و بادیان خطائی و انیسون و مانند اینها و حجامت بر ساقین و میان
کتفین نمایند که همان وقت بهوش می آید و همچنین بستن رانها و دستها عظیم الاثر است و چون نوبت تپ بگذرد و ضعف بسیار باشد ماء اللحم ساده را با شراب ریحانی
چهارم حصه بنوشانند و غذا نان شیرمال و شراب ریحانی بعده و شوربای مرغ خورانند و باقی معالجه تتمه آنچه در مواظبه بلغمی نوشته شد بعمل آرند مع رعایت ضعف

علاج حمی غشیه صفراویه

بعلاج حمی محرقه علاج کنند و اول گلاب و عرق بید مشک برف سرد کرده بر رو و سینه زنند و ربط اطراف و دلک و وضع محاجم بدستور بلغمی نمایند و این لخلخه
بویانند عرق بید مشک و گلاب و آب سیب و بهی و خیار و کشنیز سبز هر واحد یک تولہ صندل سفید تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور یک ماشه و
مومیائی بدن یا ازوچه بر کنند فی الفور بهوش می آرد و همچنین ریختن آب شیرین تازه برناخنهای دست و پا از آفتابه و یا از مشک بفاصله یک وجب و همچنین
مالیدن سرکه و گلاب و چون بهوش آید این دوا دهند شیره زرشک و مغز تخم کدو و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در عرق نیلوفر و زرشک و کاسنی و بید مشک
بر آورده شستن تولہ بنده بر دو شربت لیمو و صندل ترش هر یک دو تولہ داخل کرده بنوشند و یا آب معصور انارین نه تولہ با نبات سه تولہ دهند و غذا نان شیرمال با آب
انارین و عرق بید مشک خورانند و یک گهری قبل از تپ این دوا دادن در منع دوره که آن اثر عظیم دارد گل ارمنی هفت ماشه در آب و یا یک فنجانه یخ سرد کرده
و عرق زرشک سه تولہ و شربت سیب ترش و شربت لیمون هر یک دو تولہ آمیخته بنوشانند و همچنین گل قبرسی و یا قیمولیا و یا نیشاپوری و یا داغستانی نافع است
و همچنین نوشیدن سکه در آب و یا و آنچه مقطر سرکه در قوانین العلاج مرقوم است که بدوره دوم قرص طباشیر کافوری علوی خان سه ماشه در شربت صندل ترش
دو تولہ یا دوغ گاوی دادن و جامه باریک کهنه در دوغ که مختلط صندل سفید در ان ساییده باشند آغشته بر سینه و دل نهادن عظیم الاثر است و غذا آش جو با شربت
صندل و اندک عرق بید مشک دهند و بر بستر چادر بر برگ بید ساده و برگ ترنج و ریحان و سداگلاب فرش نموده بالایش در مرتبه صندل سفید در گلاب سوده
بپاشند و گاه گاه زند که خشک شود و همچنین گل ترنج و سداگلاب و حنا و نیلوفر و گلاب و گوتربل و یاسمین و چون دو سه نوبت از تدابیر مذکوره بگذرد پس حکمی
بمعالجه عجب خاص می پردازند و مصنف اقتباس نوشته که مریضی ایشان از شروع دوره سرکه مقطر سه تولہ در آب یخ یک فنجانه دادم و وقت شروع دوره طباشیر
ست گل دانه بیل هر یک یک ماشه سوده در شربت انارین دو تولہ لیسانیدم و چهار سقارا امر کردم که آب چاه تازه شیرین از مشک بر سر ناخنهای سر و دست
و پا بفاصله یک وجب بریزند هنوز نوبت ریختن آب هر چهار مشک تمامه نرسیده بود که این نوبت سوم سبک تر از هر دو نوبت سابقه منقضی گشت و وقت عصر
این دوا دادم زهر مهره کاهی یکماشه جواهر مهره دو ماشه در شربت لیمون دو تولہ آمیخته با شربت انارین و شربت زرشک دو دو تولہ در عرق بید مشک و عرق [illegible]
و عرق صندل هر یک پنج تولہ بخورند و غذا قورمه بچه و شیرخواره با نان روغنی و اچار مقطر که در ان لیمون کاغذی و کچور اهنه افتاده باشد و مربای کرونده و
تمر هندی مقرر داشتم و در روز چهارم همه تدابیر سابقه بکار بردم و شیر بز دو حصه روغن گل خالص یک حصه آمیخته بر سر [illegible] امر کردم بفضل الهی بخیر گذشت
و صحت کلی یافت و بقول حکیم میر ضیاء الدین شربت سکنجبین تفاحی علویخان دکیوره و گلاب و عرق کاسنی دادن و یا شوربه کردن و شاخها کشیدن نافع است
اقوال مهره انطاکی گوید که اگر این تپ از صفرا باشد پس اگر نوبت ساقط بود آنچه آزموده ایم این است که یک قیراط فادزهر مع دو قیراط زباد وهی و درم گلاب
هر روز صبح بدهند و یک قیراط عنبر با بیست درم سکنجبین بنفشه درم ماء الشعیر [illegible] لاطراف [illegible] سازند برگ تازه

جراده کدو یا خیار هر واحد یک جزو نعناع نیم جزو صندل ربع جزو سکر مثل مجموع ادویه گلاب و آب سیب هر یک مثل سکر و تضعیف آن با اندک کافور نیز شاید
استعمال نمایند این همه از مجربات ماست پس هرگاه قوت عود کند یا موجود بود این حقنه بعمل آرند صنعت آن خطمی گل سرخ بنفشه هر واحد یک اوقیه تخم شاهتره
و کاسنی و خبازی و سپستان و عناب هر واحد نیم اوقیه سبوس گندم رب السوس خراشیده پاک کرده هر واحد ربع اوقیه جوشانیده صاف نموده آب بقله روغن گل
هر واحد سه اوقیه ترنجبین یک نیم اوقیه آمیخته حقنه نمایند و مکرر بعمل آرند اگر قوت احتمال نماید مع ملازمت شرب ماء الشعیر و سکنجبین و بعد سکون اخلاط مداومت
آب انارین نمایند و قبل او خطاست زیرا که بحبس خلط تحلیل شود و هرگاه غشی تواتر کند کعک در شراب و شکر تر کرده بنوشانند که غذا انفع و بعد انتعاش قوت
بصحت نماید و بلخلخه صاحب طلا کنند بوعلی مینویسد که تضمید سینه او بصندل و گلاب باید کرد و انتعاش قوت بغذای اندک اندک نمایند و لیکن غذای او مثل نان
در آب انار تر کرده در یخ سرد نموده می باید اگر مریض را اشتها باشد و همچنین در آب فواکه قابضه دیگر و اگر برای قوت احتیاج بمصوصات معمول از جوجه
بسرکه و آب غوره و بقول بارده خصوصا کشنیز سبز باشند نافع بود و ابن الیاس گوید که هر صباح آب انارین شحم آن افشرده سه اوقیه با ترنجبین ده درم
و یا تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشانند و یا بگیرند آلو سیاه ده عدد و عناب پانزده عدد تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم جلاب ساخته
بنوشانند و غذا ماء الشعیر که دران نیلوفر و تخم کاسنی پخته باشند هر ساعت با آب انار میخوش آمیخته بدهند و تلیین طبیعت بجامد الفواکه یا نقوع مشمش باید کرد و در استفراغ
او مبالغه نکنند تا غشی مبادرت نکند بسبب سقوط قوت و مریض فواکه بارد مثل بادرنگ و خیار و سیب ترش همه بر برف سرد کرده بخورد و بر سینه صندلین و گلاب
و کافور و اقاقیا و آب بید ضماد سازند و زیر او برگ خلاف فرش کنند و حوالی او ظروف گلی پر آب نهند و امر کنند که مریض هنگام گرسنگی نان در آب انارین مالیده
بخورد ابو منصور گوید که مبادرت کنند و ماء الشعیر با آب انار میخوش و آب سیب ترش آمیخته بدهند و بیمار را در مکان هوادار نهند و پیراهن او را بصندل و گلاب
تر کرده بپوشانند و بدن او را بصندل و گلاب بمالند و حوالی او برف بسیار نهند و تبرید هوا سازند و نزدیک او برگ بید و انگور و سیب و بهی و تر نیز فرش کنند
و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر بپاشند و در خانه گلاب بپاشند و هر ساعت اندک اندک نان میده در آب انار میخوش تر کرده بخورانند و جوجه مرغ معمول با آب حصرم و خیار
و کدو بدهند و آب سرد بنوشانند و قبل نوبت اقدام نمایند و آب انار که دران نان میده تر کرده باشند یا ماء الشعیر یا شراب رقیق با آب بسیار آمیخته بنوشانند
و اگر قبل از نوشانیدن این غشی افتد دهانش بگشایند و کعک سوده در آب سرد آمیخته یا ماء الشعیر بچکانند و اگر غشی شدید تر باشد کعک سوده بشراب رقیق
که با چند آن آب سرد آمیخته باشند وجور سازند و بماء الشعیر یا ماء القرع و روغن گل سرد کرده حقنه کنند و از هوای گرم و حمام و تعب و سهر و از جمیع استفراغات
پرحذر باشند و غسل با آب سرد کنند و در هر وقت و اگر چه در ابتدای نوبت باشد غذا بدهند و اگر حرارت تپ او بغایت شدید باشد دوغ با قرص کافور بنوشانند

علاج تپ لیلی و نهاری

آنچه در حمیات بلغمی مذکور شد همان قانون استعمال نمایند و تلطیف تدبیر کنند و هر چه بلغم افزاید از ان منع فرمایند و ادرار بشیره بزور مدره و تثبیت بزوری تعریق بحمام و ریاضت
سوداوی حار و تنقیه بلغم ضرور نیست و ابن الیاس گوید که حمی نهاری صبح سکنجبین ساده با گلقند و شکر ۲ درم بنوشند و غذا ماء الشعیر نخود پخته و تلیین طبیعت بفلوس خیار شنبر کنند و باید
که شب غذا بدهند و نگذارند که بیمار مبتلا خواب کند و صاحب آن تکلیف بیداری نمایند و لیلی اسلم و اقصر مدت است و بعلاج نهاری معالجه کنند غیر آنکه غذای او بعد سه روز وقت خلو نوبت باید داد

حمیات سوداوی

و این دو قسم است یکی ربع دوم خمس و سدس و ما فوق آن و این جدا مسطور گردد پس اگر ماده ربع خارج عروق متعفن گردد تپ روز چهارم آید و آنرا ربع دایره
گویند و در یونانی ططرطاوس نامند و این اکثر افتد و اگر داخل عروق عفن شود تپ لازم باشد و بروز چهارم شدت کند و آنرا ربع دائمه خوانند و این کمتر افتد
و اگر دو ربع مرکب شوند دو روز آید و یک روز نه و آنرا ربع معکوس نامند و اسباب ربع تناول مولدات سودا است مثل بادنجان و لحم بقر و قدید و آنچه تعفن او
نماید و آن حرارت غریبی است و از اسباب تولد سودا یکی ضعف طحال است که بدان سبب سودا را بخود جذب نکند و از خون جدا نتواند کرد و در بدن بسیار
گردد و سودای طبیعی دردی خون طبیعی است و غیر طبیعی احتراقی و رمادی است که از سوختن اخلاط حاصل شود پس آنچه از احتراق خون حادث شود آنرا

سوداى دموى گويند و ربع كه از تعفن آن افتد ربع دموى نامند و آنچه از احتراق صفرا متولد شود سوداى صفراوى گويند و ربع كه از عفونت آن افتد ربع صفراوى خوانند و آنچه از احتراق بلغم پيدا شود سوداى بلغمى خوانند و ربع كه از تعفن آن افتد آنرا ربع بلغمى گويند و آنچه از احتراق سوداى طبيعى تولد كند سوداى سوداوى نامند و ربع كه از عفونت آن حادث شود ربع سوداوى گويند و بعضى اطبا گمان كرده اند كه ربع از سوداى طبيعى متولد نشود زيرا كه آن متعفن نمى شود بسبب يبوست خود و عدم رطوبت و مثل اين قول نبايد شنيد بهر آنكه از شان هر رطوبت بالفعل آنست كه تعفن پذيرد و اگرچه در استعداد عفونت متفاوت باشد زيرا كه آنچه يابس بالقوه باشد بعيد الاستعداد براى عفونت از رطب بالقوه بود و اكثر ربع عقب امراض و حميات مختلفه و عقب حميات متفقه بسبب اختلاف اخلاط متولد انها و از عفونت آن اخلاط حادث گردد زيرا كه هرگاه مدت طول كشد اخلاط خاكستر شوند بسبب عجز طبيعت از تدبير آنها و مستفرغ نگردند بسبب عصيان آنها و سودا كثرت پذيرد پس وقتيكه آن عفن شود ربع عارض گردد و بسيار باشد كه ربع عقب مرض طحال پيدا شود و مع ذلك آن در اكثر از وجع يا صلابت طحال خالى نبود و سالمتر ربع آنست كه از ورم طحال يا غير آن حادث نشود و نه باوى ورم طحال بود زيرا كه ربع كه از ورم طحال پيدا شود بيشتر باستسقاى زقى و قيله مائى مؤدى گردد و ربع سليم از امراض رديه سوداويه مثل ماليخوليا و صرع و سكته و فالج و نقرس و دوالى و اوجاع مفاصل و جذام و برص اسود و جرب و سرطان و مانند آن خلاص ميگرداند و دران امان از تشنج رطب است زيرا كه در ربع خلط يابس است و آن در اكثر مرض سليم و كم خطر بود بخلاف حمى صفراوى و اگر در علاج آن خطا نيفتد مدت دراز آن بر يكسال زياده نشود و اگر اندر علاج خطا كنند يا ماده بغايت غليظ و سخت خام باشد تا دوازده سال لزوم نمايد و فوق آن و بعضى اطبا گفته اند كه مردى كهل را اين تپ تا بست سال لزوم نمود و رازى گويد شخصى را ديدم كه تا چهل سال تپ ربع داشت و انطاكى گفته ميگويند كه اقل مدت اين تپ آنست كه در نيم سال منقلع گردد و از معالجه من اكثر در چهل و پنجروز زائل شده و در دوره پانزدهم منقلع گرديده و گاهى بعد موقوف شدن سه دوره باز عود نموده و ربع طويل اكثر باستسقاى انجامد و ربع صيفى اكثر قصير المدت بود و خريفى طويل باشد و شيخ الرئيس گفته كه فصل خريف و شمس صاحب حمى ربع است و از علامات حمى ربع دائره آنست كه اولا بسرما و لرزه اندك شروع كند بعده در هر نوبت سرماى او بيفزايد بعد از ان نزد منتهى اندك كم شود و ابتداء آن بتدريج كمتر گردد چنانچه در بلغمى و چونكه ماده غليظ و سرد باشد بدير گرم شود و هرگاه بدن گرم گردد حرارت مشتمل بر تمام بدن نباشد بلكه درينجا حرارت باقشعريره بود و اين تپ مؤدى بضعف بصر شود ولكن نه دفعة زائل گردد و نوبت ربع بست وچهار ساعت انگاه باشد كه ماده آن سوداى خالص صرف بود و اگر از احتراق خون يا صفرا يا بلغم باشد مدت نوبت او از ان كم گردد و بسيار باشد كه حمى خبيثه در فصل تابستان افتد و به تپ ربع در زمستان باز گردد و اكثر حميات مختلف المواد و حميات مختلطه كه نوبتهاى آن از نظم نبود مؤدى گردد بسبب اختلاف بقاياى اخلاط باقى بعد حميات پس هرگاه ان بقايا مستقر بر ترمد گردد به ربع استقرار نمايد و نبض در ربع مائل بصلابت بود بسبب يبوست خلط كه آن شريان را بسوى داخل ميكشد گويا كه مثل نبض پير باشد و متواتر و مائل باستوا بود تا وقتيكه خلط سوداوى متحرك نشود و هرگاه حركت كند نبض مختلف بسيار گردد و بسبب غلظ ماده و تفاوت او نزد فتره ظاهر باشد و اين دلالت تام بر ربع نيست و اكثر در ان اتفاق افتد انبساط غير مستوى و انقباض شديد السرعت بر خلاف آنكه در غب بود و نبض ربع اشد احساس از نبض بلغمى و در صغر و تواتر باشد و ليكن مثل او در بطو بود و بول در ربع اندر جميع اوقات مرض در عدم نضج متشابه بود بسبب برودت ماده و غلظت آن مگر نزد منتهاى جيد ليكن احوال او در رقت و غلظ و صفاى و كدورت و الوان او مختلف باشد زيرا كه سودا از اخلاط متولد شود و از علامات نضج ماده ربع كمى سرما و لرزه است و غلظ و سياهى قاروره و لينت نبض و بدانكه چون حدوث اين مرض ابتدا از سوداى طبيعى بغايت كم مى باشد و در اكثر بعد از تپهاى عفنى ديگر بسبب احتراق آن خلط احداث حمى نمايد پس علامات هر خلطى كه از احتراق آن سودا حاصل شده باشد در ابتدا ظاهر بود و در وسط ان علامات كه بسبب شدت سبب انتهاى تحرق و اضمحلال خلط اول بعلامات سودا است خاص رجوع نمايد

علاج كلى حمى ربع

بدانکه تپ ربع مانند مالیخولیا بر دو طریق می باشد یکی آنکه سببش سوداء طبیعی باشد دوم آنکه سبب او احتراق خلطی از اخلاط اربعه باشد پس علاج
قسم دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد و بحسب غلبهٔ خلط بآنچه در مالیخولیا مسطور شده و هرچه
در اقسام این تپ مذکور گردد علاج باید کرد و درین تپ بسیار پرهیز نکنند و بعد از چهل روز که ماده نضج یابد تنقیه کنند و دستور استعمال هلیلجات ثلثه
در مسهلات انواع حمی ربع اینست که در ربع صفراوی پوست هلیلهٔ زرد نه ماشه و هلیلهٔ سیاه و کابلی هر یک چهار ماشه و مساوات هم جائز ست و در سوداوی
بعکس آن و در بلغمی هلیلهٔ زرد متروک و عوض آن غاریقون و تربد و زنجبیل داخل میکنند و درین تپ اکثر ضرر طحال و تغیر در حال کبد می باشد پس لازم
که همیشه از احوال جگر و طحال باخبر باشند تا صلابت نیفتد و گاه گاهی جهت تقویت آنها در ابتدا سکنجبین و در وسط مرض و آخر آن بعد از نضج قرص زرشک
و غافث و سکنجبین بزوری دهند و در روز نوبت غذا ندهند و در غیر روز نوبت غذا مانند غذای اصحاء دهند لیکن مائل بترطیب باشد و از طعامهای غلیظ و میوهای
سرد و تر و شیرهٔ حبزات و از جمله مولدات ریح پرهیز باید کرد و آب درین مرض کم استعمال نمایند و نزد ضرورت اندک اندک بنوشند بطریق مکیدن و
معتدل در حرارت و برودت باشد بلکه عوض او عرق گاوزبان و شاهتره و یا عرق عنب الثعلب مناسب ست مگر بعد خوردن طعام یکدو مرتبه
آب خالص بدهند و اگر آهن تاب یا طلا تاب بود بهتر ست و در ابتدا هر چه ادرار قوی کند نشاید داد چون خربزهٔ شیرین و بادیان و مانند آن که بجهت
استفراغ رقیق ماده و بقای غلیظ در نضج تاخیر میکند و فصد در جمیع اصناف توان کرد مگر آنجا که خون سرخ و صاف آید که درین حالت البته خون
نباید گرفت که ضرر دارد و در شروع هر ماه فصد اسیلم کردن و قدری خون گرفتن در جمیع اقسام ربع سود دارد و روز نوبت طحال را مالیدن و محاجم
بلا شرط بران نهاده بسیار مکیدن مجرب حکیم ارزانی مرحوم ست که بغایت نفع میدهد و اگر محجمهٔ ناری نهند بهتر باشد شیخ مبقر باید که درین مرض اولا نگاه کنند
که آیا از سودای دموی ست یا سودای بلغمی یا سودای صفراوی یا سودای سوداوی بعد از ان تدبیر هر واحد بدانچه مخصوص آنست و مذکور خواهد
باید کرد لیکن برای جمیع اصناف آن احکام علاج ست که دران مشترک اند و آن اینست که ماده همه را لم کنند اندر ابتدا پس واجب ست که
تامل نمایند اگر غلبهٔ خون بینند و خصوصاً اگر ربع از سودای دموی بود دران هنگام فصد کنند و خون بقدر حاجت بگیرند و گاهی کثرت خون
و رد امت او واجب میکند اخراج خون بسیار و اگر حاجت فصد نباشد و فصد نمایند ضرر کند از جهت ضعف و از جهت اخراج خون سودا که
آن خون ست و از جهت تحریک اخلاط بسوی خارج و در ابتدا از خلط محدث تپ لختے استفراغ نمایند برای تخفیف نه برای تنظیف یعنی
اخراج ماده تمامه که این وقت نضج باید ولیکن استفراغ بعد یکروز از نوبت باشد تا طبیعت از مجاهدهٔ روز نوبت استراحت یابد و واجب ست
که در ابتدا ادرار قوی کنند و باید که مرخیات استعمال نمایند و اگر مشروبات مرخیه صواب نباشد مثلاً بسبب ضعف معده بدل آن حقنهای
موافقه مرطبه از مثل بنفشه و خطمی و خبازی بعمل آرند لیکن حقنه لین باشد چه در حقنهٔ قوی آنگاه رخصت داده شود که مرض بمنتهی رسد و اگر
طبیب دلیری کند و در ابتدا اسهال قوی سود بهرات نماید و آن مرض را تمامه منع کند صواب باخطا باشد بنابر خوف انصباب مادهٔ متحرکه
بر عضوی شریف و واجب ست که روز نوبت از خوردن طعام منع نمایند و تکلیف صوم دهند و آنروز از آب سرد باز دارند و در باقی ایام
گوشت تیهو یا چوزهٔ مرغ در ابتدا تا سه چهار روز ضرور ست بعد از ان چوزهٔ مرغ تنها بهتر و دوا در غیر روز نوبت گلقند در آب گرم مالیده در روز دو
صبح و شام بدهند و یا سه درم گلقند در ده درم سکنجبین دهند و طبیب میداند که واجب ست استعمال دوائیکه هر خلط محترق در ترکیب
کند اسهال بدان در ابتدا کنند پس اگر سودای صفراوی باشد چیزی از جنس هلیله و شبه آن و اگر بلغمی باشد چیزیکه دران قوت از تربد بود
و اگر سوداوی باشد چیزیکه دران قوت از بسفایج و افتیمون و مانند آن بود استعمال باید کرد **وایضاً** و میداند که ماء الجبن بهترین
بدرقه برای استعمال قوای موجوده در ادویهٔ مذکوره ست و گاهی استعمال ماء الجبن تنها بنجاح میرساند خصوصاً هرگاه حرارت مسلط بود
و گلقند خوب جوشانیده آب صاف او گرفته قائم مقام ماء الجبن ست و خصوصاً هرگاه در معده ضعف باشد و یا خلط بارد غالب بود

و ایضاً قی از امور نافعه است دران و خصوصاً قبل از طعام و بعد طعام دیگر نیز و خصوصاً روز نوبت قبل از نوبت خصوصاً اگر سوداء بلغمی باشد و نفع
او در ابتدا تنها نیست بلکه در هر وقت باشد و واجب است که در ابتدا و اوائل نضج تا قبول نضج کامل تحقق نکند در استفراغ فضول بچیزیکه گرمی قوی نماید و
نه بچیزیکه خشکی قوی آرد از دوا و از ترک غذا و نه بچیزیکه باسهال ضعیف کند و آنچنانکه بچیزیکه در ابتدا از تلطیف تدبیر ضعیف نماید و بدانکه چون ربع در فصل گرما
ابتدا کند باید که اولا ماء الشعیر بسکنجبین بنوشانند تا تفتیح طرق برای ورود فضول نماید و بسرعت منقضی گردد و این بعد فراغ نوبت مقدم بسه یا چهار ساعت باید
و هرگاه ربع در سرما عارض شود مدرات بکار برند زیراکه قی و اسهال دران فصل متعسر می باشد و برای خوردن اقراص وجهی نیست و بدانند که اشیای بارد رطب
سهل الانهضام جید الکیموس موافق این مرض ست از جهت تپ و از جهت مضادت یکی از دو کیفیت سودا که آن یبوست ست پس واجب بود استعمال آنها
نیز مثل استعمال اشیای حار رطب هنگامی که خوف ضرر در نضج نباشد از جهت اطفای حرارت و خام کردن ماده و بقدریکه ازان ضرر بنضج نباشد و یا مخلوط سازند
بدان چیزیکه تعدیل برودت آنها کند و رطوبت آنها کم نکند و آن اشیای معدل برودت حار باعتدال اند و از جمله اشیای بارد یابس احتراز نمایند و اشیای بارد
رطب موافق این مرض مثل کاسنی ست و کاهو و خربزه و شفتالو احیاناً و واجب بود اجتناب از امثال اینها یا بسبب شدت برودت و این در مثل کاهو موجود ست
و در خربزهٔ شیرین نیست و یا بسبب شدت او را مؤدی بتغلیظ خون بانفصال مائیت و این در خربزه موجود ست و یا بسبب تهیئهٔ جزو مخالط برای عفونت
و این موجود ست در شفتالو و باید که رعایت امثال این امور در اشیای بارد رطب کنند و اما اغذیهٔ حار باعتدال باعتبار زائد در رطوبت بسیار نافع ست
خصوصاً چون ارادهٔ تعدیل حرارت او هنگام عدم ارادهٔ استعانت بدان بر انضاج بیار در طب کنند مثل آمیختن انجیر بکاسنی و در ابتدا خوف نیست به تناول
چیزی که دران ملوحت و حرافت و تقطیع باشد اگر خوف سورت حرارت نباشد و اما در آخر مرض ازان چاره نیست و قرص افسنتین تا آخر مرض نافع ست
و آنچه بر ربع نفع کند نشستن در آب گرم و شیرین قبل از غذا هر روز ست و استحمام که ترطیب کند و عرق نیارد و هیجان حرارت نماید و لزوم آرام و سکون و
ترک ریاضت و حرکات بدنی و نفسانی مثل غم و هم و غم و غضب کنند و جمیع حمیات سوداوی محتاج بمرطبات بود و بعده مختلف باشند در اندازهٔ احتیاج بسوی تسخین
یا تسخین باختلاف خلط محترق و حاجت او بسوی مجففات بنابر آن باشد که دران قوت تقطیع و جلا و اطلاق بود نه بسبب تجفیف که آن درینجا بالذات
مطلوب نیست و باید که رعایت امر معده نمایند باضمدهٔ جیدهٔ مقویه بابین قوی الحرارت و لطیف آن حسب وجوب حال سودا که بسیار بارد یا حار بحرارت احتراقی
باشد و رعایت طحال و کبد و تدبیر آن کنند تا صلب نگردد و ورم نکند و گاهی در تنقیه بقی احتیاج بآب ترب و تخم آن مخلوط بسکنجبین افتد و گاهی استعانت
کرده میشود بتقدیم خوردن چیزی چند مثل نمک و ماهی و خردل و مانند آن انچه جلا و غسل کند قبل آن و گاهی استعانت میکنند بعد ازان بشرب آب بسیار پس
عقب آن سکنجبین می نوشند و قی می کنند و انچه آنرا نفع می کند تناول آن روز نوبت و قی کردن بران و از مضرت سرما و لرزه و حدت تپ ایمن میسازد
بعد کرفس و ثوم و عسل بخورند و سکنجبین عسلی بنوشند و از طعام ممتلی شوند پس آب گرم نوشیده قی کنند و هرگاه نوبت منقضی گردد بشب اندک غذا دهند و
صبح استحمام نمایند و پنج ساعت قبل از نوبت طعام برای قی بماهی و ترب و شبت بخورند که این اکثر نفع می کند و اگرچه قی نیاید و قی کردن قبل از نوبت
برای هر خلطی که باشد تخفیف نوبت و اقلاع آن می نماید و تدبیر جید آنست که روز نوبت ترک غذا کنند اگر مانعی از ضعف و غیره نباشد
و تا انقضای نوبت غذا نخورند و روز دوم در حمام داخل شوند اما اگر ماده نضج یافته باشد برسم مقرر حمام نمایند و اگر نضج نشده باشد در حمام تا دیر نشینند
سوای ریختن آب گرم بربدن بمقداریکه ازان بدن لذت یابد و ترطیب نماید کمتر ازانکه بجد ثوران اخلاط رسد و در عموم استعمال قی کنند برای دفع فضول
طعام و برای آنکه حمام آنرا رقیق کرده و گداخته باشد و با وجود این برای صاحب ربع سزاوار است که استعمال قی در روز نوبت نیز کند گیلانی در حمی لوسیه
انچه نزد ما بتجارب متواتره صحیح یافته شد اینست که روز نوبت قبل ازان به پنج ساعت تخمیناً امر کنند بتناول قدر صالح از حلوای لذیذ و لاسیما انچه
بمغز بادام شیرین ساخته باشند بعده از اشربهٔ لذیذه انچه ازان لذت یابند اگر خواهند بنوشند و دو سه ساعت بران صبر کنند بعده ازان آب گرم
ساده یا آبی که دران چیزی از تخم ترب کوفته و از شبت و قدری عسل نرعش گاوزبان و نمک جوشانیده باشند بنوشند بمقداریکه ازان شکم پر شود و بعد آن حرکت کنند تا انچه خورده است قی شود

پس با ستقصا تی نمایند کاین تپ بیر تخفیف در نوبت و تقلیل شدائد مرض میکند و عقب او نفع بلیغ حاصل میشود و قرشی در شرح قانون نوشته که حاجت در علاج
حمی ربع بترطیب باشربه و اغذیه بیشتر ست از آنچه در جمیع حمیات مادی باشد کمتر از حاجت تپ دق و این بهر آنست که ماده آن شدید الیبوست ست و اما حاجت
به تبرید کمتر بود و صاحب این تپ بمسخنات خفیفه که کثیر الرطوبت انتفاع یابد و حاجت درین تپ بانضاج ماده زیاده تر از دیگر حمیاتست زیرا که ترقیق ماده یابس ارضی
دشوار ترست از ترقیق اخلاط رطب و لهذا نضج آن در مدت دراز تر میشود و ادرار قوی بسا است که اخراج رقیق ماده کند و غلیظ آن بگذارد پس اقدام بران نباید کرد مگر بعد
نضج تام و باید که درین تپ حقنها بسیار لین کثیر الدهن باشد برای تلیین امعا و ترطیب آن و ازاله ضرر یبس ماده و درین تپ منع از آب سرد بیشتر از انست که در تپ
صفراوی و دموی و کمتر از تپ بلغمی و منع آن در غیر وقت نوبت اولی ست و این بهر آنست که حرارت نوبت مضرت برودت آنرا اندک تدارک می نماید

علاج ربع دموی

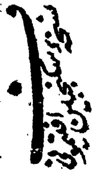
از فصد و مسهل و غیره هرچه در علاج مالیخولیای دموی مسطور شد بعمل آرند اما اگر در فصد خون سرخ و صاف برآید ببندند و بدانند که ماده از شدت غلظ بر نمی آید پس آنرا
بحمام و دیگر تدابیر مرطبه باصلاح آورده فصد نمایند و بعد فصد شوربای مرغ و تیهو و گوسفند جوان که دران ماش مقشر و نخود نیکو فته پخته باشند بافتق آب تمر هندی
و آب انار بی سود دارد و ایضاً اسهال سودا بماء الجبن مقوی بافتیمون مانند آنچه مخرج سودا بغیر تسخین باشد مثل بنفشه و شاهتره و هلیله کابلی و بسفایج و مغز خیار شنبر
و ترنجبین نمایند و برای ادرار سکنجبین و ماء الشعیر بنوشانند و اگر بعد فصد باسلیق یا صافن تا چهل روز گلقند و سکنجبین ساده یا افتیمونی هر یک دو توله آمیخته بلیسانند با آب
گلاب کهنه هفت توله بنوشانند بعده تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون فواکهی حکیم علویخان نمایند نیز سود مند ست **اقوال حکما** شیخ میفرماید که اگر سودا دموی باشد بفصد
رگ باسلیق انتفاع یابند بعد ازان استفراغ لطیف کنند بمسهلی که دران منقیات خون از قوای شکاعی و بادآورد و بسفایج و شاهتره و هلیله کابلی و عناب و آلو و گلقند
افتد و این نوع ربع سریع القبول برای علاج ست **مجوسی** گوید که در اول حدوث او نظر کنند پس اگر نبض عظیم بود و دران اندک سرعت باشد و بول سرخ غلیظ بود
و سن بمنتهای شباب باشد باید که مبادرت بفصد باسلیق یا هفت اندام از دست چپ نمایند و نگاه کنند اگر رنگ خون سیاه و دردی باشد خون بمقدار حاجت
اخراج نمایند اگر قوت مساعدت کند و اگر خون سرخ بود باید که ببندند و چیزی ازان بیرون نیارند و هرگاه فصد بطریق صواب واقع شود باید که تغذیه مریض بغذای
محمود الکیموس مثل لحم بچه مرغ و ماکیان و تیهو و خروس خصی فربه و بیضه نیمبرشت و گوشت بزغاله و بره نیک پخته مثل زیرباج و طباهج و اسفیدباج و مطجنه
که دران دارچینی و کرویا و شبت افتد باید ساخت و از اغذیه مولد اخلاط غلیظ سوداوی مثل بز بزرگ و بقر کامل و کوامیخ و ابال و کرنب و عدس و سایر حبوب
مانند اینها منع کنند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که علاج ربع دموی که از کثرت دردی خون طبیعی تولد کند آنست که اول رگ باسلیق یا اکحل از دست چپ
کشایند اگر خون تیره و سیاه برآید بمقدار حاجت بیرون آرند و رگ فراخ بزنند تا دردی خون بیرون تواند آمد و اگر سرخ جید باشد هیچ بیرون نکنند و فصد
و استفراغ روز نوبت نشاید کرد بلکه روز سوم ازان مثلا اگر روز شنبه نوبت شد روز دوشنبه فصد کنند و اگر روز دوم از نوبت در حمام معتدل داخل شوند
و چندان بنشینند که رطوبت حمام در رگها و اعضا اثر کند و قبل از آمدن عرق بیرون آیند نفع کند و خلط نرم و پخته گردد و بعد فصد غذا [illegible] و غیره بهمان
که در قول مجوسی گذشت و در اول مرض عنایت بجگر و طحال مصروف دارند و سکنجبین و ماء الشعیر بترتیبی که مذکور شد سود دارد و اگر بمسهل حاجت افتد این مطبوخ
شاهتره موافق باشد **صفت آن** شاهتره ده درم عناب آلو بخارا مویز منقی هر یک سی عدد تخم کاسنی پنج درم پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک
دو درم جوشانیده صاف نمود چهل درم ترنجبین دران حل کرده باز صاف نمایند و این مطبوخ هلیله نیز نافع بود **صفت آن** هلیله زرد و کابلی مقشر
هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی هر یک پنج درم مویز منقی آلو بخارا سپستان هر یک سی عدد پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان انیسون هر یک
یکدرم برگ کرفس تر برگ کاسنی هر یک دسته کوچک پودینه تر ده شاخ بنفشه پنج درم تمر هندی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند
در نیم رطل ازان سی درم ترنجبین حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر قویتر خواهند هفت درم شاهتره و پنج درم سنای مکی و پانزده درم فلوس خیار شنبر
زیاده کنند و تا بست روز از مرض نگذرد ازین مسهلات هیچ ندهند و شربت بعد مسهلات آب کاسنی و سکنجبین دهند و یا آب انارین یا آب آلو و ترنجبین

واگر حرارت قوی نباشد سکنجبین با آب بادیان تر صواب باشد و قی کردن در جمیع انواع ربع نفع دارد ابن هبة الله گوید که این تپ اگر حادث شد از احتراق خون
باشد و بدن ممتلی و نبض عظیم و چهره سرخ بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند و اگر علامات خون ظاهر نباشد فصد نکنند بلکه هر روز ماء الشعیر با سکنجبین بدهند و در وقت
و بعد آن سکنجبین ساده دهند و هنگام قبض طبع آب آلو و عناب بشکر بلیدادو آب کاسنی و سکنجبین و آب انار میخوش و جلاب بنوشانند و وقت نوبت سکنجبین با آب گرم
دهند و در ابتدای حدوث آن اشربهٔ ترش بدهند و اگر التهاب عظیم باشد اندک برودات استعمال نمایند و غذا روز راحت اگر قوت ضعیف باشد زیرباج بچه مرغ دهند
زیرا که پرهیز سخت تحلیل قوت کند و در زمان انتها تلطیف تدبیر کنند و در روز دوره از غذا منع نمایند تا طبیعت بهضم آن مشغول نگردد پس هرگاه علامات نضج
ظاهر شود تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و وقت دوره با آب مطبوخ شبت قی کنانند و بعد آن ده درم گلقند شکری بخورانند و عقب او آب گرم بنوشانند
و در تلیین طبیعت بحقنه حریص گردانند و هرگاه مرض از چهل روز تجاوز کند قرص غافث بسکنجبین ساده بدهند و اگر تهیج در پاها ظاهر شود قرص افسنتین
بسکنجبین بزوری بدهند و تا علامات نقا ظاهر نشود در حمام فسحت ننمایند و هرگاه خلط نضج یابد بحرکت اندک امر کنند و در حمام داخل نمایند تا آنکه علامات نقا
پدید آید و بدین تدبیر ملازم باشند تا آنکه تپ منقضی گردد **ابن الیاس** گوید که اگر در ابتدا علامات خون ظاهر باشد فصد باسلیق یا هفت اندام از جانب
راست کنند و هر صبح جلاب از اصل السوس و تخم کاسنی هر یک سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ بنوماش و نخود و مغز بادام سازند و بعد ده روز تنقیه
سودا باین مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بادرنجبویه گاوزبان تخم کاسنی بادیان اسطوخودوس بسفایج نیلوفر هر واحد سه درم گل سرخ
چهار درم بنفشهٔ تر یا خشک پنج درم هلیلهٔ زرد و کابلی و افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم شاهترهٔ تر یک دسته و اگر نباشد تخم آن سه درم آلوی سیاه
عناب سپستان هر واحد بست عدد تربد خراشیده دو درم بلیله آمله هر واحد سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر واحد
پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و در آخر روز بمزورهٔ نخود و بنوماش و مغز بادام مع لحوم ماکیان و تیهو و کبک غذا سازند و در اول امر تلیین طبیعت
باستعمال ملینات لطیفه مثل سنا و بنفشه و آلو و مویز و ترنجبین یا ماء الجبن کنند و اگر بمثل این اشیا طبع نرم نگردد این حقنهٔ لین بعمل آرند سنای مکی پنج درم بنفشه
نیلوفر هر واحد سه درم سپستان بست عدد مویز سرخ ده درم سبوس گندم یک کف برگ چقندر یک دسته همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده
روغن کنجد و آب کامه هر واحد ده درم فلوس خیار شنبر پانزده درم داخل کرده بکار برند و روز نوبت غذا ندهند و امر بقی از سکنجبین و آب گرم و نمک و روغن کنجد نمایند
ابومنصور گوید که اگر درین تپ بول غلیظ و بدن سرخ و عرق ممتلی ممتد باشد ابتدا بفصد باسلیق کنند از دست چپ بعد از آن بعض ادویهٔ مسهل سودا که
مذکور در باب مالیخولیا بدهند و این مطبوخ بنوشانند **صفت آن** هلیلهٔ زرد و سیاه هر یک ده درم سنا و شاهتره هر یک پنج درم آلو بخارا بست عدد عناب
پنجاه دانه تخم کشوث تخم کاسنی بادیان بیخ بادیان هر یک سه درم در دو رطل آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند بر آن شش درم افتیمون انداخته از آتش فرود آرند
و صاف کرده بنوشانند و قبل دورهٔ آن روز نوبت بسکنجبین و آب نیم گرم قی کنند و در دیگر روزها آب کاسنی و غیره که در قول ایلاقی گذشت بدهند **انطاکی**
گوید که اگر از خون محترق باشد اولا فصد باسلیق از دست راست کنند اگر طحال صحیح باشد و الا از دست چپ و ازین تفصیل خلافیکه درینجا واقعست رفع میگردد و در
خروج خون مادام که رنگ آن متغیر گردد استقصا نمایند و اگرچه بدفعات باشد اگر قوت از گرفتن آن در یکمرتبه قصور نماید و هرگاه فصد کنند و خون سرخ بیرون آید
قطعاً صبر نکنند و قطع او واجب بود و الا سودا غلبه کند و خطا کرده کسیکه فصد غیر باسلیق درینجا نموده و این زلهٔ فاضل است و بعد از فصد ملازمت این
نقوع واجب **صنعت آن** انجیر مویز هر واحد دو اوقیه عناب سپستان آلو بخارا تمر هندی هر واحد یک اوقیه انواع هلیلجات هر واحد نیم اوقیه
بدستور مرتب ساخته بنوشند و در هر سه روز تبدیل نمایند و بعضی طبیخ این مینمایند پس اگر بعد این تدبیر طول کشد تدبیریکه در ربع سوداوی بیاید واجب بود
میر عوض نوشته که اگر قوت و سن مساعدت کند اول رگ باسلیق زنند راست یا چپ بطریقیکه در قول انطاکی گذشت اگر خون سیاه بیرون آید چندان گیرند
که رنگ آن متغیر گردد و هرگاه که خون سرخ ناصع برآید فی الفور بند کنند که اخراج اینچنین خون مورث مضرت کلی است آنگاه نقوع اجزائیکه در قول مذکور مسطور
شد بعرق گاوزبان و عرق شاهتره شب تر کرده صبح صاف نموده بنوشند و این مطبوخ قرشی تخم بادرنگ و کاسنی و خیار و کشوث هر یک سه درم اصل السوس

[illegible] هر یک ده درم گاوزبان پنج درم با شربت عناب سکنجبین بنوشند و بعد از ظهور نضج مطبوخ کبیر که در قول ابن الیاس گذشت با تنقیه کنند [illegible] درم مویز منقی ده درم
هلیله سیاه پنج درم [illegible] بیاشامند و [illegible] شربت [illegible] بماء الفواکه و ماء الشعیر [illegible] مدت دراز شود [illegible] در ربع سوداوی [illegible] علاج [illegible]

علاج ربع صفراوی

هر چه در علاج مالیخولیای صفراوی مسطور شد استعمال نمایند و ماء الشعیر ساده یا مزورشکر یا شربت نیلوفر نافع بود و اگر با شربت نیلوفر شربت بادنجویه و عرق گاوزبان
اضافه نمایند احسن باشد و یا جلاب بارد نزد شدت تشنگی و یا جار هنگام عدم تشنگی و سکنجبین در بعض اوقات و یا شربت حماض یا شربت نیلوفر یا شربت سیب
بعرق گاوزبان و عرق نیلوفر و تخم ریحان بدهند یا مطبوخ قرشی که در قول میر عوض مذکور شد استعمال نمایند و گاهی احتیاج بمثل شربت آلو یا نقوع آن افتد چنانچه حکیم علی
گیلانی مبتلا باین مرض شده بود و شیئی قرشی را در خواب دید که اشاره باستعمال آلو بخارا نمود پس استعمال او بطریق دوا و غذا و شرب او کرد و بعد یازده روز
تب مفارقت تام نمود و بقول ابن ماسویه ترشی ترنج نافع حمای ربع حادث از احتراق صفراست و واجبست که در مسهلات این نوع مثل شاهتره و هلیله زرد
و سقمونیا و افتیمون و سنا و تمر هندی و بنفشه داخل کنند و در بیخ حمام بعد نضج نفع دهد و غذا ماش و برنج با غوره بهترست و اگر قوت ضعیف بود در روز راحت
گوشت طیور نیز توان داد **اقوال اطبا** شیخ میفرماید که اگر سودا صفراوی باشد طبیب را لازمست استعمال تبرید و ترطیب بالغ از ادویه مثل شیره تخم خرفه و خیارین
و سکنجبین و اغذیه مثل ماء الشعیر و نشستن در آب معتدل و غسل کردن بدان و تلیین طبیعت در ابتدا مثل آنکه از بنفشه و سپستان و عناب و آلو و ترنجبین کنند
و آنکه از ماء الجبن نمایند بقوت بسفایج که بعد اخذ ماء الجبن در آن بجوشانند یا سکنجبین افتیمونی و شربت ورد و آب لبلاب و خیار شنبر و اما اسهال تام نبات
که بعد بست روز میسر آید زیرا که نضج در بیست ظاهر شود اگر ماده سودای صفراوی باشد بعد از آن تدریج نمایند بچیزیکه تلطیف و تقطیع نماید مثل افتیمون و تربد
و بسفایج و سنا و اگر احتیاج باصلاح معده صاحب این نوع ربع افتد بمروخات از دهان و اطلیه نمایند و در حرارت آنها از مثل بابونه و افسنتین و اکلیل الملک و مانند
آن تجاوز نکنند و بسیار گرسنگی حتی که در روز نوبت گاهی آنرا موافق نشود و اگرچه روز نوبت اقتصار از غذا بر اندک غذای تفه کنند و از منقیات نافعه درین نوع
طبیخ هلیله است و افتیمون و سنا با سکنجبین که در آن بنفشه مطبوخ باشد و گاهی آنرا حلتیت بر باشتا میخورانند خصوصا روز نوبت وقتی میکنانند اگر از خود غثیان
شود **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که علاج ربع صفراوی نزدیک دموی ست اول فصد کنند و هر روز که نوبت تب نباشد در آبزن گرم نشینند و ماء الشعیر و سکنجبین
و آب انار ترش و آب کاسنی و آب بادیان تر بنوشند بقانونی که در علاج ربع دموی مذکور شد هر یک بوقت و جایگاه خویش و طبیعت بمطبوخ هلیله و غیر آن که در
قول شیخ گذشت نرم کنند و اگر اول بحقنه نرم استفراغ نمایند صواب باشد و اگر روز نوبت در ابتدا که وقت حرکت خلط باشد قی کنند سودمند بود **صفت**
مطبوخیکه بدان قی کنند هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم بنفشه افتیمون سنای مکی هر یک چهار درم تخم ترب تخم شبت تخم خربزه نیمکوفته بیخ خربزه هر یک پنج درم
همه را بپزند و صاف کرده بمقدار صد درم یا کمتر از آن یا پنجاه درم سکنجبین آمیخته نیمگرم بنوشند و اگر مدت دراز شود این قرص استعمال کنند **صفت آن**
غافث انیسون تخم کرفس زعفران هر یک سه درم ریوند چینی لک مغسول سنبل الطیب پوست بیخ کبر حب البان هر یک چهار درم گل سرخ تخم کشوث هر یک
شش درم بادیان پنج درم کوفته بیخته با آب کرفس قرصها سازند شربتی دو درم با سکنجبین یا با آب بادیان یا آب کاسنی **صفت** قرص دیگر ترکیب ثابت بن قره
گل سرخ زرشک طباشیر هر یک سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو درم صمغ عربی نشاسته رب السوس هر واحد یکدرم لک مغسول ریوند چینی عصاره [illegible]
هر یک نیم درم قرص سازند شربت یکدرم **صفت** سکنجبین افتیمونی که در ماء الجبن بکار آید افتیمون دو درم بسفایج ده درم گاوزبان پنج درم بادرنجبویه [illegible]
خربق سیاه دو درم بسفایج و خربق را نیمکوفته و افتیمون و خربق را جدا جدا در صره بسته جمله را در سه صد درم سرکه و صد درم آب بپزند تا به نیمه آید صره افتیمون [illegible]
مالیده صاف نمایند و یکمن شکر داخل کرده سکنجبین سازند و طعام هر روز مزوره ماش و کدو و قلیه خیار و زیرباج بمغز بادام دهند و تا سه هفته نگذرد [illegible]
ندهند الا اگر قوت ضعیف باشد و بعد از چهل روز گوشت بره و بزغاله دهند و از میوه انار باید داد **سعید** گوید که اگر تب ربع از احتراق صفرا حادث شود [illegible]
ماء الشعیر بنوشانند و بعد آن سکنجبین و تبرید و ترطیب مزاج کنند و اسهال بماء الفواکه نمایند و خون خارج نکنند بلکه قی در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم کنند و غذا



روز راحت بزورات سازند و تبرید صلاح با جازت بجه سرخ دهند و در حمام داخل نمایند و از تعب صوم و سهر حذر کنند ابن الیاس گوید که اگر از احتراق صفرا بود در هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم آلوی بخارا ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر نخود و بچه مرغ و بعد نضج تام تنقیه بدن از صفرای محترقه باین مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم هلیله زرد گل سرخ هر واحد پنج درم مویز سرخ ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نموده بنوشند و در آخر روز مزوره ماش مع نخود و مغز بادام ملسفاناخ و سرموق غذا سازند و یا بگیرند سنا هفت درم و بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه درم و با شکر سفید ده درم جوشانیده صاف نموده معجون نجاح پنج مثقال داخل کرده صبح بنوشند **صفت معجون نجاح** مستعمل درین تپ پوست بلیله آمله بلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم ترید سفید بسفایج افتیمون هر واحد پنج درم کوفته بیخته عسل کفته گرفته بسرشند شربتی از آن هفت درم و یا این حب بخورانند که اسهال سودا برفق نماید پوست هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون هر واحد یکدرم نمک هندی یکدانگ گل سرخ دو دانگ مصطکی نیم درم کتیرا یکدانگ کتیرا را در آب گرم حل کرده ادویه کوفته بیخته بدان سرشته حبها سازند و این یکشربت است **خجندی** گوید که درین نوع هر صبح سکنجبین ساده و شربت دینار بماء الجبن بنوشانند و علاجش قریب از علاج دمویست مگر فصد و سکنجبین افتیمونی آنرا نافع بود و اگر استفراغ او یقی در ابتدای نوبت باشد و بعد نضج تنقیه باین مطبوخ مناسب کنند تخم کاسنی بنفشه نیلوفر هر یک دو درم تمر هندی ده درم سنای مکی پنج درم هلیله زرد پنج درم عناب ده عدد فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم روغن بادام شیرین یکدرم برسم مقرر تیار ساخته صبح بنوشند محمد بن زکریا گفته که ملاک علاج ربع اسهال سودا و ترطیب بدنست و گفته که برای حمیات مادی چیزی بهتر از اسهال نیست که آن آتش ملتهب در فضولست پس اگر فضول را نیابد منطفی گردد **انطاکی** گوید که علاج ربع صفراوی بسکنجبین ساده و ماء الشعیر و ترنجبین و خیارشنبر و افتیمون است و هر نوع از انواع ربع که طول کند علاجش بعلاج ربع سوداوی باشد بسبب تمحض سودا باستحکام احتراق پس بعلاج آن باید پرداخت **مصنف** خلاصه بعد ذکر علاج قول ابن الیاس گفته که روز نوبت بسکنجبین و آب گرم یا با آب خربزه هندی و عسل و آب گرم قی آورند و جهت تلیین شربت ورد مکرر و ترنجبین و شیر خشت بنفشه استعمال نمایند **صفت** مسهلی که بغایت مناسبست سنای مکی پنج مثقال گاوزبان پرسیاوشان بادیان شاهتره تخم کاسنی هر یک دو مثقال عناب بیست دانه آلوی بخارا ده دانه در یک کاسه آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف نموده شیرخشت چهار مثقال فلوس خیارشنبر ده مثقال مالیده صاف نموده بروغن بادام یکدرم غاریقون سفید نیم مثقال اضافه کرده بنوشند

علاج ربع بلغمی

نضج و اسهال بدستور مالیخولیای بلغمی نمایند و در مسهل آن مثل هلیله کابلی و ترید و بسفایج و غاریقون داخل کنند بلکه شحم حنظل اگر بلغم بسیار غلیظ باشد و یا حب افتیمون تربدی و حب غاریقون علوبخان تنقیه نمایند و قی بمقطعات مثل طبیخ شبت مع سکنجبین که دران ترب تر کرده باشند خصوصاً نزد ابتدای نوبت کنند بعده گلقند بخورانند و سکنجبین بزوری بنوشانند و آنچه در ربع سوداوی بیاید حسب حاجت بکار برند چنانچه مطبوخیکه در قول انطاکی خواهد آمد یا گلقند بعده بسکنجبین بزوری و کذا آب کرفس با شکر و حب بلیلیت خیلی سودمندست و قرص زرشک جهت تقویت جگر و قرص غافث برای تقویت طحال باید داد و آنجا که سرما و لرزه قوی باشد در ابتدای نوبت بخار طبیخ بنفشه و بابونه و گل خیرو و گل سرخ بعد گرفتن چادر بر سر بیدن رسانند **اقوال** **مهر** شیخ بیفر باید که اگر ربع بلغمی باشد سکنجبین عسلی با آب کرفس و بادیان و مانند آن آنچه منضج و ملین طبع باشد و گرمی باعتدال کند چون گلقند عسلی ده درم بیخ از هر دو آب مذکور هر روز بدهند و اگر احتیاج بتلیین زائد افتد در ابتدا اندک مسهل بلغم از قوت ترید و بسفایج آمیزند و اندک تدریج کنند تا بقوت غاریقون رسند و قی بسکنجبین بزوری عسلی و مانند آن مثل آب بیخ خربزه و تخم ترب و نمک آورند تا آنکه در نضج شروع کنند و تکمید معده و تضمید آن بدانچه قویتر باشد چون کمه و انجیر و مانند آن مثل حلبه و مصطکی سازند و همچنین تمریخ آن با دهان حاره بتدریج تا روغن قسط و گاهی نزد زیادتی غلظ احتیاج افتد بقی کردن از سکنجبین که دران قوت خربق سفید باشد چنانچه خربق را شب در سکنجبین تر کنند و صبح صاف کرده آن سکنجبین را در آب گرم بنوشند بلکه گاهی حاجت آید تا آنکه خربق سفید در ترب خورند و یا قوت خربق در ترب باشد و یا خربق بذاته اگر خوف ضعف قوت نباشد و این قرص ربع بلغمی را نافع مرکی پنج درم زعفران فطراسالیون هر واحد پنج درم

سنبل الطیب چهار درم و نیم جند بیدستر سه درم انیسون سه درم و نیم تخم کرفس و بادیان هر واحد چهار درم حماما پوست سلیخه میعه هر واحد دو درم و ثلث سیساليوس اندروخون معجون هر واحد یکدرم و دو ثلث درم و **ایضاً** اگر ماده بلغمی باشد این حب مسهل بعد نضج در پنج روز یکمرتبه خوردن نافع بود افتیمون تا نخواه غاریقون هر واحد هشت درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه درم نمک نفطی پنج درم ایارج فیقرا تربد سفید هر واحد ده درم شربتی دو درم و نیم **ایلاقی** و **جرجانی** گویند که در ابتدای مرض هیچ استفراغ قوی نکنند بسبب خامی ماده که لطیف آن از استفراغ بیرون آید و غلیظ باقی ماند و عسر تر شود و هر روزه ده درم جلنجبین یا پانزده درم آب بادیان و ده درم آب کرفس جوشانیده صاف کرده بخورند و اگر اراده تلیین طبیعت باشد پنج درم مغز تخم قرطم و ده درم شکر در نیم من آب لبلاب آمیخته بخورند و اگر وقت لبلاب نباشد پنج درم هلیلهٔ سیاه کوفته و پنج درم مغز قرطم با آب نقوع مویز خورند و اگر جلنجبین مسهل هر هفته یکبار بخورند صواب باشد **صفت آن** تربد و ثلث درم یعنی چهار دانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایج نیم درم گلنگبین ده درم آمیخته بخورند جمله یک شربت است و اگر مریض محرور و فصل گرما بود ماء الجبن بشکر دهند تا طبع نرم شود و اگر حقنهٔ نرم سازند صواب بود **صفت** حقنهٔ نرم انجیر شکری ده عدد حسک دو درم سبوس گندم ده درم بابونه پانزده درم شبت پنج درم در یکنیم من آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پانزده درم روغن کنجد تازه و ده درم شکر سرخ و یکدرم نمک دران حل کنند و بکار برند و طعام بهر نرم داشتن طبیعت برگ چقندر و اسفاناخ بپزند و با آبکامه خوشبو کنند و شوربای خروس پیر و گنجشک و از فواکه انجیر شکری و مویز دهند و اگر روز نوبت وقت سرما قی کنند با شبت و ترب و عسل و نمک صواب باشد و کسی را که قی دشوار بود ترب را چون درم ببرند و در دیگ بگسترند و اندک نمک بران پاشند و بالای آن صف دیگر از ترب بنهند و بران نمک اندازند و همچنین سه چهار ته نهاده سکنجبین عسلی بر سر آن ریزند و یکشب بگذارند و صبح چندانکه توانند از ان ترب بخورند و طعام ماهی شور با چقندر پخته و با خردل سوده بخورند و بعده آن سکنجبین با آب نیم گرم بنوشند و ریاضت و مالش آهسته هر دو سود دارد و مسام را بگشاید و اخلاط را زم کند و هر گاه اثر نضج پدید آید مسهل مثل مطبوخ افتیمون بنوشند و نسخهٔ آن در علاج ربع سوداوی مذکور شد و قول صاحب کامل خلاصه آمده و اگر از ان کراهت کنند این حب بدهند **صفت آن** افتیمون یکدرم تربد نیم درم تا نخواه دو دانگ بسفایج چهار دانگ انیسون تخم کرفس و بادیان یک یک دو دانگ ایارج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم نمک هندی مقل هر یک نیم درم بآب پودینه حبها سازند شربتی یکنیم درم وقت خواب و مطبوخ صبح بنوشند و اگر این حب هر هفته دو درم و نیم وقت خواب بخورند روا باشد و این سفوف بعد نضج در هر هفته یکبار بخورند و نسخهٔ آن نیز در قول مذکور بیاید و هر گاه مدت دراز شود و فصل سرما آید معاجین گرم مثل معجون حلتیت و فلافلی بخورند **صفت** معجون حلتیت بگیرند برگ سداب و فلفل انگزد هر چهار برابر کوفته بیخته در شهد مصفی بسرشند شربتی نیم مثقال ثابت بن قره و محمد زکریا میگویند که اگر وقت نوبت مثقالی ازین معجون بخورد و خود را در جامهٔ گرم بپوشد تا عرق کند سخت نافع بود **نوع دیگر** زنجبیل فلفل تا نخواه سلیخه هر یک سه درم حلتیت چهار درم سنبل الطیب ده درم پودینهٔ کوهی انیسون هر یک پنج درم عسل مصفی سه چند ادویه شربتی یکدرم با آب بادیان و کرفس **صفت** فلافلی فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل هر یک بست درم عود بلسان سیزده درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه سیساليوس اسارون هر واحد شش درم پودینهٔ کوهی انیسون هر یک پنج درم سنبل الطیب حماما هر یک چهار درم عسل مصفی دو چند ادویه شربتی یکدرم تا یکمثقال **صفت** قرص که اندرین تپ سود دارد برگ سداب حماما هر یک چهار درم افتیمون هفت درم انیسون سعد هر یک سه درم جند بیدستر یکدرم رب السوس هفت درم تخم خشخاش سفید شش درم کبریت سوخته دو نیم درم کوفته بمثلث سرشته بعد ظهور نضج و استفراغ قبل از نوبت بسه ساعت مقدار دو درم با آب گرم بخورند و اگر هر هفته مثرودیطوس و تریاق بقدر دو دانگ بخورند نیکو باشد **سعید** گوید که اگر تپ حادث از احتراق بلغم باشد مریض را گلقند بدهند و آب بادیان با سکنجبین بنوشانند و هنگام ظهور علامات نضج تلیین طبیعت با آب عناب و هلیله کنند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز کنانند و بعد نضج اندک شراب بنوشانند و در آخر زیرباج بچهٔ مرغ بدهند و اگر معده ضعیف گردد قرص زرشک با سکنجبین خورانند و از افراط در غذا و امتلا از ان حذر نمایند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از اصل السوس مقشر نیمکوفته و تخم کاسنی هر واحد سه درم گلقند عسلی ده درم جوشانیده صاف کرده بنوشند و غذا مزورهٔ نخود و مغز تخم قرطم بماکیان و تیهو و تذرو سازند و این تدبیر تا ده روز کنند بعده بقاروره نظر کنند اگر ماده نضج یافته باشد باین مطبوخ اسهال آورند **صفت آن** سنای مکی هلیلهٔ سیاه و کابلی افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم تربد نیم کوفته دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث افسنتین رومی اسطوخودوس بسفایج هر واحد سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم مویز طائفی

نسخهٔ مطبوخ ملین مسهل

نسخهٔ معجون حلتیت

نسخهٔ معجون دوازده فلفل

ده درم چهار ادر چهار رطل آب بجوشانند تا بنیم رطل بماند فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم دران مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم بران انداخته سحرگاه بنوشند در روز دوم از نوبت و بعد مسهل و بعد یوم نوبت قرص غافث یکمثقال با سکنجبین بزوری ده درم بخورانند و در روز نوبت منع از غذا کنند و آب گرم که دران شبت و ترب و بیخ خربزه و نمک و عسل و اصل السوس جوشانیده باشند قی آورند زیراکه اخلاط در وقت نوبت در هیجان و فوران میباشد و حرارت تپ آنرا مرتفع میسازد پس خلط بسهولت خارج میشود **خجندی** گوید که هر صباح مطبوخ اصل السوس و تخم کاسنی و بادرنجبویه باگلقند شکری بنوشند و بعد ظهور آثار نضج در قاروره بمطبوخات تربدیه استفراغ کنند و این مطبوخ نافع این نوع ست سنای مکی هلیله کسیله و کابلی بادرنجبویه هریک پنج درم تربد یکمثقال گاوزبان افتیمون در صره بسته هریک دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث هریک دو مثقال عناب ده عدد غاریقون نیم درم فلوس خیار شنبر ترنجبین هریک پانزده درم روغن بادام شیرین یکمثقال بر رسم معهود تیار ساخته بنوشند و این قرص غافث آنرا نافع ست **نسخه آن** عصاره غافث یکجزو سنبل الطیب نیم جزو طباشیر پنج جزو ترنجبین بقدریکه دران ادویه جمع گردد و این قرص بحمیات کهنه و یرقان و درد جگر و طحال را نیز نفع کند و تفتیح سده نماید شربتی ازان یکمثقال ست با ده درم سکنجبین بزوری **صفت آن** پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کبر هریک سه درم در سه رطل آب و یک رطل سرکه یکشبانه روز تر کنند بعده صاف نموده مقابل هر رطل آن نیم رطل شکر اضافه نموده بقوام آرند

علاج ربع سوداوی

بطریق مالیخولیای سوداوی علاج نمایند و ایضاً علاجش نزدیک بعلاج ربع بلغمی ست و گلقند دو توله اول بخورند بعده عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق بید ساده عرق عنب الثعلب سکنجبین ساده دو دو توله آمیخته بنوشند و گاهی برعایت شرکت طحال عرق کاسنی و عرق شاهتره و عرق بادیان عوض عرق گاوزبان و نیلوفر و بید سادہ داخل کرده میشود و یا اصل السوس تخم کاسنی گاوزبان اسطوخودوس عنب الثعلب مویز منقی بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم خیارین خیسانیده گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج در مسهل ادخال افتیمون بسفایج سنای مکی ضرورست و هلیلجات بدستوریکه در علاج کلی ربع گذشت داخل نمایند و یا منضج دوا از بادیان چهار ماشه بادرنجبویه شش ماشه جوشانیده گلقند یکنیم توله داخل کرده بدهند و اگر خواهند شربت افتیمون یا افتیمون بصره بسته داخل سازند و در مسهل فلوس خیار شنبر شش توله و ترنجبین یا شیرخشت و افتیمون بصره بسته و بسفایج و اسطوخودوس داخل کنند لیکن بعد نضج کامل و یا این منضج بدهند شاهتره گاوزبان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر افتیمون در صره بسته هر واحد دو درم سپستان مویز منقی هریک بست عدد بسفایج یکدرم انجیر چهار عدد گلقند دو توله بالجمله بعد ظهور نضج در قاروره و بعد سبک شدن لرزه و باقی ماندن قشعریره که اینهم دلالت بر نضج میکند مسهلات قوی وجوب مخرج سودا و ماش بدن و ادرار بول و آوردن عرق نفع کند و استعمال این تدابیر قبل از نضج بغایت مضر بود و باید که درین تپ اسهال بدفعات نماید مع رعایت قوت فیما بین مسهلات زیراکه خلط سوداوی عسر الانفعال ست دریکدو مسهل بتمامه بر نمی آید و نقای تام حاصل نمیشود بلکه لازم ست که بعد هر مسهل باده را مهیا باستفراغ باستعمال منضجات سازند بعد ازان بآهستگی و نرمی مستفرغ نمایند بکرات و مرات تا قوت ضعیف نگردد و ماده بتمامه مستاصل گردد و هیچ استفراغ روز نوبت جایز نیست مگر قی و بعد نضج اگر حاجت فصد باشد باسلیق کشایند و باشد که بفصد صافن حاجت آید و اگر مزاج ضعیف شده باشد اول خیسانده سبک دهند در ماء الجبن گاهی شربت نیلوفر و گاهی شربت بنفشه یا عناب و گاهی عرقیات و شربت انار تخم فرنجمشک بدهند چون ماء الجبن قریب نیم آثار رسد مسهل باین طور دهند افتیمون در پارچه بسته سنای مکی هریک یکتوله بسفایج پنج ماشه تربد سفید شش ماشه در عرقیات جوش داده صاف کرده مغز فلوس هفت توله گلقند چار توله روغن بادام شش ماشه با ماء الجبن مخلوط کرده بنوشند و سفوف لاجورد و شربت سودا نیز استعمال کنند و تبرید صرف عرقیات و شربت انار و تخم ریحان دهند و دواء المسک حلو و قرص انبرباریس بوعلی سینا نیز بکار برند و غذا کیچڑی در نخوداب و گاهی ماء الشعیر در نخوداب یا همراه شربت انار شیرین دهند

ذکر بعض ادویه یونانیه و هندیه که نافع تپ ربع ست **حب الشفا** از بیاض حکیم علویخان که جهت صداع مزمن و جمیع امراض حاره و بارده نافعست و در تپ ربع و سائر تپهای مزمن مستعمل زعفران دو دانگ گل سرخ گل ارمنی زنجبیل هریک دو نیم دانگ ریوند چینی پنج دانگ افیون تخم ناتوره

هردو را جدا جدا یکمثقال کوفته بیخته تا بیکه دران شیر خشت حل کرده باشند سرشته حبها بقدر نخود سازند پس برای تپ ربع پیش از نوبت بیکساعت با آب گرم سه حب
فرو برند برای امراض دیگر دو حب صبح بخورند مجربست **حب هلیله** حکیم محمد جعفر علاج تپ ربع محمود آقا باین حب بدین طریق نموده بود که در اول یوم برات
وقت طلوع آفتاب دو مثقال ازین حب تناول نمایند و بالایش قهوهٔ دارچینی یک پیاله بنوشند و غذا درین روز نخوداب گوشت خروس بچه سازند و روز
دوم گلقند هفت مثقال سکنجبین هفت مثقال با عرق گاوزبان یا در آب حل کرده بنوشند و غذا آن روز شوربای گوشت بره تناول نمایند و در جمیع احوال
از حموضات و لبنیات و بقولات پرهیز سازند نسخه پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه برگ سنا هر یک پنج مثقال ایارج فیقرا سه مثقال عصارهٔ
افسنتین یک و نیم مثقال سقمونیای مشوی شاهتره هر یک یکمثقال نمک هندی یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حبها سازند و دو مثقال با قهوه نا کوبا گلاب
بخورند و در روز نوبت این حب ذهب یکعدد صبح و یکی شام فرو برند **صفت** حب ذهب طلای کلس فادزهر معدنی جدوار خطائی برگ قنب هر واحد یکمثقال
جوزبوا مصطکی زعفران هر یک چهار دانگ دارچینی قرنفل هر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کتیرا یکدانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند بقدر نخود
حب حلتیت که حمیات ربع را سود دارد هلیلهٔ زرد عصارهٔ غافث هر یک دو درم فرفیون یکدرم حلتیت یک و نیم درم دوا را کوفته بیخته با آب حبها سازند
و خشک کنند شربت یکدرم با آب گرم **حبی** که برای تپ لرزه مجربست ریوند چینی یکماشه تخم دهتوره یک و نیم ماشه سونتهه سه ماشه کوفته با آب ادرک یک پهر
کهرل کنند و حبها برابر ماش هندی بندند و حسب مزاج سه بندند و بعضی تا چهار عدد خوراک این برای تپ صفراوی گفته اند **ایضاً** که بجهت تپ ربع مجرب
برگ دهتورهٔ سیاه برگ پان کنگیری فلفل گرد هر یک دو نیم درم باریک ساخته قدر فلفل سیاه حب سازند یک صبح و یک شام با آب گرم بخورند در دو سه نوبت
دفع شود و یک حب دو گهڑی پیش از لرزه بدهند و اگر گرمی معلوم شود شیرهٔ بادیان بهنگام بنوشند **ایضاً** که ربع را نافع است پلاس پاپره پوست سرخ
ازوی دور کرده مغز او و مغز تخم کرنجوه مساوی بسایند و قدری آب آمیخته بقدر فلفل حبها سازند و هر روز یکحب بخورند مجرب نوشته **دوائی** که تپ ربع را
دفع کند کلونجی چهار درم باریک سائیده با شهد خورند چهار روز متواتر روزیکه تپ آید از صبح آن شروع کنند **دیگر** که برای دفع لرزه و تپ معمول است
سندرهل یک عدد سائیده یکساعت پیشتر از نوبت بخورند و بالایش آب لیموی کاغذی نیم عدد افشرده بنوشند همچنین تا سه نوبت **ایضاً** برای
تپ ربع برگ تنبول مغز بادام هر یک سه عدد برگ قنب یک و نیم ماشه نبات شش ماشه سائیده قبل سه گهڑی از آمدن تپ بنوشند **دیگر** که در ازالهٔ تپ ربع
مجرب نوشته انگر دیکماشه نمک دو ماشه هر دو را در یک سیر آب بجوشانند هر گاه چهار دام بماند بنوشانند در دو روز دفع شود **ایضاً** که در جمیع انواع
ربع و تپ مرکب مجرب آهک یعنی چونه مقدار سه چهار ماشه یا کم زیاده در آب حل نمایند و یک عدد لیموی کاغذی در آن افشرده بگذارند هر گاه اجزای غلیظ آهک نشیند
آب صاف آنرا که بالا ایستد بنوشند و درد آنرا بیندازند و باید که این دوا وقت شروع نوبت تپ یعنی گهڑی در کسل و گرانی بخورند اگر یکبار کفایت نکند یکنوبت دیگر
بدهند **دوای دیگر** رافع تپ ربع نوشادر سه سرخ فلفل گرد دو عدد کوفته بیخته در نوبت خورانیده باشند **دوائیکه** آنرا جرانکس دهتوره گویند برای ربع و لرزه
مجرب تخم دهتوره در سکوره کرده دهن آن بند نموده گل حکمت کرده در آتش نهند که سوخته خاکستر گردد پس برآورده آن خاکستر بقدر یک سرخ در قوی مزاج را با نبات
با قدری آب دهند تا چند روز **ایضاً** مسمی بجرانکس رافع تپ ربع و بلغمی و صفراوی ناخنه توتیای سبز پنج ماشه تنکار هرتال ورقی ده ماشه چونه صدف پانزده ماشه
باریک سائیده با آب گهیکوار چهار پاس کهرل نمایند و یک قرص بسته در دو سکوره نهاده گل حکمت کرده در حفرهٔ ربع یکدرعه پاچک دشتی ته و بالا داده آتش دهند هرگاه
سرد شود برآرند خوراک یک سرخ در بتاسه غذا شیر برنج در سه روز تپ دفع میشود و در ربع روز نوبت از صبح دهند و این دوا هر قدر که کهنه شود تاثیر او زیاده می شود
و در نسخهٔ حکیم ارزانی جنت مکانی و زبان نیله تهوتهه نیم دام و هرتال و چونه گهونگه هر یک دو دام است و نوشته که در شیرهٔ گهیکوار دو پاس کهرل کرده در سفال خام ناپخته
طلا نموده سفال دیگر بران بپوشند و کنارهٔ هر دو سفال که با هم پیوسته باشد از گل و پوست شالی محکم کرده در آوهٔ کلال یا در پاچک دشتی آتش دهند لیکن آتش بسیار
باید داد چون سرد شود برآرند و مرد کلان را تا دو نیم سرخ در شکر یا برگ تلسی کوفته باید داد و از ترشی و بادی و روغن پرهیز نمایند و تپ ربع کهنه زائل می شود و بعضی
کسان را که ازین دوا قی شود نفع زود تر دهد و چونه صدف و گهونگه عبارتست از آنکه صدف یا گهونگه را در آتش بسوزند تا سوخته سفید شود **ایضاً** آهک سفید

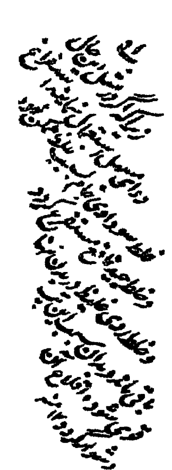
چار درم زرنیخ سرخ دو درم توتیای سبز یکدرم باریک ساییده در آب یکپاس کهرل کرده بقدر نخود گولی بسته در آتش دهند خوراک یک سرخ غذا شیربرنج **دیگر** که بخاصیت عمل کند و در
ربع اکثر تجربه شده زرنیخ سرخ اشخار آک مساوی سحق کنند و در سفال کرده زیر آتش دهند تا پخته گردد و اندازهٔ پختگی او آنست که ریزه از چوب نی یا کاه درمیان دوا
ایستاده کنند که سر چوب بسفال برسد و آتش متوسط کنند پس ریزهٔ چوب بیرون آورده نظر کنند اگر سر او سیاه شده و آتش گرفته باشد و رنگ دوا نگردد دوا پخته
شده باشد پس فرود آورده باز ساییده بقدر یکسرخ در بتاسه پیش از نوبت بدهند و روز راحت هم دهند **دوائی** که تب ربع را مجرب نوشته و دیگر تپهای سرد را
سود دهد سمندر پهل مرچ سیاه برگ تلسی هر سه برابر باهم کوفته بقدر یکیک ماشه یا کسری زیاده بحسب مزاج و سن مریض پرطی بندند و یکی از آن یک گهری پیش از
آمدن تب با آب سرد بدهند و پرهیز هیچ نیست و سمندر پهل انچه باریک سر و دراز همچون خستهٔ خرما باشد بهترست **شربت** که مصنف دارا شکوهی بجهت حمیات
سوداوی از مجربات شمرده گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج مثقال در یکنیم پیالهٔ آب بجوشانند تا نیم پیاله بماند صاف نموده با شصت مثقال قند سفید بقوام
آورده هر صبح در هفت قاشق آب حل کرده دو مثقال تخم ریحان و قدری گلاب اضافه نموده بنوشند **قرص** که درین تپ مجرب سرهندیست بادیان برگ سیاه
هلیلهٔ سیاه قرص ساخته استعمال نمایند که از نوبت سوم تجاوز نکند فاحفظه فانه من الفیوض **معجون ربع** از مجربات حکیم عماد الدین محمود چون روز نوبت قبل
از تپ به ساعت مقدار دو نخود تا نیم مثقال تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کند و مسمی ست بحب لولو چند حلتیت دارچینی قرنفل شونیز مرصافی میعهٔ سائله هر یک
سه درم افیون سداب فلفل گرد هر یک یکدرم عسل برابر جمله **اقوال حذاق** سویدی گوید که شرب غافث و کذا اسرایا شترخار و کذا لاجورد چهار قیراط که عمل
عجیب دارد و کذا هومغاریقون در شراب و کذا پنیرمایهٔ خرگوش بقدر باقلا و کذا تخم پنجنکشت دو درم و کذا شونیز سوده بسکنجبین وزش... اگر تپ بسیار طول کند
و کذا خردل و کذا قسط و کذا آب کاسنی و کذا غاریقون و کذا پوست درخت آزاد درخت یا هلیلهٔ سیاه و شاهتره در ربیع یا خریف و کذا آب کاسنی صحرائی
و کذا اقسوباقه جوش شدید داده صاف نموده با سکنجبین و کذا نانخواه و کذا آب برگ بادروج و کذا برگ حندقوقا و تخم آن هر کدام چهار عدد و کذا پنیرمایهٔ بزغاله بقدر
سه باقلا و کذا بابونه و کذا ریوند و کذا تخم لسان الحمل چهار عدد قبل شروع نوبت و کذا شوربای خروس پیر بقرطم کوفته و بسفایج پخته و کذا خاکستر شاخ نرگاو
چون در نیم ماه بسوزد و سوزانندهٔ او کلام نکند تا الفراغ از سوختن آن و کذا طبیخ اسقولوقندریون و کذا اطریفلین چهار برگ یا چهار تخم آن بشراب و **اکل**
حرشف و کذا لسان الحمل مسلوق بروغن بادام و کذا گوشت خارپشت و کذا لحم افعی مدبر که در تریاق می اندازند و کذا عنصل بریان و کذا جرم طرخشقوق
و کذا کرنب و کذا ترب و کذا لحم ناقه در روز راحت در چهار ادوار که مجرب یافته ست و کذا بچهٔ ماکیان که افضل غذای صاحب ربع ست و کذا دراج و تیهو و زرزور و کذا
نخود آب مطیب بدارچینی مصطکی **و تعلیق** هر یکعدد در پارچه بسته بر صاحب تپ و کذا عین الدیک در خرقهٔ کتان بسته و کذا کرم عکوب که آن حرشف ست
و در سر او میباشد چون در جلد مدبوغ ببندند و کذا خاکی که بر آن سگ سیاه رنگ بول کند بند قه آن بسته و کذا قرن حیهٔ مقرنه و کذا فقرهٔ گردن بط و کذا استخوان
غوک و کذا استخوان میت و کذا قطعهٔ لحم تیس و کذا ذراریح در پارچهٔ سرخ بسته و کذا عظم سوراخ دار بازوی خروس و کذا موی ریش بز نر در خرقهٔ کتان بسته و کذا چشم
راست تمسح و کذا دندان فک اسفل تمساح و کذا جوز الطیب یکعدد که مجرب صحیح بمنست و کذا استخوان خوک و کذا نسج عنکبوت بر بازو بستن و کذا لب بالای موش کور و کذا جلد فیل و کذا عظم طول
که در بازوی مرغابی باشد از جانب چپ گرفته **و بلع** فسافس در ثقبهٔ باقلای کرم خورده داخل کرده و کذا سپش سر در سوراخ باقلا کرده بموم بند نموده **و بخور** تخم ترنج و کذا عرق یعنی پرابه
و کذا جلد خارپشت و کذا بیخ بقلة الرمل و پوشیدن لباس زن صاحب نفاس و شرب و تعلیق قرن و کذا دود کلاه قیت و کذا بندق هندی و قطع چوبدستی از درخت پنجنکشت اندست خود و الکا
بدان بر واحد نافع حمای ربع ست و اگر بگیرند شکر هفت درم سقمونیا ربع درهم حجر ارمنی مغسول دو درم و در تپ ربع بدان تنقیه کنند مجرب بمنست **ابو سهل** گوید که در حمای
سوداوی یعنی ربع اگر در صاحب وی آثار غلبهٔ خون بینند و قوت قوی و سن و فصل محتمل باشد فصد از دست چپ باید کرد و بسوی خون نگاه کنند اگر سیاه باشد بیرون آرند و اگر سرخ
باشد فی الفور ببندند که فصد تلطیف خلط که آن مادهٔ تپ ست و تهیهٔ آن برای خروج سازند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد دوائی که اسهال سودا بسهولت نماید بنوشانند تا قوت را ضعیف
نکند و با فضول اخلاط مادهٔ خارج نگردد و اما غذا در تپ ربع باید که مولد خون نیک باشد تا بحرارت و رطوبت خود مادهٔ این تپ را یعنی سودائی که آن بارد یابس ست مقهور سازد و تعدیل
آن نماید و ملطف و محلل ریاح باشد و این بهر آنست که گاهی از خلط سوداوی در معده و طحال ریاح و نفخ غلیظ موذی پیدا میشود و دلیلش آن کم باشد مثل ماء الجبن و عسل و حریره

معمول از زیت و مری و بقول لین شکم ببرآنکه آنچه در بدن مجتمع شود بتدریج خارج گردد و غیر متولد خلط غلیظ باشد زیرا که غذای غلیظ از استفراغ منع کند و خلط سوداوی افزاید و همچنین مولد خلط ردی و خلط بارد و نفخ نباشد و قابض شکم نبود و در این تپ اولا حقنه کردن بحقنهای لینه نفع کند تا ترطیب بیوست این خلط نماید و آنرا مهیا باستفراغ کند و بعده استعداد حقنهای قویه استعمال نمایند زیرا که این خلط بشدت خارج میشود و ایضا درین تپ در هر چند روز تناول چیزی حاد مثل خردل و فلفل و غیر آن از معجونات ملطفه نفع نماید و درین تپ مشی معتدل و دلک معتدل سود دارد و باید که دران حمام در ابتدای مرض استعمال نکنند و چون تپ ربع طویل المدت میباشد پس میباید که تدبیر غذا دران اندر ابتدا غلیظ باشد تا قوت قبل از رسیدن مرض بمنتهای خود ضعیف نگردد بعد ازان هر قدر که مرض بمنتهای خود قریب گردد از تدبیر غلیظ کم نمایند و در لطافت او بیفزایند تا آنکه چون مرض بمنتهی رسد تدبیر بغایت لطافت رسد بعده چون مرض در انحطاط شروع کند تدبیر را بغلظ اندک اندک باز آورند مانند آنکه در تلطیف او عمل کرده باشند و این برای انتعاش قوت و بر عود بدن بصحت بود و این تدبیر بسیت عام در جمیع امراض مزمنه و هرگاه تپ ربع بمنتهی رسد باید که بتلطیف تدبیر نمایند و آرام و سکون اختیار نمایند تا ماندگی و حرکت فعل طبیعت را قطع نکند بعده چون مرض منتهی گردد و خلطی که آن ماده مرض ست نضج یابد دوای مسهل سودا بکرات و مرات بخورانند و بعد ازان مریض را چیزی از تریاق بخورانند که آن تلطیف بقیه این خلط و تحلیل آن کند و تنقیه بدن ازان نماید و بدل تریاق دواء الحلتیت و مثرودیطوس جائز ست و نشاید که مریض را چیزی ازین معجونات قبل از نضج و رسیدن مرض بمنتهی و تنقیه بدن بمسهلات بخورانند تا هیجان و تحریک خلطی که آن ماده تپ ست ننماید پس بسوی اعضا بریزد و باخلاط نیک که درانجاست مخلوط گردد و احاله او طبیعت خود گرداند و هرگاه این عمل در موضع واحد از بدن کند تپ در شدت افزاید و سوء مزاج خبیث گردد و اگر عمل او در دو یا سه موضع بود بحسب آن حمیات ربع حادث شوند و تپ مرکب گردد **شیخ الرئیس** میفرماید که اگر سودای سوداوی صرف از قبیل دردی خون باشد اسهال او در ابتدا هنگام قبض بآب لبلاب فائده نیکو ست و استعمال گلقند عسلی و شکری خوبست و در آخر آن استفراغ بمثل طبیخ هلیله زرد و سیاه و شاهتره و مویز نمایند و چون ماده مرض نضج یابد درین هنگام نیز رگ فصد موقع مهمترست از باسلیق فصد نمایند بشرطیکه غلبه خون ظاهر گردد و بالای طعام قی بقوت یا آهسته گی حسب فصل و حاجت کنند داد ماناد و نشایند که آن اصل برگ ست و استفراغ با ادویه و حقنهای قویه سازند و ادویه که در مثل این وقت استعمال کنند آن افتیمون و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد هر دو مغسول و غیر مغسول و آب برگ بنطافلون بشربت عسل ست و گاهی نزد عصیان ماده احتیاج بخربق سیاه افتد و گاهی در صفراوی سنا و شاهتره با افتیمون و قی بسکنجبین کفایت کند و بعد استفراغ برای ربع بلغمی و سوداوی آن تریاق و مثرودیطوس و دواء الحلتیت بخورند و فلفل تنها در آب و مثل خردل بخورند و این اشیا مدام استعمال نکنند بلکه در هر سه روز یکبار و در ابتدا و قبل استفراغ در مدت بعید تر ازان و همچنین فلافلی و مانند آن از جوارشات حریفه مقطعه و بخیزی باز است چیزها قبل از نضج تعجیل نکنند زیرا که اگر طبیب تریاق و مانند آن در ابتدا بخوراند ربع را بربع دیگر مرکب کند و گاهی امراض دیگر آورد خصوصا در سرما و خریف و اگر در اخراج مرض فصد واجب گردد بران اقدام نمایند و جالینوس گفته که خلقی کثیر را از ربع با تبع بیرون ساختم که بعد نضج ایشان را مسهل نوشانیدم بعد ازان عصارهٔ افسنتین و پس ازان تریاق خورانیدم و گویم که حلتیت و فلفل هر دو مفرد بسیار نافع ست چون نضج ظاهر شود و وقت انتها برسد و صاحب تپ ربع را صحنا و کامخ کبر و خردل و آبکامه و همه آنچه دران قوت ملطفه قوی باشد بخوراند و گاهی طبیب را احتیاج افتد بعد چهل روز از تپ بخورانیدن مثل دواء الحلتیت بقدر کنار هر صبح و همین قدر هر شب اگر تپ حاد نباشد و اصل او صفرا نبود و از اقراص نافعه درین وقت یعنی بعد ظهور نضج و رسیدن منتهی و نزد انحطاط این قرص ست **صفت آن** بگیرند عصارهٔ غافث و زعفران هر واحد سه درم اسقولوقندریون و لک و ریوند و طباشیر هر واحد پنج درم تخم حماض و تخم خرفه و گل سرخ و سنبل الطیب و تخم کشوث و انیسون و تخم کرفس و بیخ کبر و حب البان و بادیان هر واحد چهار درم بآب کرفس سرشته قرص سازند و بآب بادیان و کاسنی و کشوث بخورند و این دوا نافع از بسیار وجوه ست چون ماده نضج یابد بگیرند مرمکی بست و هفت درم سنبل الطیب سیزده درم فطراسالیون پانزده درم انیسون ده درم عاقرقرحا قسط فقاح اذخر هر یک پنج درم بشراب کهنه یا بعسل زنجبیل بسرشند و شربتی مثل جوزه و گاهی اطبا در آخر این مرض و برای قلت اید ازان و کثرت حرارت بتلطیف ماده ناقهین را دوائی باین صفت میخورانند بگیرند بزر البنج و بیخ لفاح یک قیراط و حلتیت قریب سه باقلا و **ایضا** ازین قبیل ست

چون بگیرند پودینه بستانی چهار مثقال تخم انجره بیست مثقال افتیمون یک مثقال اقراص سیاه گوچک بسازند شربتی یکدرم بعرق گاوزبان و بادرنجبویه
و آنچه ایشان را استعمال او بعد ظهور اثر نضج تا آخر آن نیکوست اینست که بگیرند مویز منقی یا بیروی و تخم و شتی و مورد تازه هر واحد بجز دو را بخیسانند
خوب بجوشانند و صاف کرده یک اوقیه از ان بنوشند **و ایضاً** تخم کرفس و انیسون و قردمانا هر واحد پنج درم سعتر دشتی و غافث هر واحد هفت درم نانخواه
چهار درم شکاعی سه درم مویز ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید **و دوای جید** برای ایشان اینست بگیرند نانخواه و سنبل الطیب و پودینه
هر واحد ده درم کرویا و انیسون هر واحد هفت درم حلتیت پنج درم زنجبیل چهار درم سلیخه سه درم در عسل بقدر کفایت بسرشند شربتی یکدرم با بکر فس بادیان
و ایضاً قرص باین صفت عصارهٔ غافث ده درم اسقولوقندریون و طباشیر و بادیان و سنبل الطیب و زعفران هر واحد پنج درم
لک و ریوند هر واحد چهار درم تخم خرفه و تخم خیار هر واحد شش درم با بکرفس قرص سازند و سکنجبین بخورند و چون لرزه اشتداد نماید قی کردن بآب نیمگرم و ...
آنرا نفع کند و اگر این کفایت نکند بدانچه مذکور شد بحسب وقت آنرا قوی سازند و تبخیر بنطولی که دران شیح و بابونه و مانند آن پخته باشند یا حب پیچیده بکوفت راجع کند
ذکر مسهلات که بعد نضج بدان محتاج گردند هلیلهٔ کابلی شش درم افتیمون افسنتین هر واحد پنج درم هلیلهٔ زرد عصارهٔ غافث آمله هر واحد چهار درم تخم کرفس
انیسون بادیان هر یک دو درم جوشانده از ان بسازند و اسهال بآهستگی نمایند **و یا بگیرند** کشمش ده درم هلیلهٔ کابلی افتیمون هر واحد هشت درم شاهتره هفت درم
شکاعی قنطوریون غلیظ هر یک شش درم غافث پنج اذخر هر واحد پنج درم در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل باز آید **حب خفیف** چون در هر پنج روز یکبار
استعمال نمایند درین تپ نافع بود و مجرب است افتیمون تربد سفید هر یک ده درم کرویا انیسون هر یک هفت درم نانخواه هشت درم تخم کرفس بادیان هر
سه درم بسفایج شش درم غاریقون هشت درم نمک هندی پنج درم ایارج فیقرا یازده درم بآب پودینه حبها سازند شربت یکنیم درم و هرگاه با وجع طحال
بود باین دوا انتفاع یابند و برفق اسهال کند اسقولوقندریون پانزده درم غاریقون دوازده درم هلیلهٔ سیاه ایارج فیقرا هر واحد ده درم هلیلهٔ کابلی افسنتین
هر واحد هشت درم شکاعی باداورد کمافیطوس عصارهٔ غافث هر واحد هفت درم شیطرج فارسی کبر هر یک پنج درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک سه درم از ان معجون یا حب سازند

تغذیهٔ ارباب ربع

صواب آنست که تدبیر ایشان در اول هفته تا سه هفته بقدری تلطیف بالکل گردانند بغیر آنکه قوت ضعیف گردد و این چنان باشد که از گوشت و زهومات
اجتناب نمایند زیراکه این تقلیل ماده و تخفیف اعراض بر ایشان و قصر مدت مرض ایشان نماید و بعد از ان لابد است از انعاش قوت بمثل ماهی رضراضی و بیضهٔ
نیمبرشت و بچهٔ ماکیان و تیهو و هرگاه مریض بمدت مثل مدتی که دران زهومات منع ست برسد و آن سه هفته است و مرض کم نگردد از مراعات قوت چاره
نباشد و خورانیدن غذائیکه آن قوی‌تر است مثل گوشت ماکیان و بره و بزغاله و پرندهٔ نرم گوشت مانند تذرو و دراج و ماهی جید که بزرگ جثه نباشد و بدانکه
شرط در غذای صاحب ربع آنست که جامع چهار خصلت باشد یکی آنکه نافخ نباشد یا باشد محلل نفخ مولد از سودا بود دوم آنکه غلیظ نباشد بلکه ملطف غلیظ
بود سوم آنکه قابض نبود بلکه ملین شکم باشد چهارم آنکه خون متولد از ان محمود بود و اکثر غذا که چنین باشد آنست که دران حرارت و رطوبت بود در کیفیت تغذیه
قبل نوبت و اختیار ساعات و کمیت تقدیم در باب تدبیر غذا در علاج کلی حمیات عفنی معلوم شده **و ایضاً** معلوم کرده اند که گاهی احتیاج بغذا در وقت
نوبت و قریب آن بسبب ضعف کو در اینجا میشود لیکن صواب آنست که تپ بر خلو شکم ملاقی گردد تا طبیعت بمادهٔ غذا غیر مادهٔ مرض مشغول نشود تا آنکه
مادهٔ مرض را دفع کند و شراب سفید رقیق ربع را نافع بود **صاحب کامل** گوید که هرگاه علامات غلبهٔ خون یافته نشود فصد نباید کرد و همچنین استفراغ
بچیزی از ادویهٔ مسهله در اول امر کنند مادام که خلط خام باشد لیکن میباید که طبیعت معتدل بنرمی اندک باستعمال اغذیهٔ ملین شکم مثل بقول معمول بمری
و سرکه و زیت باشد چون اسفاناخ و چقندر و سرمق و شوربای خروس و قنبره و زیره خراسانی و آلوی شیرین و انجیر خشک باندک مغز قرطم و هرگاه طبیعت قبض
شود تلیین او بآب آلوی شیرین و مویز و سنا و خیارشنبه و ترنجبین یا ماء الجبن بشکر و مانند آن باید کرد و اگر باین ادویه طبع نرم نگردد حقنهٔ لین با چقندر
و روغن کنجد و مری استعمال نمایند و باید که تعدیل غذا درین تپ کنند و دران غذای غلیظ عسر الانهضام استعمال نکنند که در مادهٔ تپ افزاید و غذای



تلطیف هم استعمال نمایند که قوت اضعف ضعیف گشته فلهذا باید که تقلیل غذا نمایند تا حفظ قوت بوقت منتهای مرض کند و از غذا او اندک اندک نمایند
پس هرگاه تب بمنتهای خود برسد دران هنگام تلطیف غذا باید کرد تا قوت بمدافعت مرض مشغول گردد و همچنین در سایر امراض و در هر روز بگلقند
و سکنجبین متواتر اقتصار نمایند و در روز نوبت تب از غذا منع کنند تا طبیعت بمقاومت مرض مشغول گردد و حمام درین تب البته استعمال نباید کرد
مگر بعد منتهای آن در انحطاط و استعمال مشی آهسته و مالش بدن بمقدار معتدل سزاوار است تا مسام بکشاید و ماده رقیق گردد و مدام مثل این تدبیر
درین تب تا ظهور علامات نضج استعمال نمایند و هرگاه آثار نضج ظاهر گردد ادویه مسهل سودا مثل این مطبوخ استعمال کنند **صفت آن** هلیله کابلی
و سیاه هر واحد ده درم بلیله آمله اصل السوس مقشر هر یک پنج درم آلوی بخارا بست عدد مویز منقی بست درم سنا پنج درم افسنتین رومی برگ بادرنجبویه
بسفایج کوفته گاوزبان گل سرخ هر یک چهار درم اسطوخودوس سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید هفت درم افتیمون اندا[خته]
از آتش فرود آورده ساعتی صبر کرده افتیمون را خوب بمالند و آبش ده اوقیه صاف کرده غاریقون یکمثقال صبر سقوطری و نمک نفطی هر واحد نیم درم خربق سیاه
دو دانگ باریک سوده بران انداخته نیمگرم بنوشند و مسهل در روز دوم از نوبت استعمال کنند و بعده قرص غافث دو مثقال با دو اوقیه سکنجبین سکری
ممزوج بآب بدهند و در روز نوبت سکنجبین که دران ترب تر کرده باشند با آب گرم مطبوخ شبت استعمال نمایند و قی آورند و باید که صاحب این تب بعد از
نضج در هر هفته یکبار این دوا استعمال نماید **صفت آن** هلیله هندی و کابلی هر واحد هفت درم بسفایج افتیمون هر واحد سه درم همه را باریک
سائیده سه درم ازان با مثل او شکر سلیمانی بخورند و بالایش آب گرم بنوشند و این دوا روز دیگر از روز نوبت بخورند و هرگاه زمانه این تب متمادی شود
و مدت او طول کشد و فصل سرما بدان لاحق گردد و آثار نضج ظاهر گردد باید که دران بعض معجونات حاره مثل معجون حلتیت یا حب حلتیت در هر سه روز نیم مثقال
تا یکدرم استعمال کنند و یا قدری از معجون فلافلی بخورند و نسخه آن در علاج ربع بلغمی در قول ایلاقی مسطور شد و این معجون دیگر نیز حمای ربع را بعد نضج
سود دهد و نسخه او همان معجون حلتیت نوع دیگر است که در قول مسطور مذکور شد لیکن درینجا وزن نانخواه و سلیخه هر واحد هشت درم است باقی بدستور
و ایضاً در هر هفته معجون مثرودیطوس یا تریاق کبیر هر واحد بقدر حاجت و مقدار تحمل طبیعت مریض بدهند تا تلطیف خلط نماید و باید که ازین معجونات
قبل از نضج ماده مرض حذر نمایند که ازان مضرت بسیار حاصل شود و باید که ازانها حذر کنند اصحاب مزاج حار و در سن شباب و فصل تابستان و اگر
این کسان را ضرورت خوردن آنها داعی گردد اندکی ازانها با حتیاط استعمال کنند و در اکثر امر در مثل این حال اقتصار نمایند بر قرص غافث با سکنجبین
یا گلقند و بر استعمال قی در روز نوبت و بر تناول سکنجبین با آبیکه دران پودینه نهری و افتیمون جوشانیده باشند اما هرگاه فصل زمستان و سن
مریض سن شیخوخت و مزاج او بارد رطب بود و خلط ابتدا بنضج کرده باشد پس بدادن این معجونات حاره باکی نیست و پرهیز مریض از اغذیه بارد یابس
و مولد سودا و غلیظ الجوهر نمایند و باید که صاحب این تب را شراب بعد نضج ماده مرض دهند ولیکن شراب کهنه نباشد و نه نو و ممزوج باندک آب باشد
و چون این تب بمنتهای خود برسد تدبیر غذای صاحب او بتدبیر لطیف کنند مانند تیهو و بچه مرغ و مزورات در وقت منتهی یا بازوی طیهو و گردن آنها
و امثال آن تا قوت بمقاومت مرض مشغول گردد و ماده او پاک شود و آرام و سکون و قلت حرکت اختیار نمایند تا طبیعت بمرض مشغول گردد و حرکت
از مقاومت عائق نشود و باید که عنایت بجگر و طحال درین تب مصروف دارند و عنایت باین هر دو تا ضعیف نشوند و یا سدد دران هر دو یا غلط حادث
نشود باین طور نمایند که صاحب او را قرص زرشک یا قرص غافث بسکنجبین در وسط مرض و آخر او بعد نضج بدهند و اما در ابتدای او سکنجبین انسب است
استعمال کنند **ابن الیاس** گوید که اگر از عفونت سودا باشد هر صبح جلاب از گلقند ده درم و تخم کاسنی سه درم و پوست بیخ کاسنی پنج درم بنوشانند
و غذا مزوره بنو ماش و نخود و مغز حب قرطم بدهند و هرگاه اثر نضج ظاهر شود اسهال سودا بحبوب مسهل سودا که در ربع بلغمی مذکور شد یا مطبوخ افتیمون یا بآب
آن نمایند و یا تلیین طبیعت بمعجون نجاح و سنا و تخم شاهتره و بادرنجبویه و گاوزبان کنند و باید که درین تب اسهال متواتر نمایند و باید که کسر لرزه
و فواشا درین تب سد لک حوادرار و تعریق نمایند و تناول شوربای خروس پیر با نخود و بسفایج چنانچه در باب قولنج گفته شد ایشان را نافع است

ربع سوداوی

واضمادات دل تریاق کبیر بیشتر دو طوس در هر ماه یکبار و در هر مرتبه سه وزن مند بود و شاذ و لا یتجوون برای این تب نفع بسیار دارد و سنبل الطیب ربع هر واحد پنج درم
مقل نخجیل هر واحد یکدرم حلتیت دو درم انجواه بلیلجه هر واحد چهار درم همه را با زنگ سائیده بعسل کف گرفته معجون سازند شربتی از ان یک مثقال با آب بادیان یا
با آب کرفس و برای حفظ کبد و طحال قرص زرشک کبیر یا صغیر یکمثقال بسکنجبین بزوری یا ماء الاصول بدهند ابن نوح گوید که درین تب فصد تدبیر انکس نماید
که اراده فربه شدن بدن خود نماید و نگاه کنند اگر اعراض او کم نشود و در وقت او تاخیر نگردد با ستفراغ قوی تر پردازند و اگر تب از چهل روز تجاوز کند و مریض فربه
توانا باشد توسیع غذا بران نمایند و هر صبح بقدر جوزه فلافلی یا بمقدار کنار دواء الحلتیت و همچنین وقت خواب بدهند و در غیر روز نوبت بحمام عرق آورند و شراب
بنوشند و خاصیت دوای حلتیت ست که آن تسکین برودت تب و منع لرزه کنند و همچنین آب جرجیر افشرده عمل کند اگر بقدر دو یا سه اوقیه از ان بنوشند و کذا
اگر یکدرم قسط یا عود بلسان یا غاریقون یا بیخ سوسن آسمانجونی هر کدام که باشد بماء العسل قبل از نوبت بخورند و ایضاً مالش بروغن که دران قسط و عاقرقرحا
یا شیح پخته باشند قبل از نوبت تسخین بدن و تسخین لرزه کنند و ادرار بول نمایند و بعد انهضام غذا این قرص بخورند بگیرند عصارهٔ غافث سه درم لک ریوند
حب البان هر یک چهار درم بادیان سه درم زعفران دو درم بآب کرفس سرشته اقراص بوزن مثقال سازند و یکی از ان بسکنجبین یا با آب بادیان و کاسنی
و کشوث بخورند و اما از اصحاب حمای ربع کسیکه نحیف البدن باشد و بر مزاج او یبوست غالب بود با غذیه و ادویه حار یابس علاج نکنند که این در تب دق
انداز می اندازد بلکه معالجه او بمرطبات و مسخنات نمایند مثل استکثار دخول حمام بغیر آنکه دران عرق آید و ریختن آب بسیار بر بدن او و نشستن در آبزن و مالش
بروغن کنجد و خیری و شرب شراب رقیق بمثل اعاب ممزوج و اعتماد در اسهال او بر ماء الجبن با بنات کنند و غذای او خروس پیر مع بسفایج و نخود باشد
و روز دوره قی بسکنجبین و گلاب و آب نیمگرم آورند و لزوم این قرص نمایند **صفت آن** گل سرخ زرشک طباشیر هر یک دو درم تخم کاسنی و کشوث
هر واحد یکدرم ریوند عصارهٔ غافث هر یک نیم درم رب السوس سه درم اقراص بوزن یکدرم سازند و یکی از ان بخورند و بگیرند افتیمون و سائیده در سویق منقی
سرشته هر صبح بخورند و غذا البسر که زیت مع روغن کنجد و شکر طبرزد سازند و هر روز گلقند بخورانند و دست و پا در آب گرم بدارند و اگر مع ذلک در دهن او رطوبت باشد
سکنجبین معمول از تخم کاسنی و بادیان و کرفس بدهند و زردهٔ بیضه و انجیر در عسل تر کرده بخورند و نقل بمغز بادام و پسته و فندق و مغز چلغوزه و شکر و فانید و حبة الخضرا
و کنجد مقشر و مویز طائفی سازند و گرد و پیش او روز دوره طغارها پر آب گرم که دران بابونه و شیح و پودینه جوش داده باشند بنهند و بپارچها بپوشند تا بخار او
ببدن رسد و زود گرم شود خصوص و قرشی میفرمایند که اگر در خون کثرت یابند بعد چند روز که نضجی حاصل شود فصد کنند پس اگر خون رقیق مائی برآید فی الفور بند نمایند
و ابتدا باستفراغ خفیف کنند و بعد نضج تام باستیصال سودا پردازند بتدریج و بدفعات و بعد نضج و تنقیه در آخر آن تریاق فاروق و دواء المسک حلو خوردن نیکوست
و ایضاً بعد سه هفته قرص غافث و قرص زرشک ریوندی بدهند و معهذا استعمال ریوند در اوقات متفرقه نمایند و از آب سرد منع کنند مگر در وقت دوره
و روز نوبت ترک غذا نمایند مگر آنکه نوبت در آخر روز آید و گرسنگی اشتداد نماید پس اولی آن باشد که معده را بمثل ماء الشعیر بشکر یا شربت نیلوفر یا بمزورهٔ ملوخیه
یا اسفاناخ یا کاسنی یا خرفه مطنجن بروغن بادام مشغول دارند و در روز راحت غذا بمثل بچهٔ مرغ و ماکیان فربه و برهٔ یکساله الطور اسفیدباج پخته یا با ناردانه و مویز و یا
با آب لیمو و شکر سازند و از مسهلات این مطبوخ نیکوست عناب سپستان تمر هندی آلوی بخارا هر یک ده درم سنای مکی بسفایج شکاعی بادآورد تخم ریحان
شاهتره بلیلهٔ سیاه و کابلی گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج درم تخم خیار و کاسنی زرشک افتیمون هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده پانزده درم مغز
خیارشنبر و یکدرم روغن بادام و پانزده درم گلقند داخل کرده بریوند چینی یکدرم حجر ارمنی و لاجورد مقل ازرق و کتیرا و سقمونیا هر یک ربع درم تقویت داده بنوشند
و مطبوخ افتیمون و حب آن هم نیکوست و کذا افتیمون بشیر نعاج و ایارج لوغاذیا محموده و واجبست که اعاده استفراغ مرةً بعد اخری نمایند تا بدن پاک گردد
و سفوف مسهل سودا بماء الجبن مشکورست و کذلک آب شاهتره و شربت شاهترهٔ مرکب تنها دیا ریوند فائده دارد و باید که در ابتدای نوبت قی بسکنجبین و صمغ و حرشف
و اصل السوس آورند و در غیر نوبت قبل از غذا و اگر بعد غذا باشد بهترست و بعده بهر تقویت معده گلقند و شربت لیمو دهند و اعتنا بادرار ایشان نمایند
در بعض اوقات و خصوصاً نزد شدت حرارت و عطش بشیرهٔ خیارین و خربزه و کاسنی و روز دوم از نوبت در حمام داخل شوند و در ابزن آب شیرین نشینند و آب

حمام بیشتر از ہوای او باستعمال نمایند و وقت ابتدای نوبت دریافت کنند که ابتدای وجع از کدام مکان ست پس ہر جا که معلوم شود بدانند که محل ماده و مستوقد عفونت
ہمانست و آن موضع را بروغن بابونه و نمک چرب کنند و اطراف بمالند و در انبکرم نہند انطاکی گوید که آنچه از نفس سودا باشد و اصعبست که اولا این مطبوخ بنوشانند
که آن عجیب النفع کثیر الفائده ست من تالیف آن نمودم و تجربه صحیح یافتم **صنعت آن** جو مقشر سی و شش درم آلو بخارا اسطوخودوس بسفایج تمر ہندی ہر واحد
پانزده درم افتیمون حصی الراعی عناب تخم کرفس بیخ خطمی تخم شبت شاہتره تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیار گاوزبان ہر واحد ہفت درم پوست بیخ کبر گل بنفشه
گل سرخ ہر واحد چہار درم ہمه را کوفته در ده چند آن آب بجوشانند تا چہارم حصه بماند صاف کرده نیمگرم با شکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بنوشند
و تا شش روز تکرار این در ایام راحت کنند اگر قلع آن نکند و تمام نضج ظاہر شود سفوف سودا بماء الجبن چند روز بدہند و الا شیر شتر با افتیمون دہند تا نضج
تمام گردد پس سفوف مذکور بدہند و اگر زائل نشود ایارج لوغاذیا دہند و دادن تریاق کبیر خطاست بسبب قبض پس از وی حذر کنند و واجب بود حمام
در روز راحت و اندران تکثیر جلوس در آبزن و ترطیب با دہان بارده نمایند و ہرگاه یبوست زیاده شود احتقان بشوربای کله پاچه جایز بود و اکثر آن زائل میشود بخوردن
غاریقون یکدرم و حجر ارمنی و مروارید ہر واحد نیم مثقال و این مجربست چند بار روز دوم از نوبت استعمال نمایند و بدل حجر ارمنی لاجورد کنند و اما اغذیه پس بقول مثل
اسفاناخ و کدو و ماکیان و بره فربه بدہند و ہرگاه نوبت بروز خود استیعاب نماید غذا نہند و الا جائزست اگر ہضم وسعت کند و از مجربات مثل طیہوج اکلا و [illegible]
است و کذا کرفس و بخور با فستنین و تعلیق یاقوت و خلد و موش و اکل طحال خارپشت و بخور بزہره او و در ذخیره نوشته که شرب افتیمون و بسفایج و لاجورد مخصوص
بربع ست و از مجربات مروارید محلول در ترشی ترنج ست و بخور تخم او و شرب آب کرفس شکر و در خواص آمده که پارچه زن ذات نفاس قبل غسل او چون بپوشد ربع را
زائل کند و کذا خوردن لحم قنفذ و تعلیق عظم مثقوب در بازوی خروس و ہدہد مؤلف اقتباس خلاصة التجارب نوشته اند که چون زمانه این مرض و نوبت آن
درازست و زمان انتشار بسیار و خلط سوداوی بسی عاصی ست تدابیر آن برفق باید کرد و در ابتدا اغذیہای معتاده لطیفه چون بچه مرغ و گوشت بچه بز شیرخوار
که در ان زردک و یا شلجم و یا چقندر و یا اسفاناخ و یا کشنیز سبز افتاده باشد بروغن گاو پخته با نان تنوری خشکار دہند و استفراغات قوی ننمایند و از محرکات
خلط و چیزہای گرمی و خشکی افزا دور باید داشت و در خریف طمع بزوال آن نباید کرد خصوصا که اندران فصل عارض شده باشد و ہمچنین بیشتر از ہفتاد روز
در دفع آن نباید کوشید و اہتمام در نضج ماده درین تپ بیشتر باید کرد از جہت یبوست و غلظت ماده و در تعدیل مزاج بچیزہای مائل بگرمی و بسیار رطب باید کوشید
و اگر در روز نوبت طاقت ترک غذا نداشته باشد قبل از نوبت بشش ہفت ساعت اندکی از غذای سبک معدل سودا دہند و مدرات و معرقات و ہرچه رقیق اخلاط
دفع کند ہمه مضر باشد و بدین جہت خربزه نفع نکند باوجود ضدیت طبع آن با سودا و آنجا که آفتی در سپرز باشد اول بمعالجه آن پردازند که تپ بزوال آن زائل میشود
و اگر بیمار دسترس بماء الجبن نداشته باشد عوض آن آب شاہتره و یا آب گلوی سبز مروق با سکنجبین افتیمونی دہند که ہمان اثر دارد و در ذخیره نوشته است
آنجا که ماده سخت غلیظ باشد ہر بامداد ہفت درم گلقند باده درم سکنجبین ساده سرشته بدہند و مویز منقی با مغز پسته و بادام تنقل کنند ہرگاه غذا خواہند نخوداب
بمرغ فربه جوان و یا زیرباج بمرغ بوقت اشتہا بکار برند و از فعل متعدد دور باشند و گوید که بدین تدبیر بسیار تپہای ربع زائل شده ست و در اوائل این مرض اگر باخراج
ماده غالب و نرم داشتن طبع حاجت آید حقنه معتدل لین در ہفته یکبار در غیر روز نوبت و شیافہای ملین معتدل از شکر سرخ و بنفشه و مغز خیار شنبر و مانند آن بکار برند
در ہفته یکدو کرت نافع بود و در آغاز نوبتہا اگر قی کردن لازم گیرد عظیم نافع بود و قدری سکنجبین عنصلی بگلقند آمیخته صباحہای غیر نوبت و یا سکنجبین افتیمونی
با گلقند سرشته ہرگاه طبع از حرارت خالی باشد عظیم مفید آید و نضج و تحلیل سودا نیکو کند و پنیر تازه بی نمک با عسل خوردن غذای نافع بود در روز سوم ہر نوبت
و بعد از تنقیه بمسہلات سودا تخدیر بحب الشفا و امثال آن لازم بود بدستوریکه در غب غیر خالصه مذکور شد و حب الشفا درین باب اثری عظیم ست چنانچه برادر
استاد از یکسال این تپ داشت و اطبا از علاج آن عاجز شده بودند ازین دوا در دو نوبت خورده صحت یافت بگیرند زنجبیل یکجزو ریوند چینی دو جزو تخم
جوز ماثل سه جزو جمله را باریک سائیده با دو برابر آن عسل بسرشند و در خریف حضرت استاد را ربع پیدا شد و چہار ماه کشید و نوبت آخر روز قرار یافت و غذا
نخوداب بمرغ فربه و قلیه و پلاو چرب بگوشت بره فربه و شوربای گوشت گوسفند فربه و جوان با برنج و امثال اینها و گاہی اندک سرکه کبری کم ترش با طعام و گاہی

نسخه حب الشفا مؤلفه
از ملک حسن ... مخزن

گلقند با سکنجبین عنصلی صبح خورند بعد از ان سرد و میوه‌های سرد و تر و آب سرد و ادویهٔ گرم و خشک حذر کردندی و تنقیه نیز کرم فرمودی و چون نوائب ضعیف شد قبل از نوبت
بدو ساعت مقدار باقلا مرکی را با ده دانه فلفل سوده با یک قاشق آب گرم میخوردند جهت منع تعفن خلط و دست و پا و تن را گرم نگاه میداشتند و آن روز طعام و شربت
در صباح اندکی میخوردند تا بسیاری خلو معده اخلاط را زود در حرکت نیارد و قوت بر جای ماند چند نوبت چنین رعایت نمودند صحت یافتند و این دوا در اکثر ربع
خفیف آزموده‌ایم و نافع آمد بالجمله اگر ربع از سودای طبیعی باشد چیزهای گرم و تر بکار باید داشت و در نضج سودا محض کوشیدن و هیچ سختی نکردن و در جمله اقسام آن
برفق مرض کهنه باید ساخت آنگاه برفع آن بدستور کوشیدن و آنجا که آفت طحال سبب آن شده باشد اولا علاج سپرز باید کرد و بسیاری را دیدیم که علاج سپرز
ایشان کردند و ربع ایشان بدان زائل شد و بعضی ترک طبیبان را دیدیم که محل نبض را بر ساعد بفتیله داغ میکنند و ربع کهنه بدان زائل میشود و ربعی را
اندر خریف در جائیکه دوشاب می پزند نشانیدن دو سه شبانروز و خود را گرم نگاه داشتن در آنجا و بوی بخار دوشاب شمیدن و بخار و هوای آنرا دریافتن بسی
نافع آید مجربست با وجودیکه علاج ربع در خریف صعوبتی دارد لیکن انچه سخت کهنه باشد ممکن العلاج بود اندرین فصل بخلاف انچه درین فصل افتد و نو باشد
و آنجا که دوشاب مویزی پزند و غلبه باشد هوای آن انسب بود **میر عوض** مینویسد که استعمال مرواریه محلول در اقسام تبهای سوداوی با عرق گاوزبان
و امثال آن از مجربات است و این دوا درین باب بغایت مجربست سیاه برگ صبر یک قطعه و پوست بالای آن تراشیده مغز او را بر آتش دارند و قدری زرد چوبه
و اندکی نمک سیاه بران پاشیده از آتش فرود آورند و در پارچه انداخته بفشارند آبیکه از وی بیرون آید مقدار یک فنجان بنوشند انشاء الله تعالی در سه روز زائل
سازد **نوع دیگر** که در سه روز فائدهٔ تمام دهد پوست درون درخت نیم پنج درم در نیم آثار آب بجوشانند و چون نیم پاؤ بماند صاف نموده سه چهار قطعه سنگ چقماق تافته
اندران فرو برند چندانکه آب مذکور سه دام بماند سرد کرده بنوشند و من جوانی را دیدم که از مدتی بس دراز باین علت مبتلا بود و هیچ دارو سودمند نمی آمد آخر برگ کرنجوه با
بیست و یک دانه فلفل سیاه با آب سائیده صاف نموده چند روز نوشید صحت کلی یافت و باید دانست که در تبهای نایبه مزمنه سخت بلرزاند گاهی استعمال دوائیکه مخدره
قبل از نوبت بسبب تخدیر طبیعت را از ورود نوبت آگاه نسازد و چون چند نوبت باین نوع بگذرد دیما از علت پاک بیرون آید باذن الله تعالی **صفت** دوائیکه
درین کار عجیب الاثر است ورق الخیال پوست خشخاش برابر کوفته بیخته قبل از ورود نوبت بدو ساعت چندانکه بدو انگشت بر آید بخورند لیکن باید که نخست بدن را
از اخلاط پاک کرده باشند **نوع دیگر** افیون یکماشه فلفل سیاه دو ماشه انگشت چوب کیکر شش ماشه هر سه را باهم سائیده بدارند و مقدار یکماشه یا کم و زیاده مریض
قبل از ورود نوبت بدو ساعت رو بجانب قبله ایستاده فرو برد و باید که قبل استعمال این دوا بدو پاس غذا میل نموده باشد و الا ناشتا قی آورد
و فائدهٔ دوا فوت شود و یک خوراک کافیست و الا در سه روز زائل میکند باذن الله تعالی

علاج ربع لازمه

درینجا نیز نخست بنگرند که مادهٔ مرض از کدام خلط حاصل شده پس در غذا و دوا و تنقیه مراعات آن کنند بدستوریکه در اقسام ربع دائره مفصل مسطور شده
مع رعایت حرارت و برودت انچه لائق حال باشد از انجا اخذ نمایند و ایضا اینجا در هر حال فصد باسلیق و یا صافن واجب بود و ادرار بول نیز بعد از نضج درینجا
بسی نافعست بماء الاصول معتدل و سکنجبین و امثال آن هر چه در گرمی و سردی معتدل باشد و اگر حاجت تلیین بود ملین مناسب یا مطبوخ افتیمون دهند و در ابتدا
بحقنهٔ ملین بسند کنند و مسهل قوی بعد نضج تام باید داد و قی در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم فرمایند و عقب قی بگلقند و شربت سیب و مانند آن تقویت معده نمایند
و استحمام بآب شیرین و مالش بالایم نفع دارد **شیخ عفیف** فرماید که قانون علاج درین قریب بقانون ربع دائره است و در اشیا اندک مخالفت دارد از الجمله اینست
که میل بسوی اعتدال در مسخنات و بسوی تبرید درین تب اولی بود بسبب لزوم تب پس واجبست که در علاج این مثل سکنجبین و گلقند و سکنجبین بزوری
و ماء الاصول معتدل و افشرجات بعسل استعمال کنند و منجمله آن اینست که فصد درین واجب تر بود زیرا که ماده در عروق محصور است خروج او بفصد سهل باشد
و از الجمله است که در غذا رخصت لحوم درین مرض کمتر بود بسبب کثرت اشتعال قلب و اندیاد تسخین لحم ایلاقی و جرجانی مینویسند که اتفاق ربع دائمه کمتر
افتد و اگر باشد سببش آن بود که ماده در دو یا سه عضو باشد و هر یکی بنوبتی دیگر آغاز کند و علاجش همانست که مذکور شد لیکن تدبیر طعام و شراب دارد باید که

همه مائل باعتدال باشد و اولی تر چیزها سکنجبین ساده شکری و گلشکر بود و اگر حاجت آید سکنجبین بزوری و گلنگبین و ماء الاصول معتدل و آب بادیان تر و آب کرفس
استعمال نمایند و فصد باسلیق اندرین تپ سود دارد و گاه باشد که بفصد صافن حاجت آید **ابن الیاس** گوید که هر صبح سکنجبین ساده یا بزوری معتدل
با این نسخه بنوشانند **صفت** آن تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی بادیان هر واحد سه درم تخم خربزه تخم خیار تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نیم کوفته در دو رطل آب و نیم
سرکنگبین یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا چهارم از آن فانی گردد از آتش فرود آورده صاف کرده شکر سفید یک رطل داخل کرده بقوام آرند و بگیرند گلقند شکری
ده درم و درین سکنجبین آمیخته بدهند و باقی علاج او مثل علاج ربع دائره است از تنقیه خلط سوداء و فصد باسلیق و هفت اندام درین تپ اولی است اگر علامات
خون ظاهر باشد و مریض بحسب سن و قوت و فصل متحمل آن بود **ابو منصور** گوید که معالجه این سکنجبین و گلقند و ماء الاصول با دیان و هندبا کنند و فصد باسلیق
کنند بعد از آن صافن بگشایند پس از آن شروع بادرار بول نمایند اگر بلید الحرارت بود و غذا اسفیدباج و سرکه زیت سازند **انطاکی** گوید که علاج تمامی ربع دائمه و اقسام
مثل ربع دائره است بجز یاقوتی بگر و دائمه حادث از خون که دران فصد صافن در اواخر علاج کنند و درین انضاج بیشتر وقتی باید کرد تا از آن تحلیل و نماید و دیدم از علامات تحلیل آن تسوید
موی سفید بسبب شدت سلطان آن مواد او عمل او در رطوبت غریبه پس سیاه میشود چنانچه نشان حرارت غریبه بدن انست و هرگاه اشتداد نماید موی سفید گردد بسبب فرط احتراق و بسیار باشد که
ازین تپ ملازمت شرب بسفایج مطبوخ با مویز بشکر شیرین ساخته **مصنف** اقتباس می نویسد که نزد من بهتر آنست که اول رگ باسلیق و یا صافن زده جهت نضج تا چهل روز گلقند گل
سکنجبین هر یک دو توله بلیسانند و بدرقه گلقند چهار توله در عرق شاهتره و بادرنجبویه هر یک هفت توله مالیده صاف نموده بدهند و بعده تا یکهفته این مطبوخ دهند برگ شاهتره بادرنجبویه
بسفایج افتیمون گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین سه ماشه تخم کشوث در لته بسته گاوزبان یک پنج ماشه مویز منقی یکنیم توله گلقند سه چهار توله و غذا نخوداب چوزه مرغ بعد یک پاس از دوا و وقت
دو پهر نان با شوربا و پلاو بچه مرغ دهند و تنقیه بمطبوخ افتیمون عاریقونی نواب علویخان نموده جهت ادرار سکنجبین بخیتونی بزوری الیشان در گلاب بدهند و جهت
تقویت خمیره مروارید و ماء اللحم دهند **صفت** خمیره مروارید بگیرند مروارید ناسفته یکتوله بعرق کیوره و بید مشک صلایه کرده بسد تشب سنز طباشیر گل گاوزبان
هر یک نه ماشه بسفایج درونج عقربی تخم بادرنجبویه هر یک هفت ماشه کوفته بیخته آمله مربی کلان بست و پنج عدد در کیوره یک شبانه روز خیسانیده مالیده با سه چند آن
قند قوام ساخته ورق طلای محلول سه ماشه حل کنند شربتی هفت ماشه تا نه ماشه **صفت** ماء اللحم گوشت حلوان بز پنج آثار گوشت بچه مرغ سه عدد گل سرخ
پنج توله بسفایج تخم فرنجمشک بادرنجبویه شاهتره گاوزبان بستان افروز هر یک سه توله گل گاوزبان چهار توله برگ گاوزبان هفت توله ابریشم مقرض خام
بست و پنج توله صندل سفید سه و نیم توله مویز منقی سی توله زعفران سه ماشه ریحان سبز پودینه برگ ترنج هر یک نه توله گلاب پنج شیشه آب شیرین چهار شیشه
بدستور مقرر بکشند شربتی از نه توله تا پانزده توله و قرص زرشک کبیر و قرص گل کبیر درینجا بسیار نافع است و این حب راقم برای ربع دائره و لازمه از مجربات است
در سه چهار دوره به میسازد هرگز تخلفی نمیکند ولیکن بعد از تنقیه پوست بیخ نقلهٔ سیانی صحرائی که آنرا بهندی کهوچه گویند سه توله زنجبیل صبر سقوطری هر یک یکنیم توله
کوفته بیخته حبها بقدر نخود سازند شربتی یک حب قبل از نوبت با آب گرم و صاحبزاده مظفر علیخان را از نه ماه ربع لازمه بود و از ماء الجبن هم فائده نشده بود بلکه
ضعف زیاده گردیده بنا بر تقویت خمیره و ماء اللحم مسطور و جهت دفع نوبت حب مذکور دادم در سه چهار نوبت موقوف شد لیکن وقت نوبت تپ خفیف می آمد
پس جهت رفع دوره عوض حب سفوف طباشیر دست گلو و دانه هیل هر واحد یکماشه نبات برابر روز نوبت دادم و بنا بر رفع تپ هر روزه شربت افتیمون
اصولی علویخان سه توله در عرق شاهتره و گاوزبان هر یک هفت توله نوشانیدم و غذا پلاو و قورمه با نان تنوری مقرر داشتم و خمیره و ماء اللحم بدستور دادم
در یکماه صحت یافت **ایضاً** نجو خان بهادر را از مدت یکسال و سه ماه تپ ربع می آمد و از ماء الجبن نیز فائده نشد و رنگ همه بدن سیاه شده بود و اندکی سختی در
سپرز هم بود و از ضعف طاقت قیام و قعود هم نمانده حکیم میر ضیاء الدین جهت معالجه باین طور فرمودند که وقت صبح قرص کبر سه ماشه زرجیرد صندل تر
رازی یکتوله ورق طلا یکعدد سرشته شربت سیب و شربت افتیمون هر واحد یکنیم توله در عرق شاهتره و عرق ابریشم ساده هر یک هفت توله حل کرده داد
و غذا وقت دو پهر پلاو کبری با چار آمله و قورمه بچه بز با نان خشکار مقرر نمودند و وقت شام شربت یاقوت علویخان دو توله در عرق شیر نه توله و تخم فرنجمشک
هفت ماشه **صفت** عرق شیر بسفایج درونج عقربی تخم شربتی تخم فرنجمشک گاوزبان هر یک پنج توله ابریشم خام بست و پنج توله گل سرخ گل مشکی هر یک

هفت توله آب لیمون شربتی آب انار ولایتی هر یک نیم آثار آب تربوز دو آثار سیب ولایتی نیم آثار کسیرو یک آثار برگ خرفه نیم آثار و سه فلوس نبات یک آثار شیره پنج آثار عرق کشیده شربتی از نه توله تا بست توله و قبل از وقت دوره یک گهری دوای نابک پخته لیمون که در ذکر ادویه نافع ربع دائره مسطور شد نوشانیدند از این تدبیر در مدت یکنیم ماه لرزه موقوف گشت لیکن بروز دوره تپ بمعمول خود می آمد برای رفع آن سفوف برگ بادرنجبویه سه ماشه با نبات ابراهیمی دادند و هر روز شربت کشوث والد علوبخان و شربت افسنتین هر یک دو توله در گلاب و عرق بید مشک هر یک هفت توله مینوشانیدند و بهمین تدبیر در دو ماه صحت کلی یافتند لیکن سیاهی بدن باقی بود جهت رفع سیاهی و ضعف خمیره گاوزبان عنبری با عرق زردک علوبخان دادند در مدت سه چهار ماه سیاهی رفع شد **صفت عرق زردک** بگیرند زردک از پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار گل گاوزبان گل فرنجمشک گل سرخ هر یک نه توله برگ گاوزبان بسفایج در و نج عقربی هر یک هفت توله ابریشم خام چهل توله صندل سفید پنج توله اشنه سنبل الطیب هر یک چهار و نیم توله عود خام و عود غرقی هر یک سه و نیم توله زعفران نه ماشه مشک عنبر اشهب هر یک سه ماشه شربتی از هفت توله تا پانزده توله با شربت مقبول نواب علوبخان چهار توله و تخم فرنجمشک نه ماشه

علاج ربع معکوس

و این هم نوعی از ربع ست که دو روز می آید و یکروز نه و همه اسباب علامات این مانند ربع دائره بود لیکن ربع اسلم ست و این ازدار بلکه مهلک ست کذا فی الاقرائی بمیزیا و علاجش تمام همانست که در ربع دائره مسطور شد و لیکن باید که در اینجا در تقویت و تفریح و تسکین بیشتر از اسهال و ادرار کوشند و سفوف بادرنجبویه یا شاهتره درین باب از مجربات ست و همچنین سفوف تخم هر دو با نبات مساوی شربتی سه ماشه و گاهی این نوع در آخر ربع دائره می افتد و در دوره چهارم بهلاکت می انجامد و گاهی از ابتدا شروع میگردد و بدوره ششم بعروض غشی بهلاک مینماید **قسطا بن لوقا** گفته که نوعی از ربع ست که آنرا معکسه گویند و آنست که دو روز نوبت کند و یکروز راحت دهد و علاجش تلطیف تدبیر در روز اول کنند تا غذا طبیعت ثقل نیارد و تنشیط بدن روز دوم بحمام و راحت نمایند و استعمال قی روز سوم کنند زیرا که حمام ترقیق اخلاط نماید و سیلان او بسوی معده کند

حمیات دیگر از انواع حمیات سوداوی

که آن خمس و سدس و سبع و ثمن و تسعه و عشر ست هر یک بکسر اول و اسامی هر یکی ازینها بحسب دوره اما خود ست مثلاً اگر سه روز در میان آید خمس گویند زیرا که روز سوم روز ترک آن پنجم روز باشد و همچنین اگر چهار روز در میان آید سدس خوانند و باقی را همچنین قیاس کنند تا عشر که هشت روز در میان آید و زیاده از عشر نیز اتفاق افتد چنانچه قرشی گوید مردی را دیدم که تپ او در هر پانزده روز یکنوبت می آمد و حکیم ارزانی مینویسد عورتی را دیدم که سیزده روز در میان او را تپ می آمد و محشی شرح اسباب نوشته که شخصی را در هر ماه دو بار تپ می آمد بالجمله بقول شیخ این حمیات را در یونانی فیاطوس نامند و قومی مثل این حمیات را دوّاره نامیده اند بسبب طول دوران آنها و الطاکی گفته حمای رائعة و مسمی بتراقیه متعدیه از مجرای طبیعی و این مسمی باسم ادوار آنست پس حمای خمس گویند اگر در پنجم روز واقع شود و همچنین دیگر اقسام آن و وجود خمس اجماعی ست و اما ما فوق آنرا جالینوس منکر ست و دیگران اثبات آنها میکنند چنانچه قول قرشی و غیره مذکور شد و سدس و سبع و ما فوق آنرا ابقراط نیز ذکر کرده و جالینوس گوید که من در عمر خویش ازین تپها هیچ ندیده ام و نه خمس جلی قوی را دیده ام که آن حمی مثل خفی ضعیف ست و میگوید بعید نیست که سبب این تپها تدبیری بود یعنی سببی از اسباب بادیه باشد چون حرکت و ریاضت قوی و دفعةً یا طعام و شراب و دوای ناموافق یا چیزی از اعراض نفسانی چون فرحت و غضب و غم و فکر که اندر مزاج اثر کنند هر وقت که سببی ازین اسباب تازه شود تپ تولد کند یعنی سبب ادوار و عودات آنها عودات تدبیر و ادوار آن باشد نه ادوار مواد که منصب گردد و میگوید که واجبست در امتحان این تپها رعایت کردن تا یعنی غلطی واقع نشود یعنی امتحان نمایند که آیا این حمیات از عودات تدبیر ست یا از ادوار انصباب مواد و شیخ الرئیس میفرماید که جالینوس مثل منکر ست برای وجود این حمیات یعنی دلیل ندارد زیرا که میگوید ندیده ام و نمیگوید که نمیتواند شد پس نتوان منکر شد و قول علامه نفیس که برای امثال این تپها اصل دیگر یعنی سوء تدبیر گفته و چون بلفظ بعید نیست گفته و بالجزم نگفته که سبب این تپها آنست لهذا مانند موجب شد لیکن ابقراط تحقیق قول در وجود سبع و تسع نموده و این در ظاهر متعذر و مستحیل نیست تا احتیاج رجوع در آن بسوی تاویلی افتد که حدوث آنها از عودات تدبیر ست و اقوالی که بقراط در باب این حمیات گفته اینست که سبع طویل المدت ست و قتاله نیست و تسع در مدت دراز تر از آنست و مهلک نیست و گفته که خماسی دیگر بدتر

حمیات نیست تریرا که قبل از سل یا بعد آن افتد و این مبنی بر تجربه او ست و شیخ گوید که ما گمان میکنیم که این قول بقراط را که خمس بدتر از همه است وجهی نیست که او نسل مراد وی
باشد و مراد او ازین خمس مطلق نیست بلکه مراد او ازین آنست که بعضی از صنف خمس از بدترین تبهاست بهر آنکه او قبل از دق و بعد آن بود زیرا که حمیات چون طول کشند
وایذا رسانند در اکثر اعضای رئیسه گرم شوند و بدق ادا کنند و ایضاً دق چون سبقت کند بعید نیست که در اخلاط اندر آخر دق رمادیت و عفونت عارض شود پس حمای
خمس حادث شود و واجب نیست که انکار او اعراض کرده شود که مشاهده آن در زمانی یا بلدی اتفاق نیفتد و ایضاً واجب نبود که گویند حمای خمس را ماده خامس لابد است
زیرا که ربع بسبب آنکه ماده آن سوداست دوره بطریق ربع میکند بلکه بنا بر آنکه او قلیل و غلیظ ست و بعید نیست که در بعض ابدان سودا غلیظتر و قلیل تر باشد و آنرا
عفونت عارض شود و هنگام تحرک او بسوی مستوقد اجتماع او دران بطی تر باشد پس جائز ست که نوبت بطور خمس نماید بغیر لزوم ماده خامس و مردی ثقه از من
گفته که حمای تسع را مشاهده کرده ام و اما خمس را ما بتکرار دیده ایم و برای آن مضطر بگفتن این سخن نبوده ایم که درانجا خلطی دیگر بود **الحاصل** این حمیات از قبیل حمای ربع
اند زیرا که ماده این تبها از جنس ماده ربع بود لیکن آن ماده غلیظتر و کمتر باشد و لهذا بسرعت مجتمع و متعفن نشود پس زمانه راحت دران طول کشد و اکثر این تبها از سودا بلغمی
باشند و بیشتر بعد حمیات دیگر عارض شوند **علاج** معالجه این تبها همچون علاج تپ ربع باید کرد لیکن چیزهای بغایت گرم و مسهل قوی نشاید داد مگر بعد از آنکه نضج تام
پدید آید و اگر استفراغ بحسب حال کنند صواب باشد مثلاً اگر صاحب تپ لاغر خشک مزاج باشد تنقیه با دویه مخرج سودای احتراقی نمایند و اگر لحیم شحیم بسیار خوار بود
با دویه مخرج بلغم و روز نوبت قی بملطفات و مقطعات خلط غلیظ لازم گیرند و مراعات جگر و سپرز و معده مرعی دارند بدانچه در حمای بلغمی ذکر یافته و گلقند و سکنجبین
قلیل الحموضت نفع دارد و اشربه و اغذیه بحسب حرارت و برودت مزاج اختیار نمایند بنهجیکه در اقسام ربع مفصل مذکور شد **شیخ** میفرماید که علاج اصناف این
حمیات قریب از علاج ربع بلغمی ست و احتیاج در علاج آنها بزیادتی صوم و تلطیف تدبیر و نوم ها ضم بود تا ماده غلیظ بدان تحلل و نضج یابد و ایضاً احتیاج بتغلیظ
تدبیر افتد تا قوت ضعیف نگردد و این هر دو یعنی تلطیف و تغلیظ متضاد تین ست و تا وقتیکه این حمیات قوت را ضعیف نکنند خوف میکنیم چنانچه تلطیف
تدبیر و استعمال صوم تا مدتی بر مریض می نمائیم و تلافی ضرر تلطیف هر وقت که میخواهیم بتغذیه اغذیه جید الغذا و سریع الهضم و مزید خون متولد از ان دفع منفعت
ماده و غیر مزید آن میکنیم و از نافعترین معالجات برای این قی کردنست بخربق و تخم ترب و ترب که دران خربق خلانیده باشند و تخم سرمق و استفراغات بایارجات
و بعد از ان استعمال تریاق و مانند آن از معاجین کبار و درین هنگام نفع میکند تعریق با دویه در حمام گرم بغیر استعمال آب و بغیر استعمال مرطبات **مجوسی** گوید حمیاتی
که در هر پنج یا شش روز نوبت میکنند چون حدوث آنها از خلط سوداوی مفرط الغلظت باشد در علاج آنها احتیاج بتدبیر اصحاب حمای ربع می افتد از
تلطیف خلط و استفراغ آن با دویه مسهل سودا و تلطیف غذا و ترک تخلیط و استعمال قرص غافث و سکنجبین و گلقند احیاناً و بصوم در روز نوبت و قی بسکنجبین
که دران ترب قطع کرده تر کرده باشند و با آب شبت و نمک هندی و عسل و همه انچه مانند اینها استعمال کرده میشود در علاج حمای ربع که چون مدت او طول کند
جرجانی گوید که مرا غلامی بود او را این نوع تبها می آمد و من همچنانکه جالینوس گفته گمان بردم که این غلام هر وقت تخلیطی میکند و بدان سبب هر وقت این تپ نوبت
همی آید پس گوش بر ان داشتم و بر ورق تقویم وقت ابتدای نوبت تپ نشان کردم و مدت نوبت آن نگاه داشتم و روزهای راحت که بی تپ بود معلوم کردم
و ابتدای نوبت دیگر نشان کردم و مدت نوبت آن نگاه داشتم چند نوبت همچنین نگاه داشتم معلوم شد که تپ سبع ست و مزاج او گرم بود او را دیگر روز بعد روز نوبت
صباح سکنجبین بشیره تخم خرفه دادم و بعقب آن بعد چند ساعت کشکاب دادم و بر روزهای دیگر گلشکر با سکنجبین ساده دادمی و غذا از زیرباج و شوربا نخود و شبت
و گوشت بره یا مرغ و دو روز پیش از روز نوبت نخوداب دادمی یا زیرباج مزوره بمغز بادام و روز نوبت جز سکنجبین بوری سخت اندک با آب آمیخته هیچ ندادمی و این نیز جهت آنکه تا آب ساده
تنها نخورد و قبل از آمدن نوبت آن روز امساک غذا فرمودمی و از اجزای معجون نجاح حبی ساختم و بعد روز نوبت بدو روز مقدار ده درم دادمی و این حب دو بار بیش ندادم
بدین طریق علاج تپ او زائل شد **ابن الیاس** گوید که علاج او اخراج بلغم غلیظ از بدنست و اینکه هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس خراشیده کوفته هر واحد سه درم
و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب قرطم و لحوم دراج و تیهو و کبک دهند و تلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر یا معجون نجاح کنند و روز نوبت امر بصوم و ترک
غذا بالکل نمایند و قی با آب طبیخ تخم شبت و تخم خربزه و بیخ آن و تخم ترب و برگ و بیخ آن و نمک و عسل و کنگر زد آورند و باقی تدبیر آن مثل تدبیر حمای ربع ست

بود در معالجهٔ این تپ اسهال نمایند چه مودی بربع بسرعت میشود اگر اخلاط بسیار و رطوبت مفرط گردد و اگر رطوبات وافر و اخلاط بسیار شود بعد تجامد ابن جمیع
گوید که علاج حمیاتی که بنوبت خمس و سدس و ما فوق آن آید بترک بد پرهیزی و اسهال و قی باشد زیرا که این حمیات حادث نمیشوند یا بسبب فرط استفراغ یا بسبب بدی
تدبیر و بدین جهت واجبست که در علاج این تپها تمسک نمایند بدانچه در علامت حمای بلغمی و سوداوی مذکور شد اگر بدن نحیف باشد اسهال سودا و تدبیر اصحاب نحیف
کنند و اگر فربه باشد تدبیر ارباب تپ نائبهٔ بلغمی نمایند **ابو منصور** گوید تپی را دیدم که در هر هفت روز نوبت میکرد و مریض نحیف البدن حار یابس مزاج بود پس
لزوم اسهال بماء الجبن نمودم و در تدبیر غذای او تلطیف کردم و در بست و هفت روز نوائب او منقلع شد **سدید** و غیره شراح قانون مینویسند که مادهٔ این حمیات
لابد شدید الیبوست باشد و الا عفونت را در زمانهٔ بسیار طولی قبول نمیکرد و هرگاه چنین باشد تلطیف در تدبیر غذای آن جائز نبود مگر در روز نوبت فقط و اما در ایام صحت
حال بدن او مثل ابدان صحیح مزاجان میباشد پس واجب آمد که غذا در این ایام مثل آن باشد که در حالت صحت بود و مائل تر بترطیب یا اندک لطیف تر باشد زیرا که
تغذیه از مرطبات است پس مثل معدل این ماده باشد **انطاکی** گوید که علاج این انواع بتسخین و تلطیف و استعمال ادویهٔ مخرج بلغم و سودا است مع جاری داشتن
بدن در این همه بر مجرای صحت باغذیه و ما را در این باب علاجی مجرب نیست زیرا که هیچ از این تپها ندیده ام و لیکن میگوئیم که چون بسفایج بجوشانند و آب او گرم با ادرمالی
بنوشند علاج ناجح باشد بسبب تحلیل دوای اول سودا را و بسبب ثانی بلغم غلیظ را بنا بر تلطیف آن و در نزهت گوید که مختص بدان انیسون و باد آورد و کشوث است
و سه برگ پنج شرابه و در خواص است که بخور سرگین فیل تپ را ببرد **شریف خان** مینویسند که زنی را تپ بود و معالجهٔ او اطبای تامل میکردند هرگاه تپ او طول
نمود پسر او نزد من آورد و چون در حال او غور کردم دانستم که حمای خمس است پس علاج او به تنقیه و تلطیفه نمودم زیرا که مادهٔ آن از صفرای محترقه بود بعد از آن ماء الجبن
نوشانیدم و نفع بلیغ نمود و با ماء الجبن جز ادویهٔ خفیفه مثل قرص انبرباریس و غیره ممکن نبود و حدت ماده و ضعف مریضه از استعمال سفوف لاجورد و غیر آن از
ادویهٔ قویه مانع بود و سن مریضه قریب شصت سال بود و صورت تپ او این بود که یکروز بشدت می آمد و در روز دوم بشدت کم از آن و در سوم کمتر از شدت
دوم و در چهارم کمتر از شدت سوم و در پنجم اشتداد مثل شدت روز اول میکرد بعده در ششم مثل ثانی و در هفتم مثل سوم و در هشتم مثل چهارم و در نهم مثل پنجم شدت میکرد
و بر همین هیئت مدتی بود **مؤلف** گوید که از کلام ابن اشرف الحکما مدرک میگردد که آن حمای خمس لازمه بود پس قول **بعضی** که این حمیات دائره میباشند اکثریه باشد

حمیات مرکبه

بدانکه ترکیب این حمیات ترکیب حقیقی نیست بلکه ترکیب اعتباریست و حمیات مرکبه از امراض مجتمعه است نه از مرکبه زیرا که مرض مرکب آنست که از اجتماع دو مرض
یا زیاده بر آن مرض وحدانی پیدا گردد و احکام و علامات و علاجات او غیر احکام و علامات و علاجات مفردات او باشد چنانچه شیخ الرئیس مثال او با ورم
و بثور داده زیرا که آن مرکب از سه مرض مفرد یعنی سوء مزاج مادی و تفرق اتصال و مرض ترکیب است و آنرا احکام و علامات غیر آنست که برای مفردات اوست
مثل زیادتی مقرحه در حجم عضو و جمع ریم و انفجار و اما سل مرض مرکب بترکیب حقیقی نیست زیرا که آنرا علامات غیر علامات مفردات او یعنی قرحهٔ ریه و تپ دق
نیست و نه علاجات و احکام غیر آنکه برای مفردات اوست و همچنین تپ مرکب مثلا شطر الغب که آنرا علامات غیر علامات مفردات او از غب و بلغمی نیست
و نه علاج غیر از علاجات آنها پس تقسیم حمیات بمفرد و مرکب مجرد اصطلاح است نه از امراض مرکبه از روی ترکیب حقیقی چنانچه آن معتبر در تعریف مرض مرکب است
بالجملة حمیات با یکدیگر ترکیب می یابد و اقسام مرکبات او بسیار است و ضبط او ممکن نیست **گاهی** از انواع داخل در دو جنس بعید مرکب بشود مثل
ترکیب تپ دق با حمای عفنی و حمای یوم با حمای غلیانی **و گاهی** از یک نوع داخل در جنس واحد مانند آنکه از دو غب خالصه یا غیر خالصه مرکب گردد
در دوره که نائبهٔ بلغمی هر روز نوبت کند اگر روز راحت غب اول روز نوبت غب ثانی خواهد بود و یا از دو ربع مرکب شود و دو روز اخذ کند و یکروز ترک نماید
و آنرا ربع معکوس گویند چنانچه سابق مذکور شد و یا سه ربع ترکیب یابد و بنوبت بلغمی هر روز آید چون در هر دو روز راحت ربع اول روز نوبت ربع ثانی
و ثالث باشد و یا سه غب مرکب گردد پس اگر بطریق مبادله آید نوبت روز سوم شدید تر باشد بسبب اجتماع اعراض دو دوره زیرا که آن روز منتهای
دور روز اول و ابتدای یوم ثالث بود و همچنین روز پنجم و این ترکیب از سه غب مشابه شطر الغب باشد چنانچه ترکیب از دو غب مشابه نائبهٔ بلغمی میباشد

ویا از دو خمس ترکیب پذیرد و دو روز آید و دو روز نه و یا خمس مرکب شود و سه روز آید و یکروز نه و یا از دو سدس ترکیب یابد و دو روز نوبت کند و سه روز ترک نماید و مانند آن **و گاہی** از دو نوع و یا اکثر ازان داخل در جنس واحد مرکب گردد مثل غب بالغمی چون حمای معروف بشطر الغب و مثل ترکیب حمیات ادوار و مثل غب با محرقہ و اینچه ازین ہر دو دارو رمیه صفراویه ترکیب یابد **و گاہی** واقع میشود ترکیب حمیات بوجه دیگر و او آنست که از دائرہ عطف یکنوع بالازمه ہمان نوع مرکب گردد مثل غب دائرہ بالازمه و مواظبه بالشقه و ربع دائرہ با دائمه و یا از دائرہ عطف یکنوع بالازمه نوع دیگر ترکیب یابد چون غب دائرہ با مطبقه و یا غب بالشقه و یا غب با ربع دائمه و یا مواظبه با مطبقه و یا مواظبه با غب لازمه و یا مواظبه با ربع لازمه و یا ربع دائرہ با مطبقه و یا ربع دائرہ با غب لازمه و یا ربع دائرہ بالشقه و ہمچنین عطف دائرہ یکنوع با دائرہ نوع دیگر مثل غب دائرہ با مواظبه و غب دائرہ با ربع دائرہ و مواظبه با ربع دائرہ و یا از لازمه عطف یکنوع بالازمه نوع دیگر مرکب شود چون مطبقه با غب لازمه و یا بالشقه و یا با ربع دائمه و غب لازمه بالشقه و یا با ربع دائمه و لشقه با ربع لازمه و سخن گروہی که گفته اند دو تپ لازمه مرکب نشود معتبر نیست **و گاہی** انواع ترکیب واقع میان حمیات بنوع دیگر بود مانند آنکه دو خلط ممتزج باشند یا منفرد و مانند آنکه ہر دو متساوی در مقدار باشند یا مختلف و مانند آنکه حمیات متداخله باشند و یا مبادله و یا مشابکه و تفصیل این آنست که صاحب کامل گفته که ترکیب بعضی حمیات با بعض دیگر بر دو وجه است یکی بر جهت امتزاج پس اگر دو خلط محدث دو تپ ہمه مختلط ممتزج باشند ازان ابتدای نوبت آن ہر دو و انقضای آنها در زمانه واحد بود دوم بر جهت مجاورت پس اگر ہر واحد از دو خلط منفرد باشد دران ہنگام نوبت آن ہر دو در دو وقت مختلف بود و ہمچنین انقضای آن ہر دو و ہر واحد از اخلاط مرکبه یا متساوی در مقدار باشد و یا بعض آن بیشتر و بعض آن کمتر باشد و ابن ہبة الله گوید که ترکیب حمیات بر سه قسم ست اول ترکیب ممازجه و این انگاه باشد که ماده ہر دو تپ یا خارج عروق بود یا داخل عروق و در ین ہنگام ابتدای نوائب و انقضای آن ہر دو در زمان واحد باشد و ثانی ترکیب مشابکه و این وقتی باشد که ہر واحد از دو خلط مفرد بود یعنی یکی ازان داخل عروق و دیگر خارج عروق باشد الا ہر دو تپ در یک وقت ابتدا کنند و ثالث ترکیب مقارنه و این وقتی باشد که چون ہر واحد از دو تپ دورهٔ خود را تمام کند تابع او دیگر مقارن آن گردد و ماده او داخل عروق باشد خواه خارج عروق و شیخ میفرماید که اصناف ترکیب حمیات سه گونه ست یکی ترکیب مداخله و او آنست که ہنوز یک تپ در بدن باشد که تپ دیگر داخل شود پس بالضرور اعراض مشتد گردد دوم ترکیب مبادله و این آنست که بعد گساریدن یک تپ دیگری داخل شود خواه بمجرد مفارقت اولی خواه بعد زمانی پس دیگر بدل از اولی باشد در بقای حرارت بعد اقلاع آن سوم ترکیب مشارکه و او آنست که ہر دو تپ بیکدفعه در گیرند خواه ترک آن معا باشد یا نه و مشارکه را مشابکه نیز گویند جهت شدت مداخلت و مجوسی گوید که گاہی سه نوع از حمیات مذکوره مرکب گردند و گاہی چهار نوع یا زیاده بران از اختلاف تراکیب مرکب شوند و شارح اسباب مینویسد که ترکیب حمیات عفنیه یا ثنائی بود و آن تا سی و شش قسم ست و یا ثلاثی باشد و این یکصد و شصت قسم بود و یا رباعی باشد و آن پانصد و شصت قسم بود پس جمله انواع این ہر سه ترکیب ہفتصد و پنجاه و شش میشود و گفته که خماسی و مافوق آن نیز برین قیاس بود و از ہزار قسم تجاوز کند و حکیم ارزانی نوشته که ترکیب حمیات گاه بر سبیل انتظام بود اگر از اقسام مرکبات با وقات محفوظ آید و گاه بر سبیل اختلاط باشد چنانچه تپی لازم بود و یکسار دو بگیرد بلا انتظام و اینچنین تپ را مختلطه گویند و حمیات مختلطه جدا مذکور خواهد شد و سمرقندی گوید که از حمیات مرکبه کثیر الوقوع آنست که از ترکیب صفرا و بلغم افتد و لہذا این تپ میان سائر مرکبات مخصوص باسم خاص گردیده و آن شطر الغب ست و این علیحده مسطور گردد **الحاصل** در معرفت حمیات مرکبه مهارت تمام درکارست تا در تشخیص نوع آن مغالطه نیفتد لهذا گفته اند که بر نوبتهای حمیات اعتماد کلی نباید کرد بلکه درینجا می باید که بدیگر اعراض لازمه مختصه بهر واحد استدلال نمایند زیرا که نزد ترکیب بهم اختلاط می افتد و اعتبار نوبت ساقط میگردد چنانچه گاہی تپ مرکب دوره شبیه بدوره مفرد یا بدورهٔ مرکب دیگر پیدا میکند مثل آنکه از ترکیب دو غب دائره نوبت تپ ہر روز می آید و ہمچنین از ترکیب سه ربع دائره و این نوبت ہر روزه دورهٔ تپ بلغمی ست پس ہرگاه معالجه بتدبیر تپ بلغمی کنند مریض ہلاک گردد و ازینجا معلوم شد که دلالت نوائب بر نوع تپ ضعیف ست پس در معرفت نوع تپ اعتماد بران نکنند بلکه لازم ست که فرق نمایند میان این حمیات باعراضی که لائق ہر واحد از مواد باشد **شیخ** و شراح قانون مینویسند که اگر این حمیات از غب خالصه مرکب شوند چنان عارض گردد که نوبتهای آن بقصر سرعت کنند تا آنکه اولا ضعف ازان متلاشی گردد و غب ثانی باقی ماند مثلا چون صفرای خالص در دو موضع متعفن شود و در موضعی صفرا اندک و در موضع دیگر

صفرا بسیار باشد بالضرورة نوبت هر واحد از آنها بسوی قصر جلدی خواهد گردید بسبب شدت حرارت و حرکت صفرا و بساطت که نوبت تپی که مادهٔ آن اندک ست خواهد رفت
و گاهی بر ترکیب تپی معاودت قشعریره بعد سکون تپ دلالت کند زیرا که باز آمدن قشعریره دلالت میکند بر اخذ نوبت تپ دیگر که بر تپ اولی داخل شده و طبیب عالم بدلائل
هر تپ و اعراض او را عیب نیست که ترکیب تپ را اول روز یا دوم دریافت نکند و این نزدیک طبیب مجرب که معالجه بدقت نظر میکند آسان ست اما دریافتن او در زمانه اگر در
وسط هم دریابند غنیمت ست و شناختن ترکیب حمای دق با تپ عفونت سخت مشکل ست خصوصاً چون مرکب شود تپ دق همراه بلغمی لثقه که مادهٔ آن
بلغم شور باشد زیرا که اطبا درین مرکب فترات و ابتداهای لرزه و قشعریره و معاودات عرق را ملاحظه نمایند اگر اوقات جزئیه برای این حمیات باشد و مفترة بود و الا بر
علامات آنچه اظهر بود و بر عفونت دلالت کند از تغیر بول و نبض و لزوم تپ و لذع آن نگاه کنند و علامات دق را فراموش نمایند و گمان کنند که درینجا حمیات عفونت
فقط لازمه یا مرکبه از لازمه و دائره و گاهی ترکیب حمیات متعدده متوالی گردد حتی که ظاهر شود تپ واحد متصل متشابه که شبیه بسونوخس باشد در دوام آن و دران هنگام
از رجوع کردن بسوی دلائل چاره نباشد و عمده درین انتفای علامات سونوخس و غلبهٔ خونست که از نبض و قاروره و احوال مریض معلوم شود و هرگاه نوبتهای حمیات
کوتاه باشد اتصال آن لاحق نشود بلکه فیما بین هر دو تپ فتره ظاهر گردد مثلاً چون تپ مرکب از دو غب خالصه باشد و هر یکی ازین هر دو دوروز گیرد و یکی هفت ساعت
ماند پس موقوف گردد و غب دوم اول روز دوم هفت ساعت بگیرد البته اتصال نخواهد شد مگر بسبب امر عظیم از کثرت عدد حمیات خصوص کثرت عدد در حمیاتی که فترات آن
طاویل باشند مثال آن همچون چهار حمیات قصیره مرکب شوند پس یکی از اول روز تا نیم روز گیرد و دیگری از نیم روز تا مغرب و سومی از مغرب تا نیم شب و چهارمی از نیم شب
تا اول روز بعده نوبت تپی که از اول روز شروع میشد خواهد آمد و باعث تلاحق خواهد شد و هرگاه حمیات مختلف در حدت و ازمان مثل شطر الغب مرکب شوند اول احاد ترا آن
منقلع شود بسبب سرعت تحلل مادهٔ او که صفراست و مزمنه صرف باقی ماند و انقلاع او متعسر گردد خواه هر دو دائره باشند یا لازمه یا دائره و لازمه و گاهی با شطر الغب مرکب شود
غب دیگر یا بلغمی یا سوداوی پس اگر با غب باشد غب قلع گردد بسبب حدت ماده و شطر الغب خالص بماند و اگر با بلغمی یا سوداوی باشد شطر الغب منقلع شود و بلغمی یا
سوداوی خالص باقی ماند زیرا که شطر الغب بنسبت بلغمی و سوداوی الطف ست بسبب بودن صفرا جزوی از مادهٔ آن و هرگاه بینند که حمای مطبقه ست و بادی لرزه
بود و عرق نباشد و یا بینند که گاهی در لرزهای بسیار عرق یکمرتبه کند بر مرکب بودن آن گواهی دهند و همچنین هرگاه در تپ لازمه افراط در سردی دست و پا و تقبض آن
بینند و اما سردی و تقبض اندک گاهی در لازمه میباشد **صاحب کامل** گوید که آنچه از حمیات مرکبه ترکیب او بر جهت مجاورت باشد معرفت او سهلست از
اوقات نوائب حمیات و مدت زمانهٔ آن پس اگر حمای دائمه با تپ نائبه مرکب گردد استدلال نمایند بر حمای نائبه با لرزه که در وقت نوبت تپ افتد و بر دائمه بدوام آن
و اما آنچه ترکیب او بر جهت مخارجت باشد معرفت او عسر و شاق ست بسبب اختلاط علامات بعضے آن ببعض دیگر لا سیما اگر اخلاط ممتزجه متساوی باشند که این عسر
و اصعب بود و اگر یکی از دو خلط در ترکیب آنها غالب تر باشد معرفت او سهلتر بود زیرا که علامات خلط غالب ظاهر تر باشد و سزاوار آنست که درین باب جودت
تمیز و حسن نظر استعمال کنند و در حمیات مرکبه بر نوائب آن در استدلال بران اعتماد ننمایند زیرا که گاهی حمیات غب نوبت در هر روز میکنند و اطبای ناقص مقرر میکنند
که آن حمای مواظبه ست و گاهی حمیات ربع نوبت غب مینمایند پس گمان میکنند که آن حمای غب ست و دران علاج ناموافق استعمال مینمایند و بدان سبب قوت
تپ زیاده میشود و شدت میکند تا آنکه مریض بدان علاج هلاک میگردد بر آنکه دران ضد محتاج الیه استعمال میکنند و لهذا می باید که استدلال بر تپ از نفس طبیعت او
و از اعراض خاصه بدان نمایند تا دلالت صحیح شود و علاج بموقع خود واقع گردد پس اعتبار نوائب حمیات نباید کرد **بعضی** گویند که در هر واحد از تراکیب غلطی واقع میشود
لیکن در ترکیب مداخله و مشابکه اکثر غلطے می افتد و طریق تمیز رجوع بسوی اعراض هر واحد ست و واقف نمیشود بر کیفیت حمیات مرکبه مگر کسیکه معرفت حمیات
مفرده را محکم کرده و دران تبحر داشته باشد و لهذا نشاید که کسب معرفت نوع تپ از دور آن نمایند زیرا که اتفاق افتد از حمای غب آنچه دورهٔ او در هر روز باشد
و این بقدر آن باشد که دران از صفرا و بلغم مشترک بود و گاهی مریض در یکروز و شب دو یا سه مرتبه تپ کند و آن تپ از جنس واحد بود و گاهی از دو جنس مختلف باشد
و گاهی تپ کند بجای غب پس حمای ربع یا بلغمی یا دق و گاهی یک تپ لازم بود و دیگر دائر بران و گاهی اوقات و نوائب مقارب کنند یا در یک وقت متفق
شوند و گاهی متباعد گردند پس نظام ادوار فاسد شود و این مثل مریضی باشد که او را حمای غب و ربع آید پس یکروز غب نوبت کند و روز دیگر ربع بران نوبت نماید

ودر روز سوم غب آید ودر روز چهارم فتره افتد ودر روز پنجم اتفاق نوبت هر دو افتد ودران امر مشتبه شود و بر اسباب او وقوف دشوار گردد وایضاً گاهی باین
مریض اتفاق افتد که روز چهارم او را حمای یوم آید بعارضی که او را از عوارض آن عارض گردد پس نظم فساد زیاده شود **قرشی** در شرح قانون می نویسد که چون
تپ چند روز پی در پی در گیرد بعده یکروز یا چند روز بگذارد ممکن نیست که یک تپ باشد زیرا که اگر یک تپ بودی یا اقتضای اخذ در هر روز کردی و البته ترک ننمودی
ویا مقتضی ترک بودی و روزهای بسیار متوالی اخذ نکردی پس لابد از حمیات مرکبه باشد وعدد تپ بحسب عدد ایام اخذ بود وضابطه در معرفت عدد حمیات
ترکیب ومعرفت اسم نوع حمی آنست که ایام اخذ تپ با ایام ترک آن ضم نمایند ویکروز بیفزایند واز حاصل آن اسم هر واحد از حمیات مشتق بود وعدد حمیات بحسب
عدد نوبتها باشد مثال این آنست تپیکه چهار روز اخذ کند وسه روز ترک نماید پس این چهار تپ باشد وحمای ثمن بود زیرا که ایام اخذ چهار است واما آن ثمن باشد بهر آنکه
ایام اخذ با ایام راحت هفت است و چون یکروز بران زیاده کنیم مجموع هشت روز باشد و مشتق از ان ثمن باشد وهمچنین تپی که سه روز اخذ کند وشش روز ترک
نماید این سه تپ باشد وتپ عشر بود اما سه حمیات بهر آن باشد که عدد ایام اخذ سه است واما آن تپ عشر بهر آن بود که سه با شش نه روز باشد و چون برین یکروز
افزودیم عشر باشد و مشتق از ان تپ عشر باشد وغیر آنرا برین قیاس نمایند **علاج** اولاً کیفیت ترکیب تپ بغور دریافت نمایند بعده بحسب آن هر چه در حمیات
مفرده مذکور شد ترکیب داده بعمل آرند با مراعات فصل وحال مریض وابتدا وانتهای مرض واین جزئیات موقوف برای طبیب است تا هر چه مناسب بود بعمل آرد
وآنجا که تپ از احتراق اخلاط باشد گاه گاه استفراغ فرمایند وبیشتر در تسکین کوشند واز اشربه واغذیه هر چه لطیف بود بدان امر نمایند تا ماده زیاده محترق نگردد
ودر جمله تقویت جگر وطحال لازم دانند وهمه قوانین که سابق مذکور شد درینجا نیز مرعی دارند وبعض ادویه مفرده ومرکبه که درینجا مسطور میگردد حسب حاجت استعمال کنند
ذکر ادویه مفرده ومرکبه که نافع حمیات مرکبه است شرب باد آورد وکذا ازوفا که آن حراست وکذا غاریقون وکذا ریوند بعد نضج تام وکذا گل بیخ
چهار برگ آن واکل سرطان نهری بریان با اندک فلفل سیاه وکذا لحم خارپشت چند مرتبه وتبخیر سرگین فیل وکذا سرگین طاوس وکذا دندان فیل وکذا ناخن دست راست
قنفذ بستانی وتعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ دار وکذا چشم راست خروس وکذا کرم قز خشک کرده در خرقه کتان بسته وکذا هر دو لب بالا وزیرین موش
وکذا قطعه سرگین گوزن وقطعه شاخ آن هر واحد نافع حمیات مرکبه ومزمنه است واخلاط انیسون در ادویه حمیات مرکبه مقوی فعل آنهاست ونوشیدن طبیخ
غافث بسکنجبین در حمیات مرکبه ومزمنه وتفتیح سدد مجرب سدیدیست واستعمال بنفشه با گلقند در حمیات مرکبه بی عدیل است وراقم اکثر شیره او با شیره بادیان
وشکر بعمل آورده ودر حمیات مرکبه وبلغمیه مفید یافته وخوردن ریوند با شیره خرفه نیز برای اکثر اقسام تپ مجرب نوشته اند واگر تخم کشوث بقدر چهار ماشه در آب
شیره برآورده یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده بنوشند تپهای مزمنه را نافع است واگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث سائیده در سکنجبین آمیخته بلیسند
وبالایش عرق عنب الثعلب هفت توله بنوشند **دیگر** که در حمیات مرکبه ومزمنه کثیر النفع ومعمول است بگیرند گلوی سبز نیم دام تا یکدام وآنرا از کارد پارچه پارچه نموده
در ظرف گلی انداخته آب خالص بران ریزند وزیر آسمان گذارند صبح در صافی انداخته اندکی افشرده آب زلال آنرا با شربت مناسبه بنوشند وگاهی همراه قرص زرشک وقرص گل
نیز استعمال کرده میشود واگر این دوا را سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده با قرص طباشیر دهند نفع بین میکنند و بدانند گلو که بر درخت نیم پیچیده بهتر باشد ودرین باب
سریع النفع مشهور گشته حتی که بدق هم مفید یافته شده وگاهی در حالت بودن سرفه اصل السوس مقشر نیمکوفته نیز بدان خیسانیده وبصورت غلبه حرارت شیره خیارین
افزوده میشود وگاهی ادویه دیگر مثل کاسنی وبیخ کاسنی وبیخ بادیان وتخم خطمی وگل غافث وشکاعی وغیره حسب حاجت همراه آن خیسانیده داده میشود **دیگر** بقول اطبای
هند وهمایه هفت ماشه با مساوی آن شهد در آب جوشانیده نوشیدن نافع حمای کهنه است **دوا** برای حمای مرکب ونزله اصل السوس بهدانه هر یک چهار ماشه پرسیاوشان
بنفشه هر یک پنج ماشه جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین شش ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند **ایضاً** برای تپ مرکب گل سرخ گل بنفشه اصل السوس
تخم کاسنی نیمکوفته هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله آمیخته خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضاً** بنفشه هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه
آلو بخارا پنج دانه تخم کاسنی نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح گلقند داخل کرده مالیده صاف نموده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضاً** اگر بعد مسهلات
در جگر حرارت باقی ماند قرص ورد صغیر چهار ماشه سوده بشربت انارین دو توله سرشته بخورند بالایش آب کاسنی سبز مروق ده توله شیره تخم خیارین شش ماشه

نبات یکنیم توله بنوشند **فائده** چون تپ عفنی بعلاج معمولی از ادویهٔ منضج و مسهل زائل نشود توجه بحال احشا باید کرد و از مس کردن شکم اگر درد شود دلالت بر ورم
و اگر تپ نباشد بر ریح و اگر از مس کردن خفیف بدون غمز سوء تنفس گردد آفت در عضلات باشد و اگر بعد غمز کردن سوء تنفس نشود و چون غمز قوی بانگشت
کنند سوء تنفس یا درد پیدا شود باید دانست که آفت در احشاست خواه در جگر باشد خواه در قعر معده و در تفس جگر درد کم میشود بجهت عدم حس الا بواسطهٔ غشای
مجلل آن **ایضاً** اگر بعد مسهلات تپ بدون تشنگی باشد و در شکم صلابت بود گلقند یکتوله سکنجبین ساده یکنیم توله سرشته بخورانند بعد آن کاسنی شاهتره مویز منقی
بعرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله خاکشی چار ماشه بنوشانند دوم روز شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ تخم خربزه هر یک شش ماشه افزایند باز
قرص گل صغیر چار ماشه سوده پاشیده بدهند بعده اگر اسهال شود طباشیر یکماشه سوده بشربت انارین سرشته بلیسانند بالائش شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ
تخم خرفه هر یک شش ماشه نبات یکتوله بنوشانند و اگر اسهال بدستور باشد بارتنگ چار ماشه دانهٔ هیل سه ماشه سوده بآب پخته شربت انار شیرین دو توله زهر مهره
یکماشه سوده داخل کرده بدهند بعده شیرهٔ خرفه شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت انار شیرین زهر مهره دهند اگر اسهال موقوف شود و صلابت رحم ظاهر گردد گل خطمی
سه ماشه گل سرخ چار ماشه عنب الثعلب چار ماشه در عرق عنب الثعلب پاو سیر جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند **ایضاً** برای تپ بعلاقهٔ کبد
گلقند یکتوله در عرق عنب الثعلب تولهٔ گلاب دو توله مالیده صاف کرده شربت بنفشه یکتوله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند باز اگر شکایت درد و قراقر شکم باشد
عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس تخم کاسنی شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده گلقند داخل کرده صاف نموده شربت بزوری خاکشی اضافه کرده
بنوشند **ایضاً** اگر تپ و سرفه و خلل جگر باشد عنب الثعلب اصل السوس گل گاوزبان در آب جوش داده مالیده صاف کرده شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه
خاکشی داخل کرده بنوشند باز تخم خطمی و خبازی و گل بنفشه افزایند **ایضاً** اگر بعد مسهلات وقت تپ بدن از اندرون سوزان باشد قرص بنفشه کافور
گرد با آب کاسنی مروق بدهند **ایضاً** برای حمای مرکب بعلاقهٔ کبد اول تبریدات داده روز سوم چنانچه معمول ست منضج از بنفشه خطمی عنب الثعلب گاوزبان
هر یک چار ماشه مویز منقی ده دانه وغیره جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و بعد نضج در مسهل سنای مکی یکتوله گل سرخ شش ماشه در طبیخ و مغز خیار شنبر
پنج توله ترنجبین چار توله روغن بادام شش ماشه بدستور معمول افزوده بدهند بعد ازان اگر تپ مفارقت نماید دا زچهارده روز تجاوز نماید قرص زرشک
خورده بالائش از کاسنی دو توله چکیده ساخته با شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه پاشیده تا هفته بدهند **ایضاً** در حمای کهنه بعد تنقیه بجهت تفتیح
سدد کبد و ادرار و دفع بقایای مواد رطوبی و تقویت جگر شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ اصل السوس چار ماشه نبات یکتوله خاکشی چار ماشه دهند باز شربت بنفشه
دو توله در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده خاکشی پاشیده باز شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه
شیرهٔ خار خسک شش ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پاشیده باز بجای شربت گلقند دو توله شیرهٔ تخم خربزه شش ماشه افزایند باز آب
کاسنی سبز مروق هفت توله شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت بزوری بارد دو توله بدهند باز قرص طباشیر سوده افزایند غذا ماشله
ایضاً چون بعد تنقیهٔ معمولی تپ باز عود نماید آب کاسنی سبز مروق هفت توله لعاب اسپغول شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله
خاکشی پنج ماشه غذا ماشله باز قرص زرشک صغیر چار ماشه سوده بگلقند سرشته همراه آب کاسنی دوازده توله شیرهٔ بادیان شش ماشه شربت بزوری دو توله
باز شیرهٔ خیارین شش ماشه افزایند **ایضاً** حمای مزمن آب کاسنی سبز مروق چار توله شیرهٔ اصل السوس چار ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چار ماشه
دوم روز گلقند دو توله آب کاسنی ده توله شیرهٔ خیارین شیرهٔ عنب الثعلب هر یک چهار ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پنج ماشه باز بجای
خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه و بجای عنب الثعلب اصل السوس چار ماشه کنند باز همه شیرجات موقوف نموده آملهٔ مربی یکعدد بورق نقره پیچیده
با شیرهٔ بادیان شیرهٔ خیارین شربت بزوری دهند **ایضاً** برای تپ کهنه و سرفهٔ شدید وقی و صلابت معده شیرهٔ مکوه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ خیارین در
عرق مکوه عرق شاهتره برآورده شربت بزوری خاکشی داخل کرده بنوشانند و مکوه خشک مغز خیار شنبر در آب مکوه سبز حل کرده نیمگرم بر شکم ضماد سازند بعد
از ان عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس خطمی خبازی تخم خیارین خیسانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند **ایضاً** بعد مسهلات برای تنقیه

تپ و سه کبد رعایت تپ احشائی قرص زرشک صغیر چهار ماشه سکنجبین ساده یکتوله سرشته با شیرهٔ خیارین و شیرهٔ کاسنی هریک شش ماشه عرق مکوه عرق
عرق گاوزبان عرق کاسنی هریک چهار توله شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه صبح و بجهت شام لعاب بهدانه دو ماشه عرقیات شربت بزوری خاکشی
اگر آثار نزله و زکام ظهور نماید و سه روز تقوع خفیف نزله بهدانه سه ماشه خطمی شش ماشه اصل السوس گاوزبان هریک چهار ماشه نبات یکتوله بدهند اگر زائل نشود
بهر نضج عنب الثعلب تخم کاسنی پرسیاوشان گل بنفشه بیخ کاسنی خطمی هریک شش ماشه گاوزبان اصل السوس هریک چهار ماشه در آب کاسنی نیم آثار شب تر کرده
صبح مالیده صاف نموده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده سه چهار روز داده روز مسهل سنای مکی یکتوله فلوس خیارشنبر
شش توله گلقند ترنجبین هریک چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند بعده تعدیل و تقویت نمایند **فائده** در اورام حاره احشا و تپهای مزمن
و مقاسات مرض ترکیبات آب کاسنی از اساتذه ماثور است چنانچه مردم نحیف با حمی و سرفه و مسلولین را وقت ضرورت ملین ماء القرع و ماء الخیار ترکرده معمول است
و برای تعدیل بعد تنقیه بکار می برند **ایضاً** برای تپ کهنه و کثرت تشنگی و عقب نوشیدن آب فی الفور بول کردن و سوزش بدن شیرهٔ خرفه سیاه شیرهٔ گلو در عرق
شاهتره برآورده شربت انار داخل کرده اسبغول پاشیده بنوشند و اگر از اسبغول طبیعت برهم شود عوض آن خاکشی کنند **ایضاً** برای حمای مزمن موسم بدق و سل
خاکشی چهار ماشه بعرق عنب الثعلب ده توله عرق کیوڑه دو توله اندکی گرم کرده شیرهٔ اصل السوس چهار ماشه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه نبات یکتوله یا شیرهٔ خیارین شش ماشه
شربت بزوری دو توله و خاکشی شش ماشه پاشیده دهند **ایضاً** برای حمای مزمن مشتبه بدق و سل گاوزبان ۹ اصل السوس پرسیاوشان هریک چهار ماشه جوشانیده
شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بزوری شربت دیاقوزا هریک یکتوله حل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند و بجهت شام دیاقوزا
یکتوله و عرق مکوه هفت توله بعده و سعوز شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ تخم خطمی هریک چهار ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه عرق عنب الثعلب پانزده توله
شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی چهار ماشه پاشیده دهند و بجهت شام سفوف ست گلو دو ماشه طباشیر نیم ماشه مغز کنول گٹه سه ماشه دانه هیل یک ماشه دار فلفل
سه عدد نبات سوده همراه عرق عنب الثعلب نه توله دهند بعد از آن صبح در سفوف مذکور یا نخواه یک سرخ سوده عوض نبات آمیخته همراه شیرهٔ اصل السوس شش ماشه
عرق عنب الثعلب هفت توله نبات یکتوله بدهند غذا شیر بعده عوض اصل السوس شیرهٔ بادیان شیرهٔ عنب الثعلب یک چهار ماشه و سنبل الطیب سوده در سفوف
افزایند باز این نسخه سفوف با ادویهٔ مفتحه چار و بار دم تقویت معده باید داد دار فلفل سه عدد یا نخواه دو سرخ مغز کنول گٹه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه
چهار ماشه عنب الثعلب هشت ماشه سوده بقدر مناسب در گلقند یکتوله سرشته تناول نمایند بالای آن عرق مکوه عرق بادیان هریک پنج توله بنوشند غذا
ایضاً حمای مزمن مرطوب مزاج شاهتره شش ماشه مویز منقی دو توله دار فلفل چهار دانه بعرق بادیان هفت توله گلاب چار توله جوشانیده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه
شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند یا شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه عوض خیارین کنند یا شاهتره موقوف نمایند **دوائیکه** در حمای مرکب از بلغم و صفرا
خصوص بعد تنقیه معمول است سکنجبین گلقند هریک چهار درم بهم آمیخته بخورند عقب آن شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین هریک سه درم در عرقیات
مناسب کشیده شربت بزوری بارد هفت درم اضافه نموده بنوشند و گاهی خاکشی بقدر سه درم نیز اضافه کرده میشود **ایضاً** که برای تپ مرکب از صفرا و بلغم
مجرب نوشته کاسنی کشنیز خشک هریک یکتوله اجود نه ماشه دار فلفل شش ماشه جمله را سه حصه نمایند هر یک حصه در آب پنج توله شب تر کنند و صبح آب صاف آن
بنوشند و چهار توله دیگر آب در ان انداخته بدارند و شام بنوشند و همچنین تا سه روز هر دو وقت بعمل آرند **دوائیکه** برای حمای مزمن نافع اصل السوس مقشر شش ماشه
گلوی درخت نیم نه ماشه الایچی کلان شش عدد نیمکوفته در آب جوش داده در شب نهند صبح صاف نموده نبات دو توله انداخته بنوشند **سفوف هندی**
که در حمیات مرکبه نافع است ست گلو طباشیر دانه هیل هریک نیم توله نبات سفید یکنیم توله خوراک از چهار ماشه تا شش ماشه معمول است **سکنجبین بزوری معتدل**
جهت تپهای مرکب و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع و ادرار بول کند تخم کاسنی بادیان تخم کرفس هریک سه درم تخم خیارین تخم خربزه هریک پنج درم پوست
بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان هریک هفت درم همه را نیمکوفته با سرکه تند بیست درم و آب سه رطل یک شبانه روز تر نمایند و بجوشانند و صاف کرده با یک من قند سفید
بقوام آرند و بکار برند **شربت کشوث** در تپهای کهنه که قریب بدق باشد همواره مجرب و معمول است تخم کاسنی بادیان هریک پنج مثقال بیخ کاسنی

اصل السوس تخم کشوث تخم خیار بادرنگ هر یک ده مثقال تخم خیار گل کشوث ریشهٔ کشوث تخم خربزه بیخ بادیان رب السوس هر یک هفت مثقال قند سفید شصت
مثقال شیرخشت سی مثقال بدستور مرتب نمایند **ایضاً** مسمی بشراب الحیات که بعد از بیست روز در جمیع حمیات جهت اصلاح مزاج احشاء و دفع و تحلیل بقایای مواد
سکنجبین بزوری بسیار نافع ست زرشک سی مثقال تخم کشوث پنج مثقال تخم کاسنی چهار مثقال گل کشوث ریشهٔ کشوث هر یک سه مثقال گل سرخ بادیان
گزمازج هر یک دو نیم مثقال جوشانیده صاف کرده با قند یا شکر پنجاه درم بقوام آورند و هر روز از پنج مثقال تا هفت مثقال در تپ صفراوی و در موسم
با شیرهٔ خیارین و کاسنی و اگر حرارت غالب تر باشد با قرص کافور و در حمای بلغمی و سوداوی و حمیات مرکبه با قرص زرشک صغیر و یا قرص ورد صغیر هر کدام که مناسب
دانند با شیرهٔ تخم کاسنی و بادیان و یا بدون اقراص بنوشند **شربت بزوری** بهترین نسخه هست و مکرر بعمل آمده برای تپ مرکب و حمیات کهنه و ادرار بول
و حیض و اخراج سنگ گرده و مثانه و دفع یرقان و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع ست تخم کاسنی بادیان تخم خربزه تخم خیارین مغز تخم کدو حب قرطم هر یک پنج
مثقال پوست بیخ کاسنی گل غافث تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه انیسون گاوزبان هر یک سه مثقال کوفتنی را نیمکوفته جمله را یک شبانه روز در پنج
رطل آب تر نمایند و مویز منقی بیست درم آمیخته بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده قند سفید یکمن اضافه کرده بقوام آرند شربت یک اوقیه و اگر غافث
نباشد عوض آن شاهتره یا افسنتین اندازند و هرگاه چهار مثقال ریوند خطائی باریک سوده بعد قوام آمیزند در اخراج سنگ نافع گردد **شربت** برای تپ
مرکب از صفرا و بلغم بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره مویز منقی هر یک چهار درم تخم خربزه تخم کشوث شکاعی بادآورد گل غافث هر یک سه درم تخم خیارین
تخم معصفر تخم کاسنی بادیان برادهٔ صندل سفید گل سرخ گل نیلوفر هر واحد دو درم قند سفید سه چند ادویه **ایضاً** برای تپ مرکب که قریب بدق بود
نافع ست تخم کاسنی بادیان بیخ کاسنی تخم خطمی اصل السوس گاوزبان هر یک سه مثقال مویز منقی بیست و پنج مثقال سنبل الطیب گل بنفشه بادآورد
شکاعی هر یک دو نیم مثقال قند سفید نیم سیر ترنجبین پاو سیر بقوام آرند **ایضاً** که برای تپ با تهیج اطراف مجرب ست بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک چهار درم
مویز منقی دو توله بادیان تخم خیارین تخم خربزه بنفشه شاهتره اصل السوس گل نیلوفر تخم کشوث برادهٔ صندل گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان ریوند خطائی لک مغسول
هر یک دو درم قند سفید یک نیم رطل **شربت بزوری معتدل** برای حمیات مرکبه و امراض جگر معمول تخم کاسنی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر واحد یک مثقال
و ربع آن بیخ کاسنی دو مثقال و نیم بیخ بادیان یکمثقال و ربع آن قند سفید دوازده مثقال بطریق متعارف تیار سازند **طبیخ افسنتین** که در تپ مرکب
بکار آید انیسون تخم کرفس افسنتین رومی اسارون بادیان بیخ اذخر هر کدام بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده استعمال نمایند **عرق نمک** معمول اهل فرنگ
برای رفع تپ کهنه و استسقا و یرقان نمک سانبهر بریان نمایند که سرخ شود هموزن آن گل که از ان ظرف میسازند ممزوج کرده باریک سائیده جهابسته در شیشه
گل حکمت کرده انداخته عرق بچکانند شربتی دو سرخ تا چهار سرخ **قرص زرشک** نافع از برای حمیات مرکبه و سدهای جگر و استسقای حار زرشک لک مغسول
دارچینی گل سرخ تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو مثقال ریوند چینی یکمثقال کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب کاسنی و عنب الثعلب مروق
قرص گل که جهت تپهای مرکبه کهنه همواره معمول ست گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک چهار درم طباشیر سنبل الطیب افسنتین هر واحد دو درم ترنجبین سه درم بگلاب قرص سازند و پنج ماشه
همراه چکیدهٔ کاسنی و شربت بزوری دهند **قرص بنفشه** که تپ کهنه را با سرفه را نافع ست بنفشه مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیار کثیرا هر یک پنج درم رب السوس گل ارمنی نشاسته
هر یک سه درم مصطگی یکمثقال سنبل الطیب یکدرم کوفته اقراص سازند شربتی یکمثقال **مطبوخ** که در حمای کهنه بکار آید بادیان بادآورد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی
تخم کشوث بیخ کاسنی هر یک سه درم آلوی بخارا هفت دانه همه را در نیم آثار آب بپزند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده سکنجبین ساده و یا بزوری یا گلقند بقدر هفت درم اضافه نموده بنوشند
مطبوخ که برای تپ مرکب بعد دیل ست گلوی سبز شاهتره تخم کاسنی هر واحد یکتوله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده دو توله شربت بزوری آمیخته بنوشانند و اگر
بلغم غالب باشد عوض کاسنی نانخواه که دوای هندیست داخل کنند و شربت بزوری معتدل آمیخته دهند و اگر سرفه هم باشد اصل السوس مقشر نیمکوفته دو درم افزایند و اگر تپ مزمن
بود تخم کشوث گل غافث افسنتین شکاعی بادآورد بیخ کاسنی تخم خربزه افزایند **مطبوخ هندی** برای تپهای کهنه و تپ لرزه مزمن خس صندل سرخ کشنیز خشک زنجبیل گلوی سبز
هر یک ماشه کوفته سه حصه سازند یک حصه در هشت سکوره آب بجوشانند هرگاه یک سکوره باقی ماند صاف نموده بخورانند اگر طفل باشد موافق سن او کم کنند حار المندیا الیابس که عبارت از نجکیه

تا سه هفت حمیات مرکبه که لعنیت صفراوی یا دموی باشد از آب برگ کاسنی نفع بسیار مینماید و بار با تجربه رسیده و بگیرند تخم کاسنی چهار توله و نیمکوب کرده شب در آب باران و بوقیات منا آسمان
مثل عرق بادیان که بقدر نیم رطل باشد تر نمایند و از روز دیگر شب با قیمانده و صافی کنند که هر چهار گوشه آن را بچهار چوب بسته باشند داخل نشود و بهفت مرتبه مثل رسمی گرد تا
قطره قطره بچکانند بعد از آن آب صاف گرفته با شربت مثل شربت بزوری و با اقراص مثل قرص گل بکار برند و دادن چهل روز یا بیست روز یا کم و زیاده موافق
برای طبیب است و از ابتدای شروع تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدر باشد و در امزجهٔ ضعیفه و در صبیان از دو توله شروع نمایند **اقوال حذاق**
صاحب کامل گوید که علاج حمیات مرکبه باید که مرکب از علاج تپ مفرد بود و این چنان باشد که درین تپ نظر کنند و جودت تمیز و حدس و تخمین صناعی استعمال
نمایند و بدان دریافت کنند که آیا حمی مرکب از دو خلط ست یا از سه یا بیشتر ازان اگر از دو خلط باشد نظر کنند که آیا آن هر دو بایکدیگر ممتزج ست و یا هر واحد
ازان هر دو منفرد در موضعی از بدن پس اگر چنین باشد باز نظر نمایند که آیا دو تپ مرکب متساوی در قوتست و یا یکی ازان قویتر از دیگری و یا شدید تر در خطر پس هر گاه
دو تپ متساوی باشد در علاج آن احتیاج افتد با متزاج تدبیر از ادویه و اغذیهٔ موافقهٔ هر واحد ازان هر دو بایکدیگر مزج متساوی و اگر یکی ازان هر دو قویتر از دیگر باشد
استعمال تدبیر موافق حمای قوی زائد تر و قویتر باید و موافق حمای ضعیف کمتر و ضعیفتر و هر گاه از دو تپ یکی شدید الخطر از دیگر باشد باید که توجه علاج و تدبیر
بسوی تپ شدید الخطر بود تا ازان مریض امین گردد و همچنین میباید که در سائر حمیات مرکبه برین قیاس عمل نمایند و از انجا که حمیات مرکبه کثیر العدد و مختلف الترکیب بزیادت
و نقصانست ممکن نیست که برای هر واحد ازان ترکیب خاص و کلام مفرد وضع نمائیم زیرا که شرح آن طویل گردد لیکن برای متولی علاج این حمیات باید که در علاج
حمیات مفرده مرتاض باشد و صورت هر واحد ازان و علاج آنها بانفراده شناخته باشد زیرا که اگر عارف آن باشد ممکن بود که سائر حمیات را که ازان ترکیب یابد بوجود
قیاس علاج نماید مثال این حمای شطر الغب ست که عنقریب مسطور گردد جرجانی گوید که همچنانکه تپهای مرکب ممتزج بود از حمیات صفراوی و دموی و بلغمی و سوداوی
علاج نیز آمیخته باشد و بر طبیب واجبست که بنگرد تا علامات کدام تپ قویست و ترکیب آن از چه ماده است پس تدبیر علاج بحسب آن نماید و در تپهای مرکب
و حمیات خمس و سدس و غیر آن اولی تر آن باشد که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت با عضای اصلی متعلق نگردد و بدق ادا نکند و تا قوت بسبب کثرت استفراغ
ضعیف نشود و مقاومت مرض نکند و ما دام که قوت بر حال خود باشد از طول مرض اندیشه نباید کرد و آنجا که حرارت قوی باشد قرص کافور دادن صواب باشد لیکن
ترکیب قرص از چیزهای بارد رطب باید کرد چون مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خرپزهٔ هندی و تخم کدوی شیرین و بهدانه و تخم خشخاش و تخم کاهو و مغز بادام و کتیرا و غذا
باید که میل بسردی و تری داشته باشد و چیزی باید که عفونت کمتر پذیرد چون زیرباج و حصرمیه و مزورهٔ بالک و آلوی بخارا و در همه ترشیها کدو و خیار و اسفاناخ
داخل کنند زیرا که کدو و اسفاناخ سرد و ترست و اگر چه نازکست چون در ترشیها باشد از عفونت دور بود ابن الیاس گوید که اولاً دریافت نمایند که آیا امتزاج دو خلط
امتزاج متحد مستحکم ست یا غیر متحد غیر مستحکم چنانچه در غب غیر خالص و شطر الغب و باید که نظر کنند و بحدس دریابند که آیا آن هر دو خلط داخل عروق ست یا در خارج آن
و بنگرند که آیا یک ماده ازان هر دو شدید تر در حدت و بیشتر خطرناکست چنانچه در حمی معروف بشطر الغب میباشد پس علاجش گاه باستفراغ کنند و گاهی بتطفیه بمنظور
که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر بخشخاش دهند تا اخلاط بسرعت محترق نگردد و از استکمال الاحتراق منع کند و یا
جلاب در سکنجبین ساده ده درم و گلاب و آب کاسنی هر واحد پانزده درم با یکمثقال قرص طباشیر ملین بیاشامند و اگر قوت قوی باشد و مریض لاغر و خشک بدن نبود
اسهال بملین خفیف مثل این ملین کنند سنای مکی بنفشه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم تمر هندی ده درم کاسنی سه درم ترید سفید خراشیده یکدرم فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین
پانزده درم و لیکن تدبیر این تپها بحسب غلبهٔ یکی از دو خلط و دو تپ باشد پس اگر صفرا غالب بود و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی باشد بتطفیهٔ حرارت و استفراغ صفرا
و اگر بلغم غالب باشد و با وی عطش و لهیب و کرب نباشد تلطیف خلط و استفراغ بلغم نمایند و اگر بیشتر از دو خلط باشد سه بود یا چهار تدبیر بحسب اجتماع غالب آنچه در نکات
و خطر شدید تر باشد باید کرد و اگر بینند که جمیع اخلاط متعفن محترق شده اند باید که صرف عنایت بتقویت قوت نمایند تا مقاومت وقوع این بلیهٔ کبری و واقعهٔ عظمی نماید
و اگر مع ذلک حرارت قوی و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی و بول ناری بد بو و نبض دقیق صلب باشد و بدن در خشکی و ذبول شروع کرده باشد سکنجبین ساده با آب کاسنی و قرص کافور
و ماء الشعیر بسبب طامات نهری بدهند و مبالغه در تبرید بدن و ترطیب آن نمایند **محمد جندی** گوید که بحدس صناعی دریابند که تپ مرکب دائمه هست یا دائره حاطبیه است باید قسم

و لازم ست که تفتیش اسباب و اعراض نماید بعده معالجه باهم کند تا بالجمله زوال تب دوم بدون زوال اول نشود و تحذر کرده اند که ممکن نیست تصور حمیات مرکبه بعلاج مخصوص بدان بلکه معالجه بترکیب علاج مفردات آن کنند و بالجمله شربت تمر هندی و سکنجبین ساده بعرق کاسنی و گلاب بدهند و اگر اعراض ما فعه در مثل این حمیات قرص طباشیر کثیقال با ده درم سکنجبین ست و اگر قوت قوی باشد اسهال بحقنه لین نمایند و یا بمسهلات خفیفه مثل سنا و تمر هندی و شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر و گلقند و مانند آن و اگر در نوبت اول شروع کند و با سرفه باشد قرص کافور و شربت خشخاش بخورانند ابن نوح گوید که طبیب را سزاوار آنست که التفات بنظام ادوار نکند و بران حکم ننماید بلکه امعان نظر در اعراض و دلائل آن کند پس از ان معالجه بحسب آن در قوت و ضعف و خلوص و اختلاط او نماید و برکسیکه هر روز تب کند اقدام بعلاج تب بلغمی نکند چون اعراض بدان شهادت ندهند و نه برکسیکه یکروز در میان او را تب آید بعلاج حمای غب بلکه حکم باعراض و دلائل او باید کرد و علاج حمیات مرکبه از علاج حمیات مفرده استخراج نمایند و هرگاه مریض را دو یا سه تب آید و یکی از ان خطرناک باشد علاج تب خطرناک نمایند و از دیگر خوف نکنند و مثال این آنست که شخصی را تب ربع باشد پس آنرا از ورم معده یا جگر یا در بعض آلات تنفس او تب حادث شود درینصورت همگی قصد باین تب ورمی کنند و ربع و نوبت او را بگذارند و اگر چه قوی باشد و چنانچه کسی شخصی را تب غب می آید و نوبت تب بچهارده ساعت رسد و جمیع اعراض حمای غب دران معلوم شود لیکن آن سخت قوی نباشد چنانکه در غب خالصه میباشد پس علاجش بعلاج تب بلغمی بقدر مشاهدهٔ قوت اعراض و ضعف آن مرکب باید کرد و بهاء الدین گوید که در حمیات مرکبه علاج هر یکی بتدابیر معلومهٔ مفردات آن باید کرد و بازیادی اهتمام در مراعات قوت بواسطه بودن مریض هر روز اندر تب و بجهت نضج و کندگی مرض چون ببداوت محذری رفع نوبت یکی کرده شود بهمان دستور هر روز آن دوا باید داد در رفع نوبت دیگری نمودن اگر چه ممکن بود که برفع یک نوبت رفع جمله شود جهت قادر شدن طبیعت بر تحلیل مادهٔ فاسده و اگر ازالهٔ بعضی مشکلتر بود و اسهل را رفع باید کرد و نوائب خلط عسیر را گذاشتن تا نضج بیشتر شود و مریض وهمی بر بندد و قوتی یابد تن او باز آید و مزاج علاج را قابل تر شود آن هنگام ازالهٔ آن نیز آسان باشد و اشتباه میان مرکب از غب خالصه و غیر خالصه و شطر الغب عظیم بود لیکن در علاج بیکدیگر قریب باشند و در خمس و سدس و غیره اگر ترکیب واقع شود علامات و معالجات اینها قریب بعلامات و معالجات ربع باشد و اما در مرکب از حمای دق و حمای خلطی عفنی علاج آنست که خلط فاضل فاسد را برفق استفراغ کنند بعد نضج تام و بعده قانون علاج دق مرعی دارند و اینجا که دق با حمای سوداوی افتد که از احتراق بلغم افتاده باشد و کهنه بود علاج آن سخت مشکل باشد جهت آنکه با وجود یبس غالب تدبیر هر یکی ضد تدبیر دیگری باید و ایضاً چون با حمای بلغمی بسببی قوی اتفاق افتد و در چنین محلها جز توسل بخواص اشیا چاره نباشد و اما مرکب از غب لازمه و اشباه علامات و معالجات این تب قریب بعلامات و معالجات مفردات آن باشد و چون طبع را اینجا تحیر بیشتر واقع ست تدبیر باحتیاط تر و باهتمام تر باید کرد

شطر الغب

بقول شیخ و شراح قانون این تبی ست مرکب از دو تب که یکی غب و دیگر بلغمی باشد و مادهٔ او مرکب از صفرا و بلغم بود که علیحده علیحده متعفن شوند چه اگر یکجا متعفن شوند غب غیر خالصه حادث شود پس شطر الغب هر روز نوبت کند بنوبت بلغمی و دیگر روز نوبت غب و بلغمی هر دو باشد و این یا بر سبیل مشابکه و توافق بود که هر دو تب یکبارگی اخذ کنند و یا بر سبیل مبادله و جوار که یکی بعد اقلاع دیگری در گیرد و یا بر سبیل مداخله و طریکه یکی بر دیگری در اثنای آن داخل شود و دشوارترین اقسام در معرفت نوع اول ست پس ثانی و در شطر الغب گاهی هر دو تب لازمه باشند اگر عفونت هر دو خلط داخل رگها باشد و گاهی هر دو دائره باشند که منقلع شوند اگر عفونت هر دو خلط در خارج عروق بود و گاهی صفراوی لازمه باشد اگر عفونت او داخل عروق باشد و بلغمی بخلاف آن بود یعنی مواظبه دائره و گاهی این هر دو بالعکس باشند و اطبا شطر الغب خالص تب مرکب از غب دائره و بلغمی لازمه را گویند و ماسوای آن هر سه قسم مذکوره را غیر خالص شمارند و این بهر او از فضل اشتغال نیست زیرا که مجرد اصطلاح ست و در معالجه بحقیقت نفع نمی بخشد بالجمله شطر الغب چهار قسم باشد یکی خالص و سه غیر خالص و گاهی در این تب سابق بسوی عفونت صفراوی بود و گاهی هر دو معاً متوافق باشند و ایضاً گاهی مادهٔ فاعل حمای بلغمی غالب بود و گاهی مادهٔ فاعله حمای صفراوی غالب باشد و هر چونکه باشد مادهٔ بلغمی نوبتهای صفراوی را دراز تر گرداند و در بحران بطی تر ساند و مادهٔ صفراوی نوائب بلغمی را کوتاه کند و گاهی شطر الغب طویل باشد تا شش ماه و ما فوق آن کشند بسبب اختلاف علاج هر دو ماده و تحیر طبیعت و گاهی از شطر الغب مرض حاد پیدا شود و گاهی از قاتل ترین حمیات بود زیرا که مؤدی بدق و با امراض مزمنه عسر البرء گردد بجهت بدی تدابیر و گاهی استدلال بر شطر الغب از وجه مختلفه بود پس گاهی از عادات واقع شود و گاهی از اعراض و وقوع از عادات مثل آنست که انسانی را در بدن او تولد صفرا بسیار گردد

و عفونت آن زود تر بپذیرد و بعد از آن آرام کنند و ریاضات معتاد ترک نمایند و اغذیه و اصناف تدابیر مولد بلغم استعمال کنند و بلغم بسیار شود پس هر دو خلط مستعفن شوند و مرض او شطر الغب باشد و آن انسانی باشد که در بدن او تولد بلغم و عفونت آن بسیار گردد بعد از آن ریاضت بسیار نماید و مولدات صفرا از اصناف تدابیر مسخنه استعمال کند و صفرا کثرت نماید و هر دو متعفن شوند مرض او نیز شطر الغب باشد و یا سن او تولد صفرا و بلغم واجب کند بنحوی که جوان گردد بعد کودکی و غلبهٔ رطوبت و یا کهل شود بعد جوانی و حدت مزاج پس حال کودکان که از سالهای کودکی بسالهای جوانی برسند همچون شخصی باشد که در بدن او تولد رطوبت بسیار باشد و ریاضت و تدبیرهای گرم کننده استعمال کند و حال جوانان که از جوانی بکهولت رسد همچون شخصی باشد که در بدن او صفرا بسیار بود و بریاضت معتاد باشد پس از ریاضت باز ایستد و تدبیر رطوبت افزا استعمال نماید بدین سبب بیشتر حال اهل امراض هر دو شطر الغب باشد و اما اعراض مثل نبض و بول و بروز چیزی از اتی و برازو حال نضج و علامات او و حال تشنگی در قلت و کثرت و حال لمس در اختلاف و حال قشعریره و لرزه در تکرار و احوال اوقات و نوائب در عدم انضباط بود و صاحب کامل گوید که از حمیات مرکبه که آنرا اسم خاص ست آن تپ را امطریطاوس نامند و آن شطر الغب ست و او خالص باشد یا غیر خالص چنانچه سابق مذکور شد و گاهی این تپ از دو حمای متساوی در قوت مرکب شود و گاهی از دو تپ که یکی قوی تر از دیگر باشد پس بر شطر الغب خالص استدلال نمایند بچهار دلائل یکی آنکه دائمه بود بسبب حمای بلغمی دائمه دوم آنکه آنرا نوبتها در هر روز باشد لیکن نوبت یکروز خفیف سهل و یکروز شدید صعب بود بسبب خفت او حرکت بلغمی دائمه ست و یکروز منفرد و بیدون لرزه بنا بر بودن مادهٔ او داخل عروق و بسبب صعوبت او در روز دیگر بنا بر بودن روز نوبت غب دائره ست و حدوث لرزهٔ شدید که با غب می افتد و با وجود آن حرکت تپ بلغمی که هر روز نوبت میکند سوم آنکه اندران در اوقات نوائب صعب لرزهٔ شدید حادث گردد و گاهی لرزه و قشعریره دران دو سه یا چهار مرتبه در یکروز تکرار نماید چهارم آنکه نوبت متساوی در قوت بود و شدید متساوی شدید و ضعیف متساوی ضعیف باشد و اما امطریطاوس غیر خالص بعضی از ان آنست که مرکب از حمیات متساوی در قوت باشد و بعضی آنکه یک تپ غالب تر در ترکیب آن از دیگر باشد اما انچه متساوی در ترکیب باشد پس آنچه از ان مرکب از غب دائره و مواظبه باشد دران لرزه هر روز آید لیکن روزی ضعیف با قشعریره و سردی اطراف باشد و روز دیگر با لرزهٔ شدید و در معده سوزش و تیزی بود و دیگر از اعراض تپ بلغمی تنها ظاهر گردد در روز دوم اعراض بلغمی مع اعراض صفراوی ظهور نماید و آنچه از ان مرکب از غب لازمه و لثقه باشد دران لرزه و قشعریره نبود و آنچه از ان مرکب از غب دائمه و موذیه باشد آن شبیه بحمای نعیم بود الا آنکه مخالف او باشد دران که لرزهٔ آن شدید نبود زیرا که لرزه درین نوع بسبب تپ بلغمی بود و آن شدید نباشد بلکه شبیه بقشعریره بود و باوی نخس نبود و بهار شبابه اهتمام باشد و هرگاه ترکیب این تپ از حمیات غیر متساوی باشد یعنی اخلاط محدثهٔ آن غیر متساوی بود پس علامات تپ غالب تر ظاهر تر باشد و علامات تپ ضعیف تر اخفی تر بود سید اسمعیل در ذخیره گفته که گاهی در شطر الغب مادهٔ بلغمی مادهٔ صفراوی را عسر تر کند و بدین سبب نوبتهای تپ صفراوی دراز تر گردد و بحران دیر تر کند و گاهی مادهٔ صفرا مادهٔ بلغم را لطیف کند و زود تر نضج دهد و بدان سبب نوبتهای تپ بلغمی سبک تر شود و بحران زود تر کند لیکن بهر حال تپهای مرکب عسر تر بود و دیر تر گذرد و بالجمله در تپ عرق کمتر آید و در خفی علائی نوشته که اگر تپ یکروز آید و روز دوم هیچ اثر آن نباشد غب خالصه بود بشرطیکه خالصه مرکب یا خالصهٔ دیگر نباشد و اگر روز دوم تپ نیاید اما اثری ضعیف از ان پیدا شود غب غیر خالصه بود و اگر یکروز تپ بشدت آید و روز دوم نیز آید اما کمتر از ان شطر الغب باشد و گاه باشد که غب خالص مرکب شود و مانند شطر الغب یکروز کم و یکروز زیاده همی آید بسبب آنکه یکروز نوبت یک غب میشود و در روز دوم نوبت دو غب و نزد راقم فرق بینهما از عدم آثار بلغم در غب مرکب و وجود آن در شطر الغب توان کرد مصنف خلاصة التجارب گوید که بسیار باشد که شطر الغب بعد بیست روز علاج پذیر گردد مخفی نماند که چون این مرض از دو مادهٔ متخالف فی الطبیعت واقع میشود طبیعت را در تدبیر آن تحیری عظیم حاصل میگردد و اعلم اصناف شطر الغب آن بود که از هر دو تپ نائبه افتد و فرق آن در نوبتها ظاهر و با مهلت باشد و در غیر آن از دو نائبه اشتباه بیشتر واقع شود و احتیاط عظیم در تشخیص آنها واجب بود سمرقندی گفته که این تپ دراز بود و بسیار روزها کشد گاهی تا یکسال امتداد نماید و در دی باشد احشا را فاسد کند **علاج** معالجهٔ آن متوسط در تبرید و تسخین میان حمای صفراوی و بلغمی مفرد نمایند و عمده در علاج اکثر تنقیهٔ بلغم و صفرا باشد بقی و اسهال و ادرار و تعریق بحسب غلبهٔ خلط بعد ظهور نضج و تعاهد قی روز نوبت نمایند و سکنجبین ساده یا بزوری بنوشند بحسب شدت حرارت و قلت آن و غلبهٔ یکی از هر دو خلط بر دیگر و گلقند و قرص گل و قرص غافث بخورند و بالجمله طریق دوا و غذا درین تپ نیز همانست که در علاج غب غیر خالصه مذکور شد مع مراعات اوقات و حسب غلبهٔ اخلاط و لهذا ابن الیاس علاج هر دو یکجا نوشته چنانچه در اوائل غب غیر خالصه گذشت و ادویه که در علاج حمیات مرکبه مسطور شد حسب حاجت درینجا استعمال نمایند و در استفراغ بمسهل

نشاید مادامیکه نضج ظاهر نشود لهذا اگر طبع قبض بود ملینات توان داد و هرگاه نضج ظاهر نشده باشد و معمول العمل بعض اساتذه در علاج شطر الغب اینست که
منضج از بادیان پرسیاوشان مویز منقی عناب در یکنیم پاو آب جوشانیده چون نصف بماند شربت گاوزبان آمیخته دهند و یا بسفایج چهار ماشه تخم کا
بنفشه هر یک شش ماشه بادیان چهار ماشه عناب پنج دانه در عرق شاهتره یا عرق عنب الثعلب هفت توله و یا هر دو نیم نیم پاو جوشانیده صاف کرده
شربت رب السوس داخل کرده دهند و اگر سرفه یا نزله و زکام باشد جوشاندات دهند بادیان بنفشه عنب الثعلب گل نیلوفر زوفای خشک سه ماشه در نیم آثار
آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند شربت زوفا دو توله یا شربت خشخاش یکتوله یا دیاقوذا داخل کرده دهند و اگر مواد با فراط باشد ادویه منضجه بار
داخل سازند مثل بادیان بیخ بادیان کاسنی عناب سپستان مویز منقی جوشانیده صاف کرده نبات یا گلقند حل کرده دهند و برای تلیین شکم بعد از گذشتن
چهارده روز هلیله عربی یکعدد وقت شب نیز جائز است و هرگاه ماده نضج یابد ادویه مسهل مثل خیارشنبر و روغن بادام افزایند و در مطبوخ مذکور گل سرخ سنای مکی
داخل کنند و هلیله زرد برای اخراج ماده صفرا و هلیله کابلی برای اخراج ماده بلغم و هلیله سیاه برای اخراج ماده سودا نیز در مسهل داخل میکنند و اگر عادت قبض باشد
هلیلجات خوب نیست و با گل خطمی شش ماشه تخم خطمی پنج ماشه یا ریشه خطمی چهار ماشه بنفشه شش ماشه وغیره برای اصلاح هلیلجات داخل کنند

ذکر بعض ادویه نافع تپ و لرزه افیون چهار درم صندل سفید زعفران هر یک دو درم دارچینی یکدرم فلفل سیاه دو نیم درم کوفته بیخته حبها سازند بقدر یک سرخ
و یک حب قبل از یکساعت بدهند و طفل را نیم حب و کیفی را دو نیم تا سه سرخ بدهند **حب هندی** که در ازاله تپ لرزه صفراوی و بلغمی مشترک النفع و مجرب است
دار فلفل قسم خرد که آنرا پیپل گویند مغز کرنجوه هر یک سه ماشه زیره سفید برگ مغیلان هر یک یکنیم ماشه باریک سائیده با آب حبها بقدر نخود سازند
و یکحب صبح و یک وقت ظهر و یکحب وقت شام بدهند تا سه روز بکنند **ایضا** که تپ و لرزه مزمن را مجرب است چراسپ مقدار نخود افیون یکسرخ برگ نیم
دو نیم عدد برگ شفتالو یکنیم عدد جمله اسوده در قند سیاه آمیخته سه حب سازند و سه گهڑی پیش از آمدن تپ یکحب فرو برند چون تپ شروع گردد یکی دیگر
بخورند اغلب که بحب سوم احتیاج نیفتد و اگر مریض قوی باشد از جمله دو حب سازند و افیون را بیشتر اندازند و نیمه برگ نیم و شفتالو باید که در طول
بستانند نه در عرض **قرص غافث** که جهت شطر الغب و تپهای کهنه مجرب است عصارهٔ غافث شش درم طباشیر ده درم سنبل الطیب دو درم گل سرخ
پنج درم با آب اقراص سازند شربتی یکدرم **مطبوخ** بجهت بقایای شطر الغب صعتر مصطکی هر یک نیم درم اصل السوس بیخ بادیان بیخ کرفس هر یک دو درم
شکاعی غافث هر یک سه درم کشنیز خشک گل سرخ هر یک چهار درم ترنجبین بیست درم بسه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و هر روز نیم رطل بیاشامند

اقوال اطبا شیخ میفرماید که در علاج شطر الغب واجب آنست که عنایت شدید باستفراغ ماده بطریق اسهال و قی و ادرار و تعریق بیشتر از تلطیفه باشد
و در مسهلات ابتدا نضج لازم بود مگر آنکه از جنس ملینات باشد و شکم براند و تشویش بتحریک قوی نیارد مثل آب لبلاب بگلقند اگر بلغم غالب باشد
و مثل ترنجبین و شیرخشت و نقوع تمرهندی و شربت بنفشه اگر صفرا غالب بود و مثل مرکبات ازین هر دو اگر هر دو خلط مساوی باشند و بعد ظهور نضج اگر
استفراغ بدوای قوی کنند جائز است و ایضا واجبست که قی بحسب ماده غالب باشد با آب ترب سکنجبین گرم نزد غلبه بلغم و با سکنجبین با آب گرم نزد غلبه صفرا
و باید که ادرار با ادویه معتدل نمایند و اگر در نوشیدن مطبوخات قبل از نضج سرعت کنند خوف سرسام باشد **و اما** ادویه نافعه در زمانیکه از تزید تا منتهی باشد
برای اصلاح ماده و انضاج آن و تلافی آفات آن از مفردات افسنتین است که رومی و جید باشد و لیکن استعمال او بعد هفتم روز ظهور نضج باید و اگر در استعمال
او جلدی کنند تحریک خلط نماید و اخراج او نکند و کرب و غم و غثیان پیدا کند پس بر ماده بسبب تلخی خود و خشک کند و بسبب قبض خویش تبلید ماده از تحلیل نماید
و جالینوس و اطبای سابق او بماء الشعیر که در ان اندکی فلفل باشد معالجه می نمودند و بعضی اطبا گفته اند که جالینوس در سهو در رفته بنحویکه تعجب از ان لازم می آید
و تامل نکرد که فلفل تپ برافروزد و ماء الشعیر تبلید ماده کند و این معارض خطائی کرده که مختص باین معنی نیست بلکه مختص بقانون مقرره در معاضدت طبیعت است
که چون طبیعت برای مقابله مثل این مواد بمدد برخیزد با دویه مرکب از مبردات و مسخنات باشد تا طبیعت میان هر دو قوت دوای مرکب تمیز کند پس
قوت مبرده را بسوی تپ و ناحیه قلب برای اطفای حرارت و تبرید قلب مصروف گرداند و مسخنه را بماده برای تحلیل و انضاج آن و کسیکه معالجه شطر الغب

بعد ازین کنند و طبیعت بر تمیز قوی‌تر قوی نباشد بهر طور که علاج کنند سود نمیدهد و آن کس که اعتراض کرده میگوید که لازم آن بود که ملطفات بدون تسخین قوی مثل کرفس
و شبت استعمال می‌نمودند و ندانست که ممکن است که فلفل بسبب قلت خود بدان گرمی نباشد تا آنکه تسخین او بشکند و تلطیف او از تلطیف کرفس بسیار کم نباشد
و ماء الشعیر معاون او گردد در ایصال قوت او و استیصال افراط حرارت او و تر کردن مواد او تا نفوذ قوت او در مواد سهل گردد پس از عجب عجیب آنست که جالینوس را
از کسانی شمار کرده که جاهل اند از همین معنی که فلفل ملهب حمی است و آنرا بجای شخصی شمرده که ازین غافلست تا آنکه فتوی بخلط فلفل با ماء الشعیر داده و اما مرکبات
از ادویه که استعمال آنها در وقت میان تزید و انتها واجب بود مثل اقراص افسنتین و اقراص ورد است **قرص خفیف** جید برای شطر الغب نسخه آن همان قرص گل است
که در ادویه حمیات مرکبه مسطور شد دیگر برای تپ ملتهب گل سرخ شش درم تخم حماض صمغ عربی هر واحد چهار درم نشاسته سه درم زرشک طباشیر تخم خرفه هر واحد
دو درم کتیرا زعفران سنبل الطیب ریوند چینی هر واحد دو دانگ کافور یک دانگ قرص بسازند **قرص دیگر** جید برای صاحب این تپ و خصوصاً اگر مع ذلک شکایت
اسهال و سعال کند سنبل الطیب عود زعفران زرشک یا عصاره او هر واحد سه درم ریوند چهار درم طباشیر گل سرخ با اقماع او لک صمغ بریان کهربا هر واحد پنج درم
تخم حماض بریان شش درم گل ارمنی هفت درم از آن قرص بسازند **نسخه دیگر** که جید است گل سرخ شش درم زرشک صمغ تخم حماض هر واحد چهار درم سنبل الطیب
غافث طباشیر نشاسته تخم خرفه تخم خیار هر واحد دو درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد یک نیم درم رب السوس یک درم لک ریوند هر واحد نیم درم همه را جمع نموده قرص سازند
حب جید برای این مرض و جمیع تپهای مزمنه و حمیات موذی احشا و خصوصاً هرگاه ماده بلغمی غالب‌تر باشد صبر مصطکی هلیله زرد ریوند خطائی عصاره غافث
عصاره افسنتین گل سرخ هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو بآب کاسنی حبها سازند شربتی دو درم بسکنجبین **نسخه** که جید صالح در قرب نضج و مسهل است صبر مصطکی
عصاره غافث عصاره افسنتین گل سرخ هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو بآب کاسنی حب ساخته دو درم بسکنجبین بخورند **ابن عباس** گوید که شطر الغب
حمای صعب پر خطر است زیرا که بدن صاحب او از تپ خالی نبود بسبب لزوم تپ بلغمی بدان و تکرار غب و در روز نوبت غب صعب باشد و لرزه در آن اشتداد
سهر بود و حرارت در آن قوی گردد و بول رنگین بود و بدن نکایت قوی برد از سبب اجتماع دو تپ بر بدن و بسیار باشد که از این تپ بدق انجامد بسبب
شدت تکلیف او بدن را و افنای او رطوبات آنرا پس در ابتدا باید که صاحب او را ماء الشعیر بشکر بنوشانند و بعد سه ساعت سکنجبین یا جلاب دهند و روز
نوبت بمزوره معمول از کدو و مونگ و ماش و قطف و اسفاناخ یکبار بزیرباج و یکبار بآب انار غذا سازند و روز خلو نوبت بجوزه مرغ یا تیهو بطریق اسفیدباج یا زیرباج
یا مشوی بآب انار و آب غوره و روز نوبت شیره تخم خرفه بجلاب و آب سرد و مغز تخم خیارین بدهند پس اگر بدن درین تپ قوی باشد و آنرا لاغری و خشکی عارض
نشده باشد باید که در بعض اوقات اسهال بفلوس خیار شنبر و تمر هندی و اندک ترید نمایند و در بعضی اوقات حقنه لین بعمل آرند ولیکن تدبیر درین تپ
بحسب قوت یکی از دو تپ باید کرد پس اگر حمای غب قوی‌تر و شدیدتر در اذیت باشد قصد تطفیه حرارت و تنقیه صفرا بیشتر کنند و اگر تپ بلغمی قوی‌تر
و شدیدتر بود قصد تلطیف خلط و استفراغ بلغم اکثر نمایند و اگر هر دو مساوی در قوت باشند قصد تعدیل علاج و استفراغ هر دو خلط مجموع باید کرد و هرگاه
این تپ طول نماید قرص طباشیر ملین بسکنجبین بدهند تا چند روز و اگر حرارت قوی و بول سرخ و در نبض دقت و صلابت و سرعت باشد و بدن را تپ
نکایت رساند و در جفاف شروع کند باید که قرص کافور دهند و عقب آن ماء الشعیر نوشانند و تدبیر اصحاب دق بعمل آرند و در تبرید بدن و ترطیب آن
بدانچه در علاج حمای دق مذکور گردد حتی الامکان حیله سازند **جرجانی** و ایلاقی گویند که طریق صواب در علاج این تپ آنست که تدبیر تلیین طبع دقی و ادرار بول
و تفتیح مسام و تعریق و تنقیه بدن مانند چیزهای سهلتر و سبکتر و بدان طریق که آسان‌تر باشد فرمودن از تدبیر تسکین حرارت کنند و استفراغ قوی بعد نضج
کنند و اگر حاجت تلیین پیش از نضج باشد و ماده صفرا و بلغم هر دو برابر بود فلوس خیار شنبر بآب تمر هندی و قدری ترید جائز است و اشربه از آن نوع که در غب
غیر خالصه مذکور شد و درین باب گلقند و سکنجبین بزوری شکری و سکنجبین ساده عسلی و شربت غوره عسلی و نقوع صبر در آب کاسنی و آب بادیان موافق
باشد و ادرار بول بآب نخود و شیره بزور و در عرق بادیان کشیده باید کرد و غذا هم بران ترتیب باید که در غب غیر خالصه مذکور شد و در روزیکه تپ قوی‌تر باشد
مزوره بآب غوره و آب انار ترش و اسفاناخ و مغز بادام و آنروز که تپ آهسته‌تر باشد دراج و تدرو بریان کرده بآب غوره دهند و در طعام نخود و شبت و صعتر

و آنکه امر بواندک بادیان و زیره داخل کنند هر یک بحسب غلبهٔ بلغم و صفرا و تدبیر استفراغ نیز بران ترتیب باد و بیا ازان نوع باید ساخت و بالجمله در علاج این تب باب علاج غب غیر خالصه مطالعه باید کرد **صفت** حب مسهل که بعد از نضج باید داد ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم سقمونیا ربع درم یعنی یکنیم دانگ کتیرا دو دانگ مقل یکدانگ حبها سازند چنانچه رسم ست و حبی که در آخر تپهای کهن هر شب دو درم بدهند سوای صبر اجزای همان حب جید ست که در قول شیخ گذشت و نوشته که در بعضی نسخها عوض بلیلهٔ زرد صبر سقوطری ست و اگر عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین میسر نشود غافث و افسنتین عوض آن کنند و قرص گل که در آخر تپهای کهنه سود دارد و شربت آن دو درم بود و همان نسخهٔ قرص خفیف ست که در قول مذکور مسطور شد و در نسخهٔ قرص گل دیگر نیز همانجا مذکور ست شربت نسخهٔ اول دو درم و از ثانی دو و نیم درم **ابن هبة الله** مینویسد که انواع این تب سه ست یکی آنکه هر دو خلط دران متساوی باشند و علاج او متوسط نمایند مثل گلقند و آب گرم و ماء الاصول و شربت سکنجبین و غذا مزوره زیرباج دوم آنکه غالب خلط صفراوی باشد و علامات او از قصر نوبت و لرزه و عرق و قی ظاهر بود و علاج این نوع استعمال سکنجبین و ماء الاصول در آب نیم گرم ست و شرب ماء الشعیر بجلاب و استعمال سکنجبین بآب سرد و بعد ازان تنقیهٔ بدن بمطبوخ و تعدیل مزاج بجلاب و استعمال سکنجبین بآب سرد و شرب آب آلو و آب تمر هندی بشیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین و هر گاه اعراض او خفت یابد غذا مزورات دهند و اگر قوت ضعیف باشد باستعمال شوربای بچهٔ مرغ زیرباج یا بآب انار اجازت دهند و اگر قوت قوی باشد در اغذیه اسراف نباید کرد تا بدان امتلا نیفزاید سیوم آنکه بلغم غالب باشد و درین لازم ست که گلقند بخورانند و بعد آن آبیکه دران مصطکی و عود جوشانیده باشند بنوشانند و سکنجبین بزوری استعمال کنند و تنقیهٔ بدن بحب صبر نمایند پس اگر زمان تب طول کند قرص غافث بسکنجبین استعمال کنند و غذا مزوره زیرباج سازند **نجندی** گوید که هر صبح شربت از سکنجبین ساده و تخم کاسنی و تخم خرفه بنوشانند اگر بادی تشنگی باشد و یا تخم خیارین اگر صفرا غالب بود و یا شربت لیمو و سکنجبین بزوری معمول از تخم خیارین و کاسنی و در ابتدا تلیین بحقنهٔ معتدل باولی از مسهلات مشروبه و شرب مدر البول است و باید که تدبیر بلطف بگذرند یعنی بیشتر از تغذیه باشد و قی بعد غذا انفع ست و سکنجبین ساده بگلقند این مرض را نفع بکند و غذا ماء الشعیر بنخود و بادیان و بیخ آن و زوفا و سنبل و پودینه و زیره و صعتر ذکر و یا حسب مزاج بمغز بادام یا بچوزهٔ مرغ اگر قوت ضعیف باشد زیرباج و هر گاه آثار نضج ظاهر شود و آن استیلای طبیعت بر قهر مادهٔ مرض ست و وقت آن انتها یا انحطاط بود پس اسهال بافسنتین و گلقند بغدادی مسهل نمایند که آن تقویت معده و تنقیهٔ آن نماید و خلط موجب مرض را اخراج کند و آنچه این مرض را نفع کند نهادن دست و پا در آب گرم و نهادن آب گرم زیر جامه و بخور از بادیان و بیخ آن زیر او تا عرق آید و بعد استفراغات و مسهلات پس از روز چهارم قرص افسنتین و قرص غافث یا قرص گل صغیر بسکنجبین بزوری بخورانند **انطاکی** گوید که اگر قوت ساقط نبود نزد من واجب ست قی بطبیخ شبت و عسل یکروز و سکنجبین و آب گرم روز دیگر تا آنکه نقای بالای بدن ظاهر شود بعد ازان ماء العسل بغاریقون یکروز بخورند و شربت اصول یا سکنجبین بزوری روز دیگر و این حب صحیح مجرب درین تب از تراکیب منسوب **صنعت آن** صبر غاریقون هر واحد یکجزو تربد بلیلهٔ زرد هر واحد نیم جزو گل سرخ سقمونیا حلتیت سکبینج هر واحد ربع جزو مصطکی ثمن جزو با آب کرفس حبها سازند شربتی یکمثقال بشربت اصول مطلقاً و بماء العسل در نائبه و بسکنجبین در هر دو دائره و در هفته دو مرتبه بخورند ظاهر ست که اگر اینجا اقلاع باشد دوا در روز آن واجب بود والا قصد بدان روز خفت کنند و غذا باید که قبل نوبت باشد و اگر قوت ساقط بود در استفراغ بکاهند و در غذا بیفزایند **خضر** گوید که برای صاحب این مرض سزاوار آنست که لزوم سکون و راحت نماید تا خلط در موضع خود مستقر باشد تا آنکه نضج یابد زیرا که حرکت و محنت اخلاط را رقیق گرداند و آنرا در عروق منتشر نماید و با غلاظ نیک ممتزج گردد و آنرا فاسد سازد و مادهٔ تب بیفزاید و از معالجهٔ این تپ غفلت نباید کرد که آن مؤدی بسدد و استسقا میگردد **میر بهاء الدین** در خلاصة التجارب نوشته که طریق اصوب در علاج اهتمام تمام ست باستفراغ لیکن قبل از نضج تام قی باید فرمود در اوقات لا تسبقی که از هر خلطی لختی دفع کند و اگر قبل از نهر نوبت بقی آن خلط استفراغ کنند نیکو بود و نرم داشتن طبع بحقنه و شیاف معتدل و ملینات خفیف باید تا از هر خلطی لختے دفع شود اما چندان باید که غلیظ و رقیق هر دو دفع شود و اگر بتسکین حرارت احتیاج بسیار بود و اگر دران باید کوشید بنوعیکه مانع نضج نشود و بعد نضج اسهال صفرا و بلغم باید کرد لیکن اگر غلبهٔ بلغم باشد آب لبلاب با شربت ورد مکرر نیکو بود و اگر غلبهٔ صفرا باشد سنا و شیر خشت در منضج مناسب بود و اگر هر دو خلط غالب باشند فلوس خیار شنبر در آب مرو یا مغلی حامض و اندک تربد مناسب بود و شربتها و غذاها که در مطلق غب غیر خالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن

در نوبت صفرا شربت و غذای صفراشکن باید داد و در نوبت بلغم مقطع و منضج بلغم بکار باید داشت و ادرار و تعریق بعد از نضج تام و بعد از استفراغ بمسهلات نیکو عظیم
نافع آید و بدستورهای سابق مرعی باید داشت و جالینوس قبل از نوبت بلغمی بچند ساعت کشکاب باندکی فلفل سائیده فرموده است و نافع یافته و کنی جوانی راکه در فصل
خریف در تب شطر الغب داشت از نائبتین و اعراض بلغمی بیشتر رنجه میداشت بعد فصد و پنجم روز که نوائب آن ظاهر و مقرر شده بود در صباح نوبت بلغمی بیست و سه ساعت
پیشتر از نوبت شربت کشکاب جو با نیم مثقال فلفل سائیده دادم و دیگر هیچ ندادم و آن نوبت بخیر گذشت و بهمین صحت یافت و آنجا که مرکب از غیر نائبتین باشد چون
طبع را مهلت آسایش نیست علاج با حتیاط بسیار باید کرد و در استفراغات برفق تمام مرعی داشتن و هر خلط که غالب باشد طریق نضج و تدبیر رفع آن بیشتر کردن و اگر
مساوی باشند حد وسط نگاهداشتن عنایت برعایت قوت هر چه تمامتر باید نمود و قرص گل کافوری اندر آخر این تب از لازمتین نافع آید و مخدرات وقتیکه تب
لازم باشد نباید داد مگر وقتی که نیک کهنه شده باشد آنگاه حافظ الصحت و امثال آن نافع آید مصنف **اقتباس** می نویسد که بسا باشد که این تب تا بیکسال
میکشد پس باید که از معالجه بر طبع ملال نیارند و علاج خفیف از غب غیر خالصه نمایند و لیکن درینجا بر تقدیر در نضج و تفتیح مسام و تعریق بیشتر از غب غیر خالص
کوشند باد خال حمام معتدل و بمجرد هرگاه این تب کهنه گردد و مریض را سخت بلرزاند پس استفراغ با دویه قویه نمایند اگر بتمامه صحت کلی حاصل گشت فبها
والا باز منضجات حاره استعمال نمایند تا ماده پخته قرار نوبت گیرد پس آنرا بمخدرات مانند حب الشفا و حافظ الصحت و قنب و غیره گذرانند و ملاحظه که تنگی تب جهت
دادن منضجات بعد از تنقیه برای آنست که چون ماده این تب مختلط است و در اول غلبه بود و نوبتهای او غیر مضبوط هرگاه در اول قرص منضجات حاره و دیگر دیها
داده شود صفرا را بیشتر بحرکت آورد و ماده را گرم تر رساند و فساد آن با خلاط داخل عروق سرایت کند و تب لازم پیدا شود و لیکن چون تب کهنه شد و ماده سرد گشت
و تخفیفی یافت و طبیعت بآن خوگر شد پس آن هنگام منضجات و گرمیها بزودی تحلیل آن کند و بجال آن فسادات نمانند و ملاحظه قرار گرفتن نوائب برای استعمال
مخدرات بهر آنست که چون محل حرکت و قبول تعفن خلط مقرر شد مخدرات در قرب آن محل طبع را مشغول میسازند از انشای فعل مقرر و اخلاط و بخارات را در وقت آن
تسکین میکنند چنانکه آن وقت بگذرد و حرارت غریزی اخلاط مجتمعه را تحلیل کند و نگذارد که تعفن پذیرد و هرگاه آنوقت مقرر در گذشت بر حسب اقتضای طبع مرضی تعوق
دران کیفیات و حالات پدید می آید تا بار دیگر بمحل نوبت میرسد انشای آن صورت میکند و چون محل نوبت مقرر نیست هرگاه که کیفیت مخدر برطرف شده ماده بحرکت آمد
و فعل خود تمام میکند بر حسب مقتضای طبع مرضی و تاخیر استعمال مخدرات از تنقیه بجهت آنست که چون خلط بسیار در غلبه باشد بتخدیر تسکین آن مشکل بود و ممکن است
که از مخدرات غلظ یابد و بعفونت و فسادات دیگر سخت تر از آن بظهور آیند که علاج آن مشکل گردد و در عشره کامله نواب علویخان مرقوم است کسی را که تنقیه کرده باشند
و تب کهنه شده باشد و تحلیل خفت یافته حاجت به تنقیه دیگر نباشد و بی تکلف مخدرات بکار برند و دستور استعمال مخدر آنست که قبل از نوبت بچهار ساعت بدهند
مقداریکه دانند که آن مقدار بیمار را البته می گیرد پس به بینند که اگر مزاج مریض ضعیف است آنرا بشربت مقوی که غذائیت محض دران نباشد دهند مانند شربت سیب و عرق کاسنی
و بید مشک و مانند آن و اگر زیادتی چیزی نضج و تحلیل و تعدیل محتاج بود در سکنجبینات منضج حل کرده یا در شربت عسل یا در عسل تنها یا در عسل زنجبیل مربی یا در شربت دینار
دهند و اگر مریض بمخدری معتاد بوده باشد و بجهت مرض ترک آن کرده از آن معتاد او مقداری دهند که تخدیر کند اگر تخدیر آن مضرتی نداشته باشد همچو افیون که تخدیر آن مضر بود
و الا حب الشفا و امثال آن تخدیر اولی باشد و آنجا که مریض را در مدت گرفتن مخدرات امساک غذا مضر بود پس باید که قبل از آن غذای مناسب مزاج اندکی بخورانند آنگاه
مخدرات بعمل آرند چنانچه اگر نوبت بعد ظهر آید باید که صباح غذا دهند خصوصاً که بیمار نازک مزاج باشد و آنجا که با وجود تخدیر سرما و لرزه و حرارتی پدید آید در اثنای آن حذر
واجبست از مسکنات سرما و لرزه و حرارت چیزی بکار داشتن و در اثنای راحت تدارک یبس و حرارت با دویه مقوی اعضای رئیسه که معتدل باشد باید کرد مانند شربت به
و انار و سیب و گاوزبان و عرق گاوزبان و بید مشک و گلاب و امثال اینها و در روز نوبت قبل از مخدر و بعد از آن تا انقضای نوبت دست و پا و پشت مریض را گرم
داشتن و آسایش جستن و تا ممکن بود از آب سرد و دیگر تریها و سردیها و ترشیها اجتناب ورزند و تا سه چهار نوبت بدستور مخدر بکار برند و هرگاه نوبتی بدین تدابیر بگذرد
پس باید که تا سه روز دیگر نوبت را بهمین دستور گذارند آنگاه چون صحت مزاج قرار یابد بتدریج از پرهیز بیرون آیند و اگر مخدر بکار نبرند و باشربه و اغذیه علاج کنند آنجا طبع را
بلعبها و صنائع و غناهای مرغوبه مشغول دارند تا تفریح از و حاصل گردد **فائده** بدانند که بیماریهای مهلکه که درین تب در ماه هفتم و هشتم و یا کم و بیش پدید آیند اینست

بیان وقت تجویز مخدرات
و دستور استعمال آن

صلابت جگر و طحال و اختلاج معده و دل و جگر و غشی متواتر و تہیج رو و دست و پا و سدہ ماساریقا و اسہال کبدی **اما** در صلابت جگر و طحال این دوا دہند قرص کبر
سه ماشه در سکنجبین بزوری دو توله بلیسانند و افسنتین اسارون انیسون ہریک سه ماشه تخم بنجنگشت بیخ کبر بیخ کرفس ریوند خطائی فقاح اذخر ہریک پنج ماشه برگ
شاہترہ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب ہریک ہفت ماشه جوش کرده گلقند سه توله سکنجبین عنصلی یکنیم توله داخل کرده بنوشند و انجیر خام صحرائی
چهل عدد برگ گز دو توله در آب شوربه بپزند که خوب مهرا شود مالیده صاف نموده مقل ازرق ہریک چهار ماشه سہاگه کندہک ہریک سه نیم ماشه برگ سداب اشنه گز مازج ہریک یکنیم مثقال
گل گز برگ سو ہریک سه ماشه سرکه دو نیم توله آمیخته موضع صلابت را اول بروغن گل چرب نموده ضماد سازند و غذا شوربای بچه مرغ با نان روده دہند و بجای آب بر
عرق بکوه دیگر اکتفا کنند **و اما** در اختلاج معده آب دریای شیرین ہفت آثار آہن تاب کنند و ہمچنین بنقره و طلا و نیم آثار از آن گرفته مصطگی چهار ماشه برگ تنبول تخته عدد
الائچی کلان چهار عدد بادیان خطائی سه ماشه بجوشانند که بنیمه آید صاف نموده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای سنگخواره با نان تنک دہند و جای اختلاج
بسیار چیده درشت مالیده روغن جوز بمالند **و اما** در اختلاج دل خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه با عرق عنبر ہفت توله بدہند و یا انوشدارو لولوی علویخان با عرق گاوزبان
عنبری دہند **و اما** در اختلاج جگر جواہر مہره یکماشه در جوارش آمله نه ماشه ورق طلا یکعدد شربت یاقوت علویخان دو توله آمیخته با عرق سیب مرکب معصوم علیخان نه توله
و عرق ابریشم ساده و تخم فرنجمشک نه ماشه بدہند و غذا پلاو و قلیه زردکی و شلجمی بخورانند **دوائیکه** ہر سه اقسام اختلاج را نافعست لاجورد مغسول مصطگی پوست
بیخ کبر ہر واحد یکماشه سوده در دواء المسک معتدل نه ماشه ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسانند بعده شربت یاقوت سه توله در عرق عنبر پنج توله عرق زرشک ہفت توله
تخم شربتی ہفت ماشه بنوشند و ہرگاه قسمی از اقسام اختلاج زیاده گشته احداث غشی نماید پس این لخلخه و ضماد بکار برند که فی الفور ہوش می آید صفت لخلخه گلاب و سرکه
مقطر ہریک یکتوله شونیز و سنبل الطیب عود خام ہریک سه ماشه عطر عنبر مجموعه ہریک سه ماشه مرتب ساخته پیش بینی دارند صفت ضماد دال بنوپاش مقشر
بشیر پز سوده سه توله عود خام سه ماشه روغن گل سه توله سفیدی بیضه مرغ دو عدد عطر گلاب سه ماشه و بعد ہوش آمدن این دوا دہند عرق کیوڑه و عنبر و گاوزبان
عنبری ہریک پنج توله تخم فرنجمشک ہفت ماشه **و اما** در غشی متواتر بدستوری علاج کنند که در غشی مطلق نوشته شد **و اما** در تہیج رو و اطراف ضماد از انیسون
و برگ عنب الثعلب نمایند **و اما** در سده ماساریقا و اسہال کبدی علاج ہمچنین نمایند که در مقام آنہا مذکور شد **حکایت** نواب نظام علیخان را شطر الغب
لاحق شد و از قدیم مراقبت در مزاج میداشتند در مدت یکنیم ماه صحت یافتند لیکن بعد پانزده روز باز عارض شد چنانچه وقت خواب اندکی حرارت بالرز خفیف
سه چهار بار می آمد و تپ تا چاشتگاه می ماند و ہفت ماه بر این منقضی شد و سقوط اشتہا و لاغری بدن و اختلاج قلب و ضعف بدرجه غایت شده بود و اطبا تپ دق
قرار داده مبردات شدیده مثل قرص کافور و ماء القرع ہر دو وقت میدادند و اندک تہیج رو و اطراف ہم ظاہر شده بود و چون رجوع علاج بمن فرمودند از فصد باسلیق دست
راست خون بوزن دوازده توله گرفتم و این دوا دادم شربت یاقوت نواب علویخان و شربت کشوث و الداوشان (?) ہریک دو توله در عرق کیوڑه و عرق عنبر و ماء اللحم ساده
ہریک سه توله حل کرده تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده و غذا مطنجن با بالائی جغرات گاوی و شراب که وقت شام معمول قدیم بود از وزن معمولی چهارم حصه بعرق کیوڑه
دو حصه ممزوج کرده دادم و عوض غذا دو عدد کباب شامی و یکتوله کشمش دادم اختلاج بمجرد اخراج خون چهارم حصه مانده بود و وقت شب دوره تپ ہم بقدر نیمه آمده
صبح قرص غذشک (?) کبیر سه ماشه در دواء الکرکم صغیر چهار ماشه شربت بزوری اصولی علویخان یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته لیسانیدم و بالای آن عرق گاوزبان
بعنبر (?) سه توله شیره انیسون سه ماشه شربت کشوث و الد علویخان دو توله نوشانیدم و گفتم که اکثر اوقات دانه انار شیرین و لاییچی که چهارم حصه آن دانه ہیل باشد
تنقل فرمایند و غذا بدستور و وقت شام جواہر مہره جدوار خطائی اظفار الطیب ہریک یکماشه در شربت یاقوت و کشوث ہریک یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته
شربت سیب ولایتی دو توله تخم شربتی چهار ماشه و ہر روز مروق گلو یکتوله و انیسون یکماشه اضافه نمودم تا ده روز ہر دو وقت دوا و غذا بدستور داشتم و از روز
یازدہم مروق و غیره بدستور یکه شروع کردم کاستن آغاز نہادم روز بستم اختلاج و تہیج و لرزه ہمه موقوف شد لیکن تپی خفیف بمعمول می آمد بروز بست و یکم تبدیل غذا
کرده پلاو مرغ جوگو و شوربای مرغ سلیمانی و نان خشکار دادم و بعد یکماه دوا انوشدارو لولوی جواہردار ہفت ماشه ورق طلا یکعدد عرق عنبر ہفت توله
ماء اللحم ساده سه توله مقرر داشتم و تنقل دانه انار بدستور بود و بہمین تدبیر در مدت یکنیم ماه صحت کلی یافتند **ایضاً** زنی حامله را شطر الغب عارض شد

و تا مدت هفت ماه کشید و تشنج چگونه هم میداشت و در شروع ماه هشتم اسهال کبدی پدید آمد و بعد سه چهار روز وضع حمل شد و وقت نیمروز ناگاه اختلاج قلب پیدا شده و وقت ظهر دوره آمده بیهوش گشت من نسخهٔ ضماد دیگر سابق نوشته شد بعمل آوردم بعد یکپاس بهوش آمد پس این دوا دادم جواهر مهره لاجورد مغسول هر یک یکنیم ماشه در شربت سیب و کشوث هر یک یکتوله سرشته همراه شیرهٔ انیسون پنج ماشه و زرشک و بیخ انجبار هر یک چهار ماشه و بادیان هفت ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه شربت حب الآس و خشخاش هر یک یکنیم توله لک مغسول دو ماشه تودری سه ماشه تخم فرنجمشک چهار ماشه بخورند جهت رفع دوره این تجویز دادم برگ نی سبز نیم آثار بادیان نیم پاو سنبل الطیب ماشه هر یک چهار و نیم فلوس در سبوچه آب بجوشانند و وقت آمدن لرزه در سه عدد خشت گلی آب انداخته گرداگرد داشته همه تن را بر ضائی پوشیده تبخیر کنند و چون عرق آید از سینه کمتا آنرا پاک سازند و چون آب بسردی گراید سه عدد خشت در آتش سرخ کرده در طشتها اندازند تا باز آب گرم شود و عرق بسیار آید و همچنین دو سه مرتبه خشتها اندازند بهمین تدبیر در مدت بست روز صحت یافت **سمرقندی** گوید که آنچه تجربه کرده ایم و این تپ را قلع کند و نکس نشود اگر صفرا در آن غالب بود آنست که تخم کاسنی نیمکوفته گل نیلوفر اصل السوس مقشر نیمکوفته هر یک سه درم آلوی بخارا ده دانه در یک رطل آب شب تر کنند و صبح بجوشانند تا نیمه گردد و در پیچ بمالند صاف کرده ده درم شکر سرخ و ترنجبین آمیخته باز صاف نموده نیمگرم بنوشند و هرگاه نضج ظاهر شود حل طبیعت بقرص بنفشه مسهل نمایند و نسخهٔ آن در علاج غب غیر خالصه در قول ابن الیاس مذکور شد صبح آنرا با آب گرم بخورند و عقب او مطبوخ مناسب بنوشند و بهتر درین تپ ترک غذا روز نوبت بتمامه واگر متحمل فاقه نباشد ماء الشعیر با نخود پخته با اندک شکر سفید بدهند و بر ادویهٔ ملطفه بسیار جسارت ننمایند تا به سرسام و غیره نانجامد سیما اگر با وی صداع یا ضعف دماغ باشد و در علاج او تساهل نکنند زیرا که در اکثر مؤدی باستسقا و غیره از امراض سدیه میگردد و باید که روز نوبت صفراوی تبرید و روز بلغمی تلطیف نمایند و اگر صفراوی قوی باشد تبرید و اسهال بمخرجات صفرا و اگر بلغمی قوی بود اسهال بمخرجات بلغم و تلطیف اکثر کنند

حمیات مختلطه

بدانکه حمای مختلطه که آنرا مختلفه نیز گویند تپی باشد که آنرا دوری و نوبتی معین و محفوظ نباشد چنانچه تپی لازم باشد بعد از آن بغب منتقل شود و یا تپی چند روز بطریق لزوم یا غیر آن آید پس برود و باز مرتبهٔ دوم آید و تقدم کند یا تاخر نماید و علی هذا القیاس و علامات این تپها نیز مختلط میباشد و سببش یا ورم بعض اعضا باشد و علامتش وجود ورم است و یا سوء تدبیر مریض در ماکل و مشرب و غیر آن پس سبب در ادوار و عودات آن عودات تدبیر ردی و ادوار آن باشد نه ادوار مواد که منصب شود و عودات آن و علامتش وجود تدبیر ردیست و یا احتراق اخلاط و گردیدن آنها بسوی ترمد در اعضای متعدده و علامتش عدم سببی از اسباب مذکوره است و این نوع منتقل بربع گردد و یا استحالهٔ ماده بجنس دیگر بدون احتراق چنانچه اگر حمای بلغمی بصفراوی منتقل میشود نزد استعمال کثرت مسخنین و بعکس آن نزد افراط تبرید و یا اختلاف مواد در کثرت و قلت و غلظت و رقت چنانچه اگر مواد کم شود غلظ و یبس او بیفزاید و نوبتها و از ربع بخمس یا سدس و غیر آنها منتقل گردد و یا ضعف مریض زیرا که قوای او چون ضعیف شود بسرعت تحلیل ماده قوی نگردد پس نوبت طول کند و فتره کوتاه شود و بسا باشد که تپ دائمه گردد بسبب عدم تحلل مادهٔ منصبه نوبت اولی و اتصال مادهٔ موجب نوبت ثانی باولی و یا دیگر اسباب اختلاف ادوار و طول و قصر نوائب که در ابتدای بحث حمیات خالصه در قول ابن عباس و بوعلی و غیره مفصل مسطور شد **علاج** در ورمی علاج ورم کنند و در سوء تدبیری اصلاح تدبیر و در احتراقی گاه استفراغ و گاهی تطفیه نمایند تا از استکمال احتراق باز مانند و استفراغ بسبب شدت رمادیت و استیلای تپ متعسر گردد و این تدبیر برای تطفیه درین تپ نافع نوشته اند لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه و خیارین هر یک نه ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه و گاهی بجای خرفه و خیارین شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه و گاهی عوض خرفه شربت بنفشه و گاهی شیرهٔ مغز تخم کدو و کاسنی و در تپهای بارده سکنجبین بزوری عوض خرفه و شربت نیلوفر و خاکشی داخل کرده میشود و بالجمله طریق علاج این همانست که در حمیات مرکبه مسطور شد مع رعایت خلط غالب و گویند که درینجا در نضج و تقویت اعضای رئیسه بیشتر کوشند و در اسهال و ادرار کمتر توجه نمایند و ابومنصور گوید که اگر تپ محافظت هیچ دور نکند با وجود آن در عضوی از اعضا درد وی و ورمی محسوس نباشد باید دانست که ارادهٔ انتقال بربع میکند و الا از لزوم خالی نبود پس در صورت اول لزوم استفراغ صفرا و بلغم معاً گاهی و تطفیه گاهی بکار برند تا احتراق را تمام نکند و در صورت دوم بعلاج تپ مشغول نشوند و تمامی توجه بر علاج ورم آن عضو مصروف داشته بنوعیکه در باب آن مذکور است بعمل آورند

حمیات ورمیه

تبهائیکه تابع اورام بود بحسب حدوث ورم در ظاهر یا باطن دو قسم است **اول آنکه** بر تبع اورام ظاهر بدن پدید آید و این نخست از جنس حمیات یوم باشد زیرا که اکثر حرارت
متولد از وجع درین اورام بسوی قلب متادی شود و سبب تب گردد بدون عفونت مادهٔ آنها و اسباب این اورام در اکثر اسباب بادیه باشند چون زخم و سقطه و ضربه و گاه
این حمی یوم مستحیل بجنس دیگر حمیات شود بسبب آن صعوبت ورم و کثرت و بدی آن ماده باشد و بسبب کثرت ماده امتلا بود که از اسباب سابقه حاصل شده باشد چنانچه
شیخ میفرماید که هرگاه عفونت اورام ظاهر بسبب عظم ورم یا قرب او از قلب متادی بسوی قلب گردد تب از غیر جنس حمای یوم یعنی عفنی شود و اکثر امثال این حمیات عفنی
از اسباب سابقه بدنیه و امتلاآت باشد و گاهی از قروح بود که بسوی آنها مواد خبیثه متوجه شود و در لحوم زخم محتبس گردد و عفونت آن بسوی قلب متادی شود و آنچه
گوید که اگر تب از ورم حادث از سقطه یا ضربه باشد آن از جنس حمای یوم بود و دران خطر بسیار نیست و اگر ورم ابتدا از غیر سقطه و ضربه باشد خطر او بحسب شرف عضو بود
بالجمله علامت این تب آنست که بعد ظهور ورم در اعضای ظاهر چون بن ران و بغل و پس گوش تب عارض گردد و علاج این قسم در علاج حمای یوم ورمی بتفصیل مذکور شد
دوم آنکه بر تبع اورام باطن افتد و این تبها عفنی باشند و سختی و آسانی این تب بحسب دوری و نزدیکی عضو متورم از دل باشد و نوبتهای تب بحسب ماده بود و بسبب
قلت و کثرت و رقت و غلظت آن و تبهای تابع اورام باطنی بحسب کثرت اورام آن بسیار است و بعض اورام باطن را نامهای خاص است همچنین حمیات آنرا اسمای
مخصوصه است مثل قرانیطس که در یونانی اسم ورم حار حجاب دماغ یا نفس دماغ است و تابع او تب بود که آنرا حمای قرانیطسیه گویند و مثل سرسام که در فارسی اسم ورم راست
و تابع او تب باشد که آنرا حمای سرسامیه نامند و مثل خناق که نام ورم نواحی حلق و حنجره است و تابع او تب بحسب مادهٔ او بود و آنرا حمای خناقیه نامند و مثل برسام
که اسم ورم غشای صدر و اضلاع و عضلات باشد و تابع او تب با سرفه و ضیق النفس باشد که آنرا حمای برسامیه گویند و مثل شوصه که نام ورم غشا است و تابع او
تب باشد که آنرا حمای شوصیه نامند و مثل ذات الریه که اسم ورم حار ریه است و تابع او تب و سرخی چهره و تواتر نفس و سرفهٔ دائم بود و آنرا حمای ریئیه گویند و امثال
اینها و اما اورامیکه آنرا و حمیات آنرا اسم مخصوص نیست مثل ورم جگر است و تابع او تب گرم با تشنگی و تنگی نفس و سقوط شهوت طعام و دردی در کتف و چنبر گردن
زیر پهلو و قبض شکم بود و مثل ورم معده است و تابع او تب و سقوط قوت و شهوت و درد استخوانهای صدر باشد و مثل ورم مریست و تابع او تب گرم باشد و عسر بلع
و درد میان هر دو کتف و مثل ورم طحال و تابع او تب سوداوی بود و مثل ورم امعا و تابع او تب بحسب مادهٔ ورم و درد پشت و قبض طبع باشد و مثل ورم گرده است
و تابع او تب با درد کمرگاه بود و مثل ورم مثانه و تابع او تب گرم و اختلاط عقل و عسر بول باشد و مثل ورم رحم و تابع او تب همچون تب ورم مثانه بود و بدانکه
بمثل این اورام آنگاه تب پیدا شود که مادهٔ آن حار بنفسه باشد مثل خون و صفرا یا مرکب ازین هر دو یا حار بعفونت باشد مثل بلغم عفن و از اورام بارده حدوث تب ممکن نیست مگر
باین وجه و گاهی حمیات اورام قوی بود و گاهی آهسته و گاهی از جنس غب و گاهی از جنس ربع و گاهی از جنس مواظبه و گاهی با وی قشعریره و لرزه باشد شیخ میفرماید
که بدترین حمیات حادث از اورام باطن آنست که از ورم قسم حمره در بعض احشا باشد پس درد و تشنگی و التهاب اشتداد نماید و بران دلائل مخالطت صفرا بسیار
با خون دلالت کند مانند سرعت نبض و تواتر او و ناریت بول و زردی رنگ و غیر آن و آن اورام باطنی مثل ورم صماخ و غیر آنست
که سابق مسطور شد و گاهی مختلف میشود حمیات آنها در شدت و ضعف بحسب قرب از قلب و بعد ازان و ایضاً آنچه
ازان در اعضای لحمیه باشد تب او شدیدتر باشد و آنچه در غشائیه و مانند آن بود تب او ضعیف تر باشد و آنچه در جوار شرائین بود تب او شدیدتر باشد و آنچه در
جوار اورده تنها باشد تب او ضعیف تر بود و این حمیات از ادوار خفیفه خالی نبود و اگرچه لازم باشد بحسب مواد منصب بسوی اورام آن با دوار و بحسب تولد آن و بحسب
حرکت آن و بحسب جذب حرارت و الم در انجا پس برای هر خلط دور لائق او باشد و بدانکه بسیار باشد که ورم در ذات الجنب و مانند آن زائل شود و تب باقی ماند
و این دلالت کند بر آنکه نقای تام ماده واقع نشده و این حمیات چون طول کشند بدق مودی گردند خصوصاً هرگاه اورام در جگر باشد و اما اورام حجابیه چون متقیح
شوند مهلت دق ندهند چه اگر خفیف باشند بلا انتقال بمرضی دیگر زائل شوند و اگر قوی باشند در اکثر بلا اهمال هلاک کنند و علامات و اعراض با حمیات در ورم
باطنی مستنفع یافته میشود یکی علامات و اعراضی که دلالت بر عضو علیل کند مثل نبض منشاری و وجع ناخس بر ورم نواحی صدر و همچنین سرفه خشک و لاغر و دوم

تاشیگ و مانند آن از اعراض ذات الجنب و ال بر ورم نواحی سینه و مثل تشنج که اکثر همراه اورام حار در اعضای عصبیه باشد دوم علامات و اعراضیکه دلالت بر جنس ماده تنفیه
مثل دلالت اشتداد تپ بنوبت غب برانکه مرض صفراویست و مثل حرارت ملایم و حالتی شبیه بکجبت و سرور برانکه ماده دمویست و مثل سفیدی رنگ بدن
و موضع محاذی ورم برانکه بلغمی ست سوم علامات و اعراضیکه بر حال مریض دلالت کنند و آن احوالیست که بسلامت مریض بشارت دهند مثل نرمی ورم
و سکون تپ و اعراض و ظهور ریم بسیار در قاروره و احوالیکه بهلاکت مریض منذر باشد مثل عود تپ بعد سکون آن و ظهور تقیح و ثقل و حرقت در موضع دیگر یا صفاً
قاروره و خلو آن از ریم و گاهی مختلف میباشند اورام باطنی در ایجاب حمی و قوت آن و دوام آن و فترة آن بحسب عظم ورم فی نفسه و عظم عروق آن و بحسب اعضای
آن زیراکه از اعضای باطن بعضی آنست که قریب از قلب باشند مثل فم معده و حجاب و یا شدید المشارکت بقلب باشند مثل کبد و ریه پس در هر دو صورت تپ
قوی و دائمه لازم باشد و بعضے آنست که بعید از قلب قلیل المشارکت بدان باشند مثل گرده پس آن بسبب اورام خود حمیات قویه و لازمه واجب نمیکنند بلکه اکثر
آن مفتره باشند و از جنس حمیات مختلطه و حمیات غب و ربع و خمس و سدس و غیره و باوی لرزه و قشعریره باشد و امر آن مشکل گردد که آیا این حمیات اورام ست یا حمیات مذکوره
و ثقل در موضع گرده و ناحیه کمرگاه و درد و اختصاص حرارت بعضو زیاده از حرارت معتاد بران دلالت کند و چون ریم در عضوی مجتمع گردد و آن قریب از عضو رئیس
باشد یا قوی المشارکت با وی و یا شدید الحس بود و آن عضو عصبی باشد پس با وجود اشتداد حمیات تابع اورام آنرا قلق عظیم و تشنج عارض شود و گاهی تابع آن
اعراض غریبه دیگر باشند مثل ورم رحم که همراه آن با تپ صداع و درد گردن و حرارت بود و اگر حرارت درین اورام مشتعل گردد بسیار شدید الحدت نباشد چنانکه در
محرقه مگر آنکه امر عظیم باشد مثل آنکه ماده ورم بسیار خبیث الجوهر حار بود و سبب در عدم شدت حدت درینجا آنست که عفونت در اورام غیر ناشی و غیر متحرک بسوی
خارج بدن باشد بلکه مختص بعضو واحد بود **علاج** بدانکه علاج این حمیات بعلاج حمیات حاده کنند از تسکین و تبرید و تنقیه بعد از علاج اورام از ردع و از تحلیل
و انضاج و تفجیر و تنقیه و الحام زیراکه اصل درین تنها علاج ورم ست مع مراعات علاج تپ از تبرید و ترطیب و این حمیات در علاج خود مخالف علاج حمیات
ساذجه حاده یعنی خالی از ورم اند باین نوع که درین حمیات بنوشیدن آب سرد و بدخول حمام رخصت نیست و اگر ورم صفراوی باشد نهادن پارچه مبلول
باشیای بارد مبرد بالفعل از خارج بر ورم مثل آب کاهو و حی العالم و خرفه و کشنیز با اندک آرد جو سفید مدام بر برف سرد کرده و تبدیل آن جائز بود و گاهی زیت الانفاق
و روغن گل برای ارخاء مع القبض بدان مخلوط کرده میشود و اگر کاهو مغسول سرد خورند بدان انتفاع یابند **بالجمله** احتیاج به بیان علاج مستقل برای این تپها
هیچ نیست بهر آنکه عرض ورم ست پس باید که بعلاج ورم هر عضوی که بجای خویش مسطور شده متوجه شوند که بزوال آن ورم تپ خود زائل گردد و در اورام
باطنی حاره فصد در ابتدا ضرورست و بعض ادویه معمول اساتذه نافع تپ اورام احشا در علاج حمیات مرکبه ضبط یافته از انجا نیز ملاحظه فرمایند

حمیات وبائے

بدانکه وبا تعفن و فسادیست که در هوا عارض شود و از کیفیت اصلی متغیر گردد و هرگاه هوای ملکی متعفن شود و از راه دهان و بینی و مسام و شرایین بدل رسد
روح آنرا فاسد گرداند و رطوباتیکه اندر دلست جمله آنرا متعفن سازد و از دل بدماغ و جگر رسد و ارواح و رطوبات آن هر دو را نیز فاسد و متعفن گرداند پس حرارت
عفونی بسائر اعضا سرایت کند و در تپ عارض گردد و بدوام سبب لازم باشد اگر بزودی تدارک آن نشود هلاک گرداند و اگر سمیت مفرط دران باشد مهلت
علاج ندهد و چون اثر هوا در ابدان و ارواح سریعتر ست بنابر آنکه ضرورت استنشاق او از جسته ضروری باعث زندگی حیوان زیاده از همه امور ضروریه است که
دمی و لحظهٔ خالی از ان نمیتواند ماند بجهت کمال حرارت و لطافت روح حیوانی و دوام احتیاج او بترویح و ایصال مدد هوا پس هرگاه آن هوا عفن فاسد گردد
اخلاط بدن خاصه اخلاط نواحی دل را زود گنده سازد و چون سبب عام ست مرض نیز عام گردد و اکثر خلق آنملک را عارض شود مگر کسی را که بدن او از
اخلاط بد پاک باشد و مسامات او کشاده نباشد و مزاج او قوی بود و بتدبیر دافع آن فساد مشغول باشد و گاه باشد که فساد آن هوا بدل حیوانات دیگر
نیز سرایت کند و حیوان بسیار هلاک گردد و سبب وبا سه گونه هست یکی اسباب سماوی از اختلافات اوضاع کواکب با هم و تاثیر شعاع آنها بر بعض آنها
و تغیرات هوا و مولدات و احتقان ابخرهٔ ردیه در جوف زمین و صعود آنها و اختلاط بهوا و افساد جوهر آن و غیر اینها از اموریکه بر مردم مخفی باشد و سوای ذات

عالم السر والخفیات احدی را بران اطلاع کما ینبغی حاصل نیست دوم اسباب ارضی مثل جدال وقتال عظیم که در ملکی واقع شود وکشتگان را دفن نسازند متعفن گردند وهوای آنجا نیز متعفن گردد ومثل آبهای ایستاده وآب نیستانها که متعفن گردند ویا مزابل وقاذورات ومستنقعات جلود که تعفن بسیار یابند وباعث فساد هوا گردند سوم اجتماع اسباب سماوی وارضی هردو موجب فساد هوا واین بدترین وبا باشد وعلامت وبا آنست که هوا به تنفس واستنشاق مردم را خوش نیاید وازان تفریحی وراحتی نیابند بلکه متنفر ومتاذی گردند وچون بر بلندی یا بر سر کوهی برآیند ودر هوا نظر کنند آنرا گرد آلود ودود ناک وغلیظ مکدر مشاهده نمایند وبر سر عمارت همچو دود فرو پیچیده نماید بی آنکه دودی باشد وحیوانات ذکی الحس مثل لقلق وهدهد وخطاف بگریزند وآشیانه خود را بلکه بیضه وبچه خویش گذاشته بملک بعید که هوای آن خوش باشد بروند وخوک وحیواناتی که از عفونت پیدا شوند مثل مگس وزغ وهوام وحشرات بسیار شوند وحیوانات وحشرات که زیر زمین مسکن دارند مانند موش وروباه ومار وکژدم وهزارپا از سوراخ خود ها بر زمین آیند وباز دران نروند وانچه بر نیاید بمیرند وآن شواهد وقوع وبا بعقب تغیرات هوا بود در حرارت وبرودت متوالی بغیر محل وزیاده از دستور وعادت فصل ووقت وغبارناکی هوا وغلظت وتیرگی ورطوبتهای بی محل ممتد بالتعاقب مرور بود ودر اواخر تابستان شهب ورجوم ستاره وذوات الذوائب بسیار ظاهر شوند وحال فصول سال از وضع طبیعی خود متغیر گردد خصوصا تابستان وکثرت تیرگی هوا اندران فصل وبسیاری زرع نبات خبیثه وباران در موسم خود کم بارد ولیکن ابرهای غلیظ متراکم بسیار باشد وهوای خوش وصاف بی ابر کم باشد وغلات را در آن نقصان عظیم رو دهد وخریف صیفی وربیع شتائی گردد وبدانند که در بلاد حاره ودر کوهها وبا وفساد هوا نسبت بجاهای دیگر بسیار واقع میشود ودر بلاد بارده ویا حاره که کثیر الرطوبت دور از کوه کمتر می افتد ووبا که در فصل ربیع افتد ردی تر وخبیث تر باشد وفساد هوا ضرر نمیکند مگر کسی را که بدن او مستعد برای قبول اثر آن باشد واستعداد صبیان وجوانان برای قبول وبا شدید تر از استعداد کهول ومشایخ بود بالجمله حمای وبائی بدترین اقسام حمیات است وخصوصا اگر طاعون باوی یار بود ومردم ازین بلا کمتر رهائی یابند اللهم احفظنا من شر کل بلاء ووباء شیخ الرئیس میفرماید که گاهی عارض میشود هوا را استحاله در کیفیات او بسوی حرارت وبرودت ودر طبیعت وجوهر او بسوی تغیر وعفونت چنانچه آب را عارض میگردد متغیر در طعم ورنگ وبدبو ومتعفن میشود واین را وبا نامند وهمچنانکه آب متعفن نمیشود در حالت بساطت خود بلکه بجهت اختلاط او از اجسام ارضیه خبیثه که بدان ممتزج گردد وآنرا از بساطت او خارج کند وجمله را کیفیت ردیه عفنه پیدا نماید همچنین هوا متعفن نمیشود در حال بساطت خود بلکه بنابر مخالطت او از ابخره ردیه که بدان ممتزج گردد وبرای جمله کیفیت ردی حادث کند واین اختلاط گاهی بسبب وزیدن بادهای بسیار باشد که بسوی موضع نیک خالی از فساد ابخره ردی رسانند از مواضع بعیده ردیه که دران مغاک آبهای بد واجسام گنده در معرکه جنگ یا دران وجاهای قتاله بود که آن اجسام را دفن نکنند ونسوزند وگاهی سبب قریب ارضی از موضع حادث دران باشد وگاهی عفونات وابخره بد در باطن زمین پیدا شود باسبابیکه بجزئیات آن شعور نداریم پس آن بظاهر برآید ومضرت او بآب وهوا پدید آید وهرگاه بسببی ازین اسباب مذکوره هوا متغیر شود ووبا تولد کند حمیات حادث بسبب هوای یابس کمتر بود از حادث بسبب هوای رطب مگر صفرا در هوای یابس کثرت پذیرد پس آن نیز سبب حدوث حمیات صفراوی گردد واما حمیات وبائیه از هوای کدر رطب افتد وحمیات در هوای رطب اکثر بود لیکن آن در حدت کمتر ودر مدت درازتر ودر تابستان خشک کم باران کمتر حادث شود ودر حدت بیشتر ودر صحت یا هلاکت سریعتر باشد وافضل فصول آنست که حافظ طبیعت خویش باشد ومبدای همه این تغیرات از استحاله در کیفیت ودر طبیعت شکلی از اشکال فلک ست که من موجب او را نمیدانم واگرچه قوم منجمین دران چیزی غیر منسوب بجهت صحیح میگویند لیکن واجب است دانستن این امر که سبب اول بعید برای این تغیر واقع در عالم کون وفساد از وبا وغیره اشکال سماویست وسبب قریب او احوال ارضی ودران هنگام قوای فعاله سماوی از قوای کواکب وغیره وقوای منفعله ارضی از نوع عناصر ترطیب شدید واجب کند در هوا بانگیختن ابخره وادخنه بسوی آن وانتشار او ودران وتعقیب آن بحرارت ضعیفه کائن در ادخنه وهرگاه هوا باین طور گردد وبسوی قلب رسد ومزاج روح را که دروست فاسد کند وانچه حاوی اوست عفن شود وحرارت خارج از طبع دران حادث شود واز طریق شرایین در همه بدن منتشر گردد حمای وبائی افتد وخلقی را از مردم عام گردد خاصته که در نفس ایشان استعداد بود زیرا که فاعل تنها بدون حاصل شود وفعل مستعد نباشد فعل وانفعال حادث نشود واستعداد ابدان برای انفعال وبائی آنست که بدن ممتلی باخلاط ردی باشد چه بدان پاک از فضول ردی باز بیم کم منفعل میشود وایضا ابدان ضعیفه ازان

منفعل گردد مثل کسانیکه کثرت جماع نمایند و همچنین ابدان واسع مسام رطب کثیر الاستحمام وگاهی در حمیات وبائی مریض حادث شود بیاید و حرارت زیاده معلوم گشته تعفن و بول بسیار متغیر نشود و مع ذلک بسرعت هلاک باشد و اطبا را امر و متحیر شوند و اکثر کسی را که از صاحبان اقسام این تب تنفس هر بو شود هیچ زیرا که عفونت در قلب مستحکم شود و آن قوی تر سبب هلاکت

علامات وبا

چیزیکه دلالت کند بر وبا از اشیائیکه قائم مقام اسباب او است اینست که رجوم و شهب در ابتدای خریف کثرت نماید و هرگاه هوای جنوب و مشرق در زمستان بسیار در زد و غلبه هوا و ضباب یابند و گمان باران کنند و هوا غبارناک خشک یابند و باران نیاید باید دانست که مزاج زمستان فاسد شده و آما وبای تابستانی غیبت ردی بود و بر آن قلت باران در فصل ربیع مع سردی دلالت کند بعده چون هوای جنوب در تابستان کثرت نماید و روزی چند هوا مکدر گردد و باز مدت یکهفته یا زیاده بر آن صاف شود بعده سردی نیم شب و شدت گرمی در روز و ابرها و کدورت هوا و حرارت حادث گردد وبا بیاید و حمیات وبائی و جدری و خیره احداث نماید و همچنین هرگاه تابستان بسیار گرم نباشد و هوا بسیار تیره بود و کلا اشجار را غبارناک کنند و در خریف شهب و نیران و غبار کم باشد این علامت وباست و همچنین هرگاه در فصلی بینند که هوا در روزی چند مرتبه متغیر شود روزی صاف گردد و آفتاب صاف برآید و روز دیگر مکدر شود و آفتاب در پرده غبار طلوع کند حکم حدوث وبا باید کرد و آما علاماتی که بر سبیل مصاحبت برای سبب است مثل آنست که غوکان و حشرات متولد از عفونت بسیار بنظر درآیند و موش و دیگر جانوران که در قعر زمین سکونت دارند بر ظاهر زمین برآیند و چون مدهوش و متحیر و سراسیمه باشند و حیوان ذکی الحس مثل لقلق و مانند آن از آشیانه خود بگریزند و گاه بیضه خود بگذارند ایلاقی و جرجانی مینویسند که معنی وبا فساد هواست همچنانکه آب چون در آب دان دیر ماند و یا بسبب آنکه چیزی از قوت نباتات بدبو بیامیزد طبیعت او از حال خویش بگردد و عفونت پذیرد هوا نیز بسبب آنکه در میان درختان و میان مغاکها دیر بماند و یا بسبب ابخره ادویه یا دخان که با وی آمیزد و حرکت بادهای خوش معتاد با و نرسد و او را انجماد طبیعت هوا بگردد و عفونت پذیرد و هیچ چیز با روح هر حیوان شدید تر در امتزاج از هوا نیست و هرگاه که هوا ردی گردد ضرور مرض بحیوانات عارض شود و لهذا جانوران که حس آنها لطیف تر است مثل پرستوک و لک لک از جائیکه هوای آن ردی گردد بگریزند و وبا در هوای تر بیشتر از آن افتد که در هوای خشک و بدین سبب در تابستان گرم و خشک وبا کمتر باشد و هر فصل که بر طبع خویش باشد چنانکه مثلاً در خریف هوا سخت گرم و سخت سرد نباشد و باران معتدل آید و در فصل زمستان سرما و باران بیحد نباشد و بی سرما و باران معتاد نبود و فصل بهار بر غایت اعتدال باشد و بی گرما معتاد نباشد هرگاه که فصول سال بدینگونه باشد اندران سال وبا نباشد و بیماری کمتر باشد و باید دانست که هرگاه وبا پدید آید هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و تا در بدن خلط بد نباشد هوای بد دران اثر نکند لیکن اگر شخصی باشد که جماع بسیار کند یا هر روز حمام نماید و مسام او بدان سبب گشاده باشد در مسام او هوای ردی درآید و اخلاط او را فاسد کند اگرچه در بدن خلط ردی نباشد هوای بد دران اثر کند و هوای بد میوها و نباتات را تباه کند و همه حیوانات را زیان دارد و هر که از میوها و گوشت آن جانوران بخورد که ازان نباتات خورده باشند مضرت آن برسد

و اکثر اوقات وبا در آخر تابستان یا در فصل خریف افتد و گاه باشد که همه علامات تب وبائی در یک شخص پدید آید و گاهی بعضی ازان ظاهر شود و بعضی نه و قلت و کثرت ظهور آثار او بحسب کمی و زیادتی رداءت ماده است انطاکی گوید که تب وبائی پیدا میشود نزد تغیر آب و هوا و خروج آنها از بساطت یا یکی ازان هردو و این تغیر واقع میشود یا باسباب علویه مثل قلت امطار و تناثر شهب و صواعق یا شروق ذی شعاع مثل مریخ که دران هنگام اجزای سمیه در هوا و آب منفصل میگردد و ازان تعفن موجب فساد ابدان لازم میشود و یا باسباب سفلیه مثل دخان و غبار و مثل مردهای گنده و روائح کریهه و احتباس ابخره و کثرت زلازل و مثل مناقع و مواضع برنج و کتان و شدید ترین وبا آنست که عقب جنگ افتد زیرا که بوی آدمیان قوی الفعل است و گفته اند که این تب مخصوص بسه علامات است **اول** تغیر چیزیکه خارج شود پس از نفس بوی عفونت شمیده شود و کذا حال فضله بود مع کثرت تلون بسبب استنشاق هوای فاسد و شرب آب متغیر **دوم** عموم آن باکثر مردم بسبب استنشاق ایشان هوا را و شرب ایشان آب را و اکل فواکه که آنرا فساد مذکور داخل شود و اکل لحم حیوانی که آنرا همین فساد بهم رسیده و ازان نجات نمی یابد مگر کسیکه بقوت مضاد عفونت مثل تنقیه و استعمال ادویه مانع ازان اختیار نماید **سوم** تقدم چیزیکه بر وبا دلالت کند مثل قلت باران و هبوب

حیوان دگی مثل کبک و تفلق و کثرت ضبابه و آز علامات او که محتمل مشاهد گشت تواتر نبض و نفس و شدت کرب و غشی مع خفت حرارت در ظاهر و خروج مواد با الوان مختلفه
در قی اکثر و صداع ست **علاج** بعلاج تپ دموی بپردازند و چیزهای خوشبو بویانند و دواء المسک بارد و مفرح بارد خورانند و یاقوتیها و تریاق الذهب و جوارش مرجان
و معجون راحت را درین باب منفعت عظیم ست و هرچه در علاج دق بیاید حسب حاجت بکار برند مگر حمام و شراب و شیر تازه که در ینجا نشاید و یا بمجرد ظهور تپ اول فصد باسلیق
کنند و خون بسیار گیرند و بعد آن قرص طباشیر کافوری سه ماشه بسیب انار ترش یکتوله سرشته بخورند و بالایش شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدوی شیرین و زرشک هر یک
نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه و آلوی بخارا هفت عدد در گلاب و عرق بید مشک و نیلوفر و بید ساده هر یک شش توله بر آورده شربت نیلوفر و لیمون هر یک دو توله
داخل کرده دهند و از گل بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو و حضض هر یک سه ماشه بر صدغین و پیشانی ضماد نمایند و پارچهٔ باریک در دوغ و یا در آب صندل
سوده تر نموده بر سینه نهند و نگذارند که خشک گردد و وقت ظهر آب افشردهٔ انارین نه توله با شربت صندل ترش و یا شربت سیب لیمونی علوی خانی دو توله دهند
که بسیار نافع ست و همچنین افشرهٔ لیمون کاغذی و تمر هندی و فالسه و کرونده و اناناس و راحت جان هر واحد مفید و غذا خشکه گیلانی و یا دیگر غذا که ذی ترشیت
باشد با مربای تمر هندی و کرونده و انبه و اچار مقطر که دران آمله و کچور و لیمون افتاده باشد خورانند و آب سرد ببرف و یا بشوره پرورده شکم سیر یکبار نوشیدن عظیم الاثر ست
و اندک اندک نوشیدن ضرر عظیم میرساند و کافور و گلاب و صندل و سرکه در گلاب پاش کرده ساعت بساعت در خانه بپاشند و برگ ترنج و لیمون کاغذی و سیب و ریحان
و پودینه و کشنیز و کاهو و بید مشک و بید ساده و گل نیلوفر تازه و گل چاندنی و گوفل توده توده در خانه گرد بستر بیمار نهند بلکه بر بستر هم ریزند و لحظه لحظه رشاشات عرق
بید مشک و گلاب بر یخ سرد کرده بپاشند و بیمار را در خسخانه بدارند و عطر خس و یاسمین سفید ببویند و بر بدن خود مالند و نوشیدن گل ارمنی نه ماشه در آب سرد یک پیاله
نافع ست و کذا در سرکه آب سرد ممزوج بالمناصفه و کذا همه گلها چون گل داغستانی و غیره و همچنین نوشیدن سرکه مقطر بوزن پنج توله در یک پیاله آب یخ و خمیرهٔ صندل
ترش و عرق زرشک و عرق فواکه ذی العفوز نفع میدهد **دوائیکه** در حمای وبائی مستعمل قرص کافور چهار ماشه بشربت انارین یکتوله سرشته بخورند بالایش آب
کاسنی تازه مروق آب عنب الثعلب سبز مروق هر یک هفت توله سکنجبین ساده سه توله حل کرده بنوشند غذا در حالت حرارت یکوقت آش جو با نبات دهند
و وقت ضعف گوشت بچهٔ مرغ و بزغاله و طیور خفیفه مثل تیهو و کبک بحموضات مثل زرشک و سماق و غوره اصلاح داده چه وقت ضعف مزاج اللحم رواست و اگر گرمی تپ
زیاده نباشد زردهٔ بیضهٔ مرغ جائز و یک وقت هرچه مناسب باشد غذای غلیظ مثل گوشت دواب و شیر و فواکه ممنوع ست **ایضاً** که درین تپ در حالت قبض
توان داد آلوی بخارا هفت دانه گل سرخ گل بنفشه هر یک شش ماشه تمر هندی سه توله عناب پنج دانه در عرق بید ساده و بید مشک و کیوڑه و عرق گاوزبان هر واحد
سه توله عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک پنج توله گلاب چهار توله خیسانیده خام مالیده صاف کرده گلقند یا خمیرهٔ بنفشه سه توله مالیده صاف
نموده بنوشند و اگر حرارت کم بود بیخ بادیان شش ماشه بادیان چهار ماشه کشمش سبز دو توله داخل سازند و اگر در تلیین قوی العمل خواهند شربت دینار دو توله فلوس خیار شنبر
و خمیرهٔ بنفشه هر یک سه توله طبلیه زرد نه ماشه بیفزایند باکی نیست و گاهی برای دفع عفونت سکنجبین ساده نیز داخل سازند که نافع طحال ست و عمل زودتر گردد و برگ
سنای مکی نه ماشه و گل نیلوفر شش ماشه اگر حدت نباشد جائز ست **ایضاً** که در حال لینت طبع توان داد شیرهٔ زرشک پنج ماشه شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ تخم خرفه
شش ماشه شیرهٔ تخم حماض چهار ماشه در عرق صندل و کیوڑه هر یک دو توله عرق کاسنی عرق بارتنگ هر یک چهار توله گلاب آب پودینه آب لیموی ترش هر یک یک توله براورده
شربت سیب شربت انارین منعنع شربت بهی شربت ترنج شربت غوره هر یک یکتوله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده دهند و اگر حرارت زائد باشد قرص
قابض سه ماشه یا اجزای قرص مذکور چهار ماشه سوده همراه دوا دهند و برای تقویت قلب با شربت سیب سرشته دهند و گاهی شیرهٔ دانهٔ هیل سه ماشه اگر گرمی
کم باشد و تخم ریحان بریان چهار ماشه پاشیده دهند **شربت فواکه** جهت فساد خون و تپ محرقه و وبائی و حرارت گرده و قی صفراوی و اسهال حراری نافع ست
و در قرص حصبه و جدری که با غلبهٔ صفراویت بهم رسد بسیار مفید و معمول عناب بیست دانه سماق انار دانهٔ ترش کشنیز خشک هر یک پنج درم همه را کوفته در عرق صندل
و عرق کاسنی هر یک نیم رطل شب خیسانیده صبح بجوشانند هرگاه نصفه ماند صاف نمود آب انار شیرین آب بهی شیرین آب امرود آب هندوانه آب نیشکر آب سیب
شیرین هر یک ده درم عرق بید مشک گلاب هر یک بیست درم قند سفید دو چند شربت ترشی ترنج یکچند داخل کرده بقوام آرند و اگر آب آلو و آب حصرم و آب تمر هندی

هم اضافه کنند قوی‌تر گردد **اقوال حذاق** **شیخ** میفرماید که جمله علاج ادبا بگانی بائی تخفیف و تقلیل مواد است و این بفصد و اسهال باشد و لازم است که در ابتدای آن
باستفراغ کنند پس اگر ماده غالب دموی بود فصد کنند و اگر اخلاط دیگر باشد استفراغ آن نمایند و باید که تبرید خانه ایشان و اصلاح هوای آن نمایند اما تبرید خانه باین طور
کنند که گرد آگرد فواکه و ریاحین بارده و برگ شجر بارد منهند و لخالخ و نضوحات معمول از فواکه باردالرائحه و از کافور و گلاب و صندل بکار برند و در خانه او هر روز چند بار بپاشند
و خصوصاً گلاب و خلاف و نیلوفر و اگر در خانه رشاشات آب پاشد بهتر بود و اما اصلاح هوا عنقریب ذکر کنیم و برای ایشان استعمال کنند قرص کافور و رب بارد و آب را
در انیب مسکه گرفته و گلاب که در ان مصل ترش خوشبو حل کرده باشند و ایضاً سرکه با آب سرد و نوشیدن آب سرد بسیار یکبار سخت سودمند است و اما اندک اندک
گاهی هیجان حرارت کند پس اگر امر متمادی گردد یا آنکه شراسیف بکشد و دست و پا سرد شود و بیداری و اختلاط عقل طول نماید و سینه بلند و پست شدن بنظر آید
از استعمال پوشش گرم جاذب حرارت بسوی خارج چاره نباشد و چون اشتها ساقط گردد غذا بزور بخورانند زیرا که اکثر کسیکه بر خوردن آن دلیری کند و تقصیر
بخود طبیعت او بر طعام اقبال نماید و زنده ماند پس لابد است از جبر کردن ایشان بر غذا و واجب است که اغذیه ایشان از ترشیها و مجففات باشد و قلیل المقدار
بود بهر آنکه اغذیه ایام وبا نیز ردی باشد پس کثرت او از جهت ردائت و ایضاً از جهت امتلا ضرر کند **جرجانی** و **ایلاقی** مینویسند که تدبیر کسیکه او را تپ وبائی بود
آنست که اول بدن از خلط فزون پاک کنند و هوای خانه به یخ و میوهای خوشبو و بصندل و کافور و گلاب و ریاحین بارد چون بنفشه و نیلوفر و برگ بید خوش کنند و هر ساعت
اندکی گلاب و سرکه با آب بید بپاشند و هر صبح قرص کافور دهند و رب غوره و رب سیب و رب بهی و رب امرود و رب ترشی ترنج و رب ریباس و رب لیمو آنچه حاضر
باشد و اگر از ین هیچ حاضر نباشد سرکه با آب بیامیزند و سرد کنند و دران قرص کافور حل کنند و یا مصل ترش در گلاب بگدازند و قرص دران حل سازند و بدهند و شربت
مصل در گلاب حل کرده و سرد کرده بی قرص کافور سودمند باشد و تشنگی بنشانند و آب یخ که بغایت سرد باشد اگر یکبارگی شربتی تمام بخورند سود دارد و اندک اندک
زیان دارد و بر تشنگی صبر کردن سخت ضرر دارد و خاصةً بر طعام و اگر چه آرزو نباشد اندکی از طعام ترش باید خورد **سعید** گوید که بعد فصد اگر خون غالب باشد
و بعد تنقیه اگر خلطی دیگر ظاهر بود اصلاح کیفیت اخلاط جسم کنند باستعمال مشروبات مبرده که در حمیات حاره استعمال کرده میشود و استکثار رب قابضه مثل
رب سیب و رب حصرم و انار کنند و فواکه مبرده مثل امرود و سیب و انار و بهی بخورند و آب تمر هندی و سکنجبین رمانی و یا شیرهٔ خرفه با آب انار چاشنی دار و سکنجبین ساده بنوشند
و سحرگاه اقراص کافور و رب ترنج بدهند و تبرید سینه بصندل و کافور کنند و در زوایای خانه گلاب و سرکه بپاشند و غذا قابض مطفی حدت خون مثل سماقیه و رمانیه دهند
و از دخول حمام منع کنند و اغتسال بآب سرد نمایند و از اغذیهٔ حاره و شیرینی حذر کنند **ابن الیاس** گوید که فصد و اسهال و اخراج رطوبات فضلیه از بدن کنند
و هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم بآب برف بنوشانند و یا سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم بآب برف حل کرده بدهند و یا قرص کافور
یا قرص صندل هر کدام که باشد یکمثقال بشربت حماض یا ترنج یا سیب ترش بخورند و غذا مزوره از آب غوره یا زرشک یا انار دانه یا سماق مع بچهٔ مرغ و مغز بادام
و اسفاناخ سازند و انار ترش مع شحم او هر روز دو عدد یا زیاده بمکند و یا بگیرند آب حصرم و آب سماق و آب لیمو و آب ترنج و آب نارنج هر واحد یک رطل و بر آتش بغیر شکر
قوام سازند و هر صبح سه اوقیه با آب برف بنوشند و کبر مخلل و رائب و آب آن و دوغ مسکه دور کرده ایشان را نافع است و باید که تبرید خانه بپاشیدن آب و نهادن
فواکه بارده و اطراف اشجار بارد مثل بید و شاخ انگور و برگ سیب و ریاحین بارده و کافور و گل سرخ و صندل کنند و خانه را هر روز چند بار بپاشند و اگر در آبیکه بپاشند گلاب
آمیزند بهتر باشد و اصلاح هوا کنند بخوراتیکه مذکور گردد و بر صدغین صندل و کافور و گلاب ضماد سازند و باید که اغذیهٔ ایشان اندک و از ترشیها باشد مثل سرکه و سکنجبین
و مصل و سفیدبا و زرشک و انار دانه سازند و اگر قوت ضعیف باشد با بچهٔ مرغ بسازند و از امتلا و ریاضت و حرکات سخت و اعراض نفسانی و هر چه محرک اخلاط
و مسخن بدن باشد حذر کنند **انطاکی** گوید که اولا فصد واجب است بعده تنقیه و ملازمت اشربهٔ بارده مثل شربت بنفشه و ریباس و لیمون و گل حامض و قی
تا آنکه معده پاک شود پس استعمال مسهلات مذکور در حمیات حاره بعد از ان عنبر و فادزهر با گلاب بعده شرب گل ارمنی یا مختوم و طلا بآب سرد که دران کافور و صندل
حل کرده باشند و یا شمیدن سرکه و پودینه و آس و بخور بعنبر بلادن یا طرفا و از مجربات درین تپ آنست که بگیرند سی درم گل سرخ خشک و بست درم گلقند شکری
و همچنین هر دو گلاب خالص و همه را در چهار صد درم آب بپزند تا چهارم باقی ماند صاف کرده ده درم روغن گل آمیخته نیم گرم استعمال نمایند که سریع العمل یابند و اگر

اعراض اشتداد نمایند بادی بهشت درم خمیره بنفشه یا گل او کتاره باشد یا خشک آمیزند حکیم ارزانی می‌نویسد که هرگاه تپ وبائی ظاهر شود بزودی تن را از
اخلاط فزونی پاک کنند بی انتظار نضج و خانه را بفواکه و عطریات بارده چون سیب و لیمون و نسرین وغیره که در قول جرجانی گذشت معطر دارند و محافظت کنند تا باد خارجی
در نیاید و چون بتبریح حاجت آید هوای خانه را بباد کش بجنبانند و سقف خانه بلند باید و مسکن هرچند که از زمین برتر بود بهتر آنجا که اسباب ارضی موجب وبا باشد
و آب شدید البرودت یکبار شکم سیر دادن بعده جرعه جرعه هر لحظه نوشانیدن نفع تمام دارد و صندل و کافور و سرکه و گلاب بر سینه نهادن و در شیشه کرده هر لحظه بوئیدن
سودمند است و پوشیده نمانند که اهم مهمات درین مرض تقویت دل و دماغ است و ازالهٔ عفونت و چون عفونت در جسم کثیر الرطوبت زود اثر کند واجبست که از اغذیه
رطبه و هوای رطوبت ناک حذر کنند و درینجاست که تبخیر عطریات در خانه بر سبیل دوام نفع تمام دارد زیرا که بخور خوشبو هم مصلح هواست و هم مجفف او و کذلک تقویت
میدهد دل و دماغ را و خشک میسازد رطوبات را و زائل میکند عفونت اخلاط را اما باید که مجمر دور باشد و بخور بدرجهٔ اعتدال بود چنانچه بیمار را هیچ مضرتی ازان نرسد و نفس
خفگی نکند میر بهاء الدین نوشته علاج این تپ آنست که نقل هوا کنند اولا انگاه بدستوریکه در تدبیر اصلاح هوای وبائی گفته شود از غذا و شربت و دوا مرعی دارند
و عوض معاجین گرم کافوریات اندر ترشیها خورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که تا ضعف و اعراض قویه پدید نیامده مبادرت کنند بخشک ساختن بدن باستفراغ رطوبات
زائده بفصد و مسهل سبک و یا ملین قوی و باستعمال غذاهای ترش و خشک کننده بدن و تریاقی مثل مزغیکه آنرا با آب غوره و لیمو و یا ترنج و یا سماق بریان کرده باشند
و بزیره و کشنیز خشک آنرا الاسیده و یا نار دانه کوفته آگنده و خشکه پلاو و شله یا طعامی دیگر کم رطوبت که تریاقی و ترش باشد و قرص کافور اندر آنها دادن و اندر دوغ
بی مسکه نافع بود هر روز بکلنوبت و گل ارمنی و گل مختوم بکشربت اندر ترشیهای مذکور یا گلاب عظیم مفید آید و بر تشنگی و گرسنگی صبر کردن عظیم مضر بود و اگر اشتها کم بود اندک
اندک بزور طعام باید خورد چنانچه امتلا نشود و خلو نیز نماند و تدبیر مسکن و بوییدن تریاقیات بدستوریکه در حفظ از هوای وبائی گفته شود اعظم تدابیر بود و لیکن گرمیها و بخورات
گرم دور باید داشت و در تقویت دل بدانچه ممکن گردد تقصیر نباید کرد و طریق استفراغ آنست که اگر خون غالب باشد فصد نیکو کنند و از پی آن تریاقی خنک چون کافوریات
و اشباه آن بدهند و اگر خلط دیگر غالب باشد استفراغ آن کنند بملینات قوی و تریاقی و مسهلات تریاقی سریع العمل قلیل المقدار و اینجا انتظار نضج نباید کشید که
مجال تنگ است و غرض تقلیل رطوبات است نه رفع سبب و احتیاط عظیم در مسهل باید کرد که مبادا چون دل ضعیف است فسادی کند و آنجا که اعراض بد ظاهر شده باشد
استفراغ نتوان کرد و توسل بتریاقات خنک و معتدل باید کرد و بزعم من آنست که در اول حال بعد فصد تام اگر هر صبح و شام معصور انار ترش یا شربت عصیر غوره که حب الشفای
بزرگ اندران حل کرده باشند خورد و مراعات غذا بمقدار لائق در شب و روز کنند بهترین تدبیری باشد مؤلف قرابادین می نویسد که اگر غلبهٔ خون یافته شود باید که اول
رگ باسلیق زده خون بقدر حاجت بگیرند پس همان روز و یا بفاصلهٔ دو سه روز از فصد ملین مبارک در گلاب و عرق بید مشک مالیده روغن گل اضافه نموده بدهند
و اگر آلو و یا تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت هم ضم کنند میشاید و مسهل هرگز ندهند و رعایت قوت و ضعف ملحوظ دارند زیرا که همه اعضای رئیسه ضعیف اند مبادا که اندکی
از مواد سمیه بر انها ریزد و فسادی عظیم پیدا کند و برگ مفاجات بکشد و خانه و مسکن بیمار را لمحه لمحه بسرکه که حلتیت دران حل کرده باشند بپاشند و بعد از تنقیه و کم شدن
رطوبات تریاقات بارده و ربوب حامضه و شربت صندل استعمال نمایند و بهرحال در تقویت اعضای رئیسه کوشند و چون پوست شکم طرنجیده گردد و اطراف
سرد شوند و دم زدن دشوار بود پس درین حالت چاره نباشد جز آنکه تریاقات حارهٔ بزرگ مانند مثرودیطوس و تریاق فاروق دهند و لباس پشمی و یا دیگر
گرم کننده بپوشانند و لختی بدن را بمالند مالیدنی سخت و جدوار سه ماشه در عسل سه توله آمیخته بلیسانند و بجای آب ماء العسل دهند و سالی تپ وبائی
پیدا شده بود در روز دوم آن ارتعاد در همه اعضا پدید آمدی و در روز سوم یا چهارم بثرهای سیاه مانند حصبه بر همه بدن ظاهر میشد و ضعف و هذیان و تشنگی و بیخوابی
و بیقراری غلبه میکرد یا سوزشی و بد بوی دهان و بروز پنجم یا ششم یا هشتم و یا نهم بهلاک می انجامید و چون اطبا روز هشتم چنانچه معمول است مسهل میدادند و دیگر تدابیر مناسبه
بکار می بردند همه علامات مذکوره زیاده میشد و بروز نهم یا دهم انطباق فری پدید آمدی و بعد یکپاس هلاک گشتی و هرکسی که نزد من میرسیدی بی انتظار روز بحران
بروز دوم یا سوم یا چهارم اول فصد باسلیق و یا اکحل میکردم و خون بقدر قوت میگرفتم و بعد پنج شش گهری مغز خیار شنبر هفت توله و گلقند چهار توله در عرق بهار
نارنج و گلاب هر دو یا دو آثار و شربت آلو مسمی نواب علوی خان چهار توله و روغن بادام شش ماشه میدادم و بجای آب گلاب و عرق بهار نارنج و گاوزبان وقت شام

غذا خشکهٔ گیلانی با مربای تمر هندی خورانیدم و صبح زهر مهرهٔ تبری یکماشه طباشیر دو ماشه در شربت سیب دو توله آمیخته لیسانیدم و بالای آن شیرهٔ مغز تخم کدو
و مغز تخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه و اسبغول هر یک سه ماشه در عرق بهار لیموی کاغذی چهار توله عرق گاوزبان و عرق بید مشک هر یک شش توله برآورده
شربت به سه توله تخم فرنجمشک هفت ماشه داخل کرده نوشانیدم ازین تدبیر انطباق مری هم نشدی و همه اعراض منکره برطرف شده بصحت انجامید
واگر احیاناً کسی را انطباق مری پدید آمدی محجمهٔ ناری ویا شیشهٔ حجامت بر فقرهٔ دوم از فقرات گردن و زیر زنخ نیز گذاشتم و دران وقت زردی بیضهٔ نیم برشت
دو عدد در آب باران پخته بقطره ترید کرده با پارهٔ نان زرده میدادم و ازان مریض صحت می یافتی چنانچه قریب پانصد کس باذن الله تعالی بهمین تدبیر شفای کلی یافتند
و در سالی ماندهٔ آخر فصل زمستان هوا تعفن پیدا کرده مورث تب مطبقهٔ دموی شده بود و خلقی کثیر ازان هلاک میشد چنانچه روزی وقت چاشتگاه نواب نظام علیخان
را مع بعضی ندیمان دفعةً درد سر و گرانی اعضا با تکسر پدید آمد و بعد از ظهر تب شدید با غثیان و هذیان عارض شد وقت عصر فصد اکحل همه کرده خون افزار گرفتم که غشی
انجامید نه همه اعراض و شدت تب همان زمان موقوف گشت لیکن اندکی تب و درد سر خفیف باقی ماند پس من شیرهٔ خیارین و کاسنی و زرشک هر یک شش ماشه
و تخم کاهو هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد در گلاب و کیوره و عرق کاسنی هر یک شش توله برآورده شربت عناب و صندل هر یک دو توله داخل کرده هر یکی را
همین قدر دادم و بر سر ضماد از صندل سفید و کاهو و کشنیز و گل ارمنی هر یک سه ماشه کردم و بر سینه و دل صندل سفید و گل ارمنی در دوغ سائیده با پارچهٔ ململ تر کرده
نهادم و غذا جغرات گاوی و مربای کرونده و تمر هندی با خشکهٔ گیلانی مقرر ساختم و لخلخه از پوست دربندی و گل ارمنی و داغستانی و حضض مکی و صندل سفید هر یک
سه ماشه آب کشنیز سبز و ریحان سبز و گلاب کهنه هر واحد یکتوله کافور یکماشه تیار کرده بویانیدم و بهر حیله تسکین حرارت میکردم که خواب آید و بهمین تدبیر صحت یافتند

تدبیر اصلاح هوا و حفظ از وبا بدانکه در ایام وبا تندرستان را واجبست که اگر خلط فزونی در بدن یابند تنقیهٔ او نمایند اما بی حاجت تسکین بهتر از
تحریک ست چه بسیار باشد که تحریک بی حاجت بآفت انجامد جهت ثوران اخلاط ساکنه و احداث ضعف در طبیعت و هرچه مفتح مسام بود چون ریاضت و کثرت
جماع و استحمام و جز آن از وی باز مانند و مداومت زهر مهرهٔ خطائی بقدر یک قیراط دافع ضرر هوای وباست و همچنین خوردن زنجبیل دریائی بقدر برنج با گلاب و گل مختوم نیز
رافع مضرت هوای وباست و بوئیدن ترنج و فرش کردن برگ آن مجربست و بوئیدن نارنج و برگ آن و همچنین لیمو نیز دافع فساد هواست و بخور موم جهت دفع عفونت
هوای وبا نافعست و تبخیر کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و ترنج و طرفا و برگ غار بالخاصیت اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن
نیز نافع بود و پیش کسیکه پیوسته مدام باشد هوای بد باو نمیرسد و همچنین نگاهداشتن سیب و بهی و ناشپاتی و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل سرخ نزد خود از اثر هوای وبا محفوظ
دارد و گویند که برای اصلاح هوا بخور در ترنج و طرفا مجربست و کذا بخور عنبر و شم او و خوردن ترنج و نارنج و سرکه همه مجرب و پیاز مشهور النفع ست و اگر نیم آنها باشد و بقول
گیلانی شرب و پاشیدن در موضع و تبخیر کردن صبر خاصیت عظیم دارد و بقول حکیم ارزانی روغن گاو بسیار خوردن و بر بدن مالیدن درین ایام نفع تمام دارد
شیخ الرئیس میفرماید که اصلاح هوا یا بحسب اصحا باشد یعنی کسانیکه هنوز از هوا مریض نشده باشند و یا بحسب اصحا و مرضی اما آنچه بحسب اصحا بود غرض دران آنست
که تجفیف هوا و منع عفونت آن کنند بهر چیزیکه باشد پس اصلاح بتبخیر عود خام و عنبر و کندر و مشک و قسط شیرین و میعه و سندروس و حلتیت و علک و قرنفل و علک البطم
و لادن و قصب الذریره و زعفران و سک و مر و ... و اشنه و غار و سعد و اذخر و ابهل و وج و شاهبلوط و بادام تلخ و اسارون کنند و گاهی ازین مفردات ترکیب میدهند و در خانه
سرکه و حلتیت بپاشند و اما بحسب اصحا و مرضی تبخیر بصندل و کافور و پوست انار و سیب و مورد و بهی و آبنوس و ساج و طرفا و ریباس نمایند و باید که بتبخیر همچنین از تعبیه کنند
و واجبست که از بدن اخراج رطوبات فضلیه کنند و تدبیر او از هر وجه و از قلت غذا مائل بتجفیف سازند مگر ریاضت استعمال نباید کرد و نه حمام و نا شربه و بر تشنگی صبر نکنند
و اصلاح هوا بانچه مذکور شد باید کرد و میل غذا بحموضات کنند و تقلیل آن نمایند و لیکن لحم که استعمال کنند در حموضات بپزند و هلام و قریص و مصوص مرتب بسرکه و غیر آن
از سماق و آب غوره و آب لیمو و آب انار ترش تناول نمایند و مخللات نافعه بخورند خصوصاً کبر در سرکه پرورده و حلتیت بالخاصیت نافعست در منع عفونت
میکند و آنچه از وبا خلاص گرداند استعمال تریاق و مثرودیطوس قبل تاثیر وبا در حدوث ان ست مع سائر تدبیر صواب از اغذیه و غیره و دواء معمول از صبر دو جزو زعفران
و مر یک جزو هر روز ازین قریب یکدرم استعمال نمایند که این نافع وباست **ابو منصور** گوید که اگر در گرما باران بسیار بارد و ابر در شب و روز دوام نماید

جنوبی و درین بلد کثرت باشد و نیز هوا اندران روز اکثر کدر و غبارناک و غیر متحرک بود و مع ذلک جنوبی کدر باشد لازم است که بادرت به تنقیهٔ بدن از فضول اخلاط حاره طلب کنند
واگر دران جا ادنی دلیل خون باشد فی الحال فصد نمایند و لحظه دران توقف نکنند و از لحوم و شیرینی و فواکه رطب و حلوا و حمام و اغتسال بآب گرم و شراب صرف ترک نمایند
واگر از لحم چاره نباشد بچهٔ مرغ و دراج و بره و بزغاله بطول بسرکه بخورند و در اغذیه اکثار سرکه نمایند و رب فواکه ترش قابض که سابق مذکور شد استعمال کنند و کثرت شرب
سکنجبین شکری ترش نمایند و لزوم مجلسی که دروازهٔ او بسوی شمال باشد باید کرد و از جمیع اشیای حار رطب بدان حذر کنند **و اگر** در آخر تابستان حرارت شدید باشد
و خریف شدید الیبس کثیر الغبار و بطی المطر و برد بود باید که تبرید مجلس نمایند و ترطیب بپاشیدن آب کنند و لزوم آرام و ترک تعب و جماع و سیر آفتاب و صوم و مداومت
گرسنگی و تشنگی نمایند و آب برف بنوشند و صباح سویق بشکر و آب برف خورند و از اغذیهٔ مسخنه و شراب حذر کنند مگر شراب ممزوج با آب بسیار و ماء الشعیر بنوشند
و خصوصاً ابدان حاره یابسه و استکثار اکل خیار و بادرنگ و کدو و مانند آن و اغذیهٔ مبرده نمایند و قیلوله در مکان سرد لازم گیرند پس اگر درین زمان بسیار مردم
و بهائم مریض شوند و در هوا اندک شعاعات ظاهر شود و کسیکه مریض شود بسرعت بمیرد و نفس مریضان تنگ گردد و دهن ایشان بدبو شود و کرب و سوزش و تشنگی
و سردی دست و پا یابند و قی کنند و اسهال ماده بد مختلف برآید باید که از ثمرات و بقول که دران فصل پیدا شوند و شرب آب که بر ظاهر زمین ایستاده باشد اجتناب
نمایند و در خانه نشینند و از هوای بیرونی بگریزند و در خانه هر روز آب و سرکه آمیخته بپاشند و اگر مع ذلک در هوا بوی عفن و بد باشد تبخیر بصندل و عود رطب و عود در گلاب
ترکرده و کافور و قسط و کندر و میعه و سک و مر نمایند و بادیه صندل ببوشند و بپرند و از ماء برده در گلاب ترکرده آویزند و غذا از سرکه و عدس و سماق و کشک سازند
و آب و سرکه ممزوج جرعه جرعه بیاشامند و شراب ترک نمایند و گلاب با آب بسرکه بنوشند و قرص کافور آنرا نافع بود و اگر بدن پاک باشد و گاهی خناق در ربیع کثرت نماید
در بعض سالها و مع ذلک قاتل ردی باشد پس باید که اقدام بفصد سر رو و حجامت ساقین و اسهال شکم نمایند و هر شب بگلاب که دران سماق ترکرده باشند و برب
توت شامی و رب جوز غرغره سازند و گاهی سکته و فالج در سال کثرت نماید باید که تعاهد تنقیه بحبوب مذکوره در باب آنها کنند و تمریخ و تعطیس و غرغره و تقلیل غذا
و تلطیف او نمایند و بالجمله باید که نظر بمرضی کنند که دران حادث شده است بلکه باضداد آن کنند و روفس گفته که اگر دوای صبر و زعفران و مر که در قول شیخ گذشت
هر روز دو وقت و با یکمثقال با شراب ممزوج با آب یک اوقیه بخورند سخت سودمند است و ندیدم احدی را که این دوا درایام وبا خورد و سالم نماند محمد زکریا گوید باید دانست
که این ادویه در هر حال استعمال نباید کرد و جالینوس گفته که شرب گل ارمنی بسرکه و آب سرد و بار انفع کند و تریاق الافاعی خیلی سودمند است **ایلاقی** و جرجانی گویند
که درایام وبا از خانه بیرون نشوند و هوای خانه را احتیاط کنند که ردی نگردد بایندطور که این هر روز چند بار عود و مصطکی و حب الآس و غیره که در قول شیخ گذشت لخلخه
بسوزند و انگور در سرکه حل کرده هر روز اندرون و بیرون خانه دو سه دفعه بپاشند و چون در هوای تر وبا بیشتر از ان افتد که در هوای خشک بدین سبب دست از اغذیهٔ
مرطبه باز دارند و طعام خشکی افزا باید خورد و گوشتها بسماق و زرشک و ریباس و انار دانه و غوره و سرکه باید پخت و از عادت کمتر باید خورد تا امتلا پیدا نکند و حلتیت
در مزاج سرد و تر سود دارد و این جمله تدبیر تندرستان و تدبیر منع مضرت وباست و باید دانست که درایام وبا گرسنگی و تشنگی صحیح و مریض را سخت زیان دارد
خاصهٔ بیمار را که حفظ قوت آدمی باید و بداند که اندکی غذای نیک خوردن امیدوارتر از طعام باز گرفتن باشد **صاحب کامل** گوید که امراض حادث از تغیر هوا
گاهی بسبب تغیر جوهر هوا باستحالهٔ او بسوی فساد و عفونت بود پس در مردم امراض ردیه تا مثل طاعون و حمیات خبیثه مهلکه و جدری و غیره پیدا کند و امراض
وبائیه بجمیع مردم حادث نشود لیکن آنچه حادث شد از تغیر جوهر هوا باشد از شان او است که آن اکثر بکسی افتد که در بدن او اخلاط ردی مشاکل جوهر هوای ردی
در انوقت مستعد بقبول موثر دران ازین امراض باشد پس اگر حدوث آنها از فساد هوا و استحالهٔ جوهر او بود و چون این حال برای هوا در اکثر امر از افراط حرارت و رطوبت
بران حادث میشود لهذا واجب است که احتراز از حدوث این امراض اولا بفصد کنند بعده دوای مسهل که از شان او استفراغ فضول حار باشد بعد ازان باستعمال
تدبیر سرد مجفف و باجتناب از ملاقات هوای گرم و سمائم و تعرض بآفتاب و استعمال سکون و راحت در جای سرد و قریب آب جاری و مکان بلند شمال رویه
و فرش خانه ببرگ بید و مورد و گل سرخ کنند و ظروف که دران مورد خوفته مطیب بگلاب و صندل و کافور باشد بنهند و نضوح مطیبه بدان دریابد و بخورات
و تبخیر در مکان بصندل و کافور نمایند و آب و سرکه ممزوج دران بپاشند و بآب شیرین سرد غسل کنند و ترک امتلا از غذا نمایند و بر گرسنگی و تشنگی صبر کم کنند

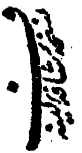
و از لحوم مواشی مسن و اغذیهٔ مولدهٔ کیموس ردی اجتناب نمایند و اگر وبا در آن هنگام در کدام مواشی باشد از لحوم آن ماشی اجتناب ورزند و بلحوم طیور مثل بچهٔ مرغ و دراج و تیهو و کبک و مانند آن مطبوخ بسرکه و عدس و آب انار و آب غوره و آب سماق و حماض و زرشک و بوارد معمول ببعض اینها و مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و کاسنی بری قضبان نمایند و از حلوا و فواکه شیرین و سریع الفساد حذر کنند و انار و امرود و بهی و سیب چاشنی دار و ترش و آلو و شفتالو و توت و مانند آن بخورند و آب برف بنوشند و قریب نبیذ نگردند و رب سیب و رب ریباس و رب حصرم و شربت لیمو با آب برف بنوشند و درین باب از تناول گل ارمنی بسرکه ممزوج با آب یا مع سکنجبین انتفاع یابند و اگر فصل تابستان شدید الحرارت باشد و مردم را تشنگی بسیار عارض شود باید که قرص کافور با سکنجبین ساده یا رب غوره دهند و چون اکثر کسانیکه برایشان خوف حدوث امراض وبائیه بود صاحب مزاج حار رطب و طفل یا صاحب سن حداثت باشد زیرا که مزاج حار رطب بر ابدان اینها غالب بود پس ایشان را میباید که استکثار از اخراج خون بفصد و غیره کنند و در استعمال اشیای مبردهٔ مجففه که مذکور شد بیفزایند و همگی پرهیز از تدبیر و اشیای مسخن مرطب نمایند و گاهی امراض وبائی مهلک اکثر در هنگامی حادث شود که چون خریف شدید الیبس قلیل المطر عقب تابستان شدید الحرارت باشد مثل حمیات محرقه و صفراویه که دران قی صفراوی و کرب و عطش باشد پس درین هنگام واجب است که اقدام باستعمال تدبیر مبرد مرطب نمایند مثل ماء الشعیر و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بجلاب و برف و خوردن آلو و مغز بادرنگ و خیار و مزورات معموله بقطف و بقلهٔ یمانی و بچهٔ مرغ معمول بعدس و آب غوره و آب انار و روغن بادام و نوشیدن پست جو با آب سرد و نبات و مانند آن از تدبیر و از ما سوای این اجتناب ورزند و باید که نظر کنند بامراضیکه درین وقت حادث شوند و در مردم منتشر گردند پس اقدام بحفظ از حدوث آن مرض کنند بدانچه از اغذیه و ادویه بدان مرض نافع بود بهر آنکه گاهی خوانیق و اوجاع حلق کثرت نمایند و نزد آن بفصد و حجامت بر ساق و استعمال حقنهٔ لین و غرغره بگلاب که دران سماق تر کرده باشند و برب توت با اندک آب کشنیز تر و آب مطبوخ عدس با آب انار میخوش و مانند آن از آنچه درین مرض بدان انتفاع می یابند اقدام نمایند و گاهی در بعض اوقات امراض بارده بلغمی مثل سکته و فالج و غیر آن کثرت نمایند پس میباید که اقدام نمایند به تنقیهٔ بدن از حبوب نافعهٔ آنها مع تدبیر مسخن ملطف که در باب علاج امراض بارده مذکور شد و همچنین لازم است که هرگاه در مردم غیر این امراض حادث شود تدبیر بچیزیکه نافع آن مرض باشد به تنقیهٔ بدن از خلط محدث آن و ایراد بدل بمواد موافق آن از اغذیه و ادویه کنند و ایضاً چون این امراض وبائیه گاهی حادث گردد از قبیل بخارات عفنهٔ مخالط هوا مثل بخارات متحلله از مردارهای مردم و بهائم و منحل از آبیکه دران بقول و فواکه بسیار افتد پس عفن شود واجب است که با وجود از تنقیهٔ ابدان و تدبیر مضاد مرض حادث در بدن که مذکور شد از ان بلد و از جائیکه دران اتفاق این افتد جدا شوند اگر این ممکن بود و الا بمکان بالای آن باد که بدین عفونات گذر کند سکونت اختیار نمایند و یا در سردابهای خوش هوا و خانهٔ که دران هوا بسیار نیاید و سرد باشد و به بوارد و ریاحین بارده فرش کنند و تبخیر در مسکن ببخورات خوشبو مثل عود صرف و صندل و کافور و مشک و ند نمایند و اگر تبخیر موضع بکندر و سندروس کنند خیلی موافق بود و اکثار از شمام ریاحین بارد خوشبو نمایند پس کسیکه ارادهٔ خلاصی از امراض وبائیه کند باید که تدبیر برین مثال نماید **خجندی** گوید که چون وبا عفونتی است و هر عفونت را لابد است که از حرارت غریبی باشد که در جسم رطب فعل کند و این چنان باشد که حرارت غریزی از مقاومت آن ضعیف بود فلهذا آنچه وبا را نفع کند یا بتقلیل رطوبت بود تا ماده کم گردد و تاثیر او را کم قبول کند و این مثل استفراغات بفصد و اسهال و قی بود و یا باطفای حرارت غریبی فاعل عفونت و این مثل اشیای باردهٔ قابضهٔ قامعه بود و میباید که این اشیا مجفف باشد تا بتقلیل مواد نیز نفع کند زیرا که اشیای مرطبه مهیا برای عفونت بود بتکثیر ماده و همچنین بتکوین یا بتقویت حرارت غریزی باشد و این یا بچیزی بود که دران خاصیت تقویت و منع فساد باشد چنانچه در تریاق و یا چنین نباشد چنانچه در حلتیت و درونج عقربی و مانند آن **خضر** گوید که تدبیر وبا آنست که هنگام ظهور علامت او و قبل از حدوث او مبادرت بسوی استفراغ بفصد و بادویهٔ مامون الغائله خالی از سمیت و اضافت بسوی آن ادویهٔ تریاقیه باید کرد اگر امتلا محسوس گردد بسبب آن امتلا زیرا که ابدان نقی از هوای وبائی کمتر منفعل میشوند و تا ممکن باشد ترک تحریک اخلاط در ایام وبا باستفراغ خصوصاً بمسهل اولی است و تعدیل مزاج بشرب آب انار میخوش بشکر یا سکنجبین ساده یا شربت حماض یا لیمو یا ریباس یا حصرم یا سیب ترش با آب سرد بلکه ببرف نمایند و جماع و شیر نیمبا و فواکه شیرین و سریع الفساد مثل شفتالو و خوبانی و خربزه و آلو بالو شیرین و تر و هر آنچه ازدیاد خلط بر دارد یا حدت و حرارت آن کند او را استحاله بسرعت حادث شود ترک نمایند و از اغذیهٔ غلیظه و ردیه مثل لحوم مواشی بزرگ جثه اجتناب ورزند و از شوربا و از شراب نو پرهیز کنند و کهنهٔ آن

نرنگ کنند بلکه گاهی نفع کند خصوصاً چون بگلاب و عرق بید ممزوج بود و بران تنقل بمبردات ترش کنند و با غذیه لطیفه مثل بچه مرغ و تیهو و دراج بطریق زیرباج یا آب
انار وغیره که در قول صاحب کامل گذشت یا بحزفه و بر مجففات اقتصار نمایند و صحنای شامیه نافع ست و کل حوامض نیکوست و فواکه خوشبو مثل سیب و بهی و امرود
و زعرور و انار و ترنج و آنچه سریع الفساد نباشد بخورند و از بقول کاهو و کاسنی خصوصاً بسرکه خورند و از کرفس و جرجیر و ترشاد و پیاز الا بسرکه پرورده و گندنا و امثال آن
اجتناب نمایند و در آب مشروب گل ارمنی بجوشانند و یا با ندک سرکه آمیزند و در مسکن آس و خلاف فرش کنند و اندرون خانه و بیرون آن چند بار سرکه و گلاب
هر روز بپاشند و ظرفها بسوزند بصندل و کافور و عود و لبان و گل سرخ وغیره تبخیر سازند و استنشاق موم در وبای حادث شاذ بوی مرداهد مقابل نافع ست و در زمان
بقراط بزمین یهودان وبا عارض شده بود حتی که بشهر بقراط قریب شده و امر کرد بجمع کردن اشجار خوشبو و ادهان وغیره گرداگرد شهر و تدخین آن نمود و بلاد ایشان
اعتدال یافت و از وبا سالم ماندند و ازین حکمت بقراط و فضیلت او ظاهر شد و آنچه قدما بر موافقت آن برای مقاومت وبا اتفاق دارند تریاق الافاعی ست
حتی که جالینوس گفته که در وبای عظیم که بر ایشان واقع شده بود خلاص نیافتند مگر کسانیکه استعمال او کردند و صبر وغیره اجزای او همانست که در قول شیخ مسطور شد
نیم مثقال از ان با گلاب در بعض اوقات تناول نمایند **صفت** شربت که وبا و طاعون و جدری و حصبه را نفع بخشد و تقویت معده و کبد حار نماید و تقویت قلب
و تسکین جوش خون و قمع صفرا و ردع ابخره کند و خفقان و خمار را نافع بود آب گل سرخ و آب انار ترش و آب غوره و آب ترشی ترنج و آب سیب میخوش هر واحد یکجزو آب سماق
و سرکه تخم بیرو احد ربع جزو و مقابل هر رطل از مجموع پنج درم گل ارمنی آمیخته یک شبانه روز بگذارند پس صاف کرده با چند آن شکر افزوده شربت بسازند و بعد فرود آوردن از
آتش بکافور قیصوری خوشبو کنند و بزرگان از یک اوقیه تا دو اوقیه و اطفال کم از ان استعمال نمایند **انطاکی** گوید که واجبست تقدم بفصد بعده تنقیه بچیزیکه مخرج
خلط فاسد یا غالب باشد و کثرت اکل بقول و قطائی و حوامض و تقلیل اشیای مولد خون مثل گوشت و شیرینیها این همه مع اصلاح هوا حتی الامکان باید و آنچه
متعلق باحکام او و استیفای علاج اوست در طاعون عنقریب مذکور گردد و در نزهت گفته که ملازمت بخور بمیعه و مقل و فرش در مکان بحور و نعناع و شم پیاز و سیب
و بهی و تقلیل حمام نمایند و ترک لحوم و حلویات و خصوصاً چون سال ربیعی باشد **بعض متاخرین** مینویسند که هرگاه آثار حدوث وبا ظاهر گردد باید که مردم آنجا
مبادرت به تنقیه بدن از فصد و حجامت و قی و اسهال و ادرار و تعریق وغیره بحسب واجب و تجفیف رطوبات باستعمال مجففات و تعدیل غذا و مسکن نمایند
لیکن نباید که بمسهلات قویه که ضعف قلب و دیگر اعضای رئیسه مثل تربد و غاریقون و حب الملوک و حب السلاطین و سقمونیا و مانند اینها تنقیه کنند بلکه بملینات تا
مغز فلوس با روغن بادام و هلیله بروغن چرب کرده و تمر هندی و شیرخشت و امثال اینها و تقلیل غذا و شراب بهترین مجففاتست و خلو معده نیز مضرست بلکه باید
ناندک اندک غذا تناول نمایند بمقداریکه بزودی هضم شود و ثقل نیارد و سوء هضم بهم نرسد و فضول بسیار از ان تولد نیابد و از اغذیه و فواکه رطبه سریع العفونت مثل
گوشت بسیار و روغن بسیار و شیرینی و ماهی و شیر و ماست و انگور و شفتالو و هندوانه و خربزه و خیارین و کدو و بقول و امثال آن پرهیز ند و نشستن در گوشه
و حرکت ملایم دادن بهتر از سکون مطلق ست و باید که ملاحظه نمایند اگر حدوث وبا از اسباب سماویه باشد لازم ست که در مکان غائر بسیط سقف بند دروازه مسکن
نمایند و هوای آنرا تعدیل و اصلاح کنند و هوای خارج را داخل شدن ندهند و اگر از اسباب ارضیه باشد واجبست که در مکان بلند و صحرای بلند وسیع ساکن شوند و اگر
هر دو سبب باشد دران هنگام خانه بهتر از صحراست و بهتر آنست که خانه اختیار نمایند که دران حوض آب یا فواره و نهر نباشد و سرکه که دران پیاز و سیر پرورده باشند بر سطح خانه و در
دیوار و سقف آن اکثر اوقات بپاشند و اکثر از نخ و زرا و ند طویل وغیره ادویه بخور که در قول شیخ گذشت مجموع یا آنچه میسر آید با عسل سرشته تبخیر نمایند و لخلخه ساخته بویند
ولیکن باید که دخان تبخیر ایذا بدماغ نرساند و بدستور بوییدن خوشبوها با رعایت ضد مزاج شخص و هوا چنانچه در مزاج حار طیب بارد و مانند کافور و نیلوفر و بنفشه
و صندل و در مزاج بارد طیب حاره مانند مشک و عنبر و لادن و جند و قرنفل و جوزبوا و امثال اینها بویند و دائم پیاز و سیر در سرکه پرورده بویند و پارچه اندر آنها گاه
پیش بینی دارند و اگر ضرورتی داعی نگردد از مکان برنیایند و الا سرکه بسیر و پیاز پرورده قدری با خود ببرند و دائم خرقه بدان تر کرده نزد بینی و دهان بدارند و برود
در مکان خود معاودت نمایند و هرچه بخورند دران سیر و پیاز و سرکه بیامیزند و اغذیه ترش بی چربی و روغن تناول نمایند و شیرینی مطلق تناول نکنند و از لحوم حیوانات
آن بلد حتی المقدور نخورند و تریاق الطین و برشعثا و فلونیای رومی و شربت کادی و مفرحات یاقوتیه و جدوار خطائی و فادزهر معدنی هرچه میسر آید گاه گاه

بحسب مزاج و لائق تناول نمایند و هر روز خوردن نیم درم تا یکدرم ازین دوا مفید است صبر سقوطری مرکی زعفران کشنیز مساوی کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته معجون سازند ولیکن بهنگامیکه مواسیر ریه بود و سودا بر مزاج غالب باشد نه گرمی که دران مضرت است و خود را از غم و هم و غضب محفوظ دارند و اگر تشنگی غالب باشد جرعه جرعه آب سرد نوشند و گاهی بر مضمضه تنها اکتفا نمایند و اگر سرکه بمقداریکه تغیر فاحش در مزه نماید با آب آمیخته بنوشند بهتر است از آب خالص زیراکه سرکه بهترین مصلحات آب است و نافعترین اشیا در دفع بلا است و اگر سرکه نباشد آب را جوش دهند و اگر توانند که آب آن بلد خصوصاً آب چاه و حوض و تالاب ننوشند اولی است و آب جاری را چندان مضرت نیست و با وجود این تدابیر امید وار فضل پروردگار بوده وسواس و فکر و اندیشه باطل را بخود راه ندهند زیراکه واهمه خلاق است انتباه شیخ الرئیس حمای جاری حصبه را از جنس حمیات وبائی شمرده و آن امراض اورام و بثور مسطوره خواهد شد

حمیات اطفال

بدانکه تبهاکه بصبیان حادث میشود اکثر تب خلطی میباشد بسیط بود یا مرکب و نوع آنرا بطوریکه در طریق تشخیص حمیات خلطیه مسطور شد تشخص نموده علاج آن بسکنر از علاج تب نزرگان کنند لیکن طفل شیرخواره را چون تب عارض شود اصلاح شیر دایه کنند تا استعداد عفونت ازان مندفع گردد و نیز قوت طفل بسبب ضعف قادر بر احاله ادویه و اصلاح آن نیست و غرض ازین آن نیست که آن در علاج کافی است بلکه این جمله شرائط است گاهی اصلاح شیر به پرهیز میکنند و گاهی بادویه بالجمله اگر تب دموی حادث شود و طفل زائد از شش ماه باشد بعد از سه روز باید که سرهای گوش با و را شرط زنند و قدر رنجی گیرند و اگر در بیخ از لو چسپانند نیز جائز است و گفته اند که اگر چه اخراج خون از دیگر مواضع معروفه نیز سودمند است لیکن خون سرگوش موافق تر و در ازاله غشی و ضعف قویتر بتجربه رسیده و گاه باشد که خون بعد از شرط زود بیرون نیاید و چون گردن و گوشهای او را سخت بمالند خون آمدن گیرد و اگر طفل صغیر و مرضعه جوان و دموی مزاج باشد بلا توقف مرضعه را فصد کنند و استعمال کافور نشاید و از مسخنات پرهیز فرمایند و مطفیات خون همچون عناب و کشنیز و شاهتره و امثال آن که در حمای دموی مذکور شد استعمال نمایند و عناب جوشانیده صاف نموده سرد کرده در شبانه روز بکرات نوشانیدن در ازاله تب مطبقه و حصبه قوی الاثر است و در انجاکه با وجود این تب صداع نیز رنج دهد و از اخراج خون تسکین نپذیرد یا شویه کنند و طبیعت را بشافه نرم فرود آرند و شموم و طلاهای مناسب بکار برند و بدانکه لازمه این نوع حمی است که عرق نمی آید مگر روزیکه تب مفارقت می نماید و لهذا تعریق درین بسیار مفید است و تدبیر معرقه اینست که بگیرند نی تازه و تر و آنرا کوفته بیفشارند و بر تارک سر و کف دست و پای مریض بمالند و بدن را با پارچها گرم دارند که عرق بسیار خواهد آمد و اگر تب صفراوی باشد تلیین طبیعت مرضعه بماء الفواکه و دیگر ملینات مناسبه نمایند و اگر طفل تناول غذا نموده باشد قدری او را نیز بنوشانند و الا تدبیر مرضعه کافیست و اگر در مزاج مرضعه غلبه خون در یابند او را فصد نمایند و جهت تسکین صفرا و کسر حدت آن سکنجبین با عرق کاسنی و خاکشی سنگ شو و یا دیگر اشربه و ادویه مسکنه موافقه بخورانند و از اشیای مولد صفرا طفل و مرضعه را باز دارند و اگر طبع او قبض باشد شیافات لینه آنرا مسهل سازند و اگر حنای تر را نرم سوده بر کف دست و پا و تارک سر کودک بمالند حرارت قوی را فرو نشانند و آب انار شیرین و آب خیار با طباشیر بدهند که سودمند است و اگر بتعریق احتیاج باشد همان تدبیر معرقه که در تب دموی مذکور شد بعمل آرند و یا شویه نیز مفید است و اگر صداع نیز بآن باشد و از همین تدبیر تسکین نیابد باضمده و اطلیه و شمومات پردازند و بقول شیخ درین نوع تبها طفل را آب انار با سکنجبین و مانند آن بخورانند لیکن استعمال حموضات وقتی باید که معده طفل از شیر خالی باشد و بعد از تناول حموضات بزودی شیر باو ندهند تا از ضرر تجبن و فساد و سمیت شیر محفوظ ماند و یا شویه که در تبهای گرم بجهت ازاله صداع و جذب حرارت سود دارد اینست گل بنفشه گل خطمی برگ بید برگ کنار سبوس گندم هر واحد بقدر حاجت جوشانیده استعمال نمایند و بعضی بقدر نیکو فته و بعد جوش آب دهند و انه می افزایند و شافه لینه که در تبهای گرم بکار برند و سریع العمل است اینست که گل بنفشه سه درم گل خطمی دو درم سنا پنج درم مغز خیار شنبر هفت درم نمک سنگ یکدرم شکر سرخ هفت درم کوفته بقدر حاجت شیاف سازند و بروغن بادام چرب کرده استعمال نمایند و اگر تب بلغمی باشد برنجاسف در آب جوشانیده یا نقوع ساخته گاه گاه میداده باشند و بعضی گفته اند که این دوا بعد از سه هفته طفل و مرضعه را چند روز دادن فائده تمام میکند و در ابتدا هر بامداد مرضعه را آبیکه دران بادیان و بیخ کاسنی و اصل السوس جوشانیده باشند با گلقند بدهند و طفل را نیز قدری ازان بخورانند و آب سرد کمتر دهند و بر تشنگی و گرسنگی صبر فرمایند و بعد از نضج ماده اگر مرضعه را مسهل بلغم دهند مناسب است و سائر تدابیر و ادویه مجربه که در تب مرکب بیاید هرچه انسب دانند بکار برند و از هرچه مرخی و مضعف معده است پرهیز کنانند و اگر تب سوداوی باشد و این کودکان را نادر افتد پس بجهت نضج ماده اول مرضعه را طبیخ مویز منقی و بادیان و اصل السوس و سپستان با گلقند بدهند



[illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] حرارت [illegible]

[illegible] و چون این تپ در زمستان بسیار باشد رعایت امر قصد در آن علاجات نضج ادویه [illegible] رعایت قوت [illegible]

[illegible] طفل باید [illegible] باقی [illegible] بحسب انواع ماده سوداوی یعنی سودای طبیعی و احتراقی در انواع حمای ربع [illegible]

[illegible] مرکب باشد [illegible] اقسام او بسیار ست لیکن بچه کودکان را بیشتر افتد شطر الغب و غب غیر خالص ست و قانون علاج [illegible]

[illegible] با ادویه مخصوصه آن در ترکیب نسخه مرعی دارند و اصول تدبیر نضج و تنقیه و پرهیز ست و سکنجبین اصول و [illegible]

سودمند ست و اگر قبل از وقت نوبت لرزه قدری ماء العسل و گلاب بنوشانند نفع تمام دهد و در آغاز لرزه از آب سرد باز داشتن ضرورت [illegible]

[illegible] چند ساعت پیش از نوبت انگشتی چند از عسل یا سکنجبین عسلی لیسانیدن لرزه و تپ کمتر را سود دهد و نانخواه سوده بعسل سرشته همین حکم دارد

[illegible] باریک سوده [illegible] آن نان خشک سوده بیامیزند و مقدار نخود حبها سازند و بعد از طعام یک حب طفل را بخورانند مفید ست و آب بسیار باشد که در تپ نائبه

بلغمی بعد از گذشتن چهل روز قبل از نوبت بچند ساعت مقدار نخودی [illegible] خورانیدن نفع کلی بخشد [illegible] بعسل سرشته پیش از نوبت خورانیدن [illegible]

و از آب باز داشتن [illegible] لرزه [illegible] لیکن [illegible] استعمال [illegible] و سه نوبت [illegible] در علاج حمیات مزمنه بر تقویت معده ست [illegible] که

طفل غذا خوار را که از شیر باز گرفته باشند اگر تواند که او را از گوشت و روغن باز دارند بهتر و الا هرچه خواهش نماید و شدید المضرت نباشد میتوان داد زیرا که تدبیر

اطفال در امر تغذیه بر خلاف تدبیر بزرگان ست و در اکثر امور متابعت طبع بیمار در صورت ازمان مرض خصوصاً کودکان را در خورانیدن اغذیه واجبست و تکثیر غذا

در هیچ صورت جایز نیست که موجب ضرر و فساد کلی ست **فائدهٔ جلیله** در حمای عفنی اگر ماده و سموم حار بود به تبرید و تسکین محتاج باشد و اگر ماده زیاده بود

بنضج و استفراغ و اگر حرارت تپ محتاج تسکین و کثرت ماده داعی استفراغ بود اول بتسکین پرداخته بعده باستفراغ ماده پردازند اما کثرت تبرید بلا ضرورت

و یا استعمال منضجات و مدرات قویه مثل کاسنی و گلو و شاهتره در ابتدا نشاید که موجب غلظ ماده و طول مرض میگردد و اگر ورم سبب تپ بود در این صورت

تبرید مضر ورم ست پس منضجات و مدرات معتدله قلیل الحرارت ضرورت می افتد بلکه ورم اگر در تپ حادث شود رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امور

علاج حمی مبنی ست بر دفع ورم یعنی حرارت حمی محتاج تبرید و ماده محتاج اسهال ست و این هر دو در ورم نمیتوان کرد و اگر بعد اخراج ماده اثر تپ باقی باشد مسکنات

و مبردات لطیف کافی بود و اگر ماده قلیل غلیظ در عروق باعث سده و عفونت اخلاط باشد و از اسهال دفع نگردد لاجرم محللات و مفتحات مع رعایت تبرید

رجوع کرده آید مثل بادآورد و شاهتره و گلو و اذخر و افسنتین و تخم کاسنی و غیر آن با دیگر ادویه مدره بارده و در این وقت [illegible] فرنگ [illegible] و غیره که [illegible] نفع میکنند

حمای دقیه

بدانکه معنی دق در لغت [illegible] و هزال ست و چون حرارت این تپ عادی و لازم باشد و هزال و لاغری لازم دارد بدین نام مسمی گشته و در اصطلاح اطبا تپ دق

عبارت از آنست که حرارت غریبه اولا باعضای اصلی خصوصاً بقلب تعلق گیرد چنانکه رطوبات بدن را بتدریج فانی سازد و این تپ را بحسب انتقال حرارت

از رطوبتی بر رطوبت دیگر سه درجه ست و توضیح آن موقوف بر دانستن این مقدمه ست که در بدن چهار جنس رطوبت ست یکی را رطوبات اولی گویند که عبارت از

اخلاط اربعه ست دوم رطوبات ثانیه که از اخلاط ثانیاً در بدن پدید می آید و این یا فضول باشد همچون عرق و اشک و منی و مخاط و شیر و حیض و مانند آن

و یا غیر فضول یعنی آنکه از حالت اولی استحاله یافته و در اعضا نفوذ کرده باشد و هنوز جوهر بدن نگردیده و این نوع غیر فضول چهار قسم ست **اول** رطوبتی

که خلع صورت خلطی کرده و هنوز قبول صورت عضوی نکرده محصور در رگهای باریک بود که آنرا عروق شعریه ساقیه گویند و چون از آن منفصل شود در اعضا

حاصل گردد و مغذی بدن این رطوبت ست با استحالات دیگر و سبب بیماریها بسیار میشود بقبول عفونت و فساد و فجاجت و غلیان **دوم** رطوبتی

که با فواه سواقی شعریه گذشته در همه اعضا پراگنده ست بسان شبنم و مستعد برای تغذیه آنها و آن بعینه رطوبت اول ست چون از آن عروق منفصل گردد

واستحاله دیگر یافته واین رطوبت اجزای مفاصل را نیز نرم میدارد و هرگاه که بدن غذا نیابد طبیعت اندرین تصرف کند و دیگر بار بگدازد و غذا سازد سوم رطوبتی
که قریب العهد بجمود و انعقاد باعضا گردیده و بحسب مزاج بجوهر اعضا مستحیل شده از جهت قوام یعنی غذای آنها گشته و صورت و مزاج عضوی یافته لیکن هنوز
بصلابت عضو نگشته از جهت قرب عهد بسیلان واین قابل تر برای تحلل از اجزای قویه اعضاست چهارم رطوبتیست که اتصال اجزای اعضای مفرده بلکه بیکدیگر از
ابتدای خلقت بدانست واین از ماده منی که از آن اعضا متکون شده در اعضا حاصلست و از بطلان او تفرق و تفتت بهم رسد و مثال رطوبت قسم اول یعنی
محصوره دوم یعنی رطوبت طلیه روغنیست که در چراغدان باشد و مثال قسم سوم یعنی رطوبت قریب العهد بانعقاد روغن متشرب در جرم فتیله است
و مثال قسم چهارم یعنی رطوبت ماسکه اجزای مرکبات رطوبتیست که بدان اجزای پنبه اتصال دارد و از آن فتیله ساخته شده پس هرگاه حرارت غریبه
قسم اول را ازین رطوبات که اندر عروق صغار محصورست تمام کند و در افنای قسم دوم شروع نماید چنان باشد که شعله چراغ روغن مصبوب در چراغ را فانی کند و کار
بدان رسد که روغن داخل فتیله خرج خواهد شد واین درجه اولی تپ دق باشد و باسم جنس یعنی مطلقاً مخصوص گردد و در یونانی آنرا افطیقوس نامند و علاج این آسان بود
لیکن تشخیص بدشواری توان کرد و چون این قسم دوم را نیز فانی سازد و در افنای قسم سوم شروع کند چنان باشد که شعله چراغ روغن چراغ را فانی نماید و در افنای روغن
متشرب در جرم فتیله شروع کند واین درجه دوم دق باشد و بذبول مسمی گردد و بیونانی قارلیموس و مارسموس گویند ذبول را سه مرتبه است ابتدا و وسط و انتها و تشخیص
این درجه آسان بود لیکن علاج بدشواری پذیرد و مرتبه اولی این درجه دوم قابل علاج بود بسعی تمام و مرتبه دوم که وسط آنست ممکن العلاج بود بجهد و حذاقت کامل و مرتبه
سوم که انتهای اوست مریضی که بانتهای این درجه دوم رسد کمتر خلاص یابد و علاج نپذیرد و خصوصاً چون نوبت بکمی لحم و ظهور عظام بسبب نحافت و خشکی رسد و اگر آن
قسم سوم را نیز تمام کند و در افنای قسم چهارم شروع نماید این چنان باشد که گویا شعله چراغ جرم فتیله در رطوبات اصلیه آنرا در احراق شروع کند واین درجه سوم دق باشد
و باسم مفتت و مخشف موسوم گردد و در یونانی انجیس و ماطس خوانند واین امکان علاج ندارد و بدانکه گاهی دق گویند و از آن مراد جنس حمی دق بود یعنی هر سه قسم را
دق گویند و گاهی از دق مراد درجه اول از درجات ثلاثه آن باشد بهر آنکه چون هر دو قسم دیگر باسم خاص یعنی ذبول و مفتت مخصوص شده قسم اول را باسم عام یعنی
دق مخصوص کردند و حدوث دق یا از اسباب سابقه بود و یا از اسباب بادیه اما اسباب سابقه چون حمای یومیه و ورمیه و محرقه و غب خالص و غیر خالص و شطر الغب
و ورم حار سینه و جگر و گرده و مثانه و امعاء و رحم و سده ماساریقا و حرارت شش و معده و جگر و گرده و غیر آن که حرارت بدل یابد و اسباب بادیه چون غم و هم
و غضب و تعب و بیخوابی و جوع مفرط و عطش ست و لاسیما در سن شباب و مزاج گرم و خشک و فصل تابستان و غیر آن که دل را گرم کند بغایت زیرا که مبدای دق دل ست
آملی گوید که حدوث این تپ ابتداءً و در اغلب از اسباب بادیه بود چون بدنی مستعد برای قبول آن بهم رسد مثل حرکت مفرط که آن تسخین و تجفیف بدن کند یا
قلت ورود اغذیه بر بدن یا استعمال اغذیه و ادویه مسخنه یا سهر دائم یا افکار دائمی در قرائت کتب و الحاح نظر در سائر علوم یا غضب مفرط بسبب اشتعال ارواح و افنا
آن حدت و ناریت و بسیار باشد که تدبیر طبیب در دق اندازد و این یا بسبب غفلت او از جانب قلب بود در امراض حاره از استعمال ضمادات مبرده و یا
بسبب منع او مریض را از استعمال آب سرد هنگام اشتیاق و شدت تشنگی آن بجهت خوف ضعف معده و یا از اضطرار او نزد سقوط قوت و تواتر غشی باستعمال
اشیای حار منعش قوت مثل شراب و ماء اللحم و دواء المسک و غیر آن از ادویه مفرحه و اغذیه لطیفه حاره پس هرگاه بقلب رسند و بدان سوء مزاج حار بود در ان حرارت
متمکن گردد و در دق اندازد یا از مبالغه تقلیل غذا بود هنگامیکه حاجت داعی باستعمال تکثیر غذا باشد پس حرارت مشتعل گردد و با عضا متشبث شود و گاهی دق
حادث شود بسبب طول امراض زیرا که آن جوهر اعضا را فاسد و ضعیف کند حتی که از غذا نفرت نمایند و احتداد و اشتعال آنها زیاده گردد و تپ قوی شود و در دق اندازد
و گاهی دق بسبب افراط اسهال افتد و گاهی باز در شدید سخن روح شیخ و بعض شراح قانون مینویسند که گاهی حرارت جگر و ریه و معده مؤدی بدق میگردد و اگر
حرارت این اعضا بدیگر اعضا متعلق گردد لیکن نفس حرارت آنها دق نبود بلکه دق آنست که بسبب قلب باشد یعنی هر چند حرارت جگر و شش و معده هم بذبول میکشد لیکن
تا آن حرارت بدل که معدن حرارت بدنست اثر نمیکند این مرض متحقق نمیگردد واین مرض از قسم حمیاتی ست که آنرا نوبتها و اوقات نوائب نیست و گاهی دق بعد
نهایت یوم افتد و گاهی بعد حمیات عفونت و اورام و دق و اکثر انتقالی میباشد و کمترست که ابتداءً عارض شود و اعضای اصلی را مشتعل گرداند و خلط در وی قبل آن

مشتعل نشود بلکه لازم ست که خلط و روح اولاً گرم گردد بعده بمرور ایام اعضای اصلی سخونت پذیرد مگر آنکه سببی بسیار قوی عارض شود که خاص گرداند تعلق
حرارت دق را بأعضای اصلی قلب و اخلاط مثل آنکه در جرم قلب حرارت قوی پیدا شود و بسبب واحد گاهی سبب دق میگردد و گاهی سبب حمای یوم میشود مثل غم
و هم و غیره و اسباب بادیه پس بسبب شدت تعلق او دق حادث شود و بسبب ضعف تعلق او حمای یوم متولد گردد مثل آتش که آن چوب را برد و وجه بسوزد یکی بر وجه
تسخین آن و تغییر دادن او این بجهت تعلق ضعیف بود و دوم بسبیل اشتعال و آن تعلق قویتر از انست و حمای عفونت و ورمی بسیار بدق منتقل گردد بسبب
شدت حمای عفنیه یا کثرت تلطیف غذا دادن یا منع آب سرد یا قلت مراعات جانب قلب باطلیه و اضمده و خصوصاً در امراض اعضای مجاور قلب مثل حجاب و بسیار
باشد که اضطراب طبیب در دق باند از چنانچه در قول آملی گذشت و گاه دق مفرد بود و گاهی با حمیات عفونت و اورام مرکب شود و بدترین ترکیب او با حمای خمس و سدس
و سبع ست بجهت آنکه درین حمیات احتیاج استفراغ بمسهل قوی باشد و در دق رخصت آن نیست و دق در اول امر عسر المعرفت سهل العلاج ست بسبب دشواری
شناخت آن در ابتدا اشتباه آن بحمیات دیگر خصوصاً بحمای لثقه ست از جهت عدم غلبه خشکی بر اعضا و عدم ظهور آثار اضرار آن و بسبب سهولت علاج آن
قلت فنای رطوبات و بحال بودن قوای اعضاست و در آخر آن سهل المعرفت صعب العلاج ست بسبب آسانی معرفت از ظهور خشکی اعضا و غلبه یبس و لاغری
بدن و صلابت و دقت نبض و غیره علامت مختصه آنست و باعث دشواری علاج فنای رطوبتی که بدل آن متعسر ست و آخر ذبول البته غیر قابل علاج ست
زیرا که اعاده رطوبات منویه با وجود سقوط قوتها غیر ممکن ست با مکان عادی **انطاکی** گوید که حمای دق آنست که تعلق آن بسوی اعضا تجاوز کند حتی که رطوبات
اعضا بسبب حرارت مشتعله درین تپ چون روغن برای چراغ گردد چون نفوذ کند استخوانها باریک شود و موت رو نماید و ازین جهت بعد تمکن لا علاج بود و قبل تمکن آن عسر العلاج
پس اگر تشبث او بغیر اعضای رئیسه بود معالجه آن سهل باشد و اگر با عضای مذکوره متعدی گردد یا اولاً با آنها متشبث شود پس اگر بقلب تشبث نماید بسوی
باقی اعضا بلا واسطه متعدی گردد و مفضی بهلاک شود قطعاً لا سیما در کسانیکه مزاج و رطوبت آنها لطیف باشد مثل اهل حبش و یا از دیگر عضو رئیس بسوی
قلب متعدی شود بعد آن بسوی باقی اعضا پس معلوم شد که مخوف تر دق آنست که اولاً بقلب تشبث کند زیرا که او رئیس مطلق ست بقول اصح بلکه
قائلین بتقدیم دماغ تصریح نموده اند که تپ قلب مخوف تر ست پس این قول اجماعی ست و اختلاف کرده اند در آنکه متشبث بدماغ اولاً مخوف تر ست یا متشبث
بکبد بقراط و اتباع او و رازی و مسیحی و ابو الفرج بسوی اول رفته اند و ابن قره و بختیشوع و فاضل جالینوس بسوی ثانی و هر دو فریق بر مذهب خود استدلال
نموده اند و مرا تا حال ترجیح احدی درین مسئله ملخص نشده و از شیخ الرئیس چیزی درین باب ندیدم و بدانند که اقسام خلط هشت گونه ست چهار از آن اخلاط
معروفه ست و چهار آنست که در قانون آنرا رطوبات ثانیه مسمی ساخته و آن در اعضا مثل تری یا شبنم پراگنده شده پس لاجرم این تپ چهار قسم شده
بحسب عدد رطوبات ثانیه اول متشبث برطوبتی که در عروق ست و آنرا دق مطلق گویند و دوم متشبث برطوبتی که در عظام ست و مسمی بعضویه ست و آن
بذبول موسوم گردد و سوم آنکه متعلق برطوبت منویه باشد و این رطوبت مصحوب با عضا از اول خلقت بود و از منی حاصل شود و جمهور اطبا را انحصار دق
درین سه نوع اند و این اخیر را دق تفتت نامند و صحیح موافق بقوم اطبا اسم این مرسله ست و چهارم دق تفتت ست و آن تعلق تپ برطوبتی ست که آنرا عنقر
گویند و او آنست که تماسک جوهر عظام بدانست و اسباب دق مثل تعب و هم و سهر و کثرت تناول مجففات و جماع خصوصاً بر خلو معده ست و از اسباب آن
طول حمیات محرقه و امراض و مصابرت عطش و جوع و خطا در غذا یا در زمانه او یا در مقدار اوست و گاهی از ورم مسدد و بسبب حبس حرارت افتد و از کثرت تناول
اشیای حاره یابس خصوصاً برای صاحبان یابس مزاج و از لبس مثل پشم و موی بغیر حائل بودن چیزی میان او و بدن یا در گرما و از صناعت گرم مثل آهنگری و از کثرت فصد
ایضاً او در زینت بینو سید که تپ دق حرارتی ست که از اعتدال تجاوز کند حتی که با استخوانها و رطوبتی که در انهاست بتدریج متشبث گردد و اول او را دق مطلقا
و ثانی او را ذبول و آخر آنرا تفتت گویند و اول آن مدرک نمیشود مگر ماهر نبض را یا مستوقظ نفس خود را زیرا که هرگاه غذا در هضم شروع کند این تپ مشتعل گردد
چنانچه هنگام ورود روغن چراغ روشن میشود و ما باقی اقسام او سهل الادراک ست زیرا که ذبول بدن را تحلیل و لاغر کند و رنگ بگرداند و چون بآخر رسد آواز باریک شود
و چشم و بناگوش فرو نشیند و ناخنها کج گردد و این تپ یا لذات عفنی افتد بسبب اهمال یا سوء تدبیر یا خطای طبیب و یا تحلیه و اغذیه و ادویه حاره قیم شود

[illegible] گردد [illegible] در این مرض [illegible] مغز [illegible]

انزال [illegible] شیر گاو [illegible] بدن بمالند و روغن مذکور در گوش [illegible] بچکانند [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] طعام [illegible] نیم برشت [illegible] باشد [illegible] اشیای [illegible] گرم [illegible] تشنگی [illegible]

[illegible] آب [illegible] سازند [illegible] ادویه مفرده و مرکبه که در تپ دق مستعمل است بگیرند [illegible]

[illegible] لعاب [illegible] بنبات شیرین ساخته بنوشند و برین مداومت نمایند که مجربست و اگر سرفه هم باشد چهار پنج ماشه اصل السوس [illegible]

[illegible] استعمال کنند و اگر حرارت زیاده باشد شیره تخم خیارین یا مغز تخم کدو بقدر هفت ماشه نیز [illegible] آن اضافه کنند و دیگر تخم گاوزبان [illegible]

[illegible] باشد سوده [illegible] بقدر حاجت [illegible] بعضی اوقات طباشیر [illegible] فایده نموده و نفع این در سرفه دق [illegible] مجربست [illegible] حکیم علوی‌خان

و دیگر [illegible] دق [illegible] بنوشند [illegible] دیگر گوشت [illegible] پنج یا شش قطره خون او با آب باران آمیخته بنوشند و غذا از شیر

باشد همچنین سه مرتبه کنند گویند که مایوس را شفا امید بود دیگر گویند که [illegible] حیض [illegible] اول بار او [illegible] حیض آید [illegible] ازاله حمای دقیه از اسرار خفیه است و برای کسانیکه اکثر

مردم خانه ایشان بمرض دق مرده باشند اگر روز شنبه یا یکشنبه باتفاق قضای میت شود باید که شلوار بند آن میت را بیرون آرند و بعد برداشتن جنازه آن فوراً آن شلوار بند را

در دهلیز خانه بسوزند انشاء الله تعالی باز این مرض کسی از صاحب آن خانه نخواهد شد و گویند که این عمل مجربست آبزن که در حمای دق بکار آید و فایده عظیم و تبرید نماید [illegible]

گل بنفشه خشخاش [illegible] تخم خطمی برگ کاسنی برگ بید برگ خیار تراشه کدو تراشه تربوز تراشه خیار تخم کاهو [illegible] برگ خرفه برگ اسفاناخ جمله یا هر چه از اینها

میسر آید در آب بسیار بجوشانند و مریض را در آن بنشانند لیکن سر بیمار بیرون از آب باشد و آب نیمگرم بود و بعد برآمدن و نشف کردن بدن روغن بادام [illegible] کدو و

خشخاش [illegible] مالش بدن سازند و نزد بعض اطبای هند آبزن از شیر بز یا شیر ماده گاو مفید است و بدن را بدان مالش کرده باشند حب شفا برای دق

و سل و نزلات حاره و تقویت قلب حار از مجربات حکیم علوی‌خان مروارید سوده یکمثقال شکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی هر یک شش درم گل نیلوفر یک مثقال تخم خطمی

سفید یکدرم کثیرا مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو تخم [illegible] مغز بیدانه نشاسته طباشیر صندل سفید تخم خرفه مقشر رب السوس ابریشم ماهی عنبر اشهب هر یک دو درم

کافور قیصوری یک نیم دانگ افیون مصری زعفران هر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند بقدر نخود شربت پنج عدد و اگر در مزاج بسیار گرم رب السوس یکدرم

و عنبر نیم درم کنند بهتر است حب کافور که جهت تپ دق نافع و خشونت سینه و سرفه را دافع بزر البنج نیم ماشه افیون یکماشه گل ارمنی گل نیلوفر مغز تخم کدو مغز تخم [illegible]

هر یک دو ماشه طباشیر رب السوس تخم خرفه کافور هر یک سه ماشه صمغ عربی چهار ماشه تخم خشخاش سفید مغز تخم خیارین هر یک شش ماشه کوفته بیخته بلعاب اسپغول حبها بقدر نخود

سازند هر صبح هفت حب با شیره تخم خرفه دو درم و شیره تخم خیارین دو درم و رب انار شیرین ده درم یا شربت نیلوفر بخورند مجربست در سه روز نفع بین بکند نوع دیگر حب سل دق

محرقه و بوقت لینت طبع نیز مفید است مروارید زهر مهره صندل سفید بگلاب سوده هر یک دو مثقال طباشیر گل نیلوفر تخم خرفه مقشر بریان صمغ عربی بریان تخم خشخاش سفید بریان [illegible]

بریان رب السوس هر یک یکدرم زعفران نیم درم بزر البنج افیون هر یک ربع درم کافور نیم مثقال بشربت انار شیرین حب بندند و بعرق صندل و شیره تخم خیارین بدهند ایضاً از علوی‌خان

که مجرب بلا تخلف است رب السوس تخم خطمی گل ارمنی هر یک دو دانگ صمغ عربی کتیرا سرطان سوخته نشاسته گل بنفشه نیلوفر تخم خشخاش مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه صندل سفید [illegible]

گل گاوزبان کنار هر یک یکمثقال مغز بیدانه نیم مثقال کافور قیصوری زعفران هر یک یکدانگ افیون یک طسوج بلعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی وقت صبح پنج عدد [illegible]

و شام سه عدد با شیر خر یا آب [illegible] یا عرق کافور [illegible] حب کافوری تالیف [illegible] حکیم علوی‌خان برای امراض شدیدة الحرارت و حمیات حاده و تپ دق که با اسهال باشد مجربست کافور قیصوری نیم

مثقال طباشیر سفید مروارید ناسفته صندل سفید گشنیز مقشر هر یک دو مثقال مغز بیدانه مغز تخم کدو هر یک چهار مثقال گل ارمنی زهر مهره هر یک یکمثقال صمغ عربی دو دانگ صمغ را در عرق صندل

حل کرده آنچه ادویه صلایه کردنی است سائیده و آنچه کوفتنی است کوفته بیخته مجموع را بآن سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی یک مثقال با آنچه مناسب باشد دوائیکه در دق [illegible] سرفه معمول آب

عنب الثعلب سبز مروق هفت توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه و هر روز یک توله آب [illegible] افزایند و هر گاه سرفه غلبه کند لعاب بهدانه سه ماشه شیره اصل السوس چهار ماشه [illegible] خشخاش

پنج ماشه اضافه نمایند باز شربت عناب افزایند و روزیکه در شکم درد باشد گلقند دو توله در عرق بادیان هفت توله مالیده صاف کرده دهند بعد رفع درد آب خیار هفت توله شربت بنفشه

[illegible] ماشه شیره تخم خشخاش [illegible] صبح و وقت شام [illegible] همراه لعاب بهدانه شیره اصل السوس شربت بنفشه خاکشی [illegible] قرص طباشیر کافوری [illegible]
[illegible] آب خیار [illegible] خاکشی داخل کرده [illegible] تولد [illegible] بعد از آن اگر [illegible] قرص کافوری [illegible]
ایضاً برای تپ دق [illegible] ضعف جگر [illegible] شربت بزوری بارد [illegible] شیره تخم خیارین [illegible] شیره تخم خشخاش [illegible]
[illegible] شربت [illegible] خاکشی شش ماشه داخل کرده بخورند **ایضاً** برای دق [illegible] لعاب بهدانه لعاب اسپغول عرقیات نبات [illegible] اگر [illegible]
در عرق [illegible] روغن بادام داخل کرده تخم فلوس خیارشنبر سه دانه بروغن چرب کرده خورانیده بنوشانند [illegible] سفوف [illegible]
[illegible] لعاب بهدانه لعاب [illegible] شیره تخم خرفه عرقیات رب به بارتنگ تخم ریحان تخم مرو داخل کرده بخورند **ایضاً** برای [illegible] شربت [illegible] اسپغول
هفت ماشه شیره خشخاش [illegible] بهدانه سه ماشه عناب چهار دانه سپستان نه دانه تخم خطمی پنج ماشه در آب جوش داده صاف کرده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند
چون در بعض [illegible] معلوم شود سپستان موقوف کرده شیره مغز بادام مقشر و تخم کاهو اضافه کنند بعده چون طبع نرم گردد رب به بارتنگ عوض شربت و خاکشی کنند
شام لعاب بهدانه سه ماشه شیره اصل السوس [illegible] ماشه در عرق گاوزبان برآورده رب به بارتنگ داخل کرده بنوشند قرص سرطان کافوری مرتب سازند **ایضاً** برای دق [illegible]
با تپ خطمی آب کاسنی سبز هر دو [illegible] شیره تخم کاسنی شیره تخم خرفه در عرقیات و شربت بزوری بارد شربت [illegible] موقوف کرده بارتنگ افزوده بدهند و برای تقویت جوارش آمله مرتب سازند **ایضاً**
جهت [illegible] قرص طباشیر کافوری چهار ماشه [illegible] گلقند دو توله [illegible] ماء الشعیر [illegible] نبات دو توله بنوشند اگر حمای خطمی با تپ دق [illegible] شیر [illegible]
[illegible] **ایضاً** اگر جوانی بکثرت جماع و ریاضت مبتلا بدق گردد و هر روز [illegible] با اسهال نیز آید سفوف ست گلو گاوزبان صمغ عربی طباشیر هر یک [illegible] ماشه [illegible]
چهار ماشه کوفته بیخته بارتنگ مسلم نه ماشه آمیخته ازین سفوف بقدر نه ماشه همراه لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم خرفه شش ماشه شیره تخم خیارین هفت ماشه عرقیات ده توله شربت خشخاش
دو توله تخم ریحان شش ماشه پاشیده دهند **ایضاً** برای حالت صفراوی و نزلی مزاج و حرقت بدن و دست و پا بعد از این شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه
در عرق عنب الثعلب [illegible] توله نبات یکنیم توله خاکشی شش ماشه دهند روز دوم شیره خیارین شش ماشه افزایند و بجای خاکشی اسپغول کنند روز سوم عناب پنج دانه تخم کاسنی شش ماشه
اضافه کنند پس اگر ضعف بسیار و ذبول و نبض دقیق و بعد طعام سرفه خشک و نزله بسوی حلق متوجه بود و حمای خفی همراه دق نباشد برای ترطیب مزاج و تسکین تپ گدائی شیر [illegible]
پاوسیر نبات یک توله خاکشی شش ماشه چند روز دهند باز همراه قرص طباشیر چهار ماشه سوده بشیر پاشیده بدهند و شیر بز در سرفه یا لبن نیز معمول است **ایضاً** برای دق آب [illegible]
شیر بز ممزوج نموده از نیم پاو شروع کنند و یکدام هر روز بیفزایند تا بیک آثار برسد باز یکیک دام هر روز کم کنند تا به نیم پاو رسد لیکن خاکشی چهار ماشه پاشیده خورده باشند و پرهیز [illegible]
کنند اگر در یکبار فائده نبینند چند بار همچنین افزایند و بکاهند والا موقوف سازند **دوائیکه** برای دق معمول اهل هندست سبوس نخود سه دام در قدح آب شب تر کنند و صبح صاف
کرده از یکدام گلوی سبز دو عدد دار فلفل و الضعف مغز کرنجوه در همان آب شیره کشیده از پارچه گذرانیده همچنین سه هفته بنوشانند **دواء المسک بارد** نافع خفقان و غشی حار
و دق و سل مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد ابریشم مقرض هر یک دو درم طباشیر سفید غنچه گل سرخ کشنیز مقشر صندل سفید تخم خرفه هر یک چهار درم مشک خالص دو دانگ
بدستور معمول مرتب سازند با نبات مقوم سه چند ادویه شربتی از یکدرم تا یکمثقال **نوع دیگر** برای دق که با اسهال باشد مشک کافور هر واحد یک دانگ صندل سفید بگلاب سوده مروارید
کهربا مرجان زهر مهره آمله طباشیر گل سرخ پوست بیرون پسته زرشک کشنیز مقشر بریان گل گاوزبان نشاسته بریان هر واحد یکنیم درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل نیلوفر
تخم خرفه بریان ورق نقره هر یک دو درم قند سفید دو چند شربت حب الآس بکچند ادویه بدستور مرتب سازند **سفوف** که در دق و سل و اسهال و سرفه خشک کهنه که با حرارت مزاج بود
بهواره معمول است کتیرا اسفید چهار و نیم دام صمغ عربی دو نیم دام نشاسته یکدام اصل السوس هفت و نیم ماشه مغز تخم خیاد مغز تخم سرده مغز تخم تربوز هر یک سه درم و نیم کافور [illegible]
سرخ صندل سفید نه دام پخته قند سفید شش دام پخته سفوف سازند و اگر از همین اجزا معجون سازند نفع زیاده کند **ایضاً** برای دق از بیاض [illegible] الدرحوم کتیرا صمغ عربی طباشیر [illegible]
پنج ماشه سایده سه حصه کنند و یک حصه نهار با شیر بز که تازه باشد بخورند **ایضاً** برای دق و سرفه که گاهگاهی در سرفه خون هم آید مجربست ست گلو طباشیر کشنیز مقشر هر واحد دو [illegible]
صمغ عربی [illegible] الاخوین اقاقیا کتیرا کهربا بسد هر یک یکدرم سفوف سازند و یکدرم ازین در دو توله شربت [illegible] آب آمیخته بلیسند **شربت مرکب** که با سفوف سابق بعمل می آید عناب [illegible]
بنفشه گاوزبان تخم خطمی خبازی عود صلیب هر واحد دو درم تخم خشخاش مویز منقی اصل السوس مقشر نیمکوفته هر یک چهار درم سپستان بیست عدد هفت عدد سیاوشان پنج [illegible] نیمکوفته براده صندل

هر واحد سه درم قند سفید نیم رطل شربت نیلوفر نیم رطل شربت ... بسته مرتب سازند **عرق کافور** از زاد الحکیم علوی خان نافع سوء مزاج حار و تپ دق و حمیات و داء سل گل نیلوفر کدو تازه
باقلای تازه سبزه هر واحد یک قیمه برگ کاهو کشنیز بید برگ کاسنی جو مقشر هر یک نیم من تیز ... صندل سفید شش مثقال گل سرخ ده من تخم خرفه سه نیم من طباشیر سفید کتیرا هر یک ده مثقال عرق بید مشک
عرق نیلوفر عرق بید ساده هر یک یک من گلاب ده من بدستور مقرر عرق بکشند و در وقت عرق کشیدن کافور قیصوری بست مثقال سوده در ته ظرفی که عرق در آن بچکد بپاشند تا عرق
بدان بچکد و در نسخه دیگر حکیم مرحوم وزن گل سرخ یک ساده قیمه و کدو تازه نیم من و صندل سفید ده مثقال و عرق بید مشک و عرق بید ساده هر یک ده من ست و گل بید شاهتره
گل گاوزبان گل بید مشک هر یک یک دو قیمه بادیان سیب شیرین به شیرین امرود شیرین هر یک نیم من صندل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو تخم خیارین تخم کاهو تخم خربزه گل بنفشه هر یک
ده مثقال عرق کاسنی ده من آب بقدر ضرورت عوض برگ کاسنی و تخم خرفه و طباشیر و کتیرا و عرق نیلوفر مرقوم ست **نوع دیگر** که قوی تر ست کافور پنج درم برگ کاهو و کاسنی و بید مشک
و بادرنگ و خاکشی همه شیر هر یک چهار تولہ کشنیز بید نه تولہ گل نیلوفر گل گاوزبان گل سرخ تخم خرفه تخم خیارین تخم تربوز کشنیز خشک خبازی خطمی کاهو خس هندی هر یک دو تولہ صندل
سفید تخم کاسنی گل بنفشه هر یک نه تولہ باقلای تازه خیار بادرنگ کدو شیرین ... تربوز و جو مقشر و سیب بهی دام و دو اناس هر یک نیم آثار کسیرو یک آثار خاکشی نیم پاو
کتیرا بست و پنج مثقال تخم تاج خروس و تخم نیلوفر هر یک نه تولہ گلاب پنج شیشه عرق بید مشک عرق نیلوفر عرق شاهتره عرق صندل هر یک دو شیشه برگ ریحان برگ ترنج
برگ بستان افروز هر یک دو قبضه شربتی از پنج تولہ تا نه تولہ **عرق شیر** معمول حکیم اکمل خان جهت تپ دق و سوداوی نافع و مسکن لهیب حرارت و مرطب بدن ست
کدوی تازه برگ کاسنی سبز برگ کاهو هر یک چهار دام کسیرو گل بید گل نیلوفر هر یک نیم پاو گل سرخ صندل سرخ صندل سفید عنب الثعلب گاوزبان تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاهو
هر یک دو تولہ کشنیز خشک چهار تولہ تخم کاسنی گل گاوزبان زهر مهره خطائی طباشیر سفید هر یک یک تولہ تخم خرفه سه تولہ گل کنول پنج تولہ گلاب دو آثار عرق بید مشک عرق شاهتره
عرق عنب الثعلب هر واحد یک آثار عرق بید ساده چهار آثار شیر بز ده آثار آب باران بقدر حاجت بطریق متعارف عرق کشند و اگر سرد زیاده خواهند کافور پنج مثقال سوده
از زوده در ظرفی که عرق بچکد بپاشند نمایند و درین صورت عرق شیر کافوری نامیده شود **نوع دیگر** برای دق و سل از مجربات استادی مرحوم آب برگ خرفه آب کدو آب تربز آب خیار
هر یک نیم آثار تخم خرفه تخم خیارین گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ صندل سرخ صندل سفید هر یک دو تولہ خاکشی چهار تولہ گل نیلوفر سه تولہ تخم کاسنی طباشیر هر یک یک تولہ
آب لیمو شربتی بست عدد عرق بید ساده عرق نیلوفر عرق گاوزبان هر یک یک آثار قند سفید نیم آثار شیر بز سه آثار ادویه را شب در عرقیات خیسانیده صبح شیر داخل کرده عرق
کشند و هفت تولہ همراه قرص کافور سه ماشه بنوشند و اگر خواهند شربت نیلوفر یا شربت سیب داخل کرده بنوشند و چون بحد ذبول رسد قرص کافور با شیر خر یا شیر زنان
خاکشی نیم ماشه پاشیده استعمال کنند ایضاً جهت ترطیب بدن صاحب دق شیر بز دوازده آثار عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید ساده آب هندوانه هر یک پنج آثار آب
سیب شیرین نیم آثار آب لیمو شیرین دو آثار آب زردک آب نیشکر هر یک پنج آثار آب به شیرین نیم سیر گل نیلوفر گل بنفشه گاوزبان طباشیر هر یک پنج تولہ جراده کدو سه عدد
جراده خیار بست عدد صندل سفید تخم کاهو هر یک دو تولہ تخم کاسنی نیم پاو تخم خرفه پنج تولہ خاکشی شش تولہ اصل السوس چهار تولہ برگ کاسنی سبز بید مشک گلاب هر یک دو آثار
عناب صد عدد گل سرخ سه تولہ کافور قیصوری پنج ماشه بر دهن نیچه بندد **عرق مرکب** تالیف حکیم شریف خان صاحب گل نیلوفر گل بید کسیرو هر یک نیم پاو گل گاوزبان
گل سرخ مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خیارین گل کنول کشنیز خشک هر یک دو تولہ تخم کاسنی صندلین طباشیر هر یک یک تولہ تخم خرفه سه تولہ برگ کاهو سبز چهار دام خیار یک عدد دانه انار
شیرین دو عدد سیب شیرین دو عدد بهی ناشپاتی هر واحد یک عدد و در عرق بید عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر هر یک چهار آثار بید مشک یک آثار آب باران بقدر حاجت
شب بخیسانند و صبح بطریق متعارف عرق بکشند **نوع دیگر** مخترع حکیم اجمل خان کاسنی چهار درم گل سرخ بنفشه نیلوفر تخم تربوز تخم خربزه عنب الثعلب بادیان خاکشی
اسپغول ترنجبین هر یک دو تولہ گاوزبان خطمی خبازی هر یک یکنیم تولہ تخم خیارین تخم کدو تخم کاهو هر یک سه تولہ صندل سفید بیخ کاسنی هر یک یک تولہ صندل سرخ
اصل السوس طباشیر سفید هر یک نه ماشه عناب پانزده دانه کافور چهار ماشه موی منقی چهار تولہ الایچی خرد زهر مهره هر یک نیم تولہ تخم خرفه چهار تولہ برگ بید پاو آثار تخم بالنگو
هفت ماشه بطریق مشهور عرق کشند **قرص کافور** که جهت سعال حار و سل و دق و حمیات محرقه که با سرفه باشند معمول ست نسخه آن در قول صاحب کامل
خواهد آمد و مردم از آن برای سرفه بادیا قوزا یا شربت خشخاش و لعاب بهدانه بدهند و برای دق و حمیات حاده آب انارین و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و آنش بجوشند
نوع دیگر که تپ دق و محرقه و جمیع اقسام تپهای حاره و یرقان را نافع و تشنگی بنشاند و بقرص مبارک مسمی ست گل سرخ ترنجبین هر یک پنج درم مغز تخم خیارین

طباشیر هر یک یکنیم درم تخم کاهو سه نیم درم مغز تخم خربزه سه درم تخم کاسنی چهار درم مغز تخم کدو دو درم رب السوس یک مثقال کافور یکنیم دانگ کوفته بیخته اقراص سازند **قرص**
طباشیر کافوری نافع جهت سرفه و تپ دق و حمیات محرقه و تسکین تشنگی کافور یکدرم طباشیر سفید مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل سرخ صندل
سفید هر یک چهار مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال **نوع دیگر لولوی** از اختراع ملا بهیکهان که برای تپ دق و سل و خفقان حاد
و حمیات محرقه و مقتیکه با اسهال باشد و برای نفث الدم و قی الدم و اسهال دموی و کبدی و قرحه باطنی مجرب النفع ست مروارید ناسفته طباشیر سفید سرطان سوخته تخم خشخاش
سفید تخم کاهو تخم خرفه مقشر کتیرا هر یک سه مثقال کهربای شمعی رب السوس غنچه گل سرخ هر یک دو مثقال مغز تخم خیارین پنج مثقال صمغ عربی بسد بحرق هر یک یک مثقال
کافور قیصوری یکدرم زعفران ابریشم مقرض هر یک دو دانگ کوفته بیخته با آب بارتنگ سبز سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال **قرص** مجرب جهت حمی حاره و دق که
با اسهال بود جوهر مروارید ناسفته زهر مهره سائیده کهربا سائیده هر یک یکماشه طباشیر گل ارمنی اقاقیا بوست
بیرون پسته حب الآس و اثماهیل هر یک دو ماشه نشاسته تخم خشخاش تخم کاهو کشنیز مقشر هر یک سه ماشه تخم خرفه مقشر بریان صندل سرخ صندل سفید هر یک چهار ماشه
کوفته بیخته بشیره برگ بارتنگ اقراص سازند خوراک نیم درم **ماء القرع و ماء الخیار** رهروان برای تپ دق و دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترطیب
مزاج و رفع تشنگی نافع ست طریق ساختن آنها اینست که بگیرند خیار و یا کدو تازه و از سر کارد چند جا بزنند پس به گل زند و یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت
باشد گرفته در تنور که شدت گرمی آن فرو نشسته باشد بدارند تا بریان شود صبح اول برون آورده گل یا خمیر دور کرده آنرا بر بیفشارند و آب که برآید صاف
همراه شربت نیلوفر بدهند و اول روز از هفت تولا شروع نمایند بعد از آن بیک دو تولا هر روز اضافه نموده تا یک رطل رسانند همراه اقراص مناسبه و اشربه لائقه که مقتضی
وقت باشد و اگر احتیاج تبرید زیاده باشد بر یخ و برف سرد نموده بکار برند و پس از آن بدستور هر روز کم نمایند و دادن چهل روز یا زیاده و کم موقوف برای طبیب ست
و باید دانست که ماء القرع مستحیل بصفرا میشود پس اگر خوف استحاله باشد با ترشی مناسب استعمال نمایند و جائیکه سرفه مانع استعمال ترشی باشد سویق جو یا شربت
نیلوفر برای اصلاح آن نیکوست و ماء الخیار را در نسبت بماء القرع زیاده حاره و ماده حمی را از جسد دور دفع میکند و مستحیل بصفرا میشود و **ماء البطیخ الهندی** یعنی آب تربوز
جهت حمی دق و تپهای گرم و حرارت جگر نافع و بعضی نوشته اند که مثل آب کدو مستحیل بصفرا میشود لیکن فقیر چند جا دیدم که همراه او تپ صفراوی بود و آب کدو با شربت مانع استحاله
بصفرا استعمال کرده آب او مستحیل بصفرا گشته و باعث از دیاد حمی صفراوی گردیده بعد از آنکه آب کدو موقوف کرده آب تربوز استعمال نموده باعث از دیاد حمی عفنیه نگردید
تسکین حدت حمی دق نمود و طریق استعمال و مقدار شربت او مثل ماء القرع ست و صاحب قادری گوید که تا یکهفته از ابتدای تپ نگذرد استعمال وی و دیگر فواکه رطبه کثیر المائیت
جائز نیست که ماده را خام کند و **سکنجبین** جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محترقه و اعانت هضم با تمر هندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکه و با شیرخشت و امثال آن
جهت تپهای حاده و رفع خلط ردی الکیفیت که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم تیز و مرطب بدن و مضر سپرز و معده باروه مصلح او گلقند و عسل و قند
و امثال آن و تربوز هر چند شیرین تر بهتر طریق گرفتن آب او آنست که بنوک کارد مغز او را بزنند تا آب از آن جدا شود پس آن آب را صاف کرده بنوشند **ماء اللحم بسیط** که
ضعف قلب و تپ دق را نافع گوشت فربه مرغ از چربی جدا کرده ورق ورق نمایند و در آب شیرین بپزند بحدیکه بگداز د و آب غلیظ گردد پس در قرع انبیق عرق کشند و اگر با بعضی
ادویه مناسبه کشیده استعمال کنند منافع بسیار مشاهده نمایند و اگر بطریقیکه در قول صاحب کامل خواهد آمد مرتب ساخته بعمل آرند نفع آن نیز بیشتر حاصل شود **معجون** راحت که در امراض
حاره و صداع یبسی و تپ دق معمول ست و حکیم عابد سرهندی نوشته که آنرا بارها آزموده و خطا نکرده و ندیدم که حمیات حاره جدید و قدیم را قلع نکند سیما دق را که شفای تام می نماید
لیکن اگر مدان سوء تدبیر قالع شود خوراندن او صلا فائده نمیکند کافور قیصوری نیم مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی طباشیر قاقله صغار و کبار هر واحد یکنیم درم صندل سفید
تخم شاهتره بیخ انجبار مغز تخم خیارین مغز تخم هندیانه مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم آمله منقی حب الآس تخم کاهو تخم خرفه صمغ عربی زرشک گل سرخ
رب السوس هر یک چهار درم و نیم ترنجبین شش درم تخم کاسنی کشنیز خشک هر یک هفت درم و نیم گلاب بید مشک هر یک هشت دام پخته رب به شیرین رب انار شیرین هر یک
ده دام پخته نبات سفید دوازده ستار آب کدو تازه آب هندوانه هر واحد یکصد دام آب عناب بست دانه ادویه خشک را کوفته بیخته ربوب و آبها و نبات را بقوام آورده آمیزند شربت
یک مثقال **مفرح** بارد نافع مدقوق و مسلول که بالبنت طبع بود صندل سفید بگلاب سوده طباشیر گل سرخ تخم خرفه مقشر بریان کشنیز مقشر بریان بسد کهربا بهمن هر دو

[illegible] بگلاب [illegible] تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین هر یک [illegible] زعفران کافور [illegible]
[illegible] گل سرخ [illegible] نقوع [illegible] تب دق گاوزبان [illegible]
[illegible] آب گرم شب [illegible] صبح آب [illegible] تخم [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] نبات سفید [illegible] چند روز برین مداومت نمایند یا قوتی بارد و نافع تب دق [illegible] حکیم علیخان [illegible]
[illegible] کافور هر یک [illegible] ورق طلا [illegible] ورق نقره [illegible] گاوزبان [illegible] زعفران [illegible]
مقرص [illegible] صندل سفید [illegible] طباشیر [illegible] کشنیز مقشر پوست بیرون پسته گل نیلوفر گل سرخ هر یک [illegible] شربت
سیب شیرین شربت انار شیرین ولایتی عرق بیدمشک گلاب عرق گاوزبان هر یک [illegible] نبات سفید نیم سیر بدستور مقرر مرتب سازند خوراک یکدرم [illegible]
صاحب کامل [illegible] که در اول امر هنگامی که حرارت [illegible] بر اعضا گوشت [illegible] نبض [illegible] و سائر علامات مشتبه باشد [illegible]
نشود در ان صحت و صلاح ممکن بود چون بتدبیر لائق تدبیر نمایند و اول آنچه لائق استعمال بود آنست که مسکن ایشان در فصل گرما اندر صحن سرد باشد که در ان [illegible] شمالی
وزد و دریا و حوالی او ظروف گلی نو پر از آب سرد شیرین نهند و ریاحین بارده مثل گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و گل سیب و امرود و برگ بید و برگ انگور و مورد تر و صندل و گلاب
و کافور پیش او دارند و خواب بر فرش نرم کنند و اگر فصل سرما بود در جای معتدل الهوا بنوعی که از ان فرا شانگرد ساکن باشند و از تعب و حرکت و بیداری و گرسنگی و تشنگی
و جماع باز دارند و تحریک غضب و غم نسازند و هر روز ماء الشعیر با نبات بقدر حاجت بدهند و بعد نوشیدن آن جلاب و شربت خشخاش یا شربت عناب بقدر دو اوقیه
با آب سرد بدهند و در آبزن که آب او شیرین نیم گرم باشد در آیند و بعد از خروج آن بچوزه مرغ یا پاچه بزغاله بطور اسفیدباج بچیزی از کدو یا بیخ کاهو و اسفاناخ و قطف پخته
غذا سازند و در بعض اوقات حریره معمول از آرد سفید و شکر و روغن بادام و اناطریه بخورند و گاهی بماهی بارنی بطور اسفیدباج یا بریان بروغن بادام یا کباب آن مع آب
و نمک انداخته و گاهی با دوغ [illegible] صحیح الجسم غذا کنند و اگر در انجا تب ظاهر نباشد و آهسته بود شیر تازه ولا سیما شیر خر غذا سازند و بعضی شیر شتر ایشان را موافق بود
و کذا مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و بیخ کاسنی هر دو مربی و مانند آن و غذای ایشان در روز دو مرتبه اندک اندک بمقداری که معده بسرعت هضم کند و اعضای آنها قبول کنند
باید داد و از فواکه انار شیرین و شفتالو و نبطی و سیب پخته و عناب تر بخورند و اکثار اینها نکنند و انجیر و انگور بد نیست اگر بمقدار معتدل و پخته باشند و موز بخورند و آنچه حلواها
آنچه بخشخاش تر و شکر و آنچه از بادام تر یا بمغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار و مانند آن بسازند و آب ایشان را از آب سرد منع نکنند و از اغذیه حار یابس پرهیز کنند و بر سینه و جگر
پارچه مبلول بصندل و گلاب و بقیروطی معمول بگلاب و آب خرفه و آب کشنیز تر و آب حی العالم و روغن گل و روغن بنفشه بدارند و چون پارچه گرم شود با سرد تر از ان تبدیل
سازند و بر روغن بنفشه جید و مربی بمغز تخم کدو و روغن نیلوفر استنشاق نمایند و لباس ایشان پارچه کتان ملایم مثل تستری و قصب باشد اگر ممکن بود و اگر پارچه ایشان
بصندل و گلاب رنگین کردن توانند در قوت نفوس اعضای ایشان بیفزاید و اما کسی که در ان چیزی از علامات ذبول ظهور کند و تب ظاهر بود باید که از هوای سرد
حذر نماید تا نزلات عارض نگردد و هر روز قبل از طلوع آفتاب قرص کافور با آب انار یا آب هندوانه یا ماء القرع یا ماء الخیار بدهند و چون آفتاب طلوع کند ماء الشعیر که در ان
خشخاش و عناب پخته باشند و بران روغن بادام شیرین یا روغن تخم کدو یک مثقال چکانیده بنوشانند و بعد سه ساعت از ان اندک شربت خشخاش یا شربت عناب
یا جلاب بدهند و در آبزن آب شیرین که در ان گل نیلوفر و بنفشه و پوست کدو جوشانیده باشند بنشانند و این در خانه اوسط حمام و یا در جای معتدل الهوا باشد و در خانه
گرم حمام داخل نکنند و نه در موضعی که کرب یا عرق نمایند و در آبزن مکث معتدل نموده برآیند پس بر بدن روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بمالند بعده نشف کنند و اندک
صبر نموده غذا دهند با سفیدباج گوشت بچه مرغ و روغن بادام و اطریه و در ان قطعه کدو و مغز کاهو باشد و سائر آنچه مذکور شد و بعد عصر باز مثل صبح در آبزن نشانند
و بدستور غذا دهند و اکثار از ان ننمایند و هنگام خواب جلاب یا شربت عناب بلعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و شیره تخم خرفه که در آب شیرین برآورده باشند یا یکدرم
روغن بادام شیرین بدهند و سائر تدبیر مبرودین مرطب مع استعمال قیروطی مبرد بعمل آرند صفت قرص کافور بگیرند مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر واحد یکدرم
گل سرخ رب السوس طباشیر هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته کثیرا صندل سفید هر واحد دو درم تخم خرفه یکدرم کافور نیم درم تا نیم مثقال همه را بآب کوبیده بلعاب

[illegible] قرص [illegible] صفت آن خشخاش سفید مغز تخم کدو [illegible] مغز تخم خیار [illegible]
هر واحد [illegible] صمغ عربی [illegible] طباشیر [illegible] گل قبرسی هر یک سه درم نشاسته [illegible] گل سرخ پنج درم کافور [illegible] باریک ساییده بلعاب [illegible]
[illegible] بدهند علاج اصحاب آن تپ [illegible] جو که دران اندک حب الآس و قطعات به پخته باشند و بران صمغ عربی و گل [illegible]
[illegible] صفت قرص [illegible] که تپ دق را نافع است اگر با وی اسهال بود بگیرند مغز تخم کدو مغز تخم خیار بریان هر واحد پنج درم [illegible]
[illegible] گل سرخ تخم حماض کهربا حب الآس هر واحد سه درم طباشیر صمغ عربی هر واحد دو درم همه را باریک ساییده بلعاب [illegible]
[illegible] سرد آمیخته وقت سحر بخورند و غذا ماش مقشر بسیار یا زرد مقشر بطور اسفیدباج پخته بدهند و اما کسی که دران علامات ذبول خوب ظاهر شده
اجمالی رسیده باشد که دران صحت ممکن نیست ایضاً تدبیر مذکور بپردازند و سحرگاه قرص کافور با اندک شیر خر یا شیر زنان که کف آن از پنبه دور کرده باشند استعمال نمایند
اگر با وی تپ قوی حاد نباشد بعد ازان در آبزن نیمگرم در جای معتدل یا در خانه اوسط حمام قریب دروازه بنشانند و اندک مکث دران نمایند پس بیرون آمده و آب
سرد شیرین درآیند اگر فصل گرما باشد و اگر سرما بود آب نیمگرم باید بعده روغن بنفشه خالص به بدن مالند و اگر روغن آن معمول بمغز تخم کدو باشد نافع‌تر باشد بعد ازان
اندک صبر کرده ملعقه شیره یا شربت خشخاش بنوشند و بعد سه ساعت باز اعاده دخول آبزن آب نیمگرم که دران بنفشه و نیلوفر و پوست کدو و پوست خشخاش جوش
کرده و گل و تخم خطمی و خبازی و برگ آس و برگ کاهو و حی العالم و مانند آن جوشانیده باشند باید کرد و دران اندک مکث کرده بیرون آیند و در آب سرد شیرین که
سرد نباشد تا آنکه بدن را تکلیف رسد و فرو نشانند درآیند بعده ازان خارج شده بر روغن بنفشه و نیلوفر مالش کنند و پارچه بپوشند و غذا بچوزه مرغ یا تیهو یا ماهی [illegible]
و غیره از اغذیه سریع الانهضام سازند و از غذا ممتلی نشوند لیکن غذا بمقداری باید که بسرعت هضم شود و هنگام آخر روز که معده از غذا خالی شده باشد حریره که بسرعت
هضم گردد استعمال نمایند و ازین حریره درین مرض انتفاع یابند صفت آن جو مقشر کوفته بست درم باقلای سفید کوفته ده درم ماش مقشر خشخاش سفید هر واحد
هفت درم بادام شیرین مقشر پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا پخته گردد صاف کرده آب کدو بران انداخته بار دیگر خوب بپزند بعده آب آن صاف نموده بر چهل درم
ازین آب بست درم آب انار میخوش و چهار درم روغن بادام ریزند و مغز نان میده بقدر حاجت دران شکسته از چهار اوقیه تا نیم رطل ازان بنوشند و اندک صبر کرده در آبزن
نشینند بدستور صبح و دران عمل نمایند و هرگاه ازان خارج شوند و معده خالی بود و هرچه خورده است خوب هضم شده باشد و از معده منحدر گشته پس لعاب و جلاب یا آب انار
و شربت خشخاش که مذکور شد بدهند و اگر تپ قوی نباشد شیر زنان از پستان بمکند یا شیر خر بمجرد دوشیدن بنوشند و اگر درانجا حرارت و تپ ظاهر باشد نزدیک شیر نگردند
و دوغ گاو بدستوری که در سل مذکور شد بدهند و بر سینه قیروطی مبرد ضماد کنند و اگر در بعض اوقات طبع قبض گردد خیار شنبر و ترنجبین و لعوق اجاص یا آلو تازه یا قوسی شربت
بنفشه تر کرده و مانند آن بدهند و لازم است که از نرمی شکم حذر کنند که آن درین مرض مذموم است و هرگاه که طبیعت نرم گردد سفوف الطین بشربت حب الآس و آب سیب
و صمغ عربی و گل قبرسی بدهند یا قرص طباشیر قابض که زعفران ازان دور کرده باشند بشربت آس دهند و این قرص بدهند که در سل این مرض نافع است صفت آن
مغز تخم کدو مغز تخم خیار و بادرنگ بریان هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته گل قبرسی هر واحد یک نیم درم خشخاش سفید بریان چهار درم تخم خرفه بریان طباشیر تخم حماض شاهبلوط
هر واحد دو درم صندل سفید یک درم کافور نیم درم همه را باریک ساییده بلعاب اسپغول قرص سازند و از یک مثقال تا دو درم به آب آس بخورند و بدوغ که بران کعک سوده انداخته
یا بزوره معمول بماش مقشر بریان مطبوخ بقطع سفرجل که اندک بلوط سوده بران پاشیده باشند غذا سازند و شاهبلوط و غبیرا و زعرور و کنار خشک بخورند و هرگاه امر صاحب
این تپ بذبول موذی گردد و یبس بدن و جفاف او مستحکم شود و رطوبات فانی گردد و تازگی حیات ازان برود دران علاج سود ندارد و بشفای او سبیل نیست لیکن بهرحال
سزاوار است که حفظ قوت او نمایند تا مدتی حیات او باقی ماند و این چنان باید که شیر زنان از پستان بمکند و بر بدن شیر تازه هنگامی که دوشیده باشند نطول سازند و اگر ممکن
باشد که در آبزن شیر نشانند بعمل آرند و چون ازان بیرون آیند بر بدن او آب شیرین که دران بنفشه و نیلوفر جوش داده باشند بریزند بعده روغن بنفشه خالص به بدن مالند
و غذا لحوم بچه ماکیان و دراج و تیهو کوفته که دران قطعه سیب شامی و بهی و اندکی شراب انداخته باشند و اگر خواهند عوض دارچینی قطعه عود خام اندازند و شوربای آن بنوشند
و یا ماء اللحم از گوشت بزغاله کوچک و بچه مرغ با آب سیب و بهی سازند و اندکی کعک دران آمیزند که این حفظ قوت او نماید و ماء اللحم باین نوع بسازند بگیرند گوشت سرخ خوب یک

[illegible] باشد [illegible] پوشیده [illegible] گرم کنند و چون آب [illegible] رعایت [illegible]
[illegible] گلاب [illegible] رعایت [illegible] پس [illegible] آب [illegible]
استعمال نمایند چیزی که اشتهای آن کنند از آن منع کنند و روائح خوشبو مثل صندل و گلاب و کافور پیش او دارند و قطعه صندل و عود خام و کافور [illegible]
و گلاب و کافور رنگین جایز ندارند در مسکن یاسمین مثل [illegible] سفرم و نیلوفر و گل سرخ و گلهای خوشبو که [illegible] فرش نمایند و اگر فصل گرما باشد [illegible] آب سرد [illegible]
و مسکن او چنان باید که در آن باد شمالی آید و گاهی بر چهره او گلاب سرد کرده بپاشند و با این حالت تدبیر یکه سبیل او باشد استعمال نمایند زیرا که از آن امید مدت حیات [illegible]
و صحت بسوی آن سرعت خواهد کرد انشاء الله تعالی شیخ الرئیس میفرماید که علاج دق تبرید و ترطیب است و هر واحد از این هر دو تمام میشود به تقریب اسباب [illegible]
او میگوید [illegible] تجفیف و گاهی سبب یکی از این هر دو سبب ضد دیگر میشود مثل سبب تبرید که آن گاهی سبب تجفیف میگردد و آن ضد ترطیب است مانند تبرید [illegible]
و امثال آن و ایضا گاهی سبب ترطیب سبب تسخین میشود و آن ضد تبرید است همچون شراب که آن ترطیب میکند لیکن تسخین نیز می نماید پس لازم است که رعایت این امور نمایند
و هر گاه حاجت به تبرید قوی [illegible] باشد [illegible] همراه آن یا پیش یا پس از آن چیزی که در آن قوت ترطیب باشد مثل ماء الشعیر و شیره خرفه و لعاب اسپغول و مانند آن دهند
و همچنین اگر حاجت به ترطیب قوی [illegible] مانند مثل ماء اللحم و شراب لازم است که با وی یا پیش یا عقب آن چیزی که در آن قوت تبرید باشد مثل شربت نیلوفر و بنفشه همراه تخم خرفه
و تخم خیارین بدهند و اگر سبب دق ورم یا الم در عضوی باشد علاج او اولا واجب بود و هر که خواهد که تبرید او از فنون مختلفه مثل ترطیب و تقویت ترکیب دهد موافق بود
کسی را که تب بسیار اشتداد نماید پس واجب است که ابتدا نمایند و اقراص کافور و مانند آن در سکنجبین وقت سحر بدهند اگر سرفه نباشد و هنگام طلوع آفتاب ماء الشعیر دهند
با سرطانات اگر از آن کراهت نکنند یا با جلاب یا با آب انار و نزد خواب لعاب اسپغول اگر ضعف معده و غیر آن مانع نباشد و تدبیر مبرد همانست که معلوم شده از اشربه
مبرده مثل شربت نیلوفر و بنفشه و انار و صندل و از بقول مثل کاهو و خرفه و کاسنی و از اقراص مثل قرص کافور و از اضمده مبرده مثل صندل و گل ارمنی با آب برگ کاسنی و کاهو
و خرفه و مرهمات از موم و روغن بنفشه و آبهای سرد و مانند آن و تبرید هوای او حتی که در سرما اگر احتمال آن نکند بسبب ضعف مزاج پوشش خفیف بر آن کنند زیرا که تبرید
هوای او بهترین اشیاست و مثل پوشانیدن لباس که بصندل و کافور رنگین و بویا کرده باشند و اشمام چیزی که در آن گل سرخ و کافور و صندل باشد و فواکه بارده و ریحان
بران گلاب پاشیده [illegible] عرق [illegible] کنند و لازم است که وضع اضمده بسیار سرد را بر اعضای قریب از اعضای تنفس طول ندهند که گاهی او ضرر عظیم رسانند
و واجب است که مریض براحت و خواب و سکون و فرحت میل کند و از آنچه غضب و حزن و غم آرد و از جوع و عطش طویل اجتناب نماید و بر ایشان واجب بود که اضمده مبرده
خوشبو استعمال کنند که آن حاضر النفع اند و خصوصا بر سینه و قریب او سرد کرده باشند و در آن قبض نباشد زیرا که قبض با وجود احداث تجفیف قوت دوا را از غوص منع
میکند و باید که مدام تبدیل او نمایند تا دوا گرم نگردد و بعد بدن و قلب را گرم نسازد و بر امعاء شدت تبرید او زیرا که اگر سرد بسیار کنند بعید نیست که عضو را ضعیف کند
و چون قریب اعضای تنفس باشد بعید نباشد که حجاب و غیره را تخدیر نماید و از اخراج نفس بسهولت منع نماید و تدبیر مرطب مجمله آن اغذیه لینه و فواکه است و آبزنات
و مروخات و ضمادات و نشوقات و سعوطات و راحت و سکون و عدم هجوم گرسنگی یا تشنگی بر مریض ذکر ادویه مبرده برای مدقوقین که مبرد صرف باشند یا با ترطیب
اما مرطبات از آنها پس جمیع آن اغذیه است یا آنکه بران غذائیت غالب باشد مثل ماء الشعیر مطبوخ بسرطانات از جهت سرطانات و باید که دست و پای آنها بکنند و دو بها
و آلایش آن دور کرده با آب سرد و نمک و خاکستر سه مرتبه یا زیاده بشویند تا پاک و صاف از بوی بد گردد بعده در ماء الشعیر بپزند و مثل روغن گاو رقیق همچون آب و مثل آبهای
بقول مذکور در علاج حمیات حاده و مثل لعاب اسپغول و اما در سرکه تجفیف شدید و قوت تحلیل است پس واجب است که چیزیکه مقاومت هر دو خصلت یعنی تجفیف و قوت
تحلیل نماید مثل آمیختن او با آب بسیار یا بعضی مرطبات لینه چون لعابات بنوشند و بعد شیر خر شک کرده اند که با وجود ترطیب و مبرد باشد حتی که قوی تبرید او را فضیلت
بر تبرید روغن گاو داده اند لیکن آن کسی را موافق بود که او را بجز تپ دق دیگر تپ نباشد و ماده خلطی صیا بعفونت نبود و لازم است که از بستن شیر در معده حذر کنند و آنچه منع بستن آن
کند شکر است و چون خوف حدوث عفونت از شیر گردد اسهال برفق نمایند و اگر خوف تسخین شود چند روز ترک نمایند و در آن ایام معالجه بقرص کافور و طباشیر و آب فواکه مثل
آب انار و سیب کنند بعده اعاده شیر کنند و اما ادویه مبرده که در آن ترطیب نیست مثل اقراص معلوم امی قرص کافور و قرص بسد بارد و مثل این قرص طباشیر است

صفت آن ... [illegible] ... باشد

ایضا و ترتیب آن با اندکی نشاسته ... [illegible] ...

ضماد ... [illegible] ... لعاب بزرقطونا ... مرطبات و اطلیه و ضمادات مبرده و مشروبات و مسوحات مبرده

... و بعد از آن مروخات بروغن کدو و خشخاش و نیلوفر و بنفشه است اما فرش مبرد مرطب آنست که مرکب بود از ادیم بگلاب باشد یا کتان از جنس

آنکه ... از حریر ... مثل پنبه و پشم نباشد بلکه از جنس کتان علاج باشد و مدام تجدید آن کنند و یا فرش از حصیر باشد که در آن آب ... گشت

و در آن ... باشد که آب منبسط گردانند و اجتماع او را باز دارد و قرب فرش با آب و مجاری آن بود و زیر او برگ درخت بارد رطب مثل حی العالم و بقول رطب

... مثل گل سرخ باشد و ایضا برگ شجر بارد و شاخهای نرم انگور و مانند آن **ذکر ادویه مرطبه برای مدقوقین** اما آنچه با تبرید باشد ذکر آن کرده شد ... کنند

و اما کلام در کیفیت نوشیدن شیر و دوغ و در کیفیت استعمال آبزن و حمام و در استعمال مروخات و ادهان و اطلیه و سائر تدبیر باقی ماند و طریق نوشیدن شیر در باب سل

و سبب ... معلوم شده پس باید که آن قانون باشد و بعد شیر زنان مثل شیر خر کدام شیر نیست و بعد ازین شیر بز است و باید که علف او از حشایش و بقول بارد رطب باشد

چنانچه معلوم شده و آنها خصوصا شیر خر قلع دق نمایند اگر آنرا اقالعی باشد و در شیر باکی نیست مگر آنکه عفونت واقع یا متوقع بسبب ماده حاصله در بدن باشد و شیر برای

صاحبان دق از اول تا آخر آن نافع است و شیر زنان از پستان مکیدن موافق تر از جمله شیرهاست و قانون در نوشیدن دوغ نیز قریب آنست و اولی آنست که ابتدا

اندک ... کرده تا ... درم رسانند و زیاده بران نمایند اگر قوت اعانت کند و اگر خواهند چیزی از اقراص مبرده نیز در حاجت تبرید شدید با دوغ مخلوط سازند و اگر بمقدار مذکور

در ابتدای تشرب ... ده درم تا آخر آن که سی درم باشد زیاده نمایند مختارند بشرطیکه قوت بر هضم او اعانت کند **و اما آبزن** پس افضل او آنست که نیم گرم باشد و حرارت

بسیار در ان نبوده معذلک دران قوت بقول و حشایش مبرده مرطبه بوده و آبزن چنان باشد که تری نماید نه که عرق آرد و جائز نیست که آبزن را انجا گرم باشد و اگر از استعمال

آبزن بارد مانع نبودی بران اثیار نمی بود و لیکن مانع از آن ضعف ابدان ایشان است و نحافت آن و اما در ابتدای امر ایشان بسبب عدم نحافت گاهی آبزن بارد

شفا بخشد و اما ضعیف البدن را گاهی آبزن بارد شفا بخشد مع تبرید اندک که در مزاج او آبزن بارد واجب کند و معالجه تبرید ضعیف البدن ممکن بود و اگر ضعیف تر از آن باشد

خوف وقوع آن از تبرید آبزن در دق الشیخوخت بود و این در کمتر باشد و لیکن آن شخص بسیار ... وقوع او در آن زمانه موت بطی تر گردد و گاهی با وجود آن مدت مدید زنده ماند

و بسیار باشد که نقل ... و باین دق نیکوتر باشد و اما آنچه مارا دران از کلام آبزن است صواب تر آنست که ابتدا با آبزنی نمایند که آن اندک گرم باشد و بسوی بارد معتدل البرد

که اعمال آن نمایند تدریج کنند زیرا که این تدریج بدن را قابل آب سرد گرداند چه الم بودن بدو مخالف در مزاج دفعة میباشد و ایضا بدن با آب گرم استفاده ... متحمل برد

می نماید و اگر تکرار آبزن در روزی سه مرتبه کنند صواب باشد و لازم است که برفق استعمال نمایند یعنی مدت طویل در آن مکث نمایند تا سقوط قوت تحلیل مفرط نکنند

و اگر ماء الشعیر دو ساعت قبل از آبزن تناول نمایند صواب بود و اگر تقدیم آبزن بعد دوشیدن شیر بر بکنند تا مجاری غذا را فراغ گردانند بعد از آن ماء الشعیر و مانند آن

از اغذیه مرطبه بخورند بعده زمانی بران صبر کنند بعد از آن آبزن استعمال نمایند تا غذا منبسط گردد و نیکو باشد و بعد آبزن و حمام مالش بدن بروغنهای سرد تر مثل روغن بنفشه

خصوصا معمول از روغن کدو و همچنین روغن نیلوفر و بعد روغن کدو سازند و اگر بعد آبزن معتدل الحرارة بسوی آبزن مائل تر ببرودت اندک که احتمال آن کنند نقل نمایند بعد

از ان روغن بمالند صواب بود و اگر تقدیم مالش روغن و تعجیل آن از آبزن ثانی کنند بعده اندک در آب سرد تر داخل شوند نیکو باشد و این دخول در آب سرد بحسب احتمال

قوت باشد و بتدریج در ان تا آنکه با آب سردتر رسند باک نیست و بهترین اوقات این صنعت بعد هضم طعام است و اگر ممکن بود که بعد آبزن گرم در آب سرد یکبارگی

در آیند بغیر تدریج پس آن از جهت علاج بالغ تر است و از جهت خطر شدید تر و رفتن آن با آهستگی در خطر کمتر از در آمدن مریض یکبارگی اندر آنست و کمتر در منفعت

و لیکن برودت بقدر برودت آب تابستان باشد که آن مابین نیمگرم و شدید البرد بود و اگر تقدیم دوشیدن شیر بر اعضای او نمایند اگر ضعیف نبود و یا آن ممزوج با آب

گرم بود اگر ضعیف باشد بعده آبزن استعمال کنند صواب باشد پس اگر شیر بر بدن دوشند شدید الترطیب بود و البان جید برای دوشیدن شیر زنان و خر و بست

و لازم است که از پستان بدوشند و اولی آنست که وقت خواب مالش بروغنهای مذکوره بر همه بدن و مفاصل کنند **و اما حمام** مدقوق را در دخول او رخصت نیست

[illegible] آب و از هوای [illegible] اگر گرم [illegible] باشد [illegible]

در آن بدن مرطوب [illegible] و در حمام [illegible] باشد در آن وقت [illegible] حمام [illegible] بلکه واجب است که [illegible]

[illegible] حمام [illegible] باشد و در آن [illegible] بعد از آن چیزی از رطوبات [illegible]

و چون مرطوب [illegible] تشنگی عارض شود ماء الشعیر [illegible] آن نمایند و لازم است که ادخال ایشان در حمام [illegible] باشد که [illegible]

سوم آنکه بعد ازین خواهد ایم و از ان اندکی اعاده میکنیم که این واجب است که بعد [illegible] که در آن فرش نرم گسترده باشد بسوی حمام برند حتی که در آن بخانه اول حمام [illegible]

[illegible] خانه یا در خانه اوسط اگر گرم نباشد لباس [illegible] کنند و [illegible] نکنند [illegible]

در خانه سوم که شدید الحرارت بود داخل شوند و در آن بقدر احتمال غوص برای آبزن مقام نمایند اینست آنچه اطبا گفته اند و نزد من بهتر آنست که آبزن او در خانه اوسط معتدل باشد

هرگاه بعد آبزن معتدل از آبزن بار دیگر مفارقت کنند بمندیل یا بغیر [illegible] بپوشند و بفراش در خانه خود نقل کنند و عرق بمندیل نشف نمایند و روغن بمالند [illegible]

در تغذیه اصحاب دق

تفریق غذا بر ایشان واجب است و یکبار شکم سیر نخورند و بهترین اغذیه ایشان ماء الشعیر و جو است و نان گندم مغسول در آب سرد و البان اگر مانعی از عفونت و غیره

از ان نباشد و دوغ گاو که آن کثیر الغذاست ترکرده و ماش و کدو و از فواکه هندوانه است و اگر باقبال طبیعت و شهوت صادق و قوت معده احساس نمایند بخورانیدن بیشتر از

این باکی نیست و اگر قوت ضعیف باشد شوربای زیرباج خوشبو بکشنیز تر مطبوخ بمثل دراج و تیهو مضایقه ندارد و گاهی احتیاج میشود بعد خوردن شوربا بنوشیدن

اندک شراب رقیق ممزوج با آب بسیار و گاهی بخوردن مصوصات از لحم دراج و تیهو و کبک و بچه مرغ و بهام ترش یا قریص جامع از لحم بزغاله و لحم بقر حاجت آید اگر در انجا قوت هضم باشد

و حل مصوص و قریص برای ایشان نافع و مقوی است در مثل این حال است و گاهی نزد افراط ضعف از ماء اللحم مخلوط بشربت فواکه بارده ترش یا از زرده بیضه نیمبرشت چاره نباشد و گاهی ضعف بحدی

متمادی گردد احتیاج افتد بخورانیدن آب گوشت ماخوذ از اضلاع بزغاله بنمک اندک که آنرا صاف کرده همچنین آب سیب و مثل سیم حصه آن شراب ریحانی بران ریخته باشند و گاهی گرم بنوشانند

و اما آب سرد که بسیار شدید البرودت نباشد در آشامیدن او اینجا باکی نیست مگر آنکه مانعی باشد و این مانع یا ورم شکم و حجاب باشد و یا بدن اخلاط عفن یا اخلاط خام بود که آنهم محتاج

بنضج باشند و علامت نضج ظاهر نشده باشد و اگر نشان نضج ظاهر بود بشرب آب سرد خوف کمتر باشد و همچنین اگر دق انتقالی از سرسام یا برسام باشد در ان منع نوشیدن آب سرد

از بهر آن اولی است زیرا که دق چون وارد شود بر امراض مضعف قوت وارد [illegible] ذبول عظم و لحم است بر ضعف قوت وارد گردد پس هرگاه دق را با وجود اضعاف نوشیدن آب سرد

مطابق شود ضرر در جنس دیگر از دق افتد و آن مشارک این جنس است در یبس و مخالف آنست در حرارت و برودت و موصوف بدق شیخوخت [illegible] و این نوع صعب است که حرارت غریزی را

باطل شود و همچنین آب بسیار سرد مفرط گاهی ایشان را در هر حال ضرر کند و حرارت غریزی اعضای اصلی را فاسد کند و گاهی در صورت ایشان سرعت نماید یا هضم یکباره از دق یعنی دق شیخوخت ایشان را بسیرد

در تدارک احوال تابع دق

از انجمله غشی است و تدبیر آن از روی تغذیه بمقویات و مفرحات ذکر کردیم و از انجمله اسهال است و لازم است که معالجه و تدارک آن نمایند زیرا که در آن خطر عظیم است و از معالجه او اولا

اینست که در ماء الشعیر ایشان آب پست انار و انار دانه یا سیب اندازند یا در جو برای ایشان جاورس بریان یا صمغ یا عدس یکبار جوش کرده داخل کنند و یا شیر مطبوخ بسنگ گرم یا آتش

تنها تا آنکه مائیت او برود و خصوصا با جاورس و از [illegible] یعنی پنج درم شاه بلوط بریان گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر کهربا هر یک سه درم تخم حماض حب الآس تخم زرشک



هر واحد شش درم آب بهی قرص سازند و صبح از یک درم تا یک مثقال با آب مورد بخورانند و هنگام خواب اسپغول بریان با آب سرد و شربت سیب یا بهی بدهند و همچنین سفوف طباشیر که

در ان حب قلقل است بسیار نافع است و اگر بسیج مودی گردد معالجه بحقنهای او که مذکور شده باید کرد که آن از مشروب موافق تر است ابوسهل گوید ما دام که حمی دق در درجه اولی

و ثانی بود معالجه او ممکن باشد و هرگاه در درجه ثالث یعنی ذبول رسد لا علاج است زیرا که بمنزله پیری گردد که علاج او نیست و ممکن است که درین وقت تسکین حرارت او کنند و اما ازاله

پس او البته ممکن نیست و علامات وقوع در ذبول اینست و آن در تشخیص مذکور شد پس هرگاه بدن در لاغری و ضعف بآن حد رسد البته علاج او نیست و اما ما دامیکه در بدن خون و گوشت

و تازگی و رونق و قوت باقی و وافر بود علاج او ممکن و صلاح او مرجو باشد و در اکثر امر علت زائل گردد و موافق ترین اشیا برای ایشان تبرید و ترطیب است و چیزی نافعتر درین مقام نیست

و هوای او معتدل باشد بگرمابه ببرند و در آب معتدل نشانند [illegible] بعد از آن بیرون آورده روغن بنفشه بمالند و ماء الشعیر بنوشند و غذا با یکی
از امراق مرطبه [illegible] مسکن لازم گیرند و روغن بر سر ایشان بمالند و روغن بنفشه بکشند و در دماغ ایشان چکانند و ممکن باشد خواب را طول دهند
و بیداری و فکر و غضب و تعب و جماع حذر کنند و همچنین از طعام و شراب استعمال نمایند و مصابرت بر گرسنگی و تشنگی و همچنین امتلا از طعام ایشان را مضر بود و اگر حمام و آبزن
میسر نشود یا میسر شود استعمال کنند افضل باشد خصوصا کسی را که در آن این تب اثر کرده و نقصان ظاهر شده باشد و لازم است که حمام چنان باشد که عرق نیاورد و کرب
ننماید و حرارت بدن ایشان نفزاید و چنان باشد که از آن در بدن فراشا افتد و مسام بند گردد و ماء الشعیر صبح بنوشند و بعد دو ساعت در آبزن داخل شوند و چون از آن
خارج شوند روغن بمالند و صبر کنند تا آنکه ماء الشعیر از معده منحدر گردد و بعد از آن باز در آبزن اندر حمام در آیند و در آن آنقدر صبر نمایند که بدن ایشان منتفخ گردد و با اعتدال
[illegible] از آن بیرون آیند و آب سرد یکبار فرو ریزند و از آن خارج شده روغن بمالند و طعام تناول کنند و اگر حرارت قوی نباشد و نکایت بیش نیابد و ترطیب بسیار مطلوب
باشد و آنکه [illegible] شیر زنان سبت پس شیر خر پس شیر بز و در شیر اندک شکر اندازند تا در معده بسته نگردد و پس شیر بدل ماء الشعیر نوشند و بعد از آن بخوابند و اگر شیر
مستحیل گردد در معده یا بدن بعد تناول آن گرم زیاده از اول شود باید که بدل او دوغ ترش که مسکه او خوب دور کرده باشند بنوشند و یا بماء الشعیر عدول نمایند **قرشی** مینویسد
که علاج دق در ابتدا اسهل ست اگرچه معرفت او صعب بود و چرا نباشد که دران نه احتیاج بانضاج ست و نه باستفراغ و نه بتقدیر غذا مگر بحسب احتمال قوت معده و دران
کفایت میکند تبرید و ترطیب بادویه و اغذیه و مشروبات چنانچه در غب لیکن از مرخیات معده احتراز کنند زیرا که مرض صعب آن عظیم ست و چرا نباشد که اینجا طبیب محتاج بتکثیر
بدل [illegible] ست تا معادل [illegible] تحلیل کنند و چون با دق تب عفنی باشد بچیزی علاج کنند که نفع آن مشترک باشد و بر فوق اسهال نمایند تا حمی عفنی زائل شود و علاج دق سهل
گردد و هرگاه قریب ذبول شود محتاج بعلاج قوی گردد و طریق نیک اینست که در ربع اخیر شب شیره تخم خرفه و سکنجبین قلیل الحموضت یا بشکر سفید و بقدر شعیره کافور بدهند و چون
آفتاب طلوع کند قدح از ماء الشعیر مبرد بشکر دهند و بعد دو ساعت اندر آبزن که در آب او خیار و کدو و خرفه و کاهو و تربوز و گل نیلوفر و بنفشه و جو مقشر همه یا آنچه ازینها حاضر باشد
جوشانیده معتدل کنند و تا دو ساعت دران نشینند بطوریکه سر آن بلند در هوای سرد باشد و چون از آن بیرون آیند روغن بنفشه یا کدو بمالند و در گوش و بینی چکانند بعد از آن یکساعت
آرام نموده بشوربای گوشت بزغاله یا بره یا ماکیان فربه یا بر شتا یا بگندم یا بشیر تازه یا ماهی نهری بریان اگر شیر استعمال نکنند غذا سازند یا زرده بیضه گرم کرده یا نیم برشت بدهند
و در طعام ایشان نمک کم اندازند و هرگاه قریب بهضم شوند شراب ابیض که شش ساعت قبل از شرب او آب بسیار ممزوج کرده باشند بنوشند و بران تنقل بقرص لیمو یا بمغز خیارین
یا بقرص کافور یا تخم خرفه و شکر یا حلوا از شکر و نشاسته یا روغن بادام یا ماء القرع و هندوانه و تخم خشخاش و تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز بادام نمایند و گاهی درین اندک کافور افزوده میشود
بعد از آن بر فرش کتان نرم پر از پنبه بر روی خواب کنند و گاهی برای ایشان فرش بر شباک موضوع بر حوض میسازند و وقت عشا با غذیه مذکوره غذا سازند و مجلس ایشان قریب
آب و فضای سرد که دران هوای سرد بسیار آید اختیار نمایند و فرحت و آرام فرمایند و روبروی ایشان گلها و ملونات و مشمومات فرش کنند و نزدیک آنها تکثیر غنای ملایم و الوان
و از فواکه سیب و خیار و امرود و سازند و بشفتالو و خوبانی و آلو و هندوانه و انگور که بسیار شیرین نباشد تنقل نمایند و خوشبوهای سرد لذید بسیار ببویند **ابن الیاس** گوید که هر صبح
جلاب از شربت خشخاش ده درم و شربت عناب ده درم و یا از شیره تخم خرفه بست درم با شکر سفید ده درم و یا از آب هندوانه و یا از ماء الخیار هر کدام که باشد ده درم بنوشانند
و غذا ماء الشعیر یا بچه کوچک ماکیان و ماهی خرد رضراضی یا ماء الشعیر بدهند و آبزن و تمریخ بدن بعمل آرند و بعد خروج از حمام بماء الشعیر که دران بچه مرغ پخته باشند غذا سازند
و پارچه کتان بصندل و گلاب و کافور رنگین کرده بپوشانند و بر سینه ایشان بصندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و گاهی بدوغ و رائب مسکه آن دور کرده غذا دهند
و اگر با دق تب ظاهر نبود شیر تازه نرجوان و شیر خر معلوف بحشائش رطب بدهند و از اسهال و عرق حذر کنند و از آب سرد باز نداریم الا اگر معده و جگر ضعیف باشد
و اگر حدوث دق از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و هم باشد تسکین نفس بچیزیکه فرحت افزاید از الحان و حکایات خوش و مزیل هم و حزن و کلفت غم باقسام کلام و حیلها
و ملاهی و لعب عجیبه و ادخال آبزن و استحمام بآب نیم گرم نمایند و هر صبح جلاب از شربت خشخاش یا از شربت سیب شیرین بگلاب هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی بارد
بدهند و غذا ماء الشعیر با سفاناخ و کدو و تضمید صدر بصندل و کافور و گلاب کنند و اگر حدوث او از سهر مفرط باشد علامتش تقدم بیداری و غائر بودن چشمها مائل بتنگی
و انتفاخ جمیع بدن و بودن نبض صغیر ضعیف و بول سفید رقیق ست و علاجش خواب و راحت و استحمام و تمریخ بروغن بنفشه و بادام و کدو ست و هر صبح شربت خشخاش

[illegible] ... مقدار [illegible] ماش ... اسفاناخ ... اسهال ... [illegible] گرم ... حرارت ... [illegible]
[illegible] ... حرارت ... اسهال ... اقراص ... شیر ... گلاب ... [illegible]
[illegible] ... صندلین ... گلنار ... گل ارمنی ... گلاب ... [illegible]
و تشنگی شدید باشد علاجش اینست که هر صبح آب هندوانه ... شکر سفید ده درم ... بست درم ... گلاب ... [illegible]
بست درم بنوشانند بمقدار الشعیر ... مرغ یا ماهی کوچک ... دهند یا ماء الشعیر که دران سرطان پخته باشند بیاشامند و نوشیدن لعاب اسپغول و هندوانه بشکر و روغن
بادام یا بنفشه نافع بود و هرگاه تپ ظاهر شود و بدن در ذبول شروع کند تدبیر که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و هنگام خواب لعاب اسپغول و غیره بنوشانند و اگر
در معده ضعف نباشد و اگر دران ضعف باشد در شب ... اقتصار بر دادن رب انار شیرین و جلاب نبات مصری بگلاب و عرق بیدمشک هر واحد ده درم نمایند و تبرید
هوای ایشان کنند حتی که در سرما نیز که تبرید آن افضل از تسخین ست و شموم سیکه دران گل سرخ و کافور و صندل باشد و ریحان بگلاب پاشیده بو نمایند و هنگام خواب
از خواب بیدار شود جلاب یا از شکر مصری بگلاب هر واحد ده درم و یا شربت عناب و لعاب اسپغول و هندوانه یا شیره خرفه بدهند و چون صبح گردد بدستور جلاب
نوشانند جلاب و داخل آبزن و حمام و تمریخ بادهان مرطبه مذکوره بعمل آرند و بعد عصر مثل صبح آبزن بکار برند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و کدو و اسفاناخ و خرفه
دهند و بر معده و سینه ضماد مبرده مثل صندلین و گلاب و جراده کدو و کافور ضماد کنند لیکن اضمده مبرده تا دیر ندارند و نسخه قرص کافور همانست که در قول مذکور
مسطور شد لیکن درینجا مغز هندوانه عوض مغز تخم خیار ست و وزن صندل یکدرم باقی بدستور و کذا اقراص دیگر و حریره و چون علامات ذبول خوب ظاهر گردد اگر میسر
شود در آبزن شیر تازه و روغن بنفشه نشانند اولی باشد و چون از آبزن بیرون آیند آب شیرین مطبوخ بنفشه و نیلوفر بر بدن ریزند و بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر بدن
را چرب کنند و اگر غذا ... سمید در روغن ... کرده دهند نافع باشد و غذا از ماش و نخود و کدو و گوشت بچه مرغ و تیهو و ماکیان و نوشانیدن آب انار و سیب ترش هر واحد
ده درم شکر سفید ده درم ... وز ایشان را نافع بود و در وقت ضعف قوت این ماء اللحم ایشان را نافعست بگیرند گوشت ماکیان و تیهو و دراج و کبک ... در قرع
نهاده مثل گلاب عرق کشند و هر روز سه اوقیه بدهند و شربت تفاح یا سیب بگلاب و بیدمشک هر واحد ده درم با مفرح یاقوتی بار دیک مثقال بنوشانند و غذا
ماء اللحم بقرع انبیق بر آورده و باقی تدبیر همانست که در قول صاحب کامل گذشت جرجانی و ایلاقی و غیره می نویسند که تدبیر این تپ به تبرید و ترطیب بود و آن از پنج
وجه باشد یکی تدبیر هوای خانه و مسکن و مفرش و او چنان باید که در فصل گرما اندر خانهٔ خنک که باد شمال بدران گذرد بیمار را بدارند و اگر در خانه آب جاری باشد
و بستر بر لب آب کنند یا بر سر میان آب نهاده بیمار را بالای او دارند بغایت نیک باشد و یا ظروف پر آب گرد او و ریاحین بارد رطب و غیره که در قول صاحب کامل
گذشت پیش او نهند و بادکش از کتان ساخته و تر کرده باهستگی بجنبانند و بستر از کتان و غیر آن که در قول شیخ گذشت بسازند و پیش از خوردن طعام و یا بعد انحدار
غذا از قم معده بر سینه و کتفهای او خرقه بصندل و گلاب و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و آب حی العالم و روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بنفشه آلوده برنهند و چون
گرم شود بردارند و دیگر نهند و در شبانروزی از دو یا سه بار زیاده ننهند و اگر از سردی آن خرقه تن بیمار بلرزد آنرا نیمگرم کرده برنهند و بشب روغن بنفشه و کدو
بر ناف و کف پا و دست و بینی و گوش و مقعد بمالند و اگر فصل سرما باشد هوای خانه معتدل باید تا زکام نشود و بستر از کرباسهای شسته و نرم باید که پر از پنبه بسیار نبود
و کسوت مریض بحسب فصول اختیار نمایند مثلا در گرما کتان و توزی باید بصندل و کافور خوشبو کرده و در سرما کرباس نرم شسته دوم تدبیر حمام و آبزن و تمریخ
باید که حمام و آبزن نیمگرم باشد و حرارت آب چنان باید که بیمار را خوش آید و اگر در آب او بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و برگ کاهو بپزند سخت نیک باشد و اگر کدو
بتراشند و اندکی کشک جو نیمکوفته در آب آبزن بپزند هم نیک باشد و در حمام و آبزن زیاده ازان ندارند که پوست از آب نرم شود و تری بپذیرد و آنرا که در بدنش
گوشت سختی بر جای بود صواب باشد که اول در آبزن نیمگرم نشانند و بتدریج بآب مائل بسردی درارند تا که نوبت بآب سرد رسد و چون از آبزن فارغ شوند روغن
بنفشه یا کدو و یا بادام بمالند کی آب هم بر بندد پس اندام او بدان چرب کنند و بجامه و بستر باز آرند و باقی همانست که در قول شیخ گذشت سوم تدبیر شیر و دوغ دادن
و طریق استعمال این هر دو در بحث سل مفصل مسطور شد و هرگاه ترسند که بسبب دوغ تپ یا عفونتی تولد کند دوغ با قرص طباشیر دهند و نسخهٔ قرص مذکور همان ست

کرده در قول شیخ گذشت [illegible] گل [illegible] درم [illegible] آب با ترنگبین یا لعاب اسپغول [illegible] قرص [illegible] یک مثقال
چهار درم [illegible] قرص کافور با شربت خشخاش یا [illegible] در قول صاحب کامل گذشت جلاب آمیخته بدهند و وقت [illegible]
سرطان [illegible] جلاب [illegible] شربت [illegible] شربت خشخاش با آب سرد آمیخته [illegible]
لعاب اسپغول و جلاب [illegible] شربت عناب یا شیره تخم خرفه و شکر و روغن بادام یا لعاب بهدانه و جلاب [illegible] ضعیف باشد ازین شربتها هیچ نخورد [illegible]
و برای کشکاب [illegible] سرطان [illegible] ایشان [illegible] که [illegible] در ان فرو برند اگر رطوبتی همچون شیر [illegible] برای ایشان مادگی باشد و اگر سرطان [illegible]
عناب [illegible] کشکاب [illegible] روغن بادام بران چکانیده بدهند صفت کشکاب که در اول ذبول نافع بود بگیرند ماء الفروج و کشک جو و سرطان [illegible]
[illegible] روغن بادام یا روغن کدو بران چکانیده بدهند و طریق شستن سرطان در قول شیخ گذشت و نسخه قرص کافور در قول صاحب کامل مذکور شد نسخه
دیگر قرص کافور بگیرند تخم کاهو هفت درم گل سرخ ترنجبین هر یک ده درم طباشیر مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ هر یک دو درم تخم خرفه شش درم مغز تخم کدو چهار درم
رب السوس سه درم کافور نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند نوع دیگر طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم خرفه مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدو صندل سفید
هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسنی هر یک چهار درم سرطان سوخته رب السوس هر واحد یکدرم زعفران کافور هر یک نیم درم ترنجبین ده درم کتیرا صمغ عربی هر یک یک نیم درم کوفته
بیخته بلعاب اسپغول یا بلعاب بهدانه سرشته اقراص کنند و در بعضی نسخها عود خام و سنبل الطیب هر یک یکدرم زیاده کرده اند و کافور یکدرم ست و اگر طبع نرم باشد قرص
خشخاش بدهند نسخه آن در قول صاحب کامل گذشت و یک نسخه قرص قابض در قول شیخ در تدارک احوال تابع دق مسطور شد و شبانگاه یک مثقال اسپغول بریان
کرده و نیم درم صمغ عربی بریان کرده و نیم مثقال گل ارمنی و یکدرم سرطان سوخته با رب بهی یا با شربت حب الآس بدهند پنجم تدبیر اغذیه هرگاه شربت و کشکاب و شیر
دروغ و غیر آن که خورده باشند هضم شده باشد غذا دهند و هر قدر که غذا خواهند خورد آنرا اندک اندک بتفاریق خورند بچند نوبت تا گرانی نیارد و حرارت تب قوی نشود و از
اغذیه نان مقشر که با کاهو و اسفاناخ و کدو و مغز بادام پخته باشند موافق باشد و کشک جو با عدس مقشر و کدو و ساق کاهو یکجا بپزند و با روغن بادام یا شیره مغز بادام
بدهند و قلیه کدو و قلیه خیار و قلیه اسفاناخ دادن جائز است و اگر نان پاکیزه را در آب گرم ترید کنند پس آب از ان بریزند و نان را در آب یخ آغشته بخورانند حرارت تب
را باطل کند و اگر قوت ضعیف باشد بدل آب سرد شراب ممزوج تر کنند چنانکه شراب یکجزو و آب سرد دو جزو باشد و اگر وقتی صفرا غلبه کند مصوص و هلام و قریص که در قول شیخ
گذشت موافق باشد و زیرباج اگر سخت ترش نباشد و دراج و چوزه مرغ خانگی و مغز بادام بسیار و با شکر چاشنی کرده نیک باشد و نان فطیر نشاید خورد و آب بسیار سخت سرد
زیان کلی دارد و هر چیز که غذا دهند ذبول را سود دارد و رطوبت افزاید در قول صاحب کامل گذشت و ماء اللحم بدستور ابو منصور گوید که لزوم ماء الشعیر کنند و اغذیه معمول
از بقول بارد رطب مثل خرفه و ملوکیه و کاهو و کدو و خیار و بادرنگ دهند و اطلیه بارده مثل صندل و گلاب و آب خرفه و کشنیز تر و کافور بعد خلو معده از طعام بر سینه گذارند
و در فصل سرما در مسکن ایشان آتش و دخان نباشد و لباس حاره خفیف بپوشند و خاصه سر ایشان پوشیده دارند تا زکام و نزله پیدا نشود و دست و پا را غمز ملایم کنند و اگر
روز طویل باشد در آبزن مرتبه سوم قبل از وقت عشا داخل شوند و قرص کافور بر قلب و کبد که حمیات محرقه را نیز نیکوست نسخه او همانست که در قول جرجانی گذشت
الا درینجا وزن طباشیر پنج درم و تخم کاهو ده درم و تخم خیارین پنج درم ست و تخم کاسنی ده درم زیاده شربتی دو درم صفت سفوفیکه اصحاب دق را دهند چون طبیعت
ایشان نرم باشد گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم گل ارمنی صمغ عربی هر یک دو درم عصاره زرشک عصاره سماق هر یک سه درم تخم حماض مقشر گلنار هر یک دو درم
مقل [illegible] یک نیم درم کشنیز در سرکه تر کرده بریان نموده دو درم کوفته بیخته دو درم از ان صبح و مثل او شب با رب بهی و رب ریباس ساده بدهند و جالینوس گفته که اصحاب دق
محتاج بشرب آب شدید البرد و مقدار کثیر آن نیستند زیرا که با عضای اصلی ایشان بسبب لاغری و قلت گوشت و خون خود ها ضرر میکنند و من خلقی کثیر را در ابتدای وقوع
ایشان اندر دق آب سرد فقط نوشانیدم و در ان نشانیدم و صحت یافتند و اهرن گوید که حمی دق محتاج باسهال نیست چنانکه حمیات عفنی بدان محتاج اند و نه محتاج بچیزی
ملطف و منضج [illegible] چنانکه حمیات یوم بدان محتاج اند و ثابت گوید که اگر اصحاب دق را از شرب شیر التهاب پیدا شود بسوی دوغ گاو نقل کنند و یک مثقال ازین قرص
بدهند با آب خیار بر نهار و نسخه او همانست که در قول شیخ گذشت و در ان بار تنگ ست لیکن درینجا گل سرخ شش درم زیاده است و وزن مغز بهدانه نیز شش درم ست و [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بیمار [illegible]

[illegible] باشد [illegible] تسکین عطش ایشان کند [illegible]

[illegible] آب [illegible] مخلوط کرده [illegible] چون گرم شود [illegible]

بدن خود احساس نماید و تشنگی او ساکن گردد و بعد از آن روغن گل مخلوط سازند اگر درد شکم و ورم جگر باشد [illegible] و در آب سرد [illegible] خورند

منفعت یابند کارد بتبرید قلب یا معده و جگر نیز بدو همچنین از اغذیه یا [illegible] هوای سرد که این تدبیر نزد اول بار دیگر [illegible] شربت [illegible]

در ابتدا باشد در جمیع حمیات حاده و خصوصا که باطفال باشد و اما [illegible] و خاصه که [illegible] احتیاط و حذر استعمال کنند و چند کس را دیدیم که ایشان را [illegible]

و عبارت بشرب شربت کدو بود [illegible] کشتند و باید که هرکس بقدر قوت خود و مقدار مرض خویش بخورد صفت شربت که بگیرند آب آلو و آب تمر هندی و آب ترشک و آب

ترب سیاه و آب حماض و آب سیب ترش و آب بهی و آب ریباس و آب غوره و آب هندوانه و گلاب و آب خیارین و سرکه خمر هر یک ده استار و کدو منقی ده استار گرفته [illegible] و در دیگ

اندازند و پنج من آب بر آن اندازند بجوشانند با آتش ملایم تا بدو رطل آید بعده این آب را با تمام بهم در دیگ جمع کنند و بر آن دو نیم من نبات سفید انداخته بقوام آرند پس [illegible] آورند

ده مثقال کافور خالص و پنج استار طباشیر سوده آمیز نموده [illegible] بردارند و استعمال نمایند و باقی همانست که در اقوال سابق گذشت محمد هندی گوید که صبح شربت نیلوفر یا حماض یا شربت

صندل و خشخاش و شیره تخم خرفه یا آب تربز یا ماء الخیار یا ماء القرع هر کدام که حاضر باشد بنوشند و غذا ماء الشعیر مع گوشت بزغاله و بچه مرغ و ماهی کوچک و ضرامیخ و طوخیه اسفاناخیه

و قرعیه یا چوزه بزغاله و روغن بادام یا خشخاش بقدر قوت خورند و چون تب ظاهر بود بعد از نزول شروع کنند آبهای مذکوره یا آب انار یا دو مثقال از قرص کافور و بعد نسخه آن

طباشیر مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و تخم خرفه هر یک چهار درم گل سرخ هفت درم عود هندی کتیرا صمغ عربی هر یک دو درم اصل السوس صندل سفید [illegible] نشاسته شکر طبرزد هر یک

سه درم کافور زعفران هر واحد یک درم کوفته بیخته بگلاب و لعاب اسپغول قرص ساخته در سایه خشک کنند شربتی یک درم و یا قرص کافور و قرص خشخاش که در قول صاحب کامل گذشت

بقدر یک مثقال با شیر خر یا شیر زنان هر کدام که خواهند بست درم بخورانند باقی تدبیر در اقوال سابق گذشت انطاکی گوید که ملاک امر در تب دق تبرید و توفیر رطوبات است [illegible]

مشتعله از تحلیل بدان مشغول شود و الطف آن باغذیه مولد خون بود که التصاق و تشبث آن بسرعت گردد مثل شیره بادام بشکر و شوربای بچه ماکیان و کدو و خرفه و از

مجربات آنست که ماکیان را قطعه قطعه نموده بکوبند و با مغز بادام سوده در شیشه کنند و سر او بند نموده در آب نهند و بپزند تا جبر گردد و استعمال نمایند و اکثار گل ارمنی

و گلاب بشکر و مالش بروغنهای مرطبه مثل بنفشه و کدو و کاهو و فاغیه و مورد و فرش گلها و تبرید گرد و اگر دیبار نشستن در آبزن بغیر کثرت محل و تعدیل هوا و تبرید او

حتی الامکان و امساک از جماع و از لباس مخفف مثل پشم و موی و از قرب آتش و آفتاب نمایند و سزاوارست برای ایشان ملازمت لعابات و روغنها و راحت و لباس

معتدل و کتان و شرب شیر تازه با شکر بسیار نافعست و از آنچه تجربه کرده ایم آنست که بگیرند آب کاهو و گلاب و آب علیق هر واحد یک جزو آب لیمو نیم جزو و بدان صندل

و آرد جو و سفیداب مخلوط کرده بر بدن طلا نمایند بتکرار مع ملازمت چیزها که مذکور شد و گاهی احتیاج میشود نزد شدت اعراض بقطع [illegible] و ان هنگام مثل آب [illegible]

نیست و لیکن غذا ماء الشعیر مزعفر و عناب و قطعه بهی و امرود و سیب باشد و همچنین آب خرفه بشکر است و از اسهال مفرط اجتناب کنند تا قوتها بسرعت تحلیل نکنند و را

اکثار از غاریدن یا [illegible] و نشستن آنها با آب نیمگرم و روغن گل لازم است و هر تب دق که در مرطوب باشد سهل تر بود و بالعکس و کذا اگر مرکب شود به نسبت با ضداد [illegible]

آن ایضا در تهیت گوید که همه آنچه در سل و قرحه گذشته و قرص گل و کافور در وی بندد و شربت عناب و مطبوخ افتیمون و فواکه و شیر تازه بروغن بادام و شکر و گل مختوم

و شوربای چوزه مرغ بانواع بقول استعمال کنند گیلانی در مجربات خود مینویسد که با قرص کافور خاصه میدهیم با شراب انگوری وقت سحر قبل از طلوع صبح و شیره خرفه

میدهیم وقت طلوع آفتاب و غذا در چاشت میدهیم گاهی بیک روز رفع میشود و گاهی تا سه روز میدهیم و اگر بیمار قوی باشد بحمام میفرستیم که بتدریج در آب گرم در آید و چون

خوب گرم شود غافل او را در آب سرد بیندازند یا آب سرد یک کوزه غافل بر سر او بریزند بدین حیله چند مدقوق شفا یافته اند صفت قرص کافور خاصه کافور [illegible] جزو

زعفران چهار جزو مغز تخم کدو پنج جزو مغز تخم خیارین چهار جزو و عسل سفید چهار جزو کوفته بیخته بعسل اقراص سازند و آن حب بتدریج دق زائل میکند صفت حب مذکور

زعفران یکدانگ افیون بزر البنج هر یک نیم مثقال گل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه گل نیلوفر کشنیز مقشر صمغ عربی طباشیر تخم خرفه هر یک دو مثقال تخم خشخاش مغز تخم خیارین

هر یک سه مثقال کاه و پنج مثقال کرفته ... سحوق سرشته ... تخم خیارین سه مثقال شربت نیلوفر شربت انار
هر یک پنج مثقال بنفشه ... خشخاش ... مثقال سعد ... کرده
و ماء غلیظ ... ببالت ... ابتدای حال ... غایت
... مزاج ... ایشان ... بک تب ... بعد از آن
... قرص ... عرق کاسنی و عرق نیلوفر و عرق ... مثقال
... مثقال ... ادویه ... بیک ... دو مرتبه آب هندوانه با اندک قرص عنبر ... اگر ... طلب
... هر روز ... باید که کم باشد اگر چند دفعه بدهند باکی نیست بلکه لازم ست سعید گوید که تدبیر این تب بحسب درجات آن منقسم ست بسه قسم
درجه اولی شربت ماء الشعیر و بعده شربت شربت خشخاش با آب سرد کنند و اگر جسم خالی از عفونت باشد شیر خر بنوشانند بعد اعتنا بآن خوردن غذا بدان از خشاش یا بعد
مثل کشنیز و کاسنی و جو بنوشانیدن آب شیرین و بعد شرب شیر مدقوق را آب انار بنوشانند و از بقول بارده مثل کاهو و خرفه غذا سازند و خیار خورانند و غذا از شوربای بچه مرغ
و پاچه بزغاله شیر غواره بدفعات دهند تا هضم ایشان فاسد نگردد و حریره از آرد سفید و شکر و بادام سازند و در آبزن یکبار قبل از طعام و بار دیگر بعد آن نشانند و دراب نیلوفر
و کاهو بجوشانند و در حمام داخل کنند و سوم روغن بنفشه و کدو بر بدن مالند و بعد غسل در حمام در مسکن بنشانند کافور و صندل بویانند و بر فرش رطب خواب کنند اگر حلوا
طلب کنند حلوای شکر و خشخاش و روغن بادام دهند و گلاب بر سینه بمالند و لباس هم بپوشانند و اگر تب ظاهر بود قرص کافور سحرگاه و ماء الشعیر صبح و بعد آن آب انار دهند
و سفوف مبرد بدهند و از اسهال و استعمال سفوف حب الرمان حذر کنند و علاج درجه دوم استکثار از مشروبات بارده رطبه است مثل ماء الشعیر که در آن خشخاش پخته باشند
و شرب شیره تخم خرفه بطباشیر و کافور و در حمام داخل کنند و روغنهای مرطب بمالند و تعدیل هوای مسکن کنند و غذا بچه مرغ و بزغاله خرد سازند و بر بستر رطب خوشبو بخوابند
و کسر تیزی حرارت قلب ایشان کنند بهر چیزی که بسوی آن سبیل یابند و تدبیر درجه سوم اینست که طمع در صلاح او نباید داشت پس اگر اسهال عارض شود موت او قریب
بود بالجمله تدبیر این قسم بسیار صعب ست زیرا که شفای او نیست الا واجب ست که تدبیر مریض بتدبیر مبرد مرطب نمایند و حفظ قوت او کنند و از چیزیکه اشتهای او کند
منع نسازند که ازین تدبیر گاهی مرض تاخیر نماید و تا مدتی حیات او طول کند حضر گوید که غرض در علاج آن مقصور بر تبرید و ترطیب ست پس اگر مرطب غیر مبرد دهند
انچه تبرید کند شریک نمایند و اگر مبرد دهند انچه ترطیب نماید قرین او سازند و اگر مزاج مریض طلب تبرید باشد مثال آن اینست که شراب مرطب ست لیکن غیر مبرد زیرا که او
گرم ست و مزاج خود یبس می باید که از آن اندک با آب بسیار ممزوج کرده دهند تا مائیت ترطیب کند و همچنین رعایت کنند انچه از مبردات دهند بنوعیکه بدان چیزیکه در آن ترطیب
باشد مخلوط سازند تا آن چیز در نفس خود مرطب مع تبرید باشد مثل تخم خیارین و مغز تخم کدو و در آبزن داخل کنند و بعد آن روغن بنفشه و بادام بمالند و ماء الشعیر بنوشانند
و غذا از بقول بارده رطب سازند و بهر دوا که در آن تریاقیت مع برودت یافته شود مثل کافور آن دق را منفعت شدید مینماید و شیره تخم خیار و مغز تخم کدو و شربت انار شیرین
و شربت خشخاش با قرص طباشیر کافوری بدهند و اگر اسهال از شرب شیر یا دوغ بهم رسد گلقند چند روز بخورانند تا شکم باعتدال آید بعده اعاده آن نمایند اگر شیره بذور با قرص
مذکور نمایند باقی همانست که نقل ترشی و غیر آن مسطور شد میر عوض می نویسد که اگر در دق اندر مرتبه اول تبرید و ترطیب با غذیه و ادویه مبرده مرطبه چون ماء الشعیر
و چوزه مرغ و شربت عناب و نیلوفر و شیره خرفه و سکنجبین بدهند و شفتالو و زردآلو بخورانند و انچه در درجه دوم یا نزدیک آن برسد بعلاج قوی تر محتاج باشد
پس در آخر شب شیره تخم خرفه در عرق گاوزبان گرفته با یکی از اشربه مذکوره یا قند سفید شیرین ساخته و مقدار شعیره کافور ریاحی اندران حل کرده بدهند اگر قرص کافور
و غیره که در قول صاحب کامل گذشت دهند رواست و در وقت طلوع آفتاب نیم سیر ماء الشعیر با پنج درم قند سفید گرم یا سرد بحسب میل طبیعت بنوشند و انچه اشربه
شیرین مذکور شد بر تقدیری توان داد که خوف از استحاله او بصفرا نباشد و الا اجزا از شربت حماض و لیمو و ترنج و سکنجبین و انار ترش نتوان داد و سفوف
سرطان تالیف صاحب تحفه جهت دق و سل و سرفه و تلیین طبع و منع نزلات حاره بغایت نافعست و چون کار از حد او ندارین بجه قبول رسد درین وقت از علاج
وی دست باز دارند و هیچ آرزوی که از اغذیه و اشربه و غیر آن او را پدید آید منع نفرمایند و باقی در اقوال سابق گذشته مصنف خلاصة الحکمت میگوید که هر چند

طباشیر نیز شربت بنفشه و نیلوفر در صورت سرفه و الا شربت انار و لیمو وغیره نموده اند لیکن آنچه احقر تجربه یافته شیر بزغی را درین تپ مضرت بسیار است و اولی آنست که بعد اتفاق
انرا استعمال نماید شریف خان مینویسد که من علاج مریض دق کردم که بدرجه دوم رسیده بود و بنوشانیدن شیر خر نمودم با شربت نیلوفر و وقتی قرص طباشیر قابض گاهی
قرص کافور حسب حاجت استعمال کردم و شیر را از نیم توله شروع نمودم و تا سه روز بر همین قدر توقف کنانیدم بعد ازان هر روز یک توله افزودم تا آنکه یا پاو آثار
رسید بعده بر همین قدر وقف نموده باز زیاده کردم پس هنگامی که آثار سوء هضم وغیره عارض گردید از شرب او باز داشتم و بعده باز دیگر دادم و جالینوس گفته که اگر تدبیر
آبزن و مرخ آب نبودی بعلاج دق سبیل نمی یافتم مولف اقتباس مینویسد که تدبیر مریض دق طب از نه وجه باید کرد اول در تدبیر لباس و هوا و مسکن و مفرش چنانچه
در خانه که آب ما گذر نباشد و باد شمال را ممر نبود باید که طبقهای بسیار پر آب گرداگرد نهند و خیار و بادرنگ و کدو و ترنج و هندوانه پاره پاره کرده دران اندازند همچنین گلهای
باد خوشبو وغیر خوشبو مانند گل نیلوفر و بنفشه و گلنار و کدو و چاندنی و گل سرخ و سدا گلاب و سدا سهاگن و یاسمین و بیله و هارسنگهار و بید مشک و کرنه و نارنج و کافوری
و داودی پیش نظر دارند همچنین از گلها و برگهای سرد توده توده گرداگرد بیمار نهاده دارند و لحظه لحظه بصندل و گلاب و سرکه و آب یخ آنرا تر دارند و در شبانروزی چند بار نیز
تجدید نمایند و زمین و روی دیوارهای خانه را بآب گلاب و سرکه تر سازند و شاخهای تر مانند خرفه و بقله یمانی و چاندنی و بید مشک و باقلا و کشنیز سبز مع گل پیش
بیمار دارند و هر چند ساعت تازه سازند و تمام درون و بیرون خانه را بگل سفید خوشبو که آنرا بهندی پنڈول گویند و یا گل ملتانی و یا گل ارمنی و نیشاپوری
تازه تازه بمالند و باقی همانست که در قول جرجانی گذشت دوم تدبیر حمام و آبزن اگر در آب حمام گل بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و خطمی و کاهو و کشنیز همه سبز هر یک
سه قبضه بپزند بهتر باشد و آبزن باین طور سازند گل بنفشه و نیلوفر و گلنار و کاسنی و خیار و سدا گلاب و باقلا و هارسنگهار و سدا سهاگن و چاندنی و کشنیز هر یک
پاو آثار برگ بید و کاسنی و کاهو و کشنیز و گلاب و خطمی و خبازی هر یک نیم پاو جو مقشر نیم آثار خیار و بادرنگ و کدو هر یک نیم آثار و پنج توله مغز تربوز سه پاو گلاب هفت
شیشه آب شیرین بقدر حاجت براده صندل سفید شش توله همه و یا هر چه ازینها بدست آید بکار برند و دو ساعت نجومی قبل از آبزن آش جو بدهند و اگر از یکساعت
نجومی در آبزن نیز بیمار بنشیند باید که او را بکرباس مفروش نشانیده بردارند و گوشه های او گرفته بآهستگی در آبزن فرو گذارند و دو سه مرتبه بردارند و بگذارند پس بیرون
آورده روغنهای مرطب بمالند و یکساعت نجومی استراحت فرموده غذاهای قویه مرطبه مانند گوشت بزغاله و بره و بچه مرغ خانگی که دران جو مقشر پخته باشند بدهند و باقی در
قول شیخ گذشت سوم تدبیر تمریخ ادهان مرطبه چون روغن کدو و بنفشه و کاهو و خشخاش بچهارم حصه شیر بز و یا زن و یا خر و مسکه گاو و یا بز و باید که بعد نیم ساعت
به پنبه نرم (?) تن را پاک نموده باز تجدید تمریخ نمایند و بعد از غذا همین فرمایند چهارم تدبیر دادن شیر خر و بز و زن پنجم تدبیر دادن دوغ و طریق این هر دو در باب سل
مسطور شد ششم تدبیر استعمال حبوب و سفوفات و اقراص و عرقیات و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و این همه در ذکر ادویه نافع دق مسطور شد هفتم تدبیر اضمده
و اطلیه باید که قبل از غذا بکار برند بدین صفت کشنیز سبز و گل سرخ و بستان افروز هر واحد یکتوله کشنیز خشک تخم کاهو صندل سفید گل ارمنی هر یک هفت ماشه
کافور سه ماشه بر حوالی دل ضماد کنند و پارچه کتان بران چسپانند و نگذارند که خشک شود و ضماد آرد جو باندکی کافور بسیار مجرب است هشتم تدبیر تنقل ببزور بارده
مانند مغز تخم خیار و بادرنگ و تربز و کدو و نیز (?) باید که بر برف سرد کرده میان هر دو طعام بکار برند و اگر اندکی کافور و نبات سوده بران پاشند بهتر باشد و همچنین از انار
ولایتی و به و سیب و زرد آلو و ناشپاتی و تربز و عناب و انگور تازه در عرق بید مشک و برف پرورده نهم تدبیر اغذیه آنچه درینجا سودمند است اینست شوربای مسلم یا مقشر
که با پالک هندی و رومی و یا برگ کاهو و یا کشنیز و یا کاسنی و یا بارتنگ و یا خرفه پخته باشند با نان تنک و یا برنج دهند و یا کدو سبز و خیار و بادرنگ و پرپه (?) و توری و سینگه (?)
و امثال اینها تنها و یا در لحم بزغاله و بره پخته دهند و یا کله پاچه بز و یا چوزه مرغ و ماهی خرد دهند و ماء الشعیر ساده و سرطانی و لحمی بنسبی نافعست فائده هرگاه که طبع نرم شود
باید که پست کنار و شاهبلوط و تخم [illegible] و قرص طباشیر قابض لولوی علویخان و حب سفوف لولوی ایشان دهند نسخه قرص در ذیل ادویه مرکبه گذشت صفت
حب مذکور طباشیر سرطان سوخته ابریشم مقرض مروارید ناسفته کهربا صندل سفید لعل یاقوت رمانی و سفید مهره خطائی انجبار دم الاخوین مغز بیدانه نشاسته بریان
شادنج مغسول عصاره لحیة التیس صمغ عربی حب الآس کثیرا رب السوس هر واحد یکدرم مغز تخم کدو و خیارین و کاهو هر واحد یکنیم درم سبد سوخته اقاقیا تخم حماض طراثیث
گل ارمنی و قبرسی و مختوم و داغستانی هر یک یکدرم زعفران افیون هر یک سه حبه کافور چهار حبه بلعاب بهدانه حبها سازند شربتی یکدرم با عرق بید مشک هفت توله صفت

سفوف کرده کرم ... ناخفته ... صندل سفید ... ابریشم مقرض ... باشیره ... بیرون ... دانه هیل کشنیز خشک ... دانه سماق ... طباشیر ... گل ...
گل نیلوفر هر یک یک مثقال ... شکر طبرزد ... هر یک دو دانگ ... عود هر یک مثقال ... تخم خرفه هر یک ... مثقال ... یک مثقال ...
مثقال با عرق بادرنگ و غذا آش جو بریان با چهارم حصه آن عدس مقشر پخته دهند و دراز ... آش جو پخته دهند ...
عشی آید باید که ماء اللحم ساده ... بشربت چهارم حصه آن دهند ... گوشت بزغاله از چربی پاک کرده بوزن یک نیم پاو ... گلاب و بید مشک
و آب باران هر یک ... آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز نا پخته باشد از دیگ ... تا پنج ...
مانده پس آن آب را ... اندازند ... بروغن بادام ... ساخته و اندکی کشنیز خشک و نمک لاهوری اضافه نموده ... بنوشانند ...
و طریق ساختن ماء اللحم مرکب منقول از قوانین العلاج که درین باب بسیار مفید است گوشت بزغاله ... آثار کشنیز خشک دانه هیل آمله سانج هندی هر یک ... توله نمک لاهوری
و بیاز ... کاو زبان کرده سیب ولایتی ده عدد کسیرو پاو آثار صندل سفید سه توله گل نیلوفر گل گاو زبان تخم خرفه هر یک شش توله مغز تخم کدو پنج توله برگ گاو زبان ...
خام خاکشی هر یک نه توله آب تربوز و خیار و لیمو شیرینی هر یک نیم آثار گلاب و بید مشک هر یک یک آثار عرق گاو زبان و بید ساده هر یک ده آثار برگ ترنج و ریحان و پودینه سبز
هر یک یک قبضه بدستور عرق کشند شربتی از هفت توله تا نه توله و مختار ابن هبل فرموده که خاکشی مدبر با شیر بز درین باب عظیم الاثر است و طریق او آنست که خاکشی ...
در پارچه سفت ... در دریائی که آب آن شیرین بود یکصد و یک مرتبه غوطه دهند ... سایه خشک ساخته با شیر بز یا ... بعمل آرند ... چون نوبت بذبول
رسد و عقب آن غشی متواتر و خفقان و اسهال ... و تشنج و زحیر و تهیج اطراف افتد و عرق بسیار آید درین حالت دست از علاج باز کشند و بیمار هر آرزوئی که از اقسام
اطعمه و اشربه در دل داشته باشد هرگز باز ندارند که قرب موت است تا خواهشی در دل نماند و اما آنجا که تپ دق صاحب ورم باطنی را افتد باید که همگی عنایت در تحلیل
و اصلاح آن مصروف دارند و آنچنان باشد که ... ضمادهای محلله معتدله و همچنین اضمده و اغذیه و اشربه بعمل آرند و هر دوائیکه تحلیل و اصلاح ورم نماید اگرچه گرم بود بکار برند
خصوصاً که تریاقیت دران باشد و در استعمال مبردات چندان دلیری نباید کرد که ضرری عظیم میرساند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که زنی را از صعوبت وضع حمل و سوء
تدابیر در رحم ورم پیدا شده بود و مدت آن دراز گشته و تپ آهسته چند روز ظاهر و گاهی مخفی بودی و بذبول انجامیده الدّه او که از اطبا ... داشت ضمادهای نرم و منضج
و محلل و معتدل چون شیر گاو و پارچه دران تر کرده و فرزجهای محلله ... قوت او را ... همین تدبیر آن ورم تحلیل یافت و خلاص شد و ایضاً دختری نوجوان را
در غب خالص بسبب کثرت استعمال مبردات ورم رحم پیدا شد و تپ خفیف و حبس حیض داشت و نوبتش نزدیک ذبول رسیده بود و اطبا تپ دق تجویز کرده قرص کافور
و ماء الشعیر سرطانی میدادند و هیچ فائده نمیشد و من از معاینه قاروره و نبض و دیگر عوارض دریافت کردم که تپ دق نیست همه عوارض از ورم رحم اند و امر باستعمال
حقنهای لینه منضجه معتدله علوبخان و فرزجها و اطلیه و اضمده کردم و دواء شربه حب کاکنج و تخم خربزه هر یک نه ماشه صعتر چهار ماشه در عرق مکوه و اشرخا هر یک نه توله برآورده
شربت کشوث علوبخان و شربت بزوری هر یک دو توله داخل کرده دادم و غذا شوربای بچه مرغ با نان تنک مقرر کردم بهمین تدبیر در مدت دو ماه صحت کلی حاصل شد
و اما در حالت ترکیب تپ دق با حمی عفنیه بعد از رعایت اشتراک تدبیری نمایند که نضج و تحلیل خلط عفن کند و آنچنان باشد که اگر تپ صفراوی بود شربت بنفشه و آلو وغیره
دهند و اگر تپ بلغمی بود پس مطبوخ افسنتین و شربت بزوری حار دهند و اگر تپ سوداوی باشد مطبوخ بسفایج وغیره دهند و اگر احتیاج باستفراغ آید جهت رفع عفونت
بر فوق مغز خیار شنبر با شیر خشت و ترنجبین و گلقند در روغن بادام دهند بعده قرص گل ... یا با شیره ... شکر با شربت بزوری و مروق بید ساده و یا گلو دهند و بعد از
زوال تپ عفنی بمعالجه تپ دق مشغول شوند و مهما امکن نگذارند که طبع نرم گردد و اگر نرم شود باید که بزودی تمام در حبس وی کوشند بدستوریکه سابق نوشته شد شخصی
از طفولیت بنزله بار مبتلا بود و حمی شطر الغب از مدت شش ماه میداشت آخر سقوط قوت و اشتها و لاغری بدن بدرجه غایت رو نموده و اطبا حمی دق بسبب استقبال
شطر الغب تشخیص نموده بقرص کافور و آب بید ساده و دیگر مبردات علاج میفرمودند و تا مدت نه ماه هیچ سود نکرد چون بمن رجوع کرد تپ بلغمی لازمه نزلی تشخیص کرده
قرص افسنتین سه ماشه در خمیره گاو زبان عنبری نه ماشه سرشته همراه مروق گلو که بر برنجاسف نیم کوب سه توله و اصل السوس هفت ماشه و شربت کشوث علوبخان
و شربت بزوری معتدل هر یک یک توله داخل کرده دادم و گفتم که هر روز مروق یک نیم توله و هر دو شربت شش ماشه اضافه نمایند تا یک هفته و وقت شام حب سیماب مطبوخ





صبح مربای گاوزبان معمول است باید داد و غذا شوربای بچه مرغ خشکه یا زرده تخم مرغ خالی با نان روغنی ... و بعد ... عرق و شربت ...
بکار بندند و بعد دو ساعت ... و همچنین بکار بندند حسب معمول دائماً تا ... زایل گردد

دق الشیخوخة

یعنی دق پیرانه هر چند این مرض از جنس حمیات نیست لیکن عادت اطبا بران جاری شده که آنرا بعد حمی دق ذکر میکنند زیرا که این هر دو مرض در بعض لوازم چون ذبول جسم
والاغری آن مشترک اند و انسان بصورت مدقوق می نماید و اگر چه میان اسباب این هر دو منافات است و معنی دق الشیخوخت استیلای یبوست بر مزاج است یعنی گاهی
با وجود غلبه خشکی بر مزاج در حرارت و برودت معتدل بود و این کمتر است و گاهی با خشکی برودت نیز غالب بود و این حال را دق الشیخوخت و دق الهرم هم از آن نامند که بدن
را پیش از رسیدن وقت پیری احوال پیری از ذبول و یبس و شکن بر اعضا عارض شود و درین مرض پیران بیشتر از جوانان افتند و جوانان بیشتر از صبیان ...
شوند با آنکه گاهی جوانان و صبیان را نیز عارض شود و اسباب این مرض پنج نوع است یکی استیلای برودت از شرب آب سرد در غیر وقت او چنانچه بعد جماع یا
بعقب حرکات سخت و ریاضت قوی زیاده چنانچه ... در هنگامیکه مسام کشاده باشد و قوت تحلیل شود و اعضا بر کشیدن آب سرد و بسوی احشا حریص شوند پس آب
اعضای باطنی سرد کنند و معده و حرارت غریزی را ضعیف نماید و بدان سبب قوت غاذیه از کار خویش باز ماند و همچنین در حمیات عفونی که هنوز ماده خام باشد قوت را
ضعیف از آب سرد خوردن سردی غالب شود و ماده بغیر نضج ... قوتها از کار باز مانند چنانکه در آخر زمانه پیری باشد دوم بخارات ردیه اخلاط بارده که بجانب دل صعود کنند و حرارت
دل را سرد نماید و حرارت او منطفی شود و مزاج او بسوی جمیع اعضا سرایت کند سوم حرارت که بسبب ریاضت یا حمیات محرقه یا اوجاع شدیده و غیر آن رطوبات را تحلیل کند و
فنای رطوبات حرارت غریزی بمیرد و عقب آن برد و یبس پدید آید و یا آن حرارت رطوبات را بگدازد و این انحاد حرارت غریزی مختنق و منطفی شود و نماید و عقب او بسبب نبود
حرارت و بجهت عدم ورود بدل طبیعت ضعیف گردد و برودت و یبوست غلبه کند چهارم استفراغات قوی که روح و ماده حرارت غریزی دران استفراغ خرج شود و تنها
تحلیل گردد و حرارت غریزی ضعیف شود پنجم افراط تبرید باشربه و ضمادها و اغذیه بارده در علاج اصحاب حمیات حاره و دق و دیگر امراض گرم تا بدان سبب حرارت غریزی
منطفی گردد و مزاج متغیر شود و سردی غالب آید بالجمله چون این مرض مستحکم شود علاج نتوان کرد و اگر آنرا علاج بودی پیری و موت را باز داشتندی و علامات این مرض
آنست که بدن و چهره خشک و بدرنگ بود و باشد که رنگ او بسبزی گراید و بصورت مدقوقان بود و علامات ذبول و نحافت و تقشف پیدا باشد مگر با وجود اشتعال و التهاب
و تپ نباشد بلکه اکثر ملمس بارد بود اگر با یبوست برودت باشد و نبض مریض مثل نبض اصحاب حمی دق نبود بلکه صغیر بطی متفاوت باشد مگر آنکه ضعف اشتداد نماید که دران
هنگام نبض متواتر شروع کند و خصوصاً در کسی که او را این مرض از شرب آب سرد بهم رسیده باشد و بول ایشان سفید رقیق مائی باشد و احوال مریض از خشکی و زوال نضارت
اعضا مشابه احوال پیران باشد و قلت اشتها و ضعف هضم بود و علاج تدبیر مرطب و مسخن و تعدیل مزاج کوشند تا مرض مستحکم نشود مثلاً جدوار خطائی یکماشه جواهر مهره
نیم ماشه در خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه و ورق طلا یکعدد آمیخته بخورانند و شربت یاقوت علویخان دو توله در عرق عنبر شش توله حل کرده تخم شربتی و فرنجمشک یک
سه ماشه پاشیده بنوشند و بعد یکساعت نجومی نخود و زردی بیضه مرغ نیمبرشت خورانند و بالایش چهل درم شراب انگوری بدهند و بعد دو ساعت حمام و آبزن سازند
که مرزنجوش و گل بابونه و گل ماشقاته و تخم گاوزبان و تخم انجره هر یک ده مشت دران پخته باشند و بعد یکساعت ازان شوربای بچه بره یا مرغ و یا کبوتر بچه که دران دارچینی
و خولنجان و زنجبیل داخل کرده باشند با نان دهند و خواب کنند و چون بیدار شوند و غذا نیک هضم شده باشد بروغن نرگس و سوسن و خیری تنها یا بموم بر همه بدن بمالند
و وقت شام ماء اللحم با شراب ممزوج اول بدهند و بفاصله نیم ساعت نجومی دوای صبح نوشانند و بعد هضم دوا غذا انگور یا نان دهند خوردن مربای زنجبیل و سیب و ترنج
و اناناس و شقاقل که با عسل ساخته باشند بسیار نافع است و همچنین لیسیدن عسل تنها و همچنین نوشیدن شربت سیب چهار توله در عرق کیوڑه و بادرنجبویه یک شش توله
سفید و رازی گفته که شیر گاو تازه نیم پاو با سه توله قند سفید تازه پخته خوردن رافع این علت است و باید که ابتدا مسخنات قویه نکنند و الا مریض تغیر مزاج ...
بلکه متعمل و تدریج استعمال نمایند ... هر چه محلل بود باز دارند و ترک ریاضت کنند شیخ میفرماید که معالج علاج این مرض هنگام غیر استحکام بر جا کند که مستحکم شود
و نزد استحکام بامیدی نماید که زیاده هلاکت اندکی دیر کنند بدون آنکه شفا حاصل گردد و قانون در معالجه ایشان تسخین و ترطیب است و از مرطبات ... حمام است چنانچه معلوم

و در استعمال کنند که بعد هضم طعام ... آنچه لطیف ... طعام استعمال نمایند حرارت را ساقط کند ... اصول ... آنکه ... بخورد گندم ... که بعد ...
و بابونه ... استعمال کنند ... بدن بالای طعام استعمال نمایند ... ایشان ... باشد نفع ... عسل
... اصحاب ... رعایت ... سر ... حمام ... مرطب ... النفوذ ... الاحمد ... حرارت ... باشد ... بالامراض ... بعد ... شرب
... ایشان ... واجب ست رعایت ترطیب از آبزن ... وصحوه ... روغنات واغذیه وغیره که ... دقیق ...
... ایلاقی وجماع ... باید دانست که این علت را علاج ... آن باید کرد تا ... گردد ... کند ... علاج
... بعد نمایند تا مزاج را در گرمی و تری باعتدال باز آرد ... آنچه ... اعانت کند حمام و آبزن بعد انهضام طعام ست و این حقنه ... موافق باشد ضعف ...
... پاک کرده ... بندیک مشت نخود و یک مشت گندم و ده درم شبت ده درم بابونه ده ... ده عدد انجیر سیاه فربه ... ترنج ... آب ...
آب ... صاف کرده مقدار ده استار ... شوربا ... ده درم روغن گاو ده درم روغن کنجد تازه پنج درم روغن بان ... گداخته ... حقنه
کنند ... روز متواتر ... حقنه سه روز دیگر ... دیگر ... باز حقنه کنند چند بار برین ترتیب این حقنه ... بار که حقنه کنند از پس آن
اعضا را ... روغنی لطیف مثل روغن نرگس و سوسن و خیری چرب کنند ... صبح ترنج مربی ... زنجبیل ... شقاقل ... بخورند و پس از یک ساعت
... بعد ... باشد ... بالای آن مقدار چهل درم تا پنجاه درم شراب انگوری بخورند و دو ساعت بران صبر کرده در حمام ... چون ... برآیند ...
کنند پس شوربای گوشت ... بخورند ... پخته بخورند و ... عسل ... اگر اراده خوردن شراب بعد طعام کنند از صد درم زیاده نخورند ... نرگس ... مرزنجوش ... ترنج ...
صلیب ... و هر گاه قوتی بدان باز آید و اثر تری ظاهر گردد معاجین کبار چون دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق کبیر موافق باشند و از مجامعت دور باشند ابن ... گوید که حیله کنند بهر حیله لطیفه تا بدن فربه شود و این چنان باشد که عسل و مربیات حاره مثل عسل زنجبیل و ... آن بدهند ... شوربای گوشت ... غذا سازند و شراب
رقیق صاف بنوشند و در آبزن که اندر آب آن بابونه و مرزنجوش پخته باشند بنشینند و خوشبوی یاسمین ... تبخیر کنند و در شب ... روغن ... روغن خیری
یا نرگس ساخته باشند چرب کنند ابن الیاس گوید که هر صبح شربت سیب شیرین ده درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ... نیمبرشت ... معمول ...
و ماکیان ... و نخود آب ... زرده ... بدهند عسل با شکر سفید ایشان را نفع بین کند ... ایشان ... روغن بنفشه ... کرده چرب سازند ...
... ماکیان ... بسازند نجندی گوید حق آنست که شفا درین مرض متعذر ست زیرا که آن بترطیب باشد و ترطیب با غذیه بود و آن بهضم تمام شود و هضم در ایشان ضعیف
بود بسبب برودت و آن محتاج تسخین باشد و اکثر مسخنات مجفف اند بلکه همه مسخن قوی مجفف باشند و گویند که نافع تر چیزی برای ایشان از شراب ممزوج بعد هضم غذای محمود ... نیست

ذکر اعراض تابع حمیات

شیخ میفرماید اعراضیکه در حمیات حادث میگردد مثل تا قصص و برد و قشعریره و عرق بسیار و رعاف مفرط و قی عنیف و اسهال و ضعف و یبس ... عطش ... حمیات
کثیر و سهر لازم و عفونت زبان و عطاس سخت و صداع صعب و سعال متواتر و سقوط اشتها و بولیموس و شهوت کلبی و شهوت ردی و فواق ست مجوسی گوید که گاهی
حمیات را اعراض کثیر مختلف تابع میشود و بیشتر بعضی از ان مشاکل حمی و ملایم مزاج آن بود و علاج آن مثل علاج تپ باشد مثلا صداع که در تپ بسبب ابخره حاره متصاعد
بسوی سر عارض شود علاج تپ و علاج صداع بیک نوع تدبیر باشد و بعضی اعراض مخالف مرض بود و علاج او مضاد علاج مرض باشد و چون قصد بعلاج یکی از ان کنند
تمام ... دیگر زیاده شود پس درین هنگام می باید که نظر کنند هر کدام از ان هر دو که قوی تر و غالب تر باشد بر مریض قصد مداوات آن نمایند و عنایت بعلاج آن باشد پس
اگر مرض قوی تر و عظیم الخطر بود قصد علاج او کنند و از عرض نیز غافل نباشند و اگر عرض قوی تر و خوف از ان شدید تر باشد قصد مداوات عرض کنند بعد از آنکه از مرض غافل
نباشند مثال آن این ست که شخصی را تپ موی باشد علاج آن فصد ست مگر آنکه معده آن علیل بود بسبب تخمه کلاو را عارض شود یا فساد طعام که در معده او فاسد گردد و او را ازین
غثیان و لذع و قلب نفس عارض شود و بسبب این قوت او ضعیف گردد درین صورت اقدام بر فصد نباید کرد زیرا که اگر فصد آن کنند ضعف قوت و انحلال زیاده شود
بسبب نقصان حرارت غریزی با ... خون بلکه قصد علاج معده و تقویت آن نمایند تا آنکه مزاج او مستقیم گردد و بعد فصد مریض کشایند و ایضا مثال

و گاهی ثابت که از آشامیدن آب سرد حادث شود و آن را غشی بوده و تسکین آن به شرب آب حار شود از ضعف اعضای رئیسه و عرق را گرم بجهت اصلاح حرارت و احتیاج باشد و از آب و معالجه ادویه گرم و مانند آن

و محتاج است بادویه مسکن غشی از روی خوف اعظم است بس بیرون عنایت که بالجمله حمیات و اعراض تابعه آنها و سایر اعراض که با هم اعراض بدید باشند باید که علاج چون در ایشان ترجیح بحکم

اشتداد صاحب بود اشیای جمیعه مسکنه احتیاج دهند اگر بجهت سبب عرض که ترا باید آن عرض تابع حمیات بعض نگاه غشی دیگر آنست که در قول شیخ مذکور شده بعید که دیگر مرض

یعنی که تابع او اعراض غریبه باشند از استفراغ اعضای رئیسه مشارکت بود و استدلال بران غشی عظیم باقی متواتر با سهال عقل یا عرق مفرط یا اسهال مزمن است و بعضی ظاهر آن

مینویسند چنانچه مرضیکه در حمیات حادث بیاید اگرچه مهالک اند لیکن باید که بی تدبیر نگذارند مانند آن تشنج یابس فتق الدم و نفث الدم و در و شکم و درد سر که بعد از تنقیه افتد

و ضیق النفس مع کرب و حصر البلع و اختلام و غیر آنست که در قول شیخ گذشت و انا بتدا هم مهالک اند خصوصا که بعد از تنقیه افتد

تدبیر نافض و قشعریره و برد

یعنی لرزه و ارتعاش سردی فی کردن آب گرم و سکنجبین مجرب است و بعض ادویه مانع لرزه در انواع حمیات خلطیه مسطور شده و بقول شیخ آنچه اینجا تابع از عرق بود و آن بسرعت

علاج یابد و محتاج بتدبیر نباشد و بحرانی را واجب است که معارضه ننمایند بدفع از ادویه لرزه و حابسه و نه بدانچه ضعیف کند و غیر بحرانی را گاهی بستن دست و پا و مالش نرم و گرم کردن

پوشش و مالیدن روغن شبت و بابونه اگر احتیاج افتد ساکن نماید و اما قوی از اعراض مذکوره چون دوام کند در حمیات باشد یا در غیر آن لازم است که دست و پا را بعد روغن گرم

بربندند و بروغن بابونه و اصل السوس بمالند و بعضی تقویت این روغن بمثل قاقله و جند بیدستر و سداب و شیح و پودینه و لبلاب و فلفل و عاقرقرحا می نمایند و گاهی از این

تجاوز میکنند باستعمال لطوخات خردل و حلتیت و گاهی این ادویه را یعنی از قاقله تا آخر در آب می پزند بعده در آن روغن را جوش میکنند و آب جرجیر درین باب نیست مناسب

اگر بر بدن بمالند و یا در روغن بپزند سکنجبین پودینه دشتی و آب او است صفت روغن جید برای این عوارض بگیرند شبت خشک و مرزنجوش و پودینه و سداب و فلفل عاقرقرحا

و در شراب نیک بجوشانند پس صاف کرده نصف او روغن کنجد داخل کرده بپزند تا آب فانی شود و روغن بمانند و بالش استعمال نمایند و از روغنهای قوی در مثل لرزه

تپ ربع روغن قسط و روغن قیسوم و روغن سوسن و روغن بادام تلخ است و در یک اوقیه روغن بقدر سه درم فلفل و یک دانگ عاقرقرحا سوده آمیزند و افسنتین

در روغن کنجد جوشانیده یا زیت که در آن کرفس پخته باشند استعمال نمایند و خردل در زیت گرم بسیار نافع است و گاهی احتیاج بمشروبات افتد و اکثر آنست که شرب

آب بسیار گرم و انکباب بر بخار آن تسکین او نماید و اگر از این ساکن نشود و ماده غلیظ تر باشد در آب انیسون و پودینه و تخم کرفس و مصطکی و جرجیر و شبت و مانند آنها جوشانند

و تبخیر بآبیکه در آن مثل شیح و قیسوم و پودینه و شبت و اذخر و سداب و مرزنجوش و قسط جوشانیده باشند باید کرد و بزور حار و جمیع ادویه قوی الادرار تسکین لرزه نماید و از ادویه

مسکن لرزه عظیم در تپ ربع و مانند آن که از اخلاط غلیظ حادث شود آنست که قسط یک مثقال با آب گرم بخورند یا غاریقون مثل او در آب گرم و غاریقون را منافع

عظیم است و گاهی با آن اندک افیون می آمیزند و خواب و عرق می آرد و شدت لرزه و غیره را دفع میکند و ایضا ایرسا مقدار مثقالی با آب گرم بخورند و ایضا ابهل وزن

مثقال با آب گرم و ایضا فطراسالیون مثقال با آب گرم و از مرکبات تریاق فاروق و تریاق حکیم غرزه و کمونی و فوتنجی و فلافلی است و شربت عسل که در آن مثل سداب

و حلتیت و عاقرقرحا و فلفل جوشانیده باشند حب مجرب که مریض یکساعت قبل از لرزه بخورد و بر بستر دراز شود و هوای او با آتش و پوشش گرم بود پس

تعدیل با منع او نماید بگیرند میعه و مر و افیون و جاوشیر و فلفل هر واحد یک جزو و بروغن گاو سرشته بقدر باقلا بخورند ایضا بگیرند جاوشیر و جند بیدستر و در و نو و حلتیت

و عاقرقرحا و افیون اجزا مساوی و مثل او ساخته استعمال نمایند نسخه دیگر جید بگیرند جاوشیر و سکبینج و انجدان و زیره سیاه و تخم کرفس و فلفل هر واحد یک نیم مثقال زرنباد

و زعفران و زراوند و جند بیدستر و فرفیون و مر و نانخواه و زنجبیل هر واحد دو دانگ تخم حرمل و عاقرقرحا هر واحد یک مثقال بعسل معجون سازند شربتی یک بندقه با آب بسیار گرم

و گاهی در آن بنوشیدن شراب گرم کرده و ادویه و اغذیه گرم و اسهال بمثل ایارج و سفرجلی و تمری حاجت افتد بلکه اگر لرزه متعب خصوصا بدون تپ باشد حب منتن بخورانند

که این شفای او است صاحب کامل گوید که علاج لرزه و قشعریره اینست که مریض آب گرم جرعه جرعه بسیار دفع بنوشد و عضلات ساقین او را بعصابهای عریض

بربندند و اسفل قدم و کف او بمالند و دست و پای او در آب گرم گذارند و لرزه هم پوشش جامه ها نمایند پس اگر لرزه و قشعریره مدام بسیار پیدا شود باید که بالش بدن

بدستمالهای صیقلی باعتدال نمایند تا آنکه بالش سائر بدن را عام کرده در زمانه اعراض او دو دست را بروغنی که در آن حاشا و پودینه کوهی و بابونه و مانند آن پخته باشند

[illegible] باشند و اگر تب بلغمی باشد [illegible] کافور [illegible] مثل [illegible] اگر غالب [illegible] حرارت [illegible]
منفعت بین نماید [illegible] گیلانی [illegible] از بدن [illegible] آب گرم [illegible] بست [illegible]
بر [illegible] پشت [illegible] معتدل یا حار ممزوج کرده بجوشانند [illegible] گلاب گرم [illegible]

تدبیر افراط عرق در حمیات

[illegible] باید کرد و چون ضرورت افتد که تجاوز کند باید که ترویح و تبرید مکان نمایند و اگر کفایت نکند مریض را مکان سرد [illegible]
[illegible] بار نشف نکنند که این سبب در آوردن [illegible] اوست و گاهی غشی می آرد پس نشف او در غشی افزاید و ترک نشف عرق را حبس کند لازم است که مالش بدن
[illegible] گل [illegible] روغن مورد و روغن بید و روغن گلنار نمایند و یا بمخ مخت و سیب زمخت و گل [illegible] گلنار و دیگر قوابض در آب جوشانیده صاف کرده در آن [illegible]
[illegible] تا آب فانی شود و آن روغن را مسح کرده بمالند و گاهی حب الآس و گلنار و کهربا مثل غبار سوده و مانند آن ادویه قابضه بر بدن می پاشند و حبس عرق میکند و گاهی
[illegible] سرکه ممزوج با آب عصاره حصرم و طبیخ گلنار و طبیخ مانه و طبیخ مورد و آب بید عجیب ست و آب حی العالم عین اثر دارد و چون امر شدید گردد و از این ادویه حبس
عرق نگردد طلا بلعابات بارده و بصمغ نمایند و خصوصاً چون در اشال این صندل و کافور آمیزند خصوصاً چون باین هر دو طلا کرده بهوای سرد ترویح نمایند و در اشتداد
[illegible] واجب ست که برف بر دست و پا نهند و یا اطراف در آن نهند و یا آب سرد غسل کنند اگر بران صبر نمایند و حرارت شدید و جوانی و قوت قوی باشد عجایب گوید که اگر عرق
مفرط باشد و خوف سقوط قوت بود بدن مریض بروغن مورد یا آب مورد و توتیا سوده با گلاب و یا بروغن خلاف چرب کنند و یا گل سرخ خشک مانند سوده بر بدن پاشند
[illegible] مکان مریض گرم باشد بجای سرد که در آن هوای سرد آید نقل کنند تا بدن بدان قوت یابد و عرق بایستد جرجانی گوید که تدبیر باز داشتن عرق آنست که جامه سبکتر
[illegible] هوای خانه خوش گردانند و اگر حاجت آید برگ مورد تر و آب بهی بروغن گل بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بر پشت و مفاصل بمالند و اگر مورد تر نباشد برگ خشک مورد
[illegible] گلنار و گل سرخ و معصفر و بهی پاره کرده در آب بپزند و بقدر چهارم حصه آن آب روغن انداخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر مانده نیز کوفته با ادویه مذکوره بپزند
[illegible] تر باشد و برگ مورد سوده بر بدن پاشند و اگر افراط عرق از حد بگذرد لعاب اسپغول و حبدانه با آب صمغ عربی آمیخته طلا کنند بعضی متاخرین مینویسند که اگر عرق بحرانی باشد
علامتش آنست که یکبار یا چهار پاس نهایت یکشبانه روز بماند هر لحظه بیمار راحت و خفت رود هرگز بند نکنند بلکه چیزهای معرقه نوشانند تا طبیعت را مدد کند
[illegible] از عرق ضعف [illegible] ظاهر گردد جان آنرا حبس کنند و الا بغشی انجامد و بهلاک سازد و این روغن در حبس آن عجیب الاثر ست آب بهی و سیب هر دو عفص و آب جلنار
[illegible] گل سرخ تازه و حب الآس تازه هر یک [illegible] توله روغن گل با همه آمیخته بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند صاف نموده تخم مورد گلنار صندل سفید مانند کهربا هر یک هفت ماشه سوده آمیخته [illegible]

تدبیر رعاف مفرط

[illegible] واطلیه و اضمده بارده کافوریه و افیونیه استعمال نمایند و آب سرد بر سر ریزند و طلا و نشوق روغن بادام و کدو و مسکه افضل ادویه مانع رعاف ست و بقول شیخ واجبست
[illegible] رعاف بحرانی مبادرت نکنند تا ممکن بود و چون باز داشتن رعاف در حمیات حاده واجب گردد دست و پا را بر بندند و محجمه بجانبی که مقابل منخر راعف باشد بر جگر
[illegible] نهند بعده تبرید آن موضع که از طرف او خون آید باید کرد و حتی الامکان تا وقتیکه از تبرید رعاف بند شود محاجم نباید نهاد و در بینی بعض قطورات مذکوره در باب رعاف
بچکانند و اگر نافع نباشد تبرید بسنجبرات مذکوره در باب آن نمایند و گاهی ارباب تب بعلاج رعاف بهم رسد و احتیاج اعانت آن بر عقات معلومه افتد و در آن شفای [illegible]
[illegible] و اگر خوف افراط رعاف باشد آنچه مذکور شد بعمل آرند جرجانی گوید که یخ بر سر و پیشانی نهند و یلیته با آب سرگین خر تر کرده در بینی نهند یا قطره از آن آب در بینی بچکانند
و شخصی را دیدم که هیچ تدبیر رعاف او باز نتوانستم داشت از دست همانجانب فصد فرمودم و مقدار بیست درم خون بیرون کردم در حال باز ایستاد

تدبیر قی مفرط

[illegible] بحرانی نباشد تبرد وی بند نمایند تا ضعف و غشی نیفتد پس باید که پوست سماق و طباشیر و زرشک هر واحد یکماشه سوده بشربت انار ین منعنع دو توله آمیخته بلیسانند و آب
سیب شیرین و به شیرین و انار ترش کوهی و گلاب هر یک هفت توله پوست بیرون پسته هفت ماشه بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند

[illegible] بدهند [illegible] هر یک [illegible] آب برگ [illegible] سود [illegible] ترش [illegible] فم معده [illegible] نمایند [illegible]

نافع است و اگر قی سودا [illegible] شربت [illegible] سکنجبین سفرجلی هر یک [illegible] آب [illegible] بدهند شیخ میفرماید که [illegible] قطع کنند [illegible]

[illegible] قوت [illegible] و غثیان ایشان [illegible] منقطع نشود [illegible] مثل سکنجبین ساده و آب گرم گاهی اصلاح افتد

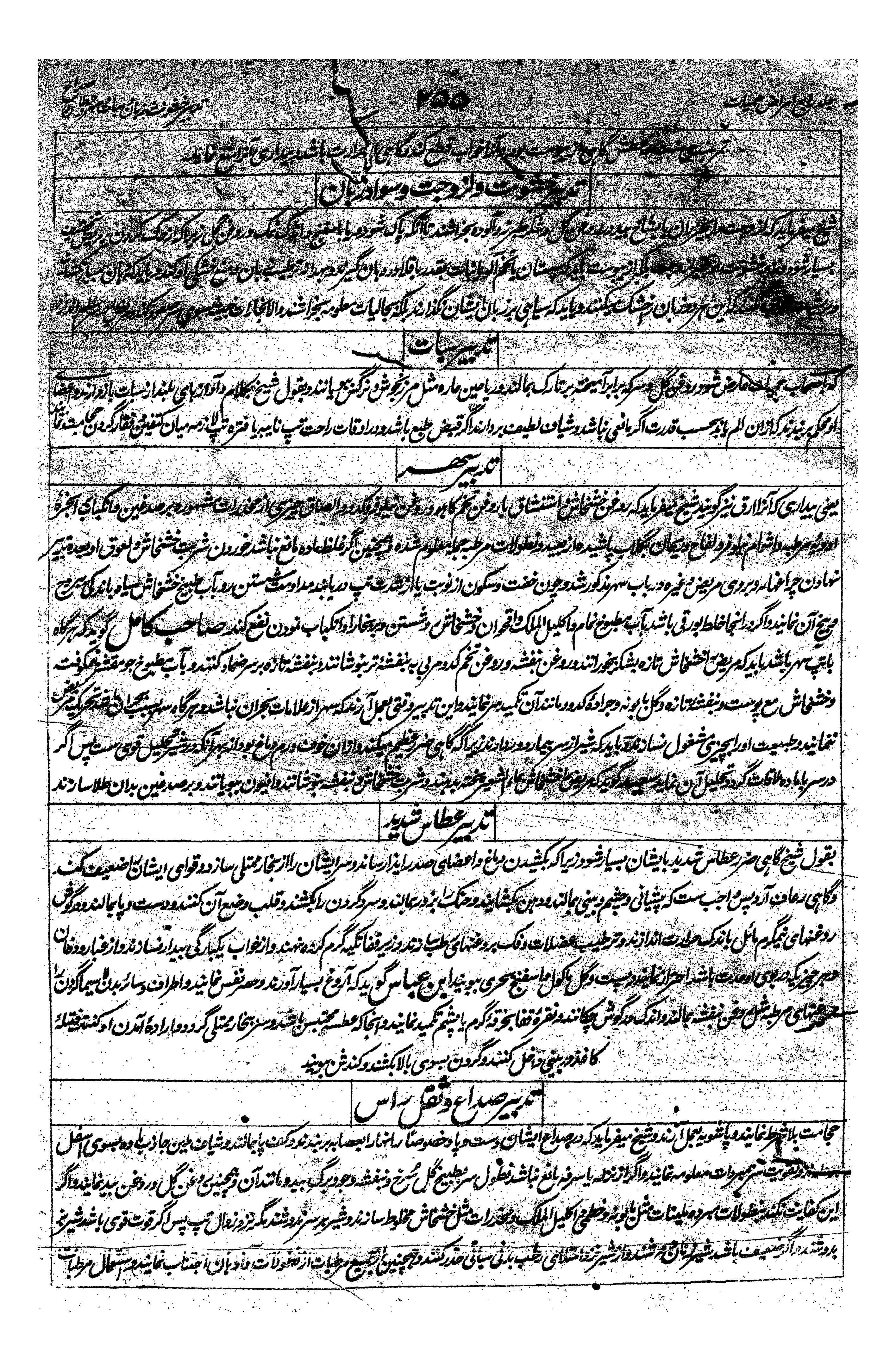
بقوی کردن تدبیر پس بدل سکنجبین ساده سکنجبین بزوری کنند و اگر خلط متشرب در طبقات معده و غلیظ باشد بهتر آنست که اسهال مثل صبر مغسول و ایارج کنند و اگر متشرب نباشد اکثر ایارج و صبر نفع کند و اگر متشرب غیر غلیظ باشد سکنجبین با آب گرم آنرا پاک کند و بعد از ان تعدیل و بشرب آب انار پرین نمایند و اگر از قی کسی باز [illegible] با اعتدال و تسکین یابد و همچنین شربت نعناع یا انار دانه گاهی تسکین او و تبرید معده نماید اگر قی صفراوی باشد و واجب نیست که اشیای عفص مسکن قی بعفونت و عفونت نماید فاما از خلط متشرب قریب نماید زیرا که آنها ردی [illegible] متشرب خلط افزایند و اما خلط غیر متشرب را گاهی اشیای عفص بقی دفع کند مگر چه غلیظ [illegible] باشد و گاهی معده را بر قی کردن آن از فوق قوی نماید اگر خلط رقیق باشد و اما چون قی از صفرا دوام کند و از قبیل متشرب نباشد استعمال قوابض خصوصاً [illegible] بود مثل [illegible] مرتب از پوست بیخ انار و عدس و مانند آن چون اقاقیا و گلنار و گل سرخ بشراب ممزوج یا بسرکه ممزوج و برای قی سودای مفرط اسفنج در سرکه تر کرده بر معده نهند و اگر حاجت باشد [illegible] قوی تر افتد ادویه مذکوره در باب قی استعمال نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که هرگاه ماده تپ در عالی فم معده باشد غثیان و تهوع و کرب [illegible] و قی کثیر کنند پس اگر اراده قی کردن باشد سکنجبین و آب گرم صواب باشد و اگر ماده متشبث بمعده غلیظ باشد ایارج فیقرا که صبر مغسول دران باشد سودمند بود و باید صبر باید داد و بعد آن آب انار ترش و شیرین دهند تا حرارت ایارج را تلافی کند پس اگر قی استداد کند و از افراط آن ضعف گردد شربت انار که دران پودینه پخته باشند و آب سیب ترش یا آب بهی که پوست بیرون پسته دران جوشانیده باشند آنرا بازدارد مجوسی گوید که اگر با تپ قی عارض شود شربت انار نعناع یا رب ریباس یا رب بهی یا رب غوره بدهند و پست سیب یا آب سیب [illegible] یا پوست بیرون پسته جوشانند و بر معده ضماد صندل و گلاب و آب سیب [illegible] آب بید [illegible] کنند

تدبیر اسهال

که صاحبان تپ را عارض شود طباشیر کشنیز بریان کتیرا گل ارمنی اسپغول مساوی سفوف ساخته دو درم با شیره تخم خشخاش و خرفه هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت خشخاش دو توله بدهند و اگر با اسهال خون هم یار باشد قرص کهربا سه ماشه با شیره کشنیز خشک و خرفه و خشخاش بریان هر یک نه ماشه شیره بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه شربت خشخاش دو توله شربت حب الآس دو توله سبوس اسپغول پنج ماشه دهند و غذا ابنوماش مقشر با برنج بدهند بو علی مینویسد که علاج این در باب اسهال گفته ایم بدان رجوع نمایند و آنچه بطریق اغذیه نفع کند ماش بریان و عدس بریان با کشنیز ست هر کدام از ین هر دو بعد جوشانیدن و ریختن آب اول با انار دانه ترش کرده بخورند ابن عباس گوید که اگر با تپ طبیعت نرم باشد آب پست جو صمغ عربی و گل قبرسی هر واحد یک درم بدهند و اگر در آن حب الآس یا قطعات بهی بجوشانند بهتر باشد و شربت سفرجل و شربت ریباس بنوشند و سفوف معمول از اسپغول و تخم ریحان اندک بریان کرده با اندکی صمغ عربی و گل قبرسی و طباشیر بدهند و غذا مزوره زیرباج [illegible] سیب و انار دانه یا بخرفه یا حماض معمول یا سماق یا غوره یا زرشک سازند و اگر صلاح نیابد آب پست جو نوشانند پس قرص طباشیر قابض شربت سفرجل بخورانند و اگر زین طبیعت با خون باشد سفوف الطین یا سفوف کهربا با آب سماق یا آب خرفه و غیره که در علاج آن مذکور است بدهند و [illegible] باید که نظر کنند اگر اسهال از بحران حادث شده باشد قطع او سزاوار نیست بلکه آنرا ترک نمایند مادام که قوت متحمل باشد مگر آنکه اسهال اسراف نماید و قوت ضعیف گردد پس آنچه حبس طبیعت کند استعمال نمایند

تدبیر عطش مفرط

شیره بزور بارده مانند خیارین و مغز تخم کدو و هندوانه هر یک نه ماشه شربت نیلوفر چهار توله یا افشره تمر هندی بگلاب دهند و یا لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه در گلاب نیم [illegible] مدام بهدانه و یا آلو و یا یخ در دهن داشتن و مضمضه با آنها کردن نفع کثیر دارد شیخ میفرماید که واجب است چرب کردن سر بروغنی بارد مثل روغن تخم کدو و کاهو و بسیار سرد کرده بر سر ریزند و بر تارک [illegible] نهند اگر مانعی مثل نزله و غیره نباشد و ایضاً آبهای سرد مثل جراده کدو و خرفه و کاهو بکار برند و دهن گرفتن لعاب بهدانه مخلوط بروغن گل [illegible] یا نقوع آلو و حب مغز خیار و بادرنگ و کدو و خشخاش سیاه و اصل السوس و حب مرقوم در قرابادین برای عطش و از اشیای خاییدنی [illegible]



[illegible] که [illegible] خواب قطع کند [illegible] بیداری [illegible] نماید

تدبیر خشونت و لزوجت و سواد زبان

شیخ میفرماید که لزوجت [illegible] زبان را [illegible] بیدمشک و روغن گل [illegible] باشند تا آنکه پاک شود [illegible] بسیار شود [illegible] خشونت [illegible] پستان یا تخم [illegible] بقدر باقلا در دهان نگیرند [illegible] این هر دو ضد زبان خشک میکنند و باید که سیاهی بر زبان ایشان نگذارند بلکه بجالیات معلومه بجرا شند والا بخارات خبیثه [illegible]

تدبیر سبات

کتاب صاحب [illegible] عارض شود روغن گل و سرکه برابر آمیخته بر تارک بمالند و یا مثل مرزنجوش و نرگس ببویانند و بقول شیخ بکلام و آوازهای بلند از سبات باز دارند و عضا [illegible] او محکم بر بندند که از آن الم یابد بحسب قدرت اگر مانعی نباشد و شیاف لطیف بردارند اگر قبض طبع باشد و در اوقات راحت تب نایبه یا فتره تب لازمه میان کتفین فقار گردن حجامت نمایند

تدبیر سهر

یعنی بیداری که آن را ارق نیز گویند شیخ میفرماید که بروغن خشخاش و استنشاق با روغن تخم کاهو و روغن نیلوفر کنند و الصاق چیزی از مخدرات مشهوره بر صدغین [illegible] مرطبه و اشمام نیلوفر و لفاح و ریحان بگلاب پاشیده [illegible] و نطولات مرطبه جمله معلوم شده و همچنین اگر غلظ ماده مانع نباشد خوردن شربت خشخاش و لعوق [illegible] نهادن چراغ [illegible] مریض و غیره در باب سهر مذکور شده و چون خفت و سکون از نوبت یا از شدت تب دریابند مداومت شستن روی به آب طبیخ خشخاش سیاه [illegible] آن نمایند و اگر در آنجا اخلاط بورقی باشد به آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و اقحوان و خشخاش رو شستن و به بخار او انکباب نمودن نفع کند صاحب کامل گوید که هرگاه با تب سهر باشد باید که مریض را خشخاش تازه بشکر بخورانند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو در بینی [illegible] بنفشه تر بخوشانند و بنفشه تازه بر سر ضماد کنند و آب مطبوخ جو مقشر [illegible] و خشخاش مع پوست و بنفشه تازه و گل بابونه و جراده کدو و مانند آن تکمید سر نمایند و این تدبیر وقتی بعمل آرند که سهر از علامات بحران نباشد و هرگاه سهر [illegible] نمایند و طبیعت او را بچیزی مشغول نسازند و باید که شیر از سر بیمار دور ندارند زیرا که گاهی ضرر عظیم میکند و از آن خوف ورم دماغ بود [illegible] در سر یا ماده ملاقات کرد و تحلیل آن نماید [illegible] خشخاش [illegible] بنفشه [illegible] افیون ببویانند و بر صدغین بدان طلا سازند

تدبیر عطاس شدید

بقول شیخ گاهی ضرر عطاس شدید با ایشان بسیار شود زیرا که بکشیدن دماغ و اعضای صدر را ایذا رساند و سر ایشان را از بخار ممتلی سازد و قوای ایشان را ضعیف کند و گاهی رعاف آرد پس واجب است که پیشانی و چشم و بینی بمالند و دهن بکشایند و حنک را بدر بمالند و سر و گردن را بکشند و قلب وضع آن کنند و دست و پا بمالند و در گوش روغنهای نیمگرم مائل باندک حرارت اندازند و ترطیب عضلات و فک بروغنهای [illegible] سازند و زیر قفا تکیه گرم کرده نهند و از خواب یکبارگی بیدار نسازند و از غبار و دخان و هر چیزی که در بینی او حدت باشد احتراز نمایند [illegible] ابن عباس گوید که آروغ بسیار آورند و حبس نفس نمایند و اطراف و سائر بدن سیما گردن را [illegible] روغنهای مرطبه مثل روغن بنفشه بمالند و اندک در گوش بچکانند و نقره قفا بخرقه گرم یا پشم تکمید نمایند و آنجا که عطسه محتبس باشد و سر بخار ممتلی گردد و اراده آمدن او کنند فتیله کاغذ در بینی داخل کنند و گردن بسوی بالا بکشند و کندش ببویند

تدبیر صداع و ثقل راس

حجامت بلا شرط نمایند و یا تشویه بعمل آرند و شیخ میفرماید که در صداع ایشان دست و پا و خصوصا رانها را بعصابه بر بندند و دلک پا بمالند و شیاف ملین جاذب ماده بسوی اسفل [illegible] و تقویت سر بمبردات معلومه نمایند و اگر از نزله یا سرفه مانع نباشد نطول سر بطبیخ گل سرخ و بنفشه و جو و برگ بید و مانند آن و همچنین روغن گل و روغن بید نمایند و اگر این کفایت نکند نطولات مبرده ملینات مثل بابونه و خطمی و اکلیل الملک و مخدرات مثل خشخاش مخلوط سازند و شیر بر سر بدوشند مگر نزد زوال تب پس اگر قوت قوی باشد شیر [illegible] بدوشند و اگر ضعیف باشد شیر [illegible] احتمالی [illegible] حذر کنند و همچنین [illegible] مرطبات از نطولات [illegible] اجتناب نمایند و استعمال مرطبات

و قی نمایند که بخار و غثیانی و سر یا بس قلیل النوم باشد و چون بامتلاء دماغ از بخار رطب کثرت غذا و جذب او بسوی مغز اشیا فات و حقنها و بستن اعضای سافله حتی خصیتین باید کرد و در ثقل سر واجب ست که از دوشیدن شیر بر سر یا ریختن روغن بران یا نطول یا سعوط اجتناب نمایند بلکه تبخیرات و نطولات بابونجی که دران بنفشه و سبوس مانند آن که مسام را بکشاید اختصار کنند و **صاحب کامل** گوید که دوای صداع عارض در تپ آنست که گلاب و سرکه و روغن گل بر سر نهند و روغن گل دو جزو و گلاب سه جزو و سرکه یکجزو باشد و اگر اندکی آب برگ خرفه یا آب کشنیز یا آب حی العالم یا آب عنب الثعلب یا آب برگ کدو با وی مخلوط سازند نفع بین نماید و اگر با این قدری صندل و گلاب و بنفشه تازه و نیلوفر آمیزند نیکو باشد و همچنین اگر بنفشه تازه بر سر نهند و اگر صداع بدین ساکن نشود این ضماد استعمال کنند **صفت آن** افیون یکدانگ آرد جو خطمی هر یک یکدرم شیاف مامیثا پوست خشخاش هر واحد درم همه را باریک سائیده با آب کاهو و آب خرفه و اندکی سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و روغن نیلوفر معمول تخم کدو در بینی چکانند و نیلوفر و بنفشه تازه بو بیند [illegible] و آب انار میخوش بنوشانند و اگر دانند که در معده چیزی از صفرا است که بخار او بسوی دماغ بر می آید سکنجبین با آب گرم نوشیده قی کنند تا آنکه معده پاک شود و عقب آن شربت غوره و شربت ترنج [illegible] بنوشانند

تدبیر سعال

در سرفه ایشان لعاب بهدانه و اسپغول و شیره تخم خرفه و شربت خشخاش بنوشند و این حب پیوسته در دهن دارند مغز تخم کدو و مغز بهدانه مغز تخم خیارین تخم خطمی خبازی نشاسته کتیرا طباشیر هر یک سه ماشه در لعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند [illegible] با شربت نیلوفر دهند **شیخ** میفرماید که سرفه اکثر ایشان را از حرارت یا یبس عارض شود پس باید که حب السعال و لعوقات خشخاشیه مرتب بمغزیات بارده و نشاسته و مانند آن در دهان دارند و قیروطیات مرطبه معمول از روغن گل خالص و لعاب اسپغول و آب خرفه و مانند آن استعمال نمایند **مصنف ملکی** گوید که اگر با تپ سرفه باشد باید که در ماء الشعیر عناب سپستان و اصل السوس مقشر کوفته بپزند و صاف کرده خمیره بنفشه دران مالیده یا شربت بنفشه حل کرده و روغن بادام دران چکانیده بنوشند و لعاب بهدانه و اسپغول باندک نبات سفید و روغن بادام بدهند و حریره معمول از آب سبوس یا معمول از باقلای خشک کوفته بشکر و روغن بادام دهند و غذا مزوره اسفاناخ و قطف و سرمق و خبازی و ماش مقشر و کشنیز تر و خشک بروغن بادام سازند و وقت خواب این لعوق دهند مغز تخم کدو [illegible] و بادرنگ هر واحد چهار درم صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر هر واحد دو درم مغز بهدانه یکدرم همه را باریک سائیده بجریره پخته دو درم بجلاب یا با مثل او شکر بدهند

تدبیر وجع معده

بقول شیخ از انصباب صفرا بسوی معده میباشد پس اگر در ابتدای نوبه تپ عارض شود اندک شربت سیب با سکنجبین دهند و بعضی مقدار این هر دو هر یک دو توله باگلاب نیم پاو نوشته اند و قرابادین تقاضی سکنجبین چهار توله و آلو بخارا ده عدد در گلاب نه توله مالیده بدهند و غذا شاید اسفاناخ خورانند

تدبیر حبس طبیعت

هرگاه قبض شدید باشد شیره گل بنفشه یکنیم توله آلو بخارا پانزده عدد گلاب پاو آثار گلقند چهار توله یا ملین مبارک دهند و بقول **صاحب کامل** طبیخ خیارشنبر و ترنجبین تمر هندی و آلو و مویز و بنفشه و گل سرخ هر واحد بقدر حاجت بدهند یا لعوق خیارشنبر دهند و قبل غذا آلو بخارا آشیر بن مبلول بجلاب یا شربت بنفشه بخورانند و آب لبلاب بشکر سرخ و آب انار بیتخم آنها افشرده با شکر بدهند و اگر ازین اجابت نشود یا مریض از تناول اغذیه ایذا یابد و حبس طبیعت از چهار روز تجاوز کند حقنه لین معمول از آب چقندر افشرده و شکر سرخ و مری و روغن کنجد استعمال کنند و یا حقنه که دران جو مقشر کوفته بست درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و دران بست درم فلوس خیارشنبر مالیده صاف کرده [illegible] روغن بنفشه و مثل او مری داخل کرده باشند بعمل آرند یا شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و یا شیاف از نرگس استعمال کنند و غذا مزوره لبلاب بروغن بادام و اسفیدباج بزیت سازند

تدبیر بطلان اشتها

جوارش فواکه نه ماشه با عرق زرشک شش توله بدهند و اگر آثار ماده در معده دریافت گردد اول تنقیه آن بقی و مسهل نمایند چنانچه بوعلی سینا نوشته که گاهی سبب خلطی در فم معده میباشد و شناخته میشود از علاماتیکه در باب بطلان شهوت طعام گفته شد پس استفراغ او بقی یا اسهال نمایند و اکثر بداخل کردن انگشت در حلق و برانگیختن معده را بحرکت قی استفراغ یابند خصوصا چون ماده تلخ یا ترش قی کنند و گاهی از شدت ضعف قوت بود پس معالجه سوء مزاجی که ضعف واجب کرده بضد آن نمایند بدانچه معلوم شده و لازم ست که قریب بغذا [illegible] اشتها برانگیزد و مثل بوی پست جو مبلول بآب یا آب و سرکه بسر شد و جوارش منسوب بصاحبان تپ یعنی بارد مثل جوارش طباشیر و آمله و اندک شراب ممزوج بآب یا گلاب و آب تمر [illegible]

فواکه منعنع خوشبو مثل حب سیب به و بدهند و اندکی سرکه تریاق مع قرص شاهی یا یزغال و مانند آن ببیند و در ایام اول انضمه و مرتب باید فواکه که در آن افسنتین و صبر باشد چنانچه بعد از غذا بر معده نهند و مالش معده و بوی غذاهای خوشبو مثل روغن گل و سفرجل مسیلا نفست صاحب کامل گوید در سقوط شهوت غذا مع حمیات اشتها را بهیجان آورند مثل خوشبو بجنبانند مثل شمیدن بچه مرغ که با دغلات خورده و تنور بریان کرده پیش روی مریض بشکافند تا بوی آن بدماغ وی رسد و شمیدن سویق مطبوخ و نان گرم نیک پخته و شمیدن فواکه خوشبو قابض چون سیب و بهی و مکیدن آنها و انداختن ثفل آن نهادو بدن را بر غذاهای خوشبو مالند و راکه صندل آب سیب و به و آب طلع و روغن بید بر فم معده ضماد کنند و باید که بهای بعادت غذا بر مریض تخصیص استولی سازند که از ان بیمار نفرت و حیا کنند و قول و قبول نماید و امر این مریض اصلا نگذارند زیرا که ترک غذا قوت ضعیف و تحلیل کند و اگر ذهاب شهوت بعد مفارقت تب ناقهین را عارض شود بعض ادویه مسهله لینه بقدر احتمال قوت استفراغ نمایند و باقی آنچه اگر بر ایشان سهل بود و با وجود تدبیر کنند ریاضت ملایم مثل اندک پیاده رفتن و در گهواره نشستن و با آواز بلند خواندن مانند آن از رخصت بعد از آن حس ملایم نمایند و قبل از غذا اندکی از شراب افسنتین بخورند و یا چند حبه انگور منعنع بنوشند که این منفعت بین نماید و اغذیه خوشبو مثل نان گرم و کباب گرم و اغذیه که در حالت صحت خواهش میکردند پیش روی آورند که این اشتهای ایشان را بجنبانند

تدبیر بولیموس

که آنرا جوع البقر نامند گلاب و عرق بید مشک هر دو برابر و سرکه چهارم حصه آمیخته بدهند و سکنجبین تفاحی و رب سیب دهند و غذا نان ثرید در آب سیب و که شربت در آن باشد خورانند و بقول شیخ واجب ست که علاج کنند شهوات و بگل خراسانی یا ارمنی مبلول بسرکه و ایضا مصوصات و نان پاکیزه گرم و گوشت بریان ببویانند و دست و پای به بندند و گوش و موی بکشند و تقویت دماغ بنطولات بر ده مرطبه نمایند زیرا که اکثر بولیموس در باب حمیات بسبب بطلان حس فم معده بواسطه مشارکت شعبه عصب که برای حس از دماغ بفم معده آمده میباشد و بدن طلب غذا میکند لیکن حس فم معده تقاضای غذا نمی نماید

تدبیر شهوت کلبی

شیخ میفرماید که معالجه آن بدسومات بارده و بحلاوات نمایند و بقول جرجانی از ترنجبین و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مانند آن حلوا سازند و روغن بادام بدهند

تدبیر غشی

بقول شیخ گاهی غشی در حمیات بسبب انصباب صفرا بسوی فم معده عارض شود پس می باید که قبل از نوبت یا نزد نوبت قطعه نان بسید آب انار و آب غوره بدهند و بدانند که چون غشی و تب تبع شود غشی اولی بعلاج ست و اگر احتیاج طعام افتد اندک نان ممزوج به دو سه شراب کهنه و الا شربت سیب کهنه که فضول نوبت او تحلیل شده باشد بدهند و بسیار باشد که فصد در غشی فزاید و حقنه لین موافق تر بود و وقتی ایشان را فصد و بستن ساقین و نهادن دست و پای در آب گرم و هرگاه افاقه از غشی گردد بهتر آنست که پست جو سرد کرده که در ان انار دانه باشد بخورانند تا از سقوط قوت ایمن گردند صاحب کامل گوید که هرگاه صاحب تب را غشی عارض شود باید که نظر کنند که سبب در حدوث او چیست پس اگر او انصباب صفرا بسوی فم معده باشد آب سرد بر روی صاحب او زنند و فم معده و شکم او را بمالند و دست و پای او و عصابها محکم بر بندند تا ماده با سفل منجذب گردد و یک لحظه دهن و بینی بگیرند تا حرارت غریزی به داخل رجوع کند و شراب رقیق ممزوج با آب سرد بحلق چکانند و چکانیدن سکنجبین و آب گرم در مثل این حال نافعست بنابر انحدار صفرا از فم معده بسوی اسفل و یا خروج او بقی و اگر غشی بسبب اسهال عارض شود معالجه بسائر تدابیر مذکوره ماسوای سکنجبین و آب گرم کنند و گلاب و صندل و کافور ببویانند و بادکش بجنبانند مع پاشیدن گلاب بسیار بر روی چهره و نان بشراب تر کرده دهند و شربت سیب و شربت بهی بنوشانند و بر معده آبهای قابض مثل آب بهی و آب مورد و آب شاخ انگور ضماد کنند و اگر غشی بسبب خبث حمی و رداءت اخلاط عارض گردد باید که در وقت نوبت تب عضلات ساق بر بندند و قدم و کف پا و دست بمالند تا ماده از باطن بدن بظاهر او و از اعضای شریفه بسوی اعضای خسیسه منجذب گردد و از خواب در زمانه نوبت منع کنند زیرا که از شان خواب ست که مواد را بسوی داخل بدن متوجه میگرداند پس حرارت غریزی را فرو میکند و ایضا از غذا باز دارند تا حرارت غریزی بهضم غذا از انضاج ماده و اصلاح آن مصروف نگردد و در امتلا نیز فزاید که اطفای حرارت کند و اما هرگاه غشی در ابتدای نوبت بسبب ضعف عارض شود باید که غذا قبل از نوبت تب دهند بعد از آنکه نظر کنند که اگر آن غشی صعب باشد نان بشراب رقیق تر کرده دهند و اگر چه شراب در تب افزاید لیکن تقویت قوت میرانی کند بدن را غذا دهد و شربت سیب

وآب او وآب بهی بدهند ودست وپای او به بند ند وبمالند تا ماده را حرارت جذب کند وبسوی خارج میل آن نماید واگر آن غشی قوی باشد مریض را قبل از نوبت سیب وامرود وانار بخورانند تا معده بدان قوی گردد وحفظ قوت حیوانی نماید مر اما به هنگامه که تب ابتدا کند وغشی عارض شود باید که صاحب او را نان مبلول بشراب گرم کرده بدهند تا نفوذ او بسوی اعضا بسرعت گردد وتطیب آنها نماید واز تجفیف آنها باز دارد سعید ابن هبة الله گوید که اگر غشی تابع اسهال بود حبس آن نمایند واگر تابع افراط عرق باشد آب سماق بنوشانند وآب برنج بر بنهار بیاشامند واگر منقطع نشود بر بدن کهربا وگل ارمنی ومرزنجوش وبرگ سوسن وبرگ طرفا کوفته بیخته بعد چرب کردن بدن بروغن بید یا روغن گل بپاشند ومسکی وهب شمال یا خیوش سازند وغذا اسپغول را کیان آب سماق دهند مؤلف اقتباس مینویسید که فی الحال گلاب یا عرق بید مشک بر برف سرد کرده بر روی زنند وحاجت بی شرط کنند وشراب ریحانی سه درم ممزوج آب سرد در حلق چکانند ونان ثرید در شراب آب یخ چند لقمه خورانند تا قوت باز آید پس جهت رفع حرارت شربت سیب وصندل ترش ودر عرق بید مشک نوشانند واگر مریض عادت غشی قدیم داشته باشد باید که آنرا قبل از شروع نوبت چند لقمه نان تنک در آب غوره ویا انار یا سیب ویا بهی ترش ویا لیمون کاغذی واندکی شراب ریحانی تر نموده خورانند

تدبیر ضیق النفس

انجیر سپستان پانزده عدد آلو سیاه پنج عدد عناب هفت عدد بنفشه نیلوفر عنب الثعلب هر یک هفت ماشه با شربت بنفشه دو توله بدهند وقیروطی موم زرد سه توله در روغن گل هشت توله گداخته آب جراده کدو وبرگ خرفه هر یک یک نیم توله صندل یکتوله کتیرا هفت ماشه داخل کرده بر سینه مالند شیخ میفرماید که ضیق النفس ایشان را عارض میشود یا سبب تشنج وحبس عضلات نفس ویا بسبب مادهٔ خانقه نازل بحلق ویا بسبب ضعف مستولی بر عصب که بسوی عضای نفس آمده ومعالجهٔ اول بمراهم مرطبه نمایند وعلاج دوم بر آنچه مانع خناق باشد وعلاج سوم تبدیل مزاج دماغ ومالش گردن بچیزیکه مبرد ومرطب بود وگاهی بر معده نیز مثل جراده کدو وخرفه وصندل بروغن گل ومانند آن نهاده می شود

تدبیر شدت کرب

آنجا که کرب بسیار بود در گهواره داشته بجنبانند وبرگ بید ساده وسیب ولیمو وترنج وریحان وگل سرخ وسد اگلاب زیر او فرش نمایند ولمحه لمحه آب سرد که صندل سفید در آن سوده باشند ترو ار ندو با درنگ وخیار وسیب وبهی وکدو وتربزه بریده ببویانند ودر ظرف کلان گلی که پر از آب شیرین باشد انداخته نزدیک بیمار دارند وگویند که پیوسته نظر بر آن دارد وما القرع با شربت نیلوفر نوشانند وآب حی العالم سبز بروغن گل برابر آمیخته وصندل سفید وخشخاش افزوده بر تارک سر ومعده ودل گذارند وحقنهٔ معتدل علوبخان بکار برند ونگذارند که کرب مستقر گردد وبخارات خبیثه آن بدماغ برآید وآنرا مشوش ساخته بهلاکت انجامد بوعلی مینویسید که چون کرب بسبب حصول خلط لاذع در فم معده ووصول اذیت او بقلب کثرت نماید تبرید معده از اغذیه کنند وترویح بمروحه نمایند ودر موضع قریب حرکت آب مفروش بسبزها وشاخهای سرد ورياحین بارده از نیلوفر وگل سرخ ونضوحات بارده مرتب از فواکه خوشبو بارده وصندل سکونت ورزند وبسیار باشد که کرب ایشان را حقنه با معمول از آب کدو وخیار وآب خرفه وحی العالم بروغن گل نفع نماید

تدبیر عسر الازدراد

برای [illegible] باید که بروغن گل بمالند ویا آب ... گلاب ... ریحان ... هر یک هفت توله روغن گل [illegible] بنوشانند تا همه آب بسوزد وروغن ... گل ریحان وفرنجمشک [illegible] آمیخته بمالند ... بارد علوبخان فی الفور نفع بین می نماید شیخ میفرماید که اگر ... عارض شود فصد [illegible] خون بر آرند وغذا بسرکه دهند اگر اشتهای ایشان اندک ... باشد والا برباب شعیر اقتصار ورزند واز قبض شکم حذر کنند واگر ... باشد [illegible]

تدبیر برد اطراف

در سردی دست وپا اندکی جدوار بعباسه بمالند وجوارش جالینوس بخورانند وبقول شیخ اکثر حرارت ایشان بسوی باطن میل نماید ... سرد می شوند وحرارت غائر گشته بسوی سر میل نماید پس دست وپا در آب گرم نهند وتب [illegible]

تدبیر کثرت احتلام

[illegible] نیلوفر ... تخم کاهو ... تخم خیار ... ماشه با آب [illegible]

تدبیر تشنج یابس

باید که سینه وگردن رابقیروطی که از روغن بنفشه بادام هفت توله وموم سفید سه توله وتخم خطمی یک توله سه ماشه آمیخته مرتب ساخته باشند چرب سازند وازتراشه کدو وخیارین برگ خرفه واسفاناخ وجو مقشر هریک یکنیم توله وروغن گل ده نیم توله بر گردن وسینه ضماد نمایند وآب الوبخارا نافع تشنج یابس بعمل آرند وغذای رقیق چرب مانند شوربا جوجه مرغ فقط نوشانند انتباه فواق وقی الدم ونفث الدم نیز از اعراض حمیات ست وتدبیر اینها همانست که در محل هریک مسطور شد مع رعایت تپ

نافض بلاحمی

یعنی لرزه بی تپ پوشیده نماند که هرچند این مرض از اقسام حمیات نیست لیکن بعضی اطبا مثل سمرقندی وغیره بعد بیان حمیات بوجه کثرت عروض او در حمیات آنرا هم یاد کرده اند بالجمله گاهی لرزه بدون آنکه بدن را گرم کند وبغیر آنکه مودی بحمی گردد باد وار عارض میشود وسببش اکثر بلغم زجاجی میباشد واز دیگر اقسام نیز ممکن الوقوع ست که بلا عفونت در بدن منتشر گردد وبادوار متحرک شود وبسوی عضلات بریزد وبرودت خود را ظاهر نماید وبه تپ نه انجامد بسبب غلو او از عفونت وعلامت نافض که بر سبیل دورهٔ تپ بلغمی هر روز می آید بوقت معین بی تشنگی وبدون کرب علاج تلطیف تدبیر اخراج بلغم باسهال وادرار نمایند وتعریق بحمام وریاضت وتعب کنند واین از اسهال اولی بود زیرا که نزد اسهال مواد در جمیع اعضا منتشر گردد پس بهتر آنست که در تعریق وتفتیح مسام سعی بلیغ نمایند واین چنان باشد که قبل از نوبت لرزه بحمام برند وتا دیر نشسته دارند واگر حمام میسر نیاید این بخور گیرند اشنه سنبل الطیب برگ گز برگ نیب برگ قنب برگ نی هریک نیم پاو بادیان یک چهٹانک در سبوچه جوشانیده بکار برند ویا برگ نیب خشک وشاهتره وبرگ گز خشک وشونیز تنها یا همه بر انگر چوب تمر هندی انداخته دخان گیرند که در دو سه نوبت دفع می نماید وکذا بخور کبریت وبخور موی انسان وبخور کهونگها وچون کهنه گردد باید که تنقیهٔ بدن نمایند بطریقیکه در حمای مواظبه گفته شد واگر بعد تنقیه هم بماند دواء الحلتیت قبل از نوبت بوزن یک بندقه بشربت افسنتین وشربت کشوث علویخان هر واحد یکتوله بلیسانند وبالایش شربت بزوری حار شربت بادرنجبویه هریک دو توله در عرق بادیان وبادرنجبویه هریک هفت توله عرق افسنتین سه توله بنوشانند در دو سه نوبت رفع ورم می نماید وهمچنین جند بیدستر چهار جبه فلفل گرد یکنیم ماشه در دواء المسک تلخ هفت ماشه آمیخته بخورانند وشراب ریحانی یکنیم توله بعرق شاهتره چهار ونیم توله عرق افسنتین سه توله آمیخته بنوشانند وایضاً شونیز وتخم بادرنجبویه هریک یکنیم ماشه در عسل دو توله آمیخته وایضاً گوشت خشک موشک پران سه ماشه در عسل یکنیم توله وایضاً گوشت خارپشت وایضاً گوشت سهو یکنیم ماشه ونانخواه یکنیم ماشه عسل دو توله وایضاً مغز بهر سه ماشه بعسل دو توله وبستن اطراف ومالش نرم وتمریخ بروغن قسط در راحت عظیم الاثر ست وهمچنین خوردن قسط شیرین یک مثقال ونیم آن غاریقون بآب گرم

احکام نکس

بداننکه نکس بازآمدن مرض را گویند قبل از انکه بحال صحت اول از قوتهای بدن وغیره آمده باشد ونکس از اصل مرض بدتر بود بنابر آنکه مردم اول در صحت در مرض افتند وقوت کشیدن بجای می دارند بخلاف نکس که مریض دران ضعیف تر بود چه در حالت ضعف قوت می افتد وقوت او از مرض ضعیف شده پس طبیعت مقاومت معاودت مرض نتواند کرد ونکس دوم بدتر آنست که زود تر افتد زیرا که هنوز قوت مریض ضعیف باشد که مرض باز عود کند ونکس دو نوع ست یکی آنکه بسبب خطای مریض یا طبیب در تدبیر افتد واین سالم تر ست از انکه بدون خطای تدبیر پدید آید وخطا چنان باشد که در ایام نقاهت مریض سوء تدبیر نماید یا طبیب بنابر جودت هضم وقوت مربای آمله یا انوشدارو یا گلقند عسلی یا قرص گل وغیر آن ادویهٔ گرم دهد وازان گرمی اشتها افزاید وکثرت اکل باعث زیادتی مواد گردد دوم آنکه بدون خطای تدبیر باوجود صواب تدبیر افتد واین نوع بدتر از اول ست زیرا که دلالت بر بقیهٔ مواد ردیهٔ مرض در بدن دارد وحرکت او موجب مرض دارد وبقیهٔ مواد مرضی که بعد بحران باقی ماند بزودی نکس آرد مگر آنکه تدارک او نمایند یعنی بحران اسهالی را باسهال وادراری را بادرار وعرقی را بعرق اعانت کنند وهر مرضیکه قبل از نضج بحران کند از امراض حاده ویا بحران ناقص کند در روزهای لائق نباشد جهت قلت نضج پس بی نکس نباشد علامات نکس شیخ میفرماید کسی که تپ او بحران تام وروز او ساکن نشود بلکه چیزی باقی ماند بران خوف نکس باشد وایضاً اگر سکون وی بغیر بحران بود البته از نکس رستگاری نباشد وخصوصاً چون بحران ناقص مثل جدری یا یرقان یا جرب باشد بالجمله بسبب جلدی بود که مادهٔ فاعله در جلد بماند واستدلال کرده میشود بر نکس از ضعف قوت وسقوط اشتها وغثیان وخبث نفس وقلت هضم وفساد طعام

در سده بحوضت یا دخانیت وانتفاخ شراسیف و کرب کسد وطال و فساد خواب و طول بیداری و شدت تشنگی و شدت تهیج روی که علامت عظیم نکس ست خصوصاً
در پلک بالا و خاصة ورم آن و بقای آن مع انحلال تهیج دیگر و اذا آنچه بر نکس دلالت میکند اینست که بدن طعام را نیک قبول نکند و بدان لاغری زائل نشود خصوصاً
چون اعراض دیگر مذکوره ظاهر شود یا شدت کند و در بحرانات نوائب مرضیکه او را بوده باشد و گاهی استدلال کرده میشود بر نکس از نبض چون در ان تواتر و سرعت باقی ماند
و از غائر شدن خراجات بحرانی و غیب گردیدن آنها و از بول چون در ان رنگینی بسیار از زردی یا شقرت یا سرخی باقی باشد و یا آن خام بود و در ان رسوب معلق
و راسب نبود و چون بول مریض مشابه بول طبیعی او نباشد و بعض فصول سال تر بر نکس از بعض آن بود مثل خریف که در ان نکس بیشتر افتد از انکه در سائر فصول واقع شود
و ایضاً جنس مرض اعانت در دلالت بر نکس کند مثل حمیات و رمیه چون حرارت و تلهب در احشا بعد آن بماند مثل صرع و سدر و سعال و جاع گرده و جگر و طحال و شقیقه و
در نوازل و آنچه از نوازل پیدا شود چون سدد و غیره و امراض نفس گویند که از جمله ممدات نکس هوای خریف است و استعمال سخونات و مقویات معده و طحال استعمال
و جماع و تعب و دیگر اعراض نفسانی مناسب مرض علاج در هر وقوع نکس علاجی ضعیف از اصل مرض بعمل آرند و لیکن درینجا ادرار و تعریق بیشتر از اسهال شده
در نشو پرهیز و دست دارند تا بزودی صحت حاصل گردد و سبا باشد که بسبب کردن پرهیز حاجتی بعلاجی دیگر نباشد و بالجمله اصل کلی تقویت قوت است بحکمت عملی
و تعدیل ماده و علت بتقلیل یا رسال مناسب و تسکین و تفریح و ریاضت معتدله و نقل مواخجندی گوید که شیخ الرئیس در قانون گفته رای آنست که در ان مبادرت
بمعالجه نکنند تا آنکه وجه امر ظاهر گردد زیرا که آن در اکثر خبیث باشد و مراد شیخ بمعالجه درینجا معالجه بمسهل و مانند آنست و اما بملطفیات و معدلات خراج از مبادرت چاره نباشد
تا از نکس بشکنند جالینوس گفته که آنچه حفظ از نکس کند آنست که چون تپ ساکن شود و اعراض و زائل گردد و مدتی بران پرهیز که در حالت تپ کرده باشد قرار گیرد
و کمتر مدت آن باشد که یکهفته پرهیز کنند تا آنکه روز بحران بزرگ بران بگذرد و بعد هر مرض مدت بحران مرض پرهیز باید کرد و بتدریج بغذای اول باز آیند

احوال ناقهین

بدانکه ناقهین جمع ناقه است و ناقه کسی را گویند که از بیماری خلاصی یافته باشد و هنوز بحال صحت تام و قوت باز نیامده باشد و این را ناقه حقیقی نامند و اگر از مرضی نجات
بمرض دیگر گرفتار شده باشد آنرا ناقه حقیقی نتوان گفت بلکه مریض بود بمرض دیگر انتقالی و یا غیر انتقالی و یا خود بعضی از اعراض مرض سابق باقی بود و او را البته ناقه نگویند
گویند و خصوصاً در حمیات شیخ میفرماید که گاهی ناقهین را نکس عارض شود و چون ایشان را حالاتی که در باب نکس گفته شد بسیاری پدید آید و گاهی ایشان را اشتداد قوت
وضعف آن بسبب آنکه در تدبیر ناقهین بباید عارض شود و گاهی ایشان را حالتی عارض گردد که از چیزیکه تناول نمایند انتفاع نیابند و ابدان آنها بقوت رجوع نکند بسبب
بقای سوء مزاج و عدم تولد خون صالح و گاهی ایشان را اخراجات عارض شود چون بدن آنها از اخلاط فاسد باستفراغ تام پاک نشده باشد و بقیه آن بعضوی ریزد
و خراج تولد کند و گاهی ایشان را فساد بعض اعضا عارض گردد بسبب اندفاع مادهٔ فاسد بسوی آن و گاهی ایشان را امراض عارض شود ضد مرضی که اول بود
چون بر ایشان افراط در چیزی ضد مرض آنها نمایند یعنی افراط در تبرید کنند و مرض او حار بوده و بالعکس مثل آنکه عارض شود ثقل زبان و فالج و قولنج بارد و سکته و صرع
و صداع لازم و شقیقه و مانند آن چون تبرید و ترطیب از اندازه تجاوز کند و گاهی ایشان را حکه بسیار عارض گردد و آنرا آب نیمگرم زائل کند و گاهی ایشان را حالتی عارض
شود که مو سفید گردد بسبب عدم شعور ایشان در کثرت تناول غذای مولد بلغم و یا بسبب تحلیل رطوبت غریزی که سیاهی مو را لازم دارد چنانچه زراعت را عارض
شود که هرگاه آب نیابد خشک شود و سفید گردد و بعد از ان چون بحال تندرستی باز آیند سیاهی موی آنها عود کند چنانچه زرع را نیز عارض گردد که اگر آب یابد تر و سبز شود

تدبیر ناقه

شیخ میفرماید واجبست که با ناقه در هر چیز رفق نمایند و بران اغذیهٔ ثقیل وارد نکنند و نه چیزی از حرکات و حمامات و اسباب مزعجات حتی که اصوات و غیر آن که مزعج
باشد و بتدریج ریاضت معتدل ملازم نمایند که آن بسیار نافعست و چیزیکه در خون او افزاید از اغذیهٔ لطیفه چون شوربای چوزه مرغ و غیر آن اشتغال نمایند
[illegible] و فرحت و سرور اعتیاد کنند و از استفراغات و خصوصاً جماع اجتناب نمایند و شراب باعتدال آنرا نافعست و خصوصاً شراب لطیف رقیق و اولی ناقه
[illegible] بتوسیع در غذا منع کنند کسی ست که بحران او ضعیف شده باشد چه آن مستعد برای نکس ست و مثل او اکثر محتاج باستفراغ بود برای تنقیهٔ بقیهٔ مواد

سهال بمسهل لطیف باشد لاسیما چون براز صفراوی بینند یا مائل برنگ خلط و قوام او از اخلاطیکه ازان تپ عارض شده باشد و در اشتها خللی یابند و چون اراده
آن کنند ناقه را راحت دهند و تقویت قوت او بر فق از اغذیه و ادویه نمایند بعد ازان استفراغ کنند و گاهی احتیاج افتد باستفراغ و تقویت هر دو معاً باغذیه که تنها
استعمال ادویه صرف نیابند و درین هنگام اغذیه و ادویهٔ مسهله سازند و یا باوی قوی ادویهٔ مسهله موافقه مخالف مزاج مرض مثل آلو و شیرخشت و ترنجبین و مانند
آن برای اصحاب صفرا ممزوج نمایند و برای ارباب بلغم جلنجبین و ترنجبین و گاهی ایشان را در انفع یابند پس عروق آنها ابدان پاک گردد و گاهی این فعل مدرات
معروفه مثل تخم خیارین و خرفه و خار خسک و شراب ممزوج کنند و بدیگر ادویهٔ غیر مشهوره حاجت نیفتد و اما فصد پس ناقه را باخراج خون کم احتیاج افتد و گاهی حاجت
نیز بدان افتد اگر بقیه از خون باشد و بران انتفاخ سحنه و علامات خون دلالت کند لاسیما چون مثل بقیهٔ تپ در عروق از نبض و قاروره دریابند و بثور در لبها
پدید آید و گاهی طبیب را محتاج گرداند بفصد صاحب تپ رداوت خون او بنا بر بقیهٔ ردیت اخلاط ردیه دران پس لازم گردد که خون ردی او خارج کنند
و دران باغذیه خون جید افزایند و اولی در استعمال مستفرغ آنست که بملایمت نمایند و چیزی دفعةً بعمل نیارند و خواب روز گاهی ناقه را ضرر رساند بانکه
او بدین آنرا بسبب رطوبت حاصله از سوء هضم حادث از تحیر طبیعت از جهت تحریک روح بسوی داخل و خارج و گاهی آنرا نفع کند باسایش او یا گرم گردن
بسبب انتعاش قوت و حرارت و تحلیل بقیهٔ مواد و چون موافق نیفتد پس گاهی تپ آرد بنا بر آنکه خام کند و قوت حرارت غریزی را بشکند و احتیاط در جمیع ناقهین
له نقی از مواد موجبه حمی و غیر نقی ازان باشند آنست که امر ایشان بر تدبیر یکه در مرض بود از مزوره و غیره دو سه روز تا قریب او جاری دارند و بالجمله مقداری که
از روز بحران که قریب روز صحت او باشد تجاوز نماید بعد ازان بتدبیر ما فوق او برند یعنی در غذا توسیع نمایند و واجبست که برای ناقه نقی و آنکه تپ او سلیم باشد
تلطیف تدبیر نمایند یعنی غذا کمتر نکنند تا بدن او گرم و حال او بد گردد بحرارت گرسنگی و لازم ست که رد بدن او از لاغری حاصل در اندک ایام بسوی فربهی در اندک
روز کنند زیرا که قوت او باقیست پس خون صالح بسرعت متولد شود و بخلاف او یعنی بغیر نقی و غیر سلیم الحمی خلاف این کنند یعنی تدبیر مرض بعد زوال او چند روز
جاری [illegible] ناقه [illegible] اشتها نشده [illegible] که دران امتلاست و اگر اشتها شود و هضم نشود پس باید دانست که آن غذا را بر نفس خود زیاده از طاقت و فوق قوت طبیعی برداشته
و قدرت بر هضم و تفریق غذا [illegible] دریدن او اخلاط بسیار ست و طبیعت مشغول بدان ست و یا قوت معدهٔ او بسیار ساقطست و یا قوت جمیع بدن و حرارت غریزی او ساقط ست
پس احاله غذا لائق طالب اسمحه کردن طبیعت ازان غذا برای اعضا نمیکند و امثال اینها از ناقهین که در بدن ایشان اخلاط کثیر و قوت معده و بدن تنها ساقط بود اگرچه
در ابتدا خواهش طعام کنند لیکن حال ایشان مؤدی بسقوط اشتها گردد زیراکه آفات و امتلای اخلاط ردی قوی و زیاده روز بروز گردد و ناقه راکه اشتها نباشد بعد
اشتها اشود بسبب انتعاش قوت بهتر از انست که او را اشتها باشد بعد ازان اشتها نبود پس [illegible] بدن بقوت و فربهی نگراید قوت اشتها و آله
[illegible] و قوت هضم و آله و یعنی قعر معده هر دو ضعیف بود و اولی آنست که بتدریج کنند ناقه از تیهو و بچهٔ مرغ بسر غاله و بجاد
رجوع نکند و هنوز عروق [illegible] باشد از بقیهٔ ماده یا از حصول عفونت بسبب حرارت مرض [illegible] گاهی ایشان را تشنج پیدا کند بسبب ضعف امعای ایشان همچنین سایر
[illegible] از تدبیر ناقهین نقل ایشان بسوی هوای مضاد آنست که با آنها باشد و از تدبیر ایشان [illegible] چیزیست که واجب بود حذر کردن از [illegible] مرض آن تا
مقابله کند بدانچه امن بود [illegible] صاحب سام که واجب بود بران خوف کردن از خشونت سینه تا در سعال نیفزاید و واجب نیست که ناقه در حمام عرق آورد چه گوشت او
ضعیف ست تحلیل گردد و چون [illegible] کثرت نماید در بدن آن نفع او باشد و تراشیدن موی سر سوی قه را ضرر کند بنا بر آنکه مسام را بند کند و زکام و نزله پیدا نماید خصوص در هوای سرد

تغذیهٔ ناقه

واجبست که غذای او در کیفیت حسن الکیموس سهل الانهضام باشد و لازم ست که صبر بر گرسنگی و تشنگی نکند و گاهی احتیاج افتد بمائل کردن کیفیت غذا بسوی ضد مزاج حمی
سابق بسبب بقیهٔ اثر او یا بنا بر احتیاط و بدانند که اغذیهٔ رطبهٔ سیاله در غذا شدن سریعتر باشد و در غذا دادن کمتر و غلیظه ثخینه بضد آن لهذا اطعمه باید یا اشربه [illegible] جهت
که ایشان را بارداتت نخوراند اگر خواهش بدان بقیهٔ حرارت نکند بلکه لازمست که تدبیری نمایند بدانچه او معتدل بود و او را حرارت لطیف مع رطوبت کامل سریع [illegible]
برای [illegible] باشد غذای او در مقدار چندان باشد که هضم و انفصال آن نیک گردد و آنرا بتدریج بیفزایند اگر ثقل در معده بینند و قراقر کنند [illegible]

احتراز و غذای او بسیار دار ازان کم کنند اگر از نقل و غیره چیزی بخورد و مانند و چون ناقه یکبارگی ممتلی شود و معده او کشیده گردد اگر قی کند و تنجیس و بعد بیست کرد و حجت
آب بخورد چند بیشتر دران خطرات باشد و اما وقت غذای او وقت اعتدال هوا است در اوایل شب تابستان یا نیمروز زمستان الا آنکه اشتها و غیره استعجال نماید و درین صورت
واجبست که غذای را که آن کمتر از گردن شکم باشد تفریق نمایند و آب بسیار سرد از قبیل چیزیست که ناقه ازان اجتناب کند چه گاهی بعض احشا را ضعیف کند و گاهی
تشنج پیدا کند و دیدیم شخصی را که باین هلاک شد و بدانکه اشتهای ناقه گاهی کم شود بسبب ضعف یا اخلاط در معده و بادی در اکثر مثل غشی بود بنابر ابخرهٔ فاسده بسوی
قلب و گاهی کم شود بسبب جگر یعنی قلت جذب او و ضعف جگر ظاهر شود از رنگ و از براز رقیق سفید و گاهی کم شود بسبب اخلاط در همه بدن و تخمه و گاهی بسبب ضعف
قوت بدن و حرارت غریزی یا در معده خاصة باشد پس تدبیر هر واحد بدانچه معلوم است برفق ترکه ممکن بود باید کرد و بدانند که سکنجبین سفرجلی برای ناقهین بهترین دوا است
و خصوصا چون اشتهای ایشان ساقط باشد بسبب ضعف در معده آنها و از تسحج در امعا باشند و اما مقویات معده که گرمتر ازان باشند مثل ترس و رد و مانند آن
گاهی سبب نکس گردد صاحب کامل گوید که ناقهین از مرض آنند که از حمیات و امراض حاده خلاصی یافته باشند و ازان خارج شوند پس ابدان ایشان ضعیف
و خون در آنها قلیل میباشد اما ضعف بدن بسبب نهاک مرض آنها و استعمال تدبیر لطیف در ایشان و کثرت تحلل ابدان آنها بحرارت تپ بود و اما قلت خون
بسبب احراق حرارت حمی خون را و افنای آن بسبب کثرت تحلل و قلت غذا و لطافت آن اما پس حرارت غریزی در ابدان ایشان بهمین اسباب ضعیف گردد فلهذا محتاج
بتدبیر انعاش و زیادتی قوت میباشند و اول آنچه سزاوار است استعمال او در ایشان اینست که تدبیر ایشان بعد انقضای مرض تا سه روز مثل تدبیر ایشان که در وقت
مرض بود از تلطیف غذا و خوردن مزورات و مانند آن بدستور باشد تا از عود مرض بدان ایمن باشند بعد ازان نقل نمایند بسوی غذائیکه آن غلیظ تر ازان باشد اندک
اندک بتدریج مثل گردنهای بچهٔ مرغ و تیهو و رانها و بازوهای آنها بعده انتقال کنند تا سینهٔ آنها و تا ماهی رضراضی یا بری و جبلی و نهری پس ازان بپا بچهٔ بزغاله و بره و گردن
آنها پس بلحوم آنها اندک اندک و همواره برین زیاده نمایند در هر روز بمقداریکه قوت ایشان تحمل باشد تا آنکه بغذائی رسند که عادت آن داشته باشند بتدریج و اگر
شراب خوار باشد در ابتدا شراب ابیض رقیق خوشبو ممزوج با آب دهند بعده ازان ترقی بقوی تر ازان نمایند تا آنکه بمقدار عادت خود که در وقت صحت او بود برسد و استحمام
باب شیرین نیمگرم در خانهٔ اوسط حمام نمایند هرگاه در انجا حرارت ظاهر نباشد و دران قیام را طول ندهند و آنرا امتلای غذا و شراب و از صبر بر جوع و عطش و ایضا از عدیه مسخنه
و ریاضت سخت و نشستن در آفتاب و غضب و بیداری و جماع حذر کنند زیرا که این همه تسخین مزاج ایشان و تحلیل جوهر ابدان آنها مقدار کثیر نمایند و بدانسبب قوت آنها ضعیف
گردد و باید که تفقد در امر ناقه نمایند که بدن او چنان نباشد که هنوز از مادهٔ مرض بخوبی پاک نشده باشد و در بدن او بقیهٔ ماده باقی بود و از علاماتیکه این را بدان معلوم کنند
آنست که صحت مریض ببحران یعنی باستفراغ یا ورم یا خراج یا غیر آن از اشیائیکه بدان بحران میباشد نباشد و یا بحران غیر تام و نضج غیر کامل باشد پس اگر در نبض سرعت
یا تواتر یا در بول رنگینی معلوم کنند و یا تلخی در دهن یا تشنگی یا درد سر یا اعضا شکنی یا گرانی در بدن یابند و یا عرق بسیار آید لاسیما در وقت خواب اینهمه دلالت میکنند
بر آنکه در بدن فضولست و آن محتاج بتنقیه است پس اگر با وجود اینها کلال در مفاصل یا تعب در بعض اعضای او دریابند توقع خروج خراج دران عضو میباشد و چون علامتی
از علامات مذکوره به بینند باید که از عود مرض حذر و احتیاط بسیار کنند و تدبیر ناقه مثل مرضی یا قریب ازان باستعمال اشیای مبردهٔ ملطفه و تلطیف غذا و استفراغ بدن
نمایند لاسیما اگر مریض مع ذلک ناقص الاشتها باشد و یا اشتهای غذا بود و بخورد و بدن او فربه نشود که این تاکید بر دلالت آن نماید که بدن او غیر نقی است چنانچه
بقراط در کتاب فصول گفته که چون ناقه از مرض چیزی از غذا نخواهد و یا ازان بخورد و بدن او زیاده نشود بدن او محتاج بتنقیه باشد و چون این حال به بینند باید که تقلیل
غذای او و تلطیف آن و تنقیهٔ بدن نمایند زیرا که اگر این تدبیر نکنند مرض عود کند و بدن مریض صحیح نمانند چنانچه بقراط گفته ابدانیکه پاک نیستند هر قدر که آنرا غذا دهند
شر بیفزاید پس بدین جهت میباید که نظر کنند اگر علامات خون دران ظاهر باشد فصد کشایند و از خون مقدار حاجت و احتمال قوت اخراج نمایند و در اخراج او زیادتی
نکنند زیرا که ناقه از مرض محتاج بزیادتی خون جید در بدن خود باشد و اگر علامت صفرا ظاهر تر بود باید که استفراغ بدوای مسهل صفرا کنند که الطف باشد و اسهال او بدوائی
بود مثل مطبوخ فواکه و خیارشنبر و ترنجبین و لبلاب یا بنفشهٔ خشک بشکر یا شربت ورد تا بدین از عود مرض ایمن گردد بعد ازان در تدبیریکه مذکور شد شروع نمایند پس
اگر بینند که ناقه را بعد استفراغ غذائیکه هضم نمیشود و طبیعت او نرم شود و بدن او زیاده نگردد بدانند که ناقه در مقدار غذای خود زیادتی میکند چنانچه بقراط گفته که ناقه

ازمرض چون غذا بخورد بدن او از آن قوت نیابد این دلالت کند بر آنکه او غذا را بمقداری بخورد که بدن او تحمل آن نیست پس برای این واجبست که تقلیل از غذای او کنند
و هر صبح گلقند سه درم تا هفت درم او را دهند و بعد ساعتی سکنجبین سفرجلی پانزده درم تا بیست درم بنوشانند این امر او را نافعست و چون این تدبیر در ناقه استعمال کنند
بحال صحت خود رجوع کند و قوت او زیاده شود و بدن او بسرعت فربه گردد چنانچه بقراط گوید ابدانیکه در زمان اندک لاغر شوند رجوع آنها بسوی فربهی در زمانه اندک بود
و آنکه در زمانه طویل لاغر شوند بفربهی در زمانه طویل رجوع کنند ابو منصور گوید برای کسیکه از حمیات حاده بیرون آید سزاوار آنست که از جوع با غذیه ضعیفه مراعات نماید
و غذائیکه در حال مرض خود میخورد بر آن اقتصار نماید یا آنکه اندکی قویتر از آن باشد بعد از آن بتناول اغذیه اصحا اندک اندک تدریج کند و از تعب و شرب و سکن
گرم و جمیع سخنات بدن و غیر آن که سابق مذکور شد اجتناب نماید و لا سیما کسانیکه از مرض بحران تام خارج نشده باشند و کسانیکه در ایشان آثاریکه بر بقایای مرض دلالت
کنند باقی باشند مثل زیادتی تلخی در دهن یا تواتر در نفس یا قی یا طعم غریب در دهن یا اختلاط و تشاویش در خواب و مانند آن که در قول سابق گذشت پس تدبیر اینکسان
خاصة بتدبیر مرضی نمایند تا اینهمه آثار منقضی شود و صحت او پدید آید و غذا و آب اندک اندک خورند و دفعة بسیار نباید نوشید و خاصة در فصل خریف و از آب بغیر سرد
البته بنوشند و اگر اشتها قوی باشد و در هضم ضعف بود بقدر اشتها نخورند بلکه بقدر هضم حتی که چون هضم جید شود غذای او تام گردد بعد از آن بحرکات و سایر اعمال خود
که عادت او در حالت صحت باشد تدریج نمایند و کسی را که از خوردن غذا بدن قوت نیابد بلکه طبیعت او نرم گردد از مقدار غذا و از شرب آب کم کنند و سکنجبین سفرجلی دهند
و بر جگر او ضمادات مقوی آن نهند و غذا ناقه را اغذیه غلیظ عسر الهضم ندهند تا آنکه قوت او بکمال رسد بلکه غذای رقیق سریع الهضم دهند اگر غذای او هضم نشود و شراب
ابیض رقیق یا عرق بدهند و از قوی متعرض نشوند و بقراط گفته که امتلای بدن از شراب سهل تر از آنست که از طعام ممتلی گردد **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که ناقه
بهر عادتی که از ریاضت و طعام و شراب داشته باشد بتدریج نماید و از فکر و غم و هم و جمیع انواع استفراغ اجتناب کند و مردم محرور و صفراوی را آب بزور و شراب لطیف
ممزوج بسود آرد و کثرت خواب در روز حرارت غریزی را ضعیف کند و تپ آرد و دوام اشتها بسبب غلبه سودا و انصباب آن بسوی فم معده از طحال بود و هرگاه
ناقه بشب عرق بسیار کند بر دو حال دلالت نماید یکی آنکه طعام افزون از کفایت میخورد دوم آنکه در تن او هنوز فضله هست پس تدبیر او بریاضت و بتدبیر لطیف باید کرد
و بقراط گوید که عرق بسیار در خواب بغیر سبب موجب آن دلالت کند بر آنکه صاحب او غذا را بیشتر از تحمل بدن او بر میدارد پس اگر این بغیر تناول طعام باشد دلالت نماید
بر آنکه محتاج باستفراغ هست و بسیار باشد که خلط رقیق لطیف بعرق خارج شود و غلیظ لزج باقی ماند و علامتش آنست که مریض بعد عرق هیچ راحت نیابد و ضعف بیفزاید
و هر چند حرارت غریزی قویتر شود تحلیل پوشیده تر باشد و از اینجا معلوم گردد که کثرت عرق کار طبیعی نیست سبب آن یا کثرت ماده هست یا انفتاح مسام یا عجز طبیعت از
هضم طعام یا حرکتی و ریاضت قوی **ابن الیاس** گوید که تدبیر ناقهین از مرض تدبیر مشترک میان تندرستان و بیماران است پس میباید که صرف عنایت بتفقد
امر نبض و قاروره نمایند اگر علامات بقیه ماده معلوم شود و آن در قول صاحب کامل گذشت و یا مریض فی نفسه تقلب و خبث نفس قلت نشاط دریابد بدانند که در بدن
و عروق او فضلات محتاج به تنقیه هست پس مبادرت نمایند به تنقیه آن از حسن تدبیر بالتدریج و از معالجات قوی و استفراغات سخت حذر کنند بسبب ضعف قوت
ناقه و قلت احتمال او برای معالجه قوی و تدبیر بالغ در لطافت پس هرگاه بنقای بدن او و خلو عروق او از بقیه مواد فاسده یقین شود تدبیر آن بتدبیر مرض از
تلطیف غذا و خوردن ماء الشعیر یا مزورات نمایند تا آنکه سه روز از تپ و مرض او بگذرد و از عود مرض ایمن گردد بعده بدانچه غلیظ تر باشد اندک اندک تدریج نمایند
و در اول روز چهارم از انقضای مرض گردنهای بچه مرغ دهند و در روز پنجم گردن و بازوهای آنها و در روز ششم این مع رانهای آن و در روز هفتم اینها
مع سینه آنها ضم نمایند بعده انتقال بپایچه بره و بزغاله و گردن آنها نمایند بعد از آن بلحوم آنها اندک اندک نقل کنند و هرگاه در ایشان قوت
حرکت و نشاط دریابند استحمام بآب نیمگرم نمایند و از فرح مفرط و فکر کثیر و غضب و سهر و بحث و مطالعه و قرائت کتب حذر کنند و اگر بدن ناقه
از تناول غذا فربه نشود تلیین طبیعت و اسهال او برفق نمایند بملینی که بی غائله باشد مثل مطبوخ فواکه و نقوع مشمش بترنجبین و شیرخشت
و یا هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با یک مثقال قرص طباشیر ملین بدهند و غذا مزوره از آلوی کوهی و مغز بادام
و اسفاناخ یا از تمر هندی یا از ماش مقشر و مغز بادام سازند و اگر ناقه را بعد استفراغ غذا نیک هضم نیاید تقلیل غذا کنند و هر صبح سکنجبین سفرجلی

وگلاب هر واحد ده درم بنوشانند و غذا زیرباج بچهٔ مرغ دهند و همچنین اگر ناقه را عرق بسیار آید تدبیر او تقلیل غذا است و تناول سکنجبین بطور حب آنرا نافع بود مؤلف اقتباس
مینویسد که در ناقهین بر غذا و شراب و دوائیکه ضد مرض بود و هم مبالغه بسیار نشاید کرد که مبادا مزاج بگردد و مرض ضد بیماری اول پدید آید و بهلاکت انجامد و بعد گذشتن
سه روز از تپ شوربای گردنهای بچهٔ مرغ که باندک روغن بادام و یا ماده گاو پخته باشد همراه برنج قسم اول وکهنه و یا بنان تنک که دران ثرید کرده باشند بدهند و قدری
گوشت گردن هم دهند و هر روز بدستوریکه در اقوال سابق گذشت شوربا و گوشت اضافه نمایند و چون اشتهای طعام کم بود باغذیهٔ مرغوبه معتاده تحریک اشتها نمایند
وجهت تقویت معده و برانگیختن اشتها مربای سیب با مصطکی و شربت سیب و به و یاقوت و جوارش انارین و جوارش عود ترش و انوشدارو ی لولوی علوی خان و همچنین
تفاحی بایشان در گلاب قرنفلی و یا با گلاب و عرق کیوڑه و عرق بید مشک و عرق عنبر بدهند قبل از طعام و کباب گوشت بزغاله و یا چوجهٔ مرغ که دران زیره و قاقله کبار
و پودینهٔ سبز و یا خشک و پیاز و انار دانه جمله باهم کوفته در شکم او پر کرده باشند کباب کرده با نان دهند و اگر سرفه باشد انار دانه را موقوف سازند و عطرهای مناسب
مزاج ببویند و چون در خواب عرق بسیار آید بریاضات و سواری معتدل و تنقیهٔ بدن بدفعات بمليّنات لائقه و مانند آن دفع نمایند و چون در روز بغیر از خواب هم
عرق آید بلا سببی از اسباب خارجیه دلالت بر ضعف طبیعت و کشادگی مسام کند در ینوقت حابسات مانند گل سرخ و گل گز و برگ سرو و تخم مورد و برگ آن بجای
وبدن بمالند و چون خواب کمتر آید بتدبیر سهر روا زند و اگر سرفه باشد و بلغم بدشواری بر آید عسل در آب انداخته گرم گرم بنوشانند و بجای آب بر ماء العسل اکتفا ورزند
و یا لعوق کتان و یا حب الصنوبر لیسانند و لیسیدن بزرکتان بریان در عسل نیز نفع میدهد و همچنین خوردن بادام هفت هشت عدد با همین قدر مویز منقی و همچنین
خوردن لوز بادام و شیرینی بزدبه و یا سفوف زوفا تنها با نبات دهند و یا مرکبی سازند از رب السوس و صمغ عربی و زوفای خشک هر یک سه ماشه و یا از فلفل گرد
و کاکڑاسنگی هر دو برابر و نمک سنگ دو ماشه و اگر ازین سرفه رفع نشود ملین مبارک با ترنجبین و روغن بادام دهند و روز دوم صبح مطبوخ زوفای خشک پنج ماشه
اصل السوس پنج ماشه عناب هفت عدد مویز منقی یکتوله گاوزبان چار ماشه بنفشه هفت ماشه بادرنجبویه سه ماشه با شربت بنفشه دهند و غذا شوربای مرغ
با نان تنک خورانند و همچنین سه چهار بار بعمل آرند بعده لعوق بادام دهند و اگر در سرفه بلغم بآسانی بر آید رب السوس تنها در دهن دارند و کذا صمغ عربی و یا زوفای خشک
سوده با نبات در دهن اندازند و اگر سرفه خشک بود باید که لعوق باقلا دهند و یا دیاقوذا و یا خمیرهٔ خشخاش و یا شربت خشخاش در عرق گاوزبان و مکوه دهند و یا تنها
بلیسانند که بسیار نافعست و همچنین داشتن کتیرا و یا شیر خشت در دهان و ناقه را بعد غذا اندکی از قسم شیرینی خورانند تا جودت هضم پدید آید و غذا در فصل گرما وقت صبح
یکدو ساعت روز بر آمده و اگر اشتها بسیار باشد وقت ظهر نخود بریان مقشر بوزن یک نیم توله و یا کم و زیاده و کشمش دو چندان بدهند و یا شالی بریان که بهندی کھیل
گویند دو یا سه توله با نیم وزن آن نبات دهند و وقت شام غذا بدهند و در فصل سرما غذا در روزی دو سه مرتبه اندک اندک و متفرق دهند

بیان بحران

چون مؤلف هیچمدان رساله بحران بتفصیل تمام و تبسیط تام جداگانه تالیف نموده لهذا دینجا بتحریر برخی از فوائد ضروریه و ایام مسهل و بحران وغیره و علامات
بحران و تدبیر در روز آن اقتصار ورزیده بدانکه بحران تغیر بدنیست که تابع مجادله میان طبیعت و مرض باشد و این بهر آنست که قوت با مرض تنازع و محاربه و اجتهاد
در قهر و غلبهٔ خود و دفع مادهٔ مرض و اخراج او از بدن میکند و همچنین مرض مقابلهٔ قوت و جهد در غلبهٔ خود و ظفر بران مینماید پس هرگاه قوت بر مرض ظفر یابد بحران جید باشد
و مریض سالم ماند و هرگاه مرض بر قوت مظفر گردد بحران ردی بود و مریض هلاک شود پس هر بحران یا جید باشد یا ردی و هر واحد ازین هر دو یا تام باشد و یا ناقص
و بحران جید تام آنست که طبیعت غالب آید و مادهٔ مرض را یکبارگی از جمله بدن خارج کند و مریض دفعةً صحت تام یابد و بحران ردی تام آنست که مرض غالب آید
و فی الفور مریض هلاک گردد و این هر دو نوع در امراض حاده افتد که مدت آن تا چار روز یا هفت روز یا چارده روز بود و بحران جید ناقص آنست که اگرچه طبیعت غالب آید
و بحران نیک کند لیکن جمله ماده را یکبارگی دفع نسازد بلکه مابقی را اندک اندک بدفعات دفع کند و بحران ردی ناقص آنست که مرض غالب آید و بحران بد کند اما یکبارگی
هلاک نسازد بلکه طبیعت را بعد از آن اندک اندک ضعیف سازد و هلاک نماید و این هر دو نوع اندر امراض غیر حاده افتد که مدت آنها کمتر از چهل روز بود و بقول قرشی
بحران جید تام گاهی بدفع کلی و بازالهٔ مادهٔ مرض از جمیع اجزای بدن باشد و آنرا بحران استفراغی نامند و گاهی چنین نباشد بلکه بازالهٔ مادهٔ مرض از نواحی اعضای کریمه

وشریف بسوی بعض اعضای خسیسه واطراف بود واین را بحران انتقالی گویند وبعضی تحلل وذبول را از اقسام بحران ناقص شمرده اند لیکن شیخ الرئیس میفرماید که گاهی از
بحران ناقص آن باشد که قریب بحران بود وآن در بحران جید ناقص تحلل ست ودر ردی ناقص ذبول بدن واین هردو در شمار بحران ناقص در ترتیب آثار اند واز قسم بحران
نیستند زیرا که شرط بحران آنست که دفعةً بود واین هردو تدریجی اند وایضاً شیخ گوید که از امراض بعضی آنست که انقضای آنها بحران باشد وآن امراضیست که سریع الحرکة
بود وبعضی آنست که انقضای آنها بتحلل اندک اندک باشد واو آنست که بطئ الحرکة بود وانقضای این را بحران نگویند بلکه نضج وتحلل نامند پس هر مرض که زائل شود
یا بنضج وتحلل بود چون مادهٔ فاعل مرض اندک اندک تحلیل شود تا آنکه بتدریج فانی گردد ویا بحران زوال پذیرد واین یا باستفراغ بود چون مادهٔ فاعل مرض بسوی خارج جلد مندفع
گردد ویا بانتقال وخراج چون آن ماده بعضو غیر شریف مندفع شود اما نضج وتحلل در امراض طویلهٔ مزمنه ومواد بارده بود واندک اندک مثل تپ لثقه وربع ومرض مزمن را علامات
نائله وحرکات صعبه نباشد واما بحران باستفراغ در امراض قصیرهٔ حاده باشد مثل حمیات صفراویه که در آن دفعةً استفراغ افتد یا برعاف یا بقی یا باسهال یا بعرق یا بادرار
بول ویا بخروج خون از مقعد ویا بدرور حیض وانتقال آنست که طبیعت بر ماده مستولی شود وآنرا بضعیف تر عضو دفع کند ودر ردی از آن ورم وخراج حادث شود واین را
بحران انتقالی گویند وهمچنین هر مرض که هلاک کند یا بر سبیل بحران هلاک نماید ویا بر سبیل ازبال وذبول آنست که قوت اندک اندک تحلیل پذیرد **فائده** هرگاه بحران در ابتدای
مرض افتد قتال باشد وهرگاه در وقت منتهای او بود تام باشد ودر انحطاط مرض بحران اصلا نیفتد ووقت بحران واحد ست وآن وقت منتهی ست ووقت موت واحد نیست
بلکه گاهی در ابتدا وگاهی در انتها بود وبحران تام در وقت منتهای مرض باشد وبحرانیکه تام نباشد گاهی در وقت تزید مرض بود بسبب محرک بد مثل مرض خبیث سریع الحرکة
ومثل معالج چون اشیای مستفرغه قبل نضج مادهٔ مرض استعمال کند وبحران واقع در وقت منتهای مرض اکثر فاضل محمود باشد وبحران واقع در تزید مرض اگر جید
وبسلامت بود وبحران ناقص باشد واگر ردی وبهلاکت بود در آن مریض سخت بدحال گردد وبردی ترین وجوه باشد بالجمله بحران تام جز بوقت انتها نباشد اگر جید باشد
نیک تام بود وبر استیلای طبیعت وقوت بر مادهٔ ردی دلالت کند واگر ردی باشد بر عجز قوت وهلاکت دلالت نماید **فائده** افضل بحران آنست که بعد
نضج تام افتد تا ماده بالکلیه بدان مندفع شود وایضاً با وجود نضج تام طبیب ببقای بدن بدان وثاقت نماید یعنی باندازهٔ مادهٔ محدث مرض اندازهٔ مادهٔ
مندفع باشد وایضاً هرگاه اندفاع ماده حاصل شود عقیب او خفت ظاهر گردد وایضاً سلیم الاعراض بود وچنان باشد که روزی از ایام انذار بدان خبر دهد
پس در روز بحران محمود واقع شود مثل روز هفتم وچهاردهم وهفدهم وتوقع بحران تام الدفع در امراض حادث از مواد رقیقهٔ حاده ودر قوت قوی باید کرد
وامید بحران انتقالی در قوت ضعیف ومادهٔ غلیظ باید داشت وایضاً حال بحران تام الدفع مختلف بود زیرا که اگر ماده در آن شدید الرقة باشد بعرق بحران
کند واگر از آن کمتر در رقت بود واگر بسیار گرم باشد برعاف بحران نماید والا بادرار واگر رقیق نباشد باسهال وقی بحران کند **فائده** بدانند که بعض اعضا را
بحران مخصوص آن بود پس بلغم بینی وریم گوش بحران امراض سر باشد وچرک چشم واشک از بحرانات امراض چشم ونفث از بحران امراض سینه وهمچنین خراج
پس گوش از بحران امراض راس وخراج بغل بحران امراض قلب وخراج کنج ران بحران امراض جگر باشد واین اندفاعات بحرانی باشند اگر مواد مندفعه بسیار
ودفعةً آید ودر ایام باحوری بود واگر مواد اندک بود وبدفعات بسیار ریزد آنرا در حقیقت بحران نگویند زیرا که حرکت دفعیهٔ قویه از لوازم بحران ست وکشادن خون
بواسیر بحران جید برای امراض بسیار ست وبهترین بحرانات رعاف ست پس اسهال پس قی پس بول پس عرق پس خراجات از قبیل بحران انتقالیست
وبسیار باشد که بدین امراض یکبارگی زائل شوند اگر خراجات سلیم باشد واگر ردی بود اعضا را ابتر اند وگاهی بحران تام یا ناقص بتعقد عضله وعصب وجرب وقوبا
وسرطان وبرص وغدد وداء الفیل ودوالی وانتفاخ اطراف وغیر آن بود وبعضی از اقسام بحران انتقالی آنست که بخراج مؤدی نگردد بلکه مثل لقوه وتشنج واسترخا
ووجع ورک وپشت وزانو و[illegible] پیدا کند وبهترین انتقالات آنست که بسوی اسفل باشد وبهتر خروج وانتقال آنست که بسوی خارج وبعد نضج تام وبعید از
اعضای شریفه بود **فائده** طبیب بداند که از احوال مشاهده مثل نضج بول ونفث وضد آن بر بحران جید وردی استدلال کند وهرگاه مرض علامات بحران را
که مذکور گردد قبل از وقوع نضج تحریک نماید آن دلالت بر بحران ردی کند واگر در آنجا اندک نضج باشد دلالت بر بحران ناقص نماید واگر نضج تام باشد بر بحران جید تام دلالت
کند وبحران تام جید یا ردی نزد منتهی بود وگاهی نزد شروع در انحطاط وارد گردد وبدین سبب بحران تام در سردی شدید هوا درنگ کند پس بر طبیب واجب ست

که تلافی ضرر سردی هوا هنگام حدوث بحران بعرق نماید ومسکن مریض را گرم کنند وبدانند که بحران در وقت راحت واقلاع نوبت یا مرض کمتر واقع شود ودر وقت
تضعیف از شدت در حمیات لازمه بندرت واندک وبدانند که بحران در امراض سلیمه اکثر تاخر نماید ودر امراض قتاله تقدم کند ومریض از عهدهٔ مرض واضطراب نیاید دفعة
نه بر سبیل تحلل مگر آنکه استفراغ محمود یا خراج محمود افتد وهر بحران که در ایام باحوری افتد امید وارتر باشد وانچه در غیر آن بود بر ردائت حال مریض دلالت کند وبسیار
ردی باشد بهر آنکه ماده در غایت ردائت بود وطبیعت متحیر مضطر ولهذا در امراض سلیمه بحران در روز آن واقع شود بهر آنکه طبیعت غیر مضطرب باشد وبالجمله
حرکت بحران قبل وقت او یا بسبب ردائت ماده وشدت حرکت وحدت آن بود چنانچه در امراض حاده ویا بسبب قوت مرض وعجز طبیعت از مقاومت او ویا
بسبب امری خارجی محرک مواد وطبیعت مثل خطا در ماکول ومشروب وبسبب تحریک دوای مسهل در غیر وقت او ویا ریاضت ویا بعارض نفسانی چون عوارض
نفسانی را مدخل در تحریک بحران قبل از وقت او وتبدیل جانب اوست چنانچه فزع بحران را اسهالی یا قیئی یا بولی میگرداند بعد از آنکه اگر عرقی باشد
وسرور وغضب آنرا عرقی میسازد بعد آنکه اگر بولی یا اسهالی باشد وچون تقدم مقاومت بنحوی باشد که قوت را چنان ضعیف گرداند که تا قرب منتهی باوی
ثابت نماند آن دلیل موت باشد وهرگاه قوت را بقیه تا منتهی باقی ماند دلیل سلامت باشد وهر روز یکه دران توقع بحران محمود باشد ودران روز علامات نضج پیدا شود آن فی الاغلب هلاکت

تقسیم ایام مرض

بدانکه جمله ایام مرض سه گونه است بعضی ازان روزهای بحران باشد وآنرا ایام باحوری دینه وبعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد وآنرا ایام انذار ومنذره
گویند وبعضی روزها که نه از ایام باحوری باشد ونه از ایام انذار اما بسبب انحراف بحران دران روزها واقع میشود وآنرا ایام واقع فی الوسط گویند یعنی متوسط
میان ایام باحوری وایام منذره ومسمی بدان بهر آن شده که نشان بحران سلت چون تقدم یا تاخر وقوع او نماید دران روز افتد (تقدم و یا تاخر ۱۲)

ذکر ایام مسهل

بدانکه حسب رای حذاق اطبا درین عصر برای استعمال مسهل روز مقررست وآن ۸ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۶
و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ و ۳۹ باشد واین وقتیست که روز نوبت یا روز شدت درین
ایام نباشد واما اگر باشد پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل نهم ویازدهم وامثال آن مسهل دهند وبعضی اطبا استعمال مسهل در روز ششم میکنند وآن
از خطر خالی نیست بنا بر بودن او روز بحران ردی بسیار وروز پنجم وچهارم اگرچه روز انذار اند لیکن ردائت درانها مثل ششم نیست پس اگر ضرورت از هیجان
ماده ذخیره واجب گردد ومهلت ندهد ومعلوم شود که درین هر دو روز بحران واقع نخواهد شد این هر دو اولی بمسهل از ششم باشند نزدیک بعض ونزد بعضی
بالعکس وچون تپ مواظبه باشد یا دو غب بطریق مبادله مرکب شوند درینصورت احسن آنست که مسهل بعد رفع نوبت یا قبل از آمدن او بنحویکه عمل مسهل
تا وقت آمدن آن منقطع شود استعمال نمایند ولهذا بعض احیان در شب که ربع یا کمتر ازان باقی ماند استعمال مسهل میکنند یعنی در روز نوبت معلوم کنند
که نوبت کدام وقت می آید مثلاً اگر در نصف روز بیاید مسهل بوقت شب باقی مانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد واگر طبیب مناسب داند
بعد از نوبت مسهل دهد وگاهی رای طبیب حکم میکند باولویت این حکم که تپ روزی قوی آید وروزی ضعیف وروز ضعف روز بحران قوی باشد مثل هفتم
ویازدهم وروز قوت روز هشتم ودهم باشد پس درین هنگام اگر مسهل در هشتم بعد زوال نوبت استعمال کنند اولی ازان باشد که مسهل روز ضعیف استعمال
کرده شود واگر بعد زوال نوبت نیز باشد زیادت وثوق بهشتم ودهم از هفتم ونهم بود واگرچه هشتم نیز روز بحران ردی میباشد لیکن دران بحران نمی افتد
مگر در کمال ندرت وبهتر آنست که حالات را نظر کنند اگر بحران واقع نشده مسهل استعمال کنند والا نشاید سیما اگر علامات بحران شروع گردیده باشد وبدانند
که چون تپ عارض شود پس زائل گردد وبعد چند روز باز آید درینصورت اولی آنست که مسهل در روزی دهند که روز بحران باعتبار مرض وعکس
هر دو نباشد واگر این نسبت بهر دو میسر نشود پس اعتبار عکس بهتر باشد

ذکر ایام بحران

بجای خطا مطابق اصل ۱۲

بدانکه اطبا ایام بحران را باستقرا و تجربه ثابت کرده اند و آغاز حساب بحران که بران امر مسهل و تغذیه موقوفست اطبا چنان مقرر کرده اند که اگر روز آغاز تب اکثر از نصف باقی ماند آن روز را براسه اعتبار میکنند و اگر کم از نصف باقی ماند آنرا اعتبار براسه نمیکنند بلکه داخل در روزی مینمایند که این باقی جزو آن روز است بالجمله اگر تب مثلاً در دو پاس اول روز شنبه آید آن روز روز اول تب شمار کنند و اگر بعد از دو پهر آید آنرا در حساب ندارند بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه تب نائبه باشد و نزد شیخ الرئیس اولی آنست که اعتبار وقت ابتدای نفس تب کرده شود و در انجا خروج از حالت طبیعی در مزاج خوب ظاهر شود واما ابتدای صداع و تکسر اعضا را اعتبار نیست و انداختن مریض خود را بر بستر از معتمد علیه نباشد و چون زن برآید بعده آنرا تب عارض شود پس حساب از تب کنند نه از زائیدن و ایام بحران که دران جمیع مستفرغات ممنوع ست این سیزده روز ست د و ز و یا و ید و یز و ک و کا و کد و کز و لا و لد و لز و م و بعد چهلم روز نزد محققین بحران قوی لازم نبود مگر شصتم و هشتادم و صدم و اگرچه بعضی چهل و دوم و غیره نیز گفته اند و بقراط گفته که از ایام بحران آنچه طاق باشد قویتر از جفت در بحرانست در اکثر امر تجربه و بدانکه گاهی متصل شود ایام و مثل یوم واحد برای بحران گردد و این اکثر بعد بستم بود باستفراغ باشد یا بخراج و امید نیست که انقضای امراض بعد چهلم بحران باشد لیکن بنضج و تحلیل و بدانند امراضیکه در روز طاق نوبت کنند مثل حمای غب و اکثر حاده چون محرقه و سونوخس بحران آنها سریعتر باشد و در روز طاق بود و لهذا در غب انتظار یازدهم کرده میشود و انتظار چهاردهم نمیکنند مگر کمتر چنانچه اگر نوبت تقدم یا تاخر کند پس بحران در سیزدهم افتد و مرضیکه در روز جفت نوبت کند مثل ربع و سدس و ثمن

بحران بطی تر کند و بحران آنها در جفت اکثر باشد مثل چهلم و شصتم و هشتادم و ماه چهارم و سال چهارم

ذکر ایام واقع فی الوسط

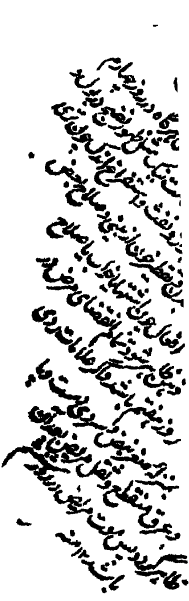
یعنی ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند و آن ایام بحران اند که قوی نیستند و آن شش روز ست ج و ه و ط و یا و یج و یز و برای بانیها الکلام ایام بحران ست بهر آنکه درین روزها نیز تغیر و حرکت واقع میشود پس تحریک از مسهل و غیره نباید کرد و بقول شیخ و مسیحی روز ششم نیز از ایام واقع فی الوسط ست و ایضاً مسیحی دوازدهم و پانزدهم را نیز ازین ایام شمرده

ذکر ایام انذار

بدانکه مراد بانذار درینجا اخبار بوقوع امر عظیم در مستقبل ست محمود باشد یا مذموم و در عرف عام آن اخبار بوقوع امر مذموم در مستقبل ست چه اگر اخبار بوقوع امر محمود باشد آنرا بشارت نامند بالجمله بعضی از ایام بحران که مذکور شد منذر بعض آنست چنانچه روز چهارم بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم به بستم و یا بست و یکم و بست و چهارم به بست و هفتم و چون انذار بمعنی خبر دادنست پس هرگاه مثلاً بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر میدهد به بحران روز هفتم اگر علامات بحران نیک باشد و صلاح بعض احوال بود و یا منذر بروز ششم باشد اگر علامات او بد بود خصوصاً در محرقه و نائبه و بحران در هفتم یا نهم باندار چهارم در غب بسیار میباشد و روز نهم نیز منذر بیازدهم و در اکثر بچهاردهم باشد و چهاردهم یا بهفدهم یا بستم یا بست و یکم منذر بود و بستم بچهلم و اگر علامات نضج در روز هفتم ظاهر شود بحران در روز یازدهم یا چهاردهم افتد

علامات بحران

بدانکه احوال و امور که آن علامات برای وقوع بحرانست مثل هیجان مرض و قوت حرارت و قلق و اضطراب و جستن و از پهلو بپهلو گردیدن و گرانی سر و اختلاط ذهن و صداع و درد گردن و سبات و سدر و دوار و خیالات در چشم و ظلمت بصر و طنین و دوی و اختلاج لب و غثیان و تشنگی و خفقان و غشی و درد فم معده و سوزش معده و تغیر رنگ چهره و تنگی نفس و دشواری آن و درد پشت و لرزه و رعده و رعشه و تغیر نبض از حال خود با شراف یا انخفاض و عسر بول و قبض شکم و غیره اعراض صعب باشد پس هرگاه این علامات یا بعض او در شب پدید آید دلالت کند برآنکه بحران فردای این شب باشد و اگر در روز ظاهر گردد دلالت نماید برآنکه بحران در شب آینده متصل آن روز خواهد بود پس اگر باوجود این علامات نبض موجی مع تری جلد و سرخی و انتفاخ جلد و بول



رنگینی مائل بغلظ و در مرض مزمن لرزه قوی و بعده تپ باشتداد کند و در و اعیائی و قوت قوی و علامات جید باشد و لاسیما اگر براز قدر و در بول کم شود دلالت
بر بحران عرقی کند **و اگر** نبض عظیم و شاهق یا صلب و سریع و انتفاخ عروق و خارش بینی و سرخی رنگ چهره و چشم و پره بینی دفعةً و تمدد در جانب جگر یا طحال
بغیر وجع و دیدن رشتهای سرخ و تاریک پیش چشم و سیلان اشک دفعةً و شدت اشتعال سر و صداع ضربانی و درد گردن و ترقوه و طنین و صمم و سدر و عطاس
باشد دلالت بر بحران رعافی نماید **و اگر** انضغاط نبض و انخفاض آن و سفیدی قاروره و ثقل و درد مثانه و نتوی ناف و انتفاخ قضیب و حرقت احلیل و احتباس
براز و قلت عرق و صلابت ظاهر بدن باشد بر بحران ادراری دلالت کند **و اگر** ناریت بول و اختلاج لب زیرین و غثیان و ظلمت و غشاوه چشم بلا تباریق
و تلخی دهن و درد فم معده یا سیلان لعاب و خفقان معدی و صداع بعده لرزه و سردی شکم و ضیق النفس و سقوط رنگ و زردی چهره باشد بر بحران قیئی دلالت
نماید **و اگر** نبض صغیر مع قوت و عدم صلابت آن و مغص و قراقر شکم و ثقل شراسیف و تمدد ران و درد پشت و اختلاج در عضلات شکم و قلت بول
و عرق و گرانی در اسفل شکم و انتفاخ ران و کثرت رنگینی براز از سابق و آمدن او زیاده تر از عادت و بلندی و نتوی شکم باشد دلالت بر بحران اسهالی کند
و اگر سائر علامات دال بر بحرانات دیگر نیابند و گرانی در رحم و در تهیگاه و در اعضاء و درد و تمدد در انجا و اختلاج در فرج و کشادن فم رحم و فرو تر آمدن آن دریابند
حکم نمایند که بحران طمثی خواهد بود **و اگر** نبض عظیم مائل بقوت و فقدان سائر دلائل توجه ماده بطرف دیگر و عادت سیلان خون از مقعد و ثقل و اختلاج
در نواحی مقعد و درد در کمرگاه و ضربان در حوالی مهره پشت و نار و اعضا شکنی باشد بحران از کشادن عروق مقعد و خون بواسیر باشد

علامات بحران انتقالی

و آن قوت تپ مع ثبات وجع در موضعی از بدن و احتباس استفراغات از بول و براز و عرق مفرط و رقت و سفیدی بول و تاخیر نضج یا عدم او مع صحت
قوت و جودت نبض و لاسیما در امراض سلیمه بطیه عدیم النضج باشد بعده وجع و انتفاخ عروق در مثل بغل و کنج ران و پس گوش و شدت التهاب و جهتی
که در ان عضو ضعیف است یا وجع مفاصل یا وجع متعب بر جهت انتقال ماده دلالت کند پس عسر بول و گرانی سر و ثقل سمع و سبات و عروض ضیق النفس
دفعةً علامت داله بر نقل ماده بسوی اعالی باشد و ثقل و درد در ناحیه اسفل مع التهاب و انتفاخ در کنج ران یا در زانو و ورم و خوارجنس تهیج در ان هر دو جا
علامت انتقال ماده باسفل باشد و چون قوت صحیح و علامات جید باشد و رقت بول زمانه دراز دوام نماید این منذر بخراج بود و همچنین توجه مریض بصحت
بغیر بحران ظاهر بعده بودن شریان صدغین شدید الانبساط کثیر الضربان و رنگ پژمرده و نفس متواتر و گاهی سرفه خشک و لیا عروض خراج در مفاصل است
و فصل زمستان و سن کهولت از دلائل وقوع بحران بخراج است بلکه از اسباب اوست و از دلائل قویه بر بحران خراجی تاخر بحرانات دیگر از اوقات آنهاست
و درازی مرض حار زیاده از بست روز و ایضاً باجود تا خر آن بحرانات تام نباشد و خراجات در امراض مزمنه استطاوله اکثر در اعضای سفلی باشد
و در مرض حاد تر در اعضای علیا و در متوسط در هر دو جانب زیر و بالا

علامات داله بر بحران جید

بهترین علامات بحران فاضل آنست که نضج تام شده باشد بعده در روزی از ایام بحران محمود که مذکور شد مثل هفتم و چهاردهم واقع شود و آن روز از روزی مناسب
از ایام انذار منذر بود و باستفراغ باشد نه بانتقال و نه بخراج و استفراغ او از خلط فاعل مرض و در جهت مناسب باشد و بیمار احتمال او بسهولت کند و حال قوت
و حال نبض که در اوقات علامات صعب قوی و متین باشد و خصوصاً چون هر دو در قوت از دیاد نمایند و اختلاف نبض کم شود و مستوی گردد و ایضاً اگر عقب اعراض
مذکوره مریض راحت و خفت یابد و اعراضی که با بحران باشد نقصان پذیرد و حرارت ساکن گردد و رنگ بیمار نیک شود و نبض او قوی گردد این دلالت بر بحران جید تام کند

علامات داله بر بحران ردی

اصول این آنست که مخالف علامات جیده مذکوره باشد و این مثل آنست که حرکت بحران قبل منتهای مرض و نضج بود و آنکه در روز غیر باحوری باشد و آنکه
بادی نبض در صغر و سقوط اخذ کند و استفراغ از غیر خلط محدث مرض بود و آنچه اکه علامات بحران ردی احوال متوسط میان احوال بحران جید و احوال بحران ردی

ظاہر شود بحران ناقص غیر تام باشد آعنی مرض بدان منقضی نگردد لیکن انقضای او تا روز باحوری کہ قریب او خواہد آمد تاخر کند مثل آنکہ بحران در روز ہفتم افتد و دران مرض
منقضی نشود بلکہ بقایا از آن باقی ماند کہ بحران او تا روز نہم یا یازدہم متاخر گردد و اگر بدان انقضای مرض باشد مرض معاودت کند و مریض نکس نماید و نکس ہرگاہ
مع اعراض ردیہ باشد و قوت ضعیف گردد مہلک بود و اگر قوت قوی باشد مریض از آن سالم ماند.

تدبیر روز بحران

بقول شیخ لازم ست کہ در روز بحران و آنچہ قریب آن باشد تدبیر مریض بتدبیر خاص بمرض او و مسکن و مقوی طبیعت نمایند والبتہ حرکت ندہند بدوا و قرشی گوید کہ
ہرگاہ بحران جید تام بعد ظہور علامات نضج و توفر قوت وغیرہ حادث شود یا عارض شدہ باشد سزاوار نیست کہ تحریک مواد از عضو دیگر مثل جذب بحاجم کنند و نہ
دران جذب بدوای مسہل و نہ غیر آن از تہییج مثل ترعیف و تعریق و قی و ادرار نمایند بلکہ بر طبیعت بگذارند و این ترک تحریک و عدم تعرض طبیعت در بحران کامل است
و اما در بحران ناقص باید کہ اعانت طبیعت نمایند بدانچہ موافق حرکت بحران باشد مثلاً اگر علامات دفع طبیعت مادہ مرض را باسہال ظاہر شود و قوت قوی نباشد و یا سدہ
و ثقل در امعا باشد دران ہنگام باید کہ اعانت طبیعت بمفتح ملین نمایند تا فعل طبیعت آسان گردد و جرجانی وغیرہ مینویسند کہ روز بحران مریض را بہیچ وجہ حرکت
نباید داد و مریض را ساکن باید داشت و کار طبیعت باید گذاشت اما اگر دانند کہ اگرچہ طبیعت غالبست لیکن در اتمام کار خود محتاج باعانت ست میتوانند کہ آنرا یاری دہند
بحسب ارادۂ او مثلاً اگر دانند کہ طبیعت مادہ را بعرق دفع خواہد کرد و محتاج اعانت ست سر را گرم دارند و آب گرم بسیار بر سر ریزند و اگر بتعریق حاجت باشد آب گرم
پیش او نہند و بردائی بسیار او را بپوشند مع ظرف آب و عرق را با پارچہ خشک ہمی کنند تا بیشتر آید و اگر محتاج بقی بود قی فرمایند و اگر حاجت بتلیین داشتہ باشد تلیین طبع
نمایند و اگر مفتقر بادرار باشد مدرات نوشانند چنانچہ در علاج صداع بحرانی گفتہ شد و ہمچنین ہر استفراغ بحرانی کہ مفرط شود و خوف ضعف گردد حبس او باید کرد و ہیچ استفراغ
بحرانی را بی ضرورت نباید بست و در بحران انتقالی ہرگاہ معلوم شود کہ بعضوی از اعضا مادہ منتقل شدہ خواہد ریخت و ریختن مادہ بدان عضو آفت قوی خواہد آورد یا
آن عضو را قوت دہند و مادہ را بعضوی دیگر کہ از و خسیس تر بود و ریختن مادہ بران کمتر مضر بود باز گردانند بطریقیکہ سہل تر باشد و طریق باز گردانیدن مادہ از عضوی
بعضوی بر چند وجہ ست **یکی** آنکہ عضویکہ برابر او ست بربندند چنانچہ متألم گردد تا بسبب الم مادہ بدان سو باز گردد **دوم** آنکہ بر عضویکہ برابر او ست محجمہ یعنی شیشہ
یا شاخ بالکد و گذارند یا ادویہ جاذبہ گرم ضماد نمایند **سوم** آنکہ اگر مادہ در دست راست بود بدست چپ کاری سخت کند و بار گران بردارد **چہارم** آنکہ
اگر مادہ در سر و چشم باشد باید کہ ادویہ مسکن درد بران استعمال نمایند و پایہا را سخت بمالند یا در آب گرم گذارند یا بر بطنہا پایہا از ساق تا کف بربندند تا مادہ از بالا
فرود آید و ہمچنین ہرگاہ مادہ بباطن خواہد افتاد و روی بمعدہ و سینہ آرد بازوہا و رانہا قوی بربندند تا باطراف برگردد و ادرار بول بتعریق باز ماند و عرق بادرار بول
و اسہال بقی و قی باسہال آبالجملہ مادہ را کہ از عضوی باز گردانند بجانب مخالف باید گردانید بعضوی دورتر یا بنزدیکتر مثلاً کسی را کہ از کام و دہان خون براید خواہند
کہ بجای مخالف کہ قریب باشد باز گردانند بجانب بینی باز گردانند و اگر خواہند بعضوی دورتر باز گردانند از اعضای اسفل رگی کشایند و ہمچنان کسیکہ بواسیر دارد
و بعضوی نزدیک آنرا خواہند گردانید رگی از رگہای نیمۂ بالا بکشایند و ہرگاہ خواہند کہ مادہ را از عضوی باز دارند قانون کلی آنست کہ نخست درد ساکن نمایند کہ
بعد سکون آن باز گردانیدن سہل باشد و بہیچ وجہ بعضوی شریف و قوی الحس و ضعیف مادہ نشاید آورد و تا ممکن بود بعضوی خسیس کہ قریب تر باشد و قوی
بود و حس کمتر داشتہ باشد باید آورد و چون باز گردانیدن مادہ مطلوب شود تمہل نباید کرد کہ ارجاع مادہ در ابتدا آسان بود و جہت قلت مادہ **پوشیدہ نماند** کہ
اگر مادہ در بدن اندک باشد و قلیل الحرکہ بود باز گردانیدن او بدون استفراغ کفایت باشد و مضرت نرساند اما اگر بدن ممتلی و مادہ کثیر الحرارت بود امالہ مع استفراغ
باید کرد تا آفتی دیگر نانجامد و در اخراج او رعایت محاذات لازم شناسند مثلاً اگر مادہ بجانب دست راست بود فصد از دست چپ باید کرد یا از پای راست
و بالعکس و اگر بجانب راست مائل بفوق بود از ہمان جہت رگ باید زد از دست راست یا از پای راست و اگر بجانب چپ مائل باعلی باشد فصد از دست چپ
باید کرد و ہمچنان اگر مادہ در پای راست بود فصد از دست راست کنند و اگر در پای چپ بود از دست چپ کنند و ہمچنان برای ارجاع مادۂ جگر رگ از دست چپ باید زد
و برای ارجاع مادۂ دل و سپرز از دست راست و آنکہ گفتہ شد از رعایت مخالفت و اخراج مادہ کہ احتشا بر تقدیریست کہ ہنوز مادہ در انصباب و ریزش باشد و بعد از آنکہ

ماده از ثوران و انصباب ایستاده باشد قصد برای اماله مرض بالطرف مقابل عضو مؤف باید کرد و کذلک مادامی که اعضای ظاهری بعد استقرار ماده تنقیه از ذات عضو باید کرد که درین هنگام اماله او بیفائده است بسبب سکون حرکت آن

اورام و بثور ظاهر بدن

بدانکه اورام جمع ورم ست یعنی آماس و آن زیادتی غیر طبیعی ست که در عضوی حادث شود از ماده فضلیه معدوده بنهجیکه موجب ضرر گردد و درد آرد بمس کردن او و یا بغیر مس و مواد یکه ازان اورام پیدا شود شش ست یعنی اخلاط اربعه و مائیت و ریح و هر ورم یا حار باشد و یا غیر حار و ورم حار یا از خون باشد یا از صفرا و نزد شیخ الرئیس ورم حار عام تر ازانست که حادث شود از خون یا از صفرا فقط بلکه از هر ماده که حار بجوهر خود باشد چون خون و صفرا و یا حار بالعرض بود که آنرا حرارت بعفونت عارض گردد چون بلغم که بعفونت گرم شود و سودا احراقی حار با حتراق که در ماده حاصل شود و دران باقی ماند از حرارت چندانکه آنرا مدخل در اورام ست پس ماده ورم اگر خون باشد فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره نامند و اگر هر دو ماده مرکب باشند و خون غالب بود غالب را مقدم میدارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب باشد حمره فلغمونی گویند و اما ورم غیر حار یا از ماده بلغمی باشد یا سوداوی یا مائیت یا ریحی اما اورام بلغمی دو نوع ست اگر ماده آن مخالط و داخل جوهر عضو و غیر متمیز بود و ورم رخو گویند و اگر خارج ازان و متمیز در غلاف باشد سلع لینه گویند و اکثر اورام زمستان بلغمی باشد حتی که حار ازان سفید رنگ بود و اورام بلغمی مختلف بود بحسب غلظ بلغم در حلاوت و رقت او حتی که مشابه ماده سوداوی و ماده ریحی گردد و اما اورام حادث از ماده سوداوی سه قسم ست اگر سودا داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و اگر ساکن هادی باشد صلابت گویند و اکثر این هر دو حر[افی] بود و اگر خارج بود و مولم نباشد اقسام غدد بود که ازان جمله خنازیر و سلع ست و اما اورام مائیه اگر عام بود استسقا و اگر خاص بود قیله مائی و ورم حادث در قحف از مائیت و مانند آنست و اما اورام ریحی دو نوع ست اگر ریح مخالط عضو و ملایم بود تهبج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند

و بثور

جمع بثره ست و آن از جنس ورم بود زیرا که بثور اورام صغار ست چنانچه اورام بثور کبار ست و بثور نیز مانند اورام بعضی دموی باشد مانند جدری و شری دموی و بعضی صفراوی مثل شرای صفراوی و نمله و جاورسیه و حمره و نار فارسی و مختلط مانند حصبه و نمله متاکله و مسامیر و جرب و ثآلیل و غیره و بعضی بلغمی مانند شرای بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب سوداوی و ثؤلول و بعضی مائی مثل نفاطات و بعضی ریحی مانند نفاخات شیخ و شراح قانون مینویسند که اورام و بثور حاره که از خون باشد یا از دم محمود بود یا از دم ردی مذموم و هر واحد ازین هر دو یا غلیظ یا رقیق باشد پس اقسام ورم دموی چهار بود یکی متکون از خون محمود غلیظ و این مختص باسم فلغمونی مطلق ست و این لحم و جلد هر دو را اخذ میکند و با ضربان میباشد **دوم** کائن از خون محمود رقیق و آن فلغمونیست که جلد را تنها فرا میگیرد و این شوکه و شرای دموی ست و با ضربان نمیباشد بسبب خلو ظاهر جلد از شرایین **سوم** حادث از خون ردی غلیظ و ازین نوع خراجات ردیه حادث شود پس اگر زهامت و احتراق او اشتداد نماید حمره حادث گردد و احتراق و خشکریشه پیدا کند و بدتر ازان نار فارسی ست **چهارم** حاصل از خون ردی رقیق ست و این فلغمونی مائل بحمره بود مع رداءت و خبث پس اگر رقیق تر باشد حمره فلغمونی باشد و اگر رداءت او زیاده تر بود حمره ذی نفاخات و نفاطات و احتراق و خشکریشه حادث شود و چون ماده ورم حار کثیر باشد و ورم بسیار بزرگ گردد آن از جمله اورام طاعونیه قتاله بود و این اصناف اورام ردیه و مانند آن در سال وبا بکثرت مینمایند و ردی از اورام حاره آنست که بسوی انحطاط که تابع او نرمی و کوچکی میباشد منتهی نشود و نه بسوی جمع ریم بلکه بسوی فساد عضو مؤدی گردد و متعفن گرداند و فساد عضو گاهی از فساد ماده او باشد و گاهی بسبب عظم آن ورم و داسما از عظم ورم و کثرت ماده نباشد بلکه گاهی از خبث ماده بود و باید دانست که اورام کمتر از ماده مفرد صرف باشند و اکثر آنها مرکب بوند از مواد و بدانکه هر ورم که در ظاهر بود و با وی ضربان نباشد آن ریم نکند **صاحب کامل** گوید که ورم غلظ و انتفاخ ست که در عضو حادث شود از فضل ماده که تمدید و ملای آن نماید و این ماده یا انصباب نماید بسوی آن از عضو دیگر که او را دفع کند و از نفس خود پاک نماید و یا در همان عضو متولد شود و انصباب ماده از عضوی بعضو دیگر بسبب اجتماع این اسباب ستة میباشد

یکی قوت عضو دافع ماده چون اعضای رئیسه مثل شرایین و اورده دوم ضعف عضو قابل ماده که اعضای قوی آنرا دفع نمایند ضعف اعضا یا بالطبع بود مثل جلد
و لحم غددی که در مغابن ست و یا خارج از طبع باشد مثل اعضائیکه بدان آفات رسیده و حالت حل یا بعد آن سوم کثرت ماده فاضل در بدن بسبب سوء تدبیر
انسان در صحت او مثل کثرت اغذیه ردیه و قلت ریاضت و استحمام چهارم ضعف قوت غاذیه که در عضو قابل ست پنجم فراخ بودن مجاری که دران فضول از
عضو قوی بسوی عضو ضعیف جاری گردد ششم بودن عضو قابل ماده در اسفل از موضع عضو دافع و آما تولد ماده در عضو بسبب ضعف غاذیه آن عضو بود پس غذائیکه
بسوی آن آید انضمام تام نیابد و فضله دران باقی ماند و بعد آن اندک اندک زیاده گردد تا آنکه عضو ممتلی و متمدد شود و دران ورم حادث گردد پس هرگاه در عضوی
از اعضا ورم یکبارگی پیدا شود آن از انصباب فضل ماده از عضوی دیگر بسوی آن باشد و این در اورام حاره بود و هرگاه ورم بتدریج حادث شود و اندک اندک
بیفزاید این یا از انصباب فضول اندک اندک و یا از فضول متولد در عضو باشد و این در اورام بارده بود و هر واحد از اورام یا مفرد بسیط باشد و حدوث او از خلط واحد
از اخلاط اربعه بود و یا مرکب باشد و حدوث او از بیشتر از خلط واحد بود و اصناف این اورام بسیار ست زیرا که گاهی از دو خلط و گاهی از سه و گاهی از چهار مرکب گردد و ترکیب او
یا از اخلاط متساوی در کمیت باشد و یا یک خلط ازان بیشتر یا کمتر بود و لهذا اورام مرکبه بحسب زیادتی و کمی در ترکیب بسیار بهم رسد و شناخت این اورام از دلائل مخلطه
بود پس انچه مرکب از اخلاط متساوی باشد شناخت او دشوار و تمیز او صعب بود و انچه ازان مرکب از اخلاط مختلفه در کمیت باشد تعرف او از دلائل خلط غالب بود
و ازین اورام مرکبه بعضی را نامیست که بدان معروفست و بعضی را اسمی نیست **جرجانی** و ایلاقی گویند که مادهٔ اورام و بثور گرم یا خون بود یا صفرا و تا خون طبیعی
از حال خویش متغیر نگردد سیلان نکند و یکجا جمع نشود و ازان آماس نخیزد و هرگاه که لختی صفرا با خون بیامیزد خون گرمتر شود و تیزتر گردد سیلان کند و ازان آماس و بثره
پدید آید و همچنین صفرای طبیعی که آنرا احمره گویند مادام که بر حال خویش بود ازان آماس تولد نکند از بهر آنکه بس لطیف بود لیکن اگر از حال طبیعی بگردد و بسیار بود و با خون در رگها
بگذرد و بهمه اندامها رسد یرقان زرد ازان تولد کند و اگر سخت گرم شود و در یک عضو گرد آید و بسبب لطافت و رقت در گوشت نیاید و بظاهر جلد آید ازان نمله تولد کند و اگر
غلیظتر بود و لختی در گوشت نیز بماند از وی نملهٔ متآکله تولد کند و همچنین از سودای طبیعی یرقان سیاه تولد کند و چون از حال خود بگردد ازان آماسها و بثرهای سوداوی تولد کند
چنانکه گفته آید **انطاکی** گوید شک نیست که خلط مندفع بسوی موضع مخصوص هرگاه لطیف باشد مانند بخار صاعد از مثل سرکه وصول او بمحلی که بسوی آن متوجه
شود بطریق رشح بود پس عروق و لحم را نکایت نرساند بلکه بسا است که ازان اذیت مطلقاً حاصل نشود بغیر جلد و اگر بضد این باشد حکم بالعکس بود و ضرر عام گردد
پس برین اصل واجبست که هر ورمی که از خلط لطیف مخصوص بجلد حادث شود بغیر اختلاط بلحم بسرعت بثره آرد اگر حار باشد و منتشر شود بلا تآکل اگر لطافت او اشتداد
نماید و انفجار او سهل گردد چون از حدت خالی باشد و الا منعکس شود همه انچه گفته شد **مسیحی** گوید که ورم درد میکند بحسب حرارت ماده و برودت او که مزاج را متغیر سازد
و یا حدت او که نخس و تآکل نماید و یا کثرت او که تمدد و ضغطه آرد پس بعض این آلام بسبب سوء مزاج و بعض آن بسبب تفرق اتصال باشد و یا بسبب اجتماع این هر دو
و ورم صفراوی بحرارت و حدت خود درد کند پس مزاج بحرارت او متغیر گردد و تفرق اتصال بحدت او شود و ورم سوداوی کمتر درد نماید و لیکن شدید التمکن و کثیر الاذیت
برای عضو بود و ورم بلغمی از سوداوی زیاده درد کند و از صفراوی کم و بتغیر مزاج و بضغطه و تمدید الم آرد و ورم دموی تمدد و الم بسبب کثرت ماده و تغیر مزاج بحرارت او آرد ابو منصور
گوید که سبب وجع در اورام تقیح آنهاست بهر آنکه خون در ان حالتی شبیه بغلیان و احتراق عارض میشود پس وجع هیجان کند تا آنکه غلیان او ساکن گردد و ریم بهم رسد
بمنزلهٔ خاکستر از احتراق چیزی و آما ضربان مخصوص باورامی ست که در قعر لحم باشند و انچه ازان در جلد باشد ضربان نبود مثل ورم که آنرا حمره نامند **مصنف**
خلاصة التجارب گوید هر تفرق اتصال که در عضوی پدید آید پس اگر بسبب جمع و احتباس خلطی یا ریحی یا بخاری یا مائیتی اندر خلل و یا تجویف آن عضو بود تا حجم آن عضو
بیشتر از دستور و مقتضای اصلی و طبیعی گردد و بعضی بزرگتر و برآمده تر شود آنرا ورم خوانند و بفارسی آماس گویند و بعضی خردتر آنرا بثره نامند و ازینجا واضح گردد که
بثره مطلقاً آماسی باشد خرد و ورم مطلقاً بثرهٔ بود بزرگ و اکثر اطبا بران رفته اند که ورم در اعضا بغایت نرم چون جرم دماغ و در اعضائیکه بغایت صلب اند
چون استخوان هرگز نمیباشد و شیخ مانع و مدعی این هر دو است و اصح قول شیخ ست چنانچه میگوید که ورم عارض میشود باعضای لینه و گاهی عارض میگردد
چیزی شبیه بورم در استخوانها که حجم آنها غلیظ گردد و رطوبت آنها زیاده شود و غریب نیست که عضو قابل زیادتی بغذا فضول را قبول کند چون دران نافذ گردد

بالبدن حادث شود و هر آماسیکه مادهٔ غالب آن گرم باشد آنرا ورم حار گویند و آنچه مادهٔ غالب آن سرد باشد آنرا ورم بارد خوانند و بعضی اطبا نسبت کنند بجنس فاعل علیة آن گو صفت و عدم قابل علیة دیگر

اسباب اجتماع مواد اورام و بثور

بقول میر بهاء الدین سبب جمع و حبس مادهٔ ورم در اعضا یا سابق بود چون امتلاء و فساد خلط و دفع طبیعت بدان محل و ضعیفی و ذبول عضو و قابلیت او مر قبول خلط فاسد را و یا لاحق و بادی بود چون رسیدن زخم و آسیب و الم و کوفت و جاذبی یا ماسک خارجی بعضو و سبب جمله بثور تغیر اخلاط بود از حال طبیعی و اشتغال طبیعت بدفع آن بخارج بدن جهت عجز او از تحلیل آن اولاً و یا مسارعت بر دفع و منع آن از داخل و بقول سمرقندی و خجندی و ابن الیاس و خضر سبب حصول مواد و اجتماع آن در اعضا اسباب ستهٔ انصباب مادهٔ است که در قول صاحب کامل گذشت و یا اسباب بادیه مثل ضربه یا سقطه که بعضوی برسد و بجهت ثوران حرارت دران بسبب وجع و حدوث ضعف دران خون بسوی آن انصباب نماید و بنابر امتلای آن ورم پیدا شود و بقول انطاکی از اسباب اورام حرکت سخت امتلا و بعد حد بلا استفراغ و وضع محجمه بلا شرط است و نیز او گوید که بثره عبارت از تاکل جلد یا نتو او بر اوضاع مخصوصه است مادهٔ او خلط فاسد بود و اگرچه بسیط باشد و سبب فاعلی او اندفاع مادهٔ فاسد بحرارت بود بنوعیکه جلد را مس کند و غایت او افساد و تاکل جلد است و صورت او مختلف بود

علامات اورام و بثور

باید که کیفیت وجع و لون و ملمس آنها دریافت نمایند اگر درد مع ضربان و تمدد باشد و رنگ او سرخ و ملمس او گرم بود ورم دموی باشد و اگر درد مع حرقت والتهاب بود و رنگ او سرخ مائل بزردی و ملمس او گرمتر از اول باشد ورم صفراوی بود و اگر درد نبود و رنگ او سفید و ملمس او سرد و ملایم باشد که دران انگشت فرو رود ورم بلغمی بود و اگر با نقصان حس باشد و رنگ او مائل بسیاهی و ملمس او بارد و صلب بود ورم سوداوی باشد و اگر مرکب از دو خلط بود رنگ و ملمس در آن بحسب آن باشد و اگر قلت وجع با ثقل بود ورم مائی باشد و اگر با خفت بود ورم ریحی باشد و انطاکی گوید که جمیع بثور اگر رشاح باشد از رطوبت بود پس چیزیکه از ان ترشح کند اگر مائل بسفیدی باشد از بلغم بود و الا از خون و اگر غیر رشاح باشد از یبوست سوداوی بود اگر صلب تیره سبز اطراف باشد و الا صفراوی بود و برای مادهٔ مرکب از بثور حکم ببساطت او دست پس صفراوی ترشح کند اگر با ملکی باشد و خلط رقیق یعنی خون با بلغم ترکیب شود و اگر مادهٔ مائل بسرخی باشد مع توفر علامات صفرا از هر دو خلط حار یعنی خون و صفرا بود

معالجات اورام و بثور

در قانون و شروح آن مسطور است که از اورام بعضی حار و بعضی بارد و بعضی رخو و بعضی صلب است و اسباب آنها یا بادیه است مثل ضربه و سقطه و نهشه و یا بدنیه مثل امتلا و ورم حادث از اسباب بادیه یا با امتلای بدن و یا با اعتدال اخلاط متفق شود و حادث از اسباب بدنیه حار بادیه موافق با امتلای بدن خالی نیست از آنکه یا در اعضای مجاور اعضای رئیسه باشد مثل مفرغات آنها و یا نباشد پس اگر در اعضای مجاور آنها باشد جائز نیست که قریب آن رادعات کنند و اگر در مجاور آنها نباشد و بانها نیست که جیزی از محللات قریب ... در ابتدا بلکه واجب است که اصلاح عضو دافع کنند اگر او را عضوی دافع باشد و یا اصلاح همه بدن نمایند اگر او را عضو واحد نباشد ... اصلاح هر دو انیا ... ردع نماید و بسوی خلاف جذب کند و قبض نماید بر ورم استعمال کنند بالجمله غرض باستعمال رادعات در ابتدای اورام منع مادهٔ از زیادتی نفوذ در عضو متورم است و تکثیف عضو و تقویت او تا نفوذ ماده را قبول نکند بسبب برودت یا قبض آنها و احتیاط لازم استعمال آنها در صورت بودن عضو وارم قریب از اعضای رئیسه چون مفرغه فضول آنها بر آنست تا آفت بسوی آنها بردع قبل اصلاح عضو دافع یا کل بدن عود نکند و در حکم ... است و رمیکه از دفع طبیعت مادهٔ کثیره یا ردیه را بر سبیل بحران یا بر سبیل دفع امتلا از عضوی یا از بدن باشد و آنکه از ورم حار حادث از اسباب بادیه بود و آنکه از اسباب سابقه باشد و بدن ممتلی بود و منع از محللات به آنست که جذب مواد میکنند پس گاهی بر تحلیل قادر نمیشوند و زیادتی ورم واجب میکنند و اصلاح مثل مقومات یا بفصد یا استفراغ بمسهلات و غیر آن نمایند و گاهی جذب بسوی عضو موضوع در جانب مخالف از مصب ماده واجب نیست که بدوای جاذب یا باستفراغ شود بلکه حاصل شود بمثل ریاضت عضو بجانب مخالف یا برداشتن چیزی گران بران یا وضع محاجم و بسیار باشد که ماده از دست متورم منجذب گردد چون دست دیگر چیزی گران بردارند و ساعتی امساک آن نمایند و اما آنکه قابضات رادعه در اورام حارهٔ یا رد مزاج صرف غیر مخلوط بچیزی حار باشند

وایضاً بارد بالفعل بکار برند و دوا اورام بارده مخلوط بچیزی که او را قوت حاره مع قبض باشد مثل اذخر و اظفار الطیب باشند و واجبست که حار بالفعل بعمل آرند و هر قدر که اورام
و بارده در تزید امعان نمایند و از ابتدا بعید شوند از قابض کم کرده باشند و محلل بدان آمیزند تا آنکه بانتها رسند پس دران هنگام مساوی میان رادع و محلل مخلوط سازند و در انحطاط
بر محلل و مرخی اقتصار نمایند و واجبست که در ورم بارد و رخو آنچه تحلیل او کند نشاف و میبس بیشتر ازان باشد که در ورم حار بود و اما ورم حادث از سبب بادیه که در انجا امتلا از
اخلاط نباشد یعنی آنچه باعتدال اخلاط باشد واجبست که معالجه آن در ابتدا بر خاد تحلیل کنند و الا اگر در انجا امتلا باشد معالجه او مثل معالجه اول نمایند یعنی قسمیکه از سبب بدنی
یا بادی موافق با امتلای بدن باشد و بدانچه علاج او کنند آن استعمال رادع بعد اصلاح عضو یا همه بدنست در ابتدا پس خلط میان آنها و میان مرخیات پس اقتصار بر محللات و مرخیات فقط
چون عضو متورم مغرغه عضو رئیس باشد مثل مواضع غددیه از گردن و حوالی گوش برای دماغ و بغل برای قلب و کنج ران برای جگر البته جائز نیست که قریب او
دوای رادع نمایند نه بسبب آنکه این علاج اورام نیست چه این معالجه آنست غیر آنکه پیروی این امر میکنیم که علاج نکنیم اورام آنها را و جهد نمائیم در زیادتی آن اورام
و جذب مواد بسوی آنها و خوف نکنیم از اشتداد ضرر بعضو متورم بسبب طلب مصلحت عضو رئیس و بسبب خوف این امر که چون ردع ماده کنیم بسوی
عضو رئیس بازگردد و ازان ضرری بهمرسد که تدارک او ممکن نباشد پس ما پیروی وقوع ضرر بعضو خسیس میکنیم ازینجهت که عضو رئیس انتفاع یابد حتی که جهد میکنیم
در جذب ماده عضو رئیس بسوی خسیس و تورم این اگرچه بمحاجم و اضمده جاذبه حاده باشد و چون مثل این اورام و خصوصاً در مواضع خالی از لیف عضل
ریم کنند پس گاهی خود بخود بشگافند یا بمعونت انضاج و گاهی احتیاج بانضاج و شگاف هر دو افتد و انضاج تمام میشود بچیزیکه دران با وجود حرارت
تسدید و تغریه باشد که بدین هر دو حرارت غریزی طابخ منضج محصور گردد و باید که دوای منضج حار بالفعل مائل باعتدال باشد و باید که رطب بود و کسیکه طلب
انضاج بمثل این منضجات نماید بران واجبست که تامل نماید در حال عضو پس اگر حرارت غریزی دران ضعیف یابد و عضو را مائل بفساد بیند بران مغریات
و مسددات استعمال نکند و مفتحات استعمال نماید و شرط عمیق بران زنند بعده ادویه که دران تحلیل و تجفیف باشد استعمال کنند و بسیار باشد که ورم غائر
بود پس احتیاج بجذب او طرف جلد افتد و اگرچه بمحاجم ناری باشد و این جذب گاهی ممکن بود بدلک و گاهی بوضع ادویه محمره بمقرحه جاذبه از باطن و محاجم ناری
قویتر ازان هر دو تدبیرست و این باید که بعد تنقیه بدن باشد پس هرگاه ورم بسوی ظاهر منجذب گردد استعمال رادع جائز نبود بلکه استعمال مرخیات
واجبست و فصد و اسهال بسبب خوف رجوع ماده بسوی باطن جائز نیست و اما اورام صلبه سوداویه مجاوز حد ابتدا قانون دران آنست که یکبار تلیین آن نمایند
بدوائیکه اسخان او و تجفیف او اندک باشد تا اجزای کثیف او متحجر نگردد بسبب شدت تحلیل بلکه همه مستعد بتحلیل گردد بعد ازان محلل قوی بران استعمال کنند بعده
اگر از محلل خوف تحجر ما بقی باشد بار دوم بر تلیین آن متوجه شوند و همواره همچنان بعمل آرند تا آنکه او همه فانی شود در هر دو مدت تلیین و تحلیل و اورام نفخیه
یعنی ریحیه مثل تهیج را معالجه بچیزی نمایند که تسخین کند با وجود لطافت جوهر برای تحلیل ریح و توسیع مسام و ایضاً واجبست که اعتنا بجسم ماده محدث بخار ریحی
نمایند یعنی تنقیه ازان ماده واجب بود اگر امتلا بسیار باشد و الا واجبست که درین ادویه مذکوره قوت منقی و جرم مقطع باشد و تدبیر دیگر استعمال مسخنات محلل
ریح و استعمال ادویه مفتحه مخلخل مسام و وضع آنها زمانی طویل بر عضوست و استعمال حمام یابس گرم و گاهی محاجم ناری و علاج بانها جائز نیست تا وقتیکه تنقیه
تام ببدن از فضول حاصل نشود و از اورام بعضی اورام قروحی است مثل نمله پس باید که تبرید او مثل تبرید فلغمونی نمایند و لیکن ترطیب آن سزاوار نیست و اگرچه ورم مذکور
اقتضای ترطیب مینماید بلکه میباید که تجفیف آن نمایند **انطاکی** در نزهت گوید که قاعده در اورام آنست که علاج همه بضد اوست و اگر مستند بعضو رئیس باشد
تقویت او بران مقدم دارند و آنچه واقع بر تنقیه باشد اکتفا کرده شود و دران بمنضجات و غیر او را به تنقیه سبقت کنند و در تذکره مینویسد که اورام را چهار زمانه است
بلکه هر مرض را و آن ظهورست و آنرا ابتدا نامند و تزید و وقوف و انحطاط او و شک نیست که واجبست در اول اصلاح به تنقیه و در دوم ردع و در سوم امتزاج رادع و محلل
و در چهارم اقتصار بر محلل و زمانه اول مهیا بودن ماده برای ابتدای هر مرض با ظهور اوست پس واجبست نظر در چیزیکه بدان علاج در همین وقت باشد بلکه واجب بود صرف
مهم انظار بسوی آن شی و بالجمله قانون برای علاج مطلق ورم مبادرت بفصد و تبرید است در ورم حار مطلقاً برای اصلاح کیفیت بدان در خلط یابس و اصلاح کیفیت
و کمیت هر دو در غیر یابس بعد ازان تنقیه بماء الشعیر و جمانند خیار شنبر و کدوی مشوی و مزج اغذیه بدانچه تولید خون کم نماید مثل بقول و ماش و عدس و تبرید موضع

۱م نفخیه زیراکه سبب او ریاح است ... ۱۲ منه

۲م زیراکه عرض ... تقیه ... نقص ... علاج ... ۱۲ منه

۳م زیراکه علاج ... ۱۲ منه

بمثل مورد و بنفشه و صندل و سرکه و کشنیز تر قدر ورم بارد به تنقیه و در همه اگر تکون ماده و قرب او از جلد ظاهر شود استفراغ بشرط نمایند تا مؤدی بتعفین و فساد عضو و حرارت نگردد بعده اصلاح بشرایط مذکوره این قانون عام ست و آنچه تحلیل اورام حاره میزودی نماید حنا و مورد ست هر دو بسرکه و آب کدو و کشنیز سرشته و کذا حی العالم و سفیده بیضه و آرد باقلا و آرد جو و سنخالات همه معاون خصوصا اسفناج و برای اورام بارده شیح و غاریقون و قطران و میعه سائله و زعفران و آرد حلبه و فرفیون و اشق و سرگین گاو بعسل یا زیت و برای مرکب بدانچه ترکیب با اینها کرده شود عبد العزیز گوید که علاج اورام در ابتدا تنقیه ست و در تزاید طلای رادع و آن هر دوای بارد قابض ست مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و آرد جو و گل سرخ و کاسنی و عنب الثعلب و در وقت انتها بارد رادع محللات و آن هر دوای حار رطب ملطف ست مثل اکلیل الملک و بابونه و تخم کتان و حلبه و قرطم و بیخ خطمی و موم و پیاز مطبوخ و در انتها محللات فقط پس اگر تدبیر مذکور فائده نکند بنضج پردازند بدانچه در دماميل بیاید و دوای مجرب برای ورم حار طلای شیر گاو با سفیداب ست و کذا ریوند و زرشک و صندل و برای ورم حار در زناک اسبغول و پوست خشخاش کوفته جوش داده بروغن گل آمیخته مجرب ست و از مجربات تامه برای اورام تخم خطمی ست یا دو چند آن تخم خرما بسرکه و از مجربات کامله برای تحلیل اورام پشک بز سوخته با حلبه و باقلا ست و ترک لحم و شراب در جمله اورام و بثور مناسب ست و در ضرورت اصلاح لحم بحموضات نمایند و علاج اقسام بثور در بثور غریبه مسطور گردد

فلغمونی

ورم غلیظ کثیر الانتفاخ ست که ماده او خون باشد و شیخ الرئیس مینویسد که اولا اسم فلغمونی را در زبان یونانیان بر هر التهاب که در عضوی حاصل میشد اطلاق میکردند و بعد از آن هر ورم حار را میگفتند و بعده ورم دموی را بدان موسوم ساختند و کم اتفاق افتد که فلغمونی بسیط باشد و آن در اکثر با ورم حمره یا صلابت یا تهیج مقارنت کند و بدانند تا وقتیکه طبیعت مقهور ماده نگردد از ان ورم فلغمونی در ظاهر حادث نشود و باید دانست که چون بثور دملی در مقدار تجاوز کنند منذر بدمل عظیم جامع ریم گردند و مسیحی گوید که اسم فلغمونی واقع میشود بر کل التهاب که در عضو حادث شود و گاهی از سوء مزاج حار بلا ماده و گاهی از سوء مزاج حار با ماده بود پس اگر از سوء مزاج حار بلا ماده باشد در عضو التهاب فقط شبیه بحمی که در ان عضو تنها اخذ کند حادث شود و همچنین هموار اشتداد نماید و از ان در عضو فساد حادث گردد و اگر از سوء مزاج با ماده باشد و با خون تنها بود از ان ورم معروف بفلغمونی خاص حادث شود و صاحب کامل گوید که اگر خون جید معتدل در مزاج و جوهر او باشد و بعد حصول او در عضو عفونت حادث شود از ان ورم مسمی فلغمونی خالص حادث گردد و احوال این ورم دموی بحسب عضو حادث در ان مختلف بود پس هرگاه در سر و چهره باشد ماشرا نامند و اگر در غشای دماغ حادث شود آنرا سرسام گویند و اگر در طبقه ملتحمه افتد آنرا رمد خوانند و اگر در حنجره افتد خناق نامند و اگر در غشای مستبطن اضلاع پیدا شود آنرا ذات الجنب و اگر در ریه بود ذات الریه گویند و اگر در حجاب حادث گردد برسام نامند و اگر قریب ناخن پیدا شود داحس و اگر در لحم رخو که زیر بغل و کنج ران و در گردن و پس گوش ست پیدا شود و در ان ریم بسرعت تولد کند آنرا طاعون و اگر بسرعت ریم کند خراج گویند و چون بغیر این اعضا حادث گردد آنرا ورم فلغمونی مطلق گویند و چون این ورم ریم کند آنرا انطاما نامند

اسباب فلغمونی

بقول شیخ فلغمونی را اسبابیست که بعضی از ان سابق بود از امتلا یا رداءت اخلاط یا ضعف عضو قابل و اگر چه امتلا و رداءت اخلاط نباشد و بعضی از ان بادی مثل فسخ یا قطع یا کسر یا رض یا خلع یا حرق نار یا تعب یا قروح که در عضو کثرت نماید پس ماده بسوی آن میل کند بسبب وجع و ضعف و گاهی بسوی آن مواد میل کند پس در مسالک ضعیف تر محتبس گردد چنانچه در قروح و جرب مولم اورام در مواضع خالی عارض میشود و انطاکی گوید که سبب او اکثار از اغذیه رطبه ست مطلقا و حار رطب بسیار و قلت استفراغ و اصحار در آفتاب و پوشیدن پشم و برداشتن چیزی گران و سکر بر امتلا و کذا حمام

علامات فلغمونی

تمدد و ضربان و انتفاخ و حرارت ملمس و سرخی رنگ و ریم و تپ و تشنگی و کرب و عظم نبض و حمرت بول ست و شیخ میفرماید که از علامات او حرارت و التهاب و زیادت حجم و تمدد و قلت قبول برای انغماز ست و ضربان اگر ورم غائر یا قریب شرایین باشد و یا عضو عصبی ذکی الحس او آمده باشد و هر قدر که شرایین بزرگتر و بیشتر در عضو متورم باشند ضربان و درد او شدیدتر باشد و تحلل او اگر قابل تحلیل بود یا ریم کردن او سریعتر باشد و چون فلغمونی در عضو حساس باشد تابع او درد شدید بود و هر چونکه باشد ادرار لازم گردد که عروق صغار آن عضو که مخفی باشند ظاهر شوند و قرمز

ی ... سبب التهاب ... بسبب ... احتقان خون ... بر نفس ...

فلغمونی بیشتر بحجم و تمدد ظاهر گردد و انتهای او بانتهای این و درین هنگام ریم کند اگر قابل ریم کردن باشد و انحطاط او بلینت و ضعف مرض آغاز کند و فلغمونی ردی آنست
که با انحطاط شروع نکند و نه ریم کند و مثل این مؤدی بموت عضو و تعفن او گردد و بسیار باشد که این بسبب عظم ورم و کثرت مادهٔ او بود و بسا است که بسبب خبیث
ماده بود و اگر چه ورم کوچک باشد و بباید دانست که آنچه تحلل پذیرد ضربان در خفت و لهیب در سکون شروع کند و آنچه ریم کند بازدیاد ضربان و حرارت و ثبات اینها معلوم
گردد و آنچه متعفن شود بعسر نضج و تیرگی و شدت تمدد دریافت گردد و مجوسی گوید که اگر خون محدث فلغمونی معتدل المزاج غلیظ الجوهر باشد از ان فلغمونی در لحم
حادث شود و علامات مذکوره قوی‌تر و تمدد و ضربان شدیدتر باشد و اگر خون با وجود اعتدال رقیق الجوهر بود از ان فلغمونی در جلد پیدا گردد و علامات مذکوره
دران ضعیف‌تر باشد و بادی ضربان نبود و جرجانی مینویسد که مادهٔ خون در اورام دموی بیشتر با صفرا آمیخته بود و بس گاه باشد که مادهٔ صفرا که با آن آمیخته بود
زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و گاه باشد که رطوبتی رقیق با خون آمیخته باشد و آماس همچون تهیج نماید و برنگ سرخ و بلمس گرم بود و صلب نباشد و گاه
آماس پخته شود و درد و ضربان آهسته گردد و حضر گوید که مآل ورم دموی بیکی از چهار چیز باشد یکی آنکه تحلیل پذیرد و درین درد و ورم کم شود و اعراض او اندک اندک
خفت یابد تا آنکه بالکل زائل شود دوم آنکه ریم کند و خراج گردد و درین تمدد و ضربان دوام نماید و حرارت و درد اشتداد کند بیشتر از آنچه قبل این باشد و اعلای
او بنتو و تمدد اخذ کند و بنرمی و کبر اندک اندک میل نماید و چون نرم شد درد ساکن گشت و حرارت خفت نمود نضج یافته باشد سوم آنکه صلب گردد و این بسبب
تحلل رطوبت آن و بقیهٔ مادهٔ صلب بود و درین درد ساکن شود و عظم ورم کم گردد و صلابت ازدیاد پذیرد و گاهی صلابت آنچنان گردد که زائل نشود چهارم آنکه
عفونت و فساد پذیرد و این بسبب عدم مبادرت بعلاج او بود تا آنکه افواه عروق و منافذ که در جلد است فاسد شود و تنفس عضو معدوم گردد پس فساد و تعفن
بسوی آن سرعت کند و این فساد مسمی بغانغرایا است و چون عوارض آن مستحکم گردد آن سقاقلوس باشد و علیحده مسطور گردد و میر بهاء الدین مینویسد که
رنگ فلغمونی بسرخی تیره گراید و باشد که بسبزی مائل شود و چون انگشت بران بسختی فشارند سرخی آن زائل نشود و اگر مادهٔ آن نیک بود زود پخته گردد و سر کند و ریش آن
بزودی صلاح یابد و باشد که تحلیل پذیرد و ریم نکند و هر ورم که پخته شود درد و ضربان تسکین یابد و محل آن از خارش خالی نباشد **علاج** فصد کنند و زلو چسپانند
و تبرید بلعاب بهدانه و شیرهٔ عناب در عرق شاهتره و عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و تقلیل غذا نمایند
و آش جو و مانند آن از اشیای بارده غذا کنند و بعد نضج از منضج صفرا بمسهل آن تنقیه نمایند و در سه روز اول رادعات مانند صندلین و فوفل و گل ارمنی و گل سرخ
و عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز ساییده ضماد کنند و این مرهم رسوت نیز درین باب مفید بود بگیرند رسوت یکدرم موم سفید
دو درم روغن گل روغن بنفشه هر یک چهار درم روغن و موم را گداخته رسوت ساییده بیامیزند و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود در پس گوش یا زیر بغل
یا بن ران ورم باشد و همچنین اگر درد شدید باشد استعمال رادعات روا نبود بلکه مرخیات محلله چون موم و روغن گل با محللات استعمال نمایند بدستوریکه در اورام
مغابن مسطور گردد و در بعضی جا ارسال علق چنان فائده میکند که درد باقی نمی ماند اکثر نزد و تزید و انتها بعمل می آید و بعد از سه روز تا سه روز دیگر ادویهٔ محلله
مرخیه مانند برزکتان و بابونه و اکلیل الملک و آرد جو و خطمی با رادعات بیامیزند و بعده در زمانهٔ انتها محللات مساوی با رادعات کنند و در زمانهٔ انحطاط بر محللات صرف
اقتصار نمایند و هرگاه ماده تحلیل نشود و ریم کند درد و تپ شدت کند آنوقت منضجات مانند برزکتان و حلبه و شیر انجیر ضماد کنند و ضماد آرد جو ریوند چینی
جزرات باهم پخته از منضجات قویه است و چون نضج یابد درد و تپ ساکن شود و اگر دست بران نهند فرو رود آنرا از ادویهٔ مفجره و یا آهن منفجر گردانند و هرگاه ماده
بکلی مستفرغ گردد مرهم زرد یا مرهم خل استعمال کنند **ذکر ادویهٔ مفرده نافعه** اورام حار ضماد عصارهٔ حی زادهٔ کدو و شرب و ضماد خماهان که آن حجر صرف است
محکوک بر مسن مکی اخضر بآب و ضماد بیخ فاشرا که آن کرمة البیضا است و ضماد گل کدو و ضماد برگ خشخاش بگلاب سرشته و ضماد ملوخیه که آنرا سمسم الیمانی نامند
و با گوشت پخته بخورند هر دو احد مجرب مویه است ضماد برگ سبز قصب فارسی تنها و بسرکه و کذا تخم قطف و شاخ رجم او و کذا کدوی خام کوفته و کذا برگ یا
گل بنفشهٔ تازه کوفته با آرد جو آمیخته و کذا بابونه و آرد جو و رب انگور که محدث است و کذا آرد ترمس بسویق و آب آمیخته و کذا اسفیداب ارزیز بآب عنب الثعلب و کذا
گلنار و سعتر بسرکه و کذا مداد محلول بآب و کذا کنجد غیر مقشر و کذا تخم حماض سوای کوفته و کذا آرد گندم مخلوط ببعض عصارات بارده و کذا آب کشنیز سبز و دوغ با

وسرکه وکذا گل نیلوفر بگلاب سرشته وکذا عصارهٔ تازهٔ او وکذا تخم اسفاناخ بگلاب وکذا رصاص محکوک بعض او ببعض با یکی از عصارات بارده وکذا آب کرنب
بسویق وکذا تخم او وکذا خطمی مطبوخ بروغن گاو که منضج ست وکذا خبازی مطبوخ مدقوق بروغن گل آمیخته وکذا گل حنا سوده بگلاب سرشته یا بسرکه آمیخته وکذا
آب خرفه با آرد جو سرشته وکذا دم الاخوین وکذا ابروج بسویق وکذا بیخ او بگلاب و سرکه وکذا برگ سرو و آرد جو وکذا گل سرخ تازه سوده یا خشک با آب پخته وکذا
صندل سفید بطحلب یا آب کاسنی وکذا صندل سرخ و آب خرفه وکذا آب کاسنی با آرد جو و روغن گل آمیخته وکذا گلاب و سرکه و حنا وکذا مرداسنگ با آب کاسنی وکذا عدس مقشر و سویق وکذا
حب الآس سعید که قویتر از سیاه ست وکذا قرظ در ابتدا وکذا گل مختوم و سرکه و روغن گل وکذا شاه صینی بسرکه و گلاب وکذا آب بهی و سرکه و جو وکذا مازوی سبز بروغن گل یا بسرکه وکذا اسفیدی
بیضه و اکلیل الملک وکذا ریوند بسرکه وکذا غبار آسیا بگلاب و روغن گل وکذا اسارون بگلاب در ابتدا وکذا پوست انار ترش وکذا حضض و عدس مقشر بگلاب و سرکه سرشته وکذا بیخ نیلوفر
وکذا برگ برنج وکذا روغن گل و سفیدی بیضه و زعفران که مسکن غلیان است وکذا شکر و ترمس سوده و آرد جو با آب سرشته وکذا گلنار سوده با آب حی العالم
سرشته وکذا شکوفهٔ انگور وکذا حجر الیهود ذکر برای مرد وانثی برای زن **وشرب وضماد** تخم خشخاش وکذا گل بنفشه وکذا زرشک مطبوخ وکذا آب
خار خسک وکذا آب شاخ انگور و خیوط و برگ نرم او وکذا هلیلهٔ زرد وکذا کافور وکذا ریحان کافوری وکذا عنب الثعلب وکذا آب کاکنج وکذا خولان **وشرب**
عرق عناب بشکر وکذا ترنجبین وکذا مقل مطبوخ بسرکه وکذا نیل هندی ربع درم **واکل وضماد** بقلهٔ قطف بروغن بادام وکذا کاهوی بستانی وکذا
خبازی مطبوخ وکذا بقلهٔ یمانی وکذا عدس مقشر وکذا بقلهٔ عنب الثعلب **وتعلیق** کهربا بر صاحب ورم حار **وتبخیر** سرکه بر سنگ آسیای گرم انداخته و خلط
سرکه در اغذیه و طلای آن هر واحد نافع ورم حار ست **ذکر ادویهٔ مرکبه** نافع اورام گرم **تنزوی خطائی** که در اقسام اورام مجرب النفع ست حنا
صبر سقوطری حضض مکی صندل سرخ زعفران کافور گل سرخ هر یک سه مثقال پوست هلیلهٔ زرد اقاقیا گل ارمنی عدس عصارهٔ ماميثا هر یک پنج مثقال افیون
پنجاه مثقال زرد چوب دو مثقال کوفته بیخته چند مرتبه با آب ماميثا تر کرده و خشک نموده اقراص بسازند **حب رادع** مانع اورام و بثور گیرو رسوت هلیلهٔ سیاه
اقاقیا پوست انار فوفل صندل سرخ مرداسنگ کات سفید برابر گرفته حبها سازند و با آب برگ عنب الثعلب یا سرکه طلا نمایند **حب محلل** که در تحلیل
اورام و غدد لوزتین کار تنزوی خطائی میکند جدوار صندل سرخ کریلهٔ خشک کالی زیری گل ارمنی رسوت خستهٔ انبه عنب الثعلب تخم خطمی بابونه
اکلیل الملک فوفل هر واحد دو درم زرنباد زرد چوب هر یک یکدرم آرد عدس آرد جو هر یک سه درم حب سازند و با آب برگ مکوه سبز یا سرکه ضماد کنند
و در نسخهٔ دیگر ریوند چینی کات سفید گیرو عوض کریله و خستهٔ انبه و گل ارمنی و بابونه و اکلیل و فوفل و زرنباد و زرد چوب و آرد داخل ست **دوا** برای
ورم دموی کله در هوای سرد بعد فصد سر رود ارسال علق عناب چهار دانه بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه در عرق شاهتره جوش داده
نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و عنب الثعلب پنج ماشه مغز فلوس یکتوله تخم خطمی چهار ماشه در آب مکوه سبز ضماد نمایند بعد دو روز آرد جو گل خطمی
اکلیل الملک عوض مغز فلوس کنند اگر قدری گره باقی ماند عنب الثعلب پنج ماشه گل بنفشه شش ماشه گل سرخ اصل السوس هر یک پنج ماشه خبازی
شش ماشه در نسخهٔ سابق افزوده شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و مغز فلوس یکتوله
عنب الثعلب اکلیل الملک گل خطمی هر یک پنج ماشه بابونه نه ماشه در آب مکوه سبز سائیده ضماد کنند **ایضاً** برای کلهٔ متورم در هوای سرد بعد فصد
قیفال در تبرید مذکوره تخم خطمی افزوده جوش داده بنوشند و ضماد مغز فلوس عنب الثعلب گل خطمی کنند بعده زلو چسپانند اگر قدری ورم باقی ماند
جهت تحلیل در جوشانده سپستان خبازی افزایند و در ضماد محللات چون بابونه اکلیل الملک اضافه نمایند **ضماد** رادع و محلل جدوار رسوت
با آب کشنیز تازه ضماد کنند و گاهی صندل سرخ و گیرو افزوده با آب عنب الثعلب تازه بعمل می آید بعده ریوند چینی افزایند و از آب برگ نیب مطبوخ
بشویند **ایضاً** که تسکین وجع و تحلیل ماده نماید تخم خشخاش کوفته در شیرگاو بپزند و باز بسایند تا مثل مرهم شود پس گل سرخ و قدری زعفران
سوده و موم صاف در روغن گل گداخته آمیزند و ضماد کنند و گاهی برای غرض تحلیل بابونه و خطمی و حلبه و غیره افزوده میشود در سن یکهزار و دوصد
و پنجاه و یک هجری نواب نظیر الدوله جهانگیر محمد خان بهادر را ورم گلو بشدت عارض شد و از فصد و تنقیهٔ مجوزهٔ اطبا انکار بود مؤلف همین ضماد

حکایت

بعمل آورده استعمال دو سه مرتبه بعون شافی حقیقی بهمه ورم تحلیل گردیده بعطای خلعت فاخره و اضافهٔ مواجب نوازش فرمود **ضماد** که در تحلیل ورم ذموی ابتدا با آن
کنند صندل سرخ زعفران برابر با آب کشنیز سبز و یا شیاف مامیثا حضض و صبر با آب کاسنی سبز طلا کنند **ایضاً** که در وقت انتها بکار آید سبوس گندم گل خطمی بابونه آب کرنب
طلا نمایند که مسکن درد و محلل ست و یا آرد جو ده درم روغن کنجد ده درم آب خالص صد درم پخته طلا کنند **ضماد** که برای نضج اورام معمولست گل خطمی گل بنفشه گل بابونه اکلیل الملک
حلبه تخم کتان تخم شبت مساوی کوفته پخته در آب پخته ضماد نمایند و بالای آن برگ پان بندند **ضماد منضج** مستعمل در اورام حاره بعد نضج ان روت تخم مرو کتیرا مغز خسته تمر هندی
مغز تخم بیدانجیر حلبه خمیر نان برگ چقندر کوفته بشیر گاو پخته زردهٔ تخم مرغ روغن بیدانجیر زهرهٔ گاو داخل کرده ضماد نمایند و اگر جلد آنجا سخت باشد سمو قونیا سرگین کبوتر
را بنجا پاشیده ضماد نمایند **ایضاً** منفجر ورم مغز پنبه دانه مغز گردگان خمیر ترش برگ کرنب پخته پیاز پخته خردل سرگین کبوتر همه آمیخته مثل مرهم سازند
طلای تردبی که در جمیع اورام حاره مجربست صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض ملی بوش در بندی سفیداب ارزیز فوفل دکهنی بزرالبنج سفید
مرداسنگ ریوند چینی از هر یک یکجزو افیون بیخ لفاح از هر یک نیم جزو کوفته با آب کشنیز تازه و گلاب و سرکه و امثال اینها سرشته اقراص سازند هر گاه **حل**
که درین باب مجربست مرداسنگ ده درم صلایه نموده با ده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه اضافه نموده مرهم سازند **اقوال حکما**
ابوسهل گوید که هر گاه حدوث فلغمونی از سبب بادی حادث از خارج مثل صدمه و ضربه و قطع باشد باید که استفراغ خلط مجتمع دران ورم و تحلیل از اشیای مرخی
و محلل با سخان و ترطیب آن و باشیای جامع ماده و بشرط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق باشد مثل امتلا در بدن که ازان چیزی بسوی عضوی بریزد
و ورم حادث کنند واجب ست که در علاج آن ابتدا نمایند اولاً باستفراغ جمیع بدن بفصد بعد ازان معالجهٔ عضو وارم کنند پس اگر درد شدید نباشد استعمال
نمایند اشیائیکه منع کند ماده را که انصباب نماید بسوی عضو بقبض خود و فانی کند آنچه دران حاصل شده به یبس خود و تقویت عضو نماید بتطفیهٔ حرارت
او و تعدیل مزاج او مثل ضماد مرتب از حی العالم و پوست انار مطبوخ بشراب و یا سماق و آرد جو بدستور و اگر درد شدید باشد بر عضو چیزی نهند که قبض و ارخا
ادسما [illegible] مثل قیروطی معمول از موم و روغن گل چون دران پشم یا اسفنج آغشته بران نهند بارد در گرما و نیمگرم در سرما و بعد آن بالای عضو اندک اسفنج مبلول
بشراب قابض یا آب سرد ممزوج باندک سرکه گذارند بعد ازان نگاه کنند اگر علامات ریم ظاهر نشود استعمال نمایند ادویه که از شان آنها دفع و تجفیف
وجع باشد مانند مرهم مرتب بقلقطار اگر علامت جمع ریم پدید آید اولاً معالجه بضماد مفتح نمایند و آن ضماد دیگر و مرتبه استعمال کنند و آن ضماد
دران قوت قبض باشد مخلوط سازند و آن مثل ضماد متخذ از آرد جو و شراب یا سرکه ممزوج ست بعد ازان شگاف دهند و ریم که دران باشد خارج کنند
معالجه نمایند باشیائیکه دران تجفیف و قبض باشد فقط و از اشیای مرخی حذر کنند پس اگر زخم پرچرک باشد بسرکه ممزوج یا بشراب بشویند و اگر درانجا
حار نباشد ضماد مرتب بعدس و اگر ورم باشد ضماد مرتب بقلقطار و صبر بران بگذارند و بالای آن اسفنج مبلول بشراب قابض نزد کثرت احتیاج بتقویت
بسرکه ممزوج نزد فرط حاجت بتطفیه نهند و هر ورم از انصباب فضول بسوی یکی از اعضا و احتقان او دران میباشد و دلالت میکند برانکه امر [illegible] استفراغ
ازان عضو باید کرد لیکن گر حدوث او از سبب بادی باشد و در بدن امتلا نباشد از ابتدای امر استفراغ او باشیای مرخی و محلل و اشیای [illegible] کنند که ریم و
بشاریدن نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق بود پس نشاید که اراده تحلیل فضله حاصل دران عضو باشیای مرخی نمائیم و ایضاً مزاو نیست که علاج او
باشیای مانع و دافع نمائیم تا آن نفول بسوی عضوی از اعضای رئیسه جلیل الخطر مندفع نگردد بلکه سزاوار نیست که اولاً [illegible]
بعد ازان اشیای دافع و مانع و مجفف و مقوی استعمال نمایند اما دوای دافع برای منع مادهٔ منصب بسوی آن عضو بود و اما دوای مجفف [illegible] مادهٔ حاصل
در عضو و اما دوای مقوی برای تقویت عضو ست تا آنچه دران حاصل شده از نفس خود دفع نماید و آنچه بعد آن بسوی او بریزد آنرا قبول نکند [illegible] در ابتدا
بعد تنقیهٔ همه بدن اگر از سبب سابق باشد باید که علاج باشیای دافع و مانع فقط یعنی رادعات نمایند و اما در صعود و در منتهی ازین [illegible]
میان ابتدا و انحطاط باید که اشیای معالجه مرکب از اشیای قابضه و محلله باشند و قابضه در وقت صعود بیشتر و قوی‌تر و محلل در وقت انتها [illegible]
و اما در انحطاط چون حرارت کم شود و در موضع غلظ یا سیاهی باقی ماند و آن وقتی ست که دران علت فلغمونی بالحقیقت نباشد پس باید که علاج باشیای مر

وتحلیل نمایند وتنقیه باقی فضول از عضو کنند وبغیر این معالجه نکنند **بوعلی سینا** مینویسید که چون فلغمونی از سبب بادی حادث شود خالی نباشد از آنکه یا امتلائی
شود بعد نقای بدن یا امتلای آن پس اگر در حالت نقا ملاقات کند احتیاج بجز علاج ورم نباشد وآن اخراج مادهٔ غریبهٔ محدث ورم است واین بمرخیات ومحللات
ملینه بود مثل ضماد آرد گندم مطبوخ بآب وروغن وگاهی شرط غنی کند ومؤنت را کفایت باشد وخصوصاً چون ورم کثیر المادہ بود واما اگر با امتلای بدن ملاقی شود
پس واجبست که ورم را بمرخیات مس نکنند که جذب کند بسوی عضو زیاده از آنچه تحلیل از آن نماید بلکه لازم است که تنقیهٔ ماده بفصد کنند وگاهی احتیاج باسهال افتد
بعد از آن استعمال مرخیات نمایند وقریب است علاج این از علاجیکه سبب او امتلای بدن باشد وفرق آنست که این محتاج بردع بسیار در ابتدا نیست چنانکه
او محتاج بدانست بلکه کمتر از آن واگر سبب سابق غیر بادی باشد واجبست که ابتدا باستفراغ نمایند از فصد واز اسهال اگر حاجت این باشد وحاجت باستفراغ
یا بنابر آنست که بدن غیر نقی بود ویا بهر آنکه مرض عظیم باشد پس از استفراغ وتقلیل ماده وجذب او بسوی خلاف چاره نباشد واگر در بدن فضول بسیار نباشد
عضو را از ورم ضعف حادث میشود پس مواد بدن بسوی آن منجذب میگردد واگرچه در مواد کثرت نباشد ولازم است که درین رعایت شرائط معلومه از فصل
وسن وبلد وغیره نمایند وابتدا برادع کنند الا در مواضعیکه شرط آن در معالجات اورام کرده شد بعده در تزید با دخال مرخیات با رادع مقابله نمایند وبهر قدر که
در تزید زیادتی نماید مرخیات را اندک اندک بیفزایند ونزد منتهی وقوف ورسیدن حجم وتمدد بنهایت مرتبه مرخیات رطبه غالب نمایند ومجففات در منتهیات
خلاص کننده است واما مرخیات رطبه برای توسیع مسام وتسکین درد است ومجففات بهر آنست که برای منع بقیهٔ ماده از بودن ریم کند پس اگر بتمامه زائل
نشود وچیزی باقی ماند اندکی بماند آنرا چیزیکه دران حدت باشد تحلیل نمایند وگاهی از ردع شدت درد بسبب احتقان ماده وارتکاد عضو بنابر تغلیظ مبرد رادع
عارض شود وگاهی از آن ارتداد ماده بسوی اعضای رئیس گردد وگاهی صلابت ورم عارض شود وگاهی عارض گردد که عضو در سبزی وسیاهی اخذ کند خصوصاً
چون معالجهٔ بدان در اخر وقرب انتها کرده شود وبدانند که شدت درد طبیب را محتاج بادویهٔ مرخی ماده بغیر جذب میگرداند وگاهی با وی تبرید ضعیف بود که مانع
ارخا نشود واما از ارتداد ماده بسوی اعضای رئیسه استفراغ ایمن میسازد الا آنکه آنچه از مواد موجب ورم از اعضای رئیسه بر سبیل دفع از آن آمده باشد واعضا
قابله از آن مثل مفرغه باشند برای آنها پس دران حالت بسوی ردع ودفع البته سبیل نیست وچون خوف میلان ورم بصلابت باشد مرخیاتی که دران تسخین وترطیب بقوت
باشد استعمال نمایند **اما ادویهٔ رادعه** پس آنچه متوسط است عصارات بقول بارده است که اکثر در مواضع دیگر ذکر کرده ایم مثل عصارهٔ خرفه وکدو وکاسنی وعصی الراعی
وغیر آن وعصارهٔ عنب الثعلب خاصةً وجرم او کوفته برای ضماد نیکوست وعصارهٔ برگ اسپغول نیز وقیروطی بآب سرد وگاهی دران اسفنج در سرکه وآب سرد تر کرده
کفایت این امر کند وکاکنج قویست در ابتدا وهمچنین پوست انار وحی العالم وسویق مطبوخ بسیار وخصوصاً در سرکهٔ ممزوج بآب وایضاً سماق وطحلب بسیار نیکوست
پس اگر احتیاج بتقویت از این باشد دران صندل واقاقیا ومامیثا وفوفل وبنج وحشیشه معروف بحشیش الاورام در ابتدا خیلی جیدست وگاهی اعانت تخفیف وقبض آنها
بزعفران کرده میشود وترطیب در ابتدا بسیار خطیرست وچون افراط در تبرید واقع شود گاهی بفساد عضو وفساد خلط محتبس در ورم انجامد وورم در سبزی وسیاهی
آغاز کند پس اگر خوف چیزی از اینها باشد ضماد آن موضع بآرد جو ولبلاب وچیزیکه دران ارخا باشد باید کرد واگر از اینها چیزی ظاهر شود شرط بران موضع زنند وخون بگشایند
وانتظار ریم ونضج نکنند واین انگاهست که مادهٔ منصب بسیار مفرط بینند وگاهی عضو بمیرد واز شرط بعضی غائرتر وبعضی ظاهرتر بود واین بحسب مکان ورم وحال
عضو باشد وبعد شرط بآب دریای شور وسائر آبهای شور نطول سازند وبچیزیکه دران ارخا بود ضماد نمایند واگر حاجت رش ونطول نباشد اقتصار بر مرخیات کنند
وبدانند که استعمال ادویهٔ قوی الردع در اول وقوی التحلیل در آخر ردیست مهما امکن حذر کنند وهمچنین از آب سرد حذر نمایند مگر در مثل حمره واز تحلیل شدید درد
حادث میشود پس اگر ارادهٔ تدبیر تسکین وجع در ابتدا باشد نزدیک آب گرم وروغنهای مرخیه وضمادات از امثال این ادویه نگردند ولیکن بگل ارمنی در آب سرد
گداخته یا مع روغن گل اجازت دهند وافضل روغن گل آنست که از گل وزیت باشد چه در زیت اندک تحلیل است وبعد س مطبوخ بگل سرخ ویا بمرداسنگ
بروغن گل پس اگر این ادویه وامثال او فائده نکند لبلاب استعمال کنند که آن شدید الموافقت در ابتدا وانتهاست وسرمق وخار خسک وکرفس وبادروج همین اثر
دارد وبسیار باشد که تسکین وجع نماید شراب شیرین مطبوخ بروغن گل بلکه عقید عنب واندک موم بریشم یا صوف زوفا در گرما سرد کرده ودر سرما نیمگرم نهند

یا اسفنج در شراب قابض یا سرکه و آب سرد تر کرده گذارند و زعفران را در تسکین وجع داخل کنند و هرگاه بینند که ورم طریق خراج سلوک مینماید تبرید ترک نمایند
و طریق نضج و گشادن اخذ کنند پس هرگاه ورم بانتها رسد از مثل شبت و بابونه و خطمی و بزرکتان و مانند آن چاره نباشد بلکه از مرهم داخلیون و باسلیقون
و در مرهم قلقطار تجفیف بغیر وجع ست و لهذا استعمال او نزد سکون اسباب از فلغمونی نیکوست و اگر خوف ریم کردن نباشد صالح بود و بهتر آنست که بالای
او صوف در شراب قابض تر کرده نهند و لحم محتاج بتجفیف از عصب بیشتر ست و کمتر لحم از روی حاجت بسوی تجفیف آنست که شرایین کمتر باشد و بساست
که حاجت بشرط قبل نضج افتد و بسیار باشد که در جذب ورم از عضو شریف بسوی خسیس بجواذب حیله کنند بعده معالجه آن نمایند و تفتیح آن کنند و آنچه حاجت
بتفتیح از اورام حاره افتد آنست که سر او را با سپغول و حوالی آنرا بمطفیات ضماد سازند و اطلیه و ضمادات با مرغ طلا نمایند زیرا که انگشت الم آرد صاحب کامل
گوید که اگر حدوث فلغمونی از سبب خارج باشد پس اگر بدن غیر ممتلی بود علاج باشیای مرخیه کنند و آن چنان باشد که بروغن نیمگرم و آب گرم آنرا غرق سازند و بآرد جو
و حلبه و شبت و خطمی ضماد کنند و باعتدال بربندند تا ورم تحلیل شود پس اگر در ورم چیزی از خون و ریم جمع گردد باید که شگاف و شرط بغیر خوف از انصباب ماده استعمال
نمایند مگر آنکه بدن ممتلی باشد پس اگر چنین باشد تنقیه بدن از اخلاط ردی موجب ورم کنند یا بفصد یا باسهال و بعد از آن شگاف دهند و اگر حدوث او از انصباب
ماده باشد باید که اولا ابتدا باستفراغ بدن بفصد از رگ موافق آن عضو کنند یعنی اگر ورم در اعلای بدن فوق ترقوه باشد فصد سر رو نمایند و اگر زیر آن باشد هفت اندام
کشایند و اگر در اعضای سفلی باشد فصد باسلیق از جانب علیل گیرند و خون حسب حاجت بمقدار سبب و سن مریض و مزاج و عادت او و فصل بیرون آرند بعده بر عضو
وارم در اول امر مادام که ماده در انصباب باشد باشیای مبرده قابضه برای تقویت عضو و دفع ماده و منع او از انصباب به تبرید و قبض آنها مثل صندلین و فوفل و گل ار[منی]
و اقاقیا و شیاف امیثا و گل سرخ و آب کاسنی و آب حی العالم و آب کاهو و جراده کدو و طحلب و اسپغول مضروب بیکی ازین آبها ضماد کنند و اگر عدس مقشر را بجوشانند
و با یکی ازین آبهای مذکوره بسایند و بر ورم ضماد نمایند بدان انتفاع یابند و بدیگر ادویه که از شان آنها تسدید ماده و منع او از انصباب ست صفت دوای
نافع درین باب بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد سه درم شیاف امیثا دو درم گل قیمولیا و فوفل هر واحد یکنیم درم همه را باریک سائیده بحریر گذرانیده با آب کاسنی
و آب حی العالم یا آب خرفه یا آب کاهو آمیخته ضماد سازند و بعد از سه یا چهار روز نزد آنکه ورم در تزید باشد باید که باشیای قابضه مانعه اشیای محلله مثل بابونه و آرد جو
و خطمی مخلوط سازند و با آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز و مانند آن بیامیزند و اندک اندک در تحلیل افزایند تا آنکه ورم بمنتهای خود برسد و انصباب ماده منقطع گردد
پس آنگاه باید که اشیای مانعه و محلله متساوی در مقدار و قوت باشند مثل طلای نردوبوش و سندی محلول با آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب شبت و مانند آن
از آبهای محلله و باید که نگاه کنند پس اگر با ورم در اول امر وجع شدید باشد اشیای مبرده و مقویه استعمال نکنند بلکه سزاوار آنست که اشیائیکه با آن قبض و ارخا باشد
استعمال نمایند مثل قیروطی مرتب از موم و روغن گل با شراب شیرین و در آن پشم چرک آلوده تر کرده بر موضع لزوم نمایند و مع ذلک بالای عضو خرقه کتان مبلول
بسرکه ممزوج با آب سرد گذارند و مریض از چیزهای شیرین و تیز و از اغذیه حاره پرهیز کند و بر مزورات معمول بکدو و بنوماش و اسفاناخ و سرمق و سرکه بزیت و مغز بادرنگ
و خیار اقتصار نماید و اگر حرارت قوی در اینجا تپ باشد ماء الشعیر و آب انار و سکنجبین و تخم خرفه و مانند آن بنوشانند و هرگاه ورم در انحطاط شروع کند سزاوار نیست
که اشیای مبرده بهیچ وجه و سبب استعمال کنند بلکه میباید که باشیای محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و شبت و پرسیاوشان و صبر و مانند آن بلعاب بزرکتان
یا آب کرنب آمیخته ضماد نمایند و اگر با این چیزها اندک زعفران آمیزند نفع بخشد و اما هرگاه ورم در ریم کردن آغاز نماید باید که باشیای مسخنه مثل تخم مرو و بزرکتان با آب و روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند
و اگر فصل گرما باشد با سپغول ضماد سازند و اگر این در جمع ریم و انضاج وفا نکند بنان خمیر آرد جو مطبوخ با آب و روغن بنفشه یا زیت مغسول یا روغن خیری ضماد کنند و بر ورم آبیکه در آن بیخ خطمی
بابونه و زیت عسیل جوشانیده باشند نطول نمایند و یا بگیرند انجیر سفید فربه شیرین و جوش کرده شیره او برارند و بدان تخم کتان و تخم مرو و حلبه بسرشند و یا بگیرند آرد سبوس دار و بشیره انجیر و روغن بز[رکتان]
بسرشند و یا بگیرند خمیر ترش و انجیر مطبوخ و تخم مرو و بزرقطونا و با هم سرشته بر ورم لزوم نمایند که این نضج دهد و اگر شیره انجیر مطبوخ گرفته بزرکتان و حلبه هر واحد یکجزو پرسیاوشان نیم جزو و زوفا
ربع جزو باریک سوده بدان بسرشند و بر ورم ضماد نمایند نضج و جمع ریم بسرعت نماید و چون پیاز نرگس باریک سوده بزرکتان و بیخ سوسن باریک کرده بدان آمیزند نضج دهد
کند و باقی در خراج مسطور گردد پس هرگاه نضج یابد و ریم کند و نگشاید شگاف باید داد و اگر فلغمونی سقاقلوس گردد علاجش جدا بیان یا[بد]

[illegible] ۱۲ منه

ف رادعات

[illegible] ۱۲ منه

ف محللات

ف منضجات

جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر آماس از امتلا باشد اولاً فصد نمایند و حجامت کنند بعده ادویهٔ مسهل چون آب فواکه و مطبوخ هلیله و بنفشه و لبلاب دهند و بعد از آن ادویهٔ
رادع بکار برند و در میان ادعیهٔ محلل با رادع مرکب سازند و بآخر همه محلل بکار برند و آن ادویهٔ رادعه سابق مذکور شد و ادویه که در او جاع مفاصل مسطور شده در اینجا
سود دارد و آنچه مواد او میانه مزاج بکار برند شیاف مامیثا و حضض و زعفران و حنا و صبر کوفته بیخته بآب کشنیز تر سرشته طلا کنند و برای تحلیل موم صاف یکجزو روغن
شش جزو گداخته بابونه باریک سوده بسرشند و طلا کنند و چون خوف صلابت ورم باشد کشنیز تر بسایند و در آن روغن گل داخل کنند تا آنکه مثل مرهم گردد ضماد
کنند و هرگاه رنگ ورم متغیر گردد و بسبزی یا سیاهی مائل شود شرط زدن صواب باشد و هر ورم که در گوشت نرم و موضع فراخ مثل مغابن باشد تا پخته نشود چاره
نباشد پس صواب آنست که اول تنقیهٔ بدن از مادهٔ ردی کنند پس ادویهٔ منضجه بر نهند و جالینوس گوید که اگر ورم عظیم و ضربان صعب بود امید تحلیل نباید داشت
و ادویهٔ منضجه و محللهٔ غیر مسخنه ضماد باید کرد **صفت** ضمادیکه ماده را تحلیل کند و ورم را گرم نکند و نگذارد که صلب گردد و رنگ بگردد و جالینوس آنرا وصف کرده
آرد جو را بسرکه یا آب کشنیز تر بپزند و ضماد کنند لیکن این ضماد در اول مرض نباید نهاد و هرگاه ببینند که درد و ضربان و حرارت ورم کم نشود باید دانست که در بدن امتلای
قوی هست و اخلاط ردی از عروق باعضای بسیط چون گوشت و عصب و غشا و مانند آن رسیده و در اجزای آن فرو رفته پس علاج او آنست که اول تنقیهٔ بدن
کنند بعده بر ورم شرط زنند یا زلو چسپانند پس آرد جو پنج درم روغن کنجد پنج درم آب صاف پانزده درم بپزند تا سطبر شود طلا کنند و اگر حاجت بمحلل قوی باشد
بدان ضماد سازند و اگر ببینند که ریش خواهد کرد ادویهٔ مقرحه نهند و اگر ورم در عضوی بود که در آن عروق بسیار باشد یا قریب بمفصل بود زود تر باید شگافت تا
رگها و بندگاه را فاسد نکند و اگر در لحم باشد تا اتمام نضج نباید شگافت ابن هبة الله مینویسد که علاج فلغمونی بحسب سبب موجب آن مختلف است اگر سبب
بادی باشد و بدن غیر ممتلی بود با دویهٔ محلله مثل موم و روغن و آب نیمگرم کنند و با آرد جو و حلبه و خطمی ضماد نمایند و آب ریاحین بشویند پس اگر در آن خون فاسد جمع شود
شرط زنند و اخراج آن نمایند بعده با دویهٔ منقی و مدمل معالجه نمایند و اگر سبب فاعل او بدنی باشد اول فصد نمایند مادام که فضول در انصباب باشد از جانب
مقابل و بعد استقرار آن در عضو از جانب مخالف و بعد فصد ادویهٔ رادعهٔ فضول مثل صندلین و گل ارمنی و سفیداب ارزیز و شیاف مامیثا و آب کاسنی و افیون
و آب کاهو و آب حی العالم و طحلب و مانند آن بر عضو نهند پس اگر ورم عظیم باشد و خوف ضغطهٔ شرایین و اطفای حرارت غریزی و فساد عضو بود شرط زنند و بگذارند
تا خون از آن سائل گردد بعد از آن بدانچه مانع فساد باشد معالجه نمایند و اگر با ورم تب باشد مریض را از غذا منع کنند و ماء الشعیر بنوشانند و بعد آن سکنجبین
و باید که شیرهٔ تخم خرفه بآب تمر هندی و جلاب بدهند و چون بر ورم چهار روز بگذرد ادویهٔ مبرده کم نمایند و اندک آب شبت و آب کاکنج اضافه کنند و چون بمدت مرض
باختلاط آید ضمادیکه در آن پرسیاوشان است و آن در قول صاحب کامل گذشت بر عضو نهند و اگر اراده مرهم کردن مؤول گردد بتقیر وطی نضج دهند و اگر نضج
دشوار شود بچغندر و روغن کنجد ضماد سازند نیمگرم و اگر منفجر نگردد بشگافند و بروغن گاو یا مسکه معالجه نمایند و بعد پاک شدن با ندمال آن بپردازند ابن
الیاس گوید که بعد فصد جذب خون بسوی خلاف بوضع محاجم کنند و تلطیف تدبیر نمایند پس ابتدا این ضماد مانع مواد از انصباب و مضیق مجاری
و مغلظ ماده بعمل آرند فوفل گل ارمنی اقاقیا صندل سرخ صندل سفید شیاف مامیثا هر واحد سه درم کوفته بیخته بآب کاهو یا بآب حی العالم ضماد کنند
و اگر درد شدید و یا ماده مندفع از اعضای رئیسه باشد رادع بالاتر از موضع ورم برای منع انصباب ماده ضماد نمایند و بر نفس ورم قیروطی دار گوشت
و شراب مریض حذر کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و آلوی سیاه پانزده عدد و شکر سفید ده درم بنوشانند و یا بگیرند آب انارین مشهوم هر واحد پنجاه درم
بشکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا سکنجبین ساده ده درم باشیرهٔ خرفه سه اوقیه بیاشامند و اگر با آن سرفه باشد شربت بنفشه ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند
اگر حرارت قوی باشد و اگر حرارت ضعیف و تشنگی غیر شدید بود مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا بمطبوخ آن نمایند و اگر حدوث
او از خون ردی فاسد باشد و حرارت غریزی ضعیف بود معالجه بمبردات نکنند که آن حقن حرارت غریزی کند و اخلاط ردیه را بسرعت متعفن سازد بلکه علاج بمنضجات
که بادی تحلیل باشد مثل مغز نان با آرد جو مطبوخ بآب و روغن بنفشه یا روغن خیری کنند و بر ورم آبیکه در آن حلبه و بزرکتان و بیخ خطمی بروغن زیت مغسول جوشانیده
باشند نطول سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و انجیر لحیم و زوفای رطب و تخم کتان و حلبه و تخم مرو و بیخ سوسن و همه را در آب و زیت بپزند و ضماد نمایند و پیاز

مطبوخ بروغن خیری یا روغن زیت چون بر ورم ضماد نمایند آنرا نضج دهد و چون نضج یابد بشق نمایند باقی همانست که در قول صاحب کامل گذشت **حجندی**
گوید که بعد فصد در ابتدا ضمادات رادعه مثل اقاقیا بگلاب و آب کاسنی و آب کاهو بکار برند و هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمر هندی یا شربت آلو
و نیلوفر بنوشند یا سکنجبین یا شیرهٔ خیارین بعد ازان تلیین طبیعت بحقنهای لینه و فتائل خفیفه نمایند و اسهال بمطبوخ فواکه بشیرخشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر یا بحتر
اجاص مسهل آورند و آنچه تسکین درد نماید سفیدی رقیق بیضه است چون بروغن گل برهم زنند و خرقهٔ کتان بدان آلوده بر ورم نهند **ابو منصور** گوید که
اگر ورم از خون و صفرا باشد فصد کنند و اگر در بدن اخلاط ردیه عفنه باشد و مریض بعید العهد از استفراغ بود مسهل بنوشانند و ایضا قی کنانند تا بدن او پاک
گردد بعده میل باغذیه نمایند که اخلاط جیده پیدا کنند و اسهال بمطبوخ هلیله یا بار الفواکه نمایند و درین تاخیر نکنند بعده در ابتدا با دویهٔ مبردهٔ مقویهٔ عضو مثل ادویهٔ
مذکوره در باب نقرس حار طلا کنند و اگر فائده نکند درین ادویهٔ مخدره مثل بزر البنج و افیون و بیروج مخلوط سازند و یا ضماد از برگ بنج تر و مغز نان سفید بسازند
و بعد پس مقشر با آب کشنیز تر سوده و اندک کافور افزوده ضماد کنند پس گاهی ورم باین تدبیر سرد میشود و ریم نمیکند و اگر لهیب و ضربان ساکن نشود یا ورم در لحم رخو
در بیخ گوش و بغل و کنج ران باشد آن لامحاله ریم کند پس ادویهٔ مبرده ترک نمایند و جاذبه و منضجه مثل این ضماد استعمال کنند بگیرند تخم مرو و تخم کتان و سرگین کبوتر
و همه را انجیر جمع کرده ضماد نمایند و یا مویز منقی از تخم مثل او نمک سرشته ضماد سازند و یا انجیر جو شانیده بسایند و اندک راتینج آمیخته ضماد کنند و یا انجیر بحرد ل
کوفته بروغن سوسن یا روغن کتان ضماد نمایند و یا جرجیر بروغن گاو پخته ضماد سازند و ادویهٔ مبردهٔ مذکوره استعمال نکنند مگر بعد تنقیهٔ بدن و بعد استقصاء شدید
خضر گوید که آنچه از دفع عضو رئیس در مغابن باشد مرخیات مثل روغن گاو و الیه استعمال کنند و گاهی نطول با آب گرم کفایت کند و آنچه از ضربه و سقطه افتد
دوای رادع درینجا نیز جائز نبود مگر آنکه ضعیف بود مثل روغن گل نیم گرم و آنچه از سبب بدنی باشد رادع مسکن وجع مثل قیروطی موم سفید و روغن گل و آب کشنیز سبز
نیم گرم استعمال کنند و نزد قوت وجع و عدم التهاب اندکی زعفران دران افزایند و گاهی آب کشنیز تنها یا آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ یا آب خرفه
کفایت تا شد و گاهی گلاب می آمیزند و سرکه نیز اگر درد نباشد و بعد ابتدا منضجات محلله و ملینه مثل حلبه و تخم کتان با رادع آمیزند بار دا یا نهاکما دو آب مطبوخ اینها
نطول و ثفل اینها ضماد سازند و یا بزردی بیضه و اندک پیاز بریان در روغن گاو کهنه و زعفران و خمیر آرد برای نضج ضماد کنند و اگر جلد غلیظ باشد مثل سرگین کبوتر
و کندر افزایند و استاد من برای اورام حاره و اورام صلبه امر بطلای خیارشنبر بروغن بادام شیرین می نمود که درین انضاج و تلیین و تحلیل ست و مرهم داخلیون
تنها درانتها نیکوست **انطاکی** گوید که علاج فلغمونی اولاً فصد ست پس تبرید و نطول مثل بابونه و اکلیل و خطمی و کشنیز بعد ازان این ادویه ممزوج مثل صندل
و فوفل و گل سرخ و مورد و سرو و ماز و بعده در اخیر خاصةً چنانچه در قاعده در معالجات اورام گذشت و از ادویه ابتدا گلنار مغره است و خوشخاش و کاهو
و برگ کنار و حنا در وسط و این با الطیان و رصاص محرق در اخیر و کذا کدو و گل سرخ و آنچه ازین هر دو از روغن و غیره باشد **گیلانی** می نویسد در فلغمونی
که از سبب خارجی باشد و در بدن امتلا نبود و ایضاً در انجا که عضو سیاه گردد بر ورم شرط عمیق زنند تا بموضعیکه دران ماده بهم رسیده برسند و جالینوس
ذکر کرده که شرط خفیف در فلغمونی سبب فساد او و اهلاک عضو ست و شرط عمیق سبب شفا و صلاح او ست و در ابتدا خوف از محللات بچند امر میباشد یکی تحلل
ماده و ازدیاد حجم آن پس ورم زیاده شود دوم تحلیل لطیف ماده و تکثیف غلیظ آن بدان پس ورم صلب گردد سوم ازدیاد وجع بزیادت و استحان او و بدانند که سبب
ورم اگر بادی باشد استعمال رادع قویه دران البته جائز نیست و خاصةً اگر درد شدید باشد فلهذا درینحالت اقتصار بر مثل روغن گل کنند اگر احتیاج بتقویت
وجع بود و اگر چنین نباشد لازم ست که اقتصار بر مرخیات محلله نمایند اگر ورم قابل تحلیل باشد و منضجه اگر قابل ریم کردن باشد و بعد نضج مفجرات یا تشکاف با هن با مندرن با تمام زند
درین باب حفظ قوای اعضای رئیسه و تقویت ارواح ست بمثل مفرحات یاقوتی مع شربت گاوزبان و اگر مزاج موافقت کند اندکی از تریاق دهند پس ابتدا بیرا از استفراغ و اخراج خون
بلکه بر دو نیز اگر واجب بود و خوف از غائله او باشد غنی سازد و از تشمیم گلاب قسم اعلی منفعت عظیم در منع ماده کثیر متوجه بسوی قلب مشاهده کرده ایم و این امور از اسراریست که عادت
اطبا بکتمان آنها جاری شده مگر برا ولاد خود ها و مادر تلامذه و اولاد خود فرق نمیکنیم بالجمله اگر مع ذالک بدن ممتلی باشد احتیاج باستفراغ و تبدیل مزاج و منع لحوم و اصلاح اغذیه بمثل مزورات
و مانند آن افتد و اما چون سبب ورم بدنی باشد منع لحوم اگر ضعف شدید عارض نشود و اصلاح اغذیه و استفراغ واجب ست و اگر چه در بدن امتلا ظاهر نشو

مگر آنکه بدن بسیار پاک باشد و جمله فضول بهمان باشد که مادهٔ ورم شده ولیکن این بسیار بعید است و امّا بردع را در ابتدا شرایط است که در معالجات کلی اورام مذکور
از انجمله اینست که ردع واجب بود وقتیکه حدوث ورم از دفع بحرانی یا از عضو رئیس بسوی بیغابن نباشد با آنکه درین نیز استثنا است زیرا که گاهی ردع در مثل این ورم
جائز بود یعنی هرگاه حدوث ورم از دفع عضو رئیس باشد و این آنگاه است که خطر در ورم سریعتر بسوی هلاکت بود مثل خناق صعب قاتل که دران ردع جائز است
واگرچه مادهٔ او از دفع دماغ باشد بنظر خلاص مریض بالفعل و عدم رجوع ماده بسوی دماغ و بر تقدیر رجوع گاهی قتل نکند و بر تقدیر قتل دران مهلت است بخلاف خناق صعب و امّا وجوب تحلیل
در آخر برای ازالهٔ مادهٔ موذیه است و خلط این هر دو میان این دو وقت بهتر آنست که از رادع منع زیادتی و از محللات ازالهٔ مادهٔ ورم شود و اگر ورم در عضو بارد مثل
اعضای عصبیه مانند آن باشد باید که استعمال رادع بگرم کنند نه بسیار حار و نه بارد بالفعل خصوصًا چون حس عضو قوی باشد چنانچه در گوش و اگر چنان نباشد بارد استعمال نمایند

سقاقلوس

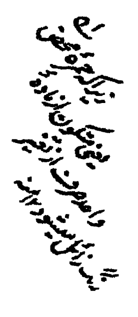
در یونانی بمعنی موت عضو است و آنرا بعربی خبیثه گویند و او نوع ردی از فلغمونیست که از خون غلیظ در بعضی اعضا حادث شود و بسبب عظم ورم و خبث در وات
ماده با خطاط شروع نکند و بجمع ریم نیز نگراید تا بحدیکه عروق و شرائین آن عضو را منضغط سازد و از انبساط و انقباض برای ترویح حرارت غریزی او منع کند پس آن حرارت
فرو میرد و چون انطفای او بنهایت رسد خون عفونت و فساد پذیرد و از ان سیاهی و موت عضو و فساد جوهر او حادث گردد حتی که حوالی او از جلد و غیره متعفن شود
و مقدمهٔ او را مادام که بحد فساد و تعفین عضو نرسیده باشد بلکه بزوال رونق و نضارت رنگ آن آغاز کند و حس آن عضو باطل گردد و ضربان او ساکن شود آنرا
غانغرایا نامند و شیخ میفرماید که عضو را فساد و تعفن عارض میشود بسبب مفسد روح حیوانی که اندر آنست و یا بسبب مانع آن از وصول بسوی عضو و یا بسبب
جامع هر دو معنی یعنی مفسد و مانع امّا مفسد مثل سموم حاره و بارده مضاد جوهر روح حیوانی و مثل اورام و بثور و قروح ردیهٔ ساعیه سمی الجوهر و آنکه بران خطا واقع شود
چنانچه در ریختن روغن در قروح غائره خطا شود پس گوشت متعفن گردد و به تبرید شدید بر اورام حاره پس مزاج عضو فاسد شود و امّا مانع سده است و آن
سده یا عرضی بادی بود مثل بستن بعض اعضا محکم پس این چون دوام نماید عضو فاسد شود بسبب احتباس روح حیوانی از ان یا احتباس قوت ساطعه بروح حیوانی
که در قلب از نفس منتشر میشود پس مزاج او فاسد شود و هلاک گردد و گاهی سده بدنی بود مثل ورم حار ردی نهایت عظیم غلیظ المادة مسدد منافذ و مداخل نفس که بدان
روح حیوانی زنده بود و این با وجود آنکه حبس کند مزاج را نیز فاسد کند و آنچه از ان در ابتدا بود و حس عضو ذی حس فاسد نشود غانغرایا نامند خصوصًا آنکه
در ابتدا فلغمونی باشد و آنچه در استحکام بود بنحویکه حس عضو ذی حس باطل شود و این بفساد لحم و قریب او حتی که استخوان بود ابتداءً یا عقیب ورم آنرا سقاقلوس گویند
و گاهی غانغرایا سقاقلوس گردد بلکه آن طریق بسوی اینست و همه این عارض میشود در لحم و عظم و غیر آن و چون شروع کند که افساد او در عضو ساعی گردد و آنچه گرد
فاسد بود و ورم کند و گاهی متودی بفساد گردد دران هنگام برای این جمله عارضه اکله گویند و برای حال جزو از عضو یکه عفن شده موت گویند و اگر مادهٔ این مرض غلیظ نبودی
فساد عضو لازم نشدی بلکه مندفع میشد و انطاکی گوید که این مرض در بلاد حاره پیدا نشود مگر بندرت زیرا که حقیقت او غلظ مادهٔ دمویست بنحویکه حس را باطل
کند بسبب خمود حرارت غریزی و آن طالب تکثیف است و این برودت مفرط حاصل شود و مبدای این مرض را غانغرانه خوانند **علاج** اگر این مرض در ابتدا بود بر ورم
تمام بر ورم شرط عمیق زنند چندانکه بجای مادهٔ فاسد برسد پس بآب نمک نطول سازند و بعد اخراج خون اشیای مانع عفونت بتجفیف و تقطیع رطوبات متعفنه بران
عضو طلا سازند مثل آرد کرسنه با گلاب و سکنجبین ساده سرشته و یا گل ارمنی و مازوی سبز و شب یمانی باریک سوده بعسل آمیخته و هرگاه نوبت باماتت حرارت عضو
رسیده باشد علاج او بجز بریدن آن عضو نیست پس فی الفور بقطع آن عضو پردازند تا فساد او بدیگر اعضای مجاوره سرایت نکند و آنرا نیز فاسد نسازد و اگر قطع
ممکن نباشد حوالی آنرا داغ کنند تا از فساد او دیگر اعضا سالم ماند و بعد قطع بمدملات رجوع نمایند و هرگاه بدانند که مادهٔ این مرض بهم میکند بزودی آنرا نیز بشگافند
و برای پختن محللات مرخیه بکار برند زیرا که اگر این ورم صلب شود علاج کمتر پذیرد پس اگر میل بصلابت نموده باشد گاهی دوای ملین بران نهند و گاهی محلل تا باشد
که صلب تر نشود و با بطال عضو نگراید **انطاکی** در تذکره مینویسد که هرگاه تغیر عضو از هیئت طبیعی گردد تدارک او نمایند بدانچه در فلغمونی مذکور شد پس اگر
اهمال نمایند یا رادع بعمل آرند امر عضو بفساد مؤول گردد و احتیاج بقطع آن افتد **شیخ** مینویسد که غانغرایا مادام که در ابتدا است امید علاج آن باشد و اما

هرگاه فساد در گوشت عضو مستحکم گردد از دور کردن جمیع آن چاره نباشد پس هرگاه ببینند که رنگ عضو متغیر شده آن در طریق تعفن باشد درینصورت واجبست که مبادرت بقلع آن بادوائی نمایند که منع عفونت کند مثل گل ارمنی و گل مختوم بسرکه پس اگر این فائده نکند از شرط غائر مختلف الوجوه در مواضع و چسپانیدن زلو و فصد رگهای قریب آن که کوچک باشند چاره نبود تا خون ردی برآید مع حفظ برای آنکه سطیف بموضع ست بمثل اطلیهٔ مذکوره و بر نفس موضع مشروط چیزیکه تعفن را منع کند و مضاد او باشد ازانچه آنرا غوص قوی بود مثل آرد کرسنه بسکنجبین یا مع آرد باقلا خصوصًا مخلوط بنمک بهند و ازانچه بران طلا میکنند حلتیت ست و تخم قریص نیز و زراوند مدحرج و آب برگ شفتالو یکیک جزو زنگار نیم جزو باب بسایند تا بقوام عسل آید بر قرحه و حوالی آن طلا کنند و باقی ادویه در علاج قروح متاکله و در علاج قروح متعفنه خواهد آمد **گیلانی** گوید که در غنغرایا ادویهٔ مانع از تعفن اعضا بران گذارند و آن کرسنه بسکنجبین و همچنین آرد شیلم یا آرد باقلا ست و قویتر ازین آنست که با آن نمک آمیزند یا قرص اندرون یا جوز کهنه و ایضًا حشیش قریص و ترمس تلخ آنرا پاک کند و بعضی اطبا علاج باین چیزها بعد قطع و تقویر و ازالهٔ لحم فاسد باحتیاط میکنند پس دران هنگام استعمال نمک بکنند تا کنند و برای او دوا مرکب سازند از آرد جو و آرد گندم باب و زیت پخته و مرهم باسلیقون و مرهم مافائونیقون استعمال کنند و انچه خشک پیشه را قلع کند اینست که نان را بکرفس یا ببا دروج یا بیخ سوسن یا بیخ جاوشیر یا زراوند مدحرج هر واحد ازینها یکجزو بعسل بسایند و در ابدان نرم آرد کرسنه بعسل کفایت کند **صفت** دوای نافع غانغرایا از صفات اوریباسوس بگیرند زنگار و عسل و شب مساوی باب سائیده و مطبوخ بدان نمایند و انچه قلع غنغرایا کند آرد بیخ سوسن ست چون بترب و نمک ضماد کنند و گاهی سرکه با آن نیز می آمیزند و ایضًا آنرا قلع کند ضماد مغز شاهبلوط و چون برگ مورد را بشراب پخته بعسل بسایند و ایضًا ترب بسرکه سوده آنرا قلع کند مانند داغ تا آنکه بعمق برسد

حمره و حمرهٔ فلغمونی و فلغمونی حمره

بدانکه حمره ورم صفراویست که بفارسی سرخ باد گویند و او دو قسم ست یکی آنکه مادهٔ او صفرای صرف باشد و آنرا حمرهٔ خالص نامند دوم آنکه با دکاو صفرای مرکب با خون رقیق باشد و آنرا حمرهٔ غیر خالص خوانند و علامت خالص آنست که ورم سرخ شفاف براق شدید الحرقت باشد و چون بانگشت غمز کنند سرخی از انجا متفرق گردد و مائل بسفیدی نماید و باز بسرخی گراید و ساعی باشد یعنی باعضای مجاور بسرعت متعدی گردد و با تپ و تشنگی والتهاب و قلق بود و در غیر خالص همین علامات باشد الا بسرعت متعدی نشود و بغمز انگشت سرخی او کمتر متفرق گردد و دران رنگ ورم سرخ مائل بغلظ و بول سرخ و غلیظ و نبض سریع مائل بعظم باشد و **شیخ** میفرماید که عادت اطباست که ورم دموی صرف را فلغمونی و صفراوی صرف را حمره نامند و مرکب ازین هر دو را باسم مرکب ازان هر دو و آنرا که غلبت مقدم دارند پس اگر خون غالب باشد فلغمونی حمره و اگر صفرا غالب بود حمرهٔ فلغمونی گویند و فرق در حمره و فلغمونی که بدان تمیز از فلغمونی کرده شود آنست که حمره سخت سرخ و رنگ او ظاهرتر بود از بقایای صفرت و در فلغمونی سرخی مائل بسیاهی یا سبزی باشد و اکثر رنگ خون آن در گوشت پنهان بود و سرخی حمره بنهادن انگشت باطل شود و مکان او سفید گردد بسبب لطافت مادهٔ حمره و تفرق آن پس سرخی او بسرعت عود کند و سرخی فلغمونی بر خلاف این باشد و در سرخی حمره زردی همچون رنگ زعفرانی بود و این در سرخی فلغمونی نباشد و ورم حمره در ظاهر جلد بود و فلغمونی غائر در گوشت نیز باشد و حمرهٔ خالص یعنی از صفرای صرف مثل مورچه روان میشود باطراف خود و رنگ موضع او زرد باشد نه در فلغمونی و حمرهٔ صدیدیه در موضع ورم و حوالی او آبله پیدا کند و این در فلغمونی کمتر بود و حمرهٔ خالص دست را دفع نکند و فلغمونی دفع کند و هر قدر که زیادتی خون بر صفرا افزون باشد مدافعت ظاهرتر بود اگر ماده مختلط باشد و وجع و ضربان در فلغمونی شدیدتر بود و در حمره تپ شدیدتر ازان باشد و گاهی حرارت حمره بحدی رسد که جلد را بسوزد پس مسمی بجمره گردد و فلغمونی چنین نباشد والتهاب حمره کم از التهاب فلغمونی نبود بلکه بیشتر بود لیکن تمدد فلغمونی و وجع او بسبب تمدد بسیار باشد و لهذا وجع حمره کمتر بود و حمره در رخسار بیشتر حادث شود و این معروف بسماشراست و اولا از بینی ابتدا کند و ورم ازدیاد نماید و در همه چهره منبسط گردد و هرگاه حمره از شکستن استخوان زیر جلد و کذا فلغمونی حادث شود آن ردی ست و اختلاف میان حمرهٔ فلغمونی و میان فلغمونی حمره معلوم شده و **مسیحی** مینویسد که ورم معروف بحمره یا از خون باشد که مرهٔ صفرا با وی مخلوط بود و آن ردی تر ست و یا از خون رقیق لطیف باشد که از حرارت سنا و جوش زند و این در ردائت کمتر از اول ست و مائل تر بسوی داخل بدن بود و از حمره بعضی خالص بود و آن آنست که در جلد رفته و ...

تجاوز نکند و با آن از علامات حرارت و حمرت شدیدتر از حرارت و حمرت فلغمونی ظاهر شود و چون بر موضع او لمس نمایند خون از موضع غمز جدا شود پس رجوع کند و درد و ضربان
و تمدد و ترضض او از فلغمونی کمتر بود و بعضی از ان غیر خالص بود و او آنست که از خلط غلیظتر از خلط اول حادث شود و لهذا درد آن شدیدتر باشد و بسوی داخل بدن مائل تر بود
و گاهی فلغمونی با حمره مخالط میشود یا متساوی و یا بکمتر و بیشتر پس باسم مرکب از هر دو اسم نامند و هرگاه ورم حمره از خون گرم غلیظ جوشنده حادث شود دران قرحه
ذی قشر صلب و ورم حار موجع حادث گردد و باوی آبلها نبود و هرگاه از مثل این خون پیدا شود الا باوی زرداب مختلط باشد با آن آبلها باشد شبیه بابلهٔ سوختهٔ
آتش و چون آن آبلها بشگافند دران جا قرحه بهم رسد که آن را قشر صلب باشد **و مجوسی** گوید که اگر با صفرا چیزی از خون رقیق مختلط گردد ازان ورم معروف بحمره حادث
شود و علامتش سرخی در ظاهر جلد و حرارت و لهیب شدید و ضربان و وجع ست و سائر این اعراض شدیدتر ازان باشد که در ورم فلغمونی و حمرهٔ فلغمونی بود و هم او گوید که
اگر خون جید نباشد و نه معتدل المزاج بلکه شدید الحرارت بود و مع ذلک رقیق باشد ازان ورم مسمی بحمره حادث شود و آنرا حمرهٔ خالص گویند و این در رواست کمتر از حمرهٔ
مرکب از خون و صفراست **و طبری** گوید که سبب فاعل مرض حمره فساد خون و احتداد او بصفراست بنحوی که دران اندک صفرا آمیزد حتی که جوش زند و زیاده شود از
مواضع فراختر از موضع او که عروق ست پس عروق دقاق منتسج بر لحم زیر جلد و غشا بشگافد و ما بین جلد و لحم بریزد پس اگر خون اکال شدید الحدت باشد در موضع
عمیق گردد و لحم را اخذ کند و اگر حار باشد و اکال نبود زیر جلد و غشا منبسط گردد و این حدت در خون از خوردن اطعمهٔ حاره مثل فلفل و سیر و ماهی شور و جلاده و عسل
و نوشیدن نبیذ صرف و مانند آن حادث شود و هم او گوید که حمره منقسم میشود بدو قسم یکی منبسط زیر جلد پس در جلد سرخی ظاهر شود دوم عمیق در لحم و این بحمرهٔ فلغمونی
شهرت دارد و گاهی این نوع عضو را فاسد کند و بمیراند و گاهی بکشاید و زائل شود حسب قلت ماده و کثرت خبث و صلاح آن و صورت حمره بر دو نوع میباشد یا منقطع
مستبعد و ذی خطوط و یا ملتام متصل و رنگ او حسب جوهر او بود **و جرجانی** و ایلاقی مینویسند که حمره ورمی ست دموی که از خون گرم و ردی تولد کند و قوام
خون رقیق بود و باشد که اندکی بغلظت گراید و اکثر در آخر قرحه گردد از بهر آنکه مادهٔ او خون ردی باشد **و انطاکی** گوید که حمره بقول اصح ورمی ست که از خون باشد
و نزد اکثر از صفرا بود و علامت حمرهٔ حادث از صفرا حمرت ناصع و شدت براقیت و حرارت و التهاب و سهولت غمز و ذهاب لون بدان و عود آنست
و حمرهٔ کائن از خون بعکس این بود و مرکب بحسب آن **علاج** در صفراوی خالص سوای فصد مانند علاج فلغمونی نمایند لیکن درین تبرید زیاده کنند و در فلغمونی
تجفیف مفرط سازند و کدو و برگ خرفه و کاهو بسایند و بلعاب اسبغول سرشته ضماد کنند و دیگر ادویهٔ مبرد و مرطب طلا کنند و درین نوع حاجت با ضمدهٔ
محلله نیست و در غیر خالص بعد فصد مسهل صفرا دهند بعده اطلیه رادعه بکار برند و در تزید و انتها محللات نیز داخل سازند موافق حاجت بدستور فلغمونی
و ضماد اقاقیا صندلین گل سرخ گلنار مساوی بآب کاسنی و کشنیز و کذا صندل کشنیز تر برگ خرفه برگ بارتنگ و اسبغول در ابتدا نافع ست و علاج فلغمونی
حمره و حمرهٔ فلغمونی مرکب از علاج ورم دموی و صفراوی نمایند **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید لازم ست که دران استفراغ بدن باسهال صفرا
نمایند و اگر حاجت بمعاودت اسهال افتد بعد فصد بعمل آرند و این بحسب مشاهدهٔ غلبهٔ از هر دو ماده بود بعد ازان متوجه تدبیر او بمبردات مقویهٔ معلومه در باب
فلغمونی گردند و آب سرد بریزند چندانکه رنگ موضع او متغیر شود مطلقاً و بالجمله تبرید در حمره واجب تر ست زیرا که لهیب و وجع التهابی دران بیشتر بود و استفراغ
در فلغمونی بهر آنکه ماده دران عاصی تر و غلیظتر باشد و واجبست که مبردات او در ابتدا قوی القبض باشند و قبض او بر برودت او غالب بود و اما در قرب انتها
برودت او شدیدتر از قبض او باشد و مع ذلک حذر نیز کنند تا ماده بسوی عضو باطن یا بسوی عضو شریف باز نگردد و ایضاً حذر نمایند تا عضو سیاه
و تیره نگردد و در طریق فساد آغاز نکند و هرگاه چیزی ازین ظاهر شود در ضد طریق قبض و تبرید شروع کنند یعنی ادویهٔ محلله ملینه بکار برند پس اگر حمره روان بر جلد
باشد معالجه بحرک رصاص مع شراب عفص مطبوخ یا ببرگ چقندر مطبوخ در شراب نمایند و علاج کنند بچیزیکه دران تحلیل و تجفیف قوی مع تبرید باشد و آن
مثل این مرهم ست بگیرند پشم کهنهٔ سوخته بدون شستن دوازده درم و نیم انگشت قلب درخت صنوبر مثل او موم زرد پانزده درم حرک رصاص نه درم
سپیدهٔ کهنه بآب شسته پانزده درم روغن مورد پنج اوقیه و ایضاً خفیف تر ازین مرهم مرتب از حرک رصاص بآب سداب و روغن گل و موم ست **ابو سهل** گوید
که حمرهٔ حادث از سبب بادی در ابتدای امر محتاج باشیای فرحی عضو مستفرغ مادهٔ آنست مثل ضماد مرتب از آرد جو خاصةً بعد شرط موضع بیاسکے



و مقاله حمره حادث شده عقب سابق اولاً باستفراغ بدن بدوای مسهل صفرا کنند و اگر مانعی از اسهال باشد بفصد نمایند بعد از آن علاج بدوای مبرد و مرطب نمایند مثل کاهو و حی العالم بعد از آن بهنگام تسکین حرارت مثل علاج فلغمونی بشرط زدن و بضماد ادویه محلله کنند **صاحب کامل** گوید که حمره گاهی از غیر ورم باشد و حدوث او از صفرای تنها بود و گاهی با ورم باشد و حدوث او از مخالطت صفرا با خون رقیق بود پس هرگاه حمره از غیر ورم باشد باید که تنقیه بدن بادویه مسهل صفرا مثل هلیله زرد و تمر هندی و آلوی بخارا و مانند آن نمایند و باشیای مبرده مطفیه مثل جراده کدو و حی العالم و خرفه و آب کاهو و آب بارتنگ و غیر آن که در ورم فلغمونی مذکور شد بر موضع ضماد نمایند و اگر حمره با ورم باشد باید که مبادرت بفصد کنند اگر مانعی مثل سن پیری و طفلی و مزاج بارد و غیره نباشد و اخراج خون بمقدار حاجت کنند و اسهال شکم بمطبوخ فواکه نمایند و در ابتدا بر عضو اطلیه که در باب ورم دموی برای ابتدا مذکور شد طلا کنند و در صعود و منتها مستور و باید که بهمین طریق علاج ورم مرکب از ورم حمره و فلغمونی بادویه مرکب از ادویه موافقه هر واحد از آن هر دو ورم نمایند و اغلب آنست که دوای مرکب موافق با قوی تر ورم از و رمین باشد **ابن الیاس** گوید که علاج حمره خالص اینست که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه بست عدد تمر هندی ده درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر مع جراده کدو دهند و بر موضع ورم اشیای مبرده مطفیه مثل جراده کدو و طحلب و آب حی العالم و آب کاهو و آب بارتنگ ضماد کنند و تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی هلیله زرد هر واحد هفت درم تمر هندی ده درم آلوی سیاه و عناب هر واحد بست عدد آلوی کوهی بی عدد تخم کاسنی سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر نمایند تا از صفرا مقدار صالح اخراج نماید بعده در آخر روز بماء الشعیر که دران عناب و بنفشه پخته باشند غذا سازند و دو یا سه روز راحت دهند بعده اگر چیزی از ماده باقی باشد بنقوع مشمش با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و اگر ورم حمره غیر خالص زائد اللحم باشد مبادرت بفصد کنند و تلیین بمطبوخ فواکه و طلا بدستور فلغمونی نمایند **خجندی** گوید که هر صبح شربت آلو و تمر هندی بنوشانند و غذا ماء الشعیر با شیای ترش از فواکه رطبه سازند و ادویه مبرده مسکنه ضماد کنند و تلیین بشیرخشت و آب انارین یا بتمر هندی و شربت ورد مکرر ببرف یا بشربت اجاص مسهل و بنقوع مشمش و نیلوفر و بنفشه با ترنجبین و شیرخشت و یا بمطبوخ هلیله زرد مع ریوند و تمر هندی و سنا و مانند آن نمایند و چون حمره بسعی اخذ کند بران ادویه بارده مثل این دوا طلا سازند بگیرند خبث الرصاص و بسایند و ببرگ چقندر مطبوخ بشراب کهنه بیامیزند و بدان طلا نمایند یا مرهم سداب که در قول شیخ گذشت بعمل آرند **انطاکی** گوید که فصد کنند در حمره دموی مطلقاً و در صفراوی اگر حرارت اشتداد نماید خلاف اکثر اطبا بعد از آن ردع نمایند بحللات ممزوجه بعد تلیین بماء الشعیر و تمر هندی و خیار شنبر و هلیله و واجبست شرط و استفراغ ماده بعد تبرید التهاب بلعابات و از مجربات اینست که قیمولیا و سفیداب و حنا با آب کشنیز و حی العالم بسرشند و لطوخ بدان سازند که این محلل و رادع است پس اگر قرحه شود صبر و سفیداب بروغن گاو سرشته بر سازند که این عجیب است و شخصی خبر داده که باین مرض چند بار مبتلا شدم و مثل او نیافتم و از خواص است که بقر و شرط زنند و خون که از ان خارج شود بپر کبوتر سفید بران لطوخ سازند که آن زائل گردد و همچنین مرداسنگ با آب مورد و اگر الیه را بشکافند و بر حمره نهند آنرا زائل کند و همچنین جرام مغز و حجر بقر در سرکه است و جوز السرو و برگ او و زعفران مجموع یا مفرد ضماداً و جوز السرو و آرد جو بحمره غائره مختص است و آن دموی است و بسحیق او با سحیق تخم چون با آب برگ قصب فارسی بسرشند حمره را از سعی و عود او بسیدن منع کند و در نزهت گفته که علاج حمره بعد تنقیه اخلاط بلعاب اسپغول بسرکه است و آرد جو با کاسنی و بنفشه و بارتنگ پس اگر مع ذلک علامات خون باشد ماده مرکب بود و علاجش نیز مرکب باید **گیلانی** مینویسد که اگر حاجت بفصد افتد فصد نیز نشاید اگر مانعی نباشد و حمره از خون رقیق بود یا خون با ورم غالب باشد و هر قدر که ماده او رقیق تر باشد حتی که ماهیت او بسوی خارج بود منع فصد بیشتر باشد و هر قدر که ماده او غلیظ تر بود حتی که ورم غائر تر باشد منع فصد کمتر بود بعد از آن تصفیه خون مثل شربت آلو و عناب و نقوع فواکه و بماء الشعیر و بماء القرع مع سکنجبین یا بآب هندوانه و یا شیره تخم خیارین و خرفه بسکنجبین نمایند و بعد از آن تضمید باشیای مبرده مرطبه مثل جراده کدو و آب خرفه و کاهو و بارتنگ و عنب الثعلب و صندلین و فوفل و کشنیز و سرکه سازند و این قسم حمره با ضمده محلله محتاج نیست و غذا با حصرمیه بکدو و دادرکیه با سفاناخ بروغن بادام یا شیره آن دهند **طبری** گوید که حمره سه نوع ست یکی اسلم و او آنست که منبسط زیر جلد و رقیق و درخشنده و منقطع غیر متصل باشد و چون بران

انگشت ببندند سرخی ازان زائل شود و بعد زمانی عود کند و این نوع دیگر وز زائل شود چون فصد کنند و شرط زنند دوم همین نوع ست الا آنکه متصل غیر متفرق
بود و این نوع محتاج بفصد و شرط و طلا بسرکۀ کهنه و گل ارمنی ست و گاهی احتیاج بادویۀ قویه مثل شیاف مامیثا و آب عصی الراعی و مانند آن شود سوم آنست
که در جلد عمیق باشد و رنگ او بسیاهی اندک مائل بود و این نوع محتاج بشرط عمیق ست و این نوعی ست که جالینوس بر طبیبی که امر بشرط خفیف داده بود تشنیع کرده
و امر بشرط عمیق و فصد هر دو دست نموده و جالینوس درین علت و امثال آن از حمیات دموی امر باخراج خون بحدی نموده که بر مریض غشی افتد و در ابتدای مرض
تبرید موضع به تبرید قوی نمایند بعده طلا بشیاف مامیثا و برگ سوس و آب عصی الراعی و گل ارمنی و سرکه کنند و اغذیه درین همه باید که عدس مقشر مطبوخ بسرکه
و شکر باندک عناب و سائر مزورات مسکنۀ خون باشد و نوعیکه در گوشت عمیق بود آن ... ... گویند پس اگر موضع سیاه شود طریق معالجۀ او آنست که
سیاهی با آهن برگیرند تا بموضع صحیح متعدی نگردد و بعد اخذ لحم علاج به مراهم حل نمایند و بهم او گوید که علاج ... اخراج خون بسیار و پرهیز مراعی و لزوم دوای شعیر
و مزورات است و از اطلیه گل ارمنی و سرکه و گلاب و تبرید موضع بخرقه مبرد مبلول در آب عنب الثعلب آب حی العالم و عصی الراعی و آب برگ اسپغول و آب برگ بید
و آب جرادۀ کدو و مانند آن و اگر زائل نشود بر موضع شرط غیر عمیق زنند که آن از شرط بسرعت زائل شود و بعضی شراح قانون نوشته اند که سزاوار آنست که در اول
ظهور این حمره فصد رگ دست نمایند سیما رگ قیفال و اگر این رگ ظاهر نبود هر آنچه ظاهر باشد بکشایند و اگر از فصد مانعی باشد باید که دوای منقی استعمال کنند و اسهال
مریض بمسهل صفرا نمایند سیما باید که این علاج در جمیع اقسام حمره که در سائر اعضای بدن بود استعمال کنند و یا حقنهای قویه بعمل آرند و لطوخ مواضع بادویه که
برای حمره مذکور گردد باید کرد و ... که بسوی مواضع بریزد بادویۀ مبرده نمایند و آنچه جمع شود تحلیل آن با شیای مسخنه همراه کنند قبل از آنکه ... تیره رنگ یا
سیاه گردد و باید که مدام ادویۀ مطلوخه بران رطب باشد و لطوخ در بر اندک مدت کرده شود و اول فاول با اسفنج لین رطب مسح کنند و انواع حمره در ابتدا احتیاج بشیای
میباشد که جامع رطوبت مع تبرید بغیر قبض باشند مثل حی العالم و خرفه و بزر قطونا و عدس الماء و کاسنی و کدو و عنب الثعلب و کاهو و شیاف مامیثا و برگ ...
طلا برای حمره و جمیع اورام حارۀ ملتهبه در جمیع اعضا بگیرند صندل سرخ و سفید و فوفل و شیاف مامیثا و گل ارمنی مساوی و با آب کشنیز طلا نمایند و ایضا برای
الیشان مرهمی که از موم و روغنها با آب سازند و یا دوی اندکی افیون یا شوکران یا یبروج آمیخته باشند نیکوست و ادویۀ مرکبه و مرهم مرکب از موم مصفی و روغن گل
باید که روغن چهار چند موم باشد و روغن گل مرتب از زیت انفاق بی نمک باید و موم و روغن در صلایه حل کنند و بران آب سرد اندک اندک بقدریکه قیروطی آید آن اشتر
نمایند بریزند و اگر با آن اندکی سرکه و سفیدۀ صاف مخلوط سازند و بهتر گردد و ایضا سفیداب و گل قیمولیا مع عنب الثعلب و یا مرداسنگ بروغن گل و یا قطعات روغن
و میفنج و سفیداب بسرکه و حضض و اقاقیا بسرکه تا آنکه حرارت ساکن و کم گردد پس میباید که ادویۀ بسیطه مثل کبریت زرد بسرکه و روغن گل و یا سداب بسرکه و روغن گل
و یا سداب بسفیداب و سرکه و زیت و یا مرداسنگ با آب گندنا و چقندر استعمال کنند و ادویۀ مرکبه مثل این قرص بعمل آرند بگیرند مرداسنگ و سفیداب و زعفران
و گوگرد زرد و میفنج و ایضا ضماد بخیوط کرم و باطراف علیق و بباررتنگ نمایند بعد از ان عدس افزایند و اگر آب باررتنگ یا آب عنب الثعلب بشراب بسایند و بدان قروح را
لطوخ سازند منفعت عظیم نماید و ... اگر تخم کرفس بریان کرده بشراب و زیت پخته بسایند و برق ... نمند و یا گل قیمولیا با آب عنب الثعلب سوده لطوخ موضع
بدان نمایند و یا بگیرند مرداسنگ چهار اوقیه و در آب گندنا و آب چقندر هر واحد یک رطل بسایند و موضع را بدان لطوخ سازند و هرگاه این قروح مزمن گردد در حمرۀ با
یعنی ساعیه که با آبلها باشد چرک رصاص بشراب عفص سوده بر موضع لطوخ نمایند و چون اکاله بایستد قیروطی معمول بچرک رصاص استعمال کنند و عدس بعسل پخته
بر موضع ضماد کنند و اما در حمرۀ زبابه که زیر بلۀ باشد بگیرند خبث رصاص و با آب سداب سوده استعمال نمایند و یا مرهم پشم کهنه که در قول شیخ گذشت بعمل آرند دیگر در حمره که سعی
و اکال بسرعت نماید بگیرند پوست انار شیرین شش درم مرداسنگ شش درم پشم غیر مغسول سوخته شش درم قلب چوب صنوبر سوخته سه درم موم
دوازده درم سفیداب هشت درم کندر دوازده درم شب یکدرم بشراب و روغن مورد آمیخته استعمال کنند

حمرۀ اطفال

و آن سرخ باده معروفست باید که اول تنقیۀ مرضعه و تعدیل خلط نمایند و هلیلۀ سیاه و جراینه و شاهتره و سرپهوکه و عناب و برگ حنا و گل منڈی و کشنیز خشک و گلو

وصندل سرخ ودهمایه وبرم ڈنڈی ونیل کنٹهی وچاکسو برگ نیم گل سرخ چوب کادی برگ گزمادیان کاسنی زرکچور اصل السوس پنج خراسانی رسوت زرد چوب

گلنار بابری گل معصفر ومانند آن ادویهٔ مصفی خون دهند ورسوت صندل سرخ هریک دوماشه زرکچور سه ماشه چاکسو چهارماشه افیون زرد چوب برگ حنا هر واحد

یکماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکاین هریک پانزده عدد کوفته بیخته درآب جهابقدر چادرسن بسته وقت صبح یکحب باشیر مادرش میداده باشند واگر

حاجت باشد حجامت وزلو بکاربرند واگر بثور متقرح بود مرهم سفیداب بفید وبثور سیاه وقرحی قتال باشد **حب سرخ باده** مجرب ومعمول پوست هلیلهٔ زرد

سرپهوکه گل سرخ برگ شاهتره تخم کشنیز نیکوفته دهمایه صندل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹهی هریک سه ماشه برگ حنا دوماشه زیرهٔ سفید فلفل سیاه گل کچنال هر واحد

یکماشه برگ بکاین برگ نیم هریک پنج عدد ادویه را کوفته بیخته درآب برگ حنا وتخم کشنیز که شب درآب خیسانیده صبح آب صاف آن گرفته باشند دران جهابقدر

نخود کلان بتدند وغذا کهچڑی وخشکه کم نمک وپرهیز از شیرینی وترشی وگوشت نمایند **دوای سرخ باده** برای کسیکه اطفال اوباین مرض اکثر مبتلا شوند باید که

مادروپدرطفل قبل از حمل چندروز بدین دوا راوست نمایند بلکه مادرش درعین حمل بخورد عناب هفت دانه صندل سرخ صندل سفید برگ حنا گل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹهی

هریک سه ماشه شاهتره هفت ماشه پوست درخت کچنال گل منڈی هریک چهارماشه سرپهوکه پنج ماشه شکرسفید دوتوله بطریق جوشانده یاخیسانده استعمال کنند

روغن که برای سرخ باده بی نظیرست چاکسو صندل سرخ کمیله هریک سه نیم ماشه سپیاری چهالیه سنگ جراحت کات سفید لوبهون وج خراسانی هلیلهٔ سیاه

پتهندی حنا حنک هر واحد پاو کم دوماشه دهمایه یکدام برگ نیب یکدام برگ بکاین دودام نیله تهوتهه یکماشه فلفل سیاه هفت ماشه روغن سرشف یک چهٹانک

ویکپاو اول برگها ضعف او بهـ ن بسایند ودوقرص ببندند وروغن را برآتش نهاده دران قرصها بسوزند بعده همه ادویه سوده انداخته آمیزند ویکپاس درظرف آهنی

[illegible] سائیده [illegible] وقت حاجت بمالند **سفوف** که درین مرض مجرب بلاتخلف ست زرکچور زیرهٔ سیاه برگ حنا برگ نیم بتیس نیل کنٹهی ریٹهی پلاچری

[illegible] پوست انار دهمایه بلیله کت چیندن اوجلا چیندن سورانیج دهنیه دوای اول یکجزء دوم دوجزء وسیوم سه جزء وهمچنین تا دوای اخیر که هفت جزء

باشد درهفته کوفته بیخته نگهدارند وقت حاجت طفل را از یکماشه تا نه ماشه بحسب سن شب درآب ترکرده صبح صاف نموده بدهند و نه ماشه خوراک طفل کلانست

که قریب سن بلوغ باشد واگر طفل بسیار کوچک بود بدایهٔ طفل قدری میداده باشند واگر ازین مرض بدن طفل ورم کرده ومتقرح شده باشد ثفل این دوا با آب

برگ حنا سائیده ضماد سازند **ایضاً** اگر اطفال کسی ازین مرض هلاک شوند جهت اصلاح خون حیض که غذای جنین میشود درحالت حمل بمادر طفل بدهند که

نفع کلی دارد ومجربست شاهتره اصل السوس کشنیز بادیان برگ حنا گیرو برگ نیب سرپهوکه آمله الایچی خرد نیلوفر صندلین گل سرخ مساوی سفوف سازند

شربتی دودرم باآب بعدماه پنجم تا نهم درابتدای ماه هر روز تا سه روز خورند **ضماد** برای سرخ بادهٔ اطفال گل معصفر برگ نیب صندل سرخ زرد چوب باآب سائیده

ضماد کنند واگر پخته شود رسوت کات سفید صندل سرخ سفیداب باآب کشنیز سبز ضماد نمایند **مطبوخ** که برای فساد خون وسرخ بادهٔ اطفال مجرب صندل سرخ

برگ حنا کشنیز خشک هریک چهاردرم گل معصفر دودرم همه را نیمکوفته هفت خوراک سازند ویک خوراک درنیم پاو آب جوش داده هر صبح بنوشند ودرثفل آن

آب [illegible] انداخته [illegible] جوش داده بخورند وآن ثفل را سوده بربدن بمالند وآب گرم بشویند غذا نان گندم بروغن بی نمک وگاهی عناب شاهتره دهمایه برگ نیم

[illegible] پوست هلیلهٔ زرد عوض گل معصفر افزوده هریک نیم ماشه برای طفل یکساله شب خیسانیده صبح جوش داده صاف نموده داده میشود **ایضاً**

مسهل مغز فلوس خیارشنبر گل سرخ عناب سپستان چاکسو زرکچور صندل سرخ چکه دانه هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه بادیان جوش داده بعمل آرند **نقوع** برای سرخ باده

سرپهوکه پنج ماشه برگ نیم شش ماشه شاهتره چهارماشه گیرو برنگ کابلی برگ [illegible] هریک دوماشه گل [illegible] برم ڈنڈی چاکسو چرایته رسوت صندل سرخ زرکچور پوست

هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله هریک یکماشه جوکوب نموده قدر حاجت شب ترکرده صبح صاف [illegible] بدهند **ایضاً** نیل کنٹهی نکند بابری برم ڈنڈی سرپهوکه هریک شش ماشه سرخ سیاه

پنج عدد شب در آب خیسانیده صبح درهمان آب شیره کشیده صاف کرده بدهند وبالای او پوری گرم بخورد [illegible] فائده بخشد برای بزرگان یک خوراک ست وطفل حسب سن بدهند

ماشرا

اسم سرهانی ست وآن ورم دمویست که درروو پیشانی ظاهر شود وگاهی تا سر مرتقی شود وبهمه روو سر اعام گردد وبقول جرجانی ماشرا آ. سی ست سخت گرم وسوزان

و ماده آن خون گرم باشد مختلط با صفرای بسیار و حمره خالص بدان نزدیک باشد و اکثر در بینی و در دو حوالی چشم پیدا آید و از سر بینی آغاز کند همچون حمره خالص و
این علت را هم در بینی و روی دیدیم و ممکن بود که در دیگر اندام نیز افتد و انطاکی گوید که نوعی از عدم جارسی حمایشرا است و در و در شست بران تقدم نماید بسبب تولد
ماده او در شریان عظیم واقع بران و مرتقی شود تا آنکه ظاهر گردد در چهره و حلق بشدت سرخی و التهاب و کثرت خون و طبری گوید که این مرض صعب عظیم الخطر است اگر
چون در روی اشتداد نماید و ماده او کثرت پذیرد گاهی بسوی حنجره و آلات تنفس و عضلات داخله غوص کند و نفس منقطع گردد و هرگاه ورم از چهره بسوی
جلد بر صعود کند و عقل ثابت باشد دلالت بر سلامت کند و برانکه دماغ سلیم است و برانکه ماده رقیق است و آن در سطح روست پس اگر ورم ابتدا کند و بسوی سینه
و حلق نازل شود دلالت بر فساد و خطر نماید و گاهی ماده بسوی قلب نزول کند و در یکروز بکشد بالجمله علامتش سرخی شدید با خارش در چهره است و انتفاخ
در گوش و رخسار و بینی با وجع و ضربان شدید و تب حاد و تشنگی و لهیب و کرب و قلق علاج آنچه در قلغمونی مسطور شد بعمل آرند و گویند که درینجا اگر مانعی نباشد
چندان خون برآرند که نوبت بغشی رسد و اگر فصد ممکن نبود بر ساق حجامت نمایند و بعد اخراج خون تلیین طبع بآب خواکه کنند و اگر بعد فصد امتلای خون باقی بود
بروز دوم یا سوم باز فصد کنند و اشربه و اغذیه مبرده مغلظ خون مثل طبیخ عدس و کشنیز خشک یا کشک جو با عناب یا ماش مقشر موافق بود و اگر عناب بی دانه
جوشانیده آب آنرا با سکنجبین بدهند نفع تمام دهد و علاج این مرض در امراض سر نیز مسطور شده اقوال مهره ابن الیاس گوید که فصد سر و نمایند اگر مانعی
از سن و ضعف نباشد و خون بقدر قوت و واجب بیرون آرند و هر صبح جلاب از آلو و عناب و تمر هندی با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و تلیین طبع بماء الفواکه
یا مطبوخ آن یا منقوع مشمش نمایند و هنگام اسهال بر سینه و حلق با شیای رادعه مقویه مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و ماميثا ضماد سازند تا ماده در انجا نریزد
و حقنهای لینه و شیافات غیر حاده بعمل آرند و بالجمله تلیین طبیعت برفق و ملایمت نمایند بعده تبرید سر و چهره بصندل و گلاب و کافور کنند و غذا ماء الشعیر دهند
و بعد تنقیه تام و خلو سر و رگها از اخلاط مشتعل فاسد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با قرص طباشیر ملین یکمثقال بدهند و این قرص با آب انار ترش
بست درم و آب هندوانه با شیره تخم خرفه هر واحد بست درم بخورانند و طبیعت را تا حصول تمام صحت محتبس نگذارند خجندی گوید که بعد فصد هر صبح شربت عناب
یا شربت تمر هندی بنوشند و سکنجبین ساده بشیره تخم خیارین اگر با آن تشنگی باشد و غذا آش جو با سفاناخ و عدس با کشنیز خشک و عناب و جراده کدو دهند و فردا
ترش درینجا اولی است و از فواکه انار ترش و سیب ترش و بهی و خیار و هندوانه و مانند آن خورانند و تلیین بنقوع فواکه یا شربت آلو مسهل و شیر خشت و ترنجبین و شربت
ورد مکرر سازند و در اوائل استعمال رادعات خطر دارد و بعد تنقیه شربت انار با شیره تخم خرفه بنوشند طبری گوید مادام که قوت اطاعت کند فصد از هر دو دست
و صافنین و حجامت بر ساقین نمایند و تلیین طبع بچیزی بسیار خفیف مثل آلو و تمر هندی کنند و تضمید صدر و حلق با شیای مبرده و مقویه نمایند پس تبرید سر از دو
بسیار چه مبلول بگلاب و اندک کافور کنند و اگر چشم منطبق گردد بگشایند و در آن شیر دختر و آب کشنیز تر که سرمه حل کرده باشند بچکانند و لزوم شرب ماء الشعیر نمایند
و از غذا بر مزورات مرتب بعدس مقشر و اسفاناخ و کاهو و کاسنی مسلوق و مطیب و مانند آن اقتصار ورزند گاهی درین علت احتیاج بفصد ماقین و منخرین
و رگ زیر زبان افتد و هرگاه قوت اطاعت کند بفصد این همه باک نیست و این سیار امر میکرد که عدس و کشنیز خشک تخم بیرون کرده خوب جوش داده صاف نموده
با سکنجبین بنوشند و بعضی اطبا در باشرا این سفوف میخورانند نشاسته کثیرا صمغ فارسی تخم خرفه تخم کاسنی مساوی سوده اندکی کافور آمیخته بقدر واجب
با سکنجبین بخورند و بعضی درین سفوف مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ افزوده قرص میسازند و آنرا قرص کافوری نامند ایلاقی و جرجانی مینویسند که نزد
ظهور باشرا مبادرت بطلای عصارات بارده چون عصاره کاهو و عصی الراعی و حی العالم و نیلوفر و کشنیز تر و کاسنی و عنب الثعلب و تراشه کدو
و اسبغول و مانند آن سازند و استفراغ صفرا بآب انارین و طبیخ هلیله زرد نمایند و حقنهای قویه آنرا نافع بود و فصد نیز بعد تسکین حدت صفرا نافع باشد
و عصارات مذکوره با موم روغن که از موم سفید و روغن گل سازند آمیخته طلا سازند و در آخر اگر بران موضع شرط زنند صواب بود و ادویه محلله که در قلغمونی مذکور شد
بکار برند و باشرا که بسبب بادی باشد و از قروح حادث شود آرد جو و آب کشنیز تر ضماد کنند و شرط زدن واجب بود خاصة اگر میل بسیاهی کند یا صلب شود و از
اطلیه عصاره نعناع بروغن گل و آب سداب با سرکه و روغن گل و قیمولیا یا سفیداب و سرکه و روغن گل و مرداسنگ با آب برگ چغندر یا آب گندنا و اگر آب هر دو یا [illegible]

[illegible] اگر [illegible] درد [illegible]

[illegible] گل [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] روغن بید انجیر [illegible] سنگ [illegible]

و باره روغن [illegible] انطاکی گوید که فصد کنند پس حجامت ساقین و شرب آب تمر هندی و جو [illegible] ضماد [illegible]

و آنچه [illegible] شرب عناب و کشنیز و صندل و تمر هندی گوید که شخصی را از دوستان من این مرض [illegible] شد [illegible]

حجامت باقی بود و فصد گرفتم پس تنقیه مسهل دادم که [illegible] هر روز یکبار اجابت میشد و بر روی او از شقیقه تا شقیقه دیگر [illegible]

هندی که در آن [illegible] و دیگر اجزای آن در امراض سر در علاج ما شرا مسطور شد در آب باریک سائیده نیم گرم ضماد کنانیدم و از روز اول صحت شروع

تا آنکه شفای کلی یافت و آن ضماد را یاد دارند که عمل شریف مجرب است اکثر در ضماقات حاره و بارده شرب آب او و ضماد بثفل او استعمال کرده میشود و در درد سر فائده مینماید

ورم رخو

کذا نزد او و سیما نامند و آن ورمی ست بلغمی نرم سفید رنگ با آن حرارت و درد نباشد و چون انگشت بر آن نهند فرو رود و موضع غمز ساعتی همچنان خالی ماند الا آنچه

از ریح بخاری بود که بعد از اثر انگشت نماند و بقول شیخ هر قدر که ماده این ورم رقیق تر باشد [illegible] نفوذ انگشت [illegible]

مانعی که در تهیج نباشد و هر قدر که ماده غلیظتر باشد مائل الصلابت و برودت بیشتر بود و بسیار باشد که آن از بخار بلغم بود و پس آن از قبیل تهیج باشد و فرق

او و سیما و اورام سوداوی بقلت سختی و قلت تیرگی کرده میشود و چون انتفخ به و ماننده آن عارض شود ماده بسوی موضع او صوانی بلغم جذب نشود و پس غیر ورم [illegible]

و این کم باشد و اندر دحالی نبود و مسیحی گوید که ورم معروف به تهیج ورم رخو است که با وی الم نبود و حدوث او یا از ریح بخاری بود مثل آنکه [illegible] مستسقیان [illegible]

و کسانیکه مزاج اعضای اصلی ایشان فاسد شده باشد پدید آید و یا از بلغم منصب بیکی از اعضا و طبری گوید که این ورم رخوی از درد سر آن باشد که از سیلان رطوبت

رقیق یا از رطوبت شیرین بسوی عضوی بود و چون با آن حدت و لذع نیست در بخار وجع نباشد بلکه عضو را از خارج تهیج آرد و یا از بین رطوبت مذکوره باشد

و یا از ریاح نفاخه غلیظه رطوبی مرتقی از معده هنگام نقصان حرارت او و گاهی این ورم از نقصان حرارت جگر و کثرت رطوبت او بود و این

همه سلیم سریع الزوال اند تا آنکه از تغیر قوت محلله موجود که مفرط نباشد پس اگر از تغیر قوت باشد آن مؤدی باستسقا گردد و اگر از کثرت رطوبت و یا از ریاح بجه

مع صحت قوت بود آن سلیم است و انطاکی گوید که سبب ورم رخو استعمال مولدات بلغم و شرب آب بر مثل شیر خصوصاً و اکل فواکه چون خربزه و غالب شمش ست و ماده او

بلغم است اگر از غمز فرو رود و عود او بعسر باشد و الا ریح و بخار بود و همه مغیر لون و موجب وجع نیست **علاج** بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل آن و حب ایارج تنقیه کنند

و یا از مطبوخ تربد علویخان بسر دارد و غاریقون و ایارجات کبار تنقیه نمایند بعده اضمده و اطلیه مجففه بعمل آرند خصوصاً که پیش از آن عضو را پارچه خشن بسیار

مالیده باشند و نطرون را با آب و سرکه سائیده ضماد نمایند و یا نمک و خاکستر کرنب و سرگین گاو و شبت و صبر در سرکه سائیده ضماد کنند و در نسخه نفیس خاکستر کرم

عوض کرنب است و مجرب و صبر و بوره ارمنی برابر انفع و دیگر اضمده محلله مثل سرگین گاو و مرهم باسلیقون نافع و تکمید بدرخی گرم کرده بخیفت [illegible] عضو در آب

نمکین و آب کبریتی و آب بورقی و شبی و شستن بآب دریای شور بارد نافع بود و اگر مرض طول کشد و بدن صلب باشد سرگین کبوتر و خردل و نمک و صبر و تخم مرو ساو

سوده بآب مورد و سرکه ضماد کنند و اگر ورم رخو در کله یا جائی دیگر قریب النضج باشد گل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته بیخته بشیر گاو و پخته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند

که منضج و مجرب است **ذکر ادویه نافع اورام بلغمی** خوردن بیخ زرنب مطیب بجوز و ثوم و کروبا و یا مطبوخ آن طبیخ او برای تحلیل اورام مجرب سوده سیت

و ضماد قاقل مخلوط بمرهم داخلیون و کذا بیخ قثاء الحمار تنها و با آرد جو و کذا بسرکه عیشوند نیز سوده و کذا بابونه و برمس و مویزه منقی و کذا برمس سوده بسرکه پخته و کذا مقل و زعفران

آن زعفران و کذا نمک و صبر و صابون و کذا نمک و مویزه منقی و کذا برگ سوسن یا بیخ او بشراب کهنه پخته و کذا حرف و مثل او و افسنتین مخلوط بسرکه و کذا برگ چغندر مطبوخ

و کذا برگ نیل و کذا برگ خربزه و کذا شاهسفرم سوده بسرکه و کذا انجیر کوفته با آرد جو و زفت پخته که منضج است و کذا سبوس گندم بشراب پخته و کذا زراوند طویل و کذا

نهادن و ممزوج بآب وکذا انزروت و مثل او فطرون وکذا الادن وکذا اکلیل الملک وکذا بیخ نرگس و روغن آن وکذا اصل البطم وکذا بسفایج وکذا اثار مشک سوده بآب شبت
وکذا سرگین کبوتر با آرد جو و زیت و آب آمیخته و شرب و ضماد اشق وکذا حاشا بسرکه وکذا مقل ازرق وکذا کاشم وکذا دقو و برگ آن وکذا اکرم و قوع الحنظل
وکذا سورنجان وکذا حرف وکذا نیل هندی وکذا شیح ارمنی و حبلی وکذا حب القلقل وکذا هوفاریقون وکذا راسن وکذا صعتر وکذا مرمکی وکذا اسفنج سوخته وکذا تخم انجره
وکذا اذخر وکذا کندر وکذا فاریقون **اقوال فضلا** مسیحی گوید که تهیج عارض از ریح بخاری بسرعت زائل شود و آنرا مالش بسرکه و روغن گل و نمک کفایت کند
و علاج تهیج حادث از بلغم منصب بسوی بعض اعضا در اول حدوث او باشیائی نمایند که از شان آنها تشدید و تحلیل هر دو باشد و لهذا می باید که بران او لا اسفنج
در سرکه ممزوج بآب ترکرده نهند و هر گاه اسفنج جدید نباشد باید که بنطرون و بآب خاکستر بشویند و اگر بدن نرم باشد سرکه ممزوج بمقدار ملایم استعمال کنند و اگر
سخت باشد غیر ممزوج بکار برند پس اگر حاجت بدوای قویتر ازین افتد در قوت قابضه باختلاط چیزی مثل شب یمانی با سرکه و در قوت محلله بامتزاج خاکستر با آن
بیفزایند و اگر تهیج در دست یا در پای باشد و اسفنج بران نهند باید که برباط بربندند بنوعیکه از اسفل بندند و بسوی فوق آورند و از اسفل نرم و از فوق سخت بربندند
تا عضو چیزی را که بسوی آن بریزد با فراط قبول نکند **ابو علی** گوید که تنقیه با سهال کنند و پرهیز از مولدات بلغم امر ضروریست و بعد ازان واجبست که در ابتدا ردع او
بچیزی باشد که جامع تجفیف و تحلیل بود و لازمست که موضع را بخرقه درشت بزور بمالند پس بران مجففات استعمال نمایند و مس کردن آب بیان و اجب نیست
و از ادویه جیده در ابتدا استعمال اسفنج جدید مغموس در سرکه ممزوج بآب یا مبلول در آب بورق و خاکستر برانست و در جوهر اسفنج تجفیف و تحلیل ست و هر قدر
که مرض در تزید باشد سرکه که دران اسفنج ترکنند اندک تیز تر گردانند و وقت منتهی آنرا بنهایت حدت رسانند و تنها مخلوط بروغنهای شدید التحلیل با اسفنج استعمال
کنند و ایضا در منوقت اسفنج مبلول در آب خاکستر چوب انجیر و انگور و بلوط و مانند آن استعمال کنند و لازمست که اسفنج را از جمیع جوانب کشاده دارند تا ماده بجانب دیگر میل نکند
و اگر اسفنج یافته نشود عوض او پارچه دو ته کرده بآب خاکستر استعمال نمایند چون یکی بعد دیگری بران ادامت نمایند اکثر کفایت کند و آب آهک قویترست و ایضا آنچه نفع
کند روغن گل بسرکه و نمک و کرنب سوخته است و کرنب سوخته تنها نیکوست و طبیخ آب کرنب عجیب ست و باید در ابتدا تنها و بعض مجففات حاره جیدست و بستن باید از اسفل بسوی فوق تا صحت
اگر ماده غلیظ نباشد و آب مورد نیکوست در ابتدا و بعد آن اگر ادویه را بدان بسرشند و چون این ورم در عضو عصبی یا رباطی یا وتری باشد در ادویه او چیزیکه ازان تلیین حاصل شود مخلوط
سازند و اگر مع ذلک درد باشد بسببی که گفته شد واجبست که اول بتسکین وجع مثل زوفای رطب و میفخج و قیروطیات از زیت کنند و نطول بشراب سود قابض
نمایند و بعد ازان آب خاکستر و مانند آن استعمال کنند و از اطلیه جیده اینست که بگیرند مر و حضض و سعد و صبر و زعفران باندک اقاقیا و گل ارمنی و بسرکه و آب
کرنب بسرشند و ایضا برگ طرفا و نمک و زیت و گل ارمنی بسرکه ضماد کنند و ایضا برای کمنه باد بگیرند چرک حمام و جوش کرده بنوره بقوام آرند تا مثل خمیر گردد و طلا
نمایند و ایضا موضع را بزیت طلا کنند و بران اسفنج یا پشم بسرکه ترکرده نهاده بربندند و دوا الجمر نافع ست و از آنچه در انافع بود اینست که برگ سوسن را نوب
جوش داده بفشرند و بران نهند که این عجیب ست و همچنین شبت و حضض در سرکه و آب خاکستر سوده و از اطلیه قوی النفع سرگین گاو و کندر و میعه واشنه
و قصب الذریره و سنبل و افسنتین ست همه نافع بود و گاهی ترهل عارض در اقدام حوامل از انفتاح قصب که ازان جار و بها میسازند در سرکه ترکرده بران نهادن
نفع میکند و بهتر آنست که آنرا سائیده ضماد کنند و گل قیمولیا بسرکه و شب یمانی نافع ست و از نطولات آب طبیخ کرنب یا شبت یا طبیخ پوست ترنج ست و ترهل که
تابع استسقا و امراض دیگر باشد علاج سبب آنرا زائل کند **صاحب کامل** گوید که اگر تولد ورم رخو از ریح بخاری باشد باقتضای مرضی که تابع او بود
زائل شود و اگر از انصباب ماده بلغمی بسوی بعض اعضا باشد علاجش باستفراغ خلط بلغمی از ادویه مسهله مثل تربد و شحم حنظل و مغز قرطم و حب ایارج و غیر آن
از ادویه مفرده و مرکبه نمایند و از اغذیه مولد بلغم مثل ماهی و شیر و مانند آن مریض پرهیز کند و با دویه که تشدید و تحلیل نمایند مثل سرکه و آب ممزوج باندک نطرون
اسفنج نو یا پشم چرک آلوده ترکرده بر عضو نهند و باید که نگاه کنند اگر بدن مریضی که دران ورم پیدا شده نرم باشد آب غالب تر از سرکه و نطرون اندک گیرند و اگر
بدن سخت باشد سرکه غالب تر و نطرون بیشتر کنند بسبب سردی بدن از حال طبیعی بزیادتی در اشیای مجففه و اگر بدن معتدل باشد سرکه و آب مساوی گیرند
و اگر بدن صلب بود و این دوا کفایت نکند اندک شب یمانی و قدری خاکستر چوب انگور بدان مخلوط سازند و اگر این هم فائده نکند بگیرند صبر و افسنتین مساوی

[illegible]

صبار یک ساییده بسرکه و آب سرشته بر عضو ضماد کنند و چون این ادویه استعمال کنند باید که عضو را ببندند بطریقیکه در قول مسیحی گذشت اگر این ممکن باشد و ایضاً
نمک و صبر برابر باریک سوده با آب مورد و اندکی سرکه آمیخته ضماد کنند لاسیما در ابدان صلب که این نافع است طبری گوید که معالجهٔ ورم رخو بحسب موضع مختلف بود
پس اگر ورم و تهبج در چشم و رخسار باشد علاج بکم کردن غذا و اقتصار بر اشیای ناشفهٔ محموده کنند مثل لحم تیهو یا کبک یا تدرج یا لحم حمل صغیر بر آتش کباب کرده و از
شرب آب بسیار و از آب یخ و برف منع کنند و بر آب محمود مبرد بهوا بعد طبخ آن در ظرف آهن تا آنکه نصف او فانی شود اقتصار نمایند و تقویت معده بطبیخ مصطکی
کنند و این ضماد بگیرند صبر و سواشنه و مصطکی و سنبل الطیب مساوی و از موم و روغن ناردین موم روغن ساخته ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و بر فم معده ضماد کنند و بعد از آن
امر بریاضت باسپ و تحریک جمیع اجزای او و دخول حمام عقب ریاضت نمایند و غرغره بمری نبطی و اندکی عاقر قرحا کنند و در بعض اوقات بمضغ مصطکی و اندا غتن آب به بین مرتاح
و این تنها با پرهیزگاهی از غیر او غنی سازد و اگر تهبج در دستها باشد و این گاهی از سیلان رطوبت و ریاح نافخه حادث شود بر معالجهٔ مذکور حال طبیعت افزایند اگر از آن
مالش نباشد با این حب نار مشک و ناردین اقلیطی و زنجبیل چینی و دار فلفل هر واحد یک درم گل سرخ و عصارهٔ سوس هر واحد یکنیم درم سنبل الطیب و مصطکی هر واحد دو
درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم صبر سقوطری بموزن همه ادویه این همه را ابسایند پس هلیلهٔ سیاه ده درم و برگ ترنج مثل او در شراب کهنه بجوشانند تا مهرا گردد و صاف
کرده ادویه بدان سرشته حبها بقدر فلفل سازند و در هوا خشک کرده دو درم بخورانند و زیاده و کم بقدر قوت مریض دهند و غذای او مثل غذای اول سازند و بدان طعام محمود
اندک نبیذ کهنه سرخ رنگ بیاشامند و واجب نیست که صاحب این مرض شراب سفید و خوضی و شراب تازه بنوشند و از جمیع فواکه رطب اجتناب نماید و تقویت جگر او
باین ضماد کنند فوفل و ناشنه هر واحد دو دانگ پوست پسته ترنیم درم قصب الذریره یکنیم درم زرشک دو درم گل سرخ و حضض هر واحد یکدرم همه را بسایند و اندک
در شراب جید و آب سیب میجوش و آب مورد حل کنند و برخرقه بمقدار جگر تراشیده بران مالیده در هر روز یکبار بر نهار ضماد کنند و هنگام خوردن طعام آنرا بردارند و از بعد
مالش بر تهبج دستها بدان نمایند این روغن است بگیرند زوفای خشک و زیرهٔ کرمانی و صعتر فارسی و خاکستر چوب انگور مساوی پس همه را در روغن ناردین بجوشانند
و بگذارند تا نیم گرم بماند پس بر دست او مالش کنند پس اگر تهبج او بیستن محتاج گردانند بر کف و باطن او رفادهٔ مبلول بسرکه و خاکستر چوب انگور و روغن گل نهند و از طرف انگشتان
تا وسط ساعد بر بندند که این ازالهٔ او و تقویت عضو نماید و اگر تهبج در پایها باشد امر باین جمله علاج نمایند و بقی کردن برین طریق که ابتدا اطعام او بمالح و ترب بسیار
تیز کنند بعده شوربائیکه دران ترب بسیار و برگ سرمق پخته باشند از شوربا و ترب و سرمق بخورند و بالایش آب گرم و نبیذ تازه بنوشند تا ممتلی گردند بعد از آن پر مرغ
بروغن بادام چرب کرده باهستگی در حلق اندازند تا آنکه همه آنچه در معدهٔ او باشد بیرون آید و این عمل وقتی نمایند که از روز شش ساعت گذشته باشد و دران روز
چیزی نخورند و نه دران شب و اگر تشنگی رنج دهد اندک جلاب یا قدری شربت سیب شیرین و اندکی آب جرعه جرعه بنوشند و چون صبح شود بار دیگر بر نهار چنان معالجه نمایند
که ترب بسیار بجوشانند تا مهرا شود پس آب آن گرفته سکنجبین آمیخته بنوشند پس بر مرغ استعمال نمایند تا آنکه معده پاک گردد بعده مداومت نمایند بر اطعمهٔ ناشفهٔ خفیفه
و بر کمتر مقدار آنها آنچه ممکن باشد و اگر در سینهٔ او خشونت و اضلاع او ماندگی باشد بموم و روغن مالش آن نمایند و بران آب گرم بسیار ریزند و بدانکه بسیر و تقلیل
طعام و تقویت معده ازالهٔ این مرض کند و بمعالجه حاجت نیفتد پس اگر تخفیف نشود حل طبیعت او بیک دفع یا دو دفع بحب مذکور نمایند و تضمید معده و جگر او کنند
و از ان نبیذ موقوف نکنند اگر بر طعام بود و اندک بدهند تا تقویت حرارت غریزی و تجوید هضم نماید و اگر بعد هضم طعام باشد زیاده از ان بدهند پس اگر ورم و زائل نشود
دست و پای را این روغن بمالند بگیرند کرفس و شونیز و در سرکه بجوشانند تا مهرا شود پس آن سرکه بگیرند و مثل او روغن گل بران ریزند و بار دیگر بجوشانند بعده
دران اندک خاکستر چوب انگور حل کنند و دران اسفنج یا پشم تر کرده دائم بر پای نهند تا آنکه تهبج تحلیل شود و اگر تحلیل او دشوار گردد بسبختی بمالند و رفاده دران دوا
تر کرده از طرف انگشتان تا وسط ساق ببندند این تدبیر آنگاه است که تهبج از سیلان رطوبت باشد و اما هرگاه از ان فاج ریاح و رطوبت غلیظ باشد باید که
فصد مریض کشایند و بصورت خون او نگاه کنند پس اگر غلیظ سیاه باشد زیاده اخراج آن نمایند و اگر مائل بسرخی خالص و رقت بود از ان کم گیرند و معالجهٔ او
بهمه تدابیر مذکوره نمایند و پرهیز از اطعمهٔ مولد ریاح کنند و این سفوف برای او ترکیب دهند مرماحوز خشک و شقائق و برگ مرزنجوش و صعتر فارسی و زوفای
خشک و زیرهٔ سیاه و کندر ذکر و مصطکی و عود خام و وج ترکی همه برابر ساییده دو دانگ از ان بخورند و بران جرعهٔ شراب کهنه بنوشند و این سفوف تهبج را ببرد

بغیر تدبیر دیگر چون از ریاح غلیظ باشد الا آنکه طبیب را واجبست که رعایت مزاج مریض نماید تا مدت نپذیرد و این علاج که مذکور شد علاج رطوبات است چون با صحت قوت کثرت نماید و علاج ضعف قوت در باب استسقا مذکور شد بولس در کناش خود نوشته که اگر سبب او فساد مزاج باشد علاج با صلاح مزاج کنند و بعد از ان ما عضو بروغن و نمک و سرکه و اگر سبب او مادهٔ بلغمی باشد بعد نضج اسهال بلغم با ایارج یا حب ریوند نمایند و بعد اصلاح مزاج بگلقند عسلی و سکنجبین عسلی و نوشیدن آب کاسنی و بادیان بسکنجبین بزوری و قرص ریوند با کل و این قرص افسنتین کند افسنتین سه جزو تخم کشوث تخم ترب یک یکجزو و عصارهٔ غافث نیم جزو لک مغسول یکجزو کوفته بیخته بآب مقل محلول در آب بادیان رطب قرص سازند شربتی از ان دو درم باده درم سکنجبین بزوری و دوا الکرکم خاصة درین مرض و آب برگ ترب بسکنجبین و ماء الاصول نیکوست و غذا نخود آب با زیرباج و قلایا و مطنجنات با بازیرجاره و لحوم خفیفه مثل کبک و عصافیر و لحوم صید خورند و پرهیز از حموضات و مرطبات واجبست بعد از ان تقویت عضو بسرکه و آب ممزوج بنطرون کنند و یا بگیرند شب یمانی و در سرکه حل کنند و این سرکه با آب آمیخته پشم پاره بدان آلوده بران نهاده بر بندند و مالش بنمک و زیت نفع کند و برگ طرفا و برگ آس یا برگ دلب ضماد کنند و یا بسرکه و گل ارمنی طلا سازند و یا صبر و مر و اقاقیا و شیاف ماميثا و زعفران و سعد و گل ارمنی سوده مثل بندق ساخته وقت حاجت باندک سرکه و آب کرنب طلا کنند و اگر تهیج بر چهره و پلک باشد بگلاب و آب کاسنی و اندک سرکه طلا نمایند و اگر ورم در عصب باشد ببرگ کرنب و اندک کندش و سفیداب بآب مورد ضماد سازند و ریختن آب سرد آنرا فائده کند **جرجانی** گوید که این دوا را طلاء التربل گویند بگیرند اجزای بنادق که در قول بولس گذشت مع حضض بسرکه و آب کرنب سرشته بنادق کنند همچون مهرهٔ شطرنج و بوقت حاجت بکار برند **دیگر** بورهٔ ارمنی و سعد و گل ارمنی و زیرهٔ سیاه و پشک گوسفند و قصب الذریره و خاکستر برگ کرنب و آرد جو همه را بسرکه سرشته ضماد کنند و شب یمانی و حضض سوده هر دو بسرکه و آب خاکستر طلا کردن سود دارد و اگر آماس در روی و پشت چشم باشد طلای تربل با گلاب و آب کاسنی و اندکی سرکه سائیده طلا کنند و تهیج عارض بعد حمیات و امراض طویله با سرکه و گلاب و روغن گل و آب مورد تر اسفنج ترکرده بر موضع نهند و برگ طرفای رطب و برگ مورد تر و حنای ترکوفته ضماد کردن سود دارد و طریق گرفتن آب خاکستر اینست بگیرند چوب انجیر یا چوب بلوط یا چوب انگور خشک و سوخته خاکستر آن در آب یکشب ترکنند و صبح صاف کنند و سرکه بدان آمیخته نمد یا خرقه ترکرده بر موضع نهند که همه آماسهای نرم و آبناک را سود دارد **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ بادیان و اصل السوس هر یک سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخود آب و شیرهٔ مغز قرطم دهند و بعد نضج تام تنقیهٔ بدن از بلغم بحب ایارج یا بمعجون خیار شنبر مع سنا کنند و بزیت و نمک دلک نمایند و اگر کفایت نکند افسنتین پنج درم بسرکه و آب سرشته ضماد کنند و یا بگیرند مر و عفص و سعد و صبر و زعفران و بدان ضماد سازند **نجندی** گوید که بر شربت اصول عسلی بنوشند و بعد نضج استفراغ بلغم بحبوب مناسبه تربدیه و مطبوخی که دران تربد و غاریقون و سنا باشد باید کرد و این طلا درا نافع ست سعد اشنه مورد شبت سنبل الطیب بیعد بآب خاکستر ضما کنند پس اگر درا و ذیما مادهٔ رقیق یا ریحی باشد ادویهٔ قوی التجفیف آنرا نفع کند و یا شگاف دهند تا مادهٔ او سیلان کند **انطاکی** گوید که علاج و رم رخو تنقیهٔ بلغی و استفراغ خلط بمثل ایارج و معاجین محلله چون فلاسفه و ترک مثل باقلا و شیر و نهادن جاورس و بورق و طرفا و سرو و مالش او بزیت ست و هم او گوید که این ورم مختص ست بمزید رطوبات در ابتدای او بادویهٔ حاره مثل طبیخ اکلیل و بابونه و کمادات بپارچه گرم و شونیز و نمک و سبوس و جاورس پس هرگاه متوقف شد و ضماد بمثل حضض و زعفران و اقاقیا و سلاقهٔ سوسن و سرگین گاو و گل ارمنی نمایند همه یا آنچه میسر آید بعسل اگر حرارت نباشد و بعسل و سرکه اگر حرارت باشد و مفرط نبود و الا آب کدو و کشنیز سرشته و در انحطاط صبر ممزوج کنند و صبر با حنا و روغن بادهٔ گاو بغایت نافع و کافیست و این تدبیر مع منع از مولدات خلط و رطوبات مثل شیر و خربزه باید کرد

سلع

ورم غلیظ ست که از گوشت جدا بود و بدان چسپیده نباشد و بهر طرف که بگردانند زیر جلد در جای خود بمیگردد و در عظم از مقدار نخود تا بقدر خربزه مختلف بود و آنرا کیسه باشد محتوی بر مادهٔ آن و مادهٔ این ورم بلغم غلیظ بود که از عروض برودت پس غلظ او افزاید و سبب تولد او تخمه و سوء هضم ست و آنرا در هندی رسولی گویند و اگر در گلو باشد غرباسند و شیخ و جرجانی مینویسند که سلع از جنس دبیلات بلغمی ست که احتوای اخلاط بلغمی نماید یا متولد از بلغم باشد و قوام

آن مختلف بود بعضی مثل گوشت باشد و بعضی مانند عصیده و بعضی همچون عسل و بعضی باشد که ماده آن خشک گردد و اگر بشگافند چیزی مانند ارزن و امثال آن در او یابند و بسیار
باشد که در غور مفاصل همچون سلعه چیزی پدید آید و چیزی صلب پدید شود که تعقید نموده در جوف الحاق او سود داری لا آثر البعض گردانید هم رگها بی تعقد در عصب عارض گردد و مشابه سلع
و سلع نباشد و فرق میان سلع و آوا آنست که سلع از همه طرف متحرک بود و آن گره بطول حرکت نکند بلکه براست و چپ بجنبد و بسیار باشد که از هر چیزی شبیه بسلعه حادث
شود پس اگر در ابتدا معالجه به بستن بر آن کرده شود زائل گردد و تحلیل یابد و صاحب کامل و غیره گویند که اقسام سلعه چهار است یکی شحمیه و شحمیه بر آن گویند که مشابه بشحم در رنگ
و قوام بود و ماده او غلیظتر و باردتر باشد و بغمز فرو نشود و نه نزد غمز بپیچد دوم عسلیه که آنرا شهدیه نیز گویند و مسمی بعسلیه بر آن شده که مشابه بعسل در رنگ و قوام بود و ماده او
لطیفتر و رقیقتر از همه اقسام میباشد و لهذا آنرا عفونتی بود و مائل بزردی باشد و نزد غمز تقاعس کمتر از ریم کند و بسرعت رجوع نماید سوم آردمالیه و این را بسبب مشابهت
بآرد مالیده بدین نام خوانند و آن لفظ فارسی است مرکب از آرد که مشهور است و مالیه یعنی روغن تازه که از مسکه گداخته گرفته باشند و اطلاق او بر حریره غلیظ میکنند
که از آرد و روغن مثل عصیده میسازند و ماده این غلیظتر و خشکتر از عسلیه بود و لهذا غلیظ مائل بسیاهی بود چهارم شیرازیه زیرا که مشابه بشیراز در سفیدی و غلظ
بود و این لفظ را در فارسی اطلاق میکنند بر نانخورشی که از شیر مثل حریره غلیظ میسازند یعنی اقسام مذکوره این ورم محتوی بر مثل این اشیا میباشد و شحمیه سخت ترین
انواع است و صاحب او اندک الم هنگام مس معلوم کند و اما هر سه اقسام دیگر در لمس نرم بود و در حس کم میباشند و ابن هبة الله گوید که استدلال بر سلعه صغار از
تحریک او زیر جلد نزد غمز بر آن کرده میشود و سلعه غددیه بسیار صلب بود و بیخ او تنگ باشد و عصائبیه بزرگتر از غددیه بود و بیخ او فراخ باشد و شهدیه نزد لمس
مندفع گردد و بسرعت عود کند و اصل او ضیق و جسم او مثل لحم و سم بود **علاج** علاجش مثل علاج التنقیه و غیره مانند علاج ورم رخو کنند و سرگین گاو و مرهم داخلیون
و مانند آن از ادویه محلله ضماد نمایند و اگر مزمن باشد ادویه حاده مانند فرفیون نهند و یا آنرا شق کرده بتمامه بیرون کشند پس از مرهم مدمله بکار برند و گویند که بستن برگ لکرونده
بروغن چرب نموده و گرم کرده روزی دو سه بار تا هفت روز در تحلیل سلع کوچک نافع است و کذا تخم سن در آب سوده نهادن سود دارد و اگر بر آن موضع شرط زنند
و شب یمانی سوده بر آنجا گذارند و چند روز همین طور جراحت تازه نموده استعمال کنند اثری تمام دارد و این دوا سودمندست حبه سفید نمک لاهوری با آب لیمون
سائیده نخستین سلعه را شرط زده بر آن طلا نمایند در چند روز بتحلیل رود و در تکمله هندی نوشته که اگر زرد چوب دار هلد سهاگه را سرمه سا کرده بر قطعه گهیکوار انداخته بربندند
در چند روز رفع شود و اگر چونه پان و سجی لوطه هر دو برابر با آب کهرل نمایند و بقدر نیم نخود در میان رسولی گذارند بعد سه چهار روز منفجر شده ماده برآید بعد از آن مرهم گذارند
و تا بشدن آب هرگز نرسانند که بیم عود است **ضماد** که سلع را از بیخ برکند سجی چونه و پنجال گنجشک همه برابر صابون قدر کفایت کهرل کرده بر بیخ رسولی بمالند
و بالایش چهار داغ دهند هرگاه ماده دفع شود بروغن گاو تر کنند و بالای آن برگ بیل خرد نرم ببندند **دیگر** صابون سجی چونه نوشادر شنگرف همه برابر سائیده
با روغن کنجد خمیر کرده بر رسولی کلک زده طلا کنند که خواهد ترقید اصلاح زخم آن سلیله سیاه کنند **دیگر** افیون سم الفار نیله تهوتهه سجی دو دو چهر کوفته بیخته آب جل کرده
بر رسولی بمالند **دیگر** چوک نیله تهوتهه سجی نوشادر بروغن کنجد بمالند **مرهم داخلیون** که برای تحلیل جمیع صلابات و سلعه و خنازیر و تعقد عصب و تسکین
اوجاع معمول است روغن زیتون کهنه از سی تا چهل درم مرداسنگ بست درم تخم خطمی اسپغول تخم کنوچه حلبه تخم کتان هر یک از پنج درم تا هفت درم تخمها را شب
در آب تر کنند و صبح لعاب غلیظ از آن بگیرند و مرداسنگ باریک ساخته در زیت انداخته بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود پس از آنکه روغن
سیاه گردد از آتش فرود آرند و لعاب را در آن انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آورده برهم زنند و اگر خواهند که قوی الاثر باشد زفت و خاکستر چوب انگور و مر صافی
هر یک سه درم خبث الحدید یکدرم باریک ساخته اضافه نمایند **اقوال الطبا** مصنف اقتباس نوشته که اول تنقیه بدن از بلغم با یارجات کبار و مطبوخ افتیمون
تدبیری نمایند بکرات و مرات تا استیصال بلغم شود پس اولی آنست که پوست را باهستگی بشگافند بنحوی که کیسه سلعه پاره نگردد و از دست بر آرند که هیچ از وی باقی
نماند پس باید که بنابر منع از ازدیاد سیخ آهنی بآتش سرخ کرده داغ دهند و بمرهم مندمله مندمل سازند و کسی را که قوت شگافتن نداشته باشد باید که مقل ازرق
و اشق و مرداسنگ و مرمکی هر یک یکتوله بسرکه و روغن گل برابر سرشته ضماد نموده بالایش صفحه اسرب که مقدار حجم آن باشد و آنرا نیکو فراهم گیرد و هموار ببسته دارند
که در ابتدا بالخاصیت آنرا در اندک مدت تحلیل می نماید و دستور اخراج سلعه که بکرر بتجربه در آمده اینست که سلعه اگر نو بود یا کهنه سوای سلعه گلو سه روز متواتر

[illegible] باسفیدی بیضه مرغ [illegible] آمیخته بر جای آن باید گذاشت و روز چهارم تیزاب [illegible] در آن [illegible] و چون [illegible]
[illegible] کافوری و مرهم [illegible] باید نمود و طلا از [illegible] و [illegible] طلای [illegible] در روغن گل [illegible] سرشته [illegible]
[illegible] سلعة الامینیه [illegible] گردد [illegible] محکم بربندند که حوالی [illegible] پوسیده [illegible] و هر دو [illegible] انگشت [illegible] پس اگر اندکی از ریشه آن مانده باشد
آنرا باهن یا روغن کاو داغ داده بمرهم سیاه و مرهم زنجار [illegible] سازند و در قوانین العلاج مرقوم است که طلای [illegible] درین باب اثری عظیم دارد و [illegible]
باستعمال تیزاب اصلا نیفتد ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز [illegible] دهند و [illegible]
اثر نضج در قار [illegible] ببینند باید که تنقیه بدن از اخلاط بلغمی غلیظ سازند بحب ایارج و حب نوخا ذیا یا معجون خیار شنبر مع [illegible] یا بمطبوخ که دران تربد باشد تا بزرگ [illegible]
[illegible] لزوم موضع با ضمده محلله مثل مرهم دیاخیلون کنند که آن کاهی تحلیل و زائل میکند در ابتدا و اگر خیراز یه باشد علاجش با دویه محلله و یا قطع و شگاف است
[illegible] اگر عسلیه بود و چون شگاف ممکن نباشد بران ادویه حاده محرقه مثل فلفل فیون و دیگ برو نهند و اگر آرد ملیه باشد دران ادویه محلله نفع نکند بلکه محتاج
[illegible] قطع باشد و اگر شحمیه باشد دران ادویه محلله و معفنه فایده نکند و آنرا سوای قطع و اخراج با غشا علاجی نیست و چون بشگافند کیسه او بتمامه
دارد علاج نافع عظیم برای شیرازیه اینست که موم مصطکی و نقل و آهک و صابون بران نهند ابن نوح گوید ما دام که سلع کوچک ضعیف باشد با دویه محلله که در باب ورم صلب
مذکور گردد علاج او نمایند و انا دویه مخصوصه او اینست که اشق را در سرکه تند حل کرده بدان ضماد نمایند و یا خاکستر بیخ کرنب بزفت و زیت آمیخته و یا بیرون معتصر
ضماد کنند و این مرهم باسلیقون درین باب قویست موم راتینج پیه گاو زفت مساوی گرفته بدان ضماد نمایند و اگر سلع بزرگ باشد و دران ادویه اثر نکنند علاجش
بجز تعفین یا دویه معفنه و یا بشق و اخراج او نباشد و چون در علاج کوچک تساهل نمایند بزرگ گردد و اما سلع که در مقدم گردن باشد علاج او این دوا تجربه
بگیرند فلفل سیاه و سفید و دار فلفل و فلفلمویه و دارچینی و قرنفل و خولنجان و نوشادر و تخم قثای بری و نعنع همه مساوی کوفته بیخته هم وزن جمله شکر آمیخته بعسل سرشته
کوفته بسرشند و بنادق سازند و صبح بر پشت خوابیده و سر بسوی خلف داشته بندقه در دهن گذارند و نگه دارند تا آنکه حل شود و بتدریج فرو برند تا نوبت به پنج
رسد که این سلع را ببرد تا آنکه چیزی از آن باقی نماند و محمد بن زکریا گفته که اگر سلعه بزرگ باشد آنرا اشق کرده چیزیکه دران باشد اخراج آن نمایند پس دران روغن
یا دوای حاد گذارند تا در چند روز متعفن ساخته بیرون آرد خضر گوید که در ابتدا بعد تنقیه بدن از بلغم غلیظ این ضماد بعمل آرند قنه ده درم حلتیت پنج درم جاوشیر
هفت درم فرفیون سه درم مقل ازرق چهار درم سکبینج سه درم قنه را در سرکه حل کرده همه را بآب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و بعد هر سه روز تبدیل ضماد نمایند که
نضج و انفجار آن نماید اگر سلعه نرم باشد و در نسخه دیگر اشق پنج درم نیز داخل است شیخ و جرجانی مینویسند که آنچه از سلع غددی و صلب تر بود علاج او سوای قطع
و شگاف نیست الطلیس گفته که اول آن پوست را که بالای سلع است صاحب او بدست چپ بکشند یا کسی دیگر بدست خود بگیرد و بکشد تا پوست از سلع برخیزد و جدا
گردد پس آن پوست را آهستگی بشگافند و چون جلد شگافته شد و پوست سلعه ظاهر گردد کنارهای جلد از هر دو جانب بصناره کشیده دارند و کیسه سلعه از
گوشت قطع کنند و گاهی کشط او آسان بود و گاهی دشوار باشد و درین صورت آنرا باهستگی از قعر این سلع کنند تا کیسه درست با چیزیکه در جوف آن باشد بیرون
آید و چون بیرون آرند و جلد از موضع شگاف فاضل نباشد بسبب کوچک بودن سلعه خون از جراحت پاک نمایند و جراحت را بماء العسل بشویند و بدوزند و دوا
رویاننده گوشت بران نهند و اگر جلد بسیار فاضل گردد بسبب بزرگی سلع آن پوست افزون را قطع کنند تا زشت نباشد پس جراحت را بماء العسل شسته
بدوزند و اگر سلعه قریب عصبی یا رگی بود و از ان کشط توان کرد بکشط آن خوف نیست و اگر محتاج سلخ بقعادین باشد و خوف قطع چیزی غیر سلع باشد آنچه از و
بیرون توان کرد بیرون کنند و بر باقی روغن گاو کهنه نیم گرم یا دوای حاد نهند تا آن باقی پوسیده گردد و بالتمام او نیز دارند تا آنکه معلوم شود که چیزی از کیسه دران
باقی نمانده و چون سلع بزرگ را خارج کنند دران روز از بیضه آنرا پر سازند و معالجه او بدوا کنند و چون شگاف دهند باید که کیسه را بتمامه بکشند و اگر صناره
باشد و اگر سلخ آن ممکن بود و کیسه را مع سلعه بیرون کنند بهتر باشد و اگر چیزی از کیسه باقی ماند دوای حاد دران گذارند پس بروغن گاو الحاق نمایند و اگر
قوام سلعه نرم باشد چون عسل و مانند آن احتیاط در نگاهداشتن کیسه بیشتر باید کرد تا دریده نشود بلکه حیله کنند تا با کیسه بیرون آید پس اگر خرق عارض شود

صواب آنست که از ابتدا در دوا مشغول کنند و در بابلات بر بهند و هرگاه چیزی سیاه از ان سائل شود و ان سبب ضعف بسیار گردد واجب است که مقویات
صاحب او مقویات طبیعت نمایند و بنگاه خواب حافظت نمایند زیرا که گاهی بران غشی عارض میشود و باید که صاحب سلعه نمایند مسی که میان بروف غشی باشند
و بسیاری از صاحبان سلع مثل سلع نبات شده اند و دیه حاده بسبب عظم مرض ایضاً بسبب علاج ایشان و سلعی که بشگافند اهمال نمایند پس از رخصت
که درایشان سلعه را بشگافند و انچه از ان بیرون توان کرد بیرون آرند و از بر او درون کیسه تعرض نکنند بلکه بر بهد و بعد اخراج ماده محتقنه در ان ادویه آکاله گرم
بهند که از ین کیسه پوسیده شده خود بخود بیرون آید و اما علاج سلعه عصبیه شهدیه آنست که در ابتدا چیزی حار تکمید نمایند پس مرهم منقی ضماد کنند و اولی
آنست که جلد را بشگافند پس بران مراهم نهند و گاهی دوای حاد مثل آهک و صابون و زرنیخ و غیر آن که در منفجرات خراج مذکور گردد در شگافتن جلد کار آمدنی
و ایضاً بگیرند آهک چهار درم دردی شراب سوخته دو درم نطرون دو درم میعه یکدرم و را بدیا ماد جوش خفیف داده در حقه رصاص بدارند بعوار و آب برای
تر داشتن تا خشک نگردد و ایضاً این دوا که برای تاکیل و غدد و مانند آن نیز نیکوست بگیرند خربق سیاه و زرنیخ سرخ هر یک دو جزو قشور مس چهار جزو
و بروغن گل لطوخ سازند و یا بگیرند تخم انجره و قشور مس و زرنیخ و از لنج و احراق او بتر سند و بروغن گل ضماد کنند و از اضمده جیده برای عسلیه و سایر
خراجات حاره نیز و انچه در ان غلظ نرم باشد اینست لادن قنه مقل اشق چرک گوش زنبور عسل حلاک البطم مساوی و از ان مرهم سازند و [illegible]
لنج اینست بگیرند بورق و نصف او خربق و از ان مرهم و روغن موم و روغن گل بسازند و ایضاً آهک پنج جزو و قلقطار یکجزو زرنیخ یکجزو سایند و استعمال
کنند و اما غدد که مشابه سلع بود و ان قسمی از تعقد است اگر اخراج او ممکن بود مثل سلع و ضرر او بعصب و غیره از عضو مجاور نباشد بشگافند و اگر بر دست و پای
و در جای متصل عصب واقع باشد باخراج او متوجه نشوند که صاحب او در تشنج افتد بلکه آنرا بکوبند و بران چیز گران بندند تا تحلیل شود و علامت مثل این آنست
که غم هیولان تحجر عضو کنند **طبری** گویند سلع که در ان ادنی صلابت باشد و از زیر دست بلغزد و چون او را مس کنند صاحب او اندک الم احساس نماید علاجش
تنقیه صاحب اوست اگر قوانین از ان مانع نباشند بمطبوخ افتیمون و ایارجات مخر بمقویات و صاحب او را با آب ترب جوش کرده و سکنجبین
و تخم سرمق و کنگر زد امر بقی در هر اندک مدت کنند و لزوم پرهیز و ترک طعام شب نمایند و تقدیر غذای او بحسب بدن و مزاج او کنند تا آنکه در بدن
فضول غذا که طبیعت آنرا بسوی آن موضع دفع کند سفیده نماند و گاهی معالجه با آهن افتد اگر عضو سلیم باشد علاج او بسه طریق است
طریق اول آنکه ضماد مرهم اسفیداج کنند تا آنکه نرم کنند پس مرهم دیاخلیون مرکب بخاکستر چوب انگور و خاکستر زفت حتی که مثل آب رقیق گردد بعده بسوی
آن نظر کنند پس اگر رقیق شود تحلیل گردد عضو را با آهن مس نکنند و بران صبر نمایند تا آنکه تحلیل شود و اگر مثل آب گردد و متوقف شود چنانکه نه کم گردد و نه تحلیل پذیرد
بران اضمده گشاینده بهند تا بکشاید و انچه در ان باشد خارج گردد پس در اخراج غشای او که بران محتوی باشد تلطف نمایند و چیزی از ان بگوشت چسپیده نماند
بعده علاج موضع بمرهم منبت لحم کنند که آن مرهم مرداسنج است پس مرهم محکم که آن مرهم راتینج و کندر است باید کرد و قبل ازین طریق دیگر مراهم و ضماد مذکور درین باب
بیان کنیم **صفت مرهم اسفیداج** بگیرند اسرب و برسنگ خشن با آب بسایند و سوده آنرا خشک کنند و دو درم از ان بگیرند و اسفیداج سه درم بعده موم و روغن تخم
بطعوسیه ماکیان بسازند و تسقیه او بر آتش از لعاب حلبه و لعاب تخم کتان کنند تا آنکه ممکن باشد بعده از آتش فرود آورده بران ادویه سحوق انداخته در هاون
بسایند تا نرم گردد و مخلوط شود پس بر سلع ضماد کنند **صفت مرهم دیاخلیون مرکب** بگیرند همه لعابات مثل لعاب اسبغول و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان هر یک
سه درم مرداسنگ خام صد درم زیت اصفر یکرطل صغیر و همه را برفق بجوشانند تا بغلظ شروع کند بعده پنج درم گل زفت که از گداختن زفت برآید و باقی می ماند
و اگر نباشد نصف وزن آن زفت بگیرند و خاکستر چوب انگور پنج درم و آرد ترمس تلخ سه درم و ضماد الحدید یکنیم درم بران اندازند و بسایند تا مخلوط گردد و بر سلع
ضماد کنند پس قریبا غلبه از طبیعت این مرهم آنست که سلعه را تحلیل کند و یکبار دید و استاد من ابوماهر علاج سلعه صلب که زیر ابط زن انوطا شده بود
و از مس او بجهت خوف وقوع ضرر بود بلزوم این مرهم بعده مرهم اسفیداج نمود پس سلعه بالکل زائل شد و باز عود نکرد و اما ضماد که آنرا منفجر سازد و از آهن غنی گرداند
اینست که بگیرند گندم یک کف کبیر و برگ خر زهره یکدسته و هر دو را در شیر بجوشانند و بهتر شیر میش است تا آنکه مثل خاگینه گردد پس بر سلعه ضماد کنند و اگر بسبب

علامت ... شوار گردد و قدری باشد واندکی قوبال سس سوده ... ضماد ... کنند تا آن بسهولت بگشاید ... و اگر در گشادن ... احتیاج ... تیغ ...
گردد ... پس ... جامه ... شود و ... کتان ... و ... بعضی ... برسلعه ضماد کنند چون ... بگشاید ... از ... تا ... کشف ... الحم ...
... دو عم و روغن گل و بران اندک سفیده ... زرده ... قدری ... سنگ ... داخل کنند و حرکت دهند تا مخلوط شود ... انداختن ...
سفیده بیضه رقیق انداز ند و بسایند تا مخلوط گردد بعد ازان آب سرد ببرف بران بریزند و بیامیزند تا منفصل و سفید شود بعده بدان علاج کنند ...
و هر جراحی را که اراده انبات لحم آن باشد پس هرگاه سطح جراحت با سطح جلد برابر گردد این هم موقوف کنند و مرهم را تیز کنند علاج آن ...
دران کنند و در تیغ بقدر واجب زیاده کنند و اگر نبات لحم زائد شود حتی که بر سطح جلد بلند گردد بران قطعه ... بنهند و بالای آن ... گداز ...
... علاج ... طریق دوم آنکه سلع را بسر ... معروف بوده از موضع ... سلع شگاف دهند بعده فتیله قوی از ... مغشوش ... بران نهند و هر روز فتیله را در ...
... اول ... تا ... سلع بشگافند و ازان ماده گداخته و ریم برآید پس غلاف را خارج کنند که آن بسهولت برآید چون موضع پوسیده گردد بعده مطابق آنکه مذکور شد علاج ...
طریق سوم آنست که نظر کنند بسوی سلع و بمقدار تشبث او بموضع و بجوهر عضو پس جلد را بشگافند اگر ازان ... باشد و شگاف صلیبی دهند و سلع را
بصناره بگیرند و از جاهائیکه بدان متشبث باشد برفق جدا کنند تا مع غلاف برآید پس مرهم مسکن و جمع منبت لحم که مذکور شد علاج کنند و دران چیزی از نمک نجوم زیاد
کنند که آن فی الفور تسکین اوجاع میکند و معالج جهد نماید که جلد شگافته مشوش نشود و این طریقه را بعضی حذاق جیلان اختیار میکنند که سلعه را چندروز محکم
می بندند تا آنکه در جای اندک از جلد مجتمع گردد بعده اخراج او برایشان آسان میشود و موضع اثر کوچک میگردد و بدانند که اخراج سلع و شگافتن جراحات
و مداوای جراحات آهن البته نشاید مگر بعد فصد و استفراغ و لزوم پرهیز در و مزاج مریض باعتدال او پس واجب است که طبیب ازین غافل نباشد گیلانی
مینویسند که گاهی علاج سلع بعد فصد و استفراغ و تنقیه بدن بامنظور میکنند که حیله برای اخراج او در فصل موافق نمایند و آنرا صلیبی یا بطول بشگافند
و بصناره برداشته بمشرط یا بنوک آن شگاف استیصال آن کنند تا بعد التحام عود نکند و سلع که در حدود یا فوق یا بالقریب گوش باشد باید که اشگافتن
شریان حذر نمایند پس اگر از خطا نوک نشتر بشریان رسد با آهن داغ دهند بعد ازان بمرهمی که دران صمغ صنوبر و اشق و کندر و مانند آن باشد علاج کنند



واما دوائیکه بعد اخراج سلع بدان پر کنند و احتیاج تکرار ندارد بلکه در یکبار کفایت کند آن ذرور معروف بسرقولون ست و نسخه او اینست که بگیرند دقاق کندر
دو درم مرصافی نیم درم گلنار سه درم حضض بلوط یکدرم گل سرخ گل ارمنی هر واحد دو ثلث درم و همه را بسایند بحریر بیخته موضع سلعه بدان پر کنند
و ببندند بغیر آنکه آنرا آب رسد پس در یکمرتبه صحت یابد و همچنین سائر جراحات شگافته را چون بدین ذرور در اول پر کنند در یکدفعه الزاق آن نماید

غدد و عقد

گاهی در بعض اعضا ورم غددی چون بندق و جوز و کم و زیاده ازان پیدا شود و بیشتر بر پشت کف دست و بر پیشانی باشد و در اول امر چنان بود که اگر
بران غمز نمایند متفرق گردد بعد ازان عود کند در اکثر و گاهی عود نکند و بقول طبری بعضی از غدد طبیعی بود چون غدد بیخ زبان و قریب او و حلیه مثی و گردن و بغل و بن ران و این
نوع را احتیاجی بعلاج نیست و بعضی غیر طبیعی باشد که درینجا مقصود ست و این در جمیع مواضع از اعضای بدن حادث شود و بالجمله غدد جسمی ست صلب که در ظاهر بود
از ماده غلیظ بلغمی و گاهی سوداوی متولد شود و از برد و یبس منعقد گردد و گاهی زیادتی قبول کند و آنرا غدد سلعیه گویند و چون زیادتی قبول نکند آنرا سلعه غددیه
نامند و غدد در حقیقت از اقسام سلع ست لیکن فرق فیما بین هر دو آنست که غدد سخت باشد و زیادتی قبول نکند مگر بندرت و او را کیسه نبود بخلاف سلع و گاهی
بشود غدد به کوچک عارض شود و آن جنس اورام غددی نوعی ست که آنرا فوجیلا گویند و گویا که مخصوص ست باین اسم آنچه پس گوش باشد و جرجانی گوید که نوع دیگر از
غدد ست که آنرا اسامیه گویند و آن باتباع شیخ جدا مسطور گردد **واما** عقد دو نوع ست **یکی** ریحی و این در مواضع معرا از لحم مثل پشت کف و قدم و جبهه چون
بند قدم و جوزه و غیره پدید آید و در ابتدا هنگام غمز غائب شود و بعده بهیئت خود باز آید و آن یا با درد باشد و یا بی درد بود **دوم** لحمی یعنی آنچه در جوف او بود
بجنس لحم غددی مستحیل گردد و این بلمس صلب باشد و بغمز متفرق نگردد و بعض متقدمین این را ثوالیل مندفنه نامند بسبب صلابت آن و این در جمیع اعضا

ورم و مفاصل حادث شود حتی که مفاصل را از تحریک بسهولت منع کند و اکثر عروض این بعد خراجات بود و بیشتر در انگشتان پای و در اسافل حادث شود و از حرکت
منع کند و گاهی عصب هنگام لحوق تعب منعقد گردد و آن مشابه سلعه بود و فرق آن در سلعه مسطور شد و گاهی بعد بهشدن شق عصب بسبب او صلابت و عقده
عارض شود و ایضاً گاهی در اعضا بعد انجبار آنها صلابت و حشیش پیدا شود **انطاکی** گوید که گاهی اخلاط بکیفیات دیگر جمع شوند بعضی از آن مثل بندق
باشد بهر دو جانب فقط حرکت کنند و آنرا عقد نامند و بعضی از آن مخالط جلد باشد و اصلا حرکت نکند و آنرا غدد خوانند و این گاهی ریحی بود بغمز زائل شود و عود
کند و اکثر ازین پس گوش باشد آنرا فوجیلا گویند و از عقد بعضی صلب بود و بعد کسر یا شق پیدا شود و این را علاجی نیست **علاج** در غدد مانند علاج ورم صلب
کنند و بعد تنقیه اطریفل غددی خورانند و بستن پاره اسرب بران مفید بود و چون اسرب در آب عنب الثعلب سوده طلا کنند و بالایش قطعه اسرب ببندند در تسکین
وجع و تحلیل غدد نافعتر باشد و اذراقی سوده طلا کردن نیز سود دارد و بقول بعض مجربین در ازاله غدد و سلعه چیزی نافعتر از بادیان و گندش نیست و از تناول
اغذیه غلیظه مولد بلغم و سودا احتراز کنند و در بثور غددی مراهم منضجه و محلله بران نهند و برگ خطمی را در نرم کردن او خاصیتی ست چون بران ببندند و برگ نیب (?)
واکاس بیل و برگ سنبهالو در آب جوشانیده بخار آن بدهند و ثفل آنرا سائیده ضماد نمایند و بعد چند روز که نرم شود برگ بیل و برگ کتائی کوفته نیمگرم ببندند
که منفجر گردد و زائل شود و عقد را بمالند و بچوب خوب بکوبند تا بهم متفرق گردد بعده صبر و حضض و اقاقیا و گلنار و غری السمک ضماد کنند و بالایش قطعه
اسرب ثقیل نهاده محکم بربندند و بعد سه روز کشایند پس اگر عود کند باهن بیرون آرند و اگر بادی در دیا شد باید که قیروطی بمالند پس بنطولات محلله مثل
طبیخ بابونه و اکلیل و شبت و مرزنجوش و خطمی و زوفای خشک و بیخ سوسن و تخم کتان و قرطم نیمکوفته نطول سازند و روغنهای محلله مثل روغن بابونه و شبت
و نرگس و نسرین بمالند و عقد لحمی را بروغنهای نیمگرم و شحوم و امخاخ مالش نمایند و ادمان حمام کنند و اگر فائده نشود شق کرده بیرون آرند و اگر شق ممکن نبود
مدام بدست بکوبند و لزوم بستن اسرب نمایند و بسیار باشد که سرطان گردد اگر علاج نکنند و در عقد ریحی ادویه محلله ضماد کنند و ادهان محلله بمالند و ادامت حمام نمایند

اقوال حکما شیخ میفرماید که علاج غدد از جنس علاج سلع ست و بسا ست که کفایت نماید اینکه بکوبند و بشکنند و بران اسرب ثقیل محکم بربندند پس آنرا
تحلیل کنند و خصوصاً چون زیر اسرب طلای محلل مثل دیاخلیون و مانند آن از اضمده محلله طلا نمایند و ایضاً واجبست که بعد تحلیل او اسرب بندند که این سبب
منع معاودت اوست و علاج بثور غددیه شکستن اوست و افشردن بچیزیکه اندران باشد و بستن اسرب بران و علاج فوجیلا علاج اورام غدد و اورام پس گوش
ست و دوای مخصوص او اینست که خاکستر خرمهره بشحم کهنه غیر نمکین سرشته ضماد کنند که این دوا نظیر خود ندارد و ایضاً خاکستر راسو بقیروطی روغن سوسن
کهنه مخلوط ساخته استعمال کنند که خنازیر را نیز نفع کند **صاحب کامل** گوید که علاج تعقد که در بدن حادث شود مرهم داخلیون ست و پرهیز از اغذیه
مولد بلغم و سودا و استفراغ بدن ازین دو خلط و اگر ازین فائده نکند با بهام بران غمز قوی نمایند و بشکنند بعد از آن قطعه اسرب یا دیگر چیزی صلب بران
محکم بندند که ازین تدبیر زائل شود و هم او گفته که عقد غددیه را نگاه کنند اگر شبیه بسلع باشد باید که علاج او بعلاج سلع نمایند و اگر از آن جنس نباشد و آن
تعقد صلب ست علاجش بادویه مثل داخلیون و غیر آن کنند پس اگر نفع نکند آنرا بچیزی سخت بزنند غیر متصل تا آنکه بشکنند پس آن زائل گردد انشاء الله تعالی
ابو منصور گوید که عقد عارض در قدم و دست کثیر الاستعمال که آن معروف بقرون ست علاجش آنست که اگر ممکن باشد قطعه از آن ببرند پس شرط زنند
و بران دوای حاد بپاشند یا عسل بلادر طلا کنند بعد از آن روغن گاو و نمک بران طلا سازند تا آثار او را اصلاح دهد **داؤد** گوید که علاج غدد و عقد
بربط اسرب و مالش با دهان حاره کنند و صبر و حضض و صمغ زیتون مجربست و کذا روغن آجر و طلای بارود و بورق و سندروس و در خواص ست که اگر بیخ
جداة (?) بگیرند و بخته تنها بخورند انواع آن ببرد و مجربی مرا خبر این داده و خاکستر حلزون و کرم بشحم و زیت طلا کردن و کذا اصبر نافع **طبری** گوید که اگر غدد زیاده شود
علیواز ۱۲
و در موضعی نباشد که ایذا دهد و ضرر بحرکت کند برای اخراج او وجهی نیست و اگر زیاده شود و ایذا رساند اخراج آن نمایند مگر آنکه زیر استخوان یا زیر عصب باشد و اما
چون اراده تذویب او باشد از ضمادات و مراهم که در سلع ذکر کردیم بعمل آرند و اگر ظاهر جلد بود تذویب او آسان باشد بمرهم دیاخلیون مرکب یا غیر مرکب که در
سلع بیان نمودیم ضماد کنند و بالای مرهم پارچه اسرب بشکل غدد نهاده محکم بربندند و لزوم این دائم نمایند پس اکثر تحلیل شود و زائل گردد و اگر تحلیل نشود و نرم و تنک شود

تدبیرش بتدبیر سلع بود با ضماد محلله و در غدد نوعی ست که در رگ مند سیما آنچه در پیشانی ظاهر شود و دران نوعی ست که آنرا در دنیا شد البته سیما آنچه در سر پدید آید
پس اگر طبیب اخراج او مناسب داند جلد او صلیبی بشگافد نه غیر آن و علاج او بمرهم کند و حفظ جلد شق شده بنهجی نماید که پراگنده نشود و عقد لحمی اگر در گوشت
باشد شگافته بیرون آرند که قطع لحم منعقد خارج شود و اگر در عصب باشد باخراج آن متعرض نشوند بلکه ضماد برای تلیین نمایند چه عقد بسرعت نرم شود
و عقد ریحی که با درد باشد بر اسپنجی موم ضماد کنایند و آنچه بغیر درد بود بران پارچه اسرب محکم بندند که آن بسرعت زائل شود و اگر بر کف و قریب ازان باشد بزور
بمالند و بچیزی گران بکوبند که الم آرد پس در ساعت زائل شود و اگر بر مفصل باشد بشدت غمز کنند که آن در مفصل فرو رود و زائل گردد و اگر قریب مفصل باشد
بسر انگشت دفع کنند تا آنکه قریب از مفصل گردد پس بران غمز کنند تا فرو رود و اگر باوی الم باشد بدوا و مالش متعرض آن نشوند و گاهی از تمریخ بقیروطیات
و استعمال نطول و آب گرم زائل شود و اما آنچه در اعصاب از تعب منعقد گردد باید که چند روز روغن قیروطی بمالند بعده امر بدخول حمام و تمطی و تمدد اعضا
دران کنند که آن بسهولت منحل گردد و گاهی در اعصاب چیزی معروف بتفریح از شل شئ ثقیل حادث شود و او متمدد گردد حتی که در طول او قدری بیفزاید
بسبب فرط تمدد پس الم شدید آرد و این محتاج باستفراغ بدن بفصد و دوا بود بعده بتمریخ و اما آنچه از شق عصب تعقد افتد آنرا علاجی نیست و بهر تخفیف
تمریخ نمایند و اما آنچه عقب تعب و اعیا و آنچه از اورام صلبه و ورم اذنین و غدتین زیر حنک حادث شود این همه نزد ذکر انواع اورام صلبه در غره ذکر خواهم کرد

خنازیر

ورم صلب شبیه بغدد ست که در لحوم رخوه یعنی در گردن یا کنج ران یا زیر بغل حادث شود و اکثر این ورم در مقدم گردن یا جوانب او باشد و یک غده یا دو یا سه
یا زیاده ازان بود و هر واحد ازان در غلاف خاص آن باشد چنانچه سلع و این ورم را خنازیر بهر آن نامند که اکثر در گردن خنازیر میباشد و بقول قومی بهر آنکه خنازیر
کثیر الاولاد بود و این ورم کثیر العدد باشد بالجمله ماده او بلغم غلیظ ست که از تخمها و سوء هضم و تخلیط غذا و قلت تنقیه در بدن جمع شود و باعضای نرم ریزد
پس صلب گردد نزد بقای او دران لحم و حال او در اول امر قریب از حال فلغمونی بود و اگر چه ماده او بلغمی بود لیکن خالی از سوداویت هم نباشد و شیخ میفرماید که
خنازیر مشابه سلع بود در نتو و قبول غمز و فرق میان هر دو آنست که خنازیر از گوشت جدا نباشد مثل سلعه بلکه آن بگوشت چسپیده باشد و اکثر در لحم رخو عارض
شود و خنزیر بسیار بزرگ کمتر بود و گاهی از یکی آن بسیار پیدا شود و درین مشابه ثآلیل بود و گاهی منتظم العقد باشد و مثل حمائل گردد و گویا که مثل عنقود بود و بالجمله
خنازیر غدد صغیر دسمی ست و بعضی خنازیر با درد بود و بعضی بی درد و این را علاج دشوارتر ست و گاهی در علاج او احتیاج بشگاف و بوسیده کردن آید
و مردم شدید الاستعداد بخنازیر در ناحیه گردن و سر کسانی ست که گردن آنها کوتاه و امزجه ایشان مرطوب باشد و اکثر مواضع تولد خنازیر گردن و بغل ست
و وجه تسمیه او بخنازیر بسبب کثرت عروض او بخنازیر باشد بنابر حرص و کثرت تخمهای آنها و یا بسبب آنکه شکل گردن صاحب او در اکثر مشابه گردن خنازیر
بود که بسوی راست و چپ میل نکند و اسلم خنازیر آنست که صبیان را عارض شود و دشوارتر او آنست که جوانان را عارض گردد و طبری مینویسد که خنازیر
علتی ست که متولد شود از غلظ خون و فساد آن بنحیکه سوداوی الکیفیه و غلیظ گردد پس هرگاه کمیت او کثرت نماید از رگهای باریک بیرون آید و در عضو بایستد
و بسبب برد و غلظ خود حرارت مغلیه را از عضو باطل کند و دائم غلیظ و سخت گردد حتی که ورم صلب بلعیه بهم رسد و حجم موضع بزرگ شود و تمام او جنس واحد باشد
و آن ورم صلب سوداوی متحجر ست و او بر سه نوع بود یکی آنکه مثل غدد بسیار بمکان عضو متحیز باشد و حرکت کند حتی که متخیل شود که آن میان جلد و لحم ست
و این اسلم انواع اوست و فرق میان این نوع و سلعه آنست که سلعه رخو باشد و ملمس آن بلمس گوشت چرب بود و این صلب تر باشد بلمس او بلمس عظم و عصب ماند
و فرق دیگر آنکه در سطح خنازیر شبیه بعجز و عقد صلب ظاهر شود و سلع املس متساوی السطح مستدیر الشکل باشد دوم آنکه در شکل مثل نوع اول بود سوای
آنکه متشبث بموضع بود چنانکه حرکت نکند مگر بدشواری و فرق درین نوع و در سرطان آنست که با وجود تشبث او بموضع بران عروق سبز در اطراف او شبیه
بپای سرطان معوج ظاهر شود و بر خنازیر عروق پدید نیاید سوم آنکه منبسط بود و بر جلد بسیار ظاهر نگردد و متقرح شود پس صورت او مثل صورت انجیر خام
باشد چون شق گردد و این بدترین انواع خنازیر ست **علاج** جهت نضج مواد مطبوخ اسطوخودوس بسفایج بادیان بادرنجبویه پوست بیخ بادیان

[illegible]

شاهتره و عنب الثعلب هر یک هفت ماشه انیسون سه ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله بنوشانند و غذا وقت نیمروز نخود آب مرغ
نهایا نان خشکار با شوربا و وقت شام شوربا و نان بعد هفت هشت روز جهت تنقیه وقت شب حب واصلی و یا حب خیرزان خورانند و صبح مطبوخ مذکور
برگ سنا مکی نیم توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک پنج ماشه زنجبیل دو ماشه هلیله سیاه یکتوله مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله شربت دینار شربت
اسطوخودوس مسهل حلو بیخان هر یک دو توله روغن بادام پنج ماشه اضافه کرده بنوشانند و بجای آب عرق بادرنجبویه و شاهتره دهند و غذا وقت دوپهر نخود آب
وقت شام شله بچه مرغ و یا نان ثرید در شوربای مرغ بدهند و صبح عود صلیب نیم ماشه دانه هیل دو ماشه سوده در جوارش جالینوس هفت ماشه آمیخته در
بلعد پیچیده اول بخورانند بعده انیسون تخم کشوث هر یک سه ماشه بادرنجبویه بادیان هر یک شش ماشه گاوزبان پنج ماشه جوش داده صاف نموده شربت
حار سه توله تخم کنوچه و یا صرف پنج ماشه کف زده بنوشند و همچنین چهار پنج و یا زیاده مسهل داده بنابر تعدیل مزاج اطریفل غددی دهند و بهتر آنست که قبل از نوشیدن
منضج سه چهار روز بمقیئات بلغمی قی متواتر کنند بالجمله اول تنقیه بدن از بلغم و سودا کنند بعد ازان بیخ سوسن سائیده در مرهم داخلیون آمیخته ضماد سازند
و اگر تحلیل نشود آرد جو و ترمس با بول کودکان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس مرهم زنگار نهند و اگر ازین تدبیرها به نشود بشگافند و بیرون کنند بعد آن
ادویه مدمله بکار برند و این ضماد اگر در ابتدا بکار برند تحلیل کند و در انتها متقرح ساخته به سازد برگ حنای خشک موی میش سرخ سوخته آهک آب نادیده هر یک سه توله
نیلا تهوته سوخته یکتوله در سکنگبین سیاه آمیخته بعمل آرند دیگر که در دو هفته متقرح ساخته به سازد صابون آهک آب نادیده هر یک سه توله قند سیاه کهنه
سه ساله شش توله در آب شور حل کرده بکار برند و گاهی مصطکی و ریوند چینی و حلبه هر یک نیم وزن هر دو دوای مذکور افزوده میشود و قوی تر میگردد و صاحب اکسیر
نوشته که ضماد بندق هندی و همچنین تخم سرس در رفع خنازیر از مجربات است و اگر تخم سرس با آب سائیده بقدر کنار دشتی حبها ساخته هر روز یک حب ناشتا بخورند
نیز نافع بیحد **ذکر ادویه نافع خنازیر** اطریفل غددی که درین باب مستعمل ست هلیله سیاه پانزده درم پوست هلیله آمله تربد موصوف هر یک هفت درم افتیمون
ده درم بسفایج اسطوخودوس غدد گلوی گوسفند خشک کرده هر یک پنج درم سنای مکی چهار درم غاریقون زرنباد شیطرج نوشادر هر یک سه درم انیسون تخم
سنبل الطیب قرنفل جوزبوا اخیرپوا مصطکی هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه چند بسرشند شربتی پنج درم و در نسخه دیگر بلیله آمله تربد هر یک پنج درم
بسفایج اسطوخودوس سنای مکی هر یک هفت درم ست باقی بدستور **حب هندی** که جهت خنازیر و سلعه و غدد گلو مجرب حکیم شاه محمد ست الایچی خرد پنج دانه
سونتهه مرچ پیپل هژ بهیرا آمله هر یک پاؤ کم پنج ماشه کوفته بیخته نگاهدارند و هلیله بلیله آمله تربد سفید خراشیده مغز املتاس هر یک دوازده و نیم دام پخته جوکوب
کرده در پنج سیر آب شب تر کرده صبح بجوشانند چون سوم حصه بماند بدست مالیده آب غلیظ آن بگیرند و بست و پنج دام پخته گوگل کوفته دران حل کرده باز بر آتش گذارند
و جوش دهند چون غلیظ مثل معجون شود ادویه که اول کوفته بیخته نگاهداشته اند داخل کرده حبها سازند و هر روز نیم دام خام تا نیم دام پخته بخورند **سفوف غددی**
نافع خنازیر غدد گردن گاومیش که بجانب زنخ میباشد بست عدد خشک کرده قرنفل یکتوله جوزبوا چهار عدد ب باسه پنج ماشه زنجبیل یک آثار کوفته بیخته سفوف
سازند خوراک یکتوله وقت صبح در سرما استعمال کنند و از شیرینی و بادی پرهیز نمایند و اگر مزاج حار نباشد تا دو توله بخورند سه روز خورند و سه روز بگذارند همین طور تا چهل روز
بعمل آرند **ضماد مجرب** و مخترع حکیم اکمل خان صبر مرمکی نانخواه ایرسا تخم کتان هر یک دو ماشه زراوند مدحرج فلفل سیاه فلفلمویه چرائیته اشق مقل راتینج
حلتیت قسط فرفیون قنه هر واحد یکماشه حلبه نیم ماشه کوفته بیخته در آب قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب حل کرده ضماد نمایند و در خلاصه مرقوم ست
که در ظرفی که از بیخ کرنب سازند آب و طعام خوردن مفید بود و مرهم داخلیون و مرهم رسل خصوصا بر پوست تازه خوک طلا کرده استعمال کردن بغایت نافع ست
و فیروطیا اگر از پیه خوک سازند بهتر باشد دیگر بقول خضر اگر مار خانه را بسوزند و خاکستر او بزیت سوده طلا کنند خنازیر را تحلیل کند و برد مجرب صحیح ست و چون از زره
بانک نطرون سوده طلا کنند اورام گلو و خنازیر را تحلیل کند دیگر برگ ارک یعنی پیلو در بول شتر سائیده بنهند و بالاش برگ پان ببندند که منفجر و محلل ست دیگر
منضج سرطان تازه کوفته ضماد نمایند و صبح و شام تازه کنند تا سه روز بعده برگ تانبوره سیاه و نمک شور برابر کوفته صبح و شام تا سه روز ضماد نمایند بعد نضج
بادویه منفجر سازند دیگر سرگین گاو خشخاش بابونه اشق خطمی باریک ساخته بهم آمیخته ضماد کنند دیگر تخم کتان تخم حلبه تخم کرنب سوده ضماد کنند دیگر مجرب محلل

برادو ذر کندش بر کلام یکجزو واشق دو جزو با قدری عسل نرم گردانند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و چون ضماد نمایند **دیگر** مجرب از بسیار زراوند مدحرج
بر یک جزوی در مرهم داخلیون مثل هر سه ممزوج کرده بر خنازیر گذارند و اگر سم اسب سوخته داخل کنند اولی تر است **دیگر** مجرب اسحاق زفت گرفتن نرم بگداز ند
و بیخ کلم سوخته برابر آن بیامیزند و ضماد کنند **دیگر** منضج و منفجر تخم کتان تخم کنوچد بیخ سوسن کبود تخم حلبه در شراب بپخته سرگین کبوتر قدری کوفته آمیخته طلا کنند

اقوال جمهره شیخ الرئیس مینویسد که اصل معول علیه در علاج صاحبان خنازیر استفراغ و تلطیف تدبیر است و از استفراغ فاضل قی است و از اسهال بلغم علی الخصوص
خصوصاً بحب قوقایا چاره نیست و ایضا بگیرند از تربد و زنجبیل و شکر مساوی و تا دو درم بخورند که این با وجود اسهال بلغم غلیظ غیر مسخن است و مسخن هم نیست و ضد
نیز نافعست و لازم است که لا محاله از قیفال باشد و اما تلطیف تدبیر چنان باید که اجتناب نمایند از اغذیه غلیظه و شرب آب باران و تخمه و امتلا و هما امکن گرسنه مانند
و هر چه امتلای سر از ماده نماید ترک نمایند و واجبست که حفظ سر نمایند از آنچه مواد را بسوی آن مائل گرداند از منتصبات مالیه مثل سجود و رکوع طویل و نستاده و نسست
و الا فعالیکه جذب مواد بسوی سر کند مثل کلام بسیار و آواز قوی و ضجرست و حجامت لهذا باب خنازیر را در اکثر امر موافق نیست و بسیار باشد که خنازیر یکه در زد و بل
در محل آغاز کند بسوی حال اول خود نماید و چه بند بر خنازیر مشاکل تدبیر سقیروس از جهت نفس مرض بود و خنازیر چون بزرگ شود جراحان علاج او بآهن
و بدوای حاد میکنند و این مؤدی بتقرح و فساد او میگردد پس در امثال این لابد است از استفراغ و تنقیه و تلطیف تدبیر در غذا و استعمال ادویه محلله بملایمت بران
و مرهم رسل منسوب بجوارین را در خنازیر قادحه اثر عظیم یافته ایم و لیکن برفق و مدارات و از مرهم نیک برای خنازیر مثل دیاخیلون است و گاهی با این مرهم ادویه
دیگر که آنرا قوی تر کند مخلوط میسازند مثل بیخ سوسن خاصه بسبب خاصیتی که اندر انست و مثل پشک گوسفند و بز و مثل حرف و بیخ قثاء الحمار و مویزکوهی انجیر
که قبل از پختن بغنجد و خشک شود یا آرد باقلا و بادام تلخ و مقل بدان آمیخته استعمال نمایند و از مراهم جیده اینست **صفت آن** بگیرند آرد جو و باقلا و حبه
مرغابی یک یکجزو و بیخ حنظل شب یمانی بیخ سوسن زفت رطب هر واحد نیم جزو با زیت کهنه بعد گداختن پیه و زفت ادویه سوده جمع کنند مرهم جیدیکه صلب را
در هفته دکم صلب را در سه روز تحلیل کند و جالینوس در قاطاجانس ذکر کرده بگیرند خردل و تخم انجره و کف دریا و زراوند و مقل و اشق و زیت کهنه و موم و از ادویه
که بران نهند زفت است آرد بدان سرشته یا با حنظل یا بیخ کرنب سوده بدان سرشته و بیخ کبر مع مقل و ترمس بسرکه و بعسل و یا بسکنجبین و یا بسرگین گاو مجموع
یا مطبوخ بسرکه و این همه با پیه خوک یا با زیت جمع کنند **دوای جید** حلبه چهار جزو آهک و نطرون یک یکجزو بعسل آمیزند **و ایضاً** بیخ قثاء الحمار و برگ غار
سوده با علک البطم یا خاکستر آن هر دو بدان سرشته **و ایضاً** از کرسنه و پشک بز و گوسفند و خصوصاً کوهی ببول کودک آمیخته لطوخ ساختن **و ایضاً**
این دوا مرکب ده جزو و اشق هفت آرد بلوط پنج قنه که آن بارزد است و برگ خانه زنبور عسل یک یک همه را بسایند **و ایضاً** در یا دن دبق مضوغ و راتیانج
هر واحد یک رطل قنه سه اوقیه جمع کنند و آن لطوخ جید است و از ادویه جیده موم صمغ صنوبر پیه خوک بی نمک فراسیون زنگار اجزا مساوی است از ان لطوخ بسازند
و ایضاً راتینج یکجزو قشور مس دو جزو شب یمانی زرنیخ هر واحد چهار جزو از ان لطوخ سازند و از ادویه نیک دواء القطران و دوای قثاء الحمار و دوای الکندش
و دوای مسمی اسند وسن و ادویه مرتب از حیات است و دوای ساده از حیات اینست که بگیرند مار مرده و در دیگ مطین بگل حکمت و در تنور خاکستر کنند بعد
بسرکه مخلوط بعسل یا بالمثل صفه بسرشند و از ادویه جیده دوا از قردمانا و حرف و سرگین کبوتر بزیت است و همه مفردا نیز نافع است و همچنین آرد کرسنه با آنها
و تنها بسرکه و عسل یا بزفت و زفت و موم **و ایضاً** بگیرند مویزج کوهی و نطرون و راتیانج و آرد کرسنه و با عسل و سرکه آمیزند و یا بگیرند بیخ سوسن و تخم کتان
و در شراب جوش داده بعده سرگین کبوتر بقدر مناسب آمیخته مثل ضماد بسازند که آن عجیب است و بول شتر اعرابی و منجمد از ان ضماداً و مرهماً و مخلوطاً با دویه مذکوره
تجربه کرده شده و نافع یافته و سعات از اضمده عجیب است و بعضی از اطبا یعنی کندی زعم کرده که مثانش شاخ بز چون بسوزند و تا یکهفته هر روز دو درم بخورند آنرا
به سازد و باید که در هر ماه یکهفته بعمل آرند و بدانکه نوعی از خنازیر آنست که در ان سرطانیتی باشد و در مثل آن واجب است که ادویه حاره مذکوره را بروغن گل
بسرشند و سه روز ترک نمایند پس استعمال کنند و خنازیر یکه مزاج آنها حارتر بود لازم نیست که بر آنها افراط ادویه حاذبه کنند بلکه آنرا مثل سویق گندم باب کشنیز
کفایت باشد و قوی تر از ان مرباد و چندان آن حضض مخلوط باب کشنیز است و تدبیر غالب داشتن آب کشنیز و تغلیب دوای دیگر بحسب مشاهده و موجب شدت

التهاب و قلت آن باشد و اگر در علاج خنازیر حاجت باستعمال آهن باشد باید که استعمال او در خنازیر مجاور عروق کبیره و عروق منشر و غیره
و عصب باحتیاط باشد زیرا که مردی در شگافتن بعض خنازیر خطا کرد و شعبهٔ عصب راجع را جراحت رسید و آواز باطل گردید و گاه است که
عصب را زخم نرسد لیکن برهنه شود و بسبب برد کثیف گردد و مزاج او بد شود پس فعل او باطل گردد تا آنکه مزاج او بتسخین عود کند
و گاهی خطا کنند و جراحت بوداج رسد و بداء وداج درین آنست که غائر باشد فلهذا چون از جانب سلیم شگاف دهند واجب است که
آنچه از خنزیر قریب او باشد نگیرند و باقی را بدواء حاد آنرا باطل کنند و از جانب آفت تعرض ننمایند **مجوسی** گوید که علاج خنازیر تنقیهٔ بدن از فضول بلغمی
باد ویهٔ مسهل بلغم و سوداء و بفصد و پرهیز از اغذیهٔ مولد این دو خلط مثل اغذیهٔ غلیظه چون لحوم بقر و بزرگ بز و هریسه و پنیر و بیضهٔ منعقده و مانند آنست
و تقلیل غذا و تلطیف او و ریاضت قبل غذا و استحمام بآب شیرین و اما ادویه باید که در اول حدوث او ادویهٔ مفتحه استعمال نمایند و یا شگاف دهند و ماده
که دران باشد بیرون آرند و دران هنگام بچیزی که بخورد و بوسیده سازد علاج نمایند و اما هر گاه بران زمانه دراز گردد باید که معالجه باشیای ملینه محلله نمایند
مثل مرهم دیاخیلون چه آنرا درین مرض و در سائر اورام صلبه فعل عجیب است و باین ضماد تضمید سازند **صفت آن** بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد ده درم
بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ خطمی و زفت رطب هر واحد پنج درم پیه مرغابی و موم سفید هر واحد ده درم ادویهٔ کوفتنی را باریک بکوبند و به بول طفل غیر بالغ تر کنند
و گداختنی را که از ندیت اتفاق کنند و ادویه بدان سرشته بر خنازیر ضماد کنند و مرهم رسل و مرهم شنگرف آنرا نافع است **صفت ضماد منضج خنازیر** آرد جو آرد
ترمس مساوی باریک کوفته بیخته ببول کودک غیر محتلم و زفت رطب بسرشند که این تحلیل و نضج آن نماید و چون نضج یابد و بگشاید دوای حاد مثل قلدفیون بران استعمال
نمایند و بعد از ان روغن گاو تا آنچه قلدفیون خورده باشد ساقط شود پس اگر چیزی از ان باقی ماند بران اعادهٔ قلدفیون یا دیگ برد یک نمایند پس روغن گاو
تا آنکه پاک گردد و چون پاک و صاف شود لزوم مرهم زنگار بران کنند تا آنکه مندمل گردد **طبری** گوید که علاج جمیع انواع خنازیر واحد است و زیادتی و کمی بحسب ارادات
نوع واقع شود پس نگاه کنند بقوت مریض و سن و مزاج او اگر ضعیف القوة حار مزاج باشد تعرض باستفراغ او نکنند مگر بسایر الفواکه و اصلاح اغذیهٔ او نمایند و بر
جوزهٔ مرغ زیرباج و بریان زیادتی نکنند و از طعام شب قطعاً منع کنند و باندک شراب جید الجوهر اجازت دهند و اگر قوت او اطاعت کند فصد باسلیق از جانبی
نمایند که دران خنازیر باشد پس اگر خنازیر در اعضای سفلی باشد فصد صافن یک دفعه یا دو دفعه حسب قوت کشایند و از آنچه بران ضماد کنند برای تلیین و تحلیل
آن ضمادات است که بسوی عضو خون صحیح بیارد و تسخین موضع باعتدال نماید و تحلیل کند مثل ضماد معروف بضماد ابرش تا آنکه تلیین او نماید **صفت آن**
بگیرند زفت بست درم خاکستر چوب انگور پنج درم زوفای رطب ده درم سرگین گاو راعی خشک کهنه ده درم تخم حلبه سه درم آرد ترمس تلخ پنج درم صدای حدید ده درم همه را کوفته بیخته بموم و روغن
از پیه ماکیان یا بط و اگر مزاج مریض متحمل باشد از چربی شیر و پیه پلنگ و پیه خرس و مانند آن از شحوم گرم بسازند بعده باین موم روغن و ادویهٔ مسحوقه انداخته مخلوط نمایند و بدان ضماد کنند اگر ... باشد
باشد و این ضماد برای خنازیر و جمیع اورام صلبه در غایت حسن تاثیر است و آنچه بدان خنازیر را ضماد نمایند مرهم داخلیون و مرهم معروف بحرانی است اما داخلیون لعابات در و داسنگ ...
و گاهی دران تنبیج و مرمی افزایند و اما مرهم حرانی زفت و اسفیداج و اقلیمیای فضه و کاغذ سوخته و موم و روغن است و گاهی دران بعد مرتب کردن تسقیه بآب کشنیز
کرده میشود و از ضمادات خنازیر اینست که بگیرند گندم یکجز و انجیر یکجزو و هر دو را در بول شتر راعی بجوشانند و هنگام پختن بورهٔ ارمنی دران انداخته حل کنند تا مخلوط
شود بر خنازیر ضماد کنند و این ضماد گاهی منفجر میسازد اگر بر مقدار واجب زیاده کرده شود و گاهی آنرا تحلیل کند بتمامه **و ایضاً** آنچه بدان ضماد کنند اینست
که بگیرند سنگ پشت و آنرا ذبح کنند پس خون و گوشت و پیه او گرفته باهم بکوبند بعده اندک شراب بران چکانیده ضماد نمایند و این ضماد خنازیر را منفجر نکند و بسا است
که در اندک مدت آنرا تحلیل نماید **و ایضاً** از اضمدهٔ خنازیر اینست که بگیرند سرگین فیل و پشک بز و سرگین نر گاو و پیه زند و بزیت و سرکه آمیخته طلا کنند که
انفجار و تحلیل او نماید و بعض متاخرین ذکر کرده اند که چون سنگ مقناطیس را بسرکه و آب سداب سوده طلا نمایند خنازیر را منفجر و تحلیل سازد **و ایضاً** برای خنزیر
عظیم خاکستر کیل دارو یا فلفل و آرد ترمس و خربق سیاه سوده طلا کنند پس تقرح آن و قلع آن نماید حتی که اثری از ان باقی نماند البته و در خربق تنها این قوت است و گاهی معالجهٔ
خنازیر باین طور میکنند که اسرب را بآب کشنیز محکوک ساخته بران طلا می نمایند و اثر نیک مینماید پس اگر تحلیل او دشوار شود و اذیت او زیاده گردد بآهن یا بادویهٔ حاده

مثل و برگ برده یک ببرند و بعد از ان بمرهم خل علاج کنند مگر آنکه دران موضع خطر باشد مثل حلقوم و حنجره و مری و یا در بیخ گوش و اکثر خنازیر در گلو و بعض ظاهر میشود و ممکن که در جمیع اعضای بدن پدید آید چنانچه غدد و سلع ظاهر شود و آنانوع متقرح را بهترین معالجه قلع او با آهن و استیصال او و داغ موضع ست تا شدید و تنگ از قبول فضول گردد و اما هرگاه زیر عظام باشد او گاهی استخوان را خراب کند و بشکند و گاهی صاحب او را هلاک کند و مختنق نماید و جالینوس ذکر کرده که خنازیر و سقیروس و داء الفیل از یک ماده افتند خفیف تر و خشک تر آن ماده سقیروس ست پس ماده داء الفیل پس ماده خنازیر و طریقیکه در معالجه خنازیر ابو ماهر موسی بن سیار سلوک مینمود آن فصد باسلیق ابطی و استفراغ بمطبوخی ست که مذکور گردد بعده لزوم پرهیز و اقتصار بر مزوره زیرباجات و منع از امتلای طعام و خوردن فواکه و لزوم آن و ضماد خنازیر بداخلیون و مرهم حرانی پس باین تدبیر تحلیل و تذویب او میگردید نسخه مطبوخ مذکور هلیله سیاه و کابلی و زرد و تخم دو رکرده هر واحد هفت درم آمله بلیله سنا اسطوخودوس غافث قنطوریون افسنتین رومی جعده شکاعی هر واحد سه درم افتیمون پنج درم باریون چینی دو درم در پارچه صره بسته در حالت طبخ انداخته مویز منقی پانزده درم همه را در پنج رطل آب بپزند تا بیک رطل آید افشرده صاف کنند و قبل دو ساعت از نوشیدن او این حب بخورند نسخه آن خربق سیاه و در تازه جوش داده خشک کرده نیم درم شحم حنظل یکنیم دانگ حب الغار دو دانگ نمک نفطی یکدانگ سقمونیای مشوی در سطلسوج همه را سوده بعسل سرشته حب کوچک بیسن ساخته بخورند و بعد دو ساعت مطبوخ مذکور بنوشند اگر مزاج متحمل باشد و قوت مساعدت کند سه شربت ازین در مدت بیست و یکروز بخورند و میان هر شربت فاصله هفت روز دهند و گاهی در معالجه سلع و خنازیر و غدد اگر در مواضع صعب باشند و قطع آنها با آهن ممکن نبود و نه وضع دوای حاد براغ بارد میکنند و آن اینست که بگیرند انبوبه آهن و بعد نهادن بر سلعه یا خنازیر مص قوی دو یا سه روز متواتر کنند حتی که مص خرق آن نماید پس فتیله پنبه کهنه دران نهند و هر قدر که آنرا بخورد فتیله پنبه زیاده نمایند تا آنکه از جرم او چیزی باقی نماند پس علاج بمرهم کنند و این طریق در علاج آن محمود ست جز آنکه ایام او طول میکشد **جرجانی** در ایلاقی مینویسد که از ترشیها پرهیز کنند و اسهال بحب واصلی و حب خیرزان نافع بود و حبهای دیگر مخرج بلغم غلیظ و سودا چون حب افتیمون و مانند آن نافع بود و بالیدن دراند

صفت حب واصلی سنبل الطیب و سلیخه و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و دارچینی و مصطکی و زعفران هر واحد یکدرم صبر شانزده درم اسطوخودوس شحم حنظل هر یک پنج درم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو درم حسب دستور حب سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم **صفت** حب خیرزان ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو نیم درم شحم حنظل یکنیم درم ازروت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر چهار دانگ نوشادر دو درم سقمونیا یکمثقال آب گندنا حب کنند شربتی یکدرم و اول چیزهای نرم کننده طلا کردن سودمند بود چون پیه مرغ خانگی و پیه بط و مانند آن پس ادویه تحلیل کننده بکار برند چون مرهم داخلیون و مرهم رسل بهر آنکه این مرهمها حرارت غریزی را بدان موضع آرند و تحلیل بدین حرارت شود و در نسخه مرهم داخلیون درینجا اسپغول داخل نیست باقی اجزا بدستور **صفت** مرهم رسل بگیرند مقل و کندر هر یک سه جزو اشق پنج جزو جاوشیر و مر و بارزد و زنگار و زراوند هر یک دو جزو مرداسنگ چهار جزو راتینج چهارده جزو موم بیست و چهار جزو روغن زیت صد و بیست جزو ادویه خشک را بکوبند و صمغها بسرکه حل کنند و بارزد و موم و روغن بگدازند و همه باهم آمیخته بکار برند و اگر خواهند که مرهم داخلیون را قوت زیاده دهند زفت و زراوند مدحرج هر یک یکجزو با وی بیامیزند و هرگاه که خنازیر نرم شود آنرا بشگافند و بمرهم زنگار علاج کنند **صفت** مرهم زنگار بگیرند زنگار دو درم علک الانباط و موم هر یک پنج درم روغن زیت سه استار چنانچه رسم ست مرهم سازند و بعضی اطبا درین پنج درم راتینج زیاده کنند و هرگاه که ماده مرض بریده شود و گوشت بوسیده پاک گردد ادویه رویاننده گوشت بکار برند و روغن مغز تخم شفتالو بریان کرده در بینی چکانیدن سودمند بود **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخوداب بمغز حب قرطم و برین مداومت نمایند تا آنکه نضج در قاروره پدید آید بعد از ان تنقیه بدن از فضول بلغمی بقی کنند باین طور که تخم شبت و تخم ترب و برگ آن و بیخ آن و بادیان و اصل السوس در آب جوشانیده صاف کرده نمک و عسل بران انداخته بنوشند و باپر مرغ بروغن کنجد آلوده قی آورند و بعد قی ده درم گلقند عسلی خاییده فرو برند و غذا نخوداب با مغز قرطم سازند و تلیین طبع بحب ایارج یا بحب قوقایا یا بمطبوخی که دران تربد و اسطوخودوس و غاریقون باشد و یا استفراغ بدن بحب صبر مذکور در باب فالج نمایند و از قدید و غیره اغذیه مولد بلغم و سودا پرهیز کنند و بگیرند اشق هفت درم آرد کرسنه هفت درم قثاء الحمار برگ غار هر واحد سه درم علک البطم

صفت مرهم رسل

صفت مرهم زنگار

چهار درم بارزد حرک خانهٔ زنبور عسل هر واحد سه درم همه را باریک ساییده با بول طفل نابالغ سرشته بر خنازیر ضماد کنند و از ادویهٔ جیده برای این مرض
پیه خوک و صمغ شجر صنوبر مساوی حل کرده است تا آنکه یکذات شود و بدان ضماد نمایند و یا بگیرند پیه خوک و آرد کرسنه مساوی نودر هاون با بول شتر اعرابی
حل کرده ضماد سازند خجندی می گوید که اصل السوس در جلاب که در قول سابق گذشت افزایند و غذا حمصیه بلحوم طیور فاضله یا خرفان دهند
و در دوای بقی پنج خریزه عوض بادیانست و لبنیات و لحوم صید ترک نمایند و اسهال با یارج لوغاذیا کنند و تدبیر عمده در علاج این مرض استفراغ
در هر وقت است و ضماد مر محلول در شراب کنند و کذا آرد باقلا و بادام تلخ بلعاب حلبه و اندک سرکه آمیخته و اطریفل غددی این مرض را نافع است
نسخه آن پوست هلیلهٔ کابلی تربد سفید غدد گردن میش در سایه خشک کرده هر یک ده درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک هفت درم بسفایج
اسطوخودوس نوشادر هر یک پنج درم غاریقون خیربوا قرفه سنبل الطیب قرنفل جوزبوا زرنباد هر یک سه درم انیسون مصطکی دارچینی هر یک دو درم
ادویه کوفته بیخته بعسل سه چند ادویه بسرشند شربتی ازان سه درم طلای نافع پشک بز مرمکی ایرسا زفت آرد باقلا قنه مساوی زفت و قنه را گداخته ادویه
بدان بسرشند و طلا نمایند و تمریخ موضع با مخاخ و شحوم نافع است و شخصی را دیدم که خنازیر او قطع کردند در دست و پایهای او بعد قطع مسترخی گردید و بالجمله
علاج با دویه سفید روی اولی از آهن است و ثابت گفته که چون فتیله را ببول شتر اعرابی طلا کرده بعد تفجر خنازیر دران داخل کنند نفع عجیب بخشد و علی ابن زین
گوید که مشاش شاخ گوزن سوخته هر روز دو درم تا یکماه متواتر خوردن خنازیر را ببرد و ابن نوح گوید که این دوا بسیار قوی التحلیل است مرداسنگ را بسرکه
بسایند و در هیچ چند آن زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد و بعده هیچ چند زیت کف خردل اندازند و حرکت دهند تا غلیظ شود پس استعمال نمایند دیگر اشق بسرکه
تند حل کنند و بعسل بسرشند و یا دبق مقشر را المضغ نرم کنند و با راتینج آمیخته بر پارچه طلا نمایند و لزوم بر موضع کنند و یا بگیرند برگ دفلی و بپزند تا مهرا شود
بعده ساییده ضماد کنند و یا بگیرند پشک بز کهنه و بسرکه و عسل بسایند تا ممزوج گردد ضماد نمایند که این بلیغ النفع است و یا بگیرند تخم ترب و مغز بادام تلخ
بکوبند و بدان ضماد کنند و یا بگیرند حلبه و تخم کرفس و تخم کتان و بعد سحق بخطمی آمیزند و لزوم او نمایند و یا بگیرند سرگین گاو خشک و بخطمی آمیخته لزوم کنند و یا
بگیرند بیخ کبر کوفته بیخته بشیر دختران بر خنازیر طلا کنند و بالای آن برگ چقندر نهند و صبح و شام این عمل نمایند و چون بینند که در اکل او شروع کرد آنرا ازان
بردارند و از نیشم سیاه در سرکه و نمک آلوده مسح کنند و یا آرد ترمس بسکنجبین سرشته ضماد نمایند انطاکی گوید که علاجش بتلطیف غذا حتی الامکان و ریاضت
بر گرسنگی و تنقیهٔ اخلاط بقی و اسهال است بعد ازان ضمده که در علاج سلعه گذشت مثل داخلیون با خاکستر ایرسا و چون انجیر را بپزند تا آنکه مهرا گردد و با وی
خاکستر پشک بز بیامیزند و ضماد نمایند خنازیر را تحلیل کند و کذا زفت و خولان و سفیداب و گاهی قطع میکنند و پاک مینمایند و بر محل او داغ میدهند
و درین خوف نیست مگر آنکه بشریان رسد میر عوض مینویسد که اولا نضج ماده وقتی نمایند بدستوریکه در قول ابن الیاس گذشت و بعد دو سه روز
از قی بحب صاصای تنقیه فرمایند و در هر چند روز اسهال آورده باشند و سم گورخر سوخته خاکستر آنرا با دهن سرشته طلا کردن مادهٔ خنازیر را تحلیل کند و پشک بز
سوخته با سرکه و شهد سرشته ضماد نمودن فعلی عجیب میکند و ریتهٔ هندی با سرکه ساییده مالیدن ازین قبیل است و پیوسته این تدابیر بکار برند اگر تحلیل
یافت فبها و الا پخته گردانیده بشگافند و با دویهٔ حاده تمام گوشت فاسد بربایند بعد ازان بمراهم مدمله علاج کنند گیلانی گوید که مرهم جید که ورم صلب را
در هفته تحلیل کند و آن در قول شیخ گذشت در تحلیل اورام صلبه و غددیه و سرطانیه عظیم النفع است و در استعمال من بسیار آمده و ایضا این دوا خنازیر را
نفع کند آهک بعسل یا بچرک حمام یا بزیت و یا بشحم خنزیر و یا بگیرند آهک یکجزو و حلبه چهار جزو و بعسل آمیخته بران گذارند که این دوا غلیظ را تحلیل کند
و آنچه لائق نضج باشد آنرا نضج دهد دیگر برای خنازیر بگیرند زیت کهنه دو رطل موم یک رطل قلقونیا چهار اوقیه نطرون چهار اوقیه سیر دوازده راس اول سیر را
مقشر کرده چند روز در زیت تر کنند بعده بجوشانند تا سیر مهرا گردد پس دور کرده ادویه گداختنی در زیت بگدازند و از آتش فرود آورده نطرون سوده
بران اندازند و این دوا منفجر خراجات عظیمه است ایضا خاکستر چوب انجیر دو اوقیه شب یمانی یک اوقیه بورق یک اوقیه زفت رطب یک اوقیه صفت
دوای محلل خنازیر بگیرند شب یمانی و زرنیخ سرخ هر واحد چهار درم قشور نحاس دو درم زرنیخ زرد یک درم موم بقدر کفایت این ادویه را بروغن گل سرشته چند روز بگذارند بعد ازان استعمال کنند

ورم صلب

آماس سخت بغیر درد است که در عضوی پدید آید و آنرا در یونانی سقیروس نامند و آن دو نوع است یکی سقیروس خالص و او آنست که با وی حس و الم نباشد
و آن لاعلاج است دوم سقیروس غیر خالص و او آنست که با وی قدری حس باقی باشد و بغیر درد بود و علاج این دشوار است پس سقیروس یا از سودای غلیظ
صرف اصلی حادث شود و رنگ او اسربی بود و یا از سودای مخلوط به بلغم و رنگ آن مائل تر برنگ بدن باشد و یا از بلغم تنها افتد که صلب شده باشد و رنگ او رصاصی
بود بارد الملمس و در صلابت از سوداوی کم باشد و خالص در اکثر امر برنگ اسرب با تمدد و صلابت شدید بود و گاهی بالای او موی باریک که بعربی زغب گویند
پیدا شود و گاهی بازان آن باشد که رنگ او همچون رنگ بدن بود و از عضوی بعضو دیگر منتقل گردد و آنرا قونوس گویند و گاهی برنگ بدن صلب عظیم باشد که نه نشود
و نه انتقال نماید البته و هر سقیروس یا مبتدی بود یعنی از ابتدا عارض شود و او آنست که اندک اندک ظاهر شود و زیاده گردد و یا مستحیل از ورم دیگر باشد مثل فلغمونی
یا حمره یا خراج در موضع خالی و اکثر صلابت احشا بعد از ورم حار عارض شود چون مبردات از جهت اغذیه و ادویه علاج کرده شود و گاهی سقیروس سرطان گردد و فرق
و بعد آن از سرطان بحسب کثرت التهاب در آن و قلت آن و ظهور ضربان اندران و خفای آن و ظهور عروق حوالی آن و غیر ظهور او باشد بالجمله ورم صلب اکثر
بعد ورم حار حادث شود **علاج** در سوداوی بعد نضج از مسهل سودا و در بلغمی از مسهل بلغم و در مرکب از سودا و بلغم بمسهل مرکب هر دو خلط تنقیه کنند و محللات
ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال نمایند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و مغز ساق گاو و اشق و مقل و لعاب اسبغول و روغن بابونه بمالند و لعاب حلبه
و لعاب بزرکتان و بیخ خطمی با پیه بط جمع کرده بر ورم ضماد کردن ملین صلابت است و یا اولا بخیار شنبر و روغن بادام شیرین و موم لطوخ سازند و اگر تحلیل
نشود مثل خطمی و بعده بابونه و اکلیل الملک و حلبه افزایند و روغن سوسن و روغن بابونه بگیرند و بمطبوخ خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول سازند
و اگر تحلیل نشود و ریم کند علاج خراج نمایند **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع اورام صلبه ضماد بخور مریم و کذا غالیه مجرب سویدیست **و ضماد** جوز السرو کوفته
بشیر تازه آمیخته و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل و یا تنها مدقوق و مطبوخ و کذا برگ کبر یا پوست بیخ آن بسرکه و یا ثمر آن و کذا اصابون و کذا شیح ارمنی و کذا [illegible]
و کذا شونیز بسرکه و کذا برگ نسرین یا گل آن بسرکه پخته و کذا تخم فنجنگشت و کذا سرگین کبوتر با آرد جو و کبریت و آب و یا بسرکه و کذا سرطان نهری زنده کوفته
و کذا زوفای خشک بشراب کهنه و کذا پیاز نرگس بریان کوفته بروغن خیری آمیخته و کذا عدس مقشر بسرکه پخته و کذا مر و انجیر و جوز السرو و برگ او بطلا آمیخته و کذا
نطرون و انجیر و تخم کتان کوفته نیک پخته و کذا راتینج و آرد جو و انجیر و زفت پخته و کذا ایرسا بالعسل آمیخته و یا بشراب پخته و کذا بزرکتان بآب سوده و یا بعسل آمیخته
و یا بعنصل بریان و زیت آمیخته و کذا شراب کهنه و موم زرد و مقل ازرق آمیخته و کذا شراب کهنه یکجزو سرگین کبوتر و شیلم نیم جزو و کذا پیه بز باده و خاکستر
چوب انگور و کذا سنگ مرمر سوده براتینج و زفت آمیخته و کذا حلزون بتمامه کوفته و کذا آرد جو و سرگین کبوتر و عسل بآب پخته و یا زفت عوض عسل داخل کرده
و کذا اصل السوس مقشر باریک سوده بآب پخته و کذا فراسیون و پیه گردهٔ بز و کذا آرد باقلا و آرد حلبه بعسل و کذا انجیر خام کوفته نیک پخته و کذا زیت کهنه و پیه
کبوتر و آرد جو و کذا کندر و کذا انزروت و نطرون مساوی آمیخته و کذا روغن آجر با اشق محلول آمیخته **و شرب و ضماد** مغاث و کذا میعه سائله
و کذا مغز حب المحلب و کذا اشق و کذا پوست بیخ کبر و کذا پرسیاوشان و کذا پیه مرغابی و کذا جاوشیر و کذا سورنجان و کذا مصطکی و کذا جوز بوا و کذا [illegible]
و شرب حرشف مطبوخ و آب تازهٔ آن و کذا کرم هر واحد ملین صلابت است **ذکر ادویهٔ مرکبه** دوائیکه در تلیین اورام صلبه نافع است پیه بط پیه
ماکیان مغز ساق گاو موم زرد همه را بروغن بگدازند و بر عضو نهند یک شبانه روز و قبل از وضع دوا بر عضو تنطیل کنند بطبیخ خطمی یا با آب صرف نیمگرم و تضمید
مکرر نمایند و هر بار نخست تنطیل لازم دانند و چون نرمی در ورم پدید آید محللات بکار برند **ضماد** که بورم صلب مجرب است سبوس گندم خوب بکوبند تا باریک
شود از پارچه گذرانیده با اشق و سکنجبین عسلی سرشته بر موضع ورم ببندند **دیگر** خاکستر خرما دو جزو خطمی یکجزو کوفته بیخته بشهد و یا سکنجبین آمیخته ضماد
و آب نیمگرم ریختن بسیار نافع است **دیگر** بجهت اورام صلبه بسیار نافع است زوفای خشک عنب الثعلب تخم مرو کتیرا انزروت حلبه بزرکتان کوفته بیخته
بشیر تازه پخته زردهٔ تخم مرغ روغن گل داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا همچون مرهم شود نیمگرم ضماد کنند و گاهی نان خشک و برگ چقندر نیز داخل کرده

دیگر که اورام صلبه را نرم کند کنجد شاهدانه گل سرخ بزر کتان حلبه بابونه اکلیل الملک تخم شبت مساوی کوفته بگلاب سرشته ضماد نمایند دیگر پشک گوسفند زفت رومی
مقل و اخلیون زراوند مدحرج مساوی بشیرهٔ انجیر خام سرشته بر پارچه کشیده ضماد نمایند دیگر منضج ورم صلب و مفجر توتیای سبز سهاگه بریان سجی هلدی هر واحد یکدرم
سیده گندم تخم حلبه هر یک ده درم چهال پیپل ریوند چینی هر یک شش درم جدا جدا کوفته بیخته در آبیکه برگ سنبهالو و برگ نیب جوش داده باشند آمیخته ضماد نمایند
مرهم اشق که در تحلیل صلابات و خنازیر و سلعه از مجربات حکیم علی ست خردل کف دریا زراوند طویل تخم انجره کبریت زرد مقل اشق هر یک دو جزو زیت کهنه و از هر جزو
ادویه را بغایت نازک بسایند که مثل غبار گردد و مقل و اشق را در زیت حل کنند و ده جزو موم زرد گداخته اضافه کنند و ادویه را بران ریزند و بمالند تا مرهم شود و چون خواهند
که استعمال کنند یکجزو ازین مرهم و یکجزو روغن گل و یکجزو روغن زیت باهم مخلوط کرده ضماد کنند و اجتناب از مبردات و مرطبات و التزام گرسنگی و تشنگی بیمار را لازم ست و این
این مرهم عظیم المنفعت ست در تحلیل اورام صلبه و غددیه و سرطانیه و شخصی شصت ساله را بر بعدهٔ او غده سقیروسی بشکل گره قریب بنصف قطعه آن بود و قطر قاعدهٔ
دراز تر از یک شبر بود و این مرض زیاده از سی سال داشت پس علاج او بدین مرهم نمودیم و در مدت چهار ماه صحت یافت و این مرهم نزد ما کثیر الاستعمال ست و بطریق مختلف
استعمال آن مینمائیم گاهی بطریق مرهم و گاهی بطور ضماد بطبخ وغیره چنانچه ادویهٔ او مثل غبار سائیده و زیت و موم را حذف کرده و مقل و اشق را بسرکه تند حل کرده
ادویهٔ مسحوقه بدان آمیخته ضماد کرده میشود و غائص تر و سریعتر در نفع میگردد و فائدهٔ عظیم ترمی نماید لیکن گاهی جراحت قلیلی میکند و اگر برگ خطمی سفید کوفته بگلاب بیزند
تا مثل خمیر گردد بعده بمرهم مذکور و مرهم داخلیون مساوی سرشته بر ورم گذارند در انضاج دمامیل و تحلیل اورام صلبه حتی که مادهٔ خنازیر افعال عجیبه و آثار غریبه از ان
بظهور میرسد **اقوال اکابر** ابوسهل گوید سقیروس که از بلغم غلیظ حادث شود علاجش باشیای ملین نمایند و اشیائیکه نرم کند باید که مزاج آنها از حرارت در درجهٔ
دوم یا سوم باشد و باید که از یبوست در درجهٔ اول باشد و مع ذلک واجبست که مسدد و مغری باشد بمقدار اندک تا ورم را تحلیل بسیار نکند و تجفیف و تصلیب او ننماید
و باید که یکبار تلیین او و بار دیگر تحلیل او نمایند اما تلیین بهر آنست که بدان خلط غلیظ مستعد برای تحلیل گردد و تلیین باشیای قلیل الاسخان و التجفیف حاصل شود
و اما تحلیل بنا بر آنست که بدان چیزیکه بتلیین آنرا مهیا ساخته فانی گردد و تحلیل باشیائی حاصل گردد که تسخین و تجفیف نماید شیخ مینویسد که ازین اورام انچه حس
داشته باشد علاج او واجب بود و اعتماد بعد تنقیهٔ بدن بدوای مخرج خلط فاعل مرض که گاهی آن تنقیه بفصد بود اگر خون بسیار سیاه باشد بر دوائی باید که تحلیل و تلیین
هر دو نماید و بر دوائیکه محلل و مجفف بود علاج این نکنند که او مؤدی بشدت تحجر خواهد شد بسبب تجفف غلیظ و تحلل لطیف و واجبست که برای علاج آن دو دوره
مقرر سازند یکی دور تحلیل بمحللات که دران تجفیف بسیار نباشد و دور دیگر برای تلیین و این هر دو دوره متعاقب متعاون باشند و لازم ست که آن عضو را در دورهٔ تحلیل گرم
نمایند و جذب غذا بسوی عضو مقابل او و تحریک آن مقابل و ریاضت آن و ایجاع آن کنند و در دورهٔ تلیین آنرا شکم سیر نمایند و جذب غذا بسوی آن کنند بمالش
و مانند آن و بطلای زفت و حاجت بقوت ادویهٔ محلله و ملینه و ضعف آنها مختلف بود بحسب تخلخل عضو و تکاثف و شدت صلابت آن و ایضا ترکیب ادویه
چنان باید که جامع هر دو قوت باشد و واجبست که کثرت حمام نکنند و ملینات که با آنها اندک تحلیل بود آن مثل شحوم ست چون پیه ماکیان و مرغابی و گوساله و نرگاو
و گوزن خاصه و مخ آنها و پیه بز و پیه خر آنرا نیکوست و شحوم درندگان چون شیر و گرگ و پلنگ و خرس و مانند آن چون روباه و کفتار و شحوم جوارح طیور و لازم ست
که بدان مثل اشق و مقل و قنه و مصطکی مخلوط سازند اگر تحلیل خواهند و مفرد استعمال کنند اگر تلیین منظور باشد و افضل شحوم مذکوره پیه شیر و خرس ست و در لعاب
حلبه و کتان تحلیل و تلیین ست و باید که درین شحوم و امثال آن از ملینات نمک البته نباشد بلکه واجبست که فعل او مثل فعل آفتاب در موم از روی تلیین و تند... باشد
باشد و بحدی نرسد که تجفیف نماید و از محللات که دران اندک تلیین باشد مقل صقلابی و زیت کهنه و روغن حنا و روغن سوسن و قنه و لادن و میعه و زوفای
رطب ست و بهترین آنها آنست که در عفونت و جفاف کمتر باشد و در رطوبت شدید تر بود و مصطکی نیز قریب ادویهٔ مذکوره ست و در روغن حنا و روغن سوسن
وانجیر بستی و پیه انجیر تحلیل و تلیین هر دو داخل کفایت ست و از ملینات اینست که بگیرند دردی روغن کتان و دردی روغن کنجد و هر دو را بجوشانند و بعد از انکه
نیک بجوشد [illegible] دنبه اندازند و استعمال کنند و از ادویهٔ جیده برای او اینست که بگیرند [illegible] خطمی و از [illegible] هر دو لطوخ سازند و [illegible] میعه آمیزند
بهتر باشد و چون لینت در ورم ظاهر شود لازم ست که با اشق محلول در سرکهٔ کهنه بسیار روزها لطوخ سازند بعد از ان معاودت تلیین نمایند و با قنه و با شیر بکار برند

ویا بگیرند قنه و اشق و مقل و همه را بسایند و بروغن بان و روغن سوسن و اندک لعاب حلبه و تخم کتان لت کنند و مثل مرهم بسازند و چرک حمام از ادویهٔ شدید النفع است
چون در مراهم اورام صلبه افتد و اگر چرک حمام یافته نشود بدل آن خطمی و نطرون استعمال کنند و از اضمدهٔ جیده وقت تحلیل ضماد اینست که در خنازیر ذکر کردیم و ضماد
نابریس و قوبادن و چون ورم شدید الغلظ باشد از سرکه چاره نبود ولیکن واجبست که استعمال سرکه و ادخال او در ادویه در اواخر باشد نه در اول آن و آنگاه باید که مبالغه
در تلیین واقع شود و مع ادخال فترات تلیین و باستعمال سرکه آهستگی و ملایمت نمایند و اگر باستعمال او ملایمت نکنند بعصب ضرر کنند و متحجر نماید و طبیب استعمال سرکه
بیشتر در آنجا نماید که ورم در عضو لحمی باشد مثل آنکه در طحال بود و گاهی طلای موضع بسرکه کنند و تبخیر بدان نمایند بعده طلا بمثل جاوشیر پس اشق و ابتدا باندک رقیق
کنند بعد از ان در قوت زیاده نمایند بعده بتلیین تدریج کنند و واجبست که بر ورم روغن لین که دران قبض نباشد استعمال نمایند و آن موافق تر از آب ست
و خصوصا روغن شبت مرتب از شبت رطب و آنچه از صلابات در اوتار و عصب باشد معالجه بمقطعات نمایند و از معالجات جیده بهر این تبخیر از سنگ گرم
خصوصا سنگ آسیاست که بران سرکه ترش پاشیده باشند و بهتر چیزها که از ان تبخیر کنند مارقشیشاست و لازمست که مبالغه در تبخیر و تدخین نمایند تا آنکه عرق
ظاهر گردد و گاهی طلا بمارقشیشا بسرکه سوده میکنند و نفع میکند و واجبست که درینجا نیز در استعمال سرکه آهستگی نمایند تا تفریق لطیف و تصلیب کثیف نکند و قوت
عصب را بافراط فاسد ننماید و آن در ابتدا ردیست پس بهر استعمال او فترات نمایند و درمیان آن تلیین کنند و چون ابتدا نمایند تبخیر عضو کنند بدانچه ذکر کردیم
و دران هنگام طلا بادویهٔ موافقه نمایند و این در عضو لحمی اسلم ست مجوسی گوید که اگر حدوث سقیروس از قبیل بقایای ورم حار از کثرت استعمال ادویهٔ مبردهٔ قابضه
بران و تحجر و تصلب ماده باشد پس علاج آن باشیای ملینهٔ مسخنه نمایند و آن اشیائیست که اسخان آنها در درجهٔ ثانی و ثالث و تلیین آنها در درجهٔ اولی باشد و ازادویهٔ
که چنین باشد مغز ساق گاو با موم و روغن بنفشه است و پیه گوزن و نرگاو و پیه خرس با مقل بگدازند و استعمال کنند و یا مرهم داخلیون استعمال نمایند و یا بگیرند مقل ازرق
و اشق هر واحد پنج درم مرزنجوش تازه باریک سوده سه درم پیه قاز ده درم مقل و اشق را با آب گرم حل کرده با ادویه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر ورم صلب بدان ضماد
نمایند و اما ورم صلب هرگاه از مادهٔ سوداوی باشد که بسوی عضو بریزد یا دران تولد کند پس علاجش بشرب ادویهٔ مسهله منقی سودا مثل مطبوخ افتیمون و شرب
ماء الجبن مرتب از پنیر مایه باین سفوف کنند **صفت آن** هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی هر واحد هفت درم افتیمون بسفایج هر واحد چهار درم نمک نفطی
یکنیم درم همه را باریک کوفته سه درم بماء الجبن بمقدار حاجت بدهند و پرهیز مریض از اغذیهٔ غلیظهٔ مولد سودا مثل لحوم بقر و عدس و کرنب و نمکسود و لحم بز و مانند
آن کنانند و بر موضع مرهم داخلیون ضماد کنند و یا این ضماد **صفت آن** بگیرند اشق و مقل و بارزد مساوی و در هاون باندک چربی ماکیان و بط و روغن بان
و یا روغن سوسن بسایند تا مثل مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بنهند و یا این ضماد بعمل آرند بگیرند انجیر سفید شیرین و در آب خوب بجوشانند تا آنکه پخته شود پس آرد حلبه
و بزرکتان و خطمی سفید مساوی انداخته در هاون باندک روغن سوسن بسایند تا هموار گردد و بر ورم ضماد کنند که این در تحلیل و تلیین نافع ست **ضماد** محلل اورام
صلبه بگیرند پیه شیر و پیه خرس و پیه گوزن هر واحد پنج درم مقل و اشق و جاوشیر هر واحد دو درم و شحوم را بروغن گل بگدازند و صموغ را با آب گرم بسایند و همه را
آمیخته بر ورم بمالند و ایضا میعهٔ سائله بازیت کهنه گرفته بر ورم بمالند **طبری** گوید که در ابتدا فصد باسلیق از هر دو دست کنند و درمیان هر دو فصد فاصله
چند روز حسب اقتضای قوت مریض دهند بعد از ان اگر مانعی نباشد بحیثیکه در معالجهٔ سرطان مذکور شد استفراغ ماده نمایند و چند روز بگذارند پس مطبوخ افتیمون
که نسخهٔ او در علاج مالیخولیا مسطور شد تنقیه کنند و از اغذیه بر قلیل تر از لطیف ترحتی الامکان اقتصار ورزند و از اغذیهٔ غلیظه بالکل منع نمایند تا نخورش باشد
یا میوه و امر بنشستن در چشمهٔ نطرونی و کبریتی و بشرب آبهای آنها کنند که این استیصال او کند و بسبب معجونیکه برای ابتدای این ورم ابوماهر موسی بن سیار
ترکیب داده اینست **نسخهٔ آن** عصارهٔ غافث خالص افتیمون هلیلهٔ سیاه و کابلی ایارج فیقرا هر یک ده درم اسقولوقندریون و آمله هر واحد پانزده درم
افسنتین [illegible] اصفر طری و [illegible] هر یک پنج درم سازج هندی و بوزیدان و تودری و شیطرج و مصطکی هر یک سه درم همه را باریک سائیده بمویز منقی سرشته
[illegible] پنج روز روزی دو مثقال [illegible] کنند پس اگر [illegible] طبیعت نماید ازین بی شک صحت یابد و اگر حل نکند باندک سقمونیای مشوی در سیب مقدسی تبدا آزا قوی سازند
[illegible] تنها [illegible] این ورم هنگام ابتدا [illegible] آن منع کند و آن [illegible] پس اگر ابتدای این ورم در بلغمی باشد که بهمراهی او معین مرض بود طریق

یا تولید سودا مریض بیابد دیگر که هوای او معین طبیعت بر مقابله مرض باشد نقل کنند پس هرگاه این مرض زیادتی کند و هنوز حس عضو زائل نشود بدوای
مذکور علاج کنند و در معالجه او اینقدر زیاده نمایند که دائم این ضماد استعمال کنند بگیرند مرهم داخلیون و مرهم اسرنج که هر دو در معالجه سلعه مذکور شد هر واحد
پنج درم آرد ترمس ده درم جوز الخشب که آن عود زنجی ست و خاک زفت و یا زفت که در آن بو نباشد یا هر دو هفت درم همه را در آب کشنیز سبز حل کنند و این ضماد
برای تحلیل این ورم نافع ست و بقراط ذکر کرده که کشنیز حار یابس ست و بران استدلال نموده که آن تحلیل خنازیر و اورام صلبه میکند و جالینوس ازان در ادویه
مفرده بیان نموده و اگر این قول او صحیح نبودی جالینوس این ضماد را با این آب ذکر نکردی و این ضماد مع لزوم پرهیز و تلطیف غذا این ورم را البته می برد
و ایضاً این ورم را باین قیروطی ضماد میکنند بگیرند اسرب محکوک پنج درم مرداسنگ سه درم موم مصفی ده درم و این را بزیت بجوشانند و بلعاب حلبه و تخم کتان
تسقیه نمایند بعده از آتش فرود آرند و حل کنند تا آنکه مخلوط گردد این ضماد را احیاناً اسقیا نامند و آن مجرب ست و ملاک امر در معالجه این ورم کثرت استفراغ
باشیای موافقه و پرهیز مریض ست و اما چون مستحکم شود و حس عضو برود پس انچه دران حاصل شود البته مستحیل و متغیر نگردد و هرگاه مستحیل نشود از حال او متغیر
نشود و آنرا علاج نبود ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از خلط غالب بران نمایند باین طور که هر صبح جلاب از اصل السوس و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند
ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز قرطم دهند و چون نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و یا بگیرند سنای مکی هفت درم
بادرنجبویه اصل السوس هر واحد سه درم بادیان دو درم و با شکر سفید پانزده درم جوشانیده صاف نموده با معجون نجاح هفت مثقال سحرگاه بنوشند و بگیرند پیه شیر
و خرس و روباه و پلنگ و شحوم جوارح طیور و همه را بگدازند و بادی بیعه و مقل و مصطکی مخلوط کرده بدان طلا کنند صفت ضماد دیگر محلل اورام صلبه برگ کتان تخم
کنوچه تخم خطمی هر واحد ده درم حلبه پنج درم انجیر سفید بست درم همه را با انجیر در هاون بکوبند تا هموار گردد بر ورم طلا نمایند خجندی وغیره مینویسند که هر صباح
مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان و اصل السوس و بادیان با گلقند بدهند و غذا حمصیه بلحوم فاضله لطیفه سازند و اجتناب از اطعمه مولد سودا مثل عدس
و برنج و مانند آن کنند و استحمام خفیف استعمال کنند و در حمام مکث نباید کرد و تنقیه بمطبوخات نمایند که دران سنا و بسفایج و غاریقون و هلیله سیاه و کابلی
باشد و اگر عضو ضعیف الحس گردد عسر البرء باشد بر مقدار حس او و دران هنگام باید که مدام از ان امالهٔ ماده بفصد و اسهال بمخرجات سودا کنند تا ضرر او عظیم نگردد
و اغذیه محموده مثل چوزه مرغ و دراج و مزورات خورانند تا ورم زیاده نشود و علاج اورام صلبه و علاج نقرس بارد با هم نزدیک ست آنرا مطالعه باید کرد **صفت**
دوای نرم کننده خاکستر برگ کرنب و راتیانج و اشق و مقل همه بسرکه حل کرده بربندند و پیه بط با خطمی نرم کننده ست **گیلانی** گوید که در علاج این مبادرت بتنقیه
بدن از خلط فاعل کنند و اگر علامت خون ظاهر باشد تنقیه بفصد نمایند بعد ازان با دویه مسهله مخصوصه ماده بعد نضج آن و اگر علامت خون ظاهر نباشد
اولاً نضج ماده نمایند پس مسهل استعمال کنند غیر آنکه درینصورت تنقیه یک دفعه نباید کرد بلکه بدفعات نمایند نضج دهند پس استفراغ نمایند و همچنین تا هنگامیکه
نقای تام حاصل گردد بعد ازان اصلاح غذا کنند تا خلط نیک عوض مادهٔ متحلل تولد کند و در بعض اوقات مفرحات مقوی قلب دهند چه ماده سوداویست
بعد آن تدبیر قطع مادهٔ منصب بعضو بمالش عضو مقابل او یا بطلای زفت بر عضو مقابل کنند و تدبیر تحلیل مادهٔ مابقی نمایند باینطور که بر عضو ملینات صلابت
مثل شحوم نهند و بعد لینت ماده دوای محلل که تحلیل او قوی نباشد بران گذارند پس اگر چیزی از ماده باقی ماند بتکرار تحلیل آن نمایند تا آنکه ماده بتمامه فانی گردد
لیکن محلل عضو متخلخل باید که ضعیفتر از محلل عضو متکاثف باشد و همچنین محلل عضو لین بنسبت محلل عضو صلب و درین اثنا تعاهد حمام کنند مگر استکثار آن
ننمایند بلکه استعمال او در اوقات متباعده باشد و رطب بود و دران آبزن استعمال کنند و دران حشایش مرخیه مثل تخم خطمی و خبازی و روغن بنفشه و جو مقشر زیاده
نمایند و همواره باین تدبیر پردازند تا آنکه بالکلیه زائل گردد **انطاکی** گوید که صلابات گاهی از ورم رخو بعینه عارض شود چون علاج آن بد گردد چنانچه سرد شود یا خشک گردد
بغیر تحلیل و در علاج این قسم گاهی جهلا ابتدا بتنقیه خلط سوداوی میکنند بجهت علم ایشان که صلابات نشود مگر از سودا و حال آنکه علاج این در بادی الرای همچنین
عضو بود بانچه در ورم رخو گذشت و تطبیب او بادهان حاره چون روغن پسته و بادام مثل یاسمین یا زنبق و بضمادات مانند بزر و خطمی و انچه در سرطان بیاید
و روغن کنجد و روغن گاو و مسکه را درین فصل نیک ست و اما آنچه از ورم صلب اصالةً باشد علاجش تنقیه خلط ست و فصد گاهی بسبب افراط خلط در کمیت بود و گاهی

بسبب حرارت در کیفیت خاصه ولهذا گاهی فصد در سوداوی کرده میشود و در ینجا چیزی از مطبوخ افتیمون بشربت فواکه شیرین کرده نافع نیست و گاهی حاجت بمثل لاجورد واقع گردد پس هرگاه بقای ماده یقین شود علاج بوضعیات مذکوره نمایند و اگر در غذا بر الکیان بجنبه آن و مثل بادام و مویز اقتصار ورزند اولی باشد در نهایت گفته که علاج این ورم بعلاج سلع نمایند اولی

مسامیر

و آن جمع مسمار ست و مسمار عقدهٔ مستدیر سفید مثل سر مسمار بود و مسامیر از بهر آن گویند که در پوست جای کرده و در گوشت نشسته باشد و شکل او مستدیر بیچ چون میخ بود و رنگ آن سفید از بهر آن باشد که مادهٔ آن رطوبتی بود افسرده و بسیار باشد که از خراش جلد و بعد خراجات و عقب علاج آن عارض شود بعده در جسم کثرت نماید و اکثر آن در پای و انگشتان پای و در اسافل بدن حادث شود و از راه رفتن باز دارد و مسامیر نزد بعضی از اقسام ثآلیل ست و بعضی دیگر از انواع غدد شمرده اند چنانچه جرجانی و ایلاقی مینویسند که نوع دیگرست از غدد که آنرا مسامیر گویند و آن چیزی باشد همچو ثؤلول نگونسار یعنی چنانکه ثؤلول بیرون پوست باشد این اندرون باشد در گوشت نشسته **علاج** باید که آنرا شق کرده مثل سلعه بیرون آرند و اگر اخراج آن ممکن نباشد مرهم بدست بکوبند و بمالند و لزوم بستن اسرب بران کنند و از زروت و نوشادر و زنگار با آب صابون سرشته طلا کردن از علاج خاص او نوشته اند باقی علاجش از بحث غدد و ثآلیل اخذ کنند و بسا ست که اگر علاج این نکنند سرطان گردد کذا قال الشیخ

سرطان

عبارتست از ورم سوداوی صلب تیره رنگ موذی مولم که تولد او اکثر از سودای احتراقی محترق از مادهٔ صفراوی صرف و یا محترق از مادهٔ بلغمی مخالط صفرا بود و گاهی از سودای محترق از سودا باشد و از سودای صرف در دی خون حادث نشود پس اگر ماده سودای صفراوی بود البته متقرح گردد و این بدست و آنچه از احتراق بلغم و قدری صفرا افتد اکثر آنست که متقرح نگردد و این عسر العلاج ست و گاهی متقرح شود و اگر ماده از سودای محترق باشد درد و سوزش او صعب بود و ریش نگردد **و فرق** درین ورم و سقیروس آنست که سرطان با درد شدید و سوزش و ضربان و سرعت ازدیاد و انتفاخ بود و در حوالی این رگها ظاهر گردند و سرخ نباشند چنانچه در فلغمونی بلکه مائل بسیاهی و تیرگی و سبزی و ایضاً غالباً حدوث این ابتدائی باشد و غالباً حدوث ورم صلب انتقالی از ورم حار بود و ایضاً سرطان گاهی متقرح گردد و ایضاً فرق با سقیروس حقیقی آنست که سرطان را حس در موضع متورم بود و آنرا البته حس نباشد و اکثر این در اعضای متخلخل عارض شود و لهذا در زنان اکثر افتد و ایضاً در اعضای عصبیه و رطبه مثل پستان و رحم در زنان و مردان را بیشتر در حوالی حلق و حنجره و در خصیه و قضیب و در امعا و معده و ایضاً در روی و سائر مواضع رطبه افتد و هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قاتل بود و در ابتدای عروض خفی الحال باشد و چون سرطان ظاهر شود امر معرفت او مشکل تر بود در اول ظهور او در اکثر امر اعده علامات او پدید آید و در ابتدا بقدر بادام یا باقلای کوچک بسیار سخت گرد شکل تیره رنگ باشد و در موضع آن اندک حرارت بود بعد از ان زیاده شود تا آنکه مثل خربزه گردد و هر چونکه زیاده گردد رگهای تیره و سبز شبیه بپای خرچنگ پدید آید و بشعلهٔ آتش ماند که پیوسته ملتهب باشد و درد و سوزش و التهاب و ضربان بمقدار کم و بیشی آمیختن صفرای سوخته با سودا بود و چون سرطان متقرح شود قرحهٔ سیاه هولناک ظاهر گردد و لب او غلیظ سرخ یا سبز منقلب بخارج باشد و در ان شبیه بشحم بود و از ان زرداب بدبو سیلان کند و با درد و سوزش خفقان نیت و غشی شود **بالجمله** از سرطان بعضی شدید الوجع و بعضی قلیل الوجع و ساکن بود و بعضی متمادی بتقرح گردد و بعضی غیر متقرح باشد و گاهی متقرح بغیر متقرح منتقل شود و گاهی علاج او با آهن بسوی تقرح بگرداند و لبهای او را غلیظ تر و صلب تر کند و این ورم مسمی بسرطان بسبب یکی از دو امر باشد یعنی یا بسبب تشبث او بعضو مثل تشبث سرطان بصید کنندهٔ او و یا بسبب صورت او در استدارت آن در اکثر مع رنگ او و حدوث عروق او مثل پایهای آن گرد او **و بدانند** که مادهٔ این مرض مفسد حاد غائص ست چون مستحکم گردد به نشود بخلاف مادهٔ صلابت و ایضاً بخلاف مادهٔ جذام که مادهٔ او اگرچه حاد مفسد ست لیکن باین مرتبه نیست و نه غائص ست بلکه منتشر در ظاهر بدن بود و لهذا جذام طول کند و ایضاً به شود بنسبت سرطان آنکه اصل سرطان مرضی ست بغایت صعب و خطرناک که طمع در اصلاح آن نباید داشت و اگر در آغاز برسند و تدابیر صائبه بکار برند میشاید که توقف کند و از زیادتی باز ماند **علاج** فصد کنند و زلوچه بپایند و بعد نضج از منضج سودا و مسهل سودا و ماء الجبن تنقیه نمایند و بتسکین حرارت جگر کوشند و چیزها یکه دران حدت بود استعمال نکنند و خوردن البان و اغذیهٔ مبرد مجرب است و سنگ آسیا و سنگ آهن تیز کن و اسرب با آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز با هم بسایند پس همه آمیخته روغن گل افزوده طلا کنند تا ورم را از زیاده شدن ندهد بعد از ان

سفیدهٔ ارزیز گل ارمنی آب کاهو بروغن زیت آمیخته طلا نمایند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد سفیدهٔ ارزیز توتیای مغسول بروغن گل طلا سازند تا اندمال یابد و گویند که اگر سنگ پشت مجموع سوخته بروغن گاو طلا نمایند سرطان متقرح را مجرب و بیعدیل ست و در بیاض استادی مرحومی مسطور ست که روغن سیاه را خوب جوش داده سرد کرده استخوان پشت سنگ پشت تازه باشد یا خشک کوفته در روغن انداخته حل سازند چون غلیظ شود طلا نمایند که سرطان و جمیع قروح را نافع ست و اسرب سوخته نیز مجرب نوشته اند و بعضی اطبای هند مینویسند که برای سرطان که از آن هیث گویند آمله منقی شب در بول ماده گاو نازاییده ترکنند و صبح سائیده طلا نمایند و بالایش برگ نیم نیمگرم کرده بربندند و گویند که گیاه کندره پونجی که بطرف میوات میباشد اگر آنرا در بول گاو نازاییده بسایند و بر سرطان طلا کنند آنرا زائل میکند و اگر برنج سرخ مقدار چهار درم در دوغ گاو خوب بپزند تا مثل مرهم گردد و بر موضع سرطان بنهند پس منع کند آنرا از زیادتی در ابتدا و از تقرح بعد ازان و تنقیه و اندمال متقرح نماید و بهترین ادویه استخوان گربه ست که بآب هلیله و بلیله و آمله سوده طلا نمایند **ضماد** حکیم علویخان که در ازالهٔ سرطان متقرح از مجربات ست پوست انار عدس مقشر گل مغره هر واحد یکتوله کوفته بیخته در شش توله قند سیاه کهنهٔ سه ساله و اگر زیاده از سه سال باشد بهتر بود باهم آمیخته بکار برند و از خواص این دوا آنست تا که در قرحه فسادی و آفتی باشد تمام دوا بر قرحه میماند و چون دوا بقدر یکحبه نیز آنجا نماند پس بدانند که قرحه بصحت انجامید داکله و قروح خبیثه را هم نافع ست و در بیاض حکیم اجمل خان مسطور ست که ادویه را مع قند مساوی گرفته بآب سحق کرده استعمال نمایند لیکن باید که گرد سرطان مثل حلقه ضماد نمایند و بالای سرطان از دوا هیچ نباید نهاد که بی این نفع نمی بخشد **مرهم سرطان** معمول و مجرب حکیم بقا خان شنگرف فلفل سیاه کات سفید زرد چوب هر یک یکدرم ترپهله سه درم برگ بهی که خشک شده افتاده باشد یکدرم جدا جدا کوفته بیخته سیماب موم سفید هر یک یکدرم روغن گاو بقدر حاجت موم بروغن گداخته جمله را یکجا حل کرده مرهم سازند و بر سرطان و دمل بر پارچه طلا کرده بچسپانند و گرداگرد سرطان دو قطعهٔ اسرب را بآب گشنیز سبز و سرکه باهم سائیده طلا نمایند **ایضاً** که درد بنشاند و جراحت را باصلاح آرد صندل سفید یکدرم بوش دربندی اقاقیا هر یک دو درم شیاف مامیثا موم سفید هر یک چهار درم سرطان سوخته یکعدد روغن گل قدر حاجت بدستور مقرر مرهم سازند و بعمل آرند **ایضاً** برای سرطان و قروح پستان از بیاض مجربی منقول زبان سگ سوخته یکعدد درسکپور سنگ جراحت تنزوی خطائی دانهٔ هیل انزروت هر یک دو ماشه کافور بهیم سینی شنگرف رومی صندل هر یک سه ماشه فلفل گرد بست و یکعدد روغن گاو دو دام **اقوال حذاق** شیخ میفرماید آنچه توقع در علاج او باید داشت آنست که چون ابتدا کند پس گاهی ممکن بود که منع کنند حتی که بر حال خود باقی ماند تا زیاده نشود یا حفاظت نمایند تا متقرح نگردد و گاهی در بعض احیان اتفاق افتد که سرطان مبتدی به شود و اما مستحکم به نشود و بسیار باشد که در باطن سرطان خفی عارض شود و در ان صلاح مثل آن باشد که بقراط گفته که حرکت ندهند پس اگر حرکت دهند بسا ست که مؤدی بهلاکت گردد و اگر ترک نمایند و معالجه نکنند پس گاهی مدت طول کند مع سلامت و خصوصاً چون اصلاح اغذیه کنند و غذائیکه تبرید و ترطیب نماید و مادهٔ ساکن سالم پیدا کند مثل ماء الشعیر و ماهی رضراضی و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن اختیار نمایند و اگر در آنجا حرارت باشد دوغ گاو تازه مسکه صاف کرده بدهند و بقول رطبه حتی که کدو بخورانند و گاهی سرطان کوچک متحمل قطع باشد و اگر ممکن بود که بچیزی باطل گردد پس امکانست که باطل شود بقطع شدید الاستیصال متعدی بطائفه که قطع او از محیط ورم سیال بجمیع عروق ساقی آن بود حتی که ازان چیزی باقی نماند و بعد ازان خون بسیار ازان سائل گردد و تقدم تنقیهٔ بدن از مادهٔ ردیه باسهال و فصد کنند بعده حفظ او بر بقای او باغذیهٔ جیده در کمیت و کیفیت و تقویت عضو بر دفع نمایند باوجود آنکه قطع او در اکثر اوقات شر او افزاید و گاهی بعد قطع بداغ حاجت افتد و گاهی در داغ خطر عظیم بود و چون سرطان قریب اعضای رئیسه و نفیسه باشد و بعضی قدما حکایت کرده اند که طبیبی قطع پستان مسرطن از بیخ او نمود پس در پستان دیگر سرطان پیدا شد گویم که ممکن ست که پستان ثانی در طریق سرطان کردن باشد و این حالت را موافق افتاده باشد و ممکن ست که بر سبیل انتقال ماده باشد و این ظاهر ترست **ذکر ادویهٔ موضعیه** برای سرطان که بدان اراده چهار غرض کرده میشود یعنی ابطال سرطان اصلا و این دشوار ست و منع از زیادتی و منع از تقرح و علاج متقرح پس آنکه بدان ارادهٔ ابطال سرطان کرده شود در ان مثل دوائی اختیار کرده شود که در وی تحلیل باشد برای آنکه از مادهٔ ردی حاصل شده و دفع باشد برای آنکه مستعد برای حصول بود در عضو از ان و شدید القوة و التحریک نباشد

ولهذا واجبست که دران از ادویه لذاعه اجتناب ورزند وازین جهت آنچه از ادویه جیده دران از معدنیات باشد مغسول بود مثل توتیای مغسول وگاهی بدان اندرونهاده مثل روغن گل و مع روغن خیری مخلوط کرده میشود و اما منع زیادتی پس توصل کرده شود بدان بتجسیم ماده و اصلاح غذا و تقویت عضو با دویه رادعه معروفه واستعمال لطوخات معدنیه مثل حکاکه سنگ آسیا و سنگ مسن و مثل لطوخ مرتب از حکاکه محکوک از صلایه و دسته اسرب بر طوبت مصبوب بر صلایه مثل روغن گل و مثل آب کشنیز و ایضا تضمید بآب غوره کوفته جید نافع ست و آنکه بدان اراده منع تقرح کرده شود پس لطوخات مذکوره برای منع زیادتی ست اگر درین سوزش نباشد پس آن همه نافع ست خصوصا چون حکاکه مذکور از دسته و صلایه اسرب آمیخته شود و هرگاه فی الجمله گل مختوم یا گل ارمنی یا زیت انفاق یا آب حی العالم با سفیداب اسرب باشد که این ترکیب نیکوست و آنچه بلیغ النفع ست تضمید بسرطان نهری تازه ست و خصوصا با قلیمیا و اما علاج متقرح پس آنچه برای آن جید ست اینست که پارچه کتان در آب عنب الثعلب تر کرده مدام بران دارند و هرگاه قریب خشک شدن رسد بران آب او چکانند و یا بگیرند مغز گندم و کندر و سفیداب ارزیز هر واحد یکدرم گل ارمنی و گل مختوم و صبر مغسول هر واحد دو درم همه را ساییده بر سرطان رطب بطریق ذرور و بر یابس بطریق مرهم مرتب بروغن گل استعمال کنند و نفع میکند آنرا دواء التوتیا یا توتیای مغسول بآب خرفه یا لعاب اسپغول **صاحب کامل** گوید که سرطان چون مستحکم و بزرگ گردد ممکن نیست که آن علاج قبول کند و بعید ست که به شود و قومی قطع او بآهن میکنند چون در عضوی استیصال و قطع او ممکن بود حتی که از بیخ او چیزی باقی نماند اما هرگاه دران این ممکن نباشد پس مخاطره او از چند وجه باشد یکی آنکه گاهی در عضو شرایین و عروق بزرگ بود و از ان خروج خون چندان عارض شود که بر مریض خوف باشد و اگر عروق و شرایین ببندند آفت باعضای رئیسه رسد که از ان این عروق و شرایین نشو کرده باشد و ایضا ممکن نیست که اصل آن عضو باشد و اما هرگاه این ورم را در ابتدای او دریابند باید که اولا فصد از عروق موافق عضوی که دران ورم باشد [illegible] قوت و سن و مزاج و فصل و مانند آن مساعدت کند و اگر مرض بزن باشد می باید که اعتنا بادرار حیض نمایند و تنقیه بدن با دویه [illegible] مثل مطبوخ افتیمون و غار یقون و غیره از ادویه که استفراغ خلط سوداوی نماید و باید که بر استعمال آن یکدو دفعه اقتصار نکنند بلکه بیشتر [illegible] و این حب موافق ست برای استفراغ خلط سوداوی و مره سودا بگیرند هلیله سیاه یکدرم افتیمون یکدرم اسطوخودوس بسفایج [illegible] نیم درم [illegible] خربق سیاه نیم درم غاریقون یکدرم همه را باریک ساییده بآب سرشته حبها سازند شربتی از سه تا چهار درم و چون [illegible] می باید که تدبیر صاحب او بتدبیر معتدل [illegible] رطوبت مسکن [illegible] آنچه در بدن پیدا شود خون نیک [illegible] معتدل مواظبت کنند و اغذیه محموده الکیموس غذا سازند مثل لحوم [illegible] مرتب بطبیخ نیک یا [illegible] و کدو و قطف و ایضا ماء الشعیر و ماء الجبن و سفوف مسهل سودا خورانند و اما آنچه بر عضو علیل گذارند باید [illegible] قبل استفراغ ادویه که منع [illegible] نماید چون آب عنب الثعلب و آب کاسنی و کاکنج و کشنیز و مانند آن [illegible] استفراغ بدن و تنقیه او از خلط سوداوی کرده ادویه محلله [illegible] مثل [illegible] **صفت آن** توتیای [illegible] مغسول [illegible] مجز و موم ربع جزو [illegible] کوفته [illegible] روغن گل گداخته [illegible] مرهم سازند [illegible] مرتب بقلقطار [illegible] جالینوس استعمال کنند و مرهم زنجفر و مرهم رسل [illegible] سائر ادویه [illegible] نافع ست [illegible] سرطان متقرح [illegible] **صفت آن** بگیرند سفیداب ارزیز و توتیای مغسول [illegible] و روغن گل [illegible] و آب عنب الثعلب یا آب خرفه [illegible] سرطان [illegible] حاضر باشد ساییده بر متقرح نهند گاهی این دوا را [illegible] از تقرح [illegible] **صفت آن** بگیرند [illegible] اسرب یا ارزیز [illegible] اسرب و دران گل ارمنی یا گل مختوم اندا [illegible] مرهم [illegible] تا آنکه سیاه گردد و بر سرطان متقرح طلا نمایند و اگر [illegible] حی العالم و روغن گل [illegible] الیاس [illegible] فصد [illegible] جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس [illegible] واحد سه درم با شکر سفید [illegible] بخورند [illegible] و بعد [illegible] النضج [illegible] تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و غاریقون نمایند و مبالغه در تنقیه بدن از ان خلط کنند یا این حب [illegible] نسخه این حب [illegible]

که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا وزن نمک یکدانگ و غاریقون نیم درم و هلیلهٔ کابلی یکدرم عوض خربق سست و بآب کرفس حبها سازند و این یکشربت
و یا ماء الجبن با فتیمون بدهند و بعد تنقیه هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بنوشانند و غذا زیرباج لحوم تیهو و ماکیان و غیره که مذکور شد و اگر با حرارت غریزی
باشد غذا ماء الشعیر با بچهٔ مرغ سازند و ایضاً بعد تنقیه ادویهٔ محلله مثل توتیای مغسول بروغن گل و روغن خیری بر ورم بنهند و از نهادن ادویهٔ ضعیف التحلیل ... التحلیل
بر عضو متورم حذر کنند و چون سرطان متقرح گردد و از ان زرداب سیلان نماید استعمال این مرهم او را نافع بود توتیای مغسول و گل مختوم و گل سرخ و گل ارمنی مساوی
در هاون رصاص بدسته آن با روغن گل سحق بلیغ نمایند و طلا کنند و این دوا نیز نفع بلیغ نماید بگیرند سرطان نهری تازه و دشق کرده بران نهند بر روز یکمرتبه باد ...
و یا بگیرند خاکستر سرطان با قیروطی روغن گل و به دستور مرهم استعمال نمایند خجندی و ابو منصور گویند که در اوائل فصد اکحل و رگهای مناسب موضع او کنند و خون
بقدر احتیاج بیرون آرند و از اغذیهٔ مولد سودا و صفرا مثل عدس و قنبیط و بادنجان و لحم وحشی و لبقر و شراب سیاه غلیظ و مانند آن که خون غلیظ پیدا کند و از جملهٔ اغذیه
و ادویهٔ حاره که خون را سیاه کنند اجتناب نمایند و هر صباح شربت ارگاوزبان و تخم کاسنی و بادرنجبویه و اصل السوس با شکر بنوشند و غذا ماش یا ماء الشعیر
بمغز بادام یا بچهٔ مرغ و لحم خرفان و بعد ظهور آثار نضج در بول تنقیه متواتر با دویهٔ مطبوخهٔ مسهل سودا مثل سنا و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و هلیله سیاه
و کابلی و مانند آن کنند و ماء الجبن بترنجبین و افتیمون آنرا نفع کند و باید که در نضج و تنقیهٔ مادهٔ این مرض مبالغه نمایند و اما چون عظیم شود تمام ... علاج او ... است
نمایند تا متقرح نگردد و این چنان باشد که از مسخنین فی الحال از ادویه و اغذیه و غیره حذر کنند و ببقول بارده تبرید آن نمایند و اگر متقرح گردد این ضماد ...
بکار برند نشاسته و سفیداب و کندر و صبر و گل ارمنی بروغن گل مرهم سازند و بهند پس اگر شدید الرطوبت باشد برات خشک ...
برات بسیار از سودا اسهال نمایند بعد از ان اگر متقرح باشد زنگار یا دوای حاد بران ... و با ...
سیلان کند ... اصول او متاکل گردد و ماده بسوی آن سائل نشود ...
اگر این در ... ایضاً گوید که من بر سرطان که در پنج گوش مردی بود بعد از انکه متقرح شده بود زنگار پاشیده و آنرا ...
و امید صحت او ... گفته که خوردن لحوم افاعی مطبوخ بآب و نمک و شبت و شراب ریحانی تنقیه بدن ...
فعل کند و ... ابن هبة الله گوید که چون طبیب این مرض را در ابتدای او دریابد فصد باسلیق نماید و استفراغ ...
... تا آنکه بدن ... و مریض را دوائی بنوشانند که تسکین حدت نماید مثل ماء الشعیر و شیرهٔ تخم خرفه و تخم خیارین و ...
قوت ضعیف گردد باید که لحم ماکیان و بچهٔ آن و بچهٔ بز بخوراند و معالجهٔ ورم در ابتدا بانچه مانع و رادع باشد باید کرد و ادویه که ... البته ...
و در آخر ادویهٔ محلله باعتدال مثل موم و روغن و صبر استعمال نماید پس اگر ورم ریش گردد این مرهم مرکب علاج نماید صفت آن ...
و مرداسنگ و گل ارمنی ... و عصارهٔ بارتنگ هر واحد دو جزو نشاسته و صمغ عربی هر واحد سه جزو ادویه ...
و حوالی ورم را بگل ارمنی مسحوق در هاون رصاص بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز طلا کنند پس اگر طبیب بر علاج او ...
بزرگ و عصب کلان نباشد باید که آنرا از بیخ برکنند تا از ان چیزی باقی نماند و خون را بر ... بند نسازند تا ... اگر ...
... بعد از ان بعلاج سائر جراحات با دویهٔ منقیه ... ادویهٔ ملحمه معالجهٔ او کنند ذبقراط گوید که علاج سرطان ...
و ... بادویه و تدبیر ... زمانی طویل باقی ماند و جالینوس ... تدبیر صواب در علاج ...
... نشود و ریش ... سرد و تر بکار برند چون اسفاناخ ... روغن بادام ...
... استفراغ درین علت بماء الجبن صواب تر ... هر چند روز چهار درم ... ماء الجبن ...
... افتیمون با سکنجبین آمیخته ... در علاج مالیخولیا مذکور شد و هر چه در علاج جذام ... آمد علاج این ...
موافق و اشربه و اضمده ساکن باید کرد و باعتدال باز آرند تا سوخته شدن خون باز دارد و ادویهٔ محلل قوی را درین علت مضرت ...

قابو بیمه مغسول که تحلیل آن باعتدال باشد و سوزنده نبود سود دارد و توتیای مغسول که باروغن گل طلا کنند ممکن بود که مادهٔ غلیظ سرطان را بتمامه تحلیل کند
تا بهستگی خاصه که نو بود دریابند و علاج از ین نوع کنند و کمتر از ین آن که بران حال بماند و زیاده نشود و من حکاکهٔ سرب را که بآب کاسنی یا کشنیز یا کاهو بسایند و توتیا
و سفیدابِ صبر هر یک اندکی در دسته و صلایه سرب بسوده در ابتدای ظهور سرطان آزموده م آنرا زائل میکند و گل مختوم وغیره که در قول شیخ گذشت بآب کاهو یا لعاب اسپغول
در دسته و صلایه سرب بسوده طلا کردن بغایت سود مند است و اگر ناسور و کرم ریش گردد و غوره کوفته ضماد کردن و سرطان ماهی تازه کوفته با قلیمیا ضماد کردن سود دارد خاصه اگر حرارت و سوزش و ضربان
باشد و گل ارمنی بسرکه حل کرده طلا کردن نافع و هرگاه ریش گردد خاکستر سرطان نهری و اقلیمیا هر یک برابر در قیروطی روغن گل و حکاکهٔ سرب بآب برگ خرفه و آب کاکنج
سوده بالعاب اسپغول طلا کردن سود دارد طبری گوید نه بسوی مریض نظر کنند اگر آنرا قوت صالح باشد تنقیه بفصد کنند حتی که قریب غشی گردد و براغذیهٔ مولد
خون نیک مثل زیر باجات بلحوم جدی یا حملان صغار و بچهٔ مرغ و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و نبیذ خوص و مانند آن اقتصار نمایند و حفظ قوت او فرمایند بعد از آن
استفراغ باین حب کنند نسخهٔ آن بگیرند خربق سیاه در شیر بز سه روز تر کرده خشک نموده ماهیزهره حب الغار هر واحد سه طسوج حب النیل نیم دانگ شحم حنظل
یک نیم دانگ افسنتین رومی غاریقون هر واحد دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم نمک نفطی سقمونیا هر واحد یک دانگ و دو شعیره کوفته بحریره بیخته بآب کرنب نبطی بسرشند چهار
مثل فلفل سازند شربتی سه درم و ثلث بشوربای اسفیدباج بهفت روز پرهیز دارند بعده این حب بخورند و بعد آن ده روز صبر کنند پس از ان یک شربت مطبوخ افتیمون
بنوشند بعده از شرب دوا باز مانند و بدن را راحت دهند و در ایام راحت اطریفل کبیر استعمال نمایند اگر مزاج او متحمل آن باشد استعمال او در هر سه روز بوزن یک نیم درم
کنند و غذا خفیف تر انچه بران قدرت باشد و صالح تر و کمتر در کمیت باشد و قریب چیزی از فواکه نگردند این استفراغ دائم استعمال نمایند مگر آنکه مانعی از ان باشد
پس اگر بینند که این معالجه دران اثر میکند و از حجم و صلابت او کم شود بران دوام نمایند و اگر این معالجه اثر نکند پس مس او با آهن دران خطر است و بعض اطبا ذکر کرده اند
که عروق او بدماغ اتصال دارد پس اگر بدین اراده آن کرده اند که فضول تجاوز میکند بسوی او از دماغ از عروق دقاق و از سائر اعضا درست است و اگر اراده عروق
متشبثه او کرده که متصل بدماغ اند غلطی کرده پس اگر انسانی بر قطع او اقدام نماید و بران جسارت کند آنرا قطع کند بطوریکه شرح آن میکنم یعنی آنرا و حوالی او را ضماد کنند
بموم روغن که تسقیهٔ آن باسرب محکوک و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه کرده باشند و آنرا شسته خوب حل کنند تا مخلوط گردد و ضماد این چند روز متواتر کنند تا آنکه نرم
کند بعد از ان بپارچهٔ درشت بمالند حتی که عروق حوالی او ظاهر گردد و غلیظ شود بعده ابتدا کنند در قطع عروق حوالی او و دراع طرفی که از ان آغاز کرده بعد از ان آنرا
بصناره بگیرند و در قلع او استقصا نمایند حتی که استیصال آن گردد بعده موضع را بصوف که باین مرهم آلوده باشند پر کنند بگیرند زوفای رطب و لعاب بهدانه و بموم روغن
معمول بروغن بنفشه بیامیزند در هاون کرده آب عنب الثعلب بران انداخته حل کنند تا آنکه خوب از ان جذب کند و قوت آن اخذ کند پس بدان صوف آلوده
موضع سرطان را بدان صوف پر کنند و اسفنج تازه در آب عنب الثعلب تر کرده بالای صوف نهند تا از خشک شدن منع نماید و آنچه دران من تجربه کرده ام بهتر
آنست که بر موضع هر روز شیر دختر از پستان بدوشند بعده آن مرهم نهند و بالایش آن اسفنج تا آنکه موضع ریم کند و تحلل ابتدا نماید و بریم و رشح بقایای او بگداز د و از ان پاک شود و موضع خشک
گردد و حذر کنند از آنکه او را مس نمایند با دویهٔ حاده پس هرگاه مده کرد و موضع نرم شد صحت یابد الا آنکه زمانهٔ صحت او بعید گردد تا آنکه انچه در عروق متصل آن باشد فانی شود و خون صاف گردد
و بهترین چیزی که طبیب درین مرض عمل نماید احتراز و ترک اقدام بران با آهن است مگر هنگام ضرورت و اما چون سرطان مستحکم شود و در اعصاب متشبث گردد و حس موضع
باطل کند بسبب فرط صلابت و منع روح از سلوک درین بقعه علاج آن نیست و امید صحت او نباید داشت و هر مرض چنان نیست که علاج نزد انتهای آن کرده شود و نه هر آنکه
نزد ابتدای او معالجه نمایند بلکه بعضی مرض چنان باشد که در ابتدای او قبل از آنکه مستحکم گردد سلاج او کنند مثل امراض سوداویه و بعضی آنست که نزد استحکام او
علاج کنند مثل نزول الماء در چشم و امثال این بسیار است پس این علت را چون در ابتدای او علاج کرده شود زیاده نشود و بزرگ نگردد و اشتداد ننماید و علاج
این مرض در ابتدای او استفراغ بدن دائم است و اقتصار بر اغذیهٔ محموده و اکثر اطبا درین مرض غلطی میکنند زیرا که حدوث این و حدوث ساعه یکسانست
و تساهل از معالجهٔ این میکنند تا آنکه مستحکم میگردد پس واجب است که طبیب هشیار باشد نزد تهیج ورمی که در بدن ظاهر شود بخوف آنکه سرطان و داء الفیل
باشد و گاهی سرطان در بعض اوقات صلب شود حتی که عروق او کشیده گردد و چندان الم آرد که مریض را بیقرار گرداند و در بیضه رتها این هم معروف به سرطان

ضماد کنند نسخهٔ آن موم روغن بروغن بنفشه و پیه بط سازند و بران اندک سفیداب و اندک آرد ترمس باشیده بر بهم زنند تا مختلط گردد و این مرهم معروف
بقیروطی سرطان آنرا نافع موم بروغن بنفشه ساخته از آتش فرود آورده لعاب بهدانهٔ شیرین و اندک پیه گرده بز بی نمک و قدری زوفای رطب و اندکی
صبر سقوطری بران اندازند بعد ازان تسقیه باب حراره کدو یا آب برگ خلاف یا آب برگ خبازی دهند و مخلوط سازند و خوب حل کنند بعده بر سرطان بمالند
هر گاه صاحب او را استفراغ و فصد کرده باشند تا موضع مسترخی نگردد و جذب ماده نکند و این وقت سرطان را لازم کنند و از تمدد منع نماید و چون الم گردد الم زائل شود و صاحبش ایذا نیابد

اورام ریحی و نفاخات عضلات

بدانکه ورم ریحی دو نوع است یکی آنکه ریح مخالط و مداخل جوهر عضو بود و ملایم باشد و آنرا تهبج گویند دوم آنکه ریح مجتمع در موضع واحد در جوف عضو یا میان فضای
دو عضو بود و صلب باشد و آنرا نفخه نامند و بقول شیخ از اورام ریحی انچه از بخار لطیف غیر متبلد بود مشابه تهبج و مانند آن باشد و آنچه از بخار ریحی غلیظ بود نفخه گویند
و آنرا مدافعت بود و مثل زق منفوخ باشد و گاهی بضرب دست آواز کند خصوصاً چون در فضائی باشد که دران جمع گردد مثل معده و امعاء و میان اغشیهٔ مجلل عظام
و میان استخوانها و اغشیهٔ محیط بعضلات و میان عضلها و همچنین انچه محیط باوتار باشد و گاهی در افضیه متحلل نشود بلکه اعضای متصله را تمزیق نماید و دران داخل
شود یا اندران متولد گردد پس محتاج بتمزیق آن شود و ریح باقی بماند و محتبس میشود بسبب کثافت و غلظ خود و بسبب کثافت عضو یکه محیط آن باشد و ضیق مسام او
و گاهی انسان بر عضوی مثل زانو توهم ورمی محتاج بشگافتن کند پس آنرا بشگافند ریح صرف ازان برآید و از عجائب مشاهدات راقم اینست که حافظ فضل کریم برادرم
زانو عارض شد و هر بار که ورم را جنبش میکرد از آروغ با آواز بلند می آمد بعد چندی باستعمال محللات آن ورم زائل شد و آروغ نیز موقوف گشت و بو کس گوید که گاهی
ریاح منفخه زیر جلد تولد می یابد و گاهی زیر صفاقات که بالای استخوانهاست و آنکه محیط بعضلات است میباشد و گاهی این ریح در شکم میان بطن و صفاق جمع میشود
و آنرا استسقای طبلی نامند و فرق میان این ورم و میان ورم رخو مسمی باو ذیما آنست که باوجودیکه درین انگشت فرو رود اثر غمز او باقی نماند و ازان آواز مثل
آواز طبل آید بالجمله علامت نفخه سبکی ورم و عدم گرانی است و آنکه مانند مشک پر باد باشد و از انگشت فرو رود و زود بحال خود باز آید و اثر او نماند **علاج** بعد از
نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم تنقیه نمایند و استعمال گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری حار نفع دارد و حجامت بلا شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و نرگس
و هفت برگ بمالند و جاورس و ارزن را گرم کرده بدان تکمید کنند و سورنجان تلخ و زنجبیل و بابونه و نمک طعام هر یک شش ماشه سوده در روغن بابونه و روغن نرگس
هر یک دو توله آمیخته نیمگرم بمالند و ایضاً سنبل الطیب و بزر البنج هر یک نه ماشه سائیده در روغن گل سه توله آمیخته ضماد زعفران سه ماشه در سفیدی بیضهٔ مرغ
حل کرده و یا صبر یکتوله مغز خیار شنبر دو توله در آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند و بالایش برگ بید انجیر سرخ بروغن گل و یا بابونه چرب نموده بر بندند و هر چه در علاج ورم رخو
برای تهبج مسطور شد بکار برند **شیخ الرئیس** مینویسد که انچه مشابه تهبج باشد علاجش از جنس علاج او بود و اما در علاج نفخه احتیاج بچیزی افتد که جلد را متخلخل گرداند
و انچه اندران باشد آنرا تحلیل نماید و آنرا بر موضع تا مدت طویل مکث ممکن بود و آن مثل مراهم و ادهان و مانند آنهاست و کمتر ازان سیاه سائله و امثال آنست و لابد
که در غایت لطافت باشد تا بسبب لطافت اجزای او بر غوص بمفرط متمکن بود و گاهی احتیاج بوضع محاجم بغیر شرط آید تا نفخه را تحلیل کند و از ادویهٔ موضعیه آن
روغنهای گرم لطیف الاجزاست مثل زیت که دران چون سداب و زیره و بزور لطیفه مثل تخم کرفس و انیسون و نانخواه و شبت و مانند آن پخته باشند و از مراهم محللهٔ مخصوصه
برای نفخه که در اعضای وتریه و عضلیه افتد اینست که بگیرند چرک دیوار حمام و بآب حل کرده در پاتیله انداخته بران آهک آب نادیده اندازند بقدریکه دران احتمال قوام مثل
قوام گل باشد و جوش داده بدان لطوخ سازند و گاهی از شراب و آهک جوشانیده مرهم میسازند مرهم جید معتدل بگیرند زوفای خشک بسایند و بر قیروطی مرتب از
موم زرد و روغن شبت بپاشند و ازان مرهم لطوخ بسازند و نفخه که در عضلات بسبب کوفته شدن آن عارض شود واجب است که از ادویهٔ حاره مفرط و حریفه اجتناب
نمایند تا عضو ازان متوحش نشود و نفرت نکند بلکه چون بمحللات معالجه کنند چیزی از مسکنات و جمع بدان مخلوط سازند و مثل این علاجات بمثل مقیئ هست که در شراب
حل کرده سوف زوفا دران ترکرده باشند و اگر با حرارتی باشد بروغن گل صوف زوفا تر نمایند و اگر زوفای رطب در روغن گل حل کنند بهتر باشد و اینهمه نیمگرم مائل
بحرارت استعمال کنند و نگذارند که سرد گردد زیرا که سردی مثل این مضر است و اگر درد انجا از ابتدا ادید باشد پس بران روغنهائیکه دران تسکین درد باشد مع منع ماده

که در ابتدا بادیا استعمال کنند چون روغن بنفشه و روغن گل بابونگی روغن شبت پس هرگاه اندک خفت یابند در ادویه آنچه دران قوت تحلیل زیاده باشد آمیزند مثل نطرون و سرکه پس مثل خاکستر پس مراهم محلله مثل مراهم مذکوره **ابن الیاس** گوید که هر صباح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود و ماش بمغز بادام و یا هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا مزورهٔ زیرباج بلحوم کلیان و تیهو و از منفخات حذر کنند و تلطیف تدبیر نمایند و در نفخه در جلاب مذکور تخم سداب سه درم داخل کنند و غذا نخوداب و مغز قرطم و عضو معلول را بروغن بابونه و سداب بمالند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر واحد ده درم در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رطل آید صاف کرده روغن زیت نیم رطل بران ریخته بملایمت بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و بر عضو بمالند **خجندی** گوید که هر بامداد شربت از تخم سداب و بادیان و نانخواه و تخم فنجنکشت هر واحد یکدرم با ده درم گلقند بنوشند و غذا احصیه بلحوم فاضله و بر تناول معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و تریاق اربعه و دحمر تا هر کدام که حاضر باشد یکمثقال مداومت نمایند و روغن جندبیدستر و مانند آن بمالند و تکمید بآرد جو و جاورس یا سبوس گندم و نمک کنند و خاکستر چوب انگور بآب برگ سرو و طرفا و ابهل سرشته ضماد نمایند و یا بآب رماد بشویند یا اسفنج بدان تر کرده تکمید کنند و طریق آن در علاج ورم رخو در قول جرجانی گذشت **خضر** گوید که نطول آبیکه دران سبوس گندم یا بابونه و اکلیل الملک و حلبه جوشانیده باشند بر عضو نمایند و در تهبج لطوخ بخولان در آب عنب الثعلب یا آب کشنیز کنند و اگر از ضعف جگر باشد علاجش در امراض جگر مذکور شد و عمده درین همه اصلاح غذا و تلطیف آن و حذر و احتیاط از زدارت هضوم ست **بعضی** متاخرین مینویسند که اگر تهبج در آخر تپهای بلغمی افتد و بر رو و پشت چشم و پا پدید آید مار الاصول پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اذخر هر یک هفت ماشه بیخ کرفس اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه عنب الثعلب بادرنجبویه هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله مصطگی چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله چهار پنج روز داده تنقیهٔ بدن نمایند و بعد از تنقیه شربت بزوری حار چهار توله در عرق از خرشه توله دهند تا یکهفته و غذای شوربای مرغ بابان خشکار و ضماد جدوار باز زنیاد و در آب عنب الثعلب سازند و اگر سببش سوء مزاج جگر باشد علاج سوء القنیه نمایند و اگر از بخار و ب سیر باشد بهیجی که در سوء القنیه مسطور شده علاج او نمایند و اگر اسباب مذکوره نباشد و تهبج تمام بدن را شامل بود و فرق درین تهبج و استسقا آنست که درین جا تشنگی اصلا نمی باشد بخلاف استسقا که تشنگی در هر سه نوع آن لازم ست اول تنقیهٔ بلغم نمایند بعده علاج خفیف استسقای لحمی بکار برند و شستن بمطبوخ اشترخار و کذا با آب خاکستر چوب انگور به تیزاب فاروقی و ایضا طلای تخم مورد در سرکه و گلاب و روغن گل نافعست و بدانند که این مرض بی خلل جگر کمتر افتد و اگر با تهبج اندکی صلابت فم معده و قبض شکم و غلبهٔ خفقان و سوء تنفس باشد فصد باسلیق کنند و روز دوم مغز خیارشنبر و گلقند و گلاب و عرق گاوزبان و روغن بادام دهند و بعد ازان اگر خشکی دماغ و بیخوابی باشد روغن بادام و خشخاش برابر بر تارک سر بمالند و اندکی در بینی و گوش چکانند و خمیرهٔ گاوزبان با عرق بیدمشک و کیوڑه دهند و بخوردن حریره امر کنند

دبیله

عبارتست از ورم بزرگ حجم و رنگ آن مانند رنگ جلد بود و با آن درد نباشد مگر بسبب عروض عفونت در ماده یا باستعمال ادویهٔ ذی حدت و نزد ریم کردن درد داخل او جائی باشد که دران مواد خبیثه جمع شود و طبری گوید که دبیله مثل دمل بزرگ ست مستدیر و مستطیل و گاهی منبسط بود و گاهی رنگ آن همرنگ دمل باشد لیکن در اکثر مخالف از دمل بود و برنگ جلد باشد پس اگر با مادهٔ حاصله دران حدت بود زود ظهور او و الم بود و اگر ماده بارد غلیظ باشد الم کمتر بود و سبب دبیله مادهٔ عفنهٔ غلیظهٔ غیر نضیجه قلیل الحدت منسهبت متولد از فساد غذا بسبب سوء هضم و تخمه یا از اغذیهٔ غلیظه که هضم نشود بجهت قلت حرارت و کثرت کمیت غذا و رداءت کیفیت آن پس متعفن و فاسد گردد و چون ماده حار نبود و بلید باشد پس آنچه ازان پیدا شود یا چیزی مثل روغن بود و یا برلبن که دران باشد و یا مثل عسل بود بنابر غلظ که اندران باشد و یا مثل پیه گداخته که جمود او محکم نشده باشد زیرا که قدرت آن نداد که نضج یابد و ریم سفید رقیق بهم رسد و بهمین جهت آنچه در دبیلات پیدا شود اجسام مختلفه بود مثل زکال و صوف و سنگریزه و ناخن و اشیای شبیه باشیاء دیگر مثل لون آسمانی و آسیا شبیه بخزف و گل سیاه بدبو و مانند آن و ابو ماهر زمین ذکر کرده که در بیمارستان دبیله را شگافتند و ازان قطایع مشابه زرنیخ زرد برآمد و ازان قطعه گرفته بر آتش نهادند قطعهٔ زرنیخ نیز بر آتش گذاشتند و بوی هر دو یکسان

بود و سببش آن بود که ماده کیفیت زرنیخی در طبع او پیدا شده و حرارت ضعیفه دران اثر کرده پس زرنیخ دران پیدا شد چنانچه در معدن متولد میگردد و هر چه در دبیله
از انواع اجسام پیدا شود برین قیاس باید کرد اما تغیر هضم و سوء هضم و تخمه از اسباب بسیار بود بعض آن مخصوص بجوهر و بعض آن مخصوص بکیفیت و بعض
آن مخصوص بکمیت باشد پس انچه مخصوص بجوهر بود آنست که معده و آلات هضم ضعیف گردد و انچه مخصوص بکیفیت بود آنست که کیفیت کیموس
متغیر شود و انچه مخصوص بکمیت ست آنست که مقدار کیموس بیفزاید یا کم گردد و بدین معانی هضم فاسد شود و انچه مذکور شد حادث گردد
و این نوع گوید که دبیله با ورم و بلا ورم بود و سببش ضعف هضم و سوء هضم ست یا بسبب کثرت اکل یا تناول اغذیه غلیظه یا ضعف معده و جگر یا هم یا فکر طویل
که در مزاج قلب برودت پیدا کند و بدان سبب فم معده سرد شود پس هضم ضعیف گردد و از تخمه رطوبات غلیظه لزجه در عضوی پیدا شود و این رطوبات گرداگرد آن از
اجسام فاسد کند و برای نفس خود موضع بسبب طول مکث او دران بهم ساند بعده رنگ این رطوبات متغیر گردد یا بسوی سفیدی و آنرا شحمیه نامند و یا بسوی زردی
و آنرا عسلیه گویند و یا بسوی سیاهی و آنرا عقیدیه خوانند بعد ازان درین رطوبت اجسام صلب مختلف که از جنس رطوبت باشد متولد گردد بلکه از جنس
اصناف اجسام صلبه باشد مثل ریزه موی و پاره استخوان و قطع خرقها و ریگ و گچ و چوب وغیر آن که در قول طبری مسطور شد چون بشگافند در آن این اشیا
یافته شود و بعض آن بسیار بد بود و بعضی بی بو باشد و خجندی گوید که ماده محدث ورم یا مجتمع در فضای مخصوص باشد و آن دبیله ست یا چنین نباشد و آنرا
اسمای دیگرست و ماده دبیله گاهی حار بود و آنرا خراج نامند و گاهی چنین نباشد پس باسم دبیله مختص گردد و گویند که از خواص دبیله ست که با آن درد البته نباشد
و بر اجسام غریبه محتوی بود مثل وردی زیت و گل وغیر آن که مذکور شد و این اجسام از حرارت غریبی در فضول مختلفه متولد شوند که بعض آن از احتراق صفرا و بعض
آن از انعقاد او و بعض آن از انعقاد بلغم و از احتراق او و بعض آن از احتراق خون و بعض آن از احتراق سودا و انعقاد و غلظ او پیدا شود و علامت دبیله آنست
که جای غمز او کمتر فرو رود و از جای غمز ریم و خون و مائل بصلابت باشد و انطاکی گوید که دبیله عبارت از اجتماع اغذیه زیاده از حاجت ست میان صفاقات
و تجاویف و این مجتمع را بسبب خامی او و میل او از مسالک طبیعی فاعل آن از حرارت ضعیفه منقسم گرداند بچیزی که مشابه گچ باشد اگر اصل او بلغم بود و خاکستر
اگر سودا باشد و خشت سوده اگر خون سوخته بود و زنگار اگر صفرا باشد و ریم اگر قریب از طبیعی بود و گاهی مشابه موی رشته وغیر آن باشد و سبب همه اختلاط اغذیه
و تناول اشیای خام و شرب بالای اکل قبل از هضم و قلت ریاضت و لزوم دعت ست و علامتش ظهور نتوست زیر جلد مع سلامت جلد و استدارت شکل
غالبا و نرمی او و قلت درد و گاهی [illegible] لذاعه حاده محتوی باشد **علاج** اول تنقیه بلغم کنند بعد ازان ادویه ملینه محلله مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و از
لعاب خطمی و تخم کتان و حلبه و پیه گوزن و پیه نرگاو و روغن گل مرهم ساخته ضماد نمایند تا نضج یابد پس بشگافند و مواد ردی را بیرون آرند بعده ادویه مدمله
بکار برند و علاج این قریب [illegible] ست سوای آنکه اخراج چیزیکه در دبیله باشد در یکدفع نشاید بسبب کثرت آن و مخالطت روح بدان تا غشی نیفتد
بلکه استفراغ او بدفعات کنند و ضماد نعنع بستانی با آرد جو پخته و کذا سرگین کبوتر بسرکه و عسل و کذا حرف و کذا حلبه و کذا عرق کشتی گیران بغبار آسیا نشتر
دبیله را بشگافد و ضماد خطمی بسرکه یا شراب پخته و کذا پیاز نرگس و کذا پرسیاوشان و کذا آرد جو با آب پودینه و عسل و کذا سیر سوخته نضج دبیله کند و طلای
قنه بعسل و کذا اشنه سبز در شراب آمیخته تحلیل دبیله نماید و خوردن لبلاب پخته بروغن بادام یا روغن کنجد تازه و کذا ضماد برگ و خیوط آن کوفته نیز نافع
دبیله ست ابن [illegible] هندیه که هر صبح جلاب از تخم کاسنی [illegible] اصل السوس و گاوزبان هر واحد دو درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره
[illegible] نخود با مغز بادام خورند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه نمایند که دران ترنجبین و هلیله زرد و خیار شنبر و گلقند باشد و بهر تلیین طبیعت سنای مکی هفت درم بنفشه
[illegible] و اصل السوس [illegible] کوفته دو درم هلیله زرد هفت درم جوشانیده و صاف نموده بنوشند بعد ازان تلطیف
تدبیر نمایند و اگر با ضعف قوت باشد چوچه مرغ در حرورت داخل کنند و دبیله را با دهان شحوم و لعابهای ملینه منضجه و بمرهم داخلیون ضماد نمایند و چون نرم گردد با آهستگی
بشگافند و آنچه اندران باشد بدفعات پاک کنند و بعده از پنبه کهنه پر کنند تا تنقیه آن بتمامه کنند بعد ازان التیام او بمراهم نمایند که برای اندمال قروح مذکور گردد
و نوعی از دبیله ست معروف بدبیله منکوسه و او آنست که از زیر جلد بعید باشد و غائر عمیق بود و انچه دران جمع شود در عمق جمع گردد و با آن درد لازم باشد

ر علاجش علاج دبیله است با احتیاط و حذر از مسهلات قویه و استقصاء در معالجه و اسهال چندانکه استفراغ بتدریج اندک اندک نماید **انطاکی** در نزهت
مینویسد که علاجش مبالغه در تنقیه است بعده تلیین و انضاج او پس شق و استخراج ماده و اگرچه بدفعات باشد بحسب قوت پس منقیات از مراهم پس مدملات
و از الطف چیزیکه بدان پاک کنند صابون و بزرکتان و بزرقطونا و گندم خاییده و انجیر و قرطم ست و قسمی ازان دبیله منکوسه ست که بجس ظاهر نشود و کمتر
آنست که مریض ازان سالم ماند و چون بشگافند موادیکه دران باشد ظاهر نگردد تا شگاف باستخوان نرسد و در تذکره گوید که استفراغ خلطی نمایند که غلبه او معلوم
شود و تحقیق گردد تولد ماده ازان بتناسب او و مرکب بحسب او و چون بتنقیه یقین گردد نضج ماده او آبزن بطول مثل طبیخ بابونه و حلبه و اکلیل الملک و خطمی کنند
و عقب آن ادهان مرخیه مثل سکه و روغن بنفشه و موم استعمال کنند بعده بر تخم ذی لعاب چون اسپغول و بزرکتان بزیت بربندند پس اگر منفجر نشود بیخ نرگس
بروغن گاو یا روغن سوسن و خردل بکار برند و اگر نشگافد تا هین بشگافند و مبادرت باین نباید کرد بعده پاک کنند اگر قوت را امکان آن باشد در یکدفعه والا
بدفعات متعدده زیراکه ماده خارج نمیشود مگر بقدری از ارواح و چون پاک کردند بماء العسل بشویند و بهم جاذب و بینه کهنه بر کنند و مرهم داخلیون را در تن
شان عظیم ست و مطلق فائده نهادن او قبل از شگافتن بود و قسمی از دبیله آنست که آنرا منکوسه نامند و او آنست که بسوی باطن قریب تر باشد و این چون بسوی
باطن بشگافد هلاک کند و گاهی بادویه مذکوره علاج کرده شود و بگشاید و ایضا مآل او بموت باشد آنچه در عضو غیر مجوف بود بسبب غلبه سلامتی درین صورت و از تجربات
حشو او بصبر و مرداسنگ و روغن گاو ست و با وجود این مبالغه در پرهیز از فرو هر چیز بیرد مثل خربزه و بعد گشادن او از شوربا خصوصا چرب بسبب تولید او
ماده را واجب ست بعده اگر ماده دلالت بر وجود بلغم کند مثل خروج او سفید مائل بغلظ و شفافیت تعاهد استعمال غاریقون و شحم حنظل و روغن بادام و عسل کنند و یا
بر سوداء مثل تیرگی و غلظ او و غرابت اجسام خارجه لزوم حجر ارمنی معجون باسطوخودوس نمایند که این را سر غریب ست و یا بر صفرا مثل زردی یا در قیق حاد صبر و هلیله
با آب بنفشه یا گلاب حب بسته بدهند و یا خون باشد فصد جانب محاذی کنند نه مقابل از روی خلاف و اینچنین آن بخوف انجذاب ماده کسی بسوی بدن و از
چیزیکه دبیلات را بشگافد اینست که رتیلات را با آرد جو بپزند تا مهرا گردد و بران نهند و کذا سرگین کبوتر و پشک بز بعسل و در خواص ست که چون سنگی را بر بخو ابیفگنند
و پیش از آنکه بر زمین رسد بگیرند و در گردن صاحب دبیله بیاویزند فائده تمام دهد **طبری** گوید که بسوی آن نظر کنند اگر صلب باشد فصد مریض کنند اگر ازان مانعی نباشد
و استفراغ بدن او نمایند اگر قوت اطاعت او کند پس بمطبوخ افتیمون یکدفعه یا دو دفعه بحسب حاجت و مقدار قوت و اقتصار بر اغذیه محموده کنند مثل تیهو و بچه مرغ
و دراج و اگر مدت گذشته باشد مزورات معمول بسرکه و شکر سفید و مانند آن دهند بعده نظر کنند بموضعی که دران دبیله است پس اگر تضمید او جائز بود چیزیکه آنرا نرم کند
مثل پیه بط و پیه مرغابی و شرب بز و پیه خرس اگر یافته شود ضماد نمایند و واجب نیست که شحوم در نهایت حدت باشند مثل پیه شیر و پیه نسر و پیه عناق الارض
چه گویند که این حادترین شحوم ست پس شحوم مذکوره سابق جمع کرده ازان موم روغن سازند بعده بر آتش آنرا تسقیه دهند بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و بهم زنند
تا مختلط گردد پس بر دبیله ضماد کنند تا نرم گردد و اگر باین دوا نرم نشود بمرهم داخلیون که دران مرداسنگ و اسرب محکوک آب شبت داخل کرده باشند ضماد
نمایند و اگر این مرهم آنرا نرم نکند باین دوا ضماد سازند بگیرند گندم مطبوخ بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و مع اشق بکوبند تا مثل مرهم گردد بدان
ضماد کنند که این خراجات صلبه را نرم کند و اگر بدین نشود بگیرند اشق و زفت و علک الانباط و همه را با آتش در شراب بگدازند بعده بر پارچه طلا کرده بچسپانند که تا این
نرم کند و هرچه دران باشد بپزد و از آنچه دبیله را ضماد کنند برای نرمی شیرزق فارسی مطبوخ بگندم و چاورس مقشر ست و بعد از طبخ در هاون بکوبند تا مثل مرهم
گردد بعده موم روغن ببعض شحوم مذکوره سازند و بر آتش تسقیه آن بلعاب حلبه و لعاب بزرکتان نمایند بعده از آتش فرود آورده اندک مرداسنگ بران انداز
پس با گندم مطبوخ مع شیرزق جمع کرده باریک و نرم بسازند بعد ازان بر دبیله صلبه ضماد کنند اگر مبادا باشد گرم کرده و اگر گرما باشد همچنان و تضمید او چنان باید
که یکروز ضماد نمایند و یکروز ترک کنند و اگر باین دبیله نرم نشود متعرض بشگاف نشوند و نقل مریض ازان بلد و هوا بمضاد آن از بلد و هوا کنند و یا ترک معالجه
نمایند تا آنکه فصل مقابل آن فصل آید و بالجمله دبیله را باهتمام مس نکنند تا وقتیکه نرم شود و ریم بسطح جلد بیرون آید حتی که حاس بدان احساس نماید پس هرگاه اراده
شگاف او نمایند بسوی موضع او نظر کنند اگر قریب قلب یا جگر یا خصیتین یا طحال یا معده باشد شگاف او بطول دهند از بعیدترین مواضع از عضو شریف

و آنچه دران باشد بیکدفعه خارج نکنند بلکه در چند روز و بدفعات بیرون آرند پس اگر آنچه ازان خارج شود شحمی باشد آنرا با پنبه کهنه تنها پر کنند و اگر عسلی باشد از پنبه
و سرکه پر سازند و اگر نفطی یا صدیدی سیاه باشد با پنبه و سرکه و نمک پر کنند و همواره آنرا پر نمایند تا آنکه آنرا پاک کند و بمقدار غور او نظر کنند و دریافت نمایند که آیا او
بحجاب رسیده است یا نه پس اگر رسیده باشد احتراز نمایند و جهد کنند در نهادن رفادها و بستن بر اشکالی که ریم بسوی خارج بیرون آید و بر شکلی بخوابانند که ریم
ازان سیلان کند و بند نشود و مراهم مناسب هر یک استعمال نمایند و اگر بحجاب نرسیده باشد امیدوارتر و سالمتر باشد و علاجش بمرهم منبت لحم و جالی کنند
و موضع بط را نگذارند که تر بماند و یا چرک کند پس اگر چرک نماید بشراب کهنه بشویند و اگر تر بماند بمرهمی که دران قلقطار افتد علاج کنند و چون ابتدا بتحم کنند
مرهمیکه دران کندر و راتینج و گلنار افتد استعمال نمایند و چون هر دو لب او قریب شوند و از لحم ممتلی گردد ذرور خشک که معروف بسرقولونست و آن گلنار
و گل سرخ و دقاق کندر و مر باشد استعمال کنند و این غشا را سلب کند و از انتقاض منع نماید و زیادتی و کمی در علاج بحسب رای طبیب است و این علاج هر
جنس دبیله هست و از دبیلات نوعی ست معروف بدبیله منکوسه و آن در اکثر احوال قاتل بود و البته نضج نکند و اگر بشگافند سوای خون ازان بیرون نیاید
و چون شگاف تا باستخوان رسد آنجا ریم برنگی که مذکور شد ظاهر شود چه فاسد بود و گاهی غشای موضوع بر عظم را بوسیده کند و بغشای مستبطن اضلاع برسد
و منکوسه بهر آن نامند که ریم آن زیر آن میرسد و بسوی خارج او بیرون نیاید که بگشاید و علاجش همان علاج است که مذکور شد سوای آنکه واجب است که عنایت
بمعالجه او بیشتر از اول بود و اگر دبیله رخو باشد و دائم آنچه حوالی اوست آنرا متعفن بسازد مضر نیست که حوالی دبیله را داغ متصل بلیغ دهند تا موضع سخت
گردد و متعفن نشود و فرق میان دبیله و میان دمامیل و خراجات بسیار است بعضی از آنست که مذکور شد و بعضی آنکه خراج و دمل را چون بشگافند دران کیسه نیابند
و در دبیله وعا و کیسه یافته شود و لهذا آنرا دبیله نامند و معنی او آنست که آنرا دو کیسه است زیرا که بیله بمعنی کیسه است پس در یکی از دو کیسه آن غذر آب فاسد
متعفن بود و در کیسه دیگر اشیای غریبه باشد که مذکور شد مثل چوب و زکال و ریزه ناخن و پشم و مو و مانند آن و واجب نیست که طبیب جسارت کند بر دبیلات
نه بر علاج آن مگر آنکه چون صاحب او را جودت قوت و صحت بنیه و حسن قبول برای معالجه دریابند و در مقاله بعض بصریین خواندم که واجب است که محجمه بی شرط با قدح
شوصه بر دبیله نهند پس اگر بر مریض ازان غشی نشود امید صحت او باید داشت زیرا که وضع محاجم ماده را بسوی خارج بیرون آرد پس شگاف سهل بود و گمان من
آنست که امر بوضع محاجم وقتی کرده اند که چون دبیله بر مواضع سلیمه از بدن باشد و آنچه ماهر معالجه دبیلات بتلیین و تحلیل می نمودند دیدم که او اشاره بشگاف البته کرده باشد

خراج

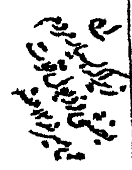
عبارت است از ورم حار کبیر الحجم با الم و ضربان که در آخر پخته شود و ریم کند و بقول بعضی فرق میان خراج و دبیله آنست که در خراج ماده اندک
بود و در دبیله ماده بسیار باشد و شیخ الرئیس و غیره مینویسند که خراج از جمله دبیلات است آنچه از اورام حار ریم کند داسم دبیله واقع میشود بر هر ورم که در باطن او
موضعی فارغ باشد که بسوی آن ماده بریزد پس هر ماده که باشد دران بماند و خراج آنست که از جمله این حار باشد پس ریم جمع شود و گاهی بدون ورم حار ابتدا کند بجمع ریم
و تفرق اتصال باطن و گاهی چنان ابتدا نکند بلکه ابتدا کند با بتدای اورام حاره صحیحه که اوقات اربعه دران متمیز بود چون فلغمونی بعده احراز نزد منتهی متحول گردد
بریم یا باخذ اخلاط مخاطیه و عصبیه و رملیه و شعریه و غیر آنها و با وجود این بعضی اطبا ورمی را که دران اخلاط ازین جنس باشد باسم دبیلات مخصوص کرده اند و چون
این خراج از ماده غلیظ بود که طبیعت آنرا بسوی عضوی دفع کند پس ممکن نیست که در جلد نافذ شود و بطریق بخار یا عرق ازان تحلیل گردد و نه ایضا آنرا لحم تشرب کند
که ترهل بپذیرد چنانچه در استسقا بلکه اتصال عضو متفرق گرداند بسبب غلظ خود بتفریق ظاهر و در خلل آن متفرق ساکن گردد و در اکثر او را سر تیز ظاهر شود
و خصوصا اگر ماده حاد باشد پس آن خراج آغاز بتعفن کند و لحم حوالی خود را بسبب حدت و عفونت خود بوسیده سازد حتی که ریم جمع شود پس آن ریم
نضج یابد پس منفجر گردد یا بافساد جلدی که بر آنست و تاکل آن و گاهی احتیاج شود بتقویت در انضاج و انفجار بمنضجی و مفجری و گاهی حاجت آن نیفتد
و هر قدر که خراج را ارتفاع شدید تر و سر او تیزتر و سرخی و گرمی سخت تر بود خلط محدث او در حرارت شدید تر و آن در نضج و تحلیل و انفجار سریعتر باشد خصوصا
بلند بار صنوبری شکل مثل دمل بزرگ و آنچه خلاف این یعنی پهن و فرو رفته کم سرخ بود آن غلیظ الماده رزی مائل بسوی باطن قلیل الوجع ثقیل الحرکه باشد

و دیرتر پخته شود و چون سر کند زخم آن کشاده بود و اکثر آن باشد که چند جای سر کند و با خوبی کم شود و ردی‌تر از این آنست که نفوذ او بسوی داخل شود و پس هر عضوی که
بگذرد آنرا فاسد کند و از این قبیل است که بسوی جانبین منفجر شود و هر عضو قابل آن نیست که دران خراج حادث شود چنانچه در مفاصل خروج خراج نادر باشد
پس اگر دراینجا خراج برآید امر عظیم باشد و ماده سخت مفرط بود و بدترین و خبیث‌ترین خراجات آنست که براطراف عضلهٔ کثیر العصب قوی الحس برآید که الم و آفت او
بیشتر باشد و خراجات مختلف باشند در مدت نضج ریم آنها بحسب خلط در لطافت و غلظ او و مزاج در حرارت و برودت و اعتدال او و بحسب فصل و سن و جوهر عضو
و خراج نضج نیابد و ماده که اندر آنست مستحیل بریم نگردد و بسبب قلت حرارت غریزی در عضو و بسبب غلظ جوهر ماده و گاهی در باطن بگشاید بحیثی ظاهر نشود
بسبب غائر بودن ریم در گوشت و با غلظ جلد یکه بر آنست و گاهی بر نضج ریم واقف شوند بسرعت و گاهی واقف نگردند بحسب حجم او و در غلظ پس بسرعت تمام
نشود و اگرچه نضج یابد و در رقت پس بسرعت نرم گردد و بحسب لحم که بسیار یا اندک بران باشد **اسباب خراج** وقوع بسوی ریم امتلاء و کثرت ماده و فساد آنست
و اسباب این اسباب او تخمه و ریاضات ردیه است و امراضیکه باستفراغ ظاهر بحران کنند و آفات نفسانی از غموم و هموم مفسده خون و نوعی از خراجات است که آنرا
طرمیسوس نامند و آن خراجیست که منفجر شود و زیرا و شبیه بلحم جید بیرون آید بعده از ان ریم بار دیگر ظاهر گردد و قسمی از خراجات است که آنرا تین گویند و آن خراج قرحی است
مستدیر سرخ که صاحب او از تب خالی نباشد در اکثر امر و حدوث او در اکثر امر در سر بود و گاهی در غیر آن حادث شود و سببش خون سوداوی کثیر المقدار است که با خلط
بلغمی بدان آمیخته باشد پس قوام ماده و رنگ آن و نضج آن مختلف بود **دلائل** خراج بودن ورم و جمع ریم نزیادتی گرمی موضع ورم و سختی آن و ضربان و اشتداد وجع و احساس
تمدد مفرط است **دلائل** نضج کامل مادهٔ خراج و پختن ریم علامت نرمی ورم و فرو رفتن او زیر انگشت وقت لمس و سکون شدت درد و ضربان و ظهور اندک خارش در ان

احکام ریم

بدانکه ریم جید آنست که سفید و هموار بود و آنرا بوی بد بسیار نباشد زیرا که سفیدی ریم دلیل قوت طبیعت است و همواری قوام دلالت کند برانکه طبیعت در ریم فعل
مستوی و تصرف تمام کرده و آنرا نیک پخته و ریم متفق الانفعال از قوت فاعله است و فعل او در عاصی و مطیع مختلف نیست و عدم شدت بوی بد دلیل بعید تر بودن
او از عفونت قویست و ریم ردی آنست که بدبو باشد دال بر عفونت که آن ضد نضج است و دلالت بر اشتداد حرارت غریبی و عصیان ماده از قبول نضج متساوی
کند و چون ریم مختلف الاجزا در الوان و قوام بود آن نیز از جنس ردی مخالف جید باشد و اگرچه در رداءت مثل ریم بدبو دال بر عفونت نیست و هر ریم که در بدن حاصل
شود آنرا لابد است از عفونت بسبب فعل حرارت غریبی و یا نضج یعنی طبخ مادهٔ ورم و آیا بتر دو بسبب ضعف حرارت غریزی و عدم حدوث حرارت غریبی دران و در زمین هنگام
مستحیل بکیفیت ردی گردد و یا استحاله بنوع دیگر مسیحی گویند خراجی که جمع شود دران مباین گردد اجزای عضو که باهم متصل بود حتی که فیما بین آنها فضائی باشد
و این یا عقب مرض دیگر باشد و یا بغیر تقدم مرض دیگر بود پس اگر عقب مرض متقدم باشد آن مرض یا فلغمونی مفرد و یا فلغمونی مرکب با حمره بود و اگر بغیر تقدم
مرض دیگر باشد این نزد تولد ماده در بعض اعضا یا انصباب او از عضوی دیگر بسوی آن بود پس تفرق میان اجزای آن کند حتی که دران فضا پیدا شود و دران
آن ماده جمع گردد و آن ماده اگر رطوبت باشد چون مدت بدان طول کند بانواع مختلفه متغیر گردد و دران اجسام شبیه بسنگ و دردی زیت و دردی شراب و غیره که در
وسیله مسطور شد متولد شود و خراج که جمع گردد اگر در باطن بدن باشد و لاسیما در عضوی از احشا معرفت او دشوار است و اگر در ظاهر بدن باشد معرفت او سهل بود و بدانچه لمس
ادراک او نماید از خاص بلمس او چون بران غمز کنند و گاهی جای غمز خراجاتی که جمع گردد مختلف بود بحسب نوع رطوبتی که دران مجتمع شود مثل رطوبت رقیق و ریم
لزج مخاطی و عسیط ادم و علقه و هر واحد ازین بلمس و غمز مدرک گردد مؤلف **خلاصة التجارب** می‌نویسد که هر خراجیکه پدید آید و باز گردد نیکو نباشد و هر خراج که بر محل
گوشت دار افتد بهتر باشد جهت سرعت قبول نضج و اندمال و هر خراج بحرانی که محل آن کشاده‌تر شود اولی بود جهت تمام آمدن مادهٔ مرض مقدم و هر خراجیکه
بود بهتر باشد و زود تر پخته شود **علاج** در اول امر فصد کنند و مسهل بارد دهند و اگر خراج در اطراف بود و مانعی از قی نباشد قی بهتر از مسهل است و از
ماکولات غلیظهٔ ردیه پرهیز کنند و بتقویت قوت پردازند و نزد جمع شدن ریم تضمید بمنضجات خفیفه که دران باوجود حرارت تغریه نیز باشد مثل خطمی و برگ کتان و تخم
و انجیر خشک و موم و زیت و کندر و زعفران نمایند و تطول آب گرم سازند و نزد ظهور علامات نضج و نرمی ورم اگر از خود نشگافد انفجار او بادویهٔ مفجره اولی است

والا شگافت دہند و آنچه دران باشد بدفعات بیرون آرند اگر ماده بسیار باشد بعد از ان پنبه کهنه پاک کنند و بمراهم ملائمه مرتب مثل مرهم سفیداب و توتیای کرمانی
و گل ارمنی و دم الاخوین و مرهم زنگار مندمل سازند اقوال حکما ابوسهل گوید که چون خراج تجمع ریم ابتدا کند باید که نظر کنند پس اگر امید تحلیل ماده و قدرت بران طبع در منع او
از بودن ریم باشد استعمال اشیای محلله کنند و اگر طبع در تحلیل ماده نباشد اشیای منضجه استعمال نمایند و چیزهائیکه در تحلیل او و منع او از ریم استعمال کرده میشود آن ضماد معمول از
نان گندم ست چون طبیخ او بکثرت نمایند و ضماد مرتب از آرد جو مطبوخ بطبیخ انجیر خشک پس اگر با وجود استعمال این اشیا جانب آن موضع ممتد و شدید باشد بران شرط غیر عمیق زنند
بعده بران ضماد یکه دران آرد جو مطبوخ افتد بندند و اگر بینند که ورم کمتر از انچه باید تحلیل میشود و بدانند که آن محتاج بتحلیل بیشتر ازین مقدار ست پس با انجیر ادویه که تحلیل آنها
بیشتر باشد مثل زوفا و پودینه کوهی و نمک بیفزایند و اگر بینند که ورم میل بصلابت کرده باشد ضماد بیخ قثاء الحمار و پیه بط و ماکیان و بیخ خطمی آمیزند و اگر در تحلیل او طبع نباشد اولا اشیای
مسکن وجع مثل قیروطی معمول بعقید انگور استعمال کنند بعد از ان اشیای منضجه مانند نطول آب نیم گرم و زیت نیم گرم و ضماد مرتب از آرد گندم با آب و زیت با عتدال پخته استعمال نمایند
و چون نضج کامل گردد خراج را بشگافند پس اولا باشیائیکه تنقیه و غسل نماید مثل ماء العسل علاج کنند بعد از ان بحسب ملاحظه حال زخم معالجه فرمایند و این چنان باشد که اگر زخم سلیم از ورم
حار باشد باید که در علاج جسم مرهمی که تجفیف نماید بغیر سوزش و بدون قبض شدید مثل مرهم مرتب از شراب و استخوان سوخته و قلقطار استعمال نمایند ابو علی مینویسد که اما استفراغات و انچه
بدان علاج اورام در اوائل آنها کنند مگر آنکه خوف رجوع ماده بعضو شریف باشد چنانچه بیان کردیم و چنانچه جهال اطبا غلطی میکنند پس امر نیست که دران خراج حار و اورام حاره غیر خراجیه
مشترک ست و از تدبیریکه بدان مخصوص ست آن تحلیل ماده ایست که دران جمع شود و این بر دو وجه ست یکی از ان تدبیر جاری بر صواب ست چون که عضو بسیار خارج از معتاد نباشد و
آنست که حیله در انضاج ماده ریم و در کشادن و بعد از ان پاک کردن و تلافی رعایت قوت در حفظ او نمایند تا وجع و التهاب دفعة آنرا ساقط نکند بلکه واجب ست که رعایت کند طبیب صاحب او که چگونه تقویت
قوت و حفظ آن نماید بدانچه معلوم ست و باید که صاحب و بیلا را بغذای جید مغذا سازند مگر آنکه خراج در احشا باشد پس بعضی اوقات حاجت بتلطیف غذا آید دوم تدبیر خارج از صواب بسبب ضرورت حال



و او آنست که چون مرض عظیم باشد و خراج در عظم خود متجاوز از معتاد و خوف استعجال امر در انتظار نضج اندران باشد و یا دانند که قوت با نضاج جملة آن وفا نکند
و اگر تدبیر انضاج کنند آن مؤدی بتاثیر غیر انضاج خواهد شد پس از شگافت چاره نباشد مع احتیاط رسیدن آهن با عضای کریمه قریب خراج که در مس حدید بدان
خطر ست و همچنین هرگاه معلوم کنند که ماده چنان غلیظ ست که نضج نخواهد یافت و یا خوف کنند که حرارت غریزی در عضو چندان قلیل ست که نضج نخواهد کرد و یا خوف
نمایند که آن بسبب قلت خود احاله ماده بغیر انضاج حقیقی خواهد کرد و یا خراج قریب مفاصل و اعضای رئیسه باشد پس خوف فاسد کردن او اعضای متصله
آنرا باشد و اگر تدبیر انضاج با دویه مغریه یا منضجه کنند بعید نبود که مغریه نفوذ نسیم را در منافذ منع کند و منضجه حرارت ضعیف را حرکت دهد و این همه بر تعفین عضو
اعانت نمایند پس در امثال این امور لابد ست از شرط غائر و شگاف عمیق بعده عقب آن ادویه که در غایت تحلیل و تجفیف باشند بکار برند و واجب ست که
شگاف و شرط در طول لیف عصب عضو بود مگر آنکه اراده بطلان فعل آن عضو از خوف وقوع تشنج باشد پس لیف را در عرض قطع کنند و سالم مانند از انچه خوف بود
و اکثر طول لیف با طول بدن بود مگر در اعضای مخصوصه مثل الیاف زیر بغل و کنج ران که بعرض واقع ست و همچنین اکثر طول لیف با چینها و شکنها یافته میشود مگر در اعضای
مخصوصه مثل پیشانی و نزد یک عضو شگاف داده و شرط زده آب و روغن و چیزیکه دران شحم باشد نباید کرد و اگر چاره نباشد از شستن آن با آب و عسل یا آب شراب
یا بسرکه ممزوج بشویند پس اگر ورم و التهاب بعد شگاف اشتداد نماید بعد بس مقشر ضماد کنند و اگر این حاجت نباشد بلحمات و مراهم استعمال نمایند و بدانند که این شگاف مثل زرداب و چرک و ناصورست
و لیکن چون از ان شگاف نجات شده چاره نیست و اولی آنست که بران صبر کنند تا آنکه موضع لحمی قلیل العصب و عروق نضج یابد و باید دانست که خراج صنوبری مرتفع تیز سر کمتر محتاج بشگاف قبل نضج و بعد آن بود

تدبیر انضاج خراجات ظاهری

واجب ست که حرارت ادویه منضجه او قریب از حرارت بدن باشد و آنرا اندک تغریه بود و ازین در اول درجات نطول آب نیم گرم ست و تضمید بآرد گندم یا جو و گندم خاییده
درین بهتر ست و نان بآب و زیت یا موم و زعفران و دقاق کندر و زفت بروغن گل یا پیه خنزیر و یا ضماد بخطمی و بزر کتان و الیضا ضماد از انجیر خشک شیرین فربه تنها یا با دیگر
و خصوصا چون دران زوفا و صعتر بری داخل کنند یا آنکه دران این هر دو با اندکی نمک پخته باشند بیامیزند و گاهی دران پیه یا روغن زیاده کرده میشود و قوی تر ازین
مرتب با علک البطم ست و ادویه مرکبه از مویز و میعه و دقنه و مرداسنج و راتیانج و صمغ و مصطکی و زوفای رطب و بیخ قثاء الحمار و بیخ دم الاخوین و مرهم جالینوس

بر و غن جید بمالید بعد مرهم موم و خصوصاً چون آن مرهم با روغن زیت گداخته شود و همچنین دیونوس مرهم باسلیقون و از بهتر ادویه درین باب حبّ الصنوبر است ای سنگ مار قشیشا باشد بدرستی که بران نهند تا آنکه از خود منفجر شود

تدبیر خراجات ظاهری بعد نضج

چون خراج غلیظ الجلد بود و با وجود نضج امید انفجار او نباشد و نزدیک آن عروق و اوتار و عصب باشد پس واجبست که شگاف دهند و شدید ترین آنست که قریب مفاصل باشد و برای شگاف موضع ریم را بجویند و جهد کنند که شگاف باسفل واقع شود مگر آنکه ممکن نبود و اگر بر خراج سمین باشد بقدریکه ریم از ان برآید بشگافند تا سمین بما سوای خود ملتزق نگردد و اگر موضع خراج نحیف باشد جمله آنرا در طول بشگافند و بدانند جائیکه دران ریم باشد بمس ظاهر شود و خصوصاً چون بانگشت بجنبانند و ملاحظه بانگشت دست دیگر کنند که آیا چیزی از جنبش مندفع میشود و موضع ریم ظاهر گردد از میل رنگ او بسفیدی و تا که نضج نیابد مائل بسرخی باشد و گاهی جای ریم مائل بزردی و سبزی بود اگر ریم جید نباشد و معتمد لمس است نه بصر لیکن بصر معین او بود و واجبست که در شق خطوط طبیعی را از چینها لزوم نمایند مگر نزد ضرورت در اعضائیکه وضع لیف آنها در طول مخالف وضع شکنها باشد پس اگر اتباع شکنها در شگافتن خراج پیشانی نمایند جلد پیشانی برروافتد بلکه این محتاج آنست که مخالفت چینها نمایند و اما در مثل بن ران واجبست که شگاف همراه شکنها در عرض جلد دهند و چون خراج را شگافتند و اخراج نمودند چیزی را که اندر آنست باید که مبادرت بالصاق جلد باللحم کنند تا خشک مثل خزف و صلب نگردد و چنان شود که ملتصق نگردد و دران جای خفا حادث شود که آن همواره ممتلی گردد و مثل خراج اول عود کند و هر قدر که پاک کنند باز ممتلی گردد و در حقیقت از جنس ناصور شود و قبل از آنکه الزاق او نمایند فی الحال باید که آنرا پاک کنند و اگر حاجت آید که بر سر میل خرقه درشت پیچیده دران داخل کنند و بدان پاک نمایند و بخارند پس الزاق او نمایند و بعصابه بربندند بنحویکه در رباط کهوف و قروح غائره مذکور گردد صواب جید باشد و واجبست که در شگافتن رعایت شرائطی که ذکر کردیم مرعی دارند بعده شگاف از نضیج تر موضع و لحیم تر و بعید تر از عروق و شرایین و اوتار نمایند و بدانند که شگاف مختلف بود بحسب مواضع چنانچه انطیلس گفته که خراج اگر در سر باشد بشق مستوی شگاف نمایند باراستی بیخ نبات شعر و اگر در موضع چشم باشد مؤرب مشابه وضع چشم و اگر در بینی عارض شود مستوی بقدر طول بینی و اگر نزدیک چشم باشد هلالی شبیه بسر هلال و کجی او بسوی اسفل بود و اگر در فکین و پس گوش باشد مستوی بطول و اگر در ساعد و مرفق و بازو و انگشت و ران و ساق باشد نیز در طول و همچنین در عضل شکم و پشت و در کنج ران و بغل شگافی کنند که از عرض نیز اخذ کند تا ناصور نگردد و اگر قریب ران یعنی در سرین باشد مستدیر مؤرب و همچنین آنچه قریب مقعد باشد و در پهلو و اضلاع بوریب و اضلاع هلالی بشکل مقرن و اما در خصیه و قضیب مستوی در طول بشگافند و مدام حریص باشند بانکه شگاف متابع شکل کیانی باشد آنچه قدرت بران باشد و حفظ از رسیدن او بعصب کنند و ایضاً واجبست که مدام تفقد وضع لحم موضع و لیف عضله نمایند زیرا که ما حریص مستیم بر آنکه شگاف بالتساع موضع اندک باشد تا قطع حادث نشود و لیکن موضع التحام حسن و غیر وحشی باشد لیکن در هر حال اهتمام نمایند که شریان یا رگ بزرگ یا عصب یا لیف عضله قطع نشود

شگاف بحسب خراج

اگر کوچک باشد چیزیکه دران بود از موضع سیلان کند پس شگاف در ان موضع نمایند و اگر بزرگ باشد شگاف بر ین بسته بعده انگشت مسبّحه چپ دران داخل کنند و آنرا بشگافند بنوعیکه تا سر او منتهی گردد بعده ایضاً در شگاف ثانی داخل نمایند و علی هذا حتی که بران آید و اگر خراج را موضع مستقل باشد و ممکن بود اخراج چیزیکه دران باشد شگاف دران موضع دهند و اگر مستدیر باشد و او را شکلی بود که آنچه دران باشد از یک شگاف خارج نشود شگاف در اسفل او در دو یا سه موضع نمایند بقدریکه بدانند که هرچه دران مجتمع گردد فی الحال سیلان کند و بعضی گفته اند که چون خراج در مفصل یا عضو شریف یا موضع او قریب استخوان یا غشا باشد در شگاف قبل از استحکام نضج او عجلت کنیم تا که ریم چیزی را از ین اعضا فاسد نکند گوئیم که این تدبیر دقیقست که چاره از شگاف نباشد پس اگر امید باشد که آن خراج خود بشگافد بر بندند و همچنین اگر امید باشد که آن با دویه منفجره بکشاید و بساست که از ... مغبوره دوائی یافته شود که قائم مقام شگاف باشد و بسیار باشد که جلد را بشگافند و یا اندک از ان ببرند پس بران منفجر نهند تا که غائص تر باشد و آما خراجات سلیمه که دران بسیار رداءت نباشد مثل آنرا آب گرم نضج و انفجار نماید و اما خراجات معفنه از ان ضرر شدید یابد بسبب آنکه آب گرم بسوی آن جلب ماده نماید و چون ببینند که خراج را آب گرم اصلاح داده پس وثاقت بجودت او کنند

مفجرات ظاهری

بدانکه تضمید بیخ نرگس هم در صعب با میشگافد خصوصاً با آب و عسل و روغن سوسن جوش داده یا بیخ قصب تازه بعسل سرشته و یا زفت خشک بحکم کرک خانه زنبور عسل و یا مرهم او بسلیقون

و دیگر بگیرند موم و راتیانج و روغن گاو هر واحد یک رطل و نفت خشک و عسل هر واحد نیم رطل و زنگار سه اوقیه و زیت قدر کفایت و دواء الثوم بسیار نیکوست و آن بگیرند اشق شش درم [illegible] چهار علک البطم
چهار کبریت زرد سه نطرون سه جزو از آن هم سازند و آنچه تجربه کرده ایم این است که بگیرند مغز [illegible] بادام و جوز بوا و خمیر و کرنب پخته و پیاز پخته و خردل و سرگین کبوتر و از آن ضماد سازند پس
بسرعت بشگافد و ایضاً داخلیون در لعاب خطمی گداخته و صابون با انجیر سرشته و از ادویهٔ منفجره قائم مقام شگاف این است که مرهم مرتب از عسل و بلادر و زفت رطب مساوی
بر آتش جمع کرده بر خراج تا نیم روز بدارند پس آن را بشگافد و ایضاً آنچه قوی است بگیرند اشخار و آهک آب نارسیده پس در آب چندانکه آب بر سر او ایستد تر کنند و جوش داده
صاف نمایند و درین آب سه بار تکرار اشخار و آهک نمایند پس بگیرند و در ظرف مس کرده بر آتش نهند تا نمک منعقد گردد و بگیرند ازین نمک اندکی و چهارم حصهٔ او نوشادر و در لعاب حرف و شیره
عسل بلادر آمیخته استعمال کنند و یا بگیرند ذراریح و سائیده با زیت کهنه آمیخته بر آتش ملایم زکال نهند تا همه منحل گردد پس مثل مرهم سائیده ضماد نمایند خصوصاً چون در آن [illegible] یا سرگین
گنجشک یا سرگین بط داخل کنند و بعضی اطبا کبیکج ذکر کرده اند **و از ادویهٔ محلله** هر دوای حار محلل را بر عضو دیگر و زدو مرتبه تکرار نمایند مع تسخین عضو و تحلیل او
بکمادات فاعل آن از آنچه در آن رطوبت حار باشد و هر قدر که تحلیل شود تکرار وضع دوا و تکمید کم کنند و واجب است که تدبیر از ادویهٔ ملینه خالی نگذارند حتی که سختی او
نرم شود اگر پیدا گردد و ریم منجمد نگردد پس اگر ریم زائل و تحلیل شود و صلابت بماند استعمال ادویهٔ ملینه تنها واجب است و ادویهٔ ملینهٔ ریم ادویهٔ محلله آنست
مثل بوره و خردل و سرگین طیور و زرنیخ و آهک و قردمانا و سنبل کنند و علک البطم و مصطکی و دبق آمیزند با سرکه و زیت کهنه جمع کنند و دوا مرتب بثوم و دوا مرتب
باقحوان و دوا مرتب از عاقرقرحا و مویزج و بورق بعسل و قبل هر واحد ازین موضع را بآب گرم صاف کنند و دوای مارقشیشا و نسخهٔ آن این است بگیرند مارقشیشا
دوازده درم اشق مثل او آرد باقلا شش درم و راتیانج رطب آمیخته بر جلد لطوخ سازند و بر ریم نهند و بگذارند تا آنکه از خود بیفتد و باید که فی الفور استعمال کنند که آن بشره [illegible]
خشک گردد و این دوای مرتب از نوشادر بگیرند نوشادر یکجزو و بارزد ربع جزو مرداسنگ یکجزو و ثلث جزو زیت کهنه یکجزو و دو ثلث جزو از آن لطوخ سازند و چون احتیاج [illegible] نفع
نکنند احتیاج بشگافتن یا داغ افتد چنانچه سابق ذکر کردیم **جرجانی** گوید که اول استفراغ باید کرد و ماده را بجانب مخالف جذب نمایند چنانچه در علاج اورام حار معلوم شد لیکن احتیاط
باید کرد تا بسبب استفراغ و جذب ماده بعضوی شریف باز نگردد و بعد از آن تدبیر پزانیدن ماده باید کرد و حفظ قوت باغذیهٔ ستوده کنند و دوای مرتب از عاقرقرحا و غیره
و کذا دوا مرتب از نوشادر باقی ریم را تحلیل کند و جراحت را پاک نماید از بیرون طلا کنند هر دو در قول بوعلی گذشت و کذا دیگر تدابیر **ابن الیاس** گوید که در اول
امر فصد و اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب کنند بعد از آن تنقیهٔ بدن و استفراغ مادهٔ محدثهٔ آن و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید
و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام و چون اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس استفراغ بدن از خلط موجب او نمایند و نزد جمع ریم تضمید
بمنضجات کنند پس بشگافد **مجوسی** گوید هر که تضمید خراج بخرمای مطبوخ با روغن گاو کند نضج نیک نماید و ایضاً انجیر بروغن گاو پخته ضماد کنند و یا تخم بید انجیر
و کنوچه باریک سوده با آب سرشته بر خراج بچسبانند پس اگر ورم عسر النضج معلوم شود چغندر مطبوخ بروغن کنجد گرم ضماد کنند و هرگاه سرد شود تبدیل آن نمایند که این نضج
دمامیل و خراجات کند و ایضاً چون پیاز را بآب پخته باریک سوده بروغن زیتون بجوشانند و گرم بر ورم بندند نضج ماده و جمع ریم کند و چون بعد نضج نکشاید شگاف
دهند و بر همین مثال تدبیر سائر اورام که محتوی بر مواد باشند و آنرا البطا نامند جاری میشود حضر گوید که سرگین گاو را چون با سرکه آمیخته بر خراجات حاره نهند تسکین
آن نماید و استاد من گفته که چون صاحبان اورام را ببینند که اورام ایشان ریم میکند پس بگذارند تا هرچه خواهند بخورند و بنوشند و پرهیز بسیار نکنند تا ماده زیاده
شود و ریم جمع گردد و چون ببیند که ریم نمیکند بلکه تحلیل شدنی ست پس پرهیز کنند و بدپرهیزی نکنند تا ماده زیاده نشود و تحلیل ضعیف نگردد و ایضاً گفته که کثرت
شوربا ها و میوه های تر در قروح نکنند تا ریم زیاده نگردد و نه تکثیر غذا کنند یکبار بلکه امر متوسط باشد و ایضاً گوید که استعمال مسهل بعد انفجار ورم یا اراده انفجار جائز نیست
پس اگر طبیعت ایشان قبض باشد بحقنهٔ لین تلیین نمایند نه با دویهٔ مسهله **بهاء الدین** مینویسد که بعد تنقیه بپزانیدن ماده مشغول شوند و چنان عمل
کنند که عرض دوای ضماد منضج کمتر از عرض خراج بود تا خراج پهن نشود و جای بسیار را پخته خراب نکند و میانگاه و محل بر آمده خراج را سعی باید کرد تا زود پخته شود
و در ابتدا رادع با منضج ضم کرده استعمال کنند تا جذب و میل مواد و خام ماندن و دیر پخته شدن حاصل نشود و بعد از آن منضج بغیر رادع بکار برند و اگر مریض بعد
تنقیه مداومت حب الشفا یا حافظ الصحة نماید تا ریختن خلط بمحل مرض و تعفن آن را منع کند و قوت را نگاه دارد و الم را کم سازد و صاحب آن را از آن آگاهی نباشد بهتر بود

بلکه واجب باشد وگاه باشد که مادهٔ غالب بخته باشد در محل علت وجای آن وصلاح پزانیدن آنجمله نباشد اگر لحتی بسر پا کی آنرا شرط زنند چنانچه در حجامت میکنند تا
اندک مادهٔ آن بی جذب دفع گردد آنگاه مراهم محلله نهند مناسب بود در لوچسبانیدن بر حوالی مرض عظیم نافع آید و آنجا که محل علت از رنگ مقرر نگردد جز لواندختن
ودستکاری چاره نباشد و مخفی نماند که خراج بحقیقت از اصناف فلغمونی ست ومراعاتیکه در تدابیر آنجا بحسب اختلاف واسباب سابقه وبادیه وغیره مذکور شد
جمله را با دستورهای اینجا نیز مرعی باید داشت واینجا اهتمام در پزانیدن بیشتر باید کرد وآنجا اهتمام در تحلیل وغلامی را تپ گرفت حضرت استاد او برنا شنا
حب الشفا در آب معصور انار دادند و نیم شب عرق آمد و خراج بر ساق او ظاهر شد وقت عصر حضرت تیزاب گرم کرده بسر چوب بر میانگاه آن خراج قطره قطره نهادند
و آن بلحظه بزرگتر میشد چنانچه در ساعت نجومی بمقدار نیم آثار مخروطی بر آمد وتکرار تیزاب بدستور میکردند در ساعتی دیگر بشگافت و خون وچرک بیرون آمد و همه عوارض زائل شد و آن جراحت را بمرهم اصلاح فرمودند

دمل

و آن بثرهٔ بزرگ صنوبری شکل در اکثر مولم در ابتدا بود واین نیز از جنس خراجات ست وابتدای خراج بود و مادهٔ آن خون حاد ست که بآن رطوبت غلیظ
فاسد آمیزد و تولد او از رداءت هضم واز حرکات و ریاضات وجماع وسواری وکثرت حمام بر امتلاء خصوص مردم فربه را واکثار اغذیه مولد خون مثل گوشت
وشیرینی وایضاً عدم جماع بسبب توفر ماده باشد و بسیار بر آمدن دملها منذر بخراج بود و بدترین دمل آنست که غائرتر باشد و بقول طبری علت او یا از کیفیت باشد
یا از کمیت پس آنچه از کیفیت باشد آنست که با خون رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و خون را فاسد کند واز فساد آن کیفیت حاده پیدا شود و رگ متحمل آن نگردد و میان
جلد ولحم افگند و دمل حادث گردد وگاهی عمیق شود و آنچه از کمیت باشد آنست که خون کثرت پذیرد واز مقدار غذا بیفزاید و عروق ممتلی گردد و احتمال او نکند و بسوی
عضو افگند واین نوع عمیق کم شود و سلیم ست و بقول خجندی دمل که در عانه افتد منذر بصحت باشد و بقراط گفته که چون صاحب دمل در روز چهارم یا هفتم یا یازدهم
تپ کند آن بد باشد **علاج** مانند فلغمونی علاج آن نمایند و مبردات خصوصاً میخوش و مصفیات خون بنوشند و تقلیل غذا و ترک لحوم و حلویات و شراب کنند
وایضاً از روز اول تا سه روز رادعات مثل صندل و فوفل واسپغول بگلاب برهم زده و مانند آن ضماد کنند و برگ نیم در آب پخته بران بستن برای تحلیل وانضاج
ماده نافع بود و بخور برگ نیم یا برگ سنبهالو نیز محلل اورام ست و همچنین برگ پیپل و برگ عباسی نیم گرم کرده بستن مفید ست و چون آرد جو را در حجرات بپزند و اندکی
ریوند چینی سوده آمیزند و طلا نمایند در پختن اورام نهایت سودمند و معمول ست و تخم کنوچه و تخم ریحان وکذا انجیر زرد در شیر وعسل پخته ضماد کردن نیز ماده را
می پزاند و همچنین ضماد آرد گندم با اندک بورق در روغن بزرکتان و اگر بعد پختن از خود منفجر نشود برگ نیم ونمک هر دو را سائیده بران نهند و خمیر ترش وسیر کوبیده
و تخم کنوچه و آهک آب نارسیده در زردی بیضه وعسل حل کرده ضماد کردن نیز مفجر قوی ست ویا آهن بشگافند و بعد بر آمدن ریم بمراهم منبت لحم مرتب
از گلنار ودم الاخوین ومازو واقلیمیای فضه وموم وروغن علاج نمایند و اگر قرحهٔ رطب پر چرک ویا سیلان زرداب باشد ذرورات مثل ذرور معمول از گلنار
ومر وصبر وزرد چوب سوخته واسرنج وفوفل سوخته وکات سفید بکار برند وکسی را که هر سال دمل بر آید تنقیهٔ بدن او هر سال لازم شناسند تا از سرطان واکله
وجز آن ایمن ماند **ذکر ادویهٔ یونانیه نافع دمامیل** اگر مازوی سبز هفت عدد در نکه صاحب دمامیل ببندند صحت یابد واز مجربات مکرره سوید ست
وضماد زعفران و شیل یا موم زرد برای نضج دمل نیز مجرب اوست وکذا خمیر آرد گندم وکذا شجرهٔ ابی مالک وکذا گندم خائیده روزه دار وکذا کنجد بریان که قریب
بسوختن رسد با برگ چقندر وکذا موم در روغن سوسن زرد وکذا حکتی دنبه کوفته برای صلب هر واحد بهر نضج آن مجرب اوست و لبستن برگ حی العالم کبیر در ابتدای
دمل در تحلیل و تسکین الم آن نیز مجرب خود نوشته و ضماد علک البطم بسرکه سوده یا بموم زرد آمیخته وکذا تخم خطمی و برگ و بیخ آن تنها یا با شراب پخته وکذا
[illegible] یا اصل [illegible] وکذا تخم انجره کوفته آب دهن روزه دار سرشته وکذا [illegible] و سرکه وکذا اصل السوس کوفته پخته وکذا رب السوس وکذا [illegible]
تنها یا [illegible] حسیری آمیخته و یا با عسل و کرسنه وکذا چرک چراغدان وکذا بیخ قثاء الحمار و مثل او صمغ بطم ویا پیه بز وکذا عصارهٔ قثاء الحمار و صمغ عربی وکذا
[illegible] با شراب پخته ویا [illegible] با پیه [illegible] وکذا مقل و زعفران وکذا [illegible] بورق و علک البطم وکذا میعه یا بسه مخلوط با دویه دمامیل یا میعه [illegible] وکذا اشق [illegible]
بالمناصفه پخته سوده وکذا موز و انجیر مساوی وکذا آرد باقلا و آرد حلبه بموزن وکذا خردل کوفته بشراب کهنه سرشته وکذا زرنیخ سرخ وپیه بز وکذا آرد جو [illegible]

وسرکه وکذا آرد جو و پوست بیخ کبر وکذا انجیر خام ونطرون وکذا کبریت و عسل و پیاز نرگس وکذا عصارهٔ گندنا با نمک وکذا بزرکتان و شیلم و سرگین کبوتر وکذا اخثی السمک
بسرکه و عسل گداخته وکذا زوفای رطب وکذا گل زوفرا که آن جزاست وکذا موم زرد و روغن کنجد و آب چقندر وکذا اسقونیا بعسل و زیت وکذا بیخ سوده
پخته وکذا سیه بقر با نمک آمیخته وکذا زباد هر واحد منضج و مفجر دمامیل و خراجات است **و شرب** شقایق النعمان مانع خروج دمامیل کثیر و تعدیل مزاج و استفراغ
مادهٔ آنها کند وکذا اهلیلهٔ زرد استفراغ مادهٔ دمامیل نماید وکذا انزروت که منضج است و ضماد آن نیز وکذا ارخام هر روز یکمثقال بعسل بر ناشتا سه روز متواتر
مزیل دمامیل صعب است **و اکل** ریباس بکثرت نافع حدوث دمامیل است وکذا شخصیکه بران دمل کثرت نماید و کلیهٔ حمل بخورد و پس حلف کند که بعد ازین کلیه
دیگر نخواهم خورد جمله دمامیل ازان دور شود **و ضماد** کندش با آرد جو و شراب کهنه در ابتدا تحلیل دمل کند وکذا پوست بیخ کبر محلل اورام خبیثه است وکذا آب کشنیز سبز
و آرد باقلا در ابتدا تحلیل دمامیل و خراجات کند وکذا بیخ درخت گل سرخ **دوا** روزیکه دمل ظاهر شود آنرا بروغن کنجد یا بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته ضماد کنند که زیادتی
نمیکند و حجم نمی پذیرد **ایضاً** که در نضج و تفجیر دمامیل مجرب و عجیب است تخم کتان حلبه مساوی کوفته در آب بپزند و قدری قند حل کرده فرود آرند و ضماد کنند **ایضاً**
که دمل و سائر اورام را نضج دهد حلبه تخم کتان خستهٔ تمر هندی سرگین کبوتر آرد گندم برابر کوفته آب و شیر بپزند و مکرر ضماد نمایند **ضماد منضج** که در دمامیل و اورام
صلبه و خراجات از مجربات والد حکیم علویخان است انزروت تخم مرو کتیرا خستهٔ تمر هندی مغز تخم بیدانجیر تخم کتان هر یک یکجزو خمیر نان دو جزو همه را در شیر مادهٔ گاو
بپزند تا مهرا شود پس زردهٔ تخم مرغ یکعدد زهرهٔ گاو یکتوله صابون عراقی یکتوله داخل کرده مثل مرهم ساخته ضماد نمایند و در نسخهٔ دیگر تخم ریحان بجای تخم کتان
و روغن گل و روغن بابونه عوض زهرهٔ گاو و صابون است و نوشته که اگر صلابت دمل زیاده باشد بزرکتان آرد حلبه بابونه اکلیل الملک زوفای خشک
برگ چقندر گل خطمی مقل از هر یک یکجزو داخل کنند و بجای روغن گل روغن بیدانجیر نمایند و اگر بسیار سخت باشد مغز حب السلاطین ربع جزو داخل کنند و چون
نضج یافته باشد و بسبب سختی جلد منفجر نشود صابون عراقی و سرگین کبوتر و سرگین بز از هر یک جزوی آب زهرهٔ گاو ربع جزو داخل کرده ضماد نمایند و اگر ازین هم
منفجر نشود یک قیراط سم الفار آمیزند که در دو سه روز نهایت تا پنج روز ماده صلابت برآرد **ضماد مفجر** که ورم دمامیل بکشاید خمیر نان سه جزو بورهٔ ارمنی نمک
سرگین کبوتر سرگین خروس هر یک یکجزو باهم سرشته ضماد کنند **طلا مفجر** دمامیل و مجرب بعدیل و سریع الاثر است و کار نشتر مینماید آهک آب نادمیده کچه
درخت ذات الذنب که بهندی بڑه گویند سوخته خاکستر کرده هر دو مساوی بآب ساییده بر دمل بموضعیکه وا نمودن خواهند بگذارند **مرهم شافیه** که جهت
نضج دمامیل و خراجات از مجربات است کتیرا تخم کتان تخم کنوچه سریش هوجه گل بابونه گل خطمی انزروت مساوی کوفته بیخته با شراب سرشته نیمگرم استعمال نمایند
مرهم جهت پر کردن زخم دمل وغیره معمول روغن کنجد چهار دام داغ کرده سیندور یکدانگ انداخته بسوزانند تا که سیاه شود پس موم سفید دو درم اندازند
بعده سنگ بصری مرداسنگ هر یک دو دانگ سوده انداخته فرود آرند و در نسخهٔ دیگر نیله تهوته یکماشه عوض سنگ بصری است **ذکر ادویهٔ هندیه مفید دمل**
گوند ببول در آب حل کرده بر آتش بپزند و بر پارچه طلا کرده بر دمل بچسپانند نوبت استعمال سه مرتبه نرسد که دمل و خیارک دفع گردد و بهترین ادویه است **دیگر** که محلل
ورم و مسکن درد است اجواین باریک ساییده در آب لیمو و اگر نباشد در سرکه بپزند و نیمگرم بر ورم گذارند **دیگر** اسگند ناگوری در آب ساییده هر روز دو بار طلا کنند
دیگر از بیاض استادی مرحوم پوست اریٹه تخم دور کرده باریک بسایند و بر پارچه پهن نموده بر دمل چسپانند و ضماد اکاس بیل گو از خام ساییده نیز برای دمل و دیگر
اورام نافع نوشته **دیگر** مغز خستهٔ انبه بآب ساییده نیمگرم طلا کنند که در تحلیل اورام کار جدوار میکند **دیگر** که ورم را تحلیل کند پوست بیخ رند بیخ بسکهپره
و سونٹه ساییده نیمگرم طلا سازند و بستن برگ دهتورهٔ سیاه نیمگرم وکذا برگ سرس وکذا برگ بڑ بروغن زرد چرب کرده نیمگرم بر ورم بستن محلل است **دیگر** بسکهپره
پچهٔ کالی زیره هر برگ تخم ترهی برابر آب ساییده طلا نمایند **دیگر** که ورم را در ابتدا فرو نشاند و بعد ازان نضج دهد و بکشاید و نشاد در ریشم در چرک پاک کند
و تا خشک گرداند بالجمله رادع منضج مفجر دمل است و بعدیل گوگل هیت بیل هر دو باریک ساییده بر پارچه نهاده بچسپانند و ضماد بیخ بسکهپره بآب ساییده نیمگرم
آهنی عمل دارد و عجیب النفع است **دیگر** که تحلیل کند گوگل بهینسیه و ایلوه و آنبه هلدی هر سه را باریک ساییده در آب لیمو با آتش نرم بپزند و بجای بگردانند
تا مانند سریش شود فرود آورده بدارند و طلا می نموده باشند **دیگر** برگ گولر با آرد جو ضماد کردن محلل است وکذا اکاس بیل یکجزو زنجبیل کنهی هر یک جزو

سائیده گرم کرده دیگر که ورم را بپزاند پوست پیپل سائیده ضماد نمایند و یا تخم رواسن سائیده نیمگرم طلا سازند و یا تخم تمر هندی کوفته در دیگ بگذارند که بپزد
دیگر برگ لنگلی برگ تمر هندی بیخ جوش داده سائیده بالای ورم بندند دیگر زنجبیل بکنند دیگر برگ سدا گلاب برگ نیم برگ انار برگ سنبهالو بآب شسته در پارچه
پیچیده از گل آلوده در خاکستر گرم دفن نمایند بعده برآورده نیمگرم بر دمل بندند و برای سرعت نضج پیاز نیز داخل نمایند دیگر برگ سرو دال مونگ پنجال کبوتر بر سه
سائیده نیمگرم بندند که منفجر گرداند و حنا کوبی خوردنی قدری در آب پخته ضماد کردن همین عمل دارد دیگر گویند سهجنه قند سیاه کهنه پنجال کبوتر بر سه را در هاون
بکوبند که مثل مرهم شود قرص کرده بر دمل گذاشته برگ بیدانجیر یا برگ پیپل گرم کرده بر بندند که برای گشادن دمل و تحلیل صلابت آن مفید تام است و برای
قرحه و رنگ زیبی نیز ضماد این کثیر النفع است دیگر برای نفع دمل و خیارک سبوس گندم سبوس اجواین هر واحد یکدام آهن کهنه دو ماشه نمک شش ماشه همه را
در بول پخته نیمگرم ضماد نمایند دیگر سیده لکهی گوگل سهاگه در آب سائیده بر پارچه طلا کرده بر ورم چسپانند ضماد که در انفجار دمل قوی تر است تخم سرس مین پهل
زنگار هر واحد ... ریوند چینی پیاز برگ نیم هریک یکتوله الیوا تخم حلبه هریک شش ماشه اکلیل الملک گوگل السی هر واحد هفت ماشه کوفته پخته بشراب بندند
آمیخته نیمگرم ضماد نمایند **ایضاً** صابون ریوند چینی مقل مین پهل سائیده بر پارچه طلا کرده نیمگرم بچسپانند **ایضاً** برای گشادن دمل چونه آب نادیده در
صابون آمیخته در یکروز سه چهار بار طلا نمایند و ببندند **ایضاً** جمال گوٹه مغز نارجیل باریک سائیده بر دمل گذارند زود بگشاید **ایضاً** مغز تخم تمر هندی
پنج مثقال بکوبند و چرک چراغ نیم مثقال در آب گرم بگدازند و باهم آمیخته نیمگرم بر بندند **ایضاً** منضج و محلل اورام جدوار زنجبیل پوست کالیسر فلفل سیاه
کالی زیری مساوی کوفته پخته در آب گرم آمیخته بر پیه زنند و بر آتش پخته ضماد کنند **ایضاً** منضج و مفجر تال مکهانه بارتنگ هر دو برابر کوفته پخته در شراب انگوری
کهنه بپزند و بر پارچه مالیده بچسپانند و صبح و شام تبدیل کنند نهایت تا سه روز **ایضاً** آرد مونگ آرد جو آرد لوبیا آرد عدس گیرو همه برابر بسرکه و آب پخته بر ورم
دمل ضماد کنند که مجرب است و مسکن درد **ایضاً** که منفجر اورام و دمامیل است گل معصفر پوست جوز القی مقل مساوی کوفته پخته در آب برگ امسکوار بپزند تا بقوام آید
بر برگ بیدانجیر پهن کرده ببندند و ببینند و بعد یکشبانه روز تبدیل نمایند **دوای مفجر** چونه گلی آب نارسیده یک بهلولی سجی نیم بهلولی خاکستر پوست درخت
پیپل نیم سیر شاهی بآب خمیر نموده استعمال نمایند باین طور که اگر دمل یا ورمی دیگر ناپخته شود و جای نشتر زدن نباشد اندکی ازین دوا بر سر آن گذارند تا خشک
شود بعده بپارچه درشت مالیده بران عصابه بربندند که در یکپاس بشگافد و اگر بر بواسیر که از مقعد بر آمده باشد از پارچه درشت اندک خاریده بمالند و چون
خشک شود بردارند و در روزی سه چهار مرتبه بگذارند و دیر دارند و یا بر ثولول دیگر همین طور بمالند بر طرف شود و اگر بر داغ برص که برابر روپیه باشد گرم زده
طلا نمایند آتش جاری ساخته بر طرف نماید **عمیری** معمول اطبای هند که در پختن اورام اشتهار دارد آرد برنج یا آرد جوار چهار دام در یک آثار جغرات یا دوغ
بطور فیرنی بپزند تا غلیظ گردد بر بندند و اگر قوی تر خواهند آرد حلبه و تخم سن سوده هریک یکدام الیوا سوده نیم دام اضافه نموده بدستور بپزند و بعمل آرند و گاهی پشک
گوسفند سوده درین پخته بعمل آورده هم و سریع الاثر یافتم و داخل نمودن دیگر ادویه منحصر برای طبیب است **مرهم مجرب** برای پزانیدن و کشادن دمل زفت رومی
زنگار اجواین بزرکتان حلبه راتینج بهروزه جوز القی مقل مرمکی توتیای هندی زنجبیل ریوند چینی شیر طشیر انجیر شیر آکهه ادویه را کوفته پخته در شیرها سائیده موم
در روغن گداخته مرهم سازند **مرهم رال** که برای زخم و دامیل مجرب است رال بیست و پنج مثقال شنگرف زنجبیل هریک نیم درم نیله توتیه یکدرم سفیده وزن چهار درم
مرداسنگ هشت درم سائیده موم پنجاه مثقال بروغن کنجد هفتاد مثقال گداخته بدستور مرهم سازند **اقوال اکابر** شیخ الرئیس میفرماید که چون دمل ظاهر شود
علاجش تا قریب سه روز علاج اورام حاره باشد بعد ازان بتحلیل و انضاج مشغول باید شد که گاهی تحلیل شود و این کمتر بود و گاهی نضج یابد و واجب نیست
که از علاج دمل غافل شوند زیرا که بسیار باشد که بخراج عظیم انجامد و ازین استفراغ بقدر واجب از فصد یا اسهال ایمن گردانند و چون با دمل ضربان و قاعده اصل
باشد از نضج چاره نبود و پس اعانت بران باستعمال منضجات کنند و مبتلا بکثرت خروج دمامیل را اسهال و ملایم نمودن جلد بحمام مستعمل علی الدوام در یافت
ازان خلاص نماید و از منضجات او تخم کتان کوفته بشیر پخته است و انجیر و خردل و عاقرقرحا یا انجیر تنها بالعسل و گندم خائیده برای انضاج او نیکوست و همچنین
مویز ببورق سرشته و یا انجیر بخردل مخلوط بروغن سوسن و دوای دملی معروف بدواء الانجیر و دوا ایست صفت انضاج بر فی کند روغن گاو یکنیم اوقیه خمیر ترش ده اوقیه

ضماد کنند ... و اسپغول ... [illegible] ... دمل

... عسر النضج ... الحرارة باشد فصد ... نمایند که بدان عضو اتصال دارد پس حجامت بر موضع دمل نمایند و این در ابتدا کنند که اگر اخراج خون ... کنند و علاج

... گردد و در انفجار ... صلب ... هرگاه نضج یابد و نگشاید آنرا بشگافند یا بادویه ... که در خراجات گفته شد و از مجربات ...

... گویند ... طبری ... کیفیت باشد فصد و استفراغ ... بعد مراعات قوانین کنند ... اصلاح ...

تنقیه واجب است ... نظر کنند پس اگر حدت داشته باشد ... مزورات ... اقتصار نمایند ...

... باشد مثل بلاد طبرستان یا شام پس شربت سکنجبین بزوری جائز بود اما در بلاد حاره ... تحمل بزوری نشود البته پس آنرا ...

و شربت غوره و مانند آن بنوشانند و چون دمامیل بسیار باشد فصد و استفراغ بدن او و اصلاح غذای او نمایند و آنچه بر دمل نهند تا ماده منفجر ... جمع کند

اسپغول مضروب بسفیده بیضه است و هرگاه ریم جمع گردد برای نضج او این دوا بران گذارند بگیرند حب ... کوفته با خمیر و زرده بیضه بهم زنند و بران نهند

و اگر دمل شدید الصلابة باشد این ضماد در ان اثر کند بگیرند برگ چغندر و برگ کاسنی و برگ کرنب ... سائیده بروغن کنجد بپزند تا مثل مرهم گردد پس

اندکی اشق محلول آمیخته ... بران گذارند و ضماد ... هرگاه ... شود ... بکار برند ... نضج ... آنرا رقیق کند

... برای تفتیح این دوا ... زرده بیضه و اندکی عسل حل کرده بران گذارند که بسهولت

بگشاید و چون ریم برآید بگذارند که خشک شود بلکه بزرده و سفیده بیضه و روغن بنفشه بهم زده ضماد کنند تا آنکه قطعه غلیظ ریم سفید که آن معروف بام الدمامل است

بیرون آید و دمل در ابتدای ظهور الم شدید آرد و سبب الم او آنست که خون چون گرم شود و حدت پذیرد موضعی را که بران ریزد گرم کند و تفرق اتصال عضو نماید

و از ان الم شدید پیدا شود و چون ماده نضج یابد درد ساکن گردد و اگر بعد خروج ریم آنرا غور در لحم باشد باید که بمرهم منبت لحم علاج کنند مثل مرهم سفیداب و مرداسنگ

و غیره ... و هرگاه حفره ممتلی گردد بران گلنار و کندر و مر و گل ... بپاشند و چون خشک ... آنرا بگذارند تا مستحکم گردد و موضع سخت شود

بعد ازان این دوا طلا نمایند آرد کرسنه آرد نخود آرد باقلا همه را در شیر سرشته طلای ... بران کنند و هرگاه خشک شود تجدید آن نمایند تا سه روز بعده ...

کنند و بعد آن ... طیبات ... مصفی ... گل بمالند و اگر ... ضماد نضج ... بسبب غلظ ماده ... دوای قوی گذارند مثل مرهم داخلیون ...

بعد ازان بعده چیزی از شحوم بران آمیزند و بران ... پس اگر نضج یابد و نگشاید نظر کنند که دمل در کدام موضع است از عضو و حفظ عصب و شریان ...

... نشود ... بعده ... چون ریم برآید از پنبه ... تا آنکه ... عفونتی که اندر انست آنرا پاک نماید بعده بمرهم علاج

کنند و اما آنچه از کمیت باشد آنرا فصد و استفراغ بحسب قوت مریض و فضلات که در بدن او باشد و تقلیل غذای او ... عادت کفایت کند که آن گاهی تخفیف یابد و تحلیل

کند چیزی را که اندر انست و از ان بخارات و مواد برآید و اگر خفت نیابد و ریم کند علاجش همانست که در علاج دمل که سببش کیفیت خون باشد مذکور شد و اما دمل که

صنوبری شکل نباشد ... و آن ردیست ... دلالت کند برآنکه ماده او غلیظ است و اندفاع و طلب نفوذ از مسام با جلد منازعت نکند پس باید که عنایت

بدان وافر بود و علاج همانست که سابق مذکور شد تا آنکه نضج یابد و ماده او خارج گردد و این نوع گاهی در سه موضع یا زیاده تر بگشاید و صنوبری شکل در موضع واحد

بگشاید و سبب درین آنست که چون ماده رقیق باشد مدافعت بجلد کند و اراده اندفاع ازان نماید پس سر او تیز گردد و چون غلیظ باشد در مسام بسیار حاصل شود

پس دمل مفرطح گردد و چون نضج یابد از چند مسام بگشاید ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که اول اگر مانعی نباشد رگ زنند و حجامت کنند و آلوی سیاه و عناب و مشمش

یعنی زردآلو و ترش و تمر هندی و اندکی زرشک و ... کشنیز خشک شب تر کرده صبح آب او صاف کرده بنوشند و آب انارین و آب کاسنی با سکنجبین سود دارد و

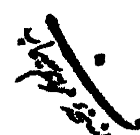
مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و ... تمر هندی ... باشد و از اغذیه غلیظه و از گوشت و شیرینیها پرهیز باید کرد و آنچه خورند باید که مائل بترشی باشد و در اول ظهور

دمل چیزهای سرد نهند چون اسپغول بگلاب و سرکه تر کرده و ایضا خطمی بگلاب اندکی سرکه آمیخته و آرد جو با آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر سرشته و بعد سه روز نهند

... و تحلیل باید کرد و اول النضج آب ... روغن نیمگرم تر کرده چندکرت برنهند تا زود بپزاند و آرد گندم و نان گندم در آب و روغن ... نهادن زود بپزاند

گداخته باشد کی زفت یا راتیانج در روغن مائل بگرمی چون روغن سوسن بپزانند بهست و انجیر خشک در ماء العسل آغشته و تخم کنوچه کوفته بآن سرشته و در کتان
و مویز منقی با انجیر و خردل کوفته و خاصةً اگر اندکی ماء العسل اندازند و حبیر در روغن گاو بپزانند بهست **ابن نوح** گوید که آنچه منع تولد دمل کند فصد و حجامت
و تعاهد باسهال بهلیلهٔ زرد و سنا و شاهتره بهست و مداومت نقوع اجاص و عناب و تمر هندی و تقلیل از حلو غلیظ و میل باغذیهٔ حامضه و قابضه و حصرمیه و سماقیه
و ریباسیه و تفاحیه و سکباج و قریص و عام بلام و مصوص و مانند آن و اگر شراب بخوار باشد مرق ممزوج بآب بسیار و شراب حلو مائل بمرارت او را انفع کنند و ما بر نفس موضع
اگر در ابتدا التهاب شود باید ورنه صبر ده ضماد کنند و اگر در هتربان آغاز کند و سوزش او اشتداد نماید بمنضجات ضماد نمایند و آنچه بنضج او نماید ادویهٔ مذکوره در باب
ورم حار است پس اگر نضج یابد و انفجار او دیر کند شگاف دهند و بیفشارند تا آنچه اندر اوست سیلان کند بعده حوالی او را بمرهم سفیداب طلا کنند و بر نفس او مرهم
عسل بگیرند انزروت و مثل او عسل و هر دو حل کرده بران گذارند و گاهی عسل را جوش دهند تا غلیظ گردد پس انزروت بران پاشند و بیامیزند که این هر جراحت
و قرحه را پاک کند و همه ریم را بکشد و چون دمل پاک گردد از خود بسرعت مندمل گردد پس اگر اندمال او دیر کند بمرهم منبت لحم معالجه نمایند **صفت** ذرور منبت لحم
بگیرند کندر و انزروت و دم الاخوین و زراوند طویل مساوی سوده بر قروح و جراحات بپاشند و ببندند **دوای دیگر** بگیرند یک اوقیه مرداسنگ مثل سرمه سوده
و بران سه اوقیه زیت انداخته بآتش ملایم بجوشانند و بچوبی حل کنند تا منحل گردد پس بگیرند انزروت و کندر و دم الاخوین و بارزد و زفت یابس هر یک دو درم
و دران انداخته بپزند تا غلیظ گردد و استعمال کنند اگر موضع گرم نباشد و اگر گرم بود باین مرهم سفیداب علاج کنند بگیرند مرداسنگ سوده پنج درم و در سرکه حل کنند پس
روغن گل انداخته بسایند تا غلیظ گردد و یکبار تسقیه بسرکه و بار دیگر بروغن کنند تا منتفخ گردد پس پنج درم سفیداب ارزیز و اندک کافور انداخته حل کنند و استعمال نمایند
و این مرهم برای قروح و جراحات گرم و در فصل و مزاج حار نیکوست **صفت** مرهم اسود که اگر دمل و قروح صلب یابس باشند استعمال کنند موم و زیت و علک
و زفت مساوی گداخته استعمال کنند و اگر ارادهٔ انفجار او بغیر آهن باشد بگیرند عسل بلادر یکجزو و زفت رطب یکجزو و در ظرفی بسایند تا ممزوج گردد پس بر سر دمل
نهند و تا نیمروز بگذارند که آن همانقدر جلد را که بران طلا کرده باشند بخورد و قویتر ازین آنست که بکیجه دوای حاد بشحم سرشته بران نهند و یا بگیرند آهک آب نارسیده
و بشحم سرشته بدان ضماد کنند و یا آرد بصابون کوفته بدان ضماد سازند **ابن الیاس** گوید که علاجش فصد و اخراج خون بقدر قوت و واجب و سن و فصل
بعد از ان تنقیهٔ بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و نقوع مشمش و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و آلوی سیاه بیست عدد و تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم
بنوشند و غذا مزورهٔ ماش یا اسفاناخ و مغز بادام و بعد تنقیه هر صبح سکنجبین ساده ده درم بگلاب ده درم بدهند و غذا مزورهٔ تمر هندی و مغز بادام یا انار دانه و مغز
بادام و اسفاناخ و هرگاه مادهٔ دمل جمع گردد دوای منضج بران نهند مثل تخم کنوچه یا انجیر خشک کوفته و یا کندر و تخم کنوچه و انجیر کوفته و عسل و روغن کتان آمیخته
خجندی گوید که فصد رگ مناسب یا هفت اندام کنند و اشربهٔ مطفیه و سکنجبین ساده بشیرهٔ خرفه بنوشند و فواکه ترش بخورند و بران رادعات تا سه روز
نباید نهاد و سیما اگر در قرب اعضای شریفه باشد و تنقیه بمطبوخ یا نقوع که دران ریوند و سنا و شاهتره و عناب و تمر هندی و آلو و شیر خشت باشد باید کرد و چون ریم کند
اسپغول کوفته با سریش سرشته ضماد کنند **انطاکی** در زهت می‌نویسد که فصد کنند اگر ماده مهیج باشد و الا رادع مثل پیاز بریان و کشنیز و عسل و علیق و عنب الثعلب
کنند و در وقت ریم کردن با سپغول و بزر و زعفران و زردی بیضه و خطمی و خمیر ترش ضماد نمایند و چون منفجر گردد بروغن گاو و صبر و سفیداب و مرهم ابیض و داخلیون
طلا سازند و آنچه بسرعت بکشاید اینست کنجد بریان و ترمس کوفته و نعناع با آرد جو و عسل و در خواص آمده که چون بطبیخ برگ شفتالو غسل کنند منع تولد دمامیل
کند و در تذکره گوید که فصد در دموی اول کنند و در صفراوی بعد تلطیف و تلیین و در عضو مقابل بعده استعمال ماء الشعیر و تمر هندی و خیار شنبر و رادع باد و
و ضعیه مثل خطمی و آرد شیلم و بزر قطونا بسرکه و پیاز بریان بروغن گاو و خمیر گندم بزیت و آنچه در داخس باید و بارد در اسهال بغاریقون و بیخ سوسن و ترنجبین
و ماء العسل کنند و بران بادام بصمغ البطم و صنوبر و عسل و صابون نهند و چون بکشاید در فشردن او مبالغه نکنند که آن سبب تجلب مواد گردد بلکه آنچه میسر آید
اخراج آن کنند و باقی را بوضعیات جذب کنند مثل صبر و مرداسنگ بروغن گاو و که آن مجرب است و کذا سفیداب و طحینه پس اگر خشکریشه دران تولد کند
لزوم [illegible] بنکر و اندک زعفران نمایند و چون پاک گردد مرهم خل یا توتیا بران نهند و بعضی گفته اند که کشادن او بآهن بهتر از دواست و امام چاره از نضج او

نمی بلغیم و لا بانجیر و خمیر مویس با سپغول و بیران اعتماد کنند و کسیکه نجات ازان نخواهد باستعمال صبر و مصطکی کثرت نماید اگر چه در هفته یکبار باشد و در خواص گه بهر که یک قطعه لحم خام فرو برد آنرا دمل بر نیاید تا سه سال و آنچه آنرا انضج بلیغ نماید آرد جو و حب الصنوبر و شحم مرغابی یا بط است و سائر صمغ و گفته اند که شرب زعفران در لباس بازان خلاص دهد و کذا ابتلاع هفت جوز بر نهار هنگام انعقاد او که کوچک باشد مصنف خلاصة التجارب گوید که چون در حقیقت دمل از اصناف خراج ست تدبیر آن خفیف از تدابیر خراج ظاهری بود و جهت هر دمل بتدبیر تنقیه حاجت نباشد بلکه در اوائل و غلبه او تنقیه کافی بود و بسیار باشد که احتیاج بتنقیه نیفتد جهت کم پیدا آمدن دمل و عدم استلا و استحکام بعد سر کردن دمل عظیم نافع بود و بعضی مجربین گفته اند که این مرضیست که از حمام پیدا میشود و از حمام زائل میگردد و جراحت دمل آنگاه زائل گردد که چیزی همچون ریشه مو بیله که اندرانست درست بیرون آید و آن هنگام باز بدوا نهادن احتیاج نیفتد علامت محل دمل در آخر که چرک نباشد نشان رویدن و بصلاح آمدن باشد و بسیار بود که تخم تمر هندی باریک کوفته در آب بجوشانند مرهم پخته نیم گرم مکرر بر دمل نهند و آنرا بپزانند و زود بصلاح آورد و کافی باشد و همچنین خمیر ترش شده در روغن بید انجیر بهم سرشته نیم گرم مکرر طلا کردن و خمر و دوشاب بهم سرشته مکرر نهادن و لعاب تخم مرو و لعاب تخم کتان و حلبه نیم گرم مکرر افگندن و پیاز در آتش پخته مکرر بستن عظیم نافع بود و گویند که یکهفته هر روز مقداری طبیخ بیخ نرگس آشامیدن منع آن بکند و کسی را که دمل در حرکت سفر و غیره پیدا شود باید که آنرا نیک حفظ کنند که بر جائی سائیده نشود که رنج آن عظیم گردد و بیم ناسور بود و کاغذ بسریش گرداگرد آن چسپانیدن نه بر سر آن عظیم مفید بود و هر دمل که بچرک آید رطوبت آنرا چنان پاک کنند و احتیاط نمایند که بمحل دیگر نرسد چه بسیار باشد که از بوی آن دیگری برآید بران حوالی که آن رطوبت رسد و مجربست و بدانکه بعضی اطبا دملی را که ریشه دران باشد بیله گویند و بعضی دبیله دمل بزرگ را گویند که چند دهن بازکرده باشد و اگر چه آخر آن جمله یکی گردد و بعضی دبیله برادرام دموی که اندک صلابت پیدا کند اطلاق کنند و بعضی بر هر ورمیکه پخته گردد و سر کند اطلاق نمایند مؤلف خلاصة العلاج مینویسد که در ابتدا ریوند چینی بگلاب سائیده فائدهٔ تمام دهد صفت ضماد دیگر چون در اول بکار برند فرو نشاند و اگر رو بنضج آورده باشد بپزد گل ملتانی زیرهٔ سفید هر کدام یکدرم فلفل سیاه پنج عدد نمک اندکی همه را بآب سائیده طلا کنند و اگر بابول کودک بسایند بهتر ست و اگر زرنیخ سرخ بآب سائیده بر حوالی دمل طلا کنند و بهروزه بر دمل نهند بزودی نضج داده منفجر سازد صفت مرهم سیماب که زخم دمل و جمیع قروح و جراحات را بزودی بهتر سازد سیماب یکدرم سرب دو درم انزروت سه درم بول سیاه بول سرخ زنگار بهروزه هر کدام دو درم موم سفید کافوری است و یکدرم روغن گاو چهل و چهار درم اول سرب را با سیماب گره دهند و سرد نموده همچون غبار بسایند بعده انزروت را سائیده داخل کنند و بهم زنند پس ازان کندر بعد ازان هر دو بول پس زنگار و بهروزه اضافه نموده مجموع را سحق نمایند چندانکه سرمه سا شود آنگاه قدری پیاز در روغن مادهٔ گاو سوزانیده صاف کنند و موم را دران گداخته ادویه را ممزوج ساخته در هاون بدسته بمالند و بردارند و عند الحاجت با پنبه یا لته کهنه بر زخم بگذارند انشاء الله تعالی همان یک عمل کافیست عبد العزیز گوید که علاجش تنقیه پس ردع و تحلیل ست و اگر تحلیل نشود بنضج و تفجیر پردازند و از منضجات قویه مویز و بزرکتان و انجیر و خردل بعسل ست و کذا انجیر با آرد خمیر و کذا مویز با نمک طعام و از مجربات بزرقطونا بلعاب دهن ست که آن منضج ملین مانع تزاید ست و مغز پنبه دانه تنها منضج ست و با تخم کنوچه عجیب ست و انجیر بمصطکی و کتیرا و عسل سریع الاثر و باضافه خردل قویتر و برای تفجیر تخم تمر هندی با پیه کوفته نیم گرم ضماد کردن مجربست و کذا خمیر و سرگین کبوتر بزردهٔ بیضه و عسل و بیخ نرگس و پوست بیخ کبر بلیغ التجربه و صابون با نجیر منضج مفتح ست و قویتر ازان ریوند بمقل و صابون ست و چون انفجار دشوار گردد اشنان روغن گاو آرد ذره بآب پخته بدان تکمید کرده ضماد نمودن مجربست و از ملحمات دم الاخوین و قنه و مقل و اشق و صبر و کندر و مر و انزروت ست و منبتات لحم زراوند کندر ایرسا صبر اقلیمیا زفت مرداسنگ و همه آنچه در قروح بیاید درینجا مفید



طاعون

ورمیست صغیر الحجم مثل باقلا یا کوچک تر ازان و گاهی کبیر الحجم بقدر گردگان یا بزرگتر ازان باشد و با سوزش شدید موذی متجاوز از حد بود چندانکه مریض پندارد که آتش بران موضع نهاده و بقول شیخ حکمای قدیم لفظی را که ترجمهٔ او بعربی طاعون است بر ورمی اطلاق میکردند که در اعضای غددی اللحم حساس چون پستان و بیخ زبان و خصیه و یا غیر حساس چون بغل و کنج ران و پس گوش عارض میشود و بعد ازان آنرا میگفتند که مع ذلک ورم حار قتال باشد پس ازان هر ورمی

قتال که بسبب استحاله ماده او بکیفیت سمیه عضو را فاسد نماید و رنگ عضو قریب خود متغیر سازد و حوالی او سیاه شود وگاهی چیزی خون و زرداب متعفن از آن ترشح کند
و کیفیت ردیه او بسوی قلب از طریق شرائین برسد و قی و خفقان و غشی حادث شود و چون این اعراض اشتداد نماید هلاک کند آنرا طاعون نامیدند و اغلب که حمیٰ قتاله در اوائل
اوائل قوباها میگفتند و آنرا جبا نست که مثل این ورم قتال در اکثر امر در اعضای ضعیفه مثل بغل و بن ران و پس گوش عارض شود و بدترین او آنست که در بغل و پس
گوش عارض گردد بسبب قرب آنها از اعضا ئیکه آن شدید تر در ریاست اند و سالمتر طواعین آنست که رنگ او سرخ باشد پس آنکه زرد بود و آنچه مائل بسیاهی باشد
بسرعت در دو سه روز قتل کند و طاعون در هوای بد و سالهای وبا و در شهرها ئیکه هوای آن زود عفن شود و در فصل خریف و آخر تابستان بسیار افتد و بتجربه یافته
که استفراغ بیماران آن بهتر از مفرد بود و آنچه دفع شود در محلهای دیگر پدید آید بهتر باشد و سببش غلیان خون و احتراق او مع رقت ست **والنطاکی** در تذکره مینویسد
که طاعون را مخصوص کرده اند بورم حار قتال سریع التعفن حادث در مثل پوست مغابن و اطلاق کرده میشود بر وبا بسبب تلازم حاصل میان هر دو غالباً و الا میان
آنها عموم و خصوص من وجه ست و آن در حقیقت بثره مثل باقلا یا زیاده تر بود ماده او خون متعفن ست و فاعل او حرارت ناریه و صورت او شی مستدیر نبوّ و ورم
و صدید و غایت او ازهاق نفس و بدتر او آنست که در بغل چپ باشد بسبب مجاورت او قلب را پس بن ران راست پس بغل راست پس بن ران چپ
پس گردن بقول صحیح تر و گویند که هر دو بغل بدتر از هر دو ران ست این از جهت مکان بود و از جهت زمان آنست که نزد زیادتی خون و هیجان او باشد و این در ایام
ربیع بود و اگر چه در خریف باشد و از جهت رنگ سیاه کبود پس سبز پس زرد پس سرخ و هرگاه تپ و اختلاط عقل و تواتر نفس و نبض مقارنت کند لامحاله مهلک
بود و آنکسانیکه بدان سریعتر هلاک شوند اطفال اند پس اعراب خصوصاً مثل زنگی و هندی بسبب ضعف مزاج بکثرت تحلل پس دموی پس صفراوی و نادر در سوداوی
و آن مرض وبائیست عام بقول اصح و حقیقت او اجتماع بخارات عفنه ست که بامطار در فصل گرما تصاعد نماید و اسباب او حکمیه کثرت رطوبت و حرارت و
پس سرما و بودن سال ربیعی ست و کثرت کشتگان پس هوا بخون مقتولان متعفن شود و با حیوان و تمرها و آبها ملاقی گردد و آنرا بخورند خون فاسد شود و بموضع
رخو جمع گردد مثل خراج اگر رطوبت اشتداد نماید و الا بصورت آبله سر شح و کیفیت موت بدان انعکاس خون بسوی مواد سمیه ست پس بقلب ... چنانچه بسموم اتفاق افتد
و از نیجهت طاعون قاتل را تپ و قی و سیاهی محل و کمودت او لازم بود و این ملازم وبا بود نه بعکس آن و فرق میان هر دو ظهور مثل خراج ست فقط نه آنکه امراض
در وبا یکنوع اند و در بین مختلف بود چنانچه قومی بدان گمان کرده و در نزهت گوید که اگر با طاعون عضو متغیر نشود و با تپ و خفقان مقترن نگردد سلیم باشد و الا
مهلک بود **و طبری** میگوید که وبا در عالم چون از فساد هوا باشد آن مثل طواعین و ورشکین و بنفسجی و موم در بدن بود و اگر از فساد خون باشد و هوا فاسد شود
یا بفساد کلی یا جزئی گردد و پس اگر فساد جزئی باشد در آن بلد اعلال و بائیه غیر قتاله بود و اگر فساد در هوا کلی عام باشد در آن بلد امراض قتاله مهلکه بود و فساد هوا آنست
که در آن کیفیت فاسده پیدا شود و بدان تغیر مفسد جوهر او وارد گردد و فساد خون نیز بحدوث کیفیت فاسده بود و بسبب فساد او امراض متولد شود پس اگر فساد او
بحدت و غلیان باشد از آن بخارات لذاعه فاسده پیدا شود و از آن خارش بغیر بثور پدید آید و اگر فساد از خلط مع حدت و عفونت بود از آن حکه و جرب و بثور
و دمامیل متولد شود و اگر فساد او بعفونت و تغیر بسوی حدت و سخونت و حدوث سمیت در آن باشد از آن طواعین قتاله افتد و معنی طواعین آنست که این خون
فاسد سمی عفن متغیر منفسخ بسوی عضوی یا اعضا بریزد و منفسخ و منتن و احراق آن نماید و از آن هلاکت سریع باشد وگاهی این اخلاط مذکوره بسوی قلب بریزد و فی الفور
قتل کند و یا بسوی دماغ یا صدر و از آن در جائی از بدن مثل عدس پدید آید و آنرا زیتیه نامند و بر این بقراط حکم کرده که چون این علامت بر بینی و چهره و بیخ
گوش ببینند بر موت سریع دلالت کند وگاهی این فساد و حدت کم باشد و از آن بنفسجی پیدا شود و آن نقطهاست که در جمیع بدن ظاهر شود و صورت او مثل برگ
گل بنفشه بود متفرق در همه بدن و آن سلیم المحدة بود تا وقتیکه رعاف پیدا نکند پس اگر با آن رعاف حادث شود یا از آن تپ ساکن گردد دلالت کند بر آنکه خلط ردی
قتال از جنس طواعین قتاله ست پس همواره رعاف کند تا آنکه هلاک کند وگاهی چنان ظاهر شود که گویا کیکان گزیده اند در جمیع بدن مائل بسرخی شدید و این
سلیم بود البته هلاک نکند وگاهی آثار ظاهر شود مثل گزیده و سبز بود در وسط او نقطها سفید مائل بکمودت باشد و این نوع را ورشکین نامند و آن قتال ست صاحب او
رعاف کند یا نکند و از آن نوعی دیگر ست که برنگ رصاص ظاهر شود و آنرا موم گویند و آن دلالت بر فساد سائر اخلاط و احتراق آن و وقوع او در خون کند و آن رنگی دیگر ست

گراغبر برنگ خاک مثل بهق ظاهر شود وصاحب او در بدن ثقل و وخامت دریابد پس سرا و درم کند و بمیرد و یا طبیعت او نرم گردد و هلاک شود و این
دلالت کند برانکه فساد بسوی دماغ مرتقی شده و خلط شدید العفونت فاسد ست و از فرط احتراق خود خاکی سمی گردیده علاج نقل هوا کنند اگر ممکن باشد
والا تقویت دل بخورانیدن مرکبات کافوری و مفرحات و یاقوتی بارد و دواء المسک بارد و غیره از تریاقات سرد و سائر تدابیر که در تپ وبائی مذکور شد باید نمود
و فادزهر معدنی و مروارید و گلاب و عرق کادی را تاثیر قویست و خوردن جدوار با کافور اندر ترشی بهترین تدابیرست و طلای جدوار در آب کشنیز و اندک سرکه سائیده
بهترین طلا بود و قبل از بروز آن در ایام وبا ازین طلا بوییدن و چشیدن و بر بغل و کش ران و پس گوش و غیره متصل بالیدن منع بر آمدن طاعون برین محلها کند
و حق آنست که این مرض را هیچ تدبیری چنان نبود که مریض را زود فصد کنند بعده بر بالای طعام ترش تریاقی حب الشفای بزرگ در آب انار افشرده حل کرده دهند
و چون مرض پیدا شود محل آنرا بنهادن تیزاب فاروقی مدبر بسیماب و جدوار باشد اینده بدستوریکه در خراج گفته شد و بر دل و دماغ او اطلیه سرد و تریاقی خوشبو نهند
و چون ماده بدماغ رسیده هذیان پیدا کند معالجه سرسام صفراوی [illegible] باز زیادتی استعمال تریاقات بارده و باقی تدبیریکه در علاج امراض قلب از سوء مزاج
مذکورست بکار برند و اگر در ایام وبا [illegible] هر روز جدوار سه دانگ سوده در دوغ گاو و یکنیم توله آمیخته وقت صبح بخورند و غذاهای ترش تریاقی تناول نمایند
و مداومت بوییدن سرکه و پیاز کنند مرض مذکور عارض نشود و اگر در ابتدای ظهور آن فادزهر معدنی و جدوار هر یک چهار حبه در دوغ گاوی سه توله دهند و غذا
هر دو وقت خشکه کیلانی با دوغ گاو و بالائی و مربای کرونده و مربای تمر هندی بخورانند و عوض آب گلاب و عرق کاسنی هر دو برابر و عرق صندل چهار حصه آمیخته
بشوره سرد کرده [illegible] نمایند و خالتی یکتوله در آب برگ عنب الثعلب سبز و کشنیز تر و بارتنگ سبز بر صفحه اسرب صلایه کرده ضمض یکی هفت ماشه گل ارمنی نه ماشه
سرکه [illegible] حوالی آن ضماد کنند در دو هفته صحت کلی رو نماید و حکیم علی [illegible] از استاد خود نقل کرده که بعض مطعونین را در ابتدای یکتوله کافور علاج کردم و در
یکروز [illegible] وسویدی نوشته که تعلیق [illegible] قوت هر قسم [illegible] طاعون را نفع کند و مجرب صحیح من ست و گفته که گل ارمنی شربا و طلا
علی بالا ثبت و رساس [illegible] و کافور [illegible] ازرو [illegible] در ایام خوردن روغن گاو [illegible] طاعون را نافعست صفت حبیکه
بجهت [illegible] و جمیع اورام حار [illegible] گل ارمنی [illegible] زرنباد زرد چوبه صندلین گل مختوم مساوی باریک صلایه کرده حبها بسته نگاه دارند
در هوای سرد سه ماشه با آب و در هوای گرم با گلاب بدهند [illegible] هند گفته اند که روغن کنجد درین مرض بغایت مضرست بحدیکه در چراغ نسوزند و شیر برنج پخته
بر طاعون [illegible] نفع دارد و بخورانیدن شیر گاو و برنج نیز امر کرده اند و شهد و شکر سفید یکجا کرده بر ورم گذاشتن جاذب و محلل ماده میدانند والله اعلم
[illegible] احتمال او کند و یا اخراج خلط عفن آن [illegible]
[illegible] مثل ترشی ترنج و لیمو و ربوب سیب و به و مثل انار ترش و [illegible] گل [illegible]
و غذا مثل عدس با سرکه و مثل [illegible] ترش مرتب [illegible] تیهو و دراج در بغاله و لازم ست که تحلیل مسکن مریض ببرف بسیار و برگ بید و بنفشه [illegible]
و مانند آن کنند بر قلب اطلیه بردو مقویه که ارشاد [illegible] خفقان حار و اصحاب [illegible] معلوم ست باید نهاد و بالجمله تدبیر او تدبیر ارباب حمیات وبائی ست و اما نفس طاعون [illegible]
مانند آنست پس در ابتدا معالجه کنند از چیزیکه قبض و تبرید نماید با اسفنج مبلول در آب و سرکه و در روغن گل یا روغن تفاح یا شجره مصطکی یا روغن مورد این [illegible]
پس معالجه بشرط کنند اگر ممکن بود و آنچه اندران باشد سائل سازند و نگذارند که منجمد گردد و سمیت زیاده شود و اگر احتیاج بمحجمه افتد که بلطف مکند بعمل آرند و آنچه
خراجی الجوهر باشد باید که نزد انتهای او یا مقارنت انتها بتفتیح استعجال نمایند و اگر انجا تپ باشد در تبرید تانی کنند تا ماده باز پس نگردد و تفتیح او بنطول
با آب بابونه و شبت و سائر مفتحات لطیفه که در ابواب خراجات مذکورست باید [illegible]
باندک اشق و عسل بشراب و یا دلوق برانا [illegible] و یا چرک خانه زنبور عسل و ترمس در سرکه تر کرده و بیخ [illegible] الحمار [illegible] البطم و یا نطرون [illegible]
ابن الیاس گوید که درین مرض البته فصد نکنند چنانچه مسموع را فصد نمیکنند تا که ماده سمیه در جمیع بدن منتشر نگردد بلکه علاج [illegible]
کرهمگی عنایت با مر قلب و تقویت او مصروف دارند و از وصول کیفیت سمیه بسوی آن احتیاط نمایند [illegible]

یا لیمو یا لیسیا سیب یا انار ترش هر کدام که حاضر باشد ده درم بگلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان هر واحد ده درم بنوشانند و زیر پا دکش مبلول بگلاب بنشانند و بدن او را بجامه سفت
بپوشند تا هوای سرد ببدن او نرسد و جلد را کثیف نسازد و در ماده غلظ و شر نیفزاید و استنشاق هوای سرد کنند تا قلب گرم نگردد و غذا عدس و سیب و عناب
و سرکه سازند و حوالی او یخ و برگ کدو و عصی الراعی و حی العالم نهند و بر سینه مندلین و گل سرخ بگلاب و یخ و کافور و مانند آن طلا نمایند و سزاوار نیست که بر موضع
ورم طلای بارد نهند بلکه می باید که شرط زنند اگر ممکن باشد و موضع مشروط را بآب گرم بشویند جرجانی گوید که بر طاعون هیچ ضمادی و طلائی سرد رادع ننشانند
و برگ زدن نیز مشغول نباید بود و مگر آنکه امتلای قوی باشد و خلط بد دور کردن واجب بود و جایگاه علت را بابکی زدن و آهستگی مزیدن و بآب گرم شستن
صواب باشد و هر گاه که خفقان قوی گردد آب گرم و طبیخ بابونه و شبت نطول باید کرد تا ماده از دل باز گردد و بجایگاه علت باز آید و تحلیل کند و تدبیر رانیدن
ورم باید کرد با دویه که در علاج خراج یاد کرده آمد ابو منصور گوید که مبادرت بنوشانیدن جمیع مقویات قلب و مبرد حرارت غریبی او مثل آب انار ترش
و سیب و دوغ ترش کنند و در خس خانه یا در مکان سرد خواب کنند و حوالی او تربز و سیب و برگ انگور و غیر آن نهند و غذای سرد مثل قریص و اماله و مغلظ
خون بخورند و مع ذلک قصد تقویت معده او بخورانیدن ربوب ترش و قرص طباشیر نمایند و چون از طلای بارد و مکان بارد خفقان حادث شود
بآب گرم نطول کنند و آنرا گرم سازند و جمیع عنایت بحفظ قوت پس حفظ قلب مصروف دارند چه بعد از آن علاج موضع ممکن بود و چون خفقان خفت پذیرد
و برود و قوت قوی باشد نظر کنند اگر ساعی گردد علاجش بعلاج اکله از داغ کنند پس اندمال او نمایند و اگر سیاه باشد بشرط و محمد زکریا گفته سزاوارست
که از بلا دیکه در آن طاعون افتد بگریزند پس اگر در لشکر باشد در موضع عالی بالای باد بنشینند و همچنین در هر مرض که از بوی بد و خبث ریح بود انطاکی گوید که
چون معلوم کردند که این سال وبائی ست از پیشتر تهیه بفصد و حجامت و تنقیهٔ اخلاط حاده کنند و چون هوا بتغیر ابتدا نماید گوشت و شیرینی و هر چه مولد خون
و حرکت او باشد ترک نمایند و مورد و نیلوفر و طرفا فرش سازند و آب عدس و سرکه و گل ارمنی بیاشامند و تعلیق نارنج و پیاز و نعنع و سیب کنند و آنرا بخور نمایند
و تدخین بدان و بمشک و عنبر و لادن و قطران نمایند و بنفشه و آنچه از آن سازند مطلقاً استعمال کنند و چیزیکه غذای او قلیل باشد و منع جوش خون معتبر
خود نماید مثل فواکه و بقول و باقلا و عدس و خرفه بخورند و روغن بنفشه و صندل و سرکه و کافور بمالند و از مجربات حمل یاقوت و مرجانست و گویند که زمرد
و از مشهور تعلیق درونج ست و این معجون ماخوذست از آنچه در قراطیس ترجمه آن بعربی نشده و آن مجربست برای دفع سموم و تغیر هوا و وبا و مقداریکه از آن
مستعمل میشود سه قیراط ست و در روغن بنفشه حل کنند و حوالی بینی بدان چرب نمایند و او از اعظم مفرحاتست و خفقان را نفع کند و انعاش قوتها و اعضای
رئیسه نماید و قوت او تا ده سال باقی ماند صنعت آن بنفشه گل سرخ خشک نعناع مرزنجوش هر واحد ده مثقال گل ارمنی درونج صندل بهمن سفید کشنیز
خشک کرده بعد تر کردن او بسرکه هر واحد پنج مثقال صبر زعفران گل مختوم مصطکی تخم ترنج مقشر بسد هر واحد چهار مثقال کهربا طباشیر لادن هر واحد
سه مثقال صمغ عنبر هر واحد دو مثقال یاقوت سرخ یک مثقال همه را بسایند و در نیم رطل گلاب که در آن هفت قیراط فادزهر حل کرده باشند بگذارند بعد
بشربت ریباس معجون سازند و اگر میسر نشود بشربت بهی یا سیب بسرشند و بردارند و در نزهت گفته که آنچه مرکب از صبر و زعفران و گل مختوم و بنفشه
و سنبل الطیب و درونج باشد بخورند که آن مجربست و کذا یاقوت و زمرد اکلاً و حملاً و هر گاه طاعون عارض شود در آن هنگام فصد جائز نبود و عنایت بحفظ
قلب واجب بود بمثل فادزهر و آنچه دفع سموم کند مثل زمرد و تبرید حوالی محل بمثل سرکه و گل ارمنی و مورد و کافور طبری گوید ممکن نیست که برای هر نوع طاعون
علاج خاص جدا بیان کنم پس علاج عام تمامهٔ این انواع ذکر کرده میشود و طبیب را باید که از این علاج هر نوع استخراج نماید و بحسب رای خود زیاده و کم کند
پس گوییم زمانی که در بلدی نوعی از این اعراض در یکی از مردم ظاهر شود بر جمیع اهل معرفت واجبست که تدبیر نفوس خود تا مهما امکن باین تدبیر نمایند پس می باید که
در آن وقت فصد باسلیق از هر دو دست کنند و خون زیاده تر آنچه ممکن باشد بیرون آرند و باین مطبوخ استفراغ نمایند نسخهٔ آن هلیله زرد بیست درم آلو
پنجاه عدد تمر هندی سه اوقیه عناب یک کف کبیر تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک توت شامی خشک هر واحد یک کف برگ عنب الثعلب یکدسته کبیر
همه را در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل و ربع باز آید پس صاف کرده در آن پانزده درم فلوس خیار شنبر و ده درم ترنجبین خوب مالیده بار دیگر صاف کنند و سه طسوج

سقمونیای مشوی آمیخته نیم گرم بنوشند وازین مطبوخ دو شربت یا سه بقدر قوت و امکان بنوشند واز جمیع اغذیه بر مزورات حامضیه و حصرمیه و ریباسیه و عدسیه و برکاهوی مسلوق مطیب بسرکه و برکاسنی بسرکه و مانند آن اقتصار نمایند و درین هنگام از گوشت و شراب البته اجتناب کنند و از جماع بالکلیه حذر نمایند و کثرت شمّ کافور و بنفشه و نیلوفر کنند اگر فصل آن باشد و ریحان مغسول بآب سرد و آین شربت که اهل مصر برای طواعین مع فساد هوا و فساد خون ترکیب داده اند استعمال نمایند نسخهٔ آن بگیرند آب حماض و آب غوره و آب ریباس و سرکه کهنه تند هر واحد یک رطل پس بگیرند کافور یک مثقال و با دو مثقال ریوند کوفته و یک نیم دانگ افیون خالص در خرقه بسته انداخته جوش دهند تا ادویه صرف حل شود و از آبها دو ثلث کم شود پس بر هر رطل آن رب سیب ساده و یک رطل شکر سفید و یک دانگ زعفران انداخته بقوام آرند و این شربت در ان ایام دائم بقدر بست درم سرد کرده برناشتا بنوشند و آب سیار اشارهٔ احتقان در ان ایام باین حقنه می نمود ماء الشعیر لعاب و سپستان پیرزده صاف کرده و در ان اندک روغن بنفشه و سفیدی بیضهٔ رقیق و لعاب اسبغول خوب بر هم زده بدان حقنه کنند و برای این امراض این قرص بسکنجبین بخورد کسیکه در این مرض یا نوعی از ان ظاهر گردد نسخهٔ آن گل سرخ طباشیر تخم خرفه تخم حماض نشاسته تخم کاسنی عصارهٔ زرشک حضض صندل سفید و سرخ گل قبرسی گل مختوم هر واحد یکدرم و نیم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو درم کافور ریاحی دو دانگ همه را باریک ساییده بر هر سی درم از ان یکدرم ریوند چینی سوده اندازند و بسرکه کهنه سرشته یکیکدرم قرص سازند و یک قرص هر روز با دو اوقیه سکنجبین ساده بخورند و در ان ایام در حمام داخل شوند و صبر کنند تا بدن تر گردد پس بپارچه عرق را پاک کنند و آب غوره بروغن گل یکبار بمالند و یکبار بسرکه و روغن گل مالش نمایند و این معالجه بعینه ازان معالجات همه انواع آن بر می آید و طبیب از نوشانیدن مسهل یا چیزیکه در ان هلیله باشد حذر کند و از تضمید معده او بچیزی قابض احتراز نماید پس اگر سوزش در معده و جگر یافته شود بران پارچه مبلول بآب عنب الثعلب و گلاب صرف نهند و در تبرید جگر مبالغه نکنند و بروغن البته مس او ننمایند سمرقندی و غیره مینویسند که هرگاه بیمار را در خانهٔ سرد نشانند بجهت تبرید حوالی او برف دارند واجبست که بر ورم پرسیاوشان و خطمی و بابونه ضماد سازند و بطبیخ بابونه و شبت تکمید کنند تا که سردی هوا در محل ورم اثر نه کند و آب گرم که بعد شرط بر ورم ریزند در ان ادویهٔ حاره پخته باشند و هرگاه فصد خواهند کرد واجب آنست که مراعات چند چیز اهم دانند یکی آنکه بر طاعون اول شرط نزنند زیرا که در صورت خروج مادهٔ سمیه از نفس عضو خوف انتشار سم در بدن نزد فصد کمتر باشد دوم آنکه پیش از فصد حوالی طاعون چیزهای بارد و قابض طلا نمایند چون حضض و گل ارمنی و ماميثا و امثال آن تا مادهٔ سمی را که در انجا جمع شده بسوی باطن بازگشتن ندهد هنگام بر آمدن خون بفصد سوم آنکه بمحافظت اعضای رئیسه خصوصاً دل مبالغه نمایند تا مادهٔ متحرک بفصد بدین اعضا نیفتد و آنچنان باشد که اطلیهٔ خوشبوی بارد بر سینه و دل گذارند و خوشبوهای سرد ببویانند و آب سرد و گلاب آمیخته جرعه جرعه دهند تا که خون بر می آید و بعد از ان نیز همین قاعده مرعی دارند تا که مادهٔ متحرک سکون یابد و این همه احتیاط که وقت فصد گفته شد بر تقدیریست که مادهٔ طاعون سمیت بسیار داشته باشد و گرنه بدین تدابیر حاجت نباشد بلا خوف فصد باید کرد و اگر با وجود قلت سمیت اندر فصد بعضی ازین ضوابط مرعی دارند بهتر باشد و با حتیاط اقرب بود و دلالت بر قلت و کثرت سمیت از رنگ ورم توان کرد چنانچه گفته شد و غلبهٔ صداع و هذیان علامت صعود ماده بدماغ است پس در ان هنگام باشویه کنند و محاجم کلان بی شرط بر ساقها گذارند و سخت مکیدن نفرمایند و زمانی دراز محجمه را نهاده دارند خضر گوید که استاد من گفته که فصد و مسهل در طاعون و در کل مادهٔ ردیه که متوجه بخارج بدن شود هنگام خروج او جائز نیست تا تعارض واقع نشود و اما در ابتدا قبل ظهور او فصد و استعمال مسهل از مطبوخات و حقنجات واجب بود خصوصاً اگر ماده بسیار هیجان باشد تا مادهٔ متعفنه در باطن محتبس نشود و قتل نکند و من گویم که چون ببینند که مادهٔ حار بسیار در هیجان است و بسوی اعضا منتشر شده و بانصباب بسوی اعضای رئیسه میل کرده پس رخصت میدهیم بترک فصد و مسهل اگرچه بعد خروج بود چون قوت متحمل باشد تا مادهٔ خبیثهٔ متحرکه قتل نکند و بسیار مردم باین تدبیر سالم ماندند و گاهی در مثل این حالت بحجامت ساقین در اطفال امر میکنم و برای تبرید و تقویت قلب شربت ورد تازه و شربت صندل بگلاب و کافور و عرق نیلوفر بدهند و بعد شرط موضع نزد انفتاح بعلاج اخراج و اکاله کنند و استاد من امر بشق حجامت و وضع او کرد ما اگرم بطاعون بعد شرط او میکرد تا جذب مادهٔ سمیه کنند و گویند که اینچه بطاعون نفع کند داغ بآتش است و در ان روغن گاو کهنه و مرهم رسل بچکانیدن و بعضی در طلای موضع با فیون مخلوط بزعفران بسبب شدت زرد و خوف هلاک بنا بر عدم احتمال او میکنند و این خطرناکست بسبب منع ماده و انجماد در ج

[illegible]

معنی آماس اینکه در مغابن که عبارت از پس گوش و زیر بغل و بن ران است پدید آید و از جنس طاعون نباشد و این گاهی بسبب دفع اعضای رئیسه بود که ماده را از خود بسوی مغابن دفع کنند و گاهی بسبب دفع طبیعت بود از عضوی شریف ماده را بطریق بحران انتقالی بغیر آنکه اعضای رئیسه دفع کرده باشند و گاهی بسبب قرح و اورام دیگر که در عضوی باشد و بسوی آن عضو مواد جاری شود و در راه او این مواضع اضعف باشند پس قدری از آن ماده درینجا بماند بجهت وسعت و رخاوت و تخلخل موضع و ورم آرد و ازین قبیل است ورمیکه از قرحهٔ دست در بغل و قرحهٔ سر در پس گوش و قرحهٔ ساق یا ران در کنج ران پدید آید و این نوع اورام را بفارسی باغره گویند و گاهی بسبب امتلای بدن از خون و دیگر اخلاط این ورم حادث شود چنانچه در دیگر مواضع بر می آید و انطاکی گوید که گاهی در ایام ربیع و بلاد مرطوب اندفاع ماده در مکانهای مذکور شود و مشابه بطاعون گردد لیکن آن نباشد بلکه این یا اورام یا خراج حار بود که در رنگ باشد و گاهی قرح گردد و منفجر شود از ماده فاسد بنفسه یا بعلاج و باغره نامند و بعضی گویند در شام ضربه و علاجش علاج دماسل و اورام حاره است و بعد کشادن علاج قروح بود و مؤلف خلاصة التجارب گوید که خیارک ورمی بود دراز شکل بهیئت بادرنگ کوچک که اندر بیخ ران افتد و گاهی اندر بغل نیز افتد و نزد عوام بهمین اسم مشهور بود و اما اطبا این را بورم همین مواضع باز خوانند و از اورام رخوه شمرند و این ورم در اول بار نه سخت و صلابت باشد و از اعراض طاعون با آن هیچ نبود و رنگ او در اوائل از رنگ بدن دور نباشد و اکثر بتحلیل رود و این ورم گاهی بسبب الم در عضوی فرو سوی خود عارض شود بعلتی که مذکور شد و این قسم عرض بود اکثر خود بخود تحلیل پذیرد و بعد تسکین الم عضو موقوف گردد و بسبب

علاج فصد کنند و زلو بچسپانند و تبرید لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر بدهند و بعد از نضج مسهل بارد تنقیه کنند و استعمال رادعات درینجا مناسب نبود بلکه بعد تنقیه مرخیات محلله مانند موم و روغن گل با محللات استعمال نمایند و یا بنفشه و خطمی و تخم مرو روغن بنفشه و موم سفید سرشته بکار برند و از مرخیات روغن گاو و مسکه است و گاهی ریختن آب گرم بران کفایت کنند و تکمید بخشت و سنگ گرم کرده در تحلیل این اورام مجرب است و خصوصاً اگر در آفتاب گرم کرده باشند خیلی مفید بود و همچنین ضماد از حلبه و برگ کتان و عنب الثعلب و ریوند چینی مساوی در آب برگ مکوه و ایضاً طلای جدوار خطائی تنها یا با زراوند طویل برابر و اگر تحلیل نشود پیاز در خاکستر گرم پخته بربندند یا برگ نیب و سنبهالو نهند و دیگر منضجات و مفجرات که در علاج فلغمونی و خراج و دبیله و دمل مسطور شد استعمال کنند و اگر آرد جو دو توله ریوند چینی سه ماشه در جغرات پخته ضماد کنند در تفجیر ورم و تسکین وجع مجرب است و اگر منفجر نشود و به نشتر بشگافند پس مراهم مدملهٔ قروح بعمل آرند و انجاکه اتفاق تضمید رادع درین اورام افتد لازم است که بتقویت دل و دماغ و فم معده بکوشند تا ماده باعضای رئیسه باز نگردد و درین زمان ورم بن ران که بهندی [illegible] گویند اکثر در آغاز مرض آتشک عارض میشود و از علاج مرض مذکور تحلیل میگردد و یا بشگافند و فصد و مسهل سوداوی اطریفل شاهتره دران مفید می افتد ذکر ادویه نافع اورام مغابن اگر ورم پس گوش باشد با درد گوش و صداع و تپ باشد بهدانه سه ماشه عناب پنج دانه سپستان نه دانه در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوش داده شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده بنوشند و رسوت گل ارمنی جدوار صندل سرخ هر یک دو ماشه در آب عنب الثعلب سبز ساییده ضماد نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند [illegible] شکوفه مکوه نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوش داده بشویند روز دیگر گل خطمی بنفشه هر یک شش ماشه کوکنار چهار عدد مکوه شش ماشه نیلوفر چهار ماشه [illegible] سیر جوش داده تکمید سازند و گل خطمی عنب الثعلب هر یک شش ماشه مغز خیارین دو توله در آب عنب الثعلب سبز ساییده ضماد سازند که معمول حکیم شریف خانست **ایضاً** برای گره سخت کش راق قبل از آتشک از ماده آن و انصباب فضول جگر اول فصد باسلیق و تبرید مسکن اخلاط از لعاب بهدانه شیرهٔ [illegible] شیرهٔ کاسنی شربت بنفشه خاکشی بعده منضج فساد خون و مسهل فلوس خیار شنبر بعمل آرند و رسوت جدوار هر یک دو ماشه فلوس خیار شنبر یکتوله با آب کشنیز سبز سوده ضماد کنند و ارسال علق بموضع ورم فرمایند و بعد شگافتن ورم مراهم جالیه و مدمله بکار برند **ایضاً** عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و جدوار بسرکه و گلاب سوده ضماد نمایند **دوائیکه** بجهت ورم خیارک از مجربات گیلانی است پوست هلیلهٔ زرد ناکوفته بروغن بید انجیر خوب بریان کرده یا بآب سوده بسرکه تند خمیر کرده ضماد نمایند در دو سه روز دفع سازد دیگر محلل پیاز را از کارد قیمه کرده در بول کودک نابالغ بپزند تا مهرا شود پس قدری بسته نیمگرم بر خیارک بندند صبح و شام در چهار روز تحلیل میشود پس خاشو فرص کرده بران بندند دیگر پنج کیله در بول آدم ساییده نیمگرم بر پارچه نهاده بچسپانند دیگر ریوند چینی اعلی کرم ناخورده لبسایند و قلیلی آنرا با آب نادیده

هر دو را در شهد خالص بیخته وسفیدی بیضه دو جزو مخلوط کرده بر پارچه آلوده بگذارند و از بالا یک کهرکی کاغذ یا چلک یا چلک گرمی رسانند چون بر ورم خوب چسپید بگذارند دو سه روز بتحلیل شود حاجت تبدیل دوا نیست همین یکبار کافیست واگر چیزی باقی ماند یکبار دیگر ضماد کنند دیگر برای تحلیل ورم وصلابت از تجربه جالدوام برگ حنای سوده شش ماشه نمک طعام سه ماشه سوده بروغن گل چهار ماشه آمیخته بآب برگ مکوه سبز یا گلاب سرشته ضماد نمایند واگر سوزش در ورم باشد بطور لطوخ بیخته بندند دیگر چهار مثل صندل سائیده قدری فلفل سیاه سوده آمیخته شیر گرم ضماد نمایند و یا خردل بآب گرم سائیده لیپ کنند و برگ بکاین بیخته یا برگ شفتالو بیخته یا برگ پیپل گرم کرده یا برگ لسوڑه نیمگرم یا برگ نرمه یا برگ سنبهالو نیمگرم بستن نیز نافع ست وبرته بادنجان با نمک شود گاه تحلیل بدهد مگر گاهی می پزاند صدف سوخته با شهد آمیخته ضماد کردن ورم پس گوش کهنه را نافع ست دیگر مجرب والد مرحوم چونه یکماشه در شهد شش ماشه یا در سفیدی بیضه مرغ سوده بر کاغذ ضماد کرده بهبندد و باز بتجدید کنند و بیخ پیلو که از آن مسواک میسازند در آب سائیده ضماد کردن نیز در تحلیل آن مجرب نوشته دیگر کیله خام با نمک آمیخته ضماد کنند که تحلیل کند و کذا غوک را شگافته بر بغل بستن محلل قویست و کذا آمله پوست لسوڑه پوست تمر هندی بآب سائیده ضماد کردن دیگر پینه دانه آنقدر بکوبند که مثل قرص شود و نیمگرم بهبندند و یا مغز تخم ارند یکتوله سائیده قرص ساخته بهبندند و بالایش برگ درخت بڑ گرم کرده بهبندند و یا برگ اکسوار دیله کرده قدری اسوت و هلدی سوده بران پاشیده نیمگرم بهبندند دیگر بابچی کوفته در آب بطور لیپی بیخته ضماد کرده بر بندند که در اول فرو نشانند و یا آرد نخود با گوگل بیامیزند و تکیه ساخته بر بندند و برگ نیم نیمگرم بر بندند **ضماد محلل** تحلیل الملک تخم کتان بآب بیخته ضماد نمایند و یا گوگل کنجد هر یک دو توله قرص نموده گرم گرم بر بندند و یا تخم شبت بابونه تخم کتان سوده با روغن گل و موم سرشته نیمگرم ضماد نمایند **ضماد** که ورم پس گوش را نافع صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا صبر زعفران مرکی جمله برابر بگلاب سائیده ضماد کنند **ایضاً** نافع اورام مغابن از بیاض والد مرحوم آنبه هلدی فلفل سیاه کالی زیری سهاگه زنبسی کچله کوفته بیخته در آب کیسوار آمیخته بپزند و متواتر طلا کنند و یا حلبه با لون هر دو برابر سائیده بآب لیپ کنند در سه روز دفع گردد واگر خواهند که بپزند گرم کرده ضماد نمایند و اندکی زرد چوبه بیامیزند **ایضاً** نافع ورم بغل مسمی بلال دار وست کات هندی مرداسنگ تج صندل سرخ کبابه توتیا کوفته بیخته بآب خمیر کرده بر ورم گذارند **ضماد منضج** که در پختن اورام اثر تمام دارد آرد جو آرد برنج آرد حلبه تخم سن الیوه سوده در شیر بیخته بهبندد **ایضاً** نافع شنگرف یا زیره سفید هر یک پنج ماشه هر سه را سائیده در سفیده بیضه مرغ بکفه آمیخته بر پارچه مالیده بر نهند که بپزد و بشکند دیگر گوگل صابون مین پهل سائیده بدستور بچسپانند و یا برگ صبر پوست دور کرده بهلدی زرد چوب بران پاشیده بر بندند که بپزاند **ضماد مفجر** که جهت خیارک و ورم پستان مجربست هم بشگافد و هم بشگافته را مندمل سازد نیله تهوتهه نیم جزو تالون هلدی رال هر یک یکجزو گوگل دو جزو قند سیاه دو چند همه ادویه کوفته باقند خوب ممزوج نموده گرم ببندند دیگر که خیارک را منفجر سازد تالون هلدی گوگل مین پهل چوک ریوند چینی صابون نمک سنگ برگ نیم سائیده نیمگرم ضماد نمایند و یا آهک را در قند سیاه کوفته قرص ساخته بر بندند که سریع التفجیر ست دیگر که برای پختن خیارک مجرب نوشته تیشک شتر ریکه کافران هر دو مساوی در آب بیخته ضماد نمایند چون منفجر شود مغز چوب کیله با بیخ کیله سائیده بر ریشش ببندند به شود دیگر که مجربست گوگل زرد بهروزه خشک پیچال کبوتر دشتی ریوند چینی هر چهار را در شهد سوده بر پارچه جامه ضماد کرده بچسپانند و بآتش یا چلک از دور گرمی رسانند چندانکه دوا بچسپد زود سر کند طلا که بدرانیکو ست حلبه بزر کتان مغز تخم تمر هندی کوفته بیخته نگاهدارند وقت حاجت قدری با شیر گاو بپزند تا غلیظ گردد بر پارچه اندوده بالای دمل باید گذاشت که منفجر خواهد ساخت یا تحلیل خواهد کرد دیگر کندر پینه دال نخود باریک سائیده بدستور بچسپانند و یا سیماب کندر در روغن زرد حل کرده گرم بهبندد **مرهم** که انواع زخم بغل وغیره را مجربست رال گل هر جزوی برابر چند شش درم توتیای سبز دو سرخ در روغن کنجد کهرل نمایند که مثل مرهم شود استعمال کنند **مرهم** که برای اندمال زخم بد از مجربی منقول که سفید کافور مردا سنگ جراحت کوفته بیخته با بالائی جغرات آمیخته بچسپانند وگویند که اگر اسگند ناگوری را بآب سائیده در ظرفی بدارند و چون آب بخشک شدن آید دیگر آب اندازند تا بقوام مرهم باشد و خشک نشود آنرا هر روز بر زخم بن ران کهنه و متعفن شده صبح و شام تا یکهفته بمالند جراحت مندمل گردد و این دوا در ابتدا و تزیید و انتها نیز نفع تمام دارد **اقوال** جمهره شیخ میفرماید که علاج این اورام مخالف علاج اورام دیگر ست درین امر که ابتدا بمنع و ردع ماده نباید کرد و استعمال این نکنند بلکه تنقیه بفصد و اسهال لابدست واما در علاج دیگر توقف نمایند اگر ممکن باشد تا آنکه حال ظاهر شود پس اگر بر سبیل بحران باشد بر سبیل دفع عضو رئیس

باشد البته منع ماده نکنند بلکه جذب آن بسوی عضو نمایند بهر حیله که ممکن باشد واگرچه بحجامت باشد واما اگر بسبب کثرت امتلا باشد دران استفراغ ماده اصل علاج جذب وتقلیل غذا وتلطیف آن ورادعات استعمال نکنند بلکه مرخیات نیز بغیر استفراغ ماده بکار نبرند چه این گاهی بر عضو جذب ماده بسیار کند بلکه چون استعمال مرخیات کنند مع ذلک استفراغ وجذب ماده بسوی خلاف نمایند وخطر در رادعات رجوع ماده باحشا واعضای رئیسه است وخطر در مرخیات جلب ماده کثیر است واستفراغ واما ماده از مضرت مرخیات ایمن گرداند وچون درد اشتداد نماید از تسکین او چاره نباشد بمثل نهادن پشم مبلول بزیت گرم کرده بعده در آخر نمک دران زیاده کنند تا در تحلیل ساکن کنند ودر ابتدا گاهی مورد زیاده کنند پس اگر بدن پاک بود در استعمال محلل خوف نکنند وگاهی در تحلیل مثل آرد گندم کفایت کند وسالم تر ازان آرد جو است وگاهی محلل قوی ورم را عظیم کند پس استعمال او نکنند مگر آنکه احتیاج افتد بدفع ماده از اعضای رئیسه بجذب ماده ازان بسوی ورم بخوف اعضای رئیسه ولیبار باشد که در ابتدا ریختن زیت گرم کرده بران صحت بخشد واما هرگاه ورم در لحم رخو بود وآن در عضو شریف باشد مثل پستان وخصیه واز منع ماده او خوف آفتی نباشد منع ورد آن کنند وچون میل او بصلابت محسوس شود بهر نحو که باشد تلیین آن نمایند **ایلاقی** وجرجانی مینویسند که آنچه بر سبیل بحران ودفع طبیعت افتد هیچ دوای رادع بران نشاید نهاد وباشد که بدان حاجت آید که دوای مرخی یا مجمع نهند تا همگی ماده بدان موضع آید پس ازوی تحلیل کنند وآنجا که بر سبیل لغز ماده بران موضع باقی مانده باشد نظر کنند اگر در بدن امتلا بود اول تنقیه بدن از اخلاط بد کنند وهیچ دوای رادع وهیچ دوای مرخی نشاید نهاد وبعد تنقیه ودر صورت عدم امتلا ادویه مرخیه باید نهاد واگر آماس در پستان یا در خصیه افتد ودر بدن امتلا نباشد وخوف رجوع ماده بعضوی شریف نبود اول ادویه رادعه باید نهاد تا مدد دیگر بدو نیاید وآنچه قانون علاج اورام است در ابتدا وانتها وانحطاط بران ترتیب بکار برند واگر ترسند که آماس سخت خواهد گشت ادویه نرم کننده بکار باید داشت چنانچه در علاج فلغمونی مذکور شده **ابن الیاس** گوید که هر صبح سکنجبین ساده وگلاب هر واحد ده درم ویا آب تمر هندی یا آب آلو بشحم او افشرده هر کدام که باشد باشکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم بنوشند وغذا مزوره ماش بمغز بادام واسفاناخ وکدو ویا مزوره آلو ماهی کوهی خورند ونگذارند که طبیعت قبض شود **میر عوض** مینویسد که اگر ورم مائل بصلابت بود بملینات مبادرت نمایند ومرهم داخلیون درین باب عجیب الفعل است **صفت** دوائیکه چون بر ورم بغل وپس گوش وبن ران استعمال کنند زود نضج دهد وبکشاید مسمی که نبات مشهور است برگ او بستانند وبا برگ ... بیدانجیر مساوی بسایند وقدری نمک آمیخته نیم گرم ضماد نمایند **صفت** دارو نیکه خیارک را سود دهد بول طفل را در ظرفی نهاده بر آتش گذارند تا گرم شود صابون تراشیده دران اندازند واندک نمک داخل کرده بپزند چون غلیظ شود بر خیارک بربندند وچند روز متواتر صبح وشام تازه تازه باین نوع استعمال نمایند که بغیر الم ودرد شگافته ریم بیرون می آورد بعد ازان بمرهم مدمله علاج کنند **صفت** داروی دیگر ازین نوع که مجرب است خشت پخته را نرم بسایند وبا روغن بیدانجیر خمیر کرده صبح وشام هر دو وقت ببندند در سه روز قابل نشتر زدن میشود ومالیدن جدوار ساییده برین اورام در آغاز ظهور سودمند است واگر در ابتدای ورم مغابن ولیستان رود ورم سر بپوکه وپنج عدد فلفل سیاه با آب سوده طلا کنند ویا پنج دانه فلفل سیاه شب در آب خیسانیده بامداد مالیده صاف نموده بکدام عسل آمیخته بنوشند سود دارد وبرگ عباسی متواتر گرم بستن فائده تمام دهد

جدری

آنرا بترکی چیچک وبتورانی نغرکان وبفارسی آبله وبهندی سیتلا وماتا گویند وآن بثوریست بسیار که بر سطح ظاهر وباطن جمیع بدن یا اکثر یا بعض آن برآید وبتدریج حجم او بقدر عدس ونخود ویا بزرگتر ازان گردد وازین مدتی بود ودر ابتدا سرخ باشد ونزدیک نضج بسفیدی زند وپر آب گشته منضج یافته بعضی منفجر شده واکثری غیر منفجر خشک گشته بریزد واقل مدت ظهور وبروز وانتهای از ابتدای تب سه روز واوسط پنج روز واکثر هفت روز بود واقل ایام بزرگ شدن وانتها پنج روز واوسط هفت روز ونهایت نه روز تا دواز ده روز باشد ونهایت خشکی وانتها بیست روز تا یکماه است واز جمله امراض عامیه وبائیه ومتعدیه است چنانچه در هر شهر که پدید آید در انجا خلقی کثیر بدان گرفتار شوند بنابر مصاحبت ومقارنت وملاقات یکدیگر مثلاً اگر در یک محله یا در یک خانه بر طفلی ظاهر گردد تمام اطفال آن محله وخانه بدان مرض مبتلا گردند ودر عقیب هوای جنوبی چون وزیدن آن کثرت نماید بسیار افتد واما انواع ردیه آن از قبیل طواعین شمرده اند بجهت ردائت وکمال عفونت وسمیت وعدم قبول مواد آنها نضج وتفتح وهلاک گشتن صاحب آن در اکثر امر واکثر

کسانیکه درین علت هلاک میشوند بعد از به شدن ایشان را مرض خناق و سرفهٔ شدید و ذات الجنب و ذات الریه و سوء تنفس و سحج و اسهال دموی و زحیر و سقوط
اشتها عارض میگردد و گاهی در آخر فلغمونی یا دبیله تولد کند و بهلاکت انجامد و گاهی از میان بشره قرحهٔ خبیثه پیدا شود و منجر بناصور گردد و از اینجاست که شیخ الرئیس
میفرماید گویا که جدری قسمی از بحرانست یعنی اکثر بحران انتقالی بسوی اورام و مانند آن میباشد باندفاع ماده جانب مواضع بدن پس اورام و دمامیل و خراجات پدید
می آید و مادهٔ جدری نیز همچنین میباشد و بهم او منسوب است که جدری در جلد تنها یعنی درانچه قریب ظاهر بود عارض نمیشود بلکه در جمیع اعضای مفردهٔ ظاهری و باطنی
عارض میگردد حتی که در حجب و اعصاب یعنی اگر ماده بغایت وافر باشد در سطح باطن اعضا نیز میرسد و هیچ عضوی را نگذارد حتی که سطح کام و زبان و حلقوم و چشم
و گوش و امعا و غیره را و اگر با وجود قوت و کثرت ماده طبیعت یا در بعضی اعضا ضعف باشد که از مقاومت آن عاجز آید و نتواند که از خود دفع نماید بسبب آنکه
بسیاری ماده بدان عضو ریخته منجر بفلغمونی گردد اگر ماده مائل تر بخون باشد و بماشرا اگر مائل بصفراویت بود و بدبیلا اگر ریم در فضای باطن عضو جمع شود
و بدین عوارض بدن را از آن ماده پاک گرداند اگر دران ماده کمال برودت و عفونت و خباثت و سمیت نباشد و الا هر عضوی از اعضای اصلیه حیاتیه رئیسه
و یا غیر شریفه که بریزد آنرا فاسد و متعفن ساخته هلاک نماید و ایضا اگر طبیعت در کمال قوت نباشد و حرارت غریبه دران تصرف نماید و آنرا متعفن گرداند حمای عفنیه
عارض گردد و لهذا از ظهور و انتها تا ایام بحران تپ مقدم میباشد و اشتداد می یابد و بقول شیخ چون جدری ظاهر شود مورث خارش گردد پس اشیا همچون [illegible]
جاورسی ظاهر شود پس بیرون آید و تا مدتی بر گردد و پس [illegible] ریم بر آید پس خشک و ریشه مختلف الالوان گردد پس ساقط شود و اکثر آنچه ظاهر شود برنگ فلغمونی یعنی ورم
دموی بود بنابر آنکه از مائیت خون حادث میشود و لیکن گاهی بالوان مختلف رمادی و بنفسجی و سیاه بنابر اختلاف ماده بر می آید و انطاکی گوید جدری اکثر در هنگامیکه
طفل حرکت نماید و حرکت او قوی گردد عارض شود و قبل ازین بیرون نیاید گر در سالهای وبائی ظهور او بسیار تاخر نماید و ضعیف مزاج پس گاهی در سن پیری پدید آید
و گاهی یک شخص را دو بار ظاهر شود بسبب انتباه طبیعت و از اقوال اطبا معلوم میشود که احدی از آن رستگاری نمی یابد و نزد من آنست که اگر حرارت غریزی وافر و حرکت
در بدن مفرط باشد فضلات بدن بغیر حدوث جدری تحلیل یابد و یا باستعمال ادویهٔ مانع بالخاصیت بر نیاید و لیکن اگر آنرا تحلیل نکند در مرض ردی باندازه آن
بثور بیست که بعد دو روز از تپ مطبقه و صداع و درد پشت و خارش و سرخی و تهیج ابتدا کند بعده [illegible] از پس ظهور با استدارت نماید و یا تا روز هفتم طول کند بعد
ازان بتدریج فرو نشیند تا مدت هفتهٔ دوم بعده بریزد و ایام ظهور او در اقلیم رابع و آنچه متصل آن از ثالث باشد بعد از اس حمل و در مثل مصر از حوت ست و در بلاد رطب
خصوصا مادر چون مصر کثرت می نماید و در بلاد یابس مثل زنگ و حبش کمتر بر می آید بسبب شدت حرارت و صلابت و همچنین در صقالبه بسبب جمود خلط و آن از امراض
معدیه است خصوصا چون در تغیر هوا واقع شود و غالبا در مثل مصر مقدمه برای طاعون و یا وبا بود و در اجزای بدن حتی که باطن استیعاب نماید خصوصا چون [illegible]

اسباب جدری بدانکه مادهٔ فاعل جدری خون مائی گرم کثیر المقدار است که غلیان و ثوران یابد و این غلیان یا طبیعی بود مثل آنکه صبیان را عارض شود
بسبب دفع کردن طبیعت ایشان فضول رقیقه رطبه متولد از خون حیض و شیر که در خون آنها باقی ماند بسوی جلد بر سبیل بحران حتی که خون خام ایشان پخته گردد
و متین تر و قوی تر شود و یا غیر طبیعی باشد مثل ثوران اخلاط در ابدان مستعدهٔ آن باسباب خارجی وارد از داخل چون استعمال ادویهٔ حاره و یا از خارج چون
آمدن ربیع و تابستان و ریاح جنوبی و هوای مجاور صاحبان جدری **شیخ** می فرماید که گاهی در خون جوشش پیدا شود بر سبیل عفونت اندک از قسم
جوششهائیکه آب میوه ها وغیره را عارض میشود و بدین سبب تمییز بعض اجزای آن از بعض بهم میرسد پس بعضی ازین غلیان آنست که سبب او امری مثل طبیعی باشد که
خون جوش کند تا گم گردد و از آن فضلاتیکه از بقایای غذای طمثی که در هنگام حمل بوده بخون مخلوط شده و یا فضلاتیکه بعد از تولد در خون پیدا شده از اغذیهٔ [illegible]
که قوام او را سخیف گردانند بسبب غلبهٔ مائیت و آنرا بجوش آرد تا آنکه او را جوهر متقوم قوی تر از اول حاصل شود مثل آنکه طبیعت آب انگور این فعل کند حتی که آنرا شراب
متشابه الجوهر گرداند و از آن کف هوائی و ثقل ارضی جدا شود و بعضی آنست که سبب او امری وارد از خارج جوش دهنده باشد که اخلاط را بخون زیاده تر از حالت
طبیعی مخلوط سازد پس جوش و حباب دران پیدا شود مانند آنکه نزد تغیر فصول و خصوصا ربیع الکیفیات و نظام واجب آن عارض گردد **ایلاقی** و جرجانی میگویند
که سبب جدری جوش خون در بدنست گاهی بر سبیل فعل طبیعی و گاهی بسبب رقت خون و مائیت او چون آنرا حرارت زائد رسد **اما** آنچه بر سبیل فعل طبیعی

بجوشد همچون جوشیدن شیرهٔ انگور باشد چون گرم شود واز حال متغیر گردد وبجوشد واجزای او از یکدیگر جدا شود وانچه کف بود برسر آید وانچه دردی باشد فرو نشیند
وانچه صافی ورسیده باشد در وسط بماند پس خون در بدن مردم همچنین بجوشد واز اخلاط بد متولد از غذای اول مثل خون حیض واز فضول واخلاط دیگر وانچه
که بعد ولادت در بدن مجتمع شود وبا خون آمیزد از ان جدا شود وانچه بسبب مائیت خون بجوشد همچون اشیای لطیف رطب رقیق باشد که در تابستان بسبب
گرمی هوا زود بجوشد ومتعفن شود ومثال خون کودک همچون شیرهٔ خام است ومثال خون جوان همچون شیرهٔ پخته ورسیده وچون خون کودک خام ورطوبت ناک
بود وکم کودکی باشد که از آفت آبله خلاص یابد واز ینجا معلوم گردد که سبب آبله کودکان آنست که خون کودکی از حال متغیر شود ودر جنبش وجوشش آید تا خلط خام وفضله
از ان جدا شود وچون پخته گردد چاره نیست از آنکه رطوبت کودکی از ان جدا شود وخون او پخته وباقوام شود از بهر آنکه مزاج کودک گرم وتر باشد وممکن نیست که چیزی
گرم وتر پخته ورسیده شود واز حالی بحالی نگردد بدون آنکه بجوشد زیرا که کودکان بعضی شیرخواره باشند وبعضی بعد شیرخوارگی نزدیک باشند وهنوز فضول غذای
اول ورطوبت ورقت شیر در بدن ایشان باشد با آنکه طعامها بسیار وآمیخته وبی ترتیب خورند وحرکتهای بی هنگام کنند واین همه اسباب خامی رطوبت ورطوبت ناکی
خون در بدن باشد وکسانیکه از حد شیرخوارگی ونزدیکی آن در گذشته باشند ونزدیک شش هفت سالگی رسیده همچنانکه طبیعت واجب کند که دندان بیفگنند ودیگری
قوی تر بر آید [illegible] واجب کند که حال خون متغیر گردد وخامی ورطوبت فضلیه از وی جدا شود وپخته باقوام نیک گردد تا قوت او زیاده شود وبالیدن اندامهای
او محکم شود ولیکن حال همگنان در خامی ورطوبت ناکی خون یکسان نیست از بهر آنکه [illegible] طعام وشراب وحرکت وسکون بعادت افتد ومزاج اعضا
هر موضعی بجانبی دیگر است بدین سبب بعضی را آبله زود بر آید وبعضی را دیر تر وبعضی را بیشتر آید وبعضی را کمتر وبعضی را باسلامت باشد وبعضی را با خطر
این همه بتقدیر آفریدگار تبارک وتعالی باشد ودرین قیاس واجب کند که جوان را آبله کمتر اتفاق افتد مگر جوانی را که در کودکی از آبله سلامت مانده باشد یا اگر بر آمده باشد
اندکی بوده باشد بقدر خامی رطوبت فزونی تا خون او جدا گشته باشد وخون او بقوام نرسیده باشد یا مزاج او گرم وتر باشد وطعامهای تر [illegible] افزاید [illegible]
رطوبت ناک شود وبدین سبب بعضی جوانان را اتفاق آبله افتد وممکن باشد که اگرچه اندر کودکی بوده باشد اندر جوانی باز بر آید وبسیار باشد که مزاج کودک گرم [illegible]
بود پس در جوانی بسوی هوای دیگر [illegible] یا تدبیر [illegible] شراب در حرکت وسکون برخلاف زمانه کودکی گردد وبدان سبب مزاج او گرم وتر شود واثر آبله پیدا گردد تا در جوانی
آبله بر آید [illegible] مردم پیر را آبله نباشد مگر اندر زمانه وبا که بسیار در زمان [illegible] باشد [illegible] هوای بد ونفس بیماران نیز اندرون دل او رسد وروح او بگرداند وتباه کند وطبع
شرایین [illegible] خون [illegible] تباه شود [illegible] سبب [illegible] امر [illegible] غیر طبیعی [illegible] خاص بشخصی [illegible] پس این جدری سه قسم باشد
اول آنکه سببش امر طبیعی خاص بشخص باشد واین مثل فضله [illegible] باقی [illegible] است که وقت حمل طبیعت زنان آنرا از عروق جگر بسوی رحم دفع
میکند وغذای جنین میشود وجزوی از ان در مدت طفل [illegible] مانده بتدریج [illegible] گشته زیاده [illegible] گردد [illegible] طبیعت [illegible] در ان استعدادی باید ومددی [illegible]
رسد در ان تصرف نموده گرم گرداند وبجوش آورد ودر ان هنگام اگر طبیعت در کمال توانائی [illegible] صلاح آورده خود
گرداند وانچه قابل تحلیل ودفع باشد بطریق بحران بعرق ویا بول ویا براز دفع نماید واگر همه مندفع نگردد قدری از اجزای لطیفه آن در بدن بماند وبطریق تبخیر
بخار [illegible] بسوی جلد وظاهر بدن [illegible] سازد وبجهت غلظ از مسامات بر نیاید وزیر جلد افتد وعفونتی یافته جدری پیدا شود واکثر آنست که با آن جزو مدد دیگر
منضم میگردد مادهٔ فضول ردیهٔ غلیظهٔ حاصله از اغذیه واشربه [illegible] در رضعه یا طفل در صغر سن یا در جوانی یا کهولت یا شیخوخت که بدان سبب زیادتی در غلظت
[illegible] آن گردد از قبیل تغیرات حاصله از فصول اربعه سال خصوصاً ربیع وخریف چنانچه میگرداند آب انگور [illegible] مانند شراب صافی لطیف بنضج [illegible] قابل [illegible]
دوم آنکه سبب آن امر طبیعی غیر مختص بشخص باشد واین مانند هواست که متغیر شود وتغیر فصول جاری برای طبیعی مانند آنکه ربیع گرم گردد وبرسد هوای گرم
آن یا بدان [illegible] از رطوبات منجمده در سردی زمستان پس آن گرمی آن را با سیلان یا حرکت وغلیان آرد وبدان سبب اخلاط مستعد تعفن گردند واین [illegible]
محتاج بحرارت غلیان ودفع مواد گرداند تا از اعضای رئیسه [illegible] دفعه از باطن بظاهر دور رساند چنانچه ذکر یافت [illegible]
سوم آنکه سبب امر غیر طبیعی خاص بشخص باشد مانند استعمال اغذیه حاره رطبه که مولد فضول [illegible] واخلاط مختلف القوام [illegible] بنحویکه بعض اجزای آن [illegible]

آن مائی رقیق باشد و این اخلاط مستعد بغلیان گردند نه بسبب ارضیت آنها بلکه بجهت مائیت آنها پس آن فضول و اخلاط جوش زنند چنانچه مذکور شد و ازان جدری بطریق مسطور پیدا شود
چهارم آنکه سببش امر غیر طبیعی غیر خاص بشخص باشد و این مانند هوائیست که متغیر شود در فصول که جاری بر مجرای طبیعی نباشند چنانچه
در تابستان گرمی شدید با رطوبت بسیار عارض شود و یا در آخر تابستان تغیر عظیم در هوا از گرمی و سردی بهم رسد پس آن نیز باعث ثوران
و غلیان و عفونت اخلاط و حدوث جدری گردد بطریق مذکور و ایضاً تعفن هوا بسببی از اسباب و رسیدن آن بابدان و سکونت نزد
نیستانها و حوض آبهای متعفن و یا نزدیک مزابل و زمین پست پر اشجار و آشامیدن آبهای غلیظ الیستاده و یا نشستن نزدیک
مریضان جدری و استنشاق هوای ابدان و انفاس ایشان و غیر اینها از اسباب معفنه باعث حدوث جدریست در ابدان مستعده آن
و بدانند که این اسباب مذکوره ازان قبیل نیستند که هر یک بسر خود تنها سبب آبله گردد بلکه میتواند که دو و یا سه و یا زیاده جمع شده سبب آن گردند
چنانچه اکثر جوانان را چنین ست و اطفال شیرخواره را میتواند بود که سبب اول باعث گردد فقط و هر شخصی را مدت العمر یکمرتبه و یا دو و سه مرتبه بر می آید و تا هفت مرتبه
و زیاده هم گفته اند بندرت بحسب تحریک ماده برای اندفاع و یکمرتبه اکثر یست و طبری حکایت میکند که والده ابن ازرق طبیب را در هر سال یکمرتبه آبله بر می آمد و آن از
جمله یکسان و رنگ نبود و نه بران شناخت و تمیز آبله از غیر او دشوار بود و این ممتنع و محال نیست زیرا که میتواند بود که ماده آن تمام در یکدفعه بنابر مانعی از جانب ماده
قابل از کثرت و غلظت و اختلاف اجزا و عدم نضج و غیر آن و یا از جانب سبب فاعل مانند ضعف مزاج و غیره دفع نشده و طبیعت کار خود تمام نکرده بدو دفعه و سه دفعه
و یا زیاده کار کشد انطاکی گوید که صورت جدری متنوعست که غالباً مستدیر باشد بس بلند شود و بعضے ازان متصل و متفرق و کم و زیاده بود بحسب مزاج
و فاعل او قوت طبیعت ست و ماده او ما بقی از خون حیض ست که در شکم مادر بدان غذا کند و تمامیت و پاک کرده در اعضاست **معرفت ابدان و امزجه و فصول مستعد جدری**
بقول شیخ بدن مستعد جدری حار رطب و کدر الرطوبتست خاصةً و آنکه عادت بگرفتن خون داشته باشد و یا داشته باشد لیکن از مدتی نگرفته باشد و از اغذیه بسیار
غذاها ست که خون را رطوبت ناک و مستعد فساد و غلیان کند و در جدری بسرعت اندازد و خصوصاً اگر معتاد آن نباشند و بران ادویه و اغذیه مسخنه استعمال
نمایند مثل البان و خصوصاً شیر شتر و شیر مادیان چون بدان استکثار نماید کسیکه عادت او نداشته باشد بعد ازان شراب بسیار بنوشد و ادویه حاره بخورد و ایضاً
کثرت شیر گاو و گوسفند و شراب انگوری و عسل و دیگر شیرینیها مانند خرما و انجیر و گردگان و خربزه و انگور و انواع حلویات و گوشتها و بقول و حبوب حاره رطبه بتجربه
خصوص کسیکه عادت بخوردن آن نداشته باشد و جدری اطفال را بیشتر از جوانان و جوانان را زیاده تر از پیران بر می آید بنابر اسباب مذکوره و پیران را بسبب
برد مزاج و غلظ خون ایشان بسیار کم و نادر افتد مگر باسباب قویه و کمال قوت مزاج اصلی ایشان و در بلدان شدید الحرارت و رطب و ابدان رطبه فربه را بیشتر
از ابدان خشک لاغر افتد و در فصل بهار بیشتر از فصل زمستان عارض شود و بعد ازینها در آخر خریف و خصوصاً چون بران تابستان بسیار گرم و خشک
گذشته باشد و آن خریف نیز گرم و خشک باشد و جرجانی گوید شخصیکه مستعد آبله باشد پر گوشت و فربه و کثیر الدم و سرخ یا گندم گون باشد و در امراض حاده مطبقه
و در مدر و رعاف و بثرهای سرخ بسیار باشد خصوصاً که شیرینی بخوردن عادت دارد چون عصیده خرما و غیره که مذکور شد هر گاه اندر تابستان باران بسیار آید و باد جنوب جنبد اندر خریف آبله بسیار باشد

ذکر انواع صالح و ردی جدری و الوان و اشکال آن

بدانکه اگر ماده کم و لطیف و رقیق ست دانهای آبله دور و جدا جدا و مدور و حبابی شکل سفید مانند مروارید بهم و ریز بر می آید تا بحدیکه بعضی ده بست دانه بر آورند و انقسم
بسیار نیکو ست و اگر ماده بسیار و لیکن لطیف و رقیق باشد دانهای بسیار نزدیک بهم بلکه بعضی متصل و در هم بر آید سرخ رنگ مائل بسفیدی و زود پر آب شود
و نضج می یابد این نیز بسیار خوبست و ابتدای بدر آمدن ازین قسم تا هفتم روز ست و ابتدای رو بخشکی آوردن از روز نهم تا دوازدهم بود و اگر ماده غلیظ و یا کثیف یا مخلوط
بخون فاسد بود و یا اخلاط دیگر مثل صفرا و یا سودا و یا هر دو مخلوط باشد و یا بارد و یا رطبه و سمیت بود آبله حادث ازان بسیار بد و قتال ست بحسب مراتب آن در ترکیب
و رداءت و تفصیل احوال هر یک از اقسام این بحسب الوان و اشکال اینست بدانکه انواع و الوان کلی جدری دوازده است یعنی سفید و عدسی و بجاورسی و سرخ و زرد
و سبز و بنفسجی و اغبر و سیاه و توثی و مضاعف و بلالی و هر یک ازینها بحسب اصناف و الوان ماده و ترکیب آنست **اول** سفید که آنرا لولوئی نامند

دال و هشت قسم ست یکی لولوئی غیر انبوه یعنی قلیل العدد که بفارسی مروارید گ و بهندی موتیا گویند پس آن دانهائیست که در اول ظهور و بروز کوچک
سرخ مائل بسفیدی مانند نیشه گزیده بعضی اندک پهن و بتدریج بزرگ برآمده و آبدار براق عرق رنگ بشکل دانهای مروارید شیر و خواه نزدیک بهم و خواه دور و تا سادس
و بکرب و الم با کمی تب و اعراض در روز سوم و قریب آن برآید و بعد از بروز تب و اعراض کم گردد و بعد تمام نضج در روز خشکی آوردن که نهایت آن نهم دهم
باشد اعراض بتمام مفارقت نمایند و این قسم بهترین اقسام ست بسبب آنکه مادهٔ آن خون صافی لطیف رقیق مائی مختلط ببلغم رقیق ست و دلیلست
بر کمال قوت طبیعت بر نضج و دفع ماده بتمامه بظاهر جلد و قبول آن مر نضج و دفع را بسهولت و دوم لولوئی انبوه ست آن دانهای بسیار و بزرگ متصل بهم
بلکه بعضی درهم و مانند مروارید سفید رنگ با تب و اعراض نسبت بقسم اول بیشتر و قویتر و زمانه روز تمام پر آب شود و نضج یابد و بعد از ظهور و بروز بدستور تب و سائر
اعراض برو تخفیف آورد و بعد اتمام نضج در خشکی آوردن که نهایت تا دوازدهم ست تب و سائر اعراض مفارقت کند و این قسم نیز بسیار خوب و بیخطر ست
و مادهٔ این نیز مثل قسم اول ست لیکن بیشتر و زیاده از آن قسم و چرک این قسم سفید و خشک ریشه آن سفید مائل بسیاهی بود بسبب خشکی و انجماد دوم
عدسی که بهندی مسوریه نامند و آن دانهای کوچک سفید سخت بشکل عدس ست که خارش بسیار کند و بدشواری بروز نماید و درین قسم خوف آنست که بدشواری
نضج یابد و یا نیابد و حال مریض متغیر گرداند و بهلاکت انجامد و مادهٔ این مائیت خون مختلط ببلغم خام بورقی ست و اگر نضج یابد و مریض شفا یابد ازان بیم حدوث
مرضی دیگر خواهد شد و فرق میان این نوع و نوع لولوئی آنست که سفیدی این بسبب مادهٔ خود که بلغم غلیظ ست مانند سفیدی گچ تیره بی رونق بود و سفیدی
آن بسبب مادهٔ او که رقیق مائی ست مائل بشفافی و رونق میباشد و فرق میان حادث از بلغم رقیق و از بلغم غلیظ آنست که حادث از بلغم رقیق نرم میباشد
و زود شگافته میشود با اندک خارشی و بعد شگافتن چرک آن جاری میگردد و حادث از بلغم غلیظ صلب میباشد و بصعوبت و دشواری شگافته میشود
و چون شگافته شد چرک آن سیلان نکند **سوم** جاورسی و آن دانهائیست صلب بشکل جاورس کوچک بهم چسپیده و مادهٔ این نیز مثل مادهٔ عدسیست
و این نوع اگر از چهار روز بگذرد و آب برندارد و دران سفیدی ظاهر نشود بسیار بد ست **چهارم** سرخ و این آنست که در اول دانهای آن برنگ سرخ
بروز کند یا بعض مواضع ظاهر بدن سرخ گردد و اگر ماده کم بود یا متوسط باشد و اگر بسیار باشد اکثر اعضا یا تمام بدن سرخ گردد و ازین نوع آنچه بسیار سرخ باشد
مانند آنکه گویا بر ظاهر جلد بدن خون پاشیده اند و برابر بدن باشد و بلندی نداشته باشد بسیار بد و مهلک ست بزودی و مادهٔ این خون صرف فاسد غلیظ
غیر قابل نضج ست و این نوع نیز بد ست و هر چند در کمیت و کیفیت زیاده باشد بدتر بود و لیکن در بدی مانند بلغمی یعنی عدسی نیست و ازین نوع آنچه مادهٔ آن
بسیار و قوی و فاسد باشد تا نهم نخواهد کشید و اگر بکشد بعد نهم دانهای بسیار بزرگ درهم آن شگافته شوند و از آن خون بسیار متعفن برآید و اگر آنست که
اعضا را بوسیده و متعفن گرداند و آخر الامر هلاک نماید نهایت تا پانزدهم خصوص آنکه با آن اعراض ردیه دیگر باشد **پنجم** زرد که آنرا معصفری و در هندی کسنبیه
نامند و آن دانهائیست ریزه زرد مائل بسرخی و سفیدی و مادهٔ این صفرا مختلط بمائیت ست و در حرارت و بدی این کمتر از سرخ دمویست ولیکن اعراض
این زیاده و این نیز بد و قتال ست خصوص آنکه دانهای آن متصل بود و سوزش و حدت بسیار داشته باشد **ششم** سبز و آن دانهائیست ریزه متصل
درهم منفرش بر سطح بدن مانند نیشه گزیده که بر بالای آن خطهای سفید باشد و اگر بالای آن نقطها و یا خطهای سرخ باشد قتال بود و آن معروفست بزرنگین
و بعضی از آن قابل نضج ست و نضج می یابد و بعضی نه و مادهٔ آن صفرای محترق از خون و یا صفرای مخلوط بمائیت خون باشد و رنگ سبز مرکب از زرد و سیاه هست
زردی آن از صفرا و سیاهی آن از سودا است و دال بر کمال حرارت ست **هفتم** بنفسجی ست و آن دانها برنگ گل بنفشه متصل و درهم منفرش بر سطح
بدن بود و مادهٔ آن سودای محترق مختلط بخون ست یا خون سوخته و دال بر کثرت و تراکم خون و انطفای حرارت غریزیست و این نیز بسیار بد و مهلک ست
هشتم اغبر و آن دانهائیست خاکستری رنگ متصل و درهم مفروش بر سطح و مادهٔ آن سودای محترق از خون یا از سودای مختلط ببلغم غلیظ ست و دال
بر کمال احتراق و اگر از سر دانها خون تراوش کند آنرا دامی و نزاف نامند و بسیار بد شمرده اند **نهم** سیاه که در هندی چٹریه گویند و آن دانهائیست سیاه منفرش
بر ظاهر بدن خواه متصل و بلند و سر تیز باشد خواه متفرق پهن و اطراف دانها سفید و میان آنها سیاه بود و مادهٔ آن سودای محترق از خون حادث ست

و این قسم را در هندی ... ازان نامند که بالای پوست بدن چسپیده میباشد و بلند و جدا نمیشود و این نوع بدترین انواع است دهم موسی رصاصی که دانهای
این بر رو و سینه و شکم بسیار باشد و بر دست و پا کم بسیار کم و این دلالت میکند بر کمال غلظت ماده و عدم نفوذ آن بسوی اطراف و این شدید ردی
خبیث است و بسبب غلظت ماده و مشابهت آن بموم و برصاص مسمی بموی و رصاصی شده یازدهم مضاعف که بار که در جوف هر آبله ازان آبلهٔ دیگر باشد
و بسببش ضعف قوت دافعه است که ماده آنرا در دو بار دفع میکند و این نیز ردیست دوازدهم هلالی که بشکل هلال بود و این نیز دلالت بر غلظت ماده کند
مثل موی و ردی باشد تعلیم سوای این اقسام جدری دیگر انواع او نیز نوشته اند چنانچه یکی آنست که دانهای آن گاه بر ونکند و گاه فرو رود و این نیز بد
مخوف و مهلک است خصوص آنکه بنفسجی رنگ باشد و این دلیل است بر عروض غشی دیگر آنکه در ابتدا بروز دانهای آن تیره رنگ و در میان آن نقطهٔ سیاه
باشد و چون بزرگ و آبدار شود پهن و متصل بهم باشد و مدور نباشد بلکه پهلو دار و باشکال مختلف الاطراف و با کمودت بسیار یا سبزی خاکستری یا بادنجانی
رنگ یا بسیاهی مائل باشد و چرک آن نیز بهمان رنگ و خشکریشهٔ آن نیز سیاه باشد و این نیز ردیست شیخ میفرماید که جدری هر قدر که میل بسیاهی
زیاده کند ردی تر باشد و هر قدر که میل کم بدان نماید در شرکم باشد و آبلها که با یکدیگر متصل باشد حتی که برقعهٔ بزرگ از لحم در گیرد خواه ذوات اضلاع باشد
و یا مستدیر او ردیست و کذا مضاعف که عنقریب مذکور شد و اما آبلهٔ سفید کوچک صلب متقارب عسر الخروج اگر چه در ابتدا امر متوهم سلامتی است لیکن
دران خوف است اگر نضج او دشوار باشد و با آن حال مریض بگردد متادی بهلاکت شود بعد تعفن و تقرح زیراکه سبب دران غلظ ماده است و آبلهٔ متشبثت
بلحم غیر مرتفع که توجه ازان منفک نگردد و از ضعف قوت و انحصار عضو و اسوداد آن هلاک کند پس اگر سبزی و سیاهی او عقب جدری بعد ارتفاع او باشد
و قوت را ساقط نکند بلکه با آن قوت زیادتی پذیرد مهلک نباشد لیکن بسا است که در قروح و امثال آن باندازد طبری گوید که جدری سیاه قاتل است فاما زرد
کمتر در رداءت از سیاه است و چون سر او تیز بود و متفرق باشد خطر او کمتر باشد و سفید رصاصی در رداءت کم از زرد است و اگر متفرق گردد و حبوب بند از زرد
ردی تر باشد و سفید پنج سرخ صنوبری شکل اسلم اجناس است و بعید است که مریض ازان بمیرد مگر آنکه با آن اعراض ردیه دیگر مرکب شود و گاهی ازین اجناس اربعه
انواع دیگر مرکب میشود هر نوع ازان منسوب باشد بانکه مشابه جنس او بود و این اجناس بحسب لون بود و اما از جهت شکل او پس هر نوع ازین انواع که منبسط
پهن باشد آن ردیست و چون با یکدیگر متصل باشد آن نیز ردیست و چون پهن باشد و در سر او ثقبه شبیه بثقبهٔ سوزن بود آن هم ردیست و جدری سبز که
دران رگهای سرخ پدید آید آن بی شک قتال است و کذا سرخ و جاورسی که مذکور شد قاتل اند و گاهی بندرت نوع غریب از جدری حادث میشود خواه از انواع
مذکوره باشد و یا بصورت و شکل دیگر و با آن از اول ظهور آن خارش با قلق بود و در مدت عمر خود زنی را دیدم که او را این نوع جدری بر آمده بود و ابو زکری شاگرد
جابر قطیفی معالجهٔ آن بسرکه و بران سرکه و آب یخ کرفس که نمک دران حل کرده بود می پاشید پس آن زن شفا یافت بعضی متاخرین مینویسند که نوعی از
جدریست که آنرا بترکی و هندی ... نامند و سه نوع دیگر است که یکی را شوکیه گویند و سران تیز مانند خار نرم از پوست بر آمده باشد و چون دست بران گذارند
همچون خار بخلد و رنگ آن اندک بدن اندک مائل بسرخی باشد و اندکی می خارد و هیچ آب نمیگیرد و بزرگتر نشود و خشکریشه نکند و از خود تحلیل پذیرد و باخر دفع
شود و در ملک ری این را تیفک نامند و در هندی کانیته گویند و این از اقسام بد است و دیگر آنچه بهتر است خشخاشیه است که آنرا خشخاشیک نیز گویند جهت مشابهت
او در خردی و سفیدی بدانهٔ خشخاش و این نیز هیچ آب نگیرد و بی خشکریشه از خود تحلیل پذیرد دیگر مرواریدیه است و این چند دانه متفرق شبیه بمروارید
میباشند و هیچ خشکریشه پیدا نمیکنند و گاهی زودتر پدید آیند و گاهی بدیر و اما بروز هر دو نوع اول در لواحق تبها اکثر بعد چهاردهم از حدوث تپ افتد

علامات ظهور جدری

از علامات آن ماندگی اعضاست پیش از عروض تپ بغیر سببی و حدوث تپ دموی دائم لازم و امتلاء و شهوق نبض و سرعت آن و درد پشت و کمر و مفاصل
و صداع و گرانی سر و تمام اعضا و خاریدن بینی و تمام بدن و ترسیدن و جستن در خواب و خلش شدید در اعضا و قشعریره خصوص وقت بر آمدن دانها
و سرخی چشم و رخسار و انتفاخ چهره و پیشانی و شقیقه و عروق آنها و شرایین گردن و کثرت خمیازه و فازه مع تنگی نفس و کشیدگی اعضا و خشونت حلق

ودرد آن وسیلان آب از چشم وبینی وبیخوابی وشیرینی دهن وتشنگی وخشکی لب ودهان وغلظت آب آن وهذیان وبیهوشی واختلاج اعضا ولرزیدن پایها نزد برپشت خوابیدن وایستادن وقلق واضطراب وضجر وسوزش والتهاب اعضا وعدم اشتها وتنفر از غذا وگاهی سرفه وگرفتگی آواز ودرد سینه نیز میباشد واحیاناً بعضی را در ابتدا مثل صرع از افتادن وبیهوش شدن وکف آمدن بر لب با تپ عارض میگردد **و بدانند** که این علامات کلی اکثریست آنست که هر فرد را البته باید که این علامات تمامی لاحق گردد بلکه بعضی را تپ خفیف ودرد سر کم عارض شده در آخر روز اول یا دوم یا سوم دانهای آبله ظاهر میشود وبعضی را فی الجمله درد سر وخارش واندک درد اعضا نیز وبعضی را با بعض علامات دیگر زیاده ویا کم بحسب اختلاف ماده در لطافت وکثافت ورقت وغلظت وامثالها میباشد یعنی هرچند میل بلطافت ورقت وصلاح وبساطت واستوای قوام بیشتر داشته باشد آن عوارض ویا مدت مکث وانقضای آن زودتر ورغبت بر غذا وآب وتنفس بحال خود وزمانه ظهور وبروز آن زودتر وسریعتر وعدد دانهای آن کمتر ونوع آن بهتر وزمان آب برداشتن ونضج یافتن وخشکی آوردن ومدت زمان حصول صحت نیز زودتر میباشد وهرچند میل بکثافت وغلظت زیاده داشته باشد عوارض آن زیاده ومدت زمانه مکث ومفارقت آن دیرتر وهمچنین زمان ظهور وبروز وآب برداشتن وغیر آن که مذکور شد دیرتر میباشد مثلاً اگر ماده لطیف رقیق متساوی الاجزا والقوام صالح بود یعنی تعفن وفساد آن کمتر باشد واخلاط دیگر با آن مخلوط نباشد تپ ودرد سر وغیر آن از عوارض بسیار کم ورغبت غذا وتنفس بحال میباشد ودر روز دوم ویا سوم دانها مثل پشه گزیده مائل بسرخی بعضی اندک پهن ظاهر میشود وتا دو سه روز تمام آنها بتدریج بروز میکنند وتا دو سه روز دیگر بلند وپر آب وسفید براق میشود وبعد از آن چرک آنها زود بغلظت وزردی آورده نضج یافته تمام دانها زرد میگردد واز روز هشتم یا نهم رو بانحطاط وکمی وپژمردگی وخشکی می آورد بلکه اگر بتعمق بنگرند در روز سوم وچهارم در تة دانهای که اول برآمده اندکی آب رقیق معلوم میشود ودر ششم وهفتم نیز همان دانها منفجر شده بر سر آن اندکی چرک منجمد میباشد واندک پژمردگی در آنها ظاهر میگردد ودر نهم ودهم این معنی خوب ظاهر میگردد وتپ وسایر عوارض از روز دوم بروز تخفیف می آورد باز روز چهارم وپنجم بسبب آب برداشتن ونضج یافتن فی الجمله شدتی وزیادتی میکند تا روز ششم بروز بعد از آن رو بتخفیف می آرد واز روز نهم تا یازدهم بالکل مفارقت مینماید وهمان قسم رغبت بر طعام وآب بحال خود میباشد وتا روز نوزدهم وبستم دانها خشک شده خشکریشها ریخته صحت کلی می یابد واگر ماده متوسط باشد در آبله عوارض مسطوره نیز متوسط باشد وابتدای ظهور دیرتر از آن یعنی سوم وچهارم خواهد بود وبتدریج وتفاریق برخواهد آمد تا هفتم وبعضی اوقات بنابر اختلاف قوام اجزای ماده در رقت وغلظت ویا ضعف قوت تا نهم نیز میکشد وانچه زودتر برآمده است زودتر آب برمی آورد ونضج یافته خشکریشه می آرد وانچه دیرتر دانهای آن برآید تا دوازدهم خواهد بود وتپ وسائر عوارض آن تا دوازدهم وچهاردهم مفارقت خواهد نمود بلکه بعضی را تا زمان صحت که یکماه ویا زیاده باشد گاه گاهی تپ خفیف عارض میگردد واگر ماده کثیف وفاسد ویا مرکب با اخلاط دیگر ویا سمیت داشته باشد تپ وسائر عوارض مذکوره بیشتر ومدت مکث آن دیرتر ونفرت از غذا وخفگی وضجر وقلق واضطراب وسوء تنفس وضعف قوی وبیخوابی وبیهوشی زیاده تا بحدیکه اکثر عوارض مذکوره می تواند بود که در یک شخص جمع گردد وحدوث جدری بسبب این نوع از اسباب بسیار ردی وقتال خواهد بود واکثر آنست که نوبت بآب برداشتن ونضج یافتن نخواهد رسید واگر آب دارد تمام دانها آب نخواهد برداشت واگر بردارند ونضج هم یابند بتصدیع ودشواری ورنج وتعب بسیار وخشکی خواهند آورد وخشک خواهند شد وبدیری در مدت چهل وپنجاه روز صحت خواهند یافت واکثر هلاکت صاحبان جدری از پنجم ظهور علامات تا بیست ویکم است بیشتر بخناق وخفقان قلبی وپیش از پنجم وبعد بیست ویکم کم واقع میشود **و بدانکه** از جمله علامات مذکوره بدتر وخطرناک تر درد گرده ودرد کمر شدید است در ابتدا علی الخصوص که دو سه روز ویا زیاده امتداد یابد وآبله که بعد آن برآید بسیار ردی سمی برآید وآب برندارد واگر قدری بردارد باز فرو نشیند وسیاه شود واعضا را متعفن وفاسد گرداند وعاقبت هلاک سازد ودر میان هفتم تا هفدهم اکثر دران بول الدم واسهال الدم ورعاف وقی وتنگی نفس وسقوط قوت وغیر اینها عارض گردد

علامات محموده صالحه

اگر آب بعد از نضج سفید وبراق وبلند باشد مانند دانه مروارید وبر سینه وشکم کم برآید سالم تر باشد واگر نفس مریض بر جا بود وشعور وقوت بر حال بود ومیل بغذا

و آب برقرار علامت نیک ست و بقول شیخ اول ظهور تپ بعد آن بروز جدری سالمتر از انست که جدری سابق بود پس بران تپ لاحق شود و اگرانچه بر طبیب واجب بود آنست که از ام صاحب جدری نفس و آواز او را تفقد نماید پس اگر آن هر دو سلیم جید باقی باشند امر سلیم باشد و گویند جدری که از ابتدا سفید یا زرد بر آید و قلیل العدد و پراگنده بود سالمتر بود خاصهٔ اگر بتمامه زود بر آید و زود نضج یابد و بعد بروز آبله زوال تپ و تاسه دلیل سلامت باشد و سرعت خروج آبله نشان زود پخته شدن آبله باشد و آنچه در روزی نیک از روزهای بحران بیرون آید دلیل سلامت باشد و اگر تپ نخست سوزان نباشد و چون آبله بر آمدن آغاز کند تپ و تاسه کمتر شود و چون تمام بیرون آید تپ گساریده شود نشان سلامت باشد

علامات ردیهٔ غیر صالحه

شیخ میفرماید که چون صاحب جدری و حصبه را به بینند که نفس او متواتر شده بدانند که قوت ساقط گردیده یا ورم در حجاب پیدا شده و اگر بینند که تشنگی اشتداد نموده و کرب زیاده از حد گردیده و ظاهر بدن سرد شده و جدری و حصبه سبز گردیده حکم بهلاکت مریض باید کرد و جدری که از جنس بطی الخروج و ظهور باشد برین تاکید حمی نماید و اکثر کسانیکه از جدری می میرند باختناق و ظهور خناق هلاک میشوند و گاهی بسبب سقوط قوت بسبب اسهال و می میرند و چون بینند که نوع بنفسجی از جدری و حصبه فرو می نشیند بدانند که عنقریب غشی بر مریض خواهد افتاد و چون جدری ببول الدم سرعت کند و عقب او بول سیاه شود آن مهلک ست لاسیما چون در انجا سقوط قوت بود و براز سبز و دموی و غسابی مع سقوط قوت باشد و ایلاقی گوید که اگر نخست آبله بیرون آید پس تپ گیرد خطرناک باشد و خطر افزون از ان در ان باشد که آبله تمام بیرون آید و هنوز تپ بحال خود باشد و چون جدری عارض شود و با یکدیگر متصل گردد و کرب اشتداد نماید و شکم نفخ کند بمرگ نزدیک باشد و اگر آبله کوچک باشد و اندک آب بردارد یا بی آب بود و بترقد و بسیار سخن بیهوشانه گوید موت نزدیک بود و گویند که بر آمدن آبله پهلو دار و کثیر المقدار و بهم پیوسته و سیاه و بنفسجی و انچه بر سینه و شکم بسیار بیرون آید و در بروز و نضج بطی باشد از خطر خالی نیست و اگر خون از جدری ترشح کند سخت بد باشد و بعضی متاخرین مینویسند که از علامات ردیه آنست که از ابتدای عروض تپ و دیگر علامات ده روز گذشته باشد و دانها پر شده پخته باشد و هنوز در عوارض مطلقاً تفاوت نشده باشد و یا آنکه ده روز گذشته و هنوز نضج نیافته باشد و یا آنکه دانها قدری آب برداشته فرو نشیند و باز بلند نشود و یا آنکه دانهای چند یکجا شده مفروش بر جلد باشد خصوص که میل بکبودی و سیاهی آورد و یا آنکه بعد از انکه دانها آب برداشته باشند میان آنها فرو رفته سیاه گردد و یا آنکه از ظهور علامات هفت هشت روز گذشته و دانها هنوز بروز نکرده و عوارض بسیار شدید باشد اینها همه علامات ردیهٔ مهلکه اند و نیز از ین جمله ورم رخسار و زوال عقل و قی و تهوع بسیار و نفخ شکم و قی الدم و رعاف و آمدن خون ناب از بینی و اسهال و زحیر خصوص بعد از پنجم روز ست و همچنین ادرار خون حیض زیاده از ایام معتاد خصوص در غیر ایام حیض باشد یا ایام حیض گذشته باشد که تپ و اعراض آبله ظاهر شود و دانها نمودار گردد و باز خون حیض جاری شود و بسیار دفع گردد خصوص که بحد ضعف رسد و یا آنکه ایام حیض برسد و مطلقاً جاری نشود و حبس ماند و از ین قبیل ست جاری شدن خون بواسیر زیاده از معتاد و یا حبس ماندن معتاد و حبس البول نیز و ایضاً از علامات ردیه بسیار بر آمدن عرق ست خصوص از سینه اگر با آن تپ نباشد و ابتدا و یا آن عرق عطش و خشکی باطن و ضجر بسیار باشد و آن آبله از انواع ردیه مثل سرخ و یا الوان دیگر باشد بسیار بد و مهلک ست و نیز از علامات ردیه ست مضطر و مشوش بودن و بیحواسی مریض و مکرر ذکر موت کردن و خائف بودن و گفتن که من از ین مرض جان بر نخواهم شد و انطاکی گوید جدری سرخ که با کثرت تشنگی و خارش بینی و التهاب بود و اگر آنرا قی در هفتهٔ اول و اسهال در هفتهٔ دوم بلا موجب لزوم نماید هلاک کند مؤلف گوید که شدت عروض خارش در جدری و عدم تسکین آن نیز مهلک ست و همچنین اگر عقیب تپ سوء هضم عارض شود و بعد آن بثور چیچک پدید آید ردی بود و اگر بعد ظهور فرو نشیند چنانچه نواب محمد اسمعیل خان بهادر را همین نوع چیچک بر آمده بود و راقم نیز دران هنگام بتقریب شادی ختنهٔ ممدوح الیه حسب الطلب والد ماجد موصوف الیه یعنی نواب محتشم الدوله بهادر مرحوم وارد بلدهٔ گلشن آباد عرف جاوره بود چون بعد بروز دانهای چیچک فرو نشست و هنگام نصف شب آثار سرسام مثل هذیان و بیهوشی و کرب شدید رو نمود بملاحظهٔ اینحال نواب محتشم الیه بکمال مضطر بوده احقر را طلب فرمودند و حکیم محمد عثمان خان را مخاطب ساخته ارشاد نمودند

کسی را تدبیر این چیست حکیم موصوف عرض نمود که الحال چه وقت تدبیر ست بمجرد استماع این کلمه یاس آب دیده شده بطرف تحیت متوجه شده عرض کردم
که حضور اضطراب را بخود راه ندهند بعونه تعالی این حالت سرسامی که بسبب قبض طبع وصعود ابخره بدماغ عارض گردیده در چند ساعت رفع میگردد وبعد
ازان چیچک فرو رفته نیز بتدبیری مناسب ظاهر میشود چنانچه بهمان وقت باتفاق رای حکیم غلام نبی صاحب تجویز عمل برای تلیین بعمل آمد وبعد
یکساعت بخوبی دو بار اجابت طبع شده چند سده برآمد وهمه عوارض برطرف شده بهوش آمدند وبعد ازان تدبیر ظهور دانهٔ چیچک بتجویز آب مطبوخ
ادویهٔ مناسبه وغیر آن کرده شد وآبلهای سفید نمودار گردیده در مدت بست روز صحت کلی حاصل شد لیکن در یک چشم چنان گلچشم بهم رسید که وقت خواب
از پلکهای چشم بقدر یک پستان بیرون می ماند وبصارت آن چشم بالکل باطل گردید از ملاحظهٔ آن نواب مغفور بکمال افسوس فرموده با حقر ارشاد نمودند که این
نقصان بزرگ در شکل فرزند پیدا شد وزنان محل واطبای دیگر میگویند که زوال گلچشم که در چیچک پیدا میشود ممکن نیست عرض نمودم که برخوردار محمد افضل خان
هر سال سرمهٔ مرتب میسازد که ازان جاله وپهولی چشم صدها مردم برطرف شده یقین کلی ست که باستعمال آن این هم زائل خواهد شد چنانچه آن سرمه بتر سبیل
سواری بسمت اندور از برخوردار مسطور طلب ساخته یک میل آن وقت خواب شب در چشم کشیده میشد وبعون شافی مطلق در مدت پانزده روز گلچشم برطرف شده
وبصارت آن چشم بخوبی عود نمود واز مشاهدهٔ تاثیر آن سرمه که از قبیل خرق عادات بود نواب مبرور وسائر ندیمان آن جنت مکان متعجب بودند وبجلدوی
آن احقر را بعطای خلعت هشت صد روپیه و دوازده صد روپیه نقد ممتاز فرمودند برد الله مضجعه وجعل الجنة مسکنه

علاج جدری

بدانکه علاج جدری مشتمل ست بر هشت تدابیر یکی تدبیر منع خروج جدری دوم تدبیر قبل از ظهور جدری سوم تدبیر بعد بروز جدری چهارم تدبیر نضج جدری
پنجم تدبیر خشک کردن آبله ششم تدبیر دور کردن خشکریشه هفتم تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری هشتم تدبیر قلع آثار جدری طبیب ماهر هر یک ازین تدابیر حسب اقتضای وقت آن بعمل آرد

تدبیر منع خروج جدری

واین تدبیر در فصل شیوع این مرض که آن در اکثر ایام فصل ربیع و در هندوستان ماه چیت ست قبل از حدوث تب وظهور چیچک در کسانیکه جدری برنیامده باشد
استعمال باید کرد پس میباید که پیش از ظهور علامات این مرض بنابر تقدم حفظ دران فصل زلو پس سر اطفال بچسپانند وحجامت کنند وخون بقدر مناسب برآرند
ودوای سرد مقوی دل مانند عناب عرق کیوره گلاب سکنجبین شربت انار مقرر کنند وایضا طفل شیرخواره ومادر آنرا مصلحات خون مثل عرق شاهتره وعرق
سرپهوکه وشربت عناب وشیرهٔ تخم کاهو ولعاب اسپغول وخاکشی گاه گاه میداده باشند وغذا از بقولات سرد وحموضات کنند واگر گوشت هم خورد در بقول
پخته خورانند واز گوشت ساده وبادنجان وکنجد وحلبه وشبت وشاخل واشیای چرب وشیرین واز دویدن در آفتاب وقرب آتش ومانند آن پرهیز نمایند
وگاه گاهی بآب فواکه تلیین طبع کنند وقبض طبیعت روا ندارند وبدانند که بعض ادویه بالخاصیت مانع بروز چیچک ست ازانجمله استعمال شربت
کدر ست وهمچنین شربت شقائق چون گل شقایق که آنرا لاله گویند بقدر بست مثقال در آب جوش دهند وصاف نموده با چهل مثقال قند سفید
بقوام آرند ولطفل نیم مثقال وبدایه دو مثقال خورانند وگویند که این شربت صرع الاطفال را نیز نافع ست واگر دانهٔ زرد راج که هنود ازان مالا میسازند
قدری در آب سائیده بطفل نوشانند سه چهار روز منع برامدن جدری وحصبه کند وچون برآید باعث حفظ ست وهمچنین شیر اسپ ماده قدری
نوشانیدن مانع بروز جدری دران سال ست واگر برآید زیاده از چند دانه نمیباشند وگویند که اگر شیر مادهٔ اسپ که اول بچه آورده باشد بعد زاییدنش همان
روز بدوشند ودر سایه خشک نموده بقدر نخود بطفل خورانند از بروز جدری وحصبه محفوظ ماند واگر بعضی برآید دانهٔ متعدد وسلیم باشد ودرین باب مجرب
وبیعدیل ست واز خواص مجربه ست که اگر در هر سالی هنگام شیوع این مرض چند دانهٔ مروارید کوچک اطفال را بلع کنانند دران سال جدری برنیاید واگر
برآید زیاده بر صد عدد نباشد وگویند که اگر نیم درم اسارون بآب ترشی ترنج پیش از برآمدن چیچک خورانند بسیار کم برآید واز مجربات حکیم علی ست که اگر
پشکل خرگوش دو عدد تا سه عدد بخورانند از دو سه دانه بیش برنمی آید وصاحب مفتاح از فرنگی نقل کرده که اگر طفل شیرخواره بود بمادرش مقدار چهار توله

مغز فاریجیل تا یکهفته بخورانند و اگر طفل دو سه ساله بود طفل بقدر دو سه توله تا یک هفته خورانند چیچک بر نیاید و اگر بر آید بسیار کم بر آید و نیز از اعمال فرنگ نقل
کرده اند که ایشان اطفال خود را سفیدی بیضه قبل از خروج جدری می نوشانند پس بر نمی آید یا اندک بر می آید و ایذا نمیدهد و صاحب خلاصة التجارب نوشته که
درین ملک ما خشکریشهای آبله را با نبات سوده امر بخوردن اطفال تندرست میکنند و آفت هوای عفن مولد آبله را از ایشان باز میدارد و اگر آبله بر می آورد نیز
اندک و کم مضرت میباشد و از مجربات بعضی اطبا است که هنگام ولادت طفل که قابله ناف آنرا ببرد بچه را جانب ناف بغلطانند تا که چند قطره خون بچکد
بعده نوشادر سوده در نی کرده بر ناف بریده ببندد که تا زیست چیچک بر نیاید و ایضا از مجربات اهل تجربه است که بعد تولد بچه فورا یکعدد دو یوچه که نهایت
کوچک باشد متصل سر رشتهٔ ناف که از سره پیوسته است بچسپانند و بعد افتادن زلو شب یمانی و نوشادر سوده بپاشند و خلانیدن نشتر بازوی
اطفال و نهادن خشکریشه جدری دران باز اعمال مشهورهٔ اهل فرنگ است که از آن یکدو روز طفل تپ آمده و در انجا آبله افتاده خشک میشود و بعد از ان
در اکثر چیچک بر نمی آید جرجانی و ایلاقی مینویسند که تدبیر حفظ از جدری آنست که هرگاه علامات بر آمدن جدری در فصلهای سال یافته شود یا در شهری
بعضی مردم را بر آید جوانان را که از چهارده ساله کم نباشند و چیچک بر آمده نباشد و خاصة اگر فربه باشند فصد کنند و آنها را که کم از دوازده سال باشند حجامت
نمایند و جمله تدابیر که در حمای وبائی برای حفظ از وبا مسطور شد اختیار کنند و طعامهای سرد از یلام طفشیل و کاهو و کشنیز و کاسنی تر و خشخاش و عناب
و مانند آن بخورند و از اشربهٔ اسپغول و شکر و سکنجبین و شربت کدو سفوف طباشیر و قرص کافور و مانند آن بکار برند و در آب سرد نشینند و بدان غسل کنند
و از شیر و شراب و شیرینها خاصه از خرما و عسل و خربزه و انجیر و انگور پرهیز کنند و خاصیت انجیر آنست که فضول را بظاهر بدن جذب کند و انگور در خون
ریاح افزاید و مستعد غلیان گرداند و از جماع و حرکات متعب و از آفتاب و غبار و از آبهای ایستاده اجتناب نمایند و فضول را از تن بماء الجبن و امثاله
بیرون کنند **صفت** سکنجبین نافع بگیرند سرکه صد درم گلاب دو صد درم و باهم بیامیزند و ده درم گل سرخ و پنج درم گلنار و ده درم آب ترنج در ان سه روز
تر کنند و بعد از ان یکجوش داده صاف کنند و صد درم نبات سفید داخل کرده بقوام آرند **صفت** شربتی که قوت و نفع او قریب شربت کدر باشد
بگیرند سرکهٔ تند کهنه سه رطل آب انار ترش آب ترشی ترنج آب غوره آب ریباس آب توت شامی و نقوع سماق و زرشک هر واحد یک رطل آب برگ کاهو آب
برگ خرفه هر واحد ربع رطل آب مطبوخ عناب تخم دور کرده و آب مطبوخ عدس مقشر هر واحد یکنیم رطل همه را جمع کرده هشت رطل شکر طبرزد انداخته بپزند
تا بقوام آید و ربع رطل طباشیر سوده و ده درم کافور سوده در حلا یا نداخته و قدری ازین شربت گرم بران ریخته حل کنند بعده با همه شربت بیامیزند
و بچوب بید بجنبانند تا مخلوط شود نگاه دارند پس قبل ظهور علامات جدری و بعد آن بنوشند و در جمیع امراض دموی و صفراوی و طاعون خناق سود
دارد **صفت** سفوف طباشیر که غلیان خون و اسهال صفراوی باز دارد و حرارت جگر بنشاند گل سرخ ده درم طباشیر بست درم سماق تخم حماض عدس
مقشر زرشک بیدانه یا عصارهٔ خشک آن تخم خرفه تخم کاهو پوست خشخاش سفید هر واحد ده درم صندل سفید دو درم و نیم کافور یکدرم هر صبح سه درم
ازین سفوف با سکنجبین یا شربت مذکور یا شربت غوره یا شربت لیمو یا شربت انار یا شربت آلوی ترش بخورند **صفت** قرص کافور گل سرخ طباشیر هر یک
ده درم صندل سفید سه درم کافور یکدرم جمله را کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند شربتی سه درم هر صبح با شربتی از اشربهٔ مذکوره بخورند و این همه که
مذکور شد تدبیر باز داشتن آبله و احتیاط کردن باز انست قبل حدوث تپی که با آن علامات جدری باشد **مؤلف** اقتباس مینویسد که اگر جوانان را چیچک
بر نیامده باشد در موسم حدوث آن رگ هفت اندام و یا باسلیق زنند و خون وافر گیرند و اگر طفل کم از ده دوازده ساله باشد حجامت با شرط میان
هر دو شانه و بر ساقین کنند و اگر بسیار کوچک باشد چون کودک نه ماهه و از یکساله تا نه ساله باید که زلو زیر ناف موافق عمر کودک چسپانند چنانچه ده
نه ماهه یکعدد خورد و در زیاده تا سه عدد و مطفیات خون استعمال نمایند و از حلویات و لحمیات و شرب شراب و از دیگر مولدات خون اجتناب ورزند
و یا شیر خر یا سگ و یا خوک و یا شتر بقدر سه چهار ماشه و یا زیاده بحسب سن جوان و کودک بنوشانند تا سه روز و با این دوای نواب علویخان بدهند
مروارید نا سفته لک مغسول گل لاله صحرائی هر واحد یکماشه در شربت عناب و شربت کدر هر واحد یکتوله آمیخته بلیسانند و بالایش شربت کدر سه توله

در عرق کیوڑه و عرق بید مشک هر یک شش توله داخل کرده بنوشانند و بلع نمودن هفت عدد مروارید ناسفته کودکان را مانع بود از جدری و نیز برای

دفع جدری و همچنین بلع کمافیطوس که آنرا بهندی گل منڈی گویند بعضی متاخرین می‌نویسند که از الیان حیوانات

و مردکلان را از یک ماشه تا سه ماشه و همچنین بلع کمافیطوس که آنرا بهندی گل منڈی گویند بعضی متاخرین مینویسند که از الیان حیوانات

و گوشت گوزن و قدید و اغذیه و ادویه صفرا و خون افزا پرهیز کنند و در مکان هوادار خنک بنشینند و از مرطبات بسیار تیز اجتناب نمایند بلکه اغذیه و ادویه

سرد خشک تناول نمایند و شیره تخمهای سرد مثل خرفه و خشخاش وغیره باشربتهای مناسبه مثل شربت نیلوفر و صندل و ریباس و نارنج و ترنج و زرشک

و فالسه و جامون و تمر هندی و کرونده که نوعی از زغال ست و یا سویق جو و یا سویق کنار با ندک نبات و نیز گل ارمنی و گل مختوم با شربه مناسبه

و یا قدری جدوار سوده با گلاب و یا حب الشفا با آب غوره یا آب انار ترش هر صبح بنوشند و ترشیها با طعام بخورند و دوا المسک حامض و تریاق الطین

و تریاق الافاعی و تریاق الذهب و یا فادزهر معدنی هر روز یک قیراط تا چهل روز بخورند و یا عناب یکدو دانه با خاکشی یکدو ماشه و عرق عنب الثعلب

و یا عرق نیلوفر بنوشند و سرکه بر در و دیوار بپاشند و ببویند و بخور زنند

تدبیر قبل از ظهور جدری

و این تدبیر وقتی بعمل آرند که علامات ظهور جدری مثل لزوم تپ و عظم نبض و سرخی چشم و خاریدن بینی و درد کمر وغیره که در علامات آن مذکور شد پیدا گردد

و از آن دلائل معلوم شود که جدری خواهد برآمد و هنوز برنیامده باشد پس هرگاه طفل تپ کند مروارید کوچک بقدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید

سوده برگ سفید لاله بقدر نیم ماشه تا یک یکماشه با عرق گاوزبان بخورانند و یا هفت دانه مروارید ناسفته بلع کنانند و عناب چهار عدد عدس مسلم

یکتوله اصل السوس مقشر نیکوفته دو ماشه گل شقائق یکماشه در عرق شاهتره جوش دهند و وقتیکه سوم حصه ماند شربت نیلوفر یکتوله اضافه کرده خاکشی

سه ماشه پاشیده بنوشانند که این مطبوخ هم مسکن تپ و هم شدید المعونت بر بروز جدری ست و گاهی از استعمال این در تپ چیچک پیش از برآمدن آن

برنمی آید و گاهی بسیار کم برمی آید و همواره معمولست و یا این دوای علویخان بدهند گل لاله صحرائی لک مغسول گل سرخ خاکشی هر یک چهار ماشه عناب ده عدد

انجیر زرد سه عدد در گلاب و عرق شاهتره و عرق مکوه و کیوڑه هر یک شش توله بجوشانند که نصف بماند صاف نموده شربت کدر سه توله داخل کرده بنوشانند

و یا کتیرا گل لاله باغی لک مغسول هر واحد یکماشه در شربت کادی یکتوله آمیخته بلیسانند و بالاش شقائق النعمان خاکشی عدس سیاه چوب کدر گل سرخ هر یک

شش ماشه انجیر زرد چهار عدد در عرق شاهتره و مکوه هر یک نیم پاو عرق کیوڑه ربع پاو بجوشانند که سوم حصه بماند صاف نموده شربت عناب دو توله داخل کرده

بنوشانند و گویند که اگر این دوا قبل از بروز چیچک دهند منع کند و اگر وقت اخذ تپ دهند دو سه دفعه تلیین طبع کرده دفع کند ورنه از قسم بد نگاه دارد و دواها را

بآسانی برآرد بگیرند مویز منقی هفت عدد لک مغسول سه ماشه و هر دو را در عرق بادیان نیم پاو و ربع آن سائیده بجوشانند چون ربع عرق کم شود سرد کرده

بنوشانند و همچنین سه روز باستعمال آرند و باید که درینوقت سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش دهند و اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و غذا

کھچڑی مونگ یا دال خشکه بدهند و اگر جوانی را در فصل گرما تپ جدری و بیهوشی عارض گردد و قاروره سرخ و نبض سریع باشد فصد باسلیق و یا شویه کنند

و شیر دختران در بینی چکانند و شیره عنب الثعلب شیره مغز تخم هندوانه هر یک چهار ماشه شیره عناب پنج دانه بعرق شاهتره ده توله و شربت نیلوفر و خاکسی

دهند باز شیره کاهو شش ماشه شیره اصل السوس پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر دو توله عرق مکوه ده توله نوشانند و گاهی بعد بروز چیچک

در صورت هذیان بحالت مایوسی همین تدبیر بکار می برند اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که در تپ جدری مبادرت باخراج خون بقدر کفایت

واجب بود اگر شرائط آن حاصل شود از موافقت سن و مزاج و فصل و مانند آن و مدت این تا روز چهارم ست و اوفق آنست که درین علت فصد

استعمال کنند و اگر فصد رگ بینی گیرند مثل منفعت رعاف نفع کند و نواحی عالیه را از غائله جدری حمایت نماید و در صبیان سهل تر باشد و چون

فصد واجب گردد و بالکل فصد نکنند خوف فساد اطراف باشد و همچنین گاهی مثل این خوف بود بر کسیکه مداومت تلطفیه بسیار کند و واجبست که

در جدری و حصبه در اول امر چیزی تغذیه فرمایند که در آن تقویت احشا مع ردع ماده بسوی ظاهر و تسکین غلیان خون بغیر قبض طبع بود و مغلظ خون

بافته مثل عناب و آلو و تمر هندی و طلعیه و عدس ... سفیده و آنچه بدان تلیین طبع شود باشد و امثال آن است که این تمر هندی بود و آنچه بر اول باشد دفع عفونت بلکه واجب است که طبیعت در اول مرض ملین باشد و افضل چیزی که بدان تلیین کنند تمر هندی است و اگر بدان اجابت نشود شیر خشت
بر فق و اخر آنها یا ترنجبین بر آن افزایند یا نقوع آلو دهند و گاهی در اول ظهور آثار جدری نوشانیدن حصرم و رب ریباس و قرص کافور نفع می کند و شربت طلع
در مثل این وقت شدید المنفعت است و اما ادویه مغلظ خون و مبرد آن مانع از غلیان او که در اول مرض اقرباذین کنند مثل رب ریباس و رب حصرم و آب انار
بارده و شربت که درست خاصه و شربت طلع و قرص طلع و جار صاحب **کامل** گوید که در اول ظهور علامات جدری و حصبه از روز اول تا سه روز
سزاوار آنست که مبادرت بفصد سفت اندام کنند و چندان خون بگیرند که غشی افتد چون قوت و مزاج و سن و فصل مساعدت نماید و اگر مریض طفل باشد
حجامت میان هر دو شانه کنند و اخراج خون بقدر مناسب حال آن نمایند و بعد فصد ماء الشعیر دهند که در آن عناب و سپستان و عدس مقشر پخته باشند
و آنرا بشربت خشخاش یا بشربت عناب بنوشانند اگر در آنجا سرفه باشد و اگر سرفه نباشد بآب انار چاشنی دار دهند و بعد از آن اندک شربت عناب یا شربت
خشخاش بدهند و انار شیرین بمکند و غذا مزوره معمول از کدو و عدس یا آب انار مخوش در روغن بادام سازند و اگر آنجا سرفه باشد مزوره اسفاناخ یا قطف
یا بخبازی یا مانند آن دهند **ایلاقی** و جرجانی می نویسند که چون تپ و علامات آبله پدید آید بتدبیر منع خروج جدری نپردازند مگر بعد تفقد چه خطر در خطای
حادث از آن عظیم است پس صواب تر در تدبیر این آنست که هرگاه علامات آبله پدید آید اگر علامات کثرت خون ظاهر تر باشد فصد کنند و خون بسیار بیرون آرند
چنانکه غشی افتد و فصد باسلیق اولی تر است و اگر نباشد هفت اندام و اگر نباشد سر رو با آنکه اخراج خون از نابض یا صافن صالح تر از سر رو است و چون
علامات خون بسیار ظاهر نباشد و هنوز جدری پدید نیامده باشد خون کمتر بیرون آرند و بتسکین مشغول شوند و رخصت در فصد کردن در روز اول باشد که اثر
تپ در آن پدید آید تا روز دوم و سوم و چون در روز دوم یا سوم آثار جدری پدید آید فصد نشاید کرد مگر آنجا که علامات خون سخت قوی باشد و هرگاه بدین تدابیر
تپ آهسته تر گردد و نبض و دم زدن بحال طبیعی باز آید هم بتسکین مشغول شوند که از آن ثوران جدری دفع گردد و از قوی ترین چیزیکه بدان تسکین نمایند نوشیدن
آب بغایت سرد بمقدار یکرطل است تا که از آن رنگ سبز شود و احشا سرد گردد و هرگاه که حرارت عود کند بار دیگر همان قدر بخورند چنانکه اندر مدت نیم ساعت نحو
یکمن خورده شود و اگر حرارت باز برافروزد و شکم از آب ممتلی شده باشد قی کنند تا آن آب برآید و دیگر بار آب سرد بنوشند تا سکون حرارت بتمامه حاصل شود
و اگر آب نفوذ کند و عرق یا ادرار بول پدید آید باید دانست که منفعت آب سرد پدید آمد و بیمار زود نیک خواهد شد و اگر آب نفوذ نکند و حرارت بدستور ملتهب
باشد پس نوشیدن آب سرد ترک نمایند و بدیگر مطفیات متوجه شوند و اگر از آن تخفیف یابند بر آن اقدام نمایند و اشربه دیگر چون شربت کدو و قرص کافور
یار کنند و اگر بیقراری و حرارت بر حال خویش باشد یا زیاده شود باید دانست که ماده قوی است و چاره نیست از آنکه آبله یا حصبه بیرون آید پس از این تدبیر درگذرند
و طبیعت را یاری دهند تا ماده بظاهر دفع شود و آن تدبیر عنقریب بیاید **طبری** گوید کسی را که تپ جدری ابتدا کند فصد کردن او را واجب بود برای قطع
ماده خون بقدر قوت او در دو دفعه بگیرند پس در این وقت متقدمین در صورت معالجه اختلاف کرده اند چنانچه رای بعضی آنست که تبرید مزاج نباید کرد و مطفیات
نباید نوشانید تا آنکه خروج جدری استکمال یابد و چون خروج او مستکمل گردد مطفیات نوشانند و تبرید مزاج او کنند و لزوم ماء الشعیر نمایند و تغذیه بغذای
اندک مثل مزورات معمول بسرکه و عدس مقشر و شکر سفید و کاهو و کاسنی جوشانیده و مانند آن فرمایند و رای بعضی از ایشان آنست که تبرید مزاج او واجب بود
و مطفیات دهند از وقت فصد تا ظهور جدری تبرید علیل کنند و کسیکه اختیار ترک تبرید در اول امر کرده اراده سرعت نضج و سرعت خروج جدری نموده تا ماده
غلیظ نگردد و کسیکه اختیار تبرید در وقت اول امر کرده اختیار سلامت از تیزی خلط نموده و در تاخر نضج و تاخر خروج او فکر نکرده بعد از آنکه از خطر خلط و تیزی مزاج
سالم باند و آنچه عقب فصد بهتر است نوشانیدن حریره معمول از نشاسته و جو و آب سبوس گندم کم شیرین است و حفظ طبیعت از لینت آن و نوشانیدن شیره
تخم خرفه بجلاب و اگر حریره از پست عدس که بعد بریان کردن و مقشر نمودن آن ساخته باشند نیز مضایقه ندارد و حفظ قلب و چشم او نمایند چنانچه مسطور گردد
سعید گوید که واجب است که مبادرت بفصد نمایند قبل ظهور جدری اگر سن و قوت مساعدت کند از باسلیق یا اکحل تا بدان خون از آلات غذا القوت

منجذب گردد و اگر مریض طفل بود و از پنج ماه تجاوز کرده باشد حجامت آن کنند و حامد اگر جسم او فربه و رنگ او سفید مائل بسرخی باشد و اخراج خون بحسب
قوت و مزاج و فصل نمایند و کسیکه از ایشان عادی بر شرب دوا باشد لازم استعمال چیزی کنند که تسکین حرارت خون و غلیان او کند مثل آش جو که درآن سپستان
و عناب و عدس مقشر افتاده باشد و سکنجبین معمول از تخم کاسنی بنوشانند و شیره تخم خیار و بادرنگ و شربت عناب بدهند و اگر سرفه باشد شربت خشخاش
دهند و اگر طبیعت شدید القبض باشد شربت آلو بنوشانند و اگر معتدل باشد حل آن بچیزی نکنند پس اگر خروج جدری بطی گردد و کرب و قلق عارض شود
و تپ قوی گردد در استعمال ادویه مبرده اسراف نکنند تا خروج او متاخر نگردد بلکه بتدبیر تسهیل خروج او نمایند چنانچه بیاید **ابو منصور** گوید که هرگاه مریض قبل از
ظهور جدری ملاقی شود و علامات مذکوره ببینند فصد بهفت اندام کنند و از اخراج خون استکثار نمایند بعده قرص کافور بآب انار ترش بخورانند و در غذا
بماء الشعیر صبح و شام اقتصار ورزند و اگر ضعیف گردد و نفس او غذا بیشتر خواهد اقتصار بر عدس مقشر معمول بسرکه و اندک شکر و نشاسته و روغن بادام
و بقول بارده کنند و ربوب فواکه حامضه قابضه بنوشانند و اگر قبض طبیعت باشد ماء الفواکه دهند پس این تدبیر یا دفع خروج جدری کند و یا آنچه از آن
برآید ضعیف باشد **خجندی** گوید که فصد باسلیق یا بهفت اندام کنند اگر مریض بالغ باشد و الا حجامت و اخراج خون بحسب مزاج و قوت و فصل
و سن نمایند و معالجه باشربه مطفیه و مغلظه خون و مزورات ترش و قرص کافور بآب انار ترش بشکر نمایند و ربوب قابض ترش مثل رب غوره و رب
سیب ترش و شربت کدر آن شربت کادی ست و شربت عناب و شربت طلع نوشانند **نسخه** شربت کادی بگیرند چوب کادی ربع رطل صندلین
هر واحد اوقیه و همه را کوفته در یک رطل سرکه کنند هفت روز ترکنند پس صاف کرده سرکه را نگاه دارند و ادویه منقوعه را در شش رطل آب بجوشانند
تا ربع بماند و بگیرند از این آب و سرکه و از آب انار ترش و آب ریباس و آب غوره و آب نقوع سماق و زرشک و آب توت شامی و آب لیمو و آب طبیخ عناب
و آب نقوع عدس هر یک نیم رطل گلاب دو اوقیه ترشی ترنج چهار اوقیه و بران سه صد درم شکر طبرزد انداخته بقوام آرند بعده طباشیر یک اوقیه و [illegible]
و سنبل الطیب هر یک دو درم کافور یک مثقال سوده بشربت مذکور مخلوط سازند و این شربت جدری و حصبه و شری و ماشرا و جمیع امراض دموی
و حرارت معده و جگر را نفع کند و تشنگی را قطع نماید و غذا ماء الشعیر دهند که از این تدبیر کم برآید و اعراض او خفت پذیرد و ضرر او کم نماید و اگر طبیعت
خشک باشد هر شب تمر هندی یا نقوع فواکه نوشانند **حضر** و قرشی مینویسند که مبادرت باخراج خون نمایند و نقوع جلو بشکر یا شربت عناب و نیلوفر
بنوشانند و شربت کادی بالغ النفع ست و همچنین شربت طلع و شربت هندبا و شربت بسر و شربت شفتالو و نقوع عناب و بهدانه و اصل السوس
و نیلوفر نافع و گاهی حاجت بشیره تخم خرفه بلکه کافور افتد و غذا در ابتدا سویق بشربت نیلوفر یا شکر و مزوره خرفه و کدو دهند و گاهی از عناب یا طلع
مزوره ساخته میشود و بسیار نفع میکند و راست اینست که امثال این امراض در معالجه خود حذاق را متحیر میگردانند **انطاکی** گوید اگر قبل بلوغ
باشد چنانچه اکثر این بود و اعراض او قبل ظهور او چنان دریابند که نبض موجی عظیم یا مختلف و تپ مطبقه باشد اعمال حیله واجب بود در رعاف یا
شرط گوش و پیشانی و خورانیدن چیزیکه تبرید خون از غلیان کند مثل کشنیز و عدس و عناب و بهتر از شربت ریباس چیزی نیست پس شربت کادی
و طلع پس حماض و عناب پس اگر قبض طبع غالب گردد تا مین طبیعت بآلو بخارا و شیرخشت باید کرد و اگر بعد بلوغ باشد مبادرت بفصد رگ بینی و پیشانی اذا وجب
بود که در آن امان برای چشم ست و آنچه قریب اوست پس اگر حاجت بار دیگر افتد فصد باسلیق کنند و در همه آنچه گفته شد بطریق سابق سلوک نمایند و در تحفه
گوید که علاج اولا بشربت بنفشه و شربت حماض بآب عناب و کشنیز و صندلست و خورانیدن چیزیکه خون را خارج کند از صلاوات **محشی** شرح اسباب نوشته
که چسپانیدن زلو اولی از حجامت ست در اکثر بلادیکه هوای آنها خالی از رطوبت نباشد و من در بلده خود از سال علق را نافعتر از حجامت یافتم و گاهی
لین طبیعت بسبب کثرت ماده میباشد و دیدم که چون مبادرت در حبس طبیعت بادویه قویه کردند طبیعت محتبس شد و ماده بسوی عضو رئیس ریخت و موجب سرسام
گردید بلکه طبیب را لابد ست در حالت لینت طبع کمال عنایت از ملاحظه کثرت ماده و حبس او و جهد در اصلاح ماده کند بعده چون کم گردد و صلاح یابد و ضعف
قوت معلوم شود ادویه قابضه استعمال نماید و در مراتب قوت حسب احتیاج تدریج باید کرد و اما از لینت اندک در هر روز یکبار یا دو بار اکثر منتفع شوند

بسبب میل بحره و مواد و انضاج مواد تلیین اندو باشد یا از طبیعت و گیلانی گفته که تجربه کرده اند بسیار سادات و افزون از ادوای عظام گشته الاطفال بود و خشک گرم
بروز جدری با طفال دیده مانع شربت شکر رشید الاده ترکیب نمود لیکن جمیع ادویه او از رطوبات و عصارات میسر نشد پس برآلو و عرق کادی و رب
جوشانیده صاف نموده باضافه شکر بقوام آورده شربت ساخت و بعض اطفال را بعد آمدن تپ نوشانید و جدری بر نیامد و بعضی را اگر ... جدری
برآمده بود و باقی در طریق خروج بود نوشانید آنچه در مسلک خروج بود بر نیامد بعده استعمال آن شربت در جمیع اطفال نمود و نافع آمد و بعد استعمال این
شربت طفلی هلاک نشد ملا ارزانی گوید که هرگاه تپ جدری ظاهر شود و خون غالب بود در رگ باسلیق یا اکحل یا قیفال زنند پس اگر خون غالب
بود و مانعی نباشد چندان خون بگیرند که غشی افتد و اگر از فصد مانعی بود حجامت یا ارسال علق فرمایند و کمتر از دوازده ساله را فصد نشاید مگر آنکه آنرا
کی یکساله نباشد حجامت نباید فرمود و بعد اخراج خون بر غلیان او نظر کنند که قویست یا غیر قوی اگر قوی الغلیان باشد چیزیکه مغلظ و مبرد باشد مثل عدس
باشد خوردن دهند تا تلخی جوش او فرو نشیند و اگر غلیان خون قوی نباشد حاجت بتغلیظ و تبرید نبود بلکه بعضی بهیچ حال در حمای جدری و حصبه اگر
تپ نمودار گرده باشد رخصت نداده اند بتغلیظ و تبرید خون و هرچند که بود مبالغه در تبرید نشاید خاصه اگر اتفاق تنقیه نیفتد و سزاوار آنست که درین
تلیین طبع تقر نمایند مگر در حمای آبله که از قبیل بلیدیه باشد یعنی بدن ممتلی نباشد اما رنگ بشره سرخ نباشد و تپ گران بود و سخت فروزان نباشد و نبض
موجی بود که درین حالت از تلیین چاره نباشد بلکه در حمای بلیدیه حاجت بفصد کمتر بود و باسهال بیشتر بعضی متاخرین مینویسند که در تپ جدری اگر
مریض جوان دموی مزاج و فصل و بلد گرم بود و آبله در ان بلد شیوع یافته باشد و علامات کمال غلبه خون از سرخی رنگ و درد عروق و عظم و سرعت و امتلای
نبض و سرخی قاروره وغیره واضح گردد و مانعی از اخراج خون نباشد بقدر احتیاج خون برآرند از رگ سر و یا رگ بینی و یا رگ پیشانی و یا شرط گوش اگر درد سر
عظیم و اختلال حواس و درد گلو باشد و از رگ هفت اندام اگر درد اعضا شدید و درد گلو و حجب و التهاب باطن باشد و از رگ باسلیق و حبل الذراع
اگر درد گلو و حجاب و التهاب قلب و جگر و معده و درد اینها و گرده و کمر و حبس خون بواسیر و حبس حیض باشد و از رگ مابض و صافن اگر درد گرده و کمر و پشت
و احتباس حیض و بواسیر باشد و اگر باوجود دلائل مذکوره خون نگیرند خوف هلاکت و یا فساد اطراف و یا انتقال بفلغمونی و یا ماشرا و یا دبیله و یا دمامیل است
و اگر مریض طفل کمتر از چهارده ساله و یا کبیر که سن او از پنجاه و شصت سال گذشته یا ضعیف المزاج یا حامله باشد و دلائل بر شدت غلبه خون دلالت
کنند زلو بچسپانند و یا حجامت نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و در درد کمر شدید چسپانیدن زلو در انتهای فقرات پشت بسیار مفید دانسته اند و آنجا که
علامات غلبه خون ظاهر نباشد زنهار متعرض خون گرفتن نشوند و بهیچ وجه خون نگیرند جهت آنکه اگر خون کم کرده شود باعث ضعف قوت میشود و از
مواد چیزیکه بسوی ظاهر آمده است بباطن میگردد و این بسیار بدست خصوص در ملک هند و بلادیکه مردم آنجا ضعیف القوی باشند که در باب اخراج
خون ایشان کمال احتیاط مرعی باید داشت تا ضرورت بسیار داعی نشود در هیچ وقت اقدام بران نباید کرد و بعد اخراج خون متوجه اطفای آن شوند بخورانیدن
ادویه و اشربه و عرقیات و اغذیه مطفیه و مغلظه مانع از غلیان و مقوی قلب و دماغ و جگر مانند ماء الشعیر که در قول صاحب کامل گذشت و یا جمار و طلع
در ان پخته با شربت کادی و جمار نخل یا نیلوفر و یا با شربت صندل و آلو یا رب اینها اگر صفرا غالب باشد و یا عرق کادی یا جمار یا نیلوفر یا عناب یا
بید مشک یا عرق بهار بید اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و یا عرق گاوزبان و صندل اگر ضعف قلب باشد و یا مروارید ناسفته یکدانگ فادزهر معدنی نیم دانگ
سوده و خاکشی سنگ شسته یکدو مثقال و یا شیره تخم خرفه مقشر و شیره عنب الثعلب با شربت عناب یا کادی یا جمار یا طلع و یا ماء الشعیر یا یکی از اشربه مناسبه
اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و از ادویه حاره خصوص محرور مزاجان را دور دارند و تبرید بسیار هم ندهند که مضرست و از اسهال و قبض بسیار نیز دور دارند
زیراکه هر دو بسیار بدست خصوصاً بعد از بروز جدری و اگر احتیاج تلیین و اسهال شود قبل از بروز آن بملینات خفیفه مزلقه تلیین نمایند مثل نقوع
فواکه حامض بشیرخشت یا آب انار با شحم مفشره بشکر اگر سرفه نباشد و صفرا غالب بود و الا منقوع فواکه حلو یا مغز خیار شنبر در آب هندوانه شیرین که شب
خیسانیده صبح صاف کرده با شیرخشت و روغن بادام شیرین و بعض لعابها مثل لعاب بهدانه و ریشه خطمی و اسپغول و یا شیرخشت را در ماء الشعیر حل کرده

صاف نموده بخورانند **صفت** نقوع فواکه حامض تمر هندی منقی پنج توله آلوی بخارا زرد آلوی سیاه هر یک پانزده دانه عناب سپستان هر یک بیست دانه در آنجا
یا عرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گاوزبان و بادیان شب بخیسانند صبح اندک مالیده صاف نمایند پس چهار توله شیرخشت دران حل کرده باز صاف نموده
بدهند **صفت** نقوع فواکه حلوا انجیر زرد هفت عدد عناب سپستان مویز منقی خوبانی که زرد آلوی خشک ست از هر یک بیست دانه در عرقیات مذکوره عرق نیلوفر
از هر یک نیم پاو شب بخیسانند صبح مالیده صاف نموده بدستور با شیرخشت بخورانند و اوزان این هر دو نوع متوسط ست ضعفا و اطفال را کمتر و اقویا را زیاده نمایند
و اگر از برای اقویا قدری مغز خیارشنبر نیز دران حل کنند و روغن بادام بران ریخته بدهند بد نیست و باید که مسهل قوی ندهند و از استعمال ترنجبین اجتناب نمایند
و غذا مزورهٔ ماش مقشر و یا عدس مقشر پخته با آب انار چاشنی دار نموده بروغن بادام مطیب ساخته و یا عدس و ماجو و یا ماش مقشر با عناب پخته و گوشت
و روغن مطلقاً نباید داد اما روغن اگر بعد از دوازدهم و چهاردهم اندکی بدهند بد نیست و اما گوشت تا بیست و پنجم نباید داد و یا هر روز عناب ده دانه در عرق گاوزبان
و عرق چوب پیچ کادی و عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر هر یک ده مثقال عرق کادی یا عرق چهار پنج مثقال خیسانیده یا جوشانیده صاف کرده باد
مثقال خاکشی سنگ شو نموده یکدانگ مروارید سوده خورانیده بنوشانند و اگر عرق گاوزبان حاضر نباشد یکدرم برگ گاوزبان داخل نمایند مروارید
سوده را ترک نمایند و هر روز دو وقت یا آنچه مناسب باشد بخورانند زیرا که این را نیز تاثیر قویست در تقویت قلب و حفظ قوی و ارواح
و خوردن حریرهای شیرهٔ جو و گندم یا شیرهٔ عدس بسیار کم شیرینی یا بی شیرینی بسیار موافق ست

تدبیر بعد از بروز جدری

چون جدری در برامدن شروع کند و در انها مثل سوزش و کیک و پشه گزیده نمودار شود نقوع عناب در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان با اندک شکر
و خاکشی بقدر مناسب بدهند و بقول حکیم اکمل خان دران عرق شاهتره و شربت نیلوفر داخل نباید کرد زیرا که این هر دو گاهی تاخیر در ظهور جدری میکنند
مگر آنکه چون تپ اشتداد نماید و بخار بسوی دماغ و قلب تصاعد نماید دران هنگام آنها را مع دیگر مبردات مثل شیرهٔ مغز تخم کدو و مانند آن استعمال نمایند
و محاجم بی شرط بعمل آرند و آب مطبوخ ادویهٔ مبرده پاپها بشویند و بران نطول سازند و نخلخه و غیره استعمال کنند و فاضل سرهندی در مثل این حالت
امر باخراج خون قدر حاجت بچسپانیدن زلو فرموده و نزد حکیم اکمل خان این امر در مرتبهٔ جواز ست و تا به شدن مریض بر دوای مذکور اقتصار نمایند و چون
جدری در برامدن دیر نماید و روز چهارم هم بگذرد که بتمامه بر نیاید باید که دران دوا انجیر زیاده نمایند و گاهی عدس مسلم و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود
و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران دران آمیخته بنوشانند نیز مفید بود و مطبوخ که در قول بو علی سینا خواهد آمد نیز در اخراج جدری مستحسن ست و حکیم شریف خان
مینویسد که انجیر چهار عدد یا پنج عدد مویز منقی هفت عدد عدس مقشر دو درم تا سه درم عناب پنج دانه جوش داده استعمال کردم و در اخراج جدری کثیر المنفعت
یافتم و گیلانی نوشته که قدری قرص عنبر حل کرده دادن در ابراز جدری فعل انجیر کند و از ان قویست در تقویت فراج و ارواح و برای حفظ قلب و سائر اعضای باطنی
یکدانگ مروارید سوده با عرق گاوزبان و عرق بیخ کادی و عرق گل آن و یا عرق چهار یا شربت کادی ساده بخورانند تا مدت انتها و کمال بروز و نضج
و ایضاً برای سهولت بروز بی درد و الم هر روز یکدانگ برگ گل لاله اگر سفید باشد بهتر و الا گلابی یا سرخ سائیده با عرق کادی و عرق زردک و اگر عرق زردک
نباشد آب کوبیده افشردهٔ آن از هر یک سه چهار مثقال بخورانند و زود متوجه حفظ بعضی اعضای شریفهٔ ظاهری و باطنی شوند و تدبیر حفظ آنها جدا
مسطور خواهد شد و اگر عرق عناب در قرع انبیق بکشند و بشکر شیرین کرده صاحب جدری را در ابتدای مرض او بنوشانند بالخاصیت نفع عظیم بخشد
و مجرب سویدیست و کذا عدس مقشر پنج درم کشنیز خشک پنج درم عناب بیست عدد خوب جوش داده سرد کرده تمام روز همچنان بگذارند و نزد خواب
صاف کرده با شربت نیلوفر بنوشانند و همچنین ادویه را وقت شام جوشانیده شب تر کرده صبح بنوشانند که مجرب حکیم ممدوح ست و این دوای والد
نواب علویخان که در بروز حصبه و جدری قلق و سوزش و خفقان پدید آید آنرا فی الفور نفع میدهد زهر مهرهٔ خطائی یکماشه مروارید ناسفته سوده یکنیم ماشه
در شربت گاوزبان ساده و شربت یاقوت هر واحد یکتوله ورق نقره یکعدد و شربت عناب و کیوڑه هر یک دو توله عرق بکوه و عرق بید مشک و نیلوفر

۲
بر آنکه چون در ... جهت ...
... تقویت ...
آنکه ... بسوی ...
و احیانا حرارت و هیجان ...
... و ...
... جدری ...
سوداوی ... و ...
خون ... بسیار ...
... ست ...

هر یک چهار تولہ خاکشی هفت ماشه بدهند و بیضهٔ کبوتر که اول داده باشند بازردی و سفیدی بنوشانند و یا این سفوف بدهند طباشیر گل سرخ گل لاله و ثی
مروارید ناسفته هر یک یکدرم خاکشی چهار درم شیر تیغی یکدرم در بیضهٔ کبوتر آمیخته بلیسانند و بعد از ان بشربت کادی سه تولہ عرق بید مشک مکوه هر یک
پنج تولہ کنند و در بیاض فوائد مرحوم مرقوم ست که اگر جدری خوب بیرون نیامده باشد و خوف فرو شدن آن باشد چوب کیوڑه دو ماشه برگ شاهتره یکماشه
عناب دو عدد خاکشی دو ماشه جوش داده صاف نموده قدری شهد داخل کرده بنوشانند و یا کهوپرهٔ نیم کوفته شش ماشه مویز منقی چهار دانه خاکشی سه ماشه
و ربع ماشه برگ پان نیم عدد جوش کرده اندک اندک بنوشانند و طلا در آب سائیده و یا استخوان سنگ پشت و یا خاکستر ابریشم دادن و عدس مکلکی جوشیده
داده آب آن نوشانیدن نیز مفید نوشته و در دکانی گلو اصل السوس انار دانه مویز منقی در آب جوشانیده صاف نموده نوشانیدن نافع جدری نوشته
و باید که آب نیم گرم نزد بیمار دارند و چادر سفت بطوری بر مریض گیرند که بخار آب بر بدنش برسد از برای بیرون آمدن بثور و تفتیح مسام سریع الاثر ست
و راقم خاکشی درین افزوده و نافع تر یافته و ایضاً خاکشی بر بدن مریض پاشیدن همین اثر دارد و نیز اوقت بر آمدن چیچک برنج باشکر پخته و نان شیرین دهند
لیکن استعمال نان بهترین گاهی اسهال و زحیر و سحج آرد پس اگر استعمال آن نمایند قدر قلیل بدهند و یا بها کھچڑی مونگ و دال مونگ و عدس بی نمک یا کم نمک
با نان خشکه که ار بدهند و گاهی عدس بریان یا نخود بریان بشکر شیرین کرده داده میشود و اگر آب عطا نخ عدس مقشر عوض آب دهند با وجود اعانت او در خروج
جدری حفظ حنجره از خروج آن نماید و شکم قبض کند و بر سبیل تنقل عناب و مویز و انجیر بدهند و ترک پس آب تازه برای نوشیدن بدهند و هوای خانه را
معتدل دارند و در فصل سرما عرق عنب الثعلب و یا عرق گاوزبان بجای آب دهند و هوای خانه گرم سازند و هرگاه بثور ظاهر شد باید که مشوه تدبیر
بعمل آرند و ایضاً آب بادیان و آب کرفس با نبات مفید بود و گویند که نوشانیدن طبیخ انجیر و چادرس و خورانیدن زرده تخم کبوتر در بی بثور انکباب بر
طبیخ شکنبه گاو نافع ست و اگر سه چهار تولہ لحم بقر در کوزهٔ گلی با ندکی آب بجوشانند و چون یکدو تولہ آب باقی ماند صاف کرده بنوشانند ماده را از داخل
بخارج آورده و کرب و غشی که از قلت بروز دانها یا پست شدن آنها لاحق گردد دفع شود و نفوع چوب چینی در غوایل جدری مثل حکهٔ احتقان و اختلاط عقل مجرب
نوشته اند و نزدیک عروض کمال بیهوشی بتدبیر تقویت دل پردازند و کشیدن شاخها هم مضایقه ندارد و اگر در غشی و اسهال و سوء تنفس و شدت کرب
و حدت تپ و پست و سیاه شدن دانهای چیچک که بدترین علامات ست طباشیر شنگرف و دان زهر مهرهٔ خطائی مروارید ناسفته یاقوت رمانی رب السوس
هر واحد یکماشه دانهٔ هیل کهربای شمعی هر یک چهار سرخ برگ گل شقائق دو نیم ماشه صلایه کرده در دو تولہ شربت عناب یا شربت نیلوفر یا شربت سیب
آمیخته ورق طلا یکعدد و ورق نقره سه عدد حل کرده و جوب بالعوق سازند و اگر شدت تشنگی باشد اندکی عرق کیوڑه آمیزند بجمیع اعراض مذکوره نهایت نفع
بخشد و ایضاً نزدیک اسهال و ظهور ضعف عدس مقشر مناسب ست و مروارید که هم قابض و هم مخرج جدر است سائیده با بعضی اشربهٔ قابضه دادن مناسب
ترست و لینت طبع خصوصاً در ابتدا یکبار یا دو بار هر روز مضائقه ندارد و قبض گاهی تصاعد ابخره بسوی دماغ کند و هذیان آرد و دران هنگام احتیاج باستعمال
شیافات یا حقنهٔ لینه افتد لیکن اسهال خصوصاً در آخر بسیار مضر و مهلک ست درینصورت مبادرت بحبس آن از مروارید و زهر مهرهٔ خطائی و کهربا و نشاسته و
و مرجان و طباشیر و گل ارمنی و بزر ورد و بارتنگ بعرق بید مشک و کیوڑه و عرق بارتنگ باید کرد **اقوال اکابر** بوعلی سینا مینویسد که چون جدری
برآید سزاوار نیست که مشغول بفصد شوند مگر آنکه شدت امتلاء و غلبهٔ مادهٔ خون حادث شود که درینصورت بمقداریکه تخفیف طبیعت آرد از فصد اخراج خون
نمایند و بسا ست که فصد ضرر کند بسبب استرداد و صرف او از جلد بسوی باطن چیزیرا که بروز کند پس بعد دو سه روز از ان حذر کنند و چون بدانند که علت متمادی
خواهد شد و از روز دوم تجاوز کند و جدری بطو و آغاز نماید بسا ست که تب بسبب تمدد ای عظیم میگردد بسبب حبس فضول در داخل بتغلیظ او و حمل آن بر اعضای رئیسه
بسبب عدم تمکن جدری از بروز و ظهور پس تنگی و کرب بسبب حرارت ماده حادث شود و گاهی غشی پیدا کند بسبب فساد او و خبث بخار او بلکه واجب است که در مثل
این حال اعانت فضول بچیزی نمایند که آنرا بجوش آرد و سده را بگشاید مثل آب برگ بادیان و کرفس بشکر یا طبیخ بیخهای آنها یا بزور آنها و گاهی اندکی از زعفران داخل
کرده میشود و آب انجیر بسیار نیکوست زیرا که بخیر ماده را بسوی ظاهر بشدت دفع میکند و این سببی از اسباب خلاص از مضرت اوست و دوائیکه در مثل این وقت

نفع درین ... (marginal note)

خیلی نفع بخشد اینست که بگیرند لک مغسول پنج درم عدس مقشر هفت درم کتیرا سه درم و در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند بنوشانند و آنچه شدید المعونت
بر اظهار جدری است اینست که بگیرند انجیر زرد هفت عدد و عدس مقشر سه درم و کتیرا و بادیان هر یک دو درم و در یکنیم رطل آب بجوشانند تا قریب سوم حصه
باقی ماند صاف کرده بنوشند که دفع حرارت از نواحی قلب و منع خفقان کند و لازم است که درین وقت یعنی بعد خروج جدری روغن قریب او نبرند البته و دوا حرکت
کلا از پارچه پوشیده دارند و از هوای سرد دور دارند و خصوصا در سرما و آنچه برای طالب عرق عمل کنند درینجا بعمل آرند و کثرت شرب آب برف سرد کرده و نشستن
زیر بادکش بسیار بد است و چون از پارچه پوشیدن و گرم داشتن مثل غشی عارض گردد یا غشی حادث شود لابد است از تبرید هوا بنحوی که استنشاق آن کرده شود
و بویانیدن بوی کافور و صندل و اگر از کشادن بدن زیر بادکش یا بهوای سرد چاره نباشد اندک بعمل آرند و همچنین هر گاه معونت تسخین یا ترک تبرید مبادر
جدری بخروج باشد و مریض باوی خفت نیابد بلکه حرارت مشتعل یابد و زبان مائل بسیاهی گردد از تسخین حذر کنند و واجبست که اصحاب جدری
و حصبا از تدبیر شکم اجتناب نمایند که دران دو خطر است یکی تنگی نفس فی الحال و دیگر عروض اسهال ردی و بول الدم **ابن عباس** گوید که
اگر جدری در برآمدن دیر نماید تدبیر اخراج ماده و ظهور جدری بسوی خارج بسرعت نمایند تا صاحب او را خفقان و موت عارض نشود دوای که بنوشانند
صفت آن [illegible] درم لک منقی هفت درم عدس مقشر پنج درم کتیرا سه درم در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند صاف کنند و دو
دانگ طباشیر سوده بران [illegible] سرد کرده بنوشند و اگر اندکی آب انار بران ریزند نافعتر باشد **نوع دیگر** برای ظهور جدری بگیرند انجیر پنج عدد عدس
مقشر هفت مثقال لک منقی سه مثقال کتیرا سه مثقال بادیان دو مثقال و در یکنیم رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و اندکی زعفران دران حل کرده
بنوشانند و ایضا هر گاه در سینه خشونتی باشد لعاب تخم کتان یا لعاب بهدانه یا لعاب اسبغول باندک روغن بادام بدهند و از اشیای شیرین و گرم پرهیز
کنند و تلطیف غذای او مثل صاحبان تپ نمایند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که تدبیر زود بیرون آمدن آبله و حصبه آنست که هوای خانه سخت گرم
نباشد و بیمار را بجامه پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد همی دهند خاصه اگر تپ سخت سوزان باشد و در اندرون حرارت و بیقراری عظیم باشد و تدبیر دیگر
آنکه بیمار را بنشانند و دو ظرف آب نهایت گرم زیر دامن او نهند یکی از پیش و دیگری از پس و جامه دیگر بر جامه او بپوشند و چادر گرد گردن او در آرند تا بخار
آب بهمه بدن او برسد و بسر و روی او بر نشود تا بشره نرم و مسام کشاده گردد و فضله زود بیرون آید و تن را بجامه گرم پوشیده دارند تا مسام بسته نشود
و اگر بدین تدبیرها و بعد خروج جدری تپ و حرارت باطن کمتر نشود و زبان سیاه شود با این حالها تن گرم داشتن خطا باشد و حمام و آبزن ضرر دارد
و هر گاه که غشی افتد جز بمراعات جانب دل و علاج غشی مشغول نباید بود و هوای خانه خوش باید کرد و ریاحین خنک و کافور و گلاب و صندل نزدیک
دارند تا قلب او گرم نگردد و اگر بدین قناعت نکند گاه گاه جامه از سینه او سبکتر کنند تا خنکی جز باین موضع نرسد و آنجا که ماده غلیظ و لزج باشد و بخار
دائم بود و آبله بدشواری بیرون آید و در روز پنجم تمام آبله بیرون نیامده باشد دست از تدبیر مسکن باز دارند و بشره بیمار را ببخار آب گرم نرم باید داشت
و مسام گشاده و گاه گاه آب گرم بنوشند و تدبیرهای دیگر که درین امر مذکور شد با حتیاط و آهستگی باید کرد مگر آنوقت که معلوم شود که حرارت تپ اندرون
همچون ظاهر آهسته نیست و معلوم باشد که اگر تدبیری دیگر کرده آید حرارت تپ بدان تدبیر قویتر شود و بدان ترسند که بیمار طاقت آن ندارد و نشان حرارت
تپ اندرون آنست که نبض و نفس سریع و عظیم و متواتر باشند و ظاهر بشره سخت گرم نباشد و هر گاه که این حال نباشد و حرارت آهسته بود و آبله دیر
بیرون آید تدبیرهای قوی نیز پیش باید گرفت و ابتدا بشربت معتدل باید کرد و نخست حکم بشرب آب گرم باید داد یا آب بادیان تر و آب کرفس باشد و اگر
آب بادیان تر نیابند بادیان و تخم کرفس جوشانیده بدهند و انجیر خشک را بجوشانند تا نرم شود و آب او بدهند و بجامه بپوشند [illegible] دوای لک مغسول
و غیره درین باب سود دارد و آن در قول بوعلی گذشت **صفت** دوای دیگر انجیر سی عدد مویز منقی بست عدد هر دو را در یکنیم من آب بپزند تا مهرا
شود در شبانروزی مقدار ده استار بدهند و اگر چهل درم ازین شربت با بیست درم آب تخم بادیان و تخم کرفس بیامیزند سخت قوی باشد **نوع دیگر**
اندر هر [illegible] شاید داد گل بنفشه [illegible] هر یک هشت درم انجیر زرد ده عدد کتیرا سه درم مویز منقی ده عدد لک مغسول سه درم بادیان تخم کرفس

هر یک پنج درم همه را در یکمن آب بپزند تا به نیمه آید صاف نمایند و یکدانگ زعفران دران حل کنند و دو استار بسه شربت دهند نافع باشد **ابن هبة الله**
گوید که انچه خروج جدری سهل نماید بنوشانند مثل عدس مقشر جوشانیده با اندک بادیان و قلیل طباشیر و یا قدری آب عنب الثعلب و آب انار بنوشانند
و در بعض اوقات آب سرد جرعه جرعه بدهند اگر التهاب اشتداد نماید و زیر چارپائی او ظرف بزرگ که دران آب گرم باشد بنهند تا جسم او را بخار رسد و ازان بر
ابن نوح گوید که اگر جدری بخروج ابتدا کند فصد نکنند و قرص کافور و چیزی از مبردات قویه ندهند ولیکن تن او را بجامه بپوشند تا اندک عرق کند پس اگر عسر الخروج باشد و کرب و غشی بمریض اشتداد نماید تا آنکه گاه گاه او را خفقان بهم رسد انجیر سه عدد و مویزده دانه و عدس مقشر و بادیان و حیدان لک
هر واحد یک کف گرفته در آب بجوشانند و در روزی چهار مرتبه بنوشانند و چیزی از آب بادیان و عنب الثعلب و کرفس بنوشانند و یا این دوا بنوشانند
عدس مقشر ده درم کتیرا پنج درم بادیان سه درم در یکنیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده اندکی زعفران دران حل کرده بدهند و البته طبیعت او
عدر کنند و اکثر دران بعد هفت روز شکم نرم شود و انانچه در جوف بماند **ابن الیاس** گوید که چون جدری بروز کند فصد و اسهال و تحریک طبیعت نشاید
بلکه معالجه بچیزی نمایند که دران تقویت مع ردع و تلطیفه بغیر قبض و تغلیظ خون باشد باین طور که هر صبح جلاب از عناب ده عدد و از خاکشی سه درم بنوشانند
و غذا مزورهٔ عدس بمغز بادام دهند و اگر جدری در بروز دیر کند و قلق و کرب پیدا کند و گاهی غشی احداث نماید اعانت طبیعت در اخراج او باین طور
کنند که بگیرند انجیر خشک شیرین ده عدد و بادیان یکدرم و با عدس پخته بدان غذا سازند و مریض را بجامه بپوشند و جلاب از مویز سرخ و انجیر سفید
بنوشانند و طبیخ عدس با انجیر و مویز در اخراج او سرعت نماید و حوالی او بچوب لک و گل سرخ و چوب انار و انجیر و انگور تدخین نمایند و چون جدری تمام بیرون
آید دو سه روز از تدثیر و تسخین حذر نمایند تا ضیق النفس و غشی ایشان را عارض نگردد **انطاکی** گوید که چون خروج جدری ابتدا کند از خوردن ملین
حذر کنند چه هر جایی مسهل بسبب جذب او ماده را بسوی باطن بعد توجه او بسوی جلد پس دفعةً هلاک کند بلکه اگر خروج او سریع و فصل گرم و بدن تازه
باشد بر مرق عدس و خوردن عناب و مزورهٔ رجله و کدو و اسفاناخ و اطریه تا روز هفتم اقتصار ورزند و اگر شروط ثلاثهٔ مذکوره یا بعض او معدوم
باشد مساعدت او بچیزیکه خروج او از بدن بسرعت نماید واجب گردد مثل بادیان شکر و آب کرفس با انجیر و بهتر ازین آب طبیخ انجیر و لک مغسول
و عدس و کتیرا است پس هرگاه از روز هفتم تجاوز کند و منتکس مائل بسیاهی باشد بکرنارنج و چوب تازهٔ او و برگ او بخور کنند و گاهی دران حاجت
بخوردن چیزی شیرین غیر عسل و خرما داعی بود چون فصل بارد باشد تا خون بجوش آید و فاسد او دفع گردد و در بلاد شمالیه بیشتر طعامیکه دران دبس انگور یا الیه باشد
بخورانند بسبب کثافت ابدان پس ارخا و تفتیح مینماید و دران مطلقاً ترک حوامض واجب بود و بعد هشتم ترک حلو **میر بهاء الدین** نوشته آنجا که آبله دیر
بروز کند و بمدد احتیاج باشد ترشیها و سردیها را باز باید داشت و بدستوریکه در حصبه بیاید رعایت کنند و عناب و انجیر خشک و خرما اندکی گاهی تنقل فرمایند
زنان و سردمزاجان را نیکوست و غذائیکه از ینها پخته باشند بی روغن و گوشت بهتر باشد و اگر ناپخته با غذا خورند هم نافع بود و طبیخ انجیر و عناب با اندکی
بادیان خوردن سخت قوی بود و گرم مزاجان را آب آلو باید داد اگر طبع نرم نباشد و اگر لک مغسول و غیره که در قول بوعلی گذشت در یکرطل آب بپزند تا به نیمه
آید و ازان بدهند ماده را زود بیرون فرستد و انجاکه خارش رنج دهد بلته نرم و یا پر مرغ باید خارید و دستهای مریض را در کیسهای نرم باید کرد تا بناخن بخورد
زخم نکند و بچیزها مشغول باید داشت تا خاریدن را فراموش کند **میر عوض** و غیره مینویسند که استعمال فصد و تبرید و مغلظات خون و ملینات طبع
تا همان وقتست که جدری و حصبه ظاهر نشده باشد زیرا که چون ظاهر شود احتراز از مبردات و مغلظات و ملینات واجبست که این همه مخالف ارادهٔ طبیعت
و هرگاه بثور بر سینه و نواحی آن بیشتر برآید و با وجود انقضای سه چهار روز آبله بتمامه بروز نکرده باشد نشان غلظ ماده است و اگر جلد درشت بود و عرق کمتر آید
بر بستگی مسام دلالت کند درین هر دو صورت از تلطیف مادهٔ غلیظ و تفتیح مسام بسته چاره نباشد و این چنان است که کیفیت حرارت مریض را ملاحظه فرمایند
و بنگرند اگر نبض و نفس بر حال بود و غشی و حرارت اندر باطن کمتر باشد و زبان سیاه نگشته هوای خانه را مائل بحرارت سازند و آب سرد ندهند و چیزی سرد
نخورانند و آشامیدن آب تازه مقرر نمایند و گاه گاه آب گرم میداده باشند یا آب بادیان تر و آب کرفس تر و آب عنب الثعلب و قند سوده از دو این دوا بغایت

نقیع بهدانه و سپستان ده عدد ابهافتست که در قول بر ملی از دست لیکن بریجا وزن لک مغسول چهار درم بست و اگر دران دو درم گل سرخ و هفت دانه انجیر زرد دو درم بادیان
و ده دانه مویز با تخم سپیغول امید بهتر باشد و آب گرم نزدیک بیمار داشتن و تن او را بجار حقیق پوشیدن چنانچه بخار آب ببدن رسد و سر بجا آرد جادر بیرون
باشد و در تبرز بشود و تفتیح مسام قوی الاثرست اما اگر نبض و نفس متغیر باشد و غشی و حرارت مفرط و سیاهی زبان پیدا بود و نهار یا دیگه حاره دست تبرید و مهان
تدبیر سابق که مذکور شد از تجرع آب سرد و تن را بجامه گرم پوشیدن و هوای خانه معتدل داشتن و عطریات بارد بویانیدن مشغول باید بود و درین حالت بجهت
تفتیح مسام غیر از تبخیر باب گرم چنانکه مذکور شد بکار نتوان داشت و آنهم بنوعیکه بلواسه و اضطراب نیارد مؤلف مجمع الجوامع گوید که آشامیدن آب انجیر حل
و خاییدن مغز تازه آن و فرو بردن آب آن حافظ کام و حلق و قصبه ریه و مریست از بروز آبله در انها و معین بر بروز و ظهور آنست بزودی بظاهر بدن
صفت نقوع نافع و معین بر بروز جدری بآسانی انجیر زرد سه عدد و بادیان عنب الثعلب هر واحد یکدرم برگ لاله نیم درم نخود پنج درم گل نیلوفر پنج درم
در عرق عنب الثعلب و عرق پنج کادی و عرق زردک و عرق گاوزبان هر یک بست و پنج درم شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خاکشی سنگ شو
سه درم عرق کادی سه درم اضافه نموده لک خام غیر مغسول یکدرم سائیده بران پاشیده بخورانند و اگر عرق زردک و عرق گاوزبان حاضر نباشد عوض آن
آب زردک با پوست کوبیده و فشرده هشت درم برگ گاوزبان یکدرم در نقوع داخل نمایند و اگر زردک خشک باشد جوکوب نموده اضافه نقوع نمایند
صفت مطبوخ شدید النفع بادیان عنب الثعلب کتیرا لک خام هر یک یکدرم انجیر زرد سه عدد در آب جوشانیده صاف نموده با شربت عناب ده درم
خاکشی سنگ شو بخورانند روزی سه مرتبه و اگر در مزاج گرمی زیاده باشد بادیان داخل نکنند و اگر شربت عناب حاضر نباشد ده دانه عناب در جوش داخل نمایند
نوع دیگر مویز منقی عناب هر یک ده دانه گاوزبان عنب الثعلب لک خام هر یک یکدرم برگ گل لاله یکدانگ انجیر سه عدد زردک یکعدد جوشانیده صاف
نموده با اضافه دو درم خاکشی سنگ شو یکدانگ مروارید ناسفته سائیده با پنج درم عرق کادی یا چهار نخل بخورانند و بالای آن جوشانده دهند
نوع دیگر اگر سرفه نباشد تخم کاسنی یکمثقال تخم کشوث دو درم کتیرا بادیان هر یک یکدرم بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک یکنیم درم جوشانیده صاف
نموده با دو درم شربت ورد یا گلقند بدهند و اگر ماده کم باشد مطبوخ بادیان یکدرم انجیر سه دانه کافیست و اگر در مزاج گرمی بسیار نباشد هفت دانه مویز منقی
هم داخل توان کرد و باید که هر یک ازین مطبوخات در روزی دو سه دفعه بدهند و اگر از درد کف دست و پا در برآمدن آبله شکایت بسیار کنند دست و پا را
در آب گرم بگذارند تا دانها بآسانی برآید و اگر از خشکی دماغ شکایت باشد یا بسبب آن و گرمی در حواس اختلالی یابند چند قطره شیر دختران یا خرفه یا برزد
و گوش بکرر بچکانند و اگر ازین ترطیب حاصل نشود پارچه را در شیر تر کرده بر تارک سر نهند و اگر طپش قلب عارض گردد و گرمی بسیار باشد پارچه را العرق بید مشک
یا عرق صندل یا عرق بید ساده تر کرده بر سینه نهند و قدری مروارید را با عرقیات مذکوره یا عرق نیلوفر یا آب سرد بخورانند و گفته اند که اگر مغز تخم کنار
سائیده مقداری با آب سرد بخورانند نفع کلی حاصل شود و دانها نیز بروز کنند و اگر درین ایام بجای غذا شیر گاو را جوش دهند تا ثلث یا نصف آن برود
و سرد کرده بالائی آن دور نموده بخورانند بهترست و اگر برای رفع غائله لینت شکم و اعانت بر بروز کتیرا و لک خام از هر یک نیم ماشه تا یکماشه سوده بران پاشند
بهترست و گاهی باندکی نبات یا قند سیاه کهنه شیرین کرده میدهند و یا شیر برنج کم شیرین و یا شیر فالوده نشاسته و یا عدس مقشر و یا مونگ مقشر
و یا ماش و یا لوبیا تنها یا با زردک با آب پخته بی نمک و روغن یا با نمک بسیار کم و روغن بادام یا شیره آن با چلاو یعنی خشکه خورانند و اگر این را نتوانند خورد
برنج کوفته با آب پخته بی شیرینی یا بقدری نبات یا شربت کادی یا شربت عناب یا آب انجیر جوشانیده یا خیسانیده بدهند **صفت** دوای ملوکی
که در صورت قلت و رقت ماده بهیچ کفایت باشد گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان بادیان هر یک دو توله زردک بیخ پوست که استخوان آن
دور کرده باشند نیم کوفته نخود غیر مقشر هر یک پنج توله برگ گل لاله شش ماشه عناب پنجاه دانه در سه آثار آب خیسانیده عرق کشند و هر روز در
بست توله آن انجیر زرد شش دانه خیسانیده صاف کرده دو حصه نموده در یک حصه آن شش ماشه خاکشی سنگ شو اضافه کرده اولا مقدار
تا یکماشه هر یک از مروارید ناسفته سائیده و لک خام سائیده با شربت کادی یا چهار سرشته تناول نمایند و بالای آن عرق مذکور را با اضافه

کاه دری را با چهار کیلو آب جوشانیده حصه دوم را آخر روز با مروارید سوده بدهند و اگر بسبب گرمی هوا خوف فساد و تعفن باشد هر روز وقت صبح ابتدا انجیر زرد و عناب
جوشانیده بدستور بدهند و اگر تا هفتم و نهم تمام دانها بیرون نکرده باشند تا یازدهم نیز مطبوخات مذکوره در روزی سه چهار دفعه میداده باشند و اگر از مطبوخات
مطلب حاصل نشود بخار آب گرم خالص یا مطبوخ بعض ادویه مناسبه بگیرند و اگر با وجود این تدابیر دانها در برآمدن بسیار دیری کنند و نفس و حواس و قوت
بحال باشد و گرمی بسیار در مزاج نباشد بجهت تعجیل در مطبوخ نخود خام عدس مقشر زردک با پوست تر یا خشک ماش هندی هر یک یک مشت مثقال انجیر زرد
سه عدد تا پنج عدد که در یک آثار هندی آب جوشانیده باشند تا نصف یا کمتر از آن بماند صاف کرده حل نموده یا در آب مطبوخ ماش هندی و نخود تازه یا خشک
تنها یا هر دو حل کرده بدهند و باید که اوزان ادویه مطبوخات و آب آنرا موافق مزاج و سن مریض نمایند در جوان قوی موافق نسخه و ضعیف المزاج را کمتر و اطفال را
موافق سن ایشان بکاهند **علویخان** در عشره کامله مینویسند که هیچ محصوب مجدور را نگذارند که جامه سفید بپوشد بنابر آنکه گزیدن شپش و کیک بجهت
اینها نیک باشد و همچنین باید که از آمدن زن حایضه و نفاسه و خبیثه نزد اینها منع کنند بنابر آنکه اکثر بمشاهده در آمده که از آمدن ایشان در چشم گل می افتد
بلکه بینائی بتمامه زائل میشود و گوش کر میگردد و در دانها کرم پیدا میشوند و مریض بهلاکت می انجامد و همچنین زن گازره و خاکروب و ایضاً کسیکه پارچه سفید و نو
همان روز پوشیده باشد و اگر احیاناً اینچنین اتفاق افتد باید که همان زمان بخور از برگ نیب سبز و سبوس گندم و سپند دهند و زرد در پارچه نیلگون بسته در گلو
آویزند تا از مضرت آنها ایمن گردد **شریف خان** میگویند که متاخرین سومات و ادنان مطلقاً بیمار را نمی دهند و نزدیک او نمی برند بلکه از شمیدن بوی او
اجتناب میکنند حتی که از روشنی چراغ بسبب خوف رسیدن دخان روغن مشتعل کراهت مینمایند بلکه شمع پیه نمیسوزند و بنوشانیدن آب عناب اکتفا میکنند
و از غذا بر مزوره عدس مقشر و برنج اقتصار می ورزند و این مزوره نیز در مقدار کم میدهند و نمک نیز نمیدهند تا خارش پیدا نکند و اگر مریض خواهش غذا
کند در هر روز دو مرتبه میدهند و اگر تشنگی باشد بنوشیدن آب عناب در شب و روز امر میکنند و والد ماجد آب عدس مقشر تنها یا با عناب هنگام عطش در وقت
ظهور جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که در جدری و حصبه اگر تشنگی شدید باشد و یا در صدر و آلات تنفس آفتی بود استعمال عرق نیلوفر انیک با تخم
که این عظیم المنفعت در اکثر امراض ست ولیکن استعمال این بعد بروز جدری و حصبه می باید و اما قبل آن استعمال او نشاید بسبب خوف منع بروز یا فرو رفتن
آن و این ضرر عظیم ست و بدانکه بمقوله اهل هند است که چیچک مرض نیست بلکه اثر یست از آثار زنی عفیفه که در سالف زمان بوده و این مرض را باسم آن
می نامند و حماقت خود بانواع کثیر ظاهر میکنند و علاج آن نمیکنند بلکه بطبیعت میگذارند و عبادت آن بانواع عبادات میکنند و ترک معالجه و گذاشتن تدبیر او
بر طبیعت اگرچه معالجه از روی توکیل بر طبیب حاذق ست لیکن اعانت او طریق نیک ست و آنچه مشهور شده که چون جدری بر آید گوشت در خانه که مجدور باشد
نباید پخت و احدی با زیهم طیلسان او یا پارچه شسته نپوشد و چون رعد آواز کند طبل و طاس و مانند آنها بزنند و جنب و حائض بران داخل نشوند باشد که وجه او
آن بود که بختن گوشت و مانند آن بوی بد که دماغ را مضرت کند واجب نماید و این دران منع ست و همچنین بوی صابون و غیره در جامه شسته و اما آواز رعد
آواز هائل ست از ان احتراز باید کرد و ضرب طبل و غیره طریقی برای عدم سماعت آواز او ست و همچنین واجب ست که از هوای تکثیف یا بدان جنب و حائض احتراز نمایند
بسبب اختلاط آنها بفضولی که حرکت میکنند در ابدان آنها و از تعفن هوای متعفن که مضر ایشان است خالی نیست پس گاه غسل کنند و در غسل مدت قلیل بگذرد و خلط ساکن شوند زود مریض رفتن مضایقه نیست

تدبیر نضج و خشک کردن جدری و غیر آن

بدانکه هرگاه آبله بیرون آید و تپ و بیقراری بیمار کمتر شود و نبض و نفس بحال طبیعی باز آید اگر آبله دیر پخته شود تدبیر پزانیدن باید کرد بدینطور که بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و خطمی و سبوس گندم هر یک معدود
و مجموع با پنج جوشانند و در دو ظرف که دو زیر جامه و دامن نهند یکی از پیش و دیگر از عقب تا بخار آن بیدن رسد و آبله آبناک شود و نضج او همین ست و گویند که علامت پر آبی آبله آنست که در اطراف دانها
مطلق سرخی نماند و همه سفید و بلند و حبابی گردند و نشان نضج و پختگی آنست که دانها همه زرد گردند و اگر بسبب کثرت آبله اعضا ورم کرده باشد و ورم آنها و یکی آید و پس
اگر دانها هنوز خوب پر آب نشده و یا نضج نیافته باشند دو سه روز دیگر نیز یکی از مطبوخاتیکه برای بروز جدری مسطور شد بدهند و با آب برگ بادیان تر و آب برگ عنب الثعلب تازه و آب
برگ کاسنی تازه و اگر اینها بهم نرسد تخم بادیان و بیخ بادیان و عنب الثعلب و تخم کشوث و بیخ کاسنی و انجیر زرد را جوش داده صاف نموده شیر گرم بخوراند و یا زردک با پوست

وعدس درست هر واحد یک کف و یک نیم آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف کرده بنوشانند و یا بادیان عنب الثعلب لک مغاغم هر یک یک مثقال برگ گل لاله نیم درم انجیر سه دانه مویز منقی ده دانه زردک با پوست پنج عدد ماش سیاه نخود لوبیا با پوست هر یک سه مثقال جوشانیده صاف نموده شیر گرم هر یک یار و دو سه دفعه بخورانند و دیگر تدابیر مثل خورانیدن حلتیت و گرفتن بخار آب گرم و هوای خانه را گرم داشتن و خود را بجامه گرم پوشیدن و آب گرم جرعه جرعه نوشیدن وغیرها که سابق مذکور شد بعمل آرند اما هرگاه بعد ظهور آبله بتمامه حرارت و بیقراری کمتر نشود و نبض و نفس بحال طبیعی باز نیاید و آبله سخت باشد و آب نگیرد علامت خیر نباشد تدبیر پزانیدن نباید کرد و اگر دانهای آبله بعد از کمال پری و پختگی رو به پژمردگی و خشکی آورده باشد علامت خشکی او آنست که براقی دانها و براقی پوست بدن کم شود و دانها رو به پژمردگی آورند و بعضے دانها که اول نضج یافته باشند منفجر شده بر سر آنها اندک چرک بسته شده باشد درین هنگام متوجه بخشک نمودن آن شوند چنانچه خوابانیدن مریض بر ریگ نرم و یا خاکستر پاچکه نشتی برای خشک کردن آبله سریع الاثر ست و یا خاکستر چوب گز و سفیداب در خرقه باریک بسته در مقابل آبله انگشت بران میزده باشند تا قدری از غبار آن بر آبله افتد که زود خشک کند و اگر خارش پیدا شود این علامت بد ست باید که از برگ گز و موج تر تبخیر نمایند و دود آن ببدن رسانند که در ازاله آن مجرب ست و اگر آبله بجراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن دیودار حل کرده استعمال کردن نافع بود و همچنین کافور سوده در مرهم جدوار آمیخته بپارچه آلوده بر جراحت آبله نهادن مجرب گیلانی ست و این مرهم برای جراحت غائره آبله نافع ست رال سفید دو توله باریک سائیده در روغن یاسمین چهار توله آمیخته خوب بدست بمالند چون یکذات شود چهار توله آب خالص داخل کرده بدست خوب بمالند و بر هم زنند هرگاه یکذات شود چهار توله آب خالص دیگر انداخته بشویند همچنین تا یکصد و یکبار اکثر و کمتر پنجاه و یکبار پس نگهدارند و بپارچه مالیده بر زخم چسپانند **ایضاً** که برای همین فائده بتجربه رسیده برگ نیب بقدر چهار توله سائیده قرص ساخته در نیم پاؤ مسکه گاو تازه بسوزند پس قرص برآورده روغن صاف کرده اول هفت بار بآب بشویند و اکثر بیست و یکبار پس مرداسنگ شش ماشه باریک سائیده آمیخته بکار برند و اگر حرارت زیاده باشد کافور قدری بیفزایند **اقوال افاضل** شیخ میفرماید که چون جدری بتمامه بر آید و از روز هفتم تجاوز کند و دران نضج ظاهر شود پس صواب آنست که بآهستگی از سوزن زر آبلها را بشگافند و رطوبت او از پنبه بچینند و اما تملیح پس از ان چاره نباشد بنابر خشک کردن آبله و چون اراده آن کنند تملیح را از آبله یکبار موقوف کنند از اعنی آبله تا آنکه عنقریب شگافته باشند دور دارند بلکه تملیح ما سوای آنها کنند و آبله شگافته را بگذارند تا راه آمدن رطوبت دران بند گردد بعده تملیح آن نمایند اگر دران رطوبت باقی ماند و قبل تمامی نضج تملیح نباید کرد و تملیح امر لابد بعد از نضج ست و آن بآب نمک باشد که دران قوتی از زعفران بود و اگر آن آب که دران نمک حل کنند گلاب باشد بهتر بود و اگر در آب برگ طرفا و عدس و گل سرخ بجوشانند بعده دران نمک حل کنند آن بغایت مفید بود و خصوصاً اگر دران کافور و صندل نیز داخل نمایند و تملیح نضج و تجفیف آبله و اسقاط خشکریشه بسرعت نماید و تدخین بطرفا بسیار نافع ست و در سرما واجب ست که آتش چوب طرفا نزدیک بیمار روشن کنند و چون جدری شدید الرطوبت باشد از تدخین بآس و برگ آن چاره نباشد و از تدبیر جید نزد نضج جدری و اهتمام بتجفیف آن اینست که صاحب جدری را بر آرد برنج و جاورس و جو و باقلا بخوابانند و اوفق آنست که آن آرد را در بستر پارچه باریک پر کنند تا دران قوت آرد نفوذ کند و برگ سوسن در تجفیف نیکوست و روغن دریوقت نیز ردیست و چون جدری بخشکی آغاز کند لازم ست که آنچه معین بر تجفیف باشد از ادویه مذکوره مع اندکی زعفران بران طلا نمایند و چون قروح از جدری عارض شود مرهم ابیض و خصوصاً مخلوط باندک کافور و بیخ نی بگلاب سوده یا بیخ درخت بید یا بیخ درخت زعرور سود دارد و گاهی پاشیدن سفیداب و مرداسنگ نفع کند و چون در بینی خشکریشه باشد قیروطی معمول بروغن گل خالص باندک سفیداب و اقلیمیا فائده نماید و استعمال روغن بعد خشکی و نزد تقرح نیکوست و مرهم احمر برای قروح جدری نیک ست **صاحب کامل** گوید که چون جدری بمنتهای خود برسد پیش مریض طرفا یا شاخ انار و شاخ انگور بسوزند اگر فصل سرما باشد و اگر هنگام گرما باشد بآس و صندل تبخیر نمایند و بر بستر او گل سرخ سوده و بنفشه بپاشند و اگر طبع قبض گردد در ماء الشعیر ترنجبین آمیزند و یا اندک فلوس خیارشنبر در ترنجبین یا العوق اجاص بخورانند و اگر طبع نرم باشد آب بست جو که دران حب الآس پخته باشند باندکی صمغ عربی و گل ارمنی یا قرص طباشیر قابض برب آس یا رب به یا آب سرد یا آب به و امرود افشرده و اگر سرفه باشد رب مورد بدهند و غذا العدس مقشر بریان مطبوخ بآب انار میخوش یا فرزوره معموله برگ حماض

مع عدس مطبوخ مصفی از آن آب اول او و یا بجای عدس مطبوخ با پست جو دهند و سیب و امرود و به بدهند و بعد از روز هفتم از زمی طبع حذر کنند **صفت** قرص طباشیر قابض بگیرند گل سرخ شش درم صمغ عربی طباشیر گل قبرسی هر واحد سه درم زرشک حب الآس تخم حماض هر واحد چهار درم نشاسته بریان دو درم زعفران یک درم باریک ساییده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی از درم تا مثقال بشربت حب الآس یا به و مدام تدبیر صاحب او باین تدبیر کنند تا آنکه مرض بمنتهای او برسد پس دران هنگام بران قرص معروف باندرون طلا کنند **صفت آن** شب یمانی و مرمکی هر واحد چهار مثقال کندر و مازو خام هر واحد هشت مثقال قلقدیس مثقالی زراوند دوازده مثقال همه را باریک ساییده بشراب سرشته قرص سازند **نوع دیگر** شب یمانی و موم صاف هر واحد چهار مثقال زراوند دوازده مثقال مازوی خام هشت مثقال همه را باریک کرده بشراب شیرین سرشته قرص سازند و وقت حاجت باریک سوده بگلاب آمیزند تا آنکه مثل چرک حمام گردد بران طلا نمایند و سزاوار نیست که صاحب جدری و قروح بحیوانات اغتذا نماید تا آنکه تپ ازان مفارقت کند و پوست او ساقط گردد و حرارت زائل شود **طبری** گوید که چون جدری بالیستد و کامل شود و خروج او منقطع گردد بعد آن دو شبانه روز بگذارند و دران دو روز دماغ او را باشیای خوشبو مثل بوی سیب و به و مورد و مانند آن تقویت دهند بعده قمیص لطرفا و کزمازج و عود معروف بقاقلی رنگ گرده بجوشانند و تبخیر آنها نیز کنند و اگر یکیک عضو را بدان تبخیر نمایند باکی نیست پس هرگاه تخشف ابتدا کند صحت قریب باشد و تلطیف غذای او بغایت نمایند و بر آب پست جو تنها اقتصار ورزند بعده بگیرند گلاب خالص و اندکی کافور ریاحی دران حل کنند و بر هر دانه که منخشف نشده باشد بچکانند و بر دانه که سخت باشد و ریم نکند نباید چکانید و عامه و زنان پیر درین وقت آب نمک می پاشند بر جمله مردم و نمک پاشیدن در بعض اوقات قاتل ست و اما اطفال را در اکثر احوال نمک پاشیدن هلاک کند پس واجبست که طبیب ازان حذر کند و کافور محلول در گلاب ابلغ ازان درین کارست مع رفق و تبرید و منفعت این دماغ را بود که در نمک وغیره نیست و باید که دانها از خواب بران یا از درشتی بستر خراشیده نشود و اگر بعد تدبیر خشک کردن آبله طبیعت نرم شود بدان مضایقه نیست و بچیزیکه در تقویت امعا افزاید علاج کنند تا بجریان خلط حار سحج نیارد چنانچه بارتنگ و اسپغول و گل ارمنی و صمغ عربی و مانند اینها بدهند و اگر باوجود لینت طبع در مزاج او حدت باشد آب پست جو بروغن گل خالص بنوشد و بزور مذکوره وقت خواب بخورد و درین بزور تغریه زیاده میشود باین طور که تخم بارتنگ را خوب بجوشانند بعده بران اسپغول بریان و گل ارمنی بریان و صمغ عربی بریان این هر دو سوده انداخته بنوشند و غذا درینوقت کعک بی نمک بریان کرده کوفته و جاورس مقشر در آب سماق یکشب در تر کرده بعد ازان خوب بپخته روغن گل خالص بران چکانیده بخورند و اگر طبیعت او نرم نشود بلکه قبض زیاده گردد بتلیین طبیعت او متعرض نشوند مگر آنکه اضطرار از قلق مریض و اضطراب آن بدان داعی باشد پس حقنه باب جو و آب سبوس و خطمی و شکر سفید محلول و روغن بنفشه بحسب واجب ساخته بعمل آرند و بعد حل طبیعت بر اعتدال طبیعت قناعت ورزند و هر جدری که عمیق باشد و اکثر لحم را اخذ کند باین مرهم علاج کنند **صفت آن** موم روغن بروغن گل بسازند پس اندک سفیداب ارزیز مغسول و اندک مرداسنگ و اندک شنکار و اندک قنبیل کوفته بیخته آمیزند و در هاون حل کنند و بالایش اندک سفیدی بیضه رقیق انداخته حل کنند پس آب سرد بران ریخته حل نمایند تا باریک گردد پس اندک کافور دران آمیخته استعمال کنند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که هرگاه آبله بتمامه پخته شود آنچه بزرگ باشد بسوزن زر یا مس بشگافند و آب او بخرقه نرم برچینند بعد ازان برگ مورد یا گل سرخ یا برگ سوس کوفته بیخته یا صندل یا چوب گز سوده در زیر دامن دود کنند اما در گرما گل سرخ و مورد و صندل و در سرما برگ سوس و گز بهتر و آتش که در سرما افگنند از چوب گز و چوب صنوبر صوابتر باشد و اگر جائی ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین سوده بر ریش پاشند و اگر آبله بزرگ و بسیار آب باشد برگ گل سرخ سوده یا آرد ارزن خوابانند و اگر پوست او خراشیده شود برگ سوسن تر از شاخ جدا کنند و بران برگ خوابانند و برگ گل خشک و برگ مورد خشک سوده بر جای خراشیده پاشند و اگر بدین تدبیر خشک نشود گل خوزی یا گل مرادی که سفید بود و مائل بسرخی نباشد مقدار ده درم بکوبند و ده درم شب یمانی سوده و ده درم نمک اندرانی با وی بیامیزند و بگلاب حل کرده بر آبله طلا کنند و دو ساعت بگذارند تا خشک شود پس آبله را که ریش

گشته باشد مرهم کافوری سود دارد و اگر ریش اندر بینی باشد هم ازین مرهم طلا کنند و صفت مرهم کافوری اینست که موم روغن سازند از موم سفید در روغن گل
و سفیدهٔ ارزیز و اقلیمیای نقره و اندکی کافور سوده دران آمیزند سعید گوید که چون جدری بنضج یابد مجالس صاحبان آن سرد سازند و چون از روز هفتم تجاوز
کند مریض را مزوره بخورانند و از ترشی و نمکین منع کنند پس اگر خشکی او دیر کند تبخیر ببرگ مورد و گل سرخ کنند و اگر خشکی او دشوار گردد و اندک باشد آب
و نمک طلا کنند و بعد آن بروغن گل و کافور و چون صحت یابد از بچهٔ مرغ با آب انار یا سماق غذا سازند محمود گوید که چون جدری برآید و آب بردارد باید که اعانت
بر تجفیف او نمایند بپاشیدن آب مورد و آب طرفا و آب لفکرم و آبیکه دران کافور حل کرده و آبیکه دران نمک حل کرده باشند تا آنکه خشک گردد و صحت یابد
انطاکی گوید اگر هفتهٔ سوم داخل شود و صحت زیاده گردد خیر باشد و الا توقع موت بقرب بحران بود و فرش مورد نزدیک او و بخور بداروی صندل اگر جدری بود
و هرگاه قلق و کرب عظیم گردد طلا بکافور محلول در گلاب جائز ست و الا اکتفا کنند برانچه مذکور شد و چون یکهفته بگذرد آنچه سرد باشد بخورانند مثل عدس
و قطف و اسفاناخ و برآبله گل سرخ و صندل و مورد بپاشند در گرما و طرفا در سرما و یا تدخین بدان نزدیک او نمایند و آنچه درین زمان در روز سکات میکنند
دران خطر شدید ست و باید که اجتناب از فزع تا هفتهٔ سوم نمایند بهاء الدین مینویسد که هرگاه از بروز هفته بگذرد و آبله روی بخشکی نهد و بدر خشک
شود مرداسنگ و سنگ جراحت و سفیداب پاشیدن نافع ست و گل ارمنی و شب یمانی سوده بر روی بستر نرم انداخته بران خوابانیدن سخت مفید است
و دود گز را در خشک کردن و بصلاح آوردن ریش در جمله اوقات نفع عظیم ست و آنجا که اسهال پدید آید اجزای غذا از آنچه ممکن باشد نیم بریان کرده
باید پخت و سفوف الطین در رب قابض باید داد و قبل از کشکاب و غذا و بزعم من فاذزهر حیوانی اندر ربی قابض سوده مناسب بود و احتیاط
از نرم شدن شکم بعد پنجم اندر آبله و حصبه بواجبی باید کرد که مضرت اسهال اندرین هر دو مرض عظیم بود و بعضی متاخرین مینویسند که اگر تا روز هفتم دانها
پر آب شده و نضج یافته باشند مطبوخات مذکوره را نهند یکدو روز بر طبیعت گذارند و تبخیر دود پوست چوب و برگ گز و بلوط و امثال آن نمایند و بعد
ازان مبردات و مجففات بخورانند و اگر در مزاج مریض ضعف باشد روز هفتم این دوا بخورانند عود صلیب دو دانگ مروارید سوده یکدانگ خورده
با الایش شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین هریک پنج مثقال لعاب بهدانه شیرهٔ بادیان خطائی هر واحد یکمثقال شیرهٔ عدس مقشر دو مثقال
آب انار شیرین سه مثقال عرق زرشک دو مثقال خاکشی یک مثقال بهم آمیخته بیاشامند و غذا شوربای عدس و در نسخهٔ دیگر وزن هر دو شیره اول هریک
سه درم و بهدانه یکدرم و خاکشی یکدرم ست و قرص طباشیر ملین دو درم عوض مروارید و بادیان و عدس نوشته و اگر درین ایام لینت طبع عارض گردد
زود متوجه قبض آن شوند باشیای قابضهٔ معتدله و اسهل همه آنست که حبوب ماکوله آنرا مثل جو و عدس و مونگ و نخود و ماش و برنج را بریان نمایند
قبل از پختن و قدری طباشیر سوده بیندازند و یا عدس درست را دو سه جوش داده آب آنرا سه چهار بار بریزند پس بپخته بجای غذا بخورانند و بزر قطونا
بریان دو درم بر آب پاشیده یا کتیرا سوده یکدرم بدهند و خورانیدن کسیرو با پوست و یا خاییده ثفل آنرا انداختن اگر قبض بسیار مطلوب باشد
و خورانیدن مروارید ساییده و فاذزهر معدنی هریک ربع مثقال با آب کسیرو مفید ست و تنقل از کسیرو صاحب آبله را از هفتم تا آخر بسیار مفید و مقوی
قلب و باعث مشغول آنست و در آخر نهم و دهم یا هر وقت که دانها بکمال رسیده و رو به پژمردگی و خشکی آورند مکان سرد و هوادار داشتن و به بدن هوا رسانیدن
معین بر خشکی ست و در فصل گرما البته گرم ندارند و اگر بسبب گرمی مکان و غیر آن خفگی عارض گردد مکان را هوادار گردانند و صندل و کافور در گلاب
و بید مشک و مانند اینها بو یانند و هرگاه موضعی یا تمام بدن خارش کند با شاخهای لبیا نازک درخت نیم یا برگ بید نازک نورسته و یا علف
دسته بسته و مانند آن از برگها و علفهای نرم سرد موافق بملایمت بخارند و نگذارند که بناخن و چیزهای سخت بخارد خصوص در اواخر که باعث زخم
و در آخر که رو بخشکی آورده باشد قدری کافور را در گلاب حل کرده بجائیکه میخارد بمالند و یا بپاشند باعث تسکین خارش و التهاب و خشکی آنها میگردد
و اگر در اواخر مرض تپ عارض گردد نظر کنند اگر بسبب قبض طبیعت باشد و در مزاج گرمی بود شیرخشت از یکتوله تا پنج شش توله در ماء الشعیر از
تا نیم آثار حل کرده بخورانند یا ملین دیگر و اگر بسبب گرمی صرف باشد تبرید فرمایند مثل آش جو یا پست جو و یا یکی از شیرجات بارد مثل شیرهٔ تخم خرفه

یا خرفه یا هندوانه یا تخم کدو و یا لعاب اسبغول و خاکشی سنگ شو با ندک قند یا شربت کدر یا عناب و اگر لینت باشد با شربت صندل یا سیب یا دوغ گاو که مسکه گرفته باشند و بسیار ترش نباشد یا آب هندوانهٔ رسیدهٔ شیرین و امثال اینها و اگر بسبب بوازدگی باشد تدبیر آن نمایند و دستور اہل بنگاله در باب خشک کردن آبله آنست که از روز یازدهم و دوازدهم یا زیاده که دانها رو بخشکی آورند زردچوب تازه یک وزن علف سبز یعنی دوب و برگ نیم تازه هر یک عشر وزن برنج سفید سدس وزن همه را با آب باریک سائیده و قدری آب دیگر داخل کرده مثل دوغ غلیظ نموده بر تمام بدن بآہستگی با پر مرغ بمالند که معین بر خشکی و ریختن خشکریشه است بزودی و این در صورتیست که اندک نمی بر دانها باقی باشد و اگر خشک باشند مقدار ربع یا خمس هر چهار جزو روغن کنجد نیز داخل کرده بدستور چهار روز یکمرتبه بمالند تا پوست دانها ریخته شود و درین ایام تبرید باید داد از شیرجات وغیره که سابق مسطور شد و از ادویه و اغذیهٔ حاره اجتناب فرمایند و اگر در موضعی زخم گردد پارچه بروغن گل ترکرده بران موضع اندازند یا پیراهن بروغن گل ترکرده بپوشانند و دایم آنرا بروغن تر دارند تا التیام یابد و یا مسکهٔ گاو تازه بیکصد و یک آب شسته مکرر بمالند و اگر زین التیام نیابد مراهم معالجه نمایند و اگر در جراحت کم افتد آب برگ شفتالو و صبر بران ریزند و پس بمرهم علاج کنند

تدبیر ازالهٔ خشکریشه

بقول جرجانی خشکریشه آن پوست را گویند که بر روی ریشها پدید آید هرگاه آبله خشک شود و خشکریشه بماند بنگرند اگر خشکریشه خشک و باریک باشد و زیر او هیچ تری نباشد روغن نیمگرم بمالند یا بران چکانند تا نرم شود و بیفتد و بهترین روغن از بهر این کار روغن کنجد تازه است اما آنچه بر روی باشد روغن پسته بمالند و روغن کنجد از ان دور دارند و اگر خشکریشه سطبر باشد یا زیر پوست او رطوبتی باشد آنرا باہستگی بی روغن بردارند و رطوبت از وی بچینند پس بنگرند اگر عمق دارد یعنی بپوست فرو رفته باشد ذرور از صبر و مر و زردچوب و مرداسنگ و اقلیمیای نقره و سفیدهٔ ارزیز و اسرنج بران پاشند و اگر عمق ندارد و با پوست برابر بود شب یمانی و نمک سوده بپاشند و بگذارند تا بار دیگر خشکریشه آرد دیگر بار آہستگی بردارند و بنگرند اگر در زیر خشکریشه همچنان رطوبت باشد همچنین علاج کنند و اگر رطوبت نبود بعلاج حاجت نباشد و اگر دیگر بار خشکریشه بردارد بروغن چرب کنند تا بیفتد **مجوسی** گوید که چون جدری در جفاف اخذ کند تلطیخ بنمک سوده بروغن کنجد استعمال کنند و آنرا بر بدن در آفتاب طلا نمایند اگر فصل سرما یا ربیع یا خریف باشد در مکانیکه آنرا سردی نرسد و بآبیکه دران مورد جوشانیده باشند غسل کنند پس اگر متقشر نگردد بار دیگر اعادهٔ تلطیخ بعد سه روز نمایند **انطاکی** گوید که اگر صحیح بودن صحت و وثوق بسلامت باشد نمک در روغن حل کنند و آنرا بپر مرغ طلا نمایند و یا جامه بروغن ترکرده بپوشانند و الا حذر از ان کنند **بعضی** گویند که در اواخر که خشکریشه تمام ریخته یا بعضی مانده اگر غده عارض گردد خذف پارها که در چاه یا نهر یا حوض یا تالاب میباشد برآورده سائیده بمالند و ضماد سبوس جو باب برگ کاسنی بسیار مفید و مجربست و سبوس جو و تخم خبازی و تخم خطمی کوفته با شیر بزپخته مثل مرهم نهادن نیز آزموده است و اگر شیر بدست نیاید باب برگ کاسنی یا برگ عنب الثعلب یا آب خالص نیز مفید است و ایضا ضماد آرد جو با نصف وزن آن ریوند چینی نافع و مجربست از ینها تحلیل یابد یا منفجر گردد

تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری

اعضائیکه از آفت آبله نگاه باید داشت آن چشم است و گوش و منفذ بینی و حلق و ریه و قلب و امعا و مفاصل از بهر آنکه مضرت این اعضا عظیم باشد و متقرح شوند اما چشم را بیم آن باشد که تباه شود و یا بران بیاض عارض شود و اما گوش را خوف کری باشد و اما منفذ بینی پس گاهی دران قروح عارض شود و مجرای هوا بند گردد و گاهی قوت شامه زائل شود و اما حلق گاهی دران خناق عارض شود و گاهی از قروح آن منع فرو بردن طعام و شراب گردد و گاهی بالکلیه تا آنجا مؤدی شود و اما ریه گاهی از بثور جدری و حصبه دران ضیق النفس شدید عارض شود و گاهی در سل انداز و چون قرحه کند و اما قلب گاهی محترق شود از شدت گرمی و اما امعا گاهی دران سحج و قروح عارض گردد که تلافی او دشوار باشد و اما مفاصل سباست که بسبب بزرگی دانها و خباثت ماده حرکت آن دشوار گردد یا باطل شود

حفظ چشم

بقول شیخ بهتر آنست که مربی جو وآب کشنیز در چشم کشند و گاهی دران سماق و کافور داخل میکنند خصوصاً در اول روز و قطوری تنها نیز نافع و همچنین
سرمه با آب کشنیز و آب سماق پرورده دران کافور داخل کرده در چشم کشیدن و ایضاً آب شحم انار نیکوست خصوصاً در ابتدا و اما چون جدری ظاهر شود سرمه
بگلاب و کافور موافق تر باشد و ایضاً گویند که اکتحال نفط سفید بسیار خوبست و زمان در بلاد ما بعد جدری و حدوث آفت در چشم روغن پسته استعمال میکنند
اگر غمامه باشد آنرا قلع کنند و اصلاح چشم نماید و هنگام ظهور بثره شیاف ابیض نیکوست و صاحب کامل گوید که عنایت با چشم از ابتدا باید کرد تا دران بثره
ظاهر نشود و پس آب کشنیز تر و آب انار چاشنی دار اندر چشم چکانند و هرگاه دران بثره ظاهر گردد کحل اصفهانی عربی با آب کشنیز تر در چشم کشند و با گلاب که
دران سماق تر کرده باشند در چشم بچکانند قبل ازانکه بثره دران ظاهر شود و طبری گوید که برای حفظ عین سرمه بکشند و این قطور بچکانند بگیرند آب کشنیز تر
و آب عصی الراعی و سرد و بجوشانند پس صاف کرده کحل شلوذی با این آب خوب حل کنند و دران اندک کافور ریاحی داخل نمایند بعده مدام در چشم او این آب
بچکانند تا حفظ مزاج چشم کنند و از خروج بثره منع نماید و من این کحل را ترکیب دادم و تجربه کردم و ندیدم که هرکه بدان در وقت جدری اکتحال نمود در
چشم او بثره برآمده باشد ملح چینی یکدرم کحل اصفهانی سه درم نشاسته دو ثلث درم کافور یکدانگ باریک سائیده با آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی
و آب کشنیز تر بدفعات تسقیه دهند و خشک کرده بسایند تا مثل غبار گردد بعده در چشم کشند یا بپاشند و یا بگیرند قطعهٔ اسرب صاف نرم و بدست
بمالند تا آنکه دست سیاه شود و چرک آن جمع گردد پس آن چرک را از کارد بردارند بعد ازانکه کارد یا دست را بگلاب تر کرده باشند و چون آن چرک جمع شود
اندک کافور بدان آمیخته در چشم کشند و جرجانی گوید که چون نشان آبله بر بدن پدید آید سماق را در گلاب تر کرده صاف نمایند و اندکی کافور دران حل کرده
شبانه روز چند نوبت در چشم چکانند و آب کشنیز تر و آب انار ترش در چشم چکانیدن چشم را از آبله نگاه دارد و اگر مازو بگلاب بسایند و بچکانند سخت قوی باشد صفت شیافیکه از بیرون
چشم طلا کنند حضض و صبر و شیاف مامیثا و اقاقیا هر یک یکدرم زعفران نیم دانگ همه را نرم سوده شیاف سازند و با آب کشنیز تر سائیده طلا کنند آبله را از چشم باز دارد و هرگاه
که آبله در چشم پدید آمده باشد کافور اندر گلاب حل کرده بچشم بچکانند و هرگاه اندر سیاهی چشم آبلهٔ بزرگ برآمده باشد سرمهٔ اصفهانی و کافور با آب کشنیز حل کنند و هر ساعت در چشم چکانند
و اگر سرمه بگلاب حل کرده بچکانند نیز سود دارد پس فاده بر پشت چشم و تختهٔ اسرب باندازهٔ چشم بالای رفاده نهاده بسته دارند تا چشم را فرو نشاند و دارد و گاه گاه بگشایند و باز
بر بندند و هرگاه بینند که این تدبیر سود ندارد و چشم سرخ باشد آبکامه نبطی که ترش نباشد بچکانند و انطاکی گوید که خضاب کف پا در ابتدای ظهور جدری بحنا و زعفران و معصفر
و سرکه تا روز انقطاع آن واجب بود و کذا اکتحال سرمه و خاکستر برگ زیتون بگلاب گویند که تعلیق عین بثرهٔ معدنی معروف آبله را از چشم منع کند و اکتحال بخار برگ
برگ بهی و زیتون نیز مجربست و سویدی نوشته که خضاب اسفل قدم بحنا و داشتن آن تمام شب در سالم ماندن چشم از آفت جدری مجرب من است و چون
سرمه را بسایند با آب ترشی ترنج بعد فی هفت روز در آفتاب پرورده نمایند و بعد ازان در چشم کشند نظر را که از جدری و حصبه ضعیف شده باشد قوی گرداند
و حکیم شریف خان مینویسند که والد ماجد سرمه با آب خالص سوده در اول ظهور حمای جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که آنچه تجربه کردم و نافع یافتم
بلکه هر کسی که قبل ظهور جدری و حصبه استعمال کرد چشم آن ازوی سالم ماند اینست که بگیرند آب کشنیز تر و آب پیاز خشک و باهم آمیخته سماق و اندکی کافور
سائیده در چشم چکانند و اکتحال نفط سفید حکیم عابد سرهندی در تجربه صحیح یافته و کشیدن زردچوبه در آب لیمو سائیده و مداومت بران مع لزوم پرهیز
در منع بیاض از آبله مجربست و میران عوض زردچوبه همین حکم دارد کذا قال ابن بیطار و انطاکی گوید که پوست آبله سوده اکتحال نمودن رفع بیاض
عین حادث از جدری نماید و گویند که قطور آب نقوع هلیله و آمله نافع ست و هرگاه آبله در چشم پدید آید باید که خشکریشهٔ جدری با آب حلزون که بهندی گهونگا
نامند سائیده مکرر در چشم چکانند و آب حلزون تازه تنها نیز مفید ست و اگر برگ کشنیز حاضر نباشد کشنیز خشک را جوکوب نموده در آب تر کرده آب صاف آن زاید آب برگ آن داخل کنند

حفظ گوش

سیندی که بیرکه گوش او شیاف مامیثا بسرکه و آب سوده یا آب بادیان تر با اندک نبات و قدری زعفران بچکانند و بعضی گویند که صندل و شیاف مامیثا
و آب ورد سائیده چند قطره در گوش بچکانند و فتیله نیز بدان آلوده در گوش بگذارند و چکانیدن روغن گل یا روغن مورد با اندکی کافور که گرم نشده فتیله آلوده

بآن نیز مفید ست و همچنین چکانیدن آب مطبوخ پوست مغیلان و مازو و پوست انار مفرد و مرکب و اگر بثره اندرون گوش برآید شیر دختر چکانند و اگر فائده نشود روغن گل آمیخته بچکانند

حفظ منفذ بینی

بقول شیخ اطلیه از مامیثا و صندل و رب غوره و سرکه بکار برند و استنشاق سرکه تنها شدید المنفعت ست و جرجانی گوید که هر ساعت سرکه بگلاب در بینی برکشند و یا از مامیثا وغیره که مذکور شد شیاف ساخته بگلاب سوده قطره از آن بچکانند و روغن گل یا روغن مورد و اندکی کافور چکانیدن اندرون بینی طلا کردن سود مند باشد و گویند که صندلین با آب گشنیز تازه یا آب نقوع گشنیز خشک یا آب انار با شحم آن افشرده بسایند و اندرون بینی بمالند و اگر بثره در بینی برآید شیر دختر تنها و یا روغن گل بچکانند و یا مغز تخم کدو و خیارین و هندوانه سوده با شیر دختران یا بزیا آب خالص مفرد و مرکب با اندکی دم الاخوین و کذا مرهم مرداسنگ بمالند و اگر رعاف عارض گردد و از افراط او ضعف رو نماید ادویه حابسه آن که در علاج رعاف مفصل مسطور شده بکار برند

حفظ فم و حلق

شیخ میفرماید که حفظ آن بمثل مکیدن انار و خاییدن تخم آن در ابتدا کنند و مکیدن توت سیاه و غرغره برب آن و خصوصاً هنگام آغاز شکایت در حلق نافع و ایضاً دران هنگام واجب ست که رب آن اندک اندک بلیسند و بقول جرجانی اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب جوشانیده باب آن غرغره کنند سخت سود مند باشد و غرغره باب سخت سرد هم مفید بود و گویند که غرغره با آب اشیای بارده قابضه مانند انار خام و گلنار و یا مازوی سبز و یا پوست درخت مغیلان و ثمر آن خیسانیده یا جوشانیده نافع ست اگر سرفه نباشد و بشیر گاو یا بز که دران مغز خیارشنبر حل کرده باشند مفید و حکیم شریف خان مینویسند که بهتر نزد من آنست که عناب یکی بعد دیگری در دهن دارند زیرا که باوجود نفع او برای جدری جهت اوجاع آن کثیر المنفعت ست و در بیاض والد رحمه مرقوم ست که پوست درخت گونده و نیم و برگ تنبول و بقدر دو چهار برنج سهاگه بریان کوفته در پارچه صره بسته در آب تر کنند و بر لب و دهن بگردانند و در حلق بچکانند

حفظ ریه

بقول شیخ برای حفظ ریه چیزی مثل لعوق از عدس با تخم خشخاش نیست و جرجانی گوید که هرگاه آبله بیرون آید اگر در سینه و آواز درشتی باشد و حرارت سخت نبود اندک اندک مسکه و شکر بلیسانند و اگر حرارت قوی باشد لعاب اسپغول و بهدانه و روغن بادام و نبات سفید بدهند و این لعوق درین باب نیکو باشد [illegible] شیرین و دو جزو مغز بادام مقشر و کتیرا هر واحد یک جزو و قند سه جزو کوفته بیخته بلعاب بهدانه یا اسپغول بسرشند و اگر طبع نرم باشد لعوق [illegible] و مغز بادام بریان و یا لعوق مرتب از مغز خیارین بریان و نشاسته بریان بلعاب اسپغول بریان بسازند و گویند که مغز بادام کوفته و یا گلنگبین [illegible] بهدانه در دهن [illegible] و غیر آن علاج کنند و اگر خون برآید زود متوجه حبس آن گردند بآنچه در علاج نفث الدم مذکور شد

حفظ قلب

شیخ میفرماید که برای حفظ آن مطبوخ انجیر و عدس که سابق مذکور شد بنوشانند تا حرارت را از نواحی قلب منع کند و طبری گوید که خرقه مبلول بگلاب سرد بر سینه گذارند و گویند که این آنگاه بعمل آرند که در قلب اضطرابی دریابند و چون خرقه خشک شود باز تر نمایند و اگر ازین تسکین نیابد صندل ساییده اضافه کنند و لخلخه ببویانند و مروارید ناسفته سوده یکماشه فادزهر معدنی سوده چهار سرخ با عرق نیلوفر یا عرق صندل یا عرق بهار بید بخورانند و اگر قدری گلاب و عرق گاوزبان اضافه نمایند خوبست و اگر عرق صندل و گاوزبان نباشد صندل سفید براده کرده و برگ گاوزبان بریک دو آثار عرق کیا حاضر باشد خیسانیده مالیده صاف کرده با مروارید و فادزهر ساییده بخورانند و اگر خوش آید عرق کادی نیز قدری داخل نمایند

حفظ امعا

بقول شیخ اکثر حفظ آن بعد ابتدا واجبست و آن بقوابض مغریه بود مثل صمغ و گل ارمنی و اسپغول [illegible] سماق در آخر [illegible] ابتدا کنند [illegible] قابض بر بید یا سرو قرص تخم حماض بخورانند و جرجانی گوید که تدبیر نگاهداشتن روده آنست که [illegible]

و قرص طباشیر و رب بهی و مانند آن دهند و گویند که اگر اسهال شود و از آن خفت و راحت حاصل شود زود متوجه حبس آن نشوند والا باعث ضعف شود و دیگر سابق مسطور شد حبس نمایند و اگر جل گری با نبات از سه ماشه تا یکتوله بخورانند نافع بود و کذا گل فوفل یعنی موچرس از نیم درم تا یکدرم نرم کوفته با ماست چکیده آمیخته مفید و دیگر سفوفات مناسبه با شیرهٔ بهدانه بریان و خشخاش و جو مقشر و صمغ عربی اگر سرفه نیز باشد بدهند و اگر بیچش عارض گردد سفوف الطین یا لعاب بهدانه و اسپغول و شیرهٔ خطمی و شیرهٔ تخم خرفه و خشخاش و بارتنگ و پوست بیخ انجبار اگر خون آید و ایضاً کهربا و دم الاخوین و گل ارمنی و زهر مهرهٔ خطائی با لعابات و شیرجات مناسبه باید داد

حفظ مفاصل

بقول جرجانی صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و گل سرخ و اندکی کافور بگلاب سائیده و قدری سرکه بر وی چکانیده بر مفاصل طلا کنند و اگر بر مفصلی خراج بزرگ بر آید زود بشگافند تا مادهٔ مجتمعه در ان خارج گردد پس تدبیر درست کردن جراحت کنند و مراهم که سابق مسطور شد بکار برند تعلیم اکثر کسانیکه در ین مرض هلاک میشوند بعد از به شدن علت خناق و سرفهٔ شدید و ذات الریه و سوء تنفس و سحج و اسهال دموی معوی و زحیر و سقوط اشتها عارض میشود و بسا ست که بآخر فلغمونی و یا دبیله تولد کند و بهلاکت انجامد و گاهی بهمان بثره قرحهٔ خبیثه پیدا کند و منجر بناصور گردد پس هر مرض که در ان یا بعد زوال آن عارض گردد تدارک آن نمایند بتدابیر یکه در باب هر یک مسطور ست لیکن چون بعد رفع جدری و حصبه حرارت آن تا چندروز در بدن میماند باید که دوای بسیار گرم استعمال ننمایند و از تناول اغذیهٔ گرم نیز باز دارند و انجاکه بعد زوال جدری و حصبه تپ و سرفه باقی ماند باید که جهت رفع آن شربت نیلوفر دو توله در عرق گاؤزبان و شاهتره هر یک شش توله ناکشی پنج ماشه دهند و اگر حرارت زیاده بود قرص طباشیر ملین چار ماشه در شربت نیلوفر یکتوله آمیخته ملیسانند و شربت صندل ساده و نیلوفر هر یک دو توله در عرق نیلوفر و گاؤزبان هر یک شش توله خاکشی پنج ماشه بدهند و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض با شربت خشخاش دهند و یا شربت حب الآس و تخم شربتی ماشه

تدبیر قلع آثار جدری

بدانکه بقول گیلانی تا وقتیکه بر نشان آبله یکسال نگذشته باشد در ان علاج اثر میکند و بعد آن علاجش عبث ست و گفته که در ین باب از مجربات من این غمره الیست که آثار را قلع میکند و میان زنان مشهور شده و آن اینست که بگیرند بیخ نی فارسی ده درم مغز بادام تلخ برنج سفید هر یک هشت درم آرد نخود مغز پنبه دانه تخم خربزه هر یک هفت درم کرسنه سرگین کبوتر هر یک پنج درم مقل و مرداسنگ هر یک چار درم ایرسا و قسط و شاخ گوزن هر یک سه درم پوست بیضه و نطرون و زراوند طویل و برادهٔ عاج هر یک دو درم کوفته بیخته بار دیگر باریک بسایند بعده بروی آب گرم بشویند و دو یا سه درم ازین دوا گرفته باب آمیخته بر روی طلا کنند یا بعسل و بگذارند همچنین هر شب بعمل آرند و صبح بشویند و برین مداومت کنند و اگر هر صباح و شام تجدید آن نمایند اولی بود و کذلک در بعض و که [illegible] بحاو غیره از ان و یا تحسین لون آن باشد استعمال کنند شیخ سیفرماید که آنچه آثار جدری قلع کند بیخ نی خشک کرده و آرد باقلا و حکاکهٔ [illegible] و مغز [illegible] و تخم خربزه و پوست خشک آن و برنج شسته و ماء الشعیر و سفیدهٔ بیضه و طین متخلخل و مرداسنگ و نشاسته و مغز بادام شیرین [illegible] بادام تلخ [illegible] و روغن سوسن ست و روغن پسته و پیه خر و روغن گل و مانند آن و آبی که از نسیم شتر وقت بریان کردن آن بر آید نهایت نافع و از ادویهٔ قویه کف دریا و تخم فلفل و قسط و اشق و کندر و صابون و بورق و استخوان سوخته و استخوان بوسیده و تخم ترب و آرد ترب خشک کرده [illegible] و از مطعومات جیده [illegible] لون انار شیرین و ترش و شراب خوشبو و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و شوربای ماکیان و کبک و دراج و تدرج فربه ست و لازم ست که صاحب او مداومت حمام نماید و از مرکبات اینست بگیرند استخوان سوخته و پشک گوسفند کهنه و خزف نو و نشاسته و تخم خربزه و برنج مغسول و نخود [illegible] جزو حب البان و ترمس و قسط و زراوند طویل هر واحد پنج جزو و بیخ نی خشک بست جزو و ازین طلا با آب خربزه یا با آب خیار دشتی و ماء الشعیر یا آب باقلا [illegible] ساخته شب بر عضو گذارند و صبح با آب مطبوخ بنفشه بشویند دیگر تالیف حکیم قریطن خزف جدید استخوان کهنه بیخ نی فارسی نشاسته ترمس تخم [illegible] برنج [illegible] حب البان قسط مساوی گرفته از ان غمره سازند و بعضاً ترمس نخود سیاه جرجانی و ایلاقی مینویسند دوائیکه در طلا کردن بکار آید و نشان آبله ببرد اینست مرداسنگ سفید کرده و بیخ نی خشک و استخوان بوسیده و کف دریا و قسط و انزروت و مغز بادام تلخ و زراوند طویل

وتخم ترب وتخم خربزه وتخم کنگر وآرد باقلا وبرنج وترمس وسفال نو ونشاسته ونخود ولوبیا وپشک گوسفند کهنه وحب البان در آب معصفر طلا کنند **صفت** طلای دیگر آرد باقلا آرد نخود هر یک سه درم تخم خربزه پنج درم مرداسنگ سفید کرده دو درم بیخ نی خشک سه درم همه را بکوبند و بگلاب سرشته طلا کنند پس از آنکه از حمام بیرون آیند بعده پوست خربزه وبنفشه وسبوس ونخود همه کوفته در آب بجوشانند وروی بدان آب بشویند ودیگر بار تازه طلا کنند **صفت** طلای دیگر آرد باقلا پنج درم تخم کنگر دو درم ونیم قسط شیرین دو درم مرداسنگ سفید کرده دو ونیم درم بدستور سابق بکار برند **صفت** طلای دیگر قوی‌تر سفیداب مرداسنگ سفسول ترمس براده عاج هر یک سه درم بیخ نی خشک آرد نخود استخوان بوسیده آرد برنج مغز تخم خربزه حب البان مقشر قسط هر یک چهار درم همه را بکوبند وبلعاب تخم کتان سرشته شب طلا کنند وبامداد بنفشه وبابونه در آب بجوشانند وروی بدان آب بشویند **مجوسی** گوید که چون آبله متقشر گردد طلا گل کرسب سفید باندک نمک نمایند وتا پنج ساعت بگذارند پس بآبیکه دران مورد وانجیر جوشانیده باشند بشویند بعده دو یا سه روز ترک نمایند بعد ازان بآرد برنج سفید وجاورس واندکی زعفران طلا کنند ویکشبانه روز بران بدارند وصبح بآبیکه دران سبوس وانجیر جوشانیده باشند بشویند **حجندی** وغیره مینویسند که آرد ترمس مغز بادام تلخ قسط شیرین تخم ترب تخم جرجیر همه واحد یکجز وسائیده طلا سازند ویا بیخ نی خشک وآرد باقلا ومغز تخم خربزه وبرنج ونبات ومغز بادام وآرد جو از هر یک مقداری نرم سوده بسفیده تخم مرغ طلا سازند واگر آثار آبله شبیه به شبند باشد پیه بط ومرهم داخلیون ضماد کنند ویا مرداسنگ سفید آرد نخود بیخ نی خشک استخوان کهنه قسط حب البان آرد برنج تخم خربزه کوفته بیخته بآب خربزه یا لعاب حلبه وتخم کتان سرشته طلا نمایند ویا مرداسنگ را سفید سازند وبروغن گل آمیخته طلا نمایند وبدانند که مرداسنگ را سفید کرده بهر آن زرین اردیه اضافه کنند که جلد را جلا سپید بد وسفید نا کرده سیاهی می آرد وطریق سفید کردنش آنست که مرداسنگ ونمک مساوی سوده در ظرفی گذارند وبر سر او آب بجهت در آفتاب نهند چون آب گرم شود آنرا بریزند ودیگر آب بران اندازند وهمچنان تجدید آب میکرده باشند تا آنکه سفید گردد **انطاکی** گوید که آنچه آثار جدری را زائل کند طلای صدای صدف بسرکه است وهمچنین درع مسطفی در آب لیمو وکدو برگ بآب باقلا **اطبای هند** مینویسند که برای ازاله نشانات چیچک آنبه هلدی بیخ سرکنده خرمهره سوخته مساوی کوفته بیخته بشیر میش آمیخته شب بر رو طلا سازند وصبح بنقوع سبوس بشویند ویا استخوان آدمی یا آهو بآب بشبینه سوده طلا کرده باشند ویا خونکلان در شیر گوسفند سوده مالیده باشند

حمیقا

بفارسی [illegible] آبله [illegible] گویند وبهندی [illegible] ودر افغانی [illegible] کاکرا ودر ملک [illegible] کنکره [illegible] نامند وآن نوعی از آبله سلیم‌تر است [illegible] وبزرگ سفید [illegible] زیاده از صد دانه نمیباشد واز قلت عدد او شمار میتوان کرد واز خواص اوست [illegible] تپ بود وحمی واسهال وعقل ونفس مریض برقرار ماند وشیخ فرموده که حمیقا چیزیست میان جدری وحصبه [illegible] هر دو سالم‌تر است یعنی [illegible] کثرت مثل کثرت ماده جدری نیست ونه [illegible] حدت وفساد است مثل حدت ماده حصبه وگویند که در ابتدا [illegible] کوچک [illegible] باشند [illegible] تدریج تا سه روز تمام پر آب میشوند وبکمال میرسند وبعد ازان رو بانحطاط وپژمردگی می آورند وتا سه چهار روز دیگر تمام خشک میشوند واین [illegible] نیز از جمله امراض [illegible] شمرده اند وهر شخصی را در مدت العمر یکمرتبه بر می آید وتا سه مرتبه نیز گفته اند وصاحب خلاصة التجارب تا هفت مرتبه نقل کرده بیشتر [illegible] آن بعد جدری نیست وکمتر آنست که اول حمیقا بر آید بعد ازان جدری واعراض وعلامات آن قریب باعراض وعلامات جدری وحصبه است لیکن [illegible] ازانها است ومدت مکث این کمتر واندر هوای خشک مولد حصبه اطفال مرطوب وکسانی را که تدابیر رطوبت افزا از خوردن میوه وغذا [illegible] تر دارند [illegible] مولد آبله اطفال صفراوی وآنها را که تدابیر خشکی فزا دارند پدید آید وگویند که انواع کلی آن دو نوع مشاهده [illegible] یکی آنکه دانهای آن بتدریج ظهور میکند لیکن همان قسم از ابتدا آبدار وبآن تپ خفیف وخارش بدن وبیخوابی تا دو سه روز وبعد ازان [illegible] تخفیف می آورد [illegible] دانهای آن [illegible] آب بر [illegible] بلکه بعضی دانها سرخ باخارش بر می آید وباز فرو می نشیند وزائل میگردد ودوم آنکه [illegible] همان قسم آبدار بر می آید [illegible] بلند پر آب [illegible]

و یا آن تپ و خارش کم بسیار و بزودی خشک میگردد **علاج** این نوع محتاج بعلاج نیست از خود زائل شود و اگر حاجت افتد سبکتر از علاج جدری کنند و گویند که علاج جاورس در ابتدا خورانیدن صبر دانسته واز روز سوم یا چهارم غسل نمودن بآب سرد هر روز یا یکروز در میان و غذا از مزورات بارده مانند دوغ با چلاو و عدس مقشر و ماش مقشر پخته با چلاو و یا کدو و یا پلول یا اسفاناج پخته با روغن بادام و یا مسکه بسیار کم و اگر بی روغن باشد بهتر یا ماء الشعیر با اندکی نبات یا یکی از اشربه مناسبه مثل شربت گاوزبان یا چهار یا نیلوفر یا عناب و امثال اینها و در اواخر تبرید فرمودن بمزورات مذکوره در جدری و آنچه در حصبه بیاید و احیانا اگر محتاج باعانت شود بتدابیر خفیفه جدری اعانت نمایند مثل خورانیدن مطبوخ انجیر زرد یکعدد و زردک سه عدد نخود با پوست یکتوله لک خام سه ماشه جوشانیده صاف نموده با شیره تخم هندوانه و یا شیره تخم کدو و یا شیره تخم خیارین و یا شیره تخم خرفه مقشر هر کدام که باشد یکتوله خاکشی سنگ شوئی ماشه یا مطبوخ خفیف دیگر دو سه روز دهند و از برای رفع خارش صندل سرخ سائیده بر بدن بمالند و بگذارند تا خشک شود پس بآب غسل نمایند و هر عارضه که رو دهد بتدابیر که در جدری ذکر یافت معالجه نمایند.

حصبه

بثوریست سرخ رنگ متفرق بقدر دانه جاورس و چون شروع کند اول ورم گیرد و خطوط مستدیره سرخ رنگ با پوست ملتصق شبیه بنشانهای گزیدن کیک پدید آید و بعد از آن در همان موضع دانها ظهور نماید و پخته نشود و ریم نکند بلکه خشک شده باریک گردد و پوست او مانند سبوس جدا شود و مادهٔ او خون ردی صفراوی و اندک ست و میل بخشکی دارد و بدین سبب بثور او کوچک تر باشد لیکن حصبه کشنده تر ست از آبله و این هم از جملهٔ امراض وبائی ست و هر که مستعد حصبه باشد خشک و لاغر و صفراوی باشد خصوص که تدبیر صفرا افزا از ادویه و اغذیه و فواکه حاره مثل خرما و عسل و حلویات از قبل نموده باشد و هر گاه که زمستان خشک گذرد و سرما بر عادت آن ورایت نباشد و تابستان گرم و خشک باشد اندر آخر خریف حصبه بسیار افتد و علامت خاصه حصبه آنست که تب او گرم تر (یعنی اندوه) است از تپ جدری باشد و غشیان و قلق بیشتر بود و در بیشتر حالها یکبارگی بیرون آید و جدری در یک هفته و زود تر اندر سه روز بیرون آید و بثرهای حصبه بزرگ نباشد و از پوست برداشته نشود و شیخ میفرماید که حصبه گویا که جدری صفراوی ست و میان هر دو در اکثر احوال فرق نیست بجز اینکه حصبه صفراویست و در حجم کوچک تر و گویا که از جلد تجاوز نمیکند و بارز و بلندی معتد به نمیباشد خصوصاً در اوائل (ابتدای) ظهور او و نتوء و بلندی میباشد و از جدری کمتر بود و سیم را تعرض از جدری کمتر کند و علامات ظهور این قریب از علامات ظهور جدریست لیکن تهوع درین اکثر و کرب و اشتغال باشد و درد پشت کمتر بود [illegible] علامت سلامت این سلامت جدریست پس حصبه سریع الظهور رقیق سلیم ست و صلب [illegible] اخضر و بنفشی ردیست و بطی النضج متواتر الغشی و کرب باشد [illegible] [illegible] بیشتر شد [illegible] آن از خون رقیق بسیار تیز میباشد حتی که [illegible] صفرا میگردد و علامت حصبه تپ محرقه و کرب [illegible] خون و قلق و اضطراب [illegible] تشنگی شدید و ضیق نفس و خارش بینی ست و اسلم آن سریع الخروج سرخ رنگ غیر شدید الحمرست [illegible] حصبه سلیم آنست که تا روز چهارم [illegible] گردد که چون جدری و حصبه را بینند که خروج او دشوار گردد و تپ [illegible] نباید و [illegible] غشی و خفقان [illegible] هلاک شود ایضاً امراض چشم و باقی اعضا از آن [illegible] زیرا که من اکثر اطفال را دیدم که چشم [illegible] دفع طبیعت بود مر خون صفراوی [illegible] [illegible] باشد و از جملهٔ امراض [illegible]

[illegible] و مقارنت و اتفاقات [illegible] این مرض بیشتر [illegible] و بیشتر افتد و بین مرض در مدت عمر هر کسی [illegible] یک نوبت لبته پدید می آید و دو نوبت هم دیده ایم و زیاده ازین [illegible] بروز [illegible] در یک هفته [illegible] و هنوز هیچ بروز نکرده [illegible] حصبه سرخ بیرون آورده [illegible] [illegible] از تپ [illegible] [illegible] مناسبت [illegible] بسیار [illegible] بیشتر [illegible]

[illegible]

وسلامتی نفس و آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان خیر بود جهت دلالت بر سلامتی آلات تنفس و کمال قوت و میل ماده بخارج و اختلاف ظهور و خفای آن
نیک نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت و میل ماده باندرون و این در اکثر احوال منذر بوقوع اسهال باشد یا بغشی خصوصاً که رنگ آن بنفش بود و هر گاه
تشنگی و کرب عظیم شود و ظاهر تن سرد گردد و رنگ حصبه بسیاهی یا بسبزی گراید هلاکت نزدیک بود و بیهوشی آنرا که فصد نکرده اند درین مرض سخت بد باشد و بسرسام
مهلک زود منتقل شود و اسهال قبل از بروز و بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تمام و دفور قوت و بعد یازدهم اکثر آن بود که بحران شافی باشد مجرب است
و رعاف بحرانی درین مرض نیکو و اکثر با سلامت باشد و هر گاه مصحوب را اسهال خون افتد حال بد باشد بتخصیص در اواخر لیکن ممکن بود اگر قوت بر جای باشد
و اعراض بد دیگر نباشد و امتلای دموی بوده باشد بخیر خلاص یابد خصوصاً در اوائل و در انجا که خون ناب آید زود هلاک گردد و اگر آنرا بچیزهای قابض علاج کنند
در احشا ورم تولد کنند و هلاک گرداند و آنرا که اسهال خونی نباشد امید وارتر باشد اگر چه از خطر خالی نباشد و بعضی گویند که انواع ردی حصبه را از جمله طاعون شمرده اند
و درین قی اکثر کراثی و زنگاری و طعم دهن تلخ و چشمها زرد و نبض سریع و بول ناری میباشد و بهترین انواع این نیز آنست که با او نبض و نفس و شعور و میل بر غذا
و آب برقرار باشد و بزودی و آسانی سرخ بیکدفعه بروز کند در روز سوم از ظهور علامات و بعد از بروز تب و سائر اعراض کم گردد و زود خشک نشده آرد و تا هفتم و نهم
صحت یابد و خلاف اینها همه بد و با خطر باشد و انچه روز ششم و هفتم بروز کند و سرخ رنگ باشد و بعد بروز اعراض زائل گردد متوسط بود و انچه هفت روز گذشته
و هنوز و انتهای آن بروز نکرده باشد و اعراض آن بسیار شدید بود و اکثر آنست که با خطر باشد خصوص آنکه سیاه و یا کبود و یا سبز و یا صلب و یا عطش بسیار و با طن
ملتهب و ظاهر بدن سرد بود و نفس و حواس برقرار نباشد و انچه از چارده روز تجاوز کند ممکن البرء است علاج انچه در علاج جدری مسطور شد حسب حاجت
بعمل آرند چه علاج این قریب بعلاج آنست بهر آنکه حصبه مثل جدری صفراوی بود و بعضی اطبا بفصد و اسهال در ابتدای این مرض امر کرده اند و اسهال بعد از ششم
این مرض جائز داشته اند و بقول ابن الیاس و خجندی حق آنست که این هر دو غیر جائز است بهر آنکه ماده این مرض صفراوی در غایت رداءت و فساد و لطیف است از خارج
و صحیح نیست بلکه تدبیر صواب درین آنست که تسکین اخلاط و تغلیظ آنها و منع آنها از حرکت نمایند بشرب شربت عناب و یا عناب با آب صاف جوشانیده بغیر شکر
و بران اندکی خاکشی پاشیده بنوشند و یا شربت امرود و سیب یا شربت انار و صندل و حماض بهر تقویت قلب بنوشند و غذا ماء الشعیر و عدس باشد و حق آنست
که این مرض حدات و نطاسی را در معالجه خود متحیر می سازد زیرا که اگر بالکل طبیعت بگذارند و استفراغ و تلیین طبیعت نکنند خوف ارتقای بعض مواد بسوی دماغ و حدوث
سرسام بود و اگر معالجه بتحریک و استفراغ کرده شود بهلاکت انجامد بسببی که مذکور شد بالجمله ماده او را اصلا حرکت ندهند و از لینت طبیعت حذر کنند خصوصاً بعد از دو از
چارده روز و دران عناب نیم کوفته و هر صبح شربت عناب و یا شربت خشخاش بنوشانند اگر با آن سرفه و الم در حلق و سینه باشد و انار شیرین بمکند و غذا بدستور سابق بود
و ازین معالجه تجاوز نکنند تا آنکه تب ساکن شود و تیزی ماده شکسته گردد و درین مرض از نوشانیدن ترنجبین و شیرخشت حذر کنند مگر آنکه طبیعت بسیار قبض شود
که دران هنگام در ماء الشعیر بنفشه و یا فرد عناب و سپستان اضافه نمایند و یا مدد شربت بنفشه بیست درم در آب گرم بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد ماء الشعیر کرده دران
حب الآس بخته باشند باندکی صمغ عربی و گل ارمنی بنوشانند و یا مثقالی از قرص طباشیر قابض با ده درم رب حب الآس یا رب بهی و امرود بمکند **صفت**
قرص مذکور تخم حماض چهار درم گل سرخ هفت درم صمغ عربی طباشیر هر واحد سه درم نشاسته بریان ده درم همه را باریک سائیده بلعاب اسبغول سرشته اقراص سازند
و با رب بهی یا رب آس هر کدام که حاضر باشد مقدار ده درم بخورند و غذا چاورس بریان با مغز بادام و جو و خشخاش بریان و باید که خاکشی مقدار یک کف در
فرش صاحب حصبه و چیزی بر بدن او بپاشند و مریض از تناول جوزه مرغ و مانند آن حذر کنند تا آنکه تب او بتمامه منقضی گردد و تا روز چهاردهم زردبردی مریض
اگر تابستان باشد صندل و مورد بسوزند و اگر فصل زمستان باشد طرفه و شاخ انگور و انار و انجیر و ازین معالجه تا انقضای تمام مرض تجاوز نکنند ایلاقی
و جرجانی مینویسند که چون ماده حصبه کمتر در تباه تر میباشد و سبب او غلبه صفرای سوخته و افساد او خون است و لا جرم شربتهای ضد ماده حصبه سرد و تر باید تا با خشکی و تیزی
صفرای سوخته برابری کند و اصلاح خون نماید چون کشکاب و لعاب اسبغول و مانند آن و کشکاب و لعاب را با آب غوره یا آب انار ترش و مانند آن با آمیخت و باید
که مثال ماده حصبه همچو آب ایستاده است که مدتی دراز اندر آبدان ایستاده باشد و عفن شده و حرارت آفتاب آنرا سرخته باشد و لطافت از وی برده باشد پس هر گاه

آب ملکیزه و بسیار بدان آمیزد فساد او کمتر شود همچنین هرگاه که شربتهای سرد تر خداوند حصبه بنوشد و اندر معده و جگر او در رود و برگها بگذرد و با خون بیامیزد خون او صلاح آید
با آنکه کشکاب خداوند آبله را و سینه و حلق را نیز سخت موافق باشد لیکن خداوند حصبه را موافق تر باشد از خداوند آبله و لیست آب سرد و آب غوره و آب ریباس و آب زرشک نیز
خداوند حصبه را موافق تر باشد و ماء القرع و آب هندوانه و آب خیار ترش نیز صاحب حصبه را موافق تر از خداوند آبله باشد و اگر با بیرون آمدن آبله تپ سخت گرم باشد بدین
شربتها حاجت آید و بدانند که طبع خداوند آبله و حصبه نگاه باید داشت تا اسهال نیفتد که اندران خطر باشد خاصه اندر آخر حصبه سخت بد باشد لیکن گاهی اندر ابتدای آن حاجت
بتلیین طبع افتد از برای دو معنی یکی آنکه صداع و حرارتیکه باشد بدان زائل شود دوم آنکه ماده لختی کمتر شود و علامت حاجتمندی بتلیین طبع و تقلیل ماده آنست که رگها
ممتلی باشد و رنگ روی سرخ نباشد و نبض موجی بود و تپ گران باشد و سخت فروزان نباشد و آنچنین تپها را بتازی بلیده گویند و هرگاه که احوال این باشد بفصد
حاجت نبود لیکن باسهال حاجت باشد پس هلیله زرد مقشر را در آب بجوشانند و صاف کرده نبات سفید در [illegible] بنوشند و اگر آب انار این با تخم کوفته
نبات دران داخل کرده بدهند صفرا و رطوبت را کمتر کند و هیچ گرمی نکند و خداوند حصبه را اگر آلوی سیاه بکار دربیند [illegible] در جلاب ترکنند و آن جلاب بنوشانند
و آلو تر کرده چند دانه بخورانند و وقت حاجت کم کردن ماده آن انسب بود و باید دانست که در حصبه ترنجبین نشاید داد زیرا که مضرت آن خداوند حصبه را همچون
مضرت عسل باشد بر مردم محرور و بیقراری و غثیان زیاده شود و بنفشه و آب لعاب همچنین منش گشتن و تا به زیاده کند و همچنانکه اندر آبله اولی تر آنست
که اگر علامات غلبه خون ظاهر گردد نخست لختی خون کمتر کنند همچنین در حصبه [illegible] اگر تپ سخت
گرم و دهان تلخ و چشم زرد و بول ناری باشد و آنکه طبع نرم باشد هیچ وجه تدبیر [illegible]
طبع نرم نشود خاصه اندر حصبه و هرگاه که از نرم شدن طبع احتیاط کنند کشکاب [illegible] و اگر زیادت
ازین حاجت آید پست انار دانه و کشک جو بریان کرده نیم کوفته همچنانکه [illegible] در آن کشکاب افگنند
و اگر بدین کار بر نیاید پیش از کشکاب مذکور بقدر سه درم سفوف الطین با رب بهی [illegible] بخورند پس کشکاب [illegible] صفت سفوف الطین
گل سرخ طباشیر تخم حماض سماق زرشک گل مختوم هر یک یک جزو پوست [illegible] گلنار [illegible] دوغ ترش پالوده
مسکه را از آن جدا کرده با کعک و صمغ عربی بدهند و رعایت کردن [illegible] اسهال آرند [illegible] آخر حصبه باکنند که اسهال نشود
ابن نوح گوید که ابن [illegible] گفته که علاج جدری و حصبه مثل علاج [illegible] باشد و محمد بن زکریا نوشته که حصبه خبیث تر از جدری است
و میباید که در حصبه اخراج صفرا برفق بغیر اسهال کنند مثل آب [illegible] با شکر و ماء الشعیر و آب هندوانه و ماء الخیار و [illegible] لعاب
بزرقطونا و مانند آن و اگر عقب شرب اینها غم و کرب بهم رسد و بیهوشی [illegible] آب گرم جرعه جرعه بدهند و ساعتی دران بنشانند و مالش [illegible]
کنند و جامه بپوشند تا بدان تسکین یابد [illegible] الخالصة التي [illegible] کشمیر [illegible] پیدا شد و نزدیک بهلاکت رسید
حضرت استادی او را سه عدد انجیر خشک با مغز [illegible] آنست
که در اوائل فصد یا تقلیل دم فرموده ایم و بعد از آن جهت تسکین و تقویت [illegible] کرده و آش جو که اندران عناب و اندکی کشنیز سبز
جوشیده باشد داده ایم و آنرا که ازین غذا نفرت شده برنج اندر آب مطبوخ جو پخته داده ایم و با آب سرد و آب عناب جوشیده و اندکی یخ و شفتالو تسکین
حرارت کرده و گاهی آب آلو جهت تسکین صفرا با آب عناب خلط کرده ایم و گاهی که دهن سخت خشکی کرده هندوانه شیرین سرد کرده داده ایم و اگر شکم نرم بوده
[illegible] ایم و آلو و هندوانه غذا داده ایم آن هنگام [illegible]
خطائی نرسیده و بسیار از حصبهای بد باین تدبیر صحت یافته اند و آنجا که بروز دیر میشود و ناقص یا متراجع است و طبیعت را یاری دادن احتیاج است
باید که تن او را بجامه پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد بدهند و اگر قوت داشته باشد که قدری آب گرم ساعتی در شیب جامه او دارند تا بخار آن تن او را
نرم و مسام او را گشاده سازد صواب بود و انجیر چند عدد در آب عناب جوشانده آب او دادن هم مدد بروز بود و اگر قبل از بروز طبع نرم باشد و منع بروز کند

[illegible] اسهال [illegible]

و یا بیم حدوث اسهال باشد مزیدن بهی ترش و رب آن و مزیدن انار و دانه و زرشک موافق بود و قبل از غذا او بسیار دیدم که در برنج و ترشی مبالغه کردند و حصبه
بخیر گذشت اما گرانی در زبان و یا در گوش پیدا کردند و بران ماندند و آنجا که گرانی سر و صداع و یا بیهوشی و غفلت بسیار شود و امتلای خون باشد و فصد
نشده و حصبه نیز هنوز بروز نکرده اگر ممکن بود تقلیل دم غیر از آن هیچ تدبیری مفید نیاید و اگر امتلای دم نباشد و یا فصد در اوائل شده باشد ماده را
از دماغ باز باید داشت بحقنه و شیاف و بپاشویه و بویانیدن کافور و لخلخه بارد و مالیدن تیزاب بر کفهای دست او و بعد بروز آن اگر ضعفی باشد و غذای
قویتر خواهد چوچه مرغ باید داد پخته یا کباب کرده و تفانری اندر ری هوای بولد حصبه شد در اطفال و کودکان و چنان بود که سرفه سخت و تملیلی پیدا کرد
و بعد یک روز تب مطبقه قوی پدید می آمد و بوقت شب هنگام سرفه تب بیشتر میشد و اکثر را آواز گرفته بود و در روز پنجم حصبه سرخ بر تمام بدن ظاهر میشد
و چنان تجربه شد که انجیر جهت سرفه میدادند نافع بود و بر در حصبه را نیز مدد میکرد و ترشیها مضر بود هم سرفه را و هم تب را و غذای نافع بعضی را شوربا
برنج بود و گوشت گوسفند اندران جوشیده و حلیم گندم گوشت اندران جوشیده و بعضی را آش جو ساده و بعضی را نوغان برنج و بعضی را ماش برنج
و دیگر چربیها و ترشیها و سردیها و شیرینیها هیچ نمیدادند و بعضی کودکان معتاد میوه را انار املیسی اندکی میدادند و بدین نوع تدبیر جمله صحت یافتند اکثر در
هفت روز و در یازدهم بحران تام بعرق بود و چون مرض هوائی و ضعیف بود حاجت به تنقیه نمیشد و بیشتر احتیاج بتنقیه کودکان سخت مرطوب
و مردم رسیده را باشد جهت قوت سبب تخصیص که تدابیر اکل و شرب ایشان بد بوده باشد و حضرت استادی هیچ مصحوب را نمیگذاشتند که
جامه پاک بپوشد جهت آنکه گزیدن شپش برای بروز حصبه نیکو باشد بعضی متاخرین مینویسند که اگر صفرا در کمال غلبه و زیادتی و در طبیعت نیز قبض باشد
بزودی طبع را نرم نمایند بملینات مناسبه در دفع صفرا مثل ماء الشعیر یا شربت آلو یا تمر هندی یا آب انارین معصور با شحم و شیر خشت یا با این نقوع فواکه بعض
تمر هندی پنج توله آلوی بخارا و زرد آلوی ترش هر یک پانزده دانه سپستان عناب هر یک سی دانه در عرق کاسنی یا آب عرق آن بقدر دمی تر کرده
مالیده و دو توله تا چهار توله شیر خشت حل کرده بنوشند یا مغز خیار شنبر و تمر هندی در آب کاسنی عرق یا عرق آن حل کرده صاف نموده یا شیر خشت
و روغن بادام بخورند اگر سرفه نباشد و الا این نقوع حلو بدهند عناب سپستان هر یک بیست دانه خوبانی سویز منقی هر یک پانزده دانه در عرق نیلوفر
یا مکوه تر کرده با چهار توله شیر خشت بخورند یا مغز فلوس و سپستان را در آب هندوانه خیسانیده صاف کرده با شیر خشت و روغن بادام و یا مغز فلوس را
در لعاب بهدانه و اسپغول و ریشه خطمی مالیده با شیر خشت و روغن بادام دهند پس بنگرند اگر خون نیز کمال غلبه داشته باشد جوان محرور المزاج را فصد
اکحل یا باسلیق وغیره نمایند بعد از آن مطفیات و مسکنات صفرا و خون بدهند مثل اشربه که سابق مذکور شد و شربت نارنج و ترنج و لیمو و ریباس
و غوره و توت و آلو و زرشک و سکنجبین هر کدام که مناسب باشد با عرق کاسنی یا آب برگ کاسنی و خاکشی سنگ شو و یا اسپغول پاشیده
پس اگر غلیان و حدت ماده قوی و رقیق باشد متوجه بتغلیظ آن شوند بمبردات مغلظه بمقداریکه غلیان و حدت آن کم گردد نه بسیار از حد مانند شیره
تخم خیارین یا مغز تخم کدو یا مغز تخم هندوانه بشربت عناب یا نیلوفر یا کادی یا جهار نخل و از این همه بهتر قرص کافور است بآب انار ترش یا کشنیز
آن یا شربت بهی ترش و سماق و مانند آن اگر سرفه نباشد و اما اگر غلیان و حدت چندان نداشته باشد احتیاج بتغلیظ نیست که آن بسیار
ضرر دارد بلکه اگر ماده غلظتی داشته باشد ترقیق آن نمایند و اعانت طبیعت بر بروز مثل آب برگ بادیان و برگ کاسنی و برگ عنب الثعلب با
خاکشی سنگ شو و عرق کادی یا جهار نخل و شربت آن کنند و اگر برگهای مذکوره نباشد شیره تخم آنها با خاکشی و شربت کادی و عرق گل و بیخ آن
بدهند و محافظت بعض اعضای شریفه بتدابیریکه در جدری گذشت باید کرد و از مالیدن روغن بر بدن اجتناب نمایند این همه تدابیر قبل
از بروز حصبه است اما بعد بروز مغلظات و مبردات البته نباید داد و ملاحظه غلبه صفرا و حدوث ثوران آن را نیز از دست ندهند و معینات بروز
می باید خورانید مثل آب بادیان وغیره مسطوره یا نقوع یا مطبوخ تخم آنها با اضافه بیخ کاسنی و بیخ بادیان و گل نیلوفر هر یک یکدرم تا یک مثقال
با یکی از شربتهای مناسبه و سه درم خاکشی سنگ شو و اگر حصبه دیر بر آید تدبیری کنند سه عدد انجیر و سی عدد [illegible] سپستان [illegible] دانه آلوی بخارا در آن

مطبوخ اضافه نمایند تا آنگاه که دامنها تمام پر کنند و اگر این کفایت نکند یکی از مطبوخات مذکوره در جدری که مناسب دانند بدهند و بدن را گرم دارند و اندک اندک آب گرم بخورانند تا فی الجمله عرق آید لیکن با شرائط مسطوره در جدری از بحال بودن نفس و حواس و غیره و اگر خشکی دماغ یا بیخوابی عارض گردد شیر دختر در بینی چکانند و پارچه بدان تر کرده بر تارک سر او بگذارند اگر ازین تخفیف حاصل نشود در گوش نیز بچکانند و بر کف دست و پا بجاهای دیگر چند قطره آب در روغن یاسمین بمالند تا سفید گردد تدهین نمایند و غذا مزورات بی گوشت و روغن مثل آش جو با اندکی نبات یا شربتی ترش مناسب یا بی شیر بینی و شربت و یا ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و خرفه و یا ملول بعدس مقشر یا ماش مقشر و توری با اندک نمک و روغن بادام پخته همه چاشنی دار با آب انار و سیب ترش و زرشک و آلو اگر سرفه نباشد و الا بی چاشنی با چلاو و نان در جمیع اوقات موافق و مناسب ست و هرگاه تشنه شود آب سرد که بهوا سرد شده باشد نه ببرف و شوره بدهند و اسبغول بران بپاشند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده با عرق کاسنی یا بید ساده یا نیلوفر نیکو مسکن عطش ست و اگر تشنگی بسیار غلبه کند و بهیچ نوع تسکین نیابد آب سرد مقداری کثیر بخورانند و قی فرمایند که بسیار معین بر تسکین تشنگی ست و در مکان معتدل الهوا در ابتدا بنشانند و در آواخر بعد ریختن خشکریشه اندر مکان سرد هوا دار نشانند و مبردات مثل شیره تخم خرفه و مغز تخم خرفه و مغز تخم هندوانه و مغز تخم کدو و امثال آن و یا ماء الشعیر با یکی از شربتهای مناسبه و یا اسبغول با عرقی و شربتی مناسب و سکنجبین و یا آب هندوانه و بید و مغز تخم خیارین و کسیر و یا دوغ گاو مسکه گرفته که بسیار ترش نباشد و یا میوه های بارد ترش و چاشنی دار مثل انار و توت و آلو و ریباس اگر سرفه نباشد و الا سرد شیرین مثل شفتالو و انار شیرین و سپستان تازه و مانند اینها مناسب ست و آب سرد اکثر غسل کرده باشند یکروز زیاده و روز در میان **و بدانند** که اگر اسهال در اواخر این مرض عارض گردد زود متوجه حبس آن گردند بتدبیری که در جدری ذکر یافت و محافظت قلب و دماغ و جگر و اعضای تنفس درین مرض بسیار لازم شمرند بخوشبوهای سرد مثل صندل بگلاب سوده و بید مشک و کافور و نیلوفر و مانند اینها و خورانیدن مروارید سوده و فادزهر معدنی با عرقیات مناسبه مثل عرق بید مشک و بهار بید و نیلوفر و گلاب و اشربه مناسبه مثل شربت صندل ترش و سیب ترش و ریباس و انارین و نهادن پارچه تر کرده بر سینه و جگر و تارک سر بسیار مفید ست و اگر در ابتدا اتفاق تلیین و خروج بثور نشده باشد بره بسبب عرض آن نشوند مگر بضرورت بسیار قوی اما مسهلات قویه را حذاق اطبا در هیچ حال اندرین امراض تجویز نکرده اند زیرا که دران خطر از ملینات زیاده ست و از خوردن گوشت و روغن و چیزهای گرم و چرب و خوشبوهای تند و بدبو متعفن و از مکان گرم متعفن و از کثرت تناول غذا و سوء هضم و از خلو معده و از شرب آب ثقیل متعفن اجتناب باید کرد و در وقتی از اوقات که قبض بسیار عارض گردد و بسبب صعود ابخره و مواد بدماغ خوف حدوث سرسام یا اختلال حواس و یا رسیدن بخار آن بقلب و حدوث غشی باشد ناچار تلیین شکم بملینات مذکوره و یا بحقنه لینه باردة کنند **بالجمله** بعد از ظهور حصبه از مبردات و ملینات احتراز واجب ست اگر در اواخر او طبع نرم شود بشربت حب الآس و طباشیر و صمغ عربی و گل ارمنی و زهر مهره خطائی و قرص طباشیر قابض و رب بهی و مانند آن باز دارند و اگر اسهال دموی بود بشربت انجبار و مثل آن معالجه نمایند و اگر رعاف افتد و خوف ضعف و سقوط قوت بود فی الفور بحبس او کوشند که افراط آن خطر دارد و ادویه حابس آن در علاج رعاف بتفصیل گفته شد و آنرا که خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش توان داد و سرفه شدید را بلعوقات معتدله دفع باید کرد و همچنین هر عرض را با دویه مناسب آن تدارک نمایند والله تعالی هو الشافی و فی الصحاب هو الکافی

شرا

بثور پهن اکل بسرخی بود و با خارش و کرب باشد و دفعة حادث شود پس اگر دموی باشد سرخ تر و گرمتر بود و بسرعت ظاهر شود و در شدت کند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند و شیخ گفته که گاهی رطوبت از ان سیلان کند و در اکثر امر کرب او و حکه در شب

اشتداد نماید و سببش بخارات حارست که یکبارگی در بدن ثوران کند و آن یا از خون صفراوی پیدا شود و یا از بلغم شور و چون شرا
موضع فراخ در گیرد اگر فصد نکنند خوف حدوث تپ غب باشد و طبری نوشته که شری مرضیست که جهال اطبا دران تهاون میکنند
چنانکه در صداع خبطه تهاون نمایند و از تهاون در خبطه زکام پیدا میشود و از تهاون در زکام نزله تولد میکند و از تهاون در نزله
ذات الریه و ذات الجنب و شوصه حادث میگردد همچنین از تهاون در شری فساد مسام و جلد میشود و از فساد او ضعف اعضا و از
ضعف آن انصباب مواد بسوی آن و از انصباب مواد جرب و دمامیل و دبیلات و بثور ردیه و فساد لحم میگردد و گاهی بسقوط اعضا
منجر انجامد و شری یا از خون گرم حاد بود که دران حرافت باشد و چیزی از رطوبت فاسده غلیظه با وی آمیزد و یا از رطوبت رقیق فاسد
باشد که بشوریت حدت یابد و آنچه از رطوبات مالحه با وی آمیزد از سر نزول نماید و گاهی با رطوبت چیزی از اخلاط سوداوی فاسد الکیفیه
آمیزد و بحسب سبب موجب رنگ شری و صورت او باشد پس آنچه از خون سخین باشد که در حدت کمتر از خونی بود که در حمره و نمله میباشد
صورت شری بثور صغار سرخ رنگ بود و با وی کرب و قلق و حالت شبیه بحمی باشد و آنچه از رطوبت فاسد باشد صورت او بثور کبار سفید رنگ
بود و با آن غثیان و تهیج باشد و گاهی با وی قذف رطوبت بود و گاهی با نوع اول قذف صفرا باشد و ظهور او نزد اندفاع خلط بسوی
سطح بدن و تنگی مسام و ضعف از اخراج آن بسبب کثرت او یا غلظ او یا هر دو باشد پس مسام مسدود شود و جلد متقشر گردد و آنچه ظاهر شود
مثل بثور پهن گردد و با آن حکه بود بسبب حرافت و ملوحت که در خلط ست و شیخ نجندی گوید حق آنست که هر دو نوع شری در شب کثرت نماید
و خارش آرند لیکن در بلغمی بیشتر بود و این مرض از صفرا و سودا کمتر افتد بسبب قلت تبخر بنا بر یبوست آنها

علاج شرای دموی

فصد هفت اندام کنند و لعاب بهدانه شیره عناب شیره صندل در عرقیات بارد برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و گیرو و پهتکری
هر دو سائیده بر بدن بمالند و یا سبوس گندم و تخم خربزه سائیده بمالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن خیلی مفید ست و آب نیمگرم بر
بدن ریختن نافع و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید و یا بعد فصد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده
شیره تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده بنوشند و گیرو و نمک سانبهر و سبوس نانخواه هر یک دو ماشه بر جلد بمالند تا
تفتیح مسام و تحلیل بخارات کند و همین مغز با سکنجبین ساده خوردن و برگ بانس بآب جوشانیده غسل کردن و سبوس گندم
و کشنیز خشک بر آتش انداخته دود آن بر تمام بدن رسانیدن از مجربات والد مرحوم ست و آب کاسنی مروق با سکنجبین و خاکشی نوشیدن
و خاکشی و اسپغول هر یک دو درم با جلاب خوردن و چیزی که در علاج ماشرا گذشت استعمال کردن نیز نافع بود و اگر فائده نشود نضج ماده از
منضج بارد نموده تنقیه صفرا بمسهل بارد که دران هلیلجات نیز داخل کنند باید کرد و استعمال قرص کافور با تبرید مذکور نیز فائده میکند
و کرا دویه نافع این نوع شرا شرب و ضماد عصاره بارتنگ و کذا عصاره کشنیز سبز بعسل و اگر مویز منقی و یا زیت خوشبو داخل کرده
ضماد نمایند نافعتر باشد و کذا افسنتین و کذا تخم کاهو و کذا جمار نخل نافع و شرب عرق بید ساده سی درم بشکر و بدن مریض در حمام
و طلای بدن او بآب بید در حمام و کذا شرب کشنیز خشک و شکر هر یک دو درم هر روز و کذا برادۀ آبنوس مثل غبار سوده که مسکن غلیان
خونست و کذا نقوع تمر هندی و کذا آب لیمو و کذا نیل هندی نیم درم که مسکن جوش خونست و کذا طرخون اندک خوردن و ضماد پشک
گوسفند یا بز مثل غبار سوده بسرکه آمیخته و کذا نان گندم بآب کشنیز و کذا برگ خیار بعسل آمیخته و کذا عصاره برگ آس یا حب او تنها
یا بشراب و روغن گل پخته و کذا سماق بآب گشنیز نا سرشته یا تخم [illegible] آمیخته و کذا آرد جو و تخم گشنیز با مساوی و کذا مغز بسرکه
یا آب حل کرده و کذا آب کاسنی و روغن گل و کذا برگ توت یا برگ [illegible] بسرکه غبار آس بسرکه غسل و کذا التقم و کذا نخوان

با آب حل کرده هر واحد نافع ست و اگر دوغ گاو بنوشند و هم طلا نمایند نافع بود و اگر برگ کنجد جوشانیده غسل نمایند برای ماشرا هم مفید ست
ضماد شرای حار از بیاض اوستاد مغفور عنب الثعلب کشنیز کاکنج قدری آرد جو باهم آمیخته طلا نمایند ولباس سرخ قطعاً نپوشند
طلا حضض مازوی سبز صندل سفید زرد چوبه برابر کوفته بیخته بسرکه و گلاب طلا نمایند **عرق صد برگ** برای شرا که با حرارت
و سوزش باشد بسیار مفید ست گل صد برگ زرد پاو آثار در آب بیخ کیله دو آثار شب تر کرده صبح عرق کشند و دو توله صبح و شام بنوشند
و اگر با قرص کافور دهند بهتر ست **اقوال حکما** ابو سهل گوید که شری اگر از خون باشد که حدت و سخونت پذیرد باید که فصد کنند بعد آن مطبوخ
تمر هندی و آلوی بخارا و هلیلهٔ زرد و بنفشه بنوشند و یا آب انارین با تمر هندی بیاشامند و یا بگیرند هلیلهٔ زرد دو درم ایارج فیقرا یکدرم
و بسکنجبین سرشته بخورند **شیخ** سیفر باید که اگر خون غالب باشد مبادرت بفصد واجب ست بعده اسهال صفرا نمایند اگر قوت
متحمل باشد بمثل هلیله دو جزو و ایارج یکجزو شربتی سه درم در سکنجبین و تسکین او بمثل تمر هندی و آب انارین و آب انار میخوش و نقوع خوبانی
و ماء الرائب و قرص طباشیر کافوری با آب انار کنند و نوشیدن آب گرم در روزی چند بار آنرا نفع بخشد و تلیین طبیعت صاحب او کنند و نقوع
سماق صاف کرده سه اوقیه نوشیدن تسکین تمام نماید و از اغذیه طفشیل و سرکه زیت بروغن بادام و سرکه زیت با آب غوره و دوغ باشد
جرجانی و ایلاقی می‌نویسند آنرا که علامات خونی ظاهر بود در حالیکه پدید آید آب غوره طلا کنند و شربت غوره و آب غوره با آب سرد دهند
تا ساکن شود و هرگاه که تسکین شد فی الفور رگ زنند و حجامت کنند و اگر آب غوره حاضر نباشد سرکه و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلا باید کرد
و بنقوع تمر هندی و دوغ ترش تسکین دهند و اگر بعد از فصد نیز معاودت کند و قوت قوی باشد بگیرند هلیلهٔ زرد دو درم ایارج فیقرا یکدرم
کثیرا یکدانگ و با آب کرفس حبها ساخته بدهند و اگر حرارت عظیم باشد آب انار و دوغ و غیر آن با قرص کافور یا با قرص طباشیر باید داد و اگر مدت
دراز گردد نقوع صبر با آب کاسنی یا با آب عنب الثعلب بدهند و اگر اثر غثیان بود ورق یاری دهند تا بخوبی قی کند **ابن هبة الله** گوید
که اگر شری حادث از خون صفراوی باشد فصد باسلیق کنند و آب آلو و آب انار و آب تمر هندی بسکنجبین بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد
رب بهی یا آب بهی یا شربت سیب بدهند پس اگر علامات صفرا ظاهر باشد با آب انارین بشکر اسهال آورند و اگر کرب آنرا لاحق شود شیرهٔ تخم خرفه
بسکنجبین یا اسپغول بجلاب بنوشانند و اگر ساکن نشود قرص کافور دهند ز ... ضماد ... سازند و بدن را با آب عنب الثعلب
و آب کشنیز و کاکنج و قدری آرد جو و سرکه طلا کنند و در آبیکه بنفشه و نیلوفر دران جوشانیده باشند بنشانند **ابن الیاس** گوید که اگر مبادرت
بفصد نکنند خوف غب بران باشد و بقدر قوت و فصل و هوا خون برآرند بعده تنقیهٔ بدن از صفرا بمطبوخ فواکه مقوی بسقمونیا و یا
بمطبوخ هلیلهٔ زرد بفلوس خیارشنبر و یا شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و هر صبح آب انارین بشحم آنها افشرده هر واحد
بست درم و ترنجبین یا شیرخشت ده درم بنوشانند و یا هر بامداد آب هندوانه یا ماء الخیار یا سکنجبین ساده یا ماء الرائب هر کدام که باشد
ده درم بشکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ آب انار ترش یا آب غوره بمغز بادام و اسفاناخ و کدو سازند و قرص کافور یک مثقال بماء الرائب
بست مثقال ایشان را نافع بود **طبری** گوید که علاج نوع دموی بفصد و اخراج خون بحسب قوت کنند و ماء الشعیر و سکنجبین ساده
بنوشند و اقتصار بر مزورات معمول با آب غوره و آب سیب ترش و سرکه و کاهو و کاسنی و اسفاناخ و مانند آن نمایند و اگر زوال او
دشوار گردد و قوت اطاعت کند حل طبیعت باین مطبوخ کنند بگیرند هلیلهٔ زرد منقی بست درم آلو سی عدد عناب پنجاه عدد تمر هندی
منقی از لیف و حب سی درم ترنجبین مثل او تخم کشوث تخم کاسنی برگ عنب الثعلب کشنیز خشک توت سیاه خشک کرده هر واحد
پنج درم همه را جوشانیده صاف نموده یکصد درم گرفته هفت درم فلوس خیارشنبر مالیده بار دیگر صاف کرده نیم دانگ انطاکی مشوی
انداخته نیم گرم بنوشند و اگر ازین تدبیر زائل نشود و قاروره حاد باشد سفوف کافور بخورانند نسخهٔ آن بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث

تخم خرفه هر واحد سه درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم بنج گان حشیشه سفید رنگ ست
سه درم مازوی سبز یکدرم کافور سه طسوج کوفته بیخته سفوف سازند واگر قرص بندند بهتر بود و هر روز سه درم با دو اوقیه سکنجبین ساده
بخورند و غذا که مذکور شد تناول نمایند پس هرگاه قاروره او بحالت طبیعی عود کند و شدت زائل نشود آب کاسنی و آب عنب الثعلب
و آب کشنیز سبز و آب انار میخوش گرفته پست جو یا آرد آن یک شبانه روز دران تر کرده بر هم زنند تا لزوجت دران پیدا شود بر همه
بدن ضماد نمایند هرگاه که خشک شود اعاده او کنند و یک شبانه روز این عمل کنند بعد از ان در حمام داخل شوند واگر باین تدبیر زائل نگردد
سرکه بگلاب و روغن گل در حمام بمالند که ازین ضرور زائل شود و از طلاهای عجیب این نوع ... اجمل آنرا اینست که در آب برگ بید
و آب برگ بنفشه قدری صندل و بوش حل کرده بکار برند این فی الفور ... زازاله آن نماید و گاهی درین نوع نقوع مذکور در علاج
صداع حار نوشانیده میشود خضر مینویسد که علاجش فصد و اسهال صفرا برفق بمثل نقوع ... یا آب انار ... و استعمال
نقوع حلو و حامض و تغذیه بمزوره انار دانه و سماق و ملوخیه و خرفه فرمایند و در طلاها ... نقوعات ... زیاده کنند و استاد این امر
میکرد بنوشیدن شیره تخم خرفه و تخم خیار هر واحد سه درم شمار یکدرم در آب برآورده شیرین کرده گیلانی گوید که عنب الثعلب تنها
یا با کشنیز تر بران نهند و یا مویز یا تخم بکوبند و بر خرقه مالیده بران نهند و باید که از اغذا اشیای حریفه و حامضه و مالحه و از حمامات و آفتاب
و گرمی آتش پرهیز کنند و بر بدن او نشاسته عصفری طلا نمایند و برگ زیتون با آب خوب بجوشانند و سرد کرده بر بدن نطول ... از ند
واگر مریض را این دوا بخورانند نفع دهد بگیرند بودینه نهری و جمیز هر واحد دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک قیراط کوفته
... انار ترش یا با آب خیار بدهند و گلاب و روغن گل ... کرفس ... کشنیز ... بمالند و تسکین لهیب بنقوع سماق یا تمر هندی یا شربت
... یا آب انار ترش یا دوغ ترش نموده فصد کنند و خون بمقدار معتدل برآرند واگر مع ذلک مرض در تزید باشد و قوت قوی بود
فصد از دست دیگر بگیرند خون مقدار کثیر برارند اگر قوت مساعدت کند و ماء الشعیر با آب انار جاشنی دار بدهند و غذای مناسب
وقت شام ... بگلاب سرد کرده و صندلین و آب کاسنی و کشنیز و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج
... طلا کنند و تدبیر مبرد و مرطب لازم گیرند مثل ماء الشعیر و غیره ... معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن
... طبیعت ... ترنجبین ... ماء الشعیر کنند واگر بعد از فصد عود کند رحب صبر بخورانند ... ماء الشعیر
... شربت بنفشه یا ماء ... ترنجبین نمایند اگر طبیعت قبض باشد و غذا مزوره معمول از تمر هندی یا آلو یا زردآلو و سماق و غوره
سازند انطاکی گوید که علاج دموی بعد فصد شرب ماء الشعیر و تمر هندی و شربت انار و شربت ورد و شربت بنفشه ست و طلا با طین
وانچه در علاج نار فارسی بیاید و در خواص آمده که صاحب شرا چون جوجه احمر بریان خورد بهوشد صحت یابد و کذا الباس حایض و کسیکه
غسل کند با آبیکه آفتاب او را ندیده باشد از شرا شفا یابد و چون سماق بجوشانند و بعسل آمیخته بر شرا طلا کنند آنرا ببرد مؤلف اقتباس ... مینوید
که در شرا که از انجا خلط حاد خونی یا صفراوی باشد اول فصد هفت اندام کنند و مطفیات خون و مسهلات صفرا بکار برند بعده این عرق
مصفی خون دهند برگ شاهتره نیم آثار عنب الثعلب براده شیشم گل سرخ براده آبنوس گل نیلوفر هر یک پاو آثار صندل سفید تخم کاسنی
... کلان افتیمون ... بادرنجبویه هر یک نیم پاو شب در آب تر نموده صبح پنج شیشه عرق کشند شربتی از ... توله تا بست و پنج توله
... که درین مرض تفتیح مسام و عرق آوردن بحمام بسیار مفید ست و این چنان بود که از برگ شاهتره و برگ ... براخگر انداخته بخور گیرند
... سدای ... خاکشی ... بخور ... گلاب ... همچنین غسل کردن با آبیکه دران نانخواه و برگ شاهتره و ...
آکنار و سبوس گندم و نمک طعام هر یک یکمشت جوشانیده باشند و مالیدن خاکشی سوده در روغن گل عظیم الاثر و مجرب ست و همچنین

غسل بآبیکه دران سبوس گندم دو قبضه و خاکشی یک قبضه و نمک طعام نیم قبضه پخته باشند و ماء الجبن نفع کثیر دارد

علاج شرای بلغمی

گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده همراه گلاب عرق عنب الثعلب خورند و در حمام روند و آرد جو و تخم کرفس و سرکه بمالند و یا شماک و میده بر بدن بمالند و از شکر و اجوائن تبخیر کنند و تنقیهٔ بلغم نمایند و یا سکنجبین ساده دو توله بعرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و عرق بادیان هر یک پنج توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و عود و عنب الثعلب هر یک دو ماشه کشنیز خشک سه ماشه برانگ گذاشته دود آن بر بدن گیرند و نانخواه و گیرو در سرکه سوده مالیدن نافع بود و گویند که ضماد بادام تلخ سوده در شراب کهنه آمیخته و کذا قنبیل و کذا ابهل و کذا انجیر خام سوده بنمک و سرکه آمیخته و کذا آب برگ انجیر و کذا آب گندنا دو ششم حصهٔ آن نمک و کذا اقاقیا و عصفر و میعهٔ سائله مساوی بآب بادیان سرشته و کذا برگ سعد تازه و کذا مرداسنگ بجز و گوگرد نصف جزو بسرکه و روغن گل سوده و کذا سیر و نمک و کذا فلفل و نمک بآب کرنب سرشته و کذا زرنیخ سرخ بروغن گل مخلوط کرده و کذا کندر ساییده بزیت آمیخته و تشرب کبابهٔ چینی یکدرم سوده با سه درم شکر و شرب و ضماد اشق بآب حل کرده و کذا مرزنجوش پنج درم و کذا کرنب و کذا تودری هر واحد نافع ست و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که پشکری در آب ساییده گرم کرده بر بدن مالند و شکر در آب جوش خفیف داده خاکشی پاشیده بنوشند و ابهل هفت عدد بآب نیمگرم خوردن مجربست و تخم شبت قریب آنست و حلتیت عجیب ست و زیرهٔ سیاه سالم و کذا فلفل کوفته بآب سفید و بخور زرد چوب نیز نافع و کذا شیرهٔ تخم قرطم دو توله بآب ساییده خوردن و بعده بآب گرم غسل کردن فوراً زائل میکند و مجربست لیکن عند امتلا تنقیه ضرور و سبوس جو این بسرکه ساییده و کذا حب السمنه و گیرو مالیدن نافع و مالش عاقرقرحای سوده بروغن کنجد آمیخته مجرب و این حب از بیاض والد ماجد منقول و مفید و معمول گیرو سوبر منقی زنجبیل نمک سیاه هر یک هفت ماشه بقدر کنار صحرائی حب بندند هشت عدد و یکی ببیند از ندو از هفت حب باقی هر روز نهار یکحب بآب فرو برند و این ضماد نافع ست مغز بادام تلخ بورهٔ ارمنی تخم ترب ساییده بلعاب حلبه آمیخته بعد از تکمید بآب گرم یا بعد خروج از حمام طلا نمایند **اقوال اکابر** مسیحی گوید که اگر از بلغم شوریٰ باشد آب جوز المسرور طب بمقداریکه در قول شیخ بیاید با صبر بخورند و یا تخم فنجنکشت سه درم بلبن حامض خورند و یا بگیرند پودینه دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم و بآب انار ترش بدهند و یا سماق را در آب ترکنند و از نقوع او سه اوقیه گرفته دران یکدرم ابهل سوده آمیخته بنوشند و یا خشت نو در آب ترکنند و آب او صاف کرده مقدار چهار اوقیه ازان با یکدرم کبابه سوده بنوشند **شیخ الرئیس** مینویسد که اگر خلط بورقی باشد تنقیهٔ بدن کنند بهلیله که نصف وزن او ترید باشد شربتی سه درم و آب جوز السرو تر یک اوقیه با یکدرم صبر بدهند و عصفر سنخف ساییده بسرکهٔ ترش بزنند و سه درم بدهند و آب مغره و یا خشت نو در آب ترکرده بنوشانند **ایلاقی** و جرجانی گویند آنرا که علامتهای بلغمی ظاهر بود هم اولاً اندک خون کم کنند بعده تنقیهٔ بلغم باین دوا نمایند پوست هلیله زرد دو درم ترید سفید یک مثقال زنجبیل دو دانگ سقمونیا انیسون کتیرا هر واحد یکدانگ بآب کرفس جها سازند این یک شربت بود و هر صبح ده درم گلقند عسلی باده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند و اگر گلشکر با نیم درم انیسون دهند روا بود و حمام و عرق آوردن و مسام گشادن هر دو نوع را سود دارد و سه درم تخم فنجنکشت کوفته بپخته با سه اوقیه شیر تازه بدهند **سعید** گوید که اگر شری سفید باشد جلنجبین و سکنجبین عسلی بخورند و اسهال بایارج آورند و باید که کبابه نیم مثقال و دو اوقیه سکنجبین خورند و غذا مسخن بدن مثل قلایا و مطنجنات سازند و بر نهار در حمام بنشینند **ابن الیاس** گوید که اگر حدوث شری از بلغم بورقی باشد هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بدهند و یا بگیرند بادیان و اصل السوس هر واحد سه درم و یا شکر سفید ده درم جوش داده بنوشند و تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله مقوی تبرید کنند و مالش بدن با پوست بیخ و آب کرفس نمایند **طبری** گوید که علاج نوع رطوبی از شری حل طبیعت مریض ست باین حب اگر قارورهٔ او سفید باشد بگیرند مصطکی یکدرم سنبل الطیب

غاریقون تربد گل سرخ رب السوس هر یک دو دانگ شحم حنظل سه درم افسنتین دو ثلث درم افتیمون نیم درم همه را باریک سائیده در سکنجبین سرشته
چهار سازند شربتی ازان سه درم و ثلث و دو شربت ازان بخورند و بشرب سکنجبین بزوری امر کنند اگر بلد و فصل مانع ازان نباشد و امر بدخول حمام
در هر روز دو مرتبه و بخائیدن مصطکی و انداختن آب دهن نمایند و از اغذیه بر مزورات معمول بسرکه و شکر اقتصار ورزند و اگر باین طریق زائل نشود
و قاروره سفید و قوت قوی باشد مطبوخ افتیمون بنوشانند و هر شب وقت خواب دو دانگ فضهٔ ایارج فیقرا بخورانند و اگر باین دوا نیز زائل نگردد
این نقوع صبر بیاشامند بگیرند صبر سقوطری سی درم گل سرخ ده درم مصطکی پنج درم مامیران چینی سه درم همه را در ظرف چینی کرده بر آن آب کاسنی
مروق بمقداری که آنرا بپوشاند انداخته دو روز در آفتاب بدارند پس هر روز صد درم ازان با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و اگر مریض را بواسیر باشد
درین نقوع قدری مقل داخل کنند و تکمید مقعد او بروغن گل نیمگرم کنند و این هفت روز بنوشند و غذا دران ایام مزورات شیرین با روغن بادام
مفرط باشد و اگر باین تدبیر زائل نشود این سفوف کبابه دهند نسخهٔ آن بگیرند کبابه سه درم مازوی سبز دو درم ریوند مذکور در نوع اول چهار درم
تخم انجره پنج درم گل سرخ سه درم همه را سائیده سه درم بر نهار بخورند و بالایش بیست درم سکنجبین بزوری بنوشند و استعمال هلیلهٔ مربی درین علت
نافعست پس اگر چیزی ازان ماند در حمات کبریتی بنشانند و آب آن بنوشانند و آب ریحان که دران بادام تلخ و آرد ترمس شامی و برگ آزاددرخت
پخته باشند تا آنکه غلیظ گردد بر مواضعیکه باقی مانده باشد طلا نمایند بعد ازان امر بدخول حمام و دلک بسبوس گندم و تخم خربزه کوفته و مغز او اگر
فصل او باشد باید کرد و از عجائب تجربه درین نوع که دیگر و نیز زائل میکند تخم آزاددرخت سوده طلا کردنست و این مجربست دران شائبهٔ کذب
نیست و دیدم اطبای شام را که همه باین دوا درین نوع امر میکردند و تجربهٔ آن کردم و نیک یافتم و هرگاه ازین هر دو نوع شری نوعی ثالث مرکب گردد از
رنگ و صورت او ظاهر شود ازین هر دو علاج برای او علاج ترکیب دهند و دران تلطف نمایند و دیدم شخصی را که شرای دموی عارض شد و چیزی
شبیه بعرق بد بو ازان ترشح میکرد و دانستم که این از بقیهٔ خلط محدث مرض است که اندک اندک منحل میشود پس تلطیف تدبیر او کردم و لزوم
حمام نمودم و ازان پاک شد و دیدم که امر شری بجرب سودی گردید و مکث او طول کرد و بغسل کردن در چشمهٔ کبریتی زائل شد گیلانی
و مجوسی مینویسند که سکنجبین عسلی دو اوقیه با آمله نیم مثقال تا یکدرم و یا با کبابه نیم مثقال تا یکدرم سوده و یا با یکمثقال پودینهٔ نهری
سوده بدهند و بآب کرفس و سویق شعیر بر بدن طلا کنند و آنچه تجربه کرده شد و در هر نوع موافق آمد اینست پودینه دو درم طباشیر
دو درم گل سرخ نیم درم کافور یک قیراط در آب انار ترش بخورانند و یا اهل بر نهار بدهند و اگر زائل نشود مطبوخ هلیله و بفواکه بنوشانند و تبرید
و ایارج قوت دهند و اگر نفع نکند ماء الجبن باین سفوف نوشانند **صفت آن** هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر واحد پنج درم تربد سه درم
بادیان و غاریقون هر واحد دو درم همه را سائیده سه درم با نیم رطل ماء الجبن و ده درم شکر سفید بدهند سه روز تا پنج روز و هر روز ماء الجبن
اندک اندک بیفزایند تا بیک رطل رسد **انطاکی** گوید که علاجش بلغمی عسلی و سکنجبین عسلی و تربد و غاریقونست و طلا با آب کرفس و بورق
و کثیرا و طبیخ سبوس و بابونه و کاه گندم و کشنیز و کرنب اکلا و طلاءً مجربست و در بلغمی بزیت و عسل و کذا کندنا و حی العالم و آب قصب
طلا کنند **مصنف خلاصه** و غیره مینویسند که سکنجبین عنصلی بنوشند و غذا بغیر فتق دهند و اندکی گرسنگی کشیدن مناسب بود و حب الشفا
بالای طعام بسیار نافع آید و اگر با شرا غثیان بود بآب گرم و غیره مدد کنند تا قی تمام کرده شود و بعده طبع را نرم باید داشت و در جمله احوال نرم داشتن
طبع اولی بود و عورتی باستعمال ضمادهٔ قابضه بر کمر گاه بقایای حیض را پیش از پاک شدن منع کرد و روزه گرفت بعد یکروز این مرض پیدا شد
اول رداع از خارج بدن بکار برد پس مسهل صفرا و بلغم خورد اندک نفع کرد لیکن مرض باقی بود هرگاه سردی و ترشی خوردی زیاده تر شدی و ماست
سخت مضرت کردی و هرگاه طبع نرم گردیدی بهتر شدی ناگاه پیش از عادت باز حیض او کشود و بآن صحت یافت و طوائفی نیز همچنین کم دو ماء الجبن
هم سودمند نشد و تا یکسال احتباس حیض و شری میداشت و در هر روز و شب هفت هشت نوبت شرا پیدا آمدی حکیم ابو زید مرحوم اول فصد صافن

نسخهٔ نقوع صبر

کردند و چندان خون گرفتند که بغشی انجامید بعده مطبوخ پوست خیارشنبر که در علاج احتباس طمث گذشت نوشانیدند و بخور از برگ گز و گل فنجنکشت و برگ داودی داشتند و خاکشی هر واحد یکمثقال در ظرفی گلی جوش کرده هر روز و شب هفت هشت نوبت دادند و غذا شوربای لوبیا و ابو الفضل بنان روز مقرر نمودند و غسل بمطبوخ برگ فنجنکشت و خرزهره و گز و سنبل الطیب هر یک دو قبضه و حمول از حب توتیای حلویخان کردند روز دوازدهم حیض کشود و خون بسیار آمد و غشی افتاد و بعد بستن اطراف و پستان خون موقوف شد و بهوش آمد و صحت یافت و ایضا نوشته اند که غسل کردن بآبیکه دران برگ فنجنکشت و بزر البنج و برگ گز هر واحد یک قبضه و یا افسنتین و افتیمون هندی و سداب یک یک سه توله جوشانیده باشند و کذا ابزن سرکه و کذا برگ نیم و گز در بلغمی و سوداوی مجرب است

علاج شرای سوداوی

اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد نضج از منضج سودا مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون یا شاهتره ایلیلجی حلویخان و حب افتیمون تنقیه کنند و ماء الجبن نوشانند و اطریفل شاهتره و افتیمون حلویخانی با عرق چوبچینی دهند و اگر ازین تدبیر رفع نگردد چوب چینی خورانند و مرد آتشکی را این نوع شرا عارض شد و مقدور ماء الجبن نداشت بمداومت سفوف مبارک مخرج سودا امر کردم و ازان نجات یافت و عرق گل منیب مرکب نیز درین باب مجرب است و در بیاض استاد مرحوم نوشته که در شرای یابس روزی دو سه مرتبه در آب گرم یا طبیخ ادویه مناسبه نیمگرم بنشانند و نقوع عناب و آلو و کشنیز و شاهتره با سکنجبین اثر تمام دارد اگر علی الدوام بنوشند و هر گاه اکثر اتفاق این مرض [illegible] استعمال [illegible] گردد از محرکات ماده اجتناب لازم دارند و حکیم شریف خان می‌نویسند که شرا در غایت ندرت از سودا حادث شود [illegible] تخم [illegible] اندک آب بریزند و لعاب او برارند و بران اندک روغن یاسمین چکانیده بنوشانند [illegible] شرای سوداوی را [illegible] درین مرض ماء الجبن با ادویه مناسبه است و آب شاهتره [illegible] و آب کاسنی [illegible] چوب چینی و تراکیب اینها

[illegible]

[illegible] صفراویست [illegible] خوردن [illegible] ریش گردد [illegible] باشد [illegible] آن [illegible] عارض باشد گر [illegible] ازان [illegible] خوردن [illegible] معلق [illegible] و در نمله [illegible] میگردد [illegible] غایر نباشد [illegible] و چون فروح گردد متعفن شود و باسم تعفن مخصوص گردد و بقول شیخ بثور صفراوی اگر از صفرای لطیف حار حریف در داخل جلد [illegible] حادث گردد ازان نمله تولد کند پس اگر لطیف تر و رقیق تر و حادتر باشد [illegible] حادث شود و این [illegible] جلد بود و اگر [illegible] غلیظتر باشد چنانکه دم حاد محترق [illegible] صفرای سوخته آمیزد نمله اکاله حادث گردد و این جلد را بخورد و در لحم غایر شود [illegible] گوید که نمله [illegible] خرد [illegible] نزدیک [illegible] پیوسته گردد و جای بسیار از حوالی خویش فرا گیرد و با سوزش [illegible] باشد [illegible] سوزش [illegible] گفته [illegible] ساعی از مکانی بمکان دیگر میباشد [illegible] گویند و گاهی [illegible] پدید آید و اکثر [illegible] متقرح گردد و غایر زیاده نباشد [illegible] صفرای خالص [illegible] نمله ساعی گویند و این در ظاهر جلد [illegible] خون [illegible] پس زرشن جلد و زردی رنگ آن علامت نمله ساعی است و سرخی [illegible] نمله [illegible] آنست که از لطیف صفرای حاد [illegible] آنرا دفع کند [illegible] متقرح شود و گاهی [illegible] شود [illegible] چنانکه [illegible] بعد [illegible] علاج در نمله ساعی تنقیه صفرا [illegible]

مبرد و مجفف مثل ماميثا و صندلين و اقاقيا و سوست در آب كاسني سبز و آب عنب الثعلب ضماد كنند و اگر ماده شديد الحدت و آكال باشد بعد تنقيه مطبوخ هليله و تمر هندي و امثال آن بطلاي و طلا كردن با گل ارمني و سوست و كافور و سفيده تخم مرغ مفيد بود و بعد از آن اگر حاجت باشد فصد كنند و در ابتدا ادويه قوي التجفيف استعمال بايد كرد و تدارك جراحت بمرهم سفيداب و فرنجه

ذكر بعض ادويه نافع نمله گويند كه ضماد جزء السرو يا برگ او با آرد جو و كذا نمك طعام و مندفاي خشك با سركه و كذا آب كشنيز سبز تنها و با نان گندم يا با آرد جو و كذا عفص بگلاب و كذا آب عنب الثعلب بسفيداب و روغن گل و با با بيست جو و كذا وسمه و كذا آب برگ مورد بروغن گل و شراب و كذا مورد خشك سوده با آب و زيت انفاق و روغن گل آميخته و كذا خاكستر بيد بسركه و كذا برگ خلاف و كذا اقلقطار با آب كشنيز سبز و كذا روغن گندم و كذا مازو بسركه سوده و كذا انجير بسركه و نمك و كذا اسپغول بسركه و روغن گل و كذا

بستان افروز بسركه و كذا حجر البقر با آب كاسني و كذا پشك بز سوخته بسركه سرشته و كذا آب [illegible] سفيداب بسركه [illegible] روغن گل و كذا زعفران و پوست درخت توت و كذا مقشر با اكليل الملك و عسل و پوست انار با آب پخته و كذا موم زرد و روغن گل و شراب [illegible] و ضماد غبار آسيا بنمك و سركه بمرتبت هر واحد نمله را سود مند نيست و ضماد و كما فيطوس بعسل و كذا آب برگ زيتون بري [illegible] و كذا [illegible] گندم با [illegible]

سوده و زفت رطب و كذا پوست درخت صنوبر كبار با قلقند سوده و كذا موي انسان سوخته بسركه و كذا ضماد و اكل سركه [illegible] نمله را سعي بازداشت اقوال حكما مسيحي گويد در نمله سعي ميكنند و آن نمله است محتاج بود از جهت حدوث او از سبب حار اعني مره صفرا بسوي اشياي مبرده و محتاج نبود بسوي اشياي مرطب اگرچه ماده او يابس است و ما چون معالجه اين مرض كرديم با اشياي مبرده مرطب كرديم فائده نكرد بسبب صعوبت علت بر ان تهه مرض سبب بجهت شدت و قوت او حتي كه بر تحقيق او قادر نشد آنرا ترك نموديم و در علاج او اشياي مسخن و مجفف استعمال كرديم و آنچه مقتضي تحجب سبب است ترك نموديم اصلا پس اگر اين نيز نجات نه بخشيد و مرض آنرا مقهور گردانيد باستعمال اشيائي كه بغايت تسخين و تجفيف است مثل زرنيخ و قلقطار مائل شديم و اگر از اين هم فلاح حاصل نشد و مرض آنرا مقهور ساخت باستعمال چيزي كه در غايت حرارت و يبوست بالفعل بود و آن آتش است [illegible] كرديم و آن موضع را بدان داغ نموديم نمله سه قسم است [illegible] ظاهر جلد حادث شوند و آن نمله بسيطه و نمله جاورسيه و سوم نمله متاكله است و آن آنست كه [illegible] بايد كه [illegible] قليل التجفيف كنند و علاج هر قسم از اشكال مختلف بود بحسب كثرت اوس ماده كه در ابتدا است بايد كه ضماد و طلا [illegible] طلا كنند ليكن لازم نيست كه در تجفيف زياده بر [illegible] باشد و طلاي عصيد انگور يا بشراب مائي كه در ان اندك قبض باشد حل كنند و ضماد چوب انگور [illegible] باشد و بعد از ان باشيائيكه در تجفيف [illegible] باشد ضماد كنند مثل ضماديكه در ان با وجود ادويه مذكوره عسل يا عدس يا بيست جو داخل بود و يا ضماد مركب از پوست انار و سماق و شراب و بيست جو پس اگر مكث نمله طول كند [illegible] در تجفيف شديد تر باشند استعمال نمايند و در سركه تيزي او اندك آب شكسته باشد يا بالتهاب [illegible] مثل ماميثا آب كداخته بايد كرد و اگر فائده نكند بايد كه آنرا در سركه يا با آب [illegible] علاج قرص نمايند بچيزيكه آنرا به كند از موضع ديگر قريب يا از نفس [illegible] معالجه نمله كنند آنست كه در نمله آكال از مرطبات [illegible] نمايند و در ابتداي او [illegible] بلكه اگر ضرورت بود مثل عنب الثعلب [illegible] خشك سوده بكار برند [illegible] در ان تجفيف [illegible] اگر بر ان خوف آكل و تقرح باشد [illegible] چيزي [illegible]

[illegible] طلا كنند [illegible] يا سرگين گاو [illegible] آكل و تقرح ظاهر شود [illegible] استعمال نمايد صاحب كامل [illegible] بر آب [illegible] اين مرض كه آن مره صفرا است واجب است كه علاج با شياي بارد [illegible] بسبب طبعي كه در ان ميباشد لهذا [illegible] بسبب حدت مره [illegible] ادويه كه در نمله حادث [illegible] استعمال [illegible] در تجفيف [illegible] باشند

مثل شیاف مامیثا و اقاقیا و حضض با آب کاسنی یا آب عصی الراعی آمیخته و عدس مطبوخ مسحوق بگلاب یا بگیرند گل قبرسی و ارمنی و قیمولیا هر واحد یکجزو اقاقیا نیم جزو و همه را در آب شاخ خرفه یا آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ آمیزند و آنا نوع دوم نمله که آن نمله متاکله است باید که در آن ادویه و تجفیف قوی تر باشند مثل قیمولیا بسرکه و گلاب استعمال کنند و یا موی سوخته طلا نمایند پس اگر این ادویه بحاجت کفایت نکند و مکث او طول کند باید که بقرص معروف باندرون طلا کنند و نسخه آن در علاج جدری در مرور الیه مسطور شد باید که آنرا خشک کرده وقت حاجت باریک سوده بجزء بیخته بگلاب آمیزند حتی که مثل جرگ حمام گردد بر موضع طلا نمایند صفت مرهم نافع نمله متاکله و سائر قروح محتاج بتجفیف بگیرند مازوی خام یکجزو مور دخشک یکجزو باریک سائیده در روغن گل که دراع مستقدار ثلث او گداخته باشند بیامیزند تا مرهم گردد بر موضع طلا نمایند و اگر دران برگ آس یکجزو افزایند بهتر باشد نوع دیگر بگیرند مرداسنگ و زردچوبه هر واحد یکجزو مازو نیم جزو گلنار زراوند قنبیل هر واحد یکجزو همه را باریک سائیده موم در روغن گل گداخته آمیزند تا مرهم شود و بر نمله طلا کنند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا بگیرند عناب آلو سیاه هر واحد بست عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا بگیرند تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم و غذا ماء الشعیر سازند بعد ازان تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا بافلوس خیارشنبر کنند و یا بگیرند هلیله زرد و تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین مقوی بسقمونیا و بنوشند بعد ازان اطلیه مبرده مجففه استعمال کنند و در اطلیه او از مبردات اجتناب نمایند زیرا که قروح است بارتنگ و علیق و عدس و اقاقیا و صندل و حضض با آب کاسنی یا با آب عصی الراعی طلا کنند و یا بگیرند گل ارمنی و گل قیمولیا هر واحد سه درم اقاقیا و صندلین هر واحد یکنیم درم و همه را باریک سائیده با آب بارتنگ و آب خرفه بسرشند و علاج نوع متاکل آن بمجففات قوی التجفیف نمایند مثل قیمولیا و گل سرخ هر واحد سه درم کوفته بیخته با آب عصی الراعی یا گلاب سرشته طلا کنند و اگر متمادی و مزمن گردد و این دوا نفع نکند بقرص اندروخون و طلای نرد طلا نمایند طبری گوید که علاج نمله و جاورس واحد است غیر آنکه عنایت نمله واجب است که مؤکدتر باشد و عمده در علاج فصد است و استفراغ با این مطبوخ اگر قوت اطاعت کند و قوانین اطلاق آن نماید پوست هلیله زرد بست درم تمر هندی از نیف و تخم او پاک کرده بست درم آلو سی عدد کشنیز خشک گ عنب الثعلب یک باقه کبیر عناب سی عدد توت سیاه خشک کف ترنجبین از خار پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی و کشوث هر واحد پنج درم همه را بسه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد صاف کرده و سه طسوج سقمونیای مشوی دران حل کنند و من سقمونیا دران داخل نمیکنم و ازین یک شربت یا دو بنوشند و لزوم شربت ماء الشعیر سکنجبین ساده کنند اگر معده او محتمل شرب آن باشد و الا انجبین با آب کاسنی و آب عنب الثعلب دهند و اگر معده او محتمل این هم نباشد آب عنب الثعلب بشربت سیب و گلاب بدهند و معالجه او بطریق تلطیف حتی الامکان بغیر آنکه معده او ضعیف گردد سلوک نمایند و برای این شربتی است که اهل حران آنرا ترکیب داده و استعمال نموده اند و آن تاثیر نیک دارد بگیرند آب ریباس و آب غوره و آب توت سیاه و سرکه کهنه هر واحد صد درم و دران پوست بیخ کاسنی و بیخ عنب الثعلب و کشوث هر واحد پنج درم بجوشانند تا مهر آمدن و از ثفل صاف کرده شکر طبرزد یکنیم چند آن آب اندازند و بقوام شربت آرند و جابر قطیفی درین اندک کافور افزوده و چیزیکه درین مرض بدان طلا نمایند اینست که بگیرند گل ارمنی و صندل سفید و گل سرخ و جلنار و آب عنب الثعلب حل کرده طلا کنند و گاهی آب عنب الثعلب تنها طلا کرده میشود و حنین ابن اسحق طلائی برای حمره و نمله تالیف نموده بهتر ساخته و تجربه کرده شد و نیک یافتم گل ارمنی و صندلین و بوشیر و شیاف مامیثا و تخم کاسنی و دران طباشیر و کافور و حضض افزوده و متاخرین دران اندکی افیون زیاده کرده اند و من افیون را دران داخل نمیکنم این همه را بسایند و در آب عنب الثعلب سرشته بنادق نرد سازند مثل نرد باریک و سر او اسفل پهن سازند و باین شکل مهر آن میسازند که در سائیدن آسان باشد و با آب عنب الثعلب و گلاب بسایند اندک سرکه خمیر کهنه بسایند و بر نمله و حمره طلا کنند و نگذارند که خشک شود و چیزیکه اطبای بصره نمله و حمره را طلا میکنند اینست که برگ عصی الراعی و حی العالم و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ بید میگیرند و باریک سائیده بر آن اندک آرد جو انداخته مخلوط میسازند و بر موضع حمره و نمله طلا میکنند و دیگر در صحت می یابد و تحلیل میشود و بعضی اطبا در معالجه این مرض بغلطی روغن استعمال میکنند و صحت او تاخیر میشود و بمدت دراز به میگراید و حمره و نمله را چون التیام میشود اثر آن باقی نمی ماند و اگر بماند در اندک مدت زائل میگردد و ایضا در مقام دیگر نوشته که گاهی حل صاحب حمره و نمله با آب لبلاب مقوی بسقمونیا کرده میشود و بعده بر موضع آن لزوم این طلا نمایند گل سرخ گلنار گل ارمنی باندکی سرکه و آب عنب الثعلب حل کرده ... ابن ... نمایند و شربتی که سابق مذکور شد دائم صاحب حمره و نمله استعمال کند و بعد استفراغ فصد کنند فرق در معالجه حمره و نمله آنکه قوی باشند ... تا اینکه فصد کنند پس اسهال آورند و در نمله اسهال ابتدا کنند بعده فصد نمایند ابن هبل ...

که علاج این باستفراغ بدن بود و اگر نمله عارض باشد بچیزیکه اخراج مره صفرا باسهال کند مثل آب تمر هندی و فلوس خیار شنبر و مانند آن تنقیه نمایند و بعد اسهال بر عضو ادویه مبرده مجففه مثل شیاف مامیثا و اقاقیا و گل ارمنی و طین خام و حضض و آب کاسنی و آب حی العالم و عصی الراعی و گلاب طلا کنند و غذا مزوره آب غوره یا عدس مقشر مطبوخ بسرکه یا کچه مرغ معمول بسرکه سازند و اگر نمله شوب بخون رقیق باشد علاجش اولا بفصد کنند پس باسهال از چیزیکه اخراج صفرا کند و شرب مبردات و طلا از ادویه مبرده قابضه که مذکور شد در ابتدا نمایند و در آخر ادویه محلله و تجیین علاج معالجه ماشرا نمایند زیرا که از خون حاد صفراوی حادث میشود و اگر نمله متاکله باشد علاجش با دویه که در تجفیف قوتی باشد باید کرد صفت مرهم که نمله متاکله را نفع میکند مانند سبز و مرداسنگ و زرد چوب هر واحد یکجز و گلنار و مو مردو عصاره با تنگ هر واحد دو جزء دهن آدویه را جمع نموده بموم و روغن آس مرهم سازند جرجانی و این نوع را ایلاقی مینویسد که اول تسکین حرارت باید کرد و بمطبوخ هلیله استفراغ صفرا کنند و اگر خون سخت غالب بود و از سرخی و عظم مفرط دریافت گردد اول رگ زنند پس باسهال مشغول شوند و گرد اگرد آن موضع صندل سرخ و فوفل و شیاف مامیثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد یکجزو پوست بیروح و افیون هر یک نیم جزو همه را سائیده بگلاب سرشته قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب سوده طلا کنند و اگر اندکی سرکه آمیزند صواب باشد و بران موضع که ریش گشته باشد مرهم سفیداب طلا کنند و اگر هنوز خارش و سوزش بود و ریش نشده باشد طلای مذکور بر جمیع اعضا طلا کنند هم بر موضع خارش و هم بر گرداگرد آن و هر وقت که بشویند برگ بید در آب جوشانیده بدان آب بشویند و طعام عدس با آب غوره و امثال آن دهند و قرص ورد و اصیر سودا باشد انطاکی گوید که علاج نمله فصد و تنقیه و ترک هر چیز شور و شیرین و تیز و ریاضت ست و اکثار از شرب ماء الشعیر و مطبوخ هلیله و فواکه و تریاق ادصبر ست و مرکباتی که از ان ترکیب یافته باشد و اولا طلیان کشنیز و ادهان مرخیه طلا کنند تا آنکه التهاب تسکین یابد بعد ازان مثل غولان و مامیثا و اقاقیا و آنچه مراد و رام حار مذکور شده و خاکستر شعر و کرم و برگ قصب سبز و آس و سفیداب و سرکه و ادوین مزید اختصاص جهت منع سعی و غیره است و کذا کرنب اکلا و طلاء

جاورسیه

بثور خورده متنهیه شبیه بابله کوچک کاورس ست که سر او سفید و بیخ او سرخ بود و گاه باشد که با آن ورم و سوزش غ بود و سیلان زرداب یار بود و بخارش ابتدا کند مثل جرب و سبب او صفرا غلیظ تر از ماده نمله است و کمتر در حرافت و حدت مخلوط با قدری بلغم مائی که در حمل جلد محتبس شود و این سامی و مشاکل نگردد بخلاف نمله که آن ساعی باشد شیخ و طبری و غیر تنها جاورسیه را از اقسام نمله شمرده اند و جرجانی و ایلاقی گویند که جاورسیه بثور خرد بود و بسیاری و اندکی و سختی و نرمی آن باندازه ماده بود و بالجمله میل بصلابت دارد و صاحب خلاصة التجارب مینویسد که این موسوم بجاورسیه بجهت مشابهت آن در خوردی و گردی بدانه جاورس شده و رنگ آن از زردی بسیاهی گراید و قوام آن بصلابت مائل بود و نسبت بنمله جهت اختلاط ماده صفرا بلغم و سودا هم بدین سبب گرمی ملمس و سوزش و خارش این کمتر بود و بتحلیل او دشوار تر از نمله بود و علاج فصد کنند و جهت تنقیه صفرا و بلغم مطبوخ هلیله باتر بدکرده دهند و پوست انار و گل ارمنی بسرکه و گلاب طلا نمایند و اگر رطوبت بلغمی فزون تر بود و آن از قلت سوزش توان دانست باید که مجففات قویه طلا فرمایند و این مطبوخ مسهل رطوبت بلغمی بیرون آرد پوست هلیله زرد و تمر هندی عنب الثعلب تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت گرفته بجوشانند و صاف کرده بحسب ترنجبین و سقمونیا و تربد یار کرده بدهند و چون علاج آن بعلاج نمله نزدیک است حسب حاجت از انجا بر گیرند اقوال اکابر شیخ میفرماید که جاورسیه مشابه نمله است در علاج لیکن اولی در اسهال این آنست که در مسهل مثل تربد باشد بار جهت آنکه اسهال صفرا کند و اگر در ان قوت از افتیمون بود بهتر باشد بعد ازان بگیرند مازو و کزمازج و صندل و پوست انار و گل ارمنی و همه را بسرکه گلاب بقدر یکه سوزش زیاد آمیخته بپر مرغ بران لطوخ سازند و شیر تازه در علاج این مرض موافق تر ست و چون از ابتدا تجاوز کند معالجه بمثل سر ماهی شور سوخته بشراب عفص نمایند و قوی تر ازین هرگاه احتیاج بتجفیف بلیغ افتد اینست که بگیرند بورق با دروج و بکوبند و در ان قلقدیس داخل کرده استعمال کنند و قوی تر ازین زنگار و گوگرد سوخته است ازان لطوخ بشراب یا آب چرب انگور که وقت خشک بر آید باید محمود گوید که علاجش فصد ست و اسهال بچیزیکه اخراج صفرا و رطوبات کند مثل جلاب با تخم کاسنی و غیره هر واحد سه درم آلو سیاه ده عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر اگر تپ حرارت قوی باشد و اگر ضعیف بود مزوره از آلو کوهی و تمر هندی یا ماش و غیره و اسفاناخ که در بد هند و باقی علاج او مثل علاج نمله است نفیس گوید که علاج این فصد و تنقیه بدن ست باسهالی که در ان مثل غاریقون و هلیله کابلی و شاهتره و سنا و شربت شاهتره و غیره شربت شاهتره و مرکب با فصد و بعد تنقیه ان آنچه در ان مویزج و بابونه و بورق جوشانیده باشند بشویند و بعده بسرکه سرشته و آب کاسنی بعد غسل آب برگ بید لطوخ سازند و بگردد کنند و بعد رفع نمک

علاج نمایند و تلطیف غذا بسیار نکنند بلکه غذا از لحوم لطیفه سازند و همه آنچه در اکله بیاید بکار برند و ملازمت حمام نمایند که از انفع اشیا فی هذا المرض است شریف خان می‌نویسند که از مجربات والد من مطبوخ چوب گذشت برای اخراج مواد فاسده مخرقه از مثل این امراض که گاهی بعد منضجات و مسهلات و گاهی همراه ماء الجبن استعمال کرده میشود و معجون عشبه از اخترا من نافع جمیع علل مذکوره است مؤلف اقتباس و خلاصه میگوید که تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب بدبی نافع و اگر در ابتدای ظهور بثور فصد نمایند و حب بر سر هر دانه بمقدار عرض آن بتیزاب فاروقی حنند و چون خشک شود دیگر نهند و چنان رعایت کنند که تیزاب از غیر سر دانه باطراف آن تجاوز نکند نفع عظیم بخشد تحلیل و منع نیکو کند مرغن اندر حاو بیسه تریاقی چاشنی دار بالمادة

جمره

دانه‌ها نیست که بر بدن ظاهر شود متفرق یا مجتمع همین بسیار سرخ و هر دانه او قطع بزرگ از مکان در گیرد و در گرد گوشت خالص گردد و درد او مثل درد سوزش نهادن آتش بر عضو بود و از ان مریض را قلق و بیخوابی شود و گویند که بجهت همین درد و سوزش او مسمی بجمره شده و ماده او ریم نمیگردد بلکه خشکریشه گشته پوست از ان فرو می‌آید و سببش صفرای غلیظ شدید الحدة و روایت است که در ان خون حاد بیامیزد و بقول جرجانی و ایلاقی و بهاء الدین جمره بثور سخت گرم و سوزان با خارش صعب خورنده بود و هر جا که پدید آید پوست را بسوزاند و بخورد و اندکی بگوشت فرو رود و خشکریشه سیاه بر آرد همچون خشکریشه جایی که داغ کرده باشند و بدین مناسبت آنرا جمره یعنی آتش پاره نام نهاده اند و رطوبت کمتر دارد و ماده او بسودا مائل بود و گاهی از یک بثره بیش پدید نیاید و گاهی بثور متعدد و متفرق بر آید و ابتدای آن با خارش سخت باشد اندران محل و بزرگی سطح ظاهر آن اولا مقدار نیم نخود یا بیانکی بزرگتر و بزرگ آن بقدر نخود بود یا بزرگتر از ان لیکن حوالی آن ورم کند و محل آن چون خورده شود بزرگتر نماید و گاه باشد که هیچ بثره اولا پدید نیاید لیکن آن محل نخست بخارد و بسوزد و سخت سرخ شود و پس از ان برنگ رصاصی یا خاکستری گردد و گاه باشد که از سوزش و عفونت و سمیت ماده و درد حوالی آن بهمایی صعب گیرد و باشد که هلاک کند و در سالهای وبا و قرب آن این مرض بسیار افتد و اوه این بثره صفراوی سوداوی احتراقی عفن باشد و شیخ میفرماید که اسم جمره و نار فارسی گاهی اطلاق کرده میشود بر هر بثره اکال آبله آور سوزان محدث خشکریشه مثل عضو سوخته آتش و داغ و گاهی اسم جمره اطلاق میکنند بر بثوری که مکان را سیاه کند و عضو را مثل انگشت گرداند بعیر بسوبت و کثیر السوداویت خالص و بثور او قلیل العدد کبیر الحجم تر مسمی شده گاهی [illegible] بثور بود البته بلکه در اول سرخی دیگه مثل حمره ابتدا کند و گاهی آبله کند و زان [illegible] جای سوخته رنگ سیلان کند بگیرد و موضع بادی اللون [illegible] سوزش شدید هم با آن بود بغیر حمرت صادق بلکه مائل سیاهی یا سیاه بود [illegible] بلند از ان خشکریشه سیاه پیدا شود و جمره بسوداویت شدید تر زنار فارسی باشد [illegible] که مشابه تلفظ [illegible] ابتدای امر و خصوصا در سال [illegible] که جمره حبات هین شدید الحمرة مثل جمر بود و گاهی با یبس شدید والتهاب [illegible] غشی [illegible] می‌نویسد که جمره مسمی بجمره از جهت تشبیه او بسوزش آن در حضو بجمره آتش شده [illegible] و نار فارسی و حب فرنجی معروف در عصر مبارک باعتبارات است که هر واحد از ان در محل [illegible] و حرارت معفنه [illegible] غلیظ گردد [illegible] اخلاط بادی یابس و صورت خشکریشه غائر [illegible] سوزش [illegible] جلد و نتیجه آن [illegible] که فرنگ زاکله بود و از ان زرداب سائل شود و اکثر از فرط سوداوی [illegible] بقر و بادنجان [illegible] ریاضت و کثرت غم و عدم تنقیه بدن و گاهی از ادویه [illegible] مثل ربیع [illegible] تغییر نفس [illegible] هنگام علامات او حرقت [illegible] [illegible] باشد که صاحبان [illegible] مثل بیخ کردن [illegible] گرد جای [illegible] جمره [illegible] شدید الحرارت [illegible] خشکریشه [illegible] غائر شود یا محاذی قلب باشد [illegible]

حمره ظهور بثرات متعدده متفرقه در همه بدن و یا بر یک عضو خاص بود چنانچه دست و پا و چهره با عرضیکه سابق مذکور شد و بیشتر تبخالهای پر آب باشند چون آب نهاد بر
هر جا که برسد بر انجا بثره و یا تبخاله با سوزش پدید آید مع اختلاف رنگ چنانچه اول بسرخی شدید بود و در تزاید مائل بصاصیت و رمادیت باشد و در آخر سیاهی پیدا کند
و خشکریشه سیاه برآید علاج اول تنقیه بفصد صافن اقدام نمایند و اگر مانعی بود حجامت باشرط بر ساقین کنند و خون در هر دو بسیار گیرند و ماء الجبن نوشانند و الا مطبوخ شاهتره
و افتیمون فواکهی علوبخاران دهند بعده نوشیدن نقوع خضخض و طلا کردن آن خیلی مفید است و باقی علاجش بعلاج نمله نمایند الا آنکه درینجا گاهی بشرط عمیق بر موضع حمره حاجت آید
و در اطلیه نمله کافور افزوده درینجا بکار برند و از ادویه خاص که بدان معالجه حمره نمایند اینست که در دی سرکه برگ گل خالص بریزند تا بجوش آید پس کافور سوده بدان گل خوب مخلوط کرده
طلا سازند و اگر گل ارمنی با گل ملتانی فزایند بهتر باشد و اولی آنست که بعد فصد پوست انجبار مقرض تراشیده آن موضع را شرط زنند و بالایش لوگنار نند و ضماد از گل ارمنی و سرکه
سازند و یا مرداسنگ بگلاب سوده یکتوله گل ارمنی دو توله کافور سه ماشه در مسکه گاوی که بست و یکمرتبه در آب شیرین شسته باشند آمیخته بکار برند و اگر حمره در پای و ساق افتد
و از دیدن ماء الجبن فائده نشود فصد هر دو صافن کنند و خون چندان بگیرند که نوبت بغشی رسد پس آب قشره اناناس نیم پاو عرق کیوره سه توله شربت یاقوت علو بخاران سه توله
تخم خرفه مشک هفت ماشه پاشیده بنوشند تا سه روز متواتر و غذا دال مونگ مقشر و خشکه و نان سمیده و قورمه حلوان مقرر سازند و حب تیاهی علوبخانی که در آب فرنگ
بیاید سوده در روغن گاو بست و یکمرتبه شسته آمیخته بران طلا نمایند و روز چهارم وقت صبح حب مذکور یکعدد و بالائی جغرات سه توله آمیخته دهند و بالایش نان سمیده بوزن
سه توله و همین قدر روغن و قند سفید بهم مالیده خورانند تا یکهفته و غذا و طلا بدستور و وقت شام دوای قشره مذکور دهند که در دو هفته صحت میشود **اقوال حذاق**
شیخ میفرماید که در علاج حمره و نار فارسی لابد از فصد است تا خون صفراوی خارج شود و اگر مرض هائل باشد چندان خون برارند که قریب بغشی شود و گاهی در حمره حاجت
بشرط عمیق افتد تا خون ردی محتقن که آن در طبیعت سم است خارج گردد و این وقتی بعمل آید که ماده مائل بصفراویت باشد و علاج بوضع ادویه مثل علاج حمره محض است
لیکن واجب نیست که ضماد شدید التبرید باشد چنانکه در حمره محضه بود و ایضا محتمل ابتدا و اندک مادهٔ این بسوی باطن نشود و همچنین جائز نیست که ضماد شدید القبض استعمال نمایند
و جائز نیست استعمال محللات نه در اول ظهور او و نه نزد اول سکون التهاب بلکه واجب است که ادویه مخففه که در آن اندک تبرید و تحلیل مع دفع باشد استعمال نمایند
مثل ضماد معمول از برگ بارتنگ و عدس مقشر و نان بسیار سبوس دار و ایضا ماء و سرکه بخمر و شب بسرکه خمر و آنا ادویه جید در وقت ابتدا و بعد آن اینست که بگیرند انار ترش
و شق کنند و در سرکه بجوشانند تا آنکه نرم گردد پس بسایند و بر خرقه نهاده بران محل بگذارند که این در هر وقت نیکو است و این مرض ساقلع نماید در ابتدا و انتها و گاهی در ادویه
این وقت و بعد آن این افتد که بگیرند جوز تازه و یا پست بسایند و موید او انجیر بشراب و روغن خشخاش سیاه و بهتر آنست که از این همه ضماد بسازند و از ادویه نیکو در آن شرا وقات
اینست افیون مع اقاقیا و ذریره سوری و قشور مسرپوست انار هر واحد دو درم زهره نحاس یکدرم بزرالبنج یکدرم و امثال این ادویه بران نهند که متقرح نشده باشد و اما در متقرح
لابد است از خبث نوعی ... افراسیون و اقراص ... و ذرور القیشور بشراب حلو یا مطبوخ و سائر آنچه در علاج حمره متقرحه و نمله و جاورسیه مذکور شد
و واجب است که ... یکبار یا دو بار ضماد نمایند حتی المقدور معفنات استعمال نکنند و لازم است که آنچه محیط موضع بود و موضع احتراق
را بگل ارمنی بسرکه ... سائر آنچه مبرد نافع باشد تعهد نمایند و آنچه قریب اینست صوف زوفا در شراب تر کرده است پس هرگاه التهاب ساکن شود و قروح باقی ماند
علاج بمثل مرهم ... و سائر ادویه قروح متآکله باید کرد و ایضا این دوای مرکب مرداسنگ یک رطل زیت کهنه یک نیم رطل زرنیخ یک رطل مرداسنگ را در زیت بپزند
تا بته بچسپد بعده بران زرنیخ بریزند و ایضا این مع ابرای حمره که بر ندا کیر و لب و مانند آن افتد و بالجمله بر اعضائیکه در تخفیف او حاجت شدید تر باشد نافع بگیرند قلقطار
و قلقدیس هر واحد هشت درم ... ارمنی دو درم و آب سامیده استعمال نمایند و همچنین بشک نعبعس است پس هرگاه خشکریشه و لحم فاسد ساقط گردد ... هر گردد
معالجه بعلاج جراحات بسیطه نمایند و گاهی خشکریشات و لحم ردی را ادویه معروفه ساقط کنند و روغن اقحوان برای اسقاط او نیکو است و بالجمله اشتغال باسقاط خشکریشه و علاج
باقی بعلاج جراحات صحیحه بسیار صواب است و دوای جید مجرب برای قدما که بعض متاخرین نسبت آن بخود کرده بگیرند عنزروت و صبر و کندر و زنگار و سفید آب
و همچنین گل ارمنی و از آن بنادق سازند و در سرکه و آب حل کرده بران موضع طلا بعده طلا نمایند تا آنکه در ان تقبض شدید پیدا شود و خشکریشه کم شود ... ساقط شود و اگر زیاده
رطوبت باشد و با حتیاج گردد بانکه خلع او کنند و ساقط نمایند و هموار و همچنین بعمل آرند تا همه ساقط گردد حمره جای ... اکثر قوت ...

اول رگ زنند و خون بسیار بیرون کنند چندانکه نزدیک بغشی رسد و گاهی بر جایگاه مرض شرط باید زد و خون ردی بیرون کردن و ضمادها چنان باید که دران با قوت تبرید
قوت تحلیل و تخفیف باشد چون ضماد برگ بارتنگ و غیره که در قول شیخ گذشت همه بسیار نهند و ضماد کنند و طعام چیزی باید که بسبزی و ترشی میل دارد سعید گوید که اگر خون
غالب باشد فصد مریض کنند و اصلاح مزاج بشرب ماء الشعیر و سکنجبین نمایند و شیره تخم خرفه و جلاب بدهند و عضو را با آب حی العالم و آب عنب الثعلب و شیاف مامیثا طلا کنند
و اگر صفرا غالب باشد تنقیه بدان بمطبوخ فواکه نمایند و ماء الشعیر نوشانند و بعد دو ساعت سکنجبین بانی دهند و تعدیل طبع نمایند اگر قبض گردد و آب تمر هندی و شکر و عضو
را بگل ارمنی و آب بارتنگ و گلاب و آب کشنیز طلا سازند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و با آب
الارین (?) تخم آنها افشرده هر واحد بیست درم بشکر و ترنجبین بمقدار سابق بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بنقوع مشمش یا بمطبوخ هلیله تقوی بسقمونیا
کنند و باقی علاج او بعلاج نمله و جمره نمایند لیکن بر اطلیه این مرض ای شدید الردع و التبرید نشاید و از خاص ادویه که بدان معالجه این نمایند اینست که دردی سرکه بر گل بریزند
تا بجوشد و بران اقاقیا پاشیده طلا کنند خضر گوید که فصد و استفراغ صفرا کنند و مراعات سودا نمایند و باید که بعد تنقیه بر چیزی که ترقیق خون و ترطیب آن نماید
و در مائیت آن افزاید مثل حسای شعیر مبرد و عناب و تخم خیارین و شربت نیلوفر مشغول شوند و از اغذیه بر مزورات مثل اجاصیه و قراصیه و ملوخیا اقتصار نمایند و چون
تشنه شوند آب آلو و آب خیار و آب هندوانه و لعاب اسبغول خوشند (?) و شربت آلو و شیره تخم خیار دهند و چون مرض بانحطاط آید چوزه مرغ بجو مقشر و لحم بچه بز بدهند
و از ادویه موضعیه بر مسکه و آب کشنیز اقتصار ورزند و بر موضع حجم رسیم (?) نهند تا بگشاید پس روغن قرحه اندک مسکه بروغن گاو بنهند و حوالی آن خرقه مبلول بگلاب
و آب کشنیز سبز گذارند و چون پاک شود مراهم مثل مرهم سفیداب یا مرهم نوره علاج کنند تا مندمل گردد و نگذارند که ماده البته جمع شود و اگر ریم باقی باشد و حرارت معاودت
کند بران پارچه مبلول بگلاب و گل ارمنی نهند و بحضض و کافور و لعاب اسبغول طلا سازند انطاکی در تذکره مینویسد که اولا بادرارت (?) بشرط واجب بود و عمیق زنند
برای خروج ماده بنوعی که مستاصل گردد بعد ازان آنچه ارخا و ترطیب و جذب نماید چون حرام (?) مغز و پیه و بچه مرغ بران نهند پس گاه ماده زیاده گردد فصد کنند
و الا شرب ماء الشعیر بشربت ورد و سکنجبین سه روز کفایت باشد و از تبرید یا طلیه قبل تنقیه حذر کنند تا ماده بسوی باطن منعکس نگردد و اگر ماده نزد شرط بر جا صحیح سیلان
کند بر آن شور پیدا کنند و اگر قبل شرط فصد کنند جذب ماده بسوی دخل (?) نماید بعد ازان این حب هر روز دو مثقال بدهند که آن سریع العمل حسن الفعل مشتمل بر صحت
از تراکیب مجربه من است صنعت آن صبر یک اوقیه بسفایج نیم اوقیه سقمونیا پوست هلیله مصطکی هر واحد سه مثقال حجر ارمنی یک مثقال با آب کاسنی حبها سازند
و چون تنقیه ظاهر گردد منضجات نهند و بهترین آنها دردی سرکه است بگل خالص و سفیداب سرشته بعد ازان نار ترشی و مازو هر دو بسرکه پخته و همچنین عدس مقشر
پس اگر سوزش و گرمی اشتداد نماید و از انعکاس ماده امن گردد مورد و کافور با اثیل سوده بر نهند و اگر در انجا در کردن لحم فاسد واجب گردد شک (?) تنها نهند اگر لحم فاسد بسیار
نباشد و الا باندکی زنگار نهند بعده صبر و مرداسنگ و روغن گاو و این همه مع اصلاح اغذیه حتی الامکان می باید و همه آنچه در اکله و در نمله مذکور است درینجا مستعمل بود و از ادویه ناجحه
در علاج این قبل از شگافتن اکثار وضع مسکه است و همچنین بعد آن برای تطفیه با آب کشنیز نزد قوت لهیب و شرب آب سیب بعنبر و آلو و شیره تخم خیار و مروارید محلول
شربا و طلا آنرا بسرعت صحت بخشد و در نزهه گوید که خون خروس و برگ بید انجیر و پوست انار و اجزای سرو را بجمره اختصاص عظیم است بهاء الدین گوید
که اگرچه غلبه خون نباشد فی الجمله خون کم کنند بفصد یا حجامت خصوص حوالی جمره اگر مانعی نباشد و بعد ازان تنقیه صفرا و سودای احتراقی کنند بمسهلی که دران تریاقیت (?)
نیکو بود و چون تقلیل خون امانی (?) باشد بر مسهل اقتصار لازم بود و گاهی احتیاج افتد بآنکه محل مرض اشرط زنند و نافع بود و زلو چسپانیدن بسی مفید آید و اگر کسی طاقت
سوزش داغ بآهن نباشد اولی آنست که از تیزاب فاروقی آنرا داغ کنند و چندان تیزاب گرم کرده بران نهند که دران محل سوراخ شود و بحرکت آید و آنجا که این مرض از بحران انتقالی
افتد این محل واجب بود و مرهم کوزه فقاع طلا کردن عظیم مفید آید و بر محل ورم حوالی مرض گل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کردن سخت مفید باشد و پوست تازه خرگوش هواره بر محل
مرض بستن عظیم نافع بود و علامی ابن نجیح جمره پیدا شد و تمام زنخ و حلق او ورم کرده باد رد و سوزش عظیم و تپ که حضرت استادی او را از چربیها و گوشت پرهیز فرمودند و غذاهای
ترش بدادند و بوقت خواب معصور الانار ترش شربتی تمام و بالای آن حب الشفای بزرگ میدادند و صبح دار آب بارتنگ سوده در شبانه روزی چندین نوبت بر محل مرض
و حوالی آن طلا فرمودند بهمین معالج (?) اعراض آن در سه روز بر طرف شد بعده مرهم سفیداب جراحت آنرا باصلاح آوردند این علاج بسیار بتجربه پیوست و نفع از نیچ (?)

نار فارسی

بثری باشد پر آب رقیق با سوزش شدید و خارش بسیار و درد و ورم حوالی و چون برآید بزودی خشکریشه گردد و قبل از ظهور بثر در بدن خطوط سرخ و طاوسی پدید آید مثل زبانه آتش و لهذا بنار فارسی مسمی شده و گفته اند که چون درین سوزش و آبله ظاهر میشود همچنانکه از سوختن آتش پدید می آید بدین مناسبت آنرا نار گویند و تخصیص بفارسی غالبا بجهت آن کرده باشند که اولا این مرض در فارس پدید آمده باشد و اهل فرس از جهت سوزش آن آنرا آتشک گفته باشند و اندر حوالی این بثر و بثرهای خرد از جنس او و از جنس او بسیار پدید آید خصوصا که رطوبت و عفونت آن بهر جا که رسد و خشکریشه سیاه کند و حوالی پوست را لختی بخورد و بسوزد و اندک پهن شود و این بثر نیز در سالهای وبا و قرب آن بسیار افتد و بر اثر این نیز تبهای گرم مهلک پدید آید لیکن ماده این بدون گرمی و سوداویت و عفونت نباشد که اندر جمره و بعضی این را جمره گویند و بعضی جمره را نار فارسی و آتشک گویند و هر دو را مترادف دانند و ابن ابی صادق گفته که این مرض با سبب حدوث او ببلاد فارس بسیار و یا بسبب آنکه هر که اولا علاج او اخذ کرده از فارس بوده مسمی بنار فارسی شده و قرشی نوشته که موصوف بفارسی بهر آن شده که اهل فارس در زمانه قدیم عبادت آتش میکردند و دائم آتش آنها مشتعل می ماند و آن لامحاله قوی باشد بسبب دوام اشتعال و التهاب پس این مرض ابدان بقوت آن تشبیه دادند و بآن مسمی ساختند و از شیخ الرئیس مستفاد میگردد که گاهی اسم نار فارسی اطلاق کرده شده بر آنکه بثر و از جنس نمله اکال محرق محدث آبله بود و در آن سعی در رطوبت باشد و ماده او صفراوی باندک سودا بود و غور او کم باشد و بثور بسیار کوچک بود گویا که در آنجا خلط حار کثیر الغلیان و شر باشد و نار فارسی از جمره در ظهور بحرکت سریع تر میباشد و ماده او حاد بود و آنچه در جمره از آن عارض شود در تحلل سریع تر باشد و آنچه بعصب عارض گردد ثابت تر و بطی تر در تحلل باشد و آن قریب از جمره است الا آنکه ماده این بصفراویت شدید تر و ماده جمره در سوداویت شدید تر است و گیلانی از طبری نقل کرده که نزد اطبا جمره و نار فارسی در صورت یکی است و نزد یک بعض آن نار فارسی و جمره و نمله در صورت واحد است و امر چنین نیست زیرا که نار فارسی دانهای بزرگ باشد و الم او شدید تر و در لحم غائر گردد و نمله چنین نیست و اما جمره محتاج بشرط شود و آنرا بعد زوال و اثر باقی ماند و نار فارسی چنین نیست و بعد زوال او را اثر بادنجانی و نیلجی و سیاه باقی ماند و الم او تا بقای اثر بماند و این فرق ظاهر است و اگرچه این همه جنس را جدا اند و اما صورت نار فارسی آنست که سرخی شدید مع غلظ در جلد بود و نزد ظهور او در بدن شواظ مثل زبان آتش باشد چون بلند شود و زیر جلد منبسط نگردد و الم او شدید بود و از خاص عراض او نیست که آن در جائی که ظاهر شود متمیز گردد و بنار بقای اثر آن بعد زوال آن و انطاکی گوید که این مسمی بنار فارسی شده بسبب کثرت او در فرس و بسبب آنکه آثار و بثور حادث در آن مشابه سوختگی آتش در حمرت و لهب میباشد و گاهی خطوط او دراز شود و گاهی مستدیر گردد و تا اکل نماید و بسرعت ظاهر شود و ماده او خلط صفراوی مع اندک خون رقیق باشد و اسباب او ادمان اکل اشیای حار لطیف مثل ثوم و خردل است و سیر در آفتاب و قلت استفراغ علاج هرچه در علاج جمره گذشت بعمل آرند و باید که درینجا بعد فصد و اسهال با شیائی که خون را رقیق گرداند ... تا حرارت محرقه از آن زائل گردد و متوجه شوند مثل آب شاهتره تازه مروق و آب کاسنی سبز مروق با ادویه مناسبه استعمال نمایند و ایضا ... شربت عناب شربت کدو و آب تمر هندی و آب انار ... و سرکه سوده طلا کنند تا متسع نگردد و مغز تخم ... سوخته و سفال آبخوره طلا کردن مفید بود و بقول شیخ طلای جوز کهنه چرب برای نار فارسی بعد سکون التهاب باقی ماندن قرحه نیکوست و بقول ابن بطلان و رازی و غیره ضماد آب کرنب با سبست و نمک و کذا تخم کرنب با نمک کذا بارتنگ و کذا کشنیز سبز بویز منقی و کذا کرسنه بعسل و کذا آب برگ زیتون بری و کذا آب بابونه هر واحد نافع نار فارسی است اقوال اطبا طبری گوید که علاج این و علاج جمره واحد است از طلاها و بعد فصد و استفراغ و التزام مریض ماء الشعیر و شربت مذکوره نماید اینست که بگیرند صندل بکجزو و کافور یکجزو و در لعاب اسپغول و لعاب تخم بارتنگ بیامیزند و دران خرقه ترکرده بران موضع تازمانی بدارند که مریض را خوش آید و هر وقت زائل کنند هرگاه درآن بسرعت این کم شد طلای آن بکار برند مجوسی گوید که نار فارسی گاه منفرد پدید آید و گاهی در بعض اوقات با جدری ظاهر شود و علاجش واحد است الا آنکه ... انقلبه کنند و بر آن سفیداب مرداسنگ و صندل سفید و کافور بگلاب سوده و دران پنبه ترکرده بنهند و موضع را هر وقت بدان تر دارند و اگر نار فارسی منفرد باشد باید که صاحب او را بفصد نماید و خون بمقدار حاجت حسب احتمال قوت و غیر آن برآرند ... سفیداب که در آن اندک کافور باشد ضماد نمایند و هر وقت که دران چیزی از آب جمع شود سوراخ کرده همان مرهم طلا نمایند ... آب ... جائی ...

که اول فصد کنند و مطبوخ هلیله و تمر هندی تنقیه نمایند و هر بامداد کشکاب و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و لعاب اسپغول و شکر و مانند آن بنوشند و بثره را بشکافند و آب آن بچینند و اگر نخی از پوست آن معترض بسر زند تا آب آن مجتمع نگردد و آنچه از آن تراوش کند بچینند صواب باشد و حوالی او را بگل ارمنی و سرکه حل کرده طلا کنند و بشوند مرهم سفیداب طلا سازند ابن هبة الله گوید که علاج نار فارسی بفصد بود و اگر ممکن نباشد حجامت نمایند و باصلاح اغذیه بپردازند و بعد آن آبله ها اسفیداب وغیره که در قول مجوسی گذشت بروغن بادام طلا کنند پس اگر رطوبت مترشح بسیار باشد بحضض و صندل و چوب و کافور در آب کاسنی یا آب حی العالم طلا نمایند و غذا بچه مرغ بآب غوره دهند ابن الیاس گوید که هر صباح جلاب از آب انار بنوشند آنها افشرده سه اوقیه و از تمر هندی ده درم و از عناب و آلو هر واحد ده عدد و بشکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر اگر تپ ظاهر باشد و الا مزوره بنوماش باسفاناخ و کدو یا مزوره زرشک و مغز بادام و اسفاناخ سازند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا مطبوخ هلیله کنند و یا بامداد آب هندوانه سه اوقیه بشکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند یا هر صبح آلو سیاه و آلو کوهی و عناب هر واحد بست عدد و تمر هندی ده درم بگیرند و باشکر سفید ده درم بجوشانند و در آن شیر خشت ده درم و ترنجبین بست درم آمیخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه بصندلین و فوفل و شیاف مامیثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد ده درم کوفته بیخته بآب کاسنی یا آب حی العالم یا آب عصی الراعی یا آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب سرشته طلا کنند و چیزیکه آنرا انفع و عاجل بخشد اینست که حضض وغیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند و یا بگیرند مازو و سبز خام و فوفل مسادی و کوفته بیخته بسرکه کهنه و گلاب سرشته طلا کنند و از تناول حلویات و لحوم و شراب بالکل حذر نمایند انطاکی گوید که اولا فصد واجب بود و تنقیه صفرا و اکثار ماء الشعیر و بنفشه و شربت آن و شربت ورد و طلای حجل یا آب خرفه و برگ مورد و زعفران و سفیداب وکذا ترمس بسرکه و عسل پخته و آنکه او را هفت مرتبه در آب شسته بروغن گل آمیخته و کشنیز سبز بعمل آرند ایضا سکینه کبوتر بعسل مع بزر کتان

آبلۂ فرنگ

گویند که این مرض در سن نه صد و چهار در جزائر فرنگ ظاهر شده و لهذا متقدمین اطبای یونان ذکر آن نپرداخته اند و الحال در جمیع بلاد شایع گردیده و باتشک شهرت یافته و بعضی گویند که این مرض قدیم ست از عهد سکندر و مراد از شور غریبه همین ست و بمعنای این امر مرض طائر گویند بنابر آنکه میگویند که در عهد کیان جانوری پرید بر شخصی بخیال کرد و همان وقت اثر آن در مواد رسیده فاسد گردید و مرض مذکور پدید آمد و از آن شخص بدیگران رسید بالجمله مرض مذکور چون حادث شود و ابتدا بثور در قضیب و حوالی آن و در مردان و مانند فرج زنان بر آید و بزودی قرحه گردد و بزرگ شود اسباب حدوث اجماع ست با مباشرت از آنکه از جای زن مرض حادث بوده باشد و مزاج او حار و اخلاط او کثیر الفساد بود خصوصا آنکه با وی بسیار مردان جماع کنند پس موضع ... بین مرض چون با زن مجامعت کنند آن زن باین مرض بیمار شود و گاهی این مرض از باهم خوردن طعام و باهم نشستن بمصاحبت آن حتی که از بوس و براز کردن بدیگر جا متعدی گردد و سبب بادی فساد اخلاط محترقه ست که رنگ مزاج را فاسد کند و این علت بسیار ردی و فاسد ست اکثر بتمامه زائل نشود مگر در ندرت و نزد ظهور او در اکثر ورم در کنج ران عارض شود و آن بدبل اگر پخته شود و بشگافد بسیار تکلیف دهد و گاهی متعفن شود و هلاک کند و بعضی ابعد حدوث این مرض اوجاع مفاصل وغیر آن از امراض رویه پیدا شود و گاهی حشفه و بعض اجزای قضیب ساقط گردد و گاهی قرحه بینی عارض شود و استخوان اندرون آن بوسیده شده بینی فرو نشیند و گاهی قرحه در حلق پیدا شود و سوراخ در کام گردد و گاهی بجذام انجامد انطاکی گوید که حب افرنجی در مصر معروف بمرض مبارک ست بنا بر تفاول و نزد بعضی عرب حجاز بشجر و آن مرضی ست که اولا اهل فرنگ را رسیده و منتقل شده بجزیره عرب در سن هشت صد و هفت پدید آمده و متزائد شده تا آنکه کثرت نموده و اطبا ذکر آن نکرده اند و متاخرین آنرا بنا بر فارسی ملحق ساخته اند و این جهل ست و ما ان بسط کلام بنابر عموم بلوای آن میکنیم و میگوییم که آن مرضی ست که بمجرد معاشرت متعدی شود و این فعل بجماع سریع تر گردد و مادۂ او از کل اخلاط بود پس آنچه از خون باشد علامتش آنست که آبله بزرگ و مستدیر و سرخی او بسیار شدید و نزف خون و رطوبات مع التهاب و خارش بود و آنچه از صفرا باشد علامتش با علامات مذکوره قلت رطوبت و زیادتی حدت و زردی رنگ ست و در مصر خشان نامند و آنچه از بلغم بود علامتش انبساط و انتها و عدم خارش و کثرت رطوبت و سفیدی آنست و آنچه از سودا باشد علامتش خشکی و صلابت و تیرگی جوشش و دردمند است و گاهی با بیشتر از یک ماده مرکب شود و علامتش اجتماع علامات مذکوره است و او اخلاطی که بدان بدن فاسد گردد و ... حال شود پس کسل و ثقل و تپ حادث گردد و از اخلاط حار ضربان در مفاصل پیدا شود بعد از حمل و ... تنقیه نماید و خبیثه ترین

او آنست که ابتدا از مذاکیر و منافذ کند و جماعه اطبا ابتدای آن برایم دمله نمایند پس تخم گردد و بدان بسیر و ازان حذر باید کرد عماد الدین محمود شیرازی مینویسد
که مرض معروف بآتشک در قدیم الایام نبوده و از امراض جدیده است و لهذا در کتب قدما ذکر آن نیست و گویند که ابتدای ظهور آن در ملک فرنگ بوده و از جهت
آن را باد فرنگ گویند و از جهت آنکه مانند آتش سوزنده است آن را آتشک نامند و از برای آنکه اولا در بلاد ارمن بهم رسیده و از آنجا به بلاد دیگر انتقال یافته ارمنی دانه
خوانند و اطبای متاخرین در تطبیق آن با مراضی که در کتب قدما مذکور است اختلاف نموده اند بعضی از اقسام نار فارسی دانسته بجهت مشابهت این
بدان و بعضی از جمله لفاعات شمرده و بعضی از اقسام جرب تصور نموده بلکه گفته اند جرب جذامی است لیکن باستقرا آنچه یافته اند از اقسام جرب نیست و سبب
و ماده فاعل آن سودای محترق و یا متعفن است که بدان غلیان و ثوران بهم رسانیده بحسب استعداد میل بظاهر جلد بدن و یا بباطن آن نماید و از آن ورم آبله
بهم رسد یا نه زیرا که غلیان موجب انفصال اجزای غلیظه سوداویه از لطیفه و رقیقه دمویه است خواه آن ورم متقرح گردد یا نه و بدین تقریر با هیچیک از امراض
سوداویه منطبق نمیگردد زیرا که هیچیک آنها بطریق اندفاع سودای مذکور بواسطه غلیان بنحو مذکور نیست و با جدری نیز زیرا که در جدری غلیان است و بواسطه
آن انفصال می یابد اجزای دمویه فاسده از اجزای صحیحه و درین علت انفصال اجزای سوداویه از دمویه است پس رسید که این مرض غیر امراض مذکوره است
و علامت آن مطلقا ضعف تمام بدن و ضعف اعصاب و عضلات و مفاصل است بنوعی که از برداشتن اندک چیزی عاجز شود و تب که باعث آن
باشد و در بروز دانها احساس سوزشی نماید که گویا آن موضع را با آتش داغ میکنند و رنگ آن موضع در اکثر احوال مائل بکمودت میباشد و در دانهائی که بر آیند نیز حدت
و سوزش باشد و رنگ آنها تیره بود و شب از وجع مفاصل بخواب بیقرار و آرام باشد و اگر سبب آن ماده ریاحیه باشد که باد فرنگ نامند درد اندر مواضع
مختلفه باشد و بسرعت از جائی بجائی نقل نماید و گاهی از سرعت حرکت و انتقال بجدی رسد که با اندک زمانی از دست بپا و از پا بدست و از دست راست بدست
چپ و از پای راست بپای چپ و بالعکس و همچنین بهر جا انتقال نماید و در ایام اول بدن برآمده باشد تا هنگامی که دانها بروز تمام یابد و بعد از بروز دیر باصلاح آیند
و از خصائص این مرض است که اوجاع آن باطلاء و ضماد و استفراغات تسکین چندان نمی یابند بلکه در اغلب اوقات اشتداد عظیم می نمایند و بحران این مرض بامراضی
که بمعالجات مقرره در کتب باصلاح نیاید مانند صداع و درد و درد گوش و دندان و امثال اینها که باسهال و غیر آن زائل نگردد و معالجه آن بادویه مقرره مخصوصه این مرض
نمایند جهت آنکه امثال این احوال اکثر بواسطه ماده سوداویه عسر الانقلاع میباشد و معالجات مخصوصه این مرض استیصال آن عمده اند و نفع کلی می نمایند و لهذا
جزم میکنند که این امراض البته از اقسام و یا از توابع آن اند که چون آن مرض زائل گشت امراضی که تابع آن اند نیز زائل میگردند و نیز از خصائص بعض این مرض است
که گاهی دانهای کوچک صاحب بر سطح بدن بی درد و حرقت برمی آیند و چند گاهی مانده پس ناپدید میگردند **و علامت** دموی آن یعنی حادث از خون حاد محترق
آنست که [illegible] ظاهر برآید و [illegible] منتفخ باشد و غیر آن که در قول الفاظ گذشت و تدبیر سابق و مزاج و سن و سحنه و فصل و بلد و غیره و میل
[illegible] است صفراوی آن که حادث از صفرای حاد محترق باشد ظهور دانهای خرد سرخ و بر آب و عدم حمرت قوی و هوای حوالی دانها و سوزش آنها و سرعت تقرح
و خروج زرداب رقیق از آنها با حدت و حرارت بهر جا که برسد متقرح سازد و دانهای این شبیه بجمره و نمله و سائر بثور صفراویه باشد با اندک سیاهی و تیرگی و تدبیر مقدم
و غیره امور که [illegible] شاهد آنست **و علامت** بلغمی آن یعنی حادث از بلغم محترق قلت حدت [illegible] و بزرگی و پهنائی آنها و انتفاخ پشت چشم و ثقل تمام بدن و کثرت لعاب
و مائل بسفیدی بودن بثور باشد و تقدم تدابیر و غیره امور مذکوره گواه آنست **و علامت** سوداوی آن یعنی حادث از احتراق سودا قلت [illegible] دانها
و تقرح و سواد و کمودت آنها و حوالی آنها و رنگ [illegible] آنها [illegible] حدت [illegible] امور مذکوره [illegible]
دلیل و گواه آنست **و بدانکه** اسباب این مرض چنانچه ذکر یافت بالذات سودا [illegible] که احتراق [illegible] و یا عفونت [illegible]
[illegible] لیکن گاه ماده آن سودا تنها میباشد یعنی سودای محترق از سودا [illegible] و سودای محترق از اخلاط دیگر [illegible]
میباشد [illegible] بهم اتحاد یافته باشد و گاه باهم امتزاج [illegible] میباشند [illegible]
[illegible] اقسام این مرض مانند جنون [illegible] است **و بدانکه** این مرض از امراض مسریه است یعنی سرایت از شخصی بشخصی می نماید و قوی ترین انواع

سرایت آنست که از مباشرت با زنان و یا مردان صاحبان این علت واقع شود بعد از آن آنچه در حمام واقع شود که در جای شخصی نشینند که صاحب این مرض باشد یا در جامه
که صاحب این مرض نشسته باشد نشینند و گاه از هوا کله و ملابسه و مجانسه نیز واقع میشود و مثلا در یکظرف و یک کوزه با هم طعام و آب بخورند و یا لباس یکدیگر را بپوشند و یک
فرش با هم نشینند و هر چند گفته اند که این مرض از جمله امراض متوارثه نیست که از والدین با ولاد سرایت نماید بطریق ارث لیکن در بعض اطفال صاحبان این مرض دیده شده
که سرایت نموده **بهاء الدین** گوید که رمنی دانه که اندر خراسان با آبله فرنگ مشهور است بجهت کثرت مشابهت اکثر آن بجدری ... در جمیع اعراض با نوع
پدید آید بعضی را آبله های بزرگ و غالب بهم پیوسته بیکبار پدید آید و آب گیرد سخت بزرگ شود و سوزش بکند و بخار و درد کند و بعضی را درد و دانها کمتر باشد و بعضی را
در اول حال شبیه بنمله ظاهر شود و هیچ آب نگیرد و همچنین خشک ریشه پیدا کند و بزرگ شود و پوست را لختی بخورد و بعضی را اندک آب گیرد و زود ریش گردد و محل آن سوزش و درد
و حرارت عظیم کند همچو جمره و گاهی سعفه خشک اکال باز گردد و گاهی بنمله ساعیه بیشتر ظهور آن اول بر پوست سر بود بر بند اکبر و گاه باشد که بر اکثر اعضا بر آید بتدریج و آنچه اول
بر آمده باشد هنوز باقی بود و بعضی را نه بلکه بیک نوبت بر آید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند خصوص بر سر و بر بعضی نباشد و یا کمتر بود تخصیص بر پایها و گاه باشد که بثرات
اندک و متفرق بود و **اعراض** آن غلبه حرارت مزاج است و ماندگی و خار بدن و درد مفاصل بمرتبه که حرکت مشکل و اندک درد و در شبها در مفاصل بیشتر شدت کند و آنرا
که دانه کمتر بر آید درد مفاصل بیشتر بود و گاه باشد که درد ثاقب بود چنانکه بیمار خواهد که خود را هلاک کند و گاه باشد که زمن سازد و پایها بیکار شود همچو مفلوج و گاه باشد که با وجود درد مفاصل
پایها ورم کند و تب و ... پدید آید و اشتهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و گاه باشد که اول دانها غالب آید و تا آخر وجع نباشد و بحران تام آن چنانچه بعضی
دریافته اند بود و تخبیط نشود در هفت ماه بود و قبل از آن چون علاج نیکو کنند تخفیفی نیکو یابد و بعد چند روز باز بدیگر دانه و یا درد و ورم عود کند و بعضی را که مزاج قوی بود و اخلاط
بد ... کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض آن کمتر تکلیف ... بسیار باشد که قبل از ظهور بثره حرارتی و تب و سستی در بدن پدید آید و بعلاج و استفراغات گاهی کمتر شده باشد
غلبه کند ... بثره ظاهر شود و یا خود حرارتی و اعیائی ... اصلی پیدا نشود ... از ایام بثره ظاهر شود ... فی گلوی او درد میکند ناگاه آبله فرنگ بر آورد
و بسیار باشد که اول بثره ظاهر شود ناگاه از این اعراض بعضی یا همه پدید آید و بدانند که این مرض از جمله امراض مسری بود لیکن بسیار سریع السرایت نباشد و از مجامعت
با آتشکی و از زودتر از مصاحبت پدید آید و از رسیدن بخار تن او بتن دیگر در حمام و یا رسیدن عرق و آلایش فوطه و لباس او زودتر از ملاقات و ادراک نفس او پدید آید و ماده
این مرض خلطی بود عفن مرکب از اخلاط فاسده و لیکن بلغمیت و سوداویت احتراقی بر آن غالب بود و این خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر و غالب تر یابد آنرا عفن سازد و
بجنس خود مستحیل گرداند و گاهی فساد ماده بحدی رسد که ریش آن عضو بخورد و تباه کند و بسیار باشد که بثرات آن با اعراض پدید آید و بثرات بر طرف شود و درد و ورم و بدی
هضم باقی باشد تا مدت بحران تام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر شود و کسی که اندرین مرض تخلیطات کند و در علاج تقصیری نماید تا دو سه چهار سال بیشتر اندرین مرض بماند
و لیکن بی دانه و یا کم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تام مذکور در نگذرد و بعلاج صحت یابد و بعضی را که اخلاط بد بسیار در بدن باشد و بثره بسیار پیدا کند
و علاج نیک نیابد زود هلاک گردد **علاج** چون ماده این مرض خبیث متعلق باعماق بدن است لهذا معالجه آن بادویه سمیه نفاذه کرده میشود با آنکه دران خطرست
بسبب حدوث آنها ضربان مفاصل و فساد بدن ترک آنها اولی است مگر بسبب اضطرار بحالت قوت مریض و بعد تنقیه و تقویت اعضای رئیسه که دران هنگام آنها اکثر
ادویه هندیه حاده بشرط توافق مزاج بسرعت نفع می بخشد و بعض تراکیب ادویه هندیه مثل سکپور و غیر آنرا خصوصیت عجیب باین مرض است و اگرچه در ظاهر ... افع
بود لیکن مجربین آنرا استعمال میکنند و ادویه یونانیه بدیر نفع میکند لیکن آن سالم از ضررست اما کثرت تبرید درین مرض نقصان کلی دارد که درد مفاصل می آرد بالجمله
اگر مریض محرور المزاج و یا نازک طبع و ضعیف باشد علاج بادویه یونانی کنند مثلا عناب شاهتره سرپهوکه چرائته هلیله سیاه نیمکوفته صندل سرخ برگ حنای خشک ... آن
... بر نمایند صبح آب از آن گرفته ... کرده بنوشند و بعد از چند روز فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و در صورت حدت ماده بعد از نضج
تنقیه صفراوی ... صفراوی نمایند و ماء الجبن و شیر بکار برند و آب شاهتره سبز مروق دادن نیز بسیار فائده میکند و استعمال عرق گل نیلوفر و شربت
بادرنجبویه و عشبه ... مناسب نیز معمول است و در حالت عدم حدت ماده بعد نضج تنقیه آن بدستور مالیخولیای بلغمی و سوداوی کنند و بعد از آن عرقیات مصفی خون
و معاجین عشبه و چوب چینی استعمال نمایند و اگر مریض غیر محرور المزاج و قوی باشد اگر غلبه خون بینند اولا فصد کنند و الا مسهلات هندی مثل حب السلاطین

وغیره و سفوف حب النیل و سفوف مسهل سیاه و غیر آن تنقیه نمایند و بعد ازان حب توتیا و یا مرداسنگ و یا رسکپور و یا ملادر و غیر آن حسب ضرورت بکار برند
و بدانند که چوب چینی و عشبه درین مرض فائده بلیغ می نماید خصوص بعد تنقیه و طریق استعمال چوب چینی زیر بحث جذام مسطور گردید و طریق خوردن عشبه نیز بجا مرقوم میشود

طریق خوردن عشبه بدانکه عشبه بیخ یاسمین صحرائیست و چون از طرف مغرب می آرند یا آنکه اول اهل مغرب را اطلاع بر منافع آن حاصل شده بعد ازان در سائر
بلاد اشتهار یافته عشبه مغربی نامند و مزاج آن گرم در اوسط درجه دوم و در آخر آن یابس ست و بعضی گرم و خشک در سوم نوشته اند و بهترین آنست که باریک و هم رنگ
باشد و چون بشکنند ازان غبار ظاهر گردد و مغز او سفید بود و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی ست مگر در امراض و امزجه حاره سوداویه که چوب چینی مفید
و این مضر ست و در بعضی امزجه و امراض بارده بلغمی و سوداوی نفع این زیاده از چوب چینی ست مثل اوجاع مفاصل و نقرس و رعشه اعضا و ضعف معده و نوشته اند که
برای بواسیر بغایت مفید ست و در فالج و استرخا و لقوه و رعشه که چوب چینی مضر ست این بسیار فائده میکند و در اثنای زخم آتشک توان داد و دستور فصد و تنقیه
قبل از استعمال آن و طریق طبخ و شرب و اختیار اغذیه و اشربه دران و احتیاط از اعراض نفسانی و حرکات متعبه و حمام و غیر آن بدستور چوب چینی بود و حاصل آنکه در عشبه
همه چیز واجب و غیر واجب مثل چوب چینی ست مگر در عشبه خوردن نمک حلال داشته اند و در مرض [illegible] آن گرفتن تمام [illegible] بعضی موقوف [illegible] دانند و بعد از فراغ [illegible]
پرهیز پرهیزانه نیز واجب ست و مدت دادن این دوازده روز یا پانزده یا بست یا چهل روز مفوض برای طبیب ست و هرگاه آب عشبه از برای شرب وفا نکند عشبه قلیل با قند
ثفل آنرا جوشانیده بکار برند و در شرب آن نیز شرط است که سرد ننوشند و اگر در گلاب ممزوج کرده بنوشند نیز روا است و هرگاه اینها بطریق سفوف و معجون استعمال نمایند باید که در سفوف
و معاجین چوب چینی عوض چوب چینی بوزن آن عشبه را گرفته با همان ادویه ترکیب نمایند [illegible] میل فرمایند [illegible] نوشته که بعضی [illegible]
عشبه کوفته [illegible] با [illegible] نبات سود تا بست روز یا بیشتر [illegible] نبات [illegible] آب سرد [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] تمام [illegible] عشبه را با نصف و نبات کوفته [illegible] اول [illegible] یک نیم مثقال [illegible] مثقال در سه روز [illegible] نیم مثقال
در [illegible] سه روز دیگر دو نیم مثقال تا سه مثقال یا سه نیم مثقال و سه روز دیگر سه مثقال تا سه نیم مثقال تا چهار مثقال با گلاب [illegible] پرهیز [illegible] تمام [illegible]

ذکر بعض تراکیب از مطب ساخته برای آتشک با تپ و غیره عوارض اگر با تپ باشد شاهتره چرائته هر یک شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد یک نیم توله
داخل کرده دهند و گاهی عناب و همایه صندل سرخ تخم کاسنی نبات عوض اصل السوس و شهد کرده میشود و گاهی درین آلو بخارا نیز افزوده میشود و گاهی شاهتره و همایه
صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شیره خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه و گاهی [illegible] عرق شاهتره بجای صندل در
جوشانده و شیره مغز تخم [illegible] کرده و شربت بنفشه بجای [illegible] خیارین و شربت نیلوفر کرده میشود و گاهی کاسنی کوفته افزوده میشود [illegible] منظور باشد چرائته شاهتره
صندل سرخ گل نیلوفر کاسنی کوفته هر یک شش ماشه [illegible] جوشانیده تمر دو توله داخل کرده دهند ایضاً اگر از ماده آتشک [illegible] گرانی گوش و طنین
[illegible] عارض شود شاهتره پوست هلیله زرد هر یک [illegible] ماشه اسطوخودوس چرائته هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت [illegible] دو توله داخل کرده دهند
بعد تعدیل [illegible] ماده این مسهل دهند شاهتره گل سرخ عناب [illegible] ست هلیله زرد هلیله سیاه گل خطمی گل نیلوفر گاوزبان اسطوخودوس هر یک شش ماشه [illegible] حنظل
سنای مکی هر یک سه ماشه جوشانیده گلقند سه توله ترنجبین چهار توله فلوس خیار شنبر شش توله روغن بادام شش ماشه [illegible] و بجای آب عرق شاهتره
دهند [illegible] اطریفل کشنیزی یک توله عرق شاهتره و شیره [illegible] شیره تخم کاسنی شش ماشه نبات دو توله بعد تنقیه معجون عشبه همراه عرق شاهتره [illegible] غذا پلاو و قلیه [illegible]
لبنیات و حموضات و بقولات اجتناب نمایند و در اثنای استعمال معجون عشبه گاهی [illegible] گاوزبان شش ماشه جوشانیده شربت بنفشه [illegible] توله شیره خیارین شش ماشه
داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده و گاهی هلیله [illegible] گل سرخ شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه [illegible] تخم شربتی نبات گاهی
اسطوخودوس گاوزبان گل سرخ کاسنی کوفته جوشانیده گلقند [illegible] انحراف طبیعت شود [illegible] گاهی [illegible] نزد [illegible]
پوست هلیله زرد شاهتره قصب الذریره تخم کاسنی کوفته عناب [illegible] سیاوشان هر یک شش ماشه [illegible] چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده دهند
ایضاً [illegible] شاهتره چرائته پوست هلیله زرد صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد [illegible] داخل کرده دهند صندل سفید برگ حنا

مرداسنگ ہر یک یکماشہ بروغن حنا ضماد فرمایند **ایضاً** اگر دہن آمدہ باشد و درد اعضا بود ہلیلہ سیاہ چہار ماشہ دو جایہ شاہترہ چہار ماشہ تخم کاسنی صندل سرخ ہر یک شش ماشہ
جوشانیدہ شہد خالص دو تولہ دہند و کیلہ برگ حنا ہر یک چہار ماشہ نیلہ تھوتھہ سوختہ یکماشہ سفیدہ کاشغری مرداسنگ ہر یک دو ماشہ بروغن گل ضماد کنند **ایضاً** اگر خوراک
بقدر عدس تمام بدن و فصل گرما باشد عناب پنج دانہ شاہترہ دو جایہ کشنیز خشک ہر یک شش ماشہ جوشانیدہ گلقند دو تولہ مالیدہ دہند روز دوم صندل سرخ تخم کاسنی کوفتہ
ہر یک چہار ماشہ روز سوم ہلیلہ سیاہ افتیمون ہر یک شش ماشہ افزایند بعدہ یازدہ روز برای تنقیہ بیخ حنظل نہ ماشہ داخل کنند **ایضاً** شاہترہ دو جایہ صندل سرخ ہلیلہ سیاہ
ہر یک شش ماشہ عناب پنج عدد جوشانیدہ شہد داخل کردہ روز دوم چرائتہ شش ماشہ روز سوم گل سرخ گاؤزبان ہر یک شش ماشہ افزایند بعدہ روز بیخ حنظل نہ ماشہ اضافہ کنند **ایضاً** عناب
پنجدانہ شاہترہ دو جایہ چرائتہ ہلیلہ سیاہ کشنیز خشک جوانسہ ہر یک شش ماشہ جوشانیدہ شہد دو تولہ داخل کردہ روز دوم گل نیلوفر تخم کاسنی گل خطمی ہر یک شش ماشہ افزایند بعد ہشت روز
بیخ حنظل شش ماشہ برای تنقیہ داخل کنند **ایضاً** اگر از رسکپور وغیرہ دہن آمدہ باشد پوست بیخ جہر بیری چھال کچنال پوست کوکنار چھال سرس جوشانیدہ صاف نمودہ
مضمضہ نمایند و شیرہ عناب پنجدانہ شیرہ تخم خرفہ شش ماشہ عرق شاہترہ و مکوہ و کاسنی دہ تولہ شربت بزوری دو تولہ بنوشند **ایضاً** برگ چنبیلی کوکنار مازو سبز ہر یک
چہار ماشہ جوشانیدہ مضمضہ نمایند و چون لعاب دہن موقوف شود شاہترہ چرائتہ ہر یک شش ماشہ صندل سرخ پوست ہلیلہ زرد ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ
شہد داخل کردہ دہند **ایضاً** اگر با تبخالہ دہن و درد گلو و سرفہ از نوازل باشد اصل السوس عناب گل نیلوفر بہدانہ اسطوخودوس کشنیز خشک جوشانیدہ شربت بنفشہ
خاکشی داخل کردہ بنوشند روز دوم شیرہ کاہو افزایند چون صاحب حرارت داشتہ باشد لعاب بہدانہ شیرہ کاہو شربت نیلوفر عرق شاہترہ خاکشی برای تسکین دہند

ذکر بعض ادویہ مرکبہ یونانیہ کہ در مرض آتشک معمولست **دوائیکہ** جہت آتشک مجرب و مکرر بعمل آمدہ بادیان دو درم شاہترہ سہ درم تخم کاسنی سہ درم گلقند
دو تولہ سہ روز این منضج بنوشند بعدہ بگیرند حب النیل بقدر نہ ماشہ تا یکتولہ کوفتہ بیختہ شکر تری ہمچند آن آمیختہ بقدر شش ماشہ با گلاب نیمگرم یا آب گرم بخورند بعد
اسہال غذا کھچڑی ملایم بخورانند روز دیگر تبرید از اسپغول و شربت دہند و یکروز در میان بدستور مسہل بدہند و اگر قوت ضعیف باشد دو مسہل و چہند و اگر خواہند
عوض این مسہل سفوف حب النیل بخورانند و بعد انقضای سہ روز از مسہل بگیرند افیون یکدام شنگرف نیم دام ہر دو را آب سائیدہ دہ قرص سازند و یکی را دود نمودہ نہ قرص
کہ باقی ماند یک قرص صبح در قلیان گلی کہ در آن آب ہم باشد با آتش چوب کنار بطور تنباکو بکشند یک قرص بدستور وقت دوپہر بکشند و یک قرص شام ہمیسان بعمل آرند
غذا نخود بریان یا نان نخود بی نمک با روغن تازہ و پس روز چہارم کھچڑی ملایم دہند اگر ورم دہن پیش کند چھال کچنار مضمضہ کنند **سفوف حب النیل** کہ بعد نضج و تنقیہ
سیہ دہند حب النیل ہشتاد دانہ با روغن بادام چرب نمایند و بایکدانگ زنجبیل و دو دانگ ریوند چینی و نیم دانگ گل سرخ کوفتہ بیختہ با آب نیمگرم یا گلاب گرم دہند **سفوف**
عشبہ کہ برای آتشک و جمیع قروح خبیثہ موثر است عشبہ مغربی چہار تولہ پوست ہلیلہ زرد صندل سرخ سنای مکی ہر واحد یکتولہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند و ہفت ماشہ
تا نہ ماشہ با آب نیمگرم یا عرقہای مناسب بعمل آرند و بعضی درین سفوف تخم گل عباسی و سرپھوکہ و بابچی و گل سرخ ہر یک نیم تولہ نیز می افزایند معمول حکیم ارشد اینست کہ عشبہ
دو جزو سنای مکی یکجزو شکر برابر سفوف کردہ یکتولہ با آب نیمگرم بخورند غذا دو پیازہ کم نمک خورند و سفوف چوب گز کہ در بحث جرب بیاید نیز بتدریج تنقیہ مواد این مرض میکند
و ہموارہ معمول ست **نوع دیگر** کہ با آتشک و دیگر امراض سوداویہ جلدیہ بعد تنقیہ برای استیصال مادہ فاسدہ معمول ست عشبہ مغربی دہ مثقال ریوند خطائی دو نیم مثقال
ہلیلہ کابلی انگریزی یک مثقال پاو بالا برگ سنا پنج مثقال پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ گل سرخ ہر یک یک مثقال پاو بالا برگ شاہترہ یک مثقال
کوفتہ بیختہ نبات سفید نصف وزن ادویہ آمیختہ سفوف سازند و ہر روز بقدر یکتولہ ہمراہ عرق شاہترہ خوردہ باشند و اگر شکایت درد مفاصل ہم باشد سورنجان شیرین
بوزیدان بقدر دو مثقال افزایند و اگر در مزاج مریض رطوبت غالب باشد اسطوخودوس دہ مثقال ہم اضافہ نمایند **شربت عشبہ** کہ قالع مواد سوداوی ... آتشک
عشبہ مغربی سہ تولہ چوب چینی سہ درم عناب پانزدہ دانہ برادہ صندل سفید ... سرخ جوانسہ چرائتہ ہر یک دو درم برادہ چوب ... برادہ ... بسفایج
ہر یک دو نیم درم ... آب ترکردہ ... صاف کردہ نبات یکرطل ... داخل کردہ بقوام شربت آرند **نوع دیگر** کہ برای ...
معمول و دیگر اقسام ... قروح و آکلہ و حلق را مفید ست عشبہ مغربی ہشت درم آلو بخارا عناب ہر واحد دوازدہ دانہ شاہترہ بنفشہ ... مغز ... برادہ
شیشم چہار درم ہمہ را در دو رطل آب ... نصف بماند صاف نمودہ با یکرطل شربت بنفشہ و ... سفید بقوام آرند ... ٧ درم ... تند ...

با عرق شاهتره و بید مشک و گلاب نیم گرم تا بست روز بخورانند و غذا آش جو و بجای آب عرق چوب گز یا دیگر عرق مناسب بدهند و اگر قوی تر خواهند وزن عشبه
بست درم نمایند و در نسخهٔ ذکاء الله خان وزن عشبه چهار درم و چوب تنقشر بست درم و شاهتره و بنفشه هر یک ده درم ست و چوب چینی چهار درم مغز تخم کدو مغز تخم خربزه
هر یک ده درم عوض چوب شیشم داخل **شربت پاوسات** که بزبان اهل فرنگ شیشم را گویند جهت اصلاح قروح خبیثه و آتشک و جرب و قوبا و غیره امراض سوداوی
مجرب ست و این نسخه قوی تر و انفع از نسخهٔ متعارف آنست برادهٔ چوب شیشم پاو سیر برادهٔ چوب چینی نیم پاو در آب گرم سه آثار یکشب و روز تر دارند بعده جوش داده [illegible]
صاف نموده عناب بست و پنج عدد صندل سرخ صندل سفید هر یک سه توله شاهتره پوست هلیله زرد افتیمون بسفایج گل نیلوفر هر یک دو توله گل سرخ گل بنفشه
هر یک سه توله در آب مذکور یکشبانه روز تر داشته بعده جوشانیده صاف کرده نبات سفید یکنیم آثار داخل کرده بقوام شربت آرند پس نصف آن جدا کرده دارند و در نصف
باقی سنای مکی ده توله سورنجان شیرین دو نیم توله باریک سوده آمیخته نگاهدارند و طریق نوشیدن این هر دو قسم شربت آنست که برادهٔ شیشم بقدر نیم دام یا یک توله
در یکنیم پاو آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده شربت غیر مسهل آن بقدر شش توله داخل کرده بخورانند وقت صبح و همین طور وقت شام و بعد پنج شش روز
شربت مسهل آن بقدر ده توله همراه جوشاندهٔ مذکور وقت صبح میداده باشند استعمال آن تا ده هفته یا بست و یک روز یا چهل روز مفوض برای طبیب ست غذا در
حین استعمال این قلیه و نان و پلاو دهند و از حموضات و بقولات و لبنیات پرهیز نمایند و بعد از استعمال شربت مسهل از زنان هم اجتناب اولی ست **شربت چوب چینی**
مسهل مواد آتشک چوب چینی گل سرخ بسفایج سنای مکی صندل سرخ صندل سفید بادیان هر یک چهار درم نبات پاو آثار بدستور مقرر شربت مرتب سازند و هر روز
دو توله بخورند غذا دال خشکه کهچری **نوع دیگر** قامع مواد سوداوی و قامع مادهٔ محترقه و نافع آتشک چوب چینی دو توله عشبهٔ مغربی سه توله برگ شاهتره بادرنجبویه
برادهٔ چوب شیشم گل منڈی برگ گاوزبان تخم شاهتره افتیمون در پارچه بسته تخم کاسنی برادهٔ صندل سرخ هر واحد نه ماشه شب در آب چهار رطل بخیسانند و صبح بجوشانند
که یکنیم رطل باقی ماند صاف نموده بقند سفید یکنیم رطل بقوام شربت آرند شربتی سه توله **عرق گل نیب** که دافع فساد خون و نافع بثور سوداوی و آتشک و شری
و جذام مجرب ست برادهٔ صندلین عنب الثعلب نیلوفر گل خیر هر یک پاو آثار گل سرخ بنفشه گاوزبان هلیله سیاه نیمکوفته هر یک نیم پاو خس هندی نیم پاو و چهار دام
تخم کاسنی یکنیم پاو اسطوخودوس گل گاوزبان گل معصفر هر یک چهار دام الایچی خرد نیمکوفته دو دام شاهتره سرپهوکه هر یک نیم آثار گل کیوڑه از دو تا چهار عدد عناب
سپستان هر یک پنجاه دانه مویز منقی دو صد عدد کشمش سبز سه صد عدد گل نیب از یک آثار تا دو آثار نبات پنج آثار همه را در آب هشت پاس تر کنند و هفت آثار عرق کشند
خوراک روز اول چهار توله تا سه روز بعده پنج توله تا [illegible] روز بعده هشت توله تا هفت روز بعده نیم پاو مدام بخورند و اگر خواهند درین عرق چای خطائی جوش داده عرق
قهوه خورند **عرق شاهتره** مجرب دافع آتشک و جذام و مفاصل و ریح و درد تمام بدن و رافع مواد امراض سوداوی مثل آتشک و خارش و قوبا و کلف و [illegible]
و استعمال این بعد تنقیه در امراض مذکوره همراه معجون عشبه یا چوب چینی یا اطریفل شاهتره معمول ست شاهتره پوست هلیله زرد پوست بیخ نیم که زیر گل باشد [illegible]
[illegible] سرپهوکه هر واحد یک آثار چرائته نیم آثار بیخ یاسمین گاوزبان گل سرخ صندل سفید و سرخ هر واحد پاو آثار بدستور معروف عرق کشند و شش توله با شهد دو توله
بخورند بر ناشتا تا یک چله **عرق چوب چینی** نافع شخصی که عادی شراب بود و آتشک بر آورده باشد و مفرح و مسکر ست برادهٔ چوب چینی گل سرخ برادهٔ چوب شیشم
سرپهوکه شاهتره هر یک نیم رطل خار خسک یکرطل پوست هلیله کابلی گل منڈی هر یک یک نیم رطل پوست مغیلان شش رطل قند سیاه بست آثار عناب صد عدد همه را در
خم اندازند و قتیکه لاهن تیار شود عرق سبک کشند و وقت دو آتشه کردن گل سرخ نیم من برادهٔ صندل سفید و سرخ هر واحد شش توله خس هندی ده توله عرق نیلوفر عرق
گاوزبان عرق کیوڑه هر واحد یک مینا آمیخته عرق کشند **منضج و مسهل** که در مرض آتشک معمول ست بعد فصد باسلیق یا هفت اندام و اخراج خون از حسب طاقت
عناب آلو بخارا هر واحد پنج دانه سپستان یازده دانه تخم کاسنی تخم خیارین گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی برگ بادرنجبویه منڈی برم ڈنڈی برگ شاهتره چرائته سرپهوکه بیخ کاسنی
بیخ بادیان تخم خربزه بسفایج افتیمون در پارچه بسته هر یک شش ماشه گل گاوزبان برگ گاوزبان هر یک چهار ماشه مویز منقی یک توله شب در عرق کاسنی عرق شاهتره
عرق منڈی هر یک هفت توله تر داشته صباح مالیده صاف کرده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند تا پانزده روز اما اگر حرارت مفرط نباشد آلو بخارا گل نیلوفر تخم کاسنی
خیارین حذف کنند و همیان افزودن بعضی ادویه بحسب مزاج مریض محول بر فکر معالج ست بعد از آن تمر هندی پنج توله گل سرخ مغز [illegible] حب النیل [illegible]

بیخ حنظل هر یک شش ماشه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس شش توله ترنجبین چار توله شیرخشت دو توله در منضج افزوده آلو بخارا هفت عدد مویز منقی دو توله در عوض
عرق کاسنی عرق گاوزبان نموده وزن عرقیات هر یک سی توله گرفته بدستور شب تر داشته صباح مالیده صاف ساخته شیرهٔ مغز بادام شیرین هفت عدد بالا افزوده
بنوشند و اگر معده عاصی باشد و بدین مسهل اجابت بخوبی نشود و اخراج مواد نکرده دو پوست هلیله زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه افسنتین رومی اضافه کنند و اگر اسهال
زیاده شود بعض ادویهٔ مسهله کم نمایند بعده روز دیگر این تبرید دهند هلیله مربی یک عدد شسته خسته دور کرده بورق نقره یک عدد گرفته اول بخورند بالائیش شیرهٔ عناب
چهار دانه شیرهٔ تخم کاسنی پنجماشه در عرق منڈی عرق شاهتره هر واحد ده توله برآورده شربت نیلوفر داخل کرده تخم ریحان پنجماشه یا اسپغول مسلم ششماشه پاشیده بنوشند
و اگر هنگام اجابت پیچ و درد شده باشد لعاب لیشه خطمی پنجماشه باید افزود بعد انفراغ از دو مسهل باز در منضج بدستور سابق نوشیده دو مسهل حب لاجورد باید داد باین طریق
که حب لاجورد یکتوله همراه عرق منڈی عرق شاهتره نیم نیم پاو ترنجبین دو توله پاسی از شب مانده بخورند و بخوابند و صبحدم برخاسته مسهل از عناب شاهتره منڈی تخم کاسنی
چرائته گل سرخ بیخ کاسنی مویز منقی بسفایج افتیمون سنای مکی مغز خسکدانه حب النیل هلیلهٔ زرد خیارشنبر ترنجبین شیرخشت گلقند عرق منڈی عرق
شاهتره شیرهٔ مغز بادام بدستور معمول مسهل بنوشند این طریق بعض متاخرین ست و متقدمین در بدرقهٔ صبح با حبوب خیارشنبر شامل نمیکنند این امر برای طبیب
روز دیگر تبرید بدستور داده فردای آن مسهل حبوب بدستور دهند و بعد از چهار مسهل یعنی دو از خیارشنبر و دو از حب لاجورد تا هفت روز مثل تبرید سابقه تبرید نوشانند
و بعد پانزده روز مطبوخ که دران پوست بیخ نیب ست و در ادویهٔ هندیه مذکور گردد تا هفت روز بنوشانند و اگر مرض زائل نشود یک هفته مهلت داده حب بلادر [illegible]
نهایت چهارده روز بخورانند و اگر از حب مذکور دهن بجوشد حب را ترک نموده دلیهٔ گندم همراه جغرات خورانیده شود و غرغره که دران سماق ست بعمل آرند و اگر ورم
زیاده شود و شکل خناق پیدا گردد رگ قیفال زنند و زلو چسپانند و تدبیری حسب قوانین طبی باید کرد و هرگاه ازین نجات یابد و اثری از قلاع و ورم لثه و وجع دندان
و جریان رطوبت باقی ماند آنگاه ذرورات و سنونات و مضمضها بکار برند و سوای آن هر علتی که از اکل ادویهٔ آتشک مانند تپ و زحیر و پیچ وغیره حادث شود بعلاجش [illegible]
صفت حب لاجورد که بهر تنقیه درین مرض معمول ست ایارج فیقرا ریوند غاریقون جلاپا انگریزی شحم حنظل هر یک یک مثقال تربد موصوف دو درم پوست هلیلهٔ کابلی
یکدرم حجر لاجورد حجر ارمنی هر یک نیم مثقال زنجبیل نمک لاهوری رب السوس هر واحد یکماشه کوفته بیخته کتیرا مقل انزروت یکماشه در عرق بادیان حل کرده دران جهة العقد
سونگ بندند قدر شربت یکتوله همراه مسهل مذکور **مطبوخ** که برای دفع آتشک مجرب نوشته بیخ حنظل دو توله سنای مکی شاهتره هر واحد یکتوله گل سرخ نیم توله همه را در یکنیم پاو
آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بنوشند همین قسم تا سه روز و اگر در سه روز تفاوت نشود سه روز دیگر بخورند غذا دو سه آب مونگ شام دال خشکه و در نسخهٔ
دیگر پوست هلیلهٔ زرد بلیله هلیلهٔ سیاه آمله صندل سرخ خارخسک عوض شاهتره و سنا و گل سرخ هست وزن هر یک یکتوله **معجون عشبه** تالیف حکیم شریف خان
بجهت آتشک و اخراج مواد سوداوی و بلغمی و وجع مفاصل معمول ست پوست هلیلهٔ زرد چهار درم پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله شاهتره بسفایج فستقی تربد سفید
مجوف خراشیده افتیمون از هر واحد پنج درم آمله سه درم برگ سنای مکی ده درم عشبهٔ مغربی پنج توله با شهد سفید سه وزن ادویه بدستور معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یکتوله
و گاهی عوض عشبه چوب چینی پاو آثار درین ترکیب نموده شد و برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد **نوع دیگر** نافع بقروح خبیثهٔ آتشک و ناصور و اکله و خارش
و دافع اوجاع مفاصل و مقوی اعضای تناسل و مجرب ست بادیان صندل سفید هر یک ده دام بسفایج فستقی سنای مکی هر یک ششدام عشبهٔ مغربی دوازده دام
شهد خالص بست و چهار دام قند سفید یک آثار ادویه را بعد کوفتن و بیختن وزن کرده بگیرند و معجون سازند قدر خوراک یکدام صبح و یکدام شام با آب مطبوخ عشبه که یکدام
عشبه را با هفت آثار آب خالص جوش دهند هرگاه ثلث بماند صاف نموده قدری ازان بشهد خورند و باقی بجای آب خوردن این آب استعمال سازند و آب دیگر
نخورند و اگر با عشبه یکدام چوب گز جوش دهند بهتر و قوی تر بود و در نسخهٔ دیگر وزن عشبه و سنا هر یک هفت دام و بسفایج چهار دام و عسل و قند سفید سه چند ادویه است
و تقیید استعمال آن با آب عشبه نیست غذا گوشت بز یا دراج یا مرغ با نان خمیری **نوع دیگر** که برای آتشک و مواد سوخته و استسقا و قبض و نفخ و تصفیهٔ خون و رنگ [illegible]
مجرب عشبهٔ مغربی ربع رطل برگ سنای مکی بادیان هر یک دوازده درم بسفایج فستقی شانزده درم صندل سرخ چهار درم قند سفید ربع رطل عسل نیم رطل بقوام آرند
و در بیاضی وزن بادیان و صندل سرخ هر یک شش درم و بسفایج دوازده درم و قند و عسل هر یک نیم پاو است و تربد سفید شش درم زیاده کرده خوراک یکتوله

تا یکنیم تولہ و دو نوشت کہ این معجون تنقیۂ مواد آتشک از بدن بالکل نماید و نطفہ توالد و تناسل را صاف کند و خارش و چاچن و کلف را دور سازد و درد مفاصل و خشکی دماغ و جمیع امراض سوداوی را نافع **نوع دیگر** مخترع حکیم میر علیخان برای استیصال مادۂ آتشک و قروح خبیثہ و بثور سوداوی و نواصیر و تصفیۂ خون معمول است عشبۂ مغربی ہفت و نیم تولہ چوب چینی شش تولہ بسفایج برگ سنای مکی ہر یک سہ تولہ بادیان برادۂ چوب شیشم برادۂ آبنوس چرائتہ ہلیلۂ سیاہ ہر یک یکنیم تولہ گل سرخ برگ شاہترہ برگ بھنگرہ برگ حنا عنب الثعلب ہر یک یک تولہ گلو انیسون گل بابونہ گاوزبان گل گاوزبان ہر یک نہ ماشہ خوبانی دوازدہ عدد شہد خالص دو نیم وزن ہمہ ادویہ بدستور معجون ساختہ چہل روز در غلہ پنہان دارند بعدہ از یکتولہ تا دو نیم تولہ بخورند غذا قورمہ و نان روا بی نمک یا کم نمک **نوع دیگر** معمول حکیم ذکاء اللہ خان نافع آتشک مقوی قلب مفید علل اعضای تناسل و اوجاع مفاصل کہ بسبب آتشک باشد مشک خالص ورق طلا ہر یک نیم درم ورق نقرہ زعفران ہر یک یکدرم سورنجان بوزیدان ہر یک یکنیم مثقال عنبر اشہب دو درم کہربای شمعی ابریشم مقرض گل سرخ تخم خشخاش بسفایج مرزنجوش [illegible] ناسفند بادرنجبویہ ہر یک یک مثقال مغز تخم خربزہ ثعلب مصری ہر واحد دو مثقال پوست ہلیلۂ کابلی کشنیز مقشر مغز تخم [illegible] بست تولہ اول عشبہ را ریزہ کردہ شب در عرق گاوزبان و عرق شاہترہ و عرق عنب الثعلب [illegible] صاف کردہ قند سفید نیم آثار عسل نیم پاؤ داخل کردہ بقوام آرند و ادویۂ سودہ آمیختہ [illegible] مثقال [illegible] یکنیم مثقال درین نسخہ افزودہ می شود بعد دفع مرض آتشک گرمی و نقاہت باقی باشد فائدۂ عجیب دارد **معجون چوب چینی** مسہل اخلاط محترقہ و مصلح خون فاسد و مجرب است بادیان یکدرم صندل سفید گلو تازہ افتیمون ہر واحد یکدرم پوست ہلیلۂ زرد ہلیلۂ سیاہ پوست ہلیلۂ کابلی شاہترہ پوست بلیلہ چرائتہ تربد سفید ہر یک دو درم سنای مکی چہار درم عشبۂ مغربی دوازدہ درم چوب چینی نیم پاؤ قند سفید [illegible] عسل پاؤ سیر بدستور معجون سازند **نوع دیگر** بجہت باد فرنگ و تقویت باہ مستعمل حکیم بقا خان چوب چینی [illegible] نیم پاؤ سنای مکی ہفت تولہ بسفایج فستقی صندل سفید و سرخ ہر یک سہ تولہ بادیان دو تولہ شہد خالص نبات سفید گلاب ہر یک نیم آثار اول ہمہ ادویہ جدا جدا کوفتہ بیختہ نگاہ دارند و نبات و عسل را بقوام آوردہ ادویہ اندک اندک دران انداختہ حل کنند و در ظرف چینی بردارند صبح چہار تولہ وقت شام دو تولہ بخورند و در نسخۂ دیگر وزن بسفایج چہار تولہ و عسل سی تولہ است غذا زیربریانی و پلاو مرغن گوشت حلوان **نوع دیگر** دافع مواد آتشک و فساد خون چوب چینی چہل مثقال مغز تخم کدو شیرین تخم خشخاش سفید ہر یک چہار درم گل سرخ ہلیلۂ سیاہ آملہ پوست بلیلہ شاہترہ صندل سفید کاکنج مغز تخم خیارین کشنیز خشک تخم کاہو ہر یک سہ درم طباشیر چوب گز ہر یک دو درم ریوند خطائی یکدرم عسل سہ چند ادویہ شربت حسب حال **نوع دیگر** دافع مواد آتشک مستعمل بعد تنقیہ پوست ہلیلۂ زرد پوست ہلیلۂ کابلی ہلیلۂ سیاہ پوست ہلیلہ آملہ گل معصفر صندل سرخ تخم کاہو چرائتہ بسفایج گل سرخ تخم کاسنی گل گاوزبان شاہترہ مغز تخم کدو شیرین مغز بادام کشنیز مقشر ہر یک چہار درم تخم خشخاش سہ درم گاوزبان دو درم چوب چینی نیم پاؤ قند سفید چند [illegible] جہت آتشک سوزش آن و دیگر جراحات و تسکین درد **مرہم عجیب الاثر** سفیدۂ کاشغری [illegible] مرداسنگ ہر یک پنجدرم کتیرا [illegible] افیون یک ماشہ رسوت یکدرم کافور دو ماشہ موم سفید پنجدرم روغن گل بست درم لعاب بہدانہ دو ماشہ سفیدی تخم مرغ یکعدد اول روغن و موم را گداختہ فرود آوردہ ادویہ سودہ آمیزند پس لعاب بہدانہ و سفیدۂ تخم مرغ داخل کردہ بکار برند **مرہم فرنگ** برای جراحت آبلۂ فرنگ و ہر زخم تیر و تفنگ و غیرہ و قروح منقول از بیاض شاہ [illegible] مرحوم کافور سنگ جراحت ہر یک دو ماشہ مرداسنگ یکماشہ توتیای کرمانی یکتولہ کتہ سفید چہاردہ ماشہ رال یکتولہ موم سفید یکدرم روغن گاو پانزدہ درم ادویہ سائیدہ از پارچہ گذرانیدہ روغن و موم گداختہ ادویہ دران حل کردہ از ہفت آب بشویند و در ظرف چینی نگاہدارند و بر لتۂ کہنہ گذاشتہ بر زخم نہند **مرہم** از تالیف والد حکیم علوی خان کہ بجہت قرحۂ قضیب بے نظیر و مجرب است رال سفید اب قلعی دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی اسرنج توتیای ہندی گلنار فارسی فوفل سوختہ ہر یک یک جزو موم دو جزو روغن گاو پانزدہ وزن موم اول توتیای ہندی را در ظرف سفال آب ندیدہ بریان کنند و باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ موم و روغن گداختہ سائر ادویہ را مخلوط سازند و بر پارچۂ کتان مالیدہ بر زخم گذارند و ہر روز یکمرتبہ زخم را بآب کتھا یا آب چوب چینی بشویند **مرہم چوب چینی** کہ جہت جراحت آتشک نافع است از دیگر نسخہای آنست مرداسنگ شنگرف ہر یک دو مثقال کات ہندی چوب چینی ہر یک چہار مثقال موم سفید پنج مثقال مسکۂ گاو بست مثقال بدستور معمول مرہم سازند و اگر نصف کات را سوختہ داخل سازند بہتر خواہد بود

ذکر بعض ادویۂ ہندیہ کہ در مرض آتشک مجرب و معمول است بخور کہ جہت زخم آتشک و نواصیر و بواسیر بغایت نافع و مفید است اسپند [illegible] اجوائن خراسانی

تا نخواهد هر یک یک ماشه شنگرف زنگال هر یک نیم ماشه همه را کوفته بیخته سفوف سازند و از مجموع چهار ده پڑی بندند و جهت زخم بر کرسی نشست و خود را بچادری پوشیده
یک پڑی از این سفوف بر آتش اخگر نهاده دود آن بر زخم رسانند و اگر بواسیر و نواصیر باشد باید که چتری خرد بکنند و دران اخگر پر کرده و ازین سفوف بالای اخگر اندازند و مقعد
بدان چتر نهاده دود دبستانند و اگر بسبب بیماری آتشک در کام سوراخ شده باشد باید که دود این سفوف بطریق تنباکو بکشند و بقول بعضی مجربین بهمچنین کشیدن دود برگ
خشک گشته درخت انبه زود ازاله سوراخ کام می نماید **ایضاً** برای آتشک مجرب النفع رسکپور شنگرف هر واحد ششماشه توتیای سبز سه ماشه موم سفید دو دام روغن گاو
چهار دام پارچه بافته ربع ذرع تکیه برگ نیم در روغن مذکور سوخته دور نمایند و صاف کرده موم اندازند هرگاه گداخته شود کزغان فرود آورده رسکپور انداخته حل کنند بعده
شنگرف سوده اندازند پس نیله تهوتهه بعد از ان از پارچه موم جامه کرده شش فتیله نموده از یک فتیله بانگشت چوب کنار بخور گیرند خود را از چادر پوشیده تا سه روز غذا برنج و شیر

حبوب حب السلاطین مخفی نماند که درین مرض اسهال باین حبوب افضل از مسهلات دیگر است اگر مریض ضعیف نباشد یا مزاج او بسیار حار نبود در استیصال ماده
این علت بهتر ازین مسهلی نیست و تراکیب آن بسیار ست اما درینجا آنچه معمول و بی غائله است حواله قلم میشود **حبی** که برای تنقیه درین مرض مجرب ست فلفل سیاه مغز کرنجوه
مغز جمال گوته مدبر زنجبیل هر واحد پنجماشه بقدر نخود حب بندند و پنج شش حب همراه آب گرم فرو برند غذا وقت سه پهر کهچری با روغن بسیار خورند و همچنین سه روز بفاصله یکروز
یا بلا فاصله استعمال کنند و در بیاض استاد مرحوم و مجربات مرقوم ست که اگر یکحب صبح و یکشام تا سه هفته بخورند هر روز یکان دست می آرد و برای قروح و نواصیر نافع بود
ایضاً معمول شنگرف مدبر که آنرا در آب لیمو و شیر گاو یکروز بسایند و خشک سازند سهاگه زنجبیل از فلفل هر یک نیم دام چوب چوک جمال گوته مدبر در سرگین هر یک ربع دام همه را بشیر گاو
بسایند و بقدر نخود حب ساخته سه چهار عدد یا زیاده بدهند غذا حبزات برنج خورانند **ایضاً** زنجبیل فلفل گرد سیماب مدبر که در پارچه بفشرند تا آنکه سیاهی او دور شود و یا مستعمل گوگرد
کهرل کنند گوگرد مدبر که آنرا سوده در کفچه آهنی نهاده قدری روغن زرد انداخته بر آتش گذارند چون گداخته شود در شیر گاو اندازند سهاگه هر پنج دوا برابر مغز جمال گوته مدبر برابر همه
بشیر گاو سائیده مقدار دو حبه حب بندند خوراک دو سه حب با آب گرم غذا شیر و برنج یا حبزات برنج **ایضاً** از بیاض والد مرحوم شنگرف یکدام مغز حب السلاطین مدبر چهار دام
در آب لیمو چهل و دو پاس کهرل کرده حبها سازند و بقدر چهار رتی در قند سیاه پیچیده بخورند و بفاصله سه روز این مسهل داده بعده حب توتیا بخورانند **ایضاً** شنگرف مغز جمال گوته
هر واحد سه ماشه مغز نارجیل کهنه یکتوله خرما یکعدد مغز بادام چهار عدد برگ تنبول هفت عدد خوب باریک سائیده حب بقدر کنار دشتی سازند خوراک یکحب غذا کهچری مع روغن بخورند
ایضاً از حکیم محمد جعفر مغز حب السلاطین مدبر موصوف شنگرف مساوی سائیده در شیره برگ پان بمقدار نخود حب بسته در سایه خشک کنند و بکار برند **ایضاً** خرمای هسته
دور کرده دو عدد مغز نارجیل تازه دو توله حب السلاطین مدبر مصفی پنجعدد همه را یکجا کرده خوب بکوبند و هفت حب بندند یکی از ان پس سر انا بلفزند و شب غذا کهچری خورند
صبح یکحب از ان با عرق بادیان یا آب بخورند غذا خشکه و شکر و روغن زرد آمیخته آخر روز و اگر حرارت محسوس شود و اسهال مفرط آید حبزات خورند و با غذا هم آمیزند و روز
دیگر تبرید لعاب بهدانه سه ماشه لعاب بیخ خطمی پنج ماشه نبات سفید دو توله اسپغول مسلم ششماشه پاشیده بنوشند و آخر روز غذا کهچری مونگ و روغن زرد و حبزات باشد همچنان
هر شش حب بفاصله یکروز باید خورد **ایضاً** مغز جمال گوته نیله تهوتهه کتهی هر واحد یکماشه سائیده سه حب سازند و هر روز یکحب در پوست انبه اچار پیچیده بخورانند
سه چهار دست و یکدو بار قی خواهد شد و در سه روز استیصال ماده مرض شده احتیاج دوای دیگر نخواهد بود و مجرب بلا تخلف ست لیکن شرط آنست که دو فلوس برای خریدن
ادویه بگیرند هر قدر که از خرید آن باقی ماند بتباشه آن خریده بران فاتحه جناب سرور کائنات داده با طفال تقسیم نماید **حبوب توتیا** و مرداسنگ و زنگار بدانکه حبوب این
چنینها و اکثر بعد تنقیه مفید می افتد و جائیکه ماده قلیل باشد قبل از تنقیه نیز نفع بخشد و ازین حبوب نه اسهال میشود و نه دهن جوش میکنند لیکن بعضی را غثیان میشود پس
بعد خوردن حب دو سه لقمه نان بروغن مالیده خورند و یا قدری بالائی شیر بالایش بخورند و آین حب توتیا همواره معمول ست هلیله زنگی یکتوله طباشیر ششماشه
نیله تهوتهه سه ماشه در آب لیموی کاغذی یا در آچار کهرل کنند هرگاه آب خشک شود بمقدار کنار دشتی حب زنند و یک صبح و یکی شام بخورند و از شیرینی پرهیز نمایند **نوع دیگر**
پوست هلیله زرد آمله کات سفید توتیای سبز هر واحد دو دام در آب لیموی کاغذی دوازده عدد سائیده بدستور حب ساخته بخورند و از ترشی و بادی نیز پرهیز کنند **نوع دیگر**
که قرحه حلق و بینی را نیز نافع هلیله سیاه پنجدام نیله تهوتهه فلفل سیاه هر یک دو نیم دام کوفته با آب لیموی کاغذی یکصد و یکعدد کهرل نموده بدستور حبها ساخته بخورند و د
نسخه دیگر وزن هلیله چهار دام و فلفل یکدام و توتیای سبز ربع دام ست غذا اول مونگ **حب مرداسنگ** که در ازاله این مرض بی نظیر ست مرداسنگ

کافور ہر واحد دو مثقال قرنفل یکمثقال در آب برگ تنبول کہ با مصالح بود و بقدر نیم پاو باشد چہار پاس کہرل کردہ شہ دو حب بندند و یک صبح و یکشام خورند و غذا شیر برنج یا دال
مونگ با نان و روغن زرد ہر قدر کہ خواہند خورند و بعد نہ روز کہ آتشک رفع میشود اگر گرمی معلوم شود کاسہ دوغ گاو کہ دران زیرہ سفید بقدر دو سہ ماشہ سائیدہ آمیزند
دو سہ روز خورند **نوع دیگر** معمول جناب والد ماجد غفر اللہ لہ کہ درین باب بعدیل ست اجواین خراسانی اجواین دیسی اجمود جوانی ہر یک یکتولہ مرداسنگ سہ ماشہ قند سیاہ
کہنہ سہ تولہ در آب درخت بسکہیرہ کہ شاخ او سرخ باشد ہشت حب بندند یکی بیدار زند و از ہفت حب بندند یکی صبح با آب برنج پختہ بی نمک بخورند و روزانہ خفتن نہ بہند
غذا برنج بی نمک و یا نان گندم بی نمک و یا با روغن بسیار بخورند دیگر از ہمہ اشیا پرہیز ندو خوبی این حب آنست کہ از دہن آب بسیار بدون جوشش دہن خارج شود و مادہ مرض
بالکل دفع گردد و سوراخ کام نیز مندمل شود و اکسیر الاثر ست **نوع دیگر** مجرب از بیاض حضرت استادی رحمہ اللہ تعالی ہلیلۂ زنگی سہاگہ کشتہ پا پڑیا ہر واحد یکتولہ مرداسنگ
ششماشہ نیلہ تھوتھہ سہ نیم ماشہ ہمہ را در آب لیموی کاغذی تا سہ روز کہرل نمایند بعدہ حبوب بقدر کنار دشتی بستہ یک حب صبح خوردہ باشند و یکی بعد ظہر غذا برنج با جغرات
بی نمک و تا ہفت روز بخورند بعد ازان تا سہ روز دیگر این غذا بخورند و اگر مزاج قوی باشد وزن مرداسنگ نیز یکتولہ کنند **حب زنگار** کہ برای آتشک نافعست کتھ سفید
دو تولہ زنگار ہو تری ہر یک سہ ماشہ افیون سپیاری کہنہ ہر یک دو ماشہ کونپل ہید انجیر جوگیا دو تولہ ملائی شیر پاو آثار ہمہ را سائیدہ مع ملائی در ظرف پہول از دستۂ پہول سرنو
سحق کردہ حب سازند اگر زخم یا داغ سیاہ مثل داو باشد بران طلا سازند و یک حب بخورند **حبوب سم الفار** این حبوب نیز مثل حبوب سابق عمل میکنند و درد مفاصل را
ہم دفع می نماید لیکن در استعمال این شرطست کہ از ترشی خصوصاً از دال مونگ بسیار پرہیز نمایند و الا ضرر وجع مفاصل بشدت پیدا شود و بہترین نسخ آن اینست
سم الفار پنج ماشہ نیلہ تھوتھہ دو ماشہ کتھ سفید بست ماشہ مغز تخم نیب چہل ماشہ سرسہو کہ ہشتاد ماشہ در آب کٹائی خرد کہرل کردہ بقدر نخود حب بندند صبح یک حب با ملائی شیر
یا در کہوہ پیچیدہ بخورند و از ترشی و بادی نیز پرہیز کنند **ایضاً** برای زخم آتشک و اوجاع مفاصل سم الفار یکتولہ کتھ سفید چہار تولہ در آب لیموی کاغذی و آب کٹائی خرد و آب
کٹائی بزرگ کہ آنرا ستیا ناسی گویند ہر یک سہ پاو کہرل نمایند و بقدر مونگ حب بندند و یک حب صبح و یکشام در اچار انبہ یا بالائی جغرات گاو یا فقط بلع نمایند پرہیز
از شیر و دال مونگ ضرورست دیگر ہر چہ خواہد بخورد **ایضاً** مجرب برای آتشک مغز بہمندر پہل سم الفار کتھ پپڑیہ سہاگہ ہر چہار برابر کوفتہ بیختہ باب لیمو کہرل کردہ حب بستہ بقدر
دانہ مونگ و در اول یکحب صبح و دو حب آخر روز تا ہفت روز بخورند و بعد ازان یک حب اضافہ نمایند و دو حب صبح ہم بخورند آخر روز برای دفع گرمی خشکہ با ماست بخورند
ایضاً کہ بجارش نیز نافع سم الفار یکماشہ کتھ سفید کافور چینیہ دانۂ الایچی سفید ہر یک سہ ماشہ ادویہ را در شیرۂ برگ تنبول یکصد عدد حل کردہ بقدر مونگ و موٹھہ حب بستہ
یکحب صبح و یکشام خوردہ بالایش بیڑۂ پان بخورند تا چہاردہ روز یا بست و یکروز خورند غذا نان نخود بی نمک و یا نان گندم با روغن گاو بخورند **ایضاً** مجربست سیماب
مصطکی عاقرقرحا ہر یک بست ماشہ سم الفار یکماشہ لیموی کاغذی دو عدد و اول سیماب و سم الفار در اندکی آب لیمو کہرل کنند تا سیماب کشتہ شود بعدہ ادویۂ دیگر کوفتہ بیختہ
بآن ضم نمایند و در آب لیمو باقی صلایہ کردہ بقدر مونگ حبوب سازند دو حب صبح با شوربای چرب گوشت بزو یک حب شام ہمراہ شوربا بخورند تا سہ روز یا زیادہ غذا گوشت
بز و نان و گویند کہ اگر کسی از شدت این مرض موی ریختن گیرد و دست و پا و کمر بیکار گردد و یا در کام و قضیب سوراخ شود و این حب بخورد و از ترشی پرہیز ازسر نوجوان گردد
و دردہا بالکل برطرف شود **ایضاً** کہ در افنای مادۂ این مرض خیلی مفید سم الفار گل قیمولیا یعنی کہریا مٹی دانۂ ہیل کات ہندی کافور قیصوری ہر واحد یکتولہ گلاب خالص
نیم آثار اول ادویہ را جدا جدا صلایہ کردہ مخلوط سازند و قدری قدری گلاب انداختہ کہرل نمایند تا ہمہ گلاب جذب شود بعدہ برابر مونگ بستہ خشک نمایند ہر روز یکحب
با سہ چہار تولہ گلاب تنہا یا شہد خالص یکتولہ آمیختہ نیمگرم کردہ بنوشند و تا بست و یکروز استعمال نمایند و اگر یک چلہ بخورند دیگر فوائد مثل تقویت باہ و زیادت
اشتہا و سرخی رنگ و دفع فتق آبی و ورم خصیہ حاصل شود و در غذا دال توری و گوشت بز مدہن با نان گندم ہر دو وقت خورند و اگر استعمال این حبوب بضرورت
قوی در مزاج حار کنند برای تبرید شیرۂ تخم خرفہ و کاسنی و غیرہ و عرق کیوڑہ و شربت انار و عرق شاہترہ دہند **حبوب رسکپور** و سیماب بلادر بدانکہ حبوب این اشیا
جوشش دہن در اکثر پیدا میکنند و مادۂ علت بالطریق آب دہن خارج می آرد لیکن متحمل تکلیف آن جز مزاج قوی نباشد در ضعفا استعمال نباید کرد و این حب رسکپور
برای آتشک انفع و مجربست رسکپور دانۂ الایچی سفید قرنفل عاقرقرحا ہر یک ششماشہ کوفتہ بیختہ بآب سرشتہ بمقدار دانۂ فلفل گردبندند و یکحب در ملائی پیچیدہ
ہر صبح بخورند **نوع دیگر** رسکپور مرچ سیاہ ہر یک سہ نیم ماشہ پنج اندراین ہفت ماشہ قرنفل بست و یکعدد در آب برگ پان حب بقدر نخود بستہ یکی صبح و یکشام

خورده باشند غذا نان بی نمک با روغن بسیار نوع دیگر برای باد فرنگ از بیاض استاد مرحوم رسکپور نیم دام قرنفل شانزده عدد فلفل گرد بست و یکعدد اول رسکپور را
در روغن گاو بریان نموده فلفل و قرنفل را علیحده سوده با آن آمیخته در بست برگ تنبول تر ترتیب سحق نموده مقدار کنار دشتی حب بسته یکحب هر صبح بخورند غذا شیر و برنج
اگر دهن بجوشد پوست کچنال پنج دام پوست هلیله زرد نیم دام در چهل دام آب بجوشانند تا ده دام بماند مضمضه نمایند تا سه روز متواتر صبح و شام نسخه حکیم الممالک
که برای آتشک و سائر قروح خبیثه مجرب و بی مثل ست وزن رسکپور یک مثقال و ربع و قرنفل بست و یکعدد و فلفل سیاه نیم مثقال برای مرض متوسط در شدت سکت
و نوشته که در مرض خفیف ربع مثقال از رسکپور و بهمان نسبت یعنی حساب قرنفل و فلفل کم نمایند و نرم سوده باب خالص یا آب برگ تنبول هفت عدد حبوب سازند
روز اول یکعدد صبح و یکعدد عصر فرو برند و در باقی روزها صبح یکعدد فرو بردن کافی ست و اگر مرض کامن مزمن مستحکم شده باشد حب مذکور را باب عشبه مغربی بدهند
و اگر مرض احداث زخم و حرقت در مثانه و مجاری بول و قضیب نموده باشد آب ریوند چینی بدهند باین طور که ده دام ریوند چینی را در نیم من تبریزی آب صاف آنمقدار
بجوشانند که ربع بماند صاف نموده نصف آن صبح عقب حب و نصف شام بیاشامند و اگر در سر و حوالی آن جوششها بسیار و چرک از آن جاری باشد نیز آب مذکور
بدهند و در جذام شدید و قروح خبیثه و جرب طب یابس نیز آب عشبه بدهند و باید که در ایام شرب دوا و چند روز بعد آن از نمک و ترشی و ماست و بقول و امثال آنها اجتناب
نمایند و بغیر از نان گندم و روغن گاو و گوشت بره تناول نمایند و اگر بسبب جوشش دهن از خوردن نان عاجز باشند از آرد گندم و بچه مرغ و روغن گاو حریره پخته میل نمایند
و مصالح گرم داخل توان کرد اما پیاز و سیر و بقولات داخل نباید نمود و از نیها اجتناب اولی است و اگر جوشش دهن زیاده باشد باشیر بز و پوست مغیلان و کات هندی مضمضه
نمایند و دهن را بدان بشویند و اگر جوشش دهن بسیار زیاده باشد مرغ را کشته آلات اندرون آنرا برآورده با پر و بال در دیگ کرده باب بجوشانند تا پخته شود آب آنرا صاف کرده
بآن مضمضه نمایند و بعد از فراغ از خوردن دوا و چاق شدن زخمها و جوشش دهان باید که این مسهل بدهند تا اثر نکایت سیماب از بدن خوب دور شود سنای مکی هلیله سیاه
گل سرخ مساوی نرم سوده صبح مقدار دو نیم مثقال آنرا با عسل سرشته بخورانند و غذا شوربای قیمه و تا چهل روز پرهیز نمایند خصوص از جماع حب سیماب که بصاحب
باد فرنگ مجرب سیماب ماشه نانخواه هشت ماشه قند سیاه بیست ماشه اول نانخواه را با قند بسایند که خوب نرم شود بعد از آن سیماب انداخته بسایند تا حل شود و اندک
آرد گندم انداخته هفده حب سازند و یک حب باب سرد بخورند غذا کهچری و نان بی نمک و روغن بر بدن هرگز نمالند که بسیار مضرت دارد و اگر دهن جوش نماید شوربای
گوشت نمک و اربد بهند و چوب کچنال و بیخ جهربیری بجوشانیده از آن مضمضه سازند و اگر بسیار شدت کند فصد چهار بند کنند و بر زخمها مرهم سیماب استعمال سازند و دیگر
نسخ و اوراق مسطور گردد حب بلادر که بعد تنقیه استیصال مرض آتشک نماید بلادر کلاه دور کرده هشت عدد بزر البنج سفید نانخواه کنجد سیاه هر یک هفت ماشه
مغز نارجیل تازه یکتوله سیماب چهارده ماشه طباشیر سفید شش ماشه قند سیاه کهنه چهار توله ادویه باریک سائیده پس بلادر بعده سیماب آمیخته بسایند و قند سیاه مخلوط کرده
چندان بکوبند که یکذات گردد بیست و هشت حب سازند و یک صبح و یک شام در حلوا یا بالائی نهاده بلع نمایند و احتیاط دارند که جرم حب بکام و دهان ملاقات
نرسد غذا شیر برنج یا شیر برنج بی شیرینی و اگر سیر نشوند گوشت بز بی مرچ و پلاو بخورند اگر تا چهارده روز بخورند بسیار مناسب است و انسب آنکه یکوقت صبح خورده باشند
په هر کس که دو وقت میخورند بلاشک دهن میجوشد و بسیار میجوشد که کار مشکل می شود و این امر در استعمال هر حب بطلا دری یاد دارند ایضاً از بیاض استاد مغفور اجوائن
خراسانی اجوائن هندی کنجد سیاه عاقرقرحا سیماب بهلانوه کلاه دور کرده هر یک هفت ماشه قند سیاه کهنه بقدر دو فلوس همه ادویه کوفته بعده سیماب و قند سیاه
داخل کرده تا دوازده پاس در هاون دسته خوب بکوبند چون مانند موم گردد و رنگ کرنجوه پیدا کند بقدر کنار دشتی حب بندند یکحب ثابت یا پاره پاره نموده همراه
جغرات بالائی دور کرده زیر بالا جغرات نموده معلق در حلق فرو برند و بالای آن نیم پاو جغرات بخورند وقت صبح نهار و شام و بعد از یکپاس غذا بخورند و از دال مونگ
و روغن زرد و شیر و قند سیاه و گوشت بز و شیرینی و بالائی پرهیز نمایند و دال ماش همراه نان گندم یا کهچری ماش یا بره ماش یا کچوری ماش که در روغن کنجد ترتیب داده باشند
و اچار انبه که روغن دار و ماهی و گوشت گاو بخورند و اگر مرض بشدت باشد اول مسهل بدهند باین طور جمال گوته مقشر نموده در روغن زرد تر کرده چهار رتی کتیرا دو ماشه
مغز نارجیل یک فلوس همه کوفته سه حب تیار سازند و یکی صبح بخورند بعد از فراغ اسهال برنج با جغرات بی نمک و شیرینی بخورند بعد از سه مسهل حب مذکور استعمال نمایند
سیماب نیم برنج ... مغز ... ایضاً ... ادویه ... اجوائن هندی و عاقرقرحا مسطور در وزن قند سیاه سه ماشه باقی بدستور ایضاً به نسخه نواب کریم الله خان عاقرقرحا بهلانوه

اجواین خراسانی اجواین دیسی بادیان سبز اجمود سیماب کتھد سیاه هر یک نه ماشه قند سیاه کهنه دو فلوس بدستور سابق کوفته حب بقدر ریٹھه ساخته با جزات بخورانند وقتیکه
دهن آید از پوست گوندی و پوست کچنال و برگ چنبیلی و پوست ببول جوشانیده غرغره کنند و در نسخهٔ دیگر مغز نارجیل یک فلوس عوض بادیان و ست و وزن کتھد سیاه و قند سیاه
هر یک بقدر یک فلوس ایضاً از حکیم صادق علیخان اجواین خراسانی اجمود اجواین ساده کچلا بهلاوه هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه در کهرل انداخته دو پهر کهرل
کنند بعد ازان کچلا را کوفته داخل نموده چهار گهڑی بکوبند بعد ازان بهلاوه را کلاه دور کرده چهار گهڑی دیگر کهرل نمایند و باده وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده
حب بسته یک صبح همراه جزات که بقدر پاو آثار باشد و یک حب شام همراه دوغ پاو آثار تا هشت روز بخورند و پرهیز از دال مونگ و ترب و شیر و شیرینی نمایند و اگر از خوردن
این حب جوشش در دهن شود از پوست کچنال و پوست کنار دشتی و یا هلیله بلیله آمله در آب جوش داده مضمضه کنند **دوائیکه** بجهت خشک کردن زخم آتشک مجرب ست
شنگرف بریان کرده زنگار مرداسنگ بریان کرده نیله تهوتهه بریان کرده را هر یک دو ماشه خرمهرهٔ زرد سوخته چهار عدد سپیاری چهالیه سوخته یکعدد اول شنگرف
و مرداسنگ و نیله تهوتهه هر سه را بسایند بعده خرمهره و سپیاری بسایند بعده زنگار را و باهم آمیزند خوراک از یکنیم سرخ تا دو نیم سرخ باین طور که اول نان گندم بوزن
چهار دام بروغن زرد خوب مالیده اندکی ازان گرفته دوا دران انداخته غلوله بسته بخورند بعد ازان باقی نان را بخورند **دوای مسهل** که خیلی سودمند ست سنا کهوپره
چهاره فلفل سیاه هر یک هفت و نیم ماشه مغز جمال گوٹه یکنیم عدد کوفته بیخته سه پڑی ببندند و نیم نیم مغز جمال گوٹه سوده در هر پڑی انداخته بوزن ده ده ماشه پڑی ببندند
و سه روز بخورند بعده حب بلادر خورند تا پنج شش روز وقتیکه دهن آید دو سه روز آب دهن برفتن دهند بعده الایچی گل سرخ سنبل الطیب توتیا کهیر بنسلوچن سوده در دهن
بپاشند و چهال ببول و چهر بیری و کچنال برگ پیپل بانسه برگ چنبیلی سپیاری جوش داده مضمضه کنند **نوع دیگر** که برای آتشک اقسام شور و جرب مجرب ست بیخ حنظل
فلفل سیاه هر یک چهار درم جدا جدا ساییده باز باهم بسایند و سه حصه نموده هر حصه بفاصلهٔ یکدو روز بخورند گاهی دو حصه کفایت می کند غذا شوربای کلاه بز کنند
دوای حقنه که آتشک نوازل متقرحه یعنی پینس و قرحهٔ حلق و خنازیر را از اسرار مجربه نوشته پوست بیخ آک سی و پنج درم دارچینی مرداسنگ هر واحد یکدرم شنگرف دو درم
باریک ساییده چهار ده قرص سازند و هر روز یک قرص در قلیان خالی از آب در وقت عصر بکشند بطریکه از دهن سر نه لیس غرغره بروغن زرد کنند و غذا بنان مع برنج شالی و روغن زرد
نمایند فاحفظه واجعله ذخیرة فهو من الاسرار المکتومة **ایضاً** دافع آتشک شنگرف توتیای سبز هر یک دو نیم درم بابی ڑنگ پنج ماشه پوست بیخ آک ده ماشه و اگر مزاج
قوی باشد بست ماشه از جمله شش قرص ساخته در حقه بی آب از آتش کنار مثل تنباکو کشند و دود بر زخم دهند و گل او که مثل خاکستر شود بلعاب دهن بر زخم نهند این عمل
سه روز نمایند یک صبح یکی شام غذا مرغن باشد و اول مسهل بگیرند بعد ازان این عمل نمایند **ایضاً** شنگرف عاقرقرحا مجیٹه سهاگه اجواین نیله تهوتهه همه جوکوب
نموده چهار ده پڑی ساخته قرص بسته یک صبح و یکی شام در چلم حقه گلی نهاده از آتش چوب کنار مثل تنباکو کشند چون از یکطرف سوخته شود منقلب نموده کشند
و اگر در بین ضمن قی شود مضایقه ندارد غذا حلوا یا چربی مینه شکر تری خورند و خاکستر گل سوخته بر زخم پاشند این سه روز نهایت هفت روز کافی ست
و گاهی جوش کنند برگ یاسمین در آب جوش داده مضمضه نمایند و اگر بر عضو ورم بود امر بیل جوش داده بخور کنند **ذرور مخترع** و مجرب احقر برای خشک کردن زخم آتشک
کته سفید سپیاری سوخته سنگ جراحت هلدی سوخته سیندور دم الاخوین اصل السوس مقشر برابر باریک ساییده بعد استعمال مرهم رسکپور سه چهار روز و اندمال زخم
قدری ازین ذرور چسپانیده ببندند و هر قدر که دوا بجیب و در نسازند و از جائیکه جدا شود دیگر ازین ذرور هر روز بچسپانند تا آنکه زخم خشک شود **دیگر** بوداری سوخته شش ماشه
خرمهرهٔ زرد سوخته پنج عدد فوفل سوخته یکعدد نیله تهوتهه بریان یکماشه مرداسنگ کته سفید سنگ جراحت از هر یک دو ماشه کوفته بیخته ذرور سازند **دیگر** نافع قرحهٔ قضیب
کیمخت چرم بودار کاغذ خرمهرهٔ زرد سپیاری چهالیه موی سر آدمی شاخ گوزن پهٹکری هر واحد سوخته کات مرداسنگ کندر رهلیه زنگی سفید کشته سیندور را مانند
گل ارمنی صبر گلنار اخروت مرمکی ازین ادویه هر چه مناسب دانند یا مجموع کوفته بیخته بعد چرب نمودن زخم بروغن گل بپاشند **دیگر مجرب** چرم کفش کهنه عدس نخود هر
سوخته ساییده بپاشند و بدانند که ادویهٔ ذرور هر قدر که باریک بسایند در اثر قوی تر میشود **دیگر** که جراحت قضیب و جذام و بواسیر و هر جراحت را خشک کند
آنکه وهنه بوده پٹهانی پهٹکری سوخته و اندکی نیله تهوتهه در روغن بریان کرده جمله را باریک ساییده اول بر جراحت اندک روغن گاو مالیده بالائیش این دوا بپاشند
دیگر صاحب تکملهٔ هندی نوشته که استخوان کاسهٔ سر آدمی سوخته زبان سگ سوخته کته سفید سرمه ساکنده بر زخم پاشیدن برای التیام زخم و تسکین درد آن بغایت ست

روغن برای سوراخ کام که از آتشک شده باشد مجرب نوشته‌اند که دوای معروف ست هفت دانه ریشه پا و سیر نکمه را جو کوب سازند و بار شیشه ثابت آمیخته هر دو را در ننکی آب شب تر نمایند تا نرم شود و صباح در شیشه گل حکمت کرده اندازند چنانچه دو حصه شیشه خالی باشد و بطریق پتال جنتر چکانند و قدری بر سوراخ کام هر روز دو بار از دست مالند و تکنیه **سفوف مسهل سیاه** که بکالا اجلاب معروف ست و در اخراج سودا و بلغم و استیصال مادهٔ آتشک بی نظیر و مجرب بمرات کثیر ست بگیرند سیماب و گندهک برابر و هر دو را یکدو روز کهرل کنند و هر چند زیاده بسایند بهتر باشد و تا کم تر خواهد آورد بعده برابر هر دو جزو حب السلاطین فزوده هر سه را خوب بسایند بعد از آن سنگ بصری مساوی هر واحد از سیماب و گندهک آمیخته بار سحق نمایند تا آنکه سنگ بصری باریک گردد پس همه را برداشته در ظرف گلی ریخته نهند و کهرل شسته آب آن در ظرف مذکور اندازند چندانکه بر دو مقدار دو انگشت آید و بالای آتش نهند تا آنکه آب خشک شود و هنوز قدری تری باقی ماند که از آتش فرود آرند و در سایه ته و بالا کرده نگاه دارند که خشک شود پس در ظرف شیشه یا چینی بردارند و از دو چهار سرخ نهایت تا یکماشه در دهن انداخته همراه شیر نیمگرم از یکپاو تا نیم سیر فرو برند غذا روز مسهل سوای شیر و برنج دیگر نخورند و در مفتاح مجربات وزن سیماب و گندهک آمله سار هر واحد یکجزو و مغز حب السلاطین سه جزو و عوض سنگ بصری گیرو نیم جزو مرقوم ست **نوع دیگر** که مواد را بخوبی بر آرد سیماب گوگرد آمله سار هر واحد یکدرم سهاگه شیطرج مرچ سیاه زنجبیل هر واحد سه درم مغز حب السلاطین سبزی دور کرده یازده درم در آب باسی یکپاس کهرل نمایند و نگهدارند خوراک تا دو سرخ همراه شربت نبات **ضماد** جهت شور آتشک از رطب آمله نیله تهوتهه سوخته هلیله سیاه کته سفید کمیله برگ حنا مرداسنگ مساوی سوده ضماد نمایند و یکبر کمیله مرداسنگ حضض بکی رسوت گیرو هر واحد یکماشه بر روغن گل ضماد نمایند **فتیله** که برای آتشک مجرب شنگرف زنگار هر یک هفت ماشه موم بست و یکماشه هر دو اجزا سوده در موم گداخته خوب حل کنند پس بر پارچه باریک طلا کرده هفت حصه آن پارچه نموده هفت فتیله سازند و هر شب یک فتیله در چراغ روغن گاو در بروی بیمار بتفاوت یکدرعه بسوزند تا هفت شب و اگر دهن بیمار جوش کند برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و غذا شیر مادهٔ گاو با خشکه و پرهیز از شیرینی نمایند **مضمضه** نافع جوش دهن که از خوردن سیماب و رسکپور وغیره بهم رسد پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله موچرس گوکنار تنتریک شاهتره مساوی در آب جوشانیده صاف کرده با قدری روغن کنجد و شیر گاو مخلوط کرده مضمضه کنند و در مفتاح گوکنار و تنتریک مطروح ست و مضمضه از پوست مغیلان و پوست جهربیری و پوست درخت تمر هندی و پوست درخت کچنال جوشانیده نیز مفید ست **مرهم رسکپور** که جهت اندمال زخم آتشک و قروح خبیثه و تسکین درد معمول ست دم الاخوین سه ماشه رسکپور شش ماشه باهم سائیده در روغن زرد که یکصد و یکبار بآب شسته باشند ممزوج نموده بکار برد و آنچه باییست از دوا جدا شود دور کرده باشند و بعد رسیدن گوشت صالح این مرهم زرد مناسب عمل آرند **مرهم شنگرف** که جراحت را زود باصلاح آرد و مجرب ست شنگرف نیم دام رال یکدام نیله تهوتهه از دو تا چار سرخ بریان کرده روغن کنجد یکدام ادویه باریک سائیده بروغن آمیخته ده بار بآب بشویند و بکار برند **مرهم سنگ پلیته** که در اندمال قروح آتشک و غیر آن بعدیل ست سنگ جراحت یکمان بید سنگ پلیته هر یک شش ماشه مرداسنگ یکونیم ماشه رسکپور دو توله همه را باریک سائیده در روغن گاو سه توله که بآب شسته باشند آمیخته باستعمال آرند **مرهم سیاه** که برای آتشک معمول ست روغن زرد هفت و نیم توله موم سفید سه و نیم توله رال هفت توله نیله تهوتهه ده ماشه و نیم شاخ بز سوخته چرم کهنه سوخته سیماب برگ نیب هر یک یکتوله و نه ماشه اول برگ نیب را با سیماب بسایند تا آنکه برگ مذکور سیاه گردد پس روغن زرد و موم گداخته از پارچه صاف کرده اول برگ نیب انداخته خوب بسایند بعد از آن ادویه انداخته حل کنند و هر قدر که حل شود خوب مشوش شود بعد سه بار بآب شیرین شسته نگاه دارند **مرهم چوب چینی** که برای آتشک بی نظیر ست چوب چینی یک توله شنگرف سیندور سفیدهٔ کاشغری شسته مرداسنگ سنگ بصری چندرس سیماب هر یک سه ماشه کات سفید نه ماشه سیماب را با ادویه سائیده برگ شیشم یاو آثار سوده آب آن بر آرند و صاف کرده با روغن گل نیم پاو و موم سفید چهار دام بپزند و هر گاه آب شیشم جذب شود ادویه آمیخته مرهم سازند **مطبوخ هندی** که جوشش آتشک زائل گرداند و فساد خون را باصلاح آرد خصوص هر گاه بعد از تنقیه استعمال کرده شود و در اثنای نوشیدن آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند قلیه و خشکه بخورند و گویند که برای این مرض بهتر ازین دوا کم دیده شده و بارها تجربه در آمده پوست درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ اندرین بیلی ببول کتائی خرد با برگ و بیخ و پوست تقند سیاه کهنه هر یک نیم پاو در سه آثار آب بجوشانند هر گاه چهارم حصه بماند صاف نموده در شیشه نگاه دارند همه هفت خوراک ست یکخوراک هر روز بخورند اگر باز حاجت باقی ماند مرتبه دوم مرتب کنند و بعضی شربت بادسات مسهل نه توله باین ضم کرده مینوشانند و انفع میشود **اقوال متاخرین** انطاکی گوید که برای قسم حادثهٔ فرنگ چیزی واجب تر اولاً از فصد باسلیق نیست بعد از آن تنقیه اخلاط

غالب پس فصد هفت اندام پس باقی علاج و بهترین ادویه موثر آنست که این طبیخ سه مرتبه متواتر بنوشند صفت آن سنا و فاسول هر واحد
پانزده درم بیخ فی فارسی عناب هر واحد بیست درم گل سرخ هفت درم جدر بیخ درم کوفته در شش چندان آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بر بیخ خوب بنوشند
و در صفراوی گل بنفشه بیست درم بیخ خطمی پانزده درم زیاده کنند بعد ازان سکنجبین و شربت ورد بجای انجبین تا هفته بنوشند بعده خیارشنبر تا سی درم بدان نیز آمیزند
پس معجون ذوی یا آنچه از سقمونیا مرتب باشد بدهند اگر بر آن قادر باشد والا تکرار مطبوخ مذکور کنند پس هرگاه خشک شود بسر کرده صابون بشویند و بجای سر کند
سفیداب و صبر در آب لیمو که دران قدری زنگار حل کرده باشند طلا نمایند و در قسم بارد آن ابتدا بقی از طبیخ شبت و ترب و بورق کنند و در سوداوی بشیر و بورق روغن گاو
و سکنجبین نمایند بعده اسهال بلغم بتربد و شحم حنظل و غاریقون و اسهال سودا بلاجورد و افتیمون کنند و مرر واریده هر چونکه استعمال کنند ازان خلاص نماید مطلقاً بعده تدبیر کنند
چنانچه در قسم حار گذشت و آنچه درین علت نفع عظیم نماید چوب چینی ست لیکن بعد تدبیر که مذکور شد استعمال نمایند و اصل استعمال او که فائده بسیار دارد آنست که
ده درم ازان بکوبند و در شش صد درم آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف نموده در طعام و شراب استعمال کنند و بخار او بگیرند و همچنین تکرار نمایند تا آنکه صحت تام حاصل شود
و اهل مصر آنرا در عسل حل کرده استعمال می نمایند و آن نیکو نیست و آنچه آنرا نفع کند طبیخ عذبه بسناست و امادر استعمال زیبق خطرست و همچنین خوردن سیماب
مصعد ل با آرد گندم و کرم دکبریت و لبان و فرفیون و سلیمانی بطور حب مثل نخود و کذا تدهین اطراف ایشان باین نیز که این همه بسیار خطرناک ست و گاهی نجات
بخشد و فائده دهد اگر با قوت مزاج ملاقی گردد و بسا ست که عقب او تنافیس اطراف و ضربان مفاصل شود بهاء الدین گوید که نخست تنقیه باید کرد و غذاهای
تریاقی کم ترشی بکار برند و تسکین حرارت بکافوریات و غیره نمایند و هرگاه که ترشی و سردی خوردن درد و اعراض دیگر را افزاید باید دانست که خلط بلغم عفن بورقی و اشباه
آنست و از سردی و ترشی حذر کنند و اگر بخلاف این بود باید دانست که خلط صفرای محترقه است و ترشیهای تریاقی بکار برند و آنجا که شرات یکیک پدید آید
تیزاب مدبر بر هر یک نمودن عظیم نافع آید و مداومت خوردن و بوییدن تریاقات بعد تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و حذر از شیرینیها و گرمیها که خلط را
تیز کنند و بجوش آرند لازم بود و همچنین از هر چه بادانگیز بود و شراب درین مرض مضر عظیم بود و در هر ماه چند نوبت ملینات قوی مثل فلوس خیارشنبر در مغلی مناسب یا شیرخشت
اندر معصور انار و فقوع مناسب حل کرده باید داد و هلیلجات نیز مناسب بود و هر سه ماه حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و تیزاب مدبر نرم بر محل درد مفاصل مالیدن مفید بود و بعد
تیزاب روغن مورد که مرکی اندران حل کرده باشند مالیدن نفع تمام بخشد و در دبار آورد و روغن مغز تخم تلخ شفتالو و زردآلو مالیدن بسی نافع آید و بخور برگ مورد و گرد صندل
و انگزد و در هر هفته چند نوبت زیر دامان مریض که بسیار دانه بود کردن بسی مفید آید و محل مرض الطبیخ اشترخار و گل سرخ و مورد و گزر که اندک سرکه اندران باشد هر روز شستن
خصوص دو رگ یا ملین بود و چند از گلاب سائیده بر محل زخمها و در طلا کردن نافع بود و چون از مباشرت عارض شده باشد هر شب جد و سائیده با آب در احلیل
باید چکانید و با پر مرغ در فرستادن و بر خصیها مالیدن و در ده مرو بانه و آرد با آب سائیده بمالند بر دانها و در هفته یکنوبت یک مثقال و دو مثقال بعسل سرشته
بخورانند قی و اسهال چند واقع میشود و عظیم مفید می آید و اکثر را بدین نوع علاج کنند و مداومت خوردن جدوار هر صباح در گلاب سائیده و همچنین فادزهر حیوانی
و گل مختوم و گل ارمنی در شربت بهی و یا در لعابی مناسب و حب اشفا در معصور انار حل کرده و حافظ الصحت و تریاق کامل و اشباه اینها بیخ این علت را بر کنند
و اکثر آن بود که پیش از مفده ماه اصلاح نیکو کنند و لبنیات اکثر آبله را از ان را مضر بود الا دوغ آب گاوی تازه در گرما بعضی گرم مزاجان را سیر کنند تا و پیاز اندر طعام
بسی نافع آید جمله او اکثر آنچه در بعد بری نافع بود اینجا نیز نافع آید چربیها و گوشت نازک اینجا بسیار مضرت نکند و گوشت کبوتر بچه و امثال آن بسی مفید آید و گوشت جانوران
و اسودای این مرض بود و بالجمله بدین تدابیر تعدیل و مراعات مزاج کنند تا وقت بحران تام و من بعض مردم بلغمی مزاج را در هر ماه دو سه نوبت مسهل هیپال
دادم و بسی نافع شد و بعضی را بعد مسهل مداومت معجون سیماب فرمودم صحت یافتند مدت این مرض چون دراز ست بوفق مدار تنقیه بدفعات و بر پرهیز و مراعات
قوت واجب بود والسلام مصنف اقتباس نوشته که اول تنقیه بدن بفصد اکحل و باسلیق حسب حال بیمار کنند و بفاصله یکهفته بمسهلات مناسبه مثل مطبوخ
شاهتره با آلو و یا افتیمون فواکهی علویخان و یا افتیمون تربدی والد ایشان نمایند و این دوا بنابر نواب نظام علیخان تالیف نموده شد بسیار مفید افتاد چنانچه بدون
تنقیه و ... از همه دانها خشک شده صحت یافتند سهاگه شنگرف هر دو برابر در موم زرد اقراص ساخته و یا به پارچه بافته فتیله ساخته در آن ... ...

آتشک اثری عظیم دارد بعد این حب توتیای نواب علوی خان خورانند که ازان جوشش دهن هم نشود و مکرر تجربه در آمده و گاهی تخلف نکرده توتیای سبز بریان کتیرا هلیله سیاه سه توله کوفته و ظرف آهنی بدسته چوب نیب که بر سرش فلوس نصب باشد در آب لیموی کاغذی تا دوازده پاس بسایند و بقدر نخود حبها ساخته وقت صبح یک عدد در بالای جزرات گاوی نهاده بلع نمایند و بالای آن نان میده بوزن سه توله همین قدر روغن گاو دهند و تا یک هفته برابر خورانند و بعد آن چار روز فاصله داده اگر زخمی و یا دانه باقی بماند باید که باز تا یک هفته بدستور بدهند و از دال نخود ماش و گوشت بز پرهیز نمایند و دیگر همه چیزهای ناخوردنی نخورند و اگر تدابیر مذکوره به نشود اگر مناسب حال بیماری بود ماء الجبن و چینی بنوشانند و بعد تنقیه حب جیپال مداومت معجون سیماب و سفوف ذهب که در قرابادین کبیر مرقوم است بکار بردن عظیم الاثر است و همچنین حب سیماب و بلادر و رسکپور وغیره که ازان جهت جوش می آید نافع آید و هرگاه دهن از خوردن حبوب مذکوره آمده باشد و ورم دهن و درد بحدی بود که تا دو سه روز یا زیاده هیچ قسمی از آب و طعام در دهن نرفته باشد پس باید که فصد سر رو کنند و خون واقر گیرند و غرغره بطبیخ کلنا پا یحیی بزر کنند بکرات و مرات که اثری عظیم دارد و همچنین از برگ دگل پایانسه محمد اکبر می نویسد که اگر از خون محترق باشد فصد کنند بدفعات و در اخراج خون مبالغه نمایند و بعد فصد هفت اندام یا باسلیق فصد رگ سر رو یا صافن نفع تمام دارد و آنرا که جوشش در سر وروی بود فصد رگ پیشانی سودمند است و طفل و حامله را بجای فصد حجامت فرمایند میان هر دو شانه یا بر هر دو ساق و بعد فصد چند روز آسایش دهند و آب انارین و آب تمر هندی و شربت لیمو و رب ریباس و شربت زرشک بحسب تقاضای حال بدهند و تا ممکن بود به تنقیه بدن کوشند و ادویه بر آبله نهند و این مطبوخ سنا فائده کلی دارد سنای مکی چهار درم شاهتره سه درم تمر هندی بیست درم پوست هلیله سه درم پوست بیخ کبر یکدرم عناب سپستان هر یک پانزده دانه عنب الثعلب تخم کاسنی نیمکوفته گل سرخ تخم خطمی هر یک یکنیم درم جمله را بجوشانند و شیرخشت بقدر حاجت داخل کرده نیمگرم بنوشند و کمی و زیادتی وزن ادویه موقوف برای طبیب است و معجون شاهتره سه مثقال بطبیخ عناب هر صباح خورانیدن در بیست روز مادهٔ او را خشک میسازد و هرگاه جراحت در ذکر شود و بخصیه سرایت کند این مرهم شاف بکار برند شادنج مغسول و کندر و انزروت هر یک یک مثقال روغن گل دوازده درم موم سفید یکنیم درم و آین ذرور انزروت بحل آیند انزروت شادنه اقاقیا گلنار دم الاخوین زراوند جمله برابر باریک ساخته بر جراحت پاشند و اگر هم و نمذرور خشک نگردد این طلا استعمال نمایند زراوند طویل دو درم کندش یکدرم مغز زرد آلو تلخ ده درم سیماب کشته دو درم همه را سابیده بسرکه تر نمایند و بروغن گل حل کرده در حمام بمالند و اگر از صفرای سوخته باشد جهت تعدیل مزاج صفرا شربت نارنج و لیمو و آب انارین و تمر هندی و سکنجبین دهند و بعده اگر مانعی نبود فصد نمایند و الا حجامت فرمایند و این مسهل در ینجا نفع دارد پوست هلیله زرد سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم تمر هندی آلو بخارا هر یک پانزده درم تخم کاسنی نیمکوفته تخم خطمی عنب الثعلب زراوند نیمکوفته گل سرخ هر یک یکدرم عناب سپستان هر یک بیست دانه شیرخشت یا ترنجبین بیست درم جمله را مطبوخ ساخته شیر گرم بنوشانند و آب تمر هندی شکر ساخته باید که تنقیه صفرای سوخته می برآرد و نقوع صبر که در علاج جرب ذکر یافته اینجا نیز جلیل الاثر است و حب شاهتره مفید است و اگر جوشش در روی و سر پیدا آید گل ارمنی دو درم گل مختوم یکدرم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثقال همه را باریک سوده بگلاب و سرکه طلا نمایند و آنچه جراحت را زود خشک سازد و گوشت در حال بر ویاند ذرور کنند رو دسر و انزروت و دم الاخوین است و طریق استعمال او آنست که اول مریض انجام برند و جراحتها را نیک بشویند و بعده ذرور مذکور بران افشانند و اگر از بلغم عفن عارض شود تنقیه بلغم بحب صطرخیقون و حب ایارج و حب قوقایا و مانند آن نمایند و در هر هفته یکبار قی فرمایند و غرغره بسکنجبین و آبکامه که دران عاقرقرحا سوده آمیخته باشند نفع دارد و بعد گل سرخ و حلبه و شحم حنظل در آب بجوشانند و آب کرفس آمیخته در حمام بمالند و از روغن گل و بابونه و مغز ساق گاو و پیه بط و موم قیروطی سازند و عاقرقرحا و قسط باریک ساخته در آن آمیزند و بر مفاصل بمالند و اگر جراحت شده باشد کندر و مر و انزروت و مرداسنگ و دم الاخوین و صبر هر یک برابر باریک سوده بران پاشند و هر چه بلغم افزاید خاصه گوشت گاو منع نمایند و این طلا نفع دارد کندش دو درم زراوند مدحرج مثقال زنجبیل سه مثقال سیماب کشته دو درم موم زنج یک مثقال همه را بسایند و بسرکه و روغن گل در حمام بمالند و اگر از سودا پدید آید اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و حب سهل سودا نمایند و مطبوخ معجون شاهتره و هلیله مربی و آملهٔ مربی نفع دارد و غرغره بسکنجبین عسلی که دران پوست بیخ کبر باشد یا ایارج فیقرا که بعسل حل کرده باشند بآب گرم سودمند است و این طلا فائده دارد کندش اقلیمیای فضه مرداسنگ هر یک دو مثقال سفال تنور کهنه سه مثقال کوزه کهنه نیم درم سوده بسرکه و روغن گل در حمام بمالند و اگر جراحت باشد مرداسنگ کنند و گل سرشو و گل سرخ و زرنیخ باریک ساخته بر جراحت پاشند و حب شیخ تنقیه تا امکان بود و روغن توتیا نماید و بعد تنقیه بدن کوشند و اگر حمل باشد یا حامله نداشته باشد بدین معجون مداومت فرمایند

ماده را ساکن کند و تجربه پوست پوست هلیله سیاه پوست بلیله آمله تربد تجبیل شاهتره هر یک پنج مثقال قنبیل چهار مثقال افتیمون سه مثقال کوفته بیخته بعد
دیبیت مثقال خائیده و یا کشمش که دو چند ادویه بود بسرشند و ازده درم تا دو مثقال بخورانند **فائده** آنجا که آبلهٔ فرنگ از اخلاط مرکب باشد بحسب اعتدال تنقیه واشرب و طفیه
تصرف باید کرد و بدانند که فصد در همه انواع نفع دارد اگر مانعی نبود میر **عوض** گوید که در نوع حار نخستین فصد باسلیق کنند و این منضج دهند عناب شاهتره آلو بخارا گل بنفشه
و نیلوفر مویز منقی سپستان پرسیاوشان تخم کاسنی تخم خربزه چندر خشک ... بالی زرشک ده عرق شاهتره دو عرق نیلوفر و عرق بید ساده جوشانیده صاف نموده شربت عناب
شربت دینار خمیره بنفشه حل کرده بنوشند و بعد از ظهور نضج در جمیع انواع مسهل با ین نوع دهند غاریقون از غربال مویینه گذرانیده یک مثقال ایارج فیقرا دو دانگ
با شربت بنفشه سرشته حبها ساخته با آب گرم فرو برند و چون عسه نوبت شکم براند سنای مکی پنج مثقال بسفایج فیکوفته عنب الثعلب هر کدام سه مثقال گل سرخ پرسیاوشان
شاهتره هر کدام دو مثقال نیلوفر یک مثقال عناب سی دانه همه را در یک کاسه آب بجوشانند چون از نیمه کمتر ماند صاف نموده شیرخشت پانزده مثقال حل کرده بنوشند چون
عمل دوا قطع شود شربت قند و گلاب و تخم ریحان میل فرمایند غذا نخود آب **صفت** حبی که درین کار مجرب و معمول است و جمیع قروح خبیثهٔ مزمنه را سودمند است سیماب
سه درم مقل کتیرا صمغ عربی انزروت ریوند چینی تربد سفید هر کدام پنج درم غاریقون نشاسته زعفران مصطکی هر کدام دو درم برگ حنا مغز پسته مغز بادام هر یک
سه درم کافور سقمونیا ای شوری جدوار هر کدام یک درم سیماب را با آب لیمو و حنا بکشند و اجزای دیگر کوفته بیخته با آب لیمو سرشته حبها بقدر نخود سازند و یک دانگ با آب گرم
بر چند بعد از تنقیهٔ کامل و اگر حاجت افتد رگ هفت اندام زنند و بر حب سیماب مداومت نمایند با این نوع فلفل سیاه چهار مثقال هلیلهٔ زنگی سه مثقال کوفته بیخته
سیماب هفت مثقال قند سیاه پانزده مثقال آرد میده و روغن گاو هر یک شش مثقال همه را باهم آمیزند و کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه مجموع اجزا را حب
سازند هر روز دو بخش گرفته از آن دو حب ساخته یک صبح و یکی را آخر روز فرو برند و خود را با اعتدال بپوشند غذا شیر برنج بی نمک بقند سفید سوده و نان خمیری نمک
و یا بچه بره و بزغاله بی نمک **صفت** سفوف سیماب که همین حکم دارد هلیلهٔ زنگی پوست هلیلهٔ زرد فلفل سیاه هر یک دو مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال شکر
شانزده مثقال همه را باهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود پس چهار ده حصه سازند و هر روز یکی صبح و یکی شام کف زنند و قدری گلاب بعد آن بنوشند و بدن را
با اعتدال پوشیده دارند و بعد از استعمال این دوا اگر جوشش سر و سینه بخیتگی آید بسر که و صابون بشویند و بجا کستر فندق و غیره که در قول انطاکی گذشت طلا کنند و اگر باصره
بسبب سیماب ضعیف شده باشد اقلیمیای زر کوفته بیخته در سنگ سماق صلایه نموده هر صباح بمیل زرد چشم کشند تا بخار سیماب را بخود جذب کند و قوت باصره را
بحال آورد و مالیدن این قیروطی سیماب برای بقیهٔ این مرض سخت سودمند است موم نیم مثقال در سه مثقال روغن ماده گاو و سه مثقال روغن پیه گرده بز که
آب غسعه باشند حل کرده شش مثقال سیماب و چهار مثقال برگ حنا سوده اضافه نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه ... کنند و هر روز یک بخش بجای
... بهم بپیچیده ... رسانند و خود را با اعتدال بپوشند اگر جوشش دهان تشویش دهد نخستین چند روز بجهت تسکین در رو آبکه خبازی یا بنفشه در آن جوشانیده باشد
... کرده زبان در دهان گیرند و در آخر که لعاب فتق کمتر شود بجهت دفع جوشش خرفه و طباشیر و سماق مساوی کوفته بیخته بر جایگاه جوشش پاشند و اگر جراحت
آبله مزمن شده باشد این مرهم نوره صبح و شام بران گذارند موم سفید سه مثقال در روغن کنجد یا روغن گل ده مثقال حل کرده آهک بسه آب شسته در سایه خشک کرده
و بیخته صلایه نموده دوازده مثقال کتیرا اسفید سوده یک مثقال اضافه کرده صلایه کنند تا مرهم شود استعمال نمایند و اگر خشکیهای سفید رنگ بشکل قوبا بر دست و پا و عضو
دیگر حادث شود فلفل سیاه در آب جوشانیده عضو مؤف را ببخار آن بدارند و یا آب نر بلته که ... کنند باشد که جدا ازین علت اندر دست و پا شقاق ... بر ...
بدستور یکه در علاج شقاق بیاید بعمل آرند **صفت** دوائیکه آبلهٔ فرنگ را سودمند است توتیای سبز چوب چینی سکبینج قرنفل فلفل سیاه آمله مقشر سپیاری و حبی الایچی خرد ست گلوی
گوگرد آمله سار هر کدام یک درم سیماب کشته کوفته بیخته با آب لیموی کاغذی حل کنند تا سیاه شود آنگاه بقدر نخود و بزرگ حبها ساخته دو حب با آب لیمو وقت صبح و دو حب وقت شام بخورند
و یک حب با آب لیمو سائیده بر زخمها طلا کنند تا چهارده روز و از هیچ چیز پرهیز ننمایند اگر دهان آید برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و این مرهم بجهت زخمهای آتشک مجرب است
کات سفید فوفل کهنه هر کدام چهار درم رال پنج درم موم سفید شش درم توتیای سبز بقدر نخود ... سنگ ریکیا ... روغن ماده گاو ... **الطریق** مرهم ساخته ... بر زخمها
گذارند تا هفت روز **صفت** تدبیر که آتشک را سودمند است ... هر کدام ... پوست ... خشک کرده ... چوب ...

یک ... شلغم ... بالا کشیده مثل تنباکو ... بکشند غذا انجیر ... بی نمک ... شفا یابد عبدالعزیز گوید که محافظت دندان نزد شرب سیمیات و حفظ ... چشم
هنگام بخور آنها واجب است و مبالغه در سائیدن مشروبات ... جوشش دهن ... آرد و مضمضه بروغن زرد یا بطبیخ پوست کنار یا آب ... آنرا دفع کند و همچنین ... زردوانه
و برگ مورد و کندر و سعد و اصل السوس و دم الاخوین و مازو مساوی ... گاهی محتبس میشود سیماب در بدن و در وقع اختلاج می آرد و از مجربات برای اخراج آن اینست که سنا
تربد ... بلیله ... گوگرد آمله ... ریوند خطائی مساوی بسایند خوراک شش درم تا چهل روز شب برنج بخورند و در روز شوربا بنوشند بعضی مینویسند که در ابتدا بهتر من تدابیر
اصلاح غذا و تولید خلط صالح است و هرگاه مادهٔ آن دموی باشد بفصد احتیاج تمام شود و اگر بعد از فصد زیادتی در خلطی یابند منضجات مناسبهٔ آن خلط نضج دهند و بعد از آن مستفرغات
لائقهٔ آن خلط استفراغ نمایند و اگر سودای صفراوی باشد نضج آن بمنضجات آن کنند مانند مطبوخ نیلوفر و اصل السوس مقشر و بنفشه و بیخ کاسنی و خبازی هر یک سه درم آلو سیاه
ده دانه با ترنجبین ده درم ... روز بنوشند و بعد از آن تنقیه بمسهل مطبوخ هلیله زرد شاهتره و افتیمون در صره بسته بسفایج فستقی تربد سفید محکوک گل سرخ هر یک سه درم
سنای مکی پنج درم جوشانیده مالیده صاف نموده در آن مغز فلوس خیارشنبر و شیرخشت هر یک ده درم حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بر آن چکانیده نیم گرم نموده
بنوشند و تربد کوفته بطبوخ مسهل صفراست و اگر بعد مسهل باز دیگر همان منضج را بیاشامند پس آن مسهل را و بعد از استراحت در روز آخر حب ایارج فیقرا و غاریقون و تربد
و ریوند چینی و شحم حنظل و مقل و کتیرا و محموده از هر یک ده دانگ کوفته بیخته بآب سرشته حبوب سازند و فرو برند و هرگاه حمل نکنند سنای مکی تربد موصوف کوفته افتیمون گل بنفشه
بادیان هر یک سه درم جوشانیده مالیده صاف کرده مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک ده مثقال در آن حل کرده باز صاف نموده روغن بادام ده درم بر آن چکانیده بنوشند و غذا
در این ایام نخود آب گوشت حلوان و مرغ فربه با زیره و دارچینی و آخر روز شربت نبات با گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان بنوشند و اگر مادهٔ آن سودا متولد از سودا باشد
منضجات آن قریب بمنضجات سودای بلغمیه و مسهلات آن نیز نزدیک مسهلات آن باشد و لیکن درینجا باید که افتیمون و بسفایج و هلیله سیاه که عمده اند در اسهال سودا بیشتر
باشد و حجر ارمنی و لاجورد در حبوب داخل نمایند از هر یک دانگی تا نیم درم و غذا و شربت آخر روز درین بدستور مذکور و از اشربهٔ موافقه اکثر اجزاء را شربت گاوزبان و بنفشه ...
و گاه سکنجبین افتیمونی است اگر در مادهٔ آن سودای بلغمی باشد و اگر سودای دموی باشد شربت بنفشه و یا گاوزبان و عرق شاهتره و گلاب و بید مشک و در اوقات
طغیان علت غذا ماش مقشر و برنج و شیرهٔ بادام ... بهتر است اگر بچه مرغ و گوشت گوسفند داخل کنند هنگامیکه ... از زمان مرض ضعف قوت باشد و نسبت
و حمام گاه گاهی مجوز است لیکن بسیار گرم نباشد و در آن وقت ... البته احتراز کنند تا باعث وجع مفاصل و اوجاع عظیمه نگردد که ... طاقت سازد اما
علاج باد آتشک آنست که چون مادهٔ باد آن خلط سوداوی است علاج اصلی آن دفع مادهٔ آنست باستعمال منضجات و مسهلات مخصوصهٔ آن که ذکر یافت و بعد از آن
... بگلاب سوده بقدر دو دانگ و نبات و عرق بادیان و گلاب و تخم بادرنجبویه عقب آن بیاشامند و آشامیدن زرنباد و انیسون هر یک نیم درم با نبات
... معجون ساخته خالی ... نیست ... المسک ... معجون اکبر و تریاق اربعه و از همه بهتر تریاق فاروق و مثرودیطوس است از هر کدام که باشد یک مثقال آنرا
... یک حصه ... و عصب ... زرنباد مصطکی بگلاب جوش داده با نبات سفید بنوشند و مالیدن موم روغن جدواری تالیف حکیم
علاء الدین محمد شیرازی بسیار نافع است ... صنعت آن جدوار خطائی ده مثقال کندر مصطکی هر یک دو مثقال صابون رقی نیم قالب
... مثقال ... ریحان ... زرنباد ... سکبینج جاوشیر زرنباد هر یک دو مثقال سیلاب چهار مثقال روغن بابونه
... روغن ... هر یک ... موم ... ده مثقال ... بیست مثقال موم را با روغنها بگدازند و بیخها را با گلاب بسایند
... حل کنند ... مطلق اثری از آن نماند داخل ادویه نمایند پس خوب صلایه نمایند که یکسان
مانند مرهم شود و چند روز بگذارند که خوب ... بعد از آن ... بمالند ابتدا از میان دو ابرو کنند تا پس گوش و گردن مقدار چهار انگشت پهنا
بمالند و بر تمام مهره های پشت و سر گوش و عرق ... پای انگشت و رگ زانو و مفصلهای قدم بمالند و از چنبر گردن و استخوانهای سینه تا معده و میان
... تا ... بمالند که ... بعد از آن ... های گرم پنبه دار بپوشند از هوای سرد ... اجتناب نمایند و غذا
... بخورند ... بنوشند ... گلاب و عرق گاوزبان و بید مشک و تخم ...

۵۷ [illegible]

مرهم خشک نبود شده جهت دفع مضرت سیماب دهند اشیاء دهان پاره نقره نگاه دارند و باسرکه و گلاب و آب برگ کشنیز تازه مضمضه کنند و از حموضات و لبنیات و بقول و اشباه اینها
اینها اجتناب نمایند و تا سه روز صبح نمایند اگر درین اثنا عرق بسیار آید و دهان تمام ریخته شود و اوجاع بالکل زائل گردد سه روز دیگر توقف نموده پس بحمام روند و غسل کنند
والا حصه دوم را نیز بنحو مذکور بمالند و پرهیز را بدستور مرعی دارند و بعد سه روز از مالیدن اگر اثری از آثار مرض نماند بحمام روند و بدن را بالصابون بشویند اولا و بعد از ان با آب
سبوس گندم و گل خطمی و بنفشه در آب جوش داده و اگر مرض بسیار قوی و کهنه باشد و بمالیدن دو دفعه زائل نگردد حصه سوم را نیز بدان دستور بمالند و اگر بسیار قوی باشد و بعضی از آنها
باقی باشد بر ان از ان موم روغن بمالند تا اصلاح یابد و در امراض بسیار قویه شدیده مقدار سیماب را میتوان افزود و شش مثقال رسانند و وزن سیماب زیاده ازین و مالیدن
آن بلا ترتیب مذکور مهلک بود و این موم روغن باین ترتیب بهترین ترکیب سیقیه است و من آنرا تجربه نموده ام و بفعا نافع یافته ام و از مجربات من است و خوردن ترکیب
زیبق خصوص بالیمانی در کمال مضرت است و اگر با ادویه مسهله استعمال نمایند چندان خطری ندارد جهت آنکه ادویه مسهله بزودی زیبق را اخراج می نماید اگر وزن زیبق و مقدار
شربت آن نیز کم باشد و بعد از زیبق در تاثیر درین مرض چوب چینی است بطریق مخصوص آن

جرب

که بفارسی گر و بهندی کهجلی و کهاج نامند بثور کوچک است که با سرخی ابتدا کند و با آن خارش شدید و سوزش بود و گاه ریم کند و گاهی نه و اکثر در دستها و پایها و میان انگشتان
و شکم و پشت و خصیه و کنج ران ظاهر شود و گاهی در سائر جسم عارض گردد و اگر ماده بسیار بود و در علاج اهمال نمایند شب خصوصا وقت خواب شدت نماید و او از امراض متعدیه است
که از یکی بدیگر انتقال کند و در فصل بلدی که اندر هوا عفونتی بهم رسد در ان بلد بسیار افتد بالجمله سبب حدوث جرب یا فساد خون بود بذاته و یا بسبب مخالطت صفرا قریب
باستحاله سودا یا سودای محترقه و یا بلغم شور که باخون آمیزد و بحسب اختلاط این اخلاط با خون و کیفیت احوال آن در حدت و سکون و غلظ و رقت و کثرت و قلت انواع جرب
و اختلاف اعراض و از درد و خارش و غیره باشد چنانچه مذکور گردد و سبب فساد خون و احتراق اخلاط کثرت تناول اغذیه حریفه و غلیظه مجففه مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده
و کثرت استعمال ادویه گرم مثل فلفل و زنجبیل و خردل و چیزهای شور و شبت و شراب غیر آنست که خون را فاسد کند و در ان این اخلاط غیر طبیعی متولد گردد و قوت دافعه آن را
بعروق با یکبار دفع کند و جلد بسبب ضعف خود آنرا قبول کند و در ان محتبس شود و جرب حادث گردد و بقول جرجانی جرب از خون غلیظ و عفن تولد کند که بر گرمی در آمده باشد
و طبیعت آنرا بظاهر تن دفع کند و بقول خجندی ممکن نیست که جرب از سودای صرف خالص افتد و گویند که جرب دو نوع است یکی خشک که ریم نکند و از ان وقت خاریدن
رطوبت سائل نشود مگر اندک تری ظاهر شود و بثور آن خشکریشه گردد و این دلالت بر غلظ ماده و یبوست او کند و صحت او بدیر باشد دوم تر که از ان ریم و زرداب سیلان کند
و گاهی از ان خون سیاه سائل شود و گاه باشد که در ان حیوان مشابه به بیضه سپس متولد گردد و این دلالت بر رقت ماده و رطوبت او کند و آنچه از بدن مکان واسع اخذ کند
آن نیز از جمله جرب حب باشد الحاصل جرب بحسب اختلاف ماده و استعداد آن در کثرت و قلت و حدت و برودت و بساطت و ترکیب مختلف الصور و الاعراض میباشد
مثلا آنچه بر ان صفرا حاد غالب بود سر بثور تیز و سرخ رنگ و با درد و خارش شدید باشد و گاهی از شدت اعراض تپ عارض گردد و از ان زرد آب جلد برآید و آنچه بر ان خون
غالب بود رنگ آن سرخ و در سائر اعراض قریب بصفراوی باشد و احیانا از ان خون برآید پس اگر با سوداویت بود خون سیاه رنگ تیره باشد و آنچه بر ان سودا غالب باشد
بیخ آن سیاه و کم درد و حکه بود و زمانی دراز بماند و بدیر صحت یابد و آنچه بلغمی باشد بثور سفید رنگ و منبسط بر جلد و آبناک بود و خون رقیق مائی برآید و ایضا شیخ میفرماید که آنچه باشد
و اشخص و تیز سر از جمیع بثور بود و خلط آن حادتر و سوزش آن بیشتر و حدت آن شدیدتر باشد و آنچه عریض تر بود و اطمینان شدیدتر بود خلط آن در حدت کمتر باشد و اسباب تولد ماده جرب
قریب اسباب تولد قمل و سعفه و خراز و قوبا بود و قریب آنهاست در علاج و جرب متقشر خشک قوبا و خریف کثرت پذیرد و جرب عظیم فاحش جراحت بد آورد و بقوبا و سعفه منتقل گردد
و انطاکی گوید که جرب از امراض عامه ظاهر در سطح جلد است ماده آن جمله حریف و مالح است یا دمان مثل سیر و حمض و دو آنچه خون را غلیظ کند و اگر چه حار باشد مثل بادنجان و خرما و از
اعظم اشیا که آنرا پیدا کند لحم بقر است و فاعل آن حرارت ضعیفه است و صورت آن بثور مختلف در کیفیت است مصحوب بخارش مطلقا و تقرح غالبا و غایت آن فساد جلد
و انواع آن مثل اخلاط با فراط و ترکیب است و ممکن بود بتحقیق اصل او کسی را که اندکی وقوف بر صناعت باشد زیرا که الوان او تابع اصول ماده او بود و آنچه از ان از صفرا باشد
باوجود زردی رنگ تیزی سرها و تلهب زیاده باشد پس اگر با زرداب بسیار و مواد سائله بود جرب حب باشد از خون اگر سرخ بود و التهاب کند و الا از بلغم باشد و الا بعکس

در جانبین و برای مرکب حکم آنست که غالب در رنگ و ماده بود مع عدم تساوی و برای معتدل حکم اوست و جرب در بلاد رطب حار مثل مصر از اخلاط گرم و در غیر آنها از بلغم و سودا
بسیار افتد و ایضاً کسی که از بلد حار یابس مثل حجاز بسوی رطب مثل مصر و روم انتقال نماید بسبب استحصاف ماده اولاً و لین مسام ثانیاً و در زنگ و حبش یافته نشود بسبب تحلیل
کردن حرارت او چیزی را که در سطح جلد باشد و نه در صقلاب و چین بسبب تکاثف ظاهر بسبب ردی و قوت حرارت غریزی بر حل مواد پس اگر ساکنان آنها بسوی اقلیم سوم و چهارم
نقل کنند جرب بایشان مبادرت کند و بمثل بصره و اخوار هند کثرت نماید خصوصاً چون هوا خراب گردد و آنچه جرب را واجب کند قلت ریاضت ست و تناول
اشیای ردی الکیفیت و قلت حمام و پوشیدن پارچهای چرک آلوده و ملازمت غبار و دخان و فرق میان جرب و حکه آنکه جرب ست و تولد کرم در آن و کثرت ریم و تقرح
بخلاف حکه و وجود جرب میان اصابع و پوست شکم و شکنهای آن غلبه کند بسبب رقت آن و انصباب مواد بسوی آن و ایضاً در زبدت مینویسد که حکه و جرب بثور و قروح
مخصوص بمفاصل و مغابن و پوست شکم است غالباً و گاهی بعام گردد بحسب ماده و آنچه عظیم الشان مشتمل بر مثل زرداب باشد جرب ست و آنچه از جلد ظاهر نشود و بجز خاریدن
او لذت یابد حکه ست و گویند که رقیق الکیفیة حاد قلیل الکمیة حکه ست و ضد آن جرب و یا متقاوم جرب و حادث حکه و هر چونکه باشد ماده و علاج هر دو واحد ست و همچنین
اسباب و آن ادمان حریف و مالح و قدید و حلاوات مع شراب ست پس خون فاسد شود و جوش زند و بسوی جلد مندفع گردد پس محرور الراس حار قوی الحرارت باشد و مفرط
بارد و نزاف رطب و بالعکس و بهاء الدین گوید که اگر جرب تر بلغم شور بود و حکه با خون آمیز دوانه در جلد محتبس گردد و از این جهت متقرح بود و ماده جرب خشک صفرا است بغایت
محترق که مخالط خون شده و بر پوست ریخته و از این جهت تری و قرحه نکند و چون حدتی در بر دو ماده مرقع ست بدانجهت خاریدن درین مرض عظیم باشد و اندر هوای عفن
و نمناک و کنار دریا این مرض بسیار افتد و همچنین از بسیار خوردن چیزهای شور و تیز و شیر مع عفص چون دوشاب انگور و خرما و اشیاء که و از خوردن مغز جوز تنها و یا دوشاب [illegible]
و جوششهای بد بسیار پدید آید **علاج** ادویه مصفی خون بنوشانند و تنقیه بفصد و مسهل سودا [illegible] کنند چنانچه در علاج آبله فرنگ مسطور شده و رعایت خلط غالب نمایند
و همگی توجه بتصفیه خون و تلطیف آن مصروف دارند مثلاً عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده تولد جوشانیده صاف نموده شیره مغز تخم کدو یا تخم خیارین کاسنی
شش ماشه شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا نبات دو تولد داخل کرده بدهند و اگر حرارت در مزاج زیاده باشد بعد از سه ماشه در جوشانده افزایند یا خیسانیده بدهند و اگر تپ
باشد خاکشی پنج ماشه پاشیده دهند و یا شاهتره نه ماشه صندل سرخ کوفته سه ماشه هلیله سیاه کوفته هفت ماشه شب در آب تر کرده شربت عناب داخل کرده بنوشند و روغن گل
[illegible] آب غسل کنند و یا شاهتره چرائته کشنیز خشک هر یک شش ماشه پوست هلیله زرد
[illegible] صندل سرخ سه ماشه در عرق شاهتره بر آورده
شربت نیلوفر دو تولد داخل کرده بنوشند [illegible] شاهتره بیخ کاسنی تخم کاسنی بعرق شاهتره جوشانیده شربت عناب داخل کرده بدهند و اگر با
سرخی چهره باشد بعد فصد باسلیق عناب شاهتره بعرق شاهتره مالیده آب تمرهندی و شهد داخل کرده بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره کاسنی کوفته گل نیلوفر هر یک شش ماشه
کشنیز خشک [illegible] پوست بلیله زرد جوشانیده شهد داخل کرده دهند و اگر با انتفاخ بدن
[illegible] گاوزبان بادیان بیخ بادیان شهد [illegible] هلیله
سکنجبین [illegible] باشد بعد فصد باسلیق عناب بعرق شاهتره مالیده صاف نموده شیره کاهو نبات داخل کرده دهند و صندل [illegible]
[illegible] نیلوفر خیارین کوفته هر یک شش ماشه بعرق شاهتره یا آب انار جوشانیده نبات دو تولد
داخل کرده بنوشند و اگر با تپ [illegible] شیره عناب پنج دانه سکنجبین ساده سه تولد و بعد آب کاسنی مروق
شش تولد شیره خیارین [illegible] هر یک شش ماشه سکنجبین [illegible] خاکشی [illegible] و اگر با سرفه باشد عناب [illegible]
کشنیز [illegible] بعرق شاهتره [illegible] شربت عناب دو تولد داخل کرده دهند و بدانند که صاحب جرب را [illegible] خوردن آب
کاسنی [illegible] و اگر [illegible] جوشش و حکاک [illegible] عناب شاهتره بعرق شاهتره [illegible] جوشانیده
شیره [illegible] داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند [illegible] عناب شاهتره کشنیز خشک [illegible] جوشانیده شیره تخم خرفه

شیرهٔ کاسنی شربت نیلوفر خاکشی بسند یعنی سفیداب کافوری از موم و روغن گل سفیده کاشغری مرداسنگ و کات سفید ساخته ضماد نمایند و اگر خارش در بدن مثل چشمهای آتشک
باشد بعد فصد تجویز مسهل کنند و عناب پنج عدد شاهتره تخم کاسنی کوفته گل سرخ هر یک شش ماشه گاوزبان افتیمون افسنتین نیلوفر هر یک چهار ماشه شب در آب گرم خیسانند صبح
جوشانیده صاف نموده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند بعد دو سه روز وزن افتیمون بصره بست ششماشه کنند و چرائته و هلیله یا دیان کشنیز خشک اسطوخودوس هر یک ... باشد
آلو بخارا هفت دانه عوض گاوزبان و افسنتین داخل کرده بدهند و دو سه روز دیگر منضج داده سنای مکی نه ماشه پوست هلیله زرد ششماشه داخل کرده فلوس خیارشنبر هفت توله ترنجبین
چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و بعد مسهل اطریفل صغیر یکتوله خورده شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ دهایه شیرهٔ کاسنی هر یک ششماشه سکنجبین افتیمونی دو توله داخل کرده
بنوشند و دوای مالش خارش بکار برند باز شاهتره چرائته صندل سرخ پوست هلیله زرد هر یک ششماشه خارخسک چهار ماشه در آب گرم خیسانیده صبح صاف کرده شهد دو توله داخل نموده
بنوشند باز شیرهٔ خیارین شیرهٔ تخم شاهتره هر یک ششماشه عرق شاهتره ده توله سکنجبین لیمونی دو توله داخل کرده بنوشند بعده ماءالجبن تجویز نمایند و اطریفل شاهتره تیار سازند **ذکر ادویه
مفرده** نافع جرب حکیم سویدی گوید که آرد عدس تلخ و سعد با یک سوده بسرکه سرشته طلا کردن مجرب من است و کذا سبوس گندم بسرکه پخته و کذا روغن شیطرج بلبن حامض و گویند
که ضماد شب یمانی بسرکه و عسل و یا با برگ کرم و عسل پخته و یا عصارهٔ برگ کرم در حمام و کذا ... سوخته بسرکه سرشته در حمام و کذا پنیر کهنه و سعد و سرکه در حمام و کذا روغن
گندم و کذا میویزج ... و زیت و یا بسرکه و کذا مامیران و کذا شیطرج بسرکه و کذا کبیکج بسرکه و یا بروغن گل و کذا کبریت بعلک البطم و سرکه و یا بنطرون مساوی و سرکه
و کندش بزیت و یا بسویق و سرکه و کذا شونیز بسرکه و روغن گل و کذا زاج سوخته بزرده بیضه مشوی و روغن گل و یا بسرکه و آب کشنیز و کذا شیر انجیر بسویق سرشته و کذا برگ خرزهره
بزیت و مرداسنگ و کذا مرقشیشا بسرکه و کذا سیماب و کبریت و نمک و یا مرداسنگ و کندش در روغن کنجد و کذا کف دریا بسرکه یا بشراب و کذا زنگار و صمغ البطم و عدس سوخته و نطرون کذا
نوشادر ... سفید ... و کذا روغن شیطرج چون شیطرج را در شیره ... تا مرا شود صاف کرده بوزن او زیت انفاق آمیخته باز بجوشانند تا شیره فانی گردد و زیت بماند و کذا مرداسنگ و سیماب
مقتول ... فی آب سوده و کذا ... و زنگار بسرکه و کذا عصفر بسرکه و زیت آمیخته و کذا ... و زیت و کذا ... حنا سرشته و کذا ماش بسرکه
پخته و کذا تخم شلیم بسرکه و کذا ... سوده بسرکه و یا آب بادیان ... آمیخته و کذا آب ... کذا سرکه و عدس ... شربت تخم شاهتره و کذا افتیمون و کذا تخم بادرنجبویه کوفته و کذا ...
آن و کذا ... و کذا آب خارخسک و کذا گاوزبان ... مسلوق بروغن بادام و کذا تخم مرو و کذا ... مدت سه روز متواتر هر روز یکدرم ... نافع جرب است
و بقول حکمای هند چون یک ... تخم پنوار را کوفته در نیم چطانک ... نموده در ظرف گلی آب نارسیده دو سه روز بگذارند که متعفن گردد و بعد از آن بر بدن بمالند از برای جرب مفید بود و اگر
قدری نیله تهوتهه نیز اندازند بسیار نافع بود و اگر تخم پنوار از یکمثقال تا سه درم هر صباح همراه آب سرد بخورند در ازاله حکه و جرب و قوبا و ریختن موی و دفع هر فساد که در اخلاط پیدا شود نافع است
و از تجربات حکیم ... شیشم ... آتش در ظرفی گرفته جائیکه آب بود مقابل آن بسوزند و چادر به سر گرفته دود آن بموضع آبله رسانند و ... روز متصل بکنند مجرب حکیم علوی خان
ذکر ... که در جرب ... است **اطریفل شاهتره** موافق نسخه معمولی که مداومت آن رافع جرب است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله زنگی
پوست بلیله آمله ... افتیمون ... صندل سفید گلاب سوده سرپهوکه کشنیز ... قصب الذریره هر یک دو درم مغز تخم کدو شیرین چهار درم برگ شاهتره ده درم کوفته بیخته بروغن گاو
چرب کرده به سه وزن شکر سفید قوام سرشته خوراک تا دو توله و نسخهٔ متعارف آن در قرابادین مسطور است **حب کبریت** که جرب و قوبا را نافع بود و اصلاح خون نماید و کرم
بعمل آید ... آمله ... پوست هلیله زرد و خرد و پوست بلیله آمله هلیله زنگی سرپهوکه اصل السوس صندل سرخ شاهتره هر واحد یکنیم جزو کبیر و گل سرخ گل نیلوفر
هر واحد یکجزو ... بقدر نخود حبها سازند شربت یک مثقال بعرق شاهتره اقل یکهفته و اکثر تا پانزده روز خورند **دوائیکه** جهت خارش بعمل می آید عناب شاهتره گاوزبان
گل منڈی ... صندلین سرپهوکه چرائته برگ حنا پوست هلیله زرد برادهٔ شیشم برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب ... وقت شام در آب گرم تر نمایند
صبح صاف کرده شهد یا شربت نیلوفر موافق مزاج داخل کرده بنوشند ... سیماب شش ماشه گلاب چهار توله آب لیموی کاغذی یکتوله آب کشنیز تازه آب شاهتره
تازه آب سرپهوکه سبز روغن گل هر یک دو توله سهاگه بریان سه ماشه پهٹکری بریان نه ماشه و ... نموده بر بدن بمالند **ایضاً** که مجرب است حنا کمیله کته پاچه مرداسنگ
هر یک چهار ماشه سیماب ماشه نیله تهوتهه بریان دو ماشه دانهٔ الایچی سفید یکماشه اول ... را با سیماب بسایند پس دیگر اجزا داخل کرده خوب سائیده در روغن ... یکجا
و ... آمیخته بمالند تا سه روز **ایضاً** ... کافور ... هر یک سه ماشه نیله تهوتهه یکماشه ... سوده در روغن گاو

سه توله بیست و یکبار شسته حل کرده بر بدن بمالند و چهار گهڑی در آفتاب نشینند بعده آرد نخود و جو مالیده غسل کنند و سه روز متواتر عمل آرند و گاهی بوزن نیله تهوتهه هم سائیده
کرده میشود **ایضاً** از مجربات حکیم علی اکبر کبریت زرد صاف ده درم باریک بسایند و با صد درم پیه گوسفند مخلوط کنند و دو درم سیماب سائیده اضافه کرده بر بدن بمالند که جرب
منتشر را هیچ چیز مثل این نیست و جرب کهنه در یک هفته زائل میشود و اگر زرنیخ در روغن کنجد بپزند و آن روغن بمالند نیز این عمل کنند و در جرب خشک نیز نافع بود و سیماب
سائیده برای دفع بوی کبریت است **ایضاً** معمول حکیم علوی خان برای جرب و قوبا توتیای کرمانی تخم پنوار هر یک یکتوله مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین کالی زیری هر یک دو توله
در سرکه [illegible] و روغن گل هر یک چهار دام کهرل سازند تا مثل مرهم شود پس بمالند و غسل فرمایند **دوائی** که در جرب رطب و یابس عجیب التاثیر و مغنی از سائر تدابیر است گندهک
چوک مردار سنگ سهاگه کمیله کته سفیده کاشغری مینسل هر واحد شش ماشه نیله تهوتهه سه ماشه همه را باریک سائیده در روغن سرسون حل کنند و بمالند و بعد دو سه گهڑی از آب
سرد غسل نمایند **ایضاً** نافع برای خارش بدن و خصیه و قضیب انار ترش یک عدد در سرکه انگوری بظرف مسی یا قلعی بپزند تا مهرا شود پس کهرل انداخته گوگرد زرد پوست هلیله
توتیای کرمانی مغز تخم خربزه بریان مغز تخم خیارین مغز تخم کدو بریان تخم پنوار پوست کدو سوخته حضض [illegible] مکی هر واحد یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده خوب حل کنند پس روغن گل بقدر
حاجت انداخته در هم سازند تا مانند مرهم شود بر بدن بمالند **ایضاً** سفیده کاشغری ششماشه شاهتره هفت ماشه مرداسنگ هلیله زنگی هر یک چهار ماشه چوک دو ماشه کافور یکماشه
همه ادویه باریک سائیده در روغن چنبیلی حل کرده مالش نمایند و معجون شاهتره با عرق شاهتره میخورده باشند غذا کم نمک **ایضاً** گوگرد دو درم توتیای سبز بریان سیماب سهاگه
هر یک نیم درم در روغن گاو که بیست و یکبار شسته باشند آمیخته بر بدن بمالند و بعد دو گهڑی غسل کنند و بدانند که اگر برگ نیم نیم آثار در پنج آثار آب بجوشانند چون چهار حصه
صاف کرده از آن آب روغن که در ادویه خارش می‌آمیزند بشویند بعده با ادویه آمیخته بکار برند بسیار مفید گردد **ایضاً** که دیگر وزن دفع میکند سم الفار نیم ماشه کبریت
توتیای هندی هر یک هفت ماشه سائیده با روغن گاو پنج شش توله در ظرف آهنی با دستهٔ چوب نیم تا چهار گهڑی بسایند بعده سوای سر و گردن و بغل و کنج ران بر همه
بدن مالیده در آفتاب نشینند بنحویکه سر تا گردن در سایه باشد و بعد یکپاس گل [illegible] روغن بر بدن خوب مالیده غسل نمایند و بعضی اوقات تنها سم الفار بقدر یکدو ماشه
سوده در روغن [illegible] آمیخته بمالش آن صاحبان جرب کهنه را ایما نموده و در عمل یکدو بار صحت کلی حاصل شده **روغن** که برای خارش بعدیل است بابچی یکتوله هرتال ورقی
ششماشه سنکهیه چهار ماشه جدا جدا سائیده آمیزند پس روغن سرسون پاو آثار در کوزهٔ گلی که زیر او گل چسپانیده و گلوی او در چوب دوشاخی بسته باشند انداخته بر آتش گذارند
چون روغن خوب گرم شود ادویه مسحوقه انداخته وقتیکه خوب سوخته شوند آن روغن را در طشت پر آب ریزند و از بالای آب روغن بدست بردارند بطوریکه مسکه از دوغ
بر می‌آرند و در مدت [illegible] بمالند [illegible] ساعت آرد نخود مالیده غسل نمایند اگر سیماب مقشر هشت [illegible] برگ کنیر سبی و یک عدد عوض بابچی و سنکهیه در روغن مذکور
سوخته و از آتش فرود آورده عمل کرده بکار برند جرب [illegible] که آب از آن جاری باشد مجرب و بیغائله است **نوع دیگر** برای جرب رطب و آبله که بسبب فساد
خون با خارش شده باشد و بکثرت خارش و طول مدت جلد سیاه و سطبر مثل جلد فیل شده باشد از مجربات والد مرحوم است برگ کنیر سفید سه آثار خرد خرد کرده در آب
یک سبوی کلان تا سه پاس بپزند بعده روغن کنجد پاو آثار در آن انداخته سه چهار جوش داده فرود آرند و در ظرفی پر از آب سرد آن آب و برگ و روغن بریزند چون روغن
بالای آب آید آنرا از دست بر کنارهٔ جام جمع کنند بدستوریکه روغن از ماست میگیرند و در آن روغن توتیای سبز یکدرم سفیدهٔ قلعی دو درم شب یمانی یکدرم مرداسنگ یکمثقال
سنکهیه دو مثقال باریک سائیده مخلوط کرده مالش نمایند و اگر از آن آب و برگ بدن را بشویند نیز فائده بخشد **سفوف** گنگ که برای جرب و سعفه و سوزاک و آتشک
و [illegible] آبله کبابشه بسیار مفید است و فصد صافن بعد از تنقیه دو بار بتجربه رسیده پوست هلیله زرد چهار ماشه پوست هلیله کابلی سی ماشه پوست بلیله چوب گز هر یک یازده ماشه
آمله هلیله سیاه [illegible] ده ماشه شاهتره سه ماشه گل سرخ ششماشه ریوند چینی پنجماشه برگ سنای مکی بیست ماشه کوفته بیخته بوزن ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند
خوراک یکتوله [illegible] ماشه صبح با آب نیمگرم اگر اخراج مساعدت نماید علی التواتر بخورند والا دو سه روز خورند و موقوف نمایند و باز شروع کنند و صغیر السن و ضعیف المزاج را کمتر از این قدر
[illegible] شربت شاهتره [illegible] طبع را [illegible] اخلاط [illegible] دوای مخترع برای جرب و حکه و جذام را نافع و تسکین اخلاط صفراویه کند تخم کشوث سه درم گل سرخ
[illegible] هر یک پنج درم گل [illegible] هفت درم پرسیاوشان اصل السوس بسفایج سبز سنای مکی گل گاوزبان هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر یک بیست درم پوست
هلیله زرد تمر هندی هر یک سی درم آلو بخارا [illegible] تازه هر یک سی عدد عناب سپستان هر یک پنجاه عدد آنچه کوفتنی است نیم کوفته در ده آثار آب شاهتره یکشبانروز

بدانند پس بجوشانند تا آنکه سوم حصه بر ود صاف کرده نگهدارند شربتی از هفت درم تا بیست درم با ماء الجبن و گاهی مغز خیار شنبر و سقمونیا اضافه می سازند و در نسخه دیگر
افسنتین رومی سه درم حلیله [illegible] نیز برای خارش نافع ضماد گوگرد که جهت جرب بارها آزموده است گندهک آمله سار نیله تهوتهه کمیله مرداسنگ از هر واحد یک تولد
همه را باریک سائیده سه حصه نمایند و یک حصه در روغن زرد که سه چهار تولد باشد آمیخته بر بدن بمالند و سه چهار گهری در آفتاب نشینند بعد از آن حنا و آرد نخود در آب آمیخته
بر بدن مالیده غسل نمایند و سه روز همچنین کنند گاهی برای تقلیل حدت دوا و دفع بوی گندهک کافور یک ماشه و [illegible] سه ماشه افزوده میشود ایضاً به نسخه معمول [illegible]
گندهک آمله سار کمیله بابچی سیماب فلفل گرد هر یک نیم تولد توتیای سبز سه ماشه ادویه کوفته بیخته با سیماب کهرل نمایند تا رنگ دوا آسمانی گون شود بعد از آن روغن چنبیلی
نیم پاو انداخته سحق بلیغ نموده بکار برند ایضاً معمولی برای خارش کبریت سیماب بزرالبنج شنگرف هر واحد چهار ماشه سائیده سه حصه کنند هر روز یک حصه در روغن گاو که یکصد
و یکبار شسته باشند آمیخته بمالند ایضاً که مکرر بعمل آمده گندهک آمله سار نیله تهوتهه سوخته سیماب پهتکری بریان [illegible] هر یک شش ماشه سوده در روغن زرد که یکصد و یکبار شسته باشند
شش تولد آمیخته طلا نمایند و بعد دو گهری آب نیمگرم غسل کنند و آرد نخود بشویند و سه روز خارش دفع می گردد ایضاً که برای جرب بهتر از این نسخه نیست تخم نیم بابچی تخم ترب
گوگرد هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال فلفل سوخته برگ حنا هر یک پنج ماشه مرداسنگ کمیله آمله سوخته نوشادر هر واحد یک درم سیماب سه ماشه مغز تخم [illegible] ده درم [illegible] کافور
سهاگه بریان هر واحد یک درم روغن گاو ده درم همه را در ظرف کانسی حل کرده طلا سازند و بمالند و بعد سه گهری آب نیمگرم غسل کنند ضماد شنگرف که برای جرب [illegible]
شنگرف هشت ماشه نیله تهوتهه مرداسنگ کمیله هر واحد شش ماشه [illegible] هفت ماشه سیماب سه ماشه حنا دو دام روغن زرد نیم پاو اول سیماب و تهوتهه [illegible]
آمیخته کهرل کرده نگهدارند و طلا کرده بر بدن مالش کنند و بعد دو گهری غسل نمایند ضماد نافع جرب معمول و مجرب مرداسنگ سفید کاشغری [illegible]
ششماشه توتیای سبز کافور [illegible] هر واحد سه ماشه کمیله نه ماشه سنگ جراحت چهار ماشه همه را باریک سائیده در روغن زرد که بیست و یکبار به آب شسته باشند آمیخته
و طلا کرده باشند ایضاً که بجهت جرب و آبله مستعمل مرداسنگ حنا کیله چونه [illegible] نیله تهوتهه [illegible] کوفته بیخته در روغن [illegible] آمیخته بمالند
در آفتاب بنشینند طلا [illegible] جرب [illegible] کمیله راسنگ هر یک چهار دام نیله تهوتهه [illegible] کوفته بیخته [illegible] شود بمالند و گاهی
برگ حنا و کته و خصوص [illegible] حنا افزوده و بسیار مفید یافته نوع دیگر که جرب مطلق را مجرب است و حکیم [illegible] گفته که تجربه کردم [illegible] هر واحد یک مثقال
پوست بلیله [illegible] سیماب مقتول شیطرج هر یک نیم مثقال فلفل [illegible] روغن [illegible] بیست مثقال بدستور معمول مرتب ساخته شب طلا نمایند [illegible] حمام [illegible] آب
و سرکه بشویند [illegible] طلای ایشان مخلوط بسرکه تجربه کرده لطوخ برای هر دو نوع جرب تر و خشک مجرب حکیم ممدوح [illegible] لطوخ کنند جرب را از جمیع
[illegible] نوشادر نیم درم نمک هندی یا اندرانی سه ربع درم بکار برند نوع دیگر [illegible] حکیم علی زنگار [illegible]
[illegible] خضاب کرده بخوابند و صبح بشویند مرهم [illegible] حکیم علوی خان [illegible] سیماب دو تولد نیله تهوتهه شش ماشه حنای خشک
[illegible] در ظرف آهنی [illegible] آهنی تا چهار پاس حل کنند بعده در آفتاب نشسته بر بدن خوب بمالند بعد چهار گهری آرد نخود آب آمیخته بر بدن بمالند
از آب سرد غسل نمایند و همچنین سه روز استعمال کنند مرهم که جهت آبله خارش آتشک فائده [illegible] صندل [illegible] صندل سفید مرداسنگ هر یک
دو تولد کافور چینی سه تولد سائیده روغن گاو نیم پاو یکصد و یکمرتبه به آب شسته آمیخته حل نمایند و حسب حاجت [illegible] باشند [illegible] معجون شاهتره دافع فساد
خون و گرمی [illegible] و حکه پوست بلیله زرد و کابلی پوست بلیله آمله برگ سنا [illegible] بلیله زنگی هر واحد [illegible] شاهتره دو [illegible] اصل السوس [illegible]
تخم خشخاش دو مثقال کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بسه چندان قند بقوام آورده آمیزند معجون که برای جرب [illegible] مجرب نوشته [illegible] درم مغز چلغوزه
ده درم و نیم مغز بادام مقشر بادیان هر یک هفت درم اصل السوس سه نیم درم مصطکی دو مثقال [illegible] دو درم [illegible] کوفته [illegible]
یک تولد وقت شب و حنا هشت مثقال گوند سبحه یک مثقال در آب پخته نیم گرم [illegible] تا یک هفته اقوال مجربه [illegible]
خون غلیظ حادث میشود باید که ابتدا بفصد کنند پس اسهال بهلیله و شاهتره [illegible] نمایند بعده تنقیه طلا استعمال سازند [illegible]
شفا [illegible] دوا که [illegible] دو درم زراوند طویل چهار درم [illegible] سیماب [illegible] درم [illegible]

طلا کنند دیگر کندش مغز بادام سلیخه بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر زرنیخ سرخ و زرد مرداسنگ سیماب کشته عروق الصباغین کندش اشق مغز بادام تلخ برگ خرزهره قسط و
زراوند سائیده بسرکه و زیت سرشته استعمال کنند دیگر زراوند طویل مغاث کندش مراشق بادام تلخ عروق الصباغین عدس مقشر مرداسنگ چرک نقره بسرکه و زیت آمیخته
بکار برند دیگر برای قوبا و سعفه و جرب تخم حنظل کندش کبریت زاج هر واحد سه درم مرداسنگ میناسبز واحد هشت درم تخم حرمل بریان روغن زیت هر واحد دوازده درم سیماب
کشته ده درم سائیده بزیت آمیخته استعمال نمایند دیگر برای جرب رطب کبریت ابیض غیر محرق کندش نمک طعام خاکستر بلوط عاقرقرحا قنبیل بسرکه و روغن گل سرشته بکار برند
دیگر کندش بورهٔ خشک زراوند طویل اشخار سوخته زیبق مقتول اشنان مرداسنگ گوگرد غیر سوخته زرنیخ مازو زنگار سفیداب حب بلسان سائیده بزیت و روغن گل
و روغن غار آمیخته استعمال کنند و این در قلع ثالیل و آثار سیاه و جرب و سعفه نافعست شیخ میفرماید که روغنها بصاحبان جرب ضرر کنند و سکنجبین ایشان را انفع دواها اگر خوف
سحج نباشد و اول و افضل علاج جرب و آنچه بیشتر بران اکتفا کرده شود آن استفراغ است بچیزیکه اخراج خلط حاد محترق و بلغم شور نماید بعده اصلاح غذا و تدبیر مرطب چنانچه در
اخوات این باب دانسته اند و استعمال اشیای ردیه تفهه که من از سرعت تعفن او باشد مثل هندوانه و کاسنی و کاهو و مانند آن و ایضاً از خارج و جماع اصلاً ترک نمایند و از
مستفرغات جیده برای اقسام مواد جرب طبیخ افتیمون بهلیلهٔ زرد و شاهتره و سنا و بسفایج و فستنتین است و گاهی دران گل سرخ و کاسنی و مانند آن داخل کرده میشود و گاهی
دران مامیران بخاصیتی که اندرانست و گاهی سقمونیا شامل می نمایند و ایضاً مغز چلغوزه و سقمونیا نیکو و بالغ النفع است طبیخ جید بگیرند هلیلهٔ زرد و مویز هر واحد بست درم
و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و صاف کرده از جملهٔ آب و دو ثلث رطل بستانند و خیارشنبر ده درم دران مالیده باز صاف کرده غاریقون یکدرم داخل کرده
بنوشند حب جید که آن حب شاهتره است بگیرند هلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنج درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیا سه درم بآب شاهتره بسرشند و بگذارند
تا خشک شود و چند بار تسقیه دهند و بگذارند تا خشک گردد و این عمل سه چهار مرتبه نمایند پس حبوب سازند دوای قوی جید برای جرب مزمن بگیرند هلیلهٔ زرد و هلیله
و آمله و برنگ کابلی مقشر هر واحد یکدرم تربد ده درم و بغاینه سرشته قرص سازند شربتی برای اسهال تام از ده تا پانزده تا بست درم بآب گرم و گاهی درین سقمونیا داخل
میکنند نزد شرب و گاهی از جرب ردی مزمن خلاص میگردانند دوام شرب صبر لیکن متواتر سه روز هر روز مثقالی بعده یکروز درمیان تا سه روز یا سه روز ترک نمایند
و معاودت بتواتر کنند و یا در میان مقدار تحبب مشابه هر دو حب نمایند و معالجهٔ سحج بحقنه کنند اگر عارض شود و این نافع مستاصل جرب است و بهتر آنست که آنرا در آب کاسنی تر کرده
بنوشند و بآن اندک آب بادیان کنند اگر از آب بادیان مانعی نباشد مثل حرارت مزاج و مقداریکه دران صبر باشد از یکدرم تا یک مثقال بود و چون متحمل مداومت آن نباشند
ترک نمایند و ایضاً نقوعات اجاصیه نافعست و یا بگیرند حب هلیلهٔ زرد بتخند از خشک کردن آب مطبوخ او در آفتاب و ازان برای جرب طبیعی پنج درم تا ده درم بشکر بخورند
و این برای جرب صفراوی و برای جرب رطب است و ممکن است که مثل این از جمیع مسهلات گرفته شود و بعض آن بعضی مخلوط سازند و گاهی بایکدیگر آمیخته ازان رب
و حبوب ساخته شود و تار انجبین با افتیمون نیکوست چون هر روز بدستوریکه در غیر این باب مذکور شد استعمال نمایند و با هلیله و آب قشر و شاهتره چند روز متواتر بغایت
نافعست و آنچه قائم مقام منقیات برفق ست آنست که حب صبر سقمونیا و زعفران مرتب سازند و ازان هر شربت پنج حصه بگیرند و آین نسخه هلیلهٔ زرد صبر سقوطری
کتیرا گل سرخ هر واحد یکدرم زعفران ثلث درم و ایضاً بگیرند ارده ایکه دران برنگ جی افتد مذکور شد هر روز زیاده روز از ده درم تا سه درم و قومی گفته که چون استفراغات
بکثرت نمایند و ازان فائده یافته نشود پس اولی آنست که تخفیف بدیده بر آنکه اسپ را صاحب حض هر روز صبح و شام بر بیست گندم بشکر و آب لبسیار اقتصار
ورزند و گفته اند که انچه صاحب جرب یابسه و حکه قشفیه را نافع بود آنست که تا سه روز هر روز از روغن کنجد یکصد و سی درم با نصف آن سکنجبین بنوشند و بعضی مردم
آب عناب بدان مخلوط کرده اند و این را تجربه نمودیم ملاج بالغ انفع است الا آنکه مضعف معده است و از مرکبات مناسبه برای این ادویه چرک نقره و مرداسنگ
و قنبیل و عروق است بسرکه و روغن گل بسرشند و جرب قوی را نیز بدان طلا نمایند و خفیف تر ازین گل ارمنی و کافور و زعفران هر واحد نیم درم بسرکه و آب عنصل و روغن گل
عام برای خفیف است و برای آنکه اندک قوی تر باشد بزر البنج است بسرکه و روغن گل سائیده در حمام استعمال نمایند و ایضاً آب انار ترش و روغن گل و بورق
و بهتر آب انار آنست که دران قوت شحم او نیز باشد و همچنین آرد عدس و مغزه و سرکه آمیخته در آفتاب بنهند تا گرم شود پس طلا نمایند و اما معاجین که احتیاج استعمال آنها افتد
مثل معاجینی است که حاجت خوردن آنها بصاحبان قوبا و سعفه و بهق میشود اعنی آنچه نرم از آنها باشد مثل اطریفل صغیر بلقشمش و ایضاً مثل این معجون بگیرند سنا و شاهتره

هر واحد ده درم هلیله زرد چهار درم و تشمش منقی معسل ده چند همه و آنها ادویه مخصوصه برای جرب همه آنست که دران جلا باشد و گاهی کفایت کند آنچه دران جلای او با تقویت جلد
و اصلاح مزاج آن باشد مثل آب ملوکیه و حماض و چقندر و انار و مثل سبوس سپیده و آرد عدس مقشر و ایضاً اقاقیا بسرکه و تخم و جوف خربزه و نشاسته و عصفر بآب کرفس و طبیخ حلبه و آب بوست
غرب و گاهی احتیاج افتد بچیزیکه دران تحلیل قوی باشد مثل شحم حنظل و علک الانباط بآب نعناع و راتیانج بسرکه و زراج بریان و خصوصاً زر دبسرکه و روغن گل و همچنین
قلقند و اخوات آن و خربق و خر زهره بسیار قوی ست و گاهی کفایت کند سرکه و کدران برگ ورا تر کنند پس با روغن کنجد بیزند و گاهی با ادویه حاده مثل روغن گل مخلوط میسازند
تا منع افراط حدت کند و مثل پوست انار برای مثل آن یعنی برای قبض و تکثیف تا جلد قوی گردد و تاثیر ادویه حاده قبول نکند و از آنچه تجربه کرده شده تخم جرجیرست که روغن
آن بگیرند و جرب را خاریده در آفتاب گرم بدان مالش نمایند و یا قریب کانون بنشینند و تکرار این کنند که بغایت نیکوست دوای جید بگیرند مرداسنگ و زراج مساوی
و با سرکه خمر بسایند و در کوزه گلی کرده در جای نمناک تا یکماه دفن کنند و بعد از ان بطریق طلا استعمال کنند که این بالغ النفع ست با وجود قلت لذع و کندش و زیبق
مقتول و چرک نقره و زراوند و کبریت و قنبیل و اشخار و مس سوخته و مغاث و نوشادر و عدس تلخ و تخم حرمل و اشق و زنگار و اشنان قصار و پنیر کهن و سنگ و سرگینهای مذکوره
در باب دیگر و قثاء الحمار و ایضاً پوست چوب انگور سوخته بر موضع جرب باشند بعد چرب کردن بمسکه و پس از ان بر بندند و تجدید آن نمایند تا آنکه زایل شود و گاهی
قردمانا بسرکه و علک الانباط بسرکه نفع بخشد و اما از ادویه مرکبه جیده اینست که بگیرند سیماب کشته و برگ خرزهره و اقلیمیا و مرداسنگ و بسرکه و روغن گل طلا نمایند در شب
و بران خواب کنند و صبح در حمام بدن را اولا بسرکه و اشنان سبز بآب گرم بشویند بعده بآب سرد بعد از ان بروغن مالش نمایند دوای سهل مرداسنگ و زراج و زرد
مساوی بسرکه یکهفته در آفتاب بسایند و نزد حاجت بدان طلا کنند و ایضاً زیبق مقتول و میعه سائله و روغن گل آمیخته استعمال کنند و ایضاً سیماب کشته و میعه سائله
و بزر البنج و قسط اجزا مساوی و ایضاً کندش بکجزو و مغره سه جزو بسرکه طلا کنند و چون ادویه قویه محیفه محلله و یا بسته مقشفه استعمال کنند عقب آن روغنهای معروفه مثل
روغن سعد و بید و نیلوفر و بنفشه و مانند آن بمالند و خصوصاً در جرب یابس و قلیل الرطوبت و در جرب رطب چیزیکه در تجفیف شدید تر باشد استعمال کنند و در جرب
یابس چیزیکه در تجفیف کمتر بود بعمل آرند و آنچه اندران زیبق مقتول افتد آنرا حتی المقدور از نواحی معده و اعضای رئیسه دور دارند و علاج جرب یابس و حکه قریب
بیکدیگرست و استحمامات جرب و اغذیه اصحاب جرب در علاج حکه مذکور گردد و بدانند که حجامت ساقین در جرب فاحش نفع میکند صاحب کامل گوید که هرگاه
جرب پیدا شود باید که مبادرت بفصد جهت اندام و شرب مطبوخ مقوی بصبر و تبرید کنند و طبیخ هلیله و سنا و مویز بنوشند و صفت آن اینست پوست هلیله زرد
کوفته پنجدرم مویز منقی سی درم سنای مکی هفت درم شاهتره ده درم تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند بآتش معتدل تا آنکه بیک رطل
آید صاف کرده نیمگرم بنوشند و یا بگیرند آب شاهتره افشرده و از سه روز تا پنج روز در هر روز نیم رطل با شکر ده درم بنوشند بعد از انکه قبل او حب سقوطری باریک ساخته
ایک مثقال آن سه با بیان سرشته حب بسته و سایه خشک کرده خورده باشد و چون آنرا این حب بدهند منفعت بین نماید حب برای جرب و نسخه او اینست که دران
اکثیرا و تیره یکدرم ست و در قول شیخ گذشت در آب کاسنی مثل نخود حب ساخته بر ناشتا از مثقالی تا دو درم بخورند و بعد آن آب افشرده شاهتره صاف کرده نیم رطل
بنوشند و تب شاهتره که نسخه حب است اجزای آن نیز در قول شیخ مذکور شد مثل نخود حب ساخته خشک کنند و از یکدرم تا یک مثقال بگیرند و میان بخورند و هرگاه
بدن از خلط ردی پاک شد باید که ادویه محلله استعمال کنند و از انجمله این طلاست مویزج قردمانا هر و حدده درم کبریت صفر پنجدرم همه را باریک سائیده بسرکه و رشته و
سرشته در حمام بدان طلا نمایند و دیگر زیبق مقتول و دفلی و اقلیمیای فضه و مرداسنگ کندش و اشخار مساوی باریک ساخته بسرکه و روغن گل سرشته در حمام طلا کنند دیگر
و نمک قسط و کندش هر واحد دو درم میعه سائله ده درم سوده بروغن گل آمیخته شب طلا کرده بران خواب کنند و صبح در حمام باشنان فارسی بشویند دیگر آب مغر
بسرکه سائیده در حمام طلا کنند دیگر برگ خرزهره و حنای مکی هر واحد ده درم زراوند طویل یا مدحرج و گوگرد زرد هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده و بروغن گل و سرکه
سرشته در حمام یا در آفتاب طلا کنند بعده آبیکه دران مورد و برگ سوسن جوشانیده باشند و بعد آن بگل سرخ و صندل غسل کنند دیگر کندش و کبریت ابیض و نیم
مساوی خاکستر چوب انگور هموزن همه باریک سائیده بروغن گل حل کرده در آفتاب یا در حمام بدان طلا کنند و بآب مطبوخ مورد و گل سرخ غسل نمایند دیگر عروق و بنج و
زراوند طویل و مدحرج هر واحد دو درم برگ خرزهره و برگ سوسن هر واحد سه درم همه را باریک کرده بروغن گل سرشته در حمام استعمال کنند پس اگر باین ادویه صلاح نپذیرد

و الا ماء الجبن هر روز از نیم رطل تا یک رطل با دو اوقیه آب شاهتره و یک مثقال صبر جرب ساخته قبل از خوراک بنوشند و گاهی از جرب و حکه بودی بجهت احتراقات و قروح عسر البرء
در بدن بهم رسد و در ان هنگام تناول مطبوخ افتیمون و غاریقون بعد آن ماء الجبن واجب ست و بپرهیز از اقراص سعفه و ادویه که در باب سعفه مذکور گردد طلا کنند و اگر جرب
خشک باشد صحت او دشوار بود پس این طلا بکار برند صفت آن زاج و مرداسنگ سنای مکی و حنا هر واحد دو درم کنجد و بادام تلخ هر واحد سه درم عروق چهار درم همه را
باریک ساییده بسرکه و روغن گل سرشته بعد تنقیه بدن بدان طلا کنند ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد اکحل نمایند و هر صبح جلاب از عناب و سپستان هر واحد ده عدد
بنفشه خشک تخم کاسنی هر یک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود با شیره بادام و این جلاب تا هفت روز بنوشند پس بقاروره
نظر کنند اگر در ان نضج پدید آید تنقیه بدن بمطبوخ هلیله مقوی بصبر و تربد نمایند و یا این مطبوخ سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طایفی ده درم شاهتره
اگر تر باشد یکدسته و اگر خشک باشد پنج درم از تخم آن تمر هندی بست درم بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم افسنتین رومی یکدرم آلو سیاه و آلو کوهی و عناب و سپستان هر واحد
بست عدد همه را بآتش معتدل در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید و در آخر جوش افتیمون هفت درم در صره بسته در ان اندازند بعده از آتش فرود آورده صاف کرده
در ان فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد بست درم مالیده سحرگاه بنوشند و بران صبر کنند تا بدن از اخلاط فاسده تنقیه یابد و در آخر روز مزوره ماش و نخود و مغز بادام غذا
سازند و یکروز راحت دهند بعد ازان بگیرند آب شاهتره افشرده سه اوقیه و در ان شکر ده درم حل کرده بنوشند تا هفت روز متواتر و یا حب شاهتره بخورند که آن نفع



بلیغ می نماید صفت آن بگیرند هلیله زرد و سیاه و کابلی صبر سقوطری هر واحد یکدرم سقمونیای مشوی در جوف سفرجل نیم دانگ تخم شاهتره یکدرم قل یکدانگ
همه را باریک ساییده بآب شاهتره سرشته حبها سازند و این یک شربت ست و هرگاه بدن از اخلاط محترقه فاسده پاک گردد اطلیه مجففه جرب استعمال نمایند و آن
در قول صاحب کامل مذکور شد و این طلا از همه قوی تر ست بگیرند بورق و [illegible] و کبریت زرد و کندش و قسط و برگ خرزهره و حنا و زراوند طویل و میعه سائله همه را
ساییده بسرکه کهنه و راتینج و روغن گل آمیخته در حمام بدان طلا سازند و یکساعت بران صبر کرده بدن را بآب مطبوخ آس و برگ سوسن و بعد آن بآب گل سرخ و صندل
بشویند و یا بگیرند خاکستر چوب انگور بست درم گوگرد زرد پنج درم و باریک ساییده بسرکه و روغن گل آمیخته در آفتاب طلا کنند و مداومت حمام نمایند و اگر جرب یابس
باشد برا و عسر بود پس باید که هر سه روز بدن بروغن بنفشه و روغن کدو و روغن [illegible] طلا کنند و هر روز در حمام داخل شوند و بعد خروج از حمام روغنهای مذکوره
بر بدن طلا نمایند و [illegible] افتیمون ایشان [illegible] هر یک سه درم کنجد پنج درم همه را باریک
ساخته بسرکه کهنه و روغن گل سرشته طلا سازند و هر صبح عناب [illegible] کرده بنوشند و غذا مزوره ماش اسفاناخ
و کدو تر خورند و از اغذیه غلیظه حذر کنند و فواکه [illegible] تناول کنند خجندی گوید که نوعی از جرب
خشک ست و آن اگر اندک خفیف باشد [illegible] متغیر نشود [illegible] تغیر نبود بسا ست که در ان کفایت کند مالش بروغنهای مرطبه مثل روغن
بنفشه و کدو و بادام و مسکه تازه و استحمامات [illegible] آب شیرین و دلک [illegible] گندم و بورق [illegible] بآبهای گرم و اقتصار بر اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر و شیره بادام
و از اشیای مالحه مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده و شراب صرف [illegible] و حلویات اجتناب نمایند و آب کاسنی با اندک آب بادیان بنوشند و ماء الجبن با ترنجبین
یا با شربتهای مرطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بیاشامند پس اگر بسیار قوی باشد [illegible] اثر نکند و آثار غلبه صفرا ظاهر گردد و اگر احتیاج بفصد بود فصد هر دو اسلیم کنند و بعد
شربتی از شربت دیناری یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا ترنجبین بماء الجبن بنوشند و تلیین طبیعت بمطبوخی که در ان هلیله و سنا و شاهتره و کاسنی و افتیمون باشد باید کرد

صفت مطبوخ مسهل که برای این نوع نیکوست پوست هلیله زرد و هلیله کابلی و سنای مکی و تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افتیمون گاوزبان بسفایج اسطوخودوس
هر یک دو درم شاهتره پنج درم تمر هندی پانزده درم مویز منقی ده درم ترنجبین بست درم فلوس خیارشنبر ده درم عناب ده عدد سقمونیا نیم دانگ غاریقون دو دانگ
حجر ارمنی یکدانگ ماسران یکدرم روغن بادام دو درم حسب رسم مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و طلا مرتب از روغن گل و گلاب و آب کرفس و سرکه و خشخاش سوده بسرکه و قیروطیات
و معمول از روغن بنفشه و موم که در ان اندک کافور باشد نافع ایشان ست و تسکین حکه نماید طلا نافع این نوع عروق و بورق و قسط و شیرین کندش هر واحد یکدرم میعه سائله
شش درم بسرکه و روغن گل در حمام طلا کنند و سه ساعت بران صبر کرده بشویند بعده بدن را بروغن گل بمالند دیگر که انواع جرب را نفع دهد برگ خرزهره و حنا باقی

در قول صاحب کامل گذشت و نوع دیگر از جرب تر است پس می باید که فصد کنند و ابتدا نزاع مطبوخ افتیمون با یک مثقال ایارج نمایند و صفت مطبوخ نافع این است پوست هلیله زرد هفت درم سنای مکی پنج درم افسنتین دو درم شاهتره یک قبضه افتیمون دو درم تمر هندی پانزده درم گشنیز بغدادی پانزده درم تربد یک درم حجر الاجور دیگر ادویه

محموده نیم دانگ فلوس خیارشنبر ده درم عناب ده عدد روغن بادام یک مثقال حب نافع جرب هلیله زرد یک درم سقمونیا ربع درم گل سرخ ربع درم و این یک شربت است

و آنچه از آن انفع کند طلا نمایند تریخ ترکی مسمی بسم الفار یعنی تراب الهالک بروغن گل سرشته و بدان طلا کنند و نوع دیگر از جرب است که در اطفال بسبب قمل متولد شود و آن قمل در اصل

بوده من آنرا مشاهده کرده ام علاجش تنقیه بدن از اخلاط فاسده متعفنه است و تفتیح مسام و استعمال طلیه که در علاج قمل و صبیان ذکر خواهم کرد محمد زکریا گفته که چون جرب بسیار

تا قیمن عارض شود لزوم حمام غیر حار کنند و از اطلیه حاده حذر نمایند که حلق کثیر ورم کرده و هلاک شد و گفته کانچه جرب را نفع بخشد آنست که بزر شاهتره بخورانند پس شیاف نجو

ابو منصور گوید که در علاج جرب یابس کفایت میکند حمام دائم و دلک بدن بغیر آنکه عرق آید پس اگر امر دشوار تر باشد اخراج خون بفصد حسب قوت جرب کنند و صبر یا مصطکی

طبیخ هلیله بنوشند و لزوم ماء الجبن نمایند و با طلیه مرتب از میعه و کندش و سیماب کشته و روغن گل طلا کنند و در اغذیه میل باشیای چرب نمایند و شراب آب بسیار ممزوج کرده

بنوشند و آما در جرب رطب نیز فصد و مطبوخ استعمال نمایند و با طلیه مرتب از خربق و کندش و بورق و صناعت و مرداسنگ و قسط و چرک نقره طلا کنند و در اغذیه ترشیها میل سازند

صفت مطبوخ هلیله بگیرند هلیله زرد پانزده درم سنا و شاهتره هر یک پنج درم مامیران چینی ده درم افتیمون چهار درم افسنتین سه درم گل سرخ ده درم تخم کاسنی سه درم

همه را سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا دو ثلث رطل بماند بران افتیمون انداخته از آتش فرود آرند و مالیده صاف کرده ده درم ترنجبین در آن حل کرده بخورند و این شربت

متوالی بنوشند و یا آب افشرده شاهتره تنها با شکر چند روز بیاشامند و حب نافع جرب در قول خجندی گذشت و حب شاهتره در قول شیخ شربت آن از یک مثقال

تا دو درم **سفوف** نافع برای جرب پوست هلیله زرد را جوکوب کنند و در یک نیم غمره آب در ظرف آبگینه در آفتاب دو هفته گرم نهند تا آنکه قوت او در آب آید پس صاف کرده

ثفل او دور نموده آن آب را در آفتاب گذارند تا خشک گردد و از آن پنج درم تا ده درم با شکر مثل آن بخورند و گاهی مثل این از هلیله و افتیمون و مطبوخ و بسفایج می سازند

و برای جرب و جمیع امراض سودایی نفع میکند و ایضا گاهی از هلیله کابلی و تربد و افتیمون همچنین مرتب میکنند پس آنرا صاف کرده صبر و غاریقون در آن حل می نمایند

و هرگاه قریب بخشک شدن رسد از آن اقراص حب می سازند تنها و با مطبوخ و با ماء الجبن برای جرب کهنه میخورانند **صفت** نقوع نافع جرب چون مزمن شود

بعد فصد و اسهال بگیرند پانزده عدد آلو بخارا و ده درم نبات سفید و دو ثلث رطل آب گرم بران انداخته تر کنند پس مالیده صاف کرده بنوشند و اگر جوشانیده دهند بهتر باشد

و گاهی در آن سنا و شاهتره هم داخل نمایند و از آن هر روز چهار اوقیه می نوشند **صفت** معجون برای این هلیله زرد بگیرند شاهتره و سنا هر یک نیم جزو شمش بمقدار یکی در آن ادویه

سرشته شود هر روز قدر بیضه بخورند و لزوم ماء الجبن هلیله و شکر آنرا نفع بود و قرص برنگی نافع جرب در قول شیخ گذشت و آنچه جرب کهنه [illegible] که دانه صبر در آب کاسنی

تر کرده است سه روز [illegible] ترک نمایند پس اعاده کنند و همچنین تا آنکه ده مثقال خورده شود و در یک شربت صبر از یک درم تا یک مثقال باشد و اگر جوان بود در آن اند

بادیان انداخته بهتر باشد و اگر [illegible] شیخ [illegible] زیاده کنند و روغن بادام یا کنجد یا زیت تازه مغسول بنوشند چون اسهال کثرت نماید [illegible] شود هر روز لزوم

[illegible] کنند و شکر با آب بسیار [illegible] کنند و غذا بارد و لحوم جریب [illegible] الانهضام [illegible] و شراب آب بسیار ممزوج گردانند و از اغذیه مالحه و حریفه و توابل و عدس و کرنب

و باذنجان [illegible] و ابن ماسویه ذکر کرده که این نظیر ندارد حتی که او قابل را قلع نماید [illegible] و کندش و [illegible] خشک و زراوند [illegible]

و اشخار [illegible] سیماب [illegible] اشنان و [illegible] سفید بود و مرداسنگ و دخان [illegible] کبریت [illegible] زرد و سرخ [illegible] زنگار [illegible] قیدالبحر [illegible]

سوده بروغن گل [illegible] و روغن نارسرشته استعمال کنند و اگر قرحه شود [illegible] آس و پوست انار و قلقند [illegible] سبز و روغن گل سرشته طلا کنند یا برگ مورد و شونیز و زیبق مقتول [illegible]

[illegible] روغن گل طلا نمایند و یا برگ [illegible] تر کنند [illegible] بجوشانند تا آنکه سر که قوت او بگیرد صاف کرده باشد [illegible] روغن کنجد [illegible] تا سر که نابود شود و روغن بماند صاف نموده

بدان بالشمس نمایند و یا بگیرند مامیران [illegible] عروق [illegible] و نعره [illegible] سر که سرشته طلا کنند [illegible] شیخ [illegible] که [illegible] زرنیخ

[illegible] بهتر [illegible] تجربه [illegible]

[illegible] هلیله کابلی و شاهتره [illegible] بعد [illegible] منفشه [illegible] است [illegible]

استفراغ آب شاهتره بنوشند یا با هلیله زرد و با شکر سفوف ساخته یا اطریفل شاهتره بخورند و نقوع صبر که از یک درم تا یک مثقال در آب کاسنی یک شبانه روز تر کرده صبح بنوشند تا نه روز
و سه روز ترک کرده باز سه روز بنوشند و سکنجبین تا آنکه نه درم یا نه مثقال خورده شود و باقی خون را صاف کند و جرب کهنه را نیست گرداند صفت طبیخ شاهتره و نسخه او این
همان طبیخ هلیله است که در قول ابو منصور مذکور شد لیکن در ینجا وزن شاهتره هفت درم است و مغز خیارشنبر پانزده درم و شیرخشت سی درم عوض ترنجبین بیست سنا
جرب یابس را سود دارد و حب شاهتره هم در قول شیخ گذشت شربتی از آن دو درم تا دو مثقال **معجون شاهتره** هلیله زرد ده درم سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم ریوند چینی یک درم
چوب چینی دو درم بکوبند و بیخته بشهد سرشته شربت سه درم تا چهار درم با آب فواکه و قرص هرنگی صاحب کامل را سود دارد و نسخه آن نیز در قول شیخ مسطور شد و بعد این تدبیر با ادویه طلا
کردن استعمال نمایند بگیرند مامیران و برگ نقره و تنبول و مرداسنگ و زرد چوبه برابر بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر اقلیمیای نقره مرداسنگ زرد چوب خاکستر حطب کندش حنظل
شونیز کهنه گوگرد برابر بروغن زیت طلا کنند دیگر که جرب تر و خشک را سود دارد بگیرند کندش ده درم زراوند چهار درم خبث الفضه شاتره ده درم زرد چوبه سه درم سیماب کشته سه درم
بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر تخم پنواڑ بیست درم مغز تخم زرد آلو بیست درم سیماب کشته ده درم نمک طعام ده درم همه را کوفته بسرکه تر کنند و با جزات طلا نمایند در حمام و اگر
بارده گنجد طلا کنند روا باشد دیگر که جرب خشک را سود دارد و قسط شیرین کندش هر واحد یک درم سیماب ساده روغن گل هر یک پنج درم در گرمابه طلا کنند دیگر که جرب خشک را سیماب کشته سه درم
روغن گل ده درم مالند تا چون مرهم شود در گرمابه طلا کنند دیگر خبث الفضه مرداسنگ کشنیز سوخته گلنار قنبیل هر یک پنج درم کندش سه درم بروغن گل طلا کنند و شیخ
و وابا ابن هبة الله گوید که علاج جرب رطب و یابس بفصد باسلیق و ترطیب مزاج و تسکین احتراق خون بشرب مبردات و اصلاح غذا نمایند و بعد چند روز اسهال بطبیخ افتیمون
و شرب آب شاهتره تر با هلیله و شکر و بعد آن بحب ایارج و المعجون کنند و بعد از آن اطلیه استعمال نمایند **صفت** طلا برای جرب یابس زرد چوب بورق نمک زاج سفید کندش هر واحد
یک درم میعه سائله همه ساییده بروغن گل آمیخته بربدن طلا کنند و بآب گرم غسل نمایند بعد از آن مالش بدن بروغن گل کافور کنند **صفت** طلا برای جرب رطب برگ
خزهره کندش و سیماب کشته و اشخار و مرداسنگ و برگ نقره و نمک طعام و زرنیخ نوره مساوی ساییده بسرکه و روغن گل سرشته بربدن طلا کنند و با اشنان سبز غسل نمایند
و بر بدن آب بسیار بریزند و بروغن گل و گلاب مالش کنند خضر قرشی مینویسد که ابتدا بفصد کنند بعده استفراغ ماده بطبیخ فواکه یا طبیخ افتیمون یا سفوف اسود با ماء الجبن
یا شیر یا فقیمون و شکر یا آب شاهتره که در آن هلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد چهار درم تر کرده باشند و شربت شاهتره و ریوند و حجر ارمنی و استعمال صبر و پوست هلیله زرد دو درم
یک مثقال با آب کاسنی و در علاج آن ابتداء نافع است و در سوداوی با شیر یا شکر با آب شاهتره و سکنجبین یا شربت لیمو و شربت شاهتره یا نقوع حلو و بعض بشکر استعمال کنند
و شربت سکنجبین عنصلی برای بلغمی نیکوست و این سفوف مبدل مزاج بماء الجبن جید است بگیرند حب الشیر و زرشک و گل سرخ و بزرقطونا و مغز تخم بادرنگ و خیار و کدو شیرین
و تخم خرفه و خشخاش سفید و صندل سفید و شکر و باید که تعدیل مزاج جگر با استعمال نقوع زرشک و آلو بخارا و گل سرخ تازه و نیلوفر کنند و گاهی در آن شیر و تخم خرفه بشکر
می افزایند و استعمال میکنند و اگر آب شاهتره تر و آب کاسنی بشکر بنوشند آنرا نفع بخشد و گاهی در آن مثل هلیله سیاه و گاو زبان تر میکنند و از اغذیه [illegible] بدهند
مثل بقول بارد رطب چون کاسنی و بقله یمانی و خرفه و اسفاناخ و مثل کشک جو و قرعیه و رمانیه و حصرمیه و اجاصیه و عنابیه و لحم بره یا تارترش و لحم بچه مرغ و ماهی
بود تقلیل حمام کنند و تکثیر خوردن کاهو و کاسنی بسرکه و شکر نمایند و حریره‌های جو سفید باجات ساذجه و اطعمه حامضه و اکثار از دسم و لاسیما روغن کنجد و بادام
و روغن گاو و مانند آن از آنچه در آن کیفیت حاده نباشد و کثرت شرب آب سرد و شیر من ارباب جرب را نافع است و از مجربات است که آرد نان ایشان بعرق شاهتره
سرشته بپزند و بروغن بادام و مغز فندق بخورند و برای ایشان علاجی نافع تر از حمام و پاک کردن بدن و دوام شستن بآرد ترمس و نمک و لیمو و عقب آن تدهین بروغن
بنفشه و روغن حنا و مالش در آن بروغن گل و سرکه باندک آب کرفس و قلیلی از بورق نیست و بعد خروج از حمام پارچهای نرم از کتان نظیف بپوشند و بعد استفراغ بالغ
و نقای تام از مواد محترقه بکبریت و زیبق مقتول و کندش و اشق و زنگار و نوشادر که بانصف آنها مرداسنگ و سفیداب و مثل آنها نمک اندرانی و مثل همه [illegible] بربدن
باشند و روغن گل و روغن بنفشه و گلاب و آب کشنیز سبز و سرکه افزوده طلا نمایند و گاهی احتیاج بکافور افتد و از ادویه نافعه زرنیخ و برگ خرزهره سوده و میعه سائله و صبر که مفرد و مجموع
بروغن کنجد سرشته است و طبیخ قطران نافع بود و غسل بآب دریای شور یا آب حمامات نافع است و آرد ترمس و آرد باقلا و مغز تخم خربزه باریک ساییده بگلاب و سرکه آمیخته
بر بدن طلا نمایند و بلحم خربزه مالش کنند و بآب نیم گرم که در آن پوست درخت انگور و آس و حلبه و سبوس و تخم خیارزه جوشانیده باشند نطول کنند و ضماد سبوس گندم با سرکه

نافع جرب ست انطاکی در تذکره گوید که اولا اگر اقتضا شود شربت ماء الشعیر و آب عناب و شیره سکنجبین در جرب دموی و صفراوی کنند بعده ... ماء الجبن سوداوی پس شربت مطبوخ افتیمون و اگر به نقیه
و اگر متمادی گردد فصد اسلیم گیرند گاهی حاجت بفصد در صفراوی بسبب رداءت کیفیت دامی گردد چنانچه در جذام و آنچه از صفرا باشد مختص بمطبوخ هلیله و نقوع صبر باشد علاج
جرب که از بلغم بود مطبوخ افسنتین ست و خوردن ایارج ابد و مثل آن از صبر و غاریقون گردانند و علاج جرب که از سودا باشد شرب سفوف سودا با ماء الجبن و طبیخ
افتیمون ست فوق صحت نه آنکه اطبا اجمال آنرا درینجا کرده اند و آنچه مرکب باشد باصول او در باید کرد و در همه از چیزیکه شیرین و نمکین و ترش و تیز از اغذیه باشد اجتناب نماید
مطلقا اگرچه واجب زیادتی مبالغه در دموی ترک شیرین ست و در صفراوی نمکین و در سوداوی ترش و تیز و بهترین اغذیه اینجا آنست که تفه باشد مثل کدو و هندبا
و اسفاناخ و قطف و کاسنی و کاهو و در مجربات صحیح کندی ست که اگر یک مثقال از سرگین سفید کلب با ربع مثقال کبریت بروغن گنجد سرشته بخورد جرب و حکه ماصی را
قلع کند و اگرچه کهنه باشد و احتیاج بتکرار این نشود و قریب بآنست شرب یک مثقال از صبر با نصف آن از مصطکی و اکثر تکرار این تا هفت بار بود و هرگاه نقا ظاهر شود و بدن
پاک گردد ادویه موضعیه استعمال کنند سوای آنکه قبل آن جائز نیست و افضل آنها سیماب کشته بکبریت و نمک سوخته و زنگار و مرداسنگ و سرکه و قطران و صمغ صنوبر و خاکستر
سعف نخل و اشق و برگ زیتون و آب او و گلاب و آب کشنیز و کرفس ست مجموع یا مفرد و مالش بآب و مغز خربزه و برگ مورد در حمام بطول مقام در آب گرم و روغن بنفشه و روغن
بدن را بسیار پاک کند آنچه انیست که برگ خرزهره را بپزند تا مهرا گردد و بعد از ان آب او بزیت و سعه بپزند که این روغن عجیب ست و همچنین شب یمانی و نطرون و خاکستر شبک نیز
ایضا در تربیت مینویسد که علاج جرب و حکه فصد ست مطلقا پس تبرید بعصا یا آب حلیه شعیر و عناب و تمر هندی بعده حبوب صبر و طبیخ افتیمون و یا بسن هلیله و حمام و شربت
اصول دبا یارج و اصلاح اغذیه و ترک جماع و سیر چه خلط غالب را پیدا کند و مالش و تنطیف بدن بعد از ان طلا بر آبی حار با آب کشنیز و حی العالم و عنب الثعلب و حسبر و حل الطین
و سفیداب و سرکه و روغن بادام و آب لیمو مجموع یا مفرد و بر آبی بارد با آب کرفس و انزروت و حضض و صبر ایضا و زیت و زرنیخ و کبریت بتکرار بعد غسل و آن رابطبیخ نرمس و برق و مغز
خربزه بشویند و از مجربات سرگین کلب سفید شربا و ضمادا ست و آمین الدوله از خواص مکتوبه است گوگرد و مازو و پوست انار بمساوی انزروت نیم جزو صمغ صنوبر ربع جزو سفیداب مرداسنگ
هر واحد ثمن جزو بسایند و از ان هر مرتبه دو درم بخورند بحسب قوت خلط یا یکدرم صبر باشد و گیرند از ان یکجزو و از نمک سوخته و مصطکی بر هر واحد نیم جزو بآب و زیت
و بران طلا کنند و صبح بشویند و اعاده نمایند که این مجرب ست گیلانی گوید که چون این مرض از مرض مادیه ست در علاج او از استفراغ ماده و ازاله چیزیکه از ان حادث شده و آن
شور و فروج ست چاره نیست و لیکن این مرض را اکثر در علاجش استفراغ ماده کفایت کرده و فصد استعمال نمایند هرگاه در خون کثرت بسیار باشد و خاصه در جرب
یابس و ایضا حاجت درین مرض بترطیب کاسر حدت ماده شدید بود و لهذا بسیار باشد که فصد سبب حدوث جرب گردد بلکه بیشتر عقب فصد یکبارگی حادث شود و حجامت
اولی از فصد ست چون حاجت باخراج خون باشد و تنبیه آنست که در جرب و خاصه رطب آن کرم کوچک سفید سیاه سر پیدا میشود و در حکه کثرت می نماید و در علاج او احتیاج
بتحریک آن کرم می افتد بمثل چیزی از بزر البنج و از غرائب مشاهده درین باب آنست که ورم ازین قبیل را شگافتند و آن مملو از کرم کوچک بصفت مذکور بود و عدد آنها
بسیار بود بنحویکه ذکر او ناخوش ست و آن ورم را غور زیاد بود و کرم در غایت صغر بودند و بهترین چیزیکه از مسهلات در علاج این مرض استعمال کنند آن حب صبر ست و این
نسخه ایست که اندران نسبت نفع میکند و نسخهای او بسیار ست و بهترین آنها اینست که مینویسیم و در غایت جودت و نفع ظاهر شده بنوعی که نه بمثل او و نه بقریب او ظفر یافتیم
و نسخه او اینست که بگیرند صبر فائق مغسول و حجر ارمنی مغسول هر واحد چهار مثقال غاریقون و شحم حنظل و سقمونیای مشوی هر واحد دو مثقال بادیان نیم مثقال مصطکی
یک مثقال روغن بادام شیرین بقدریکه حجر ارمنی و حنظل و سقمونیا اندک چرب گردد و بعسل خام ممزوج بگلاب بسرشند و وزن عسل چهار مثقال و وزن گلاب سه مثقال
باشد و شربت تام دو مثقال ست بران زیاده نکنند و در اکثر اوقات یک مثقال یا یکنیم مثقال کفایت میکند بعد انضاج استعمال کنند و بعد اسهال پرهیز از امور ردی الغذا
بغایت نمایند و اگر بعد یکهفته از اخذ این مسهل مالش بدن باین روغن جرب استعمال کنند نافع تام بود و بعد از ان بعلاج دیگر احتیاج نگردد صفت روغن مذکور بگیرند گوگرد
زرد فائق و با یک بسایند و بروغن چکیتی و نسبگداخته با بروغن بادام یا بروغن گاو خوب لت کنند و باید که گوگرد یکجزو و روغن ده جزو باشد و بر آتش ملایم در غایت نرمی نهند
و انگشت بزنند تا گمان شود که گوگرد سوده گداخته شده و فائده مالیدن بانگشت آنست که گرمی آتش بسیار نباشد که گوگرد سوخته شود یا منجمد گردد و بعد از ان میعه سائله
بقدر نیم حصه گوگرد بران بیفزایند پس مالش بدان بدن نمایند و از سردی هوا اجتناب ورزند تا سه روز صبر کنند و هر روز تجدید مالش بدان نمایند لیکن تجارب قمیص که بر ذا ول

پوشیده باشند شاید کرده باید که این دوا بر سر و مقابل آن از سینه و پشت و بر فم معده نرسد بعد در حمام غسل کنند و در اغلب اوقات که از حمام بر آیند از جرب صحت یابند خصوصاً
از جرب رطب سیما اگر بر آن یک هفته صبر نمایند لیکن باید که بدان سه مرتبه فقط در سه روز اول باشد و اگر در آن هفته سه مرتبه یا زیاده از مفرحات یا تو تیه بحری از شراب معتدل
مثل تمر هندی گاوزبان و شربت سیب بدهند و یکبار یا دو بار اندکی از تریاق فاروق دهند حتی که اعضای رئیسه از سمیه ذخیره قوت یابند و مواد از قرب خود بالظاهر دفع کنند
اولی و اتم باشد و اگر این سفوف [illegible] جایز نیست نسخه آن اینست بگیرند گوگرد خام ده درهم ماميران پنج درهم شکر سفید پنجاه درهم کنجد مقشر کوفته پنجاه درهم با هم آمیخته هر روز پنج درهم
بخورند و این وقتی دهند که اگر [illegible] حاجت [illegible] آنچه مذکور شد حاجت نیفتاد و این دوا نیز جرب را نافع است بگیرند بیضه مرغ ده عدد و در سرکه بسیار ترش
بخیسانند تا آنکه پوست آن نرم شود پس در همان سرکه بجوشانند و زردی او بر روغن گل و سرکه که باقی مانده مع مرداسنگ بسایند تا او را قوام درست شود طلا کنند و ایضاً مرداسنگ
با سرکه و روغن گل بسایند تا مثل مرهم گردد و جرب شدید الحدة را بدان طلا کنند و گویند که علاج جرب رطب و الافصد و اخراج خون است پس اسهال بحسب خلط غالب
و اگر غالب صفرا باشد اسهال بادویه مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و مطبوخ خیارشنبر کنند و اگر کفایت نکند اسهال صفرا نمایند و تلیین طبیعت باین نقوع کنند
آلو بخارا و تمر هندی هر واحد ده درم در سه رطل آب بجوشانند و در شب بگذارند پس مالیده صاف کرده ده درم نبات سفید انداخته بنوشند و اگر در طبخ این سنا و شاهتره
افزوده هر روز چهار اوقیه بنوشند بهتر باشد و سفوف [illegible] هلیله آنرا بسیار نافع بود و آن در قول ابو منصور مذکور شد و غذای ایشان از بقول بارده رطب و حسای [illegible] و شوربا کم [illegible]
و سویق و کشک جو سازند و بعد تنقیه اطلیه لینه که در آن جلا باشد مثل آب ملوخیا و آب حماض و غیره که در قول شیخ گذشت در حمام بمالند اگر حاجت بقوی تر از آن افتد آب
کرفس و سرکه و روغن استعمال کنند و اگر غالب سودا باشد ایضاً فصد کنند و ترطیب مزاج نمایند و یک هفته راحت داده استفراغ بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله و سنا و شاهتره
و ماميران و فستقین کنند و یا بحب مرتب از صبر و افتیمون و بلیله و بسفایج در مطبوخ [illegible] که در آن صبر و غاریقون داخل کنند و بگذارند تا آنکه قریب بخشک شدن [illegible]
پس از آن حبوب سازند که جامع النفع گردد و آنرا تنها یا بمطبوخ ماء الجبن در جرب کهنه استعمال کنند خوردن [illegible] جرب کهنه را قلع نماید چنانچه در اقوال سابق مسطور شد
و اطلیه باید که قوی تر باشند از آنچه مذکور شد و حالا که در آن کندش ده درم [illegible] و در قول جرجانی گذشت نافع بود و روغن خربزه که در قول ابو منصور مسطور شد قوی
و بالغ النفع است و ایضاً مالش با دهان [illegible] مثل روغن [illegible] و روغن [illegible] و روغن کبریت و روغن کندش [illegible] طلا [illegible] الانبار محلول با آب نعنع و سرکه جرب کهنه را نافع بود
و اگر غالب بلغم باشد [illegible] غاریقون و مانند آن بسیار [illegible] اطلیه که در آن ادویه محلله بلغم و مجففه غالب بود و اما
جرب یابس که علاج آن مشکل تر است [illegible] در حمام با آب [illegible] و روغن بادام و مسکه تازه
منسول و مانند آن بود [illegible] از آنچه در آن کیفیت حاده نباشد [illegible] تنقیه بفصد [illegible] بهاء الدین مینویسد که نخست
[illegible] صفرای محترقه یا بلغم شور باید کرد و مسهلاتی که در آن صبر باشد باید داد و مسهل سفوف حب النیل مکرر دادن هم سخت نافع بود و مجرب است و نسخه آن در علاج آتشک
[illegible] تنقیه [illegible] اصلاح هوا [illegible] ترک جماع و چیزها [illegible] باشد و استعمال غذا [illegible]
[illegible] مرغ و گاهی [illegible] مناسب [illegible] حمام [illegible] نافع عظیم آید و مداومت حب الشفا
[illegible] آب کاسنی و آن در قول جرجانی گذشت [illegible] نافع آید و اگر از رگی که میان
انگشت [illegible] بسیار کس [illegible] صحت یافتند [illegible] دو سه روز گذاشتند و بعد از آن
[illegible] بعضی مکرر کرده تمام بصلاح آمده [illegible] اگر [illegible] نشود بعده
[illegible] این تجربه کرده شده
[illegible] انگشتان او [illegible] آنجا گوگرد
[illegible] کوفته
[illegible] مناسب آن [illegible] بدن [illegible]

سازند و شاهتره و سنای مکی و خیارشنبر را در همه انواع لازم دارند و صبر سقوطری را در ازاله جرب صعب و مزمن اثری تمام ست و طریق استعمال آن چنین ست که تا سه روز
متواتر هر روز یک مثقال باید داد و بعد از آن یک روز بدهند و یک روز موقوف دارند تا مجموع نه مثقال خورده شود و بعد از تنقیه و تعدیل اطلیه مناسب بکار برند صفت
طلائیکه جمیع انواع جرب و حکه را سودمند ست مرداسنگ سیماب سرب هر کدام ده مثقال سرب را بگدازند و فرود آورده سیماب را در آن انداخته حرکت دهند تا منعقد شود
پس با مرداسنگ در هاون باریک بسایند و باده استار سرکه و ده استار روغن گل سرشته طلا کنند دیگر توتیای سبز نیم دام کبریت آمله سار یکدام کافور چینی دو درم کوفته بیخته
سه حصه نموده یکی از آن در یکدام روغن بادام گاو آمیخته بر بدن مالیده دو ساعت در آفتاب نشینند بعد از آن گل یا آرد نخود به آب سرشته بر بدن مالیده به آب سرد غسل نمایند و یک روز
در میان توقف نموده آن دو حصه دیگر را نیز اگر حاجت افتد استعمال کنند **مولف** اقتباس گوید که اول رگ هفت اندام زنند و تنقیه بدن بمطبوخ شاهتره و یا فتیتین
و یا با میران نواب علویخان نمایند و غذا کم نمک تفه دهند و ترک لحوم کنند و اگر بدین تدبیر زائل شد فبها و الا ماء الجبن و یا آب شاهتره و یا چوب چینی حسب حال بعمل آرند و طلای
حب توتیای علویخان که در آتشک گذشت در روغن گاو بست و یکمرتبه در آب شسته حکه و جرب کهنه را نافع ست و مکرر بتجربه راقم در آمده **ضماد** که بعد از تنقیه بدن
هر دو گونه جرب را نافع ست آب برگ مکوه مع تخم و آب حنا و انار ترش خام مع تخم و شحم و سرکه هر یک پنج توله روغن گل چهار توله در ظرف آهنی انداخته بجوشانند تا سرکه و آب
بسوزد و مالیده صاف نموده مغز تخم کدو شیرین و ترب هر واحد یکدرم تخم پنوار نیم ماشه انداخته بچوب نیم خوب بسایند تا دو پهر بعده مرداسنگ یکدرم توتیای سبز مغسول یک مثقال
سفیده کاشغری یکتوله آمیخته بکار برند دیگر که جرب کهنه را در سه روز ببرد بسایند آنبه هلدی توتیای سبز کبریت زرد هر یک دو مثقال سیماب یکتوله رائی کته دو نیم توله حرمل
دو توله کوفته بیخته با توتیا و غیره سوده در بیضه مرغ سه چهار عدد مع سفیدی و زردی پر کرده بخمیر آرد گندم بپیچیده در تنور نهند تا خوب پخته گردد بر آورده اندکی در مسکه گاوی
که بست و یکبار بلکه چهل و یکمرتبه در آب شیرین شسته آمیخته بکار برند **میرزا علی شریف** در معمولات خود مینویسد که در جرب و حکه غالبا شاهتره گاوزبان گل نخشگل نیلوفر
گل سرخ خطمی خبازی چرائته کاسنی بیخ کاسنی تخم خربزه آلو بخارا زرشک هلیله سیاه گلقند باضافه آب انار پنج پنج توله بدهند و روز سوم بسفایج و برادهٔ چوب آبنوس مسهل
سنا و هلیلجات غاریقون برنگ کابلی تربد زنجبیل خیارشنبر روغن بادام بیفزایند و گویند که تربد اگر در مطبوخ داخل شود مسهل اخلاط محترقه است و اگر سر جارد مع زنجبیل نموده شود
مخرج بلغم ست و درین مسهل آمله نیز داخل کرده میشود و بعد تنقیه برگ حنای تازه برگ پان بنگله هر یک دو جزو سیماب یکجزو باهم صلایه کرده توتیای سبز مرداسنگ فلفل سیاه
تخم پنوار بابچی سندور کمیله چوک هر یک نیم جزو آمیخته کهرل کنند و روغن گاو یکصد و یکبار شسته هفت جزو روغن کنجد سفیده ده جزو آمیخته بمالند و این طلای جرب نیز
نافع بود مرداسنگ برگ حنا شحم حنظل اقلیمیای نقره آرد عدس مقشر سیماب باید که اول سیماب را با سرکه قتل کنند و ادویه را با روغن گل آمیخته ضماد کنند و این طلا نیز برای حکه
و آبله ها مجرب ست مرداسنگ برگ حنا قنبیل نوره هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال کات یکدانگ باریک سائیده در روغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند
و ساعتی در آفتاب بنشینند **طبری** گوید که انواع جرب بسیار است و کثرت انواع او بحسب اختلاف اخلاط موجبه او و بحسب ترکب بعضی از آن با بعض بود و من آنجمله را در یک باب ذکر
میکنم و اگرچه طول شود و فرق میان انواع او و علاج هر نوع از آن شرح و بیان نمایم **نوع اول** آن دانه کوچک خشک ست که ریم نکند و آنرا ابریق و [illegible]
نشود و از آن جلد منقشف گردد و با آن خارش لذیذ بود غیر آنکه عقب او وجع و حرقت باشد و سبب موجب او خلط حریف لذاع ست که آنرا چیزی از احتراق خون
مختلط شود و آن غیر متحرک بود و معنی این آنست که جالینوس ذکر کرده که خلط چون لذاع بخاری باشد و اندک و متحرک بود حکه پیدا کند و اگر خلط با این صورت باشد و بسیار بود
حرکت اقشعراری احداث نماید پس اگر زیاده شود تپ پیدا کند و اگر خلط با این صورت باشد و غیر متحرک و اندک بود حکه لذیذ و بثور کوچک احداث نماید و اگر متحرک باشد
و غلظ او زیاده شود جرب یابس مختلط بحکه مع لذع پیدا شود و این خلط بوصفی که مذکور شد بهم میرسد از افراط کردن انسان در خوردن سیر و پیاز و نمکسود و ماهی شور
و بقول حریفه و کل اطعمهٔ حارهٔ یابسه و مورث جرب گردد هر نوع که باشد علاج این آنست که استفراغ مریض در اول ظهور این نوع از جرب نباید کرد بلکه اصلاح اغذیه نمایند
و اقتصار کنند بر اسفیدباجات معمول از گردن بره و بچهٔ مرغ و حملان و اگر مریض بدان صبر نیابد مزورات معمول بماش و اسفاناخ و کدو و خرفه و بقلهٔ یمانی یا حریره مجرب
از نشاسته و در آن عوض روغن کنجد مقشر بریان سوده داخل کرده باشند بدهند تا آنکه بدن او ترطیب یابد و دوام آب زن و دخول حمام کنند بعده فصد نمایند اگر ممکن بود
از اکحل اخراج خون بحسب قوت او کنند و بعد فصد چند روز بر آن صبر نمایند و مزاج او نظر کنند پس اگر متغیر نشود استفراغ با این مطبوخ کنند بگیرند هلیله زرد منقی بیست درم

و هلیله سیاه و کابلی گل سرخ بنفشه افتیمون شاهتره خشک هر یک پنج درم افسنتین رومی پانزده درم افتیمون رابع سه درم مامیران چینی و یکدرم ریوند چینی هر دو کوفته در
پارچه صره بسته و تمت جمیع ادویه اندازند برگ عنب الثعلب خشک بست درم و اگر تر باشد با تکبیره تمر هندی از ریعت پاک کرده بست درم عناب سپستان هر یک
سی عدد آلو بخارا بست عدد و مویز منقی پانزده درم کشنیز خشک کف کبیر همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و از ان یکشربت بحسب قوت مریض و احتمال او صاف کنند
و بر آن پانزده درم شکر سوده انداخته نیمگرم بنوشند و ازین مطبوخ در مدت پانزده روز سه شربت یا دو بحسب قوت او بنوشانند و اگر متحمل نباشد بر یکشربت اقتصار کنند
و بعد این تدبیر بدخول حمام امر کنند هر روز یکدفعه صباح بر ناشتا داخل شوند و عرق خفیف آرند که از بدن او سیلان نکند و بدن او تر گردد و عرق بمسام متعلق شود پس
بپارچه پاک کنند و مالش بدن او بروغن گل خالص خوب کنند و ساعتی بعد مالش در خانه اوسط بنشینند بعده بر بدن آب گرم بریزند و باشنان سبز شدید الملوحت
مالش نمایند و چون از غسل فارغ شوند بگیرند روغن گل اندک و گلاب مقدار صالح ممزوج نموده بمالند و بسوی خانه سرد بیرون آیند و ساعتی توقف نمایند پس
بدن پاک کرده لباس بپوشند پس هرگاه لزوم این تدبیر نمودند بصورت جرب و نقصان و زیادت او و مزاج آن نظر کنند اگر مزاج بسوی حرارت متغیر شده باشد
لزوم شرب ماء الشعیر و سکنجبین معمول باصول کاسنی و بادیان صرف بغیر آنکه دران تخم بابونج کرفس باشد باید کرد تا آنکه مزاج او باعتدال آید و بحالت طبعی عود کند و اگر
مزاج او متغیر نشود و جرب بر حال خویش باقی ماند یا زیاده گردد اعاده باستفراغ بار دوم و سوم کنند و امر بلزوم حمام و پرهیز بنوعی که مذکور شد باید کرد تا آنکه نقصان
در جرب آغاز کند پس هرگاه کم شود علاجش بدو طریق باید یا صبر بران مع این تدبیر تا آنکه کم گردد و زائل شود یا تطلیه او باین طلا نمایند تا بسرعت کم شود و طریق
اول نزد من بهترست **صفت طلا** بگیرند خاک سیماب یکجزو و اقلیمیای فضی مثل او و نوشادر ربع جزو کندش نیم جزو برگ خرزهره نیم جزو همه را باریک بسایند بعده
میعه سایله یکجزو و روغن گل ده جزو گرفته باهم آمیزند و اگر حاجت ترطیب او بیشتر باشد روغن زیاده کنند بعده بران اندک سرکه کهنه بریزند و اگر خواهند دوا را دو حصه کنند
و در یکحصه سرکه آمیزند و حصه دیگر بغیر سرکه بگذارند بعده چهار روز متواتر بر بدن مریض طلا نمایند یکروز حصه که دران سرکه باشد و روز دوم حصه بغیر سرکه و در روز پنجم
در حمام داخل کنند و بسبوس و اشنان بدن او را خوب بمالند قبل از آنکه عرق کند بعد از ان عرق آورند و بران آب گرم بسیار بریزند و بعد آن باشنان و تخم خربزه کوفته
مالش نمایند پس هرگاه از حمام خارج شوند آنچه بر جلد باشد زائل شود و حکه ساکن گردد و بر جمله پرهیز قائم مانند و در غذا از سرکه و روغن بادام تجاوز نکنند و آبکامه و ماهی
ابن سیار صاحب این نوع جرب را در اول امر او امر باقتصار بر سرکه و روغن بست روز و شرب سکنجبین میکرد و بعده امر بقعود در آب چشمه کبریتی و استعمال حمام و بعد آن
روغن گل میفرمود و برین زیاده نمیکرد پس هرگاه از آنچه ذکر کردیم فارغ شوند و جرب زائل شود نظر کنند بحال مریض و آنچه معالجه دران اثر کرده باشد پس اگر حال بدن
و سحنه او بد گردد و لاغری و خشکی پدید آید مداومت بر روغن بادام و سکنجبین بسیار روزها بنوشانند که بدان دوام بیابی ترطیب بدن او و تغیر خلط موجب این نوع
جرب بسوی رطوبت منیه جمع کرده باشد و بعضی اطبا صاحب این نوع جرب را امر بپرهیز تام میکنند چنانچه ذکر کردیم بعده مشی هر روز بمقداریکه بدن او گرم
و تر گردد و بعد از ان جلوس در آب معتدل تسکین حدت آن خلط و حرارت خارج از اعتدال موجب فساد آن خلط میشود و این نیز طریق محمودست غیر آنکه آنچه
وصف آن کردیم احمد و اسلم است و در ذکر طلاهای این نوع جرب استقصا نمی کنیم بهر آنکه در مقداریکه ذکر کردیم کفایت است انتهی گیلانی مینویسد باید دانست
که انها امور خطیره و علاجات بعیده از صواب اند و اولی در علاج این قسم جرب آنست که مریض را مدتی مدید روغن گاو در آب گرم جوشیده گداخته یا مسکه بهمین طور گداخته
هر روز یک اوقیه بنوشانند و اندک اندک زیاده کنند تا آنکه بده یا سه اوقیه برسد پس بدن مریض و مزاج او بدین ترطیب یابد بعده اگر خواهند مسهلات بنوشانند
و بهترین آنها حب صبر مذکورست و مرهم جرب یعنی کبریت در روغن دنبه گداخته با اندک میعه که مذکور شد بمالند و بالای مجلس در آب چشمه گوگرد نمایند و اگر میان این
تدابیر بترتیب مذکور جمع کنند امید است که از ان اثری ازین نوع جرب باقی نماند **نوع دوم** جرب معروف بجرب قروحی ست و این در انها بیشتر از نوع اول ست
و خارش این لذیذ و عقب او الم شدید باشد چنانکه قریب بود که مریض گریه کند و صورت او اینست که دانه آن در جائی از جلد ابتدا کند بعده آنچه دران باشد بسیلان آغاز
نماید تا آنکه اخذ کند از جلد مسافت بقدریکه دانه دیگر نیز کمتر از دانه اول پدید آید و میان هر دو خلطی داخل شود که از دانه اول سیلان کند پس خارش لذیذ در دانه
اول و الم در دانه دوم بود و همه بدن باین صورت باشد و چون دانه چند بر یکی از خطوط کف دست واقع شود آنچه از ان سیلان کند مسافتی از جلد بعید تر اخذ نماید و همچنین گاه

بر مفاصل هم واقع شود آنچه سیلان کند از دانه اول تا دانه دوم ازان حیوان نافذ در مسام تولد کنند و حیوان شبیه بچه سپش پیدا شود که از دانه اول رفتار کند تا آنکه بدانه دوم
برسد و در آنجا بایستد و گاهی این حیوان بسر سوزن برآید و چون بر ناخن نهند و پیش روشنی آفتاب یا گرمی آتش کنند بر ناخن حرکت نماید و هرگاه در میان دو ناخن قرع کنند
ازان آوازی مثل آواز بچه سپش شنیده شود و این نوع جرب در معالجه سهل ترین انواع است بهر آنکه چون استفراغ بدن بچیزی کنند که اخراج خلط موجب او نماید و بچیزی که
قتل این حیوان کند طلا نمایند زائل شود و هر که غلطی در معالجه این نوع جرب کند استعمال حمام و روغن گل نماید و این نوع را طریق آن گرداند که بدن متخلخل گردد و خلط موجب
این نوع جرب خلط مرکب است که با آن سوزش و تیزی بود و دران رطوبت غسیه دسمه باشد و آن رطوبتی است که چون در امعا بود ازان دیدان و حب القرع تولد کند و هرگاه
با دیگر خلط دیگر مرکب شود مثل بخاریت غلیظ گردد و بمسام و زیر جلد درآید و این نوع جرب پیدا شود و علاج این نوع جرب آنست که تنقیه بدن مریض بحسب امکان نمایند اعنی
بحسب اطلاق قوانین باین حقنه خار خسک بابونه اکلیل الملک حلبه هر واحد یک کف شحم حنظل کوفته سه درم برگ شبت برگ سداب هر واحد کف کبیر مامیران چینی
سه درم خربزه خشک که از خراسان می آورند سی درم خطمی سبز و سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد کف کبیر همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد پس صد درم ازان صاف کرده
یکدرم بورق و نیم درم نمک کوفته بیخته و سی درم روغن کنجد و هفت درم شکر حل کرده نیمگرم حقنه کنند و این حقنه پنج مرتبه یا چهار دفعه در مدت یکهفته بعمل آرند اگر قوت او تحمل
آن باشد بعده تا یکهفته ترک نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر زیرباجات اقتصار نمایند و از کثرت دخول حمام منع کنند و اگر احتیاج بدخول حمام افتد جلوس او دران طول ندهند
بعد ازان این مطبوخ نوشانند بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی هر واحد ده درم پوست بلیله ریوند کوفته شاهتره هر یک پنج درم حشیش غافث قنطوریون
و اسطوخودوس غاریقون سفید و تربد سفید خراشیده هر واحد سه درم افسنتین رومی افتیمون هر واحد هفت درم مامیران چینی کوفته یکنیم درم مویز منقی بست درم همه را در آب
مطبوخ بپزند و یکصد درم ازان صاف کرده پنج درم شکر سوده دران آمیزند پس عسل خیارشنبر علیحده برآورده پانزده درم دران مالیده نیمگرم بنوشند و ازین مطبوخ سه شربت
بنوشند اگر قوت متحمل آن باشد و یا ده شربت و اگر قوت او احتمال این نکند الا یک شربت بران اقتصار ورزند و لزوم پرهیز نمایند و اهر بخوردن جلنجبین در سه روز کنند و اگر در مزاج او
حدت شود تسکین او بسکنجبین که در نوع اول مذکور شد باید کرد و بعد تسکین مزاج او بصورت جرب از زیادتی و نقصان او نگاه کنند پس اگر زیاده شود یا بر حالت واحد بستند
اعاده استفراغ نمایند و اگر قوت او تحمل آن نباشد در لطافت پرهیز زیادتی کنند تا آنکه استفراغ ممکن گردد بسبیل استفراغ بار دوم و سوم نمایند تا آنکه جرب کم دیده شود و بعده این طلا
کنند بگیرند سیماب رجراج که استعمال نمیکنند و بخاکستر درخت انگور و روغن گل قتل کنند پس بگیرند مرکند شو برگ خربزه و مامیران چینی و اثلیمیای فضه و توبال نحاس
هر واحد یکدرم همه را باریک سائیده با سیماب مقتول آمیخته بر بدن طلا کنند سه مرتبه شش روز در هر روز یکبار وقت شب و صبح در حمام داخل شوند و باشنان و اندکی سرکه
مالش نموده بدن را ببرگ کنار یا خطمی یا بهر دو بشویند بدن را بعد ام روغن مس نکنند و طلا را ترک نمایند تا آنکه همه از جلد فرو ریزد و صاف گردد و در جمیع این ایام پرهیز دارند
که بهترین اشیا بجمیع انواع جرب پرهیز صادق است نوع سوم جرب معروف بجرب ناری است و صورت این جرب بصورت نمله باشد و فرق میان هر دو آنست که این
بخار دو نمله آتش دو خارش نماید و رنگ نمله اکثر مائل بزردی و سفیدی و یا بسرخی بود و رنگ این نوع جرب شدید الحمرة باشد و خارش و لذیذی الم بود و هنگام نهادن دست
بران بخارات حاره بر خیزد و ریم که دران جمع شود حاد رقیق باشد و این نوع جرب اکثر در ملک حجاز و مکه حادث شود و سبب موجب او خلط دموی حاد حریف است که از مخالطت
رطوبت فاسده غلیظ گردد و علاجش فصد مریض از هر دو دست و هر دو صافن است اگر قوت را امکان این باشد و ماء الشعیر بنوشانند و استفراغ او بمطبوخ هلیله سه مرتبه
و آلو که ذکر او در مواضع کثیر نموده شد بدفعات متوالی نمایند بعد ازان بصورت جرب و مقدار اعراض او نظر کنند اگر ساکن و کم نگردد این نقوع بنوشانند تمر هندی از لیف و تخم او
پاک کرده پنجاه درم آلو بخارا عناب هر یک پنجاه عدد گل سرخ کشنیز خشک کشوث بغدادی هر یک کف کبیر برگ عنب الثعلب یک کف تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد کف متوسط
ترنجبین بست درم همه را در ظرف آبگینه یا چینی سنگ کرده بر آن آب بقدر واجب اندازند و دو روز در آفتاب دارند بعد ازان هر روز یک قدح ازین آب با پانزده درم سکنجبین ساده
بنوشند و هرگاه جرب بنقصان آغاز کند این طلا بکار برند بگیرند موم روغن بران اندک مامیران چینی و قدری کافور و قلیلی سرکه غیر کهنه انداخته یکجا حل کنند و شب طلا نموده
صبح در حمام داخل شوند و بدن را بغیر دلک آب باقلا و آرد جو و سبوس گندم قبل از عرق کردن بشویند بعده بر روغن بدن را بمالند و عرق خفیف آورند و غسل کرده بیرون آیند
و دخول حمام یکبار بر ناشتا و بار دیگر بعد غذا باشد و استعمال روغن گل و گلاب وقت طلا برای این نوع نیکو است نوع چهارم جرب معروف بجرب طب است و صورت او آنست

که دانهای بزرگ هستند شبیه به آبله چیچک یا شد و گاهی رنگ و مائل بسبزی و تیرگی و سیاهی و زردی یا سفیدی باشد و این نوع جرب بسیار دردناک بود و صاحب او را
مانع از تصرف در امور معیشت بود و چون زیاده تر گردد مریض را از خواب باز دارد و او بدین حال در موضع زحمت باشد و بعض اوائل این نوع جرب را از نوع جدری نامیده اند
و فرق میان هر دو آنست که مدت این طول میکند و در روز هفتم و چهاردهم تخفیف نمی یابد و گاهی تا یکسال و بیشتر از آن باقی می ماند و ایضا فرق میکنند که از ین مده
سیلان میکند و بار دوم ریم میشود و گاهی ریم از یکدانه سائل میشود و ده دفعه از ریم ریم میشود و جدری چنین نیست و سبب فاعل این نوع جرب فساد خون و رطوبت و ترکیب
آنها با هم دیگر است و فساد آنها بتعفن و ایضا بادی حرارت خارج از اعتدال آمیزد و سببی که این خلط را فاسد کند و در بدن آن را پیدا گرداند خوردن لحوم غلیظه و هرائس غلیظه
و حلاوات و حمول برغن سو دم و عسل و شراب و اشربه غلیظه رطبه است و علاجش فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز و اقتصار بر تیهو و دراج و معمول اطریفل صغیر بسرکه تنقیه است و استفراغ
بدان و اگر امکان قوت باشد بمطبوخ افتیمون و مطبوخ مجموع کبیر که در علاج مالیخولیا و سیلان لعاب ذکر کردیم بدفعات متوالی نمایند و لازم پرهیز بنوعی که مسطور شد و دادن
سکنجبین و گلقند با هم مالیده بعد از ان اگر فراغ و تسکین یابد چند روز این سفوف دهند و یا آنرا معجون ساخته بمقدار یکه مذکور گردد معجون یا سفوف بدهند بگیرند صبر سقوطری خالص
ده درم خبث الحدید مدبر بسرکه بریان بروغن بادام سه درم مامیران چینی ده درم ریوند چینی روزرد چوب هر واحد یکدرم انزروت سرخ دو درم گل سرخ سه درم مصطکی یکدرم همه را
باریک سائیده سه درم مثل آن شکر بدهند و اگر خواهند آنرا بشکر که بقوام عسل آورده باشند بسرشند و مثل شربت مذکور بدهند و بر تناول این دوام نمایند تا هفت روز پرهیز
دارند پس اگر جرب او کم نشود و در ریم او خشک نگردد اعاده استفراغ نمایند و اگر این سفوف سه درم حل طبیعت او نماید اعاده خوردن سفوف کنند تا آنکه نقصان در جرب ظاهر
گردد پس این طلا نمایند برگ خرزهره کبریت اقلیمیای فضه هر واحد سه درم تراب مس و آن آنست که از جائیکه در آن مس گدازند بگیرند و آن از جوهر خاک است که از ان مس
جدا گردد و گلنار و گل سرخ و کندش هر واحد دو درم سیماب مقتول امعیه سائله هر واحد چهار درم همه را سائیده بسرکه و روغن گل رقیق سرشته در شیشه نهند و سر او با پنبه یا بقیم
بند سازند بعده در دیگ پر آب نهاده بجوشانند تا آنکه آنچه در شیشه است بگدازد پس بر آورده بر بدن طلا نمایند سه بار متواتر هر شب یکبار و پارچه باریک بپوشند یا در آفتاب ساعتی
بنشینند و در روز چهارم در حمام داخل شوند و بدن بغیر مالک بشویند پس روغن گل بمالند و بنشینند تا آنکه عرق آید و همچنین تا آنکه خشک شود در آنچه بر بدن باشد بریزد و رعایت
مزاج بحسب تغیر او نمایند و این نوع با وجود شدت خود گاهی بفصاد و تدبیر طول میکند و گاهی بسرعت زائل میشود و اگر معالج در علاج او غلطی نکند نوع پنجم جرب معروف بجرب
کلب است و صورت او آنست که دانه بزرگ ظاهر شوند بعده منبسط گردند و بعضی ببعض بچسپند تا آنکه مثل قوبا شوند و آنرا منظر قبیح گردد گویا که بالتحقیق جرب کلب است
و بعضی اطبا ذکر کرده اند جرب کلب آنست که در گوش صبیان و احداث برآید و از ان آب زرد ترشح کند و بر گوش قطعه واحد بود و اما آنچه در بدن بدین صورت ظاهر گردد
آن جرب قوبائی است و این منازعت در اسم است و مدار درین فائده نیست و سبب موجب فاعل او فساد رطوبت و خون است و اختلاط این هر دو حتی که خلط سوداوی
حار محترق اللذاع گردد و با این نوع جرب خارش نبود الا بندرت بلکه درد او زیاده بر خارش باشد و سبب مولد این خلط آنست که در نوع سابق از ین مذکور شد غیر آنکه این خلط
در فساد شدید تر از ان خلط بود زیرا که سوداوی شده و علاجش فصد باسلیق است سه دفعه یا دو دفعه اگر قوت متحمل باشد و پرهیز مریض و اقتصار بر مزورات معمول از زیربا
معمول بماش و آشامیدن ماء الشعیر بسکنجبین و استفراغ او بمطبوخ افتیمون و مطبوخ مجموع کبیر بعد از ان نظر بسوی صورت جرب کنند پس اگر بر حالت خود باشد و کم نشود سفوف صبر
مذکور در نوع سابق بسیار روز بدهند و پرهیز دارند و هر گاه جرب کم گردد در غذای مریض تیهو افزایند و این طلا بکار برند بگیرند سیماب مقتول بخاکستر چوب انگور و سرکه و روغن
بعد از ان بگیرند از ان یکدرم و از نوشادر یکدانگ و با روغن گل حل کرده طلا نمایند و سه روز متواتر بکار برند بعده در حمام داخل شوند و بگیرند آب چقندر و مطبوخ مصفی و بدان همه
بدن را بآهستگی بشویند بعد از ان مالش با شنان و مغز خربزه اگر وقت او باشد و الا تخم او کوفته باید کرد تا بدن پاک گردد بعده از حمام بر آیند و روغن گل بمالند هر روز یکبار تا پنج روز
پس از ان بصورت جرب نگاه کنند اگر تنشف و تناقص آغاز کند این طلا بعمل آرند بگیرند برگ خرزهره و کندش هر واحد پنج درم و هر دو را در سرکه بجوشانند تا اجزای آن
ظاهر اگر دد پس با وی کرده سیماب مقتول ده درم بر ان ریخته حل کنند تا همه یکذات گردد بعده یکبار در حمام دیگر تبه در خانه طلا کنند و صبح در حمام داخل شوند که با این طلا فرو رفته
و اگر دشوار گردد بر هر موضع از بدن او زلو بسیار اندازند و امر بشرب آب چشمه کبریتی و بورقی و جلوس در ان نمایند و آنچه صاحب این جرب را هنگام دشواری آن بدهند اطریفل
با یارج سرشته است و هر وقت که مزاج او متغیر شود و تسکین بمطفیات نمایند تا باعتدال باز آید و گاهی تنقیه بدن او بماء الجبن کنند که بر ان هلیله سیاه و فستین و افتیمون هر واحد یکدرم

صبر ده درم سقمونیا یک دانگ فرفیون نیم دانگ از ین دو شربت سازند و هر شربت را پنج بندقه ساخته بشکر گداخته بپیچند صبح بر نهار فرو برند و بالای آن ماء الجبن صاف کرده سکنجبین اندک

روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و این را تا هفت روز بنوشند مگر آنکه اسهال افراط نماید که دران حالت چار روز یا سه روز بحسب رای طبیب اقتصار نمایند که آن

در حقیقت این نوع جرب را زائل کند چون در وقت او استعمال کنند **نوع ششم** جرب معروف بجرب جذامی ست و گاهی جرب سوداوی نامند و صورت او آنست که دانه

بزرگ متفرق در بدن بود و چون بگشایند از ان خون سیاه یا رطوبت زرد آبی سیلان کند و او خارش نماید مرکب با درد و سبب فاعل او خلط سوداوی ست که خون فاسد غلیظ

باو آمیزد و این خلطی ست که چون در بدن کثرت نماید جذام پیدا کند و این چون زائل شود آثار او سیاه باقی ماند گویا که جلد محترق شده و گاهی انسان باین جرب هلاک گردد

و این نوع جرب بابل بصره بسیار افتد بسبب خوردن گوشت خشک و طعام غلیظ شور مثل کوامخ حریفه و علاجش بحسب موضع بدن مختلف بود اما چون در ساقین

باشد در صحت او بسرعت طمع نبود و چون تمام اعضای بدن باشد شفای او سهل تر بود پس علاج عام او اینست که نظر بمزاج مریض و فصل سال کنند اگر فصل سرما باشد البته فصد

او نکنند و اگر وقت گرمای شدید باشد ایضاً معالجه او نباید کرد و هر گاه وقت ممکن باشد نظر بقوت مریض کنند اگر قوی باشد فصد باسلیق و فصد اسیلم هر دو صافن

گشایند و میان هر فصد فاصله ایام چندان باید که امن از سقوط قوت بود و تغذیه بغذای قوی تر کنند که جوهر آن مولد خون محمود باشد مثل لحوم بره و بچه مرغ و از

بقول کاهو و کاسنی و از شراب ابیض جید الجوهر ممزوج بنوشند بعد از ان این مطبوخ بنوشند بگیرند برگ عنب الثعلب و کاسنی هر واحد یکدسته و از ان آب چندان برآرند

که این اجزا دران آب جوش کرده شود افسنتین رومی خالص سه درم پانزده درم شاهتره بست درم حشیش غافث و قنطوریون هر واحد یکدرم اسطوخودوس سنای مکی هر واحد

سه درم اسقولوقندریون ده درم کمافیطوس کمازریوس هر واحد پنج درم افتیمون شش درم در صره بسته با سه درم مامیران و دو درم ریوند هر دو کوفته و بعد جمیع اجزا در یک

سبو عدد عناب ده سی دانه آلو بخارا و بنفشه پنج درم و تمر هندی بست درم هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم [illegible] تا یک رطل آب صاف گردد

غاریقون و دو ثلث درم ترید نیم درم لاجورد مغسول و یک دانگ سقمونیای مشوی [illegible] فیقرا با یک سوده بعسل سرشته بخورند [illegible] وقت شرب مطبوخ

دوازده ساعت باشد بعده [illegible] سوده و هفت درم شکر سفید انداز نوشند و این شربت سه شربات در مدت بست یکروز

بیاشامند مگر آنکه از ین مانعی از ضعف قوت باشد یا صداع یا تپ مانع شود [illegible] بصورت جرب در زیادت و نقصان او نگاه کنند اگر مرض کم شود و دواء را بحشمت بقدر کنند

از غذاهی او کم کنند و [illegible] بچه مرغ و تیهو نمایند و آنچه درین جرب بدان طلا کنند این طلاست بگیرند گندهک و ... مامیران صینی و بورق ارمنی مساوی و همه را در سرکه

بجوشانند تا [illegible] و خاکستر افتیمون و خاکستر قیصوم و نمک نجاح [illegible] زبد القواریر کوبیده و خاک سیماب مساوی بقدر یکه مناسب اجزای مطبوخه باشد بعده

این همه [illegible] روغن گل با هر روغنی که خواهد بگیرند و در دیگ مضاعف بریزند مع اندک کبریت و [illegible] تا آنکه روغن قوام

[illegible] روغن واقر بود و همه را حل کنند تا مختلط گردد [illegible] و آنکه این جرب جدا جدا طلا

[illegible] طبیعت این جرب نیست [illegible] بلکه [illegible] در جای خود جمع شود و طلا و تسب کنند و صبح در حمام داخل شوند تا آنکه منخسف گردد

[illegible] متعسر شود و منخسف نگردد بران زلو چسپانند بعد تقدم این همه تدابیر و لازم ست که در ابتدای مرض قبل استفراغ بدوا زلو چسپانیدن [illegible]

[illegible] این نوع جرب [illegible] کنند شرب آب چشمه کبریتی ست و نشستن دران چیزی قریب و تاثیر از ین آب و جلوس دران ندیدم و گاهی این جرب

[illegible] زائل می کند بگیرند هلیله سیاه سی درم افتیمون ده درم مامیران چینی ده درم با ریک ساییده بقدر [illegible]

[illegible] تمام میشود و علاج این نوع جرب شرب ماء الجبن و روغن بادام و سکنجبین و شیر [illegible]

اگر فصل ربیع باشد [illegible] این جرب با استخوان [illegible] علاجش علاج [illegible] بلا بهم [illegible] جرب [illegible]

[illegible] رگ متفرق [illegible] اصول او و صلابت چندان [illegible] جلد باشد [illegible] انسان [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] بدن [illegible] ریم [illegible] اسفل صلابت [illegible] ریم [illegible]

[illegible] و خاصه غلیظ [illegible] ست که از فساد جلد [illegible] پیدا شود سوداوی گردد [illegible]

اگر قوت متحمل باشد بعد فصد باسلیق و پرهیز از اغذیه غلیظه و اقتصار بر مزورات تا آنکه در ابتدای او تحشف ظاهر شود بعد ازان این سفوف هر روز دهند برگ فیلگوش خشک هلیله سیاه و کابلی تودریین هر یک پنج درم ماميران چینی سه درم شاهتره ده درم شکر سفید مثل همه این همچند همه کنجد بریان جلد باریک سابیده باهم آمیخته صبح بر نهار سه درم بخورند و غذا سرکه و روغن کنجد و شکر یکجا کرده بدهند و هرگاه وانها تحشف گردد و اصول آنها صلب باقی ماند بدوام آنجا مدیا بالم و خلش در بیخ وانها او ابقا حالت میکند برآنکه این ازان زائل شد و انتفاخات که از رطوبت بود تحلیل شد و باقی ازان حدت و رقت یافت پس علاج بچسپانیدن زلو یا شرط بر سر دانه کنند و واجب نیست که البته طلا کنند چون دران درد حادث گردد بلکه بالش روغن و دخول حمام استعمال کنند یا آنکه تودری بجدوث حکه مستلذه بغیر الم دران گردد و این دلالت کند برآنکه باقی ازان خلط حریف لذاع است و علاج او درین هنگام آنست که این طلا بکار برند کندش ده درم برگ فلفل خشک هلیله سوخته هر یک سه درم سیماب مقتول بخاکستر و روغن ده درم سینه سالم پنج درم سابیده باهم آمیخته بسرکه و زیت مخلوط سازند و ازان سه روز طلا نمایند بعده در حمام داخل شوند و اگر ازین خارش زائل نگردد دیگر بگیرند سیماب مقتول یکجز و نوشادر ده جزو قیروطی بروغن گل ساخته سرد کرده دران حل کنند بعد ازان بر دانها بتدریج طلا کنند و بر بدن او بیکدفعه یا دو دفعه طلا نمایند پس اگر باین زائل نشود و متعسر گردد شستن بر چشمه کبریتی و نوشیدن آب آن بی شک ازاله او نماید **نوع هشتم** جرب معروف بشتدقیق ست و او آنست که انسان بدن خود را بخارد و پس زیر جای خاریدن قشف مفرط ظاهر گردد و هر جا که از بدن تعفن شود و یا دران سوزن بخلانند ازان خون بسیار سیاه غلیظ القوام برآید و جمیع موها که بر بدن او باشد غلیظ و خشن و سفید گردد و خارش او با الم اندک باشد و سبب فاعل آن خون سیاه محترق حریف الکیفیه لذاع عفن بدبو بود و علاج آن اگر قوت مساعدت کند فصد باسلیق نمایند و ترک تنقیه او بعد او ابتدای مرض کنند و لزوم پرهیز سازند تا که ظهور دانها در جلد ابتدا نماید و خارش کم گردد و بعد اعاده تنقیه بفصد باسلیق کنند و لزوم تناول اطریفل باین نسخه نمایند هلیلجات ثلاثه هر واحد ده درم بعد ورکردن خسته آنها هلیله آمله منقی با فسنتین رومی هر واحد پنج درم افتیمون ده درم همه را سابیده بمویز منقی بسرشند و هر روز ده درم ازان تناول نمایند پس اگر طبیعت ازین منحل گردد به صحت یابد و اگر منحل نشود بزمانه دراز به شود و این معجون را در آخر امر دهند و امر بدخول حمام نکنند مگر بعد استعمال این معجون بعده امر باستعمال روغن گل در دخول حمام کنند تا آنکه خارش زائل شود و قشف و آثار باقی ماند دران هنگام ماء الجبن و عرق بادرنجبویه درم تلخ و شیرین و سکنجبین پیم متوالی بنوشند که قشف زائل و منهزم گردد و بشرب آن و درین وقت اگر اراده نوشیدن دوا برای استیصال قشف نمایند مطبوخ افتیمون بنوشند بعده لزوم اغذیه مصلحه خون مثل بچه ماکیان و پایچه بره کنند و نبید سفید ممزوج بنوشند تا آنکه اوصاف شود و قشف بالکل زائل گردد **نوع نهم** جرب معروف بمابخوشه است و صورتش این است که سا متفرق مثل ... با جلد بود و با آن خارش غیر لذید باشد و چون آن را غمز نمایند ریم برآید گویا که از عمق بدن بر می آید و دانهای او باستدارت فراخ شود و در گوشت عمیق ... و سبب فاعل این نوع جرب عفن است که آن را اندکی از حد صفرا مخلوط گردد و مداف تیز و عفن گردد و علاجش این سفوف است بگیرند صبر سقوطری پنجاه درم خیشت ... بسرکه بریان بروغن بادام ده درم گل سرخ پنج درم زرد چوب سه درم ماميران ده درم هلیله سیاه سه درم همه را سابیده و صبح بر نهار سه درم ازان بخورند و غذا شوربای گوشت مرغ یا بره شیرخواره دهند مداومت نمایند تا آنکه ریم او کم گردد بعده تنقیه بفصد و مطبوخ افتیمون کنند و فاصله میان فصد و شرب دوا ده روز کنند و اگر قوت ضعیف باشد پانزده یا بیست روز نمایند چون از فصد درین وقت نمایند ابتدا بتقشر و تنشف رطوبت کنند پس طلا استعمال نمایند برگ فرزهره بسرکه بپزند تا مهرا شود و بعده این سرکه بگیرند و بروغن گل خوب برهم زنند و بر جرب زنگیر بمالش این نمایند که این نوع جرب را تماما زائل کند و از بهترین اشیا برای این نوع و برای جمیع انواع جرب شرب صبر است مگر آنکه در آنجا سببی مانع از شرب او باشد مثل ... پس کسی که حال او چنین باشد بدل المقوع ماء الجبن کنند و مطبوخ یا افتیمون و یا هر دو بدان اضافه نمایند و هر نوعی از انواع جرب که باوی قحل و یبس باشد و استفراغ صاحب او بچیزی که واجب کرده شد آن را ماء الجبن صالح بود و بعد ازان که ازاله ... کنند بدان ... سازند

خاتمه باب

در غرائب آنچه از جرب حادث شود و غرائب معالجات ماخوذ از تجارب و از عجائب آنچه مشاهده و بصحت قیاس عقل کرده شد و آنچه سبب نفع او مخفی باشد و زین ادویه را که اراده ذکر او در غرائب انواع جرب میکنم در ابواب سابق داخل نمودم بلکه برای آنها این باب جدا ساختم و آن را نوادر معالجات و غرائب جرب موسوم کردم بهر آنکه در آن طبیب هر گاه که تنبه ... چیزی نماید که بدان مسبوق قیاس او را ممکن باشد مع آنکه ذکر او از تجربه کنم و طبیب ناقص خنده کند از آنکه چیزی ازان استعمال نماید بهر آنکه او را دراسپ سابق گذشت و فسحت ... ازین باب است گویم که قومی را در بصره دیدم که جلود ایشان متقشر و خشن شد جلود حتی که مثل جلد جاموش گردیده و بشره سرخ شده و اکثر ... ایشان ... بود و خارش

عجیب با ایشان حادث شده که آن هنگام سردی هوا در صبح اندک ساکن میشد و وقت ظهر و زور خارش هیجان می نمود و جلد متقرح میشد تا آنکه در چشم ایشان تهیج ظاهر میشد
و ذکر میکردند که اجوات آنها خارش می نمایند و این نوع جرب در کدامی از بلاد ندیدیم و از حذاق اطبا درین سوال کردم و گفتند که سبب او رطوبت غلیظ است که چیزی از صمغ
بلوط در آن آمیخته و از آن بخار غلیظ که دران حدتی است پیدا شده و آن رطوبت بسوی جمیع اعضا سیلان میکنند و تهیج حادث میگردد و بطوریکه آن رطوبت مع بخار غلیظ از فضا
ست و خارش می آرد از جهتی که انچه با وی آمیخته و دران حدت و حرافت است و دیدم که ایشان معالجه این تقی کنانیدن دائم و مالیدن جمیع بدن بخاکستر چوب انگور مخلوط
بروغن گل معمول زیت انفاق و سرکه میکردند تا آنکه شروع تحلل تهیج او میکرد و بعده بصورت ما بقی از جرب نگاه می نمودند پس اگر رشح نمیکرد برین معالجه کرد آن قی و طلای مذکور
ست اوامت میکردند و اگر ترشح میکرد استفراغ او بعد ایام باین نقوع می نمودند افسنتین سی درم پانزده درم سنای مکی بست درم ترنجبین سی درم فلوس خیار شنبر سی درم
افتیمون ده درم مامیران چینی سه درم صبر سقوطری بست درم مویز منقی سی درم همه را در ظرف چینی با ده چندان آب خیسانند و یکروز در آفتاب دارند هر روز پانزده درم
از آن با پنج درم روغن بادام شیرین بنوشند تا هر روز یک یا دو مجلس اجابت نماید و غذا شوربای زیرباج شیرین معمول با طراف یا بچه مرغ باشد پس اگر اسهال زیاده گردد
مدتی آنرا ترک نمایند بعده معاودت بنوشیدن او کنند و این نقوع را در هر پنجم روز تازه گردانند که آن قوی گردد و چون زیاده ترا این گذارند ضعیف شود و هنگام شرب این
مطبوخ بر طبیب واجب است که از مراعات مزاج مریض غافل نماند پس اگر مزاج او حدت پذیرد بسوی طریق تسکین مزاج و تعدیل او عود کنند و این نوع جرب را کم دیدم که بعد شرب
این نقوع باقی ماند و هرگاه استفراغ مریض آن یکبارگی کنند جلد لاغر گردد و خشکی شدید پیدا شود و هر جای بدن که بخار رشح نماید چون استفراغ باین نقوع بتدریج نمایند آن تشنج
حادث نشود و بخوبی زائل شود پس هرگاه خارش زائل شود و جلد منبسط گردد امر باستعمال موم روغن و دخول حمام کنند که موی ریخته بروید و این از غرائب نوادر است و ایضا
جربی را دیدم که در اهل هوا انحادث میشود و آنرا [illegible] آنست که صفائح سیاه در بعض بقاع بدن میباشد و صورت بقعه مثل سوخته آتش بود پس رنگ او سیاه گردد و الم شدید آرد
و اطبای حذاق میدانند که این از خلط سوداوی از انواع حاد محترق است و اخلاط او از سوء تدبیر و خوردن ماهی و صحناه و نان برنج و بقول حریفه محترق میگردد و نوعی از سودای محترق
حادث یا بسبب هم میرسد پس هرگاه بسوی جلد میریزد آنچه مذکور شد پیدا میگردد و دیدم که علاج این نوع باین دوا میکردند و آن غریب است تصحیح بعض او بطریق قیاس ممکن
ست و بعض او از حد قیاس خارج بود سوای آن تجربه او کردم بعد از آنکه ایشان را دیدم که بران جسارت می نمایند پس آنرا احسن التاثیر قریب النجح یافتم و آن این نوع جرب را
در سه چهار روز زائل میکند و کم دیدم از ایشان که هفت روز خوردند و زائل نشد میگیرند مرداسنگ خام دو درم کبریت آب نارسیده ده درم مامیران چینی دو درم شکر سفید
پنجاه درم و هر روز بناشتا یک نیم درم میخورانند و بران رایب تازه می نوشند و اخلاط سیاه مثل قیر قی میکنند و بیمار را بی ضرر مع روغن بادام بریان کرده غذا میسازند و دوام بشرب آب سیب
و قرص برف میکنند پس این دوا این نوع جرب را در چهار روز زائل میکند و این نیز از غریب انواع جرب و غریب معالجات او است و ایضا اهل شام را به جربی دیدم که هر که با آن جرب
هر نوع که میشود خیر که آن سفوف شاهتره نامیده اند بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا میدهند نسخه سفوف مذکور میگیرند برگ شاهتره خشک ده درم قرنفل سه درم و ثلث کشنیز
خشک بست درم مامیران چینی پنج درم همه را سائیده سه چند آن شکر سفید بران می اندازند پس حریره از نشاسته ساخته بران این سفوف سه درم و تا چهار و تا پنج درم
بقدر قوت مریض انداخته میدهند و این در جرب اثر محمود میکنند و طلای ایشان برای جمیع انواع جرب این طلاست میگیرند نوشادر دو درم کندر سوخته ده درم صمغ عربی
پنج درم سیماب مقتول پانزده درم و این همه را در سرکه آمیخته بدان طلا میکنند پس احراق عجیب می نماید و آنرا تاثیر و نفع ظاهر است و چون بر ایشان صعب میگردد در بقایای
جرب باقی میماند مریض را روغن کنجد چند روز متواتر می نوشانند بعده رایب تازه ایام متوالی و از انچه استعمال او میکنند چسپانیدن زلو بسیار بر بقایای جرب است
و بدان انتفاع می یابند چون این بعد تنقیه مطبوخ دفعه بر باشد و این غریب از معالجات است و ایضا اهل طبرستان در جمیع انواع جرب یابس بعد استفراغ بمطبوخ
کنجد بریان کوفته بشکر استعمال میکنند و بدان انتفاع بین می یابند و در جمیع انواع جرب رطب استعمال می نمایند جلوس در چشمه کبریتی که اندک نطرون در آن آمیخته باشد
و جلوس را دران طول میدهند و آب آن می نوشند و از ابدان ایشان جرب بیکبارگی میپرید و این آبهای کبریتیه جمیع انواع جرب را نافع بود و ایضا از غریب ادویه که من
استعمال آن میکنم و از اوائل آنرا اخذ کرده ام در آن در جمیع انواع جرب رطب و یابس حسن النفع سریع التاثیر است و بحسب مزاج انسان ترکیب داده میشود و آن
مریض را بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا خورانیده میشود و نسخه آن اینست بگیرند کبریت آتش نادیده ده درم مامیران سه درم کنجد بریان کوفته پنجاه درم شکر سفید

پنجاه درم این همه بوزن یکصد و سیزده درم شد هر روز از آن پنج درم بدهند و تناول حب این تمام نمیشود که جرب البته زائل میگردد و هر نوع که باشد و در ایام تناول این امر میکنیم بدخول حمام و مالش بروغن گل و آنکه اقتصار نمایند بر خوردن مزورات و گاهی اضافه میکنیم بر اجزای مذکوره چون مزاج مریض حار باشد طباشیر و تخم خرفه و تخم کاسنی و تخم کشوث و تخم کاهو و ربوند و عصاره زرشک و مانند آن برای حفظ اعضای شریفه پس تأثیر او محمود می یابیم و واجب نیست که طبیب استعمال دوای مذکور فکر کند چه من آنرا ذکر کردم الا بعد تجربه در جمیع امزجه و جمیع بلدان و جمیع اوقات سال و باید که امتناع از استعمال او در ایامی باشد که در ان شرب دوا منع میکنند مثل وقتی که در ان آفتاب نزد منقلب باشد قبل آن پنج روز و بعد آن ده روز بعده از استعمال او امتناع نیست از غریب ادویه که استعمال آن بطریق طلا می کنم نسخه آن اینست که بگیرند آمله درست و بلیله زرد درست هر واحد بست درم نوشادر زیبق مقتول هر واحد سه درم و این همه را در زیت و روغن کنجد بجوشانند و از بخار یکبارگی آن برآید خود را نگاه دارند پس آن روغن را محل گرفته بدان مواضع جرب را مالش نمایند و پیش آتش نشینند تا وقتی که خوش آید و هر گاه از گرمی آتش الم احساس نمایند ترک آن کنند و همچنین در جمیع اعضا تا همه بدن شامل گردد و اگر بر عمل این در یک شب قادر باشند جرب در یکشب زائل شود و همچنان در سه شب بعده در حمام داخل شوند و بروغن گل مالش نمایند و چون این همه ذکر کردم پس طلای کلی جامع بالغ در فعل نهایت در نوع او بیان می نمایم بعد فصد و استفراغ و اصلاح غذا در آخر جرب نه در اول آن استعمال کنند این نسخه او ست کندش ده درم بیخ حلفا سه درم بیخ ترب تا ده درم بیخ عنب الثعلب پنج درم بیخ حماض دشتی سه درم هلیله سوخته پنج درم تخم ریباس سه درم برگ خرزهره سی درم سیماب کشته بخاکستر انگور یا خاکستر چوب سه روغن شبدم اقلیمیای فضه ده درم میعه یابس ... هر واحد ده درم ... سوخته پنج درم ... توبال حدید هر یک ده درم نوشادر سه درم عاقرقرحا بیخ انجدان هر دو سوخته هر واحد سه درم همه را سائیده با زیبق مقتول بیامیزند بعد از آن بقطران لت کرده در دیگ سنگین مستطیل الجوانب همه را بینه ازند بعده بران طبق سفالین محکم کرده در تنور گرم یکشب گذارند و صبح از تنور برآرند و بگذارند تا آنکه سرد گردد بعد از آن همه دوا را برآرند اگر مثل حمیه گردد بهتر والا در تنور باز نهند بعده سائیده بقدر چهارم حصه آن نمک آمیزند و همه را در روغن گاو سرکه حل کنند چند آنکه قیس ماند پس بدان یک یک عضو را طلا کنند و بر جای دیگر طلا نکنند تا آنکه جای اول به نشود و پاک نگردد و کسی که به سوزش او صبر کند طلای او بیکبارگی مضایقه ندارد و این طلا معروف بسیاری ست بهر آنکه اول کسی که آنرا جمع کرده سیاه ... بود و آن ... طلاست و تجربه و استعمال آن کردم و ... استعمال و نفع بزرگ دیدم

حکه

یعنی خارش و این مانند جرب بود لیکن در این بثور نمیباشد و سبب حکه بخارات حریفه حاده ... زیر جلد ... اخلاط حاده مثل خون رقیق حاد مخالط خلط صفراوی لذاع و این اخلاط و بخارات یا رقیق لطیف قلیل المقدار باشد و از ان حکه سریع البرء حادث شود بنا بر سرعت تحلل آن و یا غلیظ کثیر المقدار بود و از ان حکه متطاول بطی البرء حادث گردد بسبب بطوء تحلل و اندفاع آن و آن اکثر عارض شود از کثرت تناول نمکسود و ماهی کهنه و شور و پنیر کهنه و سیر و پیاز و جوز و البان و کوامیخ و مانند آن هر چه خلط ردی پیدا کند و از قلت استحمام و کثرت چرک بر بدن و کسانی که بعد جماع آب گرم غسل نکنند و مالش بدن ننمایند بیشتر در این مرض افتند و این دلیل قوی ست بر وجوب غسل بعد جماع در شرع شریف و گاهی حکه پیران را حادث شود بسبب ضعف جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شور در ابدان ایشان بنا بر سوء هضم و ضعف حرارت غریزیه و ضعف قوت دافعه از تحلیل بخارات متعفنه زیر جلد خصوصا اگر از اغذیه مولده خلط ردی مانند حریفه که مذکور شد کثرت نمایند و صحت از ان در ایشان دشوار است و هر گاه ماده حکه بغلظت مائل بود با سعوسه میباشد و شیخ میفرماید که اسباب تولد ماده جرب بعینه اسباب تولد ماده حکه است لیکن آن قوی با فضه و فرق در جرب و حکه آنست که با حکه اکثر بثور نبود چنانکه در جرب میباشد و حبس او زیر جلد بعد دفع طبیعت و نیز یا بسبب انسداد مسام و کم پاک داشتن بدن ست و یا بسبب ضعف دافعه چنانکه پیران و بعضی بیماران را در آخر امراض و در نقاهت عارض میشود خصوصا چون ماده بسیار غلیظ باشد و یا بسبب اغذیه ردیه که از ان خلط ردی حریف پیدا شود مثل غذای نمکین و تیز و مانند آن و یا بسبب سوء هضم که بدان غذا عفن گردد حکه گاهی خالی از قشور نخالی بود که از حک چیزی اخذ نکند و حکه پیری سن پیری کمتر علاج پذیرد و تدبیر و مداوای آن کرده شود و مجمل ماده حکه میان جلد جمع میشود و اگر از ان چیزی در بدن باقی شد آن جرب ... و شیخ نیز همه مولدات حکه و بثور اند و انطاکی گوید که حکه تغیر سطح جلد در لمس ست مع لذت مستلذ چون بخارانند و جرب ... و فرق نمیکنند و فرق میان هر دو از سه وجه بود اول آنکه حکه از سطح جلد تجاوز نمیکنند بخلاف جرب دوم آنکه از ان در کیفیت ردی تر مدت کمتر میباشد دوم سیوم ذکر کرده و او آنست که حکه قرحه نمیکند ...

وایضاً بعضی حکه بمثل مالش و استحمام منحل گردد مانند آنکه از سردی عارض شود و اسباب حکه بعد عهد از استحمام و پوشیدن جامه درشت حابس و کثافت بدن و اکثار اشیای حریف
و مالح و قدید و ممارست غبار و دخان و جماع بعد تناول مثل گندنا و خردل و تمادی آن و اخلاط رقیقه است و صورت آن بثور خفیفة الادراک غالباً و خشونت و اکال و محل
آن حرارت ضعیفه یا غریبه است و غایت آن انتشار بثور و فرط تقریح و علامتش ترشح رطوبات و لین ملمس است در مرض بلغمی و بالعکس اگر از صفرا و سودا باشد و ابن هبة الله گوید
که تولد حکه یا از خلط بلغمی غلیظ چسپنده زیر جلد است که بسبب طول لبث خود متعفن شود و قوت از دفع او عاجز گردد و یا بسبب خلط لذاع محتبس زیر جلد یا مخالطت خون محتبس
در عروق و استدلال بر خلط غلیظ برودت مزاج و تدبیر مبرد کنند و بر خلط حار تدبیر مسخن و مزاج حار و شدت سوزش نمایند **علاج** بدستور جرب علاج کنند و نضج و اخراج مواد محترقه
نماید مثل مطبوخ افتیمون و مانند آن بدهند بعد ترطیب خلط و تعدیل قوام او و مهیا ساختن او برای استفراغ بنوشانیدن ماء الشعیر و ماء الجبن و بعد از آن اصلاح غذا و اماله
آن نمایند بسوی چیزی که از آن رطوبت شیرین متولد گردد و استعمال حمام و مالش اندران [illegible] بالکل منع کنند و تدبیر حکه پیران اصلاح غذا و مداومت حمام
و شستن بدن بمطبوخ ریحان و مورد و گوشت خرزهره است و اگر حکه از مزاج سودا [illegible] شاهتره [illegible] هلیله زرد هر یک شش ماشه بعرق شاهتره یا آب [illegible] آثار خیسانیده صاف کرده
شهد یکتوله داخل کرده دهند و مرداسنگ سفیداب کافور هر یک پنج ماشه بسرکه سوده روغن گل آمیخته ضماد سازند بالجمله در حکه اگر غلبه خون بینند اول فصد کنند مناسب حال
و ماء الجبن و سفوف لاجورد و حب آن دهند و روغن یاسمین سه توله آب لیمون کاغذی یکنیم توله سهاگه یک توله مرداسنگ نه ماشه بمالند و بعضی گلاب و قدری کافور عوض
مرداسنگ میکنند و در شیر میش یک آثار گوگرد یکنیم توله سوده آمیخته ضماد [illegible] بنهند و مسکه آن گرفته بمالند که در سه روز حکه را دور میکند و اگر در بالائی شیر ماده گاو نبات
ده توله و قدری گلاب قسم اول مخلوط کرده هر روز تا یک هفته [illegible] و کذا در بالائی و گلاب قدری و سکپور اضافه کرده بر بدن مالیدن سودمند و در بیاض والد مرحوم مرقوم است
که اگر در مسکه میش نیم پاؤ که به آب یکصد بار شسته باشند سیماب شش ماشه کیله ده توله حل کرده مالش نمایند خارش دفع کند و مالش تخم خشخاش به آب لیمون سائیده و کذا چونه
یا شوره قلمی در روغن تلخ آمیخته و کذا صابون به آب سوده و یا افیون در روغن کنجد سوخته و یا حنا بروغن [illegible] سرکه سرشته و یا تخم پالک و تخم خشخاش مساوی به آب سائیده و بعد از آن
به آب گرم غسل کردن نافع است و یا سیماب را با برگ حنا یا آب برگ پان یا آب لیمو بسایند تا چون خاکستر شود پس در روغن گل آمیخته بمالند و بعضی گلاب و روغن یاسمین
عوض روغن گل نوشته اند و این حب نیز جهت خارش نافع است افیون یکدام سهاگه صد دام نصف سهاگه بریان کنند و نصف خام دارند پس باهم خوب حل کرده مثل کنار دشتی
حبها بندند و عند الحاجت حب را در [illegible] حل کرده بر موضع خارش خوب بمالند در دو سه روز فائده میکند و این دوا برای حکه که از هوای بارد و آب سرد پدید آید نافع بود اسگند
شش درم زنجبیل سه درم فلفلموییه یکدرم شکر چهار درم سه چهار خوراک سازند و این ضماد برای خارش خشک بی بثور مفید است تخم خشخاش کنجد مقشر برگ حنا سهاگه مرداسنگ
هر یک شش ماشه بروغن یاسمین یا روغن گل یا آب لیمو سائیده قدری کافور آمیخته بمالند و بعد دو گهری غسل کنند **ایضاً** مرداسنگ یکتوله سیماب چهار ماشه آب ریحان روغن
ماده گاو گلاب هر یک چهار توله روغن را با آب شیرین بسته و چهار بار شسته آمیخته مثل مرهم ساخته وقت حاجت بمالند **ایضاً** که برای خارش خشک مجرب است هر گاه که
بمالند گلابی [illegible] یکدام کافور زعفران هر یک دو ماشه روغن بادام دو توله بسرکه و آب گل کافیشه دو توله سائیده بمالند **فائده** در بیاض والد مغفور بخط ایشان مسطور است
که گاهی خارش شدید از رسیدن کنبله بر بدن پیدا میشود و کنبله کرمی ست مشهور پس گیرند حلتیت و در آب سائیده بران موضع خوب بمالند و بشویند و یا چونه به آب سائیده
مالش نمایند و از پارچه گلیم بشدت بمالند و یا قند سیاه کنند و یا برگ کنجد تازه بمالند فقط **اقوال حکما** ابو سهل گوید که حکه اگر از خلط حاد ردی محتبس در عروق باشد علاج
باخراج خون نمایند اگر بدن متحمل باشد بعده استفراغ بادویه موافقه مثل هلیله و شاهتره و افتیمون و خربق سیاه و شحم حنظل کنند و بعد تنقیه بدلوکات جالیه از خارج در حمام استعمال
نمایند و اگر ماده در عروق نباشد بلکه زیر جلد باشد فقط فصد استعمال نکنند لیکن اکتفا باسهال کنند و صرف عنایت فرمایند باستعمال ادویه که جلا و تنقیه از خارج نماید
پس ابتدا کنند بغسل از آب گرم بعده به آب چقندر و آب حماض و سبوس سائیده بسرکه سرشته و آرد باقلا و [illegible] زریره و آب کرفس و بورق و آب طبیخ [illegible] مالش نمایند و اگر قوام
حکه از غلظ بثور باشد باید که مالش بدن بآرد حلبه و عسل و عصاره قثاء الحمار و آب کبر و آب خاکستر و مطبوخ حنظل کنند و این [illegible] انفع کند بگیرند گل سرخ و یا سرکه تند بسایند
تا آنرا قوام [illegible] رسد بعده نصف وزن گل سرخ کبریت سوده مخلوط سازند و در حمام بر بدن بمالند و اگر اراده کنند که قوی تر گردد کبریت مساوی گل سرخ گردانند و ایضاً نفع
کند اگر بنهند آب کرفس تازه و دران اندک سرکه آمیخته بر بدن در حمام بمالند و اگر حکه بسبب ضعف باشد باید که دوام استحمام نمایند به آب شیرین گرم که دران مورد و شاهتره

دجوف خربزه پخته باشند بوعلی سینا می‌نویسد که علاج حکه و جرب بعد استفراغ اگر احتیاج بدان افتد بادویه که در علاج جرب معلوم شده مثل نوشیدن دوغ گاو ترش است
و شستن استحمام بآب نیم‌گرم و استعمال مالش از روغنهای بارده خصوصا چون دران آب کرفس داخل کنند و علاج جرب یابس و حکه یابس قریب یکدیگر است و از ادویه لینه
دران خشخاش بسرکه سوده است و ایضا برگ سوسن و ایضا صبر بآب کاسنی و ایضا نشاسته در ادویه داخل کرده میشود و آب کرفس بسرکه و گلاب نیکو است و از ادویه قویه
قیر و طلی است که دران افیون باشد و مالش بدن بدان حکه را ساکن کند و از ادویه قویه آنست که از ادویه اولی ترکیب دهند و دران نوشادر داخل کرده بسرکه طلا نمایند خصوصا
بخصیه و ایضا شب بریان و قطران و این حکه باطنی برو فرج را نیز نفع کند بجهة حمول سازند و پیران در علاج حکه که ایشان را عارض شود و مبتلای دردی شراب باشند شبت
رطب انتفاع یابند و اما استحمامات برای حکه و جرب مثل آب دریای شور گرم کرده یا آب سبوس یا طبیخ قثاء الحمار است و اما غذا برای صاحبان جرب و حکه آنچه ترطیب نماید
و خون نیک پیدا کند از اغذیه مائل به برودت و رطوبت و لحوم معتدل و اصحاب حکه شقشقیه لا بد است از استعمال روغنهای نرم در متناولات مثل روغن بادام و کنجد و مانند آن
مجوسی گوید که حکه عارض میشود از اخلاط شور که آن را خون رقیق آمیز رود از اخلاط صفراوی اندراع پس گاه عارض شود باید که استعمال فصد و شرب ماء الفواکه مقوی تبرید نمایند و از البان
و کوامیخ و ماهی شور و اشیای مالحه و حریفه پرهیز کنند و بر بدن آب سبوس گندم و آبی که دران پوست و زعت انگور پخته باشند بریزند و افراط استحمام بآب شور نمایند و در حمام آب مطبوخ
پوست کرم و چغندر و برگ کوفته و حلبه و سبوس بر بدن نطول کنند و چون سرکه گرم کرده بروغن گل بر بدن طلا نمایند و همچنین آب مطبوخ قثاء الحمار و آلت بدن باید که آرد مسلم
و باقلا و مغز تخم خربزه باریک سوده بروغن گل نافع باشد و اگر حکه از خلط غلیظ بود و مدت او دراز گردد در حمام بآب کرفس و سرکه و روغن گل و اندک بورق مالش بدن نمایند که
تسکین آن کند و یا بگیرند بورق و افیون و مایک سائیده بروغن گل و موم گداخته آمیخته در شب بر بدن بمالند و صبح در حمام داخل کنند که تسکین آن و تلطیف حرارت آن کند
و میعه سائله و روغن گل چون در حمام طلا نمایند نفع بخشد و اگر بول طفل نابالغ بر بدن طلا کنند بدان انتفاع یابند و استحمام بآب بحر نافع حکه است و این دوا نافع حکه بود شیاف
مامیثا یک جزو بورق نیم جزو قسط تلخ سدس جزو همه را باریک سائیده بسرکه ممزوج بآب بسرشند و در حمام بدان طلا نمایند و اگر از خلط رقیق باشد بگلاب و سرکه و خار بسرکه شیر
و لحم خربزه بروغن گل و آب چغندر طلا کنند و صاحب حکه را باید که بر خاریدن ادمان نکند و بران صبر نماید و باید که مداومت پاک کردن بدن از چرک و اعتنا بتنقیه آن
نماید و پارچهای کتان پاک بپوشد و لزوم تدبیر مذکور کند که حکه زائل گردد باذن الله تعالی **ابن الیاس** گوید که علاج حکه فصد و استفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله است
و هر صبح شربت بنفشه [illegible] بنوشند اگر با آن سرفه باشد و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ و کدو تر خورند و یا تمر هندی و شکر سفید هر
ده درم و یا سکنجبین ساده بگلاب هر یک ده درم بنوشند و یا هر صبح نقوع شمش سه اوقیه گرفته سقمونیا نیم دانگ دران حل کرده بیاشامند و غذا مزوره تمر هندی یا زرشک یا آلوی کوهی
با مغز بادام و اسفاناخ و کدو بخورند و دائم استحمام نمایند و دران بروغن بنفشه و روغن کدو و روغن گل مالش کنند یا تخم خربزه بمالند یا بگیرند آب چغندر و آب خبازی و بر بدن نطول کنند
و اگر سبب حدوث حکه بلغم بورقی غلیظ باشد نقوع صبر و یا مطبوخ هلیله مقوی بتربد و صبر بنوشند و در حمام مالش بدن بآب کرفس و روغن گل و روغن بنفشه و سرکه با اندکی بورق
کنند و گاهی سبب آن بخارات لطیفه بود که بسوی جلد آید و آنجا متعفن شود و بوی بدن بد بو گردد و علاجش مالش بدن بآب گرم و روغن بنفشه است و صاحب حکه لباس
نرم پاک مثل توزی و کتان بپوشد و بگیرند مغز بادام مقشر و خشخاش مساوی و بسرکه سائیده در حمام بر بدن طلا کنند **طبری** گوید که آنچه بمشایخ حادث شود لاعلاج است سوای
آنکه طریق در معالجه ایشان اصلاح اغذیه و شرب نبیذ متوسط در قوت و لزوم دخول حمام و مالش بدن بروغن گل و سرکه است و اما در کهول علاج ایشان فصد و استفراغ بمطبوخ
افتیمون و لزوم اغذیه رطبه و نوشیدن ماء الشعیر و اصلاح اغذیه حتی الامکان است پس اگر زائل نشود معاودت باستفراغ و فصد و نوشیدن ماء الجبن و شیر خر نمایند و امر
بمالش در حمام بآب بیخ کرفس و سرکه و روغن گل دادن و ارشاد کنند بعده حمام داخل شوند و عرق آورند و نشف عرق بپارچه نمایند پس مالش بدوای مذکور کنند و در خانه معتدل
تا ساعت زمانی بنشینند پس اگر عرق مرتبه دوم آید دیگر غذا بشود و اگر عرق نکند بر بدن ایشان انداخته بمالند بعده سبوس سیده و آرد باقلا بمالند و در شب اندک روغن
گل بر بدن بمالند و اما در جوانان و صبیان فصد کنند کسی را که از ایشان ممکن باشد و استفراغ باین مطبوخ بگیرند آب شاهتره مروق یک رطل و بران سه درم صبر سقوطری
و ده درم امیران و پنج درم هلیله زرد سه طسوج سقمونیای مشوی کوفته بیخته انداخته بنوشند و ازین سه شربت بنوشند بعده بدانچه مذکور شد از آب کرفس و غیره در روز
و بروغن گل در شب مالش نمایند و لزوم پرهیز و اصلاح غذا کنند و کسی که در مزاج او حدت باشد ماء الشعیر و ماء الجبن یا شیر خر بنوشانند و در صبیان شرط افزون موضع محاجم

قوله نیم دانگ [illegible] تا بدن تمام بپوشد و از مسام [illegible] رطوبت [illegible] از رطل نماید [illegible]

میان کتفین و پرهیز از اغذیه ردیه و مالش چیزی که مذکور شد کفایت کنند و گاهی روغن گل و دخول حمام ایشان را کفایت باشد و چون این معالجات خاصه ذکر کردیم پس
علاج کلی برای حکه بیان میکنیم که هرگاه حکه بسبب جرب و بثور نباشد فصد صاحبان حکه و استفراغ ابدان ایشان با دویه که مخرج احتراقات بود باید کرد و این که ذکر میکنیم نافع اصحاب حکه
است بگیرند آب کاسنی و مویز و دران فلوس خیار شنبر و اندک غاریقون منخول بجلاب سرشته بمالند و ازان شربات متوالیه بنوشند و چیزی از ادویه اجود و انفع و افضل و احسن
اثر در استفراغ اخلاط محترقه از خیار شنبر نیست و آنچه بر بدن ایشان طلا نمایند و خطا نکنند در یکی روز فائده کند اینست که بگیرند برگ شاهتره و در سرکه بجوشانند پس سرکه صاف کرده
اندک نمک و سیماب و قدری روغن گل بران انداخته بر بدن مالش نمایند که این تاثیر نیک دارد و بگیرند برگ سبز که هنوز خشک نشده باشد و آب او برآرند و خسته هلیله
سوخته دران آب حل کنند پس بران اندک سرکه و روغن گل و قدری کندش انداخته بآتش ملایم بجوشانند و بگذارند تا سرد شود بعده در حمام داخل شوند و بیرون آمده
بدان مالش کنند و این ابلغ النفع است و اصحاب حکه را امر کنند بدخول حمام و صبر در خانه گرم تا آنکه بدن او گرم شود پس بیرون آمده بآب سرد مضمضه نمایند و استنشاق بدان
کنند بعده در آب نیمگرم نشینند و بخورد از ان آب بسیار بریزند و این در یک دفعه بخارات مختنقه بیرون آید و بعضی مردم را چون حکه بغیر جرب پیدا میشود که [illegible] استعمال
می نمایند تا آنکه عرق آید بعده در حمام داخل میشوند و بر خویشتن آب نیمگرم بسیار میریزند و خوراک خود سرکه و شکر و روغن بادام میسازند و ازین تدبیر حکه زائل میگردد ابن هبة الله
گوید که علاج حکه تابع خلط بلغمی غلیظ باستفراغ بدن از حب صبر است و آب کرفس وغیره که سابق مذکور شد و در حمام طلا کنند جسم را بآب بحر یا بآب حمات بشویند پس اگر باشد عرض
طول کنند شیاف مامیثا وغیره که در قول مجوسی گذشت بر بدن طلا نمایند و علاج حکه حادث از خلط حاد بفصد اکحل و اسهال بمطبوخ فاکهه و مواصلت حمام باید کرد و بدن را تر
دارند و از اغذیه مفسد اخلاط اجتناب کنند و اگر بقیه آن در جسم باقی ماند بآرد ترمس و باقلا و مغز تخم خربزه باریک سوده بگلاب و سرکه آمیخته طلا سازند و آب نیمگرم که دران
پوست بیخ کرنب و چقندر و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشند بر بدن نطول نمایند و اگر غلیظ شدید الحدة باشد اندک افیون در موم و روغن گل گداخته شب
طلا کنند و صبح در حمام غسل نمایند و باید که صاحب حکه را از استعمال اغذیه مالحه و حریفه منع کنند و بر بقول بارده مثل کاهو و کاسنی و بوارد ترش و لحوم خفیفه اقتصار نمایند و اندک
شراب ممزوج بنوشند و در حمام موم و روغن طلا کنند ابن نوح گوید که برای حکه بگیرند گل ارمنی یا مختوم سه درم کافور زعفران هر یک نیم درم با سرکه و آب عصفر مطبوخ بسرشته
در روغن بادام افزوده چند مرتبه طلا سازند و یا بگیرند آب انار ترش و بابونه و روغن گل آمیخته بزنند تا اندک غلیظ گردد در حمام طلا کنند و بعد عرق را بعد طبخ دران اندازند
بسرکه ممزوج آب سوده بدان طلا نمایند و یا بگیرند آرد عدس مقشر و در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کنند و دوای قوی در تسکین حکاک پوست جوز رطب است یا آبیکه در
حلبه یا شحم حنظل جوشانیده باشند و یا بگیرند مغز بادام تلخ و مازو و سنبوسه کوفته سائیده در آفتاب بنهند تا گرم شود و طلا سازند و یا بروغن کنجد چرب کنند و بران برگ سوسن پاشند
و یا بگیرند مازو پنج درم و در سه اوقیه روغن انداخته بدارند تا متغیر گردد و بعده سائیده طلا کنند و گاه باشد که خارش سخت در ذقن عارض شود چنانکه صاحب آن بکندن
ریش دست کشاید و این بنوبت هیجان کند پس باید که وقت نوبت هیجان حکه بحمام داخل شوند و ذقن را باین ادویه طلا نمایند بوره ارمنی یک درم شحم حنظل نیم درم صندل
سرخ دو درم نشاسته پنج درم کوفته بیخته با سرکه کهنه و روغن گل سرشته استعمال کنند بعده در سائر ایام تدابیر اصحاب مالیخولیا پردازند و ترطیب بدن آن نمایند و اگر
حکه یا شری باطفال باشد حجامت یا ارسال علق نمایند اگر طفل از شش ماه گذشته باشد بعده آبیکه دران نیلوفر و گل سرخ و بنفشه و جو مقشر جوشانیده باشند غسل کنانند
و مرضعه را مطبوخ هلیله و شاهتره و اندک بادیان بنوشانند و مداومت سکنجبین فرمایند و از گوشت منع نمایند و اگر طفل ده ساله باشد حجامت کنند و آب هلیله و آب انار
میخوش و خیار و شیر خرفه بنوشانند و از حریف و مالح منع کنند خجندی گوید که علاج حکه فصد هفت اندام یا حجامت است و هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر یا سکنجبین
بماء الجبن و مغز تخم خیارین یا تخم خرفه بنوشند و اغذیه مبرده مرطبه مثل اسفاناخیه و ملوخیه و قرعیه بروغنهای بارد رطب یا معتدل در حرارت بخورند و آنچه اصحاب این مرض
را انفع و بهترین نقوعات شمشیه شیرخشت سکنجبین است و او امت [illegible] استحمام بآب شیرین و مالش بروغن گل و بنفشه و کدو و انطاکی گوید که فصد باسلیق و حجامت نمایند مطلقا و غیر آن اگر [illegible]
متحقق گردد بعد از ان تنقیه خلط غالب کنند و همه آنچه در جرب گفته شد درینجا بعمل آرند و از مجربات در دموی شربت بنفشه بماء الشعیر و آلو بخارا و عناب است و در بلغمی
لزوم غاریقون و صبر و مصطکی و در صفراوی صبر و هلیله کابلی و زرد و سقمونیا مسلوخی یک مثقال از ان بآب تمر هندی بخورند و در سوداوی همین ادویه با اضافه لاجورد
یا حجر ارمنی بعد از ان طلای مویزج سابق و کثرت استحمام و مالش بآب نوشادر و آب لیمو و مغز خربزه و طبق و سرگین کبوتر حنا و از مجربات مکتومه سرگین سفید سگ با [illegible]

آن کبریت و ربع آن مصطکی و ثمن آن صمغ و عشر آن صبر ست جمع سازند و تا دو مثقال بخورند گیلانی از بولس نقل کرده که حکه عارض مشایخ از کبر سن تمام به نیفع شود لیکن تخفیف وی بعد اما حکه که در غیر مشایخ از رداءت خلط بود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند اگر صفرا یا بلغم فاسد یا عفن شده باشد و یا از بلغم شور بود و این از سن و بعض مزاج او و تدبیر او و از فصل و علامات آن شناخته میشود پس اگر ظاهر شود که خلط در عروق با خون ست ابتدا بفصد عروق باید کرد و اگر خلط بکیفیت تنها ایذا دهد باید که استفراغ آن بکنند و ادویه مصلح آن دهند بعده بعلاج خارجی مصروف شوند و حمامات بر نهار و بعد تناول غذا استعمال کنند و در اوقات هر روز دو مرتبه در حمام داخل شوند و باید که بآب بکیه و دان چقندر یا حلبه یا سپوس یا خبازی بری و بستانی یا جو مقشر پخته باشند غسل نمایند و همچنین آب رو باقلا یا آرد ترمس یا بوره یا گل از غریره سازند مالش کنند و اگر مرض طول کند امان دخول حمام نمایند و بآب بکیه و دان پودینه جبلی و برگ غار و بیخ قثاء الحمار و کبر و آب خاکستر یا سرکه و نمک تکمید کنند بعده بران نطرون خشک مع دردی شراب بپاشند و همچنان بعد یک رطل و کند یک رطل کبریت زرد یک رطل گل قیمولیا نیم رطل مرکب سازند و اگر خواهند که عرق خشک نمک بران پاشند نیز جائز بود و باید که لطوخ بسرکه و زیت با موینج جبلی یا با کبریت زرد یا با زرنیخ سرخ یا با اینهمه کنند و یا بخردل مع اندک جوز الطیب و سکبینج و زیت یا بحلزون سوخته سوده بعسل و با بیخ حماض یا با شیای منقیه لطوخ سازند و اگر در مواضع قرحه شود مرهم رطب که با سفیدآب سازند استعمال باید کرد و یا موم بقدر اوقیه بروغن حنا یکنیم اوقیه گداخته کوکرد زرد یک اوقیه آمیخته بعمل آرند و دیگر بگیرند خل جوز یکبار یک اوقیه و آب کرفس سائیده در حمام استعمال کنند و کرفس تنها اگر بکوبند و بدان در حمام اغتسال نمایند منفعت عظیم نماید بهاء الدین گوید که اگرچه حکه از قسم بثرات نیست اما چون میان جرب و حکه مناسبت بسیار ست تدابیر آنرا با تدابیر جرب ذکر میکنند و تدبیر هر دو در تنقیه و تغذیه بیک دیگر نزدیک باشد و اما در استعمال ادویه از خارج در حکه آنقدر مبالغه نشاید کرد که اندر جرب و بدواهای حاد احتیاج نیفتد و آب انار ترش و غوره بروغن گل طلا کردن و آرد باقلا و تخم خربزه کوفته باب کرفس و بوره طلا کردن و بعد شستن بموم روغن گل چرب داشتن کافی بود و تیزاب فاروقی را نرم ساخته بدان شستن و بعده بروغن گل چرب کردن انفع علاجها بود جرب و حکه را و آنجا که ضعف هضم و ضعف قوتها سبب باشد علاج ضعفها باید کرد و آنجا که سبب چرک و کثافت جلد بود بغسل و مالش و دهن صلاح باید و بدانکه جرب و حکه بحرانی را زود علاج نباید کرد که اندران خطر عود مرض و انتقال بمرض دیگر باشد و هرگاه مزاج بقوت آید جرب و حکه ردی به بهتر شدن نیارد علاج به تیزاب ولی بود و حکه مادرزاد و حکه پیر را علاج و اصلاح تمام کم میسر گردد و آنچه بسی مجرب ست در علاج مطلق جرب و حکه کهنه غسل ست بآب معدن گوگرد و زاک و آب پای شود

حصف که آنرا بهندی انهوری نامند

بثوریکه کوچک مثل گاورس ست که بر ظاهر جلد سفر و شی بود و با خارش باشد و چون خلش او مثل خلیدن سر خار بود و لهذا انبوه رشوکی نیز گویند و این در بلاد گرم و شدت گرما و بر بدن اطفال که عرق بسیار کنند و کمتر بشویند و چرک آنرا خوب دور نکنند اکثر عارض شود خصوصا چون هوای سرد و آب سرد بدان رسد و از ان جلد کثیف و مسام بند شود و سبب او رطوبات رقیق حاد صفراوی ست که با خون آمیزد و بقول شیخ مواد ی ست که کسل کند یعنی تخلف از حرکت سریع نماید بسبب ثقل خود از لحوق عرق سریع الخروج بسبب قت ماده پس در سطح جلد محتبس شود گویا که او ثفل عرق ست که لطیف آن ترشح کند و آن ثفل از ترشح عصیان نماید و در جلد محتبس ماند و یا بخارات گرم غلیظ ست چون محتقن شود و از خروج بازماند هنگام انسداد مسام بسبب سردی در سطح جلد محتبس شود و در انجا رطوبات رقیق گردد و بثور شود و گاهی هیچ بثور ظاهر نبود بلکه خشونتی مثل خشکریشه بخارش و سوزش اندک در جلد پدید آید چون ماده در غایت غلظ بود و عرق آمده باشد و انطاکی گوید که حصف رطوبت حاره است که باقی ماند بعد ترشح عرق در بلاد حار نزد سردی هوا پس بدین سبب کثیف گردد و مثل قمحه کوچک از ان بر آید با اندک خارش و درد و در مصر حمو النیل نامند بسبب حدوث او نزد زیادتی آب نیل و غالب اسباب او قلت تنقیه و کثرت آب سرد ست و طبری گوید که حصف چیزی ست شبیه بنملهٔ کوچک مثل قره بزرگ و مثل دانه جاورس که در بدن مردم هندوستان ظاهر شود چون عرق بسیار کنند و در آب سرد در آیند و بهوای بارد نشینند و سبب حدوث آن دو سبب ست یکی هوای حار جنوبی بعدم نظافت بسیار که از اخلاط منحل گردد پس هر گاه انسان تعرض بهوای سرد نکند و تا سه روز غسل نماید و آنچه عرق آید بقمیص یا منديل خود نشف کند آن از حصف سالم ماند و اگر بآب سرد غسل کند مسام تنگ گردد و آن بخارات حار متوسط در غلظ از خروج باز ماند بثور کوچک بحسب تنگی مسام و صغر او پدید آید و تاثیر آن بحسب خلط غالب در بدن بود پس اگر غالب بران صفرا باشد سوزش او مختلط بخارش بود و اگر غالب خون باشد حصف به خارش بسیار نباشد و رنگ و مائل بسرخی بود و اگر غالب بر بدن او بلغم باشد رنگ او مائل بسفیدی بود و هم درد با خارش ضعیف باشد و با سوزش حدت نباشد و اگر خلط غالب

سودا باشد که سوزش و رنگ تیره بیند از مزاج اصلی اعتدال و متوسط بود علاج آب سرد غسل کنند و صندل سفید بگلاب سوده و یا گل سرشو بلعاب تخم خطمی آمیخته و یا گل
سفید که بهندی پنڈول نامند و یا حنا در آب کاسنی سرشته بر بدن ضماد کنند و بهر رفع چرک و تفتیح مسام بآب گرم که دران سبوس گندم و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند غسل کنند
و بعد ازان سرکه و گلاب بمالند و اگر زائل نشود تنقیه بفصد و مسهل بار کنند و مطفیات خون دهند و بعد تقلیل اخلاط حاده اطلیه و اغتسال بعمل آرند و مسکنات سوزش و حرارت نمایند
و بدن را نگذارند و منع عرق کنند باستعمال ادویه و غیره و طلا کردن روغن گل با مورد و یا مسکه تازه با کتیرا آمیخته سخت نافع آید و گاه باشد که مرض قوی تر افتد پس طلاها
سرکه و روغن در غسل باید ساخت **اقوال اکابر** شیخ الرئیس فرماید که قطع ماده او کنند بفصد و اسهال اگر در بدن زیاده باشد و همچنین واجب ست که معتاد آن هر وقت استطعام
باستفراغ اخلاط حاده نماید و آنچه آنرا باز دارد و ازاله آن کند استحمام و پاک کردن بدن از چرک ست بعده اغتسال بآب سرد و مالش در حمام بگوشت خربزه مع آرد عدس بعد عرق
آمدن ایشان را نیکو ست بعد آن بشاهسفرم بعده ایضا بتخم خربزه بعده سوق آرد باقلا و اما صندل اولا منع کند باوجودیکه خارش پیدا می نماید پس اگر با کافور باشد این عمل
نکند و ایضا هرگاه اگر رنگ و را مکروه ندارند ازان انتفاع یابد و آنچه مشابه آب انار و حماض و عدس و آلو بخارا و تمر هندی باشد تناول کنند و استعمال هر چیز که عرق را منع کند مثل
طبیخ مورد و گل سرخ و آب کشنیز و گویند که آب و در آفتاب گرم کرده آنرا نفع کند و همه آبها که دران [illegible] جوشانیده باشند و ترک حرکت و اجتناب از مواضع گرم عرق آور و طلب مکانهای که
دران باد بسیار آید و ترویح بباد کش بسیار و اغتسال بآب سرد آنرا منع کند و ایضا مسوحات مثل روغن مورد و روغن گل و دورین مسکه را خاصیت عظیم ست خصوصا با کتیرا
و صمغ و ایضا مسوحاتیکه دران قوت مرداسنگ و خبث و توتیا باشد خاصةً و خاکستر برگ مورد و زریره برگ آس و برگ غار تازه و سداب و دقاق کندر و گاهی حصف بطلای
عرق السمک و در آب گداخته نفع کند و گاهی در مرض قوی احتیاج بمویزج و کندر و کبریت افتد و اما آنچه ازان قرحه کند معالجه آن مثل زرد چوب و مازو و گل ارمنی و سفیداب
بسرکه نماید و مرهم سفیداب آنرا نیکو ست و گاهی آن قروح بفساد عظیم برسد و علاجش علاج حرق نار باشد و اگر آن مستحکم گردد علاج سعفه نماید **طبری** گوید که علاجش
فصد ست اگر ممکن باشد و نوشیدن ماء الشعیر و اقتصار بر مزورات حصرمیه و زیرباجیه و مالش بدن در حمام باین دوا بگیرند آرد جو بجز بریخته و آرد باقلا بعده برگ شفتالو تر
یک کف بگیر کوفته باریک ساییده آمیزند و بلعاب اسپغول برهم زده در حمام بعد عرق بر بدن طلا کنند و زمانه [illegible] دران نشینند بعد ازان بدن را بسبوس [illegible] بمالند که این
نشف حصف و تجفیف او نماید و آنرا از جلد بریزاند و آنچه برای حصف بر بدن طلا کنند مغز خربزه بآب او ست و ایضا تخم آن کوفته بر بدن طلا نمایند و گاهی از برگ [illegible] تنها
طلا می نمایند و کسی که بسوزش [illegible] الحظه صبر کند پس بهترین اشیا برای حصف آنست که بگیرند سرکه و گلاب و اندک [illegible] شیشه بجنبانند بعده در حمام رفته عرق آورند
و آنرا بپارچه نشف کرده بدوای مذکور مالش نمایند که او ساعتی احراق [illegible] دران غوص کند و قطع بخارات و ازاله حصف همان روز نماید و بعضی را در ایام گرما حصف
بهم رسید و بر بدن روغن مالیدند و حصف باهم چسپید و مثل قوبا گردید پس بهتر معالجه او آنست که بروغن مس نکنند البته لابد است از استفراغ بدن بحسب امکان هر دو نوع از
اطبای [illegible] مینگفت که حصف را بمغز ترنج مخلوط بمغز خربزه تر بمالند در یکروز آنرا زائل کند و بالجمله بعد استفراغ و اقلال از طعام محمود انسان را از حصف ایمن گردانند و چون
اشتداد نماید حصف [illegible] و شبیه بجرب شود پس بهترین اشیا آنرا آب چشمه کبریتی ست **صاحب کامل** گوید که بگیرند مغز خربزه و با اندک شونیز سرشته در حمام
بعد [illegible] نمایند و کثرت استحمام بآب گرم مطبوخ اکلیل الملک و سبوس کنند و از ریختن آب سرد بر بدن منع نمایند و ایضا مغز تخم خربزه با آرد جو و روغن گل سرشته طلا کنند و بگیرند
سرکه و [illegible] و نمک جریش در حمام بدان مالش نمایند که نافع بود و یا بگیرند مازو و زرد چوب مساوی باریک سوده و در سرکه و روغن گل سرشته در حمام بعد عرق طلا کنند
و ساعتی بران صبر کرده بسبوس و آب سرد بشویند و آرد باقلا و ترمس و آرد جو اگر بسرکه سرشته در حمام طلا نماید حصف را نفع دهد **ایلاقی** و **جرجانی** می نویسند که ابتدا بفصد
کنند پس استفراغ بمطبوخ هلیله [illegible] نمایند و در حمام بآب کشنیز و سرکه و گلاب طلا کنند و طلای حنا و سرکه در حمام نافع ست و اگر مورد را بپزند و آن آب بسرکه و گلاب
طلا کنند سود دارد و در آب سرد نشستن و سرکه و گلاب مالیدن فائده کند و غذا چیزهای سرد و تر باید داد **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب با تخم کاسنی و اصل السوس
[illegible] و شکر سفید [illegible] بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش بمغز بادام خورند و اگر آثار خون غالب باشد فصد نمایند و اخراج خون بحسب قوت واجب کنند بعد آن
مالش بدن بمغز خربزه یا تخم آن کوفته در حمام و یا بگیرند اندک سبوس [illegible] بدان مالش بدن نمایند و تکثیر استحمام کنند بآب گرم که دران تخم خربزه و سبوس و اکلیل جوشانیده
باشند و یا بگیرند سرکه خمر و حنا و نمک جریش و در حمام بدان مالش فرمایند و یا در حمام نشینند حتی که عرق آید و بعد عرق مالش بدن بمغز خربزه یا تخم او مع [illegible]

و یا طلای بدن با آرد جو و آرد باقلا با سرکه در حمام کنند خجندی گوید که این طلا که آرد ها نافعست جاورس سبوس گندم تخم خربزه اکلیل الملک مساوی سائیده در حمام مالند بعد غسل کنند و بالش خشک و بیار [illegible] عدس اشنان و سبوس را طعام آنرا نافعست و بگذارند تا عرق آید و اگر [illegible] او بسبب [illegible] سرخی ابدان و بند شدن مسام باشد [illegible] قول ابن الیاس گذشت [illegible] ابو منصور گوید که سبب [illegible] شوری عرق ست مع قلت اغتسال و علاجش اسهال صفراست و تنقیه را طلا کردن بالخاصیت درین نافع و اگر وقت او نباشد مغز تخم آن با اندک سرکه طلا نمایند و موضع را با سرکه بشویند و نشیدن آب گشنیز تر آنرا نافع ست و آب طبوخ برگ آس بدن بشویند و یا با آرد عدس اندکی کافور با آب کشنیز تر سرشته طلا کنند سعید گوید که طلا بصندلین با زرد صندل چوب با سرکه و گلاب کنند و یا کتیرا در آب تر کرده به روغن گل طلا نمایند و آبیکه دران برگ ورد گل سرخ جوشانیده باشند جسم را بشویند انطاکی گوید که خفیف تا وقتیکه عظیم نگردد طلا با آرد جو و سفیداب [illegible] و سرکه و گل ارمنی در روغن گل نمایند و حمام کنند پس اگر عظیم گردد فصد و اسهال با وجود تدبیر مذکور نیز بعمل آرند و کلام درین مثل جلد ست بغیر فرق

بنات اللیل

بثرهای کوچک همرنگ بدن باشند که با خارش و درشتی جلد و کرب شدید در سر او وقت شب پیدا آید و خاصه این مرض است که خارش درین باشد و در ابتدا از خاریدن لذت یابند لیکن بعد خاریدن درد شدید و سوزش در جاهای خارش بهم رسد و سبب آن احتباس فضول و ابخره واجب التحلیل زیر جلد است بسبب کثافت جلد و تنگی مسام و هر گاه تند جودت هضم در شب بسبب اجتماع حرارت در باطن بخارات کثرت نماید و بنابر سردی هوا و غور حرارت مسام زیاده تنگ شود و جلد بسیار کثیف گردد این مرض حادث شود و چون اکثر عروض آن در شب می باشد لهذا بنات اللیل نامیده اند و بعضی متقدمین اطلاق بنات اللیل بر شری کنند زیرا که او نیز اکثر در شب هیجان میکند و بقول گیلانی اسباب حدوث این مرض [illegible] تمام می شود یکی آنچه [illegible] بدن مثل [illegible] مسام خلقت یا بعد [illegible] هر گاه هضم جید باشد و سائر امور بمجرای طبیعی جاری بود لامحاله از بدن رطوبات و ابخره واجب الانفکاک بعرق و غیره [illegible] گردد و چون [illegible] تنگی مسام [illegible] آن ابخره محتبس شود و [illegible] متعفن گردد و سبب این مرض شود دوم از جهت امور خارجی مثل سردی هوا [illegible] و امثال آن [illegible] این شور اگر چه در ابتدای [illegible] الا اکنون [illegible] در شب بود لهذا مسمی به بنات اللیل [illegible] در روز نیز عارض میشود و این [illegible] استعمال آب سرد [illegible] عارض گردد چنانچه هنگام غسل با آب سرد و یا مسافران را وقت [illegible] بدن [illegible] علاج [illegible] ماده [illegible] بخارات باشد [illegible] نمایند اگر حاجت آن بود بعد از آن تدبیر تفتیح مسام با حمام و مروخات و دلوکات که در علاج [illegible] نافعست چنانچه شیخ الرئیس گفته که آب کرفس [illegible] مناسب نیست و از ادویه نافعه این درد سرکه است تنها [illegible] صبر [illegible] عدس اندک سرکه و عسل [illegible] جرجانی و ایلاقی مینویسند که اول فصد و تنقیه بمطبوخ [illegible] و نقوع صبر [illegible] آن کنند و در حمام [illegible] آب کرفس طلا کردن و کذا سبوس گندم با سرکه و کذا آب چغندر و کذا آرد باقلا با سرکه طلا نمودن سود دارد و اگر این خارش طول کشد و ماده آن خلط [illegible] باشد آرد حلبه با عسل آمیخته در حمام طلا کنند و بطبیخ قثاء الحمار یا بطبیخ تخم حنظل بشویند و آب کرفس و سرکه و روغن گل و یا آبیکه خربزه در آن جوشانیده باشند نافعست و آب انار با تخم حنظل طلا کردن سود دارد و اگر برنج سفید ده اوقیه کوفته با سرکه بپزند تا چون مرهم شود و یک اوقیه گوگرد سوده آمیخته در حمام طلا کنند نافع بود و کسی را که قی کردن آسان باشد سود دارد **صفت** دوای سودمند تخم کرفس بادیان انیسون هر یک یک مثقال ریوند چینی گل سرخ هر یک دو مثقال ترنجبین برابر همه شربت چهار درم [illegible] سه روز متواتر بدهند و ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از بخارات بفصد باسلیق یا هفت اندام و اسهال بحب الفواکه یا مطبوخ آن کنند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند و توسیع مسام بدخول حمام و بالش [illegible] سبوس و تخم خربزه نمایند انطاکی گوید که معالجه بنات اللیل بچیزی نمایند که در شور صفراوی [illegible] مذکور شد و آنچه آنرا مخصوص است این سفوف ست **صنعت** آن کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خرفه مساوی کبابه چینی نصف یکجزو شربت پنج درم با آب بقله [illegible] و میر بهاء الدین نوشته که اگر غلبه فضلی بسیار در بدن نباشد مسام را کشاده سازند بحمام و تمریخات و شستن تن با آرد باقلا [illegible] بدن را از سردی محفوظ دارند و غذا در روز بخورند و شب هیچ نخورند و بالای طعام حب الشفا یا حافظ الصحة بکار برند و از شربت و میوه و غذای خشک [illegible] کنند و اگر [illegible] بسیار بود اول تنقیه کنند آنگاه مسام جلد را بکشایند بدستوری که [illegible] اگر ماده آن خلط بورقی بود [illegible] آن بادویه نیک نشود بعد از تنقیه بلغم [illegible] اسهال [illegible] بطبیخ تخم حنظل [illegible]

در حمام نشویند و هر روز بعد از آن آب کرفس و سرکه و روغن گل طلا کنند و غذاهای مفتح و جالی دهند و تخفیف در علاج جرب و حکه بکار برند و منفعت تمام گفته که جهت تفتیح مسام در حمام بنشینند و دهنا کا
تا در حمام بنشینند و ضماد از آرد باقلا و صبر و مر و گل ارمنی و حنا با آب برگ ریحان سازند و سعد و باشترخار و کوه هر یک بقبضه الکلیل الملک تحفه چقدر با برگ کتان با آب نخود تر باشد بعده روغن بیضه نیز تا

عرق مدنی

بفارسی رشته و در هندی نارو گویند و او آنست که اولا بر عضوی خارش و سوزش شدید پیدا شود بعده آنجا بثره بر سطح جلد ظاهر شود پس انتفاخ یابد و آبله گردد و بعده سوراخ شود
و از آن چیزی بشکل رگ باریک سرخ رنگ مائل بسیاهی مثل کرم اندک اندک بیرون آید و پیوسته دراز گردد و مقدار درازی او بحسب مقدار فضول منعقده در رگ باشد پس گاهی طول
بسیار بود و طول کند تا دو دست برآید و گاه اندک باشد کوتاه بود و تا یک وجب بیرون آید و گاهی قبل ظهور این مرض شرا بر بدن پدید آید پس آبله آن ظاهر شود و اکثر در پایها
و رانها و گاهی در دستها و پهلو عارض شود و دیدم که شخصی را به پشت و بیگری را در عضو تناسل برآمده بود و چون آن انگشت بکسلد و از آن ورم و درد عظیم عارض گردد بلکه مدتی نبود کند و اگر
منقطع نشود پا بالجمله سبب آن بقول شیخ و سمرقندی و ابن الیاس و غیرهم فضول ردی ست که در عروق حاصل شود و این فضول یا خون گرم ردی سوداوی باشد یا بلغم سوخته
که از غلبه حرارت مفرط و خشکی مزاج خشک و بریان و منعقد ساخته و بر شکل رگ گردانیده باشد بسبب حصول آن در جوف رگها پس طبیعت آن را بسبیل دفع فضول بسوی بعض اعضا
عروق باریک دفع کند و جلد منتفخ شود و سوراخ گردد و بسبب شدت اندفاع آن شیخ سفر باید که چون اکثر زیر جلد مثل کرم حرکت میکند لهذا بعضی گمان میکنند که آن حیوان ست که در بدن
پیدا شود از اخلاط فاسد متعفن در عروق بتکیف بکیفیتی که از آن دیدان متولد میگردد و قرشی گفته که این حق ست چه بعد خروج حرکت او را مشاهده کرده ام و خجندی گوید که آن
در حقیقت عرق نیست و آن حیوان ست که در بدن پیدا شود چنانچه باقی اقسام کرم متولد میشود و تولد او از ماده ای شدید العفونت و فساد بود و از اسباب و شرب
آبهای عفن ست و نیک تر احوال بحسب مزاج او آنست که از آن این حیوان پیدا گردد و درین حکمت منفعت عظیم ست و ایضاً ابو منصور گوید که سبب این مرض فساد
اخلاط و تعفن او ست و انتقال و بکیفیتی که از آن پیش پیدا شود چون در ظاهر بدن باشد و کرم چون در باطن بود و چون در عروق که داخل لحم ست مرتبک گردد و از
این مرض پیدا شود و بعضی گمان میکنند که آن شعبه از لیف عصب ست که فاسد و غلیظ گردد و طبیعت آن را بسوی خارج دفع کند و جالینوس گوید که از امر او چیزی
واضح تر و معتمد حاصل نشده و گویند که بعض آبهای غلیظ کدر و بعض بقول که آن را در احداث این مرض خاصیتی باشد مثل شرب آنها پیدا کنند عروض او در بلاد دیگر آبهای
انهار ردی و راکد شده بسیار بود و مدینه منوره بکثرت افتد و در قریات شام که مردم آنجا آب باران مجتمع در حوضها که شوند میخورند بسیار میشود و ایضاً در بلاد خوزستان و غیر آن
مثل جرجان و نواحی آن بسبب خوردن پیاز و سیر متوالی میشود لیکن درینجا منبسط و فراخ میگردد و مثل قرحه بزرگ میشود و اکثر تولد او از اغذیه خشک غلیظ مولد سودا بود و کذا
شبرغی بسیار خوردن و غذا اینکه هضم نشدن بکثرت تعب شدید ساکسی را که معتاد او نبود بحد شای این مرض ست و هر قدر که ماده مولد آن در بدن تیز تر باشد درد شدید تر بود و حرکت
او بیشتر باشد حتی که در اندک مدت بیرون آید و گاهی در یک بدن در چند جا موضع پیدا شود و با وجود این آن بعلاج خلاص یابد و در ابدان رطب متخلخل استعمال کننده
حمامات از رطب و شراب کم افتد و چون صورت این رشته مثل رگ بود و اکثر در مدینه منوره متولد شود لهذا بعرق مدنی مسمی شده و ایضاً در بلاد گرم و خشک مثل مصر و حبش
و هند اکثر حادث شود و طبری گوید که عرق مدنی از آن می نامند که در بلده موصوفه هنگام بسیار خوردن مردم کراث نبطی را اکثر پیدا می گردد لهذا اطبای آن بلاد باین اسم
نامیده اند و اما در یونانی آن را عرق حبلی گویند بسبب درازی او مثل حبل چون اطبا دیدند که این عرق در مدینه اکثر متولد میشود اسم یونانی را گذاشته بعرق مدنی موسوم ساختند
و گیلانی گوید بعید نیست که مراد از مدینه مدینه دیگر از شهرها باشد مثل مدینه معروف بمدینة الحکما زیرا که این مرض بین مدینه بسیار عارض میشود بخلاف مدینه منوره علاج فصد
باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند و بعد از نضج تنقیه سودا بمسهل آن نمایند و ماء الجبن دهند و در اول ظهور آبله صبر نیم درم بخورانند و روز دوم یکدرم و روز سوم یکنیم درم
بدهند و آبله را نیز بصبر طلا سازند و هرگاه رشته ظهور نماید بر پاره اسرب که بوزن یکدرم باشد آن را به پیچند و از گسستن رشته پرهیز نمایند و آب گرم بر آن ریزند و روغن نرگس و بنفشه
بمالند و خاکستر فی سه درم مرداسنگ پنج درم سه درم و روغن آمیخته بمالند و اگر صابون قبرصی و روغن کنجد گداخته مثل مرهم ساخته ضماد کنند بغایت نافع ست و پوست انار ترش
با روغن قند سیاه حب بسته خوردن مفید بود و اگر نقش پر طاوس در قلیان کشند یا در قند سیاه آمیخته بخورند او را رشته نمو اگر پر صبر بقدر نخود در قند سیاه حب ساخته بخورند
نیز سود دارد و اگر اندکی منفجر شده آن گوشه با آب سپید برمحل رشته نهند اگر چه سوزش بسیار آرد لیکن در یکبار دفع کند هرگاه بگسلد بر آن موضع اطلی هفت گاه تا پنج روز باشد

بیرون آرند و بعد از آن نفیه کنند و در روغن زرد تر نموده در آن موضع نهند تا بقیه آنرا بخورد و بعد از آن مرهم مدمل بکار برند و گر فتیله سوده آرد ماش زند و چوب سوده سرگین مرغ پیاز پخته
مغز بادنجان پخته روغن چراغ همه را بهم نموده و ظرفی پخته نیم گرم بندند برای ورمیکه بعد از کشیدن رشته حادث شود مجرب است **ذکر بعض ادویه نافع عرق مدنی حب** که رشته را
بغیر کلفت برون آرد و انگزد یکسیر شاهی قند سیاه کهنه چار سیر شاهی از همه هفت حب بندند و هر روز یکی با سه توله روغن گاو بخورند **ایضاً** سهاگه بریان نکرده قند سیاه شش جزو پخته
هر روز بقدر ماشه نا شتا بخورند **دوای** مجرب بعض اطبا مرداسنگ یکماشه سوده در چهار پنج توله روغن زرد آمیخته همراه کچری بخورند در ابتدای مرض که شرار آبله ظهور کند بدهند که بهمان
روز زائل شود دیگر سهاگه نیم درم در روغن زرد حل کرده هر روز تا سه روز بخورند و غذا چرب باید خورد و گویند که هرگاه علامت خروج رشته معلوم شود کافور مرچ سیاه طلا کنند
که بر نیاید و ماده او تحلیل گردد دیگر حنا و سوده در روغن گاو آمیخته طلا کنند که همه یکبار بر آمده زائل گردد و یا سرگین کبوتر و قند سیاه طلا کنند و یا اندر نیخ وسعد و یا عقل و اشخار
طلا نمایند **دیگر** برای دفع رشته صابون بلادر هر یک چهار دام روغن گاو نیم پاو اول بلادر را در روغن سوخته دور کنند پس صابون انداخته بپزند و حل کرده بدارند و بر پارچه
مالیده بچسپانند و از آب محفوظ دارند و این دوا در ابتدای ظهور آبله نیز مفید و راقم پیاز را بریده عوض بلادر در روغن سوخته بدستور ساخته اکثر بعمل آورده خیلی مفید یافته **دیگر**
افیون پیاز صابون روغن کنجد اول صابون و پیاز را ریزه ریزه کرده در روغن جوش دهند پس افیون حل کنند که مثل مرهم شود بر دهن نارو و حوالی آن ضماد کنند و هنگام
تیاری دوا بخار آن بموضع رشته بدهند پس ضماد کنند **و** بعضی صابون دو دام و آب پیاز و روغن کنجد هر واحد یکتانک گرفته هر سه را در ظرف آهنی می پزند تا سخت شود
پس همه کرده همه بر نارو می بندند و در چند روز دفع میکند **دیگر** ابرک سیاه یکتوله باریک کوفته در شیر آک یکتوله قرص بسته زخم را بشراب شسته بر بندند و بالایش برگ تنبول نهند
و از صبح تا شام بسته دارند در چند بار تمام بیرون آید و اگر هرتال را در شیر برگ آک ساییده قرص ساخته بر موضع آبله بندند و بالایش برگ پان و یا برگ آک نهند نیز نافع بود
ضماد نافع عرق مدنی رال یکدام صابون دو دام افیون ده ماشه باریک ساییده در روغن کنجد هشت دام پخته مخلوط سازند که مثل مرهم شود بر برگ تنبول مالیده صبح و شام
بندند **ایضاً** مجرب اسپغول تخم کنوچه مرداسنگ سوده در سرکه جوشانیده موضع را بروغن گل چرب کرده بر آن بندند **ایضاً** اسپغول تخم ریحان در آب لیمو ساییده ضماد کنند
و در هر پاس تجدید آن نمایند و ضماد برگ ریحان نیز نافعست **ایضاً** که بغایت مفید و مجرب است پنجال کبوتر صحرائی هشت جزو تنکار یکجزو هر دو را ساییده در بول آدمی پخته
ضماد نمایند و سه روز بسته دارند بعده دوا را جدا کرده سر رشته با آهستگی بیرون کشند و باز ضماد نمایند اگر تمامه بر نیاید **طلا** برای رشته پیه نر بکیم توله سیر سنر پا خشک سه پوتهی با هم
ساییده بر موضع جراحت صبح و شام نهند تا جراحت را زیاده وا کرده تمام رشته را بر آرد **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید که حفاظت از عرق مدنی در بلادیکه پیدا
می شود از اغذیه که متولد میگردد و بمضادت سبب او نمایند و آن باستفراغ خون ردی از فصد باسلیق یا صافن بحسب موضع و تنقیه خون بمثل شربت هردو هلیله و طبیخ
افتیمون و شرب حب قوقایا خاصه و استعمال اطریفل مرتب از سنا و شاهتره و ترطیب بدن باغذیه مرطبه و استحمام و سائر تدبیر مرطب معلوم باشد و هرگاه اثر او ظاهر شود صواب
آنست که تبرید عضو با ضمده مبرده مرطبه بمثل عصارات بارده معروفه بصندلین و کافور بعد تنقیه بدن استعمال نمایند و ایضاً استظهار بچسپانیدن زلو بر موضع آن کنند
و از اطلیه جیده طلا از صبر و صندل و کافور است و یا مرو و بزر قطونا و شیر تازه پس اگر فائده نشود و آبله کردن آغاز نماید سیاست که آنرا منع کند و بگذارند و تخفیف ام
در آن کنند اینکه صاحب او سه روز متصل هر روز یکدرم و نیم صبر بخورد و بر آن صبر طلا کند و یا بر دهن او رطوبت لزج صبر تر طلا نمایند و همچنین بر ابتدای آن که خارج گردد
و اگر از این علاج متاثر نشود و بیرون آید صواب آنست که برای او چیزیکه بدان بر بندند و بران با آهستگی اندک اندک پیچند مهیا سازند تا بالکل خارج شود بغیر انقطاع و بهتر این امر
پارۀ سرب است که بر آن بپیچند و برثقل او در جذب رشته اقتصار نمایند که با آهستگی منجذب شود و منقطع نگردد و در تسهیل خروج آن جهد کنند باین طور که در تسخیف
و تحلیل عضو بنطول از آب گرم و لعابات مبرده و ادهان لینه بارده و لطیف الحرارة و مانند آن مداومت نمایند تا خروج او سهل گردد و گاهی بدین آسان نگردد بلکه احتیاج
بشق تطلیخ بروغن خیری بل زنبق بل بابونه افتد بدان مرهم زفت استعمال کنند و اگر حدس واجب گردد که آنرا بشگافند و بالکل بیرون آرند و مانعی نباشد بشگافند و اخراج تمام
و از استعمال ادویه حاده حذر کنند که آن گاهی با کله مؤدی گردد و هرگاه برای اخراج او مالک نمی باشند اندک اندک کنند و از خلف با آهستگی بمالند و از مخرج او [illegible] باشند
بالکل خارج شود و خصوصاً چون بعید تر از مخرج او بشگافند و در آنجا زیر او میل داخل نمایند و دفع کنند و اما است سح کنند در آن بملیح اندک اندک و با آهستگی بیرون آید و هرگاه
این عمل بدان کنند بالکل خارج گردد و پس اگر منقطع شود و پوشیده گردد از شگافتن او چاره نباشد تا آنکه بار دیگر بر فته شود بعده با آهستگی بیرون آید و معالجه موضع [illegible]

جراحات کنند **طبری** گوید که علاجش فصد مریض ست و استفراغ خون اندک و اخراج صفرا بادویه که مخرج صفرا لیکن صرف باشند مثل سقمونیا و افسنتین و شربت ورد و مکرر بعده لزوم مریض بماء الشعیر و حریره مرتب از نشاسته و شیر بز و اگر فصل ربیع باشد نار البحین به روغن بادام نوشند و غذا از بچه ماکیان رطب و ماهی جیره سازند و در جمیع تدبیر او مسلک ترطیب و تعدیل حرارت سلوک نمایند و دائم بر عضو موم روغن که از روغن بنفشه ساخته و بران اندک زوفای رطب انداخته باشند بمالند و اگر در شهری باشند که هوای وی گرم و خشک بود بسوی بلدیکه هوای او بارد و رطب کثیر الرطوبت باشد نقل کنند و اگر فصل گرما بود مسکن او بپاشیدن آب و بادکش و فرش برگ بید خوش سازند و امر شمیدن بنفشه نیلوفر نمایند و هرگاه مریض اراده پیچیدن رشته بیرون آمده نماید بر موضع روغن بمالد پس بآهستگی آنرا بپیچد و علامت خروج و انقضای او ظهور خارش بر موضع ست و علامت ابتدای خروج او نیز خارش موضع ست و فرق میان اول و دیگر آنست که خارش اول باالم بود و خارش دیگر باللذت باشد پس هرگاه رشته بگسلد بپیچد یا بحال طبیعی موضع آن دهن گشاده ماند از اسفل صلب و ترشح ریم متصل گویا که او سرگین گنجشک ست پس اگر رشته در عضوی دیگر ظهور نماید این موضع به گردد و اگر منقضی گردد ایضاً بعد زمانی به شود و ملتحم گردد و ماده امیکه دهن گشاده باشد و ریم که مذکور شد ترشح کند و رشته در عضو دیگر ظاهر نشود و یقین کنند که در اینجا بقیه آنست و جراحت ملتحم نشود تا آنکه طبیعت آن فضله را تحلیل نکند و یا رشته از موضع دیگر بیرون نیاید و اما چون منقضی گردد و موضع او بوضر باقی ماند علاجش آنست که تراشه یا برف آنرا انجبار زند تا منبسط گردد و از آن خون بر آید پس ترک نمایند که آن خشک ریشه کند و به شود و همچنین آنچه در ملک جرجان ظاهر میشود علاجش بعینه همین علاج ست و بهترین اشیا در معالجه نوشیدن ماء الجبن و ترطیب بدن باغذیه است پس اگر در بدن امتلا ظاهر شود استفراغ او باشربه خفیفه کنند و اولی آنست که از حقنه لینه بر روغن بسیار باشد **مجوسی** گوید که هرگاه علامات این مرض ظاهر شود و جائی از عضو آبله کند واجب ست که ابتدا به تبرید و ترطیب بدن کنند باغذیه محموده و خوردن لحوم معتدل المزاج و دخول حمام و نطول آب گرم بر جای مرض و از خوردن بقول حریفه مثل پیاز و سیر و خردل و ترب و از تناول اغذیه غلیظه و حریفه مثل کوامیخ و ماهی شور و لحم نمک سود و خرما و مانند آن پرهیز نمایند و صاحب صبر سقوطری هر روز یکدرم بخورد و بر موضع بصبر طلا نماید که این از حدوث او منع کند و اما چون ظاهر شود باید که نظر کنند اگر صاحب التهاب و تپ باشد و طبیعت معتدل باشد ابتدا بفصد باسلیق از دست مقابل موضع مرض کنند و اگر طبیعت محتبس و تپ باشد اسهال بماء الفواکه نمایند و بادویه اشیای مبرده مرطبه مانند ماء الشعیر وغیره استعمال کنند و اگر در بدن تپ نباشد و حرارت در جای خروج رشته بود باید که صاحب او را القوع صبر با آب کاسنی بدهند و چون خوب ظاهر گردد آنچه ازان ظاهر شود آنرا ببرقطع برسن بندند و بران بپیچند و هر قدر که ازان بیرون آید بران بپیچند و اندک اندک بآهستگی بکشند تا منقطع نشود و همه برآید و در بدن چیزی ازان باقی نماند و این ضماد کنند موم ربع رطل روغن کنجد یکرطل مرداسنگ خاکستر نی هر واحد سه درم بوره یکدرم موم را در روغن گداخته ادویه بران انداخته مرهم سازند و بر موضع طلا کنند و ایضاً باسبغول و روغن ضماد کنند و اگر رشته گسسته بر موضع از طول بسوی ناحیه که ازان رشته آمده باشد بشگافند تا هر ماده او که در انجا باشد خالی گردد و دران روغن زرد و پنبه کهنه نهند تا ما بقی آنرا بخورد و بعد بادویه منبت لحم علاج کنند **خجندی** گوید که بعد فصد هر صبح منضجات فضول غلیظه بنوشانند تا آنکه آثار نضج در قاروره ظاهر شود بعده تنقیه بطبیخ افتیمون و حبوب مطهره نمایند و تجرع سکنجبین کنند و طریق به معجون بلوط بسته نشاهتره آنرا نافعست و هرگاه حادث شود و طبع قبض شود حقنه لینه یا مطبوخ فواکه یا هلیلجات تلیین نمایند و غذا ماء الشعیر و ماش بمغز بادام دهند اگر با آن تب باشد و الا گوشت طیور فاخته و حلوان خورانند و از گسستن رشته احتیاط نمایند و قلامی را که درم که از اقتلاع رشته بعد چهار پنج روز مبرود ضماد خاکستری نی وغیره که آن در ذیل علاج گذشت اعانت بر خروج رشته می نماید باقی همانست که در اقوال سابق مسطور شد **ابن نوح** گوید که آنچه منع حدوث او کند انیست که حب اصطمخیقون یا قوقایا یا آیین معجون بخورند بگیرند هلیله و بلیله و آمله و زنجبیل و تربد و قنبیل هر واحد بکوبند و کوفته بیخته با مثل آن فانید سرشته ده درم ازان بخورند واین معجون را ... هست در منع این مرض و ترک لحم و شراب البته کنند و از خوردن بقول و فواکه در بلاد یکه عادت تولد این مرض دران باشد پرهیز باید کرد و چون التهاب آبله ابتدا کند صبر با سه ... بخورند و طلا کنند و چون رشته بر آید بر قطعه اسرب یکدرم پیچند بعده ضماد آرد گندم و روغن گل بر موضع نهند **گیلانی** گوید که در دفع و منع رشته از خروج بعد تکون ماده بوجهی از وجوه جائز نیست و حاصل در آن علاجست دوام سعی در تنقیه بدن از مواد ردیه که ازان این مرض پیدا میشود و دوام تحصیل خون نیک و طبع مزاج و اخلاط رطبه و رطوبات عذبه که دران حدت و لذع و حرافت و مانند آن نباشد و ماء الشعیر بعناب آلو بخارا استعمال کنند اگر در طبیعت قبض باشد و الا ماء الشعیر ساده با نخوم و امثال آن بدهند و بالش عضو به روغنهای مرطب کنند و استحمام مرطب و طلای عضو با طلیه مرطبه و ریختن نطولات مرطبه و حمامات مرطبه مزیل حدت اخلاط معذب آن

نمایند و معجون قنبیل را در ابطال آن خاصیتی ست و مادهٔ آنرا در مدت ده روز مستاصل گرداند و نسخهٔ آن در قول ابن نوح گذشت و ضماد مجرب اینست که در سر کرنج کوبیده
بپزند و موضع را بروغن گل مسح کرده بران نهند و چون برگ صبر را بکارد تراشیده بر موضع ببندند هر وقت که اثر از اوجاع و معالجات این مرض علاج مجربیست گویا که میان این و ضماد
و صبر منافعت و مقابله بحسب خاصیت ست و چون رشته بگسلد از آن اوجاع شدید احوال بالمآل از آن بر مریض خوف باشد حادث شود لهذا اشارت کرده اند که عضو را
که دران رشته بر آید در آب گرم غرق کنند تا بحرارت آب بیرون آید بعده بانگشت اندک اندک دفع کنند و در طبیعت رفت جذب ست بهر حال که خواهند استعمال کنند مدرسی
که از حلب الغاریسا نند آنکه از سنبل مرتب کنند در بین مرض نیکوست و ایضا گیرند اشق و پیاز نرگس و بیخ نی و سائیده بعسل سرشته بران موضع ضماد کنند و این ادویه اگر مفرس نهند
نیز نفع بخشد و بعد شگافت و اخراج رسل بعده مرهم جدوار تا لیعث آن استعمال کنند خجند گوید که استفراغ ماده نمایند اگر سوداوی باشد بمثل شربت شاهتره و هر بار یوند و هلیله سیاه
و حجر ارمنی و اگر از بلغم مخصوص بود با غاریقون و هلیله کابلی آمیزند و اغذیه مرطبه مثل ماکیان فربه و شوربا ماهی چرب و حریرهٔ جو تخم خیار و مغز تخم کدو دهند میر عوض میگوید
که درین زمان بطور اطبای هند چنان رواج یافته که اول روغن زرد بر تمام ورم رشته همی مالند بعد از آن برگ عشر بستانند و روغن بران مالیده گرم نمایند و بر تمام ورم
تکمید کنند بعده شهدیتی که دوای هندی ست معروف با یک سوده بابول آدمی سرشته قرص سازند و بر سوراخ نهاده بر بندند از بیخ بیرون می آورد و اگر عوض دوای هندی گل
آرد ماش هندی یا موتهه چهار دام انگزد یکدانک در اندک آب سرشته قرص ساخته بر بندند بعد مالش روغن و تکمید بدستور هم نافع بود **مصنف اقتباس** گوید که او
فصد صافن و یا باسلیق از جانب دیگر کنند و تنقیه بمسهلات بلغم و سودا ابکرات و مرات فرمایند و حمام معتدل متواتر استعمال نمایند و نقوع صبر بآب کاسنی سبز سه روز
و یا هفت روز بدهند که قلع این علت میکند و وزن صبر روز اول نیم درم و روز دوم یکدرم و روز سوم یکنیم درم و روز چهارم دو درم باید و روز پنجم نیم درم هر روز بکاهند
و همچنین تا هفت روز دهند و شب خیسانیده صبح باشکر بدهند و هر گاه رشته گسسته شود و عضو ورم کند آن عضو را در آب شور یا در آبیکه شب یمانی و نمک طعام
دران جوشانیده باشند بدارند و با ضماد و اطلیه و نطولات جاذبه منضجه مدد نمایند تا باز بزودی پدید آید و انجا را بنشتر شگافته تمامه بر آرند و بمرهم اعجاز و غیره
مندمل سازند و خوردن اطریفل قنبیل حلوتیخان که قاتل دیدان است و این اطریفل هامان منع از حدوث آن میکند و دفع این مرض عظیم الاثر ست **صفت**
اطریفل هامان بگیرند پوست هلیله کابلی بست درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک ده درم برنگ کابلی پانزده درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی زوفا قسط تلخ
هر یک سه درم سانج هندی دو درم بسفایج اسطوخودوس هر یک هفت درم ساذیون پنج درم مصطگی انیسون فرنجمشک خیر بوا کند جوزبوا هر یک دو درم فلفل دار فلفل
تار مشک خشک هر یک چهار درم عسل سه چهار وزن ادویه شربتی از سه تا چهار درم **مؤلف جوامع** گوید که علاج آن بطریق عموم آنست که اهل سکنه بلدیکه دران
این مرض عام باشد و خصوص معتادین بدین مرض در فصل بهار البته تنقیه بدن نمایند از فصد و مسهلات صفرا و بلغم مانند حبوب سقمونیا و صبر و قوقایا و نقوع صبر و مطبوخ
افتیمون و یا هلیلجات و سنا با مغز فلوس خیار شنبر و شیر خشت و یا شربت ورد مکرر و یا ترنجبین مع روغن بادام و دوا التربد و حب عصاره ریوند و مانند امثال اینها
بعد از منضجات و بعد از تنقیه استعمال کنند اطریفلات چند روز مانند اطریفل سنائی و افتیمونی قنبیلی و معجون قنبیل که قاطع مادهٔ آنست و کثرت استحمام نمایند و در دی
مزاج را تصفیهٔ خون و فصد و حجامت و اخراج خون بقدر ضرورت و قوت و بعد از آن اشیای معدلهٔ مزاج خون از اشربه و ادویه بنا به ما بیاشامند و اغذیهٔ لطیفه مولد
خون صاف لطیف خورند و اجتناب از اغذیه و اشیای مولد آن مثل پنیر خشک شور و گندنا و تره تیزک و گوشت گاو و مرغ پیر و بز پیر و پر خوری و تخمه و آشامیدن آبهای
غلیظ راکد نمایند و بعد از ظهور رشته قدری پیاز را کوبیده آب آنرا بران بفشارند و آهسته آهسته آنرا بکشند تا بر آید و نگسلد و آب پیاز بران میفشرده باشند اگر تمام
آن بیکدفعه بر آید بهتر بزودی دهن آن زخم را بند نمایند که هوا یا آب و خل آن نکرده و اگر قدری بر آید و باقی بآسانی بر نیاید آنرا بحال خود بگذارند و بران آب پیاز بفشارند
و قطعهٔ پیاز را بران گذاشته آنچه بر آمده آنرا بچوب یا میل سرب پیچیده بعصابه بر بندند و بعد از زمانی کشاده بران آب پیاز بفشارند و بملایمت آنرا بکشند تا بر آید و اگر باز تمام
بآسانی بر نیاید بدستور بران آب پیاز افشرده و قطعهٔ پیاز گذاشته بر بندند و بعد زمانی بدستور بکشند و همچنین بعمل آرند تا تمام آن بر آید و اگر رشته بگسلد و ورم کند و درد
شدت نماید و از آن تپ بهم رسد و مریض بی قرار باشد این ضماد کنند و نسخهٔ آن همانست که دران روغن چراغ یعنی روغن بزرکتان و شیشه و غیره است و در ذیل
علاج مسطور شد بر پارچه مالیده بر ورم گذارند و هر روز تبدیل نمایند در سه چهار روز پخته گردد پس اگر خود بخود منفجر نگردد نشتر زنند و بملایمت بفشارند که چرک آن

برآید پس فتیله بصابون آلوده و یا برگ نیم سوده بر دهن آن گذارند تا بند نگردد و بران آن ضماد را گذارند تا باقی نیز پخته شود و همچو کرک آن برآید بعده آنرا بمرهم مناسب ملتیم سازند **طریق استعمال منضجات و مسهلات** درین مرض اگر ماده صفراوی باشد گاوزبان شاهتره بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه گل بنفشه گل نیلوفر افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال آلو بخارا آلو سیاه انجیر زرد مشمش اصفهانی سپستان هر یک ده دانه مویز منقی بست دانه تمر هندی زرشک هر واحد دو مثقال ادویه را سوای افتیمون شب در آب دو رطل خیسانیده صبح بجوشانند تا آنکه سوم حصه آب بماند پس صره افتیمون را انداخته یک دو جوش دیگر داده فرود آرند و افتیمون را بمالند و افشرده دور کنند پس صاف نموده سکنجبین افتیمونی پانزده مثقال داخل کرده بیاشامند و روز دوم تخم خربزه تخم خیارین هر سه نیمکوفته هر یک دو مثقال در طبیخ و ترنجبین دو مثقال بعد طبخ اضافه کنند و روز سوم بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک دو مثقال و فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال داخل کرده بیاشامند و شب حب سقمونیا یا صبر یا قوقایا و یا حب عصاره ریوند هر کدام که مناسب دانند بخورانند صبح روز چهارم این مسهل کامل جامع بدهند قنطوریون دقیق تخم کاسنی گل سرخ هر یک شش مثقال سنای مکی چهار مثقال عود صلیب دو درم عناب ده دانه پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک دو مثقال مع ادویه منضج روز اول سوای آلو و انجیر و مویز و مشمش اصفهانی و تمر هندی و زرشک و مع ادویه روز دوم و سوم لیکن وزن افتیمون چهار مثقال و سپستان بست دانه کنند و در سه رطل آب شب تر کرده صبح بدستور بجوشانند و صاف کرده شیرخشت گلقند هر یک ده مثقال بر اجزای مسهل سابق افزوده و سکنجبین دور کرده ریوند چینی یک درم سوده بران پاشیده نیمگرم بنوشند و روز پنجم یک عدد هلیله مربی بگلاب شسته با یک دانگ حجر ارمنی مغسول آمیخته بخورند و بالایش شربت گاوزبان ده مثقال در عرق بید مشک و گلاب هر یک ده مثقال حل کرده بیاشامند و روز ششم منضج روز اول و روز هفتم نسخه روز دوم و روز هشتم منضج روز سوم و شب نهم حبوب مذکوره و صبح آن مسهل روز چهارم بیاشامند و در امزجه حاره اسطوخودوس و قنطوریون و بادرنجبویه داخل نکنند و در کاهیدن و افزودن اوزان ادویه منضج و مسهل بحسب مزاج و سن مریض موقوف بر رای طبیب است و اگر ماده بلغمیت داشته باشد روز اول منضج از گاوزبان بادرنجبویه بسفایج قنطوریون دقیق زوفای خشک عنب الثعلب پرسیاوشان اسطوخودوس افسنتین هر یک دو مثقال انجیر زرد هفت دانه مویز منقی بست عدد جوشانیده صاف کرده ترنجبین گلقند هر یک پانزده مثقال حل کرده صاف نموده بنوشند روز دوم پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان ایرسا بیخ کبر اصل السوس هر یک دو مثقال بیفزایند روز سوم فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال زیاده کنند شب چهارم ایارج فیقرا یک درم پوست هلیله کابلی تربد سفید هر یک ده دانگ زنجبیل غاریقون شحم حنظل مقل ازرق کتیرا هر یک یک دانگ سوده بروغن بادام چرب کرده حب ساخته بورق طلا سه عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند و یا ایارج فیقرا غاریقون نرم سفید ریوند چینی تربد سفید هر یک نیم درم شحم حنظل نیم دانگ سقمونیای مشوی یک نیم دانگ حجر ارمنی مغسول و یا حجر لاجورد نیم درم مصطکی مقل ازرق کتیرا نمک هندی هر یک دو نخود با ده مثقال شربت بنفشه سرشته سحر بخورند و بالایش ... و صبح ادویه روز اول و دوم و سوم سوای زوفا و عنب الثعلب و پرسیاوشان و اسطوخودوس و افسنتین و انجیر و بیخ کاسنی و ایرسا گرفته پوست هلیله کابلی پوست بیخ کرفس گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال شیرخشت پانزده مثقال داخل کرده تربد سفید موصوف دو مثقال بران پاشیده بنوشند و روز پنجم هلیله مربی یک عدد شسته مصطکی سوده نیم مثقال آمیخته بخورند بعد آن نبات سفید پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه هر یک ده مثقال شربت نموده بنوشند و روز ششم نسخه روز اول و روز هفتم نسخه روز سوم و شب هشتم ایارج لوغاذیا چهار مثقال حب ساخته فرو برند و بالایش آب نیمگرم بنوشند و روز هشتم نسخه روز چهارم بنوشند و غذا درین ایام میان روز نخود آب گوشت مرغ جوان یا دراج یا کبک و شب پلاو از یکی ازین گوشتها و روز نهم نسخه روز پنجم بنوشند بعده پنج شش روز دیگر هلیله مربی و مصطکی با شربت اسطوخودوس پنج مثقال و عرقیات مذکوره و تخم فرنجمشک یک مثقال بخورند **و اگر** ماده سوداویت داشته باشد روز اول گاوزبان شاهتره بسفایج بادرنجبویه عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال عناب انجیر زرد هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین سکنجبین افتیمونی هر یک پانزده مثقال حل کرده ... نیمگرم بنوشند و روز دوم و سوم تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کشوث افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال اضافه نمایند و شب چهارم حب لاجورد یک مثقال سوده بروغن بادام چرب نموده و معجون نجاح دو مثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند و صبح پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال مشمش اصفهانی دوازده دانه مویز منقی بست عدد و فلوس خیارشنبر پانزده مثقال شیرخشت ده مثقال روغن بادام دو مثقال عوض پرسیاوشان و بیخ کشوث در نسخه غذا اول و دوم و سوم افزوده مسهل دهند و روز پنجم هلیله مربی یک عدد بگلاب شسته لاجورد مغسول یک دانگ آمیخته ورق طلا

در معده بران بپچیده بخورند و بعد آن تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب ده مثقال بنوشند تا روز ششم دوای روز اول تا روز هفتم نسخه روز دوم مثل آن بدهند و شب
هشتم دوای شب چهارم و تا روز هشتم دوای روز چهارم بنوشند و درین ایام وقت ظهر شوربای قیمه یا نخود آب گوشت مرغ جوان بخورند و شب پلاو و قلیه پلاو و بعد این چهار روز
مداومت بخوردن اطریفل بگلاب نشسته و شربت از نبات و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید مشک هر یک پنج مثقال تخم شربتی یک مثقال پاشیده باید کرد و اگر صاحب
این مرض را اوجاع مفاصل باشد در منضجات و مسهلات آن سورنجان داخل نمایند و اگر زن بود و ادرار طمث منظور باشد در سوداوی تخم کشوث و خسک ارده و شکاعی
و در بلغمی حلبه و خسک ارده و شکاعی و کما فیطوس و کما دریوس و اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی تخم کشوث و مانند اینها در منضجات و مسهلات آن
اضافه کنند و اگر اندک ماده باقی مانده باشد چند روز بعد فراغ از مسهل مداومت باطریفلات مذکوره و معجون قنبیل نمایند

سعفه

و آن بقول شیخ از جمله بثور قرحیه است که اول به بثور مستحکم خفیفه متفرقه در چند مواضع آغاز کند و بعد آن بقروحی که بران خشکریشه بود متقرح و ریش گردد و مائل بسرخی باشد
و در سر کودکان بسیار حادث شود و آنرا بهندی گنج نامند و صاحب اور گنجه و زنده بلوغ زائل گردد و گاهی بر رو و گاهی در سائر بدن افتد و آن دو نوع است یکی رطب که ازان زرد آب
سیلان کند و آنرا شیرینجه و سعفه رطبه نامند و دوم یابس و این نوع بغایت خشک باشد و پوستهای تنک سفید ازان جدا شود و بقوبائیت یابسه اشتباه کند و بسیار باشد
که در سر ما ثوران کند بسرعت و در گرما زائل شود و سبب سعفه رطوبت ردیه حادثه آکاله است که با خون آمیزد و ایضاً اخلاط غلیظه ردیه پس غلیظ ازان زیر جلد محتبس شود
و ورم و بثور پیدا کند و رقیق ازان منتشر گردد و بجهت و تآکل خویش جلد را ریش و فاسد کند و ازان زرد آب لذاع سیلان نماید و سبب نوع یابس آن خلط سوداوی ست
بسیار که رطوبت حریفه بادی آمیز و پس بسوی جلد مندفع گردد و آنرا فاسد کند و بخور رود و قشور ازان جدا گردد و صاحب کامل گوید که سعفه قروحی ست که در سر حادث شود
و آنرا خشکریشه بود و آن انواع ست نوعی را ازان شهدی گویند و حدوث او از بلغم شوربود و علامتش آنست که او قروح بود بادی در جلد سر سوراخهای باریک شود
و در سوراخهای او رطوبت شبیه بشهد بود و نوعی از آنست که آنرا تینی نامند و آن قروح مستدیر صلب ست که بالای آن سرخی باشد و در جوف او چیزی مانند تخم انجیر بود و لهذا
است که آنرا باین نام خوانند و آن نیز قروح مستدیر صلب بود و بادی در سر سوراخهای باریک بود الا سوراخهای این کمتر از سوراخهای سعفه شهدیه باشد و ازان رطوبت مانند آب
گوشت بیرون آید و نوعی دیگر ازان بثور کوچک سرخ ست که در شکل بسرپستان مشابه باشد و ازان رطوبت شبیه بمائیت خون برآید و نوعی ازان یابس سفید رنگ شبیه
[illegible] ست که ازان پوستهای سفید جدا شود و ابن الیاس گوید که حدوث سعفه شیرینجی از فضلات عفنه و رطوبات فاسده بود و این اکثر بصبیان حادث شود خصوصا
صبیان فربه را بسبب کثرت رطوبت ابدان و کثرت صعود بخارات و ضعف اعضای ایشان و نوع سعفه شهدی منبت اشعار را فاسد کند و نوعی دیگر از سعفه هست که بداء الثعلب
معروف ست و در مسام [illegible] موی حادث شود و ازان رطوبت مانند آب گوشت سائل گردد و بقول جالینوس ماده مولد این فضول غلیظ مع کیفیت حاره حریفه بود و نوعی
دیگر که آنرا سعفه [illegible] نامند در جلد حادث شود خاصه در هر گاه موی سر تیز اشد جلد سرخ بخالص الحمرة ظاهر شود و باشد که رنگ او بسیاهی مائل بود و صاحب اکسیر
[illegible] جالینوس ذکر کرده که اگر این قرحه کند صاحب او ازان شفا نیابد و اگر متقرح نگردد و بعلاج موافق معالجه نماید صحت یابد و گاهی با آن خارش و الم بود
[illegible] پوست باریک جدا شود و بهندی گویند که ماده سعفه معروف برؤس بر صفراوی حاد بود و صنفی دیگر از سعفه هست که آنرا سعفه سوداء گویند و آن مائل بسیاهی
[illegible] سینوسیه که سعفه شیرینجه یعنی شیرینجی بشر با بود که بر سطح بدن برآید و در گوشت غائر نباشد لیکن بعضی فراخ شود و درد و خارش و سوزش کمتر بود
[illegible] اعضا برآید [illegible] سعفه [illegible] و آنچه از سعفه برآید بی بو غلیظ و [illegible] که نوام
[illegible] بود و باشد که رقیق تر بود و باشد که خشک بود و هیچ ازوی سیلان نکند و باشد که شوره برآید همچون نمک و آنچه از شیرینجه سائل گردد رقیق بود و انطاکی گوید
[illegible] ست در اعضای [illegible] از فساد خلط پیدا شود و بادی بوضع فاسد گردد و گاهی بادی و ورم باشد و علامات او آنست که اگر بسبب یکی از دو خلط [illegible] یعنی خون
یا بلغم باشد سعفه رطب باشد پس اگر از بلغم بود مواد او بسفیدی مائل باشد و الا اگر از خون بود بسرخی زند و آنچه بسبب یکی از دو خلط یابس یعنی صفرا یا سودا باشد علامتش
تقشف و یبس و تیرگی سوداوی ست و زردی صفراوی و خروج پوست مثل سبوس و زهر و دو گاهی با صفراوی رطوبت مراری بود و در [illegible] بسیار [illegible]

علت رؤس اطبا یعنی [illegible] یون درین نوع ازین سعفه [illegible] اکثری که بگردد و موی از آن بریزد ایستاده شود و [illegible] سوزش است [illegible] اسم شده [illegible]

واین مرض با بیخ و قراع مانند و بصحت هنگام بلوغ مفارقت کند و گاهی بمنابت موی دائم فاسد شود و بس به گردد و مو نروید و بعضی ازان شهدیه باشد و در جلد سر سوراخ مثل سوراخهای
قرص شهد گردد و بعضی ازان مشابه انجیر و تشقیق و تبثر درآن بود و بعضی ازان آنست که بادی جلد بسیار سرخ گردد و خون سیلان کند و ... و حب ... و بلدات
و فصول بسیار مختلف بود و آنچه گفتیم بدان عود میکند و میر بهاء الدین مینویسد که قوبی که آنرا کچلی و کلی گویند نوعی از سعفه بود و بسیار باشد که پوست را بخورد و مسام را بر بندد
و بهیچ محل بالغ نماید چنانچه بعضی کلان را واقع میشود و قسم دیگر سعفه متقرح بود و آنرا شهدیه گویند و این بر روی و دیگر اندامها بیشتر ازان افتد که بر سر و باشد که پوست سر را
بخورد و ماده این خلطی حاد ردیه مخلوط از صفرا و بلغم شور و طبری گوید که فرق میان شهدیه و سعفه رطبه آنست که بالای سعفه رطبه پوست باریک رطب نماید زیرا و ریم بود و آن
قطعه متصل باشد حتی که گاهی در رقبه سر بمقدار چهار انگشت یک قطعه بود و شهدیه مکشوف باشد و در سوراخهای او صدید واقف نماید مثل توقف عسل در شهد موم غیر ملتزق
بالزاق قطعه واحد بود و سوراخها کشاده باشد بخلاف سعفه و ازین مرض نوعیست معروف بعجر و آن شبیه بدمامیل و خراجات است که در جلد سر ظاهر شود و سخت باشد
و ریم نکند و مثل غده باقی ماند بعده منحل و متلاشی گردد و از مواضع دیگر ظاهر شود و جالینوس گفته که اکثر دیده ام که این علت باولاد صیادان ماهی حادث میشود و باین قول
ایما کرده بسوی آنکه این علت از بخارات غلیظه لزجه تخمیه میباشد **علاج** اگر طفل شیرخواره باشد تنقیه مرضعه کنند بفصد سر رود و اسهال از طفل نیز خون بگیرند بحجامت
و چسپانیدن زلو و در مریض جوان تنقیه او بفصد و مسهل حسب غلبه خلط نمایند و بر اغذیه تفهه مثل قلیه کدو و اسفاناخ و زرده تخم مرغ اقتصار ورزند و بعد تنقیه و اصلاح خون
باطلیه سعفه طلا نمایند مثلا مرداسنگ و چوب بغیر بادام تلخ گلنار رانتیج کاغذ سوخته مازو برگ مورد بیخ سوسن اقاقیا قنبیل جمله یا هر چه ازینها بهم رسد باریک ساخته بسرکه و روغن گل
آمیخته طلا کنند و در سعفه یابسه تنقیه خلط سوداوی نمایند و ترطیب مزاج با غذیه مرطبه و حمام و غیر آن از تدابیر مرطبه که در امراض سوداوی مسطور است بعد ازان آب گرم
و لعابات مثل لعاب تخم خطمی و بنفشه و تخم کنوچه و تخم کتان بر سعفه ریزند و قیروطی و شحوم و روغنهای بارد بمالند و همان روغنها در بینی چکانند و اگر سعفه غلیظ صلب باشد با آهن
بخراشند تا خون آلوده گردد و پس سرکه و نمک آب صابون بمالند و یا بر آن زلو چسپانند بعده بدوای سعفه که قوی التجفیف باشد مثل مرهم احمر طلا کنند **بیان ادویه
مفرده نافع سعفه** اگر مریض را در حمام غسل دهند و مکان سعفه را بمنشاه موی سر در سدر بشویند تا آنکه پاک گردد و خشکریشه جدا شود و سر را بمنشفه خشک کرده بعده روغن
گل چرب نمایند و برگ سوسن کهنه پخته بران پاشیده بچسپانند و لباس پوشانیده از حمام بیرون آرند و همچنین سه یا چهار مرتبه بعمل آرند مریض صحت یابد و مجرب ...
و اگر خاکستر بر روی سوخته نزد خروج از حمام و بعد چرب کردن بروغن گل بر سعفه کیوس نمایند نیز مجرب اوست و اگر در جائیکه سعفه باشد رگی بزرگ تفحص نمایند و فصد او کرده
خونی که ازان خارج شود بر سعفه طلا نمایند بالخاصیت مجرب نوشته و کذا ریوند مثل غبار سوده بسرکه طلا کردن مجرب است و ... خوردن و طلا کردن سعفه یابس مجرب
ممدوح الیه است و ضماد حنای قریش بر سعفه مجرب نوشته و کذا ضماد ایرسا و اگر کلنار بروغن کنجد در شیشه انداخته تا چهل روز در آفتاب بیاویزند و مثل روغن گل بسازند و
سعفه را اکثر بدان چرب نمایند بالخاصیت مجرب است و طلای روغن گل شفتالو و موم زرد و کذا طلای خرزه بقر با آب و کذا استخوان فیل سوخته و کذا آب ترشی ترنج ...
آمیخته تکرار نیز از مجربات اوست و ضماد بول انسان بزیت یا بخاکستر چوب انگور و کذا سرگین کبوتر بار جو و کذا قسط هندی سوده با آب یا بعسل و کذا عرق السمک بسرکه
حل کرده و کذا اکرویا و یا قرنفل ... سوده بسرکه سرشته و کذا هیچ بسرکه سوده و کذا مغز تخم بید انجیر و حب بلسان و بیخ نرد جدا جدا سوده مساوی عسل سرشته و کذا حلبه کوفته
بعسل پخته و کذا آرد حلبه و بورق و آب چقندر و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل و کذا اسفیداب بروغن گل و کذا خزف تنور بسرکه و کذا سکبینج بسرکه و کذا افیون و نمک برآب
سرشته ضماد کردن و بعد سه چهار ساعت با آب ... شستن و کذا تخم شفتالو سوده و کذا خون روباه و نمک و خرزه بقر و کذا آب کرفس و آب بادیان ... زرد و کذا سرگین ...
هر واحد نافع سعفه است و اگر مریض در حمام غسل کند و خشکریشه از سعفه بشوید و هنگام بیرون آمدن از حمام سعفه را بروغن گل چرب کرده بران ... خشک بچسپانند
و پارچه پوشیده از حمام برآید سه مرتبه این فعل کند سودمند بود و همچنین کیوس کاغذ سوخته بزیت و یا سرگین فیل سوخته و کذا ... بروغن زنبق و کیوس ... سوخته و عسل
سعفه بطبیخ کبیکج ... و کذا آب کبریتی و ... ضماد حب الصنوبر کبار و طلا ... که تمام شب بدان خضاب کرده خشک نموده ساییده باشند و ... طلای
ورس و کذا سکنجبین با آب نمام و تعلیق ... بر صاحب سعفه و اختلاط ... مثل غبار سوده با دویه سعفه نیز مفید است و بقول اطبای هند گل تنباکو سوده و یا پوست ... کفش
کهنه سوخته بروغن سرشف آمیخته و یا برگ ... نرم کوفته بقدری نمک ساییده و یا کوکه چیزی سرخ است ساییده با جغرات آمیخته و یا خردل نصف بریان و نصف خام ساییده

بروغن سرشف آمیخته و یا سم اسپ سوخته بروغن کنجد آمیخته و یا تربکاین نیمکوفته در روغن سرشف سوخته و یا برگ فراش ساییده قرص بسته در روغن تلخ سوخته صاف کرده

و یا کلونجی بسرکه و یا برگ چقندر خام سوده و یا سرگین بز سوخته بر سعفه طلا کردن هر واحد نافع ست **ذکر بعض ادویه مرکبه معمول در اقسام سعفه**

دوائیکه جهت سعفه اطفال مجرب ست نیله تهوته یکماشه دوده خانه کسی که نخود بریان میکند دو دام در روغن سرسون بریان نمایند پس بتیشه آهنی خوب بسایند و بر سر طلا نمایند اولا

اندکی سوزش میکند بعد ساعتی ساکن شود و اگر آمله سوخته نیم پاو کوکنار سوخته ربع پاو حنا کمیله هر واحد دو دام سهاگه بریان خاکستر گلمن هر واحد نیم دام زیاده کنند و وزن توتیا و دوده

هر یکی نیم دام کنند و روغن مذکور حل کرده بکار برند مفید تر باشد **روغن اوراق** که نافع سعفه ست و مجرب برگ یاسمین برگ نیب برگ فراش برگ بسکهپرو برگ بید انجیر

برگ بکاین هر واحد دو دام ساییده قرص نموده در پاو آثار روغن کنجد بسوزند که سیاه شود صاف کرده کمیله مرداسنگ برگ حنا سهاگه بریان زردچوب سوخته کات سفید بابچی

سوخته آمله سوخته **فلفل** گرد سوخته هر واحد دو درم نیله تهوته نیم درم ساییده در روغن انداخته بچوب نیب حل نمایند و بعد تراشیدن موی سر بمالند **ضماد**

مفید سعفه و مجرب **ضماد** خشک کمیله چونه بری هر یک یکدام نیله تهوته نیم دام کته ششدام کوفته بیخته بروغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند و اگر آرد نخود ششدام

و اندکی نیله تهوته سوخته باریک ساخته در جغرات ترش آمیخته کف مال کنند تا مانند خمیر شود پس موی سر تراشیده بمالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع ست **ایضاً** هلدی

سوخته آمله سوخته برگ حنا هر یک دو توله سهاگه بریان کمیله مرداسنگ فلفل سوخته هر واحد یکتوله نیله تهوته یکنیم ماشه کوفته بیخته بروغن تلخ آمیخته بعد حلق سر مالیده باشند

مجرب ست **ایضاً** که در سعفه رطب و یابس و جرب مجرب ست گردسیماب توتیای سبز هر یک سه ماشه گل سوخته تهوته یکنیم توله کهرل کنند که سیاه شود در روغن تلخ آمیخته

بمالند و بعد یکپاس سرگین گاو میش مالند و بعد خشک شدن مالیده دور کنند و بآب سرد بشویند سه بار کافی ست **ایضاً** برگ حنا چهار توله بابچی مرداسنگ کمیله کته

سهاگه هر یک دو توله نیله تهوته سه ماشه کوفته بیخته با روغن تلخ آمیخته بکار برند **ضماد** که سعفه یابس و تر را مجرب ست مغز تخم کدو ده جزو توتیای مغسول دو جزو شنگرف

هفت جزو بشیر تازه ضماد کنند که در سه بار زائل کند **تضمید** زمین با سرکه بمیدل ست **طلای سعفه** که همواره معمول ست آمله سوخته نیله تهوته سوخته مرچ سیاه سوخته

پوست خشخاش سوخته مرداسنگ بریان همه را باریک ساییده در روغن زرد که یکصد و یکمرتبه از آب شسته باشند آمیخته طلا کنند **طلای هندی** که جهت هر قسم سعفه

و بثور سر اطفال مجرب ست کمیله گیرو کات توتیای سبز شوره قلمی هر یک یکجزو مرداسنگ فلفل گرد هر یک ده جزو برگ حنا چهار جزو ساییده بروغن تلخ داغ کرده آمیخته بعد حلق

سر بمالند **ایضاً** که برای سعفه رطبه شدید العفونت کثیر الصدید بی نظیر ست نیله تهوته برشته فلفل سیاه سوخته هر یک نیم توله عدس درست سوخته آمله پوست انار

کوکنار کمیله سوخته هر یک یکتوله ساییده در روغن سرشف آمیخته طلا نمایند **ایضاً** تنبیاتنکار زردچوب بابچی در روغن تلخ دو پاس کهرل کرده بکار برند **مرهم سعفه**

که قروح سر را از مجربات ست کمیله خام مرداسنگ زرد سبز پوست انار زردچوب جدا جدا برابر باریک ساخته موم را در روغن گل گداخته بسرشند و سرکه انگوری قدری اضافه کرده

برهم زنند و موی سر تراشیده بمالند و اگر روغن گل نباشد روغن کنجد و گلاب داخل کنند **نوع دیگر** که در جمیع انواع سعفه مجرب ست کافور رباحی شش سرخ زردچوبه

گل سرخ اقاقیای مغسول هر یک یلدرم کلنار کاغذ سوخته هر یک دو درم سفیداب سه درم موم زرد هفت درم روغن گل بیست درم بدستور مرهم سازند **اقوال اکابر**

ابوسهل گوید که سعفه سر اگر در بدنی باشد که خون بران غالب بود باید که معالجه بفصد قیفال کنند بعده حجامت بر یکی از دو صدغ نمایند اگر فصد کفایت نکند و فصد رگ پیشانی

بکشایند و اگر در بدن غلبه یکی از اخلاط دیگر باشد تنقیه بدان بدوای مسهل آن خلط نمایند و اگر در بدن امتلا نباشد و مرض ضعیف بود ودران از تنقیه بدن استغنا باشد و باطلیه

از ادویه مقطع و ملطف و محلل و معذلک بلاذع کفایت باشد و این غرض حاصل شود هرگاه ادویه محلله ملطفه را بروغن و سرکه مخلوط سازند **صفت** دواء القرطاس نافع

سعفه توبال مس اسرب سوخته مغسول انزروت کاغذ سوخته هر واحد دو جزو گوگرد غیر سوخته یکجزو بسرکه ساییده طلا کنند **دیگر** گوگرد خاکستر کده شحم حنظل بسرکه ساییده

طلا نمایند **دیگر** صمغ صنوبر گلنار مساوی بسرکه و روغن گل سرشته طلا کنند **دیگر** خاکستر چوب انگور بندار و مدحرج گلنار مازو راتینج در سرکه و روغن سوده بسایند و طلا نمایند

دیگر مرداسنگ زردچوب مساوی بسرکه و روغن گل بسرشند **دیگر** کشنیز خشک سوخته خزف تنور حنا بسرکه و روغن گل طلا کنند **دیگر** برای صبیان مازو خام در زیت

بسوزند و ساییده با وی نمک آمیزند و استعمال کنند **دیگر** برای بثشان مرداسنگ با دام تلخ سوخته مازو زردچوب مساوی بسرکه و روغن گل طلا کنند **دیگر** برای

سعفه رطبه طبیخ خربزه بشویند پس این طلا کنند توبال نحاس قنبیل هر واحد دو جزو خاک کند رشب یمانی هر واحد چهار جزو زرد و ند قلقطار خاکستر چوب انگور هر واحد

بخود وسبکو بروغن گل طلا سازند شیخ میفرماید که علاجش قریب بعلاج قوباست و عنقریب ذکر کنیم لیکن الآن میگوئیم که سعفه یابس را نفع میکند استفراغ اخلاط صفراوی
و سوداوی و بلغم شور مثل طبیخ هلیله با افتیمون که دران صبر و سقمونیا داخل کرده باشند و بعد آن استعمال کنند چیزیکه تنقیه باقی باشد و ترطیب کند مثل ماء الجبن با شاهتره و رطب
نمایند از جمله یک رطل از هلیله سیاه و زرد هر واحد سه درم افتیمون دو درم نمک نفطی یک دانگ با آن هر دو آمیزند و بعد ازان بر ماء الجبن افتیمون اقتصار نمایند اگر طبیعت تحمل
باشد و افراط نکنند و یا بر چیزیکه احتمال آن کند و از هر چیزیکه دران شیرینی مفرط باشد خصوصا خرما و یا تلخی یا تیزی یا شوریت بود اجتناب نمایند و باشیای تفهه مولد اخلاط
سالم که دران لذع نباشد اقتصار نمایند و ترطیب بدن برطوبت معتدله از حمام وغیره کنند و فصد از عروق دستها گیرند اگر حاجت بدان باشد بود و یا از رگی که آن عضو را
غذا میرساند مثل رگ پیشانی در سعفه حادث بر سر و رگی که در جلد سر باشد و رگ پس گوش و آن در اکثر امر بر سر میباشد و ایضا حجامت هرگاه در سر باشد و اگر در اعضای
سافله بود فصد صافن کشایند و چون این عمل کنند سعفه را خوب بخارند تا آنکه خون آلوده گردد و جهد دران نمایند که خون بسیار ازان سیلان کند بعد آن علاج بادویه موضعیه
نمایند و خصوصا چون بعد سائل شدن خون نمک و سرکه بمالند و سعفه یابس را حمام متواتر بغیر اطالت جلوس دران و نهادن عضو بر بخار آب گرم و نیمگرم در روزی چند بار
دادن شیموم و تدبیر مرطب بغذا و تدهین و سعوطات نفع کند و در استفراغ آن احتیاج بود بادویه که جذب سودا بقوت نماید و اسهال آن کند و بعد آن ماء الجبن بدستوریکه
مذکور شد استعمال کنند و چسپانیدن زلو قریب سعفه باک نیست بعد از خاریدن و خون آلوده کردن چاره نیست بعد آن ادویه موضعیه استعمال نمایند و قومی زعم کرده اند
خون فصد از رگ قریب سعفه مثل رگ پس گوش برای سعفه سر علاج اوست باید که آنرا اطلا نمایند بعده باب چغندر [illegible] بشویند و اما ادویه موضعیه برای سعفه
رطب پس برای مبتدی و آنکه بر بدن رطب و ابدان اطفال باشد مثل حنا و مثل وسمه با مازو سوخته بروغن چلتی و نیز است که این بغایت مجرب است و مثل ادویه مرطب
از قوابض مجففه چون پوست انار بسرکه و روغن گل و گاهی دران مرداسنگ داخل کرده میشود و گاهی احتیاج باستعمال دوائی افتد که دران جلا نیز باشد مثل زراوند سیاه
باشد که سعفه متوسطه را مالش بسرکه و نمک و اشنان سبز صحت بخشد و خشک شده خشکریشه آن ساقط گردد و از ادویه درین مرتبه توتیا و اقلیمیا و کاغذ سوخته بسرکه است
و یا بگیرند مرداسنگ و چرک نقره و بادام تلخ سوخته و زردچوب هر واحد یکدرم بسرکه و روغن گل و همچنین بیخ سوسن آسمانجونی و عود بلسان و کور مقل و حب البان
سوده و ایضا عدس مقشر بسرکه و ایضا بادام تلخ و مازو سبز هر دو ساییده ازان طلا بسرکه سازند بعد قوام کردن بآفتاب و ایضا گویند که بگیرند سرطان زنده و با مغز نخود
کوفته بفشرند و بدان سعوط کنند و برطوبت سرطان تنها و اما سعفه مزمن و آنکه در ابدان صلبه باشد دران احتیاج بود بمثل قلقطار و قلقند و سوری و زاج و بحر و نمک
و کبریت و خاک سیماب و زردچوبه و دواء القراطیس و توبال نحاس و دخان تنور و زرنیخ از قوابض محلله است و ایضا مثل مرداسنگ و اسفیداب و اما خزف خشک از مجففات
قویه است و سرگین کبوتر از محللات شدید الجلا و تجفیف است و همچنین سرگین سوسمار و سرگین زرزور و خصوصا خورنده برنج و مرهم زردچوب جمیع سعفه را نفع کند و مرهم سرخ مرتب
از زردچوب و حنا و زراوند و پوست انار و مرداسنگ و دوائیکه در سعفه یابسه ذکر کنیم و این دوا جید است قیمولیا و گوگرد سبز و خاکستر کدو و شحم حنظل مساوی بسرکه یا دوای اشنان
سوخته وغیره یا دوای خاکستر چوب انگور وغیره یا طبیخ خربق و زرنیخ وغیره که هم در قول ابوسهل گذشت ادویه موضعیه ای سعفه یابس پس مزمن قوی ازان محتاج بدلک
حاد بود که آنرا بجوشد تا آنکه گوشت صحیح برسد بعد ازان معالجه بمرهم قروح مثل مرهم زردچوب بمرداسنگ و سرکه و زیت کنند و سعفه یابس که کمتر ازان باشد معالجه آن بمحکه
بدان علاج سعفه مزمن اول مذکور میکنند باید گرد و ترطیب بدن باغذیه و نشوقات و حقنها و غیر آن نمایند و دوائی جید برای سعفه رطب و یابس روغن بادام تلخ و روغن
خرما هر واحد نیم سکرجه [illegible] یک سکرجه شیاف مامیثا و مازو هر واحد نیم مثقال فلفل سرخ یک مثقال زردچوب و بورق هر واحد نیم مثقال ادویه را ساییده هر دو روغن و سرکه خوب
حل کنند پس بر هر سعفه [illegible] داء الثعلب [illegible] استعمال کنند صاحب کامل گوید صاحب سعفه را نمی باید که بر نقره حجامت کنند اگر در کسانی باشد
که ایشان فصد ممکن [illegible] خون بقدر معتدل از رگ قیفال بیرون آرند و همچنین اگر آنرا شربتی ای سهل ممکن باشد طبیخ شاهتره و هلیله کابلی [illegible] دهند و از گوشت
و شیرینی پرهیز کنانند و باشیای مطفیه تدبیر نمایند و غذا عدس بگوشت طائری که خفیف و لطیف باشد و بماهی رضراضی سازند و بعد ازان بقرص سعفه طلا کنند صفت
قرص سعفه زردچوب مغز بادام تلخ هر واحد یکجزو باریک ساییده منخل و دو جزو سرکه یکشبانه روز تر کرده در هاون بسوده باهم بسرشند و اقراص ساخته در سایه خشک سازند و وقت
حاجت باریک ساخته بآب کاسنی و سرکه و روغن گل سرشته استعمال کنند و ایضا این طلا بکار برند صفت آن نطرون و طوبال و راتینج و اقاقیا و گلنار مساوی کوفته بیخته بابند

روغن گل و سرکه حل کرده استعمال کنند دیگر روغن کنجد بر سر مالند و بران برگ سوسن باریک سوده و بیخ سوسن آسمانجونی سوده بپاشند دیگر مازو سبز و مورد خشک مساوی
کوفته بیخته و موم و مقل نیم درم و سرو درم و گوگرد و درم روغن کنجد گداخته ادویه بران انداخته مرهم سازند و این مجرب صالح برای ابدان نرم ست و اما هرگاه بدن
سخت و درشت باشد این دوا استعمال کنند صفت آن بگیرند مرداسنگ مازو و اقاقیا و گلنار و برگ سوسن و برگ خرزهره و برگ حنا و پوست انار ترش و زنجار و پلپل
و زردچوب و اقلیمیای فضه و چرک آن همه مساوی باریک سائیده بحریر بیخته و در هاون بسرکه و زیت حل کرده وقت حاجت استعمال کنند دیگر زنگار و زاج هر دو سوخته مازو
و زردچوب و چرک نقره و مرداسنگ و خاکستر سیماب و زراوند طویل مساوی باریک سائیده بروغن گل و سرکه در هاون حل کنند و بر سعفهٔ کثیر الرطوبت که در ابدان صلبه باشد
طلا کنند دیگر خزف تنور و سرگین کبوتر و نمک مساوی باریک سائیده بزیت سرشته بر موضع طلا کنند دیگر خزف سراج اخضر که زمانی طویل استعمال کرده باشند باریک سائیده
و دخان تنور ببول طفل نابالغ بسرشند و بر طشت برنجی طلا کنند و یکشبانه روز بگذارند پس آن نخراشیده بروغن گل سرشته بر موضع طلا کنند نفع بخشد پس اگر این با دوا
قائمه کنند بهتر و الا فصد نمود و برگ بیش غوش خائیده و بخوبی که ازان برآید بر سر طلا کنند و آنچه در سعفه نفع کند اینست که بگیرند خاک سباکان نقره و باریک سائیده بروغن گل خوب بسرشند
و بر سر طلا کنند بعد حلق نموده دیگر از جالینوس بگیرند کاغذ سوخته و اسرب محرق و قشور مغسول و عنزروت هر واحد یک دقیقه و گوگرد چهار درم و باریک سائیده بسرکه سرشته استعمال نمایند
دیگر بگیرند قرطاس سوخته و بسرکه سرشته بر سعفه طلا کنند که آن آبله سازد و هرگاه سعفه یابس غیر سفید باشد که ازان پوست سفید جدا شود باید که تدبیر صاحبش با غذیهٔ مرطبه کنند و بر دماغ
شیر زن و روغن تخم کدو یا روغن بنفشه سعوط کنند و این روغنها بر سر نیز بمالند و اگر سعفه صلب باشد لازم ست که آنرا باهن بخارند تا آنکه خون برآید بعده بفلدفیون با سرکه طلا کنند
و بعد ازان بمرهم احمر طلا سازند و با آب سرطان کوفته مع روغن نیلوفر سعوط کنند و چون سعفه در روی عارض شود باید که بگیرند صبر سقوطری یکجزو و مرداسنگ نیم جزو و در هاون بروغن گل اندک
سرکه بسایند و طلا کنند و اگر سعفه در وجه یابس باشد بگل ارمنی و کافور و زعفران بسرکه و گلاب حل کرده طلا کنند که آن نافعست طبری گوید که از علاجات سعفهٔ رطب استفراغ ست اگر ممکن باشد
بروائحیله منقی دماغ و معده بود و بعده استعمال طلا و ازانجمله جالینوس ذکر کرده که آن نزد صاحبش بالغه ادست و گفته که گاهی معالجه سعفهٔ صبیان بقرطاس مصری سوخته مع زیت کردم و قرطاس طلائی ابن ابی
مرض ذکر کرده و گفته که این بالغ النفع و کافی ست و آن اینست بگیرند کاغذ سوخته دو درم و سنج یکنیم درم اقلیمیای فضی و ذهبی هر واحد دو درم زردچوب سه درم نشستنین
دو درم شونیز قناد سوخته سه درم عنزروت دو درم کوفته بیخته بسرکه بسرشند و اقراص ساخته خشک نمایند و هرگاه ارادهٔ استعمال او کنند بسرکه حل کرده طلا کنند جالینوس
گفته که این طلا بالغ کافی ست و اما در قرابادین شاپور بن سهل قرصی با این نسخه ذکر کرده و شاپور گفته که اهل مارستان برین اتفاق دارند زردچوب
دو درم مردسنج یکدرم زرنیخ زرد و سرخ هر یک نیم درم اقاقیا یکدرم آهک آب نادیده یکدرم پوست انار سه درم کوفته بیخته بآب بیخ حماض سرشته قرص سازند و بزیت و سرکه
بقدر امکان استعمال کنند که این خطا نمیکند البته و اگر صاحب این مرض طفل باشد فصد شعب عروق راس کنند و بر گوش و شرط زنند و حجامت بر نقره نمایند و لازم ست
که دران کدامی از طلا استعمال نکنند مگر بعد خاریدن آن و اگر بعد این طلا ورم در حدقه و بیخ گوش حادث شود طلا را ازان دور کنند و بآب چغندر بشویند بعده مرهم موتی
مرداسنگ و سرکه بکار برند و ترکیب او اینست که بگیرند پنج درم مرداسنگ خالص و باریک سائیده بحریر بیخته در هاون کنند و بران اندک زیت و سرکه تند کهنه قدری قلیل
انداخته حل کنند تا نرم گردد و پس ظرف او در آب سرد نهند تا بالفعل سرد گردد و بعده بر سر طلا کنند جیش گفته که من علاج سعفهٔ رطبه باین مرهم کردم و صحت یافت و زائل



شد و بعد آن بر خلقی تجربه کردم و بدان انتفاع یافتند و ابن ماسیه گفته قومی را در حران دیدم که علاج سعفهٔ رطب بپوست انار بیرون سوخته در سرکه گداخته میکردند
و دران اثر میکرد غیر آنکه موضع سعفه را میسوزد و در مارستان بصره دیدم که برگ علیق مطبوخ با چغندر موضع طلا استعمال می نمودند و قشور جلد جدا میشد تا آنکه
مثل آتش سوخته میگردید بعده علاج بمرهمی که مذکور شد میکردند و صحت تام می یافتند و دراهواز مردی را از حذاق اطبا دیدم که سعفه را از سر طفلی باهن خراشید بعده
بمرهم معروف بشاپوری طلا کرد و ورم سر پیدا شد و منجر دی بهلاک آن طفل گردید و این هم آن ذکر کردم که در خراشیدن مبالغه نکنند و خصوصاً در سر اطفال
که اکثر مؤدی بهلاک میگردد و اگر از خراشیدن اذیت رسد طلا نکنند مگر بمرهم سفیداب فقط و امامس که دین آن بآب حذر کنند و سعفهٔ شهدیه معالجه قریب اینست
الا آنکه علاج شهدیه صعب ترست بسبب کثرت زرداب رطوبت او و احتمال علاج بالاستقصا مثل سعفه نمیکند و محتاج بعلاج زیاده تر بود و آنچه واجب ست
زیادتی معالجه شهدیه آنست که اسکندر در کناش خود معروف براحت طبیب گفته که سوراخهای شهدیه بزنگار داغ کنند و داغ او اینست که نشفه زرداب از

سود اغذای او کنند پس زنگار بر نهاید جالینوس در مقاطاجانس گفته که بهترین زنگار درین باب آنست که از مس گیرند و این نوع سعفه را باین قول مخصوص کرده و گفته که بعد
زوال این مرض در روئیدن موی طمع نباید داشت بهر آنکه جلد را فاسد میکند بعده حکایت کرده که او صاحب سعفه شهدیه را در حمام دید و از حال او سوال کرد او گفت که این اول سال
دیگر بار رفع نمیشود و در سر او رجوع میکند پس جالینوس معلوم کرد که آن محتاج بنشف است و آن مرد را از حمام بیرون برد و آخر امر با قتصار بر افتیه نا شفه کرد و فصد
و تنقیه سر او نمود و در زمانی قلیل از ان صحت یافت و علاج سعفه معروف بیوسال باستفراغ بحسب امکان است نزد استعمال قوانین آن بعده موی را بو چینه بکنند تا جرم اصول
آنها ظاهر شود بعد آن محاجم بغیر شرط در مواضع متفرقه بنهند تا از ان زرداب شبیه بروغن بر آید و هر گاه از زرداب هیچ نماند بار دیگر محاجم بسر که نهند تا بیخ موها سفید
گردد و گاهی برای آن این دوا میسازند و الا روغن حل باین طریق سازند که بگیرند سرکه یک رطل و در دیگ سنگین انداخته بست درم روغن گل بران ریزند و جوش دهند
تا آنکه سرکه فانی شود و روغن بماند پس بگیرند ازین روغن بست درم و فرفیون یک دانگ نفط و شیطرج هندی و کبر با که آن صمغ جوز هندی است و راتینج که آن صمغ
صنوبر است هر واحد یک دانگ کاغذ مصری سوخته و مداد چینی و خستهٔ هلیله سوخته و رد سخنج هر واحد نیم درم تخم ترنج سوخته یک درم و اشنان معروف بدوای وخس است
و حنین ابن اسحاق گوید که درین دوا سوخته و زرنیخ افزایند و ابن سیار گوید که دران زرنیخ را تجربه کردم و مفید یافتم این همه را بسایند و دران روغن حل کنند و بر موضع تنقی
که مجمله ازان جدا کنند طلا نمایند که در یک مرتبه کفایت کند و آمر دیدار در اهواز علاج این مرض با علاجات بسیار غیر از کندیدن موها نمودند و دران علاج سود نکرد و هر گاه طلیل کرد موی او
کندیده علاج کردم و از ان صحت یافت غیر آنکه بعد از ان دیدم که موی او بسیار ضعیف شده و علاج سعفه معروف بجر کرسه و شتن صاحب او دست و اصلاح غذای او و بر او
آب مطبوخ حشائش محلله بریزند و حجامت بر ساقین کنند چه از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بدن این زائل میشود و در اهواز جاریه را دیدم که این مرض عارض شد پس اصلاح غذای
او کردم و آن باندک سعی زائل شد و این علت بر مردم کبار و کسی که حرارت او قوی باشد کم حادث میشود و بصبیان اکثر می افتد و گمان میکنیم که شرط ازین دران مفید باشد
لیکن در کتابی ندیده ام و حنین ابن اسحاق این مرض را در کتاب حشائش ذکر کرده و گفته که حشیشه معروف بفیل گوش چون بپزند و آب او بیفشارند و بر سر صاحب بجر بریزند آنرا
تحلیل کند و علاج عام سعفه حمرا بعد استعمال قوانین فصد و اسهال و قطع چهار رگ و فصد پیشانی و طلا باین طلا است بگیرند آب کدو و آب برگ بید و آب برگ خبازی و برگ
خطمی همه را جمع کنند بعده موم و روغن بروغن بنفشه ساخته بر آنها اندک اندک تسقیه دهند تا آنکه از ان بسیار تشرب کند بعده در هاون انداخته بران قدری زبد البحر و سیاه
اندک و دوا سوخته اندازند و بسفیده بیضه حل کنند تا مختلط گردد پس بر مواضع حمرا طلای ثخین بیان نمایند و سه روز بدارند بعده به آب گرم و سرکه بشویند تا پاک گردد
بعد از آن راحت داده بهمین طریق بدفعات اعاده بدان نمایند پس اگر فائده شود بهتر و الا بگیرند برادهٔ مس بران آب پاشیده در موضعی که آنرا باد نرسد بگذارند تا زنگار کند بعده
زنگار آن در سرکه حل کرده اندک روغن گل یا روغن بنفشه بران چکانیده بر موضع طلا کنند و از قرحه کردن حذر نمایند و هر گاه که جلد او متغیر گردد و از گوشت جدا کند معالجه
ترک نمایند تا متقرح نگردد و بعد آن اعادهٔ آن کنند و هر وقت که امتلا شود تنقیه نمایند و جماعتی را دیدم که برای این مرض فصد رگ منخرین و ماقین کردند و ازین مرض
صحت یافتند ابن الیاس مینویسد که علاج سعفه شیرینج اینست که اگر با حرارت مزاج باشد هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش
بمغز بادام و اسفاناخ سازند بعد از ان تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ شاهتره و هلیله سیاه و کابلی کنند و از حدیه با گوشت بچه مرغ غذا دهند و بعد تنقیه بقرص سعفه
طلا نمایند و ترکیب او در قول صاحب کامل گذشت لیکن بهر نیجا وزن زردچوب و بادام تلخ هر یک بست درم و مقل پنج درم است و یا طلای زراوند طویل و غیره که در
همان قول مذکور شد بکار برند و صاحب سعفه رطبی باید که حجامت بر نقره کند و اگر آثار خون غالب باشد و فصد ممکن بود فصد سر رگ گیرند و در سعفه مبتدی و خصوصا صبیان
زردچوب و پوست انار و مرداسنگ و خاکستر و روغن گل و سرکه نفع کند و علاج سعفه یابس آنست که شیر زنان و روغنهای سرد در بینی چکانند و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین
هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره مذکوره دهند و آب گرم و لعابات بارده مثل لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بران ریزند و اگر سعفه صلب غلیظ باشد با آهن بخارند چندانکه خون
بر آید و بران زراوند و صبر سقوطری و مرداسنگ هر یک پنج درم بروغن گل و اندکی سرکه حل کرده طلا نمایند و علاج سعفه شهدی آنست که تنقیه بدن از اخلاط فاسده
بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله یا بحب ایارج یا بحب الصبر تخفیف کنند و موضع او را با زنگار پر کنند بعده هر انچه دران [illegible]
آنست که هر صبح جلاب از اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم دهند و غذا نخود آب بمغز بادام سازند و بعد از [illegible] بمطبوخ هلیله

یا بسجب اقیمون کنند و بران محجمه گذارند و آنچه دران باشد امتصاص نمایند تا آنکه ازان رطوبت مانند روغن بر آید بعد ازان گل ارمنی و مرداسنگ در سرکه و روغن گل
طلا کنند و علاج سعفه بعد از فصد قیفال اخراج خون بقدر قوت و حاجت است و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا ایارج و ابن طلا کنند کاغذ سوخته اسرب سوخته انزروت
هر واحد دو درم کبریت سه درم بسرکه سرشته استعمال نمایند و یا طلای خزف تنور و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بسرکه استعمال کنند و یا بقیر طلی معمول از موم
و روغن بنفشه که دران اندک کف دریا و خرمهره و صدف سوخته داخل کرده باسفیدی بیضه سرشته باشند طلا نمایند ابن نوح گوید که چون سعفه رطب باشد نگاه کنند
اگر مریض قوی و بدن ممتلی بود ابتدا بالفصد سر نمایند بعده فصد رگ پس گوش کشایند بعد ازان فصد بعض عروق سر آنچه ظاهر تر باشد بگیرند و حجامت نقره
کنند بعده دوای مسهل حسب وجوب صورت بنوشانند و از اغذیه مثل لحوم بقر و حبوب مثل باقلا و عدس و ترشها و نمکسود و مالح و تمر و اغذیه بخره و مرتب از خبز و پیاز و گندنا پرهیز کنند
و لحوم طیور و زرده بیضه و ماهی کوچک غذا سازند بعد ازان بعلاج سر قصد نمایند و سر را بروغن گنجد چرب کرده بران عود بلسان سوده بپاشند و یا مقل بسرکه
حل کرده و یا حب البان بسرکه سوده طلا کنند و آب سبوس گندم بقدر ثلث آن سرکه انداخته گرم کنند و بدان سر را بشویند و بعده بآب چقندر بشویند و اگر سعفه
مزمن شود و دوام کند این طلا بکار برند نمک زاج هر دو سوخته و گوگرد و دیگر ادویه طلائی که دران نمک و زاج است و در قول صاحب کامل گذشت آمیخته بسرکه
و روغن گل طلا نمایند و در سعفه یابس سرطان زنده یا مرزنجوش بکوبند و افشرده در بینی چکانند و اگر سعفه با طفال باشد بر گوش آنها شرط زنند و خون آن بر سر ایشان
طلا نمایند و مرضعه را سفوف هلیله و انیسون و شکر بخورانند و اگر بدن او ممتلی و قوی باشد فصد کنند و حب اصطمخیقون و حب ایارج بدهند و امر بپرهیز و ترک
جماع و استعمال ریاضت کنند و این طلا سعفه صبیان را نافع زرد چوب و عفص و زراوند و مرداسنگ و پوست انار بسایند و بسرکه و روغن گل آمیخته طلا کنند و اگر
سعفه بر روی باشد و حمرا و نفع میکند و آنرا دمان حمام و انکباب بر آب نیمگرم هر روز و فصد پیشانی بعده چسپانیدن زلو بران و یا خوب بخارند تا خون ازان سائل شود
پس بنمک و سرکه بمالند و بران مرهم احمر موصوف طلا کنند و نفع میکند آنرا طلای صابون و نهادن آن تا آنرا امص کند پس بآب گرم شستن و بمرات اعاده این کردن
و یا بطلای عصاره خرفه مداومت کنند و آنچه از ادویه مفرده سعفه را نفع کند چون بران مفرد یا مجموع طلا کنند شیاف مامیثا و مازو و حضض و زرد چوب و بورق و دهن
بادام تلخ و سرکه و مر و گوگرد و صمغ و مرداسنگ و موم سفید و زرده بیضه و بول گاو و حرمل و زرنیخ و زرنباد و نوشادر و شحم حنظل و جو سوخته و بیخ کبر و برگ انجیر خشک
و بیخ نی خشک و شب یمانی و صبر و لبان و برگ زیتون و قطران است و گویند که سعفه رطبه را به کند چون کاغذ سوخته بسرکه سوده بران طلا کنند محمد بن زکریا گفته
که این طلا برای سعفه رطب است و بهتر ازین دوائی نیست بگیرند خزف تنور کهنه دو جزو و نمک یک جزو با یک سا ییده بسرکه طلا کنند و گفته که در علاج سعفه و قروح
سدیه و در صعف و جرب که آن تخلف نمیکند اعتماد بر سرکه و نمک کنند که چیزی بهتر ازین در تجفیف ماده نیست مع امن از ورم ابن هبة الله گوید که علاج سعفه
رطب که ازان زرداب سائل شود فصد قیفال است اگر مریض قوی باشد و یا حجامت اگر مریض ضعیف بود و رگ سر مثل رگ پس هر دو گوش یا رگ پیشانی بکشایند
و بعد فصد اگر یکی از اخلاط بدن ردی باشد و قوت متحمل تنقیه بود استفراغ بدن کنند اگر غالب صفرا باشد بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه و اگر غالب بلغم باشد بحب [illegible]
و مریض را از اغذیه غلیظه مولد آن مثل ماهی و لحم بقر و شیرینی چون حلوا پرهیز کنانند و تقلیل غذا کنند و سهل الهضم مثل بچه مرغ دهند و قصد راس بروغن آس
و روغن گل با برگ علیق و برگ حنا و پوست صنوبر و عدس کنند و چون انصباب فضول بایستد در علاج این مرض از ادویه محلله بغیر آنکه هیجان حرارت کند موافق
باشد صفت طلا برای سعفه رطب حادث با بدان صبیان زرد چوب دو درم حنا و رخام و اشنان سوخته هر واحد سه درم مرداسنگ یک مثقال
ریوند یک درم پوست انار پنج درم مازو و سفیداب هر واحد چهار درم بادام سوخته شش درم اقلیمیای نقره و زر و گلنار [illegible] صاحب [illegible] هر واحد
دو درم ادویه کوفته بیخته بروغن گل و سرکه بیمیزند و بر سر مکرر طلا [illegible] [illegible] آن کنند و علاج سعفه یابسه ترطیب بدن از اغذیه مرطبه مثل ماهی صغیر
و مالیان و زرده بیضه کنند [illegible] و روغن پیه ماکیان بر سر طلا [illegible] چند نوبت در حمام [illegible] روغن بنفشه [illegible] و اگر مریض
جوان باشد [illegible] کنند و اگر این مرض با طفال [illegible] [illegible] کشایند [illegible] [illegible] طلا سازند و سر را بآب
چقندر [illegible] مطبوخ آب [illegible] سر بشویند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نسخه مرهم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

شود و ریم او رقیق و سوزان بود و آنچه از بلغم شور تولد کند ریم او غلیظ باشد پس استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و افسنتین و سقمونیا باید کرد و تنقیه بلغم بحب صبر و ترقایا کنند پس از موم طلا کردن
و این طلا کودکان را سود دارد و مازو خام بی سوراخ بروغن گل بریان کرده بسایند و بسرکه طلا کنند بعد همراه سه روز از آن روغن در بینی کودکان چکانند و بعضی اطبا موم زرد خشک
و بعضی آنکه با این موم امی آمیزند و سعفه که بر روی باشد بثرهای سرخ بود و علاج آن حجامت ست و روی بر بخار آب گرم داشتن و رگ پیشانی زدن و در وی چه انداختن و گل ارمنی و کافور
با سرکه و گلاب طلا کردن و باقی در اقوال سابق مسطور شد **خجندی** گوید که علاج سعفه که از آن زرداب سیلان کند و آنرا شیرنج گویند اگر با حرارت بود حجامت ست و شربت
شربت عناب و سکنجبین و غذا لعوقه ماش یا جو مغز بادام و اسفاناخ و کدو و ماهی رضراضی و تنقیه بدن بمطبوخ شاهتره و هلیلجات و بعد تنقیه طلا اقراص سعفه و علاج سعفه یابس
که هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا ترنجبین بجلاب بنوشند و استفراغ خلط موجب کنند و ترطیب مزاج باغذیه رطبه مثل ملوخیه و اسفاناخیه و قرعیه و علاج سعفه سوداوی فصد
قیفال ست و اخراج خون بقدر قوت و حاجت و فصل و استفراغ بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله بعد از نضج و طلای دواء القرطاس آنرا نافع بود و کذا قیروطی که در قول ابن الیاس
در علاج سعفه مجر گذشت **انطاکی** گوید که بعد تنقیه حجامت سر کنند در سعفه رطب ترطیب و در سعفه یابس مثل العبه و شحوم و از مجربات برای سعفه رطب اینست که موم
مقل و عنبر و حب البان و زرد چوب بسرکه و بول انسان سرشته برات طلا کنند و بعد آن بطبیخ ترمس بشویند و برای سعفه یابس آرد جو سوخته و سرکه بموم طلا و کافور و حنا
بعد بدل کردن او از دست طلا یا پیه بنوزنیج زند و بعد آن بروغن بطم چرب کنند **گیلانی** مینویسد که چون این مرض از مواد مختلفه میباشد لابد ست در علاج او از
اخراج آن مواد و آن مثل طبیخ افتیمون و غیره و آنچه مخرج صفرا و سودا و بلغم شود هر سه مواد معا باشد یعنی ارشاد آن مواد دفع این هر سه خلط بود مثلا پوست هلیله زرد از هر یک هفت
تا ده مثقال با افتیمون سه درم شب در آب تر کنند و صبح جوشی خفیف داده خوب مالیده صاف کنند پس صبر و سقمونیا بقدر حاجت سائیده با آب آن مطبوخ حب بسته
بخورند بعده طبیخ بنوشند بعده تنقیه باقی مع ترطیب مثل ماء الجبن و شاهتره چنانچه در قول شیخ گذشت باید کرد و بعد از آن برابر الجبن سی درم و افتیمون یکنیم درم اقتصار
ورزند و گاهی فصد رگ منخرین و ماقین برای سعفه که در روی باشد میگشایند لیکن سعفه که پیدا افتد کم صحت یابد و بدانند که ادویه موضعیه مستعمل در سعفه و جرب از هر قسم که باشند
باید که از چیزی گوگرد و اندکی جیوه سائیده خالی نباشند که این سری از اسرار اطباست لیکن می باید که استعمال آن نهاد در هوائی بود که بارد نباشد و باید که استعمال ادویه
موضعیه مطلقا بعد تنقیه و استفراغات باشد و آخر علاجات سعفه یابس استفراغ ماده فاعله او ست بمطبوخ مرکب از افتیمون و هلیلجین و تخم کاسنی و شاهتره
و گل سرخ و تمر هندی و ترنجبین و ترطیب مزاج با شربه مرطبه و غیر آن که در اقوال سابق گذشت **مصنف خلاصة التجارب** گوید آنجا که قرحه وسیع نبود و درد کند و ریم
رقیق و سوزان تر آید اول تنقیه صفرا کنند آنگاه قوابض در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کنند و اگر خون غالب باشد اول تختی خون کم کنند بفصد قیفال یا بشرط
گوش و رگ پس گوش و رگ پوست سر و رگ پیشانی اگر علت بر سر و روی و حوالی آن باشد و اگر بر اعضای پائین باشد فصد صافن یا باسلیق انسب بود آنگاه مسهل
دهند و حجامت حوالی مرض هم نیکو بود و زلو بر مرض چسپانیدن تدبیری بس صحیح است خصوصا بعد تنقیه اگر ریش فراخ شود و رطوبت غلیظ لزج از آن ظاهر گردد اول استفراغ بلغم
باید کرد آنگاه طلاهای مناسب و حق آنست کسی را که برداشت سوزش سرکه و نمک باشد الزتیزاب فاروقی بمالد و بعد آن مرهم روغن گل چندانکه یکبار حرک آن کشیده شود
پس چند روز بر آساید و بار دیگر مداومت تیزاب و روغن با مهلت نماید تا آنکه ریش بصلاح آید بهترین علاج برای مطلق سعفه بود و این بس عجیب ست و مداومت
طلای موم روغن نفط و بصابون و آب گرم شستن کسی را که طاقت تیزاب نباشد علاج بی بدل ست و سعفه اطفال را زود باصلاح آورد و کف گوشت جوشیده در بین مرض
مکرر مالیدن بس مجرب ست و آنجا که ریش خبیث تر باشد تیزاب بکار برد موم روغن نفط برد باید و بسیار آزموده ست و آنجا که خشکی سعفه غالب بود بحمام و بخار آب گرم آن
محل را نرم باید داشت و خراشیدن آن محل و خون آن بیرون کردن بعده مرهمی که از مرداسنگ و زرد چوبه و روغن زیتون و سرکه سازند طلا کردن هم مناسب باشد
و همچنین مغز شفتالو تلخ سوخته سائیده مالیدن و مغز بادام تلخ و شمش همین حکم دارد لیکن اگر مرداسنگ و توتیا با مس سوخته و حنا و اندک سرکه منضم کنند بهتر بود و آنجا که ریش سخت
گرم و عفن باشد گل ارمنی و کافور در سرکه و گلاب حل کرده طلا کردن و غذای مصلح خلط بکار داشتن نافع بود و مرداسنگ و پوست انار و زراوند طویل و زرد چوبه برابر
بار و چندان حنا کوفته بیخته در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کردن سعفه اطفال را نافع بود و سام ابرص را خشک کرده سحق نموده با روغن زیت طلا کردن مفید
بود و سحوق آنرا اگر در روغن بریان کرده طلا کنند بهتر بود و سرگین فیل را سوخته با روغن گل طلا کردن مفید بود و همچنین زهره خوک را با عسل طلا کردن بسعفه سودی علاج

[illegible]

روغن گل

واصلاح تام نپذیرد معالک تیزاب کاری رااندران اثری نیک بود و مؤلف اقتباس نوشته که سعفه یابس اکثر در سر افتد و باشد که تا بروی و سینه و دستها برسد پس اول رگ سر و زنند و بفاصله سه چهار روز رگ پیشانی زنند و باز بفاصله سه چهار روز رگ پس گوش کشایند و تنقیه بدن بماء الجبن و سفوف اطریفل و حب ایارج و شربت آلو علو بخارا فرمایند و بعد از تنقیه قنبیل و برگ حنا و خصوصاً زرد سوخته بورق بریان هر یک یک تولد در روغن سرشف سرشته طلا کردن و قصیبت و همچنین روغن یاسمین و کذا سیالگاوی و حب از تخم سداب بار و روغن سیاه در یک هفته به بسیار در سعفه رطب که آنرا شهدیه گویند اکثر در زنان بسبب احتباس حیض افتد با سیلان ریم از بهر بن مو و سوزش و شدت درد باشد در ان فصد قیفال گیرند و بفاصله سه روز رگ سر و صافن زنند و بعد چهار روز تنقیه نفس عضو نمایند بگذاشتن زلو و تنقیه بدن و دماغ بمطبوخ افتیمون اطریفل و دیگر علو بخارا کنند و جهت تسکین درد این مجموعه بکار برند برگ قنب سبز و برگ گلاب و برگ انار و برگ سیب و پوست درخت انبه کهنه هر یک سه تولد عنب الثعلب پنج تولد هر روز صبح و شام بآبی بشویند که در ان برگ نیب برگ بهت و برگ انار سبز جوشانیده باشند بعد این مرهم صندل سازند مرداسنگ مغسول زرد چوبه بال مس سوخته برگ حنای خشک قنبیل هر یک سه ماشه موم سه تولد در روغن گل گداخته مرهم سازند مسیح هندی گوید که نوعی از شبور سر ست که شبور کوچک سفید بعد تراشیدن موی سر پدید آید و بعد چند روز بشود و آن عسر العلاج ست و مجربات دیده ام که باین تدبیر منقطع میشود یعنی حلق راس کنند و تمریخ به دهن کاک کرده ... قطع کرده متصل بحلق سر نمایند که این منع حدوث آن مطلقا میکند

قوبا

عبارت ست از خشونتی که در ظاهر جلد حادث شود با خارشی و رنگ او گاهی مثل بسایخی و گاهی مائل بسرخی بود و کناره های او در اکثر سطبر و مشرخ باشد و آنرا بفارسی کبیون و بهندی داد گویند و اکثر حدوث آن از خون حاد لطیف بود که آنرا مره سودا غلیظ مختلط گردد و گاهی از مخالطت رطوبت رقیق و بلغم بورقی حادث شود و این قوبا مزمن بود که از ان پوستها همچون فلوس ماهی جدا شود و این مشابه ترین قوبا بسعفه یابس ست و از قوبا نوعی ست خبیث مؤدی بجذام و آن قوبا ساعی بود و شیخ الرئیس میفرماید که قوبا از سعفه یابس اخبث و ارداء و آنکه بسیار غائر بعید نیست و سبب قوبا قریب از سبب سعفه بلیه ست و سر تعبیر قوبا از روی صحت آنست که ماده رقیق او غائب باشد و بعضی از قوبا رطب بود ست که هنگام خارش تری ظاهر شود و این سالمتر ست و بعضی از ان یابس و اکثر آن از بلغم شور بود که باحتراق متحیل بسودا گردد و بعضی از قوبا متقشر بود بسبب شدت خشکی و کثرت غور و آن مثل برص اسود و مثل خشکریشه باشد و بعضی از ان غیر متقشر بود و از قوبا بعضی ساعی خبیث بود و او آنست که ماده حاده رقیقه در ان غالب تر باشد و بعضی واقف بود و او آنست که اجزای غلیظ ارضی بر ان غالب تر باشد و بعضی از قوبا نو بود و بعضی از ان مزمن دیرینه و قوبا مرض حریفی نشست و طبری گوید که قوبا شبیه به بثور منبسط متقشر بود که در سطح جسم حادث شود و در اکثر مستدیر الشکل باشد و گاهی براستدار منبسط شود حتی که مسافت بسیار از جلد در گیرد و گاهی بندرت مستطیل الشکل باشد و قوبا سه جنس ست و انواع آن بسیار بود پس جنس اول موی ست و او آنست که از فساد خون و مخالطت رطوبت فاسد بود و جنس دوم رطوبی ست و آن از فساد رطوبت و سخونت و عفونت او بود و جنس سوم سوداوی ست و آن از خلط سوداوی هنگام احتراق اخلاط و استحاله آنها بسودا افتد و رنگ دموی سرخ بود و رنگ رطوبی سفید مخالط بسرخی یا زردی و رنگ سوداوی مایل بغبرت و تیره باشد و گاهی با قوبا درد شدید بود و آن هنگام اختلاط صفرا با خلط موجب او بود و در ان حدت حادث شود و گاهی با آن خارش لذت دهنده بود و این بنابر مخالطت خلط حریف با سبب فاعل او باشد و اگر خارش مستلذ نباشد بلکه مولم بود دلالت کند بر آنکه آنچه بدان مخلوط شده خلط لذاع حاد ست و آیلاقی گوید که سبب این مرض دو چیز ست یکی خلط ردی در بدن دوم قوت طبیعت که آن خلط را بنا بر اشفاق بر اعضای رئیسه بسوی ظاهر بدن دفع کند و خلط ردی دو گونه باشد یا حاد رقیق و علامتش خلش و دغدغه و سوزش و سیلان ست و یا غلیظ سوداوی مخالط با خون و علامتش خشکی قوبا و عدم خلش ست و اگر مرکب بود علامات مرکب باشد و انطاکی می نویسد که قوبا حزاز ست و بعضی اطبا تخصیص حزاز بدانچه در سر باشد کرده اند و قوبا بغیر آن و هر چونکه باشد قوبا خشونتی ست و چون خبیث گردد آنرا حکه لازم شود و سعی کند و در اغلب از مقدمات جذام بود و سبب آن فساد ماده و حرافت اغذیه و ادمان اشیای مغلظه مثل لحم بقر و بادنجان ست و علامت آن بود نفش تنگ خلط ست و خروج رطوبت از طب آن و خشکی او از یابس آن علاج ست ابتدا اگر کم باشد مالیدن اغذیه خفیف چون روغن گندم نخود و پوست نارجیل و چوب شیشم و یا چکه دشتی و روغن گل و بادام تلخ و سفید و ایضا مالیدن صموغ مانند صمغ بادام تلخ و اشق و صمغ بطم و شحم مانند چربی بط و ماکیان نافع بود و یا سرکه و آب لیمو تنها و یا سنگ سرمه خشک تخم پنواڑ بیخ پالک جوی بیخ کسونری و تخم تمر هندی هر واحد در آب لیمو سوده و یا صابون در سوت و بلیله و هر کسی بمقل ممزوج راتی هر چا

در سرکه سائیده و یا روناس با عسل و کذا آب مقطر لوبان و ست آن و یا آب برگ سیم و یا برگ بارسنگار و یا آب برگ کاه بند یا که در موسم برشکال می روید تنها و یا با سهاگه سائیده
و یا بورق در آب برگ املتاس بمالند و اگر کهنه و یا زیاده بود علاجش مثل علاج جرب کنند و بعد فصد هفت اندام و یا باسلیق هر چه مناسب باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون و یا شاهتره
کنند و ماء الجبن مع هلیله و تدبیر خفیف جذام بکار برند و عرق شاهتره و کذا نقوع برادهٔ شیشم با شربت عناب تا چهل روز نوشیدن از مجربات است و اطلیهٔ قویه چون طلای سعه طلا
نمایند و باید که پیش از طلا او را بپیاشند و یا از چیزی بخارند که خون فاسد از آن برآید و اگر قند سیاه کهنه قدری گرفته بدست نرم کرده بر موضع داغ بچسپانند و بر دارند تا
بلکپاس همچنین کنند همه ریشهٔ او بر آید بعده اگر خواهند شیر انجیر طلا کنند که در رفع آن از مجربات استاد مرحوم است و گیاه لشوپیچی که بغایت تیز است جهت قوبا
و برص سیاه مالیدن نافع و بعد زوال قوبا ادویهٔ راده چند روز طلا کنند تا عود نکند و آنرا که بدوا به نشود دشق نمایند اگر ممکن بود بسبب مهای حادشنند تا گوشت فاسد زائد خرج
بعده مرهم سفیداب و مانند آن جراحت را مندمل سازند و در قوبای متقشر نیز او افصد اکحل یا باسلیق کنند و اگر زن باشد هر دو صافن کشایند و منضج سودا یا مطبوخ
افتیمون نضج داده تنقیه بمسهل سودا و حب لاجورد و مطبوخ افتیمون غاریقونی علوپخان کنند پس ماء الجبن یا چوب چینی خورانند و خوردن اطریفل افتیمون علوپخان
با این عرق نیز مفید است شاهتره نیم آثار سرپونکه برگ گزو گل نیب و گل بکاین و تخم کاسنی و گل کاسنی و مکوه و افتیمون هر یک بست توله برادهٔ شیشم و آبنوس هر یک
سیزده توله منڈی بابونه و برگ گل یک آثار عناب کلان یکنیم پاو بسفایج هفت توله ریونچ عقربی چهار توله گل گاؤزبان نه توله گل نیلوفر پاو آثار شب خیسانیده صبح
عرق کشند شربتی از نه توله تا بست توله با شربت عناب سه چهار توله و غذا گوشت بزغاله شیرخواره و چوزهٔ مرغ بنان گندم و بجای آب عرق کاسنی و گلاب برابر و میان طعام
آب دریاده هندو **ذکر ادویهٔ مفرده نافع قوبا** ضماد پایه و زراوند و خربق سیاه و بادام تلخ که مجرب است و حلتیت و زیره و سرپیش و کرونبچ که مجرب است و ورع
و بیخ قثاء الحمار و قرفه الدار چینی و سرگین خرگوش و خربق سفید هر واحد بسرکه سوده و کذا نمک بسرکه و زیت یا بسرکه و روغن گل و کذا حماض خام یا بشراب پخته بعد غسل موضع
بسرکه و نطرون و کذا بیخ آن بسرکه پخته و کذا کندر مخلوط بزفت و سرکه و کذا سرگین کبوتر با آرد جو و کذا کبریت بزیت و یا بروغن بادام و کذا احرق بعسل تنها یا بسرکه نیز و کذا خرمهره
سوخته و کذا کف دریا تنها یا بشراب کهنه و کذا عصارهٔ قثاء الحمار یا برگ آن و کذا مغز تخم بید انجیر و زرنیخ زرد و بلسان سوده بعسل آمیخته و کذا اشیلم و کبریت و سرکه آمیخته و کذا سلیم
در پوست ترب و نمک و کذا شیر انجیر و آرد جو و سرکه و کذا تخم ترنج در قوبای وجه و کذا قثاء کنده و بیه بط و کذا گل شقایق النعمان و کذا آب شبت تازه بعسل جوشانیده تا قوام آن
غلیظ گردد و کذا شبت و سلب و عسل و کذا دار چینی بسرکه و عسل و کذا سرگین فاخته با آب ترب و کذا تخم شهدانج بکوکرد آمیخته و کذا کندش و تخم ترب و کذا حلزون تمامه
کوفته و کذا حلبه و انجیر بسرکه سوده و کذا آب برگ انجیر و نطرون و کذا شب یمانی بعسل و کذا برگ جمیز و کذا روغن گاو و سداب و عسل و کذا مغز تخم بید انجیر و شاخ گوزن سوخته
و تخم گندنا و کذا خانهٔ زنبور و عسل و چرک بدن کشتی گیر که مجرب است **و اکل وضماد** خربق سیاه و کذا جوز جندم و کذا شحم حنظل و کذا مسکهٔ تازه و کذا ترشی ترنج در قوبای صفراوی
و کذا دار چینی و کذا نسرین و کذا اسرب سوخته و کذا سرکهٔ عنصل و کذا امغاث و کذا گاوزبان سلوق بروغن بادام تا چهل روز و ابن سرابیون گوید که علاجی نافعتر در قوبا
از مداومت استعمال آب گرم نیست **ذکر ادویهٔ مرکبه** که در قوبا مستعمل **حب طلا** که برای قوبا معمول مؤلف و عجیب الاثر است مرداسنگ گوگرد آمله سار نوشادر سهاگه
بریان فلفل گرد مازو کات سفید صمغ عربی تخم ترب برابر نیله تهوتهه نصف بکوبند و کوفته بیخته با آب لیمون حبها سازند وقت حاجت قوبا را خاریده با آب لیمو یا آب ساده سائیده
طلا نمایند و اگر بجای تخم ترب افیون داخل کنند بهتر است **ایضاً** مجرب گوگرد کته پاپڑیا نیله تهوتهه سندور مرچ سیاه سهاگه تیلیه مرداسنگ هر واحد یکدرم سیماب دو درم
اول گوگرد و سیماب با یکجا کهرل نمایند که هر دو سیاه شود پس ادویهٔ دیگر کوفته آمیخته خوب بسایند و با آب حبها ساخته وقت حاجت بسرکه سائیده بمالند **ایضاً** که اکثر برای
غربا تیار می ماند و مجرب است بابچی کهونگچی سرسون هر یک دو درم تخم پنوار چهار درم نیله تهوتهه دو ماشه کوفته با آب لیمو سائیده بقدر کنار دشتی حبها سازند وقت حاجت
یکحب بسرکه یا با آب ترب سوده ضماد کنند و در نسخهٔ دیگر کوتهه عوض نیله تهوتهه است و وزن همه برابر و بدوغ ترش سرشته بکار برند که جهت گهج داد معمول و مجرب است
حب قوبا که درین باب مجرب است پلاس پاپڑه گندهک سهاگه بریان افیون برابر گرفته با آب لیمو کهرل کرده حبها سازند قوبا را خاریده با آب لیمو حل کرده طلا سازند
و در نسخهٔ دیگر که آنهم معمول است چینی گوند کات سفید مازو عوض پلاس پاپڑه است **ایضاً** مجرب سهاگه نوشادر پهتکری تخم پنوار افیون هر یک دو ماشه چونه یکماشه در آب لیمو
چهار گهڑی حل کرده حب بندند و قوبا را خاریده با آب لیمو و اگر نباشد با آب ساده سائیده بمالند **ایضاً** مجرب سهاگه خام رال گندهک بابچی سیماب هر یک چهار ماشه

با آب لیمو چرب بسته بستر طلا نمایند وضع دیگر توتیای سبز صندل سفید عوض کال ... بایجی ست هموزن ایضاً بلای باد مجرب اعظم العباد نوشادر گندهک تولہ
هر یک سه ماشه ... شش ماشه سفید ... سهاگه هر یک نیم ماشه ... توتیه ... ایضاً ... بسرکه حل کرده چرب بسته بازو وقت حاجت در آب بشکر حل کرده قدری
دادر اخاریده طلا نمایند دوای قوبا یعنی داد منقول از بیاض ... سیر مرغ ... باشد ... حلایه کرده بمالند یا صمغ عربی بانرسبز گرفته
در سرکه حل کرده طلا سازند یا شوره قلمی برگ گل بجله برابر در آب لیمو سوده طلا نمایند یا زرد چوب چرنجیان آب ساییده بمالند ایضاً که در ازاله قوبا مجرب برگ نو درسته
خیار شنبر بگیرد ترشی انبه بگیرد شاخهای نرم نو مع چغد با یک ساییده موضع قوبا را خاریده ضماد نمایند در دو سه بار زائل شود ایضاً ترشی انبه دو تولہ توتیای سبز شش ماشه
هر دو را با یکسان ساییده ... با آب آمیز ... کرده در آفتاب بگذارند وقت حاجت قوبا را خراشیده یا پر مرغ آلوده بمالند و این دوا در اصلاح قرحه و رنگ ریحی ... سفید
ایضاً مفید قوبا الوبان ... شکر سفید با آب لیمو ساییده طلا کرده باشند ایضاً مجرب تخم پنوار ... سهاگه کات سفید افیون برگ صدبرگ در آب ساییده چهار بسته
با آب لیمو با آب ... ساییده ضماد نمایند ایضاً اکه صندل سرخ گرند ... سهاگه کات مساوی با آب ساییده بر قوبا اخاریده بمالند ... دیگر گندهک تولہ سار تخم پنوار
... در ... است روغن گندم نافع قوبا و سعفه و محلل و ملین و مسکن سوزش و حرارت و مفید ورم ... گندم ... شب ... صبح در شیشه کرده
بطریق تیل جنتر روغن برآرند یا گندم را شسته شب در ... صبح بر تخته سنگ یا صفحه آهن گرم نهند و از بالا قطعه آهن بغایت گرم گداخته بچسبانند تا آنچه رطوبت سیاه
گردد آنرا بر ... ستانند و همچنان گرم بمالند روغن پوست نارجیل از مجربات والد مرحوم پوست جنجه هندی دو سیر یا بجی یک سیر گوگرد شتری یا و سیر اشنان ... نیم کوفته در شیشه پر نموده بطریق ... بچکانند و موضع داد خاریده بمالند نوع دیگر از مجربات احقر پوست سخت نارجیل یک رطل توتیای سبز نوشادر آهک آب نادیده ... هر یک
... همه را نیم کوفته روغن کنجد بسته ... ممزوج کرده در شیشه آتشی یا در ظرفی کهنه بطریق تیل جنتر روغن کشند روغن پاچک دشتی که خشونت جلد و قوبای ... دفع کند
بگیرند پاچک دشتی در دیگ گلی ... سازند چندانکه چهار انگشت کناره دیگ خالی ماند و سبوچه ... پهول آب پر کرده بر سر آن دیگ گذارند بجای سرپوش بر آتش پاچک دشتی که در آن
روشن کرده باشند آن دیگ را گذارند و یا دیگ مذکور را بر دیگدان نهاده زیر آن آتش چوب کنند و ساعت بساعت سبوچه را که بالای دیگ ست بردارند و آنچه عرق
مانند بر ته سبوچه جمع شده باشد بانگشت شلیده در ظرفی بگیرند و باز آن سبوچه را بر دیگ گذارند و همچنین کنند تا آنکه هیچ عرق بر نیاید پس عرق را که در ظرف گرفته باشند قدری
بر قوبا بمالند بعد خاریدن آن ... پاچک دشتی نوع دیگر برای هر قسم داد و اکوته نافع ست بیارند پاچک دشتی یک آثار و هرتال پنج دام پخته و روغن کنجد یک آثار و هرتال را در
روغن حل کرده هر عدد پاچک را از این روغن غلاف کنند و در ظرفی گلی ته به ته نهاده و گل حکمت نموده بطریق تیال جنتر روغن بگیرند اغلب که از دو سه بار زیاده حاجت
استعمال نشود روغنی که برای قوبا مجرب ... سود مند ست زرنیخ ده درم گوگرد پنجدرم سیماب پنج تولہ روغن زرد یک آثار شاهجهانی سیماب را با گوگرد بسایند تا سیاه شود
آنگاه زرنیخ را حل کرده در پاو آثار روغن بانگشت خوب لت کنند و بر پارچه آب نارسیده بمالند و بر سیخ آهنی پیچیده و برشته محکم کرده ... برا از آب بیاویزند و آتش دهند
و روغن باقی را اندک اندک بر آن پارچه می ریزند و روغنی که بچکد از روی آب جمع کرده وقت حاجت بر جرب و قوبا بمالند که فی الفور زائل میکند ضماد که برای داد ... مفید
ست سیماب ... تولہ گندهک آملہ سار گندهک ... هر واحد شش ماشه سوای سیماب هر سه دوا را یک ساییده دو تولہ روغن زرد دواغ نموده در تهالی کانسی ... مع سیماب از کتوره کانسی خوب حل کنند تا که سیاه شود ... قوبا را از پاچک دشتی بخارند که سرخ شود پس مع ... بمالند تا یک گهری که عاجل الشفا ست ایضاً که برای قوبا
و جرب و قروح خبیثه از مجربات حکیم علو خان ست بابچی کالی زیری تخم پنوار گندهک آملہ سار مساوی کوفته شب با آب خیسانند و صبح در کهرل بمالند تا نرم گردد و روغن
کنجد داخل کرده بر موضع قوبا و جرب و قروح بمالند و بعد از دو سه ساعت با آب گرم و سرکه و سبوس گندم بشویند و اگر بمالیدن بر طرف نشود هر روز تا سه روز ناشتا یک پیا
... ست خوردن از آب آن بنوشند که انشاء الله تعالی هر قسم قوبا و جرب که باشد بر طرف گردد طلا که برای داد معمول ست تخم پنوار آمله ... برابر کوفته موضع ... بمالند بعد از آن دوای مذکور را با آب طلا کنند و در نسخه دیگر کات عوض ... بابچی مرقوم ست ایضاً معمول مازو سهاگه بریان گندهک چاچیه کشته ...
هر واحد یکتولہ مرچ سیاه شش ماشه نیله تهوته بریان سه ماشه در عرق لیمو ساییده حب بندند و بوقت حاجت طلا کنند ایضاً مجرب سهاگه بتلیه گندهک شکر سفید برابر
کوفته بیخته با آب طلا کنند ایضاً معمول مجرب گندهک آمله سار گندهک چاچیه کشته سفید رال کوته بابچی هر یک یکتولہ تخم پنوار شش تولہ کوفته بیخته با آب شیشه ...

بکار برند ایضاً کہ جہت قوبا مجرب و بی نظیر ست سنا کہ بریان فلفل سیاہ و بلیلہ زرد گی پوست بیخ پالک جملی ہر چہار برابر در سرکہ و آب لیمو سحق کردہ بر موضع قوبا طلا نمایند
در سه روز درست و صاف گرداند نخود گیہ مجال بود و خاند و در نسخہ دیگر بجای فلفل عوض فلفل سیاہ ست و درخت پالک جملی بیخ آک بجای نیز گویند ایضاً از بعض استاد مرہم تخم پنواڑ
آملہ بیخ چیل بیخ بول سرخ برگ سنا ہر واحد یک تولہ کوفتہ بیختہ نگاہدارند وقت حاجت بقدر کفایت در حب ترش آمیختہ طلا نمایند و اگر قوبا تر باشد یک تولہ مصطکی نیز
افزایند و در نسخہ دیگر سه عدد برگ آک زیادہ است و نوشتہ کہ مجموع را سائیدہ در دوغ ترش آمیختہ یک روز در آفتاب بدارند بعد بر موضع دادہ طلا کردہ بگذارند تا خشک شود
و طلا بر طلا کنند تا سه بار پس بشویند مرہم برای داد و سبوسہ مجرب حکیم علی ملک العلما اشق نقل نمودہ بیخ ہر یک سه ماشہ روغن گل مع بیضہ زردہ ہر یک یک تولہ
بہ سنور مرہم سازند اقوال مہر مسیحی گوید کہ اگر قوابی از اخلاط حادہ و لذاعہ باشد باید کہ معالجہ باشیای سکنہ ملطفہ کنند و اگر از اخلاط غلیظہ بود بادویہ قوی التلطیف
و تحلیل نمایند و الا استفراغ مادہ باسہال کنند و تدبیر را بچیزیکہ مضاد علت باشد مائل گردانند و مداومت استعمال آب شیرین گرم کنند و بعد استحمام اطلیہ موافقہ
استعمال کنند پس اگر قوبا کثیر الرطوبۃ باشد طلای مجفف استعمال نمایند و اگر غیر رطب باشد بچیزیکہ جلا بغیر تجفیف کثیر نماید و در قوبای ہالج آنچہ جلا بغیر تلذیع نماید مثل آرد جو
و باقلا و آب چقندر مطبوخ و سبوس میدہ و تخم خربزہ مقشر استعمال کنند و اگر ہالج نباشد آرد ترمس و نخود و تخم ترب نخود با سرکہ استعمال نمایند و برای قوبا سعفت قوی
عظیم نماید اگر روغن گندم برب ترشی ترنج طلا کنند و اما قوبای صبیان و ابدان نرم رطب را مسح آب دہن قبل از خوردن چیزی و آب شقایق النعمان و آب حماض
و ایضاً مازو و بلیلہ سیاہ اگر ہر دو با سرکہ بپزند کفایت باشد و اما قوبای کثیر الرطوبۃ محتاج بادویہ قویہ باشد چو خربق سفید و سیاہ و کبر و برگ فنجنکشت و تخم آن چون
بعضی از ینہا یا ہمہ باموم و یا تیخ آمیختہ طلا نمایند و اما قوبائیکہ از اشیای حارہ ہیجان کند باید کہ دران اشیای قوی بلا لذع استعمال کنند مانند امیثا یکبند و یا کف دریا
و کتیرا و یا گوگرد و قفر الیہود و یا توبال مس بصمغ پس اگر قوبا مزمن و متمکن گردد احتیاج بادویہ قویہ مرکبہ افتد مثل این دوا خربق سفید چہار مثقال آرد ترمس صدف محترق
نطرون ہر واحد سه مثقال سائیدہ طلا نمایند و دیگر اشق آرد ترمس ہر واحد یک مثقال بورہ سرخ دو مثقال بسرکہ تند حل کردہ طلا کنند و بعد اندک زمان آب
گرم بشویند و سه روز این عمل کنند و اما قوبائی کہ دران جلد متقشر گردد و با خارش باشد و آن برص اسود ست می باید کہ دران اخراج خون کنند اگر ہمہ بدن ممتلی و متحمل
بفصد باشد بعدہ ادویہ مسہل خلط سوداوی بنوشانند و چون تنقیہ بدن کردند طلا بخربق سفید و سیاہ یا آہک مغسول و یا انزروت کبر و صبر بسرکہ شقائق النعمان مع بیخ کبر
ابیض بسرکہ نمایند و اگر دران جا خارش باشد بگیرند برگ خربزہ سبز و در روغن شیرین بپزند تا جز آن اگر دو در سرکہ سائیدہ بران روغن کنجد و موم سرخ گداختہ اندازند
و حل کنند بعدہ بران گوگرد غیر سوختہ پاشیدہ برہم زنند تا ہموار گردد و در آفتاب و یا در حمام طلا کنند بوعلی سینا مینویسد کہ قوبا در اصل علاج محتاج بادویہ جامع
تحلیل و تقطیع و اذابت و تلطیف مع تسکین و ترطیب باشد و اول ازین ہر دو بحسب مادہ غلیظ بود و ثانی بحسب مادہ حار رقیق و بحسب غلبہ یکی از دو امر محتاج تقطیب
یکی از دو تدبیر باشد و چسپانیدن زلو بہترین علاج ست و احتیاج بود در امر تنقیہ و اتباع آن بحار الحبین بطریقیکہ مشاہدہ واجب کند و تغذیہ و ترطیب و تدابیر
بچیزیکہ سعفہ بدان محتاج بود و ہمچنین حمام از بزرگترین معالجات اوست و گاہی احتیاج بمفارقت ہوای خشک افتد و قومی گفتہ کہ آنچہ منع حدوث قوابی کند
و حادث آنرا صحت بخشد اینست کہ نمک مغسول کہ غسل او بصبر باشد بگیرد ہم باسہ وقیہ مطبوخ ریحانی خورند و چون قوبا منتشر گردد و کثرت پذیرد علاجش علاج جذام ست

علاج ... تنقیح مسہل و تلطیف مادہ نمایند و او را مسہل التحلیل سازند و بعد طبیعت ...

معالجات موضعیه

اما برای قوبای او متوسط الحال مفردہ ترشی ترنج ست و برای قوی نیز صمغ عربی بسرکہ و صمغ بادام و صمغ آلو بسرکہ و میعہ سائلہ بسرکہ و خردل بسرکہ بغایت مفید
و آب کبریتی و آب شور و زبد و کف دریا و سریشم حریم و آب دہن انسان روزہ دار و چرک دندان او و تخم خربزہ و بیخ خنثی و آس سرش ست و روغن بادام تلخ
نیکوست و سنگ سبوبہ و برگ کبر بسرکہ و سنگ سماقیہ ہر قوبا را بخاصیت نفع میکند و اقاقیا و مغاث و روغن گندم قوبای ارض ہر بدن ضعیف و قوی را اصلاح بخشد
و زردچوب و برای قوبای مبتدی مداومت ریختن آب گرم بران بعدہ مالش و روغن بنفشہ کنند و این فعل علی الدوام نمایند و گاہی طلای ماء الشعیر آنرا ببرد و خصوصاً
بالنخواہ و سعفہ رطبہ را نیز مفید بود و لعاب اسپغول و آب برگ سبز آن و آب خرفہ و صمغ آلو نافع برای قوبای صبیان ست بگیرند صمغ بادام و سریشم حریم و میعہ مساوی
و بسرکہ آمیختہ طلا کنند و یا بگیرند سریشم نجاران و کندر و گوگرد و سرکہ سحق کردہ استعمال نمایند و اما قوبای مزمن بعضی محتاج بادویہ قوی تر بود مثل عصارہ ترشی ترنج

مقوم مطبوخ و مثل روغن نخود و روغن برنج و روغن گندم خاصه و صمغ بادام تلخ و گوگرد و پشک بز سوخته و کف دریا و قطران و زفت همه مجربست و همچنین ادویه ایست طلا بنفط سفید و سرگین حیوانات مذکوره در باب سعفه و تخم نخلست و کبر و اشق و خربق و حب الیان و ثافسیا خاصه الاسیما چون ازان قیروطی بروغن خروع سازند و سنگ سبوه و اشق بسرکه و قوبا را وکندش و خاکستر کبوتر و زردچوب و خردل و حرف و تخم جرجیر و عسل بلادر بغایت مفید و از مرکبات انیست که بستانند قرده تا و بسایند و بروغن گندم بیامیزند و خاکستر عیل گوگرد و صمغ بطم و شجیر حب الیان بسرکه بسیار قوی ست و برای قوبای متقشر بگیرند کندر و زاج و کبریت و صبر هر واحد یکدرم صمغ دو درم بسرکه طلا کنند و یا بگیرند بوره ارمنی نیم مثقال روغن گندم سه درم ترشی ترنج قفر الیهود هر یک دو درم تخم جرجیر شونیز خربق سیاه زاج سوخته هر واحد یکنیم درم و ازان طلا سازند و یا سنگ سبوه بکوبند و بسرکه طلا کنند و یا بگیرند زاج دو درم و کندر و شب و کبریت و صبر و بطلا سرشته طلا نمایند دوای جید حب الیان ده جزو گوگرد زرد چهار جزو سنگ سبوه یکجزو باریک سایید بسرکه و روغن طلا کنند و یا بگیرند کبریت و دقاق کندر و اشق و در سرکه گداخته بکار برند و یا بگیرند سرگین سگ و اشنان گازران و کبریت ابیض و سداب و دخان تنور و پوست انار و خاکستر حمام و زرنیخ زرد و سرخ و کبریت اصفر مساوی و در سرکه و زیت حل کرده طلا نمایند مجوسی و صاحب جامع گویند که حدوث قوبا از مره سودا میشود چون کثرت اغذیه مولد آن کنند و ازانچه دران انتفاع یابند فصد و شرب دوای منقی سودا و پرهیز از اغذیه مولد آنست و اما آنچه بدان تطلیه موضع نمایند سنگ سبوه بسرکه است و هلیله زرد را باریک سایید به صمغ آلو سرشته بسرکه حل کرده بر موضع طلا نمایند و یا علک البطم باندک موم و زیت گداخته و بران گوگرد باریک سوده و سرکه آمیخته لازم موضع کنند و یا بگیرند سرگین زنبور و سرگین سوسمار و باریک سایید بسرکه سرشته بکار برند و اگر قوبا بر چهره باشد بگیرند گندم و بر قطعه آهن یا سندان خوب گرم نهاده بمطرقه بران بخش نمایند و رطوبتی که ازان سیلان کند بگیرند و بر قوبا طلا کنند و یا بگیرند تخم نخلست و باریک ساخته بسرکه طلا نمایند و یا بگیرند سریشم چرم پنجدرم و کندر دو درم سوده بسریشم در آب گداخته بسرشند و بر قوبا طلا سازند و اوفق علاج در قوبا که بارها آزموده ایم استعمال ایارج بحب افتیمون ست طبری در علاج قوبای سر گوید که علاج عام قوبا استفراغ بدن ست بحسب خلطی که فاسد شده و بدترین انواع او سیاه سوداوی ست و اکثر آنچه در استفراغ بدن هنگام حدوث آن استعمال کرده میشود مطبوخ افتیمون و طبیخ افسنتین ست و این نسخه او ست بگیرند هلیله سیاه و کابلی و زرد هر واحد ده درم بعد دور کردن خسته آنها افسنتین رومی ده درم شاهتره خشک مویز منقی هر یک پانزده درم سنای مکی بیخ سوسن آسمانجونی مامیران چینی هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم همه بطریق مطبوخ پخته یکشربت ازان مقدار یکصد و بست درم گرفته سه طسوج سقمونیا و یکدرم غاریقون دران حل کرده نیمگرم بنوشند اگر یکشربت کفایت نکند معاودت آن نمایند و بر خلقی تجربه این کردم و ازان مع لزوم پرهیز صحت یافتند و قومی را از اهل عباد دیدم که در اکثر ابدان ایشان قوبای سیاه بود و معالجه آن بشرب نقوع صبر نمودند و برای علاج او ببصره رفتند و چند روز قیام نموده این نقوع نوشیدند و ازان صحت یافته بوطن خود باز گشتند حتی که در بصره مکانی که دران مقام میکنند معروفست و برای ایشان دران امکانات مرتب شده اند بگیرند صبر سقوطری خالص پنجاه درم و زردچوب ده درم و مامیران چینی پنجدرم و آنرا با مویز مع تخم در آب کاسنی تر کنند و ده آفتاب سه روز بدارند بعده هر روز ازان یک قدح مقدار چهل درم با سه درم روغن بادام بنوشند و کسی را که از ایشان بواسیر باشد درین اجزا مقل زیاده کنند و بروغن خشخاش مشمش بنوشند و غذای او شوربای گوشت فربه باشد و برین ده روز تا بست روز قائم باشند و در هر دو روز یکبار در حمام داخل شوند پس بغیر طلا ازین صحت یافتند و باز گشتند و اکثری را از ایشان سبب کثرت تولد آن در بلد آنها سوال کردم و بیان نمودند کسی که در بلد ما قیام کند و بنوعی از ماهی شور تعرض نماید آنرا این حادث میشود و هر که آن ماهی را تا پنج مرتبه بخورد آنرا این مرض پیدا گردد و از انچه انواع قوبا را در ابتدا ابدان طلا نمایند و جالینوس آنرا ذکر کرده چرک دندان اطفال ست چون بر ناشتا باشند و روغن گندم و در آخر آن چون طول کند حرمل کوفته باز بدر در سرکه حل کرده ست و اهل هوا ازین حرمل را سوخته و غیر سوخته بسرکه استعمال میکنند و آنرا دواء الخفس نامند و این دوا ازان حسن التاثیر ست و آنرا بسرعت قلع میکنند و اما اهل عراق آنرا بصمغ آلو محلول بسرکه طلا می نمایند و آنرا قلع و زائل میکنند لیکن الم شدید می آرد و ابن ماسویه گوید که چون قوبا باطفال حادث میشد خرما میگرفت و آنرا مثل معجون ساخته مدام بر قوبا بخمیر بدان میکرد و قوبا بسرعت از سطح جلد منقلع میشد و دران سوراخها مثل فرو بردن سوزن ظاهر میگردید و ازان آب زرد ترشح میکرد و مدام آن آب را نشف میساخت تا آنکه پاک میشد و سوراخ فارغ ظاهر باقی می ماند بعده بروغن گندم و یا نخود یکبار طلا می نمود و قوبا خشک میشد و از جلد جدا میگردید و من این را در مردم کلان استعمال کردم و تاثیر نیک نمود و آنرا طلای قوبا انیست که زیت چراغ روشن کرده

دخان او گیرند و شیر انجیر بدان آمیخته بر قوبا بمالند تا ورم کنند و ضمیج باید پس از ان درمان آن نمایند و اگر از استعمال این خارش بسیار پیدا شود موضع را بسرکه بشویند و بروغن گل
چرب کنند که از این خارش ساکن شود و چند پیرزال را دیدم که معالجه قوبا بادویه پوشیده میکردند و از ایشان دریافتم که دوای جدید زنگار آن بسرکه گداخته است و درد
استعمال کردم و بدان نفع یافتند و قوبا قریب العهد اصلاح می یابد و بعید العهد گاهی متعسر میگردد و بعد فصد و استفراغ بران زلو چسپانیدن بدفعات تا خلطی
را که خارج از عروق در ان واقعست متصاص نمایند و رنگ آن قوبا مریض بود و کثیر المده باشد و از ان صفایح مثل قشور جدا شود و گاهی از ان خون سائل
گردد و این بسیار دشوار است و جماعتی را دیدم که این نوع ایشان را حادث شده بر جمیع ابدان آنها عام گردید و بجذام مودی شد و این از بعض علامات جذام است
پس موجب است که علاجش علاج ابتدای جذام باشد و ذکر این نزد ذکر جذام بهتر است و نوعی از قوبا صغار الشکل عظیم الحکه است و این دلالت میکند بر آنکه خلطش حاد بود
او حریف اللذع است و این نوع از قوبای جربی معروف است و این اکثر در خصیتین و در کمر حادث میشود و انسان بخارش آن ایذا می یابد و آنرا بخواب میگیرد و علاج
علاج جرب کثیر الحکه است و سوای این در بیمارستان دیدم که برای این نوع وصف طلا بقطران میکردند و آن اثر نیک می نماید و حکه را فی الحال زائل میکند و ایضاً دیدم
که در ان مالش با آب انار غیر پخته فی الفور اثر میکند و عقب او روغن گل بمالند و نوعی از ان صغیر شبیه به بثور است و آن بقوبای متناثر معروف است و این ابعد استفراغ
و بچیز شستن بسبوس گندم و تخم خربزه و آبهای گرم و مالش بروغن گل زائل میکند و آنچه از خادم سقلابی در علاج قوبا استفاده آن کردم و در کدامی از کتب ندیدم آن
ست که بسرکه گرم حل کرده بر قوبای خشک طلا کنند که این در یک دو دفعه آنرا زائل میکند و اول موصل مداد چینی بسرکه حل کرده بر قوبا میگذارند و بر حالتی می ماند
و زیاده و فراخ نمیشود و ایضاً او گوید که علت معروف بحکاک جبهه مرضی است که در جلد پیشانی شبیه بقوبا ظاهر شود و غیر آنکه رقیق بود و از ان پوست باریک جدا گردد
و با آن اندک خارش بود و صورت او صورت حریره یا آرد باله است که آنرا بر چیزی طلا کنند پس خشک گردد و سفید رنگ شفاف رقیق بنماید و شخصی را دیدم که بر جبهه
او این مرض عام شده بود و سبب فاعل او رطوبت رقیقه فاسده متغیر الکیفیت است که در حوالی دماغ مجتمع شود و این اکثر در مقدم سر بود پس طبیعت بنابر تنقیه دماغ از
اقرب موضع مقدم دماغ که آن جبهه است دفع کند بعده بران منجمد و خشک شود و بشکل مذکور گردد و با آن خارش هم آن باشد که در ان خلط فاسد اندک حدت بود پس لذع
مسام کند و این علت عسر است علیل از ان صحت نمی یابد مگر بپرهیز تام و لهذا هر مرضی که در سر حادث شود چون فاعل آن خلطی باشد که از دماغ مترشح شود عسر البرء
بود و علاج این استفراغ بدن بحسب امکان است و افضل و اولی استفراغ سر است بچیزیکه مشاکل سن مریض و مزاج او باشد و چون از ان فارغ شوند مداومت شستن
پیشانی بآب گرم نمایند و عقب آن موم و روغن ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آرد عدس و گل سرخ در سرکه بجوشانند تا آنکه مثل حریره غلیظ گردد و بر پیشانی بدفعات
متواتر طلا نمایند و هرگاه دو روز بدین طلا کنند روز سوم بآب گرم بشویند و اگر آرد باقلا یا آرد کرسنه و آرد جو بآب مطبوخ زوفای سعتری پخته ضماد کنند آنرا زائل کند سعید
گوید که علاج قوبا اولا بفصد بعده باسهال مره سودا و ادخال مریض بحمام و تعدیل خلط موذی بشرب آب انار و آب آلو بجلاب کنند و غذا امزوره زیرباج یا بچه مرغ مرتب
بآب غوره دهند و بعد تنقیه و استحمام تعدیل فضول اگر قوبا متمکن لازم در کهنه بود عسر الزوال باشد و بخارش شدید و سقوط قشور غلیظ و شدت خشونت بران استعمال
کنند و این را با طلیه جرب طلا نمایند صفت طلائیکه این نوع قوبا را نفع کند شیاف مامیثا و مر و زعفران و آرد ترمس و کندش و کف دریا و بورق کوفته بسرکه تر کرده بر
موضع طلا کنند و ایضاً از انچه بدان انتفاع یابند آنست که ترشی ترنج و یا ترب و سرکه بمالند و آب چقندر یا آرد جو و نخود و تخم خربزه و سبوس بآب گرم بشویند و اگر قوبا غیر متمکن باشد
ملینات مثل موم و روغن و کتیرا استعمال کنند و پیه بط و مرغ یا مسکه بمالند و بآب نیمگرم بشویند و اگر حادث در ابدان صبیان باشد بآب دهن روزه دار و یا بصمغ آلو
و سرکه طلا نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که نظر کنند که کدام خلط مفرد یا مرکب است اگر اخلاط مرکب بود استفراغ اخلاط یکسان باید کرد و اگر یکی از اخلاط غالب بود
تدبیر استفراغ آن خلط نمایند و از خلطهای دیگر غافل نباید بود اما اگر خلط تیز و رقیق بود استفراغ بادویه باید کرد که در علاج جرب مذکور شده و استفراغ خلط غلیظ بداروها باید کرد
که در علاج امراض سوداوی چون مالیخولیا و غیر آن مسطور شده و مدام در حمام رفتن و آب گرم شیرین شستن بهترین علاج آنست و بعد حمام اطلیه استعمال نمایند
اما اگر قوبا تر بود بادویه مجففه باید و اگر تری اندک بود بادویه جالیه باید و اگر مزمن بود ادویه قویه محلله مقطعه باید پس اگر قوبا قلیل الرطوبه بود و در گوشت فرو رفته نباشد
کشکاب غلیظ مالیدن سود دارد خاصة اگر آرد جو و آرد باقلا بدان بسرشند و چقندر و سبوس گندم و تخم خربزه کوفته در آب خوب پخته طلا کنند و تخم ترب با نشاسته

[margin] علاج [illegible]

[margin] بعلاج [illegible] تفتیح مسام و تحلیل خلط غلیظ بسرکه [illegible] خلط رقیق و [illegible] آن کشته ۱۲ منه [illegible]

به سرکه تر کرده طلا نمایند و روغن گندم با ترشی ترنج آمیخته طلا کردن سوددارد و هلیله زرد به سرکه سوده نافع بود و کودکان را طلای جوز کف دندان بزنا شناسوده داد و صمغ زرد آلو و کتیرا به سرکه یا ترشی ترنج حل کرده دوای مجرب ست قوبای غیر کهنه را زائل کنند و مازو به سرکه سوده و املک به سرکه حل کرده و مانند آن و اگر از قوبا رطوبت بیشتر آید عفص و مازو و صمغ و کتیرا و شیاف مامیثا و مقل و قوبال و سس و سنگ سبوبه با سرکه طلا کنند و آنچه بدین ادویه زائل نشود اول زلو بچسپانند تا خون ردی را جذب کنند بعده بران محجمه نهند تا خونی که از زلو باقی مانده باشد خارج نماید پس موم روغن که از روغن گل ساخته باشند طلا کنند و یک شب رها کنند و روز دیگر آرد جو و آرد نخود و تخم خربزه و سبوس گندم و کشنیز در آب پخته طلا نمایند و شب رها کرده دیگر روز بطبیخ بابونه و بیخ خطمی در حمام بشویند و اگر چیزی باقی ماند دیگر باره و چه بران اندازند و همین علاج را دیگر بار اعاده نمایند و اشق به سرکه حل کرده قوبای کهنه را سود دارد و یا کندش و زردچوب نیز افزایند صفت دوای قوی تر گیرند زرنیخ و بار روغن گاو سوده سه روز بگذارند پس روغن ازان صاف کرده آن روغن طلا کنند تا قوبا دور کند و گوشت پدید آید پس مرهم علاج کنند دیگر مازو خام بی سوراخ پنج درم در بول گاو یک سکوره و سرکه یک سکوره بپزند تا نرم شود و ساییده طلا نمایند دیگر سریشم ماهی چهار درم کندر ده درم به سرکه حل کرده طلا کنند دیگر مازو و کتیرا و خبث الحدید به سرکه حل کرده طلا کنند دیگر برای قوبایی که حصیبه باشد سفیداب هشت درم گوگرد دو درم مویزج یک درم به سرکه طلا کنند و هرگاه قوبا از علاج پاک گردد بران ادویه را دعه که آن موضع را قوت دهند طلا باید کرد تا معاودت نکند ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد نمایند و بعد نضج ماده تنقیه بدن از خلط محدث آن بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله مقوی بیتر کنند و بعد تنقیه تامه هلیله زرد و صمغ آلو و صبر مساوی ساییده به سرکه کهنه و روغن گل آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا رقیق مبتدی باشد مورد و مغاث مساوی ساییده به سرکه تند سرشته طلا کنند و اما هرگاه مزمن شود و جلد با آن متقشر گردد این طلا بکار برند قردمانا مویزج هر واحد ده درم بیخ سوسن آسمانجونی گوگرد زرد هر واحد پنج درم نخود پشک بز هر واحد شش درم همه را با سرکه بیده به سرکه کهنه سرشته طلا کنند انطاکی گوید که تنقیه بفصد و اسهال کنند بعده اطلیه مناسب مثل شیر انجیر بنطرون و بیست و شب و ریوند و عصفر و نمک و شونیز و شحم حنظل به سرکه برای حار و بعسل برای بارد بکار برند و آز مجربات من برای جمیع انواع او این دواست مرکی فسفر کف دریا گوگرد شب یمانی مساوی بقطران سرشته بعد خاریدن طلا نمایند و ملازمت حمام کنند گیلانی مینویسد که بیشتر در علاج قوبای قوی بفصد و اسهال [illegible] دافع سودا و اخلاط سوداویه احتیاج می افتد و مطبوخ افتیمون را مدخل تام ست در نفع قوبای رطوبی و سوداوی و قوبائیکه ماده او دموی باشد و فصد [illegible] و علاج موضعیه مستعمل در قوبا مختلف بود بحسب اختلافات مرض از جهت ماده و جنس او و کیفیت او بحسب برودت و حرارت و قرب بصلاح و از جهت مرور زمانه بران و از جهت موضع مرض و غیر اینها بحسب این امور ادویه موضعیه باید و علاج قوبای مزمن علاج قوبای سوداوی ماده ست و اگرچه ماده او در اصل دموی باشد مثلا و از ادویه کثیر المنفعت در قوبائیکه قوی الماده نباشد روغن پوست نارجیل ست و طریق ساختن آن انیست که پوست سخت نارجیل را صاف کرده خرد خرد بشکنند و در آب تر کنند تا نرم شود و آب بسیار نباشد بلکه چندان تر کنند که نم بردارد و بپارچه صاف کرده در شیشه مطین اندازند و در دهن او سنگهای کاه یانی نهند و در وسط طبق سوراخ کرده بر دیگدان نهند و سر شیشه ازان سوراخ داژگون بیرون کنند و زیر او مقابله آن در دیگدان قدح نهند و بر طبق آتش ملایم روشن کنند پس روغن سیاه حاد که ازان بچکد نگاه دارند و بطریق طلا بعد طلا استعمال نمایند و بشویند و باز طلا کنند و همچنین مرات عمل نمایند که بعون الله تعالی نفع تام نماید و کذلک طلای لبان مصعد آنرا انفع بخشند باین طریق که لبان را بکوبند و در ته دیگ فرش کرده در وسط آن قدح نهند و بر سر دیگ ظرفی وصل کنند و آن ظرف را از آب پر نمایند و زیر دیگ آتش نرم کنند پس از نمی آب در قدح و زیر سرپوش چیزی سفید مثل آرد تند و جمع شود و آن هر دو را نگاهدارند و نزد حاجت چنین استعمال کنند که بگیرند اندکی از جوهر مصعد مذکور و در آب مسطور آمیخته چند بار بدان طلا نمایند که نفع تام نماید و از عادت ماست که امر میکنیم اولا بشرب روغن زرد یا مسکه در آب گرم خفته بطریقیکه ظرف آنرا در آب گرم نهند تا گداز و صاف کرده بنوشند و یا روغن بادام بیاشامند و این اولی ست هر روز مقدار سه درم در ابتدا بنوشند و بعد ازان تا ده درم یا زیاده ازان بیفزایند و بران تا شش ماه مداومت نمایند بعده اگر احتیاج تنقیه شود مسهل سودا استعمال کنند بعده روغن پوست نارجیل یا لبان مصعد باب مقطر او استعمال کنند که ازین هر دو تدبیر قوبا باقی نمی ماند خصوصا اگر رعایت تدابیر درین مدت و بعد این کنند و میل آن بترطیب گردانند بولس گفته که معالجه قوبای [illegible] قوی التجفیف نمایند و استفراغ بدن باسهال کنند و بران ادویه منقیه بطلا استعمال نمایند مثل نخود و هر دو خربق و حرار که بر صخره باشد چون نرفت یا موم

یا با تنبیج آمیخته و زبل عظایه و زبل زنبور که آنرا بتنبیج تنها خورانیده باشند و اکثر قوبائی که در ریش و دهای دیگر باشد باین علاج تنها و بروغن گندم صحت یابد و اگر قوبا مزمن
باشد برگ تنبیج کشت بسرکه سائیده ضماد کنند و یا برگ کبر بسرکه سوده ضماد نمایند و اما ادویه مرکبه انیست که بگیرند سر ریش شجار ان نیم اوقیه کندر یکنیم درم سرکه نیم قوطولی
ادویه را در سرکه گداخته بر قوبا طلا کنند و ایضاً بگیرند قلقطار یک اوقیه صمغ یک اوقیه گوگرد زرد نیم اوقیه بورق نیم اوقیه قاقله شصت عدد سائیده بسرکه سرشته طلا کنند و بر جای
صحیح آنرا نرسانند و چون خشک شود بآب سرد بشویند و ایضاً بگیرند قلقدیس و کبریت زرد و نطرون و کندر مساوی و برای قوبا در سرکه و برای حکه در شراب سرشته
بکار برند و از علاجات قوبای غرمن ردی بعد تنقیه بدن و اصلاح حال آن آنست که بران دوای حاد بپاشند تا بخورد و گوشت ظاهر گردد و بعده بمرهم علاج کنند تا آنکه
صحت یابد و این طلا قوبای ردی غرمن را نافع ست زرانک کتیرا تخم خربزه مساوی بسرکه سرشته طلا کنند ابو الحسن گوید که قوبای ردی زائل میشود بفصد و استفراغ
و طلا باشیای غساله که جلا کنند مثل مغز خربزه و تخم آن و داشان و آرد باقلا و آرد نخود و چون بانیها در حمام بدفعات بشویند پس این طلا بران نهند بگیرند صمغ عربی و صمغ فارسی
و کتیرا مساوی و اشق نصف یکجزو در سرکه تر کنند تا ممزوج گردد و بعده بدفعات بران مالند که آنرا زائل کند و در ابتدای او روغن گندم نفع کند و اگر بران داسه بکشند
از سرکه که دران مازو تر کرده باشند قوبا منتشر و فراخ نشود و اگر بعد فصد و استفراغ و طلا متعسر گردد بران زلو چسپانند که استیصال او نماید و اما طوبی را نوشیدن مطبوخ
افتیمون و استعمال ایارج فیقرا و غرغره بمویزج و عاقرقرحا بماء العسل حل کرده زائل کند و اگر مریض حار مزاج باشد بفصد او باک نیست و بادویه ناشفه و اشیای قابضه طلا کنند
مثل اقلیمیای ذهبی و زرنیخ و گلنار و گل سرخ سوده همه بحسب حاجت بسرکه حل کرده و ایضاً آب دهن صائم قبل افطار در آخر روز بران انداختن نافع بود و چرک دندان
او بران بمالند و از آنچه بدان طلا کنند حرمل و کندش و سکه سوده بسرکه حل کرده است و ایضاً آنرا تشریح بسوزن و کشادن خون آن بسوزن و مالش بسرکه که بنبیج ابجدان
نفع بخشد و اما سوداوی بطی الزوال عسر البرء بود و علاجش فصد باسلیق و شرب مطبوخ افتیمون در لوغاذیا یا آب هلیله سیاه و مویز ست و طلا بشحوم بط و مرغابی
و چربی دسومی و روغن دائم نمایند و جمیع انواع قوبا را شرب آب چشمه کبریتی و جلوس دران و آبهای گرم و غسل بدان بسیار نافع ست و در همه لزوم اصلاح اغذیه [illegible]
محمود نمایند و هر نوع آن که متعسر گردد و در گوشت عمیق شود و قیح کند یا سفید گردد دوای حاد بران نهند تا آنرا استیصال گرداند و بخورد و بعد از آن علاج او بمرهم کنند
و مالش جمیع انواع او بحسک جبلی که معروف بحسک قنفذی ست و او آنست که چون حیوان دران سیر کند بدان متعلق گردد خاصه بصوف اغنام و اذناب الخیل که آنرا خرخوطی
شکل ست و بران خار کوچک بود و از آن آب بسیار برآید چون بیفشارند پس بآب و یا آب برگ او قوبا را بمالند و دیگر روز آنرا به کنند و ایضاً این ثولول را نفع کند اگر بدان بمالند
و اما انواع قوبا بسیار ست بحسب ترکب و امتزاج آن و بحسب ابدان و اغراض آنها و نوع سوداوی از آن چون در جلد عمیق گردد و زمانه او طول کشد و پرهیز نکنند سودی بجذام گردد و اعضا
را بر بیاند پس هرگاه اتفاق این حال شود باید که معالجه او بمعالجه اوائل جذام کنند و رانک در سرکه حل کرده بر قوبا طلا کردن تاثیر عجیب دارد و در کدامی از کتب آنرا یافتم و آنرا
تجربه کردم و سریع التاثیر یافتم حتی که آن گاهی بازاله او در یک طلا میکند محمد حسین مینویسد که پوست بیخ پالک جوهری و هلیله سیاه هر یک دوازده مثقال تنکار بریان
چهار و نیم مثقال مازو سبز کات هندی هر یک سه مثقال کوفته هشت پاس بآب لیموی کاغذی بسایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک نمایند و نزد حاجت
بآب سائیده طلا نمایند بعد از آنکه موضع قوبا را بجز سوده درشت و یا کیسه حمام مالیده باشند پس بگذارند تا خشک شود و خشک پوشه آن خود بخود جدا گردد و اگر احتیاج باقی باشد
باز بدستور طلا نمایند و اگر این قرص را بآب برگ پالک جوهری تازه بسایند و بمالند بهتر و قوی تر گردد و چند دفعه بعون الله تعالی زائل میگردد و نیز مالیدن صابون سوده با تنکار
محرق مفید ست و اگر بدین تدابیر اصلاح نیابد و محتاج بجراحت نمودن و اخراج مواد باشد بران سیر سوده گذارند تا آبله کند و مجروح شود پس بمرهم سفیداب یا غیر آن گذارند

ثالیل و مسماریه و عقعف قرنیه و امثال آن

بدانکه ثالیل جمع ثولول ست که بفارسی زخ و بهندی مسه نامند و آن بثور صلب مستدیر ست که در بدن روید و شش نوع بود یکی منکوس و او آنست که غیر منبسط بود
بلکه املس شبیه به بثره صلب باشد غیر آنکه مستدیر بود و در گوشت فرو رفته باشد گویا که در لحم مرکوز ست و گویند او آنست که بیخ او دو شظایا باشد دوم متشقق بزرگ
مستدیر ذی شظایا باشد دیگر البیس سوم متعلق چهارم مسماری که سر او چون سر میخ بزرگ بهن بود و بیخ او باریک اندرون با فرو رفته همچو مسمار یعنی میخ و بسفیدی مائل
باشد پنجم قرنی و آن را عقعف یعنی نخستی کج بجانبی بود ششم طرسوس که برآمده باشد از آن حریر و ریسم پالاید و سبب تولد ثولول خلط غلیظ خشک بلغمی ست که لزج

[illegible] گردد یا اخلاط سوداوی بلغمی [illegible] ظاهر شود ساخته باشد و بقول شیخ سبب ثآلیل این مرض [illegible]
و سبب مادی خلط غلیظ سوداوی گاهی سوداء بلغم یابس بسیار که در خون کثرت پذیرد و تحجیر گردد و گاهی غلیظی خون را بسبب احتقان و کثرت او و عدم [illegible]
تحلیل استحاله بسوی خشکی به هر عضوی عارض شود خصوصا در عروق صغار که در اشال آن خون متعفن باشد و سبب قلت او و قرب او و اما اسباب خارجی که آنها مخصوص تحجیر
از تعفن میباشد لاسیما چون خون در جمیع جوها بسیار باشد و گاه باشد که ثولول بسیار بود و اندک تفتی در عضوی پدید آید و گاهی تا آن یک عدد بزرگ بعید و سبب [illegible]
شود و هر گاه آن ثولول بزرگ است یا باطل کنند بهتر تدبیر کیا باشد دیگران ساقط شوند و باشد که ثآلیل متفرق برآیند و ابو منصور گوید که ثآلیل چهار نوع است یکی از آن
رطب لین و دیگر صلب چاسی و آنرا اسامیر گویند و سبب رطب بلغم مشتبه بسوداست و سبب یابس سودا بود و انطاکی گوید که ثآلیل اجمع منحط اسند و آن طوبتی ست که از
سودا متحجر شود فقا با مختلف ذی طول و قصر و فرع و مشقوق که بیخ آن باریک باقی غلیظ بود بر وید و گاهی بسبب خبث ماده درد کند **علاج** شونیز با سرکه نمک
با سرکه هر روز مکرر بمالند و پوست مالیدن روغن گل و چربی بط و مرغ مفید بود و بعد از نضج تنقیه بلغم و سودا بمسهل کنند بعد آن حب افتیمون خورند و اگر ازین چیز با فائده
نشود بآهن قطع کنند یا دوائی تیز مانند قلقدیون بمالند و هر گاه گوشت زیاده خورده سوزش کند مرهم سفیداب باستعمال کنند و نوشادر و انزروت و زنگار با آب صابون
سرشته طلا کردن نیز ثآلیل را ساقط کند و همچنین مارا شکنه انگریزی که کاشنک گویند در آب ساییده طلای رقیق ساختن بعد اسقاط آن مجرب ست و اگر ثولول
را بناخنگیر خراشیده سقمونیا و شیر درخت انجیر سوده ضماد کنند و دیگر زنفع مید بید یا از زر چوب ساییده در کاغذ پیچیده بطور فتیله ساخته سر آنرا سوزانیده ثولول را
بآن داغ کنند و از دست بر کنند و گویند که کشنیز خشک در آب ساییده ضماد کردن مجرب ست در دو سه نوبت خشک شده می افتد و سرگین طاوس بسرکه طلا کردن
و یا صدف سوخته بسرکه ضماد نمودن و کذا برگ و شاخ خرفه بران مالیدن مفید بود و اگر ثولول را ناخن یا چاقو شکافته خاییده چند و بیخی در آب حل کرده بمالند در دو سه روز
بیفتد و اگر از پارهٔ شب یمانی مکرر بمالند که خون آلوده شود و یا پشک بز بسرکه ساییده طلا کنند و یا سهاگه و تیلیه بضعف بریان و نصف خام با آب لیموی کاغذی
سرشته بمالند و یا بیخ بسرکه ساییده بر بدن بمالند و یا چوکه در آب لیمو ساییده طلا نمایند نیز مفید بود و صاحب تحفه نوشته که اگر نخود خشک را در اول هلال بعدد
ثآلیل گرفته هر یک آنرا یک عدد نخود مالیده مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای از بالای شانه آن لته را بجانب عقب بیندازند در آخر آن ماه جمیع ثآلیل برطرف
میشود و بعضی گویند که این عمل تجربه در آمده و اگر برگ پان گنگیری بگیرند بران چونه بمالند و فتیله آن ساخته در نر انگشت و سبابه گرفته بر سر مالند چنانچه از ناخن نیز
خراشیده شود و در اندک مدت همگی منقلع گردد و اگر مسه کلان باشد دو سه روز همچنان کنند تا بتمامه منقلع شود درین باب مجرب ست **ذکر ادویهٔ نافع ثآلیل** طلای
روغن گندم و کذا حلتیت و مغز انجیر خشک و کذا آب چقندر سرخ و کذا کندر بسرکه و زیت هر واحد در قلع ثآلیل مجرب سویدی ست و ضماد بیخ درخت خلاف سوخته
و کذا برگ آن بسرکه و کذا مر و سلیخه و عسل و کذا سرگین کبوتر با آب و دهن و کذا حلتیت بشیر انجیر یا بعسل و کذا تخم بیدانجیر بعسل و کذا آب برگ انجیر و کذا انجیر خام بنطرون آرد
گندم پخته و یا تنها پخته بموم زرد آمیخته و کذا اشق بسرکه و کذا فرفیون بزیت و کذا سام ابرص کوفته و کذا خاکستر او و بیخ کتان و ورق و کذا پیاز عنصل بریان و کذا
خاکستر شاخ انگور بسرکه و کذا اوج سوخته و کذا گل سرخ پخته یا خام سوده و کذا سرگین گاو بسرکه و کذا اسداب و نطرون و کذا سرگین گنجشک با آب و دهن بعد دا[illegible]
و کذا اصداء حدید بشراب و کذا قشر بیشاور با تنج و کذا خون سنگ پشت و کذا پشک موش و کذا خاکستر بادنجان بسرکه سرشته و کذا تخم نیز سوخته بسرکه و کذا ترنج کوفته
بسرکه آمیخته و کذا سر طرخ سوخته و کذا خون بز و کذا خون خرگوش نیز آمیخته **و دلک** بلاجورد و شرب آن و کذا بخنوب شامی تازه **و داغ** بشاخ آس تمرات و کذا
بفتیله پنبهٔ کهنه سه چهار مرتبه هر واحد دافع ثآلیل ست **اقوال حکما** ابو سهل گوید که ثآلیل را باین طور قلع نمایند که بگیرند زر و شب یمانی و چربی بط سرشته طلا کنند
و یا تخم جرجیر بسرکه و زهرهٔ گاو بسایند تا مثل مرهم گردد و هر روز مرات کثیر طلا نمایند و یا برگ مورد و برگ کبر و یا بسرکه خشک و کذا بیخ بسرکه سوده و خرنوب نبطی مسوق
بسرکه بمالند و بهره از ین در روزی چند بار بمالند و اگر آنرا اصول باشد آنرا و حوالی آنرا شرط زنند و بر آن شیر انجیر چکانند یا دوائی حاد اکال مثل دیگ برعیک و غیره
بران نهند پس هر گاه سیاه شود و متاکل گردد بران اندک روغن زرد نهند حتی که آنچه متاکل شده باشد منقلع گردد و اعادهٔ این تدبیر مرات کنند تا آنکه بتمامه زائل شود
و اگر در بدن کثرت آن باشد تنقیهٔ بدن با دویهٔ مخرج سودا نمایند و تدبیر را بچیزی که ترطیب و تلیین نماید مائل گردانند شیخ میفرماید که لا محاله در تقلیل خون از فصد

[illegible] ... ثآلیل اگر ... بعد ... بسرکه ... آن ... ثآلیل ...

وباشتر ... که ازان چاره نیست اگر مرض کثرت پذیرد فصد و استفراغ و اسهال بجا آرند و همچنین تدبیر مواد غلیظ نمایند و غیر آن از انچه ذکر او در اکثر گذشت
مقامات ... باید که ... ثآلیل و ... مسامیر ... جهت ازان برای ثآلیل ضعیف استعمال باید کرد مثل ... و روغن ... طبیخ ... و ...
... گنند بسماق ... روغن ... بانیان و ایضاً ... کبریت ... سرکه و ... حاشا ... نیز ... و برگ ... برای ضعیف و قوی ... پوست ... و ...
خشک ... باوجود قلت اذیت او برای ثآلیل عظیم قوی نیکوست و پوست بیخ ... خاکستر او بسرکه ... بابیخ ... نافع ست ... بگیرند ...
وحنا و کوفته بیخته بآب ... طلا کنند و اما قوی ازان برای ثآلیل قوی بکار برند مثل طلای مرتب از نفط و زرنیخ و اشخار و خصوصاً با سیماب کشته ... خاکستر ...
و زیت و نمک بآب ... و ... بزر ... و ایضاً ... زرنیخ و ایضاً عسل بلادر در اسقاط او قوی ست و شیر ... بتکرار بران بمالند ساقط کند
و ... ثآلیل ... عظیم است و شونیز ... چون ضماد نمایند عجیب ست و زهره ... بزر ... و ... و مرهم ... دیاخلون ... که آن مرهم ... ست
ترکیب ... جوز رطب و زجاج ... زنده ... کوفته بیخته بران نهند و یا بگیرند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد پنج درم ... شش درم
شش درم ... و چهار درم اشخار و زرنیخ زرد هر واحد هشت درم زهره گاو شش درم اشنان فارسی هفت درم کوفته بیخته بآب صابون طلا نمایند و از معالجات ...
قلع اوست و این گاهی بانبوبه پر چلیه ... ریزه و یا نقره و یا آهن بود که تجویف او بمقداری باشد که دران ثآلیل باندک دشواری در آید و جرم او حاد قطاع باشد پس آن
ثآلیل باندک زور در آرند و بران بپیچیده نیز یک پیچ آن اندک بفشارند که آنرا استیصال کند یا بصناره ثآلیل را بگیرند تا آنکه بیخ او کشیده گردد بعده بآلتی تیز که تا بیخ او
رسد قطع کنند بعد قلع آن روغن زرد بران نهند و ایضاً هرگاه دوای حاد بران گذارند و قلق آرد دوای حاد بر دارند و بران روغن زرد نهند و چندی ترک کرده باز اعاده
او کنند تا آنکه سقوط آن تمام شود و گاهی قلع آن باین طور میکنند که انچه متصل اوست باهن لطیف مقور جدا میسازند بعده بران دوای حاد میگذارند و تجربه کرده ام
قطع آن باستره عمیق تر حتی الامکان مع مراعات سطح جلد بعده مالش موضع بصابون و سعد و گل سرخ تا خونیکه ازان سیلان کند سائل گردد و محتبس شود و بعد آن
ما بقی ساقط گردد طبری گوید که علاج ثآلیل حادث در پیشانی و روی همان انچه در علاج عدسیه و حنطیه بیاید باید کرد و گاهی امر بقلع او میکنند که این اسهل انقلاع ست
با عروق او برایند و انچه بدان طلا کنند و دیگر روز یا بعد دو روز آنرا زائل کنند برگ حسک جبلی رطب ست این را بران بمالند که آنرا خشک کند و بیفگند و ایضاً صمغ
در سرکه حل کرده طلا کردن آنرا زائل کند و من در این دوا استعمال میکنیم بگیرند بورق یک درم برگ مورد تر سه درم نمک طبرزد یک دانگ و بسایند و بدان یکی را بعد دیگری
بمالند تا آنکه خون براید بعده ترک آن کنند و ایضاً بعد دو روز بمالند پس بخشکد و زائل شود و این را در هر یکدفعه استعمال نکنند و هرگاه بزرگ باشند و صلب گردند روغن ...
ساعتی بر آن بمالند تا آنکه دران خون ظاهر شود بعده بشویند و بروغن چرب کنند که خشک کند و بیفگند غیر آنکه واجب ست که بعد استعمال روغن از آب سرد و هوای سرد محفوظ
دارند و بآب گرم بشویند و اگر موضع متقرح و گرم شود مرهم کافور دران استعمال نمایند و نوع ثآلیل تینی را که بدترین انواع ست نیز بعلاج مذکور معالجه نمایند پس اگر این علاج دران
فائده نکند اولی آنست که دوای حاد و روغن نوره بران نهند تا آنرا استیصال گرداند و دیدم که صاحب روغن نوره منقلع شد بیخ او مثل درهم مدور ظاهر شد و بران هم دوای حاد
نهاده شد حتی که منقلع گردید پس بران مرهم منبت لحم گذاشتم تا آنکه اصلاح یافت و از نافع ترین چیزیکه در ثآلیل استعمال کنند آنست که بگیرند چوب آس رطب و یک طرف او
در آتش نهند تا گرم شود و طرف دیگر نشیش و تر بد ظاهر گردد و بگیرند ازین آب و بر ثآلیل بمالند و این در روز بعمل آرند و در شب بهر روغنی که خواهند و بهتر آن روغن گل ست
چرب سازند که آن بغیر وجع بیفتند و باز عود نکند ایضاً او گفته که علاج ثآلیل متشقق ذات شظایا که سبب فاعل او خلط بلغمی سوداوی بود نوشیدن ماء الاصول
بروغن بادام تلخ ست بعده شرب مطبوخ افتیمون و دوالک آن بآب برگ حسک جبلی و آب بورق و برگ مورد کوفته ببورق و اگر متعسر و صلب گردد بران روغن نوره
چکانند چنانچه سابق مذکور شد و انچه بدان علاج ثآلیل کنند بعد تنقیه و اصلاح غذا اما النشا و بروغن گل و موم و شحوم ست و اگر تا چهل روز هر روغن و بهتر آن روغن گل ست
بمالند ساقط گردد و بعض اوائل ذکر کرده اند که طلای او بآب ظهر یکدفعه یا دو دفعه خشک کند و بیفگند و این دوا که تجربه آن کرده ام استعمال کنند بگیرند آب آهنگران که در ان
آهن گرم سرد میکنند و دران بورق و صبر و مر حل کنند و بمالند و اما علاج نوع منکوس آنست که متقرح گردانند بعد فصد و استفراغ بعده از روغن نوره بران آبله افگنند
تا دران خون ظاهر شود بعد ازان بسرکه بشویند و بروغن گل چرب سازند که آن زائل شود و هرگاه تر گردد مرهم کبیر علاج کنند و این نوع چون دانه او بزرگ شود و بر موضعی منتشر

النهایه یا قریب بدان عضوی شریف بود پس واجب ست که بران مرهم داخلیون چند روز نهند که یا آنرا تحلیل کنند یا ترقیق کند و فضلات او را باقی گردانند پس بر نشتر
بگشایند تا آنچه اندران باشد سائل شود و خشک گردد و از بهترین چیزها که برای قلع ثآلیل متعلقه و مسامیر منخسفه منکوسه استعمال نمایند این دواست و این مشهور و مجرب
این بسیارست بگیرند مر گوگرد زرد و زرنیخ زرد و قونیز خاکستر غرب مساوی پس بعضی او را بسرکه و بعضی او را بزفت سرشته بر ثولول طلا نمایند هر ثولول و هر مسامیر که باشد ازین حکم
شود زائل گردد و درین تقدیر بسیار تر از نیست چه مجرب ست و بعضی مردم برای این عسل بلادر بیان کرده اند و این خطای بزرگ ست لاسیما در بلاد گرم که موجب ساعیه
میگردد و گاهی تجمیع بدن متعدی میشود و گاهی باز ان مرض صحت می یابد و باز بعد یکسال عود میکند و شخصی را دیدم که قروح متولد از عسل بلادر آنرا مرهم نمودیم که آن را
بطریق اسقاط قوت و ایراث حمیات مطبقه هلاک گردانید پس واجب ست که انسان از استعمال عسل بلادر حذر نماید و اما تنومات مثل شیر انجیر و شیر ماذریون و شبرم و شیرج
قوت در استعمال آنها نیز خطر است و سالمترین چیزیکه استعمال نمایند همان ست که ذکر کردیم و اگر انسان اراده تعدیه بغیر آن کند پس بهترین چیزها روغن نوره است
که مذکور شد مجوسی گوید که حدوث ثآلیل و مسامیر از خلطین غلیظین بلغمی و سوداوی میباشد و صواب علاج آن استفراغ بدن بطبوخ افتیمون و غاریقون یا حب اصطفلیقون معمول
بافتیمون ست و پرهیز از مولدات این هر دو خلط و آنچه از آن ضعیف قلع آن کند بشپک بزباریک سوده بسرکه سرشته بر ثولول نهادن ست و امثال موضع در روغنی برات با سرکه
خمر منک قلع آن نماید و یا بگیرند قشور پوست و باریک سابیده بسرکه بسرشند و لزوم موضع کنند و یا بگیرند قنطاریون و باریک سوده بثلث سرشته بر ثولول نهند و اگر این
ادویه فائده نکنند دوای حاد مثل فلفیون و مثل آن بر دیگ نهند که این او را بخور و بسوزد و بعده بر یخ او روغن زرد گذارند حتی که خشک بیشه را قلع کند بعده اعاده دوای حاد
کنند بعد آن روغن زرد تا آنکه جمله مستاصل گردد و بعد از ان معالجه او بدوای منبت لحم نمایند و گاهی نفع میکند اینکه سنگ قلقل و اشخار و اشنان فارسی و بورق مساوی
باریک سوده آب حنا بری یا آب صابون بسرشند و ثولول را بموی بر بندند و بران این دوا پاشند که در روز سوم آنرا ساقط کند صفت ضماد دیگه ثآلیل را قلع کند
بقوت زنگار مس سوخته شحم حنظل و بورق نوشادر اشخار زرنیخ زرد زهره گاو اشنان فارسی هر واحد یکجزو آهک آب نادیده نیم جزو باریک سوده با آب صابون یا آب اشق
سرشته بر ثولول لزوم نمایند بعد از آنکه بیخ او بسته باشند و دیگر آهک آب نارسیده در روی شراب باریک ساخته با آب بهی سرشته بر ثولول ضماد کرده باشند که این خشک
نماید و بسوزد و اگر این ادویه نفع نکند با نشتر قطع کنند بعده بدوای حاد و مرهم زنگار و بعسل بلادر داغ دهند تا آنرا مستاصل گرداند و بسوزد و باید که آنرا با آهن قطع نکنند
مگر بعد استفراغ بدن از خلط غلیظ ابن نوح گوید که نگاه کنند اگر ماده او هنوز منقطع نشده باشد و در طریق خروج بود باید که تنقیه بدن کنند اما در رطب لین از بلغم و اما
در صلب جاسی از سودا بعد از ان علاج رطب نمایند باین طور که بکبریت رطب بخور و سبغلی که این قوی ست بمالند و میل باغذیه لطیف مولد خلط محمود مثل اسفیدباجات
و لحوم طیور و حملان کنند و استکثار دخول حمام نمایند و شراب رقیق ممزوج با آب بسیار بنوشند و اما بر صلب زرنیخ زرد مویز کوفته طلا کنند و سه روز بران بگذارند پس بکشایند
و بیخ بر آرند و اگر چیزی باقی ماند اعاده او نمایند و یا پوست صنصاف بسرکه سرشته طلا کنند و یا عسل بلادر بران نهند که آن قلع او نماید و یا قلع او کنند و حوالی او
شرط زنند و بران دوای حاد پاشند و هرگاه سیاه شود روغن زرد بران نهند تا آنکه ساقط گردد و از جمیع مولدات سودا پرهیز کنند علی بن رین گفته که حمل یعنی
کرم سرگین را آب بسایند و بر ثولول طلا کنند که این در ساعت استیصال او کند و قوبارا نیز زائل کند و همچنین خون سگ و بول آن جرجانی و ایلاقی مینویسند
که اول استفراغ سودا باید کرد و تدبیر برای تری آن کنند و استفراغ بحار الجبن کردن جواب ترباشد و از چیزهاییکه درین باب بکار آید اینست که مازو و شب یمانی با شحم
حنظل ضماد کنند و برگ کرنب تر مالیدن نافع بود و گزمازو بکوبند و بسرکه سرشته ضماد سازند از بیخ بر آرد و آب صابون و اشنان و آب اشخار آنرا بشویند و اگر مازو
سوده بسرکه سرشته ضماد کنند نفع بخشد و کف بول که از زمین بر خیزد و منی طلا کردن مجرب ست ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد
[illegible] درم شکر سفید [illegible] درم بنوشند و غذا فروره نخود بمغز بادام سازند و بر تناول این جلاب و غذا تا پنج روز مداومت نمایند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ
بدن [illegible] مذکوره در قول مجوسی بیان نمایند و بعد تنقیه بچیزیکه قلع او نماید ضماد کنند و شیر انجیر خام یا شیر ثافسیا بران چکانند و یا بگیرند قنطافیلون و باریک سابیده
[illegible] بسرشته طلا کنند و یا مرهم زنگار طلا نمایند و یا بگیرند این دوا که از همه قوی تر در قلع او ست اشنان سبز فارسی زهره گاو و زنگار مس شحم حنظل نوشادر آهک آب نارسیده
مساوی همه را باریک سابیده با آب اشنان بسرشند و بر ثولول طلا کنند و باید که با آهن قطع نکنند خجندی گوید که علاج او فصد ست اگر احتیاج آن باشد و هر صبح

شد سیح و بعد بیان و اصل السوس و گاوزبان بشکر نبوشند و غذا احمصیه خورند و تنقیه بدن بعد نضج بمطبوخ افتیمون و حبوبات که در آن غاریقون باشد باید کرد و بعد تنقیه تام اضمده و اطلیه استعمال نمایند و حق آنست که بر آن ادویه حاده کالة نهند تا آنرا سیاه کند پس آن روغن بند و خشک شد التطاگی گویند که ابتدا بتنقیه بدن کنند و اگر چه مقصد باشد بعد از ان قطع نمایند به چوب انجیر و کریچ یا قلاوانج و هند که این مجرب ست و همچنین پیاز و نمک و سرکه و شکوفه کبوتر و گنجشک سوده بر آن و آب و درین روزه دارند و خاکستر کرم و صفصاف و پشک گوسفند و شتر و همه آنچه مذکور شد گیلانی مینویسد که از غرائب چیزیکه دیده ایم اینست که یکی را از صبیان که سن او قریب بیست سال بود ثآلیل بسیار در جمیع بدن او عارض شده و معالجی باو ملاقی شده و او را امر کرد که کعب کبیر از منفیا بمقدم تر بید فانق سفید در آب ... صاف کرده سحرگاه بنوشید و او حسب گفته تشخص عمل کرده ده مجلس او را اجابت شده و در شب دوم از آن مرض تمامه زائل شد و این از عجائبات ست و گاهی باشد ثآلیل قوی باشد که بذاته ساقط شود و اگر بیخ ثآلیل باریک تر باشد بقطع او پردازند و اگر بیخ آن بزرگ بود حوالی آن شرط زنند و براى ای حاد باشند و اگر بعد قطع بعد ادویه حاده داغ استعمال کنند اولی بود و اگر انواع از طلا باشد بهتر ست و اگر چه این امر منافی مراعات سطح جلد ست و بعضی از استعمال عسل بلادر منع کلی نموده اند و این حق نیست زیرا که بعض مردم از خوردن عسل بلادر و لبس او نیز ضرر نمی یابند و لیکن چون آنرا با مغز جوز یا روغن آن مخلوط کنند اصلاح او تمامه نماید و گاهی بخرم فقط قطع میکنند باین طریق که بگیرند موی قوی یا رشته ابریشم خوب بافته و بدان بیخ ثآلیل محکم به بندند تا آن ساقط کند لیکن قطع آن با آهن بسرعت بر دو از ضرر او ایمن گرداند با وجودیکه آن خطرناک بسیارست اگر در وقت خود واقع نشود اعنی هرگاه بدن ممتلی باشد و دوای مجرب بگیرند فلفل ... و قلقدیس ... سیاه ... ساوی ... العلم مخلوط سازند تا مثل مرهم گردد و بر مسامیر نهند بعد از آنکه تنقیه او کنند دیگر بگیرند اشخار و آهک و زنگار هر واحد یکجزو و بآب عصاره یا ببول طفل نابالغ سرشته بدان علاج کنند که آن نافعست هر یکم که قطع ثآلیل و مسامیر کنند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد یکدرم آب عرق ... آب صابون اول هفتده درم عسل هشت درم فرفیون ... شش درم بیزند تا مرهم شود و بعد زند بهاء الدین گوید که تخم حنظل با شب یمانی طلا کردن مفید بود و طلا کردن منی آدمی بعد از آنکه ثولول را بخشی خراشیده باشند و ... آنرا اندکی ... کرده نافع بود و طلای نوره معمول چند ساعت هم نافع آید و ذراریح با ... کوفته طلا کردن قوی بود و ثولول را در ... آهن تابیده داغ کردن عظیم مفید آید و مداومت سر ... نافع و مجرب ست و مسماریه را اگر توانند بدستکاری بیرون آورند و الا ... بجز اشند و صفوه کوچک از سیر خالص بران بسته دارند تا بالکل آنرا تحلیل کند و اگر نوشادر و ... و غیره که در ذیل علاج مسطور شد بران بندند عظیم نافع آید و تیزاب فاروقی نهادن بسیار مفید بود و عسل بلادر هم قوی بود و ذراریح ... گشته و خاکستر بلوط و نمک قلیات را بآب پیاز سرشته طلا کردن ... یک شبانه روز بران گذاشتن نافع بود و مخفی نماند که هر دوای تیز و قوی که بر بثرات نهند باید که احتیاط کنند که از عرض بثره زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزاند و ریش نکند

عدسیه و حنطیه

و آن بثوری ست که اکثر بر پیشانی و روی حادث گردد و شبیه ثآلیل بود غیر آنکه املس چسپیده بود و شکل اول بشکل عدس و شکل ثانی بشکل گندم و در مقدار طول هر دانه از انها باشد و عدسیه نزد رنگ چسپیده به بدن بود و حنطیه بشکل گندم دراز مائل بسرخی باشد و بعضی گویند که رنگ عدسیه سرخ و حنطیه زرد بود و سبب اول رطوبتی ست که باختلاط صفرا فاسد شود و غلیظ گردد و سبب ثانی رطوبتی که بخون فاسد شود و غلیظ گردد و بعضی بعکس این گفته اند و آن اقرب بصواب ست علاج تنقیه بدن با دویه منقی رطوبت و اخلاط غلیظه فاسده کنند تا آنکه معلوم شود که بدن پاک شد و لزوم پرهیز از اطعمه غلیظه نمایند بعد تطلیه او باین طلا کنند بگیرند ... و موم ... بگدازند و در هاون انداخته بران اندک صمغ آلو و مویزج و شیطرج هندی کوفته اندازند و حل کرده بر موضع طلا نمایند تا آنکه خشک شود بعد هر ... بران کنند تا آنکه بریزد و خشک گردد و بعض اطبا زفت و شمع را بر خرقه مالیده بران می نهند و آنرا دو روز گذاشته جدا میکنند پس گاهی در یکدفعه خارج می نماید همه را آنچه بر چهره از ان باشد و آنچه آنرا ببرد اینست که خاکستر فی شیطرج سوخته باندک سرشیر گداخته بران چسپانند تا خشک شود و پس بسختی جدا سازند و مکرر متواتر بعمل آرند که آن همه منقلع گردد و از لطیف ادویه که بدان استعمال کنند اینست که از روغن حب الغار و موم و پیه بط و پیه مرغابی و پیه ماکیان ... ساخته هر روز یکبار و در شب یکبار بر موضع لزوم نمایند که این آنرا ساقط کند و سود شخصی را این علت بر اکثر مواضع از بدن او ... بود و این دوا را تا چهل روز استعمال کرد و پس آن همه بغیر جراحت ساقط شد

زائل و ساقط شد و طلا به کندش گوگرد و بورق بسرکه نیز نافع ست و اگر کز مازج باریک سوده بسرکه سرشته بران نهند در چند نوبت از بیخ برکنده شود ابن الیاس
گوید که علاج عدسیه فصد ست اگر خون غالب باشد بعده تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و آنرا ببرگ کبر و خرنوب و مورد و آب شونیز بمالند و یا صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بورق بسرکه

توثه

بثریست متقرح مستدیر حشنه شبیه است از لحم زائد که در اکثر امر اندر عمق رخساره ماخذ کنند و گاهی در مقعد و فرج پیدا شود و سبب حدوث او خلط غلیظ بود که دران حدت باشد
یعنی خون فاسد مخلوط بصفرای محترقه فاسده و یا بلغم غلیظ محترق مع صفرای محیه باشد و گاه سلیم بود و گاهی خبیث و مولم باشد علاج در ابتدا فصد سر رود و اخراج
خون بحسب قوت و سن فصل کنند بعده تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه مع تربد و شاهتره و هلیله نمایند و بعد تنقیه تام مرهم زنگار و دیگر ادویه حاده که در ثآلیل گذشت
بران نهند تا آنکه فانی گردد و لحم صحیح ظاهر شود و یا استیصال آن بخراشیدن از آهن یا نبات کنند تا آنکه خون و زرداب ازان سائل شود بعده علاج بمرهم احمر و اسود
منبت لحم نمایند و صاحب او از تناول گوشت و شیرینی بالکلیه و از اغذیه حریفه و بقول که دران حرافت باشد مثل سیر و پیاز و ترب و خردل و مانند آن حذر کنند و بقول
هندبی و شرب اشربه لطیفه و سکنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله مقوی بعز بدو نقوع فواکه و آب شاهتره مروق نافع بود و سویدی گوید که ضماد پشک گوسفند بسرکه
و یا عسل بلادر یا شیر انجیر یا شیر یتوع دیگر یا ثمر خام جمیز سوده یا زهره بز نر یا برگ سلق مسلوق یا خاکستر گوشت گوسفند سوخته یا حاشا نافع توثه است

نفاطات و نفاخات

بدانکه نفاطات آبلها باشد که اندرون آن خون یا آب تنک باشد و مشابه با آبله سوخته با آتش بود و سبب آن رقت و غلیان خون ست بحرارت ناریه حتی که ازان مائیت
جدا شود و در اطراف عروق زیر جلد مندفع و در انجا محتبس گردد و نفاخات آنست که دران بجز ریح هیچ نباشد و ماده آن ریح بود و در جلد محتبس گشته و شراح قانون مینویسند
که گاهی این هر دو لفظ را بیک معنی اطلاق میکنند و گاهی میان هر دو فرق می نمایند و این بهتر ست پس نفاخات را آبلهای هوائی و نفاطات را مائی مخصوص
گردانند و لابد مائیت در قوام غلیظ تر از هوائیت باشد و این دو نوع بود یکی مائی که بسبب مائیت مندفع از غلیان اخلاط باشد که ازان ماده یکبارگی زیر جلد تصاعد کند
و بسبب فرط کثافت جلد از نسبت ما تحت او دران نافذ نشود بلکه نفاخه مائیه باقی ماند دوم دموی یعنی آنکه بدل مائیت خون باشد و از انچه اول حادث شده عارض شود
لیکن ماده این غلیظ تر از اول بود و درین خون بیشتر از مائیت باشد و از تحت جلد منفتح شود علاج فصد کنند و لعاب بهدانه شیره عناب عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب
برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و بعد از نضج تنقیه بمسهل بار و کنند و خوردن انار و کذا عدس مقشر با سرکه و عناب پخته مفید بود و هر چه مسکن حدت خون و مغلظ
آن باشد از اشربه و اغذیه بخورند و در اول ظهور عدس مقشر بسرکه سوده و یا پوست انار در سرکه آغشته طلا کردن و خوابیدن نافع و اگر بزرگ شود آبلها را بسوزن بشگافند
و بیفشارند بعد ازان مرهم سفیداب نهند و یا بسفیداب ارزیز و یا مرداسنگ مدبر بگلاب و آب مورد طلا کنند و یا بعد شگافتن نفاطات و اخراج زرداب مرداسنگ
مع گل سرخام و اقلیمیای نقره بروغن گل بر موضع نهند تا صلب گردد و اطلیه که در نار فارسی گذشت نیز نافع بود و علاج نفاخات از مرهم داخلیون و مانند آن کنند و تکمید
از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود و چیزهای محلل ریح باید خورد و تفتیح مسام کنند و از مولدات ریاح حذر نمایند و آنجا که غلطی باشد و زیاده شود تنقیه باید کرد و اقوال اطبا
شیخ و گیلانی مینویسند که تنقیه بدن و فصد و مانند آن و استعمال تدبیر و غذا بطریقیکه در سابق مذکور شده باید کرد و در ابتدا که قریب ظهور باشد مثل عدس مطبوخ با آب
و مثل پوست انار یا پوست شاخ آن مطبوخ با آب که نرم شود نیمگرم بر موضع آن نهند و این بعد حصول علم با آنکه خروج او مضر تر از بازگشتن ماده او بسوی باطن ست
بعمل آرند و الا دران هنگام اولی آنست که اعانت بر ابراز او کنند و آب نیمگرم بر جلد ریزند تا بسهولت برآید پس اگر نفاطات برآید و اراده علاج نفس او کنند و غلیظ الجلد
در نکند باید که از سوزن بشگافند و انچه اندران باشد سائل گردانند و رقیق الجلد گاهی بنفسه بشگافد و نشاید که مهلت دهند بلکه آنرا نیز بشگافند و چیزیکه اندرون
آن باشد بآهستگی از رگ اندک بیفشانند و اگر سوراخ بند شود و نفاخه پر شود باید که مرتبه دوم و سوم سوراخ کنند و جلد را منضم شدن ندهند تا آنکه جراحت زیر او مندمل
گردد بعده ازان حال خالی نبود که یا صحت یابد و یا قرحه شود پس اگر قرحه کند علاج بمراهم اسفیداجیه و مرتکیه و مانند آن نمایند خصوصاً چون اندران مثل ایرسا
و [illegible] باشد و مراهم حمره و نمله چون ساعی و متآکل گردد و سائر انچه در انجا مذکور شد بکار برند ابن الیاس گوید که علاج این هر دو تنقیه بدن از اخلاط موجبه آنهاست و فصد

واخراج خون بقدر قوت وسن و باید که هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا عدسیه دهند هرچه مغلظ خون باشد مثل شربت کدو که آن کادی ست و شربت عناب و شربت آلو و رب بیب و رب بهی هر کدام که باشد ده درم بگلاب ده درم بدهند و آب انار نیز نفع کند و طفیشل غذا سازند و اگر متقرح شود و در اعضائی باشد که در معالجه او بتجفیف بیشتر حاجت بود و مرهم قلقطار و قلقدیس معالجه فرمایند نجم‌الدین گوید که فصد از رگ مناسب عضو و اخراج خون بقدر قوت و حاجت کنند و اشربه قابضه مغلظه مثل شربت انار و شربت حماض و رب ریباس بنوشانند و مزورات ترش مثل سماقیه و زرشکیه و حصرمیه بعد ازین دهند و بعد شگافتن چون احتیاج تجفیف زیاده باشد سفیداب و مرداسنگ و گل مختوم خشک سوده بران پاشند حکیم علی مینویسد که این دوا نافع ست پیه بط بگدازند و با آن مرداسنگ سوده آمیزند و بر پارچه مالیده بر جراحت نهند و یا اصل السوس با آب سوده با روغن زرد حل کرده بر آن نهند و دیگر مرداسنگ و گوگرد زرد مساوی بسرکه و روغن مورد حل کنند تا غلیظ گردد و با زیت مطبوخ آن نمایند و ایضاً این دوا برای آنکه بیندازد کیر و لب و مانند آن افتد و بالجمله بر اعضائیکه دران حاجت بتجفیف شدیدتر بود نافع ست بگیرند قلقطار و قلقدیس هر واحد هشت جزو بورق دو جزو و آب بیاب بیده استعمال نمایند و همچنین پشک بز بعسل دوای جید مجرب قدما که بعض متاخرین نسبت آن بخود کرده اند بگیرند انزروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب مساوی و بجنبد همه گل ارمنی و از ان بنادق سازند و در سرکه و آب حل کرده بر موضع طلا بالای طلا میکرده باشند حتی که دران تقبض شدید حادث شود و خشکریشه گردد پس آن یا خود بخود ساقط شود و یا زیر آن رطوبت باشد و احتیاج بگردانیدن خشکریشه شود و سقاط آن افتد و بجواره همچنین بعمل آرند حتی که جمله ساقط گردد مجوسی گوید که علاج تنفط آنست که در نفاطه سوراخ کنند و زرداب که اندران باشد بیرون آرند و بعد ازین مطبوخ ضماد کنند و شاخ انار را در آتش مشتعل گردانند و بدان داغ دهند هرگاه منفجر شود مرداسنگ با پیه خنزیر سوده بران نهند

بثور صغار

جالینوس گفته که گاهی بثرهای کوچک از رطوبات ردیه مندفع بسوی ظاهر جلد محتقن میان گوشت و پوست پیدا شود خصوصاً در ابدان صلبه کثیف الجلد پس اگر رطوبات حار لطیف باشد بثور از بدن بلند و سر آن باریک و تیز بود و اگر بارد یا غلیظ باشد پهن و منبسط بود علاج اگر ماده حار باشد تنقیه بدن بفصد و حجامت و اسهال بمطبوخ یا نقوع فواکه مقوی بهلیله زرد و کابلی و سیاه و تربد کوفته نمایند و اگر غلیظ باشد بمطبوخ مقوی بتربد و یا حب ایارج کنند و از اغذیه مولد اخلاط غلیظ اجتناب نمایند و بعد تنقیه پارچه را آب گرم تر کرده ساعت بساعت بدان تکمید کنند و یا در حمام داخل نمایند تا مواد محتبسه را از مسام بسوی ظاهر جلد خارج کند پس نخود و سفیداب و مرهم واحد بکوبند و بار یک سائیده بسرکه ترکرده طلا کنند و بعد دو ساعت بآب گرم غسل نمایند و یا بگیرند کندر و بار یک ساخته بزیت سرشته طلا سازند و آنکه ماده گرم بود آب کشنیز تر و سرکه و روغن گل طلا نمایند و از اغذیه گرم پرهیز کنند و زیرباج بچه مرغ غذا سازند و باید که از تکمید و طلا قبل تنقیه بدن حذر کنند تا ماده بسوی ظاهر بدن منجذب نگردد و بثور کثرت نماید اقوال اکابر ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب اصل السوس سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود با مغز بادام خورند و تنقیه بدن بحب ایارج یا مطبوخ مقوی با ایارج و تربد کنند و یا هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند و تنقیه بدن باین مطبوخ کنند سنای مکی هلیله سیاه و کابلی هر واحد هفت درم تخم کاسنی بادیان اصل السوس مقشر هر واحد سه درم تربد مقشر کوفته دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید دران فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و از اغذیه غلیظه و تناول فواکه رطبه حذر کنند نجم‌الدین گوید که در حال اگر علامات خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر احتیاج نمایند بعده تنقیه بدن بانچه مقتضی خلط غالب باشد بعد نضج کنند اما در بارد هر صبح مطبوخ اصل السوس و گاوزبان با گلقند شکری یا عسلی بنوشند و غذا حمصیه خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بمطبوخی که دران سنا و هلیله کابلی و تربد و خیارشنبر و ترنجبین و گلقند وغیره باشد باید کرد و اگر خواهند با ایارج یا بغاریقون مقوی سازند گیلانی مینویسد که گاهی بثور از تصاعد کیموسات غلیظه در جلد افتد و این اکثر در اعالی جلد بود و بسبب تکاثف آن پس کسانی را که این از کثرت کیموس در عمق جلد حادث شود باید که اولا باسهال تقدیم نمایند و اگر در عمق کیموس نباشد باید که استفراغ از نفس جلد کنند تا [illegible] نگردد و تنقیه او از جلد بضمادات و اشیای تسخین کننده باید سیما اگر بثور عریض باشد که آن از کیموس بسیار بارد یا غلیظ بود پس درین صورت برگ [illegible] و سداب [illegible] کنند مساوی بگیرند و با زیت سائیده مطبوخ نمایند و باشد را بکنند مع زیت مطبوخ کنند و برگ چقندر تر گرفته سوده ضماد نمایند یا بگیرند دم هشت درم کبریت

مثل او نمک یکدرم و ادویهٔ خشک را سائیده بر جهه زیت نیم قوطولی انداخته بپزند هرگاه مثل مرهم گردد استعمال کنند

بثور لبنیه

اکثر در سن شباب بر رخسار و بینی بثور سفید مثل نقطهٔ شیر عارض شود و چون آنرا بیفشرند چیزی مثل روغن زرد منجمد بر آید و آنرا در فارسی رخباره و بهندی مهاسه گویند و سبب او مادهٔ صدیدی ست که بسوی سطح جلد بطریق بخارات بدان مندفع گردد و در مسام حاصل شود و بسبب غلظ خود تحلیل نشود و گیلانی از طبری نقل کرده که این مرض معروف به زیروان ست و وجه تسمیهٔ او بدان بهر مشابهت او بدانهای کمون ست که آن زیره باشد **علاج** تنقیهٔ بدن و دماغ بفصد سر رود و مسهل و حبوب مناسبه کنند و بعد تنقیه مطفیات خون استعمال نمایند و بر روی ربجالیات مثل آرد کرسنه و پوست بیضهٔ مرغ و استخوان سوخته و قیمولیا و آرد باقلا بشویند و اگر کفایت نکند چیزی که در آن تجفیف و تحلیل باشد مثل خربق سفید و نصف آن ایرسا بسرکه سرشته ضماد سازند و یا بزرکتان مع بورق و انجیر و شونیز مع سرکه طلا نمایند **ذکر ادویهٔ یونانیه مفید بثور لبنیه** ضماد برگ سوس مطبوخ مجرب سویدی ست و ضماد سلیخه مخلوط بعسل و کذا موی انسان سوخته بسرکه سرشته و کذا عصفر و سرکه و کذا پشک گوسفند و کذا آب برگ خربزه و کذا جلد مهر سوخته بآب سرشته و کذا حنا و کذا خبث الحدید بسرکه حل کرده و کذا اسفیداب بروغن گل و کذا اسیر سوخته و کذا اسیر خام بسرکه و عسل آمیخته و کذا زیره بسرکه و کذا کرسنه بعسل و کذا اقاقیا و کذا کف دریا و کذا خزف تنور بسرکه و کذا مرداسنگ بسرکه و کذا زاج بشراب کهنه و کذا خون خرگوش گرما گرم و کذا بزرکتان و مرو نطرون همه سوده و کذا ابوش و ربندی و کذا مرو سداب و برگ فلی مساوی و کذا پیه ماکیان مسلی و پیاز کوفته و عسل **و فرو سلیخه** و کذا سم خر وحشی سوخته بعد چرب کردن بثور بروغن گاو و کذا دم الاخوین **و شرب** و ضماد هلیلهٔ زرد و کذا دارچینی هر واحد نافع بثور لبنیه ست **و** این طلا جهت بثور روی مجرب ست کافور زعفران هر یک نیم دانگ گل ارمنی گل مختوم هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب و سرکهٔ انگوری سرشته طلا سازند و اگر بثور رطب باشد مرداسنگ یکدرم صبر سقوطری پنج درم کوفته بیخته بروغن گل و سرکه طلا نمایند **ایضاً** تخم ترب تخم خربزه هر یک یکتوله آرد باقلا ده توله در سرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام قسط شیرین اکلیل الملک کتیرا هر یک ششماشه کوفته بیخته نگاه دارند و همراه شیر میش بمالند نسخهٔ مطب ست **ایضاً** کف دریا زراوند مدحرج تخم ترب هر یک سه توله بهل بکنیم ... نیم توله بیخ سوسن آسمانجونی نیم توله کوفته بیخته بآب ترص سازند وقت حاجت بآب سائیده بر رو بمالند مجرب ست **ایضاً** مجرب کف دریا مغز بادام تلخ تخم ... بر نرم سائیده شب بر رو بمالند و صبح بآب گرم بشویند **ایضاً** از علوی خان برای رفع مهاسه و صفائی رنگ تخم ترب بیخ نی گل بنفشه عنب الثعلب کتیرا هر یک ششماشه کوفته بیخته بآب بینه و آب برگ حنا و سرکه سرشته شب بر رو بمالند و صبح بآب گرم بشویند و اگر از آرد نخود و آب آمله بشویند بهتر باشد **ایضاً** از روت رومی بآب لیمو سائیده شب طلا نمایند و صبح بآب بشویند در یک هفته اثر از مهاسه نماند **ذکر ادویهٔ هندیه نافع مهاسه** مغز گهونگچی سفید بروغن کنجد سرشته اتنه سازند و شب بر روی بمالند و صباح بشویند در چند روز مهاسه و کلف را دور کند و در نسخهٔ دیگر نمک سنگ عوض روغن ست **دیگر** جوانه در آب جوش داده از آن رو بشویند و یا تخم خرپا سائیده بشیر گاو اتنه سازند و یا زر نباد کف دریا بآب سائیده اتنه نمایند و یا خرمهرهٔ زرد کوفته بعرق لیمو در پیاله چند بار تر کرده و خشک نموده سائیده صبح و شام مالند چهره را هم صاف کند **دیگر** کلونجی بسرکه سائیده شب ضماد نمایند و صبح بشویند و کذا انخواه و یا کنار دشتی سوخته خاکستر آن بآب طلا سازند یا ثمر بکاین خشک کرده بسایند و بآب دوغ آمیخته بر رو ضماد نمایند **دیگر** زرکچور یا آنبه هلدی یا نمک سنگ در آب سائیده طلا نمایند که برای مهاسه مفید بود **دیگر** دافع مهاسه مغز تخم بیشه کوفته بیخته بشیر ماده گاو سرشته مالیده باشند **دیگر** پوست درخت سرس کنجد سیاه مساوی بسرکه آمیخته طلا سازند **دیگر** مجیته صندل سرخ عدس نوده کوپل تر کوفته بیخته شب بر مهاسه طلا نمایند و صبح بشویند **دیگر** مغز تخم کنار اصل السوس قسط تلخ مساوی بآب سوده بر رو طلا کرده باشند و در نسخهٔ دیگر قند سیاه نیز داخل ست و جهت زود برآوردن کیل مهاسه قرنفل بآب سوده طلا کردن نافعست **دیگر** از بیاض والد مرحوم برگ نیم بیخ سوسن پوست سرس باهم سائیده طلا نمایند **دیگر** پوست درخت سرس پوست درخت خیا شنبر پوست درخت انار دار هلد نوده ناگرموتهه برگ نیب قسط تلخ باریک سوده طلا کنند چون خشک شود بآب گرم بشویند **دیگر** که برای مهاسه و صفائی چهره مجرب ست آرد نخود بریان مقشر ششماشه مرداسنگ سه ماشه سفیدهٔ کاشغری چار ماشه بآب یا شیر تازه بر رو مالند و بعد خشک شدن بآب برگ نیب بشویند و بهر صفائی چهره بروغن یاسمین سنجیده بکار برند **دیگر** خوبکلان صندل سرخ صندل سفید بگلاب

سائیده بر رو طلا نمایند دیگر زرد چوب بقدر سه چهار باشه در قلم ساق گاو نهاده بخمیر گرفته در خاکستر گرم تنور گذارند تا خوب پخته شود برآورده در آب سرد سوده ضماد نمایند و بعد دو سه گهری بسبوس نخود بشویند **اقوال حکما** طبری گوید که اولا استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده تنقیه سر باستعمال ازین حبوب یعنی حب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر و طبیب عالم ازین حبوب جی ترکیب دهد و بحسب مزاج مریض زیاده و کم نماید و در تنقیه این شرائط و قوانین استفراغ استعمال کند بعد از ان لزوم شستن رو باب گرم مع اشنان و شکر و تخم خربزه و سبوس کنند پس اگر بثور زائل شود و ورم و تصلب زوال نپذیرد لزوم این ضماد نماید خطمی پخته و دو درم بر علک الانباط بعد حل کردن آن بسرکه انداخته بسرشند و اندک زیت بران ریخته بر رو ضماد کنند و اگر ازین زائل نشود بگیرند خاکستر چوب انگور و در سرکه حل کرده رقاده بدان لت ساخته بر رو نهاده تر شب بر بندند و صبح بکشایند و در حمام داخل نمایند و بریختن آب گرم بسیار ام کنند بعده از هوا محفوظ دارند تا آنکه عرق و تری بدن خشک گردد و زنان پیر را در جبهه دیدیم که درین مرض روغن خلوق و دلک براحت استعمال میکردند و این مرض از ان اثر میکرد بلکه آنرا زائل می نمود **گیلانی** از بولس نقل کرده که چون بثور در چهره ظاهر شوند سکنجبین آنرا لطوخ نمایند و باهستگی آنرا بمالند و لطوخ آن بشب یمانی مع علک البطم و بادام تلخ بسرکه سائیده باید کرد و اگر بثور غلیظ گردد بگیرند صابون که آنرا غلیغون نامند بقدر چهار درم و کندر یکدرم و اشق یکدرم و باب سوده بثرها را بدان لطوخ سازند و بعد ساعتی بشویند **غمره** برای بثور عارض در چهره بگیرند بوره ارمنی دو درم گل مختوم یکدرم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم و باریک ساخته بگلاب و سرکه سرشته طلا کنند و اگر بثور رطب باشد بگیرند آرد ترمس و آرد باقلا هر واحد یکجزو آرد عدس نیم جزو و در شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند سه روز یا پنجروز این بعمل آرند **غمره دیگر** مجرب بگیرند جو مقشر کوفته و در پاتیله انداخته شیر تازه دو رطل بران ریخته بجوشانند تا شیر فانی شود بعده برآورده خشک کنند و بگیرند زرد چوب و کتیرا هر واحد سه درم و همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته بر رو طلا نمایند و باب سبوس بشویند **ایضا** اگر بثور با خشونت بود نفع کند بگیرند موم و علک البطم هر یک ده درم زنگار دو درم و در زیت گداخته بر رو طلا کنند و ساعتی بگذارند و مسح کنند که این قلع آن کند و یا بگیرند حشیش افیون یعنی خشخاش رطب مع برگ و شاخ او و با نمک و سرکه بسایند **ایضا** بگیرند زعفران و محلب و فوه و کندر و مر مساوی و با پیه گوساله و روغن مصطکی بیامیزند و بدان لطوخ سازند و یکساعت ترک کرده با سفنج نشف نمایند و این دوا برای رو و سائر بدن اصلاح نماید و رنگ بشره خصوصا رنگ چهره را سرخ کند **ابن الیاس** گوید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و تنقیه دماغ بحب ایارج نمایند بعده بآبیکه دران بابونه و بنفشه و اکلیل و شبت جوشانیده باشند رو بشویند و اگر این علاج کفایت نکند خاکستر چوب انگور و خاکستر خرمهره هر واحد سه درم شونیز یکدرم ایرسا هفت درم تخم کتان گلنار هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته طلا نمایند **خجندی** گوید که بعد تنقیه بدن تضمید بمجففات و تناول تریاق کنند و آنچه درین تجربه کرده شده شونیز و بورق بسرکه سرشته است و ضماد نوشادر سوده و مجرب کردن ... بعد ... روغن گل و روغن حنا و حجامت با این تدبیر صحت یافته و تخم کتان با گل سرخ آنرا نافع ست **انطاکی** گوید که سبب بثور لبنیه در اغلب ماده غلیظه بلغمیه است ... فصد رگ بینی ست بعده استعمال چیزیکه در بثور بلغمیه گذشت و از مجربات در مطلق بثور خصوصا لبنیه شونیز و بورق و نوشادر بسرکه ... و کذا ... حب الغار ... الدم ... و حب ...

شیلم

و آن بثور بشکل شیلم ست که در رخسار یا در همه روی ظاهر شود و از خبث ماده و حرارت خالی نبود و از جمله علامات او ست که چون لمس کنند صلب باشد و حوالی او بمقدار درهم سرخ شود و اولی آنست که علاج او بسرعت نمایند چه اگر بگذارند و مریض تساهل نماید عمیق شود و جمله روی را در گیرد و گاهی جلد رو ساقط شود و دران هلاکت علیل باشد و سبب آن خون حاد حریف فاسد الکیفیت اکال ست که از عروق باریک خارج شود و برین موضع بریزد و ممتنع نیست که این مرض در جمیع بدن حادث شود مگر آنکه اکثر این در رو پیدا شود و ابن الیاس این را از جمله بثور غریبه شمرده و گفته که آن بثور صغار صلب ست که گاهی متقرح شود و گاهی بلا آن حکه و الم باشد و انطاکی گوید که بثور شیلم کوچک مستطیل سیاه بصورت شیلم بود او لا مخصوص برخساره باشد پس اگر ترک نمایند در همه چهره منبسط گردد و در اعماق داخل شود و ازین جهت در علاج او وجوب کرده اند که شق نمایند و از ان خون منعقد خبیث الرائحه اخراج کنند خصوصا اگر گرد آن سرخ گردد و مثل درهم مستدیر شود و نوعی ازین در لب دیدیم و آن شق گردیده و ... خون ... سیاه ظاهر شد پس آنرا شق کردیم و در اصل آن مثل دانه خشخاش دیدیم و هنگام رفع او التیام یافت و سبب او خون سوداوی ست که حرارت غریبه آنرا ... سیاه ... فصد سر رو کنند و استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند و آن موضع را شق کنند که گاهی حب خون منعقد شبیه بعدسه یافته شده و آنرا بیرون آرند

حجری علاج کنند که سیاه نشود و او فق چیزیکه بدان معالجه نمایند مرهم سفیداب و مرهم رصاص محرق ست و اگر این کفایت نکند آن موضع را و اغ بلیغ دهند
و بمرهم خل علاج کنند تا اثری که باقی ماند شریح بود چه اگر بعد و اغ بمرهم سفیداب علاج کنند اثر او سفید شود و این مرض بیشتر در بلده بصره حادث شود و بسبب خوردن خرما
و ماهی شور بر اهل او و اقع را قبل استفراغ و شگافتن موضع استعمال میکنند ابن الیاس گوید که در اول مر فصد قیفال و اخراج خون بحسب قوت و ضرورت کنند
و استفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله نمایند و هر صبح جلاب از آب انار ترش یعنی آن افشرده با شکر و ترنجبین هر کدام ده درم و یا آب هندوانه بقدر سه اوقیه با شکر
ده درم بنوشند و بمقدار مغز تخم خیار و تمر هندی و مغز بادام و اسفاناخ بخورند و گاهی بدین معالجه تحلیل نشود و بشق و اخراج ماده محتاج گردد بعد از ان بمراهم مدمله علاج کنند نجیب الدین
گوید که علاجش فصد ست و ترک اطعمه حریفه و لحوم شدید الحرارة و حلاوی کثیر و باید که این بثرات را بشگافند بعده معالجه بمراهم کنند گیلانی مینویسد احتراقات که در رو
عارض شود علاجش اولا فصد قیفال و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و شرب سنا و بلیله کابلی و مویز منقی و شرب ماء الجبن با سفوف منقی سودا باشد
و این سفوف درین باب نیکوست بگیرند بلیله کابلی و زرد و سیاه هر واحد ده درم بسفایج کوفته افتیمون هر واحد پنج درم اسطوخودوس چهار درم غاریقون سه درم نمک هندی
دو درم همه را باریک کوفته سه درم ازان با نیم رطل ماء الجبن و ده درم شکر طبرزد بخورند که این تنقیه بدن از سودا کند و هرگاه بدن پاک گردد بر موضع لوبیا چسپانند که آن بخاصیت خاصه ماده را از
موضع امتصاص نماید پس اگر موضع را خون بحجامت تا پاک شود بعده بران مرهم احمر معمول از مرداسنگ و زرد چوبه و سرکه و زیت طلا نمایند و معالجه بعلاج قروح کنند که منفعت بیشتر نماید

بلخیه

بثوری مع قروح و خشکریشهات و سیلان زرد آب ست و آن از جنس سعفه رویه رطبه خبیثه ساعیه بود و لهذا حوالی خود را بسبب فساد بخورد و در اکثر با آن خفقان و غشی بود
و گاهی بسبب گزیدن جانوری مثل پشه خبیث و رتیلا عارض شود و بسبب کثرت حدوث آن در بلده بلخ مسمی ببلخیه شده و ابو منصور گوید که بلخیه قرحه منبسط و رهم بود
و آنرا عمق بسیار نباشد و شر این متحد و سانه و با آن تپ بود و چون نضج یابد سوراخها و سرها بسیار مدرک گردد و سبب او خون حاد فاسد بود و ابن الیاس گوید که بلخیه از بثور
ردیه خبیثه ساعیه ست و حدوث او از اخلاط محترقه فاسده از صفرا و بلغم یا سودای محترق بود و انطاکی گوید که بلخیه بثوری ست که اولا به بلخ یافته شده بعده مثل آبله فرنگ
منتقل به بلاد دیگر گشته پس بدان موسوم ساختند و سبب آن حرارت غریبی ست که غریزیی آنرا از قلب دفع کرده پس انچه حوالی او از غشای اضلاع و صدر ست قرحه
آید و ازین جهت غشی و خفقان با وی بود و گاهی ازان حجاب صدر متآکل شود و قتل کند پس هرگاه خارج سیاه یا سرخ گردد علاج نپذیرد علاج بقول شیخ علاجش
مثل علاج سعفه ردی نمایند و انچه خاص باین نفع کند طلا بگل ارمنی و سرکه است بدوام حتی که آنرا خشک کند و ازان قشرها فرو افتد و گوشت صحیح برسد و ازان عفونت
و فساد زائل کند و یا این دوا که قوی و مجرب شیخ ست بکار برند زرا و ند مدحرج و زنگار و اشق و مقل و خردل و زاج مساوی بروغن گندم و سرکه و اندک عسل مرهم ساخته طلا
کنند و یا بجراشند تا گوشت فاسد برداید و چون گوشت صحیح پدید آید مرهمی که از دم الاخوین و مرداسنگ و کندر و سفیده ساخته باشند جراحت را مندمل سازند ابو منصور
گوید که اولا فصد کنند و مسهل صفرا دهند و لزوم ماء الشعیر و اغذیه بارده نمایند و معالجه قرحه با ضمده بارده مثل مرهم سفیداب و مانند آن کنند و اگر امر دشوار باشد آبهای فواکه
ترش مقوی قلب مثل آب انار ترش و آب سیب و ریباس با شکر یا شربت صندل نوشانند و بر قلب و ضماد بگل سرخ و صندل و خرقهای سرده نهند و قرص کافور با آب
سرد و گلاب دهند و مقام او در موضع سرد و هوای بارد سازند ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از اخلاط غلیظه فاسده بمطبوخ افتیمون یا حب آن یا بمطبوخ هلیله قوی
یا غاریقون کنند و نوشیدن ماء الاصول و بزور ایشان را نفع کند و از تناول گوشتها و شیرها و اغذیه حریفه حذر کنند و مرهم معمول از مقل و زراوند مدحرج و زاج و زنگار و خرنوب
و مویزج و راتیانج مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه و اندک روغن زیت و عسل سرشته طلا نمایند انطاکی گوید که علاج بلخیه بطبیخ افتیمون بسکنجبین و نقوع صبر بران مجرب ست و بحب ایلنج

بطم

بثره سیاه بزرگ بقدر حب البطم و نخود و پسته است که در ساق عارض شود و متقرح گردد و ازان زرد آب سیاه سیلان کند و سبب حدوث او خون فاسد محترق سوداوی ست
و شیخ در مقامی نوشته که بطم بثور سوداوی ست که در ساق مثل شرطه فایا جبه الخضرا که بطم ظاهر شود و در جای دیگر گفته که آن قروح سوداوی ست و ماده او بعینه ماده دوالی
و علاجش از جهت تنقیه علاج دوالی ست و قروح سوداوی که قانون علاج آنها مذکور گردد و طبری گوید که بثور ساق بثور اسود کبار ست و آن عسر البرء ست و از ان سیلان

سرعت یابد و انطاکی گوید که بطمیه شبیه بطم باشد در لون و ماست بارد و سبب آن فساد هر دو خلط بارد معاً مع غلبه سودا بود و مختص بساقین باشند و قروح آن در شب چهارم
روز چهارم پاک کنند و ذی مادهٔ ساله زمان مایوس البرء ست علاج فصد باسلیق کنند و بعد از ان بمبرات قی نمایند و هر صبح شربت عناب یا نیلوفر یا دینار یا ماء الجبن بنوشند بعده
زلو بر ساقین چسپانند و حجامت باشرط کنند و علاج سائر قروح خبیثه معالجه فرمایند طبری گوید که علاج این فصد باسلیق و الطیین و جبله ست مع استعمال توابین فصد و مسهلات
قوت بعد آن تنقیه معده بقی باحتراز و احتیاط از افساد چشم با قیء معده پس هرگاه معده پاک گردد و از کثرت اخراج خون ضعیف شود بران زلو اندازند و سه دفعه و ایضا
دران شرط و مص بشاخ حجامت استعمال نمایند و از انچه معالجه بدان کنند روغن نوره است که از ان بر هر بثره از این بثور نقطه دهند و بران لحظه صبر کنند بعده بسرکه
بشویند و بروغن گل تغریق آن نمایند و از آب احتیاط کنند تا آن خشک گردد و این از بالغ ترین چیزی ست که بدان معالجه این بثور نمایند و از انچه این بثور را بدان
طلا نمایند اینست خاکستر قیصوم و خاکستر چوب خام و ما میران چینی و زراوند طویل و پوست بیخ کبر و حنای سوخته مساوی همه را باریک سوده بسرکه و اندک زیت حل کنند
و ایضا صدف سوخته و مر و صبر مساوی ساییده بسرکه حل کرده طلا نمایند و ایضا بگیرند بیخ بردی رطب و کوفته آب آن بفشرند و جوش دهند تا غلیظ گردد بعده بران
قرحه طلا کنند و یا سقولوقندریون ذکر کرده که این هر بثره عفن را زائل کند و بعضی متاخرین از اهل حران ذکر کرده اند که شستن این بثور را بآب حماض تجربه کرده ایم که از ان
مریض انتفاع یافت و اکثر بثور در اندک زمانه زائل شده و ایضا از اطلیه این بثور اینست که صمغ فارسی و عربی در سرکه ترکنند تا آنکه بگدازند بعده بدان طلا نمایند و بعضی
از اطبای ناقص شربتی که دران شحم حنظل بود شخصی را دادند و ساقین او ورم کردند و بران امر عظیم وارد شد و از ان هلاک گردید پس طبیب را جائز نیست استفراغ در بثور
ساق و [illegible] کرده کسی که مسهل در بر یا سموس بر بثور ساقین استعمال کرد جنایتی مؤدی بهلاکت نمود و چون این بثور منفجر گردد و رشح و زرداب بکثرت نماید
مرهم طلا کنند بگیرند زنگار مستحج بسرکه و قلقطار و خاکستر اشنان هر واحد یک جزو بیس موم روغن بسازند و بران این انداخته حل کنند و بدان طلا نمایند تا آنکه زرداب
او زائل شود و موضع گرم گردد و گوشت صحیح پدید آید بعده درو [illegible] که دران اندک زرده بیضه داخل کرده باشند ضماد کنند بعد از ان بمرهم مصلح قروح عفنه علاج کنند
و چون ابتدا باندمال کند بمرهم و سنج معالجه فرمایند ابن الیاس گوید که علاجش فصد باسلیق ست و اخراج خون بقدر قوت و واجب تعاهد تنقیه بسکنجبین و آب گرم
و هر صبح جلاب از عناب ده عدد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و نخود و مغز بادام خورند و استفراغ بدن بطبیخ هلیله
یا بمطبوخ فواکه که دران تربد و شاهتره انداخته باشند کرده یا بلبین طبع باین مطبوخ کنند سنای مکی هلیله زرد هر واحد هفت درم آلو سیاه بست عدد تخم شاهتره گل سرخ
هر واحد سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم تربد دو درم مویز طائفی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران خیار شنبر و ترنجبین هر واحد ده درم
مالیده صاف کرده بران سقمونیای مشوی نیم دانگ انداخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه تام بران زلو چسپانند و یا شرط زنند و بمحاجم امتصاص نمایند و در امر او
اهمال نکنند که گاهی بقروح دیگر خبیثه انجامد و بران مرهم خاکستر قیصوم و غیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند

بثور اصداغ

بثر ماییست که پیش گوش ظاهر شود و بزرگ شبیه بر باقلی کوچک بود و ریم نکند و سرخ شود و رنگ او براق و سرخی گردد و چون طبیب حس او نماید گمان کند
که مملو بریم ست و اگر بشگافتن او اقدام نماید سوای خون بسیط چیزی از ان برنیاید و در اکثر احوال ناصور گردد و التیام نیابد و خام یا غدد و در سر او ریم سفید
ظاهر شود و بیخ او غلیظ بود و بقول انطاکی قرح از ان مایوس از صحت ست و خروج آن در دق در روز سوم مهلک بود و برای نفسا در روز هفتم اگر تصرف
در بحران کنند و هر گاه در ایام افراد و امراض حاده بروز نماید دلالت بر سلامت کند و گاهی از صدغ مرتفع شده و [illegible] نضج یابد و بناصور و غرب ملحق
گردد و صحت نیابد و هر قدر که شدت نماید صداع حادث کند و بصر را تاریک گرداند بالجمله سبب آن ماده غلیظ ست که از سر نازل شود مع رطوبتی
که خون فاسد بدان مخلوط باشد و خالی از حرارت و خام بماند علاج فصد سر و تنقیه بدن و سر کنند بعده لازم ضماد مفتیه نمایند مثل آرد جو و خطمی و آرد
باقلا و ترمس و کرسنه با آب بادیان و سرکهٔ کهنه آمیخته و ایضا بموم روغن محلل ضماد کنند و اگر تحلیل نشود بشگافتن و متعرض نگردند و اگر طبیب جاهل
بشگافتن او اقدام نماید امر بوداع کنند قبل از آنکه ناصور گردد و این بثر معروف ست اکثر در بلاد شام و مصر متولد میشود و بعد استفراغ بهتر

از ترک او و اصلاح غذای مریض علاج او نیست و حجامت کبرتی برای او شدید الموافقت ست چنانچه اهل موصل گویند که آن تحلیل نمیشود مگر درین حالت و افزایش غلیظ و مفسد خون ترک نمایند و انطاکی گوید که قانون در علاج او ازاله موی ست هر قدر که طول کند و تعمیق او بحسب دیر که بدن لاغر پس قطع

بثور قفا

و این شبیه به بثور لصد الخ در پس سر و گردن عارض شود و گاهی با آن تپ و لهیب و سوزش باشد و بقرب نخاع عظیم گردد و در خطر اعظم و قاتل بود و کسی که او را این بثور بر آید کم خلاص یابد و آن شبیه به دمل بزرگ باشد و سبب او فضول ردی حاد ست که از دماغ و مجاری نخاع نازل شود و سبب قرب او از دماغ و از خرزه معروف بود که بان سر موضوع ست قتل کند و آن از درد شدید کند چنانچه گاهی دماغ از ان ورم کند و مؤدی بهلاکت گردد علاج فصد کنند و مسهل دهند و اصلاح غذای مریض نمایند و به تبرید و ترطیب دماغ روغن بنفشه و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند و به تبرید بر موضع برگ اسپغول و برگ بارتنگ هر دو کوفته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند پس اگر صلب باقی ماند ترک کنند و آهن بدو مس نکنند که دران خطر ست و طبری گوید دیدم کسی را که این بثور بر آمد قبل از نضج هلاک شد و اگر این در شود صدفین را در علامات موت سریع داخل کنند چنانچه بقراط در سائر علامات دیگر نموده حاجت نیست و ابن الیاس گوید که هنگام ظهور او فصد سر رو کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش مغز بادام و اسفاناخ خورند و از لحوم و حلاوی حذر کنند و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه نمایند و تضمید موضع ببرگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ خلاف و کاهو یا آب حی العالم و عصی الراعی سازند و خجندی گوید که علاجش ترک اغذیه ردیه و اطعمه حاده است و فصد باسلیق و ترک لحوم در اوائل و تلیین طبیعت بمطبوخات اهلیلج و تضمید ببرگ کاسنی و مانند آن که سابق مذکور شد

بثور افروخته دن

و آن بثور جلد مشابه ثآلیل مستدیر ست و بیخ او ضیق بود حتی که گمان شود که آن چیزی متعلق یا مشابه بطرث و تر باشد و لهذا قسمی را از ان مسامیر نامند علاج آنچه درین نفع کند انست که عصاره قثاء الحمار و نمک بران نهند و یا ذوقاق کنند بسرکه و آرد و نطرون و یا شیر انجیر بران لطوخ کنند و یا شیر حلتیت و یا سر این بثور که مسامیر گویند سوخته و زنگار کهنه سوخته و یا برگ بادروج بقلة القدس با آب مائل از چوب انگور تر که نزد سوختن او بر آید و یا پشک گوسفند بسرکه و یا لطوخ زهره بز و یا ضماد بشراب و نطرون کنند و یا اندک نطرون ببول طفل نابالغ و یا بسرگین گاو مع سرکه

بثور بادنجانی و نیلنجی و اسود

طبری گفته که جالینوس این را از انواع جمره و نار فارسی ذکر کرده و گوییم که ظهور بثور و انواع و الوان آنها بحسب جوهر ماده بود پس اگر ماده شدید الفساد حاد حریف رقیق باشد رنگ او سیاه یا بادنجانی یا نیلنجی بود و شدیدترین آن سیاه ست پس نیلنجی پس بادنجانی و در اول ظهور این بثور سرخ بود و هرگاه بثور زائل شود اصول آنها سیاه یا نیلنجی یا بادنجانی باقی ماند و الم آن شدید یا قلیل باشد و این دلالت میکند بر بقای ماده در عضو علاج واجبست که معالجه بفصد و اسهال و لزوم پرهیز نمایند و بر موضع شیاف مامیثا و آب عنب الثعلب طلا کنند و تبرید او چند روز نمایند بعده آب نیمگرم بران ریزند و اعاده به تبرید کنند تا آنکه سیاهی و بادنجانیت و نیلنجیت زائل شود پس هرگاه رقت جلد محسوس شود و ماده یا شر رفت آن ظاهر گردد و استعمال شرط خفیف بر بقعه باک ندارد تا باقی ماده از انجا خارج گردد و اگر ماده بعید باشد بر موضع این ضماد بکار برند بگیرند آرد جو و آرد باقلا در سرکه و آب عنب الثعلب سرشته بر موضع طلا کنند و لزوم بقعه بخرقه مبلول دران باید کرد تا آنکه تحلیل گردد و درد زائل شود

بثور عریب

یعنی نادر الوقوع بدانکه طبری آنرا هفت نوع بیان نموده چهار از ان جدری و حصبه و نمله و جمره که عوام آنرا نار فارسی گویند و گفته که علامت و علاج و سبب فاعل این همه ذکر کرده ایم و هر نوع این انواع اربعه باقسام بسیار مختلف بحسب اختلاف مواد و امزجه بدن منقسم میشود و آن سه نوع باقی که امر آنها بر اطبا مشتبه میگردد اول معروف انبات الاصل ست و آن بثور صغار سفید مترفعه قلیل الالم باشد بعده اصول او صلب گردد حتی که صلابت در اصول او شبیه بغدد محسوس شود و این بدترین انواع بثور ست و منقسم به دو قسم می شود یکی از ان منقلب میگردد و مثل دمل عظیم می شود و این سهل ست و قسم دوم بر صلابت خود باقی میماند و تحدید او اندک بود و این صلابت بهبود

نضج نمی یابد بلکه بتدریج مترشح میشود بعده بقیهٔ آن صلب منعقد باقی می ماند و بر مانند ورلاز تحلیل می یابد و سبب فاعل آن خلط غلیظ سوداوی ارضی ست که از اقتضای
رطوبت متولد شود و پیش [illegible] ها بین جلد و لحم آنرا میانگیزد دوم ازین انواع غریبه نفاخات ست که در اعضای لحمیه اولا کوچک ظاهر شود بعده فراخ گردد پس رقیق
شود و سبب فاعل این رطوبتی ست که از برودت جگر پیدا شود و بحرارت حدت یابد و اگر بسیار باشد استسقای لحمی پیدا کند و اگر اندک بود به کیفیت او حار باشد
ازان نفاخات بهم رسد سوم از انواع مذکوره بثور سرخ صلب کوچک ست که بغیر الم در موضعی ظاهر شود بعده مخفی گردد و بعد ازان در جای دیگر ظاهر شود و زمانی
طویل باقی ماند و سبب فاعل این بخارات دموی غلیظ ست پس اگر بسیار باشد ازان شری دموی حادث گردد و اگر قلیل بود ازان این بثور بهم رسد و سمرقندی
و خجندی انواع بثور غریبه را پنج نوع گفته اند یعنی ذات الاصل و بثور سرخ صلب که بهر دو قول طبری گذشت و شیلم و بثور اصداغ و بثور قفا که سابق مسطور شد و قطلاکی
گوید که بثور غریبه اعنی قلیل الوجود که معروف بذات الاصل ست سببش فساد سوداست اگر مائل بباطن باشد و فساد خون اگر مائل بجهت بود و هر دو نوع سخت تغیر سر باشد
نیز آنکه سرخ گاهی مخفی شود و گاهی ظاهر گردد و منتقل شود و حکم او حکم شراست و ماسفیه گاهی ترشح کند با وجود صلابت بیخ او و این شر الانواع ست و گاهی نضج دشوار گردد
بسبب احتراق **علاج** بدانکه معالجه این جمله اقسام تنقیه ست بفصد و مسهل حسب اخلاط و اطلیه و اضمده حسب هر واحد ازان چنانچه در اقوال اطبا مسطور گردد و لکن
بعض ادویه مخصوصه بثور که در موسم گرما و برشکال و آنچه از بالیدن عنکبوت و غیر آن باشد مسطور میشود پس اگر در فصل صیف بثورات کوچک غلیانی سوداوی در اطراف
بهم رسد اول فصد کنند و شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک عرق عنب الثعلب عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی دهند بعده منضج از عناب و کاسنی و آلو بخارا و شاهتره و گل نیلوفر
و سپستان و خطمی و خبازی و غیره داده فلوس خیارشنبر و سنای مکی و غیره افزوده مسهل دهند و اگر خواهند برای اخراج سودا و بلغم از پوست هلیله زرد هلیله سیاه بسفایج هر یک
چهار ماشه غاریقون سه ماشه تربد مجوف هفت ماشه شحم حنظل دو ماشه مقل کتیرا هر یک نیم ماشه کوفته بیخته بآب حب ساخته آخر شب همراه عرق عنب الثعلب نیم گرم بخورانند
و صبح بدرقه [illegible] دهند و بعد فراغ از مسهلها از گل منڈی شاهتره هر یک پاو آثار صندل سرخ چرایته پوست هلیله کابلی هر یک نیم پاو نیم کوفته در دوازده آثار آب



عرق هفت آثار کشیده نیم پاو ازان با شربت عناب بنوشانند **ایضاً** برای بثور سرخ اطراف و چنبهای سرخ بعد فصد و تنقیه معجون عشبه همراه این عرق منڈی بدهند
منڈی یک آثار پوست نیم چرایته هر یک نیم آثار سرپهوکه پوست هلیله زرد هر یک پاو آثار صندل سرخ عنب الثعلب بسفایج هر یک نیم پاو عناب پنجاه دانه ادویه کوفتنی
کوفته همه را در دوازده آثار آب تر کرده صبح عرق کشند و نیم پاو با شربت بنفشه سه توله بنوشند **ایضاً** اگر بثور بهر دم بر بدن شود و دور گردد بسبب غلیان خون بعد فصد
عناب شاهتره چرایته پوست هلیله زرد خیسانیده باشهد دهند بعده منضج از گل بنفشه شاهتره خیارین کوفته هر یک پنج ماشه بیخ کاسنی گاوزبان هر یک شش ماشه عنب الثعلب
چهار ماشه [illegible] منقی ده دانه سپستان بیست دانه آلو بخارا هفت دانه جوش داده گلقند داخل کرده دهند پس مسهل لعل آرند **ایضاً** بعد تنقیه شاهتره هلیله زرد پر سیاوشان
هر یک شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند و بر بثور جدوار زنجبیل گیرو سوت مساوی بآب عنب الثعلب تازه سوده ضماد کنند **ایضاً**
برای بثورات از فساد خون عناب چند دانه شاهتره شش ماشه سرپهوکه هفت ماشه منڈی شش ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند
حب نافع بثور و خارش که بر بدن شود گیرو سوت هلیله زنگی مرداسنگ کات صندل سرخ مساوی کوفته بیخته حب سازند و بآب برگ عنب الثعلب ضماد نمایند
حب کرامات که برای جمیع انواع بثور خصوص سوداوی معمول مرداسنگ پوست هلیله زرد قنبیل آهک آب نادیده کات سفید هر واحد یکجزو نیله تهوتهه نیم جزو
بآب حب سازند و وقت حاجت بروغن زرد سوده طلا نمایند **حب** نافع بثور کات مرداسنگ نیله تهوتهه بریان بیل گری مساوی سائیده حب بندند وقت
حاجت بآب سائیده طلا سازند و نیز این حب نافع ست برای قروح که دران سوراخ مثل غربال پیدا شده مشهور به قرحه لورنگ زیبی ست **ایضاً** نافع بثور کات
سفید نیله تهوتهه بریان سپاری سوخته مرداسنگ پوست هلیله زرد ریوند خطائی مساوی بآب حب سازند و وقت حاجت طلا نمایند **دوائیکه** جهت بثور که
بر بینی و سر در موسم برشکال بهم رسد مفید ست خشت پخته کهنه سفید صندل سفید بآب سائیده طلا کنند **دیگر** اورام و بثور که در [illegible] ماسه بسبب رطوبت
ظاهر شوند نفع دارد زرد چوب سوخته و چوتنگی هر دو برابر باریک ساخته بروغن نیمگه حل نمایند و بر پارچه نهاده استعمال سازند دیگر [illegible] دران عدس سوخته
آمله سوخته برابر حنا نیله قدری و اندکی نیله تهوتهه بریان با روغن سائیده بروانها [illegible] **ایضاً** برای دفع ورم و بثور و سوزش آن خصوص بثره که بر بینی

پدید می آید و ورم و درد و حرقت از حد می فزاید نهایت مفید و مجرب است پیکان بید را در آب گوسفند سائیده ضماد نمایند و آنجا که شدت درد و ضربان زائد از حد باشد
زود فصد سر رو گیرند و قدری مرداسنگ با پیکان بید افزوده بگلاب سائیده بکار برند ضماد که شور متقرح را نفع بخشد روغن گل سه توله و مرداسنگ گدری پنج توله باتش
ملایم بجوشانند تا سرکه بر رود و روغن بماند پس مرداسنگ دو ماشه برگ حنای خشک قنبیل شاهتره هر یک سه ماشه کوفته بیخته با آن خوب حل کرده ضماد نمایند ضماد معمول اطبای
هند برای شور که زیر گردن بر سینه میشوند و آنرا اکنه بالا گویند تخم سن تخم ترب تخم سهجنه چوب سرشف السی برابر کوفته بیخته بروغن گاو سائیده ضماد میکرده باشند ایضا که
درین باب آزموده است آنبه هلدی سه و نیم ماشه هلون تیله تهوتهه هر یک دو و نیم ماشه ادویه سائیده در روغن سرشف بقدر شش توله آمیخته طلا کنند ایضا برای مرض مذکور
سپاری چالیه با دام مع پوست هر واحد پانزده عدد هر دو را در پارچه بسته بالای آن گل طلا کرده در آتش با چک دشتی بسوزند بعده بر آورده در روغن السی حل کرده دارند
و بر شور مالیده باشند ضماد برای شور که زیر بغل میشود صندل سرخ و سفید و بیخ آک زرد چوب سائیده ضماد کنند ضماد نافع شور که با سوزش باشد گیرو مازو کات سفید
بسرکه ضماد نمایند ضماد نافع شور که از مالیدن عنکبوت بر بدن میشود و مشهور است که غلط مشهور است آب سائیده طلا میکرده باشند دیگر برگ انار ترش برگ تمر هندی در آب
کیله سائیده ضماد نمایند دیگر اپیون سائیده طلا کنند و بعضی قدری نمک شور نیز می آمیزند دیگر کنجد در شیر تر سائیده طلا کنند دیگر آنبه هلدی به آب سائیده دیگر پنجی سائیده
بمالند و یا چونه با آب لیمو یا بروغن سرشف یا بروغن کنجد سائیده طلا نمایند دیگر کهار و زرد چوب با آب سائیده یا صندلین و مرداسنگ بسرکه سائیده یا زیره سفید زنجبیل با آب
سائیده یا جوار گیرو با آب مکوه طلا کنند دیگر پتنگ نیم پاو اصل السوس ناگکیسر هر یک نیم دام سائیده هر دو وقت ضماد کنند در سه روز صحت میشود دیگر خراطین سوده یا گل
پس آنگندهٔ آن ضماد نمایند مرهم نافع برای شور یکه رطوبت آن هر جا که برسد شور دیگر پیدا شود و مکرر بعمل آمده روغن تلخ شش دام کمیله بانجی سوخته هر واحد یکدام حنا نیم دام
فلفل گرد سه و نیم ماشه مرهم سازند اقوال اطبا طبری گوید که در شور ذات الاصل تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و فصد باسلیق نمایند بعده تعدیل طعام کنند و لزوم شوربای
زیرباجی یا اسفیدباجی با کیان نمایند بعده تضمید آن صلابت در ابتدای ظهور مدام با اسپغول بغیر روغن کنند تا آنکه نرم کند پس هرگاه درد کم شود و ریم جمع گردد این ضماد بکار برند
بگیرند تخم کنوچه و اسپغول هر واحد یکجزو بعده برگ چقندر و برگ کاسنی کوفته در روغن کنجد بجوشانند تا نرم مثل مرهم گردد بعد از ان از آتش فرود آورده بران کنوچه و اسپغول
ناکوفته و اندک زرده بیضه انداخته ضماد کنند تا آنکه نرم شود و دران براقیست ریم ظاهر گردد بعده بشگافند و ریم بیرون آرند و اگر مریض از آهن بترسد بگیرند اشق و زردهٔ
بیضه آمیخته بر سر شوره گذارند که این باعتدال بشگافد و هرگاه ریم خارج گردد از پنبه کهنه آنرا پر سازند تا زخم صاف گردد بعده علاج آن کنند و از آب حفظ آن نمایند تا آنکه
خشک گردد و علاج نفاخات بسوراخ کردن از سر سوزن نمایند و زرداب از ان خارج کنند و بدخول حمام و عرق آوردن امر نمایند بعده تقویت جگر باین ضماد کنند
بگیرند مصطکی و ناردمشک و قرنفل و مر و سنبل الطیب بمساوی بعده موم روغن از روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن بلسان ساخته از آتش فرود آورده ادویه مذکوره
کوفته بیخته آمیزند و هنگام خلو معده از طعام بر فم معده و جگر ضماد کنند تا سه روز و یا یکشبانه روز این ضماد بعمل آرند بگیرند گل سرخ و قصب الذریره هر واحد یکجزو و پوست
بیرون پسته و عسالیج کرم و گل حنا اگر میسر آید و الا حنای سوخته همه مساوی و با آب مورد رطب و آب سیب بجوشد آمیخته بر جگر و فم معده ضماد کنند تا جوهر کبد منحل نگردد
زیرا که انحلال جوهر او مؤدی بهلاکت میگردد و چنانچه فاضل جالینوس ذکر کرده که مردی از ارباب ماسلس تعریق کبد متورم بروغن کرده با شیای مرخیه بران ضماد نمود پس
مریض را عرق لزج آمد و هلاک شد و علاج نوع سوم شور غریبه فصد صافن است و بعد فصد استفراغ بمطبوخ افتیمون و اقتصار بر اغذیه محموده مولد خون رقیق بارد مثل
لحم جدی و بچه مرغ رطب و سرمق و کاهو پخته و مانند آن و این طلا بعمل آرند بگیرند برگ اسپغول برگ باتنگ جدا کده و همه را باریک سائیده اندک آرد جو بران اندازند
و باهم آمیخته بر شوره ضماد کنند که آن ظاهر نشود و موضعی که بران ضماد کنند قوی گردد ابن الیاس گوید که علاج نوع سوم شور غریبه فصد و اخراج خون بقدر حاجت است
و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب تمر هندی و شکر سفید ده درم یا آب انار بن شبهم آنها افشره هر واحد سی درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند
و غذا مزوره تمر هندی یا انار دانه بمغز بادام و اسفاناخ و یا جلاب از عناب و آلو سیاه هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبع بماء الفواکه
یا آب نقوع شمش کنند انطاکی گوید که در اقسام شور ابتدا بفصد کنند تر و ظهور علامت خون پس ادویه مسهله پس روادع منضجه از وضعیات پس محلل بکار برند هرگاه
منفجر گردد بعلاج قروح معالجه نمایند این همه مع تلطیف غذا و لبس مناسب و در شور سوداوی این منضج استعمال کنند صنعت آن مویز یکجزو عناب بیست

بسفایج هر واحد نیم جزو بنفشه تخم کاسنی تخم قثا هر چهار واحد ربع جزو کوفته در ده چندان آب بجوشانند تا ربع باقی ماند صاف کرده بشکر تا یکهفته نیم گرم استعمال نمایند
بعده اسود سلیم تا دو مثقال استعمال کنند بعد از آن شب و روز سکنجبین با کیان [illegible] هرگاه نرم شود [illegible] یا اطلا او شق [illegible] بیضه منضج سازند
بعده پاک کرده مندمل نمایند و معالجت بثور صفراوی بشربت این دوا کنند صنعت آن گل بنفشه نیلوفر عناب هر واحد یک جزو تمر هندی نیم جزو گل سرخ
تخم خرفه هر واحد ربع جزو و اگر در اینجا تپ باشد جوشش هم افزایند و بطریق اول بجوشانند و استعمال کنند تا آنکه تحلیل ظاهر گردد پس این حب استعمال کنند هر سه
روز دو مثقال صنعت آن صبر ایارج فیقرا سقمونیا هر واحد یک جزو مصطکی نیم جزو با آب کاسنی حبها سازند و سکنجبین استعمال کنند مفرد اگر ماده در رطوبات بسیار باشد
والا ماء الجبن و اگر خطر عظیم گردد استعمال طبیخ برگ عناب کنند بعده آبیکه در آن صبر و مازو و مورد و مغز خرزه جوشانیده باشد بشویند و بر آن سندروس توتیا
اگر در آن کثرت زیاده ماند [illegible] با شکر بعده مرهم اسفیداج مندمل سازند و علاج بثور بلغمی باشد قی کردن ست تا آنکه نقا ظاهر گردد بعده استعمال معجون نجاح و تریاق
عنده و قاقلی کنند و این حب مجربست صنعت آن شحم حنظل و مغز آن غاریقون انزروت هر واحد یک جزو تربد صبر حب بلسان نمک هندی هر واحد نیم جزو سقمونیا ربع
جزو با آب بادیان حبها سازند شربتی یک نیم مثقال ده هر چهار روز و اگر در اینجا حرارت نباشد تعاهد نوشیدن ماء العسل کنند و الا شیر گاو بقرطم بعده تحلیل آن بروغن بابونه با مام
تلخ و قسط و غالیه کنند و چون ماده خارج شود التحام او بصبر و مردا سنگ و روغن زرد کنند و مطبوخات مذکوره و حبوب نیز از مجربات ماست صفت طلا که سائر انواع بثور را
نافع ست گل خرفه هر واحد افسنتین صابون اشق بزیت و پیه باکیان بپزند تا یک ذات شود و استعمال کنند صفت ضماد منضج که انواع بثور و سرطانات منحل گرداند [illegible] حلبه
کشنیز سبز پرسیاوشان خطمی هر واحد یک جزو آرد باقلا آرد جو صابون بزرکتان خمیر آرد هر واحد نیم جزو همه را در روغن زرد و زرده بیضه بپزند بعد از آنکه باندک زعفران و موم و [illegible]
برهم زنند تا اجزا باهم بیامیزد بر پارچه پشمی در بلغمی و بر پنبه در سوداوی و بزرکتان در باقی استعمال کنند و اما مفردات مجربه برای بثور پس افضل آنها حنا و مورد و نطرون و [illegible]
و بزرکتان مع سیر بعسل ست ضماد او و بلیله مطلقا و اما در ضماد قصب الذریره حدیث صحیح ست و گند در حنا لیکن حدیث قصب الذریره صحیح تر ست

امراض جلد

جذام و این مشتق از جذم ست که آن بلغت بمعنی قطع ست و بنا بمناسبت آنکه این مرض قطع اعضا یا نسل یا عمر کند بدین نام مسمی ساختند و این مرض را داء السبع و داء الاسد
نیز نامند و در وجه تسمیه آن گویند که آن اکثر بشیر عارض میشود و گویند که چهرهٔ صاحب آن مثل چهرهٔ شیر گرسنه مهیب میگردد و آنرا مشابه بچهرهٔ شیر میگرداند و گویند کسی که این
مرض در گیرد شکار میکند او را مثل شکار کردن شیر یعنی عاقبت آنرا هلاک می نماید و نیز این مرض را سرطان عام گویند که در تمام بدن حادث شود پس گاه قرحه کند
و گاهی آن بصاحب آن زمانی دراز باقی ماند و اهل اندلس این مرض را مرض کبری نامند و در اصطلاح بقول شیخ مرضی ست ردی که از انتشار سودای غیر طبیعی در تمام
بدن حادث شود و مزاج او شکل اعضا را فاسد کند و بسا ست که در آخر اتصال آنها فاسد نماید حتی که اعضا متآکل شود و از تقرح ساقط گردد و بقول صاحب کامل
جذام علتی ست که سائر اعضا را خشک کند و فاسد گرداند بسبب یبوست و آن بمنزلهٔ سرطان حادث در جمیع بدن ست و انطاکی گوید که جذام عبارتست از فساد [illegible]
غذا نمیکند چیزی الغیر از سودا بخلط دیگر مستحیل نتواند ساخت اگرچه شوربای بچهٔ مرغ و انگور باشد و از نجا ست که بعد از استحکام علاج نپذیرد بسبب افتقار او بکثرت ادویه و عجز طبیعت از آن

اسباب جذام

بقول صاحب کامل حدوث او از ضعف قوت مغیره بود که در لحم ست هرگاه این از برودت و یبوست و از غلبهٔ خلط سوداوی بر خون و افساد او باشد پس آن
خون برای تغذیهٔ سائر اعضا صالح نیست تجفیف و افساد آنها نماید و همچنین اخلاط بدن و منی را فاسد کند حتی که این مرض بنسل متعدی گردد و از آبا باولاد
حادث شود و ابو منصور گوید که سبب جذام فساد خون و غلظ و جمود او در عروق و نتن او ست حتی که صالح برای غذای اعضا نبود و آن فساد از اغذیهٔ غلیظهٔ مولد
سودا باشد پس طبیعت دفع او بسوی اعضای ضعیفه بسبب رداءت و خبث او در بدن ممکن نبود و شیخ الرئیس و قرشی هم نوشته اند که سبب فاعلی اقدم جذام
یا شدت حرارت و یبوست در جگر یا در همه بدن ست که خون را بسوزد و سودای احتراقی گرداند و یا کثرت برودت مزاج جگر یا بدن که خون را کثیف و سرد و منجمد
سازد و سودای جمودی گرداند و سبب مادی او اغذیهٔ مولد سوداست و ایضاً اغذیهٔ مولد بلغم چون در آن تخمها ستوار افتد و اندران حرارت عمل کند و اجزای لطیف

آنرا تحلیل نماید و باقی کثیف را سودا گرداند و امتلاآت و تناولات بر شکم سیری بعینه اسباب حدوث این مرض بجهت مذکور دیگر و دوم آسباب بعینه اکثافت جلد و انسداد
مسام ست پس حرارت غریزی مختنق و ضعیف شود و خون سرد و غلیظ گردد خصوصا چون طحال ضعیف از جذب سودا و عاجز از تنقیه خون ازان باشد و یا قوت و قوه
احشا از دفع آن و در سر دق متعدد یا رحم ضعیف بود و مسام منسد باشد و گاهی اعانت او نسه دبرج هوا کند خواه فی نفسه چنانچه بشدت حرارت خود خون را بسوزاند یا بشدت
برودت خویش ایجاد خون نماید و یا بعفونت خود اجزای لطیف خون را متبخر سازد و مرارت او باقی ماند و خواه بسبب مجاورت و مجالست مجذوم زیرا که این مرض معدی ست
بسبب آنکه بخار ردی از بدن آن منحل گردد و کسی که قریب آن باشد استنشاق او نماید و گاهی جذام بارث واقع شود و بسبب فساد مزاج نطفه که ازان پیدا شود و یا بسبب
مزاج مستفاد در رحم حالی که اندران باشد مثل آنکه اتفاق بود علوق در حالت حیض شود و هرگاه حرارت شدید هوا مع حرارت غذای غلیظ مولد سودا از جنس ماهی و قدید
و نمکسود و لحوم غلیظه مانند نرگاو و بز پیر و لحوم غیر وحشی و عدس و کرنب و باقلا مجتمع شود ضرر و حدوث جذام افتد چنانچه در اسکندریه بسیار بود و سودا چون بخون آمیز و قلیل او بر تولید
کثیر او اعانت کند زیرا که لامحاله خون را غلیظ کند بدو وجه یکی بجوهر غلیظ خود دوم ببرودت مجمد خویش پس احاله بارد بطبیعت خود چون غلیظ گردد رطوبت او نقصان پذیرد
و تجفیف او بحرارت بدن سهل تر باشد و هرگاه خون که در بدن ست سوداوی گردد مزاج بدن نیز سوداوی شود پس مزاج جگر هم مائل بسوداویت گردد و گاهی غلظ خون در
مجذومین بدان حد رسد که در فصد ایشان چیزی مثل ریگ با خون آمیخته بر آید و سودا گاهی علت مندفع شود بسوی یک عضو پس صلابت یا سقیروس یا سرطان حسب احوال
خود حادث کند و اگر رقیق غالی باشد اکله پیدا کند و اگر بسوی سطح جلد مندفع شود برش و نمش و بهق سیاه و کلف و ثوبلو مانند آن احداث نماید و گاهی در همه بدن منتشر شود
پس اگر عفن گردد تپ سوداوی پیدا کند و اگر منتزح شود و متعفن نگردد تولید جذام نماید و انطاکی گوید که سبب مادی جذام اکل غذای یابس ست بارد باشد مثل لحم بقر و بز نر و عدس
و یا حار لیکن غلیظ که در ان هضوم عمل نکنند الا بافند و احتراق مثل بادنجان و خرما و ازینجهت واجب ست مبادرت بشرب آب عقب خوردن چیزی یابس بالفعل
و اگرچه زمانه بمقدار هضم نگذشته باشد تا محترق نگردد یا محرق بحرافت خود مثل ثوم و خردل باشد و سبب فاعلی او افراط میل از حرارت یا برودت ست و کذا از سایر
بدن خصوصا از جگر چه آن بالذات مولد غذا ست و سبب صوری او قلب بدن از شکل طبیعی ست و سبب غائی او فساد او ست و مبادی او تولد سودا ست پس اگر رقیق
باشد و در ظاهر بدن منتشر گردد یرقان سیاه پیدا شود و یا در باطن انتشار یابد پس ربع حادث گردد و یا غلیظ باشد و مخصوص بعضوی بود درین صورت سرطان پدید آید
و یا عام بود پس جذام افتد و ازینجهت قدمای این را سرطان عام نامیده اند و در حال رقت او اگر مخصوص بظاهر اعضا بود ازان قوبا تولد کند و ازینجاست که گفته اند کثرت قوبا
مقدمه جذام ست و اگر مخصوص بباطن بود قروح قصبه حادث شود و هر واحد در موضع خود مذکور ست و جذام از سودای اصلی افتد و آن در علاج سهل تر ست خصوصا
در ابتدا و از استحاله صفرا بسوی سودا افتد و آن در خطر و نکایت شدیدتر ست و از اسباب او فساد هوا ست بمثل مرور دم مقتولان و عفونات و قرب مجذومان و گاهی
ماده او جبلی بود مثل شخصی که در حالت حیض با زن مجامعت کند پس با نطفه بقیه خون حیض که در رحم باشد باهم آمیزد و بچه فاسد پیدا گردد و از اسباب جبلیه او جماع
بعد خوردن چیزی حریف و دایم مثل خردل و شونیز و کوامخ و لحم خشک کرده است چنانچه استرخای عصب و ضعف اعضا و دشواری حرکت و عجلت پیری کسی را بود
که انعقاد او از نطفه باشد که از اشیای مفرط الرطوبه مع برودت مثل شیر و خربزه و کدو پیدا شود و بعضی متاخرین مینویسند که سبب جذام سودای محترقه بود از هر
خلطی که باشد در همه بدن و اکثر مشاهده در آمده که از اسباب شتی می افتد اول آنکه بمصاحبت مجذومان که بخارات فاسده تن ایشان چون بوسیله هوا بروح و اخلاط
رسد خلط را مستحیل بجوهر اخلاط فاسده خود گرداند دوم آنکه میراث رسد که تابع مزاج نطفه مجذوم مقتضی آنست سوم آنکه فساد هوا یعنی تعفن آن بزرگترین اسباب این مرض ست
چهارم آنکه کسی که علوق او در حالت حیض اتفاق افتاده باشد پنجم آنکه در حالت نفاس باشد ششم آنکه بسبب زیاد خوردن غذاهای فاسد و مولد سودا مانند گوشت گاو و میش
و بادنجان و گوشت آهو و قدید او و قند سیاه و سرکه و امثال انها باشد هفتم بسیار خوردن لوبیا و عدس و باقلا و فول و نخود و هم خصوصا وقتیکه در گوشت گاو و میش افتاده باشد همراه اجزای تابل نمک

انواع جذام و علامات آنها.

بدانکه بقول طبری و مجوسی و سمرقندی جذام سه نوع ست یکی آنکه حدوث او از کثرت سودای اصلی بود که آن دردی خون و ثفل او باشد و ازین نوع اعضا فرو ریزد و نگونسار
و متخر بلکه حس آن باطل گردد و موی بریزد و این نوع معروف [illegible] ست و گاهی درین علاج سود [illegible] صاحب [illegible] تمام باید چون ماده او اول عدد

و داغ گردد و نقصان آنکه صدید شاید از وی سودا حادث از احتراق صفرا باشد و با این نوع تاکل اعضا و تساقط آن بود و قریب نیست که صاحب او صحت یابد و آنچه از کلام شیخ
مستفاد میشود که آن سه نوع است چنانچه میگوید که جذام که آن از سودای صفراوی باشد تند و اذیت بیشتر بود و اعراض صعب تر و در سوزش و تقریح شدید تر بود و لیکن
قابل تر برای علاج است و که آن از ثفل دردی خون یعنی سودای طبیعی باشد ساکن تر بود و تقریح نکند و که آن از سودای محترقه فی نفسه بود اعراض خود مشابه سودای صفراوی
بود لیکن در قبول علاج بطی تر باشد و انطاکی گوید که جذام از غلیان خون بود و علامتش انتفاخ چهره و شدت سرخی و فرو ریختن موی بسبب کثرت رطوبت است و از
احتراق صفرا بود و علامتش سرعت انتشار و قلت سرخی و هزال است و از سودای محترقه اصالتاً و علامتش یبس مفرط و تمرط شعر و غلظ اطراف و کج شدن انگشتان
و تکریج ناخنها است و علامت این سه نوع تقدم قروبا و سرخی با تیرگی و کدورت سفیدی چشم و استدارت حدقه و گرفتگی آواز است و سهل ترین انواع نوع اول است و بعید
ترین آنها از صحت نوع ثالث است و جمله قابل علاج باشند تا وقتیکه اطراف از هم فرو نریزد و گجندی گوید که نوعی از آن از سودای صفراوی بود و نوع دیگر آن از سودای بلغمی
یا از سودائی که آن دردی خون ثفل او ست راقم گوید که از اقوال مسطوره مفهوم میشود که انواع جذام از روی ماده شش نوع باشد چهار از احتراق اخلاط اربعه و پنجم از
سودای طبیعی که آن دردی خون است و ششم از سودای جمودی هذا ما یخطر بالبال و ربی اعلم بحقیقة الحال

علامات جذام مطلقا

شیخ میفرماید که هرگاه جذام ابتدا نماید رنگ بدن سرخ مائل بسیاهی گردد و در چشم تیرگی مائل بسرخی ظاهر شود و در نفس تنگی و در آواز گرفتگی بسبب اذیت ریه و قصبه آن
پدید آید و عطاس کثرت نماید و در بینی غنه ظاهر گردد و گاهی سده و در چشم سهر سده و خیالات خشک گردد و موی در رقت و قلت آغاز کند و عرق در سینه و ناحیه سر ظاهر شود
و عرق زبان غلیظ گردد و بوی بدن خصوصاً عرق و بوی نفس بد گردد و اخلاق سوداوی از تعجب و حسد پدید آید و خوابهای هولناک بسیار مشاهده شود و در
خواب چنان محسوس گردد که گویا به بدن او بار گران نهاده و بعد از آن ریختن موی و تمرط در آن ظاهر شود خصوصاً موی چهره و ابرو و گاهی پوست پای و مو متقلع شود
و ناخنها متقشر گردد و چهره زشت و منتفخ شود و رنگ سیاه گردد و خون در مفاصل جمود و عفونت آغاز کند و تنگی نفس ازدیاد نماید حتی که با عسر شدید و بجهد تمام گردد و آواز
در غایت گرفتگی شود و لبها سطبر گردد و رنگ او سیاه شود و بدن را زوائد غددی شبیه بحیوانی که در یونانی ساطوس گویند ظاهر گردد و بعد از آن بدن در تقرح افتد و هرگاه جذام
غیر ساکن باشد بخصوص بینی متاکل شود و بعده بینی و دست و پا از هم فرو ریزد و از آن زرداب بر و سیلان کند و آواز با خفا رود و کند و موی باقی نماند و رنگ بسیار سیاه شود
و علاج پذیر نبود و نبض مجذوم ضعیف بود بسبب ضعف قوت و قلت حاجت بهر آنکه مرض بارد است و بطی غیر سریع باشد بسبب ضعف و برودت و از تواتر لابد باشد زیرا که
نه سرعت است در آن و نه عظم و انطاکی گوید که علامت او برافت سفیدی چشم مائل بسرخی است و این اول علامتی است که ابتدا نماید حتی که گویند این علامت پیش از ضعف سال
بر آن تقدم نماید و استدارت چشمها و سرخی بدن و بول بعده سیاهی آن هر دو بعده عرق کثیر رنگین پس تغیر آواز بخشونت پس گرفتگی آن پس بوی نفس پس کشیدن پوست
و استدارت چهره پس بهم بر آمدن بدن اگر جذام متقرح باشد و بجهه دست و پا پس سقوط آنها و درین وقت استحکام او گردد و از صحت او یاس بود و نبض در ابتدای مرض متواتر
صلب باشد و گاهی بطی گردد اگر سودا اصلی بود پس هرگاه مرض توسط نماید تواتر بسرعت کند پس نملی پس ملتوی و متشنج گردد و اما غنه و سده و غلظ لب گاه باوی ابتدا کند
و گاهی در آخر حادث شود پس اعتماد بر دلیل تنها او نبود بلکه عمده در آن تفرق اتصال و فحش تغیر هیئت و شکل است و بالجمله این مرض خطرناک است و الا موروثی نشدی و خبیث
او در لطف سرایت نکردی و معدی نبودی و تعدیه او از حدیث صحیح ثابت شده و مولف اقتباس گوید که چون آثار این مرض تمام نیک ظاهر شوند پس بیمار را از میان مردم
بیرون کنند چنانچه مبروص را بسبب سرعت سرایت آن علامتش آنست که اول رنگ رو و چشم و همه تن سرخ شود و بسیاهی گراید و گرشهاد خصوصاً گوشت و ابروها
و بینی ورم غلیظ سرخ رنگ مائل بسیاهی پیدا کند و آواز سطبر گردد و منفذ بینی کوفته شود و بوی گنده از بینی و تمام بدن بر آید و پاشنهای پا بشکنند و ناخنها و دست و پا
بلکه کوز و بد هیئت شوند و چهره او مهیب نماید مانند چهره شیر و نبض مجذوم در همه اوقات ضعیف و بطی باشد و گاهی بتواتر مائل گردد و بول رقیق بود و
اطبا اتفاق نموده اند بر آنکه جذام از جمله امراض معدیه مسریه و موروثه است و بقول شیخ ضعیف از مرض عسر العلاج است و قوی از علاج مستعد و قلیل تر
از روی علاج است و راسخ و مزمن عاصی تر و این مرض تمام مزاج اعضا را فاسد کند بسبب مضادت کیفیت بلکه موافق حیات همه

باعضای رئیسه رسد و دران هنگام قتل کند و اولا فساد اعضا از اطراف و اعضای بیرونی ابتدا کند و دران وقت موی بریزد و رنگ آن متغیر گردد و گاهی بتقرح منتهی شود
بعده اندک اندک در همه بدن ساری گردد و اگرچه اول تولد او در احشا بود لیکن اول تاثیر او در اطراف باشد زیرا که ضعیف تر اند با وجود آنکه گاهی صاحب او قبل انعکاس فاعله
ظاهر و بر احشا و اعضای رئیسه هلاک شود و موت آن بجذام و یا بسبب سوء مزاج او باشد و جرجانی از شیخ نقل کرده همچنانکه سرطان جذام یک عضو ست جذام سرطان
همه تن ست بدین سبب همچنانکه علاج سرطان دشوارست علاج جذام دشوارتر باشد لیکن از بهر آنکه جذام در همه تن بود و مزاج همه بدن دران یکسان گشته ست علاج آن
یک نوع باشد و یکبارگی بعلاج آن مشغول توان بودن ازین ره طریق علاج آن یکسان بود و سهل تر باشد و سرطان در یک عضو بود و مزاج آن عضو مخالف مزاج دیگر اعضا
بود و با علاج از مراعات احشا و دیگر اعضا غافل نشاید بود و طریق علاج آن ازین ره عسرتر بود و صاحب کامل گوید که جذام از امراض عسر البرء ست و چون این مرض مستحکم
شود صحت او ممکن نیست و علاج او دران هنگام بوقوف او بر حال خود و منع از تزید او باشد و همچنین از امراض قوی مثل استسقا و برص و مانند آن بسیار اند که طبیعت را
مقاومت بآنها ممکن نبود و اما چون در اوائل باشد پس گاهی صحت یابد مگر این هم بدیر و دشواری نزد اومان بعلاج و پرهیز باشد و آن نوع گوید که شریرترین جذام آنست
که از احتراق صفرا باشد و چون در ابتدای او لاحق شود ممکن ست که به شود و از تزید بایستد و هرگاه نوبت بتقرح اعضا رسد مشکل و فاسد گردد و بعید ست که صحت یابد
و خجندی گوید حق آنست که علاج این مرض صعب ست و بمبتدی دران بسیار عسر البرء ست و قوی متمکن ازان البته امید صحت او نیست و غرض در معالجه این مرض
دو امر ست یکی آنکه بر حالتی که او باشد ازان زیاده نشود و دوم آنکه اعضا بسرعت متقرح نشوند و انطاکی گوید که این مرض در بلاد بارده بکثرت بود و چون کثیر الوخم باشد مثل
شام و در بلاد رطبه بقلت بود مگر آنکه ازان صبا بند باشد مثل مصر و وقوع او در روم نادر بود بسبب غلبه سردی و تری و در حبش و زنج یافته نشود بسبب فرط حرارت
محلل اخلاط کثیفه و لا دهند اگر تقلیل تحلیط اهل آن در اکل نبودی البته در ایشان بسیار بودی و سزاوار ست کسی را که احساس نوبد محال خود نماید مبادرت بعلاج
آن کند و الا در جذام افتد بسبب وفور سودا در خون نزد ضعف طحال از جذب او و کذا ضعف هر قوت ممیزه و بعضی گویند که این مرض بسیار مفسد روح
بلکه مفسد اعضا و محدث تشنج و تعقد و آنچه موروثی بود و خلقی و یا بحرانی اصلاح علاج نمی پذیرد و آنچه هنوز کهنه نشده و مادهٔ آن سخت گشته و غلبه نیافته
ممکن العلاج بود علاج فصد باسلیق و صافن و اسیلم کنند و خون وا گیرند و شاهتره و چرائته سرپهوکه و هلیله سیاه و مانند آن ادویه مصفی خون چند روز بدهند بعد ازان
نضج ماده حسب انواع سودا نموده و مسهل سودا و ماء الجبن تنقیه کنند بعده حسب ماده ادویه مخصوصه آن بکار برند مثلا در سودای احتراقی معاجین و عرقیات و غیره ادویه
مطفی و مصفی خون بعمل آرند و در سودای جمودی ادویه مرقق و ترکیب هندیه استعمال نمایند و برای ترطیب استعمال ماء الجبن ساده نافع ترین اشیاست و خوردن
شیر برنجوان سرخ رنگ نیز نافع بود و در هر ماه تلیین طبیعت و اخراج مواد بمسهل معتدل کرده باشند و در خریف و ربیع مسهل قوی دهند و از جمیع محللات حرارت
غریزی محترز باشند و روغن کدو و شیر دختر در بینی چکانند و حمام کردن بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن کدو بعد از حمام مفید بود و روغن زرد
را گرم کنند و دران بنشینند و در هفته یکبار تنقیه کنند و چون سبوس از بدن مجذوم جدا شود علامت صحت ست و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت
آن بسیار مفید بود و خوردن مار سیاه غیر افعی نیز فائده میکند و حب سم الفار و معجون اسقیل از مجربات ست و خوردن چوب چینی نیز فائده بسیار میکند و گویند که بسیار
خوردن سعد و کذا کندر در جذام می اندازد و ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه نافع جذام نوشیدن ماء الجبن بشکر یا شربت حماض شیرین کرده برای جذام حادث
از صفرای محترقه مجرب سویدی ست و کذا خوردن ورق طلا ربع مثقال بعسل یا جلاب آمیخته تا سی روز متصل مجرب دست و هم او گوید که اگر شجره ابی مالک
هر روز بنوشانند و بر روغن کنجد تازه آنرا مطبب سازند و شوربای او بنوشند و جرم او گاه بروغن کنجد تازه و گاهی بر روغن بادام بخورند تا سی روز متصل صحت تام یابد
و مجرب صحیح من ست و دیگر سعوط زهرهٔ روباه و آش و آب کرفس و بهر ده روز یکبار نافع ست و مداومت شرب کادی هر روز دو درم استیصال جذام کند
و خوردن تخم قنفذ خشک کرده و شرب زهرهٔ او نیز نافع و آدمان اکل خردل و خلط او با ادویه نیز سودمند بود و دیگر بوینهٔ نهری سوده بشراب سرشته بر بدن بمالند
که نفع ادویه مجذوم ست و کذا حقنه بعصارهٔ او تا بست مرتبه نافع بود و دیگر ادامت تناول فرنجمشک خام و پخته تا پنجاه روز جذام مزمن را متوقف سازد و تخم
را زائل گرداند و دیگر تخم حنظل که بهیبه نامند بر کف پای مجذوم در حمام مالیدن نفع عظیم دارد و گویند که از مالش این تخم بسیاری آید و نفع می کند و بعضی روغن تخم

حنظل مالیدن بالخاصیت مجرب نوشته اند دیگر هلیله سیاه پنج درم در هفته یکمرتبه تا چهل بار خوردن جذام را در ابتدا واقف کند وگاهی صحت بخشد دیگر نخود کنهری پیزند تا آنکه مهرا گردد و شوربای او بنوشند که قاوذ بهر جذام ست و چون نزیت و نمک پخته بخورند نیز برای جذام تریاق نوشته اند دیگر برادهٔ عاج یکدرم با آب پودینهٔ نهری ده دم تا یکماه کامل خوردن جذام را زائل کند دیگر مغز تخم قرطم و تخم افتیمون هر واحد پنج درم مار الجبن هفتاد درم با یکنیم اوقیه شکر سفید شیرین کرده خوردن در ابتدای جذام نفع عظیم بخشد و بعضی عسل خیار شنبر ده درم درین ترکیب افزوده و وزن مغز قرطم بست درم و ماء الجبن یکرطل نوشته اند دیگر طبیخ دارچینی سی درم تا سی روز متواتر نوشیدن قلع و استیصال جذام کند دیگر بعد تنقیهٔ بدن با دویه مسهله هر روز بست درم آب پودینهٔ نهری مروق و یکنیم مثقال تریاق فاروق بدهند تا ده روز بعد از آن تریاق از کو در آب پودینهٔ نهری حل کرده بر بدن لطوخ سازند و سه ساعت در آفتاب بنشانند تا خوب عرق آید پس پارچه بپوشانند دیگر بگیرند تخم افتیمون کوفته در پارچهٔ باریک صره بسته در دو ثلث رطل شراب کهنهٔ شیرین شب بخیسانند و صبح گرم کرده صره را بمالند و با یک وقیه جلاب شیرین کرده بر ناشتا بنوشند همچنین هفت روز متواتر استعمال کنند که مجذوم را نفع عظیم دهد داود تجارب ابن خزارست دیگر توم بری یا بستانی تا چهار مثقال با عسل کف گرفته تا مدت پنج روز متواتر هر روز یکبار خوردن نفع عجیب نماید دیگر شرب و طلای خولان و کذا حضض مکی و کذا عصارهٔ فراسیون تا پنجاه روز متواتر و کذا اطلاء با عسل و کذا جندبیدستر و تطلیهٔ آن بروغن کنجد و کذا نخود سیاه و کذا خطمی و کذا پودینهٔ نهری مطبوخ بشراب و شرب گل یا تخم فرنجمشک و کذا شحم حنظل و کذا هلیلهٔ کابلی بدوام و کذا روغن بیدانجیر هر روز سه درم تا چهل روز و کذا طبیخ شاهسفرم و کذا اثمر عذبه و برگ او در سرکه پخته و کذا پوست بیخ زیتون هر روز یک مثقال بجلاب تا یکماه کامل متصل و کذا پودینهٔ نهری و کذا کتیرا بروغن بادام بشیر تا یکصد روز متواتر و کذا برگ و بیخ قثاء الحمار کوفته جوشانیده و کذا تخم بادروج و کذا شیر خنزیر و کذا خاکستر سنگ پشت مسلم اندک بشراب کهنه حل کرده با کنجد بقشر بشکر مدام و کذا لحم طاوس بطریق اسفیدباج پخته و کذا شاهسفرم و کذا تخم آن در هر ماه یکمرتبه که آمن از حدوث او تمام عمر ست و کذا لحم ماکیانی که پانزده روز تخم قرطم خورانیده فربه کرده باشند و از چربی آن اطراف را چرب کردن و کذا تخم بیدانجیر ده عدد یا دو درم تا چهل روز متواتر و کذا اسطوخودوس تازه غیر خشک هر واحد نقیه جذام ست و گویند که طلای عاقرقرحا و پوست بیخ کبر با عسل و سرکه نافع قروح جذام ست و کذا زرد شیطرج و کذا پودینهٔ بری و کذا یاقوت و سنباذج هر دو با [illegible] بر بدن قروح آنرا خشک کند و کذا طلق محلول [illegible] شاهتره کذا [illegible] [illegible] بعد معمول پوست هلیلهٔ زرد چهل درم پوست بلیله سی درم پوست بلیله آمله منقی هر واحد بست درم شاهتره سی درم ریوند چینی دو درم دگاهی بنا بر غرض اسهال ریوند چینی چهار درم کرده میشود همه را کوفته پخته بروغن بادام چرب کرده باشش بسر شند شربتی چهار درم تا پنج درم حب سم الفار که در جذام جمودی مجرب و معمول ست سیماب یکدرم سم الفار یکدرم کندر شش درم ریوند چینی سه درم صمغ عربی دو درم سیماب را در آب لیمو قتل کنند دباقی ادویه کوفته بیخته آمیزند و در زهرهٔ گوسفند یکدرم حب بمقدار مونگ بندند و یکحب صبح و یکشام بخورند پرهیز از ترشی ضرور ست [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] ست دیا ساقط [illegible] مار سیاه کشته سر آن دور نموده گوشت آنرا [illegible] حب کنند و سه ماشه سم الفار با گوشت مذکور [illegible] تا آنکه سیاه شود [illegible] حبها بقدر فلفل سیاه بندند و هر روز یک حب در مسکهٔ گاو آمیخته دهند تا سه روز متواتر غذا جو بهند دیگر هیچ غذا نباید داد و دوائیکه در وقت استحکام جذام بکار آید هلیله سیاه پوست هلیله زرد افتیمون هر یک پنج جزو با مویز منقی پانزده جزو سوده آمیخته هر روز یکتوله بخورند و این قرص ما طلا کنند شیطرج هندی زاج سرخ هر یک یکنیم درم سرمه مازوی سبز رو اس خربق سیاه استخوان ماهی شبوطا آطریلال هر یک سه درم عنصل سه درم کوفته بیخته بسرکهٔ انگوری قرصها سازند و بوقت حاجت بسرکه سائیده طلا کنند عرق تالیف [illegible] [illegible] بعد تنقیه [illegible] ست و از [illegible] دم جرم منقول برگ شاهتره نیم آثار سر پهوکه چرائته چوب چینی گل منڈی تخم نیم تخم بکاین پوست هلیله زرد هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله و همایه زرد چوب هر یک نیم پاؤ تخم کاسنی بیخ کاسنی پوست درخت نیم پوست بکاین نیل کنٹهی تخم پنواڑ کشنیز ختائی گل نیلوفر گل نیم گل بکاین گل سرخ هر یک پاؤ آثار گلوی سبز سه پاؤ شیطرج هندی گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک [illegible] چی سه ام برگ حنا پوست کچنال هر یک چهار دام نیمکوفته در بست آثار آب [illegible] عرق کشند و هر روز نیم پاؤ همراه این معجون بخورند گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم شاهتره برگ گاوزبان هر یک یک توله بسفایج فستقی افتیمون تخم کاسنی مویز منقی هر یک دو توله عناب لاتی بادیان ختائی چای ختائی جدوار ختائی سنبل الطیب عود غرقی هر یک سه ماشه و در نسخهٔ دیگر هر واحد یکتوله است کوفته بیخته با [illegible]

مربای آمله هر یک شش عدد در گلاب و کیوڑه خیسانیده وخسته برآورده مالیده صاف کرده عسل و دو چند نبات یکجا قوام ساخته معجون سازند شربتی از نیم تولہ تا یک تولہ
معجون اسقیل که درین باب مجرب المجرب است از تالیف حکیم کامل صاحب منقول از بیاض والد ماجد غفر الله لهما پوست بلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی شیطرج هر یک
نیم تولہ فلفل دراز بنارسی هر یک یکنیم تولہ اسقیل مشوی هفت و نیم تولہ زعفران زرنبادی هر یک پاو کم چهار تولہ برادۀ دندان فیل بیست و سه ماشه شهد صاف خام
و اگر یکنیم تولہ سیر بادشیر بیشتر سخته اضافه نمایند اولی ست معجون ساخته ابتدا هفت ماشه شروع کنند و بتدریج تا بیک تولہ رسانند و قدرت رب شافی مشاهده کنند
و اگر با این عرق بخورند بزودی شفا یابند تخم کاسنی بلوه برگ حنا شاهتره هر یک نیم آثار پوست بیخ کاسنی برگ و شگوفه کاسنی هر یک پاو آثار گاوزبان نیم پاو عرق کشند
بقدر نیم پاو بدهند فقراوبنیه مفرده و مرکبه هندیه مفید جذام برم دندی تازه بقدر دو تولہ با هفت دانه مرچ سیاه ساییده چهل روز بنوشند و نان نخود بی نمک
بخورند مجرب است دیگر که در ابتدای جذام مفید نگند بابری شب در آب تر کنند و صبح آب لال آن با شهد دو تولہ هفت روز بنوشند و شیرۀ آن نیز در فساد خون معمول است
دیگر بیرن کهری سفوف ساخته نبات سفید یکچند آمیخته بخورند یا در آب یا در عرق شاهتره شب تر نموده صبح آب لال با قند شیرین کرده بنوشند و اگر یکدام آن با چند دانه
فلفل سیاه در نیم پاو آب شیره برآورده بنوشند هر روز چند بار اجابت طبع شود و قلع مادۀ جذام و خدر نماید و در ابتدا دوای کافی ست و غذا نان نخود با روغن زرد خورند دیگر
دافع جذام سبوس نخود بوزن نیم پاو گرفته در یکسیر آب تر کرده شب نگاه دارند و صبح مالیده صاف نموده می نوشیده باشند تا چهل و نه روز بعد آن تنها از برنج و شیر و جزات
هر چه سفید باشد و از ترشی و بادی احتراز کنند و نان و گوشت و شکر بخورند و اگر قدری از مرض باقی باشد چند روز دیگر بنوشند دیگر دافع جذام و جوش خون پوست درخت
هنگوٹ کوفته بیخته هر صبح بقدر یکتولہ با آب بخورند و از ترشی و بادی و نمک پرهیز نمایند در دو هفته فائده کلی میشود دیگر آب چکیدۀ نیم که در وقت مستی بچکد بر بدن مجذوم مالند و قدری
آن نیز مفید دیگر نافع جذام حنا سه مثقال شب خیسانیده صبح ... صاف آن با قدری شکر بنوشند تا چهل روز و بعضی وزن حنا که در سایه خشک کرده باشند دو دام
و وزن آب یکنیم پاو مقرر کرده و نوشته اند که بعد خیسانیدن صبح بجوشانند چون نصف آب بماند صاف کرده شهد یکدام افزوده نوشیده باشند دیگر برگ سرس یکدام پخته
با فلفل گرد دو ماشه آب ساییده هر روز بنوشند تا چهل روز دیگر از مجربات و بیتی بول خر هر روز بقدر نیم پاو تا یکهفته بنوشانند و اگر آب فشردۀ سرگین خر با قدری کافور بنوشند
نیز درین باب خیلی مفید دیگر مفید جذام اکاس بیل تازه دو ... هر دو یکنیم پاو آب بجوشانند چون نیم بماند صاف کرده با اضافه شهد خالص نوشیده باشند بهتر آنست که دوای
مذکور از بالای درخت نیب یا کچنال گرفته باشند و اگر دو جزو آن یک جزو فلفل سیاه صلایه کرده حب بقدر بندق هندی بسته خشک نمایند و هر روز یکی بخورند و چند ماه عمل آرند
غذا نان نخود یا گندم بروغن زرد بخورند نیز نافع بود دیگر پوست درخت سمندر سیل کوفته بیخته هر صبح یکتولہ بخورند با آب تا سه روز و سه روز ترک نموده باز سه روز بخورند و همچنین
تا بیست و یک روز خورند و بیست و یک روز ناغه کنند و غذا درین مدت دال مونگ کهچری جایز است و در ابتدا قی خواهد شد و اگر مرض مستحکم شده باشد اول قی آید بعد از چند روز
قی نیاید و بعضی اهل جذام که در ابتدای مرض بخوردن افیون و کوکنار عادت میکنند مرض تخفیف کلی میشود حب جذام از حضرت مولانا فخر الدین قدس سره پوست
بیخ آکه چهار آثار پخته در سبوچه پر آب انداخته گندم پاو آثار در پارچه بسته در سبوچه اندازند و در سرگین فیل یا اسپ آنرا دفن کنند و بعد بیست و یک روز برآرند اگر آب
باقی باشد جوش دهند که آب خشک شود و بعد از آن گندم را گرفته خوب کوفته شصت و یک حب بندند و هر روز یک حب با نان گندم و روغن بخورند و غذا نان گندم بی نمک
یا روغنی دوائیکه بمداومت آن بعد تنقیه فائده کلی بخشد شاهتره برم دندی نگند بابری پوست بلیله زرد مساوی هر روز بقدر دو تولہ گرفته شب در آب تر کرده صبح مالیده
صاف نموده بنوشند مجرب است **ایضاً** که در ابتدای جذام تجربه رسیده و برای جمیع انواع فساد خون و خارش نافع ست پوست بلیله زرد آمله پوست بلیله مجیٹھ
دارہلد کٹھی بیخ پوست درخت نیم کٹکی گلو همه مساوی جوکوب کرده هر روز بقدر یکدام پخته تا دو دام خام در آب تر نموده صبح جوش داده صاف نموده تا چهل روز بخورانند و از نمک
پرهیزند و اگر بیخ پاپڑه چرایته و سرپهوکه و دهنیه و دهمایه و چهال کچنال اضافه سازند بغایت سریع النفع شود **ایضاً** که برای فساد خون و احتراق و جذام از مجربات ست
پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله سرپهوکه مجیٹھ برادۀ شیشم صندل سرخ صندل سفید هر واحد دو تولہ کوفته نگاه دارند و بقدر سه تولہ در آب جوش داده شهد خالص
دو تولہ حل کرده بنوشند در نسخه دیگر وزن سرپهوکه پنج تولہ و شهد یکتولہ و پوست بلیله زرد عوض بلیله نوشته **ایضاً** که معروف بکاڑھۀ مجیٹھ است مصفی خون و نافع
باقسام جذام ست مجیٹھ چهال مردار نیم زرد چوب نسوت دارہلد چرایته تلخ چیس کته و پاپڑه ترپهله برگ نیل کنپهی پاپی برنگ پت پاپڑه بیخ خراسانی یا بیخ جوان

چہال کہ تا اساوی نیکوب نمودہ بدار ند بہر روز بقدر یک ٹنکہ گرفتہ در نیم آب جوش دہند چون سوم حصہ بماند صاف نمودہ یکفلوس شہد انداختہ بنوشند تا چہل روز غذا نان گندم و دال مونگ بی نمک **ایضاً** کہ برای تصفیۂ خون فاسد مجرب ست موتھہ بابچی چرایتہ پوست بکاین صندل سفید ہر یک سہ ماشہ گلو ہلیلہ بلیلہ آملہ ہر یک چہار ماشہ کٹکی بای برنگ زرد چوب بیخ سونٹہ گوتہہ اندرجو بھنگرہ کشائی خورد برگ بجیسار ہر یک دو ماشہ ہمہ ادویہ را در نیم آثار آب بجوشانند ہرگاہ ہشتم یا ہفت دام بماند صاف نمودہ یکتولہ عسل یکتولہ نبات داخل کردہ بنوشند و در نسخۂ دیگر کہ مفید جذام و خدر ست مجیٹھہ پوست کتا اچیہ سو ہری دیودار پادہ ستاور چوب کمیر مغز املتاس پہول فرنگ چہال نیم مغز کرنج برگ ارونسہ بپ پاپڑہ سانٹہ اتیس بیخ اندرا این زیادہ است و وزن ہر یک سہ ماشہ نوشتہ کہ در سہ پاو آب بجوشانند ہرگاہ چہارم باقی ماند صاف کردہ بنوشند و اگر خواہند سفوف کردہ مقدار یکدام بخورند **ایضاً** للجذام از بیاض استاد مرحوم آب توری تلخ جنگلی گرفتہ در طشت انداختہ دو چہار کردہ در آفتاب نشستہ بر بدن بمالند ہمان وقت بقدر نیم فلوس گندک سفوف کردہ بخورند بعونہ تعالی عرق از بدن سائل شدہ عقدہا تحلیل خواہد شد **ایضاً** کہ از خوردن کشتجات حالت جذامی بہم رسیدہ باشد مجرب ست آب بیخ ترب آب بیخ چولائی دشتی کہ خاردار میباشد ہر واحد یکتولہ روز اول بنوشند و ہر روز یکیک تولہ افزایند و تا نیم پاو رسانند و باز بدستور بکاہند و بمقدار روز اول آیند ہرگاہ سبوس از بدن جدا شود و چاق گردد **ایضاً** کہ جہت اخراج ہر قسم کشتۂ خام معمول ست بگیرند برگ سر پھوکہ از یکتولہ تا سہ تولہ بحسب ضعف قوت مریض و از پنجعدد یا ہفت تا دوازدہ عدد فلفل سیاہ کوفتہ ہر دو را شب در آب تر نمایند و صبح بطور بہنگ سائیدہ صاف نمودہ بنوشند در سہ چہار روز ہمہ کشتہ از راہ بول خارج شود و اگر خواہند کہ معاینہ کنند بول را در پیالہ چینی کردہ بعد ساعتی بریزند زیر آن ظاہر گردد و اگر شیرۂ سر پھوکہ سبز بنوشند نیز جائز ست **دوای زرنیخ** برای جذام از حضرت شاہ شرف قدس سرہ ہرتال طبقی را دوازدہ پاس در آب سیت کشائی سحق نمودہ در بیخ کیلہ کاویدہ بنہند و آنچہ از اندرون آن کیلہ برآید بران زرنیخ بنہند و بران سہ کپڑ وتی کردہ و گل آلودہ دیگمن باو بالا پاچک دشتی بسوزند بعدہ چہال درخت ترجو یک آثار سودہ و یکتولہ ازین ہرتال آمیختہ یک کف دست بخورند **نوع دیگر** برای جذام کہ جاری شدہ باشد از بیاض والد مرحوم زرنیخ طبقی زاج سفید کف دریا ہر یک یکماشہ کوفتہ بیختہ در دو سکورہ نہادہ گل حکمت نمودہ خشک کردہ در پنج آثار پاچک دشتی تہ و بالا نہادہ آتش دہند ہرگاہ سرد شود برآوردہ بقدر یک دو برنج خوردہ باشند **نوع دیگر** کہ اہل ہند آنرا رس ہرتال نامند ہرتال یکدام مغز کرنجوہ پہٹکری ہر یک دو دام اول مغز کرنجوہ نیمکوفتہ نصف آن در سکورہ نہند و بالای آن پہٹکری کوفتہ نیمہ آن ہمون نمایند و بالایش فولی ہرتال گذارند پس نصف باقی از مغز کرنجوہ و پہٹکری بالای ہرتال ہمین نمایند و سکورۂ دیگر بالای آن گذاشتہ گل حکمت نمودہ در ہفت پاچک دشتی آتش دہند چون سرد شود برآرند و بقدر نیم برنج با برگ پان خورند تا پنجاہ روز جذام و برص برطرف شود و بعضی بجای پہٹکری کف دریا میگیرند و بعضی ہرتال دو دام و بیست دام پہٹکری کشتہ میکنند **نوع دیگر** برای رگت پتی و جذام آتشک ہرتال ورقی یکجز و مرچ سیاہ نہ جزو ہرتال را یکیک مرچ انداختہ کہرل کنند تا کہ مرچ تمام شود بعد سہ پہر یا سہ روز بعدہ بوزن یک رتی و اگر گرمی کند نیم رتی در روغن بادہ گاو تہ و بالا نمودہ بخورند بعدہ نان نخود بی نمک با روغن گاو بسیار بخورند ہمین طور تا مدت بست و یکروز عمل آرند پرہیز از جملہ چیزہا خصوصاً از روغن تلخ کہ اگر یک قطرۂ آن بدست رسد تمام بدن آماس کند و نزدیک چراغ ہم نروند و بعضی وزن فلفل ہرتال مساوی یک یک تولہ نوشتہ اند و بعضی بغیر فلفل صرف ہرتال را بانزدہ پاس در آب کشائی خرد کہرل کردہ در برگ پان میخورانند و مفید میشود **سفوف ہندی** جہت جذام مادہ کہ پختگی شدہ بکار آید درخت نیم کہ قریب صد سالہ باشد گل و بار و برگ و پوست تنہ و پوست بیخ او ہر یک نیم آثار پوست ہلیلہ پوست بلیلہ آملہ بابچی گلو ہر واحد پاو آثار کوفتہ بیختہ سفوف سازند قدر خوراک از دو ٹانک تا چہار ٹانک با کاڑہ مجیٹھہ سہ چلہ بخورند و اگر این ادویہ با عسل معجون سازند مضایقہ ندارد و از گوشت و نمک و جمیع ترشیہا و چیزہای گرم پرہیز نمایند و نان نخود بخورند بضرورۃ قدری نان گندم و نمک بخورند **ایضاً** کہ مجرب نوشتہ اند برگ نیم برگ بکن شہد یوی کلان کشائی بابار و بیخ و برگ آن آملہ اکبرآبادی آنبی ہلدی سرپھوکہ بابچی ہمہ را جدا جدا کوفتہ از ہر واحد یکیک تولہ اکبری بگیرند و ممزوج نمودہ چہار اجزا و نہ حصہ کنند یکحصہ صبح و یکی شام بخورند غذا اول نخود بی نمک تان نخود بی نمک و بنا بر ضرورت نان میدہ و کباب بی نمک باید داد **ایضاً** کہ برای جذام مستحکم مجرب ست پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ آملہ منقی ہر واحد دو دام گل سرخ ست گلو ریوند چینی اصل السوس مقشر دانہ الایچی خورد و کلان کشنیز خشک ہر یک یک دام کبیر و پوست تیواج خطائی و اگر نباشد عوض آن پوست بیخ کتا ابیخ ساٹھی پوست بیخ انجیر دشتی قسط تخم نیوار بابچی سرپھوکہ زرد چوب ہر یک نیم دام برگ نیم بار نیم گل نیم پوست بیخ نیم پوست تنہ نیم ہر واحد یکدام گندھک

صاف کرده نیم دام همه را با یک ساییده پارچه بیز نموده هر روز با آب سرد نیم دام بخورند غذا برنج ساٹھی و دال مونگ کم روغن و کم نمک تا چهل روز پرهیز نمایند ایضاً
پوست بیخ انجیر دشتی دو دام مرچ سیاه نیم توله هر دو را کوفته بیخته سفوف سازند و بقدر مناسب بخورند و در ایام خوردن او آب بیکه دان بیخ جهر بیری جوشانیده باشند
غسل نمایند و از غذای سفید پرهیز نمایند طلا مجرب میر غلام رسول شراب دو آثار بقدر چار فلوس سخته بلیله کلان دو صد و نیله تهوتهه ده ماشه نیل تهری ده ماشه آب لیمو
دو صد و آب برگ تنبول آب کوکنار هر یک دو فلوس همه ادویه کهرل کرده هفت روز بر بدن مالش نمایند عرق معمول در جذام و خارش و برص و آبله و شوره و قروح و مقوی
قلب هست گل سرخ دو آثار برگ گاوزبان شاهتره صندل سفید و سرخ برگ نیب مغز تخم نیب گل نیلوفر برگ کاسنی گل سیوتی برگ کاهو سبز خس هندی هر واحد
یکسیر گل نیب برگ حنا بادیان خارخسک سرپهوکه گل گاوزبان آمله بهان نارنج چرائته چوب چینی برادهٔ شیشم کشنیز پوست سنگتره هر واحد پاو سیر پوست بیخ ببب
ادر بجهویه تخم کاسنی گل گوٹهل عناب خارشتر جهال کچنال گل معصفر پوست بیخ کیوڑه پوست جهر بیری دانهٔ الایچی خرد هر واحد نیم سیر پوست بلیله زرد پوست بلیله
بلیله سیاه عشبهٔ مغربی تخم خیارین نیمکوفته افتیمون هر واحد نیم پاو بسفایج فستقی سنبل الطیب تخم خرفه دانهٔ الایچی کلان هر واحد پنج توله سعد کوفی چار توله عود خطائی
سافج هندی هر یک سه توله برگ پان دو صد عدد زعفران شش ماشه مشک یک ماشه عرق کشند شربت برای طبیب نوع دیگر برای فساد خون از بیاض والد
مرحوم پوست درخت نیم برگ نیم تخم نیم گل نیم برگ بکاین تخم بکاین گل بکاین پوست درخت بکاین برگ گلاب گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برگ شاهتره چرائته سرپهوکه گوه
کاسنی کشنیز خشک هر یک پاو آثار گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک نیم پاو افتیمون بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج صندل سفید صندل سرخ الایچی کلان الایچی خرد
بالنگو هر یک پنج توله پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله منقی هر یک نیم آثار عرق کشند و در نسخهٔ دیگر پوست درخت کچنال پوست مولسری
برگ بهنگره سیاه شاخ و برگ جهاؤ پوست درخت گولر برگ حنا برگ بید ساده مندی تخم شاهتره دهمایه بیخ کاسنی چوب بجیسار عناب خس کم مندی نیل کنٹهی
بلیله سیاه برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب شیشم هر یک پاو آثار عوض برگ گلاب گل خطمی و مکوه گل بنفشه و افتیمون و اسطوخودوس بسفایج و هر دو الایچی و بالنگو مرقوم است
و وزن همه مساوی است و برای دفع مواد سوداوی و جذام وغیره مفید نوشته اند معجون نیب دافع جذام و خدر و فساد خون و مواد آتشک و معمول پوست شاخ نیب
پوست بیخ نیب برگ نیب پوست شاخ انجیر دشتی هر یک چهار دام شاهتره کشنیز چرائته تلخ پوست بلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله هلیله سیاه شیطرج گل
بادیان سنای مکی بسفایج دو پنج هر یک دو دام کوفته بیخته بسه چند شهد بسرشند خوراک یک توله در خوردن این ارتهٔ شی و بادی پرهیز نمایند و غذا نمک کم خورند طریق

استعمال چوب چینی بدانکه مزاج چوب چینی نزد محققین مرکب القوی است یعنی در زمان بدن یکی از دو کیفیت [illegible] و رطوبت فضلیه بیاده
و منافع چوب چینی آنست که او مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه و باه و اعضای تناسل و معده است و منشف رطوبت غریبه و ملطف و محلل سریع النفوذ
و محرق بدن و مفتح سدد و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق و منقی خون و روح از کثافات و ملین صلابات و تعقدات و دافع قروح خبیثه و جرح مزمنه و نافع مرض آتشک
و اکله و اورام و شوره و جمیع علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و قوباء و مالیخولیا و جنون و تپ ربع و بواسیر و نواصیر و وجع مفاصل و داء الفیل و داء الثعلب و داء الحیه و سرطان
و بهق سیاه و برص سیاه و رفع سائر اوجاع بارده مادی و سافج و ریحی و اکثر امراض بلغمی مانند نزله و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تحسین لون و تنویم و تسمین بدن
و ابرا از جدری و حصبه و رفع سمیت خلط و قطع عادت افیون بی نظیر و انواع بواسیر را در غایت نفع است بالجمله اهل تجارب اتفاق کرده اند بر آنکه از ادویه مفرده هیچکدام
[illegible] با منفعت چوب چینی نمی رسد و آنکه بعضی امزجه بر بعضی از امراض ضرر رسانده اند از عدم مراعات امزجه است چه تجفیف و تحرر و تعریق بدان و استعمال شیرینی ها
[illegible] و مسهل است و مبرد و ارد [illegible] کثرت آب یا قلت بقدر چوب چینی و بعضی [illegible] انحصار آن که مسهل قوی است لهذا در اکثر مواد مستعمل جوشانده او ست
و بهترین چوب چینی آنست که [illegible] یعنی گلابی [illegible] عرقی یعنی سنگید [illegible] اند که عرقی [illegible] چون در آب اندازند [illegible] بایستد و ته نشین
[illegible] آب [illegible] تعریف برآید که [illegible] بسیار سخت که از کار در شوار [illegible] برید شود
نباشد و در خردی و بزرگی میانه باشد و اگر [illegible] صفات حسنه باشد [illegible] و نسبت بیک بیرقی [illegible] بزرگ بهتر [illegible] است و دیگر آنکه مثل کمان بسیار کج نباشد
و سطح ظاهری مستوی باشد و باید که ظاهر او مخالف باطن نبود بلکه [illegible] تراشه و در نرمی و سختی و رنگ مستوی الاجزا بود زیرا که استواء دلیل استوای نضج در جمیع اجزا است

و بی رائحه بود و دیگر آنکه از متغیرات و مفسدات مثل مجاورت کافور و فرفیون و حنده و آهک و مشک و امثال آن و رسیدن نم باران و آب دریا و گرمی آفتاب محفوظ باشد
و دیگر آنکه ریشه دار نباشد و شخصی که اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول تنقیه بحسب حاجت کند و اکثر حاجت فصد و اسهال افتد و گاهی بر یکی ازین هر دو اکتفا کرده میشود
و گاهی بیشتر طعام حاجت هر دو ترک نموده می آید و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسبه شرباً و غسلاً بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک کند تا آنکه
وقت شروع نمودن قدر قلیلی از نمک باقی باشد و از برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب است و در گرمای گرم و سرمای سرد استعمال آن ممنوع است و ایضاً بدون
ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و اسنان خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت است و در اثنای خوردن آن از آب صرف و هوای سرد و حموضات و بقولات
و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات سخت و جز آن هر چه منافی صحت باشد لازم دانند و از شیرینی های مفرط
و ادویه بسیار گرم پرهیز نمایند و اگر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد شیره خرفه و امثال آن همراه عرق بید مشک و گلاب و دیگر اشربه استعمال توان کرد و اگر دیگر عوارض
مانند پیچش و جز آن رو دهد ادویه مناسبه آن مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و تا مقدور از غم و جز آن اجتناب نمایند و بفرحت و بهجت مشغول
دارند و اگر عادت بمسکرات باشد سوای شراب موافق معتاد بوقت آن بعمل آرند و چون از خوردن چوب چینی فارغ شوند همان پرهیز که در میان خوردن آن بود
تا چهل روز مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و از حمام تا هشتاد روز پرهیز باید کرد و طریق خوردن چوب چینی اینست که بگیرند چوب چینی مجوف
یک مثقال و از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف نقره یا مس بهیا قلعی دار یا گلی انداخته در عرقهای مناسبه گلاب و عرق کیوره که وزن آنها دو آثار باشد تمام روز تا دو پهر
شب تر نمایند بعد از آن بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس از آن آهسته آهسته دهن ظرف را وا کنند و نیم دام وقت صباح و نیم دام وقت شام با قدری نبات
سفید شیرین کرده بطریق قهوه بخورند و باقی را در ظرفی دیگر بدارند و بجای آب صرف نمایند و غذا نان گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاو و کباب بی نمک و زرده و حلویات
مناسبه و نقل بادام و پسته تنها یا با نبات نمایند و گوشت بچه مرغ و بره و دراج و تیهو و دیگر غذاهای لطیف و سبک مناسب بود و از پیاز بقدری که اصلاح گوشت کند و روغن
بقدر معتاد باید خورد و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا بنصف رسد آتش را موقوف
نمایند و دهن ظرف را آهسته آهسته وا کنند و این را خرج حوائج ضروریه مثل رخت شستن و طعام پختن و استنجا نمودن و جز آن نمایند و قدری ازین گرفته جامه و کلاه و پاجامه
رنگین نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که در آن اراده خوردن چوب چینی نمایند باید که از همه جانب بندند که تا هوا اثر نکند
و درهای او را آیینه ابرک مسدود سازند و روشنی بقدر خوش آینده دارند و اگر دیوار و سقف آن نیز با پارچه که از چوب چینی رنگین کرده باشند بپوشند و پارچهای [illegible]
همراه آن رنگ کرده باشند بهتر است و بقول حکیم شریف خان بعد از سه روز یک یکماشه هر روز هر روز زیاده در ثقل سابق افزوده باشند باین طریق که روز چهارم پنج و نیم ماشه
در روز پنجم شش و نیم ماشه و روز ششم هفت و نیم ماشه روز هفتم یازده و نیم ماشه و علی هذا القیاس و آنچه چوب چینی اول نو بود و سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که نه
برای [illegible] باشند و بقول حکیم [illegible] روز اول چوب چینی ورق ورق تراشیده بوزن سه مثقال در یک نیم آثار آب شیرین بدستور تر کرده بجوشانند
تا نیم آثار آب بماند صاف کرده ثقل آن نگهدارند و آب صاف آن را پاو سیر گیرند و یک نیم توله نبات سفید آمیخته وقت صبح و باقی آب با همین وزن نبات بوقت شام
در خلو معده از طعام بدستور نیمگرم کرده بنوشند و روز دوم همین قدر چوب چینی دیگر در همین قدر آب بدستور تر کرده با ثقل مذکور جوشانیده بنوشند و هر چه از ثقل سیاه
شود دور نمایند و باقی ثقل نگاه داشته باشند و بعد هر سه روز یک مثقال چوب چینی نو در ثقل سابق اضافه نموده باشند تا بهفت مثقال رسد بعده همیشه هفت مثقال
چوب چینی با ثقل سابق در دو آثار آب جوشانیده شیرین کرده بدستور میخورده باشند تا سی و دو روز بعد از آن هر روز یک مثقال چوب چینی کم میکرده باشند و بقیه
چوب چینی را علیحده در هفت آثار آب بجوشانند چون پنج آثار بماند صاف کرده آب ورد در طعام و وضو و استنجا و غیره استعمال نمایند و [illegible] در میان مدت
معلومه تا دو توله رسانند و آبش بقدر ضرورت اضافه میکرده باشند و بقول حکیم علوی خان بجهت [illegible] امراض صعبه مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح
خبیثه عتیقه و امثال اینها سه روز هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بست و دو روز بعد
هر سه روز دو مثقال بیفزایند که تا روز بیست و دوم بچهارده مثقال برسد و باز از روز بیست و سوم بدستور کاهند که تا از سه مثقال [illegible] در مدت چهل و پنج روز

مقدار خوردن چوب چینی بدین طریق سه سیر و نیم مثقال میشود و باید که سرپوش دیگ را در وقت گذاشتن بخمیر گل حکمت گیرند که بخار از دیگ بیرون نیاید و از همان وقت که
آغاز کنند بهمان وقت بند نمایند و بآتش نرم بجوشانند و سنگی بسر پوش بگذارند تا از حرکت بخار سر پوش صعنع نگردد و طریق معلوم نمودن اینکه آب بمقدار مطلوب
رسیده است اینست که هر قدر آب که بعد از طبخ نگاه داشتن آن منظور باشد در دیگ بینداز ند و سر پوش را بر دیگ گذاشته بپوشیده آب دیگ و سر پوش را
در میزان وزن نمایند و سنگ وزن آنرا نگاه دارند بعد آن مقدار آب که در طبخ خالی شدن آن منظور باشد بر آن ریخته سر آنرا بدستور بابد مستحکم نموده بآتش بسیار ملایم
طبخ دهند تا آنکه بحدس در یابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام از آتش دیگ را برداشته وزن نمایند با وزنه سنگی که نگاهداشته اند اگر برابر باشند فبها و الا باز قدری آتش دهند و وزن
نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند تا بحد مقرر رسد پس صبح دیگ را فرود آورده نزد خود طلبیده بدستور بنوشند و باید که چنان بپزند که طبخ تمام تا بوقت صبح شود که وقت
خوردن آب سرد نشود و هر روز سر دیگ را نزدیک مریض آهسته وا کنند تا بخار خفیف او بسر و دیگر اعضا برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بر بخار چوب چینی
بگذارند و بعد از سه روز تا بهجده روز یا هر هفته تعریق می نموده باشند و بهتر آنست که در روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق آنست که مریض را بر کرسی بهیئت آب
و باید کرسی چوبین که بقدر رو به پیچ سوراخ داشته باشد بنشانند و گرد کرسی را از پارچه ملفوف سازند و لحاف بر خود گیرند بطوریکه راه نفس گشاده باشد و دیگ را زیر کرسی در آورده
بتدریج بخار رسانند و صبر کنند که تمام بخار برآید پس از آن دیگ را برآورده آب صافی او گرفته یکدو پیاله از همین آب بیاشامند و تا عرق دارند اصلا از جای خود حرکت نکنند
و بتدریج عرق را از پارچه خشک نموده از لحاف برآیند و لباس خود بپوشند بالجمله بعد انفراغ از خوردن چوب چینی عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر
چوب چینی نو نباشد از همان چوب چینی که چهل روز باستعمال در آمده است سیاه و پوسیده را دور کرده بکار برند و حکیم شریف خانصاحب در چوب چینی قدیم یا و آثار چوب چینی
تازه انداخته ده آثار عرق همی کشیدند و نیم پاو با گلاب و عرق کیوڑه و عرق گاوزبان و معجون چوب چینی میدادند و حرم چوب چینی در سده و ورم احشا نهایت مضرت
و باید که سفوف و معاجین با دویه مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال می نموده باشند و قدر خوراک سفوف چوب چینی در سفوف چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال
نباشد و بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز نه نمایند و در مزاج معتدل از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج تا یک نیم مثقال باید رسانید و در مزاج قوی از یک مثقال شروع
نمایند و تا دو مثقال بتدریج رسانند و مدت خوردن سفوف چوب چینی تا دوازده یا پانزده روز است و گاهی کمتر ازین مدت نیز کافیست و اگر بعد ازین مدت احتیاج
باقی باشد بهتر آنست که بدستور اول شروع از اقل نمایند و بهمان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول کمتر از آن برسد و معجون چوب چینی تالیف حکیم شریف خان که در مبحث
آتشک گذشت اینجا هم مفید بود و همچنین مفرح بارد و دواء المسک بارد که دران چوب چینی انداخته باشند همراه عرق مذکور نافع بود و اگر در هنگام استعمال احداث
گرمی نماید چند روز از چوب چینی بیفزایند تا رفع آن گردد پس بقدر احتیاج بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند بقدر ضرورت یا بعض مبردات مناسبه بیاشامند
و غذاهای گرم را ترک نمایند و در میان شرب چوب چینی و بعد اتمام آن تغیرات و تبدلات بسیار در احوال رو میدهد از ضعف بدن و بی رغبتی طعام و شراب و غیرها
باید که مشوش و متردد الخاطر نگردند و ترک ننمایند زیرا که در اوائل و بعد انفراغ بتدریج طبیعت عود بصحت و تقویت می نماید و آن امور علامات تصرف آن دوا
در تمام بدن و تحریک آن اخلاط و مواد را اما اگر گرمی بسیار احداث نماید و از کم کردن و تدارک آن بمبردات مناسبه طبیعت باصلاح نیاید و دانند که ضرر خواهد رسانید
ترک نمایند و لجاجت دران نکنند که ضرر چوب چینی را بمقدار و مدت مقرر باید رسانید خواه مریض صحت یابد و خواه هلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت و بقای روح است
که راس المال است باشد که دران نقصانی تازه عائد نگردد الحاصل این دوائیست بسیار قوی و چنانکه نفع آن عظیم است خطر آن نیز خطیر است باید که بدون تجویز
طبیب حاذق و حضور حکیم مشفق مرتکب استعمال آن نگردند اقوال حذاق مولف اقتباس مینویسد که جهت تنقیه اول رگهای متعدده زنند چنانچه اول
رگ سر رو و بفاصله سه چهار روز رگ هفت اندام و همچنین رگ باسلیق و همچنین رگ صافن بعده رگ پیشانی و صدغین و داجین و درین اثنا مطفیات خورند شیر
کشیده شربت نیلوفر و عناب آمیخته تا هفته دهند و مانند پالک خرفه و کدو و خیار و بادرنگ در پزد به تنهاوی یا در قلیه بچه بز پخته بنان تنک خورانند و یا آش جو با شربت
نیلوفر و یا شیر برنج با قند و یا ملیه شیر گاو بعده تنقیه بدن نمایند مسهلات منضج دهند اولیکن جهت نضج این مطبوخ دهند گل سرخ تخم کاسنی برگ شاهتره سر بهوکه
افتیمون بسفایج گاوزبان بنفشه هر یک هفت ماشه در بیخ عقرقرحا پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک هفت عدد سپستان بست عدد در عرق شاهتره و نیلوفر و گاو

ودر هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح بجوشانند که بقدر آب گذشته چهار توله مالیده وصاف نموده بنوشانند تا دو هفته وغذا آنچه بجز زیاده وقت رسد ویا دو شاول
وزیره سفید پخته وهم مطبوخ مذکور که پوست بلیله زرد وکابلی بلیله سیاه هر یک شش ماشه برگ سنا یکتوله در شیر زنیم خیسانیده وخیار شنبر هفت توله ترنجبین شش توله شیر خشت
چهار توله شربت شاهتره مدبر ویا گلو مسهل چهار توله روغن بادام بحافظه ماشه افزوده بنوشانند ووقت شب حب لاجورد نه ماشه بعرق شاهتره شش توله بخورانند ووقت
عصر بجو آب نوشانند ووقت شام شله ویا نان شیر یه بدهند وصبح لاجورد مغسول دو ماشه در خمیره گاوزبان آمیخته وسفوف تحری جیبه بخورانند وبالایش شیره تخم کاسنی چهار ماشه
ومغز تخم کدو هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه وریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب وعرق بید مشک ونیلوفر هر یک شش توله بر آورده شربت نیلوفر سه توله سبوس اسپغول
ویا تخم فرنجمشک هفت ماشه کف کرده بدهند وغذا وقت دو پهر بدستور برسانند ودرین نمط هفت هشت بلکه زیاده مسهل وادویه معجون علو یخان با عرق ایشان دهند
وهمچنین دیگر ادویات مصفی خون بکار برند وبعد تنقیه تا چهل روز متواتر خوردن این ایارج اندر رفع خوس قلع وقمع ماده جذام میکند از مجربات است واکثر کرات در آن
تجربه در آمده وگاهی تخلف نکرده وبرای تنقیه بدن در احتباس حیض نیز معمول است اسطوخودوس کمافیطوس غاریقون سفید خربق سیاه فلفل سیاه فلفل سفید مازریون
بیاز عنصل بیان هر یک هفت ده درم زعفران فرفیون اشق هر یک هشت درم مرمکی چهار درم عصاره قثاء الحمار سه درم عسل پنج رطل شربتی دو درم واگر از تنقیه بیرون گردد
باید که چوب چینی وماء الجبن دهند اگر دست رس نشده الاعوض آن آب شاهتره مروق ویا گلو یا شربت عناب دهند ویا شربت شاهتره مدبر باید که در هر هفته جهت اسهال
وقت شب حب لاجورد نه ماشه ومعجون نجاح دو توله بخورانند وادویه مسهل سوداوی مروق شب خیسانیده صبح بنوشانند وهمچنین تدبیر تا چهل روز کنند پس ادویات استعمال
نمایند ونوشیدن این ماء اللحم افعی تالیف علویخان درین باب از مجربات است گوشت افعی که سر ودم بریده باشند نیکو شسته نیم آثار گوشت بره یک آثار مرغ جوان سه عدد
برگ ریحان برگ ترنج برگ شبت پودینه سبز هر یک یکقبضه سانج هندی کشنیز خشک الاچی کلان قرنفل هر یک سه توله پیاز نیم آثار در روغن نیم بریان کرده صاف نموده
بسفایج بادرنجبویه هر یک چهار مثقال افتیمون برگ گاوزبان هر یک ده مثقال در عرق شاهتره وعرق بید مشک وعرق کاسنی هر یک یک آثار آب شیرین چهار آثار زعفران
دو مثقال عنبر اشهب مشک تبتی هر یک نیم مثقال در نی بسته سه شیشه عرق کشند شربتی از ده مثقال تا بست مثقال شخصی را انگشتها افتاده وتشقق همه بدن پدید آمد
وآب بدبو می پالایید این سفوف دادم بیوند چینی شاه پسند که نوعی از حب النیل ست جواکهار هر یک سه توله تربد اکبر آبادی برابر همه نمک لاهوری بقدر ذائقه شربتی نه ماشه وقت
شب وغذا گوشت بچه بز با نان خشکار ودر مدت سه ماه صحت تام یافت باز در ابتدای هر فصل یکماه این سفوف استعمال میکرد بسیار مفید افتاد شخصی که بینی پست شده
وآواز گرفته وتشقق در تمام بدن پدید آمده حب مسهل حب السلاطین تا چهل روز متواتر یک صبح ویکی شام دادم وهر روز چهار پنج نوبت اجابت طبع میشد بعده تا چهل روز اطریفل
شاهتره علویخان که در آن عود صلیب هست خورانیدم وباز وقت شب نه ماشه سفوف مذکور وصبح حب مذکور تا یکماه مقرر داشتم چنانچه هر روز هفت هشت نوبت اجابت
طبع میشد ومواد مختلف الالوان خارج میشد وبعد یکماه هر دو را موقوف کرده باز تا چهل روز اطریفل مذکور دادم روز چهل ویکم موقوف نموده حجامت باشرط بر هر دو ساق
وفخذین وبر هر دو دست از ذراع تا بکتفین دو یکروز کردم ومغز بندق هندی در روغن گل سوده در منخرین چکانیدم بعد دو گهری خون سوسنی رنگ متعفن از هر دو سوراخ
بینی بقدر فلوس بیرون آمد وبیهوش گشت باستعمال اضمده ونخلخه که در لیشر غشی مذکور شده بهوش آمد وآواز او کشاده وبینی بلند شده وتمامه صحت یافت مصنف خلاصه
از تذکره انطاکی وغیره نقل کرده که در آغاز ظهور این علت فصد کنند از باسلیق راست هر چند که بر کثرت خون دلیل نبوده باشد بعد از آن بتلطیف غذا امر فرمایند بشوربای
چوزه مرغ با نان سمید وگوشت بره وبز غاله وشکر وروغن ومویز یا پسته وشیر گاو وشیر بز اقتصار ورزند وماء الشعیر با عناب وشکر تا یکهفته همی دهند وبعد از آن مطبوخ
شبت ونمک وحب البان وکزمازج قی آورند تا سه روز آنگاه منضج از گاوزبان وبادرنجبویه ونیلوفر هر کدام ده درم تخم کاسنی سه درم با شکر سفید وترنجبین بدهند وبعد
از هفته هر گاه علامات نضج اندر قاروره پدید آید بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند پس از آن یکهفته یا دو هفته طبع را راحت دهند ودرین ایام باستحمام ومالش روغن بنفشه
ونیلوفر وکدو وبادام وشیر مرغ غرغره بشیر زنان وروغن بادام وتغذیه باغذیه مرطبه وترطیب بدن مشغول باشند بعده اگر مرض غیر مستحکم باشد این شربت در اول هفته سوم
بدهند وبعد آن ماء الجبن با دو مثقال ایارج لوغاذیا در تمام هفته دهند بعده اعاده شربت در آغاز هفته چهارم کنند که آن صحت بخشد وقریب صد مرتبه بتجربه رسیده
واز تالیف من ست صنعت آن سرو اربد سقمونیا هر واحد یکدرم لاجورد بلیله سیاه هر واحد نیم مثقال والاماز الجبن باین سفوف سوداو هند بلیله سیاه پوست هلیله کابلی

هلیله کابلی پنج درم غاریقون سه درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس گل بنفشه بادیان هر کدام چهار درم هلیله سیاه لاجورد هر کدام نیم درم گل سرخ ده درم ...
در ده درم این مطبوخ مرتب ساخته موبیزمنقی پانزده درم هلیله سیاه برگ حنا هر کدام ده درم تخم کاسنی پنج درم ... نیم ... آب ... بیست درم ...
پانزده درم عسل در آن حل کرده تمام هفته بنوشند باین نوع که یک روز ماءالجبن با سفوف سوداوی مذکور بدهند و روز دوم این مطبوخ و روز سوم باز ماءالجبن معاودت کنند
و روز چهارم مطبوخ مذکور همچنان تا دو هفته بکنند آنگاه اگر قوت احتمال باشد فصد اکحل کنند و سه روز راحت داده باسلیق چپ بگشایند و الا چند روز مطبوخ
افتیمون نوشانند بعد از آن فصد صافن کنند و شربت مذکور هنگام رجوع قوت دو مرتبه در هفته بنوشانند این همه مع ریاضت در حال خلو معده و خوردن تریاق کبیر و اربعه
بروغن بادام و پسته و استحمام بسیار و نشستن در روغن گنجد و روغن زرد هر قدر که ممکن باشد و تا مقدور شرب بسیار الوقت یعنی رخصه که آن از قسم سبیب است همچنین شیر
گوسفند که آن صحت بخشد مجرب است بعد از آن برای امن از عود تا یکسال کامل تعاهد بدانچه مذکور شد واجب است لیکن شربت مذکور استعمال نکنند مگر در هر دو فصل اعتدال
و گویند که از خواص اوست که مار سیاه را در کوزه کرده اندر زبل دفن کنند تا کرم افتد بعده آنرا بخورند که این تجربه رسیده و اکثر ثابت کرده اند که خوردن بشیمه زنان جذام را
متوقف میکند و من تجربه این نکرده ام و گویند که ادمان مالش کف پا بتخم حنظل سبز جذام را متوقف گرداند و همین تنها اثر نیست تا آنکه تلخی او در دهن یابند و از آن دو بیتی
مجرب برای ایشان خصوصا صندل هند است هلیله سیاه شیطرج هر واحد ده درم دارفلفل پنج درم بیش سفید دو نیم درم کوفته بیخته چند روز بروغن گاو چرب نموده بوزن
بعده بعسل بسرشند و شربت او یک مثقال است و این را بزرجلی نامند و عقب و دواء المسک بخورند که این تریاق اوست و واجب است محافظت بر تی بجای شوربا و عسل
و شرب فاد زهر در زیادت نور قمر و مالش تریاق محلول در سکه و اگر برگ حنا هفت و نیم مثقال در یکصد و پنجاه مثقال عرق گاوزبان خیسانیده بجوشانند تا خمس
آید صاف نموده با یک دقیه شکر سفید دهند و همین نوع تا چهل روز مداومت نمایند در ازاله این علت از مجربات مکرر است و گویند که هر گاه باین علاج زائل نشود از
سائر معالجات دست باز دارند بعد از ادویه مؤثره نوشیدن نیم اوقیه از بسفایج با یک اوقیه عسل هر روز تا یکهفته است و دو درم برگ حنظل با عسل تازه روز همین حکم دارد و سعوط
بروغن تخم انگور مع زهره کرکس جذام مبتدی را زائل میکند و مستحکم را متوقف میگرداند و همچنین شرب بازهر و زبرجد و رق طلا و مروارید هر روز نیم درم تا بیست روز و عرق
مطلقا حتی که طلای او بعد طبخ و خوردن انواع اهلیلجات و گوشت روباه و خارپشت بخردل و کذا بید انجیر مطلقا و طلا بر وزفت و زیت و نوشیدن طبیخ بیخ کز بوزن سرخ
و مجرب است و کذا میعه مطلقا و زوبیان و گوشت کفتار کلاغ و اگر تخم حنظل برآورند و دران سه اوقیه هر واحد از زیت و آب انداخته بپزند تا آنکه روغن بماند و از آن هر روز
تا پنج درم بیک درم مجرارمنی و ثمن درم سقمونیا بنوشند استیصال سودا نماید و همچنین مداومت خوردن براده عاج تا پنج درم بآب پودینه و کذا شیطرج مطلقا و شرب
غاریقون و خوردن عنصل بریان و کندر مطلقا و کذا کرنب و چون عصاره این با نصف وزن هر واحد از قطران و سرکه صبح و شام بنوشند جذام را متوقف گرداند
و همچنین قلیه مطفی بمشک سوده و کذا شرب حجر البقر آنرا متوقف کند و مجرب است و همچنین فادزهر و زعفران و از مجربات بعد شربت مذکور من انیست که گشنیز دو درم و اید
و عاج هر واحد یکجزو غاریقون نیم جزو زعفران زهره کرکس واحد ربع جزو بعسل بسرشند و تا سه درم استعمال کنند و بطبیخ پوست بیخ کبر و درخت زیتون و گز فرو برند استعمال
ده قیراط براده عاج و هشت جو زهر دسایده و شیر بز جوان سرخ رنگ شیر گوسفند تازه که همان ساعت دوشیده باشد بغایت نافع است تا سه روز یا هفت روز توان داد
و بدانند که چون این علت مزمن و متمکن شود از فصد و استفراغ بالکل دست باز دارند تا ماده ردی در بدن انتشار یافته باعث هلاکت نگردد و اطبای هند درین باب
تراکیب غریبه همچون حبشی و بزرجلی و امثال آن ایجاد نموده اند بعد از تنقیه بدن بخورند و چندان استعمال نمایند که در چشم تاریکی آورد و بینداز و بدن را مقشر سازد و از آنجمله
روغن عذره است که براز خشک انسان را در کوزه انداز ند و ته آن سوراخ تنگ نمایند و ظرفی دیگر زیر آن نهند و بگل حکمت گرفته بدستور پاتال جنتر آتش دهند
روغنی که در کوزه زیرین بچکد بعد از سرد کردن آتش برداشته نگاه دارند و بعد از آن نیم درم با برگ تنبول بدهند و تا هفت هفته بهمین نوع عمل کنند و بر بدن نیز از این روغن
بمالند و روغن بیوت الخنزیر که بدستور مذکور برآورند همین حکم دارد و گفته اند که اگر بینی فرو نشسته باشد و اندام ریخته نیکو شود و روی بصلاح آورد و گفته اند که مالیدن روغن مار سیاه
بر بدن مجذوم باعث رویدن موست و گوشت تنقذ بخاصیتی که اندر اوست بغایت سودمند است و چون نمک با روغن زیت و شراب آمیخته نزدیک آتش
بر اندام آنها بمالند آلم را ساکن سازد و تعلیق چشم هدهد و چشم نهنگ که در حالت حیات گرفته باشند بالخاصیت مفید است انطاکی در نزهه مینویسد که او لا بفصد

باسلیق یمین ابتدا کنند بعده مطبوخ افتیمون سه روز بدهند همچنین حب ماءالجبن بعد آن سقمونیا با لاجورد یکروز دهند بعده باسلیق ایسر بگشایند و شیر تازه با شکر سه روز بنوشانند بعده همچنین طبیخ فواکه بعد ازان این مطبوخ انجیر مویز منقی سپستان هر واحد بیست درم بنفشه بسفایج اسطوخودوس اصل السوس هر واحد ده درم عناب گل سرخ هر واحد هفت درم کوفته بچهار صد درم آب شیرین بجوشانند تا چهارم آب بماند و صاف کرده سی درم شربت بنفشه حل کرده استعمال نمایند و تا تمام هفته تکرار این کنند بعده فصد اخدعین کشایند و بر شربت بنفشه و شربت ورد و تریاق کبیر و حمام و طلا بروغن زرد و روغن کنجد و مسکه در خانه که هوا داخل نشود تا تمام هفته سوم اقتصار ورزند بعد ازان شرب خانا یکهفته پس اگر باین علاج صحت نیابد امر بسیار خطیر بود درینحالت بر تمام مفاصل داغ نهند و طبیخ افاعی بنوشانند و تریاق الذهب و مثرودیطوس در آخر دهند که قطعاً متوقف گردد و صحت او تمامه ممتنع ست و بدانند که نرسیدم باین علت اصلاً که ازاله او نکردم بدانچه مذکور شد و طول کرد و آنچه دور کردم آنرا امر دارید و لاجورد و زمرد و سقمونیا فقط در کم از یکماه و در اطلیه بر مرواریدیا دهنج اقتصار کردم و غالب تدبیر که بدان این مرض فاسد میشود عدم ترتیب علاج ست پس گاهی اسهال می کنند قبل از فصد و احتراقات در بدن راسخ میشود و یا فصد میکنند باوجود قبض و هیجان صفرا پس صعود می نماید و اطفا میکنند و یا تریاق اولا میدهند و خلط محتبس میگردد تا آنکه خطم استیعاب میکند پس ازین حذر کنند که آن از سقطات جهله مفضی بتحلید علت ست مسیحی گوید که جذام هرگاه در ابتدای حدوث خود باشد علاج پذیرد و اما مزمن از مستحکم علاج قبول نکند و آنچه معالجه آن کنند ابتدا بفصد نمایند اگر بدن متحمل او باشد بعد ازان تبع بسمه را به تبرید و ترطیب مائل گردانند بعده ادویه مسهل سودا مثل افتیمون و بسفایج و هلیله سیاه و خربق و اسطوخودوس و لاجورد و حجر ارمنی استعمال کنند و اگر از احتراق مره صفرا باشد استفراغ به هلیله زرد و سقمونیا و صبر و قثاء الحمار و شحم حنظل نمایند و هرگاه بدن پاک گردد لحوم افاعی مطبوخ بنمک و شبت بخورانند یا قرص افاعی مقدار مثقالی بشراب مقدار اوقیه یا تریاق کبیر بشراب دهند شیخ الرئیس سفیر باید واجب ست که دران مبادرت باستفراغات و تنقیه بدن از ماده ردی قبل از غلظ مرض نمایند پس هرگاه متحقق گردد که درانجا خون بسیار و فاسد ست لازم که مبادرت بفصد بلیغ نمایند و اگرچه از هر دو دست باشد و اگر تحقیق آن نباشد فصد نکنند لیکن گاهی مر بفصد او تبغایق از رگهای خرد کرده میشود و اگر خوف از فصد عروق بزرگ باشد و دانند که خون بارد در ظاهر ست که این ابلغ از حجامت و زلو و کمتر در ضرر با جشا بوده و آن مثل رگ پیشانی و بینی ست و اما در اکثر فصد محتاج الیه در علاج این مرض ست و از آنچه مستدعی بسوی آنست تنگی نفس و دشواری دست و گاهی احتیاج بفصد ودجین نزد اشتداد بحت الصوت و خوف خنق افتد پس هرگاه فصد کنند لازم ست که یکهفته راحت دهند بعد ازان استفراغ بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج شحم حنظل کنند و بمطبوخات و حبوب مرتب از افتیمون و هلیله کابلی و غیره و ادویه مسهل سودا که در قول مسیحی گذشت تنقیه نمایند و مضر نبود اگر شحم حنظل و سقمونیا نیز بدان مخلوط سازند خصوصاً اگر درانجا صفرا باشد و صبر و قثاء الحمار بدان مضاف سازند و شباد ریطوس برای ایشان نیکوست و ایضاً ایارج فیقرا خصوصاً چون سقمونیا قوی کنند از مسهلات جیده برای مجذومان بود لاسیما اگر شمه خربق آمیزند و یا بادی حجر ارمنی شریک سازند و در گرما لازم ست که تخفیف نمایند و در مطبوخ تقویت نسازند تا که آن ادویه مواد را منتشر نکند و ثوران او نماید مطبوخ برای مجذومان نسخه این همانست که در قول مصنف خلاصه گذشت و دران حلتیت نیم درم ست لیکن درینجا هلیله زرد عوض برگ حناست و بدن او را بروغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا روغن بجوشد و یا هفتاد قدم راه روند و بر پهلوی راست و چپ و پشت و شکم منقلب شوند و نان عسل بخورند و دوای مذکور هفت روز بنوشند و هر روز تجدید طبخ او نمایند و در علاج کسانی که مرض آنها مستحکم نشده باشد یک استفراغ کفایت نکند بلکه گاهی در هر ماه دو مرتبه یا یکمرتبه بحسب مشاهده احتیاج باستفراغ افتد و آن بادویه معتدله باید و گاهی اسهال کرده میشود هر روز برفق یکدو مجلس بچیزیکه اسهال او کند از شربات ناقصه ادویه مذکوره تا چهل روز متواتر و اما ادویه قویه بسیار مثل خربق و مانند آن و ادویه کثیرالوزن در سالی یک بار و در ربیع یکبار و در خریف یا زیاده ازین کفایت باشد و لازم است که بدماغهای ایشان به تنقیه از مثل غراغر مذکور در باب امراض سر و سعوطات معروفه توجه نمایند نسخه سعوط بگیرند دار فلفل و مامیران و شیطرج هندی و حب البرنج هر واحد یکدرم جوز بوا شکاع اشنج هر واحد نیم درم آب فنجنگشت سه توله روغن کنجد سه توله همه مخلوط کرده بپزند تا آنکه آب برود و روغن بماند پس صاف کرده در شیشه بدارند و در هر دو منخر بچکانند بعده هرگاه ازین کثرت نمایند عقب او سعوطات مرطبه بکار برند و صواب ست که از جمیع مخففات و محللات سعوطات عزیزی ایشان را منع کنند و تعب و غم بر ایشان حرام ست و از هوای حار یابس بهوای رطبه معتدل در حرکت برده نقل کنند و بعد تنقیه روغن مثل روغن

بادام و مثل آن عصیر انگور نوشند و در بن [illegible] ست که استفراغ ایشان بمرات کرده باشند و لازم ست که هر صبح بعد از طلوع الفجر [illegible]

تحلیل [illegible] و گاهی [illegible] مالش [illegible] هرگاه عرق کنند نشف آن نمایند و بعد از آن روغن [illegible]

[illegible] زیرا که ایشان [illegible] بعقوبات اند مثل [illegible] ایضاً [illegible] ایشان استعمال کرده میشود و مالش [illegible]

که بدان سعوط نمایند چون یبوست کثرت نماید و هرگاه بر ایشان [illegible] و بهتر آنست که حمام کنند بعد مالش نمایند و چون حمام کنند [illegible]

ایشان مثل روغن [illegible] مصطکی و روغن شکوفه [illegible] بر اطراف می باید بعد از آن مریض را نیم ساعت راحت داده [illegible]

بعده اندک [illegible] بنوشانند و گاهی احتیاج افتد بمالش ایشان در حمام بلطوخات محلله که در آن نطرون و کبریت و حب الغار [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] گاهی احتیاج بمثل فرفیون آید و این آنگاه باشد که ایشان [illegible]

تحلیل [illegible] ایشان تریاق [illegible] گاهی احتیاج بمالش ایشان مثل این ادویه در آفتاب گرم افتد [illegible]

[illegible] که در آن [illegible] خوشبو [illegible] مجذوم [illegible] اجتناب نماید [illegible] ایشان را بخورانند از خاص [illegible]

مرتب لحوم افاعی ست و تریاق اربعه و قفشار [illegible] و گاهی با اینها سعوط نیز میکنند و ایضاً اقراص افاعی تنها یک مثقال در یک وقیه شراب غلیظ و یا طلا

و ایضاً اقراص عنصل و [illegible] که گوشت افعی و آنچه در آن قوت لحم او باشد از بزرگترین ادویه برای این مرض ست و باید که افعی [illegible] و یا [illegible] نباشد که آن در اکثر

قلیل المنفعت بود و در بسیاری از آن ضرر تعطیش و اتلاف ست بلکه افعی کوهی اختیار نمایند لاسیما سفید رنگ و سر و دم آن یکبارگی قطع کنند پس اگر سیلان خون بکثرت

نماید و مار مضطرب باضطراب کثیر زمانی طویل باقی ماند بهتر ست و الا ترک نمایند و موافق از آن آنست که سیلان خون و اضطراب بعد ذبح کثرت نماید و بعد چاک کنند

و بپزند [illegible] مذکور گردد و آنرا او شوربای آن را بخورند و شرابی که در آن افعی بمیرد یا از آن شراب قدری بنوشند قومی بشرب آن شفا یافتند اتفاقاً یا بقصد قتل او را نه

نوشانند تا این مجذوم بمیرد و راحت یابد یا مردم از مردن آن راحت یابند و یا این فعل باطاعت حکم [illegible] باشد و نمک افاعی نیز برای ایشان نافع ست

و او شوربای افاعی پس بگیرند افعی از هر دو طرف قطع کرده و شکم صاف نموده و بگذارند اندکی شبت و نخود و نمک اندک در آب بسیار بپزند تا مهرا شود پس استخوان او دور کرده

گوشت او بخورند و شوربای او بنان سمید ثرید کرده بنوشند و گاهی با آن بچه کبوتر می پزند تا خوشبو گردد و گاهی نفع این تدبیر در ابتدا ظاهر نشود بعده دفعةً پدید آید

و گاهی پیش از عافیت چند روز زوال عقل تقدم نماید و علامت ظهور فائده در آن و وصول بوقتی که در آن از استعمال او منع کردن واجب بود آنست که مجذوم

در انتفاخ آغاز کند بعده منتفخ شود پس گاهی عقل او مختلط گردد بعده جلد او بیفتد پس صحت یابد و هرگاه جسم او تا یک نشود و منتفخ نگردد بار دیگر تکرار این تدبیر نمایند

و از ادویه که برای این مرض ستوده اند اینست که مار سیاه را بکشند و دفن نمایند تا آنکه در آن کرم افتد پس کرم آنرا برآورند و خشک کنند و کسی که بدان جذام افراط نماید سه [illegible]

هر روز یک درم بشراب عسل بخورد و ایضاً مالش بروغنی که در آن قوت افعی باشد نافع جذام ست مثل زیت که در آن افعی پخته باشند و مثل این دوا بگیرند مار سیاه و بکشند و دور [illegible]

کرده سرکه کهنه هشت اوقیه و آب یک اوقیه و شیطرج رطب بیخ لوف هر واحد دو اوقیه بدان انداخته بآتش نرم بجوشانند تا مار مهرا گردد و آب صاف آن گرفته در ظرفی

بدارند و بعد حلق راس و ریش بدان بمالند و تا سه روز بعمل آرند و ایشان را از استعمال ادویهٔ افعیه انسلاخ از جلد فاسد و ابدال لحم و جلد صحیح عارض میشود با وجود آنکه

مالش مجذوم برطبات معتدل الحرارة در بعض اوقات نفع میکند چون یبوست کثرت پذیرد و همچنین سعوط او بمثل روغن بنفشه که در آن اندک روغن خیری باشد

و ایضاً تریاق شحوم درندگان و نرگاوان و پرندگان و این بعد تنقیه باید و قبل از تنقیه مالش نشاید که تسدید مسام کند و از مشروبات نافعه برای ایشان بزرجلی و دوا السلاحف

است و شیر از اوفق چیزها ست که بدان معالجه او کنند و خصوصاً از تنگی نفس و دشواری او و گرفتگی آواز آن و [illegible] استفراغات و باید که بعد دوشیدن فی الفور

اگر ابنوشند و شیر گوسپند برای آن از انفع اشیاست و لازم ست که از آن آنقدر بنوشند که [illegible] شود و اگر ممکن باشد بر آن تنها اقتصار کنند بسیار نافع بود و اگر چاره نباشد

حتی الامکان چیزی سوای نان پاک و شوربای لحوم حملان و مانند آن که عنقریب مذکور گردد بر آن زیاده نکنند و هرگاه نفس بصلاح عود کند اولی آنست که شیر را ترک

نمایند. اشیای حریفه متوجه شوند و بدان قی کنند نه بغیر آن و بدانچه مذکور شد استفراغ نمایند بعده اگر احتیاج شود اعادهٔ شیر بر حد مذکور کنند و لازم ست که تکرار این [illegible]

[illegible] چند ... باید ... که اگر مرض ایشان متمکن باشد بقصد ایشان و اسهال بدوای قوی تر مشغول باید شد ... ایشان [illegible]
و داغها ... بعضی ... باشد ... برای ایشان نیست ... و قطران ... و عصاره ... بهم [illegible]
... بگیرند ... آنرا ... شراب ... و روغن ... بخورند ... بگیرند ... عسل [illegible]
بشربت عسل مقوم مثل لعوق ... پنج درم ... عسل ... بقوام لعوق آید و آب ... برای ایشان بسیار نیکوست [illegible]
تا خشک ... و واجب ست ... استعمال ... برای ... استعمال میکنند و از اشیای بسیار حریف اجتناب نمایند [illegible]
مصالح ... ایشان ... اعضای ایشان میکنند مثل تارک سر و دو زنهای سر و پنج جمجمه [illegible]
کند ... واجب ست که ایشان را رفع کنند و در اول خوف از جذام مداغ در مقدم سر بلیغه تر از یافوخ و دیگر اسفل زبان و نزدیک منتهای زوجین ابرو و پیشانی بالای پره
و یکی در میان سر و دیگر در بسیار آن و یکی خلف او فوق فقره و دو نزدیک در زین قشر ... و یکی بر طحال و این داغها باید خفیف و دقیق باشند و چون بر سر داغ دهند
لازم ست که باستخوان برسد حتی که استخوان متقشر گردد و اگر چه مرات بسیار بود و بعد از آنکه حفظ از وصول آنها باید بر جمله داغهای مفسد مزاج او کرده شود زیرا که جا جا
با بی تحمل میکنند زیرا که دست آنها خفیف نمی باشد صفت ادویهٔ مرکبه نافع برای ایشان بعضی از آن بزرجلی و بیغی ست که قائم مقام گوشت افعی در این مرض ست
و بعضی از آن معالجات سلاجیت و اما نسخهای بزرجلی بسیار ست اهل هند از آن کرده اند بتجربه آن نموده و از صفات معروفه او نیست و آن نسخه در قول مصنف خلاصه
گذشت بعد تقید بدان از یک مثقال تا دو درم با شیر دو و دار المسک بخورند و اصفر از آن تر سندکه و دار المسک خادم هر دو ست صفت معجون مسمی بزرجلی اکبر آن دوائیست
نافع جذام و برص و بهق و قوبا و عنزواب و حکه و جرب کنه ست و عقل را ثابت کند و نسیان را ببرد و آن نیک برای حفظ نافع غشی ست و آن دوائی ست که علمای هند برای
ملوک خود ساخته اند بگیرند بلیله و بلیله و آمله و شیطرج هندی هر واحد چهار ده درم جوز بوا و خیربوا و قشار کندر و مو و فو و فلفل و دار فلفل و فلفلمویه و زار قیصر و نار مشک و کندش
و عصاره اقیل و سانج هندی هر واحد هشت مثقال بیش از زنق جید چهار مثقال ادویه را کوفته بیخته و بیش را علیحده سوده و ساینده او بینی در دهن خود وقت ساییدن کنند
و قبل از آن بینی را بروغن گاو چرب کنند و فانید خرانی جید یا سجزی دو نیم من بغدادی بقوام آورده ادویه بسرشند بعده از آن بنادق هر واحد بقدر مثقالی بسازند و هر روز
یکی را از آن با آب نیمگرم یا نبیذ بخورند و صفت معجون سلاجیت در قانون مذکور ست صفت دوا نافع جذام بگیرند بلیله سیاه پوست بلیله زرد و زنجبیل هر واحد ده درم
نانخواه پنج درم حلتیت خوشبو سه درم مویز منقی نیم مکوک که یکمن و نه اوقیه باشد ... را در سه رطل آب بجوشانند تا در ... چهار رطل بغدادی ست هرگاه آب سوم حصه برود
صاف کرده عسل بقدر کفایت انداخته یک رطل از آن بنوشند و فی الحال بر بدن مریض روغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا عرق آید و دوام کنند که هفتاد قدم راه رود اگر طاقت
آن باشد و یکبار بر پهلوی راست و یکبار بر پهلوی چپ و یکمرتبه بر پشت بغلطد و بنان و عسل تا هفت روز غذا سازند با وجود این برای او ادویه هر روز تازه کنند صفت طلا
برای جذام و نسخه آن همانست که در آن مار سیاه و سرکه کهنه است و سابق مذکور شد و اما اغذیه برای مجذومان همه سریع الهضم حسن الکیموس باید مثل لحوم طیور معروفه و طریق
شوربا و ماهی رطب خفیف اللحم مع مصالح بقدر ضرورت و بهترین غذای ایشان نان جو و نان خندروس و حریره مرتب از آن و بقول رطب ست و گاهی احتیاج افتد
با آمیختن مثل چقندر و ترب و گندنا با آن و واجب نیست که از استعمال مقطعات و خصوصا قبل از تنقیه مثل کبر و گندنا و بادیان غافل باشند زیرا که این غذا ایشان را
از فضول پاک کنند و فضول را برای اندفاع آماده سازند پس هرگاه اغذیهٔ محموده استعمال نمایند این تدبیر نیز بعمل آرند و ماهی شور در این باب برای ایشان بسیار نیکوست
و من برین مریض میشوم هنگامی که اراده قی و اسهال ایشان میکنم و گوشت ایشان را بالخاصیت نافع ست و نان بشیر و عسل ایشان را نفع کند و انجیر و انگور و مویز و بادام
بریان و قرطم و چلغوزه و آنچه از اینها مرتب سازند ایشان را موافق ست و لازم ست که در روز دو مرتبه بمقدار سریع الهضم غذا بخورند که یکبار خوردن ایشان را ضرر کند و شراب
نزد هیجان مرض نباید نوشید مگر اندک و نزد سکون غلیان شراب رقیق که کهنه نباشد اگر بقدر معتدل بنوشند جائز بود و اما اگر موی ابرو و مانند آن بریزد معالجهٔ او بعلاج داء الثعلب
کنند صفت طلای دیگر بگیرند مویزج و هلیله سیاه و آمله هر واحد یک جزو و زیت انفاق پخته بر آن موضع لطوخ سازند بعد از آنکه بطبیخ عوسج و گلنار شسته باشند ایضا ابله
و ماز و راسوخته بسرکه طلا کنند صاحب کامل گوید که هرگاه جذام در اول ظهور او بود و قبل از آنکه چهره متجهم و تشنج ابتدا نماید و اعضاء تقرح و سقوط اخذ کنند مبادرت بفصد

ودو ایین و هر دو رگ پس گوش و پیشانی و احیانا از هر دو هفت اندام در وقت ربیع کنند و در اخراج خون کثرت نمایند تا آنکه غشی ظاهر شود و بعد از چند روز اسهال بدوای
معمول شحم حنظل و مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی یا ایارج فیقرا و شحم حنظل آورند و ده روز راحت دهند پس شیر شتر و ماء الجبن بسفوف اسهل سودا دهند و تغذیه
ایشان با غذیهٔ مرطبه مثل لحوم حملان و جدی و خنانیص و ماکیان و بط فربه معمول بشوربا و پاچهٔ سفید حملان فربه بطریق شوربا و ماهی رضراضی بطور شوربا
یا بریان بروغن بادام کنند و از فواکه انجیر و انگور شیرین دهند و حلوا معمول از روغن بادام و بادام و شکر و پسته و حریره مرتب از مغز گندم بروغن بادام و شکر طبرزد و شیر تازه
دوشیده در ابتدا ایشان را موافق ست و اما فوق اشیا برای ایشان غرغره بشیر گوسپند بروغن بادام شیرین ست هرگاه در حلق گرفتگی آواز باشد و هرگاه مرض سکون
ابتدا کند لازم ست که از ایشان قطع شیر نمایند و چون فصل گرما باشد تقی باشیای حریفه مثل ترب و تخم جرجیر و ماهی شور کنند و عقب او شربت افسنتین و شربت پودینه
بنوشند بعد از ان استعمال اسهال باودیه که در ان خربق افتد باید کرد و کسی را که مرض او مستحکم باشد خربق دادن سزاوار نیست[1] و باید که مسکن ایشان در مواضعی باشد
که هوای او معتدل رطب بود و از هوای سرد در مواضع بایست اجتناب نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا مثل لحوم بقر و بچهٔ شتر و وحشی و نمکسود و عدس و مانند آن اجتناب
کنند و ریاضت معتدل قبل از غذا و بعد پاک شدن از براز و بول و مالش معتدل استعمال نمایند و مالش با پیه خرس و سعباه با اندک روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو و روغن بیضهٔ بط
و ماکیان نیز نیکوست و بعد از ان استحمام نمایند و آبی که در ان بابونه و اکلیل الملک پخته باشند بر بدن ریزند و بعد از ان مالش بدن بآرد نخود و باقلا کنند این همه در اول مرض عمل آید

فصل تدبیر جذام مستحکم

و تدبیر صاحب او باین تدبیر کنند که بدن بحالت صحت او رجوع کند و از ان این مرض زائل گردد و اما هرگاه این مرض مستحکم گردد باید که تعاهد فصد و داجین در ایام ربیع و خریف
کنند و محاجم بلا شرط بر فم معده و شکم کشند و بالای آن اضمدهٔ مسمات [illegible] براجون استعمال کنند صفت آن حماما و سنبل الطیب و قردمانا و دار فلفل و سلیخه و کندر و قسط
تلخ و عاقرقرحا و مصطکی و مقل و مر و حب بلسان و قشر [illegible] و شیح و صبر و میعه و میسالیوس و زراوند مدحرج و حلبه [illegible] و اکلیل الملک و قرنفل و بیخ سوسن آسمانجونی و روغن
بلسان هر واحد یک اوقیه لادن دو نیم درم زعفران نیم اوقیه علک الانباط دو درم [illegible] درم آنچه گداختنی ست بروغن ناردین آمیزند و آنچه کوفتنی ست کوفته بیخته بدان آمیزند
و بار روغن بلسان حل کنند تا هموار گردد و بعد از ان دوای مسهل [illegible] در ربیع و خریف استعمال نمایند و ایضا ماء الجبن بسفوف مسهل سودا دهند و نسخهٔ آن
سفوف در قول مصنف خلاصه گذشت سه درم از ان با دو ثلث رطل ماء الجبن مرتب بمغز قرطم بدهند و این دوا بنوشانند بگیرند سرکهٔ کهنه یک نیم اوقیه قطران و عصارهٔ کرنب
هر واحد یک اوقیه و این اشیا را مخلوط کرده صبح و آخر روز بنوشند و ایضا هر روز [illegible] عنصل [illegible] نیم مثقال با شربت عسل یا با عسل مثل لعوق ساخته بدهند و در هر سه روز یکبار
حلتیت نیم درم با عسل و روغن گاو سوده بدهند و از ین همه نافعتر اقراص افاعی ست چون یک مثقال از ان با بست درم شراب ریحانی بدهند و چون قرص اسقیل یک مثقال
با آب پودینه سبز دهند و بهتر از ین همه تریاق فاروق ست چون از ان یکدرم تا یک مثقال با آب مطبوخ افتیمون و مطبوخ [illegible] و خربق سیاه و گاوزبان بخورند و چون بدن صاحب

فصل ذکر لحوم افعی

مرض بتریاق لطوخ کنند بدان انتفاع یابند و هرگاه ایشان را لحوم افاعی دهند باید از انکه از طرف سر و دم او بقدر چهار انگشت قطع کرده و شکم او پاک کرده و پوست او دور نمود و
بطریق شوربا بشبت و گندنا و نمک پخته باشند بدان منفعت بین یابند نه اندک و باید که صید افاعی از مواضع نیک زمین کرده باشند و حذر کنند از انکه بلوطی یا معطش یا صید کرده
از نواحی بحر و سباخ[2] باشد و صید او در ایام ربیع کنند و چون نمک که بلحوم افاعی میسازند در طعام ایشان استعمال نمایند بدان انتفاع یابند و باید که بر بدن ایشان این طلا نمایند
صفت آن نطرون و آس و گوگرد زرد و فرفیون و برگ انجیر هر واحد یکجزو باریک سائیده بسرکه سرشته بر بدن لطوخ نمایند دیگر بگیرند زرنیخ سرخ ده درم کبریت اصفر
پانزده درم قسط هشت درم آهک شش درم برگ صنوبر و حب الغار خشک هر واحد بست درم کوفته بیخته بآب برگ جوز یا آبیکه در ان برگ جوز جوشانیده باشند بسرشند
تا مثل حریره گردد و بر بدن طلا کنند و اگر فصل گرما باشد در آفتاب قیام نمایند و در سرما در حمام بعده غسل بآب خطمی سفید و آب سبوس گندم و آب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و جو
کوفته و مانند آن کنند و باید که لزوم این تدبیر نمایند طبری گوید که در جذام حادث از کثرت خلط سوداوی بغیر احتراق بسیار در ان اگر متحمل بود و در بدن خون زیاده باشد فصد
باسلیق کنند و غذا گوشت [illegible] و مرقهٔ مجربه و آن شوربای لحوم افاعی ست بعد قطع دم و سر [illegible] شکم مطبوخ بشبت بسیار و نخود سیاه بدهند بعد از ان فصد رگ
ابطی نمایند و شوربای ماکیان فربه و گوشت آنها بخورند بعده [illegible] بخورند و حفظ قوت او نمایند بعد آن فصد و داجین کنند و چون [illegible] ماکیان
و کبوتر بچه و تیهو و بیضهٔ نیمبرشت بخورند [illegible] سفید [illegible] پیشانی و هر دو گوشهٔ چشم و هر دو رگ زیر زبان نمایند و چندان خون بر آید[3] که ضعف

[1] زیرا که آن از مسهلات عجیبات [illegible]
[2] سباخ زمین شوره زار ۱۲ منه [illegible]
[3] زیرا که اگر ایشان این عمل کنند امید هست که از ین مرض اصلاح یابند ۱۲ منه [illegible]

شدید ظاهر شود بعد از آن لزوم شرب سکنجبین عنصلی و شوربای ماکیان کنند پس اگر مزاج او حدت شود لزوم ماء الشعیر و سکنجبین نمایند حتی که از ابتدای مرض چهل روز برین
تدبیر بگذرد بعده ازین حب سه شربت در مدت پانزده روز بخورانند نسخهٔ آن خربق سیاه در سرکه تر کرده یک نیم دانگ افسنتین رومی مصطکی غاریقون سقمونیای مشوی
هر یک دو دانگ سنبل الطیب یک دانگ چوب چینی ایارج فیقرا هر یک نیم درم همه را ساییده به آب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم و ثلث
و از طعام بر شوربای لحوم افاعی اقتصار ورزند نسخهٔ آن بگیرند افعی جوان و سر و دم او یکبارگی قطع نمایند بدین طور که دو مسمار بر چوب آبنوس شبیه بچوبی که بران احوال زنان
میکنند غرز نمایند بعده افعی را بر پشت او بخوابانند و گردن او را از یک مسمار و دم او را از مسمار دیگر بندند بعد از آن دو مرد بنشینند که کارد آهنا بر شکم او باشد بعده کارد بجای
سه انگشت از سر او و سه از دم او بنهند و دفعةً بکارد قطع کنند بعده وسط او بگیرند و آنچه در شکم او باشد خارج نمایند بعد از آن افعی را بشویند و هر کدام از افعی که از آن خون
سیلان نکند البته استعمال او نکنند و احتیاط نمایند از افعی که صلابات او کل نباشد بعده با شبت و نخود بپزند تا آنکه لحم او مهرا گردد پس لحم خالص او بگیرند و در پارچه
بکوبند تا باریک و نرم گردد و آنرا در آن شوربا آمیزند پس هرگاه مریض منتفخ شود و عقل او زائل گردد و اعضای او متقرح شود بلاشک صحت یابد و گاهی بعد فصد و استفراغ
اندک تریاق میخورانند و ازین سفوف نسخهٔ آن زراوند مدحرج فلفل سفید زنجبیل هر واحد یک درم وج دو درم حرمل یک نیم درم طرشقوق خشک هلیله سیاه ماميران
چینی هر واحد پنج درم فطراساليون بو غاریقون سعد سفید صعتر فارسی نعناع خشک بوم المجوس بیخ سوسن هر واحد سه درم همه را ساییده بران مثل بیخ مجموع
قرص افعی سوده و مثل همه نبات سفید انداخته هر روز از آن برنها دو درم بخورند و واجب است که درین مرض چیزی از لحوم افاعی نخورند مگر بعد فصد و استفراغ
و تسکین مزاج و اگر از تناول لحوم افاعی عطش ظاهر شود از آن چیزی نباید خورد و از آشیائی که در علاج این مرض استعمال کرده میشود اینست که بگیرند تریاق کبیر یک مثقال
و در شراب کهنه بگدازند بعده مریض در حمام داخل شود تا خوب عرق کند بعده از حمام بیرون آمده بر بدن خود این تریاق بمالد و این از نافعترین اشیاست تا وقتیکه مرض
مستحکم نگردد اما هرگاه مستحکم شود و حس اعضا برود و استحاله صحت قبول نکند و از چیزیکه استفراغ این مرض بدان کنند و اثر نیک نماید بلکه جائز بود که گویند آن شفا یابد
نقل کرده ام او را بسبب حسن تاثیر او و معروف بمختار سلسست و اهل شام و مصر آنرا استعمال میکنند نسخهٔ آن بگیرند پیاز عنصل بریان بست درم بیخ سوسن آسمانجونی
هفت درم هلیله سیاه بست درم افسنتین افتیمون ریوند چینی هر یک پنج درم بسفایج پوست بیخ کبر هر یک ده درم حشیشه غافث و سقولوقندریون هر واحد سه درم همه را
در آب بقدر مناسب یک شبانه روز بخیسانند بعده بطور مطبوخ بپزند بقدر یکصد و بست درم از آن صاف کنند بعده از این معجون بمالند شحم حنظل در رسیده نیم درم
لاجورد مغسول دو دانگ غاریقون یک درم نمک نفطی یک نیم دانگ خربق سیاه یک دانگ ساییده بعسل سرشته و بمطبوخ مالیده بعد پرهیز این دوا بنوشند که تاثیر او درین مرض
بسیار نیک است و گاهی آن مریض را این دوای نوشانند و امر به پرهیز پانزده روز میکنند و غذای او در آن نخوداب نخود سیاه بود که با آن لحم حملان پخته باشند و هر روز یکبار
در حمام داخل کنند پس هرگاه پانزده روز شود این دوا بخورانند نسخهٔ آن هلیله سیاه مویز منقی هر یک بست درم افتیمون افسنتین هر واحد هفت درم بجوشانند تا مهرا
گردد پس افشرده از آب او یک قدح صاف کنند و دو مثقال لوغاذیا و نیم مثقال دواء المسک وقت باقی ماندن سوم حصه از شب بخورند و چون صبح شود مطبوخ مذکور
بنوشند این نیز از مختار چیزی است که مجذوم بنوشد و لازم است که دائم حقنهای لینه حقنه کنند و بر بدن لحوم افاعی مطبوخ مدقوق بشراب حوضی سرشته طلا نمایند
و در حمام هر روز یکمرتبه داخل شوند که بدین طریق صحت یابند و بسیار ذکر کرده که من در مجذومان امتحان کرده ام که هر گاه ارگی در اسفل او بشگافت و بران اسهال خون
افراط نمود و یا رعاف بسیار آمد و یا خون از بیخ دندان او کشاد بلاشک آن صحت یافت و اما نوع دیگر از جذام که از احتراق صفرا حادث شود علاجش فصد
از اکثر عروق است مع استعمال قوانین فصد و استفراغ بدن او بمطبوخ افتیمون بدفعات و سائر آنچه مذکور شد و حفظ مزاج او کنند تا حدت بسیار نشود و هوای
یابس بلد حار یابس بسوی بلد حار رطب که بسیار آب داشته باشد نقل کنند و آب چشمهٔ کبریتی بنوشند و دائم اندران نشینند و درین نوع لحوم افاعی تریاق کبیر استعمال نکنند
بلکه لازم است که لزوم شرب سکنجبین معمول بسرکهٔ عنصل نمایند که ایق و اوفق اشیا برای ایشان است و بعد فصد و استفراغ زلو بر اعضای قریب از موضع عفنه
بچسپانند پس اگر بعد افتادن زلو میسر و دلالت کند بر کثرت فساد خلط برآنکه جمیع اخلاط او بسیار فاسد شده و اگر بعد سقوط او خون ماند دلالت بر قرب عافیت
نماید و این نوع جذام کمتر حادث شود الا با حمیات شدید صعب پس اوقات برای تعدیل مزاج ماء الشعیر سکنجبین بنوشند و زیرباجات چوزه مرغ و شوربای

ماکیان و لحوم جدی شیرخواره و مانند آن خورند و بهتر طریق معالجه ایشان آنست که در ان مسالک طبیب لطیف مع استفراغ سلوک نماید و بعد استفراغ و تعدیل مزاج بخوردن بار بار مصل اطریفل صغیر و شرب شراب ابیض صاف اجازت دهند و هر موضع که از اعضای ایشان متقرح گردد بر ان این ضماد نمایند بگیرند آرد جو بجوشانند و حشیش مامیثا و عدس و هر یک یک جزو و پوست بیرون پسته دو جزو در سرکه و آب عصی الراعی حل کرده ضماد کنند و گاهی ضماد بگل سرخ و گلنار و گل ارمنی و عدس سوده و پوست بیرون پسته کوفته بسرکه سرشته می کنند و اگر سرکه بموافق عضو نباشد بگلاب سرشته بر عضو ضماد نمایند و گاهی تضمید مواضع بسپغول یا تخم کتان با آب و سرکه بر هم زده میکنند و هر موضع که از سرکه ضرر یابد باندک روغن گل بادی آمیزند و هر موضع از اعضای او که صلب گردد و درد و رخشنده بود حتی که مثل دمل و خراج شود ضرر از ان اعظم پذیرد ضماد بشراب ترش که با برگ کاسنی کوفته بروغن بنفشه آمیخته باشند باید کرد که او بگشاید و مواد ردی که در ان محتقن باشد خارج گردد و ضرر از ان زائل شود ابو منصور گوید که چون ببینند که سفیدی چشم مجذوم مائل بکدورت شده و یا گرفتگی در آواز او آغاز کرده و عرق او بسیار بدبو شده و چهره او شبیه بمشک پر باد منتفخ گردیده و سرخی او اشتداد نموده و موی ابرو در رقت و ریختن شروع گردیده باید که تدارک او نمایند اول او علاج او ابتدا بفصد بهفت اندام از جانب راست و فصد رگ پس گوش و ورداجین کنند بعده چند روز راحت دهند و در ان ایام غذا بغیه اسفیدباج سازند پس اگر هر روز بر نوشیدن او اقتصار نمایند بهتر بود و اگر نتوانند نان صاف با وی بخورند و اگر از گوشت صبر نکنند بره شیرخواره و حملان و شور با بخورند و شراب رقیق ممزوج با آب نوشانند و هر روز بر ناشتا در حمام داخل کنند حتی که خون او رقیق گردد و بعد از ان از دست چپ فصد کنند و چند روز راحت داده در ان غذای مذکور دهند و در حمام داخل نمایند و طبیخ افتیمون مرات دهند و در میان آن راحت داده و از تعب و بیداری حذر کنند و از غذائیکه اصحاب مالیخولیا را از ان اجتناب سبب بود پرهیز کنند و لزوم ماء الجبن بشکر نمایند و تدبیری سازند مثل آنکه ارادهٔ تسمین بدن او می کنند و در حمام مالش آن بدن با آب نخود و آب چقندر و آب جلبه و بورق و کنه و سبوس گندم و اشنان و کبریت نمایند و در آب نیمگرم بسیار داخل کنند بعد آن مالش بروغن مغز تخم کدو و بنفشه و شیر زنان کنند و ایضا شیر زنان و روغن بنفشه در بینی چکانند و روغن بادام یا روغن کنجد تازه چند روز بر شراب مائی ممزوج با آب بسیار و یا آب انگور سفید مسکن مصفی بنوشند و مداومت بر جلنجبین بقدر بندقه بعسل و روغن گاو و آنرا اندک گوست و اما کسی که این مرض در ان مستحکم شود علاجش بلحوم افاعی باید و دوای معروف ببزرجلی کنند و افاعی را بکشند بطریقیکه در اقوال سابق مسطور شد و شکم او پاک کرده قطع نموده با آب و نمک بشویند و با نمک و شبت و اندک خمیر انجان و آب و زیت و اندک نخود و پخته بدستور بخورند پس اگر بصر تاریک شود و سفیدی کفایت باشد و الا اعادهٔ آن کنند تا آنکه عوارض مذکوره ظاهر شود و مریض منتفخ گردد و مجذوم این را نخورد مگر بعد تنقیه تام بفصد و اسهال و جالینوس ذکر کرده که افعی در شراب مرده و گداخته بود و آنرا مجذوم در حالت بیخبری بخورد و پس جسم او ورم کرد و جلد ظاهر او افتاد و صحت یافت و از ان معرفت این علاج حاصل شد و اهرن گوید باید که مجذوم از بلد خود به بلد دیگر که هوای او از ان گرم باشد نقل کنند و گفته که هر چیز در مجذوم فاسد میشود حتی که نطفه زیرا که پسر مجذوم جذام سالم نمی ماند و ابن زین گوید که زنی را علت جذام عارض شد و علاجش بمعتاد شب یابس نمودم و صحت یافت و آن اینست که بگیرند هلیله کابلی چهل عدد و با افتیمون از پنج درم تا هفت مثقال با یکسا بیده با کشمش یا مویز منقی یا فانید سرشته نگهدارند و هر روز بر ناشتا چهار مثقال از ان بدهند و محمد بن زکریا گوید که جوانی را ازین علت علاج کردم که بدی او متجح شده و موی او ریخته بود بفصد و اسهال بطبیخ افتیمون و حبوب مخرج سودا و مداومت حمام و آبزن و اغذیه مرطبه و بعد اسهال چند روز راحت میدادم مع حسن غذا و باز اعادهٔ اسهال میکردم تا آنکه در مدت پنج ماه چهل نوبت استفراغ نمودم باذن الله تعالی موی او رستن گرفت و رنگ چهرهٔ او به نیکوئی آغاز کرد و چشمها صاف شد و قریب صحت تام گردید آنگاه تدبیر از ان منقطع شد و بضرورتی سفر اختیار کرد و بعد شش ماه او را دیدم بالکل از مرض نجات یافته و بحالت اصلی خود گردیده و درین مدت غیبت همین تدبیر که به او کرده بودم بکار برده مگر در ان دوای مسهل سوای ماء الجبن نخورده بود و هم او گوید که بودن خصیان از جذام دلالت برین دارد که مجذوم را از مجامعت البته اجتناب می باید کرد و هیچ علاجی قوی تر برای مجذوم از خصی کردن نباشد زیرا که او بتر طبیعی میسر نگشته دیگر بدان نرسد خضر گوید که تعاهد بفصد نمایند اگر خون سیاه غلیظ خارج شود و فصد وداجین در اخراج سوداء القوت بالغ النفع است و اولا با صلاح مزاج خون مبادرت کنند بنوشیدن آب شاهتره و آب کاسنی و ماء الشعیر ساده و به شکر یا شربت نیلوفر یا جلاب با مربا یا عرق گاوزبان و شکر یا شربت لیمو و شربت شاهتره و عمده در علاج ایشان توجه بر ترطیب مزاج و ترک اغذیهٔ مولد سودا و تهیه مالح و حریف و حاد است پس اگر خطا بخوردن یکی از نها واقع شود باید که مبادرت بقی نمایند و در تنقیهٔ معدهٔ ایشان از ان جهد کنند و در سیع و خریف مطبوخ افتیمون یا حب آن یا ایارج لوغاذیا دهند و قبل او باستعمال ماء الجبن چند روز اقدام نمایند و بعد استعمال شربت شاهتره مدبر بریوند و غاریقون و حجر ارمنی کنند و ترطیب اغذیهٔ ایشان سازند و ملازمت خوردن افتیمون در ماء الجبن خیسانیده بروغن بادام نمایند و از فکر و غضب و نشستن در آفتاب هر چه مورث یبس باشد اجتناب نمایند

[illegible marginal notes]

و سواری کشتی و آواز بلند و قرائت و دیگر ریاضات قویه گاهی ایشان را نفع کند و نزد یک شراب صرف و کهنه اصلاح کرده و ممزوج با آب بسیار نیم گرم دادن و گاه گاه استعمال نمایند
و از مداومت معاجین حاره و ادویه قویه و استعمال خرما و رطب و بسر و حلاوات حذر کنند و استاد من گفته که درین زمان فصد و داجین و استعمال مشی و دو منجلی متروک ست و تجاربیکه اطبا
گفته که در امراض سوداوی مثل سرطان و جذام جائز نیست که اسهال سودا یک مرتبه یا دو مرتبه کنند بلکه بمرات کثیره نمایند و هرگاه اولاد مجذومان غیر مجذوم پیدا شود چون بالغ گردد آنرا
جذام بهم رسد والله اعلم سرهندی گوید که تجربه کردم در ابتدای جذام مواظبت بر سفوف معمول از خاکستر ریوند و زرد چوب بریان مساوی با آب باران و این را یاد دارند که این
عمل ست که تجربه بران شهادت دهد و در اعمال مذکور شده که طبیخ طرفا نافع یرقان و جذام ست و تجربه صحیح یافته شد و ایضا از ادویه مشهوره مجربه و مسهل نوشیدن نقوع حنا ست
و صفت او آنست که بگیرند برگ حنا دو مثقال یا یک اوقیه و شب در پیاله آب چندانکه آب آنرا بپوشد بخیسانند و صبح صاف کرده بر نهار بنوشند این عمل هفت روز کنند صبح جودت
غذا و زرنیخ کشته آنرا نافعست و صفت کشتن او آنست که بگیرند زرنیخ طبقی چهل و هشت درم و در پارچه صره بسته در دیگ که دران بول ماده گاو باشد بیاویزند و زیر او آتش کنند
تا آنکه زرنیخ نرم و تر گردد پس خشک کنند بعده تمام روز با شیر عشر کهرل کنند پس قرص بسته خشک نمایند چندانکه چیزی از تری دران نماند بعده همچنین با آب سرپهوکه آمیخته با آب گهیکوار
یک یک بار تمام روز بسایند و بعد هر روز بمبالغه خشک کنند بعد ازان برگ و بیخ و شاخ سرپهوکه خشک و بیخ رطال گرفته کوفته بیخته نصف زیرین سرپوچه گلی گرفته از بیرون آن گل حکمت نمایند و در
شکم آن نصف سرپهوکه سوده فرش کنند و اقراص زرنیخ بران نهند بعده اقراص را از نصف باقی سرپهوکه سوده بپوشند و زیر آن سرپوچه آتش بسیار نرم با چپک دشتی یکروز تا شام کنند بعد ازان آتش تیز
یکسان یکشبانروز نمایند نگذارند که سرد شود و یا در شدت و نرمی این مدت مختلف گردد و آن آتش در سرپهوکه سوده در گیرد و سرد گردد بعده بگذارند تا آتش از خود سرد شود پس آن زرنیخ را که سفید مائل
بتیرگی خواهد شد بیرون آرند و در ظرف نقره بدارند و در [illegible] سکینج یا [illegible] در بگتی تنبول بخورانند و غذا بر قانون اهل هند نان نخود دال نمک یا برنج با شیر بدهند و گمان من آنست که این اکثر دوات

برص

داغ سفید ست که بر ظاهر بدن حادث شود و اکثر در بعض اعضا افتد و گاهی در سائر اعضا باشد حتی که تمام بدن سفید گردد و این نوع را برص منتشر گویند و سبب او ضعف قوت
مغیره ست از تمام تشبیه غذا باجزای اعضا بسبب غلبه بلغم بر خونی که غذای عضو شود و سوء مزاج عضو بسوی برودت فقط یا بسبب سوء مزاج عضو بسوی برودت و رطوبت بود حتی که لحم او
مثل لحم صدف نرم مائل بسفیدی گردد پس خونی که بسوی آن آید مستحیل بمزاج و رنگ آن شود و اگرچه آن خون در جوهر خود پاک از بلغم باشد و گاهی برص در موضع حجامت حادث
شود و بر تکرار او ظاهر گردد بسبب ضعف عضو مجروح بجراحت و الم از کمال فعل آن و بسبب انجذاب رطوبت با خون نزد مص و بقای او در زیر جلد و همچنین در جای داغ و قروح بعد اندمال
حادث شود و فرق در برص ابیض و بهق ابیض آنست که برص سفید رنگ براق املس غائر در گوشت و جلد و تا استخوان نزد استحکام مرض باشد و موی که درانجا بروید مائل بسفیدی بود
و جلد او فروتر و نرم تر از جلد سائر بدن باشد و نزد استحکام آن چون سوزن دران بخلانند ازان خون بر نیاید بلکه رطوبت مائی سفید بر آید و اگر آن موضع را بمالند سرخ نشود بخلاف
بهق سفید که سفیدی او رقیق تنک باشد و غائر نبود و در اکثر مستدیر الشکل افتد و پوست ازوی جدا شود و یکبارگی ظاهر شود و باستعمال ادویه جالیه بزودی زائل گردد و موی که درانجا
روید سیاه یا اشقر بود و هرگز سفید نگردد اگرچه مزمن شده باشد و ایضا چون سوزن در پوست خلانند خون ظاهر شود هرچند مستحکم شده باشد بالجمله این مرض متعدی و بسیار ماند
کننده و عسر العلاج ست بلکه قریب نیست که بشود و خاصه مزمن ازان خصوصا آنکه کهنه و دراز و یاد و برص مولودی لا علاج ست و آنچه امید صحت او بود آنست که چون بمالند
سرخ گردد و بادی خشونتی بود و موی که بران روید سیاه یا سفید نباشد و چون جلد او را بسر انگشت و سبابه از گوشت بردارند و در ان سوزن بخلانند ازان خون یا رطوبت گلابی بیرون
آید و انطاکی در تذکره گوید که فاعل برص برودت مبطل قوتهاست و ماده او همه غذای بارد مثل شیر ماهی یا غلیظ مثل بادنجان و لحم بقر و صورت او بیاض ست و غایت و غی لغت
عضو یا بدن با مثال او در رنگ و لمس و سبب او استیلای قاسر بر غریزیت قوای غذائیه ست پس افعالی که بصحت آنها بدن صحیح بود باطل گردد و مثل زمین شورناک و حالت
آب شیرین بشوریت شود بنوعی که اگر مثل گوشت و زنجبیل مربی خورند مستحیل بخلط بارد گردد بعد بطلان تغیر اگر متعلق بمطلق قوتها باشند مرض مذکور عام بیدن باشد و اگر بعضو با
خصوص ان بود و در شدید تر بودن نکایت ازین هر دو حکما اختلاف کرده اند پس معلم اول و بقراط از قدما و رازی و بختیشوع و مالقی از متاخرین بسوی آن رفته اند که برص عام بدن
در نکایت ضعیف تر از مخصوص ست و شیخ و غالب اطبا بسوی ثانی رفته اند نزد یک من وجه تر قول سوم ست که هیچ یک ذکر آن نکرده و آن اینست که اگر مرض بعضو قریب از مجاری
غذا از تعلق گیرد مثل شکم مرض اخص سهل در علاج تر باشد و اگر بعید ازان بود مثل پا حکم بالعکس باشد لیکن بهر اگر مستحکم نبود صحت او ممکن بود و الا از حذاق متصور و نزد اکثر متعذر باشد و آنچه بالخاصیت

[illegible] برص ست [illegible] که [illegible] بیان کرده [illegible] و منفعت بسیار باشد [illegible] که [illegible] بر آن [illegible]

[illegible] است و [illegible] بجهت [illegible] که [illegible] بعد [illegible]

[illegible] است که [illegible] بجهت [illegible] شیر و شرب آب [illegible] و [illegible] است

علاج بعد نضج از منضج بلغم تنقیه بمسهل آن کنند مثل حب [illegible] حب ایارج [illegible] بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معاجین گرم خصوص [illegible] بخورند

خون گرم چون گوشت [illegible] و حیوانات وحشی بریان [illegible] گرم تناول نمایند از [illegible] ماهی و بقول بارده و طعام سرد [illegible] جمیع اشیای [illegible] بلغم [illegible]

[illegible] و [illegible] است و [illegible] هندی و [illegible] باب عجیب الاثر است [illegible] گرم [illegible]

[illegible] و کندش [illegible] و شیطرج [illegible] و [illegible] اشیای [illegible] مثل [illegible] و فرفیون و کبیکج [illegible] طلا نمایند [illegible]

بادنجان [illegible] آب [illegible] در [illegible] بادنجان وحشی [illegible]

[illegible] بادنجان وحشی [illegible] برص [illegible] آن مجرب [illegible] عبد الرحمن خان است و اگر اول [illegible] موضع برص [illegible] آب [illegible]

خارخشک حل کرده طلا نمایند [illegible] برص تخلف نمیکند و برای برص که بسبب حجامت بود طلای شیطرج و قوة الصبغ و جهت [illegible] آب تخم یعنی [illegible] مفید بود

و اگر زائل نشود مصبغات که برص را رنگین کند و مانع از تنفر مردم بود ضماد کنند ذکر ادویه یونانیه نافع برص اکل کرفس الماء بمداومت و کذا تخم خارخشک بملازمت و

آب اطراف نازک درخت کرم هر روز نیم رطل عراقی تا دوازده روز متواتر و کذا بهمن سرخ تا چهل روز هر روز دو درم بعد تنقیه بدن بمسهل و کذا تخم شقائق النعمان هر روز یکدرم تا دو

درم بآب سرد تا پانزده روز و کذا اشکاعی یا افسنتین رومی و کذا تخم زعفران و کذا ادرس هر روز یک مثقال بجلاب تا چهل و پنج روز متواتر و کذا اغاریقون بمرات زیاده از ده روز

و کذا ابوریق ده روز متواتر هر روز دو درم بناشتا و کذا تخم اطریلال یکنیم درم با عاقرقرحا ربع درم و یا با برگ سداب یکدرم و یا تنها دو درم با عسل و بعد خوردن آن بموسم گرما در

آفتاب دو ساعت قیام نمودن و موضع برص مکشوف داشتن تا عرق آید و تا سه روز یا پنج روز یا نوزده روز همچنین عمل کردن بعد تنقیه بمسهل و کذا آب برگ و ساق [illegible]

کوفته افشره هر روز چهل درم تا چهل روز متواتر که مجرب اکثر اطباست و **شرب و ضماد** حب النیل و کذا کندش و کذا نانخواه و کذا حرف کوفته بسرکه و کذا خردل و کذا شونیز و کذا تخم

بیدانجیر بعسل و کذا وج و کذا اقتاح اذخر و **ضماد** علک البطم و براده مس و بورق و حبق بعد مسهل و کذا شیر ماذریون بعسل و کذا عقرب سیاه بزرگ خشک کرده سوده و کذا پیاز بسرکه

و کذا سرگین کبوتر و نطرون و سرکه پنج روز صبح و شام و کذا خردل سیاه و بلادر و خربق سیاه و تخم ترب بسرکه سرشته تا هفت روز در آفتاب و کذا شونیز پنج درم و بلادر یکدرم سوده و کذا

تخم ترب و شونیز و کندش مساوی سوده در خرقه درشت صره بسته اول برص را بدان حک کردن تا خون برآید پس از خرقه برآورده ضماد کردن صبح و شام تا ده مرتبه و کذا گوگرد بسرکه

و کذا آب پیاز و کذا عدس تلخ بسرکه و کذا کباش قرنفل و کندش و تخم ترب بعسل آمیخته بمرات کثیر و کذا آب کرنب بزاج و سرکه و کذا کبریت و شلغم بسرکه و کذا عصا سوخته بعسل

و کذا شیر انجیر و آرد جو و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی بسرکه [illegible] و کذا افربیون یکدرم بعسل آمیخته صبح و شام تا هفت مرتبه و کذا اسیر [illegible] بعسل و کذا [illegible]

و کذا نطرون و کذا اپشک بز سوخته بسرکه و کذا لاجورد بسرکه هفت بار در آفتاب و کذا کبریت بسرکه و زیت سرشته و کذا پوست ترنج سوخته بسرکه و کذا روغن قثاء الحمار و

روغن تخم حنظل و کذا خربق سیاه بسرکه عنصل و کذا مورچه بزرگ که در مقابر باشد بسرکه چند بار و کذا مغز اندرون چوب خرزهره بمرات و کذا نوره و کندش و تخم ترب با آب کرنب [illegible]

و کذا [illegible] بسرکه و کذا روغن تخم بادنجان بمرات کثیر هر واحد مفید برص ست **اطریفل** جهت برص و بهق و نمش مجرب حکیم علی پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله [illegible]

افتیمون تخم جزر دشتی یعنی [illegible] هر واحد پنج درم جوزبوا عاقرقرحا شیطرج هندی هر واحد دو درم دارفلفل قرفه هر واحد چهار درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه بسرشند شربتی

از دو درم تا سه درم و گویند که در نقصان نور قمر استعمال کنند و بعضی گویند که تا پنج درم سه روز متواتر استعمال کنند بعده پنج روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند که در انواع برص

مجرب است و اطریفل [illegible] نیز کثیر النفع است و کذا قرص [illegible] [illegible] بالدرم [illegible] نوشادر سیر توتیای سبز [illegible] کاغذی [illegible] عضو که طلا کنند [illegible] است

دیگر منفعت حب السلاطین [illegible] طلا نمایند برص [illegible] سیاه [illegible] گوشت [illegible] سازد گوگرد و آنکه [illegible] شوره قلمی [illegible] سفید [illegible]

هر چهار برابر [illegible] انیسون [illegible] ترکرده بگذارند بعده برای اندمال زخم از توتیای سبز سوخته مصطکی رومی شب یمانی موم سفید هر چهار برابر [illegible]

[illegible]

[illegible] سفید [illegible] چهار [illegible]

[illegible] بالتعریض [illegible] بمرض [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] الهی [illegible] جهت [illegible]

[illegible] ملک رومی هر یک [illegible] آنرا [illegible]

آفتاب گذارند [illegible] فلفل سیاه بقدر خوراک یک مثقال بعد از نضج [illegible] استعمال [illegible] که جهت برص [illegible]

[illegible] عاقرقرحا یکدرم تخم شقایق النعمان دو درم اطریلال چهار درم کوفته بیخته هفت حصه کنند [illegible]

[illegible] غذا نان بی نمک خورند تا بست و یک روز صبغ که برص را رنگین کند توتیای سبز ربع حصه شیطرج یک حصه کوفته [illegible]

طلا کنند ضماد کند صاحب تحفه طلا سرار شمرده و میگوید که صبغ برص و بهق تخلف نمیکند و در رسانیدن موی و داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است دیگر [illegible]

[illegible] صندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته طلا کنند و بعد نیم ساعت بشویند و صندلین جهت رفع سوزش آن طلا نمایند و بر اعضای رئیسه استعمال این جایز است

و اگر داغ برص متعدد باشند بیکبارگی بر همه ضماد ننماید کرد بلکه بر یکی بعد دیگری و بعد از آنکه آبله کند مرهم علاج کنند ایضاً که برص را بکمال مرتبه نفع میکند [illegible] چهار درم

[illegible] سوخته سه درم [illegible] سوخته دو درم [illegible] سیاه شیطرج هندی شقایق النعمان هر یک یکدرم کوفته بیخته با سرکه طلا کنند طلا که برای برص بسیار نافع است شیطرج

هندی [illegible] تخم [illegible] کندش [illegible] پوست بیخ کبر بیخ [illegible] شب یمانی خردل سفید و سرخ فلفل سیاه زراوند طویل مس سوخته

قنبیل [illegible] بق سیاه نمک اندرانی کوفته بیخته بسرکه خمر آمیخته بمالند و مگذرند [illegible] آنرا زند مرهم که جهت برص مجرب است و بهق را فوراً زائل کند مس سوخته زرنیخ نره شیطرج آهک

زراوند مساوی با یکدیگر ساخته در بول صبیان یا سرکه آمیخته بیست روز در آفتاب گذارند و هر روز حرکت دهند و در وقت استعمال موضع را ببول صبیان یا سرکه انگوری شسته

دوا بمالند **معجون اطریلال** نافع برص اطریلال یکدرم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل هر یک یک دانگ با عسل مصفی سه چند ادویه سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بخورند و در آفتاب

نشینند و موضع برص را مقابل آفتاب باز کشوف دارند تا عرق کنند در روز اول نهایت تا روز سوم بر موضع برص آبله گردد و بعد خروج زرداب برص بالکل رفع شود **نوع دیگر**

پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بسفایج هر یک پنج درم زنجبیل کندر فلفل [illegible] تخم شقایق النعمان هر یک [illegible] درم اطریلال سه درم شهد سفید سه چند ادویه بدستور

معجون سازند و حکیم علویخان مینویسند که آنچه گفته اند بدل اطریلال در برص ضماداً و شرباً دوائی هندی است که آنرا بابچی گویند بالکل [illegible] ادویه هندیه مفید

برص اجود تازه روز اول چهار ماشه بخورند بعد از آن یک یک ماشه یا و بالا هر روز افزایند تا بهشت ماشه رسد با آب خالص هر روز ناشتا خورده باشند در دو ماه اگر نفع ظاهر

نشود بجای سوم بابچی بزرگ سه ماشه یا و بالا داخل کرده خورند پرهیز از ترشی و بادی غذا نان نخود بی نمک اگر نصف وزن اجود گیرد و گرفته کوفته بیخته دو سه ماشه بخورند و غذا

نان بی نمک و بی روغن خورند نیز مفید **مجرب هندی** جهت برص مجرب صاحب بقائی بابچی مدبر و مقشر پوست بیخ کتوهری که عبارت از انجیر دشتی است

پوست بیخ نیم پوست شاخ نیم برگ نیم هر یک پاو آثار همه را کوفته بیخته نگاه دارند و بگیرند چوب کهیر ریزه ریزه کرده در هشت وزن آن آب بجوشانند هر گاه نیم وزن آب

بماند صاف کرده ادویه را با آن خمیر کرده حبها بندند و هر روز یک تا نک تا دو تانک خورده باشند و غذا نان بی نمک و بعد چندی خشکه برنج ساتهی با روغن گاو بخورند طریق

تدبیر بابچی آنست که بابچی را در بول ماده گاو سرخ رنگ نا ناسیده تر کنند و هر گاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد بست و یکروز بر آورده پوست او را دور کنند و در سایه خشک

نمایند **نوع دیگر** که در برص معمول است بابچی نیم آثار کیرو یا و آثار گندهک آمله سار نیم پاو اول کیرو تا شش پاس با آب شبینه بسایند بعده بابچی کوفته انداخته یکپاس دیگر کهرل کنند

بعد از آن گندهک انداخته تا چهار پاس کهرل نمایند پس حب بندند و یکشبانه روز در آفتاب و شبنم داشته بردارند و وقت حاجت با آب سائیده ضماد کرده باشند و در بیاض

اوستاد مغفور وزن هر سه مساوی است و نوشته که با آب ادرک خمیر کرده بقدر فندق حبها سازند و یک حب شب در آب انداخته صبح آب صاف را بنوشند و حب ضماد نمایند

و در آفتاب نشینند تا خوب عرق آید بفضل الهی برطرف شود از حموضات و لبنیات پرهیز نمایند و در نسخه دیگر وزن بابچی و گندهک یک یک جزو و کیرو شش جزو است و قوام

که با آب ادرک حب بسته بهمین آب سوده طلا نمایند **دوائیکه** جهت برص مجرب است اسپند دو درم سهاگه تلیه چهار درم زعفران آمله هر یک یک درم باید که آمله و اسپند را

[illegible]

ماند که آب تر نماید و صباح در کهرل هر دو را آب ساده خوب باریک بسایند پس سهاگه و زعفران در ان حل کرده طلا نمایند **ایضاً** مزیل برص پوست درخت گولر
تخم لاله هر دو مساوی کوفته بیخته یک کف از ان با آب سرد بامداد بخورند تا چهل روز و قمر گو هر قدر تواند بخورند و صبح نان نخود با روغن بسیار و شام هر چه میسر آید بخورند
ایضاً از مجربات میان صاحب بخش مرحوم که همواره معمول مؤلف ست باچی چاکسو انجیر ولایتی تخم پنوار مساوی کوفته هر روز یکتوله یا نیم توله از ان شب در آب نماید
و صبح آب زلال بنوشند و ثفل ادویه را سائیده بر برص از پاچک دشتی خاریده طلا کنند و تا چهل روز عمل آرند غذا نان نخود بی نمک یا نان گندم بی نمک **ایضاً** مجرب الحکم
گندهک آمله سار گیر و گلنار باچی مساوی یک مثقال از ان شب در آب تر کرده آب زلال بنوشند و ثفل را سائیده بر داغ طلا نمایند **ایضاً** از حکیم محمد احسن باچی نیم آثار
نمک سیاه پاو کوفته بیخته بقدر یک کف بوست بیخ هر روز باشند غذا سوای نان نخود هیچ نخورند و در اثنای خوردن دوا باچی پاو آثار کنیم آثار کوفته در دوغ شیرگاو تر نمایند
و نگاه دارند و هر روز مالیده باشند **ایضاً** از بیاض اوستاد مرحوم باچی چهار دام هرتال طبقی سه دام بیخ چیته منس گونگچی سفید هر یک بست و پنج ماشه کوفته بیخته با بول
ماده گاو در ناز سیده عمل کرده بر موضع برص هفت ضماد نمایند **ایضاً** منه بهلن بکاین مع پوست تخم پنوار باچی مساوی کوفته هر روز با گلاب سائیده طلا کنند و تا چهار دم
از ترشی پرهیز نمایند **ایضاً** عنه پوست بیخ بلیله پوست بیخ نیل هر یک ده توله پوست بیخ انجیر دشتی گندهک آمله سار هر یک پاؤ کوفته بشیر بز سیاه طلا سازند **ایضاً** از
مجربی منقول شفا در بهدی تخم پنوار چونه کلی سفید در آب کسوندی کهرل کرده حب سازند وقت حاجت در آب مکوه سائیده بمالند تا چهل روز متواتر **ایضاً** سم الفار
که مائل بسبزی باشد یکدام سیماب یکدام سهاگه نیم دام اول سم و سهاگه را باریک سائیده با سیماب حل کنند بعده زردی بیضه مرغ انداخته کهرل کنند که مثل مرهم
شود پس داغ سفید را با پاچک دشتی تراشیده از مرهم مذکور چرب کنند و همچنین میکرده باشند **روغن برص** از بیاض مسطور پوست بیخ چیته سهاگه گهونگچی سفید
مساوی کوفته بیخته بعده در روغن کنجد دو توله کهرل کرده در شیشه انداخته مثل چوه کشند و طلا نموده باشند اگر آبله افتد برای خشکی فوفل سوخته و کته بپاشند **سفوف**
از مجربات شاه عظیم الله مرحوم منڈی پاو سیر سپند سوخته نیم پاو هر دو را کوفته بیخته هر روز شش ماشه یا نه ماشه بروغن زرد بخورانند و از شیر و شیرینی پرهیز نمایند و این گولیها
طلا میکرده باشند کتول چیته مساوی هر دو را کوفته بیخته با آب لیمو خمیر کرده حبها ساخته وقت حاجت با آب لیمو سائیده طلا کنند و اگر بیخ نی نیز درین اضافه کنند مفید میشود
نوع دیگر پوست بیخ انجیر دشتی پاو آثار فلفل سیاه نیم پاو باچی یکپاو چنانکه هر سه ادویه سائیده از یکنیم ماشه شروع کنند و اندک اندک افزوده در ده روز تا نه ماشه
رسانند و باز بدستور کاهیده در ده روز بر مقدار اول رسانند ... تا چهل روز تمام شود و درین ایام پوست بیخ انجیر دشتی در گلاب دو آتشه سائیده
مثل اوبٹنه هر روز بر داغ بمالند و بعد چهار گهڑی بشویند ... جاموش و جغرات و دال ماش و غیره اشیای بادی پرهیز نمایند و قلیه نخورند **ضماد** از بیاض
والد مرحوم انزروت رومی نمک سنگ گهونگچی سفید زرنیخ هر یک شش ماشه در آب لیموی کاغذی کهرل کرده بعد دو سه روز خشک نموده حب بندند وقت حاجت سائیده
لیپ نمایند و اگر نمک سنگ و عصاره برگ زقوم سه بوده بمالند عجیب ست **دیگر** برای برص مجرب تخم پنوار گیرو هر یک نیم پاو پوست بیخ کنیر سفید ده توله آب ادرک
خوب سائیده حب بندند وقت حاجت آب ادرک سوده داغ را با پاچک دشتی یا بجامه درشت خاریده بمالند و در نسخه دیگر باچی عوض پوست بیخ کنیر ست **طلا** باچی
سه دام خام نیله تهوتهه سه ماشه کات سفید یکتوله کوفته بیخته با آب لیمو کهرل کرده حب بندند و طلا میکرده باشند **ایضاً** از بیاض حکیم اجمل خان پوست بیخ انجیر دشتی
یکدام آمله دو دام باچی یکدام کوفته بیخته نگاه دارند و گل ڈهاک مع سیاهی که مثل کلاه بران میباشد ده دام در آب پنجاه دام جوش دهند هرگاه آب بمقدار پانزده دام
بماند مالیده صاف نموده ادویه مذکوره را درین آب حل کرده مثل کنار دشتی حبها سازند و یک حب در آب سائیده بر موضع برص طلا کنند **ایضاً** از گنج باد آورد شهنگا
آهک آب نادیده مساوی با آب سرشته بجای برص طلا نمایند و چون بخشکی گراید از جامه سطبر خراشیده دوم بار طلا سازند و همچنین هرگاه خشک شود بدستور
خراشیده طلا کنند چنانچه مرتبه چهارم آنجا مثل داغ گل میشود پس آن را بروغن کنجد چرب میکرده باشند در اندک زمان برنگ اصلی باز می آید **ایضاً** پوست چیته بیخ سرکنڈه
مساوی با آب لیمو سائیده طلا نمایند بعد شکستن آبله روغن زیت بمالند **ایضاً** از مجربات نواب امام علی خان باچی غنچه انار ترش هر یک نیم آثار آب بهنگره سیاه
آب چل نیم هر یک پاو آثار آب لکرونده نیم پاو سهاگه بریان سنرجال گوته هر یک پنج دام جمله ادویه را در آبهای مذکوره حل ساخته حبها بسته نگهدارند وقت حاجت موضع
برص را از پارچه درشت مالیده حب مذکور را در آب سائیده طلا نمایند در هفت روز نفع آن ظاهر شود **عرق** که جهت برص مجرب نوشته اگر سه چهار ماه مداومت کنند کار تمام

منضج نضج یابد بعد تنقیه بجات اصلی بازآید زرد چوبه خام پوست درخت نیم گل بشتری تند سیاه هر واحد یک من همه را در نیم انداز نمایند و آب بقدر مناسب داخل کرده در مرتبن آب
دو کشند بعد هفته بر آید و عرق کشند نیم پاو صبح و نیم پاو شام بخورند و از ترشی و لبنیات و بادی پرهیز کنند و غذا کم نمک خورند اقوال اکابر انطاکی بعد تنقیه
مبادرت بتحلیل او واجب است اگر صلب یا فصل سرما باشد منضجات مقطعه محلله بعده اخراج آن بمسهلات و اقتصار بر قی جاذب بعد از ان تکمید بمسخنات محلله و اگر
بجامه از پشم و مو باشد و اطلیه در آخر و اوان مطلقا مثل اصلاح اغذیه جائز بود صفت منضج که در ابتدای علاج برص بعضی استعمال کرده میشود مویز نیم پاو و درم
انیسون سی درم شونیز بیست درم بابونه تخم کرفس سنا صعتر هر واحد ده درم گل سرخ قسط شیطرج سداب هر واحد شش درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند
تا سوم حصه باقی ماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بیست و پنج درم از ان استعمال کنند و در هفته دوم هر روز یک مثقال ایارج لوغاذیا بمنضج مذکور
اضافه نمایند و در هفته سوم حب لوغاذیا بفرودیطوس کنند پس اگر علامات نقا ظاهر شود بهتر والا این حب استعمال کنند که از مجربات من است یکروز استعمال نمایند
و یکروز ترک کنند تا ده هفته و شربت او یک مثقال است صنعت حب مذکور غاریقون شحم حنظل سقمونیا تربد سفید بسباسه هر واحد یکجزو مصطکی مغز حنظل [illegible]
سکبینج مروارید سوده عود هندی هر واحد نیم جزو زعفران پوست بیخ کبر شیطرج هر واحد ربع جزو با آب کرفس حب سازند و اگر امر بدیر کشد مروارید را در آب ترنج حل کنند
بدستوریکه در تریاق الذهب گذشت و در حمام بازیت بخورند و بر موضع برص بمالند و از آشامیدن آب احتراز نمایند که این از مجربات صحیحه من است شربا و طلاء و باید که
از تناول عسل و اغذیه و مشروبات و خوردن معتر قلیه یا مطبخات و نان خشک و تخمهای خشک مثل زیره و خوردن مثل فلاسفه نزد هضم و تنقل پسته و جوز و چلغوزه
و ترک همه ترشیها مثل سرکه و رطب بارد مثل خیار و بادرنگ و تربوزه همه سبزیها مگر چقندر و کرنب و لحوم الاکبر و گوسپند و بچه شتر نمایند و اطلیه که این را نیز نافع بود در علاج برص
اسود بیاید ایضا در نزهه میگوید که اولا استیصال ماده بقی نمایند بعده باسهال بعد تنقیه بالغه تبدیل مزاج بادویه و اغذیه حاره واجب است و از بزرگترین ادویه بعد
تنقیه این دوا است اطریلال ده درم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل سلیخه هر واحد یکدرم بعسل سرشته در زمانه بهار انگور استعمال کنند و برهنه در آفتاب نشینند پس از
جای سفید مثل آبله بر آید و همان روز بشگافند بعده مثل قروح علاج کنند و اعاده دوا نمایند اگر مرض عود کند و بعد خوردن این دوا بتشنگی مصابرت نمایند و اگر آب بخورند
بعد آن مرض زائل نشود و از ادویه آن مثرودیطوس و تریاق و ایارجات و اطریفلات است و طلا بزنجبیل و بورق و نوشادر و تخم ترب و تخم خردل و قسط و نوره و عسل بلادر
و میعه و با سرگین کبوتر بعد طرد و عسل و انواع حرف و خردل و با آرد باقلا و فلفل و ترشی و ترنج و شب یمانی کنند و این مختارات اطلیه است و گاهی برص را نگین میکنند
بمانند نیلم و معصفر و از مجربات اطریلال است اگر لزوم او بطریقیکه مذکور شد با برگ سداب تا پانزده مرتبه مع مصابرت بر تشنگی نماید صحت بخشد ابو سهل گوید که معالجه
برص قابل العلاج باین طور نمایند که اولا اصلاح تدبیر کنند بنحویکه همه اشیای سرد و رطب و مغلظ ماده و خام کننده آن از اطعمه و اشربه و حرکت و سکون و خواب و بیداری و غیره
ترک نمایند و لزوم هر چه مسخن و مجفف و ملطف و منضج باشد باید کرد بعد از ان ابتدا از استفراغ بقی کنند با طعمه ملطفه و مقطعه و بعد آن ادویه کبار مثل ایارج جالینوس
و ایارج ارکاغانیس و لوغاذیا و شبادریطوس بخورند و یا این مطبوخ بنوشند هلیله سیاه و افتیمون و مویز و نمک هندی و بسفایج و با لزوم این دوا کنند تا آنکه تنقیه حاصل شود
دارچینی سنبل الطیب عود بلسان مصطکی اسارون زعفران ساذج هندی پودینه نهری هر واحد یکدرم شحم حنظل چهار درم صبر شش درم کوفته بیخته بوزن یک درم
بماء العسل نیمگرم بدهند و هرگاه بدن تنقیه یابد دائم این دوا استعمال نمایند بگیرند معجون کلکلانج ده درم هلیله سیاه یکدرم افتیمون نیم درم و باهم آمیزند و این یکشربت است
و ایضا این دوا بسیار فائده میکند بگیرند زراوند دراز دو جزو و تخم [illegible] و تخم انجره نیم جزو صبر ربع جزو کوفته بعسل سرشته شربتی سه درم و همچنین این دوا تخم زراوند دراز ده درم
و ده درم افتیمون چهار درم هلیله سیاه پنج درم مویز منقی چهل درم باهم آمیخته استعمال کنند و ایضا این معجون منفعت عظیم نماید اهل مرماحوز شیح قیصوم قسط جنطیانا زراوند
مدحرج فلفل سیاه و سفید و دارفلفل جاوشیر اشق سکبینج مقل اسقولوقندریون فراسیون کمافیطوس کماذریوس [illegible] خربق سیاه فرفیون عنصل بریان [illegible] غاریقون
ساذج هندی سنبل الطیب زنجبیل فطراسالیون حماما اسطوخودوس [illegible] سلیخه عود بلسان جندبیدستر نانخواه تخم کرفس تخم گندنا پودینه کوهی فقاح اذخر بسفایج قردمانا
پوست بیخ کبر بارزد هر واحد دو نیم درم روغن بلسان [illegible] سقمونیا غاریقون شحم حنظل افتیمون هر واحد ده درم کوفته بیخته بعسل سرشته معجون [illegible]
خربق سیاه پنج درم شحم حنظل شش درم [illegible] غاریقون ده درم تربد پانزده درم بسفایج ده درم ایارج فیقرا بیست درم تخم زراوند [illegible]

[illegible] بلیله کابلی هلیله سیاه [illegible]

[illegible] سه درم [illegible] بسرشند شربتی سه درم با آب گرم و ایضاً [illegible]

[illegible] مثقال حب النیل [illegible] مثقال [illegible] هر واحد [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] پنج مثقال [illegible] فاصله سه روز دهند بعد از آن هر روز یک مثقال [illegible]

[illegible] طلا استعمال نمایند خربق سیاه [illegible] کبر کندش شیطرج ترمس مساوی کوفته بسرکه خمر سرشته طلا کنند دیگر [illegible]

[illegible] بسرکه سرشته طلا نمایند [illegible] در روغن [illegible] بر موضع بمالند دیگر خربق سیاه [illegible] بسرکه سرشته طلا [illegible]

دیگر [illegible] مساوی [illegible] سرشته طلا نمایند دیگر خردل [illegible] مساوی بسرکه سرشته طلا کنند و دیگر خربق سیاه و گوگرد زرد شیطرج [illegible]

[illegible] مساوی کوفته بسرکه سرشته طلا سازند دیگر کبریت [illegible] خربق سیاه هر واحد دو درم [illegible] بسرکه

طلا کنند دیگر عسل [illegible] عاقرقرحا [illegible] هر واحد سه درم فرفیون خربق سیاه شیطرج هر یک دو درم کوفته بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر [illegible] عاقرقرحا

ثافسیا فرفیون بلادر شیطرج هر یک دو درم خربق سیاه زراوند طویل حنظل تا تخم ترب هر یک سه درم کوفته با آب بادروج سرشته طلا کنند دیگر بلادر گوگرد خربق سیاه زراوند

طویل قسط همه ادویه را سوخته ساییده بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر بادام تلخ ترمس تخم ترب خردل تخم جرجیر تخم گندنا تخم حرف هر واحد پنج درم کبیر اچهار درم زراوند طویل

خربق سیاه هر واحد دو درم کوفته بسرکه سرشته در آفتاب طلا کنند دیگر برگ انجیر خشک برگ سداب بورق مازو مازریون صمغ شیطرج خربق سیاه کندش خردل مساوی بسرکه

بسرشته طلا سازند بوعلی سینا مینویسد که در علاج بهق ابیض و برص واجب است اجتناب از فصد اگر امر قوی آن را واجب نکند و از حمام مگر گاه گاهی بر نهار و از شراب

الا صرف اندک و تعرق در حمام آن را نافع است اگر نقی البدن باشد و ایضاً استعمال قی کنند بعد از آن ادویه مستفرغ بلغم اگر بدن پاک از ماده نباشد بعده مدارات و اما مسهلات

مثل ایارجات بزرگ خصوصاً ایارج شحم حنظل و حبوب مشابه آن دهند و ایارجات با طبیخ هلیله و افتیمون و بسفایج و مویز و نمک خورانند و حب النیل را خاصیت عجیب

در استفراغ اخلاط محدث بهق و برص است و از مسهلات موافقه برای ایشان ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل است با این نسخه دارصینی سنبل باقی همانست که در قول ابو سهل

گذشت لیکن در ینجا وزن شحم حنظل یک درم و صبر ده درم است شربتی از یک درم تا یک مثقال با سکنجبین عسلی و آب گرم و ایضاً از مسهلات موافقه ایشان اینست که بگیرند

هلیله و آمله یک جزو و ترید سه جزو و هر جزو یک اوقیه باشد و فانید نیم رطل و آب حل کرده بقوام آورند و بدان بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم و من میخواهم که درین زنجبیل

یک جزو داخل کرده شود و معاجین اطریفل و جوارشها بر این صفت استعمال کنند هلیله سیاه کندر سفید هر واحد یک جزو زنجبیل ربع جزو بشیره مویز بسرشند هر روز قدر جوزه بخورند

ایضاً هلیله سیاه آمله شونیز مساوی زوفا یکنیم جزو هر روز سه درم این بخورند هر گاه گرمی معلوم کنند ترک نمایند ایضاً وج و فلفل هلیله کابلی مصطکی کندر شونیز حب الغار

بعسل مساوی بسرشند شربتی دو درم و آنچه در کتاب اختصارات ذکر کرده اینست که بگیرند سویق گندم بسیار بریان کرده و اگر حاجت باعاده بریان کردن او باشد بریان

کنند و عقب او نیم اوقیه مری نبطی بنوشند و تا نیم روز بر تشنگی مصابرت کنند و زوفا و تخم او را در شراب درین باب خاصیت عجیب است و از آب اطراف انگور هر روز یک قدح

بنوشند که این قشعت برص و منع از دیاد او کنند و شرب تریاق و خوردن لحوم افاعی درین بسیار نافع است و ایضاً اقراص افاعی و از معاجین ادویه که میان اطریفل و مسهل بود اینست

که بگیرند تخم زوفا دو جزو و تخم انجره نیم جزو صبر ربع جزو با عسل آمیزند شربتی سه درم این را مداوم استعمال کنند و بعضی مردم با وج و افتیمون میسازند و ایضاً کلکلانج دو درم

هلیله سیاه یک درم افتیمون دو دانگ تمام سال بخورند و آنچه تا ختم مقام این است الا قوی تر و در نفع ظاهر تر و احتیاج بشرب آن تا یکسال بود اینست بگیرند وج شش درم

و هلیله کابلی و بسفایج و عاقرقرحا هر واحد ده درم هلیله زرد پانزده درم ایارج فیقرا و تخم زوفا و شحم حنظل هر واحد بیست درم نمک هندی هفت درم ترید پنجاه درم غاریقون

پنج درم سقمونیا هشت درم بعسل مصفی بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و از این قبیل است این ترکیب کندی بگیرند تخم حرف هشتم حصه بلیله زوفا و صبر سقوطری

هر واحد سه درم این ادویه را با یکنیم رطل عسل مقوم بیامیزند شربتی از آن هر روز قبل از طعام بقدر حاجت با سویق و بعد آن سه جرعه مری بنوشند و حفظ سر بروغن بنفشه

و روغن گل کنند و غذا بعد آن اسفیدباج دهند و جایز است که دائم لوناذیا و شبادریطوس هر روز شربتی صغیر تا نیم درم و کمتر از آن استعمال نمایند و قومی بر داغ کردن موضع بر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعد حصول تسکین ماده آن می نمایند و آنچه بر صحت مجرب شد اول آن قوی ست [illegible]

سفید و سیاه و آنکه [illegible] کندش [illegible] زرنیخ فاشرا [illegible] در ابتدا نیخ [illegible] الاخرین زرنیخ [illegible] وکف دریا و آنکه [illegible] نیخ کبریت [illegible]

[illegible] ماذریون و [illegible] و زنگار و کبریت و قطران [illegible] و قسط [illegible]

[illegible] بسرکه طلا [illegible] طلای خوب ست [illegible] مجرب ست [illegible] سیاه [illegible]

انجیر خشک و برگ [illegible] و آب [illegible] و آب [illegible]

[illegible] کند [illegible] باشد [illegible]

جیند [illegible] زرنیخ ست که بسرکه سوده طلا کنند و یا گیرند شاهتره تر یا خشک [illegible]

[illegible] نمایند [illegible] آن شاهتره [illegible] ضماد کنند که بسرعت زایل کند و یا گیرند برگ خرزهره تازه [illegible] تا آنکه برگ خشک

گردد [illegible] گداخته [illegible] سوده [illegible] طلا کنند طلا [illegible] زرنیخ

سرخ و فلفل و زنگار [illegible] در ظرف [illegible] بسرکه بسایند [illegible] طلا کنند در آفتاب [illegible]

ترکنند [illegible] هفت روز [illegible] استعمال کنند [illegible]

[illegible] آنکه رنگ [illegible] در آفتاب گرم [illegible]

مستفرغ ماده رقیق [illegible] باشد و ماء الاصول [illegible] ماء الاصول تا ده هفته کنند و تولید خون [illegible]

و قلیات و ترک [illegible] نمایند مگر گاهی [illegible] آب [illegible] ست که [illegible] هر وقت [illegible]

تا خون [illegible] دخول حمام [illegible] و فواکه تازه و خشک [illegible] گاهی برص [illegible] گردد [illegible] برص [illegible]

[illegible] حوالی جای [illegible] طلای کثیر الاجزا که برای [illegible] باشد مرتب شده بود در قانون مذکور ست **طلای جید**

از [illegible] شونیز [illegible] شقایق [illegible] ست [illegible] بسرکه [illegible] در آفتاب طلا کنند **طلای خفیف** [illegible]

شقایق [illegible] بسرکه است **وایضاً** [illegible] بسرکه [illegible] **ایضاً** [illegible] سیاه [illegible] و زرنیخ سرخ [illegible]

[illegible] بسرکه گداخته باشد [illegible] طلا کنند **ایضاً** [illegible] سفید و فلفل شونیز کف دریا [illegible] زرنیخ [illegible] زنگار [illegible] بسرکه سوده

[illegible] خشک کنند وقت حاجت بسرکه سائیده بعد [illegible] طلا کنند [illegible] نمایند **و ایضاً** از کتاب [illegible] خربق سیاه فاشرا [illegible]

ماذریون [illegible] زنگار [illegible] آهن کف دریا [illegible] بسرکه [illegible] در ظرف رصاص نگاه دارند و بعد [illegible] در آفتاب طلا کنند و دیگر [illegible] گرد

و [illegible] هر واحد [illegible] عاقرقرحا [illegible] یک مثقال بسرکه طلا نمایند **ایضاً** تخم ترب [illegible] ماذریون [illegible] عاقرقرحا

[illegible] سیاه جمع کرده [illegible] استعمال کنند [illegible] خوب [illegible] صاف کرده باشند بعد حمام **و ایضاً** [illegible] هر واحد [illegible]

[illegible] دوای جالی کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] طلای چند مسهل بادر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ست آب [illegible] طلا کنند و اما اصحاب [illegible] که بعد از استعمال [illegible] گردد شود بسبب اختلاف الوان

[illegible] شراب [illegible] و مانند آن ترکیب داده و طلا کنند

[illegible] وایضا [illegible] زرنیخ [illegible] جمع کنند [illegible]

استعمال کنند صبغ دیگر [illegible] حنا بعسل [illegible] تا سیاه شود و طلای آن استعمال کنند وایضا زاج [illegible]

تا سیاه شود و در آفتاب [illegible] طلا کنند و آن صبغ باقی ست وایضا شیطرج سیاه و خبث الحدید و زاج [illegible] العفص [illegible]

پس که زحم ببایید تا سیاه شود و بران چند مرتبه طلا کنند و اغذیه صاحب این مرض مشویات و قلایا و مطنجنات و کبابات از لحوم خفیفه بمصالح گرم ست و اقتصار

بر شراب کنند و از نوشیدن آب بالکل اجتناب کنند اگر ممکن باشد و یا از آن کم کنند و آب جوش کرده و ممزوج بشراب استعمال نمایند ابن عباس گوید که مرض چون

مستحکم شود عسر البرء بود پس هرگاه از خلانیدن سوزن خون بر آید در آن وقت علاج او بصحت از آن ممکن بود و از اول معالجه که صاحب این مرض [illegible]

که آنرا از اغذیه مولد بلغم مثل البان و ماهی تازه و قطر و کماة و میوه سرد و تر منع کنند و غذا لحوم تیهو و دراج و کبک و لحوم وحشی نمکین بریان با مصالح گرم سازند و مسهل

کننده صفرا دهند و بعده مسهل بلغم مثل حب ایارج و معجون مرکب از تربد و غاریقون و شحم حنظل و حب النیل و نمک هندی و نفطی و مانند آن بدهند و این صفت [illegible]

بگیرند تربد سفید مقشر یک مثقال حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یکدرم شحم حنظل نمک نفطی هر واحد نیم درم فرفیون دو دانگ همه را باریک سائیده بحریره پخته آب کرفس

یا آب گندنا سرشته حبها سازند و خشک کنند شربتی از دو و نیم درم تا سه درم با آب گرم و این دوا در هر ده روز یا در هر پانزده روز یکشربت استعمال کنند و از ین

بعمل آرند و میان هر شربت گلقند عسلی با آبیکه دران تخم کرفس و بادیان جوشانیده باشند یکروز بخورند و دیگر روز اطریفل کبیر دو مثقال با آب مطبوخ تخم کرفس و زیره سیاه و

کوهی خورند و ایضا این معجون بدهند که مجرب ست و نسخه این همانست که در قول ابو سهل گذشت و در آن هر سه فلفل ست لیکن درینجا وزن حب النیل برابر تربد ست

و هرگاه دوای مسهل از حب و غیره استعمال کرده باشند معجون کلکلانج سه روز و در هر روز از یک مثقال تا دو درم بدهند بعد از آن اگر فصل سرما باشد اثرودیطوس و تریاق کبیر

[illegible] و فصل آب مطبوخ نانخواه یا بابونه یا سداب بدهند و اگر قبل تریاق ایارج لوغاذیا و یا ایارج جالینوس هر کدام که حاضر باشد چهار درم تا چهار مثقال با آبیکه دران

تخم کرفس کوهی و پودینه کوهی و قنطوریون و بلیله کابلی جوشانیده باشند بخورند منفعت بین یابند و ایضا معجون انقردیا درین مرض کثیر النفع ست پس هرگاه [illegible]

بعمل آورند و بدن از خلط بلغمی پاک شود باید که این طلا بکار برند صفت طلا برای برص اولا گاهی نفط سفید و زفت طلا کنند و گاهی زرنیخ و خردل سرخ و شونیز [illegible]

و عفص و شیطرج و گوگرد و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا هر واحد از ین اگر حاضر باشد باریک سائیده بسرکه سرشته بموضع سفیدی طلا نمایند که نفع بین کند و این صفت طلا [illegible]

است بگیرند برگ حنظل سوده پنجاه درم و در یکرطل زیت خوب جوش داده صاف کنند و ربع رطل موم دران زیت بگدازند و بران گوگرد زرد باریک سوده چهار اوقیه اندازند

و بر موضع سفیدی در آفتاب یا حمام طلا کنند صفت طلای دیگر بگیرند عفص و برگ خرزهره و در زیت جوش داده از آن زیت مرهم سازند بگوگرد و زرنیخ سرخ [illegible]

یا در حمام بدان طلا کنند نافع بود و دیگر بگیرند خربق سیاه و سفید و ترمس و بیخ کرمه ابیض هر واحد یکجزو و باریک سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند طلا که بدان بارها موفق

بالعلاج طلا میکرد بگیرند خربق سیاه و تخم حب جیر و کندش و تخم ترب و شونیز و خردل و دمام و عاقرقرحا و حنظل و پوست بیخ کبر و کرسنه و تافسیا هر واحد پنج درم تخم کرنب دو مثقال

و بادام تلخ و مازریون و انیسون و ورق ترمس و دمام هر واحد ده درم شیطرج و بیخ سوسن آسمانجونی و فوه و بقم هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده با آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ضعف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] استعمال [illegible] کنند باید که قبل استعمال [illegible] موضع را آب [illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible] در سرکه خمیر کنند و باریک ساییده بورق و کبریت زرد و شیطرج هندی آمیخته بر موضع طلا کنند بعد از [illegible]

نشسته باشد ابن نوح گوید که مریض را اولا قی کنانند بعد از ان حب اصطمخیقون دهند و غیر بعد از انجیر [illegible] بخورانند و اطعمه حاره [illegible]

[illegible] تریاق یا بلادری استعمال کنند و از شیر و آنچه از ان سازند و خرما و جمیع بقول اجتناب نمایند و آب نباید نوشید مگر مطبوخ و آنچه برای [illegible] از معجونات [illegible] است

این معجون ست [illegible] از فلفل و غیر آن که در قول بوعلی گذشت لیکن در ینجا [illegible] شود نیز ست و دیگر معجون همان اطریفل مجرب حکیم علی است که در [illegible]

مسطور شد و [illegible] این طلا است شیطرج سکبینج [illegible] اجزا مساوی ساییده بطبیخ فوه جمع کنند و [illegible] موضع از [illegible]

طلا کنند طلای مجرب دیگر شیطرج و فوة الصبغ [illegible] مساوی بسرکه کهنه ساییده و در آفتاب طلا نمایند طلای دیگر قوی شحم حنظل [illegible]

برگ [illegible] زهره [illegible] روغن بادام [illegible] زرد [illegible] مساوی ببول [illegible] یا سرکه کهنه سرشته چهار روز در آفتاب گذارند و هرگاه خشک شود ببول یا سرکه در ان

اندازند پس طلا کنند طلای قوی محمد بن زکریا رازی ذکر کرده که قباد الملک بدین صحت یافته و نسخه آن همان [illegible] است که در قول بوعلی سینا گذشت لیکن

در ینجا [illegible] تخم [illegible] زریون ست و نوشته که موضع را [illegible] بسته با پر طائر در آفتاب طلا کنند بمرات پس اگر آبله کند و ماده سیلان نماید ترک کنند حتی که اندک خشک

گردد پس اعاده نمایند طلا که این نسخه برای معتصم بالله ساخته بود و قلع برص از ان شد در قانون مذکور ست و اگر موضع برص کوچک باشد داغ نهند پس [illegible]

حتی که [illegible] شود و یا گوشت را قلع کنند و بعسل بلادر طلا کنند تا آنکه قرحه کنند و لحم [illegible] را بخورد پس علاج کنند و یا قلع لحم برص کنند و آزاد [illegible] کنند پس علاج [illegible] نبت

لحم کنند و یا رنگین کنند بسرخی یا سیاهی و برنگ جسم و صبغ که دران شوره است و در قول بوعلی گذشت بسرکه طلا کنند بمرات کثیره تا آنکه بدان تعلق گیرد و این

برنگ جسم رنگین سازد و بیست روز باقی ماند صبغ دیگر مردار سنگ و کف دریا و زفت سرشته طلا کنند بعد شستن موضع و این هشت روز دوام نماید اما برص [illegible]

در موضع محاجم پس سزاوار نیست که بمرداسنگ سفید کرده بعد فراغ از حجامت طلا کنند بلکه فوة الصبغ بسرکه طلا نمایند و آب مرزنجوش افشرده در محاجم داخل کنند

بعد فراغ بعد بران ساعتی بچسپانند و بعد حجامت چند روز بفوه و شیطرج سوده با آب [illegible] طلا کنند پس اگر آن قوی گردد ترک حجامت نمایند و امان طلا کنند و ثابت

گفته که ادویه مسهله در علاج برص [illegible] حسب مزاج و قوت ترکیب استعمال باید کرد و رازی گوید که از شمعون شنیدم که میگفت نهایت اعتماد میکنم در برص [illegible]

دهنی از بلادری میکرد و چه او برص پیدا میکند سعید گوید که علاج برص به تنقیه بدن از حب صبر یا حب ایارج کنند و مریض را امر بریاضت شدید نمایند تا عرق بسیار آید

و [illegible] بعد تناول طعام کنند و گلقند عسلی با اطریفل و اهلیله مربی و دهند و استفراغ مفرط نکنند و از اغذیه [illegible] رطب اجتناب ورزند و غذا لطیف [illegible] مثل گوشت

طیور و غزال [illegible] سازند و اندک [illegible] دهند و بعد تنقیه بدن اطلیه استعمال کنند و این طلا جلای قوی کند خربق سیاه مازو و شیطرج مساوی ساییده بسرکه

سرشته بر بدن طلا نمایند و لازم که طلا بورق و سرکه و نفط سفید کنند پس اگر برص مزمن باشد علاج او دشوار ست و لهذا واجب بود که آنرا رنگین سازند و این صبغ که بیاض

کنند را [illegible] شیطرج و [illegible] فوه و شب و مغره و [illegible] شراب خشک [illegible] ساییده بسرکه خمیر سرشته خمیر کنند و بر موضع بطبیخ فوه طلا کنند که این رنگین کند و بیست روز باقی ماند

ابن الیاس گوید که هر صبح مطبوخ افسنتین [illegible] هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا [illegible] نخود آب و مغز حب [illegible] اطریفل [illegible]

و این تدبیر تا ظهور نضج در قاروره عمل آرند و بعد حصول نضج در خلط تنقیه بدن بحب ایارج و این حب صبر کنند صفت آن صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید یکدرم

[illegible]

[illegible] ... (top twelve lines heavily obscured by dark scanning noise; only fragments legible) ... طلای دیگر ... [illegible] ... صفت آن ... [illegible] ... سیاه ... [illegible] ... تجربه ... [illegible]

باگلقند عسلی بنوشند و غذا احصیه لحوم طیور نا فضله مثل کبوتر و کبک و گوشت بزغاله یکسال بمصالح گرم خورند بعد ظهور آثار نضج در فاسده تنقیه بحب ایارج و یا با یارج لوغاذیا پنج مثقال کنند و بعد آن مطبوخی که در آن پوست بیخ کبر و بادیان و افسنتین و بلیله کابلی و قنطوریون و پودینه کوهی هر یک ده درم مویز ده درم گلقند عسلی ... درم پخته باشند بنوشند و یا حب صبر و هند و نسخه آن در قول ابن الیاس گذشت لیکن در اینجا وزن شحم حنظل یک نیم دانگ و ایارج فیقرا یک درم مصطکی نیم دانگ ... مطبوخ و مداومت بر مسهلات در هر ماه دو سه مرتبه کنند **صفت** حب مسهل نافع برص ابیض ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون یک درم شحم حنظل شیطرج زنجبیل هر یک نیم درم سقمونیا یک دانگ سکبینج دو دانگ بآب کرفس حبها ساخته صبح بخورانند **صفت** دوای خاص برای صاحبان برص و قرادوا و قیه ... بجره نیم اوقیه صبر دو درم و نیم شرتی ... مواد امعا استعمال این کنند زیرا که زود فرا ... این بعض خاصیت ست و طلای زنگار که نافع ست در قول ابن نوح گذشت **دیگر** شیطرج کندش ... کرفس ... عربی بسرکه ... بسرشند **دیگر** موبزج و تافسیا بیخ لوف کف دریا بآب کرفس عسل طلا کنند و عظیم الفلاسفه ارسطو گفته هر که برجل کردن لولو واقف گردید ... بعد برسفیدی برص طلا کند و در طلا کردن یکمرتبه آنرا باید دید من بطریق حل آن واقف شدم و او آنست که مروارید را بسایند و بآب ترشی ترنج لت کنند و در شیشه کرده ... ترنج ریخته سر شیشه محکم ببندند و در خم سرکه کهنه بیاویزند و خم را در سرگین اسپ تا چهارده روز دفن کنند پس بر آورند که آن حل شود بعده استعمال کنند و من ... در علاج زنی ... تجربه کردم و اثر بین کرد لیکن الی الاتمام نمود **دوای مجرب** که برص را باذن الله تعالی ببرد بگیرند ملح خائط که آنرا شوره ... گویند در جزو دان تبریزی بکوبند و خوب سایند و در قرع انبیق شیشه تیزاب آن بچکانند و بر موضع برص آنرا بمالند که فی الحال آبله کند و ازان آب تیز سفید جاری شده مندمل شود و ازان ... شود و آنچه صبغ جید نماید روغن بادنجان ست که بادنجان صغار بقدر بندقه در آب و نمک بجوشانند تا مهرا شود و افشرده صاف کرده سوم حصه آن روغن زیت اندازند باز بآتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند **خضر ابن علی** گوید که در ابتدا شروع بمعالجات قویه نکنند بلکه هر شب تخم شقائق النعمان و ... هر واحد ربع درم بخورند و تناول اغذیه سفید رنگ مثل لبنیه و البیه و دهنیه و هر چه مولد بلغم باشد مثل ماهی و شیر و کاهو و خرفه ترک نمایند و بر مرغ ازین حم اقتصار کنند و همین جدا کنند و گوشت مرغ و گوسفند از ماکیان برای ایشان بهتر ست بهر آنکه خون متولد ازین مایل بسفیدی میباشد و تعهد قی باصل السوس و شبت نمایند خصوصا بعد خوردن طعام و در هر شهر دو مرتبه و هر روز اطریفل صغیر و گلقند خورند و در اغذیه بر قلایا و لحم بریان کبوتر بچه و دیگر طیور و لحوم وحشی و غزال ... یا مطبوخ توابل حاره اقتصار ورزند و در ربیع و خریف مطبوخ منضج از خطمی و گاوزبان و پرسیاوشان و عود و بیخ و مویز و شیطرج و فوه استعمال کنند و ازین قدح سکنجبین عنصلی و گلقند عسلی تا یکهفته بنوشند بعد ازان تنقیه نمایند بایارج لوغاذیا یا ایارج جالینوس یا مجموع باتید و غاریقون و زنجبیل و آطریلال هر واحد یکجزو و بورق جزو و شحم حنظل ثلث جزو سه درم یا چهار درم بخورند و چند روز ترک نموده باز اعاده کنند باستعمال مطبوخ مذکور و بار دیگر تنقیه نمایند و در سر امعاجین حاره مثل معجون فلاسفه و ... نجاح و تریاق و مثرودیطوس استعمال کنند و هر گاه تنقیه بدن بمسهل و مدر و مقی کرده احتیاج باخراج فضول غلیظ از جلد و ظاهر بدن باشد و بهترین چیزی برای

[margin] [illegible] ... باب ... [illegible]

ان استعمال نمایند [illegible] ست [illegible] وقت خواب استعمال کنند [illegible] استعمال [illegible] نمایند [illegible] آن تخم
[illegible] اطریفل [illegible] استعمال نمایند [illegible] صفت آن شیطرج هندی [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] بعسل سرشته [illegible]
[illegible] شیطرج هندی [illegible] سفید [illegible] یک مثقال تراب فلفل [illegible] تخم ترب [illegible]
بسرکه [illegible] بآب گرم [illegible] بشویند و نشف کنند بعده بروغن پسته چرب نمایند [illegible] شیطرج هندی [illegible]
[illegible] درم کوفته آب لیمو تر کرده آمیزند و بدستور استعمال کنند و اگر قشیشا بسرکه سایند و بر برص طلا کنند [illegible]
علاج القیض [illegible] استعمال ادویه مقرحه قبل از تنقیه جائز نیست تا جذب ماده و ازدیاد مرض نکند و باید که روغن پسته بعد استعمال ادویه شدید الاسخان [illegible]
[illegible] مثل زفت و نفط سفید و زرنیخ سرخ و ابلق و پیاز عنصل و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز وغیره که در قول بوعلی گذشت و بعد استعمال ادویه مقشره و منفطه و مقرحه مثل
زرنیخ بسرکه و عسل بلادر و ثفسیا و کبیکج و سرگین کبوتر و تخم ترب و مازریون و فرفیون استعمال کنند تا که اصلاح آبله کند و روغن بادنجان برص اتا یکسال رنگین میکند
و این از خواص عظیمه است طلا که بخاصیت نفع کند تخم شونیز بمالند و بران عسل بلادر طلا کنند حتی که قرحه کند و لحم مبروص بخورد بعده علاج قرحه نمایند و علاج مجائز
جدای برص اینست که موضع برص را بسوزن بسیار در جمیع اجزای او بزنند و نمک بمالند و ترک نمایند تا جراحت مندمل گردد پس اگر برص زائل نگردد بار دیگر بدستور سوزن
بخلانند و سرکه بمالند چون جراحت اندمال یابد برص زائل شود باذن الله تعالی **مولف اقتباس** مینویسد که سهاگه در آب لیمو سائیده طلا کنند و همچنین بوره
جاروب و اگر زائل نشود اول تنقیه معده بمقیئات بلغم بکرات و مرات نمایند بعده منضجات بلغم بدهند تا حصول نضج پس تنقیه بدن بایارجات کبار نمایند و بعد از
تنقیه بر بلیلۀ مربی و آملۀ مربی و اطریفل کبیر انطاکی و اطریفل افتیمون نواب علویخان مداومت نمایند و از مولدات بلغم مانند لبنیات و حموضات و بقولات و فواکه و طعام
شب مانده و ماهی پرهیز کنند **صفت** طلائیکه درین باب بسیار مجرب است شیطرج هندی سرمه مانده سبز زاج سرخ زعفران کف دریا خبث الحدید بسرکه پرورده گوگرد
عاقرقرحا خردل تنبیل برادۀ مس حب النیل استخوان ماهی سوخته بیخ نی مویزج زهره بز هر یک دو توله بسرکه بیزند که مثل مرهم شود بعده بجون مار سیاه و نخاش سرشته عمل آرند
تا چهل روز **دوای** علویخان اگر تا چهل روز متواتر استعمال کنند اصلا تخلف نمیکند و اگر در ابتدا تنقیه بدن کرده باشند بهتر والا بی تنقیه هم نفع دارد پوست بیخ انجیر صحرائی
پوست چیته صحرائی که در سایه خشک ساخته باشند بابچی هر یک سه توله گیرو چهارم حصه همه ادویه کوفته بیخته بقدر نه ماشه وقت صبح بخورند و بالای آن متصل آن سائیده بوزن
سه توله و همین قدر روغن گاو و شکر سفید بهم مالیده تناول نمایند و اندکی ازین ادویه در آب سرد آمیخته بر برص ضماد کنند و غذا قورمه بچه بز یا چوزۀ مرغ بروغن بسیار پخته بخورند
و شاه ارزانی فرموده که این صبغ برص ارنگین سازد و رنگ آن تا سه هفته نهایت یکماه بماند شب یمانی شوره دردی شراب گل ارمنی شیطرج هندی خبث الحدید هموزن برابر بسرکه
آمیخته بکار برند **ضماد** که بنابر نواب محمد علیخان مغفور والی رامپور تالیف نموده شد و بسیار مفید افتاده بود چنانچه در مدت چهل روز تمامه زائل شد گل ارمنی شیطرج هندی
خبث الحدید شب یمانی حضض مکی نیله تهوتهه گل بادنجان هر یک یکتوله مائین خمره هلیله سیاه بروغن زرد نیم برشته برگ نیل گل صدی تخم آن که در موسم برشکال میباشد
هر یک دو توله خستۀ انبه خام شش توله پوست انبه خام چهار توله شوره سه توله دردی شراب و سرکه در ظرف آهنی تا دوازده پاس علی الاتصال سائیده بکار برند و بلع کردن
سه ماشه تخم کاهسی که آنرا اطریلال گویند تا چهل روز قلع میکند و زره وار اشکوهی ست که خوردن سه ماشه بابچی برابر بنهایت چهل روز از مجربات ست و انطاکی فرموده که
افسنتین سوخته بعسل سرشته ضماد نمودن از مجربات است و همچنین استخوان ماهی **طبری** گوید که معالجه برص محتاج است بازاله خلط و استفراغ بدن از ان و به اصلاح
مزاج عضوی که دران برص باشد و تقویت آن بغذائی مولد خون گرم قوی و بمراعات زمان خاصته چه علاج برص در سرما دشوار ست بلکه قریب نیست که صحت یابد
پس گوئیم واجب است که مریض پرهیز کند از شیر و هر انچه ازان بسازند و هر شیر که باشد و اقتصار کند بر لحوم گنجشک و قنابر و کبوتر بچه در پرواز آمده و بر لحوم حملان یکساله
و از حلویات انچه بعسل سفید سازند و رعایت هضم او کنند تا تخمه و سوء هضم واقع نشود و طعام نخورد مگر وقت ظهور اشتهای شدید صحیح و بعد دو ساعت از خوردن
غذا اندک شراب کهنه صاف سرخ رنگ بنوشد و در بعض اوقات امر به نقل مویز طائفی کنند و انچه تنقیه بدن او در ابتدای مرض بدان کنند این حب ست

[illegible] آن [illegible] بیست درم [illegible] حب الغار و حب البلسان هر واحد [illegible] نجبیل صینی [illegible] ایارج فیقرا [illegible] درم [illegible]
سنبل الطیب مصطکی [illegible] سقوطری [illegible] ایارج [illegible] حنظل و ثلث درم مقل ازرق [illegible] درم [illegible] شود [illegible]
[illegible] سایند [illegible] خشک کنند شربتی از آن [illegible] درم [illegible] نهار بخورانند [illegible]
[illegible] گرم [illegible] شربت [illegible] مطبوخ افتیمون [illegible]
[illegible] از آن [illegible] معجون [illegible] مصطکی بخایند و آب دهن بیرون اندازند [illegible]
عاقرقرحا و خردل سوده [illegible] مری نبطی حل کرده استعمال نمایند و [illegible] باشد معالجه او باین طریق کنند که در ابتدای طعام ترب و نمک بخورند بعده [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] باشند شکم سیر شوند بران آب شبت مطبوخ با عسل و نمک بسیار [illegible] پس مرغ [illegible] بادام آلوده استعمال کنند بسختی قی آورند [illegible]
[illegible] که این علاج وقت [illegible] باشد تا دران روز چیزی نخورد و اگر از تشنگی ایذا یابد اندک شربت سیب شیرین [illegible] و اگر گرسنگی صبر نکند اندک کعک نان
خشک خورد و بهتر آنست که چیزی نخورد و چون صبح شود هفت درم گلقند عسلی بخورد و طعام او دران روز چیزی باشد مثل بچه مرغ بریان [illegible] بریان باشد
بعده روز دیگر بر نهار سکنجبین و آب ترب مطبوخ بشبت قی آورند و گویند که بعد قی بسوی معده فضول بسیار از سر و سائر اعضا فرود می آید و چون روز دیگر قی کند معده
او پاک گردد و این اخلاط مختلط با غذا بسوی سائر اعضا نافذ نشود و اگر مشایخ را برین علاج قدرت باشد او فق و اصلح بود و درین معالجه بهر حال واجب ست که
رعایت مزاج مریض نمایند پس هر وقت که مزاج او متغیر گردد از معالجه باز ایستند تا آنکه مزاج او بحال طبیعی خود رجوع کند بعده اعاده معالجه برفق کنند و از آنچه استعمال او [illegible]
روز واجب ست این معجون ست بگیرند زراوند مدحرج ده درم جندبیدستر و بیخ قثاء الحمار و فوه و فطراسالیون و شیطرج فارسی هر واحد پنج درم بازرد و جاوشیر هر واحد
بست درم صمغ را آب کرنب نبطی تر کنند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند بعده همه را با عسل کف گرفته بیامیزند پس هر گاه حل طبیعت او خواهند تقویت بایارج
و خربق بمقدار قصد آن کنند و از آن سه مثقال بخورند و هر گاه استعمال او مثل استعمال معجونات نسخه منظور باشد هر روز نیم مثقال بر ناشتا تناول کند و از آنچه [illegible]
اندوای مسهل این حب ست و هر صاحب برصی که امید صحت او بود چون آنرا بخورد صحت تام یافت نسخه آن بگیرند خربق سیاه و زنجبیل و دار فلفل و فلفل سفید و شیطرج
فارسی و عاقرقرحا و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد یک درم صبر سقوطری هفت درم جنطیانای رومی و فلفلمویه و اسقوردیون و ایرسا هر واحد نیم درم مازریون مدبر دو درم
همه را باریک سایید و بآب برگ ترنج و شراب کهنه هر دو یا یکی سرشته حبهای بزرگ سازند شربتی دو مثقال و ربع و دائم آنرا استعمال نمایند مگر وقتیکه سردی شدید
یا آفتاب در منقلبات باشد و این حب دیگر ابوماهر موسی بن سیار ترکیب داده و آنرا الملقب بحب پنج ساخته و آن مجرب ست نسخه آن بگیرند کلکلانج یکجز و ایارج فیقرا دو جزو
خربق نیم جزو سقمونیا یک نیم جزو همه را سایید باهم بسرشند و حبهای همچون سازند شربتی سه درم و من باین حب بعد معرفت سبب برص علاج شخصی نمودم و در چهل روز صحت یافت
و این معجون را حرانیان تریاق البرص نامیده اند و آن در حقیقت تریاقی ست ابوماهر ذکر کرده که جابر قطیفی علاج عبد الله بن سلیمان برص کرد او را ظاهر شده بود باین تریاق کرده بود [illegible]
مدت اندک صحت تام یافت نسخه آن بگیرند تریاق کبیر پنج مثقال تریاق اربعه ده مثقال کلکلانج ده مثقال معجون انقردیا پنج شحم سقمونیا و بیخ قثاء الحمار هر واحد پنج مثقال
ایارج فیقرا و ایارج ارکاغانیس و ایارج روفس و ایارج لوغاذیا و معجون شرودیطوس هر واحد ده مثقال این همه معجونات را بشراب کهنه حل کنند و در آفتاب بجوزا [illegible]
شبها زیر آسمان بدارند هر روز سه دفع حرکت دهند تا آنکه خشک گردد و سائیدن آنها ممکن شود پس باریک بسایند و بگیرند خبث الحدید مدبر بسرکه بریان کرده [illegible]
سی مثقال و باریک سایید بران انداخته باز دیگر بعسل جید الجوهر بسرشند و باز در آفتاب نهند و بطریق مذکور حرکت دهند و هر روز چند بار حرکت دهند تا عسل [illegible]
کند و خشک گردد بعده باریک بسایند و اگر در آفتاب خشک نشود چندانکه سائیدن ممکن گردد و با عسل بهمان طریق بسرشند که آن در عسل منحل شود و باز دیگر معجون
گردد و چون ازین تریاق فارغ شدیم ذکر سکنجبین محمومی را که جمع کرده او را بختیشوع کبیر تغیر رنگ [illegible] حتی که برنگ بدن تا چهل روز باقی ماند نسخه آن شیطرج فارسی و بیخ نی سوخته
و موی بیخ سوخته و زعفران الحدید و کف دریا و گوگرد ابیض و عاقرقرحا و خردل سیاه و مابین هر ج و حب النیل و براده مس این همه را در صره بسته بسرکه اندران قطعه از حجر [illegible]
داخل کرده باشند خوب بجوشانند حتی که سرکه غلیظ و سیاه گردد بعده یکروز آنرا اطلا کنند و یکروز بخون مار سیاه اگر یافته شود و یا بخاکستر لحم او یا بخون کرگس یا خون خشاف

[illegible] اگر بعد ازین برص ازاله گشت و موضع بر رنگ اصلی باز آید اگر [illegible] صحت [illegible] باشد که [illegible]
پیه زهره کرکس و خون عقاب و زهره گاو و دخانی سوخته و زعفران و خبث الحدید و لادن و شیطرج فارسی و کل کبر [illegible] پوست بیخ آن و تخم [illegible]
[illegible] با روغنهای [illegible] در آفتاب بسایند تا خشک گردد [illegible]
[illegible] طلای [illegible] غلیظ [illegible] و بغیر شستن آن [illegible]
[illegible] پوست [illegible] کنند و در حمام داخل نمایند این مجرب [illegible] نهایت [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] آمدند آنچه از دوا و طلا امید او بدان انتفاع می یافتند [illegible] معرفت [illegible]
[illegible] نسخهٔ آن زنجبیل و فلفل سفید و خربق سیاه و ایارج فیقرا همه برابر کوفته بیخته با آب زد محلول در شراب سرشته حبها سازند [illegible]
و این طلا [illegible] شیطرج و سرمه [illegible] و استخوان ماهی سوخته و زاج سرخ کوفته بیخته قرص سازند و ازین قرص قطعه گرفته بسرکه حل کرده بر برص بدان طلا کنند

بهق ابیض

و آن سفیدی رقیق غیر غائر است که بر ظاهر جلد حادث شود و در اکثر مستدیر بود و بر چهره افتد و باشد که تا بسینه رسد و آنرا وضح نیز گویند و بهندی چهیپ نامند و پیش
سبب محدث برص است چون ضعیف باشد اما ماده این رقیق و قوت دافعه قوی و ماده برص غلیظ و قوت دافعه ضعیف بود و بقول شیخ سبب او بلغم خام باشد
و بقول طبری ماده او رطوبت محترق است شبیه بغبار میان سفید و سیاه و ایضاً طبری بمقام دیگر نوشته که این مرض از رطوبت فاسد بود که بغذا صرف نشود
و طبیعت آنرا دفع کند پس اگر رقیق و گرم گردد و بطرف سطح بدن مندفع شود ازان بهق افتد و اگر غلیظ شود و بران لزوجت غلبه کند و بطرف لحم و عظم افتد کند
ازان برص پیدا شود و این مرض عام بود و گاهی بقعه از بدن مثل سینه و گردن و دست و پیشانی و چهره بدان مخصوص باشد پس مدام ازان بقعه پوست باریک
جدا شود تا آنکه ماده او فانی شود و زائل گردد و گویند که این مرض بسرعت زائل میشود بسبب اسهال مفرط و اگرچه آن اسهال از هیضه باشد و ایضاً با طلیه جالیه زائل
گردد و فرق میان این و برص در بحث برص مذکور شد و ایضاً بهق دائم متقشر بود و رنگ او رنگ بشره را تغیر اندک دهد بسوی غبرت نه بسوی بیاض تام و برص شدید البیاض
بود و البته متقشر نشود و تغیر مفرط از رنگ بشره دهد و بهق قریب سلم از برص است و در ابتدای بلوغ مردان و زنان را می افتد و انطاکی گوید که بهق مثل برص [illegible]
و تقسیم و این نیز از امراض متعدیه است اجماعاً و متوارثه نزد طبیب بخاطر خلاف نیست و صورت او تغیر جلد از رنگ طبیعی است بسوی سفیدی اگر بلغم غالب بود و گاهی
بهق ابیض ضعف گردد تقادم نماید و بسا باشد که وضح بلغمی مزاجان را در تابستان حادث شود و در زمستان مختفی گردد و بسبب رقت ماده و میان انگشتان ابتدا کند
و اکثر در بلاد مرطوب افتد و قریب نیست که در هند و حبش یافته شود چنانچه او در چین و ترکستان کثرت نماید و سبب او خاص کثرت غسل آب سرد است و خوردن
ماهی شور و مثل بادنجان و گویند که پوشیدن پارچهای درشت و سبب عام آنچه در برص گذشت **علاج** سکتر از علاج برص علاج نمایند و ایضاً تنقیه بسهل بلغم کنند گلنار
و بابچی برابر وزن گرفته کوفته بیخته در آب آمیخته بالیدن فائده میکند و دیگر ادویه جالیه طلا کنند و چون کهنه گردد بعالجات برص پردازند و حکیم ارزانی گوید بسیار
باشد که ماده در بعضی کمتر بود و با طلیه بی تنقیه نفع تمام حاصل آید و این دوا مجرب است عاقرقرحا اطریلال پوست بیخ کبر شیطرج هر یک دو درم جمله را کوفته بیخته
بسرکه و عسل سرشته مقدار یک مثقال بدهند و یکساعت در آفتاب نشانند تا عرق کند پس همان روز یا سه روز دیگر هر جا که بهق بود آبله شود و زرد آب برآید و صحت
رو نماید **ذکر ادویه مفرده** نافع بهق ابیض کندش تخم ترب مساوی گرفته بهق را بنطرون شسته پس خاریده چندانکه خون برآید بعده بدان طلا کردن برات
مجرب سویدی ست و کذا روغن بیضه نوشادر مخلوط کرده ده بار طلا کردن مجرب اوست و ضماد پوست خربزه زرد خشک کرده مثل غبار ساییده بسرکه سرشته
برات و کذا گل سوسن سفید و کذا خاکستر سرطان نهری و کذا قلب پیاز عنصل باریک سوده در حمام چند بار ضماد و اکل قنابری و ضماد شراب کهنه و آرد باقلا
و کذا اسحق بسرکه و کذا فوه بسرکه تنها و مجرب نوشته و ضماد قسط بعسل یا سرکه سرشته و کذا فلفل سیاه و نطرون و کذا محموده بسرکه در آفتاب یا حمام و کذا
شونیز بسرکه و کذا اسداب بنطرون یا بسرکه و کندش برابر و کذا تخم سداب و کندش برابر و کذا اسیر سوخته و غیر سوخته بعسل آمیخته و کذا اسیر و بادیان باریک ساییده در حمام و کذا آرد

باطلاء تخم و شیرح ہر یک دو درم فلفل سیاہ چہار درم و کذا تخم خطمی بسرکہ و کذا شیر انجیر تنہا یا بآرد جو و سرکہ و کذا انجیر خام بسرکہ و آرد گندم پختہ و کذا پیاز نرگس بسرکہ و کذا پیاز
سوختہ یا غیر سوختہ بسرکہ در آفتاب و کذا اجزاء السرو و کذا خرہرہ سوختہ و کذا کف دریا بسرکہ و کذا خردل بعسل و سرکہ و کذا خون خرگوش گرم وقت ذبح آن و کذا
پوست درخت ولب بسرکہ و کذا برگ حرف سفید سودہ بسرکہ عنصل و حنا سرشتہ و کذا مارقشیشا بسرکہ و کذا تخم انجرہ و پیاز نرگس و کذا گوگرد بسرکہ و کذا عصارہ
قثاء الحمار و یا بیخ آن بسرکہ بالخاصیت و کذا اکہر با و سرکہ و کذا تخم پیاز بسرکہ در آفتاب ابرأت و کذا حلزون سوختہ و کذا تخم ترب بسرکہ یا آب کرفس و کذا اشق بسرکہ
و کذا انیل ہندی و کذا افربیون بعسل و کذا اخزف تنور و تخم ترب بسرکہ سرشتہ و کذا بورق بسرکہ و کذا زنجبیل و ہیل برابر بعسل و کذا بندق ہندی و کذا سیر صحرائی بعسل
آمیختہ و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی بسرکہ سرشتہ و کذا خاکستر مار کہ در خانہ باشد بآب سداب سرشتہ بالخاصیت و کذا روغن گاو و عسل و سداب
دہ مرتبہ و کذا آرد جو و انجیر با آب پختہ سودہ و کذا اشیلم و گوگرد بعد تنقیہ در آفتاب یا حمام پنج مرتبہ و کذا خربق سفید پنج درم خربق سیاہ دو نیم درم باریک سودہ بسرکہ تند
در حمام چند بار و کذا بیخ یاسمین صحرائی باریک سودہ با انجیر در آب پختہ آمیختہ یا بسرکہ آمیختہ و کذا جند بیدستر و تخم ترب بسرکہ تند سرشتہ چند مرتبہ و کذا کباش قرنفل کند
و تخم ترب مساوی باریک سودہ بعسل سرشتہ و کذا خاکستر سرطان بحری و کذا تخم مویز پنج درم تخم ترب دہ درم بعسل سرشتہ در حمام چند مرتبہ و کذا مازریون بعسل یا بسرکہ
و کذا حب السلاطین و تخم بید انجیر و زرنیخ زرد مساوی بعسل سرشتہ و کذا کندش باریک سودہ بسرکہ سرشتہ و کذا [illegible] سفید و کبریت چند بار و کذا مویزج و زرنیخ سرخ برابر باریک سودہ بعسل
سرشتہ چند بار و کذا سرگین موش و کذا اصعت باریک سودہ یا [illegible] و کذا میران بسرکہ و کذا آب برگ انجیر سیاہ و کذا زہرہ خارپشت و کذا دردی سرکہ و کندش برابر
بعسل آمیختہ و کذا گردہ زرشک کوفتہ گوگرد بریان پاشیدہ بریں کردہ [illegible] **وطلاء و شرب** خوہ و کذا عصفر بسرکہ یا عسل و کذا حرف سیاہ بسرکہ و کذا
و کذا ورس یک مثقال و کذا خردل و کذا نانخواہ و کذا زراوند مدحرج و کذا [illegible] آن حراست و کذا قنہ و کذا اغاریقون چند روز متواتر و کذا کرنب و کذا خربق سفید و کذا صبر و کذا فقر الیہود
و کذا شحم حنظل **و اکل** شیر آملہ بعسل بمداومت و کذا ہلیلہ دو درم ہر روز بعسل سہ درم تا سی و پنج روز متواتر و کذا ہلیلہ کابلی ختہ [illegible] کردہ مدت کثیر **و شرب**
آب فراسیون ہر روز دہ درم تا دہ روز در اخلاط محمودہ با ادویہ بہق و کذا سرشتن ادویہ آن بعسل کہ مقوی فعل آنہاست و تنقیہ بحب النیل و مالش مغز یا پوست خرنوب
نرہ و کذا برگ ترب در حمام چند بار و غسل با آب کبریتی ہر واحد جالی و قالع بہق ابیض ست **و بقول** اطبای ہند سہاگہ خام در آب لیمون کاغذی حل کردہ تا ہفتہ
ضماد کنند و در آفتاب نشینند و اگر زرنیخ برابر سہاگہ [illegible] ترشی انبہ خام سودہ حل کنند نیز مفید بود **دیگر** برگ کیلہ را سوختہ در آب آمیختہ بمالند **دیگر** کہ چیپ را
دور کنند عدس در ظرف گلی بسوزند و با شیر میش سائیدہ طلا نمایند و تمام روز بدارند وقت شام با شیر گاو بشویند و سہ چہار روز ہمچنین عمل آرند **دیگر** تخم ترب باریک سائیدہ
در روغن ترش آمیزند و طلا نمودہ در آفتاب نشینند تا خشک شود **دیگر** شبنم از درخت نخود یا گندم گرفتہ بمالند **دیگر** بیخ سرکندہ با سرکہ سائیدہ طلا کنند **دیگر** نرملی با آب سودہ
مالیدہ باشند **دیگر** سنگ کورنڈ بروغن یاسمین سودہ طلا کردہ باشند **دیگر** شیر درخت تن جوت کہ بر خندق احاطۂ باغہا اکثر می نشانند بر بہق بمالند **دیگر** از استخوان
ساق گوسفند نصف مغز او بر آوردہ گرہ زرد چوب دران بگذارند و سر سوراخ را بند کردہ ہمراہ گوشت نانخورش بپزند و بعد پختن آن گرہ را از استخوان بر آرند و با
اندک سہاگہ خام در آب سادہ یا آب لیمو سائیدہ ضماد کردہ باشند کہ دافع بہق بکلف ست **ذکر ادویہ مرکبہ** مفید بہق **اطریفل** کہ بہق ابیض را نافع ست ہلیلہ
کابلی بلیلہ آملہ برگ سنا ہر یک دہ درم ہر تو بیست درم وج دو درم مصطکی سہ درم افسنتین پنج درم مویز منقی سی درم عسل قدر کفایت **حب** برای چیپ از مجربات
راقم نیلہ تھوتہ سم الفار سہاگہ بریان ہر واحد یکماشہ سائیدہ بقدر نیم نیم سرخ حب سازند و صندل در آب لیمو سودہ این حب با صندل سائیدہ بر بہق ابیض یا سود
ضماد کنند و بعد یکساعت بآب سرد بشویند **دوائیکہ** جہت بہق نافع از بیاض استادی مرحومی نگندہ ماشہ مرچ سیاہ پنجماشہ ہر دو در پاو آثار آب خوردہ باشند **ایضاً**
منہ مجرب اکاس بیل نیم پاو چوک بابچی توتیا گندھک سہاگہ ہر یک چہار دام مرچ سیاہ سہ ماشہ و ربع کوفتہ در آب اکاس بیل کھرل کردہ بر بہق بمالند **ایضاً** عنہ پوست
بیخ پستان پوست بیخ نیاد شتی پوست بیخ انجیر صحرائی ہر یک دو تولہ گندھک یک تولہ کوفتہ بیختہ در شیر بز سیاہ آمیختہ بر موضع بہق طلا کنند **دوائی** کہ بارہا از تجربہ
از بیاض مذکور صندل سرخ ششماشہ سم الفار دو سرخ ہر دو را در آب سائیدہ سہ حصہ کردہ ہر روز یکحصہ بر بہق بمالند بعد چند ساعت بشویند و قدری روغن چنبیلی بجا
در موضع سر را استعمال کنند **نوع دیگر** بجہت چیپ صندل سفید چہار ماشہ ہرتال طبقی دو ماشہ ہر دو را در آب لیمو سودہ بمالند و در آفتاب نشینند بعد خشک شدن

با بلگرم بشویند **نوع دیگر** مجرب صندل سفید و سرخ نشاسته هر واحد یک تولہ سم الفار دو نیم ماشه با یک سوده قدری بگلاب سرشته طلا نمایند و دوای دیگر
مغز بیخ ساقی لاکھ تخم پنواڑ با آب فضله مکرر طلا کنند **ایضاً** سهاگه بریان با بچی تخم ترب مساوی با سرکه ساییده بمالند **ایضاً** برگ کرنج زرد چوبه هر واحد
یک جزو سهاگه دو جزو ساییده طلا کنند **ایضاً** تخم ترب زرد چوبه ناگ کیسر سرشته در آب جزات ساییده طلا نمایند **ایضاً** باجی یک استا گیر بیخ
هر دو را با آب ادرک و در روز سحق بلیغ نموده حبها بعد در کنار وشتی ساخته یکی بخورند یکی ضماد سازند و در تسخه دیگر گندهک آمله سار یک توله نیز داخل است
و صرف برای ضماد نوشته **ضماد** برای حیب تخم پنواڑ نیم پاو سرشته زرد تخم ترب اجوائن با بی برنگ نمک سانبهر زرد چوب صبر سقوطری دار هلد بیخ
گوگرد سهاگه بریان هر یک هفت ماشه توتیای سبز بریان معاشه ساییده بروغن آمیخته طلا سازند و در آفتاب نشینند و بعد یک گهری با آب نیم گرم
غسل کنند **ایضاً** مردارسنگ مال کنند گندهک آمله سار سهاگه تخم ترب برابر در عرق لیمو ساییده طلا کنند **طلا** بجهت بهق ابیض شیطرج تخم ترب گندنا
خردل شب یمانی زرنیخ برابر بسرکه تیز بسایند و در آفتاب طلا کنند که برص و بهق سیاه را نیز نافع ست **طلا** برای بهق سفید زرد چوب آنبهلدی آمله
دانه لاکهه گندهک آمله سار تخم پنواڑ گندهک چاچیه مساوی کوفته بیخته با آب خالص سرشته طلا نمایند **طلا** برای بهق پوست تخم مرغ را در سرکه کهنه
سه روز بخیسانند که مضمحل شود بعد از ان نوشادر و نمک کوفته با یکدیگر آمیزند و سه روز متواتر بمالند اگر برطرف شود بهتر والا باید که گل انگشتی آن
طلای دیگر تخم ترب تخم جرجیر و فوه و کندش و شیطرج و شحم حنظل و مازریون و خردل و سقمونیا برابر کوفته بسرکه طلا کنند و این طلا سخت قویست قدری قلیل بکار برند
و هرگاه بر موضع آبله کند روغنی چند طلا باید کرد تا ساکن شود پس معاودت باید کرد **معجون بلادر** نسخه هندی نافع بهق و برص و معمول مولف مفتاح بلادر کلاه
دور کرده پاو آثار در شیر ماده گاو دو نیم رطل بجوشانند چندانکه شیر منجمد شود بلادر را برآورده از پارچه صاف کرده نیم رطل کنجد سیاه سوده آمیخته خوب بکوبند تا ممکن ذات
گردد پس قسط شیرین دارچینی جوز بویا قرنفل نارمشک تاج هر یک ده درم با بچی هلیله سیاه هر یک نیم رطل کوفته بیخته با نیم وزن اجزا عسل و پنج رطل شکر سفید مطرق
معجون بسازند شربت مثقالی تا دو درم **اقوال اطبا** انطاکی گوید که در بهق ابیض ابتدا بقی از تخم ترب و عسل و بورق کنند و قبل این ماهی شور خورند
بعد از ان این منضج استعمال نمایند اصل السوس ده درم بنفشه ترید سیاوشان تعنع صعتر کردمانه یک شش درم بادآورد فرنجمشک جنطیانا هر واحد سه درم خرنوب
پوست بیخ کبر هر واحد ده درم در ده چند آن آب بجوشانند حتی که ربع بماند صاف کرده هم را در سه مرتبه بنوشند و بعد دو هفته برای تنقیه ایارج کبا ... صبح اطریفل
اکبیر وقت شام و حب رشی فیقرا اگر فصل سرما باشد و قلیل سرمزاج بود و الا اثاناسیا یا سجز بنیاد حب دانه اطلیه خاص بدان روغن بادنجان ست که در علاج برص گفته
شد و گاهی با آن کندش و شیطرج ... آمیزند ... شحم و پوست بیضه و نوشادر بسایند در سرکه یا آب لیمون بپزند تا حل شود و طلا کنند یا لیمون بکس مفید بود و با کل
بهق ... طلا ... این طلا از ... باحتی که از چشم و برای مطلق بهق و برص حتی که در غیر انسان و همه انچه در برص گفته شد
بنجا نیز درستکام ... برص نیز ... سیاه ... از جمله چیزها که احتراز از ان در بهق سفید واجب بود همه سفید مثل شیر ست و ابر ... مثل
مثل خربزه هندی **مسیحی** گوید که در بهق ... معجون ... تنقیه نفع کند ... العنب ... جوز بوا ... شیح زنجبیل پودینه نهری بلیله قسط اسارون تخم کرفس نیسون
نانخواه هر واحد پنج درم افتیمون مویز منقی هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم ... مقدار ... عنبر ... چهار درم **دیگر** زنجبیل قسط اسارون هر واحد پنج درم افتیمون
مویز منقی هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم ... بقدر حاجت شربت آن ... درم ... قسط اسارون هر واحد دو درم افتیمون چهار درم ...
جوز بوا اسقولوقندریون بلیله هر واحد دو درم ... تربد چهار درم ... سفید مقل هر واحد پنج درم ...
چهار درم و در بهق سفید و سیاه هر دو خربق سیاه ... سرکه طبیخ ترمس ... پوست بیخ کبر بسرکه ... بسرکه و بیخ سوسن ... طلا کنند برای بهق ...
قسط جنطیانا ... تخم ترب چهار درم کوفته بیخته ... بسر شیر ... دیگر ... سوخته چهار درم فرفیون ...
یک درم بلادر سوخته نیم درم حرمل سیاه دو درم کوفته بسرکه ... قطران ... سرکه ... تا آنکه سرکه فانی شود و قطران
باند و طلا کنند **مجوسی** گوید که علاج بهق ... مثل علاج برص ست الا آنکه ... قوت برص بیش از بهق بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... کنند و این طلا قوی است و نسخه این همانست که در قول مجوسی گذشت لیکن بجای فوه عوض عاقرقرحا نوشته ابن الیاس گوید که هر صبح مطبوخ ...

سه درم گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز بادام با مغز حب القرطم بعد از آن تنقیه بدن بمطبوخی نمایند که دران شربت غاریقون باشد و قوی

بشحم حنظل و بعد قی کردن بتخم ترب و تخم شبت و اصل السوس و نمک و عسل ایشان را نافع بود و نخود آب با لحم ماکیان و کبک و تیهو و دراج غذا سازند و بعد تنقیه بدن

این طلا کنند و نسخه این سوای خردل همانست که در قول مجوسی گذشت و در نسخه دیگر فوه عوض عاقرقرحاست و خوردن فاشرا بهق و برص را زائل کند دیگر بزر

حنظل و قنطوریون دقیق و موضع را بخرقه درشت مالیده طلا کنند خجندی گوید که هر صبح طبیخ بادیان و اصل السوس با ده نجبویه یا گلقند بنوشند و بعد هضم اللقم

در بهق ابیض و برص استعمال نکنند که آن مورث برص است و بعد نضج تنقیه بمسهلات بلغم کنند یا بگیرند ده درم اطریفل صغیر و تربد یکدرم و شحم حنظل یک دانگ

و کتیرا نیم دانگ مصطکی نیم دانگ اضافه کنند و این یک شربت است و برین در هر ماه سه چهار مرتبه مواظبت نمایند یا ایارج لوغاذیا و بعد تنقیه تامه استعمال

اطلیه کنند و این طلا آنرا نافع است شیطرج عاقرقرحا فوه الصبغ سائیده بسرکه سرشته طلا کنند طبری گوید علاج بهق ابیض انست که نظر کنند بعلیل

و سن و مزاج و عادت و صناعت او و بفصل سال پس اگر فصل چنان باشد که دران استفراغ ماده جائز بود بوجهی و سببی استفراغ آن کنند و از معالجه باصلاح

غذا اقتصار نمایند و غذای او مصلح خون گردانند و از اطعمه مرطبه البته اجتناب ورزند پس هرگاه زمانه برسد که دران استفراغ جائز باشد ابتدا بفصد کنند اگر بدن

ممتلی با امتلای قوی باشد و بعضی اوائل صاحب بهق را از فصد منع کرده اند و امر چنین نیست بلکه بهترین اشیا در معالجه او استفراغ بفصد است اگر امتلاء قوی

باشد پس نگاه کنند اگر بهق بر سینه و گردن باشد حقنه که دران بابونه و اکلیل الملک و اندک شحم حنظل باشد بعمل آرند و بعد دو سه دفعه از استعمال حقنه چند روز

راحت دهند و غذا بدهند بعده این مطبوخ بنوشانند نسخه آن هلیله سیاه تخم دور کرده ده درم پوست هلیله کابلی هفت درم پوست هلیله آمله سنای مکی اسطوخودوس

قنطوریون دقیق حشیش غافث افسنتین رومی اسقولوقندریون هر واحد سه درم مامیران چینی شحم حنظل هر واحد یکنیم درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد

دو درم افتیمون هفت درم بسفایج یکنیم درم ریوند کوفته در صره بسته مویز منقی بیست درم همه را بدستور مطبوخ بپزند و صره افتیمون دران اندازند پس بقدر احتمال

قوت مریض صاف کرده بنوشند و اتم شربت او یکصد و بیست درم است و تقویت این شربت چنان کنند که یکدرم غاریقون و نیم درم تربد و دو دانگ

ایارج فیقرا و سه طسوج سقمونیا سائیده بعسل بسرشند و قبل از تناول مطبوخ یکساعت زمانی دران بمالند و ازین مطبوخ در مدت یکماه دو شربت بنوشند

بعده راحت دهند و چند روز ترک نمایند و اصلاح غذای او کنند تا قوت او باز آید بعد از ان بصورت بهق نظر کنند پس اگر کم شده باشد حاجت بطلا

نیست که آن بدخول حمام و مالش منحل و متقشر گردد و اگر کم نشود و معالجه دران اثری نکرده باشد امر بغرغره از مویزج و عاقرقرحا کنند و آنچه در باب غرغره برای

فالج و لقوه و استرخا ذکر کردیم بعده این طلا کنند بگیرند گوگرد دکلیجه و نمک هندی نیم جزو حرمل مثل او تخم ترب کندش هر واحد دو ثلث جزو بیخ عرطنیثا دو جزو

بسرکه خمر حل کرده در حمام بر موضع بهق سه روز متواتر طلا نمایند و دران عرق آورند پس آب گرم بران ریزند و بپارچه درشت بمالند و دائم تا زوال آن گلفشا

[illegible] ... صاحب [illegible]
[illegible] ... ماند [illegible]
زائل [illegible] طلا [illegible] اگر [illegible] کتب [illegible] که نزدیج خارج شود [illegible] هر گاه [illegible]
[illegible] ... پوست بلیله کابلی [illegible]
[illegible] ... درم [illegible]
[illegible] ... اندا [illegible] بعد [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] ... که در آن تخم ترب [illegible] سوده باشند بمالند و دائم اطریفل صغیر استعمال کنند [illegible]
[illegible] بدن طلا کنند [illegible] وعسل [illegible] ست وگاهی [illegible] فلفل سفید سوده بسرکه آمیخته نیز استعمال میکنند واین مرض بسرعت زائل میشود [illegible]
علاج [illegible] آب گرم که در آن نمک وکبریت جوشانیده بود صحت تمام یافتند وطلای [illegible] وبهتر نیست آنرا زائل میکند وشستن موضع بآب گرم مدام
[illegible] میکند وحنت وتعب بصولجان وتعب بدن حتی که عرق آید آنرا زائل می نماید شیخ سوسن آسمانجونی وخاکستر ایرسا بسرکه حل کرده نیز آن را زائل می کند

بهق اسود

وآن نشانهای سیاه بود که بر جلد حادث شود وچون آنرا مالند مانند سبوس از آن جدا شود وبعد مالیدن سرخ نماید وچون افراط کند برص اسود حادث گردد وحدوث
او از مخالطت مره سودا با خون وجریان او بسوی جلد بود واکثر آفت کرجانان را بسبب احتراق صفرا در ایشان ومیل او بسوی سودا حادث شود
وهمچنین در بلاد حاره ودر مداومت کنندگان کد وتعب وتناول کنندگان اغذیه سحریفه مولد سودا وانطاکی گوید که بهق اسود را اکثر قوابی وحزانه گویند وتطیش نیز نامند
بهر آنکه از افراط عطش افتد وصورت وتغیر جلد از رنگ طبیعی بسوی سیاهی ست بسبب غلبه سودا واغلب در تحول او تقدم ضعف طحال بود وبسا ست که مقدمه جذام
باشد مگر در زنان حامله واز جنس حیض ایشان بسبب استداد او در این هنگام بسوی فضلات خون وسبب خاص او خوردن ماهی شور ومثل بادنجان بود
علاج اول فصد کنند ومسهل سودا وماء الجبن دهند بالجمله مانند علاج جذام علاج کنند وترطیب بدن ومزاج باستحمام معتدله باغذیه مولد خون رطب نمایند وخربق
سیاه بسرکه طلا کنند وطلای زرنیخ وزاج وگوگرد بآب ترب مجرب ست وهمچنین مرداسنگ سفید بسرکه کهنه سحق کرده بر محل بهق سیاه وسفید مالیدن مجرب ست وصندل
سفید یکماشه سم الفار یکحبه سوده طلای رقیق ساختن وبعد چهار گهری شستن وا زاله بهق سیاه از مجربات صاحب تکمله است **اقوال** جهره طبری گوید که اکثر علاج
بهق ابیض که کرده ام بعینه معالجه بهق اسود ست بغیر آنکه آنچه بعد تنقیه دهند بجایش اطریفل صغیر وکبیر دهند اگر مزاج او متحمل باشد واگر مزاج او حدت پذیرد یا خشک گردد
معالجه او بطریق مذکور ترک نمایند وتعدیل بتطفیه وترطیب کنند تا آنکه مزاج او اعتدال یابد ونقل معالجه او بفصل موافق ترش فصل ربیع یا خریف کنند واز بلاد
بسوی بلاد وفق نقل نمایند عیسی گوید که بهق اسود را نفع میکند اسهال بهلیله سیاه وکابلی وبلیله وآمله وافتیمون وبسفایج ونمک هندی ولاجورد مغسول وحجر هود
وغاریقون وحجر ارمنی وهرچه در بهق ابیض مذکور شد بدان طلا نمایند وخاصه برای بهق اسود این طلا نیکو ست زرنیخ احمر بنطرون وگوگرد آمیخته بعد مالیدن آن
بنطرون در آفتاب طلا کنند ودیگر خربق سیاه خربق سفید آهک مغسول پوست بیخ کبر صبر شقائق النعمان بسرکه طلا نمایند شیخ میفرماید واجب ست که ابتدا بفصد کنند
اگر در اینجا کثرت خون باشد وباستفراغ خلط محترق وسوداوی بمثل طبیخ افتیمون وغاریقون وهلیله سیاه وبسفایج واسطوخودوس ومویز وانجیر وماننده آن وحجر ارمنی
ولاجورد وچون در ادویه آن افتد بالغ النفع بود وخربق وایارج لوغاذیا وایارج روفس وغیر آن واز استفراغات ملایم ماء الجبن بافتیمون ست هر روز یکدرم افتیمون
در یک قدح ماء الجبن بآهستگی متوجه شدند وگاهی نفع میکند آنرا استعمال اغذیه حسن الکیموس واستعمال حمامات واستعمال اطریفلات افتیمونی سفوف نافع برای آن
وبرای برص اسود نیز هلیله سیاه آمله شونیز هر واحد یکجزو فرانکمشک نیم جزو هر روز سه درم صبح وسه درم وقت عشا بخورند وهر گاه بدن گرم شود چند روز ترک نمایند
بعد از آن اعاده کنند ولازم ست عنایت باشتغال باصلاح حال طحال اگر فاسد باشد واز جذب سودا ضعیف بود وبعد از آن ادویه تا شیر قوی بحلا جاذب خون

[illegible]

آماده کرده ... بعد از آن اعاده می نمایند و آنچه در مسهل مثل حب ایارج و غیره ... شیطرج و در مسهل ... ترب ...

طلا ... نافع ... برص است بسبب شدت جذب خون ... بواسطه ... و در اکثر جمیع حالیات مذکوره در باب ...

بدان طلا کنند آب ... جمیع خطاهاست صفت طلای جید بگیرند تخم ترب و کندش ... بهق سود ... طلا کنند و ایضا تخم ...

در سرکه سرشته طلا نمایند ایضا طلای جید شونیز بریان شیطرج فارسی هر یک ... درم شب یمانی نشاسته هر واحد ... درم زلج ... هر واحد ...

بسرکه سرشته طلا کنند بعد ... اگر عارض شود ... آن بشیر زنان نمایند و جمیع اطلیه مذکوره در باب برص و نمش و غیره نافع بهق سود است صاحب کامل ...

بهق سود آنست که ... بدن باید ... سودا کنند و از اغذیه مولد سودا منع نمایند و در طی بدن ماده معتدل باغذیه معتدله بازآرند و بعد تنقیه بدن ...

موضع طلا کنند سرگین ... که ... خورانیده باشند ساییده بسرکه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند ... یک ساییده در آفتاب آن طلا نمایند و یا بگیرند ...

و یا ... سعد و ... سکنجبین سرشته در آفتاب یا در حمام طلا کنند و یا خرق سیاه بگیرند ... بدان ... صفت طلا برای بهق سیاه ...

و کبریت مساوی با ... ساییده بسرکه سرشته طلا کنند ابن هبة الله گوید که علاج بهق اسود بفصد و اسهال بنضج ... مطبوخ افتیمون و منع از اغذیه

مولد سودا مثل عدس و کرنب و لحم بقر و بادنجان و استکثار از حلوا و تعدیل غذا کنند و غذا مرطب مثل لحم ماکیان و حملان صغار و زردی بیضه و شراب ... اختیار نمایند

و در حمام داخل شوند و ... اطلا سازند صفت آن تخم ترب و تخم جرجیر و کندش و قسط هر واحد دو درم ساییده بسرکه و عسل سرشته استعمال کنند ابن ... گوید

که علاج این اولا فصد هفت اندام است بعد از آن مطبوخ افتیمون بمرات کثیره بنوشند و مداومت تناول این معجون کنند بگیرند هلیله سیاه و افتیمون و کوفته با مویز منقی بسرشته

هر روز بقدر ... بخورند و از همه مولدات سودا اجتناب نمایند و غذای او لطیف سریع الانهضام مرطب سازند و ادمان حمام بلا توقف نمایند و تدبیر ... کنند و طلیه

مذکوره در باب بهق ابیض طلا نمایند طلا برای این شیطرج فوه هر یک دو جزو مرداسنگ زاج هر واحد یکجزو ... چهار جزو بسرکه که اندران قطعه آهن جوش کرده باشند تا آنکه سیاه

شود سرشته طلا کنند و از مجربات برای آن اینست که بآب قنابری طلا کنند و یا بگیرند خاکستر افعی ... سوسمار و ... مطبوخ ساییده طلا سازند که این هر دو نوع

بهق را نافع و مجرب است و طلا تخم عنب الثعلب نیز بسیار نافع بود ابن الیاس گوید که در اول امر فصد از اکحلین و ... کنند و اخراج خون بقدر قوت و اجب ...

و از اغذیه غلیظه منع کنند و استفراغ بدن بعد تمام نضج بمطبوخ افتیمون یا حب آن نمایند و یا بگیرند سنا هفت درم بادرنجبویه تخم کاسنی بادیان هر واحد سه درم ...

صاف نموده شکر ... درم داخل کرده معجون نجاح هفت درم افزوده بنوشند و بعد استفراغ بمخودات و مغز حب القرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کبک غذا سازند و استحمام ... استعمال

نمایند و ترطیب مزاج کنند و بعد تنقیه بدن موضع سودا را بین ادویه طلا سازند پوست بیخ کبر و شیطرج هندی و خربق سیاه و خردل مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته طلا ...

خجندی گوید که فصد هر دو هفت اندام کنند و از اغذیه حریفه و لحوم مولد سودا مثل لحم فرس و بقر و خرگوش و لحوم شکار و بقول گرم منع کنند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه

یا سکنجبین ساده بماء الجبن بنوشند و غذا محصیه بمغز بادام یا لحوم بزغاله و طیور و جو بمثل لحوم مذکوره سازند و بعد نضج مطبوخات که در ان سنا و هلیلجات و افتیمون و خیارشنبر

و مانند آن باشد تنقیه کنند و استحمامات کثیر در غیر وقت خلو استعمال نمایند و بعد تنقیه تامه اطلیه حالیه بران طلا کنند انطاکی گوید که قی بشبت و مغز خربزه و حب البان

و نمک و سکنجبین کنند بعد ملازمت بر گلقند شکری و سفوف سودا و آب شاهتره و بروغن بادام و شکر نمایند پس اگر حاجت بمطبوخ افتیمون داعی گردد هر روز از ان ...

بنوشند که آن بغایت نافست خصوصا بشکر و نیم گرم و گاهی مقوی بلاجورد کرده میشود و اصلاح اغذیه بدستوری نمایند که در برص گذشت و از اجل مشروب در بهق ...

ماء السکر است و جمله چیزها که احتراز از ان واجب است هر چیز سیاه و بارد یابس مثل لحم بقر و ماهی است و از شیخ جواز فصد در بهق سیاه بسبب کمیت خون نیست بلکه بنا بر ردائت

او در کیفیت است هرگاه علامات دال بر ان ظاهر گردد و اطلیه این همانست که در بهق ابیض گذشت گیلانی گوید که کلیه عامه در آثار و حاجت الوان خصوصا در بهق

اسود آنست که الحاح بر عضو باستعمال ادویه قوی الجلاء تقشیر بساست که منتهی باحوال ردی و خیم العاقبت و احش تر از اول میگردد زیرا که از جلد بیشتر از حد پوست

او پوست اولی می افتد و باتحت او رنگین برنگ کریه که علاج او دشوار باشد باقی می ماند مشاهده کرده شد شخصی را که بهق اسود بر چهره او بود و علاج او بعضی باستعمال

[illegible]

[illegible] حکیم شریف خان [illegible]

[illegible] دعای زرد چوب بریان و ریوند سوخته است که ازین امراض چیزی باقی نمیگذارد [illegible]

[illegible] نوشیدن حنا تا چهل روز ازام کردم و در کمتر مدت ازان صحت یافت گویم که من نیز نقوع برگ حنا بعد چهار [illegible]

[illegible] مولف اقتباس نوشته که اول فصد باسلیق یا هر دو صافن کنند و جهت تنقیه سودا ماء الجبن با مطبوخ افتیمون [illegible]

[illegible] بعد از انفراغ ماء الجبن اطریفل افتیمونی علویخان دهند باین صفت گلقند آفتابی مویز منقی مسلم هر واحد یکصد و نود مثقال گلاب [illegible] عرق گاوزبان [illegible]

[illegible] خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده بقوام آرند و پوست هلیله زرد و کابلی و آمله و هلیله سیاه و زرشک بیدانه هر یک [illegible] درم افتیمون برگ شاهتره [illegible]

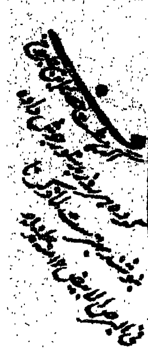
[illegible] درم [illegible] روغن بادام چرب نموده [illegible] تا سه درم و اغذیه [illegible]

و این ضماد از مجربات شاه ارزانی است خربق سیاه تخم ترب قسط تلخ کندش زرنیخ کبریت زرد [illegible] برابر کوفته در عسل آمیخته بکار برند و ضماد شیخ الرئیس که در آن

شونیز بریان و غیره است و آن در قول شیخ گذشت بکرات در تجربه راقم آمده گاهی تخلف نکرده لیکن درینجا سنای مکی عوض [illegible] نوشته

برص اسود

و آن نوعی از بهق اسود است که داغهای سیاه پدید آید و خارش و درشتی باشد و جلد را متقشر سازد و فلوسها مانند فلوس ماهی از جلد جدا شود و این را قوبای متقشر نیز گویند و شیخ الرئیس میفرماید مرضیکه مسمی به برص اسود است نسبت او با برص ابیض مثل نسبت بهق اسود با بهق ابیض نیست بلکه آن جنسی مخالف در معنی از برص ابیض است زیرا که برص اسود که آن مسمی بقوبای متقشر است آن شبیه بتخرف بود که جلد را عارض شود با خشونت شدید و تفلیس ماهی و خارش آن بسبب خلط سودا بود که آنرا جلد از تحت اوست تشرب قوی تر ازان نماید که در رنگ تنها اثر کند و آن از مقدمات جذام است اگر کثرت و شدت نماید و آن با وجود رداءت خود و با وجود آنکه مزمن است ازان زائل نشود و اسلم از برص ابیض است و اما فرق میان بهق اسود و برص اسود تقشر و تفلس و تخرف است که این در بهق اسود نباشد علاج مانند بهق اسود علاج این کنند لیکن این محتاج تر بترطیب بدن شدید تر و باستفراغ قوی تر بود و بعده جالی تر مثل ادویه بهق اسود استعمال کنند و گاهی اتفاق افتد صاحب او را که بجماع انتفاع یابد اما حمام آنرا اکثیر النفع است پس اگر اشتداد یابد معالجه او بعلاج جذام نمایند و انطاکی گوید که در علاج برص سیاه ابتدا بنوشیدن این منضج کنند شاهتره و سنا بسفایج هر واحد ده درم بستان عناب گل بنفشه رب السوس خطمی هر واحد دوازده درم گاوزبان گل سرخ حلبه بصل الراعی باد آورد اسطوخودوس افتیمون حب البان هر واحد هشت درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بست و پنج درم ازان استعمال کنند و در هفته دوم هر روز با نیم مثقال شرو دیطوس اگر باشد والا معجون افتیمون یا نجاح بنوشند و در هفته سوم هر روز با دو مثقال سفوف سودا پس اگر مرض زائل نگردد یک مثقال زرنیخ بخورند که اختراع آن کرده ام و در تجربه صحیح یافته شد بسفایج افتیمون هر واحد یک اوقیه سائیده یک هفته در روغن پسته گذارند بعده گل سرخ صنوبر کبیر هر واحد نیم [illegible] مروارید حجر ارمنی یا لاجورد مقل [illegible] هر واحد چهار درم کوفته بیخته بگلابی که اندران اندک عنبر حل کرده باشند حب سازند و اگر حاجت بمروارید محلول داعی گردد درینجا نیز بدستور برص ابیض استعمال نمایند اما استعمال آطریلال درین نوع جائز نیست و واجب است ترک همه اغذیه خشک که آن گرم باشد مثل عسل یا سرد مانند لحم بقر و سائر ترشیها و ماهی مطلقا و اکثار شکر و مویز و مفرحات و بچه مرغ و اسفاناخ و انگور و انجیر و هر چه مولد خون باشد و پوشیدن مثل حریر و علاج قوبای متقشر و این یکی است و از



[illegible] بعد از [illegible] مانند [illegible] و [illegible] و صاحب نمش [illegible] و اکثر [illegible]
[illegible] و تخم [illegible] و [illegible] سیاه [illegible] و قطران [illegible] طلا [illegible] [illegible]
سبب شود [illegible] استعمال فلفل سفید [illegible] ایلاقی [illegible] [illegible]
[illegible] مانند [illegible] اسطوخودوس و مطبوخ افتیمون مانند آن و بعد تنقیه اطریفل افتیمونی [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] باشند بر وغن چرب کردن نفع کند و این سفوف [illegible] صبح [illegible] سه درم [illegible]
این مجرب است [illegible] و این طلاء [illegible] بگیرند خربق سیاه و سفید [illegible] سرشته هر یک برابر [illegible] آب [illegible] طلا کنند

کلف و نمش و برش

کلف که آن را بهندی جهائین گویند نشانی بود که بر روی افتد و مائل بسیاهی باشد و نمش نقطه‌ها ست بر صورت سیاه یا مائل بسرخی بود که در جلد حادث شود و بهندی آن‌را سن گویند و برش که آنرا بهندی تل گویند نقطه‌های خرد سیاه است که اکثر بر روی عارض شود و گاهی مائل بسرخی و تیرگی بود و این همه گاهی مولودی بود و از امراض ولادی نیست و گاهی حادث بود بعد ولادت و اسباب اینها قریب بیکدیگرست اما کلف سبب او خون سوداوی محترق ست و بخارات اخلاط سوداوی مجتمع در معده یا در سائر بدن متصاعد بسوی چهره و استکثار تناول اغذیه غلیظه مولد سودا و ادویه مجففه محرقه و اکثر عارض میشود صاحبان تپ ربع چون تپ ایشان طول کشد بسبب احتراق اخلاط و کثرت مادهٔ سودا و ضعف طحال از جذب سودا و ایضاً بزنان حامله و زنان را که حیض ایشان بسته باشد بسبب اجتماع فضول حیض ایشان وارتفاع اجزاء از آن بسوی رو و گاهی بسبب مباشرت در ایام حیض و نفاس و گاهی در موسم سرما می افتد و اما نمش و برش سبب آنها مثل کلف ست الا آنکه مادهٔ اینها اندک و بالای جلد و در عروق باریک بود بخلاف مادهٔ کلف و فرق میان اینها و میان بهق اسود آنست که اینها صاف باشند و در بهق خشونتی بود و شیخ میفرماید که دم میت بسبب خونی باشد که از کشادن دهن رگ بسبب امتلا یا شگافتن رگ بسبب ضربه یا غیر آن زیر جلد بند شود در موضعی چنانکه رنگ و شکل او از آن متغیر گردد پس آنچه مائل بسرخی باشد نمش بود و آنچه مائل بسیاهی باشد برش بود و آنچه از این پهن گردد آنرا کلف نامند و قومی آنچه مثل نقطه بود آنرا کلف گویند و اکثر صاحب نمش را [illegible] عارض شود بسبب یبس مزاج او و ابو منصور گوید که نمش دو نوع ست یکی باذنجانی رنگ و سببش اندفاع مادهٔ سوداوی بسوی سطح جلد ست و این کمتر زائل شود و دوم مائل بسرخی که گاه زیاده شود و گاهی کم گردد و سببش بخار فاسد سوداوی ست که از معده مرتفع شود و علاج تدبیر این همه مثل علاج جذام باشد از فصد و اسهال سودا و امثال آن و کلف که از اجتماع سودا در معده باشد و فساد معده و بودن رنگ کلف مائل بسبزی و زردی شاهد اوست درین صورت تنقیهٔ معده و تقویت آن مناسب بود و فصد باسلیق و اسیلم نفع دارد و آنچه از اجتماع سودا در سائر بدن باشد و بودن کلف سیاه یا مائل بسرخی گواه اوست تدبیرش تنقیهٔ تمام بدن ست از فصد و مسهل سودا و ماء الجبن و این سفوف نفع دارد افتیمون هفت مثقال ترید موصوف غاریقون سفید هر واحد یک مثقال بدو نوبت بشربت سکنجبین بخورند و اکثر تنقیح مجلس عمل کند و هر چه خون را صاف کند و سودا را بر آرد مفید بود و باید بعد تنقیه ادویه که جالی و محلل باشند مانند بورق و فلفل گرد و تخم خربزه و حجر جیر و ترمس و تخم ترب و کندش و دارچینی و قسط و مغز بادام تلخ و ایرسا و خاک معدن سیماب که برنگ شنگرف میباشد طلا نمایند و باید که در ابتدای مرض ادویهٔ قابضه مانند آب مورد و گلاب آمیخته با ادویهٔ مذکوره بیامیزند و اگر مرض مزمن بود حاجت آمیختن قابضات باطلیه نباشد و ایضاً نزدیک استعمال این ادویه اول آب گرم آنمحل را تکمید نمایند پس طلا کنند تا زود اثر کنند و بعد زوال مرض تا چند روز ادویهٔ قابضه طلا کنند تا مرض عود نکند و چون اطلیه بکار برند احتیاط نمایند که جراحت نشود و اگر سوزش آرد روغن گل بمالند و نمش و برش محتاج باطلیهٔ قوی تر از ادویه بود بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه که نافع این امراض اند ضماد برگ نیلوفر که در شام می روید در ازالهٔ کلف و نمش مجرب سویدی ست و کذا بهمنی بسرکه سرشته بالخاصیت و کذا برگ کبر و کذا برگ سنای مکی مثل غبار سوده بسفیدی بیضه سرشته هر شب تا پنج روز و کذا برگ [illegible] مجرب اوست و ضماد انجیر خام و آرد حلبه بسرکه خوب پخته و کذا کباش قرنفل و کندش و تخم ترب باریک سائیده بعسل سرشته و کذا برگ قثاء الحمار مع بیخ آن و کذا [illegible] و تخم ترب و کذا تخم خربزه با پوست بیضه شسته باریک سوده و کذا بورق یکدرم قسط هندی ده درم سوده بعسل سرشته [illegible] و کذا [illegible] منفعت

زر معقود و قسط تلخ بشیر خر سرشته و کذا برگ حماض و پوست بیخ آن کوفته بسرکه تند سرشته و کذا برگ یاسمین تر و گل آن هر واحد و کذا غضار چینی سوده در ازاله کلف
و نمش از تجارب رازی و ابن ماسویه و غیره است و دیگر اطبا نوشته اند که ضماد و قطر السود بعسل و کذا تخم ترب بعسل و بروغن تخم او و آب او و کذا غوران هندی و کذا سنبل الطیب
بشراب کهنه یا سرکه تند آمیخته و کذا ترمس تلخ و قسط هندی بسرکه و عسل و کذا سرگین گنجشک اسفیدی بیضه و کذا مغز تخم خربزه یا آرد گندم سرشته و قرص ساخته
و خشک ساخته بسایند و کذا پوست خشک آن باریک سوده و کذا بیخ نی فارسی یا آرد ترمس تلخ و کذا آب حنظل و کذا تخم آن و کذا حضض مکی و کذا ترفه بسرکه یا عسل
و کذا تخم جرجیر بعسل و کذا بزر کتان و انجیر و نطرون و کذا بزر کتان و بورق و کذا پیاز نرگس بعسل و روغن آن و کذا پیاز آن یا آرد شیلم و کذا ایرسا و خربق سفید ساقی
و کذا ریوند باریک سوده بسرکه و کذا تخم فجل سوده بسرکه سرشته و کذا وج صبح و هنگام خواب ده مرتبه و کذا شونیز بگوگرد آمیخته و کذا انکون خشخاش و کذا مغز بسعسل
یا بیضه سائیده و کذا بیخ سوسن سفید بشیر تازه سرشته و کذا برگ کبیکج و کذا زنگ آهن با آب و کذا آب مرزنجوش بعسل و کذا خرمهره سوخته و دار چینی و آرد باقلا و کذا خربق سیاه
و ایرسا هر یک سه درم و کذا [illegible] شیطرج بعسل و کذا صابون کهنه [illegible] و کذا مر بسرکه و کذا روغن قثاء الحمار بموم [illegible] و کذا دردی شراب ده درم اشنان [illegible]
راسوخته با اشنان مساوی و کذا حنا و چند آن صابون کهنه و کذا برنج سوده با آب خربزه یا بسرکه سرشته و کذا آب پودینه نهری و کذا زراوند مدحرج بسرکه سرشته و کذا تخم [illegible]
طاوس سوخته بسرکه سرشته و کذا ترب صحرائی و کذا نخود سفید و ترمس و برنج هر سه یا یک سوده بزهره بز سرشته و کذا زراج [illegible] در زیت [illegible] تا [illegible] شود پس [illegible]
آن زیت بکار بردن و شرب ضماد جوز بوا و کذا المجبن و کذا شیر آمله و کذا بسفایج و کذا شیر بز تازه [illegible] کلف و نمش [illegible] هر واحد جالی [illegible] کلف
و نمش است و گویند که مداومت خوردن [illegible] کلف و نمش است و باقی ادویه مفرده که در باب بهق ابیض مسطور شد نیز نافع کلف و نمش است [illegible]
طلای گل چنبیلی مع برگ و پوست او با آب سائیده رافع کلف و تیرگی چهره است دیگر [illegible] با آب لیمون یا آب ساده سائیده هر روز دو سه بار طلا نمایند و آب [illegible] سانند و بعد
چند روز برنج سائیده طلا نمایند تا پوست سیاه جدا شود دیگر کف دریا با آب لیمون سائیده بر کلف صبح و شام مالیدن بغایت سودمند است دیگر گهونگچی سرخ شب
در آب تر کرده [illegible] با سرکه تند سوده تا سه روز بمالند و بعد از هشت پاس قدری روغن گاو شسته مالیده باشند دیگر مجرب هرتال با آب گشنیز تر
طلا سازند اگر نفع نکند تنقیه کنند دیگر که جهت کلف و برش مجرب نوشته سرسون زرد دانهای کلان چیده بست درم در نیم رطل شیر ماده گاو با آتش ملایم بجوشانند تا تمام
شیر جذب شود پس سرسون را خشک کنند و سائیده نگاه دارند وقت حاجت قدری در آب حل کرده بر روی بر آثار هر جا که باشد بمالند و ساعتی نگه دارند بعده بدست
مالیده دور کنند همچنان عمل آرند و اگر خواهند که بشویند با آبیکه در ان سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند دیگر نافع کلف بیخ و شاخ چولائی سوخته با آب آمیخته بمالند
و ساعتی در آفتاب نشینند و بعد خشک شدن با آب گرم بشویند و نمک سنگ سائیده بر رو بمالند دیگر برگ تلسی با آب سائیده مکرر طلا سازند دیگر [illegible] با آب
[illegible] کرده باشند [illegible] یا سیماب با چوک مساوی سوده طلا نمایند دیگر یا بچی تخم نیم بسرکه سائیده بمالند که نافع کلف است یا عدس با لیمون سائیده
طلا میکرده باشند ایضاً جهت کلف تخم ترب تخم خربزه آرد باقلا بسرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام [illegible] قسط اکلیل الملک کتیرا برابر سوده بشیر میش آمیخته بجای
کلف بمالند ایضاً کنجد سیاه و زیره و پوست درخت سرس با شیر ماده گاو سحق نموده بر کلف بمالند [illegible] کلف را زائل سازد و بشره را نرم گرداند جهت
نافع کلف کنجاره سرشف پاو سیر نوشادر یکدرم چوک سهاگه هر یک دو درم ادویه را باریک سائیده بروغن سرشف چرب سازند و در آب معصفر حب ساخته وقت
حاجت حب در آب معصفر سائیده طلا کنند و بعد چند ساعت دست از روغن سرشف آلوده طلا را آهسته آهسته دور کنند و تا یکهفته همچنان عمل نمایند اثر کلف نماند
دوائیکه کلف را مفید است تخم ترب [illegible] آرد [illegible] معصفر هر یک یکماشه خوب سائیده در آب حل کرده وقت شب استعمال نمایند [illegible] مجرب نوشته
قسط تلخ بیخ سوسن خرء العصافیر برابر در سرکه سرشته طلا کنند ایضاً تخم ترب تخم نیلوفر یا بچی مساوی کوفته بیخته بمالند ایضاً پهٹکری بریان [illegible] مغز [illegible] هر یک
یکدام چونه خانه تنبولی نیم دام هر سه را در آب لیموی کاغذی بسایند تا مثل مرهم شود پس نگهدارند و بمالند در یکهفته نهایت در دو هفته کلف تمام دور شود و هر گاه آنجا
خشک گردد دیگر آمیزند طلا معمول در کلف هرتال شوره قلمی هر یک یک درم سائیده حصه کنند یک حصه با آب سرد سائیده بمالند و یک گهری در آفتاب نشینند و با آب گرم بشویند
[illegible] سه روز دفع می شود فقط [illegible] معمولات گل سرخ یک توله [illegible] سرخ سائیده [illegible] وقت [illegible] آب [illegible] طلا نمایند [illegible]

کرده باشند بچوق ابیض مسطور شد درین باب نیز مجرب است طلا که جهت کلف مجرب نوشته سر لیموی کاغذی بکارد ببرند و تره چوب را نیم کوفته در میان لیمو پر کنند و بالای
کلاه لیمو بجایش نهاده تا یک هفته در جای محفوظ نگاهدارند پس سه چوب را بر آورده با بیخ نی کنده سائیده شب طلا کنند و صبح بآب گرم بشویند و دیگر قسب بجائی و کندر با سرکه
سائیده بر کلف طلا کنند و دیگر پوست ترنج زرد نباید و آب سوده طلا سازند و دیگر پوست درخت نیم پوست درخت سیر پوست درخت انار بلدی دار بلدی تا گر سوخته [illegible] ساو
سائیده طلا کنند که بهاسه ان نیز نفع کند اقوال اکابر ابو سهل گوید که این دوا کلف و نمش را نافع است بوره ارمنی یکجزو مغز بادام تلخ دو جزو سائیده طلا سازند و دیگر
آرد ترمس بوره شرنج بریان مساوی بروغن نرگس آمیخته طلا کنند و دیگر برای کلف و برش کندش یکجزو زرنیخ زرد دو جزو بوره ارمنی یکنیم خردل طبیخ با بوره آمیخته طلا
نمایند و دیگر تخم ترب و تخم کرفس با سکنجبین سائیده بسرکه یا ماست طلا سازند و دیگر براده شاخ گوزن سوده تخم خربزه آرد باقلا بسرکه تر کرده خشک نموده بادام تلخ مقشر
هر واحد دو جزو اکلیل الملک قسط صمغ کتیرا هر واحد یکجزو آمیخته استعمال نمایند و دیگر آرد ترمس آرد نخود نشاسته بیخ نی بسفیدی بیضه آمیخته بکار برند و دیگر آرد نخود
آرد باقلا بادام مقشر قسط تلخ زراوند طویل بآب خربزه سرشته در شب طلا کنند و صبح بآب بابونه بنفشه بشویند و دوائیکه قلع کلف کند مغز حب المحلب مغز بادام شیرین تلخ
مغز تخم خربزه خاک معدن سیماب بمساوی طلا کنند و دیگر ترمس تخم ترب قسط بادام تلخ بورق تخم جرجیر فلفل گرد مقل مساوی مقل را در آب حلبه حل کرده ادویه
دیگر سوده آمیخته بکار برند طلا برای برش و نمش مغز بادام تلخ بورق تخم ترب بلعاب حلبه آمیخته بر رو طلا کنند و دیگر آرد ترمس با بادام تلخ و تخم کرنب بشیره انجیر آمیخته
طلا کنند و یا صابون ضماد نمایند و هرگاه سوزش شود بشویند و روغن بادام بمالند بعده اعاده کنند و یا اشق بسرکه حل کرده طلا نمایند و یا مقل را بلعاب حلبه حل کنند و طلا
سازند و هر دوائی که برای کلف و برش و نمش و خیلان استعمال کنند بعد خروج از حمام یا بعد تکمید موضع آن بآب گرم بسیار یا آبیکه در ان بابونه و بیخ نی و اکلیل الملک
جوشانیده باشند و بعد تنقیه بدن از خلط غالب و فضولات که بسبب آن این آثار ظاهر شده باشد بکار برند شیخ میفرماید واجب است که در علاج این همه قبل از آنکه
جمود خون اشتداد نماید و سیاه گردد مبادرت نمایند زیرا که بعد از ان علاج آنها دشوار گردد و اما خون میت و برش را گاهی بسر نشتر که جلد رقیق را جدا کنند خارج می نمایند
پس اگر در انجا خون جامد باشد با آهستگی بر آید و اگر غیر جامد باشد بسر می سائل گردانند بعد از ان علاج تمام جلا با دویه نمایند و علاج برش و نمش بمثل این طریق کرده شود موافق
آید لیکن لازم است که عقب آن ضمادی که در ان قبض باشد بکار برند تا خون از دهن رگها بار دیگر سیلان نکند و با وجود این آمیختن ادویه قابضه با دویه محلله که استعمال کرده شود
لابد است تا ادویه محلله ماده را از طریق رگها کشاده شده جذب نکند خصوصا در ابتدای کلف و لهذا استعمال ادویه که سوزش شدید آرد سزاوار نیست و در مرض خون
واقف خون آن نیست بلکه واجب است که بران ادویه محلله [illegible] استعمال کنند و ایضا در مرض [illegible] ممکن است که
خون میت در ابتدا تحلیل شود و ریختن آب گرم بسیار زمانی دراز بران خصوصا اگر در ان آب قوت محلله باشد و گاهی او لا شرط میزنند [illegible] میلند [illegible] اطلای
شیاف مرشیاف وردی و مانند آن چون دو روزی دو بار تکرار آن نمایند بعد از آنکه موضع را بمثل طبیخ اکلیل الملک بشویند و بهتر آنست که این هر دو دوا و غیر آنها با آب
حلبه استعمال کنند و شیاف مرطبا زمر قلع ما بقی از تنقیه ادویه که ضعیف ترست میکنند و بساست که انجیر در سرکه ترش تر کرده تحلیل خون میت میکنند و همچنین نطرون
بریان و سرگین کبوتر و بورق مساوی و بعسل طلا کنند و ایضا موضع را بنطرون بشویند بعده بصمغ البطم ضماد کنند و شش روز بسته دارند بعده بشویند و سوزن
حرزنند تا خون بر آید پس خراج را پاک کرده شش روز بگذارند بعد از ان [illegible] و نیم ساعت بگذارند بعده این دوا بر ان نهند که همه بقیه خون خارج کند
کندر نطرون نوره موم عسل موم [illegible] با عسل یکجا آمیخته مخلوط کرده ضماد نمایند و سه یا چهار تا پنج روز بر موضع استعمال کنند که اثر خون میت و دشم ببرد و از
ادویه مفرده جیده کندش بمغزان است و بادام تلخ و تخم کرنب و تخم ترب و شیر انجیر و آب جرجیر زهره البقر و کنگر زد و برگ سیر برنج بر نمش [illegible] تا یکهفته بمالند
و هر روز [illegible] لطوخ نیک باشد و خون میت است و جمیع ادویه قوی الجلا مذکوره در ابواب ماسبق و ایضا مثل قردمانا و مرقشیثا [illegible] مفصل [illegible] سرشته ضماد قوی است
و کذا [illegible] جالینوس و غیره تجربه کرده اند که جوز مقشر باریک سائیده یکشب بران بندند بعده اعاده آن کنند و ایضا [illegible] حب البان و یاسمین
خصوصا رطب و براده عاج و عصفر بسرکه و خربق سفید و سیاه و دارچینی و ترشی ترنج نیکوست و ایضا حنا [illegible] و سرگین کبوتر و سرگین گنجشک و سرگین باز و یا گیرند
[illegible] نوره و [illegible] زرنیخ سرخ و زرد هر واحد دو جزو و در عسل سرشته بظرف گلی بردارند و چون حاجت استعمال آن شود موضع را بنطرون بشویند بعده بر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در قول ابوسهل گذشت [illegible]

[illegible] ایضاً پیاز زعفران و پیاز نرگس سوده طلا نمایند و ایضاً بگیر تخم [illegible]

[illegible] هر واحد [illegible] و دهن بادام شیرین و دهن نارجیل بمقدار یک ادویه بدان جمع شود و ایضاً با حلیون [illegible]

بیک مثقیه مرداسنگ [illegible] زیت کهنه بپزند تا آنکه در ان حل شود بعد لعاب حلبه و لعاب خردل مساوی یک اوقیه و عسل دو درم هر واحد یک درم هر دو را سائیده پس لعابات

بدان انداخته خوب بسایند بعد از ان بازیت جمع کنند و از ان دیاخیلون سازند **قرص جید** مافریون چهار درم خردل سفید ده درم اشق مقل هر یک [illegible] درم آب

جمع کرده قرص سازند **دوای سیاه** که نیکوست بگیرند سنگسبویه یک درم بورق یک درم تخم ترب ماهی خوار کهنه و حب البان و سنگ فلفل و ترمس تخم خربزه و قسط و بادام

تلخ و از ان اقراص ساخته استعمال نمایند **دوای جید** بغایت نافع که کثیر النظیر [illegible] سیماب ده درم [illegible] ده درم مغز بادام تلخ سوده حتی که غیر حل کنند تا آنکه اثر سیماب

نظر نیاید بادام سوده سیاه گردد بعد از ان همچند همه مغز تخم خربزه یا بکسوده بران اندازند و یک هفته هر شب طلا کنند و صبح بشویند **و ایضاً** سداب کوهی و زوفا

هر واحد یکجزو گل رخام سه جزو کنند یکجزو بورق و دو جزو صمغ بطم و نیم جزو موم هفت جزو موم و صمغ را بدهن گل بگدازند و بورق و گل رخام را با آب گرم حل کنند

و همه را جمع کرده اند که عسل آمیزند و بعضی از تفریح استعمال کنند و گفته اند که از چیزهائی که کلف را ببرد فصد رگ بینی است الا آنکه روی را در سرخی [illegible]

میگرداند **ابوالحسن طبری** گوید که در علاج کلف بر طبیب واجب است که استقصای نظر در مزاج صاحب کلف نماید و بمعالجه او بعلاجات باطنی کند پس اگر مزاج او

مزاج سوداوی باشد صرف عنایت اولا باصلاح مزاج او و استفراغ اخلاط سوداوی کنند بعد معالجه کلف نمایند و اگر مزاج مریض بلغمی باشد اهتمام اولا بتنقیه بدن

او از رطوبات کنند تا متعفن نگردد بعده بعلاج کلف مشغول شوند و بهر حال علاج کلف نکنند الا بعد تنقیه بدن و پرهیز مریض و اقتصار بر لطیف ترین اغذیه بعد از ان

باین طلا که ذکر آن میکنیم طلا نمایند و آن سه قسم است یکی آنکه در اول آن استعمال کنند نه در آخر آن دوم آنکه در وسط معالجه استعمال نمایند و استعمال او در ابتدای آن

جایز نبود سوم آنکه در آخر آن استعمال کنند و استعمال او جایز نبود مگر در آخر و اما آنچه در ابتدا استعمال نمایند این طلا کنند بعد آنکه باول ابتدای حدوث کلف اراده می کنیم

و بوسط تزید آن و باخر انتها و وقوف آن بر حد واحد **نسخه طلا** بگیرند گل سرخ یکجزو و آرد عدس یکجزو و مویزج دو جزو تخم فنجنکشت یکجزو و همه را سائیده بشراب قابض

یا سرکه کهنه یا هر دو حل کرده اندک آب مورد بران ریزند و بر موضع کلف ضماد کنند **طلای دیگر** برای مبدای این مرض بگیرند برگ علیق الکلب و گاوزبان و بیخ

بیخ سوسن و برگ آن هر واحد یک کف و اکلیل الملک همچند همه جمله را سائیده در آب بادیان که اندران چیزی از قابضات یکشبانه روز تر کرده باشند بسرشند

پس بر کلف بدان ضماد کنند و اکثر کلف باین تدبیر بالکل زائل میشود و احتیاج بدوای دیگر نمی افتد و هرگاه استعمال این کرده شود و کلف متوقف شود زیاده نگردد

و دران این طلا استعمال کنند **نسخه طلا** که در وقت وقوف علت استعمال کرده میشود بگیرند سنگسبویه یکدرم حجر قلقل یکدرم سم نرسوخته دو دانگ کبریت که گاو در آن آنرا

استعمال میکنند نیم درم همه را باریک بسایند و بخون سنگ پشت یا خون شب پره که آن بهتر است حل کرده بر کلف طلا کنند و دو شبانه روز آنرا نشویند و دو سه

دفعه در شب بکرر تتبع تجدید آن کنند و در معالجه کلف چیزی بهتر ازین ندیدیم بعد تنقیه بدن مریض و احدی را ندیدیم که این طلا استعمال کرده و صحت نیافت و دران

اثر نکرده و آنچه در آخر آن و نزد بقایا که از آن باقی ماند استعمال کنند این طلاست بگیرند برگ غار و حب الغار هر یک دو جزو خاکستر قیصوم و خاکستر استخوان

و بهترین آن خاکستر استخوان کفتار است و کندر [illegible] مستعمل هر واحد یکجزو برگ سداب کوهی و بیخ آن دو جزو زعفران یکجزو مر دو جزو صبر نیم جزو همه را بسایند

[illegible] بصفت [illegible] آن [illegible] کلف [illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible] سبوس [illegible] طلا [illegible] کلف را زایل میکند [illegible] کلف [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] اکلیل الملک و اشنان [illegible] بلعاب [illegible] طلا کنند [illegible] اکلیل الملک [illegible] باشد [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] تجربه کرده [illegible]

اندک [illegible] آب گرم بشویند که این کلف را بسرعت زایل میکند و این را بعد از آن استعمال کردیم [illegible]

و اگر کرده پس از آن نمک [illegible] برای کلف استعمال کرده میشود و شستن بسیار بشوراب یعنی آب دریای شور است و بدان کلف زایل میشود [illegible]

در معالجه او اشیای مجربه که خطا و خلل نمیکنند ذکر کردیم [illegible] بهترین چیزی که تجربه کرده ایم آن نمک سوخته و اشنان سوخته [illegible]

آب نانخواه و صدف سوخته و خاکستر قیصوم [illegible] سوخته [illegible] سوخته همه را مجموع و منفرد بسرکه و آب [illegible] طلا کنند [illegible]

روز و شب دو مرتبه بعد استفراغ بدن و فصد و گاهی در آن این طلا استعمال میکنند غیر آنکه گاهی [illegible] میکنند اگر طبیب باهستگی استعمال آن کنند و آن نوشادر [illegible]

و اشنان و خاکستر قیصوم است همه را کوفته بیخته ببول طفل آمیخته طلا کنند که این جلای قوی کند غیر آنکه واجب است که آن را در سرکه یکبار استعمال نمایند و بعد استعمال

آن بر موضع روغن گل طلا کنند و گاهی در آن این طلا استعمال کرده میشود و بگیرند کندر و ذکر در سرکه تر کنند تا آنکه حل شود بعده تخم کرفس و توبال مس سوده بر آن اندازند

و حرکت دهند بعده موم و روغن ساخته بیامیزند و بر نمش طلا کنند صاحب کامل گوید که چون حدوث کلف و نمش از بخار خون محترق میباشد فلهذا می باید [illegible]

او فصد سر رود و شرب دوای مسهل خلط سوداوی و اخلاط محترقه مثل مطبوخ افتیمون و غاریقون و شرب ماء الجبن با سفوفی که در آن اهلیله سیاه و کابلی و بسفایج [illegible]

نفعی باشد آن افتد استعمال نمایند و پرهیز از اغذیه قوی الحراره مولد سودا کنند و بر اغذیه معتدله و تدبیر معتدل اقتصار نمایند و بعد تنقیه بر روی این اطلیه گذارند صفت

طلا برای کلف و نمش بگیرند تخم خربزه و پوست بیخ نی هر واحد پنج درم تخم ترب تخم جرجیر کندش هر واحد دو درم همه را باریک سوده آب ترب سرشته بر کلف در شب

طلا کنند و صبح بآب سبوس گندم بشویند صفت دیگر برای کلف بگیرند اشنان عربی بلغم خربزه ده درم پوست بیضه و شیح سوخته هر واحد سه درم تخم ترب آرد باقلا

آرد عدس هر واحد پنج درم همه را باریک ساییده بآب سرشته بر رو طلا کنند و یا بگیرند بورهٔ ارمنی یکجزو و مغز بادام شیرین دو جزو و باریک ساخته طلا نمایند و هرگاه کلف غلیظ

باشد این طلا کنند خرء العصافیر و آرد جو مساوی ساییده بآب عنب الثعلب سرشته در سایه خشک کنند و بگلاب حل کرده بر موضع طلا کنند صفت دوای دیگر برای کلف

غلیظ خردل را باریک سوده بشیرهٔ انجیر سرشته طلا کنند و هرگاه موضع را بسوزد و آنرا بشویند و بر آن کتیرا بشیر تازه حل کرده نهند و آب سبوس بشویند و هرگاه تسکین حاصل

شود اعادهٔ دوا کنند و حذر از افتادن قرحه بر رو نمایند صفت دیگر حب المحلب حب البان و بادام تلخ مقشر و ترمس و انزروت و تخم ترب مساوی کوفته بیخته بآب عسل

بسرشند و استعمال کنند صفت دیگر برای کلف غلیظ فلفل و قسط تلخ و خاک سیماب و بادام تلخ و بورق و بیخ سوسن آسمانجونی و کندش و تخم ترب هر واحد یکجزو

همه را باریک ساییده بسرکه و آب بسرشند و شب طلا کنند و صبح بآبیکه در آن پرسیاوشان و سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند و اما اطلیه نمش قریب این طلاها

صفت دوا برای نمش و برش مغز بادام تلخ و عدس مساوی ساییده بآبیکه در آن انجیر پخته باشند سرشته طلا نمایند پس اگر غلیظ باشد بخردل سوده بآب انجیر سرشته

طلا کنند و یکی بیخ سوسن آسمانجونی یکجزو خرء العصافیر دو جزو قسط تلخ سه جزو همه را باریک ساییده بسرکه خمر ممزوج بآب سرشته در شب طلا نمایند و صبح بآب سبوس

بشویند صفت برای برش غلیظ زرنیخ زرد دو جزو کندش یکجزو کوفته بروغن گاو سرشته طلا کنند و صاحب [illegible] گوید که دوام انکباب وجه بر آب گرم نماید دیگر [illegible]

کلف مغز بادام مقشر [illegible] آن سیماب بسایند تا سیماب کشته شود بر رو طلا نمایند ابن هبة الله گوید که علاج کلف باخراج خون کنند اگر او را مانعی نباشد بعد

تنقیه بدن از خلط سوداوی بمطبوخ فواکه و شرب ماء الجبن نمایند و اغذیهٔ محرق خون ترک سازند و تعدیل غذا کنند بعد از ان تحلیل ماده که در جلد رو از ان خلط

حاصل شده باطلیه نمایند و باید که معالجهٔ کلف در ابتدای حدوث او بادویهٔ محلله قابضه کنند و هرگاه کهنه شود و سیاهی او قوی گردد لازم است که ادویهٔ محلله قوی التحلیل

بغیر قبض استعمال کنند صفت طلا اینکه ابتدای حدوث کلف را نیکوست حضض و شیاف مامیثا و آرد عدس و آرد باقلا و مامیران و زراوند و زعفران و تخم خربزه

بجوف

[illegible] ادویه قوی التحلیل [illegible]

[illegible] ... طلا کنند ... [illegible]

[illegible] ... فلفل ... ترب ... [illegible]

از آن بشیر تازه و یا شیر ... ترکرده حل کنند و استعمال نمایند و بآب سبوس بشویند ... [illegible] ... کنند و اگر ... [illegible]

علاج کلف ... [illegible] ... باشد استفراغ نماید و علاج برش و نمش و غیلان ... [illegible] ... الا که ... احتمال ... قوی ... اسهال

برای سودا ... واجب است که طبیب استفراغ نماید ... [illegible] ... اطریفل ... [illegible]

... [illegible] ... طلا کنند و ... بکباب بر ... آب ... [illegible]

گفته ابن الیاس ... [illegible] ... فصد قیفال باسلیق و اخراج خون بقدر قوت کنند و اسهال اخلاط بطبیخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج

... [illegible] ... بلیله سیاه و کابلی و بسفایج هر واحد ده درم نمک نفطی یکدرم افتیمون دو درم کوفته بیخته شربتی مثقال ... [illegible]

بدن از اخلاط ... بر موضع کلف را طلا با طلیه جالیه جلا دهنده مثل این طلا کنند مغز تخم خربزه قسط شیرین تخم جرجیر بورق فلفل حب المحلب مغز بادام تلخ مساوی ...

بآب ... طلا کنند و صبح بشویند و دو نسخه دیگر همانست که در قول صاحب کامل گذشت و هر گاه کلف غلیظ مستحکم باشد بیک دو سبوس ... منقطع نشود

بلا احتیاج بشرب دوای قوی متواتر افتد پس حب افتیمون و مطبوخ آن و ماء الجبن بسفوف مذکور هر روز بخورانند و مبالغه در طلا با دویه قوی تر از سابق کنند و این

طلای کلف مستحکم است فلفل سیاه و قسط تلخ و بادام تلخ و بعره ... اشنی و بیخ سوسن هر واحد ده درم تخم ترب پنج درم با یک ساییده بسرکه و آب ... طلا نمایند

و صبح آب مطبوخ سبوس بر سیاه ... بشویند و ایضا اسباب ... بجاده مغز بادام شیرین باریک سوده طلا کنند و علاج نمش و برش و غیلان خواهد آمد **نجندی**

گوید که در کلف بعد فصد اسهال بمطبوخات که در آن غاریقون و شاهتره و بلیله سیاه و خیارشنبر و بسفایج و مانند آن باشد باید کرد و بعد تنقیه طلای عصارهٔ قثاء الحمار

بشیر مجرب است و دیگر بیخ نی تخم خربزه پوست بیخ کبر هر یک پنج درم تخم ترب تخم جرجیر هر واحد یکدرم کندش سه درم همه را ساییده بآب ترب سرشته شب طلا کنند

و صبح آب مطبوخ سبوس بشویند و دیگر اطلیه همانست که در اقوال سابق گذشت و علاج برش و نمش و غیلان باید **ابو منصور** گوید که اگر کلف مائل بسرخی باشد

فصد سر رگ کنند بعده طبیخ افتیمون بعد از آن ایارج بدهند پس بر موضع آن تخم ترب بمغز بادام تلخ و آرد باقلا و تخم خربزه و تخم ... طلا کنند و در ایام راحت بلیله زرد

و سیاه هر واحد نخود و زنجبیل نیم جزو شکر همچند همه سفوف ساخته چهار درم بخورانند و اگر کلف سیاه باشد محتاج باسهال متواتر بطبیخ افتیمون و لزوم ماء الجبن بود و با طلیه

قویه مثل تخم جرجیر و خاک زیبق و فلفل و بوره و بیخ سوسن ... و عاقرقرحا و ... و قسط و تخم انجره و ... قردمانا و زهره

بقر و جوز السرو و خردل و مانند آن طلا کنند و یا حب المحلب و بادام تلخ و مقل نرم بسرکه سرشته طلا کنند و یا بگیرند ریوند چینی و بسرکه سرشته طلا نمایند و خون خرگوش گرم

گرم طلا سازند و باقی اطلیه سابق مذکور شد و علاج نمش نیز فصد قیفال و نوشیدن طبیخ افتیمون و لزوم ماء الجبن است و اطلیه آن همانست که در قول ابو سهل گذشت

انطاکی گوید که گاهی احتیاج بفصد افتد و اولا تنقیه واجب بود و بعده اطلیه بهجای جالی منقی مثل خرزهره و املاح و مغز خربزه و افسنتین و بادام تلخ و ...

خرزهره ... ترشی لیمو ... کرده و تخم ترب بحرف سوخته و سنا و مویزج و بورق و کبریت و قثاء الحمار بکار برند هر چه از اینها میسر بطریق طلا بعسل یا سرکه سرشته یا بطریق غسل

بطبیخ آن و فعل این ادویه ببول انسان و شخار قوی گردد **گیلانی** گوید که در کلف اولی آنست که فصد باسلیق از جانب راست در زنان و فصد اسیلم در جوانان

کنند بعده اسهال بطبیخ هلیله و افتیمون و غاریقون و ایارج فیقرا یا بماء الجبن مع سفوف سودا و یا حب شبیار نمایند و شربت مصفیات خون مثل شربت آلو و عناب

و مانند آن نفع میکند و سفوف افتیمون که در ذیل علاج مسطور شد با دوا و قیه سکنجبین مثل او و آب ثابت بن قره ... قوی النفع نوشته و بعد تنقیه اطلیه جالیه

که آن در اقوال سابق گذشت بکار برند **دوای دیگر** برای کلف بگیرند پوست بیضه و اشنان ... تخم خربزه و آرد جو و بیخ نی و پوست عدس و آرد باقلا و فوفل

و کف دریا و مامیران چینی مساوی همه ادویه را کوفته و بیخته بقدر حاجت بگیرند و بآب ترب سرشته طلا نمایند **دیگر** برای کلف بگیرند کتیرا سه جزو کندش یکجزو ساییده بشیر

دختر یا شیر خر سرشته بر رو طلا کنند و دو ساعت بدارند بعده بآب که در آن سبوس گندم جوش داده باشند بشویند و علاج برای کلف غلیظ حادث در رو ...

اندکی فلفل و اندکی بورهٔ ارمنی و موم هر دو با یک سا بیده و بآب سرشته بر وی طلا کنند و دیگر بگیرند اندکی بورهٔ ارمنی و اندکی استخوان کهنه سوخته و بسایند و بر وی طلا کنند دیگر بگیرند
خرقه نو و اندکی حجر الفلفل کوفته بیخته بر چهره طلا نمایند و دیگر بگیرند ترمس و باقلا و جو مقشر و نخود و کرسنه و تخم خربزه هر واحد چهار درم قسط و بادام تلخ و بیخ سوسن و حب
بلسان و کف دریا و زراوند مدحرج هر واحد دو درم تخم ترب و سنگ فلفل و کندش و سرگین گنجشک و انزروت هر واحد یک نیم درم همه را با یک سا بیده بآب سرشته هر روز
بر وی طلا کنند و بآب سبوس بشویند و دیگر بگیرند بیضهٔ مرغ سه عدد و در سرکه تند تر کنند تا آنکه نرم گردد بعده مع پوست آن بسایند و بدان آرد ترمس و آرد جو و استخوان کهنه
هر واحد دو درم مغز بادام مقشر و مغز تخم خربزه هر واحد سه درم زعفران نیم درم آمیزند و آنا دوائیه که کلف را ببرد اینست که بگیرند دو درم سیماب مقتول در کف دست …
مغز بادام مقشر باریک بسایند تا مثل مرهم گردد و در ان سیماب مقتول خوب آمیزند بعده اندکی ازان گرفته بآب آمیخته بعد خروج از حمام برای مردان و در شب …
برای زنان بر وی طلا کنند که کلف را ببرد و دیگر برای کلف و نمش آرد ترمس ده درم تخم ترب و تخم جرجیر و قسط و بادام تلخ و بورق و فلفل هر واحد دو درم اشق یک نیم درم
اشق را حل کرده با هم آمیخته بادویه سایند و در وقت حاجت بگلاب سوده در شب طلای غلیظ کنند و صبح بطبیخ تخم خربزه و سبوس بنفشه خشک بشویند و تکمید موضع قبل حمام
بآب گرم از پارچه پشمین سازند و یا بران انکباب نمایند حتی که سرخ شود بعده عقب استحمام طلا کنند و برای انکه سیماب مقتول چون در طلایی استعمال کلف و نمش و خیلان …
نفع بسیار کند محشی شرح اسباب می نویسد که حکیم عابد سرهندی گفته که چون کلف مرض قبیح ست لهذا واجب شد بر من که ادویه انچه نزد ما ساختهٔ این فن بتجربه رسیده
ذکر نمایم بر طبیب لازم ست که آنرا بعد تنقیه بالغذا استعمال کند از انجمله این سفوف ست و آن در قول ابو منصور گذشت همواره بر نهار خورانند و بر موضع کلف تخم ترب
و مغز بادام تلخ آرد باقلا و مغز تخم خربزه و سرگین گنجشک طلا کنند و ایضا خون خرگوش گرم طلا نمایند صفت دوائیکه بارها تجربه آن نموده سیماب دو درم بادام مقشر
سه درم سیماب با مغز بادام و اندکی آب گرم بسایند تا کشته شود بعده مغز تخم خربزه … هر دو سوده آمیزند و طلا کنند و هر روز مرات تجدید آن نمایند و تا یکهفته نشویند و بعده
بشویند کلف زائل شده باشد و من این تجربه کرده ام و هر روز پنج مرتبه استعمال نموده ام و کلف را قلع گردانید الا نوعی که آن بسرعت زائل میشود و همچنین از عدم اجتناب از اشیای
محدث کلف بسرعت عود میکند و طلای دیگر که آنرا بسرعت قلع نماید نسخهٔ آن همانست که دران پوست بیضه و اشنان ست و در قول گیلانی گذشت و دیگر بگیرند …
جاموش آنرا … ساخته طلا کنند که آنرا بسرد گویند که این برص را بر باید و انچه در جمیع آثار سودا و به تجربه کرده ام نوشیدن طبیخ پوست … ظاهر …
بست … ست که آن قلع کلف نماید بغیر احتیاج بسوی چیزی دیگر از مشروبات و آن در صلابت طحال مذکور شد مصنف اقتباس نوشته که اول رگ
باسلیق زنند … فصد اسلیم کنند … مطبوخ افتیمون و شاهتره نمایند و اگر باقی ماند ماء الجبن نوشانند بعده عرق
شیر … بر جبهه این ضماد نمایند پوست خربزه خشک … تخم کاسنی … تولہ بروغن بادام و روغن گل سرشته بکار برند
و تخم کاسنی … بروغن گل سوده طلا کنند و مالیدن پوست نارنگی تازه و همچنین شبنم که بر شمعت کیله بود نافع و کلف که در موسم سرما یابد بحالت حمل افتد حاجت معالجه ندارد
بعد گذشتن سرما … باقی ماند این ضماد نمایند تخم خربزه با پوست … بهار و گل … سرخ و گل … هر یک سه ماشه در روغن گل آمیخته بعده …
… یاسمین … حکیم کبیر الدین خان … نواب … ریاست …
شد … صندل سفید … آب لیمون کاغذی سوده طلای رقیق … اگر قدری مرهم داخلیون …
و سوزش کند … بروغن گل چرب کرده مغز … هندی … شیر … سوده ضماد نمایند …
از فصد … اول جهت تنقیه … بعده جهت تنقیه بدن مسهلات بلغم دهند و بعد از تنقیه …

خیلان جمع خال ست که آنرا بهندی تل گویند

و آن نقطه که چک سیاه یا سرخ یا تیره رنگ بود که بر جلد حادث شود و فرق در خال و در نمش آنست که خال مجسم ذی حجم بلند از سطح بدن بود …
یا خون غلیظ … ست که از دهن رگهای بیرون آمده زیر جلد محتبس شود و صلب ذی حجم گردد … بسبب غلظ … نمش …
نمش … گاه مولود ی بود و آن لا علاج ست و گاهی بعد ولادت عارض شود و زینت عضو … علاج تدبیر … از فصد …

که در کلف مسطور شد و اگر از ان متقاع نگردد باید که آنرا اول سوزن بزنند تا خون از ان بر آید پس سرکه و گلاب بشویند و مکرر این عمل نمایند تا خون تمام بر آید بعده ادویه جالیه که در باب کلف مذکور شد طلا کنند لیکن حالی که رنگ او برنگ توت سرخ باشد از ان تعرض نباید کرد زیرا که آن اکثر متولد در اطراف شرائین بود پس تعرض آن بآهن یا ادویه حاده موجب نزف الدم و هلاکت گردد چنانچه طبری حکایت کرده که شخصی را در بغداد دیدم که بالای ساق او بر کنار شریان خال بود و از قطع او شریان منقطع شد و خون بسیار بر آمد و هلاک گردید بهر آنکه بعلاج او تمکن نداشت **ابن نوح** گوید که در خیلان بگیرند پوست کوهی دور ماهی یا صلایه صماغ بسرکه بسایند و بر موضع آن طلا کنند و یا بگیرند پوست کدو شیرین بسرکه بشویند و با شاخ انگور تر بسوزند و مطبوخی که از ان سیلان کند بران طلا نمایند و بر طلا کا استعمال کنند بعد حمام یا تکمید بآب گرم **ابن الیاس** گوید که علاج خیلان و برش و نمش فصد قیفال و اخراج خون بحسب قوت است بعده اسهال بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج و لوغاذیا و ماء الجبن مقوی بافتیمون و اصلاح حال اخلاط به تناول اغذیه محموده مثل نخود آب مغز بادام و لحوم تیهو و ماکیان و حملان و زرده تخم مرغ نیمبرشت و ادامت حمام و ترطیب مزاج و بعد تنقیه اطلیه که در کلف مذکور شد طلا نمایند و یا قوی تر از ان بکار برند و باید که بعد طلا تعاهد بدلک موضع از آبیکه در ان حبوب پر سیاوشان جوشانیده باشند باید کرد و گاهی خیلان غلیظ باشد و با طلیه تحلیل نشود و محتاج بجلا نیدن سوزن و اخراج خون و شستن بسرکه و نمک و بعد از ان تضمید با طلیه کلف باشد **نجندی** گوید که معالجه نمش و برش و خیلان باخراج خون از فصد بقدر قوت و احتیاج و نوشانیدن ماء الجبن سکنجبین یا ترنجبین مقوی با فتیمون هر روز و ادامت حمام و ترطیب مزاج بعد نضج پس اسهال مطبوخ افتیمون مقوی بغاریقون و ایارجات و مطبوخات که در ان بسفایج و هلیلجات و افتیمون و شاهتره باشد و با طلیه مذکوره در بهق اسود طلا کنند و گاهی این امراض اندفع بحرانی بود چنانچه اگر ماده او اجود و دموییت غلیظ تر باشد و این صاحبان تب را گاهی در جمیع بدن بود و گاهی مختص باطراف انسان باشد:

وشم

عبارت ست از آنکه جلد را بسوزن بزنند و سرمه یا نیل و مانند آن بر نمایند و نطرون یا سیاهی یا آب گندنا و مانند آن بمالند تا آنجا نقطهای کبود یا سبز پدید آید و این عمل [illegible] و بر بعضی زینت میکنند **علاج** اگر خواهند که آنرا دور کنند باید که اول بنطرون و آب گرم آنرا بمالند بعد از ان علک البطم بعسل نرم کرده بر ان [illegible] بعده بکشایند و نمک خوب بمالند و باز علک البطم بر ان [illegible] تا آنکه سیاهی وشم تمام دور شود و اگر امثال این نفع ندهد عسل بلادر [illegible] و ادویه مقرحه بر ان نهند و حاجی عسل بلادر سوزن بزنند تا اثر بلادر خوب فرو رود و بعد زوال آن بمراهم مندمل سازند [illegible] در باب کلف مذکور شد نیز وشم را قلع نماید **ابو منصور** گوید که این طلا بران نمایند که خون بیت را نیز نیکوست چون بران طلا کنند بگیرند زرنیخ زرد یکجزو سنگ سرمه و کندر هر یک نیم جزو و بسایند باسرکه بر اثر وشم و با آب گشنیز بر موضع بیت صلابالای طلا [illegible] سه روز نمایند همچنین سه روز بعده بنطرون بشویند اعاده تدبیر کنند و سوزن بزنند [illegible] آن اشخار دا آهک پاشیده [illegible] نهند و بر آن نهند اگر کوهی [illegible] **ابن الیاس** گوید که بگیرند نطرون [illegible] [illegible] طلا کنند **کیلانی** گوید که این دوا قلع وشم کند بگیرند صابون و دو آب اشخار حل کرده بران بر موضع وشم [illegible] نمایند که قلع کند و الا ادویه حاده قالعه چون کیک بره و غیره و علد فیون و غیره آن طلا کنند بعد از ان معالجه قرحه نمایند

خضرت و سواد

گاهی سبزی و سیاهی بسبب مردن خون زیر جلد بموضعی حادث شود و این بسبب ضربه یا سقطه [illegible] رگ [illegible] جلد بشگافد و خون از ان بر آید و [illegible] خارج جراحتی افتد در پوست و رگ خون بفراغت نیاید و زیر پوست جمع شود چنانچه بعد از فصد [illegible] علاج بعد سکون حرارت [illegible] سقطه برگ کرنب یا ترب یا پودینه سبز و یا زرنیخ و اشق [illegible] نطرون سرخ و سرکه ضماد کنند اگر [illegible] آید [illegible] اگر [illegible] نباشد و اگر حاجت بود و سایل نشود [illegible] نشتر [illegible] نطرون و علک البطم ضماد کنند و سبزی که بعد [illegible] فصد حادث شود [illegible] **اقوال اطبا** [illegible] گوید که ضماد [illegible] مخلوط بنمک [illegible] [illegible] افیطوس [illegible] جبن [illegible] نمک [illegible] خشک [illegible]

طبری گوید که علاج این بعد از فصد است آنچه بعض متاخرین اختیار کرده اند فصد مریض و نوشانیدن این مطبوخ است آب عنب الثعلب و آب بادیان تر آورده خطمی بکار برند
و دران بجوشانند بعده افشره خیارشنبر و ترنجبین حسب اجب دران بمالند و صاف کرده سه طسوج سقمونیای مشوی و نیم درم ماميران چینی دران حل کرده بنوشانند
و امر به پرهیز کنند بعد ازان بر موضع شرط زنند و بران محاجم نهند تا که خون محتقن بر آید بعده گل ارمنی و گل مختوم در سرکه حل کرده طلا نمایند و اما متقدمین گویند که این آثار
از حکت مالش و حمام و ریختن آب گرم بران در ایام بعیده زائل شود و گویند که صبر برین تا که طبیعت آنرا تحلیل کند اولی از شرط است و آنچه من معالجه بدان حکیم بعضی آن
اختراع است و بعض دیگر یا مأخوذ از کتب و دستور اینست که فصد مریض کنند و استفراغ فضول نمایند اگر غالب باشد بعده طلای موضع دائم بروغن سوسن نمایند و گاهی
طلای موضع بزرنیخ سرخ در سرکه حل کرده می نمایم و گاهی عسل اسوخته بسرکه طلا میکنم و از بهترین اشیا که درین آثار و غیر آن از شامه و خیلان استعمال کرده میشود این روغن
است بگیرند سوسن آزاد و سوسن آسمانجونی هر واحد ده طاقه و هزار چشان پنج درم و بیخ عرطنیثا یک درم و این همه را در روغن بجوشانند و بهتر آنها زیت ست تا آنکه مهرا گردد
بعده بدان موضع را طلا کنند که این تحلیل خون محتقن بسرعت تحلیل کند و دیدم که اهل مصر علاج این آثار باین خبیص میکنند بگیرند آرد کرسنه و آرد نخود و دانه کتان کوبیده مساوی
بعده اندک شکر سفید و اندک زرنیخ سرخ و اندک سنگ فلفل و اندک سنبل هر دو کرده باریک بسایند و در سرکه اندران اندک فلفل مع لعاب اسپغول حل کرده با...
حل کرده ضماد نمایند و این خطا میکنند و از مجربات مسیحی گوید که برای سیاهی در چهره آرد جو آرد حلبه آرد باقلا بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد پنج مثقال نوشادر و اشق هر واحد
دو مثقال اشق را بآب گرم حل کرده باقی ادویه سوده سرشته قرص سازند وقت حاجت یکی ازان در سفیده بیضه حل کرده استعمال نمایند و گاهی برای آثار در چهره استعمال
میکنند آب حلبه و بدان طلا می نمایند و یا مرا در طبیخ اکلیل الملک خیسانیده و دران مغز بادام سوده آمیخته طلا کنند و یا بگیرند مغز تخم کدو و خربزه سوده و در آب جاید طبیخ
آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند برادهٔ عاج و آرد ترمس در آب خربزه حل کرده طلا کنند و یا بگیرند سفیداب مرداسنگ مغسول نشاسته مساوی بعسل آمیخته طلا نمایند و دیگر آرد باقلا آرد
هر واحد چهار جزو ترمس بیخ سوسن بیخ نرگس هر واحد دو جزو صمغ یک جزو صمغ را بآب خربزه حل کرده ادویه بدان سرشته طلا کنند و دیگر بادام مقشر پنج مثقال کتیرا صمغ عربی
هر واحد سه مثقال آرد باقلا بیخ فوه آمیخته طلا کنند و ایضا برای قلع آثار سیاه از جلد عسل بلادر بروغن پسته حل کرده طلا نمایند و یا شرط زنند و بران دوای حاد بپاشند
تا آنرا مجروح و بعده معالجه بمرهم نمایند **بوعلی سینا** مینویسد که آثار ضربه و آثار سیاه را قلع میکند مرداسنگ سفید کرده و آنرا بچیزی از شحوم یا مغز تان طلا کنند و همچنین تخم
فلفل معروف چون طلا نمایند انفع ازین کند و کذلک بقله که آنرا فلفل الماء گویند و همچنین برگ کرنب و کندر و ترب و پودینه رطب و زرنیخ هر واحد مثل آب گشنیز و کرفس
و اگر موضع را با آهک و نطرون سرخ مع سرکه تند لطوخ کنند آثار سبز زائل شود و همچنین کندر و نطرون و صبر قلع آثار بادنجانی نماید و افسنتین بعسل طلا کنند و کذلک علک البطم
و ایضا لادن و باید که بر عضو چند روز بگذارند و ایضا مرهم دیاخیلون نیکوست طلائیکه برای آن جید ست مغز بادام تلخ یک درم صدف سوخته حرف سفید هر واحد
دو درم ماش مقشر نیم درم نخود سفید مقشر دو درم کرسنه یک درم ترمس نیم درم کف دریا یک درم استخوان بسیار کهنه یک درم انزروت یک درم سائیده بکشکاب جو و شکر سرشته
بزرداب عصفر طلا کنند **ایضا** حکاک خزف نو بر عضو طلا کنند و کبیکج بروغن جوز **ایضا** نطرون اشق هر گوگرد زرد مساوی ازان طلا بسرکه مکسور الحدت نمایند تا قرحه نکند
همچنین قیمولیا و سرگین کبوتر و صابون و کندر مساوی بسرکه طلا کنند **ایضا** شاخ گوزن سوخته سفید شده و کندر و آرد ترمس آرد کرسنه و آرد باقلا مساوی اشق نوشادر
بادام تلخ هر واحد ثلث جزو کتیرا صمغ هر واحد سبع جزو **ایضا** بعلک ضماد کنند بعده بگیرند نطرون و آهک و خاکستر چوب انگور و بعسل سرشته طلا کنند و این ادویه برای نمش و آثار
قروح نیکوست و گاهی احتیاج بشرط افتد **مجوسی** گوید که برای قلع خضرت موضع را بنطرون بشویند و بعلک الانباط طلا نمایند و یا این ضماد کنند نطرون و کندش و صمغ آلو مساوی
باریک سائیده بعسل سرشته ضماد سازند و به بندند و در هر سه روز تبدیل آن نمایند و خلانیدن سوزن مع مسح خون و مالیدن نمک و ضماد بنطرون و علک البطم قلع خضرت کند
و بهتر ازین دوای حاد معروف بدیگه بر دیگ ست چون لزوم طلای آن چند روز کنند تا موضع را بسوزد بعده روغن گاو بران نهند پس هم منبت لحم علاج کنند

آثار قروح و جدری

اثری که بر بدن جدا از قرحه و آبله بماند اگر غائر بود محتاج اشیای سمن بدن باشد و اگر مستوی بود مرداسنگ اسفید کنند و بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مرداسنگ سفیده
بزهره گاو طلا کنند و اگر اثر قرحه مانند و شبه باقی ماند چربی بط بمرهم و اشقیلون آمیخته طلا کردن مفید بود و صرف ... کردن مرداسنگ و بحیث جندی در قول خجندی کند

سویدی گوید که ضماد فستقین بعسل وکذا پودینهٔ نهری بشراب پخته وکذا لادن در روغن گل یا شراب حل کرده وکذا بادام تلخ وکذا انخواه بعسل آمیخته وکذا قطران وکذا بیخ نی فارسی وکذا بعره وکذا بیخ قثاء الحمار خشک بسرکه وکذا آب بیخ شقائق النعمان وکذا عصارهٔ کرنب بشراب وکذا اقشار کندر وکذا فاوانیا وکذا ریوند بسرکه وحرف ابو جهل قروح نماید وضماد گل خشخاش آثار داغ را ببرد و ابو سهل گوید که برای قلع آثار قروح مرداسنگ سفید مع روغن گل مداومت نمایند ویا ابن ریا خلیون بچسپانند ویا تخم سپند بخر یا مس شتر بران چسپانند وبرای دور کردن آثار جدری و قروح مرداسنگ مربی بیخ نی خشک آرد نخود استخوان کهنه یا سوخته آرد برنج مغز تخم خربزه حب البان قسط تخم بطیخ حلبه تخم کتان آمیخته طلا کنند شیخ میفرماید که جز ادویهٔ قویه از آنچه مذکور شد ضعیف از ازالهٔ آثار قروح را نفع کند واز ادویهٔ مذکوره برای این مجرب سپید خر و آب بیخ نی تر باندک عسل و جوق بنمک طعام و عسل سرشته است و فاشرا وزیت بپزند تا غلیظ گردد واین مجرب ست و همچنین ضماد با پنج صفت بگیرند ایرسا و قسط و مرداسنگ مغسول شیاف ماهی سوخته و بورق و اشق سائیده استعمال کنند حتی که نمش و کلف را نافع و ایضاً بگیرند پشک شتر یا گوسفند کهنه سفید و استخوان بوسیده و خزف نو و نشاسته و مغز تخم خربزه و آرد نخود هر یک ده جزو بیخ نی خشک بست جزو ترمس پنج جزو حب البان پانزده جزو دهار الشعیر سرشته طلا کنند و اگر درین قسط و مر و زراوند هر واحد ده جزو داخل کنند بهتر باشد و بمعالجه این آثار در بحث جدری اشاره کرده ایم مجوسی گوید که در آثار قروح و جدری مرداسنگ مربی و غیر آن که در قول ابو سهل گذشت با آب تخم خربزه یا با آب باقلا طلا کنند و دیگر بگیرند لعاب و روغن زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد بر موضع طلا نمایند و یا بگیرند سپید گور خر و سپیدهٔ بط و بر موضع اثر مرات بمالند که قلع آن کند و یا بگیرند زهرهٔ نر و زهرهٔ بقر و بر اثر طلا کنند و یا بگیرند عصارهٔ کرفس و فراسیون و بارتنگ یا بعسل آمیخته طلا نمایند.

بادشنام

سرخی زشت و فاحش ست مشابه سرخی کسی که آنرا جذام شروع گردد و بر چهره و اطراف ظاهر شود و خصوصاً در سرما و سردی وگاهی با آن قروح بود و سبب و بند کردن مسامات بخار کثیر دموی را زیر جلد و چون فاسد شود در جلد قروح پیدا کند و اکثر عروض این مرض کسی باشد که خون او گرم سوداوی بود و لهذا معالجهٔ او بعلاج کسی باشد که او را جذام ابتدا کرده باشد علاج اول فصد بسر رگ کنند و اسهال بمسهل بار دیا مطبوخ اهلیله نمایند و ماء الجبن نوشانند و یا آب شاهتره مروق با سکنجبین و افتیمون نی علونجان دهند بعده اطریفل شاهتره و علونجانی خورانند نخود سوده در آب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و در تفتیح مسام کوشند بحمام و این بخور برگ شاهتره و نیم سبز و گز و سرو و بادیان و گل گز هر یک سه توله و اگر فائده نشود تدبیر ابتدای جذام کنند و بر عضو حجامت نمایند و زلو بچسپانند و عقب آن بچیزی درشت بخراشند تا از آن خون بسیار سیلان کند بعده نمک بمالند تا خون باقی بگدازد و تحلیل شود و موضع خراش و قرحه را بمرهم احمر و مرهم خل طلا کنند و نافع ترین اشیا برای انجذاب خون باقی مانده در عضو آنست که صابون طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و خون را گداخته برکشد بعده با آب گرم بشویند و سه روز بمرات اعادهٔ آن نمایند تا آنکه ماده بتمامه بیرون آید و جلد پاک بماند و مولوی هرگز علاج نپذیرد و ابن الیاس و نجندی مینویسند که علاجش اخراج خون ست و زلو و بیشتر از حجامت ست واما از فصد برای ازالهٔ امتلای عام چاره نیست و صاحب و از نوشیدن آب سرد و نشستن در خسخانه و مسکن مهب شمال و هوای بارد حذر کنند و هر صبح ماء الجبن با سکنجبین ساده یا دیناری بنوشانند و تنقیه بمطبوخی کنند که در آن هلیلجات و شاهتره و افتیمون و ترید باشد و مفرح بارد یاقوتی آنرا انفع و بلیغ کند گیلانی گوید که درین مرض شدت تبرید مع تقویت نماید خاصةً تا مع تبرید مسکن مانع از تبخر باشد و درین مفرح بارد یاقوتی استعمال کردم و نفع بین نمود و فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال کثیر النفع ست و از خواص فصد از تجربه ست که آن ازالهٔ حمرت کریهٔ حادث بر وجه نماید و چون فصد این رگ کسی نماید که این سرخی آنرا نباشد این مرض و حمرت آنرا پیدا شود و این از خواص ست واما زلو کمتر درین سرخی می چسپانند بنا بر رداءت ماده و حدت آن پس باید که اولاً صابون و انجیر طلا نمایند و ترک کنند حتی که امتصاص آن نماید بعده با آب گرم بشویند بغیر آنکه بسوزد و بمرات اعاده بران نمایند.

فساد لون

یعنی تغیر رنگ از مجرای طبیعی بسوی آنکه مشابه خلط غالب باشد مثل زردی و سیاهی در یرقان و غلبهٔ رصاصیت در بلغم و شدت سرخی در خون و شیخ الرئیس میفرماید که رنگ جلد مستحیل و فاسد میشود و سیاهی بسبب آفتاب یا سردی یا هوا یا قحط و قلت استحمام یا تناول طعامهای شور و گوشت نمکسود یا استحالهٔ خون بسوداویت و تحلیل میشود و بزردی بسبب اسباب زرد کنندهٔ رنگ که آن طول امراض و هموم و فقدان غذا و کثرت جماع و ادمان جماع و حرارت شدید هوا و شرب آبهای بسیار دسومت و از ماکولات

نانخواه و کثرت تشمیس بدن و حتی که نظر بدان چنانچه گفته اند و سرکه و ادمان او زرد کننده چهره است و زیره شربا و نطوخا بسرکه و طول مقام در حمامات که زیره بسیار در آن باشد بیشتر
تناول سرکه و خوردن گل حتی که سده در عروق افکند و شیخ ... گوید که تغییر لون در اکثر یا از دفع طبیعت بود خلط مفسد لون را بسوی ظاهر جلد چنانچه در بحرانات و یا از
غلبه فضول در بدن بود اختلاط او با خون مثل آنکه در یرقان سیاه و زرد عارض شود و یا از فساد مزاج احشا مثل طحال چون از جذب سودا از جگر ضعیف شود و مثل جگر چون
از تمییز سودا یا صفرا از خون یا از دفع آنها بسوی مفارغ آنها ضعیف گردد و مثل معده چون از هضم تام ضعیف شود و یا از سوء تدبیر ماکول و مشروب چنانچه سیاهی رنگ
از کثرت خوردن پیاز و کرنب و زردی رنگ از کثرت تناول نانخواه و زیره و افاویه حاره حادث شود و از کلام بقراط مفهوم میشود که رنگ بدن تابع اخلاط بود چون
متحرک بسوی عمق بدن نباشند **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که نظر کنند اگر رنگ کسی بسیاهی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان سود یافته شود سببش یرقان
اسود باشد و الا حال طول مقام در آفتاب یا سردی یا هوای گرم یا قلت استحمام یا کثرت تناول ملوحات بپرسند پس تقدم هر کدام از ینها که بگوید سببش همان باشد و هرگاه این
اسباب یافته نشود سببش استحاله خون بسوداویت باشد و اگر رنگ شخصی بزردی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان صفر یافته نشود از حال تقدم طول مرض و غم و فقدان
غذا و کثرت جماع و ادمان جماع و قیام در هوای حار و شرب آب غیر جاری و خوردن نانخواه و زیره و سرکه و گل بکثرت سوال کنند پس اقرار هر کدام ازین اسباب که نماید سببش همان
باشد و الا حال جگر و معده نگاه کنند اگر در یکی ازین هر دو عضو آفتی و ضعف در افعال مخصوصه آن دریافت گردد سببش ضعف جگر یا معده باشد و ایضا در رنگ صاحب
سفیدی بیشتر بود و در لون مکبود زردی اکثر باشد **علاج** اگر سبب فساد رنگ دفع طبیعت خلط مفسد اللون را بظاهر جلد باشد تنقیه بمسهل موافق اخلاط نمایند و ادویه
جالیه چون آرد جو و باقلا و نخود و تخم ترب و ایرسا و تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کتیرا و بوره و مانند آن سوده با شیر آمیخته طلا نمایند و بعد خشک شدن بآب نیمگرم بشویند
و یا قدری روغن گل افزوده در شب طلا کنند و صبح آرد نخود که ... اجمل الطیب باشد بالیده بآب گرم بشویند و بروغن یاسمین چرب سازند و همچنین بدفعات استعمال نمایند
و اگر سببش کثرت ماده در بدن باشد تنقیه بدن از خلط فاسد موجب آن یعنی صفرا یا سودا نمایند چنانچه در یرقان اصفر و اسود مذکور شد بعده اطلیه جالیه استعمال کنند و اگر
سبب آن فساد احشا باشد بهر تقویت آن آنچه در باب ضعف معده و جگر و سپرز مسطور شد حسب حاجت بکار برند و اگر سببش طول قیام در آفتاب یا هوای گرم و سرد
باشد استحمام نمایند و بآب گرم انکباب کنند و عقب آن ادویه جالیه بمالند و در گرمی هوا ترک بدین استعمال کنند و اگر سببش تناول اشیای مغیر لون باشد ترک آن نمایند و اگر سبب
آن مقاسات امراض باشد تقویت بدن ... و المسک بعرق عنبر و شربت یاقوت و اگر بسبب فقدان غذا باشد تکثیر طعام مولد خون رقیق کنند چون
ماء اللحم و بیضه نیمبرشت و نخود آب و نخوانجیر فرمایند و اگر از غم باشد ازاله آن نمایند و تفریح قلب کوشند و اگر سببش کثرت جماع باشد ترک آن لازم دانند و اغذیه مولد خون خورانند و اگر
بسبب وجع باشد تسکین الم کنند **ذکر ادویه مفرده محسن لون** کثرت خوردن پیاز بسرکه پرورده در تحمیر وجه و تحسین لون مجرب سویدی ست و کثرت تناول
کرفس الماء و کذا قرصیا و کذا جوزجندم بعسل و کذا هلیله سیاه و کذا زیتون سیاه و کذا بقله ترنجان مسلوق و طبیب بروغن بادام و کذا برنج و کذا حاشا و کذا پرسیاوشان و کذا
عنصل بریان و کذا حب الآس و کذا احماما و کذا اسر کبوتر مع پرکه بران باشد سوخته هر روز نیم مثقال تا سی روز متواتر هر واحد محسن لون و مزیل صفرت وجه ست و اگر خبث الحدید
مثل غبار سوده و در صلایه دوازده بار شسته در دیگ سنگی اندازند و بران زیت آنقدر که شش انگشت بالای آن باشد بریزند و جوش دهند تا ثلث آن برود و حرف باریک سوده
یک وقیه آمیخته از آتش فرود آرند و هر روز یک ملعقه بلیسند تحسین و تصفیه رنگ نماید و حق آنست که خوردن خبث الحدید و معاجین آن در سرخ کردن رنگ و دفع زردی
آن عظیم النفع است و بتجربه راقم رسیده و خلط سنبل هندی و کذا سرکه عنصل در اشربه و اغذیه و غسل وجه از ایرسا و کذا بآرد نخود و کذا بآرد کرسنه و کذا بآرد باقلا و تخم شلجم و کذا بآرد
برنج و کذا بآرد ترمس و طلای روغن زنبق یا سوسن بموم ... بر چهره و کذا ... السحاب بآرد باقلا و کذا امیده گندم بسفیده بیضه ... و کذا ... و آرد باقلا و کذا آرد جو بآب
خوره آمیخته و نیز شرب شیر لاسیما شیر زنان و شیر بز و کذا آب نقوع نخود و کذا نقوع عنابه و کذا ... صرف هر روز بر نهار و کذا طبیخ ابریشم بشکر و کذا طبیخ انیسون یک محسن لون ست
و گویند که مالیدن برگ خربزه و گل آن ... ست گذاشتن خرقه مبلول بطبیخ شیطرج بر چهره سرخ کند **ذکر ادویه مرکبه که تحسین رنگ نماید** اطلیه که برای جلای
... و براقی آن معمول ترمس تخم ترب تخم شلجم ... قسط شیرین حب البان حسن یوسف یعنی کلملی هر یک چهار ماشه مروارید ناسفته دو ماشه سفیده کاشغری زراوند
... بیخ سوسن شیطرج قوه مصطکی زعفران ... باقلا آرد جو آرد نخود ... تخم ... کدو شیرین مغز بادام هر یک چهار ماشه کوفته

... و بکار برند ایضاً بجهت تصفیه و تحسین لون برای خیر النساء که تیار شده بود آرد جو آرد باقلا ... آرد عدس آرد نخود ... آرد ... هر یک ...
مغز تخم خربزه یکتوله کتیرا ... استعمال نمایند غمره مغز تخم ترب ... مغز بادام آرد برنج مغز تخم خربزه ... بنفشه مغز تخم خیارین ... خشخاش سفید ... سفیدگان ...
... با زیره ... کل خطمی استخوان پوسیده صدف سوخته لعاب بغول لعاب بدانه ایضاً ... چوب ... کابلی ...
... سنبل الطیب ... محلب ... سفایج ... ماهیزهره ... بشیر سوده و دیگر پوست درخت ... سورنجان ... بشیر سوده و دیگر ...
تخم ... حسن یوسف ... سنبل الطیب گل ملتانی سفیداب قلعی اکلیل الملک ایرسا و دیگر آرد عدس آرد نخود مقشر ...
... سفیده تخم ... آب ... شیر درخت انجیر روغن جنبیلی پوست تخم ... ایضاً بجهت آثار جلدیه و تصفیه لون مفید آرد ...
منقول ... روغن جنبیلی هر یک ده توله روغن گل یکتوله ... کرده بر بدن بمالند **غسول** که جهت دفع زردی بشود ... مجرب صاحب تحفه است
... شیح ارمنی ... بابونه ... شبت ترشی ترنج مساوی جوشانیده با آب آن روی را مکرر بشویند **اقوال** ... شیخ میفرماید بدانکه هر چیز که تحریک
خون ... بسوی جلد میکند آن رونق و صفائی و سرخی آن را ... و ... جلا ... می نماید جلد را رقیق ... برروی آن ... باشد لطیف
می نماید خصوصاً اگر دران ... باشد و باین همه احتیاج می افتد ... اشیای محرک خون بسوی جلد ... چهار گونه میکنند یکی تحلیه
خون خصوصاً ... دوم تنقیه خون سوم ... خون ... تحریک او بسوی خارج ... مجاری او چهارم ... بسوی خارج و اشیای
محسن لون بطریق اول مثل تناول نخود و ... شراب ریحانی ... تناول انجیر خون رقیق ... بسوی جلد پیدا میکند و بدین سبب ...
و بدن پیدا می نماید ... که رنگ ... رنگ را ... انجیر خشک ... خون لطیف ... حرارت غریزی را
بیفزاید و ... برای این مجرب ... شراب و شیر ... و اشیائیکه تنقیه خون ... کنند مثل اطریفل صغیر و ... مربی ... چون
... استعمال نمایند و ... کابلی قوی تر از اطریفل ... و آشیائی که بسط خون ... این فعل کنند مثل ... سعد ... چون ...
زعفران باوجود آنکه زعفران خون را رنگین ... شربت آن تا یکدرم ... زعفران نیم درم ... با شکر
بخورند و ایضاً ... محسن لون ... از درم تا دو درم چون ... خوب مخلوط کرده بنوشند ... مثل ترشح کنند تا
... خاصه ... و ... اکل ... و ... حرکات ... غضب ... در ریاضت معتدله ... سرور و طرب ... اشیای ...
از افعال و اعمال مثل سماع ... مجالست ... و نظر ... اصناف ... نظاره ... اشیائیکه از خارج ...
... غسولات ... آرد باقلای مقشر و آرد جو ... آرد گندم و نشاسته و آرد نخود خاصه ... عدس آرد برنج و ... السمک ایرسا
... و پوست بیضه و گوشت صدف ... سفیداب ... استخوان پوسیده و محلب و ... الطیب ... قوی ...
و بادام شیرین ... تخم خیار و خربزه ... و تخم ترب ... چهره ... صاف و پاک میکند طلا به نشاسته و کتیرا با شیر ...
... زرداب ... و شیر ... باشند و طبیخ ... اکلیل الملک ... طبیخ ... صدف ... بیضه و طبیخ ...
غسول جید ... تخم ترب ... تخم خربزه نخود نشاسته ... ازان غسول سازند **غمره** جید بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد ... آرد نخود ...
... نشاسته هر واحد ... مغز تخم خربزه ... زعفران بقدریکه رنگین کند شب طلا نمایند و صبح بطبیخ پوست خربزه و طبیخ بنفشه و مانند آن بشویند دیگر
بگیرند بادام شیرین ... آب بقدریکه همه را کافی باشد ... ادویه آمیخته طلا سازند دیگر آرد باقلا
... نخود ... گندم ... طلا ... قوی ... و نانخواه ... روغن بابونه ... شدید التنقیه ...
و کبریت ... سرگین ... نرگس **غمره** قوی بگیرند ... غلیظ گردد ... ازان یک وقیه بگیرند و باین ادویه ... سرگین ...
... آرد نخود ... مغز تخم خربزه سوده باهم آمیخته طلا نمایند **غمره** دیگر کتیرا و ... شامی ... غبار سوده و زعفران ... مغز ... هر واحد یک مثقال ... روغن بادام

طلا کنند چنانچه شب بخود حل سفید مغز تخم شرخ باشد بشیر ترجیح و طلا نمایند و صبح بشویند چهره بسیار سرخ گردد لیکن باید که احتیاط باشد زیرا که زرنیخ در چشم و قرحه میکند
پس مقدار او بسیار اندک و مقدار شیر زیاده کنند و این دوائیست قوی الجلا سیما را که در ابتدای جذام باشد و آنرا امتحان کرده شود و بهمین نام مند چون بران استعمال کنند آنرا زائل کند و ایضا
از چیزهائیکه مختص بهمین است و بقوت تنقیه نماید انیست سوم سفید بورق کندر کوگرد زرد مساوی بسرکه قرص سازند و خشک کرده نزد حاجت بسرکه و عسل استعمال نمایند
و کف بورق همین بهتر از بورق ست و ایضا بگیرند صابون خوشبو هر واحد یک رطل و در سه رطل آب بگدازند و بران کنند مصطکی و نطرون مساوی ده اوقیه اندازند و خوب بجوشانند
و شب استعمال کنند و ایضا آرد کرسنه و آرد نخود و باقلا و جو و ترمس و لوبیا و بیخ نرگس مساوی یک یک جزو و از صمغ و اصل السوسن نیم نیم جزو همه قرص سازند و بدانند که هر
آنچه در کلف و برش و آثار و کدورت خون نفع کند آن درین نفع قوی تر نماید و اندک از آن کفایت باشد خجندی گوید که زردی رنگ گاه از مقاسات امراض و صوم بسیار
و نقصان غذا و کثرت جماع و اوجاع حادث شود پس تدبیر هر واحد از آن بچیزی نمایند که مناسب آن باشد از تناول اطعمه جید الکیموس از لحم ماکیان و جوزه آن و تیهو و قطا
و چه ماهی حنراخی (?) و زرده بیضه نیمبرشت و قلیه بگدر (?) و پیاز و انگور پخته و استعمال حمام بآب شیرین و اجتناب از بیداری و جماع و غضب و عقب او اندکی از شراب ریحانی بنوشند
و استعمال اطلیه جاذبه خون بسوی ظاهر مثل طلا تخم خربزه و خردل و مر و مصطکی و کندر بشیر تازه کنند غمره مصفی رنگ هم شیرین مقشر نشاسته کثیرا همه را با آب معصفر آمیخته
بر رو طلا کنند و صبح بآب گرم مطبوخ بنفشه سبوس گندم بشویند غمره که روی را سفید کند و از اخلاط فاسده پاک نماید آرد جو آرد نخود و آرد باقلا نشاسته کثیرا تخم ترب بشیر سرشته
بر روی طلا کنند و صبح بطبیخ بابونه و بنفشه بشویند دیگر که چهره سرخ گرداند زعفران قوة الصبغ کندش مر مکی مصطکی مساوی آب پیاز بلبوس سرشته شب بر رو طلا نمایند
و صبح بآب گرم بشویند و گاهی احتیاج بتسوید چهره یا بزرد کردن آن بسبب مصلحت ها موافقند و غرض از آن آنست که احوال بر غیر مشتبه گردد طلائیکه چهره را زرد گرداند زیره
و زرنب معصفر چهره زرد سوده بر چهره طلا کنند و در طعام زیره بسیار اندازند و دانچه آنرا ابینند و کثرت بیداری و قلت اکل از مصفرات لون ست طلائیکه رنگ را سیاه گرداند نوره
و مرداسنگ آمیخته بر رو طلا کنند که آنرا آنچنان سیاه کند که انقلاع او دشوار گردد و هرگاه اراده قلع او کنند بسرکه که اندران اشنان سبز جوشانیده باشند بشویند و بصابون یا ترشی
ترنج و یا آب غوره بسرکه [illegible] تا بحالت اولی عود کند ابو منصور گوید که برای سفید کردن رنگ بگیرند نشاسته و کثیرا و بشیر سرشته طلا کنند و هرگاه خشک شود بران
اعاده طلا تا یک هفته نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و کثیرا و سفیدی بیضه آمیخته طلا نمایند و یا بدان هر روز روی را بشویند و آنچه از اغذیه رنگ را سفید و رقیق و صاف گرداند
خمیر و شحوم و امخاخ و ادهان و لبوب ست چون مغز بادام که از آن بخورند حریره که رنگ را سفید کند چون مداومت نمایند بگیرند شکر و در شیر حل کنند و از آن حریره به نشاسته
و روغن بادام بسازند قرص که همین عمل کند بگیرند شیر و در آن شکر حل کنند و در آن روغن بادام و مغز استخوان و سفیدی بیضه خوب مخلوط سازند و بلعاب گندم سرشته
بخورند و ابن ماسویه گوید که مداومت خوردن کرنب تحسین لون نماید و خوردن نمک بسیار در طعام صفائی رنگ برد و محمد بن زکریا گفته که طلای چهره بعسل در شب
و غسل او بآب در روز رنگ را پاک و صاف کند و اگر بدن و چهره را بقیمولیا یک رطل نطرون بریان ایرسا سعد سنبل الطیب هر یک یک اوقیه بشویند صاف و نیک گرداند و آن
اغذیه که رنگ را سرخ و صاف کند نخود و انجیر خشک و ترب و گندنا و نشاسته و پیاز و انار شیرین و گوشت و شراب سرخ و زردی بیضه بنمک و انگور و ثوم و کرسنه و انیسون
و زعفران ست و نوشداروهای خشک خاصه در تحمیر لون و استحمام بآب گرم شیرین رنگ را سرخ گرداند دوائیکه رنگ را سرخ کند بگیرند نوشداروهای خشک ده درم زعفران سه درم انیسون
پنج درم شکر برابر همه کوفته آمیخته هر روز دو نیم درم بخورند و تناول معجون احمر موصوف در باب علل جگر و همچنین معجون خبث الحدید و فنجنوش رنگ را سرخ و صاف کند
و اگر چند روز شیر بشراب آمیخته بنوشند تحسین لون نماید و ایضا خوردن خاکستر طرفا باشکر چند روز رنگ را سرخ گرداند و آنچه [illegible] را زرد گرداند مقام
در مواضع حاره و شرب آب ایستاده و بیداری و ادمان خوردن سرکاست و تناول گل انگشت و زیره و ناخواه خاصة ضماد اگلا و آنچه رنگ را سیاه کند آن تعرض آفتاب و باد
و تناول اغذیه نمکین و تعب و ترک استحمام و طلای [illegible] مسوده بر رو و در قول خجندی گذشت طبری گوید که فساد بشره گاه عارض میشود بر ابدان انسان از دو سبب
یکی از مرض و آن دو قسم است یا از فساد احشا مثل طحال و کبد و معده و یا از حمیات طویله و آلام شدیده دوم از بدی غذا و سوء تدبیر و این همه اولا محتاج باصلاح غذا
و اصلاح احشا و صبر بر آن باید تا آنکه هضم او قوی گردد و خون او تازه شود و اگر بعد از آن فساد رنگ باقی ماند این ضماد استعمال کنند بگیرند اشنان اصفهانی و آرد باقلا
و آرد ترمس و آرد نخود و مغز بادام مقشر و مغز هیل (?) و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و بادرنگ و کف دریا و گلی که در سفیداب یافته میشود مساوی همه سابیده بشیر تازه

اندکی عسل آمیخته شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند و گاهی این همه را بشیر آمیخته بر رو طلا می کنند و گاهی بلعاب اسپغول می آمیزند و بر پارچه طلا کرده بر روی می چسپانند بعده قطع کنند
با آب گرم که در آن سرطانات نهری جوشانیده باشند میشویند و این در تحسین لون متغیر از اسباب مذکوره بالغ النفع است و اما تحسین لون عرائس و الوان اصحاب پس بگیرند
سفیداب صفر کار از اسرب و رصاص قلعی میگیرند و در شیر زنان حل کنند و پنبه بدان بیالایند و روی را باب گرم شسته بجامه پاک کرده آن پنبه را بر رو بگردانند و ساعتی
روی را پوشیده بگشایند که این رنگ چهره صحیحان بسیار نیک کند و آنچه بدان تغیر رنگ بسوی سیاهی نزد حاجت او میکنند انیست که بگیرند خبث الحدید پیش عجبار
سوده و با عدس سوخته سوده آمیخته بر رو طلا نمایند بعده در حمام داخل شوند و بران آب نیمگرم بریزند بعده روی را بدست بمالند که این تغیر او بسیاهی شبیه بالوان حبشیان
گرداند و اما آن اشیائیکه بدان رنگ را زرد میکنند انیست که بگیرند زیره کرمانی و با بیخ آن زرد چوب بسایند و با آرد جواری آمیخته بر چهره طلا کنند بعده با آبیکه دران انجیر پخته باشند بشویند
که این چهره را مشابه رنگ مرضیان گرداند و آنچیز یکه بدان رنگ چهره سرخ شبیه بشقرت گرداند انیست که بگیرند شیطرج هندی و در سرکه جوش خفیف دهند بعده خرقه در سرکه
آلوده بدان ضرب خفیف متواتر بر چهره دهند که این روی را بسیار سرخ کند بغیر آنکه معلوم شود که این سرخی از لون طبیعی او نیست ابن الیاس گوید که هرگاه رنگ شاحب بود
و اراده سفید کردن او بود هر صبح جلاب سکنجبین ساده ده درم و شربت سیب ده درم بگلاب ده درم بنوشند و غذا قلیه با توابل از لحوم بره و گردن بزغاله بگذرد با پیاز و از اطعمه
غلیظه مولد سودا و خاصة از نانخواه و کرویا و حیص حذر کنند و غمره استعمال نمایند بگیرند بیخ نی و تخم خربزه و آرد ترمس و آرد باقلا و آرد جو و آرد نخود مساوی بشیر تازه سرشته بر رو طلا
کنند و چون اراده سرخ کردن روی باشد تدبیرش خوردن لحوم و حلویات و ترک استفراغ و شی بسیار و ریاضت و تعب و خواب و جماع است و از خوردن سیر و پیاز و گندنا و قلیه مبرد
و استحمام کثیر آب گرم و دلک جبه در حمام بخرقه بلکه لیکن معتدل کنند و چهره را بلک مع اندکی سفیداب ارزیز طلا نمایند گیلانی گوید که این غمره چهره را سفید گرداند جو مقشر حبه رفته
تخم خربزه آرد باقلا آرد نخود سبوس جواری کتیرا هر واحد دو جزو ترمس یکجزو همه را باریک سائیده بشب طلا کنند و صبح بشویند و سه روز یا پنج روز این عمل کنند و دیگر وجه اجلا و
بادام شیرین و کتیرا و آرد نخود و باقلا سائیده بمای الشعیر در شب طلا نمایند و صبح بآب سبوس بشویند و دیگر بگیرند آرد عدس و نخود و باقلا و آرد ترمس و جو بادام شیرین مقشر باریک سائیده
هر واحد یکجزو کتیرا نیم جزو بورق و ملح ارمنی ربع جزو همه را باریک سوده بشیر تازه بسرشند و بر رو طلا کنند و یکشبانه روز بدارند بعده با آبیکه دران سبوس آرد سفید جوشانیده باشند
بشویند و دو سه بار اعاده آن کنند تا آنکه روی سفید گردد و دیگر که بهتر است اشنان مدبر با آب چند بار خشک کرده سائیده یکجزو پوست بیخ ترب پوست بیخ نی هر واحد ربع جزو همه را
باریک سائیده با آب سرشته بر چهره طلا کنند و تضمید ببرگ کرنب یا ترب یا پودینه ترقوی تر از انست و کسی که اراده تحمیر وجه کند ادمان خوردن گوشت و شراب شیرین میکند و اکل ثوم و بصل
و استحمام آب گرم بسیار کند و چهره را دلک معتدل نماید و زنان با وجود این تدابیر بر چهره خود گلگونه مرتب از لک خوب ساخته باندک سفیداب ارزیز طلا نمایند سر هندی گوید که
در ... از مجربات خبث الحدید مدبر با ترصنعت ست بگیرند خبث الحدید کهنه که در ویرانه یافته میشود و در آتش سرخ کنند و در بول ماده گاو ناز اییده هفت بار سرد نمایند بعده در
نقوع ... هفت مرتبه بعد از ان ... ساخته در ظرف مسی نهند و بران برگ درخت پیپل بپوشند و زیر و بالای او پاچک دشتی نهاده آتش دهند تا آنکه اقراص بسوزند و در آب لیمو
هفت بار پس سرکه هفت بار همچنین در آبکامه سرد کنند بعده در آب کهیکوار اقراص ساخته بدستور سابق بسوزند بعد از ان در شیر آکهه تر کنند و بدان مطبوخ سازند و در ظرفی کرده
گل حکمت نمایند و در آتش پاچک دشتی بسوزند و بعد سرد شدن برآورده باریک سوده بردارند و بقدر یکماشه بروغن گاو آلت کرده بخورند و این مجرب جید است و جیز ... عقاقیر ... است

حفظ جلد از آفتاب و باد و سردی

شیخ میفرماید است که بسفیدی بیضه یا آب صمغ یا بموم روغن طلا کنند و یا بگیرند نان بیده و در آب ترکرده صاف نموده چندان سفیدی بیضه آمیخته بر چهره بمالند تجندی گوید که
این عمره در سفر برای حفظ وجه از گرد و سردی نافع است کتیرا صمغ عربی لعاب اسپغول خشک کرده لعاب بهدانه مساوی بسفیده بیضه آمیخته خشک کنند بعده سوده بشیر تخم
... سرشته وقت سیر طلا نمایند و هنگام آرام بشویند و ایضا کعک در آب تر کرده بر رو طلا کنند و این غمره با وجود منفعت مذکور چهره را سفید نیز کند آرد نخود نشاسته کتیرا سفیده بیضه
روغن حل تخم ماکیان آمیخته بشب طلا کنند و صبح بشویند بعده طلا نمایند عبد جانی گوید که سمید با کتیرا در آب صمغ حل کنند و با سپیده بیضه مرغ طلا کنند حکیم صادق علیخان مینویسند هرگاه
در سفر باشد ضرور است که رنگ روی او متغیر شود باید چیزی که مثل لعاب بهیدانه و کتیرا و صمغ عربی بر روی طلا نماید تا از اثر گرمی و سردی و غبار محفوظ ماند و زنان چنانکه
در آب خیسانیده طلا نمودن نیز مفید بعده مالیدن موم و روغن که موم سفید را در روغن چنبیلی گداخته مکرر از آب بشویند نیز دیدن سفیدست و بعضی عطر هم در ترکیب داخل میکنند که از ان خوشبو میشود

شقاق جلد و اطراف وجه

یعنی ترقیدن پوست بدن در هر موضع و دست و پا و روی سبب همه شقوق یبوست جلد است و این یبوست یا از اسباب خارجی باشد مثل گرمی مجفف یا بو منشعب نداوت یا سرمای
کثیف مجمد یا نشستن در آب سرد یا آبهای قابض چون شبیه و زاجیه ماندن آن و یا از اسباب داخلی مثل سوء مزاج یابس ساذج یا با ماده حاده حریفه مجففه و اکثر حدوث شقوق در کسی
افتد که مزاولت اعمال حاره محلله یا کشفه کند بواسطه کثرت تحلیل رقیق ماده و بقول شیخ شقوق پای گاهی بسبب ابخره ردیه و گاهی بسبب یبوست و قشف افتد و بالجمله گاهی
بدان انتفاع گردد بسبب چیزی یکبار از آن متحلل شود و بقول گیلانی حدوث این از یبوست ساذج بسیار نادر بود و گاهی از حدت اخلاط نیز حادث شود و صاحب کامل گوید که حدوث
شقاق حادث در کفین و اسفل قدمین و عقب از مره سوداء او از سوء مزاج یابس و دکه برین مواضع غالب آید و طبری گوید شقاقی که در عقب و دست حادث شود طبیب را لازم است
که از آن تهاون نماید چه اگر آن بزرگ شود عفن گردد و از حرکت منع کند و سبب اش آنست که پوست جلد و قشف اوست حتی که عضو منضغط سازد پس شق گردد و اکثر در سرما
حادث شود اما کسی که دست و پای و روی او و دیگر اعضا و سرا هر دو متشقق گردد آن بسبب حدت خون بران و غلبه یبس آن بود و بعضی گویند که انشقاق گاهی زنان را
در نزدیکی اوقات حیض و در افتادن آنها از ایام مقرره حیض بنابر توجه فضلات با عالی جاذب یبوست مزاج هم میباشد و بسا باشد که همه بدن را فرا گیرد چنانچه بعد آتشک بعضی را بود
و چون کهنه گردد و احداث جذام می نماید و این نوع عسر العلاج میباشد و راقم بعضی از صاحبان استسقای لحمی دیده که بر ساقها و خصیتین ایشان بسبب کثرت ورم و شدت
تمدد جلد شقاق عارض شده و از آن آب جاری گردیده و این علامت ردی است **علاج** آنچه از اسباب خارجی افتد تلیین جلد بقیروطیات و دهان مرطبه و شحوم نمایند و هر چه برای حفظ
جلد از آفتاب مسطور شد همه اینجا فایده میکند و آنچه از اسباب داخلی بود تبدیل مزاج و ترطیب کنند و لعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر دادن و شیر بز همراه خاکشی تدریج
افزودن معمول است و اگر بسبب خلط ردی باشد اول تنقیه به فصد و مسهل سودا از ملیلجات وغیره کرده ماء الجبن بدهند بعد از آن ترطیب بدن بنوشیدن شیرها و خوردن
روغنها و مالیدن مرطبات و قیروطیات باید کرد و اگر در قرب حیض افتد اول تا یک هفته متواتر اهتمام فرمایند و فصد هر دو صافن یا باسلیق یا عرق النسا کنند و باقی تدبیر آنچه
در احتباس حیض رقم یافته بکار برند که بهر و گشادن حیض خود بخود زوال می پذیرد و چون پیه بز گداخته مازو و کتیرا با یک سپیده بیضه باهم آمیخته در ترقیدگی پاشنه پا کنند نافع بود
و مغز ساق گاو و چربی و روغن بنفشه بادی کردن مردار سنگ آمیخته نیز فایده میکند و تشقق پا که از ملاقات اشیای سخت حادث شود قوابضات مانند حنا و بلوط و گلنار و پوست انار
و جوز السرو بگیرند و با سرکه جوشانیده ضماد کنند و شقاق چهره را از موم و روغنهای رطب و پیه بط و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه و روغن گل مرهم ساخته طلا کردن نیز سود دارد
و شقاق دستها را کنجد سوده و بنفشه سوده با دهان و شحوم سرشته نفع میکند **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** نافع شقاق اگر شقایق النعمان را با زیت در شیشه کرده سر او
بند نموده چهل روز در آفتاب بیاویزند شقاق عارض از سرما و حکه تابع آن را مجرب سویدی است و کذا ضماد علک البطم مخلوط بزیت خوشبو و کذا زفت بزیت گداخته و کذا
چربی بز با موم گداخته نیم گرم تا سه مرتبه و کذا زیت فتیله چراغ نهادن مجرب است **و ضماد** سرطان در روغن کنجد پخته تا مهرا شود و صاف نموده موم در آن روغن گداخته و کذا اشق
با آب حل کرده و کذا اقاقیا و کذا روغن حلبه ده درم موم ده درم و کذا لعاب حلبه بروغن گل و کذا انجیر کوفته در زیت و موم و کذا اسفیداج در روغن کتان و کذا عنصل بریان بعسل
و کذا [illegible] کنند روغن سفرجل با موم و کذا روغن بادام یا روغن گل [illegible] و کذا آب برگ انجیر سبز و زیت و موم زرد و کذا بادنجان که در درخت زرد شده باشد بر روغن
[illegible] شود و ضماد کرده موم زرد اضافه نموده و کذا اکلیل الملک و پوست انار و عدس با پوست او و عسل پخته و کذا زعفران و مرداسنگ کنند و کذا صدف سوخته
[illegible] آمیخته و یا بروغن گاو مخلوط کرده که مجرب است و کذا آب برگ انگور تازه و شب و عسل باهم پخته و کذا مصطکی در زیت گداخته و کذا صبر سوخته بزیت آمیخته
[illegible] شقاق بآب گرم و کذا صدف با ریگ سوده بقیروطی زیت و موم آمیخته **فطول** عصاره چقندر یا آب مطبوخ آن و کذا طبیخ شلغم و کذا طبیخ
کرفس [illegible] و کذا [illegible] نافع شقاق عارض از برد است **دیگر** برای شقاقی که بسبب ماده در دست و پا افتد صابون [illegible] با آب [illegible]
[illegible] شقاق کنند [illegible] بآب گرم مشبونه عمل کنند یک شب کفایت میکند **دیگر** برای شقاقیکه بعد از مرض آتشک دست و پا بهم رسد فلفل سیاه نیم [illegible] آب گرم
[illegible] دست و پا را در آن نگاه دارند تا دو ساعت و عمل چند روز بالکل زائل شود **دیگر** حرام مغز بز با روغن کنجد تازه [illegible] شقاق عجیب است
[illegible] شقاق است و پا مجرب آب گرم طبیخ قسط اطراف را ساعت بدارند پس روغن [illegible] بمالند و بجامه پوشند [illegible]

شیر و نخست طبرای ترقیدن پای مفیدست دیگر چرا یا آب حل کرده ضماد نمایند و بعد سه چهار گهری دور کرده روغن بیدانجیر بمالند **ضماد دیگر** جهت شقاق ازمجربات حکیم محمد زمان سنگ ریج
[illegible] سیاه بمالند و دست [illegible] **ایضاً** که بجهت شقاق [illegible] بیست بیحد موم [illegible] موم روغن [illegible] بجوشانند تا حل شود
سه درم [illegible] اضافه نموده طبخ دهند تا غلیظ شود پس موضع شقاق را آب گرم نرم کرده دوای مذکور را گرم کرده در شگاف شقاق بچکانند و اگر قوی تر خواهند [illegible]
اضافه کنند **قیروطی** برای ترقیدن دست و پا که از سرما بود آب نیم چقندر تلخم هر یک یک تو موم سفید بگیرند روغن بابونه هر یک سفیدطبی بدستور پخته پوست [illegible]
ایضاً که شقاق و درشتی چهره و دست و پا را نافع ست کتیرا زعفرانی طبب هر واحد یکدرم موم سفید سه درم روغن بادام یا روغن گل [illegible]
در هاون بمالند و اگر نشاسته و لعاب بهدانه و پیه مرغابی و شنگرف اضافه نمایند بعید نیست گردد موم **روغن** برای شقاق دست و پا و خشکی آنها از مجربات حکیم اجمل خان گل خطمی [illegible]
گل بنفشه نیم توله خسکدانه دو توله مغز تخم کدو دو توله پیه گرده بز چهار توله [illegible] روغن جنبیلی چهار توله گل خطمی و بهیدانه و گل بنفشه را شب در آب تر کنند [illegible]
بگیرند و از خسکدانه و مغز تخم کدو شیره بر آورند و موم [illegible] بدستور مرتب نمایند **مرهم شقاق** مجرب صاحب تحفه و بغایت موثر [illegible]
آن و شقاق لب و اطراف [illegible] چار [illegible] آزموده ست مالک ابجهم سه درم پیه بز دوازده درم در دیگ صناعت گداخته استعمال نمایند [illegible]
روغن [illegible] [illegible] مرهم دافع شقاق پاشنه و انگشتان پا که بهندی بنوائین گویند [illegible]
روغن [illegible] واحد [illegible] موم [illegible] [illegible] روزی چهار مرتبه زخم پر سازند و در فصل دیگر [illegible] روغن
چهار دام و موم نیم دام ست **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که در علاج عام شقوق واجب ست که تنقیه نمایند اگر خلط ردی باشد و تبدیل مزاج کنند اگر مزاج [illegible]
و روغنها بنوشند خصوصاً [illegible] مقشر تا یکنیم اوقیه هر روز [illegible] فشرده انگور یا در نقوع مویز شیرین چند روز متواتر و همچنین علیهم سرطانات نهری [illegible]
[illegible] روغن [illegible] اگر از سردی باشد [illegible] تلخم و برگ چقندر [illegible] بعماقیر رطبیات [illegible] زفت و قطران نفع کند و اگر از گرمی [illegible]
بارده رطبه [illegible] قبل [illegible] برطبیات و شحوم و امخاخ [illegible]
طلا کنند و این شقوق [illegible] سپید [illegible] ست بیضه و پوست سیر [illegible] شقوق حادث لب [illegible] ادویه جیده برای آن انست
[illegible] شحم [illegible] مثل غبار سوده [illegible] آتش گداخته آمیخته و گویند که چرب کردن ناف
وقت خواب و یا گذاشتن [illegible] شقوق پای اگر ممکن بود ازاله او بادامت نهادن پای در آب گرم [illegible]
[illegible] روغن [illegible] روغن پاچه و روغن [illegible] روغن که از چکیدن [illegible]
[illegible] علاج کنند پس اگر فائده نشود و احتیاج شود [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] پای در آب گرم [illegible] کتیرا مثل غبار سوده پر کنند که این عجیب ست **ایضاً** بگیرند موم و روغن کنجد [illegible] عاقرقرحا
[illegible] این نیز عجیب ست [illegible] عجیب ست [illegible] شحوم خیلی سود مند و **ایضاً** طلا سرطان سوخته سوده
[illegible] شقاق [illegible] انفع و اسرع ست [illegible] علک البطم [illegible] شقوق [illegible]
تا بغایت مفید ست [illegible] تخم [illegible] آب [illegible] شقوق [illegible]
و موم [illegible] مساوی [illegible] روغن کنجد [illegible] طلا کند [illegible]
و مثل غبار سایند و اسفاناج [illegible]
[illegible] روغن [illegible] شقاق [illegible] علاج شقوق [illegible]
[illegible] اسفناج مثل غبار سوده ضماد [illegible]
نمایند دیگر موم زرد و روغن گل [illegible] [illegible]

و سنج و بنادر شقاق طلا کنند بعده اگر چهره را آب نیم گرم بشویند بعده حمام داخل شوند و آب سبوس جو ازان بشویند و یا بگیرند موم و زیت و دران آنک و زنگار اندازند
و بر و طلا کنند و یا بگیرند شحم بط و دهن جبه و علک البطم بهم حل کرده بر وی طلا نمایند هر گاه که آنرا شقاق عارض شده باشد و یا بگیرند شاخ گوزن سوخته یک جزو
و پیه بز سرشته بر شقاق طلا کنند طبری می گوید که علاج شقاق پاشنه اینست که بگیرند سبوس گندم و یا تخم خربزه کوفته در آفتابه بجوشانند بعده پای در آن نهند بعده
بعد نرم شدن بجز دست یا بنجار و آهک بخوابانند حتی که شقاق و حوالی آن از جلد پاک گردد بعده بپارچه نشف نمایند و شق را باین مرهم کبس کنند بگیرند پیه گرده بز بی نمک
و بگدازند و بران زفت رطب اندازند حرکت دهند و بیخ شقوق ابدان کبس نمایند و برین مداومت کنند که صحت تمام بخشد و چون صحت یابد آنرا پاک کنند و زفت و مازو و موم
و پوست انار کبس کنند که این تقویت آن محل کند و هر وقت شق بنضم نماید گاهی بران حنا بسرکه سرشته و مازو می بندند و این بعد زوال رد البته می باید و کسی که معتاد تشقق پاشنه در شتا باشد
باید که در ابتدای فصل خریف فصد کنند بعده هر پاشنه را بموم روغن استعمال نمایند و پای را به پنبه پیچیده بدارند و بران موزه بپوشند و از هوا البته نگاهدارند که از ین اصل شود و هر گاه که
مدت تحلیس گردد و گاهی باین طور علاج کرده میشود که بگیرند مغز پنبه دانه و باریک سایید بران پیه بز غیر گداخته اندازند و بر دو باز بکوبند و بر شقه باون بمالند تا مخلوط شود و مثل
مرهم گردد پس بر موضع شقوق طلا نمایند که این در یک روز صحت بخشد **و اما شقاق انگشتان** و پشت کف را باین روغن علاج کنند که زفت را بروغن بجوشانند پس بگذارند
تا روغن بالای آن آید چون سرد شود بعده آن روغن را بگیرند و ازان موم روغن ساخته بر شقاق دست و انگشتان طلا کنند که این در یک شب کفایت کند چون از هوا حفظ آن
نمایند و اگر این اثر نکند باید که اول شقاق را در حمام بشویند و پاک کنند بعده از پارچه نشف کرده بموم روغن مذکور طلا کنند و از هوا محفوظ دارند به پوشیدن دستانه و سایدن آن
دو آب مختلف بران از گرم و سرد و اگر بر آب سرد عقب آب گرم مداومت نمایند از شقاق سالم مانند **و اما** کسی که دست و پای و چهره او در گرما و سرما متشقق گردد و این
بسبب حدت خون و غلبه یبس بدن باشد و علاجش استفراغ خفیف است بعده نوشیدن ماء الجبن و روغن بادام شیرین و میل به تبرید و تدبیر مرطب معتدل برای خون کنند
مثل نوشیدن ماء الشعیر و خوردن جوزه مرغ و پاچه بزغاله و مانند آن **ابن نوح** گوید که شقاق و تقشر پاشنه از یبوست غالب بود و علاجش اینست که پیه بز بگدازند و دران
مازو سوده انداخته در هاون بمالند تا هموار گردد و در شقاق پر کنند و یا بگیرند پاچه و دران اندکی قند انداخته بپزند تا غلیظ گردد و بران نهند و یا بگیرند روغن و موم و آب برنج خوش
و مغز ساق گاو و کتیرا و مازو باهم آمیخته بران نهند و یا بروغن ... کنند و اگر این فائده نکند ساعتی بنشانند آب گرم نهند بعده ... بگیرند یک اوقیه مرداسنگ سه اوقیه کرده
در یک رطل زیت بپزند تا غلیظ شود بعد ازان یک اوقیه بارزد و نیم اوقیه کتیرا دران انداخته در هاون بمالند و استعمال کنند و یا بگیرند نخود سوده با ترب بیامیزند و اگر تشنج و تشقق
دران بعض اعضا بهم رسد و شقاق را منضم کنند بعد و زند و برو بندند و اگر شقاق بدست و پای و جمیع بدن عام گردد علاجش اینست که روغن کنجد یا روغن بادام شیرین
هر روز بقدر بیست درم بشراب رقیق مائی یا آب انگور سفید رقیق بنوشند بعد ازان برای تنقیه مطبوخ افتیمون بنوشند بعده یکهفته دیگر روغن بیاشامند و قصد استعمال مرطب
بدن کنند باغذیه و استحمام آب شیرین و مالش بروغنهای مرطب و نهادن عضو در آب گرم که دران سبوس جوشانیده باشند و یا مرهم که دران لعاب بهدانه است و دو
قول صاحب کامل گذشت بمالند و یا در حمام داخل شوند پس هر گاه شقاق نرم گردد کتیرا مثل مرهم سوده بران پاشند و بعد آن نباید نشست **ابن الیاس** گوید که آنچه از اسباب
خارجی بود بگیرند موم صاف و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و خطمی سوده و کتیرا و صمغ آو مساوی سودنی را سوده و گداختنی را گداخته باهم آمیخته موضع متشقق را بدان طلا کنند
و یا موضع را باب گرم که دران بنفشه و بابونه جوشانیده باشند بشویند و آنچه از اسباب داخلی باشد تنقیه خلط محترق بمطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله زرد مقوی بافتیمون تربد کنند
و از اطعمه غلیظه مولد سودا حذر نمایند و باغذیه محمود الکیموس غذا سازند و هر روز شیر تازه یک اوقیه بنوشند و هر روز در حمام داخل شوند و آب نیمگرم که دران بنفشه و خطمی و نیلوفر و خشخاش
پخته باشند بر بدن بریزند و مالش بروغن گل و بنفشه یا کدو و یا روغن گل بعد خروج از حمام نمایند و بر موضع متشقق مغز ساق گاو و پیه ماکیان و بط و مرغابی و نشاسته و کتیرا و لعاب
بهدانه طلا کنند و یا بگیرند موم صاف و روغن مغز ساق گاو و روغن بادام شیرین و روغن تخم کتان و روغن بنفشه همه آمیخته دران ... انداخته بر چیزی که جلد او
شق گردد طلا نمایند و یا بگیرند روغن گل و روغن بنفشه و روغن پیه بط و مرغابی و روغن پیه بز و دران شاخ گوزن سوخته سوده آمیزند و بر لب متشقق طلا کنند و بران
پوست بیضه بچسپانند و در شقاق دست و پا عقب ضماد زفت و کذا علک البطم که در قول صاحب کامل گذشت طلا کنند و یا کنجد سوده بروغن بنفشه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند
خشک ... نیک سوده هر روز دو بار طلا کنند و هر گاه شقاق بزرگ ... باشد باین دوا بند شود و تنقیه بدن بعد نضج اخلاط محترقه بمطبوخ افتیمون یا بحسب آن بمطبوخ هلیله کنند

استعمال نمایند و با غذیه مرطبه مثل اسفیدباجات و محدی غذا سازند و با خضاب پای بحنا و لعاب اسپغول و حلبه سوده سرشته با کرده و در شقوق قیصب بگیرد و بعد شب
و مغز ساق گاو و موم سفید و روغن کاکنج و حلبه اگر انداخته و مداسنگ بریان انداخته بر شقاق پا بسته طلا کنند انطاکی گوید که در علاج شقوق بسبب تحلیل مثل اعضاب
و سیلان رطوبات مثل زرنیخ کفایت میکند صرف شحوم و لعابات و روغنها و آنسبب آنچه کلی از فساد خلط و حدت او بود تنقیه و اصلاح غذا نمایند بعد از آن طلا کنند و آنرا شیافی محمد
شقاق چهره و شفاه باطلب لعاب بهدانه است و شقاق لب را روغن حنا و بنفشه و شقاق دست را دوائیه خشک سوده و شقاق پای را زردو خاکستر بلوط را با شحوم و موم و ادهان و زرفت
و مرداسنگ و خاکستر شاخ گوزن و مرداسنگ کافی و حلق و شقوق ست و کذا قشف و شحوم ایلاقی گوید که اسفیداب ارزیز و یا اسرب و روغن سندروس سرشته و در طرف تبرگی پر کنند و نیخ
بود و اگر پوست و پای را مرغ و رقیقه با شلغم بریان جلال کنند و موم و روغن زر میان نهند و به خاکستر گرم بپزند و طلا کنند و اگر شلغم پاره کنند و در روغن گنجشک شاته جمله کنند طلا نمود کیلانی
گوید که در شقوق حارات را طلا و جمل ارتقیه بیادرت بحمام نکنند بلکه تأخیر او تا تنقیه بدن نمایند و مالش بسکر را منفعت قوی است و دوشیدن البان از پستان بران بسیار نافع و تحلیل طبیخ بنفشه
صبح و شام خیلی سود مند و سعوط به روغن بنفشه و مالش جمیع مفاصل و بنات بموم و روغن نافع است و روغن معمول از سندروس درین باب منفعت بین دارد و کذا اشقاق از مرض حاره در وهم را بگیرند سر
و روغن کتان بپزند تا غلیظ گردد و بر شقاق بچکانند و آنچه رعایت آن بعد معالجه سزاوار است آنست که موزه بپوشند و پای را از غبار و خاک محفوظ دارند و گاهی بورق بعسل آمیخته
چند بار می چسپانند و نفع میکند و گاهی صمغ صنوبر بران الصاق می نمایند و ده روز بران میگذارند و اگر از آن چیزی کم شود تجدید آن کنند بعده موضع را بشویند

قشف و تقشر جلد یعنی خشونت و درشتی پوست و جدا شدن پوستهای باریک از جلد

سبب قشف جلد خلط سوداوی است که از احتراق رطوبت و رمادیت آن متولد شود و پس اگر دران حدت بود سبب قشف خارش باشد و الا بی خارش بود و سبب تقشر جلد نیز ماده سوداوی
محترق است مگر آنکه بعض لذاع باشد و لهذا این بدون خارش متعلق نبود و گاهی تقشر قدمین از اذیت موزه تنگ و اشیای درشت بود و گاهی از جلد پیشانی قشور باریک جدا شود و با وی
اندک حکه بود و آن مرض معروف بحکاک الجبهه است و در بحث قوبا در قول طبری مسطور شد **علاج** تدبیر این بعلاج شقاق جلد نمایند یعنی تنقیه بدن بمسهل سوداو ماء الجبن مع طبیخ
و تبرید مزاج و ترطیب و در آن بحمام بردن و غرغره و نوشیدن شیر تازه و حمام دائم و لزوم آرام و مالش بقیروطیات و ادهان بارد و رطب نمایند و در تقشر قدمین که از موزه و غیره عارض شود ضماد قابضات
از ضماد غیر آن که در علاج شقاق مذکور شد باید کرد **صاحب کامل** گوید که تقشر جلد را این طلا نافع است مویزج و ترمس و قرنبا ناسادی همه را باریک سائیده بسرکه حل کرده طلا نمایند
و بابونه و سوسن آسمانجونی سوده بعسل سرشته طلا کنند بعده در حمام داخل شوند و یا بگیرند گوگرد و نخود و زرنیخ و باریک سائیده بسرکه خمر سرشته طلا سازند و اگر مرداسنگ بسرکه و روغن گل
بسایند و بر بدن طلا نمایند منفعت بین نماید **طبری** گوید که علاج قشف جلد فصد مریض است اگر در خون او چیزی از آن خلط بود تنقیه بفصد کنند و بعد چند روز از فصد این
مطبوخ افتیمون بنوشانند بگیرند بلیله سیاه و کابلی و زرد از تخم پاک کرده افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم بلیله و شیر آمله هر واحد سه درم شاهتره افسنتین رومی هر یک ده درم
حشیش غافث و قنطوریون دقیق هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم غاریقون و تربد هر دو نیمکوفته در صره بسته هر واحد یکدرم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید
مالیده صاف نموده هفت درم شکر بران انداخته نیمگرم بنوشند و این استفراغ بدین مطبوخ برای استظهار است حتی که اگر در بدن چیزی از آن خلط باشد مستفرغ گردد و هرگاه از آشامیدن آن
و دوا فارغ شوند لزوم اطریفل صغیر بگلقند سرشته باید کرد و از همه اطعمه غلیظه مولد رطوبت غلیظه یا سودا مثل لحم بقر و صید و ماهی شور و پنیر و مانند آن پرهیز کنند و نظر بقوت
مریض نمایند اگر متحمل استفراغ دیگر باشد تنقیه سر او بحبی که دران این قوت باشد مثل حب قوقایا کنند و بعد از آن ماء الجبن به روغن بادام شیرین و تلخ بنوشانند پس اگر ببینند که بدن
او تری اخذ نمود و حال او نیک شد از شرب ماء الجبن باید دانست که بدن او علاج قبول نمود و اگر جلد او بر یک حالت ببینند احشا و معده او را امتحان نمایند اگر در احشای او فساد
و غلظ باشد علاج آن کنند و تعدیل مزاج جمیع بدن او نمایند بعده روغن بنفشه و شیر دختران با هم آمیخته در بینی بچکانند و بر همه بدن او موم روغن و شیر بهم متواتر طلا کنند
بعد از آن امر بدخول حمام کنند و ترک اطالت دران نمایند و بدن او بآرد باقلا و آرد کرسنه و مغز خربزه مع آب و بمالند و چون از حمام برآیند روغن بنفشه و روغن کاکنج
ببدن بمالند پس اگر مرض دشوار گردد و با آب جو و آب چقندر و آب خبازی همه مطبوخ در شیشه تا آنکه متحد گردند بعد از آنکه بران روغن بنفشه و روغن کاکنج و روغن نیلوفر
انداخته در شیشه بجنبانند تا یکذات شود حقنه کنند در هر روز یکدفعه که باین تدبیر صحت یابد و نافعترین چیزیکه درین مرض دیده ایم سیاه شبیه است که آن نیمگرم باشد شرب
و جلوس در آن نمایند و اگر با قشف خارش باشد با وجود این ادویه مذکوره نفع میکند آنرا آب چشمه کبریتیه و مالش بروغن قلی با سبکه با پیچ طور که برگ خرزهره در روغن بجوشانند



تا آنکه بدو غن سبز گردد و بعد چندین روغن یاسمین آمیخته بمالند که این خارش و تقشر جلد زائل کنند و لازم است که صاحب این مرض از هوای متقشف و استحمام آب شور بازدارند یا حار چند
نماید **ایضاً** او گوید که تقشر جلد که او را الحیه در جمیع بدن است قریب بتقشف جلد است و سبب فاعل هر دو قریب یکدیگر است بغیر آنکه خلط موجب تقشر حریف لذاع بود و آن
خلط یا خون باشد که حدت پذیرد و از عفونت حریف بیاینر دو یا طوبت بود که متعفن شود و حدت یابد و یا صفرا حاد الکیفیت لذاع باشد و یا سودا باشد یا الحرارت بسبب احتراق خلط
بوده و هر سبب که از این اسباب باشد علاج و احد است و تغیر در آن اندک بود و در معالجه این ادویه که مقابل این اسباب کنند جمع میکنیم پس می باید که فصد مریض از هر دو دست کنند اگر
قوت و اطاعت کند میان هر دو فصد فاصله کمتر از یک هفته دهند و بعد فصد تنقیه باین مطبوخ نمایند افسنتین هفت درم شاهترج و تمر هندی از هلیله و تخم پاک کرده پوست هلیله زرد
هر واحد بست درم بر سیاوشان ده درم ترنجبین پانزده درم آلو سی عدد عناب چهل عدد در ده بغدادی یک کف برگ عنب الثعلب یک کف لک کوفته ریوند چینی هر واحد درم
مویز منقی پانزده درم همه را در چهار رطل صغیر آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بالای آن پنج درم شکر و پنج درم روغن بادام شیرین انداخته بنوشند و دو سه مرتبه باین مطبوخ
تنقیه نمایند تا آنکه قوت او قریب بسقوط گردد و از غذا باسفیدباج مرتب بلحم گردن بزغاله و بر مغز سر آن اقتصار ورزند و اگر میسر نشود مزوره مرتب از ماش کدو و اسفاناخ دهند و از فرو رات
تنقیه منع کنند تا قوت او باز آید پس اگر قوت بینند و مرض زائل نشود و فصل ربیع باشد ماء الجبن مصنوع با فسنتین و هلیله زرد و ریوند بنوشانند و باین تنقیه او بسیار نمایند و غذا او را از
شرب ماء الجبن زیرباج مرتب بپاچه بزغاله و لحم بچه مرغ باشد و این ماء الجبن مذکور هفت روز بیاشامند مگر آنکه اسهال بر آن اسراف نماید که در آنصورت این ماء الجبن قطع کنند سکنجبین سفرجلی
بنوشانند پس اگر سکنجبین معده او را قریع یا امعای او را لذع کند آنرا بروغن گل و تخم بارتنگ یا انیسون تنها بدهند حتی که شرب او تا بست روز تمام شود بعده قطع آن کنند و بمزاج نظر
نمایند اگر مزاج حدت پذیرد لزوم شرب ماء الشعیر بجلاب کنند تا آنکه مزاج او اعتدال یابد بعد اعتدال لزوم مالش بموم روغن کنند که این چیزی را که در جلد باشد خارج کند و روغن
بنفشه و روغن نیلوفر بمالند که از طبیعت هنوز مائل کردن خلط بسطح بدن یا روح آنست هرگاه حاد باشد و امر بدخول حمام در هر سه روز یکبار کنند و بدن او را بسبوس و سپیده
یا آرد باقلا یا آرد نخود یا تخم خربزه و خیار و بادرنگ کوفته یا آب گل میده کوفته افشرده بمالند پس این مرض باین تدبیر بی شک زائل شود و واجب است که بحمایت طبیب حفظ او از طعوم
غلیظه و حریفه و هوای داخل باشد و بعضی اوائل ذکر کرده اند که اغتذا با رد گندم و باقلای مقشر بسیار حب دادن بروغن بادام شیرین خوردن این مرض را زائل کند ابن الیاس گوید
که در تقشر جلد هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم با آب گرم حل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و نخود سازند و تا شش روز برین نهج سلوک نمایند و هرگاه نضج
تمام دریافته پرید آید تنقیه بدن باین مطبوخ کنند هلیله کابلی زرد و سیاه هر واحد پنج درم سنای مکی هفت درم بسفایج تربد خراشیده کوفته گل سرخ نیلوفر
تخم کاسنی اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم تخم خیار و تخم خیارین هر واحد سه درم آلو عناب و سپستان هر واحد بست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل
آید و در آن فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و بعد اسهال در آخر روز مزوره ماش و نخود و مغز بادام و گوشت بچه مرغ و ماکیان و بزغاله
غذا سازند و بعد تنقیه تام ترطیب بدن بماء الجبن کنند و در هر هفته دو مرتبه حمام استعمال کنند و بعد خروج از حمام مالش بدن بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین و روغن کدو
نمایند و یا بگیرند روغن بنفشه و روغن کدو و روغن مغز ساق بقر و روغن پیه بط و ماکیان و نیز موم سفید و از آن قیروطی ساخته بر بدن بمالند و صاحب این را از اغذیه غلیظه و سوداویه و
محرق اخلاط حذر کنند و امر بحمل نگذارند که گاهی موودی بجذام میگردد سعید گوید که علاج تقشر جلد و تحفظ آن باصلاح اغذیه کنند زیرا که اکثر این مرض کسی را اند که مداومت
رویه نماید و کسی را که حرکت بدن او کثرت نماید و کسی را که حمام کم کند و ترطیب ترک نماید و دوام اشیای یابس کند پس اگر بدن ممتلی از خون ردی باشد فصد مریض کنند و اگر غالب
غیر خون بود اسهال او نمایند و امر بدخول حمام کنند و تعدیل غذای او نمایند و اسفیدباج چوزه مرغ دهند و بعد از آن اطلیه استعمال کنند و این طلا تقشر جلد را نفع میکند مرداسنگ
و ترمس و بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ کرم ابیض معروف بفاشرا این همه کوفته بیخته بروغن گل طلا سازند و بعد طلا مریض امر بدخول حمام کنند پس اگر نفاخات حادث شوند تحفظ
مملو از ماده باشند بتبگاه هر روز دامن بعد آن بعد از آن بوضعی مرانگ بخیزید تاه مرافعه بیایی و پرمو بقیل نرمه تا تخت گردد

تدبیر ... دو ابرص

خشونتی ست سرخ یا سیاه رنگ ... بپیشانی و بهر ... بلی ... تقشر ... تمام بدن ... علاج مرض آتشک ... از خوردن ... نجات
افتند سببش ماده محترقه است علاج ... صاحب مزاج ... را بگیرند و بعد یکدو ساعت

آب نیم گرم بشویند و اعاده آن کنند چند بار و دیگر ادویه مفرده و مرکبه نافع این مرض که تعلم می آید حسب ضرورت بعمل آرند بخور نافع چهاجن پوست مغیلان پوست درخت ببول هر یک نیم آثار در دو آثار آب اندازند و یک سرپوش گلی بر آن پوشانیده بجوشانند بعده بخارات را پوشیده بخار آن بدست و پا رسانند و به آب نیم گرم آن دست و پا را بشویند پس سنگلاخ مالند نوع دیگر گیاه خود را با بیخ و برگ و شاخ ریزه ریزه کرده در آب در آوند گلی بدستور جوشانیده دست و پای مریض بروغن گاو چرب کرده مالیده بخار آن گیرند هر گاه آب نیم گرم بماند دست و پا بشویند نوع دیگر پوست درخت نیم یکدام تومری تلخ یک عدد هر دو را کوفته در چهار آثار آب بجوشانند تا نصف بماند دست بر بخار آن بدارند و بعضی نیم دام کاغیس هم داخل کرده اند نوع دیگر فلفل سیاه را در آب جوشانیده عضو متورم را بر بخار آن بدارند یا بمالند بدان آب تر کرده بر آن گذارند خشکی که بشکل قوبا بر دست و پا یا عضوی دیگر بعد از آکله حادث شود [illegible] گردد دوائیکه نافع چهاجن و پرس و سوزاک و حمی الاثر است تخم خشخاش سفید در شیر میش یا در آب سائیده صبح و شام هر دو وقت بمالند در ده روز صحت کلی حاصل شود ایضاً بالائی شیر با خاسوده آمیخته بر کف دست مالیده باشند ایضاً شیر بز یا گاو نیم آثار جوش دهند و سرکه انگوری نیم پاو در آن آمیزند هر گاه شیر پاره شود از پارچه تنک آب و صاف کرده در شیشه بدارند و همین آب بدفعات مالیده باشند ایضاً نوشادر در روغن تلخ بسایند و بر دست و پا بمالند ایضاً شیر آک یکقطره با یکقطره روغن کنجد حل کرده بر دست بمالند در یک هفته صحت یابند ایضاً شیر آک در ظرف گلی بگیرند و فلفل گرد سائیده در آن آمیخته بمالند ایضاً که چهاجن را نفع تمام دارد بگیرند قسط یعنی کوٹھ بقدر نیم پاو و بکوبند که باریک شود در دیگچی رویین وسیع انداخته آب بقدر مطلوب انداخته بجوشانند تا قوت او در آب آید بعده آتش از زیر او کم کنند تا آب آنقدر گرم بماند که دست در آن توان نهاد پس دستها را در آن در آرند و اندرون آب بدان دوا دستها را باهم بمالند و آب بدستور گرم باشد همچنین یکپاس کنند بعده دست بر آورده تا چار گهری روغن زرد بر دست بمالند بعد از آن بپارچه پیچیده زیر بغل دو گهری بدارند تا گرم بمانند و دو سه روز اگر سردی نرسانند بهتر است و اولی آنکه این عمل در شب کنند و باز همچنان بخسپند و این مجرب است از یکروز زیاده حاجت نمی افتد و اگر چهاجن در تمام بدن باشد همان قدر قسط زیاده بگیرند و در دیگ کلان جوشانیده در آن بدستور بنشینند و روغن بمالند دوائیکه از بیاض والد مرحوم منقول است تال کهانا در شیر میش سائیده در روز و شب پنج شش بار بمالند این پرس که از مواد سوداوی در دست بهم میرسد در دو هفته دور میکند دیگر برای پرس که در دست میشود [illegible] صندل سفید صندل سرخ هر یک یک توله مرداسنگ یکماشه روغن گاو ده توله روغن اجوائن با آب شسته ادویه سائیده آمیخته ضماد می نموده باشند روغن جهت چهاجن گهی دو توله سیندور چهار توله بنگ اعلی هشت توله روغن کنجد نیم سیر اول روغن را بجوشانند چون کف نشیند سیندور بیندازند بعد یکساعت گهی و پس از یکساعت دیگر بنگ انداخته فرود آرند وقت خفتن بر دست و پا هر جاکه باشد این روغن مالش نمایند بر آتش دست و پا گرم سازند و گهری چرب کرده باهم مالیده بر آتش گرم کرده باشند ضماد برای چهاجن برگ ناگ شنبه خشک شب جانی پیپر یا کها سائیده ضماد نمایند و برگ بهر و ختی که بافته نهاده بپارچه بپیچیده بخسپند صبح بشویند همچنین چند روز بعمل آرند طلا برای چهاجن [illegible] ابر کته اجوائن سلفا هر یک یکدام روغن گاو چهار دام در ظرف مس با چوب نیم سه روز سحق نمایند بعد از آن طلا کرده بآتش گرمی دهند ایضاً [illegible] سیندور رهرپات یکدام [illegible] زرد [illegible] سفید هر یک نیم دام [illegible] تخم تربوز یکدام سریشم با قدری آب بر آتش حل کنند و اجزا را کوفته بیخته داخل نمایند تا مثل مرهم شود قدری از آن [illegible] بر موضع شقاق بگذارند تا هفت روز ایضاً خاکستر قوم خار دانیم دام شنگرف یکدام هر دو را در سرکه کاهی حل کرده [illegible] نگهدارند هر روز اندکی بآب سائیده بمالند مرهم برای چهاجن و آثار مواد سوداویه و پوست آن مجرب حکیم شریف خان صاحب گل بنفشه [illegible] خطمی هر یک یکتوله روغن چنبیلی ده توله روغن گل یک توله [illegible] موم سفید [illegible] هر یک [illegible] بهم [illegible] مرهم تیار نمایند مرهم دیگر برای پرس چهاجن هم [illegible] سوخته آمله سوخته هر یک [illegible] نیم [illegible] روغن تلخ [illegible]

سحوج جلد یعنی خراشیدگی پوست بدن

و این گاهی بوجه گاهی بی ورم و گاه [illegible] جلد خراشیده شود و منقطع گردد یا متعلق باشد و محتاج بالصاق گردد و بقول طبری [illegible] چنانچه از [illegible] یا بسبب [illegible] وقوع بران [illegible] یا از سواری اسپ یا ان و یا از تنگی موزه و شراک نعلین و یا از کشیدن ریسمان [illegible] علاج آنکه سبب [illegible] اشیای درشت و یا بسبب تار سپ و یا بسبب تنگی موزه و مانند آن پوست بدن خراشیده شود فصد کنند و خرقه [illegible] طلا نمایند و یا روغن گل بمالند و گل سرخ و برگ مورد هر دو سائیده بر آن پاشند و یا مرهم سفیداب کافوری نهند و اگر [illegible] سبب [illegible] حادث شود نافع بود همچنین [illegible] کدوی سوخته نیز عجیب است و لعابات [illegible]

ریسمان واقع شود مفید بود و اگر بسبب عرق حادث پوست کنج ران و اطراف خصیه و مانند آن ریشه شود باید که گیلا و خاکستر برگ حنا در روغن حنا آمیخته ضماد کنند و یا حکاک ...

و سفیده انزروت و مرداسنگ در روغن حنا طلا نمایند نافع بود و مرکب مرهم اللغوین و مرداسنگ را سوده پاشیدن نیز مفید است **اقوال اطبا** سویدی گوید که ذرور پوست ... سوخته و کذا صنوبر صغار و کذا ریشه خشک سوخته و کذا گلنار و کذا ادیم سوخته و خاکستر کاغذ و کذا لیف خرما و کذا آب ... نافع است **طبری** گوید که علاج سحج و نفاخات که از تنگی موزه و انچه از سواری اسپ حادث شود قریب بیکدیگر است باید که تنقیه صاحب او از فصد کنند بعد ازانکه موضع را با آب سرد تر کرده سرد نمایند ... و بیک گاه حرقت و سحج ... که بخ ... بهی الکند بگیرند مرداسنگ سفید ... زنجبیل ... چوب نیم خرد بعد موم و روغن گل که ... آتش فرود آورده ادویه خشک سوده آمیخته حل سازند بعد ازان اندک اندک بول اطفال بریزند و بر موضع استعمال نمایند که این حسن التاثیر مجرب است و بعضی اطبا سفیده بیضه و بول اطفال می آمیزند و این بهر تسکین وجع و حرقت بهتر است غیر آنکه مدت صحت طول میکشد و آنچه بر سحج طلا نمایند این مرهم است بگیرند زرده بیضه ... و روغن گل انداخته این زرده بیضه بران ریزند و دائم حرکت دهند و آن بر آتش باشد حتی که منقطع شود بعد ازان ... کنند و بران اندک سرکه و اندک روغن گل انداخته حل کنند بعد ازان طلا کرده و بران بیوفشند و بران بچسپانند و این نشف کرد ... وسط سدید او مجرب است **و اما نفاخات** را باید که بسر سوزن بشگافند و جلد او بران گذارند و گرم حب المحلب منقشر با یک سوده و مغز نان خشکار یا جواری با وی بکوبند و بران موضع بگذارند روز بر بندند که نشف کند و جلد او بر گوشت بچسپاند و حب المحلب گاهی مضغ میکنند و بران می نهند و هرگاه موضع گرم شود لابد است از تنقیه بفصد و تبرید موضع بعد استعمال چیزی که ذکر کردیم ملاک امر سحج جلد و نفاخات حفظ آن از آب سرد و گرم است تا آنکه وجع زائل شود و زرداب منقطع گردد و پس آب سرد و هرگاه خشک شده گردد و آب مستعمل گرم بود استعمال این بجای وجع آن زائل کنند و حرقت حادث در آن ببرد و بعضی اطبا قطع جلد نفاخه میکنند و علاج موضع بآنچه مذکور شد می نمایند و آن بسیار ارباب نفاخات موزه را اطلا اسفیدآج میکرد و بعده طلا بزهره گاو مع گل ارمنی بر موضع می نمود و این آزموده بسیار مولم بالم شدید یا قلیل الاثر محمود میکند و آنچه در علاج این از پیرزنان اخذ کرده ایم اینست که بگیرند آرد برنج پنج درم و نمک پنج دانگ و بران روغن بنفشه انداخته در هاون بمالند تا شکل مرهم گردد و پس بر موضع طلا کنند و اطبای اهل شام بر پوست خصیه شکوفه میگیرند و آنرا باریک سائیده با چندان سفیده ارزیز ... آمیزند و بعده با اندک سرکه ... بران اندک روغن گل چکانیده خوب حل میکنند و بر موضع طلا نمایند و اثر محمود میکند و اگر سحج اندک باشد و ران سرد کردن موضع بحجر ... باردتا آنکه سرخی تسکین یابد ... کفایت باشد ... استعمال مرهم و سائر ادویه بود **و اما** شقیقه که آن سحج حادث از سواری اسپ است و وجع القلق بود باید که منقطع صاحب او ... کنند و از استعمال آب ... منع نمایند که از ان عفونت و طول مدت واز مالیدن بر سحج جلد ذکر کردیم دوائی نیست و مرد این استعمال میکنند موی چارپایه سوخته بهر حجیح کسانی که ایشان را سحج جلد ... مستقیم شده ... شقوق از فصد ایشان و قطع ادویه حاره و نوشانیدن ماء الشعیر و اقتصار بر فرورات چاره نیست و در همه نزد قرب صحت خارش ظاهر میشود و از خاریدن منع کنند و خارش در جراحات علامت شفا است جالینوس ذکر کرده که خارش در موضع الم و در ابتدای مرض دلالت میکند بر تزاید مرض عظم او و در او آخر مرض دلالت بر زوال و نضج مید و گفته که این عام در جراحات و اورام متقیحه است **و اما** جرب یعنی کشیدن رسن بشدت که از ان جلد خراشیده شود و آن شبیه بسوختگی آتش بود مثلا و الم مفرط آرد و اگر بگذارند حتی که زیر او خشک ریشه بهم رسد نکایت ... گردد علاجش اینست که با آب اسپغول بر آن ریزند و بران اندکی روغن بنفشه و قلیلی کافور انداخته خرقه بدان تر کرده سرد نمایند و دائم تر کرده بران موضع بدارند تا آنکه پوست جدا گردد و بعد ازان بمرهمی که در حرق النار بیاید علاج کنند و ابن جلیل ... این علت ... اگر آثار باقی ماند ... ازاله او باید داشت ... اگر جلد محترق گردد و آن بر او ... زائل شود و اگر ... حارات عضله وقت ... از آب سرد محفوظ دارند و اگر موضع و جمیع بدن را بر روغن تر ... اندود اگر در بدن فضول غالب ... از فصد باک نیست ... **شیخ الرئیس** میفرماید که اگر جلد محتاج بالصاق باشد معالجه بالصاقی نمایند که در باب جراحات گفته اند لازم است که حتی الامکان جلد را قطع نکنند بلکه بر ... بسط سازند و اگر چه مرات باشد که تا آخر ملتصق شود پس اگر بچسپد بمراهم ملصقه بچسپانند و اما برکشوف ... بهتر آنست که بران اغبر ... استعمال کنند مگر آنکه ممکن نبود زیرا که ... دیا ... بعفونت ... و اما سحج خفیف ... وجیده برای سحج مفرد ... سحج موزه را اینست که بگیرند ... شخص ... رئیه حمل و بران چسپانند که ازین ... اگر ورم نباشد جلد ... سوخته یا روغن گل ... سوخته بسیار عجیب و موثوق به است و خاصه در سحج موزه و از ادویه که ... آنست که در ان قبض خفیف باشد مثل اقاقیا و ازو صبر ... سوخته ... البسوج ... خفیفه ... کفایت کنند ... مرهم ابیض کفایت ... که بگیرند سفیداب ... و روغن گل و روغن ... روغن بید انجیر ... راد ... شراب ... کنند و ازان مرهم سازند گاهی ... سنگ ... کفایت کنند ... سحج خفیف ...

خشک کند و نافع و مجرب ست و از نطولات خصوصا چون شقاق از سلخ حادث شده باشد آب مرزنگوش طبیخ که پیه دنبه و آب تخم مرو گرم بر سر بخته غسیل برروی خشک کرده بیرون کشند و اگر جلد خشن باشد محتاج بوضع مرهم باشد چیزی که در آن تجفیف و ختم قوی بود و در این امر شوارتر باشد ابو منصور در باب سلخ و عقر مینویسد که هرگاه موضعی از بدن مجرد شده باید که مبادرت به نگاهداشتن آن نمایند و بران آب سرد مقدار کثیر بریزند تا آنکه گرمی او ساکن شود و بعد تکثیف نماید و اگر ممکن شود بران خرقه کتان در گلاب تر کرده سرد نموده اندازند هرگاه گرم شود اعاده کنند و بعد از آن ورم تسکین یابد مرداسنگ با گلاب سوده بران طلا کنند و اگر حکه و وجع و حرقت باشد علاج به مرهم سفید اسفیداج نمایند و اما انقطاعات حادث از ضغطه و زدن پس گل ارمنی بعد سحق نرم و اقاقیا یا گل ارمنی با مازو و آب سوده طلا کنند یا گلنار با سرکه سوده یا با شده و اما بر عقر حادث از قیا با سرکه سوده طلا نمایند و بعد از شقاق سکون ورم شیاف کنند و بعد سکون وجع خاکستر مویم یا پوست کنده و بعد چیزی که ورم ضماد بروغن گل بپاشند و ببندند ابن الیاس گوید که اگر از سحج جلد چیزی عظیم با خارش و ورم حادث شود علاجش فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و سن فصول ست و بعد سکون ورم و خارش پارچه مبلول بگلاب بر سر گرده بران نهند و یا مرهم مرداسنگ و مرهم اسفیدهٔ از زیر یا مرهم مرتب از زرد چوب و مویم صاف و روغن بنفشه و روغن گل و سفیدهٔ بیضه بران گذارند و بر سحج حادث از مرض حکه لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و روغن گل و روغن بنفشه با اندک کافور و قیروطی ساخته طلا کنند و گاهی سحج و تشقق در کنج لب از ریاح تند و تصادم با سیلان تیز حادث شود پیش سحج جلاب از عناب عدد و بنفشه پنج درم و شکر سفید ده درم بجوشانند و غذا شوربای ماش خورند بعد از آن تنقیهٔ بدن بمطبوخ فواکه یا حب بنفشه کنند و از تناول لحوم و حلویات و اغذیه و ادویهٔ حاره و حریفه حذر کنند بعده بر بدن روغن خیار مالیده خاکستر نمایند یا گیرند برگ بید خشک و گل سرخ و بنفشه و مرداسنگ مساوی و کوفته بیخته بران پاشند جرجانی گوید که موضع خراش را بریده کنند تا سرخی برآید و دران سحج بران بمالند و طبیخ و نقوع آن سخت سود مند بود و شش را کباب کنند و بران موضع نهند و ورم و درد را ببرد و درست گرداند

امراض شعر یعنی بیماریهائیکه تعلق بمو دارد

حزاز که آنرا ابریه نیز گویند و بعضی اطبا قشور نامند که معنی او در سریانی سبوس ست و آن برای رقیق مشابه سبوس باشد که از جلد سر جدا شود و سبب آن یا ردائت مزاج سر یا فساد مزاج سر بسبب غلبهٔ اخلاط بلغمیهٔ مالحه یا سوداویهٔ محترقه و یا بسبب بخارات ردیهٔ متعفنه بسوی سر از ین اخلاط و شیخ میفرماید که حزاز اعنی سبوسه که در سر پیدا میشود قسمی از تقشر ست که بسر عارض گردد بسبب فسادیکه در مزاج او عارض شود و بتاثیر خاص سطح اعلی از جلد و روی تراد آنست که نوبت و بقرحه کردن و بفاسد نمودن منابت مو بسر سد و از مزاج حار و پرتیه یا خون سوداوی میباشد و گاهی بسبب مزاج سر بود که آنچه بران رسد فاسد گردد و گاهی صرف سبب ست عارض مانع از آنکه آنرا پیدا کند و سائر مزاج بدن جید بود و گاهی بشرکت عضوی یا سائر بدن باشد و انطاکی گوید که اطلاق اسم حزاز بر قوبا کرده میشود الا اکثر استعمال اطلاق حزاز بر آنست که مخصوص بسر باشد و قوبا بر غیر آن و از فساد اخلاط پیدا میشود پس اگر همه بدن صحیح باشد خلط مخصوص بسر بود و الا بشرکت باشد و سبب مادی او هر خلط ست که بکیفیت و فاسد گردد کسی که تخصیص او بسوداء نموده ... ست ... هر سیکند مثل خردل و روی الکیفیت و اگر چه رطب باشد مثل هندوانه و غلیظ مثل باقلا و هر قدیده حریف و سبب فاعلی حرارت محرقه ست و صورت و ... فساد ... علاج جلد و فساد منابت شعر علامت این ست که اگر رطب باشد پس اگر تیز با فراط بود مرکب باشد و الا اگر غلیظ مائل بسفیدی بود از بلغم باشد و یا مائل بسرخی بود ... و قول جالینوس که از حزاز حادث از صفراء رطوبات رقیق مترشح میشود ظاهر امراد او صفراء ممزوج ببعض رطوبات باشد و اگر حسی بود ... امر آنست که این مرض تسلی ... الوان چیزیکه از آن خارج شود بر ماده او بود و سعید گوید که استدلال بر غلبهٔ بلغم از سفیدی رنگ حزاز و جلد سر و غلبهٔ خون سرخی ته یا صفرای محترق ... یا سیاهی با ... رنگ توان کرد و سن و مزاج و تدبیر سابق نیز دلالت بر ماده موجبه نماید و طبری گوید که این علت را نخاله گویند و این از بخارات رطوبت متکرجه عفنه متعفنه میشود و این ... در امراض جلد سر ست و جالینوس ذکر کرده که این مرض همه بدان عارض میشود و الا اکثر عروض آن در سر و حاجبین میباشد و اکثر این علت کسی را حادث میشود که در معده او رطوبات و مزاج دماغ او رطب بود و گویند که این مرض اکثر در صبیان و مشایخ عارض شود **علاج** اگر اندک بود و سر را از ادویهٔ جالیه مثل آب چقندر و آرد نخود و خطمی و سبوس گندم با سرکه آمیخته بشویند و روغن بنفشه و روغن کدو بمالند یا آنکه کرسنه و ترمس بلعاب اسپغول ممزوج ساخته و یا مغز خربزه و تخم آن و آرد باقلا و سبوس مالیده بشویند پس روغن بمالند و اگر بسیار و مزمن بود اول مسهل بلغم و سوداء دهند بعد از آن ادویهٔ جالیه در سر اندازند و تدهین بعد حمام کنند و بادویهٔ قوی الجلا مثل آرد نخود و بورق و حلبه و آرد و خردل و مویزج بسرکه آمیخته بشویند و بار دیگر چیزی از لزوجات مثل روغن بنفشه و خطمی و کتیرا و لعابات و مانند آن طلا کنند و اگر زهرهٔ گاو یک درم بورهٔ ارمنی ده درم آب چقندر

چهار درم عسل آمیخته طلا نمایند نافع بود و ایضاً هرگاه روغن سرشف آمیخته طلا کنند و کذا پایه دشتی سائیده و شهد آمیخته و همچنین سنگ آهک و پوست هلیله و زنگ آهن و تخم انیسون پیشگی مساوی در سرکه سوده و ایضاً نمک باریک سوده با روغن گل آمیخته مالیدن نافع سبوسه جلد و سر است و اگر آب لیمو و شکر یکجا کرده بر سر مالند و بعد دو پاس سر بشویند نافع بود و این [illegible] حکیم علوی خان است آرد نخود چهار درم حلبه بورق نان جو سبوس گندم زجاج سفید سوده هر یک هشت درم گل خطمی شش درم کوفته در سرکه خمر که ممزوج بآب باشد سرشته بر سر مالند و از تجربه گل ممزوج بسرکه خمر مجرب کنند **اقوال حکما** سویدی گوید که ضماد عصاره شجرة ابی مالک تا پنج روز متواتر مجرب من است و کذا موم را بآب انقوا اندک گرم کرده بدان حزاز را کیس نمایند و هرگاه موم سرد شود باز گرم کنند و اعاده کیس نمایند و این عمل تا سی و پنج مرتبه کنند تا آنکه حزاز از پوستی که بالای دست پاک گردد و بعده شخصی روزه دار موم را بخاید و بر حزاز ضماد کند و همچنین تا سه روز متصل عمل آرند بالخاصیت آن را نافع و مجرب من است و ایضاً ضماد شاهتره تر یا خشک و غسل سر بطبیخ آن مجرب و کذا پایه عنصل در زیت بجوشانند که قریب بسوختن رسد پس پاره دور کنند و در زیت گوگرد زرد و موم افزوده قیروطی سازند برای حزاز از مجربات است و طلای روغن بادام تلخ و کذا مرمکی بآب چقندر و کذا خاکستر سیاوشان و کذا حب الآس در آب چقندر پخته و کذا پیاز بلبوس بسرکه و کذا زجاج سوخته بروغن زنبق و کذا اشق بسرکه عنصل حل کرده و تنکار آمیخته بعد خراشیدن حزاز و کذا خردل و عسل و کذا اجزا الآن [illegible] است بروغن گل آمیخته و کذا برگ نیل و کذا برگ کبر بسرکه و کذا پنیر [illegible] و کذا فوه الصبغ بسرکه و کذا عصاره کرنب و کذا سرگین فاخته بآب ترب سرشته چند مرتبه که مجربست و کذا خاکستر شاخ انگور و سرگین [illegible] بسرکه و زیت خوشبو باهم پخته و کذا آب زهره گاو و آب گندنا و نطرون و کذا شونیز بسرکه و کذا راوند بسرکه و کذا صمغ کتان و کذا حنا بسرکه سرشته تا بست مرتبه و کذا خربق سفید و آرد نخود بسرکه و کذا شبت و زفت باریک سوده بآب حل کرده و آکل و ضماد حلبه و کذا پوست ترنج و کذا جوز جندم و کذا جوز بوا و کذا حب الصنوبر که بار سوم غسل سر کنند و نطرون و کذا طبیخ نخود سرخ و کذا آب زفتی و شراب و کذا طبیخ قنطوریون دقیق بدفعات هر واحد نافع حزاز **ابو سهل** گوید که در حزاز سر باید که تنقیه بدن کنند بدوای مسهل اگر بدن ممتلی باشد بعده ملینها استعمال نمایند و سر بدان بشویند و یا آب چقندر و آرد نخود و آرد ترمس و خطمی و آرد باقلا و آب حلبه و آب [illegible] و مغز خربزه هر واحد از این باقدری نمک و اندک سرکه استعمال کنند و قوی تر از این زهره گاو و شحم حنظل و بورق است **بو علی** مینویسد که نوعی از حزاز خفیف بود و آن را علاج خفیف کفایت کند طلای سر بروغن گل و بنفشه و لعابات آن را زائل نماید و نوعی از آن آنست که شدید تر از این بود و محتاج بدوائی باشد که در آن جلاء و تحلیل قوی بود و پس عقب آن دوای مرطب معدل بکار برند و نوعی از آن بسیار ردی است بتقرح مودی گردد و در علاج این واجب است که تنقیه بدن بفصد و اسهال نمایند اگر حاجت این باشد و سبب صعود ماده بسوی سر امتلای بدن بود بعده علاج حزاز کنند و هرگاه بدوای جالی علاج کرده شود عقب آن روغنها بمالند **ادویه حزاز** که ملایم بغیر سوزش بسیار اند حزاز ضعیف را کفایت کند غسل سر بآب چقندر و آب حلبه و تخم خربزه و آرد نخود و ترمس و باقلا و تخم خطمی [illegible] در زیت و لعاب بهدانه و خطمی و کتیرا و یا گل [illegible] و قیمولیا و خصوصاً بآب چقندر بعد از آنکه یکساعت بر سر گذارند و تمر هندی و بکر و قشر آب آن و طبیخ آزاد درخت و برگ شهدانج و برگ سانجد و این هر دو گاهی حزاز قوی را باطل کنند با وجود لطافت خود و همچنین عصاره این هر دو و بادام مقشر بسرکه و آرد حلبه بسرکه و یا بگیرند آرد نخود و برگ کنجد سوده بآب چقندر و اندک سرکه و یا بگیرند آرد نخود و خطمی کوفته و بسرکه سرشته طلا کنند و یا سر بدان بشویند و یا بگیرند برگ نازک توت مثل غبار سوده و مثل خطمی استعمال کنند و یا خطمی در زیت پرورده یا کندر در شراب حل کرده بزیت آمیخته و تکرار این تا دو هفته کنند و از ادویه لطیفه غسل سر بآب برگ بید ترست که این جید بالغ مجرب سلیم است و لازم است که سر را بهر کدام از اینها که باشد بشویند بعده در شب مثل روغن گل و بنفشه بمالند **ادویه حزاز** که قوی ترست با غسولات بورق و کبریت و زهره گاو یا شحم حنظل بادردی شراب و خردل و مویزج یا آبگینه سوخته یا خربق یا صمغ سداب مانند آن مخلوط سازند و ایضاً بگیرند قیمولیا و زهره گاو و سرشته استعمال کنند و تا دو ساعت بگذارند یا حب البان و آرد باقلا مساوی بآب پخته سر بدان بشویند و یا بگیرند دردی شراب یکرطل صابون یک وقیه بورق چهار درم همه را جمع کرده سر بدان لطوخ سازند و آب چقندر و آرد نخود بشویند بعده روغن آس استعمال کنند و گاهی طلای سرگین کاو کرده میشود و بسیار نفع میکند یکشب راحت دهند و یکشب طلا نمایند و غسل و بول شتر خصوصاً اعرابی شدید النفع است و آبگینه سوده در باب حزاز ردی قوی است و همچنین [illegible] حکه در آن قلقدیس و مویزج افتد و یا بگیرند [illegible] بورق و قلقند مساوی بدان طلای سر بعد حلق نمایند و گاهی هر دو بزیت جمع کرده میشود و یا مویزج در زیت بسایند و بدان چرب کنند و یا بگیرند گوگرد و قلقند و بورق مساوی و بلادن در روغن مصطکی گداخته آمیخته بر سر نهند و گاهی در آن خربق و خردل کرده میشود **ادویه** بعضی از خواص ادویه آن کرده اند و در تجربه جید یافته شد بگیرند زعفران طب نیم جزو [illegible] جزو روغن خیری [illegible] جزو صمغ سداب [illegible] جزو [illegible] جزو طول سر را بآب گرم و صابون بشویند بعده خرقه خشک بمالند تا سرخ گردد پس یکشبانه روز بدان طلا کنند بعد از آن بشویند **صاحب کامل**

گوید که تنقیه بدن حسب حال باید کرد و اگر ممتلی باشد بمطبوخ مقوی یا بایارج فیقرا و اگر بدن پاک باشد قصد تنقیه سر کنند بحب الطین و حب صبر و مانند آن کنند و بعد از آن باید که غسل سر بخطمی سفید
و آب چقندر و سبوس و آرد نخود و باقلا کوفته و برگ کنجد نمایند و یا غسل سر بابونه نمایند و نسخه آن همان است ای معمول حکیم علویخان است که در ذیل علاج مسطور شد لیکن سپیداج خردل هشت درم
زیاده است و دوام حلق سر کنند و بروغن گل و اندک سرکه خمر بمالند که آن را زائل کند و یا زهره گاو و گل قیمولیا بسرکه خمر بکار برند که باذن الله تعالی نافع است ابن هبة الله گوید که اگر حزاز
تابع حرارت مزاج سر باشد علاجش باصلاح مزاج راس بود بحجامت و اصلاح اغذیه و غسل سر بدانچه محلل فضول متولد از سوء مزاج او باشد مثل آب خبازی مطبوخ و آب افشرده چقندر و آرد نخود
و آرد ترمس و آرد باقلا و آنچه خطمی آمیزند و اگر سر ضعیف باشد با آبهای که بدان سر بشویند روغن مورد یا آب مورد یا آب عنب الثعلب و حضض آمیزند و اگر مزاج سر گرم باشد غسل او با سبغول و تخم
خطمی کنند و در بعض امر بغسل آب نیمگرم سر نمایند که این حزاز را ببرد و اگر حزاز حادث از رداءت مزاج بدن و فساد اخلاط او باشد لازم است که ابتدا به تنقیه بدن نمایند از اخلاط زائده و آن
پس اگر غالب خلط دموی یا صفراوی بود فصد سر کنند و اسهال بمطبوخ فواکه نمایند و از استعمال اغذیه حاره حذر کنند و اگر مره سودا غالب باشد تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون کنند
و ماء الجبن بنوشانند و غذا گرم و تر دهند و اگر بلغم غالب بود ایارج بخورانند و غذای گرم مجفف بدهند و تدبیر سر بطلا نمایند که حزاز را ببرد اقلیمیای فضه و گل خام و مرداسنگ و گوگرد و آرد
نخود و سداب خشک و نمک نان و خطمی سفید هر واحد یکجزو همه را کوفته بیخته سرکه خمر و روغن گل بران ریخته بر سر طلا کنند بعد از انکه بنوره حلق سر برات کرده باشند و بعد طلا غسل
سر با برگ خلاف طلب آب طبیخ حلبه و بیخ سوسن کنند طبری گوید که سبیل علاج این آنست که تنقیه مریض بایارجات کنند اگر این ممکن بود و اصلاح غذای او نمایند و در آن بعد
موافق معتدل کنند که کیفیات او مضاد کیفیات مرض باشد و از ادویه که واجب است علاج جلد بدان نیست که بگیرند آرد کرسنه و لعاب اسپغول برهم زنند و بر سر طلا کنند و بگذارند
تا آنکه خشک شود و پیش حمام بمغز خربزه اگر وقت او باشد و الا بتخم خربزه سوده و با آرد باقلا و سبوس بشویند که او باین طریق صحت یابد و پاک گردد و در قس گفته که درین مرض چون تساهل
نمایند مرض معروف بطلق گردد و او آنست که نخاله بچسپد و زیاده شود و براق گردد مثل صفائح طلق و صحت و دشوار گردد و گاهی موی ریزد بسبب آن اگر طلق شود علاجش آنست
که بعد تنقیه بدن سر صاحبش را موی بگذارند و دائم طلای آن بسرکه نمایند که در آن افسنتین و اسقولوقندریون جوشانیده باشند پس اگر سوء مزاج دماغ سبب ظاهر گردد بعد طلای بسیار از طلا
باز مانند و بترطیب مزاج دماغ او بغذا و سعوط [illegible] ترطیب مزاج دماغ کنند ابن نوح گوید که بعد [illegible] و اسهال غسل سر با آب نباتی [illegible]
معصور باندک بورق نمایند یا آرد نخود با سرکه یا آرد ترمس و باقلا و طبیخ بیخ سوس و حلق سر دائم و تدهین سر هر شب بعد غسل و وقت صبح این اشیا خوب است غسول جید آرد نخود
صد درم آرد حلبه و سبوس گندم و بوره نان و آبگینه سفید سوده و خردل هر یک پانزده درم خطمی ده درم باید که با سرکه خمر با هم زده غسل سر در هر هفته بدان کنند یا سپغول [illegible]
ربع رطل صمغ عربی نیم رطل کتیرا نیم رطل آبگینه سوده ربع رطل جمع کرده در حمام استعمال نمایند پس اگر با وجود این تدبیر دوام کند هر شب بر سر روغن گل با سرکه بمالند و مداومت
لین باعث سنتد نجیب عیسی و ابن الیاس می نویسند که بعد نضج تنقیه بدن اگر ممتلی باشد بفصد یا ایارجات یا بحب ایارج یا بحب قوقایا یا بحب بنفشه و مطبوخات که در آن اغاریقون و سنا
و بسفایج و افتیمون و شاهتره باشد باید کرد و بعد تنقیه بدن هر روز سر را بخطمی و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بشویند و یا بگیرند آرد نخود و آرد باقلا و آرد حلبه و بوره نان هر واحد
ده درم خطمی سفید هشت درم همه را باریک کوفته بیخته بسرکه خمر آب هر دو ممزوج سرشته سر را بدان بشویند و بعد تراشیدن موی سر روغن گل و اندک سرکه بر سر بمالند و خوب آنست
که در علاج این مرض احتیاج بدوائی افتد که در آن جلا برای توسیع مسام باشد تا ماده نافذه راه یا انفصال یابد و آنکه در آن ترطیب بود اگر سبب یبوست ماده نافذه بسوی جلد کند.
پس تعرف انفصال حادث نشود و گاهی احتیاج افتد بچیزیکه در آن قبض باشد مثل روغن مورد و این وقتی ست که اراده منع ماده از نفوذ بقرب ظاهر جلد باشد جرجانی در اغراض
گوید که حزاز خفیف را لعاب خطمی لعاب اسپغول طبیخ چقندر و عصاره برگ او و طبیخ حلبه و تخم خربزه و آرد نخود و آرد ترمس آرد باقلا و گل خوردنی و قیمولیا همه را بعصاره چقندر سرشته
دو سه ساعت بر سر نهند پس بشویند و یا برگ خلاف و آب برگ کنجد و برگ قنب و برگ چقندر و اندک سرکه چون سر را بشویند و بمالند نفع دهد و بعد شستن روغن مصطکی و مورد
و غیر آن آنچه لائق باشد طلا کنند و حزاز غلیظ اگر بمشارکت بدن باشد اول تنقیه کنند بعده ادویه جالیه قویه بکار برند چنانچه در جوامع علی گذشت انطاکی گوید که اگر ماده
رطب لازم الانفصال باشد فصال کنند بعد که سعد [illegible] تنقیه بماء الشعیر و تمر هندی چند روز نمایند بعد از آن اگر قوت مرض قوی باشد و کم نشود فصد رگ پیشانی یا عروق ثلاثه که بالای گوش ست بکشایند
که فصد اینها اثر بزرگ دارد بعده تنقیه و آنچه از آن سازند بنهند و تدبیر مجلل گاهی بسفیداب و لعابات و گاهی بصبر و حنا و حب البان بسرکه سرشته باید کرد و دوا یا پس اسهال بحب صبر و حب
مقل و اسود سلیم و سفوف لاجورد و ایارج و معجون قیصر و نجاح و طبیخ افتیمون از مجربات شراب افشرده انگور بروغن بادام سه اوقیه این حب از مجربات من است برای مطلق حزاز

سعفه و بعد تنقیه بدن بطریق صنعت آن سر را بعنوان حلق [illegible] هر دو [illegible] مرهم [illegible] سرخ هر دو [illegible] در مرهم [illegible] آب [illegible]
[illegible] نیست [illegible] مخروط [illegible] بیان [illegible] قطران [illegible] مثل [illegible] طلا نمایند [illegible]
[illegible] محاجم میکنند تا آنکه ماده را پاک کنند [illegible] میکنند و میان آن [illegible] طلا میکنند بعد از آن [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] چون [illegible] طلا کنند [illegible] موی [illegible] قطران [illegible]

داء الثعلب و داء الحیه

داء الثعلب آن باشد که موی بریزد و بطوریکه عضوی از موها عاری ماند فسادی در جلد پدید آید و اگر پوست باریک نیز با آن جدا شود آنرا داء الحیه گویند و اکثر حدوث اینها در سر و ریش و ابرو باشد و تولد اینها از ماده ردی است که در جلد و در منابت موی قرار گیرد و بیخ موی را بسبب نرسیدن غذا فاسد سازد و آن ماده گاه صفرای حاد و گاه سودای احتراقی و گاه بلغم شور محترق و گاه خون فاسد غلیظ بود الا آنکه ماده فاعله داء الحیه در عفونت و فساد شدیدتر از ماده داء الثعلب باشد و لهذا داء الحیه بر خلاف آن مشکل تر بود و داء الثعلب زوال آن سهل تر باشد و فقدان نبات شعر گاه بسبب بخار دخانی غذا و مواد صالح و خون جید قابل بود چنانچه در آخر امراض محلله و حمیات طویله می باشد و یا بسبب تکاثف جلد یا بسبب بطلان [illegible] مسام یا فرط ضیق آن خلقی یا عارضی بود و آنرا داء الثعلب و داء الحیه نمیگویند بلکه سبب این هر دو مرض انسداد مسام بسبب ضعف ماده ساده [illegible] منع نفوذ بخار دخانی بود پس آنرا بسبب [illegible] ایضا جمیع انواع این انسداد داء الثعلب و داء الحیه نامند بل آنکه معه آن محدث آفت دیگر در جلد نباشد بسبب فقدان نبات مواد آن مثل سعفه که در سر حادث میشود و مانند آن از قروح ردیه و همچنین برص سفید چون از بلغم مسد مسام باشد و مزاج جلد را فاسد کند و همچنین انسداد مسام بنفوذ مواد سوداوی مفسد هیئت عضو و قوام جلد چنانچه در جذام می باشد و بقول طبری فرق در داء الثعلب و داء الحیه آنست که داء الثعلب مع ضعف فقدان [illegible] ملمس بود چنانچه انسان احساس نماید که آنرا روغن مس کرده و در داء الحیه جلدی که از آن مو زائل شود خشن شبیه با صول بردی باشد که از طایر کنده باشند و داء الثعلب و داء الحیه چون در مشایخ پدید آید بصعوبت زائل شود پس اگر به شود موی بروید سفید و نرم مخالف رنگ موی سفید ایشان بر آید و جالینوس از بقراط نقل کرده که هرگاه انسانی را داء الثعلب باشد بعد از آن آنرا مرض معروف بدوالی پیدا شود موی [illegible] عود کنند و کسی که او را داء الثعلب باشد دوالی آنرا کم حادث شود و سعید گوید که در اکثر ام حدوث این هر دو مرض از غلبه بلغم شور محترق بود و گاهی از غلبه مره صفرای محترقه و سودای ردی محترق جالینوس مفسد ماده شعر حادث شود و گیلانی [illegible] که عروض این دو مرض از ماده صفراوی ساده نادر بود بلکه از صفرای محترقه آن غلیظ مخالط بلغم کثیر بود عارض شوند انطاکی گوید که ماده این هر دو مرض خلط محترق است و فاعل آنها حرارت مفرط و صورت آنها انقطاع شعر [illegible] آن و غایت آنها فساد منابت او و بدین نامها آن مسمی ساخته اند که هر دو حیوان مسطور را عارض میشوند و هرگاه احتراق مفرط باشد جلد زیر مو متقشر گردد و خلط مفسد موجب این امراض مانند [illegible] انتثار شعر [illegible] در شانه و قسم میشود زیرا که سبب آن از اخلاط اربعه بود هر واحد یا از فساد خلط فی نفسه یا [illegible] از اخلاط ثلاثه دیگر باشد و علامات آنها دریافت گردد و [illegible] آن باشد که [illegible] خلط رطب بود و بدلک حلق زود سرخ گردد و دوری تر آنست که از سودا باشد و در حدوث آنها از بلغم صرف نزد من توقف است **طریق تشخیص** نوع ماده این دو مرض باید که آن موضع را باهستگی اندک بمالند و بسوی جلد آن نظر کنند اگر سفیدی و نرمی آن باشد و بدن صاحب فربه بود و استکثار مولدات بلغم از اغذیه بارده رطبه و مفسدات آن از اشیای [illegible] مالوف و ابازیر حاره کرده باشد و دیگر علامات بلغم یافته شود ماده آن بلغم شور محترق باشد **و اگر** زردی رنگ و خشکی آن موضع مع نحافت بدن و سرعت نبض و زردی قاروره و تلخی دهن و تشنگی و تقدم استعمال اشیای حریفه مولد صفرا بود و پوست آن محل چنان نماید که گویا بعد طائری است که موی او کنده باشند ماده آن صفرای تیز باشد **و اگر** کمودت آن موضع شبیه بجلد خاک آلود و تحول و شدت یبس آن باشد و صلابت نبض و صفائی قاروره یا غلیظ مائل بکدورت و سیاهی مزاج سوداوی و تقدم استعمال اشیای مولد سودا بر آن گواهی دهد ماده آن سودای محترق باشد **و اگر** سرخی رنگ و تری موضع با سائر علامات غلبه خون مثل حمرت لون جمیع بدن و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره و کثرت پنکی و رطوبت منخرین یافته شود ماده آن خون غلیظ فاسد باشد **علاج** واجب است که ابتدا از تنقیه بفصد و اخراج خلط غالب کنند بعد از آن استعمال مقرحات بر موضع نمایند تا آبله افتد و از آن ماده ردی سائل شود و آن مثل سیر و خردل و ثافسیا است پس از آن ادویه منبت شعر که مسطور گردد استعمال کنند و رسانیدن آب بر موضع مرض مضر است و اگر چاره نباشد شیح و پرسیاوشان و مرزنجوش و شمام در آب پخته بدان آب بشویند بالجمله اگر بسبب احتراق بلغم بود بعد از نضج استفراغ بلغم [illegible] مسهل [illegible] حب ایارج کنند بعد از آن آن موضع را با پارچه درشت و یا پیاز عنصل بمالند و خردل و سیر سائیده ضماد کنند و اگر مرض قوی باشد عوض مالیدن آن موضع را نشتر زنند **و اگر** بسبب صفرای تیز باشد مسهل صفرا دهند و پارچه ادر سرکه گرم تر سازند [illegible]

آن موضع نمایند و روغن گل بمالند بعد آن گوگرد بسرکه تیز مالش نمایند و اگر از سوداء محترق باشد بسهل سودا و حب افتیمون تنقیه نمایند و ماء الجبن بنوشند و موضع را بسیر بسیار بمالند
یعنی با حرص و حرکت با شیر یا بسرکه [illegible] نافع بود و گوگرد و فرفیون خردل بیخ نی و خاکستر ابریشم نیز طلا کنند و اگر سبب آن بلغم غلیظ باشد فصد و تنقیه از سهل [illegible] کنند و آن موضع
را اول بپارچه خشن بمالند بعد آن پیاز عنصل بسم و خردل و فرفیون طلا کنند **ادویه مفرده یونانیه** نافع داء الثعلب شرب برگ حنظل بنشاسته یا کتیرا یا صمغ عربی اصلاح کرده
تنقیه تامه ضماد بران بعد تشریط موضع مجرب بیدی ست و کذا شرب ضماد سنای مکی و کذا ضماد خاکستر سر زنبور [illegible] روغن بان بعد تنقیه و کذا مالش بیخ [illegible] و پوست بیضه سوخته
و کذا ضماد حجر البقر بشراب کهنه و کذا [illegible] و روغن نبق کدان [illegible] روغن سمین مفید است ده درم فرفیون یکدرم آمیخته بعد تنقیه و کذا شرب ایلیلج کابلی و کذا ضماد برگ انجیر مخلوط
بقطران و کذا [illegible] یا زفلفل بهوا مجرب است **و ضماد** نفط سفید و کذا خون سنگ پشت و کذا بیخ نبات ثافسیا کذی تطیر است و کذا موبزج بسرکه و زیت و کذا آب برگ [illegible]
شیلم و کذا پیاز نرگس [illegible] و کذا [illegible] سوخته بکبر و کذا زنجبیل و نوشادر و کذا برگ خرزهره و کذا پیاز عنصل بریان [illegible] کنند مساوی بسرکه تیز و کذا زرنیخ [illegible] آمیخته و کذا
[illegible] و خاکستر بیخ نی مساوی و کذا پرسیاوشان سوخته و غیر سوخته بسرکه و زیت و کذا روغن بیدانجیر ده درم با یکدرم فرفیون و یا کف دریا و کذا تخم کرفس بعسل و کذا مگس
بعسل و کذا [illegible] سوخته بزفت یا بزیت و کذا خاکستر شیح ارمنی بمغز بادام تلخ و زیت کهنه و کذا سام ابرص خشک کرده سوده بزیت و کذا کندر [illegible] و روغن بیضه و کذا کبریت بسرکه [illegible]
کتان و نطرون و کذا پوست مار سوخته و کذا موم زرد و آب سداب کوهی [illegible] بیخ آن هفت مرتبه و کذا مروارید سوده بعسل آمیخته و کذا شیر [illegible] و کذا عقرب [illegible] سوخته
تا مو راشود و کذا مار سیاه چهار انگشت از طرف سر همچنین از طرف دم بریده در زیت و آب بپزند تا مهرا شود و صاف کرده باز بجوشانند تا زیت باقی ماند و کذا زرنیخ سرخ و زرنیخ برابر و کذا کبر
بدار چینی یا با سبل یا بقطران و زبد البحر سوخته و کذا خربق سفید بسرکه و کذا سرگین کبوتر و سرکه و زیت و کذا سماق چهار درم خردل دو درم باریک سوده بسرکه سرشته و کذا قسط هندی
بسرکه یا بعسل **و ورق انگور** [illegible] قطع کرده و کذا شاخ گوزن سوخته و غیر سوخته و کذا پیاز عنصل قطع کرده هر روز که مجرب [illegible] است و کذا فلفل سیاه با آرد شیلم یا نمک و پیاز سوده و کذا
[illegible] و کذا نطرون [illegible] پیاز عنصل سوده دوازده درم در خرقه بسته **و شرب ضماد** قطراسالیون و کذا افقاح اذخر بعسل و کذا اسارون و کذا [illegible] طلا و کذا افسنتین و کذا
بادآورد و کذا اشیطرج و کذا بیخ حنظل و کذا عصاره غافث و کذا زیره و کذا سنبل الطیب و کذا نانخواه **و شرب** فیون نیم درم در بیضه نیمبرشت و کذا سرطان نهری سوخته ده روز
متواتر و کذا انزروت مخلوط با ایارج فیقرا و کذا شیر آمله **و فرو** رانوس مثل غبار سوده بعد حک موضع و کذا سر خرگوش بحری بعد تشریط هر واحد منبت شعر در داء الثعلب است **ایضا**
در داء الحیه ضماد مقل ازرق و پیاز و نمک و کذا کندر و قطران و کذا موبزج بسرکه و کذا آب [illegible] مجرب [illegible] و کذا شیلم و فلفل بسرکه بعد تشریط که مجرب است
و شرب ضماد لادن با ایارج فیقرا و کذا شاهسفرم و کذا زوفای خشک کذا شرب آب [illegible] زیاده از یکماه هر واحد نافع است **ادویه مفرده هندیه** نافع داء الثعلب [illegible]
جمرات گاو را بر زمین [illegible] اندازند تا آب آن در زمین جذب شود [illegible] بر کف دست نهاده قدری تخم [illegible] سوده آمیخته طلا نمایند **دیگر** موضع موخوره را اول [illegible] آب [illegible] مطبوخ
خوب [illegible] کلک ریکنده [illegible] نوشادر سوده در مسکه آمیخته بمالند تا یکهفته **دیگر** فلفل با سرگین مگس در آب سوده طلا کنند **دیگر** مجرب [illegible] آب [illegible] طلا نمایند **دیگر**
تخم که [illegible] میباشد در روغن کنجد سوخته سائیده طلا کردن عجیب است **دیگر** قدری جمرات و ظرف [illegible] بمانند تا جمرات سبز گردد طلا میکرده باشند **دیگر** [illegible]
کف دریا سوخته بسرکه طلا کنند **دیگر** شیر درخت انجیر طلا کردن بغایت مفید است **دیگر** خاکستر حب النیل طلا کنند **دیگر** دندان فیل سوخته [illegible] مساوی طلا سازند **دیگر** [illegible]
[illegible] آب سوده بمالند تا سه چهار روز و بالیدن بهنگره نیز موخوره را مفید است **ادویه مرکبه یونانیه و هندیه** بگیرند پرسیاوشان [illegible] تخم کرفس مساوی [illegible]
بموی [illegible] سیاه گردد با چربی خرس و روغن [illegible] آمیخته طلا کنند که در رویانیدن موی داء الثعلب فاضل [illegible] ستوده است **روغن** که در [illegible] مجرب [illegible] جامع الصناعه است بگیرند [illegible]
ده جزو روغن کنجد یکجزو آمیخته بآتش ملایم بجوشانند تا آنکه آب فانی شود و روغن باقی ماند [illegible] دارند و هنگام حاجت بعد مالش موضع استعمال کنند **ضماد** مجرب [illegible]
شیطرج [illegible] یکجزو زرنیخ سرخ دو جزو [illegible] روغن زیتون یا بروغن حنا سرشته بر نهند **ایضا** که جهت داء الثعلب مجرب است موی زیر [illegible] سوخته [illegible] سوخته گوگرد مساوی بروغن
زیتون سرشته اول موضع را به پیاز یا عاشان یا پیاز عنصل بسیار مالیده بشویند پس آن دوای مذکور بمالند و چند دفعه چنین کنند **طلا** که بجمیع انواع داء الثعلب مجرب الفعل است بیخ نی سوخته
سرگین موش خاکستر خارپشت نوشادر [illegible] مغز بادام تلخ سوخته خربق سفید مساوی کوفته بیخته بروغن زیت طلا کنند **ایضا** کبریت زرد [illegible] سوخته موی [illegible]
آمله پوست انار پوست خشخاش [illegible] سوخته هر واحد یکتوله فلفل سیاه نیم توله سوده در روغن [illegible] سرشته طلا کنند **ایضا** [illegible] سیاه در آب پیاز [illegible] سوده

یا مانند **ایضاً** برای موضع محرب گیاه نسکس نیل هندی برابر سوده بآب طلا کنند **ایضاً** موی سر سوخته صدف سوخته لونگ سوخته هر یک مساوی برغن گل یا سپیده طلا نمایند شد

اقوال مهره مسیحی مینویسد که درد داء الثعلب داء الحیه سزاوار است که اول تنقیه بدن باسهال خلط غالب کنند پس اگر بلغم غالب باشد ایارج فیقرا با حب اسطوخودوس بدهند یا بحب سیال آورند تربد سفید

ده درم ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و ثلث حب النیل ده درم تا سه درم بخوراند و سه شربت یا چهار دیگر از این بدهند و جمله تدبیر او چیزی که تلطیف بلغم و تقطیع و تقلیل او نماید

مائل سازند و اگر صفرا غالب بود ایارج حب بخورانند هلیله زرد دو ثلث درم گل سرخ نیم درم صبر یک درم سقمونیا ربع درم حب سازند و این یک شربت است و مداومت استعمال کنند

و همچنین تدبیر چیزی مضاد صفرا مائل گردانند تا آنکه حال بدن باعتدال باید و اگر سودا غالب باشد ایارج روفس بدهند و دران خربق سیاه یا حجر ارمنی افزایند و یا مطبوخ افتیمون که در ان

بسفایج و هلیله کابلی و اسطوخودوس پخته باشند بنوشانند و سائر تدابیر چیزی که مقلل سودا باشد مائل نمایند پس گاه تنقیه سر و بدن هر دو کرده در طلای موضع بادویه که موی برویاند آغاز

کنند و اگر در سر هنوز چیزی از فضول باقی باشد تنقیه بغرغره و مضوغ نمایند چنانچه غرغره از ایارج فیقرا و پوست بیخ کبر و مویزج مخلوط با سکنجبین عنصلی کنند یا سرکه که دران پودینه و فلفل خشک

و زراوند و حاشا پخته باشند بعد از ان طلا استعمال کنند و از ادویه مفرده که بسیار گرم کنند مثل فرفیون است و کمتر از ان ثافسیا و آن عصاره سداب کوهی است و کمتر از ان خردل و حب الرشاد

و کمتر از ینها کبریت و کف بورق و خربق سیاه و خربق سفید و نطرون و تخم جرجیر و روغن غار و کف دریا خاصه محرق که الطف میشود و زفت رطب و قطران و بشک نیز

و بیطاویه و جوارح و جمیع شحوم لطیفه که مرغ موضوع کنند و بادام مع پوست سوخته و کندر سوده محلول با سرکه در آفتاب ایام کثیر و شیح سوخته و ابرسا سوخته و زرنیخ سرخ و اشنان

سبز و سداب خشک و زراوند و پیاز عنصل و پیاز نیز و سیر است و ازین ادویه بحسب حاجت استعمال نمایند و علاج داء الثعلب من صعب را بادویه قویه و قریب العهد را بضعیفه کنند

و هرگاه اراده نمایند که قوت ادویه حاده ساکن شود قیروطی مرتب از موم و روغن شیرین بدان مخلوط سازند و هرگاه اراده کنند که ضعیف قوی گردد روغن غار یا روغن بان یا روغن قسط آمیزند

و علاج عام برای این مرض آنست که موضع را بخرقه خشن بمالند تا آنکه سرخ گردد بعده بدوای حار مالش نمایند تا آنکه از ان سوزش و لهیب محسوس گردد و بعد از ان یکروز ترک نمایند و روز دیگر اعاده

تدبیر نمایند پس اگر آبله کند پیه بط یا چربی ماکیان بمالند و این بادویه حاده چند روز بگذارند پس گاه رویدن موابتدا کند چند مرتبه بتراشند و هر روز پارچه بمالند و روغن که در ان

قیصوم [illegible] ایشان [illegible] یک [illegible] در آب بپزند تا هر گردد پس آب صاف کرده از ان یک رطل بر روغن بان یک رطل بریزند و بآهستگی بپزند حتی که آب بسوزد بردارند

[illegible] پس اگر داء الثعلب در شان از خلط صفراوی باشد بالش موضع بکف دست یا پارچه درشت کنند تا سرخ گردد بعده پشک موش سوخته با عسل سرشته طلا کنند و یا برگ

[illegible] سوخته با سرکه سرشته طلا نمایند [illegible] با سرکه [illegible] طلا [illegible] و هرگاه حادث از خلط سوداوی بود اول موی موضع حلق نمایند بشرط

[illegible] پیاز [illegible] سیاه [illegible] قرحه [illegible] با سرکه سرشته طلا نمایند و یا بگیرند تعداد سوخته و پوست بیخ سوسن

[illegible] سوخته [illegible] هر واحد جزو سوده بروغن غار سرشته طلا کنند و هرگاه حادث از بلغم بود اول موضع را بعنصل یا ثوم بمالند بعده بفرفیون یا ثافسیا و خردل یا بقطران یا روغن

[illegible] طلا نمایند و یا بگیرند ثافسیا فرفیون خلط الغار هر واحد نیم اوقیه و کبریت یک اوقیه خربق سفید یک نیم اوقیه موم و روغن غار و زیت کنند بقدر حاجت **صفت** طلائیکه در داء الثعلب

[illegible] ثافسیا فرفیون هر واحد دو درم مویزج و زرنیخ هر واحد یکدرم بزیت کهنه طلا نمایند بعد مالش [illegible] و هرگاه آبله افتد چند روز ترک

[illegible] پیه بط و مرهم سفیداب طلا کنند تا آنکه [illegible] بعده اعاده آن کنند اگر احتیاج آن شود **شیخ** الرئیس میفرماید شک نیست که صواب تدبیر برای استفراغ خلط فاسد است

[illegible] بسیار حسن الکیموس [illegible] و شراب معتدل [illegible] شیر نیز اندک مع رقت و صفا کار غذا زیاده مید هد و حمام آنرا نافع بود قبل هر حرکت بعد از اطعام

[illegible] بدن از خلط فاعل با ورید عرق او بنند و یا بفصد اگر ماده آنرا واجب کند بعد از ان به تنقیه سر از ان خلط بدانچه معلوم است از سعوطات و نشوقات و غرغرها کوشند

بحسب **فضول** بعده توجه بر جلد نمایند و تنقیه آن کنند از چیزیکه در ان قرار گرفته باخراج و از ان تحلیل و در ین تعجیل نمایند تا جلد کیفیت راسخه ردیه اکتساب نکند [illegible] نیست که

[illegible] از موضع برای ماده خبیثه لازم است که قطع ملطف تحلیل باشد چنانکه تحلیل او تجفیف نیز بسبب شدت تسخین که جلد را تجفیف کند و در آخر سبب

ستقعه [illegible] گردد و اگر چه فی الحال اثر النفعه [illegible] باخراج ماده پس اگر حار قوی باشد مثل ثافسیا و آن اصل است دریائی که از ان چاره نیست با دهان [illegible] که بر [illegible]

[illegible] حرارت او [illegible] کنند [illegible] گذشته باشد ضعیف است و قوی آنست که مقدار او [illegible]

[illegible] است که در ان ادویه مستعمله لطیف باشند الا قوت [illegible]

تقویت و منع باشد تا سر ماده خبیثه قبول نکند و واجب نیست که همراه آن تقویت قبض بسیار باشد که ماده را از ورود بسوی موضع بعد از نفوذ در مسام او منع نماید و باید که در آن قوت
جذب های خون نیک بجانب علاک و از بدن باشد بعد تحلیل و برای فاسد که در جلد است تا که جامع تحلیل و اخراج سد و جذب برای جید بعید باشد و این بعد تنقیه باید و هر گاه استعمال این ادویه
کنند واجب ست که رعایت تاثیر آنها نمایند و ابتدا بدان بضعیف کردن آن با امتزاج چیزی و تقلیل مقدار آن کنند و در اثر آن نگاه کنند پس اگر مریض متحمل و اثر سلیم باشد در قوت مقدار
او افزایند و اگر متحمل نباشد و اثر عظیم گردد قوت او را بتقلیل مقدار او یا با امتزاج چیزی که آنرا اصلاح دهد و ضعیف کند کم نمایند و جهد کنند تا بتفریج و ترویح نه انجامد و خصوصا در ابدان که مزاج
یا سن یا جنس آنها لین باشد چون مرطوبین و ضعفا و اطفال و مشایخ و زنان و ارباب صنعت مرطب مضعف و اگر بترویح و تفریج انجامد تدارک آن بشحوم نمایند و بر آن مثل پیه بط
و ماکیان و مثل قیروطی نرم طلا کنند پس هر گاه تسکین نماید اعاده دوا بمقداری کنند که متحمل آن باشد و اگر اثر عظیم گردد در استعمال او فترت کنند در هوا نه چنین عمل آرند تا آنکه
ماده فاسد تحلیل شود و ماده جیده منجذب گردد و علامت تاثیر دوا در آن آنست که جلد سرخ نگردد بلکه ملایم تر و کمتر عدد از دلکی که بدان قبل استعمال دوا ممزج میشد پس اگر حال
متغیر نشود بدانند که آن محتاج بدوای قوی ست و اگر آن بالش یا پارچه سرخ نگردد از آن شدید تر باشد حتی که خوف فاسد شدن بود بعده آنرا بمثل پیاز بمالند پس اگر سرخ نشود
از شرط موضع چاره نباشد و مثل سیر طلا کنند و آنچه احتیاج بدان در تنقیه جلد از ماده داء الثعلب می افتد چسپانیدن زلو و حجامت و خلانیدن سوزن بسیار ست و ایضا آبله
انداختن با دویه حاده که عنقریب ذکر یابد و آنچه آبله فتد آنرا بشگافند و صدا کنند تا آنچه از آن برآید و از چیزیکه اعانت میکند در تحلیل ماده پوشیدن کلاه ست که در آن پشم بود
دائم شب و روز که آن تحلیل نماید و عرق آرد و باید که در بهره و سینه باستره مو ستر اشند و هر گاه موی بروید حلق آن کنند و واجب ست که قبل استعمال اطلیه موی سر ستر اشند و دلک
نمایند چنانچه گفتیم بخرقه خشن یا مثل پیاز و پوست ترب تا آنکه سرخ گردد و اگر دوا قابل برای قوت دوا گردد و مسام بکشاید و گاهی حمام نائب دلک شود و اگر حلق نکنند دوا را رقیق
سازند تا در بیخ مو برسد **و اما استفراغات** پس صفراوی الطبیعه باهلیله سقوی یا زهر بق و افتیمون مستفرغ سازند و بحب قوقایا و ایارج فیقرا و ایضا ایارج شحم حنظل نیکوست
خصوصا در بلغمی و اگر در آنجا سودا باشد بدان قدری خربق سیاه آمیزند و اگر آنجا صفرا باشد سقمونیا بدان مخلوط کنند و ایارج روفس و لوغاذیا جید اند خصوصا برای سوداوی و بسیار نیکو
باشد که باستفراغ تنها صحت یابند و اقسام این استفراغات سابق معلوم شده و اگر اراده خفیف تر از آن باشد ایارج مرکب بشحم حنظل در ماء شیر چهار شربت آن بخورانند و اگر یک استفراغ
فائده نکند بعد راحت دادن میان آن تکرار آن نمایند و هر گاه جلد سر سرخ و عروق او سرخ و ممتلی باشد فصد کنند و بعد فصد کلی اگر رای واجب کند فصد رگهای سر و گاهی پیشانی
و صدغین کشایند و اگر رای آن نباشد چیزی از آن بعمل نیارند و اما غراغر و سعوطات و مانند آن در باب معالجات سر معلوم شده **و اما ادویه موضعیه** قوی تر از آنها
فرفیون ست که بدان زیاده از سه سال نگذشته باشد تدبیر آن بحسب تدبیر که در قاعده اطلیه گفتیم باید کرد و بعد او ثافسیا ست و این بسیار عجیب و بالغ النفع ست
بعده حرف و خردل و رماد فراریج بزفت رطب سرشته و یا میویزج بروغن غار سرشته و بشیر تموع آبله افگنند و بشگافند تا آنچه تحت او باشد سائل شود و چون پوست بیفتد
مواز زیر او برآید و کبیکج بر عضو اندک مدت نهند و در داء الثعلب قوی بسوی آن احتیاج میشود و بعد از اینها گوگرد و هر دو خربق و تخم جرجیر و کف بورق هر دو قسم زبد البحر
و پوست نی و بیخ او سوخته و پشک موش و پشک گوسفند سوخته و مرداسنگ فلفل و خردل و بندق سوخته و برگ انجیر و کندش و عروق ماهیران و قطران ست و گاهی بعد این هر گاه
وا فتد بعد از آن مثل بادام تلخ با پوست سوخته و مثل کندر چند روز در سرکه فائق سوده و خرنوب نبطی زاد و بجای این مرض ست و افضل روغنهای مستعمله درین روغن غار و روغن بید انجیر
و افضل ادویه شحمیه قطران بسر زفت ست و فضل شحوم پیه خرس و خصوصا آنچه کهنه باشد **لطوخ جید** بخردل و قطران لطوخ کنند **لطوخ قوی** فرفیون ثافسیا روغن غار
هر واحد دو مثقال گوگرد نمده و خربق سفید یا سیاه هر کدام که باشد هر واحد یک مثقال قیروطی بموم قدر کفایت بسازند **و ایضا** بورق افریقی دو جزو نوشادر یکجزو و قوقایا
و سرکه کهنه سه [illegible] طلای رقیق کنند بعد ذلک بعد سه ساعت ماده نشف کرده باشند و سه روز بر این دوام نمایند پس اگر آبله کند تدارک آن بدانچه معلوم شد باید کرد **و ایضا**
فراریج و خردل و روغن بید انجیر [illegible] بمثل غالیه گردد [illegible] آن موضع آبله افکنند برای مرض قوی که سر قوت او با امتزاج برای مرض ضعیف کنند و آنچه یکه از ین خفیف تر و آن
عجیب النفع ست [illegible] نیست که گبیز [illegible] کهنه و مثل آن روغن گل غالیه [illegible] شیشه کرده بجنبانند بعده موضع را بخرقه درشت بمالند و بدان طلا کنند و ایضا مالیدن بغالیه که در آن
[illegible] ثافسیا باشد و بدانند که صبیان را بر هنیر کفایت کند و طفل قریب بلوغ احتمال نیم درم حب قوقایا نماید و کم از ده ساله دو دانگ **صاحب کامل** گوید باید که نظر در داء الثعلب
کنند پس اگر حدوث او از خون باشد فصد سر رگ گیرند و خون بقدر حاجت بر آرند و اگر از بلغم باشد تنقیه بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و ادویه مرکبه از تربد و شحم حنظل

قرنیب

وصبر و غاریقون و نمک نفطی مانند آن کنند و اگر فصد سر باشد نوغا فرمایند و ایارج جالینوس هند و بجز داء مویز و سکنجبین با ایسه که عنصل غرغره کنند و سایر غرغرات که مخصوص
نقوه بدان غرغره میکنند بکرات استعمال نمایند و از اغذیه مولد بلغم مثل ماهی تازه و شیر و لحم بره و مانند آن پرهیز سازند و اگر حدوث او از سودا باشد بمطبوخ [illegible] و مطبوخ افتیمون
و ایارج روفس و ایارج ارکاغانیس و ادویه که در آن خربق سیاه و افتیمون و غاریقون و امثال آن از مخرجات سودا افتد اسهال آورند و از اغذیه مولد سودا مثل لحم بقر و بادنجان و [illegible]
و عدس و کرنب و سایر تدبیر مولد سودا اجتناب نمایند و اگر حدوث او از صفرا باشد تنقیه بمطبوخ هلیله زرد و سنا و شاهتره و افسنتین و صبر و سقمونیا و مانند آن کنند و از تدبیر مولد صفرا مثل
عسل و خردل و سیر و مانند آن منع فرمایند و هرگاه تنقیه بدن و سر کرده شد توجه بعلاج تساقط شعر نمایند و اول آنچه از این عمل آرند آنست که مالش سر بخرقه خشن کنند تا سرخ گردد و اگر سرخ
نشود آن عضو را بسیر بسترند و هرگاه سرخ شود بموضع شرط بسیار زنند و بر آن سیر سوده طلا کنند اگر مرض از بلغم باشد و یا حبة الخضراء سوخته یا پیاز عنصل یا پوست بندق سوخته یا بادام
تلخ یا حب الغار یا حب المحلب سوخته طلا سازند و ایضاً بفرفیون سوده بروغن بان یا روغن اترج سرشته و شیح ارمنی باریک سوده بروغن اترج یا روغن بان یا زنبق آمیخته بر موضع طلا کنند
بعده آب چغندر و بورق بشویند و ایضاً از چیزهائیکه بدان انتفاع یابند چربی گرگ و خرس و کفتار و شیر است و بهترین او آنست که کهنه بود و چون آنرا با سرکه سوده بر سر طلا نمایند
و چون سرگین موش با زیت باریک سوده طلا کنند آنرا نفع دهد و پوست بیخ نی با مغز بادام تلخ و سرکه خمر سائیده آنرا نافع بود و طلا برای داء الثعلب بگیرند کف دریا پنج درم و باقی
اجزا همانست با وزان مسطوره که در آخر قول مسیحی گذشت و هرگاه این ادویه استعمال کنند و در موضع احتراق و آبله عارض شود چند روز فاصله دهند و آنکه بر آن روغن گل
و سفیداب یا چربی بط و ماکیان طلا نمایند و چون ساکن شود اعاده دوا کنند و اگر مرض از صفرا باشد طلای موضع بشیح سوخته و کف دریا و حضض و موی سوخته بروغن مورد یا روغن
کسیدیار یا روغن بید سوده باید کرد و بعده سر بخطمی و آب بید بشویند و اگر مرض از سودا باشد بعاقرقرحا و موی بز سوخته و کف دریا و زهره گاو یا زهره گرگ طلا سازند و با آب چقندر مطبوخ یا آب
تخم کتان بشویند و ایضاً بثافسیا و روغن [illegible] بعده ملک پیاز تیز یا سیر طلا کنند و یا بگیرند بادام تلخ و پوست بندق سوخته و بوره ارمنی مساوی سائیده و بروغن [illegible] سرشته طلا نمایند و گویند
[illegible] داء الثعلب را علاج کند موی بر ویاند صفت دوائیکه موی داء الثعلب برویاند بگیرند ذراریح سه درم بعد دور کردن سر و بازوی آنها باریک سائیده بروغن بان سرشته بر آن روغن مشک
اندوخته استعمال کنند و علاج داء الحیه مثل علاج داء الثعلب است طبری گوید که علاج نوع رطوبی داء الثعلب آنست که سن و مزاج و بلد و فصل و غیره قوانین استفراغ دریافته تنقیه بدن [illegible] حب
ایارج فیقرا غاریقون هر واحد یکدرم [illegible] سفید [illegible] نمک نفطی دو ثلث درم ماهیزهره دو دانگ [illegible] مغسول نیم درم سقمونیای مشوی نیم درم کوفته بیخته مثل فلفل گرد حب ساخته
و سه درم بخورانند بعد از آنکه سه روز پرهیز نموده باشند و روغن [illegible] کرده باشند و وقت پرهیز هر روز یکمرتبه در حمام داخل شوند بعد از آن ده روز صبر کنند و یکشربت حب سکبینج بخورانند و در این
همه ایام مالش موضع هر روز یک ساعت کرده باشند و هرگاه از خوردن دوا فارغ شوند موضع را بسیر الک نمایند و اگر کفایت نکند از پیاز عنصل بمالند و اگر اینهم کفایت نباشد بر موضع
شرط زنند و این ضماد بر آن نهند خردل باریک سوده نیم درم صمغ سداب کوهی دو دانگ سرکه سرشته مثل ضماد بر نهند که این ضماد موی برویاند الا آنکه هرگاه مو بر آید سفید باشد و سبیل او
آنست که موی بتراشند تا قوی تر از آن بر آید و باز بتراشند و همچنین تا آنکه مثل موی اصلی بروید و پس اگر روییدن دشوار گردد موضع را دالک نمایند تا آنکه اندک قرحه شود بعده بر آن روغنها طلا
کنند و چون راحت شود و این عمل زائل شود و فرفیون تازه اندک بقدر یکحبه بر آن مالند که این مجرب است در این نوع ضرورة برویاند و از چیزهائیکه بدان معالجه این نوع نمایند از معالجات غریبه که تجربه آن
نیز کرده ایم اینست که بگیرند سرکه خمر و اصل عنصل و شیطرج و [illegible] بجوشانند تا آنکه ادویه مهرا گردد و بعده بگیرند ادویه و سرکه را در محجمه کنند و بر موضع نهاده امتصاص نمایند و بر آن محجمه بگذارند
تا از خود جدا شود و این فعل در روزی دو سه مرتبه کنند تا آنکه موضع بلند گردد چنانکه معلوم شود که گویا منتفخ شده بعده در زراعت دهند پس آنرا بسوزن زده بگذارند که این لا محاله موی برویاند
و نیز عمران بن [illegible] میگوید که بعد حجامت بچربی خرس و خنزیر بمالند و هرگاه [illegible] بسرکه بشویند و اعاده مالش کنند تا آنکه موی برویاند پس اگر موی اغبر اللون بروید در آن روغن لادن یا آس
و روغن آمله استعمال نمایند صفت روغن آس [illegible] بگیرند [illegible] برگ آس تر نیمکوفته در دیگ سنگی اندازند و بر آن چهار رطل شراب کهنه و صد درم روغن کنجد یا زیت انفاق که
[illegible] بجوشانند تا آنکه شراب فانی شود و روغن بماند بعده
روغن [illegible] آس صاف کرده نگاه دارند [illegible] روغن آمله [illegible] بگیرند آمله ده درم [illegible] سرکه [illegible] کنند بعده سرکه صاف نمایند و آمله [illegible] پنجدرم آمله دیگر [illegible]
[illegible] که صاف کنند و اعاده [illegible] هرگاه سرکه سیاه [illegible] در دیگ [illegible] بیست درم روغن آس پخته
بجوشانند تا آنکه سرکه [illegible] سیاه گرداند و سیاه برویاند و گاهی این روغن را [illegible] بدل خضاب [illegible]

ذکر کرده و ثابت در رساله خود که بسوی بعض ادبا فرستاده از حارث بن کلده حکایت کرده که آن علاج داء الثعلب ببول پلنگ و بول گرگ و خاکستر استخوان سوخته حیوانی که مزاج او گرم باشد مثل استخوان درندگان یعنی شیر و استخوان پلنگ و مانند آن می کرد و من ابن نصیر را در بیمارستان دیدم که ارباب داء الثعلب را بعد تنقیه طلای موضع بتریاق کبیر می کرد **و اما** داء الثعلب که از صفرا باشد ابتدای علاج او تنقیه است اگر قوت متمکن باشد باین مطبوخ پوست هلیله زرد تر هندی هر یک بست درم افسنتین رومی هفت درم ترنجبین پانزده درم شاهتره ده درم بنفشه سه درم آلو بخارا عناب هر یک بست عدد در شش رطل آب عراقی بجوشانند تا بیک رطل آید افشرده صاف کنند و دران دو ثلث درم تربد و یک دانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیمگرم بنوشند بعد ازان سر را باعتدال گرم نمایند و دران اسفنج فرو برده تکمید موضع بدان نمایند تا آنکه قریب به بثور کردن رسد بعده بروغن خیری یا روغن گل چرب کنند و بیچوز بگذارند بعد ازان بخرقه خشن بمالند و گوگرد سوده بزیت آمیخته یکشبانه روز متواتر طلا کنند بعده بگیرند فندق و مع پوست او بسوزند تا خاکستر گردد و در سرکه کهنه حل کرده بر موضع طلا نمایند و آنچه من درین علت که صفراوی باشد تجربه کرده ام قیروطی معمول بروغن خیری ست و موضع را از هوای سرد پوشیده دارند و تکمید بآب گرم در حمام کنند و این اسلم انواع این مرض در علاج ست **و اما** داء الثعلب سوداوی دشوارتر در علاج ست معالجه او بنوشانیدن ماء الاصول چند روز و حریره معمول بمغز قرطم کنند و هرگاه ثابت شود که اخلاط نرم و رقیق گردید مطبوخ افتیمون بنوشانند و قصد تنقیه دماغ بعد این مطبوخ باین حب نمایند افسنتین رومی هلیله سیاه افتیمون ایارج فیقرا هر واحد یک نیم درم بسفایج یک درم لاجورد مغسول دو ثلث درم نمک نفطی نیم درم غاریقون دو درم تربد نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بیخته بعصیر سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی ازان سه درم و نیم سه شربت در مدت یکماه بخورانند و گاهی رطوبت بسودا مضاف شود پس معده او کثیر الرطوبت بود و علاج صاحب آن باین حب کنند و این حبی ست که در گرما و سرما در بیع و خریف عقب طعام تناول کنند و پرهیز دقیق نمایند بلکه از لحوم غلیظه احتراز کنند **نسخه آن** انیسون تخم کرفس بادیان نانخواه زیره کرمانی هر واحد دو درم مصطکی هلیله سیاه هر واحد سه درم صبر سقوطری بچند همه ادویه کوفته بیخته بآب برگ ترنج سرشته حبها سازند شربتی ازان یکدرم عقب طعام دائم آنرا بخورند که این رطوبات را از معده و از جمیع بدن خارج کند بغیر آنکه ضعیف نماید زیرا که هر روز یک مجلس یا دو آرد و رئیسی در بلد عراق بود که آنرا داء الثعلب بسیار و غلبه اخلاط سوداوی ظاهر شده بود پس او را لزوم این حب نمودیم و داء الثعلب زائل شد و بعد آن عود نکرد و اگر رطوبت با سودا در امعای او محسوس شود این حقنه دران استعمال نمایند قنطوریون باقه خارخسک کوبی قرطم کوفته تخم کتان تخم حلبه برگ سداب هر واحد یک کف چغندر اطراف کرنب هر واحد باقه همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد بعده صد درم ازان صاف کنند و بران یکدرم بورق و بست درم روغن کنجد تازه یا بید انجیر ریخته در هاون حل کنند و بدان حقنه نمایند و مضر نیست اگر در نوع رطوبی رطوبت در امعا یا در معده یا در دماغ ثابت شود و این حقنه کنند و ازین حب که تنقیه سر میکند بخورانند بعد ازان دلک موضع بسیر خام یا پیاز عنصل خوب کنند بعده بران چربی بط و چربی خروس و چربی شیر و مانند آن از شحوم که استفراغ و تلیین جلد کنند طلا سازند و بگیرند برای او خاکستر سم بز و گوگرد و میخ نی و بیروج الصنم که در خاکستر اینها خاصیتی ست برای رویانیدن موی و من ذکر این کرده تجربه او کردم و حق یافتم بسوزند و این خاکستر ها را بزیت جمع کنند و بر موضع دائم طلا نمایند که این ضرور موی برویاند و اگر صعب و دشوار گردد موضع را شرط زنند و بسرکه آنرا بمالند و اصلاح غذای آن کنند و میل بسوی آن نمایند که در حرارت او بیفزاید و بسط آن نماید و هرگاه موی بر آید موضع را بروغن لادن و روغن ناردین چرب کنند **و اما** نوع دموی علاج آن بفصد باسلیق و لزوم پرهیز و میل در تدبیر بچیزیکه تصفیه خون او کند و مالش موضع بخرقه خشن بسپنج و دوای رطب که آن چرک دم گوسفند ست چند روز نمایند تا آنکه جلد نرم گردد بعده دلک و به پیاز عنصل و سیر و پیاز کنند و طلای او بتافسیا و فرفیون نمایند که دران موی بروید و چون این بیان کردم پس سه داء الثعلب قول انجیل و دوای مجامع کرمانی کنیم و گویم که داء الثعلب فساد شعر و ذهاب آن و تملس جلد بسبب یکی ازین اخلاط بود و هرگاه بقعه فاسد گردانند و موی را ارغذا کردن منع نماید بسیر علاج جنس استفراغ است بحسب نوع مرض و معای او فی الجمله نزد استفراغ [illegible] [illegible] و ایارج [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] نیست و بسیار دیدم که ابن سیار [illegible] خربق سیاه [illegible] [illegible]

و مانند آنست و چیزیکه بدان طلا کنند گوگرد و بندق سوخته و پشه سوخته و کف دریا و بیخ صنمی سوخته و سم بز سوخته و وج سوخته و شحم سوای چربی بز و چربی بقر و امثال آنست و آنچه واجب ست که صاحب نوع سوداوی دائم استعمال نماید هلیله سیاه و کابلی هر دو مربی ست و آنچه صاحب رطوبی استعمال کند اطریفل کبیر و اطریفل صغیر و معجون القرویا و جوارش بلادری و مانند آنست و آنچه صاحب نوع صفراوی استعمال نماید این سفوف معمول بهلیله زرد ست بگیرند تخم خرفه و خیار و تخم خشخاش و گل سرخ هر واحد یکجزو هلیله سیاه و پوست هلیله زرد مثل همه شکر طبرزد برابر جمله سائیده صبح بناشتا و وقت خواب بقدر حاجت بخورند و هلیلجات مربی و هلیلجات سوده بمویز سرشته استعمال کنند و آنچه صاحب نوع دموی استعمال نماید اطریفل معجون بعصارهٔ عناب معقود ست و اصلاح اغذیه بحسب آنکه لائق مرض باشد و این همه استعمال نمایند مع استعمال قوانین در غذا و دوا و علاج داء الحیه علاج داء الثعلب رطوبی و سوداوی ست بغیر زیادتی دران سوای آنکه جلد این را طلا نکنند مگر بچیزیکه آنرا نرم کند بغیر آنکه استفراغ نماید و دیدم که در بیمارستانات درین استعمال چیزی میکنند که در داء الثعلب از دلک و طلا استعمال مینمایند و گاهی درین نوعی غریب که معروف بذات العروق ست واقع میشود و او آنست که مواضعی که ازان مو زائل شود دران شبیه بعروق سرخ مشابه شبکه بر جراحت مستطیل واقع میشود ظاهر میگردد و هرگاه جلد نرم شود او نیز نرم و منبسط گردد و علاجش علاج داء الحیه است **ابن الیاس** گوید که اگر از خون غلیظ محترق باشد فصد و اخراج خون بقدر قوت کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد بشکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ خورند و یا بگیرند شربت عناب ده درم و شربت بنفشه ده درم و بنوشند و یا بگیرند آب انارین بشحم آنها افشرده سه اوقیه بشکر سفید ده درم و غذا مزورهٔ انار دانه با اسفاناخ و مغز بادام خورند و اولا ماش موضع بپارچهٔ درشت یا بزوفای رطب کنند و یا بگیرند پیاز عنصل پنج درم سیر و خردل هر واحد سه درم و بسایند و بسرکهٔ کهنه سرشته طلا نمایند بعد تراشیدن مو و اگر از بلغم محترق باشد هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس هر واحد سه درم گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود و ماش بمغز بادام خورند هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیهٔ بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر یا بمطبوخ ترید مع شحم حنظل و غاریقون و صبر و نمک نفطی نمایند و غرغره بخردل و بیخ کبر و سکنجبین عنصلی یا بایارج مع ماء العسل بمرات کثیر کنند و از فواکه رطب و غیره مولدات بلغم حذر نمایند **و اگر** از مرهٔ سودا باشد هر صباح جلاب از بادرنجبویه و تخم کاسنی هر واحد سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود مع ماش و مغز بادام بخورند و هرگاه خلط نضج یابد تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و حب آن و با یارج فیقرا و یا بایارج لوغاذیا کنند و از اغذیهٔ غلیظهٔ مولد سودا مثل لحم نرگاو و نمک سود و قدید و بادنجان و لحم بز حذر نمایند **و اگر** از صفرای حاد باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم بنفشه پنج درم و شکر سفید ده درم و از آلو و عناب هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام خورند و هرگاه اثر نضج در قاروره پدید آید تنقیهٔ بدن بمطبوخ فواکه مقوی بسقمونیای مشوی کنند و از تناول اغذیهٔ حاره یابسه و حریفه و حلویات و مانند آن احتراز نمایند و هرگاه بدن از اخلاط محدثهٔ مرض پاک گردد صرف عنایت بمعالجهٔ سقوط شعر فرمایند و بعد دلک بسیار بخرقهٔ خشن و زدن شرط غیر عمیق سیر سوده بروغن یاسمین بران طلا کنند و اگر مادهٔ مرض بلغم محترق باشد حبة الخضرا و غیره که در قول صاحب کامل گذشت آن همه ادویه را سوده بروغن بان یا روغن اترج یا روغن یاسمین یا زفت گداخته آمیزند و طلا کنند و یا بگیرند شبح سوخته و بروغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند بعد شستن آن با آب چقندر و برق الجهم مجرب ست در انبات شعر اینست که بگیرند پیه شیر و پیه خرس [illegible] و بسرکهٔ کهنه سائیده طلا نمایند و اگر مادهٔ این مرض سوداوی باشد هر روز سر را با آب چقندر و آب بید و آب سبوس بشویند و تخنضو وغیره که در قول صاحب [illegible] گذشت [illegible] بگیرند گوگرد زرد و ثافسیا و فرفیون و خردل و بیخ [illegible] سوخته [illegible] بروغن زنبق [illegible] بعد دلک او بسیر و پیاز تیز **صفت طلا** برای داء الثعلب در ایج سر دور کرده سه درم بیخ فرفیون هر واحد [illegible] خردل گوگرد زرد و ثافسیا هر واحد چهار درم باریک سائیده بروغن زیت یا روغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند [illegible]

سوخته وسمه مساوی کوفته بیخته در ظرف رصاصی بروغن زنبق بسایند وطلا کنند **و اما علاج داء الحیة علاج داء الثعلب** ست و شستن سر هر روز با سپغول وگل خطمی سفید وبرگ بید وبدن وسر را هر روز بروغن بنفشه ونیلوفر وروغن تخم کدو بمالند وبنفشه تازه ونیلوفر بوئیدن قوت است و
که سبب تساقط شعر اتساع مسام ونقصان غذا باشد واما هرگاه انتشار وتساقط او بسبب ضیق مسام باشد تدبیر او روغن نیزند و مالش سر بورق
وزهره بقر کنند ودر حمام داخل شوند وتا دیر دران نشینند وبر سر شبیح سوخته ونمک وقیصوم سوخته بمالند وبعد مالش سر را بآبیکه دران نطرون وبورق
جوشانیده باشند بشویند ویا بگیرند نی فارسی سوخته وخسته خرما سوخته ووسمه هر واحد مساوی وبدستوریکه سابق مسطور شد مرتب ساخته
بر موضع طلا نمایند **ابو منصور** گوید که اگر از جهت خون باشد فصد سر رو کنند بعده طبیخ خیار شنبر وبعد ازان ایارج فیقرا دهند واگر از صفرا باشد
اولا طبیخ هلیله بعده ایارج فیقرا خورانند واگر از سودا باشد طبیخ افتیمون پس ایارج فیقرا دهند واگر از بلغم باشد حب منتن بعده ایارج فیقرا خورانند
ودر جمیع این انواع میان هر ده روز شربتی از ایارج فیقرا دهند وهرگاه این ادویه خورانند اغذیه لطیفه سریع الانهضام مثل اسفیدباج چرب بلحوم طیور وغیره
دهند واز اغذیه غلیظه مثل لحوم صید وماننده آن وامتلای طعام وخمر پرهیز سازند واز کثرت ریاضت وتعرق وتعب منع کنند واما علاج نفس موضع
اینست که اگر اراده معالجه او باشد حلق او بنوره یا باستره کنند ونوره بهتر است بعده بخرقه خوب بمالند حتی که عرق او برآید وبعد آن بآب مرزنجوش
مطبوخ بشویند وبران حضض طلا کنند ویک شبانه روز بران بگذارند وهرگاه صبح شود بآب مورد آنرا بشویند وبران روغن بان طلا نمایند واگر از مالیدن
بدیر سرخ نشود بجر بورق یا پوست ماهی خشن یا برگ انجیر آنرا دلک نمایند حتی که سرخ گردد وپوست بجر اشد پس خون ازان پاک کرده بران چند مطبوخ
بشراب ویا انجیر خشک سوخته محلول بشراب نهند **طلا** برای آن قشور بندر سوخته بشراب مطبوخ حل کرده بدان طلا کنند ویا پیه گرگ بسرکه آمیخته
طلا نمایند وعکس در شراب سوده ویا بپوست بندق سوخته وبیخ نی خشک طلا سازند وطلا بروغن بادام تلخ در روغن بید انجیر آنرا نفع کند واما ادویه
مفرده برای این برگ حنظل ست ونوشادر ومیویزج وخاکستر کتان وخاکستر تنبک بز ودر پیه افتار وپیه شیر ومر وفلفل وغیر آن که در قول مسیح گذشت
وهر دوائیکه حار لطیف نفاذ است آن همه را مفرد ومجموع با سرکه یا بعض روغنهای گرم مثل زیت وروغن بید انجیر وروغن غار ومانند آن بر سر طلا نمایند
نفع بلیغ کند پس اگر مکان آبله کند چربی بط یا ماکیان ومرهم سفیده بمالند وچند روز آب وترک نمایند **بقراط** گفته که درین مرض شرب ادویه
حاره سزاوار نیست که آن جلد سر را مثل حالت در صلع گرداند **اهرن** گوید که **جالینوس** ایارج فیقرا را علاج این مرض اصل ساخته وازان فرج جمیع علاجها
او بوده وآن اینست که باوی مخلوط میکرد واگر مرض از خون وصفرا بودی سقمونیا وغاریقون واگر از سودا بودی خربق وافتیمون واگر از بلغم بودی
شحم حنظل ودر همه انواع امر بغرغره بآن میکرد وگفته که متقدمین شرط بر موضع میزدند بعده بسیر وسرکه ونمک وافسنتین آنرا خوب می مالیدند واین
عمل مجرب است خطا نمیکند **ثابت** گوید که علاج داء الثعلب برات کثیر از اسهال بغیر معالجه موضع کردم وصحت تمام یافت **محمد بن زکریا** گوید که پیاز را
در داء الثعلب تجربه کردم واو را مغنی از غیر او یافتم واعتماد بران نمودم وملبوس بهتر از پیاز است **سعید** گوید که اگر از صفرا مخالط خون باشد فصد سر رو
کنند بعد فصد اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند ومریض را از استعمال اغذیه حاره منع فرمایند وامر بشرب ربوب ترش مثل رب سیب وبهی
وانار کنند وغذا بچه مرغ وسکباج ماهی تازه کوچک با مزورات معمول بماش یا اسفاناخ دهند وبعد تنقیه بدن واصلاح اغذیه قصد مواضع که
ازان مو ریخته براک شدید از خرقه پشم نمایند واز بیخ نی سوخته مع پوست بادام تلخ سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند واگر موی عود نکنند بر موضع شرط
زنند وبلادن در روغن بنجیده آمیخته طلا کنند وایضا بشیح سوخته وکف دریا وحضض با روغن بید در روغن آس طلا سازند واگر از خلط سوداوی باشد
تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون کنند وبعد تنقیه غذا با بچه مرغ بریان یا زردی بیضه سازند وامتلای طعام منع کنند وموضع را بعاقرقرحا یا پیاز نصل
یا خردل یا زیت کهنه یا مرزنجوش بعد حلق سر بمالند وبر مواضع شرط زنند وسر را بآب حلبه یا بآب برگ کتان بشویند واگر از بلغم باشد تنقیه بدن
بحب قوقایا یا حب صبر کنند پس اگر فصل سرما باشد گلقند عسلی دهند وغرغره بخردل وسکنجبین نمایند واگر فصل گرما باشد قی کنانند واگر ...

آورند و باید که از استعمال ادویهٔ قوی الاسخان محرق جلد حذر کنند تا جلد محترق نشود و مو بر نیاید انطاکی گوید که هرگاه خلط غالب متحقق گردد
ابتدا باخراج او نمایند بفصد اگر خون باشد والا باسهال مثل نقوع هلیله و صبر در صفرا و ایارج در بارد مع زیادتی غاریقون و تربد در بلغم و مع لاجورد و مطبوخ
افتیمون در سودا این همه مع اصلاح اغذیه و اکثار شوربای چرب و سکنجبین و غرغره و معطسات و حمام باشد پس اگر صلاح ظاهر شود و مو بروید فبها والا
اگر برد موی سرخی بسیار شود یا در بلغمی سفیدی باقی ماند بر جلد شرط زنند تا مواد سائل شود اگر بمال احتمال نماید والا الزوم محل بچارچه گرم و اسقیس عسل کنند
بعد ذلک بفرفیون یا خردل و اگر در صفراوی وزردی و در سوداوی کمودت باقی ماند دارند هر دو مس و قیولست آنجا الشحوم خصوصاً شحم خرس
و شیر سه الند و از مجربات در هر دو مرض مطلقاً طلای صمغ سداب و گوگرد و زیت خصوصاً چون عقارب دران پخته باشند و خاکستر صدف و سیر ست
و در هند طلای او بخاکستر لیف نارجیل و سرکه او و دار فلفل و دارچینی بکرم و زردی بیضه و در مغرب بشرب لوغاذیا و طلا بخاکستر اظلاف و فرفیون و در
روم قی بشبت و عسل و ترب و مالش بچربی بط و آب خربزه و عسل و دواء حبست بعد آن تعاهد غسل جلد بخطمی و مغز خربزه و ترمس بعد از ان مالش
روغن بنفشه و روغن گل چند روز گویند که سیر وج را درین هر دو مرض فعل عجیب ست و گویند که در سوداوی فقط گاهی حاجت داعی گردد بطول
وقت خلط ماده پس بهترین آنها دران هنگام آنست که از اکلیل الملک و بابونه و مویز کوهی و بورق سازند و بعد آن بروغن زنبق که دران لادن پخته باشند
طلا کنند و چون رداءت ماده معلوم شود جسپانیدن زلو مناسب می بینیم زیرا که دران نفع ظاهر ست و گاهی نائب از شرط میشود پس بعد تنقیه و شرط
ملازمت محل بدلک منبتات شعر نمایند و بهترین آنها مغز جوز و روغن نفط یا زیت ست و مثل اوست خاکستر های پوست سخت جوز و سم خر وحشی
و جلد خارپشت و قیصوم و سم بز و پیاز و آب ترب و روغن آن و اما برگ حنظل را با وجود نفع او بدلک نفع بشرب مر براد بطوریکه در مفردات گذشت نیز
هست و کذا زراوند طویل و زنجبیل و درونج و نوشیدن عذبه تا چهل روز بر ناشتا آنرا ببرد و چون عذبه را با برگ خربزه و زرنیخ زرد و مویزج و سیر در زیت
و عسل الطبخ قوام کرده باشند درین هر دو مرض و در همه آنچه مو را برویاند طلای مجرب ست و گاهی با آنها چون ماده اشتداد نماید و فصل بارد بود خردل
و نطرون اضافه کرده میشود پس اگر خوف قرحه کردن آن باشد محل را بالطلق چرب کنند و اما طلای مگس و سر موش و مورد و لادن و بیدانجیر نیز
بالغ النفع ست و اگرچه بغیر سوختن بکار برند و کذا ابهل و قطران و پیه روباه یا خرس و عصارهٔ آزاد درخت چون بصبر و مرتک آمیزند و بدان پنج مرتبه
در پانزده روز طلا کنند آنرا صحت بخشد و کذا نوشادر و زلو و میعه و زرنیخ ست و بدانند که این ادویه استعمال کرده شود مفرد و مرکب مع بعض آن بشرط
آنکه بنظر زیاده و فصل کرده شود پس از ادویه انداخته در سرما و نیز و مکشف ماده زیاده کنند و بالعکس **ایضاً** در نزهت مینویسد که فصد در داء موی
کنند و حجامت محل و شرط او در باقی اقسام اگر دشوار باشد بعد تنقیه و اطلیه و بهترین طلا در داء موی اینست که مورد را در پستان بپزند تا آنکه غلیظ
گردد پس طلا کنند و کذا حی العالم مع حنا بعد شرط و برگ انجیر مع قطران و در بلغمی عنصل و پیاز و انگزد و فلفل و پشک موش بسرکه و عسل و در صفراوی
مسکه و حنا و آرد جو طلا کنند و عذبه شربا و در سوداوی بندق سوخته و سیر و حب الغار و روغن نفط طلا کنند و ترب مطلقاً و تخم آن و کذا نیل هندی برگ حنظل
طلا کنند گیلانی از میامر جالینوس نقل کرده که معالجهٔ بلغمی بتنقیهٔ بدن اولاً فاولاً باین مسهلات بعد نضج ماده کرده میشود اول بگیرند ایارج فیقرا یک مثقال
شحم حنظل نیم دانگ کوفته بپخته بآب کرفس سرشته حب سازند و گاهی زیاده و کم میکنند بحسب وقت دوم تربد سفید ده درم ایارج فیقرا ده درم تخم حنظل
سه ثلث درم شربتی از دو درم تا سه و ثلث سوم حب قوقایا چهارم حب صبر و اگر فصل گرما باشد امر بقی کنند و اخراج بلغم نمایند باین مقی بگیرند شبت
[illegible] و سرمق و تخم ترب کوفته در جوشانیده صاف نموده قدح بزرگ از ان بگیرند و ده درم عسل و چهار دانگ جوز القی سوده و اندکی نمک زده بان
[illegible] قی کنند [illegible] مذکوره در باب امراض بارد بلغمی و فالج کنند و یا بیخ کبر در آب بجوشانند و صاف کرده
[illegible] و یا خردل بسایند و در سکنجبین [illegible] غرغره نمایند تبدیل مزاج بمار الاصول و گلقند عسلی کنند [illegible] چون
[illegible] بنفشه [illegible] و خردل [illegible] طلا [illegible] اگر

قوی باشد و آین طلا نافع ست فرفیون عاقرقرحا زهره بقر سرشته طلا کنند و غذای ایشان شوربا شبت و نخود کوفته و طباهجات و مطنجنات بمری و خردل و گوشت گنجشک و قنابر و مانند آن آنچه مسخن باشد بسازند و از حموضات و شیر و آنچه ازان مرتب کنند و جمیع نبیذها و مشدد طعام و اکل لحوم و حبوب و هر طعام که قلیل ازان غذای کثیر دهد و نفخ آرد و از ریاضت بسیار قوی و از تعرق بسیار در حمام اجتناب باید کرد و اگر در موضع مرض از کثرت اطلیه قروح پیدا شود مرهم مرتب از روغن و موم و آب برگ بلبلاب و آب برگ سوسن و زرده بیضه طلا سازند

علت نقع

واین مرضی ست که در جلد سر حادث شود شبیه بداء الثعلب در شکل او و مشابه برص در رنگ آن و در بقعه بقعه سر متصل یا متفرق بود و گاهی بقعه ازان سرخ مثل اثر قرحه و دیگر سفید مثل بهق باشد و فرق میان این و داء الثعلب آنست که هرگاه داء الثعلب را لمس نمایند آنرا چنان دریابند و خیال کنند که گویا از جلد پست ست و موضع این علت را چون لمس نمایند دریابند که گویا آن از جلد بلند شده و فرق دیگر آنست که داء الثعلب دلک را قبول نکند و زیر دلک سرخ نگردد الا بقدریکه انسان را استطاعت تامل او باشد و چون نقع را انسان بمالد سرخی او اشتداد کند و ساعتی بران حال باقی ماند و سبب تولد این علت یکی تنگی مسام ست و دوم بخارات حریفه حاده پس هرگاه بخارات حاده حریفه کثرت نماید و مسام از اخراج آن تنگ باشد اولا مو بسبب تنگی مسام بریزد پس جلد بسبب تنگی مسام از اخراج بخارات منتفخ گردد چنانچه در جلد از غلظ بخار و حدت خون مرض شرا حادث میشود و این علت از امراضیست که بدان شهری مخصوص باشد و در حبش بعلت بلدیه معروف ست چنانچه عرق مدنی در مدینه حادث شود و قوبای سیاه بمعیصه و دمامیل بشهرزور و جرب بطبرستان و مانند آن **علاج** بسط جلد و تلیین او و استعمال آبزن و آب نیمگرم و مالش بروغنهای نیمگرم و تنقیه باین حب کنند ایارج فیقرا دو دانگ تربد نیم درم خربق سیاه یک طسوج ماهیزهرج نیم دانگ نمک سرخ یکدانگ سقمونیای مشوی در سیب با اندک برگ ترنج یکدانگ همه را سحق کرده حبها سازند و بعد پرهیز آنرا بخورند و در زمانیکه قواعد تنقیه آنرا مساعد باشد و شوبت یا سه شربت ازان بعمل آیند و دیدم که این مرض بشرط و غسل ببر که زائل شد و از چیزیکه بران طلا نمایند هرگاه قانونی از قوانین استعمال تنقیه بفصد و مسهل مانع باشد این طلا خاکستر قیصوم و خاکستر پوست بندق و لادن همه را سائیده بموم روغن مرتب از روغن خیری یا مانند آن آمیزند و این علت عسر البرء نیست بلکه بسرعت زائل شود و بهترین علاجش آنست که از استعمال آبهای نیمگرم ذکر کردیم بهر آنکه تفتیح مسام علاج اوست

انتثار شعر

واین عبارتست از ریختن موی ریش و سر و ابرو و سقوط شعر یا بسبب کمی غذا و قلت بخارات جید منبت شعر باشد مثل آنکه ناقهین از امراض و ارباب دق و سل را عارض میشود و یا بسبب تخلخل جلد و اتساع مسام حتی که بخار محدث شعر چون خارج شود متفرق گردد و برای احداث شعر مجتمع نشود و یا بسبب تنگی مسام از جهت یبوست و کثافت جلد مثل جلد پیران پس ماده مو دران نافذ نگردد و یا از جهت رطوبت غلیظ و بلغم مسدد حتی که مسام فاسد گردد و میان بخار خارج و داخل انقطاع رو دهد و بعضی با بعض دیگر متصل نشود و آن از تولد شعر منع کند و یا بسبب حصول مواد خبیثه زیر جلد حتی که ازان بخار دخانی فاسد گردد مثل آنکه در داء الثعلب و داء الحیه میباشد و یا بسبب استیلای رطوبت بر جلد چنانچه در استسقاد غیر آن و صاحب کامل گوید که گاهی سقوط شعر عقب امراض حاده بسبب حرارت شدیده و حرارت بخارات حادث شود و گاهی بسبب سعفه یا قروح یا جذام [illegible] **طریق تشخیص** اسباب مذکوره اگر آثار داء الثعلب و داء الحیه یا سعفه یا قرحه یا جذام ظاهر بود سبب انتثار شعر همان مرض باشد [illegible] کنند اگر صاحب او لاغر بود و خشکی جلد و تقدم اسباب محلله و ناقه از امراض و قلت غذا دریافته [illegible] شعر [illegible] جلد و باریکی مو و سرعت انتثار آن بود سببش تخلخل مسام [illegible] و اگر خشکی [illegible] و کثافت جلد [illegible] مسام از یبوست باشد [illegible] و اگر مو باریک گردد [illegible]

سببش استیلای رطوبت بر جلد باشد علاج اگر بسبب قلت غذا باشد غذای جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و سر را بخطمی و برگ حنا و تخم مرو بشویند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند و اگر بسبب اتساع مسام باشد باید که هلیله کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویهٔ قابضه در آب جوشانیده نطول نمایند و روغنهای قابض بمالند و روغن آمله بالیدن نیز فائده میکند وکذا روغن آس مع پرسیاوشان و قوی‌تر ازین آنست که سه درم لادن در نیم اوقیه شراب قابض یا روغن آس گداخته غلاف سر بدان نمایند و اگر بسبب تنگی مسام از یبوست باشد ترطیب مزاج و مالش بروغن بابونه و بادام و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و آب نیمگرم بر سر ریزند و شیح سوخته و بادام سوخته با روغن زیت سرشته سر را بدان غلاف نمایند و مالیخیون و اغذیه و اضمدهٔ مرطبه بکار برند و اگر از رطوبت غلیظ باشد که مادهٔ شعر را آمدن نمیدهد باید که کثرت حمام کنند و شیح و برنجاسف و بادام تلخ را بسوزند و با بورهٔ ارمنی و زهرهٔ گاو طلا نمایند و غذای مقطع و مجفف رطوبات و قلیه بکثرت مصالح گرم خورانند و از تناول اغذیهٔ رطب و ماهی و شیر و فواکه تر حذر کنند و درین نوع روغن مالیدن ممنوع ست و اگر بسبب داء الثعلب یا داء الحیه یا جذام باشد علاج هر واحد مسطور شد و اگر بسبب استیلای رطوبت بود تنقیهٔ ماده و تقویت مسام نمایند بدانچه در داء الثعلب مذکور شده و اگر بسبب سعفه و قرحه باشد اشیای محلله ملینه چون خطمی و خبازی و لعابها و روغنها و مراهم و قیروطیات مناسبه استعمال نمایند بشرطیکه جلد اصلی منقطع نشده باشد و بعد اندمال مسام منسد و فاسد نگشته والا علاج نپذیرد **ادویهٔ مفرده و مرکبه** مانع سقوط شعر عصارهٔ کرنب تنها و با نمک طعام وکذا سرگین بز سوخته وکذا اقاقیا وکذا ابلیله وکذا اصبر بشراب قابض وکذا زوفا که آن خراست بعسل وکذا فاغیهٔ حنا و روغن مورد وکذا زجاج محرق بروغن زنبق وکذا برگ سدر وکذا اسفناج وکذا حب الآس مطبوخ بشراب قابض وکذا تخم چقندر بروغن آس وکذا خصیة الثعلب بزیت وکذا بهمن سفید وکذا برادهٔ چوب شمشاد با حنا آمیخته و ایضاً طلای لادن و شب بسرکه تند سوده تا مثل عسل گردد وکذا برگ انجیر باریک سوده بآب سرشته وکذا پودینهٔ کوهی و پوست بلوط مساوی سوده و ایضاً غلاف سر بعصارهٔ کرنب که در آن حنا سرشته باشند وکذا پرسیاوشان پنج درم شراب کهنه ده درم لادن ده درم روغن آس بست درم وکذا برگ آزاد درخت یکجزو و حنا دو جزو باهم سوده در سر کردن وکذا سم بز سوخته و مثل آن خطمی و ذرور حرف در سر و اکل آن وکذا نبق خشک کرده وکذا سنا وکذا تخم بادرنجبویه و مداومت بخوردن ترب وکذا عزبه بعسل و بغیر عسل وکذا وج بدستور و اکل و ضماد با داورد و ذرور زجاج وکذا دارچینی و غسل سر ببرگ سنغاپیچ و خوردن بیخ آن خراشیده کوفته ... که در منع ریختن مو که از مرض آتشک باشد ... راس الثعلب از مجربات حکیم مؤمن ست و موی سفید که در آن برآید سیاه بروید و سمه سه مثقال برگ مورد پانزده مثقال در چهار ... آب بجوشانند ... سه ... مرده با صد و بست مثقال روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند سه مثقال لادن در آن حل کنند طلا که در تقویت مو و منع ریختن او عجیب الاثر ست کندر مازو هر یک یکدرم مصطکی یکنیم درم قرد مانا مکی هر یک ... دو درم لادن سه درم بروغن گل حل کرده در بیخ مو طلا کنند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که انتشار شعر را انفع میکند تقویت جلد موضع و گردانیدن آن میان تخلخل و تکاثف و این چنان باشد که با ادویهٔ حاره اشیای قابضه بیامیزند و لادن درین امر موافق‌ترین ادویه است پس هرگاه بروغن مخلوط سازند و بدان سر را طلا نمایند مو از ریختن باز ماند و درین فعل مشابه لادن روغن شجر مصطکی ست و باید که حلق موازموضع کنند یا دوا را رقیق سازند تا به بیخ مو برسد و اگر مریض پیر و فصل سرما و مزاج سرد باشد در آن روغن ناردین بیامیزند و گاهی سمی ناقمین بریزد و آن بسبب کمی خون ایشان باشد و در علاج محتاج بچیزی بیشتر از انعاش قوت نباشند در ذا ... انتشار شعر را نیک ست لادن را در شراب عفص تر کنند و بروغن مورد بسایند و نصف لادن پرسیاوشان آمیزند و در حمام یا هوای گرم بعد ذلک سر تا سر ... گردد استعمال نمایند پس اگر فصل و مزاج بارد باشد و احتیاج بجذب و تخلخل بیشتر باشد روغن ناردین در آن داخل کنند دیگر بگیرند پرسیاوشان یکجزو لادن دو جزو بشراب و روغن مورد آمیخته بر سر طلا نمایند دیگر حب الغار دو عدد لادن افسنتین ... برابر حب الغار نیکوفته زر روغن ... بدان ... را حمام ... نمایند و ... که نمیکند ... آس ست چون تعاهد آن نمایند لادن محلول در شراب با درد روغن مورد و شب ... داخل شوند ... شعر ... اقطار ... کنند آمله و برگ مورد در آب بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد بعد در آن لادن محلول بشراب ...

برپیچ مو بمالند شیخ میفرماید که ادویه حافظ شعر آنست که دران حرارت لطیفه جذابه و قوت قابضه باشد و آنکه دران خواص بود که بدان فعل نماید و در اینجا
ذکر میکنیم ادویه را که آن لائق تر باین مقام است و ادویه مفرده که برای حفظ مو و تدارک اتقدا و در تساقط نیکوست والآن در اینجا ذکر کرده میشود در جمله
آنکه شرط کرده شود هنوز شروط واجبه در تدبیر او پس از امثال این مورد و حب الآس و لادن و آمله و هلیله کابلی و مر و صبر و پرسیاوشانست و گاهی لادن
داخل میشود و مازو بنابر قبض او و فیلزهره خصوصاً بشراب قابض یا روغن آس یا روغن مصطکی و آب مورد یا آب برگ آزاد درخت و ایضاً خاکستر شجرهٔ
بزرگتان سوخته مع تخم آن بروغن طلا کردن و ایضاً پوست جوز سوخته چون بروغن آس و شراب قابض مخلوط ساخته بمالند خصوصاً برای صبیان و از
مرکبات اینست که حب الآس و مازو و آمله در روغن گل یا روغن آس بروصف معلوم بپزند و استعمال کنند و ایضاً برگ مورد تر و لادن و عوسج و اطراف سرو
و حب الآس کوفته بزیت حل کرده غلاف سر بدان نمایند و ایضاً حب الآس سیاه و تخم کرفس و برگ کرفس و تخم چقندر و برگ عوسج هر واحد یکجزو پرسیاوشان
لادن هر واحد نیم جزو شراب سیاه نه جزو باهم بجوشانند تا شراب سوم حصه بماند بعده بران زیت خوشبو بسعد و سنبل دو جزو انداخته سه جوش دیگر
داده آب و روغن از ادویه خوب افشرده صاف نمایند و در مرتبان کرده وقت حاجت بجنبانند و استعمال کنند که این حافظ و مسود شعر است و ایضاً
تخم کرفس و تخم چقندر و پرسیاوشان و کندر هر واحد دو اوقیه جوز پانزده عدد پوست صنوبر یک رطل همه را در دیگ کرده گل حکمت نموده یکشب در تنور بگذارند
تا جمله خاکستر گردد ساییده یک رطل چربی خرس که این بهتر از چربی مرغابی است آمیزند و بردارند و هرگاه حاجت آن باشد در روغن خوشبو گداخته استعمال کنند
که صلع مبتدی را نیز نافع بود و ایضاً بگیرند یکنیم رطل شراب قابض و لادن یک اوقیه و پوست صنوبر سوخته دو اوقیه پرسیاوشان سوخته مثل او و پیه
خرس یک رطل آب عنب الثعلب چهار اوقیه و نیم لادن را در شراب بپزند تا غلیظ گردد و بران ادویه انداخته آمیزند و بردارند و وقت حاجت اندکی از ان گرفته
در روغن خوشبو که بهترین آن روغن ناردین است آمیخته طلا کنند و گاهی بغیر روغن طلا کرده میشود و از ادویه خفیفه اینست که بگیرند مرکی و لادن و روغن آس
خصوصاً آنکه از طبخ روغن خیری و آب آس گرفته باشند و شراب قابض و بحسب وجوب مشاهده بیامیزند و طلا کنند و یا بگیرند برگ لالهٔ دشتی بروغن آس و برسر
مالیده یکشب بگذارند و صبح حمام کنند که این حفظ مو کند و سیاه گرداند و یا بگیرند لادن و پرسیاوشان و خاکستر پوست صنوبر و پیه خرس و از شراب عفص بقدر
کفایت و مثل روغن مصطکی یا آس مخلوط سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و لادن مساوی و روغن مورد بقدر کفایت و یا بگیرند کندر سرگین سوسمار سرگین خارپشت
صحرائی هر واحد پنج درم سداب کوهی دو درم و بشراب قابض ساییده با پیه خرس آمیخته استعمال نمایند و برای حفظ موی ابرو گل شقائق النعمان
چهار جزو رعی الحمام و بیخ آن و برگ انجیر هر واحد یکجزو لادن سه جزو پرسیاوشان دو جزو همه را ساییده بروغن مصطکی بپزند آن استعمال کنند ایضاً
بیخ فاشرا و بیخ اسراش و خاکستر ثمر صنوبر تازه هر واحد یکجزو بورق دو جزو بروغن آس خوشبو مخلوط سازند و این کلام اکثریست لیکن اگر سبب او سوء مزاج
و قلت خون باشد رفاه بدن کنند و غذائی دهند که جید الغذا و چرب بود و بران میل بحرارت لطیف باشد و هر شیء ترش و نمکین و زحمت و جماع و شراب
ترک نمایند و ادامت حمام بآب شیرین کنند و نطرون و اشنان و صابون نزدیک بدن نبرند بلکه بمثل آرد باقلا و تخم خربزه و اسپغول و مانند آن بشویند
و اگر بسبب کثرت انسداد مسام باشد احتیاج بدوای محلل و مخلخل افتد پس واجبست که در غذا آنچه مفتح بود مثل خردل و سیر و گندنا داخل کنند و ایضاً
بر جلد مثل ثافسیا و خردل و پودینه و سداب و پیاز طلا سازند و حمام بآبهای محلله استعمال نمایند و سر را ببورق و کف دریا بشویند و واجبست که صاحب او
از روغنها اجتناب نماید و آنچه بسبب تخلخل باشد آنرا ادویه مذکوره که اکثر میل آن بقبض باشد و اطلیه و ادهان قابضه و دخول حمام و استعمال آب نیمگرم
پس بآب سرد دفعتاً نافع بود مجوسی گوید که از سقوط شعر و انتثار آن آنچه از تخلخل جلد و اتساع مسام و قلت غذا باشد تدبیر موافق برای او اغذیهٔ محمودهٔ
مولد خون جید مثل نان خشکار پاک و لحوم بزغاله و بره یکساله و ماکیان و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و ماهی رضراضی و شراب ریحانی بمقدار معتدل و دخول حمام
و غسل بآب شیرین معتدل الحرارة و غسل بسر خطمی سفید و اسپغول و برگ بید بروغن بنفشه و نیلوفر و شمیدن بنفشهٔ تازه و نیلوفر و بید است و اما آنچه
سقوط مو از تنگی مسام بسبب رطوبت مسدد مسام باشد علاجش بدخول حمام و تا دیر نشستن دران و گاه بالش سرینگ گاهی بشبیه [illegible]

وشستن آن بنطرون و بورق و زبره و کفشه بود و نزدیک روغنها نباید شد و بتدبیر مسخن پردازند و تقلیل غذا کنند و در اغذیه او توابل حاره مثل کرویا و دارچینی و فلفل داخل نمایند و شراب کهنه ممزوج باندک آب دهند و اما آنچه سقوط او عقب مرض حاد باشد باید که دران تدبیر مرطب مثل زیادتی در غذا و خوردن لحوم حملان و جدی و ماهی و شیر و میوهٔ مرطب و سکون و راحت و دخول حمام بغیر درنگ دران و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر استعمال کنند و روغن آس بمالند که آن مقوی شعر است و همچنین روغن مطبوخ با آمله و چون موی برویدن ابتدا کند حلق او بیاکی و نوره کنند و بخرقهٔ کتان خشن هر روز بمالند و بروغنی که دران پرسیاوشان و بابونه و آس پخته باشند چرب سازند **صفت** روغن آمله بگیرند آمله یکرطل و بران چهار رطل آب انداخته یک شبانه روز بگذارند بعده خوب بجوشانند و بران روغن کنجد یکرطل ریخته با تش معتدل نرم بپزند تا آنکه آب فانی شود و روغن بماند و صاف کرده دران اندک لادن گداخته در ظرفی بردارند و وقت حاجت استعمال کنند و اما تساقط شعر که از سل باشد دران حیله نیست **طبری** گوید که چون تناثر شعر از یبس عارض در جلد باشد سبیل طبیب آنست که نظر کند بسوی مزاج و سن مریض و ترطیب بدن او بحسب امکان نماید و استفراغ نکند و اگر از اتساع مسام بسبب استرخا از رطوبت باشد سبیل او آنست که با دویهٔ مسهل رطوبت استفراغ نمایند و استفراغ بمرتبهٔ نرسد که مؤدی به یبس گردد یا مزاج گرم شود و مراعات این معنی از مریض بسیار صعب است و این درین مرض تنها نیست بلکه در جمیع امراضیکه محتاج بتغییر مزاج باشند **ایضاً** در تناثر شعر حاجب گوید که اگر از فساد غذا باشد تنقیهٔ بدن از خلط غالب کنند و با غذیهٔ مضاد سبب فاعل غذا سازند حتی که مزاج منقلب شود و خون اصلاح یابد و موی ریخته از حاجبین بروید و اگر از اتساع مسام و استرخای جلد و فساد او باشد قطع سبب فاعل آن کنند و اغتذا با غذیهٔ مضاد سبب فاعل این علت کنند و اگر از ضیق مسام و قحل جلد باشد تدبیر مرطب استعمال نمایند و از استفراغ مفرط منع کنند و چون تناثر شعر از فساد غذا باشد بر حاجبین این ضماد نمایند موم روغن بروغن بنفشه ساخته از آتش فرود آرند و بران اندک لادن و قدری خاکستر بندق انداخته حل کنند و بر حاجبین ضماد نمایند و هر روز یکبار بآب نیم گرم بشویند و این سعوط بکار برند روغن بنفشه روغن خیری یکساعت زمانی بآب گرم برهم زنند بعده از آب صاف کرده بقدر ربع درم از آن در سه روز یکبار سعوط کنند که این مع تقدم تدبیر مذکور موی دران برویاند و اگر از استرخای جلد و اتساع مسام باشد بعد استفراغ بدن بر موضع این ضماد کنند موم روغن بروغن آس و روغن لادن ساخته بران اندک اسرب سوخته و اندک گوگرد سفید و اندکی زعفران انداخته حل کنند پس موضع را ضماد نمایند و هرگاه که ضماد از ان جدا کنند بروغن گل چرب نمایند و اگر از ضیق مسام و یبس جلد باشد از استفراغ منع کرده لزوم غسل موضع بآب گرم که دران بنفشه و برگ خبازی پخته باشند باید کرد و موم روغن دائم بر موضع بمالند و ترطیب تدبیر او کنند و بروغن بنفشه و روغن خیری و روغن کدو و روغن نیلوفر سعوط نمایند که این جلد را منبسط و اصلاح مسام و رویانیدن مو کند و دوای عام برای تناثر حاجبین که آن دائم استعمال کرده میشود و فائده و اثر محمود در ایام قلیل میکند نسخهٔ او اینست که بگیرند نفاخات ماهی که در شکم او میباشد و بسوزند و پوست بندق سوخته و بیخ نی سوخته و لادن همه اجزا مساوی بشراب آمیخته بر حاجبین طلا کنند و کم است که این دوا اگر بحسب واجب استعمال نمایند و خطا کند **انطاکی** گوید که در تساقط شعر اصلاح غذا و تقویت منافذ و تکثیف تخلخل بهر مبرد و بالعکس نمایند بعده اطلیهٔ منبته و مقویه بعمل آرند مثل روغن آمله و آس و لادن خاکستر پرسیاوشان جوز السرو برگ کنجد سوده و طبیخ رطبه و ترب مطلقاً سداب طلا گرد و نطولاً و آب چقندر و خولان و عذبه بعسل ممزوج یا مفرد خلاف سر بران [illegible] تقویت دیدمین بدان برای سبوطت د تطویل و نطول بطبیخ آنها برای تلطیف و تحلیل و از مجربات این دواست حنا یکجزو پرسیاوشان نیم جزو [illegible] کنجد و خولان و آب مورد [illegible] با آب ترب سرشته و شب طلا کنند و صبح با آب مطبوخ خطمی بشویند و این دوا [illegible] تحسین و تقویت و منع تساقط شعر میکند [illegible] آس را منافع نیک است در باب تقویت مو و منع او از تساقط و حفظ او [illegible] و جعودت [illegible] درین هر دو روغن آمله [illegible] مختلف با ختلاف بسیار است هر واحد از ان حکما بحسب غرض خود نوشته اند و من نیز زمانیکه [illegible] جامع بسیار [illegible] ادویه نافعه درین باب نوشتم بحمد الله تعالی چنانکه باید ظاهر الفوائد بر آمد و با وجود کثرت منفعت [illegible]

دیگر بهتر است زیرا که خالی از شراب و از جمیع نافعات از طهارت شرعیه است و نسخهٔ آن در حفظ الشعر مسطور گردد مع دیگر نسخ روغنها که مقوی شعر است

صلع

واو آنست که موی مقدم سر زائل گردد و موی گرد سر سالم بود و پس اگر در غیر وقت او که آن سن پیری است عارض شود سببش یکی از اسباب انتثار شعر باشد و اگر در سن پیری افتد آن صلع طبیعی است سببش یبوست طبیعی بود که بر مزاج دماغ و جلد سر غالب شود و گاهی بسبب دوام بر داشتن چیزی گران بر سر حادث گردد و قرشی گوید که سبب صلع یا فرط یبس است پس شعر غذای حوالیش که آن بخار دخانی است نیابد و یا فرو رفتن دماغ از آنچه مماس قحف بود و پس غذا بسوی مو نرسد و یا تخلخل مسام که در آن ماده محتبس نماند و یا انسداد مسام پس مادهٔ مو در آن نافذ نشود چنانچه از قروح سابقه حادث شود و صلع مختص بمقدم دماغ بسبب تخلخل آن شده و شیخ میفرماید که موی ابرو و پلک چشم بزودی نریزد بهر آنکه منبت آنها صفت غضروفی حافظ است و لهذا صلع در مردم حبشی و زنگی بدیر افتد بسبب شدت ضبط جلد و شعر ایشان و بنابر آن آنها مو کمتر بود ولیکن حفظ مو کنند و بسرعت نریزد و مردم الثغ را صلع نشود بسبب کثرت رطوبت دماغ ایشان و لهذا ذرب حادث از نوازل ایشان را بسیار افتد و ابن نوح گوید که صلع بسبب عدم غذای شعر حادث شود سیما چون بدان حرارت مزاج قلب منضم گردد و لهذا صلع بکسی که موی سینهٔ او بسیار و کثیف باشد بزودی افتد و خواجه سرایان و زنان و صبیان را صلع عارض نشود بسبب کثرت مادهٔ رطوبت و ضعف قلب ایشان و جالینوس گفته که مردم کوچک سر را صلع نیفتد و علی بن زین گوید که ادمان عمامه تخفیف سر نماید و مورث صلع گردد و تجربه گاه زوفی می نوپسند که کثرت جماع موی سر و اجفان کم کند و موی ریش و موی بدن بیفزاید **علاج** اگر صلع در سن پیری باشد علاج پذیر نبود و اگر در غیر آن سن باشد بحسب سبب مانند علاج انتثار شعر نمایند و آین دوا صلع مبتدی را منع کند و از آن محفوظ دارد بگیرند پرسیاوشان و برگ آس و پوست شجر صنوبر و کندر هر واحد یکجزو و همه را بریان کرده با لادن و مرکی هر واحد نیم جزو در شراب کهنه و روغن ترب بسایند و شب بر سر طلا کنند و صبح بشویند و مداومت برین نمایند و آین روغن منع تساقط شعر و ابتدای صلع کند ماز و هلیلهٔ سیاه و برگ مورد در شراب بپزند تا مهرا گردد و بگیرند یک رطل زیت انفاق و در آن یک اوقیه لادن و نیم اوقیه مصطکی بپزند و این را با شراب بعد از آنکه صاف کرده باشند بجوشانند تا اندک اندک غلیظ گردد پس بر روغن همچند آن شراب مطبوخ اندازند و بپزند تا شراب برود و روغن بماند و غلیظ گردد بعده در شب بدان لطوخ کنند و صبح بطبیخ آس بشویند و شیخ الرئیس ادویهٔ نافع صلع منبتات شعر بیان نموده و آن در انبات شعر در قول آن مسطور گردد **قرشی** گوید که صلع یبسی زائل نمیشود و آنچه از انسداد مسام باشد تخلخل بدن بحمام نمایند بعده ادویهٔ منبت شعر استعمال کنند **طبری** گوید که چون صلع در غیر وقت خود عارض شود لازم است که طبیب مزاج مریض را ملاحظه نماید اگر تناثر او بسبب یبس باشد که مزاج او را باطل کند برای استفراغ متعرض نشوند و اگر از رطوبت باشد استفراغ رطوبت بدوای موافق مشاکل مزاج کنند و مالش موضع با شیائی نمایند که تسخین و تفتیح مسام و جذب بخارات فضلیه از بدن نماید چه آن مو برآرد و اگر آن از صناعت عارض شود مثل برداشتن چیزی بر سر اشارت بترک آن کنند و اگر از کشادن سر و مشی در هوای گرم عارض گردد از آن اجتناب نمایند و ایما کنند بپوشیدن سر و طبیب او بمثل ماء الشعیر مطبوخ با خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و آنچه در معالجهٔ صلع عارض از رطوبت داخل شود سعوطات مسخن مزاج دماغ مثل روغن مصطکی و روغن ناردین و روغن لادن و طلای موضع بروغن لادن است و ایضاً آنچه در دوای صلع حادث از یبوست داخل شود سعوطات مرطبه مثل شیر زنان و روغن بنفشه و آب بید و آب جرادهٔ کدو مضروب بروغن بنفشه و مانند آنست و اما چون صلع بعد کبر سن عارض گردد لا علاج است و حیلهٔ در آن نیست و من غلامی پانزده ساله را دیدم که او را صلع عارض شد بعده آن بجمیع سر او مؤدی گردید و چون علاجش کردم در همه سر او مو برآمد الا در موضعیکه آن از ابتدا عارض شده بود بخوف تغییر مزاج او ترک علاج آن نمودم و بعد دو یا سه سال از ترک معالجهٔ او را در بصره دیدم که موی او رویده بود و از تدبیر آن پرسیدم گفت تدبیری بجز این نکردم که در سفر دریای شور اکثر آب او می مالیدم پس معلوم کردم که آب بحر استفراغ رطوبات او از موضع صلع بمالش او برین نمود و نوسی بن سیار ذکر نمود که طفلی را دیدم که او را صلع پیدا شده و زنده ماند حتی که بزرگ شد و اصلع بود تا آنکه بمرد و پس سوال کردم که آیا معالجهٔ او کرده شود گفت نه و سبب این ... [illegible]

گردد چه اقلاع شعر و حصول مسام و لاغری آن موضع فاسد کند و منسد گرداند و یا بوجه حرمی خلط حار تیز بران ریزد و آن موضع را از شعر فاسد گرداند و مسام او را منسد سازد

علت لغامه

و این مرضیست که در جلد سر افتد و چنان گردد که گویا پوست طائری است که بر آن کنده باشند و موهای او مثل زغب گردد و در مس کردن نرم مثل ابریشم باشد و بشره سر منتفخ و نزدیک ظاهر شود و اکثر این مرض عقب امراض حاده مثل سرسام و برسام حادث گردد لاسیما چون بخارات آنها طول کشد و علت لغامه بهر آن نامیده اند که ریختن پر و باقی ماندن زغب بیشتر در لغامه یعنی شترمرغ حادث میشود و اطبای بصره این مرض و معالجات آنرا میشناسند و این مشاهده چنانکه داء الثعلب و داء الحیه و داء السبع را اسمی ساخته اند و سبب آن فساد مسام و تغیر مزاج بشره بخارات فاسده است و ازین جهت عقب امراض حاده حادث شود **علاج** تدبیرش ستردن موی دائم است و استعمال روغن آس و روغن لادن و روغن آمله و روغن حب الغار و طریق استخراج روغن حب الغار اینست که آنرا در آب جوش خفیف دهند بعده خوب بسایند و آب نیمگرم اندک بچکانند و زیر چیزی گران نهند که روغن از ان سیلان کند و طریق دیگر نیز بعضی آرند و آن اینست که حب مذکور را بسایند و بر روغن کنجد بجوشانند بعده بیفشرند که همه قوت او باو بنشیند که اندر آنست بر آید و اصلاح غذای مریض و تجوید دم او کنند چه باصلاح خون و تجوید غذا و استعمال تدبیر مذکور از حلق دائم و تدبیر این مرض زائل شود و چون ایام مرض طول کشد و مرض قوی باشد آن را دو موی سالم

تشقق شعر

یعنی شگافتن مو و سببش یبس مزاج است یا اغذیه یابسه یا بلغم شور یا ماده سوداوی که بر غذای شعر غالب آید و طبری مینویسد که تشقق شعر یا بسبب خارج بود مثل سیر در آفتاب و غبار سباخ و اختلاف آبهای شور و شیرین و حار و بارد و ایضاً گاهی این از مالش شدید در حمام با آب شور باشد و یا بسبب داخل و آن فضول حاد مائل بشوریت و حرافت است که مو بدان اغتذا نماید پس یبس و تشقق حادث شود **علاج** ادهان طلیه معتدله مثل روغن بنفشه و روغن بادام شیرین و لعابات لزجه چون لعاب خطمی و بزرکتان و لعاب اسپغول و لعاب برگ بید بمالند و اگر تشقق بسیار باشد اول فصد و اسهال سودا بمسهل سودا و ماء الجبن و سفوف لاجورد کنند و ترطیب بدن نمایند و اگر بطبیخ برگ کنجد یا برگ خشک آن سوده سر را بشویند و یا بیخ نیلوفر زرد خشک کرده سوده بر سر ذرور کنند و یا بزرقطونا و روغن بنفشه اندر حمام در سر کنند و بعد دو ساعت بشویند هر واحد برای تشقق شعر مجرب سویدیست و مالیدن لعاب گل بنفشه نیز نفع میکند **مسیحی** و ابو منصور مینویسند که موی را دائم بروغن مضروب با آب حالش کنند و بلعاب بزرقطونا و تخم کتان و برگ کنجد بشویند و ادمان حمام کنند و در راحت افزایند و در غذا شیر دهند و تدبیر فربه کردن بدن نمایند و اگر این کفایت نکند فصد متواتر کنند و اسهال بلغم شور و اخلاط ردیه بطبیخ هلیله نمایند **ابن الیاس** گوید که استحمام دائم و ترک اغذیه یابسه مولد سودا مثل عدس و باقلا و نمکسود کنند و دائم روغن بنفشه و روغن کدو بمالند و یا بگیرند لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و لعاب بهدانه و آبیکه در ان حنا یک شبانه روز تر کرده باشند آمیخته بر سر طلا نمایند و اگر تشقق مفرط باشد تنقیه بدن از اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و ترطیب مزاج با غذیه جیدالکیموس فرمایند **طبری** گوید که اگر بسبب خارج باشد چون مزاج سقیم بالیقین ... از اسباب مذکوره احتراز کنند و روغن نیلوفر و بنفشه و کدو استعمال نمایند و خطمی سبز مضروب بلعاب اسپغول بشویند و بعد آن روغن بمالند و ایضاً گاهی علاج این بغسل آرد باقلا و نخود میکنند پس اگر زوال آن دشوار گردد سر مو بعد خروج از حمام قطع کنند و عقب آن بروغن بنفشه بادام چرب کنند و ایضاً این تدبیر آنرا نفع کند که صفحه آهن صاف را گرم کنند بعده بران روغن بنفشه اندازند و دخان آن بر سانند و این سریع الزوال است مع قطع اسباب محدثه آن و اما اگر بسبب داخل بود استفراغ صاحب آن بحسب امکان مع استعمال قوانین او نمایند و شیر خر بنوشانند و جالینوس ذکر کرده که نیطولس را تشقق شعر سر عارض شد از خلط شور که در خون او تولد شده بود پس کثرت استفراغ بر علاجش نمود و تشقق مع لزوم استفراغ زیاده گردید حتی که طلب مشوره از من نمود و من در انوقت هیجده ساله بودم پس تعدیل او با غذیه سهل التغذیه مولد رطوبت شیرین در بدن نمودم بعده شیر خر نوشانیدم و آن مرض زائل شد و شعر او وافر گردید و این قسم نیز سریع الزوال است هرگاه مقابله سبب موجب او کنند و ابن سیار گفته که این مرض بجاورس حادث شده

قوله ...
بخارات چون
فساد و حدت ...
...

و بیشتر از آن اکل تلخ شوربه و بعد ظهور این علت مداومت تناول هلیلهٔ مربی و غسل سر ببرگ خوخ مع خطمی نمود و آن زائل گردید

غبرت شعر

و این علتیست که در سر در هیئت ظاهر شود و چنان نماید که گویا تمام موی سر را بروغن بد بو چرب کرده اند حتی که کلاه یا دستار که بر سر نهند تمام ملوث گردد چنانکه روغن بر آن ریخته است و سبب این رسوبت غذای شعر و کثرت اوست علاج تنقیهٔ معده و دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و اطریفل صغیر خورند و اول ادویهٔ جالی و منظف مثل نوشادر و سبوس و تخم خربزه و مغز بادام تلخ را در آب بجوشانند و سر را از آن بشویند و بعد از چند روز ادویهٔ قابض مسام و مانع خروج بخار چون آس و بلوط و جوز السرو و روغن زیتون و سرکه آمیخته در سر اندازند و یا جهت نضج مواد مطبوخ اسطوخودوس علو بخان دهند و بعد حصول نضج تنقیهٔ بدن و دماغ بایارجات کبار کرده اطریفل اسطوخودوس علو بخان بدهند و سر را بادویهٔ مجلیه مانند سبوس نخود و گندم و برگ چقندر و نمک طعام هر یک ده مثقال جوشانیده بشویند بعده بطبیخ ادویهٔ قابضه چون تخم مورد و بلوط و کنار و جوز السرو برابر پس سنبل الطیب و زرنباد دو شش هر یک یکدرم بورق چهارم حصه در روغن خیری آمیخته بمالند و تنگر تنها بر سر مالیدن بالغ النفع است ابن الیاس گوید که علاجش تنقیهٔ معده بقی از آب ترب و شبت و تخم خربزه و اصل السوس و بادیان و عسل و نمک نفط و تنقیهٔ سر بغرغره انیدن حب ایارج و هر صبح اطریفل بکمثقال تناول کنند و عقب آن گلاب ده درم بنوشند و بعد تنقیه تا مدت در پای شوربا آبیکه در آن نمک و پودینه پخته باشند بر سر ریزند بعده تطلیل سر بآب مطبوخ آس و مازو و بلوط و جوز السرو کنند طبری گوید که بعد رعایت قوانین استفراغ تنقیهٔ او بایارج و اطریفل مقوی بایارج و مانند آن بخته منقی معده و سر باشد باید کرد و شستن سر ببرگ حنا و برگ خبازی و ... او بعد از آن بزیت مضروب بآب و ایضاً غسل او بآب نوشادر مع سدر و غسل او در فصل خربزه بتخم آن و مغز آن و ریختن آبیکه در آن برگ مورد و جوز السرو و جفت بلوط و سبوس کشنیز جوشانیده باشند و ابن زهر گفته که این مرض حامد بن عباس را عارض شد معالجهٔ او بعد تنقیه بغسل او از آب شب یمانی یکبار و بآب بادام سوده یکبار هر روز نمودم و مرض زائل شد حتی که بعد از آن شکایت فرطیبس در مزاج شعر خود میکرد و ابن سیار گوید که اشنان را در شیشه بسوزند و خاکستر او را با سرکه و لعاب اسپغول آمیخته سر را بشویند که اثر نیک کند و گاهی لبث این علت طول کند چون صاحب او از اطعمهٔ غلیظه پرهیز نکند

شیب

یعنی سفید شدن موی و این بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و قرشی گوید که شیب دو قسم ست طبیعی و غیر طبیعی و سبب طبیعی نکرج غذائیست که مو گردد و این رای جالینوس ست و یا استحالهٔ او برنگ بلغم و این رای ارسطاطالیس ست و سبب غیر طبیعی افراط یبس ست پس مو سفید گردد چنانچه رویدگی بعد سبزی بسبب نیافتن آب سفید میشود و این عقب امراض حادهٔ محرقهٔ مجففه میباشد و شیخ میفرماید با دام که خون بدن چرب غلیظ تیز از آنست موی سیاه میباشد و چون شروع بمائیت میکند مو بسفیدی میگراید و انطاکی گوید که سبب عروض شیب در غیر وقت او استیلای مائیت بر خون و قلت و رسوبت غذاست و از تواتر افکار و امراض نیز عارض میشود علاج اگر پیش از چهل سال مو سفید گردد تنقیهٔ بلغم بقی و مسهل کنند و اطریفل و آمله مربی خورند و اگر سفیدی بسیار شود خضاب کنند و گیلانی گوید که هرگاه شیب قبل وقت او ظاهر شود میباید که از اغذیهٔ مولد بلغم اجتناب کنند و طعام لحوم بریان و قلیهٔ ماشعف و گنجشک و شفنین و کبوتر بچه در پرواز آمده و مانند آن سازند و شراب صرف کهنه بنوشند و اطریفل صغیر هر روز و کبیر در هر هفته یکبار و کلکلانج گاه گاهی تناول نمایند و دیگر تدبیر که منع از تولد بلغم کند بعمل آرند و ایضاً معالجهٔ شیب که در غیر وقت او باشد بچند وجه کرده میشود یکی تنقیهٔ بدن و دماغ بایارج صغیر و مانند آن دوم استعمال قی سوم استعمال غرغره چهارم تناول معاجین حاده مثل اطریفل صغیر و کبیر و هلیلهٔ مربی و استعمال مثرودیطوس و تریاق در هر سال بزمانه او و بشرائط او و قوت شباب را نگاه دارد و شیب را بطی کند صفت معجون برای کسیکه شیب او را سرعت نماید هلیلهٔ سیاه ده درم بلیله پنج درم فلفل دو نیم درم زنجبیل و گل سرخ و وج هر واحد یکنیم درم کندر نر و طباشیر سفید هر واحد پنج درم صندل سفید و تخم کاسنی هر واحد سه درم کوفته بیخته بعسل هلیلهٔ مربی بسرشند شربتی سه درم تجم تدبیر مجفف باعتدال مثل قلیها و مشویات و مطنجنات همه بدارچینی و زیره و کرویا و مانند آن و کوامیخ و دوا جسبت پرهیز از جموعات

وبردات مثل لبنیات و فواکه رطبه و سکر متواتر و استعمال گلاب و کافور و کثرت استحمام و شستن شعر و شستن موی با آبیکه دران حنظل و شونیز و مانند آن پخته باشند و هفتم
مالش بروغنهائیکه دران ادویه حاره قابضه باشند و انطاکی گوید که علاجش استیصال بلغم ست خصوصاً بقی و خوردن معاجین گرم و هر غذای گرم مثل اطریفلات
و بنجنوش و قلیها بخورد و افاوید و بطبیخ جوز السرو بشویند و اکثار خوردن اسطوخودوس و انواع هلیله و مالش بروغن پسته و جوز و قطران و زیت کنند

تدابیر ابطاء شیب سوید می نویسید که خوردن سفوف آمله هر روز و کذا اسطوخودوس با شکر و کذا انسیرین خشک سوده یکدرم بسیار روزها و کذا زنجبیل
یکدرم هلیله سیاه چهار درم یا نانخواه ده درم بعسل کف گرفته دو وزن ادویه سرشته هر روز هفت درم و کذا هلیله کابلی یکعدد هر روز بر ناهار یکسال کامل و آمله
قطران در هر چهار روز یکبار در سر و کذا پوست بلوط بشراب کهنه سوده و مالیدن روغن پسته و کذا زیتون فستقی و کذا روباه زنده در آب گرم و زیت انداخته بجوشانند
تا مهرا شود پس صاف کرده باز بپزند تا آب فانی شود و روغن بماند بعده صاف کرده شش ماه بدارند و بعد ازان بر موی بمالند و شستن مو بطبیخ جوز السرو هر واحد
مانع و مبطی شیب ست شیخ میفرماید که اشیای مبطی شیب دو نوع ست یکی تدبیر اسباب اول دوم تدبیر آنکه بنفس شعر رسانیده شود اما اول استفراغ
خلط بلغمی ست هر وقت و خصوصاً بقی بر طعام و ایضاً بحقنه و راحت داده اعاده نمایند بعد ازان معاجین و ادویه مشیبه که ذکر میکنیم استعمال کنند
مع استعمال اغذیه حسن الکیموس با اعتدال از جنس آنکه ازان خون محمود و متین پیدا شود از قسم قلیها و مطنجنات و مکببات و مشویات سوای شوربا و ثرید
و جهد کنند تا بقدر باشند که این اصل ست چه هرگاه بهضم فاسد شود خون فساد پذیرد و واجبست که چون مزاج بسیار رطب باشد ابازیر گرم مثل خردل
و فلفل و توابل و کوامیخ و مری و خصوصاً بر ناهار و حقنه بخردل استعمال نمایند و بر شراب اندک صرف اقتصار کنند و اجتناب از فواکه و بقول رطبه و شیر و ماهی
و هریسه و عصیده و نوشیدن آب بسیار و فصد بسیار و کندن موی و سکر مفرط و جماع کثیر و مس کردن مثل کافور و گلاب و روغن یاسمین بشعر و اجتناب از کثرت
استعمال آب شیرین باستحمام و اگر بعمل آرند آنرا بزودی خشک و نشف کنند یا آنکه شستن موی حافظ قوت اوست پس اگر استحمام نمایند مثل شحم حنظل
و شونیز و بورق و زهره گاو بطریق غسول استعمال کنند **و اما معاجین** و عقاقیر که تقطیع ماده بلغم و ابطاء شیب کنند مثل خاییدن هلیله کابلی
هر روز یکعدد و بلع آن که این گاهی حفظ شباب تا آخر عمر کند و همچنین اطریفلات صغیر و کبیر و معجون خبث الحدید و بهتر ازان آنست که دران حب
و ازین قبیل ست که بگیرند هلیله سیاه و آمله هر واحد یکجزو و عسل بلادر از بلادر اورده نیم جزو با روغن گاو بیامیزند و بعسل معجون سازند و استعمال کنند
و این بسیار قویست و واجبست که اندک اندک بقدر یکه اثر ردی پیدا نکند استعمال کنند و انقردیا و مثرودیطوس و تریاق هر واحد قویست و لحوم افاعی
حافظ شباب و قویست چون عادت خوردن آن کرده شود **صفت** معجون معتدل جید بگیرند هلیله سیاه و بزرنگ کابلی و دار فلفل و آمله و گاهی بدل
دار فلفل و خبث الحدید میکنند و شکر و ازین اطریفل سازند و از جید مجربات ست که بگیرند زنجبیل و هلیله کابلی و دار فلفل مساوی و استعمال کنند و ایضاً
بگیرند هلیله کابلی بیست درم خبث الحدید چهار درم غاریقون پنج درم زنجبیل دار فلفل قرنفل هر واحد سه درم بعسل سرشته استعمال کنند و لازم ست
که این مشیبات یکسال کامل تناول نمایند و هرگاه محب شباب مثل این معاجین بخورد تا نیم روز بران صبر کند بعده غذا تناول نماید **لطوخات**
مانعه از شیب جمیع روغنهای گرم مقوی و همه سیالات که مشابه این در طبع باشد حافظ مزاج شعر بر حرارت غریزیه ست با آن انچه از غذا دران نافذ شود
متکرج نگردد و آن مثل قطران ست چون بدان طلا کنند و چهار ساعت بدارند بعده در حمام داخل شوند و ایضاً این علاج برای صاحب سر بارد مزاج ست و همچنین
زفت رطب سائل رقیق و کذلک روغن قسط که این بسیار قویست و روغن بان و روغن شونیز قویتر از همه چیز ست و روغن مرتب از شحم حنظل و روغن
خردل و روغن جید قوی اینست که بگیرند روغن خردل و روغن شونیز با آب که دران شونیز بپزند پس دران حنظل بپزند بعد آن یا همراه آن و زیت از زیتون
... ده چون ادامت مالش بدان هر روز کنند منع شیب نماید و روغن جید زیت انفاق سه قسط سنبل یکنیم اوقیه اظفار الطیب نیم اوقیه فقاح اذخر
نیم اوقیه ... همه را یا در روغن بپزند تا سوم حصه بماند و یا در آب تا آنکه آب قوت او خوب اخذ کند بعده زیت را دران آب بپزند تا آنکه آب برود و صواب
درینوقت آنست که مقدار زیت کم نمایند و بر یکنیم قسط اقتصار کنند بعد ازان بگیرند اقاقیا یک اوقیه و در شراب گداخته خوب بسایند و مخلوط نموده

استعمال کنند روغن جید بگیرند روغن بنفشه دانه و روغن آس و روغن آمله مساوی از جمله یک رطل پس سعد و سلیخه و سنبل الطیب و شونیز و قرنفل و شحم حنظل و قسط و عود خام و فقاح اذخر و قصب الذریره اجزا برابر از جمله صد درم و آب حنظل اگر یافته شود یا در آب پوست جوز چهار رطل بجوشانند هرگاه آب بنصف بماند بران روغن انداخته همواره بپزند تا آنکه روغن بماند و آب برود و صاف کرده استعمال نمایند **مطبوخ جید** که آن شیب نو را ببرد بگیرند اقاقیا و مازو و جلبهنگ بزر البنج کشنیز خشک و سنبل و لادن و عصاره پوست جوز خشک کرده و عصاره شقائق النعمان خشک کرده و زنگ آهن و روسختج و شب سیاه و اقراص باریک بسازند و خشک کرده در هر ماه سه مرتبه با آب آمله یا آب آس طلا کنند **غلوف جید** بگیرند بلیله سیاه آمله مازو هر واحد ده درم لادن بست درم برگ آس و حب آن هر یک سی درم در سه رطل زیت اندازند و دران سه روز بگذارند پس بجوشانند تا آنکه غلیظ گردد و بدان غلاف سازند و آنرا بیشتر از ما و در زمانه ما آنرا تجربه کرده اند شرب زاج سرخ بلغمی بوزن یک درم ست که این موی سفید را بیندازد و بدل آن موی سیاه بروياند لیکن متحمل او قوی البدن مرطوب میشود و لازم ست که بعد آن تنقیه منقی کرده و مرطب او باشد استعمال کنند **ابو منصور** گوید کسیکه اراده کند که موی او زود سفید نشود او مداومت تناول اطریفل صغیر هر روز بقدر جوز نماید و قلیها و غیره و ترک چیزیکه از شیر بسازند و حلوا و شرب آب یخ و غیر آن کند قول شیخ گذشت بعمل آرند و بعد نطلی سعوط کنند و بر باشتا آنرا بنوشد و چغندر بخورد و اگر آنرا حرارت بهم رسد لتسکین او بسرکه و سکنجبین نمایند و از تخمه حذر کنند و روغنهای مقوی شعر بمالند و طریق کسیکه اراده لاغر کردن بدن او کنند سلوک نمایند و از آنچه الطاء شیب و اسقاط موی سفید کند او مداومت تناول بلادر سیت و معدن آنچه منع شیب و تقویت شعر نماید اینست که موی را بآبی دوا بشویند شقائق و پوست جوز و لادن و شب و جوز السرو و سعد و وسمه و خطمی و آزاد درخت آمیخته استعمال کنند و هر که اراده کند که موی او بسرعت سفید گردد حمام دائم استعمال نماید و موی را بصابون و گلاب و آب نسرین و بنفشه بشوید و بروغن بنفشه و یاسمین چرب دارد و سعوط با بهانه کند و کبریت بخورد و بعد از حمام راحت و سکن بارد رطب نماید و بر باشتا آب سرد بنوشد و اضداد تدبیر که مذکور شد استعمال کند **ابن الیاس** گوید که آنچه الطاء شیب و دفع حدوث او قبل زمانه او کند تنقیه بدن از خلط بلغمی ست در هر سال یکبار یا دو بار بقی و اسهال بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ ترید مقوی بصبر و غاریقون و از اطعمه مولد بلغم و کد و تعب و غم حذر نمایند و چیزیکه مزاج را بصفرا مائل گرداند و تغلیظ خون کند از قلیها با مصالح گرم و لحوم صید استعمال کنند و اطریفل صغیر و کبیر در هر هفته دو مرتبه بخورند و بلیله مربی التعاهد نمایند و کلکلانج در هر ماه دو بار تناول کنند و سر را بحزل سوده بشویند و تناول کوامیخ مالحه ایشان را انفع دهد و روغن قسط و بان و زنبق بمالند **بعضی اطبا** از جهار ریس نقل کرده اند که اگر شخصی که سر و ریش او سفید باشد زهره خطاف سعوط نماید موی او سیاه گردد حمامی گفته که این مجرب ست و از انطاکی نقل میکنند که خوردن دو حبه دماغ خرگوش با دو اوقیه شیر تازه هر روز تا یکهفته منع شیب میکند و همچنین اسکندر اسطو بمار العسل و مداومت نهادن هلیله سیاه در دهن تغیر سفیدی مو بسیاهی بعد یکسال میکند و گیلانی مینویسد که بعضی مجربین را دیدم که عمر ایشان بنود سال رسیده بود و از موی سر و ریش یکی هم سفید نشده بود و ایشان هر صبح یک هلیله کابلی شسته در دهن میگرفتند و آنرا در دهن میگردانیدند و لعاب او بلغیر رسانیدن دندان بدان و بدون خاییدن آن فرو میبردند تا آنکه همه هلیله میگداخت بعد خسته او می انداختند **ذکر خضابات** مخفی نیست که نسخهای خضاب بسیار ست از انجمله آنچه بتجربه بعض مجربین در آمده بمعرض تسوید می در آیند بگیرند وسمه یکجزو و حنا سدس جزو و هر دو را در آبیکه اندران آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گهڑی در آفتاب بگذارند بعد آن استعمال کنند **ایضاً** که در دو گهڑی اثر میکند مازو چهار حصه سنگ رسخ دو حصه نوشادر یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در گلخن بریان کنند تا سوخته سیاه شود پس همه ادویه را باریک سائیده در ظرف آهنی نهند و آب آمله آمیخته بدسته آهنی خوب صلایه کنند اول موی را بآب طبیخ آمله بشویند بعد آن خضاب کنند و بعد از دو گهڑی بآب آمله پس بآب گرم بشویند **ایضاً خضاب** تیزاب فاروقی بگیرند ورق نقره و در تیزاب فاروقی چندان بسایند که حل شود و باشانه اسرب بعد از تصفیه مو بمالند و طریق بر آوردن تیزاب مذکور اینست که شوره هژده ماشه زاج سفید شش ماشه کسیس دوازده ماشه همه را نیمکوب کرده در قرع و انبیق بآتش ملایم بچکانند و باید که دهن قرع را گل حکمت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند **نوع دیگر** معمول مولوی غلام رسول [illegible]

از جمله تیزاب کشند پس در یکتوله این تیزاب برادهٔ نقره یکماشه گلاب دو ماشه انداخته ده دوازده روز بدارند بعده از شانه بعمل آرند **نوع دیگر** بنسخهٔ ذکائی توتیای سبز زاج سفید شورهٔ قلمی هر واحد پاو سیر هر سه را خشک در قرع انبیق انداخته باتش ملایم عرق کشند بعد از ان سه توله ورق نقره در ظرف آن عرق انداخته نگاه دارند تا آنکه ورق حل شوند پس چهار دام ازین عرق در یک سیر گلاب حل کرده مسواک را بدان تر نموده بر موی سفید بمالند و چون خشک شود دیگر بمالند

خضاب منقول از بیاض استاد مرحوم مرداسنگ شش ماشه چونهٔ پان چهار ماشه گل ملتانی شش ماشه اول مرداسنگ و گل را صلایه کرده بعده چونه انداخته با آب خوب حل کنند و بر مو طلا کرده برگ بید انجیر بران بندند و بعد پنج شش گهری با آب گرم بشویند و روغن بمالند و در نسخهٔ معمول حکیم شریف خان وزن هر سه ادویه مساویست **ایضاً** سهل و عجیب سنگجراحت و چونهٔ سنگ مرمر هر یک دو دام مرداسنگ چهار ماشه سرمه سا کرده بقدر احتیاج در آب حل ساخته طلا نمایند و بالایش برگ پان بندند در مدت کم از یکساعت رنگ خوب میکند و در نسخهٔ حکیم غلام امام وزن سنگ جراحت و چونه هر یک نیم پاو و دوا مشک دو دام ست **ایضاً** که بتجربه رسیده بگیرند مازوی سبز یکتوله پاو بالا و در ظرف آهنی بروغن سیاه بریان نمایند هر گاه مازو نرم شود فرود آورده در پارچهٔ ململ بسته اندر خاکستر دفن کنند تا سه روز پس بر آورده با توتیای سبز یازده سرخ و نمک لاهوری هفت سرخ در ظرف آهنی از دستهٔ آهنی آب آمله اندک اندک انداخته خوب بسایند هر گاه مثل مرهم گردد خضاب سازند و بعد یکپاس با آب آمله بشویند پس اگر جائی بر جلد سیاهی بماند صابون بمالند و حاجت بستن ندارد الا بعضی اول برگ بید انجیر یا پان باید بست **روغن** از عنایات حضرت ارشاد مابی دام برکاتهم آب بیلی خام ببول چهار توله برادهٔ فولاد یکتوله کسیس شش ماشه کالی کهار دو ماشه روغن کنجد نیم پاو همه ادویه در روغن دو گهری کهرل کرده در آوند آهنی بند نموده زیر زمین دفن کنند و بعد چهل روز بر آورده روغن بکار برند **نوع دیگر** از مجربات مولوی عبد القادر مرحوم کیری انبه پاو آثار مازو برادهٔ فولاد هر یک سه دام انار ترش پاو آثار روغن کنجد سیاه سه پاو ادویه کوفته با روغن در ظرف گلی کهنه انداخته در سرگین تا چهل روز دفن کنند بعده بر آورده آن روغن را بمالند **جرجانی** از شیخ الرئیس نقل کرده که در کتب طب نسخهای روغن خضاب ذکر کرده و گمان برده اند که آن موی را سیاه کند و از تجربه معلوم شده که روغن قوت ادویه از موی باز دارد و حائل گردد میان آن قوت و موی و در ان نفوذ نکند مگر دوائیکه سخت قوی بود یا آنرا خاصیتی عظیم باشد و این توقع قوت سخت از دوائی تواند بود که رنگ او قویتر از همه بود و پایدارتر چون زنگار آهن و چون زنگار آهن و مثل آب پوست جوز پس بهانا ممکن ست که اگر قوت این امثال این چیزها در روغن بتکرار دهند میانجی قوت ادویه که آنرا بدرقه کنند چون سرکه و خمر بروغن دهد و خضابها که بدان موی را رنگین سازند سه نوع ست یکی سیاه کننده دوم اشقر کننده سوم سفید کننده اول چند خضابها سیاه کننده ذکر کنیم باید دانست که اصل خضابها که بران اجماع مردم شده حنا و وسمه ست و اثر آنها بحسب اختلاف استعدادات موها مختلف بود و رسم چنانست که مردم اول حنا بر نهند و یکساعت یا بیشتر صبر کنند پس بشویند و وسمه بر نهند و همچنان صبر کنند و هر چند صبر بیشتر کنند بهتر بود و بعضی مردم حنا و وسمه بهم بر می نهند و بعضی بر حنا تنها اقتصار کنند و بر اشقر کردن موی راضی شوند و بعضی وسمه تنها بر نهند و رنگ طاوسی کنند و وسمهٔ هندی زود تر رنگ گیرد لیکن طاوسی تر بود و رنگ وسمهٔ کرمانی کمتر بود و دیرتر گیرد لیکن سیاه تر بود و تطویس آن کمتر بود و اگر خواهند که رنگ وسمه هم رنگ موی کنند و شقرت باطل گردد از پس آنکه موی را از وسمه شسته باشند باید که بار دیگر حنا بر نهند و زود بشویند و اگر قبل وسمه آنرا استعمال کنند منع تطویس نماید و بعضی مردم وسمه و حنا هر دو بیامیزند و آب سماق یا آب انار یا آب رائب یا عسل یا آب پوست جوز یا دیگر بیامیزند و این همه معین اند بر سیاهی و بعضی وسمه و حنا را با آبی آمیزند که دران مرداسنگ و آهک جوش دهند یا در آفتاب نهند تا آنکه موی سفید که دران تر کنند سیاه شود پس نگاه دارند و این نیز نیکوست و اگر یکدرم قرنفل کوفته بیخته در خضاب داخل کنند موی را سیاه تر کند و مضرت آن از دماغ باز دارد **تدارک مضرتهای خضاب** اکثر اقسام خضاب دماغ را سرد و ضعیف و فاسد کند و مستعد نزله و زکام و سکته و مانند آن گرداند پس صواب آنست که در خضاب چیزی گرم خوشبو که دماغ را قوت دهد چون مشک و قرنفل و لادن و مانند آن داخل کنند یا بعد آن استعمال نمایند و گاهی از خضاب موی راست و درشت مثل و تر گردد و جعودت او زائل شود و وضع او بدنما گردد و تدارک این چنان باید کرد که با خضاب چیزیکه موی را باریک کند و مجعد گرداند بیامیزند و گاهی موی را خشک کند و موی شکسته گردد و تدارک او اینست که عقب خضاب مثل روغن بنفشه و روغن خیری بمالند و گاهی

از خضاب بشره سیاه شود و آن سیاهی را بآرد بخود و آید و با قلا بشویند و روغن گرم آن سیاهی را زود ببشوید

از احوال شعر آنچه تعلق بزینت دارد

و آن حفظ شعر از انتثار و تسوید و تطویل و انبات مو و غیر آنست که مسطور میگردد و اکثر ادویهٔ حافظ شعر از سقوط در باب انتثار شعر مذکور شد و آن مثل لادن و آس
و پر سیاوشان و گل شقائق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله و خاکستر پوست صنوبر و اقاقیا و مازو است چون از ین ادویه روغن ترتیب دهند
و این روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و دراز و سیاه و انبوه کردن آن بی نظیر است صفت آن پر سیاوشان طباشیر پوست سماق زرورد گلنار
مصطکی هر واحد یکجزو لادن پوست انار فوفل پوست هلیله هر یک دو جزو پوست بلیله مازوی سبز هر یک سه جزو آمله منقی پنج جزو برگ مورد دوازده جزو ادویه
نیم کوفته یک شبانه روز در آب تر کرده بآتش ملایم بپزند تا قوت ادویه در آب در آید و بدست خوب بمالند و صاف کنند بنحویکه جرم دوا همراه آب مانده باشد پس روغن کنجد
خالص پنجاه جزو روغن گل پنجاه جزو اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند و بریشم میزده باشند و در آخر آن قرص جرم ادویه که بسته میشود اول بیرون آرند و سرد کرده
در ظرفی کنند بعد آن روغن گرم را خنک نموده بران ریزند و همچنان نگاهدارند و باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن نسوزد و ایضاً دوام تدهین بروغنهای
دیگر که دران حرارت لطیف و قبض باشد چون روغن لادن و روغن مورد و امثال آن حافظ مو باشد و کذا دوام استعمال شانه لیکن در وقت گرسنگی شانه نکنند که در
گرسنگی موی بسیار فرو می آیند و باید که نخستین موها را بآب چقندر بشویند بعد ادویه بکار برند و اگر بآب چقندر قدری خردل آمیزند بهتر باشد ادویهٔ مفرده مطول شعر
و منبت آن شستن موی بطبیخ درخت کنجد و کذا بنقیع کنجد غیر مقشر و کذا ببرگ بنفشه که مجرب سوید است و کذا ببرگ مشمش و غلاف سبز برگ کنجد خشک سوده بروغن
آمیخته و کذا ببرگ بطم و خطمی مساوی و کذا پشک شتر سوخته بروغن غار آمیخته و کذا برگ غار و برگ آس و برگ آزاد درخت هر واحد دو اوقیه لادن سه درم بآب آس
حل کرده و کذا ببرگ شاهسفرم و کذا بیخ نی فارسی سوخته و حنا را بقدر سرانداختن برگ آزاد درخت با همچند حنا و کذا زجاج بروغن زنبق و کذا خاکستر پرسیاوشان بروغن آس
و کذا بجوف انبوب ساعتی که شق کرده باشند سوخته بروغن آس آمیخته و کذا روغن بیدسا و کذا بیخ ابهل مطبوخ بسرکه که مجرب است و اجزاء قیصوم و کذا عرق مقطر موی انسان و کذا
روغن پنبه دانه و کذا مرقشیشا هر واحد منبت و مطول شعر است و در بیاض استاد مرحوم از اهل هند منقول است که تخم سن در آب سوده بطور کهگل در سر اندازند
که موی نرم و دراز شود و برای درازی موی مژگان و ابرو پوست مار سوخته خاکستر آن با روغن زیت بمالند و اگر تخم کدوی تلخ ده آثار در ده آثار شیر میش که از سه ماه زاییده باشد
تر کرده نگاهدارند که همه شیر جذب شود و در سایه خشک کنند و همین طور سه مرتبه جذب شیر نمایند و خشک کنند بعده در چرخ روغن گران روغن بر آرند و هر وقت که
روغن چنبیلی در سر اندازند چهار ماشه ازین روغن هم آمیخته بکار برند موی را دراز کند و اگر گل گوٹهل یکحصه در سه حصه هلیله قسم اول انداخته تا چهار روز در شیشه نگاهدارند
بعد از ان هلیله مذکور بر موی بمالند موی را سیاه گرداند ادویهٔ مرکبه که موی را دراز و سیاه گرداند شمان آمله شسته سعد کوفی زرنباد سکاکائی هر واحد یکدام
تیخ عرق نیم دام کنجد سیاه زرجیل کهنه هر واحد دو دام ادویه را کوفته بیخته نگاهدارند و بقدر دو دام گرفته در آب و روغن یاسمین آمیخته بر آتش گذارند و بپزند و بر بیخ
موی بمالند و بعد از یک گهڑی آب نیمگرم غسل کنند که برای سیاهی و درازی موی بی بدل است **ایضاً** که برای درازی و سیاهی مو عجیب و غریب است مغز تخم تمرهندی
برگ حنا هر دو مساوی ساییده بقدر دو دام بیخته موها بمالند و بعد یکپاس بآب نیمگرم بشویند تا باید که آبش در چشم نرود **ایضاً** مطول شعر آمله یکدام
باریک ساییده در سفیدهٔ بیضهٔ مرغ یکعدد روغن زرد نیم دام جوزات چهار دام خوب ممزوج نموده شب بر سر بمالند صبح بآب گرم بشویند تا دو هفته **روغن لادن** که
موی را سیاه کند و دراز گرداند و از افتادن نگاهدارد لادن ساذج هندی حماحضض بلی آمله هر یک پنج درم کوفته در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید صاف کرده یک رطل
روغن کنجد بران بیفزایند تا آب برود و روغن بماند هر روز بر سر آب برگ کنجد و برگ چقندر بشویند و این روغن بمالند **روغن شقائق** موی را دراز کند
در بیخته ابرآید و تخم مورد [illegible] تخم چقندر گل شقائق پوست جوز تر لادن پرسیاوشان هر یک پنج درم کوفته در نیم من آب آماده یکشب بخیسانند و بجوشانند
و با نیم رطل روغن مورد بار بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند **روغن عجیب** در حفظ موی از سقوط و دراز کردن آن و سیاه میکند و زود میرویاند و جود میکند
برگ مورد [illegible] ده اوقیه پوست هلیله بلیله هر یک پنج اوقیه مصطکی پرسیاوشان لادن هر یک یک اوقیه و ربع طباشیر نیم اوقیه فوفل دو نیم اوقیه

کوفته بیخته در سه رطل آب بجوشانند و از پارچه متخلخل صاف کنند و با دو رطل روغن گل بر آتش ملایم بپزند و ثفل که باقی مانده است آنرا نیز در دو رطل آب
علیحده بجوشانند پس خوب مالیده بخرقه متخلخل صاف نموده اضافه کرده بآتش ملایم جوش دهند تا که آب بسوزد و روغن بماند پس ثفل که در روغن باشد گرفته در
شیشه دهن فراخ کنند پس روغن بران ریزند و همین قسم مع ثفل نگاهدارند و وقت حاجت استعمال کنند **طلا ئیکه** موی را دراز و انبوه گرداند و بلان [illegible]
سوخته رسوت مساوی بسایند و بآب حب بسته بدارند و بر موی طلا نمایند **قرص** برای درازی موی آمله یک آثار سکاکائی نیم آثار صمغ دوازده دام شیر میش
پنج آثار همه ادویه را در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند و دو آثار شیر اول داخل کرده بپزند تا آنکه شیر خشک شود پس دو آثار شیر دیگر اندازند بار دیگر چون شیر جذب
شود باز یک آثار شیر باقی انداخته بپزند و در اثنای پختن بکفگیر آهنی میگردانیده باشند چون بسته شود قرص برابر فلوس بنبدند و خشک گردانند وقت حاجت
قرص را در آب تر نمایند وقتیکه نرم شود باریک سائیده نیمگرم طلا نمایند **قرص** که در تسوید و تطویل شعر عجیب است آمله خشک چهار دام مازوی سبز دو نیم دام
فوفل پوست انار هلیله زنگی پوست هلیله زرد برگ مورد مائین خرد زرنب هر یک یکدام لوهچون نیم پاو برگ البنج چهار دام اول لوهچون را در پوٹلی بسته بآب یکدانه
نیله تو ته حل ساخته باشند تر کرده بسایند که با پیچ و رنگ حق میشود پس ادویه دیگر کوفته بیخته بالوهچون آمیخته در آبیکه اجمود و اجواین خراسانی جوشانیده باشند
هشت پاس کهرل نموده قرص ساخته نگاهدارند و در شیر میش نیز کهرل کردن مناسب است نزد حاجت بآب برگ البنج و کرفس سائیده بر سر یا ریش طلا سازند
اقوال اکابر شیخ میفرماید که اکثر مطولات شعر چیزهائیست که در جوهر آنها لزوجت باشد و ممکن بود که ازان لزوجت موی اخذ کند و آنرا در غذای خود صرف
نماید و آن مثل برگ کنجد و برگ کدو و روغنهائیست که دران حرارت و قبض باشد مثل روغن سوسن محرق بموم یا آن روغن تنها و روغن حنا
و روغن آس خاصةً و نفع میکند این را شستن سر بمنقوع حنظل و آنچه درین نفع کند اینست که بگیرند لادن و آنرا در قدح مطین بر آتش نرم انگشت بر
بگدازند و بران قدری مغز خسته زردآلوی تلخ سوخته پاشیده بر آتش خوب ممزوج سازند و استعمال کنند و برگ آزاد درخت و آب برگ آزاد درین خاصیت نیک است
و بزر کتان سوخته بروغن کنجد استعمال کردن نافع **مرکب** بگیرند برگ آزاد درخت و پرسیاوشان نوره می و مرکی و آمله و در بعض غسولات معروفه بر سر
غلاف نمایند و ایضاً خردل در طبیخ چقندر داخل کرده بدان سر بشویند و بعد آن بروغن مورد یا بروغن آمله چرب کنند **مرکب جید** بگیرند زهره نر گاو
و زهره گرگ و هلیله کابلی و بلیله و آمله و ساداوران و مازوی در بست هر واحد یکجزو سائیده بآب عنب الثعلب هفت روز تر کنند بعده خشک کرده بطریق طلا
با قدری نمک استعمال کنند بعد شستن سر و ریش بآب و عسل و زجاج سوده **ایضاً** جو مقشر سی درم آمله پنج درم هر دو را در آب بیست چند جوب بپزند
تا آب قوت آنها بگیرد و قریب یکرطل باقی ماند پس صاف کرده درین آب روغن بنفشه نصف وزن آب و لادن سه درم و برگ کنجد و برگ خطمی و برگ کدوی
تر یا خشک هر یک ده درم بپزند تا آنکه آب بسوزد و روغن بماند **نسخه دیگر** منسوب بکندی شیر آمله بیست درم در دو رطل آب تا چهار رطل بپزند و قبل او
روغن ناردین و جو مقشر و اندک لادن بران انداخته بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند **مجوسی** گوید که اشیای مقوی شعر مانع از فساد آن روغن آس
و روغن که دران آمله و هلیله و مورد تر پخته باشند و روغن لادن و روغن افسنتین و روغن شقائق است **صفت** روغن آس بگیرند برگ آس تازه یک رطل
و باریک سائیده روغن کنجد یکرطل شراب ریحانی نیم رطل بجوشانند تا آب برود **صفت** روغن لادن که موی را سیاه و قوی گرداند بگیرند روغن آس
یکرطل و دران لادن یک اوقیه یک شبانه روز تر کنند بعده در دیگ دو ته بپزند تا لادن حل شود بردارند و وقت حاجت استعمال نمایند **صفت** روغن آمله
بگیرند آمله منقی از خسته و آس و پوست بیخ صنوبر مساوی و در آب خوب بجوشانند پس صاف کرده نیم وزن آن روغن کنجد انداخته بآتش ملایم در دیگ
دو ته بپزند تا آنکه آب فانی شود و روغن بماند **صفت** روغن افسنتین که مسود شعر و مقوی آنست بگیرند حب الغار و لادن و افسنتین هر واحد یکجزو
جوز السرو دو جزو کوفته بیخته در پارچه رقیق بسته در روغن آس یکهفته بخیسانند پس در آن بمالند تا حل شود و در ظرفی بر داشته وقت حاجت استعمال کنند
صفت روغن شقائق بگیرند گل لاله سرخ و در سایه خشک کنند و کوفته بحریر بیخته دو اوقیه ازان بگیرند و در یکرطل روغن آس انداخته بیست روز
در آفتاب گذارند پس در ظرفی بردارند و عند الحاجت استعمال نمایند **ابن نوح** گوید که آنچه تقویت شعر و تطویل آن نماید اینست که ادمان شستن آن

بهلیله سیاه و آب ترمس و آب چقندر و آرد باقلا و بورق و آب حنظل و زهرهٔ بزگاو کنند و یا صبر در آب مورد سوده ساعتی در حمام بدان طلا کنند پس بشویند و دائم بروغن آس و بروغنهای که سابق مذکور شد بمالند و یا آب چقندر مطبوخ که دران اندک خردل سوده انداخته باشند بشویند **صفت روغن** آس بگیرند آب برگ آس تر یا خشک جوش داده و تربت ست و با یکرطل روغن کنجد و یکرطل شراب ریحانی و نیم اوقیه لادن یکشب نگاهدارند پس بآتش نرم در ظرف مضاعف بپزند حتی که آب برود و روغن باقی ماند **روغن دیگر** که تقویت موی و تطویل آن نماید گل لاله و برگ مورد و پرسیاوشان و سنبل الطیب و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله یکیک مشت و در سه رطل آب بپزند تا نیم رطل بماند پس صاف کرده یکرطل روغن خیری انداخته بپزند تا آنکه آب برود و دران اقاقیا و خاکستر پوست درخت صنوبر هر واحد یک اوقیه آمیخته بدارند و هر روز بمالند محمد بن زکریا گوید امید ندارم که دوائی بهتر از روغن مصطکی در یابیم و هر روز روغن مصطکی که دران لادن سوده باشند برای تساقط شعر بمالند و اگر شدید التساقط باشد روغن مصطکی و روغن آس در گرما کنند و روغن ناردین در سرما و گفته که از ادهان و اطلیهٔ قوی البرد حذر کنند و خاصةً در کسیکه آنرا نزله بسرعت عارض شود که آن گاهی بلای عظیم پیدا کند **ابن الیاس** گوید که تطویل شعر اولاً بحفظ موجود بروغنهای قابض مثل روغن آس بود و بعد ازان بادویه که دران قوت جذب و قبض معاً باشد مثل گل سرخ و آس و آمله و پرسیاوشان و برگ آزاد درخت و مرچون موی را بدان غلاف نمایند و روغنیکه دران حرارتی و قبض باشد مثل روغن افسنتین تطویل و تقویت شعر نماید **بعضی** متاخرین مینویسند که این دوا در تطویل شعر و در تقویت و انبات او مجربست بگیرند آمله و برگ آزاد درخت و برگ آس هر یکی پنج استار خطمی سه استار کوفته بیخته در روغن کنجد صاف یکرطل انداخته در آفتاب یا نزدیک آتش یکهفته بدارند و بشب و روز بر بیخ موی بمالند و بعد یک هفته بشویند و سه هفته یا زیاده این عمل نمایند و یا موی را بآب آمله تر کنند بعده برگ آزاد درخت و پرسیاوشان و مرو آمله و لادن و گل لاله مساوی بآب حنظل ضلایه کرده بران غلاف کنند و گویند که درین باب شستن موی بمنقوع برگ درخت بکاین عظیم الاثر ست و کذا برگ بنفشهٔ باغی و کذا برگ کنجد و کذا خطمی و کذا برگ چقندر بعده روغن آمله که دران سنبل الطیب و واشنه و زرنباد و پرسیاوشان داخل بود در سر اندازند و شستن بمنقوع برگ حنا قانی و پوست بندق هندی بسیار نافعست

انبات شعر

یعنی رویانیدن موی جوان رویدن او و بطی گردد چنانچه ریش و بروت که بدیر بر آید و یا موی ابرو که خفیف باشد قرشی مینویسد که موی از بخار دخانی لزج پیدا میشود چون در مسام معتدل در تنگی و فراخی در آید پس قلت شعر و عدم او و قصر او یا بسبب قلت بخار دخانی باشد بجهت نقصان حرارت و لهذا ریش زنان و خواجه سرایان نمی روید و یا بسبب کثرت رطوبت که دخانیت کم شود چنانچه در صبیان و یا بسبب فرط تنگی مسام بباعث برودت مزاج یا یبوست که تکثف مسام که برای جرم شعر وسعت نکند و یا بسبب کثرت فراخی مسام بجهت حرارت محلله یا رطوبت مسخفه پس مادهٔ شعر جمع نشود و یا بسبب قلت خون که آن مثل ماده است برای بخار دخانی چنانچه ناقهین را عارض میشود و یا بسبب مانعی از تکون مثل خلط ردی محتبس در مسام چنانچه در داء الحیه و داء الثعلب و طریق تشخیص این اسباب همانست که در انتثار شعر مسطور شد و کذا علاج هر سبب و ایضاً گاهی احتیاج افتد بتعدیل مزاج و تعدیل مسام بتخلخل بکثرت حمام اگر سببش تکاثف مسام باشد و تخفیف آن مثل تنطیل بآب مورد اگر سببش تخلخل مفرط و وسعت مسام باشد و اصلاح اخلاط و استفراغ خلط ردی و اگر مسام از سوختن یا سعفه یا قرحه و اسد شده باشد علاج نپذیرد بالجمله جمیع ادویهٔ مذکوره در داء الثعلب انبات شعر میکنند و این روغن بعضی در رویانیدن موی معمول ست بیضهٔ مرغ در آب جوشانیده زردی ازان گرفته در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که قریب بسوختن رسد و ظرف را بطرف مائل دارند و از چیزی بیفشارند پس برادهٔ عاج و بیخ کبر را دران روغن سوده بهر جا که موی نروید طلا کنند و گویند که کاسهٔ سنگ پشت سوخته بروغن بیضه یا روغن گل یا کنجد طلا کردن مجربست و متقدمین را اعتقاد آنست که چون کسی را بروغن بیضه طلا کنند در همه اعضا موی روید حتی که در کف دست و گویند که ضماد مغز سر روباه بالخاصیت عجیب الفعل ست و نقل از انطاکی که انبات شعر بسرعت نماید طلای بیضهٔ عنکبوت و خاکستر شیح و خاکستر بهوم بروغن بادام و زیت و در روغن قنار الحمار و روغن تخم ترنج و روغن بادام و سداب ست و گویند که ضماد آرد کرسنه بسرکه سرشته انبات شعر بسرعت میکند و کذا جندبیدستر

و پیه آرد گندم و کذا زهره غراب کبیر مسمی بغداف و کذا زهره سلوی و کذا دماغ شتر بروغن زنبق آمیخته و کذا روغن گندم و کذا روغن بلسان و کذا روغن آجر و کذا روغن
کدوی تلخ و کذا روغن اذخر و اگر بگیرند سرطان نهری پنج عدد و همه را نصف بنصف قطع کرده بآب و زیت بپزند تا مهرا شود و آب بسوزد و زیت بماند پس صاف
کرده بردارند ریش را از دو برویاند و بالخاصیت مجربست و طلای روغن شونیز و کذا روغن بادام تلخ درین باب مجرب سویدیست و دندان فیل سوخته قدری
خاکستر آن با شیر بز آمیخته هفت روز بر جائیکه موی بر نیاید بمالند موی بر آید و کلونجی سوخته بروغن زیتون آمیخته طلا کردن مفید و چون بوره ارمنی و نوشادر
را سوخته با سرکه آمیخته طلا کنند در سه روز بشرط تکرار در هر ساعت یکبار در رویانیدن موی مجرب حکیم مومن ست **اقوال مجربین** شیخ سفر باید که در منبتات شعر
قویه علاج قسمی از صلع که علاج او ممکن ست و علاج انتثار حواجب و مانند آنست و جمیع ادویه که در داء الثعلب ذکر کردیم و جمیع وجه تدبیر از مالیدن سر و سرخ کردن او
و استعمال شحوم بران پس استعمال ادویه قوی در جذب و تحلیل مع خاص بداء الثعلب نافع ست در صلع و انبات شعر در مرطعه و حواجب و در لحیه و در کوست
هیچ غرب بزیت تقویت و حفظ عجیب مع تسویدیست و اما ادویه که عزم ما بذکر آنها درینجاست و اگر چه در داء الثعلب بعد اعتبار چیزیکه در آخر باب حفظ شعر
ذکر کردیم نیز منافعست آن اینست که بگیرند ذراریح تازه که پایها و سر آنها قطع کرده در سایه خشک کرده باشند و در روغن بنفشه بسایند و در آن یا در زیت بپزند
تا غلیظ گردد و بقدر حاجت طلا نمایند که آبله افگند پس موی برویاند و همچنین عسل بلادر ست چون بر مواضع تمرط شعر بگذارند و یا کندش در روغن بیضه بسایند
و بقدر حاجت مکرر طلا کنند که موی برویاند و یا بگیرند سم خر سوخته و قرن سوخته و بروغن کنجد طلا نمایند که این قویست و اما بیضه مورچه بروغن بان از مجملات
که در منبتات شمار کرده اند و نزدیک عام مردم آن از منافعات نبات شعرست و آنچه تجربه کرده شده عصایه ایست که دفعات بسیار آنرا کشته خشک کنند
و سائیده بروغن طلا کنند و ایضاً زجاج فرعونی مع زنبق سوده و آنچه خفیف تر ازین بود اینست که بگیرند دسته و صلایه از رصاص و در آن روغن اندازند همانکه
معروفست بشعر انامنعست مثل روغن آس یا لادن و مانند آن و یا شحم که معلوم شده مثل پیه خرس و زرگاو و امثال آن انداخته بسایند تا آنکه قوت رصاص
در آن آید و بدان لطوخ کنند و تضمید موضع ببرگ انجیر جوشش کرده نیکوست و مائل بانک قویست و ایضاً بگیرند مغز بندق بست عدد و بریان کنند چندانکه
سائیده شود و بروغن تر آمیخته بکار برند و یا بگیرند پیه حیشه که آنرا خرگوش دریائی نامند و قضیب خر و طحال او هر دو بریان هر واحد نیم رطل و لادن بست اوقیه
همه را بیامیزند بعد حل کردن لادن در شراب [illegible] آنچه [illegible] ذکر کرده اینست که بگیرند پیه زرگاو و نمکین نود و شش درم اشنان [illegible] تا فسیا
هر واحد شانزده درم [illegible] هشت درم لادن [illegible] پیه [illegible] قضیب خر [illegible] هفت درم طحال خر نود و شش درم طحال و قضیب خر را
بریان کنند و سائیده همه را بشراب اسود جمع کنند و موی سر تراشیده بدان طلا کنند سه روز بدارند پس بشویند و در روز راحت داده باز اعاده کنند
پس اگر قرحه شود علاج آن موضع بشحم مرغابی کنند و ایضاً [illegible] از قریطون بگیرند قیطون خرگوش شش عدد خوب خشک کرده در دیگ گلی گل حکمت نموده بسوزند
و بران سنگ [illegible] و برگ مورد مثل آن و پر سیاوشان [illegible] انداخته بار دیگر در ظرف آبگینه بسوزند بعده سائیده بسه رطل پیه خرس و مثل این روغن زیت
آمیخته بردارند و وقت حاجت در روغن خوشبو استعمال کنند و حب [illegible] روغن [illegible] انبات شعر اند و ایضاً چون خاکستر قیسوم بزیت کهنه
آمیزند موی ریش را که بدیر روید برویاند و کذا خاکستر شونیز با آب خصوصاً برای موی ابرو و ایضاً برای ابرو جوز دو عدد چندان بسوزند که سائیده شود و یکمثقال خسته خرما
بدستور اندک سوخته و پانزده عدد فلفل همه را آمیخته بروغن گل طلا سازند و ایضاً خاکستر قیسوم و بندق سوخته و لادن و ذراریح و کندش در روغن بان بسوزند
تا سیاه شود و با همچند غالیه آمیخته بر موضع بمالند و طلا کنند و ایضاً پر سیاوشان و حب الآس و تخم کرفس اندک بسوزند تا سیاه شود و با چربی خرس و روغن زیت
آمیزند و آنکه موی ابرو را برویاند بگیرند [illegible] سرگین نهنگ و سرگین خارپشت بحری و سداب کوهی هر واحد یکدرم سرب قابض سائیده بچربی خرس آمیزند
و استعمال کنند [illegible] موی ابرو [illegible] از داء الثعلب یا غیر آن بگیرند شیح بلخی و کف دریا هشت جزو فرفیون [illegible] هر واحد سه جزو
[illegible] فرفیون [illegible] آمیزند [illegible] مثل آن [illegible] خاکستر [illegible] پنج جزو
تخم [illegible] استعمال کنند صاحب کامل آورده که هرگاه موی ریش و غیره [illegible] موی ابرو [illegible]

عصایه نوعی [illegible] [illegible]

باید که روغن بان و روغن اترج بمالند و حبة الخضرا سوخته و بادام تلخ سوخته و حب الغار سابیده بزیت سرشته طلا کنند و یا بغالیه طلا سازند که این
در رویدن موی تعجیل نماید و آنچه درین باب نافعست بگیرند روغن تخم کدوی تلخ و قثاء الحمار و شیح ارمنی سوخته و همه را سابیده بروغن بلسان
یا روغن اترج سرشته طلا کنند و آنچه این عمل کند شونیز سوخته است چون به پیه گرگ یا پیه خرس گداخته بسرشند و بر موضعیکه احتیاج برویانیدن موی
دران باشد طلا کنند ابو منصور گوید که در مواضعیکه ارادهٔ رویانیدن موی بران کنند حب الغار بران موضع بمالند که باین زود موی بروید خاصه چون
آنرا بسرکه و زیت یا بزیت تنها بسرشند و همچنین اگر بروغن ترب یا بپیه انجیر بسرشند و ایضا پیه خرس چون بسرکه سوده بدان طلا کنند و آنرا دوئیه قویه
درین اینست که شونیز بسایند و بزیت طلا نمایند و یا بگیرند کف دریا و خاکستر قیصوم و بزیت کهنه سرشته بر موضع بمالند و شراب صرف باعتدال بنوشند
و تدبیر او بچیزیکه اسخان معتدل نماید مائل گردانند و آنکه موی را برویانند ذراریح که سر و بازو و پای آنها دور کرده باشند بسایند و در روغن بان یک
اوقیه آمیخته در ظرفی بر آتش نرم بجوشانند و روغن غلیظ گردد بردارند و باندک مشک و عنبر خوشبو ساخته بر موضع بمالند و اعادهٔ آن کنند تا آنکه آبله افتد پس
این موی بروید محمد بن زکریا گفته که مجربی مارا خبر داده که او در انبات شعر و تطویل او چیزی بهتر از پرسیاوشان نیافته و چون آنرا در شستن موی زنان
داخل کرده موی ایشان بسیار دراز شده لیکن آن نوبه باید گیلانی مینویسد که فقدان نبات شعر بسبب فقدان چیزی از شروط مذکوره در تکون شعر میباشد
پس اگر این امر در مادهٔ شعر که آن بخار دخانی ست باشد حیله در ازالهٔ او بتغییر مزاج و مانند آن کنند اگر ممکن بود و اگر امر در جلد باشد حیله در تعدیل او در لینیت و صلابت
کنند و اگر امر در مسام باشد از اتساع و ضیق و مانند آن حیله در تعدیل او نمایند و این همه از آنچه در سابق مذکور شده معلوم ست لیکن اکثر تمرط شعر در غالب بسبب
امراض حابس مواد در مسام و تسدید آن میباشد پس بخار دخانی دران منع میگردد فلهذا اکثر ادویهٔ منبت شعر مزیل آن مواد اند بسبب تحلیل آنها آنرا و جذب آنها آنرا
بسوی خارج و برین اعانت میکند آنکه در اغذیه چیزیکه تفتیح مسام نماید مثل خردل و سیر و مانند آن باشد و استعمال طلای عسل بلادر مشروط باینست که آن جلد
را نسوزد و سبیل این آنست که با آن روغن جوز مخلوط سازند تا از آن این خاصیت رفع گردد والا آن جلد را بسوزد و آنرا مثل جلد سوخته بآتش گرداند بنحویکه
بران موی اصلا ابدا نروید و حق آنست که بیضهٔ مورچه مانع از نبات شعرست و جالینوس نیز گفته که آن مانع از انبات شعرست و منبت نیست روغن
که موی را برویاند دواء الثعلب را نفع کند بگیرند قیصوم و پرسیاوشان و بابونه یکیک اوقیه و در آب بپزند تا مهرا شود پس آب را صاف کرده بر یک رطل آن
یک رطل روغن بان انداخته بآتش نرم بپزند تا آنکه آب برود بردارند و استعمال کنند دیگر که انبات موی و منع تساقط آن نیز کند لادن را بشراب حل کنند با همچند آن
روغن آس [illegible] بر منبت ریش و موی بمالند و صبح در حمام بشویند بآب گرم و ایضا روغن بیضه موی میرویاند و بتحقیق از منع میکند و طریق ساختن آن مسطور
[illegible] آنست که زرده [illegible] باشد روغن زرده او در شیشه و از کون بر آرند و طریق آن در اطلیهٔ باه مذکور شده و روغن بیضه را بزودی در
[illegible] آرند تا بو نگردد و ایضا لادن [illegible] درهم [illegible] یکدرم هر یک دو درم مصطکی نیم درم قردمانا دو درم کندر یکدرم در روغن گل گداخته بر منبت موی طلا کنند که این مجربست
ایضا ممدوح الیه از [illegible] نقل کرده که گاهی موی را صعوبت نبات عارض میشود حتی که انسان را روییدن موی ریش متاخر نماید و از وقتیکه دران بروید
او را حاجت تجاوز کند و این بیکی از سه سبب میباشد یکی بسبب قلت غذا بنابر یبس بدن و قلت فضول آن دوم بسبب نعارت جلد و فرط ضیق مسام
آن حتی که در جلد او مسام نماید بدن او عرق نکند و امراض او اکثرت نماید بنابر دشواری تحلل فضول سوم از معالجهٔ شخصی صناعتی را که جلد او را خصیف سازد
و مسام آنرا تنگ نماید و فضول را از تحلل و خروج منع کند مثل شخصیکه کار در جای برف یا قلل جبال و برداشتن برف نماید و در مواضع بسیار بارد مقام سازد
و علاج آنکه بسبب قلت فضول باشد انعاش طبیعت و قوت او ست بتدبیر موافق و نقل او از اطعمه بچیزیکه ترطیب بدن او و تقویت حرارت او و تکثیر خون
گرداند و این باقتصار او بر لحوم بزغاله یا بچه مرغ و شرب اشربهٔ ممزوجه و قلت جماع بود و این وقتیست که معدهٔ او معتدل باشد و اگر حار بود اقتصار بر اطعمه کنند
که دران غذا [illegible] باشد مثل لحوم گوساله و بچه بقر و مانند آن و شرب شراب متوسط در حدت و حرارت پس [illegible] بدن او و تقویت حرارت او موی را
بر آرد و طلای موضعیکه ارادهٔ رویانیدن موی بران باشد مثل این مزاج باین طلا کنند بگیرند چربی بط و [illegible] و برابر آن اندک موم و قدری زوفای رطب [illegible]

نسخه شونیز سوخته

در آتش گذارند و بگیرند اندکی شاهسفرم تر و قدری فرفیون تازه و بسایند و بدان آمیزند و موضع را بر کف دست خوب بمالند تا بشره سرخ شود پس بران طلا می رقیق لیسار خفیف نمایند پس اگر موضع ازان متغیر گردد طلا از وی دور کنند و با اندک روغن گل چرب نمایند و هرگاه حرارت ساکن شود معاودت طلا کنند تا آنکه موی ظاهر گردد و پس اگر موی ضعیف یا سفید رنگ بر آید سر آن را بمقراض بگیرند و دران روغن آمله و روغن آس یا لادن استعمال کنند و اما اگر قلت نبات شعر از زهارت جلد و ضیق مسام باشد اگر این مولود ی ابد موی دران بدشواری و تعب و کد بلطف در معالجه بروید و آن اینست که واجبست که تلیین جلد او کنند و در آبزن نشانند و روغن بمالند و اغذیه او حار رطب در ابتدا پس حار یابس در آخر آن باشد و دائم جلد او را بخرقه درشت و بکف دست بمالند بعده بر جلد او این طلا کنند بگیرند پیه بط و پیه مرغابی و پیه چرز همه را در روغن یاسمین یا روغن خیری یا روغن سوسن بجوشانند و ازان موم روغن سازند و بعد ازان اندکی فرفیون و قدری صمغ سداب و قلیلی بادام تلخ کوهی باریک سوده بران اندازند و بر موضع طلا کنند و یک شبانه روز بدارند و هر روز یکبار تجدید آن نمایند و بعض افاضل وصفت چیزی کرده اند که معروف بمعتصمی ست و ذکر کرده اند که معتصم بعض اطبا را مکلف گردید که بر بدن غلامی از غلامان او بر جای آن موی بر آید پس طبیبی استخراج این دوا نمود نسخه آن بگیرند قیروطی معمول بز وفای رطب و آنرا بر بدن بمالند بعده امر بدخول حمام و پوشیدن جامه کنند تا آنکه عرق ابتدا نماید پس جامه جدا کنند و آب نیمگرم متواتر بسیار بر بدن بریزند و ازمان بران نمایند تا آنکه بدن او تری حاصل کند بعده این طلا کنند خاکستر حلزون و خاکستر فرفیون و خاکستر بیخ سداب کوهی هر واحد یکجزو خاکستر سیم بز و کبریت سوخته هر یک نیم جزو همه را سوده جمع کرده در سرکه و اندک زیت حل کرده طلا متواتر نمایند که این موی در هر موضع که خواهند بر آرد و صاحب این دوا ذکر کرده که باین تدبیر و طلا موی در کف دست بروید و آنچه امتناع نبات شعر از معالجه صناعتی باشد که ازان منع کند انتقال از سبب بسوی ضد او از اسباب و مقابله بدن او با ضد آنچه دران استحمان او و تلیین جلد او و غیر آن باشد باید کرد و پس اگر دشوار گردد بعض اطلیه مذکوره بکار برند و آفریطن در تکثیر شعر و انبات او و چون روییدن او و خاصة موی ریش تاخر نماید این طلا ذکر کرده بگیرند بیضه و در سر آن سوراخ کنند و آنچه اندران باشد مص کنند و بنمک و آب بشویند تا صاف گردد پس بگیرند روغن یاسمین چندانکه نیم بیضه ازان پر شود و بران دو دانگ فرفیون و یکدانگ افیون و یکدانگ جندبیدستر و یکنیم دانگ مغز پنبه دانه و یکدانگ مشک و مثل او لادن و دو دانگ صمغ عربی انداخته بجوشانند تا باهم مخلوط شود و بعده سرد کرده استعمال نمایند کسیکه اراده استعمال این بر طریق تغلیف درین نماید موی را بقوت قویه برویاند و این دوا معمول شاهسفرم جمیع علل جزئیه که موی را عارض شود نافع ست و نسخه این همان المطبوخ زیست که در داء الثعلب در قول شیخ الرئیس مسطور شد لیکن درینجا حب الغار دو مثقال عوض روغن غارست و نوشته که موم و روغن غار یا روغن بید انجیر یا روغن زیت کهنه بقدر کفایت بگیرند و اگر اراده کنند که قوی تر گردد حرف دو مثقال نیز داخل نمایند و این دوا جمیع امراض مزمنه شعر را نفع کند و می باید که درین مرض مالش بنطرون و سرکه قبل هر علاج استعمال کنند و دائم تنقیه شعر آن موضع نمایند و دیده ایم که بسیکه حلق و دلک دائم بغیر علاج استعمال نمود موی او برویید طبری گوید که گاهی موی بسعفه رطب یا یابس برود و پس اگر رفتن موی بسعفه یابس باشد و استفراغ بفصد و اسهال دران ممکن بود دران هر دو استعمال کنند و موضع را باشیا که استفراغ فضول بطریق تلیین و گشادن مسام نماید بمالند مثل آب خبازی که بدان تسقیه قیروطی کرده باشند و مثل آب عصی الراعی که قیروطی بدان سازند و ازین هر دو آب تسقیه بر آتش کنند بعده بر ان موضع خوب بمالند و تسقیه تا نهایت آنها کنند حتی که ممزوج و نرم شود پس بر سر طلا نمایند و بهترین چیزیکه درین مرض استعمال کنند روغن بنفشه و روغن خیری مضروب بروغن گل ست و دخول حمام و شستن سر بخطمی مضروب ببرگ کنار و لعاب اسپغول و جماعتی را باین طریق علاج کردم و صحت یافتند و هرگاه سعفه زائل شود موی ضرور بروید پس [illegible] علاج انبات شعر در مثل این علت ست و اما هرگاه ذهاب شعر از سعفه رطب باشد [illegible] موضع روییدن موی [illegible] و سعفه ابخوره و مثل آن آثار جراحات یا مثل آثار سوختن آتش گردد دران حیله نیست زیرا که مسام فاسد شده و [illegible] آن چسپیده و اگر جائی بر دیدن موی منقطع نشده باشد علاج بترطیب موضع بدانچه مذکور شد باید کرد بعده استعمال ادویه [illegible] در داء الثعلب مذکور شد که بر ان موی برویاند و جماعتی را از اطفال دیدیم که اکثر ذهاب شعر بسعفه رطب و یابس ایشان را عارض شده و هرگاه بزرگ شدند

آن موی برویید مگر در جائیکه جلد دران سوخته بود و مسام او فاسد گردیده و اما ذهاب شعر از سوختن آتش بسبیل او آنست که ذکر کردیم بنحویکه در مواضعیکه جلد او فاسد نشود

بمرور ایام و بعلاج بروید و این همه که ذکر کردم طریق علاج با دویه و دست بود و گاهی درین تدبیر طعام و شراب نیز وقت حاجت بسوی آن داخل شود چنانچه گاهی

احتیاج بتقلیل افتد و آن هر دو بمقدار قلیل استعمال کنند و یا بسوی تجفیف پس با شیای مجففه تجفیف نمایند و یا بسوی ترطیب پس با شیای مرطبه مانند آن

ترطیب کنند حکیم **شریف خان** مینویسند که این دوا غالباً موی را برویاند سنبل الطیب کف دریا موی سوخته بسرکه سائیده طلا کنند تا آنکه موی بروید

و جالینوس این دوا را بتجربه صحیح یافته و آین طلا جهت رویانیدن موی عجیب الفعل ست سم بز سیاه سوخته سر نرگس سم خر سیاه سوخته یا روغن زیتون

بکار برند و ایضاً درین باب پوست درخت انجیر و برگ آن کف دریا سوخته هر یک دو درم فرفیون پنج درم سائیده بآب پیاز سرشته تا دو روز طلا کنند هر گاه

موضع سرخ شود بزراوند مدحرج و لادن و افسنتین سوخته و مورد و حضض مساوی سائیده بآب عنب الثعلب سرشته طلا کنند

منع نبات شعر

بدانکه آنچه موی را از رویدن باز دارد یا مخدر و مبرد بود یا مسدد مسام یا بالخاصیت لیکن در استعمال همه لازم ست که اول موی را بکنند یا بنوره حلق کنند بعد آن

مخدرات مانند بزر البنج و افیون و شوکران ضماد نمایند و یا مسددات مسام مانند سفیده و شب و یا ادویه بالخاصیت مثل خون سنگ پشت و یا بیضهٔ

مورچه و یا خون وزغ کلان طلا کنند **انطاکی** گوید که گاهی احتیاج بمنع نبات شعر افتد و این هر دوای مکثف اتمام یابد مثل خون خوک و روغن آن

و روغن شبیر و بیضهٔ مورچه و بیخ و زرنیخ سرخ و اقلیمیا و سفیدآب و تخم خشخاش بسرکه و زیت و زهرهٔ بز بنوشادر هر واحد بطلا بعد نتف شعر و در خواص

آمده که چون سر شبیر را بنیر سنگ بسایند تا آنکه غلیظ گردد و بر موضع نتف موی طلا کنند در اول مرتبه منع گردد **سویدی** مینویسد که ضماد با قلای قبطی مقشر

بآب و کذا خون حربا و کذا اشیر یتوع و برگ آن مکرر و کذا آرد ترمس و کذا خرنوب نبطی و کذا زرنیخ سرخ بآب برگ بنج سرشته و کذا مغز سر خرگوش هفت بار

و کذا تخم بادروج سه درم لورق یکنیم درم باریک سوده بروغن بلسان و میعهٔ سائله سرشته تا بقوام عسل آید هر واحد بعد نتف بتکرار منع نبات شعر کند

شیخ میفرماید که مخدرات مبرده آنرا منع کنند مثل آنکه اول نتف مو کنند بعده بنج و افیون و سرکه طلا کنند و شوکران با بینها و تنها در سرکه جوش داده بهتر بود

و جرم غوک نیستانی خشک کرده از نافعات ست چون آنرا بسایند و بلعاب اسپغول یا آب بنج یا سرکه آمیزند و مکرر بعمل آرند و گویند که طلای با و بروغن که

دران عظایه پخته باشند منع نبات شعر کند و همچنین بروغنیکه دران خار پشت پخته باشند و گاهی دران دعای ضد این کنند و آنچه درین ذکر کرده اند

بگیرند قیمولیا و سفیدآب ارزیز هر واحد یکجزو و شب نیم جزو و بآب بنج تر بسایند و قومی زعم کرده که خون غوک اجامی و خون سنگ پشت نهری منع از نبات

کند و گویند که همچنین خون شبیر و دماغ و جگر او ست و گاهی دوائی ازین مرکب میسازند و گویند که بگیرند غوک نیسانی و خشک کنند و بگیرند از خشک آن

و از خون سنگ پشت نهری خشک کرده و از بورق سرخ و از مرداسنگ و از صدف مروارید سوخته مساوی و بآب سرشته بر نتف شعر در زیر بغل

استعمال کنند و تخم انجره بروغن سوده مالیدن بقوت انتشار شعر کند **مجوسی** گوید که بیضهٔ ماهی و دیگر ادویهٔ مذکوره طلا نمایند پس اگر موی بروید

لازم ست که چند بار آنرا بر کنند و بعد کندن اطلیهٔ ادهان مسطوره بمالند **ایلاقی** و **جرجانی** مینویسند که بزر البنج بسرکه بسایند و طلا کنند و آنچه

مجرب ست اینست که بیضهٔ مرغ بعد کندن دی طلا کنند و هر بار که بران طلا نمایند ضعیفتر گردد تا آنکه باطل شود و اسپغول بسرکه بعد کندن موی مکرر طلا کردن

باطل کند **ابن نوح** گوید که بعد نتف چند بید ستر و عسل بمرات کثیر طلا کنند و **جالینوس** گفته هر موضع از بدن که بسیار سبز شود یا خشک گردد بران موی

نروید مثل حال در کف دست و بدن خواجه سرایان و آنچه از مرغول و حکم در منع نبات شعر ذکر کرده اند دروغ گفته اند و **محمد بن زکریا** گوید زنیکه ریش او بروید باید که ادرار حیض

کنند تا ممکن بود و فصد دائم زیر پا کنند و تبرید مزاج او نمایند و بر موضع بعد کندن موی سفیدآب ارزیز و قلقند و افیون سوده طلا کنند و اگر از تبرید

خوف کنند شب برای خلال بعد و دست آن کنند که ابتداً موی نروید و گفته که چون شیر سگ قریب العهد بولادت بعد کندن موی طلا کنند موی نروید

و گفته که این دوا بعد یل ست عظایه و وعد در دوا و قیه زیت بپزند تا یک اوقیه بماند بعده کف دریا و زرنیخ سرخ و نطرون هر یک نیم اوقیه بران پاشند

و بپزند تا غلیظ شود بعده روی بظروف خوب شسته بران طلا کنند و صبر کنند تا آنکه موی منقلع شود بعده در حمام داخل شوند و آنرا بشویند و بسرکه مقطر
سخت ترش یا نمک طلا سازند پس هرگاه ابتدا بسوزش کند بشویند و بران موم و روغن گل بمالند که این البته موی را باطل کند گیلانی گوید که افیون
محلول بسرکه ترش کهنه را تجربه کردیم لیکن میباید که در لطخ موضع باین ادویه کمال سرعت کنند بنحویکه تفاوت زمان محسوس میان کندن موی و طلا
نباشد فلهذا امر میکنیم که منبت شعر را بقطره دوای محلول اللطوخ نمایند پس موی بر کنند و مالش موضع بدوا کنند تا در مسام نفوذ کند بعد ازان پاک نمایند
و تجدید لطخ دوا و مالش کنند حتی که از دوای اول آنچه مخلوط بباقی غذای شعر باشد خارج گردد پس مسام بدوای صرف پر شوند و نهایت تسدید او نمایند پس گاه
این عمل مکرر کنند یعنی تکرار کندن موی و طلا کردن دوا سه مرتبه نمایند و نهایت هفت مرتبه در انجا موی نروید و گویند که آنچه برای ابطال شعر تجربه کرده شده
بعد نتف طلا بزهره جدی ست که بدان نیم درم نوشادر آمیخته باشند و مالیدن سورنجان بعد کندن موی ابطال آن میکند و جمیع مجففات منع نبات شعر کنند
بعضی اطبا مینویسند که آنچه منع روییدن مو کند از انجمله طلا کردن بیه مازه افعی ست که تخلف نمیکند و کذا مغز سر گوسفند و آهک و کذا آهک در سرکه
پخته و کذا زبد البحر [illegible] و کذا زرنیخ سرخ ببول خر مجرب و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که دو حبه در نمک غلطانیده خشک کرده با بول بز بسایند
و هر جا که موی کنده بمالند هرگز بر نیاید و شیر انجیر و زراوند و سرکه سوخته و تلخه خروس و خون خرگوش و زهره خارپشت و بیه دراج هر واحد مانع نبات موست
بعد کندن آن طلا کنند و طلا می کنند دریا افیون بزر البنج بسرکه سوده بعد نتف نافع ست و کذا مالیدن آب پیاز با نمک سیاه و سرکه آمیخته و این روغن
دافع روییدن [illegible] زرنیخ سوده پنج درم روغن کنجد ده درم همه را ممزوج نموده سه روز در آفتاب بدارند و همیشه
بجنبانند بعد ازان [illegible] این طلا درین باب صاحب اکمل الصناعت مجرب نوشته آب برگ انجیر [illegible]
نتف [illegible] آب [illegible] مساوی مخلوط کرده بعد نتف دو سه مرتبه طلا نمایند هرگز موی ازان موضع بر نیاید

حلق شعر

بدانکه بهتر دوای موی از دواهای دیگر بهتر از نوره نیست [illegible] حلق موی عانه بنوره مضعف باه ست بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ هر دو [illegible]
کوفته بیخته در آب گرم خمیر کرده یکساعت بنهند [illegible] طلا کنند و بعده دو سه گهری بشویند و بعضی اشخار و شوره قلمی افزوده هر چهار مساوی در آب پخته
طلا میکنند [illegible] زرنیخ سفید [illegible] داخل کنند جلد خوشبو و خوش رنگ شود
و یا بر چهار جزو [illegible] استعمال نمایند شیخ فرماید که از آهک دو جزو
و از زرنیخ یکجزو بگیرند [illegible] داخل کرده طلا نمایند که فی الحال حلق مو نماید و اگر از آهک جزو بیشتر و از زرنیخ کمتر بگیرند معتدل تر باشد و اگر آهک
زیاده کنند در عمل بطی تر باشد [illegible] عمل کند [illegible] زرنیخ یک جزو گرفته در آب می پزند حتی که پر طایر را بسترد به قدر که تکرار عمل درین آب کنند بهتر بود
و در آفتاب نهادن اولی تر باشد [illegible] آب بگیرند [illegible] دران اندک روغن بپزند تا آنکه قوت او اخذ کند پس باین روغن طلا نمایند و گاهی این آب را میگدازند
تا آنکه بطور نمک منعقد شود و آن نمک را در آب استعمال میکنند و خاکستر صدف عمل آهک کند با زرنیخ و لطیف تر باشد و اگر بدل آهک آب آهک مکرر مطبوخ
یا مشمش بگیرند و دران زرنیخ سوده داخل نمایند بهتر بود و گاهی علق اخضر که زیر جراد میباشد استعمال میکنند و اگر اراده کنند که موی باریک بروید و ضعیف شود
در نوره خاکستر چوب انگور یا [illegible] داخل نمایند و خوب برهم زنند و طلا کنند بعده بآرد جو یا قلا و تخم خربزه بشویند و گاهی آهک و زرنیخ را مثل آب کشک
و آب برنج مرکب میسازند و گاهی دران مر و صبر [illegible] داخل میکنند و گاهی با عانت بعض دریا مینمایند و علاج کسیکه نوره آنرا سوخته باشد اینست که تغلیف او
کم باید کرد و زود باید شست و قبل آن روغن گل بمالند و هرگاه بآب گرم بشویند بعد آن مدت دراز در آب سرد نشینند یا آب بسیار سرد بران ریزند که این
علاج جید ست بعده بران [illegible] مقشر [illegible] صندل طلا کنند و خصوصاً اگر بسوزد و اگر بسیار بسوزد از مثل مرهم سفیداب و مثل طلا که برد [illegible]
مرهم اسفیداج بیضه و روغن گل و کافور [illegible] نباشد و آنچه قطع بوی نوره کند اینست که بعد آن بگل مربی در خوشبو و یا بگل بسرکه و گلاب طلا کنند

وبرگ شقالوا در ین خاصیت عجیب ست وبرگ انگور وبرگ شاهسفرم سوده وحنا وتجبیر عصفر وگل سرخ وسعد وسنبل الطیب واذخر وامثال آن مفرد ومجموع
بکار برند گیلانی میفرماید که از خواص صبر ست که ازاله بوی زرنیخ وآهک نماید ومقدار یک مثقال از آن داخل کنند وآن درین باب عجیب ست وعجیب تر
ازین آنست که اطبا ذکر آن نکرده اند وعادت اطبا آنست که وزن زرنیخ پنجم حصه از آهک میکنند واز طریق حلق شعر بنوره بقول مجوسی اینست که بگیرند
آهک سفید تیز یک رطل زرنیخ زرد باریک سوده سه اوقیه قردمانا خاکستر چوب انگور هر واحد دو اوقیه گل خطمی نیم اوقیه باریک بسایند وبآب گرم حل کنند وبدن را
بروغن گل چرب کنند پس باین طلا کنند وتا عمل کردن آن بران صبر نمایند بعده بشویند وبروغن گل خالص بمالند پس بران گل سرخ سوده طلا کنند پس اگر نوره بسوزد
وآبله افتد آب سرد بدفعات بر بدن ریزند وبآرد عدس وگل سرخ بروغن گل وگلاب برهم زده طلا کنند واگر حرقت شدید باشد باشیائیکه بران علاج حرق النار میکنند
علاج باید کرد وآنچه قطع بوی نوره کند اینست که موضع را بصندل وسک بریان وگل سرخ وحنا وامثال آن طلا کنند صفت نوره ملوکی معتدل نافع اوجاع قطن
وپشت ورکبه وسائر مفاصل واسترخا وکسل طاری از رطوبات بگیرند وج دو رطل ودرجرلیش بسایند ودر ده رطل آب بآتش نرم بپزند تا سوم حصه بماند بعده بگیرند
آهک سفید تیز آب نادیده سه رطل وزرنباد وسنبل الطیب وسورنجان وعاقرقرحا وقردمانا وانیسون هر واحد یک اوقیه صبر وجندبیدستر هر واحد یک مثقال زرنیخ
زرد ورقی نه اوقیه باریک بسایند تا مثل غبار گردد بعده بران آبیکه دران وج پخته اند بقدریکه دران سرشته شود بریزند وبزودی حل کنند وبران سفیدی دو زرده
دو بیضه انداخته خوب مخلوط سازند وبر بدن طلا کنند وساعتی یا کمتر بقدریکه حلق شعر کند بنهند ودو سه بار تجربه آن کنند پس هرگاه موی بریزد بآب بشویند
بعده بآبیکه دران خطمی سرخ وگل جوشانیده باشند واین بهترین چیزیست که درین باب استعمال نمایند صفت روغن که حلق شعر نماید اشخار یکجز وآهک
دو جز وزرنیخ زرد ده جز وآب بقدریکه آنرا بپوشد بران انداخته سه روز بگذارند پس صاف کرده آب صاف آن سه جز وروغن کنجد یکجز وبگیرند وبآتش نرم بپزند تا روغن
بماند استعمال نمایند وساعتی بران صبر کرده بشویند صفت نوره سفید قوی تیز که موی را حلق نماید صدف را بسوزند وبا آن زرنیخ زرد مثل سه سوده
بآب در صلایه بسایند ودو ساعت بگذارند بعده بدان طلا کنند ویا کف دریا بسوزند ویا جبسین که آن نیز سفید بود صفت دوائیکه موی را باطل کند وآنرا
بسرعت حلق نماید بگیرند آهک نوقوی دران شش چند آن آب بریزند وسه روز بگذارند پس صاف کنند ودران ششم حصه آن آهک دیگر اندازند وهمچنین سه بار تکرار نمایند
بعده دران آب سوم حصه آن زرنیخ زرد سوده اندازند ودر آفتاب نهند تا آنکه پر مرغ را بسترد بعد از آن بدن را بدان بصوف بمالند که آن بسرعت موی دور کند وبعد آن
روغن گل بمالند واگر نوره جلد را بسوزد بزودی قدری مرهم جدوار یا روغن دیودار استعمال کنند که این بسرعت آنرا زائل کند واگر احراق قوی نماید کافور بهم مذکور
یا بروغن مسطکی آمیخته بمالند که منفعت عجیب نماید وبهترین چیزیکه قطع بوی نوره کند صبر ست خواه آنرا بنوره مخلوط سازند ویا بآب سوده بر بدن بمالند واز غرائب مجربات
که [illegible] در قطع بوی نوره عنایت [illegible] یافته ایم آنرا با آهک بدان [illegible] میکنند مخلوط کنانیدیم وقطع بوی آن در مدت کمتر از نیم هفته گردید بلکه گاهی ابتدا از بوی آهک محسوس نشده

تجعید شعر

اگر خواهند که موی جعد شوند مرداسنگ ده درم مازو وآمله وبرگ سرو وگزمازج وحلبه از هر یک پنج درم بسایند وبآب مورد طلا کنند بالجمله آنچه بدین کار آید ادویه
مقبضه ست مثل آب حابه وروغن آن وسدر ومر ومازو وآهک ومرداسنگ همه مخلوط سازند ویا به بعض آن اقتصار کنند وبدان خلاف سر نمایند وگاهی
دران بزرالبنج یا روغن آن داخل میکنند وگاهی بنج تنها استعمال می نمایند وآهک اندک میسوزد وچون آنرا درین جمله داخل کنند خصوصا چون بدان دو
ثلث او سدر شریک باشد وبهردو بآب سرد بسرشند وهمچنین کف نمک تلخ موی را بسیار جعد سازد واین جعد نیکو ست بگیرند مازو وگزمازج وپیخ اله سوزن
وبرگ سرو یا تخم او وبهدانه ومرداسنگ وکتیرا وگل خوزی وآمله هر واحد یکجز وآهک آب نادیده نیم جز وبآب سلق بسرشند واستعمال کنند که مجعد مسود ست
مجوسی گوید هرکه اراده تجعید شعر کند باید که بگیرد آهک یکجز ومرداسنگ وآمله ومازو هر واحد دو جز وباریک بسایند وبآب مورد تر کرده بر موی طلا نمایند
وتنساله منفصله از آن برشته محکم به پیچند وبر بندند واز قبل دوا طلا کنند سه شبانه روز بگذارند بعده بگشایند وبسدر بشویند وبروغن بنفشه وروغن گل
چرب کنند وگویند که آنچه تجعید شعر کند ادمان غلاف او برگ سداب یا آب مازو ست ویا همچنین بآب مورد بگذارند وانگاه قاقیا دران انداخته [illegible]

نسخه وبزرالبنج

غلاف کنند و پوست جوز سوخته بشراب سائیده طلا کردن بخشش و مجعد شعر است گیلانی گوید اطبا گفته اند که سزاوار آنست که حلق سر نمایند قبل بر دو ابعده دلوخ بیخ سفید و لیون بشراب صرف کنند و یا خاکستر صنوبر نو بر روغن آس حل کنند تا مثل عسل غلیظ گردد و بر سر بعد حلق بمالند و یا بگیرند حب الآس و چغندر سیاه و بآب بپزند بعده بروغن اضافه کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بر سر بعد شستن او بمالند و یا بگیرند مازو و پرسیاوشان و بآب دریای شور بسایند تا مثل عسل گردد بعده موی را بآب خاکستر بشویند و طلا در روز کنند پس گاه موی پیچیده گیرند باید که بشویند و خشک نمایند و روغن آس بمالند که این موی را نرم جعد سیاه گرداند

تسبیط شعر

آنچه موی را راست کند و در هم شدن ندهد اینست که روغن کنجد بآب گرم در هم زنند و نیم گرم مدام بر موی بمالند و بعد زمانی بآب گرم بشویند و روغن شبت نیز نفع دارد و شیخ میفرماید که علاجش علاج شقاق شعر است و آن مذکور شد و بالجمله استعمال روغنهای مرخیه و لعابات مرطبه نمایند و قرشی گوید که سبب افراط جعودت شعر یا سوء مزاج حار یابس است و این بعلامات او شناخته میشود و بتغیر مزاج متغیر میگردد و یا التوای سوراخ و مسام و این بتغیر مزاج متغیر نمیشود و ادویه مسبط شعر جمیع لعابات لزجه مثل خطمی و اسپغول و بهدانه و روغن بنفشه است و غذا خطیه بکله پاچه

ترقیق شعر و تکثیف آن

یعنی باریک ساختن موی و غلیظ کردن آن پس برای ترقیق باید که در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق آمیزند و غلوله ساخته آنرا بر موی زمانه معتدل بگذارند و یکجا نهاده بدارند تا پوست را نسوزد و بعده بآب بشویند و آرد جو و آرد باقلا و تخم خربزه بمالند و بقول شیخ چون بورق در ادویه شعر داخل شود ترقیق آن کند و قرشی گوید که اگر ببورق غلاف سر نمایند ترقیق شعر کند و چون موی کنده بران بورق را بپاشند رقیق بروید و گیلانی گوید که با غسولات شعر اندک بورق بیامیزند و استعمال کنند همچنین آرد نخود یا آرد باقلا و تخم خربزه و روغن شبت **صفت** دوای مرقق شعر پوست درخت انجیر و پوست درخت انگور سفید دشتی و گل قیمولیا هر واحد بقدر من طبی در دیگ نو کرده گل حکمت نموده در آوه کلال بسوزند بعده برآورده با آن بورق نیم درم و مازوی درست سوده سائیده استعمال کنند دیگر بگیرند بورق پنج استار و نیم قیشور بربان سه اوقیه شب یک استار بطریق مذکور سوخته استعمال کنند و ایضاً آنرا نفع میکند بیخ سوسن خشک و برگ مورد صحرای سیاه و بیخ کرنبه بیضا هر واحد نیم اوقیه آرد ترمس یکنیم قسط و بی روغن استعمال کنند و اولی طریق استعمال این آنست که اندکی ازان بگیرند و بآب لت کنند و بدست خوب بمالند بعده آب چندان افزایند که قوام او رقیق گردد و بدان موی را بشویند و بدان لطوخ و غلاف سازند و این در هر روز دو مرتبه و در شب یکمرتبه بعمل آرند طبری گوید که گاهی زمی در سر موها پیدا آید حتی که گمان شود که نصف آن باریک و نرم شده و نصف دیگر غلیظ و صلب گردیده و سبب این علت از خارج بود فقط و آن اینست که جائیکه دران این مرض افتد یا قریب دریای شور باشد یا قریب کورهای آهن گران و جائیکه دران آتش افروزند و اما علاج این قطع سبب است و الابترین علاج آن مالیدن روغن است و مالش روغن بنفشه از سائر ادویه مع قطع سبب غنی میسازد و ابن بوح گوید که گاهی بتکثیف شعر حاجت افتد و دوای او اینست که بگیرند حلیه و زرکتان هر واحد ده مثقال بیخ نی خشک و قرنا ما هر یک دو مثقال اقاقیا و مازو و جوز و اپرسا هر یک پنج مثقال باریک سائیده بسرکه بر موضع طلا کنند و دوائیکه ترقیق و تخفیف موی کند اینست که آرد جو و باقلا و کرسنه و بورق و نطرون و کف دریا و کندش و خربق سفید و سیاه و بیخ خباز و شیرز همه آنچه جلا کند مفرد و مرکب طلا نمایند

تشقیر و تحمیر شعر

یعنی اشقر کردن و سرخ نمودن موی و اشقر رنگیست میان سرخی و زردی پس آنچه موی را اشقر میسازد حنا است و دردی شراب و اتیتج بهم سرشته و مثل شب و ابا سرکه مخلوط کرده و زعفران تنها همین عمل دارد و شیخ الرئیس میفرماید گویند که رطوبت سیاه ای حنظلی تازه پوست دور کرده چون بران از جانب دیگر آتش روشن کنند خضاب مثل ذهب کند و همچنین زنگار آهن و آب زاج و ریوند چندان صبر کنند که رخنا صبر نمایند و بگیرند حنا و دردی شراب و بیخ سماق و اندکی از خمر [illegible] خضاب کنند آنگاه [illegible] بشستن آب [illegible] بپیچند و بشب [illegible] بشویند و گفته اند که خضاب بشب اندک

و بزعفران و یا بمرد نمک شور کنند و یک شبانه روز بدارند و گاهی این را چند روز مکرر میکنند و چون تکرار طلا بتر مس و سرکه سرشته نمایند موی را سرخ کند و ایضاً بگیرند تر مس سوده ده درم مرو پنج درم نمک شور سه درم دردی شراب خشک کرده سوخته سه درم آب خاکستر چوب انگور بقدر کفایت مجمر قوی بگیرند سماق دو اوقیه مازو سه اوقیه آذریون زرد ده اوقیه پرسیاوشان دو باقه افسنتین یک باقه تر مس مقشر خشک دو کف کوفته در ده رطل آب چند روز تر کنند بعد ازان نیم گرم بر سر ضماد کنند و گویند که سعد ... [illegible] مستقر قوی ست و گویند که بگیرند دردی شراب سوخته و غیر سوخته و در روغن بان یا روغن اذخر آمیزند

تبییض شعر

آنچه موی را سفید کند اینست که سرگین خطاف و پوست خشخاش و لفاح و کافور و تخم ترب و گوگرد نرم سوده بزهره گاو و سرکه سرشته اول موی را بگوگرد بخور دهند بعده طلا نمایند و چند کرت بعمل آرند تا موی سفید گردد و شیخ میفرماید که از مبیضات شعر سرگین پرستوک و نسرین و ماش و زهره بوصیر سفید و پوست ترب و زهره نرگاو و بخار کبریت و گل ابرو گل زیتون مفرد و مجموع ست و خصوصاً بسرکه و خصوصاً بعد تبخیر آن بگوگرد و بگیرند تخم راسن و پوست ترب خشک و شب و بالنصف جزو صمغ عربی جمع کنند بعد کوفتن و ایضاً بگیرند برگ نسرین و پوست خشخاش و لفاح و اگر بدل این هر دو بیخ کنند قوی باشد و آمیخته خضاب سازند و اگر درین کافور و گلاب بود بهتر باشد و گاهی موی را مبلول میکنند پس در کبریت می پیچند بعده تبخیر بدان میکنند و در شب دو مرتبه بعمل می آرند **گیلانی** گوید که آنچه موی را سفید کند اینست که بگیرند غنچه قلومس سفید و بسوزند و بسرکه حل کرده با خطمی آمیزند و چیزیکه بدان موی را بشویند اینست ثمر قلومس و شب و پوست ترب هر واحد یکدرم کوفته با سرشیر پوست بقر بقدر نیم اوقیه آمیزند **ابو منصور** گوید که از مبیضات شعر روغن بنفشه و نسرین و یاسمین ست و استعمال خوشبو و بخور و خاصته گلاب و کافور و تعب و خوف و وهم و غم و این دوا موی را سفید کند بگیرند خرء الخطاطیف و راسن خشک و ماش و تخم ترب و تخم نسرین و یاسمین و گوگرد و شگوفه کبر خشک کرده سائیده بزهره بقر و سرکه آمیخته غلاف سر نمایند بعده تبخیر بکبریت و اعاده آن بمرات نمایند و هرگاه سفید شود تعاهد مالش او بروغن یاسمین کنند و اگر ماش را بسرکه بسایند و بر موی طلا کنند سفید کند و اگر گوگرد را بشراب کهنه سائیده طلا کنند نیز سفید نماید و بعض قدما گفته اند که گاهی موی باین سبب سفید گردد که غذا خوب هضم نشود و درینصورت خون مائی گردد و این دریافت شود از انکه بعضی مرض را موی سفید گردد و چون صحت یابند سیاه شود و گویند که آب گرم موی را سفید کند و آب سرد آنرا سیاه نماید چون بدان استحمام کنند محمد بن زکریا گوید که کندن موی بمرات آنرا سفید میکند و اما آنچه سفیدی موی سفید افزاید اینست که ترب با آب سوده بدان غلاف سازند و صبح بشویند با آب شکر یا بشیر که دران شکر حل کرده باشند یا بشیر تنها یا آب رائب

قمل و صیبان و قمقام

قمل را بپارسی سپش نامند و بهندی جون گویند و صیبان بیضه سپش ست که با موی متعلق بود و آنرا بفارسی رشک نامند و بهندی لیکه گویند و قمقام نوعی از قمل ست که [illegible] بمسام و غائص دران باشد و مثل بیخهای موی نماید که اندک ورم کرده و چون گرم شوند یا آب نیمگرم بدان رسد سر آنها بیرون آید و این را طبوع نیز گویند و بهندی چم جون نامند با لجمله سبب تولد این هر سه نوع فضول حار رطب ردی بود که طبیعت آنرا بسوی ظاهر جلد دفع کند و بسبب غلظ خود از مسام خارج نشود و چرک بدن بادی آمیزد و گرم شود و عفونتی پذیرد پس حیوان مذکوره ازان متولد گردد و از مسام بیرون آید و لهذا اکثر کسانی را حادث شود که [illegible] کنند و جلد خود را از چرک پاک نمایند و در غسل جنابت و غیره تاخیر کنند و [illegible] اغذیه ردی نمایند و بقول شیخ گاهی اعانت کند بر تولد قمل اغذیه [illegible] جید رقیق متحرک بسوی ظاهر مثل انجیر و برین حرکات صحیحه آن اعانت نماید و لاسیما چون با آن بخار متولد از منی یار گردد مثل حرکت جماع و گاهی اعانت کند بران ترک پاک کردن بدن و غسل و استعمال چیزیکه تفتیح مسام جلد نماید و تحریک [illegible] دران بسوی تحلل کند و نسیم ... [illegible] از استحالات [illegible] و شبیه بعفنیه بسوی آن داخل شود و گاه [illegible] فحل [illegible] حتی که صاحب او مثل [illegible] شود در رنگ او زرد گردد [illegible]

[illegible] بدن او نحیف و قوت منحل گردد و [illegible] منصور گوید که [illegible]

وبعضی گویند که اکثر از امتلای اخلاط و بد اخلاط و تناول انجیر و شیر یکجا و کم شستن بار جامه و خوردن گوشت سوسمار می افتد **علاج** هرگاه بسیار شوند
بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل آن تنقیه کنند و برگ خربزه و میویزج و قسط و مغز بادام تلخ در سرکه آمیخته طلا نمایند و اگر ضرورت باشد گاه سیماب
در آب ترب آمیخته در سر انداخته باشند و اگر سیماب را در خاکستر یا چکه دشتی در روغن کنجد چندان بمالند که کشته شود و در سر اندازند نیز قمل را بکشد و گویند که
اگر زیبق را در سرکه یا آب برگ ترب سحق بلیغ نموده ریسمان را در آن چند مرتبه تر نموده خشک سازند و آنرا در کمر بندند سپس را قتل نماید و شب یمانی با آب
سوده مالیدن نیز کشنده قمل و صیبان ست و هر چه در کشتن کرم مذکور شد اینجا نیز مفید بود و پوشیدن حریر و کذا در روشنی مهتاب نشسته شانه کردن
بالخاصیت نافع بود و پیوسته جامهای سفید و نو پوشند و پاک دارند و عطرها بمالند و حمام متواتر نمایند و در آب نشستن و غسل کردن عظیم الاثر ست
و چون بتدابیر مذکوره دفع نگردد موهای تمام بدن بپاکی و بهتر آنست که نوره سترده سیماب را در آب برگ حنا و یا شرابه و یا در آب و هن صائم کف مال کرده
بر همه تن بمالند و همچنین زرنیخ در آب برگ فنجنکشت و افتیمون هندی سوده و اگر ریسمانی از موی شتر بافته در سیماب بیالایند و در گلو بندند دستی
فائده عظیم بخشد و خوردن باقلای تر و نعناع سبز و شلجم و شفتالو و زردآلو و خربزه و انگور و دیگر میوهای شیرین پر آب و مدرات عظیم الاثر ست و از تناول
توت و کیل دار و دامرود و حلوای ناظف اجتناب ورزند و گویند که صیبان را مالش سرگین سوسمار و نوشادر به سرکه حل کرده و غسل بعد یکساعت قتل نماید و علاج قمقام مثل علاج قمل است
و غسل با بابونه داشتن و برگ و فلفل و میعه و فلفل سفید و پوست انار پخته باشند و طلا بحنا و سرکه تند و برگ خربزه آنرا بکشد **اقوال حکما** سویدی گوید که میعه قسوس و کذا بخور
مصطکی در قتل قمل و صیبان مجرب ست و آب سداب در سر انداختن و یا در حمام مالیدن مجرب ابن ماجه ست و مطبوخ سیر با بدن و روغن حرمل مجرب بالغ ست و طلای شیر لبلاب
آب بلح و کذا میویزج و زرنیخ سرخ یا زرد بشراب و کذا زهره گاو با سال العسل و کذا قطران و کذا زرا و ند طویل و کذا روغن غار و کذا شمد بزیت و کذا کسیلا و خطمی هر یک پنج درم بعسل سرشته
و کذا برگ انار و پنج حماض سوده بزیت و کذا روغن ایرسا و کذا روغن پنج و کذا خون بوم بسرکه و زیت و کذا سرگین فیل و کذا روغن جوز کهنه و کذا خاکستر
چوب طرفا و غسل با آب حرشف یا بطبیخ خشک آن و کذا آب نمام و کذا آب شاهتره یا طبیخ او و کذا خربق سفید و میویزج در آب حل کرده و کذا آب بابونه
تازه یا طبیخ خشک او و کذا آب نمک درانی و کذا سرکه ممزوج با آب دریای شور و شستن بارچه با آب خاکستر و کذا آب خاکستر جفت بلوط و ذرور و بخور
قصب الذریره هر واحد قاتل اقسام قمل ست و اکثار خوردن ترب مولد آنست **بو علی سینا** نویسد که در علاج قمل بسیار متولد غیر منقطع النسل اول
به تنقیه بدن و خصوصاً بفصد و اصلاح تدبیر و ترک چیزهائیکه مخرب با هاد بسوی ظاهر نمایند از آنچه ذکر آن کردیم احتیاج افتد بعد از ان ادویه موضعیه
استعمال نمایند و ادامت استحمام و پاک کردن بدن نفع کند و اگر ممکن است آب نمک پس با آب شیرین کنند بهتر بود و لازم ست که دوام تبدیل پارچها
نمایند و حریر و کتان پوشند و گاهی ادویه مثل نوشادر و شیح و ادویه که ذکر آن گذشت بنوشند قمل را قتل میکند **و اما** در ادویه موضعیه احتیاج شود بسوی دوائیکه
مجفف محلل جذاب بسوی خارج باشد پس اگر از امر غذا بود احتیاج افتد بسوی آنکه با آن قوام با ادویه سمیه مخلوط سازند و از ادویه موضعیه سماق بزیت
و ادهان برگ پنج و دهن و یا شب بزیت و یا برگ زرد و حنت یا برگ انار یا برگ حنا یا برگ آس یا برگ سرو و یا برگ بزرکتان و قصب الذریره و دارچینی
و روغن قرطم نافع است و روغن ترب عجیب ست و پوست سلیخه و زراوند و ماقرقرحا و پنج خطمی و نمام و مسحوق انیسون و مشکطرامشیع و تخم انجره
و برنج سفید و ... [illegible] ... و نیم درم بوره استعمال کنند پس بر بدن طلا نمایند و از
غسولات طبیخ ترمس و پوست و طبیخ چغندر و طبیخ طرفا و طبیخ پودینه کوهی و طبیخ برگ سرو و برگ ... و مرارات اگر از غسولات افتد بهتر باشد
و از بخورات بخور کندش و میویزج و زرنیخ و لیشاک و کبریت ست و از ادویه قویه ... بگیرند میویزج و زرنیخ سرخ و بورق و همه را در سرکه و زیت
مالیده بر سر طلا کنند و یا خربق سفید و بورق و یا برگ خربزه بزیت و یا برگ حنظل و یا بگیرند خردل و کندش سوده و بران اندک سرکه اندازند پس سیماب
انداخته بسایند تا سیماب کشته شود و این ترکیبست از همه ادویه و همچنین آنچه بگیرند و زرنیخ و زراوند و خاکستر بلوط و قسط و مرهم سازند و یا بگیرند کندش
و زرنیخ سرخ و زراوند و میویزج و قطران و هر دو بقدر یکه دران ادویه بس شوند و این طلائیست قوی **و ایضاً** قطران و خطمی و زرنیخ و روغن سوسن

وایضاً مویزج و برگ خربزه و شب یمانی وایضاً در حمام طلا کنند بشیاف مامیثا یکجزو و بورق نیم جزو و قسط تلخ یکجزو و نشاسته برابر همه بسرکه سرشته
بعد استعمال نوره بکار برند و استعمال این ادویه بعد تجفیف شل کندش و مویزج بهتر است و خصوصاً چون ابتدا بغسولات کنند از جنس ادویه که مذکور شد
ابو منصور گوید که ابتدا بتنقیهٔ بدن کنند بعده بر سر یا بدن یا مکانیکه دران قمل پیدا شود بصبر و بورق و مر در حمام طلا کنند و تا یکساعت بدارند
پس بآبیکه دران برگ مورد و برگ صنوبر تر کوفته جوشانیده باشند بدن را بشویند و اگر قمل خاص در سر باشد بگیرند خربق سفید و بورق یک یکجزو و مویزج
ثلث جزو سائیده در روغن گل حل کرده بحمام طلا نمایند و بعد یکساعت بشویند و اگر صعب قوی باشد بگیرند بورق و سماق و خربق سیاه هر یک یکدرم
مویزج نیم درم بیخ حماض ثلث درم و کوفته بسرکه خمر سرشته بدان سر را بشویند و یا سیماب مقتول بروغن گل طلا کنند و برگ آزاد درخت یا دفلی در
روغن آمیخته بمالند و یا بآب نطرون سر را بشویند و یا طلای بدن بزرنیخ سرخ و مویزج و کندش و بورق بسرکه نمایند و ساعتی بگذارند بعده بآب گرم
بشویند و تبخیر جامه بکندش یا ترمس یا برگ آزاد درخت و قسط کنند و یا کندش را بروغن حل کرده بمالند و یا زرنیخ زرد و گل سرخ بر بدن طلا کنند
و ابن سرافیون گفته که صاحب این علت را می باید که اغذیهٔ غلیظهٔ حاره و انجیر خشک ترک نماید که این را خاصیتی ست در تولد قمل و ثابت گوید
که سبب قمل و حکه و جرب و خراز و حصف و سعفه همه از رطوبات حادهٔ غلیظه است مگر آنکه بعض آن حادتر از بعض دیگر بود و هر آنچه نفع یکی ازینها از
ادویه میکند نفع بدیگری نماید و ابن ماسویه گوید که در مرض طویل قمل کثیر عارض میشود و ابن الیاس گوید که چون قمل کثرت نماید تنقیهٔ بدن بحب
ایارج یا حب صبر یا نقوع آن کنند و بعد ازان اغذیهٔ محموده بخورند و صرف عنایت بپاک کردن بدن از چرک نمایند و بآبیکه دران نمک و صعتر پخته باشند
بمرات متواتر غسل کنند و لباس توزی و کتان بپوشند و طعام شب و امتلا از اغذیه خصوصاً غلیظه مولد بلغم ترک نمایند و از انجیر رطب و یابس خاصةً
حذر کنند و سیماب مقتول مع مویزج باندک روغن قرطم سوده بر بدن طلا کنند و یا بگیرند زراوند طویل و برگ صنوبر و باریک سائیده بزیبق مقتول
بروغن خستهٔ مشمش آمیخته بمالند و بآبیکه دران سبوس جوشانیده باشند بشویند و یا زهرهٔ نرگاو بر بدن طلا نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و بسرکه سرشته
طلا کنند و یا بگیرند شیح ارمنی و برنجاسف و در آب پخته بدن را بشویند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زراوند طویل مساوی و کوفته بیخته بروغن بان
سرشته بر بدن طلا کنند و صیبان را خاصةً سیماب مقتول مع سرگین سوسمار و نوشادر بسرکه سرشته بر موی مالیدن قتل نماید و علاج قمقام تنقیهٔ بدن
بمطبوخ ترید مقوی بغاریقون نمایند و روغن خستهٔ مشمش تلخ بمالند و یا بگیرند پوست انار و اشنه و اشنان و فلفل سفید مساوی و کوفته بیخته
بروغن بادام تلخ آمیخته بر بدن مالند و یا بگیرند برگ خربزه و مویزج و سیماب مقتول مساوی و کوفته بسرکه سرشته بر بدن طلا کنند ابن هبة الله
گوید اگر بدن ممتلی ردی الاخلاط باشد استفراغ بفصد کنند اگر خون زائد بود و بدوای مسهل اگر یکی از اخلاط ثلاثه غالب باشد بمطبوخ یا بحب ایارج
و بعد تنقیه در حمام داخل نمایند و امر باغتسال بآب شبیه اولاً بعده بآب شور کنند تا جلد ایشان از فضول محدث قمل پاک گردد و از اغذیهٔ مولد عفونت
مثل شیر و ماهی و اطعمهٔ مالحه منع کنند و آن طلا که منع تولد قمل کند استعمال نمایند زرنیخ و مویزج و خردل هر واحد یکجزو صبر و مر و گل سرخ و مرداسنگ
و بوره و شیح سوخته و شیاف مامیثا هر واحد دو جزو سیماب کشته و زراوند هر واحد یکجزو و بیخ حماض سه جزو نشاسته هموزن جمله ادویه سائیده بسرکه و روغن گل
سرشته شب بر بدن طلا کنند و صبح در حمام داخل شوند و بآبیکه دران شیح ارمنی پخته باشند یا بآب چغندر بشویند و بدن را بسبوس کوفته و آرد باقلا بسایند
و اگر قمل در سر و ریش تنها باشد مریض را قرص بنفشه دهند و طلای مذکور بر سر و ریش طلا کنند و سر را ببرگ آزاد درخت بشویند و مریض چشم را بپوشند تا چیزی
ازان بچشم نرسد و ورم عارض نشود و بر بدن روغن گل و کافور بمالند طبری گوید که علاج قمل استفراغ بدنست بحسب موجب قوانین آن از سن و مزاج و بلد
و فصل و عادت و صناعت و غیره تا بدن پاک گردد چه اکثر متاثر میشود قمل و منقطع میگردد تولد آن باین استفراغ و لازم ست پرهیز و آنچه اطبای مارستانات
درین مرض دوای مستفرغ استعمال میکنند این حب ست ایارج فیقرا یکدرم سقمونیا [illegible] یکنیم درم خربق سیاه یکنیم دانگ افسنتین تخم کرفس هر یک دو دانگ
سکبینج در شراب ترکرده سه درم دارچینی دو درم همه را سائیده در شراب بسرشند و [illegible]

واطبا درین علت از اشیای مولد رطوبت و از جمیع فواکه منع میکنند سیما از انجیر و منع از انجیر نزد ابن سیار خطاست بهر آنکه او میگوید که واجبست صاحب ادرا
استکثار انجیر زیرا که از قوت انجیر اخراج چرک از عمق بدن ست پس اگر از باطن مندفع شود غسل او از ظاهر بدن کنند و آنچه گفته اند که انجیر قمل پیدا میکند بهر آنکه او اخراج
چرک میکند پس لاجرم چون بجلد و مسام او برسد و آنجا پاک نکنند از ان قمل متولد گردد و اما چون انسان پاک بغسل بدن بود و استحمام نماید و تبدیل لباس
کند قمل پیدا نشود و هرگاه انسان لزوم پرهیز و استفراغ موافق کنند و ادمان اکل انجیر نماید در بدن او چرک باقی نماند و بعد از ان از تولد قمل ایمن باشد و آنچه
بدان طلا میکنند اینست که بگیرند برگ خرزهره و حب الغار یکیک جزو مویزج دو جزو چرک نقره ربع جزو سیماب مقتول ثمن جزو همه را باریک ساییده در سرکه
حل کنند و حلق سر نموده طلای رقیق یکبار نمایند و اکثر حاجت او از ده بار زیاده نیفتد و گاهی در دو بار مفید نشود بسبب صعوبت خلط مواد او و یا بسبب
کثرت آن پس اعادهٔ آن بدفعات کثیر نمایند و اگر نفع نکند بگیرند یک رطل سرکه و در ان پنج درم تخم کرفس و یکدرم میعهٔ یابسه خوب بجوشانند و آنرا بر محل
بر سر بمالند و نزد استعمال این سرکه لازمست که نگاه بمزاج مریض کنند پس اگر رطب باشد بغیر فکر استعمال آن نمایند و اگر مزاج دماغ او یابس باشد استعمال او
باحتیاط کنند و استنشاق آن بروغن بنفشه و روغن کدو و مانند آن کنند و بهترین چیزیکه در طلای این استعمال میکنند آنست که در مرض دیگر معروف
بقملة النسر مذکور میگردد و آن نیز علتی ست که عام بجمیع بدن باشد غیر آنکه اگر این در سر پیدا شود صعب باشد و سببش همانست که مذکور شد از احتباس
رطوبت و فساد آن غیر آنکه فساد چون تمام گردد و اشتداد نماید و در خلط دسومت باشد قمل متولد از ان بزرگ بود و گاهی بضعف این قمل بسوی خارج
جلد بیرون آید و بضعف او زیر جلد بماند پس بمیرد و این قمل النسر نزد راست و قمل النسر مطابق قول دیگر اطبا در باب سموم مسطور گردد و علاج قمل بزرگ
در آن کردیم همانست که برای قمل مذکور شد و آنچه بدان بر جلد طلا میکنند حتی که قمل را هلاک مینماید و سر را از ان پاک میکنند این طلاست بگیرند اقلیمیای فضی و ذهبی
هر واحد یکدرم مویزج پنج کبر پوست شجر آزاد درخت و برگ آن و میعه و برگ خرزهره هر واحد پنج درم کندش یکنیم درم همه [illegible] در سرکه بپزند تا [illegible] شود [illegible] حریره
گردد بر سر طلا کنند باحتیاط و مراعات مزاج دماغ مریض و در هر سه روز بشویند و یکشبانه روز راحت داده باز اعادهٔ آن نمایند و حلق شعر در هر سه روز یکبار
[illegible] و آنچه درین [illegible] اول و در جرب نفع میکنند آبهای شور و شبی و نطرونی و کبریتی ست که آنرا [illegible] نوشند و در ان نشینند و علاج شخصی [illegible] آب [illegible]
بر دهن بادام [illegible] درم و صحت تام یافت و ابن ازرق علاج زنی در ارستان بصره باین طور نمود که شب و نطرون و نمک و کبریت در آب جوشانیده هر روز
یکبار [illegible] و آن زن چاق شده موی سر او بعد حلق [illegible] بسبب لا سیما در بلاد حار رطب
گیلانی مینویسد که اکثر تولد قمل از کثرت خون فاسد میباشد پس اگر قمل در جمیع بدن بود فصد هفت اندام گیرند و اگر در سر بیشتر باشد فصد سر رو
کنند و غذای ایشان [illegible] باشد بهتر ست و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه مثل [illegible] و عصیده و هریسه و کرنب و نمکسود و امثال اینها واجب ست
و بساست که قمل فرو میریزد و آثار آن باطل میگردد باین تدبیر یعنی فصد و استفراغ و اصلاح غذا و ملازمت پرهیز و مویزج یا زرنیخ سرخ یا هر دو بزیت کهنه یا بوره
[illegible] سرخ [illegible] یا فلفل بزیت و یا عصارهٔ قسوس که آن [illegible] بعسل و یا مغره بسرکه و یا قطران و یا زفت رطب بشب و یا عصارهٔ
حب الغار [illegible] بسرکه سوده نفع کثیر بخشد و کبریت و زیبق قویترین ادویه برای قتل قمل ست لیکن زیبق بسیار قویترست و اگر با آن بوی کبریت
باشد [illegible] بگیرند خربق سفید و حرف و ترمس و در آب پخته بدان غسل کنند و ایضا بکشد و کبریت و قمقام قمل کوچک ست که در بیخ ابرو یا
بیخ مژگان یافته میشود و دوای مخصوص برای او اینست که برگ غار و پوست بیخ درخت انار و دیگر ادویه که در ذیل علاج بهر آن مسطور شد بجوشانند تا حل
شود پس خرقه بر سیماب پیچیده در ان آب فرو برند و بر موی ابرو بمرات متوالیه بمالند و تعاهد قطع آن بسر سوزن در آفتاب نمایند بعده چند روز بشانه یا
بناخن آنرا بیرون آرند که ازین تدبیر بانک سعی بریزد و اگر این کفایت نکند بگیرند یکحبه نوشادر و یکحبه سرگین سوسمار و ساییده بسرکه آمیخته بر موضع طلا کنند
بعد از ان اگر از کثرت استعمال ادویه و مالش موی ابرو بریزد بعد زوال این مرض روغن لادن و روغن غار استعمال کنند و بخطمی در حمام بشویند و سکوبیه
امر [illegible] موی ابرو وقت حدوث این مرض [illegible] کرده چند روز [illegible] لادن [illegible] بعد [illegible] بشستن آن آب گرم [illegible] روغن غار

وروغن لادن طلا نمود صحت تام میشد و موی ابرو بهتر از اول می روید و گاهی در معالجهٔ این مرض و در مژگان چشم چون دران حادث میشد
بعد تنقیه غرغره بمویزج وعاقرقرحا و طلا بر موضع با اندک زهره زنگار و زیاده کرده میشود و نفع سریع تر میکند

امراض ظفر یعنی بیماریهای ناخن

داخس ورم گرم ست که در بیخ ناخن حادث شود با سرخی رنگ و سوزش و درد شدید و ضربان و تمدد قوی و لبساست که بسبب آن ناخن ساقط گردد و درد تا بغل و بن ران رسد و گاه بسبب شدت درد تب آرد و گاهی متقرح شود و مؤدی بتاکل گردد و گاهی از متقرح او ریم رقیق به بو سیلان کند و درین انگشت را خطر باشد و این ورم را در هندی بسهاری و بس گانهٹه و او نگل بیڑه نامند و سبب آن ریختن خون غلیظ ست بمنبت ناخن و انطاکی نوشته که داخس لفظ یونانی ست معنی او ورم اظفار ست و سببش یا تو فر ماده ست یا علاج بالید و گاهی از خارج بود مثل ضربه علاج فصد باسلیق کنند و زلو چسپانند و بعد نضج از مسهل صفرا تنقیه نمایند و از روی سبزه و سرکه در ابتدا طلا کنند و همچنین اسپغول با سرکه که در برف سرد کرده باشند نافع بود و وقتیکه درد شدید باشد بزر البنج و افیون بسرکه طلا نمایند و اگر این تدبیر فائده نکند روغن را بسیار گرم کنند و انگشت را دران نهند و اگر ازین هم تحلیل نشود ادویهٔ منضجه مانند تخم خطمی و تخم کتان ضماد کنند بعده آنرا شگافته آنچه اندران باشد بیرون کنند پس مراهم مدمله را بکار برند **ادویهٔ مفرده و مرکبه** که داخس را نافع ست اگر اشنان را در آب خوب بجوشانند و از آتش فرود آورده انگشت داخس را دران فرو برند در چند مرتبه داخس را نضج دهد و درد ساکن شود و مجرب سوید ست و کذا ضماد آب چقندر و زیت خوشبو و موم بالخاصیت مجرب و ضماد خولان بگلاب و کذا زنگ آهن بروغن گل و موم زرد و با آب کشنیز تر و یا بسرکه و کذا صبر بشراب حلو یا بعسل برای متقرح و کذا آس سوده و موم زرد و روغن گل و کذا برگ زیتون بعسل و کذا رب السوس سوده و کذا برگ فراسیون بعسل و کذا شب سوده با آب سرشته و کذا کندش بعسل و کذا شیر انجیر و پوست انار که مجرب ست و کذا آب انار ترش بشحم و اغشیهٔ او بعسل پخته و کذا آرد عدس با آب انار ترش بشحم آن و کذا اخاکستر چوب انجیر یا جمیز و پوست انار ترش و کذا دردی زیت بعسل پخته و کذا برگ انگور بستانی کوفته بشب آمیخته و کذا قنه و پیاز بریان و کذا آبگینه و جالهٔ عنکبوت سوده بروغن کنجد آمیخته و کذا افانید و خمیر آرد گندم و کذا بیخ حماض سوده خوب پخته و ذرور صبر و کذا برگ مورد خشک و توتیا و اشترک طلائی و آذر خال بسرکه در ادویهٔ ضماد و شرب بیخ سوسن سفید یکدرم بما العسل هر واحد نافع داخس ست **ضماد** جهت رفع داخس اقاقیا حضض گل ارمنی نشاسته مامیثا صندل سفید مساوی افیون خمس یکجز و بلعاب اسپغول و سرکه ضماد نمایند **دوای هندی** برای بس گانهٹه یعنی ریشه در انگشت پیدا شده دکته سفید سهاگه الاچی خرد ناگر پان سنده و هر یک دو ماشه سائیده بر انگشت بندند **اقوال حکما** شیخ الرئیس فرماید که گاه جهت تنقیه بفصد و اسهال باشد بعمل آرند و از تقلیل غذا و تبرید آن چاره نباشد و لازم ست که در علاج این طریق سائر اورام حاری در منع و ردع و اعانت حال ابتدا و تزید و انتهاء و انحطاط چنانچه معلوم شده و اما ادویهٔ موضعیه پس در ابتدا واجب ست که انگشت را در سرکه گرم فرو برند و جالینوس بیان نموده که آن برای داخس سخت سود مند ست و شک نیست که آن در ابتدا نافع ترست و خصوصاً با مبوس یا بیست جو و مرهم کافوری مرتب از کافور و چون افیون بلعاب اسپغول که در سرکه پرورده باشند بسرشند نفع بسیار کند و تضمید بمازوی سوده گاهی ردع او کند و همچنین چرک گوش و حضض گاهی از ریم کردن آنرا منع کند و ایضا حضض نیک سود مند ست و کذلک سماق و برادهٔ عاج و اقاقیا هر کدام که باشد بسکنجبین ضماد نمایند و همچنین مازو بعسل سرشته منع استحکام کند و مدام در آب سرد بدارند و تسکین درد آن با فیون کنند که این عجیب ست و لعاب اسپغول جید نافع ست و یا بگیرند مازو و پوست انار ترش و قوبالس و انجیر خشک مساوی و بعسل یا رب انگور یا بجلاب سرشته بران بندند و نزدیک است روغن و رطوبت نه بندند چون خوف تقرح کنند و اصل السوس و کندر سوده تنها و با غیر آن و حب الآس مطبوخ بر رب انگور گاهی ردع آن کند و دوائیکه داخس را دور کند بگیرند صبر و گلنار و کندر و مازو و بعسل آمیخته استعمال نمایند و دوا نیست که بر مبردات قیام کند و گاهی فرو بردن در روغن گرم کرده و صبر بران نجات بخشد و در زمانهٔ متوسط کندر بسایند و بران نهند و یا زنگار آهن و ایضا شونیز سوده و ایضا لعابات ملینه شحوم و همچنین قرص اندروخورس ساس و چرک گوش قبل از ریم کردن آنرا نیکو ست و هر گاه در نضج شروع شد تخم مرو و بزر قطونا

لیستر پخته بران نهند و در شرب انتما و مرهم کردن لازم است که نمک را بسوزند و بزیت سرشته بران نهند که این تسکین درد آن نماید و هرگاه ریم تمام کشیده شد اطلیه صغیر بهند با آنچه دران باشد بیرون آید و هنگام اخراج ماده آن بقوابض مثل عدس و گلنار و گل سرخ و مثل پوست کنار و پوست سیب ابیض و عرعر ضماد کنند و بعد از ان آرد ترمس بعسل و هرگاه قرحه کند صبر از افضل علاجات او بود و همچنین کندر برزنبج و مرهم زنگار مخلوط بمرهم سفیداب و انزروت و آنرا آبخیره در شراب ترکرده بپوشند و لازم است که درینوقت گوشت را از ناخن از هر طرف جدا کنند و ناخن را که در گوشت بخلد قطع نمایند مرهم جید که آنرا بونس ذکر کرده بگیرند زاج سوخته و کندر یکیک جزو زنگار نصف جزو بعسل سائیده استعمال کنند و ایضا مرهم باین صفت بگیرند پوست انار ترش و مازو و توبال مس و زنگار مس و در عسل آمیخته طلا کنند و بربندند و بموضع آب و روغن نرسانند و گاهی وقت خوف تاکل احتیاج باستعمال فلنفیون مرتبا زرنیخ و زاج و زنگار و آهک افتد که این تخفیف آن کند و چیزی افضل ازین نیست و چون از داخس متقرح ریم سیلان کند داغ دهند یا قطع کنند تا ضرر آن در تمام انگشت عام نگردد طبری گوید که چون ابتدا نماید فصد و تنقیه بمسهل و تعدیل مزاج بماء الشعیر کنند بعده بیخ ناخن را بموم روغن نرم سازند و چون نرم شود و ریم خارج گردد اگر دران باشد حنا را در سرکه اندران مازو ترکرده باشند سرشته بربندند و بالجمله تقویت آن موضع باد ویه که دران برودت و قبض باشد مثل ماش و مازو و خرنوب کوفته بسرکه پخته باید کرد و بعضی گفته اند که ضماد از بزر البنج و اندکی افیون آنرا نفع میکند و هرگاه درد زائل شود و ورم باقی ماند تحلیل آن بضماد اسپغول در سرکه پخته نمایند و ازین طریق تجاوز نکنند و آزموده آنکه معالجه بدان بعد تنقیه بفصد و مسهل میکنند اینست که بگیرند تخم کتان و کوفته در سرکه بپزند پس آرد جو و زردی بیضه آمیخته باهم بزنند تا نرم شود بربندند که درد زائل شود و صلابت تحلیل پذیرد اگر دران باشد و آنچه در داخس تجربه کرده ایم اینست که حلتیت در نبیذ شگافته یکروز بران بندند و بعد از ان نان جو در آب ترکرده باندک کنجد باریک سوده بربندند که این ازاله درد و تحلیل ورم نماید و از معالجات او اینست که دائم این بکار برند بگیرند برگ خبازی و برگ خطمی و برگ بنفشه هر واحد یکمشت و همه را بجوشانند تا مهرا شود و از آتش فرود آورند و بگذارند تا نیمگرم بماند پس دست را دران نهند و ساعت زمانی بران صبر کنند بعده بگیرند همان برگهای جوشیده و بفشرند و با یک سوده بریان اندک افیون و قدری بزر البنج انداخته بر انگشت که دران داخس باشد ضماد کنند که این نافعترین اشیا برای اوست پس اگر بعد زوال درد صلابت یا غلظ باقی ماند لعاب اسپغول و لعاب بزر کتان گرفته بران اندک خطمی انداخته بر تمام موضع ضماد سازند که این تحلیل صلابت او و ازاله الم او نماید ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه ده عدد تخم کاسنی سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و شربت بنفشه ده درم ترنجبین ده درم بیاشامند و اگر با آن تپ نباشد غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ سازند و فصد باسلیق کنند و خون بقدر قوت و حاجت برآرند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش کنند و دست را در برف و آب سرد برآرند تا خدر شود یا دست را از زیر حرارت خفی برآز آب سرد برآرند و در ابتدا زنگ آهن و توتیا و گل ارمنی و مازوی سبز خام بسرکه کهنه طلا کنند و یا پیاز بروغن پخته بران نهند تا نضج و انفجار یابد و آنچه اندران باشد تحلل یابد و اگر بذاته منفجر نشود و بینند که ریم جمع شده بشگافند و ریم بیرون آرند پس علاج بمراهم مدمله سازند انطاکی گوید که اولا ردع ماده بمازو و سرکه و زنگ آهن کنند بعده اگر عده و حمی حاصل شود فصد در خون معین کنند و شرب نقوع صبر یا هلیله در صفرا و یا تمر هندی بماء الشعیر در هر دو و الا ضمادات مع ترک تناول مثل لحم و حلاوات کفایت باشد و بهر حال المطبوخ او آرد اسپغول و بزر کتان با سرکه یا حلتیت دنبه و مویز و یا بیضه و زعفران و عصفر واجب بود تا ماده را جمع کند و اگر باین ادویه منفجر نشود بآله شگاف دهند و هرگاه بشگافند باهستگی بفشارند و بران ادویه جاذبه بچسپانند که آن به شود و آنچه بتبرید او ببرف گفته اند نیکوست اگر تمحض از حرارت باشد و الا بسبب مفسد گردد و داخس در پای نیز میباشد و از ضمادات جامعه میان ردع و تحلیل بزر البنج و افیون بآب کشنیز تر است و کذا پوست انار ترش و خاکستر چوب آن و صبر و حنا ایضا در زبده مینویسد که اگر تپ عارض شود فصد واجب بود بسبب دلالت او بر خبث ماده و ماء الشعیر بسکنجبین یا بشربت ورد و نقوع آلو و عناب بنوشند و بر محل آن مازو و صبر و حنا بعسل اگر تحس نباشد و الا بسرکه طلا کنند و زنگ آهن ایضا و موم بآب چقندر و زیت و اگر تحلیل نشود در روغن گرم فرو برند و یا تحلیل بمویز منقی بحلتیت دنبه

و زعفران کوفته نمایند و گلنار خمیر گندم برشته و از مجربات شیخ آنکه از زنگ و وردی شراب ضماد کردن است و زفت بروغن گل و حنا بگدازند و طلوخ کنند و چون صابون را بتراشند و با اسپغول و بزرکتان سوده آمیز برشته و آب بجوشانند تا آنکه مرهم گردد و بدان طلوخ نمایند بهر خراج و الا داحس و غیره منفعت دهد مجربست ابن نوح گوید که بزرقطونا مضروب بسرکه ممزوج بآب طلا کنند و بران خرقه مبلول بآب بپوشند و هرگاه که گرم شود تبدیل آن نمایند و اگر تسکین نیابد احتیاج بانضاج آن افتد و دران وقت برگ سرو در شیر خر سائیده یا دیگر ادویه منضجه ضماد کنند و اگر بیخ همه ناخن در گیرد و ناخن ساقط شود بدان بازی نکنند تا آنچه بر وی بیخ نشود و محمد زکریا گفته که چیزی موافقتر برای داحس از مرهم سفیداب و مرداسنگ و کافور و افیون ندیدم مصنف اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق و گرفتن خون از فرستیم ماهی بآب کشنیز سبز حل کرده بریخ سرد نموده ضماد کنند که در دفع ضربان و ورم را نافع ست خصوصا در ابتدا و چون کهنه گردد و درد شدید باشد باید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون اهلیلجی فواکهی علوی خان کنند و یا ماء الجبن بشیر خشت و ترنجبین و گلقند و شربت الهی علوی خان دهند و جهت تسکین درد بزر البنج و بیخ تفاح و بزرکتان و افیون و حب کاکنج و عنب الثعلب ضماد نمایند و گذاشتن انگشت در زرده بیضه دریکساعت تسکین درد و تحلیل ماده نماید و از مجربات فقیر ست و من بارها چنان کردم که در ابتدای ظهور مرهم داخلیون بر انجا گذاشتم و بعد وبله اندکی ریم دران ظاهر شده بپارچه پاک که در تلخه خرگوش آب تر شاید هر روزی سه چهار مرتبه تکرار کردم درد و ورم بهمین تدبیر در یکروز بتمامه زائل شد و در روز دوم محل زخم بحال خود آمد

طلقیه

مرضیست که ناخن مانند ابرک سفید و براق شود و بادنی سبب بشکند بسبب استیلای یبوست بران و سببش قلت خونست بجهت ضعف جگر و یا نقصان غذا و یا فساد آن و نشف رطوبات بحرارت خارج از اعتدال و بقول انطاکی سبب آن سردی و خشکی ست که کثیف و حبس کند علاج بعد از نضج تنقیه سودا بمسهل آن کنند و ماء الجبن بنوشند و روغن بادام یا چربی بز بمالند و بهر نوع مرطبات بکار برند و بقول بعض متاخرین بعد نضج بلغم بماء الاصول و تنقیه بدن بایارجات بکار کنند و حب السمنه و مغز بادام تلخ و مغز جوز هر واحد یکتوله در سه بز سه توله موم نیم توله گداخته آمیخته ضماد کنند طبری گوید که ماء الاصول پانزده روز بنوشانند پنج روز بگلقند و پنجروز بسکنجبین و پنج روز بروغن بادام شیرین و هرگاه در قاروره نضج ظاهر گردد تنقیه بمطبوخ افتیمون که در مالیخولیا بکار آید باید کرد و لزوم تناول اطریفل کبیر و صغیر حسب مزاج و فصل کنند و طعام او از اسفیدباجات یا بچه بزغاله یا زیرباجات و بچه ماکیان و یا مثل زیرباجات و مزورات بماش و کدو و اسفاناخ و مانند آن سازند و بگیرند زوفای رطب یکجزو و حب المحلب نیم جزو و مغز بادام شیرین دو جزو و باریک سائیده اندک چربی گرده بز تازه انداخته حل کنند تا مثل مرهم گردد بر ناخن ضماد کنند و ببندند و از آب سرد و از گل و سرکه و ترشیها احتیاط نمایند تا ده روز و در هر شبانه روز یکمرتبه بکشایند و ضماد را تازه نمایند و هر قدر که ناخن دراز گردد بتراشند بعد از آنکه در آب گرم ساعتی بدارند و بعد چهل روز باین تدبیر نرم شود و برنگ طبیعت خود رجوع کند و طلقیه از آن زائل گردد ابن الیاس گوید که هر صبح مطبوخ اصل السوس و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز تخم قرطم دهند و هرگاه نضج در قاروره پدید آید تنقیه بدن بحب صبر یا ایارج یا بمطبوخ افتیمون کنند و بعد تنقیه بزوفای رطب ضماد نمایند و یا بگیرند چربی بط و مرغابی و بز و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و روغن تخم قرطم و از آن موم روغن ساخته بر ناخن ضماد کنند و یا حب المحلب با چربی بز کوفته ضماد سازند خجندی گوید که علاجش نوشیدن ماء الاصول یا شربت اصول و مطبوخات از اصل السوس و گاوزبان و بادرنجبویه بگلقند ست و تغذیه بنخوداب از لحوم خفیفه فاضله و تا ظهور نضج برین مواظبت نمایند پس تنقیه بحب ایارج یا بمطبوخ افتیمون کنند بعده تضمید بشحوم لطیفه مثل پیه ماکیان و غیره سازند انطاکی گوید که شربت اصول بگلقند شکری صبح و شام بدهند پس همچنین طبیخ افتیمون مع ملازمت فرو بردن او در روغنهای گرم و قیروطی معمول از موم و روغن کنجد و بیضه و لعاب اسپغول پس اگر سخت گردد لازم روغن کنجد و روغن بادام و لعاب حلبه شربا و تضمیدا نمایند

برص اظفار

آنست که بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود و سببش رطوبت لزج غلیظ فاسد ست که زیر ناخن بایستد و این سریع الزوال سهل العلاج ست

علاج بعد از نضج تنقیهٔ رطوبات غلیظه از مسهل بلغم کنند و بعد آن صمغ پسته و خاکستر سم بز و بیخ نی و زرنیخ و دبق با سرکه ضماد نمایند و گویند که ضماد
مغز تخم زیتون و آرد نخود سرخ و پیگا و کذا قفر الیهود و کذا دردی خمر و زرانبیج و کذا زفت رطب و موم زرد مساوی و کذا زرنیخ زرد و زفت رطب و کذا گوگرد
و علک البطم و کذا امیلن و کذا شب یمانی و برگ کبر و عسل و کذا حرف بعسل و موم و بزرکتان سوده و کذا زفت خشک و مثل او موم زرد و ضماد و شرب
قطراسالیون هر واحد قالع سفیدی ناخن ست **شیخ** میفرماید که بگیرند جوز السرو و کوفته بسرکه و آرد و خصوصاً آرد ترمس مساوی آمیخته ضماد کنند که
قلع برص کند و همچنین بزرکتان بحرف و کذا لک دردی سوخته بزرنیخ سرخ و زرانبیج آمیخته و زفت رطب درین باب عجیب ست خصوصاً بزرنیخ سرخ
و با جوز السرو و غری السمک عجیب بالغ النفع ست و ایضاً بیخ حماض بسرکه طلا کردن **طبری** گوید که اگر در بدن فضول باشد سبیل او آنست که
بمطبوخ موافق یا معجونی که دران ایارج و غاریقون و تربد و سقمونیا افتد تنقیه کنند و امر بغرغره نمایند و مصطکی بخایند و لعاب دهن بریزند و غذا لحوم
حملان بریان قلیه ناشف یا فروره ناشف مثل نان بزیت بریان کرده و بیخ چقندر مطبخ و مری بالملح و سرکه و مانند آن سازند و بگیرند زفت رطب
یکجزو علک الانباط یکجزو و باهم آمیخته بران اندک خاکستر سم بز و بیخ نی کوفته بیخته انداز ند و بر ناخن بدفعات متواتر ضماد کنند و در هر سه روز تجدید ضماد
نمایند بعد از آن بحمام داخل کنند و آنرا بشویند و گاهی علک الانباط تنها بروغن زیت حل کرده استعمال مینمایند و ایضاً زیت تنها استعمال میکنند
و گاهی زبل سوخته با خاکستر چوب انگور و سرکه جوش داده ضماد مینمایند **صاحب کامل** گوید که بگیرند گوگرد زرد و زرنیخ سرخ مساوی و باریک
ساییده بسرکه سرشته بر ناخن طلا کنند و یا بگیرند دبق و زرنیخ هر واحد یکجزو و ذراریح ربع جزو و ثافسیا نیم جزو همه را باریک ساییده بسرکه کهنه سرشته
بر ناخن نهند و یا بگیرند حلبه و بزرکتان و باریک ساییده بسکنجبین سرشته بر ناخن طلا کنند **ابن الیاس** گوید که علاجش تنقیه بدن از اخلاط بلغمیه غلیظه
بحب ایارج یا بمطبوخ تربد ست بعد از آن بگیرند ذراریح و دبق مساوی و کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته بر ناخن ضماد کنند و یا بگیرند دردی سرکه کهنه و زرنیخ
و بدان ضماد نمایند و یا بگیرند بیخ نی فارسی سوخته و خاکستر سم بز و ثافسیا مساوی و کوفته بسرکه کهنه سرشته بدان ضماد سازند **جخندی** گوید که بگیرند
علک البطم و زفت رطب و خاکستر سم بز هر واحد اندکی و در سرکه خمر آمیخته ضماد کنند و بگیرند زرنیخ زرانبیج ذراریح ثافسیا هر یک قدری بسرکه خمر آمیخته ضماد
نمایند و بگیرند جوز السرو و ترمس زرانبیج گرفته از آن ضماد سازند **انطاکی** گوید که علاج آن مثل برص ست و مخصوص آن ضماد زرنیخ سرخ و زفت بجاست بعضی
گویند که زرنیخ سرخ و جوز السرو برابر در ریش آمیخته ضماد کنند و کذا زرنیخ زرانبیج بزیت تر سرشته نفع دارد و یا زرنیخ زرد بعسل سرشته طلا کنند و یا بشحم بط و آرد حلبه
و صمغ بلوط ضماد نمایند و زفت رطب بدفعات بسیار طلا سازند و شب بعسل سرشته یا ذراریح بسرکه سرشته و کذا ثافسیا بدبق و یا دردی سوخته و زرانبیج ضماد کنند

جذام اظفار و تعقف آن

جذام اظفار عبارت از غلظ و اجتماع ناخن ست و تعقف اظفار تشنج و بازگشتن و خم شدن ناخن باشد و گویند که در جذام اظفار ناخن از غایت خشکی مثل استخوان پوسیده گردد و نرم
شده اشند ریزه ریزه گردد و این مرض در اکثر از انصباب سودای احتراقی زیر جلد عارض شود و کم ست که این بدون ظهور قوبای سوداوی در بدن حادث
شود و این دلیل ردیست منذر بجذام بود بلکه آن جذامیست غیر آنکه این در جمیع اعضا و جمله بدن نباشد و **شیخ** میفرماید بسا ست که بسبب این قاعی
باشد که ناخن را عارض شود و هرگاه اراده روییدن جدید کند بدان رفق نکند و از مس کثیر اشیای سخت حفظ آن ننمایند و الم رسانند پس ناخن جدید
بر شکل ردی بر آید و در پیدایش خود برین شکل استمرار نماید **علاج** بروغنها و مغز ساق گاو و موم و روغن و مرهم داخلیون و چربی ماکیان و بط و بز
و مانند آن بمالند و دردی بوزه نیز مفید بود و چون ملایم شود بکارد بخراشند تا بر شکل طبیعی آید و اگر این تدبیر بعد از تنقیه سودا و ماء الجبن کنند نافع تر باشد
و ایضاً بعد تنقیه با بهمد کحل و شرب ماء الجبن بکرات و مرات مرهم باسلیقون و مرسل و کافوری استعمال کنند و گویند که ضماد بزرکتان و موم و عسل و کذا
حلبه و کذا برگ لبلاب و کذا صمغ بطم نافع تشنج اظفار ست و بقول اهل هند برای درشتی و ناهمواری ناخن هرتال و موینر هر دو باریک ساییده طلا کردن مفید ست
و باید که همیشه بر ناخن ضماد کنند از چوب آنکه بسوزند و دود آن بر ناخن رسانند **اقوال مهره** **شیخ الرئیس** مینویسد که آنچه سببش سودا باشد

از تنقیهٔ او چاره نباشد اگر عام ببدن باشد و همه ناخنها همچنان شده باشند و اصلاح غذا برای آن لازم او فوق اشیاست و کسیکه بر شرب ربّ عنب مجید
ادمان نماید اظفار او مستوی گردد و اگر سودا مختص بیک ناخن باشد واجبست که علاج بمعالجات موضعیه کنند و از معالجات موضعیه برای او نیست
که ناخن را نرم کنند و آنرا برای خراشیدن و همواری مهیا سازد مثل استعمال آب آهک و زرنیخ بران پس آنچنان گردد که بکارد خراشیده شود بر قدر که خواهند
و همچنین کثرت تضمید آن بثفل بوزه که این برابر کردن آن آسان کند و همچنین اگر احتمال آن کند موم بمالند و آنرا هموار سازند و صمغ سرو ضماد نیک
برای نرم کردن اوست و ایضاً برگ کتان برای تشنج آن نیکوست و چربی میش اگر چند روز بران ببندند و بگذارند آنرا نرم کند و اگر نرم نشود چند بار اعاده
او کنند تا آنکه نرم شود و آماده همواری گردد طبری گوید که علاج آن فصد باسلیق ست و استفراغ بمطبوخ افتیمون و اصلاح خون او و تسکین حرارت آن
با غذیهٔ محموده مثل بیحهٔ ماکیان و شوربای ماکیان و بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن و کسی را که این علت ظاهر شود امر بخوردن کاسنی کشنیز بسرکه و خوردن
کاهو در بعض اوقات سکنجبین و از خوردن عدس و پیاز و سیر و هر آنچه خون او را فاسد و متغیر گرداند اجتناب نمایند و لزوم تناول اطریفل کبیر کنند و در بعض
اوقات تناول جلنجبین صرف آنرا نفع کند و ناخن را موم روغن مغسول بمغز ساق گوزن ضماد کنند و اگر یافته نشود مغز ساق گاو گیرند و دائم بعمل آرند
پس اگر ناخن بطول ابتدا کند بدانند که علاج قبول کرد و اگر دراز نشود و دران رقت و ملاست ظاهر نگردد اعادهٔ استفراغ نمایند و روبمزورات صرف کنند
و از جماع منع فرمایند مجوسی گوید که ادمان طلا بروغن بنفشه در موم گداخته باید کرد و بالزوم مرهم داخلیون محلول بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین کنند
و ضماد ناخن بمصطکی در روغن بان حل کرده بمویز منقی سرشته بعمل آرند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر بسبب خشکی بود علامات و اسباب آن برابر هوای [illegible]
تدابیر مرطبه باید کرد و هر صبح شیر تازه بخیزند و روغن بادام خوردن هر صبح با قدری شکر یا اندکی سکنجبین سود دارد و ناخن راست شود [illegible]
گداخته نهادن و چند روز بسته داشتن تشنج را ببرد و ناخن را نرم کند و اگر بسبب غلبهٔ سودا بود اول تنقیهٔ بدن بافتیمون [illegible]
و ماء الجبن بکار برند و ضماد مذکور نهند ابن الیاس گوید که فصد باسلیق کنند اگر بدن از خون سوداوی ممتلی باشد بعد از تنقیهٔ بدن بمطبوخ
افتیمون یا بحب آن کنند و اغذیهٔ محمود حسن الکیموس مثل شوربای لحوم حملان و ماکیان و تیهو و دراج خورند و از اغذیهٔ غلیظهٔ مولد سودا
حذر کنند و بگیرند چربی بزجوان و پیه بط و مرغابی و مغز ساق گاو و موم صاف و روغن بنفشه و از ان موم روغن ساخته بر ناخن ضماد نمایند

تشقق اظفار و تقشر آن

یعنی شگافتن ناخنها پس آنچه از تشقق اظفار در طول از طرف سرهای او بود و از ان اجزای تیز سر برآید و بگوشت بجلد و ایذا رساند آنرا اذان الفار
و اسنان الفار نامند و سبب این عرض غلبهٔ یبوست بر بدن و انصباب خلط سوداویست علاج مثل جذام اظفار علاج کنند و ایضاً اگر از
خوردن گل و غیره مسددات جگر ناخنها از هم پاشیدن گیرد تخم کاسنی گل سرخ شاهتره هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف
نموده شیرهٔ مغز بادام مقشر شیرهٔ تخم خشخاش شیرهٔ خیارین هر یک چهار ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده بدهند و مالیدن حرام مغز بروغن کنجد تازه
عجیب ست و کذا اسفندروس سوده بروغن بادام بر آتش قوام نموده از مجرب است و یا سرکه یکحصه در روغن کنجد دو حصه بجوشانند و دران قدری [illegible]
انداخته بگدازند و چون مثل مرهم شود طلا نموده باشند شیخ میفرماید که درین از تنقیهٔ بدن باستفراغ خلط سوداوی اگر غالب باشد چاره نیست و ادویهٔ
موضعیه اینست که سرشیر بنمک طعام و دردی سرکه ضماد کنند و یا پیاز عنصل بریان خصوصاً بروغن کنجد طلا نمایند و یا برگ کتان و حرف بعسل ضماد
کنند و ببندند و حرف و نمک هر دو سوده آنرا نفع کند و اجزای باریک را قلع نماید و یا بسریشم و سرکه و یا بسریشم و نمک و دردی شراب طلا سازند و این تجربت در تقشر
نافع بود و همچنین بمصطکی بنمک و سریشم گداخته طبری گوید که علاج تشقق اظفار در عرض ترطیب بدن با غذیهٔ مرطبه و نوشیدن مریض ماء الجبن
و لزوم آبزن و حمام و منع او از جماع بالکل و امر باستنشاق روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو ست و چیزیکه بدان ناخن را ضماد کنند آنست
که مغز بادام با تخم خطمی سوده با شیر تازه یا بشیر زنان حل کرده ضماد سازند تا آنکه ناخن دراز گردد پس قطع کنند اما تشقق اظفار [illegible]

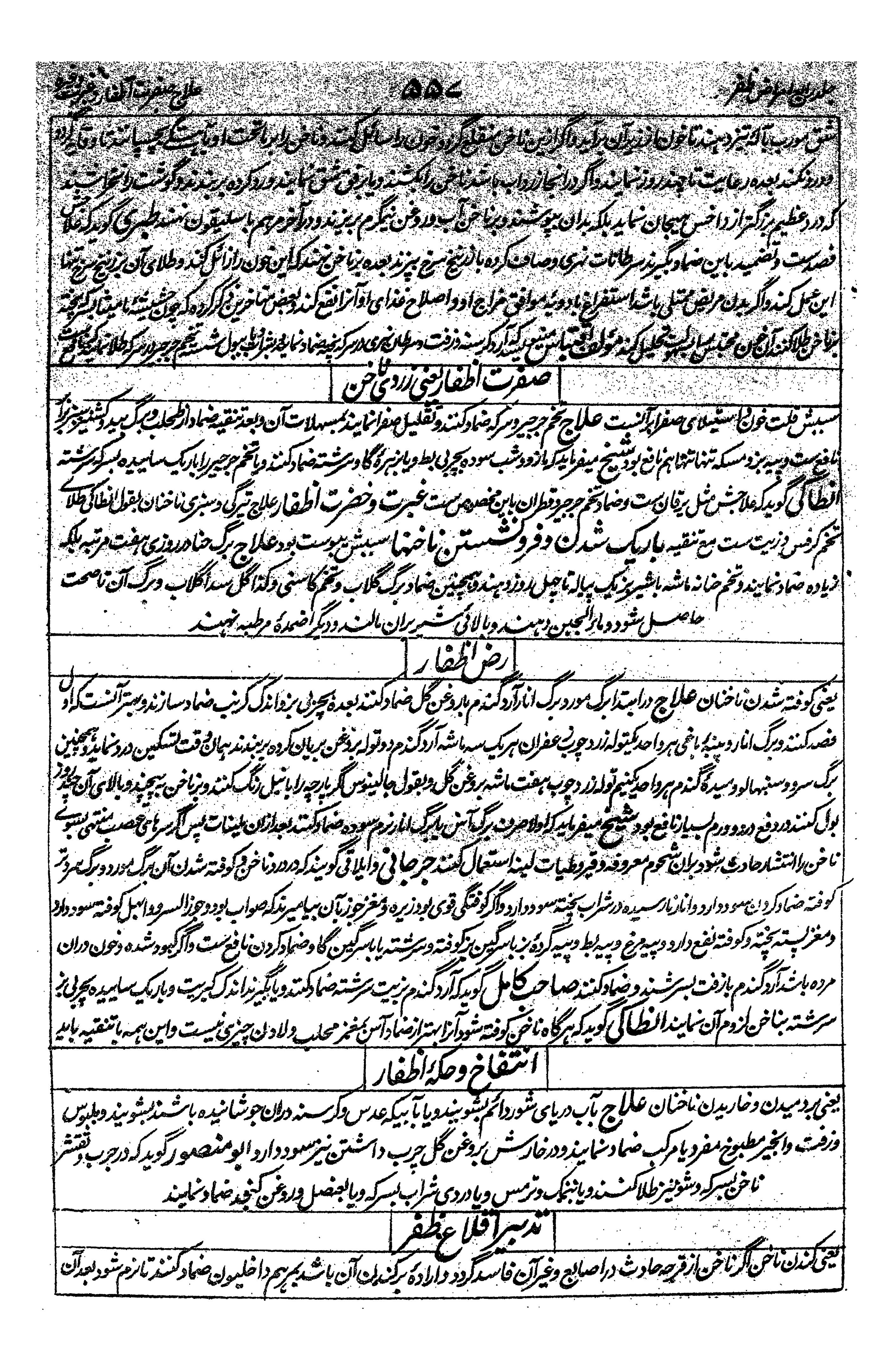
باشد تا آن قدر است و این قلت موافقت هوا آن و جنس مستولی بر غذای آن بود و علاجش تصفیه بجلاء الیه لازم است و حفظ او از هوا و ترطیب
بدن آن و خوراشیدن سودا آن اندک اندک هر روز تا آنکه از آن شقاق زائل شود بعده لازم او حب المحلب بمغز بادام شیرین و مغز بذر
جسود بلعاب اسپغول حل کرده و تجدید او هر روز دو بار و علاج این و علاج شقاقیکه در عرض بود واحد است و بالجمله دانستن این امر واجب است
که شقاق ناخنها از استیلای تقشف بران بنیا باشد مگر از یبس خون و غرض طبیب در علاج او اصلاح مزاج و تبدیل آن و لازم مریض بمغز
بادام و تنقیه با دویه مخرج سودا و رطوبت فاسده اگر بدن مریض ممتلی باشد و بعد تنقیه بدن حقنه بروغنها و آب کله پاچه مضروب
بلعابات بسیار نیکوست **ابن نوح** گوید که علاجش اسهال سودا و ترطیب مزاج است و ناخن را بنمک جریش و مصطکی باهم سرشته
ضماد کنند و یا تعاهد غسل او بنمک کنند خاصه وقت قطع کردن آن و یا بشحوم و مخها و روغنها و موم ضماد کنند **ابن الیاس** گوید که
تنقیه بدن از اخلاط سوداوی بطبوخ افتیمون یا بمعجون نجاح کنند و ترطیب مزاج بدن بعد تنقیه بیاراالجبن مع سکنجبین ساده نمایند
و غذا مزوره ماش و نخود و مغز بادام و اسفاناخ و لحوم ماکیان و بزغاله و حملان دهند بعده بچربی بط و بیز و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول بر ناخن
ضماد کنند و یا بسبر یش و سرکه کهنه ضماد نمایند و یا بگیرند دردی سرکه و زفت و میعه سائله و بدان ضماد کنند

تقلع اظفار و تقصع آن

یعنی برکنده شدن ناخنها و تجدب آن اگر بسبب زیادتی رطوبت مسترخیه موجب استرخای سرانگشتان باشد و بواسطه آن ناخن از جای خود جدا
گردد تا متقصع شود حسب زیادتی استرخا و کمی آن علامتش آنست که با وی درد نباشد و اگر بسبب حدت خون باشد که بیخهای ناخن را فاسد
کند چنانچه در داحس میشود علامتش اینست که با آن خلش و درد بسیار با قلق بود و **خجندی** گوید که این در اکثر از اسباب خارجی مثل ضربه و سقطه یا عقر
عارض میشود و **انطاکی** گوید که سبب تقلص و استرخای ناخن استیلای ماده بر ناخن است پس منقلب شود یا مسترخی و گاهی منقلع گردد علاج آنچه از
استرخا بود علاجش مانند علاج استرخای مطلق و فالج کنند مع تنقیه بدن از بلغم و جز آن و او مان علاج استرخا زائل کند و آنچه از حدت خون باشد علاجش
بعلاج داحس کنند و فصد باسلیق و حجامت ساق و مسکنات حدت خون بعمل آرند **طبری** گوید که آنچه سبب او رطوبت باشد تنقیه باین معجون کنند
ایارج فیقرا افسنتین هر یک نیم درم غاریقون تربد سفید هر واحد دو دانگ گل سرخ رب السوس هر واحد یکدانگ کوفته بیخته سه طسوج سقمونیای مشوی
آمیخته بعسل سرشته و بعد پرهیز بآب نیمگرم بخورند و بعد از آن اطریفل با آب مطبوخ شبت و ترب و عسل و سکنجبین دو روز متواتر نمایند و چون احشا پاک
گردد بموم روغن آنرا چرب کنند و اگر از حدت خون باشد علاجش فصد هر دو صافن و نهادن محاجم بر ساقین و لازم شربت عناب و ماء الشعیر است
و تسکین حدت خون بکاسنی و سرکه و کاهو و جدی و ماهی ماربای تازه بروغن بادام بریان کرده و مانند آن باید کرد و اگر با تقلع اظفار دموی تغیر در جسمها
باشد آن سند بجذام بود و اگر این بگزیدن مار یا هوام دیگر باشد علاجش همانست که در باب سموم آنها بیاید **ابن الیاس و خجندی** گویند که اگر
با آن ورم و درد باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بقدر قوت و واجب نمایند و برگ مورد و گلنار باریک ساییده بر ناخن ضماد کنند و یا آرد
گندم بروغن زیتون سرشته ضماد سازند و یا بگیرند گوگرد زرد و با مغز ساق گاو و پیه بز جوان ساییده بر ناخن ضماد کنند و این طلا نیز تا فعست آرد گندم نیم
کبریت زرد نیم جزو با چربی بز ساییده ضماد کنند **انطاکی** گوید که علاجش تنقیه بفصد و غیره است و بوضعیات مصلح اطراف مثل موم و زفت و صمغ و مارد

احتقان دم و موت آن تحت ظفر

یعنی بند شدن خون و مردن و منجمد گردیدن آن زیر ناخن سببش کشادن شعبه رگی زیر ناخن است بسبب ضربه یا کثرت خون و مانند آن پس خون از آن
بیرون آمده زیر ناخن محتبس و منجمد گردد علاج هر روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن بمکند و آرد باقلا و سرطان نهری و زرنیخ ضماد نمایند و یا قطراسالیون
بمیفخج ضماد کنند **شیخ** میفرماید که علاج بآرد مخلوط بزفت کنند و بدان ضماد نمایند و اگر کفایت نکند بلکه احتیاج بعمل دست افتد باید که ناخن را باهستگی



شق مورب بآلهٔ تیز دهند تا خون از زیر آن برآید و اگر از این ناخن منقلع گردد خون را بسایل کشند و ناخن را بر تحت او بایستی که بچسبانند تا وقتی آراد
عود نکند بعده رعایت تا چند روز نمایند و اگر در انجا زرداب باشد ناخن را کشند و یا برفق شق نمایند و ورد کرده بربندند و گوشت زاید را جراحت بندند
که در عظیم بزرگتر از داخس هیجان نماید بلکه بدان بپوشند و بر ناخن آب و روغن نیم گرم بریزند و در آخر مرهم باسلیقون نهند طبری گوید که علاجش
فصد است و تضمید باین ضماد بگیرند سرطانات نهری و صاف کرده با زرنیخ سرخ بپزند بعده بر ناخن نهند که این خون را زائل کند و طلای آن بزرنیخ سرخ تنها
این عمل کند و اگر بدن مریض ممتلی باشد استفراغ بادویهٔ موافق مزاج او و اصلاح غذای او آنرا نفع کند بعض متاخرین ذکر کرده که چون شیشه تا میشا بسرکه پخته
بر ناخن طلا کنند آن خون محتبس بسهولت تحلیل کند مؤلف گوید عباس منبع کند آرد کرسنه و زرفت و سرطان نهری در سرکه پخته ضماد نمایند و شراب ببول شسته تخم جرجیر در سرکه طلا نمایند که نافع است

صفرت اظفار یعنی زردی ناخن

سببش قلت خون و استیلای صفرا بر آنست علاج تخم جرجیر و سرکه ضماد کنند و تقلیل صفرا نمایند بمسهلات آن و بعد تنقیه ضماد از طحلب و برگ بید و کشنیز سبز برای
نافع است و پیه بز و مسکه تنها نیز تا هم نافع بود شیخ میفرماید که از زردشب سوده بچربی بط و یا بزهرهٔ گاو سرشته ضماد کنند و یا تخم جرجیر را باریک ساییده بسرکه سرشته
انطاکی گوید که علاجش مثل یرقان است و ضماد تخم جرجیر و قطران باین مخصوص است **غبرت و خضرت اظفار** علاج تیرگی و سبزی ناخنان بقول انطاکی طلای
تخم کرفس و زیت است مع تنقیه **باریک شدن و فرو نشستن ناخنها** سببش یبوست بود علاج برگ حنا در روزی هفت مرتبه بلکه
زیاده ضماد نمایند و تخم خانه ماشه با شیر بز یک پیاله تا چهل روز دهند و همچنین ضماد برگ گلاب و تخم کاسنی و کذا گل سداب و برگ آن تا صحت
حاصل شود و مار الجبن دهند و بالای شیر بران مالند و دیگر اضمدهٔ مرطبه نهند

رض اظفار

یعنی کوفته شدن ناخنان علاج در ابتدا برگ مورد برگ انار آرد گندم با روغن گل ضماد کنند بعده بچربی بز و اندک کرنب ضماد سازند و بهتر آنست که اول
فصد کنند و برگ انار و پیه بز و بابونه هر واحد یکتوله زردچوب و زعفران هر یک سه ماشه آرد گندم دو توله بروغن بریان کرده بربندند همان وقت تسکین درد نماید و همچنین
برگ سرو و سنبهالو و بیدگ گندم هر واحد یکنیم توله زردچوب هفت ماشه بروغن گل و بقول جالینوس اگر پارچه را بانیل رنگ کنند و بر ناخن بپیچند و بالای آن چند روز
بول کنند در دفع درد و ورم بسیار نافع بود شیخ میفرماید که اول صرف برگ آس یا برگ انار نرم سوده ضماد کنند بعد از ان ملینات پس اگر سرما عصب منتهی بشود
ناخن را انتشار حادث شود بران شحوم معروفه و قیروطیات لینه استعمال کنند جرجانی و ایلاقی گویند که درد ناخن و کوفته شدن آن برگ مورد و برگ سرو تر
کوفته ضماد کردن سود دارد و انار پارسیده در شراب پخته سود دارد و اگر کوفتگی قوی بود زیره و مغز جوز بآن بیامیزند که صواب بود و جوز السرو و ابهل کوفته سود دارد
و مغز پسته پخته و کوفته نفع دارد و پیه مرغ و پیه بط و پیه گردهٔ بز با سرگین بز کوفته و سرشته یا با سرگین گاو ضماد کردن نافع است و اگر کبود شده و خون در ان
مرده باشد آرد گندم با زفت بسرشند و ضماد کنند صاحب کامل گوید که آرد گندم بزیت سرشته ضماد کنند و یا بگیرند اندک کبریت و باریک ساییده بچربی بز
سرشته بناخن لزوم آن نمایند انطاکی گوید که هرگاه ناخن کوفته شود آنرا بهتر از ضماد آس بمغز محلب و لادن چیزی نیست و این همه با تنقیه باید

انتفاخ و حکهٔ اظفار

یعنی بر دمیدن و خاریدن ناخنان علاج بآب دریای شور دائم بشویند و یا بآبیکه عدس و کرسنه دران جوشانیده باشند بشویند و بلبوس
و زرفت و انجیر مطبوخ مفرد یا مرکب ضماد نمایند و در خارش بروغن گل چرب داشتن نیز سود دارد ابو منصور گوید که در جرب و تقشر
ناخن بسرکه و شونیز طلا کنند و یا بنمک و ترمس و یا دردی شراب بسرکه و یا العنصل و روغن گنجد ضماد نمایند

تدبیر اقلاع ظفر

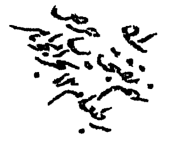
یعنی کندن ناخن اگر ناخن از قرحه حادث در اصابع و غیر آن فاسد گردد و اراده برکندن آن باشد بمرهم داخلیون ضماد کنند تا نرم شود بعد آن

بالای سنگ بسایند چندانکه حل شود و ظرفی نگاهدارند و بمالند و اگر عود غرقی را مانند صندل سایه کرده با گلاب سرشته بر بدن بمالند نافع ست و اگر پیراهن را بآن تر کنند و خشک کرده بپوشند نیز مفید و مرد و سنگ عجیب نافع ست و اگر برگ مورد گل سرخ صندل بگلاب بجوشانند و جامه بدان تر کرده بپوشند نیز حبس عرق کند مولف اقتباس نوشته که اگر از استرخای قوت ماسکه باشد علاجش خفیف از معالجه استرخای مطلق نماید یا تقویت معده و بعد از حصول تنقیه بدن این ماء اللحم دهند گوشت بچه بز سه آثار چوچه مرغ چهار عدد گنجشک نر پنجاه عدد لوه پانزده عدد بهمن سرخ و سفید شقاقل تودری فاقلین پوست بیرون پسته پوست ترنج هر یک پنج توله سعد حب الآس زرنب سنبل الطیب گل گاوزبان اندر جو شیرین هر یک سه توله ناردقیصر کبابه خندان خولنجان چوب چینی هر یک چهار و نیم توله شاهتره بادرنجبویه شونیز بسباسه جوزبوا قرنفل هر یک هفت توله زعفران یکنیم توله مشک عنبر اشهب هر یک سه ماشه نبات یکنیم آثار عرق صندل عنبر و گاوزبان هر واحد یک شیشه گلاب پنج شیشه ابریشم خام برگ گاوزبان هر یک یکنیم پاؤ شب خیسانیده صبح برگ ریحان و ترنج و نعناع همه سبز هر یک سه قبضه اضافه نموده چهار شیشه عرق کشند شربتی از چهار توله تا نه توله با تودهٔ لولوی علویخان هفت ماشه دهند بسیار نافع ست و همچنین عرق زرد ک لحمی علویخان با تخم شربتی مفید و نشاسته گندم در سفیدی و زردی بیضه سنگ پشت آمیخته ضماد کردن مانع این عرق ست اطبای هند ببفیر لیسند که این حب شنگرف برای سیت یعنی عرق آمدن در دست و پا است شنگرف مغز تخم بزدیه یعنی بیلچه هر یک یکدرم خرمهره زرد سوخته [illegible] درم [illegible] گرفته [illegible] برگ ترش آمیخته حبها بقدر فلفل سازند و یک حب صبح و یک شام خورند و ایضا [illegible] رق کیف دست [illegible] مشک [illegible] آب حل کرده [illegible] بریان [illegible] برگ بدن خشک [illegible] و ابرک کلان [illegible] بمالند و یا کلیتی بریان و خرمهره زرد سوخته جدا جدا باریک ساخته [illegible] در بول سائیده بر کف دست و پا مالیدن نیز نافع ست و یا بادنجان بانذک کوکن نیکوفت در آب جوش داده بآن عضو را تر کرده بمالند و ایضا تخم دهتوره سیاه سوخته سائیده [illegible] تا دو هفته خورند و یا پوست درخت نیل با آب در دیگ بجوشانند فرود آورده بخار آن رسانند هر گاه نیم گرم شود از آن بشویند [illegible] پنج او [illegible] سایه خشک ساخته [illegible] و نیم توله بشهد [illegible] تا هفت روز



احتباس عرق

[illegible] باشد که اگر [illegible] مقام [illegible] در اوقات سمائم یعنی هوای سیاه گرم و خشک اتفاق افتد سببش قلت رطوبات باشد و اگر [illegible] و امتلا بود و سعتش [illegible] باشد و اگر افراط خروج فضول استاده بوده باشد سببش [illegible] قوت دافعه بود علاج [illegible] اگر [illegible] جلد باشد آب گرم که در آن شبت و بابونه و اکلیل فیصوم پخته باشند بر بدن ریزند و هر گاه جلد تر گردد بدست و پارچه خشن [illegible] بمالند و روغن بابونه بانذکی فلفل سوده یا روغن شبت یا روغن غار بمالند و مریض را از سکون در مواضع بارده و از مقام در مکانیکه هوای [illegible] منع کنند و اگر بسبب قلت رطوبات در بدن باشد ترطیب مزاج [illegible] ماء الشعیر بروغن بادام و حریره و شکر و شوربای لحوم فربه [illegible] ممزوج بآب کنند و بر بدن آب نیم گرم شیرین بریزند و روغن کدو و نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر بسبب غلظ اخلاط باشد بعد نضج تنقیه بدن [illegible] بلغم [illegible] اسهال خلط غلیظ مثل حب ایارج و حب قوقایا کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و روغن شبت و بابونه و ادهان محلله ملطفه مثل روغن زنبق و خیری بمالند و یا بوره ارمنی بروغن غار یا آب قاقلی آمیخته بر بدن بمالند پس اگر خروج عرق تاخر نماید دارچینی و شونیز و قصب الذریره بر بدن طلا نمایند و روغن قسط بمالند [illegible] قلت عرق تعفین و نتن و امتلا و عسر حمیات واجب میکند و آن یا بسبب غلظ خلط و غذا باشد و علامتش امتلا و ثقل ست و یا بسبب تکرج جلد مثل سردی [illegible] حصول آنست و علاج آن تنقیه و استعمال مفتحات و حمام و تنقیه [illegible] بود



بعد از آن تدهین بچیزیکه مرخی و مفتح باشد و عرق آورد مثل روغن بادام و مار الخیار و قصب الذریره و شیر زنان و اعتدال عرق مطلقاً ملطف و مجفف بود و بشره را پاک کند و تعدیل اخلاط نماید پس تعدیل عرق بر وجه مقتضی آن واجبست و بدانند که آنچه مدر فضلات است مثل حیض و بول بود ادرار عرق نماید و آن مذکور شد **سویدی** گوید که چون پودینه نهری در دیگ کوچک سر بسته بجوشانند و نزد مریض آورده سر او بگشایند بنوعیکه بخار آن بجلد او برسد ادرار عرق تجربه است و کذا شرب انیسون و مسح او بر بدن مجرب من ست و تبخیر بدان بلقر دبا تا که آن کردیا بی وحشی سته و کذا حب بلسان و کذا تخم انجره و شرب پودینه نهری و کذا آب گرم در ابتدای نوبت تپ یا بعد خروج از حمام و کذا حلتیت مقدار نخود و اش حب شغنان مخلوط بسطرون و کذا آب رماد مخلوط بزیت و کذا زفت بر پشت مریض لا سیما در حمام و کذا روغن یاسمین و کذا روغن تخم ترب کذا روغن ایرسا و شرب و بخار اقحوان و پاشیدن زهره ملح بر بدن و طلای عسل نا آرد جو و بادام تلخ و کذا حب المحلب و آرد جو و عسل و کذا نمام و کذا آب کرفس و خوردن انجیر خشک و کذا پوست بیخ ترب و کذا پسته و کذا کرفس و شرب و طلای زیره و کذا قطر اسالیون و شرب و ذرور [illegible] جبلی و کذا قسط تلخ و کذا سلیخه و کذا اسطوخودوس و کذا ابهل و کذا زراوند مدحرج و کذا حب الغار هر واحد ادرار عرق نماید محمد اکبر مینویسد هر چه مفتح مسام بود عرق می آرد و از تدابیر خارجیه استحمام ست و ریاضت و انکباب بآب گرم و امثال آن و ایضاً آب گرم و گلاب [illegible] و روغن گل هم آمیخته بر بدن مالیدن و کذا نمک و روغن بابونه تنها یا بابونه و ارمنی آمیخته و روغن غار و بلسان و روغن سوسن و آب [illegible] از جمله معرقات ست و [illegible] بیر داخلیه شرب سکنجبین ساده یا بزوری با آب کاسنی آمیخته و شربت گل و بنفشه همین عمل دارد و تناول نخوداب و قلیه زردک ازین قبیل ست و آب بغایت سرد در تابستان نوشیدن از معرقات ست

عرق الدم

و دانستنی که چون حرارت از راه عرق آید و این قلیل الوقوع ست و کمتر به میشود و اگر عرق مخلوط با خون [illegible] آن را عرق دموی گویند و سبب این مرض حدت خون [illegible] رقت آنست بمخالطت صفرا مع ضعف قوت ماسکه علاج فصد بهفت اندام کنند و شیرهٔ عناب و لعاب بهدانه و تخم [illegible] [illegible] چون [illegible] آن بود چون القوع زرشک و کاسنی و کشنیز و عناب و توت شامی و زردآلوی ترش و انار دانه و تمر آلو [illegible] [illegible] مثال آن بنوشانند و از مسهل صفرا تنقیه کنند و بعد حصول تصفیه و تنقیه چیزهای قابض که در کثرت عرق مذکور شد مثل پوست انار و آس و برگ [illegible] یا وجوز السرو و گلنار و کوکنار و غبار آسیا و جفت بلوط بآب قمقم طلا نمایند و مالیدن مار القمقم بر بدن [illegible] کنند و [illegible] آنچه غلظت [illegible] [illegible] الیاس گوید که هر صبح سکنجبین ساده صادق الحموضت و گلاب هر واحد ده درم [illegible] سکنجبین ساده ده درم بر آن انداخته بیاشامند و یا هر روز نقوع مشمش یا غوره هر واحد [illegible] قیمه [illegible] [illegible] زرشک یا انار دانه و مغز بادام شیرین و اسفاناخ سازند و یا کاسنی سبز غیر مغسول با سرکه بخورند [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible] سعتر رطب تنقل نمایند و بدن را با آب مورد یا آب لف گرم یا آب برگ بهی یا سیب بمالند و [illegible] گل ارمنی [illegible] عصی الراعی یا آب لسان الحمل یا آب بارتنگ آمیخته بر بدن طلا کنند و اگر صاحب این مرض متحمل فصد باشد فصد باسلیق نمایند و اخراج خون بقدر قوت و ادب فصد [illegible] کنند

تغیر رائحه بغل و کنج ران و بدبوئی عرق و بول و براز

بدبوی بغل را صنان گویند و بفارسی گنده بغل نامند و بیشتر ظهور این عفونت از جاهای پوشیده مثل بغل و کش ران و زیر خصیتین بود و باشد که از تمام بدن بوی بد آید بالجمله سبب این عفونت اخلاط یا عرق و [illegible] آنها و حرکت آن بسوی جلد ست و اعانت میکند بران حرکات مشوشه اخلاط و خاصه حرکت جماع و ترک غسل جنابت و حیض و تناول این چیزیکه خاصیت او تحریک مواد حریفه بسوی ظاهر بدن باشد چون حلتیت و سیر و پیاز و سیر انجدان و برگ [illegible] خردل و ترب و جرجیر و مانند آن علاج بعد از نضج تنقیه خلط مستعفن کنند و بتسکین حدت اخلاط و تبرید

وسکنجبین دهند واغذیهٔ مناسبه مثل بچهٔ مرغ وتیهو باسرکه پخته خورانند وازاشیای مذکوره وریاضت وتعب وجماع احتراز نمایند وبدن
وبغل را از آب نیمگرم بشویند وشب یمانی وبرگ سوسن وسنبل الطیب وصندل ومرداسنگ سائیده بمالند وبامرداسنگ گل سرخ کافور را
بگلاب سائیده طلا نمایند ومداومت حمام کنند واگر این مواضع متقرح شود اول بسرکه وگلاب بشویند بعد آن دوای مذکور طلا کنند
دگر ادویهٔ یونانیه وهندیه که بوی بد را قطع کند مرهم مخلوط بشب یمانی وزرورد وکذا مرهم آب نعناع بستانی آمیخته وضماد بدان وکذا
بادیان یکدرم مرشیش درم سوده بشراب ریحانی سرشته خشک نمایند وباز سائیده بدان کبوس سازند وکذا گل مرشف مطبوخ بلجم وکذا
استفاف ابهل هر روز یکدرم وکذا کبوس ساک مسک وکذا خوردن بادنجان بگوشت فربه وکذا اطلای برگ نمام وکذا چرک نقره وکذا
قثاء الحمار خشک کرده وکذا تخم حرمل سوده وکذا شیح بستانی سوخته وکذا پوست بیخ توت وکذا مقل الیهود هر واحد قطع بوی بغل کند
وگویند که اگر سنگ بصری بگلاب سوده بر کاسهٔ سفال نو بمالند وعود را بر مجمر سوخته آن کاسه را بر بخار عود گذارند تا خوشبو گردد بعد از آن
توتیا بر بغل بمالند گنده بغلی برود **دیگر** برای بدبوی عرق ریوند خطائی یکدرم جوکوب نموده شب در پنجدام آب ترکرده در شبنم گذارند وصبح
صاف نموده بنوشند ومتصل آن نان گندم بروغن چرب کرده تناول نمایند **طلا** نافع صنان شب یمانی یکجزو مرداسنگ چهار جزو
نرم سائیده با آب برگ شفتالو آمیخته در بغل بمالند وبقول اطبای هند برگ آرو سائیده در بغل بمالند بعده بآب گرم بشویند وشستن بغل
بآب مطبوخ پوست درخت جامن وبرگ آن نیز مفید بود **دیگر** اسپند سوخته وهمچنین پوست بیخ اونٹ کٹاره سائیده در بغل مالیدن
نافع ومالیدن جمیع عطرها عرق را خوشبو میکند **دیگر** که مجرب نوشته چونه که بابان میخورند قدری ازین بگلاب سرشته در بغل بمالند **اطنه**
که بدن را جلا دهد ونرم کند وبوی عرق دور سازد صندل زعفران اگر تگر لوده خس همه را بار یک ساخته اطنه سازند **دوا** گل انبهٔ ناشگفته
یعنی مور کوفته بیخته دو حصه ازین با یکحصه بسباسه آمیخته نگاه دارند وصبح وشام یک کف یا کم وزیاده بخورند از اعضا وعرق بوی خوش آید
اگر دو هفته مداومت نمایند **ایضاً** سفیدهٔ قلعی مازو سماق سوده در روغن گل آمیخته مالیدن واز آب جوشیدهٔ بادنجان بدن را شستن
وناگر موتهه تخم سویه چیروبخی سائیده مالیدن مانع بدبوی عرق ست **اقوال حکما** شیخ میفرماید که علاج فساد رائحهٔ جلد عام اینست که
اصلاح خلط باستفراغ واصلاح مزاج به تبدیل کنند وانچه هضم او بکیفیت وکمیت جید باشد تناول نمایند ودر حمام وغیره بدن را پاک
کنند وبر باشتال انچه عرق را خوشبو کند مثل ملیخه وفلنجه وایضاً کرفس وحرشف وهلیون دهد مدر بول منقی خون از عفونت بخورند لیکن
بعض آن مثل هلیون بول را بدبو گرداند وانچه آنرا نافع ست شرب نقوع مشمش خوشبوست وخوردن نفس مشمش وبر بدن چون آب آس
وآبیکه در ان شب یمانی گداخته باشند ومیسوسن وطبیخ نمام ونعنع وپودینه ومرزنجوش وبرگ سیب وبرگ بید بمالند **وایضاً** آس سوده
بمالند **وایضاً** صندل خاصةً وسعد وفقاح اذخر وقصب الذریره وسرو وگل سرخ خاصةً ومرزنجوش وشاهسفرم واشنه وبرگ ترنج
وپوست او وبرگ سیب وبرگ سوسن بسیار نافع ست **وایضاً** قرص گل سرخ بسک **وایضاً** انچه تسدید مسام ومنع عرق کند مرداسنگ
وتوتیا وخاکستر برگ سوسن وشب ومانند آن ومرهم صبر وروغن مورد وروغن گل ست **واما علاج صنان** واجب ست که علاج آن شود
در ان بعد تنقیه اگر احتیاج آن افتد بتوتیا ومرداسنگ حرقی واقلیمیین وخاکستر آس وآبیکه در ان شب حل کرده باشند وگاهی اینها را
مستعمل میکنند وگاهی مخلوط میسازند **قرص** که بگیرند صندل وسلیخه وسک وسنبل الطیب وشب ومرو ... گل سرخ هر وا
یکجزو وتوتیا ومرداسنگ سفید کرده هر واحد سه جزو کافور نیم جزو وبگلاب قرص ساخته استعمال نمایند بعد خشک کردن ... گل سرخ
یکمثقال ونداذی وسک وسنبل وسعد ومرو شب هر یک حصه ده درم بگلاب قرص سازند واستعمال کنند **ذرور** که بوی بدن را خوشبو گرداند
واز ... انچه حاره را انفع کند بگیرند سعد وساذج ... اذخر ومیعهٔ سائله هر واحد ده درم گل سرخ خشک وبرگ مرو هر ... بست درم

سعد و فقاح اذخر و ساذج را بشراب ریحانی تر کرده خشک کنند و بسایند بعده بران گل سرخ و برگ مورد سوده اندازند و زعفران را بگلاب حل کرده باد و باقی آمیزند و در سایه خشک کرده بسایند و بعد استحمام بدن را خوب از عرق پاک کرده ادویهٔ مذکوره بران پاشند دیگر که قطع بوی عرق بد بو کند واصحاب امزجهٔ بارده را نیکوست بگیرند سنبل الطیب و قرنفل و حماما و عود بلسان و سلیخه هر واحد سه درم قسط و اظفار الطیب و سنبل هندی و دارچینی هر واحد دو درم برگ مرزنجوش و سنبل سوری هر واحد چهار درم میعهٔ سائله را در شراب حل کنند و باقی را در آب تمام بسایند و بدستور سابق استعمال کنند دیگر که بوی عرق را قطع کند بگیرند دارچینی و سنبل هندی و اظفار الطیب و قسط هر واحد دو اوقیه گل بحیره و ذبث اسرب و سفیداب مغسول هر واحد نیم اوقیه شیح و سنبل رومی هر واحد یک اوقیه زعفران و گل سرخ خشک هر واحد سه اوقیه ادویهٔ خشک را آب کرده بسایند و زعفران را بشراب ریحانی حل کنند و استعمال نمایند

شدت بدبوی براز و ریح و علاج آن

این بسبب عفونت اخلاط و بسبب تناول اشیائیکه از خاصیت او بینست مثل اشتر غاز و سیر و جرجیر و گندنا و انجدان و حلتیت میباشد و ایضا بیضه لیکن بوی این با جودت هضم دور میکند و تناول چیزیکه عفونت را بسوی جلد و بول مائل میگرداند مثل حلبه که بوی عرق و بول را بد بو میکند و بدبوی براز دفع میسازد و شراب خوشبو بدبوی براز را نیز دفع مینماید

در نتن بول

اسباب بدبوی بول بعینه اسباب بدبوی براز ست و ایضا مدرات مثل هلیون و مانند آن که این بوی بدن را خوشبو و بوی بول را بد بو میکند و ایضا قروح مثانه و علاجش سهل ست بدانچه معلوم کرده اند جرجانی و ایلاقی مینویسند کسانی را که بوی بغل و بوی عرق ناخوش آید هر وقت که خواهند و در امتلا باید استفراغ باید کرد و خود را بحمام پاکیزه دارند و جامهٔ پاکیزه پوشند و ذرورهای خوشبو بکار برند و از طعامهائیکه بوی عرق ناخوش کند پرهیز کنند و هر صبح از چیزهائیکه بوی عرق را خوش کند اندکی بخورند چون سلیخه وغیره که در قول شیخ گذشت و اگر حرشف در آب بپزند و آن آب بخورند دارد بوا کنند و عرق را خوشبو گرداند و گنده بغل را زائل کند و مرداسنگ سپید را بسایند و بگلاب تر کنند و قرصها ساخته در میان گل سرخ تازه نهند و خشک کرده باز بسایند و بکار برند و توتیا را بآب و نمک بشویند و خشک کرده بگلاب و کافور سرشته بکار دارند و سبب بدبوی براز دو چیز باشد یا عفونتی در امعا باشد و یا خوردن چیزهائیکه براز را گنده کند و علاجش آنست که امعا را بایارج فیقرا پاک باید کرد و طعام لطیف باید خورد که قوت هاضمه بران مستولی شود تا عفونت بدان راه نیابد ابن الیاس گوید که علاج تغیر رائحهٔ مغابن و جلد و نتن عرق آنست که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم بآب سرد بنوشند و یا سکنجبین ببرف سرد کرده بیاشامند و یا بگیرند عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا بجدم ... آنها افشرده با شکر و یا آب هندوانه هر کدام که باشد سه اوقیه بنوشند و تلیین طبیعت بماء الفواکه مع فلوس خیارشنبر و ترنجبین کنند و یا ... هر ... درم با ترنجبین ده درم بخورند و غذا مزورهٔ انار دانه یا زرشک یا تمر هندی یا بنوماش و مغز بادام و اسفاناخ باشد و ... از تعب و ریاضت و تعرض از آفتاب حذر کنند و هرگاه بدن از اخلاط حادهٔ حریفه پاک گردد بدن را بآب گرم که در آن آس و شب یمانی و گل سرخ جوشانیده باشند بشویند یا بگیرند برگ سوسن و صندل و مرداسنگ مساوی و بدان بغل و کنج ران بمالند و یا بگیرند مرداسنگ حرقی بگلاب و باریک ساخته با آن اندکی کافور بسایند و طلا کنند و یا بگیرند کزمازج و توتیای کرمانی مساوی و با گلاب خوب سحق کرده در بغل طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یکدرم و بسایند بگلاب قرص سازند و در سایه خشک کرده وقت حاجت استعمال کنند و یا بگیرند برگ سوسن و بسایند و بگلاب آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی و گل سرخ و سک و ... و سنبل مساوی و باریک سائیده بگلاب آمیخته بر مغابن طلا کنند و از انچه بوی بدن و عرق را خوش نماید تناول ... شیت و نفقوع ... خشک ست و گاهی متغیر میشود بوی بدن و مغابن و میان انگشتان قدم و زیر پستان مردم فربه بسبب عرق شور و ... ... سوماق و سنجاو و فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و اجب و استفراغ بمطبوخ هلیله ست و ... حرفه و شیرین و تعرض شمس در ایام گرم و حرکت در هوای حار حذر کنند و بدن را بآب گرم مطبوخ مورد و شب یمانی بشویند و در آب سرد ...

وفندق این یا دوایستعمال کنند گل ارمنی و مرتک و گلنار و توتیا و خایی سوخته و پوست انار مساوی کوفته بیخته بر مغابن بپاشند و یا بگیرند برگ سوسن وشب یمانی مساوی و بر مغابن و میان اصابع قدم بپاشند و اگر مواضع متقرح گردد هر روز بسرکه و آب اندک سرد بشویند و دران مرهم عروق استعمال کنند و یا بگیرند شب یمانی و کزمازج برابر کوفته بیخته بآب مورد سرشته طلا کنند و گاه باشد که بدبوی در جلد سر عارض شود و اگر حدوث این در مشایخ و یا اطفال بسبب کثرت رطوبات و ضعف اعصاب ایشان میباشد و علاجش تنقیه بدن از اخلاط بلغمیه بحب ایارج و حب بنفشه سبب و غذا فروج نخود و مغز حب القرطم و بگیرند برگ سوسن و توتیا و مرداسنگ و جوز السرو سوخته و دقاق کندر اجزا مساوی و کوفته بیخته بآب آس سرشته طلا کنند **جُجندی** گوید که اکثر فساد بوی عرق بسبب فساد هضم ثالث و رابع عروقی و عضوی میباشد و گاهی از تاخیر غسل جنابت و حیض بود و از چیزها یکه بوی عرق بدبو را قطع کنند مرداسنگ سفید کرده و توتیای مغسول و برگ آس و توبال نحاس و گل سرخ سوده و صندل و کافور مخلوط بعض آن بعض دیگر هر کدام که حاضر باشد و اما اکثر فساد بوی براز بسبب فساد عارض در هضم اول یعنی معدی میباشد و گاهی بسبب اخلاط ردیه حادثه عفنه در بدن بود یا از تناول اشیائیکه از خاصیت او این امر باشد و علاجش اینست که بر جودت هضم صبر کنند و طعام نخورند تا آنکه انهضام تام مفهوم شود و گرسنگی غالب گردد و شراب معتدل المقدار نتن براز ببرد لیکن چون کثرت آن نمایند بدبوی او زیاده کند و اما سبب نتن بول در اکثر سوء هضم ثانی زای کبد [illegible] باشد و گاهی [illegible] کلیه بود و انچه بدبوی بول را بالنخاصیت ببرد کندر و سکنجبین و مصطکی و بعض صموغ و طرخون است و علاج صنان شرب [illegible] شهوت تمر هندی و سکنجبین [illegible] و شربت انار و غوره و مانند آن بر برف [illegible] و تلیین طبیعت بآب انار و مثل این [illegible] شهوت و [illegible] که دران ریوند و گل سرخ باشد [illegible] و در وات نتن عرق استعمال کنند و این لوک آنرا نفع کند مرداسنگ عربی بگلاب و کزمازج و توتیا مساوی سائیده و اندکی کافور اضافه کرده در بغل بقوت بمالند **قرشی** گوید که صنان را مالش بأسعد و برگ سوسن و بیخ آن و آس سوده خصوصاً سوخته و توتیا و مرتک و شب و صبر در نفع کند از بینها بگلاب و مشک و کافور اگر با آن حرارت مفرط باشد خوشبو سازند و همچنین مشک و سنبل و گل سرخ و برگ سیب مفرد و مجموع **ابن هبة الله** گوید که این ذریره بوی بدن را خوش کند سعد و ساذج هندی و فقاح اذخر و گل سرخ خشک هر واحد دو جزو صندل سفید سه جزو کوفته بیخته بگلاب و کافور سرشته خشک کنند و باز نیکو سائیده بر بدن بپاشند و آبیکه دران گل سرخ [illegible] جوشانیده باشند بشویند و چیزیکه مزیل تر براى عرق بدبو از نوشیدن شراب و خوردن [illegible] و ترشی نیست و از انچه قطع بوی عرق کند مرداسنگ عربی و توتیا و صندل و برگ سوسن است که بگلاب بشویند **انطاکی** گوید که در تغیر بوی تنقیه خلط بفصد یا غیر آن نمایند بعد ازان اکثار شستن جلد بسرکه و مالش او بسنبل مازو و گلنار و کافور و جوز السرو و مرداسنگ و مرتک بگلاب و شب و مورد و آب مورد کنند **طبری** گوید [illegible] در سر حادث شود بغیر جراحت از عفونت خلط دسم بود که زیر جلد سر حاصل شود و یا بخارات بعد آن متعفن گردد پس گرم شود و از جلد سر بعد فساد و گرمی خارج شود چنانچه خلط بعرق برآید و ازان بدبوی گردد و اکثر این در اطفال بسبب کثرت رطوبات و قلت هضم و در مشایخ بسبب فساد در طبیعت و قلت حرارت حادث شود و علاج این بعد استفراغ موافق استعمال این طلا است برگ سوسن یک درم و مرداسنگ [illegible] توتیای [illegible] شجر صنوبر [illegible] جوز السرو سوخته یک دانگ دقاق کندر دو دانگ همه را سائیده بشراب ریحانی حل کرده بر سر طلا نمایند و برای طلا [illegible] ازان و این علت را مع قطع بدبوی آن زائل کند بگیرند مرصاف کندر هر واحد نیم درم سماق یک درم و سنبل هندی یا ریگ و روغنهای گرم حل کرده بر سر طلا کنند و [illegible] کنند و انچه دران استعمال کنند آب مطبوخ این ادویه است بگیرند جفت بلوط و گلنار و پوست انار و مازوی سبز و برگ علیق و بیخ و برگ کبر و برگ حنا و در آب بجوشانند تا نیم شود و بر سر ریزند و سرا در البشویند و عقب آن سرکه که دران اندک نوشادر حل کرده باشند استعمال کنند و این الطف چیزیست که استعمال بود درین علت دیده ام **ایضاً** او گوید که گاهی بعض مردم را جلد و عرق ایشان بدبو گردد و این اکثر زیر بغل و زیر پا بود و چون عرق کنند و این بدبوی بر انواع مختلف بود و هر واحد ازان مناسب خلطیکه موجب او بود

پس آنچه مثل بوی الیه مملحه باشد آن از عفونت رطوبات نمکینه بسمه بود که در اوروده افتد و گرم نشود پس چون ترشح کند و بعرق خارج شود بآن بوی عفونت منسوب گردد و آنچه بوی او مثل بوی ملح مالحه باشد آن از فساد خون و رطوبت و اخلاط غیر نضیجه عفنه بود که در بدن گرم شود و آنچه مثل بوی سباخ باشد آن از رطوبات مالحه بود که احتداد و عفونت یافته غیر آنکه کمتر از آن بود که مورث حمیات گردد و بوهای دیگر بسیار است که چون این اخلاط مذکوره با یکدیگر مرکب شود ظاهر گردد پس بوی بغل معروف بصنان است و بوی جلد بذفر و بوی قدمین بمفس و علاج این همه قریب بیکدیگر است و ابتدای علاج این است که طبیب بقوت مریض و مزاج او نظر کند اگر متحمل استفراغ باشد ماء الاصول تا هفت روز بنوشاند بعده استفراغ از مطبوخ افیتمون کند و بعد از چند روز تنقیه بحب قوقایا کند و بعد از آن احشای او را مثل جگر و طحال و معده مس کند اگر دران فسادی باشد اصلاح آن نماید و تعدیل مزاج او کند تا هضم او جید گردد که بعد جودت هضم بوی عرق و جلد خوشبو شود و عفونات زائل گردد و تدبیر او مائل گرداند در علاج او بسوی جهت مخالف مقابل خلط موجب این بدبوی هر خلط که باشد و بعد فراغ ازین بسوی تدبیر مریض در ماکل و مشرب او عود کند و از اطعمه که بول و براز و عرق را بدبو گرداند مثل انجدان و حلتیت و محروث و زرده بیضه و طلباجات اجتناب نماید و بر اطعمه که از سرکه کهنه و شکر و زعفران و بچه مرغ و تیهو و مانند آن ساخته باشند از آنچه خون صحیح پیدا کند و بسرعت منهضم گردد متوجه شود و بعد فراغ ازین جلد و بغل و قدمین را از او این طلا کند بگیرند برگ سوسن و بیخ آن و گل سرخ و پوست عدس و شحم انار و طلع خشک و در شراب خوشبو یک شبانه روز تر کنند بعده بوزن شراب آب بران ریزند و جوش دهند بعده مریض را در حمام بنشانند تا عرق کند و آب برخود نریزد و عرق او را پاک کند پس بر بدن او آن آب بریزد و بدان بغل و زیر قدم او بمالد و در خانه سرد آنرا بیرون آرد و ساعتی بدارد بعده باز بسوی حمام ببرد و بران آب نیم گرم بریزد بعد از آن بر بدن او دو سه روز این دوا بریزد بگیر د زرنب و اشنه هر یک دو درم پوست ترنج یک کف و بگلاب بجوشانند تا قریب چهار شدن برسد بعده آن آب را صاف کرده در ظرف پاک اندازد و بران گلاب و اندکی مشک و قدری کافور اندازد و با هم آمیزد و مریض را در حمام داخل کند و عرق آورد و بدن او پاک نماید پس این آب بران ریزد و جمیع بدن او و زیر بغل و قدم بمالد و بعد آن آب نیم گرم بران بریزد که باین تدبیر بوی جلد و بغل او خوشبو گردد و آنچه بوی بغل و زیر قدم قطع کند توتیای کرمانی و مرداسنگ و مرصاف و خاکستر جوز السرو و خاکستر خرنوب نبطی و خاکستر پوست انار ترش و پوست شجر کافور و آنچه برای ملوک بهر قطع بوی بغل و زیر قدمین بسازند این است که بگیرند توتیای کرمانی و اقلیمیای فضه و مرداسنگ مربی و خاکستر جوز السرو و پوست انار و همه را در شیر خرگوش اگر یافته شود و الا بگلاب و آب پوست شجر کافور سرشته تا ده روز خمیر کنند بعده بگلاب حل کنند و در قرع و انبیق بچکانند که از آن آب عطر چکیده پس هرگاه احتیاج بقطع بد بوی بغل و قدمین افتد آن موضع را بدان آب بمالند که بدبوی را بالکل قطع کند بعض اوائل ذکر کرده اند که آن بسبب آنست که از عضو و عرق بوی بد البته قطع کند بغیر ضرری که عضو را لاحق شود و ابو ماهر جوارشی ترکیب داده که هر که را بوی جلد او بد بود بعد تنقیه و اصلاح غذا آنرا استعمال نماید و این نسخه او است هلیله سیاه بروغن بادام بریان کرده بست درم زرنب و برگ شجر مریم هر واحد سه درم مصطکی و قرنفل و کندر هر واحد پنج درم طالیسفر و نارمشک هر واحد چهار درم برگ فرنجمشک برگ بادرنجبویه هر واحد ده درم عود غرقی یکدرم همه را کوفته بیخته بعده عسل بقدر حاجت گرفته بشراب بر هم زنند تا منحل گردد پس بآتش نرم بجوشانند و کف او بردارند تا صاف گردد بعده آنرا از آتش فرود آرند تا سرد گردد بعد ازان ادویه مذکوره بسرشته بسرشتنی رقیق اگر فصل سرما باشد و غلیظ بسرشند اگر زمانه گرما بود و وقت حاجت استعمال کنند که این جوارش دوای عجیب است بوی بد و بغل را قاطع

ایضاً بمقامی دیگر مینویسد که گاهی تعفن کنج ران و بغل و زیر پستان مردم فربه را عارض شود و این علت از فرط عرق بود و اکثر آنکه مردم فربه را حادث شود که در اعضای ایشان شکنها باشد از فربهی و سبب این عرق شور یا عرق عفن است که از اخلاط عفنه حریفه منحل گردد پس هرگاه مردم فربه عرق کنند یا استحمام نمایند و عرق کنند مثل این مواضع مذکوره و حرکت کنند آن مواضع متعفن شوند و مجروح شوند پس گاهی خشکریشه گردد که زیرا و ریم متولد شود و بوی بد آید و نکایت بزرگ گردد و سبیل علاج کسیکه از مثل این علت بترسد این است که از حرکت کردن در تابستان منع کنند و امر به نشستن در آب سرد هر روز یکبار نمایند و فصد و استفراغ کنند بعد ازان در این موضع این ذرور استعمال کنند بگیرند برگ مورد خشک دو درم توتیای بصری سه درم گلنار و گل سرخ و گل ارمنی هر واحد یکدرم نیم

خامی سوخته و پوست انار هر واحد دو درم حضض و ثلث درم کافور کیا ماشه و همه را سائیده بسرکه سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده بدارند و هرگاه
ارادهٔ استعمال او باشد بسرکه و گلاب آنرا حل کنند و بر موضع طلا نمایند و اگر خواهند که بطریق ذرور استعمال کنند قرص نسازند و بر موضع آنرا بپاشند و این
ذرور عرقی نامند غیر آنکه ابو عمران موسی بن سیار اختیار کرده که قرص آن سازند تا اجزای آن مختلط گردد و من بطریق ذرور و قرص آنرا تجربه کردم و قرص را نافع تر
یافتم و هرگاه موضع متقرح شود بسرکه بشویند و مرهم عروق بسرکه دران استعمال کنند و نسخهٔ آن اینست بگیرند عروق اصفر یکدرم مرداسنگ یکنیم درم
سفیداب یکدرم و ثلث درم و همه را خوب بسایند و موم روغن بروغن گل سازند بعده بران این ادویه اندازند و آن بر آتش باشد بعد ازان فرود آرند
و بگذارند تا نیمگرم بماند پس در هاون انداخته تسقیه بسرکه دهند و بسایند و تا ممکن بود تسقیه ازان دهند و استعمال کنند **گیلانی** گوید که ادویهٔ متناوله
که در خوشبو کردن بوی جلد نفع کنند گاه این فعل بسبب تخفیف میعد بهر مواد از قبول عفونت مفسد رائحه نمایند مثل سلیخه و گاه این فعل بتفتیح مسام کنند تا
دران رطوبات محتبس نگردد و بوی فاسد نشود مثل کرفس و گاه این فعل کنند بباز گردانیدن مواد عفنه از جهت جلد و آن مثل هلیون ست که این رطوبات
عفنه را بسوی جهت بول حرکت میدهد و اما ادویهٔ مستعمله از خارج اکثر آنچه این فعل کنند بتسدید مسام و تکثیف جلد نمایند پس دران آنچه رائحهٔ آنرا فاسد کنند
نافذ نشود فلهذا می باید که تکثیر ازین ادویه نکنند تا از تولید احمیات را امین باشند **صفت** دوای مرکب نافع بگیرند مورد خشک صندل سفید سعد
و قصب الذریره و پوست ترنج و مرزنجوش و شاهسفرم و اشنه و گل سرخ و سک و سنبل و شب مساوی الاجزا کوفته بیخته بر بغل استعمال کنند و گاهی
درین اندک کافور افزوده میشود و بدانند که این مرض سهل العلاج ست الا آنکه اگر علاج آن کنند استتباع او امراض دیگر کند و مرداسنگ را چون در سرکه حل کنند
و بر بغل طلا نمایند صنان آن بزودی زائل شود مگر آن کم ست که مورث مرض نگردد و خصوصاً آنکه اکثر مواد قلبی ازینجا مندفع شود و شخصی را دیدم که این دوا
استعمال کرد و این مرض زائل شد و امراض بسیار بسوی آن متوجه شد و یکی از بصر بالکل در اندک مدت بغیر ظهور رمد یا ورم و وجع در چشم زائل شد و ضعف او
زیاده شده تا آنکه بصر او ازان زائل گردید و اولی آنست که برای دفع صنان اغتسال و تطییب استعمال کنند و بهمین اکتفا نمایند و اگر ممکن باشد که
استفراغ مادهٔ موجبهٔ آن کنند بعده مواد را بناحیهٔ دیگر متوجه نمایند آن اولی ست و از علاجات این استفراغ فضول ردیه بفصد ست و اسهال بمسهل
لطیف و تسکین اضطراب بدن و تبدیل مزاج باغذیه و اشربهٔ مناسبه و تناول چیزیکه بوی بدن را خوشبو گرداند مثل نوشدارو و از فواکه مشمش و از بقول
کرفس بعد ازان شستن بدن و مالش او بآس و شب و برگ سوسن و صندل و طلا بآب تمام و مرزنجوش و برگ سیب کنند بعضی متاخرین مینویسند
که در صنان مار سال زلو و هر ماه لازم گیرند تا ماده جمع نشود که باعث عفونت گردد و استعمال ادویهٔ مطیب مثل جوهر لوبان که بالخاصیت در اصلاح
و تلطیف فضلات ردیه مفید ست کرده باشند و نیز گاه گاهی از ضمادات قابضه و ادویهٔ مقوی جلد تا از قبول ماده باز مانند و ادویه که در ازالهٔ
عفونت مخصوص اند بخوراً و غسولاً بکار برند و اغذیهٔ جید الهضم و صالح الکیموس را غذا کنند تا اخلاط ردی زیاده نشود و این حب خیلی مفید ست گل سرخ
برگ سبز زرور و اشنه هر یک نه ماشه مازو سه عدد سفیده کاشغری مرداسنگ آمله آب نادیده هر یک هشت ماشه صندل سفید سنبل الطیب
گل قند یا هر واحد یکتوله همه را در گلاب صلایه کرده حب ابرابر فندق ببندند و هر روز سه چهار بار بآب یا گلاب سوده ضماد سازند و برگ انار و برگ ریحان
و چهار شتر در سرکه و آب جوشانیده در روز چند مرتبه بغل را بدان بشویند و برای بدبوی میان انگشتان این ذرور بکار برند توتیای کرمانی مرداسنگ
گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه تر کرده خشک نمایند و نرم سوده باستعمال آرند و اگر بدبوی جلد سر بسبب کودکان و پیران باشد
بدین دوا پوست درخت مازو و جوز السرو کوفته ضم کنند و بر سر مالیده باشند و گویند که در صنان بهتر آنست که اول فصد کنند و بعده جهت تعدیل
مزاج سکنجبین ساده و لیمونی و شربت صندل و کدو و انارین و سیب و تمر هندی هر چه ازینها میسر شود در گلاب و عرق بهار نارنج و بید مشک و صندل نوشانیده
و نیلوفر و عنبر و عود و تنبول و دارچینی و قرنفل دهند و حمام متواتر در سرد مزاجان و فصد هر ماهی مفید ست و همچنین غسل بآب سرد و گرم مزاجان
و موسم گرما و ضماد مرداسنگ و گل سرشود در گلاب آغشته بسیار نافع ست و همچنین خاکستر مورد بگلاب و اغذیهٔ کم فضله و خوش گوار

نسخهٔ مرهم عروق

دهند مانند گوشت بچه بز و دراج و لوه و بچه مرغ و نان گندم سبوس دار و ترک خوردن چیزهای معفنه کنند

هزال مفرط

یعنی لاغری بسیار و اسباب این بدنگونه است یکی قلت غذا که ماده فربهی ست و عدم وصول بدل ما یتحلل پس بدن بکاهد دوم کثرت تناول غذای لطیف که از ان در بدن خون رقیق تولد کند و از غایت رقت زود تر و بیشتر تحلیل یابد و بدن بهره نیابد سوم اقتصار بر طعامیکه از ان خون نیک تولد نکند و طبیعت آنرا جزو بدن نسازد چهارم ضعف قوت متصرفه در غذا چون قوت هاضمه یا جاذبه اعضا بسبب فساد مزاج اعضا بنوعی از انواع سوء مزاج و بیشتر این بسبب سوء مزاج بارد بود یا بسبب سکون بسیار و ترک ریاضت که بدین سبب قوت جاذبه اعضا چون خفته گردد خصوصاً اگر طبیعت را عادت ریاضت و حرکت باشد که قوت جاذبه بمعونت آن غذا را جذب کند چون آن عادت را ترک نمایند غذا را جذب نکنند پنجم آنکه طبیعت خون را که در بدن پیدا شود کاره باشد بسبب امریکه خون را بسوی فساد متغیر گرداند و باعث آن طبیعت از ان بغض نماید و خون صفراوی کاره تر از رطب مائی بود ششم آنکه در احشا آفتی باشد چنانچه در جگر یا در ماساریقا سده افتد و بدین سبب غذا باعضا چنانچه باید نافذ نگردد یا طحال بزرگ شود و با جگر مزاحمت کند و خون بسیار از ان نجود گشته تا بهره اعضا ببدن نرسد یا از جگر سودا جذب ننماید و بدین سبب و بسبب ضدیت سپرز با جگر قوت جگر را نیز سست نماید و مزاج او فاسد شود و در توزیع غذا فتوری رو نماید هفتم آنکه کرم دراز و حب القرع در معده و امعا متولد شود و از طعامها هرچه خورده شود غذای خود سازد و بدین سبب اعضا را نصیب تام نرسد هشتم تنگی مسام و منافذ غذا بسبب انسداد آن از اخلاط و انطباق آن از اکتناز که سرما و گرمای مفرط این فعل کند یا دوام رباط سدد مسام و مجاری پس غذا در ان منجذب نشود و گل خوردن و غلبه خشکی از اسباب آن باشد نهم کثرت تحلل پس آنچه از غذا بسوی اعضا منجذب شود ثابت نماند بلکه متفرق گردد چنانچه بسبب کشادگی مسام و از ریاضات سریعه و هموم و غموم و کثرت جماع و امراض محلله عارض شود و تشخیص هر یک ازین اسباب مذکوره وجود آن سبب ست و بدانند ابدانی که در زمانه اندک لاغر شوند فربهی بسوی ایشان در زمانه اندک عود کند و آنانکه در زمانه دراز لاغر شوند بعد از ان بحال فربهی باز آیند در زمانه دراز بسبب ضعف قوت آنها از استعمال غذای کثیر و عدم قدرت تصرف در ان و قابل ترین ابدان برای تسمین آنست که جلد آنها سست و قابلتر برای تمدید باشد و از آنچه انسان را محتاج بنفرت از لاغری گرداند آن ضعف ست بسبب شدت انفعال از گرمی و سردی و از مصادمات و مصاکات اشیای صلب و از انفعالات نفسانی مثل غم و هم و غضب و از تعب و بیداری و از استفراغ و جماع و ایضاً غذای او در رگهای او محتبس شود و نافذ نگردد پس [illegible] را نیز مضرتهاست که مذکور گردد و فربهی معتدل چون مفرط نگردد مذموم نیست مادام که فربهی ضرر خود پیدا نکند مکروه نبود زیرا که حیات بحرارت و رطوبت ست لیکن واجبست که احتیاط این نیز کنند و طریق افراط را مکروه دارند و اگرچه آفت ظاهر نشود انطاکی گوید که هزال در اهل اقالیم اول و ثانی غالباً جبلی بود مثل سمن در اقلیم ششم و هفتم بعده آن یا مزاجی باشد مثل آنکه نزد استیلای مره صفرا و مره سودا بود و یا یکی از ان هردو و اگرچه بلا احتراق باشد و یا عارضی باشد و اسباب موجبه آن بسیار ست یا غذائی بود و آن سه قسم ست یکی قلت آن دوم لطافت آن مع وسعت عروق سوم رداءت آن که برای اخلاف و تشبیه صالح نبود و یا بدنی مثل ضعف اعضا و قصور قوای آنها از جذب غذا بسوی آنها و یا نفسانی باشد و اعظم آنها هم ست پس غم پس اهتمام بمثل سیاسات ملکیه و مناظرات علمیه و تحصیل مثل اموال و یا خارج از هر سه اسباب مذکوره مثل افراط در ریاضت و مثل حدادی از صناعات محلله و ازین قبیل ست وجود دیدان بعده هزال یا طبیعی ست و علامتش قدرت بر جماع ست و نشاط و صحت اعضا و امتلای عروق و یا مرضی ست و علامتش سقوط قوتها و جفاف و رقت شعر ست و موجبات هزال مطلقا در بحث سمن مفرط مذکور گردد علاج اولا ازاله سبب جهد کنند بدانچه در مقام هر واحد مسطور ست و بعد از زوال سبب اشربه و ادویه و اغذیه مسمنه استعمال نمایند بحسب حاجت و جهت جذب غذا باطراف و ظاهر بدن بحمام رفتن و آب گرم بدن شستن نفع دارد و بعد استحمام روغنهای مرطبه قلیل المقدار

بمالند و درین باب جامهای گرم نظیف پوشیدن و بآرام و سکون کوشیدن و عطریات بوییدن و بعیش و بازی گذرانیدن و با معشوقه دلربا یکجا بودن
بشرط قلت جماع اثر تمام دارد و کثرت تغذیه و استعمال ماء الجبن و ماء اللحم و اکل فواکه و خواب معتدل و اختیار ریاضت قلیل بر سبیل تفرج و معجون لبوب
و حلویات و بشیر و برنج و شکر همه مسمن ست و از اغذیه که مخصوص باین کار ست هریسه و حلیم و کله و پاچه و گوشت طیور مسمنه چون ماکیان و بط و کبک
کباب ساخته و نان سمید و امثال آن هرچه مرطب و مغلظ و جید الکیموس ست و در تناول اغذیه رعایت هضم واجب دانند و در ینصورت گوشت بره
و بزغاله بهترین اغذیه است که ثقل ندارد و بدن فربه میسازد و تکثیر غذا بغایت مؤثر ست بشرط هضم بالجمله چه در دوا و چه در غذا رعایت معده ضرور
دانند و بحسب احتمال او ادویه و اغذیه استعمال فرمایند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه که بدن را فربه کند چون زن حجر بقدر ازثمن درم تا ربع بجلاب
و بشربت سیب هر صبح در زیادتی نور قمر قبل دخول حمام بخورد و بعد خروج از حمام شوربای ماکیان یا شوربای لحم گوسفند بنوشد تسمین نیک کند
و مجرب سویدیست و شرب آبیکه نخود دران تر کرده باشند نیز در تسمین بدن مجرب اوست و کذا نوشیدن آب آهن و کذا شیر زنان مجرب خود نوشته
و گوید که بگیرند بیخ لفاح و قطعهای کوچک کنند و یا بکوبند و در دیگ انداخته از آب پر نمایند و در ته دیگ دیگر سوراخ باریک بسیار کرده بر دهن دیگ اول نهند
و با آرد و موی هر دو را وصل کنند و بگیرند مویز و در دیگ ثانی یعنی سوراخ دار انداخته سر آن نیز با آرد و موی بند کنند و زیر دیگ اول آتش معتدل نمایند
تا آنکه آب فانی شود پس مویز گرفته خشک کرده هر روز یک مویز بخورند که در تسمین تجربه کرده ام و ایضاً از تجارب خود نوشته که دوای مسمن از اول ماه
تا چهارده روز در زیادت نور هلال استعمال کنند که بزودی فربه گرداند و دوائیکه برای فربهی شخصی مرتب سازند واجب ست که در خوردن اندک یا بسیار
ازان کسی دیگر را شریک نگردانند بلکه برکسیکه بر اسم او مرتب سازند آنرا بخورد و تحجیل که آن رویدگی ست در مروج میروید و اکثر برگ او سه عدد میباشد
آنرا کوفته آب او بیفشرند و هر که ارادهٔ فربهی کند صد درم ازان آب با یکنیم اوقیه شکر عراقی بخورد که اسهال خوب می آرد و عقب آن فربهی نیک پدید آید و بوی
این رویدگی مثل بوی خیار میباشد و مجرب اوست و شیر گاو تازه و شیر بز تازه و لبا و شیر گوسفند و امتصاص انار شیرین بعد طعام و خوردن نان سفید
تازه و خوردن مویز و کذا پست جو بشکر و کنجد مقشر بشکر بمرات کثیره و اختلاط آب سبوس گندم در ادویهٔ فربهی و خوردن لوزیدان در حریره و در سفوفات
مسمنه و کذا حب قلقل و کذا مسکه و مالش آن و کذا کرسنهٔ بریان سوده بعسل آمیخته هر روز بقدر جوزه و کذا بیخ بیروج تا نیم درم و کذا قمح و کذا مغز
حب المحلب و کذا سنبل هندی و کذا صمغ بادام و کذا حی العالم با مصطکی و انیسون آمیخته و کذا فوة الصبغ و کذا ترنجبین بدن اطفال را و کذا ارز
با خریزه بعد خروج حمام و کذا اسفاناخ طلاء و کذا اشقاقل و کذا سمید گندم و نشاسته بشیر تازه پخته و کذا لعبت بربری و کذا دار فلفل و کذا بلوط و کذا مویز و کثیرا
و کذا حلبه با آرد گندم پخته و کذا اسورنجان و کذا مقل مکی و کذا ابریشم و کذا قنطوریون دقیق چون استفراغ بدن بدان نمایند و کذا لحم ورل و شحم آن
و کذا اهلیون و کذا موز و کذا غبیرا و کذا صمغ عربی و کذا کثیرا و کذا کرم قرفخشک سوده سه درم با حریره آمیخته و کذا تخم شاهسفرم و کذا اسبند و کذا تخم بادنجو
و کذا طلا و کذا حریرهٔ گندم با حب الزلم سوده آمیخته و کذا لحم ابیض ترج و کذا حریرهٔ پیه بز و آرد سفید و کذا نان گندم نو و کذا جمجم بشیر تازه و کذا پسته گندم
و کذا حب بطم و کذا روغن خشخاش هر واحد مسمن بدن ست و بقول ملکی و غیره اگر نخود بی را در آب یک شبانه روز تر کنند بعده در خرقهٔ کتان بسته در آرد گندم
نهاده نان او در قرن بپزند بعد ازان برآورده و باریک سائیده با آرد سفید و شکر پخته بخورند فربه گرداند و بقول اسرائیلی اگر نقوع غذیه هفت روز بنوشند
بعده قرص ببرد مستعمل در دق استعمال کنند بعده دوغ گاو تازه روز بنوشند بعد ازان دوغ گاو و بنان سفید خشک کوفته بیست روز بخورند
بدن را فربه و لون را حسین گرداند و بقول رازی برنج بشیر تازه پخته اگر خورده شود بدن را فربه کند و بقول ابن ماسویه آرد باقلا و آرد نخود بشیر گوسفند
پخته بشکر خوردن مسمن بدن ست و بقول هرمس آرد سفید بشحم یا الیه آمیخته ماکیان را بخورانند تا خوب فربه شود بعده ذبح کرده مرادو بریان کرده بخورند و بگیرند
حرببا او و گداخته بپزند و شکر بدان آمیخته ماکیان بخورند و در روغن آب ... شوند و دیگری را شریک درین نسازند خوب فربه گرداند و بقول ... اگر خصیه
بز نر در تنور خشک کنند تا مثل سویق بماند و سائیده آرد ... بعد سفید ... آب ... بپزند و همه را در روغن گاو بپزند و ازان اندک با نخواه آمیخته هر روز

پنج درم بخورند بسرعت فربه گرداند واگر رشک و تخم کاسنی کوفته هر واحد پنج درم هریه کوفته ده درم همه را در آب گرم یکشبانه روز ترکنند وصبح صاف کرده با اوقیه
شکر عراقی چهل روز متواتر بنوشند فربه کنند و از مجربات ابن علی ست واگر حرمل را در آب ترکنند و دران آب گندم ترنمایند و آن گندم را بماکیان بخورانند
وبعد فراغ گندم ماکیان را ذبح کرده بخورند زود فربه کند و بقول شریف اگر ماکیان را کرمی که از قز جدا شود بخورانند تا فربه شود پس آنرا ذبح کرده بخورند خوب فربه
شوند و حبر حیل عوض کرم قز خورانیدن چربی مرغابی با آرد سرشته بماکیان نوشته حریره مسمن بدن نخود سفید در شیر ترکنند تا شیر را جذب کند پس
خشک سازند وبست درم یا ده درم از ان بگیرند وبرنج وکشک جو وگندم هر یک دو درم ونان سپیده خشک ده درم همه را کوفته بیخته در شیر بپزند حریره مانند
وبقند شیرین کرده میل نمایند در چند روز نفع کند دوائیکه برای تسمین از مجربات اوستاد مرحوم ست مغز بادام نشاسته کتیرا شکر سفید مساوی کوفته
بیخته بقدر یکتوله بخورند بعده شیر گاو که دران ثعلب مصری ونارجیل جوشانیده باشند بنوشند **ایضا** از تکمله هندی اسگند کنجد سیاه مقشر هر دو برابر
بکوبند وقند سیاه برابر هر دو آمیزند وقدری ادرک نیز یار کنند وتا ده درم هر روز بخورند وبعضی موصلی بجای کنجد آمیخته وباشکر سفوف کرده نه درم با شیر گاو
میخورند **روغن مسمن** تالیف حکیم عماد الدین محمود بیخ بنفشه دو درم مغز پسته مغز حب السمنه مغز پنبه دانه مغز بادام شیرین هر یک سه درم مغز فندق
مغز انجکک مغز هندیانه هر یک چهار درم مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کتیرا هر یک هفت درم چوب چینی ده درم موم کافوری پنجاه درم
روغن دنبه تازه صد درم علی الرسم مرتب سازند وبعد رفتن در حمام وکشیدن کیسه آن بر بدن در زمانیکه هنوز حرارت حمام باقی بود بمالند وبدن را از
پارچه پشمی پوشیده دارند **سفوف** مسمن اسگند موصلی سیاه موصلی سفید هر سه مساوی در ده چند شیر گاو بپزند چون شیر جذب شود خشک نموده
سفوف سازند وشکر برابر آمیخته هفت درم با شیر ماده گاو خورده باشند **معجون مسمن** که در تسمین بی عجب نوشته تودری تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم
حب المحلب زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب القلقل مقشر هر یک یکدرم زعفران مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز
فندق مغز گردگان مغز چلغوزه هر یک هفت درم ادویه کوفته بیخته با سه چند همه عسل مصفی مقوم بسرشند ودر آخر اندکی عنبر اشهب ومشک تبتی اضافه نمایند
واین دوا مقوی باه نیز ست **مسمن عجیب الفعل** در تسمین از حکیم علی بگیرند مغز بادام شیرین وجوز هندی فائق ومغز فندق ومغز پسته وجوز جندم مساوی
وگاهی هموزن یک جزو نشاسته ونیم وزن یکجزو کتیرا اضافه کرده میشود همه را خوب سائیده دو چند همه شکر سفید فائق آمیخته بار دیگر بسایند واز جمله
بقدر ده درم یا کم وزیاده حسب مزاج گرفته با یک رطل شیر تازه جوش خفیف داده بنوشند هر روز یکمرتبه یا دو مرتبه وتا چهل روز بر این مواظبت نمایند که
این هزال زائل کند وبسهولت فربه گرداند واثر او در بست روز ظاهر شود **ایضا** بگیرند عناب ومویز هر دو را در آب نیک بجوشانند پس افشرده صاف
کرده بپزند بعده مغز بادام وخشخاش سفید ومغز تخم کدو وصمغ عربی همه بریان کرده سوده اندازند وباز اندکی بجوشانند وروغن بنفشه وروغن ماکیان
فربه آمیزند وبجوشانند تا همچون حلوا شود پس گلاب بر ان پاشند وبجنبانند تا روغن جدا شود وآن حلوا بخورند وآن روغن بر بدن مالند وبعضی
روغن را جدا نمیکنند وصرف آنرا میخورانند **اقوال اکابر** شیخ میفرماید واجب ست که نظر کنند که کدام سبب در هزال مریض از اسباب هزال ست
پس علاج وازاله او کرده شود مثلاً اگر غذا غیر مولد خون غلیظ قوی باشد انچه مولد او باشد اختیار نمایند واقتصار نکنند بر غذائیکه خون محمود فقط پیدا کند
چه گاهی رقیق سریع التحلل پیدا شود واگر قوت جاذبه در اعضا کسلان باشد تحریک وتقویت او نمایند ونگاه بسوء مزاج کنند اگر باشد تبدیل او نمایند
ومالش بدن بعد بیداری از خواب از منبهات قوت جاذبه است وگاهی احتیاج بمنع غذا از جانب دیگر وجذب او بجانب هزول افتد چون هر دو جانب
مختلف باشند مثل آنکه یکدست لاغر بود ودیگر فربه پس احتیاج شود به بستن فربه مبتدی از اسفل بستنی غیر شدید الایلام بلکه بقدریکه مجاری را تنگ کند
وغذا را از نفوذ منع نماید بموضع قسمت رجوع کند وبجانب دیگر جذب شود وجاذبه بمالش تنبیه یابد وخصوصاً بروغن مثل زیت با اندک موم گرم کرده
بدلک غیر مجفف وهرگاه عضو ملتهب شود ترک نمایند بعد ازان اعاده کنند هرگاه ساکن شود واگر منافذ منسد باشد بگشایند واگر بدن شدید الاکتناز
بود وبسبب آن مسام منسد باشد بترطیب وارخای آن نمایند واستحمام بمسخنات ازتنشفات وحرکات بدنی ونفسانی کنند اگر سردی تسخین نمایند او

کرده باشد و تبرید و ترطیب اگر گرم و لاغر باشد و بهترین چیزیکه بدان تسخین عضو غیر قابل فربهی بسبب سردی کنند آنست که دلک نمایند پس بدان دوای محمر
نهند و اگر سبب هزال طحال باشد معالجه طحال کنند و اگر هزال بسبب دیدان باشد قتل و اخراج آن همه کنند بدانچه در باب آن مذکور شد تا آسایش و تنعم
و بستر نرم و سکون در سایه و نشاط و تعطیر و نوشیدن آب سرد اختیار کنند که این قوت طبیعی را بسیار قوی کند پس تصرف او در تغذیه و دفع فضول
نیک گردد و این مبدأ اسباب فربهی ست و از مسمنات خوردن شراب غلیظ و طعام جید الکیموس قوی مولد خون متین ست چون هضم شود مثل
هرائس و جوذابات و برنج بشیر و گوشت بریان بسبب آنکه دران از قوت لحم محتبس بود و گوشت سخت پیدا کند و اما لحم مطبوخ گوشت سست منفش
غیر ثابت پیدا نماید و گوشت بط فربه و گوشت ماکیان همچنین و گوشت کبک درین باب بلیغ النفع ست و همچنین لبوب شکر و حمام بعد طعام
شدید الجذب برای غذا بسوی بدن و مسمن ست لیکن صاحب او در معرض حدوث سدد در جگر او بخصوصا چون طعام او طعام صاحبان
طالب فربهی باشد و کذلک سنگ گرده و مثانه کثرت نماید در هر کسیکه این سزاوار بود و اولی کسانیکه این سدد و سنگ ایشان را کثرت نماید کسی ست
که در خلقت تنگ عروق باشد و هر کس چنین نیست و ایشان چون ثقل در جانب راست یعنی زیر پهلو احساس نمایند مفتحات سدد کبد معروف
بنوشند و قبل طعام ایشان کبر بسکر و عسل و سکنجبین بزوری بیاشامند تا آنکه ثقل زائل شود و بهتر حمام آنست که بر هضم اول باشد و طعام منحدر
شده باشد و با وجود این خوردن طعام عقب خروج از حمام بلا فصل از اسباب فربهی ست و بهتر مسمن حمام ست برای اکثر مردم خصوصا کسانیکه
ایشان در حال تشنج ذبول باشند و باید که استحمام بر اول هضم باشد اعنی چون طعام از معده منحدر شده باشد مگر در اشیا با عیانها و برای جلا مزاج ان
دو ع مرتب از راب غیر ترش دهند و از حیلهای تسمین حبس چون بر عضو ست به بستن عضویکه مقابل او در جانب دیگر باشد چنانچه سابق ذکر آن کردیم
در بر عضو ببندند تا جائیکه غذا بسوی آن می آید چون فربه باشد یا فربهی او غیر مطلوب بود مثل ساعد چون لاغر بود و کف سلیم باشد پس نزد رسغ
بر بندند و یا عضد چون لاغر باشد و کف و ساعد سالم بود پس نزدیک مرفق از اعلی ساعد بر بندند و از مسمنات آنست که تعلق بریاضت دارد و آن بر ریاضت
لین لطیف ست و همه این معتدل باشد بعد ازان سریع خشن قلیل معتدل در صلابت و لین خصوصا دلک چنانچه بیان کرده شد تا آنکه جلد سرخ گردد
و بعد ازان ریاضت باعتدال کنند و استحمام قصیر نمایند پس مسح بدن او کنند و مالش بدلک یابس نمایند بعده استعمال لطوخات مسمنه کنند و اکثر
آن روغنهای شیرین بود یا بندکی موم اگر احتیاج این باشد بسبب کثرت تحلیل بدن و تبدیل آب و هوا از بزرگترین چیزیست که رعایت آن واجب بود
چه گاهی هزال بسبب اینها باشد و از مسمنات لطوخات ست که بعد تحریکات اعضا و تحمیرات آنها استعمال کرده میشود مثل زفت تنها اگر بسیار
سائل بود و یا در روغنی گداخته بقدریکه آنرا سائل گرداند برای لطخ و گاهی تنها که قریب از آتش کنند بر جلد استعمال میکنند تا آنکه بگدازد بعده بچسپانند و دیگر
چون سرد شود که این جذب غذا بسوی عضو کند و دران حبس او نماید و قوت جاذبه را تنبیه کند و سردی را زائل گرداند و اگر بسبب ضعف قوت یا انسداد
مسام در جلد باشد و آنرا لزوجت و تخونت دهد و مسام بران مسدود سازد پس تنبیه قوت جاذبه کند و هر قدر که جزوی از عضو مستحیل شود باقی ماند و تحلیل
نشود و واجب ست که در تابستان یکمرتبه در روز یکه استعمال کنند استعمال نمایند و در زمستان دو مرتبه و نظر کنند در گرفتن او از عضو و ترک بران
بسرعت که آنرا سرخ گرداند بنفخ آن او را یا بطوء آن پس اگر درین سرعت کنند در ترک او بران مبالغه نکنند بلکه بسرعت آنرا بردارند بلکه گاهی کفایت کنند
که آنرا بردارند هرگاه بچسپانند گرم و آن سرد گردد و گاهی نفع کند تقدیم دلک سریع خشن صلب بر زفت بعده طلا کنند و یا بشاخ خیزران بزنند مستوی
و خصوصا بروغن چرب کرده بضربات تا آنکه سرخ گردد و منتفخ شود بعد ازان توقف کنند هر آنکه زیادتی در دلک و ضرب تحلیل کند بعده زفت بر آتش
باعتدال گرم کرده بچسپانند پس هرگاه منجمد شود و سرد گردد دفعةً بردارند و بهتر آنست که قبل زفت بران آب مائل بحرارت و اندک لذع بریزند بعده زفت
بکار برند و آبهای کبریتی و قیری نیز جذاب غذا بسوی ظاهرست جالینوس گفته دیدم که نخاسی باین تدبیر غلام لاغر را نهاده عجز را فربه ساخت پس
سرین او در مدت اندک فربه گردید و کسیکه کراهت از زفت کند بدل او روغنی از روغنهای مسدده باندک حرارت استعمال نمایند و اگر آب سرد استعمال کنند

واحتمال او بر همه بدن یا بر عضو کنند بعمل آرند و بتر اوقات برای این وقت برداشتن لطوخ در مجند و بسته پیش قریب ست که قوت اعاله از بخون گردانند و در
نیست که از علاج بگریزند چون طول کشد و فائده نشود بلکه لازم ست که مواظبت بران نمایند بحز قها و در ریختن آب گرم پس بدلک از دست پس نرفت و گاه
احتیاج بجذب خون بغیر دلک باشد بادویه محمره مثل عاقرقرحا و کبریت و مثل تافسیا افتد و از اعضا بعضی اعضائیست که در تسمین آنها احتیاج بغذا زیاده
تر از معتاد افتد زیرا که بیشتر از معتاد ازان بتحلیل رود و آن محتاج برای سمن بسوی فضل باقی باشد لاسیما که دلک تحلیل کند و اکنون وارد بتکلیم ادویه
متناوله و حقنها رود اما ادویه متناوله پس غرض دران از قوای ادویه هضم و حبس غذا در معده و در امعا اندک بقوت ماسکه ست و تنفیذ او در عروق
و بسوی جهات کبد و این فعل مدرات معتدله کنند خصوصا چون در طعام و بعد آن بمدت اندک آنرا بنوشند بعد ازان احتیاج شود باجماد او در عضو
و این فعل ادویه مبرده و مخدره کنند مثل بنج و مانند آن و ادویه بالخاصیت و آن اصل قویست و از انجمله برای معتدل مزاجان اینست که بگیرند
مغز بادام و فندق مقشر و حبة الخضرا و پسته و شهدانج و حب الصنوبر کبار و بعسل سرشته بنادق بقدر جوز سازند و هر روز ازان پنج جوزات تا ده بخورند
و بالایش شراب بنوشند که این تسمین و تحسین لون و تقویت باه کند **ایضا** دوای جید مسمن و محسن لون بگیرند یک مکوک آرد سمید و پنج اوقیه
انزروت و بروغن گاو بهر دو ربالت کنند و ازان اقراص ساخته صبح و وقت خواب بخورند و یا بگیرند بادام و بندق مقشر و حبة الخضرا و کنجد و خشخاش مساوی
کسیلا نصف یکجز و فانید هموزن جمله هر صبح و وقت خواب تا بست درم بطریق سفوف بخورند **ایضا** از کندی بگیرند ربع کیلجه از خروع قشر و باریک بسابند
و بران دو رطل شیر تازه انداخته با آرد گندم بقدر حاجت بسرشند و ازان اقراص طولانی یا مثل قرص نان کثیف مع کوچک از بیخ بر شرط زده تا سوراخ شود
بسانند هر قرص بقدر اوقیه یا بنصف نان بپزند و خشک کنند و هر روز دو قرص سوده بخورند **تدبیر جید** برای هزال حادث بسبب خوردن گل و سدد
نواحی جگر و زردی رنگ بگیرند مویز جید و بران چهار وزن آن آب اندازند و بپزند تا بنصف رسد و بر هر قفیز مویز دو رطل خبث الحدید و یک کف نانخواه
و یک کف شکر و یک کف صعتر اندازند و چون دو روز و سه وزیجوش آید صاف کنند و بر ناشتا مقدار نیم رطل ازان بنوشند و بعد سه ساعت
نان بکامخ کبر و گندنا بخورند و بالای آن نبیذ قوی بقدر یک رطل بنوشند بعد ازان چون هفت ساعت بران بگذرد گوشت فربه بخورند و نبیذ نوشند تا
رطل بیاشامند که این در قوی مزاجان از محرورلان فعل عجیب کند و رنگ نیکو گرداند و یا بگیرند کتیرا و تخم خشخاش و جوز جندم و بهمنین و کبر و کهربا و زرنباد
و مغاث هر واحد سه درم و نیم و کوفته در روغن گاو بریان کنند و بوزن دو من بست گندم بران اندازند و هر روز از جمله تا سی درم بگیرند و ازان حریره بشیر و روغن
و شکر ساخته بنوشند و بعد آن استحمام خفیف نمایند و یا بگیرند مغاث پنجاه درم و خربق بست درم و کتیرا چهل درم و زرنباد سی درم و کوفته بیخته بگیرند مثل
ثلث همه نان سمید و نیز مثل ثلث آن بادام مقشر و ایضا مثل ثلث آن شکر سلیمانی و ازان هر روز بوزن بست درم در شیر گوسفند و افشرده انگور هر واحد یک رطل
بگیرند و ازان حریره ساخته بنوشند **و مفرد مسمنات معتدله** لبوب ست و آردها و گوز گندم و کسیلا خصوصا بابست که آن باوجود این نفع نفخ
بشکنند و حب السمنه لیکن این در معده تا دیر میماند و مغاث و زرنباد و بهمنین و جمیع ادویه محرک منی مثل بلبوس و گندنا و کرسنه و لوبیا و آزاد و یه که قریب خواص ست
اینست که بچه مگس عسل و خشک کرده بسایند و اندک ازان بسویق آمیخته بنوشند و ازین قبیل برای محرورین از تدبیر جید اینست که بگیرند دوغ
شیرین که حموضت بشدت نباشد و نه ترش بوده در هیئت او دور کنند تا نافذ تر و خفیف تر گردد پس مهزول آنرا نیم رطل بنوشند و بران ... ساعت توقف کنند
تا آن هضم گردد بعد ازان هموزن او دو مرتبه دیگر بنوشند و تا عشا طعام نخورد و غذای او بچه ماکیان فربه باشد و اگر مستحیل شرب شراب رقیق ابیض
و اگر قبل خشاربین استحمام نماید و قدح نبیذ رقیق صاف بنوشد بعد ازان خارج شود و طعام شب بخورد بهتر باشد دیگر بگیرند نخود در شیر گاو یکشبانه روز
بخیسانند و اگر تجدید شیر بران کنند و اکثر ازین دران بپرورند جائز بود و بگیرند برنج شسته سفید و تخم خشخاش کوفته و گندم و جو جریش هر واحد سی درم
و نان سپیده خشک و شکر سفید هر واحد سی درم بادام مقشر پنجاه درم و همه را جمع کرده هر روز سی درم ازان بشیر تازه و یا روغن گاو بپزند و بنوشند
و بعد آن در آن زن بقدر تحلیل آن استحمام نمایند و یا بگیرند دو رطل شیر تازه و یک رطل آب و بآهستگی بجوشانند تا آب برود و بران ... ثانیه و یک قدح

روغن گاو یا روغن کنجد انداخته تا یک جوش داده بنوشند و یا بگیرند آرد نخود و باقلا و جو و برنج مساوی عدس مقشر خشخاش سفید مغز بادام مقشر هر واحد نیم جزو گندم کوفته کنجد مقشر نصف جزو شکر دو جزو و جمیعه بشیر گوسفند ساخته صبح بنوشند و یا بگیرند بزر البنج و در آب غرب بجوشانند و از ان آب بقوت صاف نمایند بعده در سایه خشک کنند و در میان آرد سرشته کنند و بجهت نان آن بپزند و هرگاه سرخ گردد از ان نان بر آورده آن تخم را بسایند و دو مثقال در یک رطل فتیت معمول از کنجد و خشخاش انداخته صبح و شب سه کف از آن بخورند

دوای عجیب

بگیرند بزر البنج و یکشبانه روز در آب تر کرده بشویند و خشک کرده بروغن گاو خوب لت کنند و بریان کنند بمقداری که سائیده شود و بران چهار وزن آن بادام مقشر و بهموزن آن جوز و مثل آن شکر اندازند و از ان وقت خواب پنج درم بخورند و ایضاً محرورین را کاکنج و عنب الثعلب و کاهو و توت و گوشت کبک فربه کند و مردم بسیار لاغر مفتقر اند بمعالجه مرطبه که در باب دق و در باب یبس معده آنرا ذکر کردیم پس بدان رجوع نمایند و ایضاً اینچنین مردم را باید که طلا و زفت کنند در هر سه چهار روز یکبار بطریق معلوم و منجمله آن برای بردین این نسخه است بگیرند خربق سفید تودری تخم خشخاش هر واحد دو درم بورق حب الصنوبر هر واحد سه درم حب السمنه چهار درم سورنجان بزر البنج عاقرقرحا خولنجان بهمن سفید هر واحد یک درم کسیلا پنج درم گندم سفید یک مکوک و گندم را در شیر تر کنند چندانکه مالیده شود پس در سایه خشک کنند و بریان کرده سویق آن بسازند و همه را آمیخته بران روغن گاو و ده قاشق بریزند و از ان هر صبح ده درم و هر شب ده درم بخورند و بالای آن شیر بنوشند **دیگر معجون** حرث سفید آرد نخود آرد باقلا نانخواه هر واحد یک جزو کسیلا دو جزو زیره سیاه و فلفل هر واحد نیم جزو سائیده بآب سرشته نان او در تنور بپزند و خشک کرده با نخود آن نان سائیده خشک کرده بیامیزند و هر روز از ان حریره بشیر سازند و یا در شوربای جوزه مرغ فربه داخل کرده قبل طعام بخورند **شراب جید برای ایشان** بگیرند کسیلا پنج درم و در دو رطل شراب خوشبو که دران ترشی نباشد بگذارند و سه قدح از ان صبح و شام و وقت خواب هر وقت یک قدح بنوشند و اگر اتباع او بسویق کنند نفع بخشد و لعبت بربری در سویق ایشان را شدید النفع است بتسخین و ترطیب آنها کند لیکن آن شدید الحرارت است و از ایشان اصحاب یبس را معالجه بعلاج فربهی بمرطبات معلومه و تدبیر مدقوقان نمایند بعد از ان تدبیر کسیکه یبس او حرارت آورده باشد بتدبیر محرورین کنند و آنکه همراه یبس او سردی باشد بتدبیر ارباب دق شیخوخت پردازند **واما حقنها** پس هر حقنه مسمن کلیه مثل شیر گوسفند و مانند آن نافع خصوصاً چون بدان اندک بارزد حل کنند و بعضی از ان مرکب است که در باب ضعف باه ذکر کرده ام و از ان یک نسخه ذکر میکنم بگیرند سر بز فربه و آنرا پاک کنند بعده سوب... بشیر باوی جمع نمایند دیگر بگیرند گندم و برنج و نخود هر سه هر واحد ربع رطل بعد از آنکه این همه را جمع کنند و در آب مهرا سازند و صاف کنند و آنرا و آب آنرا نیز بر اخلاط دیگر و همه را باز طبخ دهند در تنور تا آنکه سر نیز مهرا شود و جمله را صاف کنند و از شوربا سه اوقیه بگیرند و از دسومت دو اوقیه و از آرد بادام و جوز هر واحد یک اوقیه و بدان حقنه کنند و بران خواب نمایند

در تسمین عضو عضو

مثل دست یا پای یا لب یا بینی یا قلفه یا قضیب پس ممکن درین آنست که مختص بدان عضو باشد و این از جهت ماکول و مشروب نیست چه این عام است بدن را بلکه آن از جهت جذب غذا بسوی آن عضو و حبس غذا بران و تحویل او بر طبع آن بود و این چنانچه معلوم کرده اند بدلک مجحم بخشونت و با دویه محمره پس مراد که آن قوی تر بود و بریختن آب نیمگرم پس طلا کردن بزفت باشد و قوی علق بربه را که آن گرم سرخ است در قوت زفت مقرر کرده اند و در ابتدای این باب کیفیت استعمال زفت معلوم کرده اند بر این اعانت میکند توجه ماده بسوی آن به بستن راه از ان بسوی غیر آن و یا از مقسم غذای آن بسوی غیر آن و این همه دانسته اند و بعض اعضا مختص باعمال اند از اعمال بعیده مثل لب و گوش و بینی و در غیر این باب مذکور شد و گویند که اگر لب و بینی متقلص باشند باید که وسط آنرا اشگافند و جدا سازند هر دو جانب بکشند و گوشتیکه در وسط آن باشد و صلب از ان شده باشد قطع کنند که در ان شود و تقلص زائل گردد جر جانی میگوید که اول سبب لاغری باید جست و زائل باید کرد مثلاً اگر سبب لاغری خوردن طعامها بود که از ان خون رقیق پیدا شود و یا خوردن طعامها بود که از ان خون بسیار تولد نکند تدبیر را بگردانند و طعامهای مخالف آن باید فرمود و اگر سبب ضعف قوت هاضمه باشد تنقیه

معده و تقویت آن نمایند چنانچه در تدبیر مشی مذکور شده و اگر بسبب کسلانی قوت جاذبهٔ اعضا بود حرکت و ریاضت معتدل فرمایند و بر صبح که
خواب بیدار شوند باعتدال بمالند و حمام و مالش بروغن و آب گرم چنانکه معلوم ست و اگر بسبب فساد خون باشد تدبیر موافق کنند و خون را باطریفل
صغیر و مانند آن صاف کنند و اگر بسبب بزرگی سپرز بود یا کرم دراز و حب القرع علاج آن در جایگاهش مذکور شده و اگر بسبب تنگی منفذها بود حمام و مالش
روغن و آبزن فرمایند و عرق آورند و اگر بسبب کشاده شدن مسام بود اسباب آن زائل باید کرد و در آب سرد باید نشست و باید دانست که نشاط
و خوشدلی و کامرانی و جامهٔ نرم و عطرهای موافق و گوشت برهٔ بریان و مغزها چون مغز بادام و فندق و پسته و جوز هندی با شکر و نیشکر همه فربه کننده اند
و از هریسه و گوشت بریان و گوشت کبک گوشت سخت پیدا شود و محرور را گوشت بزغاله و مرغ خانگی فربه و برهٔ شیرمست و جوداب نان با شکر [illegible]
و پنیر تازه تر و دوغ خاصه که نان دران ترید کنند و کاهو و برنج و انگور سفید و بادام تر با شکر موافق بود و از گوشت خشک کرده و طعامهای شور و تیز
و تلخ و از ترشیها پرهیز باید کرد و اگر چیزی تیز و ترش و شور آرزو کنند آنقدر باید که طبع را خوش کند و معجون مسمن که در قول شیخ گذشت هر بامداد بخورند و اگر کسی
شراب خوار باشد بعد آن اندکی بخورد **صفت** حریرهٔ معتدل نخود سفید در شیر گاو تر کنند تا شیر را جذب کند و خشک کنند یکجزو ازین نخود و یکجزو کشک جو
و یکجزو نان میده خشک کرده و نیم جزو کشک گندم و سه جزو شکر اول نخود و کشک جو و گندم بپزند و اندکی زیره افگنند چون پخته شود نان خشک کوفته
و شکر اندازند و مقداری شیر تازه انداخته بجوشانند تا قوام گیرد بخورند پیش از آنکه حریره خورند دو رانها بمالند چندانکه اندامها سرخ شود و اگر یکجزو خشخاش
و دو جزو مغز بادام مقشر کوفته افزایند صواب بود **صفت** جوارش فربه کننده بهمن سرخ و زراوند و کسیلا و حبة الخضرا و تودری سرخ و زرد و شهدانه
و شونیز و پسته و پست نخود و مغز بادام مقشر و کنجد مقشر برابر همه را بکوبند و دو چند حلبهٔ مغسول و بریان کرده سوده با آن بیامیزند و بروغن جوز چرب
کنند و بمالند و بعسل بسرشند شربتی زنان را بقدر جوزی با شیر تازه و مردان را بقدر بیضهٔ مرغ با آب گرم

در فربه کردن عضو واحد

این بیشتر بمالیدن و طلا کردن بود و باشد که حیله سازند که عضو فربه را لاغر نمایند یا هر دو بیک حال کنند و این چنان بود که مثلا یک دست فربه بود
و دیگر دست لاغر آن دست فربه را اول عصابه بپیچند چنانکه از سر دست آغاز کنند و تا زیر بغل هموار بپیچند نه بسیار سخت لیکن چنانکه غذا باز دارد تا از آن
دست گذر نیابد پس آن غذا بدیگر دست بمالیدن و طلا کردن خاصه بروغن زیت و اندکی موم گرم کرده و مالیدن ابتدا باید و هرگاه عضو را گرم کرده
[illegible] و چون ساکن شود باز مالیدن شروع کنند تا بدین طریق غذا از آن یکدست باز گردد و بدین دست آید و اگر مزاج سرد بود زفت رومی
طلا کنند پس آنکه [illegible] آب گرم شسته [illegible] بمالیدن گرم کنند [illegible] و بعضی زفت را بر آتش دارند تا نرم شود و بر پوست تازه [illegible] و گرم
و بران موضع نهند که می باید و چون سرد شود بردارند و نگاه کنند اگر عضو زود سرخ میشود زودتر بردارند و اگر دیرتر سرخ شود زود بر ندارند و باقی بهمان نسبت
که در قول شیخ مسطور شد **ابن الیاس** گوید که علاجش منع اسباب موجبهٔ آنست و تناول اغذیهٔ مقوی جید الکیموس مرتب مثل هریسه و حریره
و عصیده و اغذیهٔ چرب و حلوای کثیر الغذا و لزوم خواب و راحت و خوابگاه بارد رطب و حمام بعد طعام و مالش بروغن بعد ریختن آب گرم بر بدن [illegible]
اطراف منجذب گردد و قبل غذا حرکت بمشی طویل آهسته و پوشیدن جامهای نرم و ترک جماع بالکل و اجتناب از غضبات و حرکات [illegible]
و سرور و استماع غنای لطیف و مالش بدن هر روز قبل طعام تا سرخ گردد و خوردن طعام در روز دو مرتبه از آنچه فربه کند [illegible]
چون در شیر تازه بجوشانند با شکر و بادام و فندق و پسته چون با شکر بخورند و آنچه بدن را [illegible] فربه کند [illegible]
و اسفیدباجات کم توابل و کم کردن فصد و اسهال و قلت مصابرت بر جوع و عطش و ترک جلوس در شمس و آفتاب و تناول انگور شیرین [illegible]
سمنه چید که بدن را فربه کند آرد برنج آرد باقلا آرد نخود کعک کوفته [illegible]
[illegible]

سمنه مجربه

که بدن را بزودی فربه کند بگیرند نخود پانزده درم و در شیر تازه یک شبانه روز تر کنند و خشک نمایند برنج مغسول و گندم و جو هر دو مقشر هر واحد سیزده درم بادام مقشر
تخم خشخاش آرد میده هر واحد پانزده درم شکر سفید یک نیم رطل همه را کوفته بیخته هر روز از آن سی درم گرفته با شیر تازه پخته بنوشند **خجندی** گوید که علاجش ازاله
غموم و هموم کثیره و ترک ریاضت بسیار و تعب و خوردن حلاوات و سمنه کثیر الغذا بنشاسته ولبوب و مالش بفقیر و طیات سازد چه بعد استحمام با آب گرم شیرین و مالش
اعضا قبل طعام هر روز تا آنکه سرخ گردد و خوردن مسکه بشکر و ماهی تازه رضراضی غیر مالحه و از فواکه خربزه شیرین و نارجیل و بادام و جوز و پسته و بندق باید کرد
سمنه جید بادام مقشر بندق خشخاش مغز چلغوزه حب السمنه حبة الخضرا هر واحد یک جزو بروغن گاو تازه لت کرده بجلاب بسرشند و صبح و شب پنج درم بخورند
و دیگر جید تخم کدوی مقشر سوده یک جزو آرد گندم پاک دو جزو آرد برنج دو جزو با شیر گاو خوب بسرشند و اقراص رقیق ساخته نان بپزند بعده هر صبح یک اوقیه بگیرند و با یک
با شیر و شکر بطریق سفوف بخورند بعده در حمام داخل شوند **سفوف مسمن** کهربا منقاش بهمن سفید بنا دجوز جندم خشخاش سفید هر یک هفت درم
کوفته بیخته بروغن گاو بریان نمایند و باشش نسخه صد درم پست گندم بیامیزند و هر روز ده درم با شکر و بادام بخورند **معجون مسمن** گویند که بهتر ازین در بن باب
مشهور نگشته تودری سرخ تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب قلقل هر واحد یکدرم زعفران یکدرم مغز بادام مقشر مغز بندق مقشر
نارجیل هر یک ده استار آرد برنج یکمن عسل کف گرفته دومن شکر سفید فانید هر یک یکمن کتیرا نیم من روغن کنجد یک رطل آرد باقلا آرد نخود هر یک ده استار فانید
و شکر را کوفته با عسل آمیخته بر آتش نهند تا مخلوط گردد بعده ادویه کوفته بیخته بر آن اندازند و زعفران در گلاب حل کرده با شکر در پاتیله با آتش ملایم بپزند و بر آن
روغن اندک اندک انداخته کفچه زنند تا مثل حلوا گردد بعده با جزای اول آمیزند و هر روز پنج درم بخورند و بعد آن استحمام نمایند و در نسخه دیگر تودری سفید پنج درم حب المحلب
زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم زیاده است و وزن زعفران دو درم و مغز بادام یکمن و بندق مقشر نیم من باقی بدستور نوشته که عجیب الاثر است
سمنه نافع برای حار مزاج آرد باقلا یک جزو و بادام مقشر یک جزو مغز تخم کدوی شیرین دو جزو و از آن بروغن بادام و آب انار شیرین حریره سازند و آنچه بدن را فربه کند
خوردن طعام بالای شراب است الا آنکه صاحب او را خطر بود اگر تعاهد نفس خود بفصد و اسهال در هر ماه یکبار نکند و کذا دخول حمام بر شکم سیری **قرشی** گوید که
تعدیل مزاج و استفراغ خلط حریف بفصد وغیره کنند و مقابله هر سبب نمایند و تقویت قوت جاذبه بمالش بعد خواب کنند و خصوصاً بروغن و حمام عقب خوردن
غذا اگرچه افراط تسمین کند لیکن از آن خوف سدد باشد پس حزر از آن بسکنجبین ساده یا بزوری کنند خصوصاً اگر در آن خوف سدد باشد و اغذیه طالبان
فربهی همه غلیظ است و لهذا در ایشان سنگ تولد کند **دوای مسمن** نخود در شیر گاو تر کنند تا نرم شود و جو و گندم و برنج و ماش مقشر در آب بسیار بپزند
تا مهرا گردد و مثل آن شیر اضافه کرده جوش دهند و پسته و بندق و شهدانج و حبة الخضرا و جوز و بادام و مغز چلغوزه و تخم خرفه و تخم خربزه و تخم خشخاش
هر یک نیم جزو و بزر البنج و زیره و بهمن سفید و حب الزلم هر یک ربع جزو روغن بادام یا روغن گاو مثل ربع جمله ازین هر روز یک سکرجه استعمال کنند
انطاکی در تذکره مینویسد که علاج هزال ازاله اخلاط محروره و حریفه است پس اگر هزال طبیعی باشد علاجش هر آنچیز نیست که سمن واجب کند
و اگر غیر طبیعی بود پس علاج هزال کائن از ضعف عضو علاج آن عضو است و رد او بسوی صحت و کائن از هم و مانند آن را حیله در راحت از آن کنند و اگر چه
بتاسی باشد و کائن از کرم را اخراج اوست و همچنین باقی اسباب است **ایضاً** در زبده گوید کسیکه اراده فربهی کند اسباب او را اختیار نماید بعد
دوای مسمن استعمال کند و بهترین آن از اغذیه شیر است و انجیر و قلقاس و هریسه و نخود و باقلا و لوبیا بهر نوع که استعمال نمایند و اما ادویه آنچه تجربه او
برای آن کرده ام ذکر میکنم **سمنه** برای کسیکه سن او از پنجاه سال تجاوز نکرده باشد و مبرود بود بگیرند بست درم نارجیل ده درم پسته و پنج درم شاه بلوط
و سه درم دارچینی و یکدرم قرنفل و کوفته در یکصد و پنجاه درم شیر تازه بجوشانند تا سوم حصه او برود پس سی درم شکر در آن انداخته گرم بعد جماع یا حمام
استعمال کنند بعده مالیان تیار دارند و طبیخ تهر سازند پس در پنجاه درم شوربای آن چهار قیراط خرزه بقر حل کرده بعد آن بنوشند این را در هر هفته
یکبار استعمال کنند مع ترک ترشیها و نمکینها و اقسام ریاضت مثل جماع و حمام **سمنه** برای محرور مزاج و یابس سبوس گندم و مغز بادام شیرین هر

بست درم پسته مقشر تخم خشخاش هر واحد پانزده درم نخود ده درم کوفته بیست و صد درم آب شیرین بپزند تا سوم حصه باقی ماند و یکشب بگذارند و صبح
صاف کرده با شکر استعمال نمایند و در هر هفته دو مرتبه تکرار این کنند و نقل کرده اند که غذیه تنها این عمل کند و در خواص آمده که اگر کعب بقر سوخته
استفاف نمایند فربه کند و چون گندم با خنافس و حرمل سوده بپزند و ماکیان را بخورانند تا آنکه پر آنها بیفتد پس ذبح کرده بخورند بسیار فربه کند و بتجربه
صحیح یافته شد سمنه که برای هر زنان ملتقط ست مویز یکرطل پسته جوز کنجد برنج باقلا بادام پسته جوز چلغوزه بندق شاه بلوط هر واحد نیم رطل بزر البنج
خشخاش سنبل فوه مازو نارجیل آمله دار فلفل حلبه صمغ کتیرای هندی هر واحد سه اوقیه خمیره ده اوقیه چوب زرشک که در مصر بعقد و قشر معروفست
حب غول انزروت هر واحد اوقیه همه را خوب سائیده در آب سبوس بپزند و در آن آهن داغ کنند تا مهرا شود پس بپزند همه شیر و نصف وزن آن
روغن گاو انداخته بپزند تا شیر برود پس ده وزن آن عسل خالص اگر سرا و مبرود باشد والا شکر انداخته بقوام آرند و فرود آورده بقدر جوزه صبح و مثل او
شام استعمال کنند و بدانند که در خواص ثابت شده که هر گاه دوای سمن به کسی بیشتر مردم بخورند هیچ فائده نکند بلکه گفته اند که در آن اسم شخصی که
برای او بسازند یاد کنند و لزوم نیت او بعمل نماید و همچنین ساختن و استعمال کردن آن در زیادتی نور قمر خاصه واجب بود **عبدالعزیز** گوید که از
خرما با مغز بادام بغایت مسمن ست و انجیر با نیسوان صبح تا چهل روز خوردن عجیب ست و بیضه گنجشک عدیل خود ندارد و از مجربات کثیر المغز بادام
و نشاسته و شکر ست و کذا دو حبه حجر بقر بجلاب در حمام یا بعد آن و عقب او شوربای گوشت پرند و از مجربات مکرره اینست که آرد جو نخود گندم برنج
ماش باقلا کنجد مقشر خشخاش هر واحد یک نیم جزو شکر دو جزو یک کف بشیر گوسفند بطریق سفوف بخورند و ایضا از مجربات کنجد خشخاش شکر هر واحد
یک جزو بادام نیم جزو بزر البنج عشر جزو شربت یک اوقیه ست و طبیخ بهمن بشکر با شتاء عظیم التسمین ست و بهتر از آن حجر بقر ست سیما با بادام و نخود
و از مجرب عجیب اینست که انزروت سه مثقال و نیم حجر البقر قیراط نارجیل هفت مثقال جمله چهار خوراک بعد حمام و اکل بیضه نیمبرشت و از مجربات
سریعه اینست که بچه کوچک زنبور عسل که پر نیاورده باشد در سایه خشک کرده یکدرم بگیرند و آرد سفید ده مثقال و شکر پنج مثقال و حریره بسازند
و بیضه نیمبرشت با اندک نمک و کندر و انزروت بسیار نافع ست و نخود بریان بمغز بادام مثل اوست و بقراط گفته که هر دوای مسمن ست و بالعکس
و مسمن بعد شصت سال اثر نمیکند **مؤلف اقتباس** مینویسد که اگر سبب هزال کمی تولد خون در بدن باشد در تولید خون سعی بلیغ نمایند
بادویه و اغذیه لطیفه و مفرحات لائقه و اگر عدم متانت خون باشد بمتانت خون کوشند و اگر کاره بودن طبیعت از تغذیه خون بواسطه صفراویت
و غیره باشد ادویه و اغذیه بارده رطبه بسیار دهند و همچنین ترشیها و اگر ضعف قوت متصرفه در غذا بواسطه آرام بسیار باشد ریاضت کنند
و یا قوتها و معجونات مفرحه همراه ماء اللحم بدهند و اگر بدین تدابیر فربهی رو ندهد پس ماء الجبن و یا جوجه جینی هر چه مناسب مزاج بیمار باشد استعمال
نمایند و عرق شیر و عرق زردک و عرق عنبر و ماء اللحم ساده بشراب ریحانی ممزوج دادن عظیم الاثر ست و باقی انواع او مثل غلبه جذب سپرز خون را
از جگر بسبب غلبه حرارت و مثل کثرت حب القرع و غیره و مثل تحلیلات بسبب محللات خارجیه چون اعراض نفسانی و گشادگی مسام و سبقت مرض
و مثل هزال و ضعف گرده و مثل ورم طحال و جگر و ورم اذنی القلب و جمیع امراض معده هر یک را بعلامات آنها که بمجلس بیان یافته شناخته رفع
امراض مذکوره رفع باید کرد و باید که تدابیر مناسب آنها که هر یک بجای خویش بیان شده بعمل آرند و استماع اغانی لذیذه و دیدن نقش
و مالیدن عطرهای مناسبه و تبدیل لباس زود زود درین باب اثری عظیم دارد و همچنین خوردن فواکه رطبه مانند انگور و به و سیب و امرود و به و خربزه و امثال
اینها و همچنین گوشتهای پر قوت مانند جوجه مرغ و زغاله و تیتر و لوه و کباب و بیضه اینها و بیضه ماهی و دماغ همه حیوانات و حلوای بیضه مرغ و زردک و شیر همه حیوانات و لبوب و غیره

سمن مفرط یعنی فربهی بسیار

بدانکه مضرتهای فربهی مفرط بیشتر ست و امراضی که بمردم فربه افتد زود دریافت میگردد تا آنکه مستحکم نشود و بشارت بیماری باشد و علاج به تنها ...
و به در هر کار عاجز و محتاج بوده چنانچه شیخ الرئیس در ... سمن مفرط ... بسیار قبیح برای بدنست از حرکت و بر خواستن و از تصرفات ...

بسبب ازدحام و فشار بدن رگها بود بفشردن و تضییق آنها پس بر روح مجال او تنگ گردد و بسیار منطفی شود و کذلک نفس سوی آنها نسیم هوا نرسد و بدان سبب مزاج
روح ایشان فاسد گردد و ایضاً ایشان را بیم آن باشد که اندک خون از ایشان بسبب تنگ ریخته شود در حوالی دل و دماغ آن و رگی یکبارگی شکافته شود
و سبب هلاکت ایشان گردد و در مثل این حال و حال که قبل او باشد ایشان را ضیق النفس و خفقان حادث شود و درین هنگام تدارک حال ایشان بفصد
کرده شود و بالجمله ایشان در معرض مرگ مفاجات باشند و موت بسوی فربهان بافراط سریعتر بود و خصوصاً کسانیکه از ابتدای سن فربه باشند و ایشان
عروق باریک فشارده بود و ایشان در معرض سکته و فالج و خفقان و ذرب بسبب رطوبت ایشان و سوء تنفس و غشی و حمیات ردی باشند و بر گرسنگی
و تشنگی صبر نتوانند کرد بسبب ضیق منافذ روح و شدت سردی مزاج و قلت خون و کثرت بلغم و انسان بغایت فربهی نرسد الا کسیکه او بارد مزاج باشد
و لهذا اولاد ایشان کمتر شود و منی ایشان اندک بود و فرزندان بسبب این ضعیف باشند و همچنین زنان فربه حامله نشوند و اگر حامله شوند اسقاط حمل
کنند و ایضاً شهوات ایشان نیز ضعیف بود و جمیع فربهان چون بیمار شوند علاج ایشان صعب بود و چون مریض شوند احساس مرض خود دیر
و فصد کردن ایشان را دشوار بود و در اسهال آوردن ایشان خطر باشد و اگر مسهل عمل کند ایشان را ضعیف گردانند زیرا که حرارت غریزی ایشان ضعیف
و در هزال ذکر کرده ایم که بهترین آدم معتدل است و خصوصاً در فربهی و اگر باشد و از حرکت ضعیف شود پس اگر همراه او از دلائل بر رطوبت بود بیشتر بطول
باشد **علاج** بهر تخفیف مسهل گرم و مدرات قوی دهند و تقلیل غذا و خواب و کثرت تعب و حمام یابس کنند و عرق آورند و روغنهای گرم محلل چون
روغن شبت و قسط بمالند و اطریفلات بر سبیل دوام و همه ادویه گرم و خشک خوردن نفع دارد و خوابیدن بر زمین سخت خیلی مفید بود و هر چه در
تسمین گفته شد مخالفت او ضروریست **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** که بدن را لاغر کند خوردن لک دو درم هر روز بر نهار و کذا اسندروس
یکدرم با سکنجبین چند روز متواتر و کذا نان جو برای معتاد بنان گندم و کذا نان دخن و کذا کبر مملوح و کذا زیتون سبز مملوح و کذا ماهی صغار مملوح و کذا
سیر مفرط و کذا پیاز بافراط و کذا گندنای خام و پخته و کذا جرجیر و کذا ماهی شور کهنه و کذا لیمون نمکین و کذا گوشت خشک کرده و کذا لحم وحوش قدید
و پنیر کهنه و کثرت استعمال فلفل در طعام و کذا سرکه و مکیدن لیمون سبز بر ناشتا چند روز متواتر و لطوخ بدن مکرر بنطرون و کذا حجر اسیوس در حمام
بتکرار هر واحد مهزل بدنست و ایضاً گویند که زیر سایه مغیلان نشستن و انگشتری رصاص در دست داشتن و در ظرف او آب خوردن بالخاصیت
هزال آورد و اگر لک مغسول یکدرم با سرکه چند روز ناشتا بخورند بدن را لاغر کند و طلای زبد البحر بسرکه نیز مهزل بدنست و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است
که اگر لک را بار یک سوده با بیکه در آن ریوند خطائی جوشانیده باشند تر کنند و خشک کرده باز درین آب تر کرده خشک نمایند و هفت مرتبه همچنین کنند باز
سائیده دو درم با آب خورده باشند بدن را لاغر کند و ایضاً اگر زیره سیاه را چهل روز ناشتا خورند لاغر سازد و آب مقطر زیره بجای آب نوشیدن قوی التهزیل
و عجیب الفعل ست ... آشامیدن سرکه ناشتا مهزل قویست و تخم سداب بستانی و شاخ تازه آنرا چند روز ناشتا خوردن بغایت مهزل است **حب سندروس** تالیف حکیم شریف خان
برای ملکه بادشاه که فربه بود و اکثر معالجات او را فائده نکرد و این نافع یافتند سندروس سه مثقال لک مغسول دو مثقال هلیله زرد و بلیله و آمله و هلیله سیاه و هلیله کابلی هر
یکمثقال زیره ... دو درم نمک لاهوری یکدرم کوفته بیخته با آب حبها سازند و حسب مزاج مریض ... دهند و این حب خفقان را نیز نفع میکند و انکه بدن را لاغر کردن
بغایت موثر و مجربست لک مغسول هشت درم نانخواه بادیان زیره سیاه سداب هر یک ... درم مرزنجوش بوره ارمنی هر واحد یکدرم کوفته بیخته هر روز
یکمثقال آنرا با عرق زیره سیاه بخورند و عرق زیره بجای آب بیاشامند هر وقت که تشنه شوند در اندک زمانی لاغر میگرداند **ایضاً** مهزل زاج زرد و
مدحرج حنظیا نا هر یک یکنیم دانگ مرزنجوش نیم درم لک مغسول سندروس هر یک چهار دانگ کوفته بیخته دو دانگ بخورند **ایضاً** که بدن را لاغر کند
زیره سیاه ... روز در سرکه تر کرده خشک نموده ده درم تخم کرفس مرزنجوش بوره هر یک سه درم تخم سداب دو درم نانخواه چهار درم همه را کوفته بیخته
هر روز یکمثقال بدهند **سفوف مهزل** از بیاض استاد مغفور نانخواه تخم کرفس سنبل الطیب لک مغسول هر یک نیم درم گل سرخ مرزنجوش هر واحد
یک مثقال کوفته بیخته ... با عرق زیره سیاه بخورند **ایضاً مثله** سندروس لک مغسول مرزنجوش مساوی کوفته یکمثقال هر روز

بات بخورند و اطریفل وقت شام **ایضاً** مهزل بدن لک مغسول دو درم زیره سیاه نانخواه هر یک چهار درم خوراک دو درم با سکنجبین دو تولہ **اقوال** شیخ نفیس باید که تدبیر هزال ضد تدبیر سمن ست و آن تقلیل غذاست و عقب قلت غذا یعنی وقت گرسنگی حمام محلل و ریاضت شدید لیکن غذای او قلیل المقدار و قلیل التغذیه باشد مع تبعید زمان یعنی بعد ظهور جوع بزمان معتد به استحمام نمایند بعده زمانی صالح صبر کنند پس در ریاضت قوی محلل شروع نمایند پس زمانی صالح صبر کرده طعام مذکور بخورند و غذا را از جنسی گردانند که غذا ندهد و یا از جنسیکه غذای خشک یا حریف یا شور باشد مثل عدس و کوامخ و مخللات ولیکن نان ایشان خشکار و نان جو بود و توابل حاره در طبخ آنها زیاده کنند و از آنچه بر تقلیل غذای ایشان اعانت کند آنست که غذای مذکور ایشان مع آنکه وصف او کرده شد خوب چرب باشد تا زود سیر شوند خاصته فربهان را که اشتهای ایشان دسومات ضعیف بود ولیکن طعام ایشان در شبا روز یک وقت باشد و اعانت بتحلیل ماده صالح آن غذا کنند اگر در عروق ایشان جمع شود و بر این اعانت کند شدت تخلخل بدن ایشان بریاضات سخت و درشتی ملبوس و بستر و تبدیل آب سرد بگرم و هوای بارد بحار و دائم گشاده داشتن بدن در سردی شدید تا مسام بند شود و مسدود گردد و تخصیف بدن برای قشعریره شود پس غذا را قبول نکند و تحلل معتدل را که آن مقدمه انجذاب ما ورای او باشد منع نماید پس اگر تابستان باشد کشف برای حرارت کنند تا تحلیل او بسیار شود و زیاده از آنچه بسوی عضو منجذب گردد تحلل پذیرد و استفراغات و اگر غیر معتدل باشد بتبدیل مزاج بسوی ضد مزاج حامل سمن اگر سردی باشد گرم کنند و اگر حرارت معتدل بود امالهٔ او بسردی یا بگرمی مفرط کنند و در اکثر از انفع اشیا برای بیشتر کسانیکه در پی افراط سمانت و مثل این از سردی بود استعمال ادویه ملطفه ست و این برای حار نیز نافع بود و واجبست که ایشان را ریاضات سخت و استفراغات کنانند بهر آنکه او در اخلاط سه فعل کند هر فعل از آن معین بر تهزیل باشد بعضی از آن اینست که ترقیق خلط دو این را [illegible] در تعریق و برای تحلیل کند و بعضی از آن اینست که ادرار نماید و تحریک اخلاط بسوی خیرجات عروق کند و بعضی از آن اینست که خون را از عروق کیفیت های غیر محبوب [illegible] قوت باز گرداند و ادویه ملطفه در اکثر امر ادویه مستعمله در اوجاع مفاصل ست و آن ادویه بسیار قوی در [illegible] معتدل که آن اگر [illegible] غذا را متوجه بعروق گرداند و بر توجه مواد بسوی رواضع عروق قادر نبود و نه بناحیه بول آخذ از جهت عروق [illegible] ثانی بنو شنه [illegible] کنند و در اینجا اول فعل او ابتدا کرده باشد بلکه قوی باید که آن منقی ممیز جذاب اخلاط بسوی جهت عروق بود پس عروق گرسنه شود و سائر افعال کند و **ایضاً** این ادویه ادرار حیض بقوت کنند پس اعانت بر تهزیل در زنان نماید و این ادویه مثل جنطیانا و تخم سداب و زراوند مدحرج و فطراسالیون و جعده ست و سندروس را قوت مهزله بسیار ضد قوت کهرباست و **ایضاً** اکثار دارچینی نمایند عجیب ست [illegible] مهزل قویست لیکن آن خطرناک ست و همچنین مرزنجوش قویست **دوای مرکب** بگیرند زراوند مدحرج یکدرم شوریدن [illegible] درم جنطیانای رومی و جعده و فطراسالیون و ملح افاعی هر واحد ثلث درم و این بار بیست **دوای قوی** بگیرند بیخ قثاء الحمار و بیخ خطمی و بیخ جاوشیر و از جمله یکدرم استفاف نمایند **وایضاً** بگیرند نانخواه و سداب و زیره هر واحد یکجزو مرزنجوش خشک و بورق هر واحد ربع جزو و لک جزو شربتی هر روز یک مثقال و از ادویه ملطفه سرکه و آبکامه ست و خصوصاً بر ناشتا نوشیدن مگر آنکه او را ضعف عصب باشد و کسی را که آفت در رحم و مثانه بود از سرکه اجتناب نماید و شرب شراب بر نهار تهزیل بدن کند بسبب تحلیل و امتلای عروق بحار اگر شرب او بسیار بود پس بر اصل عروق نرسد و بر آن تاخیر طعام نمایند و همچنین ادویه ملین طبیعت که آن غذا را از عروق باز میدارد و بعد از استعمال نهایت قوت جاذبه کسلان گردد و عروق معتاد تخلیه شود از چیزیکه بسوی آن متوجه شود و نه حرکت از اخلاط بسوی امعا و هرگاه ادویه ملین طبیعت و ملطف مدر با هم پشتی یکدیگر نمایند بسوی عروق چیزی بسیار متوجه نشود و از ادویه لاغر کننده تریاق ست و استعمال ملح افاعی و دواء الکرکم و کمونی و فلافلی و سجزینیا و انقردیا و دواء اللک و اثاناسیا و امروسیا و اطریفل صغیر و اطلیه ایشان واجبست که یا از جنس چیزی باشد که تبرید و تخدیر قوت جاذبه نماید و در آن سمیت باشد مثل شوکران و بیخ و یا از جنس آنکه تحلیل

نماید مثل ادهان و مروخات قوی التحلیل و لازم ست که استحمام ایشان بر ناشتا باشد و هوای او معرق بود نه مائی مرطب و اگر مائی باشد در ان دوام نکنند و از پس حمام مبادرت به تناول غذا ننمایند بلکه صبر کنند و بران خواب نمایند و یا حرکت و ریاضت کنند بعده استقرار نمایند بعد آن شی لطیف از طعامیکه خون کم تولد کند بخورند و همچنین واجب ست که دلک او محلل متواتر باشد

در تهزیل اعضای جزئیه

مثل پستان و خصیه و دست و پای و مانند آن و درین تدبیر نیز بسوی احوال و شروط که در تهزیل مطلق گفته شد رجوع کرده شود و اعانت بمعینات مخصص بدان نموده آید و برین اعانت کند مثل تسکین او و تبرید او و بستن مسالک غذا بسوی او و بستن رباط و ادامت او بران مسالک و جذب غذا بسوی مقابل او و باید که ادویه مستعمله دران شدید القبض باشد و ادامت استعمال او کنند و از اطلیه که خصیه را از کبر و پستان را از عظم باز دارد اینست که بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز و بعصاره بنج و روغن مورد آمیزند بطریق مروخ استعمال کنند و ادامت طلا بجا که حجر شس که بعض آن بر بعضی بسایند بسرکه یا بعصاره بنج کنند و همچنین کثرت طلا بشب هر روز و یا بگیرند طین حر و مازوی سبز و هر دو سابیده یکروز بعسل طلا نمایند بعد آن بآب سرد بشویند و این در یک ماه سه مرتبه بعمل آرند و مخصوص به پستان اینست که بران زیره بسرکه سرشته ضماد کنند و بران پارچه مبلول بسرکه سه روز گذارند بعد از ان بگشایند و پیاز سوسن سفید بران بندند و سه روز دیگر نگشایند و این فعل در ماهی سه بار کنند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که چیزهای تلخ و شور باید خورد و در طبخ آنها توابل گرم بیشتر باید کرد چون فلفل و خردل و زیره و کرویا و سیر و بر تشنگی و گرسنگی بسیار صبر باید کرد چنانکه اشتها که پدید آمده باشد باطل شود و بر بستر نرم نباید خفت و در آبهای معدنها نشانند و آب گرم که دران نمک و زاج و شب و بوره و گوگرد ریخته باشند بجای آب معدنها باشد و سندروس چهار دانگ و نیم با سکنجبین ممزوج بآب سرد خوردن درین باب نافع ست این را کشتی گیران استعمال میکنند تا عضلات و اعصاب ایشان قوی شود و خشک اندام و سبک شوند و نفس ایشان تنگ نشود و خفقان نباشد و در لاغر کردن عضو واحد آنچه مذکور شد چون قی کردن و ادویه ملطف خوردن و مانند آن درین باب بکار برند **ابن الیاس** گوید که علاج سمن مفرط اجتناب از اغذیه کثیر الغذا و لحوم و داحیات و شیر و شراب غلیظ ست و باید که اکثر اغذیه ها حب و بقول و ترشیها و اشیای حریفه باشد و همه آنچه مجفف بود از اسهال و ادرار و تعریق و تعب و حرکات سریعه قبل غذا و طول ایام تقدیم حمام بر جلوس در مالش او مالیدن بحاره مثل روغن زنبق و نسرین و خواب بر گرسنگی و بیداری و غموم و صوم و تفکر بسیار و غضب و تناول اطریفل صغیر و کبیر و اغذیه و ادویه حاره و قلیهای مزره و سکون در مساکن حاره و تعرض بشمس و این دوا بدن را بزودی لاغر کند سداب نانخواه بادیان تخم کرفس زیره سیاه هر واحد پنج درم بوره سرخ مرزنجوش هر واحد سه درم کوفته بیخته یکمثقال تا دو درم بخورند و یا هر روز کمونی یکمثقال خورند که این بسرعت هزال آورد **خجندی** گوید که هر صبح سکنجبین بسیار ترش بنوشند و مزورات حامضه خصوصاً بسرکه بخورند و گویند که ماکیان غیر فربه را در سرکه کهنه یک شبانه روز تر کنند پس بسداب و زیره بپزند و بران ملازمت نمایند که لاغر کند دوائیکه بدن را لاغر کند اطریفل صغیر یکجزو ایارج فیقرا چهار جزو آمیخته از جمله سه درم در یک مرتبه بخورند **انطاکی** در تذکره مینویسد که آنچه هزال را واجب کند مطلقاً گرسنگی ست و تناول چیزهای شور و ترش و حمام بر جا و خصوصاً چون دران اقتصار بر هوا کنند و اطالت جلوس و پوشیدن پشم و مودت سخت و تعب و جلوس یا خواب بر مثل ریگ و خاکستر و سردی و ریاضت بر گرسنگی و ادامت اخذ مستفرغات از اسهال و تعریق و از مجربات در این باب خوردن پودینه بسرکه است و خوردن اکسیر سندروس و مرزنجوش و تخم کرفس و مالش بچیزی درشت و روغن گرم مثل بابونه و نفط و در زیر گرفتن کسیکه احتیاج تسمین بود همچنین حاجت داعی بتهزیل بدن باشد پس کسیکه اراده این کند اسباب خاص و استعمال نماید مثل خواب بر زمین و دخول حمام بر ناشتا و لباس خشن و مشی در گرمی و ریگ و خوردن ترش و نمکین و ادویه خاص بدان لک ست و نطرون و سندروس و فلفل و پودینه و پیاز و سیر و گندنا و اکلا و طلاء بر ناشتا **مؤلف اقتباس** نوشته که سبب فربهی مفرط غلبه رطوبات و متانت خون بود پس اول تنقیه بدن

بمسهلات بلغم نمایند بعده خون بکرات و مرات از رگهای متفرقه گیرند و باز بکرات مسهلات دهند و همچنین فصد تا هزال پدید آید و ریاضت را درین باب اثری عظیم ست و تدابیر خشکی مغز اکثر بکار برند و این سفوف دهند نانخواه و کلک شسته و زیره و سداب و بادیان خطائی هر یک دو مثقال شکر سپید دو مثقال و مفردات خفیفه گاه گاهی استعمال کنند و بر ریگ خفتن و نشستن بسیار مفید ست و همچنین بر زیره و سداب و نانخواه و تخم سورد و برگ سرو و سعد و همچنین تکمید بنمک هندی و نانخواه و تخم شبت و اشباه اینها و جمله اعراض نفسانی منزل اند

تشنج جلد راس

طبری گوید که این مرض از فرط یبوست حادث شود و پوست سر چنان نماید که گویا جمع شده حتی که میان اجزای متشنجه راه ها مثل نهرها پدید آید و بقراط ذکر کرده که این با بل بلد سماه بسیار حادث شود بسبب عمل ایشان دائم در آفتاب و ابن الیاس گوید که سبب حدوث این یا کثرت تعرض بشمس در ایام گرم ست و یا کثرت تناول اغذیه و ادویه حاره یابسه و یا کثرت استفراغ رطوبات از جمیع بدن یا از سر تنها و یا کثرت اغتسال بآب شور و شبی **علاج** تدبیرش بعلاج شقاق اطراف نمایند و یا هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ و گوشت ماکیان و بچه آن و بزغاله دهند و سر را بروغن بنفشه یا کدو یا بادام بمالند و شیر بر سر دوشند و از بنفشه و خطمی سوده و لعاب اسپغول سر را بشویند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند و بآب شیرین نیمگرم که دران بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش جوشانیده باشند غسل کنند و استفراغات بالکل ترک نمایند و سر را بعمامه که آنرا ابرکند بسته دارند **طبری** گوید که علاجش گذاشتن جمیع استفراغ ست از فصد و دوا و جماع و قی و غیر آن از استفراغات و لزوم تدبیر مرطب و سعوطات مرطبه و مالش بموم و روغن و تدهین سر دائم و ریختن آب نیمگرم بسیار بران و کدام وقت سر را کشاده ندارند و شیر زنان بر سر دوشیدن نیز نافعست و جورجس ذکر کرده که آله مثل کلاه که آن تشنج را بفشارد استعمال کنند یا عمامه قوی بندند و دلک خفیف بدست استعمال نمایند و موی سر او را نتراشند نگو نوره و بعد آن بموم و روغن طلا کنند و این علت را بجز حمالان و کسانیکه بر سر اشیای گران برداشته گیرند [illegible] **خجندی** گوید که هر صباح شربتی از اشربه مبرده مرطبه مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و شربت خشخاش بشیره تخم خرفه یا تخم [illegible] [illegible] و فواکه رطب بخورند و اغذیه رطبه مثل ملوخیه اسفاناخیه و کشک جو بگوشت بزغاله و کدو تناول کنند و گویند که سر را بخار آب گرم و شیر داشتن نافع بود

غضون جبهه

[illegible] انست با خارش و سرخی رنگ جلد و سببش امتلای مقدم دماغ از خلط رقیق و ترشح او نزد جبهه است و این علت اکثر در سرها حادث شود [illegible] حب ایارج کنند و یا [illegible] خ هلیله بقوی تبرید و بحب بنفشه نمایند و بعد تنقیه بقیروطی مرتب از موم و روغن بعد [illegible] در روغن کدو ضماد کنند و یا بزوفای رطب مع سفیدی بیضه طلا سازند و بخطمی و بعض لعابات سر را بشویند **طبری** گوید که اولاً تنقیه بدن بچیزی نافع مزاج مریض و شیء مضاد فضول مجتمعه در بدن او نمایند بعده تنقیه سر او بحب مرکب از حب قوقایا و حب صبر و حب ایارج کنند و اگر احوال مریض فصد واجب کند اگر قوانین آن اطلاق نماید فصد نمایند بعد از ان امر بدخول حمام و آبزن کنند و روغن بنفشه در بینی چکانند و تضمید جبهه بقیروطی کنند [illegible] از روغن بنفشه پس کدو را در خاکستر گرم بریان کرده اندک آب او بفشارند و بموم و روغن بریزند و اندک زوفای رطب و قدری سفید بیضه رقیق بران انداخته خوب حل کنند تا جمله مختلط گردد بعده بر پیشانی ضماد نمایند و ضماد غلیظ باشد و یک شبانه روز ضماد بدارند بعده تجدید آن کنند و همچنین بعمل آرند تا آنکه جلد منبسط گردد و باین تدبیر بی شک جلد منبسط شود پس اگر بعد از ان خارش دران موضع پیدا شود این دلالت کند که خلطی که مترشح گردد بعد اعاده تنقیه اندک نمایند و روغن گل بران موضع بمالند پس اگر بعد از ان جلد منسلخ و متقشر گردد [illegible] این روغن بران موضع طلا کنند که اعاده آن رنگ بشره جمیع بدن کنند بگیرند زرنیخ و آنرا در شیشه خوب بسوزند پس بگیرند از ان [illegible] [illegible] آن هر روغن که [illegible] چندان بریزند که آنرا بپوشد [illegible] [illegible]

ودر آفتاب گذارند و هر روز یکمرتبه شیشه را بجنبانند و اندک روغن گرفته بر ناخن تجربه کنند پس هرگاه رنگ ناخن را اندکی متغیر گرداند روغن را صاف کرده در شیشهٔ دیگر کنند و بر موضع اندک اندک استعمال نمایند و این روغن را چون در آفتاب بگذارند تا آنکه رنگ ناخن را تغیر بین نماید بر ص و بهق را رنگین سازد واما غصون که بسبب برداشتن بار گران بر سر حادث شود علاجش ترک سبب موجب او ست و آنچه از ان تنوی لطف باشد حیله در شفای او نیست پس تعرض بعلاج او نبود

قردان

بقول شیخ آن زوائد کثیفه مخلیه ست که بر مفاصل دست و پا بسبب شدت عمل و کثرت حرکت می رویند و قرشی حکایت کرده که در زمانهٔ ما بر سر بعضی ملوک دمشق دوزائدهٔ عظیمه شبیه بشاخهای چارپایان روییده بود لیکن آنها بسیار بزرگ نشدند و میان حدوث آنها و میان موت او مدت قلیل بود علاج قطع کنند مخلی آنرا آنچه در رنکند بعد ازان بر باقی او ادویهٔ شدید الحدت از ادویهٔ تاکیل استعمال کنند تا آنکه ساقط شود بعد آن روغن گاو بمالند و گیلانی مینویسد که اکثر این مرض تابع مزاج سوداوی بود و بیشتر در زمانهٔ ما کسی را عارض میشود که مرض با دفرنگ او را عارض شده باشد و مزاج او سوداوی گردد

انتفاخ و حکهٔ اصابع

یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان و این اکثر در سرما و خریف وقت صبح بسبب احتقان فضول در ان و استحصاف جلد بسبب سردی هوا عارض میشود و انطاکی گوید که این فصل را یونانی عنفلاسن نامند و آن ورم سخت ست که در اصابع هنگام مس آب سرد و وقت صبح در سرما و خریف بهم رسد بسبب تکثف ظاهر و غلظ محتبس و گاهی کثرت نماید پس انتفاخ طول کند علاج از آب دریای شور گرم کرده بشویند یا سبوس گندم و چقندر و انجیر و کرنب و عدس مقشر و شلغم و کرسنه و ترمس جدا جدا از بینها میسر آید در آب جوشانیده انگشتها را بدان بشویند و انجیر را در شراب بپزند و ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان مائل بسبزی و تیرگی گردد شرط زنند و بعد سطبوخ ضماد سازند و ابن الیاس گوید که هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند و یا بگیرند بادیان سه درم و گلقند ده درم جوشانیده صبح بیاشامند و غذا مزورهٔ نخود و مغز قرطم سازند و انگشتان دست و پا را باآبیکه دران نمک و سبوس جوشانیده باشند و یا آب چقندر بشویند و یا بگیرند بابونه و اکلیل و شلجم و در آب با اندک نمک بجوشانند و بر انگشتان بریزند و یا بگیرند انجیر و کرنب و عدس و در آب بپخته اندران اصابع دست و پای دارند و یا بگیرند آرد ترمس و کرسنه و یا آب شلجم بپزند و بر انگشتان ضماد کنند و اگر این ادویه فائده نکنند بزر البنج را در آب بپزند و بر انگشتها نطول کنند و نجندی گوید بمیاه مالحه بشویند و روغن گل بمالند و اگر رنگ اصابع بخضرت و کمودت مؤول گردد بعد شرط عدس بروغن زیت پخته ضماد کنند و انطاکی گوید که سبوس و انجیر و حلبه و سپستان و بابونه پخته نطول سازند و روغن بنفشه و بادام بمالند و بعسل و قرنفل و زنجبیل و حنا لطوخ کردن پس با آب گرم شستن نافع بود

تعفن مابین اصابع قدمین

یعنی گنده شدن میان انگشتان پای و این از موزه و مانند آن بهم رسد چون بران لفائف به پیچند و دران رطوبت آب باشد و آن میان انگشتان گرم گردد و جلد را متعفن سازد علاج با آب گرم بشویند بعده توتیای کرمانی و گل سرخ و گل سوسن هر واحد یکجزو کوفته بیخته بران بپاشند که در اندک مدت زائل کند

تقرح قطاة

بدانکه قطاة تهیگاه و میان سرین ست پس گاهی چنان عارض شود که آنجا اولا سرخی پدید آید بعده شقاق یا قرحه شود بسبب کثرت خوابیدن بر پشت خصوصا مریضان ناتوان را و این علامت ردیست دلالت بر مردن پوست بدن دارد علاج چون سرخی ابتدا کند بر پشت خوابیدن ترک نمایند و برای منع چون حضض و اقاقیا و گل ارمنی و مازو و گلنار و غیر آن طلا نمایند و در هوا کشاده دارند و اما در مریضان بمثل پرهای نرم در پارچهٔ نرم پر کرده بستر سازند و اگر متقرح شود مرهم سفیداب استعمال کردن نافع بود و ابن الیاس گوید که موضع سرخ را بصندلین و گلاب طلا کنند و یا بگیرند گل سرخ و آس و اقاقیا و صندلین و ساذ کوفته بیخته بگلاب طلا سازند و گلاب و سرکه بران ریزند و مریض را در روزی چند بار بر پهلو بگردانند و اگر ممکن بود زیر مریض برگ بید فرش کنند و یا مریض را در لحاف نرم تر یا بستر مملو بمچاورس بخوابانند و حکیم بایزید مینویسند وقتیکه سرخی ظاهر شود حضض و گل ارمنی و کشنیز خشک و فوفل و گلنار و صندل سفید برابر ضماد نمایند و همچنین دیگر رادعات استعمال کنند و چون نوبت بتقرح رسد باید که مرهم رسل و مرهم شافی علاج فرمایند و از برگ بید یا طحلب بستر سازند

پنبه سنبهل فرش سازند و چند مرتبه در روزی از پهلو بپهلو بگردانند تا بزودی به گردد

فساد اطراف از شدت برد

گاه باشد که دست و پا از شدت سردی سبز گردد و متعفن و سیاه شود و بریزد بهر آنکه هرگاه سردی بر اعضا رسد جلد کثیف شود و مسام بند گردد و بدان سبب حرارت و خون و ابخره حاره بسوی آن متوجه شود و دران بخارات محتقن گردد عضو را بسوزد و بمیراند و متعفن سازد و انطاکی گوید که گاهی از برد اطراف و فساد آن احتقان ماده در اطراف دست و پا عارض شود پس حس کم گردد بعده رنگ متغیر شود و امر بتعفن و سقوط تدریج نماید و ایضاً در تذکره مینویسد که برد گاه بابو ابود پس نکایت مشتد گردد بسبب سریان او در اعضا و گاهی با سکون آن بود پس نکایت نیارد مگر ظاهر بدن را و آن بتکثیف اندار رساند پس اگر مزاج بارد باشد نکایت بسرعت آرد و الا اول گرم شود بعده سرد گردد بسبب انحلال حرارت غریزی چنانچه واقع میشود کسی را که مثل افیون تناول کند و درین نوع صاحب او بمجرای طبیعی عود نکند و بدانند که برد رنگ را متغیر کند و بشره را متشنج سازد و منادی از ان شهوت را ساقط کند بسبب انطفای حرارت و جمود خون کند و موی را منع نماید یا ضعیف کند و امراض او بسیار است مثل تشقیق و رعده و فالج و تشنج و جمود علاج هرگاه سرما در کسی کار کرده باشد جلد خود را بجامه گرم بپوشاند و زود پیش آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست و پا را حرکت دهد و بمالد و بروغنهای گرم مانند زیت و سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل و عاقرقرحا و فرفیون و جند بیدستر و حلتیت دران آمیخته باشند و ضماد قنه و سیر حافظ از فساد دست و درین باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و جوز و خردل و غیره از اشیای حاره بخورد و روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتیکه بران شراب صرف بخورد و حلتیت با شراب نیز نافع است و پای را با پتاوه پشمی بپیچد و موزه فرو کند و موزه چنان باید که دران پای توان جنبانیدن و اگر دست و پا بسبب سرما ورم کند شلغم و کرنب و انجیر و بابونه در آب جوشانیده اطراف دران نهادن نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما از ان بیرون آید و اگر بسبب سرما رنگ اطراف بگردد و سیاه و سبز شود باید که نشتر زنند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود پس گل ارمنی در سرکه و آب حل کرده طلا نمایند بعد آن نشتر انبیجگرم یا از آب و سرکه بشویند و مکرر چنین کنند و اگر اطراف متعفن شوند نشان بد باشد جز آنکه جدا کنند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند طبری گوید که هرگاه سبزی دست و پا از برد بهم رسد باید که شلجم را بجوشانند تا مهرا گردد پس فرود آورده در حالیکه گرم باشد دست و پا را دران نهند تا آنکه آب سرد شود و اعاده این بدفعات متوالیه کنند تا وجع زائل گردد بعده بروغن [illegible] و غالیه یا روغن بابسان طلا نمایند و بعده بروغن یاسمین و دران اندک جند بیدستر بجوشانند و بر موضع طلا کنند و آنچه درین [illegible] جابذا فیجه در آب خوب گرم ترکرده بر اصابع نزد خضرت میپوشند و فی الحال الم زائل میشود و این همه تدابیر وقتی [illegible] هرگاه متعفن [illegible] پس بیض او بمسکه و روغن گاو کنند و هرگاه نرم شود آنچه باطل شده باشد با مقراض بگیرند و استخوانیکه متغیر شده [illegible] خارج کنند و بمراهم موافقه علاج نمایند و آنچه اهل کوهستان بیان میکنند اینست که هرگاه پای ایشان از برف میسوزد آنرا بشراب طلا مینمایند متواتر میمانند پس ورم ساکن میشود و اختناق دم را زائل میکند و موضع احتراق را نرم مینماید تا آنکه حس ظاهر گردد بعده بمسکه و روغن ضماد میکنند تا آنکه نرم شود بعده [illegible] علاج اطبا طلا بمرهم ابیض معروف بمرهم کافوریست که بتسقیه او بسفیدی بیضه کرده باشند تا آنکه نرم گردد و محترق ظاهر شود پس آنرا بگیرند [illegible] اعضای محترقه کنند و آنچه بران تجربه کرده ایم اینست که پا یا پا را در خون مرغ یا خون بز هنگام ذبح داخل کنند [illegible] مواضع [illegible] محترقه [illegible] و درین علت [illegible] است ابن الیاس گوید کسیکه در سرما سفر کند و یا در بلاد بارد بسیار رفته باشد و راحی باید که عنایت بحفظ اطراف از سردی نماید [illegible] پای را بلفائف مرتب از شمد مرغزی و خز بپیچد و پایها را خوب بپوشاند [illegible] شمال باد شمالی و زد و با غذیه که دران سیر و پیاز بسیار باشد و دران مصالح گرم مثل فلفل و زنجبیل بود تغذیه کند و دستها و پایها را بروغن [illegible] زیت و روغن [illegible] و درین حرب [illegible] و هرگاه سوار شود موزه شمد مرغزی [illegible] فرو ثعلب [illegible] بپوشد و دست را در دستانه فرو ثعلب یا سنجاب و قاقم داخل کند و هرگاه سردی رسد و ایذا یابد فرود آمده هر جا که حفظ نماید بپوشد و با آتش جلد قریب نشود و در حمام داخل شود و جامه را در خانه اوسط بپوشد و چون از حمام بیرون آید در مسلخ استراحت کند [illegible]

بستر فادیجالینوس ادهن کند بعد از ان بنجود آب مغز حب قرطم و لحم شیره ماکیان و کبک و گنجشک غذا سازد و خواب طویل در پوشش جید نماید و اما
هرگاه عضو متورم شود آنرا در آب گرم که اندر ان بابونه و شبت و اکلیل الملک و سبوس گندم و کاه گندم و شلغم و کرنب و شیح و تمام هر یز بجوش در برگ ان جمع
و جلد چو شانیده باشند بدارد و اما هرگاه سبز یا سیاه گردد شرط زنند چنانچه مذکور شد پس گل ارمنی در سرکه و گلاب حل کرده یک شبانه روز بر موضع شرط بندد
و بعد از ان بشراب نیم گرم بشوید تا آنکه گوشت بروید و قرحه خشک گردد و نشاید که صاحب این علت بسکون وجع بعد از آنکه درد شدید باشد مغرور شود
و نشاید که در دوام او اهمال نماید و اما هرگاه در ابتدا تدارک ننماید و عفونت ساری گردد و قریب باشد که انگشتها ساقط شود پس بهتر علاج او اینست که برای
برگ چقندر و کرنب در روغن گاو پخته بنهد تا آنکه هر آنچه متعفن و سبز یا سیاه شده ساقط شود و یا بران عنب الثعلب و برگ خطمی و خبازی کوفته بروغن
بنفشه آمیخته در هر روز یکبار یا دو سه مرتبه بنهد بعده معالجه بعلاج قروح نماید انطاکی گوید که آنچه سردی را از بدن دفع کند همه حار یابس بالفعل
و یا بالقوه مثل اکل و بخور و تنوینا و ایضا پوشیدن لباسیکه از شان او این باشد و تحفظ از ان در هر مکان که هوای او لطیف باشد مثل مصر و بعد فعل
که مهیا کند عروق را برای قبول آن مثل حمام و جماع باید کرد و اولا پیش آتش نشود که اکثر عضو را ساقط کند بسبب تحلیل آن ما بقی را و فاسد شود بلکه
واجب است پوشش بفرا و جامه پشم و موی و چیزی در گرم کردن سخت تر از سمور نیست و کسی را که الم برو رسد و در سرگین که حرارت غریزی او ثابت
باشد خصوصا در سرگین اسپ نشیند و بخور بموم و عود و زیره بگیرد آنرا منع کند و مجرب است و خوردن سیر و جوز و کذا تدهین بزیت یا روغن گاو که در ان سیر
و سداب پخته باشند و شرب راسن و زنجبیل نافع و از آنچه برای دفع برد تجربه کرده شده روغن لعام ست طلا و عنبر و مشک مطلقا و هر آنچه بدان
علاج امراض بارده میکنند درینجا بکار آید و ایضا گاهی برد را از غیر انسان دفع میکنند پس در خواص آمده که دخان ظلف فا اشجار را از سردی محفوظ دارد و کذا فضر
و سرگین کبوتر و کسیکه سنگ پشت را بر پشت او دفن کند در زمین از ان سردی باز ماند ایضا در نزهه گوید که آنچه در انتفاخ اصابع گذشت بدان و کذا
گندم و سرکه نطول کنند پس اگر سبز گردد در آب گرم شرط زنند بعده بروغنهای گرم مالش کنند پس اگر متعفن شود بران چقندر و کرنب پخته بنهند تا ساقط شود
پس مثل قروح علاج کنند گیلانی گوید که اگر عضو هنوز فاسد نشود و ورم نیز نکند بلکه ابتدا السبزی کرده باشد دلک نمایند و با دهان حاره مثل زنبق و رازقی
و مانند آن بمالند و اگر ورم کند در آبیکه ریاحین حاره مذکوره سابق و کرسنه و ترمس جوشانیده باشند بنهند و بروغنهای گرم چرب نمایند بعده عدس جوش
داده با شراب سوده ضماد کنند و بالجمله یاد باید داشت که هرگاه آثار سرما زدگی بر اطراف و اصابع ظاهر شود اصلا قریب آتش نروند و بهترین تدبیر یکه اولا
باید کرد اینست که بگرمی بدن انسان آنرا گرم کنند و اگر آن انسان قوی باشد اولی بود و اگر سینه او چندان گرم باشد که اطراف سرمازده بحرارت نواحی قلب
گرم شود بهتر باشد پس اگر فائده نشود و سردی سخت تر از ان باشد که از این تدبیر نفع کند تدبیر مذکور استعمال کنند بعضی متاخرین مینویسند فساد اطراف
که در موسم سرما پدید آید چنانچه وقت صبح بسبب رسیدن سردی هوا و یا آب سرد انتفاخ و ورم با خارشی شدید و یا یکی از ینها پدید آید و یا تمام بدن متورم و مترهل و سیاه
مانند بدن موتی گردد سببش احتباس بخار النست زیر پوست و در پیران بیشتر افتد باید که اطراف را نزد آتش دارند و یا آبیکه نانخواه و نمک طعام پخته باشند
بشویند و تا دیر دران نهاده دارند در دو سه روز صحت میشود و همچنین طبیخ شلغم و کذا طبیخ تخم شبت و شلجم و کرنب و رطبه و ترمس و کرسنه و شونیز و اشنه
و جاورس و ارزن و نمک طعام جمله یا هر چه ازینها بهم رسد بکار برند و چون دیر کشد تنقیه بمسهلات بلغم نمایند و استحمام متواتر نافع باشد و اما در صورت
بودن بدن متورم مانند سوء القنیه تدبیر خفیف از استسقای لحمی بعمل آرند

حرق النار

عضویکه از آتش بسوزد سفیدی تخم مرغ و سیاهی دوات را بمالند و گل ارمنی و سفیده کاشغری و مرداسنگ و حنا را با آب و سرکه طلا کنند و اگر بسیار بسوزد
و آبلها افتد فصد کنند و آبله را از سوزن بشگافند و مرهم سفیداب کافوری استعمال نمایند و آهک آب نادیده را در آب حل کنند و بگذارند تا ته نشیند پس آب از بالای
آن گرفته خشک نمایند و همچنین هفت بار بشویند و خشک کنند و دو دام ازین آهک مغسول با یکدام موم و پانزده دام روغن گل گداخته آمیخته مرهم ساخته بکار

گیرند از روغن کنجد وصمغ تا ده ... برگ چهار مثقال کوفته بیخته همه را با روغن گاو
و درین باب بی نظیر است وآمین مرهم رال برای این نافع است کافور قیصوری رال کنه سفید هر یک چهار مثقال کوفته بیخته جمیع را با روغن گاو تازه کرده
همه باشند در ظرف آهنی گداخته اول رال را بریزند دو سه جوش دهند پس کتیرا بریزند پس کافور بریزند تا یک جوش داده از آتش فرود آورده بکار برند
که برای رویانیدن گوشت صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات کهنه عدیم المثل و نافع صبر نیز نافع است و چون رال را در روغن کنجد دو سه جوش
داده از آب سرد مکرر بشویند نیز نافع بود و آنچه در ابتدا اطلای گل سرشو و کذا گل پنیدول و کذا برگ گلاب سبز و گل سد گلاب و کذا برگ خطمی و خبازی تا
واگر بسیار بسوزد فورا خون تازه گوسفند طلا کنند وآب انار بن بقدر پنج تولہ با شکر سه تولہ و یا سکنجبین سیب لیموئی علو بیخان در گلاب عرق بید مشک
و غذا شوربای بزغاله و یا چوچه مرغ که در ان ترشی انبه یا زرشک یا انار دانه افتاده باشد با نان یا برنج بدهند ذکر ادویه یونانیه مفید حرق النار
زیت خوشبو و نمک باریک سوده بر سوختگی آتش جاودانه کذا بر تسکین الم و آبله آن مجرب صحیح سوید بیت و کذا آب برگ بارتنگ و کذا آب برگ چقندر ضماد کردن کذا
اندر وسامن که آن مان اسنا رست آب برگ تازه او ضماد کردن و برگ خشک او سوده پاشیدن و کذا اثر سا مثل غبار سوده و بروغن گل آمیخته و کذا پوست بز
تازه بساعتی که جدا کنند و آن گرم باشد و کذا ذرور برادهٔ آبنوس و کذا پوست غزال سوخته خاکستر او پاشیدن و کذا برگ نبوت مثل غبار سوده ذرور
کردن و کذا سرگین کبوتر در خرقهٔ کتان صره بسته با آتش سوختن و خاکستر او بروغن گل ضماد کردن هر واحد مجرب اوست و آشعث و روفس
و غیرهما مینویسند که ضماد بستان افروز و کذا سرگین گاو و کذا نمک و آرد و عسل و کذا امداد مصری با آب یا سرکه حل کرده و کذا طرفا بروغن گل و کذا کمات
سوده و کذا شحم حمار بشحم تازه آمیخته و کذا پوست بیخ آن بسرکه و کذا برگ آن بسرکه و کذا سریشم ماهی بسرکه حل کرده و برگ سوسن کوفته بیخته و کذا آب
حی العالم و سولق و کذا آب مورد و زیت و موم و کذا حب الآس در روغن آن و کذا برگ آن سوخته بروغن گل آمیخته و کذا شحم بشحم بقر یا بز تازه آمیخته و کذا
اقاقیا و سفیدهٔ بیضه و کذا جلد ادیم سوخته بروغن گل و کذا اسفیدج بموم و روغن گل آمیخته و کذا برگ توت شیرین سوده بزیت خوشبو آمیخته و کذا خاکستر کرنب
بسفیدی بیضه و کذا خاکستر جفت پای کهنه بروغن گل و کذا گل قیمولیا و آب جرادهٔ کدو و روغن گل و یا عوض آب کدو گلاب و سرکه و کذا کنجد مع پوست
باریک سوده و کذا برگ خرفه بیخته کوفته یا عصارهٔ برگ آن و کذا اسفیداب بروغن گل تنها یا مع سفیدی بیضه و صمغ عربی و کذا سریشم بآب گرم گداخته
یا سوخته بسرکه سرشته و کذا طبیخ حلبه یا لعاب آن یا آرد آن بروغن گل و کذا عصارهٔ مامیثا و کذا گل حنا و کذا صمغ عربی و سفیدی بیضه و کذا برگ
توت شامی بروغن گل آمیخته و کذا آب پوست باقلای سبز یا برگ او و کذا آب عنب الثعلب و سفیداب و کذا مغرهٔ عراقی بسرکه حل کرده و کذا خطمی خشک بزیت
آمیخته یا برگ آن کوفته بزیت مخلوط کرده و یا لعاب آن بروغن گل و کذا حنا با آب کشنیز سبز سرشته و کذا موی انسان سوخته بروغن گل و کذا استخوان سوخته
بسرکه سرشته و کذا کدوی خشک سوخته بروغن گاو آمیخته و کذا نیل هندی بعسل و کذا مرتک و روغن کنجد و سفیدهٔ بیضه و کذا پر سیاوشان بروغن گل
و موم و کذا آب قرظ یا طبیخ خشک آن مخلوط بسفیدی بیضه و کذا عدس باریک سوده بگلاب و روغن گل و کذا نوفل بروغن گل و کذا دم الاخوین و مرداسنگ
و صمغ عربی بیخته بروغن گل آمیخته و کذا آرد جو مغسول با آب بعده مخلوط بسفیدهٔ بیضه و کذا آب کاکنج بسفیداب و کذا سریشم و موم و روغن گل و کذا آهک
مغسول هفت مرتبه بسفیدی بیضه آمیخته و کذا قطران و ذرور خاکستر برگ سرو و کذا خاکستر جوز السرو و کذا برگ مورد خشک و کذا ادیم سوخته و کذا
جلد کهنه سوخته و کذا ودع و کذا کهربا و کذا شاهسفرم خشک و کذا پوست شجر صنوبر کبار و کذا سنگ مرمر و کذا مغره و کذا پوست خربزهٔ خشک کرده سوخته
و کذا پست جو و سماق باریک سوده و کذا تخم خرفه سوده و کذا پوست شجر صنوبر صغار و مرداسنگ و دقاق کندر برای قروح حادث از ان و کذا اشک زر مشک
غبار سوده هر واحد نافع سوختگی آتش است **دیگر** از رسالهٔ مجربات حکیم علی جائیکه با آتش سوخته باشد اگر آهک را هفت مرتبه شسته با زرچوبه آن لطف
کنند و بچسپانند ساعت بساعت در جراحت تازه و کهنه که از سوختگی آتش و آب گرم و غیر آن باشد و متعفن شده باشد عجیب نافع است **دیگر** تنگ را
سبو چه پر کنند چون گداخته آب او خشک شود پس خاکی که زیر او باشد آنرا نازک بسایند و بر جراحت سوختگی بپاشند گوشت متعفن را نایل کند
برویاند و درین باب هیچ چیز باو نمیرسد و زود گوشت بالا می آرد ملاحظه کنند که زیاده نشود و بآب تنگ شستن آن جراحت نیز خوب است دیگر سفید

تخم مرغ بارد جو و کافور عجیب ست و طلای بسرکه بغایت مجرب و لیتر ابلعاب اسبغول نیز مفید و کذا صندل و ماء دو فوفل با آب عنب الثعلب و روغن گل طلای
روغن کنجد بلعاب اسبغول نیز مجرب ست دیگر بقول صاحب خلاصه اگر در سوختگی آتش کرم افتد شاخ سپستان تازه بر گردن ببندند که در دفع آن مجرب ست
و سوختهٔ باروت را هیچ دوا بهتر از مالیدن آب پیاز سفید نیست دوای سوختهٔ آتش از بیاض والد مرحوم اول خون بز تازه بران اندازند بعده
سفیدی بیضه اقلت پس از ان موم را در روغن کنجد گداخته از آتش فرود آرند چون سرد شود سفیدی بیضه داخل کنند و عقب آن سفیدهٔ کاشغری
حل کرده بر پارچه مالیده چسپانیده باشند ایضاً منه که سوزش دور کند و آبله شدن ندهد مرداسنگ کات سفید هر واحد یکتوله کافور ماشه برگ گاو
شسته آمیخته ضماد نمایند و ذرور حنا و مرداسنگ بعد تدهین بروغن گل مجفف ست و عصارهٔ کشنیز با مرداسنگ نیز از مجربات ست ضماد برای سوختهٔ
آتش را لک کته رسوت صندل سرخ کافور با آب سائیده ضماد نمایند طلا که سوختگی آتش را نفع دهد پوست انار کوفته بیخته بکفچهٔ آهنی اندازند و آب
بر سر آن ریزند و بر آتش بجوشانند تا غلیظ شود سرد نموده در کهرل اندازند و زردهٔ بیضهٔ مرغ یکعدد بیامیزند و چندان سحق نمایند که مثل مرهم شود طلا کنند
ایضاً جهت آبله و دمیدگی که از سوختگی بهم رسد بگیرند عدس مقشر و گل سرخ چندانکه خواهند و عدس را پخته با گل سرخ و سرکه خوب بسایند و طلا کنند و خرقهٔ
کتان را در آب سرد تر کرده و به یخ سرد ساخته بران افگنند ایضاً بعد از انکه پوست از سوختگی افتاده باشد بکار آید گل قیمولیا سفیدهٔ تخم مرغ قدری کر
با مرهم آهک سائیده طلا کنند مرهم نوره بنسخهٔ حکیم علوی خان سوختن آتش و اکله را نافع ست نوره هفت مرتبه بآب شسته موم سفید هر یک پنج مثقال
مرداسنگ خبث الفضه سفیدهٔ ارزیز شسته اقلیمیای شسته هر یک یکمثقال روغن گل بست مثقال نوع دیگر نافع سوختگی آتش آهک شسته
چهار جزو روغن گل یا روغن چنبیلی شش جزو موم سفید دو جزو سفیداب قلعی یکجزو همه را باهم آمیخته کف مال کنند و بکار برند و در نسخهٔ دیگر مرداسنگ
مغسول و سفیدهٔ تخم مرغ و دم الاخوین عوض موم داخل ست مرهم سفیداب که برای دفع خارش و آبله که از بدن بجوشد و جهت سوختگی آتش بغایت
مجرب از بیاض استاد مرحوم روغن گل بست و چهار دام موم سفید شش دام سفیدهٔ کاشغری دوازده دام سفیدهٔ بیضهٔ مرغ شش عدد کافور قیصوری دو دام اول موم در روغن گداخته از آتش
فرود آرند و سفیده را سائیده داخل نمایند بعد از ان سفیدی تخم مرغ بیامیزند ذکر ادویهٔ هندیه نافع سوختگی آتش کونپل درخت بڑ در دوغ سائیده بمالند و آب برگ ... بمالند
و برگ انار سائیده طلا کردن نیز مفید ست ... رسته لتا ... بمالند و همچنین برگ حنا با آب سائیده یا بمسکه آمیخته و کذا ... بمسکه آمیخته طلا کردن مفید و مجرب ست دیگر
کنجد سیاه را سوخته و نرم سائیده با روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و ضماد برگ ... سائیده ... سوخته باشد همچنین ضماد برگ و شاخ ...
... مفید و مجرب ست دیگر از بیاض استاد برگ بهنگ خشک سائیده بپاشند و بالای آن روغن شیرین اندازند و کذا ضماد برگ ...
نافع دیگر از تکمله پوست درخت تمر هندی سوخته خشک بپاشند و بالای آن روغن کنجد اندازند یا با روغن مذکور آمیخته طلا نمایند ... و موی
... دور کردن داغ سوختگی آتش قنب را در آوند گلی بسوزند و باریک سوده در روغن کنجد آمیخته در روزی دو سه مرتبه طلا کنند و کذا ضماد برگ
و برگ جامن مفید دیگر جهت ازالهٔ داغهای سفید که بعد از سوختگی آتش باقی ماند مالیدن هلیله و بلیله و آمله با آب سائیده بغایت سودمند ست
دیگر بعضی مجربین می نویسند که اگرچه تمام بدن سوخته باشد هرگز آبله و ریم نکند و همچنان خشک گردد پنبهٔ منقوش بر تمامی اعضای سوخته فوراً به پیچند
... اندازند و همچنان بگذارند و هیچ حرکت ندهند روز دوم نظر کنند اگر پنبه از جائی جدا یا کم شده باشد دیگر بران بپوشند ...
... سوخته ... جدا شده خواهد افتاد اقوال حذاق مسیحی گوید که حرق نار محتاج بادویه باشد که جلا کنند ...
... نفع می کنند ... بوزن ... بسرکه ممزوج با آب بران طلا کنند و چون در ساعتی که بسوزد سفیدهٔ بیضه بروغن گل
... نفع کند اگر بگیرند برگ خطمی تر و برگ خبازی تر واحد یک رطل و بپزند تا مهرا شود بعد از ان بسایند و بران مرداسنگ ...
و سفیداب قلعی هر واحد ... وقیه و نیم روغن گل چهار اوقیه آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب هر واحد یک اوقیه اندازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و چون آبله
... مقشر ... سرخ خوب بجوشانند ... بآرد جو و روغن گل سائیده طلا کنند و ایضاً آنرا نفع کند قیروطی مرتب از موم و روغن گل

و بعد از آن نوره مغسول هفت مرتبه با شافته حل کنند تا هموار گردد و یا نوره مغسول بروغن گل و سفیده بیضه و سفیداب ارزیز آمیزند نسخه سیفوا بلیه در علاج
حرق النار دو غرض است یکی منع آبله دوم اصلاح آنکه محترق شود و در منع آبله احتیاج افتد بادویه که تبرید نماید بغیر آنکه همراه او لذع بود و اما از جهت آنکه علاج حرق کنند
احتیاج افتد بادویه که دران اندک جلا باقدری تجفیف غیر کثیر بود بغیر آنکه لذع کند مع آنکه معتدل در حرارت و برودت باشد و اگر با هر دو تدبیر یکبارگی حاجت شود
اولا بمبرد تدبیر کنند بعده اگر احتیاج بتدبیر ثانی گردد آنرا بعمل آرند و اگر آن وقت برسد که آبله کند پس تدبیر ثانی واجب بود و ادویه آن مثل قیمولیا و اطیان
خفیف اللحم و عدس مطبوخ و مداد هندی و مانند آنست و اما مثل کندر و علک و دسومات این را صالح نیست **ادویه حرقیه بحسب غرض اول** بگیرند صندل
یا فوفل یا خشت نو یا خزف نو و آب عنب الثعلب و گلاب تنقیح طلا کنند و یا مرهم از زرده بیضه و روغن گل و ایضا کاسنی و آرد جو مغسول و زرده بیضه و روغن گل
و ایضا گل ارمنی و سرکه و ایضا روغن گل و موم چندانکه باید پس دران نوره مغسول با سفیداب و افیون و سفیده بیضه و اندک شیر داخل کنند و ایضا
بگیرند برگ خبازی و در آب شیرین بجوشانند پس بسایند و از رشته که دران باشد پاک کنند بعده با وی مرداسنگ عربی و سفیداب قلعی و غیره که در قول مسیح گفته شد
بیامیزند **ادویه حرقیه بحسب غرض ثانی** بهترین اشیا برای این مرهم نوره است بگیرند نوره و هفت بار بشویند تا همه تیزی آن دور شود بعده روغن گل
و زیت و اندک موم اگر احتیاج آن افتد با هم بزنند و گاهی درین گل قیمولیا و سفیده بیضه و اندک سرکه زیاده میکنند **مرهم نوره** بنسخه دیگر نوره را بدستور
معلوم بشویند و از آن با آب برگ چقندر و برگ کرنب و روغن گل و موم مرهم سازند و از آنچه درینجا نیکوست و خوف بثور و آبله کردن نباشد اینست که برگ اثل
سوخته و خرنوب سوخته بران پاشند **مرهم** که برای قلیل الحرارت نیکوست و بتجربه رسیده یافته شده بگیرند سرگین گاو راعی خشک شده و پوست درخت صنوبر
و شکلظ مشیع هر واحد ده درم مرداسنگ سه درم خبث الفضه دو درم خبث الرصاص چهار درم آهک مغسول با آب سرد بکرات بسیار پنج درم قیمولیا پنج درم گل قبرسی و گل
ارمنی و سفیداب ارزیز هر واحد هفت درم عصی الراعی کوفته ده درم مداد فارسی یا چینی شش درم توتیای سبز هفت درم پشک گوسفند ده درم تخم لبلاب
و برگ آن پانزده درم خبث الحدید و آب برگ خطمی و آب برگ خبازی هر واحد ده درم سوسن آزاد و پیاز آن و سوسن آسمانجونی و زعفران هر واحد پنج درم کافور
چهار درم موم و روغن گل و مغز گوزن و پیه آن مقدار کفایت و از ادویه که در قوت شدیدتر و صالح است برای آنکه در حرارت سکتر بود اینست که بگیرند براده مس
و براده آهن و در گل پاک یا در گل سرخ سرشته قرص سازند و در تنور یا دیگدان سوخته نگاه دارند و بطریق ذرور هنگام احتیاج بتخفیف استعمال کنند و یا بروغن گل
طلا نمایند و ایضا ازین قبیل است که سرگین کبوتر را در خرقه کتان بسته بسوزند تا خاکستر گردد و بروغن گل طلا سازند که این عجیب است و مواضع متقرحه را نقع
کنند یعنی ناجوش داده و یا بقله خرفه یا بسبست و برگ مورد سوده و اگر دشوار گردد برگ اثل سوخته و برگ ینبوت سوخته و اگر ازین دشوارتر شود ادویه مدمله قروح
خبیثه استعمال کنند طبری گوید واجب است که طبیب معالج تفقد نماید از محترق بنیه او و مزاج او و جوهر عضویکه محترق شود پس اگر جوهر عضو عصبی باشد تنشف
حرق نکند و ترطیب او معدوم نماید و اگر چه صحت او تاخیر نماید و اگر جوهر او جوهر لحمی باشد ترطیب او البته نباید کرد و علاج او نکند مگر بمرهم منشف و اگر جوهر او
عضلی بود یا در جای سوخته او مار باشد لازم است که مراهم متوسط بود و بستن او خفیف باشد و بقراط امر کرده که جراحات حرق نار را نباید بست مگر آنکه در وی تر
باشد پس برباط خفیف بربندند که ضغطه و الم نیارد و حفظ مریض از تناول چیزی نماید که مزاج آنرا گرم گرداند و امر بفصد و استفراغ بمسهل نماید و ترویح موقع
کنند اگر تابستان باشد و تعدیل نماید اگر زمستان بود و از آب سرد نگاه دارد تا آنکه خشک گردد و اما از آب گرم در اوائل مرض محفوظ دارند و در اواخر او استعمال
آن باعتدال مضایقه ندارد و هر قدر که مریض تقلیل غذای خود کند بهتر و سریعتر به شدن جراحت باشد پس اگر مزاج مریض متغیر نشود و قاروره و نبض او
براعتدال باشد بخوردن گوشت که جوهر او مشابه جوهر عضو سوخته باشد باک نیست و جالینوس ذکر کرده کسی که در اعصاب و عضله او قار او جراحت بود
واجب است که غذای او از پاچه و گوشت عضله باشد و این بهر آنست که بقراط گفته که تأخر صحت در جراحات گاهی از قلت غذای ملایم بجوهر عضو بود برای
غذائیکه مناسب عضو بود طبیعت دران عضو استعمال نماید و از هیجانس درین موضع خلاف او بسیار نموده و دو مرهم برای حرق نار که چون در عضو لحمی یا عضلی
یا عصبی باشد ذکر میکنیم و آن مرهم نسخه مرهمی است که در عضو لحمی عند حرق نار استعمال کنند و آن بالغ النفع مجرب است از آن زیاده و کم نمایند بقدر وقت

نسخه مرهم روغن گل

مرهم کنبل بگیرند برگ های تاکیان سوخته و مع دهن نسوخته و خاکستر او بگیرند و باریک بسایند و بگیرند نمک اندرانی سوخته و باریک بسایند بعده سفیدی بیضه
و روغن بنفشه مرکب سازند تا آنکه مثل مرهم گردد و صورت او صورت مخلخه و مرهم کافوری شود و زیت او گل کردن تنقیه او در روغن بنفشه کنند بعد از آن بگیرند
برنج فارسی و بعدلت بشویند و بگذارند تا آب او خشک شود بعده باریک کوفته بیخته سه درم از این آرد و خل او و خاکستر های تاکیان و نمک که از آن هم ساخته شده
یک نیم درم بگیرند بعد از آن اسرب محکوک یکدرم سفیداب ارزیز یکدرم و نیم بگیرند و همه را در هاون جمع کرده روغن بنفشه بران اندازند و هموار بیامیزند و حل کنند
تا باریک گردد و مثل مسکه شود بعده بچشند اگر دران شوریت باشد سفیدی بیضه رقیق انداخته حل کنند حتی که سطبر شود و شوریت او زائل گردد بعد از آن
بطریق طلا بر جای سوخته استعمال کنند و بباید دانست که این مرهم را در حرق نار با عضای لحمی تاثیر نیک ست و اما در اعضای عضلی همین مرهم بعینه بست در
لعاب اسپغول و شیر خر و مغز ساق بقر زیاده کنند و طلا نموده برباط خفیف ببندند اما مرهمی که جالینوس در قاطاجانس در علاج حرق نار استعمال کرده نسبت که
قیروطی بروغن بنفشه سازند بعده بران اندک سفیداب و اندک مرداسنگ اندازند و بگیرند زردی سه بیضه یا چهار با آتش بریان کرده و بران اندازند و قدری
دماغ تاکیان و اندکی سرنج انداخته در هاون بیامیزند بعده اندک کندر بران پاشیده حل کنند و استعمال نمایند و ایضا این مرهم ذکر کرده بگیرند اقلیمیای فضه
یکدرم مرداسنگ نیم درم توتیا دو ثلث درم قرطاس مصری سوخته یکدرم بعده زفت را در زیت گداخته این ادویه اندازند و حل کنند و استعمال نمایند و ایضا از
مرهم ست قیروطی بروغن زیت بسازند پس در هاون کرده بگذارند تا نیم گرم بمانند بعده بران مرداسنگ کوفته بیخته بقدر کفایت انداخته حل کنند و اندک اندک
سرکه بچکانند تا سطبر و باریک گردد و علامت خوبی او آنست که سفید شود و از آن زردی مرداسنگ زائل گردد بعد از آن در شیشه سطبر انداخته بالایش اندکی زیت
اندازند و شیشه را بجنبانند تا مثل مخلخه گردد بعده سرد بالفعل کنند اگر تابستان باشد و گرم کنند اگر زمستان باشد و استعمال نمایند و این مرهم از مراهم
حرق نار بالغ النفع ست و آثار حرق از بود نش برنگ برص کمتر سالم می ماند سیما چون آتش عضو را خشک کند پس واجبست که در همه مراهم مستعمله در عضو
سوخته که بران خوف سفیدی رنگ باشد اندک حنای سوخته و قلیلی سرمه زیاده کنند چه این هر دو تغییر رنگ میسازند پس اگر سفیدی بعد صحت ظاهر شود
سبیل بازاله او نیست مگر با دویه که علاج برص بدان کنند مثل شیطرج در سرکه جوش داده که این را چون بر آن موضع طلا نمایند رنگ او را متغیر گرداند و بران تغیر تا
زمانی دراز باقی ماند و بعض اوائل استعمال داغ بارد نزد تغیر جلد تجویز کرده اند و صورت داغ بارد اینست که بگیرند انبوبه طویل آهنی و بر موضع نهاده مص کنند
حتی که جلد بسوزد بعده بسرکه بشویند و بمرهم خل علاج کنند که این به کند و رنگت استغیر گرداند صاحب کامل گوید که هرگاه جائی در بدن بسوزد باید که فی الفور
بران بیضه بشکنند و یا بمداد فارسی مطبوخ سازند و یا بعدس جوش داده باریک سائیده و یا بگل ارمنی مع سرکه ممزوج با آب ضماد کنند و یا بگیرند عدس پوست جدا و باریک سوده بسفیدی بیضه و روغن گل
سرشته بران طلا نمایند و یا بگیرند اندک سفیداب و روغن گل و مرداسنگ و سفیدی بیضه و با قدری که با هم برشته سرد کرده بر موضع طلا کنند و مرهم نوره چون بر موضع طلا نمایند بسیار نافع بود
و این صفت اوست آهک سفید سرد کرده گرفته بران آب اندازند و تا دو ساعت بگذارند بعده آب اندک اندک بریزند و آب دیگر اندازند و همچنین چهار مرتبه عمل نمایند
و سنگ ریزها که زیر او بمانند آنرا دور کرده آنرا بدارند تا آب صاف شود و آهک بته نشیند پس آنرا خشک کرده بروغن گل خالص میزنند و با هم بزنند تا مثل مرهم
گردد استعمال نمایند **ابو منصور** گوید که چون احتراق لاحق شود در اول امر باید که گلاب سرد کنند و دران پارچه تر کرده بر موضع نهند و هرگاه نیم گرم شود
تبدیل آن کنند پس هرگاه لهیب ساکن شود بچیزی که آنرا از تقرح منع کند طلا نمایند و آن اینست که بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و بجوشانند تا مهرا شود
بعده آنرا با آرد جو و سفیدی بیضه و روغن گل یکجا کرده بسایند تا نرم شود طلا نمایند و بالایش پارچه با آب برف سرد کرده نهند دیگر که منع از تقرح کند
برگ خطمی سبز با آب بپزند تا مهرا شود بعده از خیوط پاک کرده در هاون اندازند و با آن اندک سفیداب و آب کشنیز تر و روغن گل آمیخته حل کنند تا هموار شود
و مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بران نهند و اگر احتراق عظیم کثیر باشد و قوت صاحب او آنرا موافقت کند فصد کنند و تلطیف تدبیر او نمایند تا انصباب
ماده بسوی آن زیاده نگردد و چون متقرح شود بمرهم سفیداب علاج کنند پس اگر امر قرحه غلیظ شود و تسکین نیابد بمرهم نوره معالجه نمایند و صفت او اینست
که آهک صاف سفید که آنرا در صناعت استعمال میکنند در پارچه باریک ببندند و در ظرفیکه آب باشد آنرا بمالند تا آنکه آهک همه در آب آید و ثفل آنرا

دور کنند و آن آب را نگاه دارند تا آنکه آهک بسته نشیند و آب صاف گردد پس آن آب را بریزند و آهک را بگذارند تا اندکی خشک گردد بعده بروغن ورد معمول
بروغن گل خام باهم بزنند تا بهموار گردد پس استعمال نمایند و اگر درد شدید باشد اندکی کافور در آن حل کنند و آنچه تسکین وجع کند سفیدی بیضه
چون بروغن گل آمیخته پارچه کتان آلوده بران نهند و اگر حاجت تخفیف باشد علاج باین دوا کنند بگیرند جو سوخته شش درم و چوب سماق غیر کهنه سوخته
و گلنار سوخته هر واحد دو درم و سائیده بیاشند بعد آنکه بروغن گل چرب کنند که این درین علت بیعدیل ست و یا استخوان ماکیان بسوزند و سائیده
بروغن گل آمیخته بران نهند و یا بگیرند عدس مقشر و راتک عصفر و هلیله زرد و سائیده بران سفیدی بیضه و روغن بنفشه انداخته حل کنند تا بهموار گردد
پس بر خرقه کتان طلا کرده بران نهند **جرجانی** گوید ادویه که در ابتدا برای حفظ او از آبله کردن بکار برند سرد کننده و ناسوزاننده ست چون سپیده تخم مرغ
بروغن گل آمیخته آرا بهمی بر طلا نمایند و قیمولیا و گل ارمنی که سبک بود بسرکه ممزوج سائیده طلا کنند و برگ خطمی و آرد جو بجز پخته و شسته و برگ کاهو
کوفته با روغن گل بسایند و طلا کنند و برگ خطمی یا برگ خبازی بمقدار یک رطل بغدادی پخته بسایند و رگها و لیفها از وی بیرون کنند پس ادویه که در قول
مسیحی گذشت آمیخته طلا کنند و این طلا او و رام گرم را نیز سودمند بود اما ادویه که بعد آبله کردن و ریش گشتن بکار برند مرهم آهک ست و نسخه آن از ابو مسعود
ابن الیاس گوید که بگیرند سفیداب ارزیر و مرداسنگ مربی در گل سرخ و باریک سوده بسرکه کهنه بسرشند و ضماد کنند و یا گل ارمنی فزوده بسفیدی
بیضه باهم زده سرد بر موضع طلا نمایند و اگر آبله بسیار شود و با آن درد و سوزش سخت باشد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب انار ترش
بتخم افشرده مع شکر سفید بنوشانند و تغذیه بمزورات حامضه مثل آب غوره و انار دانه و زرشک نمایند و فصد سر رو کنند و خون بقدر قوت و واجب برآرند
و بمرهم سفیداب یا مرهم نوره طلا سازند **انطاکی** گوید که قاعده در علاج این مرض تبرید محل و تخفیف اوست خاصة آنچه حرق به آبله کردن کراهت نمیخیزد
مائیت کند و آنرا از عروق جذب نماید نرسد پس دران هنگام از شرط و امتصاص ماده بحاجم چاره نباشد و همین بقصد درینجا مراد اطباست نه فصد اصطلاحی
و این را بدانند که درین بسیار اطبا راه غلط کرده اند بعده اگر علامات حرارت غالب باشد تبرید از داخل واجب بود والا ادویه وضعیه کفایت باشند و آنچه
حرق نار را مخصوص ست از انجمله مداد محلول با آب ست و قریب اوست خاکستر جو بزرده بیضه نفیس گفته که این منسوب بحارث بن کلده ست و قویتر از آن
آرد برنج بسفیداب و خاکستر پای ماکیان ست بهر آنکه این قوی التخفیف ست بلکه در شرح اسباب ست که استخوان قویترین مجففات ست و این قویترین
آنهاست و عام بجمیع حرق انواع طینهاست خصوصا طین قیمولیا و مرهم سفیداب یا مرهم خل و مرهم نوره و کثیرا و نشاسته و لعاب اسبغول و کلوچه بگلاب
و آب کشنیز و بدانند که من درینجا تبرید مطلقا مناسب نمی بینم بسبب احتمال آنکه حرارت بتکثیف محتبس شود پس فاسد گردد ولیکن اولا تسکین سوزش میکنم بعد
آنچه مفتح و مرخی مثل روغنها باشد استعمال مینمایم و اگر اتفاق دوائی افتد که دران تفتیح و اخراج حرارت مع تسکین الم باشد آن بغایت نافع بود و آنچنین
دوا میسر نشد مگر این دوا که تالیف او کردم و عجیب مجرب آمد **صنعت آن** آب حی العالم سه اوقیه روغن بنفشه یک اوقیه و نیم موم خام نیم اوقیه روغن
و آب را بپزند تا آب برود پس موم اندازند تا ممزوج گردد و سرد کرده بران یکدرم کافور محلول در سفیدی دو بیضه اندازند و مخلوط کرده بردارند **گیلانی**
از بولس نقل کرده که آنچه صالح ست برای آنکه معالجه این بدان کنند گل قیمولیا و گل بلاد فلسطین و هر گل سبک ست چون لطوخ آن کنند بسرکه که ترشی او
سخت نباشد یا بآب و اذا آبله منع کند بیضه خام همانساعت بر موضع یا پشم نرم بنهند و این تبرید اندک نماید و تخفیف بغیر سوزش کند **خضر** گوید که علاج
مبادرت بتر کردن در آب سرد و پاشیدن برف بر عضو و لطخ بروشنائی معمول از مازو و زاج و لطخ با آب کشنیز سبز یا سفیدی بیضه و مسکه تازه و طبیخ
و سفیداب و کافور ست و اگر سن احتمال کند فصد کنند و اولی حجامت بر ساقین ست و بران خرقه کتان سرد کرده ساعت بساعت نهند و بعد ازین
مطبوخ و گل ارمنی بسرکه یا با آب کشنیز ضماد سازند و این تدبیر ایشان تا یکهفته ست و اغذیه آنها مزورات بمثل عناب و آلوبالو و خرفه و شربت ایشان شربت آلو
و شربت نیلوفر باید پس اگر ورم اشتداد نماید و بدن ممتلی باشد تنقیه بطبیخ فواکه نمایند و چون از هفته اول تجاوز کند نطول بجوشانده خطمی و گل بنفشه و نیلوفر و جو و لطخ او بمرهم ابیض کنند
پس اگر قرحه و آبله بموضع افتد علاج بمرهم کافور و مرهم نوره یا مرهم شادنج یا مرهم معمول از خاکستر پای ماکیان و خاکستر تنک اندرانی و آرد برنج و سفیداب ارزیز و سفیدی بیضه و روغن بنفشه کنند

[illegible] ... تسکین سوزش ... تخفیف است

حرق الماء

عضوی که از آب گرم سوخته باشد علاجش همانست که در حرق النار گذشت و خاکستر مو بزردی تخم مرغ مخلوط کرده در بیماری بسیار فائده میکند و گویند که از ضماد خضاب با سرکه سوده آبله نشود و جمله اطبا این مخصوص ست و بقول جالینوس مرغیره ضماد طلق محلول بسفیدی بیضه سرشته و کذا زردی و سفیدی بیضهٔ خام باهم مخلوط کرده و کذا سفیدی بیضه بر پنبه مالیده و کذا پنبه یا خرقهٔ کتان کهنه بآب نمک آغشته و کذا کافور و گلاب و کذا صندل سفید بگلاب حل کرده و کذا سفیداب با زردی و سفیدی بیضه و روغن گل و کذا برگ سوسن سفید و کذا بیخ آن بروغن گل و موم زرد و کذا شنگرف بروغن گل و موم زرد آمیخته و کذا ثمر زیتون سبز که سیاهی در آن آغاز کرده باشد باریک سوده و کذا مرداسنگ بآب سوده هر واحد نافع سوختگی آب گرم است اقوال اطبا ابوسهل گوید که اگر احتراق بآب گرم باشد نفع میکند آنرا قبل از آنکه آبله کند آب زیتون شکمین یا مری یا آب سماق یا آب ماهی شور و آب برگ مورد و بعد آبله کردن مرهم سفیداب مرهم اوره مغسول ابو علی مینویسد که گاهی چنان اتفاق افتد که دیگ جوشیده یا آب گرم بر عضو انسان بریزد فعل آتش کند و اصوب برای او اینست که فی الحال قبل از آنکه آبله کند مثل صندل و گلاب و کافور مبادرت کنند و نگذارند که خشک گردد بلکه هر ساعت پارچه بآب سرد برف تر کرده نهند که این از آبله کردن منع نماید و گاهی مبادرت میکنند و آب زیتون یا آب خاکستر بران میریزند و بهتر آنست که هر کدام از اینها که باشد بسویق یا مرهم نوره بسایند و ایضاً دوای معمول از سرگین کبوتر که در حرق النار مذکور شد بسیار عجیب ست و قروح آنرا معالجه بکنند تا جوش کرده یا خشک کرده که این بهتر ست و سائر آنچه در حرق النار گفتیم باید دلبی گوید که احسن در حرق الماء استعمال آرد برنج مضروب بروغن بنفشه مع گل ارمنی نزد این حرق این مرهم مجربست قیروطی از روغن بنفشه بسازند و بران اندک سفیداب انداخته در شیشه فرو بندند و بران طلا نمایند و هرگاه آب گرم بسبب شدت حرارت خود گوشت را فاسد کند در آن هنگام استعمال کنند باین طور که گوشت فاسد از آن دور کنند بعد از آن این مرهم بران استعمال نمایند بگیرند گلنار و گل سرخ و سفیداب یک یک جزو کنندر و امیغ هر واحد نیم جزو بعده قیروطی بروغن گل ساخته این ادویه در آن حل کنند تا مخلوط گردد و حارث ابن کلده طبیب عرب ذکر کرده که چو سوخته بزردهٔ بیضهٔ مرغ باهم زده بهترین دوا در سوختگی آب ست و اما آنچه اهل حران در جمیع حروق استعمال میکنند مرهم خل ست که در حرق النار مذکور شد و اول آنکه عضو بسوزد آنرا بدردی سرکه مع اندک گل ارمنی ضماد کنند و بگذارند تا خشک گردد و عضو ترشح کند بعده با پشم پاره آنرا پاک کنند و بران مرهم خل استعمال نمایند گیلانی از بعض اطبا نقل کرده که قبل از حدوث آبله بر موضع بزر قطونا بیخ که با سویق بسایند ضماد نمایند و شب یمانی با سرکه سوده بر موضع لطوخ سازند و یا زهرهٔ گاو و آب بسیار آمیخته بر موضع لطوخ کنند و یا آب و نمک طلا نمایند و یا بیخ سوسن آسمانجونی بشراب سوده و یا ترمس بروغن گل سائیده تا غلیظ گردد لطوخ نمایند و اما اگر قلوس ذکر کرده که این دوای مرکب نیکوست بگیرند خرقه کتان و در عسل آغشته پس بسوزند و خاکستر آن هشت درم سفیداب و موم هر واحد چهار درم روغن گاو و پیه بز هر یک شش درم گرفته از ین مرهم سازند و استعمال کنند و اما آنچه آبله در آن افتد سماق و سویق سبز که سائیده ضماد کنند و یا بگیرند خاکستر مرو و آب پاک کرده بروغن گاو و روغن آمیخته بر پارچه پشمینه ...

حرق الدهن

آنچه در سوختن آتش گریانند در سوختگی روغن گرم نیز کفایت کند و ابن الخصوص سفیدی بیضه بقدری زیت و سفیداب آمیزند و در شیشه انداخته بجنبانند تا هموار شود و طلا نمایند و بقول انطاکی خستهٔ شفتالو و برادهٔ عاج و سفیدهٔ بیضه باین مخصوص ست و یا سفیدهٔ کاشغری یکنیم توله کافور سه ماشه سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد بروغن گل سه توله روغن یاسمین یکنیم توله در ظرف چینی بانگشت بمالند تا یکسان شود و بکار برند

حرق الصاعقة والشمس

سوختگی که از برق و گرمی آفتاب بود علاج آن نیز همانست که در حرق النار گذشت و مرهم خل نیز نافع بود و در احتراق از آفتاب مرهم کافوری هم سودمند بود حکیم گوید که علاج سوختگی اصحاب صاعقه بر سه قصد است و تبرید و تریب و نوشانیدن ماء الشعیر و شیر زنان و حقنه بماء الشعیر که در آن اندک روغن بنفشه نافع بود و قدری کافور آمیخته باشند و الیه نیز حقنه بماء الشعیر و شیر زنان و روغن بنفشه که همه را باهم بزنند تا نرم گردد تا آنکه وجع ساکن شود و آبله ظاهر گردد

آب آبله بر آرند بعده علاج حرق النار نمایند و خصوصاً مرهمیکه دران پای ماکیان سوخته و آرد برنج و روغن بنفشه می باشد و علاج این حرق النار اینست اما
چون بر کسی نار صاعقه افتد طمع در حیات او نباید داشت و معالجه او از فصد وغیره بود و اما سوختن جلد بآفتاب پس لازم است که طلا بمرهم کافوری کنند تا جلد
متقشر گردد بعده مرهم خل بران نهند و دائم عضو را بروغن چرب کنند و از حرانیات بعضی امر بشرط موضع بعد فصد و تعدیل مزاج مریض بجرعه مسلول بروغن گل
میکنند یکبار این حجر و یکبار غیره در سرکه تر کرده استعمال مینمایند تا آنکه در بقعه رنگ بشره او پدید آید و اگر رنگ موضع بشدت احتراق او متغیر گردد استعمال مرهمیکه در حرق نار
ذکر کردیم نفع کند و ابن سیار دائم امر بتبرید موضع مینمود چون از حرق شمس میسوخت و یا آب دریای شور احتراق و سحج میشد و او راس بروغن میکرد
تا آنکه موضع ضد میشد و حس او زائل میگردید مثلاً بعده آنرا راحت میداد پس باین طریق صحت مییافت و جلد او چنانکه میبود عود میکرد و هر جائیکه بیند
یا نجراشد چون مسام او نسوزد و تبرید آنرا صحت بخشد و اما هرگاه مسام بسوزد و بموضع خون آید علاجش نیست مگر مرهمیکه در حرق نار ذکر کردیم

احتراق جلد از بلادر

اگر پوست از عسل بلادر محترق شود باید که اول حجامت باشرط کنند پس از ان مرهم خل نهند و اگر آبله افتاده باشد آب تربوز سه اوقیه سکنجبین تفاحی لیموئی
علونجان سه توله و یا شیره خرفه و مغز تخم کدو و خیارین هر یک هفت ماشه و شربت آلو چهار توله نوشانند و باید که اول رگ هفت اندام زنند تا سمیت آن
سرایت باعضای رئیسه نکند و بفاصله دو سه روز بر انجا پائی زده محاجم بزور بکنند پس مرهم سرکه بعمل آرند و آن موضع را بدوغ ترش شوئیدن و روغن تازه چرب
بران مالیدن مجرب بست طبری گوید که علاج سوختن جلد از عسل بلادر فصد و تبرید مزاج و نوشیدن کافور است بعده تبرید عضو بعد از ان علاجش بشرط
و وضع محاجم و مص موضع بدان نمایند تا خون منقطع شود و زرد ب ترشح کند بعده ترک کنند تا هرچه مترشح شد فی ست ترشح کند و موضع متقرح گردد و بر آن
اشیای مخرج سموم منشف آن نهند پس هرگاه رشح منقطع شود آن ورم را علاج بمرهم خل کنند و گاهی عسل بلادر دران موضع رنگ شبیه ببرص پیدا کند
و خارش نماید و ساکن نشود مگر بنوشیدن سرکه کهنه و استفراغات کثیره و عاقل لبس آن نکند مگر بعد اصلاح آن با دویه و هر کسی که اراده استعمال آن
کند طریق او آنست که او را بسرکه خوب جوش دهند بعد از انکه مواضع آنرا بسوزن سوراخ کرده باشند **گیلانی** مینویسد که این اصلاح از متقدمین ست
اصلاح بلادر در احراق آن اینست که بروغن جوز یا بمغز جوز تازه آمیزند و بجمله برای اصلاح آن چیزی بهتر از جوز نیست لیکن باید که آنرا قبل استعمال بدان مخلوط
سازند و نفع و بعد استعمال اندک ست باوجود آنکه از غیر او بزرگتر ست **ابن الیاس** گوید که علاج حرق جلد و آبله آن از استعمال عسل بلادر اینست که
صبح آب هندوانه یا شیره خرفه هر کدام از ینکه باشد سه اوقیه سکنجبین ساده خوب ترش ده درم و نیز انبرودات ترش یکدوی تر و اسفاناخ سازند و تلطیف تدبیر
... میکنند مینویسد که ... حرق ... در ... بجا و آب ... تر و آبیکه دران خاکستر انداخته چند مرتبه صاف کرده باشند و یا بید
بسفیداب و سرکه و بیخ بیر باب کنجد و عدس مقشر **حکیم شریف خان** در فوائد شریفیه مینویسند مردی را دیدم که بلادر جلد او سوخته بود و جرب
... بران کثرت نمود پس بران حب السمنه مع دویه مناسبه استعمال کرد و از ان صحت یافت و همچنین جوز و مغز نارجیل کهنه آنرا نافع ست

جراحات

جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود و هنوز ریم نکند و آن یا بسیط بود و یا مرکب بسیط آنست که از عوارض دیگر چون درد مفرط و انصباب
مواد و سوء مزاج و سوء ترکیب خالی باشد و جراحت مرکب آنست که با آن مرضی دیگر مثل سوء مزاج بدن یا امتلای آن و مثل ورم و کسر عظم و قطع رگ عصب یا
یا با اعراض دیگر باشد مثل شدت درد و فساد لحم و **نجندی** گوید که مراد از بسیط در جراحات و قروح آنست که با آن مرض دیگر مقتضی علاج دیگر مقترن نباشد و از
مرکب آنکه با آن مثل لحم زائد و نقصان او مقترن باشد بالجمله هر واحد ازان یا صغیر باشد یا کبیر یا مستوی الشفات یعنی هر دو لب او هموار بود که زود بطریق
باهم پیوند و یا غیر مستوی و یا غائر و یا غیر غائر و یا منفصل المضغه یعنی آنکه پاره گوشت ازان جدا شود و یا نافذ بباطن و یا غیر نافذ و جرجانی گوید که آن
ده نوع ست یکی آنکه شگافی راست بود دوم آنکه شگاف گرد بود سوم آنکه پهلوها دراز بود چهارم آنکه لختی گوشت ازان رفته باشد پنجم آنکه ...

و در و اندر شده باشد غور او ظاهر نباشد ششم آنکه غور او ظاهر بود هفتم آنکه گوشت او گفته بود و خون در اجزای آن گرد آمده باشد هشتم آنکه آماس کند نهم آنکه از ظاهر تن در باطن افتد دهم آنکه با استخوان رسیده باشد و مسیحی گوید که تفرق اتصال اگر در عضوی از اعضای لحمی باشد آن ملتحم شود و اگر در عضوی باز اعضای عصبی باشد ملتحم نشود مثل چیزی عصبی از حجاب و امعای دقاق و اگر در استخوان باشد بذاته التحام نپذیرد لیکن بجوهر صلب که بدان اتصال او شود ملتحم گردد و آن جوهر را طبیعت خود میان لحم و غضروف بود و آن در شبدست و شیخ میفرماید که ما قصد میکنیم در بعض اعضائیکه اتصال او متفرق گردد آنکه اتصال او عود کند چنانکه او سابق بود و این در مثل لحم ست و در بعض آن قصد میکنیم که تماس آن که محافظت آن نماید باقی ماند و اگرچه اتصال آن عود نکند و این در استخوان است مگر در استخوانهای اطفال و صبیان که در ایشان امید این عود ست و قومی از اطبا گفته اند که جراحت عصب و عروق را اتصال عود نکند بلکه اکثر بران چیزی الصاقی جاری شود و لبهای جراحت را فراهم گیرد و نگاه دارد و بعضی از اطبا گفته اند که اتصال در شرایین تنها نشود یعنی جراحت شریانها ملتحم نشود و دیگران التحام پذیرند و اما جالینوس ازین انکار نموده و گفته که شریانها نیز بمشاهده تجربه و بتجویز قیاس ملتحم میشود اما مشاهده اینست که شریانیکه زیر باسلیق ست و شریان صدغ و شریان ساق را دیدم که ملتحم شد و اما تجویز قیاس آنست که استخوان در سختی بطرفیست که ملتحم نشود مگر اندک در اطفال و گوشت در نرمی بطرفیست که ملتحم شود و رگها و شریانها متوسط میان استخوان و لحم ست پس واجب شد که حال آنها بین بین بود و التحام را از لحم کمتر قبول کند و از استخوان سهل تر آنرا قبول نماید پس ملتحم گشود اگر شق اندک و کوچک باشد یا بدن رطب نرم بود و آنچه خلاف این باشد ملتحم نشود و این نوعی از حجت خطابی ست و معول بر تجربه است و جرجانی گوید خلاف نیست که استخوان کودکان ملتحم میشود خاصةً اگر رگها نرم بود و جراحت کوچک باشد و اگر جراحت چیزی از جلد کم کند خلاف نیست که بدل آن باز نیاید لیکن بجای آن چیزی بیاید همچون جلد املس بی موی و اما رگهای باریک بسیار بود که شاخهای آن بالیده شود و بروید و بجای خود باز آید و در قانون و بعض شروح آن نوشته که بعضی اعضاست که تحمل جراحت نکند و چون جراحتی دران افتد ضرر عظیم کند و در اکثر قتل نماید و خلاص ازان بندرت بود و آن دماغ و گرده و مثانه و امعای دقاق ست و جراحت جگر نیز نازک بود لیکن بران سلامت بسیار تر ازان باشد که از جراحتهای اعضای مذکوره چون خفیف بود و اما دل بهیچ حال احتمال جراحت نکند و توقع سلامت با وجود حدوث جراحت دران نباشد و جراحت معده و امعای دقاق و حجاب اگر اندک بود صاحب او ازان شفا یابد و لیکن بدشواری و حجاب در صحت دشوار ترست و همچنین صحت معای صائم دشوار بود و اگر جراحت آن خارق باشد بنحویکه از جانبی بسوی مقابل آن نافذ شود صاحب او کمتر صحت یابد و اما امعای غلاظ در صحت سریعتر و در التحام سهلتر ست حتی که خروق آن به شود و گاهی انسان با وجود انخراق آن مدتی زنده ماند اگر ثفل که از موضع خرق خارج شود بسوی انفصال از بدن راه یابد و اما دماغ اگر جراحت او بسیار اندک بود صاحب او اکثر صحت یابد و اگر خارق نافذ تا بیکی از بطون باشد صحت ممکن نبود و اما جگر اگر خرق دران تا قطع رگ بزرگ رسد ممکن نیست که صاحب او صحت یابد و اما گرده پس التحام او مثل جگر بود لیکن التحام این دشوار ترست و چون خارق بود ملتحم نشود و قتل کند و اما آنچه ازین جراحات ریم کند و قرحه گردد آن دشوار تر صحت یابد از آنچه ریم نکند و چون با جراحتی که در شکم افتد تهوع یا فواق یا اسهال عارض شود مریض بسرعت هلاک گردد و اگر جراحت در مواضعی بود که اشتداد وجع و ورم دران واجب شود مثل سرهای عضله و اواخر آن و خصوصاً جاهای عصبانی ازان تا وقتیکه ورم حادث نشود آن دلالت کند بر آفت مستبطنه که بسوی آن مواد منصرف شده و برای جراحت فاصل نمانده و محمد اکبر مینویسید که اگر دل مجروح گردد مهلت ندهد و نشان جراحت او مرگ عاجل ست و دماغ نیز احتمال جراحت کمتر دارد و نشان جراحت آن اختلاط عقل ست و برآمدن بول بر جراحت مثانه و برآمدن براز بر جراحت روده دلالت کند و جراحت عصب و طرف عضله مخوف ست از تغیر رنگ و سقوط قوت و نبض بعد تواتر و صغر و غشی و اختلاط عقل و تشنج توان دانست و جراحت ژاژ که در پیش بود مخوف ست و خلاصی ازان کمتر متوقع و جراحت سینه که نافذ بود مخوف ست و نشان او خروج هواست ازانجا و جراحت حجاب مخوف ست و ضیق النفس خاصهٔ اوست و جراحت معده مخوف و برآمدن طعام لازم آنست و جراحتی که در غیر این اعضا افتد امید سلامت بیشتر دارد

علاج کلی جراحت

باید که آن را بمحافظت ببندند تا چیزی دران نیفتد و آن را چنان ببندند که بیکدیگر متصل شود و اگر متصل نشود بباید دوخت و اگر جراحت دو سه روز گذشته باشد باید که
از چیزی خشن آن را بخراشند تا خون از آن جاری شود بعد آن ببندند و اگر جراحت غائر باشد باید که کندر و صبر و انزروت و دم الاخوین سائیده بپاشند و اگر دران
چرک باشد ادویهٔ مذکوره را بعسل بسرشند و استعمال کنند و بینه کنند دران پر کنند و این مرهم از برای اندمال نظیر است بگیر زبان سگ و الاسیه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در ظرف
آهنین بریان کنند بعد آن برگ نیم را باریک سائیده قرص ساخته در روغن کنجد در ظرف آهنین بسوزانند و دور کنند بعد ازان سوخته زبان سگ را درین روغن کنجد انداخته بچوب نیم یا دستهٔ آهنین
خوب تر مخلوط کنند و در شیشه نگاه دارند و در روغن بودار نیز درین باب مجرب است و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و الم و فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج
این امراض کنند بعد آن علاج جراحت نمایند پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب و قطع عرق و کسر عظم جدا مسطور گردد و اگر
الم باشد باید که بتسکین الم از افیون و بزر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد برگ کاسنی سبز و برگ عنب الثعلب سبز و خطمی بروغن گاو و روغن بنفشه
ضماد نمایند و یا آله دور کنند و اگر نزف الدم باشد علاجش نیز جدا بیاید و صبر کندر دم الاخوین اقاقیا بکوبند و بپاشند **ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه** که التحام
و اندمال جراحت تازه کنند اندزیان که آن قبان مقابرست ذرور آن در التحام جراحات تازه مجرب سویدیست و اقماع انار ترش نیز مجرب و همچنین برگ بوصیر
و گل آن و کذا ذرور برادهٔ آبنوس مثل غبار سوده مجرب صحیح اوست و کذا خرخ املاء خشک آن بطریق ذرور و رطب آن بطریق ضماد مجرب و کذا پوست خیار سوده
و کذا شرب رب آن پنج درم مجرب اوست و نهادن مازو بشراب قابض سرشته و کذا عصی الراعی و کذا نیل هندی و کذا انزروت و کذا پیاز نرگس و کذا اقفر الیهود
و کذا کندر تنها و با موی سوخته و کذا اکلیل فیطوس و کذا برگ لبستان افروز و کذا حی العالم و کذا مغرهٔ عراقی و کذا گل مختوم و کذا گل ارمنی و کذا برگ خیار تازه و کذا جمار
نخل و کذا پرسیاوشان و کذا سورنجان و کذا زوفرا و کذا برگ چنبر و کذا پوست انار و کذا وسمه که آن برگ نیل ست و کذا شنگرف و کذا جنطیانای رومی و کذا خانهٔ
عنکبوت و کذا پنیر تازه بی نمک و بالای آن برگ انگور یا برگ چنار یا برگ کاهو بستن و کذا حنای مکی و کذا الذاق الذهب و کذا رخام سوخته و کذا اسفنج بشراب
کهنه تر کرده و کذا تخم کشنیز و کذا موی انسان سوخته بعسل سرشته و کذا برگ انگور سوخته و کذا عصارهٔ ام غیلان و کذا خستهٔ خرمای سوخته و کذا مر مکی و کذا لحم
حلزون و کندر و کذا شگوفهٔ حنا و کذا چقندر سوخته و کذا خاکستر ابریشم سوخته و کذا برگ خبازی تر و کذا لحم صدف سوده **و پاشیدن** بیخ کاکنج و کذا برگ کنار
و کذا پیاز نرگس خشک کرده سوده و کذا خزف تنور و کذا کف دریا و کذا خون شتر خشک کرده سوده و کذا دم الاخوین و کذا پوست درخت دلب سوخته و کذا ودع لعاب
آسیا آمیخته و کذا شیر چنبر خشک کرده باریک سوده و کذا سرگین نرگاو خشک کرده سائیده و کذا تخم فنجنکشت و برگ آن و کذا البقم و کذا ابوال الابل که دوائی ست از
عربی ... آرند و کذا تخم قرم و کذا شقائق النعمان ... و کذا اشنه و کذا برطانیر سوخته و کذا کردی خشک سوخته و کذا برگ حیری خشک کرده سوده و کذا برگ نخود سوخته
و کذا برگ امرود خشک کرده ... بر جراحت تازه ... التصاق نماید و خشک کند **دیگر** از مجربات حکیم علی تنکار بسایند و بر جراحت ... و بر هم آورده
ببندند که احتیاج به دوختن نشود و متصل شود خصوص که زخم تازه باشد و اگر زمانی بران گذشته باشد ... و خون جاری آمده باشد نیز استعمال کنند اما زخم را خراشیده
بعمل آرند **دیگر** برگ سبز کنار بوستانی کوفته بر جراحت ... زود پوست برویاند در جراحات و قروح ... خبیثه **دیگر** مجرب برای جراحت تازه ابریشم
شتر سوخته بپاشند و انگشت بلکه هر روز با آتش گرم کنند **دیگر** سنگ پشت بسوزند و خاکستر آن نگاهدارند و زخم را بروغن چرب کرده بپاشند در سه روز
آرام میشود **دیگر** پنیر که ... با قند سوخته و کذا برگ کنیر خشک کرده سوده و کذا سنگ جراحت سائیده و کذا پوست درخت سرس خشک کرده
سوده و کذا پر مرغ خانگی سوخته هر واحد بر جراحت پاشیدن زخم را خشک گرداند **دوائیکه** هرگاه خون زخم در شکم مانده باشد هر روز ... آب پز ...
دیگر مرهم ... از مجربات حکیمی که منقی و ملحم جراحت ست برگ مغیلان را باریک سفید بسایند و بر جراحت ... پاک شود
و ملتحم گردد **ذرور ملحم** که پاشیدن آن بر زخم ... قطع سیف و غیره که بفساد آمده باشد و التیام نیابد در ایام قلیل اصلاح دهد شنگرف انزروت
سفیداب قلعی مرداسنگ دم الاخوین باریک سوده اول چرک از زخم پاک نموده بران مرهم سفیداب بر پارچه مالیده چسپانند بعده وقتیکه مرهم جدا سازند
این ذرور بپاشند نافع ست و گاهی قیروطی از روغن ... ساخته عوض مرهم بکار می برند و بزودی التیام می نماید مجرب ست **نوع دیگر** از مجربات حکیم ...

گل ارزن زرد و کندر مکی مساوی کوفته بیخته بر زخم پاشند و در تحفه صبر زرد عوض زردچوبه و مرمکی ست و نوشته که از اسرار است و در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم الفعل و در اعتبار عجیب ست گوشت را سیر رویاند و جراحت تازه را التصاق میکند و خون بند مینماید کندر صبر انزروت دم الاخوین مساوی بسایند و بر جراحت پاشیده ببندند **ایضاً** مسیح گوید که این دوا را آزموده ایم ریشهای خبیثه را اسود وارد صبر مر انزروت هر یک یک جزو کندر دو جزو همه را بارها بسایند و به بیزند و وقت حاجت بپاشند **ذرور** اگر بر زخم بپاشند به شود زرد چوب دیودار بلد اصل السوس ترید مساوی کوفته بپاشند **مرهم** که در اقسام جراحت معمول ست رال گل هرمزی هر واحد یکدام توتیای سبز چهار سرخ روغن شیرین بقدر حاجت ادویه را همراه روغن کهرل نمایند تا بقوام مرهم آید **اقوال حذاق** شیخ میفرماید جراحت لحمیه خالی نیست از آنکه یا شق بسیط مستقیم باشد یا شق مدور یا ذی اضلاع یا شق مع نقصان چیزی از لحم و گاه غائر نافذ بود و گاهی مکشوف و برای هر واحد تدبیر ست و همه اقسام در حبس خون سائل اشتراک دارند و آنرا بابی جدا ساخته ایم و گاهی سیلان خون بقدر معتدل برای جراحت نافع بود ورم و بثری وجعی را منع کند و از افضل چیزهای در جراحات رعایت آن کنند منع کردن از تورم اوست بهر آنکه اگر ورم عارض نشود علاج جراحت ممکن بود و اگر انجا ورم باشد و یا در انجا رض و فسخ بود در خلال او با وجود جراحت خون مجتمع شود و اراده ورم و ریم کند درینصورت معالجه جراحت تا وقتیکه تدبیر آن نکنند و علاج ورم ننمایند ممکن نبود و اگر در رض خون بند نشود از تعجیل در تحلیل او چاره نباشد چون آنرا قدر معتد به و تمدید باشد و این با حالت ریم دران بود و تحلیل او بهر چیز حار لین باشد از آنچه معلوم ست و لهذا واجب آنست که اعانت سیلان خون کنند چون کم آید و اگر شق بسیط مستقیم باشد و از ان چیزی ساقط نشود در تدبیر آن بستن و ازان دهنیت و مائیت دور داشتن و منع از افتادن چیزی و موئی وغیره دران بعد حفظ مزاج عضو و جهد در عدم انجذاب بسوی عضو سوای خون طبیعی کفایت باشد و اگر شق عظیم باشد و اطراف او باهم ملاقی نشود بهر آنکه مستدیر متباعد یا مختلف شکل بود و ازان اندک لحم رفته باشد علاج آن دوختن ست و منع اجتماع رطوبت دران باستعمال مجففات رادعه و استعمال ملطفات که مذکور گردد و اگر غائر باشد بسا ست که بستن الصاق او نیز کند و در کشادن او احتیاج نشود و گاهی بکشادن او حاجت افتد اگر ممکن بود و این وقتی باشد که بستن او بر رباطیکه آنرا موثق گرداند نفع نکند و خصوصاً هنگامیکه بستن نیکو بر بیخ غور واقع نشود پس مواد بسوی آن بریزد بسبب ضعف او و بسبب درد که ازان چاره نیست و بسبب احوالیکه آنرا در باب قروح ذکر کنیم و اگر حاجت بکشادن آن افتد از نهادن مینه و مانند آن بر دهان او تا شق آن کند چاره نبود خصوصاً وقتیکه بستن بر بیخ واقع نگردد چنانچه گفتیم و یا انصباب او نضیج باشد که امکان انصباب ماده ردیه ازان نبات و یا دران استخوانی باشد ... بود ... و ریم ... دران ... بسیار دی شود و آن درین هنگام در حکم قروح باشد جراحات عالی گفته که جراحت محتاج بود بربط جامع برای هر دو لب او چون اراده التزاق و التحام باشد و اهرگاه محتاج بانبات لحم دران باشد احتیاج بدان نبود لیکن محتاج بود بکمر تبه رباطیکه از دهان او چرک بریزاند و مرتبه دیگر رباطیکه بقیه امساک ... و ارفان باشد و گفته سزاوار است که دهان جراح را امکانی باشد که چرک ازان دائم بطبع خود بریزد یا باین طور که شگاف انجا واقع شود و یا ازان شیکل متشکل گردانند مثلاً بدانکه هرگاه جراحت بسیاری را که غور او قریب زانو بود و دهان او دران بغیر آنکه او را دهنی دیگر باشد ... زانو سازم لیکن ران را باین طور نصب کرده که قعر مفوق بود و دهن با سفل پس بغیر شگاف در اسفل به شد و همچنین ساعد و کف وغیره را آنان ... نمودم که دهن همواره بسوی اسفل بود و نسبت فوق آن ... ام و گوییم که گاهی جراحت چنان واقع شود که بر طبیعه قطع تام و جدا کردن عضو واجب شود و اما هرگاه جراحت چنان باشد که لحم بسیار ازان منقطع شود احتیاج بمنبتات لحم افتد و دوائیکه خشک کند و منع نماید آنرا کفایت نباشد بلکه گاهی مجفف و مانع از ... آنکه رادع ماده کند که از انبات لحم گردد ضرر رساند و گاهی ... بسبب نقصان استخوان باشد بنوعیکه انبات او بتمامه ممکن نبود پس غور باقی ماند چنانکه گاهی اتفاق افتد که گوشت زیاده تر از واجب بروید و لحم زائد شود و واجب ست که بمراد انبات لحم در جراحت اقتصار بر ... نمایند ... محمود حسن ... موافق ... مع باشد و دوای منبت چنان بود که آنرا انبات لحم ممکن باشد ... دوای منبت نرویاند و بران قادر نبود و قوت او بدان وفا نکند چون بالکل منقطع شود بلکه مکان او لحم صلب بروید که مانند ... نروید و این حرف اشبه است که شعب آن پیدا شود و مثل گوشت بروید و از جراحات بعضی ذی خطر مثل جراحاتی واقع در اعصاب و اطراف عضلات و عنقریب در باب احوال عصب ذکر خواهیم کرد تابع او اعراض ردیه بود و آن ما سابق مذکور شد تابع او

تشنج مهلک در اغلب اوقات بود و چون تشنج در مثل این جراحات عصبیه افتد و علاج قبول نکند پس علاجش قطع عضو است و در حین در امعنی بودن بطلان فعل عضو ولیکن نا ممکن باشد تا خیر این علاج تشنج بچیزی دیگر غیر از قطع واجب بود و در مثل جراحت زانو گاهی محتاج گردد بنهادن تخته صلیبی و در اوام و قروح و جراحات آن استظهار بفصد و اسهال نمایند و منع التحام کنند تا آنکه تنقیه بالغ حاصل شود بعد آن بالتحام او پردازند

تعریف قوت ادویۂ منبت لحم و ملحمه و مدمله خاتمه و اکاله

دوای منبت لحم آنست که خون صحیح را منعقد لحم نماید پس واجب است که در آن تجفیف بسیار نبود بلکه بحد معتدل و نه جلای قوی بسیار باشد بلکه جلای اندک بود بقدر یکه چرک را بغیر سوزش جلا دهد و محتاج بقبض معتد به نباشد و ایضاً محتاج بود بآنکه او در حرارت و برودت بحسب احتیاج جراحت و قرحه در مزاج او بسوی آن باشد اگر آن مزاج از آن زائل شود محتاج بضد آن بقدر زوال او بود و اگر غیر زائل بزوال معتد به باشد بشاکل برای حار حار و برای بارد بارد بود و ایضاً رعایت تاثیر دوا در موضع کنند تا مقابله او کند اگر در اسارت مزاج افراط نماید و اما ادویۂ ملحمه آنست که میان دو متباعد جمع کند و محتاج بود بقبض کردن در هر دو سطح او پس میان هر دو الصاق نماید و بند او تیکه در جرح او است و اگر خون موجود بود و آن خون حاضر در جرح مکتفی حته در الصاق را تجفیف بیرون قبل از ریم کردن بخشند و آنرا این فعل ممکن نبود اگر با آن قوت تجفیف زیاده نباشد لیکن واجب است که جالی نبود بهر آنکه در جلا ضد غرض آنست و محتاج نیست با آنکه بسوی او ماده سیلان کند و منع سیلان آن ماده تجفیف میکند بلکه ملحمه محتاج بتجفیف قوی تر و اندک قبض باشد و مدمله خاتمه در حاجت بقبض شدید تر از آن هر دو است زیرا که این محتاج بود بتجفیف چیزیکه بالطبع در جفاف شدید تر باشد اعنی جلد و اما اکاله ناقصۂ لحم واجب است که بسیار شدید الجلا باشد

ادویۂ ملحمه جراحات

قوت این ادویه و موضع ایصال آنرا بیان نمودیم و شک نیست که ذرور از آن محتاج است بآنکه کمتر قوت از دوای متخذ با دهان و قیروطیات باشد و حاجت او با دهان و قیروطیات بسبب آنست که ادویۂ یابسه و خصوصاً آنچه مثل مرداسنگ باشد و سائر معدنیات بسوی قعر غوص نمیکنند و در مسام نفوذ نمینمایند پس هرگاه از آن قیروطی سازند آنرا البیلان روغن تا قعر رساند و این ادویۂ ملحمه معدنیات یا نباتات یا حیوانات باشد و آن از معدنیات مثل سفیداب بروغن مورد مسحوق است و از نباتات اوراق مثل برگ بلوط ضماداً و برگ بید و برگ کرنب و برگ درخت سیب و پوست بیخ آن و برگ نارنگ و گلنار در سرکه و قدری از شراب و خصوصاً چون بدان برگ شجر صنوبر ذکر و انثی و پوست بیخ آن آمیزند و برگ سرو و شاخهای آن و برگ فنطافلون بعسل و از صموغ علک البطم و خصوصاً از قرب اغصان کبیر و از ثمرات و حبوب جوز تازه سوده یا طبخ یا شراب جوشیده ببرگ حماض یا برگ چقندر یا کاهو یا امرود دشتی با وجود آنکه در تین منع است و جوز السرو سیر سوخته و غبار آسیا و سعتر سوخته خصوصاً برای مشایخ بار روغن گل و از گلها گل زعرور است و حشیشۂ ذنب الخیل خصوصاً در جراحت و از عظم یا لحم و از جراحات قریبه از عضلات و از حیوانات جغرات بسیار ترش ملصق جراحات عظیمه است و از مرکبات دوای یارد فیس و دهینه و دوای سقولاد فیس و دوای خلاف بشکل مشبح و مرهم کند است

ادویۂ مدمله و خاتمه جراحات وغیر آن

طبائع این ادویه دانسته اند و ایضاً بدانند که ذرور از آن واجب است که در قوت چیزی نباشد که در مرهم افتد و الآن لازم است دانستن این امر که استعمال ادویۂ مذکوره واجب نیست در وقتیکه سطح لحم صلب مع جلد مستوی شود و اما اگر لحم رطب بود واجب است استعمال آنها در آنچه اگر خشک گردد مستوی شود و این چیز نیست که بجد شناخته شود پس واجب است که استعمال کنند دوای مدمل را قبل از آنکه نبات لحم در جرح و حیکه در آن لحم بر وید با این مبالغ رسد بلکه واجب است که با این نوع باشد که خون خشک کند و فعل خود نماید طبیعت مقدار محتاج الیه رویاند مع بلوغ مدمل بغایت در اوان تا آنکه توافی هر دو فعل حاصل شود از لحم و جلد نو رسیده بقدر بدان سطح مجروح مستوی گردد پس اگر رعایت این نکنند ممکن است که اثر قرحه بلند تر از جلد گردد و لازم است که خاتم را در اول زمانیکه استعمال آن نمایند رطب استعمال کنند بعده آنرا خشک استعمال نمایند نزدیک آنکه مقاربت ختم کند و مرور او بر آن بطرف میل کند و آن ادویه مثل پوست شجر صنوبر بغیر قیروطی روغن گل و آس و رامک خشک و قیمولیا و سیر سوخته و قشور مس و دقاق کندر و مرداسنگ و قنطوریون دقیق و عروق حید است و استخوان و خربزه زند و

سوخته شدید الاندمال است و شب نیز و مازوی خام و برگ انجیر و آنکه بعزامل کنایت ازان رجل صحیح کرده چنانچه گویند مشابه است که بدان مراد شیشه
معروف به رجل الغراب باشد و سرگین سگ خورندهٔ استخوان و سرگین سوسمار الا آنکه این جالی تر از اول است پس محتاج بود تا آنکه کسر جلای این بقوابض کنند
و بیخ سوسن آسمانجونی و پوست بیخ جاوشیر و توتیا و از منبتات عجیبه در قروح حاره و جروح ستوره صندل و نیلوفر و صبر است و خصوصاً در ناحیهٔ مقعد و ذکر
و گاهی بعد ادویهٔ او زاج و قلقطار افتد و اگر چه این هر دو از جملهٔ اکالات گم کنندهٔ گوشت اند لیکن گاهی استعمال کنند در جراحت شدید الرطوبت و خصوصاً چون
بسوزند پس استعمال او کمتر از اکل او نباشد الا سیما چون مغسول کنند پس استعمال مائل تر گردد و اما زنگار و ادویهٔ شدید الاکل صلاحیت آن ندارند مگر بتدبیر
قوی و در بعض جراحات و قروح شدید الرطوبت و اما مس سوخته را چون بشویند آن در اندمال خوب است و هر گاه ارادهٔ ساختن مراهم کنند احتیاج بچیزی افتد
که آن قوی تر میان مندملات باشد مثل اقلیمیا و خصوصاً سوخته و قلقطار سوخته و مرتک و سفیداب و اقلیمیا را بسایند و بهتر آنست که بسوزند بعده بدان
قلقطار آمیزند و تسقیه بروغن آس بسرکه و شراب قابض کنند و گاهی بران زاج سوخته و گلنار و مازوی افزایند اگر جراحت و قرحه شدید الرطوبت بود
صفت مرهم کتان و این جید عجیب است بگیرند خرقهٔ کتان مغسول و بکوبند تا مثل سرمه گردد بعده بگیرند زیت قوی القبض یا روغن مورد و دران اندکی بازرد
انداخته بگدازند و دران خرقهٔ کوفته آمیخته ازان مرهم سازند که این عجیب است و مرهم اسود انبات لحم کند و چون اراده کنند که انبات او قوی گردد دران کندر و جاوشیر
و زراوند مجموع مساوی اجزا که مثل وزن اخلاط اربعهٔ آن باشد داخل کنند **صفت ذرور خفیف** بگیرند سفیداب و مرداسنگ یک یک جزو جرک رصاص و
و مازو هر واحد نصف جزو ذرور دیگر صدف سوخته دوازده درم انار که چکیده از درخت افتد و خشک گردد قلقدیس هر واحد بست و شش درم شاخ
گوزن سوخته قیشور اقلیمیا راتیانج اصل السوس هر واحد چهار درم دقاق کندر پوست درخت صنوبر هر واحد شش درم پوست انار سفیداب شب یمانی
هر واحد هشت درم مازو یک درم ذرور دیگر نوره استخوان سوخته مرداسنگ هر واحد دو درم کندر و صبر هر واحد سه درم انزروت یک درم مامیثا یک درم ذرور ساخته
استعمال نمایند دیگر گل سرخ سفیداب ارزیز گلنار بزر ورد شب یمانی مساوی ایضاً بیخ سوسن بیخ جاوشیر مساوی زراوند دو مثقال دقاق کندر
یک مثقال **صفت مرهم** برای جراحات ابدان مشایخ چوب بسوزند و ازان تیروطی بروغن گل یا روغن مورد بسفیداب ارزیز مرتب سازند

ادویهٔ منبت لحم در جروح و قروح

خاصیت ادویهٔ منبت لحم دوا و چگونه باید که در مزاج خود بود دانسته اند و واجب است استعمال آن هنگامیکه موضع از چرک و غیره پاک شده باشد و اگر
قاعدهٔ جراحت جز استخوان نباشد استخوان را پاک نمایند و بغایت خشک گردانند و دران تیرگی یا فساد نگذارند مگر بخراشند و نه رطوبت مگر خشک کنند
و خصوصاً در سر بهر آنکه ملاصق است استخوان و رطوبت او یکی از اسباب منع نبات لحم بالای آنست و چون حک کنند و خشن نمایند آنچه بسوی آن آید از ماده
که ازان گوشت پیدا شود انبات لحم کند و بدانند که گاهی دوائی گوشت را در بدنی یا عضوی برویاند و در دیگر نرویاند و این بهر آنست که گاهی در بدنی تجفیف نماید
و در بدن دیگر تجفیف نکند بحسب دو مزاج دو بدن و گاهی با فراط جلا در بدنی کند و در بدن دیگر زیاده نکند و ایضاً اصلا جلا نکند اگر آن دوا محتاج باندک تجفیف
و باندک جلا هر دو مقدر بحسب بدن غیر مطلقین باشد و تاثیر شئی مقدر مختلف بود در اشیائیکه متفق القدر در انفعال نباشند و هر مجفف که یبس او کمتر
از یبس بدنی باشد که علاج او بدان کرده شود آن نیز از انبات لحم قصر نماید بلکه واجبست که یابس تر ازان باشد و لهذا کندر انبات لحم نکند در ابدان یابسه که از
اعتدال در یبس تجاوز کرده باشند و تجربهٔ او اینست که بدان معلوم کرده شود آنچه از جفاف و وقوف و از نبات لحم به استمرار و از توسخ بود پس اگر تجفیف بینند که
با آن نخواهد رسید اندک ترطیب نمایند و اگر وسخ کند هر دو دوای یابس افزایند و دوای مستمر در انبات لحم را بر قوت او گذارند و ایضاً گاهی بعض ابدان را منبت
بعض ادویهٔ غیر منطوق بعلت آن بود فلهذا واجبست که ادویهٔ مختلف ضعیف و قوی مخلوط سازند و اما استعمال مراهم و حاجت بسوی آنها دانسته اند
و واجب نیست که از دوا اقتصار کنند بر تجفیف و ترطیب بلکه رعایت حرارت و برودت بحسب آنکه ذکر او سابق کرده ایم باید کرد الا مع مراعات
مقایسه میان حال قرحه و حال مزاج بدن زیرا که گاهی بدن رطب بود و قرحه یابس و گاهی بدن یابس باشد و قرحه رطب و گاهی هر دو رطب بود و گاهی هر دو

یابس بود اول استعمال کنند آنچه ضعیف تر باشد مثل کندر و آرد باقلا و آرد جو و مانند آن و اگر بدن خشک و قرحه بسیار تر بود احتیاج بادویه شدید التجفیف باشد
بقیاس ادویه منبت لحم مثل زراوند و بیخ جاوشیر و زاج سوخته و در باقی حاجت بمتوسطات افتد چون ایرسا و آرد ترمس و گاهی چنان اتفاق افتد که در بعضی
ادویه چیزی از خصال باشد که بدان ادویه منبت لحم از تجفیف و جلا محتاج بود و لیکن مفرط باشد پس بسبب تجفیف شدید حابس حرکت و مانع ماده و بسبب
فرط جلای خود آکال گردد و هرگاه با آن دیگر چیزیکه مضاد آن بود مخلوط کنند آنرا بشکنند و تعدیل او نمایند پس منبت شود مثل زنگار که اگر با آن زیت و موم آمیزند آن
هر دو ترطیب عضو و توسیخ او کنند هر دو متفاوت است بتجفیف و بشدت جلای او نمایند و مدمل گردد و لازم است که زنگار یکجزو از ده جزو موم و روغن باشد اگر در ابدان
یابس تر استعمال کنند یکجزو از نه جزو و از ده جزو اگر در ابدان رطب تر بعمل آرند و واجب است که درین دوا نیز امتحان مذکور نمایند و مشایخ محتاج بودند بادویه که دران
حرارت بیشتر و جذب قوی تر بود و دران مثل زفت و کندر و آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه و بیخ سوسن و زراوند و اقلیمیا و حشیش جاوشیر افتد
و هرگاه دوائی از نفع باز ماند بسوی دیگری مائل شوند و هرگاه دشوار گردد معالجه بچیزی نمایند که او خاص بقروح است

ربط جراحات

جالینوس گفته واجبست که شق کنند موضعی را از آن که شدید تر و در نتو و رقیق تر باشد و شگاف بناحیه واجب گردد که سیلان ریم از آن بسوی اسفل ممکن
باشد و در شگاف رعایت چینها و شکنهای عضو کنند بوجهیکه در باب جراح ذکر کرده ایم مگر در جائیکه استثنای او نموده شد و اما در کنج ران و بغل باید شگاف
مع جلد در طبع جاری شود بعد از آن بران مجففات بغیر لذع باید نهاد و دقاق کندر دران افضل از کندر است زیراکه او در قبض شدید تر است و صواب در
علاج جراحات آنست که چون بشگافند آب نزدیک او نبرند و اگر چاره نباشد و مریض از غسل صبر نکند باید که جراحت را زیر مراهم موافقه در گیرند و باز
پارچه مبلول بروغن چنان بپوشند که میان آب غسل و میان جراحت حائل گردد و یا درین بچیزی از حیلهای ممکنه حیله سازند

کیفیت ربط جراحات

اما جرح و شق ظاهر را هرگاه اراده کنند که شق این شق ملتحم گردد لزوم او به بستن نمایند و ابتدا در ربط او از دو سر کنند نه از دیگر روابط پس اگر بزرگ باشد احتیاج
لزوم او بر رفادهای مثلث افتد و اگر موضع ممتلی باشد احتیاج بدوختن نیز شود و در فائده مثلثه در جمع لب جرح بهتر از مربع است و وضع رفادهای مثلث برین
مثال بود که شق خط مستقیم میان دو مثلث باشد و هر دو رفاده مثلث یکی آ و دیگر ج بود و هر دو را بنهند بر شکلی که ببینند و هرگاه آن موضع را بر بندند رباط از دو
واقع شود لبستن رباط بر موضع شق شدید تر از آن بود که از مربع باشد و جائز نیست در بستن قروح رباط غیر دو سر و این رفائد مثلثه و شکل بستن رفادهاست
و نهادن او بر جراحت اینچنین باشد و در کتاب حیلة البرء گفته که مردی را در پای جراحت بود و غور او قریب
کنج ران کودهن او قریب زانو بود و آنرا بلا ربط بساختیم باین طور که زیر زانوی او تکیه نهادیم و بنوعی آنرا نصب کردیم که دهن آن منصوب بسهولت گردید
و همچنین بجرحیکه در ساق و ساعد بود عمل کردیم پس همه بسهولت به شدند و جراحات که هر دو لب آن جدا و متباعد باشد محتاج بود بجمع کردن برباطیکه
میان هر دو لب آن جمع کند مگر آنکه بران از این درد شود و یا ورم باشد و بدین سبب درد کند و اگرچه برفق بود و یا عضله بود که در عرض بریده باشد پس
دران هنگام جمع نکنند بلکه در وسط او فتیله نهند بسبب این خوف که جلد ملتحم گردد و عضله غیر ملتحم باقی ماند و جالینوس گفته که همچنین اگر سر او شق کنیم میان
هر دو لب او چیزیکه آنرا بر سازد بنهیم و گاهی جلد لبها بسوی داخل قرحه منقبض شود و درین هنگام محتاج بود برباطیکه آنرا بسوی خارج جذب کند
پس اگر جراحت در طول افتد محکم بستن او کفایت باشد و اگر در عرض بود محتاج بدوختن باشد و بقدر غور جرح بود غور دوختن اولی از زیادتی تشریح و گفته
که گاهی مضطر میشویم بزیاده کردن وسعت جراحت چون تنگ باشد و خوف کنیم بسبب غور آن که اعلای آن ملتحم شود و قعر آن التحام نیابد و یا عضو مجروح
در وقت جراحت بر شکلی بود که چون باستوای خود عود کند ممکن نبود که از ان ریم بسیلان کند و نه دوا دران داخل شود و اگر بسوی شکل او هنگام مجروح شدن
باز آرند هیجان کند پس مضطر شویم که شق موافق کنیم و بباشند برین جمله که آنچه از جراحات در عرض عضله افتد آن اولی بود تا آنکه متباعد هر دو لب آن شدید تر باشد ظاهرا مستقصا

درجمع هر دو لب احتیاج زیاده بود وگاهی بازدوختن واستعمال رفادهای مثلث چاره نباشد وخصوصاً اگر گوشت نقصان یافته شود وجراحت قیح [illegible] علاج سخت این باشد

تدبیر جراحات ذی اورام واوجاع

مثال این جراحات محتاج برفق بود واعتقاد دارند که جراحت البته مندمل نشود تا ورم ساکن نگردد واین حاصل نشود مگر بدوائیکه در آن تجفیف وتبرید در ابتدا وارخا بعد ازان بود وبالجمله درین علاج اورام استعمال نمایند وازانچه بدین خاص ست مع عموم نفع او در هر عضو از سر تا قدم اینست که بگیرند انار شیرین ودر شراب عفص بپزند بر موضع بدان ضماد کنند **صاحب کامل** گوید که ما اوّلا ابتدا میکنیم بعلاج جراحات بسیطه پس گوئیم که هرگاه جراحت یک شق بغیر غور باشد وآن تازه بخون خود بود علاجش آنست که هر دو لب او را ضم وجمع کنند ومیان هر دو لب از وقوع چیزی غریب مثل غبار وموی وروغن حذر نمایند وچهار رفاده آنرا بربندند باین طور که دو رفاده بر هر دو پهلوی جرح از هر جانب یکی ودو رفاده از فوق واسفل نهاده بربندند پس اگر هر دو لب جرح بسوی دراب او بکشاید باید ابتدا به بستن از هر دو طرف کنند تا بسوی وسط آنرا باز آرد واگر یک لب او بیک جانب افتد باید که ابتدا به بستن از همان جانب کنند که لب بدان سو میل کرده تا بسوی لب دیگر باز آید واگر هر دو لب مجتمع ومنضم نشوند باید که بدوزند واکثر حاجت بدوختن هنگام وقوع جراحت در عرض بدن بود وهرگاه جراحت گرم شود بر رفادها صندل سوده خشک نهند وبر موضع بگل سرخ وصندلین وآب کاسنی وآب کشنیز تازه ومانند آن از اشیائیکه منع انصباب مواد کنند طلا نمایند واما هرگاه جراحت را روز دوم یا سوم یابند وآن هنوز ریم نکرده باشد باید که هر دو لب او را بسوی عریض بخارند تا آنکه خون آید بعد آن جمع کنند وبر آن رفادها بطوریکه مذکور شد بنهند وگاهی این جراحت یعنی بسیط به بستن صرف به شود از روز اول تا سه روز بغیر آنکه احتیاج به دوا شود واگر جراحت بزرگ بغیر غور باشد باید که بر آن این ذرور بپاشند **صفت آن** عنزروت دو درم صبر یکدرم افیون وشیاف مامیثا هر واحد یکدرم مر ودم الاخوین هر واحد نیم درم زعفران یکدانگ این ادویه را کوفته بیخته وقت حاجت استعمال کنند واگر جراحت غائر بود وازان چیزی از گوشت ساقط شده باشد انضمام اجزای او بقعر ممکن نبود زیراکه بقای فضا در آن لابدست وآن فضا محتاج بامتلای لحم بود واین بادویه باشد که با آن یبس وجلا بود تا یبس او رطوبت مجتمعه در قرحه را که منع انبات لحم میکند خشک کند وجلای او چرکی را که در آن باشد پاک کند واین بهر آنست که هر قرحه را لابدست که در آن رطوبت وچرک مجتمع شود زیراکه فضلاتیکه در اعضا جمع میشود آن فضله غذای اوست که انچه طبیعت آنرا دفع کند وآنرا از مسام بسوی جلد بیرون نماید پس انچه ازان لطیف بود فاشی گردد وبخروج غیر محسوس خارج شود وانچه غلیظ باشد ازان چرک شود که بر جلد بود واین هر دو فضله در قرحه باقی مانند بسبب ضعف عضو از اخراج آنها ولهذا قرحه در علاج خود بادویه محتاج بود که تجفیف وجلا هر دو کنند اما تجفیف بسبب زرداب واما جلا وغسل بسبب چرک وسزاوار نیست که دوا شدید التجفیف باشد تا قرحه را ضعیف نکند واز انبات لحم آنرا منع کند لیکن میباید که تجفیف دوا بمقداری باشد که در قرحه زرداب وچرک باشد وآنچه این فعل کند کندر وصبر وزراوند وبیخ سوسن آسمانجونی واقلیمیای نقره وتوتیای کرمانی ست مساوی چون باریک ساییده در قرحه بپاشند واگر رطوبت وچرک در قرحه بسیار باشد باید که این ادویه را بعسل بسرشند ومثل مرهم سازند وبر پارچه کتان طلا ساخته بر جراحات لزوم نمایند وآنچه درین باب نفع کند این دواست **صفت آن** بگیرند صبر وکندر وعنزروت ودم الاخوین مساوی وباریک ساخته در جراحت بپاشند که این رطوبت را از قرحه فانی کند وگوشت برویاند واین مرهم در انبات لحم بسیار نافع ست **صفت آن** مرداسنگ باریک سوده یک اوقیه گرفته بران ربع رطل زیت انفاق انداخته بپزند وحرکت دهند تا منحل گردد وبعده بران عنزروت وکندر وبیخ سوسن آسمانجونی هر واحد دو درم باریک ساییده اندازند وحل کنند تا غلیظ گردد واستعمال نمایند وانچه بدان انتفاع یابند مرهم باسیلیقون ست چون فصل تابستان شدید الحرارة نباشد واگر قرحه غائر بود ودهن او فراخ نباشد باید که بر دهن جراحت پنبه کهنه وروغن گل [illegible] ودران عسل داخل کنند ویا دران ادویه منبت لحم بر راقه رسانند واگر دهن جراحت فراخ بود وآن غائر باشد [illegible] ضم کنند وبربندند لیکن شدیدتر لفائف او بر باطن نزد غور جراحت باشد وارخای آن نزد دهن او بود تا [illegible] بسوی دهن جراحت باشد وازان خارج شود ومضرور ابر شکلی دارند که دهن جراحت باسفل مائل گردد

تا زرداب ازان سیلان کند و اگر این در عضوی ممکن نبود و از جراحت زرداب بسیار آید چون آنرا از اسفل بسوی فوق فم جرح غمز کنند پس عمود لبلاب گشت کنند جراحت را از اسفل موضع عضو نزد نهایت غور بشگافند تا ریم و زرداب ازان موضع سائل شود و اگر بشگافت تا حد موضع صحیح بکشایند بعد ازان علاج کنند صواب تر باشد و همچنین امر در علاج اورامیکه دران ماده حاصل شود جاری میگردد چون بشگافند آنچه دران از خون فاسد و ریم و دردی ذخیره بود خارج کنند و پاک نمایند پس علاجش بمنزلهٔ علاج جراحات غائر بود و آن اینست که از پنبهٔ کهنه خوب پر کنند تا آنکه موضعی خالی نگذارند این در اول روز کنند بعد صبح بسوی آن نگاه کنند اگر پاک گردد در روغن گل یا پنبهٔ کهنه لازم گیرند و اگر غیر پاک بود در روغن گاو کهنه و پنبهٔ کهنه لزوم نمایند و بدان چندان پر کنند که در جمیع تقعیرات او برسد که این تنقیهٔ قرحه کند و آنچه دران بود آنرا بخورد و آنچه درین تدبیر انتقاع یابند اینست که جراحت را بعد شگاف بشویند و آنچه از ان باشد بیرون آیند بسرکه و شراب هر واحد ممزوج بماء العسل که این تخفیف و تنقیهٔ جراحت کند و او این فعل بهر قرحه کند که دران زرداب باشد و تنقیهٔ آن کند بعد ازان نظر کنند اگر قرحه از زرداب و چرک پاک شده باشد و از تپ و سائر اعراضیکه تابع قروح بود سلیم باشد یک روز لزوم پنبهٔ کهنه نمایند تا نشف کند و یکروز مرهم اسود معروف بباسلیقون که این انبات لحم کند و فعل نیک کند و از آنچه گوشت را برویاند شقائق النعمان است چون بسوزند و جراحت بدان پر کنند و فراسیون را چون بکوبند و بعسل سرشته بر جراحت مثل مرهم لزوم نمایند گوشت بروید و بسطح جلد برابر گردد پس باید که ادویهٔ مدمل ختم استعمال نمایند و این ادویه باید که خشک تر از ادویهٔ باشد که بدان علاج قرحه در انبات لحم کنند ولهذا اکثر ادویهٔ مدمله قابض بود مثل مازو و شب و پوست انار و گاهی این فعل ادویهٔ حادّه کنند چون ازان اندک استعمال کنند و از انجمله اینست که بگیرند اشنان فارسی یکجزو و اشخار نیم جزو و زنگار ربع جزو و باریک ساییده بر قرحه صبح و شام اندکی ازان بپاشند و هر روز یکبار پاک کنند و بران اندک دوا نهند و یا بگیرند مرداسنگ و برگ سوسن و هلیله و مازو هر واحد یکجزو پوست انار و عروق هر واحد نیم جزو و همه را باریک ساخته بر قرحه بپاشند دیگر صبر و عروق و گلنار و مازو و مر هر واحد یکجزو باریک ساییده بر قرحه بپاشند و علاج جراحات مرکبه در علاج قروح مسطور گردد جرجانی گوید که اگر جراحت شگاف راست و هموار بود و از گوشت انجا رفته باشد آنرا زود خشک ببندند و از طعامها و شیرینیها که خون در بدن زیاده کند پرهیز باید کرد تا جراحت التیام پذیرد و درست شود و بجز بستن بعلاجی دیگر حاجت نیاید و تدبیرهای دیگر که بجهت بازداشتن ورم باید کرد آنست که خرقه را بگلاب و سرکه تر کنند و بر گرد جراحت نهند و درین باب هیچ دوای نافعتر از انار میخوش که بشراب قابض پخته باشند نیست آنرا بگیرند و ضماد کنند آماس را باز دارد و اورامیکه از جراحت بود آنرا زیر سود مند بود و منفعت این تدبیرها آن وقت ظاهر شود که نظر کنند اگر فصد واجب گردد اول فصد کنند و خون بجانب مخالف کشند و اندک کم کنند و اگر مسهل مناسب بود بدهند و همه جراحتهای تازه را خشک ببندند و روز یا سه روز بسته دارند تا خون بکشاید و اگر بکشاید باز ببندند یکروز یا دو روز دیگر بسته دارند تا محکم شود صواب تر باشد و اگر جراحت ناهموار باشد و بر غور او بند نیفتد باشد که حاجت آید که آنرا بشگافند پس علاج کنند و اگر اینچنین جراحت کهنه باشد علاج آن علاج قرحه باشد و باشد که جراحت عظیم بود و عضو مجروح را بدین واجب گردد و اگر جراحت غائر بود و سر او تنگ باشد از بسته شدن سر او احتیاط کنند تا ریم در قعر او جمع نشود و این چنان بود که پارهٔ پنبهٔ کهنه بروغن گل یا بروغن زیت تر کنند و بر سر جراحت نهند و ادویهٔ رویانندهٔ گوشت و مراهم که علاج بدان میکنند بفتیله فرو نهند و هر روز فتیلهٔ کوچک تر از سابق نهند و پنبهٔ کهنه بروغن گاو تر کرده بر سر آن نهند اما اگر جراحت بر گوشت بود ادویه ازین جنس باید کرد برگ صنوبر در سرکه ممزوج یا در شراب پخته و مازو و سبز و پوست انار و اقلیمیای مغسول و بار تنگ خشک کرده و شادنج عدسی هر یک تنها یا آمیخته جراحتهای کوچک را گوشت برویاند و درست کنند و بر بالای این ادویه و گرداگرد جراحت برگ حماض و برگ کاهو و برگ عوسج و برگ علیق باید نهادن و اگر جراحت بزرگ بود پنیر تر سودمند بود و پنیریکه از ماست گرفته باشند نافع بود **گیلانی** گوید اعضائیکه قبول انجبار حقیقی کند غرض در علاج او حصول اتصال حقیقی ست در اجزائی که اتصال او تفرق نماید و این بچهار امر تمام شود **یکی** جمع چیزیکه متفرق گردد پس اگر این بدست سهل نبود احتیاج بدوختن شود یا قطع جلد زائد یا انبات لحم و مانند آن از آنچه در اجتماع این اجزا ازان چاره نباشد **دوم** حفظ این مجتمع تا مدتی که دران اتصال تمام شود و این بسکون و بستن بود چه حرکت مفرق ست و گاهی بستن ترک میکنند در تدبیر بعض جراحات غائره بجهت آنکه بستن درد یا انصباب خون بموضعی کند که ضرر او بیشتر بود چون ماده بسوی آن بریزد و درین هنگام جراحت را

گوشت گذارند لیکن از نهادن پنبه و مانند آن برآن چاره نباشد سوم منع از وقوع شی غریب میان هر دو جزو و آن غریب آب باشد یا روغن یا مو یا خون و مانند آن که آنجا بود و لهذا در علاج جمیع جراحات قطع سیلان واجبست و این قطع گاهی در ابتدا واجب گردد چون خون صاف یا مریض سخت ضعیف بود که بران از سیلان خون خوف سقوط قوت باشد و گاهی از اول امر واجب نشود بلکه سائل گردانند بقدریکه ازان از حدوث ورم ایمن گردند اگر خوف حدوث آن باشد و قوت متحمل سیلان آنقدر باشد چهارم حفظ طبیعت آن عضو را باعتدال آن و از آنچه در حفظ طبیعت آن عضو بدان احتیاج افتد تنقیه بدنست تا در آنجا فضول نشود که بسوی موضع تفرق بسبب ضعف او مندفع گردد و اما امر غذا پس بدان لابدست از اعتبار چهار امر یکی آنکه قلیل التغذیه باشد مثل مزورات و دوم آنکه دران قوت مقاومت برای مزاج حاصل بود سوم آنکه ملین طبع باشد و چهارم آنکه کم ترش یا بی ترشی بود و در جراحات باید که از آب محافظت نمایند و همچنین از هوای سرد و گذارند روغن حاره و بارد لیکن گاهی بروغن گرم کرده حاجت افتد بنا بر تسکین درد و تسئیل دواء و ترقیق آن تا بقعر جراحت رسد و درین وقت باید که تسکین نمایند بتکمید از خرقه گرم کرده یا بزیت نیم گرم و غیر آن از روغنها و برای قیروطی بزیت انفاق یا بروغن آس و روغن گل با اندکی فرفیون نهند و یا بران علک البطم یا اندک زیت پاشند این ست آنچه اطبا گفته اند و اما روغن مرکب که ما نسخه آن نوشته ایم و آنرا بروغن دیودار مسمی ساخته ایم آن روغنی ست که عدیل او نیست در اصلاح جراحات چه هر دوا و مرهم که در باب اصلاح جراحات تام المنفعت باشد منفعت این روغن بسیار زیاده تر ازان بود باین وجه که آنچه دوای مذکور در هفته عمل کند این روغن در یک شب آن عمل کند و بر خلقی کثیر تجربه آن کرده ایم و دوائی قریب بنفع او نیست مگر مرهم جدوار که نسخه آن نیز ما نوشته ایم و مفردات ادویه این هر دو قریب یکدیگرانند و بدانکه اگر طبیب را بصیرت در صناعت او باشد و برین هر دو دوای مذکور ظفر یابد محتاج پرهیز و قرب آب از جراحت و ترک استحمام نشود اما اولا بهر آنکه این هر دو موافق ترین ادویه ایست که در جراحات استعمال نمایند پس میباید که بعد شگافتن جراحت نیز اینها را بر نمایند و مرهم موافق تر بود زیراکه با آن آب حمام ضرر نکند و این هر دو دوا در جراحت غیر کهنه بعدیل ست و اگرچه نفع آنها در کهنه نیز بسیارست مگر آنکه عضو مشرف بتاکل باشد که دران هنگام این هر دو دوا استعمال نباید کرد تا آنکه گوشت بمراهم حاده مثل مرهم زنگار و مثل مرهم رسل زائل شود و اما ثانیا بهر آنکه جراحات باین هر دو دوا مندمل میشود قبل از آنکه مریض بر ترک حمام صبر نکند بهر آنکه این دو دوا ادمال جراحات میکنند و سوای ازین روغن و مرهم مذکور چون بر جراحات استعمال کنند و آن تازه بود و زمانه بسیار بران نگذشته باشد این هر دو جراحات را از تورم و از تغیر رنگ او باز دارد و اما اگر در جراحت ورم حادث شود ایضا آن هر دو نافع بود و اگر گرم کنند و بران استعمال نمایند و انفع از هر دو ادویه مفرده اینهاست چون جمع کنند و بار یک سازند و جراحت را بنحوی گرم نمایند پس بران بپاشند و بر بندند که این ورم را دور کند و رطوبات او را نشف نماید و اگر دران آب یا رطوبتی دیگر داخل شده باشد نشف و تخفیف او کند و با وجود این هر دو حاجت بدیگر دوا نشود و از آس یا دار ندکر روغن دیودار و مرهم جدوار که از تالیفات ماست از بهترین ادویه مستعمله است برای التحام جراحات و ادمال و ختم آنها و منع سیلان خون ازان و منع ریم و منع ورم و ازاله آن و غیر ذلک درین هر دو غنا از غیر آنهاست **انطاکی** گوید که جراحت اگر بسیط باشد خالی عضو از عوارض مثل اورام و انصباب مواد بر او پس اگر تازه باشد در علاج او کفایت کند باز آوردن اطراف او بنوعیکه برابر ملتقی شود و آنرا بدو یا سه رفاده بربندند و رباط دو سر متوسط بندند و اگر بعد از ... نمای از عوارض ... بتدبیر ... جراحت افزایند تا تازه گردد و بالتحام هر دو طرف آن جهد نمایند که مقعر او نیز ملتحم گردد و اگر التحام او برباط ممکن نبود چنانچه در عرض واقع شود بسوزن بدوزند و هرگاه تقعیر او از التحام بسبب غور او ممتنع گردد از اسفل ببندند و دران آنچه معد ... بر دم راسنگ و دم الاخوین و مر ... کنند بپاشند و اگر جراحت مرکب باشد علاج عوارض با وجود آن کنند پس نزلات و اورام ... آب کاسنی ... کنند و در زمانه انتشار ادمال از تناول چیزیکه مولد خون بسیار باشد مثل گوشت و شیرینی منع نمایند مگر با یبوست و هرگاه ... غلبه کند ... مثل خربزه و شیر بخورد و یا مائل بتیرگی شود پس مثل باقلا خورد و اگر سرخی باشد مثل لحم البقر و یا سرخی رقیق شود ... در مثل این جراحت و مثل صدیب شود و حیله کنند در آنچه زرداب و نیم دران پیدا کند باین طور که ربط او از اسفل محکم کنند و از نزد دهن او

سست نمایند و تعلیق عضو کنند اگر دهن جراحت از اسفل صالح نباشد بنحوی که تعلیق اسفل گردد بعد ازان در تنقیه مثل شکر و زنگار جند شایند و در بیان بوده

تجربه کردیم و آنرا حبیبة الفصل سریع النجاة یافتیم و جراحت را احیانا شیمن صندل خشک خالی نگذارند حتی که چون در تضمیدهای خشک کنند تقویت او به برگ سوسن مازو و گلنار

و طلیها و اشق و سندروس واجب گردد و اگر بار یم باشد تعاید خصراوی مع انچه مذکور شد باید کرد و نزد فرط مواد مذکورات خشک بپاشند و الا مثل عسل و ترنجبین

قبض و تنقیه کنند مثل زیت انفاق و روغن مورد کنند و یا در آن مثل استخوان باشد بران چیزی که آنرا قوت جذب او باشد مثل روغن عطاس و زراوند دحرج

و کندر و اندک زنگار و عسل بنهند و آنانچه اصلاح جراحت و انبات لحم او کنند اینست که مرداسنگ را یکبار در سرکه و دیگر بار بروغن گل خوب بسایند بعده مرهم

نمایند پس سفیداب افزایند و استعمال کنند و آنانچه بسرعت صحت بخشند تنقیه مواد و اجزای غریبه و حرکت بعض است اگر ممکن بود و الا ادویه سابقه از مراهم

و ذرور و گاهی جراحت بعید بود و ریم کنند و محتاج بشگافتن از اسفل غور گردد تا پاک کردن آن آسان شود پس درین هنگام مبادرت بسوی آن نمایند اگر

قرب مفصل و عظام باشد تا آنرا فاسد نکنند و الا مهلت دهند تا آنکه نضج یابد زیرا که شگافتن در همین قبل نضج فساد عظیم است و گاهی غور بنوعی باشد که

شگاف آنجا نرسد پس ادویه حاده بکار برند و هرگاه صحت ممتنع گردد و سیلان زرداب زیاده شود در جراحت استخوان فاسد باشد که کشادن او و خاریدن او

واجب بود و اینست علاج جراحت اگر در عضو ظاهر باشد و اما در جراحات اعضای باطن بسبب عسر البرء بسبب دیگر کنند مثل بودن عضو عصبی چه عصب عسیر القبول

برای التحام است و یا متحرک مثل حجاب صدر چه حرکت نیز منع التحام کند و یا مر و مقر اخلاط لذاعه باشد مثل روده صائم و حاصل اینست که جروح باطنی

قلیل البرء است و گاهی حاجت ادما نماید در علاج جروح بقصد جانب مخالف چنانچه اگر ماده کثیر بود و ورم و درد اشتداد نماید تا ازان میل کند و تسکین او

نماید سبب آنکه عنایت بدین اولی از عنایت بجرح و اندمال است **ایضا** مؤلف او مینویسد که در جراحت غائره حادثه اگر غور او مثل اعالی او بستن اتفاق افتد

بچیزی که قطع خون کند مثل کندر و صبر و مر و دم الاخوین و اقاقیا و انزروت و کندر بپاشند و گرداگرد او میان رفاید مرجان و گل سرخ و صندل سوده پاشند

و اگر با ورم بود با آب کشنیز و کاسنی استعمال کنند و اگر در فضای او رطوبات و بخار پیدا شود ازاله او با پنبه و ذرور سابق ممزوج بزراوند و توتیا و اقلیمیا

فضه و امیسا کنند و انچه قریب غور باشد آنرا بتدریج ببندند و جائیکه ازان زرداب سائل شود آنرا بگذارند بعده علاج مثل قروح نمایند پس باید که از پنبه پاک کنند

پاک کنند بعد آن مراهم مدمله مثل باسلیقون و داخلیون نهند بعده انچه ختم آن نماید مثل مازو و جوز السرو و عروق و برگ سوس و گلنار و مرداسنگ و طلیه

و سندروس و اطیان و مرتک و ابریشم سوخته و زفت و مانند آن بکار برند و هرگاه نوعی از جراحت با چیزی از خلل در مزاج مرکب شود تعدیل به تنقیه کنند و گاهی

عقب جراحت فصد واجب گردد اگر ازان مانع نبود و اگر آنجا ضربان باشد تسکین او بتکمید مثل انار شیرین مطبوخ در شراب کنند و هرگاه چیزی متعفن شود

و منع مدمال کنند ازاله او بمثل مرهم زنگار کنند پس اگر بزرگ شود و آهن دور نمایند و اگر استخوان باشد بخراشند و هرگاه حبس خون متعذر گردد سیر سوده پر کرده

پر کنند بعده مازوی مطبوخ در شراب یا مصطکی در سرکه و کذا نسج عنکبوت و غبار آسیا و انچه التحام جروح بزودی نماید پوست بیضه و سعد و اقماع رمان

و طباشیر و سداب سوده است و از مجربات اینست که شب و کافور و صبر در آب گندنا و زیت کهنه حل کنند و بدان ادویه جروح بسرشند که این به کنند

و با وجود این همه حفظ مریض از گرمی و سردی مفرط و از انچه مولد خون باشد مثل گوشت و حلوا و جدت ماده افزاید مثل پیاز و سیر باید کرد و لابد است از تفقد

حال جراحت چون قرحه شود که آیا از سوء مزاج است پس اصلاح او کنند چنانچه اگر تیره رصاصی نماید سودا پیدا شده باشد یا مع نفخ باشد و گوشت تیز خورده باشد

و اگر بسیار سرخ و با التهاب بود خون غلبه کرده باشد یا مولدات او خورده باشد و علی هذا القیاس **مؤلف زهر** گوید که اگر جراحت ... باشد و انبات لحم نماید بدانچه از ترنج

لته گذشت و اگر چرک بسیار شود جالیات مثل صبر و کندر و زراوند و ایرسا و شکر بعده مدملات از مراهم و غیره بکار برند مرهم مجرب دافع ورم جراحت و منقی آن آرد گندم زرد تی یک

روغن گل یا روغن گاو هر واحد بقدر مناسب **فی رود عجیب** مجفف جراحات و قروح و مسکن درد اسرنج القاء ... هر واحد یک جزو قاقله صغار دو جزو ذرور درخشک کنند که در زخمستان گذشت

ان مجفف ملحم بسرعت است و مجرب و از مجربات این روغن نشیخ صنعانست برای اقسام جروح سیما تازه و قروح و ناصور **صفت آن** اصل السوس نیم و دار هو چینیه نیم

مغیلان زرد چوب هر واحد چهار صد مثقال روغن چراغ که از پنبه دانه یا تخم کتان ... روغن صد مثقال در آب سه من تر کرده بر آتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود در اسیقولان

کار از اسرار مجربست جراحات عرضیه را بسرعت اندمال نماید و سلع را تحلیل کند گل ارمنی گل سرخ هر یک صد و ثلث مثقال جفت بلوط یکمثقال قرص اقاقیا یکنیم درم کندر دوده درم گلنار سه مثقال و بتجربه رسیده که شادنج گوشت زائد را بخورد و صحیح را برویاند و برای جراحت عمیقه زراوند طویل و کرسنه بعسل مجربست و برای قروح خبیثه و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن کافور با ادویه مناسبه مجربست و علاج جراحات اسلحه مسمومه جذب سم ست با ادویه جاذبه که در سموم مذکور شد بیاید و منع اندمال آن و شرب بنفاذ زهر و زدور و مقناطیس عجیبست و شستن آن بآب خاکستر چوب انجیر و نمک و نهادن محاجم و ماهی شگافته یا ماکیان نافع ست

علاج جراحت بطن که آنرا جائفه نامند

اگر جراحت بجوف سر کرده باشد هرگاه زخم بر شکم رسد و روده و ثرب بیرون آمده باشد باید که بزودی اندرون سو بازگردانند و جلد شکم بدوزند و اگر دیر شود و از ملاقات سردی هوا روده منتفخ گردد و اندر نرود باید که بشراب گرم آنرا بشویند یا ابر مرده بشراب گرم تر کرده تکمید روده کنند تا که نفخ او زائل شود و بآب کشنیز و صندل حوالی او سرد نمایند پس دستها و پایها گرفته بردارند چنانچه بپشت او خم شود و روده اندر رود و اگر خود بخود در نرود از دست بملایمت اعانت کنند و یا پیاز در روغن و شهد برشته بهم سوده بر اسعا بمالند که از بوی آن اندرون رود و اگر مگسها را در هر دو دست مالیده دستها نزدیک روده برند نیز از بوی این اندرون میرود و مجرب جرجانی نوشته غشائیکه بعربی مراق البطن گویند چون بشگافد روده بیرون افتد پس اگر جراحت کوچک بود روده بجای خود باز نرود و علاجش دو گونه بود یکی تحلیل نفخ باین تدبیر که اسفنج بآب گرم ترکنند و بفشارند تا آب برود و گرمی دران بماند و بدین اسفنج تکمید کنند تا باد بدان حرارت تحلیل شود و تکمید بشراب قابض گرم کرده محلل تر بود و این شراب قوی و سیاه رنگ باید دوم آنکه اگر باد باین تدبیر تحلیل نپذیرد جراحت را فراخ باید کرد و روده را بجای او باز باید برد پس بدوزند و دوختن چنان باید که دوری و نزدیکی زخم سوزنها معتدل بود نه بس فراخ باشد تا روده را نگاه نتوان داشت و نه بسیار تنگ تا زخم سوزن در هم نیفتد و صفاق اندرونی را با مراق البطن بالتصق ساخته نگاه دارند و زخم سوزن اول بر لب جراحت مراق زنند و اندرون آن بگذرانند پس همه لب صفاق هم بگیرند و سوزن باز گردانند و بدیگر لب مراق بگذرانند چنانکه بن سوزنها بسوی خویش دارند تا بدین سان همه جراحت دوخته شود و اگر جراحت بزرگ بود کسی دیگر لبهای جراحت گرفته نگاه دارد و اندک اندک بدوزند و بگذارد تا او بدوزد و بستن جراحت را رفاده سه تو باید بر شکل صنوبره چنانکه جراحت خطی مستقیم بود و دو رفاده یکی ازین سو بود و یکی سوی خط بالتهاب جراحت را بیک فراهم گیرد بدین شکل رفاده بر رخ جراحت نهند و مجروح را بر شکلی خوابانند که گرانی روده از جانب جراحت دور باشد مثلا اگر جراحت بر جانب راست بود میل او بجانب چپ باید کرد و اگر جانب چپ بود میل بجانب راست باید و اگر جراحت با سفل شکم بود سینه او پست تر باید و اگر بفوق باشد سینه او بلند تر باید تا گرانی روده از موضع جراحت دور بود و اول دوای روینده گوشت بپاشند پس جراحت را بر بندند و چون جراحت بسته باشند پاره نمد عربی بزیت گرم کرده تر کنند و بر بغل و بن ران او نهند و حقنه لین از لعابها و روغنها ساخته بعمل آرند و اگر جراحت بروده رسیده باشد حقنه بشراب سیاه قابض نیمگرم کنند اما اگر جراحت بروده صائم افتاده باشد علاج سود ندارد و امید درست شدن نباشد و اگر بروده سفلی افتاده باشد علاج توان کرد و اگر ثرب بیرون آمده باشد در حالی که هوا بدان رسد از طبیعت خویش بگردد و بفسرد و اگر بجایش باز نهند بوسیده شود بدین سبب اما بر چه از ان بیرون آمده باشد ببرند و جید کنند احتیاط تمام و بجای او باز نهند که مضرتها از ان تولد نکند شیخ الرئیس و گیلانی مینویسند که غرض در سو البطن اینست که ملتحم سازند و نگذارند که خون در باطن منجمد گردد و منع نزف الدم نمایند و ادویه نافعه در هر دو غرض اول اعنی التحام جراحت و همدم تو که خون بروی نبهاد مثل عدس بزرگ ست چون در سرکه بپزند و بهتر آنست که باستعمال او مبادرت نکنند و از اشیای ترش و لاسیما از سرکه و آنچه دران قوت ادبا خد احتراز نمایند و یا قنطوریون غلیظ بخورند و بولس گفته که قنطوریون دقیق را تجربه کردم و دوای عجیب یافتم و بعد این در مرتبه دوائیست که آنرا سمقرطون نامند پس بیخ سوسن پس آنکه در کرسنه مختوم را در التحام و منع انجماد خون خاصیت عظیم ست و اما آنچه برای منع نزف بیاشامند مثل یکنیم دانگ بزرالبنج با ماء العسل ست و سائر ادویه مذکوره در منع نزف ارم و بعد آن آماج دشق ظاهر پس عالمی گفته که هرگاه مراق البطن بشگافد حتی که بعض امعا بیرون آید باید که کیفیت ضم کردن امعا و داخل کردن آن معلوم کنند از ثرب بیرون آید پس احتیاج بدانستن ربط رباط چیست باید

و دوختن جراحت بانه و کیفیت طریق دوختن افتند و جالینوس در تشریح مراق ذکر کرده که موضع خصرین اگر شگافته شود در خطر کمتر از موضع سره باشد و سره وسط بدنست
و خصرین از هر دو جانب راست و چپ بعید چهار انگشت از سره است پس اگر جراحت عظیم بود چیزی امعا بیرون آید و ادخال آنها صعب تر و عسر تر باشد و اما در جراحات صغار اگر
مبادرت با دخال روده فی الحال نکنند منتفخ و ستبر شود و از آن عرق داخل نشود و لهذا اسلم جراحات واقع بمراق خارج آنست که معتدل العظم باشد و گفته که این
جراحات محتاج بچند چیز است اول آنکه روده بیرون آمده را بموضعیکه برای خاص ست باز گردانند و دوم آنکه بدوزند و سوم آنکه بران دوای موافق نهند و چهارم آنکه
جهد کنند تا کدام عضو از اعضای شریفه بسبب آن خطر بهم نرسد و اگر هوا سرد باشد مجروح را در حمام داخل کنند و دست و پای او گرفته بر دارند تا روده داخل شود و من
بیان میکنم برای طبیب بهتر طریق دوختن جراحت شکم پس گویم که هرگاه امری باشد که بسوی آن احتیاج اتصال میان صفاق و مراق بود باید که طبیب ابتدا کند
و سوزن را در جلد از خارج بسوی داخل در آرد و هرگاه سوزن در جلد و در عضله که بر استقامت در طول بدن رفته نافذ شود کناره صفاق را در ینجا ترک
نماید و دران سوزن داخل نکند و سوزن را در کناره دیگر از داخل بسوی خارج نافذ کنند و هرگاه دران نافذ نماید بار دیگر آنرا در نفس این کناره از مراق از خارج
بسوی داخل نافذ کنند و کناره صفاق که در ینجانب ست بگذارد و سوزن را در کناره دیگر از داخل بسوی خارج نافذ نماید و آنرا مع انفاذ او در صفاق در کناره
مراق که در ناحیه اوست نافذ کنند تا دران همه نافذ شود بعده ابتدا ایضاً از نفس اینجانب کنند و مع کناره که از صفاق در جانب دیگر بسوی خارج ست
بدوزد و سوزن را از جلد که قریب اوست بیرون آرد بعد سوزن را درین جلد باز گردانند و کناره صفاق که در جانب دیگرست مع این کناره از مراق بدوزد
و آنرا از جلد که در ناحیه اوست خارج کنند پس این را مرة بعد اخری بعمل آرد تا آنکه همه جراحت دوخته شود به همین مثال و رشته در نرمی و سختی معتدل باشد
و هرگاه روده اندرون رود و بوضع طبیعی خود عود کند تدبیرش بچیزیکه بدان تدبیر جراحات ظاهری کنند باید کرد و هرگاه در روده نافذ ثفل نافذ گردد تدبیر او همین
آن ثفل ست اگر خشک شده باشد و آن بمثل ریختن آب گرم بران و مانند آنست بعده بانگشتها از موضع دیگر آن ثفل را غمز کنند بسوی اسفل از موضع
جراحت و مریض بر پشت خوابیده بود و همچنین کنند تا آنکه بعض ثفل رجوع کند بعده بآب گرم تطول کنند و همیسان عمل نمایند تا همه آنچه خارج شده رجوع
کند و اگر رجوع نکند از احتباس او بر مریض خوف باشد از شگافتن مافوق او و غمز چاره نباشد تا ثفل رجوع کند اگر ممکن بود و مهما امکن جراحت را وسیع
نکنند الا بقدریکه بسوی آن اضطرار بود بعده تدبیر جراحت ظاهری کنند و بقراط گفته که چون ثرب از شکم در جراحت او خارج شود لابد متعفن گردد
آنچه از ان بیرون آید و اگرچه زمانه اندک لبث کرده باشد پس بضرورت واجبست که مافوق او از جلد قطع کنند و شق نمایند و بقدریکه از ثرب متعفن شده
قطع نمایند و آنچه از ان غیر متعفن باقی ماند در جوف داخل کنند پس بدوزند و ادمال او نمایند و یا بلا دوخت مندمل سازند موافق حال و ثرب در سرعت تعفن
شدید تر از روده و جگرست بالجمله واجبست که در دخول او تاخیر نکنند و اگر تاخیر شود و ثرب سیاه یا سبز شود واجبست که آنچه از ان متعفن شده باشد
قطع کنند بعد بستن اطراف عروق با بریشم یا بگیرند مور بزرگ و بر اطراف مضمومه از هر دو جانب قطع بچسپانند بعده از مقراض ببرند بنوعیکه سر آنها آنجا
باقی ماند و بعد از ان آنچه قطع کردن او از ثرب مناسب بود آنرا قطع نمایند و باقی را داخل کرده بدوزند چنانچه مذکور شد و تضمید او بصوف مبلول در
شراب کهنه عفص نیمگرم بر آتش کرده و بروغن گل نیمگرم باید کرد بعده مریض را اشربه قاطع خون مثل شربت عناب و بارتنگ و عصی الراعی دهند و بروغن گل
نیمگرم یا شراب عفص کهنه حقنه کنند و نزد من اولی آنست که بخیاطت معروفه بالسیر مور چه بدوزند بعده حواشی جراحت بروغن دیودار و مرهم جدوار کنند که این
هر دو آنرا درست کنند باذن الله تعالی و اگر جراحت در سره واقع شود دران خطر بیشتر ست و دوختن او نیز دشوار تر و اگر در اسفل معده افتد صحت او
ممکن ست و اگر در فم آن واقع گردد البته صحت نیابد و اگر در زوائد کبد افتد درستی او ممکن بود و اگر در جرم آن باشد آن به نشود باقی همانست که سابق مسطور شد

علاج جراحت راس

جراحتی که بر سر افتد و از ان استخوان سر نیز شکسته گردد آنرا شجه نامند و جمع او شجاج ست پس اگر استخوان سر شکسته نباشد ذرور ملحم که از صبر و دم الاخوین
و اقاقیا و دم الاخوین ساخته باشند بپاشند و اگر استخوان شکسته باشد واجبست که ریزه های او بیرون کنند بعده بمراهم به سازند و ذرور مذکور با دخول

الحام جبر عظام هم مینماید مجوسی گوید که اگر جراحت در سر باشد و تا زیر قحف نرسیده باشد این دوا استعمال کنند بگیرند روغن گل ده درم موم سه درم و بگدازند و بران صبر و مرداسنگ اقاقیا و دم الاخوین باریک سوده اندازند و مرهم ساخته استعمال نمایند شیخ میفرماید که تدبیر استخوان در جراحت شجاج و انچه از اعراض مخوفه او عارض شود در باب کسر عظام و جبر گفته آید و اما ملحمات قروح او که خارج از سمحاق باشد ادنی دوای مجفف خفیف آنرا کفایت باشد پس دوای راسی مرتب از صبر و مرد و دم الاخوین بران پاشند و همچنین ادویهٔ خفیفه از انچه در علاج جراحت مذکور شد و اگر درینجا سیلان خون باشد علاج بادویه نمایند که در باب نزف الدم گفتیم و لازم ست که صاحب او را دماغ ما کیان بریان کرده انچه ممکن باشد بخوراند بهر آنکه حسب گواهی قومی او مقوی دماغ و حابس نزف الدم ست و اگر چه درین رای دیگر ست و همچنین آب انار میخوش و تضمید بعصی الراعی کنند و از ادویهٔ چیده برای جراحت و خون اینست که بگیرند خمیر ترش خشک و ساییده بران پاشند و ترکنند همچنین پوست جو با پودینه کوفتگی سر را نافع بود و سائر تدبیر از باب عظام برگیرند گیلانی گوید که در شجه باید که اولا آنرا بچیزی قابض مثل شراب و سرکه و ملح بشویند بعده اشیائیکه اندمال جراحت نماید مثل مراهم دسمه و لینه از مراهم ابیض استعمال کنند و این دوا منفعت عظیم کند بگیرند سفیداب یکجزو شیح یکجزو روغن مورد بقدر کفایت پس شیح را بآب بسایند و باآن سفیداب آمیزند و بران روغن مورد ریخته استعمال کنند و یا خوب شسته بروغن و یاآن قشور مس آمیخته بروغن مورد سوده استعمال نمایند و گل قیمولیا و مرداسنگ بشراب و روغن خروع و روغن آس بسایند و استعمال کنند **صفت** دوائیکه سحج و شجه و جراحات مزمنه در لحوم مشابع لحوم لینه را نفع کند بگیرند مرداسنگ ذهبی هشت درم موم ده درم صمغ صنوبر ده درم زیت بقدر قوطولی و نیم و مرداسنگ را با زیت بپزند بعده باقی ادویه بران انداخته بچیزی عریض حرکت دهند و در صلایه بمالند پس استعمال کنند و سزاوار نیست که جلد از جراحات قطع کنند بلکه می باید که بشگافند و دوا بران نهند که آن دران هنگام بچسپد و اگر چه سیاه شود و اما اگر لحم بکشاید اندمال او دشوار گردد زیرا که جرح رالدغ عارض شود از اشیائیکه نزد تنقیه مس او کنند و هرگاه بر سر جراحت افتد و بنواحی دماغ و غشا رسد مبادرت بادویهٔ مدمل و ملحم نشاید بهر آنکه اگر چنین کنند بر مریض هلاکت آرند لیکن دران پشم پاره بزیت ترکرده تا سه روز بدارند تا اورام و تشنج ایمن گردد بعد ازان مراهم و ذرورات ملحمه مثل ذرور معمول از مر و صبر و کندر و مرهم اسود و مانند آن استعمال نمایند و اگر زراوند سوده بشراب و عسل بپزند تا غلیظ گردد و بر خرقه مالیده بر جراحت نهند جراحات سر را نافع بود و بارتنگ خشک بروغن مصطکی یا روغن مورد مرهم کرده نیز سود دارد طبری گوید که جمیع جراحات که در سر واقع شود شش نوع ست و آن در علاج امراض راس از ضربه و سقطه و تفرق اتصال مذکور شد و درینجا مع علاج هر واحد ازان مسطور میشود

اول قاشره

و آن جراحتی ست که از جلد تجاوز نکند و علاجش اینست که اگر عظیم متباعد باشد دهن او کشاده گردد و میان هر دو لب او کبیر شود در فاد با ضم نمایند اگر این ممکن بود و الا بدوزند و طریق دوختن آنست که اول نفوذ سوزن از جلد اعلی بسوی جلد اسفل بترتیب باشد و نفوذ دیگر از جلد سفلی بسوی جلد علیا مستقل برای نفوذ اولی بود و سوم نفوذ در هر دو جلد مستقیم از فوق بسوی اسفل باشد بعد ازان بران این ذرور بپاشند دم الاخوین اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس صمغ انجره صمغ صنوبر و مر و کندر مساوی الطول بران پاشند و بالایش این مرهم نهند بگیرند موم و روغن بروغن گل اجعه بران بر آتش اندک زفت خوشبو و مرداسنگ سوده اندازند و حرکت دهند تا بجوش آید بعده از آتش فرود آورده و همواره حرکت دهند تا آنکه سرد گردد و جالینوس این مرهم را مرهم خیاطت نامیده

دوم ملحمه

و آن آنست که در جلد مع لحم افتد و دوای این همانست که گذشت غیر آنکه گاهی محتاج بدوخت نبود و چون احتیاج بدان نباشد علاج بمراهم ملحمه معمول بصموغ سازند اگر مزاج مریض گرم نباشد و صداع بدان هیجان نکند و الا دران سوای مرهم ابیض معروف بکافوری مغسول استعمال نکنند و او آنست که سابق ذکر کردیم سوای آنکه او را بآب بشویند بعد ازانکه در طوان اندازند تا آنکه مغسول گردد و سفید شود و چون سفید شد و رنگ او نیک گردد و در قوام مسکه شود اندک کافور غیر مصعد بران اندازند و بحسب تغیر جراحت تغیر علاج بود زیرا که جراحت گاهی نخت شود و دوا قبول نکند و نگداز و گاهی رطب گردد و مراهم سیلان نماید و آنرا قبول نکند و گاهی خشک گردد تا آنکه مثل جلد مدبوغ شود و گاهی لب جراحت ستفرق گردد پس محتاج بقطع آن از آهن یا بادویهٔ حاره شود تا آنرا بخورد

سوم موضحه

و این آنست که غشا قطع شود و تا استخوان رسد و استخوان مکشوف گردد تا بحس در آید و علاج این در اکثر حفاظت او از هواست تا تشنج ردی مهلک پیدا نشود و آنرا بزیت و روغن گاو کهنه و مانند آن بپوشند و واجبست که در جراحت تامل نمایند اگر موضحه باشد رعایت آن کنند که تشنج نیفتد پس اگر متشنج شود صحت ممتنع گردد و چون تشنج شود سبیل او آنست که علاج باین مرهم غسل نمایند بگیرند تخم انگور سوخته و مرداسنگ و سفیداب هر واحد یکدرم بعده با قوام روغن بروغن زیت ساخته این ادویه بران اندازند و از آتش فرود آورده اندک عسل سفید بران ریزند و حل کنند تا مخلوط گردد و اندک ازان بسر قاشق گرفته بر کف دست ممزوج کنند تا نرم شود بعده بران جراحت که متشنج گردد بنهند که آنرا جلا دهد بعده بمرهم موافق رد کنند و بهترین مراهم برای این جراحت چون موضحه باشد مراهم لینه است که از شحوم و مرداسنگ و سفیداب سازند و معالج جهد نماید که جراحت تخم نکند تا آنکه بر استخوان لحم قوی ملتزق بعظم بروید تا رسم اسراف نماید و در قحف جلد حاصل نشود و اگر نبات لحم ممتنع گردد لازم ست که تامل نمایند تا استخوان بسیار صلب نشود تا آنکه مثل آبگینه گردد و یا سبز و سیاه شود پس اگر چیزی ازینها باشد با آلهٔ خراشنده معمول از آهن بسیار تیز بشکلی که جراحت آن شکل را واجب کند بخراشند که چون آنرا بخراشند گوشت بسهولت بروید

چهارم هاشمه

و او آنست که چون جراحت بر سر افتد استخوان قحف شکسته گردد و بغشا مضرت نرساند پس اگر اجزای استخوان متفرق نشود سبیل او اینست که اگر ممکن بود آنرا قائم و مستوی کنند پس علاجیکه در موضحه گذشت باید کرد و باید که موضع استخوان را با برآورد طویل و مدحرج باریک کوفته با آب سرشته ضماد کنند بعده علاج کنند بر و کند و مساوی باریک سوده بعسل و شراب مطبوخ منعقد سرشته بفتیله آلوده بعد ازان بمراهم علاج کنند

پنجم ناقله

و او آنست که استخوان از موضع خود نقل کند و خارج گردد اندک یا بسیار و سبیل این آنست که از ریزهٔ استخوان نگذارند اگر چه کم و کوچک باشد و جراحت را از استخوان پاک نمایند بهر آنکه اگر دران قدری از ریزهٔ استخوان باقی ماند التحام را منع کند بعده بمراهم رویانندهٔ گوشت علاج کنند و غذای مریض کله پاچه و عضله لحم سازند و حفظ مزاج او نمایند و مراهم و ادویه بحسب وجوب صورت جراحت و تغیر آن تبدیل کنند

ششم آمومه

و آن جراحتیست که بام الدماغ رسد و ام غشای رقیق ست که بر دماغ پیچیده و لازم ست که از هوا حفاظت نمایند و معالج از رسیدن مضع یا انگشت اهم دماغ را حذر کند بهر آنکه [illegible] هلاکت [illegible] بهوا برسد خوف تشنج و جنون بران باشد و از افتادن چیزی از روغن در او اگر امراو اندر نفس جراحت اجتناب نمایند علاجش بعلاج ناقله کنند با تمام تنقیت و خیاطت و کمتر دیدیم کسی را که جراحت از قحف او تجاوز کرده حتی که دماغ گشاده شد و زنده ماند و ممتنع نیست که به شود پس هرگاه طبیعت [illegible] تسبیح نماید جز و منکشف از دماغ بپوشد از صحت نزدیک باشد و ایضا بر طبیب واجبست که تا آلت بر دماغ او یا بر گوشت روینده بر او غمز نکند بهر آنکه گاهی صاحب جراحت هلاک شود و این بدترین انواع جراحات مذکوره است

جراحت عصب و عضله

خجندی گوید که تفرق واقع در عصب اگر در طول او باشد آنرا شق گویند اگر [illegible] بعد و نباشد و شدخ نامند اگر همچنین باشد و اگر در عرض او بود آنرا بتر گویند گیلانی گوید که رض و فسخ یک معنی دارد و آن تفرق اتصال واقع در طول عضله است و مع ذلک کثیر الاجزا و فاشی و غائر بود و بدانند که عصب بالسبب کثرت حس و شدت الم بدماغ از تفرق و جراحات اعراض شدید و آلام عظیم واقع شود و گاهی با آن اختلاط عقل و تشنج بود و جراحت واقع در طول عصب سالمتر ازان باشد که در عرض او و تشنج میفر باید که چون عضله را فسخ [illegible] شود بدان سبب میان اجزای او تمدد بسیار از تفرق اتصال عارض گردد و لا محاله بسوی آن خون بسیار ریزد و این ضرر ورم پیدا کند و کمتر احوال او اینست که دران خون مجتمع شود و متعفن گردد بهر آنکه اکثر آنچه رجای تحلل او کرده شود از منافسی بود که بضغط واقع است

در خارج و بضغط واقع از ورم در داخل تنگ شده و لهذا اگر تدارک این امر در آن کرده نشود مؤدی بفساد عضو گردد و گاهی تابع فسخ و سقطه و صدمه و ضربه
گردد پس مبادرت بعلاج او واجب بود تا سرطان نشود و لازم نیست که در هنگام لطافت عضله باعادهٔ اتصال لیف منقطع مشغول شوند بلکه بتسکین درد پردازند
و جرجانی گوید که در جراحت عصب بسیار باشد که بدون تقدم الم تشنج افتد بسبب طور ورم عظیم در عصب یا در عضله و ورم عصب از تپ خالی نباشد و گاه
باشد که در غیر موضع جراحت آماس پدید آید و تشنگی غالب شود و دهان خشک گردد و بیخوابی رنج دهد و حال جراحتها که بر اوتار بود و بر عضله افتد همین باشد
خاصه اگر بر وتر بالا که بر عضله پیوسته است افتاده باشد و بباید دانست که عصب زود عفونت پذیرد بهر آنکه جوهر عصب مخلوق از رطوبت جامد
که برودت آنرا منعقد ساخته و هر جوهر که برین حال بود بهر حرارتی و رطوبتی غریب که بدو رسد بسرعت عفن گردد بنا بر آنکه بدان پخته شود و بدین سبب
آب سرد و گرم آنرا ضرر دارد از آب سرد تشنج کند و از آب گرم عفن گردد و روغن هم زیان دارد لیکن گاه باشد که بروغن گرم کرده حاجت آید از بهر دو کار
یکی آنکه درد بنشاند دوم آنکه ادویه را رقیق کند و بقعر جراحت رساند لیکن چون پیوست ادویه با رطوبت روغن برابری کند مضرت روغن ظاهر نشود
و گاهی عصب مجروح ورم می‌کند که ظهور او بطی‌تر باشد و همچنین نضج او و قبول او برای علاج بطی بود و گاهی عصب متقرح گردد بقرحه که التحام و نضج او
بطی باشد و هر جراحتی که در عصب افتد یا نخس بود یا شق و شق یا با انکشاف عصب باشد یا بغیر انکشاف و هر واحد ازین در طول بود یا در عرض پس
لیف صحیح از مجاورت منقطع متألم شود و بدان متأذی شود و آن مؤدی بدماغ گردد در تشنج و امراض عظیم اندازد و ایضاً درین هنگام بآن مضطر گردند که
عضوی مجروح را از تن جدا باید کرد تا از آفتها خلاص یابد و جراحت غشا سلیم‌تر از جراحت اوتار و اعصاب بود بهر آنکه غشا طاقت دوختن دارد و بدانکه
که جراحت اوتار و عصبها و آماس در در آنرا ادویهٔ لطیف باید و گرم و خشک و معتدل در گرمی و خشکی تا گرمی آنرا نسوزد و نه خشکی آن او را خشک کند
و باید که در آن قوت جاذبه باشد و لهذا قوت قابضه باید که خالی بود خاصه در اول علاج و در آخر دوای قابض که در آن قوت جلا باشد چون اروی سوخته
و توبال مس و مانند آن استعمال کردن روا باشد و روی سوخته دوائیست که جوهر او ثقیل است و لطافت در آن بهر که پدید آید اگر آنرا درین بسایند
و سرکه حرارتی لطیف را که در جوهر چیزهای غلیظ بود ظاهر کند و آنرا لطیف گرداند و قوت آنرا بموضع مرض رساند و اگر چیزی سخت گرم بود گرمی آنرا بشکنند
و معتدل گرداند تا گرم کردن آن باعتدال بود و خشک کردن آن تمام بود و اگر عصب برهنه شده باشد هیچ چیزی که در آن تیزی باشد تحمل آن نکند و مضرت
او در آن بزرگ بود و همچنین ادویه که بالفعل سرد بود تحمل آن نکرد نیمگرم کرده باید چنانکه گرمی گراید علاج در قطع عصب و عضله باید که از هوای سرد و آب گرم
محفوظ دارند و دو سه روز آن عضو را در روغن زیت نیمگرم غرق کنند تا از حدوث ورم امین ماند بعد آن روغن گل و روغن مورد با اندک فرفیون بمالند
و اگر روغن زیتون بدست آید بهتر بود و از شرب آب سرد حذر کنند و اگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و بروغن داغ دهند صاحب کامل
گوید که هرگاه جراحت بعصب یا قریب از آن واقع شود باید که بالتحام او نپردازند تا آنکه بر آن چند روز بگذرد و از حدوث ورم امین گردد چه هرگاه
بعصب ورم حادث شود از تشنج امن نباشد و آن تشنج تا دماغ رسد و مریض هلاک شود و آنچه در امر آن بعمل آوردن سزاوار بود اینست
که بر آن ادویهٔ مفتحه نهند و عضو را بروغن گاو و زیت و روغن بنفشه نیمگرم دو روز غرق دارند و از پشم پاره در زیت گرم تر کرده دو یا سه
روز تکمیه نمایند و چیزی از آب یا دوائیکه در آب حل کرده باشند قریب عضو نبرند و اگر برای تکمید زیت را با اندکی سرکه آمیزند بهتر بود
و هرگاه دو یا سه روز بگذرد و درد ساکن شود و از حدوث ورم امن گردد درین هنگام علاج بدوای لحم کنند و اما هرگاه بعصب نخس از
چیزی تیز باریک مثل جوال دوز واقع شود در علاج او بادویهٔ قوی‌تر و شدیدتر در حدت احتیاج افتد تا قوت او ضعیف و نفوذ او
در جلد و مصیر او بموضع عصب نشود و دوائیکه این فعل کند مرهم فرفیون است **صفت** آن زیت انفاق ده درم
موم سرخ دو درم و نیم بگدازند و بر آن فرفیون نو یک درم انداخته مرهم سازند و اگر فرفیون کهنه باشد باید که در مقدار او بحسب کهنگی او افزایند
و فرفیون بسیار کهنه استعمال نباید کرد و این دوا جید است و هرگاه در عضویکه در آن عصب است ورم حار قوی الحرارت عارض شود باید که او[illegible]

معمول باسرکه مثل این دوا استعمال کنند صفت آن قلقدیس چهار دانگ زاج چهار درم توبال مس دوازده درم قنه پنج درم و نیم قنشار کندر
هشت درم موم سی و هفت درم و نیم زفت مثل این سرکه کهنه یک رطل و دو اوقیه ادویه را در سرکه چند روز متواتر بسایند وگداختنی را گداخته در هاون
سنگین انداخته حل کنند تا هموار گردد و وقت حاجت بر عضو طلا کنند و بالایش پشم باسرکه و زیت تر کرده نهند و سزاوار نیست که قریب اعصابیکه
دران جراحت باشد چیزی از ادویه بارده کنند و هرگاه تشنج از جراحت عصب عارض شود مبادرت بقطع عصب متشنج کنند تا تشنج او بسوی دماغ نرسد
و مریض هلاک شود پس فقار پشت بروغن بنفشه مع سپیداب یا ماکیان گداخته بمالند شیخ الرئیس میفرماید که در فسخ و هتک در اکثر احوال از فصد
چاره نباشد بلکه ارباب صناعت مبادرت بدان میکنند واگرچه بدن نقی باشد و بعد فصد مبادرت با ضمده مانعه مواد و مقوی عضو کنند و منع او بدانچه [illegible]
و قبض بود و یا بیکی ازین هردو اگر امر غیر قوی باشد و اما اگر درین تاخیر شود و خون بجای تفرق بادرت کند و خون آنجا نگیرد باید در علاج او از استخراج آن
خون چاره نباشد تا عود اتصال را بسوی حال او مانع نگردد پس اگر ممکن بود که تحلیل یابد بتسخیف مسام از نطولات آبهای گرم و مانند آن و از چیزیکه
بر صاحب ضربه استعمال کرده میشود از انچه مذکور گردد و ایضا با دویه مفشی خون مرده و بروغنهای محلله اعیا و بآشامیدن اشیای معین بر تحلیل عمل نمایند
در ابتدا باقتصار ورزند و این مفشیات معین بدان مثل مقل الیهود و قسط و قنطوریون غلیظ سکنجبین است تا سکنجبین نیز بتقطیع بران اعانت کند و اما
ادویه مفشی خون مرده مثل آرد جو و زوفای رطب و سپید آب سرشته است و قوی تر ازین پودینه کوهی با سوسن است و خصوصا چون در سر واقع شود و بالجمله
دوائیکه آنرا از خارج حرارت لطیف بود که بتحلیل لطیف تحلیل نماید و گاهی تخفیف کند بتخفیف لطیف پس اینقدر اکثر برای کار کافی بود و در انچه تفرق اتصال
او قریب بجلد و ظاهر او نیز ناقص باشد و اگر چنین نباشد و تفرق اتصال [illegible] بعید از ظاهر بود [illegible] چاره نباشد [illegible] در اورام
و قروح ردیه باشد و حال او حال مضروب نباشد لهذا اطاعت کنند [illegible] بادرات بقوت از حاجم [illegible] چهار پنج بیست و گاهی [illegible] ازین بزرگتر بود
و عضو آماده ورم عظیم حار حاد و ریم کردن گردد درین هنگام واجب است که مبادرت بریم کردن و احاله ماده بجهت دران بریم کنند [illegible] و چیزیکه ریم کند ساکن شود
و ماده بتقیح تحلل یابد بهر آنکه این بهر حال ریم کند و چون بمعونت علاج ریم سریعتر نماید آن سلیم تر باشد و گاهی ادویه ریم کننده ماده را بغیر ریم کردن تحلیل نماید
خصوصا چون اعانت آن حرارت غریزی و [illegible] منافس کند [illegible] ادویه مذکوره در باب سقطه و صدمه را تامل نمایند و آثار باطیکه بر فسخها استعمال
کرده میشود در صفت او گفته اند که چون رض یا فسخ حادث شود بربندند ولیکن بندش بر نفس موضع بسیار سخت باشد و باید که مبادرت به بستن نمایند
[illegible] موضع رض بسبب تنگ کردن آن منافذ را منع کند و بهترین بندش آنست که بخرقه [illegible] اسفل
و باید که بر همان خرقه اقتصار کنند [illegible] بران زیاده نکنند و نه بران بالا بسیار کنند بهر آنکه احتیاج بتحلیل [illegible] و احتیاج با معان از آب رباط
بسوی فوق باشد تا بسوی آن چیزی ماده نریزد و رباط که بسوی فوق رود سست تر باشد لیکن خرقه باریک سخت بود تا متحمل بندش باشد و اتصال
او بدین سریعتر گردد و این علاج اعنی بندش باید که قبل از ورم کردن عضو باشد بهر آنکه عضو چون ورم کند احتمال سوای رباط معتدل ننماید چه جای شدت
غمز و لهذا درین هنگام علاج با ضمده و ریختن آب گرم بران کرده میشود و اما عذر که تابع فسخها بود علاجش به بستن لی سرب بران نمایند تا زیاده و بزرگ
نشود و گاهی آنرا میشکنند و میکاوند ایضا شیخ و جرجانی و ایلاقی مینویسند که جراحت عصب را بزودی علاج رویانیدن گوشت نکنند مگر بعد تسکین درد
بجز قیما و روغنهای گرم کرده خاصه زیت انفاق و گرم کردن چنان باید که سخت سوزان نباشد و نیمگرم نیز نباشد بهر آنکه نیمگرم بقیاس طبیعت عصب
سرد بود و نیمگرم چنان باید که میل بگرمی داشته باشد و اگر با جراحت درد و آماس باشد تا هر دو زائل نشود علاج خاص جراحت ننمایند و صفت ضمادیکه
در عصب بنشاند بگیرند آرد باقلا یا آرد جو یا آرد نخود یا آرد کرسنه با آرد ترمس تلخ یا سپیت جو آنرا بسکنجبین عسلی که میل بشیرینی دارد یا با برگ [illegible]
بکار برند بلکه این ضماد را قبل از ورم کردن نیز استعمال کنند و گاهی با استعمال تخفیف انتفاع یابند پس هرگاه این تدبیر بکار آرند از فصد یا [illegible]
فصد و استفراغ امان حاصل شود بالجمله [illegible] تسکین درد با آب گرم البته نشاید بلکه بروغن لطیف [illegible] الا جز آنکه دران [illegible] نباشد و گرم بجهت [illegible] بود

چه حار بفرط و چه بارد هر دو آنرا موافق نیست و بسیار باشد که جراحت قریب عافیت بود و سردی ضرر کند و درد داشتن او نماید و اذیت معاودت کند پس
احتیاج تدارک فی الحال بتسکین و بتنطیل بروغنهای مسخن افتد و اگر جراحت در طول بود و عصب برهنه باشد آنرا اول بگوشت بپوشند بعده دوا نهند در برابر
چنانکه لبهای جراحت فراهم گردد و اگر جراحت در عرض باشد دوختن آن ضرور بود پس اگر جراحت بادرد بود و خوف آن باشد که جراحت عصب که در عرض بود
از دوختن پوسیده گردد آنرا در عرض تمام قطع کنند و جهد کنند تا آماس نگیرد و عفن نشود از بهر آنکه اگر ورم کند تشنج نماید و اگر عفن گردد عضو بیکار شود بدین سبب
نباید گذاشت که جراحت زود بسته شود و اگر جراحت تنگ بود آنرا فراخ تر باید کرد تا زرداب و ریم جمع نشود و غور نکند و مؤدی بعفونت جراحت نگردد و مع ذلک
در دشدت کند پس واجب نیست التحام او البته مگر بعد جفاف محکم و امن از ورم و عفونت و بدین سبب در شب و روز آنرا سه بار یا چهار بار باید گشاد و کمتر
آن بود که صبح و شام بگشایند و اگر جراحت فراخ بود و عصب برهنه باشد ادویه سخت گرم چون فرفیون و مانند آن احتمال نکند بلکه از ادویه خشک کننده مثل
توتیای مغسول استعمال کنند و مرهم از آهک شسته بکار برند و روغن که در قیروطیات و لطوخات این استعمال کنند مثل روغن گل و روغن مورد باشد
و اگر علک بکار برند هم شسته بعمل آرند و اگر عصب برهنه نباشد ادویه گرم فرفیون را اول بر ساق یا بر عضوی دیگر که سخنه و مزاج مانند آن بود امتحان باید کرد
تا اگر حاجت آید حرارت آنرا بدوای دیگر بشکنند و باعتدال باز آرند و اگر گرم زیاده باید کرد زیاده گرم بکنند بالجمله اگر دوا برای خشک کردن یا از بهر پاک کردن یا بهر
گرم کردن ساخته باشند ترکیب آن در خور فراج باید کرد و اگر یکبار بر جراحت او بیازمایند و اثر آن بنگرند روا باشد و اعتماد بران کنند و ادویه را چنانچه واجب بود
بحسب مشاهده زیاده و کم کنند و واجب نیست که در ادویه چیزی از حدت و لذع باشد و اگرچه دران قبض اندکی باشد در علاج عصب برهنه شده جائز بود
مع قوت محلل بلا لذع و خصوصاً چون مریض ضعیف المزاج باشد و اولی اعصاب که از ان سردی و مائیت و دهنیت و مانند آن دور باید داشت آنست
که برهنه باشد و اگر عصب مجروح در خلقت قوی بود دران باکی نیست اگر اقراص بولیداس و اقراص علقطار و اقراص اندرون و افراسیون استعمال کنند
بمیفختج و یا بروغن اما در سرما زیت لطیف و در گرما روغن گل و کندر و علک البطم و بارزد بوزن کمتر از ادویه عصب برهنه ست و جراحت بهر حال که بود و بهر صفتی
که باشد صواب آنست که بالای دوا نمد نرم بروغن زیت تر کرده بر نهند و همچنانکه عصب برهنه اولی اعصابست که بدان رفق و نرمی بکار برند و احتمال
دوای قوی نکند ایضاً رباطها که بسبب استخوانها پیوسته ست اولی بدانست که احتمال دوای قوی کند و رباطهائیکه بعضها ببعض پیوسته میان این و آنست جراحات
که از ان دور داشتن آب واجب تر ست آن جراحت عصب ست و همچنین سردی و اگرچه کم باشد مضرترین اشیا برای آنست و ایضاً زیت مضر بود بسوی آن
حاجت نیست مگر بزد و تسکین وجع گرم کرده بکار برند و لازم نیست که جراحت عصب را بآب و یا بروغن بشویند بلکه آنرا بخرقه نرم و پنبه نرم و پشم نرم
پاک باید کرد و ایضاً میفختج نباید شست مگر آنکه از ضرر ترطیب او امن باشد و اگر بسببی از اسباب بنهادن روغن حاجت آید و خصوصاً بر عصب برهنه باید
اول بمیفختج آلوده کنند پس روغن بآن رسانند جالینوس میگوید که مردی را از آهن باریک جراحت بعصب دست رسید طبیبی بران جراحت مرهم مدمل نهاد
جراحت آماس کرد پس دوای مرخی چون ضماد آرد گندم و آب و روغن نهاد دست آمزد و پوسیده شد و بدان سبب هلاک گردید و مثل این بلا تفاوت
کثیر مشاهده کردیم و چون تشنج از قروح دران عارض شود واجب ست که اگر شق جلد منسد گردد آنرا بگشایند و ادویه نافعه این قروح مجفف اولیست لطیف
را استعمال کنند و جهد دران نمایند که بغور آن برسد و اگر جراحت وخز و نخس باشد و ورم نبود علاجش علاج موضعیست و لازم ست که در حرارت و قوت
تخفیف قوی تر از دوای مستعمل بر شق باشد بهر آنکه نفوذ آن بمرض سهلتر بود و واجب ست که تدبیر غذای مجروح عصب لطیف در غایت لطافت باشد
پس اگر جراحت آماس گیرد و درد کند هیچ چیز مضرتر از تناول طعام نیست و خصوصاً اگر جراحت در عرض باشد بهر آنکه درانجا بفصد و استفراغ حاجت بود
بلا خوف از غشی مثلاً و اگر تنقیه نکنند مضرت افزاید و باید که مجروح را بر بستر نرم بخوابانند و رعایت اعضای قریب از جراحت بتدهین کنند بخوف تشنج
و همچنین گردن و بغل او بروغن چرب دارند خصوصاً اگر جراحت در اعالی بدن باشد و همچنین عانه و قطن و کنج ران را چرب دارند خصوصاً اگر جراحت در اسافل و ناحیه ساق بود

ادویه جراحت عصب و قروح آن

علک البطم از بهترین علاجهای جراحت عصب است و امثال صبیان و زنان و کسانی را که مزاج ایشان شدید الرطوبت بود علک البطم تنها در وی کنند یا اندکی زیت چندانکه آنرا نرم کند و از دو بخش اگر خشک باشد بکار برند و اتینج مطلقا و عنت و کسانیکه مزاج ایشان خشک تر بود و گوشت سخت تر باشد قدری فرفیون بمانند او یا آن باید آمیخت که نه باشد یا اندک باشد یا بسیار بحسب مزاج بدن و سختی او و اگر فرفیون قدیمی تازه بود کمتر یکجزو کنند در دوازده جزو از علک البطم و بیشتر ثلث آن و گاهی بدل علک بجز فرفیون از شیر تنوع که متجاوز از انست و عجیب است و از حلتیت و از سکبینج و از جاوشیر مخلوط میسازند این همه ادویه مسخن و قوی است و آنچه ضعیف تر است ابزرق و زهره او و گوگرد مسحوق بزیت در دیگ و چرک حمام و زهره مجرب و اسیوس است و هر دو ای جاذب رطوبات بسوی خارج و زاج نیز و خاکستر که از مس گداخته جدا شود در اتینج و اوراق الذهب و گاهی در داخل جراحات عصب یافته نمی شود مگر خمیر و استعمال میکنند و بدان انتفاع می یابند و از عمق جذب نیک مینماید و بسیار باشد که اگر فرفیون حاضر نباشد بدل آن چرک خانه مگس عسل کنند و بدان انتفاع یابند و آزموده است و یا ضماد آرد شیلم با آب خاکستر و استعمال علک البطم اول چیزیست که بدان ابتدا کنند و بعد ازان هم با سلیقون مقوی بجهت تقویت آن بود از ادویه مذکوره بکار برند که نافع آید و گاهی بعضی رطبات آنکه بنابر تسخین او مخلوط میکنند و باید که مغسول بود و بهتر مغسول آن بآب یا بای شور است که آن آب را در آفتاب گرم کرده باشند و هر قدر که آنرا غسل بیشتر دهند نافع تر گردد و از ادویه جیده دوای جالینوس است مرکب از موم و راتیانج و فرفیون و زفت هر واحد نصف جزو زیت غلیظ یکجزو و در روغن بلسان با وجود لطافت او بسیار گرم نیست گوییم که بسبب سرعت تحلل او بود و اگر جراحت وخز باتحس باشد از چیزی تیز باریک مثل مسل و سلی و با آن ورم نباشد و نه عفونت بود دوا اینست که مرهم فرفیون با سرگین کبوتر استعمال کنند و در بدن لطیف تر قرفیون و در کثیف تر سرگین کبوتر کنند و زیاده و کم حسب مشاهده حال بدن و سحنه و مزاج او نمایند و مع ذالک واجب نیست که دهن وخز بگذارند تا ملتحم شود و اگر تنگ باشد وسیع کنند و بدانند که دوا محتاج الیه در وخز باید که قوی تر از محتاج الیه در شق باشد و هرگاه در جراحات عفونت عارض شود سکبینج و آرد کرسنه نیکوست و اما هرگاه اورام عارض گردد آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه نیز با آب خاکستر یا آب ساده که در ان قدری سکبینج بود پخته ضماد کنند و چون ببینند که جراحت بصلاح آمده در ان هنگام از استعمال سکبینج بران خوف نکنند پس واجب است که ادویه را در ان گداخته استعمال کنند اما ابتدا قیمی اقراص بولیس در ان بگدازند بقدریکه آنرا گرم گردانند و اورا انجیر تیز نرم منفوش گرفته بران نهند و ایضا ورم عارض عصب مجروح اگر فلغمونی قوی ملتهب باشد در علاج او ادویه مرتب بسرکه و احجار معدنیه استعمال کنند و از انجمله این دواست بگیرند قلقدیس یکدرم یا دیالاراج یا دکم ده درم قلقطار مثل این توبال مس دو اوقیه و دو نیم درم قشار کندر کلیم اوقیه بار زد یک اوقیه موم هفت اوقیه زیت اوقیه سرکه کهنه دو رطل و ربع ادویه خشک را بسرکه تا ده روز بسایند و گداختنی را گداخته سر دکنند و همه را خوب بسایند تا آنکه هموار گردد و واجب است که بر عضو علیل زیت دو یا سه مرتبه هر روز بچکانند و نزد نهادن این دوا ران باید که از خارج پشم بسرکه و زیت تیکر کرم آلوده بر بندند و هرگاه ضماد کرده باشند از سر دی نگاهدارند پس اگر احتیاج افتد که برین اعضا ضماد مرتب بسرکه و عسل و خاکستر نهند باید که ضماد مطبوخ باشد و آرد آن آرد کرسنه بود و اگر این حاضر نباشد آرد باقلا و آرد جو استعمال نمایند و اگر بعضی شظایای عصب را فساد عارض شود محتاج باستخراج باشد باید که مثل عرق مدنی بیرون آرند گیلانی سینوسیدیوس گفته که جالینوس در تخش عارض عصب این ادویه نوشته بگیرند دارچینی و مشک طرامشیع و بادیان و علک البطم هر واحد یک اوقیه اقحوان دو اوقیه صمغ هشت اوقیه دیگر بگیرند حلتیت یک اوقیه موم سه اوقیه روغن بلسان ده اوقیه و باید دانست ادویه که بدان معالجه تخش کنند اگر بسیار گرم باشد علاج شق عصب بدان ممکن نبود و ایضا دوائیکه در علاج شق عصب استعمال کنند برای تخش صالح نبود و از حمام بهر حال منع کنند و اگر صبر نباشد حفظ عضو مجروح از آب کنند و یا بر موضع جراحت مرهمی نهند بالایش پارچه تر کرده مبلول بزیت بر بندند و بعد خروج از حمام آن مرهم و پارچه را دور کنند و تدبیر سابق استعمال نمایند و باید که اقتصار بتلیین طبیعت مجروح نمایند و اگرچه باستعمال مسهلات یا حقنها باشد و عروض اسهالات بصاحب جراحات متقادمه مخوف است و باید مبادرت بکم کردن خون نزد حصول جراحت کنند و اگرچه مقدار خون خارج قلیل باشد و گرد جراحت با دویه قوی القبض لطوخ سازند و در ساکن داشتن مریض جهد نمایند و اگر در عصب تخس تغیر عفونت باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه یا بدل فرفیون سرگین کبوتر کنند در کسیکه بدن او سخت باشد زیت دوازده اوقیه و گاهی درین علک البطم یک اوقیه میکنند و اگر با فرفیون که یک اوقیه باشد موم و راتینج بریان و زیت و زفت چرب هر واحد نیم اوقیه کنند بهتر باشد و اگر بدل راتینج چرک خانه زنبور عسل کنند آن هم اولی بود و ایضا که برای عصب منخوس و برای کسیکه او را سگ دیوانه گزیده باشد نیکوست بگیرند

مرکب از یک رطل زفت و نیم رطل جاوشیر و سه اوقیه جاوشیر را با سرکه خوب بسایند و زفت را گداخته بعده مخلوط ساخته بر بندد این دوا از اقوی ادویه مجرب شمرده‌اند

و این مرهم نیز بالخاصیه نافع است و جراحت را مندمل کند و همچنین جراحت حادثه از گزیدن سگ دیوانه و این دوا را بدان جهت فقط استعمال کنند اگر اراده کنند که آنرا در جریان

باز دارند و همچنین وقتی که هنوز ورم نباشد استعمال کنند باید که آنرا با روغنهای محلله مثل روغن قحوان یا روغن بلسان یا زیت کهنه بگدازند و ایضاً در این مرهم بالسلیقون

نفع کند بعد از آنکه در آن فطر و نیم اکسیا فربیون یا گوگرد زرد زیاده کنند و یا سرگین کبوتر صحرائی یا جاوشیر یا سکبینج یا حلتیت یا جندبیدستر افزایند و باید که

بگیرند مرهم باسلیقون یک رطل و از هر واحد از این ادویه مذکوره یک اوقیه که این دوا نافع است کسی را که در عصب جراحت عارض شود سیما اگر از نخس باشد و باید که

استعمال اضمده نمایند که بسکنجبین یا بنجنکشت و مع آرد باقلا و کرسنه یا مع بست نخود یا آرد ترمس یا جو یا مع بست آن بسازند و باید که این تدبیر در ابتدای عرض

در همان ساعت بعمل آرند و اما از اضمده که از جا نماید باید که در کسانیکه ایشان را جراحت در عصب عارض شده باشد اجتناب نمایند و اگر عصب را نخس عارض نشود بلکه جرح

بود و جلد که بالای اوست بسیار شق گردد حتی که عصب برهنه دائم بمانند و شق او در عرض نباشد در آن هنگام چیزی از ادویه که بفرفیون مرتب سازند و سائر اشیا که مشابه

او باشند استعمال نباید کرد و لیکن آهک که مرات کثیر شسته باشند در کرباس استعمال کنند و ایضاً ضماد عسل بعد از آنکه بروغن گل بسیار حل کرده باشند نفع بخشد

و روغن مناسب جهت عصب مجروح است لیکن روغنهای مستعمله در آن ادهان مقویه باید و آنچه گویند که روغن را قریب بموضع جراحت نبرند بلکه از آن دور باشند زیراکه

موضع را آماده عفونت میسازد و این سخن را نباید شنید بهر آنکه خوف از رسانیدن روغن در قروح و جراحات کهنه است که ریم کرده باشد و آن بعید العهد از حدوث بود

و کلام ما در جراحات نوست و چون روغن زنبق دارد که ما ترکیب داده ایم بر مثل این جراحات استعمال کنند از آن منافعی مشاهده نمایند که از آن تعجب آید اول منافع آن منع

ورم ست و دوم تسکین درد و منع آن اگر در ابتدای حدوث جراحت استعمال نمایند و سوم منع تغیر رنگ شود و چهارم جبر تفرق اتصال کند بنوعیکه موضع جراحت

اثر آن محسوس نگردد علاوه از آنکه بدان گمان کنند که ماده در پیچ محتبس شده و پنجم آنکه ضرر رسیدن آب بجراحت باز دارد پس اگر جراحت را هر روز بآب بشویند بدان

خوف نباشد با وجود این در آن امید آنست که در دو سه روز شفا حاصل گردد مگر از رسانیدن سرکه و سائر ترشیها بجراحات خوف کلی نمایند تا حال حاجت بدان نشده

ایضاً او گوید که تفرق واقع در عضله و خصوصاً در عصبه او درد شدید آرد پس واجبست که اولا بتسکین آن مشغول شوند بعده باعاده اتصال و این هر دو امر

گاهی حاصل شوند در بند بیر واحد و مجتمع شوند در دوای واحد پس روغن زنبق دارد و مرهم صندل دار هر واحد جامع این هر دو منفعت است اعنی تسکین وجع و اعاده اتصال

بلکه منع ورم و منع تغیر رنگ و فساد و غیر آن کند و در رساله مجربات خود گوید که در همه اقسام جراحات از زگ باید اندیشید و زگ عبارتست از تشنجی که در دماغ هم رسد

بسبب اذیت عصب بتفرق اتصال و چون خواهند که از زگ در جراحات حادث نشود دنبه گوسفند که تازه باشد بر آن جراحت بندند و تریاق فاروق خورند که نافع است

و مجرب و از سردی هوا و ترشی و از جغرات پرهیز کنند و در همه جراحات یاد دارند که اگر چرک بسیار باشد اول مرهم تیز بمالند که وسخ دور شود و چون جراحت سرخ شود دوای ملحم نهند

مؤلف گوید که دو کسان را دیدم که زخم بر دست ایشان رسید و بعد چند روز بسبب نشستن بسردی گردیدن در شب مهتاب کزاز عارض شد و علاج ایشان بنشانیدن در مکان

گرم و ترک طعام و شراب و نیم شانیدن ماء العسل عوض آب و غذا و بعده شرب ماء الاصول و غیره تدابیر اصحاب فالج نمودم و بعون شافی مطلق صحت کلی یافتند

جراحت عرق و نزف الدم

گاه باشد که زخم برگ افتد و سیلان خون مفرط شود و اولی عروق برای سیلان خون چون راه یابد شریان است و بستن او مشکل بود و اگر چه ممکن ست که جراحت شریان

ملتحم شود لیکن التحام او دشوار بود و بسا است که شریان ملتحم نشود و آنچه محیط شریان است ملتحم گردد چنانچه در انورسما مسطور گردد و از اعضا حال بر آمدن خون مختلف

بود از بعضی خون بسیار آید چون شش گاه مثل جگر و شش و از بعضی خون اندک بر آید مثل مثانه و رحم و گرده بلکه گاهی بطول مدت کثرت نماید پس مؤدی بعاقبت غیر محمود

گردد و در هر واحد از این دو قسم یا خطیر بود یا غیر خطیر آنچه از شش و گرده و مثانه آید خطرناک ست و آنچه از بینی آید غیر خطرناک بود و آنچه از جگر آید کم خطر از آنست که

از شش آید و حال سیلان خون از شرایین مختلف بود و آنچه از شریانهای بزرگ آید چون شریان ابی ست و با داگردن خطرناک بود و بیشتر بند نشود و قتل کند و آنچه از

شریانهای کوچک آید چون قحف جبل او سهل ست و بی خطر بود و بسیار باشد که سیلان خون از شاخهای کوچک شریان بود و خون از خود باز ایستد و فرق میان

از دوای روغن زنبق دار و مرهم صندل دار جهت جراحات

فصل مرض سیلان خون از جراحت

شریانی و غیر آن اینست که اگر رنگ خون ارغوانی بود و رقیق و گرم مفرط باشد و جهنده بیرون آید از شریان بود و اگر چه سوا آید و رنگ مایل بسیاهی و غلیظ باشد از ورید بود و بدانند هر کسی را که استفراغ خون واقع شود و حصوص منافذ سوی و سیما شریانی و افراط نماید تا آن تشنج عارض شود آن ردی ست و همچنین اگر از او فواق پیدا شود و این علامت دال که غشی با فواق بود پس موت حاصل ست و هذیان با اختلاط عقل ردیست و اگر بعد از آن تشنج گردد آن در اکثر قتال بود علاج پارچه در سرکه و گلاب تر کرده در جراحت گذارند تا خون بند شود و اگر در جراحت بمبردات قویه طلا کنند دم الاخوین و صبر و فشار کندر باریک سوده بسفیدی بیضه آلوده با پشم خرگوش مانند آن بران نهند و ببندند و تا هفت روز رفاده را وا نکنند و برگ حنا و کافور سوده با آب سرد خمیر کرده گرد جراحت ضماد کردن نیز در حبس خون معمول ست و چرم بوداره باریک تراشیده بر جراحت بستن و کذا طین خشک ساییده بستن و کذا سرگین تازه خر یا گرم بستن نیز مجرب ست و یا برگ قنب بریان کنند و مانند مرهم بسایند و در پارچه باریک بسته بر جائیکه خون برآید بنهاده ببندند و اگر نشتر بجائیکه باشد خشک ساخته بسوزند و خاکستر او بر جراحت نهند خون بند کند و کذا مصطکی رومی باریک سوده با آب آمیخته با پر مرغ باریک و زرم مخلوط کرده بر زخم بستن و اگر گل ارمنی یکجزو و پوست بیخ لفاح و افیون هر یک نیم جزو کوفته بیخته با آب سرشته بنادق سازند و وقت حاجت بگلاب و قدری سرکه انگوری ساییده طلا کنند و بالای آن خرقه مبلول با آب برف نهند و اگر خشک شود تبدیل خرقه نمایند خون را از مواضع جراحت زلو باز دارد و گویند که ضرور سندروس و کذا نیل هندی و کذا اسویق و پوست انار ترش سوده و کذا زرد بیان سوده و کذا خاکستر ضفدع سوخته و کذا طلق و کذا خاکستر کاغذ سوخته و کذا برگ بید سوخته و کذا بقم سوده و کذا اسفنج سوخته و کذا سرگین کبوتر سوخته و کذا پوست بیضه مثل غبار سوده و کذا موی شتر سوخته و کذا خام سوخته هر واحد حابس خون از جراحت ست و تعلیق عقیق و طلای سرکه و مازوی بریان و کذا خاکستر چوب انگور بول انسان سرشته و شرب پنیر مایه خروف با آب حل کرده و کذا صمغ عربی یکمثقال در روغن گاو یک اوقیه و کذا گل مغره در بیضه و شرب دو زور و تعلیق کهربا و زرورد بهمنی و تعلیق آن از خرقه صوف سرخ بسته بر سر مریض نیز حبس خون نماید مجوسی گوید که اگر رگی قطع شود و خون منقطع نشود کبس موضع بخرقه مبلول در سرکه و گلاب و وضع خرقه مبلول بدان بر عضویکه بالای عضو علیل باشد و تبدیل آن بمرات کثیر نمایند و اگر خروج خون از دست یا پای باشد باید که مواضعیکه فوق عضو مریض ست بربندند که بدین منفعت بین یابند و رباطه نه بسیار محکم و نه سست باشد و اگر بدین تدبیر خون بند نشود کبس موضع بصمغ بلاط یا بخاک جراحان که از دیگدان برآید و یا کبس بزاج و آهک و غبار آرد نمایند و اگر رگ ظاهر باشد واجبست که انگشت بران نهند و ساعتی بگیرند بعده دقاق کندر یکجزو صبر نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته با پشم خرگوش بدان آلوده بر دهن رگ نهند و رباط نیک بلفائف بسیار ببندند و سه روز بگذارند بعد از آن بگشایند پس اگر دوا جراحت را لازم بود اندکی دیگر از دوا اگر دوا از آن نهند و اگر دوا منقلع شده باشد از انگشت بنرمی بران غمز کنند و بآهستگی دوا را از آن جدا کرده دوای مذکور دیگر بر او نهند و نیک بربندند و بران چهار یا پنج پیچ عصابه دهوار چنین کنند تا آنکه گوشت بر دهان رگ برویدا آنچه قطع خون کند انفحه است که از ورادی شراب با سکر بریان کنند و با یکدیگر بسایند و بر جراحت پاشند و همچنین با چون بغبار آسیا مخلوط کنند و بسفیدی بیضه سرشته در پشم خرگوش بمالایند و بر موضع لزوم نمایند خون را بند کند بو علی سینا نویسد که در علاج نزف الدم واجبست که ابتدا بعجلت کنند بعد از آن علاج فرجه کنند اگر باشد و ممکن نیست احتباس او در آنچه سبب او ثابت باشد مگر آنکه سبب او زائل کرده شود و اگر حال مهلت از اله سبب ندهد احتیاج بحبس بالسابق افتد و آن اسبابیست که بدان خون سائل منقطع شود و آن اسباب را بر وجه استظهار ذکر میکنیم و گوئیم که این اسباب یا گرداننده بسوی غیر جهت آن مخرج بود و یا حبس کننده بدون جهت مخرج قبل وصول بسوی مخرج و یا مانع در آن مخرج از خروج و یا جامع دو امر یا امور ازین باشد و قسم اول که آن گرداننده بطرف دیگر ست یا بجذب بسوی خلاف از خیل یا بحاد مخرج دیگر باشد چنانچه محاجم بر جگر می نهند و رعاف از منخر است ساکن میشود و یا بایجاد مخرج دیگر چنانچه فصد باسلیق صاحب رعاف از دست محاذی منخر میکنند و اما حابس بدون مخرج بچیزی باشد که حرکت خون و نفوذ او منع کند و این یا بسبب مخثر و یا بسبب مخدر بود و مخدر یا دوا باشد و یا حال برای بدن مثل غشی که این اکثر خون را بند کند و اما سبب حابس در موضع آن بند کننده مخرج باشد یا بلطو یا بامساک التحام یا یا ساک غیر التحام و یا بخشکریشه بداغ یا بدوائی کاوی و یا بجمود و علقه و یا بتغریه و یا بتجفیف و التحام و یا بغشر دن الحم گرداگرد عرق پس آنرا بند کند و التصاق سخت نماید و باید دانست که هرگاه با جراحت ورم باشد اکثر ازین اعمال متعذر گردد پس بستن بر شتمد و حمل کردن فتیله و بستن سخت ممکن نبود و در آن هنگام استعمال تغریه و قبض و تخدیر و غشر دم ممکن باشد و اگر چه علاج از بستن و شق با لقرب

دوا باشد چون تبرد آرد و نیست و هر نصبه درد آورده باشد لازم ست که نصبه جامع دو امر بود یکی فقدان درد و دوم ارتفاع جهت سیل دم پس اعانت بتدلیه و تعلیق
کرده شود که خروج خون سهل گردد و هرگاه تمام هر دو غرض باشد بسوی اعمق بحسب مشابهه و اقرب انشاء احتمال فی الحال میل کند و اکنون احتیاج بود که جذب کرده شود بعد آن
میل که میشود بدانند که اول آنچه واجب بود اینست که تفقد نمایند تا آنکه بدانند که آیا رگ شریانست یا ورید بعلامات مذکوره پس شریان را جمع کنند و ورید را بدوزند برای امر سیلان و
وبدان اعتنا بیشتر ازان نمایند که آن ورید کنند بعد ازین گوئیم که اما جذب بخلاف نه بسوی مخرج ازانجمله ایلام عضویست بدلک یا بربط و شد یا بمحاجم و واجبست که عضو مجذوب
الیه عضو مشارک موضع از موضع مئوف در وضع بر طرف خط واحد بود که میان هر دو در طول یا عرض و اصل شود و اختیار نمایند از مخالف در موضع از روی طول یا عرض
هر کدام ازان هر دو که بعید باشد و آنچه قریب باشد ترک نمایند مثل آنکه در دو جانب سر یا دو جانب دست بود پس بعد میان این هر دو قریب تر آنست که
ازان توقع صرف تام واجب گردد و این چیزیست که محتاج بیاد کردن آنست که در کتاب اول در قوانین استفراغ گفته ایم و واجبست که بستن و مالش و مانند آن بنادی
بود از آنچه او اقرب بسوی عضو دائی باشد بعده ازان فرود آرند و لازم ست که در شگافتن شرایین و مانند آن توقع ندارند که این صنعت در حبس خون کافی بود بلکه معین
باشد و همچنین حکم در فصد جانب مشارک مباعد ست و اما یکی از دو وجه قسم ثانی که آن سبب مخثر ست مثل خورانیدن اغذیه غلیظ الکیموس مخثر دم چون عدس
و عناب و مانند آنست بکسیکه او را رعاف یا غیر آن کثرت نماید و اما وجه ثانی مثل خوردن مخدرات و آب سرد و تعرض بدن بسردی و خوابست و گاهی غشی افتد
و نزف بند شود و اما وجه مذکوره قسم ثالث دران رعایت یک امر واجب بود و آن اینست که گاهی شریان چنان نباشد که بقلب از یک جانب متصل بود بلکه بجانب آن
متصل بود حتی که چون او را تنها ببندند آمن شود بلکه گاهی بجانب دیگر شعبهٔ شریان دیگر که دران غوص کند متصل گردد و خون بسوی او از غیر طریقیکه بستانند بیاید پس
احتیاج به بستن دو جا افتد و قبل این لازم ست که جهتی را که آن مبدای رگ ست بشناسند چه در بعض مواضع از اسفل بود چنانچه در گردن و در بعضی از فوق چنانچه
در ران و پای پس هرگاه جهت معلوم شود ربط و شد دران استعمال کنند و از بعض تدبیر همین آنست که وصل کنند باخراج رگ از ضماره و اگرچه بشگافتن اندک گوشتی بود
که آنرا پوشیده و مخفی کرده باشد پس بگیرند بعده ادویه که مذکور گردد استعمال نمایند و اگر شریان باشد اولی آنست که آنرا برشتهٔ کتان بر بندند و همچنین اگر غیر شریان باشد
لیکن بزرگ بود که خون او باز نه ایستد و چون این فعل کنند لزوم ادویه بران کنند و تا روز سوم و چهارم بسته دارند و دران هنگام اگر دوای مغری را بموضع او لازم بینند
آنرا البته جدا نکنند لیکن حوالی آن از جنس او چیزیکه آنرا اندک تر کند بنهند و اگر از خود جدا شود آنچه بالای اوست و وقت کشادن باید که قریب موضع طریق مجرای رگ
انگشت بگیرند و چنان غمز کنند که از جستن خون ایمن گردد و آنچه ازان جدا شود آنرا دور کنند و تبدیل او بدیگر نمایند و نصب عضو درین وقت بشکلی باشد که سزاوار ست
و آن اینست که دهن رگ بلند تر از مبدای آن باشد حتی که اگر مثلا در اسافل رگ وده و رحم باشد فرشی نمایند که اسافل بلند بود و اعالی پست باشد و در بعید تر بود آنچه از
وجع باشد بعد ازان سه روز ترک نمایند و لزوم این وتیره کنند تا آنکه خون بند شود و اما امساک بالقام در شریان عظیم ممکن بود و این چنان باشد که بگیرند فتیله
از پشم خرگوش یا نسج عنکبوت یا بیضهٔ باریک یا خرقهٔ کتان کهنه بسازند بعده بران ادویهٔ مغریه و مانع خون بپاشند و در تفس شریان مثل لقمه اندر کنند بعده
بران [illegible] ببندند و گاهی فتیله از مثل پشم خرگوش تنها استعمال کرده میشود و کفایت میکند و واجبست که لزوم بندش نمایند که جدا نشود تا آنکه ملتحم گردد و اما
فتیله [illegible] طبیعت تدبیر امر او در اخراج او اندک اندک و دفع او و غیر آن کند و اما امساک بلا القام چنان باشد که مثل آن چیز در دهن بنهند و بران بندش تمام
بغیر داخل کردن [illegible] دیگر حبس او کنند بمثل رفادها و خصوصا رفادهٔ اسفنجی و بعصابهای قوی الشد و بستن او بعکس بستن برای جذب بود پس در بستن اول
واجبست که قریب دهن باشد بعده بسوی خلف به پیچند و بتدریج بستن کم کنند و آنجا بخلاف این باشد و بدانند که بستن رفادها و عصابها چون ضعیف
بود ازان مضرت بستن پدید آید و آن جذب ست و ازان منفعت بستن بظهور نیاید و آن حبس و امساک ست پس درینصورت واجب بود که درین باب
تلطف نمایند و چون بندش نیک کنند ایضا از جانب مخالف بندند تا ماده میل کند و مقاومت جذب این بندش نماید و واجبست که به بستن نوبت بمنع
نرسد نه ایلام مگر اینکه اولا احتیاج بسوی این باشد بعد ازان اندک اندک آنرا سست کنند و بسیارست که احتیاج افتد بدوختن شق لحم و ضم کردن هر دو لب آن
و بستن و بسیاست که ضم هر دو لب و منع زوائد حافظ دهن که معلوم شده کفایت کند بعده ببندند بر او ادویهٔ منشرهٔ ملتحمه و چون مثل دواج شق گردد لازم ست

آزا انتو دیک ابتدای او با انگشتهای یکدیگر سخت بجنش کنند بعده ادویه و رفائد نزدیک دهن او بدست دیگر لزوم نمایند و اما امساک بعلقه پس علقه حاصل شود یا
بستن ممسک در روی دهن که همواره امساک نمایند تا خون منجمد گردد پس بند شود و یا بچیزی بسیار سرد کننده که در خون اثر کند و آنرا در دهن منجمد گرداند و اما
ضغط اللحم موضع مثل آنست که رگرا در عرض قطع کنند پس از هر دو جانب اول مرتبه متقلص شود پس لحم از جانبی که از آن خون سیلان کند منطبق گردد و این
در موضع لحیم باشد و بسیار اتفاق افتد که احتیاج بقطع شعبه از طرف رگ شود تا دخول او در غور شدید تر گردد بعده بران ادویه نهند و بسیار باشد که التحام مجر
بغیر امن خون واقع شود و اما بستن بخشکریشه بنفس آتش بود چون کار بزرگ گردد و یا دویه کاویه بود مثل آهک و زنگار و زاجات و زرنیخ و ذریره نیز و مانند آن بلیغ
ضعیف تر باشد چون بر موضع بپاشند و همچنین کف دریا بسا است که بر موضع بپاشند و بربندند و خون بند شود لیکن خطر درین خشکریشه سریع الانقلاع
از ذات خود و از ادنی مقاومت از انفجار خون و ادنی سبب از اسباب دیگر ست پس هرگاه خشکریشه ساقط شود کار بشدت عود کند و لهذا امر کرده اند که داغ
بآتش از آهن بسیار گرم قوی باشد تا خشکریشه عمیق غلیظ کند که سقوط او سهل نباشد و در مدت دراز ساقط شود که در مثل آن گوشت بروید و از کاویات جیده
معتدل التدبیر اینست که بگیرند سفیدی بیضه و با آهک آب نادیده آمیخته بپشم خرگوش و مانند آن بدان آلوده بر موضع نهند و بربندند و آنرا ادویه جید بالغ کثیر المنفعت
که بگیرند زیره و آهک و بر موضع نهند و بربندند و گاهی برین قلقطار افزوده میشود و زاجات ازین جمله ذی قبض مع داغ اند و در نوره داغ ست و در ان قبض معتدبه
نیست و خشکریشات متولد بداغیکه آنرا قبض باشد در ثبات دراز تر و عمیق تر بود و آب سرگین خر و جوهر سرگین آن از انجمله است که بداغ بحدت تغریه جمع شود
و اما ادویه حابسه بتغریه مثل جبسین مغسول ست و علک مطبوخ و نشاسته و غبار آسیا و صموغ و کندر و راتیانج و ایضاً موی انگور بنفسه و ضفدع از ین قبیل
گفته اند و ایضاً کوکب شاموس و اما ادویه حابسه بتجفیف و الحام مثل صبر و قشار کندر و مثل تخم موی بسیار باریک سوده و ماز و بروغن چرب کرده سوخته و بعد
اتمام شعله او سرد کرده و بردی سوخته و راتیانج بریان و زنگار آهن و سرگین اسپ و خر هر دو سوخته و غیر سوخته و خاکستر استخوان و خاکستر صدف هر دو غیر مغسول
زیرا که مغسول از قبیل مغریست و اسفنج در زفت رطب یا شراب تر کرده سوخته و جو سوخته **درصفت ادویه مرکبه** از اصناف مختلف قوی در منع
نزف الدم و از انچه جالینوس ذکر کرده و خوب ستوده و بعد آن اطبا تجربه کرده و کثیر النفع یافته اند اینست که بگیرند قلقطار بیست جزو و دقاق کندر شانزده جزو
صبر و فلفل و علک خشک هشت هشت جزو زرنیخ چهار جزو جبسین بسیار باریک سوده بیخته بیست جزو بدین علاج بذرور بر فتیله و پاشیدن بر موضع کنند
که این عجیب ست و یا بگیرند عنزروت و صبر و مصطکی و دم الاخوین و فتیله ساخته ببندند و یا صبر و کندر تنها با پشم بطریقیکه معلوم شده و ایضاً اسفنج سوخته
چنانچه مذکور شد بگیرند سحیق او و خبث الرصاص و توتیا و صبر و یا بگیرند کندر و صبر و کبریت و یا بگیرند کندر و کبریت ذرور در مرتبه سازند یا فتیله بسفیده بیضه
استعمال کنند و یا بگیرند قلقطار بیست جزو و کندر یا دقاق او هشت جزو راتیانج هشت جزو جبسین سوخته هشت جزو و یا بگیرند قلقطار [illegible]
و قلقدیس و زاج بریان برابر و از ادویه جیده برای نزف الدم و خصوصاً از سر اینست که بگیرند صبر یکجزو و در بدن سخت یا نیم جزو در بدن نرم [illegible]
بدن سخت یکجزو و نفس کندر چرب در بدن نرم یکجزو و برین هر دو اقتصار نمایند و یا با این هر دو دم الاخوین و انزروت آمیخته همه را بسفیده بیضه [illegible]
و بپشم خرگوش بکار برند و یا خشک بپاشند حسب موضع **گیلانی** گوید که همه اشیای موجبه درین مقام ارادیست و خاصتاً اگر [illegible]
مخرج خون باشد دو وجع اگر در جهت مقابل آن مخرج بود نفع کند و لهذا الفصد بعض بطوریکه ایلام جهت مقابل مخرج دم آنرا لازم گردد نافع بود و جذب بسو
خلاف بغیر اصلاث مخرج وقتی باید که بدن غیر شدید الامتلا بود و الا خوف اضرار عضو مجذوب الیه باشد و باید که بعد تسکین [illegible] اگر در ناحیه
مخرج بود و اگر جراحت در عضوی باشد که بستن او ممکن نبود پس صواب آنست که تخصیص حوالی جراحت کنند تا امساک خون منسد گردد و این چنین باید که
مرکب از جبسین و آرد ماش و اندکی صمغ باشد تا بر بستن قادر گردد و مع ذلک [illegible] شاهده شده از جوالبس خون از جروح و قروح [illegible]
نشستن تا آن براده آبنوس ست که آنرا باریک بسایند و بالای آتش [illegible] گسترده بران نهاده گرم کنند و بر موضع بسیار پاشیده بربندند [illegible]
در امور عجیبه مشاهده کردم در امر او شک میکنم که آیا این [illegible] قوی تر ست یا مرهم جدوار و روغن دیودار و اما در سائر امور جروح این هر دو مرکب را

نشان دیگریست که چیزی از ادویه با آنها نمیرسد **دوائیکه** بلیغ النفع ست در حبس نزف الدم از جراحت یا شریان که منقطع شده باشد بگیرند آهک و قلقطار و دم الاخوین و صبر و جبسین مثل سرمه سوده و بگیرند پنبهٔ باریک و اول در سفیدهٔ بیضه آلوده پس در دوای مذکور آغشته در جراحت داخل کنند و بران دوای مسطور بسیار پاشیده بربندند و اما در شریان باید که بگیرند آهک و زاج و سرد و را سائیده در جراحت پر کنند و با پشم خرگوش در سفیدهٔ بیضه تر کرده در صبر و کندر و دم الاخوین سرمه سا نموده آلوده در جراحت نهند و ببندند و اگر پشم خرگوش نباشد پنبهٔ باریک قطع یا نسج عنکبوت استعمال نمایند و بدانند که ادویهٔ مرهم جدوار و روغن دیودار چون خشک بسایند چند انکه مثل غبار گردد بعده آنرا بر موضع نزف الدم بپاشند نفع بسیار بخشد و خصوصاً ادویه که آن اصول آنهاست و آن زرد چوب و چوب دیودار و چوب درخت زرشک و اصل السوس و غبار خانه کسیکه نخود بریان کند و مانند آنست

انورسما

که بعضی انورسما بنون خوانند معنی او سیلان خونست و آنرا ام الدم نیز گویند و آن آنست که شریانی زیر جلد بشگافد بسبب عروض ضربه بعضی اعضا یا وقوع جراحت در جلد و شریان و بعد از التحام جلد کشاده ماندن جراحت شریان پس خون و ریح هوائی که دران شریان بود بیرون آید و در فضائیکه میان جلد و شریانست جمع شود چنانچه شیخ الرئیس در فصل نزف الدم مینویسد که چون بر شریان بعد تفرق اتصال او مکان تنگ نگردد و خلا یا بد امر مؤل یا انورسما گردد که مسمی بام الدم و بسیار باشد که شریان ملتحم نشود و آنچه محیط شریانست التحام پذیرد و بران جای تنگ شود پس خون بر سیلان فاحش قدرت نیابد بلکه چیزی ازان بناحیهٔ جلد بیرون آید بمقدار یکه [illegible] بسوی شریان عود کند و بباطن رود چنانچه در فتق عارض میشود و گاه باشد که این حال شریان را از باطن عارض شود پس بشگافد فتق جلد و زیر جلد انورسما حاصل شود و این اکثر در گردن و کنج ران و ابط خود بخود عارض شود و بسیار باشد که از سبب خارج و از فصد عارض گردد و اکثر اطبا گمان کرده اند که هر فتق شریان که مؤدی بام الدم گردد آن ملتحم نشود بلکه اکثر آنچه گرداگرد او باشد ملتحم شود و انورسما گردد و اما نفس شریان ملتحم نشود [illegible] انطاکی گوید که انورسما نتوئیست زیر جلد که بلمس زائل شود و بسیاهی ظاهر گردد و میان او و خراج بنرمی او و تغیر رنگ جلد [illegible] انشقاق رگ ست و اگرچه ورید باشد بسببی و گو که از خارج بود و جلد نشگافد پس خون زیر او جمع شود و هر آنکه از شریان باشد بسرعت [illegible] مائل بسرخی خالص بود زیرا که خون شریان همچنین ست و اگر از ورید باشد بعکس بود و اول ذی خطرست و ثانی سهل یا بحیله [illegible] آنموضع متحرک بود بحرکت انبساطی و انقباضی تابع حرکت شریان و هنگام انبساط شریان آنموضع [illegible] گردد [illegible] آنموضع کمتر شود و باشد که [illegible] خون کشیده شود در رنگ [illegible] باشد [illegible] چون شاهبلوط و مازو و اقاقیا و جز آن ضماد کنند و از مس [illegible] و صدیکدرم بریان کرده برب یا رب آس آمیخته [illegible] و عدس مقشر [illegible] کوفته بیخته با آب مورد [illegible] کشنیز [illegible] با آب حی العالم یا آب عصی الراعی [illegible] **انطاکی** گوید که علاج این هر دو سیلان خونست [illegible] بسفایج و قرظ و آرد جو مساوی اسبغول نصف آن جزو زعفران [illegible] [illegible] است و [illegible] و همچنین جلبه و ام الدم از قسم اوست [illegible] [illegible] قطع [illegible] مذکورست

[illegible] مسلی و غیره آن

[illegible]

علاج اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد باید که از سوزن یا منقاش یا زنبور بیرون کنند و مر و کندر ساییده دران پر نمایند و اگر از آله بیرون نتوانند کرد باید که اشق پیاز نرگس بیخ نی زرفت علک البطم راتینج زراوند بعسل آمیخته طلا کنند و اگر سرطان نهری خوب کوفته بر جائیکه پیکان خلیده باشد صبح و شام بنهند در جذب و اخراج او مجرب سوید بیست و بیخ انگور که در زمین باشد اگر بر مکان دخول پیکان بیاویزند در جذب او بالخاصیت مجرب و کذا طریخ سوخته بر موضع وقوع پیکان ضماد کردن مجرب است و اگر ساق جبس که آن شعر الغول ست تازه گرفته سوده بر موضع مقابل موضعیکه دران پیکان باشد ضماد کنند در طرد و اخراج آن مجرب است و ضماد سلور که آن جریست مملوح و کذا اثافسیا و کذا چرک خانه مگس عسل و کذا آرد شیلم پخته و کذا پنیر مایه مخلوط بخطمی و زیت و کذا سرگین گاو بسرکه پخته بیخ قنطوریون و کذا لحم صدف یا هر دو کوفته و کذا پیاز نرگس با آرد شیلم و کذا اسر حربا و لحم آن کوفته و کذا پیاز بلبوس کوفته بعسل آمیخته و کذا لحم ورل و کذا نیل هندی و کذا چرک ابدان که در حمام بر آید و کذا حلزون مع لحم او کوفته و کذا لحم گربه و خشک کرده آن کوفته که مجرب ابن ماجه است و کذا زهره نحاس یک درم بیخ سوسن آسمانجونی یک درم قنطوریون دقیق یا وکم دو درم باریک سوده بعسل سرشته و کذا کندر و شراب و ایرسا و کذا انجیر خام پخته سوده برگ خشخاش آمیخته و کذا گندم خاییده دهن روزه دار و کذا بزر البنج و اشق و کذا مشکطرامشیع و کذا پنیر مایه شتر در بیختن زیت کنند بر موضع پیکان و سنان هر واحد جذب آن کند و بقول اطبای هند چینگه پخته مالیده بستن پیکان بزودی بر آرد و اگر کچله کوفته بیخته در بول ماده گاو ناز ساییده تکیه بسته بر زخم نهند در چار پهر گولی بندوق را بسر زخم آرد **الطاکی** گوید که مجرب درین باب سیر و شیلم و روغن عطاس ست مطلقا و مقناطیس برای آهن خاصة و حربای شکم شگافته و موش گرم وقت شق او و کذا وزغه و سام ابرص و صدف تازه و اشق و خامستر نی فارسی و زرفت و پیاز نرگس **سعید** گوید که چون ازجه نصلی و شوکه و غیره در بعض اعضا داخل شود و در موضعی باشد که اخراج او با آهن آسان ممکن نبود تضمید موضع با دویه مرخیه که ارخای عضو نماید باید کرد که اجسام ناشبه دران مندفع گردد و آنچه این فعل کند اشق و غیره ادویه است که مذکور شد هر واحد با عسل سرشته چون بدان ادویه تکمید موضع نمایند شی ناشب را خارج کند پس اگر ناشب نزج باشد و قریب بود حجر مقناطیس نزدیک او کنند که این او را بکشد و یا آنرا بزنبور بر آرند و اگر بسبب تنگی دهن جراحت زنبور داخل نشود بمبضع آنرا فراخ گردانند و بقوت آنرا بکشند پس اگر نزج در استخوان خلیده باشد آنرا حرکت دهند و بقوت برکشند و اگر در پیکان زوائد باشد و خوف ایذا عند خروج او باشد جراحت را وسیع کنند و زنبور را بر زوائد خوب قبض کنند تا منضم گردد پس بیرون آرند و اگر جذب او بخوف انفتاح شریان یا انقطاع عصب ممکن نبود آنرا بگذارند بهر آنکه جراحت چون متعفن شود خروج او سهل گردد و هر گاه پیکان بیرون آید و جراحت بزرگ باشد و در هم نبود لب جراحت بدوزند و دوای خشک بران نهند و بعد آن علاج بمراهم ملحمه کنند و اگر تابع جراحت ورم باشد فصد مریض بگشایند و خون بحسب حاجت بر آرند و حوالی ورم بصندل و آب حی العالم و آب عنب الثعلب طلا کنند و اگر پیکان مسموم باشد گوشتی را که با آن پیکان رسیده قطع کنند اگر ممکن باشد و آن گوشت شناخته میشود از رنگ او بسیاهی و تیرگی یا بسبزی و تغیر او از گوشت صحیح و بعده جراحت را بشراب بشویند و ادویه جالیه استعمال نمایند پس هر گاه جراحت پاک گردد اندمال او نمایند و اگر پیکان در عضو شریف یا شدید الخطر داخل شود و علامات موت ظاهر بینند باخراج آن تعرض نکنند و اگر ازین چیزی ظاهر نباشد حیله در اخراج آن کنند تا از حدوث ورم و عفونت ایمن گردد **جرجانی** گوید که وخز و خزق هر دو جراحتی را گویند که از آهن یا از خار و مانند آن در بدن نفوذ کند ولیکن وخز آنرا گویند که از چیزی کوچک باریک افتد چون سر خار و سوزن و مانند آن و خزق برای جراحتی را گویند که غور او کمتر ازان بود و آنرا حجم و عظم باشد اما وخز سلیم تر بود و آنرا بعلاج حاجت نبود مگر آنکه مزاج مجروح و گوشت او ردی بود و آماس و بثرات پدید آید خاصة اگر وخز از پوست در گذرد و بگوشت رسد و اکثر علاج آن بیش ازین نباشد که ... و محتاج بتدبیر جراحت نشود و اما خزق را هم احتیاج بتدبیر آماس و درد نشاندن بود و هم علاج جراحت کردن و تدبیر جراحت و تدبیر اورام بحسب کفایه گفته شد و آنچه از ذکر آن اینجا از امر خزق و وخز لابد است آن تدبیر است در اخراج چیزیکه در بدن ناشب شده و آن خزق یا وخز خار باشد یا پیکان و مانند آن و این اخراج گاه بفشاردن و گاه بآله بود که آن چیز را بگیرند و بیرون کشند و گاه بادویه جاذبه بود تا هر چه بفشاردن یا بآله بیرون نتوان آوردن بخاصیت و کشش بیرون آرند و فشاردن جراحت تا خار و پیکان و غیر آن بیرون آید کاری نیکو است و علاج حاجت نیست و آنچه بآله بیرون آرند اول باید که منفذ جراحت بنگرند تا بیرون آوردن پیکان و غیر هم ازانجانب که داخل شده مناسب است یا از جانب دیگر بگذرانیدن و این چنان بود که جراحت تنگ باشد و پیکان بزرگ تر باشد یا چنان بود که پیکان شاخ دار باشد که اگر آنرا بکشند المی عظیم و جراحتی دیگر کند صواب آن باشد که اگر ممکن بود و ماست

و خوف بریدن شریان و عصب نباشد برآن جایگاه بشگافند و پیکان بدانجانب بیرون آرند و در جمله اجتناب باید کرد تا پیکان وغیره شکسته نشود و آنرا بیازمایند و آهسته آهسته بجنبانند تا اندازهٔ غرز دران و تشبث و تقلقل او اندران دریافت گردد و بجنبد پس باستقامت برکشند و سر آلهٔ برکشیدن خشن چون سوهان باشد تا پیکان وغیره را سخت بگیرد و نگذارد و بسیار باشد که پیکان وغیره آنرا روزی چند بگذارند تا جنبان شود پس برکشند و اگر پیکان در استخوان خلیده سخت شده باشد و برکشیدن آن نتوانند گرداگرد او بمثقب ثقبه کنند تا آسان برآید و اگر پیکان در اندامی شریف نشسته باشد چون دماغ و دل و جگر و شش و امعاء و مثانه و رحم و علامات بد ظاهر شده باشد دست بدان نباید برد و نباید جنبانید و طبیب باید که خویشتن را از علاج آن صیانت کند تا از جای ملامت بدو نرسد خصوص چون داند که مجروح خلاص نخواهد یافت پس اگر علامتهای بد ظاهر نشود و گمان افتد که مجروح خلاص خواهد یافت خطر علاج او با اولیای او باید گفت پس علاج کند از بهر آنکه بسیار دیده اند کسانی را که چنین جراحتهای با خطر افتاده است و امید خلاص نبوده و علاج کرده بفرمان حق تعالی خلاص یافته **اما ادویهٔ جاذبه** که بخاصیت خار و پیکان را برآرد اینست که اشق را حل کنند و بران موضع نهند که این جاذب قویست و اگر با عسل بسرشند قویتر بود و بیخ نی فارسی رطب بکوبند و ضماد سازند تنها و یا عسل سرشته و ایضاً برگ خشخاش سیاه و برگ درخت انجیر با بسبت جو و آب بزرالبنج خصوصاً با قلقند پیس و کزمازک ثمرهٔ بیخ بجالهٔ و ایضاً انواع خیری و زراوند و پیاز نرگس این همه ادویه جاذب است و از ادویهٔ حیوانیه بسیار است از انجمله ضفدع مسلوخ سخت عجیب است که دندان را برافکند و ایضاً سرطان سوده و ارنبان و جمیع پنیرمایهٔ جانوران و گویند که عظایه سخت جاذب است و از مرکبات سرعظایه است بزراوند طویل با بیخ و پیاز نرگس با شیح و کبا[illegible] سینو سیند علقی کثیر الادی بدانکه گاهی پیکان در ابدان می ماند و جراحت ایشان مندمل میشود و در سالها و ناصور عارض میشود بعد ازان بیرون آید پس میباید که در اخراج پیکانها بقطع لحم بسیار و استخوان و مانند آن سختی نکنند که در بقای آنها ضرری چنان نیست که محتاج بآن سختی گرداند و در اخراج سهام میباید که قبل آن انواع سهام را معلوم کنند چه بعضی ازان از چوب و بعضی از قصب باشد و از چه آنها از آهن بود و از مس و از رصاص و از شاخ جانوران و از استخوانها و از سنگها و از نی و از چوب و بعضی ازان مستدیر باشد و بعضی را سه چهار زاویه بود و بعضی را یک زبان یا دو سه باشد و بعضی را زج مائل بخلف بود تا هرگاه بسوی خارج بکشند در جسم متعلق گردد و در بعضی مائل بقدام تا مندفع گردد و سوای اینها نیز اقسام او بسیار است و کذا طریق برآوردن هر یک بحسب آن باشد و اگر بعد برآوردن پیکان جراحت را ورم حار عارض شود علاجش به تطفیل و اضمده کنند و بعد فصد لزوم موضع بزرد و صندلین و آب کاسنی و آب کشنیز و مانند آن کنند و بر رفاده صندل خشک نهند و باقی همان است که در اقوال سابق مسطور شد

قروح

بدانکه قروح متولد میشود از جراحات و از خراجات منفجره و از بثور ایس تفرق اتصال که در گوشت افتد چون ریم کند آنرا قرحه نامند و قرحه گاهی از بثور متاکله و گاهی از انفجار اورام و گاهی از تقادم جراحات حادث شود و ریم کردن آن لازم بود و سبب ریم کردن آنست که غذائیکه بسوی آن آید مستحیل بفساد گردد بسبب ضعف آن عضو و ایضاً بسبب ضعف او فضول اعضای مجاور بسوی آن رود و آنچه از ریم رقیق باشد آنرا صدید نامند و بفارسی زرداب گویند و آنچه معتدل و هموار و سفید باشد آنرا قیح گویند و مده نیز خوانند و آنچه غلیظ تر باشد آنرا وسخ گویند و بفارسی چرک نامند و از وسخ بعضی سفید باشد و بعضی مائل بسیاهی و بعضی چون دردی شراب بود و اختلاف الوان آن دلیل بر احوال قروح بود و [illegible] تیرگی و دردی آن دال بر حرارت قرحه و قرب موت بود و وسخ سفید دال بر نضج از مائل بسیاهی باشد و صدید [illegible] گرم در قیق و [illegible] هیئت آن تولد کند و وسخ از مادهٔ غلیظ و شاید قیح از ماده که نزدیک باعتدال بود و صدید تولید ورم بیشتر کند و قرحه که ازان صدید آید محتاج بچیزهای خشک و سرد بود و قرحه که ازو وسخ [illegible] ادویهٔ لطیف و جالی و از قروح بعضی بر جلد ظاهر بدن بود و بعضی باغور و آنچه باغور باشد دو گونه بود یکی آنکه گوشت گرداگرد آن [illegible] گشته و چسپیده روز برآن گذشته و لبهای قرحه سطبر شده باشد و آنرا ناصور گویند و آن جدا مسطور گردد دوم آنکه گرداگرد او صلابت نباشد و آنرا کهف و مخبا گویند یعنی [illegible] آنرا آگاهی نکند [illegible] ریم او میان پوست و گوشت بود و کهف آنرا نامند که در گوشت خانه کرده و عطفی زیر گوشت نموده یعنی بجانبی میل کرده باشد چنانکه گذر [illegible] راست نباشد اندرون او فراخ بود و گروهی دیگر هر قرحه را که در گوشت خانه کرده باشد و اندرون او فراخ بود آنرا کهف گویند و آنرا که اندرون او تنگ بود و عمیق باشد ناصور گویند و هرگاه صلابت بر قرحه ظاهر بود آنرا قرحه خرفیه نامند **و ایضاً** قروح منقسم میشود باصناف بسیار چنانچه بعضی مولم بود

و بعضی بی درد باشد و بعضی متورم بود و بعضی بی ورم و بعضی نقی یعنی پاکیزه و بعضی غیر نقی یعنی چرک آلوده و بعضی هم رنگ بدن بود و بعضی مخالف رنگ و بعضی
صلب تر و بعضی نرم تر و بعضی گرم تر و بعضی سرد تر و بعضی عفن باشد و بعضی غیر عفن و بعضی متأکل بود و بعضی ساعی و بعضی سهل بود یا رد باشد یا حار و قرحه سهل
منجمله قروح موجب اسقاط شعر از قریب آن بود و بعضی از قروح ساحه بود که از ان صدید زرد گرم محرق حوالی او ترشح کند و آن ردی مهلک ست و بعضی عسر الاندمال
بود و قرحه متعفن غیر متأکل بود بهر آنکه متعفن آنست که برای رطوبت او فساد عارض شود و بسبب صالح برای غذائیت نباشد و متأکل آنکه گوشتی که اندران
بمیرد و لهذا متأکل ردی تر ست و اگر چه هر دو ساعی بود یعنی پهن باز شود اما اگر ماده این سخت تیز باشد و گوشت درست را بخورد آنرا العربی قروح ساعیه و متأکله
گویند و اگر ماده بدان تیزی نباشد لیکن بسبب عفونت پهن باز شود این را نیز ساعیه گویند لیکن متأکله نگویند بلکه ساعیه متعفنه نامند اما آنچه ساعی
متأکل باشد بغیر عفونت و بی تپ بود و ساعی عفن با تپ باشد و از ان مفارقت نکند و جالینوس امثال این را بفارسی و نمله ساعیه را قروح متأکل تا
و قرحه متعفنه را از قرحه مرکبه شمار کرده چه مرکب از قرحه و از مرض عفن بود و قروح سرد را بیخ پهن باشد و سفید بود و خارش اندکی بود و به زودی سخت
یا بد و بد ریم کند و قرحه گرم را زود سر تیز شود و بیخ او سرخ بود و پهن نباشد و با خارش و سوزش بود و از سردی راحت یابد و زود پخته شود و قروح که صلب
باشد و بسبزی و سیاهی میل کند ردی باشد و قروح ردیه را چون رنگ مخالف رنگ بدن مثل سفید و رصاصی و زرد و سبز و سیاه همراه گردد ردی بود
و ردی تر چیزها قروح بد و متعفن را باد جنوبی و هوای گرم و تر ست و قروح متولد عقب امراض ردیست و قروح ریزا نند که موا [illegible] بود و آنچه از جلد
گرداگرد او بدبو شود ردی تر باشد و ردی تر از این آنست که گوشت از گرد آن بدبو شود و در علامات موت شیخ گفته که چون انسان را اورام و قروح لینه باشد
و عقل او زائل شود هلاک گردد و قروح خبیثه گاهی سبب او جراحتی باشد که مصادف فضول خبیثه از بدن بود و یا تدبیر فاسد و گاهی تابع بثور ردیه باشد
و بعد بثور کردن از ان بسرعت قرحه گردد و دلالت کند بر خبث قرحه تعفن او و سعی او و افساد حوالی او و عسر برء او فی نفسه مع صواب علاج او و بدانکه افضل
دلائل دال بر سلامت قروح و جراحات در آخر آن ریم کردنست بدوای مقیح باشد یا از فعل طبیعت و خصوصاً ریم محمود سفید املس هموار که تمام نضج
یافته باشد و آن بوی بد بسیار نباشد و اما قرحه که در ان تشنج حادث گردد و قرحه متعفنه و سرطانیه و خیرونیه و متأکله و انند اینها از قروح خبیثه که با آن
رجای نجات کمتر بود و از آنها ریم تولد نکند بلکه چون در قرحه و لاسیما در امثال قروح مذکوره ریم یا ورم ظاهر گردد آن علامت خیر ست و هر قرحه که اماس گرد
و ریم کند و سر او کشاده شود اگر بعصب نزدیک باشد از ان خوف تشنج و اختلاط عقل نباید کرد لیکن اگر ام قرحه عظیم باشد و از جهت جا و ز کند و اماس
بغایت شود و باندرون غائر گردد و سر نکند و چیزی از ان نیالاید و نزدیک اعضای عصبیه باشد مثل قروح پشت و قروح [illegible]
متوقع تشنج و نیز اختلاط عقل گردد و هر قرحه که در اعضای عرقیه یعنی آنکه رگهای بسیار بدان پیوسته باشد و [illegible]
اگر بر پهلوها و شکم باشد و اماس او باندرون باز گردد و سر نکند و چیزی نیالاید و با این حالات مذکوره اگر بر نصف اسفل تنور بدن باشد در ان خوف [illegible]
خون بود و همچنین گاهی از ان خوف اختلاط عقل یا خوف وقوع ذات الجنب یا ریم کردن بعد از ان و یا نفث الدم باشد اگر در نصف اعلی از تنور بدن [illegible]
و از علامات جیده برای قروح اینست که موئیکه از حوالی او ریخته باشد باز بروید و قابل ترین ابدان بعلاج قروح آنست که در مزاج بهتر و در صورت فضلیه
کمتر بود مع وجود خون نیک در ان پس هرگاه مزاج همه بدن و مزاج جگر معتدل بود قروح و جروح زود درست گردد و هرگاه که مزاج آن از اعتدال بسر و از بعد
و خشک باشد یا بسیار تر علاج بدشواری و دیر پذیرد لیکن مزاجیکه میل بتری دارد چون مزاج کودکان آن [illegible]
و خصوصاً هرگاه مزاج اصلی خشک بوده باشد و مزاج عرضی رطب مترهل چنانچه در مشایخ نیز بد بود و بدین سبب قروح پیران [illegible]
نپذیرد و ایضاً قروح زنان حامله بسبب احتباس فضول بنابر بند شدن خون حیض ایشان و اما قروح پیران بد و سبب علاج نپذیرد یکی آنکه [illegible]
آنکه در بدن ایشان خون نیک کمتر تولد کند و بسیار باشد که قروح پیران به شود و باز سر قرحه شگافته شود و در بعضی قروح اصلا گوشت نروید [illegible]
جوهر او و خبث ماده او و در بعضی لحم بروید و این قابل اصلاح بود و بد و قسم منقسم شود یکی آنکه در ان گوشت زائد [illegible]

بعد تنقیه بروید و تبر قرحه که مدت آن دراز گردد و متآکل و عفن شود و چیزی بسیار از جوهر آن جایگاه زائل گردد هرگاه درست شود مغاکی در آن جا بماند و مغاکی را
و نمات اگر قدیم بود و تا مدت یکسال باقی ماند و قروح سوداوی درست نشود مگر بعد آنکه تا آهن جمیع فساد او برطرف نمایند تا گوشت و استخوان پاکیزه ظاهر شود پس ازان
علاج کنند و بدانکه اسبابیکه چون عارض شوند قروح فاسد گردند آن ضعف عضو است پس هر ماده را قبول کند و یا حرارت مزاج عضو و حرارت خون که آن
یا در کیفیت یا در کمیت اما در کیفیت اکثر آن بسبب حرارت مزاج جگر بود و دران رنگ مائل بسفیدی صافی یا زردی باشد و یا بسبب حرارت مزاج طحال پس رنگ
مائل بسیاهی بود و منش پدید آید و با آن حرارت جمیع اخلاط بدن بود و از مثل این با وجود آنکه مستفاد نمیشود انچه مستحیل بلحم گردد مستفاد میشود ازان صدید که
بوضع مستحیل میگردد اما در کمیت با این طور بود که زیاده شود بر طاقت قوت عضو و ضرر گردد و یا کم شود پس ازانچه لحم قرحه بروید یافته نشود و قرحه صاف پاک باشد و ازین سبب
بخشک پیشه کند و فلاح نشود و مملو نسازد اگر بدن پاک قلیل الدم باشد و یا تحرف که بکنارهای آن عارض شود و بسبب التیاع عروق که بسوی قرحه آمده و یا بسبب
فساد استخوان قریب او باشد از استخوان و بسبب فساد او که مثل تیرگی و سبزی و سیاهی میل کند و یا بسبب مجاورت عضوی ردی المزاج و قروح صعب العلاج
مثل قرحه ستدیره مانند آن قاتل صبیانست احتمال شدت درد او نکنند و نه عسر علاج او و صعوبت آن تا اینجا قول شیخ الرئیس و جرجانی و گیلانی تمام شد اکنون
بدانکه بقول صاحب کامل قرحه نیز مانند جراحت یا بسیط بود و او آنست که خالی باشد از عوارضیکه مانع اندمال بود و یا مرکب باشد و او آنست که مرکب با سبب بود
یا با مرض یا با عرض و ترکیب او با سبب چنان باشد که در انجا ماده بود که بسوی قرحه ریزد و اما مرض گاه از سوء مزاج بود و گاه از مرض آلی اما انچه از سوء مزاج
باشد یا از سوء مزاج حار بود یا بارد یا رطب یا یابس و اما مرض آلی پس بعضی ازان مرض نقصان بود و آن نقصان لحم در قرحه است و سقوط جزوی از عضو و بعضی
ازان مرض عظم بود و آن مثل ورم حادث مع قرحه است و بعضی ازان تفرق اتصال بود مثل قطع عصب و کسر عظم و اما ترکیب قرحه مع عرض
مثل درد است که با آن باشد و علامت و علاج این همه اقسام در علاج قروح عسر الاندمال بیاید

علاج کلی قرحه

اگر در قرحه ریم و چرک اندک باشد از سرکه و شراب و ماء العسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را بروغن گل تر کرده اندرون آن نهند و اگر بسیار باشد از ادویه جالیه
و مراهم مدمله علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدان رسانند و اگر دهن او بغایت تنگ باشد قدری سم الفار سوده بعسل یا روغن سرشته پنبه
کهنه بدان آلوده در دهن جراحت نهند که فی الفور فراخ تر سازد و درین امر بهتر ازین دوائی نیست و نهادن چوب چوک که کندش نامند بر دهن قرحه همین عمل دارد
و کذا پهتکری خام سوده با آب برگ نیم آمیخته و همچنین مرهم زنگار و اگر پوست نیم یا پوست سرس یا پوست ببول یا چوب چینی هرچه بدست آید جوشانیده
با آب آن قرحه را بشویند از ریم او و فساد بنواحی متعدی نگردد **ادویهٔ مفرده و مرکبه** که نافع قروح است آهک را هفت بار شسته چون با زیت خوشبو
آمیزند و بکار برند قروح را خشک گرداند و کذا پاشیدن خاکستر ظرفا و چون گل سوسن بعسل پخته بر سائر قروح نهند اندمال آن نماید و ذرور برگ کنار مثل غبار سوده
تجفیف قروح کند و کذا برگ بهی خشک کرده و کذا برگ ناشپاتی و کذا برگ شفتالو و کذا پوست بیضه سوخته بر قروح نهادن و ذرور سندروس قروح را خشک کند
و کذا بیخ نیلوفر و تخم آن و کذا رصاص سوخته تجفیف و التحام نماید و کذا اسفیداب و کذا ذرور مورد خشک و گویند که آرد جوار با عسل قروح پشت را مجربست
و شاهتره قروح عارض در ظاهر بدن را شربا و ضمادا رازی مفید گفته و بقول اهل هند برگ کنگهی را بر زخم بستن و زبان سگ سیاه خشک ساخته باریک سائیده
با نگفته پاشیدن و برگ کهیا توری تر یا خشک با آب سائیده بر زخم بستن زود فراهم آرد و پاشیدن برگ کنیر خشک کرده سائیده و کذا پوست درخت سرس
خشک کرده و کذا پر مرغ خانگی سوخته و کذا کاسهٔ سنگ پشت سوخته و کذا اسگند ناگوری و کذا برگ سرو سوخته و کذا زردچوب و کذا مازوی سوخته هر واحد مجفف
قروح است و دوائیکه قروح و حرق نار و زخم آتشک را نافع پوست انار سوخته در روغن گاو یکصد و یکبار شسته آمیخته و قدری کافور سوده انداخته خوب حل کنند
و بر موضع بمالند ایضاً که زخم مزمن را فراهم آرد استخوان سر آدمی ده توله کتهه که با پان میخورند ده توله نیله تهوتهه سوخته یکتوله هر سه باریک ساخته قدری ازان بر
دهن هر زخم بر بندند مجربست ذرور که بهر خشک کردن هر قرحه و تسکین درد عجیب الاثر است سندور سهاگه بریان هر واحد یک جزو دانهٔ الائچی کلان دو جزو سائیده

روغن حکیم علی خان که جراحات را در اندک زمانی باصلاح آرد بگیرند جدوار تراشیده برگ نیب پنج انجبار پوست خشخاش از هر یک پنج مثقال در یک رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نمایند و روغن کنجد تازه یک رطل و دران آب داخل کرده بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس بگیرند موم یمانی و دار چینی و قفر الیهود و مصطکی هر یک چهار دانگ و دران روغن بگدازند بعد ازان اسفیداج زاج سفید سنگ سرمه کافوری مصری سوخته سنگ جراحت کات جبنی از هر یک یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده کهرل سازند و در شیشه انداخته یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه بهم زنند و پس ازان بکار برند **روغن بیاض حکیم ابو علی** که بجهت پر نمودن زخم و برآوردن گولی و حلقهای زره و استخوان شکسته که در زخم مانده باشد نظیر ندارد برگ سنبهالو برگ فراش برگ دهتوره برگ چنبیلی هر یک بکدام همه را باریک ساییده در روغن کنجد نیم آثار انداخته بر آتش گدازند و کفچه زنند چندانکه همه دوا سوخته ته نشین گردد بعد ازان فرود آورده حل کنند چندانکه همه یکسان شود پس در ظرفی نگاهدارند تا که درد ته نشین گردد پس روغن خالص گرفته بکار برند **روغن قنبیل** که در پر کردن زخم و کشتن کرم مجرب و بی عدیل است روغن سفید هر یک ده درم هر دو را خوب کهرل کنند بعده صاف کرده باز کهرل نموده پارچه بیز کنند و همین قسم سه بار عمل نمایند تا آنکه خوب بساید نگاهدارند وقت حاجت پنبه تر کرده بر سر زخم گذارند و در سوراخ چند قطره چکانند **روغن مجرب راقم** که جمیع اقسام جروح و قروح را باصلاح آرد و گوشت فاسد را دور نماید و گوشت تازه برویاند اصل السوس تربد سفید دیودار دارهلد زردچوبه دوده سقف کشیکه نخود دران بریان میسازد هر یک چهار نیم درم برگ خامی تازه برگ نیم سبز هر یک هشتاد درم ادویه را در پنج آثار آب تر کنند و برگها را کوفته قرص بسته در دو رطل روغن کنجد بریان نمایند و ادویه نیز در روغن مذکور انداخته بآتش ملایم بجوشانند تا آب همه سوخته روغن بماند پس صاف نموده بکار برند و اگر بعد صاف نمودن روغن سنگ جراحت رال کته سفید هر یک یکتوله کهربا سندروس مرسکه شب یمانی سوخته هر یک شش ماشه باریک ساییده آمیزند قویتر گردد **روغن بلادر** که برای اندمال زخم بی نظیر و مجرب است بلادر شش عدد ڈیکه مالی دو دام بخته سندور توتیای سبز رال موم هر واحد یکماشه روغن شیرین نیم پاو اول بلادر را در روغن و موم آنقدر بسوزند که دود آن موقوف شود بعده ڈیکه مالی انداخته بسوزند و حل نمایند بعده ادویه دیگر انداخته حل کنند پس از پارچه صاف کرده بدارند و بعمل آرند **نوع دیگر** که برای اندمال زخم نظیر ندارد و دافع زخمهای آتشک و مجرب النفع است بلادر تخم کونچ هر واحد یکدام اجواین خراسانی مرداسنگ هر یک سه ماشه توتیای سبز دو ماشه روغن کنجد نیم پاو اول روغن بر آتش گرم نموده بلادر اندازند چون سوخته شود اجواین اندازند چون بسوزد تخم کونچ دران بسوزانند بعده توتیای سبز و مرداسنگ اندازند و از آتش فرود آورده خوب حل کرده نگهدارند اگر جای نازک بود روغن صاف بی درد اندازند و الا مع درد چکانند و اگر روغن کم شود روغن دیگر اندازند حتی که بناصور هم فائده میکند **مرهم جدوار** مخترع حکیم علی گوید که منافع این مرهم مثل عوالله(?) روغن دیودار است بلکه در التحام قروح ازان قویتر و با این در منافع برای التیام و اندمال جراحات دوائی بهتر نرسد و نه مرهمی جدوار خطائی مجرب یکمثقال بهروزه نیم اوقیه زردچوب دیودار اصل السوس برگ حنای خشک دوده سقف خانه که نخود بریان کنند هر یک یک اوقیه پوست درخت مغیلان برگ درخت نیم سبز هوجیه(?) هر یک دو اوقیه چوبها و بیخها و پوست را کوفته خوب در کهرل بسایند پس با ادویه دیگر سوای بهروزه یکجا کرده در دو نیم من آب بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث آب بماند ثفل را خوب افشرده دور کنند و روغن کنجد بست اوقیه داخل کرده باز بآتش ملایم بجوشانند که آب قریب بجذب شدن رسد و اندکی بماند پس اندکی ازین روغن گرم گرم گرفته بهروزه را دران بگدازند و بهروزه گداخته را با دو اوقیه موم زرد مضاف روغن اول ساخته بجوشانند تا آب مطلق خشک شود و مثل مرهم گردد **مرهم اعجاز** مؤلف حکیم ارزانی گوید که این مرهم عدیل ندارد و با وجود این مرهم دیگر حاجت نیفتد جهت زخم شمشیر و بندوق و مانند آن و هر گونه جراحت عسر البرء و ناصور و قروح خبیثه و سوداویه را که هیچ دوا انتفاع نیافته باشد عجیب الاثر و بدیع النفع است شب یمانی توتیای هندی هر یک یکتوله و سه ماشه کات سرخ رال روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هر یک پنج توله اول آب و روغن را یکجا کرده در ظرف کانسی بدست کف مال کنند تا مثل دوغ شود پس ادویه دیگر باریک سوده دران آمیزند و یکپاس دیگر بلکه دو پاس بکفی ست بمالند تا جمله یکذات شود و بقوام مرهم آید پس در ظرف چینی یا نقره نگاهدارند و استعمال نمایند و وقت شب از نمک تکمید اطراف قرحه و جراحت میکرده باشند **مرهم بینه** بجهت هر قسم زخم از مجربات است و از جمله عجائبات اول بینه کهنه را در ظرفی بسوزند و خاکستر آن پارچه بیز کنند و بقدر شش بهلول(?)

بگیرند پس روغن گاو صبح بملول در ظرفی گرم کنند و موم سفید سه بملول دران انداخته بگدازند بعد ازان خاکستر سیب هیچ غرابی سه بملول سوده انداز
خوب حل نمایند و سرخ سوخته سوده نیز داخل کنند و بعد ازان بچوب یا دو حل نموده فرود آرند و وقت حاجت بکار برند **مرهم شیلجم** برای پخته نمودن خنازیر
و جهت تحلیل اورام و صلابات نماید و برای جمیع زخمهای خزنده و دملها و زخم آتشک و سوختگی آتش بی عدیل است شلجم یکعدد تا ده عدد پاره پاره نموده
در روغن گل نیم پاو خوب بریان کرده دور نمایند و از آتش فرود آورده سندور سه دام انداخته از چوب نیم حل نمایند تا خوب حل شود پس کافور سه ماشه انداخته
حل کنند و نگاهدارند و در بعضی نسخه کافور نیست **مرهم رال** که جهت جراحات خزنده و اندمال زخم مجرب و معمول است کات مرداسنگ سنگجراحت هر یک یکدام
رال شش دام پارچه کمل ابریشمی سوخته ربع در صد روغن زرد هفت دام ادویه باریک ساییده در روغن مرهم سازند **نوع دیگر** مجرب برای اندمال زخم رال روغن کنجد
هر یک چهار توله موم سه ماشه کافور سفیدهٔ کاشغری شسته نیله تهوتهه مرداسنگ هر یک دو ماشه الایچی خرد هفت عدد اول الایچی را مع پوست در روغن
سوخته مرداسنگ ساییده دران اندازند بعده نیله تهوتهه را انداخته بسوزند پس بعد رال سوده بیستر سفیده و موم اندازند پس آورند از آتش فرود آورده کافور
سوده اندازند و از دستهٔ آهن خوب حل کنند و نگهدارند **مرهم سیماب** که برای قروح بثور و دمل آتشک و بثور اطفال معمول است سندور مرداسنگ سیماب هر
دو ماشه رسکپور سفیدهٔ کاشغری کشته سفید هر یک یکماشه نیله تهوتهه چهار سرخ همه ادویه را باریک ساییده در مسکه گاو که یکصد مرتبه در آب شسته باشند حل نماین
و بکار برند **مرهم سعید خانی** که در جمیع اقسام قروح و جروح عدیل ندارد مرکی سیاه مرکی سرخ زنگار کات سفید صبر هر واحد یک مثقال مرداسنگ ده مثقال
موم سفید پنج مثقال روغن کنجد سی مثقال روغن را داغ کنند و پیاز سی مثقال دران بسوزانند پس دور کرده موم اندازند و ادویه کوفته بیخته داخل کرده با چوب
نیم حل کنند **مرهم سندور** که جمیع اقسام جروح و قروح را نافع است سندور مرداسنگ هر یک سه ماشه فوفل یکعدد سونتهه دو گره موم سفید یکدام
روغن گاو شش دام اول روغن را در ظرف آهنی گداخته بر آتش داغ کنند پس شاخ نیم که بالای آن برگ نباشد هفت عدد دران بسوزند هر دو گره سونتهه
اندازند تا سوخته شود دور کنند پس فوفل دران سیاه کرده بر آرند و با ادویهٔ دیگر سوده موم در روغن گداخته ادویهٔ مسحوقه آمیزند **مرهم تنکار** نافع اقسام بثور و دمامیل
و جراحت تنکار بریان فوفل سوخته موم کات سفید رال هر یک یکدام روغن زرد دو دام توتیای سبز سوخته سه ماشه بدستور مرهم سازند **مرهم کیمخت** که
برای اندمال زخم سریع الاثر است کیمخت سوخته سپاری سوخته تخم هلیلهٔ زرد سوخته تخم بلیله سوخته بوندی آک سوخته سفیدهٔ کاشغری شسته کات مرداسنگ
هر یک نیم دام کوفته بیخته در روغن ماده گاو گرم کرده حل نمایند و بکار برند **اقوال اکابر** شیخ الرئیس قانون علاج قروح نوشته بدانکه جمیع قروح محتاج تجفیف اند
سوای آنکه از کوفتن عصب و فسخ آن حادث شود زیرا که این اولاً محتاج بارخا و ترطیب است و قروحیکه در غالب احوال محتاج تجفیف بود محتاج باحوال دیگر از تنقیه
و جلا و غیر آن باشد بسبب احتیاج الیکه لاحق قروح گردد غیر نفس قروح و هر قدر که قرحه بزرگتر و غائرتر بود احتیاج بتجفیف او شدید تر و بجمع لبهای او و باستقصا سخت تر باشد
و گاهی حاجت بخیاطت آید و اعتبار کنند از احوال حاجت باستقصا درین و امثال این بدانچه در باب جراحات گفتیم و بدانند که گاهی قروح در علاج خود محتاج
باستعمال ادویهٔ سیاله تا نافذه بمبدء قرحه فائصه بود و دران هنگام از بودن مراهم و مانند آن چاره نباشد پس واجبست که در ظاهر رطب و در باطن خشک باشند خصوصا
در قروح ناصوریه واجب بود که بپوست قوت آنها بر رطوبت جرم آنها سخت غالب باشد و ایضاً گاهی احتیاج افتد بخلط ادویهٔ آن بدانچه سائل بود چیزی دیگر
و آن اینست که لزج لازق شوند این را نیز دران بدانند و بدانکه قروح محتاج برباطات و بستن است بسه وجه یکی برای سائل کردن چرک پس واجب بود که قوت بستن
آن نزدیک اخیر قرحه باشد و سست بستن آن نزدیک دهن او بود تا فشردن او نیک باشد و دوم برای حفظ دوای ملحم و منبت لحم بر قرحه و این محتاج به بستن شدید
نیست و سوم برای با هم پیوستن هر دو لب و واجبست که درین بستن سست نزدیک هر دو لب نباشد بلکه نیک ضم کننده بود و لازم نیست که از بستن بدرد
بدان حد رسد که ورم کند و باید که معین بر منع ورم باشد بهر آنکه با ورم علاج قرحه ممکن نبود پس اگر امکان منع او نباشد و ورم ظاهر گردد مشغول بورم شوند علاج او
هر ورمیکه باشد مع مراعات نفس قرحه کنند تا آنکه از علاج ورم فارغ شوند پس مراعات قرحه خالص بمانند و همچنین اگر حوالی قرحه سیاه یا سبز گردد علاج او
بشرط و اخراج خون کنند اگر چه محجمه باشد بعده لزوم اسفنج خشک پس ادویهٔ مجففه نمایند و چون قرحه فارغ شود یا قرحه ساذج یابند واجبست که اول تامل نمایند

آنکه بسوی قرحه از بدن چیزی میریزد یا نمیریزد بلکه منقطع شده پس اگر چیزی بسوی آن میریزد قصد علاج با فصد کنند و اگر بسوی آن چیزی نریزد مشغول بمنع
چیزیکه بسوی آن میریزد از فصد یا اسهال یا قی کنند زیرا که گاهی قی نیز درین نفع میکند و بقراط بدین شهادت داده و اگر در قروح ریحانی استخوان یا غشیه یا
غیر آن باشد استعمال در قصد او نکنند بلکه عمل بر آنچه در باب عظام خواهیم گفت باید کرد و اول چیزیکه تدبیر او در امر قرحه واجب بود آن تنقیه بادویه است و تنقیح
بادویه یا دلیس انبات لحم یا اندمال اگر قرحه پاک مستوی بلا غور باشد صرف اندمال بدوائی نمایند که در آن خورش نبود و اما در جرح کلا از خالی الذرع چاره نباشد و در ابتدای
علاج احتیاج بلاذع افتد بعده تدریج بدوائی نمایند که در لذع خفیف تر باشد تا آنکه وقت رویانیدن گوشت برسد و آن فرق درینجا آنست که تا ممکن باشد در
نیاورد بسبب جذب او مواد را خصوصا چون آنجا حرارت والتهاب باشد و واجبست که اسباب مانع اندمال را معلوم کنند و آن اسبابیست که شمار آن کرده شد و گفتیم
که آنست که بدان قرحه میل بر دارد است کند پس اگر اولا علاج آنها نکنند بعلاج قروح کما ینبغی فراغت نیابند بلکه ممکن نبود و بسیار باشد که اصلاح مزاج عضو در اصلاح
قرحه کفایت کند و بسا است که قرحه مترهل و نرم بود بر آن گوشت بد بروید و آن فی نفسه بسرخی و گرمی باقی ماند علاج با طلیه سبز لحم گرد اگرد آن کنند بمثل آب عنب الثعلب
بگل ارمنی و سرکه و اطلیه صندلیه و کافوریه برف سرد کرده و همواره چنین کنند تا آنکه جرح مندمل و تنگ گردد و در قروح شدید الوجع باید که اولا مشغول بتسکین وجع شوند
و این لامحاله بر خیالی بود مثل مرهمها و غیره که معلوم ست و اگرچه آنها مضاد بقروح اند بهر آنکه چون درد ساکن نشود طبیب را قدرت علاج نباشد و چون تسکین درد
کنند تدارک قرحه نمایند و قروح وسخه یعنی چرکناک محتاج بپاک کردن بدوا آنست که رطوبات او و آنچه از آن سیلان کند مختلف اللون باشد و کثرت نماید و گاهی بغسل
و گاهی بذرورات و مراهم پاک کرده میشود و چون پاک نکنند ملاقات دوای صرف با جرم آن ممکن نباشد و خصوصا ذرورات پس واجبست که پاک کنند پس گوشت
برویانند و در دوای منقی جلا بسیار بود و جلای منبت لحم اندک بود چنانچه دانسته اند و گاهی گوشت ردی بروید پس احتیاج تا کل آن بدوای حاد افتد و از خارج
بمرهمات طلا کنند بعد از آن قلع او بدوائی کنند که بدان قلع خشکریشه کرده میشود پس علاج کنند و ایضا این طریق علاج جاری ناصور هاست بهر آنکه در آنها محتاج
بقلع خرف آنها پس معالجه آنها میشویم و دوای واحد بحسب بعض ابدان منبت لحم و بحسب بعض آن اکال شدید الجلا بود و چون آن بدن بسیار نرم باشد و بحسب
بعض آن غیر جالی و غیر منبت بود و لهذا احتیاج دوا در بدنی بسوی تقویت او افتد یا بزیاده کردن وزن او یا بکم کردن روغن او و یا باضافه دوای دیگر که در آن تخفیف
و جلا باشد و در بدن دیگر بقیاس آن اکال بود پس احتیاج شود بکم نمودن از وزن او یا زیاده کردن در روغن او یا اضافه کردن بعض قوابض و اولی قرحه که دوای
قوی سازند آنست که اندمال او عسر بود و واجبست که دوا بر قرحه تا سه روز بدارند بعده بکشایند چه اگر قبل این دور کنند عمل خود نکند و لازم ست که روغن از قروح دور
دارند و اگر چاره نباشد روغن بید انجیر و روغن مورد و روغن مصطکی بکار برند و چون قرحه صرف باقی باشد و عضو حامل القرحه حساس بود لازم ست که نرمی در علاج
و وضع ادویه بر آن و استعمال بندش و غیره بعمل آرند و از درد مند کردن او بدوای قوی حذر کنند و اما در عضو بلید الحس از علاج واجب توقف نباید کرد و عضو باطن
و شریف الخطر و کثیر النفع و قابل آفات بسرعت از قبیل عضو حساس و در حکم اوست و اضداد آنها از باب غیر حساس یا ضعیف آنست و از ینجاست که
قروح باطنی متحمل نمیشوند مثل زنگار و مانند آن و خصوصا آنچه نوشیده شود و اکثر بمغریات مثل کتیرا و صمغ محتاج بود و آنچه بدان حقنه کرده شود محتاج میان هر دو
باشد و از تدبیر صواب در علاج قروح ساکن داشتن اعضای آنهاست و تحرک بحرکت آهسته در ابتدا مضرت کمتر دارد از آنکه بعد از ابتدا حرکت سخت کنند و خصوصا
در بدن ردی الاخلاط و واجبست که در علاج قروح احتیاج بمنعی کنند که از تجاور او التحام میان دو عضو متجاورین واقع شود مثل لصق که واقع شود میان
پلک چشم و میان هر دو پلک و میان دو انگشت و کموت و مخابی سریع الاستحاله بسوا صدید است و قروح مجاور شرائین و اورده بزرگ مؤدی بورم لحم رخو که مجاور او
باشد مثل کنج ران و بغل و پس گوش گردد چنانچه جرب و مانند آن از آنچه مذکور شد و بعینه بدین سبب مؤدی میگردد خصوصا چون بدن ردی مملو بفضول باشد
و درین هنگام در داشتن او نماید و مؤدی بقرحه گردد پس واجبست که علاج آن اولا بتنقیه بدن نمایند بدانچه در باب او مذکور شد و تا تنقیه ورم حادث در لحوم مذکوره
نکنند امید علاج قرحه نباید داشت و احتیاج افتد در مثل این بحفظ قرحه از اذیت بباسلیقون و مانند آن اگر بدن پاک باشد و میان آن و میان عضو حاجز مانع از آمدن ماده
بسوی قرحه در هر حال سازند و واجبست که وصیت جامع بشنوند و آن اینست که از واجبات است که آنچه بدان معالجه قرحه کنند یا موافق بود یا غیر موافق پس موافق

اگر فی الحال نفع نکند همراه او مضرت نباشد و غیر موافق یا مخالف بود بنابر آنکه ضعیف‌تر باشد و دلالت کند بر آن زیادتی چیزی یا آن ضد ممنوع از آنست از تجفیف
یا تنقیه و یا غیر آن از غیر فساد دیگر پس واجب بود که در قوت او افزایند و یا مخالف بود بوجوه دیگر مثل آنکه تسخین او فوق آن بود که بسوی آن احتیاج باشد پس
سرخی والتهاب حادث شود و محتاج بکم کردن قوت آن گردد و تسکین التهاب او در بوقت بر هم مبرد کنند و یا بدان میل بسیاهی و تیرگی نماید پس معلوم است که آن تبرید
او میکند و یا تسخین او بقدر محتاج الیه نباشد پس احتیاج بزیاده کردن در قوت مسخنات نمایند و یا تبرید او نماید پس حاجت بزیاده کردن در قوت قوابض مجففات
مثل گلنار و مانند آن افتد و یا تجفیف نماید پس احتیاج بتدارک تجفیف آن گردد بدانچه ذکر کرده شود و یا آنرا بخورد و غائر گرداند چنانچه بیان کرده شود
پس حاجت بشکستن قوت جلای او شود و بسیار باشد که دوا موافقت نکند بهر آنکه مزاج مریض مفرط در کدام باب باشد پس احتیاج افتد بدوائیکه در ضد
آن باب قوی باشد حتی که اعادهٔ او بمزاج او نماید و یا ضعیف در باب موافقت او باشد **ابو سهل** گوید که جمیع قروح خالی از آن نیست که یا آن چیزی از
جوهر اعضا رود و قرحه که همچنین باشد آن شق مفرد صرف باشد و آن محتاج بجمع و ضم یک جزو او بدیگری باشد فقط و اگر شق عظیم باشد مع آنکه محتاج بدوای
مجفف بود و یا آن قرحه چیزی از جوهر اعضا رود و این هم خالی از آن نیست که یا جلد تنها باشد و یا لحم تنها و یا جلد و لحم هر دو اما رفتن جلد تنها محتاج باشیائی که
ادمال و تختیم قرحه نماید اعنی چیزهائیکه سطح ظاهر از لحم بسوی صلابت تغیر دهد حتی که قائم مقام جلد گردد و اشیائیکه این فعل کنند بعضی از آن بنفس این فعل
نماید مثل ادویهٔ قابضه چون مازو و پوست انار و بعضی از آن این فعل بطریق عرض کند بمنزلهٔ ادویهٔ حاده چون زنگار و قلقطار و اما رفتن گوشت تنها در ابتدای
امر محتاج بادویه باشد که گوشت را برویاند بعد از آن بادویه که گوشت را بجلد الصاق نماید و اما رفتن گوشت و جلد هر دو [illegible] علاج او از اشیائی باشد که
گوشت برویاند بعد از آن بچیزهائیکه اندمال نماید و دوای حاد مثل زنگار را اگر اندک استعمال نمایند ادمال و تختیم قروح کند و اگر [illegible] کنند گوشت را بخورد و قرحه
را غائر گرداند و پیدا شدن گوشت محتاج بماده و فاعل بود و مادهٔ او خون جید است و لهذا می باید که صاحب قرحه را باغذیه مولد خون جید غذا دهند و مقدار آن
بحسب تمکن قوت بهضم آن باشد و فاعل او طبیعت عضو بود و لهذا سزاوار است که تقویت طبیعت عضو نمایند که در آن [illegible] رویدن گوشت بود و این
بتعدیل مزاج او باشد و هر دوائیکه بدان علاج قرحه کنند آن مجفف بود مگر آنکه اگر از آن ارادهٔ رویانیدن گوشت باشد باید که ادویه [illegible] معالجه قرحه کنند در
تجفیف کمتر باشد تا بافراط تجفیف ننماید و از رویانیدن گوشت در قرحه باز ندارد لیکن آنرا تجفیف بمقداری باید که آنچه در قرحه از [illegible] باشد آنرا خشک نماید
و میباید که با وجود قلت تجفیف خود جلا و غسل هم دارد تا چرک قرحه پاک گردد و اگر دوائیکه بدان علاج قرحه کنند از ادویه باشد که بدان ارادهٔ الصاق لحم بود باید که تجفیف
او بیشتر از تجفیف دوائی باشد که گوشت را برویاند بهر آنکه برویانیدن گوشت احتیاج نیست بلکه بتجفیف فقط و اگر احتیاج [illegible] افتد بقدر اندک باشد و باید که
جالی و غاسل نیز نباشد بلکه قابض بود و اگر دوائیکه بدان علاج قرحه کنند از ادویه باشد که بدان ارادهٔ ادمال و ختم بود باید که ادویه [illegible] شدید تر در تجفیف باشد
و این هم بسخت کردن لحم و گردانیدن او مثل جلد بود و ادویه که گوشت برویاند باید که یبس آنها قریب درجهٔ اول باشد [illegible] عضویکه در آن قرحه است
در مزاج رطب تر باشد و قرحه در رطوبت کم بود باید که علاج از ادویه نمایند که در آن یبس کمتر بود مثل آرد جو و آرد باقلا و کندر [illegible] یا عضو خشک باشد و قرحه تر
[illegible] باشد یعنی قرحه خشک و بدان و عضو [illegible] رطب بود باید که ادویه متوسط الحال در یبس باشد مانند آرد جو و بیخ سوسن آسمانجونی [illegible] عضو در
[illegible] قرحه [illegible] باشد باید که ادویهٔ شدید الیبس مثل زراوند و شیرهٔ [illegible] و شیر بود و قرحهٔ غائر اگر در عضوی معتدل المزاج میان حرارت و برودت باشد باید که
علاج [illegible] نمایند که بتجفیف بغیر تسخین یا تبرید کند مثل کندر چون با آرد جو یا آرد باقلا آمیزند و اگر قرحه در عضوی باشد که آن حرارت بسیار [illegible] باید که علاج بادویه
[illegible] مثل آرد جو یا آرد باقلا و اگر در عضوی باشد که برودت بسیار بود باید که علاج بادویه کنند که تسخین و تجفیف [illegible] بمقدار برودت او باشد
پس اگر برودت [illegible] بود بیخ سوسن آسمانجونی و کندر استعمال کنند و اگر برودت او بسیار باشد زراوند و شیرهٔ [illegible] گوید که قروح متقادم
از ادمال [illegible] زنگار [illegible] جزو [illegible] سائیده موم و روغن گل گداخته آمیزند تا مرهم شود [illegible] الاندمال است
[illegible] کفایت کند مثل مرداسنگ و سنج سوخته [illegible]

وگاهی درین کفایت کند نهادن پنبه کهنه بر قرحه و مقدار پنبه هر روز اندک اندک بکاهند تا بچیزی دیگر حاجت نیفتد و قرحه خشک شود و گوشت او سخت گردد
والا بدان سخت جلد در اندمال قروح آنها حاجت بادویه قوی التجفیف افتد تا بحال طبیعی او بگردانند مثل دوائیکه دران مازو و گلنار و صبر و برگ سوسن و عروق و اقد
زنگار داخل شود و هر قدر که ابدان صلب تر باشند باید که ادویه مجففه قوی تر بود مثل ابدان دهاقین و صیادین صحرا و غیر آنها از ارباب محنت و مشقت و مرتاض
در آفتاب و علی هذا القیاس باید که تدبیر قروح و جراحات همچنین باشد چون مفرد سلیم از اعراض بود

علاج قروح صدیدیه

یعنی قروحیکه ازان زرداب بسیار تراود و شیخ میفرماید که درین قروح احتیاج باستعمال ادویه مجففه بود تا صدید را پاک کند بعد ازان برویانیدن گوشت مشغول
شوند پس اگر قروح متزل باشد بران ادویه رویانیدن گوشت استعمال نکنند چه اگر استعمال آن نمایند غائر و عفن گردانند بسبب ضعف اجسام این قروح بلکه
واجبست که اولا تجفیف نمایند یعنی ادویه منقی صدید اولا استعمال کنند و بعد پاک شدن قرحه ازان ادویه رویانیدن گوشت استعمال نمایند و اگر دوا استعمال
کنند و در رطوبت کمی یافته نشود و یا زیادتی او معاینه گردد بدانند که دوا بحسب آن بدن مجفف نیست پس در تقویت و تجفیف او افزایند و اعانت او بجلای
اندک مثل عسل و بادویه قابضه مثل گلنار و شب یمانی کنند و قوت روغن کم نمایند و روغنی بگیرند که دران تجفیف باشد و ایضا اگر قرحه را بینند که در جفاف افراط
نمود پس از قوای همه یعنی تجفیف و جلا و قبض کم کنند و این وصیت در ادویه منبت لحم قروح یاد دارند و یک چیز غلط نکنند و آن اینست که دوا جالی تر باشد از انچه
می باید پس او حضور را بخورد و گوشت او را برطوبت سائله بجنس صدید مستحیل گرداند و یا ده قوت جلا زیاده بود و قرحه را غائر تر و گاه متورم و مشابه تر بمتورم و منحرف لب
گرداند و مریض سوزش ظاهر احساس نماید و بدانند که ادویه مجفف قروح بعضی آنست که آن شدید التبرید باشد مثل بزر البنج و افیون و بیخ لفاح و بعضی ازان آنست
که شدید التسخین باشد مثل لاتیانج و زفت پس طبیب را میباید که تعدیل یکی بدیگر نماید بحسب مقابله مزاج اعلا امزجه جزئیه و ادویه منقی صدید آن ادویه مجففه است
مثل شب یمانی و مازو و پوست انار و قشار کندر و مرداسنگ و آرد جو و لبست او و شقائق النعمان و برگ شجر بعوض و اگر ببرگ جوز تازه و ثمر او همچنان یا مطبوخ
بشراب ضماد کنند نفع بسیار کند و نشف رطوبت بغیر اذیت نماید مرهم جید برای این بگیرند مرداسنگ و یکمرتبه بسرکه و مرتبه دیگر بزیت تسقیه دهند
تا آنکه سفید گردد بعده بگیرند سرمه و مرد سنج و زرد چوب و مازو و گلنار و دم الاخوین و شب یمانی و اقلیمیای فضه اجزا مساوی و باریک بسایند و هر واحد ازین
اجزا بقدر سدس آن مرداسنگ مذکور باشد و همه را آمیخته بکار برند و بسیار باشد که احتیاج بشستن زرداب بسیالات افتد چنانچه در قروح غائره آنرا ذکر خواهیم کرد و ازانجمله
آب دریای شور است و اما آب شب غسل قروح و تجفیف میکند و این همه ادویه مذکوره ضرر کند اگر با قرحه ورم باشد و آبیکه دران سعد جوشانده باشند تجفیف
نیک کند و طبیخ هلیله و بلیله و آمله و طبیخ آزاد درخت و برگ کنار نیز درین باب نیکوست **گیلانی** مینویسد که این ذرور در تجفیف قروح رطبه کند جفت بلوط
پنج درم زراوند چهار درم اصل السوس یکدرم شب یمانی یکدرم گلنار دو درم سفیداب دو درم سائیده بر قرحه پاشیده ببندند و **اکسیرین** که قروح را خشک کند
و خون جراحات باز دارد نسخه آن سوای زعفران همانست که در نواصیر گذشت **ذرور نافع** قروح رطبه مرداسنگ برگ سوسن پوست انار زرد چوب همه برابر
باریک سائیده بر قروح پاشند **ذرور** که قرحه را از ریم پاک کند و قروح رطبه را خشک گرداند و گوشت برویاند و خون از جراحات هر موضع باز دارد انزروت
بست درم دم الاخوین کندر هر واحد ده درم **ذرور** که قرحه را ببرد و خشک کند صبر زرد چوب گلنار مر مازو مساوی باریک سائیده بر قرحه بپاشند که این بسیار نفعست



علاج قروح وسخه

یعنی ریشهای چرکناک گویند که برگ ابهل بعسل آمیخته نهادن قروح وسخه را پاک کند و کذا الکماذریوس بعسل و کذا مازریون بعسل و کذا پیاز نرگس بکرسنه و عسل و کذا لبن بلسان
بزیت و موم و کذا زنگار مطبوخ بعسل و کذا شستن بآب کبریتی و کذا آمس سوخته بعسل و کذا گوگرد بقطران سرشته و کذا مسکه و کذا سماق الحبن بشستن و کذا ذرور تخم انجره
و کذا حجر اسیوس و کذا اقلیمیای نحاسی و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا طراثیث هر واحد قرحه وسخه را پاک میسازد و آب برگ شبت بعسل و اندکی شب یمانی یا نمک آمیخته بپارچه بدان آلوده در قرحه
نهادن نیز برای پاک کردن چرک آن معمولست **ذرور** که قرحه پاک کند نشاسته سه درم انزروت عربی سپیده هر یک شش درم تنها یا بسپیدی بیضه حل کرده مالشا و بیضه



مخلوط کرده استعمال نمایند و اگر از زروت و عسل هر دو برابر باهم بسایند و با عسل را جوش دهند تا آنکه غلیظ گردد و پس از زروت سوده آمیزند جهت تنقیه جراحت
و سحج و استعمال صاحب بیماری مجربست مرهم زرد که بجهت پاک کردن چرک و گوشت مردار و پر کردن زخم قعر دار از مجربات است اجود سنگ بصری کات سفید کبیله
نیله توتیه سوخته مرداسنگ هر یک پنج ماشه موم زرد دو دام روغن کنجد چهار دام بدستور مقرر مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند پس بکار برند شیخ میفرماید
که در قروح و سحج واجب است که ادویه جالیه استعمال کنند و از اول ابتدا بدوائی نمایند که آن قویتر و لاذع تر باشد چنانچه در قانون علاج قروح گفتیم بعد ازان تدریج
بمثل شیطرج و زراوند و عسل و اندک سرکه کنند و ایضاً علک البطم بمثل روغن گل یا روغن گاو و ایضاً بیخ سوسن و عسل و ایضاً آرد کرسنه و حشیشه جاوشیر و از مرکبات
مرهم هندی و مرهم سبز همه زنگاری مفرد یا مخلوط باشق و مانند آن و مراهم قیسوریه و مرهم مرتب با آرد کرسنه و مرهم ملح و قرص اسود و قرص اخضر معروف
بقرلوجانیس و از ادویه نافعه جفاف اینست که بگیرند دردی زیت و عسل و شب یمانی مساوی و یا بگیرند سفیداب و جعده مساوی و چون چرک اشتداد نماید برگ
فراسیون با عسل نفع کند و از اضمده جیده زیتون مملح است و گاهی درینجا نیز حاجت افتد باستعمال چیزیکه از سیالات بشویند چنانچه در علاج قروح غائره
خواهیم گفت و این همه مضر بود اگر ورم باشد ابن الیاس و مجوسی گویند که چون در قرحه چرک و ریم بسیار باشد محتاج باستفراغ بدن بطبوخ بلیله یا بمطبوخ خواکه
یا شربت ورد یا قرص بنفشه باشد بحسب چیزیکه بسوی قرحه در کمیت و کیفیت سیلان کند و بحسب احتمال قوت مریض و ضعف او و از اغذیه مرطبه و سیلان آور
غذا احذر نمایند و باغذیه لطیفه مجففه مثل کبک و دراج و تیهو بریان غذا سازند و قبیاست که حاجت بمراهم جالیه مجففه افتد مثل مرهم مرتب از مرداسنگ و زرد چوب
مربی بسرکه و زیت و اگر سیلان و رطوبت بسیار باشد از و گلنار و شب یمانی و اقلیمیای فضه هر واحد بقدر حاجت بسوی تجفیف در ان زیاده کنند و جالینوس
ذکر کرده که عسل تنها درین کافی است بتنقیه قرحه و مرهم زنگار نیز زراوند درین باب نافع است و این مرهم بسازند که ادمال قروح و تجفیف آن نماید مرداسنگ و برگ
سوسن و مازو هر واحد ده درم پوست انار و زرد چوبه هر واحد پنج درم همه را باریک ساییده بر قرحه پاشند و یا بگیرند مازو و گلنار و مر مساوی و باریک کوفته بیخته
استعمال کنند تجندی گوید که اگر ریم بسیار باشد و حاجت بحقنه ای لینه وفتائل یا بمطبوخ خواکه یا مطبوخ که در ان خیار شنبر و سنا و گاقس باشد یا بحبی از حبوب
افتد بحسب قوت مریض و ضعف او اجزای مرهم مدمل مجفف که در قول ابن الیاس مذکور شد بقیروطی روغن گل و اندک موم مخلوط ساخته مرهم سازند و غیر
مختلط بقیروطی پاشیدن قویتر در تجفیف باشد ذرور مجفف قرحه از و گلنار مر شیح سوخته با بر ساییده بر قرحه پاشند ذرور قوی التجفیف که در ابدان
صلبه نافع است از و گلنار اقلیمیای فضه شب یمانی برگ سوسن مساوی و اندکی زنگار ساییده استعمال کنند گیلانی گوید که این دوا قرحه پر چرک را نافع
بگیرند بیخ سوسن و فراسیون خشک و زراوند هر واحد بیست درم زنگار سه مثقال درم [illegible] و یا با عسل استعمال کنند و ایضاً در مجربات خود نوشته
که این مرهم زنگار بغایت نافع است هر گاه خواهند که جراحت را از چرک پاک کنند بگیرند اندکی ازین مرهم و بموم و روغن مخلوط کرده بر جراحت بگذارند که پاک کند و اگر
بسیار احتیاج افتد و خواهند که بهمین مرهم [illegible] کنند هر [illegible] و [illegible] موم و روغن کمتر کنند تا تیز گردد و گوشت فاسد را بخورد و چون صاف
شد موم و روغن بیفزایند و از مقدار مرهم [illegible] کنند تا جراحت زود پاک شود بگیرند روغن گل [illegible] روغن دیودار [illegible] روغن کنجد هر کدام که باشد بیست مثقال
و موم پنج مثقال بر آتش بگدازند و بر هم زنند چون گرمی آن کمتر شود چهار مثقال زنگار باریک سوده بیخته آمیزند و بر هم زنند تا مخلوط شود و وقت حاجت اندکی
ازین مرهم با قدری موم و روغن مخلوط کرده بر جراحت گذارند مجربست بعضی متاخرین مینویسند که این مرهم زنگار جراحت با صلاح آرد و تر به پاک کند
[illegible] ابن [illegible] و از [illegible] دل [illegible] بیاورند و بهم زده بگذارند [illegible] موده برگ نیم [illegible]
قرص [illegible] در روغن مذکور سوخته صاف کرده [illegible] سازند و بقدر ریسمه میفرمایند ایضاً که زخم را از چرک پاک کند نیله توتیه نیم دام زاج یکدام قند نیم دام زنگار
یا نزده ماشه روغن کنجد دو نیم دام موم سفید یکدام نیله توتیه [illegible] و زنگار را سوده سازند روغن و موم و به وزن ره را بر آتش بگدازند سپس ادویه مسحوقه اندک اندک
انداخته بچوب حرکت دهند که خوب باهم مخلوط گردد و بر پارچه مالیده بر زخم گذارند زخم را از چرک پاک کرده بر آرد مرهم مجرب که چرک دور کند و گوشت برویاند سهاگه
دو نیم ماشه را بر آتش بریان سازند سوم قسم اول ده ماشه دو نیم روغن کنجد چهار دام نکینه نیب بقدر دو دام نیله توتیه سه ماشه روغن را گرم نموده تکینه نیب را در ان

سوخته دور کنند و موم دران اندازند پس رال پیس سها گه را بر شته بمیده اندازند و از آتش فرو گرفته نیله توتیه انداخته بکار برند

علاج قروح غائره وکهوف ومخابی

شیخ الرئیس و گیلانی می نویسند که در علاج این قروح احتیاج بپر کردن گوشت آن افتد و این حاصل نشود مگر بتکثیر غذا و خون و باید که درین علاج آن رعایت حال هضم کنند فلهذا سزاوار آنست که مقدار ماکول بقدر هضم باشد و در اکثر امر مقدار آن کمتر از مقدار زمانه صحت باشد چه هضم لابد بمرض ضعیف شود پس طبیب محتاج شود برای هضم بتقلیل مقدار غذا و برای تولید لحم بتکثیر غذا و این بطریقی ممکن بود که اغتذا بچیزی نمایند که مقدار قلیل او غذای کثیر دهد تا بسبب قلت مقدار او هضم جید باشد و بسبب کثرت تغذیه او خون زیاده پیدا شود و همچنین غذا مانند لحوم خفیفه ست و درین قروح احتیاج بادویه محتاجه التجفیف و تنقیه هر دو افتد پس دوا با وجود بودن او منبت لحم جالی منقی نیز باشد و واجب ست که وضع این قروح بوضعی باشد که دران صدید محتبس نگردد بلکه ازان سیلان کند پس اگر اتفاقاً این وضع یافته شود دران بیخ قروح از عضو بسوی فوق و دهان او بسوی اسفل باشد بهتر ست و اگر بخلاف این باشد و انسان را تغیر وضع قعر بتکلف نصب غیر طبیعی ممکن نبود بعض آن نزد و اگر این ممکن نباشد لابد ست از شق قرحه بسوی بیخ او بشق مستقصی که کهف باقی نماند یا از احداث سبیل و منفذ در بیخ او غیر دهان او ... ست و درین حال عضو را تامل نمایند که آیا ازین عمل خطر بدان حادث شود یا نه پس هرگاه این کار کنند قرحه را برباط ببندند باین طور که ابتدا از دهان او کنند و انتها بسوی بیخ که آنرا کشاده کرده اند و در اول بخلاف این و بستن محکم در طرف بلند در هر دو وجه کنند و بندش چنان نشاید که بجهت درد آوردن عضو و ورم کردن آن رسد و سزاوار ست که شگاف باسفل از جانب صحیح دیگر کنند و ماده را بفشارند و در اخراج آن مبالغه کنند و میباید که در مثل این وقت غذا من تغذیه بغیر نمایند باین طور که اغذیه او لطیف صالح الجوهر باشد و دران جالی بود و ایضاً اغذیه ای تقویت جگر او نمایند که آن محیل غذا بخون ست بعده پس از شگاف بالای قرحه تا موضع شگاف ببندند بعد ازان اگر بینند که در قرحه رطوبات باقیمانده چیزی که دران جلا و تقویت باشد مثل عسل در شراب ... یا آب انار و شراب مذکور یا آب دریای شور و شراب مذکور دران بریزند و اگر بسوی آن ماده فرود آید اولاً تنقیه بدن ازان ماده کنند بعد ... بعد تنقیه مذکور شد پس دران آبیکه شب ... انزروت گداخته باشند شراب عفص دران اضافه کنند ... حوالی قرحه ... و در تقویت تکثیف باشد طلا نمایند تا انصباب ماده بسوی آن کم گردد و اگر ... راشگافتن آن ممکن نبود و بشستن و ... فتیلها بادویه منبته منقیه که به تنقیه خود انبات او را بسبب قوت یکدیگر باطل نکنند اشتغال نمایند و من مرهم رسل را تجربه کردم و جید بالغ النفع یافتم بمدارات بنجاح ... بخشد و چون قنطوریون اسود ... بر نمایند بسیار عجیب ست پس سونقوطون پس ایرسا پس آرد کرسنه و چون تدارک مخابی نکنند دران جا بیک ملتصق نشود و لیکن ممکن ست که جلد خشک گردد و در لزوم مشابه جلد صحیح نماید و قروح غائره و کهوف و مخابی را ادویه تنقیه مبالغه نمی کنند و نه دران گوشت میرویانند و دران سیلات غسال بزراقات ... رسانند خصوصاً چون شکل او چنان نبود که در تنقیه آن نصب عضو از ... کفایت کند چنانچه بیان او کردیم و عسل از غسالات ست و خصوصاً ممزوج بشراب و آب خاکستر غسال قوی ست قروح قلیل الوضر متحمل آن نشوند و آب دریای شور تریب انست که آن غسل و تجفیف نماید و آب شبی غسال ست و مع ذلک مانع ریختن مواد بسوی عضو ست پس اگر ورم باشد چیزی ازینها صلاحیت ... ندارد و نه شراب و درین قروح واجب ست که بران بالای ادویه در رباط او خرقه مطلوخ بچیزی که عضو محتاج بسوی آن در صلاح و اعتدال مزاج خود باشد و ... آن در مقاومت گرمی و تیزی مراهم مستعمله ... داخل بود ببندند تا برد ... قرحه خرقه دیگر مطلی بدوائی باشد که واجب بود ... دلیل بر التصاق ... ماده و لحمانیت اسافل ست و گاهی ازان بیندیش قوت دوا رطوبات لسیار یکبارگی با نعصار برآید پس خشک گردد و بچسپد مسیحی گوید که قرحه غائره اگر واسع باشد ناغور و کهف نامند و اگر تنگ و صلب کثیر الوسخ باشد ناصور گویند و قرحه که آنرا ناغور و کهف خوانند باید که علاج آن باشیای منبت لحم کنند و دران بزراقه بریزند و از مراهم آنچه منقی قروح و منبت لحم باشد بروغن گل گداخته استعمال نمایند مثل مرهم مرتب بکاغذ سوخته بعد ازان چون گوشت بمقدار معتدل دران بروید باید منقی آن علاج کنند تا بدان اصلاح یابد و مستعد اندمال گردد و درین قرحه زراقه ماء العسل بعمل آرند که آن تنقیه و غسل زرداب کند و دران راه کنند ...

صدید مجتمع در قرحه سائل شود بعد از آن در آخر امر باشیائیکه لحم را بجلد الصاق نماید علاج کنند بعد از آنکه اول بشراب معتدل بشویند بعد از مراهم که در تجفیف شدید تر و در اجزا الطیف تر باشد گرد اگرد آن بنهند تا بسوی باطن آن نفوذ کند بغیر آنکه او را سوزش باشد پس گرد کهف خرقه بزرگ که بر آن مشتمل گردد و طلی کرده بمراهم بپیچند و بر دهان کهف همان خرقه بدان مرهم طلا کرده بگذارند بعده چون مرهم بنهند بالای آن اسفنج نو نرم بشراب یا سکنجبین تر کرده بگذارند و موضع را بر باطنیکه ابتدای او از اقصی کهف و قعر او باشد ببندند و در آنجا بندش محکم بود و منتهای او نزدیک دهان کهف باشد و در ینجا بندش سست بود تا صدید مجتمع در قرحه را از سیلان منع نکند و میباید که چون علاج قرحه متکهفه بدستور مسطور کنند مرهم بطوریکه مذکور شد از گرد موضع متکهف قلع نکنند تا آنکه کهف پر گردد و جلد با گوشت بچسپد و علامت دال بر پر شدن کهف و التصاق جلد آنست که آنچه از قرحه سائل شود بسیار نباشد و نه غیر نضیج باشد بلکه قلیل نضیج بود و با آن درد و ورم نباشد و نه ضامر بود و در دهان قرحه صدیم نیک ظاهر شود و رباط باید که در هر سه روز یکمرتبه بگشایند و اسفنج و خرقه صغیر که بر دهان قرحه بود تبدیل نمایند تا انجذاب صدید اندر آن جمع شود و سیلان کند و لهذا سزاوار نیست که آن خرقه چسپیده بفم قرحه نباشد بلکه بر آن معلق باشد و چون بر قرحه متکهفه دوای ملحم نهند نظر کنند بصدیدی که از قرحه سیلان کند و نضج یابد پس اگر در روز اول سائل شود التحام قرحه بعید نبود مگر آنکه گاهی سیلان او از دوائی بود که از گوشت رطوبت زیاده بیفشارد و اگر در روز سوم یا چهارم سائل شود قرحه متکهفه ملتحم نگردد ابن الیاس و خجندی گویند که اگر در قرحه غور باشد احتیاج بجفف قوی تر و ذرور بالغ در تجفیف و مراهم ملحمه مدمله افتد مثل ذرور معمول از صبر و مر و کندر و دم الاخوین و مرهم مرتب از مرداسنگ باین طور که بگیرند مرداسنگ ده درم و با ریک بسایند و بر آن ربع رطل روغن زیتون انداخته بپزند و حرکت دهند تا منحل و غلیظ گردد بعده بر آن دم الاخوین و قنه و انزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد دو درم باریک ساییده اندازند و حرکت دهند تا غلیظ گردد و اگر دهان قرحه تنگ باشد مراهم را بفتیله در آن داخل کنند و واجب است که دهان او ملتحم نشود و هنوز غور باقی بود و بر آن پنبه بروغن آلوده نهند **صفت** مرهم قوی التجفیف نافع قرحه غائره مرداسنگ سوده بزیت و سرکه در هاون بسایند تا طبخ و سفید گردد بعده بر آن گلنار و مازو و زرد چوب و مس سوخته و دم الاخوین و اسرنج و شب یمانی و اقلیمیای فضه مساوی جمله بقدر ربع مرداسنگ انداخته بسایند تا هموار گردد و بر قرحه و جراحت از صبح تا آخر روز لزوم نمایند **سویدی** گوید که کندر ادمال قروح عمیقه کند و طلای زراوند بعسل گوشت در قروح عمیقه برویاند و کذا بیخ سوسن و کذا ذرور او تنها و کذا عسل و زفت رطب پخته تا آنکه قوام او غلیظ گردد قروح غائره را نفع کند و کذا ذرور دار شیشعان و کذا ذرور ایرسا و کذا اکل او که مجرب است و کذا گلنار و کذا مصطکی و شرب طبیخ او و کذا ذرور اشمد و کذا اقاقیا و کذا اسفنج سوخته بعسل و کذا اسورنجان و کذا نیل هندی و کذا پیاز نرگس سوده بعسل سرشته و کذا قیشور سوخته و کذا اتینج و کذا ابهل و کذا براده آبنوس و کذا توبال مس و کذا گل سرخ و کذا انزروت و کذا اشنه و نطول طبیخ برگ مصطکی و ذرور اقماری شعیر نیز نافع قروح عمیقه است **ذکاءالله خان** مینویسند که این روغن بلادر زخم قعردار حتی که زخم ناسور و نشتر دفع کند بلادر هفت دانه را در نیم پاو روغن کنجد بسوزند پس دور کرده دو درم سنگ جراحت ساییده آمیخته نگاهدارند و اگر قدری بود ادخال سازند نافع و سریع العمل گردد باید که وقت حاجت با پر مرغ گرفته آهسته بر زخم تقطیر نمایند

علاج قروح دیدانی

گاهی در قروح کرم کوچک سفید که سر آنها سیاه بود پیدا شود و سبب تولد این کرم عفونتیست که در رطوبت باشد و استعداد او از مزاج برای قبول حیات پس آن کرم بافنای رطوبت بنابر اغتذای خود از آن قرحه را نفع کند و از آن کرم اکال و حکه عارض شود و از قرحه زرداب و خون سیلان نماید و گاهی از نشستن مگس بر قرحه کرم متولد شود بالجمله بهر کشتن کرم هر چه در علاج صداع دودی مسطور شد بکار برند و بعد استعمال دوا چند ساعت زخم را چنان ببندند که هوا بکرم نرسد و جرجانی گوید قرحه که تر بود و عفونت پذیرفته و گنده شده باشد در آن کرم افتد بدین سبب علاج او بچیزهای خشک کننده باید کرد چون خاتم الجبیره بسرکه یا سکنجبین سوده و اول بشراب یا بعسل آب بشویند و برگ سرو و جوز آن و خاکستر کدوی خشک و خاکستر پوست خیار و خاکستر شبت و پشم چرک آلود سوخته و بار تنگ با پست جو همه خشک کننده است و آنچه کرم را بکشد و تولد آن منع کند طبیخ افسنتین است و طبیخ قنطوریون و طبیخ فراسیون بدین مطبوخات

وافسنتین بسایند و با نمک آمیخته ذرور کنند و اگر این ذرور بشراب تر کنند و طلا سازند صواب بود و آب بود و بیشتر نهری و آب برگ کبر با شراب یا با سقمونیا کرم را بکشد و اگر با این آبها زراوند و قنطوریون غلیظ و بیخ درخت جاوشیر بیامیزند سخت موافق بود و شیخ میفرماید که از اشیای نافعه برای کرم قروح عصاره قوذنج نهری ست و ادویه که در باب کرم گوش گفتیم و بعض متاخرین مینویسند که شستن زخم بمطبوخ افتیمون و پاشیدن فراسیون و قنطوریون و نمک کشنده کرم ست و چکانیدن روغن نیب تنها یا زرنیخ در آن سوده در کشتن کرم مجرب ست و این مرهم مفجر اورام و کشنده کرم زخم ست جدوار زنگار چوب بالزد توتیای سبز مساوی همه را بروغن نیب کرم انداخته بسایند تا بقوام مرهم آید و اگر خواهند که قوی تر شود قدری سم الفار اضافه کنند و این مرهم ڈیکامالی زخم آدمی و اسپ زود به سازد و کرم بکشد و مگس بر زخم ننشیند گوگل بهنیسیه صابون رال مابین خرد ڈیکامالی موم سفید روغن کنجد هر یک مقداری مناسب بگیرند و مرهم سازند

انبات اللحم در قروح

شیخ الرئیس مینویسد واجبست که بر رویانیدن گوشت نپردازند تا آنکه قرحه پاک شود و غذا بسوی آن جذب نمایند اگر کم باشد بدان متصل نشود پس گاه پاک شود هر دوای لذاع و جالی بقوت دور دارند قروح بهر نوع و بهر جا که باشد و لازم ست که در استعمال ادویه رویاننده لحم رعایت وصایای مذکوره بعد از آنکه از افراط رطوبت یا افزونی خشکی ظاهر شود باید کرد پس آنچه در باب قروح صدیدیه گفتیم بعمل آرند از آنجهت که تنقیه قروح رطب کند یا خشک شدید الجفاف گردد بلکه از آنجهت که گوشتیکه بروید اگر شدید الرطوبت یا اندک خشک باشد و از آنچه خشکی او کم کند سائل کردن او بزیادتی در روغن و موم اوست اگر مرهم باشد و از آنچه در تجفیف او زیاده کند اینست که غلیظ و خاثر گرداند و دهنیت او کم کرده شود و در آن ادویه مثل عسل زیاده کنند و انبات لحم در آن مرهم موافق تر و لطیف تر باشد و نیز روات شکلتر و سریعتر بود و گاهی گوشت سخت شود پس صواب آن باشد که ذرور بپاشند و بر مرهم بپوشند و شراب خصوصاً قابض دوای جید بجمیع قروح ست بسبب آنکه غسل و تنقیه و تجفیف و تقویت نماید ادویه رویاننده در باب جراحات ذکر کردیم و از خیار آنها اندکی درینجا بیان کنیم و آن اول این مرهم ضع ست و اسرب سوخته ست و انزروت و غری السمک و حلزون سوده و توبال شالوقان یا با سوخته و وج درینجا سعد و اوفق سعد و خصوصاً برای ضروح جند بسیار قوی ست و قنطوریون نبات نافع ست و زاج سوخته عجیب ست در تجفیف و ادمال آن

علاج قروح متاکله

فصد کنند و مسهل بارد دهند و بعد تعدیل سکنجبین ساده یا آب انارین نوشانند و زلو گرداگرد قرحه چسپانند و عضو را در آب سرد گذارند یا پارچه با آب مورد و گلاب تر ساخته بر برف سرد کرده بران نهند و شراب بسرکه ممزوج نفع دارد و این ضماد مفیدست عدس مقشر پوست انار ترش تخم گل برگ مورد برگ حماض گل ارمنی کوفته بیخته بسرکه ضماد نمایند و برگ بارتنگ و آرد جو و برگ زیتون باریک سوده بگلاب طلا کردن سودمند ست و اگر به نشود قطع نمایند شیخ و گیلانی مینویسد که تدبیر کلی در علاج قروح متاکله [illegible] اینست که تنقیه بدن کنند یا تنقیه عضو اگر بدن پاک باشد بحجامت و چسپانیدن زلو بران و تبدیل مزاج او بادویه و اصلاح غذا نمایند و اگر بدن پاک نباشد اولاً بفصد تنقیه کنند بعد از آن تنقیه صفرا بمسهل آن و نوشیدن ماء الفواکه یا آب انارین هر صبح یا ماء الشعیر و بهیئه صندل بگلاب سوده مع قدری کافور طلا کنند بعد از آن قرحه را بدردی شراب مکرر طلا نمایند بعده بمرهم سفیداب و یا سنگ بصری و مرداسنگ و کاغذ سوخته و ماهیزهره خاکستر مس که وقت گداختن آن [illegible] می آید و خاکستر پوست مس بسرکه سرشته طلا کنند و نیز حصرمیه و سماقیه و ریباسیه و رمانیه و [illegible] باربیسیه و اجاصیه و عدسیه و کشکیه و حجیه و اسفاناخیه گوشت بچه ماکیان یا بزغاله یا ماهی کوچک سازند و میباید که اقدام با این همه تدابیر بغیر تاخیر بدون مدافعت کنند و تنقیه بدن و عضو اولی بوجوب تقدیم از اصلاح غذا و غیره ست و مدافعت در آن از انجمله است که درد ارتفاع او افزاید و گاهی فراخی تا کل بقطع عضو محتاج گردد سبب آنکه فساد قرحه بعضو دیگر و بقلب متادی نشود و قرحه متاکله را اگر با آن عفونت نباشد نفع میکند تنطیل با آب سرد و [illegible] رد و گلاب و آب عصی الراعی و شراب قابض اگر حرارت نباشد [illegible] بگلاب یا آب ساده بسیار اگر حرارت باشد مانند اینها از آبهای سرد محفف اگر آنجا عفونت باشد آب دریا [illegible] [illegible] [illegible] گویند استعمال کنند بعد از آن مهتر علاج آن استعمال [illegible] مثل پوست [illegible] [illegible]

کم دران زاج و زاج سوخته باشد و امثال این را با نمک و شب و مانند آن حب سازند و همچنین قرص [illegible] حماض و [illegible] و مشابه آن تا تضمید کنند گل رومی با سرکه یا سکنجبین سرشته یا گندم خشک سوخته یا با زنگار [illegible]

تعلیم

اکثر اطبا قرحه آکله را در حکم بثور [illegible] ذکر کرده اند مؤلف را بیان جمیع اقوال ایشان بالاستیفا در اینجا انسب نبود و شیخ الرئیس نیز در اینجا در ذیل علاج [illegible] نوشته که از
ادویه مانعه آکله اینست که گیرند زنگار و شب یمانی و عسل مساوی و بدان لطوخ سازند که این منع کند و متعفن را اسقاط نماید و عضو قریب او را نگاهدارد پس اگر از حال
ورم و حال فساد در نگذشت تجاوز کند و در ترهل و ترطب اندک آغاز نماید و این طریق اخذ او در تعفن ست درینصورت لازم بود که بران زراوند مدحرج و مازو مساوی سوده
بپاشند تا بدان خشک گردد و همچنین زاج و قلقطار نیز نیکوست خصوصاً با سرکه و طلای برگ جوز و همچنین قثاء الحمار یا عصاره او پس اگر بعض لحم فاسد گردد آنرا
قطع کنند یا ساقط نمایند بمثل اقراص اندرون و قوی تر ازان فلفل یقون ست و هرگاه طبقه ازان ساقط گردد بروغن گاو تدارک او کنند و بران نهند بعده باقی را
ساقط کنند تا آنکه بلحم صحیح برسد و پاشیدن زاج سرخ بر ترهل و تعفن نیکوست و هرگاه عفونت ظاهر شود در قطع درنگ نکنند و الا کار بزرگ گردد و هرگاه ورم گرد تعفن
عظیم پذیرد برای آن ایست جو آب [illegible] ستوده اند و نزد من این خوب نیست بلکه واجبست که استعمال مثل این بر موضع صحیح باشد تا ازان منع کند [illegible]
و هرگاه عضوی که متعفن شود قطع کنند باید که گرداگرد او را داغ نهند با آتش و این حزم ست و یا با دویه کاویه محرقه و خصوصاً در اعضای سریع القبول برای تعفن
بسبب گرمی [illegible] فضول [illegible] بسوی آن مثل [illegible] اینقدر در اینجا میگوئیم و در کلام ما در قروح متعفنه آنچه اضافه کردن او درین باب واجبست
خواهند یافت [illegible] برگ علیق [illegible] گرفته باشند همچنان بر آکله بپاشند در ازاله آن مجرب من ست و بلیله زرد
و پوست انار و مازو و سماق اندرانی مثل غبار سوده [illegible] روز متواتر بر آکله پاشیدن بالخاصیت مجربست و عسل و نمک و پوست جو در کوزه سوخته خاکستر او
پاشیدن نیز مجربست و کذا روغن گاو [illegible] سفید و موم زرد مرهم ساخته آکله را مجرب النفع ست و تخم ترنج باریک سوده بگلاب خوشبو سرشته بر آکله نهادن
مجربست و ضماد و شرب حی العالم [illegible] روغن جوز کهنه و کذا گل ارمنی و صندل سرخ و کذا [illegible] ازرق و کذا آرد باقلا و مثل آن سماق سوده و کذا زاج با سرکه [illegible]
و کذا زاج سرخ [illegible] و کذا [illegible] با آب حی العالم آمیخته و کذا مصطکی و سعد و انار خالص [illegible] سوخته و لاجورد با آب ترشی ترنج و طبیخ دار شیشعان سرشته
[illegible] و کذا [illegible] ملح بعسل و کذا اقلیمیا [illegible] و کذا [illegible] پوست انار ترش [illegible] با آب دریای شور پخته
و کذا [illegible] مطبوخ [illegible] پوست [illegible] آب دریای شور پخته و کذا [illegible]
[illegible] سرشته و کذا برگ عناب و عسل پخته تا بقوام آید [illegible] و کذا شنگرف و کذا برگ [illegible] و تخم آن و کذا [illegible]
[illegible] خشک و کذا برگ کندر [illegible] ارمنی [illegible] و کذا [illegible] زرد و کذا زهره ملح و کذا اقلقند و کذا [illegible] گل سوسن [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] مثل غبار سوده و کذا برگ عناب باریک سوده و کذا تخم [illegible] سوخته غسل
آکله [illegible] و کذا ضماد [illegible] آمیخته [illegible] و تخم آن [illegible] سوده در مرهم آکله
[illegible] نافع آکله است [illegible] تنقیه [illegible] اسهال صفرا ست و [illegible] آب فواکه و شربتهای ترش
[illegible] خوردن [illegible] اغذیه مائل [illegible] حوالی آن [illegible] تا ماده بخارج شود [illegible] حاجت آید
به قرحه [illegible] آن عضو را از تن جدا کنند [illegible] عضو را در آب ترنج [illegible] ادویه لطول و ضماد [illegible] آنست که در قول
شیخ [illegible] گوید که آکله قرحه ایست [illegible] سببش ماده مفرط الحدة [illegible] الحرارة ست و علاجش اینست که [illegible] داغ
[illegible] صحیح قطع کنند [illegible] حوالی آن بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و اگر سیاه شود و سیاهی او [illegible] گرد بران
[illegible] چند مرتبه [illegible] تا سیاهی ساقط شود و اعاده این دوا کنند تا آنکه لحم متآکل [illegible] پاک شود بعده با سرکه و آب بشویند
[illegible] کنند و آنچه منع [illegible] این مرض کند [illegible] اسهال صفرا و استعمال سرکه و کشنیز تر [illegible] عنب الثعلب مانند آن

از ادویهٔ مبرده و مدره است و بولس گفته که چون آکله را داغ دهند بنقره و مس به‌بهند ابن الیاس و غیر آن منقول است که قرحهٔ آکله را آکلهٔ بفارسی خوره گویند نوعی از سقافلوس است و عبارتست از تآکل و تعفن و فساد که در اعضا عارض شود و سببش فساد روح حیوانی یا امتناع او از وصول بسوی اعضا باسبابیکه در سقافلوس مسطور شد گویند که گاهی آکله حادث شود در فلغمونی بزرگ حجم و بثره و قرحهٔ سیاه و یا سبز ردی المادة کثیر السمیت و مبادرت کند بسوی انتشار و گاهی از انصباب خلط اکال سمی الجوهر حاد حادث شود که روح را بسبب سمیت و مضادت جوهر خود باوی فاسد کند و موضع را متعفن گرداند و منتشر شود و علامت آکله آنست که بعد از قرحه یا بثره سیاه یا خضرت یا تطویس عارض شود و بسرعت فراخ تر گردد و گوشت گرد خود را بخورد چنانکه گفته اند که در عضوی که افتد از شب تا صبح مقدار فلوس خیار شنبر گوشت آن عضو را بخورد و صعب ترین زخمهاست و زود هلاک کند و علاجش اینست که هرگاه عضو در زوال نضارت و تغیر رنگ خود آغاز کند و آن در طریق تعفن باشد باید که مبادرت کنند بتضمید او از ادویه که منع عفونت کند مثل گل ارمنی و گل مختوم و گل سرخ و اقاقیا و فوفل و صندل و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و نیلوفر سه درم و شکر سفید ده درم و یا شربت این هر دو و شربت حماض و سکنجبین و امثال آن بنوشانند و غذا مزوره ماش یا عدس بآب انار ترش یا آب غوره یا سبزه ترش کرده بدهند و تنقل بکاهو و کاسنی و خرفه سازند پس اگر فائده نشود از شرط غائر و چسپانیدن زلو بر آن و فصد عروق صغار مقابل آن برای جذب خون ردی چاره نباشد و بر نفس موضع آنچه مانع عفونت باشد باید نهاد مثل ضماد آرد کرسنه بسکنجبین یا ماش یا آرد باقلا بدان و باید که مسکن صاحب او سرد باشد و بستر او صندل وزیر بادکش مبلول بگلاب اگر فصل گرما باشد و نزدیک و حوالی او صندل و گلاب و کافور و ریاحین سرد مثل بنفشه و نیلوفر و گل سیب و بهی و کدو و برگ خیار و بید دارند و موضع را که سیاه و سبز شده باشد بروغن گاو و برگ کاسنی و خطمی و عنب الثعلب باریک سوده با اندک روغن بنفشه و روغن گل ضماد کنند تا مرض باز ایستد و فراخ نگردد و علامت ایستادن او آنست که سستی و نرم گردد در آن وقت بروغن گاو و مرهم اسفیداج با اندکی انزروت ضماد کنند تا آنکه سیاهی ساقط شود و گوشت سرخ ظاهر گردد بعد از آن علاج بمنبتات لحم کنند و چون بینند که قرحه فراخ میشود و نمی ایستد علاجش داغ است بآتش یا بدوای حاد اگر فساد در غایت نباشد مثل زاج و زنگار و زراوند مدحرج و قلقطار پس که و غسل و چون عفونت ظاهر شود و منع نگردد خطر عظیم باشد پس عضویکه متعفن شده بمنشار قطع کنند و بعد از آن گرد آن داغ دهند تا فساد بعضو صحیح جاری نشود و سرایت نکند خصوصاً در اعضاء شریفه سریع القبول برای عفونت بسبب حرارت آنها و اگر آکله تا استخوان منتهی گردد از قطع یا خراشیدن او چاره نباشد اگر فساد در ... آن باشد انطاکی در تذکره گوید که آکله قرحه‌ایست چون ظاهر شود گوشت حوالی خود را بخورد و استخوان که قریب او باشد آنرا مقشر سازد بسبب تیزی ماده ... گاهی حاجت بقطع ما فوق آن داعی گردد بنا بر سلامت باقی بدن و سبب آکله غفلت از تنقیه ابدان در ... و تواتر ... و کثرت تناول ... مثل خردل و سیر و اشیای تیز و لحم بقر و بز خصوصاً در ابدان ... و گاهی از محنت بود که ... شود و چیزی خورده باشد که فساد او سرعت نماید یا بسبب لطافت او مثل انار و شیر یا بسبب غلظ او مثل بادنجان یا بسبب سرعت سریان او مثل روغن زرد ... آن از حرکت حرارت غیر طبیعی بسوی مادهٔ سمیه کالهٔ زنگاریه اگر مفرط گردد و الا کرانیه مستحیل گرداند پس اگر غلبهٔ حرارت غریزی باشد دفع نماید آنرا بنفی خارج کند و عقب آن تپ ... ظاهر شود و الا اگر در جمیع بدن احتراق لطیف گردد حکه تولد کند و اگر کثیف شود جذام یا آنچه فارسی افتد و اگر در بعض بدن شود ... بود و خله باشد یا ... بود و پس اگر ... کند مثل تقاطات باشد و یا منبسط شود پس مطلق احتراق باشد و یا مستدیر شود پس اگر بر جلد انحصار کند مثل جاورسیه و نمله باشد و یا بغیر تآکل غائر شود پس جمره باشد یا با آکل بود پس آکله باشد و علامت این ثقل عضو است و درد ناخس و احساس مثل خلیدن سوزن و خار و حکه و تحلل و رنگ جا باقی نیست پس ... گاه بلکه ... حرارت شبیه بآتش پیدا کند و در اغلب گشادن او مستدیر باشد و اگر ذی زوایا باشد امید صحت آن بود و گاهی مادهٔ امراض مذکوره از تناول سموم که سمی مطلق یا سمی قصیر الفعل مثل بیج باشد حادث شود و در اغلب از صفرا یا سودا بود و نادر باشد تولد او از خون و استحاله او از بلغم بسبب منافات سبب و ماده و وارد شدن بودن او از احتراق بلغم بسبب ... او صورت بلغمی را در آن هنگام و علاج آن اینست که ابتدا به فصد کنند بسبب رداءت کیفیت خون از رگهای مناسب و اخراج خون چندان نمایند که رنگ خون در استفراغ متغیر شود اگر قوت احتمال کند و اگر تکرار فصد نمایند هر وقت که قوت ثابت شود بعد از آن

و اصلاح اغذیه و تنقیه بدن باسهال خلط غالب کنند و آنچه درین باب تجربه کرده ایم اینست که سقمونیا نیم درم برای ضعیف القوی و تا دو درم برای قوی قوت و متانت اجزا یا حجر ارمنی مغسول نیم مثقال مروارید محلول غاریقون هر واحد ربع درم جمله یکشربت کنند و در هر سه روز یا زیاده بحسب قوت تکرار این نمایند و سیان دوا این نقوع استعمال نمایند انجیر عناب سپستان هر واحد شش مثقال افتیمون سنای مکی هر دو سوده بروغن بادام سرشته تخم کنوچه تخم ریحان هر واحد چهار درم همه را در پارچه سفت بندند و در آب تر کنند و در روز و شب بدفعات استعمال نمایند بعده پارچه را مالیده تبدیل ادویه کنند و از علاج ناجب درین معجون لوزی بماء الشعیر و قرطم ست و کثرت تناول ممنوع از چه مثل کتیرا و ترک همه حریف و مالح و حامض و آنچه کثیف باشد مثل بادنجان و لحم بقر و کثرت تناول بیضه و شوربای بچه مرغ و کدو و تربوز و خبازی و ملازمت راحت و میاه و شم اشیای رطب مثل گل سرخ و بنفشه نه عکس این مثل مشک و پوشیدن کتان و حریر درین نیکوست و مالیدن بدن خصوصا محل قرحه بروغنهای رطب مثل روغن گل و بنفشه **وازوضعیات** مجربه برای این او لا از اختراع ما اینست که صبر و مرداسنگ مساوی بروغن گاو سرشته طلا کنند پس گاه ماده خشک شود مروارید و صمغ صنوبر هر دو سوده بپاشند تا آنکه گوشت سیاه باقی نمانند و اگر باقی ماند درین هر دو شکر اضافه کنند اگر تعفن اندک باشد و الا دیگر قسم بپاشند و از ادله نافعه گل ارمنی و مر و صندل سرخ و نیل هندی لیست همه را بآب حی العالم بسرشند و آرد کرسنه دو جزو زنگار ربع جزو بعسل بسرشند و کذا شب یمانی و مازو مبردی بسرکه و کذا زاج و سنگ بصری و شنگرف بدان یا بتر شی ترنج و چون مازو بعدس و پوست انار در آب دریای شور بپزند تا مثل مرهم گردد نیکو باشد و سخالة طلا بلاجورد بعد شستن او بسرکه پاشیدن مجربست خصوصا بجا کستر شیح و مخیل و سداب و برازخشک و اکله از امراضیست که مخصوص بعضوی نیست و اکثر عضوی بموت گردد چون در پشت بر آید و وجدا و در بلادیکه حرارت ضعیفه آن بر غریزیه مع رطوبات سریع التعفین غالب باشد کثرت نماید مثل اعمال خیوه و افرنجیه و اطراف هند و کمست که در زنج یافته شود پس اگر در انجا یابند علاجش عرق واشتن در مثل روغن کنجد و روغن گاو و روغن بان ست و همچنین در بلاد بسیار نادر افتد مثل دیار بالسبب تحلیل حرارت در اغوار عرق از عفونات بسبب احتقان آن بسردی مکشف از خارج و گاهی علاج او بنهادن چیزیکه جذب سمیات بسوی خود کند مثل حمام و نهادن ماکیان در حال شق کردن آن کرده میشود و این علاج ضعیف ست و همه آنچه در علاج قروح بیاید در علاج این نیز نیکوست و اطبا اجماع نموده اند بر آنکه دوای از انجب چیز نیست که از علاج او باشد و موضع آن ذکر نکرده اند و آنچه سزاوار بود اینست که گرداکله مثل دائره نهند و این هنگامیست که در سعی شروع کنند تا از زن باز دارد و بدانچه از خشکریشه پیدا کنند و استعمال او نشاید مگر وقتیکه سیاهی استخوان اشتداد نماید و احتباس روح حیوانی از آن گردد و گو مرده از بخوی اشرت زیرکه ... آن ... (در زیر ببینه) بینو سیدگی اکله بثره ایست که ابتدا بورم و نخس شدید کند زیاده شود و حوالی او سیاه گردد و آبله کند و بشکافد و گوشت و استخوان را بخورد و فراخ گردد و گاه از سور علاج قروح و بثرات حادث شود و علاجش اینست که اگر عضو را فاسد کرده باشد آنرا قطع نمایند و الا باید مبالغه در تنقیه دوائی نهند که گوشت را بخورد مثل سلاقه چقندر و کرنب بروغن گاو و شکر و مثل زنگار و هر گاه پاک گردد بذر ورمانع از سعی علاج کنند مثل جفت بلوط انگور و مازو و مورد و نیلو و سعد و شبت و ترمس و جوز کهنه و پنیر کهنه بزفت و شب یمانی بعسل و آرد باقلا بعسل نافع و مع ذلک بسرکه هر روز بشویند **طبری** گوید که اکله خبیث ست که در جراحت واقع شود از انصباب خلط عفن حریف اکال بکیفیت سم که موضع را متعفن و محترق گرداند و هر عضو که در آن واقع شود حاجت استفراغ بفصد و سائر معالجات نه بود آن خلط مرکب از خون فاسد گرم در رطوبت عفنه و صفرای محترقه بسیار حاد بود پس واجبست که ابتدا موضع نمایند بطول کردن این آب بگیرند شاخ انگور و برگ علیق و مورد تر هر واحد مشت بزرگ و همچنین حصی الراعی و حشیشه مامیثا و پوست انار و جفت بلوط همه را در آفتابه بجوشانند تا حهار گردد پس موضع را بسرکه و شراب عفص بدفعات بشویند بعده این آب بر موضع و بر اعضائیکه قریب او ست نطول کنند همین عمل نمایند تا آنکه مرض بایستد بعده فصد کنند و تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و عطسه آورند و دائم بینی را افشانند بعده بگیرند سرکه کهنه تند و در آن نمک حل کرده و پنبه کهنه آلوده در موضع خوب بر نمایند و هر وقت که پنبه را بیرون آرند موضع را بسرکه و شراب عفص بشویند و بر آن آب ادویه که مذکور شد نطول نمایند و از بهترین چیزیکه بدان علاج اکله کنند در هر مرضیکه باشد این دوا ست بگیرند آب آب نادمیده و زرنیخ سرخ و زرد و اقاقیا و مرداسنگ سرخ و شب یمانی و همه را سوده بسرکه کهنه آمیخته پنبه بدان آلوده در موضع بر نمایند و این جمله گوشت فاسد را که در انجا باشد زائل کنند و گوشت را از مرض صاف کنند و بنا بر حسن تاثیر این احتیاج

تطویل نیفتد و هرگاه جراحت محتاج بمرهم گردد این ذرور بر مرهم اندازند و اگر چه بقیهٔ فاسد در جرح باقی باشد و اگر زمین مریض بمفاصل افتد و در نکایت افزاید
از فساد عضو ایمن نباید بود پس بر طبیب واجبست که بغسل و نطول که مسطور شد بپردازد و مریض با سبب ریاض و سبب حرم و رب حماض و هر آنچه تسکین حدت
خون نماید و تلطیف صفرا کند مدام بنوشانند و اگر ظاهر شود که در بدن فضول ردی بسیار است و مریض قوی باشد از تنقیهٔ آن غافل نشوند در هر سه روز یکمرتبه کنند و اگر
مرض در خبث زائد باشد لازم است که عضو را از موضعیکه بدان متصل شده فساد نرسیده باشد قطع کنند و سبب اکثر امتلای اخلاط خوردن می شود بسیار و صحت باد نجان خام و پیاز و سیر و مانند آن نیست

علاج قروح متعفنه ردیه

شیخ میفرماید که اصل علاج این قروح ردیه تنقیه بدنست یا نفس عضو اگر بدان پاک باشد بآنچه اندران تنقیه نها بود از حجامت و فصد و اطلیه و مصلح فراج بدانچه بار ها
ذکر کرده ایم و تجویز غذا و لازم نیست که در علاج آن تمهل نمایند چه اگر تاخیر کنند شر آن زیاده گردد و واجبست که از ان اورام حارهٔ باز دارند و ایضا از آنچه تسکین او نماید
بزرالبنج بسویق ست و ایضا امثال این قروح چون در فساد افراط کنند بسا است که محتاج باستیصال گردانند بمانع از آتش یا دوای تیز یا بقطع تا آنکه بگوشت صحیح
معروف بجودت خون و در رنگ و در استخوان صحیح سفید پاک باقی بماند و در دیگر آن تو کنند تدارک او بروغن گل کنند باین طور که هر ساعت تازه تازه بران نهند و اگر
اگر چه بنواصیر و متعفنه باشد ردی خبیث بود و گاه احتیاج شود بقطع عضو تا از عفونت سالم ماند بر نطولات که آن را نیکوست مثل آب دریای شور است و آنها
مذکور در باب ناصور و واجبست که برین قروح و غیر آن چون ادویه استعمال کنند باید که چند روز بگذارند و نگشایند و آن ادویه که استعمال آنها درین واجب بود مثل آرد کرسنه
باندک شب یمانی ست و با گوشت ماهی شور خشک کرده باندک مغز نان و زراوند و بیخ کرنب و بیخ چقندر و بیخ قثاء الحمار و برگ کتان یا قلقدیس سوده یا ماشا مویز یا انجیر
یا برگ درخت انجیر یا لطرون یا زیره و آرد کرسنه یا جو بعسل سرشته یا اضمده به پیاز عنصل مطبوخ بعسل و یا کرنب بعسل و یا کدوی خشک سوخته و برگ زیتون تازه
دوای مرکب بگیرند زراوند و آب برگ بید انجیر یکیک جزو و زنگار نیم جزو و ازان مطبوخ با آب در قوام عسل سازند و گاهی احتیاج بتقوی کردن این افتد بعصارهٔ
قثاء الحمار و سوری و بران خرقهٔ خشک نهند و ایضا زراوند و مازو و زیت برابر ازان مطبوخ بر قرحه و حوالی آن سازند و ایضا قلقطار یکیک جزو زنجار نیم جزو و ایضا
زاج سوری دوازده جزو قلقطار ده جزو زاج چهار جزو ازین مطبوخ بسازند باین طور که در سرکهٔ کهنه نیم قوطولی بپزند تا سرکه بسوزد بعده آنرا بمر و بگیرند و بر قرحه
مطبوخ نمایند و ایضا بگیرند قلقطار و زاج هر واحد بست جزو قشور آهن شانزده جزو مازو بی سوراخ هیجده جزو نمک یکجزو شب یمانی سوخته نیم جزو مرهم حسیده
عنزروت و روغن و بنج و مازو و زنگار و زراوند باندک علک بیامیزند تا دران نزوجت آید بعد پاک کردن قرحه استعمال نمایند و این یکیست بغایت مجربست
زاج سرخ بست و چهار جزو آهک زنده شانزده جزو پوست انار شب یمانی هر یک چهارده جزو کندر و از هر واحد بسی دو جزو موم یکصد و بست جزو زرنیخ
یک قوطولی دیگر چهار درم ماص گوگرد سوخته و مس سوخته و سفیداب ارزیز و کندر و مرداسنگ و مرداقلیمیا و دار شیشعان و صمغ کلی هر یک و و درم پیه گرده
راتیانج علک الانباط روغن مورد موم هر یک سه درم آنچه گداختنی ست در سرکه بمقدار یکه بدان ادویه سرشته شود بگدازند و باقی ادویه سوده مجموع بدان بسرشند
دوای منجح که جالینوس و غیر آن جمع کرده بگیرند توبال مس اوقیه زنگار محکوک اوقیه موم نیم رطل صمغ الارکس یکنیم اوقیه بر سم مرهم آنرا بسازند که انگشت
بگدازند و سائیدنی را بسایند و موم زیاده یا کم بقدر حاجت کنند و بهتر دانسته اند که بدان دلیق و عالیس بیامیزند و جالینوس درین کلام طویل کرده
این قروح بر شل ذکر باشد دران دوای قرطاس محرق و دوای اندرون و کدوی خشک سوخته یا پشم چرک آلود سوخته و یا ضماد برگ مورد یا برگ آب ...
کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که طریق معالجات ریشهای متعفن آن باشد که اول بدن را از خلط غالب پاک کنند مزاج همه تن و مزاج عضو بحال
باز آورند و اگر حاجت آید بران عضو محجمه نهند و خون بیرون کنند و ... انگشت ... و ... موافق بکار برند و غذا موافق باندازه
معتدل فرمایند و اصل علاج ریشهای متعفن آنست که چرک ازان پاک کنند چنانکه در علاج قروح و سخنه مذکور شده ... آب دریا و مانند آن بشویند بعد از آن
علاج رویانیدن گوشت باید کرد تا آنچه از جوهر گوشت ازان موضع کم شده باشد ... [illegible]
چون کندر و آرد جو و آرد کرسنه و بیخ سوسن اسمانجونی و زراوند و بیخ سنبل ... [illegible]

مستوی شود تند بیرا دمال قرحه باید کرد و اگر سطح آن موضع هموار نگردد و رطوبت از آن همی سائل شود بدانند که دوای مجفف تر و جالی تر باید و ادویه بمقدار حاجت قوی تر باید کرد و بعسل مدد کنند و اگر سخت خشک شود و هیچ تری در آن نماند دوا جالی و خشک نباید و قیروطی بسازند و در آن روغن زیاده کنند و بسیار باشد که دوا قوی الجلا گوشت را بگدازد و زرداب گرداند و سبب زیاده شدن تری قرحه این باشد و نشان این آن بود که غور قرحه زیاده شود و لبهای آن غیر مستوی و صلب و سرخ بود و پیده شود هر گاه حال این بود قوت جلای دوا کمتر باید کرد و نشان دوا ل تر بر آنکه قوت جلا کمتر میباید آنست که مریض بغیر دوا آسوده تر باشد و هیچ و شقائق النعمان و پوست صنوبر جوشانیده با قیروطی آمیخته درین حال نافع بود **صفت** دوای اندرون که در قروح متعفنه مذاکیر وغیره بکار آید بگیرند اقماع الرمان ده مثقال شب یمانی چهار مثقال قلقدیس دوازده مثقال و در نسخه سرافیون زراوند مدحرج هم داخل است همه را کوفته بیبیخته بسرشند **صفت** اقراص فولاد اندرس که بهمه قروح عفن را نافع باشد بگیرند پوست انار ده مثقال مر و صبر هر یک هشت مثقال شب یمانی پنج مثقال کندر چهار مثقال قلقند سه مثقال زهره گاو شش مثقال همه را سائیده بشراب شیرین سرشته قرص سازند و اگر قرحه گرم باشد یا فصل تابستان بود مرهمهای سرد بکار برند و بوقت استعمال ادویه رویاننده ادویه سرد چون بهمروج و برگ بنج و ادویه بسیار گرم چون زفت و راتیانج دور دارند مگر آنکه مزاج از اعتدال بسیار بعید باشد **صفت** مرهم رویاننده مرداسنگ یک اوقیه سوده در روغن زیت یک اوقیه بپزند تا حل شود پس دم الاخوین کندر انزروت باارز و زفت هر یک یکدرم سائیده بسرشند تا قوام مرهم گیرد **صفت** مرهم دیگر که در تابستان بکار برند مرداسنگ پنج درم بسرکه بسایند چندانکه حل شود پس روغن گل چکانند و بسایند تا غلیظ شود مثل مرهم پس سفیداب پنج درم و اندکی کافور در آن سرشته بکار برند و گاهی درین مرهم اندکی صبر و کندر و دم الاخوین و عنزروت می آمیزند **صفت** ذرور رویاننده و قروح رطب را نیز نافع بود بگیرند کندر صبر دم الاخوین عنزروت نوشادر زراوند طویل همه برابر بسایند و ذرور کنند و اگر گوشت قرحه افزودن گیرد اشنان نرم سوده بپاشند و اگر چیزی قوی تر باید اشخار یا زنگار ذرور کنند و مرهم زنگار گوشت فزونی را ببرد و زنگار از نوشادر بسازند پس تیز بود آنرا دور دارند سویدی گوید که ضماد هوفاریقون و کذا گل مختوم و کذا عصاره حسک و کذا اطراف اثیث که مجرب منست و کذا افراسیون بعسل که منقی از چرک ست و ذرور سورنجان و کذا زعفران هر واحد نافع قروح عفنه است

علاج قروح عسر الاندمال و قرحه خیرونیه

بدانکه بقول شیخ قروح عسر الاندمال مطلقاً غیر قروح متاکله و غیر قروح متعفنه ست بلکه این عام تر از ان هر دو بود چنانکه عام غیر خاص میباشد و آن هر دو ساعی باشند و با این گاهی سعی نبود و مدتی بر حال خود متوقف بود و ایضاً این غیر ناصور باشد بر آنکه واجب نیست که متغیر بود و بالجمله متاکله و متعفنه و ناصور از جمله قروح عسر الاندمال اند بدون عکس و اما قرحه خیرونیه در فساد و در بعد از اندمال بدرجه غایت ست و این منسوب بخیرون طبیب ست که آن در علاج الحال این مشهور بود و چون اسباب دشواری اندمال قرحه و دیری صحت او بسیار ست لهذا درینجا هر واحد از ان مع علامات و معالجات جدا جدا مسطور میشود **یکی** آنکه بسبب کثرت خون بود و علامتش ظهور رگها و سائر آثار غلبه خونست و علاجش تنقیه بفصد و مسهل و تقلیل غذا ست **دوم** آنکه بسبب قلت خون در بدن باشد و از ینجهت در اعضای غیر لحمیه و در بدن پیران قرحه بدیر مندمل گردد و علامتش سلامت قرحه و حوالی آن از ورم ست و خشکی و کمی سرخی آن و لاغری و زردی بدن و چهره و علاجش تکثیر غذای جید مولد خون صالح ست و گرد اگرد قرحه آهسته آهسته بدست مالیدن و مدام بآب گرم تنها یا سبوس گندم در ان جوشانیده تکمید کردن تا آنکه سرخی و انتفاخ در عضو حوالی قرحه پدید آید و زیاده ازین تکمید نباید کرد تا ماده دیگر آنجا کشیده نشود و گاهی اسفنج خرقه بآب گرم تر کرده بر قرحه نافع بود بعده مراهم مدمله چون مرهم اسود و غیره نهند **صفت** مرهم اسود موم و روغن زیتون و علک الانباط و زفت برابر باهم گداخته بکار برند **سوم** آنکه بسبب رداءت و فساد خون باشد و علامتش فساد رنگ بدن و سحنه ست پس اگر موجب فساد خون تغیر مزاج جگر بود رنگ بدن سفید رصاصی یا زرد بود بحسب برودت و حرارت مزاج جگر و اگر موجب آن تغیر مزاج طحال باشد رنگ بدن مائل بسیاهی بود و داغ نمش بر بدن پدید آید جرجانی گوید که فساد خون از دو نوع باشد یکی آنکه رطوبت بد با خون آمیخته باشد و در ریش بدان سبب تری افزاید و مترهل شود دوم آنکه خلط تیز سوزاننده و گدازنده با آن آمیخته باشد بالجمله علاجش اول تنقیه ست و اخراج خون فاسد بحسب واجب پس مسهل حسب وجع حال بعده اصلاح حال مزاج جگر و طحال بدانچه در باب هر یک مذکور شده و استعمال اغذیه مولد خون نیک و مضاد

آن علاج پس قرحه بعلاج قرحه و بقول جرجانی اگر سبب فساد خون بود اول خلط غالب و بد از بدن پاک کنند اما اگر بدی خون از رطوبات بد بود که با خون آمیخته باشد علاج
پس از تنقیه علاج قرحه رطبه است چنانچه سابق مذکور شد بالجمله ادویهٔ تیز و خشک کننده باید نهاد تا قرحه خشک شود پس روغن گاو تا گوشت گنده دور شود پس تدبیر
رویانیدن گوشت کنند و گاه باشد که داغ کردن سود دارد و اگر بدی خون از خلطی تیز و سوزاننده و گدازنده بود که با وی آمیخته باشد علاج آن بعد از تنقیه نهادن
مجمره بر حوالی قرحه بود و خون بد بیرون کردن پس تدارک آن بادویهٔ خشک کنند که در ابواب سابق مذکور شده چهارم آنکه بسبب ضعف عضو انواع سوء مزاج بود
که بر همه بدن یا بر آن عضو غالب شود و شیخ میفرماید که این سبب سوء مزاج هر چند که اتفاق افتد نبود بلکه از سوء مزاج مفرط بعید از اعتدال که بسبب او یا از حرارت و برودت بود
وانچه تابع امزجه اند نخیل مفرط یا تکاثف شدید باشد و اول اکثر تابع حرارت و رطوبت یا رطوبت بود و ثانی تابع برودت و یبوست و یا یبوست فقط پس واجب است که علاج
هر موجب او بضد و یا آنچه ضد واجب کنند باید کرد و لیسیار باشد که سبب آن حرارت جذاب شده و مرسل او در انجا بود و در علاج آن احتیاج بادویهٔ مبردهٔ قابضه افتد
بالجمله اگر غلبهٔ حرارت باشد علامتش سرخی و سوزش قرحه و شدت درد است و علاجش فصد رگ بعض از جانب قرحه و از رگ موافق آنست و خون بحسب تحمل
قوت و بحسب وجع مرض و سن و فصل بیرون آرند و تدبیر مبرد و مسکن مثل آش جو و آب انار و تمر هندی و مانند آن استعمال کنند و مقدار روز فصد بچهٔ مرغ دهند بعده مزورات
و بوارد و اگر در انجا تپ باشد و اگر تپ نباشد بچهٔ مرغ با آب غوره و آب انار منع نبود و انار و سیب میخوش و شفتالو و آلو و توت بخوارانند و علاج قرحه بمرهم مبرد مثل
مرهم مرداسنگ معمول بسرکه و زردچوبه و مرهم سفیداب سازند و بر فاده صندل خشک نهند و حوالی قرحه بچیزی که بدان اورام حاره را طلا میکنند از صندلین و آب کاسنی
و کشنیز و خرفه طلا نمایند و یا هر صبح سکنجبین ساده یا شربت انار ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ یا مزورهٔ تمر هندی یا آلوی کوهی و مغز بادام
و اسفاناخ دهند و اگر برودت غالب باشد علامتش کبودی رنگ و عدم آثار حرارت است و علاجش هر صبح آشامیدن مطبوخ اصل السوس و گاوزبان با گلقند شکری
ده درم است و ترک تدبیر باشیای بارد و تغذیه بنخوداب مغز قرطم و قلیه و شوربا بتوابل حاره و تنقل بمویز و انجیر خشک و اندک شراب نوشند و شرب آب سرد کم کنند
و تکمید قرحه با آب نیمگرم مطبوخ بنمک هر روز چند مرتبه نمایند و مرهم باسلیقون و این مرهم اسود استعمال کنند صفت آن بگیرند نیم رطل زیت و مرداسنگ یک
اوقیه سوده آمیخته بجوشانند و حرکت دهند تا آنکه سیاه شود بر ان کندر و دم الاخوین و عنزروت هر واحد دو درم انداخته حل کنند تا هموار گردد و در ظرفی برداشته وقت
حاجت استعمال کنند و اگر کثرت رطوبت باشد علامتش کثرت زرداب و ریم و چرک و سستی گوشت قرحه است و علاجش هر صبح نوشیدن مطبوخ بادیان
و اصل السوس و بادرنجبویه با گلقند عسلی ده درم است و غذا مزورهٔ نخود و مغز قرطم و دیگر اغذیهٔ ناشفه چون تیهوی مشوی و مطنجن بعده تنقیه بمطبوخ هلیله و غوشه
تبرید و منع از شرب آب بسیار و استعمال مراهم قوی التجفیف مثل مرهم معمول از زنگار و مازو و زردچوبه و مس سوخته و اسرنج و شب و اقلیمیا و مانند آن که در علاج قروح
... ... مرهم ... التجفیف در علاج قروح عائره در قول ابن الیاس گذشت آنرا از صبح تا شام لازم گیرند و ... مرهم را ... کرده
کهنه ببندند و صبح باز اعادهٔ مرهم تا شام کنند پس اگر تجفیف حسب مراد حاصل نشود این مرهم استعمال کنند کندر آرد جو بیخ سوسن آسمانجونی زراوند اقلیمیای ...
توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بعسل کف گرفته بسرشند و در جرح پر چرک و صدید استعمال نمایند و اگر ازین هم مقصد حاصل نشود مرهم زنگار رفته رفته بکار برند
و اکثار او نکنند و نه لبث او را بان طول دهند تا قرحه را نخورد بلکه یک روز آن مرهم و دیگر روز پنبهٔ کهنه بعسل آغشته و بعد نشف قرحه و تنقیهٔ او از چرک نقل بمرهم باسلیقون نمایند
پس اگر گوشت قرحه متعفن و فاسد گردد باید که دوای حاد و استعمال کنند که آن خشک کند و بعد بهم رسیدن خشکریشه از ان روغن گاو و پنبه بران نهند تا خشکریشه
بیفتد و اگر ازینهم تجفیف بقدر احتیاج بهم نرسد داغ نهند تا گوشت ردی بسوزد و بلحم صحیح سرخ برسد پس علاج روغن گاو کنند تا خشکریشه بیفتد ...
علاج بادویهٔ رویانندهٔ گوشت کنند و اگر غلبهٔ یبوست باشد علامتش نحافت بدن و خشکی قرحه است و علاجش تکمید قرحه با آب نیمگرم ...
روغن گاو صبح و شام است و یا با آب مطبوخ خطمی و بنفشه و روغن بادام ... بنفشه و هر صبح نوشیدن اشربهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و لوز ...
هر کدام که باشد ده درم و تناول اغذیهٔ مرطبه مثل مسکه بشکر یا ماش بمغز بادام و اسفاناخ و روغن بادام یا حریرهای چرب مثل حریرهٔ ...
و یا زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و شوربای چرب و در مقدار غذا بحسب تحمل او بیفزایند و علاج قرحه بمرهم قلیل التجفیف کنند مثل ...

و عدس و حجرین مرغ و بعده حجره و قروح سبب باشد اگر بسبب او حیض ... مفرط باشد و حقنه با مرطبات ... علاج بترطیب معتدل کنند و اگر ...
تا بگوشت ... تا آنکه ... شود و سرخ ... گوشت از بعده ... ساختن و اینقدر ... تنگ کنند ... جذب ... باشد ... وقت عظیم ... بعد از ...
کمتر در تجفیف ... گاهی ... تاب ... گرم ... سود دهد و گاهی احتیاج بخار ... قرحه و برآمدن خون ... و ذلک ... و استعمال مراهم جاذبه ...
پنجم آنکه بسبب بودن گوشت سیاه صلب بر لب قرحه یا داخل آن باشد پس اگر گوشت سخت قریب دهان قرحه بود بنظر درآید و اگر در عمق قرحه باشد با داخل میل به
قرحه و احساس چیزی سخت اندرون قرحه دریافت گردد و علاجش قطع آن لحم ست اگر ظاهر باشد با برّ یا نشتر تراشند یا قطع نمایند و اگر در باطن بود با دویه حادّه اکاله
مثل فرفیون و دیگ بر دیگ حادی سازند بعد از آن علاج بروغن گاو کنند تا آنکه خشکریشه ساقط شود بعده مرهم رویانیده گوشت بنهند و شیخ ... سببی دیگر
رداءت حال لحم محیط قرحه باشد معالجه آن از شرط و اخراج خون که معلوم شده باید کرد و پس تدارک بمجففات نماید ششم آنکه بسبب بودن استخوان فاسد در
در قعر قرحه باشد علامتش گاهی صلاح قرحه ظاهر ست و بعد چندی باز عود کردن آن و سیلان لحم و زرداب صدید از آن و بعد از خلال میل در قرحه رسیدن او
تا باستخوان و استماع آواز قرعه میل بر استخوان اگر غشای محیط استخوان فاسد شده باشد و علاجش شگافتن آن موضع و کشادن استخوان است و گذاشتن ادویه حادّه
بران و بعده بهر از آن گوشت کند ضماد دن روغن گاو نیم گرم بران بعد زوال آن و ظهور استخوان تراشیدن یا قطع استخوان بعد از آن جهت رویانیدن گوشت یا پنبه
مرهم صبر و انزروت و مانند آن هفتم آنکه بسبب عفونت و رداءت و خبث نفس قرحه بود و علامتش سیاهی قرحه است و اتساع آن و سرعت سرایت فساد و عفونت او
با عضای مجاوره و علاجش تنقیه بدن ست بحسب خلط فاسد مثلا اگر در قرحه سوزش و حرارت بود و حوالی او زرد و رطوبت زرد از آن سائل باشد مسهل صفرا دهند و اگر
حوالی قرحه سیاه و سخت باشد و حرارت شدید نبود مسهل سودا و اگر مائل بسفیدی بود و ریم سفید سائل باشد مسهل بلغم و اگر با درد و سرخی بود فصد باید کرد و فصد در همه
حال سودمند دارد و در جمله بتعدیل مزاج کوشند بدانچه مناسب خلط ردی باشد و ضماد مناسب نمایند و بعد سقوط گوشت مترهل مرهم زنگار و مسکه استعمال نمایند پس هرگاه گوشت
سرخ ظاهر گردد مرهم منبت لحم نهند و هرچه در علاج قروح متعفنه مسطور شد حسب حاجت بکار برند و شیخ الرئیس میفرماید که چون قروح عفن شود و کهنه گردد تدبیر صواب اینست
که از آن خون بقدر لائق آن بحجامه سائل کنند و مجوسی گوید که هرگاه قرحه سیاه شود و آن عفن و خبیث گردد باید که مبادرت بفصد رگ موافق عضو کنند اگر قوت و فصل و سن
و غیره مساعدت کند و مریض را ماء الفواکه یا آب لبلاب بفلوس خیارشنبر خوشانند و تدبیر مبرد ملطف از اغذیه و غیر آن کنند و مسکن سرد باشد لاسیما اگر فصل گرما بود و صندل
و گلاب و کافور و یاسمین بارد نزدیک دارند و غذا مزورات معمول بکدو و قطف و ماش و عدس با آب انار و آب غوره یا سرکه دهند و کاهو و کاسنی و خرفه خورانند و اگر
قوت ضعیف باشد بچه مرغ دهند و موضع سیاه را بروغن گاو و برگ کاسنی و برگ خطمی و عنب الثعلب با یک سائیده بانذک روغن بنفشه یا روغن گل ضماد کنند تا مرض
بایستد و سرخی و نرم گردد لازم روغن گاو و مرهم شنجار بانذک انزروت با یک سوده باید کرد تا آنکه سیاهی ساقط شود و تا گوشت سرخ برسد بعده معالجه بدوای منبت
لحم کنند هشتم آنکه بسبب وقوع قرحه در گوشت نرم بود همچون ابدان صاحبان استسقا و علاجش استعمال ادویه اکاله و مسکه بر قرحه است و بعد زوال گوشت مترهل
و ظهور گوشت صحیح بمدملات علاج کنند نهم آنکه بسبب رگ بزرگ بالا از عضو متقرحه بود و پیوسته تر داشتن او قرحه را با نصباب خون یا ماده دیگر از عضوی با این
موضع و علاجش فصد و تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و تعدیل غذاست و بعد تنقیه فصد رگ مذکور یا قطع آن و سائل کردن خون از آن بعده معالجه جراحت آن
پس علاج قرحه دهم آنکه بسبب عدم موافقت مزاج ادویه و مراهم مستعمله بمزاج قرحه بود پس اگر افراط در گرمی کرده باشند علامتش زیادتی حمرت و التهاب و ورم
باستعمال ادویه و علاجش ترک آن ادویه و استعمال مرهم سرد ست و اگر افراط در سردی شده باشد علامتش میلان قرحه بکبودی و سیاهی و سختی ست و علاجش
استعمال مراهم گرم مثل مرهم اسود ست و اگر از قصور در جلای واجب باشد علامتش کثرت چرک در قرحه و نرمی گوشت آنست و علاجش نهادن ادویه قوی الجلا چو
مرهم زنگار ست و اگر از قصور در تجفیف قرحه بود علامتش بودن قرحه رطب مترهل و کثیر الصدید ست و علاجش استعمال مراهم مدمله قوی القبض ست که از گلنار و مازو
و امثال آن ساخته باشند و اگر از استعمال ادویه گدازنده گوشت و جلد بلیغ و حدت او باشد علامتش خروج چیزی رقیق و سرخ از قرحه است با درد و سوزش
و ورم و هر روز فراخ تر شدن قرحه و علاجش نهادن مراهم نرم ست که در آن هیچ حدت و سوزش نباشد یازدهم آنکه بسبب امتلای بدن باشد علامتش

آنست که طبیعت در قرحه رطوبت سیلان یابد و این نوع را قرحه وضر گویند و علاجش اول تنقیه بدن از اخلاط ردیه است و تلطیف غذا و بعد از تنقیه ادویه مجفف
بدون لذع و تجفیف نمایند چنانچه در علاج قروح وسخه مذکور شد تا نفع آن نماید و از دهم آنکه بسبب ضعف عضوی که فوق قرحه بود و مادهٔ آن بسوی قرحه ریزد بعد از
عضو را اعتنا بود و چون ساق قرحه باشد آن قرحه مندمل نشود تا اول آن ماس که بسبب عسر الاندمال قرحه است زایل نشود اول علاج آن درم باید کرد
علاج قرحه سیزدهم و نهم آنکه بسبب صعوبت شده باشد علاجش علاج ناصور کنند چنانچه عنقریب بیاید ذکر بعض ادویه که در قروح عسر الاندمال نافع است
جهت قروح عسر الاندمال در غالب الاحوال مثل توبال مس و زنگار سوخته و غیر سوخته و توبال و زنجار و توبال حدید و لذا
از تجفیف رطوبات ... قلقطار و زاج ... ادویه که تجلب مواد بسوی عضو اگر آنجا تجلب باشد مثل شب یمانی و زراوند دیگر که بدان معالجه عسر الاندمال
کرده شود ... بگیرند اقلیمیا ذهب ... شب هر یک هشت جزو زنگار پوست انار هر یک یک جزو صمغ سرو چهار جزو موم و روغن بقدر حاجت ایضا
بگیرند موم ده جزو صمغ صنوبر ده جزو اقلیمیا سه جزو قلقطار شش جزو روغن مورد بقدر کفایت ایضا قلقطار و اقلیمیا را در آب دریای شور یا آب غوره یا آب مطبوخ
اشجار و ... اندک ملح با آفتاب تابستان خوب تربیت نمایند بعد از آن صاف کنند بعد آنکه آب دریا یا آب اشجار بران مثل نمک منعقد گردد ایضا مس سوخته
و زراوند و نمک اندرانی هر واحد دو اوقیه موم و روغن آس مقدار کفایت و ادویه ناصور نیز نافع کند چون خشک کنند و بسایند و از انجمله آرد کرسنه و زراوند
سوخته و مس و خاک کندر است با اختلاف استحقاق بدن از ترکیب **دوای جید** بگیرند براده مس براده آهن در آب شب یا سرکه بسرشند و بطین گل
کرده در تنور بسوزند بعده برآورده بسایند و بطریق ذرور استعمال کنند یا از آن و از مرداسنگ مرهم بسازند **صفت** مرهم جید بگیرند مرداسنگ ... موم
مازریون هر یک سی و شش مثقال زنگار ... مثقال برادهٔ طلا سوده بحکمت ... مرداسنگ چهل مثقال روغن کهنه سه رطل اولا مرداسنگ و طلا و زنگار
اندازند بعده سائر ادویه **ایضا** بگیرند خزف تنور و خاکستر ... از زیر سوخته شسته از آن مرهم بروغن مورد بسازند و باید که این روغن را بمرداسنگ قوام نمایند بآن
طریق که بگیرند مرداسنگ مثلا بقدر یک اوقیه و سرکه بسیار تند سه چندان آن و زیت یا روغن مورد یا هر روغنیکه باشد دو اوقیه و بر آتش ملایم نهاده آهسته حرکت دهند
تا آنکه مرداسنگ حل شود و غلیظ گردد و سوخته نشود **ایضا** برای خیرونیه قشور مس زنگار آهک مغسول بلا استقصاء ذرور سازند و یا شب یمانی سوده ذرور کنند و یا
نفعا چهار جزو ... و جزو سوده بپاشند و یا اول قرحه را بعسل مطبوخ کنند بعده بران ... بپاشند بگیرند قشور مس سه جزو شب دو جزو ... یک جزو در آفتاب سایند و استعمال کنند
و یا اسفیداب هشت اوقیه شب دو اوقیه قشور نحاس نمک اندرانی کندر زنگار پوست انار هر واحد دو اوقیه آهک یک اوقیه موم یک رطل روغن ... نیم رطل اولا ادویه خشک را بسایند بعده
بروغن و موم آمیزند و وقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که روغن افزایند وقت استعمال دوا زیاده کنند مقدار کفایت **ایضا** مرداسنگ یک رطل زیت دو رطل زراوند مدحرج
بی سوراخ یکیک اوقیه اشق لاجورد دقاق کندر هر یک دو اوقیه از این مطبوخ بر آتش بسازند و از بیخ قصب رطب حرکت دهند و استعمال کنند **بولس** گفته که سزاوار است
که در علاج خیرونیه تفقد حال جمیع بدن کنند و نظر کنند که آیا از بدن بسوی قرحه رطوبات ردیه بسبب سوء مزاج بدن سیلان میکند یا نه پس اگر باشد باید که تنقیه بدن
از کیموس ردی بادویه مخرج آن کنند و اگر قریب جراحت خراج مسمی فوسوس باشد و از آن رطوبت بسوی جراحت سیلان نماید باید که اولا معالجه آن خراج کنند و تنقیه
بفصد رگ و اخراج خون بسیار نمایند بعد از آن ادویه نافع جرح استعمال کنند و آن همانست که در قول شیخ گذشت **صفت** دوای منقول از ارجیجانس که در جراحات
مسمی خیرونیه و آنکه بر ساقین و دستها باشد و در خنازیر و آنچه در بیخ گوش باشد نافع بود بگیرند سپیداب سرب رطل علک البطم پنج اوقیه دقاق کندر هفت اوقیه طین مسمی
سروسیس که آنرا گاذران استعمال میکنند پنج اوقیه پیه را گداخته با ادویه خشک مخلوط کرده استعمال کنند **دیگر** از ارجیجانس بگیرند موم و دقاق کندر و قشور مس و مرداسنگ
هر واحد چهار اوقیه زیت انفاق یک رطل ادویه خشک را در سرکه بسایند تا مثل عسل گردد بعد از آن بموم و زیت گداخته آمیزند و بر خرقه مطلی کرده استعمال نمایند
دیگر برای جراحات ردیه که زنان و کسانی را که جلد ایشان نرم و رطب باشد عارض شود بگیرند موم هشت درم شیح نوره علک البطم از زیر سوخته شسته
هر واحد چهار درم بروغن گل یا بروغن آس آمیخته بر پارچه طلا کرده استعمال نمایند

علاج قروح ساعیه یعنی ریشهائیکه وسیع شوند

بقول شیخ قروح ساکله و قروح متعفنه هر دو قروح ساعیه اند و علاج هر دو مذکور شد و طبری گوید که اطبا در امر قروح ساعیه غلطی میکنند از ین طریق که جالینوس نزد ذکر
اورام حمره و نمله را ذکر کرده و بیان نموده که نمله چون از صفرا و خون بود در بدن ساعی گردد و آریباسوس گفته که قروح ساعیه نمله خبیثة الجوهر است و جالینوس در قروح ساعیه
کلامی کرده که از ان استنباط کرده میشود که نمله را انتشار در بدن و اتساع او شبیه بانتشار قروح ساعیه است غیر آنکه میان هر دو فرق است باین طریق که قروح ساعیه قروح
املس بزرگ است که دائم ترشح کند و ساعی گردد و نمله بثور کوچک شبیه بشکل جاورس است و فرق دیگر اینست که نمله با درد شدید بود و قروح ساعیه قروح منبسط املس بود
که ترشح و عرق و سعی کند و سبب فاعل این رطوبتی است که عفن شود و حدت پذیرد و نمو ست گیرد و هرگاه بموضعی از جلد برسد بیشتر از انچه واجب بود ترطیب آن کند
پس آنرا متعفن سازد باین طریق و امر نمله چنین نیست بهر آنکه او سعی باحراق کند نه بتعفین و سبب فاعل آن صفرای مخالط با خون بود و بسا است که ریم این قرحه بموضع
صحیح از بدن رسد پس بثور آرد و قرحه مثل قرحهٔ اولی پیدا کند پس این قرحه در عضوی ظاهر نشود تا آنکه همه عضو را فرا گیرد و در اندک مدت منتشر گردد و نمله چنین نیست
و سمرقندی گوید که قروح ساعیه قروح املس است که مجتمع نبود و خشکریشه بزرگ نیارد و از ان رطوبت صدیدیهٔ حاده دائم ترشح کند و این رطوبت بسوزاند و متعفن
گرداند چون بجلد صحیح رسد و با آن تپ لازم بود بسبب عفونت و این قروح عسر الاندمال است و گیلانی مینویسد که از علامات مختصهٔ قروح ساعیه اینست که دائم مترشح
باشد و مرهم بران زمانی معتد به نماند و لهذا احتیاج بتجدید مرهم بران هر روز چند مرتبه افتد و ایضاً اکثر جراحات عصب و غشا همچنین باشد بالجمله در قرحهٔ ساعیه فصد باسلیق
از جانب قرحه گیرند و لعاب بهدانه و اسپغول شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شیرهٔ تخم خیارین در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و یا عناب
هفت عدد تخم کاسنی هفت ماشه شکر سفید دو توله دهند و دیگر اشربهٔ ترش قابض بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام یا مزورات حامضه بخورانند و بعد ظهور نضج در
قاروره بمطبوخ هلیله و ترید یا بحب بنفشه تنقیهٔ بدن کنند دیگر رسوت صندل کافور بآب کشنیز سبز ضماد کنند یا بگل ارمنی حضض گل صندل سفید صندل سرخ
کافور مساوی بآب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و در آخر مرهم سفیداب بر قرحه نهند و یا بر موضع دردی شراب بمرات کثیر طلا کنند بعد از ان بخاک مس که وقت گداختن
بران ظاهر میشود و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیای فضه و ماميران مساوی کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا نمایند و پارچهٔ کمل کهنه سوخته برگ برگد سوخته هر دو
برابر در روغن تلخ آمیخته چسپانیدن و طلا کردن برای قروح ساعیه از مجربات اطبای هند است و بقول سویدی ضماد کنند روز در روز سعد و کذا ابهل و کذا ضماد کرسنه
بعسل و کذا پوست طلع و کذا حی العالم کبیر و کذا برگ شجر مصطکی و شاخ نرم آن خوب پخته و کذا خستهٔ خرمای سوخته در شراب سرد کرده و کذا سکر العشر و کذا الاجر دبسر
هر واحد قروح خبیثه را از سعی باز دارد و طبری گوید که علاج این قرحه فصد هفت اندام است و تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و پرهیز مریض و اقتصار بر شوربا و زیرباج فروج
و لزوم حمام در هر سه روز یکمرتبه و صبر دران تا آنکه همه بدن او عرق کند و طلای این قرحه آنست که مشمش مع مغز او بسوزند و باریک ساییده برابر آن مرداسنگ و چهارم
حصهٔ آن خاک سیماب و اندکی بسیار مثل را تخته ماميران چینی بسرکه حل کرده طلا کنند و این قرحه طلا را کم قبول کند بهر آنکه مدام ترشح کند و لازم است که اول بسرکه بدفعات
بشویند پس توتیای کرمانی طلا کنند بعده بدوای مذکور و از انچه بدان طلای این قرحه کنند دردی شراب است بدان چند روز متواتر طلا کنند بعده بگیرند توتیا یکجزو مرداسنگ
یکجزو کاغذ مصری سوخته دو جزو اقلیمیای فضه یکجزو خاک بوته که دران مس گدازند یکجزو و انچه بر مس بعد گداختن شبیه بخاکستر باشد و آنرا شیشه گران استعمال میکنند
یکجزو همه را باریک ساییده بر قرحه طلا کنند و اهل بصره درین قرحه ملح کثیف کهنه استعمال میکنند و بهترین چیزیکه علاج او انسان از ان کند نشستن در چشمهٔ کبریتی و
نطرونی است اگر نفعی از ان نباشد و گاهی معالجهٔ این قرحه بعد تنقیه و فصد و بعد یقین این امر که در بدن او فضول نیست بچسپانیدن زلو بران کنند و زلو را درین تا نیک
ویزند ایضاً در مقامی دیگر گوید که قرحهٔ معروف بساعیه آنست که بثرهٔ در موضعی ظاهر شود و هر موضع را که صدید او برسد بثره و قرحه کند پس اگر از ریم او بر چهره و پیشانی
افتد قرحه کند و سبب او آنست که از خلط فاسد لذاع اکال پیدا شود پس هرگاه بموضع سر رسد آنرا بسوزاند چنانچه سرکه این عمل کند چون بر زمین افتد و این مرض شبیه
بنمله است بهر آنکه خلط لذاع اکال از صفرا و خون حاد میباشد و اکثر این کسی را پیدا شود که کثرت شیرینی و جوز و بقول حریفه و ماهی شور کهنه نماید و علاجش تنقیه بسبب
امکان از فضول بمسهل است و طلای موضع باین دوا و این دوا در یکی دو نیم یا ده ... بگیرند خستهٔ مشمش و یا مغز او بسوزند و زرد چوب و مرداسنگ
و کاغذ خام سوخته هر یک برابر همه را ساییده بروغن و اندک سرکه بیامیزند و بثره را بخارند تا از ان خون سایل شود پس بدان طلا کنند و چند روز بدارند

و دیدم این قرحه را که چون بدان طلا کردم و گذاشتم دوا بران خشک شد و خشکریشه گشت و بعد قلع آن ظاهر شد که گویا آنرا آتش سوخته است بعده برآن فی بعد زمانی برویانید این قرحه
نزد من دو نوع است یکی آنکه ذکر او کردیم و نوع دیگر آنکه از سرهای آن خشکریشه منقلع شود پس در بیخهای آن قرحه املس ظاهر شود که آب زرد ازان ترشح کند و این نوع بسیار ردی
بطی الزوال است زیراکه دوا را قبول نمیکند و هر قدر که طلا نمایند از نفس خود ترشح دور کند و علاج او شرط بلیغ و نهادن محجمه بران بسبب کردن و نوشادر است و اگر فایده نشود
بران زرواند بعد تقدیم تنقیه و لزوم پرهیز و اقتصار در غذا بر اشیای ناشفه مثل تیهو و کبک و قلیه محرقه پس اگر کفایت نکند بدیگ برویگ یا بآتش داغ نهند

علاج قروح خبیثه

قانون علاج این بقول شیخ در علاج قروح متاکله مسطور شد و در بیجا بعض ادویه نافع آن مع ادویه مفید اکونته که آن بقول اهل هند نوعی از قروح خبیثه است
افتد و بدشواری علاج پذیرد مرقوم میشود چنانچه ضماد حی العالم کبیر و زراوند آب آن در قرحه برای قروح خبیثه حاره مجرب سوید است وکذا ذرور حجر النار برای ادمال
قروح خبیثه عسر الاندمال مجرب است و ضماد بارتنگ وکذا عصاره لحیة التیس وکذا عصاره عصی الراعی وکذا زفت رطب و دقاق کندر وکذا بعسل مقوم اسفیداج
ترکرده وکذا زرده بیضه وکذا گل ارمنی بعسل وکذا شیلم با آب ترب وکذا انجیر خام بسرکه و عسل پخته وکذا وسمه وکذا پوست ترب بعسل وکذا موم و اشق و زفت وکذا
ترمس تلخ وکذا زهره نرگاو بعسل وکذا استخوان پوسیده موجود در دیوار باریک سوده بگلاب سرشته وکذا آب چقندر وکذا اسماق و آب بارتنگ وکذا آب توت سیاه
در ظرف مسی یا قلعی بآفتاب داشته تا غلیظ گردد وکذا توتیای کرمانی وکذا انزروت بعسل وکذا برگ اجاص وکذا صمغ آن وکذا ثمر زیتون سیاه سوده با سرکه در آن
خولان هندی حل کرده باشند سرشته وکذا بیخ سوسن سفید وکذا اقلیمیای ذهبی وکذا آب برگ انجیر وکذا زهره کلنگ و ذرور کندر و جلنار و افرنجی(؟) وکذا ارسا و آرد
شکار وکذا آرد نخود سرخ وکذا خبث الفضه وکذا ابهل وکذا پوست بیخ کبر یا برگ او وکذا اسرنجان وکذا سرطان بحری سوخته وکذا زام مکی وکذا اصل السوس
وکذا پوست درخت عناب و سفیداب مساوی وکذا اشخار وکذا قیشور سوخته وکذا شادنج وکذا اسخت وکذا اسفیداج سوخته وکذا زعفران و مر و دقاق کندر
وکذا زهرة النحاس وکذا گل سرخ وکذا خاکستر صدف فرفیر وکذا برگ نیلوفر اصفر خشک کرده وکذا سرطان سوخته هر واحد نافع قروح خبیثه است دیگر حکیم علی
در مجربات خود مینویسد که قروح خبیثه را از زبان سگ لیسانیدن بغایت نافع است چند روز و بعد ازان از زبان سگ مرهم ساخته بمالند که مجرب است و موی
یال خر و موی سر زن بسوزانند و بر قروح خبیثه بپاشند و بعد ازان منقیات چرک از مراهم وغیره مالیدن نافع است و ریوند چینی را در تنقیه او ساخ و اندمال دخلی عظیم است
دیگر برای قروح خبیثه عدس سوخته بشیر میش آمیخته طلا سازند دیگر که اکونته و چاجن را سود و بد سند و ریک ساخته در لیمون پر کنند و شب بدارند و صباح
بمالند بعد ازانکه دشتی اکونته را با چاک دشتی خراشیده باشند و چره گندم گرم گرم مالیدن نیز نافع است وکذا مالیدن دو سه عدد ... برسجل اکونته ...
برای اکونته مجرب ... اکونته ... سوخته خاکستر آن بروغن سرشف طلا کرده باشند حب اکونته مرداسنگ پوست هلیله زرد ...
آب انار رسیده کات سفید هر یک یکتوله نیله تهوتهه نیم توله با آب حبها سازند وقت حاجت بروغن زرد ساییده طلا نمایند دوائیکه برای اکونته مجرب است
بهلانوه در روغن کنجد بسوزند و بچوب بمالند و قدری نیله تهوتهه بریان کرده و خاکستر استخوان سر مرده باریک ساخته دران آمیخته طلا نمایند ایضا که ساحر قروح
خبیثه را چون اکونته و جز آن سود دارد روغن کنجد یک آثار لوده سفید پهتکری هر یک دو دام نیله تهوتهه نیم دام برگ نیم پاو سیر جمله ادویه را کوفته ...
روغن بسوزند و صاف کرده بدارند وقت حاجت پنبه کهنه بدان آلوده بر نهند ایضا که برای اکونته مجرب است سپاری چهالیه چهار عدد استخوان سر آدمی
یک قطعه سه چهار انگشت هر سه را در سرگین خر جدا جدا بسوزند و باریک ساخته در نیم پاو روغن گاو خالص بیامیزند و نیله تهوتهه یکماشه کته سفید نیم دام ...
داخل کنند و بر اکونته بمالند اگر از هیچ دوا به نشود ازین برود ایضا برای اکونته ... سوخته هفت نیم درم پهتکری سه نیم درم با روغن گاو مرهم سازند ایضا
که اکونته صعب را نافع است سپاری سوخته زرد چوب سوخته با نجی سوخته هر یک ... رال خاکستر پاپڑیا سهاگه بریان ... پهتکری بریان هر یک نیم دام ...
سوخته سه دام فلفل گرد سوخته ... دام یعنی سه نیم ماشه جمله باریک ساخته در روغن سرشف آمیزند پس بیارند برگ ... گرم کرده از طرف ... بر آن دوا بندند
صبح و بعد هشت پاس بگشایند و از برگ ... ببندند و بعد سه روز زرد روغن مذکور است استعمال نمایند مجرب است ذرور تالیف والد علویخان که بغفون جمیع قروح

خبیثه و رطبه است و مجرب سفیداب ارزیز مغسول شنگرف شسته اسرنج شسته روسختج شسته دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی گلنار فارسی پوست
کدوی سوخته گل قیمولیا گل شاموس حضض هندی توتیای هندی بریان قنبیل گل مغره همه برابر کوفته بیخته اول مرتبه موضع را بشراب کهنه که برگ حنا و جعده در آن
جوشانیده باشند شسته پس ذرور بپاشند روغن اعجاز که قروح خبیثه و ناصور کهنه و سعفه و قوبا را عجیب الاثر است روغن سرشف یکنیم پاو برگ نیب توله
تخم کونچ بلادر هر یک دو توله اول برگ نیب را در روغن سوخته دور نمایند پس تخم کونچ پس بلادر را بدستور سوخته دور کنند بعده نمک سانبهر یکتوله سوده
توتیای سبز دو توله سوده انداخته در کرنعال زده بدسته چوب نیم خوب حل کرده نگاهدارند و در قرحه بچکانند ضماد برای اکوته مجرب سپیده ارزیز کته سندور مرداسنگ
پهٹکری لوده سفید مساوی باریک بسایند بعده با سرکه یا آب لیمو تا یک گهڑی کهرل کنند تا یکذات شود بعده قدری روغن زیت و عسل آمیخته بسرشند و طلا
کرده باشند و اگر درین دوا خاکستر سر مرده نیز آمیزند بهتر عمل کند و اگر قدری بابچی سوخته و سهاگه و سنگ جراحت بیامیزند مناسب است ایضا برای اکوته
مجربست صابون و چونه بهم بسایند و طلا نمایند ضماد اکوته پهٹکری بریان نیلاتهوتهه مرداسنگ هر یک پنج ماشه کمیله بابچی تخم پنواڑ سیماب گیرو هر یک
دو نیم ماشه مرچ سیاه سوخته کچله سوخته هر یک پنج عدد باریک سائیده بروغن زرد نیم پاو کهرل کرده بعمل آرند قرص مطلی قرحه صلب سوداوی را که در سن
یکهزار و نود در ملک هندوستان بسیار پیدا شده بود و بقرحه عالمگیری شهرت یافته سود دارد نیلاتهوتهه بریان و مغز بیل و لته هر سه برابر کوفته بیخته قرصها
بسازند مثلث و با آب سوده طلا نمایند زود نفع دهد و ایضا برای قرحه اورنگ زیبی که در آن سوراخها میباشد طلای برگ فلفل سرخ با آب سائیده و کذا برگ ساگون
دشتی با قدری نمک سائیده و کذا برگ رواسن باندک نمک سائیده و کذا برگ اندرایی سائیده و کذا وسمه سبز سائیده نافع است مرهم برای قروح خبیثه
از غنی منی انزروت و روسختج و مازو و زنگار و زراوند با قدری عسل بیامیزند تا در آن متانت آید و بعد پاک کردن قرحه بران لزوم نمایند و در هر سه روز یکبار بشویند
مرهم اسود نسخه حکیم علوی خان نافع قروح مزمنه خبیثه ردیه رطبه مرداسنگ مغسول شنگرف مغسول سفیده ارزیز مغسول توتیای هندی هر واحد یکمثقال
روغن کنجد هشتاد مثقال ادویه در روغن حل کرده بجوشانند تا سیاه شود و غلیظ گردد از آتش فرود آورده نگهدارند وقت حاجت گرم کرده بر پارچه مالیده بر زخم
نهند و در نسخه دیگر اسرنج عوض شنگرف است مرهم سیاه بجهت اکوته مرچ سیاه پپل هلدی رسوت کمیله هر واحد یکدام میده گندم دو دام پیاز دو دام
مسکه روغن سرشف هر یک ده دام ادویه باریک ساخته مسکه آمیخته در روغن ممزوج کرده طلا نمایند ایضا برای اکوته کوری سوخته کته پاپڑیا سوخته نیلاتهوتهه سوخته زرد چوبه سهاگه سوخته
اجزا برابر در آب لیموی کاغذی حل کرده طلا نمایند مرهم مجرب برای قروح خبیثه که در پا باشد و آنرا اکوته نیز نامند آزموده شده پهٹکری نیلاتهوتهه مرداسنگ
سهاگه هر واحد پنج ماشه کمیلا بابچی تخم پنواڑ سیماب گیرو هر واحد نه ماشه مرچ سیاه سه ماشه کچله بریان پنج عدد ادویه کوفته بیخته با روغن زرد نیم پاو دو دام
کهرل نمایند و خوب حل سازند و استعمال نمایند مرهم برای اندمال قروح خبیثه مثل قروح آتشکی و جذامی مرداسنگ شش ماشه کمیله کته سفیده هر یک سه ماشه
کچله سوخته سه عدد باریک سائیده موم صاف روغن زرد هر واحد یکتوله بر آتش گداخته ادویه بیامیزند مرهم برای قرحه اورنگ زیبی باشخار سیاه زنگار
هر یک سه ماشه توتیای سبز یکنیم ماشه هر سه را باریک سائیده صابون نه ماشه در کهرل انداخته چندان بسایند که مثل مرهم شود بر پارچه مالیده بر زخم گذارند
و چند روز همچنان بگذارند زخم را خشک کرده از خود جدا خواهد شد مجربست

ناصور

قرحه کهنه باشد که اندمال نپذیرد و همیشه از ان رطوبت بیرون آید و بقول شیخ دهرجانی قرحه غائره را که گوشت گرداگرد آن سخت شود و لبهای قرحه سطبر گردد ناصور نامند و آن
مثل انبوبه نافذ در غور باشد و بعضی گفته اند که قرحه تنگ و عمیق ناصور است و ناصور … آنست که مسدود نشود و بمقدار … او باشد و آنرا ناصور بعضی راست بعضی
کج بود و هر ناصور که نهایت او بعصب … رسد درد شدید کند و خصوصا چون قعر او اعصاب مس کند و گاهی فعل آن عضو … شود اگر … رطوبت او رقیق لطیف باشد چنانچه در
ناصوری که باستخوان رسیده باشد لیکن رطوبت این مائل تر بسفیدی بود و چون ناصور برباط منتهی گردد آنچه سیلان کند قریب این باشد یعنی رقیق سفید لیکن در استخوانی در باطن
زیاده بود و ناصوری که نهایت او باستخوان [illegible] رطوبت او رقیق تر و مائل تر بزردی بود و چون میل اندر کنند صلابت دریابند و ناصور که بورید رسد خون بسیار

و غلیظ سائل شود و آنچه پیشتر ازان رسد خون رقیق اشقر بر آید و آنچه در گوشت بود ازان رطوبت لزج غلیظ سرخ که بسیاهی مائل باشد و گاه بسیار باشد که یک ناصور را دو دهن
متعدد باشد و امر شناخت او دشوار گردد که آیا یک ناصور است که چند جا سر کرده یا هر واحد ناصور علیحده است و فرق فیما بین آن آنست که اگر رطوبت خارج از دهنهای متعدد
در رنگ متفق باشد باید دانست که ناصور واحد است و اگر در رنگ مختلف باشد مثلاً از دهنی زرد و از دیگری سفید بر آید توان دانست که هر واحد ناصور جدا است و در رنگ
ناصور مختلف بود سفید و کبود و سرخ و مانند آن و بعضے گویند که ناصور منجمله قروح عسر الاندمال است و آن از قروح متقادمه است که از روز اول قبیح تا دو سال بگذرد
و آنرا غور عمیق بود دهن او تنگ باشد و قعر او وسیع و دران گوشت سخت سفید بر جوانب او بود و با آن درد بسیار نبود و گاه باشد که از سیلان بایستد و خشک
شود و گاه بود که دهن او فراهم آید و بند گردد و باز سر کند و سیلان نماید بالجمله این مرضی است در هر عضوی که افتد آنرا فاسد سازد علاج پنبه کهنه بشراب تر نمایند
و شیاف غرب آلوده دران نهند و یا بگلاب که خاکستر چوب انگور دران پخته باشند بشویند و یا بآب دریای شور یا آب صابون که دران اندک زرنیخ و نوشادر آمیخته باشند
بشویند و علاج غرب کنند و یا بعد شستن پنبه کهنه بشراب تر کرده و بذرور اصفر که از انزروت و صبر و مر مکی و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران ساخته باشند
آلوده در قرحه نهند تا آنکه به شود و بیخ سوسن با آب سائیده در ناصور گذاشتن آنرا مندمل کند و اگر مفید نشود بشگافند و گوشت فاسد را دور کنند با آهن یا با ادویه
اکاله داغ کنند و یا مراهم مدمله نهند ذکر ادویه مفرده و مرکبه که ناصور را نافع است عسل و زنگار مخلوط و کذا ایرسا بالعسل و کذا شب و نمک مساوی و کذا
زرنیخ زرد در روغن گل و کذا چرک نقره و تخم و برگ نلیق و براز طفل خشک سائیده تا سی مرتبه استعمال کردن و نهادن چوب خربق سیاه تا سه روز در ناصور و کذا
آب بارتنگ تازه تنها یا با نمک سائیده و بذر در خشک آن و کذا بیخ آن و کذا نهادن چوب ضیان یک شبانه روز در ناصور و پر کردن ناصور بصبر در شراب کهنه پخته و ذرائح
آن با آب بارتنگ و کذا پر کردن سرگین کنجشک بزیت سرشته و کذا ایرسا و شان مثل غبار سوده یا آب آن یا خاکستر آن و کذا اسرب سوخته و کذا قلقند و کذا قلقطار
و کذا دارچینی و قردمانا مساوی و کذا آب غوره در ظرف مسی بی قلعی در گرما با آفتاب داشته تا منعقد گردد و کذا زهره خرس و کذا پیه آن و کذا چرم کهنه پاپوش سوخته و کذا
بول انسان بدستور آب غوره منعقد ساخته و کذا ابوال ابل که از عرب می آورند و کذا خاد شیشت بتمامه سوخته و کذا خبازی بنمک خائیده و کذا اشنان و کذا اغرا اسب
خشک کرده و کذا مقل ازرق و زهره نرگاو بفتیله آلوده و فتیله صمغ زیتون با ضماد او و فتیله سندروس و بخور آن و فتیله زنگار مخلوط با شق محلول در سرکه و کذا
زاج و کذا افنطوریون دقیق و کذا قلقطار و کذا پوست بیخ مثنان از هر یک فتیله ساخته و بخور تخم کندنا و ضماد اقحوان و روغن آن و کذا خرنوب نبطی بعسل و کذا روغن
بادام تلخ و قطور آن و اکل سرکه عنصل با طعام و ذرائح آن در ناصور هر واحد نافع ناصور است دیگر برای ناصور از بیاض استاد مغفور روغن نیب را داغ کرده صابون
لاهوری ورق ورق کرده اندازند تا حل شود بر ناصور بگذارد دیگر چپکلی در روغن سرشف بسوزند و آن روغن صاف کرده تنها یا خاکستر سم ماده گاو
و خاکستر چرم ته کفش مساوی آمیخته حل کرده استعمال نمایند دیگر تخم کونچ مقشر کرده در دام باریک سائیده قرص ساخته در نیم پاو روغن کنجد بسوزانند
بعده روغن صاف کرده در ناصور چکانند دیگر حکیم علی گوید که این دوا در نواصیر بدن همه جا آزموده است و ناصور چشم و روی و سینه و جز آن را نافع است دیگر
در ناصور مقعد نیز نافع آمده بگیرند چینی شکسته و باریک سائیده از پارچه سفت بگذرانند و آب برگ نیب ترکرده بر رکابی پهن کرده گذارند تا خشک شود باز سائیده
باب مذکور ترکرده بدستور خشک کنند همچنین سه نوبت بعمل آورده باریک سائیده در ناصور پر کنند بغایت عجیب و نافع است و تا ده مرتبه کم ناصور باشد که خوب نشود
و اگر ناصور غائر باشد و سر آن تنگ بود اول دهان او را بتوتیای هندی یا مرهم زنگار و دیگر تیزاب فراخ کنند بعد ازان دوای مذکور استعمال نمایند دیگر
مجرب زردچوب خشک کرده در آب مهاور غلیظ بسایند بآهستگی تا حل شود فتیله پنبه با آن آغشته در ناصور نهند دیگر استخوان گربه با شیر عورت سائیده
در ناصور نهند به شود دیگر سم اسپ را بسوزند و خاکستر آن باریک ساخته بدارند و اول روغن کتان بر ناصور بمالند پس آن خاکستر افشانند و اگر ناصور
دور و فرو تر باشد فتیله بروغن و خاکستر آلوده نهند و خاکستر مذکور با جزات سرشته در ناصور نهادن نفع تمام دارد دیگر که ناصور زمین را مجرب است پوست
مار بسوزند و خاکستر آن بگیرند پس پارچه یا پنبه در شیر درخت آک آلوده خاکستر مذکور باریک سوده بران پاره یکطرف اندازند و بر ناصور گذارند چنانچه آن خاکستر
در سوراخ ناصور باشد و بعد سه روز آن پارچه بردارند دیگر جهت ناصور دیرینه بگیرند سگ بچه چشم ناگشوده و آنرا در پاچک دشتی خاکستر کنند و صلایه کرده زخم

فناصور افشانند دیگر گیهونگچی سرخ ساییده فتیله بدان آلوده در ناصور نهند دیگر که ناصور کشاده کند و زخم را بالتیام آرد از بیاض والدم جوم برگ املتاس سیا
قدری سهاگه خام در ان آمیخته بوقت ضماد سازند دیگر بیخ پیوٹن در آب ساییده بر ناصور گذارند یا فتیله بدان آلوده در ناصور نهند چند روز دیگر کنبل
سوخته توتیای سبز ساییده ذرور سازند و یا هر ا پایه را سوخته خاکستر آن بر ناصور نهند دیگر تخم تمر هندی در آب ترکرده مقشر ساخته بآب بسایند و رفته
آغشته در ناسور رسانند و بعضی خرمهره زرد سوخته ساییده نیز می آمیزند دیگر نافع ناسور و بیگندر در شیر گاو ساییده ترکرده بر زخم چسپانند و مدتی برین عمل نما
و یا سمندر سوکه سوخته در ناسور پر کنند و طلای کونپل بیدانجیر بآب سوده نیز نافع دیگر کونپل کریل یکماشه مرداسنگ یک سرخ شیر درخت بڑ یک قطره بر سنگ سـ
طلا نمایند باز یک قطره شیر بڑ بالای دوا اندازند دیگر ثمر کٹائی خرد کوفته بیخته بآب ترکرده بر پارچه مالیده بر ناصور بندند یا در آب برگ چرچیته فتیله ترکرده بسوراخ
و اندک آب مذکور بر ناصور چکانند دیگر برای ناسور گنگال بهینسیه بول ماده گاو حل کرده فتیله ساخته در ناصور نهند و اگر قضیب خرس بآب سوده در فتیله یا صوف
در زخم ناسور گذارند مجرب است دیگر مجرب خرمهره زرد سوخته یکعدد در تهالی بول انداخته چند قطره روغن بیدانجیر بران اندازند و از دسته چوب نیب که فلوس
چسپانیده باشند چندان بسایند که رنگ او خاکستری گردد پس در فتیله یا صوف آلوده بزخم رسانند و چندی باستعمال آرند دیگر برای اندمال ناسور برگ نیم
ساییده بر زخم گذارند مجرب است و خصوصاً برای غرب روغن ناصور که برای ناصور نفع تمام دارد و از برای خنازیر مزمن خیلی مفید خاکستر سم ماده گاو و خاک
چرم که زیر کفش کهنه باشد هر دو مساوی و یکعدد چهپکلی هر سه را در روغن سرشف بسوزند پس بسایند و قطره چند در ناصور چکانند مجرب است و اگر لته حیض دسا
خشک کرده بسوزند و خاکستر او اضافه نمایند قویتر و سریع العمل گردد نوع دیگر جهت ناصور جر یکعدد در دو توله روغن کنجد بسوزند بعده صاف کرده یک
شنگرف صلایه کرده حل نمایند و قدری در زخم چکانند بعد از پنجاه روز به شود روغن که در التیام ناسور عدیل ندارد عدس مقشر کافور هر دو مساوی گرفته صا
نمایند که سرمه سا گردد بعده روغن گاو و شهد خالص هر دو مساوی مخلوط کرده اندک اندک انداخته صلایه نمایند و جهار ابر کنار دشتی بسته در سایه خشک نما
و در شیشه آتشی بطریق باتو جنتر روغن بر آرند وقت حاجت در ناسور چکانند بعونه تعالی ناسور کهنه و جدید و نواصیر را بسازد نهایت مجرب است صدها بعض
باستعمال این صحت یافته اند ایضاً نافع زخم ناسور بیخ بسکپره برگ حنا برگ فراش برگ نیب برگ نرمه برگ جیت برگ کنار برگ ارنڈ رال هر یک دو دام روغن
کنجد آثار باید که بسکپره را ریزه ریزه کرده در روغن اندازند چون سیاه شود از برگها تلکیه کرده اندازند و بسوزند و پارچه بیز نموده رال انداخته حل کرده بکار برند مرهم ناصور
مجرب حکیم شریف خان مرداسنگ نیله تهوتهه هر واحد یک توله کوفته بیخته در روغن بز و اگر نباشد پیه بز چهار وزن اجزا انداخته بر آتش نرم بجوشانند تا روغن
سرخ شود وقت حاجت بر زخم مالیده آتش بزه هر زخم دو سه گهڑی دارند تا گرمی آتش بآن رسد و در وقت خواب نیز گرمی آتش برسانند مرهم کافوری که بر
زنی تجربه شده که چند جا ناصور داشت و از زانو تا انگشت پای تمام سوراخ بود و طرفه وجع داشت و از مدت چهار سال بود موم سفید چهار جزو در روغن
سرشف چهار جزو بر آتش گداخته کافور یکجزو سفیداب قلعی چهار جزو باریک سوده داخل کرده خوب حل نمایند و بعد دور شدن گرمی مرهم سفیدی تخم مرغ چهار
انداخته خوب برهم زنند و استعمال کنند مرهم جهت ناصور و قروح مزمنه مجرب و در پای شاهجهان بادشاه قریب غلبیه از پنج سال بود ازین مرهم در چند روز به شد
مصطکی سه مثقال کندر کف دریا هر یک دو مثقال سفیداب یک مثقال صمغ عربی یکنیم مثقال همه را باریک ساخته بروغن گل و موم و سفیده بیضه مرهم ساخته
استعمال نمایند مرهم اعلی برای ناصور کهنه و زخم آتشک و سرطان و بدور سولی و دیگر زخمها و دملهای مهلک نفع کثیر دارد سیماب توتیای سبز شنگرف
رال مرداسنگ پیاز برگ نیم سبز صدف سوخته موم سفید هر یک چهار ماشه روغن ماده گاو پنج توله اول روغن را خوب گرم کرده موم در ان بگدازند بعده ادویه ساییده
انداخته خوب حل کنند مرهم لسان الکلب جهت ناصور مجرب حکیم ذکاء الله خان زبان سگ در ظرف سفال سوخته یکعدد کته نوفل سوخته هر واحد دو دو
خرمهره زرد سوخته چهار درم ساییده بروغن گاو کهنه و موم سفید مرهم سازند و اگر درین لته حیض سوخته اضافه کنند قویتر میشود و گاهی باضافه نمودن جرم
فیل سوخته ام نموده و بسیار نافع دیده مرهم ناصور که بکرر بتجربه حکیم مسطور رسیده کات سفید یکدرم توتیای سبز چهار درم کافور نیم درم موم سفید
هشت درم روغن کنجد پانزده مثقال بیضه مرغ یکعدد اول برگ انجیر چهار عدد در روغن سوخته دور سازند پس موم در ان بگدازند پس ادویه دیگر ساییده بیامیزند

و زرده بیضه حل کرده مرهم سازند **ایضاً مجرب** برای ناصور و زخم دمل سستند و رگ گنده بهروزه برگ نیب هر واحد یکدام موم سفید دو دام روغن کنجد ده دام اول
شلجم و پیاز هر واحد چهار دام در روغن بسوزند پس برگ نیب سوده بسوزند و صاف کرده باقی ادویه را در روغن اندازند هرگاه سیاه شود فرود آورده نگهدارند

اقوال حذاق مسیحی گوید که علاج ناصور مثل قرحه متعفنه باید کرد پس اولاً علاج بدوائی کنند که صلابت بالقوت قلع نماید و تنقیه بعسل و برگ کنند مثل آب
خاکستر بعده بدوای منبت لحم بعد ازان بدوای ملصق جلد بلحم و مدمل تا این اشیا نیست که نه صلب باشند و نه رطب تا جلد را اصلب کنند پس گوشت ملتصق
نشود و این دوا مرکب از پیه خنزیر کهنه و مرداسنگ و قلقطار و زیت کهنه چون بپزند جلد را اصلب کنند و نه رطوبت افزاید و ایضاً از ادویه که مثل اینست
عسل مطبوخ است چون تنها و یا دوای مجفف مثل صبر و مر و کندر و قنطوریون دقیق و بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنه با آن آمیخته استعمال کنند **شیخ**
میفرماید که علاج ناصورها و جلدهائیکه ملتصق نشود اینست که احکام و اصناف ناصورها سابق مذکور شد و اما آنچه از تدبیر سائل کردن زرداب و رطوبات
فاسده ازان بعصب یا بشگاف واجب بود آن نیز قبل ازان گفته شد و اما علاج خاص بناصورها آن نیز مختلف بود چه ناصیر یا تازه سهل است و یا کهنه
که بتجرف غور در گوشت سخت غوص کرده باشد و این عسر العلاج است پس تدبیر یکه ازان درین چاره نیست آن گرفتن جمله تجرف او بقطع مستاصل از
گرداگرد دست یا آله خراش یا غیر آن یا بداغ از آتش باید و این صعب شاق است و خصوصاً چون در قرب عصب یا عضو شریف باشد و گاه مریض مائل تر بان
باشد که آن با وی باقی ماند و ازان مدارا کند بسوی تکلیف علاج او و گاهی متمکن تر باشد بتجفیف و تاکل گوشت خبیث در داخل او و تجفیف باقی گوشت مرده
او و اندمال و بقای ساکن تا مدت طویل بغیر آنکه اندمال تام باشد و کسیکه این اراده کند واجبست که تنقیه ناصور کنند از گوشت خبیث که اندر انست بعده
دران ادویه مجففه پر کنند و بگذارند که آن تنقیه کند تا وقتیکه خطا در امتلا یا رطوبت مزاج یا وصول آب یا اضطجاع مولم بران یا صدمه یا ضربه یا سرفه یا رعده واقع
نشود و اما علاج قلع و استیصال او اینست باید دانست که خون خبیث عفن قدیم باشد آنرا دوائی نیست مگر قطع تجرف یا داغ او بآتش چنانچه مذکور شد مع
شگاف ناصور کج ملتوی از منافذ او تا مذهب داغ و منفذ او دریافت گردد مع تحرز و حذر تا داغ داده شود و قلع کند یا داغ یا ادویه حاده مثل نوشادر و زرنیخ
و گوگرد و زنگار و سیماب برابر جمله این همه سیماب را قتل کنند و همچنان برادهٔ آهن و نصف آن اشخار و نصف آن آهک آمیزند و در دیگ که بران دیگ دیگر وصل
کرده باشند تصعید آن نمایند یا در شیشه مطین کرده در آتش نهند بطریقیکه اهل اشتغال باین باب آنرا میدانند پس مثل نمک صعود کند چون آنرا در ناصور نهند
التهاب آرد و بسوزد و گوشت جدا شود پس آنرا بموچینه بگیرند و بیرون کشند و ادامت بر کردن عضو بروغن گاو ساعت بساعت نمایند برای تسکین درد و بعد ازان
معالجه او بعلاج قروح کنند اما در ناصور تازه سهل واجبست که اولاً با دویه قویه آنرا بشویند چون قطران و آب خاکسترها و آب دریای شور و آب صابون که
زرنیخ و نوشادر بران آمیخته باشند و آب مصعد از زرنیخ و نوشادر هر دو خشک در قرع انبیق یا مبلول و تر بغیر سیلان و آبیکه دران اشخار و کلس و پوست بیضه و آهک
جوشانیده باشند پس هرگاه پاک شود بران دوای تخم بید انجیر نهند و مرهم زرنیخ مذکور در غرب عجیب النفع است و دوای قرطاسی جالینوس و ادویه مرکبه از زاج و قلقدیس
و مس سوخته و زنگار و مانند آن و از قنطوریون چون ناصور را پر کنند بسازد و همچنین از خربق چون ناصور را پر کنند و تا سه روز بگذارند به کنند و همچنین زاج سوری و کذا
عصاره قثاء الحمار و علک البطم یا عصاره بیخ محروث یا زنگار و اشق یا اشق و قلقدیس زاج و قلقطار و صمغ بسرکه یا بگیرند بول طفل و در هاون ازرزیر همواره
بسایند تا آنکه غلیظ گردد و خشک شود پس استعمال کنند و دوائیکه اهل اسکندریه استعمال آن میکنند بیخ حرسا و زاج بریان و قلقطار و زنگار و شب هر واحد یکجزو
زراریح نیم جزو ازین ذرور یا مرهم سازند و یا بسرکه آمیزند که دران زراریح پخته باشند و گاهی زراریح از نسخه حذف کرده میشود و گاهی با آن عسل می آمیزند و ایضاً
بگیرند صبر و زنگار و مرداسنگ و پوست بیضه اگر مکلس باشد قویتر بود و باهم مخلوط سازند و ایضاً ادویه قویه که در علاج قروح عسر الاندمال ذکر کردیم پس هرگاه
گوشت نیک ظاهر شود ادویه منبت لحم استعمال کنند و اگر قریب او استخوان فاسد باشد واجبست که اصلاح و معالجه بعلاج او کنند و چون بینند که رطوبات جدیده
کم شد و یا بریم عود کرد علاج نفع کند گیلانی از بولس نقل کرده که اگر ناصور باستخوان منتهی گردد صحت او ممکن نیست بغیر استعمال آهن مگر آنکه زمانه بدان طول کرده باشد
پس استخوان ازان بیرون آرند یا قشر او دور کنند و اگر انتهای ناصور تا استخوان نرسد علاج آن بادویه کنند که غلظ آن ببرد و الصاق نماید و آنچه غلظ را دور کند

پنج سقند و لیمون ست اگر جزو گردد او را نرم کنند و در ناصور داخل نمایند تا آنکه غلظ او را ببرد و ایضاً خرق سیاه چون در ناصور بقدر دو یا سه روز بدارند غلظ او قطع کنند و همچنین اگر در روغن زیت بپزند و در ناصور بریزند یا سوری سوخته تنها چون با اندک شراب ممزوج بریزند یا سوری بید و آنچه قرقوسما گویند مع آب و عسل و یا بگیرند اقلیمیا و زاج و قلقدیس و مس سوخته و صمغ هر واحد چهار درم قلقطار سه درم در بول طفل سرشته از آن فتیله سازند و چون فتیله در ناصور نهند بران از خارج مغز نان مبلول در آب نهند و تبدیل آن کنند تا حرارت و ورم از آن برود و گوشت که سوخته باشد ساقط گردد **دوائیکه** ناصور گوش را نیز اصلاح نماید و هر قرحه چرکناک را پاک کند و گوشت فاسد را بخورد زنگار یک اوقیه انزروت و اشق هر واحد نیم اوقیه همه را سائیده بسرکه سرشته استعمال کنند **دیگر** مرهم تر از اول موم و زیت و زنگار سوده آمیخته استعمال کنند **مرهم عجیب** ملحم هر قرحه که اطبا از التحام او عاجز آیند از فیلغریوس بگیرند آب زبیب ده درم خاکستر صنوبر هفت درم توبال آهن و مس پنج درم مر دو درم جاوشیر دو درم زراوند و کندر هر یک هفت درم اشق پنج درم همه را باریک بسایند و اشق بجاوشیر حل کنند و همه را بیامیزند که این ناصور را التحام نماید و عجیب ست **دوائی دیگر** بگیرند قلقدیس دو درم قلقطار و زنگار هر واحد یکدرم بصمغ دیگر یا باشق آمیخته استعمال کنند تا آنکه غلظ ناصور منقلع گردد پس علاج او بزنگار سوخته و عسل در چند آن فتیله ساخته باید کرد پس هرگاه غلظ دور شود و ناصور پاک گردد در آنوقت فتیله منبت لحم استعمال کنند بگیرند صبر و مرداسنگ و خاکستر پوست بیضه سوخته مساوی و با آب سرشته فتیله سازند و در ناصور نهند **دیگر** بگیرند مر و صبر و کندر و پوست انار مساوی و با آب یا زهره سرشته و ایضاً رب غوره گوشت برویاند چون ناصور بدان بشویند **رازی** گوید که این دوا ناصور را ملتحم سازد و در آن گوشت برویاند عنزروت ده درم اشق دو درم کندر بارزد زنگار هر واحد یکدرم باریک بسایند و بعسل استعمال کنند که عجیب ست و گفته که نواصیر و قروح عسر الاندمال را و آنکه در زوال او امید نبود باین دوا علاج کردم و در زمانی قلیل آنرا به ساخت و چیزی درین باب عدیل او نیست پس صواب آنست که بران اقتصار نمایند و از رطب و یابس که گفته اند تکثیر نکنند **انطاکی** گوید که در قروح و ناصور و قرحه ساعیه ملاک امر درین همه شستن آنها بسرکه و عسل و شراب ست و پرکردن خاکستر موی انسان و چوب انگور و کرنب و طرفا و بادام تلخ و سحیق بارتنگ و قنطوریون دقیق

قروح معروف بجراق

سببش خون غلیظ مختلط بسودای محترق ست که طبیعت آنرا از عمق عروق بسوی ظاهر بدن دفع کند بنا بر حدت و ایذای او عروق را و اعراض او اینست که اولاً بثور بزرگ پیدا شود بعده ریم کند و منبسط شود و منفجر گردد و خشکریشه سیاه و خاکستری مثل خشکریشه داغ شود و اکثر حدوث آن در رخسار بود و بیشتر در جوانان و کسانیکه ادمان لحوم و حلویات کنند عارض شود **علاج** فصد سر کنند و اخراج خون بقدر قوت و احتیاج نمایند و هر صبح جلاب از عناب و آلوی سیاه هر یک ده عدد و شکر سفید یا ترنجبین ده درم یا شربت عناب یا شربت اجاص یا شربت تمرهندی بیاشامند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و نخود و اسفاناخ خورند بعد از آن تنقیه بدن کنند بعد ظهور نضج در قاروره مطبوخ افتیمون و غاریقون یا این مطبوخ سنای مکی هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک هفت درم مویز سرخ ده درم بنفشه تخم کاسنی هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و در آن خیار شنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ بران انداخته صبح بنوشند و در آخر روز از ماش مقشر مغز بادام و اسفاناخ و گوشت بچه مرغ ماکیان غذا سازند و بعد تنقیه هر روز ماء الجبن سه اوقیه بشکر یا ترنجبین یا بشربت دینار و سفوف سودا بنوشند و بعد تنقیه تامه بران زلو بچسپانند تا خون محترق که زیر جلد باقی بود آنرا امتصاص نماید بعده مرهم سرخ معمول بمرداسنگ و زردچوبه و سرکه و زیت طلا کنند و برخی از علاج این از بثور شلیم

قروح مولمه

که در جلد سر حادث شود و از شدت الم قرار و خواب را منع کند و آن در ابتدا بثور سرخ مفرط مولم بود و بطی البرء ست سببش بخارات دموی غلیظ محترق ست که زیر حجاب جلد بالای قحف استقرار نماید و حجاب و جلد سر را بسوزد پس الم مفرط آرد **علاج** هر صبح سکنجبین ساده ده درم و تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم یا آب فواکه یا نقوع مشمش هر کدام که باشد سه اوقیه و یا شربت تمرهندی یا نیلوفر و شربت عناب و سکنجبین ساده بشیره تخم خیارین یا بشیره تخم خرفه بنوشند بماء الشعیر یا بماش مقشر و بادام و اسفاناخ غذا سازند و فصد سر کنند و خون بقدر احتیاج برآرند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و از برگ کاسنی کوفته بروغن کنجد بپخته آرد جو و خطمی کوفته آمیخته بر سر ضماد سازند و اگر ازین فائده نشود مرهم کافوری علاج کنند طبری گوید که گاهی بران مرهم ابیض معمول بسفیداب و سفیدی بیضه نهند

وصفت او اینست که بگیرند موم و روغن برو غن گل و از آتش فرود آورده اندک سفیداب ارزیز مغسول بران انداز ند و حرکت دهند تا منجمد گردد بعده در هاون انداخته سفیده بیضه داخل کرده حل نمایند تا مختلط گردد و هرگاه سرد شود بر سر و جای بثور طلا کنند تا آنکه بثور نرم گردد و رقیق آن نضج یابد و ریم او بآهستگی خارج شود و آنچه نضج نیابد و جلد او سخت شود بشگافند تا بدان داخل او بگشاید و اگر فصل زمستان باشد از هوا محفوظ دارند بخوف تشنج و گاه از خوف این بیر آنست که در حجاب موضوع بر قحف خارج شده و اهل شام علاج این قروح و بثور قفا بداغ و استیصال میکنند و از علامات مختصه او اینست که چون بگشاید مدام ترشح کند و ریم او قبول نکند مگر بجهد و لهذا امر میکنند بتجدید مرهم بلکه هر روز بر قفا بسیار و همچنین جراحت خراج که در عصب و غشا باشد دائم ترشح کند و از اعراض این قروح است که چون مندمل شود خاتم نزبانه گردد

لحم زائد بر جراحات و قروح

و این بسبب افراط در انبات لحم باشد و این انبات یا از فعل طبیعت بود بدون اعانت او از ادویه و تدابیر و یا از دفع مع اعانت فعل ادویه منبته و تدابیر و این افراط لامحاله فی نفسه مضر است پس احتیاج افتد در علاج این بادویه جالیه مجففه اگر لحم زائد در مسالک تکون بود و نبات قریب العهد بتکون باشد و اما اگر عهد تکون او بعید بود و گوشت خشک شود و بالای آن جسم صفاقی بجای جلد بروید ادویه مذکوره کفایت نکند بلکه میباید که قوت آن قویتر از انها باشد حتی که لحم زائد را بخورد و دفع کند و آنرا دور گرداند و هر دوا که کمتر در سوزش باشد آن بهتر بود و واجبست که درینجا توقع معونت طبیعت ندارند چنانکه در انبات لحم امید میدارند زیرا که او فعل طبیعی است و خوردن گوشتیکه طبیعت آنرا پیدا کرده بمعونت دوا بود فاما واجبست که اکثر تعویل بر دوا باشد و دوائیکه غلیظتر و ثابت تر بود آن در این باب نافعتر باشد نه از جهت قوت که گاهی لطیف قویتر بود بلکه ازین جهت که انفعال او از هوا و از اخلاط فراج کم باشد و ثبات او بحاله بیشتر بود و از این ادویه مثل قشور نحاس و قند سوخته و بر دو نوع خارشیست بگوشت آنها سوخته لیکن خارشتها تنقیه اندک کنند و قبض لحم بیشتر نمایند از آنچه سزاوار است و قویترین چیزها آنکه مذکور شد زنجار مسمی اسپیوس است و قویتر ازین زاج سوری و زنجار الذهب و قلقطار و زاج است و سوختن اینها قوت دفع هر دو کم کند و اعانت آنها زیاده کند و زهره مس قوی نیست و مثل زنگار نیست و از چیزهائیکه گوشت زائد را خوب بخورد اشخار و زنگار است و بسیار باشد که گوشت زائد را تحلیل و لا خوف اگر بران بار چند بول در آب دریای شور یا آبیکه دران نمک تیز حل کرده باشند بهند و نگیرند اشخار و آب آب انار رسیده و در هفت چندان آب حل کرده بآفتاب تا یکهفته بدارند در هر روز هر ساعت بچوب بر هم کنند تا آنکه غلیظ مثل گل گردد و از ان اقراص ساخته استعمال کنند و همچنین قرص بنطلوفس و مرهم اخضر عجیب است و دوای مرتب از قشور مس و دقاق کندر و جمیع ادویه معموله برای اربیان در امراض بینی صفت دوای خشک مجفف گوشت زائد بگیرند مرداسنگ و زنگار و قلقطار و یک نقره مساوی طلا که گوشت افزون را بخورد بلا سوزش زرنیخ سرخ خربق سیاه هر یک پنج درم توبال مس ده درم همه را بروغن گل سائیده طلا کنند نقیضه که تهیت خوردن گوشت [illegible] بسیار سیده در کمتر آرد مغز سبب السلاطین چهار جزو زنگار زرد جزو هر دو را خوب سائیده بشد ضع چسپانند و بالای آن مرهم دیگر بگذارند

سقطه و ضربه

سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنکه چیزی دیگر بران شخص افتد و این هر دو بفسخ و رض الم و ایذا رسانند و انفصال استخوان و خشیه اعصاب و گاه بزرگ متفرق گردانند و هر قدر که جسم بزرگتر باشد خطر شدید تر بود و لهذا اطفال و کذا مردم نحیف را ضرر و اذیت در سقطه چنان عارض نشود که با اغنیا و فربهان عارض گردد با وجود نرمی اعضای اطفال و قبول او برای انفصال و بر بستگی اعضای نحیفان و بسیار مردم از بلندی عظیم افتند و ایشان را از ان زحمتی عارض نشود و گاهی از ان احتباس از و بول عارض شود بسبب التوائی معا و خروج بعض او از فتق او و بسبب آفت عارض بعضله حابس بول از قبیل فسخ والم بالغ از جهت [illegible] و گاهی از ان خروج بول و براز بغیر اراده عارض شود اما خروج بول بسبب انقطاع عضله حابس بول یا عصبی که سر جای آن بود و اما خروج براز بسبب [illegible] و یا سقوط آن عجز از امساک او بود و گاهی از ان نفخ شکم و شدت نفس و انقطاع آواز و کلام عارض شود بسبب اجتماع خون در شکم است آنچه هنگام انقلاب بعضی عروق باطنی و گاهی از ان سقوط قوت عارض گردد و این [illegible] لازم شود و علامت این انقطاع کلام است و سنگوانی [illegible] و سقوط نفس و عرق پیشانی و زردی [illegible] زیرا که این همه آفات تابع سقوط قوت بود و گاهی قی الدم با لبینت طبع عارض شود و این قاتل است مگر آنکه با خون [illegible] کف ریا ظاهر بران [illegible] آن

دم بباطن رجوع کند بسرعت هلاک نماید و اگر با وجود این بیم قی کند فی الفور بمیرد و کسیکه بر صماخ او بیفتند و ازان خون بسیار سائل شود این مهلک بود و همچنین اگر آن از ضربه بران موضع عارض شود و شخصیکه بر سر خود ساقط گردد و اکثر آنرا سکته عارض شود و افضل تدبیر او درین هنگام حقنه است و موضع سقطه را لا بدست که بسوی آن خون بسیار دفع شود و این را سرخی موضع او لازم بود پس اگر این عارض نشود سببش عسر نفوذ مواد ازان عضو بسبب شدت استحصاف و بودن عضو عصبی باشد علاج اگر با سقطه یا ضربه چیزی از جراحت و نزف الدم وغیره نباشد باید که فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نمایند و از ادویه رادعه مثل مغاث و گل ارمنی و اقاقیا و برگ سرو و صبر و ماش مقشر کوفته بیخته بآب مورد ضماد کنند و اگر بسبب درد و ورم گرم و تپ پیدا شود بعد از فصد نیم ماشه مومیائی بآب گرم بخورند و یا ریوند چینی و فوة الصبغ و گل مختوم و لک مغسول همراه آب نقوع نخود بخورند و گاوزبان با شربت سیب و قنداب و عرق گاوزبان نافع بود و اگر مزاج گرم باشد مومیائی یکسرخ بدهند و اگر ازان تپ آید موقوف کرده گلقند در عرق عنب الثعلب بالیده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده بدهند و دوا نیمگرم با بیداو و گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی مامیثا صندل فوفل کوفته بیخته در روغن گل سرشته ضماد کنند و ماش و برنج و نخود و عدس و زردی بیضه نیمبرشت غذا سازند و از گوشت و شراب پرهیز نمایند مگر آنکه ضعف باشد آنوقت شوربای چوزه مرغ بماش مناسب بود و اگر سقطه یا ضربه بر سر رسد بعد از فصد تنقیه صفرا کنند بمسهل آن یا بماء الفواکه یا بحقنه لین سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند و برگ مورد و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب بجوشانند و بانکی مشک و عود طلا کنند و اگر بسبب ضربه نفث الدم حادث شود علاج نفث الدم کنند و اگر بر عضله واقع شود و آنرا فسخ عارض گردد در ابتدا ادویه مذکوره ضماد کنند بعده بدانچه محلل خون مرده محقق در خلل لیف باشد مثل نطول محلل معمول از بابونه و اکلیل و برنجاسف و زوفای خشک و شبت و برگ خطمی و پودینه و مرزنجوش و ضماد مرتب از آرد جو و زوفای رطب و مثل پودینه کوهی لیست جهت کنند و اگر بر عصب واقع شود و آنرا رضی عارض گردد با ادویه مسکن درد و مرخی و محلل مثل خطمی بنفشه و اکلیل و مانند آن ضماد کنند و از بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل و شبت نطول نمایند و روغنهای گرم مثل روغن شبت و زنبق و اقحوان و ناردین بمالند و اگر بر مفصل واقع شود و ازان وهن و وثی عارض گردد روغن گل بمالند و بران برگ مورد سوده بپاشند و بندش کنند و در آرد ورنه مسخن بود بعمل آرند و یا بران چکتی دنبه و خرما هر دو کوفته نهاده بربندند و اگر ازان التوای عصب و صلابت حادث شود داخلیون یا مقل بآب گداخته و بیخ خطمی ضماد کنند و اگر درد بعد از ضربه و سقطه مزمن شود قدری چونه قلعی با عسل و روغن کنجد خالص که تازه کشیده باشند حل کرده بران موضع ضماد کنند و در آفتاب خشک سازند که تکرار عمل ازاله درد میکند و مالیدن روغن دیودار اثری تمام دارد **ذکر ادویه مفرده** نافع ضربه و سقطه لک خام درخت پیپل با هموزن شکر سفید آمیخته خوردن مفید و صاحب تکمله نوشته که لاک مذکور سه درم شب تر کرده صبح صاف نموده نوشیدن مزیل درد و آماس ضربه است دیگر برای ضربه کهنه گل سفید که اطفال بدان کتابت میکنند و آنرا کهری گویند دو درم در ربع رطل آب حل کرده بگذارند که ته نشین شود آب صاف را بیاشامند دیگر برای کوفت اعضا بادنجان خام با شکر سرخ آمیخته بخورند و بیخ آن قدری سائیده نوشیدن همین عمل کند و بقول اهل بنگاله بادنجان درست در زیر آتش نهند که نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند و مقدار دو سه توله آب آنرا گرفته یک توله قند سیاه داخل کرده بنوشند نیمگرم و تا دو سه روز بعمل آرند که جهت ضربه و سقطه که بر سینه و پشت و سائر اعضا رسد حکم تریاق دارد دیگر شب یمانی بریان سه درم سوده با شکر دوازده درم آمیخته سه خوراک سازند که حکم مومیائی دارد و گویند که قصب طباشیر بصمت گرفته سوخته بقدر دو ماشه با شکر در صورت حرارت و با عسل در برودت خوردن انفع از مومیائی است و قفر الیهود از نیم ماشه تا یکماشه خوردن کار مومیائی میکند دیگر شاخ گوزن بآب سوده قدری بنوشانند و اگر ضربه کهنه باشد بجیسار یکدرم نیمکوفته در هفت دام آب شب بخیسانند صبح صاف نموده بنوشند غذا نان گندم چرب بی نمک تا سه روز بعمل آرند دیگر نافع ضربه و سقطه برگ پیپل بست حکیعدد سائیده با همچند قند سیاه آمیخته حبها سازند و هفت خوراک نمایند دیگر که نفع عظیم دهد و درد بالکل زائل گرداند سماک شش ماشه سوده شکر سفید مساوی آمیخته بخورانند دیگر مجرب حکیم علی حنای سوده را با روغن بر آتش نرم نهاده بمالند که مثل مرهم شود بر ضربه و سقطه گرم گرم بربندند که الم بر طرف میشود دیگر از بیاض استاد مرحوم گوشت تازه که بعد ذبح فی الفور گرفته باشند نیمکوفته زردچوب آمیخته بر تابه آهنی از یکطرف نیم بریان کرده از طرف خام بالای ضربه بندند روز دوم و سوم از آرد مونگ حلوا پخته نیمگرم بندند و گویند که لحم البقر یا گوسفند را قیمه کرده در پارچه باریک دو انگلی نیم نیم باز بسته بر تابه گرم گذارند و تکمید سازند که بسکین درد مجرب است دیگر نمک سانبهر با آمله نیمکوفته در خریطه

مستعمل بیند مرد و روغن زرد یک چیتانک در ظرف مسی کرده بر آتش نهند تا کال گذارند و خربزه نمک را در آن گرم کرده تکمید سازند نهایت نافع است و در دفع اوجاع
ریحی و تحلیل اورام بارده نیز سریع النفع است و اگر ماش مثل هریسه پخته بدان تکمید کنند نیز مفید است دیگر که ضربه و موچ و کجی استخوان را اگرچه کهنه باشد نفع دهد کنجد تل
باریک سوده در آب بپزند تا بقوام شهد آید بر پارچه سفت طلا کرده بر عضو بپیچند ذکر ادویه مرکبه که مفید سقطه و ضربه است بجور که برای ضربه و موچ تازه و کهنه
بی نظیر و حکم اکسیر دارد و معمول مجلیل و کچله هر واحد دو عدد ریزه ریزه کرده اشنه دو دام در آوندگلی با یک آثار آب همراه سرپوش بند کرده جوش دهند چون سوم حصه آب
بماند اول بجور گیرند بعد از آن آب شسته ثفل دوا سائیده نیم گرم بندند در سه روز شفای کلی حاصل شود حب که آنرا چهر گولی گویند و دفع درد ضربه و سقطه مستعمل
سارقانست بیکر مول پیچ خراسانی بلد چوب هالون لوده سهجی میده لکڑی هر یک یکدرم قند سیاه شش درم مقدار کنار دشتی حب بسته یکی بخورند و یکی بروغن کنجد
طلا کنند و در نسخه حکیم عابد قسط تلخ قرفه لوده عوض بیج و سهجی و میده لکڑی ست وزن همه مساویست و قند سیاه کهنه برابر همه و گفته که اگر بعد ضماد آن میده
بران موضع بپاچک دشتی کنند قوی الاثر و سریع العمل گردد و من در آلام و اوجاع این را آزموده ام و در آن تریاق یافتم و بعضی گویند که اگر لوده پٹهانی مال کنگنی گیرد صلیحه
صابون هر واحد یکدرم صبر یکنیم درم در نسخه سابق اول افزوده وقت حاجت سائیده نیم گرم ضماد سازند نافع تر باشد نوع دیگر که بجهت ضربه و سقطه آبحیات
هالون هلدی دارهلد بیکر مول میتهی لوده پٹهانی هر یک یکدام سنوت نیم دام کوفته بیخته با آب جهاه بقدر کنار دشتی سازند یکحب صبح در حلوا پیچیده بخورند
و یکحب وقت شام همین دستور بخورند وقت شب کچله را در آب تر نموده بسایند و همان حب را با آن سوده ضماد نمایند شفای کلی حاصل شود حب که برای ضربه
دوا است هم بسیار مفید است گندم را چندان بسوزند که خاکستر نشود و خام هم نماند و برابر آن قند سیاه آمیخته خوب بکوبند و اندکی روغن زرد آمیزند خوراک از
یکتوله تا یکنیم توله در خوردن دو سه روز درد و کوفت بالکل دور میشود و این دوا را مومیائی هندی نامند و صاحب تکمله نوشته که قدری زنجبیل و هلدی نیز
زیاده کنند که حکم مومیائی دارد ایضاً که ضربه و سقطه و درد کمر و بیدگاه را مجرب است گوند سهجنه را بروغن گاو بریان ساخته قدری سونتهه و هلدی افزوده با
قند سیاه کوفته سه چهار درم بخورند دوائیکه برای ضربه معمول است اک مغسول مصطکی فوه ریوند چینی هر یک دو ماشه کوفته بیخته بزردی بیضه مرغ نیمبرشت
آمیخته بخورند ایضاً مومیائی کانی یکماشه در قدری شکر و روغن زرد آمیخته بلیسند و بدن را بجامه پوشیده دارند و در مکان گرم بخوابند عرق آمده زوال
درد ضربه بتمامه خواهد شد و بجای ضرب زرد چوب بروغن شیرین حل کرده بمالند و آب سرد نباید داد و اگر در ضربه کهنه تقاطر بول باشد اطریفل بخورند و از ترشی پرهیز
نمایند و زرد چوب مغاث بغدادی آرد مونگ بشیر گاو پخته ضماد کنند و گاهی در ضربه مفصل صبر زرد بجای زرد چوب کرده میشود ایضاً برای ضربه و خون منجمد
پهٹکری یکماشه سوده بروغن زرد چهار توله بریان نمایند چون پهٹکری در روغن منجمد شود روغن بالا گرفته میده و شکر آمیخته حلوا سازند و بخورند [illegible]
یک حب بسته پهٹکری [illegible] نهاده بخورند [illegible] مومیائی [illegible] دوائیکه از مجربات حکیم علی است [illegible]
غبار سوده بر عضویکه کوفت یافته باشد بر بندند بسیار نافع است و اگر بر جراحات رطبه بر بندند بزودی خشک کند ایضاً که برای تسکین [illegible]
قند سیاه و سفیدی بیضه با قدری آب یک ضماد کنند و اگر زفت رومی گل خیرو فلفل سیاه با آب سائیده ضماد سازند در ضربه و موچ را هم فرو نشاند ایضاً [illegible]
و پهلو و دیگر جا که بسبب ضربه و سقطه باشد از مجربات والد مرحوم است کچله را با آب بر سنگ بسایند و بر کناره کٹوره جمع نموده [illegible] و برابر آن ایلوه سائیده آمیخته [illegible]
چون مثل حریره شود اندکی سرکه آمیخته نیم گرم طلا کنند ایضاً برای درد استخوان بخیره تج موسلی سیاه میده لکڑی همه اجزا برابر کوفته بیخته وقت حاجت [illegible]
لیپ کنند و اگر هلدی و صابون برابر با آب پخته لیپ کنند و یا سهجی نیز افزایند در ضربه را نافع بود ایضاً که ضربه و سقطه را مفید و عضو خشک شده را [illegible]
مغز تخم بیدانجیر و کنجد سیاه هر واحد سائیده پس روغن آمیخته ضماد کنند و در نسخه دیگر برگ سهجنه عوض تخم بیدانجیر است و نوشته که هر دو برابر سائیده [illegible]
در آفتاب نشینند ایضاً زرد چوب و آهک در سرکه سوده نیم گرم ضماد کنند روغن لیودار [illegible] تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطه و فالج و امثال [illegible]
بی نظیر است بگیرند زرد چوب و چوب لیودار و اصل السوس و دار هلد [illegible] سه توله [illegible]
رطل آب با آتش ملایم بجوشانند تا سوم حصه آب بماند ثفل آنرا بکف گرفته [illegible] آن ثفل [illegible]

در قفل نمانده دور کنند پس روغن کنجد هشتاد توله داخل کرده بآتش ملایم که تیز از اول باشد بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند و دوا را خوب احتیاط کنند که روغن نسوزد
و اگر اندکی آب بماند در جای سرد گذاشته روغن صاف از بالا بردارند و آب که در ته دیگ ماند دور کنند صواب باشد و قوت این روغن تا یکسال ماند و برای مفاصل
و دردهای کهنه اگر پانزده مثقال موجیه و پنج مثقال بیروزه بر اجزای خمسه مذکوره اضافه کنند بهتر بود **سفوف** برای ضربه از بیاض والد مرحوم گندم بریان
و هلدی هر دو سوده شکر تری برابر هر دو آمیخته چند روز ناهار بخورند **ضماد** جهت ورم حار ملتهب که در مفاصل بسبب ضربه وسقطه بهم رسد و صفرا بان شامل گردد آرد جو
پانزده جزو کوکنار مع تخم ده جزو تخم خطمی هفت جزو بنفشه مونگ گل سرخ اصل السوس نیلوفر هر واحد پنج جزو عدس مقشر سه جزو طباشیر دو جزو زعفران نیم جزو کوفته
بیخته با روغن گل آمیخته ضماد نمایند **ایضاً مجرب** حکیم علی جهت ضربه وسقطه بعد از فصد بکار آید میده چوب گل ارمنی زرد چوب دیودار گل خطمی آرد مونگ گل خیا
ریوند خطائی هر یک دو توله کوفته بیخته بآب و روغن گل یا کنجد بپزند هرگاه مانند حلوا شود بدان تکمید نموده ضماد کنند و ببندند **ضماد** که برای ضربه مکرر بعمل آمده
زرد چوب هفت ماشه میده لکڑی شش ماشه مغاث بغدادی پنج ماشه کوفته بیخته در روغن کنجد حل نموده نیم گرم ضماد نمایند و گاهی صبر و مالون و مصطکی نیز اضافه
نموده میشود **ایضاً** مسکن درد ضربه وسقطه میده لکڑی آمله منقی زرد چوبه هر یک یکتوله نیل بشیمی مصطکی هر یک شش ماشه افیون سه ماشه ادویه کوفته
بیخته بآب ادرک سرشته گرم نموده ضماد نمایند و اگر ضربه باستخوان رسیده باشد قدری سفیدی تخم مرغ اضافه نموده بپارچه کرباس پهن کرده بر عضو مکسور
بپیچند و بر اطراف آن چوبهای راست باریک مستحکم ببندند و بهفته یکبار واکنند و تجدید نمایند و در سائر اوقات روغن کنجد بر عضو بچکانیده باشند و اگر
درد شدید باشد قدری دوده سقف مطبخ یا خانه که بهیمه بجه نیز اضافه نمایند **ایضاً** که همان نفع دارد میده لکڑی مالون زرد چوبه سجی قند سیاه کهنه از هر یک
درمی نرم بآب سوده گرم کرده ضماد نمایند و گاهی درین پنج نی که بهندی چور مونڈا نامند و قدری سلاجیت که عرق الجبال است داخل کرده میشود و در نسخه دیگر
کنجد سیاه عوض قند سیاه ست و زنجبیل زیاده **ضماد** که بجهت ضربه وسقطه از بیاض حکیم نافع خان منقول گل بنفشه گل خطمی سفید گل بابونه اکلیل الملک
گل سرخ عنب الثعلب مامیران چینی مومیائی کانی حلبه تخم کتان شحم قاوندی هر یک دو توله سریش کاهی چهار توله بیخ لفاح نه ماشه زرد چوب میده چوب آرد نخود
آرد باقلا هر یک نیم پاو زرده تخم مرغ ده عدد **ایضاً** زفت رومی آنبه هلدی زرد چوبه میده لکڑی کنجد سیاه هر یک دو توله **ایضاً** آرد مونگ آرد باقلا هر یک
نیم پاو میده لکڑی چهار توله زرد چوبه دو توله سونٹھ یکدرم مومیائی کانی دو ماشه گل خطمی سفید دو درم روغن گل چهار توله زرده تخم مرغ ده عدد **ضماد** جهت
ضربه وسقطه سیندور اکلی کندر رومی هر یک یکدام صابون ولایتی نیم پاو صابون را در شراب دو آتشه بپزند تا مثل مرهم شود پس ادویه سوده انداخته ضماد نمایند
ایضاً میده آمله زرد چوب تخم پنواڑ مالون ایضاً صابون خشت کهنه برابر کوفته در آب سائیده روغن کنجد آمیخته نیم گرم نموده ضماد نمایند **ایضاً** مغاث گل ارمنی
هر یک ده درم صبر مرمکی هر یک یک نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته ضماد کنند و در نسخه دیگر ماش مقشر عوض مغاث ست و اقاقیا سه درم بجای مرمکی و وزن
صبر نیز سه درم و بآب مورد ضماد کردن گفته **ضماد** معمول برای درد و ورم که از ضربه بهم رسد و مثل گره بسته باشد مغز نارجیل کهنه بکوبند و چهارم حصه آن زرد چوب
باریک سوده آمیزند و برابر هر دو موم بگیرند و دو پوٹلی بسته در ظرفی بر آتش گرم کرده تا دو سه گھڑی سینک دهند بعده پوٹلی را واکرده نیم گرم بالای آماس بربندند
و فردا دور کنند در عمل دو سه روز صحت کلی میشود و راقم درین ضماد تخم تاتوره سائیده برابر نارجیل آمیخته در رفع درد بی نظیر یافته و گاهی درین کنجد سیاه یکتوله
افیون یکماشه عوض تخم تاتوره آمیخته میشود **نوع دیگر** برای درد ضربه کهنه و نرم کردن عضو مضروب کهنه که سخت شده باشد مجرب ست زرد چوب دار هلد
میده چوب هر واحد یکدام میده گندم سه دام سجی یکماشه روغن کنجد چهار دام و در نسخه دیگر وزن هلدی و میده چوب و میده گندم هر یک چهٹانک و سجی نیم دام
و روغن کنجد نیم پاو ست و دار هلد مطروح میده گندم را در روغن بریان کنند و دیگر ادویه جدا جدا باریک ساخته اول سجی بعده میده چوب و عقب آن هلدی
انداخته آب اندازند و بپزند تا آب جذب شود و روغن بگذارد پس گرما گرم سینک دهند پس بربندند و در تکمله هندی مالوا عوض سجی مرقوم ست **نوع دیگر**
دار هلد چوب میده سجی هر یک دو جزو میده گندم سه جزو قند سیاه دو جزو سفیدی تخم مرغ و روغن کتان آمیخته لدی ساخته تکمید کنند **نوع دیگر**
نافع ضربه وسقطه پیچ موم زرد ریزه ریزه کرده کنجد سیاه نیم کوفته مال کنگنی برابر خشت زرد نارجیل کهنه میده چوب باریک سائیده هر واحد یک تنکه شود

شش توله در پارچه باریک پوتلی بسته بر تابه گرم کرده تکمید نمایند **مطبوخ** که صاحب ضربه وسقطه را مناسب ست ریوند چینی نیم درم دال چینی ماش یکدرم
عنب الثعلب گاوزبان هرکدام سه درم بجوشانند و بقند سفید شیرین ساخته بدهند **معجون هندی** بجهت ضربهٔ قدیم وجدید مفیدست زرد چوبه دو دام
بجیسار نیم دام شکر سرخ چهار دام شیر ماده گاو یک آثار پاو بالا شیر را بجوشانند چندانکه غلیظ شود ادویه را کوفته بیخته بیامیزند خوراک نیم دام و در نسخهٔ دیگر
اشخار عوض بجیسار ست **اقوال حکما** ابن الیاس گوید که اگر با ضربه ورم باشد بعد فصد و اخراج خون بحسب قوت و سن و فصل صبح جلاب عناب ده عدد
با شکر سفید ده درم بنوشند و یا مومیائی نیم درم بآب گرم بخورند و یا فوه و گل مختوم و لک منقی هر واحد نیم درم در نقوع نخود بدهند و اگر سقطه و ضربه بسر افتد
فصد سر رو کنند و صبح جلاب بنفشه پنج درم عناب ده عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش مقشر بمغز بادام و اسفاناخ و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا بنقوع مشمش مع فلوس خیار شنبر یا شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و قصب الذریره و برگ مورد سوده بشراب قابض آمیخته
بر سر ضماد کنند و اگر ضربه بر سینه و شکم واقع شود و نزف الدم و نفث آن حادث گردد قرص کهربا یا قرص گلنار یا قرص طباشیر قابض هرکدام که باشد یکمثقال
سوده بشربت حب الآس یا رب سفرجل هرچه حاضر بود ده درم آمیخته بدهند و یا گیرند گلنار و دم الاخوین و گل ارمنی هر واحد یکدرم و کوفته بحریر بیخته بالنقوع عدس
دهند و اگر بر مفصل واقع شود و آنرا وهنی یا وثی عارض گردد صبح جلاب اصل السوس مقشر کوفته سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز
بادام دهند **خجندی** گوید که اگر با ضربه وسقطه ورم باشد فصد کنند و شربت عناب با نیم درم مومیائی معدنی بدهند و این سفوف آنرا نفع کند مومیائی
معدنی فوه گل مختوم لک مغسول هر یک نیم درم با نقوع نخود بخورند دیگر ریوند چینی مومیائی هر یک نیم درم گاوزبان یکدرم سائیده با جلاب دهند و اگر قبض
باشد تلیین طبیعت نمایند **گیلانی** گوید که در تدبیر ضربه وسقطه استعمال چهار امر واجبست یکی امالهٔ ماده ازان بسوی جهت دیگر یا باستفراغ چنانچه از فصد و حجامت
بشرط و تلیین طبیعت بحقنهای لینه یا بشرب دوای مسهل و یا بغیر استفراغ مثل محاجم بغیر شرط دوم استعمال چیزیکه بتسکین سوء مزاج کند بدانچه مخصوص او بود از شراب
و ضماد سوم تخفیف غذا و اجتناب از گوشت مگر بضرورت خوف ضعف و شراب شیرین تا ورم نیارد چهارم کشیدن مادهٔ باقی بنفس عضو بتلطیف یا باستعمال محللات
بعده اگر مانعی از فصد باشد مثل نزف الدم وغیره بر نقره یا قفا و کاهل و ساقین حجامت نمایند و اگر از اخراج خون مانعی باشد محاجم بر جهت مقابل موضع الم برای
جذب ماده نهند و شرط نزنند و اگر طبع قبض باشد تلیین بآب الفواکه مثل ترنجبین و بنفشه و آلو بخارا و خیار شنبر وغیره کنند و یا حقنهٔ لین بعمل آرند خاصةً اگر الم بمعده یا
بموضعی دیگر قریب شکم واقع شود و آنچه ملطف و مقوی باشد بنوشانند اگر حرارت و التهاب نباشد هر روز چهار اوقیه آب بقول مثل کاسنی و عنب الثعلب و کاکنج
بفلوس خیار شنبر پنج درم و دو دانگ صبر و زعفران بنوشند و اگر حرارت شدید باشد بر آب عنب الثعلب و خیار شنبر اقتصار نمایند و غذا آش جو و اسفاناخ و چقندر و کدو و روغن
بادام سازند و بهترین چیزها که برای تسکین درد ضربه وسقطه داده میشود تریاق فاروق ست فی الفور بدهند اگر استطاعت بود و مانعی ازان نباشد پس اگر تریاق دهند
خصوصاً در گلاب حل کرده و جای ضربه هنوز گرم بود سرد نشده باشد الم و وجع اصلا یافته نشود خصوصاً اگر بعد آن روغن دیودار و مرهم جدوار بمالند و این عمل بدا
بکار برده‌ایم چون اکبر پادشاه از اسپ بزمین بسیار سنگریزها افتاد و در چهره و سر انشقاق عظیم شد و بعد تدبیر مذکور درد و ورم یافته نشد و نه رنگ متغیر گردید و این تدبیر
را در ضربهٔ عظیمه وغیر آن تجربه کرده‌ایم و روغن گل با مغاث مسخن میشود عضو مسکن وجع ست و اهل هند را عادتی ست که بدان انتفاع بین می یابند و آن اینست
که چون مثل ضربه وسقطه بر جائی از بدن واقع شود فی الفور آن موضع را بلا توقف بخرقهٔ محکم می بندند و آب سرد بران میریزند و آن عضو را در آب سرد می نهند و هر قدر که آب سرد
باشد و این عمل را طول دهند بهتر باشد و این عمل از ورم و وجع بالکل ایشان را نگاه میدارد و من با این عمل نوشانیدن اندکی از تریاق فاروق در گلاب یا آب سرد
حل کرده اضافه می نمایم **شیخ** مینویسد که چون عصب کوفته شود و بیجا گردد و با آن جراحت و آماس هنوز نباشد بچیزیکه جراحت را بگشاید مثل آب خاکستر و مانند آن علاج
نشاید کرد بلکه علاج او بمسکنات درد باید کرد و لهذا واجبست که بر عضو روغنهای محلل مرخی گرم کرده متصل بریزند یا خرقه بدان آلوده بر نهند و از روغنهای نافعه
درین روغن شبت و روغن اقحوان و روغن سداب ست و همچنین ضمادات موافقه برای آن خطمی را چون بکوبند و بر عصب کوفته نهند عجیب ست و گوشت صدف
نهادن نیز عجیب النفع ست و گاهی از بلبوس همراه علاج میکنند و اگر با کوفتگی ورم باشد پس تدبیر تسکین درد و اینست که حقنه انگور بشراب و اندک سرکه و زیت

یقصد حاجت آمیزند و باعتدال گرم کرده دران پشم یا پاره چرک آلوده خصوصاً صوف زوفای رطب ترکرده بران موضع نهند و اگر این الم در مفاصل باشد آن تسکین
درد اولی بود و دوا را قوی تر گردانند و چیزی که به تفتیح و تحلیل نماید مرکب سازند لیکن با قبض معتدل تا بدان مقابله ورم کنند و بدان زیادتی نکنند و در وجع و ورم نگاه کنند و آنچه در
حمام شدید تر باشد قصد آن نمایند و اگر ورم نباشد بشگافند و ادویه قویه مثل آب خاکستر و سرکه و شراب نیز استعمال کنند و اگر مدت ورم طول کرده باشد دوا را قوی
سازند در تحلیل او شدیدتر باشد و دران البته قبض نباشد مثل دوای قوی ترتیب با آب خاکستر و آنچه از چرک حمام سازند و اما اگر در جلد جراحت نیز باشد احتیاج بدوائی
افتد که دران تخفیف قوی و جمع و تشدید بود که بدان اجزای کوفته را ضم نماید و جراحت را نفع کند و اگر جلد را چیزی از کوفتگی و جراحت نرسد اضمده مرتب از مثل آرد باقلا
و سرکه و عسل استعمال کنند و این دوا نیکو ست و اگر اراده کنند که در تخفیف قوی تر گردد اندران آرد کرسنه داخل کنند و اگر قوی تر ازین خواهند دران بیخ سوسن آسمانی افزایند
و اگر جراحت قابل التحام نباشد علاج عصب بدوای بالغ ورم او کنند و بدان اشتغال نباید کرد و گوشت صدف عجیب ست و گاهی علاج بقیروطی از ملح کنند
و ضماد کنند و مرهم النفع در هردو حال ست و اگر با … درد … شدید باشد باید که با ادویه زفت مخلوط سازند و گرم کرده ضماد کنند و دوا جبست که در بیجا شدن
عصب از آسیب … کنند و نه گرم … و غیرها نیکه دران قوت ریاحین لطیفه قابضه باشد و ادویه که باین حال بود استعمال کنند و اگر صلابت
عصب … عارض شود … ضربه یا سقطه … کنند با آن خدر محسوس گردد و علاج صلابت عصب قریب از علاج اورام صلبه
و دبیلات … ذکر کرده شد و آنچه در بیجا مذکور میشود ادویه مجرب درین باب ست از انجمله خفیف مثل …
که بکوبند … ضماد کنند و همچنین بیخ سوسن بعقید انگور سرشته و ایضاً
اشق و … زیت … تخم … گرفته بیفشرند ضماد کنند و ایضاً داخلیون با نیم وزن آن سرگین بز سرشته بغایت نافع ست
… روغن گل حنا با موم زرد برای درد عصب مجرب من ست و ضماد پیاز نرگس و کذا حب الغار
… و کذا … که آن پوست طلع نخل ست و کذا اصابع صفر و کذا دردی زیت و کذا روغن قسط
… و کذا … رب و الیدان و خوردن روغن کنجد و آکل و ضماد صعتر و کذا درونج و کذا غاریقون و کذا
… نافع در عصب بارد ست ایضاً او گوید که الیه را شگافته بر آتش گرم کرده
… در دو شب بتکرار عمل نمایند و تا سه روز متواتر این
عمل کنند … رطب ورم عصب را مجرب و ضماد کنجد مع پوست و کذا طبیخ شیح او و کذا حب البان
و کذا تخم … و کذا پیاز نرگس و کذا روغن زنبق و موم و کذا گل سوسن به روغن آن سرشته و کذا روغن
… سوده آمیخته و کذا روغن تخم قنب و کذا امغاث و کذا افرفیون مخلوط بموم و روغن
… زوفای رطب و کذا صدف مع لحم او کوفته و مرد کنند و کذا نیل هندی بعسل و کذا
… نافع صلابت عصب ست و ضماد نمک و آرد گندم و عسل و کذا بورق و زیت
… و موم و روغن بان و کذا پیاز بلبوس و کذا اسیغول کوفته و کذا روغن قسط
… و کذا امغاث و شرب جنطیانا بشراب خوشبو و بستن صفحه از زینه
… و کذا لسان العصافیر و کذا اقرومانا و کذا اسیر و کذا مقل ازرق
و کذا … خاکستر چوب انگور و کذا زرده بیضه نیمبرشت و کذا جنطیانا و کذا … رطب
… و کذا … با آب … و کذا شونیز و کذا … کوفته و پخته و کذا قصب الذریره
و کذا … و کذا اصلیت با آب خاکستر چوب انگور و کذا … مطبوخ بآب و کذا …

تا سه روز و کذا کاسنی وحشی تنها یا با بیخ آن دو قوه و کذا بیخ اذخر دو مثقال با یک درم فلفل و کذا تخم کرفس بکوبند و درم بشراب سرد با عسل نافع شیخ عضله در رفع آنست

علاج مسبوط یعنی مضروب بسیاط

اگر کسی را تازیانه یا بچوب زده باشند باید که اعضای او را بمالند و خرقه کتان بگلاب و آب سرد تر کرده بنهند و هر گاه گرم شود تبدیل آن کنند و مرهم سفیداب بمالند و بهتر آنست که پوست گوسفند و قتیکه باز کرده باشند گرم گرم بر موضع ضربه بنهند و بگذارند تا خشک شود و تا روز دیگر برندارند و اگر سفال نو کوفته بیخته با خاکستر گلخن اول باشند بسرشته در پوشند بهتر بود و طعام نخوداب از نخود مقشر نیکوفته و لوبیای سرخ مقشر خورند و اگر فصل گرما بود و مزاج گرم باشد طعام قلیه بدو ماش مقشر ترکیب کنند و جغندر کاهو پیهند و بجبیل و پونه جلینی برابر بیرد و از یکدرم تا یکمثقال با جلاب بدهند و چون خون زیر جلد محقق شود و بمیرد تربد بمغز بادام بحق کنند و گرم کرده ضماد نمایند

کسر عظیم

یعنی شکستن استخوان و شکستگی آن بنظر در آید اگر عظیم متفرق باشد حتی که بعض اجزای او بسوی داخل رود و بعضی بسوی خارج بر آید و اگر کسر عظیم نباشد حتی که اجزای استخوان از یکدیگر اندک جدا شده باشد آن بلمس دریافت گردد و چون دست بر انجا مالند بلندی و پستی در استخوان معلوم شود و ایضا از آن شخشخه وقت لمس یا تحریک عضو شنیده شود و کسر که در یک موضع باشد سهل بود و باید دانست که استخوانها بعضی در طول شکسته شود و بعضی در عرض و بعضی عرض شکسته شود و انچه در طول شکسته شود بعربی آنرا صدع گویند و بعضی باشد که با طول لختی از عرض شکسته شود آنرا هلالی گویند و آنچه در عرض شکسته باشد گاه بود که گرد تمام شکسته شود آنرا قثوی و مجلی و قضیبی گویند و گاه بود که وزری بر عرض افتاده باشد از یک روی و باشد که بعضی با عرض لختی در طول شکسته شود هیچ قلم آنرا منشطب گویند و باشد که شکستگی شاخ شاخ شود آنرا مفتت گویند و مشظی نیز خوانند و گاه باشد که استخوان ریزه شود آنرا [illegible] گویند و اگر بسیار ریزه بود دسوقی گویند و جریشی با مند [illegible] استخوان [illegible] پاره ریزه گردد و بگاه شکستگی از برابر یکدیگر [illegible] باشد [illegible] در خشائیکه بر استخوان پوشیده است و در گوشت [illegible] بسبب [illegible] و آماس پدید آید و اکثر شکستگی [illegible] خالی باشد و هر عضو که استخوان او تمام شکسته شود و [illegible] خارج [illegible] ران [illegible]

[illegible] شکستگی که بر بندگاه افتد و لب مغاکها که سر استخوان دیگر دران نشیند [illegible] بندگاه صلب شود [illegible] شکستگی بر بندگاه [illegible] افتد صلب تر گردد و همچنین انچه در بندگاهی افتد که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزدیکتر بود و کشادگی و پهنائی کمتر چون [illegible] و صعب ترین شکستگی آنست که استخوان گرد شکسته شود [illegible]

[illegible] علاج باید [illegible] گوشت از عفونت [illegible]

والا متآکل شود و فساد گردد و هر استخوان که محکم تر بود شکستگی آن دیرتر درست گردد [illegible] و تری و نرمی اعضا و استخوان [illegible] اگر چه بسته شود [illegible] و آن [illegible] محکم

کنند و آن [illegible] استخوان [illegible] از اندرون [illegible] استخوان ران و [illegible] بسته شود [illegible] هر عضوی [illegible] تجربه [illegible] استخوان [illegible]

بیست روز و استخوان [illegible] روز و استخوان ران در مدت پنجاه روز [illegible] استخوان فک در [illegible]

[illegible] استخوان [illegible] استخوان ساق همچون استخوان [illegible] غلظت و مدت مذکوره [illegible]

[illegible] بسبب [illegible] بزرگست و اسباب [illegible]

استخوان بسیار سست [illegible] بندگاه شکسته [illegible] روز و [illegible] سوم [illegible] طعامهای لطیف که خون لطیف

خورد پنجم قلت خون [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible] غضب [illegible] حرارت هوا و هم [illegible]

باز دیر گوشت عضلات و عصب و رباط و استخوان و دم صفراوی و خشک مزاج دیر بسته گردد جهت قلت لزوجت در خون ایشان از جهت صلابت استخوان کثیر عجز
لطافت ... غلیظ لزج چون هریسه و پاچه سفید بهند و استخوان کم مغز هم دیر بسته گردد و علامت بسته شدن استخوان آنست که رنگ خون در ظاهر پوست ...
پدید آید و کسی طریق بستن استخوان شکسته داند آنرا مجبر گویند **علاج** اول آنعضو را بملایمت بکشند و استخوان را برابر کنند و از عصابه موضع کسر را با علای او
ببندند و از عصابه دیگر از موضع کسر تا باسفل آن و بالای آن جبائر بربندند بعد آن فصد و اسهال کنند و شوربای مرغ بدهند و یک مثقال گل ارمنی و نیم مثقال
مومیائی با جلاب بدهند و اگر مومیائی یافته نشود عوض او استعمال قفر الیهود نیز عجیب است و عصابه را تا سه روز وا نکنند مگر آنکه از بستن آن درد شدید
و خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بران ریزند و بعد از یک ساعت باز عصابه را در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بربندند و عدس و مغاث و گل ارمنی و اقاقیا
در آب مورد ضماد کنند که مجرب است و گاهی تخم تمر هندی افزوده میشود و غذای لزج مانند هریسه و پاچه و تخم مرغ خورانند و اگر با کسر ورم هم باشد صندل آب کشنیز سبز
و آب کاسنی سبز و طلای سرد طلا کنند و اگر خون ازان جاری باشد دم الاخوین و کندر سائیده بران بپاشند و تعقد و صلابت که بعد بسته شدن استخوان
باشد اگر تازه باشد باید که قطعه اسرب را بران نهند و از عصابه محکم ببندند و اگر کهنه باشد باید که از شحوم و امخاخ و ادهان و قیر وطیات ملایم کنند **ذکر ادویه**
نافع کسر عظم شرب مومیائی بقدر نخود با جلاب و کذا تراب صیدا دو درم بجلاب که مجرب سویدیست و کذا بندق هندی و شرب و ضماد مغاث و کذا
مرمکی و کذا ماش و کذا گل ارمنی و کذا دم الاخوین و کذا کهربا و کذا انجبار و کذا اسنباذج و تعلیق حجر مقنیطس بر عظم مکسور و ضماد مصطکی و کذا روغن شجر آن
و کذا صمغ عربی و کذا راسن و کذا روغن گل حنا و کذا برگ حنا و کذا اقاقیا و کذا حب الآس و برگ آن و کذا اسفیدی بیضه و کذا زیت خوشبو و نمک و کذا
خراطین و غبار آسیا و کذا برگ گاوزبان و پوست بیخ آن و نطول طبیخ حلبه و کذا برگ مورد و کذا دو قو بر عضو مکسور هر واحد مجبر عظم است **دیگر** رفاده
بروغن تر کرده بران عضو بپیچند و بعصابه و تختها تا دو روز بسته دارند و روز سوم آهسته بگشایند و چوب میده باریک سوده در سفیدی بیضه حل کنند
و بالای پارچه بافته طلا ساخته بر عضو بپیچند و باز بعصابه و تختها بربندند و همچنین روز سوم بگشایند و تجدید دوا کنند تا آنکه به شود **طلا** برای کسر و وثی
آزموده است از قانون مغاث و ماش مقشر هر یک ده درم مر و صبر و خطمی سفید و اقاقیا هر یک پنج درم گل ارمنی بیست درم بسفیدی بیضه طلا کنند
اگر ورم حار باشد **ایضاً** برگ اثل و سرو و مورد و بید کوفته بیفشارند و بگیرند سک و گل سرخ و پیاز نرگس و مر و افیلون و صندل سرخ و گل ارمنی و لادن
و فوفل و حکاکه چوب اثل و خطمی و ماش و اقاقیا و اکلیل الملک و هزار بیخشان و راسن و سرو بیامیزند **ایضاً** برای کسر و وثی مع ورم حار ماش مقشر بیست درم
مغاث گلنار اقاقیا ضماد کنند و این بسیار قویست و از ادویه او برگ مورد و سک و لادن و زعفران است **ایضاً** برای رض و وهن نیکو است و برای
کسر و وثی و خلع نیز نافع مغاث ماش اقاقیا خطمی طین صبر مر بآب آس طلا نمایند **اقوال حذاق** جرجانی و بهاء الدین از شیخ و غیره نقل کرده اند که هر شکستگی
که دران زخمی و قصور عصبی و عضله نبود و خلع و وثی با آن نباشد آنرا باید کشید باحتیاط و کشیدن چندان باید که هر دو سر استخوان شکسته و از جای بیرون
آمده با یکدیگر برابر آید بعده مجبر آنرا بدست بمالد و هموار و راست بدارد و بنظام خود باز برد و با هم باز نهد آنگاه ضماد و رفاده وغیره بربندد و ببندد و آن کشیدن
باعتدال و بمقدار حاجت باید و اگر زیاده از مقدار ضرورت کشند و زور بی قاعده کنند باشد که بتشنج مؤدی گردد و درد صعب مهلک پدید آید و آماس و تب
و استرخای عصب پیدا شود و مضرت کشیدن در اعضای نرم کمتر بود و اگر کمتر از مقدار حاجت کشند استخوانها بمحل خود مقابل نشود و بنظام خود باز نتواند رفت
و هموار نگردد و مقصود حاصل نشود و همین معنی در استخوان شکسته و از جایگاه خویش بیرون آمده یکسانست و در جبر شکستگی تعجیل باید کرد پیش از آنکه محل
آن صلب شود و مانع آن بستن شود و یا آماس پدید آید و طبیعت عضو فاسد گردد و تدارک نپذیرد و عضو شکسته را بعد بندش چندانکه ممکن بود بسته دارند
و بند را زود زود نگشایند که بسیار رسیدن هوا و شستن از محکم شدن نرهد لیکن چون آماسی و المی و جراحتی بود بوقت حاجت باز گشایند و الا زود نباید گشاد
لیکن گاه گاه اندک حرکتی باید کرد چندانکه احتمال کند تا طبیعت آن عضو کسلان و پژمرده نشود و وقت بستن استخوان شکسته یا از جای بیرون آمده جهد
باید کرد تا در سخت تر نکند چه بسیار باشد که آنعضو را سخت ببندند و بند آن دیر تر گشایند عضو بمیرد و بوسیده شود و آن هنگام بریدن آن عضو

واز تن جدا کردن چاره نباشد و از هر چیز که خون را لطیف کند و بماده و منتشر را تحلیل کند چون طعامهای گرم و رقیق و حمام و آب گرم و حرکتهای قوی و تلخ
و خشم و هوای گرم و باده گرم و مانند آن پرهیز باید کرد و مسکن جای خوش و خشک باید داشت و ضمادهای قابض مصری که اندمال را زیادت کند و مانند
مثل او و خیه که در علاج فدع مذکور شده خاصه که در ان اصل جوز سرو و کتیرا باشد و آسایش و آرام و هوای خوش و طعامهای مغری و غلیظ چون
هریسه و کله پاچه و ثرید چرب و حلیم جو و گندم و برنجینه و شکنبه و بریان بزغاله و مانند آن اختیار کنند و گفته اند سکنجبین که در ان قوت حرارت یا مار قلون باشد
اندک اندک مزید ماده صالح را بعضو وافر کشد و بسته شدن یاری دهد و خوردن خاوزهره حیوانی و مومیائی درین ابواب سخت نافع بود و مجرب است و اگر
کر بسته شدن استخوان از مدتی که آنرا باید بگذرد و بسته محکم نشود باید دانست که آنجا ماده ایست که از آن پشیند تولد نکند پس آن موضع را مثل قروح صلب الاندمال
برفق تمام بناخن بخارند و لختی بدست بران باید مالید چندانکه آن موضع را گرم کند و ماده بد و خون ضعیف را بکار تحلیل پذیرد و خون متین بدان جا میل نماید و پشیند
محکم بروید و بسیار باشد که رنگ استخوان بگردد و پوستها از ان برخیزد و بدان سبب حاجت آید که بند را بگشایند و هرگاه که حال این بود آنرا تخته نشاید بست و بر رفاده
اکتفا باید نمود و اگر با شکستگی استخوان جراحتی و عضو عصبی یا خلع و یا وثی افتاده باشد طریق جراحی و مجبری جمله مرعی باید داشت و در راست کردن استخوان و بستن آن
تاخیر نشاید کرد و راست نتوان کرد و نتوان بست مگر بکشیدن صعب که از آن کشیدن درد عظیم تولد کند و با این همه هرگاه که اندر آن درد عظیم و خطری
بزرگ خواهد بود راست ناکرده و نابستن و ناکشیدن و درد نیفزودن اولی تر از راست کردن بود پس صواب آن باشد که در حال شکستگی و اعراض آن
نگاه کنند و آنرا که بتوان کشید بکشند و راست کنند و مبالغه نکنند و اگر بعضی راست ناشده بماند همچنان بگذارند تا خطری بزرگ هم نباشد و اگر شکسته را راست
کرده باشند و بسته و ناگاه درد عظیم تولد کند آنرا باید گشاد و تسکین درد کنند پس دیگر بار به بندند و گاه باشد که استخوان راست کرده را از همدیگر جدا و پریشان
باید ساخت و بی نظام باید گذاشت تا بیمار از رنج والم آن خلاص شود و هلاک نگردد و هر شکستگی که در طول بود آنرا محکم تر باید بست چنانکه شکاف استخوان
فراهم فشرده شود و آنچه در عرض شکسته شود تا سر استخوان برابر یکدیگر راست نشود هم باز نشاید نهاد و آنجا که سر استخوان شکسته شاخ شاخ شده باشد که آنرا
بعربی شظایا گویند بقوت تمام دباله ها و ریسمانها آنرا نیک بباید کشید تا شظایا برابر یکدیگر شود و هر یک بجای خویش بهیئت او باز نشیند و درین هنگام بدست
نیک بباید مالید و راست باید کرد و آنگاه عضو را از کشیدن بآهستگی رها کنند پس ببندند چنانکه عضو بران هیئت نگاه دارد و نگذارد که شظایا دیگر باره از هیئت
خود بگردد ولیکن بدان سختی نشاید بست که درد عظیم افزاید و اگر پاره استخوان از اصل جدا شده باشد و غشا و عضله را بخلد و درد زیاده شود آن موضع را بشگافند
و آنرا بیرون کنند و اگر زواید آنرا باید برید و اگر شکاف را فراخ باید ساخت عضلها و عصبها و شرایین آنرا نگاه باید داشت و اگر دانند که آفتی تولد خواهد کرد مهمل
باید گذاشت و اگر استخوان نیک ریزه شده باشد جمله را اگر ممکن بود بیرون باید آورد و اگر ریزه ها بسیار باشد همچون آواز خشخاش آواز دهد لیکن از انهدام عضو بیرون
نرفته باشد امیدوار بود که چون ببندند بر جوانب آن نهاده شیر بسته گردد و جمله را فراگیرد و **طریق** بریدن شظیه آنست که نمدی نرم را سوراخ کنند
باندازه شظیه و بر محل خلیدن سر شظیه نهند و سر شظیه را از ان سوراخ بیرون آورند پس پوستی همبران شکل بر زیر نمد نهند و شظیه را هم از ین پوست
بیرون آرند و دست بر پوست و نمد فرو فشارند بطرف اصل شظیه چندانکه منشار بران اصل نشیند و آنرا از اصل بردارند و منشار این کار بغایت
باریک و تیز لطیف تر از منشار شانه گران می باید و **طریق** بستن رفاده و تخته وغیره آنست که چون عضو را کشیدند و بدست هموار و نظام
اصلی نمودند اول رفادهای کتان نرم و پاکیزه بر تمام محل شکسته نهند و بعصابه بپیچند پس بندی عضو را بران بندند و تا چهار روز همچنین بدارند
و بعد از ان چهار تخته نرم و هموار از هر چهار طرف آن بر بالای رفاده نهند اگر آن عضو از اطراف اربعه باشد و بعصابه بپیچند بندهای عصابه را چنان بندند
که لختی بر جایگاه درست افتد از دو طرف و باقی بر جایگاه کسر تا آنرا فراگیرد و جایگاه شکستگی را سخت تر از جوانب باید بست و در سختی افراط نشاید کرد و بند چنان محکم
تا غذا را باز ندارد و پهنای عصابه که بپیچند در خور شکستگی هر عضو باید چنانچه عرض عصابه سینه و پهلو قریب یک بالشت باید و عرض عصابه ساعد و ساق از سه انگشت تا چهار
انگشت بود و عصابه انگشتان کمتر و برین قیاس در باقی و اگر ترسند که آماس گیرد و بقراطی مبرما باید که قیروطی از زیت و موم صاف طلا باید کرد و گاهی احتیاج به تبرید با طلا

بالفعل بهوا یا آب سرد افتد تا منع ورم کنند یا باشد که بسرکه ممزوج تر باید کرد و گاهی حاجت بتسکین ورم مثل روغن بابونه و مثل شراب قابض آید که این تحلیل ورم
و تقویت عضو نماید و گاهی حاجت افتد بچیزیکه دران تقویت و تحلیل باشد مثل زیت بمصطکی و اشق و تنشیر شکستگیها که مخالف و ناهموار افتد از قرحه خالی
نباشد و انجا که قرحه باشد قیروطی نزدیک آن نهاد باید و رفاده بشراب قابض تر کرده بر بندد و ادویه که در علاج شکستگی بکار آید جدا مذکور گردد و شکستگی بزرگ را
بعصابه باید بست یکی بر رفادها باید تا آنرا تنگ فرا گیرد و جایگاه را سخت تر و دوم بر تخته تا محکم نگاه دارد و فضول را از جایگاه شکستگی باز دارد و سوم بمجموع
جهت استحکام جمله و بند عصابه اول را از فرو سوی بطرف بالا باید پیچید و بند عصابه دوم را برعکس و بند عصابه سوم را بهر دو نوع چنانچه جمله را فرا رسد و تخته از
پنجم روز باید نهاد مگر آنکه خوف کجی عضو باشد و تخته از چوب نرم باید مثل چوب انار و بید و دفلی و قنی و مانند آن و تخته هموار باید لیکن از جائیکه بموضع شکستگی نهند
اگر اندکی غلیظتر بود میشاید و هر چند که عضو شکسته بزرگ تر بود تخته دیرتر باید بست لیکن رفادها بیشتر باید نهاد و خیال دارند تا عضو آویخته و جنبان نباشد
و اگر ترسند که عضو کج شود و آفت آن بزرگ گردد زود تخته باید بست و اگرچه روز اول باشد و بعد بستن هم دیر دیر باید گشاد و رفاده تخته بند هم بیشتر باید
و بقراط گوید که بسته را روزی میباید گشاد و روزی نه تا بسیار ضجر نشود و خارش رنج ندهد و هر بار که بگشایند بهمان طور که بسته بود باید بست و شکل بندها
و رفادها و تختها نشاید گردانید تا آنچه بسته میگردد تبه نشود و عضو از شکل خویش نگردد و پیچیده نشود و در تنجیر و چون هفته بگذرد در هر چهار روز یکبار باید گشاد
و یا در هر پنج روز و بند را نیز اندک اندک سست تر کنند تا غذا بدان محل بیشتر راه یابد و اندر دور کردن تخته شتابی نباید کرد اگرچه گمان شود که بسته شده و بسیار
کرده روز بیست روز تخته بسته دارند و نگشایند و هیچ مضرت نباشد لیکن صواب آن بود که از جهت احتیاط در هر چند روز بگشایند و نگاه کنند تا اگر رنگ پوست
و حال گوشت متغیر شده باشد بتدارک آن مشغول شوند و بعضی مجبران هر گاه که بند میگشایند بآب نیم گرم نطول میکنند تا ماده گشوده شود و انجا بیشتر آید و بعضی گویند
و آب گرم پیش از آنکه ببندند نطول کنند تا عصبها را نرم کند و الم کشیدن کمتر شود و لیکن در وقت بستن تجویز نکنند زیرا که نگذارد که بسته محکم شود و انجا که ضماد یا طلا
بران خشک شده باشد و در خیزد و خواهند که بگشایند اندکی روغن طلا کردن جایز بود خصوصا الساقی را که مزاج تر بود و انجا که با شکستگی جراحتی رسیده باشد رفاده و تخته از جایگاه
جراحت دور باید داشت و این چنان بود که جایگاه جراحت را برهنه گذارند و بر حوالی آن رفادها و تختها بنهند و ببندند بشکل موافقتر و بر جراحت برهنه مرهم نهند و رفاده گرد جایگاه
بچیزهای که منع آماس کند یا بشراب قابض تر کنند و انجا که محل رفتگی بود خبر جراحت بیم آماس باشد هم رفاده آن محل را بچیزهای مانع آماس بیالایند و بعضی مجبران رفادها بر حوالی جراحت نهند
و تخته را ببندند چنانکه مرهم [illegible] آن بپیچند تا گلشن و هوای سرد و گرم بجراحت
نرسد و باشد که بدان حاجت آید که رفاده را بسرکه و گلاب تر کنند و حوالی جراحت نهند تا آماس باز دارد و قیروطی و روغن از حوالی جراحت دور باید داشت خاصه تا در بستان
که بیم تعفن بود و در جمله احوال زخم و شکستگی را از سردی و گرمی مفرط نگاه باید داشت و از عطسه و سرفه و بلند کردن آواز پرهیز ضرور بودن و اگر تعفن یا گاه دردگو
آن محل پدید آید در اصلاح آن مبادرت باید کرد چنانچه در جراحات معلوم شده لیکن اینجا احتیاط زیاده باید و در طلاء و ضماد تریاقات و مصلحات عظم داخل باید
نه بیمر استخوان که کج بسته باشد و حاجت بشکستن آید هر گاه که استخوان کج بسته شود و حاجت آید که آنرا دیگر بار بشکنند و راست کنند اگر دشتبند بسخت
صلب بود اول آنرا نرم باید کرد بادویه که ورم صلب و سقیروس را نرم کند و خرما و چکنی دنبه و دردی روغن کنجد باهم سرشته ضماد باید کرد و چکنی دنبه گداخته
و مغز پسته و مغز بادام و مغز پنبه دانه دشبند را نرم کند و یا مغز تخم بید انجیر کوفته با نیم وزن آن روغن گاو و چهارم حصه آن عسل سرشته ضماد کنند و بعضی
در حالت احساس برودت مزاج سکبینج یا جاوشیر یا جدوار یا جندبیدستر هم اضافه میکنند و یا حلبه در شیر پخته و دردی روغن کتان و دردی روغن کنجد
و روغن دنبه باهم سرشته طلا کنند و بعضی این ترکیب را بسرکه مقوی کنند و با اشق بهتر آید و در آبزن نشستن و آب نیم گرم بسیار بر عضو ریختن سود دارد و چون
ازین تدابیر نرم شود گوشت را اشق نمایند و دشبند را بجنبانند پس استخوان را بشکنند و راست کرده باز ببندند و رعایت جراحت نیز کنند چنانکه سابق مذکور
شد و لیکن بسا باشد که دشبند بهیچ تدبیر نرم نشود و آن کجی را بدون شکستن بر فع رجبایر راست توان کرد و باز بستن تا دیگر بار شکستن حاجت نیاید و خصوصا
زیرا [illegible] آنکه در مجبری بکار آید بعضی از اطلیه برای منع آماس و اصلاح خارش بود و بعضی دشبند را سخت کند

[illegible]

و تقویت او نماید و بعضی دشبذ را نرم کنند و بعضی ازالهٔ صلابت مفاصل کنند که بعد جبر حادث شود و بعضی برای ازالهٔ استرخا بود و اگر در مفاصل واقع
شود اما آنچه آس را بند باید و خارش را اصلاح نماید قیروطی ست و نطول شراب قابض و رفادهٔ کتان بسرکه و گلاب یا آب سرد یا آبچیان هوا سرد
کرده در روغن یا پونه بشراب قابض آمیخته و نطول آب گرم خارش را ببرد و باید دانست که آب گرم و قیروطیات هر کجا که جراحت بود و یا اجزای استخوان بسیار
شکسته گردد استعمال نباید کرد که باندک سببی متعفن شود و آدویه که دشبذ را سخت کند آن نطولات قابضهٔ لطیفه ست و اضمده که مانند آنست مثل
طبیخ آس و روغن آن اگر حاجت بروغن باشد و روغن حنا و طلا بآب برگ آس و حب آس و طبیخ شجرهٔ قرظ و طبیخ بیخ درد ار و طبیخ برگ آس و ایضاً ضماد مر
انباش خصوصاً چون دران زعفران و مر داخل کنند و بشراب ریحانی بسرشند بسیار جید ست و ایضاً پوست طلع نیکوست و عمده در سخت کردن دشبذ
همین ادویه ست و مع ذلک بمنقی رطوبات زائد که اندرانست احتیاج افتد و لهذا واجبست که با وجود قبض آن محلل یا مجفف بود و آنکه درین باب
نافعست گل ارمنی و مغاث و ماش مقشر هر یک ده درم صبر و اقاقیا هر یک دو درم بآب مورد تر سرشته طلا کنند و آدویه که دشبذ را نرم کند در تدبیر استخوان که
کج بسته باشد عنقریب مسطور شد و ابتدا بنطول از آب گرم کنند پس بران اضمده و مروخات ملینه مرتب از العبه و صموغ و شحوم وا دهان استعمال نمایند
و ایضاً بیخ خطمی و بیخ قثاء الحمار و اشق و جاوشیر بسرکه کهنه سرشته طلا کنند **دوای جید** برای نرم کردن دشبذ لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و لعاب
قثاء الحمار و اشق و لادن و زوفای رطب و سیبط و مقل و بیروزه و مغز گوساله و روغن سوسن در روغن حل کرده مرهم بسازند **دیگر قوی** زیت کهنه
دو رطل روغن سوسن نیم رطل میعه سائله ربع رطل موم زرد نیم رطل علک البطم دو اوقیه فرفیون دو اوقیه مغز ساق گوزن چهار اوقیه مرهم سازند مرهم جید
برای صلابت مفاصل که از جبر حادث شود بگیرند اشق یک جزو مقل الیهود نیم جزو لادن نیم جزو روغن حنا سیبط هر واحد ربع جزو صموغ را گداخته همه را جمع کنند **ایضاً** بگیرند اشق
و موم زرد هر یک سی و شش درم صمغ البطم مقل بارزد هر واحد هشت اوقیه صموغ را در سرکه گداخته حل کنند و در ادهان بروغن سوسن چرب کرده جمع نمایند و برای تحلل که مثل غده
عارض شود مراهم مذکوره استعمال کنند و بلعهد بید ستر و قسط و سکبینج و تر و خردل ضماد نمایند که بغایت ملین غدهٔ مفاصل ست **مرهم جید** بگیرند در دی روغن سوسن و دی روغن
بزرکتان هر یک اوقیه میعه سائله و بارزد و جاوشیر و اشق هر واحد نیم اوقیه مقل یک اوقیه پیه خرس و اگر نباشد پیه بط یا ماکیان دو اوقیه صموغ را در ادهان باندک آتش حل
کنند پس باقی ادویه انداخته بیامیزند تا هموار گردد ضماد نمایند و چون استرخا در مفاصل از کشیدن بی قاعده افتاده باشد اعتماد در معالجه او بر قوابض لطیفه مثل ابهل و جوز السرو
و مانند آن یا بر قوابض کثیفه مثل هلیله و بلیله و مازو و امثال آن باید داشت و ابهل و جوز السرو و زعفران و مر و راسن و دارچینی و اقاقیا از طبیخ و ج سرشته ضماد
[illegible] سنجر [illegible] طلع و همه ادویه که دشبذ و مفاصل را سخت کنند درین باب نافع ست و گاه باشد که در کسر و جبر الم بمعده
یا جگر رسد و تدارک آن بمقویات و مسهلات لازم بود از آنچه در علاج درد و ضعف معده و جگر بمحل آن بیان کرده شده و ضماد دیگر در الم یا فتق معده از جبر
مجربست اینست سیب پخته و پاک کرده پنجاه درم گل سرخ ده درم اقاقیا مصطکی برگ مورد و سنبل هر یک پنج درم زعفران [illegible] و هر یک یکدرم همه را کوفته
بآب بادرنگ سرشته ضماد کنند و سکنجبین سفرجلی و بهی یا سکنجبین ساده بالسد و کهربا و ضماد دیگر در الم یا فتق جگر مجربست اینست صندل سرخ و سفید
و گل سرخ و بنفشه هر یک پنج درم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم همه را کوفته بگلاب و روغن گل سرشته ضماد نمایند و سکنجبین ساده با سفوف ریوند دهند
صفت آن ریوند چینی ده درم روناس ده درم لک مغسول پنج درم طباشیر پنج درم شربتی یکدرم با سکنجبین و عصاره گل پخته و اگر حرارت [illegible] ضماد
ازینگونه سازند بگیرند گل سرخ پنج درم سنبل الطیب مصطکی دارچینی برگ مورد لادن هر یک دو درم لادن را بروغن خیری حل کنند و ادویه بدان بسرشته
و مثرودیطوس با ریوند یا زنجبیل بدهند **صفت ضماد** دیگر جگر را و دیگر اعضا را سرد دارد مغاث و گل ارمنی و برگ مورد جمله برابر کوفته بگلاب و روغن گل
سرشته بکار برند و بدانکه هرگاه مریض را از کوفت و تعب کسر و جبر حرارت و تب ظاهر شود آنجا مراعات الم و کسر بیشتر باید کرد چه آن حرارت عرضی بود
اگر رعایت آن ادویه سرد داده شود کوفت و الم را زیاده سازند و ممکن ست که چون زخم هم بود آن زخم خراب شود و خصوصاً از آب سرد خوردن [illegible]
دشبذ بد باشد و بدانند که آب گرم و روغن بیش از انکه استخوان بسته شود سود دارد لیکن در زمان بستگی زیان دارد و بگذارد که نیکو دشبذ سخت گردد

بعد از آنکه استخوان بسته شده باشد سود دارد و صلابت که حوالی مفاصل را نرم کند و ورم که آنجا باقی بود تحلیل نماید و خشکی رگها و عصبها که از بستن تولد کند
زایل نماید چه با آن حرکت سهل شود و نیز اگر آب گرم و ادهان و شموم و انضاج استعمال کنند تدارک آن آفات کنند و اما اگر ضماد خشک شده باشد و در [illegible]
نحاف برخاسته و خواهند که بگشایند اندکی روغن طلا کردن روا بود تا در زایل شود و خاصه در کودکان و کسانیکه مزاج ایشان تر بود و بعد از مالیدن روغن [illegible]
فاده نهاده بر بندند و اگر درد نباشد و نیز تسکین آن بهیچ وجه روغن طلا کردن نشاید یعنی طبا وقت گشادن بند به آب گرم نطول کنند تا ماده و شسته آنجا بنشیند
لیکن آن آب معتدل باشد که بیار اعتدال آن شناسد و سخت گرم نباشد تا زیاده از آنچه جذب نماید تحلیل کند و خصوصاً چون زمانه ریختن او طول کشد و از بدن [illegible]
و آنچه واجب بود بگشند و زمانه ریختن او بمقداری باید که انتفاخ و تری در پوست عضو و رگها پدید آید بسیار و تا زمانیکه عضو در ضمور شروع کند نباید ریخت تا تحلیل کند
و نزد من بهتر آنست که اگر درد آنجا و ورم نباشد قریب عضو روغن و آب گرم البته نباید برد الا آنچه مذکور شد و در اول امر برای احتیاط و در آخر بعد بسته شدن [illegible]

آنچه بر مفاصل که سخت شده باشد ببندند آن خرما و چکنی و نبه است

تغذیه و تسقیه مجبور

لازم است که غذای او مولد خون غلیظ باشد لیکن غلیظ یابس نبود بلکه غلیظ لزج باشد تا دشبذ بدن قوی پیدا شود نه خشک ضعیف شکننده و آن مثل پاچه است
و هریسه و بطون و رؤس و جلد بزغاله و حمل مطبوخ و گوشت حملان و گوساله و ماهی تازه که در آن اندک غلظ باشد و پنیر تر و برنج با شیر و مانند آن و شراب غلیظ قابض
و از نقل شاه بلوط و لبوب که در آن حدت نباشد و از هر آنچه خون را رقیق و گرم کند و از انعقاد آن را باز دارد مثل شراب رقیق و اشیای پر مصالح اجتناب نماید
و بالجمله تدبیر او تغلیظ خون است مگر آنکه آنجا مانعی از جراحت بود که مقتضی تلطیف غذا است و نزد خوف الم و اما اگر امن این باشد توسع در غذا و در شراب کنند
و کسیکه احتیاط را دوست دارد ابتدا تدبیر لطیف کند تا از ضرر ورم ایمن گردد و این مثل آنست که گاهی حاجت بفصد و اسهال نیز افتد و بعد چند روز استعمال او کنند
و ایضاً گاهی با وجود این ترک این تدبیر حاجت آید چون دشبذ و استخوان افراط نماید و احتیاج بمنع آن شود و بقول مسیحی در ابتدا بر بقول بارده و مزورات لحم
طیور و بزغاله اقتصار نمایند و نزدیک شراب نگردند ابن الیاس گوید که رباط معتدل بر بندند و هر صبح جلاب از تمر هندی بشکر یا سکنجبین ساده هر کدام
باشند ده درم بدهند و فصد باسلیق کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تلیین طبیعت بفلوس خیار شنبر و ترنجبین کنند و قبض طبع نباید گذاشت و غذا
ماش مقشر بچوزه مرغ سازند و از اکثار غذا و تناول گوشت و شیرینی حذر کنند تا بدین تدبیر از حدوث ورم ایمن گردند و گل ارمنی یا مومیائی محلول در جلاب
گرم شکر بدهند و هر گاه چند روز بگذرد و ورم حادث نشود و در عضو حرارت غریبه باقی نماند بند شدیدتر از اول بربندند و هر هفته یکبار بگشایند و بر آن مغاث
آس و گل ارمنی و اقاقیا نهند و با تغذیه آنچه غذا ساختند و اگر کسر با ورم باشد صندلین و آب حی العالم و آب خرفه طلا کنند و بند بنرمی بربندند و صبح بگشایند و این طلا
بکار برند و اگر با کسر گوشت کوفته شود بر موضع کوفته شرط زنند تا امر بالکلیه دعفن مؤول نگردد و باقی در قول سابق گذشت انطاکی گوید که اگر انجبار جراحت
نباشد بر عضو از زفت و موم و صمغ و اقاقیا و کرسنه لصوق کنند بعده بمزاج نظر کنند و ازاله اخلاط حاده مانع از جبر بفصد و از مسهلات نمایند لیکن فصد بر خطر
و مجاورات در جانب صحیح کنند و گاهی از آن عظم جراحت بسبب خروج خون بسیار باز ماند پس اگر خون جبر طول کند حتی که خون متغیر گردد فصد مکرر جایز بود تا لون
جلا یابد و صحیح گردد و این همه در اصلاح تغذیه و اشربه و منع همه تسکین و تیز و ترش و آنچه در آن خون نباشد مثل باقلا و عجل آرند و واجب است اکثار از شیرینی و گوشت
هم مثل بچه مرغ و طیور که قریب بپرواز باشد و فطیر و مومیائی فارسی و تدهین بدان و اگر میسر نشود گل مختوم و یا تنزوی خطائی که آن گلی ست قرص ساخته خطا
می آرند و افضل آن صورت شیر میباشد بدل مومیائی ست و اگر بدست نیاید گل ارمنی بخورانند و در هر سه روز یکبار بگشایند برای تنقیه رطوبات با آب گرم و نظر در عضو
و آنچه در آن متغیر گردد پس اگر عفونت یا تغیر در آن یافته شود اصلاح آن کنند و اگر علامات غلبه خون ظاهر گردد [illegible] بر مثل ماش برنج اقتصار و [illegible]
را در سرکه اندازند [illegible] و عوز السرو جوشانیده باشند و در گلاب و روغن گل ترکنند که این تقویت [illegible] هر مرتبه [illegible]
همه [illegible] ست که چون سرخی و ورم [illegible] ظاهر نگردد و الا هر گاه چیزی از این [illegible] بگشایند اگر چه بعد ساعتی [illegible] عضو را بگشاید و داشتن راحت [illegible]

بعده بنرمی ببندند و بعض حذاق از اهل این صناعت لصوق مثل زفت و کرسنه و مغاث و خوردن چیزیکه مولد خون باشد و قوت بستن بند قبل از بعد منع کرده اند و گویند که این بعد آن عمل آرند که آن وقت انعقاد دست این همه در کسر ساذج ست و کلام در آنچه همراه او غیر آن باشد باقی ماند پس اگر ورم یا جراحت باشد بعلاج آن که مذکور شد معالجه نمایند مؤلف گوید که چون جبر استخوان از قسم دستکاری پر خطر ست و البته از استاد ماهر می باید آموخت بنا بر آن تفصیل در کسر هر عضو نکردم و بر قانون کلی آن اقتصار نمودم تا اگر استاد حاضر نباشد و ضرورتی افتد فی الجمله تدارک توان کرد

خلع و وثی و وهن

خلع آنست که مفصل از جای خود بتمامه بیرون آید و وثی آنست که مفصل از جای خود دور شود و بجانبی میل کند لیکن تمام بیرون نیاید و وهن و وهی آنست که از آن والم عارض استخوان شود از ضربه یا سقطه بی آنکه تفرق اتصال حادث شود و گاهی مفصل را امری دیگر عارض شود و آن اینست که دراز گردد و بر طول طبیعی افزاید شود و نوبت بانخلاع نرسد مگر سهل الانخلاع شود و این اکثر در بازو و ران عارض گردد و این بسبب استرخای رباطات محیط آن و کثرت ترطب او بود و بعضی مردم برای خلع مفاصل مستعد بسیار میباشند بهر آنکه حفر مفاصل ایشان غیر عمیق بود و لقمهائیکه اندران باشد غیر داخل بود و رطیکه بدان انتظام او بود محکم نباشد بلکه ضعیف در خلقت رقیق یا رطب قابل تمدد بود و گاهی بران رطوبات لزجه بغیر لقه بریزد و یا کناره حفرهای استخوان که دران عظام مفاصل داخل میشود شکند و بعضی مفاصل سهل الانخلاع و بعضی صعب الانخلاع و بعضی متوسط الانخلاع اند پس سهل مثل مفصل رکبه یعنی زانو ست بسبب سلاست رباط او و ایضاً سهل الارتداد بود و بسلامت و مفصل منکب قریب آنست در مردم لاغر نه فربه و اما صعب الانخلاع مثل مفاصل انگشتانست که این بعید از انخلاع ست و مثل مفصل مرفق ست و لهذا ردایشها صعب ست و اما متوسط مثل مفصل سرین ست و هر مفصل که عسر الانخلاع بود رد آن سهل نباشد و عام ست که آن عسر یا سهولت بالطبع بود یا عارضی و گاهی آنچه مفصل را عسر الانخلاع گرداند مثل یبوست سخت کننده رباطها بود و مثل کثرت گوشت گرداگرد آن و لهذا مردم لاغر را سهل تر خلع و ایضا رد آن شود و گاهی انخلاع سهل بغیر سهل الانخلاع عارض گردد بسببی از اسباب پس سهل الارتداد نیز گردد چنانچه حق و رک را امتلای رطوبت عارض شود و انخلاع او سهل گردد و مع ذلک ارتداد آن سهل بود چنانچه صاحب عرق النسا را عارض گردد پس در اندک مدت سرین او منخلع شود و بادنی سعی رد گردد و بار دیگر انخلاع پذیرد و باز ارتداد یابد و این محتاج بداغ بود نه غیر آن و صعب ترین خلع آنست که با آن سرهای شظایای رباط که استخوانی را با استخوان دیگر الصاق میکند منقطع شود و این کمتر بحالت طبیعی رجوع کند و این اکثر در سر و رک بود و پس در سر بازو و در زندین قدمین نزد کعبین و خلع قبیح تر از کسر بود

علامات خلع

آنست که شکل عضو متغیر شود و در مفصل مغاک و گوی غیر معهود پیدا شود و حرکت مفاصل باطل گردد و چون عضو منخلع بعضو دیگر که بجانب مقابل او باشد قیاس کنند تفاوت در درازی و کوتاهی و راستی و کجی و تمکن حرکات پیدا باشد و این در خلع سر بازو مع کتف عارض شود بهر آنکه چون منخلع شود در سر بازو و حشتی انخفاض و غور غیر معهود عارض گردد و در زیر بغل نتو سر بازو ظاهر شود مثل آنکه عروض ظاهر در مغظم کتف و در خلع مفصل پای عارض شود و ظاهر تر ازین در مفصل گردن بود و چون ببینند که مفاصل حرکت نمیکند بدانند که خلع اتم ست بالجمله در خلع فک که بفارسی منه گویند دهان کشاده ماند و دندانها برابر یکدیگر نباشند و در خلع ترقوه یعنی چنبر گردن آنجا مغاک ظاهر شود و دست بر سر نرسد و در خلع منکب یعنی دوش که بر آمدن و بجای باز رفتن او آسان بود در بغل نتو و بلندی مستدیر یابند اگر بانگشت تفحص نمایند و سر دوش کج بود و مخالف دوش دیگر نماید و موافق آن دست از پهلو دور نشیند و بهیچ حالی ز بر پهلو نرسد مگر بسختی و درد شدید و دست بالا نتوان برد و حرکت دشوار توان کرد و در خلع مفصل ورک یعنی سرین اگر بسوی داخل منخلع شود پای موف نسبت بپای دوم دراز تر گردد و زانو از مفصل بن ران دور تر نگردد و بیغوله ران برآمده و آماسیده نماید و اگر انخلاع بطرف خارج بود پای مذکور کوتاه شود نسبت بدوم و بیغوله ران در مغاک رود و در محاذی او از غلیظ نتو و ورم و انتفاخ ظاهر گردد و زانو بسوی داخل میل نماید و اگر بسوی قدام منخلع شود مریض بر بسط ساق خود قادر بود و اما بر انثنای او ممکن نبود مگر با الم شدید و اگر اراده مشی کند بران قادر نبود و گاهی این بول بسته گردد و اگر بسوی خلف منخلع گردد پای کوتاه شود

نسخه صحیح

و در آن انبساط و تمغص بود و بسختی رجوع بود و سر آن در موضع قریب بمفصل ظاهر شود و در آن غور پیدا آید و درکش آن استرخا حادث شود و خلع و درک فرق آن التبه بدید شود

علامات وثی و وهن

علامت وثی آنست که در مفصل بموضع بلند اندک کاواک ظاهر شود و از جانب محاذی او که پست بود نتو و بلندی اندک محسوس گردد و جمیع حرکات با آن معدوم نشود چنانچه در خلع بلکه آنرا حرکات در بعض جوانب ممکن بود و علامت وهن و وهی آنست که در آن عضو درد و کوفتگی پیدا بود و مع ذلک جمیع حرکات ممکن باشد در هر جانب لیکن بعضی حرکات آسان بود و بعضی دشوار

علامات استرخای مفصل

آنست که عضو گران نماید و چون آنرا از دست بردارند یا بیمار خود آنرا بچیزی قائم کند بوضع طبیعی خود باز گردد بغیر تکلیف و باز چون بگذارند بمقدار عارضی رجوع نماید ایضاً خاصه اوست که در مفصل نزد عود کاواکی پیدا شود و باشد که این کاواک چندان بود که انگشت در آن توان در آورد علاج باید که مفصل را بملایمت بر جای او آرند بعد از آن تسکین درد و ازاله ورم کنند و در وثی و وهن عضو را برفق بمالند و مورد و سماق و خطمی سائیده با زرده تخم مرغ طلا کنند و اگر با آن ورم باشد فصد کنند و ضماد یکه در علاج ضربه گذشت طلا سایند دوائیکه نافع خلع و وثی و وهن شرب مغاث و کذا فوه الصبغ یکدرم راوند دو درم با قدح جلاب نیمگرم و کذا غاریقون بجلاب و کذا فاوانیا و کذا جنطیانا و ضماد مومیائی محلول بآب که مجرب سوید است و کذا ماش باریک سوده بشراب سرشته و کذا آرد سن و کذا زیره و آرد گندم و عسل که مجرب اوست و کذا انزروت تنها و بار و غن زرد و کذا سرگین گاو گرما گرم و کذا کندر با آرد جو و آب گشنیز و کذا چقندر جوشانیده و کذا آس مع حب آن و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا برگ ریحان و کذا برادهٔ چوب شمشاد بسفیدی بیضه و غبار آسیا سرشته و کذا زیت و نمک و کذا روغن بادام شیرین و تلخ و کذا خاکستر چوب انگور و کذا زوفای رطب بسرکه و کذا آب شوکران و آرد جو نیمگرم و کذا صبر بآب مورد سرشته و کذا موی انسان سوخته بعسل آمیخته و کذا باقلا بسرکه و عسل پخته و کذا انار ترش خشک کرده سوده با آس سوده آمیخته و کذا پیاز نرگس و نطول آب مطبوخ سماق کوفته هر واحد مسکن الم و محلل ورم خلع و وثی و رض ست دیگر که درد و ورم وثی یعنی موچ دور کند آرد مونگ در سرکه سرشته نان از یک طرف بپزند و بطرف خام روغن گل مالیده نیمگرم ببندند و ضماد برگ مورد و بیخ نی سوده بعسل سرشته نیز نافع دیگر جوز القی سائیده با سرکه هندی آمیخته نیمگرم ببندند که برای موچ مفید است و کذا املی تل کوفته در آب پخته بپارچه مالیده بر عضو مؤف بستن نافع وثی و وهن است دیگر که موچ را در یکروز باصلاح آرد اول آب گرم بسیار بر عضو مؤف ریزند پس گل ارمنی بسفیدی بیضهٔ مرغ سرشته لیپ کنند و بر آتش عضو را گرم سایند تا دوا میل بخشکی آرد و اگر عوض آن گیرو و زردهٔ تخم مرغ ضماد کنند نیز مفید افتد دوائیکه برای درد موچ و ضربه نافع از بیاض استاد مرحوم آرد گندم دو دام زرد چوب نیم دام قند سیاه سه دام روغن زرد دو دام همه را بطریق حلوا پخته با لون مسلم شش باشد در لقمهٔ حلوا نهاده بخورند و سه روز بعمل آرند ایضاً که وهن و وثی و کسر را بغایت سودمند است مغز تخم بید انجیر مال کنگنی آشبه بلدی کنجد سیاه پیه گرده بز مساوی کوفته در پارچه بسته گرم نموده تا دو سه ساعت تکمید کنند بعده همین اجزا را نیمگرم ببندند و روز سوم گشاده تجدید آن کنند و در ایام تابستان هر روز باید ساخت ضماد که بعد باز آوردن عضو بشکل طبیعی در خلع بکار آید ماش گل ارمنی مرگی گل خطمی سفید گل سرخ هر کدام سه درم برگ مورد پنج درم باریک سوده بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته ضماد کنند ایضاً برای آماس موچ از بیاض مذکور سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و نمک سنگ و زرد چوبه و لو طبیعی سوده باهم آمیخته نیمگرم لیپ کنند ایضاً کنجد سیاه دو دام گندم نیم دام سوده در شیر گاو پخته بر موضع لیپ کنند ایضاً که در خلع و وثی و کسر و ضربه و سقطه تسکین درد فوراً نماید کنند یکدام زرد چوب دو دام آرد میده چهار دام مخلوط نموده روغن کنجد یکدام داخل کرده بپزند چون بقوام حلوا آید در ظرفی روغن کنجد داخل کرده دوا را در و صره بسته در آن گذاشته بر اخگر گذارند تا گرم شود پس تکمید کنند تا یک گهڑی پس همین دوا بر عضو مؤف ضماد کرده بپارچه ببندند اغلب که در دو سه روز بالکل آرام شود **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر با وثی حرارت شدید باشد بصندل سفید و گل سرخ و بنفشه خشک هر واحد پنج درم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم بگلاب و روغن گل سرشته ضماد کنند و اگر حرارت شدید نباشد این ضماد کنند ماش بست درم لادن

ده درم گل ارمنی ده درم صبر چهار درم زعفران سه درم سنبل سه درم با آب مورد و گلاب و آب برگ مورد حل کنند و اگر موضع عصبی باشد با آن روغن
نرگس و نبید آمیخته دیگر سعات گل ارمنی هر واحد ده جزو مورد ... به گلاب طلا نمایند و خلع و کسر را التواء محتاج بکشیدن و قائم کردن نباشد ملا
وعلت درد او بود بهر آنکه سختی در بین درد پیدا کند و درد و ورم آرد و دو نوعی محتاج به جبر و کشیدن نیست بلکه می باید که بجای ضماد کنند و علامت بر بندند
تا درد نیاید و باشش بر روغن گل کنند و بران مورد سوده بپاشند و ملایم ببندند تا روز سوم نگشایند جرجانی از شیخ و صاحب کامل نقل کرده که علاج
همه انواع کسر و خلع و وثی و غیره آنست که اول فصد رگی کنند که بدان عضو پیوسته باشد پس یک مثقال گل ارمنی با جلاب مرتب از گلاب بخورند
و تلیین طبع بفلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی یا آب لبلاب یا تمر هندی و بنفشه کنند و آب فواکه مسهل لطیف حسب و موافق بود و غذا مزوره
بروغن بادام و چون از ترتیب و آماس ایمن شوند نظر کنند اگر خلع باندک کشیدن و راست کردن درست شود راست کنند و اگر با آن جراحت یا ورم یا قرحه
بود اول جراحت و ورم و قرحه را علاج کنند پس خلع را خاصه اگر خلع در مفصل بزرگ افتاده باشد علاج آن دشوار بود و بیم باشد که تشنج آرد و اصل علاج
آنست که امتحان کنند اگر بآسانی بجایش توان برد بغیر دردی عظیم بجای آن باز برند و بجراحت و آماس التفات نکنند و اگر دردی عظیم کنند دست
از علاج خلع باز دارند و اگر از بستن نیز درد عظیم شود بگشایند و هرگاه بسهولت داخل شود علاج ورم و قرحه کنند و اگر کسر و خلع هر دو باشند و کشیدن
در جانب واحد بود و تدبیر هر دو امر ممکن بود بعمل آرند و بعضی عالم از متقدمین حکایت کرده اند که بر دوش مردی سنگی گران افتاد و گوشت و پوست
از آن باز شد حتی که استخوان طرف بازو برهنه پیدا آمد و از زیر او سر چنبر گردن از جای خود بیرون آمد بعضی از مجبران جاهل استخوان را بجایش برد
و گوشت و پوست را بجای او باز نهاد و ضماد کرده بسبب آن گوشت گنده شد و بمجاورت او استخوان فاسد گشت و سبز شد و نه آنست که مثل این
گوشت را بباید برید و آن جای بریده را بروغن زیت گرم کرده داغ کردن و اما تدبیر در اصلاح خلع مفرد ساعد چنان باشد که آن موضع را باستنگی
اندک اندک از چپ و راست بجنبانند پس راست بکشند تا بجایش باز آید و بسیار باشد که از شنیدن آواز او معلوم شود که استخوان بجایش باز آمد
پس ببندند تا باز بیرون نشود و آماس باز دارد و بخرقه خشک بستن نشاید که آن موضع را گرم کند و بیم باشد که آماس پدید آید بلکه اولی تر آن باشد که از
سعات و گل ارمنی و آب برگ مورد تر ضماد ساخته خرقه بدان تر کنند و ببندند و آرد بنوماش با آب مورد ضماد نیک است و سخت محکم نباید بست و عصابه
که بدان ببندند از سه یا چهار بار زیاده نباید پیچید و ضمادیکه از بهر زوال مفصل کنند مقوی عضو باید چون مازو و گلنار و اقاقیا و اندکی اشنه و قسط و چیزی
آمیخته و اگر جوز السرو و ابهل و ادویه قوی قبض ضماد سازند روا بود و ایضا در طول مفاصل واجبست که استخوان مسترخی را بسوی داخل مستقر او که از آن
زائل شده باز گردانند و بادویه قابضه مخلوط بادویه مسخنه ضماد کنند چنانچه مذکور شد و اگر طول بسبب استرخای رطوبی باشد از اخراج رطوبت بتحلیل
و تلیین مع تنقیه بدن از آن رطوبت چاره نباشد و اگر خلع فک باشد مبادرت بر دان نمایند که در تاخیر آن آفتهای بزرگ پدید آید پس یکی را بفرمایند
تا سر بیمار بگیرد و راست دارد و دیگری را بفرمایند که دهن را چندان که تواند زیاده بگشاید و سر انگشت در دهن او اندازند و بگویند که فک را مسترخی بدارد پس فک را گرفته
باهستگی سوی چپ و راست بجنبانند و یکبارگی باهستگی سوی پیش کشیده بجایش باز برند بعده رفاده بقیروطی موم و روغن گل اندوده نهاده ببندند و مریض را بر پشت
خوابانند و زیر سر بالش نرم نهند و نگاه دارند که سر بر بالش نگرداند و اگر در باز بردن این سرعت نکنند و سختی پدید آید آب گرم و روغن بنفشه در حمام بر آن بسیار ریزند
تا نرم شود بعده پس پشت بیمار نشینند و فک را بسوی خلف یعنی بطرف خویش کشند و اگر خلع چنبر گردن باشد او را بدست راست کنند و برفادها بسیار ببندند
و اگر خلع دوش باشد بیک دست بازوی او بگیرند و انگشت وسطی دیگر دست در بغل او کنند و مهره استخوان بازو بدان بردارند و اگر مدت زیاده شود و صلب گردد در حمام آب
گرم و روغن گرم بران ریزند تا نرم شود پس بر پشت خوابانیده و گروهه که نه بسیار سخت و نه بسیار نرم باشد در بغل او نهاده پاشنه خویش در بغل او بر آن گروهه نهند و زور کنند و دست
او را بطرف خویش کشند تا بجای خود باز آید بعده گروهه معتدل از ابریشم یا پنبه ساخته در بغل او نهاده بازوی او بر پهلو باز نهند و ساعد بر بازو نهند و ببندند و عصابه دیگر
بغل انداخته بدان دست باز آرند و صلیب وار ببندند و هفت روز یا بیشتر بسته دارند و اگر خلع مرفق باشد مریض را بفرمایند تا کف دست کشاده دارد

ف خلع مفرد ساعد چنان است ...

د شخصی با انگشت بگیرد تا ساعد او را بگیرد و بخلاف کشیدهٔ آن بکشد تا بیمار کشیده نشود و طبیب دست بر مفصل دارد چون بیند که تمام کشیده شد استخوان را
بجایش باز برد و بقراط گوید اگر خلع از طرف پیش باشد دست او را دو تا باید کرد یعنی ساعد را بر بازو باید نهاد تا کف دست بسر دوش رسد و مفصل بجای خود باز آید
و اگر باز پس گردیده باشد و منخلع شده بکشیدن بجایش باز باید برد و اگر خلع ساعد و انگشتان دست باشد آهستگی بکشند تا شکل مفصل و انگشتان راست
گردد و استخوان بجایش باز آید پس ببندند و اگر خلع فقار پشت باشد آنچه بداخل زائل شود در اصلاح آن امید اندک ست و اگر بخارج بیرون آید او را بر روی
زانو بقوت ضبط نمایند چنانچه خادم حمام کند پشت آن زیر زانو نهند و او را یک زمان بدارند و بجنبانند و طریق دیگر آنکه او را بر شکم خوابانند و پاشنهٔ خویش را بر
مهره نهند و بر آن بایستند و اگر خلع عصعص باشد انگشت وسطی در مقعد بیمار کنند و مهرهٔ عصعص را بجنبانند و قوت کنند تا بجایش باز رود پس ضماد مقوی
بر نهند و ببندند و بیمار را طعام اندک دهند و مع ذلک طبع نرم دارند و اگر خلع سرین باشد واجب ست که آنرا بزودی بجایش برند چه در تأخیر خوف تعفن
و فساد عضو ست اما تدبیر خلع ران بسوی اسفل اینست که پای را بکشند و بسوی راست و چپ بجنبانند پس بجایش باز برند و ضماد نهاده بر بندند پس نوار
نرم بگیرند و یک سو نوار همچون رکاب سازند و پای او دران رکاب کنند و آن نوار را بر ساق و ران او ببندند و سر دیگر بر سر دوش او نهند و بسوی پشت و بغل او
فرود آرند و بسینهٔ او برگردانند و ببندند تا پای نتواند کشید و اگر بسوی اندرون منخلع شود بیمار را دو تو بدارند چنانچه کسی در نماز در رکوع ایستاده باشد و مردی قوی
او را از جانب پیغولهٔ ران او را گرفته دارد پس سر ران او نزدیک زانو بگیرند و بکشند و بجنبانند چنانچه سر ران بجانب اندرون که بعربی طرف انسی گویند بکشند
بدین طور که ران بسوی بیرون که جانب وحشی ست باز آید پس آن بند زانو را بالا بر آرند چنانکه برابر جای خویش آید بجایش باز برند و ببندند و اگر بسوی بیرون
منخلع شده باشد هم بدین طریق بجایش باز برند لیکن کشیدن ران و جنبانیدن بر خلاف این باید و اگر بسوی پیش باز پس افتاده باشد ران او بنوار
ببندند و مردی قوی آن نوار بر دوش بردارد تا بدان پای آویخته شود و مهرهٔ ران بجایش باز رود پس ضماد کنند و ببندند و اگر مفصل زانو از جای خویش
بیرون آید بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاه دارد و دیگری دست در بغلهای او کند و دیگری استخوان ساق او بگیرد و بکشد و آن دو مرد که آنرا
نگاه میدارند بالا کشند و استاد دو دست بر مفصل دارد تا استخوان برابر جای خویش آید و خود بجایش باز شود و در حال ضماد بر نهند و ببندند و اگر آینهٔ زانو
بلغزد و از جای خویش بیرون شود پای بیمار را راست فرو کشند و آینهٔ زانو را بجنبانند و بجایش باز برند و آنجانب که لغزیده باشد رفاده بر نهند تا او را
نگاه دارد و از رفتن بدان جانب باز دارد و ضماد کرده ببندند تا پای دو تو نتواند کرد و چون بند بگشایند زانو را بآهستگی دو تو کنند و اگر مفصل شتالنگ از جای
خویش بیرون آید علاجش هم بکشیدن باید کرد همچون بندگاه زانو لیکن اگر تمام از جای بیرون آمده باشد و زود بجایش باز نرود باید که ستونی
در زمین فرو برند محکم و بیمار را بقفا بخوابانند چنانکه این چوب ستون در میان هر دو ران او باشد و پارچه بر آن چوب بپیچند تا وقت کشیدن پای
بین ران را از چوب اذیت نرسد پس مردی بقوت ساق و نگاه دارد و دیگری پای را بقوت بکشد و طبیب دست بر مفصل دارد تا چون بدین طور کشیده شود
بندگاه بجایش باز شود بعده ضماد بر نهند و ببندند چنان باید که بکف پای فرود آرند و برگردانند و بالای شتالنگ ببندند و عصب پاشنه را نگاه دارند
تا از بند دردمند نشود و بیمار را چهل روز از رفتن باز دارند و اگر بیش از آنکه مفصل محکم شود حرکتی کنند بندگاه ضعیف شود و باز بیرون آید و مفصل انگشتان
پای بکشیدن بجایش باز شود همچون مفصل انگشتان دست و همه بندها که بجایش باز برند و راست کنند اگر سختی و ناهمواری آنجا بماند آنرا بادویهٔ ملینه
که در علاج اورام صلب گذشت علاج کنند سمرقندی گوید که در جمیع خلع واقع در سائر اعضا سزاوار آنست که بآهستگی آنرا بکشند نه بسختی و بموضع او
باز آرند تا اشکال او هموار گردد بعده بضماد مقوی مثل مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مرو ماش مقشر بآب مورد ضماد کنند و رباطات موافق آن
بر بندند و نشاید که درد عضو منخلع تنگ سازند بلکه قبل حدوث ورم مبادرت بدان نمایند و دوائی اگر قویتر باشد برگ آس و سرو و بید و سک و گل سرخ
و گل ارمنی و اقاقیا و خطمی و ماش و اکلیل الملک و صندل سرخ ضماد کنند تا عضو را سخت و محکم کند و اگر با آن ورم حار بود ماش و مغاث و گلنار
و اقاقیا و فوفل بسفیدهٔ بیضه ضماد نمایند و هر گاه در وثی و وهن خوف حدوث ورم باشد باید که بزودی فصد کنند بعده بعلاج او پردازند ابن الیاس

وخجندی گوید که اگر با وثی ورم باشد فصد و اخراج خون بقدر واجب کنند و از گوشت و شیرینی حذر نمایند و هر صبح سکنجبین ساده یا تمر هندی با شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش مقشر بمغز بادام و اسفاناخ خورند دیگر برد اقاقیا و صندلین مساوی کوفته بیخته بگلاب سرشته بر موضع ورم طلا کنند دیگر فوفل اقاقیا تخم تمر هندی مازو مورد و قشور کندر جو سرشیش دیگر سنبل الطیب قسط گلنار اشنه مصطکی آرد جو خاکستر چوب انگور مساوی بسفیده بیضه سرشته بران نهند و اگر قبض باشد تلیین طبع بحقنه لین و فتیله یا بمسهل بقدر احتیاج کنند و از اشیای نافعه شرب مومیائی ست و آن در جبر و خلع و وثی و مانند آن عجیب ست انطاکی گوید که خلع بعد رد و ربط مختص ست بلصوق مثل مازو و اقاقیا و مورد و متعاث و غیره السماک و آرد کرسنه و عدس و شونیز و گل سرخ خشک و روغن گل و در جبر و وثی کفایت میکند مجرد رد و ربط و گاهی ضمادات کفایت باشد و درین تغییر بادیات و خرقه گرم براحت کافی بود و گاهی درین درد باقی ماند بسبب انحلال مواد و ضعف عضو پس بسهولت آنرا قبول کند درینصورت بعد جبر علاج بمستفرغات و دلک باختلاف انواع آن هر دو کنند و گاهی حاجت بشرط عضو داعی گردد بسبب تصلب [illegible] تیر آن که دوا آنرا تحلیل کرده باشد بالای جلد

اعیا

یعنی ماندگی و آن عام بود یا خاص و حقیقت او عجز بدن یا عضویست از فعل او بسبب کلال او بواسطه انصباب خلط و سببش فرط رطوبتست و اگرچه هزال بود که بر غیر وجه طبیعی سیلان کند یا بسبب فرط حرارت که خلط را سائل گرداند و یا معالجه شاق بر بدن مثل برداشتن بارگران و لعب چوگان و افراط ریاضت و استحمام و راه رفتن بسیار و غیر آن که از آن بستگی اعضا پدید آید چنانکه حرکت بدشواری تواند کرد خصوصاً در مرطوبین و فصل معاون رطوبات مثل زمستان و ربیع و خوردن چیزیکه مولد رطوبت باشد چون شیر و خربزه پس اگر بر جمیع مفاصل سیلان نماید آن عام بود و الا خاص و فرق میان این و وجع مفاصل بعدم ضربان و نخس درینجا و جواز بودن این از خلط صحیح بخلاف وجع مفاصل توان کرد و علامتش ثقل و کسل و تمدد ست پس اگر با آن تپ بود دموی باشد و الا بلغمی و نبض دران عظیم و شاهق سریع در حار رطبی در بارد باشد علاج اگر دموی باشد فصد کنند از باسلیق عام و عضو متمایل در خاص بعد ازان ماء الشعیر و آلو بخارا و صندل و زرشک و سفرجل و امثال آن بنوشند و مسهل و غیر آن بدستور وجع مفاصل دموی بعمل آرند و تبرید مزاج ببوییدن ریاحین بارده مثل مورد و بنفشه و تناول مثل عدس و باقلا و جغندر و کاهو و تدهین بمثل روغن بنفشه و روغن گل و روغن نیلوفر و استحمام بآب سرد کنند و اگر بلغمی باشد اولاً بشبت و ترب و عسل و آب گرم و بوره قی کنند پس استعمال مسهلات بلغم مثل حب ایارج و تناول قلیه بسزار با فاویه و پوشیدن جامه پشمی و استعمال روغنهای گرم مثل روغن قسط و بابونه و غیرها و باید که در هر دو نوع از آفتاب اجتناب نمایند و از مجربات انطاکی خواب کردن بر سبوس گندم و شونیز هر دو گرم کرده یا بستن آنها بر عضو ماؤف ست و نیز در اعیا حبوب تا یک مثقال هر روز با آب گرم تربد سفید غاریقون هلیله زرد هر واحد یکجزو مصطکی کتیرا هر واحد ربع جزو کوفته بیخته با آب بادیان سرشته حبها سازند بعده استعمال این روغن برگ مورد مازوی سبز محلب میعه یابسه هر واحد نیم جزو اشق حب الغار پوست خشخاش هر واحد ربع جزو در سرکه بجوشانند تا همچو مرهم گردد و بدان طلا کنند و گاهی دران روغن کنجد داخل کرده می پزند تا آنکه روغن بماند پس صاف کرده استعمال میکنند و تبر این ادویه بسیارست بهترین آن نوشیدن شیر گاو ست در ساعتی که بدوشند و مالش بهروزه بزیت گداخته و خوردن کرنب بجوز و سیر و کذا نیل هندی با نیسون و اگر ثوم را همچنان درست بدون آنکه چیزی ازان جدا کنند در دیگ سربسته بآب و روغن زیت چندان بجوشانند که مهرا شود و از جرم آن صورتی باقی نماند آنگاه صاف نموده بردارند مالیدن این روغن برای اعیا و مفاصل و زمانه مانع برخاستن و دیر آمدن کودکان برفتار از قواعد مصونه است و همه آنچه در علاج وجع مفاصل گذشت درینجا نیکوست و بقول سویدی تمریخ و نطول بابونه و تمریخ بنمک مخلوط بزیت و کذا روغن غار و کذا روغن ایرسا و کذا روغن یاسمین و کذا روغن [illegible] و کذا بیخ انجدان مخلوط بروغن بابونه و شراب کهنه خوشبو و نطول مطبوخ بیخ رجل الغراب و بجوز قنه هر واحد نافع اعیا ست و اگر بسبب راه رفتن مانده شوند خود را مشت مال نمایند و عضلهای پا را بروغن گل یا بابونه و یا بروغن شبت بمالند و بقول رازی آنچه بسبب ریاضت باشد ناخنها را بهر روغن که میسر شود چرب کنند و اگر تابستان باشد

در آب سرد و اگر زمستان باشد اندر آب گرم در آیند و یا از پای تا زانو بایستند بدون ریختن آب بر بدن و روغن خا بمالند و گاهی احیا از استفراغ حادث شود و در احیای استفراغی تقویت با غذیه و ادویهٔ مقویه باید کرد و احیای مادی منذر بمرض ست

سموم

یعنی زهرها بدانکه سموم یا مشروبه ست یا ملدوغه یا ملسوعه منهوشه و سموم مشروبه یا معدنیه یا نباتیه یا حیوانیه بود و این هر سه افساد بدن یا بحدت و لذع کند و یا با فراط محروج در حرارت و برودت و گویند که جمله سموم سه قسم ست یکی فاعل بکیفیت دوم فاعل بصورت نوعیه و جمله جوهر او سوم فاعل با این هر دو پس آنچه بکیفیت خود فعل کند تا ثیر او در بدن یا بطریق احتراق و تلهب باشد چون فرفیون یا با جماد و تخدیر چون افیون یا بتسدید مجاری نفس چون مرداسنگ یا بتقطیع چون زنگار یا بتعفین چون بیش و این بدترین انواع ست و آنچه بصورت نوعیه و جمله جوهر خود فعل کند چون سموم هلاهل ست و آنچه بکیفیت و صورت نوعیه هر دو فعل کند مثل سم مار و عقرب ست و سموم که بسرعت تمام قتل کند آنست که مضاد بدن انسان بصورت نوعیه و جمله جوهر خود باشد پس اگر انسان را بعد شرب سم مثل لذع و تقطیع و مغص و اکال حادث شود دریابند که سم از قبیل ادویهٔ حارهٔ حادهٔ حریفه ست مثل زرنیخ و شک و سیماب کشته و اگر التهاب شدید و درد در عروق و عرق و سرخی چشم و کرب و قلق و عطش پدید آید دلالت کند برانکه سم قاتل بحرارت اوست مثل فرفیون سم الفار[12] و اگر سبات و خدر و سردی دست و پا حادث شود دلالت کند برآنکه سم از قبیل مخدرانست مثل افیون و بنج و یبروج و اگر غیر از ذبول سقوط نفس و انحلال قوت و عرق سرد و غشی ظاهر نشود آن از سمومی باشد که مضاد بدن بجمله جوهر او بود و آن ردی ترین سموم ست و هرگاه مسموم را غشی و تقلب حدقه و سرخی چشم و اخراج زبان و سقوط نبض و عرق سرد ظاهر شود امید حیات او نیست و اگر مسموم را یرقان حادث شود دلالت بر مضرت او بجگر کند و اگر آنرا غشی حادث گردد بر اضرار او بقلب دلالت نماید و اگر آنرا اختلاط عقل و تشنج پیدا شود دلالت بر اضرار او بدماغ کند و گاهی از بوییدن دهن مسموم و نظر کردن برقی که او کند نیز سم ماکول شناخته میشود و گویند اول چیزیکه مسموم را عارض شود احساس حرکت مورچه در زبان و دهان و حکه مثل حرکت مورچه ست پس اگر سم قوی باشد مع ذلک یبس و حرقت و خشونت در دهان و صلابت در زبان و احتراق محسوس گردد بعد از ان غثیان و الم در فم معده و انعصار معده دریابد

تحرز از سموم

کسی را که خوف از سم باشد باید که از خوردن طعام و شراب از دست غیر خصوصاً چیزهائیکه طعم آنها غالب باشد چون نمکین و شیرین و تیز و ترش یا چیزیکه بوی آن غالب بود احتراز نماید و چیزیکه حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهن بگیرد یا ببوید و یا در بدن بمالد و واجبست که بر مکان خصوصیت در حالت گرسنگی و تشنگی شدید حاضر نشود و لیکن طعام و آب خورده برود و ایضاً لازم ست که عادت تناول ادویهٔ دافع مضرت سموم و مقوی قلب و اعضای رئیسه نماید و اشرف و اقوی آنها درین باب مثرودیطوس ست که منفعت او تجربه کرده شده و تریاق الطین و همچنین بگیرند برگ سداب خشک ده درم مغز جوز یک درم نمک جریش دو نیم درم و باریک بسایند که این ادر دفع مضرت سموم فعل عجیب ست و یا بگیرند جوز مقشر یک جزو نمک جریش و سداب خشک هر واحد سه س جزو انجیر سفید بقدریکه بدان دوا سرشته شود و ... دار در دفع مضرت جملهٔ سموم عجیب ست و ایضاً تخم شلجم کوفته یک نیم درم بمطبوخ سداب بنوشند و همچنین نمک و سداب و یا انجیر با فندق و جوز و یا فندق و انجیر خشک با نمک خوردن و پودینهٔ نهری و برگ سداب با شراب و بغیر شراب خوردن سود دارد و خاتیم بحیره در شراب نافع و گویند که اگر کسی هر روز یک نیر کوفته بخورد آنرا چیزی از سموم ضرر نکند و کذا جوز ... مثقال با شراب یا بشیر و کذا اکل انجیر بسیار قبل خوردن طعام ضرر طعام مسموم دفع کند و لازم ست بر محترز که جملهٔ تحرزات صرف از ان نباشد که کسی او را زهر خوراند بلکه از خوردن آن بنفسه نیز باشد چه گاهی امری غریب ازین اطعمه عارض شود که اجتناب نکند بهر آنکه اتفاق افتد که چیزی خبیث مثل عظایه و یا بلا و عقرب در ظرف پختن طعام یا در ظرفیکه در ان شراب باشد بیفتد از بهر آنکه بسیار جانوران بوی شراب و شیر را دوست دارند

و قصد بسوی آن کنند و باشد که در خم شراب بمیرد و باشد که از آن شراب بخورد و دران قی کند درین باب نیز احتیاط باید کرد و از اطعمه و اشربه‌ای بی سرپوش گذاشته باشد اجتناب نماید و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانهٔ لقلق و کلاغ و هوام بدون بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن نخسپید و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و باید که جسارت بر صید حیوان ذی سم نکند و آنرا بدست نگیرد و آشیانهٔ غراب و لقلق در خانه نگذارد و نگاه داشتن طیور و حیوانات که طعمه حشرات کنند چون طاؤس و کبوتر و مرغ خانگی و راسو و گربه و امثال آن در خانه نیکوست و نزد خود داشتن ادویهٔ تریاقیه از ضروریاتست و انطاکی گوید کسی را که خوف از سم باشد باید که سبقت نماید بهر چیزیکه حفظ او نماید مثل دوا المسک و تریاق و آنچه مرکب از گل مختوم و حب الغار و خطیانا باشد و کذا انجیر و جوز و نمک و سداب مساوی و شونیز و شلجم بری چون هر دو با سه چند انجیر سفید بسایند و این همه حافظ ارواح و قوتهاست چون خائف سم آنرا استعمال کند و کذا پودینه مطبوخ بشراب **ذکر ادویهٔ نافع جمیع سموم** بدانکه ادویهٔ تریاقیه که در جمیع اقسام زهرها بالخاصیت نافع است از انجمله فادزهر معدنی یعنی زهر مهرهٔ خطائی ست و قدر شربت آن از سه نخود تا دو دانگ ست و فادزهر حیوانی و مقدار شربت این از یک قیراط تا دوازده قیراط ست باید که هر کدام از ینها بر روی سنگ بگلاب یا عرق کیوڑه یا عرق بید مشک ساییده بدهند و نارجیل دریائی یک قیراط دهند و تا قی کند مکرر باید داد و اگر قی نکند علامت خلاص از سم بود و جدوار یعنی نربسی قدر شربت آن تا چهار دانگ بود و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و مثرودیطوس مدهند و علامت جودت تریاق آنست که نیم درم خروس را بخورانند و مار یا دیگری از هوام قتال بران مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیک و باقوت است و درین زمان بهم رسیدن اجزای تریاق فاروق و مثرودیطوس متعذر ست مگر مردم که از اطراف می آرند آنهم فائده میکند قدر شربت تریاق فاروق در گزیدن مار و سگ دیوانه یک مثقال ست و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سرکه و قدر شربت مثرودیطوس قدری زیاده از تریاق فاروق ست **صفت تریاق گل مختوم** بگیرند گل مختوم و حب الغار و ابرسا مساوی دکوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل سه وزن ادویه بسرشند قدر شربت یکدرم و خاصیت اینست که چون سموم بخورد قی آورد و اگر قی نیارد دلیل آن باشد که سم نخورده است و سویدی و غیره میگویند که شرب مغز پسته کوفته تنها و با شراب و کذا شرب طبیخ کرفس مع بیخ او و کذا برگ آزاد درخت و کذا گل مختوم نیم درم تنها و بشراب و کذا زیت گرم و کذا زمردنه شعیره و کذا طبیخ جمله اجزای خبازی و قدر شربت از تخم آن تا پنج درم و از آب آن تا پنجاه درم ست و کذا جاوشیر یکدرم بعسل و کذا اسنا و کذا افسنتین رومی از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ او از پنج درم تا ده درم و کذا حسک بشراب و کذا لبن بلبسان و کذا زراوند مدحرج و فلفل و کذا پوست بیخ کبر تا سه درم بشراب و کذا احشای راسو خشک کرده دو مثقال و کذا تخم ترنج دو مثقال و کذا بادآورد و کذا زیره بشراب و کذا ایرسا بسرکه و کذا عنصل بریان و کذا اترشی نارنج و کذا گل ارمنی یک مثقال و کذا شربت حماض و کذا زرنباد که نزد حکما بدل جدوار ست و کذا سکبینج و کذا اقرحا بشراب و کذا اسارون و کذا دماغ ماکیان بریان و کذا شوربای بط فربه و کذا فلفل سیاه یا سفید یکمثقال و کذا اشنه بشراب پخته و کذا افتیمون بشراب و کذا بیخ نارنج خشک کرده سوده و کذا اسلیخه و کذا عسل تا پانزده مثقال و کذا ریوند و کذا لحیة التیس و کذا برگ و شاخ نرم فرنجمشک و تخم او کوفته مع زعفران بشراب پخته و کذا قهوه و شرب و ضماد زراوند طویل دو درم هر واحد نافع جمیع سموم قتاله است و بقول قرشی علاج مشترک جمیع سموم مفرحات یاقوتیه و تریاق اربعه و غیره است و از ادویهٔ جیده اینست که بگیرند تخم انجدان و بیخ آن هر یک یکدرم شیح ارمنی دو درم [illegible] بعسل سرشته [illegible] مسیب بخورانند و گوشت خشک کرده ابن عرس بری و دفع سموم از قویترین ادویه است و شیخ میفرماید که ادویه مشترکه برای دفع مضرت سموم آنست که با زهر برابری کند [illegible] مثل تریاق و مثرودیطوس و فادزهرها که مجرب باشد و گل مختوم و تریاق آن و تریاق اربعه [illegible] ازان بغایت سودمند بود و بیخ بخور مریم چون بشراب بخورند و ایضا پودینه و تخم شلجم ایضا [illegible] و آب مطبوخ او و ایضا دارچینی و مغز سر خرگوش با سرکه دو اوقیه و پاجند بید ستر یک مثقال [illegible] حسک کوفته افشرده بنوشانند و تخم گندر خصوصا اقلیطی و حلتیت و طبیخ [illegible]

دوای مرکب بگیرند تخم درخت سکبینج بری وجنطیانا سه درم و بیخ بید ستر و برگ نی هر واحد یکجزو شحم حنظل سه حبه همه بقدر بندقه بزرگ ازان بخورانند و دوای تخم انجدان و گوشت ابن عرس در قول قرشی گذشت و ابن الیاس گوید که آب برگ سیب سا و قیه بدهند که آنرا درین باب خاصیت عجیب ست و بگیرند آب برگ سیب سه او قیه و گل ارمنی یک مثقال و شیح ارمنی یکدرم و آب سیب بخورند که درین باب بغایت نافع ست و تخم شلجم و پرسیاوشان و خبازی و جاوشیر و مغز خرگوش مساوی کوفته بیخته بشراب ریحانی یا با بست درم سرکه بخورند تعلیم سموم مشروبه و ملدوغه که مشهور نباشد یا انچه مریض اظهار آن ننماید علاج آن از علاج کلی آن کنند و هرگاه قسمی ازان معلوم شود بعلاج خاص آن پردازند و درینجا اولاً علاج کلی سموم مشروبه مرقوم میشود و بعد آن علاج خاص هریک از سموم مشروبه معدنیه و نباتیه و حیوانیه و سپس علاج کلی سموم ملدوغه و بعد آن علاج خاص هریک از سموم ملدوغه و منهوشه و ملسوعه مسطور گردد

علاج کلی سموم مشروبه

اگر سم از جمله سموم مشروبه باشد در حالتیکه اندک تغیر محسوس شود میباید که بزودی از آب نیمگرم و روغن کنجد مکرر قی کنند بعد ازان شیر گاو و روغن گاو خورند و اگر از شیر و روغن قی کنند نیز مناسب ست و منع از خواب تا یکروز لازم بود و پس اگر سم گرم باشد و این از گرمی معده و امعاء و تشنگی و خشکی دهن معلوم میشود درینصورت لعاب اسپغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و هندوانه و مانند آن هرکدام که باشد بربرف سرد کرده بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حوالی دل و جگر اضمدهٔ بارده ضماد کنند و پارچه بگلاب و صندل تر کرده بر سینه گذارند و اگر سم بارد باشد و این از بی حسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم میشود درینصورت نیز بعد دریافت این عوارض مکرر قی کنانیده شراب کهنه که از یکسال تا دو سال بران گذشته باشد بحسب مزاج مریض و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق فاروق و دوا المسک حار و مفرح حار و پیاز و سیر و جدوار و جنطیانا تا یکمثقال و حلتیت یعنی انگوزه تا نیم مثقال و مانند آن باید داد و اثر سم بهر عضو یکه زیاده باشد اصلاح آن عضو بیشتر منظور دارند مثلاً اگر اثر ضرر بجگر محسوس شود ادویهٔ مدره بکار برند و اگر بمعده شد مسهل نرم بعمل آرند و علی هذا القیاس و شوربای مرغ خورند در روغن یاسمین و روغن نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر طلا کنند

صفت تریاق اربعه مرکب جنطیانا حب الغار زراوند طویل همه مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل سه وزن ادویه بسرشند قدر شربت یکمثقال با آب گرم **شیخ الرئیس** قانون علاج کسی که زهر خورده باشد چنین نوشته واجبست که مدافعت نکنند بلکه هرگاه معلوم شود که زهر داده اند بیش ازانکه قوت او در بدن پراگنده شود مبادرت بنوشیدن آب نیمگرم و روغن کنجد و زیت نمایند و قی کنند و دران مبالغه نمایند چندانکه توانند و بهتر آنست که درین روغن طبیخ شبت و اندک بوره آمیزند و گاهی بزیت حضض و پیه مرغابی مخلوط کرده میشود و بهتر آنست که انچه برای قی ازین ادویه و از غیر او نوشیده شود آن آب و روغن بسیار بود و اگر اغذیه خورند هم بسیار باشد بهر آنکه اگر قی نشود قوت سم را بشکند و بران غلبه نماید و چون قی حتی الامکان کرده باشند شیر بسیار بنوشند که این تیزی سم را بشکند و اگر از سم تیزی شود نیک باشد و ایضاً اگر طبیخ تخم انجره با روغن گاو بخورند زهر را بقی یا اسهال دفع کند بعده شیر بسیار بنوشند و مسکه از شیر بهتر بود و ایضاً طبیخ بزرکتان و کذا شراب شیرین با پیه بط گداخته سود دارد و همچنین آب خاکستر چوب انگور و واجبست که بعد قی حقنه کنند خصوصاً چون معلوم کنند که مضرت زهر با معا و اسافل فرود آمده و اگر اضطراب زیاده ازین باشد هم تدبیر قی و هم تدبیر اسهال باید کرد و در میان آن از امر نوشیدن شیر غافل نباشند و اگر حاجت بخوردن مثل تریاق گل مختوم افتد بکار برند بهر آنکه او بهتر مدد بر دفع سم کند و خصوصاً چون آنرا در ابتدای امر بخورند که آن سم را بقی دفع کند و ایضاً حب بلسان زوفای خشک تخم شلجم بری فلفل سفید و سیاه دار فلفل وج انیسون فطراسالیون اسارون زیرهٔ سیاه بزرالبنج هر واحد چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر هر واحد پنج درم سلیخه هر ده درم حماما زعفران هر واحد شش درم بعسل بسرشند و با شراب بقدر باقلای رومی بخورند و خوردن گل مختوم بشراب آب

ہمین فعل کنند و قومی گفته که چون سرگین خروس بخورانند در حال زہر البقی آرد و ایضاً آنچه بخورانند عصارهٔ فراسیون و برگ نی و قنار دین و تخم کنذ
و چند بیدستر و انجیر خشک و بندق و بیدایب ست و آنچه درین باب ستوده است اینست که بارزد چهار درم و مرکی یکدرم بشراب شیرین بخورند
و چون بعد قی التهاب شدید عارض شود آب یخ و روغن گل بنوشند و بدان قی کنند و لازم ست که خواب نکنند البته و نگذارند که تخیر کنند بلکه
واجبست که بیدار کنند و قریب او آواز بزرگ دهند و ہرگاه صورت ظاہر شود و سم معلوم گردد ہر سم را بدانچه در باب او مذکور ست علاج کنند
و این ظاہر شدن بر دو وجه بود یکی آنکه معلوم شود که آن زہر از کدام جنس ست دوم آنکه معلوم شود که آن از کدام نوع ست مثال اول اینست
که دریافت نمایند که آن سم از مقطعات حاده است پس علاجش بمثل شیر و مسکه و فالودهٔ سیال مرتب بروغن بادام یا بروغن گاو و ہرچه
تیزی آن بشکند باید کرد و یا بدانند که آن زہر از جمله سموم ملتهبه ست تبرید او بکافور و گلاب و آب کشنیز و مانند آن همه بر یخ سرد کرده باید کرد
و اعضای رئیسه او را بمثل طحلب وغیره ضماد کنند و ہر وقت آنرا سرد کنند و آنچه مثل این را بسیار نفع کند دوغ گاو سرد کرده است و اگر حاجت
فصد افتد باید کرد و یا معلوم کنند که آن زہر از مخدرات ست پس تریاق کبیر و دواء الحلتیت در شراب صرف استعمال کنند و همچنین سیر سوده
بشراب آمیخته و یا دریابند که آن سم مضاد جوہر آدمی ست علاج آن بمثرودیطوس و تریاق و دواء المسک و فادزہر کنند و ماء اللحم و شراب
استعمال کنند و مریض و مسکن او را خوشبو نمایند و جامهٔ خوشبو بپوشانند و عطسه آورند و فم معدهٔ او بمالند و در دهان او باد بدمند و موی او
بکنند و ہرگاه نوع سم دریافت گردد علاج خاص آن کنند بدانچه مذکور گردد و بالجمله ادویه که بسبب سموم بنوشانند یا بدان اراده شکستن تیزی
زہر و تغیر جوہر او میکنند مثل شیر و فادزہر و یا بدان اراده اخراج جوہر سم میکنند مثل گل مختوم و یا بدان ارادهٔ مقابله کیفیت او میکنند
مثل خوردن سیر در شراب برای عقرب گزیده ابن الیاس و صاحب کامل وغیرہما گفته اند کسیکه زہر خورده باشد میباید که دران تساہل
نکنند و صبر نمایند تا آنکه معلوم شود که آن از کدام قسم سموم خورده است بلکه واجب ست که ہمگی مبادرت بنوشیدن آب نیمگرم بسیار و روغن کنجد
کنند و در دهن او انگشت یا پر مرغ مبلول بروغن کنجد داخل کنند و بدان قی نمایند و معده را پاک سازند قبل از آنکه قوت زہر در معده و بدن
قرار گیرد و مبالغه تمام در تنقیه معده کنند و اگر قی بران دشوار گردد آبیکه دران شبت و بورق یا نمک و جوز القی جوشانیده باشند نوشیده
قی آرند بعد از ان شیر بسیار و روغن گاو بنوشند و نوشیدن شیر با مسکه بهتر از نوشیدن شیر با روغن ست پس اگر در معده و امعا
سوزش و التهاب و تشنگی و کرب و خشکی دهن دریابند یقین کنند که دوای سمی حادست میباید که روغن گل و روغن بنفشه بگلاب و لعاب
اسبغول و لعاب بهدانه و تخم کتان و شیرهٔ تخم خیار با شیر و روغن بادام بنوشانند و غذا شوربای ماکیان فربه یا حریرهٔ معمول از نشاسته
بروغن بادام و روغن بنفشه و شکر بدهند و انار میخوش یا شیرین یا سیب و بہی بمکند و کاهو و خیار و بادرنگ و شفتالو و آلو و هندوانه و بقلهٔ
مبارک و کاسنی بخورند و بر جگر بصندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و بر سینه و شکم پارچه کتان مبلول بگلاب و صندل بدارند و تریاق گل مختوم
یکمثقال در اول امر بدهند و نسخهٔ آن مسطور شد لیکن درینجا وزن حب الانار و گل مختوم ہر واحد سه درم و ایرسا دو درم ست و نوشته
که بزیت بسرشند و اگر حرقت و لهیب شدید باشد بدین تدبیر ساکن نشود این حقنهٔ لینه مسکن لذع بعمل آرند بنفشهٔ خشک و نیلوفر ہر واحد
سه درم عناب سپستان ہر واحد سی عدد سبوس گندم یک کف جو کوفته دو کف همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده
روغن بنفشه و روغن نیلوفر ہر واحد بست درم بران انداخته نیمگرم حقنه کنند و ہرگاه معلوم شود که سم از ملهبات ست آب یخ و پست برف
سرد کرده و روغن گل و قرص کافور و دوغ گاو و آب فواکه بارده مثل آب انارین و آب خیار و تربز و مانند آن بنوشانند و بر اعضای رئیسه ضماد
طحلب و صندلین سازند و اگر جمود و سبات و گرانی در دست و پا و زبان حادث شود بدانند که آن از مخدرات ست پس شراب کهنه صرف
و یا آب سداب با پودینهٔ کوهی و قسط و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا مساوی بیاشامند و اگر تریاق و مثرودیطوس حاضر نباشد این دوا الحلتیت و امثال

صفت آن مرصافی قسط برگ سداب پودینه فلفل عاقرقرحا قردمانا هر واحد ده درم حلتیت برابر همه باریک سائیده بعسل کف گرفته
بسرشند شربتی ازان یکمثقال و یا نیم مثقال و یا این دوا دهند بگیرند مرصافی یکدرم قنه دو درم مر راسوده با قدری شراب ترکرده بخورند و یا
برگ سداب و جوز و انجیر و نمک بخورانند و تکمید معده و امعا با آبیکه دران سداب و پودینه و شمام پخته باشند باید کرد و بدن او بمالند تا سرخ شود
و بخود آب معمول بماکیان فربه و شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل و زیره در روغن زیت غذا سازند و اگر حاجت بود این حقنه حاده بعمل آرند
بگیرند سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق و قنطرون و جاوشیر و سکبینج هر واحد سه درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک آید صاف کرده
بران روغن زیت و روغن زنبق هر واحد ده درم انداخته حقنه کنند و اگر ذبول و سقوط نفس و غشی و انحلال قوت یافته شود کار بزرگ باشد
و کمتر ازان نجات یابد زیرا که این از سموم مضاد بدن انسان بجمله جوهر خود باشد علاجش اینست که بعد قی بمبالغه و تنقیه تام معده تریاق کبیر
و قرص افاعی و دواء المسک حلو و مر دهند و تقویت مزاج بماء اللحم مع شراب کنند و اگر چیزی ازین یافته نشود بگیرند گل مختوم و شبج ارمنی
و غاریقون و بیخ سوسن و پودینه کوهی و جندبیدستر و تخم انجره و ناردین و عصاره فراسیون ازین ادویه مفرد و مرکب بقدر یکمثقال کوفته
بیخته بشراب ریحانی بخورانند و فندق و انجیر و سداب دهند و یا آب خلاف خشک افشرده بنوشانند و یا انجدان یکدرم شبج ارمنی دو درم کوفته
بعسل سرشته با آب سیب و شراب کهنه بدهند و صندل و گلاب و کافور که دران اندک مشک حل کرده باشند ببویانند و بعود و عنبر بخور
سازند و سینه و فم معده او را بمالند تا گرم شود و غذا نقیه معمول از گوشت ماکیان بزیت غسیل که بران شراب ریحانی و گلاب چکانیده باشند
باید داد پس اگر صلاح نیابد و غشی و سقوط نبض طول کند و چشم غائر شود و عرق سرد آید جمع بحیات او نباید داشت و بدانند که بعض سموم نکایت
در عضوی از اعضا میکنند پس میباید که تفقد آن نمایند تا آن عضو از اذیت او محفوظ ماند مثل آنکه اگر اضطراب در اسفل شکم حادث شود
شیاف نرم بردارند یا حقنه لینه بعمل آرند یا اسهال بدوای ملین کنند و اگر بمعده حادث شود بآب نیمگرم و مانند آن قی کنند و چون یرقان
حادث گردد انچه مخصوص بجگر باشد از ادویه و اشربه بخورانند و هرگاه خفقان و غشی پدید آید قصد تقویت قلب نمایند و اگر تشنج ظاهر شود
بعلاج دماغ متوجه شوند و اگر در جائی از بدن لهیب و سرخی حادث گردد بطحلب و صندل و مانند آن آنرا سرد نمایند تا آنکه خدر شود بشرطیکه
آنموضع از اعضای رئیسه دور تر باشد و آنچه که از تناول ادویه گرم گرمی زیاده پدید آید مسکه و روغن باید داد و قی باید فرمود و اگر از شرب زهر
سردی در عضوی ظاهر شود آنرا گرم سازند و اگر غشی افتد بعلاج غشی مشغول شوند و تقویت اعضای رئیسه نمایند انطاکی گوید سم
که لذع و حرقت پیدا کند حاد باشد در علاج او تکثیر از دهنیات و شیرین و لزج نمایند و اگر حرارت و ظلمت و سدر و حکه و طیش و اختلاط آرد
حار باشد دران مثل العنبه و گل ارمنی و کافور زیاده نمایند و اگر سبات و ثقل حادث کند بارد باشد دران دوای حار مثل دواء الحلتیت
که دران حلتیت بقدر ربع همه ادویه باشد و مثل شراب و سیر مؤثر ست بالجمله در علاج هر سم واجب ست که اولا ابتدا بقی کنند بمطبوخ
شبت و ترب و بورق و روغن کنجد و روغن گاو و شیر و عسل مجموع یا انچه میسر آید تا آنکه تنقیه حاصل شود بعد ازان بمنعشات قلبیه و غیره
و آبهای فواکه و اگر چه از برگ آنها باشد و ربوب و روغنها دهند و زراوند مع تخم ترنج مجربست بعده اگر قوت متحمل باشد فصد کنند در حار و الا
بر تلیین اقتصار کنند و اگر قی دشوار باشد انچه آنرا خارج کند مثل قثاء الحمار دهند بهر آنکه قی نافعترین علاج ست درینجا بعده اگر سموم در شیر
یا روغن داده باشد آنرا این دوا مخصوص داشته اند کندر زنجبیل زهره آهوی نر هر واحد دو درم زهره خروس یکنیم درم شراب کهنه
شیر دختران هر واحد دو اوقیه باهم آمیخته سه درم بخورند و اگر در شیرین آمیخته باشد بزید قی و فادزهر و تریاق الطین بکثرت باید و اگر
با ترشی داده باشد در حفظ عصب جهد نمایند و شارب سم در ترشی اگر عش از نسل و باه معطل میشود واجب ست اگر سموم از خارج بطریق غسول
بعمل آمده باشد مزید عنایت باطلیه بدانچه بهر آن مقرر ست مثل آب برگ آلو و آب کاهو و لیمون و آرد جو و باقلا و صندل و گلاب و آب مورد

وآب سداب و خون خروس و سفیدی بیضه و کافور نوشانیدن ست و عصفر و خطمی مجموع یا آنچه از آنها میسر آید و در سم که بطریق استنجا مستعمل بود حمول بگل طین و بادنگ و سداب
مع نصف یکی ازین هر دو دوا و مع سدس آن کنند و روغن بنفشه و روغن گل زیاده کنند و کذا خون جدی وقت ذبح کردن و برای سم مشموم استنشاق بروغن گل و بنفشه و میسا
و حضض کنند و حکم سم ملبوس قریب از مغسولات است و زیاده کنند غسل بشیر و روغن گل پس آب پس سفیدهٔ بیضه و آنچه از اطلیه و عصارات برگ اشجار گذشت و روغن
سوسن و سم که بر روغن مالیده باشند مالش صبر و حضض و زهره و صندل و کبابه مع ربع یکی از آنها افزایند و اگر بطریق کحل مستعمل باشد اکتحال بهره کنند مع چهارم حصه
یکی از آنها کافور و هشتم حصه مشک کنند و کذا میعه سائله یا بلبلاب یا آب برگ زیتون سویدی مینویسد که شرب طبیخ کرفس و کذا بیخ انجدان و کذا جنطیانا یک مثقال و کذا
دارچینی از دو درم تا پنج درم و کذا انیسون تا نیم مثقال و کذا ابوال انسان و کذا خون گوزن و کذا افسنتین و کذا تخم سداب بشراب و کذا پوست ترنج زرد باریک
و کذا مروارید سوده سه درم با شیر مادهٔ گاو تازه و یا بروغن گاو هر واحد نافع سموم مشروبه ست اطبای هند گویند که شیرهٔ کسوندی که با برگ و بیخ و شاخ او سائیده
گرفته باشند بقدر یک کاسه دادن بجهت اکثر سموم مشروبه سودمند است و همچنین منسل را سائیده نوشانیدن و ایضاً بیخ کسوندی و بیخ موتهه برابر با آب سائیده
زهر خورده را بنوشانند و کذا مرچ سیاه یک تا سه سوده بروغن مادهٔ گاو یک توله آمیخته بخورانند و اگر گل نیل یک ماشه نیلهٔ تهوته دو سرخ باهم سائیده بآب گرم بنوشانند زهر را
بقی بیندازد و اگر مغز پنبه دانه کوفته بشیر گاو جوش داده بنوشانند نافع اکثر انواع سم مشروبه ست و خوردن کسیرو مفید سم حار است و همچنین [illegible] اگر ازدها
یک توله و اگر خشک باشد نیم توله بآب سائیده بروغن گاو خوردن برای جمیع انواع سم گرم نافع ست و اگر کتای خرد سائیده بخورند دافع زهر است

معالجات سموم معدنیه

انطاکی گوید که سمیات معدنیه در ضرر و نکایت شدیدتر اند از نباتیه و حیوانیه ما کول اسم الفار که آنرا بفارسی مرگ موش گویند از خوردن آن اکثر قی و اسهال بسیار و فتنه
و قولنج و خناق و خشکی دهان و گرانی و سیاهی زبان و سوزش سینه و خفقان پدید آید و چشمها سرخ و بدن گرم شود و بقی الدم و اسهال کبدی هلاک سازد و اگر کسی نجات یابد
دست و پا خدر گردد و آماس بدن و بثور یا جذام یا سل پیدا کند علاج اول قی کنانند بشیر گاو و یک آثار روغن زرد نیم پاو و یا بورق سه ماشه در [illegible]
یک توله بلیسانند و بالایش سکنجبین [illegible] و گلاب یا آب خبازی بکرات و مرات بنوشانند تا قی بفراغت آید بعد از آن سقمونیا یا شوی ربع درم بماء العسل بخورانند
بدهند و تا چهار یا پنج [illegible] کردن نه هند که دران خوف هلاکت ست و ادویه مزلقه بارده بسیار دهند و مسکه و نبات بسیار لیسانند و در منع خشکی بشیر و روغن
و مسکه مبالغه نمایند و جمیع طیبات آنرا نفع دهد و اگر سحج عارض شود سفوف طین و روغن گل و شیر گاو داغ کرده خورانند و اگر غشی و خفقان و دیگر امراض پدید آید
بحالتها آنها پردازند و غذا شیر و برنج یا فیرنی یا شوربای برغاله با نان دهند و نزدیک اهل هند کات هندی بقدر دو سه توله در آب حل کرده نوشانیدن رافع زهر
سم الفار است [illegible] و همچنین بعد قی سفوف پوست درخت گولر خورانیدن و آب بیخ کیله و کافور نوشانیدن نافع بود و گویند
که اگر مغز تخم کنار دو ماشه [illegible] بریان ساخته با آب بخورانند سم الفار خورده را مفید است و هر چه در علاج سیماب مقتول و مصعد می آید بکار برند

سیماب مصعد و مقتول و شنگرف

خوردن اینها در شکم و مغص شدید و اسهال خون و گرانی زبان و ثقل معده و حبس بول و ورم بدن آرد و گاهی احتراق خون و امراض آن حادث شود علاج بطبیخ شبت
و شراب عسل و بورق قی کنند و یا ابدرق هفت ماشه در عسل سه توله بدهند و قی فرمایند بکرات و مرات و بالایش شراب کهنه نوشانیده باز قی کنانند و ماء العسل و بوره
هر دو آمیخته حقنه سه چهار مرتبه کنند تا تنقیه خوب حاصل آید پس شیر گاو و شکم سیر دهند و لعابات بارده نوشانند و شوربا های چرب دهند و آنچه در علاج مرداسنگ گفته آید
نفع دهد و صاحب کامل و حاوی مینویسند که بعسل و شبت و تخم ترب و بورق قی کنند و اگر ازین خارج نشود حقنه با آب چقندر و روغن کنجد و مری و خطمی کنند و هرگاه معده
و امعا پاک گردد و سحج عارض شود سفوف الطین بروغن گل و شیر سنگ تاب یا آهن تاب دهند و گیلانی گوید که از علاج جید این است که بعد قی و حقنه [illegible] درم
مر بشراب حل کرده یا ماء العسل چند کرت بدهند و تقویت دل بادویه و اغذیه مناسبه کنند بعده حریره های چرب و تخوم لینه استعمال کنند و از عادت اهل هند است
چون انسانی از خوردن سیماب مصعد ضرر یابد او را بخوردن پیته و مربای آن میکنند و در تناول او افراط مینمایند و بدان صحت می یابند و مداومت بخوردن او [illegible]

[illegible] آید تا صحت ظاهر شود و بعضی اطبای هند می‌نویسند که برای دفع مضرت سیماب و شنگرف جدا نسه و یا کشنیز خشک در آب شیره برآورده چند روز بنوشند
و یا روغن بید انجیر پنج ماشه در شیر گاو یا کنیم یا حل کرده هفت روز بنوشند و ایضاً برای دفع ضرر کشتجات مثل سیماب و شنگرف و مس و فولاد و برگ نورسته جامن بقدر دو
توله هر روز بطور بنگ سائیده نوشیده باشند که با استعمال این بسیار کسان صحت یافته‌اند و از معمولات است و دو نسخه معمولی در اخراج کشتجات باد در ابواب ادویه جلاجم
مسطور شد و ایضاً شخصیکه کشته سیماب خام خورده باشد باید که تا بست و یک روز برگ لیموی کاغذی مثل بنگ سائیده بنوشند تمام سیماب از بدن دفع شود و ایضاً
اگر بدن ترقیده باشد و جا بجا سوراخ شده برگ سنجوه بطور بنگ سائیده صاف کرده روز مره یک پیاله بنوشند و نان نخود با گندم کم نمک با روغن بسیار بخورد در چهل روز
صحت شود و حکیم شریف خان در تالیف شریفی می‌نویسند که برای کسیکه سیماب نیم خام خورده باشد و اورا آبله و بثور و حالت جذامی پیدا شده باشد یک عدد درخت نیل مسلم
از بیخ برآورده قطعه قطعه کرده در ظرف کلان در آب بسیار خوب بجوشانند بعده صاف نموده یک پیاله از آن آب ناشتا بخورد بعد از نیم گهری باز یک پیاله بخورد همین قسم تا تمام
خورده باشد و غذا در آن روز هیچ نخورد همه سیماب از راه بول برآید و یک روز کفایت کند و اگر حاجت افتد روز دوم هم استعمال نماید و بول را در ظرف برنجی یا سفالی [illegible]
بکند تا سیماب بنظر در آید بعضی اعزه این ترکیب استعمال نموده‌اند و منافع آن مشاهده کرده‌اند

مرداسنگ و رصاص و سفیداب و جبسین

از خوردن مرداسنگ و برادۀ رصاص ورم بدن و غدد سخت و نفخ پدید آید و نفس تنگی کند و گاه مختنق گردد و گاهی با آن اعراض ایلاوس ظاهر شود و رنگ بدن مثل رنگ
اسرب شود و قولنج و حبس بول و خشکی دهان و ثقل زبان و معده و امعا ظهور نماید و گاه باشد که اسهال با فراط آید که منجر به سحج امعا گردد و در خوردن سفیداب سفیدی
زبان و استرخای اعضا و سرفه و فواق شدید و خشونت و خشکی حلق و زبان و درد فم معده و تمدد و اختلاط عقل آرد و گاهی بول سیاه یا دموی گردد و از خوردن
جبسین قولنج و اختناق و خشکی دهان عارض شود **علاج** مفتحات مثل تخم شبت و ترب و پوست سیاه اصل السوس یک ماشه انجیر زرد ده عدد در یک نیم آثار آب نیم شود
بجوشانند که بنیمه آید جوز القی دو ماشه بورق سه ماشه سوده سرد کرده و ساخته عسل سه توله اضافه نموده بدهند که قی بسیار افتد و بعد اسهال مغز فلوس در آب کاسنی مالیده
صاف کرده روغن بادام یا گاو آمیخته بدهند و یا جوارش سفرجلی مسهل یا شربت دینار دهند و یا حقنه حاد بعمل آرند بعده بعد تعدیل مزاج بخبیل مربی خورانند و بحمام
برند که عرق آید و ادویه معرقه دهند و غذا نخوداب نیم تنها و یا شوربای مرغ با نان بدهند و بقول ابن الیاس قی بچیزی کنند که در آن تفتیح باشد مثل تخم کرفس و شبت
و انجیر و بورق و ماء العسل و اسهال بجوارش شهریاران نمایند و جوارش فلافلی خورانند و خردل و یا شراب با آب مطبوخ کرفس و انیسون بنوشانند و واجبست که ملاو
باسفیدباج مرتب از لحوم خرفان سازند و راست صحت اسهال شکم و ادرار بول ست و بالجمله محتاج بمفتحات مدره معرقه مسهله بود و در خوردن سفیداب قی بماء العسل و شبت
و نمک کنند و یک دانگ سقمونیا بماء العسل خورند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان هر واحد سه درم و در آب جوشانیده بقدر سه اوقیه از آن بنوشند تا ادرار بول کند
و یا حقنهٔ قوی بکار برند و نگذارند که خواب کنند و آنچه این را نفع کند آنست که کنجد بخورند و بخایند و بر آن شراب بنوشند و در خوردن جبسین ماء العسل و لعابات لزجه و حریرهای
لینه بنوشانند تا خشونت حلق زائل شود و احتیاج باسهال بود و بگیرند سقمونیای مشوی نیم دانگ در جلاب شکر سفید ده درم بدهند و معاودت اسهال بمرات
نمایند و اگر سحج حادث شود علاج آن نمایند و شیخ می‌نویسد واجبست که مر سه درم در شراب حل کرده بنوشانند و یا سنبل رومی بسرگین کبوتر صحرائی بشراب بدهند
که این علاج بلیغ النفع ست و یا افسنتین و زوفا و یا تخم کرفس و یا فلفل خاصه هر واحد بشراب خیسانند و یا یکدرم مر با نیم درم فلفل بدهند تا عرق آید و یا شش قیراط
سقمونیا در ماء العسل دهند و در سفیداب گاهی درد و انگیکه بدان قی کنند روغن اقحوان و روغن سوسن و روغن نرگس داخل سیکنند و در ادویه او صمغ آلوحی افتند و در جبسین
خاکستر اطراف انگور بجا شامفید گفته‌اند و کرمانی و غیره نوشته‌اند که در مرداسنگ بعد قی سه درم مر و دو درم سنبل بعسل یا شراب بچهار نوبت دادن مفید ست
و تخم کرفس و افسنتین هر مساوی بقدر دو مثقال با آب کرفس یا بشراب یک اوقیه ادرار بول نماید و در سفیداب بشربت افسنتین ادرار بول نماید و خوردن مسکه و شراب
نفع دارد و عصارهٔ افسنتین یکمثقال بماء العسل چند بار دهند تا بول بیارد و در جبسین اشیای لعابیه و عصارهٔ خطمی رطب و ملوکیه دهند بعده ربع درم سقمونیا در
جلاب بدهند و اگر اعراض ساکن نشود اعادهٔ اسهال کنند و صاحب کامل گوید که علاج شرب سفیداب رصاص قی بماء العسل و شبت و اندکی نمک گرم ست

و نیم مثقال شبرم با یکدرم حب النیل بخورانند و نیز یکدرم از تخم کرفس و انیسون و بادیان و از تخم قثا و تخم خیارین می جوشانیده با شیر پا شیا شامند تا ادرار بول نماید و مسیحی گوید که شرب طبیخ انجیر با ماء العسل کسی را که سفیداب خورده باشد نفع کند و کذا آلوی بخارا و اصل السوس کوفته جوشانیده بدان قی کردن و کذا صمغ الو بشراب خورده قی کردن و شرب خاکستر چوب انجیر یا انگور برای شارب جبسین نافعست و شرح هندی مینویسید که در سفیداب غیر مذکور علاج این مسلم صبح و شام خیلی مفید یافتم

زرنیخ و نوره و زنجار و صابون

خوردن هرتال و آهک و صابون سحج و قروح امعا و حرقت معده و درد شدید شکم و خشکی دهان و اسهال دموی و عسر البول و سرفه و سردی دست و پا و غشی آرد و از خوردن زنگار مغص شدید و سوزش حلق و شکم و جراحت معده و قی حادث گردد علاج بزرکتان و حرجیر و خبازی و شهد قی کنند بعده آب برنج و آش جو و شیر و مسکه و روغن و لعابات خورند و شوربای چرب تناول نمایند و کسیکه در حلق او غبار آهک بسیار رود العبه و الیان آنرا کفایت کند و بقول شیخ ابتدا کنند بدانچه تناول او در کسر حدت آنها واجب بود مثل فالودجات مرتب بشیر چرب و ماء الشعیر بروغن بادام و مانند آن بعد از آن آب گرم بجلاب یا بروغن نوشیده قی کنند و عصارهٔ ملوکیه بعسل دهند و همواره شیر و لعابات و لزوجات و دسومات و شوربای شحمی و خصوصاً بخبازی بیاشامند و اگر سرفه حادث شود بسلینات مغریه معالجه نمایند و علاج نوره نیز قی و حقنه و تدسیم و تلیین ست و علاج جبس قریب از علاج زرنیخ بود و گفته اند که بول خر ذبیره آمیخته بقدر دو دانگ در آب گرم بنوشانند و صاحب کامل گوید که صاحب او روغن کنجد و آب گرم و یا روغن زرد و نمک نوشیده قی کنند بعده شوربای کیان فربه و روغن بادام با لعاب اسپغول و روغن تخم کدو بنوشند و ایضاً حقنه بماء الشعیر و روغن بنفشه که دران عناب و سپستان پخته باشند مع لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان سفید و بیضهٔ مرغ بعمل آرند

زاج و شب

خوردن اینها سرفهٔ شدید که مؤدی بسل گردد پیدا کند علاج شیر تازه و مسکه با شکر دهند و شربت بنفشه با آش جو و روغن بادام خورانند و حریرهٔ چرب با شکر و روغن بادام دهند و زردی تخم مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه و قلیه و اسفاناخ غذا سازند و اشربهٔ زوفائیه و مانند آن بنوشند

برادهٔ آهن و خبث الحدید

خوردن اکال دهن و درد سر و خشکی دهن و درد شکم آرد علاج شیر تازه مع بعض مسهلات قویه بنوشانند تا اسهال آید و مسهل قوی منقول از حکیم عابد سرهندی اینست که بگیرند حب النیل غاریقون بسفایج تربد برگ سنا افتیمون زنجبیل بنفشه مساوی حب النیل را در روغن زرد بریان نمایند پس باسائر ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده از سه درم تا چهار درم بجلاب استعمال کنند و تکرار نمایند و همچنین ماء العسل که دران سقمونیا حل کرده باشند آنرا نفع دهد بعد از ان روغن و مسکه دهند و مدام روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و قدری سنگ مقناطیس غیر مارکوفته بخورند و عقب آن مسهلات لینه بنوشند و گاهی حاجت افتد که هر روز یک درم مقناطیس خورانند بعده شوربای چرب و حریرهٔ مزلق بروغن گاو دهند تا اسهال کند و چون معلوم شود که آهن هنوز در معده باقیست بدین اشیا قی آورند الماس سم قاتل محرق معفن ست علاج فی الفور بآب گرم و روغن قی کنانند بعد از ان شیر تازه بنوشانند

معالجات سموم نباتیه

بدانکه ردی ترین سموم نباتیه قاتل بجمله جواهر خود بیش ست و گویند که زهر هلاهل عصارهٔ برگ و ساق اوست و از خوردن بیش ورم لب و زبان و جحوظ چشم و التهاب و خشکی و سقوط قوت و تواتر نفس و بدبوی دهن و غشی متواتر و دوار و صرع و ضعف ساقین از مشی عارض شود و هر که از ان خلاص یابد در دق یا سل افتد علاج لازم ست که مبادرت بقی نمایند بطبیخ تخم شلجم و قی بمرات کنند و طلا و روغن گاو متواتر بنوشانند و قی کنانند و همچنین هر ساعت طبیخ پوست بلوط بشراب دهند بعده علاج اصلی او فادزهر و دواء المسک و جدوار و تریاق کبیرست و از بهترین اشیا برای آن خوردن مشک ست بحکاک فادزهر و یا مقدار یکدرم دواء المسک با یک قیراط مشک و قومی گفته که بیخ کبر فادزهر بیش ست و حیوانیکه آنرا بیش موش گویند خوردن او سریع النفع ست و بقول مؤلف اقتباس آب چقندر و یا قطف و یا بالنگ سبز نیم آثار

وشیر گاو و یا بیک آثار و روغن گاو چهار و نیم تولہ نیمگرم نوشانیده مکرات قی فرمایند و از خارج بپر مرغ هم تحریک نمایند که قی خوب آید بعده زهر مهره یکماشه سوده در شیره کاهو صندل ترش یکتوله آمیخته بلیسانند بعده شربت انار کوهی ترش و شربت لیمو هر یک دو نیم تولہ در عرق بید و مشک و بید مشک و صندل و نیلوفر و کاسنی هر یک چهار توله تخم ترنج سه ماشه خورانیده بنوشانند و بفاصلهٔ دو یا سه ساعت رگ هفت اندام زنند و خون بسیار گیرند که غشی افتد پس گلاب و عرق بید مشک و آب شیرین بر برف سرد کرده بر رو و سینه زنند و پارچه بصندل سفید که بگلاب و بید مشک و عرق بهار نارنج سوده باشند آغشته بر سینه گذارند و لحظه لحظه آنرا بعرقهای مذکوره تر دارند تا بهوش آید و باز تکرار قی و دوای اول نمایند و تا هشت یا پنج روز غذا ندهند و عوض آب گلاب و عرقهای مذکوره بنوشانند و از پاس نهم آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا خشکه بدوغ گاو و مربای کرونده و تمر هندی و افشرهٔ فالسه و زرشک و خرمای هندی و راحت جان درین باب نفع عظیم دارد و تنقیهٔ بدن بمسهلات صفرا و مطفیات خون مکرات نمایند بعده قرص کافور با دوغ گاو دهند و غذا بدستور دارند لیکن روغن زرد و مسکه دران بسیار بود و جغرات گاو میش و دوغ ترش بسیار دهند که در دفع سمیت این عظیم الاثر ست و همچنین ترشیها و خصوصاً اچار لیمو وغیره که در مقطر افتاده باشد و تریاق کبیر بسیار مفید ست و اگر بهم نرسد عوض آن مثرودیطوس کنند و تریاق اربعه نیز نفع دارد و صاحب کامل گوید که بزودی قی کنند بروغن زرد یا زیت یا روغن کنجد و آب گرم که دران تخم شلجم و شلجم جوش داده باشند بعده تریاق فاروق نیم مثقال با ندک آب مطبوخ تخم شلجم و یا آب سداب دشتی که دران قدری مثرودیطوس مالیده باشند بروغن گاو دهند و فادزهر خالص بآب سوده و پوست بیخ کبر باریک سوده بآب سداب دهند و کرمانی گوید که چهار اوقیه طبیخ شاه بلوط با یکدرم دوا المسک و یا نیم دانگ مشک فقط سودمند ست و از جمله تریاقات عظیم الاثر پوست بیخ کبر در روغن گاو ست

قرون السنبل

قسمی از بیش ست و آنرا بهندی سینگهیا نامند از خوردن او علامات سرسام و سیاهی زبان و بول الدم ظاهر شود **علاج** بعد علاج کلی سموم مشروبه از قی وغیره و ایضاً قی بماء الشعیر و روغن گل نیمگرم و مانند آن کافور یکماشه با چند تولہ گلاب بخورانند بر برف سرد کرده و قرص کافور بدوغ گاو دهند و آب سیب سه اوقیه ببرف و یا پست سیب ترش و یا پست جو بآب برف و جلاب و یا آب انارین و یا آب خیار و یا آب عنب الثعلب و یا آب هندوانه سه اوقیه بشکر ده درم و یا ماء الشعیر بآب انار و یا جلاب بلعاب اسپغول و لعاب بهدانه بر برف سرد کرده و یا شیرهٔ تخم خرفه بروغن بادام و روغن گل سرد به یخ و یا دوغ ترش ببرف و یا شیر تازه و یا شربت صندل بنوشانند و بر جگر و معده و دل صندل و گلاب و کافور ضماد کنند و یا قیروطی معمول از گلاب و آب خرفه و آب کاهو و آب حی العالم بروغن گل و موم سفید بر برف سرد کرده بخرقهٔ کتان آلوده بر سینه و معده و جگر نهند

فرفیون و کرمدانه

از خوردن فرفیون کرب شدید و لهیب و سوزش در شکم و فواق عارض شود و گاهی اسهال بافراط گردد و گاهی خون با سهال آید و از کرمدانه جگه و ورم عارض شود **علاج** بآب شبت و روغن بادام قی کنند بعده تبرید باشیای مبردهٔ قویه نمایند و پست جو با برف بخورند و در آب سرد نشینند و گلاب بر برف سرد کرده تجرع نمایند و روغن گاو و مسکه بسیار خورند و آب انار میخوش و آب سیب میخوش و دوغ بر برف سرد کرده بنوشند پس معالجه بعلاج قرون السنبل نمایند و خوردن حریره بر برف سرد کرده سود دارد

البان یتوعات

مثل شیر شبرم و شیر عشر و شیر انجیر و مانند آن و سقمونیا از خوردن اینها سوزش شدید و اسهال مفرط و عسر بول عارض شود **علاج** کسر حدت و قوت او بروغن گاو و مسکه و شیر و دوغ کنند بعده علاج بربوب قابضه چون رب بهی و ریباس و قرص طباشیر قابض و قرص کهربا و رب آس و پست سیب و بهی کنند و استحمام بآب شیرین معتدل در گرمابه ... دی نمایند

و تشنیر شیر هیدار پختن آب برف بر بدن نیز فائده دارد و عرض حادث ازان چون اسهال الدم و بول الدم مداوا بانچه در باب آنها معلوم شد علاج کنند

دفلی یعنی خرزهره

کشنده انسان و دواب و سائر حیوانات را هلاک کند و قلیل او کرب شدید و التهاب عظیم و نفخ شکم آرد علاج مبادرت بقی نمایند پس تسکین بزغره متواتر کنند و لعاب اسپغول و بهدانه هر یک ماشه در عرق بید مشک و گلاب یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و بعسل صفرا استفراغ بدن کنند و مطفیات خون بسیار دهند چون روغن گاو و مسکه هر قدر که خورده شود بسیار مفید است و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و لعاب کنوچه بروغن بادام سودمند بود و طبیخ خرما و حلبه بسیار نافع ست و شوربا های چرب خصوصه فالودجات معمول بروغن گاو و مسکه و روغن بادام خورانند و یا تخم فنجنکشت در آب جوش داده بنوشانند که این را تریاق او گفته اند و انجیر بعسل نفع کند و شکر و جلاب و همه شیرینیها آن را نافع ست و رب انگور نیکوست و حقنه لین مرطب آن را نافع بود و غذا آش جو و مطلیکه و برنج و شیر و شکر خوبست

بلادر و کیلیج

از خوردن آن تقطیع در حلق و شکم و التهاب و حرقت شدید و درد معده و سوزش امعا و بثور و آبله در لب و دهن و تپ حاد و سرسام حادث شود و گاهی از ان تغیر ذهن و وسواس سوداوی بسبب احتراق اخلاط عارض شود و بعضی را بسبب موافقت نقصان نکند علاج مداوای خاص این قی کردن بروغن کنجد و آب نیم گرم ست پس تخم خیار و کاهو و تربانید شیر و دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و نارجیل دریائی نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوزبنت و شیر زنان و سبز بالیدن و لعاب اسپغول و بهدانه و نبات شیرین کرده نوشانیدن نافع ست و بقول شیخ روغن بادام و روغن کنجد و مسکه و روغن گاو و شیر تازه و دسومات از شوربا ها و مانند آن بنوشند تا سوزش ساکن شود و دوغ گاو بر برف سرد کرده و ماء الشعیر سرد کرده و آب فواکه سرد کرده خورند و در آب سرد بنشینند و بعلاج سرسام معالجه نمایند و از اشیائیکه بدان علاج کنند مغز جلغوزه است و بجوسی گوید که مبادرت بقی کنند از مسکه و روغن گاو و روغن گل بعده شیر تازه و جزرات بشیره تخم خرفه و روغن بادام بنوشانند و ماء الشعیر اندک روغن بادام دهند و هر گاه سوزش در حلق یابند غرغره بروغن بادام یا روغن تخم کدو مع شیر و لعاب بهدانه فرمایند و از ان ماء الشعیر بروغن بادام چند روز قطع نکنند غذا مزورات از کدو و پالک و قطف و ماش بروغن بادام بسیار سازند و مغز خیار و بادرنگ دهند و مولف اقتباس مینویسد که اول فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و خون بسیار گیرند و آب اسفاناخ نیم آثار و نمک طعام یک نیم توله آمیخته نوشانیده قی بکرات و مرات نمایند و از ماست گاو اغتسال فرمایند بعده در آب سرد نشانند تا بگلو و شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم تربز و بنفشه هر یک ماشه تخم کاهو هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک ماشه در عرق کیوره کاسنی و نیلوفر و بید ساده گلاب یک پنج توله بر آورده شربت نیلوفر و لیمو هر یک دو توله و اگر بمقدور باشد اول طباشیر دو ماشه جواهر مهره یک ماشه ورق طلا یک عدد بشربت سیب دو توله آمیخته بلیسانند و الا طباشیر زرشک صندل سفید سوده هر یک یک ماشه در شربت ... بنوشانند و اگر ... شربت نیلوفر ... کنند بهتر باشد و ضماد از کشنیز و تخم خرفه و کاهو ... صندل سفید پنج جمله در گلاب سوده بکار برند و چون خشک شود ... تجدید ضماد نمایند و در روزی سه چهار مرتبه و غذا ... سازند و گویند که روغن بنفشه و نیلوفر و کدو در بینی چکانند و آب انار میخوش امتصاص نمایند انتباه گاه باشد که از رسیدن ... رطوبت ... و بثور عارض شود پس آنجا ... ترش بشویند و روغن نارجیل بمالند و مغز گردگان و مغز نارجیل ... السمنه و کنجد سیاه ... ضماد کنند ... بشویند و بعد زمانی باز ضماد تازه کنند و اگر تمر هندی در آب تر کرده صاف نموده ... نارجیل ... صندل ساییده ... و سرخ طلا کردن نیز سود دارد و ... آنبه هلدی و برنج ساٹهی ... مالیدن ... سود ...

کنجد یا مغز جوز یا حب السمنه خوردن نافع و همچنین از برگ تمر هندی شیره بر آورده یا تخم تمر هندی سوده ... کنجد ... با شیر ماده گاو هم مفید ست و کواهر داسنگ ساییده ضماد کردن ... آنجا که ... کنند ...

...

از خوردن آن قروح امعا و مغص و شکم و تقطیع و اسهال خون ... عارض شود ... و ... مینماید ...

در سر کرده جوشش کرده و سفوف بزور و مقلیاثا و بهیندو و اشربه مبرده و آب فواکه بارده قابضه بنوشانند و شیره خرفه و لعاب بهدانه و تخم خطمی و حب الآس ... اگر سحج عارض شود شیره و سفوف حب السلاطین دهند و اگر سحج نباشد سفیدهٔ بیضه و لعاب بهدانه که در آن صمغ عربی حل کرده باشند بدهند و روغن بادام با ...

حب السلاطین

یعنی جمال گوته از خوردن او اسهال بسیار و کرب عظیم و التهاب و حرقت شدید عارض شود علاج او شیر و روغن زرد قی کنند بعد از آن دوغ و اشیای بارده قابضه مثل شیره تخم خرفه و لعاب اسپغول و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و فالوده بدهند و خوردن نارنگی و آب لیمو و انار ترش هم مفید است و بقول شیخ کسر حدت او بنوشیدن شیر و مسکه و دوغ نمایند و منع اسهال مشغول گردند و گاهی مضرت و منع اسهال او در اتریاق کفایت باشد و گویند که ریسمان ... و آب ... غسل کردن ... خوردن ...

کندش و خربق سفید و عرطنیثا و قثاء الحمار و غاریقون سیاه و تربد زرد و سیاه

کندش غثیان بسیار آرد و گاهی خنق نماید و همچنین خربق سفید و عرطنیثا و گاهی تحریک اسهال کنند و خفقان و درد شکم و حرقت بول آرند و مؤدی بغشی و سقوط قوت و عرق سرد و تشنج گردند و خربق سفید و غاریقون سیاه در تاثیر بسیار مشابه اند علاج در جمله مبادرت بقی نمایند بنوشیدن آب نیم گرم بسیار و حقنه قویه مثل شحم حنظل کنند بعده معالجه خنق او نمایند بدانچه در علاج فطر باید و چون تشنج عارض شود شیر و روغن گاو بسیار نوشند و مفاصل را بدلک و طلیات لینه نمایند و لزوم آبزن معتدل کنند و بعلاج تشنج یابس علاج نمایند و در تربد زرد یا سیاه با دخال آب شبت در قی و کثرت شرب شیر و روغن و دیار روغن بادام بر برف سرد کرده نیز امر فرموده اند

خربق سیاه

از خوردن او اسهال شدید بسیار و خنق و خفقان و حرقت زبان و آروغ بسیار و نفخ عارض شود بعده تشنج و ارتعاش و هلاکت رو نماید علاج کسر حدت او بنوشیدن شیر و روغن گاو کنند و مبادرت بقی نمایند و پنیر تازه و مسکه و روغن گاو تازه و شوربا های چرب خورانند بعده علاج اسهال بربوب قابضه و اقراص حابسه کنند و چون اسهال افراط نماید در آب سرد نشانند و اگر تشنج حادث شود علاج آن نمایند و شیخ میفرماید که بعد کسر قوت او فستنتین بشراب خورانند و یا بگیرند زیره و انیسون و جند بیدستر و سنبل مساوی هر قریب دو درم بشراب بدهند و بر نفخ خرقه گرم کرده و ضمادات مفشیه نهند بعده پنیر تازه بعسل و روغن و شوربا و شراب ... ممزوج بآب بسیار دهند

شراب صرف

بر شماله اکثر از آن خناق و خفقان و وجاع مفاصل و التهاب و صداع و حرقت معده و اختلاط عقل و گاه تشنج و اسهال و سکته عارض شود خصوصا بعد ریاضت و تعب خصوصا اگر شراب غلیظ کهنه باشد علاج تا ممکن باشد قی بقیئات کنند و آن بهترین علاج است و فصد و مسهل استعمال نمایند اگر حبس بود و بعد از آن میل مزاج بآب سرد یا آب تمر تر ... سرد کرده یا شربت غوره بر برف سرد کرده با فواکه ترش کافور نمایند و گاهی از کثرت شرب شراب بیهوشی و غشی و غثیان عارض میشود و دیده ... بعده اشربه حامضه و رب بارده و تخم ... لعاب اسپغول ... و موی سر از مضغ نا مدت ... آب سرد بسیار بر آن ... ریزند و خرقه و صندل و گلاب کافور تر کرده سرد نموده بر سر گذارند و اضمده بارده مثل صندل و تخم کاهو بر سینه ضماد کنند و گلاب سرد کرده بر روی زنند تا بهوش آید پس شربت لیمو و شربت انار ترش در گلاب و عرق بید مشک و عرق صندل حل کرده بر یخ سرد ساخته بدهند که مجرب است و دیگر اشربه ترش و افشره های ترش نافع و بوییدن عطریات و خوردن نمک سیاه مفید و از مجربات حکیم ... دارا شکوهی نیست که نمک سیاه در آب گرم حل کرده بپشت ناخنهای دست و پا طلا کردن و در ناف نیز مالیدن فوراً بهوش می آرد و در حالت صعوبت احوال قدری تریاق فاروق بآب حل کرده باید داد

تنباکو

هرگاه از کشیدن تنباکو و گرفتن ناس و خوردن تنباکو غشی و غثیان عارض شود شیره نوشانند و روغن کدو و بینی چکانند و انتباه تا ممکن باشد اجابت ادویه سمیه نباتیه حاره سطور شد الحال معالجات سموم نباتیه بارده بقلم می آید

افیون

خوردن او سبات و گرفتگی زبان و خدر دست و پا و سرخی و تیرگی آن و دوار و غور چشم و تاریکی آن و ثقل بدن و خارش آن و زردی لب و چهره و فواق و نفخ شکم و تنگی نفس آرد و بوی او از دهن آید بعده ... گرد و یکبار از خناق و عرق سرد و نفس بند و موت گردد و اکثر این علامات وقتی عارض شود که مقدار افیون متناول اندک باشد و اگر بسیار بود فی الفور سبات مفرط که متصل بموت بود واجب کند و بقدر دو درم از آن کشنده است علاج آب شبت و تربد و عسل و نمک هندی و قی کنانند پس شیر و روغن گاو خوردن دهند و آب کیفه فلوس ... تمر هندی تنقیه نمایند و گاه نسهال را در این امر ساخته باشند قی بسهولت می آرد و همچنین انگار ...

در آب گرم یا آب دوغ … یا شیر و روغن حل کرده نوشانندن و چون یکدام کونپل بید انجیر را با آب بیده بنوشند ضرر سمیت افیون دفع میکند و قی هم می آرد و همچنین … بیخ
بید انجیر سائیده بقدر یک پیاله قهوه خوری نیم گرم مقی و دافع ضرر … ست و کذا نوشیدن وافر … فایده عظیم دهد بس شراب کهنه که دران جندبیدستر و دارچینی انداخته باشند مفید بود
و حلتیت و تریاق فاروق و امثال آن کرده علاج کلی برای سم بار گذشت مفید بود و نارجیل دریائی یکدانگ سوده با آب خالص دادن و دو سه دفعه استعمال کردن تا که زهر افیون برآید
بسیار مجرب ست و کذا قند کاند سفید با آب حل کرده نوشانیدن همه افیون با کاغذ ورقی برمی آید و مکرر آزموده است و جدوار بقدر سه ماشه برای دفع سمیت افیون و جمیع سموم
مفید ست و چوب پیارانگا و جدوار و پپیتا و نارجیل دریائی و زهر مهره خطائی و قدری فلفل سیاه در گلاب سائیده از نبات شیرین کرده نوشانیدن بغایت مفید ست و چوب
اکثر سموم مجرب و اگر چوب حیات اضافه نمایند بهتر ست و نوشانیدن آب زرد معصفر نیز مجرب نوشته اند و ایضا قی حلتیت بقدر دو ماشه در دو سه دفع خورانیدن برای دفع
زهر افیون معمول ست و آشامیدن جندبیدستر بمقدار یکه افیون خورده باشد مجرب ست و یکدانگ در محلی که مقدار آن معلوم نباشد … معمول و آشامیدن
مغز … دانه … سوده دافع ضرر افیون ست و نوشیدن … سبز شیره کشیده از مجربات حکیم علی ست و بقول اطبای هند از طبیخ فلوس … و برگ … کنانند و برگ
ارهر یا برگ … بنوشانند و مغز تخم بید انجیر … و همچنین پیاز فایده میدهد و نقوع … جهت دفع سمیت افیون و اکثر سموم مشروبه بی عدیل ست و گویند
زنجبیل … معروف ست سائیده لیسانیدن در ازاله زهر افیون اگرچه با روغن کنجد خورده باشد مجرب ست و زنجبیل و تخم ترب هر دو برابر کوفته بیخته با سرکه آمیخته
خورانیدن کیفیت افیون را زائل کند … فلفل گرد سائیده نوشیدن دافع سم افیون و دهتوره ست و اگر برگ … کرده تا … سم
برشکال … نوشانند تریاق افیون ست و بقول اهل تجربه اگر آب برگ آن در حقه افیون اندازند و بعد سه روز آن افیون …
که خورند … اثر او باقی نماند **اقوال حکما** بوعلی سینا مینویسد که درین قوانین مستقر عند هست که از قی کردن بروغن و آب و نمک … سکنجبین استعمال کنند و آب عسل
بنوشانند بعد از آن حقنه قوی بعمل آرند و از ادویه … سکنجبین … افسنتین در شراب ست و حلتیت تریاق اوست و کذلک دارچینی خاصته با سرکه و سکنجبین و همچنین نیز …
جندبیدستر خاصته و فلفل … شراب یا سکنجبین … و نمک و کذا روغن گل با سرکه گرم کرده با عسل و سیر و جوز … شارب … تریاق خاص … آن نیست که گیرند
حلتیت … جندبیدستر … باشد که شرب یکمثقال حلتیت … شربت … خلاص یابند
و شراب کهنه … نوشانیدن … خصوصا اگر رقیق ریحانی بود و … آب بسیار باشد و با دارچینی باشد و مثل تریاق … و مثرودیطوس بشراب …
نیست … مانند آن حرکت دهند که این علاج برای دفع سبات … لازم ست که موی او بر کنند …
… سوسن بمالند و مانند جندبیدستر و مثل مشک ببویند و باید که در آبزن گرم نشانند تا …
بشوربا … صاحب **کامل** گوید … بقی کنند با آب گرم که دران شبت و ترب و نمک جوشانیده باشند مع عسل و این
دو سه دفعه … که دران … شبت و سکبینج و جاوشیر و عسل … روغن یاسمین … تخم کرفس … زیره … تخم حنظل داخل کرده …
بکار برند و اندک عاقرقرحا بشراب … اندک جندبیدستر بشراب بنوشانند و تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس باندک آب سداب بدهند و اگر ازین معجون مثل بندقه
بدهند نفع کند و نسخه او همان تریاق ست که در قول … گذشت از اجزای مذکوره هر واحد یک جزو … بگیرند و بعسل … گرفته بسرشند شربتی از آن از نیم مثقال
تا یکمثقال بشراب صرف یا آب … بقدر قوت اعراض و ضعف آن … درین باب نافع ست و سیر و پیاز و عسل … شراب کهنه صرف بنوشند و بدن را در حمام
خوب بمالند و بروغن یاسمین مع اندک جندبیدستر بمالند و در آبزن که دران آب گرم … سداب و … باشد بنشانند …
و تجربه نقل کرده که خوردن … ایرسا … نانخواه … در آب خوب جوش داده یکدرم روغن بلسان دران حل کرده و کذا طبیخ … یا بشراب بدهند و کذا
دارچینی با سرکه و کذا تخم سداب دشتی و فلفل با سرکه … انفع کند **نجندی** گوید شراب که اندران دارچینی و عاقرقرحا و جندبیدستر سوده … نوشانند و سر
بضمادات گرم … و معاجین حاره و دواء المسک دهند **انطاکی** مینویسد که سم افیون بدارچینی و سداب … عسل و روغن گل و شراب کهنه …
مخصوص ست **بهاء الدین** گوید که زعفران و مشک … تریاق الطین و جدوار … مفید آید …

بیهوشی بسیار ... عرق کرده و ... تعرق در بدن ... خوردن آن صعتر ... بر سر و بینی ... دست و پا ... نافع بود ... گویند

در اوائل ... طبیخ ... شبت و تخم ترب و تخم شلغم و نمک ... بنوشانیده قی کنانند و با شیر ... بیک ... سیاه و با شیر گاو و روغن

و با ... بنفع ... چون ... و بیهوشی زیاده بود ... حادهٔ ... که در ... مذکور شده بکار برند و چون بهوش آید قی فرمایند طبیخ مذکور

و با ... عرق ... آرند و تریاق اربعه ... مفید ست و همچنین ... خوردن و بوییدن و غذا شوربای مرغ چرب با روغن گاو و ... برنج خورند

جوزماثل

که بفارسی تاتوره و بهندی دهتوره گویند از خوردن آن دوار و سدر و سرخی چشم و سکر و سبات و عرق سرد و صغر نبض و نفس و جنون و هذیان و خنده و خیالات باطل عارض

شود و شارب حرکات مجنونانه کند و چون خواهد که راه رود بیفتد و مدهوش و ... نظر بسیار آید و اراده گرفتن آن کند و در اصل آن هیچ نباشد و گاهی دست بجامه و فرش و دیوار

برد و حس ... چون غالب شود زوال عقل کند و ... از کشنده بود علاج مثل علاج افیون کنند و آنچه در علاج بیروح بیاید بکار برند و مسکه و روغن ...

چکانیدن و شوربای چرب نوشانیدن فائدهٔ کلی دارد و ایضاً مغز پنبه دانه در آب سائیده بنوشند و از مجربات مصنف ... ست که اگر تخم دهتوره یا برگ ... یا

او خورده باشد مطابق هر واحد از ان از تخم پنبه یا برگ یا بیخ یا گل آن در آب سائیده بقدر یک کاسه آبخوری بدهند که درخت پنبه فاد زهر درخت دهتوره است و اگر بادنجان بریان

کنند و با آب سائیده بخورانند دهتوره خورده را از بیخودی بافاقت آرد و اگر بادنجان بهم نرسد برگ یا بیخ آن در آب صلایه کرده دهند و یا نمک طعام در آب حل کرده بدهند شیخ الرئیس

میفرماید که اعظم علاج این قی کردن ... در آب روغن ست و روغن گاو تریاق او ست و با آن شراب بسیار ... فلفل و عاقرقرحا و ... رو ... و جندبیدستر بنوشانند و نفع کند

آن را نهادن دست و پا در آب گرم و تسخین بدن بخرقه سخنه و مالش و بروغن بان و روغن قسط و تا ممکن باشد حرکت کنند و ریاضت نمایند و بعد از ان باغذیهٔ چرب و شراب شیرین ...

بیروح

بیخ لفاح ست اعراض او مثل اعراض جوزماثل و حالتی مثل سرسام بلغمی بود و کز از و کری گوش و حکه و سبات شدید لازم او ست علاج بقول شیخ علاج او قریب علاج جوزماثل

و افیون ست و لازم ست که افسنتین در شراب بنوشانند و ایضاً فلفل و جندبیدستر و سداب و خردل و سرکه ایشان و جمیع مخدرین را نافع ست و ایضاً باشال این ادویه عطسه

آرند و زفت و دخان فتیلهٔ خاموش کرده ببویانند و واجب ست که بر سر ایشان سرکه و روغن گل نهند و نگذارند که خواب کنند بلکه بیرکندن موی و تعطیس و غیر هیچ ... انگشت بیدار

دارند صاحب کامل مینویسد که از قی آب گرم و عسل و شبت و نمک و ترب علاج کنند و حقنهٔ حاده بعمل آرند و قدری سرکهٔ کهنه که اندران صعتر و انجدان و پودینه کوهی

جوشانیده باشند بنوشانند پس هرگاه سرخی چهره و چشم ساکن شود تدبیری که در علاج افیون خورده مذکور شد باید کرد نجیب الدین سمرقندی گوید که علاج شارب او قی از آب گرم و عسل و مصطکی

و صعتر و نمک و شیر باید کرد و سرکهٔ کهنه که دران صعتر و افسنتین جوشانیده باشند بنوشند و خوردن حب کاکنج بقول سویدی نافع

بنج

که بهندی اجواین خراسانی گویند خوردن او استرخای اعضا و ورم زبان و کف دهان و سرخی چشم و دوار و سدر و تیرگی بصر و تنگی نفس و کری و حکهٔ بدن و لثه و سکر

و اختلاط عقل آرد و گاهی صرع کند و گاهی آواز مختلف مثل آواز خر و اسپ و استر و راعی و زاغ ... علاج مثل افیون علاج کنند و ایضاً قی با آب گرم و روغن زرد

و عسل کنند و شیر تازه دهند و یا آبیکه دران انجیر خشک جوشانیده باشند مع پیه ماکیان و روغن بنفشه دهند و اندکی ... با تخم انجره سوده بدهند و بسایر تدبیر عام

سموم ... و شوربای ماکیان و گوشت برهٔ فربه بنوشانند بقول شیخ بزودی آب و عسل دهند و شیر گاو و شیر بز و شیر میش بعسل و بدون عسل بنوشانند

و روغن ... مغز چلغوزه و مطبوخ زیت و گل صنوبر و ایضاً طبیخ انجیر و ایضاً شراب شیرین بسیار و ایضاً پیاز بریان دهند و تخم ترب و خردل و حرف و تخم انجره و هر چیز

... انند ... و ترب و تخم اینها بدهند و باید که هر واحد از ینها بشراب خورانند و مثل مثرودیطوس و تریاق کبیر و سجزنیا و امثال آن و تریاق افیون

... علاج او قی کردن ست بقول انطاکی قی کردن بطبیخ بابونه و نوشیدن شیر بخصوص بزرالبنج ست و سویدی گوید که طبیخ ... با انجیر ... روغن

... نوشیدن نافع بنج ست و بعضی متاخرین مینویسند که علاج بزرالبنج خفیف از علاج بالا ... باید کرد و بعد قی شیر و روغن بادام و مسکه و دوغ ...

شوکران

اعراض او تیرگی و اعراض شراب افیون است مع تیرگی بصر و سردی دست و پا و تمدد و شدید و ثقل بدن و ذرا کثر تشنج و اختناق آید و هلاک کند علاج مثل علاج افیون علاج کنند
قی باب مطبوخ شبت و نمک و عسل نمایند و حقنه عمل آرند بعده شراب صرف اندک اندک ساعت بساعت نوشانند که عظیم النفع است بعد از آن شیر گاو و افسنتین
بنوشانند و فلفل با شراب خورانند و آنچه آنرا نفع کند تخم انجره و بادنجان و زوفا و تا سیسه است هر واحد ازین با شراب دهند و هر که را کم آید گندم بشراب کهنه و حماما کنند ایضا نفع تمام
و سداب و نعناع و حلتیت و برگ غار و حب الغار و رب انگور خورانند و تریاق افیون آنرا نافعست و همچنین طبیخ پوست بیخ توت شامی و روغن بلسان با شیر و خمر با سجنج
منفعت عظیم دارد و سویدی گوید که افسنتین با فلفل و کذا انیسون یا بر گاودیش یا جوزی و کذا اسرکه گرم کرده و کذا حب البان هر واحد نافع شوکران است

قنب

یعنی بنگ از بسیار نوشیدن آن همه حالات بنز الشبنج پدید آید علاج برای دفع غشی و زیادتی کیف آن ادرک و نمک سنگ آب لیمو بخورانند و بادنجان خام خوردن
نفع دارد و بهترین تدبیر قی کردن ست باب و روغن گاو و نمک و اگر ادرک و چند دانه سپند آمیخته بکوبند و با سرکه آمیخته بخورانند کیف بنگ ادور کند با لجمله نوشیدن
آب لیمو و خوردن انبه خام و غسل کردن مع هر چه در علاج افیون گذشت نافع بود و کسی که از کثرت استعمال آن نقصان بصر و باه و اشتها و امراض با بسنتی با و غیره پدید آید ما بعد آن نفع عظیم بخشد

عنب الثعلب رومی

که گل او سیاه و برگ او مثل خرچیر خرفه بود و از خوردن او خدر و تیرگی رنگ و خشکی زبان و فواق و قی الدم و اسهال مجی عارض شود و تشنج و سودی گرده و دوار
و دهن مثل طعم شیر گردد علاج معده را بقی پاک کنند بعده شیر با عسل نوشانند و ایضا شیر تر و تازه خوردن یا دام تلخ و ایضا سیده کاسان بطبیخ نجود نافع بود و کذا انیسون
گزبره رطبه یعنی کشنیز سبز گویند که چون کثرت آن نمایند و قریب نیم رطل خورند با آب و چهار اوقیه یکدفعه بنوشند از آن دوا و با سرد اختلاط عقل و گرفتگی آواز و نسیان و سبات
و حال مثل سکر و نجش کلام و غیر آن حادث شود و از دهن بوی کشنیز آید و غم و غشی رو دهد و هلاک کند علاج بطبیخ شبت و زیت و بورق مکرر قی کنند بعده دوا المسک عنبری ماشه
و ورق طلا یکعدد و بحبیبه همراه ماء اللحم و عرق نزدیک دهند و شوربا بچه مرغ بنان سپید خورانند و شیخ میفرماید که بعد قی با روغن سوسن و غیره که مذکور شد ازین بیضه نیمبرشت با نمک و فلفل بخورانند
و به نمک بسیار و فلفل خورانند و همچنین شوربای بط و مرغابی دهند و شراب قوی صرف اندک اندک بنوشانند و آنچه بخورند با فلفل بسیار و نمک خورانند و فستیین یا دار چینی یا فلفل در شراب آغشته نافع ست و آب نمک
میفرماید ایشان بغایت مفید است و سویدی گوید که شراب سایا طبیخ او و کذا روغن سوسن سفید و کذا آب طبیخ افسنتین بعسل هر واحد خوردن کشنیز را نافع بود و بقول مجوسی نیز علاج اسپغول نیاید نافع بود

بزر قطونا

بدانکه اسپغول سالم سرد تر ست و از خوردن بسیار آن سقوط قوت و نبض و سردی جمیع بدن و ضیق النفس و قلق و ضعف بعده غشی عارض شود و شمس بیع و لقاح
کنند و اما اسپغول کوفته بسبب فرط حرارت و احراق قتل کند و از آن غم و کرب و تنگی نفس و ضعف قوت و صغر نبض و غشی عارض گردد علاج بدانند که اسپغول درست بعلاج گزبره نمایند و علاج
اسپغول کوفته قی کردن ست باب نیمگرم و شهد و شبت و نمک و بوره ارمنی پس زردی بیضه نیمبرشت با فلفل و نمک دهند و شراب صرف نوشانند و حلتیت و شراب افسنتین
نیز مفید بود و غذا شوربای چرب دهند و مجوسی گوید کسی که کثرت شرب اسپغول کند یا او را کوفته بخورد و بدوای مذکور قی آورند و اندک سجزنیا و دوا المسک یا قدری فلفل
و حلتیت بشوربای سفیدباج خورانند و گویند که تریاق و جدوار بدهند و شیره خرفه با خیار تخم سود دارد

فطر

یعنی کمات که بهندی کهمبی گویند انواع سیاه و سبز و طاوسی و سرخ آن همه سمی ست از خوردن آن خناق و ضیق النفس و نفخ شکم و قی و فواق و مغص و زردی رنگ و صغر
نبض و قشعریره و غشی و عرق سرد عارض شود و هلاک کند علاج بدانکه علاج خاص آن قی کردن ست باب ترب و پودینه و سکنجبین بعد از آن شراب صرف خوردن و تناول
معاجین حاره مانند کمونی مفید بود و تریاق اربعه نیز نافعست و جدوار هم نفع دارد و اضمده ملطفه بر معده نهند و از زرد مرغ سوده گرم کرده تکمید معده و شراسیف کنند
و بقول مولف اقتباس اول آب برگ ترب یک پیاله و سهاگه یکنیم درم سوده آمیخته قی فرمایند بعده معجون فلافلی نه ماشه با شراب کهنه دهند و بطبیخ افسنتین و صعتر و سداب
و بابونه و مکوه هر واحد یکتوله در مثانه گاو انداخته تهیگاه را تکمید کنند و اول روغن بابونه نیمگرم بمالند شیخ میفرماید که قی نمایند بدانچه معلوم کرده اند خصوصا با آب ترب مع بورق
بعده خاکستر چوب انگور در سکنجبین خورند و مکتری تریاق اوست و خصوصا برگ شجر و حشی آن و ایضا مری تریاق اوست و باید که بعد قی کردن مری نطلی اندک اندک بنوشد

وایضاً بورق و عسل تریاق اوست و سرگین ماکیان آنرا اعظم النفع ست چون سکنجبین خورند و ایضاً بورق و نمک هندی و آب پودینه بسکنجبین و بوتیبا معاجین گرم مثل فلافلی
و کمونی در شراب کهنه قوی و زراوند و بیخ جادشیر و مردی شراب تخم ترب و تخم خردل بعرق و ایضاً افسنتین و صعتر کوهی و طبیخ اینها یا طبیخ انجیر و واجب ست که تکمید زیر شراسیف و اطراف کنند
صاحب کامل گوید که مبادرت بقی از آب گرم مطبوخ ترب و شبت و نمک مخلوط بعسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد ازان فضلۀ ماکیان سوده یکدو درم با اندک سرکه و عسل دهند
و شراب صرف نوشانند و یا بگیرند خاکستر شجر کرم یا خاکستر درخت انجیر با اندک سرکه و نمک با آب گرم و یا اندک بجز بیا بشراب یا اندک تریاق اربعه با آب سداب بدهند و یا قدری از تخم
وافسنتین بشراب عسل بدهند و یا قلیلی از جادشیر بشراب دهند و ترب بسیار تیز بخورانند و معده و نواحی آنرا با آب مطبوخ بابونه و صعتر و برنجاسف تکمید کنند و ایضاً گاهی
حقنه با آبیکه اندران افسنتین و برنجاسف و سداب جوشانیده باشند بعسل و بورق و روغن زنبق یا بعض روغنهای گرم با اندک جادشیر و سکبینج استعمال کنند **سویدی**
گوید که شرب طبیخ افسنتین یا دمی بسرکه تند و کذا نمک اندرانی بسرکه و عسل و کذا سرگین کبوتر و کذا عسل بروغن گل و کذا بادرنجبویه مخلوط بنطرون و کذا روغن پسا و کذا
سرکه تند گرم کرده تنها و با نمک و کذا خاکستر چوب کتری و کذا روغن بلسان از نیم درم تا یکدرم و کذا انیسون نیم درم هر واحد دافع ضرر فطر قتال ست

معالجات سموم مشروبه حیوانیه

ازین جمله ذراریح ست که بفارسی علی کوچک و بهندی تیلن گویند و آن حار در چهارم معفن محرق قتال ست از خوردن آن مغص و تقطیع و درد شدید از دهن تا مثانه و نیز در
سر ناف و کلیتین و شراسیف و ریش مثانه و حرقت بول و احتباس آن و ورم قضیب و عانه و نواحی او مع التهاب شدید عارض شود و بر بول کردن قادر نباشد و اگر بول
کند خون صرف یا پارهای گوشت با درد شدید بیرون آید و گاهی با این حالات اسهال سحجی و غثیان و اختلاط عقل و افتادن وقت برخاستن و غشی و تپ حاد افتد بس
هلاک کند **علاج** آب نیمگرم و روغن کنجد بکرات قی کنانند پس بفاصله چهار پاس فصد هفت اندام و یا باسلیق کنند و شیره بذور بارده و لعابات بارده نوشانند و تنقیه بدن صفرا
نمایند و روغن گل و سفیدی بیضه مرغ در احلیل بزراقه رسانند و یا لعابات بارده در شیر تر و ضماد آرد جو و عدس و صندل سفید هر یک هفت ماشه سوده و روغن گل
آمیخته بر قضیب و خصیتین و عانه نمایند و مالیدن روغن کدو و بنفشه و سفرجل بسیار مفید ست و هرگاه بعد خوردن آن کرب و ورم حلق و غشی عارض شود محجمه کشند
و آب سرد بر رو و سینه زنند و اگر فصد نکرده باشند رگ هفت اندام زنند و جدوار کیانه در گلاب سوده دهند و اندکی در احلیل چکانند و دوغ ترش و برنج غذا دهند
و از ماست ترش غسل سازند و لحمه بدان مضمضه کنانند **شیخ** میفرماید واجب ست که قی و حقنه نمایند بدانچه میدانند و لازم ست که در دواهای قی و حقنه نیز از ذراریح
انجیر و زوفا مستعمل کنانند قی متواتر پی در پی کنانند و اگر مناسب دانند فصد باسلیق برای حفظ مثانه کشایند بعده شیر متواتر و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه و مسکه بسیار نوشانند
بعد ازان حقنه بماء الشعیر و خطمی و سفیدی بیضه و لعاب بزرقطونا بماء الشعیر و آب برنج یا طبیخ حلبه یا طبیخ خندروس کنند و شوربای چرب و روغن بادام و مرغابی
و زردی بیضه نیمبرشت و روغن گاو و حسو و جلاب و روغن بادام و دوغ گاو آنرا نیکوست و ماء العسل و مغز چلغوزه بزرگ و کوچک و سکنجبین با پیه مرغابی و شراب عسل مطبوخ
بتخم ورد و مثل تخم خربزه و خیار و طبیخ انجیر بشربت بنفشه آنرا نافع ست و گویند که نوشیدن روغن سفرجل تریاق آنست و کذا روغن سوسن و کذا گل شاموس و اسهال
بشربت ادرومال ایشان را نافع بود و لازم ست که در احلیل روغن گل چکانند نه بزراقه بلکه با نبوبه ملایم تر و آبزن نیمگرم استعمال کنند **مجوسی** گوید که مبادرت بقی از آب
گرم و روغن بسیار و روغن کنجد و طبیخ انجیر کنند و بعد تنقیه بقی شیر که دران اسپغول آمیخته باشند بنوشانند و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بجلاب که روغن بادام با آن
چکانیده باشند بدهند و مسکه بخورانند و شوربای بره فربه نوشانند و انجیر با مغز بادام خورانند و یا مغز خیارین با دو رنگ دهند و ماء الشعیر که اندران عناب و سپستان و بنفشه
پخته باشند بروغن گل و روغن بنفشه حقنه کنند و در احلیل او سفیدی بیضه و شیاف ابیض و روغن گل و شیر دختر چکانند و هرگاه که سوزش در مثانه بهم رسد باید که لعاب
و روغن بادام و روغن گل بجلاب و شیره تازه بروغن بادام بنوشانند **جرجانی** گوید هر ورم که ازان پیدا شود آرد جو بماء العسل سرشته ضماد کنند و اگر در حمام روند و بعد حمام
حریره چرب خورند و عقب آن قی کنند تا باقی قوت سمیت ساکن شود و صواب بود و طعام شوربای مرغ فربه و بزغاله باشد **ابن ابی الیاس** گوید که بعد قی کردن
بسیار لعاب بهدانه بمسکه بسیار بنوشانند و یا بگیرند لعاب تخم کتان و ماء الشعیر آمیخته بنوشند و هر صبح شربت بنفشه ده درم بیاشامند **گیلانی** از بولس نقل کرده
که شرب قیمولیا بقدر نیم اوقیه بشربت عسل آنرا نافع ست و بگیرند مغز چلغوزه و مغز تخم خیار و کوفته بقدر پنج درم بخورند و شیره این هر دو نیز فائده کند و غذا انجیری

نمایند که آنرا خاصیت نفع است اندرین باب مثل ماهی که در آن نمک بسیار باشد و یا از گوشت گلوله‌ها ساخته باشند و شراب و حلوا ایشان کنند بقدر نیم اوقیه خورند و باید که بعد طعام حقنه کنند یا شیافه

و در قول شیخ گذشت که بعض قات تا بآب گرم و عسل و نطرون غسل و ماساژه کنند بعده حمام با آب شیرین استعمال نمایند و ایضا باید که بر روغنها مثل روغن سوسن و روغن گل بنوشانند

وزغه و حربا

گوشت وزغه که بفارسی چلپاسه و بهندی چهپکلی گویند قاتل ست از خوردن آن قی و وجع الفواد شدید عارض شود و حربا یعنی آفتاب پرست که بهندی گرگٹ گویند نیز

قتال و قریب آنست و بیضه آن نیز سم بود علاج بآب گرم مطبوخ شبت و روغن کنجد قی آورند و باقی علاج او بعلاج کلی و مثل علاج ذراریح کنند و ایضا از علاج مختص حربا بعد

معالجه مشترک اینست که بگیرند کنجد و خرنوب نبطی و شکر بمساوی با روغن گاو بخورند و باید که شیر بنوشند و بر روغن مالش کنند و استحمام نمایند و علاج بیضه حربا اینست که بخایه

باز در طلا احل کرده بنوشانند و قی کنانند و بر بدن روغن زرد بمالند و تکمید بسر نمک نمایند و انجیر و مسکه و جنطیانا خورانند

سالامندرا و این حیوانی ست شبیه بعظایه در ریف تر از سام ابرص باریک گردن و از خوردن آن اوجاع شدید در معده و ورم در شکم مثل استسقا و کزاز و احتباس

بول و ورم زبان و بهتر خاو زوال عقل عارض شود علاج بعلاج کلی پردازند و ایضا قی کنند بجوز القی سماشه که در عسل و توله نمک طعام بکنیم باشد آمیخته بلیسانند و حقنه حاد

بعمل آرند بعده تریاق و مثرودیطوس خورانند و حب صنوبر و برگ آن سه چهار ماشه با روغن زیت لیسانیدن عظیم الاثر ست و غذا جنازت گاو همراه برنج خورانند و گویند که علاج

خاص او اینست که راتیانج و علک البطم هر واحد یا هر دو با میعه و جنطیانا و عسل بخورانند و خوردن بیضه سنگ پشت صحرائی مسلوق و ضفدع مطبوخ بپودینه نافع و گویند

علاج افیون علاج اوست و اطیوس گوید علاج او علاج ذراریح ست و گویند طبیخ کمافیطوس و حب الصنوب بصغار و برگ سرو و برگ انجره با روغن زیت سود مند ست

ضفادع

یعنی غوکان سبز رنگ و سرخ بحری از خوردن آنها تربل در بدن و تیرگی رنگ مائل بزردی و سوزش حلق و دهن و عسر نفس و تاریکی چشم و دوار و بدبوی دهن عارض گردد

و گاه منی بغیر اراده خارج شود و گاهی تشنج و تمدد و اسهال خون و غثیان و قی و اختلاط عقل و غشی حادث گردد و کسی که از آن خلاص یابد دندان او بیفتد و موی او بریزد

و نوعی از آن غوک زرد ست از خوردن او اشتهای طعام ساقط شود و آروغ بدبو و ترش آید و رنگ فاسد گردد و شکم و ساق ورم کند و غثیان و قی و درد فواد حادث شود

علاج بآب گرم و زیت و نمک و یا بشراب بسیار قی کنند و بعد قی و مسهل صفرا کثرت ریاضت نمایند و در حمام و آبزن گرم عرق آورند و روغن گرم بمالند و دوا الکرکم

و دوا المسک هر چه استعمال مفید بود بخورند و شراب بسیار با سیر نیز نافع بود و سکنجبین بعد قصب الذریره بقدر دو مثقال در شراب مفید و صاحب کامل می نویسد که بمداومت قی و تنقیه معده بآب

گرم و عسل و نمک کنند و همه اعضا الاسیما نواحی شکم را بمالند و در حمام مکث طویل نمایند و بعد خروج از حمام سکنجبین بنوشند و شوربای گوشت حمل فربه و شبت و خولنجان و دارچینی غذا سازند و دوا المسک خورانیدن [illegible]

سمک بارد و ماهی سر شده و خصوصا آنکه شب در مکان نمناک گذاشته باشند از خوردن آن اعراض خوردن فطر عارض شود و گرفتی هیضه آرد و باشد که بکشد و گاهی مضرت او

بعد یک دو روز ظاهر شود علاج بآب تب و پودینه و سکنجبین قی کنند پس شراب صرف خورند و بعد از قی معاجین گرم مانند کمونی سودمند و گل مختوم سخت نیک باشد و زراوند مدحرج

مفید بود و میبه و شراب با عصاره بهی دهند و سائر علاج که در فطر گذشت بعمل آرند و بقول مجوسی بمداومت قی از عسل و نمک و آب گرم کنند و اندک شراب صرف با فلفل و یا بادرنج

بنوشانند و یا سجزفیا و یا دوا المسک بقدر حاجت با آب مطبوخ زیره یا پودینه کوهی بدهند

شواء مغموم

یعنی کباب و گوشتهای پخته که در حین گرمی مغطا بپوشند و بخارات آن دفع نشده سر دگرد و سم شود از خوردن آن علامات هیضه از کرب و اسهال و خفقان و دوار

عارض شود و گاهی عقل یک دو روز مفقود گردد و گاهی سبات افتد و گاهی قتل نماید علاج بآب نیم گرم و نمک و سکنجبین قی آورند بعد از آن سکنجبین سفرجلی [illegible]

و دوا المسک بخورند و بقول شیخ بعد قی میبه و میسوسن و شراب ریحانی با آب بهی و سیب بنوشند و گل مختوم آنرا بعد قی بنلو ست و علاج هیضه بعلاج [illegible]

نمایند و مجوسی گوید که بعد تنقیه معده بقی قدری میبه ممسک یا شربت سیب خوشبو دهند و در حمام داخل کنند و آب گرم بر شکم متواتر بریزند و ابن الیاس گوید که تا بآب گرم

و روغن کنجد و عسل و یا بآب مطبوخ شبت و بورق یا نمک قی کنند و از خواب و حمام منع کنند و دیگر آنچه مذکور در قول شیخ بدهند

مرارهٔ کلب الماء

خوردن زهره سگ آبی بقدر عدس بعد از هفت روز قاتل باشد علاج روغن گاو برابر چینی و حنظیانا ماهی دهی هر واحد یک مثقال پنیر مایه خرگوش نیم مثقال بخورند و هر نوع خوشبو ما لند و بطیخ [illegible]

ارنب بحری

سم قاتل ست از خوردن او درد معده و نواحی صدر و قی مفرط و بول الدم و ضیق النفس و سرخی چشم و سرفه خشک و نفث الدم و یرقان و کرب و درد گرده عارض شود و براز منتفخ سبز رنگ پدید آید از خوردن طعام و دیدن ماهی کراهت کند و عرق بد بو آید و کمتر ازین نجات یابد و اگر یابد در سل افتد و موی و دندان ساقط شود علاج شیر زنان شیر خر و شیر بزغاله و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری پخته بدهند و اگر خارشت بریان کرده خورند مفید بود و ایضاً قرص طباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمو یک توله سپیده شربت خشخاش شربت عناب هر یک دو توله در عرق مکوه و عرق شاهتره هر یک شش توله حل کرده بنوشند و غذا کله پاچه بز بریان سپید خورند و بعد از تسکین عوارض خرنوب سیاه غاریقون کثیرا رب السوس برابر سائیده بقدر یک درم با قند آب بخورند و بقول شیخ از ادویه قویه نو پیده نهری تازه و خون مرغابی گرم تازه نیز و بول انسان بالغ و بیخ بنجوز بریم پیبه یا میسوسن بشراب یا قطران بشراب یا نمک بشراب یا دو طلاء و خربق اندک در شراب ست و علامت صحت او اینست که از دیدن ماهی کراهت نکند بلکه بخورد و هر گاه در سل افتد علاج سل کنند و گیلانی از طبری نقل کرده که مبادرت بقی نمایند و دیگر تدابیر بعمل آرند بخوبی که در علاج ضفادع در قول صاحب کامل مذکور شد و شیره خیار یا سفنج شیر و تخم [illegible] بنوشند و آنکه دران بیخ خبازی و برگ آن جوشانیده باشند بنوشند و خربق سیاه و سقمونیا بقدر یک نیم درم بشراب عسل بخورند و تنقیه معده بقی و اسهال بعد سکون بحسب موقع فصد کنند و فصد کشایند اگر اقتضاء آن باشد

شعر اسد

اگر کسی اموی شیر بخورانند وقت نشستن شکم درد کند و اگر بر برگ بید انجیر بول کند برگ پاره پاره شود علاج جگر خام حلوان اپاره کرده بخورانند و بعد یک پس گلی دو درم سائیده با آب نیم گرم بخورانند تا قی کند و اگر زود قی نیاید شاخ بید انجیر در حلق انداخته قی آورند که موی با جگر حلوان بیرون آید و اگر برگ کسوندی کوفته شیره او بقدر یک جام تا سه روز بنوشند موی آب گردد و همچنین تخم کسوندی یا گل او سائیده چند غلوله ساخته فرو برند بعده قی نمایند اگر موی با غلوله بر آید صحت شود و کذا بیخ کسوندی یا بیخ سانتهی سائیده بنوشند که موی شیر اثر نکند و اگر ماهی جینگه سه چار عدد فرو برند موی هر جا که باشد در معده یا در امعا با جینگه چسپیده در براز بیرون آید و گویند که تخم سرس با آب سائیده بخورانند موی شیر در قی و اسهال بیرون آید و بعضی تخم سرس و تگر بر یک یک توله سائیده میدهند و اگر خصیه خرگوش خام فرو برند موی شیر بر خلیه بیرون آید تا حصول صحت کلی یک یک خصیه فرو برده باشد

لبن فاسد

گاه باشد که شیر در معده فاسد شود و ترش و عفن گردد و از ان دوار و غشی و قراقر و پیچ در فم معده پیدا شود و گاهی از ان هیضه قتاله عارض گردد علاج آب نیم گرم شبت و روغن کنجد و نمک قی کنند پس جوارش مصطگی و جوارش عود با شراب سیب خورند و بقول شیخ بعد قی بماء العسل شراب صرف بغلافلی دهند و تکمید معده بروغن ناردین کنند و گویند که روغن بادام و مصطگی بر معده مالیدن و گلقند و گلاب خوردن نفع دارد

دم جامد

گاه باشد که خون صرف در معده یا سینه یا روده یا مثانه بسته شود و سم گردد و از ان اعراض ردیه عارض شود پس اگر در سینه بسته شود رنگ متغیر گردد و نبض صغیر و ضعیف و رودی متواتر شود و مریض مسترخی گردد و عرق کند و تشنج و اختناق در سینه عارض شود اگر در معده منجمد شود غشی و بعضی بیهوشی عارض گردد و اگر در مثانه جامد گردد اعراض قریب این عارض شود و همچنین در امعا علاج خاکستر چوب انجیر و مغز خرگوش بقدر یک درم پنیر مایه خرگوش در شراب حل کرده بدهند پس اگر جمود در سینه و معده بود قی فرمایند و اگر در روده بود حقنه نمایند و اگر در مثانه بود [illegible] سفید ست خاصة و سرکه نیز و مقل [illegible] و خصه [illegible] آب خاکستر چوب انجیر [illegible] و انچه گفته اند در آن عجیب ست شیر بز ست گویند که این خون جامد [illegible] [illegible] عجیب ست در جمود دم در معده و مثانه در مقام آنها نیز مذکور شده در انجا ملاحظه نمایند و گویند [illegible] نفع کند و اگر شیره قرطم در آب گرم بر آورده بدهند بسیار نافع بود و این دوا نسخه آن [illegible] تخم سداب دشتی مرکی حلتیت هر یک چهار درم بعسل بسرشند شربتی

از انان بقدر جوزه در آب گرم یا در سکنجبین دهند یا خاکستر چوب انجیر دو درم مع مغز استخوان خرگوش یک مثقال و من بگمان حکیم که بجای آن پنیر مایه خرگوش باشد هر دو را در سرکه گداخته بنوشند و ایضاً نمک اندرانی مع پنیر مایه بزغاله و یا یک مثقال سرگین سگ تو خونی که در مثانه منعقد گردد آنرا مخصوص انیست که آب برگ زرین درخت بدهند که آن را درین باب خاصیت عجیب ست و مداومت شربت سکنجبین و تریاق و مثرودیطوس و مدرات تویه کنند و برگ برنجاسف و حلتیت و آب کرفس و تخم ترب این همه در سکنجبین و نیز در سرکه حل کرده دهند بهر آنکه سرکه دوای جید برای نیست و همچنین مثقالی از قردمانا با آب گرم و یا نیم مثقال از حلتیت و یا شربتی از غاریقون و یا سیسالیوس یا دو قیراط انانفح و یا دو درم حب بلسان و یا دو درم اظفار الطیب یا دو درم عود قاقلا و انیسون و ادویه مفتت حصات شرباً و حقنةً و طلاءً استعمال کنند و در مثانه بقدر نواة نمک سوده و در آب حل کرده بزراقه رسانند و یا آب خاکستر چوب انگور استعمال کنند پس اگر این فائده نکند از شق و استخراج خون از مثانه مثل استخراج حصات چاره نباشد

جمود لبن در معده

گاهی شیر در معده بسته گردد و بسبب آن از اسباب مجمده یا استعداد قوی حدوث شیر مثل غلظ آن عارض آن عرق سرد و غشی و تپ لرزه و غیره اعراض ردیه که در امراض معده در جمود دم و لبن مسطور شد عارض شود علاج یک مثقال از پنیر مایه حیوانات با سرکه کهنه خورانند خصوصاً پنیر مایه خرگوش و یا پنجدرم پودینه بدهند و بقول شیخ واجب ست که صاحب او از چیزهای شور پرهیز کنند بهر آنکه شوری آنرا بسته تر گرداند بلکه لازم ست که سرکه تنها یا ممزوج با آب بنوشانند و پودینه خشک پنجدرم بخورانند که این عجیب ست آنرا در ساعتی بگداز د و بسبب قوتی که اندرانست شیر را از جمود باز دارد و آنرا رقیق گرداند و از انانفح تا یک مثقال بخورانند که آن تحلیل کند یا قیی یا اسهال خارج نماید و ایضاً ادویه مذکوره برای جمود دم در معده و خصوصاً و انیکه از طین مختوم میسازند و مذکور شد و دوای انجدان و کبریت مساوی در سرکه بخورانند و ایضاً آب خاکستر چوب انجیر و تکرار خاکستر دران نمایند و گویند که از علاجش انیست که سکنجبین عسلی با آب گرم و شبت دهند و امر بقی نمایند و معده را از ان پاک کنند و پنیر مایه بوزن یک دانگ با اندک سرکه بنوشانند و بهتر آن پنیر مایه خرگوش ست و یا برگ پودینه با سرکه و اندک سداب بخاکستر چوب انگور بخورانند و عسل بفلفل خورانند که این شیر جامد را بگدازد و تلطیف کند

علاج کلی سموم ملدوغه

هرگاه جانوری ذی سم گزد همان وقت قدری بالاتر بفاصله چهار پنج انگشت از جائیکه گزیده باشد سخت بربندند تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر در دو جا بندند یکی بالا و دیگر پایین بهتر ست و اگر حیوان ردی السم بود و ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت با شرط کنند یا زلو چسپانند و باید که محل زخم را مکند بعد از آنکه ادویه تریاقیه مضغ نموده باشند یا مضمضه بسرکه و روغن گل کرده باشند و یا تجربه میکنند و این بهتر ست و باید که آن شخص که می مکد ناشتا نباشد و زخم را مندمل شدن ندهند و خروس بریان نموده همچنان گرم بشگافند و بر موضع زخم نهند جذب سم میکند و ادویه جاذبه سم مثل بنجال کبوتر و خاکستر چوب انجیر و پشک بز و سیر و پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کنند و دو مثقال تخم نارنج مقشر کرده و تخم لیمو و تخم ترنج بنهایت مفید ست و ادویه که بر جمیع اقسام سموم بالخاصیت نافع ست و سابق مذکور شد و در بیخا نیز ذکر یابد شرباً و طلاءً بکار برند و ادویه قابضه مع لسع ضماد نکنند مگر آنکه با قبض محلل باشد و از خواب منع کنند بعده نظر کنند بسوی عوارض عارضه تا معلوم شود که فلان حیوان گزیده است پس تریاقات مخصوصه آن استعمال نمایند و باید که باغذاقه ری از فلفل و سیر دهند و شراب قوی کهنه بنوشانند **الحاصل** قانون علاج سموم ملدوغه منحصر در هفت امور ست **یکی** تقویت حرارت غریزی برای اخراج سم از بدن و تحلیل او و تهییج او بسوی مدافعت و تقویت اعضا و این شان تریاق و مثرودیطوس و غیر آنها از مرکبات و نسبت بربری و فادزهر و جندبیدستر و مشک از مفردات ست دوم تقلیل رطوبات از بدن خاصةً اگر بدن ممتلی باشد لیکن درین مبالغه نکنند و تقلیل بقی و اسهال و فصد بود و باید که مع تقلیل رطوبات تقویت حرارت غریزی نیز کنند و قی جامع النفع در سائر اقسام سموم ست بخلاف فصد که همه جا نتوان کرد مگر کسی را که بدن او ممتلی از خون باشد و بهتر آن اوقات فصد آن وقت ست که سم در بدن منتشر شده باشد و بعضی اطبا از فصد مطلقاً منع کرده اند سوم دادن تریاقات و فادزهرات کلیه مثل تریاق کبیر یا خاصه آن سم مثل بچه نهنگ در گزیدن نهنگ و گوشت افعی در لسع افعی چهارم استعمال دوای مضاد مزاج سم مثل حلتیت مضاد سم عقرب **پنجم** استعمال ادویه که سم بسوی جلد مستعمله از خارج و مشروبات **ششم** تبعید اخلاط از اعضای رئیسه بسبب تبعید از جهت سم و این هر دو با ادویه مدره و مقیئه و مسهله بود **هفتم** تدبیر مانع نفوذ و انتشار سم در بدن مثل قطع عضو ملسوع و تجرید آن و داغ و شرط و حجامت و زلو و مکیدن آن **ذکر ادویه مفرده** که هر یک نافع گزیدن جمله حیوانات بقول شیخ از ادویه جیده نوره ایست مثل تخم حنظل و قدری از آن در آب مرسته

وطبیخ انواع هر سه پودینه وجندبیدستر عجیب ست وشیر لاغیه که تریاق معروف بقوشتجی دفزاوی ست لسع جمیع هوام خصوصاً افعی را شدید النفع ست وجندبادستر وبیخ
موش وآذریون وتخم بادآورد وروف وایضاً زیره که مشابه شونیز ست وکاشم وسیر وپوست سه برگ سرکوهی وفلفل وفلفل جالینوس گفته شراب کهن بر افعی افتد ومیر
نافع لدغ هوام ست تلطیف تریاق وتخم ترنج مضاد جمله سموم ست وشربت او دو مثقال بود وبیخ انجدان نافع جمیع سموم ست وتخم فنجنکشت وروغن بلسان وحب بلسان
وفنجنکشت وجوز ماثل وانجیر وفندق وجنطیانا وجاوشیر وزراوند وگل دفلی وبرگ او وثمره دلب تازه عجیب ست درین باب ودارچینی وپشک بز ضماد او وشرب او ایضاً
کما فی ریوند کاشم وسرطان نهری بشیر ونانخواه وسکبینج وپسته بشراب وپودینه وطبیخ او وشرب او وضماد او وراسن وقیصوم وقردمانا وغاریقون وبیخ خنثی سه درم وانفحه
شکم ابن عرس مع معدهٔ او وچون بکشند سر کرده خشک کنند ووقت حاجت بخورانند وطبیخ خبازی بستانی وتخم خطمی ودماغ ماکیان خصوصاً مع قنه وشوربای ابن عرس زنده
وشوربای جرد که نوعی از موش ست چون بشراب بنوشند ورق که نوعی از سلحفات عظیم الجثه ست نمکسود کرده وطبیخ سرطانات نهریه وخون سنگ پشت وقنفحه عجیب
وجنطیانا نیز عجیب ست وتخم گذر دشتی نافع بود وانچه از ادویهٔ بارده درین مفید بود بیخ لفاح ست ضماد او بعسل وکاسنی دشتی درین باب عجیب ست وپرسیاوشان
برای همه عام النفع ست وگاهی غاریقون با یک مثقال زراوند طویل مرکب بسازند **ایضاً** تریاق عجیب افیون مر هر واحد یکدرم فلفل یکنیم درم بیخ زراوند طویل
ومدحرج سه درم سپند وزیرهٔ هندی هر واحد یکدرم شونیز پنجدرم جنطیانا سه درم سداب دو درم بعسل وآب جرجیر بسرشند شربتی یک مثقال مطبوخ جید **ایضاً**
دوای طین مختوم بگیرند حب الغار دو مثقال گل مختوم دو مثقال وابولوسان بزیت بخورانند شربتی یک بندقه در سه اوقیه ماء العسل **ایضاً** تریاق عام النفع برای سموم ملسوعه
ومشربه فلفل ده درم سنبل ده درم زراوند وبیخ خوا هر واحد یکدرم بآب خرنوب سرشته چهل روز در آفتاب نهند وهر روز یکمرتبه حرکت دهند وهرگاه که خشک شود تر کنند وباید
گرم بخورند وقومی گفته که این بطریق کحل نیز نفع کند **دوای** نافع برای هر گزیدگی شونیز تخم حرمل زیره هر واحد دو درم تخم جنطیانا زراوند مدحرج هر واحد یکدرم فلفل سفید
مر سداب هر واحد نیم درم بعسل بسرشند شربتی از آن بقدر باقلای رومی بشراب **دیگر** جنطیانا دو درم فلفل سداب هر واحد دو درم بعسل بسرشند واین یکشربت ست بشراب
بخورند **دیگر** حب بلسان هر واحد سه درم تخم جرجیر تخم کندنا هر واحد یکدرم زراوند بیخ انجدان سیاه هر یک دو درم مر وزعفران هر واحد یکدرم طین بحیره چهار درم بعسل
کف گرفته بسرشند شربتی بقدر باقلا **ایضاً** حب بلسان ونعناع خشک تخم شلجم دشتی فلفل سیاه وسفید ودارفلفل مرمکی انیسون فطراسالیون اسارون زیرهٔ سیاه برنجاسف
هر واحد چهار درم سنبل فقاح اذخر هر واحد شش درم بعسل بسرشند شربتی بقدر باقلای رومیه اطلیه که بر گزیدگی طلا کنند از انجمله نفط سفید یا ازرق ست یا سیر خام یا دردی روغن زیت
جوش کرده وجندبیدستر بزیت ویا آب گندنا بدون آب افشرده وپودینه نهری بهتر جذاب سم ست وگوگرد ببول ویا ماکیان وخروس زنده شگافته بر موضع گزیدگی بندند
وهر ساعت تبدیل نمایند وقومی گفته که ماکیان شدید الحرارة ست ولهذا سنگریزه خورده را میگدازد ومیتواند که این حوصله وکرش او باشد نه غیر آن واز چیزهایکه بآن
ضماد نمایند نمک سرکه است یا زهرهٔ گاو یا نمام وبرگ خنثی یا خاکستر وسرکه خصوصاً خاکستر چوب انجیر وانگور خصوصاً در ابتدا وزفت ونمک همه در پخته وگویند
که ضماد بسیر ونمک وپشک بز نافع هر گزیدگی ست مگر لسع مار اصله را وضماد بآرد عدس وزیت نافع ست حتی که لدغ اصله را **ایضاً** بگیرند خردل وسرکه وشحم وآهک آب صابون
یا قطران ضماد کنند وزیت جوش کرده در ریختن بالای لسع حتی که لسع افاعی را نیکوست واین از معالجات اهل مصر ست واین داغ نیکست وپیاز بسویق ومرهم معمول نمک
ومرهم نطرون واز نطولات جیده آب دریای شور گرم تنها وبا خردل وطبیخ جرد زنده وابن عرس ست **صاحب کامل** گوید که موضع را باشیائیکه از شان آنها تسخین ولذع جلد ست
مثل پیاز عنصل وسیر دشتی ضماد کنند ویا گیرند خاکستر درخت انگور وخاکستر درخت انجیر وبا سرکه ومری ضماد کنند وپیاز بسویق یا نان وگندنا وآرد ونمک یا قطران یا پشک بز
بکار برند وتنطیل بسرکه که اندران پودینه یا سکبینج جوش داده باشند نیکوست ومراهم معموله نقاقلا استعمال کنند وایضاً کاسنی ومر ویا کعب خنزیر باریک سوده با سرکه ویا شراب
بخورانند ویا گوشت راسو نمکسود سه درم بشراب خورانند یا خون سنگ پشت بحری ویا جندبیدستر یکنیم درم بشراب ممزوج بخورانند ویا بخورمریم ویا قثاء الحمار یکنیم درم بشراب
ومه که ممزوج ویا تخم شلجم ویا حب الغار ویا سرطان نهری بریان ویا گیرند زراوند مدحرج یکدرم بآب گندنا ده درم وشراب همچند آن وچون بیخ حرمل نیم مثقال بشراب بخورند
بسیار نافع بود وایشان باین معجون انتفاع می یابند **صفت آن** حب الغار وجاوشیر وبیخ سوسن آسمانجونی ونجیبل وزراوند مدحرج هر واحد پنجدرم تریاق
کنند ... سداب شتی هر واحد چهار درم آرد کرسنه سه درم همه را باریک سوده بشراب بسرشند ونیم مثقال بخورند وایضاً تریاق اربعه بآب سداب بخورند والا تریاق کبیر نیم درم تا نیم مثقال

بدهند ابن الیاس گوید بعض ادویهٔ مجربه و جذابهٔ سم مثل چغال باز و کبوتر و پودینه و کبریت و بول و خاکستر درخت انجیر بسرکه و نطرون و سیر صحرائی و سرگین بز ضماد کنند
و یا گچ بیر ندر مرهم از سرگین کبوتر و شکاعی اشیع و جند بیدستر و سکبینج و حلتیت و گوگرد و پودینه مساوی کوفته بیخته بزیت و زفت مرشته بموضع لسع طلا کنند و جراحت از اندمال
باز دارند تا وقت بر شدن مرض تریاق کبیر و مثرودیطوس تریاق اربعه بخورانند ابوسهل گوید که جند بیدستر و مقل حب الغار بشراب قوی بخورانند و یا دواء الحلتیت بقدر
تا جوزه بدهند و یا این مجموع اجزا بقشر از هر دو قشر بیخ و نمک برگ سداب خشک هر یک حصه جزو عسل سفید بقدر یکه ادویه بدان سرشته شود شربت مقدار جوزه و یا این مجموع اجزا بقشر
بیخ سوسن آسمانجونی مرسداب زنجبیل زراوند مدحرج کنند مساوی یک مثقال بشراب خورند و بر بدن ادویهٔ مدر عرق بمالند

گزیدن مار

و اقسام آن بسیار ست و مار سیاه و سمیت از نسبت دیگر قوی ست و مهلت کمتر میدهد و مار گزیده را التهاب و لرزه و غشی و عرق سرد و زردی چشم و ورم یا آبله محل گزیده
عارض میشود و علاج جمیع اقسام آن بدستور علاج کلی سموم ملدوغه که مسطور شد باید کرد پس خروس بستن و ادویهٔ جذابه ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن تناول نمودن
و حلتیت با شراب خوردن و همچنین سیر با شراب بسیار نوشیدن و بدستور گندنا و پیاز با شراب و روغن زرد کهنه بسیار نوشیدن مفید بود و بستن مار مهره بموضع گزیده نیز
نافع ست باید که آنرا بر موضع گزیدهٔ مار بگذارند که بچسپد و هرگاه جدا شود در شیر اندازند تا شیر زهر را بجذب کند همچنین تکرار عمل نمایند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد
و در حین جذب سم رنگ او متغیر گردد و بعد از آنکه در شیر اندازند بحال آید و اگر این میسر نشود مرغ بزودی تمام بکید و ماکیان گرفته پرهای گرد او مقعد آنرا دور کنند و بموضع گزیده
چند شرط زنند که خون مترشح شود پس مقعد آن مرغ بران موضع بچسپانند که بچسپد و بعد جذب سم از خود جدا شود و مرغ بمیرد و مار گزیده شفا یابد و همچنین بستن غوک که شکم آن
دو پاره کرده باشند نیز نافع ست و در میان شیر نشستن مفید بود و پنیر مایهٔ خرگوش و دیگر حیوانات که تازه باشد با سرکه ممزوج با آب بخورند و خوردن آب نیل بقدر یک طل و بستن
جرم آن از مجربات ست و شوربای ضفدع نافع ست و کذا تخم لیمون کاغذی هفت عدد در آب سائیده نوشیدن و طلا کردن مجرب و استعمال حب السلاطین درین باب
عجیب الاثر ست باید که آنرا از پوست سخت بیرونی و پوست نازک که بمغز او متصل بود جدا کنند و مغز را که دو پاره می باشد از هم جدا کنند و پردهٔ که در میان هر دو پاره است
دور کنند و هر قسمی را جدا گانه با آب صلایه کرده در هر یک چشم کشند آب بسیار از چشم ملدوغ روان شود و از هلاکت ایمن گردد لیکن ورم و زردی در چشم احداث میکند و بسیار سرخ میشود بعد
از صحت پنبه را بگلاب آغشته بر چشمها بنهند و بیخ سرخ را ملایم پخته بر لفافه نهاده سرد کرده بستن همین حکم دارد و یا اندک روغن زرد در چشم کشند و خورانیدن یکی دو عدد آن نیز
مجرب ست و اگر مار سیاه قتال بود از پنج شش عدد کم ندهند و این حب آن نیز مجرب النفع ست مغز چغال گوشه فلفل سیاه هر یک هشت ماشه تانک کافور سیمسینی زعفران هر یک
یک ماشه تانک کوفته آب لیمو کهرل کرده یکصد و ده حب سازند و مار گزیده را دو سه حب خورانند و اگر بیهوش باشد یک حب با آب لیمو سائیده در چشم کشند گویند که اگر مار گزیده بیهوش شود
و مثل مرده بود تا سه روز این حب عمل میکند باید که بر کام مار گزیده شرط زنند و آب گرم بریزند و چون خون آمدن گیرد حب سائیده طلا نمایند هرگاه بهوش آید یک دو حب بخورانند
و در مجربات نوشته که اگر مار گزیده بیهوش شده باشد بر شکم او بالای ناف شرط زنند بنهجی که پوست بخراشد و خون نه برآید پس مغز چغال گوله سائیده آب در آنجا بمالند اگر
فی الحال قی آغاز کند و بهوش آید مرده نیست و همچنین کچله را در آب لیمو سائیده بحلق او ریختن و بر سر و بدن مالیدن بهوش می آرد و تنباکو تریاق سم مار ست اگر خشک آنرا خوشبو
یا سوده با آب حل کرده بنوشانند یا از تنباکوی کشیدنی که با قند سیاه میسازند بقدر دو سه توله حب ساخته با آب گرم بلع کنانند و یا در آب حل کرده بنوشانند و یا چرک قلیان دهند
قی آرد و سمیت دفع نماید و همچنین بل ماکیان در قند سیاه پیچیده خورانیدن درین باب مجرب ست و هرگاه غشی کند حجامت و دیگر منعشات سیما مشک عجیب ست و نفوخ
مرچ و انگوزه مفید و مار گزیده را خوابیدن ندهند و آواز آسیا بگوشش نرسد **ذکر ادویهٔ یونانیه و هندیه** نافع زهر مار بدانکه ادویهٔ تریاقیه نافع جمیع اقسام سموم اند
نافع سموم ملدوغه که مذکور شد و آنچه در اقوال حذاق بیاید همه زهر مار را مفید بود و برخی از ان درینجا مسطور میشود چنانچه فادزهر حیوانی که از کوهستان شیراز می آورند چهار جو
نیم درم از ان بشیر یا بزیت خوشبو یا بشراب یکساله خوشبو بخورانند در لسع حیات مجرب سویدی ست و شرب دارشیشعان و کذا آب نمام بشراب و کذا سنبل هندی
بشراب کهنه و کذا عود بلسان و کذا اقحوان و کذا قرفه و کذا اقنابری و کذا لحم خارپشت بستانی و کذا جگر گرگ خشک کرده بشراب و کذا اسکیه و کذا افتمه و کذا اسرطان نهری
کوفته در شیر مالیده صاف کرده و یا در آب جوش داده و کذا گل مختوم با آب طبیخ طراثیث و کذا الیمو مالح و کذا زهرهٔ سنگ پشت نهری و کذا طبیخ فو و کذا آب برگ توت سیاه

وکذا اسوسنجان بشراب وکذا افرفیون وکذا اصابون القافات وکذا اشیر زیه وکذا برگ ناشپاتی وکذا عرطنیثا بشراب وکذا سرگوش نوخته وشرب **ضماد** پودینه نهری
بشراب پخته وکذا روغن گاو وکذا اسیر و سداب وکذا روغن بلسان وکذا نانخواه وکذا زیره بستانی وکذا پنجال شمه وکذا سکبینج بشراب یکساله وکذا شراب کهنه نیز خصوصاً
ضماد بیخ کاسنی دشتی کوفته وکذا آب کرنب باد و گندم و سرکه وکذا انگور و بدبق و آب مهن روزه دارکه عجیب مجرب ست وکذا بیخ سوسن سفید وکذا بخور مریم وکذا انجیر
خام وکذا زوفای خشک و نمک و پودینه نهری و عسل **و الکحال** زهره ر غمه در چشم مخالف جانب گزیده و فادزهر معدنی در دست داشتن هر واحد دافع زهر سم مارست
دیگر یک تخته کاغذ سفید در آب حل کرده فی الفور خورانیدن فائده تمام دارد و اگر در آن حال که مار گزیده باشد بر جایگاهش خود بول کند زهر اثر نکند **دیگر** خراطین تا
تا دو ماشه با آب سائیده نوشانند **دیگر** از مجربات صاحب گنج باداورد بنبه دانه نیم پاو یا یکپاو بکوبند و در قدری آب انداخته خوب بدست بمالند و صاف کرده بنوشانند
مار گزیده و زهر خورده را اگرچه بیهوش باشد سود دهد و اگر تشنگی بسیار بود بجای آب همین آب بنوله میداده باشند **دیگر** جدوار نیم مثقال بگلاب حل کرده نوشانیدن
دافع زهر مار و عقرب ست **دیگر** زهرهٔ طاؤس زهرهٔ خروس و فلفل سیاه باهم بسایند هرگاه خشک شود باز سوده یک یک میل در چشم کشند زهر مار دفع شود **دیگر** روغن گاو
یک سیر فلفل سیاه پنج درم سوده آمیزند و در حلق مار گزیده اندازند **دیگر** مغز تمر هندی پخته پاو آثار در قدری آب بمالند و بی صاف کردن بمار گزیده بنوشانند که مجرب نوشته
دیگر مجرب شب بیجانی نه ماشه سوده سه خوراک نماید و یک حصه باندک آب آمیخته بعد دو دو گهری بنوشانند **دیگر** خانهٔ عنکبوت یازده عدد بگیرند و از بیضهٔ عنکبوت
صاف کرده بقدری قند سیاه آمیخته از هر یک حب جدا جدا بندند و مرد جوان را بعد یک یک گهری بخورانند و طفل ده دوازده ساله را تا هفت حب بدفعات و صحت
یابد **دیگر** برگ کسوندی زیرهٔ سفید روغن گاو هر یک ده درم بآب خوب مخلوط کرده بخورانند **دیگر** از کلاپوست درخت آکهه یکدرم خاییده لعاب آن بلع نماید و یا بیخ چرچره
و برگ آن یکماشه بدفعات بخایند نافع بود **دیگر** سه عدد کونپل نهایت خرد برگ آک و قند سیاه پیچیده خورانند بالای آن روغن زرد نوشانند و بعضی شربت چهار عدد
کونپل آن با هفت عدد فلفل گرد و یکماشه مقرر اند و این سائیده نافع نوشته اند **دیگر** روغن سرشف هر قدر که نوشد بنوشانند و نهایت این تا یک آثار ست و اگر قی شود
باز بنوشانند مار گزیده نمی میرد **دیگر** بیعد یل سهاگه تیلیه بوزن یک بهلولی بریان کرده در روغن یا آب آمیخته مار گزیده را نوشانند **دیگر** مغز سمندر پهل یا تخم کسوندی
بلبن یک سائیده در هر دو چشم کشند **دیگر** یک مشت ریته را با آب بمالند بمقداری که یک پیاله شود و از آن آب در چشم کشند و قطرهٔ بر زخم بچکانند و باقی آب بنوشانند **دیگر** هرگاه مار
بگزد بر موضع گزیده شرط زده شیر عشر بمالند از انجا زرد آب جاری شود و مار گزیده به گردد و یا موضع گزیده را بسته از بارود انگریزی بسوزانند و بخایند برگ نیم امر فرمایند
تا زمانی که تلخی برگ محسوس نشود و نیم سوخته باشند مجرب ست **دیگر** پوست درخت سرس پوست بیخ او و تخم او و گل او هر چهار یکدام با یک قاشق بول ماده گاو و دو روز
سه حصه کرده بخورانند زهر مار اثر نکند و درخت سرس کهنه که پوست و سیاه شده باشد در خواص قوی تر ست **دیگر** کتول کوفته بیخته در آب انداز ند و بنوشانند قی خواهد آمد و زهر
دفع خواهد شد **دیگر** گلگن هول سائیده سعوط کنند **دیگر** بیخ کسوندی یکدرم فلفل نیم درم سائیده بنوشانند **دیگر** مهوه و کچله سائیده ضماد نمایند حب برای مار گزیده
از بیاض الدولت سیر خشک افیون مرچ سیاه مقرار یشه هر چهار برابر در آب لیمو کهرل کرده حب بندند وقت حاجت آب سائیده اگر در یک چشم کشند گویا شود و هرگاه در چشم دیگر کشند
به گردد **ایضاً** فلفل سیاه مغز جمال گوته هر واحد هفت ماشه لیمون کاغذی سه عدد در آب لیمو سائیده حب بمقدار فلفل بندند و در آب سائیده بچشم مار گزیده کشند و دو سه عدد
بخورانند **اقوال حذاق** گیلانی گوید که از عجائب ادویه در باب خلاص از سموم مار دی قوی السم که تجربه کرده ام تریاق فاروق جدید الصنعت ست و ایضاً بگیرند کیباج اندکی
و با آب لیمو سائیده در هر دو چشم مار گزیده بکشند و قدری از آن بعد شرط زدن نیک تا خون برآید بر موضع گزیده بمالند و قدری از آن بخورانند و اگر زهر چنان اثر کرده باشد که قدرت
خوردن آن نباشد و از شرط خون برآید کشیدن او در چشم و مالیدن او بر موضع کفایت باشد و در بدن بمواضع دیگر مثل راس کتف و مرفق شرط زنند تا اندک خون از آن
برآید آنرا از انجا خوب بمالند عوض خورانیدن آن که سم را قی کند و باذن الله تعالی صحت یابد و این دوا را در چند جا تجربه کردم و از آن نجاح حاصل شد و شکر خدا بجا آوردم
لیکن بدین دو اتنها اقتصار نکردم بخوف تلف ملسوع بلکه مع آن تریاق و فادزهر معدنی چینی که آن نیز درین باب قوی ست خورانیدم الا آنکه ما اسکم نه تاثیر دوای مذکور بیشتر
و غالب ست والله اعلم **انطاکی** گوید که چون مار بگزد اگر خبیث باشد مثل بلوطیه و غیر او زراقه او را قطع عضو واجب بود و بعده علاج دیگر کنند و الا اگر زود ابتدا رطوبات
سمیه مال کنند شرط و حجامت مص آن کنند و اراده استفراغ بمضعیات واجب ست اگر بدن قوی و عقل صحیح باشد و الا اعتنا بعلاج او مثل قرص کرسنه معمول از کرسنه و اسدابیج

و مرو حلتیت بشراب و سیر و تریاق کنند پس اگر او را تدبیر نیک نشود حتی که سم منتشر گردد فصد کنند و الا از فصد حذر نمایند و جلیل ترین چیزیکه اعتنا بدان کنند تدبیر قلب ست
و آنچه بانعاش بدن مخصوص ست مثل عنبر و فادزهر و زراوند دحرج و همچنین ملازمت عسل و روغن زرد نوشیدن و بدان قی کردن و خوردن کرنب و ضماد کردن بیضه سالمه
و قطران و بستن کبوتر و موش شگافته گرم گرم و کذا قسط و سرگین کبوتر و کسی که بگیرد زراوند دحرج و تخم حندقوقا و کرسنه و سداب دشتی مساوی با سرکه سرشته تا یک مثقال
بشراب بخورد خلاص یابد مسیحی گوید که هرگاه افعی بگزد باید که علاج کلی سموم ملدوغه مذکوره بعمل آرند و مدنک تریاق افاعی بشراب قوی خورانند و سیر خورانند و شراب صرف بنوشانند
و گندنا و پیاز بخایند و یا این دوا به هند تخم حندقوقا و غیره اجزای این معجونست که عنقریب در قول انطاکی گذشت با یک وقیه نبیذ کهنه بخورانند و یا این انیسون یک مثقال
فلفل چهار مثقال زراوند دحرج جندبیدستر تخم شبت هر واحد دو مثقال سکبینج سایید مقدار باقلا به هند و یا دو مثقال حلتیت با یک وقیه شراب بخورانند و طعام معمول
بروغن زرد و عسل و سیر و جوز و شراب قوی بخورانند و بر موضع گزیده محجمه بزرگ نهند و شرط زنند و بضمادات که در علاج کلی سموم ملدوغه مذکور شد ضماد کنند پس اگر آن موضع عفن گردد
بر جای عفن ادویه محرقه نهند و حوالی عفن بگل ارمنی و عدس مقشر و سرکه طلا کنند شیخ میفرماید در علاج لسع افاعی کان مثل قانون ست باید که رعایت اصول مشترکه در علاج
کنند بعد از ان قوی تر علاج مبادرت بدادن تریاق افاعی ست و چون تاخیر کنند ممکن ست که تریاق اکثر فائده کند و گاهی نفع ننماید و اگر استکثار ثوم و شراب ممکن بود و ثابت
کار از همه علاج مستغنی سازد و همچنین گندنا و پیاز بشراب اگر ثوم یافته نشود و ذکر کرده اند که ذکر گوزن بریان چون بخورند فی الحال نفع کند و حب الزراوند خلاص کننده است
و همچنین مغز تخم ترنج و از تریاق خاص قوی آن نیست که انیسون اکسوناقن فلفل هر یک چهار درم پوست زراوند دحرج جندبیدستر هر واحد یکدرم بطلا بسرشته شربتی بقدر
جوزه و ایضا مر جندبیدستر فلفل زرنیخ سرخ هر واحد یکدرم تخم شبت دو اوقیه بطلا بسرشته و ایضا تخم حندقوقا و زراوند دحرج و سداب دشتی و واجب ست که روغن زرد
بسیار خصوصا کهنه بنوشند که اکثر روغن زرد کهنه تنها خلاص بخشد و در آبزن شیر نشانند و تکلیف بیداری اختیار نمایند و مشی کنند و در بعض اوقات حمام معرق نمایند و پنیر مایها
و مانند آن عقب این بخورند و بهترین آن پنیر مایه تازه خرگوش ست که آن خوشتر ست چون با چهار اوقیه شراب ممزوج باعتدال بخورند و پنیر مایه ایل نیز جید ست و قومی گفته
که اگر انسان پیاز دشتی بخاید و آب آن از حلق فرو برد و ثفل آن ضماد بر جای گزیده کند البته هلاک نشود و قومی شوربای غوک آنچه تجربه کرده نافع و مخلص یافتند چون خورانند
و گوشت ماهی مملح مخلل و سرطانات بحری و خون سنگ پشت بحری نافعست و قومی گفته که حجر الحیه را چون تعلیق نمایند و از ان عوفیت ست مشروبات محموده در لسع
افاعی گویند که کرفس صحرائی برای این جید ست و بیخ وج و برگ زراوند و بیخ او و بیخ مرو بیخ فاشرا و فاشرستین و غاریقون هر کدام ازین که باشد آنرا در شراب حلو بخورانند
مقدار یکدرم و همچنین آب اناغالس یعنی اذان الفار و کذلک زیره لاسیما کوهی و آب کرنب یا قسط دو درم مع دهابولوسات فلفل و بیخ بخور مریم و یا تخم کاشم و یا بیخ او و یا تخم
حرمل را آب گندنا یا آب [illegible] و ایضا پنیر مایه خرگوش و آرد کرسنه خاصة و زنجبیل و رشمر زنان و حمزا بخورانند [illegible] که نواحی [illegible] آن شدید النفع ست
و پوست زراوند و بیخ حندقوقا و کمان کرده [illegible] شیر تازه بنوشند بسیار نفع کند و شیر لاعیه که آنرا تریاق فرودی گویند حکیم گفته که سع افاعی و جمیع هوام نافع
بود و یا جاوشیر دو درم با سرکه و ایضا بگیرند قسط سه مثقال یا جنطیانا و ایضا پشک بز در شراب حل کرده نوشیدن از ادویه جیده است و جمیع مقطعات حاره خصوصا سیر
و پیاز و گندنا و ترب و آب آنها و جمیع مملحات خصوصا جوف ابن عرس و عقرب بریان و زهره خروس و سایر طیور و از عصارات شدید النفع آب سداب و آب برگ سیب
و آب مرزنجوش ست و سرکه تنها چهار اوقیه جوشانده نوشیدن و آب برگ کرنب نبطی و بول انسان ضمادات از خارج این ضمادات جذابه قبل از ورم کردن استعمال
کنند و آن معمول از ابهل و حب الغار و از بابونه و عنصل بریان خاصة و آرد کرسنه ست ازین جمله مفرد و مرکب بشراب استعمال نمایند و تضمید بنان کهنه جید بالغ النفع ست
و بستن ماکیان شگافته بغایت نیکوست و همچنین گوشت افاعی و غوک شگافته و از روغنها روغن غار ست یا روغنی که در ان برگ غار جوشانیده باشند مجوسی گوید
کسی که افعی خصوصا لاسیما افاعی معطشه و بلوطیه گزیده باشد باید که عضو گزیده را قطع کنند اگر ممکن باشد والا ربط عضو از بالای عضو گزیده و فصد مریض کنند و سیر و پیاز
و گندنا بخورانند و شوربا بشبت و دار چینی و نمک بنوشانند یا شراب کهنه بخورانند و سرطانات نهری بریان که بران اندکی مویزج باریک سوده پاشیده باشند تناول کنند
و بر موضع گزیده این ضماد کنند بگیرند سرطانات نهری و خوب کوفته آرد گندم ده درم پودینه خشک هر یک چهار درم سوده با انجیر تازه بسرشند که این نافع ست و ایضا
ببرگ سیب تخم و آب پخته باریک سوده و شوربای غوک طبوخ خوردن نفع کند و پنیر کهنه کوفته با آب سرشته ضماد کردن نافع بود و اگر بچه مرغ زنده که چاک شکم کرده بر بندند بدان

انتفاع یابند و اگر اندکی خون سنگ پشت بحری خشک با قدری از زیره و سداب خشک بخورند نفع کند و یا پنیر مایه خرگوش از نیم درم تا نیم مثقال بخورانند و یا ذکر ایل خشک
باریک سوده یک درم با شراب بدهند و اگر آب سداب و گندنا هر واحد یکنیم اوقیه یا نیم مثقال زراوند مدحرج باریک سوده بنوشند نفع کند و چون عقارب باریک سوده با آب
مرزنجوش و آب سداب مالیده بنوشند منفعت بین نماید و اگر تریاق اربعه از نیم درم تا یک مثقال با آب سداب بخورانند هر لدغ را نافع بود و تریاق کبیر اگر حاضر باشد در نفع
بیشتر از جمیع اشیا باشد لاسیما نو ساخته آمده و اگر حاضر نباشد مثرودیطوس استعمال کنند که آن قائم مقام تریاق است و شربتی از این هر دو هر کدام که حاضر باشد از یک درم تا یک مثقال است
و این معجون نافع و مجرب است برای هر لدغ بگیرند فلفل ده درم انیسون ده درم زراوند مدحرج و حب الغار و جندبیدستر هر واحد یکنیم درم همه را باریک ساییده میفختج
بسرشند و بقدر باقلا بخورند یا زیاده و کم با اندکی آب سداب مع میفختج و آب برگ سیب تبش چون بنوشند نافع بود و دیگر جندبیدستر دو مکیفه و زراوند مدحرج هر واحد یک درم
انیسون و فلفل هر واحد چهار درم همه را باریک ساییده میفختج بسرشند و مقدار باقلا یا زیاده و کم بحسب قوت بدهند و این اشیا در اول امر استعمال کنند و بعد از آنکه سم در بدن
سرایت کند باید که ماء الشعیر با سرطانات نهری بنوشانند و ایضا شیر تازه بنوشانند و عضو گزیده را در شیر تازه نهند پس اگر عضو گزیده در تعفن آغاز کند عضو عفن را
بدواهای حاد مثل فلفل فیون و غیره ضماد کنند و حوالی عضو را بگل ارمنی و قبرسی و عدس مقشر و سرکه خمر طلا نمایند و تریاق کبیر و غیره از معجونات در ابتدا بدهند چون مریض را
غشی و ضعف نفس و عرق سرد عارض شود و اما هرگاه این عراض زائل شود آش جو با سرطانات و شیر تازه استعمال کنند و معالجه موضع گزیده با ضمادات مذکوره نمایند **طبری** گوید که بعد
مبادرت به بستن عضو و شرط بلیغ و وضع محجمه بناری روغن ترش استعمال کنند چه از خاصیت روغن است که سم را بیرون کند چون بنوشند و یا عضو در ان نهند و گاهی
بر جای لسع بعد فراخ کردن آن جا و شیر و بارزد و زفت رومی و فرفیون و توتیا و پیاز برای اخراج سم ضماد میکنند و حرانیان تریاقی ترکیب داده اند که آنرا بضماد لسع مسمی ساخته
بگیرند مغز پیاز و کوفته در زیت بجوشانند تا مهرا شود بعده در ان جاوشیر و سکبینج و جندبیدستر بگدازند و بر ان اندکی فرفیون و برگ سداب دشتی سوده آمیزند پس سرکه دو چند آن
و قطعه زراوند مدحرج و قطعه زراوند طویل و قطعه حنظل تا کوفته بجنه مخلوط سازند بعد از ان صدفه گرفته از ان پر نمایند و بر جای گزیده بربندند و بعد یک شبانه روز جدا کرده
تجدید آن نمایند که این بآسانی جذب سم کند و گاهی بر موضع لسع شاه بلوط با مغز بادام و بندق و پسته باریک ساییده و مغز پیاز یا بلبوس یا عنصل ساییده با هم سرشته ضماد
میکنند که این زهر را از موضع گزیده خارج می نماید و یا بگیرند شراب کهنه و در ان بیخ لوف جعد و پیاز عنصل و حنظل تا بجوشانند بعده اندکی زیت بر ان انداخته حل کنند و در ان
اسفنج تازه یا مغسول بآب و خاکستر آغشته بر جای گزیده نهند که این نیز استفراغ سم نماید و گاهی اخراج سم از موضع لسع باین طور میکنند که بعد شرط بر بنیه تریاق الافاعی نهاده
بر موضع گزیده نهند و گاهی بچسپانیدن زلو بسیار ساعت بساعت استفراغ سم از جای گزیده میکنند و روفس این را اتم علاج ملسوع دانسته و گاهی اخراج سم بقی دائم می نمایند
و اگر چه بعضی از اوائل آنرا مکروه داشته اند بخوف جذب سم بسوی فوق و قرب قلب اهل حران مرقه ترتیب داده اند که آنرا مرقه ملسوع و مرقه ضفادع نیز گویند گفته اند
که آن از لسع صل[1] خلاص گرداند فکیف غیر آن بگیرند غوک نهری ده عدد سرطانات نهری ده عدد و ابن عرس لحم تازه آن یا خشک کرده پنجاه درم پوست بیخ کبر پنجدرم
پوست زراوند طویل هفت درم پودینه نهری باقه یکبر برگ سداب کوهی باقه یا کف از برگ خشک او انجیر سفید پانزده عدد همه را جمع کنند و پیه پاکیان نیم رطل و شراب
کهنه بمقدار یکسر انگشت بالای آن باشد انداخته در دیگ مس کرده سر او را گل حکمت نموده در تنور نهند تا آنکه معلوم شود که لحوم مهرا شده بعد از ان از شوربای آن صد درم
گرفته پنج درم آرد کرسنه در ان حل کرده بنوشند و چون این شوربا در معده ملسوع لبث کند بی شک صحت یابد و بعضی از ایشان ملسوع را یک مثقال تریاق افاعی میدهند
و شوربای مذکور مینوشانند و هرگاه این شوربا بنوشد و سدر یا غشی کند حکم کنند که صحت یافت و این اقراص نیز از تراکیب ایشان است که مار گزیده را بشراب بخورانند
چون تریاق حاضر نباشد بگیرند افاعی جوان و ازرق چشم و سر و دم آن یکبارگی قطع نمایند بعده جوف او پاک کرده بشویند و در دیگ مسی کرده سر او بسته در تنور یک شب
بگذارند بعده برآورند و آن خاکستر را سوده از ان پنجدرم بگیرند و حنظلیان تخم هشت درم کندر و مر هر واحد پنج درم پوست بیخ کبر سه درم عاقرقرحا و عروق و زراوند
هر واحد دو درم زنجبیل مسحوق چهار درم آرد کرسنه هفت درم برگ سداب کوهی پنجدرم همه را باریک بسایند بعده بگیرند زبل اطفال خشک کرده سوده پنجدرم و آمیخته میفختج
سرشته قرص سازند هر یک بقدر دو درم و خشک کرده یک قرص از ان صبح بر ناهار و یک قرص شام با بیست درم شراب معروف بشراب ملیکه بخورند و آن عصاره انگور
با بیخ آس مطبوخ است که بگذارند تا منعقد گردد و اگر این کهنه یافته نشود شراب کهنه گرفته در ان آس بجوشانند که این قائم مقام آنست و طعام ملسوع واجب است که شوربای

[1] صل بکسر صاد و تشدید لام قسمی از مار است که در ریگستان موجود باشد و گویند که از شنیدن آواز آن کشته شوند ۱۲ مخزن الادویه

ناکیان باشد و شیر یتوع آن انجیر دحو زند سداب کبر بود و از غرائب چیزی که پلسوع را هند حجر الحیه در شراب حل کرده ست و حجر التیس و فادزهر حجری محکوک در شراب یا آب بنوشانند

و آن جمیع معالجه مذکوره افوق و اقرب بر جا طلای همه عضو تریاق افاعی و خوردن آن دو مثقال در سه مرتبه بشیر خر یا شیر زنان که این استفراغ سم کند و از عجائب چیزی که در گزیدن مار استعمال

کنند چون از هفت روز تجاوز کند و در ابتدا البته نخورانیده باشند اینست که بگیرند تخم ترنج مقشر و شاهبلوط آورده کنند هر یک یک درم و سفوف کرده بخورند و بالای آن شراب کهنه بنوشند و این

در دفع سموم بغایت نافع ست و آنچه پلسوع را بخورانند تریاق ملاحظ ست که بقول اهل جبال آن در کوه زار گزیده را به کند و آن چیزی ست که از چشم گوزن گیرند شبیه بچه کشمش باشد

و نزد ماقین منعقد شود و آنرا گرفته نگاه میدارند و بخورانند و همچنین بعض اعضای گوزن خاصیت نفع برای سم ست لاسیما قضیب و خصیتان و همکذا بعض اعضای او

مثل لحم او چون بپزند یا بریان کنند و مارگزیده آن شوربا و آن گوشت را بخورد از ضرر گزیدگی خلاص یابد

گزیدن عقرب

بدانکه گزدم نیز اقسام ست و گزیدن گزدم نر سالم تر از گزیدن ماده او بود و خطر کمتر بود بخلاف مار و گاهی از گزیدن او ورم و ملهب سرخ در عضو و درد و تمدد عارض شود و دیگر

بدن گاه سردی شدید گاهی لهیب و نخس مثل خلیدن سوزن محسوس شود و تابع او عرق سرد و اختلاج لب و قی چیزی لزج و قشعریره و ارتعاد و سردی دست و پا و خفقان

در فم معده و استرخای جمیع بدن بود و عقرب که سخت ردی باشد اعراض مذکوره مفرط و بسیار ردی بود و انطاکی گوید که سم عقرب بارد ست تجمید و قتل کند ...

و تکثیر عرق نماید و جالینوس گوید که اگر زخم او بر شریان افتد غشی آرد و اگر بر عصب افتد تشنج آرد و اگر بر ورید افتد عفونت آرد علاج بعد از علاج کلی سموم ...

بخورانند و سیر ضماد کنند و عقرب را در آب پیاز سوده بپزند یا انگوزه و سیر و گوگرد و نمک سوده طلا نمایند و گویند که اگر غوک و موش زنده شق کرده بر موضع ببندند ...

و تریاق اربعه نیم مثقال با گلاب و عرق گاوزبان و شربت انار بخورند و قدری بر موضع گزیده نهند و ضماد نارجیل دریائی را نفع المست و ...

کردن مفید بود و تبخیر موم و عضو گزیده را بآب گرم که اندران نانخواه تنها یا با اشنان یا تمام جمیع ماده باشند نطول کردن و عضو را اندران نشستن نافع ست ...

اینست که از موضع گزیدگی بنوک سوزن یا نشتر دو سه قطره خون برآرند بعده پاره کاغذ سفید بآب دهن تر کرده بچسپانند **ذکر بعض ادویه** نافع سم عقرب ...

بسرکه و کذا فیروزه سوده و کذا بیخ راسن و کذا دو بیخ با انجیر و کذا پوست ترنج سه درم و کذا اقاقیا زهر و کذا مومیائی یک دانگ بشراب کهنه و کذا ... که مجرب نوشته و کذا ...

و کذا دار شیشعان دو درم و کذا ایرسا یک مثقال بشراب کهنه و کذا سنبل رومی یا هندی بشراب و کذا انیسون نیم درم بشراب کهنه و کذا اسلیخه سرخ و کذا مغز چلغوزه بخوراند یا با انجیر و کذا

شقاقل و **شرب و ضماد** تخم غنم سوخته و کذا سیر و سداب و کذا اشیح کوهی و کذا صعتر دشتی و کذا زراوند طویل و کذا روغن بلسان و کذا جنطیانا و کذا جعده کوهی و کذا ...

بسرکه و کذا تخم کاهو و کذا افسنتین و کذا ریوند و کذا اکستر سرطان نهری بآب بادروج و کذا قیصوم و کذا حماما بآب بادروج و کذا تخم شکاعی یک مثقال ... افلفل و کذا ...

و کذا اقط الیهود و کذا دارچینی و اکبیر کوفته و کذا بیخ سوسن سفید و کذا شیح ارمنی و کذا تخم نارنج مقشر و کذا پرسیاوشان و کذا حسک و کذا قنه بشراب و کذا جاوشیر ... و کذا

مر بشراب کهنه و کذا سیب شامی شیرین که مجرب سویدی ست و کذا زراوند مدحرج و کذا فراسیون و کذا پیاز و کذا نعناع خائیده **و ضماد** سیر و ...

و کذا نارنج و سبوس گندم مطبوخ پخته و کذا حرف و کذا نانخواه و کذا کرسنه و افسنتین بسرکه سرشته و کذا پیاز عنصل بسرکه پخته و کذا سرطان نهری کوفته و کذا مومیائی بروغن گاو ...

و کذا زهره سنگ پشت و کذا سبوس گندم بشراب کهنه پخته و کذا حب قوقا و کذا انگشت و کذا اسفیداج و کذا حرمل و کذا شاهتره خائیده صائم و کذا انجیر و آرد جو و سرکه و کذا بیخ ...

گندنای شامی و کذا بیخ کاسنی و کذا روغن خردل و کذا برگ مورد سبز بهر واحد ... درد گزیدن عقرب ست و بقول اطبای هند ضماد تخم ... سوده ...

برگ پنبه بروغن گاو سائیده و کذا انجیر خام با ... سائیده و کذا اسمند ... بآب سوده و کذا چونه با آب ... یا زرده تخم مرغ آمیخته و کذا ...

با آتش کاغذ مجرب ست و کذا بیخ ... سرخ با آب سائیده و کذا سیر خشک ... سائیده و کذا ... بآب سائیده و کذا بیخ ...

سائیده و کذا بیخ انگوزه بآب ... سوده ...

مرغ بهر واحد نافع زهر گزدم ست ...

... عقرب ...

به کشیدن تمام زهر محجمه ... جدا شود و مجرب است و دیگر سه توله آب لیمون سه توله عسل فی الحال خورانند و اندکی مغز جمال گوته با آب سابیده در چشم کشند و بر موضع گزیدگی نمایند
نفع بود و اگر نوشادر سه ماشه بوزن آن ... بر کف دست مالیده ... سفید ... مجرب صاحب ... است و ... بر موضع گزیدگی چکانند که تسکین الم
اگر ... بر موضع گزیدگی ... روغن تلخ ... طلا کنند نافع بود و اگر قدری نمک ... آب حل کرده نیم گرم ... نمایند و بگوش مخالف چکانند ... مجرب
شفیق میرزا محمود بیگ صاحب است و پر طاوس ... سفید ... آک که گل او سفیدی زند خشک کرده باریک سوده در گوش
گزیدگی ... در آن کنند ... مجربات مرقوم است که اگر پوست بیخ آک گل آک برگ کسوندی ... بال طاوس تازه زرد چوب ... سابیده حب از
بسازند و در سایه خشک کرده بدارند وقت حاجت حب مذکور را ... گرفته ... **اقوال** اکابر اطبای
و بید که علاج آن بستن عضو است و شرط زدن و مکیدن بمحاجم و مالیدن نمک و سیر و سرکه و قطران و گوگرد ... مجربات نوشیدن زرنیخ
که دران اندکی افیون حل کرده باشند و چون موی طفلی که ... باشد بگیرند و با اندکی غاریقون ... در خرقه سبز تعلیق نمایند ... باشد
از الم عقرب بود و کسی که کاسنی دشتی و کشنیز خشک و برگ سیب ... مساوی بخورد فی الحال الم ساکن گردد **ابو سهل** گوید که در لسع عقرب باید که یک مثقال حلتیت با یک اوقیه
شراب بنوشانند و بالای موضع لدغ ببندند و تکمید موضع بآب گرم کنند و روغن زنبق که دران جند بیدستر و افیون حل کرده باشند طلا نمایند و بدان ... کثیر ...
سازند و تریاق الافاعی و تریاق اربعه و ... و معجون حلتیت و این معجون بخورانند خطیانا زراوند مدحرج حب الغار قسط جند بیدستر ... سداب بری خشک عاقرقرحا
زنجبیل فلفل شونیز حلتیت با عسل آمیخته مقدار جوزه بشراب دهند و اگر ... بشراب کهنه و سیر کنند و بدان موضع را قریب آتش ضماد نمایند یا جند بیدستر
و یا افیون و سیر ... سوده ... حلتیت ... گوگرد ... ضماد کنند و فندق ... کوفته ... و این معجون دهند جند بیدستر پوست
بیخ کبر زراوند عاقرقرحا مساوی بعسل سرشته دو درم بشراب دهند **دیگر** زراوند عاقرقرحا هر واحد چهار مثقال فلفل سفید دو مثقال انجدان حلتیت هر واحد مثقال عسل
بسرشند و مقدار باقلا با آب سداب بدهند و بعد از انکه علت رو بانحطاط آرد و درد ساکن گردد باید که تغذیه مریض بچیزهای مبرد و معدل که دران گرمی زیاده نبود باید کرد تا
امراض حاده نیارد **بو علی سینا** مینویسد که معالجه ... نمک ... مانند آن کنند و اول چیزی که عمل او واجب است آن مکیدن بشرط ...
و سائر آنچه در جذب سم گفته شد و بران ادویه حاره لطیفه سریع الالتهاب مثل انگوزه و سیر و عاقرقرحا استعمال کنند و خرا از بهترین ادویه اوست و همچنین مغز ... که آن بند
هندی است بخایند و بدان ضماد کنند و یا اول بخایند پس ... خوب بسایند و ضماد نمایند و لعبت بربری درین نهایت سود دارد و پیاز عنصل عجیب است
چون بخورند و تریاق فاروق و مثرودیطوس و غیره که در قول ابو سهل گذشت ... انفع کند و حلتیت ... زراوند ... جید است و فاشرا و ... را تا حال تجربه نکرده ام
و قرطم دشتی را جالینوس شهادت میدهد که امساک او در دست تسکین ... کند و آن از اقسام ... خار دار است و قومی گفته که خوردن ... بقدر ... تسکین
درد او کند و از ادویه جیده او سیر کوفته بشراب است شراب بعد اندک مدت از خوردن سیر بنوشند و خصوصا چون همچندان جوز باشد و از ان هر دو قریب یک اوقیه
و واجب است که بعد خوردن سیر و شراب در جای گرم پارچها بپوشند و اگر بالای بخار آب گرم بدارند نافع بود و غرض درین تعریق مریض است و غرض از عرق آوردن
تحریک مواد بسوی خارج است و عرق آوردن در حمام ایشان را شدید النفع است و هرگاه از ان بیرون آیند شراب صرف بنوشند **تریاق** جید برای ایشان تخم
سداب زراوند طویل خطیانا حب الغار پوست بیخ کبر بیخ حنظل افسنتین ... عروق صفر فاشرا بعسل آمیزند **دیگر** جید تخم سداب دشتی زیره حبشی تخم حندقوقی ...
اکسو تا فن سرکه مقدار ... صمغ بمقدار ... سازند ... شربتی از ان ... زیاده نخورند که دران خطر است بلکه اگر بعد ساعتی باز احتیاج
شود نیم درخم دیگر بخورند **تریاق** جید برای آن بگیرند سیر و جوز یک یک جزو برگ سداب خشک و حلتیت ... نیم جزو ... که در آب تر کرده شسته باشند
بسرشند شربتی از ان ... درم بشراب **تریاق** جید برای او جند بیدستر فلفل سفید مر افیون ... شربتی ... اوقیه شراب این گزیدن
رتیلا ... **دواء العسکری** که عجیب النهایت بی نظیر است بگیرند بیخ حنظل تخم
کبر افسنتین زراوند ... سائر **مشروبات** ... است و ایضا فاشرا

وایضاً قرص تا نا یکدرم بشراب و سعد و حب الآس و بادروج و تخم اترج و تخم جرجیر دشتی و کاسنی دشتی و کاسنی و بنجنکشت بشراب و طلاء او پودینه نهری و سرطان نهری گویند چون
بخورند و اهل عرب بلدوغ عقرب با دو درم بیخ حنظل سوده بخورانند و نفع بین میکند و قومی از اطبا تجربه کرده اند چون آنرا سوده کف دست بخورند و قومی زعم کرده که چون
اشنان سبز را کوفته جیده بروغن گاو سرشته قریب یک مثقال بخورند نفع عظیم کند و کسی که ترب و بادروج خورد و بزهر عقرب ضرر نیابد و چنانچه بازوی آن نیز جود و بدان او
بزرگ باشد و حرکوک گویند چون خشک کرده بشراب بخورند نفع بخشد و مرد ثقه گفته که اگر برای لدغ آن افیون و بزر البنج مساوی بعسل سرشته بخورند نفع کند
و بعضی زعم کرده اند که مداد هندی شرباً نافع است چنانچه طلاً نفع میکند و غاریقون عجیب المنفعت است شرباً و تنقیه و گل آن و حب الغار خاصة و تخم حندقوقی و برگ
ترب و کاخ خراد و ایضاً زراوند و شونیز بیخ جاوشیر تخم حرمل مساوی شربتی دو درم بشراب و ایضاً عاقرقرحا زراوند یک جزو فلفل نیم جزو محرود نیم جزو شربتی
مثل باقلا و ایضاً زراوند طویل عاقرقرحا بعسل سرشته شربتی دو درم بشراب و ایضاً مر و جاوشیر افیون مساوی فاشرا چهار حبه از آن و قرص ساخته و ایضاً پوست
بیخ زراوند طویل عاقرقرحا هر واحد یک جزو بقدر واجب بخورند و قومی گفته که بگیرند دردی شراب شش درم گوگرد زرد هشت درم تخم سداب هفت درم جندبیدستر تخم حرجیر
هر واحد دو درم و خون سنگپشت بحری بسرشند شربتی یکدرم با پنج اوقیه شراب **اطلیه اضمده عقرب** تنها از ضماده جیده برای گزیدگی عقرب است و ... او
نیز و ایضاً نباتی که آنرا ذنب العقرب گویند و مشابه آن بوده و ترش نمیشود چون بشگافند و بر گزیدگی عقرب نهند نفع کند باجماع و همچنین چوک و ایضاً طلای مداد هندی تجربه کرده
و نفع کرده درد ساکن شده و همچنین شلیر تخم خام و جندبیدستر و بلادر گویند که درین باب عجیب است و سکوح و سرو ثمار بسر که نیکوست و گوگرد زرد نیز تریاق ... نافع
و لحم ماهی نمکسود و سیر مطبوخ و روغن زرد گرم نهند و ایضاً تخم کتان و تخم خطمی با هر دو نمک و ایضاً آرد جو با آب سداب یا طبیخ او و ایضاً سبوس گندم مطبوخ بسرکین کبوتر
و بادروج از اطلیه جیده مسکن وجع فی الحال است و همچنین بیخ حنظل و کاسنی و کاسنی دشتی و حماما یا بادروج طلای جید است و مرزنجوش خشک و ایضاً نمک
از ادویه نافع است و از آنچه آنرا نفع کند آنست که موضع لسع را ببخار سرکه بدارند که بر سنگ گرم چکانیده باشند **و از نطولات** او طبیخ سبوس و طبیخ انجره و طبیخ
بابونه عجیب است و آب دریای شور گرم کرده و آب حندقوقی و طبیخ او عجیب است و چکانیدن نفط سفید گرم کرده عجیب است و زیت که دران ورقه پخته باشد چون
بر گزیدگی گرم گرم بچکانند عجیب النفع است **صاحب کامل** گوید که بالای موضع گزیده بعصابه قوی باید بست و عقرب را کوفته ضماد کنند و یا این ضماد تخم کتان
بنجدرم گوگرد زرد و نمک هر یک سه درم بعلک البطم ده درم سرشته بعمل آرند و اگر تریاق اربعه بشراب خورند نفع کند و اگر تریاق کبیر حاضر باشد خوردن او و ضماد او بر سبیل نافع است
و این ضماد اسود دارد جندبیدستر دو دانگ سیر یکدرم باریک سوده بشراب مطبوخ بخورند و یا بگیرند زراوند مدحرج سه درم پوست بیخ کبر دو درم حندقوقی یکدرم باریک
سائیده دو درم بشراب کهنه ... بخورند و تریاق لدغ عقرب بقدر بندقه بشراب بدهند و نسخه آن همان معجون است که در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا
گفته عوض ... باقی ... بنه ... یا سیر را با ریک سوده بشراب پخته بنوشانند و بر موضع گزیده آبکینه ... گندم ... سائیده
گرم بریزند و یا بروغن زیت یا بروغن بان با اندکی فرفیون یا جندبیدستر طلا کنند و بدن عقرب گزیده را خوب بمالند و روغن گاو و ... بخورانند صفت تریاق گزیدگی
عقرب را نافع است فلفل هشت درم دار فلفل پنج درم سنبل دو درم زراوند بیخ خراهر واحد سه درم با آب سائیده بشراب سرشته حبها سازند شربتی نیم درم **طبری**
گوید که بر طبیب واجب است که این سفوف بدهد و آن فی الفور ازاله درد میکند زراوند مدحرج زراوند طویل حنطیانا هر واحد یک دانگ جندبیدستر و جاوشیر و حلتیت
و قنه هر واحد یک نیم دانگ همه را سائیده و بجنبد همه خرنوب برابر جمله سکر العشر آمیخته یکدرم با یک مثقال شراب کهنه بخورند و جالینوس وصف بندق هندی نموده و
تسکین وجع آنرا تأثیر محمود یافتم و مختار اهل عراق آنست که پیاز و سیر بخورانند و انجیر در آب و شراب با اندک نمک جوش داده عضو را دران نهند و مختار اهل شام است
که کندر سفوف کرده بجای العسل خورانند و تسخین موضع کنند و اهل سواد نمک جوش کرده موضع گزیده را بدان تکمید میکنند و گاهی سرگین گاو به که سوده و بخار تر
آمیخته طلا می نمایند و درد ساکن میشود و اهل مکه معظمه عضو گزیده را در ریگ گرم ساعتی دفن میکنند بعد ازان برمی آرند و درد زائل میشود و از عجائب چیزیکه
برای تسکین وجع مشاهده کرده ام تناول سیخ بنیا و طلای او بر موضع گزیده است و اهل سواحل موضع لدغ را بنفط سفید طلا میکنند و در بلدیکه خوف گزیدن
عقارب باشد از خوردن کرفس و بادام و پسته و عسل و جمیع مفتحات سدد اجتناب کنند و اهل حران تریاقی برای گزیدگی عقرب ترکیب داده اند و من آنرا احسن التاثیر

[illegible] عقرب گزیده [illegible] تریاق [illegible]

[illegible] ورم [illegible] مخ [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] ساییده [illegible] بعسل سرشته [illegible]

[illegible] و کم کنند و طلا نمایند بر موضع گزیده [illegible] فائده میکند **گیلانی** مینویسد که پودینه باریک سوده و آرد جو با آب سداب سرشته ضماد کنند [illegible]

[illegible] مغسول [illegible] مرهم [illegible] بر موضع طلا کنند که صحت بخشد و تسکین [illegible]

گزیدن جراره

و آن نوعی ست از کژدم خبیث که وقت راه رفتن دنباله خود را بر زمین میکشد و لهذا جراره نامند و زهر او گرم است و در خوزستان و عسکر مکرم و معدن انجدان بسیار بوده گاه بگزد و درد او سخت نباشد بلکه بعد یکروز درد شدید و کرب حادث شود و رنگ متغیر گردد و گویند که بمجرد گزیدن او از هر بن مو خون جاری شود و لرزه بر بدن افتد و باشد که یرقان پدید آید و زبان ورم کند و جای گزیدگی او ریش گردد و خون بول کند و گاه شکم قبض شود و گاهی مراد بهلاکت انجامد و اول خفقان و غشی پدید آید و بسبب خفت درد او در ابتدا تهاون در علاج او نشاید کرد بهر آنکه زهر او سخت بدست **علاج** بقول شیخ و جرجانی بعد علاج کلی و جذب سم افضل معالجات آنست که داغ نهند و آب کاهو و آب کاسنی صحرائی و آش جو و سائر مطفیات بنوشانند خصوصا چون التهاب اشتداد نماید و بهترین علاجات مجرب پست سیب با آب سرد است و قومی گفته که بیخ جدوار چون با آب بخورند نفع کند و در [illegible] آن نوعی سودمند است و این تریاق عسکری جید است پوست بیخ کبر جنطیانا افسنتین رومی زراوند مدحرج کاسنی صحرائی مساوی ساییده دو درم بخورانند و تریاق دیگر اینست که کاسنی صحرائی خشک و برگ سیب ترش و کشنیز خشک برابر سوده ملعقه از آن بخورانند و هرگاه التهاب شدید عارض شود با آب فواکه عصارات سرد آنها تسکین باید کرد و اگر خفقان پدید آید شربت سیب شامی و پست سیب و دوغ ترش و قرص کافور سود دهد و هرگاه کرب شدت کند آب فواکه بروغن گل سرد کرده بدهند و اگر شکم قبض شود حقنه کنند و اگر خون بول کند فصد نمایند و علاج بول الدم بعمل آرند و اگر زبان بیاماسد فصد رگ زیر زبان کشایند و با آب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و اگر جایگاه گزیدگی آکله عارض شود بدوای حاد علاج نمایند و حوالی او بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و علاج قروح خبیثه باید کرد **مجوسی** گوید که اطبای قدیم معرفت علاج این نداشتند و اطبای متاخرین از اهل عسکر مکرم فصد استعمال میکنند و بحسب احتمال قوت خون می آرند و فی الفور شیر تازه می نوشانند و محاجم بران موضع می نهند و خوب امتصاص می نمایند و ادویه حاده مثل فرفیون و جندبیدستر بران موضع لزوم میکنند و حوالی آن بگل ارمنی و سرکه طلا می سازند و ماء الشعیر و دوغ می نوشانند و سیب و کاسنی صحرائی و دوغ ترش و پست سیب ترش میخورانند و غذا ابجوزه مرغ و ماکیان معمول با آب انار میسازند و تریاق عسکری و تریاق دیگر که هر دو مذکور شد میدهند لیکن [illegible] در تریاق عسکری بیخ حنظل و [illegible] زیاده است و گفته که با شراب بخورانند و در تریاق دیگر گل سیب ترش عوض برگ سیب است و ایضاً بیخ خرنوب یک مثقال باریک سوده بشراب میخورانند و بدان نفع می یابد **طبری** گفته که علاج این جنس معالجه عقرب است و آن اینست که فصد کنند و در روزی ده مرتبه رب حماض و رب ریباس بنوشانند و سیب ترش بخورانند و موضع گزیدگی را بسرکه و حضض طلا کنند و ماء الشعیر بکافور بنوشانند و کاسنی صحرائی بسرکه و کاسنی بستانی بخورانند و در معالجه طریق تطفیه و تسکین خون سلوک نمایند لیکن رعایت [illegible] خلاص یابد و اگر اسهال شود [illegible] و [illegible] نیز سپید هند کاسنی دشتی ده درم [illegible] دو درم کندر مکی پنج درم جنطیانا و پوست بیخ کبر هر یک ده درم [illegible] حب بلسان هر واحد هفت درم همه را ساییده [illegible] پشت سیب ترش و برگ آن داخل کنند و صبح و شام یکدرم رب سیب و یا رب ریباس و یا رب غوره بدهند و اهل حران جراره گزیده را نان بدوغ میخورانند و امر بقی می نمایند و گاه قی میکنانند و از مجربات اینست که بیخ لوف با آب کاسنی و سکنجبین بخورانند و زنان پیرانه سال را دیدم که علاجش بطبیخ تخم حلبه مع سداب و خرما و انجیر میکردند و آنرا [illegible] خورانیدند و بر عضو گزیده نهادند و درد ساکن شد **علوی خان** در عشره کامله مینویسد که نخست آنجا را حجامت بکنند ولیکن باید که میان محجمه [illegible] بسیار بمکند و اگر چنین نکنند مکنده فی الفور بمیرد و بعد از محجمه داغ دهند پس فصد هفت اندام کردن بهتر باشد و گل ارمنی و طباشیر و کافور بگلاب سوده طلا نمایند و قرص کافور سه ماشه در شربت لیمو بلیسانند و شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو تر هر یک [illegible] ماشه و شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و برگ سیب ترش و کشنیز خشک هر دو برابر دو مثقال با آب [illegible]

نسخهٔ تریاق عسکری

نوعی عنکبوت که ... در حالت ... اول جانور که زنبور ... حیات ... بعضی ... خرمهره گفته

گزیدن زنبور و نحل و مگس و عنکبوت

بدانکه زنبور از نحل یعنی مگس عسل و مانند آن شدید تر است و از گزیدن آن ورم و سرخی و درد سخت عارض می شود و گاه یرقان در روا ... باشد که ... در حوالی آن پیدا
و نوعی است از زنبور بزرگ که سر او سیاه و بر بدن او ... بسیار بود و آن قتال است و گاهی لسع او بر تشنج و ضعف ... دیگر ... نادر ...
زردی است از گزیدن او درد سخت و تاکل لحم عارض شود و از جمله خواص است که چون زنبور ... مرده ... انسانی را گزد ... هلاک گرداند و مگس
سلیم در گزیدن ... و ... خود در جای گزیدگی ... و مگس ... در قریب الحال از مگس عسل است بلکه از ان سلیم تر است علاج آب خطمی و عنب الثعلب
و گل ارمنی و کافور و سرکه ضماد کنند و گل یا سرگین گاو بمالند و یا برگ ... طلا کنند و ادویه بارد نوشیدن و ضماد کردن نافع بود و ضماد ... ریحانی ... است
در ساعت و چون مگس ... باقی ... گزیده بمالند درد فی الحال ساکن کنند و یا آب غوره با گل سرشته بمالند و ضماد ترشی ... تنها ... بادیان مجرب است
و ... و کذا ... و یکبار ... و کذا اسفیده کاشغری و کذا صندل سفید بگلاب سوده و کذا آرد جو با آب ... و کذا افیون با آب برگ خرفه و کذا برگ
خرفه تنها ضماد کردن نافع بود و طلای زیت خوشبو و کذا آب برگ کدو و کذا آب عنب الثعلب کذا گل ارمنی و سرکه هر واحد مجرب سودی است و گویند که اکل ضماد
حب الغار و کذا اجاز ... و کذا حب الآس ... و شرب ... ده درم سکنجبین و کذا ... شعیر و کذا طبیخ خطمی بسرکه ... و ضماد جوز بسرکه سوده و کذا نمک و سرکه
و عسل و کذا توت ... خاییده و کذا گل لاله و ... سوده و کذا جوز السرو نافع است و بقول انطاکی ... افیون و کافور ... الاً ...
گزیده را بگل و آب کشنیز سبز خوب سرد دارند صاحب کامل گوید که موضع لدغ را بسوزن یا بنشتر بگشایند و موضع را خوب بمکند و بران گل ارمنی بسرکه سرشته
یا بشوره ... با بسرکه و یا بگل ... بسرکه سرشته طلا کنند و گل خانه زنبور چون بسرکه سرشته طلا نمایند نفع بخشد و یا بطحلب خبازی خوب پخته ضماد کنند و بر موضع
گزیده آب سرد بریزند و یا بران برف نهند جرجانی و شیخ می نویسند که در حال سه کف کشنیز خشک بخورد که درد ساکن شود و گویند یک درم تخم مرزنجوش در حال درد
بنشاند و عصارات بارده سود دارد و آب خبازی طلا کردن خاصیتی عجیب دارد و همچنین آب بادروج و آب خطمی است و بقلة یمانی و عنب الثعلب کوفته ضماد کردن
نیک باشد و آب غوره بر زمین پاکیزه بریزند و طلا کنند و سرگین گاو با سرکه و نمام سوده بسرکه نفع دارد و افیون و تخم شوکران و کافور بعصارهٔ بارده طلا کنند و پارچه
باب سرد تر کرده بران بپوشند و حوالی آن بگل و سرکه طلا کنند و طحلب با سرکه طلا کردن عجیب است و آن موضع را در آب گرم ساعتی داشتن پس یکبارگی باب برف و سرکه
در آوردن در حال درد ساکن شود و آزموده اند ابن الیاس گوید که بران خرقه کتان در آب برف تر کرده ساعت بساعت نهند و بران آب برف بریزند تا که خدر گردد
و آب حصرم یا شربت غوره یا شربت انارین یا شربت لیموی هر کدام که باشد ده درم بگلاب بنوشند و یا آب خیار و کدو و هندوانه یا آب انارین یا آب سیب ترش بیاشامند
و یا جرعه سرکه با آب سرد بنوشند و اگر زنبور بزرگ گزیده باشد یا بدن ممتلی بود فصد کنند طبری گوید که علاج نوع زنبور بزرگ که آنرا ناری نامند اینست که چون بگزد
فصد مریض قبل انتشار سم و قبل از تورم موضع کنند بخلاف گزیدن افعی که دران بعد انتشار سم در بدن فصد میکنند بعد ازان این قرص دهند تخم کاسنی صحرائی و برگ آن از هر یک
ده درم برگ سداب کوهی پنج درم جوز مقشر از هر دو پوست او ده درم جعده دو درم بیخ حنظل سه درم کندر دو درم گوشت انجیر بیرون تخم آن پنج درم همه را باریک
سوده باب کاسنی صحرائی تر یا بسرکه بسرشند و هر قرص بوزن دو درم سازند و هر روز یک قرص ازان با بست درم رب ریباس یا رب حماض بخورانند و غذا مزورات معمول
بسرکه و شکر سازند و بخوردن کاسنی امر کنند و بر موضع گزیدگی اسپغول بسرکه مضروب نهند و گاهی زفت بسرکه گداخته می نهند و اگر بران محاجم ناری بعد شرط
موضع نهند مضایقه نیست بعده بسرکه و گل پاکیزه طلا کنند بعد ازان محجمهٔ بزرگ بگیرند و زیر آن قطعهٔ کاغذ نهاده دران آتش افروزند پس محجمه را بر موضع بچسپانند
و آنچه بدان تضمید این موضع کنند خمیر ترش بسرکه سرشته است و این سخت سودمند بود و پس اگر درد زیاده شود باندک افیون در سرکه حل کرده بران طلا کردن باک
نیست و اگر حال بسوء بگردد باید که تریاق افاعی بشراب خورانند و اما علاج نوع کوچک زنبور که زرد ضعیف بود و در آخر گرما ظاهر شود و گزیدن او خفیف باشد
و البته قتل نکنند موضع را بقوت بفشارند و موضع گزیدگی را بگل پاک در سرکه گداخته طلا کنند و گاهی اندک علک الانباط بسرکه پخته سرد کرده دران اسفنج تر کرده بنهند

نسخه
و لنب کوهی

در موضع می افتد که این قسم را ... و بعضی ... کرده اند که گزیدن آن ... سرکه ... ضماد کنند ... بر موضع بمالند درد ساکن شود و
در زبان کشنده ... که سر ... برموضع ... بمالند و بگذارند که خشک گردد ... که ... علاج نوع سوم که آن ... که ...
و درد الم بیچ ظاهر شود ... گزیدن این نوع حقیقت ترا ... انواع آنست باید که آنرا ... بر موضع ... کرده در حال درد زایل کند و جمیع
انواع زنبور را ... که ... بسر که ... کند و آنرا علاج گزیدن نحل بزرگ طلای موضع بگل ... سود دارد ... خاکستر چوب ...
و در سرکه حل کرده طلا نمایند و گاهی ... ترک ... از موضع ... بیرون ... و از ... سائر ... گاهی بخار ... موضع ... سرکه طلا کرده ... شود
و درد را فی الحال ... و چون ... طفلی را ... که آنرا ... بران طلا کنند و گاهی بگل مختوم در سرکه گداخته طلا میکنند و علاج نوع کوچک نحل آنست که اسپغول
در آب خوب لت کرده بران موضع چسپانند و بگذارند تا خشک گردد و چون آنرا دور کنند نیش او بیرون آید و بعد خروج نیش بفشانند و موضع را برگ ... طلا کنند
و گاهی موضع گزیدگی نحل عسل ... طلا میکنند ... خون گوساله و ... بدان ... طلا سازند که در ساعت درد ساکن میکند و گاهی بر موضع نان ...
خاییده می بندند و نیش بعد ساعتی بر می آید و اما ... که بر موضع لسع زنبور و سائر هوام غیر قتاله ... چون بران طلا کنند که در ساعت
درد را ساکن کند ... با آب بادیان سوده بر موضع گزیدگی هوام طلا کنند که درد ساکن شود و زهر بیرون آید در حال مجرب ست گیلانی از شیخ و غیره نقل کرده
که عصارات مبرده معروفه و اشربه مبرده معروفه بنوشانند و قطع بیخ نیش شافه بر داشتن نفع کند و طلای انجیر و سرکه و ایضا برگ نمام و برگ خار تازه و کندر ...
که بر آب پیدا شود نافع و بعضی زعم کرده اند که با آب نمک تکمید نمایند و بشیر انجیر طلا کنند و یا کافور بسرکه و پوست جو بسرکه و یا آب کشنیز تر بسرکه اندک کافور طلا سازند و بالای
و ضماد خرفه و ... بسرکه بر برف سرد کرده نهند تا آنکه خدر گردد و برگ ... در فرج بمالند و ربوب ترش اسپغول و سکنجبین ترش و آب کاسنی و کاهو بنوشند و سفوف کشنیز خشک
با آب سرد و شکر خورند و علاج مورطیار دفع نیش فصد و شرب ماء الشعیر و طلای موضع باشیای بارد مثل گل ارمنی و سرکه و کافور و گلاب باشند

شربت ریباس

گزیدن رتیلا

گویند که رتیلا دابه ایست شبیه بعنکبوت که آنرا فهد گویند و آن صیاد مگس ست و بعضی گویند که آن نوعی از عنکبوت بری ست بزرگ شکم کوچک پا بالجمله انواع آن بسیار
چنانچه جالینوس گفته که آن دوازده نوع ست و بدترین اقسام آن مصری بزرگ شکم و سرست که مشابه مگس شد که گرد چراغ پرواز میکند و از گزیدن جمیع اقسام آن ورم
عارض شود و موضع گزیدگی در کمتر اوقات سرخ و در اکثر آن کبود و سبز بود و غثیان و قی آورد و گاهی سهال افتد و گزیدن هر نوع او را اعراض خاص ست چنانچه از گزیدن
سرخ و سفید آن درد اندک و خارش و اختلاف شکم عارض گردد و از کوکبیه که بر پشت او خطوط براق بود خدر و استرخای بدن و از گزیدن زرد و سیاه درد شدید و سرخی
بدن و رعشه قوی و عرق و انتفاخ شکم عارض شود و گاهی از شدت درد هلاک کند و از گزیدن انواع دیگر اعراض قریب این بود **علاج** در جمیع اقسام استصحاب و مالک
بمطلق ادهان و آب گرم کنند و ضماد برگ مورد و تخم آن و سداب و شونیز شربا و ضمادا نافع ست و بقول شیخ علاج کلی سموم ملدوغه از جذب سم بجواذب و مص
موضع و نطول آن با آب گرم و نمک و دادن تریاق مذکور در علاج گزیدن عقرب استعمال نمایند و حمام و آبزن در تسکین درد سریع ترین چیز ست هرگاه در آبزن نشینند
درد ساکن شود و چون از آن خارج شوند درد عود کند پس لازم ست که هر ساعت استحمام نمایند و اندفان در ریگ گرم و خاکستر گرم نیز نافع ست و موضع گزیدگی
بمرو نمک با آب و یا خاکستر چوب انگور و چوب انجیر و آهک اشخار با آب گرم سرشته ضماد کنند و خوردن سفوف شونیز و تخم کرفس و تناول دواء الحلتیت و تریاق اربعه و بخور
سود دارد و این تریاق مخصوص برتیلا بهند فلفل سفید زراوند بیخ سوسن آسمانجونی ناردین عاقرقرحا دوقو خربق سیاه زیره سیاه نطرون پوست اصل بیخ ...
دارچینی سرطان نهری میعه عصاره ... حب بلسان هر واحد ده درم ساییده بعصاره کبر سرشته قرص سازند و بقدر یک درم بشراب بخورانند و در بعض نسخ برگ ...
و بیخ سوسن سفید و عود بلسان و تخم حندقوقی و جوز السرو و تخم کرفس نیز داخل ست و سائر مشروبات حب صنوبر و زیره حبشی و برگ و لب و پوست آن و تخم حندقوقی
سیاه و خصوصا دشتی و حب الآس که بسیار جید ست و تخم قیسوم و تخم شبت و زراوند و ثمر طرفا و عصاره حی العالم و شیر گاو و هوی دشتی ست و شربت هر کدام از اینها که
دو مثقال بشراب ست و ایضا شرابی که در آن جوز السرو پخته باشند و خصوصا بدارچینی و شوربای سرطانات و شوربای مرغابی و طبیخ بیخ ... بشراب ... از ...

[illegible] تریاق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] بر برگ [illegible] [illegible] ضماد [illegible]

[illegible] استعمال نمایند [illegible] روغن [illegible] گرم کرده [illegible] آب دریای [illegible]

[illegible] سوید ی گوید که خوردن کاهوی دشتی برای گزیدن رتیلا مجرب [illegible]

[illegible] بشراب [illegible] و کذا [illegible] و کذا سداب [illegible] شیح جبلی و کذا برگ بادنجویه بشراب و کذا

[illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] کاهوی بستانی و کذا [illegible] و کذا [illegible] و کذا سیر و کذا

[illegible] و کذا [illegible] نافع گزیدگی رتیلاست مسیحی گوید که زهش رتیلا و عنکبوت اندر آب گرم نشانند تا درد ساکن شود [illegible]

[illegible] انجیر [illegible] گرم [illegible] ضماد کنند [illegible] آن همان تریاق مجربست که در قول شیخ گذشت طبری گوید

[illegible] محاجم بر موضع لسع [illegible] ساعت [illegible] ضماد کنند [illegible] خالص [illegible]

[illegible] ماند آن قی آورند [illegible] اگر در ابتدا علاج کنند و اهل عراق [illegible] خود [illegible]

بگیرند [illegible] و انچه در جوف او باشد بیرون آرند پس [illegible] آنرا پر کرده [illegible] آفتاب گذارند و آن شیر را بنوشند که قی می آرد و در [illegible] صحت [illegible]

گزیدن عنکبوت

[illegible] انکه عنکبوت معروف بفهد عنکبوت کوچک پا و سفید با نقطهای سیاه بود که بر مگس بجهد و آنرا شکار کند بنوعی که پلنگ بر شکار می جهد پس هرگاه بگزد در همه بدن خارش

[illegible] سرخ ظاهر شود و از گزیدن بعضی از ان اعراض ردی مثل امتلای شکم از ریاح مع قرقره و سردی دست و پا و اقشعرار بدن و انتشار قضیب عارض شود علاج تریاق

[illegible] خورانند و شونیز [illegible] و ورم با شراب صرف کهنه و [illegible] روغن گل و یا بیخ کرفس که جوشانده و یا زیره سفید و زنجبیل سائیده و یا [illegible] برگ [illegible]

[illegible] آب لیمون صلایه کرده و یا صندلین و مرداسنگ بآب سائیده طلا نمایند و بقول شیخ علاجش از جنس علاج رتیلاست و نوشیدن شراب اندکی اندک تمام روز و سعد [illegible]

[illegible] در حمام و سداب خشک تنها و با سعد سوده [illegible] بشراب نطول موضع لدغ بآب گرم نافع و طبری گوید که عنکبوت معروف بعنکبوت سیاه کوتاه پای [illegible] از گزیدن

[illegible] موضع سیاهی و [illegible] عارض شود [illegible] گرم ست بخلاف سایر عناکب و علاجش ضماد [illegible] طبیعت [illegible] و لزوم [illegible] شیر [illegible] فاسد [illegible]

موضع لسع با آهن بردارند بعده مرهم موافق مثل مرهم کافور و مرهم [illegible] مانند آن علاج کنند و چند مردم را دیدیم که این عنکبوت گزید و حال ایشان بسر سام [illegible] گزید [illegible]

[illegible] این عنکبوت بگزد و در ابتدا بر موضع لسع شرط بسیار زنند و بران محاجم گذارند صاحب او بسرعت فی الحال خلاصی یابد و از تعفن موضع نیز رهائی یابد و بعض افاضل [illegible]

[illegible] اگر این عنکبوت بگزد و فی الفور فصد کنند از تعفن موضع خلاص یابند [illegible] گاه باشد که از مالیدن عنکبوت بر بدن [illegible] و سرخ بر می آید و درین صورت [illegible]

و مرداسنگ و پوست درخت نیب در گلاب سائیده طلا کردن و روغن چراغ مالیدن سودمندست و باقی ادویه نافعه آن در مبحث شوری [illegible]

گزیدن قملة النسر

و آن جانوریست [illegible] چون [illegible] یا کنه سخت کوچک جالینوس گوید که بسبب کوچکی از ان پرهیز نتوان کرد و لسع او را نتوان دید لیکن مضرت گزیدن او بزرگ ست [illegible]

ببول و از بینی برعاف و از مقعد و از بن دندان و از معده بقی و از صدر و ریه بسرفه خون برآید و باشد که کار بزرگ گردد و علاج قبول نکند و بعض متقدمین ذکر کرده اند که

آن [illegible] ست که از [illegible] انسان افتد و در مواضع لحمیه سرایت کند و صورت او مثل صورت عقرب بود غیر آنکه دم او مثل [illegible] باشد علاج بقول صاحب کامل

باید که [illegible] و موضع گزیدگی [illegible] سوده طلا نمایند و بصندل سرخ در آب کاهو [illegible] و مطلب ضماد سازند و ایضا [illegible]

و گل قبرسی مع [illegible] یا بار الخیار یا بار القرع بنوشانند و شیخ سیفر باید که علاجش مثل علاج جراره است و شیره و مسکه و گل مختوم و جدوار و [illegible] و عصاره [illegible]

وسائر مطفیات مثل آب کاسنی و آب کاهو و کدو و خیار بنوشانند و طبری بینو بسید که فصد کنند زیرا که سم از بدن بسرعت منتشر میشود و بعد از ان اشیاء لطیفه مبرد مثل حماض و رب ریباس و سیب بخورند و بنوشند و پیچ خزبیل تر بخورند و تبرید قلب و حفظ او و نهادن خرقه بارد کنند و کاسنی صحرائی بخوراند و تریاق کبیر که در گزیدن جراره گفته ایم تناول کنهند و ماء الشعیر و مقنا و در رم بکافور و شعیره مدام بنوشانند و هرگاه خون منقطع گردد شاخ انگور و عصی الراعی بقدر یک کفیره گرفته بکوبند و آب آنها را آورده در ان آرد جو آمیخته بر همه بدن طلا کنند و گاهی حضض با این آبها حل کرده طلا کرده میشود پس گاه بدن بتقشر آغاز کند و الات بر صحت و نقاهی بدن از ان کنند و اگر قی یا اسهال بهم رسد بر مریض خوف باشد و ابن الیاس گوید که علاجش شرب پست سیب یا آب سفرجل یا رب سیب یا رب بهی و شربت لیمو همه بر برف سرد کرده بعد از غذا آش جو دهند و یا آب عنب و نهوه آنها در آن جوشانیده

گزیدن هزارپایه

در دین سمیتی ست که از ان درد اندک و خارشی حادث شود و بعد چند ساعت ساکن گردد و گاهی سمیت بسیار بود که گزیده او را ضیق صدر و کرب و قلق عارض شود و بران اشتهای چیزی شیرین غالب شود و گویند که سمیت این حیوان در بلاد روم کثیر النکایت بود و حتی که ملسوع او هلاک گردد **علاج** از سرکه و روغن گل طلا کنند و چون آنرا بکوبند و بر گزیدگی او نهند مفید بود و زراوند طویل و حنطیانا و پوست بیخ کبر را آرد کرده مساوی بشراب یا ماء العسل بدهند و گل غنتی از تریاقات دست و گاهی از استعمال نمک و سرکه بر موضع گزیدگی کفایت کند و بعضی اطبا نمک رو غن گاو را ستوده اند و مالیدن گل مولسری مفید ست و کذا طلای روغن چراغ و اگر هزارپایه یا مانند آن بر عضو بچسپد و پایهای خود را او در گوشت فرو برد و سوزش بسیار شود پیپیا سائیده ضماد کنند و یا میل آهنی گرم کرده بر نهند یا تیزاب شوره یا گوگرد بران مالند و اگر از پاهای آن سمیت مانده باشد تیزاب شوره اندک بجا نهد و اگر ریم کند با دویه مدمله علاج کنند

گزیدن سام ابرص

و این اسم وزغه دشتی ست و بلدی را بپارسی چلپاسه نامند و گویند که نوعی از وزغه کوچک ست منقط بسیاهی و در خانهای کهنه و خرابهای ماند و چون بگزد همه دندان خود را در جایگاه گزیده خویش بگذارد و گزیده او را تب مطبقه و لرزه و قلق و خارش عارض شود و اکثر بسبب فرط الم هلاک کنند و جای گزیده سبز گردد و از ان چیزی مثل زرداب رطوبات فاسده سیلان کند **علاج** اولا تدبیر بیرون آوردن دندان او کنند باین طور که قریب کارد بسیار بچینند بر گزیدگی او بقدام مخلف و راست و چپ دائم بگردانند و یا اسپغول در آمیکه صمغ عربی حل کرده باشند لت کرده ضماد کنند و بگذارند بعده باهستگی قلع نمایند تا دندان او بیرون آید و اگر سر شیر یا اسپغول اضافه کنند و قطعه کوچک صوف بدان آلوده بران گزیده بگذارند و روز کامل بدارند پس قلع کنند بهتر باشد بعده علاج بشرط وضع محاجم نمایند و اگر درد مفرط باشد بدانچه علاج گزیدن مار میکنند از خورانیدن پیاز و سیر و دادن تریاق و سائر معجونات و سفوفات که در لسع مار و عقرب مذکور شد معالجه کنند

گزیدن عظایه

گویند که عظایه اسم عربی سالامندر است و بعضی گویند که قسمی از انست و این نیز چون بگزد دندان او در جای گزیده بماند و بدان سبب وجع دوام نماید تا آنکه دندان او خارج گردد **علاج** برای اخراج دندان او ابریشم یا قیر بران بگردانند و یا بر موضع روغن و خاکستر باهم سرشته بمالند و بدان ضماد کنند و اگر درد دوام کند موضع را خوب امتصاص نمایند و بر عضو او آب گرم نهند و خوردن کاسنی صحرائی گزیدن او را بسیار نافع ست و اگر درد دوام داشته باشد تریاق مخصوص تیلا بخورانند و بعضی ثقات گفته اند که سوس با آب سوده ضماد کنند که فی الحال دندان او را بیرون آرد

گزیدن سالامندرا

گویند آن حیوانی ست شبیه بعظایه و چهارپایی دارد و دم او کوتاه و سر و پیش سیاه و گردن باریک [illegible] سیاه باشد و آن بزرگتر و پهن تر از سام ابرص بود و رنگ او ابلق زرد [illegible] سیاه دارد [illegible] سمیت مانند [illegible] گزیدن او ورم شدید و سوزش عظیم در بدن و ورم گرم زبان و گنگی و ثقل آن و لرزه و خدر اعضا عارض شود و [illegible] [illegible] گزیده [illegible] علاج موضع را بحجامت خوب بمکند بعده شیر و عنابات [illegible] مثل لعاب بهدانه و اسپغول بنوشند [illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible] تریاقات [illegible] [illegible] کما فیطوس طبیخ [illegible] [illegible]

ضماد میکنند و بخور امیکنند و همچنین بیضه سنگ پشت بحری و بری مطبوخ نافع ست و باقی علاجش علاج فرزاریح آست

گزیدن ضفدع نهری و بری

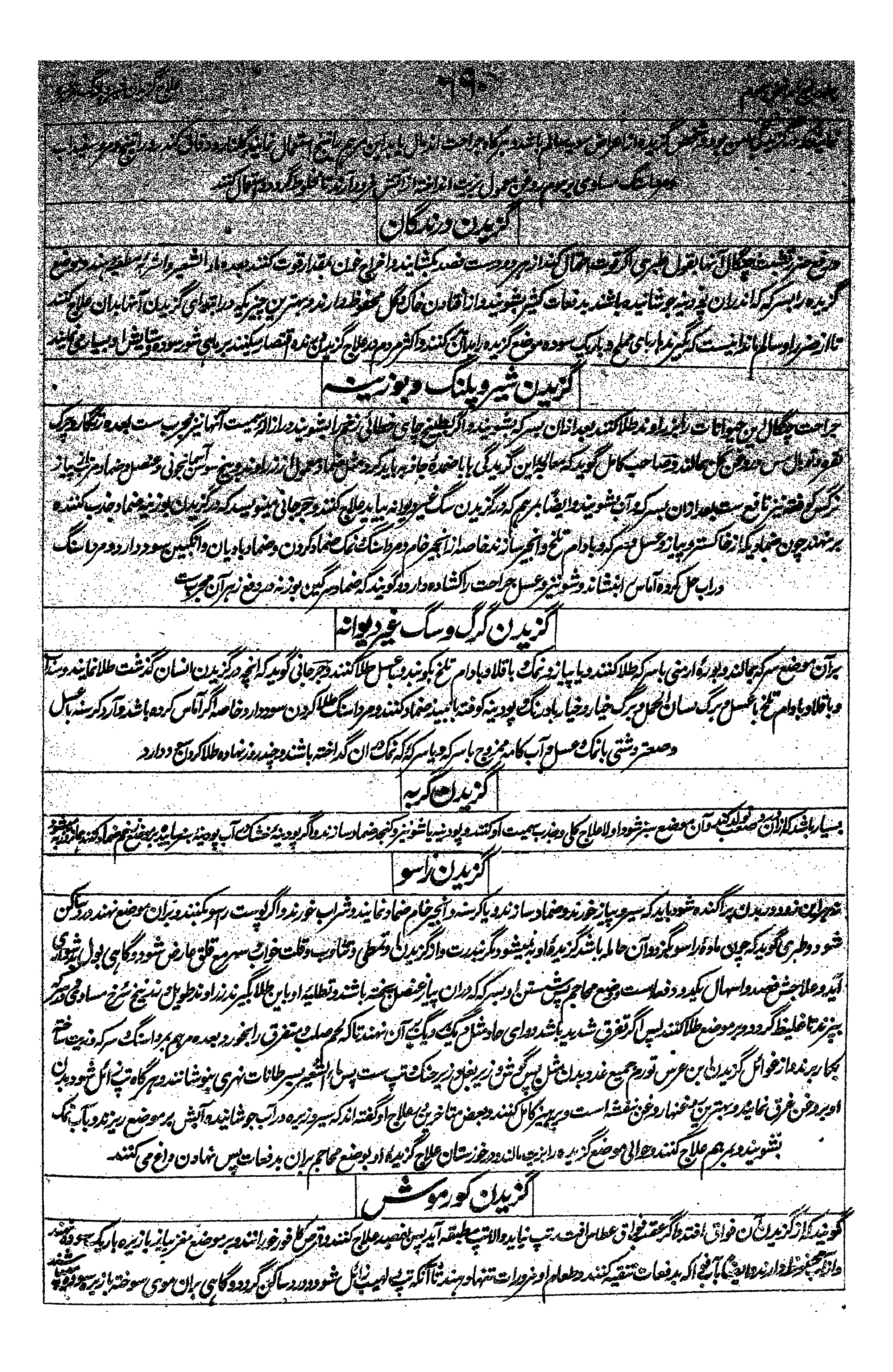
گزیدن او سلیم ست از ان عراضی که از گزیدن جانوران سمی ظاهر شود عارض نگردد مگر ورم در عضو گزیده و علاجش علاج سموم بارده ست یعنی بتریاقات حاره محلل اورام
گزیدن ضفدع بحری که آن سرخ بود گویند که بر جهد و سر مردم فتد و اگر نتواند رسید نفخه بر بدن و عفونت رساند و از گزیدن او ورم عظیم و ہلاکت سریع عارض شود
علاج تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و طاکستر چوب انجیر و آهک ضماد کنند و باقی علاجش علاج رتیلا و تریاق اوست
گزیدن مار دریائی علاج آن بعد از علاج کلی بر موضع گزیده آن سرکه و گوگرد طلا کنند و ضماد یکه در گزیدن ضفدع بحری گذشت اینجا هم مفید ست و نوع دیگر از مار دریا
میباشد که از گزیدن او درد سخت پیدا میشود و سرما گیرد و فصد شود و بمیرد و علاجش مانند سموم بارده ست و سرکه بگیرم طلا کردن روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن
گزیدن کژدم دریائی عنکبوت بحری از گزیدن آن انتفاخ شکم و حالت شبیه باستسقا عارض شود و گاهی با آن خروج ریح بی اراده حادث گردد و علاجش بعد از علاج کلی مثل ضفدع بحری باشد

گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی سیاه

موضع گزیده اینها از عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه بران بمالند و بشویند و پیه مرغابی و پیه گاو کوهی و روغن گاو نهند و پیه نهنگ درین باب قوی ست خصوصا
گزیده نهنگ را و همچنین گوشت آن تریاق گزیدن آنست و مسافرین دریا میگویند که هیچ دوا برای گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه بر گزیده آن گذاشته میشود فاسد میگردد
پس بهتر اینست که موضع گزیده او را هر روز از آب گوشت بشویند تدریج صحت یابد و بعضی گویند که بر موضع گزیده او بول کنند و اشنان تر را بکوبند و بران موضع نهند
و اهل مصر شخص نهنگ گزیده را در روغن کنجد غرق می نمایند و میگویند وقتیکه تمساح گزیده باشد در هر سال موضع گزیده او همان وقت شگافته میشود مگر آنکه حوالی جراحت را
داغ کنند و هرگاه انسان چربی شیر بر بدن خود بمالد مادامیکه بوی چربی در بدن بود قریب آن نمی آید

گزیدن انسان و چهارپایان

بدترین گزیدن انسان یا غیر انسان آنست که گرسنه باشد خصوصا چون حار مزاج بود و اگر حبوب مستعد فساد خصوصا عدس خورده باشد حالت ردی عارض شود و گاهی
ہلاک کند **علاج** آرد باقلا و سرکه و یا پوست بیخ بادیان و شهد و یا پیاز و عسل و یا خاکستر چوب انگور و سرکه طلا کنند و اگر ورم کند از مرداسنگ روغن گل و پیه و موم مرهم
ساخته ضماد کنند و صاحب حاوی صغیر از شیخ نقل کرده که بر عضو پارچه در زیت تر کرده نهند یا زیت بمالند و مرداسنگ طلا کنند و تضمید بآرد کرسنه عجیب ست یا بیخ
سوسن آسمانجونی باریک سوده بسرکه سرشته ضماد نمایند و ضماد را در روزی چند بار تبدیل کنند و استخوان گوساله سوخته بعسل یا خاکستر کرنب بران نهند و بهترین مراهم
درینجا مرهم اسود ست و اگر دران فساد بینند او را بحجامت بمکند یا بدوای جاذب پاک نمایند و بگذارند تا منفتح شود پس اگر در ریم او عفونت باشد معلوم کنند که تنقیه و جذب
قوی بوالغ نکرده پس معالجه بجواذب قویه که در باب ملسوع مذکور شد باید کرد و اگر در عضو فساد نبود منع تورم و التحام جرح نمایند و مرهم اسود استعمال کنند یا بران مرهم معمول
از پیه و موم و زیت و بهروزه نهند که این بهتر ضماد و مرهم ست و همچنین خاکستر بسرکه و عسل و پیاز سرشته و گویند که ضماد دقاق کندر بشراب و زیت و کذا نمک بعسل سوده
و یا مرصع بطم نافع و جراحت را بشب سوخته پر کرده ببندند و بران خاکستر کرنب طلا کنند و اگر عفونت شدید افتد پیاز و نمک و عسل یکشبانه روز بران نهند بعده مرهم که
مذکور شد علاج کنند و اگر معلوم شود که در مزاج انسان گزنده کیفیت سمیه یا مرضی مرض خبیث ست بر طبیب واجب ست که از گزیدگی آن غافل نشود و در ان تهاون ننماید
و بران شرط زنند و دهن جراحت بگشایند و بران دوائیکه منفعت سمیت و مخرج او باشد نهند و لحم حوالی او فی الحال بآهن برگیرند تا بست و یکروز زخم را خشک شدن ندهند
بعده بمرهم موافق علاج کنند و حفظ اتم قلب شخص گزیده نمایند و امر بتناول تریاق که در گزیدن سگ دیوانه بیاید و بشرب سرطانات نهری و تریاق اربعه و در اکثر اوقات
کنند و نان جو بخایند و با لعاب بزر کتان و تخم حلبه برهم زنند و اندک سرکه آمیخته ضماد کنند و گاهی بحچپلی بزر و بادام کوفته مثل مرهم ساخته ضماد کرده میشود و در هر ساعت
تجدید آن نمایند و لازم نیست که بگیرند اسرب محکوک یکجزو و اسفیداج یکجزو و هر دو مخلوط کنند و موم و روغن ساخته تسقیه لعاب تخم کتان بر آتش نهند بعده بران اسفیداج
و اسرب بیندازند از آتش فرود آرند و بعد سرد شدن در هاون انداخته تسقیه زیت و مرهم نهند تا آنکه اجزا با هم آمیزد و سپید گردد بعده استعمال کنند [illegible]



[illegible] گزیدن [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] مساوی [illegible]

گزیدن درندگان

در جمیع حیوانات چنگال‌دار [illegible] بقول طبری اگر قوت احتمال کند از هر دو دست فصد بگشایند و اخراج خون بمقدار قوت کنند بعده ماء الشعیر [illegible] موضع گزیده را بسرکه [illegible] پودینه جوشانیده باشند بدفعات کثیر بشویند و از افتادن خاک [illegible] محفوظ دارند و بهترین چیزی که در ابتدای گزیدن آنها بدان علاج کنند تا از ضرر او سالم مانند آنست که [illegible] موضع گزیده [illegible] کنند و اکثر مردم در علاج گزیدن [illegible] اقتصار میکنند [illegible] شور [illegible]

گزیدن شیر و پلنگ و بوزینه

جراحت چنگال این حیوانات را [illegible] طلا کنند بعد از آن بسرکه بشویند و اگر [illegible] زخم را بشویند [illegible] سمیت آنها نیز مجرب است بعده زنگار [illegible] صاحب کامل گوید که [illegible] این گزیدگی با ضمادهٔ جاذبه باید کرد [illegible] زراوند [illegible] سوسن آسمانجونی و عنصل و ضماد [illegible] پیاز نرگس کوفته نیز نافع است بعد از آن بسرکه و آب بشویند و ایضاً مرهم که در گزیدن سگ غیر دیوانه بیاید علاج کنند و جرجانی می‌نویسد که در گزیدن بوزینه ضماد جذب کننده بر نهند چون ضمادی که از خاکستر و پیاز و عسل و سرکه و بادام تلخ و انجیر سازند خاصه از انجیر خام و مرداسنگ نمک ضماد کردن و ضماد بادیان و انگبین سود دارد و مرداسنگ در آب حل کرده آماس ابنشانند و شونیز و عسل جراحت را گشاده دارد و گویند که ضماد سرگین بوزنه در دفع زهر آن مجرب است

گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه

بر آن موضع سرکه بمالند و بورهٔ ارمنی با سرکه طلا کنند و یا پیاز و نمک با قلا و بادام تلخ بکوبند و با عسل طلا کنند و جرجانی گوید که آنچه در گزیدن انسان گذشت طلا نمایند و [illegible] و باقلا و بادام تلخ با عسل و برگ لسان الحمل و برگ خیار و خیار بادرنگ و پودینه کوفته با [illegible] ضماد کنند و مرداسنگ طلا کردن سود دارد خاصه اگر آماس کرده باشد و آرد کرسنه با عسل و صعتر دشتی با نمک و عسل و آب کامه ممزوج با سرکه و یا سرکه که نمک در آن گداخته باشند و چند روز نهاده طلا کردن نفع دارد

گزیدن گربه

بسیار باشد که از آن ضعف تولد کند و آن موضع سبز شود [illegible] کلی [illegible] سمیت او کنند و پودینه یا شونیز و کنجد ضماد سازند و اگر پودینه خشک [illegible] آب پودینه [illegible] بر موضع [illegible] ضماد کنند [illegible]

گزیدن راسو

زهر این زود در بدن پراگنده شود باید که سیر و پیاز خورند و ضماد سازند و یا کرسنه و انجیر خام ضماد نمایند و شراب خورند و اگر پوست راسو بکنند و بران موضع نهند درد ساکن شود و طبری گوید که چون مادهٔ راسو بگزد و آن حامله باشد گزیدهٔ او [illegible] مگر بندرت و اگر گزیدن [illegible] و قلت خواب [illegible] عارض شود و گاهی بول [illegible] آید و علاجش فصد و اسهال [illegible] وضع محاجم [illegible] و سرکه که در آن پیاز عنصل پخته باشند و تطلیهٔ او باین طلا [illegible] زراوند طویل [illegible] مساوی [illegible] تا غلیظ گردد و بر موضع طلا کنند پس اگر تفرق شدید باشد دوای حاد [illegible] آن نهند تا که لحم صلب متفرق را بخورد بعده مرهم مرداسنگ [illegible] بکار برند و از غوائل گزیدن [illegible] تورم جمیع غدد بدن [illegible] تب [illegible] شود [illegible] روغن بنفشه است [illegible] کامل کنند و بعض متاخرین علاج او گفته اند که سیر و زیره در آب جوشانیده آبش بر موضع ریزند و باب نمک بشویند و به مرهم علاج کنند و حوالی موضع گزیده [illegible] و در خوزستان علاج گزیدهٔ او بوضع محاجم بران بدفعات [illegible] می‌کنند

گزیدن کور موش

گویند که از گزیدن آن [illegible] تب [illegible] علاج کنند [illegible] بر موضع مغز پیاز یا زیره [illegible] گاهی بران موی سوخته با زیره [illegible]

گزیدن سگ دیوانه

شیخ بو علی گوید که سگ را دیوانگی عارض شود و آن استحاله مزاج او باشد بسوی سوداویت بسبب حرارت یا برودت و این استحاله یا از جهت غذا است یا از خارج و اعراض گرم و خشک آن یا حرارت شدید یا خلط گرم و خشک ساده ... دیوانه شود یا برودت شدید ... سوداویت ... از خوردن آب ... چون پیوسته ... سگان مانند خوردن ... گوشت مردار ... بسیار که عفونت نموده ... و اخلاط ... سوداوی ... عفنی ... گرم و خشک ... گوید که سگ اکثر در بلاد ... بسیار گرم ... دیوانه شود ... هرگاه در ... حرارت ... سبب ... سایر اعضای او خشک گردد و چیزی مانند سودا ... تولید شود ... استیلای خشکی ... در اصل مزاج او برودت ... هرگاه رطوبات ... فانی شود دماغ او خشک گردد و دیوانه شود و گویند که اکثر سگان در ... دیوانه شوند ... اگر در گرما ... نشوند و اکثر سگان از خوردن ... دیوانه گردد ... جالینوس ... ذکر کرده ... که سگ اکثر وقت اشتداد حرارت دیوانه شود ... و ... اختلاف کرده اند قومی گوید که دیوانه شود چون همه رطوبات او فانی گردد و دماغ او ... شود و دیگران گویند که دیوانگی در سگ جنون است مثل مالیخولیا در انسان ... و ... پیدا ... و ... امتناع او از شرب آب ... سگ دیوانه آب کم مینوشد ... در اصل مزاج او برودت ... گاه مجنون شود ... تشنگی ... باضطراب دیوانه شود چون قسم از ماکول بخورد یا ماهی شور ... یا استخوان ... فی الفور مجنون شود و دیگران گفته اند که سگ دیوانه شود چون ... طعام ... و ... قطع کنند مجنون شود ... بعضی ... گویند ... فی الحال ... دیوانه شود ... سگ ... که ... سگ ... خشک ... و اکثر مضرت ... دماغ ... تشنج ... آب ... شود و آن سگ گاه انسان را بگزد ... عارض ... شود ... تدارک ... بعلاج ... هلاک گردد ... باید که اول علامات سگ دیوانه ... تا ... گزیدن سگ دیوانه است ... علاج ... معالجه ...

علامات سگ دیوانه

آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب بترسد و بگریزد و چشم آن سرخ بود و گوش و دم آویخته باشد و اکثر حرکت دهد و بر آمدگی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان راه رود و هرکه رسد حمله کند و سگان از آن بگریزند و نظر او تیز بود و زبان از دهان بیرون بود و آب از دهن ... سایل باشد و سر پیش افگنده و دم میان رانها کشیده دارد و گاهی ... ظاهر شود و موی بریزد ... گفته که این اعراض سگ را از غلبه مره سودا بر آن عارض شود و این نوعی از انواع مالیخولیا است و اکثر این سگان را در تابستان عارض گردد و کم در زمستان ...

احوال کسی که او را سگ دیوانه بگزد هرگاه سگ دیوانه انسانی را بگزد اعراض آن در ابتدا خفی بود و بجز جراحت ... مثل سایر جراحات هیچ ظاهر نشود و بعد از یک هفته یا چهل روز و بعضی را بعد از شش ماه و بقول بعضی بعد یک سال حالتی مثل دیوانگی عارض شود یعنی فکر فاسد و خوابهای بد و حالتی مثل غضب و سواس و اختلاط عقل ... از آب و از جمیع آشیاء که ببیند و توحش از ... و حمله برای گزیدن ایشان کند و تشنج در انگشتان و دست و پا ... و از روشنی بگریزد و اختلاج ... و تشنگی و خشکی دهن ... و ... سرخی در جمیع بدن خصوصاً در چهره و تقرح آن و کثرت درد آن ... گرفتگی آواز و گریه و گاه حب ... خاک و گاهی ... منی بلا شهوت عارض شود و لامحاله ... تشنج و کزاز و عرق بارد و غشی و موت گردد و گاهی قبل از این حالات از تشنگی بمیرد و گاهی آب طلب کند و چون آب بیند فریاد کند و اگر بحیله از آب جرعه بنوشانند در حلق بماند و هلاک شود و گاهی مثل سگان آواز کند و گاه آواز او منقطع شود مثل صاحب سکته گردد و گاهی چیزی بول کند که در آن اشیای لحمی مثل حیوانات و ... سگان کوچک ظاهر شود و در اکثر احوال ... باشد و گاه سیاه بود و گاهی ... احتباس شود در بول کردن قدرت نباشد و در اکثر ... قبض بود و از عجائب احوال ... که بر گزیدن انسان ... اگر بعد ... خود انسانی را بگزد آن انسان را حالت ... عارض شود همچنین اگر کسی ... آب طعام او بخورد ... همان حالت حادث شود و هرکه ... از آب بترسد بعلاج خلاص نیابد خصوصاً چون ... خود در آیینه بیند و خود را ... و در آن صورت سگ خیال کند و اما قبل ترسیدن از آب قابل علاج و سالم تر و حال گزیده سگ دیوانه کسی است که از گزیدگی او خون بسیار سیلان کند و همچنین ... گاه بعد خوردن ادویه تریاقیه خون بول کند ... ترسیدن آب ایمن گردد

فرق میان گزیدن سگ دیوانه و غیر دیوانه

گاه باشد که انسانی را سگ بگزد و در اثبات صورت و تحقیق احوال ... که سگ گزنده دیوانه بود یا غیر آن اشتباه افتد پس در امر علاج او تهاون نکنند و در ادمال جراحت مبادرت

نمایند که نیز علامت خوف هلاکت ست بلکه بعد ازین امتحان او باین طور نمایند که بخون زخم سگ که بیرون آید یا بوضع محاجم برآورده پارهٔ نان آلوده پیش سگ غیر دیوانه اندازند اگر آن را نخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین مغز گردگان بکوبند و یکشب بر زخم نهند بعده پیش ماکیان اندازند اگر نفرت کنند یا بخورده بمیرد نشان گزیدن سگ دیوانه بود

علاج بعد علاج کلی سموم مدلد و عد جراحت را تا چهل روز ملتحم شدن ندهند که بهتر ازین تدبیری نیست و بصحت تجربه پیوسته و خروس بدند و ادویهٔ جذابه ضماد کنند و نمک و پیاز و آب چقندر و بول انسان و خاکستر چوب انگور با سرکه سرشته طلا کردن جذب قوی میکند پس مرهم اکاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتداست اما چون یکهفته بگذرد اگر امتلای خون باشد فصد باید کرد و تنقیهٔ سودا بعد از نضج مکرر باید نمود و ماء الجبن باید داد و تقویت اعضای رئیسه از واجبات ست و در تفریح و ترطیب بانند صاحب ماليخوليا سعی کنند و غذای چرب گوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب هم تا مناسب ست و از جماع و خوردن ترشی ها و هوای سرد بسیار پرهیز نمایند گاه گاهی اندر طعام سیر و پیاز داخل کنند و هرگاه از نوشیدن آب بترسد حیله نمایند که آب خورد و الا بیم هلاکت ست و گویند که چون ظرف آب از جلد کفتار سازند از خوردن آب بران اجتناب نمیکند و بدستور ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند پرهیز نمیکند و نوشیدن آب نیل از مجربات ست و شراب ممزوج با آب نیمگرم بسیار نافع ست و اگر آهک آب نا دیده یکدام و نوشادر دو دام باریک سائیده در یکنیم پاو آب بیندازند و سه حصه کنند و یکحصه آن در تمام روز بنوشند و همچنین یکحصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نفع دهد و بتجربهٔ شخصی معتبر رسیده و اگر بابات سرخ سلطانی بقدر ناخن و قند سیاه حب بسته هفت روز از حلق فرو برند فائده میکند و کسی که نبات مشهور ست بقدر یک تولچه در آب سائیده دادن موجب نجات ست و همچنین نباتی که آن را بهندی ساون سوکهی گویند بوزن مذکور تنها یا با پنج دانهٔ فلفل سیاه نوشیدن مجرب ست و کذا تخم کتائی بزرگ که بهندی سیتا ناسی گویند بقدر یکتوله در آب سائیده نوشیدن از مجربات ست لیکن تا مدت العمر از خوردن خیار و ادویه از طعامی که با روغن سیاه ساخته باشند پرهیز نمایند و اگر اتفاق خوردن آن افتد یکروز دیگر دوای مذکور بنوشند و حظیانا دوشونیز درین باب عجیب ست و حکیم کاشفا گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ نیافتم طریقش آنست که نیم پیاز را آب گرفته در شبانه روز بیاشامند و چرب کردن سر و بینی بروغن بنفشه و کدو مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیدن او نهند و یا بریان کرده بخورند سود دهد و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود ذکر ادویهٔ یونانیه و هندیه دافع زهر سگ دیوانه کچله را در شیر تازه جوشانیده پوست او خراشیده بقدر دو سرخ هر روز خورند مجرب ست دیگر بعد حجامت و سیلان خون از خردل سوده ضماد کنند و سرگین موش سوخته بجا آرند دیگر قطره بنداله دو عدد و نهایت چهار عدد در نسکه آب تر کرده مالیده بنوشند اسهال و قی خواهد شد هرگاه فراغت شود دیگچه یا نک نخ بخته آبش از ... انیده نوشانند رفع سمیت سگ دیوانه کند دیگر دندان پیشین کفتار با آب سائیده نوشانند دیگر از مجربات اوستاد مرحوم قسط تلخ سه درم نیمکوفته در قدح آب بجوشانند چون بقدر چهار دام بماند صاف نموده بنوشند دیگر مشک هر روز تا یکماشه بخورند و شیر آک یا شیر انجیر طلا کنند و یا حضض بقدر چهار قیراط هر روز تا چهل روز خورند ... دیگر شونیز بقدر دو درم هر روز با آب نیمگرم بخورند یا با آب سرد سائیده بنوشند که درین باب عجیب الخاصیت ست و کذا الگوزه بهر روز نیم درم با آب سرد خوردن و کذا ناچیس دریائی حب علی کوچاک نسخهٔ تکمله بگیرند ذراریح که بفارسی علی کوچاک و در هندی تیلن گویند و آن کرمی سیاه و سرخ رنگ ست که بر درخت توری و کدو اکثر میباشد پرهای آن را دور ساخته بدست مالیده سه حصه کنند هر حصه را در قند سیاه پیچیده حب بسته بفاصلهٔ یک گهری بدهند گرمی خواهد شد نیم آثار شیر گاو بنوشانند در بول بصورت بچه های سگ خواهند برآمد و صحت خواهد شد نوع دیگر بطریقیکه در بیاض اوستاد علیه الرحمه مرقوم ست بگیرند کرم مذکور کهنه یکساله که در نی بانس انباشته باشند چهار ازو دست و پا دور کرده و با نه دانه فلفل سیاه باریک سائیده در یک تولچه قند سیاه کهنه بخوبی حب ساخته هر صبح حب سازند و بعد بست و دوم روز از گزیدن سگ شروع کنند و یکحب بخورند و آن روز غذا برنج ساتهی نیم آثار در آب بسیار مثل اوگره پخته همان آب آن روز بنوشند بدین طریق با هشتم روز بخورند و غذا به ستور همین طور هشت حب بفاصلهٔ هشت روز بخورند دوا ایکه نافع گزیدگی سگ دیوانه است بگیرند بچه سگ و زنیکه پیدا شود و شکم او شگافته پنیر مایه او بگیرند و آن را بجوشند و بگذارند تا خشک گردد پس روزن در انگشتا سه روز متصل بخورانند دوای هندی که در گزیدگی سگ دیوانه مجرب النفع و معمول اطبای هند برگ سهوره تلخ که ... مشهور ست و اکثر از ان سوده آن میسازند بقدر یک توله با پانزده دانه فلفل گرد در آب سائیده صاف نموده بنوشانند اگرچه دیوانه شده باشد بهوش می آید ایضا مجرب ست درخت انکول یکتوله باریک سوده در آب حل کرده بنوشانند اسهال و قی بکثرت خواهد آمد و جمله مواد فاسده بیرون آید و از ضرر سمیت سگ دیوانه امین شود و یا پوست مذکور در آب جوشانیده صاف نموده بنوشانند و بعد کثرت اسهال و قی کهچری مونگ با روغن زرد بسیار بخورند و سه چهار روز با ستعمال آن کنند که ... اینست

اندک کم سوی می آید و بخورد دیوانگی دفع میشود و چند بار مردم ازین شفا یافته اند ایضاً نافع برای اخراج ماده فساد سگ دیوانه خرچنگهای کوچک که در اول کوزه نو از مدت خشک کرده
می گیرند بقدر پنج مثقال آثار گرفته در سه آثار آب بجوشانند چون یک آثار آب باقی ماند صاف کرده با ضافه اندک نمک بنوشانند و عرق نمایند تا سه روز همین عمل آرند اگر آثارش
باقی نماند ایضاً که در دفع سمیت گزیدگی سگ دیوانه عجیب الخاصیت ست اگرچه نوبت بجنون و تنفر از مردم و ترسیدن از آب رسیده باشد و اکثر اشخاص صحت یافته اند قدری
از دندان نهنگ با آب سوده بنوشانند و چند بار در ایام علاج از حساب ایام گزیدن نوشانیده باشند مثلاً روز سوم و هفتم و بیست و یکم و بیست و پنجم و در ماه یا ماه سوم و هفتم
و سیزدهم و در سال اول سال دوم و سوم و هفتم چون درین مدت مذکور اکثر ظهور سمیت سگ دیوانه در تجربه اهل تجارب ثابت شده از استعمال ادویه غافل نشوند ایضاً گل مختوم
که بر مخزن بالشیا شهر بغداد فند سیاه و سپید و حب بسته خورند ضماد برای سگ گزیده پیاز و برنج و نمک پخته بر محل گزیدگی ضماد نمایند اقوال حذاق مسیحی گویند که علاج
گزیدن سگ دیوانه اینست که نظر کنند اگر مریض از آب کراهت کند و طبع او ازان نفرت نماید در علاجش حیله نیست و اما در ابتدا باید که بر موضع محجمه نهند و شرط عمیق زنند تا خون
مص کنند حتی که ازان خون بسیار سائل شود و بر موضع چیزی گذارند که زخم را وسیع گرداند و التحام آن را مانع کند مثل چغندر و جو حبیر و خردل و پیاز و سداب و انجدان و غیره گذارند تا زخم
التیام نیابد که اول شیر و نفت یک رطل سرکه کهنه یک رطل مخلوط کرده بر موضع نهند و افتیمون و انجدان و اسقولوقندریون و کمازریوس جعده و کندر گرفته و جنطیانا هم وزن جمله
آمیخته بشراب بخورانند و یا بگیرند سرطان نهری مغسول و در کوزه اندر تنور بسوزند چندانکه سائیده شود و در سوختن از افراط نباید کرد و بگیرند ازان بعد سحق ده جزو و جنطیانا
پنج جزو و کندر یک جزو و باهم آمیخته هر روز دو درم صبح و همین قدر شام با آب سرد بخورند و تدبیر مالیخولیا از تبرید و ترطیب و خواب و راحت و سکون و استحمام نمایند و شیر بنوشانند
و بقول و اغذیه مرطبه و فواکه رطبه خوردن است و هرگاه از نوشیدن آب بترسد آب را در اشیا که نشناسد چکانند و یا آب را در حلق او بجبر ریزند و در آن وقت بشیر و ماءالشعیر و روغن بنفشه
حقنه کنند شیخ میفرماید اولا واجب ست که جراحت را نگذارند که ملتحم شود بلکه فراخ کنند و بگشایند اگر فراخ نباشد و این فعل بعض و ضع محاجم کنند و آنچه در باب لسع حیوانات
گفته شد و اقل مدت که جراحت را دران بهر استظهار مندمل شدن ندهند چهل روز ست و اگر در ابتدا جذب کنند پس ملتحم شدن ندهند این فعل خیلی سودمند کرده باشند
و اگر خطا واقع شود و جراحت ملتحم گردد لازم ست که دیگر بار بکشایند و دران مبالغه کنند و واجب ست که بران مفتحات نهند اگر آنرا در ابتدا دریابند مثل جاوشیر و جند بیدستر
و مرهم زفت بجاوشیر و سرکه و آن در قول مسیحی گذشت و گاهی سیر و پیاز و ایضاً جرجیر و حلتیت مرکب و مفرد و ایضاً چغندر کفایت کنند و گاهی با این روغن گاو شریک
میکنند و گاه احتیاج افتد باستعمال ادویه اکاله مثل فلدفیون و عقب آن روغن گاو بعمل آرند و از ادویه فراخ کننده جراحت آنست که بگیرند نمک سه جزو و نوشادر دو جزو
قلقدیس هشت جزو و عنصل بریان شده ده جزو و سداب چهار جزو و بسد ده جزو و مسح حته چهار جزو و زنگار سه جزو و تخم فراسیون دو جزو کوفته بعسل پخته بران پاشند و در
ابتدا از تعریق او بدانچه ممکن بود و از مشی و استحمام لابدست و واجب نیست که در ایام اول بمبادرت باستفراغات نمایند بلکه بجذب کردن ماده بسوی خارج مشغول شوند
بهر آنکه استفراغات گاهی عائق میشوند از میل ماده بسوی عمق نفوذ ماده و جذب او بسوی خارج گردد پس هرگاه حتی الامکان جذب کنند بعد ده روز باستفراغ همتی که
نفوذ کرده باشد مشغول شوند و اگر در جذب کردن غفلت واقع شود دران هنگام استفراغ واجب بود و داوی آنست که تنقیه قوی تر باشد و اگر امتلای خون بینند
فصد کنند و الا فلا و چون فصد کنند نگذارند که مریض خون خود ببیند و خصوصا در آخر امر و اسهال بچیزی کنند که اخراج سودا نماید حتی که بخربق و حب خربق و مانند آن
که ازان چاره نیست و ایارج روفس ایشان را عجیب ست و از انچه اسهال آنها بدان واجب بود نسخه اینجاست مسهل که برای ایشان بلیله کابلی دو مثقال
افتیمون یک نیم مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج حجر ارمنی هر واحد یک مثقال غاریقون یک نیم مثقال خربق سیاه دو مثقال از جمله چهار سانو شربتی دو مثقال و چون اسهال
بمسهلات قویه نمایند ایضاً لابدست رعایت او هر روز یا دو روز بحقنه خفیفه که معده را ایذا ندهد مثل نبیذ و آب چغندر و اسهال مثل ایارج با افتیمون لازم ست
که غذای او بعد اسهال بدراج و جوجه مرغ فربه باشد و بعد ازان مدت ملطف استعمال نمایند و شراب شیرین خصوصا کهنه مع حلاوت و ماءالشعیر و شربت بنفشه
برای ایشان ست و واجب بود تعدیل غذای او و ترطیب ست که این مالا کلام است و این مثل شوربای حیوانات فاضله و مثل نان سفید ست و از آبها آنچه دران
آنچه مرارت کثیر در آن کرده باشند نفع عظیم دارد و پیاز و سیر از اغذیه مناسب علاج سموم ست و تقطیع او و دفع آفت او از بدن کند پس واجب ست که استعمال آن نیز
نکنند باوجود آنکه ادویه ست و مبادرت کنند بخورانیدن تریاق فاروق و دواءالسرطان خاص بدان ست و گویند که تریاق اربعه الشان دائم نافع ست و جند بیدستر

یک قسط

[illegible]

[illegible] که عنقریب پیش از خام کرده و سرطان نهری بخورانند تجربه کرده شده است که بگزیدند مثال سرطان نهری [illegible] سفید چند آن [illegible] چند آنکه سائیده شود و در [illegible] جنطیانا از آن [illegible]

و هر روز [illegible] رسانند بعد [illegible] چهار [illegible] از آن با شراب [illegible] بخورند و بعضی [illegible] این نسخه [illegible] نیست که [illegible] سرطان نهری [illegible] در وقتی که آفتاب در برج اسد باشد شکار کرده در کوزه مسی

تنور باعتدال سوخته که زنده آن [illegible] انداخته باشد و جنطیانا پنج جزو [illegible] کنند و بکوبند و سائیده نگاه دارند و شربتی [illegible] ایام اول یک ملعقه با آب [illegible] بعد گذشتن چند روز دو ملعقه

و همچنین تا چهار ملعقه افزایند [illegible] موصوف که ایشان [illegible] بالغ النفع است و [illegible] دواء الذراریح است و عنقریب بیاید [illegible] دواء السرطان در ابتدا بخورانند مگر آنکه هرگاه [illegible] ظهور [illegible]

گاهی [illegible] جنطیانا نیم وزن سرطان سوخته میکنند و چون بعد دو سه روز بیمار برسد باید که آنچه از دوای هر دو نسخه مذکور [illegible] بخورند چند آن باشد که [illegible] اول مرض [illegible]

و همچنین حال ادویه دیگر است که عنقریب [illegible] کنیم و اگر بعد هفت روز برسد در اضعاف آنها تکثیر نمایند و اگر [illegible] مثل این ایام مرض [illegible] باید متصل جراحت شرط عمیق زنند [illegible]

کنند و چون بعد ایام که اکثر از [illegible] گذشته باشد [illegible] در آن هنگام [illegible] فراخ کردن جراحت نفع بالغ نیست و افراط کردن [illegible] ایام مرض است بلا فائده [illegible]

که گشاده بماند [illegible] که در توسیع فضای بسیار برای او نیست [illegible] آنچه قریب است [illegible] باشد [illegible] هم منتشر شده پس در آن هنگام برگشادن [illegible]

از خوردن تریاقات [illegible] استعمال استفراغات [illegible] مضاعف [illegible] و میتوانند که سم تا چهار روز منتشر گردد و اگر قوی باشد [illegible] در یک هفته هلاک کند [illegible]

از آنچه مذکور شد [illegible] منتشر شود [illegible] حتی که اگر [illegible] باشد [illegible] ترسیدن از آب [illegible] مبادرت بسوی علاج عظیم [illegible] کنند [illegible]

که نجات یابد [illegible] دماغ و افساد او [illegible] مثل [illegible] افساد [illegible] نیست پس اگر [illegible] مانع باشد ادویه که قائم مقام [illegible] است استعمال کنند مثل [illegible]

خردل [illegible] مانند آن [illegible] در مثل این [illegible] البته [illegible] گویند که [illegible] نفع میکند و گمان من آنست که [illegible] اوائل باشد و واجب است که از [illegible] محفوظ دارند و گاهی [illegible]

بقصد ثانی حاجت افتد پس فصد کنند و آنرا از نظر کردن بسوی [illegible] باز دارند و چون ببینند که [illegible] توجه نموده بریاضت معتدل آنرا گرم کنند و باعتدال حمام نمایند [illegible]

بسیار [illegible] معتدل [illegible] مانند و چون [illegible] آب [illegible] چنان شود که [illegible] آئینه [illegible] قطع میکنند گویند که گاهی [illegible] خود را [illegible]

خیال کند که در آئینه سگ است [illegible] که ذکر شد [illegible] گفت [illegible] که این علاج [illegible] هر چند [illegible] آب کنند و اگر حاجت [illegible]

[illegible] تجربه کرده شده نفع عجیب کند [illegible] صفت نفع کند [illegible] خرگوش [illegible] که از اسکندریه می آرند [illegible] جنطیانا هر واحد

چهار درم حب الغار [illegible] درم [illegible] عسل [illegible] شربتی بقدر باقلای مصری ایضا [illegible] واحد ده درم پنیر مایه غزال چهار درم پنیر مایه خرگوش شش درم [illegible]

حب الغار [illegible] سداب [illegible] هر واحد سه درم بشراب شیرین سرشته [illegible] عسل سرشته شربتی بقدر باقلا ایضا گل مختوم [illegible] مثقال [illegible] بیست [illegible] پنیر مایه خرگوش [illegible]

پنیر مایه آهو [illegible] جنطیانا چهار درم [illegible] عسل آمیزند [illegible] شربتی از آن بقدر [illegible] با آب [illegible] بعضی مردم گفته اند [illegible] سگ [illegible]

انسان سگ [illegible] و همچنین [illegible] نیست دوائیه مشروبه [illegible] گل مختوم [illegible]

عجیب [illegible] اسم او در یونانی مشتق از معنی نفع در گزیدن سگ دیوانه است [illegible] جنطیانا برای او نیست و ایضا [illegible]

اطبا حکایت کرده اند که چشمهای سرطان [illegible] پنیر مایه سگ و بچه [illegible] آب صحت [illegible]

تنها علاج [illegible] جگر سگ دیوانه [illegible] بعد ترسیدن از آب [illegible]

که چون [illegible] دوای جالینوس تریاق کبیر قریب است [illegible]

سرطان نهری سوخته و جنطیانا مساوی [illegible] واحد پنج درم [illegible] گل مختوم ده درم [illegible] وقت شام [illegible]

استعمال کنند **نسخه دواء الذراریح** [illegible] ذراریح [illegible]

و قرنفل و فلفل [illegible]

مثانه [illegible]

[illegible] استعمال نمایند [illegible] **نسخه مختصر** [illegible] ذراریح [illegible]

نسخه دواء السرطان

نسخه تریاق الافاعی

نسخه دواء جالینوس

... و در سایه خشک نمایند تا هنوز ... مر... بشیر سایند قرص سازند شربتی از آن ... بشراب با آب ... و هرگاه این بخورند حتی الامکان ... آورند تا ... پس اگر ... سکنجبین یا روغن ... بنوشانند و آنرا استعمال کنند و در آن بول نمایند پس هرگاه خون بول کند از فزع از آب ایمن گردد و گاهی بعد خوردن دوا ... بمثل سگان کوچک بول کند **ضمادات** و مانند آن برای جذب و توسیع حلقیت ضماد نیک است و قوی بدان شهادت داده و پیاز ضماد او شربتا نافع و اگر پیاز ... بروغن سوده سرکه کنند بسیار شد و بر موضع جراحت نهند نفع کند و گوشت ماهی شور بسیار نافع النفع است و از آنچه جذب سم از آن بقوت نماید نیست که بگزیدگی بول انسان ... نهند و ... با نطرون و خاکستر چوب انگور تنها و بسرکه و پودینه و نمک و جاوشیر بسیار عجیب است و برگ قثای بستانی برای آن مفید النفع است ... گویند که منفعت عجیب نماید اگر طلای موضع نیز ... بنکر ... بانجیر سوده ضماد کنند و ایضا زنگار و نمک و اصل چهار جزء پیه گوساله ... و از ... بسازند و ایضا ... دم ... پیه مرغابی ده درم و دو ثلث درم ... بقدر حاجت **حیله کردن در آشامیدن آب** مثل ... کرده که چون از آب بترسد آنرا در ظرفی ... در ظرفیکه از پوست ... پوشیده باشند خصوصا اگر ظرف او از چوب یا از جلد سگ دیوانه باشد و بعضی گفته اند که زیر ظرف یا بالای ... خرقه از ... و غیر آنها گفته اند که چیزی از ین ... نمیکنند و بعضی ... حیله میکنند که انبوبه را در حلق او تا بمعده داخل می نمایند و در آن آب پوشیده میریزند و یکطرف او در حلق کرده آب میریزند یا انبوبه خاصه از طلا سازند و از حیلها در نوشانیدن آب آنست که اشیای مجوف ... یا از موم گرفته در آن آب ندارند و ... از حلق ...

صاحب کامل می نویسد که اولا موضع گزیده را شق کنند و بر آن محاجم نهاده خوب بمکند تا که خون بسیار بیرون آید بعده بر جراحت لزوم مراهم محرقه ... مثل مرهم زنگار دفله ... مرهم باسلیقون نمایند **صفت** مرهم باسلیقون ... ثلث رطل سرکه ... رطل جاوشیر یک اوقیه فرفیون نیم اوقیه ... در سرکه حل کرده بر جرح نهند که ... اندمال جراحت و جذب سم کند و این ضماد نیز بسیار نافع است نمک اندرانی ده درم قلقطار ... درم ... زنگار ... درم فرفیون یکدرم باریک سائیده بجراحت پاشند چنانکه بسوزد بعده باآن روغن زرد آمیخته بر موضع لزوم نمایند تا گوشت سوخته بیفتد و اگر سیر باریک سوده بروغن گاو و سرکه آمیخته بر موضع جراحت نهند نفع کند و این اعم جذب سم و توسیع جرح کند و اجزای آن مع اوزان همانست که در قول مسیحی گذشت جاوشیر را با سرکه باریک بسایند و زفت ... آمیزند و ... تا خوب غلیظ گردد استعمال نمایند و این ادویه ابدان سخت انیکوست و اگر بدن سگ گزیده نرم باشد باید که تضمید موضع بچقندر و جرجیر و پیاز ... در روغن ... معسول پخته نمایند و ایضا سیر و پیاز و نمک باریک سوده خاکستر چوب انگور آمیخته بزیت لت کرده بر موضع لزوم نمایند که این همه ادویه ... و خشک نماید و از آن جذب سم کند و همواره این ادویه را ... اول گزیدگی ایام متواتر قبل عروض خوف الماء استعمال کنند چه هرگاه آنرا خوف از آب عارض شد ... یا بر گاهی ... خوف از آب بعد هفت روز یا بعد چهل روز ... باید که اندمال جرح تا گذشتن چهل روز نکنند و باید استعمال مراهم ...

صفت آن ... سرطانات نهر ... در ظرفی ... نهاده ... آتش افروزند تا خاکستر گردد پس از ین خاکستر ده درم ... یکدرم خطیانا چهار درم باریک سوده ... یکدرم بخورانند و اگر چند روز گذشته باشد دو درم بشراب ممزوج ... و سرکه و عسل ... جالینوس گفته که این ... نافع یافتم و ندیدم کسی که این دوا خورد و آنرا خوف از آب عارض شده و صاحبان این علت بتناول تریاق فاروق ... درم تا ... مثقال در اوایل امر نفع بین می یابند و ... صاحب ... مسهل سودا مثل مطبوخ افتیمون ... اسطوخودوس ... حب ... ایارج ... افتیمون ... بخورانند و چون این همه تدبیر ... و مریض از آب ... نشوند و جراحت را مندمل شدن ندهند بغیر آنکه ... کنند ... باریک سوده بر جراحت یک شبانه روز نهند بعده بر ... پیش ... ماکیان اندازند پس اگر آنرا بخورد ... بدانند که مریض ... شد و از خوف از آب ایمن گردید ... هنگام اندمال جرح ... اگر ماکیان ... باید که معاودت ... کنند و تریاق و غیره ... مسهل سودا ... از اغذیه مولد سودا احتراز کنند ... لحوم ...

حلاوت ... ماکیان باشد و از فواکه انجیر و جوز و انگور ... مغز بادام دهند و از شیرینی فالوده و خبیص ... معمول ... شکر و روغن بادام ... بقول باد رنجبویه و نعناع و پودینه بدهند و بسیار تدبیر موافق ارباب مره سودا ... تا آنکه معلوم کنند که بدن او از سم پاک گردید و از خوف آب ایمن شد و هرگاه خوف از آب عارض گردد ازین علت خلاص نیابد پس ... باید که تدبیر ... و این عارض شود تدبیر اصحاب وسواس سوداوی کنند و آب ... انبوبه ریزند و بعضی ... گفته اند که اگر آب در ظرف چوب که ... نهاده باشند ... بنوشد ... ماء الشعیر و لعابات و اقراص مسکن عطش خورانند **صفت** قرص ... مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار مغز ... تخم خرفه

با هر واحد یکجزو صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده یک مثقال با آب ... خورند
طویل ریزند و ... آب ... بنوشانند و بعضی حکما ذکر کرده اند که جگر سگ دیوانه بریان کرده خورانیدن منفعت بینهایت دهد طبری گوید واجب است که موضع
گزیده را بکشایند بر هر عضوی که باشد مگر آنکه بر و تر باشد که دران لازم است شقب بسوی او از موضع لحم واز و تر تعرض نکنند بعد ازان بر و بین گزیدگی این ضماد نهند
بگیرند مغز پیاز یکجزو و نفت یکجزو و جاوشیر دو جزو و فرفیون تازه عشر جزو و باهم سائیده ضماد کنند بعده تنقیه مریض باین مطبوخ نمایند بگیرند بلیله سیاه بست درم اسطوخودوس
بست درم افتیمون ده درم بسفایج کوفته پنج درم حشیش غافث قنطوریون دقیق هر واحد ... بسفایج ... اسطوخودوس ... واحد پنج درم گاوزبان ده درم فودنج هر واحد سه درم
غاریقون ده درم تربد ده درم این همه کوفته در ... خراو خرنوب هر واحد سه درم کرسنه کف کبیر جوز بوا سه درم کوفته همه را بطریق مطبوخ بجوشانند بعده یک شربت قوی
ازان گرفته دران نیم درم ایارج فیقرا نیم بعسل حل کرده بنوشانند نیمگرم و باین شربت تا سه دفعه در مدت هفت روز اگر قوت متحمل باشد تنقیه نمایند بعد ازان هر روز یکمرتبه
بر نهار دوای جالینوس میدهند و آن سرطانات نهری ست که در تابستان شکار کنند و در ظرف مسی مثل عقارب بسوزند و سر او گل حکمت کرده در تنور بسوزند بعده
سوخته برآورده باریک بسایند و ده درم ازان بگیرند و جنطیانای رومی خالص پنج درم پوست بیخ کبر سه درم صمغ ... نیم درم و باریک سوده هر روز بقدر یکمثقال
بر آب یا بر شراب یا بر ماء الشعیر یا شیره بنوشند و یا سفوف مذکور خورده بران شراب بنوشند و بعضی متاخرین بیخ انجم سداب کوهی و برگ او افزوده اند و این قبل استحکام
علت تناول کنند که صحت تام یابند و تریاق الافاعی بقدر خواب بمقدار ربع درم بدهند و روزی چند اند که دوای جالینوس یا تریاق بشب بخورد البته تا آنکه اعراض دیده او
عارض نشود و این آنگاه است که گزیده در اول امر رسید و طعام نان در آب تر کرده بدهند پس اگر بعد استحکام علت برسد از شرب آب کراهت کند همین دوا بخورانند و سرطانات
نهری بریان و مطبوخ خورانند و بدان آب جو زنمایند و بر سینه او خرقه مبلول بآب نهند و اگر امر او در امتناع زیاده گردد یکمرتبه بمطبوخ افتیمون و جو ر کنند بعد ازان ظرفی که دران
مطبوخ افتیمون باشد پیش آرند تا آنرا به بیند بعده مناخر او بدان ملوث نمایند و چشم او به بندند و توهم کنانند که جو رنوا نیستند و جو ر آب کنند و اگر حقنه لینه عمل آرند اگر دوا
هم نوشد بد نیست و اگر از جمله امتناع باشد اکراه او بر و او فق ست و بعضی متاخرین از اهل حران ذکر کرده اند که لباس او دور کنند و در باران ایستاده نمایند تا تر گردد و بعده در
حمام داخل کنند و بران آب نیمگرم بسیار بریزند بعد ازان از حمام بیرون آورده و سرطانات بریان بخورانند که ازین خوف او از آب زائل میشود و طبری رساله در گزیدن سگ دیوانه
نوشته و دران گفته که جگر سگ چون بریان کرده بخورانند خوف از آب برود و چون از آب ممتنع گردد حیله کنند تا آب بنوشد و حیله ها بسیار ذکر کرده اند از انجمله اینست که از
فواکه مثل انجیر و انگور و مویز و غیره آنچه در جوف او باشد بیرون کنند و آب نمایند بعد ازان از انواع این فواکه پیش مریض آورده او را بخورانند بعده آنچه دران آب پر کرده اند
بخورانند و از آنچه بدهند اگر آگاهی ازان نباشد بنیر مایه خرگوش ست و پنیر مایه بزغاله که این هر دو ... تاثیر ست ابن الیاس گوید که چون از یک هفته تجاوز کند باید که
تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله کنند و یا باین حب اسهال آورند سنای مکی پنج درم هلیله کابلی هفت درم افتیمون یکنیم مثقال نمک هندی نیم درم بسفایج حجر ارمنی
هر واحد یکمثقال غاریقون نیم درم باریک سوده بآب بادرنجبویه سرشته حب سازند شربتی ازان دو مثقال و یا اسهال بماء الجبن مع افتیمون کنند باقی اکثر همانست که در
قول شیخ گذشت انطاکی گوید که در مفتوح داشتن جرح او سعی نمایند و بهلا دویه که منقی خلط سوداوی باشد معالجه کنند و جگر سگ بریان اکلا و خون او شربا و ناب او تعلیقا
و لحم بیخه بکیر وزن ... آرد جو سوده استعمال کردن همه مجرب ست و خوردن چهار قیراط خولان هر روز تا چهل روز خلاص کننده ست و کذا شونیز ده درم و زراریح غیر مسموم یک قیراط
با مثل او نوشادر و مثل او بادیان حل کرده بخورانند پس قطع خون مختلط با بول بیرون آید و خلاص یابد گیلانی وغیره مینویسند که چون خنافیش بسوزند و سوده
دو ... دهند از سگ گزیده خوف از آب زائل شود و از جالینوس منقول ست که قریب چهل کس را سگ دیوانه گزید و بعضی ازان که جگر آن سگ بریان کرده خوردند سالم ماندند
و بعضی ازان انکار نمودند و دوای جالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد و هلاک شدند لیکن کسانی که جگر او خورده بودند بران تنها اقتصار نکردند بلکه ادویه دیگر نیز خوردند
و علاج بانواع علاجات نمودند و بحر در گزیدن سگ دیوانه بیمار را پیاده یا سوار دوانیدن تا عرق کند نیز مفید بود و گویند که تا استخوان آن سگ با آب تر نشود زهر او اثر
نکند و لهذا تاکید کرده اند که چون سگ دیوانه بگزد آنرا بکشند و در آوند گلی محکم کرده در زمین عمیق بکاوند و آن آوند را دران نهاده بخاک بپوشند تا آب بدان نرسد و بعضی گویند
که بعد یکروز تجربه با شرطا و اول بکشند و بفاصله سه گهری زلو بران چسپانند پس با دویه مقرحه زخم را تازه دارند و هر روز تریاقات که در گزیدن مار ذکر یافته استعمال کنند

ریوند

نسخه دوای جالینوس

و سهل سود [illegible] بعد [illegible] یا با سلیق کنند و اگر هم از وقت جای زخم را بفتیله یافته داغ دهند بغایت نافعست و داغ بر پیشانی [illegible]
نافع بود و چون حیوانی را گزند و میان داغ ابروی آن داغ نیکو نهند از دیوانه شدن ایمن شود و مجرب است و پنیر مایه سگ سخت سودمند است و باید که هیچ جانب و دیگر آفات
و آیینه و دیگر چیزهای روشن گردان بر نماید پیش نظر سگ گزیده نباید آمد و گویند که هرگاه سگ گزیده از آب و آیینه بترسد و سگ بچه در بول بیرون آید و آواز [illegible]
هر وقت کند برای گزیدن پس مردم [illegible] در آن وقت چادر کبود رنگ [illegible] سر تا پا بپوشانند فی الحال یا بعد یک ساعت [illegible]

گزیدن گرگ دیوانه و شغال و پلنگ و راسو و روباه و کفتار و استر و خر:

و غیر آن که دیوانه گردد شیخ می فرماید که گرگ در دیوانگی از سگ دیوانه بدتر است و همچنین کفتار و شغال و گویند که شغال چون مجنون شود این خاصیت دارد و بسیار عجیب است که گزیده
او را انعوظ شود و بعد [illegible] عقب شهوت کار او را بمیرسد مثل بچگان سگ و شغال که در آن حرکت [illegible] باشد در بول و بر آید و گاه شخص گزیده خشک شود و [illegible] بول آن زاجر
و بعضی گفته اند که استر دیوانه شد و صاحب خود را گزید و او مجنون که جانور دیوانه را عارض میشود مجنون گردید و طبری گوید دیدم خری که دیوانه و مجنون شد و هر کسی را [illegible] ملاقی
میشد و نیز [illegible] را میگزید بالجمله اسباب و علامات دیوانگی این جانوران نیز همانست که در گزیدن سگ دیوانه مذکور شد و این حیوانات هر که را بگزند او نیز بدان مبتلا گردد اگر تدارک
کرده نشود پس علاج گزیدن این جانوران مثل علاج گزیدن سگ دیوانه کنند و بعضی متاخرین اهل حیران گفته اند که هر که را شغال بگزد دوغ بنوشانند و این معالجه بر گزیدن سگ دیوانه نیز [illegible]

طرد هوام و قتل آنها

گویند که از تبخیر چوب انگور و چوب انار و بیخ مهک و پودینه و مقل و حلتیت و شاخ و سم حیوانات و بهروزه و موم و سکبینج و برگ غار و حب الغار و قطران جمیع هوام بگریزند و کذا الزرد و دود [illegible]
سبز و [illegible] و شیح و قنجشت [illegible] و اگر دخنه از افیون و شونیز و قنه و شاخ گوزن و گوگرد و سم [illegible] سازند تمامی هوام بگریزد و ایضا سعد و شاخ گوزن و شونیز و قفر [illegible] یک [illegible] و موی [illegible]
هر واحد نیم جزو قرص ساخته بدان تبخیر بستر کنند حیات نزدیک نیاید شاخ گوزن [illegible] مارها بگریزند و همچنین [illegible] پشم بز و گوگرد و موی انسان و عاقرقرحا و حرمل و زفت و پاشیدن آب نوشادر
و خردل در سوراخها باعث هلاکت است و آب [illegible] خصوصا اگر نوشادر در آن حل باشد [illegible] چون قطران بر جاهای [illegible] طلا کنند و آن بر جا [illegible] اگر گرد بستر
او برند اکثر حشرات بگریزد و بعضی حلتیت فرموده ریسمان [illegible] گویند که [illegible] پوست پلنگ [illegible] عقارب [illegible] کبریت و سم [illegible] و سیر [illegible]
کژدم بگریزد و آب حلتیت در خانه ریختن همین خاصیت دارد و چون آب [illegible] برگ آن [illegible] عقرب اندازند بمیرد و اگر ترب پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نمی آید و چون [illegible]
عقرب [illegible] اختص قتل آن [illegible] گوسفند گداخته آمیزند و نزدیک سوراخ عقرب [illegible] کنند بنیاید عقرب [illegible] براغیث
چون نقوع حنظل یا طبیخ خرنوب یا طبیخ [illegible] آب سداب و آب فلفل در خانه بپاشند کیک [illegible] گریزد و گویند که [illegible] بران [illegible] جمع شوند پس قتل کنند و همچنین
چوب [illegible] بران طلا کرده باشند جمع میشوند [illegible] برگ خرزهره بگریزند و برگ حشیشة البراغیث [illegible] بستر اندازند [illegible]
سرکه حل کرده [illegible] بگذارند بعده [illegible] حمام و عرق [illegible] سیماب [illegible]
پیدا شده باشد هلاک گردد [illegible] چوب صنوبر [illegible] شونیز و همچنین [illegible] برگ [illegible] سرو [illegible] مقل و شاخ گوزن و موی گوسفند و سرگین گاو [illegible]
او در بستر نهند از آنجا بگریزد و همچنین طبیخ [illegible] طبیخ شونیز [illegible] طبیخ افسنتین یا طبیخ سداب [illegible] سداب بگریزد [illegible]
را پوست جدا کنند و [illegible] قطع کنند [illegible] ساخته در خانه بگذارند همه بگریزند [illegible] الفار [illegible] زعفران خمیر سرشته [illegible]
در سوراخها [illegible] خانه اندازند از خوردن [illegible] بمیرند [illegible] الفار [illegible] مور [illegible]
و [illegible] انگور و [illegible] گوگرد و قطران [illegible] بگریزند [illegible] زعفران [illegible]
از دخان [illegible] کبریت بگریزند [illegible]
و [illegible] در خانه [illegible] خاکستر آن در خانه [illegible]
یا [illegible] پوست ترنج و یا کافور در صره های کوچک بسته در صندوق [illegible] نهند [illegible] صاحب ابرص [illegible]

خاتمه کتاب مشتمل بر دو قاعده قاعدهٔ اول در بیان اوزان ادویه که درین کتاب مسطور ست بترتیب حروف تهجی و این جدول مشتمل بر آنست

اوزان	معانی
اوقیه	هفت و نیم مثقال ست و آن ده درم قریب ده درم
استار	چهار مثقال و نیم و بقول شیخ شش درم و نیم
اسکرجه	شش استار ست
اطراقوس	یکنیم اوقیه ست
ابریق	دو من ست و گویند که پنج رطل
ایات عسل	دو رطل و نیم و گویند که دو من ست
ایات و بن	یکنیم من ست
ابولو	سه قیراط
ابونس	سدس مثقال
اول	یک وقیه و بهر واحد از آن هفت مثقال ست
اکسوافن	هیژده درخمی
اطالیطون	یکصد و بست و پنج رطل ست از رطلی که دوازده اوقیه باشد
اخلاط	از زیت سه رطل و از شراب ده رطل و از عسل بست و سه رطل و نیم ست
برنج	چهار خردل ست
بندقه	یکدرم ست و گویند یک مثقال
پل	لغت هندی است چهل ماشه
بهلولی	گویند که مراد از دام بهلول شاهی ست که از آن نه ماشه میباشد
باقلات یونانیه	شش قیراط ست و باقلات مصریه دوازده قیراط و باقلات اسکندریه نه قیراط
توله	دوازده ماشه

اوزان	معانی
تانک	چهار و نیم ماشه
ترمسه	مقدار [illegible] هشت شعیرات
جوزه	[illegible]
جو	چهار برنج ست
جوسقا	سه رطل ست
حبه	دو شعیره ست
حمصه	ربع درم و گویند که ثلث درم ست
خرنوبه	[illegible]
خردله	سدس شعیره ست
خرنوبه شامیه	یک قیراط ست
دانق	معرب دانگ چهار طسوج ست
درهم	در فارسی درم ست سه و نیم ماشه
درخمی	یک مثقال ست و بقول شیخ شش ابولو
دام	چهار ده ماشه
دام پخته	بست و یک ماشه
دورق	هشت رطل ست و نزد بعضی چهار رطل

اوزان	معانی
ذره	مقدار [illegible]
رطل	[illegible]
سیر شاهی	عبارت از دام پخته است
سیر اکبری	سی دام پخته
سیر شاهجهانی	چهل دام پخته
سیر عالمگیری	چهل و چهار دام پخته
سیر فرخ شاهی	چهل و هشت دام پخته
سرخ	بهندی رتی گویند هشت برنج ست
سکرجه	[illegible]
سامونا	سه قیراط و نزد بعضی ده من و نیم ست
سونوفس	دو و نیم قسط
شعیره	چهار برنج ست و گویند دوازده خردل و نزد بعضی شش خردل
صاع	نزد اهل مدینه طیبه چهار مد و نزد اهل کوفه هشت رطل
صدقه صغیره	سه درم و نیم و بقول شیخ هفت سامونا
صدقه کبیره	شش درم و نزد شیخ چهارده سامونا
طسوج	دو جو میانه است یا نیم قیراط

اوزان	معانی	اوزان	معانی	اوزان	معانی
فرق	شانزده رطل است	قوطیل	هفتاد و دو مثقال	من هندی	چهل سیر
قل	[illegible] پنج مثقال و در تحفه دوازده مثقال	قولون	[illegible] اوقیه	من شاهی	یکهزار و دو صد مثقال است
فلس	شش [illegible] قیراط	قوانوس	سه اوقیه و بقول شیخ یک و نیم اوقیه	من رومی	بست اوقیه
قومایوس	سه اوقیه	قیراط	دو طسوج است	من انطاکی و مصری	شانزده اوقیه
قلنجار	یک مثقال است و گویند یک و نیم مثقال	کر	یکصد و بست قفیز	من ملکی	دو صد و شصت درم
قانوس	شش مثقال	کیل	شصت و شش من و نزد بعضی [illegible]	من اسکندرانی	سی اوقیه
قسط	[illegible]	کیلہ	سه صد درم کسری	مکوک	هفت و نیم من و در کتاب تنویر سه کیلجه و گویند یک و نیم صاع
		کیلجه	پنج سدس من است و در قرابادین [illegible]	مسطرون صغیر	شش درم و کبیر سه اوقیه
		کسونانی	هشت قیراط	ملعقه	ملعقه [illegible] چهار مثقال ملعقه [illegible] خشک یک مثقال و گویند دو مثقال
		کور	شش قسط	مد	[illegible]
قوطولی	هفت مثقال	کوب	سه رطل و گویند سه قسط		
قطیر	دوازده ذره است	کرسنه	ربع درم تا ربع مثقال و در بعض کتابها است شش درم و نیم	نوات	[illegible]
قفیز	بست و پنج من بزرگ است و آن هشت مکوک است	کزمه	[illegible] ربع درم تا ربع مثقال	نیاطل کبیر	هفت درم و گویند اوقیه و گویند دو استار
قنطار	یکصد و بست رطل	ماشه	هشت سرخ	نسطون	نسطون کبیر از آن سه اوقیه و صغیر [illegible]
قله	[illegible]	مثقال	چهار و نیم ماشه	نقیر	هشت قطیرات
		من طبی	دو رطل است و بقول شیخ چهل استار	هورطل	سه اوقیه است
		من تبریزی	ششصد مثقال	یکچهاریک	عبارت از ربع من است

قاعدهٔ دوم در بیان فهرست ادویهٔ مرکبه ذی اسما تا وقت تحریر نسخه از آن طبیب را سهولت باشد و حاجت قرابادین نیفتد و این هم بترتیب حروف تهجی [illegible]

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
ایارج فیقرا	استرخا و فالج	ایارج جالینوس	استرخا و فالج	ایارج روفس	استرخا و فالج
ایارج لوغاذیا	ایضاً	ایارج ارکاغانیس	ایضاً	ایارج خفیف	[illegible]

ادویۂ مرکبہ	در علاج
ایارج اندروخورسا	جذام
ایارج مرکب بشحم حنظل	برص
اطریفل اسطوخودوس	نسیان بارد رطب صرع بلغمی
اطریفل زمانی	مالیخولیای مراقی
اطریفل ملین	زکام و نزلہ حار
اطریفل کشنیزی	صداع صفراوی بخارات حار خفقان
اطریفل کشنیزی مغز	خفقان حار
اطریفل قنبیلی	دیدان
اطریفل مقل	بواسیر
اطریفل کبیر خبث الحدید	استرخای مقعد
اطریفل غددی	خنازیر
اطریفل شاہترہ	جذام
اطرحاطیقون	سدر دوار صفراوی
اغبر لولوی	ضعف بصر
انوشدارو سادہ	ضعف معدہ
انوشدارو لولوی	ضعف معدہ و اسہال [illegible]
انوشدارو قابض	اسہال معدی بارد
آب [illegible]	خروج مقعد
اکسیر بین	نواصیر
بنادق کندری	اسہال معدی بارد
بنادق البزور	حرقت بول
[illegible]	[illegible]
بخور [illegible] بواسیر	[illegible]

ادویۂ مرکبہ	در علاج
پاشویۂ بارد	امراض دماغی حار صداع حار
پاشویۂ حار	امراض دماغی بلغمی
برود کافوری	درد چشم صفراوی
برود قرع	ایضا
بربریہ ما	ایضا
برود حصرم	بیاض چشم
برود اسود	ایضا
برود جالینوسی	ضعف بصر
برود پارسی	ایضا
باسلیقون کبیر	نزول الماء
برشعثا	زکام و نزلہ
تفاحۂ علویخان	امراض دماغی از ضعف [illegible] خفقان
تریاق الذہب	مالیخولیای بلغمی و سوداوی
تریاق ثمانیہ	استرخا و فالج
تریاق النزلہ	سرفۂ نزلی حار
تریاق المعدہ	امراض معدہ [illegible]
تریاق الافاعی	ہیضۂ وبائی
تریاق الذہب	اسہال معدی بارد
تریاق الطین	[illegible] جمیع سموم
تریاق اربعہ	[illegible] سموم [illegible]
ترکیب [illegible]	امراض عصبی [illegible]
[illegible]	زکام و نزلہ حار
[illegible]	[illegible]

ادویۂ مرکبہ	در علاج
تیزاب فاروقی	[illegible]
شاہ ورسطوس اکبر	استرخا و فالج
جلاب	فالج و ضعف باہ از قلت منی
جلاب جالینوس	مراق بارد مزاج
جلنجبین مسہل	ورم سوداوی معدہ
جواہر مہرہ	خفقان از ضعف قلب
جوارش شونیز	نسیان بارد رطب
جوارش طباشیر	[illegible]
جوارش اترج	فالج
جوارش شاہی	خفقان حار
جوارش صندلین	خفقان از ضعف قلب
جوارش آملہ لولوی	خفقان بارد و ضعف معدہ
جوارش کندر	[illegible]
جوارش کمونی کبیر	درد معدہ ریحی
جوارش کمونی اکبر	ایضا
جوارش کمونی مسہل	ایضا
جوارش پودینہ	ایضا
جوارش [illegible]	ایضا
جوارش انجدان	درد معدہ [illegible]
جوارش سفرجلی	ضعف معدہ

ادویۂ مرکبہ	در علاج
جوارش عود بارد و حار	ضعف معدہ
جوارش عود ترش	ضعف معدہ و ضعف ہضم و ضعف اشتہا
جوارش عنبر	ضعف معدہ و ضعف ہضم و اسہال بلغمی
جوارش مصطگی کبیر	ضعف ہضم
جوارش خولنجان	ایضاً
جوارش نارمشک	ضعف ہضم و قولنج بلغمی
جوارش مسہل	فساد ہضم بسبب معدہ
جوارش کافوری	ایضاً
جوارش تفاح	ایضاً
جوارش سنبل	ایضاً
جوارش زرشک	ضعف معدہ و ضعف اشتہا از حرارت و اسہال معدی صفراوی
جوارش انارین	ضعف اشتہا از حرارت
جوارش آملہ	ضعف معدہ و ضعف اشتہا و اسہال معدی [illegible]
جوارش عود شیریں	فساد ہضم بسبب معدہ و ضعف اشتہا از برودت
جوارش عود کبریتی	ضعف اشتہا از برودت
جوارش عود ملین	ایضاً
جوارش فواکہ	وجع البقر و قی و تہوع و غثیان صفراوی و اسہال معدی صفراوی
جوارش فنجنوش	استرخای معدہ و تحلیل نسیج آن
جوارش قانصہ	اسہال معدی بارد و زحیر
جوارش خرنوب	اسہال معدی بارد
جوارش خوزی	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	در علاج
جوارش تخم مغیلان	اسہال معدی بارد
جوارش زنجبیل	ایضاً
جوارش مسک	ایضاً
جوارش سماق	اسہال معدی صفراوی
جوارش تخم مویز	اسہال معدی رطوبی
جوارش بوعلی سینا	ایضاً
جوارش کمونی صغیر	نفخ و قراقر و بلغم
جوارش مقلیاثا	زحیر بلغمی
جوارش تمری	قولنج بلغمی
جوارش شہریاران	ایضاً
جوارش سفرجلی مسہل	ایضاً
جوارش اسقف	ایضاً
جوارش قیصر	ایضاً
جوارش سک	ایضاً
جوارش تیواج	بواسیر
جوارش مقل	شقاق مقعد
جوارش ماسک البول	کثرت بول
جوارش بندرہ	ضعف باہ از ضعف معدہ [illegible]
جوارش فلافلی	ریاح بلغمی
جوگراج گوگل	فالج و اوجاع مفاصل بلغمی
چٹنی	ضعف اشتہا از برودت
حب بنفشہ	[illegible]

ادویۂ مرکبہ	در علاج
حب صبر	[illegible]
حب ایارج	صداع بلغمی و ریحی و شرکی معدے و سبات رطوبی و سدر و دوار بلغمی [illegible] و فالج و نزول الماء و فساد ہضم بسبب [illegible]
حب اصطمخیقون	صداع بلغمی و شقیقہ بارد [illegible]
حب قوقایا	[illegible]
حب اسطوخودوس	صداع شرکی معدی و وجع البقر
حب افتیمون	صداع سوداوی و [illegible] بلغمی [illegible]
حب ہلیلہ	[illegible]
حب شبیار	علاج کل اقسام جنون و سدر و دوار بلغمی و فالج و طرش بارد و خفقان بارد
حب اسکندر	صداع [illegible] بلغمی
حب قاوانیا	ایضاً
حب غاریقون	صداع دماغی بلغمی و ربو بلغمی و استسقای زقی و لحمی
حب جیپال	استرخا و فالج و قولنج بلغمی
حب منتن	ایضاً
حب فرفیون	فالج و وجع مفاصل [illegible] بلغمی
حب شیطرج	ایضاً
حب بیش	استرخا و فالج

ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
حب سیماب	استرخاء و فالج	حب جدوار	[illegible]	حب نارجیل	ہیضہ وبائی
حب کچله	ایضاً			حب نخ عشر	ایضاً
حب آتشہ بیرون	ایضاً			حب کبریت	ضعف اشتها از برودت و جرب
حب سیاه	ایضاً	حب سلارس	سرفهٔ نزلی بارده	حب بچهناک	ضعف اشتها از برودت
حب سم الفار	ایضاً	حب عطائی	ایضاً	حب افاویه	فساد شهوت و مضعف حمی یوم تخمه
حب تخم سلی	ایضاً	حب میعه	ایضاً	حب فرهب	[illegible]
حب ارجیانس	تخدد و کزاز	حب حابس دم	علاج کلی نفث الدم و بواسیر		
حب سرخ و سبز	رمد دموی و صفراوی	حب غربی السمک	سل		
حب رمد	ایضاً	حب مسهل صفرا	امراض معده از مادهٔ صفراوی	حب شبرم	استسقای لحمی و قولنج بلغمی
حب کنعانی	نزول الماء	حب مسهل بلغم	امراض معده از سوء مزاج سوداوی و تپ بلغمی	حب ریوند ماذریونی	استسقای زقی
حب کوتوالی	ایضاً	حب سکبینج	درد معده از ریاح و استسقای زقی و قولنج بلغمی و وجع ظهر	حب فیلغریوس	ایضاً
حب چائی ختائی	زکام و نزله بارده	حب تنکاره	درد معده از ریاح	حب ماذریون	ایضاً
حب مومیائی	ایضاً	حب مبارک	ایضاً	حب کبیر	ورم صلب طحال
حب شنگرف	ایضاً	حب جالینوس	ایضاً	حب بوعلی سینا	علاج کلی اسهال
حب مصطکی	ایضاً	حب نارمشک	ایضاً	حب آمله	اسهال معدی بارد
حب تاتوره	ایضاً	حب هندی	ایضاً	حب اذراقی	ایضاً
حب سیماب	ایضاً	حب حلتیت	[illegible]	حب سرخ و سیاه	ایضاً
حب کچله	ایضاً			حب یاقوت	اسهال معدی صفراوی
حب بلادر	ایضاً	حب مصطکی	ضعف معده و کثرت جشا	حب صندل	ایضاً
حب مسهل	[illegible]	حب نمک	ضعف هضم	حب عفص	اسهال معوی رطوبی
		حب پچاونه	ضعف هضم و ضعف اشتها از برودت	حب زحیر	ایضاً
حب نزله	زکام و نزلهٔ حار و بارد و سرفهٔ نزلی	حب ترش	ضعف هضم و ضعف اشتها از حرارت	حب خبث الحدید	اسهال معوی رطوبی و ریح البواسیر
حب السعال	سرفهٔ نزلی حاد و سرفه از خشونت قصبهٔ ریه و سل	حب مخرج سودا	فساد هضم بسبب معده	حب بقراط	اسهال معوی صفراوی

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
حب ممسک	اسہال موی صفراوی	حب وجع اورام	فلغمونی	خمیرۂ یاقوت	خفقان از ضعف قلب
حب السلاطین	قولنج بلغمی	حب محلل اورام	ایضاً	خمیرۂ طلا	ایضاً
حب اسرائیل	ایضاً	حب سم الفار	آبلۂ فرنگ	خمیرۂ گاؤزبان جواہر دار	ایضاً
حب شحم حنظل	ایضاً	حب شاہترہ	جرب	خمیرۂ گاؤزبان عنبری	ایضاً
حب الملوک	قولنج ریحی	حب کرامات	بثور غریبہ	خمیرۂ بہی ترش	ضعف ہضم
حب ملین	حصر	حلوای سمن [illegible]	خفقان از ضعف قلب	خمیرۂ صندل ترش	ذیابیطس حار
حب سندروس	بواسیر	حلوای تخم انجیر	قولنج ریحی	خرم کبیر	بیاض چشم
حب تیواج	ایضاً	خمیرۂ مقوی دماغ	بیمہ نزلی و زکام و نزلۂ حار و ضعف باہ	خرم صغیر	ایضاً
حب مقل	بواسیر و ریح البواسیر شقاق مقعد	حقنۂ محلل	امراض معدہ از سوء مزاج رطب	خرم معسل	ایضاً
حب فادزہر	ضعف باہ	حقنۂ لین	صداع [illegible]	دیاقوذا	سرفۂ نزلی حار و بارد
حب خوش کہیت	سرعت انزال			دواء المسک یاقوتی	مالیخولیای سوداوی صفراوی خفقان حار و بارد
حب منشط	ایضاً	حقنۂ سادہ	صداع شرکی معدی و سرسام بلغمی و سکتۂ بلغمی و استرخاء و فالج	دواء المسک حلو	مالیخولیای بلغمی و سوداوی
حب نشاط	ایضاً	خمیرۂ ابریشم	مالیخولیای دموی و صفراوی و خفقان از ضعف قلب	دواء المسک حار	استرخاء فالج
حب مومیائی	قرحۂ مجرای قضیب	خمیرۂ خشخاش سادہ	زکام و نزلۂ حارہ	دواء المسک معتدل و جواہر	خفقان بارد
حب سورنجان	صداع و ریاح الافرسنا وجع مفاصل بلغمی و سوداوی و مرکب و نقرس	خمیرۂ خشخاش کوکناری	ایضاً	دواء المسک ہر	شقیقۂ بارد و خفقان بارد
حب برالساعہ	اوجاع مفاصل بلغمی	خمیرۂ خشخاش زرد	ایضاً	دواء المسک معمول	خفقان از ضعف قلب
حب ہندی	ایضاً	خمیرۂ خشخاش	زکام و نزلۂ بارد	حکیم شریف خان	
حب کچلہ	ایضاً	خمیرۂ خشخاش حار	سرفۂ نزلی بارد	دواء المسک	فساد ہضم بسبب معدہ
حب اسگند	ایضاً	خمیرۂ صندل	خفقان حار و خفقان از ضعف قلب	بنسخۂ ابن بیطار	
حب بارہ	ایضاً	خمیرۂ مروارید	خفقان حار و خفقان از ضعف قلب و سبع الارمہ [illegible]	دواء الزعفران	انواع رمد و نوازل چشم
حب مفاصل	ایضاً	خمیرۂ گاؤزبان	خفقان بارد	دواء الرمان	عطش حار
حب ماہیانی	نقرس بارد	خمیرۂ گاؤزبان عنبری جدوار	ایضاً	دواء الفوتنج	طنین بلغمی و ریحی
حب زہر مہرہ	غب دائرہ	خمیرۂ زہر مہرہ	خفقان از ضعف قلب	دوای حب الملوک	صداع بلغمی
حب الشفا	ریح سوداوی	خمیرۂ زمرد	ایضاً	دوای نسوت و یوسفیہ	صرع اطفال

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
دوای جالینوس	امراض معده [illegible]	ذرور کافوری	رمد دموی صفراوی	روغن دهتوره	استرخا و فالج
دوای عصارهٔ ریوند	درد معده از ریاح	ذرور ملکایا	ایضاً	روغن هرتال	ایضاً
دواء الفرس	ضعف معده	ذرور اصفر	ایضاً	روغن بیش	ایضاً
دوای قاتل کرم	شهوت کلبی از دیدان	ذرور هندی	سبل و بیاض چشم	روغن روباه	ایضاً
دوای ارجیحانس	علاج کلی قی	ذرور رمادی	سفیدی چشم	روغن جندوشونیز	ایضاً
دوای الفاوانیا	هیضهٔ وبائی	ذرور انزروت	قروح چشم	روغن سداب	ایضاً
دواء الکرکم صغیر	ورم سوداوی معده	ذرور مامیران	ضعف بصر	روغن سوسن	ایضاً
دواء اللک صغیر	ایضاً	ذرور سرقولون	سلع	روغن حواصل	فالج و اوجاع مفاصل بلغمی
دبید الورد	ایضاً	روشنائی	ضعف بصر	روغن هفت برگه	فالج و عرق النسا و وجع الورک بارد
دوای عنصل	ورم بلغمی جگر	روغن لبوب سبعه	مالیخولیا	روغن مجموعه	تشنج یبسی
دوای ثوم	ایضاً	روغن اسقیل	سکتهٔ بلغمی	روغن آجبه	نزول الماء
دوای اسقلیدس	ورم سوداوی جگر	روغن فرفیون	ایضاً	روغن خل	درد گوش حار ساذج
دواء التوتیا	اسهال معدی بارد	روغن مبارک	ایضاً	روغن محلل	درد معده از ریاح
دوای ابقر	حصات مثانه	روغن قسط	استرخا و فالج و طنین بلغمی و ریحی و حکه و [illegible]	روغن مصطکی	ایضاً
دواء الترنجبین	ضعف باه از قلت منی	روغن فرفیون	استرخا و فالج	روغن مسهل	قولنج بلغمی
دواء التودریین	ایضاً	روغن بیدانجیر ساده	ایضاً	روغن زیره	ریح البواسیر
دواء البصل	ایضاً	روغن بیدانجیر مرکب	ایضاً	روغن مقل	ریح البواسیر و بواسیر رحم
دواء التربد	تپ بلغمی	روغن اسقیل	ایضاً	روغن عقرب	حصات کلیه
دواء الحلتیت	علاج کلی سموم مشروبه	روغن قاوندری مرکب	ایضاً	روغن عاقرقرحا	ضعف باه از استرخای قضیب
دواء القرطاس	سعفه	روغن کلان	ایضاً	روغن گندنا	بواسیر رحم
ذرور بهرهٔ گهیکوار	ورم صلب طحال	روغن موم	ایضاً	روغن اوراق	اوجاع مفاصل بلغمی
ذرور ابیض	رمد دموی صفراوی	روغن حکیم مرزا سلیمان	ایضاً	روغن [illegible] سرخ	ایضاً
ذرور پشپخانم	ایضاً	روغن حکیم اکمل خان	ایضاً	روغن حنا	اوجاع مفاصل مرکب

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
روغن عاقرقرحا	اوجاع عصب مرکب	سفوف بنفشہ	صداع صفراوی	سفوف انار دانہ	درد معدہ از ریاح و غثیان از مشارکت اعضا
روغن جبیل	اوجاع عصب بلغمی	سفوف حب النیل	صداع بلغمی و آبلۂ فرنگ	سفوف نمک	[illegible]
روغن حنظل	نقرس بادہ مرکب	سفوف خمار	صداع خماری		
روغن سفرجل	حمی یوم تخمہ	سفوف سودا	مالیخولیا و ورم طحال و جذام		
روغن گندم	قوبا	سفوف لاجورد	مالیخولیا	سفوف عود	درد معدہ از ریاح و اسہال معدی بارد
روغن پاچلشتی	ایضاً	سفوف سبعہ	ایضاً	سفوف قرنفل	ضعف معدہ
روغن آس	داء الثعلب	سفوف تالیف حکیم اکمل خان	صرع دماغی بلغمی	سفوف پچلونہ	ضعف ہضم
روغن آملہ	داء الثعلب و انتشار شعر و حفظ شعر	سفوف اترج	استرخاء و فالج	سفوف حیات	ایضاً
روغن حب الغار	علت نعامہ	سفوف آملہ	ضعف بصر	سفوف نمک سلیمانی	ایضاً
روغن جسنعان	حمامات	سفوف بادیان	ایضاً	سفوف سوء ہضم	فساد ہضم بسبب سدہ
روغن بیدار	ضربہ و سقطہ	سفوف ہندی	ربو بلغمی و درد معدہ از ریاح	سفوف ہاضم	ایضاً
رب خشخاش	نزلہ و زکام حار	سفوف نفث الدم	نفث الدم از جرح ریہ	سفوف مخرج سودا	ایضاً
رب نارترش منعنع	ضعف اشتہا	سفوف سرطان	سل	سفوف خستہ کنار	ہیضۂ صفراوی
رب انارین	ہیضۂ صفراوی	سفوف خشخاش	ایضاً	سفوف مسکن قے و اسہال	ایضاً
رب انارترش	قے و تہوع و غثیان از مشارکت اعضا	سفوف ست گلو	ایضاً	سفوف تتریک	ضعف اشتہا از برودت
رب قابض	اسہال معدی صفراوی	سفوف غری السمک	ایضاً	سفوف بینائی	ایضاً
رب عناب	حمیات دموی	سفوف مروارید	خفقان حار و بارد	سفوف اذخر	ضعف اشتہا از بلغم لزج
رب بلیلہ	جرب	سفوف طباشیر	خفقان حار و اسہال دموی شوری و جدری	سفوف مدر بول	فساد شہوت و حرقت و قطرہ بول
رامک	اسہال معدی صفراوی	سفوف زہرہ	خفقان بارد	سفوف النزور	نفخ و قراقر از برودت معدہ و ریاح بلغمی
زرعونی	ضعف باہ از قلت منی	سفوف عنبر	ایضاً	سفوف حب الآس	قے صفراوی و اسہال معدی صفراوی و دموی صفراوی
سعوط طباشیر	صداع حار سافج	سفوف سماق	امراض معدہ از سوء مزاج حار رطب و اسہال الدم	سفوف زرشک	سوء مزاج حار جگر
سنون احمر	شور حلق و قروح آن	سفوف نانخواہ	درد معدہ از ریاح	سفوف ارسطالیس	اسہال معدی و بہ از نطولی
سورنجان	جنبش دندان از ضعف لثہ	سفوف سنا	ایضاً	سفوف شاہجہانی	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	درعلاج
سفوف سنکدانه	اسهال معدی بارد رطوبی
سفوف شیرین	ایضاً
سفوف قنب	اسهال ضعفی بارد و اسهال معوی رطوبی
سفوف مقلیاثا	اسهال [illegible]
سفوف قرظ	اسهال معدی بارده
سفوف سنبر سیاه	ایضاً
سفوف حب الرمان	اسهال [illegible]
سفوف حب العنب	اسهال معدی صفراوی
سفوف خرنوب	ایضاً
سفوف ذرب	ایضاً
سفوف مجموع	ایضاً
سفوف قشر الرمان	اسهال معدی از ادویه مسهله
سفوف هلیله	اسهال معوی رطوبی و یرقان اسود و زحیر بلغمی
سفوف ترهل	اسهال معوی رطوبی
سفوف الطین	اسهال [illegible]
سفوف نشاسته	اسهال معدی صفراوی
سفوف گل	ایضاً
سفوف قابض حلیم علوی	ایضاً
سفوف طراثیث	اسهال الدم
سفوف بولاہی	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	درعلاج
سفوف خطمی	اسهال الدم
سفوف بلوط	ایضاً
سفوف شاذنج	اسهال الدم و بول الدم
سفوف یهودی	زحیر بلغمی
سفوف انیسون	نفخ و قراقر [illegible]
سفوف نعناع	ایضاً
سفوف ملین	حصر
سفوف [illegible]	بواسیر
سفوف مقل	ریح البواسیر
سفوف [illegible]	[illegible]
سفوف مامیران	ایضاً
سفوف کاکنج	قرحه کلیه و بول الدم
سفوف حجر الیهود	حصات کلیه
سفوف [illegible]	تقطیر البول و کثرت بول
سفوف کیمیای عشرت	ضعف باه
سفوف قلعی	سیلان منی و قروح مجرای قضیب
سفوف حابس خون بواسیر	کثرت حیض
سفوف سورنجان	اوجاع مفاصل دموی و بلغمی مرکب
سفوف عشبه	آبله فرنگ
سفوف مسهل سیاه	ایضاً
سفوف پیوند	کسر عظم
سکنجبین [illegible]	صداع شرکی معدی
سکنجبین افتیمونی	مالیخولیا و ورم صلب طحال و ربع سوداوی

ادویهٔ مرکبه	درعلاج
سکنجبین عسلی	علاج کلی اقسام صرع
سکنجبین اسقیلی	ایضاً
سکنجبین عنصلی	علاج کلی اقسام صرع و ربو بلغمی و کثرت بزاق
سکنجبین [illegible]	خفقان حار
سکنجبین سفرجلی	امراض معده از سوء مزاج مادی بلغمی و ضعف معده
سکنجبین سفرجلی لیمونی	ضعف معده
سکنجبین گلقندی	ضعف هضم
سکنجبین ساده	حمیات صفراوی علاج کلی حمیات خلطی
سکنجبین تفاحی	ضعف اشتها از حرارت
سکنجبین فواکه	ایضاً
سکنجبین تمر هندی	قی و تهوع و غثیان صفراوی
سکنجبین بزوری	استسقای لحمی تپ بلغمی و ربع بلغمی
سکنجبین بزوری بارد	استسقای زقی
سکنجبین بادریونی	ایضاً
سکنجبین بزوری اصول	سوء مزاج بارد طحال
سکنجبین [illegible]	عسر بول
سکنجبین بزوری معتدل	ربع لازمه و حمیات مرکبه
سفرجلی مسهل	قولنج بلغمی
سکنجبینیا	حصات مثانه
شربت مصطفی [illegible]	صداع دموی
شربت آلو	صداع صفراوی
شربت آلو مسهل	ایضاً
شربت اسطوخودوس منضج	نسیان بارد رطب صرع دماغی بلغمی

ادویۂ مرکبہ	در علاج
شربت عسل	استرخاء فالج
شربت افتیمون	مالیخولیا
شربت مخرج سودا	اقسام مالیخولیا
شربت دینار کبیر	مالیخولیای مراقی
شربت افسنتین	مراق بارد مزاج و غب غیر خالص
شربت منڈی	ضعف بصر
شربت بنفشہ	زکام و نزلہ حار
شربت گولر	ایضاً
شربت زوفا	ربو بلغمی و سرفہ نزلی بارد
شربت فراسیون	ربو بلغمی
شربت عنصل	ایضاً
شربت حلبہ	ایضاً
شربت خشخاش	سرفہ نزلی حار
شربت انجبار	نفث الدم
شربت [illegible]	سل
شربت ملین	ذات الجنب خالص [illegible] و صفراوی و حصر
شربت سیب لیمونی	خفقان حار
شربت فالسہ	ایضاً
شربت صندل	ایضاً
شربت صندل مرکب	ایضاً
شراب الصالحین	ایضاً
شربت گاوزبان	خفقان حار و بارد
شربت فواکہ	خفقان حار و فساد هضم و هیضہ صفراوی و قی و تہوع صفراوی و اسہال [illegible]

ادویۂ مرکبہ	در علاج
شربت مسہل	خفقان بارد و جوع البقر و ورم بلغمی
شربت ابریشم	نافع خفقان و در خفقان از ضعف قلب
شربت زرنگترہ	خفقان از ضعف قلب
شربت انناس	ایضاً
شربت گاوزبان عنبری	ایضاً
شربت انار	ایضاً
شربت یاقوت	ایضاً
شربت سیب	امراض معدہ [illegible] قی و تہوع [illegible]
شربت مسہل	امراض معدہ [illegible]
شربت عود	ضعف معدہ [illegible]
شربت تخم ترب	[illegible]
شربت زرشک	ایضاً
شراب چوپچینی	فساد هضم بسبب معدہ و قی تہوع از ضعف معدہ
شربت انار ترش منعنع	هیضہ صفراوی قی و تہوع صفراوی
شربت نارنج منعنع	ایضاً
شربت حب الآس	[illegible]
شربت سفرجل [illegible]	هیضہ صفراوی
شربت ورد تربدی	هیضہ بلغمی
شربت انبرباریس	ضعف معدہ از حرارت
شربت مجموعہ	عطش از شرب شراب
شربت انار منعنع	علاج کلی قی
شربت تمر ہندی	قی و تہوع و غثیان صفراوی

ادویۂ مرکبہ	در علاج
شربت حماض	قی و تہوع و غثیان صفراوی
شربت لیمو	ایضاً
شربت فستق	ایضاً
شربت ہلیلہ	یرقان اسود
شربت بیلگری	اسہال معدی بارد
شربت آملہ	اسہال الدم
شربت جامن	ایضاً
شربت نانخواہ	نفخ و قراقر از برودت معدہ
شربت بسفائج	قولنج بلغمی
شربت انجیر	ایضاً
شربت عناب مرکب	صداع دموی کہ مسمی [illegible] خون [illegible]
شربت آلو بالو	حصات کلیہ
شربت لیمون	ایضاً
شربت برگ انگور	ایضاً
شربت حسک	ایضاً
شربت حب القلت	ایضاً
شربت اصول	[illegible]
شربت ورد	اوجاع مفاصل صفراوی
شربت مفاصل	اوجاع مفاصل بلغمی
شربت منضج	اوجاع مفاصل مرکب
شربت آلو مرکب	حمیات دموی
شربت [illegible]	تپ بلغمی
شربت مرزنجوش	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج
شربت تجل(?)	تپ انفیالوس
شربت کشوث	حمیات مرکبه
شربت بزور	ایضاً
شربت بزوری معتدل	ایضاً
شربت کدر	حمی دق و جدری
شربت پاوسات(?)	آبلهٔ فرنگ
شربت چوب چینی	ایضاً
شربت شاهتره(?)	جرب
شیاف ابیض	رمد حار دموی و صفراوی و حمرت عین
شیاف ابیض [illegible]	ایضاً
شیاف ابیض [illegible]	ایضاً
شیاف [illegible]	ایضاً
شیاف سماق	ایضاً
شیاف شب	ایضاً
شیاف حنا	ایضاً
شیاف زبد البحر	ایضاً
شیاف نارنج	ایضاً
شیاف [illegible]	ایضاً
شیاف [illegible]	ایضاً
شیاف [illegible]	ایضاً
شیاف اصفر	ایضاً
شیاف کافور	ایضاً
شیاف احمر لین	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج
شیاف اسود	سبل و سفیدی چشم
شیاف احمر حاد	سفیدی کهنه و سبل چشم [illegible]
شیاف زنگار	ایضاً
شیاف [illegible]	ایضاً
شیاف اخضر	ایضاً
شیاف عجیب	ایضاً
شیاف مرارات	نزول الماء
شیاف جلا	ایضاً
شیاف [illegible] فرنگ	ایضاً
شیاف یاسمین	ضعف بصر
شیاف ترنجبین	حصر
شیاف مخرج جنین زنده	رجا
طبیخ غاریقون	سرسام بلغمی
طبیخ ضبعه عرجا	[illegible]
طبیخ زوفا	اوجاع صدر از ریاح و تنقیح و جمع [illegible] در صدر
طبیخ افسنتین	امراض معده از سوء مزاج [illegible]
طبیخ شاهتره	ایضاً
طبیخ [illegible]	هیضهٔ بلغمی
طبیخ [illegible]	جوع البقر
طبیخ [illegible]	ورم صلب طحال
طبیخ اصول	تپ بلغمی
طبیخ [illegible]	مالیخولیا

ادویهٔ مرکبه	در علاج
طریق [illegible]	سل
طریق نوشیدن روغن بیدانجیر	قولنج بلغمی
طریق کشتهٔ حجر الیهود	حصات کلیه
طریق کشتهٔ مرجان	ایضاً
طریق خاکستر کردن [illegible]	حصات کلیه و مثانه
طریق خاکستر آبگینه	ایضاً
طریق [illegible]	ضعف باه
طریق پختن ماء الشعیر	علاج کلی حمیات خلطیه
طریق [illegible]	حمی دق
طریق گرفتن [illegible]	سلعه
طریق سفید کردن [illegible]	جدری
طریق خوردن عشبه	آبلهٔ فرنگ
طریق [illegible]	وبا
طریق [illegible] چینی	[illegible]
طریق کشتن [illegible]	ایضاً
طریق حل مروارید	برص
جلای زرد	اوجاع مفاصل [illegible]
عرق [illegible]	مالیخولیای مراقی
عرق گاوزبان عنبری	مالیخولیای مراقی و خفقان بارد
عرق صعتر مرکب	صرع دماغی بلغمی
عرق [illegible] مرکب	ایضاً
عرق تنباکو	استسقاء [illegible]

ادویۂ مرکبہ	در علاج
عرق چوب چینی	استسقا و فالج
عرق شبر	خفقان ... [illegible]
عرق کوبرۃ البر	ربو بلغمی
عرق زوفا	ایضاً
عرق کشنیز	علاج کلی خفقان
عرق گذر	خفقان بارد
عرق صندل مرکب	ایضاً
عرق دارچینی مرکب	ایضاً
عرق بہارہ	ایضاً
عرق تنبول	فالج و خفقان و ضعف ہضم
عرق زردک	خفقان سدی و ریح لازمہ
عرق کیتکی	فالج و خفقان از ضعف قلب
عرق قندی	خفقان از ضعف قلب
عرق رنگترہ	ایضاً
عرق سیوتی	ایضاً
عرق فواکہ	ایضاً
عرق عنبر	ایضاً
عرق ابریشم	خفقان از ضعف قلب و درد معدہ از ریاح
عرق حیات	درد معدہ از ریاح
عرق نانخواہ	ایضاً
عرق دارچینی	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	در علاج
عرق پان	ضعف ... [illegible]
عرق چوب چینی	... ضعف ... و مفاصل بلغمی و سوداوی [illegible]
عرق بادیان مرکب	ضعف ہضم
عرق بنفشہ	ہیضۂ صفراوی
عرق انبرباریس	ضعف اشتہا از حرارت
عرق محلل ریاح	نفخ و قراقر از بلغم
عرق آسو	ورم سوداوی معدہ
عرق گھیکوار	ایضاً
عرق گل صدبرگ	بواسیر و شرا
عرق مسیحا	ذیابیطس حار
عرق گزہل	ضعف باہ
عرق منشی	ایضاً
عرق دواآتشہ	ایضاً
عرق اذرقین	اوجاع مفاصل بلغمی
عرق کافور	حمی دق
عرق مصفی خون	شرا و جذام
عرق گل سیب	آبلۂ فرنگ
عرق شاہترہ مرکب	ایضاً
عرق چوب چینی	ایضاً
عرق منڈی	بثور دمویہ
عصارۂ آملہ	[illegible]

ادویۂ مرکبہ	در علاج
غالیہ	خفقان از ضعف قلب
فلونیای رومی	زکام و نزلۂ بارد
فلونیای فارسی	ایضاً
قرص کافور	[illegible]
قرص زعفران	صداع صفراوی ... [illegible]
قرص نزلہ بند	زکام و نزلۂ حار
قرص کہربا	نفث الدم ... اسہال الدم [illegible]
قرص گلنار	نفث الدم ... اسہال ... [illegible]
قرص سرطان	سل
قرص سرطان کافوری	ایضاً
قرص کافور قابض	ایضاً
قرص ورد	[illegible]
قرص [illegible]	ضعف معدہ ... [illegible]
قرص زرشک	[illegible]
قرص حب الآس	[illegible]

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
قرص الطین	ہیضہ صفراوی	قرص قوہ	ورم صلب طحال	کلاہ علوی خان	صداع ضعف دماغی
قرص کندر	ہیضہ بلغمی	قرص خشخاش	اسہال دماغی و اسہال الدم و قروح کلیہ	گلقند عسلی	استرخاء و فالج
قرص گل	ورم معدہ صفراوی [illegible] و حمیات مرکب	قرص ورب	اسہال معدی صفراوی	کھرۂ معمول	زحیر دموی و صفراوی
قرص سنبل	ورم سوداوی معدہ	قرص قابض حکیم علی	اسہال معوی صفراوی	کحل معمول علی اکبر خانی	ایضاً
قرص زرشک کبیر	ایضاً	قرص شادنج	اسہال الدم	کحل تشمیزج	ایضاً
قرص طباشیر قابض	قی و تہوع صفراوی [illegible] اسہال [illegible] اسہال الدم [illegible]	قرص انجبار	ایضاً	کحل ملکایا	ایضاً
		قرص قاطع الدم	ایضاً	کحل یاسمین	سفیدی چشم
		قرص زرنیخ	سحج و قروح امعاء و اسہال المدہ	کحل بقراطی	ایضاً
قرص مصطگی	قی و تہوع صفراوی	قرص کاکنج	قروح کلیہ	کحل فلفل	ایضاً
قرص سماق	ایضاً	قرص شب	قروح کلیہ و بول الدم	کحل صابون	ایضاً
قرص پستہ	قی و تہوع بلغمی	قرص ماسک البول	کثرت بول	کاجل	ایضاً
قرص کحل	قی الدم	قرص طباشیر مسہل	علاج کلی حمیات خلطیہ	کحل مقوی	نزول الماء
قرص لک	سوء مزاج بارد جگر	قرص طباشیر	[illegible]	کحل صابون	ایضاً
قرص ریوند	سوء مزاج [illegible] استسقاء [illegible] اسہال الدم [illegible]			کحل مبارک	ضعف بصر
		قرص طباشیر ملین	علاج کلی حمیات صفراوی و غب دائرہ و غب غیر خالصہ	کحل مانہ	ایضاً
قرص ابرباریس	ورم دموی جگر و استسقاء زقی	قرص طباشیر کافوری ملین	حمی محرقہ	کحل الجواہر	ایضاً
قرص مقل	ورم سوداوی جگر	قرص بنفشہ	صداع دموی و غب غیر خالصہ و حمیات مرکبہ	گلاب قرنفلی	علاج کلی معدہ
قرص مازریون	استسقاء زقی و غب غیر خالصہ	قرص غافث	غب غیر خالصہ و تپ بلغمی و ربع بلغمی	گلاب مدبر	تخمہ و بطلان ہضم
قرص شبرم	استسقاء زقی	قرص افسنتین	تپ بلغمی	گلکلانج بارد	[illegible]
قرص بذری	یرقان سددی	قرص انیسون	ایضاً		
قرص کافور بسقولوقندریون	سوء مزاج حار طحال	قرص اندرون	جدری		
قرص فنجنکشت	سوء مزاج بارد طحال و ورم صلب طحال و نفخہ طحال	قیروطی	ذات الجنب خالص دموی و صفراوی	لخلخہ بارد	امراض دماغی حار
قرص کبیر	ورم صلب طحال و وجع طحال	قہوہ	خفقان بارد و ضعف ہضم	لازق	شقیقہ حار

ادویه مرکبه	در علاج
لعوق معتدل	ربو بلغمی
لعوق شمعون	سرفه نزلی حار
لعوق ابن ماسویه	ایضاً
لعوق کثیرا	ایضاً
لعوق خشخاش	[illegible]
لعوق خیارشنبر	سرفه نزلی حار و ذات الریه و ورم بلغمی گرده
لعوق بزر البنج	سرفه نزلی بارد
لعوق کتان	ایضاً
لعوق حب القطن	سرفه از خشونت قصبه ریه و ضعف باه از استرخای قضیب
لعوق نفث الدم	نفث الدم
لعوق جمیز	ایضاً
لعوق منقی صدر	تنقیه و جمع مده در صدر
لعوق انار دانه	قی و تهوع صفراوی
لعوق بنفشه	[illegible]
لعوق عنصل	عسر البول
لعوق حسک	ضعف باه
لبوب کبیر	ایضاً
لبوب صغیر	ایضاً
ماء الاصول	[illegible]

ادویه مرکبه	در علاج
ماء الفواکه	صداع دموی و حمیات دموی
ماء اللحم	[illegible]
ماء الزوفا	سرفه نزلی بارد و ذات الجنب خالص دموی
ماء القمقم	کثرت حیض
ماء الهندبا بالیابس	حمیات مرکبه
ماء القرع	حمی دق
ماء الخیار	ایضاً
ماء البطیخ الهندی	ایضاً
مطبوخ مسهل صفرا	[illegible]
مطبوخ بنفشه	صداع صفراوی
مطبوخ قنطوریون	صداع ریحی و امتلائی و نزول الماء
مطبوخ اسطوخودوس	صداع دودی
مطبوخ هلیله	[illegible]
مطبوخ افتیمون	مالیخولیای بلغمی و سوداوی و حمی ربع
	و اوجاع مفاصل سوداوی
مطبوخ منضج سودا	امراض دماغی سوداوی
مطبوخ زوفا	ربو بلغمی و سرفه نزلی بارد و ورم سوداوی جگر
مطبوخ ملین	ذات الریه

ادویه مرکبه	در علاج
مطبوخ خیارشنبر	[illegible]
مطبوخ بسفایج	ذات الجنب خالص بلغمی و سوداوی
مطبوخ شاهتره	امراض معده از سوء مزاج مادی صفراوی و ... دموی
مطبوخ مفرح سودا	فساد هضم بسبب معده
مطبوخ اکلیل	ورم بلغمی معده
مطبوخ انار دانه	قی و تهوع و غثیان صفراوی
مطبوخ افتیمون	[illegible]
مطبوخ ریوند	سده مقعر جگر
مطبوخ کرفس	یرقان سدی
مطبوخ اسقولوقندریون	ورم صلب طحال
مطبوخ مسقط جنین	احتباس حیض
مطبوخ مسهل	[illegible]
مطبوخ فواکه الملکی	صداع دموی
مطبوخ آلو	صداع صفراوی و غب دائره
مطبوخ سورنجان	اوجاع مفاصل بلغمی و مرکب و وجع النسا و وجع الورک حار
مطبوخ هندی	ایضاً
مطبوخ فواکه	عرق النسا و وجع الورک حار
مربی جلنجبین	فالج
معجون لبان	نسیان بارد رطب
معجون فرح	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
معجون جدوار	نسیان با رطب	معجون قفطی	ربو بلغمی	معجون غرجل	ضعف معدہ
معجون زبیب	ایضاً	معجون کبریت	ایضاً	معجون عود	ضعف اشتہا از صفرا
معجون ایوب	ایضاً	معجون اسقیل	ایضاً	معجون مرجان	ضعف اشتہا از اخلاط عفن
معجون نجاح	مالیخولیای صفراوی	معجون زوفا	ربو بلغمی و سرفۂ نزلی بارد	معجون محرک شیخ الرئیس	فساد شہوت
معجون جنون	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	معجون خفقان	ربو دخانی	معجون قاطع شہوت	ایضاً
معجون افتیمون	مالیخولیای مراقی	معجون منقی سینہ	سرفۂ بارد	معجون نارمشک	ایضاً
معجون مفرح	ایضاً	معجون سعال	سرفۂ رطوبی	معجون گل	ورم سوداوی معدہ
معجون عنصل	صرع دماغی	معجون صندل	خفقان حار	معجون ابن جبل	وجع الفواد بارد بلغمی و ریحی
معجون قیصر	ایضاً	معجون نقرہ	ایضاً	معجون کرکم	سدۂ مقعر جگر
معجون سیسالیوس	ایضاً	معجون طلا	خفقان از ضعف قلب	معجون جنطیانا	ایضاً
معجون زبیب	ایضاً	معجون مغنی	علاج کلی معدہ	معجون سنگدان	اسہال معدی بارد رطوبی
معجون مسہل	[illegible]	معجون فلنجنوش	امراض معدہ از سوء مزاج بارد سازج	معجون خستہ انبہ	اسہال معدی بارد
معجون مبدل المزاج	فالج	معجون خبث الحدید	[illegible]	معجون تربلاشہ	قولنج بلغمی
معجون بلادر کبیر	ایضاً			معجون تربدی	ایضاً
معجون سیر	ایضاً	معجون مسہل تریاق المعدہ	امراض معدہ از سوء مزاج بارد رطب سازج	معجون سنا	ایضاً
معجون چوب چینی	ایضاً	معجون مسہل فلاسفۂ ہندی	ایضاً	معجون تربد	ایضاً
معجون فلاسفہ	ایضاً	معجون اسود	امراض معدہ از سوء مزاج بارد رطب سازج و اسہال معوی رطوبی	معجون بنفشہ	ایضاً
معجون برس	ایضاً	معجون ابن سیار	امراض معدہ از سوء مزاج مادی و سدۂ آن	معجون سکنجبین	ایضاً
معجون اذراقی	ایضاً	معجون کاسر ریاح	درد معدہ از ریاح و ضعف معدہ و نفخ و قراقر و تلبعہ	معجون خیارشنبر	ایضاً
معجون حکیم اکمل خان	ایضاً	معجون حب الغار	درد معدہ از ریاح	معجون راحت مسہل	ایضاً
معجون منتشی	رعشۂ موتی و صفراوی	معجون ابہل	ایضاً	معجون سقمونیا	ایلاوس
معجون محلل ریاح	رعشۂ ریحی	معجون آب ناعلہ بیحیان	ضعف معدہ	معجون بلبین	حصر
معجون ورج	تیزی المار	معجون ملوکی	ایضاً	معجون انجیر	ایضاً
معجون [illegible]	ربو بلغمی	معجون آملہ	ایضاً	معجون مقل	نبح ابواسیر و شقاق مقعد

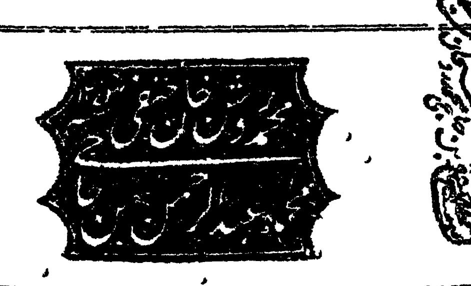
ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
ماسک البول	[illegible]	معجون عشبه	اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی	مفرح معتدل	خفقان از ضعف قلب
		معجون چوب چینی	ایضا	مفرح ابریشم	ایضا
معجون حجر الیهود	حصات کلیه	معجون راحت	حمی یوم تخمیه	مفرح طرب المجالس	ضعف باه
معجون سنگ ماہی	ایضا	معجون حلتیت	ریح بلغمی	مفرح مسیحی	ایضا
معجون عقرب	حصات کلیه و مثانه	معجون شاهتره	جرب	مفرح طرب افزا	ایضا
معجون لبوب	سلس البول ضعف باه	معجون عشبه	آبله فرنگ	مربای تمر هندی	فساد هضم
معجون ماسک البول	بول فی الفراش	معجون چوب چینی	ایضا	مربای [illegible]	نسیان [illegible] رطب
معجون بلوط	کثرت بول	معجون زبیب	جذام	مربای [illegible]	اسهال معدی بارد
معجون قسط	ایضا	معجون [illegible]	ایضا	مرهم اسرنج	صداع ضربی و سقطی و سلعه
معجون بقراط	ضعف باه	معجون بلادر	نسیان و بهق ابیض	مرهم زنگار	[illegible]
معجون تال مکھانه	ایضا	مفرح ابریشم	نسیان بارد و رطب	مرهم سفیداب	قرحه [illegible] آبله فرنگ و حرق [illegible]
معجون پیٹھه	ایضا	مفرح زمردی	مالیخولیای مراقی و صفراوی	مرهم مصری	قرحه گوش
معجون پستان	ایضا	مفرح کندی	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	مرهم اسود	ایضا
معجون کشمش	ایضا	مفرح حار	[illegible]	مرهم حب السفرجل	قرحه یابس انف
معجون سقنقور	ایضا			مرهم مقل	ورم سوداوی معده و شقاق مقعد
معجون چوب چینی	ایضا	مفرح بارد کافوری	مالیخولیای مراقی	مرهم سفیداب کافوری	بواسیر
معجون سپاری پاک	ضعف باه و کثرت حیض	مفرح بارد	[illegible]	مرهم رسوت	[illegible]
معجون جالی	سرعت انزال			مرهم [illegible]	[illegible]
معجون [illegible] ماہی	سیلان منی	مفرح انطاکی	علاج کلی [illegible]	[illegible]	[illegible]
معجون [illegible]	کثرت حیض	مفرح یاقوتی بارد	خفقان از ضعف [illegible]	[illegible]	[illegible]
معجون [illegible]	اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی	مفرح یاقوتی معتدل	ایضا	[illegible]	[illegible]
معجون [illegible]	ایضا	مفرح [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
مرهم اشق	ورم صلب	مرهم زرد	قروح وسخه	نقوع فواکه حامض	جدری وحصبه
مرهم ثمانیه	دمل	مرهم اسود	قروح عسر الاندمال	نقوع فواکه حلو	ایضاً
مهیری منضج اورام	ایضاً	نقوع هلیله	[illegible]	نطول منوم	مالیخولیای سوداوی وصفراوی
مرهم سیماب	دمل وقروح	نقوع صبر	[illegible]	نزله بند	زکام ونزلهٔ حاره وبارده
مرهم رال	آبلهٔ فرنگ وقروح			ناس محسن خانی وغیره	زکام ونزلهٔ بارده
مرهم فرنگ	آبلهٔ فرنگ			نفوخ	ایضاً
مرهم سنگ پلتیه	ایضاً			یاقوتی بارده	خفقان حار وخفقان از ضعف قلب وحمی دق
مرهم احمر	سعفه	نقوع املج	صداع بلغمی وتپ انقیالوس	یاقوتی حار	خفقان بارد
مرهم نوره	حرق النار	نقوع مقوی	علاج کلی امراض عین	یاقوتی معتدل	خفقان از ضعف قلب
مرهم جدوار	قروح	نقوع مشمش	فواق از لذع خلط حار وحمی محرقه	یاقوتی مجرب	ضعف باه

تمت بالخیر الحمد لله اولاً وآخراً وظاهراً وباطناً وصلی الله علی رسوله محمد وآله واصحابه وسلم تسلیماً کثیراً بعد ازین التماس بخدمت مشتریان این کتاب آنست که از تحریر مؤلف بسبب قلت فرصت وشدت تقاضای بعض احباب بهر طبع کتاب که بعض ادویهٔ مرکبه در چند مقامات از جلد اول ودر یک یک مقام از جلد ثانی وثالث باقی مانده بود چون در ادخال آنها موجب پیدا فارت متصور بود لهذا بعد انطباع جلد رابع طبع اوراق آنها نموده در آخر جلد مذکور نهاده شد مشتریان مشتری خصال را باید که هنگام تیاری جلد کتاب اوراق مسطوره را حسب نشان این جلد در صفحه بجایش نهند هر جا که ورقی زائد مطبوعه اول دریابند آن را از کتاب جدا سازند الآن نختم علی السلام وهو خیر الکلام والله تعالی رب الانام وعمیم الانعام

خاتمة الطبع

بیامن تاییدات حکیم مطلق ومواهب توفیقات شافی برحق درین زمان صحت توامان مجلد چهارم اخیر از امراض ظهر واطراف تا معالجات سموم مع جدول فهرست تحقیقات معانی اوزان ادویهٔ مرکبه که در علاج کدام مرض مستعمل گردد منجمله کتاب کامل النصاب چهار مجلدات مسمی به اکسیر اعظم که چنین نسخهٔ جامع حقائق کلیات معالجات وحاوی دقائق مفردات ومرکبات از وجود عالم تا این دم چشم فلک ندیده وگوش ملک نشنیده از تصنیفات واقعه [illegible] عارف [illegible] سقراط بوعلی فهم بقراط فلاطون بینش ملک الحکما اسند الاطبا جناب حکیم محمد اعظم خان المخاطب بناظم جاه میر منشی ریاست اندور ادام الله بکمال الکوریا باهتمام مبلای مرض عصیان متعطش شربت غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان تربیت یافته تربیت معظم الدوله مصطفی خان نعمها الله بحال الغفران [illegible] واخر ربیع الآخر سنه ۱۲۹۰ هجری زیور استنتاب طبع پوشید وحلیهٔ اختتام ارتسام در بر کشید



وجه مهر ودستخط بر خاتمه

برای رفع شبههٔ بعضی که کتاب هذا مطبوعه مطبع نظامی است یا غیر آن مهر ودستخط مهتمم مطبع در آخرش افزوده شد

اشتهار چونکه مصنف علامه حق تصنیف این کتاب [illegible] هذا حسب قانون بستم سنه ۱۸۴۷ عیسوی

[illegible] جناب سرکار گورنمنت گردیده [illegible] بدون اجازت عاجز قصد طبع این کتاب نفرمایند

گنجینۂ مقصود فوائد لیبنانی مجسم فہرست جلد رابع اکسیر اعظم

امراض ظہر و اطراف ۲

حمیات ۶۴

جدول مذیل اغلاط جلد رابع اکسیر اعظم مرتب فرمودہ جناب مصنف معظم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۲	کرسب	کرنب
۵	۱	مالیان	[illegible]
〃	〃	سغشیہ	بنفشیہ
〃	۲۵	بہر محلل	محلل
۷	۴	جندقوقا	حندقوقا
۱۰	۲۱	ہمہ خون	وہمہ خون
۱۱	۲۰	بگذارند	بگدازند
۱۳	۲۲	بزلحم	برلحم
۱۴	۱۰	معوذ	نفوذ
〃	۲۷	مبنی	منی
۱۵	۴	انگشت	انکشت
〃	۲۰	باخون	یاخون
۱۷	۲۴	تسبیل	تسییل
۱۸	۲۷	بیخ	نخج
۱۹	۱۳	بلیلہ زرد	ہلیلہ زرد
〃	۲۸	خذبہ	عذبہ
〃	〃	برگ بیخ	برگ نخج
〃	۲۹	تف گرم	لف گرم
۲۰	۱۹	فعبد	فصد
〃	۲۰	خدر	حذر
۲۱	۳	وبلطف	یابلطف
۲۳	۲۴	بیخ	نخج
۲۵	۱۸	یاہمچنداں	باہمچنداں
۳۰	۱۴	باسکر	باشکر
۳۱	۴	پوست بلیلہ	پوست
۳۳	۲۵	بزرگ	بزرک
۳۹	۲۶	یانخود	بانخود
۴۸	۲۰	حضض	حضض
۴۹	۱۰	بسر	نسر
〃	۱۱	ونقرس	نقرس
۵۰	۲	واتماد	واتحاد
〃	۲۱	بیخ	نخج
〃	۲۷	حل زیت	خل زیت
۵۱	۴	کنبطرون	بنطرون
۵۲	۴	بنازین	بمازین
۵۵	۳	بیخ	نخج
〃	۲۱	کبر محلل	کبر محلل
۵۶	۱۹	کوفتہ بیختہ	کوفتہ
〃	۲۰	در آب مطبوخ	[illegible] ازین ادویہ
〃	۲۱	بادویہ	تا آب ادویہ
۵۷	۲۵	اسبوس	اسیوس
۵۸	۱۶	حب شیطرج	وحب شیطرج
۵۹	۲۶	باشیر	یاشیر
۶۴	۱۹	ومغایرت	مغایرت
〃	۲۹	وازحمی مرض	وازحمی عرض
۶۵	۲	متثبت	متشبث
〃	۲	اولی گردد	اولی
〃	۱۶	دوقریب	وقریب
〃	۲۹	واگر	اگر
۶۶	۴	طبیعت	طبیب
۶۷	۸	عطاش	عطاس
۶۸	۱۳	میشود	نمی شود
۷۷	۲	لیزوره	یامزوره
۸۰	۱۲	بعدہ	بعد
〃	۲۳	جزای آن	خبر آن
۸۲	۲	پوشیدن	پوشیده
۸۴	۱	نرم شود	نرم باشد
〃	۲۹	ازحمیات	ازین حمیات
۸۵	۱۵	چند	وچند
۹۱	۴	ورسیدہ	رسیدہ
۹۱	۳۶	واخر	واحر
۹۳	۱۸	ناقص	ناقض
۹۴	۱۱	ہفتہ	ہفت
۹۵	۹	ومعتدل	معتدل
۱۰۰	۲۴	حاد	حار
۱۰۲	۴	ممتد	محتد
۱۰۳	۲۸	بی اثر	بی مضرت
۱۰۹	۵	نخامی	بخامی
۱۱۰	۲۴	ویا بچہ بره	وبا بچہ بره
۱۱۲	۱۲	مرضیکہ	مرضی کہ
۱۱۳	۲۸	شیا	اشیا
۱۱۶	۲۱	حمی ہیا شد	حامی باشد
۱۱۷	۵	فوت	قوت
۱۱۹	۱۰	اعراض	اغراض
〃	۲۶	عارض	عارض بلغ
۱۲۴	۹	بزوزی	بروزی
۱۲۷	۲	درنصورت	ودرنصورت
〃	۶	وتسکین	تسکین
〃	۲۲	درعنب الثعلب	وعنب الثعلب
〃	۲۸	عرض	عرضی
۱۲۹	۲۱	شائیہ	شامیہ
〃	۲۸	مروجوزه	مرو بخورند
۱۳۴	۵	بزوره	[illegible]
۱۳۹	۱۴	نقوع	نقوع آلو
۱۵۳	۱۷	مازو	انا روز
۱۵۷	۱۶	[illegible]	[illegible]
۱۵۸	۸	[illegible]	[illegible]
۱۶۱	۷	دبیج	[illegible]
〃	۲۳	مثل مصطگی	مثل حب مصطگی
۱۶۷	۱	وفاذیا	لوفاذیا
۱۷۴	۷	سادہ ورم	[illegible]
〃	۲۵	نسخہ	نسخۂ آن
۱۹۸	۵	سوء مزاج	سوء مزاج [illegible]
۱۶۹	۱۰	یاشربت	باشربت
۱۷۷	۲۱	یکدوم	یکدرم
۱۹۶	۱۴	رشائیش	آسایش
۲۰۰	۱۸	الغلظت باشد	[illegible]
۲۰۲	۱۹	تاسی	شئ
۲۰۳	۱۷	مخارجت	ممازجت
۱۱۳	۸	مطبوخ	بمطبوخ
〃	۹	سکفبین	سکنجبین
〃	۱۰	قت	قوت
〃	۱۴	کنند	کند
〃	۲۳	سراوار	سزاوار
〃	۲۶	ازبرنوبت	ازہرنوبت
۲۱۴	۱۱	قرص	مرض
۱۱۵	۷	سہ شمہ	سہاشہ
〃	۱۲	بنوش	بہوش
۲۱۶	۴	وجت	وجہت
〃	۲۹	تا اقران	تا احتراق
۲۱۷	۱۰	راست	راس سمت
۲۱۸	۲۳	ورتپ	وتپ
۲۲۰	۸	نبازک	نیازک
[illegible]	۲۶	گل	کل
[illegible]	۱۱	آبہا	رہا
[illegible]	۲	فنقاد	انعقاد
〃	۱۰	فاربیوس	فاریسیوس
۲۳۴	۵	اواگیرد	اواگرد
〃	۲۲	تب	وتپ
〃	۲۳	اودابیا شد	اوداحمی باشد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۳	۳	گزون	وگزون
″	۴	تنگک	تنگبه
۲۳۶	۵	هیمهشیر	همیشه
۲۴۰	۹	یلبس	یبس
۲۴۱	۷	بالعاب	لعاب
۲۴۶	۴	خود	خوبی سردی
″	۹	ابهام	آبها
″	۱۵	توقیر	توفیر
″	۲۵	باقرص	باقرص
۲۴۷	۹	نوشانیدن	ونوشانیدن
″	۲۳	اگردروق	دردق
″	۲۷	والاجزا	والآخر
۲۵۸	۱	قوی باشد	قوی کباشد
۲۶۰	۷	ثمال	ادخال
۲۶۹	۲۹	واخراج	دراخراج
۲۷۰	۱۷	شرابیه بلغی	شلری بلغی
۲۷۲	۲۶	مقوبات	مقویات
″	۱۵	بدلک	بدلک
″	″	مخمره	مجمره
″	۱۷	جد	جد
۲۸۳	۵	زنجا	زنگار
۲۸۴	۱۰	جلاوه	علاوه
″	۲۷	انگشت	انگشت
۲۸۷	۱۴	سوراتیج	سورانیج
۲۹۵	۱۷	سغیدمانند	باقی بماند
۳۰۵	۷	گره	کره
۳۰۶	۹	تغریق	تفریق
۳۱۴	۲۸	شیاه	سیاه
″	۲۵	اسیا	آسیا
۳۱۷	-	انتقاص	انتقاض
″	۲۲	بخاطر به جیب	بخاطر به جیب
۳۲۲	۲۰	باسیلان	باسیلان
۳۲۳	۱۹	چهاردام	چهاردرم
۳۲۴	۲	آهن کهنه	آهنگ کهنه
۳۲۶	۱۹	رادع	روع
۳۲۸	۲۰	متوا شود	متولد شود
۳۳۳	۲۱	بابج کیله	یا بیج کیله
۳۴۰	۱۲	زود بغلظت	زود بغلظت
″	۲۰	یا اخلاط	با اخلاط
۳۴۱	۱۱	عنابی	عنابی
۳۵۵	۱۱	نشده باشد	شده باشد
۳۵۸	۲۹	آب	درآب
۳۷۰	۲۸	تبرید	بتبرید
۳۷۷	۱۴	درجره	درجره
۳۸۰	۱۹	بادی	مادی
۳۹۳	۱۰	ذکرلم	وکرکم
۴۱۴	۱۲	هلیله	بلیله
۴۱۷	۲۷	یاسرکه	باسرکه
۴۱۸	۷	الابدست	رالابدست
۴۲۲	۹	خفیف	حصف
۴۳۲	۲	دودرم	سه درم
۴۴۴	۱	اموبه	ادویه
″	۲۱	الر	اگر
۴۴۷	۱۲	کرو	کرویا
۴۴۴	۹	ضخط	ضحط
۴۴۷	۲۹	ربود	بود
۴۵۳	۲۹	لسان	انبعان
۴۵۸	۲۳	بروج	بروح
۴۶۰	۱۵	اصطلاح	اصلاح
۴۶۳	۲	سوخه	سوخته
۴۶۸	۸	گرم	کرم
۴۷۱	۲	صحله	سعاله
″	۳	هم	باهم
۴۷۲	۲۰	براکه	وبراکه
۴۷۵	۲۹	درعلاج تمر	سهل درعلاج
۴۸۰	۱۴	مدارات	مدرات
۴۸۵	۱۱	بسوزن	سوزن
۴۹۱	۱۰	تعب	لعب
۴۹۳	۲	بگیرند	وبگیرند
″	۱۶	خارشس	باخارش
۴۹۶	۲۷	تقل و	وتقل
۵۰۵	۸	تجریک	تحریک
۵۰۶	۱۸	بلعاب	بلباب
۵۰۹	۱۶	چسپانیدن	وچسپانیدن
[illegible]	[illegible]	وجع	وجهه
۵۱۰	۶	کبس	کبس
″	۷	وپای برابرجو	وپای برابرجو
″	۲۹	بمطبوخ هلیله	یا بمطبوخ هلیله
۵۱۱	۱۰	واگرانان	واگرازان
۵۱۴	۱۷	مشقفه	مشققه
۵۱۵	۱۴	برای	اجزای
۵۱۶	۱۰	گاگاو	گاو
۵۱۸	۲۳	بعدطائر	جلدطائر
۵۳۹	۲۹	درروغن	وروغن
۵۴۲	۲۲	استیفاع	استفراغ
۵۴۷	۱۷	مرض	مرضی
″	۲۳	چار	حار
۵۴۸	۱۰	ناطف	ناطف
″	۱۳	ثمد	اثمد
″	۲۶	پشک	بشک
۵۵۳	۸	تفلج	مفلج
۵۵۴	۱۱	سوخته	کوفته
۵۷۰	۱	اگرو	اگرچه
۵۷۱	۱۷	مهزولان	مهزولان
۵۷۴	۷	رقیق	دقیق
۵۸۸	۱۹	کروه	گردد
۵۹۴	۲۰	جراح	جرح
۵۹۵	۲۱	گودهن	ودهن
۵۹۹	۱۳	الضامولوه	ایضا آو
۶۰۶	[illegible]	کسی را	کسی راکه
۶۰۹	۲۶	گادی	کاوی
۶۱۰	۱	سیل	مسیل
۶۱۲	۲۷	نسوب	نشوب
۶۱۴	۱۴	ازچه	ازجه
″	۲۳	رال	دال
۶۱۶	۷	تجرف	بتجرف
۶۲۹	۱	مریض	مرض
۶۳۳	۳	ازا	ازان
۶۳۹	۴	خون	چون
″	۱۵	خدر	حذر
۶۵۰	۱۹	تادربستان	وتابستان
۶۵۳	۱۸	ورگ	ورک
۶۵۸	۲	سقوط	وسقوط
۶۶۳	۴	کهرباروغن	اگرباروغن
۶۷۱	۱۳	دوا	دوار
۶۷۲	۴	شجرگرم	شجرگرم
۶۷۴	۲۶	بگدازد	بگدازد
۶۷۶	۱۰	جید	جند
۶۸۳	۱۱	تجیب	عجیب
۶۸۷	۱۸	تغریق	تعریق
۶۸۹	۵	طاکستر	خاکستر
۶۹۷	۱	کسی را	کسی راکه
۷۰۰	۷	بروده جهرم	بروده جهرم ایضا
″	۸	بروده سوده ایضا	[illegible]
۷۰۲	۷	حب تخم سلی	حب تخم سنی

تمام شد

